RAĞIP P.
Ka. N.
230

T. C.
MİLLİ EĞİTİM BAKANLIĞI
RAGIP PAŞA KİTAPLIĞI
MÜDÜRLÜĞÜ
Sayı: 166

T. C. ... Kütüphanesi ...

اوراق مكتوب ٣٧٠

RAĞIP P.

بعد از تحمید حق اعلی تعالی و تحیت
با سیر سبحانی ثنا خوانی حضرت
رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه
صلوة محفوفة من الثنا فی نمود
میشود که قبل ازین باشارت مشتمل
بر بشارت که از عالی جناب امارت پناه

ایالت دستگاه معالی صفات
مناقب سمات مقرب الحضرة السلطانیة
مؤید الاسلام والمسلمین نظام الدولة
القاهرة رکن السلطنة الزاهرة
مؤید الاسلام والمسلمین نظام
الدولة والامارة والدنیا والدین

کوهر درج کرامت اختر برج کمال | آفتاب اوج حشمت بیا لطف آله | شهسوار عرصه عزت علیشیر آنکه پت
والی ملک حقایق داور دوران نظام | مستفیض از فیض کلکش قفل جان ملک | مستنیر از عکس رأی منیرش مهر و ماه
دولت ازو با جهان ... | ... نیکو سید مردم زهر ... | کای جهان از دولت ... حریمی بجوی
وی ... ... مهر ...

اعز الله العزیز بعزة الدارین و وفقه بتکمیل اسباب سعادة النشأتین شرف صدور یافته بود عنان توجه بتألیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلدات انعطاف پذیرفت و اتمام مجلدات ترتیبی کامل و ترصیفی شامل دست داد و بنظر عالی امارت پناهی رسید عز قبول یافت اما بواسطه وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقده تاخیر افتاد تا در غره محرم مکرم سنه سبع و تسعین و ثمانمائة ایماء سلیم جهان عالم آرای بمخلص فاتر بیضاعه حسین واعظ الکاشفی سید که بعنایة الله الوهاب مرتجیم میرزا ... و معرا از اظهار تفصیل تفاسیر قلم زده کلک بیان کرده تا حضرت مشار الیه بمطالعه آن اوراق اهتمام تمام نمایند و معظم کلمات قرآنی را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را بنشر ازهار ریاض قرآنی بین نوبار و احداق معانی که نسبت باسم آنحضرت بمواهب علیه اتسام یافته محظوظ کردانند امیدواری بعنایت حضرت بیچون جل شانه و عز سلطانه چنانست که عنقریب نسیم توفیق نقاب از چهره شاهد مقصود برکشاید و عرایس مجلدات ثلثه بر منصه ظهور تجلی در آید و ان جاء من الله نیل المواهب و ولی الله بلیغ العبد و الواهب و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف انجماد و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز و ناسخ آیه بر وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و تفصیل انبیا علیهم السلام اغلب الحج و اشهرت بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و بحکایت مرتاضان ... تحقیق و تعلیق صورت تلفیق خواهد پذیرفت و از قراءت معتبره روایت ابو بکر از امام عاصم رحمهما الله که درین دیار صیت اشتهار و رتبه اعتبار دارد ثبت میکرده و بعضی از کلمات که حفص را با وی خالفت بود یعنی بسبب آن خلاف تغییری کلی می یابد اشارت می رود والله الهادی و علی کرمه اعتمادی اَعُوذُ پناه میکیرم و التجا میسازم بِاللّٰهِ بمعبود بحق و خداوند مطلق مِنَ الشَّیْطَانِ از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش یا دور مانده از رحمت بی فیض الرَّجِیمِ رانده شده و از درگاه رحمت حق رمیده کشته انطباقات اسماء سُورَةُ فَاتِحَةِ الْکِتَابِ بِسْمِ اللّٰهِ بنام خدای سزای پرستش الرَّحْمٰنِ بخشنده بر خلق بوجود و حیات الرَّحِیمِ بخشاینده بر ایشان ببقا و محافظت کننده از آفات اَلْحَمْدُ هر ثنا و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جمله آن بتمام و کمال لِلّٰهِ مر خدای راست که مستجمع جمیع نعوت و همه اسماء و صفات کمالیه رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده کار همه عالمیان از ملایکه و

جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن اَلرَّحْمٰنِ بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان اَلرَّحِیْمِ بخشاینده دیگر بار بر اغنیا مؤمنان و در آوردن ایشان ببهشت مٰلِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز هر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند یا جزا دهنده در روز پاداش اِیَّاکَ نَعْبُدُ ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سایر حوایج و مهمات اِهْدِنَا ما را راه نمای الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ براهی راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام و سنت سید انام است علیه الصلوة والسلام و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبید الله قدس الله تعالی سره العزیز در تعیین نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده اند آن اینست که بنمای ما را راه راست یعنی بحجت ذاتی خود مشرف دار ما را از التفات بخود و بغیر خود آزاد کن تا بتمامی کرفتار تو کردیم جز تو ندانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تست یعنی هر موجودی که آن موجود آن نسبت ندارد و نهایت کمال خود بآن نمی رسد تا در هر جز تو نه بینیم و از تو بغیر تو آزاد کردیم صِرَاطَ الَّذِیْنَ بنمای راه آنانکه بفضل خود اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل قربند و بکمال نعمت ظاهر که قبول اثر نیست و بکمال نعمت باطن که اطلاع بر دقایق اسرار حقیقت است متنعم کم ساخته غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ نه راه آنکسان که خشم کرفته بدیشان یعنی قبل از وجود بعرض غضب بود در آمده اند و بدان سبب بکفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد و معانده و مکابره و قتل انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم کرفته وَلَا الضَّآلِّیْنَ و نه راه کمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب صلی الله وسلام علیهما کمراه کشته اند سُوْرَةُ الْبَقَرَةِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الٓمّٓ حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر کس بر آن اطلاع ندارد و کفته اند معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای دانا ذٰلِکَ آن کتابی که خدای تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود الْکِتٰبُ این کتاب کاملست یعنی قرآن لَا رَیْبَ هیچ شکی و شبهه نیست فِیْهِ درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر کس در وادی تأمل کند از ریب باز آید و بدانند که شبهه را در وی مجال نیست هُدًی دلالت کننده است و راه نماینده لِّلْمُتَّقِیْنَ مر پرهیزکاران که ایشان بدو منتفع شده اند الَّذِیْنَ آنانکه از صدق عقیدت یُؤْمِنُوْنَ می کروند بِالْغَیْبِ بنادیده که حق تعالی است و ملایکه و قیامت یا استغلفات یا بر پوشیده که وحی است و کفته اند که غیب قضا و قدر است که مؤمنان بدان

ایمان می آرند وَيُقِيمُونَ و بپای می دارند و ادا میکنند الصَّلٰوةَ نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ
و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم يُنْفِقُونَ نفقه می کنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق وَالَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ و آنانکه ایمان می آورند بِمَا أُنْزِلَ بدانچیز که فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو از قرآن وَمَا أُنْزِلَ
و بآنچه نزل کرده شده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریة و زبور و انجیل و جز آن وَبِالْآخِرَةِ و بسرای دیگر
که دار الجزاست هُمْ ایشان که یاد کرده شدند يُوقِنُونَ بی گمان می شوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند أُولٰئِكَ آن گروه
که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که ذکر یافت عَلٰى هُدًى بر راه راست و نشان درستند مِنْ رَبِّهِمْ
از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او ره صواب یافته اند وَأُولٰئِكَ و همان گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از
عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب ایراد کلمهٔ هم دلیل اختصاص فلاحست بدین قوم بیت چو ایشان [illegible]
سزای راستکاری رستکاریست این آیتها که گذشت در شان مؤمنانست از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله سلام و
اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مؤمنان در ذم کافران میفرماید إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی عناد
كَفَرُوا پوشیدند نور ایمان بظلمت شرک سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست برایشان ءَأَنْذَرْتَهُمْ آنکه بیم کنی ایشانرا و بترسانی
از عذاب أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا تخویف نکنی یا لحقیقه نمایی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند خَتَمَ اللّٰهُ مهر نهاد
خدای تعالی عَلٰى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمیکنند وَعَلٰى سَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند
وَعَلٰى أَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ پوششیست تا راه حق نمی بینند وَلَهُمْ و مر ایشانراست از روی استحقاق
عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر و قهر این دو آیه در شان کفار و مشرکانست که حق سبحانه
که بر کفر مصر بودند چون ابو جهل و کنگان و بعد از آن سیزده آیه در شان اهل نفاق فرستاده که قباحت
ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافران اصلی زیادتست وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان مَنْ يَقُولُ کسانند که میگویند آمَنَّا
بگرویدیم بِاللّٰهِ بخدای وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین یعنی قیامت وَمَا هُمْ و حال آنکه نیستند ایشان بِمُؤْمِنِينَ
گرویدگان و درستکاران يُخٰدِعُونَ اللّٰهَ فریب دهند بزعم خود خدایرا وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا نیز که ایمان آورده اند یعنی
چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع وَمَا يَخْدَعُونَ و نمی فریبند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه
وبال آن فریب بدیشان باز میگردد وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که چنین است فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماریست
و آن نفاق باشد و شک در دین محمد و حسد بر مؤمنان و حسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللّٰهُ پس زیادت کرد خدای مر ایشانرا بیماری یعنی هر چند
قرآن فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حسد و حقد ایشان روی بازدیاد می نهد وَلَهُمْ و مر ایشانراست سبب

عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که آنرا انقطاع نباشد بِمَا كَانُوا بسبب آنکه با مؤمنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند و از روی
نفاق اظهار ایمان میکردند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود یعنی چون گویند مؤمنان مر منافقانرا لَا تُفْسِدُوا فساد مکنید و تباهی
مکنید فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر و معصیت و فریب مؤمنان قَالُوا گویند إِنَّمَا نَحْنُ بجز این نیست که ما مُصْلِحُونَ بصلاح
آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر أَلَا بدانید ای شنوندگان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشانند تباه
کاران و فتنه انگیزان وَلٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ و لیکن نمیدانند که ایشان مفسدانند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر این منافقانرا
که آمِنُوا بگروید بدلها كَمَا همچنانچه آمَنَ النَّاسُ گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار قَالُوا گویند با خود یا در میان
قوم خود أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ همچنانچه ایمان آورده اند جاهلان و بیخردان اهل
نفاق با آنکه میدانستند که مؤمنان عقلا و زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس
حق سبحانه سفاهت ایشانرا با ایشان رد کرد و گفت أَلَا بدانید ای مؤمنان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ
السُّفَهَاءُ ایشانند بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و بفکر آخرت فرو میگذارند وَلٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن نمیدانند که
هیچ نمیدانند وَإِذَا لَقُوا و چون بر بخورند اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانرا که ایمان آورده اند
از صحابه قَالُوا آمَنَّا گویند ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبد الله ابی و متابعان او روزی صدیق
و فاروق و مرتضی را علیهم السلام دیدند از روی خوش آمد هر یک را مدحها گفتند مرتضی گفت یا ابن ابی خدا بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت
یا ابا الحسن نفاق را با ما نسبت مفرمای که ما همچو شما مؤمن و مصدقیم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مؤمنانرا بینند گویند
ایمان داریم چنانچه شما دارید وَإِذَا خَلَوْا و چون باز گردند إِلٰى شَيٰطِينِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یاران که
دارند و بغیر با ایشان که شیاطین الانس اند خلوت میشوند قَالُوا گویند از روی صدق إِنَّا مَعَكُمْ ما با شماییم و بر دین
و آیین شما إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُسْتَهْزِءُونَ افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان با مؤمنان اللّٰهُ خداوند
جزا دهنده يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل ازدواجست
و اگر نه حق استهزا نتوان گفت پس معنی آنست که خدای مکافات کند وَيَمُدُّهُمْ و مهلت دهد و فرو گذارد و زمان دراز
ایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر ایشان تا در آن حالتها يَعْمَهُونَ متحیر می باشند
أُولٰئِكَ آنها که اهل این صفت اند الَّذِينَ آنکسان اند که از روی نادانی اشْتَرَوُا بخریدند و بدل کردند و اختیار
نمودند الضَّلٰلَةَ گمراهی را بِالْهُدٰى براه یافتگی و کفر را با ایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را با خلاص و
نجات و دوزخ را بهشت و سنت را ببدعت فَمَا رَبِحَتْ پس سود نکرد و نفع نرسانید تِجَارَتُهُمْ بازرگانی ایشان ایشانرا

وما كانوا و این گروه نیستند مهتدین راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن دران مثلهم مانند ایشان
یا صفت ایشان کمثل الذی مانند وصف آنکسی است که شبی تاریک ابرناک در بیابان استوقد بر افروزد نارا
آتشی بجهت آنکه راه بر چیند یا جای قرار معین کند و یا از دندان و ددان و دشمنان ایمن شود فلما اضاءت پس آنگاه که روشن کرد
گردانند آتش ما حوله گرداگرد آتش افروزنده را ذهب الله ببرد خدای بنورهم نور آتش ایشان را وترکهم و فرو
گذارد ایشان را فی ظلمات در تاریکیها یعنی در تاریکی شب و ظلمت ابر لا یبصرون نمی بینند گرداگرد خود را صم ایشان
کرانند از شنیدن حق یعنی بقول حق نمیکنند بکم گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت
ندارد پس گویا که حق نمیگویند عمی کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فهم لا یرجعون پس ایشان باز نگردند ازین
صفتها بر همین وجه محشور شوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما مثل منافقان که در
تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان انقیاد بعضی از ترس قتل ایمن شده میکذرانیدند
اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت درمانند او یا مثل ایشان
کصیب مانند گروهی است در باران بزرگ قطرات که بشیب تمام بزیر آید من السماء از آسمان یا از ابر فیه در آن
باران یعنی در اثنای باریدن آن باران ابر ظلمات تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب ورعد و آواز صعب که از آن ابر
شنوده شود وبرق و روشنی که از و لامع گردد یجعلون در می آرند اهل این باران از بیم آن اصابعهم انگشتان خود
فی آذانهم در گوشهای خود من الصواعق از بیم صدای صاعقها که بدیشان نرسد صاعقه آواز سخت هایل که با او آتشی
بی زبانه و دود بهر جا رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حذر الموت برای پرهیز و نگاهداشت خود از
هلاک بیم موت والله محیط و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بالکافرین بناگرویدگان و افعال و اقوال ایشان
بر وی پوشیده نیست و مجازات و مکافات ایشان بر وجهی که باید و شاید بدیشان خواهد رسانید یکاد البرق نزدیک باشد
که روشنایی برق یخطف بر باید ابصارهم بینایها ایشان را کلما اضاء لهم هر گاه که بدرخشید برق و آن درخشیدن
او روشن کند راه را لهم برای ایشان مشوا بروند ایشان فیه دران روشنی واذا اظلم و چون تاریک شود
راه علیهم بر ایشان بواسطه خفاء نور برق قاموا همانجا بایستند و متحیر گردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای
تعالی ذهاب سمع و بصر ایشان را لذهب بسمعهم هر آینه ببردی شنوایی ایشان را باواز رعد وابصارهم ببردی دیدها
ایشان را بدرخشیدن برق ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز قدیر تواناست حق تعالی درین مثل
تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند و باران سخت و ابر سیاه ایشان را فرو گیرد

و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و دران ظلمتها جاده
بر ایشان پوشیده شود هر گاه که برق بدرخشد راه هویدا گردد و قدمی چند بروند و باز که نور برق در گذشته تاریکی روی
نماید متوقف گردند و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرموده که سبب حیات قلوب است و ظلمات آن چیزهائیست
که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را برغم ایشان
ظلمات گفت و رعد مخاوف و شدایدی که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق
پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا می یافت
که نباید حکم الهی بقتل ما بعد ایشان صد وعید را نمی خواستند که گوش از استماع قرآن بر بندند هر گاه که برق کثرت مال و حصول
غنایم بر ایشان درخشان شدی دین اسلام را پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در راه
جاده دین متوقف شدندی حاصل که بایام نعمت دوست و مدح گوی بودند و ایام محنت دشمن و عیب جوی و احوال منافقان دهر زمانی همین
نظم بهنگام راحت متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند چو دولت در آید همه چاکرند بنکبت ز هر دشمنی بدترند
یا ایها الناس ای مردمان اعبدوا بپرستید و بندگی کنید ربکم پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الذی
آن آفریدگاری که بقدرت کامله خلقکم بیافرید شما را و از نیست هست گردانید والذین و بیافرید آنکسان را که بودند
من قبلکم پیش از شما و نتیجه این امر آنست که شما بالعبادت بود لعلکم تا باشد که شما تتقون بپرهیزید از خشم و عذاب
او الذی آنخداوندی که بحکمت بالغه جعل ساخته لکم برای نفع و فایده شما الارض زمین را فراشا بساطی
بگسترده جهت آرام در عرصه کون بروی والسماء و گردانید آسمان را بناء سقفی برافراشته وانزل من السماء و فرو فرستاد
از آسمان یا از ابر ماء آبی پر فایده یعنی باران فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته باشد
من الثمرات از انواع میوها و نباتها رزقا روزی ساخته و پرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مگیرید لله مر خدای را
اندادا همتایان و انبازان در ملک او وانتم و حال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد هیچکس
ضد او در آفریدن مخلوقات و نظم آوردن موجودات قادر نیست وان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک و گمان مما
از آنچیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج علی عبدنا بر بنده ما که محمدست صلی الله علیه وسلم و میگوئید که آن ساخته و
بافته اوست فاتوا پس بیارید شما که اهل براعت و بلاغتید بسورة بمقداری سوره یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و
جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد من مثله مانند او وادعوا و بخوانید اگر بخود توانایی معارضه ندارید شهداءکم
حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمدد کاری یا هر کرا بمعاونت میخوانید من دون الله

جز خدای إِن كُنتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه این کلام بشر است فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا پس اگر معارضه نکردید
در زمان گذشته و مثل این سوره نیاوردید وَلَن تَفْعَلُوا و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فَاتَّقُوا
پس بپرهیزید النَّارَ از آتش دوزخ الَّتِي آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها با آنکه وَقُودُهَا آتش انگیزان النَّاسُ
مردمانند یعنی کافران انس وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که حرارت آن صعبتر است و بوی آن ناخوشتر أُعِدَّتْ آماده کرده
شده است این چنین آتشی لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِينَ و بشارت ده ای محمد آنکسانی را که بتوفیق حق آمَنُوا گرویدند
بخدای و رسول و قرآن وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آوردند کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن مضمون بشارت چیست أَنَّ
لَهُمْ آنکه مر ایشانراست در آخرت جَنَّاتٍ بوستانها که در وی همه نوع میوهها باشد تَجْرِي میرود مِن تَحْتِهَا از زیر
درختان یا غرفها و منظرهای آن الْأَنْهَارُ جویها آب و شیر و خمر و عسل كُلَّمَا رُزِقُوا هرگاه که روزی داده
شوند بهشتیان مِنْهَا از آن درختان مِن ثَمَرَةٍ از میوهها رِّزْقًا روزی ساخته و طعامی پرداخته قَالُوا
گویند هَٰذَا الَّذِي این میوه است که رُزِقْنَا داده و خورانیده بودند ما را مِن قَبْلُ پیش ازین در دنیا که منکه اند
در بهشت و قول اول اشهر است وَأُتُوا بِهِ بیارید پیش مؤمنان از میوه بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوهها دنیا برنگ
صورت اما بطعم مخالف باشد چه مزه همه میوهها دیگر میوه بهشت هست وَلَهُمْ و مر اهل بهشت راست فِيهَا در
بوستانها بهشت أَزْوَاجٌ زنان از حوری و انسی مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر پاک از عیبها آنچه از زنان
دنیا را باشد وَهُمْ فِيهَا و بهشتیان در آن بوستانها خَالِدُونَ جاوید باشند که اندرآنجا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَسْتَحْيِي
ترک نکند و باک ندارد أَن يَضْرِبَ آنکه بیان کند مَثَلًا مَّا مثلی هرچه باشد برای هرکه باشد آورده اند که چون در قرآن
ذکر مگس و عنکبوت شنودند استهزا میکردند که این سخنان بحق چه می ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که ضرب المثل شرم نمی دارد
و اگرچه باشد مثل به بَعُوضَةً پشه خرد فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فوق او باشد چون ذباب و عنکبوت فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
پس آنکسان که گرویده اند و دانسته که قرآن کلام حق است فَيَعْلَمُونَ پس بیقین میدانند که أَنَّهُ الْحَقُّ آن مثل یا ضرب المثل
درست و راست مِن رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنها که گرویده اند حق را فَيَقُولُونَ پس
میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طنز و افسوس مَاذَا چه چیز أَرَادَ اللَّهُ خواست خدای بِهَٰذَا بدین که گفته
مَثَلًا از روی مثل یا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش يُضِلُّ گمراه میکند بِهِ بدان مثل که زد كَثِيرًا
بسیاری کسان را از مؤمنان که در آن تامل فرمایند وَمَا يُضِلُّ و گمراه نکند خدای بِهِ بدان مثل که زد إِلَّا الْفَاسِقِينَ
مگر بیرون رفتگان را از مقام فرمان برداری الَّذِينَ این فاسقان آنانند که يَنقُضُونَ میشکنند یعنی خیانت

عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدای را که بر ایشان گرفته است مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس استواری آن پیمان مراد عهدیست که در توریه با بنی
اسرائیل بسته اند بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و برین قول همه کفار
و منافقان باشند وَيَقْطَعُونَ و می برند این بی وفایان و عهدشکنان مَا أَمَرَ اللَّهُ آنچه خدای تعالی فرموده است بِهِ بدان یعنی
أَن يُوصَلَ که آنرا بپیوندند یعنی رحم را که کافران رحم پیغمبر را بدشمنی می بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت را قرابتی نبود
و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز جهة اخوت اسماعیل و اسحق خویشی وَيُفْسِدُونَ و همین گروه فساد
میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس أُولَٰئِكَ آن قوم هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانزدگان در دنیا و عقبی
كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافر میشوند بِاللَّهِ بخدای وَكُنتُمْ و حال آنکه شما بودید أَمْوَاتًا مردگان یعنی اجسام کارآنرا حیوة
نبود چون نطفه و علقه فَأَحْيَاكُمْ پس زنده کرد شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را
در وقت انقضاء آجال شما ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس دیگر باره زنده کرداند در قبور یا بنفخه احیا شما را زنده سازد برای نشر ثُمَّ إِلَيْهِ
پس بسوی او تُرْجَعُونَ باز گردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِي او آنکس است که بتقدیر و تدبیر خود خَلَقَ بیافرید لَكُم
برای انتفاع شما مَّا فِي الْأَرْضِ آنچیزها را که در زمین است جَمِيعًا همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان
ثُمَّ پس بعد از آفریدن زمین اسْتَوَىٰ قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفرینش آسمان فَسَوَّاهُنَّ پس راست کرد بی فطور و اعوجاج
خلق آنها را سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و اوست بهمه چیزها عَلِيمٌ نیک دانا یعنی داند که هر چیزی را چرا ساخت
و برای چه آفرید وَإِذْ قَالَ و یاد کن ای محمد صلعم چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر تمام فرشتگان را یا جمعی که
ساکن زمین بودند بعد از قتل اجلاء و بنی الخناس إِنِّي جَاعِلٌ من آفریننده ام فِي الْأَرْضِ در زمین مکه و اصح آنست که مطلق زمین
باشد خَلِيفَةً بدل از قوم بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در داعات حق و احکام
بدل خلیفه من باشد و در بحر الحقایق خلیفه را بمعنی گفته که خلف است از جمیع موجودات و همه مکونات با جمیع خلف اند کسی اند
بدر زیرا که او مجمع غرایب و منبع رغایب غیب و شهادت است خلاصه عالم جسمانی و روحانی او است و جامع حقایق علوی و سفلی هم
آدمی چیست برزخی جامع ٭ صورت خلق و حق درو واقع ٭ متصل با رقایق جبروت ٭ مشتمل بر حقایق ملکوت
قَالُوا گفتند آن ملایکه که مخاطب بودند أَتَجْعَلُ آیا می آفرینی فِيهَا در زمین مَن يُفْسِدُ کسی را که فساد کنند و نافرمانی از نفع
صادر شود فِي الْأَرْضِ در زمین وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار الهی بوده یا از
لوح المحفوظ خوانده بودند در عقل ایشان مذکور بود که عصمت خاص ایشانست و بجهت این گفتند که چنین کس را خلیفه میسازی
وَنَحْنُ و حال آنکه ما نُسَبِّحُ بپاکی یاد میکنیم ترا بِحَمْدِكَ با مر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است وَنُقَدِّسُ لَكَ و ذکر میکنیم ترا

بپا کنند از همه ما شایسته تر قال گفت خدا باین ملائکه انی اعلم بدرستی که من دانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها ما لا
تعلمون آنچه شما نمیدانید وعلم وبیاموخت حق سبحانه آدم مرادم را که خلیفه عبارت از وبود الاسماء نامهاء مخلوقات
کلها همه آنرا از علویات وسفلیات ثم عرضهم پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را علی الملائکة بر فرشتگان که قایل اتجعل فیها بودند
فقال پس گفت وامر کرد از روی تکلیف بطریق تعجیز عجز ایشان که انبئونی خبر دهید مرا باسماء هؤلاء بنامهاء اینها که معروض
شدند بر شما ان کنتم اگر هستید صادقین راست گویان در طعن بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم بایستی و شما را
نیست قالوا گفتند فرشتگان بعد از عجز خود بدان اسامی بطریق اعتذار که سبحانک تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی
لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما مگر آنچه علمتنا تو در آموختی ما را انک انت العلیم بدرستی که تویی دانای آموزگار
الحکیم محکم کار و صایب کردار قال گفت خدای بی واسطه یا آدم انبئهم ای آدم خبر ده این ملائکه را باسمائهم بنامهاء اینان
که حاضر اند فلما انبأهم باسمائهم پس آنگهی که آدم خبر داد ملائکه را بنامها و مسمیات قال گفت حق تعالی ملائکه را بر سبیل عتاب
الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را که انی اعلم بتحقیق من میدانم غیب السموات آنچه پوشیده است از اهل آسمانها والارض و آنچه مخفیست
از اهل زمین واعلم ما تبدون ومیدانم آنچه شما اظهار میکنید از انکار اتجعل فیها وما کنتم و آنچه بودید شما برغم خود تکتمون
می پوشیدید از کرامت معزول شدن از حکومت زمین واذ قلنا و یاد کن آنرا نیز که گفتیم للملائکة مر جمیع فرشتگان را که بیکبار
اسجدوا سجده کنید لآدم مر آدم را سجده تحیت و تعظیم فسجدوا پس سجده کردند تمام ملائکه الا ابلیس مگر عزازیل و وی بقول
اصح از قوم جن الجان بود و حق سبحانه بجهة نافرمانی او را ابلیس لقب نهاده یعنی نا امید از رحمت خدای ابی سر باز زد از سجده آدم
واستکبر و تکبر کرد و گردن کشی کرد وکان و بود در علم خدای من الکافرین از جمله ناگرویدگان وقلنا یا آدم و گفتیم از بعض کرم
ای آدم اسکن انت ساکن شو تو وزوجک و جفت تو یعنی حوا الجنة در بهشت وکلا و بخورید منها از بهشت یعنی
میوهها او رغدا خوردنی بسیار حیث شئتما هر جا که خواهید ولا تقربا و نزدیک مگردید هذه الشجرة این درخت را یعنی
شجره انگور یا انجیر و اشهر گندم است فتکونا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید من الظالمین از ستمکاران بر نفسهای
خود از ارتکاب نافرمانی فازلهما الشیطان پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را از سرکشی فرمان عنها از بهشت بعد از آنکه
بدستیاری طاوس و مار ببهشت در آمده بود و حوا و آدم را وسوسه کرده فاخرجهما پس بیرون کرد ایشان را اسناد اخراج
بشیطان بمجازست چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مما از آنچه کانا بودند فیه در آنچه از کرامت و نعمت و
قلنا اهبطوا و گفتیم ما طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرو روید از بهشت بدنیا بعضکم برخی شما لبعض
مر برخی را عدو دشمن باشید چون ابلیس و مار که دشمن آدم و اولاد آدم اند ولکم و مر شما راست و ذریه شما را فی الارض

در زمین مستقر موضع قرار ومتاع و برخورداری و منفعت الی حین تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فتلقی
آدم پس فرا گرفت آدم من ربه از پروردگار خویش کلمات سخنی چند که آن بقول اشهر اینست ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین و این تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بر کوه سرندیب دویست سال
میگریست حق تعالی این کلمات وی را تلقین نمود چون آدم این مناجات کرد فتاب علیه پس خدای قبول فرمود و بپذیرفت توبه
او را انه بدرستی که حق تعالی هو التواب اوست توبه دهنده بندگان الرحیم مهربان بر تائبان قلنا گفتیم دیگر بار
اهبطوا فرو روید منها از بهشت یا از سموات جمیعا همه شما فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما منی از نزدیک من هدی
دلالت و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فمن تبع پس هر که متابعت کند و از پی رود هدای دلالت و بیان مرا فلا خوف
پس هیچ ترسی از نزول مکاره نیست علیهم بر ایشان که متابعت کردند چه ایشان از آفات ایمن باشند ولا هم و نه ایشان
ایشان که از تحقق فوت مقاصد از ایشان یحزنون اندوهناک شوند زیرا که بنیل مرادات فایز گردند والذین کفروا و آنکسان
که نپرستیدند حق را وکذبوا بایاتنا و بدروغ داشتند دلائل وحدانیه ما را یا باور نکردند قرآن را اولئک آن گروه اصحاب النار
اهل آتش اند هم فیها ایشان در آتش خالدون جاویدمانندگانند یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید
نعمتی نعمتها مرا لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع التی آن نعمتها یی که از فضل خود انعمت انعام کردم علیکم بر پدران
و گذشتگان و نیکویی بجای آباء همان نیکوییست بجای اولاد که فخر و مباهات بدان ایشان نیز حاصلست واوفوا و وفا کنید
بعهدی بپیمان من که در شان پیغمبر امی با شما بستهام در توریه حق تعالی آنحضرت را بنبی امی تعریف فرموده کما قال الله تعالی
النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة اوف تا وفا کنم بعهدکم بعهد شما یعنی جزای وفاداری بشما رسانم و
ایای و از من فارهبون بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وامنوا و بگروید بما انزلت بآنچه فرو فرستادیم از قرآن
مصدقا در حالتی که آن فرو فرستاده موافقت در توحید و بعض وعد و وعید لما معکم مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریة
ولا تکونوا و مباشید اول کافر اول گروه ناگرویدگان از اهل کتاب به بقرآن ولا تشتروا و بدل مکنید بایاتی با آیتهای
کتاب من که توریه است ثمنا قلیلا بهاء اندک را مخاطب علماء یهودند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات
توریة را تحریف میکردند و نعت محمد صلعم می پوشیدند وایای فاتقون و از من بترسید در فروختن کتاب ربانی بحطام فانی ولا
تلبسوا و میامیزید الحق سخن راست و درست را که در توریه است از صفات محمد صلعم بالباطل بناحق که شما بدست
خود می نویسید وتکتموا و مپوشید الحق حق را که صفت مصطفی است صلعم وانتم تعلمون و شما میدانید که این آن پیغمبرست
که نعت او می پوشید واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را بران وجه که ایشان میگذارند واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را

بطریق اهل اسلام وَارْكَعُوا و نماز گذارید مَعَ الرّاكِعِينَ با رکوع کنندگان یعنی بجماعت مسلمانان أَتَأْمُرُونَ النّاسَ آیا می فرمایید مردمان را
بِالْبِرِّ بنیکویی وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَتْلُونَ الْكِتابَ میخوانید کتاب را یعنی توریة
أَفَلا تَعْقِلُونَ آیا در خرد کار نمی فرمایید در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را که در ربقه اسلام آمده
بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود را از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند وَاسْتَعِينُوا و یاری خواهید
بِالصَّبْرِ بشکیبایی کردن در ادای طاعت یا روزه داشتن وَالصَّلاةِ و بگذاردن فرایض وَإِنَّها و بدرستی که نماز یا طریق
مسلمانی لَكَبِيرَةٌ بزرگ و دشوار و گرانست إِلّا مگر عَلَى الْخاشِعِينَ بر ترسکاران و آرام گرفتگان با طاعت که مؤمنانند
و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان بپرستش حق رام گشته و در مقابله ریاضات نفس عطاهای الطاف
حق بدیشان رسیده ❁ جهد کن تا نور تو رخشان شود ❁ تا سلوک و خدمت آسان شود ❁ پس در وصف خاشعان میفرماید
الَّذِينَ آنانکه يَظُنُّونَ یقین میدانند أَنَّهُمْ آنکه ایشان مُلاقُو رَبِّهِمْ رسیدگانند بجزای پروردگار خویش وَأَنَّهُمْ
و بدرستی که آن نیز میدانند که ایشان إِلَيْهِ بسوی پروردگار خود بجهة پاداش گرفتن راجِعُونَ بازگردندگانند يا بَنِي
إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا ای بنی اسرائیل یاد کنید نِعْمَتِيَ نیکوییهای مرا الَّتِي آن نیکوییها که من أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وَأَنِّي
و آنرا یاد کنید که من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کردم اجداد شما را و فضل نهادم عَلَى الْعالَمِينَ بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند
وَاتَّقُوا و بترسید از عذاب يَوْمًا روزی که در آنروز لا تَجْزِي حق گذاری نکند و نتواند نَفْسٌ هیچ نفسی مؤمنه عَنْ نَفْسٍ
از نفس کافره شَيْئًا اندک چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب وَلا يُقْبَلُ و پذیرفته نشود
مِنْها از نفس کافره یعنی برای او شَفاعَةٌ درخواستی بران تقدیر که کسی شفاعت کند وَلا يُؤْخَذُ و فرا گرفته نشود مِنْها
از آن نفس عَدْلٌ فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب وَلا هُمْ و نباشند کافران که در آن روز يُنْصَرُونَ یاری داده
شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند در دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْناكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را مراد اجداد
ایشانست منت بر فرزندان نهاد که حصول اولاد به بقای اجداد باشد و رهانیدن ایشان از کم بود مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع
و متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ عذاب میکردند یا میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذابِ سخت ترین و بدترین عذابها يُذَبِّحُونَ
أَبْناءَكُمْ میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود
که هلاک قبط و زوال ملک بر دست او بود وَيَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ و باقی میگذاشتند دختران شما را برای خدمت وَفِي ذلِكُمْ
و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران بَلاءٌ محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما عَظِيمٌ
بزرگ و بی نهایت وَإِذْ فَرَقْنا و یاد کنید آنرا نیز که بشکافتیم بِكُمُ بشما یعنی بسبب نجات شما الْبَحْرَ دریاء قلزم را وقتی که

از فرعون میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فَأَنْجَيْناكُمْ پس برهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر وَأَغْرَقْنا
و در آب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون را وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَنْظُرُونَ می نگریستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا
بغرق شدگان نگاه میکردید که چه سان غرق میگشتند وَإِذْ واعَدْنا مُوسى و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب
و وعده دادن موسی ما را با آمدن بجانب طور أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانروز یعنی بعد از انقضاء آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ پس فرا گرفتید شما الْعِجْلَ
گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ بعد از رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ و شما ظالِمُونَ ستمکارانید بوضع حق عبادت در غیر موضع آن
ثُمَّ عَفَوْنا پس عفو کردیم و درگذرانیدیم عَنْكُمْ از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذلِكَ از پس آنکه چنین
عمل منکر از شما صادر شد و این عفو از برای آن بود که لَعَلَّكُمْ مگر شما تَشْكُرُونَ شکر گویید خدای را بر نعمت عفو وَإِذْ آتَيْنا مُوسَى
و یاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را الْكِتابَ توریة وَالْفُرْقانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تا مگر شما تَهْتَدُونَ
راه راست یابید بدان کتاب و حجت وَإِذْ قالَ مُوسى و یاد آرید آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده
بودند يا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ بدرستی که شما ظَلَمْتُمْ ستم کردید أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خویش بِاتِّخاذِكُمُ بفرا گرفتن شما
الْعِجْلَ گوساله را بخدایی فَتُوبُوا پس بازگردید بتضرع و زاری إِلى بارِئِكُمْ بسوی آفریدگار خود فَاقْتُلُوا پس بکشید
أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی ای کسانی که گوساله نپرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذلِكُمْ این کشته
شدن خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بارِئِكُمْ نزدیک آفریننده شما و بعد از این حکم عبدهٔ عجل بصحرا رفتند
و بزانو در آمده سرها در پیش افکندند و هرون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا
وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشتند پس رب العزة میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فَتابَ عَلَيْكُمْ پس توبه شما
بپذیرفت إِنَّهُ هُوَ بدرستی که اوست نه غیر او التَّوّابُ پذیرنده توبه عاصیان الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کاران در
لطایف تیسیر آورده که توبه بقتل نفس منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکال و توبه خواص
این امت قتل نفس است در بعض لطائف و ریاضات صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس در ظاهر هم مومن تواند بود هم کافر اما قتل
در باطن جز مومن خالص را میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد ❁ نفس خود را کشی جانی زنده کنی ❁ خواجه را کشته
ترا طمع داری که او را بی جفا ❁ بسته داری در وفا و در وفا ❁ مرغ حسی را این تمنا کی رسد ❁ موسیی باید که اژدرها کشد
وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن را از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه
شنوند بعد از شنودن آن گفتند يا مُوسى لَنْ نُؤْمِنَ ای موسی ما تصدیق نکنیم لَكَ مر ترا در دین که این سخن کلام الهی است جواب
شنیدیم حَتّى تا وقتی که نَرَى اللّهَ بینیم بچشم سر خدای را جَهْرَةً آشکارا و رو برو فَأَخَذَتْكُمُ پس

فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند الصاعقة آتشی که از آسمان فرود آید وانتم و شما یعنی آن مردم شما تنظرون می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آواز مهیب بود که از آسمان بیاید و چون آن قوم شنودند بیکبار بمردند و موسی متحیر در ایشان نگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چه گویم که من گمان نبرم ایشان بکشتی حق سبحانه ایشان را زنده گردانید چنانچه فرموده ثم بعثناکم پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را من بعد موتکم پس از آنکه بمیرانیده بودیم بصاعقه لعلکم تا باشد که شما تشکرون سپاس داری کنید حق را در زنده کردن شما که حیوة از اصول نعمت است وظللنا و سایبان ساختیم علیکم بر شما الغمام ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این معنی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایبان نبود وانزلنا و فرو فرستادیم علیکم بر شما المن ترنجبین والسلوی و مرغی بر شکل سمانی و آن طیریست در عرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر در تفسیر منیر گوید آن مرغان بر شاخها بر کیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان ظاهر شد رسیدی پس باد بر ایشان وزیدن پرهای ایشان بریختی مرغی بود پاکیزه و بریان آنرا نه و بی خون و استخوان بنی اسرائیل برچیدند و از نمک بریان می ساختند کلوا و گفتیم که بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه ها آنچیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه هر روز برسد بخورید برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متغیر و متعفن میشد وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی ولکن کانوا و لیکن بودند از روی نادانی انفسهم بر نفسها خود یظلمون ستم میکردند که برزاق حق اعتماد ننموده بادخار میکوشیدند واذ قلنا و یاد آرید چون گفتیم شما را که ادخلوا در آیید هذه القریة درین دیه ایلیا یا اریحا که در بنجا است فکلوا پس بخورید منها از دیه یعنی میوه ها و طعامهای وی حیث شئتم هر جا خواهید و هرچه خواهید رغدا خوردنی فراخ وادخلوا الباب و در آیید بدری از درهای این ده سجدا سجده کنان شکر از نجات یافتن از تیه وقولوا و بگویید حطة درخواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را نغفر لکم تا بیامرزیم ما مر شما را خطایاکم گناهان شما را بجهت حطه وسنزید و زود باشد که زیاده کنیم المحسنین نیکوکاران را در ثواب ایشان فبدل الذین پس بگردانیدند از روی استهزا آنان که ایشان ظلموا ستم کردند بر خود قولا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غیر الذی بجز آنچه قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه فرموده بود که بگویید حطه ایشان گفتند حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ بلکه چندانکه توبه را بمطلوب خود از خوردنی فانزلنا پس ما فرو فرستادیم علی الذین ظلموا بر آنان که ستمکاری کردند بتغییر قول رجزا عذابی و عقوبتی من السماء از آسمان بما بدانچه که کانوا بودند که بدان بغیر یفسقون بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که فرود آمد و همه را بسوخت یا طاعونی بر ایشان گماشته شد که بیکساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار واذ استسقی و یاد کنید آنرا که چون

موسی علیه السلام آب خواست از ما لقومه برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند فقلنا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضرب بعصاک بزن بعصای خود که از شعیب بتو رسیده الحجر سنگی معین را و آن سنگی بود مربع بزرگی سر آدمی که جبرئیل از بهشت فرستاده بود بموسی و گویند سنگی معین نبود موسی بهر زمان موسی عصا بر سنگ میزد فانفجرت پس شکافته شد منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم بدرستی که دانستند کل اناس هر یکی از آدمیان یعنی اسباط مشربهم آبخور خود را کلوا بخورید از من و سلوی واشربوا و بیاشامید من رزق الله از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب بشما داده ولا تعثوا و از حد در مگذرید فی الارض در زمین مفسدین در حالتی که شما تباه کاران باشید واذ قلتم یا موسی و یاد آورید آنرا که گفتند ای موسی لن نصبر ما هرگز صبر نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند دو طعام بود اما هر دو در یک رشته یکی می ساختند فادع لنا پس بخوان از برای ما ربک پروردگار خود را و از و خواه تا بقدرت خود یخرج لنا بیرون آرد برای ما مما از آنچیزی که او را تنبت الارض میرویاند زمین نسبت انبات زمین مجازیست چه بحقیقت حق سبحانه میرویاند من بقلها از سبزها و تره های زمین وقثائها و از خیار و بادرنگ او وفومها و از گندم یا سیر او وعدسها و در انجه مرجوملک او وبصلها و پیاز او قال گفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمود که اتستبدلون آیا بدل میکنید الذی آنچیزی را که مرتبه وی هو ادنی او فروتر و خوارتر است چون سیر و پیاز بالذی آنچیزی که وی نفیس و او هو خیر او بهتر است چون ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکنید اهبطوا فرود روید مصرا در شهری از شهرها و ارض فان لکم پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست ما سالتم آنچه خواستید از بقول وضربت و زده شد یعنی لازم گشت علیهم بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذلة خواری و ... ما یکی جزیه دادن والمسکنة و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را در بیچارگی و درویشی جلوه نمایند وباءو و باز گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدا شدند ذلک آن خواری و بیچارگی و خشم خدا مر ایشان را بانهم بدان بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر میشدند بآیات الله بآیاتها و توریه ویقتلون و می کشتند النبیین پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام بغیر الحق بنا حق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک آن کفر و قتل ایشان بما عصوا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای وکانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان کردمی کند که بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آینه دل بیشتر نشیند

هر کز زنگیست بر مرآت دل ؛ دل شود زین زنگها خوار و خجل

چون زیادت گشت دل را تیرگی ؛ نفس دون را بیش گردد خیرگی

ان الذین بدرستی که آنکسانی که از روی نفاق امنوا

کرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند والذين هادوا وآنانکه بیهودیه درآمدند والنصارى وترسایان والصابئين وآنها که از دینی بدینی گرایندگانند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند ملائکه می پرستیدند و زبور میخوانند و روی بکعبه نماز میکردند و گفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان من آمن هر که ایمان آرد باخلاص تمام از این طوایف بالله بخدای و صفات سلبی و ثبوتی واليوم الآخر و بروز قیامت و متعلقات آن وعمل صالحا و بکند عمل شایسته فلهم اجرهم پس ایشانراست مزد کار ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ولا خوف و ترس نباشد عليهم بر ایشان بروز محشر ولا هم يحزنون و نباشد که اندوهگین شوند بوقت مجازات واذ اخذنا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما ميثاقكم پیمان شما را بمتابعت موسی علیه السلام و عمل باحکام توریة ورفعنا و برداشتیم فوقكم بر زبر شما الطور کوه را تا پیمان بستند بنی اسرائیل بعمل بتوریة زیرا که آغاز نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوارست ما کردن نمی توانیم حق جل شانه کوهی از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی و در تفسیر قرطبی آمده که این کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخته و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون نگریستند ... بسجده درافتادند متحیر شدند و حق تعالی گفت خذوا فرا گیرید ما آتيناكم آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بقوة بجد تمام و جمعیت قوی واذكروا و یاد کنید پیوسته یاد کنید ما فيه آنچه در وی است از ثواب و عقاب لعلكم تتقون باشد که شما پرهیزکار شوید از ناشایستها ثم توليتم پس روی بگردانیدید از فرمان حق من بعد ذلك از پس عهدی که کردید فلولا فضل الله پس اگر نه فضل بخشایش خدای بودی عليكم بر شما ورحمته و بخشش خبیث شما لكنتم هر آینه می بودید شما من الخاسرين از جمله زیانزدگان ولقد علمتم الذين و هر آینه نیکو دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود علیه السلام اعتدوا از حد در گذشته منكم از قوم شما در شهر ایله في السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده بحیله در آن روز ماهی را میگرفتند فقلنا لهم پس ما گفتیم مر ایشانرا که چون خلاف امر کردید كونوا باشید قردة بوزینگان خاسئين خوار شدگان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد فجعلناها پس ما گردانیدیم آن عقوبت را نكالا عذابی و عبرتی که بند کننده و پند دهنده باشد لما بين يديها مر آنکسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند وما خلفها و آنها که از پس ایشان آیند و قصه ایشان بشنوند وموعظة و گردانیدیم آنرا پندی للمتقين برای پرهیزگاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه وسلم واذ قال موسى و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود را بوقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و میخواستند که قاتل او معلوم کنند ان الله يأمركم بدرستی که خدای میفرماید شما را ان تذبحوا آنکه بسمل کنید بقرة گاوی را که بعضی از وی بر مرده زنیم زنده شده بگوید که

قاتل او کیست قالوا گفتند قوم موسی اتتخذنا ایا فرا میگیری ما را هزوا اهل فسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته تو میگویی گاوی بکشید قال اعوذ بالله گفت موسی پناه میگیرم بخدای ان اكون از آنکه باشم من الجاهلين از نادانان و افسوس کنندگان قالوا ادع لنا گفتند بخوان و سوال کن از برای ما ربك پروردگار خود را يبين لنا تا بیان کند برای ما ما هي که آن گاو و اصناف چیست و سال چندست سوال ایشان از ماهیت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از نوع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جاری مجری چیزی ساختند که گویا حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال او می پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قال گفت موسی علیه السلام انه يقول بدرستی که میگوید خدای تعالی انها بقرة آن گاویست لا فارض نه پیر و از کار افتاده ولا بكر و نه جوان بحد نارسیده عوان میانه است بين ذلك میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون آنچه شما را فرموده اند قالوا گفتند بار دیگر ادع لنا بخوان از برای ما ربك پروردگار خود را يبين لنا تا پیدا و هویدا سازد برای ما ما لونها که چیست رنگ آن بقره قال انه يقول گفت موسی که خدای میگوید انها بقرة صفراء آن گاویست زرد فاقع لونها تسر الناظرين رنگ او شاد میکرداند مر بینندگان از رنگ خود نظر کنندگان را قالوا ادع لنا دیگر گفتند بخوان از بهر ما ربك خداوند خود را يبين لنا تا اشکارا کند برای ما ما هي که آن چه گاویست کار کننده یا در صحرا چرنده است ان البقر بدرستی که گاوان تشابه علينا متشابه شده اند بر ما چه بسیار ساله زرد رنگ بسیارند وإنا و بدرستی که ما ان شاء الله اگر خواهد خدای تعالی لمهتدون از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقولست که اگر بنی اسرائیل انشاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی قال انه يقول گفت موسی که میگوید خدای انها بقرة آن گاویست لا ذلول نه رام کرده و نه نرم شده که بحکم زراع تثير الارض بشوراند زمین را ولا تسقي الحرث و نه گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت مسلمة دست باز داشته شده است از همه کارها و پیر خود چرا میکند بی عیب است و تمام خلقت لا شية فيها نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد در وی چون بنی اسرائیل این سخنها شنیدند قالوا الآن گفتند اکنون این صفتها بیان کردی جئت بالحق آوردی راست و صفت تمام با کهنی و آن گاو مذهبه نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزگار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آنرا بانکه پوستش پر زر کنند فذبحوها پس بکشتند او را و نکته در آن کشتن سرزنش گوساله پرستان بود بدیشان مینمود که آنچه شما پرستیده اید قابل ذبح است نه لایق عبادت و مدح القصه او را ذبح کردند وما كادوا يفعلون و نمیخواستند که کنند این کار را بسبب گرانی بهاء او واذ قتلتم اول القصه است که میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید نفسا یکی را که عامیل بود فادارأتم پس اختلاف کردید فيها در آن نفس یعنی در کشتن او والله مخرج و خدای بیرون آورنده است و ظاهر کننده ما كنتم تكتمون

آنچیزی را که هستید شما که آنرا میپوشیدید از قتل یا حق فقلنا اضربوه پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته را ببعضها بپاره از آن
گاو که بیخ دم یا زبان یا گوشت و بهر تقدیر چون بعضی زدند زنده شد و خون از گردن وی میریخت و نام قاتلان خود گفت
و آن برادرزادهٔ او بودند که بواسطهٔ مال او را بصحرا بردند بقتل رسانیدند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد کذلک
همچنانکه این مرده را زنده کردانید یحیی الله زنده میگرداند خدای الموتی همه مردگانرا ویریکم و می نماید بشما خطاب با آن
جماعت کردن مجلس احیای عامیل حاضر بوده اند و میشاید که منکران زمان حضرت رسالت صلعم باشند که یا کفار حشر میکنید
که آخر خدای بشما نماید آیاته دلایل قدرت خود را در احیا لعلکم مگر باشد که شما تعقلون فکر کنید و دریابید که کسی
که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر آینه بر احیای همه نفوس قادر خواهد بود ثم قست قلوبکم پس سخت شد دلهای شما ای جهودان
من بعد ذلک از پس زنده شدن عامیل فهی پس آن دلها که شما راست کالحجارة همچون سنگست در سختی و درشتی او
اشد قسوة بلکه سخت ترست در قساوت و غلظت از سنگ وان من الحجارة و بدرستی که بعضی از سنگها هست لما یتفجر آنچه
هر آینه روان میگردد منه الانهار از وی جویها بزرگ وان منها و بعضی دیگر هست از و لما یشقق آنچه هر آینه بشکافد
فیخرج پس بیرون آید منه الماء از وی آب خود چون چشمها وان منها و بتحقیق که هست از حجاره لما یهبط آنچه
فرو آید از بلندی و پستی که آید من خشیة الله از ترس خدای وما الله و نیست خدای بغافل عما تعملون غافل از آنچه شما ای جهودان
میکنید افتطمعون آیا طمع دربسته اید ای مؤمنان ان یؤمنوا انکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لکم مر شما را
در آنچه میگویید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وقد کان و حال آنکه بودند فریق منهم گروهی از اسلاف ایشان
که بواسطه یسمعون شنیدند کلام الله سخن خدای را بر کوه طور ثم یحرفونه پس بگردانیدند آن سخن را من بعد ما عقلوه
پس از آنکه دانسته بودند و دریافته چون بمیان قوم آمدند گفتند ما شنیدیم از حق امر و نهی را و شنودیم و لیکن در آخر گفت
که اگر اینها که فرمودیم توانید بکنید و اگر قادر نباشید بادا آن مکنید و باک مدارید وهم یعلمون و ایشان میدانند که
افترا می نمایند در ینابیع آورده که روزی حضرت پیغمبر فرمود که جهودان بعد از این در مدینه نیایند که از در آمدن ایشان
بمدینه فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه درمی آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و آخر روز بیاران
خود می پیوستند کما قال الله تعالی واذا لقوا و چون ملاقات کنند یهود الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده اند از اصحاب
رسول صلی الله علیه وسلم قالوا آمنا گویند ما نیز گرویده ایم واذا خلا و چون خلوت کنند بعضهم بعضی از ایشان
الی بعض بعضی از اکابر ایشان چون کعب و حیی قالوا گویند آن اکابر ایشانرا که اتحدثونهم آیا شما حدیث میکنید و
خبر میدهید اصحاب محمد را صلی الله علیه وسلم بما فتح الله بدانچه گشاده است خدای ابواب دانش آنرا علیکم بر شما در کتاب

شما قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اوایل نزول آنحضرت اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریه مذکور بوده خبر
داده بودند و رؤسا و ایشان از آن آگاهی یافته مخبرانرا سرزنش نمودند که شما ایشانرا از صفات محمد صلعم خبر میدهید لیحاجوکم
تا مخاصمه کنند و حجت گیرند به بآنچه دانسته باشند عند ربکم نزد پروردگار شما روز قیامت و گویند خود دانستید
و متابعت نکردید افلا تعقلون آیا چرا درنمی یابید نمی دانید که اسرار خود با خصم در میان نمی باید نهاد اولا یعلمون آیا نمیدانند
جهودان که ان الله یعلم بتحقیق خدای تعالی میداند ما یسرون آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول صلعم و اصحاب او
وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس هر کس داند که حق سبحانه دانای آشکار او و نهانست
باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و بدی پاک بپردازد ٩ بکن بر و بطن را پاکی است
که دانای نهان و آشکار است ومنهم و از جهودان امیون جماعتی نانویسنده و ناخوانده که لا یعلمون الکتاب
نمیدانند توریه را و نمیشناسند که در وی چه چیزست الا امانی مگر آرزوها خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا
وعدهای دروغ که از علما خود میشنوند که بهشت خاصهٔ ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشانرا شفاعت خواهند
کرد وان هم و نیستند الا یظنون مگر آنکه گمان میبرند فویل پس عذاب و وای اندوه للذین مر آنانراست که ایشان
یکتبون الکتاب می نویسند نوشته محرف را بایدیهم بدست خود یعنی مباشر کتابت اند و بدیگری نمی فرمایند ثم یقولون
پس میگویند هذا این نوشته من عند الله از نزدیک خدایست و چرا چنین میکنند لیشتروا تا بخرند یعنی استبدال
کنند به بآن کلام تحریف داده ثمنا قلیلا بهاء اندک را یعنی علماء یهود بواسطهٔ اخذ رشوت صفت مصطفی صلعم
که در توریه بدین وجه بوده که مردی نیکوروی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر
آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فروهشته موی یک چشم باشد و این صفت دجالست و با قوم خود گفتند
این آن پیغمبر موعود نیست فویل لهم پس وای مر ایشانرا از آنچه مما کتبت نوشت و تغییر کرد ایدیهم دستهای ایشان
وویل لهم و دیگر باره وای بر ایشان مما یکسبون از آنچیزی که کسب میکنند از رشوت و مأکل حرام وقالوا و گفتند یهود
برغم خود لن تمسنا النار مارا مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد الا ایاما معدودة مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که
آن هفت روزست هر روزی در مقابلهٔ هزار سال از آن هفت هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما
گوساله پرستیده اند قل بگو ای محمد صلعم مر ایشانرا اتخذتم آیا فرا گرفته اید عند الله از نزدیک خدای عهدا
عهدی و پیمانی که شمارا زیاده از آنچه می گویید عذاب نخواهند کرد و اگر چنین وعده هست فلن یخلف الله پس خلاف نکند
خدای عهده وعدهٔ خود را ام تقولون بلکه میگویید و افترا میکنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید

بلی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً هر که بدی کند یعنی شرک آرد وَأَحاطَتْ بِهِ و فرا گیرد گرداگرد او
خَطِیئَتُهُ گناه او یعنی بر وی مستولی شود تا بی کفر بمیرد فَأُولئِکَ پس آن گروه مشرکان أَصْحابُ النّارِ اهل دوزخ و ساکنان
آنانند هُمْ فِیها خالِدُونَ ایشان در آتش دوزخ جاوید مانندگانند وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدای و آنچه از نزد او
آمده وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ و عمل کردند نیکویها که أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت و مستحق آنند هُمْ ایشان نه غیر ایشان
فِیها خالِدُونَ در بهشت جاوید باشندگانند وَإِذْ أَخَذْنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریه مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ
عهد و میثاق فرزندان یعقوب را و گفتیم لا تَعْبُدُونَ نپرستید شما إِلَّا اللّهَ مگر خدای که سزای پرستش اوست
وَبِالْوالِدَیْنِ و نیکویی کنید بپدر و مادر إِحْساناً نیکویی کردنی وَذِی الْقُرْبی و دیگر بصاحب نسبت خویشان وَالْیَتامی و یتیمان
وَالْمَساکِینِ و چارگان وَقُولُوا و بگوئید لِلنّاسِ مر جماعه مردمان را حُسْناً سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد یا با مردم
سخن چنان گویید که دوست دارید که با شما گویند وَأَقِیمُوا الصَّلاةَ و نماز را بپای دارید با شرایط آن وَآتُوا الزَّکاةَ و بدهید
زکوة را بر کسی که حکم کرده ام ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ پس روی بگردانیدید بعد از پیمان و برگشتید از عهد و میثاق إِلّا قَلِیلاً مگر اندکی
از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریه استقامت داشتند وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض کنندگانید
از حکم توریه که در متابعت محمد صلی الله علیه وسلم صادر شده وَإِذْ أَخَذْنا و آنرا نیز یاد کنید که گرفتیم مِیثاقَکُمْ پیمان از
اسلاف شما و از ایشان عهد بستیم لا تَسْفِکُونَ نریزید دِماءَکُمْ خونهای اقربا و هم دینان خود را وَلا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ
و بیرون نکنید کسان خود را بستم مِنْ دِیارِکُمْ از خانه‌های خویش و عهد دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرند
ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده‌اید
ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ پس شما آن گروهید که پیمان شکسته اید تَقْتُلُونَ أَنْفُسَکُمْ می کشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِیقاً و بیرون
میکنید گروهی را مِنْکُمْ از قوم خود مِنْ دِیارِهِمْ از سراها و منزلها ایشان تَظاهَرُونَ هم پشت شوید عَلَیْهِمْ بر آن
قوم مغلوب شده از شما بِالْإِثْمِ به بزه کاری وَالْعُدْوانِ و افزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و
دیگری نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه
با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کرده و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیفه خود با آن دیگری قتال کردند
و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا مهم قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی اتفاق
فدا دادندی چنانچه میفرماید وَإِنْ یَأْتُوکُمْ و اگر بشما آیند أُساری اسیران بنی اسرائیل تُفادُوهُمْ ایشان را فدیه
میدهید یعنی با اسیر دیگر بدل میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردن

و حال آنکه حرام کرده شده است عَلَیْکُمْ بر شما بحکم میثاق إِخْراجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا می گروید شما بِبَعْضِ
الْکِتابِ به پاره از احکام توریه که فدیه اسیر است وَتَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است
فَما جَزاءُ مَنْ یَفْعَلُ پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلِکَ این چنین عهد شکنی و نافرمانی مِنْکُمْ از شما که یهودید إِلّا خِزْیٌ
مگر خواری و رسوایی فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و اجلاء بنی النضیر وَیَوْمَ الْقِیامَةِ و روز
رستخیز یُرَدُّونَ بازگردانیده شوند از حشرگاه إِلی أَشَدِّ الْعَذابِ بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخست و یکی از
علامات شدت دوام اوست وَمَا اللّهُ بِغافِلٍ و خدای غافل نیست عَمّا تَعْمَلُونَ از آنچه عهد شکنان میکنند و حفظ بخطاب
میخوانند و مخاطب هم یهودند یا بخطاب عام است أُولئِکَ الَّذِینَ این گروه آنانند که از بیخردی اشْتَرَوُا الْحَیاةَ الدُّنْیا خریدند و بدل کرده‌اند
زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاویدان سرای دیگر فَلا یُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذابُ از ایشان
نه عذاب در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش وَلا هُمْ یُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند
نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات وَلَقَدْ آتَیْنا مُوسَی و بدرستی که ما عطا کردیم الْکِتابَ
توریة وَقَفَّیْنا و از پی در آوردیم مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس موسی پیغمبران را چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس
و زکریا و یحیی علیهم السلام وَآتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود الْبَیِّناتِ نشانهای روشن و معجزات
هویدا چون اخبار از غیب و احیاء موتی وَأَیَّدْناهُ و نیرومند گردانیدیم او را و قوت دادیم بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان
پاکیزه یا جبرئیل که در همه وقت قرین عیسی علیه السلام بودی یا اسم اعظم که ببرکت او مرده زنده کردی یا انجیل که تازگی دل
و زندگی جان از آن یافتندی ❁ دل تازگی از حسن کلامت دارد ❁ جان زندگی از سماع نامت دارد أَفَکُلَّما
آیا هرگاه از نزد ما جاءَکُمْ رَسُولٌ آید بشما فرستاده بِما لا تَهْوی بآنچه دوست ندارد أَنْفُسُکُمُ نفسهای شما یعنی
ابر وفق هوا و مدعای شما نباشد اسْتَکْبَرْتُمْ تعظیم نکردید و گردن نهادید فَفَرِیقاً کَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان
بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهم السلام وَفَرِیقاً تَقْتُلُونَ و گروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی وَقالُوا و گفتند
یهود قُلُوبُنا غُلْفٌ دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم و بازداشته شده از قبول بدین سخن ناامید میگردانیدند
حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست
که ایشان میگویند بَلْ لَعَنَهُمُ اللّهُ بلکه خدای ایشان را رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بِکُفْرِهِمْ بسبب نگرویدن
ایشان فَقَلِیلاً ما یُؤْمِنُونَ پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون ابن سلام و اصحاب او وَلَمّا جاءَهُمْ و آنهنگام که
بدیشان آمد کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ نوشته از نزد خدای که آن قرآنست مُصَدِّقٌ که او موافق لِما مَعَهُمْ مر آن کتابی را که

با ایشانست در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند و بدان نگرویدند وکانوا من قبل و حال
آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت غزو مانند که یستفتحون طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بکسی که این
کتاب بدو فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی که بر ایشان تنگ شدی و دشمنان بر داشته گفتندی
بار خدایا نصرت ده ما را بحق نبی امی که رسول آخر الزمانست علی الذین کفروا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب
فلما جاءهم پس آن وقت که آمد بدیشان ما عرفوا آنکه را که شناخته بودند کفروا به کافر شدند بدو ایشان چه
ایشان را گمان بود که آن نبی از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسماعیل بود بدو کافر شدند فلعنة الله پس لعنت خدای
علی الکافرین بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نکردند و عناد ورزیدند و وضع ظاهر در موضع ضمیر بجهت تسجیل بر کفر
ایشانست بئسما اشتروا بد چیزیست که ایشان فروختند به بآن چیز انفسهم بهرهٔ نفسها خود را و آن
چیز کدامست ان یکفروا آنکه کافر میشوند بما انزل الله بدانچه فرو فرستاد خدای که آن قرآنست بغیا از جهة
حسد یعنی رشک بردند ان ینزل الله بانکه فرو فرستد خدای من فضله از فضل خود را که کتاب و وحی است
علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده از بندگان خود که سزاوار آن باشند فباءوا پس باز گشتند جهودان
بغضب بخشمی از خدای یا سزاوار گشتند خشمی را علی غضب بالای خشمی دیگر یا انکار عیسی و انجیل و خشمی با انکار محمد صلعم
و قرآن وللکافرین و مر کافرانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده واذا قیل لهم و چون گویند مر جهودان را
آمنوا بگروید بما انزل الله بآنچه خدای فرستاده از انجیل و قرآن قالوا نؤمن گویند ما میگرویم بما انزل علینا
بآنچه بر ما فرستاده اند یعنی توریة ویکفرون و کافر میشوند بما وراءه بدانچه جز کتاب ایشانست وهو الحق
و آن ما ورا یعنی انجیل و قرآن درست و راستست مصدقا در حالتی که آن حق او ورا دارنده است لما معهم مر آنرا
کتابی که با ایشانست و از اینجا کفر ایشان بتوریة نیز لازم می آید چه کفر بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز قل
بگوی ای محمد در جواب آنکه میگویند بتوریة ایمان داریم فلم پس چرا تقتلون میکشتید انبیاء الله پیغمبران
خدایرا من قبل پیش ازین ان کنتم اگر بودید شما مؤمنین گرویدگان ولقد جاءکم موسی و هر آینه که آمد
بشما موسی بالبینات بنشانهای درست و روشن که احکام الواح است ثم اتخذتم العجل پس شما فرا گرفتید گوساله را
بخدایی من بعده از پس رفتن موسی علیه السلم بطور وانتم ظالمون و شما بیداد کنانید بر نفس خود واذ اخذنا
و یاد کنید چون فرا گرفتیم میثاقکم پیمان شما را ورفعنا و برداشتیم فوقکم الطور بر زبر شما کوه را که منسوب بود بکوه
طور اسماعیل از کوههاء فلسطین و آن شهریست از بلاد شام خذوا گفتیم که فرا گیرید ما آتیناکم آنچه بشما دادیم

یعنی توریة بقوة بدرستی و جد تمام واسمعوا و بشنوید یعنی فرمان برید قالوا گفتند بآشکارا سمعنا شنیدیم
و بپذیرفتیم و پنهانی با خود گفتند وعصینا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل واشربوا و خورانیده
یعنی در کرده شدند فی قلوبهم العجل در دلهاء ایشان دوستی گوساله بکفرهم بسبب جحود و انکار ایشان قل بگو بئسما
یأمرکم بد چیزیست آنچه فرماید شما را به بآن چیز ایمانکم ایمان شما و آن گذشت بقرآن و بمحمد صلعم ان کنتم
اگر هستید شما مؤمنین گرویدگان بخدای چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او بکفر نفرماید جهودان با یکدیگر
میگفتند بهشت جز جای ما نخواهد بود و حق تعالی فرمود قل بگو یا محمد در جواب دعوی ایشان ان کانت اگر هست
بر غم شما لکم مر شما را الدار الآخرة سرای آخرت و نعیم بهشت عند الله نزدیک خدای خالصة پاکیزه و خاص
من دون الناس بی دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در
بهشت خاصه از آن شماست چه بی مرگ بدان سرا نتوان رسید آرزوی مرگ علامت اشتیاق لقاست پس هر که آرزومند
تر بود بمرگ مشتاق تر بود بلقا ۞ مرگ که دوست را رساند بر دوست ۞ آن کیست که او بمرگ شاد ازو نه
ولن یتمنوه و آرزو نکنند جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت بآنچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهاء ایشان
از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی صلی الله علیه وسلم والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران و دروغگویان
ولتجدنهم و هر آینه که یابی تو جهودانرا احرص الناس حریص ترین مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا ومن الذین
اشرکوا و از آنکسانی که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که اینجا مشرکان مجوس اند که هیچکس را
زندگانی دوست تر از ایشان نیست یود احدهم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی گبران لو یعمر که کاش عمر داده
شود الف سنة هزار سال و از نیست که تحیت مجوس چون بهم رسند اینست که هزار سال بزی و نزد بعضی علما گفتن
این لفظ مکروه است وما هو بمزحزحه و نیست که رهاننده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر آنکه عمر داده شود
یعنی طول عمر رافع عذاب الهی نیست والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بآنچه میکنند مجوس و یهود و غیر ایشان بعضی
از یهود گفتند که صاحب محمد جبرئیل است و او وحی بدو فرود می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و کارزار
و عذاب بر انبیاء ما نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که قل بگوی
محمد صلی الله علیه وسلم من کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن جبرئیل را و این نامیست عبرانی یا سریانی بمعنی عبد الله
و امین خدا این وحی باشد پس هر که دشمن وی بود گو از خشم بمیر فانه نزله پس بدرستی که او فرود می آرد قرآنرا علی قلبک بر دل تو
باذن الله بفرمان خدای مصدقا در حالتی که آن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آنچیزی را که پیش از وی نازل شد

وما لا با ایشان است از کتب منزله چون توریة وهدی و قرآن راه نماینده است بحق وبشری و مژده دهنده للمؤمنین
مومنانرا بنجات درجات من کان هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدای را وملائکته و فرشتگان اورا ورسله و
فرستادگان اورا وجبریل ومیکال و این دو فرشته مقرب را فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی عدو للکافرین دشمنست
مر کافرانرا که دشمن ملائکه و رسل اند ولقد انزلنا و هر آینه ما فرستادیم الیک بسوی تو آیات بینات نشانهای روشن
یا آیتها و درست و راست یعنی قرآن وما یکفر بها و کافر نشود بدان آیتها الا الفاسقون مگر بیرون روندگان از فرمان خدای
اوکلما آیا هر چه گاه که یهود عاهدوا عهدا عهد کردند عهد کردنی نبذه بشکستند آنرا فریق منهم گروهی از ایشان
بل اکثرهم بلکه بسیاری از ایشان لا یؤمنون نمیگروند بتوریة ولما جاءهم و آن هنگام که آمد بدیشان رسول
من عند الله فرستاده از نزدیک خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم مصدق باور دارنده لما معهم مر توریة را که
با ایشانست نبذ فریق بیفکندند گروهی من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه عطا داده شده اند توریة یعنی علما
ایشان بینداختند کتاب الله توریة را یا قرآن را وراء ظهورهم پس پشت خود کانهم گوییا که آن علما لا یعلمون
نمیدانند که قرآن کلام الله است و محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم واتبعوا و پی روی کردند این جماعت یهود ما تتلوا
الشیاطین آنچه برمیخواندند دیوان علی ملک سلیمان در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام و آنچنان بود که دیوان
در عهد سلیمان شعبدها و سحر و نیرنگها و کهانت بر آمیخته بودند و میان اراذل وجهال شایع شده بود سلیمان
علیه السلام بر آن اطلاع یافته بود بفرمود تا آن نوشتها آوردند و در صندوق نهادند مقفل ساخته در زیر تخت خود
دفن کرد و بعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان آنرا از زیر تخت بیرون آوردند و چنان فرا نمودند که سلیمان با آن
سحرها و شعبدها پادشاهی میکرد و بعد از آن یهود سلیمان علیه السلام را بسحر نسبت میدادند حق تعالی برای ذمه دیوان فرمود
که وما کفر سلیمان و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادویی نکرد ولکن الشیاطین ولیکن دیوان زمان او کفروا کافر
شدند یعلمون الناس در میآموختند مردمانرا السحر جادویی وما انزل و دیگر هم متابعت کردند آنچه را که فرو
فرستاده شد از سحر علی الملکین بر دو فرشته ببابل بشهر بابل هاروت وماروت نام آن دو فرشته است و ایشان بر
آدمیان گناهکار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشانرا
هست بودی صدور معاصی بیش از افعال ایشان امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند حق سبحانه نفس بشری
بدیشان داد و برای حکومت خلق بزمین آمدند بر زنی زهره نام عاشق شدند و بسبب سحر بر قتل ناحق و سجده
صنم اقدام نمودند حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان در این جهان مقرر شد و حالا در چاه

بابل بوی سر آویخته معذب اند و انزال السحر بر ایشان بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند تا حق تعالی
در زمان حکومت و قبل از معصیت این علم بدیشان فرستاده و گویند بوجه الهام ایشانرا کیفیت این علم دراموخت
تا مومن زیرکانرا تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت کردند وما یعلمان
و نیاموزند این دو فرشته در بیوتت که در چاه اند من احد هیچکس را جادویی حتی یقولا تا آنکه نخست ویرا آموزند
انکس را که انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که جز
عمل سحر کار هیچ مترتب نیست فیتعلمون پس می آموزند منهما از آن دو ملک ما یفرقون به آنچه بدان که جدایی
افکنند بدان بین المرء وزوجه میان مرد و زن او وما هم و نیستند جادوان بضارین ضرر رساننده به
بسحر من احد هیچکس را الا باذن الله مگر بقضا وقدر خدای تعالی ویتعلمون و میاموزند ما یضرهم آنچه ایشانرا
زیان رساند ولا ینفعهم و سود نکند ولقد علموا و هر آینه نیک دانستند یهود لمن اشتراه هر که بخرید یعنی بدل
و کار بندد ماله نیست او را فی الاخرة در آن سرای من خلاق بهره از نیکویی ولبئس ما شروا و بد چیزیست که
فروختند به بدان چیز انفسهم نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لو کانوا یعلمون اگر هستند ایشان که دانا
زیان این سود ولو انهم و اگر این جهودان آمنوا گرویدندی بمحمد صلی الله علیه وسلم واتقوا و پرهیز کردندی از
سحر و کتب جهودی را لمثوبة هر آینه پاداش من عند الله از نزدیک خدای تعالی
خیر بهترست از رشوت بر کتمان نعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم می ستانند لو کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی
یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانکه گرویده اید لا تقولوا راعنا مگویید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد صلعم که یهود گفتار
شما را دستاویزی ساخته با آنحضرت این کلمه میگویند و لغت ایشان این دشنام فاحش است و معنی آن بد اخفی میکنند
که رعایت کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه و تعالی فرمود که این کلمه مگویید وقولوا انظرنا و بگویید انظرنا یعنی بنگر
بسوی ما واسمعوا و بشنوید حکم خدای را بسمع قبول وللکافرین و مر کافرانراست یعنی آنهارا که بر سبیل استهزا این کلمه
میگویند عذاب الیم عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارد الذین کفروا آنانکه کافر و ناگرویده اند
من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین و نه مشرکان ان ینزل آنکه فرو فرستاده شود علیکم
بر شما من خیر هیچ نیکویی من ربکم از نزد پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه چیزهاست [illegible]
که نبوت با آل اسماعیل انتقال یابد و مشرکان از اداعیه آن بود که پیغمبری بولید مغیره و نعیم ثقفی رسد والله یختص و خدای
اختصاص میدهد برحمته به نبوت و وحی خود من یشاء هر کرا میخواهد والله و خدای ذو الفضل العظیم

خداوند فضل بزرگست بر هر که او را نبوت داده و در صفت فضل عظمت اشعار نیست بانکه فضل او فضلیت افزون از حد لطف او لطیفت بیرون از شمار ما ننسخ هر چه منسوخ میکردانیم من آیة از آیة قرآن بر وفق مصلحت خلق و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش میکردانیم آنرا و از دلها می بریم نأت بخیر بیاریم بهتری منها از آن آیه منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی با ده تن منسوخ کرده با دو تن مقرر ساخت او مثلها یا بیاریم مانند آن که نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه الم تعلم آیا نمیدانی خطاب با منکر نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که پشیمانیست بر خدای رعایت و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و نا اهل بودند حق تعالی میفرماید که ای منکر مجادله را معلوم نداری یعنی نمیدانی ان الله بانکه حق سبحانه علی کل شیء بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشا قدیر تواناست بر کمال الم تعلم آیا دانا نیستی ان الله آنرا که حق سبحانه بی شک له مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند و ما لکم و نیست مر شما را من دون الله جز خدای من ولی دوستی که از او بشما نفع رسد و لا نصیر نه یاری که از شما دفع ضرر کند ام تریدون یا میخواهید ان تسئلوا آنکه سؤال کنید رسولکم پیغمبر خود را کما سئل موسی همچنانکه سؤال کرده شده بود موسی من قبل پیش ازین جهودان میگفتند محمد صلی الله علیه و سلم را که کتابی بیارد بیکبار چنانکه موسی آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد صلعم همان میطلبید که از سلفها متعنتا که پیشان شما از موسی میطلبیدند و من یتبدل الکفر و هر که بدل کند کفر را بالایمان با ایمان یعنی کفر را بر ایمان بگزیند فقد ضل پس هر آینه گم کشته است سواء السبیل از میانه راه راست ود کثیر دوست میدارند بسیاری من اهل الکتاب از اهل توریة چون فنخاص بن عازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او لو یردونکم آنکه کردانند شما را مراد حذیفة بن یمانی و عمار یاسر است که فنخاص و یاران او مر ایشانرا بیهودیت دلالت میکردند حق سبحانه فرمود که بیخواهند که سازند شما را من بعد ایمانکم از پس ایمان شما کفارا کافران حسدا از روی حسد من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشانست نه بر موجب دین من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشت لهم الحق مر ایشانرا آنچه راست و درستست یعنی رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام فاعفوا پس در گذرانید ای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان و اصفحوا و روی بگردانید از ایشان حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره فرمان خود را که حکمت بقتال یا امر بجزیه ان الله بدرستیکه خدای علی کل شیء بر همه چیزها از تعذیب و انتقام قدیر تواناست و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را و اتوا

الزکوة و بدهید زکوة مال را و ما تقدموا و آنچه از پیش بفرستید لانفسکم از برای خود من خیر از اعمال دینی بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات تجدوه بیابید آنرا نوشته عند الله نزدیک خدای یا ثواب آنرا بیابید از نزدیک وی ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بصیر بیناست و قالوا و گفتند جهودان لن یدخل الجنة هرگز در نیاید در بهشت الا من کان مگر آنکه باشد هودا یعنی جهودی او نصاری یا نصرانی یعنی جهود گفتند به بهشت نرود الا جهودان و نصاری گفتند به بهشت نرود الا ترسایان تلک این دعوی از هر طایفه امانیهم آرزوهای ایشانست قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را بر صحت دعوی ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در قول خود بلی نه چنین است که ایشان میگویند بلکه من اسلم هر که تسلیم کرد وجهه همه خود را لله برای طاعت خدای و هو محسن و او نیکوکار است در کردار و گفتار فله اجره پس مر آنکس راست مزد او عند ربه نزد آفریدگار او و لا خوف علیهم و هیچ ترس نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان و لا هم یحزنون و نه اندوهناک باشند از نقصان منافع آن مزد جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند و با علماء جهود مناظره کردند هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیه فرستاد و قالت الیهود و گفتند جهودان لیست النصاری نیستند گروه ترسایان علی شیء بر چیزی از دین حق و قالت النصاری و گفتند ترسایان لیست الیهود نیستند جهودان علی شیء بر چیزی که معتد به باشد و هم و حال آنکه همه ایشان یتلون الکتاب میخوانند کتاب خدای را یهود از توریة میدانند که نصاری بجهة اثبات زن و فرزند حق را باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهة انکار عیسی و انجیل کافر و بی حاصل اند کذلک همچنین که اینها میگویند قال الذین لا یعلمون گفتند آنانکه هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مثل قولهم مانند گفتار جهود و نصاری یعنی گفتار هم در باره ایشان همین گفتند که جهودان و ترسایان بر حق نیستند فالله یحکم پس خدای داوری کند بینهم یوم القیمة میان ایشان روز رستخیز فیما کانوا در آنچیزی که هستند ایشان فیه یختلفون که در آنچیز اختلاف میکنند از حق و باطل و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از آنکه باز داشت مساجد الله سجدگاههای خدای را ان یذکر از آنکه یاد کرده شود فیها اسمه در آنجا نام خدای یعنی نگذاشت که در مساجد خدای یاد کنند و پرستش نمایند و سعی و سعی نمود فی خرابها در ویرانی مساجد و آن بخت نصر بابلی بود یا ططوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده و احبار بقتل رسانید یا لفظ مسجد جمع یاد کرده بجهة تعظیم یا آنکه هر جزوی از مسجدیست یعنی محل سجده اولئک آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند ما کان لهم نیست مر ایشانرا و نسزد ان

یدخلوها آنکه درآیند در آن مسجد الا خائفین مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام است که ترسایان را
قوت رفتن در مسجد اقصا نیست از بیم مسلمانان لهم مر ترسایان راست فی الدنیا درین جهان خزی رسوایی و
خواری و جزیه دادن ولهم فی الآخرة و مر ایشان راست در آن سرای عذاب عظیم عذاب بزرگ ولله و مر خدای راست
المشرق جای برآمدن آفتاب والمغرب و جای فرو رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت رسالت صلعم شبی بسبب ابر و تاریکی
در سمت قبله اختلاف کردند و هر کس تحری نموده برای خود محراب ساختند چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت
قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند باعاده قضاء آن نماز از حضرت رسالت صلعم اجازت خواستند و این آیه نازل
شد که بعد از آنکه تحری کرده اید اعادت نماز حاجت نیست چه همه جهات از آن اوست فاینما پس هر کجا تولوا روی آرید
فثم وجه الله پس آنجا وجه خداست یعنی جهت طاعت اوست محققان در تحقیق این آیه کلماتیست که زبان حال بیان حضرت
حقایق بهجت ولایت منقبت خلدت ظلال هدایته درین ابیات اشارت بدان میفرماید ﴿ ای نبی اینما تولوا خوان
ثم وجه الله تمام دان ﴿ یعنی آنسو که روی قصد آری ﴿ تا حق بندگیش بگذاری ﴿ وجه حق کان بود حقیقت او
باشد آنجا بسوی او کن رو ﴿ هیچ جا زانکه ذره ای است تا ﴿ پس بود عین حق عیان همه جا ﴿ عارف حق شناس را باید
که بهر سو که دیده بگشاید ﴿ بیند آنجا جمال حق پیدا ﴿ نکند از جمال حق قطعا ان الله بدرستی که خدای
واسع بزرگ مغفرت و بسیار عطا علیم دانا بمصالح احوال مسلمانان وقالوا و گفتند بعضی کافران از یهود
و نصاری اتخذ الله فرا گرفت خدای ولدا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاکی و بیعیبی او راست بل
نه چنانست که ایشان میگویند له مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمین است
و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر مملوک او توانند بود چه ولد نمی باشد الا
از جنس والد و این المملوک من المالک کل همه در زمین و آسمان باشد له قانتون مر او را فرمان بردارند بدیع
السموات والارض نو آفریننده آسمانها و زمینهاست واذا قضی و چون خواهد یا تقدیر کند امرا کاری را
فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را کن باش فیکون پس بباشد وقال الذین و گفتند آنانکه
لا یعلمون نمیدانند خدای را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیگوید خدای با ما او تأتینا آیة
یا بیاید بما پیغامی یعنی آیه کذلک همچنانکه این مشرکان میگویند قال الذین گفتند آنانکه بودند من قبلهم پیش
از ایشان یهود و نصاری مثل قولهم مانند گفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا پیش از ظهور معجزات تشابهت قلوبهم
بیکدیگر مشابه است دلهای کفار و مشرکان اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت قد بینا الآیات

هر آینه بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت لقوم یوقنون برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین انا
ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم بالحق براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین
اسلام بشیرا مژده دهنده مؤمنان ونذیرا و بیم کننده کافران ولا تسئل و پرسیده نخواهی شد روز قیامت
عن اصحاب الجحیم از آنها که اهل جحیم اند یعنی آتش سوزنده بسیار زبانه باشد و روایتی بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
جاری شد که اگر جناب تعالی بر یهودی در عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که انیم عذاب الیم
بمنهاج مستقیم باز آیند حق جل جلاله این آیه فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند بر تو
آرای بهانه و بر ما حساب با اهل ضلالت ولن ترضی و هرگز خشنود نشوند عنک از تو الیهود والنصاری جهودان و
ترسایان حتی تتبع تا آنگاه که پیروی کنی ملتهم کیش ایشان را قل بگو ای محمد که مر طایفه را از ایشان آنچه دلالت
کنند ان هدی الله بدرستی که راه نمودن خدای هو الهدی آنست راه نمودن بحق شما را به یهودیت و نصرانیت میخوانند
و ما را باسلام راه می نماید ولئن اتبعت و اگر متابعت نمایی ای محمد صلعم اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب دین
بعد الذی از آنچیزی که براستی جاءک آمده است بتو من العلم از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان
ملت ایشان ما لک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی دوستی رهاننده ولا نصیر و نه کسی یاری
دهنده صورت خطاب با حضرت است و معنی با جمع امت الذین آنانکه آتیناهم الکتاب عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریة
بقولی که آیه در شان ابن سلام و صحابه او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که
با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیه در شان مسلمانان نزول آمده باشد که
هر تقدیر یتلونه میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حق تلاوته چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است اولئک
آن گروه یؤمنون به ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند ومن یکفر به و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا
تغییر دهد فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب
اذکروا یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا التی انعمت علیکم آن نعمتهایی که انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما وانی
فضلتکم و بدرستی که پدران شما را تفضیل کردم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیه جهت تقریر و
تذکیر نعمتهاء الهی است واتقوا و بترسید یوما از عذاب روزی که هیبت آن لا تجزی کفایت نکند نفس عن نفس
کسی از کسی شیئا چیزی را از عذاب ولا یقبل منها و قبول کرده نشود از نفسی عدل فدای او را یعنی بدلی که بعوض
او عقوبت کرده ولا تنفعها و سود نکند هیچ نفسی را شفاعة خواهش خواهندگان بتقدیر وجود شفیع ولا هم

يُنْصَرُونَ و نباشند كافران كه ممنوع باشند از عذاب يعنى ايشان را سودى نكند يارى هيچ يارى كه هست وَإِذِ ابْتَلَى و ياد كن
اى محمد صلعم وقتى كه بيازمود يعنى امر كرد إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ مر ابرهيم را پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنان يعنى اوامر و نواهى
بمناسك حج يا آنچه از فطرت اسلام شمرند و آن ده خصلت يعنى شكافتن موى سر و دو نيم ساختن آنرا كه موى دارد و
مضمضه و استنشاق و سواك و چيدن موى لب و كوتاه كردن ناخن و بركندن موى بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا بآب
فَأَتَمَّهُنَّ پس ابرهيم باتمام رسانيد آنرا و قيام نمود بدان قَالَ گفت خداى چون متابعت فرمان من كردى إِنِّي جَاعِلُكَ
بدرستى كه گرداننده توام لِلنَّاسِ براى مردمان إِمَامًا پيشوا يعنى در دين كه همه نيكان بعد از تو بتو اقتدا كنند و آنكه
حق سبحانه پيغمبر ما را فرمود كه اتبع ملة ابرهيم و امت محمد را نيز امر كرد كه ملة ابيكم ابرهيم براى ايجاز اين وعده است و چون
خداى ابرهيم را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ گفت با حق تعالى وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و از فرزندان و نبيرگان من بر
امامان پيدا كن قَالَ گفت در جواب او لَا يَنَالُ نرسد عَهْدِي عهد من يعنى رحمت من و بقول اصح رسالت
يا امامت بستمكاران الظَّالِمِينَ ستمكاران يعنى كافران از ذريت تو وَإِذْ جَعَلْنَا و ياد كن آنكه گردانيديم الْبَيْتَ
خانه كعبه را مَثَابَةً جاى بازگشتن يا موضع ثواب لِلنَّاسِ مر آدميان را يعنى حاجيان را كه هر سال بوى باز گردند و آنجا
بثواب بى حساب رسند وَأَمْنًا و گردانيديم آنرا موضع ايمنى كه در وى كسى را نكشند وَاتَّخِذُوا و فرا گيريد اى مؤمنان
بعد از آنكه شرف حرم دانستيد مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ از مقامى كه منسوب بابرهيم است مُصَلًّى نمازگاه و آن موضع سنگى
در وى حجرى وضع كرده اند و اثر قدمهاء مبارك آنحضرت بر وست وَاتَّخَذُوا بصيغه ماضى خوانند يعنى فرا گرفتند
مردمان آنرا پيش از شما نمازگاه وَعَهِدْنَا و عهد كرديم يعنى فرمان فرستاديم إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ بسوى ابرهيم و اسمعيل
أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ آنكه پاك سازيد خانه مرا از اوثان و انجاس و خباث و معاصى و طواف جنب و حايض لِلطَّائِفِينَ براى
طواف كنندگان وَالْعَاكِفِينَ و براى مقيمان و معتكفان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و براى ركوع كنندگان و سجود آرندگان يعنى نماز
گذارندگان اهل اشارت بر آنند كه پاك دارى خانه دل را كه حرم دوست است از ادناس تعلقات كونين و گفته اند تطهير
از ادناس و اوضار است و تطهير دل از ملاحظه اغيار ه اگر حريم دل از غير دوست سازى پاك صفاء قدم تو صرف روى
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و ياد كن آنرا كه گفت ابرهيم يعنى دعا كرد كه رَبِّ اجْعَلْ اى پروردگار من گردان هَذَا اين مكانرا كه
بجاى بود دل من خانه ساختم بَلَدًا آمِنًا شهرى ايمن از قحط و خسف و مسخ يا اهل او را از جور متغلبان در امان خود
دار وَارْزُقْ أَهْلَهُ و روزى ده اهل اين بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ از ميوه ها حق تعالى اين دعا را مستجاب گردانيد حكم فرمود تا
جبرئيل يكى از ديهاى فلسطين را كه مشتمل بر ثمرات بسيار از زمين جدا ساخته بمكه آورد و هفت بار گرد خانه

طواف داده در زمين تهامه بر سه مرحله از مكه وضع كرد و آن ديه را بجهة طواف خانه طايف گويند و ميوه هاء
اهل مكه از آنجاست پس ابرهيم تخصيص كرد رزق را بمؤمنان و گفت مَنْ آمَنَ روزى ده هر كرا ايمان دارد
مِنْهُمْ از آنان كه ساكنان اين شهر باشند بِاللَّهِ بخداى وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسين قَالَ گفت خداى
وَمَنْ كَفَرَ و هر كه كافر شود فَأُمَتِّعُهُ پس او را برخوردارى دهيم قَلِيلًا برخوردارى اندك يعنى در دنيا ثُمَّ
أَضْطَرُّهُ پس او را به بيچارگى برانيم إِلَى عَذَابِ النَّارِ بعذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد مرجعيست دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ و ياد
كن آنرا كه برداشت إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ ابرهيم اصلها و اساسها را مِنَ الْبَيْتِ از خانه كعبه وَإِسْمَاعِيلُ عطفست بر ابرهيم
چه پدر با پسر در رفع قواعد شريك بوده هر يك در طرفى از خانه كار ميكردند يا بنوبت و ديوار بر مى آورده و صحيح
آنست كه اسمعيل سنگ جمع ميكرده بدست ابرهيم ميداده اند تا بكار مى برده القصه بعد از اتمام خانه پدر و پسر
دست برداشته گفتند رَبَّنَا اى پروردگار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول كن از ما اين كار خير را إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ
بدرستى كه تويى شنونده دعاى ما را الْعَلِيمُ و تويى دانا به نيتهاى ما رَبَّنَا اى خداوند ما وَاجْعَلْنَا و گردان ما
هر دو را مُسْلِمَيْنِ لَكَ ثابت بر اسلام و استسلام يا موحد و مخلص مر ترا وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا و گردان از فرزندان ما أُمَّةً
گروهى مُسْلِمَةً لَكَ گردن نهاده و منقاد شده ترا وَأَرِنَا و بنماى ما را مَنَاسِكَنَا موضعى كه در آن افعال حج بجاى
آورد چون ميقات براى احرام و عرفات براى وقوف و منا براى قربان وَتُبْ عَلَيْنَا و از ما در گذران اگر در عمل
قصورى و تقصير واقع شده إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ بتحقيق تويى پذيرنده توبه مقصران الرَّحِيمُ بخشنده بر گناهكاران
رَبَّنَا اى پروردگار ما وَابْعَثْ فِيهِمْ و برانگيز در ميانه ذريه ما با آنكه مبعوث گردان رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده
از ايشان و بزبان ايشان تا در ذريه هر دو عربى و شرفى باشد بدان رسول يَتْلُو عَلَيْهِمْ تا بخواند بر ايشان آيَاتِكَ
كتاب ترا يا بيان كند نشانهاء وحدانيت ترا بايشان وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و بياموزد ايشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و معانى آن
تا بيان آنچه در وست از مواعظ و احكام حلال و حرام وَيُزَكِّيهِمْ و پاك كرداند ايشان را از گناه بسبب شرايع و احكام إِنَّكَ
أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستى كه تويى غالب و قادر بر اجابت دعاى ما الْحَكِيمُ و تويى داناى محكم كار حق سبحانه
اين دعا را بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه را از اولاد اسمعيل مبعوث گردانيد و چون كه ادا دعوت
ابرهيم اشارتست بعبادات وَمَنْ يَرْغَبُ و كيست كه باز گردد استبعاد و انكار است يعنى هيچكس باز نگردد عَنْ مِلَّةِ
إِبْرَاهِيمَ از كيش ابرهيم إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ مگر كسى كه خوار گرداند نفس خود را يا هلاك سازد يا سفيه و بيخرد
باشد در نفس خود وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ و هر آينه ما بر گزيديم ابرهيم را فِي الدُّنْيَا در اين سراى بكرم و نبوت

خوت یا بعبادت وخلت یا بعمارت خانهٔ کعبه وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ و بدرستی که او در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جملهٔ نیکوکاران
یا از کسانست بصلاح و فلاح إِذْ قَالَ لَهُ و یاد کن آن وقت که گفت مر ابرهیم را رَبُّهُ پروردگار او أَسْلِمْ گردن نه
فرمان مرا یا تسلیم شو در هرچه از مجاری قضا بر تو جاری کردد قَالَ أَسْلَمْتُ گفت ابرهیم تسلیم کردم خود را
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردگار عالمیان تا هرچه خواهد کند فان شاء احیانی وان شاء اماتنی بیت
بگذاشته‌ام مصلحت خویش بدوست ؛ کز دوست بمن هرچه رسد پس نیکوست وَوَصَّىٰ و وصیت کرد بِهَا
بملت خود یا بکلمهٔ اسلام إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ ابرهیم مر پسران خود را وَيَعْقُوبُ و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بملت
جد خود و مضمون وصیت هر دو این بود که يَا بَنِيَّ ای پسران من إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ بدرستی که خدای برگزید لَكُمُ الدِّينَ
برای شما دین محمدی شروع ماموربه که اسلامست فَلَا تَمُوتُنَّ پس ممیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر که شما مسلمان
باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید یا چون مرگ برسد شما را بر اسلام باید پس نهی از ترک اسلام است نه از مرگ
أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ ایا شما حاضر بودید إِذْ حَضَرَ آنگام که آمد يَعْقُوبَ الْمَوْتُ یعقوب مرگ او یعنی اسباب و
علامات او پیدا دارید إِذْ قَالَ آن وقت که گفت یعقوب لِبَنِيهِ مر پسران خود را مَا تَعْبُدُونَ چه خواهید پرستید
مِنْ بَعْدِي از پس وفات من قَالُوا گفتند نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ خواهیم پرستید خدای ترا وَإِلَٰهَ آبَائِكَ و خدای پدران
ترا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ابرهیم را که جد بود پدر گفت چه انکه جد بحکم پدر دارد و اسماعیل را که عم بود هم پدر
خواندند زیرا که عرب عم را اب گوید و حرمت او برابر پدر بجای آرند و این نظر بر اتحاد اصلست إِلَٰهًا وَاحِدًا
عبادت میکنیم خدای را که یگانه و یکتاست وَنَحْنُ لَهُ و حال آنکه ما مر این خدای را مُسْلِمُونَ منقادیم بطاعت
تِلْكَ این جماعت یعنی ابرهیم و یعقوب و اولاد ایشان أُمَّةٌ گروهی بودند قَدْ خَلَتْ درگذشتند لَهَا
مَا كَسَبَتْ مر ایشانراست آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شما راست آنچه کردید با ایشان و شما را بعملها
پاداش نخواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و شما پرسیده نشوید عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند
اعتقاد جهودان آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفران ایشان معاقب سازند درین آیة فرمود که
نه شما را باعمال ایشان ثواب خواهند ساخت و نه ایشانرا بافعال شما مواخذه خواهند کرد وَقَالُوا و گفتند
جهودان مر اهل اسلام را كُونُوا هُودًا باشید از جمع جهود أَوْ نَصَارَىٰ و گفتند ترسایان که ترسا شوید
تَهْتَدُوا تا راه یابید قُلْ بگو بَلْ نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
کیش ابرهیم را حَنِيفًا در حالتی که آن ملت مایل است از همه کیشها براه راست یا ابرهیم مایل بوده از همه دینها

بدین اسلام وَمَا كَانَ و نبود ابرهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان قُولُوا بگویید ای متابعان ملة ابرهیم
یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسایی دعوت میکنند بگویید آمَنَّا بِاللَّهِ
گرویده ایم بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه فرو آمده است بما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده است إِلَىٰ
إِبْرَاهِيمَ بسوی ابرهیم که بیست صحیفه بوده است وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و بفرزندان او اسماعیل و اسحق و یعقوب نبیرهٔ
او وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب اگرچه باولاد ابرهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامد اما چون متعبد
باحکام صحف بودند گوییا آن نیز بدیشان منزل است چنانچه قرآن نیز منزل است بما وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ و ایمان
داریم بآنچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل و سایر دلایل نبوت وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ و بآنچه عطا
داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ از نزد خداوند خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدایی نمی افکنیم بَيْنَ
أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای را مُسْلِمُونَ گردن نهادگانیم
فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آوردند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان
یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هر آینه راه راست یافتند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند و اعراض کنند
فَإِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِي شِقَاقٍ در مقام خلاف و عداوت اند ای محمد صلی الله علیه و سلم
تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای تعالی کفایت کند و از تو باز دارد
شر یهود و نصاری را وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مقالات بیهوده کار ایشانرا باقرار و انکار الْعَلِيمُ دانا باعتقاد
هر گروهی بعد از نزول این آیة جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده
با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شما را نی و صبغهٔ ایشان آن بود که مولود خود را بعد
از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا
و آنرا قایم مقام ختان دانستندی صبغناه بالنصرانیة حق سبحانه فرمود که صِبْغَةَ اللَّهِ مگویید ای مسلمانان
که متابعیم صبغة الله را که آن دین خدایست و کنایه مراد ختانست و آن تطهیر مسلمان باشد وَمَنْ أَحْسَنُ
و کیست نیکوتر مِنَ اللَّهِ از خدای صِبْغَةً از جهت دین و تلقین و تطهیر مردمان از ادناس تلوین وَنَحْنُ لَهُ
و ما مر او را باتباع صبغة الله عَابِدُونَ پرستش کنندگانیم گفته‌اند صبغة الله رتبهٔ ولایت و درجهٔ محبتست هرکرا بر آید
دوستی بر آورند از همه عالمش برسر آورند و نزد محققان صبغة الله رنگ بی رنگیست و تا کسی از رنگ آمیزی
پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد خلاصهٔ رسایل درویشان و نقاوهٔ عبارات و اشارات ایشان بیان معنی

این صبغة الله است و بحقیقت از این رباعی که صاحب لوایح خلد ظلال حقایقه بتعلیم کرم بر الواح افهام مستفیدان
ثبت فرموده استفید توان برد ٭ بس بی رنگست یار دلخواه ای دل ٭ قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل
اصل همه رنگها از آن بی رنگیست ٭ من احسن صبغة من الله ای دل ٭ یهود و نصاری از تعریضات قرآنی
دیگرباره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله واحباؤه مارا که شرف دوستی و عزت فرزندی حق
سبحانه ثابت است بوی سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قل بگو در جواب ایشان
أتحاجوننا آیا مخاصمت میکنید با ما فی الله در دین خدای بدعوی والویة در انتساب بحق وهو ربنا
وحال آنکه او پروردگار ماست وربکم و آفریدگار شماست چون ربوبیت او همه را لازم است پس خصوصیه او بهمه
واجب باشد ولنا أعمالنا و ما راست جزای کردارهای ما ولکم أعمالکم و شما راست مکافات عملهای شما و
نحن له مخلصون و ما مر ورا مخلصانیم در اعتقاد و عمل أم یقولون آیا میگویند یهود و نصاری و حفص
بخطاب خوانند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان إن إبراهیم وإسمعیل وإسحق ویعقوب والأسباط که این پیغمبران
و پیغمبرزادگان کانوا هودا بودند بر دین جهودی و این قول جهودانست أو نصاری یا بر کیش نصرانیت
و این سخن ترسایانست قل بگو أأنتم أعلم آیا شما داناترید بادیان انبیا أم الله یا خدای که ایشان را
بدین دین مبعوث کرده است ومن أظلم و کیست ستمکارتر بر خود ممن کتم از آنکس که بپوشد شهادة عنده
گواهی که نزد او ثابت باشد من الله از خدای یعنی بواسطه کتاب الهی دانسته بود تعریض اهل کتابست که آن
شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلعم وما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون از آنچه شما
میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد صلعم تلك أمة آن قوم مذکور گروهی بودند که قد خلت
بگذشتند و در گذشتند لها ما کسبت مر ایشان راست آن رسیده که خود کسب کرده اند ولکم ما کسبتم و شما را نیز
همان خواهد رسید که کرده اید ولا تسألون و سؤال نمیشوند عما کانوا یعملون از آنچیزی که دیگران کرده اند
تکرار آیه برای تأکید و تقریر است جهة تنبیه و تحذیر است ٥٥٥ حضرت رسالت صلعم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه
فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گذارد و جهودان بدین سبب شاد میگشتند
اگر محمد صلعم دین ما ندارد باری بقبله ما نماز میگذارد یا میگفتند این مرد و اصحاب او در قبله تمیز ندارند و تا نماز
ما را ندیدند جهت قبله را ندانستند خاطر لطیف آنحضرت ملول گشت از حضرت الهی فرمان رسید که روی از بیت
المقدس بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند و حق تعالی از آن حال خبر میدهد

الجزو الثانی

میدهد که سیقول السفهاء زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران من الناس از مردمان یعنی یهود و منافقان
مدینه ما ولیهم چه چیز باز گردانید مسلمانان را عن قبلتهم از قبله ایشان التی کانوا آن قبله که بودند علیها
بر آن یعنی بیت المقدس قل بگو لله المشرق والمغرب مر خدای راست هر جهات هم مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده
و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده یهدی راه می نماید من یشاء الی صراط مستقیم بر راه راست که دین اسلام
و قبله ابرهیم علیه السلام است وکذلك و همچنانکه قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جعلناکم
شما را هم گردانیدیم أمة وسطا گروهی عدل و برگزیده لتکونوا تا باشید شهداء گواهان بر انبیا علی الناس
بر منکران نبوت در روز قیامت ویکون الرسول و باشد فرستاده من یعنی محمد صلی الله علیه و سلم علیکم بر راستی
شما شهیدا گواهی معتدل و مزکی وما جعلنا و نساختیم قبله عبادت تو القبلة التی آن قبله را که کنت
علیها تو هستی بر آن یعنی کعبه إلا لنعلم مگر برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم من یتبع الرسول آنکس را که پیروی
رسول کند در امر قبله ممن ینقلب از آنکس که باز گردد علی عقبیه بر پاشنهاء خود مثلا در باب کسی که باز
گردد از راه و صعد کند بغیر آن وإن کانت و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لکبیرة بزرگ و گران
إلا علی الذین مگر بر آنانکه هدى الله خدای راه نمود ایشان را تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف جهودان که در خط
شبهه انگیختند در امر قبله و یکی آن بود که اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گزارده اند
از صحابه و پیش از تحویل امر قبله وفات یافته چون اسعد بن زراره و براء بن معرور رضی الله عنهما بر ضلالت مرده باشند
حق تعالی فرمود وما کان الله و نیست خدای با فضل و کرم لیضیع إیمانکم آنکه ضایع گرداند نماز شما را بطرفی که
گزارده اید یا تباه کند ایمان شما را که به بیت المقدس داشته اید إن الله بدرستی که خدای بالناس
بر مردمان لرءوف مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد رحیم بخشاینده است مزد ایشان ضایع نگرداند
قد نرى بدرستی که می بینیم تقلب وجهك گردانیدن روی ترا فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی که این
آیه که در امر تحویل است سید عالم صلی الله علیه و سلم از قول یهود که میگفتند محمد صلی الله علیه و سلم روی بقبله ما
نماز میگزارد ملول شد و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابرهیم است و اقدم القبلتین بود روزی با جبرئیل
سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شد سید کاینات صلعم هر ساعت از پی وی بر آسمان می نگریست و منتظر وحی
می بود تا جبرئیل آمد و آیه آورد که توجه ترا بر آسمان دیدیم فلنولینك پس متوجه سازیم ترا قبلة ترضاها
بآن قبله که میخواهی و می پسندی فول وجهك پس بگردان روی خود را مراد هم بدنت شطر المسجد الحرام بسوی

مسجد حرام که محیط است بخانه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت خواجه در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امت را میگوید وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گزارید پس بگردانید رویهای خود را شطره بسوی مسجد مذکور وان الذین و بتحقیق آنانکه اوتوا الکتاب داده اند ایشان را کتاب لیعلمون هر آینه میدانند انه الحق که این تحویل یا توجه درست و راست است و حکم آن من ربهم از پیش پروردگار ایشان چه در توریه خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و آخر قبله که بران بماند کعبه است وما الله بغافل و خدای غافل نیست عما یعملون از آنچه جهود میکنند از انکار قبله ولئن اتیت و بخدای که اگر بیاری تو ای محمد صلعم الذین اوتوا الکتاب برای آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهود و ترسا بکل آیة هر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه ما تبعوا قبلتک پیروی نکنند ایشان قبله ترا وما انت بتابع و تو نیز نیستی متابع قبلتهم مر قبله ایشان را وما بعضهم و نیستند بعضی از ایشان بتابع قبلة بعض پیرونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه قبله نصاری شرقیست و آن یهود غربی و جمع میان این هر دو متعذرست ولئن اتبعت و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب قبله من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد بتو من العلم از دانستن آنکه قبله ابرهیم حق است انک بدرستی که تو اذا آنهنگام که متابعت ایشان نمایی لمن الظالمین از جمله ستمکاران ظاهر خطاب راجع است با پیغمبر اما معنی راجعست با امت الذین آنانکه آتیناهم الکتاب دادیم ایشان را توریه یعرفونه می شناسند قرآن را یا حق آنست که پیغمبر را کما یعرفون همچنانکه میشناسند ابناءهم پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختن ایشان داننده اند با پیغمبر صلعم وان فریقا منهم و بدرستی که گروهی از ایشان لیکتمون الحق هر آینه می پوشند حق را از عوام و سفله وهم یعلمون و ایشان میدانند که می پوشند الحق آنچه درست و راست باشد من ربک از پروردگار تست فلا تکونن پس مباش خطاب بحضرت است و مراد امت یعنی مباشید من الممترین از شک کنندگان در آنکه امر قبله من عند الله است ولکل و هر گروهی از خداپرستان یا از انبیا که ارباب شرایع اند یا هر متوجهی را وجهة جهتی و قبله ایست هو مولیها که او روی بدان دارد یا خدای او را روی بدان سو کرده فاستبقوا الخیرات پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکیها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و در هر سری سودایی ظهور کرده

که قبله اوست و هر یک روی بقبله آورده از توجه بکعبه حقیقی باز می مانند مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبله فثم وجه الله روی نیکو دانند ❁ قبله شاهان بود تاج و کمر ❁ قبله ارباب دنیا سیم و زر
قبله صورت پرستان آب و گل ❁ قبله معنی شناسان جان و دل ❁ قبله زهاد محراب قبول ❁ قبله بی سیرتان کار فضول
قبله تن پروران خواب و خورش ❁ قبله انسان بدانش پرورش ❁ قبله عاشق وصال بی زوال ❁ قبله عارف جمال ذو الجلال

اینما تکونوا هر جا باشید به هر قبله که روی آرید شما یا اهل کتاب یأت بکم الله جمیعا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای اثبات محق از مبطل ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزها از احضار و غیره قدیر تواناست ومن حیث خرجت و از هر جا که بیرون روی برای سفر پس بگردان روی خود را هنگام نماز شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام وانه و بتحقیق تحویل قبله بکعبه للحق راست و پسندیده است و فرود آمده من ربک از نزد پروردگار تو وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید ومن حیث خرجت و از هر مکان و هر زمان که بیرون آیی فول وجهک روی خود بگردان شطر المسجد الحرام بطرف مسجد حرام وحیث ما کنتم و هر جا که شما باشید ای امة فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود یعنی همه بدن خود را شطره بسوی آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس مر جهود یا مشرکان را علیکم بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حجة خصومتی و جدالی یهود میگفتند محمد دین ما را منکرست و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد را چه شد که روی از قبله پدران خود گردانید پس تحویل قبله بکعبه کرد تا بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا مگر آنها را که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره منهم از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل اقربای خود روی بکعبه آورد و مشرکان طعن میکردند که محمد صلعم دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه واخشونی و بترسید از من بمخالفت فرمان من ولاتم معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاص است بملة حنیفه علیکم بر شما ولعلکم تهتدون و بکه شما راه یابید بشرایع و احکام دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت کما ارسلنا چنانچه در دنیا ارسال رسول کردیم و فرستادیم فیکم در میان شما رسولا منکم فرستاده هم از شما یتلو علیکم میخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما که قرآنست ویزکیکم و پاک میگرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید ویعلمکم و می آموزد شما را الکتاب قرآن والحکمة و حلال و حرام آن ویعلمکم

و تعلیم میدهد شما را ما لم تكونوا آنچه نیستید شما که بخود تعلمون بدانید آنرا فاذكرونی پس مرا یاد کنید بطاعت اذكركم تا شما را یاد کنم بمغفرت این عبارت رحمه الله میگوید در اخبار رسیده است که حق سبحانه فرمود که بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بدیشان تمام کردمی و آن اینست که فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین آیه مذکور شده و چون درین ترجمه بساط اطناب منطوی است بیك دو نکته از نخبان محققان اختصار میکند در کشف کرامات آورده که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی یعنی همه ذکر کمال محبت که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و محبت در نهایت از سلطان العارفین قدس سره پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر میشنویم فرمود زبان بیگانه است در میان نگنجد واسطی رحمه الله فرمود که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و درین باب شیخ زین الدین علی را رباعیست

چون یاد توام از دل ناشاد برفت — وز سینه هوای گل و شمشاد برفت
مستغرق ذکر تو چنانم که مرا — در ذکر تو ذکر توام از یاد برفت

واشكروا لی و سپاس داری کنید نعمتهای مرا ولا تكفرون و ناسپاسی مکنید یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان استعینوا یاری جویید بر قیام بحقوق الهی بالصبر بشکیبایی که کلید در نجات است والصلوة و بنماز پنجگانه که مجمع العبادات است ان الله بدرستی که خدای مع الصابرین با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت ولا تقولوا و مگویید لمن یقتل مر آنکس را که کشته شود فی سبیل الله در راه خدای یعنی در جهاد اموات که ایشان مردگانند صحابه بعد از حرب بدر که شهدا یاد میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین داد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولكن لا تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست ولنبلونكم و هر آینه ما می آزماییم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان بکنیم و اگر نه بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش همه چیزیست بشیء بچیزی اندک من الخوف از بیم دشمن در غزا والجوع و گرسنگی بقحط و تنگی ونقص من الاموال و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود والانفس و نقصان در نفسها بیماری و ضعف و شیب والثمرات و نقصان میوها بآفات سماوی و یعنی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دل اند وبشر الصابرین و بشارت ده صبر کنندگانرا بمهر که ممکنست الذین آنانکه اذا اصابتهم چون برسد ایشانرا مصیبة دشواری و محنتی و گفته اند هر حادثه مکروهی که به بنده رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما از آن خداییم اقرارست بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم رضا

وانا الیه راجعون و ما بسوی حق بازگردندگانیم اعترافست ببعث و نشور اولئك آن گروه که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع نمایند علیهم بر ایشانست صلوات رحمتها من ربهم از پروردگار ایشان ورحمة و نعمت و گفته اند بهشت چه بهشت را رحمت گفته اند که واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئك و آنکسان هم ایشانند نه غیر ایشان المهتدون راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیمست سعید جبیر رحمه الله فرمود که کلمه استرجاع را بجمیع امم بدین امت مخصوص عطا فرمودند و پس اگر نه بایستی که یعقوب علیه السلام بوقت فقدان یوسف بجای یا اسفی انا لله گفتی و فاروق چون این آیه خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوة و رحمة نیک دو عدل اند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سرباریست ان الصفا والمروة بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان من شعائر الله از نشانهای حج خانه خداست فمن حج البیت پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه بحج در حالت احرام او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود بعملها مخصوصه بعمره فلا جناح علیه پس بروی هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما در آنکه طواف کند با ایشان و سعی نماید میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عار می آمد حق سبحانه فرمود طواف این دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که از شعایر است ومن تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خویش عمل نیکو بجای آرد از زیادتی طواف و حج و عمره بر سبیل تورع فان الله شاكر پس خدای جزا دهنده شکر کنندگانست علیم دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستی که آنانکه از علمای یهود که بصفت و حید یكتمون می پوشند ما انزلنا آنچه فرو فرستادیم ما من البینات از نشانهای روشن در توریه چون حکم رجم والهدی و راه نمونی بنعت و صفت مصطفی صلعم من بعد ما بیناه از پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را للناس برای بنی اسرائیل فی الكتاب در توریه یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند اولئك آن گروه که پوشندگان حق اند یلعنهم الله می راند ایشانرا خدای و از رحمت خود دور میکند ویلعنهم اللاعنون و لعن میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا همه آفریدگان بلکه جن و انس یا هم مسلمانان و لعن لاعنان سوال لعنت از حق است بر وجه اللهم العنهم و همه این طایفه سزای لعن اند الا الذین تابوا مگر آنانکه بازگردیدند از شرك بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی واصلحوا و بصلاح آوردند کار رها و تباه شده را وبینوا و بیان کردند از صفات حضرت رسالت آنچه پنهان میداشتند فاولئك پس ایشانند که از جهت توبه و اصلاح اتوب علیهم باز گردم بدیشان برحمت وانا التواب و منم قبول کننده توبه گناهکاران الرحیم مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین كفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند و بودند بانکار نبوت محمد صلی الله علیه و سلم

وماتوا وهم كفار و بمردند و حال آنكه ايشان كافر اند و كاتمان حق اولئك عليهم آن گروه آنها آنكه بريشانست
لعنة الله لعنت خداى بعد از مرگ ايشان والملائكة و لعنت فرشتگان والناس اجمعين و لعنت همه مردمان مراد
از ين ناس مومنانند كه انتفاع ايشان بانسانيت ثابت خالدين فيها و اين ملاعين جاويد باشند در لعنت يا در
آتش دوزخ لا يخفف سبك كرده نشود عنهم العذاب از ايشان عذاب ولا هم ينظرون و نباشند ايشان كه مهلت
داده شوند يا منظور نظر رحمت الهى گردند والهكم و خداى شما اله واحد معبوديست يكتا لا اله نيست هيچ
معبودى مستحق عبادت الا هو مگر او كه احديست در ذات و واحديست در صفات الرحمن او بخشنده است در
تربيت اشباح الرحيم مهربانست بر تقويت ارواح ان فى خلق السموات بدرستى كه در آفريدن آسمانها كه خيمه ايست
بى ستون بر افراشته و بى علاقه در هوا معلق بداشته والارض و در آفرينش زمين كه بساطيست مبسوط و مهادى
مضبوط واختلاف الليل والنهار و آنچه در آمدن شب و روز در يكديگر با سبيل تعاقب يا اختلاف ايشان در طول
و قصر و سواد و بياض والفلك التى تجرى و ديگر كشتيها كه انبار كه ميرود فى البحر در دريا بما ينفع الناس
بآنچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مكاسب وما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد از خداى من السماء از
آسمان يا ابر من ماء از آب باران فاحيا به الارض پس زنده ساخت و تازه گردانيد زمين را بآن آب بعد
موتها از پس مردگى و پژمردگى وبث فيها و پراكنده كرد در زمين من كل دابة از هر جنبنده چون بهايم و
سباع و وحوش و غير آن وتصريف الرياح و در گردانيدن بادها از هر جهتى والسحاب المسخر و در ابر فرو داشته و
رام شده مر امر خداى را بين السماء والارض ميان آسمان و زمين [illegible] كه حكم شود ببرود لآيات هر آينه علامتهاست
يعنى در اين همه كه گفتيم نشانهاست از صنايع حكمت و بدايع فكرت لقوم يعقلون مر گروهى را كه خرد دارند و نظر
تامل بر موجودات گمارند كفار قريش ميگفتند ما سيصد و شصت بت داريم و مى پرستيم و اين همه معبودان كار
يك شهر ما راست نميتوانند كرد و محمد صلى الله عليه وسلم ميگويد من يك خداى دارم و كار همه عالم ميسازد اگر بدين سخن
حجتى بيارد و آيتى و علامتى بما نمايد بر وى راست او [illegible] اين آيه مذكوره نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آيات
قدرت الهى در خبر آمده است كه واى بر كسى كه اين آيه بخواند و در وى تفكر نكند ومن الناس من يتخذ و از مردمان كسى هست
كه فرا ميگيرد من دون الله بجز از خداى اندادا همتايان و شريكان يعنى بتان يحبونهم دوست ميدارند ايشان را
كحب الله چنانچه خداى را دوست ميبايد داشت والذين آمنوا و آنانكه ايمان آورده اند اشد حبا لله
ايشان قوى تر و ثابت تر اند در محبت مر خداى را از جهت آنكه مشركان [illegible] و دوست نميدارند و مؤمن [illegible]

دوست ... گرفته و باشد بيدين عمر ميگذارد و ديگر محبت كفار محبتيست فانى نقصانى و محبت مومنان محبتى باقى يعنى
حقيقت در معنى اشد حبا آنست كه اول خداى ايشان را دوست داشت كه يحبهم تا ايشان او را دوست گرفتند كه يحبونه
پس دوستى ايشان مر خداى را بعد دوستى خداست مر ايشان را طريقت نموده كه اگر يحبهم نگفتى فهل يحبونه نرستى
[illegible] ولو يرى الذين ظلموا و چون ببينند و بدانند كه ظلم كردند باتخاذ انداد اذ يرون العذاب
وقتى كه معاينه عذاب دوزخ ببينند ان القوة لله جميعا آنكه همه قدرت و غلبه مر خداى راست وان الله شديد العذاب
و آن نيز بدانند كه خداى سخت عذابست بر ايشان هر آينه بدانند مضرت اتخاذ انداد و زيان انحراف از عبادت
رب العباد اذ تبرأ ياد كن آن هنگام كه بيزارى كنند الذين اتبعوا آنانكه جمعى پى روى ايشان كرده اند من
الذين اتبعوا از همان جمع كه تابعان ايشان كرده اند يعنى پيشوايان [illegible] از ضعفا و سفله كه امروز تابع ايشانند
بيزار شوند ورأوا العذاب و ببينند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وتقطعت و بريده شود بهم الاسباب
از ايشان سببها و رابطها كه در دنيا داشتند از عهود و مواثيق و خويشى و دوستى و صحبت وقال الذين اتبعوا و گويند
آنها كه متابعت كرده اند يعنى تابعان چون بيزارى متبوعان از خود مشاهده كنند گويند لو ان لنا كرة كاشكى ما
ايشان را بازگشتى باشد بدنيا فنتبرأ منهم تا ما بيزارى كنيم از ايشان آنجا كما تبرؤا منا همچنانكه ايشان بيزار
گشتند از ما اينجا كذلك همچنانچه در آن روز نمودن عذاب را بر ايشان يريهم الله بنمايد خداى كافران را اعمالهم
كردارهاى ايشان حسرات عليهم حسرتها و پشيمانيها بر ايشان يعنى اعمالى كه بزعم ايشان حسن بوده چون حج و عمره و مهمانى
[illegible] هم را حبط سازند و سبب حسرت ايشان گردد با عمال سيئه كه مباشر آن ميشدند از قتل و غارت و [illegible]
موجب مزيد حسرت گردد وما هم و نيستند تابعان و متبوعان بخارجين بيرون آيندگان من النار از آتش
يعنى جاويد در دوزخ باشند يا ايها الناس اى مردمان كلوا بخوريد مما فى الارض آنچه در زمين است حلالا
طيبا پاك و پاكيزه يعنى مباح و بى شبهه ولا تتبعوا و پى روى مكنيد خطوات الشيطان گامهاى ابليس را يعنى پى
او مرويد مشركان عرب چيزها را بوسوسه شيطان حلال را حرام ميكردند چون بحيره و سايبه و اقسام حرث
حق سبحانه فرمود كه در تحريم حلال و تحليل حرام گام بر گام شيطان منهيد و روى از او بگردانيد انه لكم
بدرستى كه او مر شما را عدو مبين دشمنيست آشكارا چه پدر شما را بوسوسه بيرون آورد و [illegible] شما را
بفريب و غرور بدوزخ برد انما يأمركم بجز اين نيست كه ميفرمايد شما را شيطان يعنى وسوسه ميكند بالسوء ببدى
والفحشاء و كار زشت گفته اند سوء گناهان نهانيست و فحشا جرايم آشكارا يا سوء ميلاتست بدنيا و فحشا

تابعت نفس و هوی و حقیقت آنست که سوء و فحشا شاملند جمیع معاصی را از صغایر و کبایر که شیطان آدمیانرا
بدان امر میکند وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر میفرماید آنکه میگویید دروغ و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای در تحلیل خبایث
و تحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید حقیقت آنرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند مر این طایفه را که در باب حلال و
حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید آنچه خدای فرستاده یعنی قرآن در حلال و حرام آن بگروید قَالُوا گویند
بقرآن نمیگرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم مَا أَلْفَيْنَا آنچه یافته‌ایم عَلَيْهِ بر آنچیز آبَاءَنَا پدران
خود را [illegible] أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنید اگر چه بودند پدران ایشان
لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمیکردند شَيْئًا چیزی را از امور دین وَلَا يَهْتَدُونَ و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ
كَفَرُوا و صفت پند دهنده کافران كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسیست که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نشنود
إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً مگر خواندنی و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پند گوینده خود جز آوازی
نمیشنوند و حقیقت سخن او در نمی‌یابند صُمٌّ کرانند از شنودن کلام حق بُكْمٌ گنگانند از گفتن سخن درست عُمْيٌ
کورانند از دیدن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان در نمی‌یابند آنچه پیغمبر با ایشان گوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه گرویدگان كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه‌ها یعنی حلالات آنچه بشما روزی داده‌ایم وَاشْكُرُوا
لِلَّهِ و سپاس گویید خدا را بر روزی حلال إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از روی صدق إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ خاص
مر او را می‌پرستید و بعد از امر بتناول حلال بیان آنها می‌کند که حرام است و میگوید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام
کرد خدای عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار را و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط از انعام ماکول اللحم وَالدَّمَ و خون
روان را وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و همه اجزاء او را نیز حکم حرمت شامل است وَمَا أُهِلَّ بِهِ و حرام کرد آنچه
آواز برداشته‌اند در وقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدای یعنی بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که
درمانده و بیچاره گردد باکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکاره نبود بقطع
طریق یا بخروج بر امام یا بطالب معصیت نباشد وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت فَلَا
إِثْمَ عَلَيْهِ بر وی هیچ گناهی نیست از تناول آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است کسی را که عند الضرورة
از این محرمات بخورد رَحِيمٌ مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ
بدرستی که آنان از علماء یهود که می‌پوشند بجهت اخذ رشوت مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ الْكِتَابِ
از توریة و احکام آن وَيَشْتَرُونَ و میخرند یعنی بدل میکنند بِهِ بدان کتمان ثَمَنًا قَلِيلًا بهاء اندک را أُولَئِكَ

آن گروه مَا يَأْكُلُونَ نمیخورند در روز قیامت فِي بُطُونِهِمْ در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش و ذکر شکم تاکید است
در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول مستعمل می‌باشد چنانچه میگویند فلان مال فلانرا خورده است و تلف
کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا کنایتست از آنکه درد درون ایشان
آتش باشد چنانچه بر بیرون ایشان نیز هست وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای با ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
سخنی که در ضمن آن نفعی باشد و راحتی یابند وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نگرداند ایشانرا از خباثت اعمال قبیحه
که ایشان بآتش سوخته نشود وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانرا عذاب باشد دردناک أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه
آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بخریدند یهودیه را که محض گمراهیست بِالْهُدَى بایمان و معرفت
و این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاویدانرا بآمرزش یزدانی و این سودای آخرتست فَمَا
أَصْبَرَهُمْ چه چیز ایشانرا شکیبا گردانید یا چه شکیبایند ایشان عَلَى النَّارِ بر آتش جهان آتشی که ابد الآبدین در آن
باید بود ذَلِكَ این عذاب مر ایشانرا بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریة
براستی و ایشان حکم آنرا بپوشیدند و در کتمان نعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم کوشیدند یا قرآنرا فرستاد
و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی آنانکه اخْتَلَفُوا اختلاف کردند فِي
الْكِتَابِ در توریة یا قرآن یا کلام جنس که هر سه کتابها و منزله و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آوردند
و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلاف و عناد و دور از وفاقند یا در ضلالتی دور
از هدی تا اهل کتاب بعد از تحویل این ابا کنند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز
میگزاریم و این نیکویی تمامست حق سبحانه فرمود که لَيْسَ الْبِرَّ نیست نیکی عظیم از شما یا ابوا خیر بر این اقتصار
باید کرد أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری
وَالْمَغْرِبِ و بطرف مغرب چون یهود وَلَكِنَّ الْبِرَّ و لیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی مَنْ آمَنَ آنکه گروید
که بگروید بِاللَّهِ بخدای و یگانگی و یکتایی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دهند
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بگروید بروز قیامت و متعلقات او هم تعریض است بجهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص
میدهند وَالْمَلَائِكَةِ و بگروید بفرشتگان و همه را دوست دارند نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی میورزند وَالْكِتَابِ
و ایمان آورد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِيِّينَ و دیگر بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل
کتاب که ببعضی ایمان می‌آرند وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَى حُبِّهِ بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال یعنی

با وجود آنکه دوست میدارد آنرا آن میکنند و در راه خدای میدهد ذَوِي الْقُرْبىٰ خویشان درویش را وَالْيَتَامىٰ یتیمان را که خورد سال باشند وَالْمَسَاكِينَ و محتاجانی که سؤال نکنند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریانی که هیچ در دست ندارند یا
سیمانانی وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده را وَفِي الرِّقَابِ و در بهاء بندگان مکاتب که بر عزم کتابت معونت طلبند
یا بندگان بخرد و آزاد کند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بگذارد نماز مفروضه را وَآتَى الزَّكَاةَ و بدهد زکوة مقرره و آنچه قبل
ازین در ایتاء مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات وَالْمُوفُونَ و صاحب بر آنها اند که وفا کنندگان باشند
بِعَهْدِهِمْ بعهد خود إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند و اینعهد هم با حق میتواند بود هم با خلق وَالصَّابِرِينَ نصب آورد
جهت اظهار فضل صبر بر سایر صفات یعنی این وفا کنندگان بعهد شکیبااند فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ در رنج
و سختی وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد أُولٰئِكَ آن گروه موصوف بدین صفتها
الَّذِينَ آنانند که بتحقیق صَدَقُوا راست کنند در دین یا عهد یا اتباع حق وَأُولٰئِكَ و آن طایفه هُمُ الْمُتَّقُونَ
ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایستها بعضی محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعبان منحصر در سه چیز است
صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق بجاننده و سایر مؤمن برانت و حسن معاشرت
مواساکردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا و صبر و مجموع درین آیه مذکور است پس
جامع کمالات انسانی باشد و در موجز ابو میسره رحمه الله نقل میکند که مَنْ عَمِلَ بِهٰذِهِ الْآيَةِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مؤمنان و گرویدگان كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ بر شما مماثلت و مساوات در تعدی
و ستم فِي الْقَتْلَى در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل عمد بود قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی
آن قبیله که عالی نسب بودی از قبیله نازل بعوض بنده آزادی کردندی و در بدل زنی مردی کشتندی بعد از هجرت
این صورت بر حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بازادی
وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده را بنده امام شافعی و امام مالک آزاد را برای بنده نکشد نظر بمفهوم آیت و نزد امام اعظم حکم آیت
بآیة النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل را در قتل اعتبار نکند وَالْأُنْثىٰ بِالْأُنْثىٰ زنی بزنی امام شافعی و امام مالک
بنا بر اجماع قتل ذکر بانثی روا دانند و امام اعظم بحدیث الْمُسْلِمُونَ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَنْ
عُفِيَ پس هر که عفو کنند وی را که قاتلست مِنْ أَخِيهِ از قصاص برادر او که مقتول است شَيْءٌ چیزی اشارتست بانکه
عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن چون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتلست بعد از عفو از پی رفتن
بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی و آن طوع و رغبت در دادن دیه وَأَدَاءٌ و ادا کردن و وجه دیه إِلَيْهِ بوارث مقتول

بِإِحْسَانٍ بی وعده و نیکویی نه بمطل و بدخویی ذٰلِكَ این عفو از قصاص و طلب دیه تَخْفِيفٌ سبکباریست شما را
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایش است در تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدىٰ پس هر که
از حد در گذرد بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیه ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص
بقتل رساند یا قاتل ستم کند بعد از آن یکی کشد و دیه داده دیگری را بکشد فَلَهُ پس مر او راست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
دردناک وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَيَاةٌ بقا و زندگانی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند
و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص سبب بقای ایشان است
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلها لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزید از قتل بناحق كُتِبَ عَلَيْكُمْ نوشته شد
بر شما یعنی فرض کرده شد إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ اسباب و علامات مرگ
از مرض و غیر آن إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد مالی مراد مال بسیار است الْوَصِيَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ برای پدر
و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشاوندان بِالْمَعْرُوفِ با انصاف حَقًّا نوشته شد این وصیت نوشتنی بحق
و راستی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکنندگان از حرمان والدین و اقربا در جاهلیت بیگانه را وصیت میکردند و والدین
و خویشان را محروم میساختند حق تعالی ایشان را از آن منع کرد و وصیت برای این جمع فرض ساخت و باز حکم این آیه
بآیه مواریث منسوخ شد و هم بر میراث فرا یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز درباره درویشان باید
و شاید که بر ثلث مال بیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ بعد از آنکه
شنیده باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل ایصا می کنند و ذمه موصی
از آن بری باشد إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِيمٌ داناست بنیت موصی
و تبدیل مبدل فَمَنْ خَافَ پس هر که بداند و بترسد یا بخواهد وارث یا وصی یا امام و قاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده
جَنَفًا میل از حق بسهو یا عدول از ذوی القربی أَوْ إِثْمًا یا بر کاری بعمد یا وصیت بر زیادت از ثلث فَأَصْلَحَ
پس اصلاح کند بَيْنَهُمْ میان موصی له و میان ورثه یا در حال حیوة موصی کسی دانست که در وصیت مخالفت شرع میکند
نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ وبالی بر وی نیست إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای
آمرزگار است مر موصی را چون بحق باز گردد رَحِيمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت در نگذرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروهی که گرویده اید كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانچه
نوشته بود عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنان که پیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاقه پس بجهت تأنیس خاطرها بدان گوید

این عبادت خاص بشما نیست بلکه جمیع امة اند یعنی این طاعت آزاد نبودند و دلشان آلامده و البلیة اذا عمت طابت
و چون روزه بر شما فرض کردیم لعلکم تتقون تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بشرع در صوم که کشنده
آرزوهاست در تفسیر عرایس آورده که این ندا اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد
بطالبان هلال مشاهده در اقطار سموات غیوب بندایی که مفرح قلوب و مفتح کروبست میگوید که فرض شد
شما ای اهل یقین که امساک از جمیع مکونات چرا که در طلب مشاهده آمدید و متوجه آن مطلوب بالصوم و آنست
از ملاحظات طبیعت همچنانچه نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستید از حبس بشریت و واصل شوید
بمقام انس و قربت و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارت از ناخوردن طعام و شراب
و در حقیقت اشارتست بخوردن طعام و شراب الطعام أبیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و سقیهم ربهم شرابا
طهورا عبارتست که این صوم چون عارف از دست ندهد ٭ مرد عارف چو یافت لذت قرب ٭ ز ابا کلش کشش بود و نه شرب
اکل و شرب چه باشد انس بحق ٭ وانکه در وحدت مستغرق ٭ لقمه از خوان یطعمنی ٭ شربت از چشمه یسقینی
ایاما روزه دارید روز چند معدودات شمرده مراد ماه رمضانست که بیش و کم نباشد یا سی و گویند این روزهای
جز اینکه هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه های رمضان فرض بود فمن کان پس هر که باشد منکم از شما که مکلفید
بروزه مریضا بیماری که قوت روزه نباشد یا مرضش بروزه زیادت میشود او علی سفر یا در سفری بود که در آن قصر
باید کرد چون افطار کند فعدة پس بروی است بشمار روزها که افطار کرده روزه داشتن من ایام اخر از روزهای دیگر
و علی الذین و بر آنان که ایشان یطیقونه توانند که روزه دارند و نخواهند که بدارند فدیة فدا دادنست
و آن طعام مسکین خوردنی درویشی هر درویشی را بازاء هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم کم فرمود
باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند انجا لا مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه کسی که
نتواند روزه داشتن چون پیران که ایشان فدیه دهند بدین وجه حکم آیة منسوخ باشد فمن تطوع خیرا پس هر که
زیاده کند بطوع خود نیکیی را و زیاده از مقدار بدهد یا بیش از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام
فهو پس آن تطوع خیر له بهترست مرو را بسبب زیادتی اجر و ان تصوموا و آنکه روزه دارید مطیعانرا
میگوید یا رخصت داران را از افطار خیر لکم بهترست شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید فضیلت
صوم را شهر رمضان الذی انزل این روزها که گفتیم ماه رمضانست آن ماه که فرو فرستاده شد فیه القرآن
در وی قرآن یعنی ابتداء نزول در وی بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرو آمدن و آنجا

آیة آیة یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون
در این وقت این کتاب که غذای ارواح است بشما فرستاده ایم پس از غذای اشباح لازم است دوری قرآن را منزل ساختیم هدی
للناس در حالتی که راه نماینده است مردمانرا و بینات و دلالتها و روشنست من الهدی از حلال و حرام و
الفرقان و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل فمن شهد پس هر که حاضر باشد
منکم الشهر از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلد بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فلیصمه
پس باید که روزه دارد شهر را و من کان مریضا و هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود و افطار کند فعدة من
ایام اخر پس بروی است قضاء آن روزها از ایام دیگر چه مقیم که در آیه اولی مذکورست حکم این آیه منسوخ شد
میخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی و لا یرید و نمیخواهد بکم العسر بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت
افطار داد و لتکملوا العدة میخواهد که تا شما تمام کنید روزها و رمضان یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید
و لتکبروا الله و ایمنی که یاد کنید خدایرا بتکبیر که میگویید در شب عید از وقت رویت هلال تا روز عید از اول روز تا وقت
ادای نماز عید علی ما هدیکم بر آنکه راه نمود شما را بالصوم و لعلکم تشکرون و بگوئید که شما شکر گوئید بدین نعمت تیسیر یا ایجاب
ثواب روزه و تخصیص مزد او که الصوم لی و انا اجزی به از فضایل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان
سبب میکند و بخود اضافت میبخشد که الصوم لی و مجازات آنرا بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد که انا اجزی به
هرچه بران شرح بشارت دهد ٭ از سر حرفی انا اجزی به است و اذا سألک و چون بپرسند ترا ای محمد صلعم عبادی
بندگان من عنی از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم بعلم و اجابت
پرسیدند که خدای ما چگونه بخوانیم و گویند اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله خدای ما نزدیکست تا با او راز گوییم یا دورست
تا آواز بلند برداریم این آیه نازل شد اجیب اجابت میکنم دعوة الداع خواندن خواننده را اذا دعان چون
مرا بخواند حاجت او روا سازم اگر خواهم چون سوال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود فلیستجیبوا لی
باید که بندگان مرا اجابت کنند که من بندگان نزدیکم بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست و لیؤمنوا بی و باید که
بر ایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لعلهم یرشدون تا شاید که براه راست بمانند بعضی
بر آنند که مراد از عباد روزه داران اند که دعای ایشان قرین اجابتست و آنکه قبل ازین آیه حکم روزه ها و روزه و بعد
ازین حکم شبهای روزه بیان فرمود و کیفیت قول آنست که در بدایه حال مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن
یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات نبود جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت زنان در وقتی

که حرام بود مرتکب گشتند روزی دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید و آیت آمد که أُحِلَّ لَكُمْ
حلال کرده شده مر شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ شب روزه الرَّفَثُ کنایه از مباشرت إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود هُنَّ
ایشان لِبَاسٌ لَكُمْ پوشنده اند شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایت از اختلاط و التصاق
چنانچه لباس را با بدن می باشد عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُمْ انکه شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ باشید که خیانت کنید
أَنْفُسَكُمْ با نفسهاء خود و ستم روا دارید بموجب مباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بشما
برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهاء روزه وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را فَالْآنَ
پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوا و بجویید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است
خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی در مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد
التذاذ شهوت وَكُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در شبهاء صوم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن شود
لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنایی روز است مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه که
اشارتست بتاریکی شب در صحیحین آمده که بعضی صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بنظر آن اشتغال
نمودندی تا وقتی که میان سیاه و بیاض فرق پدید آمدی تا آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ میان خط ابیض است نازل شد
دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس با تمام رسانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب وَلَا
تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید زنان را وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما مقیمان باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها از
اهل اعتکاف که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه الله لذات بر معتکف حرام میداند و نزد محققان
اعتکاف نگاه داشتن نفس است در دایره اوامر و نواهی شیخ ابو بکر فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ
جوارح مر طاعات و وقت چو این سه شرط بجای آری هر جا خواهی معتکف توانی بود عزیزی پیری را امر خادم
گفت مرا بمقعد پاکی نشان ده تا نماز کنم خادم گفت دل خود را از ما سوی پاک کن و هر جا خواهی نماز گزار و
از آن محراب برو رو مگردان نظم اگر در مسجدی و در خرابات تِلْكَ آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات
آن حُدُودُ اللَّهِ اندازهایست که خدای تعالی در وی مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس بدان نزدیک مشوید مبالغه
در منع تجاوز نمانید وجه و وقتی که قرب بدان واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد كَذَٰلِكَ همچنین
این احکام فرموده يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای آيَاتِهِ نشانهاء خود را از امر و نهی و وعد و وعید
لِلنَّاسِ برای عامه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید پرهیزند و از حدود نگذرند وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید أَمْوَالَكُمْ

مالهایی که و لغت بَيْنَكُمْ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر بِالْبَاطِلِ بنا شایست چون دزدی و قمار
و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالهاء خود را بنا مشروع صرف مکنید چون شرب و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا
عطف بر فعل منهی است یعنی و مگذارید و القا مکنید بِهَا بدان مالها إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکام کنندگان ستمکار یه
یا بعضی از آن مالها بر شوت بحکام مدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحمایت ایشان فَرِيقًا مقداری مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ
از مالهاء مردم بِالْإِثْمِ بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که ستم میکنید
يَسْأَلُونَكَ سؤال میکنند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههاء نو معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان
انصار بودند رضی الله عنهم حضرت رسالت را پرسیدند که سبب چیست که جرم ماه گاه گاه باریک مینماید و گاه پر بود
ایام نور او تمام میگردد دیگر باره روی بتناقص می نهد حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشان را حکمت نقصان و
کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فایده آن فرستاد که قُلْ هِيَ بگو که آن هلالها مَوَاقِيتُ نشانه
هنگامها و وقتهاست لِلنَّاسِ برای مردمان در کار مزدوران و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و
فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها وَالْحَجِّ و علامات اوقات اند برای حج که موسم آن بدو پیدا اند وَلَيْسَ الْبِرُّ
و نیست نیکویی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ بآنکه درآیند خانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهاء آن در عهد جاهلیت کسی
بحج یا عمره احرام گرفتی بر وی حرام بودی از در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار
سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد خود این عملها را برّی تمام دانستندی و تارک
آن را فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنی
عامر و ثقیف و غیر آن و ایشان بسبب صلابت در دین خود آئین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از در بیرون آمد متعاقب وی رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار
بیکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت صلی الله علیه وسلم آمد از وی پرسیدند که این جرات چرا کردی گفت من اقتدا
بتو نمودم خواجه عالم گفت مرا بود از در بیرون آمدن که من احمسیم از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان
اگر تو احمسی من هم احمسیم دین من دین تست و آئین من آئین تو فی الحال این آیه آمد که شما این قاعده را بنام نهاده اید
این نه برّیست وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ولیکن برّ کسیست یا خداوند برّ کسیست که از خشم خدای پرهیز کند یا از
اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آیید در خانها در حال احرام و غیره مِنْ أَبْوَابِهَا از
درهاء آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پاس اوامر و نواهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر شما رستگار

شوید وَقَاتِلُوا وبکشید و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنانرا که با شما
کارزار میکنند وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز نکنند
این حکم بآیه سیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکارانرا
در سالی که حضرت رسالت صلعم با جمعی از صحابه رضی الله عنهم بر نیت عمره بمکه میرفتند سفهاء عرب و مشرکان
بی ادب ایشانرا از دخول مکه مانع شدند بعد بجد پس صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان
سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که بر نیت عمره قضا بیرون
میرفتند صحابه را اندیشه دست داد که مبادا قریش از سر عهد برگذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام
و بلد حرام چگونه بود آیه سابق فرود آمد که وَاقْتُلُوهُمْ بکشید مقاتلان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا یابید
ایشانرا در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشانرا مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از جائی که شما را بیرون کرده اند یعنی
مکه وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ سخت تر است در ناپسندی مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما
ایشانرا در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّى
يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در حرم و خود هتک حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر
ایشان ابتدا بقتال شما کنند پس بکشید (فاقتلوهم) ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بطرفی نهاده اند و ابواب
مقاتله گشاده کَذَلِكَ همچنین جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافران ستمکاره فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از شرک
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است گناهانی که در زمان کفر مرتکب شده اند رَحِيمٌ مهربانست که
ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان قتال کنید حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه
نباشد یعنی شرک وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدایرا فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز
ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی جزا آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ
ماه حرام یعنی ذو القعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی که شما
منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند با ایشان در این ماه حرام احرام شما را از مکه در این ماه حرام باز داشتند
اگر شما جنگ کنید بعوض آن دم ما را از ایشان برآید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت
شما این ماه را بدلست از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند یا مقاتله
کند فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما نیز برو ستم کنید این لفظ بر سبیل مشاکله است و مراد آنکه جزای ستم او بدو

رسانند بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ بمانند آنچیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری
کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند ما توشه راه نداریم و آنها که دست در هست با چیزی نمیدهند
حکم شد که وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید ای توانگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که جهادست وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ
و میفکنید بدستهاء خود خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطهٔ هلاکت یعنی بخل مکنید که مودّی بهلاک دولت که
البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار ٭ بخل و خست مرد را رسوا کند ٭ بلکه در چاه هلاک افکند
وَأَحْسِنُوا و نیکویی کنید با غازیان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکارانرا
وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن تمامی بجای آرید
برای خدا چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید به بیماری یعنی
و کم شدن نفقت و کم شدن راحله فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی و آنرا البتّه
باید فرستاد بقول امام اعظم وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و متراشید سرها خود را یعنی از احرام بیرون میایید حَتَّى يَبْلُغَ
الْهَدْيُ تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّهُ بمحل او که مناست فَمَنْ كَانَ پس هر که باشد از شما مَرِيضًا بیمار در وقت
احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه جنبندگان و دفع بغیر ضرورت
شود که سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس بروست فدا دادن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود چندان روی بوی آورده بود
و چون مردم قطعه قطعه در کاسه سر او افتاد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بران اطلاع یافته و فرمود که سر بتراش
و گوسفندی بکش و درویشانرا بخوران گفت یا رسول الله بمال و دستم نیست این حکم صادر شد که فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ
از روزه بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین باشد
هر یک را دو من گندم أَوْ نُسُكٍ یا قربانی دادن و آن گوسفندیست فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف
عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هر که برخورد بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد
بطریق تمتع باید دانست که حج و عمره یا بطریق افرادست که اول بحج احرام گیرد و شرایط آن بجای آورد و چون حج
تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد و اعمال وی بجای آورد و نزد امام شافعی و امام مالک این افضل است
یا بطریق قران که در احرام گوید لبیک بحج و عمره معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در و مندرجست چون وضو
در غسل و نزد امام اعظم این قسم فاضلترست یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و

در آنکه از عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و محظورات متمتع گردد انکه از درون مکه احرام گیرد و احمد حنبل
این قسم را اختیار فرموده و درین آیه میگوید که هر که متمتع باشد فما استیسر پس واجب است آنچه میسر شود من الهدی
از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نشود
فصیام ثلثة ایام پس حکم روزه داشتن سه روز پیوسته یا گسسته فی الحج یعنی در ایام حج وسبعة و روزه
هفت روز دیگر اذا رجعتم چون بازگردید بوطن خود تلک این ایام یعنی سه و هفت عشرة کاملة ده عدد
تمامست این قید برای تاکیدست و زیادتی اهتمام با تمام آن ذلک این حکم هدی یا صیام یا تمتع یا قربان لمن
مر کسی راست که لم یکن اهله نباشد اهل او حاضری المسجد الحرام مجاوران مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه
آفاقیان در اشهر حج بهر دو عبادت متمتع می توانند بود و اهل حرم در غیر از زمان حج بعمره احرام می توانند گرفت
پس ایشانرا تمتع و قران نباشد و این قول امام اعظم است واتقوا الله و بترسید از خدای و بر آنچه در باب
حج ساده شد محافظت نمایید واعلموا ان الله و بدانید که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است بر کسی که
حفظ امر و نهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماههای مشهور و معروفست یعنی شوال و ذوالقعده و ده
روز از ذوالحجه و شب نحر باصح بمذهب امام شافعی اما امام اعظم نحر را نیز در شمار آرد فمن فرض پس هر که فرض
کرد اندر بر خود فیهن الحج درین ماهها حج بتلبیه و سوق هدی بمذهب حنفی و به نیت احرام بقول شافعی
فلا رفث نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبه با زنان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق
و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند ولا جدال و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان
و خصومت نورزد فی الحج در ایام حج و قریش با یکدیگر مجادله می نمودند در منا و هر یک میگفت حج من تمامتر
این حکم فرود آمد که جدال مکنید وما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از خیر یعلمه الله میداند آنرا خدای
وتزودوا و توشه برگیرید قومی از اهل یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از
اهل قافله چیزی طلبیدندی حق سبحانه فرمود که توشه بردارید تا بر حال مردم کلان نباشد فان خیر الزاد التقوی
پس بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال کردن از ایشان و زمره در این آیه
اشارتی بتزود سفر آخرتست و بهترین زادی در آن راه پرهیزکاریست امام قشیری رحمه الله فرموده که تقوی
عوام دوری جستن است از الوث کفر و تقوی خواص اجتنابست بسر از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آنست که بی تقوی
راه در عشق برهنه توان برد و بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد ه زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه

راه ازین گونه است بسم الله کر دارد و نم راه واتقون و بترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لیس
علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فضلا روزیی من ربکم
از پروردگار خود بواسطه تجارات جمعی از عرب تجارت را که بحج آمدندی مبکشتند و الحاج لا الحاج این بنده بیت
حاصل حق سبحانه و تعالی فرمود که سودا و معامله ایشان از فیض حج بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی
مقصود کلی حج باشد فاذا افضتم پس چون بر گردید من عرفات از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم
و حوا آنجا بهم عارف شدند فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را بتهلیل و تلبیه عند المشعر الحرام نزدیک مشعر
حرام و آن موضعیست معین واذکروه و یاد کنید او را درین مکان یاد کردن نیکو کما هدیکم همچنانکه شما را ره
نمود بمناسک حج وان کنتم و بدرستی که بودید شما من قبله پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد است
صلی الله علیه و سلم لمن الضالین از جمله راه نایافتگان ثم افیضوا پس بازگردید خطاب با قریش و خلفاء ایشانست
که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق نزدیک
داشتندی از مساوات توقف و بعد افاضه نیز براهی دیگر بازگشتندی حق سبحانه فرمود که بازگردید من حیث افاض
الناس از آنجا که باز میگردند همه مردمان واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای ان الله غفور بدرستی که
خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رحیم مهربانست بر آنکه حج گزارد فاذا قضیتم و چون
بگزارید و بجای آرید مناسککم کارهای حج و لوازم آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید و ثنا گویید خدای را کذکرکم
همچون یاد کردن شما اباءکم پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در پیش کوه
ما بین مسجد منا و جبل الرحمه بایستادندی و بر رفعت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد خود مفاخرت کردندی حکم
شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدا را یاد کنید او اشد ذکرا بلکه فراوان تر و بیشتر از آن زیرا که او پیدا کرده
شما را بدان مناقب و مناصب اختصاص داده بود فمن الناس پس از مردمان من یقول کسی هست که میگوید
ربنا ای پروردگار ما اتنا بده ما را فی الدنیا در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع حقیر دنیی
میطلبد وما له و نیست حاجتمند دنیا را فی الاخرة در آن سرای من خلاق نصیبی و بهره اگر داعی کافرست
از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده اگر مؤمنست چون دیگر مؤمنان بهره ندارد ومنهم من یقول و از مردمان کسی
باشد که گوید ربنا اتنا ای پروردگار ما عطا کن ما را فی الدنیا حسنة درین سرای نیکویی یعنی توفیق
طاعت وفی الاخرة حسنة و در آن سرای نیکویی یعنی حصول امنیت و گفته اند محنت این جهان قناعت

دانان آن سرای شفاعت وَقِنَا و نگاه دار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی علیه السلام
فرموده است که حسنه این جهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حور پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته درشت
خوی زشت روی بدبخت کی زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالمست دوزخ او زینهار از قرین بد زنهار
وقنا ربنا عذاب النار أُولَئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشان راست بهره و ثوابی مِمَّا
كَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند وَاللَّهُ و خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بمقدار
لمحه شمار همه خلایق بکند وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گوئید فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده
که ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول
صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق عقیب پنج و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی درین مسئله موافق صاحبین است
فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند و از منا بیرون رود فِي يَوْمَيْنِ در روز یازدهم و دوازدهم ذوالحجه فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ بر وی هیچ
گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و جمعی متاخر را عاصی میخواندند و مهد کرد که تعجیل رخصت هیچ
گناهی نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ بر وی نیز حرجی نیست مطلقا و وزر
و وبال نباشد لِمَنِ اتَّقَى هر کرا که پرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد وَاتَّقُوا اللَّهَ و
بترسید از خدای در بقیه عمر وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدای محشور خواهید شد و
بمجازات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يُعْجِبُكَ آنکس که خوش آید ترا
در شگفت اندازد قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت آمد و مرد شیرین سخن بود و
نیکو صورت حضرت را طراوت روی و حلاوت گفت وی بغایت خوش آمد مضمون کلامش این بود که آمده ام تا حلقه
بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام بر دوش مطاوعت افکنم و این سخنان را بسوگند موکد ساخت
خدای را بگواهی آورد و چون بازگشت و از عمارات مدینه درگذشت زراعت قومی را باتش بسوخت و چهارپایان
مسلمانان را بکشت حق سبحانه این آیه فرستاد که هست از مردمان که ترا در عجب می افکند سخن که او می گوید
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللَّهَ و بگواهی می آورد خدای را عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ بر آنچه که در دل
اوست یعنی میگوید که دل او با زبان من یکیست وَهُوَ و حال آنکه او أَلَدُّ الْخِصَامِ ستیهنده ترین دشمنانست وَ
إِذَا تَوَلَّى و چون برگردد از حضرت تو سَعَى بشتابد فِي الْأَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ
فِيهَا تا تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود کرداند کشت را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک کند

چارپایان را وَاللَّهُ و خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ نمی پسندد معصیت و تباه کاری را وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گویند
مر این منافق را اتَّقِ اللَّهَ بترس از خدای أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را حمیت جاهلیة بِالْإِثْمِ بارتکاب گناه
فَحَسْبُهُ پس بسنده است او را جَهَنَّمُ و آن آتشیست که دوزخیان را بآن عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در
دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد فراشیست آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يَشْرِي کسی که میفروشد یعنی جان
بذل میکند ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ بطلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهم از مدینه
بمکه میرفتند و خبیب را رضی الله عنه که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست مکیان افتاده و بر دار کشیده بودند
از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمدند آغاز حرب کردند ایشان خبیب را
از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد بر بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن داد
محاربه نمودند و کافران در حرب ضعف دیدند بازگشتند و گویند در شان صهیب رومیست که هرچه داشت در مکه
بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای خشنودی پیغمبر را بمال دنیا بخرید بروصلش از جهانی بخر
که وصلش عزیزست و رنج نیست و گفته اند در حق امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بود که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه کرد
و جان فدای آنحضرت کرد وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان
فدا میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید بظاهر ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ در آیید در اسلام كَافَّةً
همه بیکبار یا منافقان را میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام با اصحاب او بعد از قبول اسلام شرایع
احکام توریه را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند حق سبحانه فرمود یکبارگی
باسلام در آیید وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی وسوسه او در احکام منسوخه قیام
منمایید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست هویدا که بوسواس خود خاطر شما را از راه
میبرد فَإِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام قرآن مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بشما احکام
حلال و حرام فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدای عَزِيزٌ غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان دین حَكِيمٌ محکم
کار است در انتقام نکشد الا بحق هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند یعنی نمی دارند آنان که بکلی در دایره اسلام داخل
نمیشوند إِلَّا أَنْ مگر آنرا که يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فِي ظُلَلٍ در سایبانها
مِنَ الْغَمَامِ از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را علیه السلام در یوم الظله بود وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان
که موکل اند بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شود کار یعنی جزای هر کس بدو رسد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای یعنی بجزای او

تُرْجَعُ الْاُمُورُ بازگردانیده شود کارها یا آنکه امام با حکام و سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت
باطل شود و امر و فرمان جز حق را نبود ما لا امر یومئذ لله سَلْ بپرس خطاب با آنحضرت یا آنکه هر که صلاحیت
خطاب دارد میگوید بپرس بَنِی اِسْرَائِیلَ یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را کَمْ آتَیْنَاهُمْ که چند داده ایم بیدا
ایشانرا مِنْ آیَةٍ بَیِّنَةٍ از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو در شان محمد صلی الله علیه وسلم یا معجزات هویدا چون عصا
و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ یُبَدِّلْ و هر که تبدیل کند از یهود و عرب بگرداند نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدای که صفت
پیغمبرست مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو در توریة فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت
عقوبتست در دنیا بقتل و جلا و در آخرت بعذاب بی منتها زُیِّنَ آراسته گردانیده اند لِلَّذِینَ کَفَرُوا برای
ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندگانی دنیا را بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَ
یَسْخَرُونَ و تسخر میکنند و افسوس میگیرند مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند اغنیاء قریش بر فقراء صحابه
چون بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند و میگفتند محمد را نگرید که با این گدایان کار جهان را
میکنیم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان درهم میشکنم و اگر کار وی حق بودی بایستی
که سادات اعراب و اماثل قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود وَالَّذِینَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این
درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز قیامت یعنی مومنان در درجات
علی باشند در فردوس برین و کافران در درک اسفل در جحیم وَاللّٰهُ یَرْزُقُ و خدای روزی دهد مَنْ یَشَاءُ هر کرا
خواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ بی اندازه کَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او اُمَّةً وَاحِدَةً گروه یگانه
بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللّٰهُ پس برانگیخت خدای النَّبِیِّینَ پیغمبران یعنی شیث و ادریس و غیر
ایشان مُبَشِّرِینَ مژده دهنده اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِینَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب
و گویند در زمانی که نوح مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابرهیم صلوات الرحمن نیز همین
بود حق سبحانه پیغمبران فرستاد وَاَنْزَلَ و منزل گردانید مَعَهُمُ الْکِتَابَ با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان
در آن مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِیَحْکُمَ تا حکم کند هر پیغمبری بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان فِیمَا
اخْتَلَفُوا فِیهِ در آنچیزی که اختلاف کردند در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِیهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در
امر دین اِلَّا الَّذِینَ اُوتُوهُ مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل کردند مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَیِّنَاتُ معجزها و روشن حجتها و پیدا سخنان ایشان نه از روی تبیین بود

بلکه بَغْیًا بَیْنَهُمْ از جهت حسدی که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فَهَدَی اللّٰهُ پس راه نمود خدای تعالی
الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ بدانچیزی که اختلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ از حق بیان
مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مومنانرا بحق مختلف فیه راه نمود بِاِذْنِهِ بعلم و ارادت و امر خود این خلاف
در امر قبله بود بعضی روی بشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمود مومنانرا بکعبه که وسط است
یا مخالفت در افضل ایام هفته بود یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که
فاضلترین روزهاست راه نمود وَاللّٰهُ یَهْدِی و خدای راه مینماید مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ
بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران که بترک خان و مان
گرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتارید اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه بهشت در آیید وَلَمَّا یَأْتِکُمْ و نیامده بشما
مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مانند محنت آنان که گذشته اند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و تابعان
ایشان و حاصل آیة آنست که می پندارید که رایگان بهشت روید بشما نرسیده آنکه دوستان خدا پیش از این کشیدند
مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ رسید بدیشان سختی و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی
نقلست که میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که
سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت موید این قولست ز ان بلاها کانبیا برداشتند
سر بچرخ هفتمین افراشتند * هر که در ره محنت بیشتر * بر دل او بار محنت بیشتر پس انبیا علیهم السلام و مومنان
محنت کشیدند وَزُلْزِلُوا و از جای بر انگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان میرسید حَتّٰی یَقُولَ
الرَّسُولُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِینَ آمَنُوا و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند مَعَهُ با آن پیغمبران
یعنی گفتند باتفاق او مَتٰی نَصْرُ اللّٰهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل
نصرت میکردند نه از آنکه بر سبیل شک بود نه حق سبحانه بر رسول ایشان پیغام داد اَلَا اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ بدانید
آنکه یاری دادن خدای مومنانرا قَرِیبٌ نزدیکست یَسْأَلُونَکَ می پرسند ترا مَاذَا یُنْفِقُونَ که چه نفقه
میکنند سوال کرد عمرو بن جموح و بود رضی الله عنه مردی بزرگ و توانگر از حضرت رسالت پرسید که مالی
دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قُلْ بگوی مَا اَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید و اخراج می نمایید مِنْ خَیْرٍ
از مال فَلِلْوَالِدَیْنِ پس برای پدر و مادر باید سوال از آنچه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام
بدان بیشترست زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود از جمله مصارف نفقه والدین اند

والاقربین وخویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صله رحم است والیتامی وبی پدران خورد سال که قادر نباشند
بر اکتساب نفقات والمساکین ودرویشان که چاره معیشت خود ندانند وابن السبیل وراه گذریان ومهمانان
وما تفعلوا من خیر وآنچه بکنید از نیکویی با هر کس باشد فان الله پس خدای به علیم بآن چیز داناست وبدان جزا
خواهد داد کتب نوشته شد علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان وهو وآن قتال کره لکم
مکروه هست مر طبع شما را وشاقست بر نفس شما واین کراهت فرمان خدای را نبود بلکه مقتضای طبع بشریست
که تلف مال وهلاک نفس را کاره باشد وعسی ان تکرهوا شیئا وشاید که شما مکروه دارید چیزی را از غزو بطبیعت
خود وهو خیر لکم وحال آنکه آن نیکویی باشد شما را چون غزو که مکروه میشمرید ونیکویی شما در آنست هم بحسب
دنیا از ظفر وغنیمت وقهر اعدا واعزاز دین وهم بحسب آخرت از رتبه شهادت ونعیم مخلد ودرجات علیین وعسی
ان تحبوا شیئا وشاید که دوست دارید چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف از جهادست وهو شر
لکم وآن بدی باشد مر شما را در دنیا بتحمل ذل وغلبه اعدا وهم در آن سرا بحرمان از ثواب غزو ووعید از ترک جهاد
والله یعلم وخدای میداند مصلحت شما را وانتم لا تعلمون وشما آنرا نمیدانید یسئلونک می پرسند ترا
عن الشهر الحرام از ماه حرام قتال فیه یعنی از قتال در وی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دو سال بعد از
هجرت عبدالله بن جحش را با جمعی از صحابه ببطن نخله فرستاد ومیان ایشان وکاروان قریش که از طایف آمدند
مقاتله افتاد وعمرو بن حضرمی از کفار کشته شد وچون از شام هلال رجب نظر مسلمانان در آن کند ندانستند که آخر
سلخ جمادی الاخری بوده یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد صلعم ماه حرام را حلال کرده و
اتباع خود را بجنگ برنجیتن ورفته انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سؤال کردند جواب آمد
قل قتال فیه بگوی جنگ در ماه حرام کبیر کاری بزرگست هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام بود وحکمش
او بآیة السیف منسوخ گشته ولکن این قتال بزرگ نبوده اما آنچه کافران میکنند از بد اهمی وصد عن سبیل الله
وباز داشتن مردمان از ایمان وکفر به وناگرویدن بخدای والمسجد الحرام وکفر بمسجد حرام یا منع مردم
از طواف آن ونماز در آن واخراج اهله وبیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر واصحاب او منه از مسجد بلکه
از مکه که بر مسجد مشتملست اکبر عند الله بزرگترست نزدیک خدای از قتال در رجب وعقوبت آن بیشتر والفتنة
وشرک بخدای اکبر من القتل بزرگترست از قتل حضرمی ولا یزالون وهمیشه باشند مشرکان که بتعصب
وعناد یقاتلونکم با شما ای مومنان جنگ کنند حتی یردوکم تا شما را باز گردانند عن دینکم از دینتان

که اسلام است ان استطاعوا اگر توانند وقادر شوند ومن یرتدد منکم وهر که برگردد از شما عن دینه از دین
خود ومرتد شود فیمت پس بمیرد وهو کافر وحال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی مانده تا مردن فاولئک
پس آن گروه مرتدان حبطت اعمالهم باطل شد عملها ایشان فی الدنیا در این سرا که ایشان را امان نماند و
استحقاق مال وغنیمت ومیراث از ایشان سلب کرده شد والآخرة ودر آن سرای که مستحق ثواب نباشند واولئک
وآن گروه اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان اند در آن آتش خالدون جاودانان ان الذین
آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند بخدا ورسول او والذین هاجروا وآنانکه بدرود کرده اند اوطان خود را
وجاهدوا وجهاد کرده اند فی سبیل الله در راه خدای یعنی عبدالله بن جحش ویاران او اولئک آن گروه
یرجون امید میدارند رحمة الله رحمت خدا را والله غفور وخدای آمرزنده مومنان ومجاهدانست رحیم
بدیشان مهربانست یسئلونک می پرسند ترا ای محمد عن الخمر والمیسر از تناول خمر ومباشرت قمار جمعی از صحابه
چون عمر خطاب ومعاذ جبل با نحضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل سازد خرد وقمار که سبب سلب مالست در
محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که قل فیهما بگو در این هر دو اثم کبیر گناهی بزرگست ومنافع للناس
ومنفعتها مر مردمانرا ومنافع خمر یا بدنی بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی وهضم طعام یا خلقی چون
تواضع متکبران وسخاوت ممسکان وجرات بددلان یا مالی چون سود فراوان در بیع وشرای آن وفواید میسر توسع
بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند ودر حقایق سلمی آورده که اثم
کبیر است در اشتغال بدانها ومنافع الناس در ترک آنها واثمهما وگناه خمر وقمار اکبر من نفعهما بزرگترست از
نفع آنها ویسئلونک ومی پرسند ترا ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه نوبت اول که سؤال
کرد وجواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می باید داد اما نمیدانم که چه دهم
جواب آمد که قل العفو بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود وعیال او نزد بعضی علما این حکم بآیه زکوة منسوخست
کذلک همچنانکه احکام انفاق بیان کرد یبین الله بیان میکند وروشن میگرداند خدای لکم الآیات
برای شما نشانها واحکام خویش لعلکم تتفکرون باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا در کار این سرای والآخرة
وآن سرای یعنی دل را در دنیا منهید وآخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر در دنیا و
آخرت آنست که بداند که ایشان خاطعان له المنحها احزان علی اهل الله ۞ دنیا وعقبی حجاب عاشقست
میل ایشان بکی از عاشق لایقست ویسئلونک ومی پرسند ترا عن الیتامی از کیفیت معیشت با یتیمان در سبب

نزول آمد که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیه وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند در
معاملات تصرف می‌نمودند بجهت براءه ذمه خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان برطرف و منصرف شوند حال بعرض
سید عالم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان
خَيْرٌ بهتر است از تجنب از ایشان آورده‌اند که جمعی طعام ایتام جدا پختندی و از جلیس بر غولات ایشان اجتناب
نمودندی و هیچ نوع را مخالطت با ایشان نکشودندی حق تعالی فرمود که وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ و اگر با ایشان در آمیزید و
طعام خود با طعام ایشان خلط کنید فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شمااند در دین وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای
میداند تباه کننده مال ایشان را مِنَ الْمُصْلِحِ از صلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَأَعْنَتَكُمْ
هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ کردی تا انکه مخالطت با ایشان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی
که خدای غالبست و قادر بر اعنات حَكِيمٌ دانا در اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ یعنی مخواهید زنان مشرکه را
حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان آرند رسول خدای مرثد غنوی را که مردی بود دلاور بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده
که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود در جاهلیه با هم
یاری داشته بودند نزدیک او آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد ابا نمود گفت اسلام میان ما حایل شده و
مواصلت بوجه نکاح حالت عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف باجازت پیغمبرست پس مرثد
بعد از مراجعت این صورت را بعرض حضرت رسالت رسانید و حکم شد که مشرکات را تا آن زمان که در ایمان نیایند در ازدواج
داخل نسازند و هم درین اوقات عبد الله بن رواحه رضی الله عنه کنیزک خود را بجهه تشویر طبانچه بر روی زده بود و او
دادخواهان بحضرت رفته آنحضرت بطریق تلطف از عبد الله تعریف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگزارد و
روزه میدارد و بخدای و رسول تصدیق میکند اما ستیزه و فرمان نابردار است حضرت فرمود که پس او مومنه
باشد با وی نیکویی کن عبد الله او را آزاد کرد و بخواست جمعی زبان طعن کشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه را
نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را با مال و جمال بدو میدادند آیه آمد وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک مومنه
خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ بهتر است از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ اگرچه شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال
وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ
و هر آینه بنده مومن خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهتر است از مرد آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگر شما را بشگفت آورد
آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت أُولَٰئِكَ این مشرکین و مشرکات يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر

کار نکاح با آن سبب رسیدن بدوزخ است وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند بر السنه رسل یا اولیا و خدای إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ
بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملهایی که بدان آمرزیده شوند و به بهشت رسند بِإِذْنِهِ بقضا و ارادت او وَيُبَيِّنُ
و هویدا میکند آيَاتِهِ احکام خود را از حلال و حرام لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان
پند پذیرند وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان یهود در حال حیض زنان خود را از ایشان مهاجر
کردندی و چشم بر روی ایشان نگشادندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری
بر عکس این حال مکالمه مینمودند بلکه در مباشرت و ملاعبه مبالغه مینمودند ثابت ابن الدحداح گفت یا رسول الله ما با زنان
در حال حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمد قُلْ هُوَ أَذًى بگو که حیض مکروهیست که نفس آدمی را از آن نفرت باشد
فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس دور باشید و یکسو شوید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت
و پیش از آنکه ترک مخالطت و مکالمه نمایید پس بجهت تاکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت
مکنید حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعیست و بعضی يَطْهُرْنَ خوانده
بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع شود و این قول امام اعظم است که چون انقطاع دم بعد از
گذشتن ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلالست فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند تا پاک شوند فَأْتُوهُنَّ
بیایید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که خدای امر کرده است یعنی مأتی معتبر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای دوست
دارد بازگردندگان را نِسَاؤُكُمْ زنان شما حَرْثٌ لَكُمْ موضع کشت زار شمااند یهود میگفتند که هر که در وقت مجامعت
ظهر بوجه جانب او باشد فرزندش احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت بخدمت نبوت عرض کردند
و جواب از حق سبحانه رسید که زنان محل زرع و منبت اولادند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشت زار خود أَنَّىٰ شِئْتُمْ
هر چگونه خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا و غیر آن چون مأتی واحد باشد موضع حرث بودن محل فرث
وَقَدِّمُوا و فرا پیش دارید لِأَنْفُسِكُمْ یعنی طلب ولد کنید بنیت خالص یا قصد صیانت نفس کنید از حرام وَ
اتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از خدای در مخالفت امر و مباشرت نهی او وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما مُلَاقُوهُ رسندگانید
بآنچه از پیش فرستید یا ملاقات کنندگان آنرا که می پرستید یعنی او را در عقبی بدیده خواهید دید یا مراد از
ملاقات عرض کنندگانست بر خدای کما قال وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده مومنان را به بهشت
و لقیه وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و مگردانید نام خدای را عُرْضَةً بهانه و دست آویزی لِأَيْمَانِكُمْ مر سوگندان خود را
عبد الله رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند خورد که با وی سخن

نکوید و در حق وی نیکویی نکند و او را با خصمان صلح ندهد حق تعالی آیة فرستاد که مکردانید ذکر خدایرا مانع ان
تبروا از انکه نیکویی کنید با اقربا و احبا وتتقوا و از انکه بپرهیزید از مروت و با یاران مکالمه نکنید و
تصلحوا و از انکه صلاح کنید بین الناس میان مردمان والله سمیع و خدای شنواست بسوگند شما علیم
دانا بما فی الضمیر سوگند خوردن عبدالله رواحه بعد از استماع آیه از سر آنچه کفته بود در گذشت و با بشیر بن نعمان
شفقت کرد لا یؤاخذکم نکیرد خدای شما را یعنی عقاب نکند باللغو به بیهوده که واقع شود فی ایمانکم
در سوگندها و شما لغو بقول امام اعظم آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظن آنکه راست میگوید و بخلاف آن ظاهر
شود و امام شافعی لغو آنرا داند که بی اختیار بر زبان کسی گذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و وی اورا
قصد نباشد بهر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای بدان مواخذه نکند ولکن یؤاخذکم و لیکن مواخذه
کند شما را بما کسبت قلوبکم بآنچه عزم کند دلهای شما و بعد سوگند خوردن و حانث شوید کفارت باید داد و باز کفارت
در صورت مانیز بیاید والله غفور حلیم و خدای آمرزنده است بنده را به یمین لغو و بردبار است در سوگند عمدی
بعقوبت تعجیل ننماید للذین یؤلون مر آنانرا که سوگند خورند من نسائهم از زنان خود دور شدن و با ایشان
در جاهلیت چون مردی را بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون بگذارد کردیگری بخواهد سوگند خوردی که چند سال
با وی نزدیکی نکند و او را در آن مدت پای بسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی بیوه بودی نه از کدخدا
بیاسودی حق تعالی آنرا نپسندید حکم فرمود که برای ملاحظه احوال آنان که چنین سوگند خورند تربص اربعة اشهر
انتظار بردن چهار ماه است فان فاؤ پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت
کنند فان الله غفور پس خدای آمرزنده است مر شکننده سوگند را درین صورت رحیم مهربانست که صلح
کرد بخالفت سوگند بکفارت متعرض نمود حکم شرع آنست که اگر مرد در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر باشد
بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابت است و رجوع کفارت سوگند نیست اگر مدت بر آید بی عذری مقاربت نکند و
بنزد امام اعظم طلاق بائن واقع شود و بقول امام شافعی آنست که زن را رسد مطالبه کردن که یا رجوع یا طلاق و دیگر
حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را از وی طلاق دهد وان عزموا الطلاق و اگر قصد
کنند طلاق را فان الله سمیع پس خدای شنواست قول مولی را علیم داناست بعزم مولی والمطلقات و زنان رها
کرده بالغ مدخول بها که حامله نباشند یتربصن انتظار برند بانفسهن بنفسها و خود تاکید است در انتظار
ثلثة قروء سه قروء و آن بمذهب امام شافعی و مالک طهر هست و نزد امام اعظم حیض و فایده خلاف در عدت

ظاهر میشود که چون در حیض ثالث شروع کرد عدت منقضی شد بقول اول که قروء طهر را گفتند و بقول دوم که حیض گیرند
انقضاء عدت بعد از انقطاع حیضه ثالثه است ولا یحل لهن و حلال نباشد زنانرا ان یکتمن آنکه بپوشند
ما خلق الله آنچه آفریده است خدای فی ارحامهن در رحمهای ایشان از فرزند و چون کتمان ولد سبب ابطال حق
رجعت است پس از زنان روا نبود ان کن یؤمن اگر هستند که ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت
وبعولتهن و شوهران ایشان احق سزاوارترند بردهن برجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان
تربص ان ارادوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاحا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن
بدیشان هرچند ابتداء اسلام زنرا طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند و زن
بخود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح ولهن و زنانراست بر مردان از حقوق مثل
الذی علیهن مانند آن حقوق که مردانرا بر ایشان هست بالمعروف بخوبی معیشت و حسن معاشرت حق مرد بر زنان آنست
که با او نیکو کاری بوجه احسن کنند و آنچه از علم دین بکار آید با موزانند و حق زن بر مرد آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر
نگاه داشته قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهد وللرجال و مردانراست علیهن درجة بر زنان افزونی
و بلندی با آنکه مهر برای ایشانست و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان میبرند یا طلاق و رجعت که در رشته اختیار
آن بستة رجال است و در تخفانی نیز نمیه مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال علایت و در
حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان کذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران
والله عزیز و خدای غالبست عزیزی که داند مردانرا و فضل میدهد بر زنان حکیم داناست بحکمت حکم میکند
بر بندگان الطلاق طلاق شرعی که در آن رجعت باشد مرتان دو بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده و اگر هزار
طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بود که زنانرا طلاق میدادند و نزدیک بانقضاء عدت رجوع نموده
دیگر باره رها میکردند و زنی از حجره عایشه صدیقه آمد و از شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و باز اعتبار
رجعت میکرد بنالید و حکایت شکایت آن بجامع علیه نبوت رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بار است بعد از دو طلاق
فامساک بمعروف باز خود گرفتن برجعت او تسریح یا رها کردن باحسان به نیکویی یعنی بگذارد تا عدت
بگذرد بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهر
دیگر نپیوندد بدان مرد حلال نشود ولا یحل لکم و حلال نیست مر شما را ای مردمان ان تأخذوا آنکه فرا گیرید مما
آتیتموهن از آنچه داده اید زنان خود را شیئا چیزی ثابت انصاری با نفی بحساب مهر زن خود داده بود

زن از وجدایی طلبید بهمان کابین سری خود را باز خرید این آیة نازل شد روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق
إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر آنکه دانند مرد و زن أَلَّا يُقِيمَا آنکه بپای نمیتوانند داشت حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدایرا فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وبال و بزه نیست بر مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بآن خود را باز
خرد چنانچه زن ثابت کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازها و مقدرات
که برای مصالح بندگان مقرر کرده فَلَا تَعْتَدُوهَا پس از آن در مگذرید وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُودَ اللَّهِ از اندازهای
خدای فَأُولَئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق
دهد مرد بعد از طلقهٔ ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد مِنْ بَعْدُ بعد از طلاق ثلثه
حَتَّى تَنْكِحَ تا وقتی که بنکاح در آید زَوْجًا غَيْرَهُ شوهری دیگر را و زوج ثانی از مباشرت او بهره ور شود دختر عبد الرحمن که
مطلقهٔ ثلثه بود و بعقد شوهر دیگر در آمد خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم منع فرمود و گفت لا حتی یذوق عسیلته و یذوق عسیلتک فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی
بطوع نه بکره بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه أَنْ يَتَرَاجَعَا آنکه با یکدیگر
رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی إِنْ ظَنَّا اگر میدانند یا گمان می برند أَنْ يُقِيمَا آنکه بپای
دارند حُدُودَ اللَّهِ احکام خدا را و حق یکدیگر بشناسند وَتِلْكَ این که گفته ام از تحلیل و تحریم حُدُودُ اللَّهِ
اندازها و احکام است که خدای تعالی يُبَيِّنُهَا بیان میکند آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند از پیش حجت
و بدان بگروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ و برسند بنزدیک مدت یعنی انقضاء
عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ مراجعت کنید بدیشان و نگاه دارید ایشان بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار أَوْ سَرِّحُوهُنَّ
یا رها کنید ایشانرا بِمَعْرُوفٍ بنیکویی تا عدت ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه
زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا عدت بسر آید باو رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین در نه ماه سه طلاق
داد و سه بار رجعت نمود حق تعالی درین آیت نهی کرد و فرمود وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشانرا و رجعت مکنید
ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ و هر که چنین کند و ضرر بسیار آن رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بیداد کرده است بر نفس خود و او را در معرض
غضب الهی آورده و آزار رسانیدن بزنان نزد صاحب شریعت ملعون است در اخلاق نکوهیده آورده که است سوی علیه السلام
هر که التماس کند دعای بد کند کشتی که بر کنار رود... باز آرد بچه کی که آزار اندیشه کند زود بورطهٔ هلاک افتد

نکوخواه مردم نباشد بدش / نورزد کسی بد که نیک آمدش
شرانگیز هم در سر شر رود / چو کژدم که با خانه کمتر رود

وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید آيَاتِ اللَّهِ حکمهای خدایرا هُزُوًا بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمایید
در عمل بدان در شان جماعتیست که طلاق و نکاح راست میکردند و میگفتند بازی میکردیم وَاذْكُرُوا و یاد
کنید ٥ و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای خدایرا که افاضت میکرداند عَلَيْكُمْ بر شما خصوصاً در باب مناکحات
چه در شرایع امم سالفه هیچکس را زیاده از یک زن در رتبهٔ نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را و ایشانرا جز در عقد
واحد جایز نبودی و آنرا بعد از طلاق هرگز رجعت جایز نبودی و اینجا رواست و مادام که زن مطلقه زن نه بودی مرد را
حلال نبودی تزوج بزنی دیگر جز وی و درین شریعت حلال است وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و دیگر ذکر کنید آنچه فرو فرستاده بر شما
فرستاده است مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود آن يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را بِهِ
بقرآن و منع میکند از افترا و اتخاذ هزو و جز آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
و بدانید که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح و منافع شما داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ و برسند با تمام مدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشانرا و باز
مدارید أَنْ يَنْكِحْنَ آنکه بنکاح در آیند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند
یعنی باید که آن عضل مطلقا در میان شما وجود نگیرد معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبدالله عاصم رضی
الله عنه داده بود عبدالله وی را طلاق داد و هنوز عدت تمام ناشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل
نگذاشت و گفت ترا خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و بار دیگر که رجوع کنی بخدای که هرگز بتو نیاید و حق سبحانه
تعالی آیت فرستاد که مانع مشوید زنانرا از رجوع بازواج خود إِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند بَيْنَهُمْ
میان یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ بنکاح حلال و مهر جایز و قبول و حسن معاشرت ذَلِكَ این نهی عضل که کردیم يُوعَظُ
پند داده شود بدو مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما بر وجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بگرود بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز
رستخیز که واپسین همه روزهاست ذَلِكُمْ این پند که گفتیم شما را از ترک منع و اضرار أَزْكَى لَكُمْ پاکیزه تر است
مر شما را از روی معاش چه زوجین مر یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح کسی که یکدیگر
ندانسته باشد وَأَطْهَرُ و پاکتر از آنکه حلم اندیشند و فکر فجور نمایند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که زن و
مرد خواهان یکدیگرند وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید وَالْوَالِدَاتُ و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد
میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان

يرضعن شیر دهند اولادهن فرزندان خود را حولين كاملين دو سال تمام لمن اراد مر آنکس را که خواهد
ان يتم الرضاعة آنکه تمام کند شیر دادن فرزند را وعلى المولود له و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند رزقهن
روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وكسوتهن و پوشش ایشان بالمعروف بطریق انصاف و اعتدال
لا تكلف نفس تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی الا وسعها مگر آنرا که گنجایش و توانایی آن دارد لا تضار
والدة بایکدیگر رنج نرساند هیچ مادری بولدها بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر
دهد یا بیکدیگر رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکنند و اگر قبول کند نفقه و کسوه
از او باز نگیرند ولا مولود له و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بولده بفرزند خود که او را در وقت شیر خوردن
از مادر باز ستاند یا باید که ضرر رسانیده نشود بواسطه فرزند یعنی از وی زیاده از خورش و پوشش طلبند وعلى
الوارث و بر وارث مولود چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر رضاع صبی بمیرد وی وارث شود مثل ذلك
مانند آن که بر مولود له بود در نفقه و کسوه و عدم اضرار فان ارادا پس اگر خواهند پدر و
مادر فصالا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین عن تراض منهما از روی خشنودی
هر دو یعنی والدین وتشاور و مشاورت کردن با یکدیگر برای رضاع و فطام فلا جناح عليهما پس هیچ باکی نیست بر
ایشان از این جهت وان اردتم و اگر خواهید پدران و کسانی که باسترضاع محتاجید ان تسترضعوا آنکه طلب
کنید بسبب شیر دادن اولادكم برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن یا نه فلا
جناح عليكم پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایگان ما آتيتم
آنچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان بالمعروف بنیکویی و خوش‌خویی بی مضایقه و مبالغه واتقوا الله
و بترسید از خدای در باز گرفتن مزد مرضعات واعلموا ان الله و بدانید که خدای بما تعملون بدانچه میکنید
از ارضاع و فصال و استرضاع بصير بیناست والذين يتوفون و آنانکه بمیرند منكم از شما ويذرون
ازواجا و بگذارند زنان را پس زنان ایشان يتربصن بانفسهن انتظار برند بنفس خود اربعة اشهر
چهار ماه وعشرا و ده روز مگر حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او
دو ماه و پنج روز بود فاذا بلغن چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن بپایان عدت خویش فلا
جناح عليكم پس هیچ منع و باکی نیست بر شما ای همه مسلمانان یا ای ورثه اولیای ازواج فيما فعلن
در آنچه زنان کنند في انفسهن در تنها خویش از شوهر کردن بالمعروف بنیکویی یعنی بموافقت شرع مراد

صیغه ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول والله بما تعملون و خدای بآنچه شما می کنید ای مردان و زنان
خبير داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداند غمگین مشو که جزای آن بتو رساند و ای عاصی چون میدانی
که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا ترا از عذاب برهاند ※ هر که دانست که در همه وقت ※ حق تعالی بحال او داناست
همه کار او را بشرط شد خیر ※ همه گفتارش کردد در ※ ولا جناح عليكم و هیچ گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فيما
عرضتم در آنچه تعریض کنید آن یعنی بکنایه خبر دهید به من خطبة النساء از برای خواستگاری زنان معتده یعنی
کلام گویید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان که تو از شوهر چه نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می باید
یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی نیست که بتعریض گویید او اكننتم
یا آنکه بپوشید في انفسكم در خاطر خود علم الله خدای داناست بعلم قدیم خود انكم آنکه شما
ستذكرونهن زود باشد که یاد کنید آن زنان را بنیکویی بعد از تزویج ولكن لا تواعدوهن و لیکن وعده مدهید
ایشان را سرا بطوری که آنرا پنهان میکنند یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید الا ان
تقولوا مگر آنکه بگویید قولا معروفا سخن نیکو بر رمز و اشارت نه بتصریح در عبارت ولا تعزموا و قصد
مکنید عقدة النكاح عقد نکاح ایشان را حتى يبلغ الكتاب تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض
کرده از عدت اجله بغایت خود و مدت او منقضی گردد واعلموا ان الله و بدانید که خدای يعلم ما في
انفسكم می داند آنچه در خاطر شماست از عزم بر کاری که جایز نیست فاحذروه پس بترسید و حذر
کنید از عقاب او واعلموا ان الله و بدانید که خدای غفور آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او
حليم بردبارست و بعذاب تعجیل نکند لا جناح عليكم گناهی و وبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق
دهید زنان خود را ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید یعنی لمس واقع نشده باشد امام اعظم خلوت صحیحه را حکم
مس میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی مس را کنایه از جماع داشته و هذا بواسطه خلوت الزام مهر نکنند او
تفرضوا لهن و باکی نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان فريضة
مهری مقرر پس طلاق دهید ومتعوهن و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مرد انصاری زنی از بنی حنیفه
و در صلب عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد این آیه نازل شد سید عالم فرمود متعها و لو بقلنسوتک
غرض آنست که متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باید على الموسع قدره بر مرد توانگر اندازه توانایی
وی وعلى المقتر قدره و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دست رس وی ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اکثر متعه

خادست ولطش متعه ونزد امام اعظم که نهایت وچادری وپیرهنی که نصف مهر المثل او ازین کمتر باشد واصح
آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشانرا مَتَاعًا باندازه توانایی متعه دادن
بِالْمَعْرُوفِ بروجهی که شرع وعرف ناشاید حَقًّا صفت متاعست یعنی متعه واجب یا مصدر فعلی محذوفست
یعنی خدای واجب کرده اینرا متعه را واجب کرده اند یعنی عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر نیکوکاران وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ واگر طلاق
دهید ایشانرا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از انکه مس کنید بشهوت وَقَدْ فَرَضْتُمْ وبدرستی که مقرر کرده باشید
لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شماست ادا و نیمه آنچه فرض کرده اید قبل از نزول
این آیه کسی که زنی را پیش از دخول طلاق دادی از مهر ستی چیزی بر وی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه
در سوره احزاب حکم شده که فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ پس بدین آیه حکم آن آیه منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت إِلَّا
أَنْ يَعْفُونَ مگر انکه عفو کنند از زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي
یا انکه عفو کند آنکسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست وست عقده نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی واین وقت
که زن بکر ونارسیده باشد و او ولی باشد و امام اعظم زوج را که مراد ازین کس شوهر است که درگذارد یعنی تفضل
بکند تمام مهر بدهد وبقی همین قولست انکه میگوید وَأَنْ تَعْفُوا واگر درگذارید شما که شوهرانید وتمام مهر
بدهید أَقْرَبُ نزدیکترست لِلتَّقْوَى بپرهیزکاری از زیاد وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ فراموش مکنید یا ترک مگوید
تفضل را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من مخصوص بود و از وصال من محروم
ومایوس شده او را ابهم مسمی دلشاد کردانم وزن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند
نگشته اولی انکه از وی هیچ نگیرم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از جود و فضل
بَصِيرٌ بیناست حَافِظُوا محافظت کنید و استادگی نمایید عَلَى الصَّلَوَاتِ بر نمازها فریضه بمواقیت و
حدود وحقوق آن وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وشرایط محافظت مخصوصه بر نسبت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه
بقول انس بن مالک ومعاذ بن جبل ومجاهد وابو امامه رضی الله عنهم نماز بامدادست که میان سواد لیل و بیاض نهار
کذارند یا میان دو نماز لیلی بود و دو نماز نهاریست یا از طرف او نماز یست که دران قصر میکنند وبقول ابن عمر و زید
بن اسامه وبعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشینست و وجه وسطیت انکه او را در وسط نهار میکذارند
یا او وسط صلوة نهاریه است وبروایة فاروق و مرتضی علیهم السلام وعایشه وام سلمه وحفصه وابن عباس وابن مسعود
وجموع دیگر از بزرگان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگرست و درین باب حدیث صحیح وارد شده در حرب

احزاب که شَغَلُونَا عَنِ الصَّلَوةِ الْوُسْطَى صَلَوةِ الْعَصْرِ واو را وسطی بواسطه آن کویند که دو نماز روز از یکجانب داده
که در یکی قصر هست و دیگری نه و دو نماز شب از طرفی دیگر همین وجه دارد وبروایتی از ابن عباس و قبیصه دویب
رضی الله عنهما نماز شام است واو میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهارست و اقل دو
واو ما بین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفائیه و دو صلوة جهریه است و طایفه دیگر نماز خفتن را صلوة
وسطی دانند که میان صلوة جهریه واقع شده که افتتاح عبادات لیلیه بدیشانست یا مابین دو نماز است که قصر را
بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین نمازها و نکاتی که بران متفرع باشد بجواهر التفسیر شرحی مستوفی مذکور
وَقُومُوا و دیگر امر میکنید که بپای ایستید لِلَّهِ برای خدای قَانِتِينَ در حالتی که فرمانبردارانید یعنی
نماز گذارندکان و گفته اند قنوت سکوتست در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه فرمود هر یک از ما در عهد رسول صلی الله
علیه وسلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ نازل شد ساکت شدیم فَإِنْ خِفْتُمْ پس
اگر ترسید از دشمن مهاجم یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فَرِجَالًا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف
ممکن نباشد بقول امام اعظم و نزد امام شافعی در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف
باشد و خواه نه أَوْ رُكْبَانًا یا سواره نماز گذارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا پشت بران فَإِذَا أَمِنْتُمْ
چون ایمن شوید فَاذْكُرُوا اللَّهَ نماز گذارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نمازست وکویند شکرست یعنی چون
ایمن شدید بشکر کوید خدایرا كَمَا عَلَّمَكُمْ همچنانکه در آموزانید شما را آداب نماز با شرایط شکر مَا لَمْ تَكُونُوا
تَعْلَمُونَ آنچه نبودید شما که آنرا دانید وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ و آنانکه وفات کنند مِنْكُمْ از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند
زنانرا رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده قاعده تزئین و تجمل
فرو میگذاشتند و اگر از اهل بیت بودندی در همان خانه با اولیاء شوهر بسر بردندی یا اولیاء زن در همان منزل حجره
او خانه بنا کردندی و اهل بیت از پلاس خانه جدا کانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از ان خانه بیرون نیامدندی
و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بیرون آمدی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بمدینه آمد مدتی طایفه در گذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری بماند آنحضرت ترکه او را باولاد و
والدین قسمت کرد و زنرا نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه بدو رسانند در ان محل این آیه نازل شد
محکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان باز مانند وَصِيَّةً فرض شده وصیتی بحفظ نفقه خانند معنی آنست
که وصیت کرده خدای وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان ایشان مَتَاعًا متعه دادن بنفقه و کسوه و مسکن

ترکه شوهر إلى الحول تا یکسال غير إخراج بی بیرون کردن وی از مسکن شوهر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضا
سال ایشانرا نفقه نباشد فإن خرجن پس اگر بیرون آیند بعد از یکسال فلا جناح عليكم پس گناهی نیست بر
شما ای اولیاء شوهر فيما فعلن در آنچه ایشان کنند في أنفسهن در نفسهاء خود از زینت و طلب شوهر من
معروف از آنچیزی که بر وفق شرع باشد والله عزيز و خدای تعالی غالب است بانتقام کشیدن از کسی که مخالفت امر او کند
حكيم صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربع یا ثمن باشد از ترکه منسوخ شده و عدت
یکساله بچهار ماه و ده روز کما چنانچه گذشت وللمطلقات و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشید
متاع نفقه ایست که بدان برخوردار شوند بالمعروف بطریق نیکویی و توسط در غلو و تقصیر حقا سزاوار
گردانیده است این را خدای سزاوار گردانیدنی على المتقين بر پرهیزکاران مراد متقیان اند از شرک یعنی
همه مسلمانان كذلك همچنانکه این احکام بیان کرد يبين الله روشن میگرداند خدای لكم آياته برای شما
احکام خود را در آنچه بدان محتاجید لعلكم تعقلون شاید که شما عقل خود را در تعقل آن و تفکر در آن کار
فرمایید ألم تر آیا ندیدی ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده إلى الذين خرجوا بسوی آنکه بیرون رفتند
من ديارهم از منزلها و سراهای خود وهم ألوف و ایشان چند هزار بودند اما سدی گوید سی هزار و در تبیان ده هزار
آنجا که اواسط طاعون بدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی بایستادند و اغلب بمردند
سالی دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از ده بیرون رفتند
حذر الموت از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله
پس گفت مر ایشانرا خدای موتوا بمیرید معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی
و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند با چهارپایان خود و مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمدند
عاجز گشتند لاجرم دیواری در گرد ایشان کشیدند و از اجساد گندیده متعفن ایشان بگذشت و از ایشان چیز
استخوان نماند ثم أحياهم پس زنده گردانید ایشانرا و این صورت بر این وجه بود که روزی حزقیل بن بوذی را
که ثالث خلفاء موسی بود بر این موضع گذر افتاد و آن توده‌ها استخوان مشاهده نمود و حکمت الهی چنانچه از هیبت
بدیشان نمود و نظر رحمت بر ایشان افکند از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگو تا من ایشانرا زنده گردانم حزقیل
آن کلمه بر زبان راند حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت إن الله بدرستیکه خدای لذو فضل هر آینه خداوند
فضل و رحمت على الناس بر مردمان ولكن أكثر الناس و لیکن بسیاری از مردمان لا يشكرون سپاس داری

نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که همچنین معجزی دیدند و فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید
وقاتلوا و کارزار کنید في سبيل الله در راه خدای برای اشکارا کردن دین خدای واعلموا أن الله و بدانید
آنکه خدای سميع شنواست قول متخلفان را از جهاد که باعذار ناپسندیده تمسک می نمایند عليم داناست
بضمایر ایشان من ذا الذي کیست آنکه بخلوص نیت يقرض الله وام دهد خدای را یعنی بندگان درمانده اورا
که وام خواهند قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طلب عوض نباشد
و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای یقرض
عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف مضاف نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله
در طلب جزا بوام که بی شبهه اعطاء عوض در آن لازم است و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدا
دهد یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم رحمه الله استفهام را حمل بر معنی میکند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد
فيضاعفه پس تا خدای مضاعف گرداند یعنی زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را له از برای او أضعافا
كثيرة ضعفها بسیار بهم گذاشته تا اضعاف کثیره را بهیچ عدد از حد شمار تصور نکند این آیه نازل شد یهود
بطعنه گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون مسلمانان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض
مبادرت نمودند اول ابی الدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای این قرض چرا میطلبد
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که میخواهد تا شما را بواسطه آن بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا
دو خرماستان است و بهترین آنها چنین نام دارد اگر آنرا بقرض دهم شما یا بنده آن بهشت میشود سید صلی الله علیه وسلم فرمود
که ضامن میشوم که حق سبحانه دو چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشر ما آنکه فرزندان من و مادر
ایشان با من باشند خواجه فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول صلی الله علیه وسلم گرفت و چنین یاد دربار
خدای صدقه دادم فی الحال بدان خرماستان آمد و مادر فرزندانرا گفت یا ام الدحداح این حدیقه را بصدقه کردم
بشرط آنکه در بهشت دو چندان بستانم تو و کودکان باس بیرون باشید ام الدحداح گفت خوش سودایست بارک الله
فیما اشتریت و حضرت رسالت در باره او فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح والله
يقبض و خدای فرا میگیرد و تنگ میکند روزی را بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان آنست ويبسط
و گشاده میکند اندر رزق را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود و مصلحت و منفعت ایشان در آنست وإليه و بسوی جزای
یعنی بپاداش ترجعون باز گردانیده خواهید شد در معنی قبض و بسط محققانرا سخنانست در بحر الحقایق

گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند
و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیدهٔ شهود اغنیا جز وی نه بیند و باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده
نکند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی گرفتار گرداند و یکی را ببسط از خودی رهاند بوجود حق
سازد پیر طریقت قدس سره گفته الهی هر گاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون در تو نگرم گویم از من بزرگوارتر
کیست ❀ گاهی که بخود در نگرم پست شوم ❀ گاهی که بتو در نگرم مست شوم ❀ اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی ندانستی
و علم تو منتهی نشد اِلَی الْمَلَإِ بخبر جمعی از اشراف و ارباب مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى از پس
وفات موسی علیه السلام اِذْ قَالُوا چون گفتند این بزرگان لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح
اشمویل بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع بر بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع بن نون بود و یا شمعون بن
صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای اِبْعَثْ لَنَا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما
مَلِكًا پادشاهی تا باعانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با جالوت و قوم او که ایشان عمالقه
بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتند و بنی
اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و در میان ایشان ملکی که کارفرمایی نمانده بود بسبب آن از پیغمبر خود استدعاء
ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قَالَ گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ هیچ شاید از شما إِنْ كُتِبَ چون فرض
گردانند عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه شما مقاتله نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا
گفتند چیست ما را و چه بر ما اندارد أَلَّا نُقَاتِلَ که ما قتال نکنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا و حال
آنکه بیرون کرده اند ما را مِنْ دِيَارِنَا از مواضع و مساکن ما وَأَبْنَائِنَا و از پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند
از ایشان دختریت که جالوت از ابنا ملوک ایشان چهار صد و چهل تن اسیر کرده بود و چندین کس را از منازل
ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که نوشته
شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با اعدای دین تَوَلَّوْا برگشتند از فرمان برداری و نگشتند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ
مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران
که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشمویل بر ایشان حجت گفت بر سبیل تاکید جواب داد که حق سبحانه استدعا
نمود که تعیین فرماید ملکی از برای آن قوم حق سبحانه عصایی و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بنزد
تو درآید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا بالقد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را از او درست اشمویل

این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد و آمد شد آغاز نهادند برای هیچکدام روغن
بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی مردی سقا یا دباغ که شاول نام داشت و بنا بسط طول قامت
او را طالوت گفتندی بخانه اشمویل در آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ
و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق برانگیخت برای شما طَالُوتَ
مَلِكًا طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قَالُوا گفتند قومی از روی استبعاد أَنَّى يَكُونُ چگونه باشد و از کجا
لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و ما سزاوارتریم بِالْمُلْكِ بپادشاهی که از سبط
یهودیم مِنْهُ ازو که از سبط بن یامین است و در آن سبط نه نبوت و نه ملک و با وجود آنکه از سبط مملکت
نیست سعادت وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا نکرده اند سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیی یعنی اگر از
نسبت نسب عاریست با وی بایستی که صاحب خزاین و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی
کرد قَالَ گفت پیغمبر در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید او را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ
و افزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش یعنی علم حرب و کین دانا بود با مور ملکی
و تدبیر ممالک وَالْجِسْمِ و دیگر بیفزود او را جسم آورده اند که طالوت نماینده با جمال بود و بیک سر گردن از همه
زمان خود بلندتر مینمود وَاللَّهُ يُؤْتِي و خدای که مالک الملک علی الاطلاق است میدهد مُلْكَهُ ملک خود را
مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملکداری هست ❀ ملک ده و ملک ستان اوست بی
را بکشش ببرد و هیچکس وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضلست در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد عَلِيمٌ
داناست باستحقاق کسی که او را بر میگزیند بار دیگر بنی اسرائیل چنانکه دأب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح درآمدند
گفتند ما را بر اصطفاء طالوت حجتی و علامتی باید تا دل ما را بفرمان برداری و هواداری او رغبتی پدید آید پیغمبر
از خدای درخواست بخدای تعالی از علامت پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان
إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه که از صندوقی
بود صورت همه انبیا در و منقوش فِيهِ سَكِينَةٌ در آنجا سکینه ایست مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی چیزی که
تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو شعله افروخته
که کس را قوت دیدن آن نبود و از مرتضی علی علیه السلام منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و [illegible] داشت و بوقت کارزار
از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی تخت و در بروی دشمنان جستی و ایشان را شکسته ساختی و لهذا همیشه

بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی وَبَقِيَّةٌ و دیگر در این تابوت باقی چیزیست مِمَّا تَرَكَ
آنچه بگذاشته آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ یعنی موسی و هرون علیهما السلم آل شخص در لغت نسل وی تواند بود چنانچه
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ ای نفسه و در حدیث آمده من مزامیر آل داود و مراد نفس داود است
و از آنچه از موسی و هرون علیهما السلم در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هرون و پاره ترنجبین که
در تیه بر ایشان می بارید و بقیه الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر
موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر درمیان مزبله دفن کردند حق سبحانه فرشتگان را امر کرد تا
آنرا برداشتند و نزد اشمویل آوردند چنانچه فرمود تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بر دارند ملائکه آن تابوت را بشما آرند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی در رسیدن تابوت بشما لَآيَةً لَكُمْ هر آینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را انقیاد کردند و تهیه
مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند در هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ پس آنهنگام
که بیرون آمد طالوت هزبان اشمویل از شهر ایلیا بِالْجُنُودِ با آن لشکرها ساخته قَالَ گفت طالوت باعلام
اشمویل یا بالهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بدرستی که خدای آزماینده شماست در این هوای گرم بِنَهَرٍ بجوی
از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر میشود تا مطیع و عاصی را بشما نماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هر که بیاشامد از این جوی
فَلَيْسَ مِنِّي پس او نیست از من یعنی بر مذهب من وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ و هر که نچشد و نیاشامد آب اطعام در لغت بمعنی
شرابست کما فی قوله تعالی فیما طعموا ای شربوا فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از منست یعنی بر دین من باشد هر که آب نخورد إِلَّا
مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکس که بردارد غُرْفَةً بِيَدِهِ کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله خود
جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکریان در هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس
بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند بیک کف آب
اختصار کردند همه از آن غرفه سیراب شدند و ستوران و مطهرهاء ایشان از بقیه غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه
بیاشامیدند لبهاء ایشان سیاه شد و تشنگی بر ایشان غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی بماندند
با لشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی رحمة الله علیه فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثالی از برای دین و اهل آن
فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوای او و آن جوی آب مثال
متاع دنیاست که هر که بآن بیارامد و بزیادت از آنچه ضرورت معاشست میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار

شود هر چند بیشتر بدست آرد عطش بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد ٭ کاسه چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر در نشد ٭ و چنین کس را لب تر ز دنیا مانند آن دولت غزا با لشکر همه محروم و بیبهره است و هر که
از جوی دنیا بقدر قانع شد یعنی بمقداری از آن خورد و پیش که از آن چاره نیست خورسند حق سبحانه او را بقرب
خود می گرداند و از روی معنوی مستغنی سازد ٭ قناعت توانگر کند مرد را ٭ خبر ده حریص جهانگرد را
فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آنهنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هُوَ طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده بودند
و قول او را تصدیق نموده مَعَهُ بگذشتند با او قَالُوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده صبر ننموده بودند
لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را توانایی امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بجالوت و لشکرهاء او قولی آنست که از لشکر او
شصت و شش هزار از جوی نگذشتند و آنان چهار هزار که عبره کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و
ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنها
که یقین میدانستند أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزاء او تعالی اند و ایشان باقی لشکر
بودند سیصد و سیزده تن که گفتند كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیار از گروه اندک مؤمنان غَلَبَتْ غالب شده اند فِئَةً كَثِيرَةً
بر گروه بسیار از اهل کفر و طغیان بِإِذْنِ اللَّهِ بحکم و نصرت و مددکاری خدای وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صابرانست که
بتایید و قوت و چون جانبان ایستادند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر
جالوت صف بر کشیدند و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند ٭
چو شیران آهن دل الماس چنگ ٭ چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ ٭ و جالوت نیز بخود مردی عظیم الجثه و
شدید الشوکه بود در تفسیر امام حدادی مذکورست که اسلحه جالوت نه هزار رطل آهن بود و از جمله خودی که بر سر
می نهاد سیصد رطل بود وَلَمَّا بَرَزُوا و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لِجَالُوتَ
وَجُنُودِهِ از برای جالوت و لشکرهاء او قَالُوا گفتند مؤمنان رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا
فرو ریز بر ما شکیبایی استعاره است از کثرت و کمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ و نگاه دار بر جای خود
أَقْدَامَنَا قدمهاء ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان
فَهَزَمُوهُمْ پس شکستند و هزیمت کردند مؤمنان کافرانرا بِإِذْنِ اللَّهِ [illegible] و توفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُدُ
و بکشت داود بن ایشا علیه السلم جَالُوتَ جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود در سر وی شکست و مغز سر
پریشان شد و لشکر تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در [illegible]

شریک کرد اندر و دختر خود بدو داد و نصفی از مملکت باوی گذاشت و بالاخر تمام مملکت بدو رسید وَءَاتَىٰهُ
ٱلْمُلْكَ وعطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَٱلْحِكْمَةَ واو را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور
وَعَلَّمَهُۥ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَآءُ از آنچه خواست و آن علمیست که پیغمبران بکار آید و گویند صنعت زره گری
بود یا زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ و اگر نه باز داشت خدای باشد مردمانرا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ برخی از ایشان برخی
یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکانرا بسبب مؤمنان جهاد کننده لَّفَسَدَتِ ٱلْأَرْضُ هر آینه تباه شدی زمین بظلمت
کفر و منافع او باطل گشتی وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ و لیکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ بر عالمیان
تِلْكَ این قصها که در و معجزات و اعجاب بود ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نشانهاء قدرت خداوندست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم
آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بفرمان بِٱلْحَقِّ براستی بر وجهی که مطابق واقعست و اهل کتاب بستم میدانند وَإِنَّكَ
و بدرستی که تو لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ هر آینه از فرستادگانی بهمه خلایق تِلْكَ ٱلرُّسُلُ آن پیغمبران و فرستادگان که در این
سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشانرا بخصایص و فضایل عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر مِّنْهُم
از این پیغمبران مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُ کسی بود که خدای باوی سخن گفت بی واسطه چون آدم علیه السلام که گفت اسكن انت وزوجك الجنة
و چون موسی علیه السلم که فرمود انی انا ربك و چون پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم که گفت فاوحى الى عبده ما اوحى وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ
دَرَجَٰتٍ و برداشت برخی را از ایشان بر پایها و بلند و تفاوت انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بقومی از
آدمیان بودند و بعضی اکثر ایشان بتمام نوع انسان بالجمیع جن و انس چون پیغمبر ما و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری
دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس است علیه السلم که حق سبحانه او را رتبه عالیه
کرامت فرمود کما قال ورفعناه مكانا عليا صاحب کشاف آورده که آن بعض پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم که مفضل است بر
انبیا بفضایل بیکران و خصایص بی پایان همچنانچه از مطاوی آیات و فحاوی احادیث مفهوم و معلوم میگردد نظم
همه انبیا در پناه تو اند ❊ مقیم در بارگاه تو اند ❊ تو مهر منیری همه اختر اند ❊ تو سلطان ملکی همه لشکر اند و فضیلت
آنحضرت نقلا و عقلا بیانی تمام در جواهر التفسیر تقریر یافته وَءَاتَيْنَا و دادیم ما عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَٰتِ عیسی بن
مریم را معجزهاء روشن و حجتها چون ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی وَأَيَّدْنَٰهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ بجان
پاک که جبرئیل است او را در همه احوال یاری میداد و بعضی برآنند که مراد از روح القدس اسم اعظم است وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ و اگر خواستی خدای
مَا ٱقْتَتَلَ ٱلَّذِينَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنۢ بَعْدِهِم از پس انبیا بودند مِّنۢ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ
آمد بدیشان نشانهاء روشن بر نبوت پیغمبران ایشان وَلَٰكِنِ ٱخْتَلَفُوا۟ و لیکن اختلاف کردند فَمِنْهُم پس از ایشان

الجزء الثالث

مَّنْ ءَامَنَ کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثابت ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ و از ایشان کسی بود
که کافر شد و از دین او اعراض نمود چنانچه حق را بگذاشت تعرض یهود است و نصاری که بعد از موسی و عیسی علیهم السلام اندر آمدند
خوف شدند وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا ٱقْتَتَلُوا۟ اختلاف نکردندی و مخالفت را بلفظ قتال ایراد کرده تا
ذکر سبب باشد و اراده مسبب چه وقوع قتال بسبب خلافست و تکرار برای تاکید وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ و لیکن خدای يَفْعَلُ
میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ
ءَامَنُوٓا۟ ای آنکسانی که گرویده اید أَنفِقُوا۟ نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنَٰكُم از آنچه روزی کردیم شما را عطا کرده ایم یعنی زکوة
مال بیرون کنید مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن لَّا بَيْعٌ فِيهِ خرید و فروخت
نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی تا کسی حمایت کند وَلَا شَفَٰعَةٌ و نه درخواستی
بدبخت حلول عذاب وَٱلْكَٰفِرُونَ و ناگروندگان هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای از آن
یا ظالمانند بوضع عبادت در غیر موضعش ٱللَّهُ خدای سزاوار پرستش است لَآ إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود
مرخلق را إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت او را ثابتست ٱلْحَىُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای
ایشان ٱلْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات و قایم بتدبیر خلق و حفظ مخلوقات لَا تَأْخُذُهُۥ فرا نگیرد او را سِنَةٌ نعود
خواب آنفور و غیر آن که نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که بگوید حوادث ظاهرست لَّهُۥ مر او راست مَا فِى
ٱلسَّمَٰوَٰتِ آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کاینات سفلیه
مَن ذَا ٱلَّذِى کیست آنکس که او يَشْفَعُ در خواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِندَهُۥٓ نزدیک او
بمتعلقات کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِۦ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدای
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانهاست و نیز آنها از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان
از کارهاء آن جهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند فهم کسان بِشَىْءٍ مِّنْ عِلْمِهِۦٓ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَآءَ
مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده و گنجایش یافته كُرْسِيُّهُ کرسی که زیر عرش و
زبر آسمانست یا فراگرفته علم او ٱلسَّمَٰوَٰتِ همه آسمانها و آنچه در آنست وَٱلْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست
وَلَا يَـُٔودُهُۥ و او را در رنج نیفکند و بر وی گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشت آسمان و زمین وَهُوَ ٱلْعَلِىُّ
و او برتر است از همتا و همال ٱلْعَظِيمُ بزرگتر از اندیشه افهام این آیه شریفه بزرگترین آیتیست از قرآن و در حدیث
آمده که این آیه را زبانیست که تقدیس میکند خدای را نزدیک عرش و خواص و فضایل قرائت او در اخبار بسیار است

لا اکراه هیچ اکراهی نیست فی الدین در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را
از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه کفته اند حکم این آیه باآیه قتال منسوخ
است تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین
انصاری رضی الله عنه دو پسر قابل داشت ناکاه ترسایی از شام بمدینه امدند و ایشان با او مصاحبت نموده و
با فسون و افسانه او مغرور کشته دین ترسایی اختیار کردند همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت
صلی الله علیه وسلم دستوری خواست تا برود و ایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیه نازل شد که اکراه مکنید کسی را
که بدین متدین شد قد تبین بدرستی که روشن شد الرشد راه راست من الغی از کمراهی یعنی کفر از ایمان
و حق از باطل متمیز کشت فمن یکفر پس هر که کافر کردد یعنی بکرود بالطاغوت بانچه می پرستد جز خدای خواه
شیطان خواه بتان و خواه کهنه و ساحران ویؤمن بالله و بکرود بخدای فقد استمسک پس بدرستی که چنگ
در زد بالعروة الوثقی بدست آویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک امر و نهی که طریق خیرات
صلی الله علیه وسلم سلسلی که بدین قدس سره عروه وثقی توفیقیست در بدایة و سعادت در نهایة و در حقایق تفسیر وارد
که مرعلم را توفیق طاعتست و مرخواص را مزید عنایت بحبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشانرا از ظلمات
وجود فانی کرداند بانوار تخلق باخلاق واجب الوجود باقی سازد در تعلمات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین
المشتهر بنقشبند قدسنا الله بسره السبحانی کلام مذکورست که در طریق طاغوت ما سوی حقست کفر بوی و ایمان بحق در
هر نفسی لازم سالکست و پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهة یعنی خدایان که
در زمین می پرستند هوای ایشانست افرأیت من اتخذ الهه هواه یعنی بنمای ای محمد آنرا که هوای خود را بخدایی کرفته است
آن بیچاره می پندارد که او بنده خداست ؛ خواجه پندارد که دارد حاصلی ؛ حاصل خواجه بجز پندار نیست
در حدیث صحیح آمده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد النعمة در هلاکت بنده زر و نعیم بنده زن و فرزند هم که بنده
چیزی باشد آنرا پرستد ؛ هر چیز که اندر دو جهان بنده آنی ؛ آنست ترا در دو جهان مونس و جود
پس لضرورت از همه چیز باید برید و بحق بجان پیوست اینست معنی فقد استمسک بالعروة الوثقی و این عروه ایست که
لا انفصام لها هیچ انقطاع و انفصال نیست آنرا والله سمیع و خدای شنواست قول کسی که متوسل بعروه وثقی بود
علیم داناست بنیت خالص متمسک بدان عروه الله ولی الذین امنوا خدای دوست آنکسانیست که بگرویده اند
یا متولی کارهای ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکیها

کفر و ضلالت الی النور بروشنایی ایمان و هدایت یا از ظلمت بمعرفت یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل
یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت والذین کفروا و آنانکه حق را پوشیدند یعنی یهود و منافقان و اصح آنست که
عامست در جمیع کفار را اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت طاغوتند یعنی کعب بن اشرف و حیی بن اخطب
و امثال ایشان و بت پرستان را اصنام و الهه باطله و اهل الحاد را شیاطین یخرجونهم ایشان معاندان و بیان
مدبران که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی بیرون میکنند کافران را من النور از ایمان بیرون الی الظلمات
بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریة داشتند بتکذیب آن یا مرتدان را از اقرار بانکار اولئک آن کروه یعنی
کافران باطواغیت خود اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید
ماندکانند الم تر آیا ندیدی و بصر بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی آنکس که از روی عناد حاج
ابراهیم حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای او یا در اثبات ربوبیة و وحدانیة
پروردگار او این مجادله کی کرد ان اتاه الله الملک بوقت آنکه داده بود خدای او را پادشاهی یا این جرات و مجادله
چرا نمود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت و او دست بغی از آستین طغیان بیرون آورده و سر تکبر از کریبان
عصیان بر کرده و این مجادل نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم بتانرا
شکست و رای ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار کرفت نمرود کفت او را بیارید چون حاضر کردند کفت
تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اذ قال آن وقت که کفت ابراهیم در جواب سخن
او که ربی الذی پروردگار من آنکسست که از روی قدرت یحیی زنده میکرداند از عدم بوجود می آرد
و یمیت و میمیراند از منزل بقا بادیه فنا می برد قال کفت نمرود انا احیی من هم زنده کنم و امیت و بمیرانم
پس دو زندانی را که بجا آورد یکی را کردن زد و دیگری را آزاد کرد و کفت اینک مرده را زنده کردیم و
دیگری را بیکناه طلب نموده بقتل رسانید و کفت اینک زنده را بمیرانیدیم اعتقاد آن متمرد طاغی این بود که مکر احیا
بعفوست و امات بقتل و نمیدانست که احیا و امات خلق حیوة و موتست در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را
نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم بحجتی روشنتر انتقال نمود قال ابراهیم کفت
ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یاتی بالشمس می آرد آفتابرا هر روز من المشرق از افقی که محل
طلوع اوست فأت بها پس تو بیار آنرا من المغرب از جانب که محل غروب اوست فبهت پس مبهوت
کردانیده شد الذی کفر آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع کشت والله لا یهدی و خدای راه

نمایید بطریق احتجاج القوم الظالمین کروه ستمکارانرا او کالذی این عطف مترتب بآیة اولست آیا ندیدی قصهٔ
محاجهٔ ابرهیم یا ندیدی مثل آنکس که او مرّ علی قریة بگذشت بر دیهی وهی خاویة و آن دیه افتاده بود علی عروشها
بر سقفهاء خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده و این نهایت خرابیست شهر آنکه
کذشتن بر آن دیه عزیر علیه السلم بود که توریة حفظ داشت و از کبار احبار بود آورده اند که بخت نصر بعد
از خرابی بیت المقدس اورا اسیر کرفته ببابل آورد و خداوند تعالی ورا از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود چون عزیر
توجه به بیت المقدس نمود بقریهٔ سناباد یا بر دیر عقب که بر دو فرسخی ایلیا بود رسید موضعی بس ویران دید اما
درختان او میوه دار بود قدری انجیر چید و مقداری انکور ابیفشرد پاره بیاشامید و بقیه را در خیکی ریخت
و دراز کوشی که داشت در پیش خود بست و تکیه بر دیوار کرده در آن دیه ویران می نکریست چون آن دیه بغایت خراب
دید قال کفت انّی یحیی چکونه و بچه وجه زنده کرداند هذه الله این دیه را خدای تعالی یعنی چکونه آباد
سازد بعد موتها بعد از خرابی یا اهل اورا چه کیفیت زنده کرداند بعد از مردن ایشان و این نه بطریق استبعاد
بود بلکه اطلاع بر کیفیت احیا می نمود فاماته الله پس بمیرانید خدای تعالی اورا در وقت این تامل و تفکر مائة عام صد سال
خر او نیز بمرد ثم بعثه پس زنده کردانید اورا بهمان شکل و صورت که بود آورده اند که حق سبحانه او را طفلا
داد و جمال اورا از نظر خلق بپوشانید و هفتاد سال از مرگ او بر آمد و بخت نصر هلاک شد و نوشنگ فارسی را
بر انکیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت باز آورد و آن دیه که جای از آنچه پیشتر بود آبادانتر
شد پس عزیر را زنده کردانید کفته اند و هنکام چاشتگاه بمیرانید و در آن وقت که زنده شد هنوز آفتاب غروب
نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم می مالید قال کفت مر ورا کم لبثت
اینجا چند وقت درنک کردی قال لبثت کفت درنک کردم اینجا یوما روزی و چون بنکریست هنوز
آفتاب بود کفت او بعض یوم یا پاره از روز قال کفت آن فرشته بل نه چنانست که تو کمان بردی بلکه لبثت
درنک کردی اینجا مائة عام صد سال و در این صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و بنکریست اوضاع آن جمع را
بر نهج دیکر یافت تعجب او بیفزود دیکر باره با او کفتند فانظر پس نکاه کن الی طعامک بسوی طعام خود یعنی
انجیر که در سله نهاده بودی و شرابک و بنکر بشراب خویش یعنی شیرهٔ انکور که در خیک ریخته بودی لم یتسنّه
هیچ تغیر نکرده بود آن عصیر وانظر و در نکر الی حمارک بسوی دراز کوش خود که استخوانها مانده و باقی
اجزا متفرق شده انکه خطاب رسید که ترا بعد از مرک زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر کرده و لنجعلک

و دیکرها که کنیم ترا آیة نشانه و حجتی للناس از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند وانظر الی العظام
نکاه کن بسوی استخوانها خر خود تا ببینی که بقدرت بی علت کیف ننشزها چکونه آنرا حرکت میدهیم یعنی بالا می بریم یعنی
مرکب میسازیم ثم نکسوها پس می پوشیم آن استخوانها را لحما کوشتی عزیر علیه السلم در آن استخوانها می نکریست
ندایی شنید که ای کوشت و پوست ریخته و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده صورتی پدید
او صحت تسویه یافت و جان بجسد درآمد فی الحال برجست و عرعر زدن کرفت فلما تبیّن له پس آنهنکام که روشن شد
بر عزیر آثار قدرت الهی در آثار احیا یعنی بطریق معاینه قال اعلم کفت من میدانم حال العیان چنانچه دانسته
بودم قبل از این باستدلال و بیان انّ الله انکه خدای علی کل شیء بر همه چیز از احیا و اماته قدیر تواناست پس
عزیر با میان قوم شد و پیران قبیله اورا بشناختند و کویند کسی اورا نشناخت و امتحان کردند تا توریة از ظهر القلب
املا کرد و نوشتند که بخت نصر کتب ایشانرا سوخته بود و اذ قال ابرهیم و یاد کن آنرا که کفت ابرهیم علیه السلم ربّ ارنی
ای پروردکار من بنمای من که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چکونه زنده میکنی مردکانرا سوال برای مشاهدهٔ کیفیت احیا
فرموده نه انکه در اصل احیا او را شبهه بود قال کفت خدای اولم تؤمن آیا تو ایمان نیاورده که من مرده زنده میکنم
استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت بر احیا و اماته و بالمرة کفته بودی ربّی الذی یحیی و یمیت
قال بلی کفت ابرهیم علیه السلم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو کرویده ام ولکن لیطمئنّ و لکن این سوال کردم
تا بیارامد و ساکن شود قلبی دل من بمعاینه چکونکی آن در فتوحات مکی مذکورست که احیا متنوع می باشد چنانچه
وجود خلق که بعضی بکلمهٔ کن موجود شدند و برخی بیده و برخی بالیدین ایجاد کرده و جمعی را ابتدا بوجود آورده و طایفهٔ
بسبب مخلوقات دیکر موجود ساخته و چون ابرهیم متنوع وجود خلق دیده بود و دانسته که احیا خلق بعد از موت وجهی
دیکرست و آن نیز متنوع می تواند بود درخواست نمود که بمن بنمای که احیا بکدام نوع میکنی تا جمعیت اعلم بدان نوع حاصل آید
و دل من از آن دانش آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس بر لب دریا میکذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران
دریا و ددان صحرا هر یک از ان نواله می ربودند ابلیس کفت خوش دام حیله یافتم تجمعی کرده نظاره میکنم که ازین طمع با فریب
میتوان داد که آخر این اجزاء متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعاء نهنکان و ماهیان چکونه جمع توان کرد
حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن من دام مکری کسترده و سر رشته زندقی بدست آورده میخواهد
که جمعی را بتیه پریشانی در آرد خلیل بیامد و ابلیس متحیر وار شبهه خود را القا کرد ابرهیم فرمود چه محل حیرتست همان کسی که
این متفرقها اجزا از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بوده قادرست که دیکر باره از این ذرات متفرق را جمع سازد و

کوزه گر کوزه بشکند ٭ چون بخواهد باز قایم بکند ٭ آنکه داند کوزه کردن از نخست ٭ چه عجب کاشکسته را سازد درست
پس ابرهیم زبان سوال برگشاد که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا طاعن باطنی ملزم کردد و دل من بالزام او طمانینه تمام
یابد قَالَ گفت خدا اگر شاهد این حال آرزو داری فَخُذْ پس فرا گیر اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان چون
کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر آن نیز گفته اند فَصُرْهُنَّ پس جمع کن ایشانرا اِلَيْكَ بسوی خود یعنی بدست گیر
و در اشکال و هیات ایشان نیکو تامل نمای و دقایق بنیه هر یک را بنظر تحقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو
مشتبه نگردد یا مجتمع ساز اجزاء ابدان ایشانرا با یکدیگر بعد از انکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود
نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع کن عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از اینها بر وی توانی نهاد چه قسمت
این اجزا بر جمیع جبال متعذر است و این تعلیق امر ادعام است و اراده خاص و حاصل سخن آنست که هر کوهی که نزدیک
تو باشد توانی نه مِنْهُنَّ از این مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان ایشانرا
بنامهای ایشان تا اجابت نموده يَأْتِينَكَ بیایند بسوی تو و می شتابند سَعْيًا شتافتنی وَاعْلَمْ و بدان از
روی یقین اَنَّ اللّٰهَ انکه خدای عَزِيزٌ غالبست و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حَكِيمٌ محکم کار است در
هر چه میسازد القصه ابرهیم مرغانرا ذبح کرد و اجزا و ابعاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه
ایشانرا پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت و کوبید در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت
یا ده کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر ای طاوس ای زاغ ای خروس بیایید بجانب سرهای
خود پس بفرمان خدای اجزاء هر یک از دیگری منفصل شده با یکدیگر ملتیم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی
سرها خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که صورت ابلغ است در حجت و دورتر از شبهت چه توهم
آن میشد که مرغان پرنده آن مرغان نه اند یا بخیال میرسد که شاید بالهای ایشان درست نشده و دیگر انکه ادراک باصره
مرکیت مرغ را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در وقت پریدن پس آن بیتها آمده پیش پای ابرهیم علیه السلام میدویدند
تا آنکه جانبرا نموده بسرهای خود که در دست وی بود متصل میشدند و اثر آن وا آورده که هر که خواهد که نفس خود را
بحیات ابدی زنده کرداند باید که قوای بدنی را به تیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان
شکسته منقاد فرمان شوند و ایشانرا بدواعیه شرع و عقل بخواند تا بطریق معاونت شتابان بازآیند و محققان
گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین برده که کبوتر که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشته الفت
از خلق ببر و خروس را که همواره مایل شهوت است ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است

بسمل کن و صفت حرص و آز بگذار و طاوس را که مجمع زینتهاست سر بردار و دیده همت از آرایش دنیوی فرو بند که هر کی
به تیغ مجاهده این چهار صفت را ذبح کرد حیات ابدی زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان در طبیعه
ادمی پدید آمده و ذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوت که
ثمره هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاکست حکیم سنایی بهمین اشارتی فرموده
چار مرغست چار طبع بدن ٭ همه را بجز دین بزن گردن ٭ پس بایمان و عشق و عقل و دلیل ٭ زنده کن هر چهار را چو خلیل
مَثَلُ الَّذِينَ نمونه نفقه کردن انکسانی که بی شایبه غرض و داعیه عوض يُنْفِقُونَ بیرون میکنند و صرف
مینمایند اَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و در جمیع ابواب
البر لله خدایست بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچون مثل حبه ایست که در زمین طیب
بکارند و آن دانه را اَنْبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بر ان نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب
گردد و بر هر شعبه خوشه پدید فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد
وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده کرداند ازین هفتصد تا هفت هزار و بیشتر لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد از منفقان
بحسب نیت او وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد عَلِيمٌ داناست بنفقه
کنندگان و عزایم و نیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که چون نظر با جر کنند که
یکی را هفتصد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند ٭ آنکه بشارت بجودت میدهد ٭ دانه یکی هفتصدت میدهد
دانه بانبازی شیطان مکار ٭ تا ز یکی هفتصد آید ببار الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنکسانی که نفقه میکنند اَمْوَالَهُمْ
مالها خود را فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در جهاد و سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا اَنْفَقُوا آنچه را که
نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنی منت بر کسی ننهند در صدقه دادن وَلَا اَذًى و دیگر رنجی در دنیا و نه صدقه خود را
آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولاً و فعلاً لَهُمْ مر ایشانراست اَجْرُهُمْ مزد صدقه ایشان عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترس نیست ایشانرا که اندوهگین شوند از فوت ثواب وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخنی نیکو و وعده جمیل مرد
درویش را وَمَغْفِرَةٌ و درگذشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام خَيْرٌ بهتر است مر منفق را
در نفع مِنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که نسبت بسایل يَتْبَعُهَا اَذًى از پی در آید آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و غیره
وَاللّٰهُ غَنِيٌّ و خدای تعالی بی نیاز است از صدقه کهما که سبب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند

حلیم بردبارست تعجیل نکند در عقوبت مؤمنان و موذی یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تبطلوا باطل
مکنید و تباه مسازید صدقاتکم مزد صدقهای خود را بالمن بمنت نهادن بر درویش چه مال از حضرت
و توانگری حق است آن پیش نیست و منت صاحب مال را نرسد نعمتها را بحضرت حقانی نسبت اشارت بدین معنی است بیت
از فقرا زنگی زنگیست تن ÷ بار منت منش بر گردن ÷ چون عطا بخش خدا آمد و بس ÷ پاکدامان منهید منت کس
در کرم حیله گری پیشه منه ÷ جو در اربگذری پیش منه ÷ پس متصدق باید که بشکر آنکه مظهر اسم خیر واقع شده ا
منت دارد نه باشد منت نهنده والاذی و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن
بدرویشان بزبان که او را بگدایی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش
نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد ÷ ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا ÷ که گدایی و بی چیزی زرداریست
حق سبحانه در این آیه تشبیه صدقه مؤمنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل سازید کالذی همچو
ابطال آنکه از طریق اخلاص منحرف شده و بسمت نفاق متسم گشته ینفق ماله نفقه میکند مال خود را رئاء الناس
برای نمودن بمردمان ولا یؤمن و بحقیقت نمیگرود بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده
بودی صدقه برای غرض دنیوی بمعرض دیگران نکردی و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای
مرایات فمثله پس مثل این متصدق مرایی کمثل صفوان همچو مثل سنگیست خاره هموار علیه تراب
بر آن سنگ خاکی خشک فاصابه پس بدان رسید وابل باران بزرگ قطره که سیل از وی رود و بسیار خیزد
فترکه پس بگذاشت آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صلدا سنگی تهی و پاک کرده خاک صفوان مثل
منافقست و خاک بر آن سنگ نمودار نفقهای او که برآکنده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب باران ریا
ریزد آثار آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد ÷ تراز آتش نشان برق آید
که وا فروختن شمع شان بیا لا یقدرون تا در بنا شدن این نفقه کنندگان مرایی علی شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا
از آنچه تصدق کرده باشند بریا والله لا یهدی و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نمیافکند القوم الکافرین
گروه ناگرویدگان را ومثل الذین و مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص ینفقون اموالهم بیرون میکنند مالهای خود
و بدرویشان میدهند ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای وتثبیتا و از برای اثبات و یقین صادر شده
من انفسهم از نفسهاء ایشان بیافتن صدقه کمثل جنة مانند میوه بوستانیست که واقع باشد
بربوة بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و ریاح لواقح بیشتر بر وزد و با آب نزدیک نباشد آفات معهود

شدن در آب دورتر بود و این باغ در چنین زمینی اصابها برسد بوی وابل باران بزرگ قطره فآتت
پس بداد و بر آورد اکلها میوه خود را ضعفین دو برابر یعنی یکبار چندان بر دهد که زمینها دیگر بدو سال
فان لم یصبها پس اگر نرسید بدان باغ وابل باران عظیم القطرات فطل پس بدو رسید باران ضعیف و آن نیز
او را کافیست یعنی اثر باران را ضایع نمیکند و بکم و بیش محصول میدهد و مقصود ازین مثل حصول اجزای مخلصانست
که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار والله بما
تعملون و خدای بدانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بصیر بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد ایود
احدکم تمثیل دیگرست برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکارست یعنی دوست ندارد
ان تکون له آنکه باشد مر او را جنة بوستانی من نخیل از درختان خرما واعناب و انگورها یعنی باغی
مشتمل بر این اشجار تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویهاء آب له مر صاحب باغ راست فیها
در آن بوستانها من کل الثمرات از همه میوها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل یا کثرت ایشانست و
اصابه الکبر و حال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی وله ذریة و مر او راست فرزندان
ضعفاء خردان و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان ازین بوستانست فاصابها اعصار پس بدین بوستان
رسید بادی گرم و گویند گردبادی فیه نار در آن باد آتشی و این باد آتشین را سموم گویند فاحترقت پس بسوخت
آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافقانست و مرایی که سموم عدل الهی اعمال ایشان را
که بدان امیدواری دارند بسوزد و ایشان متحیر و محروم بمانند ÷ نه کاری که پاینده روزی بر آن ÷ نه مالی که چندی نفعی در آن
ز ابر ریا برقی افروخته ÷ بر کشت اعمال شان سوخته ÷ کذلک همچنین بیانی که در باب صدقه بیاد کرده شد یبین الله
بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما نشانهاء الطاف و احسان خود را لعلکم تتفکرون شاید که شما در آن تفکر
نمایید و در عبادت دیگری را با وی شریک نسازید یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان انفقوا نفقه کنید در
راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیزها و برگزیدها آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت ومما اخرجنا و از آنچه بیرون
آوردیم لکم من الارض برای شما از زمین چون حبوبات و اشجار مثمره اغنیاء انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده
و گزیده تر بودی پنهان کردی و بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در گوشه می نهادند تا فقراء مهاجرین تناول نمودندی
روزی یکی از مالداران دیقی دو صاعی خرما از آن سانکه هیچ نیرزیدی باشکارا بیاورد و در میان خرماها نیکو
ریخت و گالا خبیث نزد ایشان بود پاکیزه بر آمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود که اطیب اموال صدقه دهید

وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ وقصد مکنید بچیزهای تباه وناخوش که از دنائت همت مِنْهُ تُنْفِقُونَ از آن چیز نفقه کنید وَلَسْتُمْ
وحال آنکه نیستید شما بِآخِذِيهِ فراگیرنده چنان چیزی اگر بشما دهند در حق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ مگر آنکه
چشم فرو خوابانید ودر گرفتن آن مسامحه ومساهله کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وبدانید آنکه خدای غَنِيٌّ بی نیازست
از کسی که تصدق بمال خبیث کند حَمِيدٌ ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشَّيْطَانُ دیو که
یعنی ابلیس ودر تفسیر کبیر یکی از شیاطین انس یا نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را بفقر واحتیاج یعنی میترساند
در وقت انفاق از درویشی ومحتاجی وَيَأْمُرُكُمْ ومیفرماید شما را بِالْفَحْشَاءِ به بخل وامساک ومنع صدقات
وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ وعده میدهد خدای شما را بر صدقه دادن مَغْفِرَةً آمرزشی مِنْهُ از خود مر گناهان شما را در عقبی
وَفَضْلًا وافزونی روزی ومکافات بخیر در دنیا وَاللَّهُ وَاسِعٌ وخدای بسیار فضلست بر منفقان عَلِيمٌ داناست
باستحقاق ایشان مر سعه فضل ومغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت انفاق مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
تا داند که چه می باید داد وبکه می باید داد وبداند که میان القاء رحمانی ووسوسه شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطان
نترسد وبوعده رحمان مستظهر باشد وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ وهر کرا حکمت دادند فَقَدْ أُوتِيَ پس بدرستی که دادند او را
خَيْرًا كَثِيرًا نیکویی بسیار امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که حق سبحانه مال ومنال دنیا را اندک خوانده قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ
ودانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند وداغ خدمت ایشان
بر جبین احوال خود ننهد که او را خیر کثیر داده اند وآنرا بمتاع قلیل ندهد ودر کلام مرتضی علی علیه السلام واردست نظم
رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِينَا ❁ لَنَا عِلْمٌ وَلِلْأَعْدَاءِ مَالٌ ❁ فَإِنَّ الْمَالَ يَفْنَى عَنْ قَرِيبٍ ❁ وَإِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا يَزَالُ ❁
علم دادند با درس وبقارون زر وسیم ❁ شد یکی فوق سماک ودگری تحت سمک وَمَا يَذَّكَّرُ وپند نپذیرد بدین سخنان
موعظها إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَا أَنْفَقْتُمْ وآنچه بیرون کردید ای مؤمنان مِنْ نَفَقَةٍ
از نفقه اندک یا بسیار بسر یا علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن أَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود
واجب گردانیدید مِنْ نَذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت ومعصیت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
يَعْلَمُهُ میداند آنرا وعوض میکند وَمَا لِلظَّالِمِينَ ونیست مر ستمکارانرا که نفقه بریا کنند یا نذری که در طاعت
کرده انبوفا رسانند مِنْ أَنْصَارٍ یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ
اگر آشکارا کنید صدقها خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو خیریست آنکه دیگرانرا بدان رغبت افتد
بخیلان حجت لازم شود وقلوب بیگانگان باشنایی اهل حق میل کند وَإِنْ تُخْفُوهَا واگر پنهان دارید صدقه را

وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ وبدهید آنرا بدرویشان در خفیه فَهُوَ پس آن اخفا خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را چه آن
صدقه از آفت ریا وسمعه دور می ماند ودرویش نیز از مذلت اخذ ودنائت موسی محفوظ میماند بعضی علما حکم
اخفا را عام داشته اند در فرایض ونوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اخفا بالغه عظیم داشتند
هم در نفقه فرض وهم در صدقه تطوع وجمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافلست ودر فرایض اظهار اولیست تا مظنه ترک
زکوة بکسی نبرند ودیگر دلیل مسارعت بامر حق سبحانه وترغیب توانگران دیگر میشود بادای زکوة اما در تطوع هرجا
اخفا اولی باشد واز ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که صدقه سر در تطوع افضلست از علانیه بهفتاد مرتبه ودر
حدیث آمده صدقة السر تطفئ غضب الرب والکرم الخفیة که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما بهتر باشد وَ
يُكَفِّرُ عَنْكُمْ ومحو گرداند از شما حق سبحانه یعنی خدای دور کند از مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ بعضی از گناهان شما
یعنی آنکه مظالم نبود وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بدانچه شما میکنید از ابدا صدقه واخفا آن خَبِيرٌ داناست
آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهة مصاهرت ورضاعی که میان ایشان وجهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند
بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند واز جام کلام سید انام صلعم شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره
شدند وچون صورت حال بعرض حضرت رسالت رسانیدند آیه آمد لَيْسَ عَلَيْكَ نیست بر تو ای محمد هُدَاهُمْ
راه نمودن جهود هدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است پس وَلَكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای بعنایت خود يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
راه نماید بایمان هر که خواهد پس حضرت سید فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان وباتفاق علما اخراج صدقه در تطوعها
بغیر مسلم جایزست وَمَا تُنْفِقُوا وآنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود فَلِأَنْفُسِكُمْ پس از برای نفسها خود
میکنید وثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد وخواه مسلمان ❁ گرامی بر ودستش آن تجود ❁ نواپس چرا می بری دست خود
نه پیش درو بکنجشک وکبک وحمام ❁ که روزی در افتد همای بدام ❁ چو هر گوشه تیر نیاز افکنی ❁ بناگاه پیش که صیدی کنی
وَمَا تُنْفِقُونَ ونفقه نمیکنید شما که مؤمنانید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر برای طلب ثواب وخشنودی خدای وجه یعنی
ثواب آمده کما قال تعالی وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ وآنچه نفقه میکنید از مال خود
يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام مزد آن میکنند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما میرسانند وَأَنْتُمْ وشما لَا تُظْلَمُونَ ستم دیده
نشوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنند لِلْفُقَرَاءِ این صدقه ونفقه شما برای درویشانست
الَّذِينَ أُحْصِرُوا آنانکه باز داشته شده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای یا در جهاد لَا يَسْتَطِيعُونَ
نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرْبًا سیر کردنی فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت وطلب رزق

و این دو درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد تن چون عمار و بلال و ابن مسعود رضی الله عنهم و امثال ایشان
که در مدینه کسی منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برندی و مسکن ایشان بشب صفه مسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود
و بر عنه ملازم آنحضرت بودندی سایه التفات بر کسب معاش نینداختندی و بسوال و طلب روزی نمی پرداختند و بدین سبب
فرمود که يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد ایشان را مردم نادان و بیخبر از حال ایشان أَغْنِيَاءَ که ایشان توانگرانند
مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ تو می شناسی ایشان را ای محمد صلی الله علیه وسلم
بِسِيمَاهُمْ بنشان معاملات ایشان که صفرة اللون است و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک لَا يَسْأَلُونَ
سوال نکنند النَّاسَ بر مردمان و چیزی نخواهند از ایشان إِلْحَافًا اندوعی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان
موصوفند بتعفف که ترک سوالست و ترک سوال بجهة شفقت و رحمت میکردند که تا کار مردم در سوال کنند و از
رستگاری باز مانند ما اقطع من رد السائل وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه کنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه و غیر
ایشان از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای بِهِ عَلِيمٌ بدان داناست میداند که بچه میدهید و برای چه
میدهید الَّذِينَ آنانکه يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه حق اموال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان
برای مستحق أَمْوَالَهُمْ مالهاء خود را بِاللَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ و بروز سِرًّا در نهان وَعَلَانِيَةً با آشکارا عرض
استغراق اوقات باعطای صدقات در اسباب نزول آورده که مرتضی علی علیه السلام چهار درم داشت یکی ظاهر نفقه
کرد و یکی در پنهانی یکی بشب ظلمانی دیگری بروز نورانی حق جل و علا این آیه فرستاد و مصطفی از مرتضی صلی الله علیه وسلم
پرسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون از چهار صورت ندیدم
جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی از اینها شرف قبول یابد بمرتبه رضا رسد و صاحب کشاف آورده که ابو بکر صدیق
چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و همان مثال در روز و حق
درین آیه صدقات صدیق بستود فَلَهُمْ پس مر ایشان راست که بدین چهار نوع صدقه دهند أَجْرُهُمْ مزد صدقات
ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودانیست و گفته اند مزد آنست که ایشان
در مقام عندیت فرود آرند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و خوف نباشد ایشان را وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و نه ایشان اندوهگین شوند الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا آنکسان که میخورند مال ربا یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند
لَا يَقُومُونَ بر نخیزند از قبرها و خود برای بعث و نشور إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر آنچنانچه بر میخیزد الَّذِي آنکه
يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ بر زمین میفکند او را دیو یا بر سانند بعبث مِنَ الْمَسِّ از سودن مراد صرع و جنونست نعم عرب

آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط و متغیر او را مخبطی سازد پس حق تعالی حشر ربا خوار را بر وجهی که متعارف
ایشان بود اجرا میکند و مخلص کلام آنست که خورندگان ربا بعد قیامت بشکل مجانین باشند و اهل محشر ایشان را
بآن نشان بشناسند ذَلِكَ آن عذاب ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان گفتند إِنَّمَا الْبَيْعُ جز این نیست
که بیع مِثْلُ الرِّبَا مانند رباست که اگر یکدرم بدو درم بیع میکردند و میگفتند این ربا نیست بیعست پس اگر بیع
را ربا نگیرند وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ و حال آنکه حق سبحانه حلال کرده بیع را وَحَرَّمَ الرِّبَا و حرام ساخته ربوا را فَمَنْ
جَاءَهُ پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او که نهی کرده است
از ربا فَانْتَهَى پس باز ایستد از آن فَلَهُ پس مر او راست مَا سَلَفَ آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا از وی
نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته مغفور شد وَأَمْرُهُ و کار او مفوض است إِلَى اللَّهِ
بخدای یعنی هم او در زمان آینده و را بسته بحفظ و عصمت حق که بتوفیق او سازد و او مرتکب آن کبیره نگردد
وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد استحلال ربوا پس از آنکه خدای آنرا حرام گردانید فَأُولَئِكَ پس آن گروه مستحلان و
ناشنوندگان امر و نهی أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن جاوید خواهند بود
زیرا که حلال دانستن ربوا کفرست و کفر موجب خلود باشد در دوزخ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا کم و کاست میکند خدای
مال ربوا را یعنی هر چند زیادت باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هر چه از آن
مال بصدقه دهد یا در راه حج و غزو و نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و فزونی کرد اند خدای
صدقها را یعنی هر چیز که باشد برکت داده بسیار خواهد بود وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست نمیدارد كُلَّ كَفَّارٍ
هر ناسپاری که مستحل ربوا بود أَثِيمٍ بزهکاری که بر ارتکاب ربوا مصر باشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق آنانکه گرویدند
با مر و نهی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و در عمل آوردند اوامر و اجتنب فرمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را
وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدادند زکوة را لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار
ایشان روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ایشانرا ترسی نیست بر آنچه فرستاده اند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و ایشان
اندوهگین نشوند بر اعمالی که از عقب گذاشته اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از
عذاب خدای وَذَرُوا و دست بدارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا آنچه مانده است از ربوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید
شما باور دارندگان حرمت ربوا بنی عمرو ثقفی و بنی مغیره مخزومی بر ربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم روز فتح مکه بحرمت ربا حکمی داد و بنی عمرو بشرط آنکه ربوا ایشان بر دیگران ثابت باشد

ودبوا، دیگران موضوع صلح کردند وما هنوز نیدان بالاکرفتنایم پس قصهٔ خودرا بعرض عتاب بن اسید که
حاکم مکه بود رسانیدند واو صورت ماجرای ایشان بجانب نبوت مآب نوشت این آیت نازل شد که دست از
ربوا بدارید وَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید وبقیهٔ ربوا ترک نمایید فَأْذَنُوا پس آگاه کنید یکدیگر را وآماده باشید
بِحَرْبٍ بجنگ کردن مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای ورسول او وحفص فاذنوا خواند از اذن که بمعنی علم است یعنی که ترک
ربوا نکنید آگاه باشید وبدانید که لایق آیید بحرب خدا که اثر آنست وبحرب رسول که شمشیر اوست وَإِن تُبْتُمْ واگر
توبه کنید از گرفتن ربوا فَلَكُمْ پس شما راست رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ سرمایهای شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم کنید بمدیون
وزیاده از رأس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ ونه بر شما ظلم کنند واز مایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو
کفتند ما طاقت حرب خدا ورسول نیست واز سود گذشته بسرمایه راضی شدند وبنی مغیره از غایت تنگدستی
تا ادراک ثمار مهلت خواستند وبنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال وتأجیل ابا میکردند این آیت آمد
وَإِن كَانَ واگر واقع شود غریم ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری ومفلس یعنی غریم تنگدست ومفلس باشد فَنَظِرَةٌ
پس حکم آن مهلت دادنست إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری غریم وَأَن تَصَدَّقُوا واگر صدقه دهید بعرض داد
مفلس خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست شما را إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن مصالح دوجهانی
ومتکفل نجاح جاویدانیست وَاتَّقُوا يَوْمًا وبترسید از عذاب روزی که همه شما تُرْجَعُونَ باز گردیده شوید
فِيهِ در آن روز إِلَى اللَّهِ بحساب خدای یا جزای مقرر کرده از ثواب وعقاب ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود
كُلُّ نَفْسٍ هر نفس را مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک وبد وَهُمْ وایشان یعنی باز گردیدگان
بری لَا يُظْلَمُونَ ستم کرده نشوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان إِذَا تَدَايَنتُم چون معامله کنید
با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی بعقدی بندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام
برده ومعلوم بتوقیت سنین وشهور فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آنرا در صحیفهٔ مشتمل بر وصف معامله واسم
معاملین ومبلغ حق ومقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَلْيَكْتُب وبایدکه بنویسد آن وثیقه را
بَّيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ نویسنده براستی وَلَا يَأْبَ وباید که ابا نکند كَاتِبٌ هیچ نویسنده تنکیر
کاتب بعد از نفی افادهٔ عموم میکند واین کتابت بقولی فرض کفایتست وبروایتی فرض عین بشرط فراغ کاتب و
قولی آنست که فرض بوده ومنسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب ولا شهید کما قال الله تعالی وبعضی گفته اند مستحب است یعنی اولی آنست
که ابا نکند کاتب چون التماس کنند أَن يَكْتُبَ آنکه بنویسد وثیقهٔ معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانچه

بیاموزانید او را خدای بدان نوع که امر شرع واقع شده فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ وباید که املا
کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکس که بروی است دین وبزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ وباید که بترسد املا کننده از
خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ ... سَفِيهًا جاهل بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید چون مجانین ومردم مبهوت
أَوْ ضَعِيفًا یا عاجز ناتوان چون کودک خورد یا پیر بنهایت رسیده أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا آنکه مطلقا توانایی ندارد
ونمیتواند أَن يُمِلَّ هُوَ آنکه املا کند او که مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطهٔ مرض الکن شده زبانش بند
آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قومست دانا نبود فَلْيُمْلِلْ پس باید که املاء آن حق کند وَلِيُّهُ ولی یکی از ینها که
گذشت یعنی متولی امر او وآن قیم سفیه وطفل ومجنون ومترجم غیر مستطیع اوست باید که ولی اقرار کند بِالْعَدْلِ
براستی وانصاف یعنی زیاده وکم املا نکند وَاسْتَشْهِدُوا وگواه گیرید بر معاملهٔ خود شَهِيدَيْنِ دو گواه مِن
رِّجَالِكُمْ از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد فَإِن لَّمْ يَكُونَا پس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد اتفاقی
نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ پس یک مرد وَامْرَأَتَانِ ودو زن گواه شوند بجهت مردان در بکارت وولادت
وعیوب نساء در مواضع مستور مسموع است با مردان در حدود وقصاص مطلقا مسموع نیست ودر غیر آن از حقوق
مالی وغیر مالی چون نکاح وطلاق وعتاق ووکالت ووصیت وامثال آن مقبولست وگواه باید که از مِمَّن
تَرْضَوْنَ از آنکسان که پسندیده باشید مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در
اماء این یعنی دو زن برای آن باید أَن تَضِلَّ تا چون فراموش کند إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن معامله را که بدان
گواه بوده فَتُذَكِّرَ پس یاد دهد إِحْدَاهُمَا یکی از ایشان الْأُخْرَىٰ آن دیگری را چه بجهت غلبهٔ رطوبت صفت
نسیان بر زنان غالبست پس دو زن باید تا بتذکیر یکی نسیان دیگری زایل گردد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ وباید که سر
باز نزنند گواهان از تحمل شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برای اداء آن وَلَا تَسْأَمُوا وملول مشوید
أَن تَكْتُبُوهُ از آنکه بنویسید حق را صَغِيرًا در حالی که خرد باشد آن حق أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی اندک یا بسیار
آنرا بنویسید إِلَىٰ أَجَلِهِ تا مدتی که مقرر شد باقرار مدیون ذَٰلِكُمْ این کتابت شما أَقْسَطُ راست‌ترست
عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای وَأَقْوَمُ ودرست‌تر لِلشَّهَادَةِ مر گواهی دادن را چه کتابت مذکر شهودست وَ
أَدْنَىٰ ونزدیکترست کتابت أَلَّا تَرْتَابُوا آنرا که بشک نشوید در مقدار حق ومدت آن وتعیین شهود چون رجوع
نمایید بکتاب إِلَّا أَن تَكُونَ مگر آنکه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگانی بحضور تُدِيرُونَهَا که میگردانید
آنرا بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست ونقد بنقد فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ پس نیست بر شما جُنَاحٌ

فان كان الذي عليه الحق سفيها [illegible]

کاهی اَلَّا تَکْتُبُوهَا انکه ننویسید آنرا وَاَشْهِدُوا و گواه گیرید اِذَا تَبَایَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید نقد
و حکم این آیه منسوخست بقوله تعالی فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضًا الآیه وَلَا یُضَارَّ و باید که رنج رسانیده نشود کَاتِبٌ
نویسنده یعنی اورا باکراه و اجبار کتابت نفرمایند وَلَا شَهِیدٌ و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون
مانعی داشته باشد یا معنی که گفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش
آنست که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت
کند و از راستی در نگذرد و گواهی در نپوشد بوقت طلب باز نگیرد وَاِنْ تَفْعَلُوا و اگر بکنید ای معاملان انچه ما
نهی کردیم از اضرار کاتب و شهید فَاِنَّهُ پس آن فعل منهی فُسُوقٌ بِکُمْ نافرمانی باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بهر شما
بترسید فرمان خدایرا و خلاف مکنید وَیُعَلِّمُکُمُ اللّٰهُ و می آموزد خدای شما را مصالح دین و دنیای شما وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ
و خدای بهمه چیز عَلِیمٌ داناست وَاِنْ کُنْتُمْ و اگر باشید عَلٰی سَفَرٍ در سفری علی اینجا بمعنی فی است وَلَمْ تَجِدُوا
کَاتِبًا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و دوات کتابت یافت نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس وثیقه
باشد گروها قبض کرده شده یعنی فرا ستده فَاِنْ اَمِنَ پس اگر امین دارد بَعْضُکُمْ بَعْضًا برخی از شما برخی را
و دل از خیانت وی جمع دارد فَلْیُؤَدِّ پس باید که ادا کند الَّذِی اؤْتُمِنَ انکه امین داشته شده است یعنی مدیون
اَمَانَتَهُ وام او را و انکار حق نکند وَلْیَتَّقِ اللّٰهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ اعنی پروردگار او و در کار
خیانت نکند وَلَا تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان بزرگست وَمَنْ یَکْتُمْهَا و هر که بپوشد
گواهی را فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستی که بزه مندست گناهکارست دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیهی تمامست بر وعید بلیغ
مکاتم شهادت را چه جرایم قلبیه سخت تر و غلیظ ترست از آثام متعلقه باعضاء ظاهره وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه
شما میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِیمٌ داناست لِلّٰهِ مر خدایراست مَا فِی السَّمٰوَاتِ آنچه در آ
سمانهاست از ارکان و موالید یا اوراست عوالم جسمانیه که مظاهر اسما و مظاهر افعال اند وَاِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا
کنید مَا فِی اَنْفُسِکُمْ آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات اَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان سازید آنرا یُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ
شمار میکند خدای شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع بر سرایر اوست آورده
که حق سبحانه روز قیامت اعمال بندگان را بتمام احصا کند آنکه از زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فَیَغْفِرُ پس بیامرزد
بعد از آن احصا لِمَنْ یَشَاءُ هر آنکس را که خواهد بفضل وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ و عذاب کند هر که را خواهد بعدل وَاللّٰهُ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قَدِیرٌ تواناست بعضی بر آنند که این آیه بآیه لا یکلف الله

منسوخست و جمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این
آیه خبرست پس منسوخ نشود و نزول آیه لا یکلف الله بعد از این برای آنست تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود
زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیه نازل شد صحابه کرام از تامل در مضمون آن متامل گشته بعضی رقت
شدند و ابو بکر صدیق و عمر فاروق و معاذ جبل و بعضی از اعیان انصار التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
رفته صورت حال بعرض باید رسانید ایشان بجانب حجره آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق ما را
تکلیف بکاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستادند که طاقت استماع آن نداریم حضرت صلی الله علیه و سلم
استفسار فرمود که آن چه چیز و کدام است گفتند یا رسول الله عنان حفظ از قبضه اقتدار ما رفته زمام اندیشها در پنجه
اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل ما می آید و فکر ناهی در خاطر ما خطور می نماید و ما آنرا مکروه میداریم و
از وقت بفعل نمی آریم و حق سبحانه میفرماید یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار گردد و هیچکس از عهده
آن بیرون نیاید سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که مگر شما همان میکنید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا تا
چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا و اطعنا اصحاب از کلام سید احباب باطمینان تمام اتفاق
کفتند سمعنا قوله و اطعنا امره ببرکت این گفتار کار دشوار روی بآسانی نهاد و حضرت حق در ثنا این امت و
سبکباری ایشان آیه فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ گروید باعتقاد کلی یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بِمَا اُنْزِلَ اِلَیْهِ
بدانچه فرستاده شده است باو مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که آن آیه قرآنست و احکام دین و حقوق شرع
وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان نیز از امت او بدان منزل گردیدند اما ایمان رسول بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و
تصدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود کُلٌّ همه ایشان از نبی و متابعان آمَنَ
بِاللّٰهِ گرویده اند بخدای بوجود ازلی و ابدی و اسماء حسنی و صفات جلال و افعال و احکام کامله او وَ
مَلٰئِکَتِهِ و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند و نبات وحی و رسل اند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول الطاف
بر رسل وَکُتُبِهِ و بکتابها منزله وی که همه کلام است بحق و غیر مخلوق وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاک و
معصوم اند برگزیده و حق گذارنده و خوانده بر او حق لَا نُفَرِّقُ می گویند نبی و مومنان که جدا نمیکنیم در ایمان
بَیْنَ اَحَدٍ میان هیچ یک مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که انان از حد
بعضی را منکرند وَقَالُوا و گفتند مومنان سَمِعْنَا شنیدیم قول خدا را وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را و در بعضی
التفات از ضمیر غیبت بدون خطاب بر آمده گفتند غُفْرَانَکَ رَبَّنَا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَاِلَیْکَ الْمَصِیرُ

وبسوی تست بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیه را مدنی باید گفت و
اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیه و تالی او مکیست و بی‌واسطه در شب معراج بر حضرت صلی الله علیه وسلم نازل شد و
در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود وارد است که آنحضرت در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نمازهای پنجگانه و خواتیم سورة
البقره و گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزیدند مر کسی را از امت که شرک نیارد بخدای در ینابیع آورده که
چون رسول صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید
سوی عالمی شد که عالم نماند ✿ وز وجود میان پایه نماند ✿ برون آمد از پرده بود و نبود ✿ نگه کرد بی پرده معبود خویش
بوقتی که در مقام اداء سلام و کلام التحیات در مقابله تحیات حضرت رسالت‌پناهی صلی الله علیه وسلم واقع شد حق سبحانه
پیغمبر خود را ستایش فرموده که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم مناجات کرد معنی بر آنکه مرا این شرف کرامت
بی مومنان امت کو ایشان نیست حق تعالی فرمود والمومنون کل آمن بالله الآیه حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام
چه میگویند خواجه فرمود سمعنا و اطعنا پس خطاب آمد که من بر ایشان سبک کردم لا یکلف الله دریغ
نمیکند خدای نفسا هیچ نفسی را بفرماید بکاری الا وسعها مگر بمقدار طاقت او لها ما کسبت مر آن نفس را
باشد آنچه کند از نیکیها و علیها ما اکتسبت و بروی باشد آنچه بجای آرد از بدیها حضرت در محل الهام الهی
آغاز دعا کرد که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم فعلی نیکو را
او اخطأنا یا خطا کردیم بی قصدی و مرتکب مناهی شدیم ربنا ای آفریدگار ما و لا تحمل علینا و بار مکن بر ما اصرا
بارگران کما حملته همچنانکه بار کردی آنچیز گران را علی الذین من قبلنا بر کسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری
که تکالیف شاق بر ایشان واقع بود ربنا ای خداوند ما و لا تحملنا و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقة آنچیزی که طاقت
نیست لنا به ما را بآن که حدیث نفس است و وسوسه او بقول مفسری که این آیه را مدنی دانسته‌اند و ناسخ آیه محاسبه
شناسند بقول دیگر که مکیست مراد استیلای شیطانست بواسطه غلبه شهوت بر نفس یا شماتت اعدا یا هرچه
بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمانبرداری باز دارد و گفته‌اند ما لا طاقة لنا به [illegible]
و اعف عنا و عفو کن از ما و در گذر از خطاها و فراموشیهای ما و اغفر لنا و بیامرز گناهان ما را و ارحمنا
و ببخشای بر ما بقبول طاعتهای ما انت مولینا تو کارساز و یاری دهنده مایی فانصرنا پس یاری ده ما را و
مظفر گردان علی القوم الکافرین بر گروه کافران آورده‌اند که چون معاذ جبل این سوره را ختم کردی آمین گفتی و
در خبر هست که حضرت صلی الله علیه وسلم این دعا را در شب معراج میگفت و ملائکه آمین میکردند و حق سبحانه اجابت میفرمود

سورة آل عمران بسم الله الرحمن الرحیم

الم مفتاح سورت یا اسم اوست یا الف اشارت بآلاء عمیم حضرت و لام بلطف کریم او و میم بمحبت قدیم او بر کسی که آلاء
او در دنیا همه را علی العموم شامل است و نعمت لقای او در عقبی با ارباب خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای
او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزاوار پرستش اوست لا اله الا هو نیست هیچ
معبودی مستحق عبادت مگر او الحی زنده که حیات همه زندگان از اوست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست
جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند بیست و اند تن و با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب عیسی علیه السلام گفتگو کردند حضرت
بعد از ملاقات ایشانرا باسلام دعوت فرمود ایشان گفتند ما [illegible] اسلام [illegible] قبول دین الهی کرده‌ایم
حضرت جواب داد که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند که در
نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه متفق‌ایم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول خدای صلی الله علیه وسلم فرمود که در
مذهب شما آنست که خدای تعالی زنده است و خود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر
مسیح در رحم مریم بتقدیر اوست و هم بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگویید که عیسی اکل و شرب
داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بدو نسبت میدهید و حق سبحانه از این همه منزه است ایشان ساکت شدند
از مجلس برخاستند خدای تعالی هشتاد و اند آیه از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تاره در الوهیت عیسی بود
و تاره در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق فرموده و نفی آن از غیر او نازل شد بعد از آن
در بیان نبوت فرموده که نزل فرو فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را بالحق براستی و درستی یا بدلالت
و درستی در اخبار مصدقا در حالتی که موافقست این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را که پیش از وی بوده که آن
موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است و انزل التوراة والانجیل و فرو فرستاد توریة و انجیل را من
قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در دین دو کتاب نفی
معبودیت ما سوی الله مذکور است و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت عزیر و عیسی میکنند ثابت
میشود و انزل الفرقان و فرو فرستاد کتابها دیگر را که جدا کنند میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان
معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده و مدعی صادق و کاذب بدان تمیز می‌شد ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه
کافر شدند بآیات الله بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لهم
مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت بوی پیوسته والله عزیز و خدای غالبست و قادر بر عذاب کنندا

ذو انتقام خداوند عقاب وغضب بر ایشان ان الله بدرستی که خدای لا یخفی علیه شیء پوشیده نمی ماند
بر وی چیزی از کاینات فی الارض ولا فی السماء نه در زمین ونه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات و
علم عیسی ببعضی از غیبیات حاصل بود وآن نیز بتعلیم حق پس بچنان علم ناقص مستدل نتوان شد بر ربوبیت او
وهو آنکه علم او محیط است بهمه موجودات الذی یصورکم آنکس است که تصویر میکند شمارا فی الارحام در رحمهای
مادران شما کیف یشاء بهر نوع که میخواهد از نری ومادگی وسیاه وسفید ناقص وکامل زشت وزیبا سعید و
شقی وقدرت عیسی علیه السلام برین وجه نبوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته ومصور مصور خود نتواند بود وزین که مصور
مخلوقست ومخلوق محتاج بخالق نباشد اله لا اله الا هو تکریر جهت وحدانیت است بطریق رغم انف نصاری که باو
شده قایلند العزیز بی همتا بی مانند الحکیم دانا ومحکم کار هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد علیک الکتاب
بر تو قرآنرا منه بعضی ازین کتاب آیات محکمات نشانها روشنست یا آیتها مفصل مبین که در لفظ ومعنی آن
هیچ اشکالی نباشد هن آن آیات محکمه ام الکتاب اصل ومعظم قرآنست واخر وآیتهاء دیگر متشابهات
مانندهٔ اند بیکدیگر در ظاهر وادراک معانی آن بخاطر دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیشی
نباشد ومتشابه آنکه احتمال دو وجه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که عقل بیان محکم مینماید و
در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمیتواند وگفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود یا نصاری از روی حساب
بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند وچون فاتحهٔ هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار
میداشت چنانچه الم هفتاد ویکست والمص صد وشصت ویک والر دویست وسی ویک والمر دویست وهفتاد و
یک آنچه ظن میکردند بر ایشان مشتبه شد وگفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرموده که فاما الذین اما آنکسا
که از جهة تعلیم وتعصب فی قلوبهم در دلهاء ایشان زیغ کجی ومیل است یا شک در سخن الهی فیتبعون
پس پی روی مینمایند ما تشابه آنچیزی را که لفظا متشابه ومعنی او مشکلست منه از کتاب ابتغاء
الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابها
مختلف بر ما مشتبه است غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وابتغاء تاویله ودیگر اتباع
متشابهات میکنند جهة طلب تاویل آن بمعنی مدعا ومتمنای خود وما یعلم تاویله ونمیداند تاویل آنچه
متشابه است الا الله مگر خدای که آنرا فرو فرستاده امام سجاوندی رحمه الله فرموده که بمذهب اهل سنت
وجماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف بایدکرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در نفی

تاویل داخل نکردند چه بحقیقت جز حق سبحانه بتاویل آن عالم نیست والراسخون وثابت قدمان فی العلم در دانش
که مومنان اهل کتاب اند یا هر که او را در علم رسوخی بود یقولون میگویند آمنا به ما گرویده ایم بمتشابه
کل من عند ربنا همه محکمات ومتشابهات از نزد پروردگار ماست وما یذکر ویاد نکند یا پند نپذیرند
الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقل صافیه ربنا هم قول راسخان علم است وایشان وقتی اند صاحب دانش
خود را بزیور علم بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما لا تزغ میل مده وکج مساز قلوبنا دلهاء ما را
از دین حق بعد اذ هدیتنا پس از آنکه ما را راه نمودی وهب لنا وببخش ما را من لدنک از نزدیک خود توفیق
بر استقامت که آن رحمت محض وبخش رحمت یا نجاة از دار عصمتی از شک وشبهه انک انت الوهاب
بدرستی که تویی بخشندهٔ هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس بدرستی که تو فراهم آرندهٔ همه
مردمانی بعد از مرگ ایشان لیوم لا ریب فیه برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله
بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث ونشور فرموده ان الذین کفروا بتحقیق
آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه ونضیر وکفار قریش که حضرت رسالت را سرزنش میکنند که درویش است وپیروان
ندارد وخود با موال واولاد مرو فخر مفاخرت ومکاثرت مینمایند لن تغنی عنهم دفع نکند وبازندارد از ایشان
اموالهم مالهاء ایشان که بدان می نازند ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان که بوجود ایشان مباهات
میکنند من الله از عذاب خدای شیئا هیچ چیز نه در دنیا اگر محنت در مانند ونه در آخرت که ایشان
بسوی مضیق جهنم رانند اولئک وآن گروه هم وقود النار ایشانند آتش دوزخ وعادت این مشرکان با
یهود ونصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کداب آل فرعون مانند عادت تابعان فرعونست
در تکذیب موسی والذین من قبلهم وعادت آنکسانی که پیش از فرعونیان بودند چون عاد وثمود کذبوا بایاتنا
بدروغ داشتند آیتهاء ما را یا معجزات انبیاء خود را فاخذهم الله پس بگرفت ایشان را خدای بذنوبهم
بگناهان ایشان از تکذیب وانکار وغیر آن والله شدید العقاب وخدای سخت عقوبتست بر کافران قل للذین
کفروا بگو ای محمد مر آنکسان را که کافر شدند از یهود ومشرکان که بدندید وتعجل ستغلبون زود باشد
که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما وتحشرون الی جهنم وجمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ
وبئس المهاد وبد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب بکفار قریش میفرماید قد کان لکم بدرستی که بود
شما را آیة علامتی ونشانی درست بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم فی فئتین التقتا در قصهٔ دو گروه

که هم روی هم دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی که کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که
لشکر پیغمبر بودند و سیصد و سیزده تن بودند هفتاد و هفت مهاجری و دویست و سی و شش انصاری وَأُخْرَىٰ
كَافِرَةٌ و گروهی دیگر کافر بخدای که لشکر ابو جهل بودند نهصد و پنجاه تن يَرَوْنَهُم میدیدند مسلمانان ایشان را
یعنی لشکر کفار را مِّثْلَيْهِمْ دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی
وعده کرده بود که یکی از مؤمنان را بر دو تن از کافران غالب گرداند کما قال الله تعالی مائة صابرة يغلبوا مائتين در این محل
کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره
این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند و در اخبار آمده است که در مبدأ قتال مؤمنان را اندک بچشم کافران در آورد
تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مؤمنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب
گشتند و برین تقدیر فاعل یرون کافران باشند و ضمیر هم راجع بمؤمنان و علامت صحت نبوت این بود وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ
و خدای قوت دهد بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تقلیل کثیر و
تکثیر قلیل لَعِبْرَةً هر آینه اعتباریست لِّأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بینایی را امر دیدنی یا بینایی دلت که بصیرت گویند
زُيِّنَ زینت داده یعنی آراسته شده است لِلنَّاسِ برای مشرکان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوها
نفس مراد مشتهیات و زینت دهنده حق تعالی بود که خالق افعال و محلی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان
باشد و گفته اند مزین شیطانست که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات را مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بدترین
دام شیطان ایشانند وَالْبَنِينَ و پسران که محبوب طباع و انیس اند وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ و قنطارها که کرده یاد فی
ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال از زرست یا هشتاد هزار درم نقره یا به پر پوست
گاو دینار یا درم وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسبان علامت دار یعنی داغ نشان دار یا آنکه عیب و هنر او ظاهر میگرداند
چه مطلق بین و تحجیل و امثال آن و گفته اند مسومه اسب آراسته است یا انعام خلقه یا در چراگاه یا ابلق که
میل اعراب بدان بیشترست وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهار پایان از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ و کشت زارها
زمینها برای زرع ذَٰلِكَ اینکه یاد کرده شد در نظرها آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست
که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا وَاللَّهُ و خدای که معبود حق است عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک اوست نیکویی
بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست ﴿ع﴾ چند گردی کوه و صحرا در هوس ، پیش هوای حسن المآب
قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بگو آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا

برای آنها که پرهیز کردند از شرک که عامه مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا از ستایع دنیوی دست
باز داشتند چون اهل صفه ایشان را عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانهاست که اندکی
از آن بهترست از دنیا و آنچه در دنیاست در حدیث آمده که موضع سوط من الجنة خير من الدنيا وما فيها
پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصرها یا اشجار آن بوستانها جویهای آب
خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت دخول در آن بخوف انقطاع
منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان راست جفتها از حور عین و آدمی مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذورات که زنان دنیا
باشند یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ و دیگر ایشان راست خشنودی از خدای و این از بهشت و نعیم
او بهترست وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان خود و احوال ایشان الَّذِينَ متقیان که
نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا می گویند ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا
بدرستی که ما گرویده ایم بآنچه تو فرموده فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را ذُنُوبَنَا گناهان ما را امروز خط کرم بر
دفتر عصیان ما کش وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاه دار الصَّابِرِينَ دیگر صفت ایشان
میکند که صبر کنندگانند بر اداء فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات
وَالصَّادِقِينَ و راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمان برداراند مر امر خدا را در نهان و آشکارا
وَالْمُنفِقِينَ و نفقه کنندگان از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگان بِالْأَسْحَارِ
در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گزارندگان در ثلث آخر شب یا اداکنندگان نماز بامداد بجماعت محققان
گویند که اهل تقوی صابر آمد که شیدن از ریاضت و صادق اند در انتهاج منهاج ارادت و قانتند در سلوک
الی الله و منفق اند بر قصور بعجز فترت و تخلق بصفات خدا اند از روی محبت و مستغفراند از ذنب قلوب که توجه است
بغیر حق ﴿ع﴾ که ما آید بشهود ما سوی است ﴿ع﴾ از این نوع گناه استغفر الله و این صفات که مذکور شد صبر مبدأ
سلوکست و صدق ابتداء تخلق باخلاق مالک الملک و قنوت اشتغال و قصر نفس بما الفصول و انفاق سبب
تجلی او در رتبه قبول و مراد از استغفار رفتن در تجلیست و تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود
خورشیدهای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و در حقیقت معنی کلمات مستغفرین بالاسحار که نزدیک زوال
ظلمت شب نفوس و صفای روز ستارین فاین میدهد که چون شواهد جبروت هیاکل ملک و ملکوت مستهلک
شد شب وجود ما صلا کمنوحی بود دست زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت طلوع کند ثم غلب علیه سکر کلام تم لطف الصباح

نفد طلع الصبح انجا چهره کشاید * لمعه نور قدیم تافت زاکوان * جلوه اداد محمد ثابت برآمد * صبح بصا لش ودمید و آفاق
مرطرفی بانگ الصلوة برآمد * در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت خواجه عالم
صلی الله علیه وسلم سوال کردند که بزرگترین کلمه وشریفترین شهادتی در کلام خدای کدام است این آیه نازل
شد شهد الله گواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود انه آنکه اوست خدای یعنی لا اله
الا هو هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او والملائکة وفرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند و
اولوا العلم وخداوندان علم که مومنان اهل کتاب اند یا جمیع مهاجر وانصار یا علماء این امت همین گواهی دهند
قائما درحالتی که هر یک از علما قایمند بالقسط بعدل در اداء شهادت یا خدای گواهی داد بوحدانیت خود
تا قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید وشهادت ملائکه اقرار
بوحدانیت وگواهی علما ایمان بدان واحتجاج بران وتفضیل علما وشرف ایشان از آن شهادت ایشان بشهادت
حق معلوم میتوان کرد لا اله الا هو تکرار بجهت تاکید است ومزید اهتمام بمعرفت ادله توحید العزیز قویست و
غالب یعنی منیعست از آنکه لاحق شود بوی توحید موحدان یا وصف واصفان مکرمی وجاه اوجه ماموریند باظهار
کلمه توحید الحکیم داناست در شهادت بوحدت خود ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند الله
الاسلام نزدیک خدای اسلام است نه یهودیه ونصرانیه وما اختلف الذین واختلاف نکردند در آنکه دین اسلام
حق است ومحمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر حق است آنانکه اوتوا الکتاب داده اند بدیشان توریة الا من بعد ما جاءهم
العلم پس از آنکه آمد بدیشان دانش حقیقة امر یعنی قرآن بدیشان آمد ودانستند که مصدق کتاب ایشانست انکار او
آغاز خلاف کردند بغیا بینهم از روی حسد یا جهت که درمیان ایشانست یا میل بریاست وبزرگی قوم ومن
یکفر بآیات الله وهرکه نگرود بقرآن یا بمعجزات که حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم ارزانی داشته فان الله پس بدرستی
که خدا سریع الحساب زود حساب کننده است یعنی نزدیک باشد که ازین عالم برود ونزد خدای تعالی بعد از حساب ایشان
ایشان را جزا دهد بکفر وانکار ایشان فان حاجوک پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از
اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدل باشند بواسطه عیسی علیه السلام فقل اسلمت پس بگو در جواب
ایشان که تسلیم کردم وجهی خود را یعنی خود مخلص گردانیدم وکنار کنیت ودل خود را بسپردم لله
مرخدایرا ومن اتبعن وآنکه اتباع من کرده اند مر ایشان همین کردند که من کردم وقل بگوی للذین اوتوا الکتاب
مر آنکسانی که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود ونصاری والامیین وبگوی مشرکان عرب را که کتاب

نداشته اند ءأسلمتم آیا اسلام می آرید چنانچه من آوردم استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید فان
اسلموا پس اگر اسلام آوردند وامر حق را انقیاد کردند فقد اهتدوا پس راه یافتند بمقصود کلی وازبادیه ضلالت
بمقصد اصلی رسیدند وان تولوا واگر اعراض کردند وپشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فانما علیک
البلاغ پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست وبس والله بصیر وخدای بیناست بالعباد به بندگان
بتصدیق وتکذیب ایشان ان الذین یکفرون بدرستی آن گروه که کافر میشوند بآیات الله بقرآن ومحمد یا بحجتها
روشن که بر وحدانیت حق تعالی ونعت دلیل اند بر وی ویقتلون النبیین ومیکشند پیغمبرانرا بغیر حق
بی آنکه کشتن براستی باشد دین حق تاکید است چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند
واین صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرویست که بعد از نزول این آیه فرمود
که بنی اسرائیل چهل وسه پیغمبر را در یکساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد وعباد ایشان
برخاستند تا بر ایشان امر بمعروف ونهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدای میفرماید
ویقتلون الذین ومیکشند آنرا نیز که از روی حقانیت یامرون بالقسط میفرمایند بعدل وراستی من الناس
از مردمان یعنی ماسوای انبیا فبشرهم بعذاب الیم پس خبر ده ایشانرا بعذابی دردناک یعنی وعید ده ایشانرا
بجای بشارت اولئک الذین آن گروه که قاتلان انبیا اند واخلاف ایشان آنانند که بی شائبه شبهت حبطت
اعمالهم تباه گشت ونیست شد عملهای ایشان میگفتند ما بیرون احکام توریة ایم وبر شریعت موسی عمل میکنیم
بی شک اعمال ایشان حبطست فی الدنیا درین سرای که کرد آنرا نمی شاید والاخرة ودران سرای که ثواب بران
مترتب نمیشود وما لهم من ناصرین ونیست مر ایشانرا در قیامت یاران که عذاب از ایشان دفع کند الم تر آیا نمی نگری
الی الذین بسوی آنانکه داده شده اند بهره من الکتاب از توریة یعنی اندک چیزی دانستند از آن یدعون
الی کتاب الله خوانده میشوند بسوی توریة لیحکم بینهم تا توریة حکم کند میان ایشان در قصه یهود خیبر
در حکم رجم وآنکه گفته نبود در سوره مائده مذکور خواهد شد ونقل است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جمعی از
یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد بیا تا مناظره میکنیم در حضور علماء دین خود حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که آن صحیفه را از توریة که مشتمل بر نعت وصفت منست بیارید در دین محکمه آنرا حکم سازید ایشان ازین قول
با موده آیات توریه را حاضر کردند حق تعالی فرمود که ایشان از توریة میخوانند ثم یتولی پس روی میگردانند فریق
منهم گروهی از ایشان که رؤسا یهودند وهم معرضون وایشان اعراض کنندگانند از حق ذلک این اعراض از

حکم قوم ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا
مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که هفتست یا چهل وَغَرَّهُمْ وفریب داد مر ایشان را فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ آنچیزی که هستند که بر می بافند از تسهیل عقوبت و شفاعت آباء ایشان مر ایشان را فَكَيْفَ
پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آنهنگام که جمع کنیم ایشان را لِيَوْمٍ از برای حساب روزی لَا رَيْبَ
فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی را بتمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه
کسب کرده باشند وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستمدیده نشوند بنقصان حسنات و زیادت سیات عمر بن عوف
روایت کرده که در غزوه احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شدند رجوع
بحضرت پیغمبر نمودند آنحضرت بدان موضع آمده میتین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی بل تایید ربانی
چنان ضربتی فرود آورد که از آن سنگ سخت تندری شکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از اثر آن
آتش کوهها مدینه روشن شد بحدی که بمداین رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبتی دیگر
بضربت آنحضرت مقداری از آن بر جست و نوری درخشان شد که بروشنایی آن عمارات صنعاء یمن ظاهر
گشت نوبت سیم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر در آمد صحابه تکبیر گفتند و حضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود که نمود باشد که امت من بر مداین ظفر یافته کشکها حیرم بتصرف در آرند آثار صولت اهل اسلام باطراف
روم و قسطنطنیه برسد و شقه رایت شریعت من سایه بر دولت بر مفارق اهل ایران افکند مومنان مبتهج و مسرور
شده مراسم شکر الهی بتعظیم رسانیدند و منافقان طرح استهزا انگیخته افکنده زبان طعن کشودند که عجب کاری که این
مرد با ما کار ما از مشرکان عرب بخندق میکنیم بجهت آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهیم یا زخود را
بر گرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیه فرستاد که قُلِ اللَّهُمَّ بگو بار خدای مَالِكَ الْمُلْكِ
ای خداوند پادشاهی و متصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی وَتَنْزِعُ
الْمُلْكَ و میستانی ملک مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که میخواهی بعضی مفسران بر آنند که مراد همین پادشاهی ظاهرست که
حق سبحانه زمام جهانداری بمقتضای اقتدار هر که میخواهد می سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون میآرد
مفتاح اختیار بدست قضای اوست ∴ از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد و گفته اند ملک نبوتست که
از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بلاد اهل اسلام
علیه ... حاله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان

ملک توفیقست که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول دو سرای شد امام احمد حجی رحمه الله
فرموده که ملک تولد حالات و جهاد در قبض خداوندیکاست هر کرا بمقبول کوی ساز بنظر عنایت صاحب ولایی نمی
نوازد و هر کرا از دلهاء درویشان بیندازد بشعلات نیران بکشد و ملک آتش بگدازد وَتُعِزُّ و ارجمند میسازی
مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم و متابعان وی وَتُذِلُّ و خوار و بیقدر
میگردانی مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی بکفر و نکوبت چون ابو جهل و پی روان او یا مراد عزت این امتست باستیلا
بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار یا عزت مومنان بظفر بر یهود و نصاری و
ذل ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت بشرف قناعت و ذلت بخست حرص چه استغنا و قناعت
فقیر را بصدر تمکین رساند و تکاپوی حرص توانگر را بصف نعال افکند در تفسیر بصایر آورده که سلطان محمود
غزنوی در وقت غزو سومنات بزیارت امام مقری غزنوی رحمه الله که در زمان خود قطب اولیا بوده آمد و التماس
فاتحه نمود همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست فرمود شیخ الاسلام
قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی درین معنی آنست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ
ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب بیشی و بیشی طلب بخانه همچو من گدایی آرد و در صف نعال باز دارد
و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد ٭ آنکو بقناعت آشنا شد
از نیش تعز من تشاء شد ٭ وانکو بحرص و آز بیمود ٭ مقهور تذل من تشاء شد و نزد محققان عزت بشهود
لقا و کشف حجابست و ذلت بحجاب حرمان و باز داشت عطا بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تست یعنی بقدرت تست تحصیل
همه نیکیها از اعطاء ملک و اعزاز مومنان و اگر چه شر نیز چون نزع و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص
خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح
اقالیم بکثرت غنایم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از وی ضد دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر
یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه خلیل برهیم فرموده اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص
در عالم نیست بلکه آن امری نسبیست چنانچه در مثنوی معنوی میفرماید ٭ بد به نسبت باشد این را هم بدان
پس بد مطلق نباشد در جهان ٭ زهر مار آن مار را باشد حیات ٭ نسبتش با دیگران باشد ممات یا الکل خیر
وجودیست و شر عدمی و عدم را با وجود آمیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم در بعضی
ادعیه فرموده که الخیر بیدیک و الشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص خلدت ظلال افاداته علی مفارق اهل الحقایق

بدان این سخن ایمایی میفرماید آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم میفرماید **نظم**

بلبل شاخ شجار باغ بجاغ ❊ شاهباز نشیمن مازاغ ❊ داشت چشم سرش چو دید بصر ❊ روشنایی زکحل ما زاغ البصر

چون بخطاب از جهان پرداخت ❊ هر بد و نیک کو بدید شناخت ❊ کانچه نیک از خصایص ید تست ❊ وانچه بد از نقایص عدت

کنت الخیر کله بیدیک ❊ لکن الشر لا یعود الیک ❊ **اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ** بدرستی تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و

اعزاز و اذلال **قَدِیْرٌ** توانایی **تُوْلِجُ الَّیْلَ** در می آری شب را **فِی النَّهَارِ** در روز یعنی از وقت نزول آفتاب

بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزاء شب میکاهی و بر اجزاء روز می افزایی

تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سنه میشود **وَتُوْلِجُ النَّهَارَ** و در می

آری روز را **فِی الَّیْلِ** در شب یعنی در باقی سنه از اجزاء روز کم میکنی و اجزاء شب را بدان زیاده میسازی تا

شب که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول اللیالی میشود **وَتُخْرِجُ الْحَیَّ** و بیرون می آری زنده را چون

حیوانات مثلا **مِنَ الْمَیِّتِ** از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه **وَتُخْرِجُ**

الْمَیِّتَ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه **مِنَ الْحَیِّ** از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت

و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری و طیب را از خبیث یا کافر را چون کنعان از مؤمن چون نوح علیه السلام

و مؤمن را چون ابرهیم از کافر چون آزر **وَتَرْزُقُ** و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه **مَنْ تَشَآءُ** هر کرا

خواهی **بِغَیْرِ حِسَابٍ** بی شمار یعنی بر تنبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند **لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ** باید که فرانگیرند مؤمنان

کردوستانند **الْکٰفِرِیْنَ** نا گرویدگان را که دشمنانند **اَوْلِیَآءَ** دوستان و متولیان امور خود **مِنْ دُوْنِ**

الْمُؤْمِنِیْنَ بدون مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمنان باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی

از انصار با یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده

حق سبحانه ایشانرا نهی فرمود و از دوستی نهی فرمود **وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِكَ** و هر که بکند این دوستی با دشمنان **فَلَیْسَ**

مِنَ اللّٰهِ پس نیست او از دین خدای **فِیْ شَیْءٍ** بر چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد **اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا** مگر آنکه

بترسید و حذر کنید **مِنْهُمْ** از ضرر کافران **تُقٰىةً** ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه جز در دار الحرب نیست

وَیُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ و میترساند خدای شما را در ارتکاب مناهی **نَفْسَهٗ** از عذاب نفس خود یعنی عقابی که صادر باشد

از محض قهاریت حق سبحانه بی واسطه غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا لفظ نفس

در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد **وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیْرُ** و بسوی جزای خدا است بازگشت همه

قُلْ اِنْ تُخْفُوْا بگوی اگر پنهان دارید **مَا فِیْ صُدُوْرِكُمْ** آنچه در سینها و شماست یعنی در دلها شما از موالات کفار **اَوْ**

تُبْدُوْهُ یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را **یَعْلَمْهُ اللّٰهُ** خدای آنرا می داند **وَیَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ** و میداند آنچه در آسمانهاست

از اصناف علویات **وَمَا فِی الْاَرْضِ** و آنچه در زمین است از انواع سفلیات **وَاللّٰهُ** و خدای که علم ذاتی او بدین همه

محیطست **عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ** بر همه چیز توانا است و قدرت او بهمه مقدورات احاطه کرده پس هر چه میکنید میداند و

مکافات آن می تواند پس از نهانی مکنید و بترسید **یَوْمَ تَجِدُ** از روزی که یابد **كُلُّ نَفْسٍ** هر کسی از عمل کنندگان

مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ آنچه کرده باشد از نیکویی **مُّحْضَرًا** حاضر کردانیده نزدیک خود یعنی به بیند صحایف حسنات را

وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوْٓءٍ و آنچه کرده باشد از بدی **تَوَدُّ** دوست دارد آن نفس **لَوْ اَنَّ بَیْنَهَا** اگر باشد میان او

وَبَیْنَهٗٓ و میان آن عمل بد **اَمَدًاۢ بَعِیْدًا** اندازه دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را به بیند **وَیُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ**

و حذر میفرماید خدای شما را **نَفْسَهٗ** از خود در نفی حاجت بدیهیه که خدای شما را می ترساند از آنکه در ذات او

تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب **سو**

چه نسبت ذره را با عین خورشید ❊ چه دعوی خاک را با عالم پاک **وَاللّٰهُ رَءُوْفٌ** و خدای مهربانست **بِالْعِبَادِ**

بر بندگان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان **قُلْ اِنْ كُنْتُمْ** بگو که اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف میزنید

اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ وَاَحِبَّآؤُهٗ میزنید و دعوی میکنید که **تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ** دوست میدارید خدای را **فَاتَّبِعُوْنِیْ** پس مرا

پی روی کنید **یُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ** تا خدای شما را دوست دارد **وَیَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ** و بیامرزد گناهان شما را **وَاللّٰهُ**

غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است کسانی را که برمتابعت من راسخ باشند **رَّحِیْمٌ** مهربان بر ایشان برحمت ها

یا خطاب بقریش است که میگفتند ما بتان را برای خدا دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک بخدای میجوییم

ایشانرا گفتند اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو مگذارید **قُلْ اَطِیْعُوا اللّٰهَ** بگو فرمان برید خدای را در

اوامر و نواهی **وَالرَّسُوْلَ** و پیغمبر او را در احکام شرع **فَاِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر روی بگردانند و اعراض کنند از طاعت خدای

و رسول **فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْکٰفِرِیْنَ** پس بدرستی خدای دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت

میکند که تولی از طاعت خدای و رسول کفر است **اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓى** بدرستی که خدای برگزید **اٰدَمَ** آدم را که پدر

بشریت بتعلیم اسما و سجود ملائکه و ابوت انبیا و اصفیا **وَنُوْحًا** و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت

متقدمه **وَاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ** و نفس ابرهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنای خانه کعبه

وَاٰلَ عِمْرٰنَ و آل عمران که موسی و هرون بودند بمناجات و تکلیم **عَلَی الْعٰلَمِیْنَ** بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند

این عمران پدر مریم است وآل او مریم و عیسی بودند که خدای ایشان را برگزید و مریم را بتقدیس و طهارت و عیسی را
بکتاب و رسالت ذُرِّيَّةً و همچنین برگزید فرزندان آن پیغمبران را بَعْضُهَا برخی از ایشان مِنْ بَعْضٍ از برخی
زاده شده مراد اولاد پسندیده اند از آباء برگزیده وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مر اقوال الطلاء یهود را که
گفتند نحن أبناء الله و یا مزخرفات نصاری که نبیره عمران را گفتند ابن الله عَلِيمٌ داناست باغراض فاسد ایشان
ابتیالات وَإِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ یاد کن ای محمد صلعم چون زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذ بود در وقتی که حامله
شد گفت رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ ای پرودگار من بدرستی که نذر کردم لَكَ برای تو مَا فِي بَطْنِي آنچه در شکم منست
مُحَرَّرًا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیی تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد قوی کند دران زمان خدمت
مسجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان انقیاد والدین پدر چنین
نذر را فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت ویحک این چیست که کردی شاید در شکم تو دختر باشد و خدمت
مسجد را نشاید پس بر زبان حنه جاری شد فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ بدرستی که تو شنوایی سخن را در باب نذر گفتم الْعَلِيمُ دانایی بقصد من درین نذر که جز رضای تو
فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس آنگاه که بنهاد بار خود را ضمیر عاید بنسمه است یا نذیره قَالَتْ گفت بر سبیل اعتذار و تحسر
إِنِّي وَضَعْتُهَا ای پرودگار من بدرستی که بنهادم آن بار را أُنْثَى فرزندی مونث وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای دانا
تر است بِمَا وَضَعَتْ بآنچه بار بنهادم و بخفض وضعت خوانده یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد وَلَيْسَ
الذَّكَرُ گفت حنه نیست فرزند نری که من طلب کردم برای خدمت کنیسه كَالْأُنْثَى همچو فرزند ماده که بمن داده و
إِنِّي سَمَّيْتُهَا و بدرستی که من نام نهادم او را مَرْيَمَ و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدا
وَإِنِّي أُعِيذُهَا و بدرستی که من در پناه می آرم او را بِكَ بحضرت تو وَذُرِّيَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ از دیو سر کش رانده شده یا از ضرب برکت دعای حنه بعد کار مریم و عیسی سینه از مس شیطان
محفوظ ماندند در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند
فریاد بر کشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که از این صورت محفوظ بودند فَتَقَبَّلَهَا پس فرا پذیرفت مریم را رَبُّهَا
پرودگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ به پذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی نشو و نما داد
نَبَاتًا حَسَنًا نشو و نمایی نیکو یعنی بپرورد شایسته بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بسن سالگی رسید
بر انواع عبادت بر همه اخیار غالب شد و گویند پرورش حسن بخلق او بود باخلاق ربانی القصه بعد از ولادت مادر

او را به بیت المقدس آورده سنگ شوی احبار را گفت دونکم هذه النذیرة فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن خداست
بزرگان بیت المقدس هر یکی رغبت می نمودند میان ایشان اختلاف افتاد تا توفیق که قرعه زدند بران و هر قلمها خود را که بدان کتابت
توریت کردندی بکار بردند برده در جوی آب افکنند بشرط آنکه هر کسی که بر سر آید پرورش مریم بدو متعلق باشد
القصه قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالت مریم بزکریا مقرر شد وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و خدا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا
او را بخانه برد و جهت ارضاع دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفه که جز بنردبان
صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب کرده و هر گاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم بسته کلید
با خود داشتی و در محافظت و حراست او اقصی الغایة کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد آثار ولایت بر صفحات احوال
او لایح گشت كُلَّمَا دَخَلَ هر گاه در آمدی عَلَيْهَا بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه که آنجا بود وَجَدَ می یافت عِنْدَهَا
رِزْقًا نزدیک او روزی و آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و میوه زمستانی در فصل تابستان
زکریا که چند نوبت این صورت معاینه دید قَالَ يَا مَرْيَمُ گفت ای مریم أَنَّى لَكِ از کجاست ترا هَٰذَا این میوه
در غیر وقت او قَالَتْ گفت مریم هُوَ این روزی که می بینی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدایست إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق
هُنَالِكَ دران وقت که زکریا ثمره تازه نزد در هنگام آن مشاهده کرد طمع در افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی
پس در همان محراب دَعَا زَكَرِيَّا بخواند زکریا رَبَّهُ پرودگار خود را قَالَ رَبِّ گفت ای آفریدگار من هَبْ لِي
بخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فرزندی پاک از آلایش گناه إِنَّكَ بدرستی که تو ای کریم سَمِيعُ
الدُّعَاءِ شنونده دعایی یعنی اجابت کننده آن فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کرد ورا فرشتگان و گویند همین
جبرئیل بود و بلفظ جمع بجهت تعظیم او را بلفظ جمع یاد کرد وَهُوَ قَائِمٌ حال آنکه زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ
نماز میگزارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُبَشِّرُكَ مژده میدهد ترا
بِيَحْيَىٰ بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی که نام پیدا بوده زنده باشد یا دین پدر بدو زنده گردد مُصَدِّقًا
در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بعیسی که کلمه ایست مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای
آمده که اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد یحیی بود و دیگر صفت یحیی اینست وَسَيِّدًا و مهتری بحلم و
علم و تقوی که شرایط سیادت آراسته وَحَصُورًا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و
لعب وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی ذکریا و یا او صلح آن باشد که حقوق خالق

خلاف آن بر وجهی که خواهد کند که باید و شاید و چون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قال رب گفت ای پروردگار
من انی یکون لی از کجا باشد مرا غلام پسری وقد بلغنی الکبر و بدرستی که فرا رسید مرا پیری و بزرگ سالی
وامرأتی عاقر و زن من یعنی ایشاع و او خواهر مریم بود عاقر نازاینده است آیا ما را جوان میسازی یا در همین پیری
فرزند دهی قال گفت خدای یا جبرئیل گفت بزبان خدای کذلک همچنین بر همین حال که هستید از پیری
الله یفعل ما یشاء خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و بخلاف آن قال رب اجعل لی گفت زکریا ای
پروردگار من ظاهر کردان برای من آیة نشانه که مرا از حمل ایشاع بوی خبر دار کند قال گفت جبرئیل که
خدای میگوید آیتک نشانه تو الا تکلم الناس آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان
ثلثة ایام سه شبانه روز الا رمزا مگر باشارت کنی بچشم یا ابرو یا دست یا بزمین نویسی واذکر ربک و یاد کن
پروردگار خود را کثیرا بسیار وسبح و تسبیح کن او را بالعشی در شبانگاه والابکار و در بامداد
باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد واذ قالت الملائکة و یاد کن آن زمانی که گفت جبرئیل با جمعی از ملایکه مشافهة
کفتند یا مریم ای پرستار خدای ان الله اصطفاک بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بجند
یا پرورش داد ترا بنعمت وطهرک و پاک ساخت از لوث شرک یا از افعال ناپسندیده که زنان را می باشد چون حیض و
نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه واصطفاک تکرار از برای تاکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید علی نساء
العالمین بر زنان عالمیان با آنکه ترا بی شوهر فرزند دهد بنفخه جبرئیل مخصوص کردند یا مریم اقنتی
ای مریم فرمان بردار شو لربک مر آفریننده و پرورنده خود را واسجدی و سجود کن خدای را وارکعی
مع الراکعین و رکوع آر با رکوع کنندگان مریم را حکم بود به نماز بجماعت بگزارد با احبار بیت المقدس ذلک اینها
که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که با تو بجهت اظهار اعجاز
تو نوحیه الیک وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وما کنت و تو نبودی ای محمد صلی الله علیه وسلم لدیهم
نزدیک احبار بیت المقدس اذ یلقون آن هنگام که می انداختند از برای قرعه اقلامهم قلمها را که کتاب تورات در جوی
اردن انداختند ایهم که کدام از ایشان یکفل مریم پایندان شود بتعهد مریم وما کنت لدیهم و تو نبودی
نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم اذ قالت الملائکة دیگر یاد کن آن زمانی
که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت یا مریم ان الله ای مریم بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد
ترا بکلمة منه بکلمه از وی مراد عیسی است علیه السلام و او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اگرچه

هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه از پدید شدن اند اما بسبب متعارف والد باشد متعلق است در حق عیسی لاجرم
اضافت حدوث او بکلمه کامل عام تر توانند بود و بخصیص تمام آن کلمه المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب عیسی و اسم او و تقدیم لقب
بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه کوییم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلی الله علیه وسلم مسیح بعبری مشیحا باشد یعنی مبارک
وجیها روی شناس و تمام قدر فی الدنیا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا بترفع بر آسمان
یا بنصرت دین محمد صلی الله علیه وسلم در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه
ومن المقربین و از نزدیک کردانیده شدگان است بکرامت خدای ویکلم الناس و سخن کوید این فرزند با مردمان
فی المهد در کهواره که بجای مهد باشد یا در زمان صغر بوقتی که شایسته کهواره بود وکهلا سخن کوید در وقتی
که کهل باشد یعنی دعوی او و کلام او در مهد معجزه باشد و در کهولت دعوت ومن الصالحین و از انبیا شایسته است
قالت گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام انی یکون از کجا و بچه وجه باشد لی ولد
مرا فرزندی ولم یمسسنی و حال آنکه مرا مس نکرده است بشر هیچ بشری و این خارجست از عادت که بی شوهر
از زنی فرزند آید قال کذلک گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای می
آفریند آنچه میخواهد اذا قضی امرا و چون خدای حکم کند کاری را فانما یقول پس جز این نیست که کوید
له مر آن چیزی را که معلوم اوست کن بباش فیکون پس بباشد کفته اند لفظ کن اخبار است از
سرعت تکون اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق بر وی دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا با اسباب
و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن ایشان بی سبب و ماده ❀ اگر از وی پدید گشت بی سبب
بی سبب آفرینش چه عجب ❀ قدرت را اگر عجز نیست در آن ❀ همه از ین نوع کارها آسان ویعلمه الکتاب
و بیاموزد او را خدای کتابها فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث تا ابرهیم جز آن والحکمة و علم حلال
و حرام که کمال شریعت والتوراة والانجیل و تعلیم دهد او را توریه و انجیل تخصیص از کتب منزله جهة تفضیل است
ورسولا و کرداند او را فرستاده بحق الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب پس سخن کوید عیسی با ایشان
انی بآنکه من قد جئتکم بتحقیق آمدم بشما بآیة بعلامتی من ربکم از پروردگار شما و آن علامت
کواه رسالت منست و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول انی اخلق بدرستی که
میسازم و تصویر میکنم لکم برای شما من الطین از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغ فانفخ پس میدمم
نفس خود را فیه در آن مرغ از گل ساخته فیکون پس میگردد آن گل مصور طیرا مرغی زنده پرواز کننده

بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای اینست او که تا بیند بشکل خفاش مرغی از کل میساخت و بدست کرفته نفس در وی میدمید
بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان میپرید تا از نظر کروه انبوه که در نظاره بودند می پرید و چون از نظر خلق
غایب میشد مرده بر زمین می افتاد علامت دویم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و بری میکردانم نابینای مادر زاد را از علت او
سیوم وَالْأَبْرَصَ و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده میکردانم
مردکان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت
بندد و مفسران برآنند که عیسی علیه السلم چهار مرده را زنده کرد یکی از ایشان سام بن نوح بود که قریب چهار هزار سال
از موت او کذشته بود علامت پنجم وَأُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ
و آنچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهاء خویش مشهور آنست که در مکتب با کودکان کفتی که آبا و امهات
شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده ایشان با خانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات
باز کفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در پنج معجز لَآيَةً لَكُمْ هر آینه علامتیست مر شما را دلالت بر صدق
مدعاء من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اکر هستید شما باور دارندکان که این معجزات یا ایمان آورندکان کر من پیغمبرم
وَمُصَدِّقًا و آمده ام بشما باور دارنده لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچیزی که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که آن کتاب
موسی است و من تقریر کننده شبهات آنم وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و دیکر برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي
برخی از آنها که در شریعت حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان
و تعظیم شنبه برداشتم وَجِئْتُكُمْ و آمده ام بشما بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ بنشانی از پروردکار شما مراد معجزات است و دلائل
و ایراد آیه بلفظ واحد بجهت آنست که همه در دلالت حکم یک آیه دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای
در مخالفت من وَأَطِيعُونِ و فرمان برید در قبول دعوت حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بتحقیق که خدایست پروردکار من
وَرَبُّكُمْ و از پروردکار شماست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست که رساننده
بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آنهنکام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کلمه که دلالت کرد بر
کفر ایشان و از اجماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلم آثار عداوت در جمهور ایشان بفهمید
برخاست عیسی علیه السلم فرا نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان
دید که ماهی میکرفتند عیسی با ایشان کفت بیایید تا بهتر از این صیادی پیش کیریم کفتند آن کدام است فرمود که
بیایید تا دام توجه در بحر توحید اندازیم اکر اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار آدمیان کاهی کنیم

آورده که عیسی علیه السلم کفت بیایید تا مردمان را صید کنیم کفتند تو کیستی کفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله
ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قَالَ کفت عیسی علیه السلم مَنْ أَنْصَارِي کیانند یاران من از شما إِلَى اللَّهِ
در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ کفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و کفته اند
حواریان کازران و رنک رزان بودند و معنی حواری خاصه و برکزیده باشد این خاصکان در جواب عیسی
فرمودند نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاران خداییم یعنی نصرت کنندکان دین وی آمَنَّا بِاللَّهِ بکرویدیم بخدای
وَاشْهَدْ و کواه باش ای عیسی بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بانکه ما کردن نهادکانیم دین خدای را پس ثنا کردند که رَبَّنَا
آمَنَّا ای پروردکار ما ایمان آورده ایم بِمَا أَنْزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ
و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا پس بنویس ما را در علم قدیم در جریده احسان و تقویم مَعَ
الشَّاهِدِينَ با آنها که کواهانند بر وحدانیت و انبیاء ترا بتصدیق و کفته اند که کتاب بمعنی جمع است و مراد از شاهدین
امت پیغمبر ما سید مختارست صلی الله علیه و سلم معنی دعای حواریان این بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد
که برکت آنحضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون ... و
پیش از پیغمبران او خوبتر ... امتش از امتان محبوبتر وَمَكَرُوا و مکر کردند آنکسانی که عیسی علیه السلم از ایشان
احساس کفر کرده بود بر آن وجه که جمعی را بر انکیختند که هر جا عیسی را بینند بکشند و صحیح آنست که بانواع حیل عیسی را
بدست آوردند و در خانه محبوس کردند و شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجمع کشته مهتر خود را که یهودا
نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه در آن شب عیسی را باسمان برده بود و همین که یهودا
بخانه در آمد عیسی را ندید و حق سبحانه شبه عیسی بروی افکند چون بیرون آمد و خواست که کوید عیسی در خانه نیست
در وی آویختند هر چند استغاثه کرد که من فلانم بجایی نرسید بعد از دار شر در آویختند تیر باران کردند
اینست که خدای تعالی فرموده که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللَّهُ و خدای جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را
بجای دیکر کشتند وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین مکافات کنندکانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ و یاد کن
آنرا که کفت خدای يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی من فرا کیرنده توام از دنیا وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بردارنده توام بسوی
خود یعنی بمقر ملائکه خود وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده و نجات دهنده تو مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از قصد مکر آنکسان که
کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و کرداننده آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی مومنان از امت تو فَوْقَ
الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنان که کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت بدان بود که نصاری ظفر کردند بر یهود

بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطهٔ معاونت قیاصره و پیروی
ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت
شما یعنی عیسی و تابعان و منکران او فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
در آنچیز که شما هستید که در وی اختلاف میکنید یهود موسی را معتقدند عیسی و محمد را منکرند و نصاری موسی و عیسی
علیهما السلام تصدیق میکنند و محمد صلی الله علیه و سلم منکرند و بثالث ثلثه قایلند و مؤمنان میگویند [illegible]
یکیست و موسی و عیسی و محمد فرستادگان اویند بحق پس حق تعالی فرمود بتبیین این طوایف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم مر ایشانرا عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت فِي الدُّنْيَا
درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری وَالْآخِرَةِ و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَ
مَا لَهُمْ و نیست مر ایشانرا مِنْ نَاصِرِينَ از یاری دهان و نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ
آمَنُوا و آنکسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ
پس بتمام بدهیم ایشانرا بحفظ یوفیهم خوانند یعنی خدای بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان در دنیا نیکنامی و در
عقبی بلند مرتبگی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای دوست نمیدارد ستمکارانرا ذَلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص
انبیا نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ از آن علامات نبوت و دلالات رسالت وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ
و یاد کردیست محکم از نظر و خلل و تعرض زوال یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصهٔ عیسی نصاری نجران زبان
اعتراض گشاده گفتند ای محمد صلی الله علیه و سلم تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بروی مینهی خواجه فرمود
که معاذ الله که نام عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستادهٔ خدای و کلمهٔ القا کرده بمریم آنگاه
ایشانرا آتش غضب فروخته گفتند هیچ از بندگان دیده باشد که انسانی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیه فرستاد
إِنَّ مَثَلَ عِيسَى بدرستی که صفت عیسی و شان غریب او عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی بعلم و قدرت او
که انسانی بی پدر بیافریند كَمَثَلِ آدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق
شده حال آنکه او را ابن الله نمیگویند پس عیسی که از مادر بی پدر بوجود آمد او را پسر خدای چرا نامید و گفته اند
مماثلت مشارکتست در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد علیهما السلام در احد الطرفین که عدم اب است یا در
موجدیت خارج از عادت مستمره امام قشیری میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور در
اصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبرست بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند

خَلَقَهُ بیافرید خدای غالب او را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب مصور مسوی را که بجسم
كُنْ بباش زنده بروح فَيَكُونُ پس بود تنبیه میفرماید که همچنانکه خاک را گفتم آدم باش باد را گفتم عیسی باش
الْحَقُّ این چیز که از عیسی گفته شد درست و راستست و بغایت رسیده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو
فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک آرندگان مراد تأکید است بر زیادتی یقین و ثبات بر آن و اصح آنست که ظاهر خطاب
متوجه حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم اما مقصد خطاب با امت آنحضرت یعنی ای مؤمنان شما مباشید از
اینجماعت که شک دارند درانکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن
و تخمین بماندند لمعهٔ نور این تمثیل مشاهده نکردند ٭ ز اسرار [illegible] نخواندند ٭ بیزدان که آن مجوس ماندند
بدین جان گشت ظاهر آفتابی ٭ بر شرح دین ایشان حجابی ٭ چه بیند چشم نابینا ز خورشید ٭ چه داند دیو سر جام جمشید
فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند و با تو مجادله نماید فِيهِ در باب عیسی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه بتو آید
مِنَ الْعِلْمِ از دانستن عیسی که بنده و رسولست فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگوی ایشانرا که بیایید تا از برای شما مباهله
کنیم نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ پسران ما و پسران شما را وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ و زنان ما و زنان شما را وَ
أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ و نزدیکان خود و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر
یکدیگر فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ پس کنیم لعنت خدایرا عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون
آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ترسایان نجرانرا طلبیده گفت هرچند حجت می آرایم شما در عناد و
منازعت می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد نصاری بدین
صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حسین را علیه السلام برداشته
و دست حسن گرفته و فاطمه زهرا را از عقب و مرتضی علی علیهم التحیة والسلام بعد او روان شدند و چون [illegible] با ایشان
رسید گفت چون من دعا کنم شما آمین گویید پیشوای ترسایان بعد از تأملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح
کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صف بر کشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید را صلی الله علیه و سلم
با اهل بیت بدید فریاد بر کشید که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من رویها می بینم که اگر
از خدای درخواهند کوهها را از مواضع آن زایل کرده اند و بیقین میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین
نماند پس صلح کردند برانکه هر سال دو هزار حله بدهند بدو نوبت بدهند و سی زره و سی [illegible] تسلیم مسلمانان نمایند بر این حال
صلحنامه نوشته بمنازل خود باز گشتند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی حق تعالی ایشانرا

سخ کردانیدم آتش بر ایشان فرو بخیزی و جملهٔ اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی إِنَّ هٰذَا
بدرستیکه این قصّها که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه آنست خبر راست و درست وَمَا مِنْ إِلٰهٍ و نیست هیچ
معبودی سزای پرستش إِلَّا اللّٰهُ مگر الله که استحقاق عبودیت او را ثابت وَإِنَّ اللّٰهَ و بتحقیق که خدای تعالی
لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اوست غالب قوی و محکم کار فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند تر سایان و روی از مباهله بر تابند
فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ داناست بفسادکنندگان و وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه
حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید ــ هر که برین ره نرفت راه بجایی نبرد ــ هر که ازین رخ بتافت راه بایچی
قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب خطاب با تر سایانست و آورده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخلند و
مضمون خطاب اینست که تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بسوی سخن راست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما یعنی کلمه
که مردم باید که در آن یکسان باشند و آنجا کلمه سه چیز است أَلَّا نَعْبُدَ یکی آنکه نپرستیم إِلَّا اللّٰهَ مگر خدای را تعریض
بیهود و نصاریست در عبادت عزیر و عیسی وَلَا نُشْرِكَ دوم آنکه شریک نسازیم بِهِ شَيْئًا بخدای چیزی را و شرک این
هر دو گروه ظاهرست وَلَا يَتَّخِذَ و سیم آنکه فرا نگیرد بَعْضُنَا بَعْضًا بعضی از شما بعض دیگر را أَرْبَابًا خدایان
مِنْ دُونِ اللّٰهِ جز خدای تعالی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند که کمال ریاضت
اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهرست و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم
فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند اهل کتاب ازین کلمه عدل فَقُولُوا اشْهَدُوا پس بگویید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشان را که
گواه باشید بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ما مسلمانیم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَاجُّونَ چرا شما دو گروه
مخاصمه میکنید فِي إِبْرَاهِيمَ در دین ابراهیم مدّعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بوده و ترسایان میگفتند نصرانی
بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله میکنید یا ادعا میکنید که او یهود و ترسا بوده است وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ و حال آنکه
فرو فرستاده نشد توریة که یهود بر شریعت او عمل میکنند وَالْإِنْجِيلُ و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دارند
إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابراهیم و مقررست که ابراهیم پیش از موسی بود بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار
سال و چون او برین دو پیغمبر و شریعت و ملت ایشان مقدم بوده اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمیکنید هَا أَنْتُمْ تنبیه میکند که شما گروه نادانی که شما یید
هٰؤُلَاءِ آن گروه که حَاجَجْتُمْ خصومت کردید و حجت آوردید فِيمَا لَكُمْ در آنچیزی که هست مر شما را بِهِ عِلْمٌ
بآنچیز دانشی یعنی محمد را صلی الله علیه و سلم که در توریة و انجیل خوانده بودید و آن نعت را دیده فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا

حجت می آرید فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ در آنچیزی که نیست شما را بِهِ عِلْمٌ بآنچیز دانشی وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید حقیقت
حال او را مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ نبود ابراهیم يَهُودِيًّا جهود وَلَا نَصْرَانِيًّا و نه ترسا وَلٰكِنْ كَانَ و لیکن بود حَنِيفًا پاک
از همه موحد مخرف از عقاید بدیه مُسْلِمًا مخلص و تسلیم کننده وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آرندگان
تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستی که سزاوارترین مردمان
بِإِبْرَاهِيمَ بدین ابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را در زمان او وَهٰذَا النَّبِيُّ
و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر جمعی از معارف اهل کتاب با
مسلمانان در مقام مجادله گفتند ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بود و محمد صلی الله علیه و سلم
حسد بران داشت که خود را بملت ابراهیم منسوب سازد این آیه در رد ایشان نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول
نجاشی رحمة الله فرود آمده در وقتی که جعفر ابی طالب با جمعی مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو عاص
و عبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و
جعفر با عمرو و عبدالله مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و اساقفه
ایشان در استماع قرآن رقت ورزیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت مترسید که هیچ تعرض نخواهد رسید بحزب
ابراهیم عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی گفت این گروه که بدین و پیغمبری که ایشان از نزد او آمده اند عمرو عاص
این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما بوی سزاوارتریم حق سبحانه موافق سخن نجاشی که در حبش
میگفت این آیه در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر بابراهیم حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم و اصحاب او وَاللّٰهُ
و خدای وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ دوست مؤمنان و سازنده کار ایشانست وَدَّتْ آرزو می برند طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ گروهی از یهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ آنکه شما را گمراه کردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را
بدین خود دعوت میکردند چنانچه در بقره گذشت و میخواستند که از راه راست بیفکنند وَمَا يُضِلُّونَ و گمراه نمیسازند
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که آن زیان بخود
میرسانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ چرا کافر میشوید بِآيَاتِ اللّٰهِ بقرآن یا بنعت
محمد صلی الله علیه و سلم وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل حقست و نعت او در
هر دو کتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا بر می آمیزید راستی را بِالْبَاطِلِ بکژی و
ناراستی یا خلط میکنید توریة را بمخترعات خود یا می پوشید اقراری که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتید

بانکاری که بعد از آن دارید وتکتمون الحق و چرا می پوشید سخن راست که وصف حضرت مصطفی است صلی الله علیه و سلم
وانتم تعلمون و حال آنست که شما میدانید که آن حق است یا میدانید که آنرا از حسد می پوشید و بعناد در اخفاء آن سعی میکنید
و کفته اند می پوشید و میدانید که پوشیدن نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر بی هنری منطفی
نمیکردد والله متم نوره سو شکر با دا اکر جهان کیرد شمع خورشید از آن نمی میرد وقالت طائفة و کفتند کروهی
من اهل الکتاب از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله
علیه و سلم درآیند از روی مکر و حیله و آخر روز چنان فرانمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار خود
بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آیین شما بر ما روشن شد و نشانهاء نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست تا ممکن که بدین
حیله بعضی اصحاب در تردد افتند و کویند اینها اهل کتابند سخن چنین از روی انصاف نخواهند کفت و با وجود علم
و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد منحرف شده بدین ما آیند حق سبحانه مؤمنانرا
ازین مکر آکاهی داد و آیه فرستاد که میان یکدیکر کفتند کروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که کفته شد
آمنوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بالذی بدان چیزی که انزل علی الذین آمنوا و فرستاده شده است
بمؤمنان یعنی قرآن وجه النهار در اول روز واکفروا آخره و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدانچه که
در اول روز اقرار کرده اند لعلهم شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده یرجعون
باز کردند از دین خود و چون خیبریان دیدند که زرق ایشان ظاهر شد بیهود مدینه وصیت کردند ولا تؤمنوا
تصدیق مکنید الا لمن تبع مکر آنکس را که پیروی کند دینکم دین شما را که یهودیت است قل ان الهدی بکو ایشانرا
که بدرستی که دین حق هدی الله دین خدایست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود رد قول ایشانرا
پس با تتمه کلام ایشانرا بیان میکند که میکفتند که تصدیق مکنید جز هم دینان خود را و باور مدارید ان یؤتی احد
آنکه داده باشند هیچکس را مثل ما اوتیتم مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت او یحاجوکم و این را نیز
باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند عند ربکم نزدیک پروردکار شما زیرا که دین شما درست است و حجت شما
قوی تر و روشن تر قل ان الفضل بکو بدرستی که برتری و بهتری و افزونی به علم و حکمت بید الله بدست
تصرف خداوندست یؤتیه من یشاء میدهد آنرا بهر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار رحمت علیم داناست با
استحقاق در اعطاء فضل یختص خاص میکرداند برحمته باسلام یا قرآن یا نبوت من یشاء هر کرا میخواهد
میداند که استحقاق آن دارد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرکست بر مؤمنان ومن اهل الکتاب

و از اهل کتاب من ان تامنه کسی باشد که اکر او را امین سازی بقنطار بهزار و دویست اوقیه از مال یؤده الیک
ادا کند آن مال را بتو و او عبدالله سلام بود که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت باو داده بود و ابن سلام
آنرا ادا کرد ومنهم و از ایشان باشد من ان تامنه کسی که او را امین کردانی بدینار بیک دینار لا یؤده الیک
ادا نکند و باز ندهد بتو الا ما دمت مکر آنکه مادام باشی علیه قائما بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص
بن عازورا بود که از احبار یهود بود یکدینار بوی داده بودند بعد از آن خیانت کرد ذلک این خیانت مر یهود را
بانهم قالوا بآنست که کفتند لیس علینا نیست بر ما فی الامیین در باب خیانت با عرب که خوانندکان و نویسندکان
نیستند سبیل کناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریة نداند امی است و مال امی حلال
میداشتند و دیکر میکفتند که در توریة روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم ویقولون و میکویند
درین سخن علی الله الکذب بر خدای دروغ چه در همه ملل و شرایع باداء امانت حکم رفته است وهم یعلمون
و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است بلی نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما کرفت هست
در خیانت عرب و حکم اینست من اوفی بعهده هر که وفا کند بعهد خود که خدای او بسته در توریة باداء امانت و ترک
خیانت واتقی و بپرهیزد در باب حلال و حرام فان الله پس بدرستی که خدای یحب المتقین
دوست میدارد پرهیزکارانرا ان الذین بدرستی که آنانکه یشترون میفروشند و بدل میکنند
بعهد الله عهدی که با خدای بسته اند و آن ایمانست بمحمد صلی الله علیه و سلم وایمانهم و سوکندان دروغ
خود را که در باب صفت مصطفی و تغییر آن میخورند ثمنا قلیلا بهاء اندک و آن صاحبی چو کعب و چند کس با وی بوده که
از کعب اشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده و بعضی امرا در پیش مردم سوکند خورده اولئک آن کروه
عهد شکنان و سوکند دروغ خورندکانند لا خلاق لهم هیچ نصیبی نیست ایشانرا فی الآخرة در آن سرای از
ثواب خدای ولا یکلمهم الله و سخن نکوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل کردند ولا ینظر الیهم و بنظر رحمت
بدیشان ننکرد یوم القیمة روز رستخیز ولا یزکیهم و پاک نسازد ایشانرا از لوث کناه ولهم عذاب الیم و مر
ایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع نکردد وان منهم و بدرستی که از جهودان لفریقا کروهی هستند چون
کعب و ابی یاسر و حیی که از روی ناراستی یلوون السنتهم می پیچانند زبانها خود را بالکتاب بخواندن کتابی
که نوشته و بر بافته احبار ایشانست و آن مفتریات بلغت عبری میخوانند لتحسبوه تا شما پندارید که آنچه ایشان
میخوانند من الکتاب از توریة است وما هو من الکتاب و حال آنکه نیست از توریة ویقولون و میکویند هو من

عند الله این از نزد خدایست وما هو من عند الله و نیست آن از نزد خدای ویقولون علی الله الکذب و میگویند
بر خدای دروغ که غیر حق او را حق او مینامند وهم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان
تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند در حق عیسی علیه السلام میگفتند او دعوی الوهیت کرده و امر بعبادت
خود فرموده پس رد قول ایشان میفرماید ما کان لبشر هرگز نبوده نباشد و نسزد مر آدمی را یعنی عیسی علیه السلام
ان یؤتیه الله الکتاب آنکه بدهد خدای او را انجیل والحکم و فهم آن و فیصل امور و اقضیه والنبوة و پیغمبری
ثم یقول پس آنکه گوید للناس مردمان خود را کونوا عبادا لی باشید شما بندگان یا پرستندگان من من
دون الله جز از خدای ولکن کونوا و لیکن گوید باشید ربانیین دانایان بحدود دین و استواران در حدود آنچه
بما کنتم و بآنکه باشید شما پیوسته تدرسون بخوانید درست کتاب را و معنی آیه چنان فهم میشود که ربانی
آنست که علم را بهر دو وجه بافاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیه رحمه الله در روز فوت عبدالله عباس فرمود که
مات الیوم ربانی هذه الامة موید این قولست و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردان قدم بر سر کونین زده از کلال توکل
بغیر چون سلطنت ناشن چهار تکبیر بر صفات نفس فریبنده کرده و روی توجه از خود بر تافته و بحق رو آورده
ریخته باران عرفان از سحاب کرمت ❊ شسته نقش حرف غیر از صفحه پندارشان ❊ و در لطایف قشیریه آورده
که ربانیان دانایان باشند بخدای و بردباران باشند در راه خدای قایم بالله و فانی از ما سوی الله شدن از
حشمت و کیفیت ایشان بحق ❊ ولا یأمرکم با او گوید آنچه از وی شنوید و نمی سزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را
ان تتخذوا الملائکة آنکه فرا گیرید فرشتگان را والنبیین و پیغمبران را اربابا خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که
بعضی مشرکان ملایکه را پرستیدندی و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیرند ایأمرکم آیا میفرماید آن پیغمبر شما را
بالکفر بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد اذ انتم بعد از آنکه هستید شما مسلمون گردن نهادگان مر دین اسلام را
واذ اخذ الله و یاد کن که چون فرا گرفت خدای میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبران را و امم در داخلند یعنی تابع انبیا
و این میثاق اعظم آنست که حق سبحانه از همه پیغمبران خواسته که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد و مضمون پیمان و تخصیص است
لما آتیتکم هرچه بدهم شما را من کتاب وحکمة از کتاب منزل و فهم آن ثم جاءکم پس بیاید بشما رسول فرستاده
از نزد من که محمد است صلی الله علیه وسلم مصدق لما معکم باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت لتؤمنن به
هر آینه ایمان آورید بوی ولتنصرنه و یاری کنید او را اگر خود در زمان شما آید و الا امم را با اظهار صفات و نعوت
او نام خود بیاری او فرمایید قال گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان ءاقررتم آیا اقرار

کردید واخذتم و فرا گرفتید علی ذلکم برین که گفتم اصری عهد مرا یعنی چیزی که بر آن وفا کنید قالوا اقررنا گفتند
اقرار کردیم میثاق و بپذیرفتیم قال فاشهدوا گفت خدای گواه باشید بر اقرار انبیا وانا معکم و من که خدایم با شمایم
من الشاهدین از گواهان برین اقرار فمن تولی پس هر که بر گردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت
کردن وی بعد ذلک بعد از این عهد و پیمان فاولئک پس آن گروه معرضان هم الفاسقون ایشان بیرون
رفتگانند از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان افغیر دین الله آیا بجز دین خدای یبغون می طلبید حفص
بغیبه خواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبید دینی دیگر را وله و حال آنکه مر خدایرا اسلم گردن
نهاده است من فی السموات هر که در آسمانهاست والارض و هر که در زمین است طوعا برغبت وکرها و بنفرت
بیوجه کراهیة که همه سر بر خط حکم او باز نهاده و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت و اهل زمین
بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ماعدای ثقلین بطوعست و از آن ایشان بکره والیه ترجعون و بسوی او
بازگردانیده خواهید شد ای طالبان دین دیگر حفص بغیبت خواند یعنی همه اهل آسمانها و زمین بدو رجوع
خواهند کرد قل آمنا بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که ایمان آوردیم بالله بخدای که یکتاست در ذات و بی
همتا در صفات وما انزل علینا و گرویدیم بدانچه فرو فرستاده شد بر ما یعنی قرآن وما انزل و آنچه نازل کرده اند
علی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه
ایشان در تحت شریعت او بوده اند وما اوتی موسی و بآنچه داده اند موسی را که توریة است وعیسی و بعیسی که آن
انجیل است والنبیون و بآنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و دیگران که کتب بر
ایشان نازل شده بود من ربهم از پروردگار ایشان لا نفرق جدا نمی کنیم بین احد منهم میان یکی
از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه بعضی دون بعضی چون یهود و نصاری ونحن له مسلمون و ما مر خدایرا گردن نهادگانیم
در امر و نهی او ومن یبتغ و هر که طلبد غیر الاسلام دینا جز دین مسلمانی دینی دیگر را فلن یقبل منه پس پذیرفته نشود
آن دین از وی وهو و او بواسطه ترک اسلام فی الآخرة من الخاسرین در آن سرای از زیان زدگان باشد این جمعیت
که طالب غیر دین اسلام بودند ایشان آنها که بعد از قبول شرع اسلام دست از دامن دین شستن باز ماندند
میفرماید کیف یهدی الله چگونه راه نماید خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قوما کفروا گروهی را که
کافر شدند بعد ایمانهم بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان ده یا دوازده تن بودند که از مسلمانی روی بر تافته
بودند بدار الکفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمة بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویده بودند

بخدای وَشَهِدُوا و گواهی دادند اَنَّ الرَّسُولَ انکه فرستادهٔ خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم حَقٌّ
حقست و قول او صدق وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و آمده بود بدیشان آیتها و روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر وَاللّٰهُ
و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان اُولٰئِكَ
آن مرتدان جَزَاؤُهُمْ پاداش و مکافات ایشان اَنَّ عَلَيْهِمْ آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللّٰهِ لعنت و که
دوریست از رحمت او وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ و لعنت همه
مؤمنان و آن مذمت کردنست مر ایشان را خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت
لَا يُخَفَّفُ سبک کردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که
مهلت داده شوند از برای رجوع یا بتأخیر عذاب تا وقتی اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنکه بازگردند بحضرت
ربوبیت مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه برگشته اند از حق وَاَصْلَحُوا و صلاح آرند آن چیزرا که در آن فساد
کرده اند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق خدای غَفُورٌ آمرزندهٔ توبه کارانست رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان
برادر حارث بن سوید این آیتها را بدست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیه فرستاده را
گفت من هرگز از تو دروغ نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدا افترا نمیکند و رسول نیز دروغ بر خدای
نمی بندد و خدای انصدق راستگوی ترست پس من چرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد بعد رجوع
همین آیه با یاران یازده تن دیگر که با او بودند ایشان از مکه باز نوشته جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت
دایم و انتظار مغلوبیت محمد صلی الله علیه وسلم و انصار و اصحاب او میبریم اگر مطلوب ما حاصل شد فهو المراد
و الا تحاشیم بدین اسلام بازگردیم و توبهٔ ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان فرستاد اِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعْدَ اِيمَانِهِمْ پس از گرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زیاده کردند
کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن یا بآیتهٔ توریت کافر شدند لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبهٔ
ایشان وَاُولٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند راه گم کردگان اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی
که کسانی که کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ
پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا پری زمین زر وَلَوِ افْتَدٰى بِهِ واگرچه فدا
دهد آن همه را یعنی اگر کافری آنقدر زر دارد که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب
دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود اُولٰئِكَ آنها که کافر مرده اند لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ مر ایشان راست عذابی

مشتمل بر الم و عتاب وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نباشد مر ایشان را هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان
لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ هرگز نیابید نیکوئی و عبادتی که سبب طلب آن خیر رسید تا نیابید بهشت را حَتّٰى تُنْفِقُوا تا آنکه نفقه
کنید و صدقه دهید مِمَّا تُحِبُّونَ از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونت
درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی کردانید یا جان که او را در
راه خدای در بازید یا سر که آنرا از ذات تعلق بما سوی الله بپردازید گفته اند هر که محبوب خود را نفقه کند در دینی
خود برسد در حقیقی و هر که از سر دینی و حقیقی بگذرد بقرب حضرت حق برسد و می برد و مدت کسی نوش کرد
که دینی و حقیقی فراموش کرد بعد از نزول آیه ابو طلحه انصاری رضی الله عنه بجانب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزد من بیرحاست هر جا که خدای حکم کند وضع کن و آن باغی بود در نهایت
مرغوبی و نهایت نازکی و خوبی که حضرت گاه گاه بدان در آمدی و از آب و میوهٔ آن تناول نمودی پس در جواب ابی طلحه
گفت بخ بخ این مالیست با سود بسیار و حضرت صلی الله علیه وسلم آن باغ را میان اقربای او قسمت کرد وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه
نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی خواه اندک و خواه بسیار از نفایس اموال خود و خواه از غیر آن فَاِنَّ اللّٰهَ بِهِ
عَلِيمٌ پس خدای بدان چیز داناست و بر حسب نیات شما شما را جزا خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها
كَانَ حِلًّا بوده است حلال لِبَنِي اِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون آیه فرود آمد
فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ یعنی بشوم ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهاء
با استحلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم جهودان ازین سخن آشفته شده گفتند
اینها بر ابراهیم حرام بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب او حلال
بود اِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرد اِسْرَائِيلُ عَلٰى نَفْسِهِ یعقوب بر تن خویش و آنچنان بود که یعقوب را
مرضی طاری شده بود نذر فرمود که اگر خدای تعالی ورا شفا دهد هر طعام و شرابی که دوستتر دارد بر خود حرام
سازد حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوستتر داشتی
تقربا الی الله و وفا بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول آنها اجتناب نموده گفتند توریة
بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه فرمود نه چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر
بر خود حرام کرد مِنْ قَبْلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرٰىةُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة و اگر همچنان ایشان بر انکار اصرار
نمایند قُلْ فَاْتُوا بِالتَّوْرٰىةِ بگو بیارید توریة صحیح را فَاتْلُوهَا پس بخوانید آنرا یعنی آیهٔ تحریم این اشیا را از آن

تلاوت کنید إن کنتم صادقین اگر هستید راست‌گویان چون یهود از آوردن توریه ابا کردند افترای ایشان
بر خاص و عام روشن شد فمن افتری پس هر که افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را
در تحریم و تحلیل من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از بنی اسرائیل بوده نه از زمان خلیل فأولئک پس آن گروه
مفتریان هم الظالمون ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قل صدق الله بگو راست
گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابرهیم که دین او را
حنیفا بیان حال ابرهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن وما کان من المشرکین و نبود از شرک
آرندگان إن اول بیت بدرستی که اول خانه بر روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شده للناس برای
مردمان تا آنرا زیارت کنند للذی ببکة آن خانه ایست که در بکه واقع شده و بکه اسم بلد است همچنانچه مکه یا
اسم همان بقعه که خانه در روست از مرتضی علی علیه السلام سؤال کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که برای پرستش
خدای ساخته اند فرمود که نی پیش از آن نیز بیوت عبادت بوده اما اول خانه ایست که حق تعالی مبارک گردانید بر
مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مبارکا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر
و برکت او تا حدیست که نظر کردن در کعبه و طواف و نماز برابر با عبادت جائی که در غیر مکه واقع شود وهدی
و این خانه خداوند هدایت للعالمین مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشانرا مهتدی میسازد یا دلالت نماینده است
مسلمانانرا ببهشت فیه در این خانه یا در حرم آیات بینات نشانها روشنست یکی از آنها مقام ابرهیم
و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بوده و آن نیز آیتی است بلکه چهار آیت اول اثر آن سنگ زیر قدم ابرهیم دوم
غوص کردن قدم آنحضرت در وی تا کعبین سیم بقای آن رقم مدتی متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود
کثرت اعادی آیتی دیگر ومن دخله و هر که در آمد بدین خانه کان آمنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه
کاری که پناه بخانه آورد دست تعرض از وی کوتاه است مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج
معزز ایمنست از عقوبات و مکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفورست ابن عمر
گوید شبی در طواف خانه میگشتم و بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده ومن دخله کان آمنا داخل حرم
از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که امنا من النار جمعی که مقام ابرهیم را یک آیت دانند و من دخل حرم را آیتی
دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرده و باقی را مطوی ساخته دلالت کند بر آنکه آیات
بسیارست ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل قلوب بدان و اختصاص آن

بقبلهٔ مؤمنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام ننشیند و هر کوری طواف کند بینا شد
و هر که نظر بخانه افکند دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالیش حاضر گردند و جنیان بطواف آن
مایل باشند امثال این آیات واضحه بسیارست هرچه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست
محققان گویند نخستین خانه در ملک صورت انسان جهت منظوریت و لکن ینظر الی قلوبکم موضوع شد خانهٔ دلست و
جمیع اجزای وجود به برکت دل بحق راه یابند چه هر گاه اشعهٔ لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار
انوار انشراح از صحیفهٔ وجه او لایح گردد و بصفت تحت و لکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار [illegible]
تعین شود و درین خانه علامات روشنست که طالب بدانها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابرهیم که مقام
تسلیم باشد یکی از الفاظ شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابرهیم مقام خلتست و هر که بدین مقام درآید از
همه فتنها ایمن گردد و درآمدن بحرم صورت سبب امانست از تیغ دشمن و دخول در حریم معنی واسطهٔ ایمنی باشد از
شمشیر قطیعت دوست رباعی عاشق ترا هیچ الم از الم فراق زیادت نیست بر تیغ گر زنی باکی ندارم بجز آنم کشی طاقت یارم
ولله و مر خدایراست علی الناس بر مردمان حج البیت قصد خانهٔ کعبه من استطاع هر که توانایی دارد الیه
سبیلا بسوی بیت کعبه از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی زاد و راحله و بمذهب مالک صحت بدن و قدرت
بر مشی که زاد از آن حاصل شود و امام اعظم مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت گوید و امن طریق نیز شرطست
ومن کفر و هر که نگرود بفریضهٔ حج فان الله پس بدرستی که خدای غنی عن العالمین بی‌نیازست از همه عالمیان
قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب لم تکفرون چرا می‌پوشید یا منکر میشوید بآیات الله آیتهای خدای که در وجوب
حج فرستاده والله شهید و خدای مطلع است و گواه علی ما تعملون بدانچه شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات
ربانی قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل توریه لم تصدون چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدای که دین
اسلامست و منع میکنید من آمن کسی را که بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسرست و رفقاء
او که یهود ایشانرا بکیش خویش میخواندند تبغونها و طلب میکنید برای آن راه راست عوجا کجی و انحراف یهود
مسلمانانرا میگفتند در دین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت
او را بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق تعالی فرمود کجی میطلبید در دین اسلام وانتم شهداء
و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلامست و از وصیت ابرهیم و یعقوب علیهما السلام
دانسته اید وما الله بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید یا ایها الذین آمنوا ای آنکسا

کا ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصارست رضی الله عنهم که میگوید ان تطیعوا اگر شما فرمان برید فریقا
گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس و اصحاب اویند یردوکم باز کردانند شما را بعد
ایمانکم پس از ایمان شما کافرین نا گرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را
مرتد سازند و این شاس جهودی حقود حسود بود پیوسته عیب جویی و بدگویی مسلمانان کردی و
خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهان انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در
جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بود چون مسلمان شدند آن خصومت بود بر اتحاد مبدل
شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که همان طرح عداوت در میان آورد شخصی را فرمود تا در میان
جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بود بین القبیلتین سخنی در میان افکند و
قصیده که در ان ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد
و ابیات قصیده بسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجاء اوس بکشودند و سیاق
تحمل کرده آغاز مثبت خزرجیان کردند کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقاتله و میدان
محاربه بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کردند غبار از معرکه هیجا برانگیختند • زیکجانب کروهی نیزه دار
زدیگر سوی جمعی درنگ و تاز • درآمد و ندیچون شیر غران • بگرز و نیزه و شمشیر بران • فی الحال جبرئیل این
آیتها نازل شد و خواجه عالم صلی الله علیه وسلم بمعرکه ایشان در آمده در میان دو صف قرار گرفت و گفت
با وجود آنکه من در میان شمایم دعوی رسوم جاهلیت دارید بعد ازانکه خدای شما را باسلام گرامی ساخته
طریق دین داری فرو مگذارید بشنوید که خدای چه میفرماید پس این آیتها بر ایشان بخواند فی الحال
استغفار کنان سلاحها بینداختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند دانستند که اگر فرمان یهود برند
از ایمان بکفر باز میگردند و حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند وکیف تکفرون و چگونه کافر
میشوید وانتم تتلی و حال آنکه شما باید که خوانده میشود علیکم بر شما آیات الله قرآن وفیکم
رسوله و در میان شماست رسول او ومن یعتصم بالله و هر که چنگ زند بدین خدای یا کتاب او فقد هدی
پس بدرستی که راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
از اوس و خزرج اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزای پرستیدنست نزد اکثر
علما این آیت منسوخست چه تقوی سزاوار و چنانچه حق آن باشد هیچکس را میسر نبود پس رضا الهی باین آیت

رفع فرموده ناسخ این آیت فرستاد فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزکاری کنید باندازه که مقدور شماست
ولا تموتن و میرید الا وانتم مسلمون مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت و اقع شده اما فی الحقیقت امرست
باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرید واعتصموا و چنگ در زنید ای انصار بحبل الله بدین خدای که حبل المتین
جمیعا همه شما و بقول بعضی حبل الله ایجا قرآنست یا موافقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر میکند که مجتمع باشید
در اعتصام بذیل متابعت سید انام چه آنکه بظاهر و باطن چنگ در اتباع آنحضرت نزنند راه بمقصد اصلی
توان برد و بمطلوب حقیقی توان رسید • خطا کردی متابعت سید رسل • هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت
از هیچ روی هیچ دری ره نمیدهند • آنرا که ز آستانه او روی آن نتافت ولا تفرقوا و پراکنده مشوید
از خدمت وی واذکروا و یاد کنید نعمة الله علیکم نعمتهاء خدا را که بر شما افاضه کرده و آن
اسلامست و قرآن و هجرت پیغمبر بیلاد ایشان اذ کنتم آنرا که یاد آرید بودید شما با یکدیگر اعداء
دشمنان که پیوسته حرب میکردید فالف پس خدای پیوند داد بین قلوبکم میان دلهاء شما ببرکت
اسلام و میمنت خدمت خواجه انام فاصبحتم پس گشتید شما بنعمته اخوانا برحمت خدای برادران یکدیگر
وکنتم و بودید شما بواسطه ضلالت وجهالت علی شفا حفرة بر کناره مغاکی من النار از آتش دوزخ
یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر اجل شما در آن حال در یافتی هر آینه بدوزخ میرفتید فانقذکم پس شما را
باز رهانید خدای منها ازان حفره یا ازان آتش کذلک همچنین که بیان کرد حال شما را از تفرقه و تجمع
والفت مجدد یبین الله بیان میکند خدای و روشن میگرداند لکم آیاته برای شما دلایل وحدانیت
خود را لعلکم تهتدون تا شاید که شما ثابت مانید بر طریق هدایت ولتکن منکم و هر آینه باید که باشد از شما
امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر بخوانند مردمان را بنیکویی یعنی باسلام یا باینلاف مؤمنان با
یکدیگر و جمعی بر آنند که این داعیان مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای میخوانند ویامرون بالمعروف و بفرمایند
بنیکویی وینهون عن المنکر و باز دارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه
مخالف قرآن و حدیث و نزد محققان معروف متابعت حق است و منکر صحبت نفس واولئک و آن گروه که داعی
خیر و آمر معروف و ناهی منکرند هم المفلحون ایشان رستگارانند ولا تکونوا و مباشید ای مسلمانان
کالذین تفرقوا مانند آنانکه متفرق شدند بعد از دعوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها پدید
آمده چون عنانیه و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و مار یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر

واختلفوا و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد
سال از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود من بعد ما جاءهم البينات از پس آنکه آمده بود بدیشان
حجتها روشن در کتب ایشان واولئك و آن پراکندگان و مخالفان لهم عذاب عظيم مر ایشانراست
عذابی بزرگ يوم تبيض وجوه در آن روزی که سفید گردد رویها وتسود وجوه و سیاه گردد رویها
فاما الذين اسودت پس آنانکه شود سیاه وجوههم رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با
ایشان گویند اكفرتم بعد ايمانكم آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که پیش از ایمان به پیغمبر ما
کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که بروز میثاق بربوبیت حق اعتراف
نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استعداد سعادت ایمان گرفتار رقم شقاوت و خذلان
گشتند یا خوارج که بعد از تمسك بسنت در ورطه بدعت افتادند فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب دوزخ را
بما كنتم تكفرون بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید واما الذين ابيضت وجوههم واما آنانکه سفید شود
رویهای ایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت ففي رحمة الله پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیه
محل باسم حال و گویند رحمت روح وصالت و شهود جمال هم این سفید رویان فيها خالدون
در رحمت یا در جنت جاوید مانندگانند تلك آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آيات الله
آیتهای خداوندست در زواجر و بشایر و وعد و وعید نتلوها عليك میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو
بالحق براستی و درستی وما الله يريد و نیست خدای که خواهد ظلما بیدادی از نزد خود للعالمين
بر جن و انس یعنی ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید ولله و مر خدایراست ما في السموات آنچه در
آسمانهاست از نجوم و ملائکه وما في الارض و آنچه در زمین است از ارکان و موالید والى الله و بسوی
خدای ترجع الامور باز گردیده شود همه کارها كنتم هستید شما خير امة بهترین گروهی که از خلوتخانه
غیب اخرجت بیرون آورده شده است للناس از برای مردمان نقل آنست که بودید شما بهترین امتی
در علم سابق یا در لوح محفوظ یا کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربكم سابق تر بودید و خیریت
این امت بجهت آنست که در سلك خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم منتظم اند نظم لما دعی الله داعینا لطاعته
باکرم الرسل کنا اکرم الامم ع چون خدا پیغمبر ما را بر همه خوانده است افضل پیغمبران باشیم خیر الامم
و کمال این خیریت امت درین سه صفت که یاد میکند تأمرون بالمعروف میفرمایید بمعروف و آن چیزیست

که شرع آنرا مستحسن دارد وتنهون عن المنكر و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد
وتؤمنون بالله و میگروید از روی تحقیق بخدای و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهمه چیز
ایمان بدان لازمست چه ایمان بخدای وقتی محقق شود که بهمه چیزها که ایمان آوردن بآن آورده باشند
ولو آمن و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند اهل الكتاب علماء بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرو
آمد یعنی قرآن لكان هر آینه باشدی آن ایمان و تصدیق خيرا لهم بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار
منهم المؤمنون بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام و اصحاب او واكثرهم الفاسقون و بیشتر از ایشان بیرون
رفتگانند از دایره دین لن يضروكم بشما ضرر نتوانند رسانید الا اذى مگر اندکی رنجی که شما را
دعوت کنند یا هجائی برسالتی بندند یا اهل ایمان را بقتال تخویف میرسانند وان يقاتلوكم و اگر کارزار کنند
با شما يولوكم الادبار پشتها بر شما کنند و بهزیمت روند ثم لا ينصرون و پس از هزیمت یاری کرده نشوند
یعنی از خلق یاری نبینند و از حق مددکاری ضربت و ضع کرده شد عليهم الذلة بر جهودان علامت
خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفك نگردد و اوضح آنست که ذلت جزیه است اينما ثقفوا هر جا که یافت
شوند از ذل بیشان الا استثنا منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشانرا نهاد
میجهند بحبل من الله بعهدی از خدای که قبول جزیه است وحبل من الناس و عهدی که از مؤمنان باذن خدای
بعد از قبض جزیه وباءوا و باز گشتند یهود بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند وضربت
و زده شد یعنی موضوع گشت عليهم المسكنة بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه
بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذلك این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بانهم كانوا
بآنست که ایشان هستند از روی عناد يكفرون بآيات الله نمیگروند بقرآن و احکام توریة یا معجزات محمدی
صلی الله علیه و سلم ويقتلون الانبياء و میکشتند پیغمبرانرا بغير حق بنا سزا و اوجب دفع نفس را مثل انبیا ناحقی
اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این قبح است از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان
و گفته اند که چه قتل از آبای یهود مدینه واقع شد اما رضاء ایشان بدان مر ایشانرا در اعداد قاتلان می آرد ذلك
این کفر و قتل بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وكانوا يعتدون و بودند که تجاوز میکردند از حد خدای
آورده اند که چون عبد الله سلام و یاران او چون ثعلبه و اسید و اسعد بشرف اسلام دریافتند زبان طعن یهود
گشاده میگفتند ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیه فرستاد

لَيْسُوا و نيستند مؤمنان اهل كتاب سَوَاءً برابر كافران مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل كتاب گروهى اند قَائِمَةٌ
ايستاده بر دين اسلام يا قايم بحدود الهى و گفته اند مستقيم بر قول راست و عمل خالص و دين درست و اين گروه
ابن سلام و اصحاب او بودند يا چهل تن از نجران و سى و دو تن از حبشه و هشت كس از روم كه بعيسى عليه السلم
ايمان داشتند بمحمد نيز ايمان آوردند و احكام شريعت و قرآن تعليم گرفتند يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ ميخوانند قرآن را
آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعات شب و گفته اند ميان مغرب و عشا وَهُمْ يَسْجُدُونَ و ايشان سجده تلاوت ميكنند
يا نماز ميگذارند در آن ساعت و اشهر نماز عشاست كه مخصوص بدين امة شد حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم
تاخير عشا فرموده بود و مردمان منتظر نماز بودند بيرون آمد و گفت بدانيد كه از اهل اديان هيچ طايفه در اين وقت
خدا را ياد نكنند غير از شما يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ صفت امة قايمه ميكند يعنى كه ايمان حقيقى مى آورند بخداى
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قيامت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و ميفرمايند خلق را بتصديق محمد يا بهمه مامورات شرع
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهى ميكنند از تكذيب پيغمبر يا از تمام منهيات وَيُسَارِعُونَ و مى شتابند فِي الْخَيْرَاتِ
در ارتكاب خيرات و اشتغال بر بريات وَأُولَئِكَ و آن گروه يعنى امة قايمه موصوف بدين صفات كه مذكور شد
مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شايستگان و پسنديدگان اند وَمَا يَفْعَلُوا و آنچه ميكنند مِنْ خَيْرٍ از نيكى فَلَنْ
يُكْفَرُوهُ پس هر آينه سپاس نا داشته نخواهيد شد يعنى نقصان بثواب اعمال شما نخواهد رسيد نقص ثواب را
كفران گفته چنانچه توفيه ثواب را شكر ميگويند في قوله تعالى وكان سعيكم مشكورا يحتمل در هر دو كلمه
بر يا خوانند يعنى آنچه ميكنند امة قايمه از خيرات كردار ايشان ساز عند و عمل ايشان ضايع نخواهد شد
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خداى داناست بِالْمُتَّقِينَ باحوال پرهيزكاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانكه كافر شدند بقرآن
و محمد صلى الله عليه وسلم و آن كعب بن الاشرف و اصحاب او بودند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ باز ندارد از ايشان أَمْوَالُهُمْ
مالها ايشان كه برشوت ميدهند علما خود را يا آنچه رشوت ميگيرند از اراذل قوم خود وَلَا أَوْلَادُهُمْ
و نه فرزندان ايشان كه باعانت و امداد ايشان مستظهرند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خداى چيزى را
وَأُولَئِكَ و آن گروه كفار أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ايشان اند در
آتش جاويد مانندگان مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ مثل آنچه نفقه ميكنند جهودان بر علما خود يا ابو سفيان و
اصحاب در حرب احد خرج لشكر كفار مينمايند يا اخراجات مشركان در عيدها بتان خود يا نفقه
منافقان بريا و سمعه فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در اين زندگانى دنيا كَمَثَلِ رِيحٍ مانند باديست كه باشد

فِيهَا صِرٌّ در آن باد سرما يعنى سخت أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسيد بكشت زار قومى كه بشرك و معاصى ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
ستم كرده اند بر نفسها خود يا حق نداده اند فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاك و نابود كرد آن باد سرد كشت ايشان را
وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نكرد خداى بر زارعان بنابود شدن مزروعات ايشان وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ و ليكن
ايشان هستند كه بر نفسها خود يَظْلِمُونَ ستم ميكنند بارتكاب عملى كه بدان مستحق عقوبت ميشوند صاحب
كشاف گفته كه حق سبحانه تشبيه كرد آن مالها را كه نفقه ميكردند بتوقع در عدم انتفاع بدان بكشت و از
ثمر مزروعه كه منفعتى از آن بكسى نرسد و گفته اند مثل انفاق نا پسنديده ايشان در اهلاك ايشان چون مثل
ريح مهلكه است در اهلاك حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گروندگان لَا تَتَّخِذُوا مگيريد فرا بِطَانَةً دوست خاصه
مِنْ دُونِكُمْ از دون مؤمنان كه ابنا جنس شما اند جمعى از صحابه با منافقان دوستى داشتند يا با جهود عهد
موالات بسته بسبب نسبت قرابت يا حق رضاع يا بر سبيل رسم صداقت قرونيكه داشتند حق تعالى نهى كرد مؤمنان را
از همنشينى ايشان كه بكار هر كه آشنا نشود لَا يَأْلُونَكُمْ ايشان تقصير نكنند در باره شما خَبَالًا از روى
تباهى وَدُّوا دوست دارند مَا عَنِتُّمْ اگر شما باشيد در آن از رنج و مشقت قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقيق آشكارا
شده است دشمنى يعنى علامت عداوت مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنها ايشان يعنى از سخنى كه بر دهن ايشان ميگذرد
جهود پيوسته در تجسس عيوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نيز نسبت بحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم سخنان
فتنه انگيز ميگفتند وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ و آنچه پنهان ميدارد دلها ايشان از عداوت و نقصان أَكْبَرُ
بزرگترست و بيشترست از آنچه بر زبان مى رانند قَدْ بَيَّنَّا هر آينه ما بيان كرديم لَكُمُ الْآيَاتِ براى شما
آيتها در لزوم موالات آشنايان و معادات بيگانگان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستيد شما كه از روى انصاف
تَعْقِلُونَ تعقل كنيد و دريابيد مواقع نفع كه دوستان جانى اند و مكامن ضرر كه دشمنان نهانى اند هَا تنبيه
بر خطاى ايشان كه با اغيار رسم دوستى ميورزند أَنْتُمْ تعبيرست أُولَاءِ تحقير و معنى آنكه آگاه باشيد شما ايد
آن خطاكاران كه با اجنبى كاران طرح دوستى انداختيد پس بيان خطا ميكند برين وجه كه تُحِبُّونَهُمْ شما دوست
ميداريد ايشان را و ميخواهيد كه بهترين چيزى برسد كه اسلام است وَلَا يُحِبُّونَكُمْ و ايشان دوست نميدارند
شما را و ميخواهند شما را بدترين چيزى كه كفرست وَتُؤْمِنُونَ و شما ايمان داريد بِالْكِتَابِ كُلِّهِ بهمه كتابها
الهى و ايشان بعضى را منكرند وَإِذَا لَقُوكُمْ و هر گاه بشما رسيدند قَالُوا آمَنَّا گفتند ما نيز ايمان آورده ايم
مثل شما وَإِذَا خَلَوْا و چون با يكديگر خلوت كنند عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ ميخايند و ميگزند بر دشمنى شما سر انگشتان

من الغیظ از غایت خشم و کینه قل بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم مر ایشان را که شما موتوا بغیظکم بمیرید بخشم
خود مراد توبیخ است و حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید میکند برانید تا بوقت مرگ
ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بذات الصدور بدان نیتها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها که در
سینهاء شماست بعضی بر آنند که این کلام دعاء علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را فرمود که بهلاک ایشان دعا
کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشک که دارید بمیرید نظم
بمیر ای آنچه پیوسته غمگین ت که جز مرگت نخواهد داد تسکین ان تمسسکم حسنة اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی
چنانچه در حرب بدر بود تسؤهم دلتنگ کرداند ایشان را و بدحال شوند وان تصبکم سیئة و اگر بشما رسد تنگی
و بلائی چنانچه در حرب احد واقع شد یفرحوا بها خوشدل و فرحناک شوند و این علامت کمال عداوت که بغم
کسی شادمان و بشادی کسی غمناک گردد وان تصبروا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفاء یهود یا کید منافقان
یا آزار کفار وتتقوا و بپرهیزید از مخالطه اعدا لا یضرکم شما را زیان نکند کیدهم شیئا مکر و حیله
ایشان هیچ چیز ان الله بدرستی که خدای بما یعملون بدانچه میکنید از صبر و تقوی محیط دریابنده
و احاطه کننده بعلم واذ غدوت و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون بامداد بیرون شدی من اهلک از نزد
عائشه بقول بعضی آنروز احزاب بود و اصح و اشهر آنست بعد از احد هفتم شوال سنه ثلث من الهجره بوده
آورده اند که ابو سفیان لشکری از احیاء عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت و با سه هزار سوار و
پیاده که هفتصد زره و دویست اسب با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بخواست
که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله کند جمع کثیر از اصحاب که در حرب بدر حاضر نبوده بودند در باب
خروج مبالغه کردند و حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرموده در اثنای طریق عبدالله
ابی با سیصد منافق پشت بر لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم با هفتصد کس در برابر دشمن صف
کشید و کوه احد را در قفا و جبین را برابر گذاشته روی بجانب مدینه آورد و عبدالله جبیر را رضی الله عنه
با پنجاه مرد تیر انداز بر رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه
بسیار نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر همایون اقدام کرد و این آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از
منزل خود بیرون آمدی تبوئ المؤمنین میساختی و مهیا میکردی جهة مؤمنان مقاعد جایهاء
ایستادن للقتال برای کارزار و آنچنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره بمقداد

اسود داد و قلب را بحمزه سپرد و علم را بعلی رضی الله عنه خود تعیین فرمود والله سمیع و خدای شنواست قولهای
شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میگفتید علیم داناست بنیتهاء شما و بعلم قدیم خود
بعد اذ همت چون قصد کردند طائفتان منکم دو گروه از شما که سلمانید بنو حارثه از اوس و بنو سلمه
از خزرج ان تفشلا آنکه بددلی کنند و بازگردند بوقتی که ابن ابی باز میگشت والله و او حالت یعنی
چگونه بگریزند و بازگردند و حال آنکه خدای ولیهما یاری دهنده این دو گروه بود وعلی الله و بر خدای
نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد ولقد نصرکم الله و بدرستی
که خدای نصرت داد شما را ببدر بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهیست منسوب ببدر بن کلده وانتم
اذلة و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک میدیدند ایشان از حرب شما حسابی نداشتند
فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید لعلکم تشکرون
شاید که تقوی یابید و شکر گوئید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد و پس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبری
دهد و میگوید یاد کن اذ تقول چون گفتی تو للمؤمنین مر آن گروه را که از وقتی که در مانده بودند الن
یکفیکم آیا کفایت نمیکند و بسنده نیست ان یمدکم آنکه مددکاری کند پروردگار شما شما را
بثلثة آلاف بسه هزار سوار من الملائکة از فرشتگان منزلین فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی
بر آنند که وعده مؤمنان این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید بلی ایجاب
بعد از نفی یعنی مدد کاری نماید ان تصبروا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وتتقوا و بپرهیزید از مخالفت
قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم که در باب حرب گوید و اشهر و اصح آنست که صد در رسول روز بدر بدعا از حق سبحانه مدد
طلبید و خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس از آن سه هزار رسید و آخر پنج هزار چنانچه فرمود
ویاتوکم و بیایند بشما دشمنان شما من فورهم از خشمناکی که ایشان راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ
نکنند هذا یمددکم اینست که مددکاری کند شما را ربکم آفریدگار شما بخمسة آلاف به پنج هزار سوار
من الملائکة از فرشتگان مسومین نشان کنندگان مر اسبان خود را و این عادتی مستمر است میان مبارزان
که روز حرب علامتی بر خود یا مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و از ناب
اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید طرها آن میان دو کتف فرو گذاشته وما
جعله الله و نگردانید خدای آن امداد یا انزال را یا آن عدد را الا بشری لکم مگر مژدگانی مر شما را بپیروزی

[illegible] فتح

فتح وَلِتَطْمَئِنَّ و برای آن تا بیارامد قُلُوبُكُمْ بِهِ دلهای شما بوعده نصرت وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری
دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَكِيمِ یعنی در حرب
بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست کرداند طَرَفًا گروهی بزرگان مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند
یا درهم شکند رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته
و هفتاد تن اسیر شدند أَوْ يَكْبِتَهُمْ یا آنکه خوار و نکونسار گرداند ایشان را فَيَنْقَلِبُوا پس باز گردند
و بهزیمت شوند خَائِبِينَ در حالتی که بی بهرگان و نا امیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب احد
برای آن فرمود تا اصحاب جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی از این دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمت و برای شکر
باید کرد و دیگری محتوی بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصه حرب احد اجمالا بر این وجه بود که بعد از
تسویه صفین بجانبین قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شد و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند
و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند و جماعتی تیراندازان که محافظت رخنه کوه
تعلق بایشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبالغه فرموده بود که اگر غالب یا مغلوب شویم شما از این موضع
بجایی دیگر مروید ایشان را میل تاراج غنایم روی بلشکرگاه آوردند چندانکه عبدالله جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت
رسالت پناهی ایشان را آگاهی داد بجایی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمی رسید با وی توقف کردند و
باقی بجز امیر خود التفات ننموده متوجه اخذ غنیمت شدند شآمت مخالفت فرمان نبوی در لشکر
اسلام رسید و خالد ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنه کوه را از تیراندازان و
محافظان خالی دیدند با جماعتی از کفار بر سر عبدالله جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آوردند و از عقب
لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسید باز گشتند و
اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه رضی الله عنه با بعضی
از اصحاب شربت شهادت چشیده و برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی در ملازمت حضرت رسالت علیه الصلوة
والسلام ع جان بکف و از بر میان بستند القصه بهم بدان انجامید که سنگ بدگهران در شاهوار در
درج لعل آبدار رسید و غبار آزرده شد ۝ بر لعلش که سیل رخشنده ۝ سنگ را رنگ لعل بخشنده
چون بسیلش رفیق سنگ آمد ۝ سنگ در دم عقیق رنگ آمد ۝ و حضرت در میان کشتگان افتاد و
بعد از جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت و کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت

عم خود حمزه و مثله کردن او و با بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که بر نفرین بر جهد
حال اهل ضلال انکند از درگاه کبریا و جلال این آیه نزول اجلال یافته که لَيْسَ لَكَ نیست ترا مِنَ
الْأَمْرِ از این کار که نفرین کنی بر ایشان شَيْءٌ چیزی یعنی بتمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست
أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ گفته اند او بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشان را
و قولی آنست که او برای عطف باشد و یتوب معطوف بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را
بکارزار تا چیزی یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام
یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند أَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند
فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن وَلِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست يَغْفِرُ
لِمَنْ يَشَاءُ بیامرزد مر کرا خواهد وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای
آمرزنده است دوستان خود را مهربانست بر بندگان خود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا
تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید مال ربوا را أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً افزوده بر تو و گفته اند اضعاف در عدد راه است
و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود بربای داد تا وقتی معین آنکه در اجل در ربوای افزودی تا بدین
متبوعی همه مال مدیون مستغرق می شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را
بآتش الَّتِي آن آتشی که أُعِدَّتْ آماده کرده شده است لِلْكَافِرِينَ مر کافران و غیر ایشان را بالذات
از برای کفارست و بالعرض برای عاصیان تباه کار و یا کافر را تعذیب و مؤمن را تادیب وَأَطِيعُوا اللَّهَ
و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ و طاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
باشد که شما رحمت کرده شوید و در بعذاب نیفتید وَسَارِعُوا و بشتابید إِلَى مَغْفِرَةٍ بآنچیزی که سبب
آمرزش باشد شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما آنانکه لازم در مقام ملازمت جهت تشویق بندگان نسبت بجانب
مغفرت و آنکه کلمه شهادتست یا ادای فرایض یا تکبیر اولی که بجماعت دریابند یا صف اول یا جماعت یا اخلاص یا هجرت
قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام خود اینست چه آیه در خلال قصه احد
نازل شده عاشقان که بمیدان مسارعت بقدم کلیت بلکه بقدم دل است ۝ این راه بپای تن بپایان نرسد

تا جان نزنم قدم بجانان نرسد ※ در بحر الحقایق آورده که بشتابید دین را بقدم تقوی که تزکیه نفس است از
اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محالست ※ بگذار ره هوا و پستی
رو کن سوی خدا و رستی ※ وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را ببهشتی که اندازهٔ عظمت عَرْضُهَا
السَّمٰوٰتُ پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها وَالْأَرْضُ و زمینها صفت عرض بهشت کرد چه تا انکه
وصف طول آن در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر فرموده که اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازد بحیثیتی که
هر یک از این طبقات سطحی باشد مولف از اجزای لا یتجزی و متصل کرد این طبقات را با یکدیگر تا همه طبق واحد
شوند عرض بهشت باین مقدار تواند بود أُعِدَّتْ آماده شده است چنین بهشتی لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران
از شرک الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند فِي السَّرَّاءِ در آسانی وَالضَّرَّاءِ و در سختی مراد همه احوالست
چه انسان هیچ وقت خالی از سختی یا آسانی نیست یعنی بهر حال نفقه میکنند و گفته اند که منفق اند در توانگری
و درویشی یا صحت و مرض یا گرانی و ارزانی وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده
که کسی امام اعظم را رحمه الله طپانچه زد امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه ترا
خلیفه را نزد شکایت کنم اما نکنم و میتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله بنالم ولی ننالم و میترسم که
بقیامت کمر خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و این نیز نکنم و اگر فردا مرا رستگاری باشد شفاعت من
ترا با خود برم
در پذیرند قدم در بهشت ننهم ※ مردی که نه مرکز بزور دست و پر دلی ※ باخشم اگر برآیی دانم که کاملی
وَالْعَافِينَ و عفو کنندگانند عَنِ النَّاسِ از بندگان و در گذرندگان از کسی که بر ایشان ستم کرده با
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران و بهترین اقسام احسان آنست که نیکویی کند بجای جمعی که
با ایشان بدی کرده باشند و در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر
خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم بمجلس در آمد و از غایت دهشت پایش بحاشیه در آمد و
کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و آش آن بر رخسار مبارکش فرو ریخت امام حسین رضی الله عنه از روی
تادیب نه از روی تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ امام فرمود که
خشم فرو خوردم خادم گفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ گفت رضی الله عنه عفو کردم خادم تتمه آیه برخواند
که وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ حسین جواب داد که ترا از مال خودت آزاد کردم ※ بدی را مکافات کردن بدی
بر اهل صورت بود و مردی ※ بمعنی کسانی که پی برده اند ※ بدی دیده و نیکویی کرده اند ※ وَالَّذِينَ

معطوف بر الَّذِينَ يُنْفِقُونَ مضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و
احسان موصوف اند دوم تایب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
چون بکنند کاری ناشایست أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و نزد بعضی
فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر است دوم صغایر و بقول جمعی فاحشه و ظلم
خطا عمدیست یا زنا و آنچه مادون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل [illegible]
بعد از آن فاحشه و ظلم ذَكَرُوا اللَّهَ یاد کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را با بنده که چرا چنین کردی [illegible]
شوند و وعده مغفرت را که با استغفار باز بسته است فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند لِذُنُوبِهِمْ برای
گناهان خود وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد
جرایم بندگان را إِلَّا اللَّهُ مگر خدای وَلَمْ يُصِرُّوا و اصرار نکردند بعد از استغفار عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه
از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر باره آن بفعل نرفتند وَهُمْ و ایشان که اصرار نکنند يَعْلَمُونَ میدانند
که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم تر است نزول این آیه در شان نبهان تمار بود که زنی خواجه حسن بجهت خریدن
خرما نزد وی آمد و نبهان را دل بوی کشش کرد و بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه برده در کنارش کشید و بعد
از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشاد که اتق الله از خدای بترس و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده مکن دل نبهان
خوف الهی دریافت و پشیمان شد فی الحال بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شتافت و صورت حال بعرض
حضرت صلی الله علیه و سلم رسانیده فرمود که من در میان شما و شما چنین کارها میکنید حق سبحانه برای تاکید
استیعاب تمامیان این آیه فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرو آمده با حلیلهٔ [illegible] انصاری
که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده بناء بتوبه و استغفار آوردند أُولَٰئِكَ آن گروه متقیان که
نعت بدو قسم بودند جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ آمرزشی است از پروردگار ایشان وَ
جَنَّاتٌ تَجْرِي و بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا
جاوید باشندگان اندر آن وَنِعْمَ و نیکو مزدیست أَجْرُ الْعَامِلِينَ مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت
قَدْ خَلَتْ بدرستی که گذشته بود مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما سُنَنٌ واقعها میان جهانیان از نعم و شدائد
و راحت و محنت و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنن مراد است و سنن
شرایع باشد یعنی امتان بوده اند با انواع دینها بجهت تکذیب پیغمبران هلاک شده اند فَسِيرُوا

فِي الْأَرْضِ پس بگردید و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط فَانْظُرُوا پس
بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی كَيْفَ كَانَ چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب
کنندگان هَٰذَا این کلام که در قصه احد عبره گذشت یا این شرح که از ایام گذشته و وقایع روزگار
دادیم بَيَانٌ بیان هویدا یعنی حجت است لِلنَّاسِ برای عامه مردمان وَهُدًى و زیادتی بصیرت
وَمَوْعِظَةٌ و پندی مشتمل بر زجر و ترغیب لِلْمُتَّقِينَ خاصه پرهیزکاران را وَلَا تَهِنُوا او سست مشوید
ضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم صلی الله علیه وسلم بر شعب در آمد ابوسفیان علم تجاوز بر تیغ
کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید حضرت عزت تسلیه ایشان را
آیت فرستاد که سست مگردید وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهناک مباشید از جراحات و مصیبات و از فوت غنایم
وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه برترانید از ایشان بحسب مکان یا از روی مجاز بر سر ایشان بیشی و از ایشان پیشی
دارید یعنی درجات بزرگ یا برتری شما آنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام
شما درجات عالیه خواهد بود و آن ایشان در درکات الاسفل و حقیقت آنست که این بشارت بوده مؤمنان را بعلو
و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده
وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اگر بشما رسید جراحتی و زخمی فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ پس بدرستی
که رسید است گروه کفار را در روز بدر قَرْحٌ زخمی مِثْلُهُ مثل قرح و زخم شما وَتِلْكَ الْأَيَّامُ
و این روزها که مدار دولتها برآنست نُدَاوِلُهَا میگردانیم آنرا بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان روزی بدولت
و عشرت کنند و روزی بنکبت و عسرت ع فیوم علینا و یوم لنا و این مداولت برای آنست تا پند گیرند
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و برای آنکه ببیند خدای یعنی بدانند اولیا و او الَّذِينَ آمَنُوا صبر آنانرا که بعد گرویده اند
وَيَتَّخِذَ و برای آنکه فراگیرد مِنْكُمْ شُهَدَاءَ از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کلم
جان نثار کرده و کره روی بکرین آورده وَاللَّهُ و خدای لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را
که مشرکانند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ و فایده دیگر در مداولت آنست که پاک گرداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا مؤمنان را
از گناه بجهت بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ و دیگر آنکه در نقصان افکند
یعنی هلاک سازد کافرانرا أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آیید به بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ
و نبیند خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ آنان را که جهاد کرده اند از شما وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ و ندید

شکیبائی بر فرمان رسول یا صابر انید بر هجوم مصایب و وقوع نوایب ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده و جراحت
شاهد نتوان رسید ؎ ببلی که رستم خار تحمل نکند ٭ بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند وَلَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستی که
شما بودید که از روی اشتیاق لقای الهی تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو می بردید مرگ را یعنی شهادت را مِنْ قَبْلِ
أَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنکه شاهد کنید اسباب آنرا که حرب است فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقیق بدیدید آنچه می طلبیدید
از معاینه کفار وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنکه شما می نگریستید بآن و برادران شما که مقتول می شدند یا نظر می کردید
در پیغمبر صلی الله علیه وسلم و او را تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلام علیه زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدای ألا إن محمدا قد قتل در میان خاص و عام
افکند قومی از ضعفاء اهل اسلام خواستند که رجوع بعبدالله ابی نموده التماس کنند که از ابوسفیان برای ایشان
خط امان بستاند و قومی دیگر بگریختند و بعد از آن آنحضرت نشانه امان اظهار کرد که چرا فرار برقرار اختیار کردید
و پشت بر میدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده
شد و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشان را آیت فرستاد که وَمَا مُحَمَّدٌ نیست محمد و نبود او
إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پیش من قَدْ خَلَتْ بدرستی که بگذشته اند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی
فرستادگان أَفَإِنْ مَاتَ آیا اگر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ یا کشته گردد انْقَلَبْتُمْ باز میگردید شما
عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ
و هر که برگردد و پس باز رود بارتداد یا ترک جهاد کند فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس زیان نرساند بان برگشتن بخدای
خدای را شَيْئًا چیزی که مردود [illegible] نعم و منافع بر وی روانست وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که جزا دهد خدای
الشَّاكِرِينَ مر سپاس دارندگان را وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد نفسی هیچ نفسی را أَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بمشیت خدای و فرمان او و نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا
نوشتنی زمان او پیدا کرده شد که نه پیش از آن میرد و نه دیر نکند و در این آیت تحریض مسلمانانست بر جهاد و
دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر است هر آینه دلیر
خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد بجهادی که میکند ثَوَابَ
الدُّنْيَا پاداش این جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد بعمل
خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ جزای آن جهانی نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را آنچه خواهد آرزو برد در بهشت وَسَنَجْزِي

الشاکرین مدد باشد که ما پاداش دهیم شکر گویندگان را بر نعمت جهاد وکاین من نبی وچند از پیغمبران یعنی
بسیار پیغمبر که در راه حق قاتل کارزار کرد معه ربیون کثیر وبا او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهیست
که کم از ده هزار نباشد ودر عین المعانی گوید هزار با ربی بمعنی ربانیست یعنی فقها وعلما وحکما واتقیا با پیغمبر
خود بودند فما وهنوا پس سستی ننمودند این پیغمبران واصحاب ایشان لما اصابهم بآنچه بدیشان
رسید از محنتها فی سبیل الله در جهاد با کفار وما ضعفوا وضعیف نگشتند از بسیاری حرب وما استکانوا
و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست وآنها که التجا با ابن ابی کرده واز ابو سفیان خط امان طلبیدند
والله یحب الصابرین و خدای دوست میدارد صبر کنندگان بر جهاد وما کان قولهم نبود قول پیغمبران بعد
از قتل نبی ایشان اگر واقع شد الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز ذنوبنا
گناهان ما را که سبب منع نصرت وقتل صاحب دعوت ما بود واسرافنا ودرگذار از حد درگذشتن ما را
فی امرنا در کار ما وثبت اقدامنا واستوار بدار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین وانصرنا
ویاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان فآتاهم الله پس بداد خدای ایشان را ببرکت دعا
واستغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثواب الدنیا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمن ویافتن غنایم و
حسن ثواب الآخرة و دیگر عطا کرد ایشان را نیکویی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا ولقا والله یحب
المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را یعنی صابران را و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است
از هر دو و توجه بآفریدگار هر دو ع من فارغم از هر دو ومرا وصل تو بس یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان
ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید مر کافران را در شان جمعیت که از ابو سفیان طلب امان میکردند ودر
کشاف آورده که منافقان مؤمنان را گفتند این زمان پیغمبر کشته شد ورایت دولت کفار استعلا یافت شما
دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اگر بفرمان منافقان کار کنید یردوکم باز گردانند
شما را علی اعقابکم بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند فتنقلبوا پس بازگردید شما خاسرین زیان
زدگان در هر دو سرای پس فرمان دشمنان مبرید بل الله بلکه بدانید که خدای مولاکم یار و دوست دار
دهنده شماست پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر مجویید وهو خیر الناصرین و خدای بهترین
یاری کنندگانست سنلقی زود باشد که در افکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای کافران الرعب
ترس وبیم را خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر وغلبه بی جهتی ترک قتال کردند

باز گشتند والقاء رعب در دلها ایشان بچه سبب بود بما اشرکوا بآنکه ایشان شریک آوردند بالله
بخدای وانباز گرفتند آنچیزی را که نفرستاده است خدای به باشراک آن سلطانا حجتی و برهانی یا آیاتی
عذری بودی غرض نفی حجت است چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی وماویهم النار وجای ایشان آتش دوزخ است
وبئس مثوی الظالمین وبد آرامگاهیست ستمکاران را دوزخ ولقد صدقکم الله وهر آینه راست کرد خدای
وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب
شدند ودر صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که خدای تعالی در هیچ موطن پیغمبر خود را این نصرت
نکرد که در حرب احد جمعی بر این سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای میگویم که فرموده که
وعده نصرت من با شما راست شد اذ تحسونهم آنهنگام که میکشتید کافران را از روی شتاب باذنه
بخواست خدای یا بحکم یا بمعونت او در اول بعد ظفر شما را بود حتی اذا فشلتم تا آنگاه که شما بد دل شدید
وتنازعتم فی الامر و مخالفت کردید در کار حرب وعصیتم و عاصی شدید در امر خود عبد الله جبیر و ترک
مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت من بعد ما اریکم پس از آنکه نمود شما را ما تحبون آنچه شما دوست
میداشتید از نصرت و غنیمت منکم از شما من یرید الدنیا کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند
آن طایفه بودند که پای از حد امر بیرون کرده بیرون نهادند بر غارت واخذ غنیمت اقبال نمودند ومنکم
واز شما هست من یرید الآخرة آنکس که خواهد خواستاری آخرت وسعادت شهادت واین گروه عبد الله بودند
که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثم صرفکم پس شما را بازداشت خدای
دعوی شما را بگردانید عنهم از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لیبتلیکم تا بیازماید شما را یعنی
معامله آزمایندگان کند یا عیار صبر شما بر محک یقین آشکارا کرد ولقد عفا عنکم وبدرستی که عفو کرد
ودرگذرانید از شما که بسوء مخالفت شما را نکشت ومستاصل نکردانید والله ذو فضل و خدای
خداوند فضل ورحمت است علی المؤمنین بر گروندگان از جمله فضل او آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد آنهنگام که
دور می شدید در هزیمت یا بالا کوه میگریختید ولا تلوون ومیل نمیکردید بالتفات نمیکردید علی احد
بر هیچ یک از مردمان یا التفات نکرده نیستید بکسی که آن رسول است صلی الله علیه وسلم والرسول یدعوکم وپیغمبر شما را میخواند
فی اخراکم در عقب شما ومیگفت الی عباد الله الی عباد الله فانی رسول الله وشما اجابت نمیکردید فاثابکم
پس مکافات کرد خدای شما را غما بغم غمی بعد از غمی یا غم خبر قتل پیغمبر وغمی دیگر شهادت وجراحت یعنی

از صحابه با یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شمارا تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید و دیگر لکیلا
تحزنوا تا اندوهگین نگردید علی ما فاتکم بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت ولا ما اصابکم
ونه اندوه خورید بر آنچه بشما رسیده از قتل و جرح و هزیمت والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بآنچه
شما میکنید ثم انزل علیکم پس فرستاد خدای بر شما من بعد الغم از پس اندوه و ملال امنة ایمنی و آرامی
و آن چه بود نعاسا خوابی سبک یغشی می پوشید یعنی در می پیچید آن خواب طائفة منکم گروهی را از
شما که مومنان حقیقی بودند و در تبیان میگوید که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی
طلحه و سعد ابی وقاص را از مهاجران و حارث بن صمه و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل
کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین و فایده نعاس محو قوت ایشان بوده و دفع کلال از ایشان وطائفة
و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستی که در غم افکنده بود
ایشانرا انفسهم نفسهای ایشان یظنون بالله گمان می بردند بخدای غیر الحق ظنی نا روا ظن
الجاهلیة گمانی که اهل جاهلیة را می بود که مهم محمد صلی الله علیه وسلم با تمام نخواهد رسید یقولون
میگویند هل لنا آیا هست مارا سبیل انکار یعنی مارا نیست من الامر از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود
من شیء هیچ یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد و گفته اند که ابن ابی الکفته قول بنی
الخزرج را در جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی مارا در کار ایشان هیچ اختیاری نیست که گفتیم از مدینه بیرون
مروید سخن ما قبول نکردند قل ان الامر کله بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت لله مر خدایراست و
بفرمان اوست یخفون نهان میسازند منافقان فی انفسهم در نفسهای خویش از شکوک و شبهات ما لا
یبدون لک آنچه آشکارا نمیتوانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و دفع مجازات
افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان یقولون میگویند در خلوت با یکدیگر لو کان لنا اگر بودی مارا
من الامر شیء از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی ما قتلنا ها هنا اینجا کشته
نمیشدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قل لو کنتم بگو اگر می بودید ای منافقان
فی بیوتکم در خانهای خود و نمیخواستید که با ما بیرون آیید لبرز الذین هر آینه بیرون آمدندی از میان
شما آنانکه در ازل کتب علیهم القتل نوشته شده است بر ایشان کشته شدن الی مضاجعهم بسوی کشتنگاه
خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مومنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است

بیرون می آمدند بمعارک حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از چنان غمی و المی که
داشتید ایمنی و آرامی بشما فرستاد تا بوعده او واثق باشید ولیبتلی الله و برای آنکه ظاهر کرداند خدای
ما فی صدورکم آنچه در سینهای شماست از اندیشها ولیمحص و دیگر تا پاک و خالص سازد ما فی قلوبکم
آنچه در دلهای دارید از نیتها و عزیمتها والله علیم و خدای داناست بذات الصدور بآنچه در سینها
باشد از سرایر و خفیات ان الذین تولوا هر آینه آنکسانی که روی بگردانیدند منکم از شما بهزیمت
رفتند یوم التقی الجمعان آنروز که روی بروی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب
احد انما استزلهم الشیطان جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی
بردند ببعض ما کسبوا بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلوات الله وسلامه علیه
ولقد عفا الله و بدرستی که خدای در گذرانید عنهم از ایشان این کار را بجهت توبه و اعتذار ایشان
ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگارست حلیم بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار یا ایها
الذین امنوا ای گروه گرویدگان لا تکونوا مباشید کالذین کفروا مانند آنکسانی که کافر شدند
یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی اذا ضربوا
فی الارض چون برفتند در زمین برای تجارت و بمردندی او کانوا غزی یا بودندی غازیان
و جهاد کنندگان و کشته شدندی لو کانوا عندنا اگر بودندی نزدیک ما و بسفر و غزو نرفتندی ما
ماتوا نمردندی در آن سفر وما قتلوا و کشته نگشتندی در آن حرب پس شما ای مومنان مخالفت ایشان
کنید در این قول لیجعل الله تا گرداند خدای ذلک آن مخالفت شمارا یا گمان ایشانرا که اگر با ما بودندی
کشته نشدندی حسرة فی قلوبهم دریغی و اندوهی در دلهای ایشان والله یحیی و خدای زنده میسازد
حسنه تیر ویمیت و می میراند نه سفر و حرب والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از کارهای نیک
از صبر و ثبات بصیر بیناست ولئن قتلتم و بخدای که اگر شما کشته شوید فی سبیل الله
در جهاد او متم یا بمیرید در خشنودی خدای بفراش لمغفرة من الله هر آینه آمرزشی از خدای ورحمة
و بخششی از او خیر مما یجمعون بهترست از آنچه جمع میکنند از مال دنیا حفظ بغنیمت خوانند یعنی آمرزش
و بخشایش حق بجهاد شما را بهترست از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور ولئن متم و اگر بمیرید یعنی بر بستر
با خشنودی حق او قتلتم یا کشته شوید در کارزار لالی الله هر آینه بسوی خدا که معبود شماست

تحشرون حشر کرده شوید عرفا گفته اند که اگر راه دریابید شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید
کردید بتیغ ریاضت در طریق طلب لقا پس شما را حشر با آنکس خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده اید نظم
ازو اینجا گفته اند اذا کان المصیر الی الله طاب المسیر الی الله ❁ کر برک رسید چرا هراسم ❁ کان راه بستی شناسم
سر کان بره تو پای مالیست ❁ شایسته افسر وصالست فبما رحمة من الله پس بخشایشی که تراد رسید از حضرت
حق سبحانه لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان احد نزلت الآیة در آن وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نفرموده بلکه مراسم دلجویی و لوازم خوشخویی نسبت آن جماعت
رعایت نمود حق سبحانه فرماید که نرم خویی و نیکخویی تو برحمت من بود و لو کنت فظا و اگر بودی تو درشت
خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل نامهربان لانفضوا هر آینه اصحاب تو پراکنده
شدندی من حولک از نزدیک تو با تو بنیاد امید بندی فاعف عنهم پس در گذار از ایشان اهمالی را که
در ادای حقوق تو ورزیدند و استغفر لهم و طلب آمرزش کن از برای ایشان و شاورهم فی الامر و مشاورت
نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در ان حکم جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده با مور
محاربه و مقاتله با کفار فاذا عزمت چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فتوکل علی الله پس توکل بر خدا
کن نه بر مشاورت ان الله بدرستی که خدای یحب المتوکلین دوست میدارد توکل کنندگان را نه توکل حقیقی
کسی است که از غیر حق نترسد و جز بدو امید وار نباشد ان ینصرکم الله اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه
در حرب بدر واقع شد فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کننده بر شما و ان یخذلکم و اگر فرو گذارد شما را چنانچه
در جنگ احد وقوع یافت فمن ذا الذی پس کیست آنکه ینصرکم یاری دهد شما را من بعده از پس فرو
گذاشتن او و علی الله و بر کرم خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند باور دارندگان و ما کان
و نباشد و سزا نبود لنبی مر پیغمبری را ان یغل آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از اصحاب از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم درخواست مینمودند که ما را از غنیمت که می افتد زیادت از حصه ضعفا چیزی بده این آیه آمد
که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم لایق نیست و کیفیت غنایم بیکلیمی یا نطیف سخن رنگ کم شد جمعی سکلیبان انزوی
نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق صلوات الله و سلامه علیه کردند حق تعالی ازین جیب خود را
خصوصا و ذمم جمیع انبیا را عموما ازین خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکند
و من یغلل و هر که خیانت کند در غنایم یأت بما غل بیاید بگاه آنچه دران خیانت کرده است یا بیارد

آنچیزی را که دران خیانت کرده بر گردن یوم القیامة روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد اگر هم
سوزنی باشد یا رشته در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسنی کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد
حضرت رسالت آورد آن حضرت قبول نکرده فرمود که نگاه دار تا روز قیامت بیاری ثم توفی پس تمام
داده شود در آن روز کل نفس هر تنی را ما کسبت جزاء آنچه کرده باشد از خیر و شر و هم لا یظلمون
و ایشان ستم کرده نشوند در نقص جزا افمن اتبع آیا هر که پی روی کند رضوان الله خشنودی خدا را
در ترک غلول باشد یعنی نباشد کمن باء همچون کسی که باز گردد بسخط من الله بخشم از خدای بسبب خیانت
و ماواه جهنم و آرام جای او باشد دوزخ و بئس المصیر و بد جای باز گشتن است دوزخ هم انبیا و
اهل امانت که تابع رضوان حق اند درجات خداوند پایها بلند یا مر ایشان راست درجها عند الله نزدیک
خدای و الله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری
لقد من الله هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای علی المؤمنین بر گرویدگان اذ بعث فیهم چون برانگیخت در میان ایشان
رسولا من انفسهم پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان یتلوا علیهم میخواند بر ایشان آیاته آیتهای
قرآن یا نشانهای توحید و یزکیهم و پاک میگرداند ایشان را از ادناس مقتضیات طبیعت بر شحات
ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد
و یعلمهم الکتاب و می آموزد ایشان را قرآن یا معارف شرعیه و الحکمة و حدیث یا معارف عقلیه و ان کانوا
و بدرستی که بودند همه مردمان من قبل پیش از بعثت رسول لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا و ظاهر
نه حق را شناختند و نه از باطل دوری میتوانستند ❁ تاریک بد از ظلمت باطل همه جهان ❁ عالم ز رای روشن او نور حق گرفت
اولما اصابتکم آیا هر گاه بشما رسد مصیبة نا بایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه
قد اصبتم رسیده بودید با ایشان مثلیها دو چندان آن یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان
در احد هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفته و با وجود
این قلتم گفتید از روی جزع که انی هذا این از کجا بما رسید و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست
قل هو بگو این که شما را پیش آمد من عند انفسکم هم از نزدیک شماست که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون
آمدید یا مرکز بگذاشتید و روی بطلب غنیمت آوردید ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز
از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت قدیر تواناست و ما اصابکم و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما

يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ دران روزی که لشکر ابی سفیان با سپاه روی بروی آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدا
وقضا وقدر او بود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وتا به پند خدای ثبات مؤمنان را ظاهر سازد وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا
وتا اظهار کند خصومت آنان را که نفاق ورزیدند وَقِيلَ لَهُمْ وکفتند مر ابن ابی واصحاب او را در وقت باز
کشتن ایشان از راه بمدینه که تَعَالَوْا بیایید واز حرب باز مکردید ومجیدی تمام قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
کارزار کنید با مشرکان در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید شر بیکانکان را که داعیه قتل وغارت اهل
مدینه دارند لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا کفتند که ما مراسم حرب نمیدانستیم لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر آینه تابع میکردیم
شما را یا اکر دانیم که انجا جنک خواهد بود می آییم اما جنک واقع نخواهد بود ومحمد صلی الله علیه وسلم
با اقربای خود صلح خواهد کرد هُمْ این منافقان لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ بسوی کفر آن روز که این سخن کفتند
أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ نزدیکترند که بسوی ایمان از ایمان یا با اهل کفر اقرب‌اند در یاری دادن که با اهل ایمان
يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میکویند بزبانها خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان
میکفتند که حرب نخواهد بود ودر دلهای ایشان آن بود که جنک واقع شود وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخدای دانا
ترست بِمَا يَكْتُمُونَ بآنچه منافقان می پوشند از حقد وعداوت وحسد ومکیدت الَّذِينَ این منافقان
آنانند که از روی جهل یا بجهت فریب جهال قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ کفتند از برای امثال خود یا اقربا وهم نسبان خود
که در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوا وحال آنکه این کویندکان نشسته بودند بخانهای خود وبازایستاده
از قتال لَوْ أَطَاعُونَا اکر فرمان برداری کردندی آن برادران ما را ودر انصراف از راه سکون در سرای خود مَا
قُتِلُوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قُلْ بکوای محمد صلی الله علیه وسلم که اکر اختیار مرک بدست شماست
فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرک را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راست کویان
که ... دفع مرک میکنند در کشاف آورده که در آن روز که منافقان این سخن کفتند هفتاد تن از ایشان مرک
رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ ومپندار آنان را که بصدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کشته شده اند در راه خدای
أَمْوَاتًا که ایشان مردکانند ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
صحابه را کفت که چون برادران شما روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز باد
جای داد که در جویهای بهشت طواف میکنند وبر شاخهای طوبی آشیانه سازند واز جویبار فردوس آب خورند و
بقتا ستر لخت خانکاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش آویخته وایشان میکویند خداوندا کیست که خبر

دهد یاران وبرادران ما را از این دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد ما جهاد زیاده کردد حق سبحانه برای
تعریف حال ایشان وترغیب این آیه را نازل فرمود یا پدر جابر انصاری رضی الله عنهما که از شهدا بود از حق تعالی
درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیکر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدکان را
از رجوع ممنوع باشند کفت پس خدایا از سعادت حال ونعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهید
مرده مپندارید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندکانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردکار خود بدان معنی که هر ساله
ثواب غزو بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمی خورد یا نمیشوند ایشان چون سایر مردکان یا در دار السلام زایران حرکت کنند
یا بستور زندکان يُرْزَقُونَ روزی داده میشوند از میوهای بهشت فَرِحِينَ درحالتی که شادمانند بِمَا
آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچیزی که عطا کرده است خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش که آن دولت حضوری
حق است وعطایی ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی با انوار الوهیت شوقی پیدا کنند
دولت ایشان از لمعات معارف ربانی مستنیر کردانند يُرْزَقُونَ اشارت بآنست پس از آن بمنبع نور ومصدر رحمت
ناظر شوند فَرِحِينَ عبارت از آنست وموجب واقع ابتهاج زیاده از وصول بمقام وصال ومشرب افروختن از
نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود ◦ مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست ⁂ میکنم جهد که خود را مکر آنجا فکنم
وَيَسْتَبْشِرُونَ ومسرور میشوند ببشارت یا شادی میکنند بِالَّذِينَ بآنانکه هنوز لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ در نرسیده‌اند
بایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان وامید میدارند که بدیشان رسند ودر کرامات با ایشان شریک شوند یا شادی
ایشان بآنست که براحوال اخرویه اخلاف صاحب وقوف شده یقین میدانند أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ که هیچ ترس نیست
بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونباشند که اندوهناک کردند بر مفارقت دنیا
وآنچه در وی بکذارند يَسْتَبْشِرُونَ شادمانی مینمایند بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ برحمتی که نازل شده است از خدای
بر ایشان یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ وافزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد وفضل آنچه زاید بران برسد
ارزانی دارد وَأَنَّ اللَّهَ ودیکر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نکند مزد کارکنان
مؤمن وموحد ومجاهد الَّذِينَ آنانکه از روی صدق اسْتَجَابُوا اجابت کردند لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مر فرمان خدا و
رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد وآنچنان بود که چون ابو سفیان از احد باز کشت سید عالم صلی الله علیه وسلم
آخر همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند
وهر که دیروز در احد حاضر نبوده بدین غزو بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف وجراحات براه مکه

متوجه شدند ودر حمراء الاسد معسکر ساختند و شب دو شنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت اهبت
لشکر اسلام باحیا وقبایل عرب رسیده دانند که ایشان را عجز وانکساری نیست حق سبحانه بدین آیه میستاید آنها را
که اجابت خدا ورسول کردند مِن بَعْدِ مَا ازپس آنکه أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ رسیده بود ایشان را جراحتها لِلَّذِينَ
أَحْسَنُوا مر آنکسان را که نیکویی کردند مِنْهُمْ از ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوْا وبترسیدند از غضب خدای در
مخالفت امر پیغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود
وبعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید که حضرت بحمراء الاسد آمده یا او کنند هراس
در دل ایشان افتاده از رجوع روی به هزیمت بمکه آوردند ودر راه قافله تجار یا طایفه از اعراب بادیه را که متوجه
مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد را واصحاب او را هر جا ببینید از صلابت ما بنوعی چنان بنمایید که ایشان با لشکر
آراسته باز گشته اند وجدال وقتال بلکه استیصال شما را میان بربسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام
ملاقات نموده بفرموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند مدعا به ازیشان را اثر نیافت هیچ حال اثر تزلزل
بمبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه در سواد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
باز دادند وحق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الَّذِينَ اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قَالَ
لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب إِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابوسفیان واصحاب
او قَدْ جَمَعُوا جمع شده اند ومستعد قتال گشته لَكُمْ برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید از آمدن ایشان
که شما را با آن جماعت طاقت محاربت نیست فَزَادَهُمْ پس زیاده گردانید این سخن مر مؤمنان را إِيمَانًا تصدیقی
ویقینی که از خود نترسیدند وَقَالُوا وگفتند حَسْبُنَا اللَّهُ بسند است ما را خدای یاری دهنده
وکفایت کننده وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ونیکو کارسازیست حضرت پروردگار ونزد بعضی این آیه که گذشت
وآنچه بعد از وست در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابوسفیان در پایان شعب مقرر
کرد که میعاد حرب سال دیگر موضع بدر است پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که در جواب او بگو بیکه چنین باشد
دیگر سال که نزدیک بوعده رسید ابوسفیان پشیمان شد نعیم بن مسعود را تعزیر کرد که بمدینه رود ولشکر اسلام را
بترساند از قریش وچنان سازد که ایشان عزیمت از سفر بدر باز گشند نعیم به یثرب آمد وهر چند مقدمات
تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار وبسیاری اسلحه واتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
نشنود وحضرت با صحابیان احد وجمعی دیگر که مجموع هزار وپانصد مرد بودند ببدر رفت وهشت روز

آنجا توقف فرمودند وبازارها قایم گشت ودر معاملات سود فراوان بدست آمد وکفار رابیم اهل اسلام
بدین موضع نیامدند وحق تعالی این آیها فرستاد وبرین تقدیر آن ناس که در آیه سابقه عبارت از قافله بود اینجا
نعیم باشد وبهر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان واتباع اویند وتتمه حال مؤمنان اینست که فَانْقَلَبُوا پس
باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد وبقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ با عافیتی تمام یا ثواب کلام مِنَ اللَّهِ از
خدای وَفَضْلٍ وزیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسید مر ایشان را مکروهی از قتل وجرح
وهزیمت بلکه بسلامت رفتند وبکرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وپی روی کردند خشنودی خدای را بفرمان
برداری رسول وَاللَّهُ وخدای ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مؤمنان إِنَّمَا
ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که آن تخویف شیطان بود يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ می ترساند بدان دوستان خود را
یعنی آنچه اعراب یا اهل قافله یا نعیم میگفتند آن را شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را واز لشکر
پیغمبر روی گردان شوند وآن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد فَلَا تَخَافُوهُمْ پس شما ای مؤمنان مترسید
از اولیاء شیطان وَخَافُونِ وبترسید از من در مخالفت امر من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما تصدیق
کنندگان مر وعد و وعید را وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ وباید که اندوهناک نگردانند ترا آنانکه يُسَارِعُونَ فِي
الْكُفْرِ می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی ومتابعان او که از جنگ احد تخلف ورزیده پیغمبر را فرو
گذاشتند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدای را
شَيْئًا چیزی بسبب مسارعت در کفر يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند مر ایشان را
یعنی ندهد حَظًّا فِي الْآخِرَةِ بهره در ثواب آنجهانی وَلَهُمْ ومر این مسارعان را عَذَابٌ عَظِيمٌ
عذابی بزرگست یعنی بسیار وهمیشه إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل
کردند بِالْإِيمَانِ بایمان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز زیان نکنند خدای را شَيْئًا چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر با ایشان
با ایشان عاید گردد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ومر ایشان راست عذابی دردناک که الم آن بدلها ایشان برسد وَلَا
يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ونپندارند آنکسانی که کافر شدند از یهود ونصاری ومشرکان ومنافقان أَنَّمَا نُمْلِي
لَهُمْ که آنچه ما مهلت میدهیم ایشان را خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ بهترست مر نفسهای ایشان را إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ
بدرستی که ما درنگ میدهیم ایشان را لِيَزْدَادُوا إِثْمًا تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ومر ایشان راست عذابی خوار کننده ورسوا سازنده مَا كَانَ اللَّهُ خدای بر آن نیست

لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ که بگذارد مومنان را عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ بران چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر
ایشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه مقتضای حکمت الهی آنکه حال شما را بمحک امتحان زند حَتَّىٰ
يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا وقتی که جدا کند پلید آلوده نفاق را مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعنی مومن مخلص و این تمیز یا
بجهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخفیات سرایر
ایشان که بطریق وحی سید عالم را صلی الله علیه وسلم معلوم کردد و صحابه بران اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمایر
اهل نفاق آن بود که روزی که حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه فرمود که امت مرا بصورت و حلیه بمن نمودند
بهمان شایبه که ذرات ذریات را با آدم علیه السلام نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام
قبول کنند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان مانند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد صلی الله علیه وسلم چنین دعوی
بلند میکند و از حالات دل ما غافلست اگر راست میگوید علی التعیین با ما بگوید که کدام مخلص است و
کدام منافق آیت آمد که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ و چنان نیست که خدای مطلع کرداند شما را ای منافقان
عَلَى الْغَيْبِ بران سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي و لیکن خدای بر گزیند
برای اطلاع بران مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ از فرستادگان خود هر کرا خواهد فَآمِنُوا پس شما ای مومنان
بگروید بِاللَّهِ بخدای بران وجه که متفرد است بعلم غیب وَرُسُلِهِ و باور دارید رسولان او را که بندگان
بر گزیده اند و معنی شاید که خطاب بکفار یا منافقان باشد وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آرید برین وجه وَتَتَّقُوا
و بپرهیزید از نامهربانی یا از شرک و نفاق فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ پس شما راست مزدی بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
و نه پندارند آنانکه از دنائت همت يَبْخَلُونَ بخیلی میکنند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچه خدای از مال دنیا بدیشان
داده است مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَهُمْ که آن بخل بهتر است مر ایشان را بَلْ نه چنین است
هُوَ شَرٌّ لَهُمْ آن بخل بدتر است مر ایشان را هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شداید
اهوال سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه بخل کردند بدان از مالها
زکوة ندادند و این فضیحت ایشان را واقع باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا
حق سبحانه مال عطا فرموده و لکن از روی بخل زکوة مال را ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند نقدینه مال او را بصورت
ماری بزرگ که از بسیاری زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه بر زبر چشمهای وی و این اشکال
بود و چنین ماری خبیث ترین مارها است پس آن مار را بیاید طوقی کردن او شده هر دو کناره روی بدهن او را

بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده میگوید انا مالک انا کنزک منم آن مال تو ام که بدان در دنیا افتخار و مباهات میکردی و
گنج تو ام که بسبب آن طرح مفاخرت با اقران می افکندی گنج را از دل و دین گرامی تر داشتی مال تو امروز در معنی گنج اژدها
وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست میراث اهل آسمانها یعنی هر چه بمیرند و ملک آسمان و ملک زمین دعوی بی تعیان و نزاع
میان ایشان او را مسلم باشد لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ و محققان گفته اند که میراث در حقیقت چیزی را گویند که
بملک کسی در آید بعد چیزی را از ان در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریت
در دست ایشان و فی الحقیقه از آن خداوندست فِيهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند
عاریت بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بانکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است
پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غوایت و نهایت شقاوت باشد ای بخیل که ای بندگی خود را بوجود مال خرسند کنی
این مال خدا است صرف کن در راه او اسباب که بمال دیگری چند کنی وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید از
انفاق و امساک خَبِيرٌ داناست لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ بدرستی که بشنید خدای قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا
سخن کفار که گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ بدرستی که خدای درویش است وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما توانگرانیم چون
آیه أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که از ما
قرض میطلبد حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را فرمائیم
تا بنویسند مَا قَالُوا آنچه ایشان گفتند و افترا و اهل غرا بخدا اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بنویسیم
زشت کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَنَقُولُ و ما گوییم ایشان را نزدیک مرگ یا بوقت
قیام رستخیز ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشید عذاب آتش سوزنده ذَٰلِكَ این چنین عذابی شما را بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ
بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعلست و اکر نه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل
انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ
نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق قتل انبیا از روی ضلال شما را معذب میسازد الَّذِينَ قَالُوا
دیگر شنید قول آنانکه گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده
أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ با آنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده او را حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که
بیارد برای ما قربانی که تَأْكُلُهُ النَّارُ بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط
بیتی که سقفش گشاده بود نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل از خارج

جت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول آن بود که آتش سفید بی دود
با آوازی مهیب از آسمان فرود آمدی و قربان چیدی و بسوختی پس جهودان می گفتند که در توریه مذکورست که
جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی برین وجه بیارد حق سبحانه ایشان را الزام میکند که قل قد جاءکم بگو بتحقیق آمدند
بشما رسل من قبلی فرستادگان خدای پیش از ظهور من بالبینات بمعجزها روشن چون عیسی علیه السلم
وبالذی قلتم و دیگر آنکه بودند بدین نشان که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست چون زکریا و یحیی
علیهما السلم فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب منبح بود و پسر او یحیی را ان
کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان می باید کرد فان کذبوک پس اگر تکذیب
کردند ترا ملول مباش فقد کذب بدرستی که تکذیب کرده شده اند رسل من قبلک فرستادگان
پیش از تو چنان فرستادند که ایشان جاءو بالبینات آورده بودند حجتها روشن و معجزها ظاهر
والزبر و مواعظ و زاجرها و احکام شرعیه والکتاب المنیر و کتاب روشن کننده حلال و حرام کل نفس
هر نفس ذائقة الموت چشنده مزه مرگست و موعد باشد اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت
بچشید وانما توفون اجورکم و جزین نیست که تمام داده شوید مزدها و اعمال خود را یوم القیمة روز بر خاستن
از قبور فمن زحزح عن النار پس هر کرا دور کرده شد از آتش دوزخ وادخل الجنة و در آورده شد به بهشت فقد
فاز پس هر آینه رستگار شد و بمراد رسید وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهان الا متاع الغرور
مگر برخورداری ناپایدار حیوة دنیا را بمتاعی تشبیه کرد که خریدار را بدان غرور باشد و مراد آنست که زندگانی دنیی
مردم را فریب میدهد ولکن بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که بهیچ نمی ارزد ٭ بر دیده اعتبار خرابست
بر رکند اجل برابرست ٭ این منزل زکرم و پر پرورش ٭ مشغول شو بسرخ و زرد دش لتبلون بخدای
که شما آزمایش کرده خواهید شد فی اموالکم در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست
تعدی بمال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند حق سبحانه این آیه فرستاد که هر آینه شما مبتلا
و هر کرا از ایشان در مدینه بدست می آمد در آتش تعذیب و تعقیبش میسوختند حق سبحانه آیه فرستاد که هر آینه شما
مبتلا میشوید در مالها خود بنقصان و تلف وانفسکم و در نفسها خود بجهاد یا امراض و علل ولتسمعن
و هر آینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب بدیشان داده اند من قبلکم پیش
از شما یعنی یهود و نصاری ومن الذین اشرکوا و دیگر میشنوید از آنکسان که شرک آورده اند اذی کثیرا

رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هم بنسبت خود وان تصبروا
و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وتتقوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و یا نستم حقیقی کذا رید فان ذلک
پس بدرستی که این صبر و اتقی من عزم الامور از استواری کارهای دینیست و درستی نشانها آن یا از حقایق
ایمانست واذ اخذ الله و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدای میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب
عطا کرده اند ایشانرا توریه و انجیل یعنی علما و بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست لتبیننه للناس هر آینه ایشان
بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شان محمدست صلی الله علیه وسلم ولا تکتمونه و نپوشند امر پیغمبر را خصوص در
هر دو کلمه بخطاب خوانده اند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و مپوشید فنبذوه پس بینداختند
کتاب را یا پیمان وراء ظهورهم از پس پشت خود این کلمه مثلست در عدم التفات واشتروا به و خریدند
بعوض برگرفتند بآنچه اخذ میثاق بران بود ثمنا قلیلا بها اندک را و آن ماکل و رشوتها احبار و علما قوم بود
که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که بخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی
بحطام فانی ولا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم آنانرا که شادی میکنند بما اتوا بآنچه
آمده اند یعنی کرده اند از پوشیدن نعت تو ویحبون ان یحمدوا و ایشان دوست میدارند آنکه ستوده شوند بما لم
یفعلوا بآنچه نکرده اند حضرت پیغمبر از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن بخود داشتند و چیزی دیگر عرض
کردند و چنان نموده اند که براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعی استحسان نیز بود این آیه نازل شد
یا در شان منافقانست که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز آمد زبان باعتذار گشوده توقع تحسین داشتند
فلا تحسبنهم مپندار ای مخلص مؤمنان ایشانرا بمفازة که اهل رستند من العذاب از عذاب قیامت
یا عذاب دنیی چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذاب دردناک در روز
رستخیز ولله و مر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله و خدای علی
کل شیء بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قدیر تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند
که معجزه موسی علیه السلم چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز
عیسی علیه السلم سوال کرده احیاء موتی و ابراء مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد ما از معجزات
موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت نیکی معبود تو میدانیم
حق سبحانه این آیه فرستاد که اگر شما طالب آیات و حجتها اید ان فی خلق السموات بدرستی که در آفرینش آسمانها

آنچه در رویت وَالْأَرْضِ در آفرینش زمین و آنچه بروی است وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز یا
اختلاف ایشان در فزود و نقصان یا نقصان و زیادت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال
علم و قدرت او لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان خرد را که عقل ایشان از شوایب جرم و وهم صافی و با دراک دقایق اسرار
و حقایق آثار واقف باشد الَّذِينَ و این اولی الالباب آنانند که از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد میکنند خدا را
قِيَامًا در حالت ایستادن وَقُعُودًا در وقت نشستن وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود
مراد دوام ذکر است یعنی دایم با ذکر حق اند پیوسته در دریای محبتش مستغرق مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ
بیت در شب و روز بجز یاد تو در خاطر نیست ✿ بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست یا مراد ذکر نماز است که
برین هیات سه گانه میگذارند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام
معیشت بدانست و بر نعمت قعود که پایه راحت دولت است و بر راحت اصطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان
کفته اند مراد ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتور و قصوری نمی باشد پس مراد این ذاکران
صاحبدلانند که مشغول بذکر دل و جانند قِيَامًا در حالتی که قایمند یعنی متوجه با مر الهی وَقُعُودًا و قاعدند یعنی باز
ایستاده از ملاهی وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ بر جانبند از ارتکاب مناهی یا قایمند بر آستانه خدمت و قاعدند بر بساط قرب
وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ آسوده کشانند در بارگاه و مجمع حال و بر کناره از پندار وهم و غرور و خیال ✿ حجاب کثرت از هم بر دریده
بخلوتگاه وحدت آرمیده ✿ ره وهم و خرد بر خویش بسته ✿ بحق پیوسته و از خویش رسته وَيَتَفَكَّرُونَ
و اندیشه میکنند از روی استدلال فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان راه
نمای بصانع قدیم و مبدع حکیم و مجیب بعد از نظر دل ایشان بر صفحات آفرینش بحضور آینه اندیشه بزبان نیاز
کویند رَبَّنَا ای پروردکار ما مَا خَلَقْتَ هَٰذَا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمینست بَاطِلًا آفریدنی
باطل یا خلق نکرده آنرا عبث و هزل سُبْحَانَكَ پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فَقِنَا پس نکاه دار ما را
بحمایت لطف خود عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَا إِنَّكَ ای آفریدکار ما بدرستی که تو از روی عدل
مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر کرا در آری بدوزخ و در انجا جاوید باشد فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که او را خوار کردانیدی
بعقوبت وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکاران را از مشرکان و یهود و نصاری و امثال ایشان مِنْ أَنْصَارٍ یاری که عذاب
از ایشان منع سازند رَبَّنَا ای پروردکار ما إِنَّنَا بتحقیق که سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم ندا کننده را
که باشکارا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلی الله علیه و سلم یا قرآن و اس

عام تر است چه بسیار کس دعوت رسول را صلوات الله و سلامه علیه در نیافته اند و همه کس از قرآن میشنوند که بزیاده
بیان ندا میکند أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ برین وجه که بکروید بپروردکار خود فَآمَنَّا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان
آوردیم رَبَّنَا ای آفریننده ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا بیامرز کناهان ما را مراد کبایر است یا مطلق کناهان که کذشته
وَكَفِّرْ عَنَّا و درکذران و بپوش از ما سَيِّئَاتِنَا بدیهای ما را مراد صغایر است یا کناهان آینده وَتَوَفَّنَا
و بمیران ما را مَعَ الْأَبْرَارِ با نیکان و نیکوکاران رَبَّنَا ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کار ما وَ
آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا بده ما را آنچه ما را وعده کرده عَلَىٰ رُسُلِكَ بر تصدیق فرستادکان خود که نعیم جاودانیست یا آنچه
بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان یا آمرزش مطلبم که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند
چنانچه نوح علیه السلام گفت وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و چنانچه ابرهیم علیه التحیة
والسلام فرمود رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ و چنانچه پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم امر کردی که
وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و رسوا مکردان ما را روز رستخیز إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ
بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعا اینجا که درین آیتهاست از حضرت
پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و چهار خلیفه بزرگوار بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت از مرتبه
شهود خود دعا کرد که رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا صدیق در مقام خوف فرمود رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ
النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ فاروق از تحقیق تصدیق خود خبر داد که رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا ذو النورین بر قدر
مرتبه رجا طلب غفران کرد رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا مرتضی از رحمت روی بطلب موعودات آورد که رَبَّنَا
وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسید و پروانه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شد
که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ پس اجابت کرد مر دعاهای ایشان را رَبُّهُمْ پروردکار ایشان بآنکه گفت أَنِّي لَا أُضِيعُ
من ضایع نکردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که من از سید
عالم صلی الله علیه و سلم سوال کردم که هیچ عاملی را اجر نیست این چگونه باشد که مردان بهجرت مناقب بسیار یاد کرده
و مهاجرت زنان را نصیبی نفرموده این آیه آمد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکنم مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد
و زن بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی شما از برخی دیگرند یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان
ملحق یعنی آنکه شما را در ثواب یک حکم است هر که عملی کند بمزد برسد ذکورت و انوثت را در ان مدخل نیست فَالَّذِينَ
هَاجَرُوا پس آنانکه هجرت کردند از شهرها از اوطان خود وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سراهای

منازل خود یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي
و رنجانیده شدند در راه طاعت مراد سابقان اسلام اند چون بلال که او را بضرب رنج و ستم و صهیب که او را بنهب
اموال رنجانیدند وَقَاتَلُوا و کارزار کردند با کفار وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجرانند
لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ هر آینه در گذارم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهاء ایشان را وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشان را
جَنَّاتٍ تَجْرِي بهوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان یا تحت منازل آن جویها پاداش دهم
ایشان را ثَوَابًا پاداش دادن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب بجهت
اضافه ثواب بحضرت و تعیین اسم که دالست بر ذات با مجموع صفات نشانه تفخیم ثوابست وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ
الثَّوَابِ و خدایست که نیکویی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در
عشرت بودند و فقراء مؤمنان بمحنت میگذرانیدند و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان
در ناز و نعمت باشند و خدا شناسان در رنج و محنت حق سبحانه و تعالی جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب میفرمود
و مراد دیگر ایشانند میفرماید لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن و آمدن
کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان مَتَاعٌ قَلِيلٌ برخورداریست اندک
زود زایل شود ثُمَّ پس آنکه بآخرت روند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ بازگشت ایشان دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ
و بد آرامگاهیست دوزخ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنها که بترسیدند رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار خود و بمتاع
دنیی مغرور نگشتند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشان را بوستانهاست بر آن وجه که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر قصور آن یا درپای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا جاوید
باشند در آن بوستانها نُزُلًا در حالتیکه این بهشتها پیشکشی باشد مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدا
نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند و بسازی خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او
باشد هر گاه که بهشت نزل باشد مهمانان دار السلام خواهند بود پس نعمت کل جز تماشای حق تعالی نباشد
بیت تو ای زاهد بسوی باغ بهشتم میکنی دعوت ❊ نمیخواهم بهشت و دعوت دیدار میخواهم وَمَا عِنْدَ اللَّهِ
و آنچه نزدیک خدایست از الطاف خفیه خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ بهتر است مر نیکوکاران را از تنعم فانی وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
و هر آینه از اهل کتاب لَمَنْ يُؤْمِنُ کسی هست که میگرود بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و آنچه بر شما فرو
شده که قرآنست وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و بدانچه بدیشان فرستاده اند که توریه است یا انجیل مراد ابن سلام

و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خَاشِعِينَ لِلَّهِ در حالتیکه ترسکارانند یا متواضعان مر خدا را لَا يَشْتَرُونَ
بدل نمیکنند بِآيَاتِ اللَّهِ باحکام توریه یا نعت پیغمبر ثَمَنًا قَلِيلًا بهاء اندک را چنانچه احبار رشوت خوار کردند أُولَٰئِكَ
آن گروه مؤمن خاشع متدین لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد ایشان ذخیره نهاده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب است بآسانی و زودی حساب مؤمنان
خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اصْبِرُوا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد اعدا حقیقت
آنست که بر امتثال احکام شرعیه تا همه طاعات را شامل باشد وَصَابِرُوا و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان و
قدم استوار دارید در میدان محاربه وَرَابِطُوا و ساخته و آماده باشید بمقاتله اعداء و رابطه آنست
که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسبان و اسلحه آماده دارند تا اذای کفار از مؤمنان باز دارند و گفته اند
بعضی مرابطه انتظار نمازیست بعد از نمازی وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی
و مصابره فرمایید بر مراقبه انتظار فتح بوصول بحق و انقطاع از ما سوی و تو بیع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان
احکام قضا و اقدام نمایید بر مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ما سوی و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از
التفات باغیار تا باز رسته شوید از حجب وجود بفنا فی الله و فایز گردید بعد از فنا بدولت بقاء بالله بیت
گر بقا خواهی فنا شو کز فنا ❊ کمترین چیزی که می زاید بقاست

سورة النساء

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اتَّقُوا بترسید و بپرهیزید رَبَّكُمُ از خشم و عذاب پروردگار خویش الَّذِي
آن آفریدگاری که بمحض قدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ از یک تن که آن آدمست علیه السلم وَخَلَقَ مِنْهَا و بیافرید از آن تن تنها زَوْجَهَا جفت ویرا که حواست
و صحیح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وَبَثَّ و پراکنده کرد و ظاهر گردانید مِنْهُمَا
از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از مخالفت امر خدای الَّذِي آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر
تَسَاءَلُونَ حاجت میطلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید بِهِ بآن خدای وَالْأَرْحَامَ و بپرهیزید از
قطع رحم و با یکدیگر بمهربانی پیوند کنید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست و بود و باشد عَلَيْكُمْ

رقیبا بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بی باکی از وی شرم دارد مرکز موقف بود با که خدای حاضر و ناظرست در همه حالت در و دیوار و حاجب و دربان نیست در دیدن خدای حجاب در پس پرده های تو بر تو که تواند مخالفت با او وآتوا الیتامى و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیاء ایشان اموالهم مالهای ایشان که بحکم وصایة و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثلا اگر گوسفندی لاغر خورد در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفندی فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق نبود ولا تتبدلوا الخبیث و بدل مکنید مال پلید یتیم را بالطیب بمال پاکیزه خود یعنی فراسکیر یعنی جیّد از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال ردی که نسبت شما طیبست ولا تأکلوا اموالهم و مخورید مالهاء ایشان را الى اموالکم آمیخته با مالهاء خود انه بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدل آن یا خیانت دران کان هست نزدیک خدای حوبا کبیرا گناهی بزرگ این آیه در شان یکی از غطفان نازل شد که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری ماند و او بولایت عمومت اموال او متصرف شد چون صبی بحد بلوغ رسید و مال خود از عم طلب نموده در ادای آن تعلل میکرد مرافعه ایشان بحکم علیه نبوی افتاد این آیه فرود آمد عم غطفانی گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر بر زبان راند تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وان خفتم و اگر می ترسید یا میدانید الا تقسطوا انکه عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتامى در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه خاتون رضی الله عنها نقل میکند که این آیه در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال آن صغیره داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد و حق خدمت و تعین کابین فرو گذارد بانواع مشقت او را منزجر میشد و هر چه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیه فرود آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و اداء مال ایشان از روش عدالت دور بید فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنى دو گانه وثلاث و سه گانه ورباع و چهار گانه نکاح مختارست که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فان خفتم پس اگر بترسید یا دانید الا تعدلوا انکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت یا سریه گیرید آنچیزی را که مالک آنید ایمانکم دستهای شما یعنی شما را بملکیت دران تصرف هست ذلک این اختیار واحده یا سریه ادنى نزدیکترست الا تعولوا بانکه میل ننمایید و انحراف نورزید یا جور

نکنید وآتوا النساء و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صدقاتهن کابینهاء ایشان را در حالتی که هست آنها نحلة هدیه و عطیه از خدای تعالى بخشیده شده با ایشان فان طبن پس اگر این زنان خوشی کنند و بخشند لکم مر شما را و بگذرند عن شیء از سر چیزی منه از کابین نفسا از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فکلوه پس بخورید آن چیز را و بکار برید هنیئا مریئا خوشگوار در مدارک آورده که حضرت رسالت صلى الله علیه وسلم بدین وجه تفسیر فرموده که هنی آن بود که در وی کاهی نبود و مری انکه در وی دردی و رنجی نباشد ولا تؤتوا السفهاء و مدهید بسفیهان و کم خردان اموالکم مالها خود در الخطاب با اینها نسوان و ایتام است و اضافه مال بدیشان جهت تصرف ایشانست دران بحق ولایت التی جعل الله آن مالها که گردانیده است خدای لکم قیاما برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وارزقوهم و بهره دهید سفیها را یعنی وظیفه مقرر کنید فیها دران مالها بقدر کفایه ایشان واکسوهم و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال وقولوا لهم و بگویید بعد از منع مال مر ایشان را قولا معروفا سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گویند این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنند که مال ایشان را حفظ سازد وابتلوا الیتامى و بیازمایید یتیمان را اگر بدانستن بعقل و تمیز و صیانه اموال و دقایق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و پنج و امور ترتیب خانه حتى اذا بلغوا النکاح تا انگاه که برسند بحد نکاح و این کنایه از بلوغ است فان آنستم پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ منهم رشدا از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فادفعوا الیهم پس بدهید بدیشان اموالهم مالهاء ایشان را که در دست شما بود ولا تأکلوها و مخورید ای اوصیا مالهاء یتیمان را و تلف مکنید اسرافا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه ناچیز فرض کرده باشد وبدارا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن ان یکبروا از ترس انکه بزرگ شوند یعنی شتابید در خوردن مال یتیمان از خوف انکه انگاه بزرگ شوند و مال را از شما باز ستانند ومن کان غنیا و هر که باشد از اوصیا و اولیا توانگر فلیستعفف پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت بخویشتن داری بجای آرد ومن کان و هر که باشد از انجماعت که مال یتیم در دست ایشانست فقیرا درویش و محتاج فلیأکل پس باید که بخورد از مال یتیم بالمعروف بنیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بمقداری که اجرة سعی اوست فاذا دفعتم پس چون بدهید و باز گذارید الیهم اموالهم

بر یتیمان مالهای ایشان را فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میانه جدال و خصومت
پدید نیاید وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب
کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیة چنان بود که زنان را مطلقا و مردان خرد سال را
میراث نمی دادند و میگفتند این مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها در حوزهٔ
تصرف تواند آورد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بمدینه هجرت نمود حظ میراث بر همین قانون مستمر بود
تا روزی که زنی بجناب نبوت آمده عرضه نمود که اوس بن صامت رضی الله عنه دعوت حق را بلبیک اجابت گفته و مرا زن و
سه دختر داد و مالی بسیار گذاشته و ابناء عم او بجمیع تصرف در آورده اند و مرا و صغیران را محروم و بی نوا گذاشته
حضرت رسالت علیه السلام ایشان را طلبید و صورت ماجری بحضور ایشان باز راندند ایشان همان قانون جاهلیه را
پیش آورده خواستند که طریق بنیاد آباء و اجداد را رونق دهند آیه آمد لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را اگر خرد باشند
و اگر بزرگ بهره ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که بگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز حصه هست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه والدین و اقارب بگذارند
مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان
نَصِيبًا بهره مَفْرُوضًا باندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث
أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشانی که میراث نمی برند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان که بیگانه باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و
محتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشان را چیزی مِنْهُ از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود و
مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بود و بآیه مواریث
و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید مرین جماعت را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخن پسندیده که موجب جبر خاطر
ایشان باشد وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش
ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان عاجز ضعیف خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند بر ایشان از بی نوایی و ضایع شدن یعنی
ورثه باید که با ضعفاء اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و رحمت
مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خرد محتاج باشند و بعد از فوت ایشان همچنان مجلسی در آید
حرمان ایشان جایز هست یا نه هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت
دیگران نیز جایز نشمارند ع مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ پس باید که از عذاب خدای بترسند

وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست یعنی عذر جمیل و وعدهٔ نیکو
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی جرأت يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را
ظُلْمًا از جهة بیداد و ستم إِنَّمَا يَأْكُلُونَ جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمهای خویش آتش چه
آتشی در انوار از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه بر انگیزد
روز قیامت قومی را که از دهنها و بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود که
نمی بینید که خدای میگوید إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا و در تفسیر کبیر هست که روز قیامت خورندهٔ مال یتیم بعرصات
در آید و آتش که درون او را مملو ساخته زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید بدین
علامت هر کس شناسد که این آکل اموال یتیمانست پس بدین سخنان حمل اکل بر ظاهر انسب است وَسَيَصْلَوْنَ
و زود باشد که در انداخته شوند خورندگان مال یتیم حفص معلوم بخوانند معنی اینست که بر زودی در آیند
سَعِيرًا در آتش افروخته يُوصِيكُمُ اللّٰهُ امر میکند خدای شما را فِي أَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان
شما و مقادیر میراث ایشان یا فریضه میکرداند بحکم خویش در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث را برین وجه
که لِلذَّكَرِ مر مردی را باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهرهٔ دو زن فَإِنْ كُنَّ پس اگر باشند
اولاد میت نِسَاءً زنان خالص که با ایشان مرد نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو یا دو فَلَهُنَّ پس مر
ایشانرا باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد وارث
یک دختر و بس فَلَهَا النِّصْفُ مر ورا است نصف از ترکه متوفی وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ
وَاحِدٍ مر هر یکی را مِنْهُمَا السُّدُسُ از ایشان حصه شش یکست مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزند
إِنْ كَانَ لَهُ اگر باشد مر آن فرزند متوفی را وَلَدٌ فرزندی خواه مرد و خواه زن فَإِنْ لَمْ يَكُنْ پس اگر
نباشد لَهُ وَلَدٌ مر آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند او را همین پدر و مادر او
فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او را سه یک باشد از مال و چون حصر وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود
مقرر شد که باقی نصیب اب است فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشند مرین متوفی را برادران پدر و مادری یا پدری
یا بعضی پدری و بعضی مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از ترکه و این نصیبها که
بجهة ورثه مفروض شد بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که او يُوصِي بِهَا وصیت کرده شده است
بدان و حفص معلوم بخواند و مدعا آنکه موصی میت است أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمت مورث باشد

بامادری

آباؤكم پدران شما وابناؤكم و پسران شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام ازیشان اقرب
نزدیکترست بیکار آینده تر لكم مر شمارا نفعا از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و
فروع و در شرکت نفع رسانند تر شما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال
وارث و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث او فرض کرد انید فريضة فرض کرد انیدنی من الله
ثابت از نزدیک خدای ان الله كان بدرستی که خدای هست عليما دانا بمراتب هر یک از وورثه حكيما
حکم کننده در تقدیر سهام ایشان ولكم و مر شمار است ای شوهران نصف ما ترك ازواجكم نیمه آنکه
ترک کنند زنان شما ان لم يكن اگر نباشد لهن ولد مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه
از شما و خواه از غیر شما خواه مؤنث و خواه مذکر و خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان
رود فان كان لهن ولد پس اگر آن زنانرا فرزندان باشد بهر وجه که بود فلكم الربع پس شمار احصه
چهار یک باشد مما تركن از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصه شماست بعد از
گزشت من بعد وصية از پس وصیتی که زوجات شما يوصين بها وصیة کرده باشند بدان او دين
یا پس از قضاء دینی که در ذمه ایشان باشد ولهن الربع و مر زنان راست چهار یکی مما تركتم از آنچه شما
میگذارید خواه زن یکی باش و خواه زیاده همه در ربع شریکند ان لم يكن اگر نباشد لكم ولد شمارا فرزند
خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مؤنث خواه از یشان و خواه از غیر ایشان فان
كان پس اگر باشد لكم ولد شمارا فرزند بهر وجه که بود فلهن الثمن
پس آن زنانراست هشت یکی مما تركتم از آنچه شما گذاشته اید از اموال من بعد وصية از پس
انفاذ وصیتی توصون بها وصیت میکنید بدان او دين یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما
باشد وان كان و اگر باشد رجل يورث مردی که از وی میراث میگیرید كلالة کسی که والدین
و اولاد ندارد او امرأة یا زنی بود کلاله وله و مر این مرد را و زن نیز در این حکم داخلست
اخ برادری مادری باشد او اخت یا خواهر مادری فلكل واحد پس هر یکی را منهما
ازین برادر و خواهر السدس شش حصه سدس از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مؤنث یکسانست
فان كانوا پس اگر باشد اولاد ام اكثر من ذلك بیشتر از برادری یا خواهری فهم پس ایشان همه
خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین شركاء في الثلث انباز انند در سه یکی مال بی مزیة ذکور

برانا ث و این میراث بدیشان میرسد من بعد وصية از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ يوصى بها
وصیة کرده شده است بدان او دين یا پس از ادای دین غير مضار در حالتی که میت غیر زیان رسنده
باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار
کند بدین مر کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد وصية من الله نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک
خدای والله عليم و خدای داناست بنیات شما در نفع و ضرر حليم بردبارست بعقوبت عاصیان تعجیل
نکند و بر توبه گناه ایشان عفو فرماید تلك این احکام که تعلیم یافتید در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت
مواریث حدود الله اندازهاء حکم خداست که از آن در نشاید گذشت ومن يطع الله ورسوله و هر که فرمان
برد حکم او و رسول او را در این حکمها يدخله در آرد خدای او را جنات تجرى بوستانها که میرود
میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها خالدين فيها در حالتی که داخلان درین جنات
جاویدان باشند وذلك و این ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود الفوز العظيم
رستگاری بزرگست ومن يعص الله ورسوله و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینة بن
حصن فزاری که بمیراث زنان و کودکان راضی نشد و گفت من میراث نمی دهم الا کسی را که بر پشت مرکب قتال
تواند کرد حق تعالی آیه فرستاد که هر که فرمان خدای و رسول او نبرد ويتعد حدوده و در گذرد از آن
اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده يدخله نارا خدای در آرد او را در آتشی
و چه آتشی خالدا فيها در حالتی که جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال
محرمات بود وله و مر آن عاصی مستحل را باشد عذاب مهين عذابی خوار کننده واللاتى
و آن زنان که از جهت متابعت هوای نفس يأتين الفاحشة بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند
من نسائكم از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران فاستشهدوا پس شما ای حکام شریعت
طلب گواه کنید عليهن بر فعل فاحشه این زنان اربعة چهار مرد عاقل بالغ منكم فان شهدوا
از شما که مؤمنانید تا بر ایشان گواهی دهند فامسكوهن في البيوت پس نگاه دارید این زنانرا و بند کنید
در خانها اصح اقوال آنست که در اوایل اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بوده که ایشانرا در
خانها محبوس سازند حتى يتوفاهن الموت تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملک الموت یا استیفاء روح
ایشان کند مرگ او يجعل الله یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لهن سبيلا برای ایشان راهی یعنی حد

حمزه

پس گر این چهار زن بر این گناه گواهی دهند

تعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که فرا گیرید
از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه متوجه شدند که آن راه کدامست خواجه فرمود که الثیب
بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة وتغریب عام پس بحکم این حدیث امساک در بیوت منسوخ شد و
اشهاد و استشهاد باقی ماند واللذان وآن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند یاتیانها بیایند
بفاحشه منکم از شما که مسلمانان آزادید فآذوهما پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت کنید
و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که ایشان را بدست بیازارد باید کرد فان تابا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه
واصلحا و کار خود را باصلاح آرند فاعرضوا عنهما پس شما روی گردانید یعنی دست بازدارید از ایشان
این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ شد ان الله کان توابا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان
رحیما مهربان بر توبه کنندگان انما التوبة جز این نیست که قبول توبه علی الله بر خدایست نه بطریق
وجوب بلکه از روی وعده که خلف در آن متصور نیست و وعده قبول توبه للذین برای کسانی است که
یعملون السوء بدی میکنند بجهالة بنادانی دمیاطی فرموده که گناه مؤمن بجهالت است یعنی نه از روی شک
و عناد و جحود و استکبار و میشاید که جهل اشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثم یتوبون
پس بازگشت مینمایند بحق سبحانه من قریب از زمانی نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر ملک
الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب
پیش از مرگست و اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تایبی که بیک نفس پیش از مرگ
توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و مؤید این
قولست آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر بندگان
که چون وقت حلول اجل و زمان نزول معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت
او غافل نباید بود شعر غافل مشو ای عاصی با درد ندم باش هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش
فاولئک پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند یتوب الله توبه دهد خدای
بازگردد بمغفرت علیهم بر ایشان وکان الله علیما و هست خدای دانا بتوبه تایبان حکیما
حکم کننده بآنچه تایب را عقوبت نباشد ولیست التوبة و نیست قبول توبه للذین مر آنکسان را که
بطریق اصرار یعملون السیئات بدیها میکنند حتی اذا حضر تا چون حاضر شود یعنی احدهم

الموت یکی از ایشان را امر مرگ قال انی گوید بدرستی که من تبت الان توبه میکنم اکنون این سخن در
شان توبه منافقانست و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ
از ایشان مقبول نیست ولا الذین یموتون و نه توبه مقبولست مر آنها را که بمیرند وهم کفار و حال آنکه
ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافقی ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان در حال یأس
آن سود نمیدارد فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا اولئک آن گروه که منافق باشند یا
که بر کفر میرند اعتدنا لهم آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عذابا الیما عذابی دردناک
که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و
زوجه از و باز ماندی پسر متوفی که از زنی دیگر بودی یا یکی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت
جامه بر سر آن زن انداختی و او بدین عمل تصرف خود در آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی
مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا بشوهری دادی و مهر بجهت خود تصرف کردی یا او را از
تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی
میراث او این کس بردی و اگر آن زن قبل از القای ثوب برو باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را برو
دست نبودی و بعد از اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبیشه
نام از و باز ماند پسر ابو قیس که از زنی دیگر داشت کبیشه را بحجت تصرف در آورده با او معیشت بطریق مضاره
آغاز نهاد و غرضش آنکه هرچه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در حضرت رسالت بموقف عرض رسانید
خواجه عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که بخانه بازگرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت
چه فرمان رسد کبیشه بازگردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت
پناه آورده گفتند یا رسول الله کلنا کهیئة کبیشة ما همه بدستور کبیشه جام زهرآلود این بلیه نوشیده ایم
و بلباس محنت از این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رأفت این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مؤمنان لا یحل لکم روا نیست شما را ان ترثوا النساء آنکه میراث گیرید زنان را کرها از روی
ناخواست و کراهت ایشان تقیید میراث بکره نه بجهت دلالت بر آن نمیکند که بطوع و رغبت ایشان ایشان را
میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم
خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیه هم جایز نیست ولا تعضلوهن و منع مکنید این زنان را

از تزویج وگفته اند خطاب بامردانیست که از زنان خود بتنگ آمده برای آنکه از سر مهر خود درگذرند
ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنان را محبوس مسازید و باز مدارید لِتَذْهَبُوا
برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه
بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت روشن کرده شده بشهود عدول حقیقت یکه باخود یعنی فاحشه روشن
کننده حال ایشان را و فاحشه درین آیه نشوز است یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد مرد را روا بود
که از وی خلع طلبد وگفته اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق
زانیه بوده و حالا این حکم منسوخست وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فواحش نشده اند
بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکویی
به از آن نیست فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید بر آن فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید که
شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای و پدید آرد برای شما فِيهِ در آن چیز مکروه خَيْرًا
كَثِيرًا نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از
صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ
بجای زنی دیگر وَآتَيْتُمْ و داده باشید إِحْدَاهُنَّ یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا
مال بسیار بجهت کابین فَلَا تَأْخُذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُ از آنچه بوی داده اید شَيْئًا چیزی نه
اندک و نه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی از آن زن بُهْتَانًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا
و حرامی ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیه آنست
که شوهر مهری از برای زن فرض کرده و بیان کرده پس چون استرداد آن میکند گوییا مدعی
آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است وَكَيْفَ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت
تَأْخُذُونَهُ فرا میستانید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَى و حال آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ
برخی شما بجنس دیگر افضا کنایه است از مباشرت وَأَخَذْنَ و فرا گرفته اند آن زنان مِنْكُمْ از شما در وقت
عقد مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث
آمده که استحللتم فروجهن بكلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیة ازواج آبای
خود را نکاح میکردند حق سبحانه این عمل نهی فرمود و گفت وَلَا تَنْكِحُوا و بزنی مخواهید و بنکاح

درمیارید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که بخواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان و بنکاح درآورده إِلَّا
مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است إِنَّهُ بدرستی که بنکاح زن پدر
كَانَ بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً عملی زشت و ناپسندیده وَمَقْتًا و مبغوض خدای و منشاء
این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض می بوده و فرزندی که از زن پدر متولد شدی مقیت میگفته اند
یعنی دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی که این راهست گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی
و فاحشه اشارت بدانست دویم قبح شرعی و مقت عبارت از آنست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل
بر آنست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام کرده شد بر شما أُمَّهَاتُكُمْ نکاح مادران شما و این امومت عموم دارد هر زنی
که نسبت مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر هر چند بالا رود و
خواه از طرف اناث چون مادر و مادر مادر هر چند بالا رود حکم مادر دارد در تحریم وَبَنَاتُكُمْ و
دختران شما و این نیز عامست هر زنی که نسب او بدو باز گردد از جهت اولاد ذکور و اناث بیک درجه
یا زیادت در بنات داخلست وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا در رحمی
گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد پدری و مادری را وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما
هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بوده یا در رحمی مرور نموده عمه آنکس است
و اینجا نیز طرق ثلثه متصورست یعنی پدری یا مادری یا مادر و پدری وَخَالَاتُكُمْ و خواهران
مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا در رحمی
گذشته خاله آنکس است و وقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران
برادر بر هر وجه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد ایشان چندانچه
دور شوند همان حکم دارند وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر از هر وجه که اخت متحقق باشد و این نیز
متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان است هر چند پایان رود داخل بنات اخت اند
وَأُمَّهَاتُكُمُ و حرام کرده الله بر شما مادران شما را اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنهایی که شما را شیر داده اند
مرضعه را مادر میگویند از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد آن شیر
دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن اگر بر شیر او از زوجه یا ام ولد او رضاع واقع شود
همه ام رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله

الجزو الخامس

براند که حکم رضاع باندك و بسیار از شیر خوردن ثابت و بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله
بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما و جدّات
منکوحه از قبل مادر و پدر بنسب و رضاع همین حکم دارند وَرَبَائِبُكُمُ و دختران زنان شما اللَّاتِي
فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش می‌یابند و شرط در حرمت ایشان آنست
که متولد شده باشند مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي از زنان که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ شما با ایشان دخول کرده باشید
فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید شما که بخلوت دَخَلْتُمْ بِهِنَّ درآمده باشید با ایشان این دخول کنایه از
مباشرتست فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربایب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیگر از
محرمات زنان پسران شما اند الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد بعقد
نکاح درآورد مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود در خواسته این آیه فرود آمد که حلیله پسر
صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده باشند وَأَنْ تَجْمَعُوا و دیگر حرام است بر شما آنکه جمع کنید بَيْنَ
الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یك نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم
که آن معفو عنه است و بعضی مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلم
جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلم و در دین وی حلال بوده إِنَّ
اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزگار آنکسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیه
این عمل کرده اند رَحِيمًا مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده •
تامل در معنی این دو اسم مفلسان بی بضاعت را سرمایه تمام است بیت سرمایه عاصیان ها زاربیه
غفران تو و رحمت بی غایت تست وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شد بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ
از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالك آن شده است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما ابو سعید خدری رضی
عنه نقل میکند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال بی قیاس باهل جهاد رسید از جمله زنانی که
شوهران ایشان را بحسب نسب می شناختیم بقید اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهردار ما را
معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم که ایشان را اگرچه ملك یمین بودند از قبیل محصنات
میشمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه این آیه نازل شد که زنان کفار که

شوهران اند اما چون بسبب سبی ملك یمین شما شدند تصرف در ایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دار
الحرب بی ازواج و این قول امام اعظم است و باقی ایمه بمجرد سبی ایشان را حلال میدانند كِتَابَ اللَّهِ ملازم
باشید فرض خدا را در باب منکوحات یا مصدر مؤکد است معنی آنکه نوشت خدای نوشتنی عَلَيْكُمْ بر شما
در محرمات وَأُحِلَّ لَكُمْ و حلال کردانید مر شما را حفص بمجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما
مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آنچه غیر از این محرمات مذکوره است و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مرا بر عمه
او و بر خاله او و بر خواهرزاده و برادرزاده او و نکاح مطلقه ثلث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر منکوحه
بر آزاد و تزویج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکورست و چون حق بجانه بیان حلال
و حرام فرمود پس روا باشد شما را أَنْ تَبْتَغُوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در طلب
و کابین کنید بِأَمْوَالِكُمْ با مالها خود مُحْصِنِينَ در حالتی که آن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را
بآن نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ و نباشید زناکنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ پس هر که برخورداری
یافته اید بِهِ بدو مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ
مهرهاء ایشان فَرِيضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابل استمتاع است وَلَا
جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ و بالی نیست و گناهی نیست بر شما که از زوج و زوجات فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ در آنچه از
یکدیگر راضی شوید بِهِ بآنچیز مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی
آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند
تراضی در نفقات است یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان
حَكِيمًا محکم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ و هر کرا استطاعت نیست از شما طَوْلًا از روی
توانایی و توانگری أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه بنکاح درآرد زنان آزاد گرویده را فَمِنْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالك آنست دستهای شما مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان
شما که گرویده باشند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِإِيمَانِكُمْ بگرویدن شما بسا فاضله که در بیان
شما باشد در ایمان بَعْضُكُمْ برخی از شما که عبید و اما اند مِنْ بَعْضٍ از برخی دیگر یعنی همه مشترکید در
ایمان یا شما از یکدیگر پدید در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلم فَانْكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را
بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوك دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید کنیزان

نکاح کرده أُجُورَهُنَّ مهرها ایشان بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی یعنی بی مکاس و مضایقه و دادن مهرهای ایشان
هم باذن مالکان ایشان باید مُحْصَنَاتٍ در حالتی که این کنیزکان نکاه دارنده فرج خود باشند غَيْرَ
مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان آشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان به پنهانی فَإِذَا
أُحْصِنَّ پس آنهنگام که ایشان نگاه دارند فرج خود را از حرام بسبب تزویج و حفص بصیغه مجهول خواند
و معنی آنست که آنهنگام که جواری شوهر کرده شدند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا فَعَلَيْهِنَّ بر ایشان
لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای
مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است و از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب
عام است امام شافعی رحمه الله میگوید تغریب کنیزک نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله فرموده که میان جلد
و نفی جمع نکند مگر برای سیاست و بهمه مذاهب در زنای عبید و اماء رجم نیست ذَٰلِكَ آن نکاح کنیزکان
لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برای کسیست که بترسد از رنج سخت یعنی از مشقت اگر در زنا افتد مِنْكُمْ از شما غربا نه
وَأَنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را و باحتیاط نزدیکترست در صیانت
ولد خود از بندگی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما رَحِيمٌ
مهربانست برخصت دادن بندگان در آن يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ انکه بیان کند
برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ راههای آنکسانی که بودند
مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما مراد ابرهیم و اسمعیل است علیهما السلم یا روش پیشینیان از اهل حق و باطل
وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و بازگردد بر شما بتسهیل اثقال و دفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بمصالح شما در آنچه فرماید حَكِيمٌ درست کار و راست گفتارست در هر چه حکم کند
وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه
شما گردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ
پی روی میکنند آرزوها نفس را أَنْ تَمِيلُوا آنکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا میل کردنی
بزرگ چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است
با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبه خواستند که اهل اسلام را
بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه دهد و یهودان میخواهند که شما را منحرف

سازند يُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد خدای أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ آنکه سبک کرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی
که سبک بار شوید شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیفست در اثقال عبادات و توبه از جنایات
و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و اصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده
شده است آدمی ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم برو سبک کردیم و گفته اند ضعف
آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده است قال الله تعالی خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ یا ضعیفست از دیم
زنان و قوت انکه خود را از میل بدیشان باز دارد یا در ستر او ضرا و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند
حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعیف نام نهاد نه بنام سوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا
بسبب متابعت از روی نفس نقصی در حال او بدید آید بسمت ضعف که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار
بگشاید و تعبیر او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است بر آن ظلوم جهولم که اولم گفتی چه آید ز ضعفا ای کریم و از جاهل
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مخورید مالها بیکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان
یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده
یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ
مگر آنکه باشد جهت تصرف تِجَارَةً بازرگانی و بیعی صادر عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خشنودی و خوشدلی
هر یک از شما که متعاقدانید وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و مکشید بناحق نفسها خود را یعنی اهل دین خود را
چه همه مؤمنان از روی حقیقت یکی اند الْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید
چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید
یا ارتکاب کاری مکنید که مؤدی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن
مال حرام یا بمتابعت هوای او یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانیت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
كَانَ بِكُمْ هست بشما ای امت محمد صلی الله علیه وسلم رَحِيمًا مهربان و امر و نهی که میفرماید از غایت
رحمت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی
و تجاوز از حد وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم او را نَارًا
در آتش مراد آتش دوزخست وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این در آوردن در آتش عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای سهل
و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ اگر کناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ

درکذرانیم وعفو کنیم عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ از شما کناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی واز جمعه تا جمعه واز
رمضانی تا رمضانی وَنُدْخِلْكُمْ ودر آریم شما را مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضع بزرك وشریف که آن
بهشتست ٭ ملخص آیة آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق
جواز چه میشاید که حق سبحانه از کبایر عفو کند وبصغایر مؤاخذه نماید یا بر عکس علما را در کبایر اختلافست
بعضی بر آنند که هر کناهی که خدای تعالی از ان نهی کرده کبیره است وکفته اند هر چه ختم آن باتش باشد چنانچه
يُدْخِلْهُ نَارًا یا بغضب ولعنت مانند غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ یا بعذاب ونکال چنانچه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
آن کبیره است وغیر آن از کناهان صغیره کویند ودر انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت آنست که کبیره کناهیست
که شارع بران حدی مترتب ساخته یا در بابه وعیدی بتصریح وارد کشته یا حرمت او بدلیلی قطعی ثابت شده
در تاویلات کاشی مذکورست که اکر بپرهیزید از کبایر که اثبات غیرست در وجود واقرار بوجود غیر هستانت
شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس وقلب را محو کردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشانرا
ثبات نباشد ودر آریم شما را بمدخل کریم که حضرت جمعیت ٭ تا یکی در تفرقه سوزی چو شمع ٭ غرقه شو در لجه دریای جمع
در لوایح فرموده که تفرقه عبارت از انست که دل را بواسطه تعلق بامور متعدده پراکنده سازی وجمعیت آنکه
از همه بمشاهده واحد پردازی ٭ چون تفرقه دلت حاصل زهمه ٭ دل را بیکی سپار وبکسل زهمه
در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانید که مردان شرف
جهاد دارند وزنان ازان مثوبت محروم اند ورجال با وجود احراز غنایم ودولت تحصیل مکاسب دو بهره بر
نسا از مال میراث می برند وزنان با ضعف حال وکثرت احتیاج نصف نصیب مردان کرفته اند وحسرت
می برند کاشکی ما را در دنیا رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد ونصیب میراث بهره مند میشدیم
آیة آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا وآرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ آنچیزی را که خدای تعالی افزونی داد بِهِ بدانچیز
از امور مالی وجاهی بَعْضَكُمْ برخی از شما مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیکر که زنانند لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ
مردان را بهره ایست مقدر مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ مر زنانراست بهره از ثواب آنچه تعلق
بعمل ایشان دارد چون عفت وطاعت ازواج پس چون هر یکی نصیبی معلوم وسهمی مفروض دارید آرزوی بهره
دیکری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ وبخواهید از خدای وطلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از کرم وبخشش او تا مراد شما
بر آرد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا وچون معلوم شد

که وی داناست پس هر چه دهد وبهر که دهد چنان باید وجز آن نشاید بیت کر مفلس وکر توانکرت کرداند
او مصلحت تو از تو بهتر داند ٭ در زمان جاهلیة فرزندان اجنبی را پسر خود میخواندند ودر میراث داخل
سایر ورثه میشدند حق سبحانه ازان نهی کرد وفرمود که وَلِكُلٍّ وبرای هر یک از شما جَعَلْنَا آفریدیم
مَوَالِيَ عصبه ومیراث خواران تا احراز نصیب خود کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از انچه باز کذارند پدر و
مادر وَالْأَقْرَبُونَ وخویشان نزدیک ودیکر رسم بود که با یکدیکر معاقده میکردند ورسم مخالف معاهده
در میان می آوردند وهر یک از متعاقدین میکفتند حربک حربی وسلمک سلمی دوست تو دوست من ودشمن
تو دشمن من تو از من میراث بری ومن از تو تو عاقله من باشی ومن عاقله تو واین سخنان را بسوکند مؤکد میساختند
وحلیف را سدس از میراث حلیف مقرر بود چون آیة مواریث نازل شد یکی از اصحاب کفت یا رسول الله جمعی از ما
حلفا داریم که باخذ میراث از یکدیکر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمده وهیچ جا سخن معاقدان
مذکور نشد این آیة نازل کشت که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ وانکسان که مخالفت بسته اند أَيْمَانُكُمْ دستهای
شما اسناد معاقده بایمان بطریق مجازست وسبب درین اسناد آنکه مخالفان بوقت بیعت دستها بیکدیکر
کرفتندی فَآتُوهُمْ پس بدهید مر ایشانرا نَصِيبَهُمْ بهره ایشان که سدس میراثست وحکم این آیة بآیة
أُولُو الْأَرْحَامِ منسوخ کشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از
عهود ومواثیق ومخالفات شَهِيدًا کواه آورده اند که حبیبه دختر سعد بن الربیع رضی الله عنه یا
جمیله زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز پیش کرفته با شوهر بی راهی بسیار کرد وشوهر از غایت اضطراب طپانچه
بروی وی زد واو شکایت پیش پدر برد وبا اتفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رفته قصه
کذشته را بموقف عرض رسانید وآنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم کرد پیش از ان که دختر متوجه طلب قصاص
شده روی بمسجد نهادند وجبرئیل آیة آورد که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کار کذارانند تسلط یافته
عَلَى النِّسَاءِ بر زنان وقایم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه پدر ودختر را آواز
داد که باز کردید که ما کاری خواستیم وخدای کاری خواست وَالَّذِي أَرَادَ اللَّهُ خَيْرٌ ومفهوم آیة تفضیل مردانست
بر زنان چه مردان ادب کنند وکار فرمایند مر زنانرا بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آنچیزی که تفضیل کرد خدای وافزونی
داد بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیکر که زنانند وتفضیل مردان بکمال عقل وعلم
ودفور حدس وتمام است وبجهاد وبکمال صوم وصلوة وجماعات واذان وخطبه واعتکاف ونماز عید و

نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و انکه انبیا و ائمه از مردان‌اند نه
زنان یا اکمل یا شرفست وبما انفقوا و دیگر فضیلت داده‌اند مردان را بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند برایشان
من اموالهم از مالهای خود چه در مهر و چه در نفقه فالصالحات پس زنان شایسته حال قانتات
زنان فرمان‌برندگانند مر خدا را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حافظات نگاه دارندگان للغیب مر غیبت ازواج
یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بما حفظ الله بانکه نگاه داشت خدای مر ایشان را
واللاتی آن زنانی که تخافون می‌ترسید نشوزهن نافرمانی و تسلط ایشان را فعظوهن پس پند
کنید ایشان را بکلماتی که دلها و ایشان نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشان را و آگاه کنید از تعظیم حقوق
ازواج واهجروهن و ببرید از ایشان فی المضاجع در خوابگاهها یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباشید
یا پشت بر ایشان کنید واضربوهن و بزنید ایشان را زدنی که نخراشد و نشکند و هیچ عضو را زشت
نکرداند گفته‌اند وعظ نزدیک خوف و نشوزست و هجر هنگام ظهور نشوز فان اطعنکم پس اگر
زنان بر نهند شما را و از آنچه مکروه طبع شماست باز آیند فلا تبغوا پس مطلبید علیهن سبیلا بر ایشان
راه بیدادی ان الله کان بدرستی که هست خدای علیا برتر از آنکه ظلم بر ایشان راضی شود کبیرا
بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وان خفتم و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شقاق
بینهما ناسازکاری و خلاف میان مرد و زن فابعثوا پس برانگیزانید برای تحقیق نشوز حکما
داوری که حکم کند من اهله از کسان شوهر تا مافی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت ازو معلوم کند
وحکما و داوری دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد من اهلها از قبیله و اقربای زن تا او نیز
مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بدانند ان یریدا اگر خواهند حکمین اصلاحا بصلاح
آوردن کار زوجین یوفق الله سازکاری افکند خدای بینهما میان زن و شوهر ان الله
کان بدرستی که هست خدای علیما دانا بمصالح زوجین خبیرا آگاه از مقاصد حکمین
واعبدوا الله و بپرستید خدای را ولا تشرکوا به و انباز مگیرید به شیئا هیچ چیز را از صنم و غیره
وبالوالدین و نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی بقول و فعل وبذی القربی
با خویشان بصله رحم والیتامی و با یتیمان بنوازش و کارسازی والمساکین و با درویشان بصدقه
و زکوة والجار ذی القربی و با همسایه خویشاوند بشفقت و رحمت والجار الجنب و با همسایه بیگانه یعنی

اگر خویشی ندارد یا همسایه کافر و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده‌اند و مطلقا حق همسایگان اراده خیر
باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه وارد شده که لا یدخل الجنة عبد
لا یأمن جاره بوائقه امام قشیری قدس سره فرموده که همسایه مجاور در حقیقت آنست که با او احسان کنی
پس حق همسایه نفس را که دلست بطریق اولی که فرو نگذاری و خواطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی بازداری
و با همسایه دل که روح است نیکویی کنی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع نمایی و همسایه
روح را که سر است از غیبت مواطن شهودات و مجالی مکاشفات مانع نشوی و از همه منزل او را که از سر
وهو معکم غافل نکردی و بیقین دانی که ؏ همسایه و همنشین و همره همه اوست ؏ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست
در انجمن فرق و نهانخانه جمع ؏ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست والصاحب بالجنب و دیگر نیکویی کنید با
همنشین و همصحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحبست و این می‌تواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در
تعلم علم و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکویی با او رعایت حق صحبت و بناء آن بر
مهربانی باشد وابن السبیل و با رهگذریان و مهمانان وما ملکت ایمانکم و با بندگان و پرستاران که در
دست تصرف شمااند ان الله بدرستی که خدای لا یحب دوست نمیدارد من کان هر که را باشد مختالا
خرامنده بتکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکند
فخورا نازنده خودستاینده که نه حقوق الهی مودی سازد و نه باحسان با خلق پردازد الذین یبخلون
و دوست ندارد خدای آنان را که بخل میورزند آورده‌اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت میگفتند
مال خود برین مرد یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و یاران مهاجر نفقه مکنید که اندیشه‌مندانی واقع
مانده و محتاج گردید و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیه نازل شد که خدای آنرا دوست
نمیدارد که خود بخیل‌اند ویأمرون الناس و امر میکنند مردمان را بالبخل به بخیلی ویکتمون و می‌پوشند
از خلق ما آتیهم الله آنچه خدای بدیشان داده است من فضله از نعمت خویش یا مراد بیان نعت
و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریة و میپوشیدند و
اعتدنا آماده کرده‌ایم للکافرین برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را می‌پوشند
عذابا مهینا عذابی خوار کننده که عذاب دوزخست والذین و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ینفقون اموالهم نفقه میکنند مالها خود را رئاء الناس برای دیدن مردمان و ملاحظه

ناموس وایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند و مالها خرج میکردند یا
منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که برقم خود از جهة اغراض دنیاوی
نفقه میکنند ولا یؤمنون ونمیگروند از روی حقیقت بالله بخدای ولا بالیوم الآخر ونه بروز باز
پسین که قیامت است ومن یکن الشیطان هر که باشد دیو لعنه یعنی ابلیس له قرینا همراه یار و همساز
فساء قرینا پس بد مقارن که اوست در دنیا و هر آینه در آخرت نیز یار او خواهد بود قوله تعالی فبئس القرین
حکیم الهی فرماید ❊ هر که اینجا یکی قرین تو اوست ❊ آن پرانیز همنشین تو اوست ❊ دوستی جو که جان بیفزاید
در دو عالم ترا بکار آید ❊ دیو را همنشین خویش مکن ❊ نفس را قرین خویش مکن ❊ وماذا علیهم چه چیز بودی بر کافران و
چه زیان داشتی مر ایشانرا لو آمنوا بالله اگر ایمان آوردندی بخدای والیوم الآخر و بروز قیامت و جزاء
اعمال را تصدیق کردندی وانفقوا و بیرون کردندی حق خدای بی غرض و ریا مما رزقهم الله از انچه
داده است خدای بدیشان وکان الله وخدای هست بهم بدیشان و اقوال و افعال و احوال ایشان
علیما دانا و جزای آن خواهد داد ان الله لا یظلم بدرستی که خدای ستم نکند مثقال ذرة
هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه خرد را گویند که از غایت صغر بی حرکت بر نکوید ظاهر نشود و لیکن
آنست که ذره چیزیست که بشعاع آفتاب اندرون روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و آنرا چندان وزنی نبود
حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب مؤمن هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مشرک
بیفزاید ذره خواهد افزود و ماحصل آنست که در عمل کافر و مؤمن بمقدار ذره ظلم واقع نشود وان تک واگر
باشد مثقال ذره حسنة نیکو در دیوان بنده مؤمن یضاعفها ثواب آنرا افزون کرداند و برتری
ویؤت و بدهد او را نیز بر ثواب عمل من لدنه از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق او کسی
اجرا عظیما عطایی بزرگ یعنی اندازه اجر را عطا گفت بجهة آنکه تابع آنست و مزید بر آن فکیف پس
چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه اذا جئنا وقتی که بیاریم ما من کل امة از هر گروهی از امم گذشته
بشهید گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر افعال و اقوال امت خود گواهی خواهد داد وجئنا بک
و بیاریم ترا ای محمد صلعم علی هؤلاء برین گروه از امت تو شهیدا پیغمبر را صلی الله علیه وسلم گواه تا اقامت
شهادت کنی بر ایمان مؤمنان و در لطایف تفسیر مذکورست که چون پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شفیع امت
ساخته اند شهید امت نیز بیسازند و مقرر است که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند

یومئذ آن روز که واقع شود دعوی گواهی انبیا و آن روز قیامت یود الذین کفروا دوست دارند
آنانکه کافر شدند بخدای وعصوا الرسول و نافرمانی کردند رسول را لو تسوی اگر راست کرده شود
بهم الارض بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون مردگان و مبعوث نکردند یا کاینت از انکه ایشان
آرزومند آنند که خاک شوند چه زمین بخاک راست شود ولا یکتمون الله ونپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه
از خدای بپوشند حدیثا سخنی را یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدای و رسول لا تقربوا
الصلوة گرد نماز مگردید وانتم سکاری و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات این
نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مامور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از اداء عبادت
روزی جمعی از صحابه در خانه عبدالرحمن عوف رضی الله عنه شراب خمر که در آن وقت مباح بود اشتغال داشتند
و در زمان سر اندازی و بیهوشی صدای اذان شام باسماع صحابه کرام رسید بنماز برخاستند و امام ایشان از
غایت سکر در سورة الکافرون حرف لا که در چهار موضع مثبت است حذف نمود و این آیه نازل شد که در وقت غلبه
سکر بنماز نزدیک مشوید حتی تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آنچیزی که در نماز میخوانید
محققان میگویند که خطاب میکند بسوی تخلی روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که
نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا وقتی که آگه
هوشیار شده دانید که چه میگویید و بشناسید که سخن با که میگوید المصلی یناجی ربه نظم
ای که در مستی هستی مانده ❊ دایما در خود پرستی مانده ❊ برسر ایوان وحدت کی رسی ❊ چون تو در زندان هستی مانده
ولا جنبا یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل الا عابری سبیل مگر آنکه
رونده گان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود در آن محل بر تیمم نماز توانید گذارد و دیگر هیچ
وجه روا نباشد در جنابت نماز گذاردن حتی تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة
موضع آنست یعنی جنب در مسجد میایید مگر آنکه راه بران باشد وان کنتم واگر باشید در وقت
جنابت مرضی بیماران مراد بیماریست که در آن استعمال آب ترسند او علی سفر یا باشید در سفر
او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلاجای و محدث شده باشید بخروج خارجی
از احد السبیلین او لامستم النساء یا بسوده باشید زنانرا امام شافعی رحمه الله بر آنست که چون بعضی
از بدن مرد ملاحق بدن زنی شود از غیر محرم یا اجنبیه صغیره وضوی لامس و ملموس هردو منتقض شود

و امام مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند که لمس بشهوت وضو میشکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام
اعظم رحمه الله مباشرة فاحشه را که تماس فرجین است بی حایلی و انتشار آلت ناقض وضو میداند و بر هر تقدیر
چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را فتیمموا پس قصد
کنید صعیدا طیبا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شد و اشهر غزوه بنی المصطلق است
که شبانه سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند و چون از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز
خود را بآب رسانند قضا را عقد عایشه خاتون رضی الله عنها گم شده عزیمت بسبب فقدان آن در توقف
افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق رضی الله عنه
بردند و او بخیمه عایشه خاتون رضی الله عنها در آمد دید که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سر در کنار وی
نهاده در خوابست صدیقه را زبان طعن بصدیقه بگشاد و بسر انگشتان نیز طعن بر تهی گاه او زد نا گاه سید عالم
صلوات الله و سلامه علیه بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و در زمان
توجه آنحضرت جبرئیل امین در رسید و حکم آورد که چون آب نیابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید
چیزی را از اجزای ارض که پاک باشد و دست بران زنید فامسحوا پس مسح کنید دست خود را بوجوهکم
بتمام رویهای خویش وایدیکم و بمالید دستها خود را بدان تا مرافق ان الله کان بدرستیکه
خدای هست عفوا درگذرانند از شما و تخفیف کننده غفورا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند
الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نصیبا من الکتاب بهره از
علم توریة یشترون الضلالة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت بضلالت و هدایت ایشان آن
بود که بنعت و صفت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت
انکار نمودند و یریدون و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت ان تضلوا السبیل
آنکه شما نیز ای مومنان راه گم کنید والله اعلم و خدای داناتر است باعدائکم بدشمنان شما که یهود
وکفی بالله ولیا و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما وکفی بالله و بسنده است خدای نصیرا
یاری دهنده شما بر دشمنان من الذین هادوا بعضی از آنکسانی که بدین یهود متدین شده اند یحرفون
الکلم میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عن مواضعه از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبرست صلی الله
علیه وسلم یا تاویل کلمات توریة بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیه رجم یا تغییر کلام پیغمبر آورده اند که زمرۀ

از یهود بملازمت آنحضرت صلوات الله و سلامه می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بتعلیمی
تلقی میشنودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات مبارکه ایشان را تحریف میساختند لاجرم پرده از روی
کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند و یقولون
و میگویند سمعنا شنیدیم قول ترا و عصینا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آشکارا میگفتند از
روی عناد و دیگری گوید اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان
سمعنا میگفته و لسان حال ایشان به عصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند واسمع غیر مسمع بشنو در حالتی که
غیر شنونده شده باشی این کلمه ذو وجهین است و وجهی مدح دارد و وجهی ذم وجه مدح آنست که
اسماع دشنام دادن باشد پس معنی کلمه اینست که دشنام داده و شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعا
بود و وجه ذم آنست که اسماع شنوانیدن بود میگویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا
علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر میگفتند
وراعنا این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدح آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در
ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده بدانحضرت و گفته اند یهود
اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را برعی غنم و برهم
تقدیری این کلمه میگفتند لیا بالسنتهم در حالتی که گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی
فعلی که از مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او
می پیچانند و بطریق سخن راعنا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواهند وطعنا فی الدین و قدح و طعن
در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آن چه دین خوبی بود و حال آنکه ایشان بشبانی
موسی علیه السلام معترف بودند ولو انهم قالوا و اگر ایشان گفتندی سمعنا شنیدیم سخن ترا
واطعنا و فرمان بردیم امر ترا واسمع و بشنو سخن ما را وانظرنا و در ما نگاه کن لکان
هر آینه این گفتار بودی خیرا لهم بهتر مر ایشان را از استهزا او سید انام و طعن در دین
اسلام واقوم و راست تر بودی سخن ایشان ولکن لعنهم الله و لیکن براند است خدای ایشانرا
و از رحمت خود دور کرده بکفرهم بسبب کفر ایشان و مجازات بران فلا یؤمنون پس نمیگروند
ایشان الا قلیلا مگر گروهی اندک یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب

ورسل دو عن بعضی با ایمان نمی آیند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام واصحاب او رضی الله عنهم ودر اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد را طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و مقدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است وشما را در توریة از حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نمیدانیم و نه از نعت تو وصفت تو آگاه خبر داریم آیه آمد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ ای کسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة آمِنُوا تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بآنچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود و آن قرآنست مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است لِمَا مَعَکُمْ مر آنچیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریة است در اصول دین پس ایمان بگروید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهًا رویها را یعنی صور آنرا نیست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بر وی نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویها را عَلَىٰ أَدْبَارِهَا بر هیأت قفاهای آن یعنی شکل روی را بر صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیاء مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهاء ایشان بر پس سر بود و این هیأتیست در غایت زشتی و رسوایی أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا براندیم ایشان که اصحاب وجوهند از رحمت خود یا مسخ سازیم کَمَا لَعَنَّا همچنانچه براندیم یا مسخ گردانیدیم أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر بر پیچیدند و در روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ وهست فرمان خدای یا وعید او مَفْعُولًا بودنی و هر آینه خواهد بود إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ بدرستی که خدای نمی آمرزد أَنْ یُشْرَکَ بِهِ آنرا که شرک آرند بوی و شریک گیرند در عبادت او وَیَغْفِرُ و بیامرزد مَا دُونَ ذَٰلِکَ آن گناهی را که غیر از شرک بود لِمَنْ یَشَاءُ مر کسی را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای و انبار گیرد با او فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته إِثْمًا عَظِیمًا دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذابی بزرگ گردد و چون بمضمون آیه که شرک مغفور

نیست یهود را که صنعه عجل و پرستش عزیر بودند بعیبی و منقصتی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم پدران ما ما کان کمالات نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر مثال ایشان معززیم و مکرم حق سبحانه ستایشهاء ایشان را نپسندید و فرمود أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِینَ آیا نمیدانی یا نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یُزَکُّونَ میستایند و ثنا میکنند أَنْفُسَهُمْ نفسها خود را باین که نحن ابناء الله و احباؤه یا بپاکیزگی که گناهی نیست میدهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی ایشان گناه ندارند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز در میگذرانند و خطیئات روز ما را بشب محو میکند حق تعالی فرمود که تزکیه شما شما را اعتباری ندارد بَلِ اللَّهُ بلکه خدای تعالی یُزَکِّی مَنْ یَشَاءُ بپاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند وَلَا یُظْلَمُونَ و این گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد فَتِیلًا بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصانی پاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید انْظُرْ بنگر در این جهودان که از روی عناد کَیْفَ یَفْتَرُونَ چگونه افترا میکنند و می بندند عَلَى اللَّهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ را که یعنی گناه روز شب ما را می آمرزند وَکَفَىٰ بِهِ وبسنده است آن افترا و دروغ ایشان إِثْمًا مُبِینًا گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که حکم الهی باجلاء بنی النضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب او تحریض کردند و با پنجاه کس از بطون قریش بیت الحرام در آمده و دست بر استار حرم سینها بدیوار خانه باز چسبانیدند با پیمان غلاظ بر حرب محمد و اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از این مهم فارغ ساخته بمعاشرت نشستند در این مجلس بعضی از قریش از روسا اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که زایران حرم را میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول میباشیم بهدایت اقربست یا دین محمد صلی الله علیه وسلم که دین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند

ره ما را کافر و جاحد میخوانند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق ترست و آیین شما با ثبوت‌تر
ابو سفیان گفت ما بر اعتقاد شما وثوق تمام خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را
که بتان قریش بودند سجده کردند تا بجهت از معاونت و مکابره بگذرند تنزیه ایشان خبر میدهد و میفرماید
اَلَمْ تَرَ آیا نمیدانی و نمی‌نگری اِلَی الَّذِینَ اُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نَصِیبًا مِنَ الْکِتَابِ
بهره از تقدیر که بواسطه عداوت مسلمانان یُؤْمِنُونَ میگروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت که قریش را
هست و گفته اند جبت سحرست و دیو و جادو که بدان معتقد بودند و طاغوت شیطان که ایشان متابعت وی مینمودند
و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او وَیَقُولُونَ و میگویند این جهودان لِلَّذِینَ
کَفَرُوا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد ما هٰؤُلَاءِ این گروه کفار قریش اَهْدٰی
هادی ترند مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب وی سَبِیلًا از جهت
راه یعنی راه یافته ترند اُولٰئِکَ آن گروه متعنت و متعصب الَّذِینَ آنکسانند که بخواری لَعَنَهُمُ اللّٰهُ
دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَمَنْ یَلْعَنِ اللّٰهُ و هر کرا خدای براند و دور سازد فَلَنْ
تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر او را نَصِیرًا یاری که دفع عذاب کند از وی اَمْ لَهُمْ آیا ایشانرا
یعنی جهودانرا نَصِیبٌ مِنَ الْمُلْکِ بهره از پادشاهی استفهام است بر سبیل انکار زعم جهود آن بود که ایشان
بملک و نبوت از غیر خود سزاوارترند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند آخر منصب
ملک داری و حکم گذاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر بعضی از ملک
و مال بهره‌مند شوند فَاِذًا پس آنهنگام لَا یُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب او را
نَقِیرًا بمقدار گوی که بر پشت دانه خرماست و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی
با فقیری بنقیری مضایقه دارند هنگام تنگدستی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند اَمْ
یَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبایل عرب عَلٰی مَا آتٰیهُمُ اللّٰهُ بر آنچه خدای
بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم از ایشان
و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالتست صلوات الله و سلامه علیه و عرب جمع را بر واحدی اطلاق میکند
که جامع باشد بمقدار خصال خیری که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی اِنَّ اِبْرٰهِیمَ کَانَ
اُمَّةً و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و ماعز از دین و بعضی گفته اند فضل آنست که حق سبحانه مباح کرده

بیشتر زن

او را جمع میان چهار زن و بیشتر بی‌نهایت حلال حسد می بردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن
نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتابست
پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب حسد بردندی چرا این صورت مخصوص بدان حضرت نیست فَقَدْ
آتَیْنَا بدرستی که ما عطا کردیم آلَ اِبْرٰهِیمَ اولاد ابرهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام
الْکِتَابَ یعنی توریة و زبور و انجیل وَالْحِکْمَةَ و علم حلال و حرام وَآتَیْنَاهُمْ و دادیم ایشانرا
با وجود نبوت مُلْکًا عَظِیمًا پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف علیه السلام را و داود و سلیمان علیهما السلام
داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود صد زن داشته و سلیمان
هزار و در این سخن تعریض بیهود است که اگر حسد محمد صلی الله علیه و سلم بواسطه کثرت ازواج است پس داود
و سلیمان علیهما السلام بحسد سزاوارترند و در تیسیر آورده که مراد از آل ابرهیم محمد است صلی الله علیه و سلم
و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تأیید بملائکه فَمِنْهُمْ پس از یهود
مَنْ آمَنَ کس بود که ایمان آورد بِهِ بحدیث آل ابرهیم یا بمحمد صلی الله علیه و سلم وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ
صَدَّ عَنْهُ کس هست که اعراض کرد از خبر انبیا در باب نسا و تصدیق نکرد آنرا یا روی از متابعت پیغمبر گردانید
وَکَفٰی بِجَهَنَّمَ و بسنده است دوزخ سَعِیرًا آتش افروخته برای عذاب کافران اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی
که آنکسانی که کافر شدند و بپوشیدند و نگرویدند بِآیَاتِنَا بدلایل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر سَوْفَ
نُصْلِیهِمْ زود باشد که در آریم ایشانرا نَارًا در آتشی و چه آتشی کُلَّمَا نَضِجَتْ هر گاه پخته شود
یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوستهای ایشان بآتش بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم برای ایشان جُلُودًا غَیْرَهَا
پوستها غیر آنکه پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری رحمه الله
منقولست که شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق از آن ببرند و بحالت
اول باز آرند پس این تبدیل صفتست نه تبدیل عین و این حال بجهت شدت عذابست یعنی هر زمان پوست
ایشانرا تازه میسازند لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را و آن چنین دایم باشد اِنَّ اللّٰهَ
کَانَ بدرستی که خدای هست عَزِیزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَکِیمًا دانا
بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدای و رسول وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا

جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها
خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند این مؤمنان در آن ابدا همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد
لهم فیها مر این بهشتیان را باشد در آن بوستانها ازواج مطهرة زنانی پاکیزه از حیض و نفاس بلکه
از جمیع اقذار و ادناس وندخلهم و در آریم ایشانرا ظلا ظلیلا در سایهٔ پاینده که آفتاب آنرا زایل نکند
چون در بلاد عرب حرارت بسیار می باشد و سایه را اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایتست از
آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی
شوند پس ظل چرا باشد و فایدهٔ او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارتست بحمایت الهی و عنایت پادشاهی
که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و منزهست
این سایها زوال پذیرند عاقبت • در سایهٔ کردگار از زوال نیست • ان الله یأمرکم بدرستی
که خدای میفرماید شما را ان تؤدوا الامانات آنکه ادا کنید امانتها را الی اهلها باهل آن حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب کنند و کلید پیش مادر او سلافه بود
عثمان بنزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمیداد و میگفت که اگر از تو بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه
از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان مبالغه میکرد و سلافه مضایقه مینمود و حضرت در مسجد الحرام
انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رضی الله عنهما بر در سرای سلافه آمدند و فاروق بآواز بلند
گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد میگذرد سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستان پیشتر که بیم
و عنف بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته بنزد حضرت آورد و آن سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند
عباس رضی الله عنه برخاست که یا رسول الله چنانچه سقایهٔ زمزم بمن تفویض فرموده حجابهٔ خانه نیز بمن ارزانی
دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش برد
عباس همان سخن اعاده کرد عثمان خجالت کرد دست باز کشید حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح
خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله القصه حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست
وی بود مرتضی علی رضی الله عنه پیش رفت و گفت یا رسول الله منصب حجابه باهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایهٔ
زمزم بدیشان دادهٔ فی الحال جبرئیل این آیت نازل شد و حضرت فرمود که یا علی من شما را کاری میفرمایم که از آن
نفع بمردم رسد نه آنکه کار بر نکند نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و گفت که خذوها

یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار نموده کلید به برادر خود
شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست اولاد اوست و اگر چه حکم باداء امانت درین قضیه مخصوص نازل
شده اما تمام امانات درین حکم داخلست و در بحر الحقایق آورده که ذکر امانات بعد از ایراد ظل ظلیل که وجه
حقیقت دلالت بر آن دارد که عبارتست از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت با آفتاب پس همچنانچه
وجود ظل امانت آفتابست و در وقتی که آفتاب جلوه گر آن تجلی نموده و با اشعهٔ عالم افروز از افق طالع شده
بزبان حال میگوید ادوا الامانات الی اهلها چگونه اظلال متلاشی میگردند و اثر ایشان بکلی محو میشود همین
منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز من لم یتمثل از افق تعالی ذات که و هو غنی عن العالمین طلوع نماید
امانات وجودات ظلیه باهل آن باز میگردد و مستدعی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ظهور میابد •
جمله پیدا را بپرسی و نهید • ملک ملک وی است ملک او را دهید • خصم هر شرایه و هر دو بند • کل شیء هالک الا وجهه
واذا حکمتم و دیگر امر میکند چون خواهید که حکم کنید بین الناس میان مردمان ان تحکموا
بالعدل آنکه حکم کنید براستی ان الله بدرستی که خدای نعما یعظکم به نیکو چیزیست که شما را
بدو پند میدهد یعنی اداء امانات و عدل در حکومات ان الله کان بدرستی که خدای هست سمیعا شنوا
بقول عثمان که گفت بگیر بامانت بصیرا بینا بردن مفتاح بوی یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اطیعوا الله فرمان برید خدای را در فریضها واطیعوا الرسول و فرمان برداری رسول کنید در سنتها و اولی
الامر منکم و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرای مسلمانانند که حضرت پیغمبر در عهد خود
تعیین مینمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد ولید را بسریه امیر کرده و عمار یاسر را
با وی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند مگر یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمد و
گفت مردم قبیلهٔ من فرار نمودند و با سلامت ایمان در منزل خود ماندهام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد
تا باشم والا پای گریز در دیده نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داده و بتابستن فرموده او در خانه خود ساکن شد
خالد با امداد لشکر بر عادت قتال و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن مسلمان کسی را نیافتند پس او را اسیر کرد عمار
از او دستگیری کرده نزد خالد آوردند و عمار فرمود که او مسلمانست و بعد نموده من در امان خالد گفت از آن
دور مینماید که کسی که با وجود امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی میان خالد و
عمار بسیار شد و بجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم امان عمار را

برقرار بکتاب وسنت فرمود از انکه غیر امیر کسی را امارت نهاد این آیة نازل شد که فرمان برید اولی الامر را یعنی
امرا و سرایا ثعلبی آورده که اولوا الامر ابو بکر و عمراند رضی الله عنهما که وزیرین صدق بودند و اشارت
اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر در شان ایشان نافذ شد ابو بکر وراق رحمه الله گفته که خلفاء اند و
مجموع صحابه نیز گفته اند یا فقها و علما یا ارباب عقول سداد و نزد عرفا اولوا الامر مشایخ اند و پیران طریقت
که بترتیب اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالک را بفرمان برداری ایشان اکرام * هر که پیر بر خط فرمان الهی نهد
کی میسر شود کش روی براه آوردن * هر که خواهد که بر منزل مقصود رسید * بایدش پی روی راه نمایان کردن
فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس باز گردانید
آنرا بکتاب خدای والرسول و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات وی
ان کنتم اگر هستید شما که از روی اخلاص تؤمنون بالله میگروید بخدای والیوم الاخر و بروز
رستخیز چه ایمان بخدا و قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمایند ذلک
این رجوع خیر بهترست شما را واحسن تاویلا و نیکوتر از جهة عاقبت آورده اند که یهودی با منافقی
خصومت افتاد و بحاکمی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بمحکمه نبوت میکشید
و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و حکم بر
وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم
پیغمبر راضی نیستم بیا نزد عمر رضی الله عنه رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند یهودی
ماجرای دعوی و حکم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که تقریر یهودی
که یهود میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین نهج است اما من بدین حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر
رضی الله عنه گفت شما اینجا توقف کنید تا من از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند
عمر از خانه با شمشیر کشیده بیرون آمده سر منافق را بصحرا افکند و فرمود که هر که بحکم خدا و رسول راضی نباشد
سزای او بدین وجه باید داد و از نجا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عمر را فاروق لقب داد حق سبحانه این آیه
فرستاد الم تر آیا ننگریستی و نگاه نکردی الی الذین یزعمون بسوی آنکسانی که گمان می برند
انهم امنوا که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بآنچه فرستاده شد بر تو یعنی قرآن وما انزل من
قبلک و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون میخواهند با وجود دعوی ایمان ان یتحاکموا

الی الطاغوت بسوی کعب اشرف که بغایت طاغی و باغیست وقد امروا و حال آنکه مامور
بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامورند ان یکفروا به بآنکه نگروند بحکم طاغوت ویرید
الشیطان و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت یعنی ابلیس ان یضلهم
آنکه گمراه کرداند ایشان را که مایل طاغوت اند ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز از آن با راه راست رجوع
نتوانند نمود واذا قیل لهم و چون گویند منافقان را که در وقت تحاکم تعالوا بیایید الی ما
انزل الله بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود والی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند
بفرمان او رایت المنافقین می بینی منافقان را که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند
از تو صدودا اعراض کردنی از روی عداوت فکیف پس چون باشند و چه خواهند کرد اذا
اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة عقوبتی ضرری و اعراض بما قدمت ایدیهم بآنچه ایشان
کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را ثم جاءوک پس بیایند
بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند یا دیه قتیل خود طلبند یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای و میگویند
سوگند ایشان آنکه ان اردنا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما یا بترافع بدر خانه عمر رضی الله عنه
الا احسانا مگر نیکویی که بما لاحق شود وتوفیقا و تالیف و موافقت که بین الخصمین بدید آید
اولئک آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله آنکسانند که خدای
میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلها ایشانست از نفاق فاعرض عنهم پس اعراض کن از عقوبت
اعدا ایشان وعظهم و پند ده ایشان را بر ملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ وقل لهم و بگوی
مر ایشان را در خلا فی انفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان قولا بلیغا سخنی بلیغ که اثر کند بد
در دلها ایشان بمثابه که از آن عمیا کرده کنند و آن تهدیدیست بقتل یا بجلا و مکاره بدیشان اگر توبه
نکنند وما ارسلنا من رسول و نفرستادیم هیچ فرستاده را بهیچ کاری خود الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان
وی برند باذن الله بامر خدای ولو انهم و اگر این منافقان اذ ظلموا انفسهم آنهنگام که ستم کردند
بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت جاءوک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا
الله پس طلب آمرزش کردندی از خدای واستغفر لهم الرسول و آمرزش خواستی برای ایشان
رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدایرا توابا

قبول کننده توبه گناهکاران رَحِيمًا مهربان با آمرزش طلبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن
ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در باب آب راهی که هر دو از آن ممر مزروعات خود را آب دادندی چون
محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهل تا
بگذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب
زبیر حق سبحانه آیت فرستاد که فَلَا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان می برند وَرَبِّكَ بحق
پروردگار تو که ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ تا وقتی که ترا
حکم سازند فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لَا يَجِدُوا پس باز نیابند
فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسها خود حَرَجًا شکی یا در دلها خود تنگی و گرانی مِمَّا قَضَيْتَ از آنچه تو حکم کرده
هر چند مخالف طبع ایشان باشد وَيُسَلِّمُوا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تَسْلِيمًا فرمان بردن بکردن
بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد
رضی الله عنه بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و
دوین سخن کردن تاب میداد و روی در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هؤلاء این چه
گروه اند که گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان
موسی علیه السلام گناهی کرده بودند و موسی علیه السلام حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی
الحال انقیاد نمودند بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شد و پیغمبر خود را متهم نداشتند
ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلی الله علیه وسلم مرا فرماید که خود را بکش بکشم
و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که وَلَوْ أَنَّا و اگر چنانچه كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ
فرض میگردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه
بنی اسرائیل کردند أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ یا بیرون روید از سرایها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل
بیرون رفتند مَا فَعَلُوهُ نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان چون ثابت
و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقانند فَعَلُوا بکردندی مَا
يُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف مینمایند بآن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بهتر بودی
مر ایشان را در عاجل و آجل وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان

وَإِذًا و آنوقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لَآتَيْنَاهُمْ هر آینه ما میدادیم ایشان را
مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خویش أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت است وَلَهَدَيْنَاهُمْ
و هر آینه راه می نمودیم ایشان را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست که از آن بمقصد رسند یا بهشت روند ه
آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول خدا بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر
شد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای ثوبان ما غیّر
لونک رنگ تو چرا تغیر کرده و روی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمالت
نمی نگرم آنزمان از حساب زندگانی نمیشمرم ۚ بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکلست ۚ بی تماشای جمالت شادمانی مشکل
حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم
از مرگ غمی نیست از آن میترسم ۚ کز دیدن دیدار تو میمانم دور ۚ و سخت تر سخنی آنکه اگر در آن جهان از اهل نجات
باشم ترا که پیغمبری و ما که در بهشت نعیم بدانجا که درجه رفیع تست چگونه رسیم و بعضی بجای ثوبان عبدالله انصاری را
که صاحب اذان و مستجاب الدعوه بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان و بعد از استفسار موجب
گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من دوست تری و من امروز از مشاهده جمال
تو شکیبایی ندارم میترسم از آنکه فردا تو در بهشت بر درجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خود نشسته باشم
اندوه دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را بمژده وصال شادمان ساخته آیه فرستاد
وَمَن يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان خدای برد در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و فرمان بردار پیغمبر گردد در
احکام و حدود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه فرمانبرداران باشند روز قیامت مَعَ الَّذِينَ با آنکسان که
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران مرسل و اولوالعزم نیز داخلند
وَالصِّدِّيقِينَ و راستکاران که پیش از همه تصدیق انبیا کرده اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدا مراد بدیشان
احد اند نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان وَالصَّالِحِينَ و شایستگان در اعمال و احوال و ایشان که
عام اند وَحَسُنَ و چه نیکو اند أُولَٰئِكَ این جماعت رَفِيقًا همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق
میکنند یا آنکه هر یک از ایشان نیکو رفیق اند در معالم آورده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر است و صدیقین اشارت
بابی بکر صدیق است و شهدا عمر و عثمان و علی اند و صالحین سایر صحابه و ملخص آیت آنست که هر که امروز کسی را
دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب ۚ همچو بلبل دوستی گل کزین ۚ تا شوی با خرمن گل همنشین

زاغ چون مردار راشد همنفس یار و مردار خواهد بود و بس ذٰلِكَ آن بودن با جماعت مذکوره الْفَضْلُ
مِنَ اللّٰهِ افزونی کرامتیست از خدای وَكَفىٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدای عَلِيمًا دانا بمقاصد و نیات يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده
شوید برای حرب فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه در جهات مختلفه أَوِ انْفِرُوا
جَمِيعًا یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده وَإِنَّ مِنْكُمْ و بدرستی که از شما لَمَنْ
لَيُبَطِّئَنَّ کسی هست که درنگ می نماید در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است
و اصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر رسد شما را ای مومنان مُصِيبَةٌ
ما نعی چون قتل و هزیمت قَالَ گوید آن مبطی منافق قَدْ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ بدرستی که خدای انعام کرد بر من
إِذْ لَمْ أَكُنْ چون نبودم مَعَهُمْ با مسلمانان شَهِيدًا حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر برسد
بشما فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ نیکویی زیادت از خدا چون فتح و غنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف از غزوت
كَأَنْ لَمْ تَكُنْ چنانچه گویی نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان وی مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را دو
انداز در سخن بر وجهی که گویا شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه يَا لَيْتَنِي کاشکی
من كُنْتُ مَعَهُمْ بودمی در این غزو با مسلمانان فَأَفُوزَ تا فیروزی یافتمی فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی
بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای
با دشمنان دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بفروخته اند زندگانی دنیا
کرونی در فنا دارد بِالْآخِرَةِ برای جاودانی و نعیم غیر فانی وَمَنْ يُقَاتِلْ و هر که کارزار کند فِي
سَبِيلِ اللّٰهِ در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد و درجه شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید
بر دشمن مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ
که در صفت نیاید وَمَا لَكُمْ و چیست مر شما را ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی تمام لَا تُقَاتِلُونَ
جهاد نمیکنید و بکارزار اشتغال نمی نمایید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه فرمان برداری خدای وَالْمُسْتَضْعَفِينَ
و برای آن بیچارگان که فتاده در دست کفارند و ایشان جماعتی بوده اند در مکه که مسلمان شده بودند و کافران
ایشان را از هجرت بمدینه منع می کردند مِنَ الرِّجَالِ از مردان چون سلمة بن هشام و ولید بن
ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان وَالنِّسَاءِ و از زنان چون ام فضل

و غیرها وَالْوِلْدَانِ و از کودکان چون ابن عباس رضی الله عنه میفرماید که من و مادر من از مستضعفان
بودیم از نسا و ولدان الَّذِينَ و این مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع يَقُولُونَ میگویند یعنی
دعا میکنند که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ ازین ده یعنی مکه الظَّالِمِ
أَهْلُهَا دیهی که ستمکارند اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگ است إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَاجْعَلْ لَنَا
و بساز برای ما مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه
دعای ایشان را مستجاب گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و بعضی که آنجا مانده بودند و لیکن چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدیشان فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را انجام
فرمود و نصیری و حاکمی از برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت حکومت مکه بوی داده
او یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی که گرویدند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ مقاتله
می نمایند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای وَالَّذِينَ و آنکسان که كَفَرُوا کافر شدند يُقَاتِلُونَ کارزار
میکنند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوا پس بکشید ای
دوستان حق أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان و فرمان برداران شیطان را از مکاید و مصاید او مترسید إِنَّ
كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستی که حیله و وسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا هست سست و بی قوت زیرا که نیست
مجرد حجت و برهان أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند چون عبد الرحمن
عوف و سعد ابی وقاص و مقداد بن اسود رضی الله عنهم و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک
حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بجنگی الهی قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را که از کارزار کفار
كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستها خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را
وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید بمستحقان زکوة را فَلَمَّا كُتِبَ پس آنهنگام که بمدینه آمدید و نوشته شد یعنی
واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنوقت گروهی از ایشان
يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسند از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللّٰهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید
أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی از آن سخت تر و آن ترسیدن محمول بر ضعف بشریه باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع
از فوت و موت ترسیدند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای آفریدگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب
گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نگذاشتی ایمن و فارغ إِلَىٰ

أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که نزدیکست یعنی مرگ اگر این سوال از منافقان صادر شده چندان عجیب نیست واگر از مؤمنان
وقوع یافته از روی خوف و بددلی بوده یعنی کهنه باشند و باز توبه کرده قول آنست که قومی مؤمنان بعد از نزول
آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بود و صحیح آنست که سوال از جمعی بر تمنای
تخفیف تکلیف داشتند نه بر وجه انکار قُلْ بگوای محمد مرین ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که
مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه تمتع میگیرند در دنیا قَلِيلٌ اندکست در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ و سرای اخری
خَيْرٌ بهترست از دنیا و فاضلتر لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات وَلَا
تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد فَتِيلًا بمقدار
رشته که بر دانه خرماست پس بوعده استیفای ثواب مستظهر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد
پذیرفت مندیشید که هیچ کردنده را از کمند او رهایی نیست و در هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی مقصود نی
أَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ دریابد شما را مرگ وَلَوْ
كُنْتُمْ واگرچه باشید فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده
گانه فلک یعنی هر جا که و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست ❁ گر کاخ تو بر گنبد اعظم ساید ❁ در کار تو چون سپهر و انجم باشد
هم عاقبت این حجره فانی ترا ❁ ترکان اجل برای ماتم سازند ❁ حکیم سنایی دارد درین معنی ❁ چه کنی خانه گل آبادان
دل این اینما تکونوا خوان ❁ چون در آید اجل چه بنده چه شاه ❁ وقت چون در رسد چه بام و چه چاه وَإِنْ تُصِبْهُمْ
واگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود يَقُولُوا
میگویند هَٰذِهِ این نیکویی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدایست وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ واگر برسد بدیشان
دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود يَقُولُوا گویند این سختی مِنْ عِنْدِكَ
از نزدیک تست که محمدی و بسبب تیره بختی تست که صاحب شوم بوده و بر ما در آمده که چون حضرت او
بمدینه هجرت فرمود میوها در آن سال بر مثال سنه سابق نبود و نرخها روی بگرانی نهاد منافقان
و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم صلی الله علیه و سلم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان میکند
قُلْ كُلٌّ بگوی که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداوند
و بارادت او فَمَا پس چیست و چه حالت لِهَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه منافق و جهود را لَا يَكَادُونَ
يَفْقَهُونَ که نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتملست بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند

که یعنی دریابند چون بهایم که میشنوند و فهم نمیکنند و از بی فهمی ایشانست که میگویند مَا أَصَابَكَ آنچه
بتو رسید مِنْ حَسَنَةٍ از غنیمت و فتح فَمِنَ اللَّهِ از فضل خداوندست وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ
و آنچه بتو رسید از هزیمت و قتل اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ از نفس تست و بعضی معنی آیه بدین نوع میآرند که
ای انسان آنچه از نیکویی بتو رسد از فضل و کرم خداوندست و هر بلایی که ترا پیش آید بسبب گناهان تست
وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ما ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی
نه مقتدی که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسندست خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو
مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستی که فرمان برده باشد خدایرا زیرا
آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و بحر الحقایق
آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد
هر آینه خلیفه الله باشد پس خلافت حق مر آنحضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق میشود کما قال
وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ و بی شک خلیفه بوده در هر معامله که خلق با او میکرده اند کما قال إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ
إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ و طاعت چنین خلیفه بی شایبه شبهه طاعت حق است ❁ چون نبی شد از خود و بر شد ز بود
بی شکی فرمان این فرمان اوست ❁ ما رمیت فاش گوید بر ملا ❁ که بیعتی یعنی یکیدیم ها ❁ تو در افگندی نه جز الله
فعل فاعل را بود بی علتی ❁ عقل اینجا ره ندارد دم مزن ❁ چشم تا جای خرد بند ای عزیز وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که
اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس ترا نفرستادیم عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگاهبانی
که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیه السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ
و میگویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ کار ما فرمان برداری و اطاعت حکم فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون
روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ شب با یکدیگر میگویند گروهی مِنْهُمْ از ایشان غَيْرَ الَّذِي
تَقُولُ غیر آنکه رو برو تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگویی لفظ تقول مغایر بمؤنث است و
فاعل ضمیر طایفه بطایفه یا مخاطب میکند که حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم وَاللَّهُ يَكْتُبُ و خدای می نویسد
در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدای مینویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی گردان از عقاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای و کار خود باوی گذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بس است خدای وَكِيلًا

قایم باموربندکان ومتصرّفت در لوازم ایشان وکفایة کنندهٔ مهمات متوکلان افلا یتدبرون القرآن
آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن وتفکر نمیکنند دران تا بر ایشان ظاهر کردد با آثار اعجاز که این کلام
حق است ولو کان واکر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی
چنانچه زعم اهل کفر ونفاقست لوجدوا هرآینه یافتندی اهل عقل وفهم فیه اختلافا کثیرا درو
اختلاف بسیار از تناقض معنی وتفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ وخواه از روی معنی
واذا جاءهم وچون بیاید بمنافقان امر یعنی خبر مهمّی من الامن از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر مصالحه وقتح یا ظفر لشکر اسلام او الخوف یا آنچه سبب ترس وبیم بود چون
اجتماع اعادی یا نکبه سریهٔ از سرایا مسلمانان اذاعوا به افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق ودر آن افشا ضرر
وفسادست زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان وآهنگ ایشان بر حرب اسلام وخبر بد
موجب ضعف مسلمانان وپریشانی ایشان ولو ردوه واکر باز کذارندی آن خبر را الی الرسول بر پیغمبر تا
پیغمبر اکر صلاح داند خود اشکارا کند والی اولی الامر منهم یا بازپس خداوندان امر از اهل ایمان چون
اشراف صحابه وامرا سرایا لعلمه الذین هرآینه بدانستندی آنانکه یستنبطونه استخراج میکنند خبر را
وتحقیق مینمایند منهم از پیغمبر واولی الامر انکه دانند که کدام خبر را افشا وکدام را اخفا باید کرد
ولولا فضل الله واکرنه فضل خدای بودی علیکم بر شما بارسال رسول ورحمته وبخشایش او بانزال
قرآن یا توفیق که اکرنه برکت ایمان بودی لاتبعتم الشیطان هرآینه پی روی میکردید شیطان را الا قلیلا
مکر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وسوسهٔ شیطان ایمن مانده اید وکفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از
بعث رسول ونزول قرآن بعض موهبت الهی راه راست یافته اند چون ورقة بن نوفل وقس بن ساعده وبحیرا
راهب وزید بن عمرو وسیف بن ذی یزن وامثال ایشان فقاتل پس تو کارزار کن فی سبیل الله در راه
طاعت ورضای خدای نزول این آیه در بدر موعد بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزیمت بدر کرد ونعیم بن
مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان می ترسانید وبعضی از صحابه رفتن را کاره بودند حضرت پیغمبر فرمود
که اکر همه تنها باشم که میروم این آیه فرود آمد که اکر دیکران تخلف ورزیده از کارزار کنار کیرند تو مقاتله
کن لا تکلف تکلیف کرده نشده تو در جهاد الا نفسک مکر در نفس خود پس از تخلف دیکران
غمناک مشو وحرض المؤمنین وترغیب کن مؤمنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف

عسی الله ان یکف شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بأس الذین کفروا شدت کارزار آنها که
کافر شده اند یعنی قریش انکه ترس در دل ایشان اندازد وهمین حال در بدر صغری واقع شد که ابی سفیان بترسید
وبموضع بدر نیامد چنانچه در سورهٔ آل عمران مذکور شد والله اشد بأسا وخدای سخت ترست در هیبت
وصولت از قریش واشد تنکیلا وسخت تر در عقوبت وعذاب ایشان من یشفع هر که در خواست کند
شفاعة حسنة درخواستنی نیکو که حقی بدان ثابت شود ونفعی بکسی رسد وضرری از کسی مندفع کردد
یکن له باشد مر آن شفیع را نصیب منها بهرهٔ از ثواب آن ومن یشفع وهر که در خواهد
شفاعة سیئة درخواستنی بد که از آن حقی از حقوق فوت شود وضرری بکسی رسد خیری باز دارد یکن له کفل منها
باشد مر او را نصیبی از وبال آن وکان الله وهست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیز توانا و
صاحب قدرت یا نکهبان همه چیز یا کواه بر همه چیز واذا حییتم بتحیة وچون تحیت داده شوید بسلام
فحیوا پس شما نیز تحیت کنید خود در تحیت کویید باحسن منها بنیکوتر از آن تحیت اکر او کوید
السلام علیکم شما در جواب کویید وعلیک السلام ورحمة الله واکر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او برکاته
زیاده کنید او ردوها یا همان تحیت را باز کردانید یعنی در جواب السلام علیک بکویید وعلیک السلام
اینمقدار فرض است وآنچه در قول کفته شد سبب فضل وشرایط سلام وجواب وآداب آن در جواهر التفسیر
از روی تفصیل مذکورست وبعضی بر آنند که اکر مُسلِم مسلم باشد جواب باحسن باید کفت واکر غیر مسلم بود
برو رد باید کرد بلفظ وعلیک ان الله بدرستیکه خدای کان علی کل شیء هست بر همه چیزی
حسیبا حساب کننده پس شمار ابر تحیت وجواب آن حساب خواهد کرد الله خدایی که بی شبهه
لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مکر او لیجمعنکم بخدای سوکند که جمع خواهد
کرد شما را در مقبور الی یوم القیامة تا روز قیامت که بر انکیزد لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آن روز
یا در جمع ومن اصدق وکیست صادق تر من الله از خدای یعنی نیست از عدالت کویی تر حدیثا
از جهت قول ووعده یعنی کذب را در سخن ووعدهٔ حق راه نیست زیرا که آن نقص است وخدای از نقص
برات آورده اند که قومی از مکه هجرت کرده بودند در اثنا طریق پشیمان شده باز کشتند وبه پیغام از
اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند
وبعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شان منافقان

که متفرق شده اید فئتین بدو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی از خوشیهای مدینه را بهانه ساخته از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و جمله را
در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه فرود آمد که شما چرا دو گروه شدید بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید
والله ارکسهم وحال آنکه خدای رد کرد ایشانرا بحکم کفر از قتل و سبی بما کسبوا بآنچه عمل کردند و روی
از مؤمنان برتافته رجوع بکافران نمودند اتریدون ان تهدوا آیا میخواهید که راه نمایید من اضل الله
آنرا که گمراه ساخته است خدای ومن یضلل الله و هر کرا گمراه کرد اند خدای فلن تجد پس نیابی تو
له سبیلا مر او را راهی بحق ودوا دوست میدارند این برگشتگان از دین لو تکفرون آنکه کافر شوید
شما کما کفروا همچنانکه ایشان شده اند فتکونون سواء تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فلا
تتخذوا پس فرا مگیرید منهم اولیاء از ایشان دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آرند و
تحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فی سبیل الله در راه رضای خدا هجرتی خالی از غرض و ریا
فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم بگیرید ایشانرا و اسیر کنید واقتلوهم
و بکشیدشان حیث وجدتموهم هر جا که یابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا
دوستداری ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری بلکه ایشانرا یکی بعد یکی بقتل آرید الا الذین یصلون
مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان
پیمان و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که
بجوار ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد او جاؤکم یا بپیوندند بقومی که آمدند بشما حصرت
صدورهم وحال آنکه تنگ بود سینه‌های ایشان و کراهت داشتند ان یقاتلوکم آنرا که با شما جنگ
کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند با آنکه
با پیغمبر صلی الله علیه وسلم مقاتله نکنند و با قریش نیز بر همین گونه عهد کردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای
لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما با آنکه ترس ایشان از شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم
پس هر آینه با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و حلفا و معاهدان شما
فلم یقاتلوکم و کارزار نکنند با شما والقوا الیکم السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و
استسلام را یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله پس نساخته است و نداد خدای لکم مر شما را علیهم

سبیلا بر ایشان راهی در قتل انفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه بآیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم
منسوخ است ستجدون آخرین زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار
اسلام کنند یریدون ان یأمنوکم میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند
ویأمنوا قومهم و ارادهٔ ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که بخوانند ایشانرا
الی الفتنة بسوی کفر یا قتال اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردند بدان فتنه فان لم یعتزلوکم
پس اگر از قتال شما کناره نگیرند ویلقوا الیکم السلم و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را ویکفوا ایدیهم
و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشانرا واقتلوهم و بکشیدشان حیث
ثقفتموهم هر جا که بر ایشان دست یابید واولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم ما شما را علیهم
بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر
و مکر ایشانست وما کان و نسزد و روا نباشد لمؤمن مر مؤمن را ان یقتل مؤمنا آنکه بکشد مؤمنی را
بغیر حق الا خطأ مگر کشتنی بخطا ومن قتل مؤمنا خطأ و هر که مؤمنی را بخطا بکشد فتحریر رقبة
پس بر وی است آزاد کردن بنده مؤمنة گرویده ودیة مسلمة و بر وی است دیتی تمام ادا کرده شده الی اهله
بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل
دیه را و عفو نمایند نزول این آیه در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود
پنهان میداشت شبی گریخته روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او
حارث که برادر مادری عیاش بود از جزع و فزع مادر او مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک
مدینه او را بافسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بر بسته در آفتاب می انداختند تا از
مسلمانی باز گردد حارث بن زید بعنف بر وی بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین
اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی می طلبیدند بگفت و دیگر باره
حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر
باطل بودی عیاش از وی در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم بهر جا که باشم ترا بکشم
پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت
حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها بازیافت و بنا بر آن سوگند که یاد

بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بنا حق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش از صورت
نادم شد بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا
امری واقع شد منتظر جزا ام این آیه فرود آمد و حکم قتل خطا بیان شد فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ
قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ
پس بر قاتل است آزاد کردن بنده مومن و ادا دیه با اهل او نشاید زیرا که میان کافر و مومن وراثت نیست
وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر کشته از قومی باشد که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان عهدی است یعنی
اهل ذمه بود حکم دیه و کفارت حکم مسلمانست فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس بر قاتلست دیتی ادا کرده شده إِلَىٰ
أَهْلِهِ با اهل او وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن بنده مومن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و قدرت
نداشته باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بروست روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوْبَةً و این حکم کرد
خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن مِنَ اللَّهِ از خدایست و بتوفیق او وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده با بدیه و کفارت آورده اند که مقیس بن ضبابه
برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافته بحضرت رسالت آمد صورت حال بموقف عرض رسانید و آن
حضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید
و الا دیه او بموجب شریعت ادا کنید بنی النجار چون از آن پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زهیر
روی بمدینه نهاد چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که فهری را بکشد و با یکی
با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی کشتم و مراد دیه سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیه نازل شد که
وَمَنْ يَقْتُلْ و هر که بکشد مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مومنی را بعمد و قصد و حلال داند کشتن او را فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ
پس پاداش او دوزخست خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم گرفت
خدای بروی وَلَعَنَهُ و لعنت کرد او را و دور ساخت از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته است برای او
عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول صلی الله علیه وسلم سریه
بسر قومی فرستاد و مرداس نام که از ایشان مسلمان بود و قوم او گریخته و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی
متحصن شد همین که سریه تکبیر گویان رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و پیش مومنان
سلام کرد و زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده اند که اسامه بن زید فی الحال

بر وی تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان را براندند این خبر که بحضرت
رسید بغایت متالم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از یگانگی شرک تبرا نموده بیگانگی حق معترف بود
اسامه بر آن عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت سه نوبت فرمود که فکیف بلا اله الا الله
و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت قلبه
هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ و این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان إِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا پس نیک
بپرسید و با آهستگی تفحص کنید وَلَا تَقُولُوا و مگویید لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ مر کسی را که القا کند بشما سلام
یعنی تحیت اهل اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتی تَبْتَغُونَ
میطلبید ای مجاهدان عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال فانی دنیوی را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب
غنیمتید فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خدای مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتهاء بسیارست که بدست شما خواهد داد تا
بی نیاز شوید از قتل مسلمان برای مال كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ همچنین بودید شما مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی که باسلام
در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت مینمودید فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد خدای
بر شما باآنکه استقامت داد شما را در دین فَتَبَيَّنُوا پس نیک روشن و مبین سازید امر را و در قتل آدم
تعجیل مکنید اندوهگنان چه و بال زنده گذاشتن هزار کافر کمترست از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بدرستی که هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرًا دانا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ
برابر نیستند نشینندگان در خانهاء خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوندان
بیماری و عجز وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بمالهاء خود که
تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که در معرض قتل می آیند
و چگونه برابر توانند بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدت جانبازی نماید
زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که این آیه فرود آمد و در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت یا
یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا همان زمان آثار وحی بر آنحضرت
ظاهر شد و بعد از کشف حال فرمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر وَفَضَّلَ اللَّهُ تفضیل داد خدا الْمُجَاهِدِينَ
جهاد کنندگان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسها خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشینندگان بعذر

درجة پایه که آن غنیمت و ظفر و نام نیکی وکلا و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و
نمیتوانند و مجاهدان که بجود مباشر اند وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت
است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وفضل الله المجاهدین و تفضیل کرد خدای
مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان بی علت اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن درجات منه پایهاء بلند است
از خدا در آخرت و گفته اند هفتاد درجات میان هر دو درجه تگ و پوی اسب تیز رو هفتاد سال
ومغفرة و آمرزش ورحمة و بخشایش وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته
ایشان رحیما مهربان بر ایشان در اندیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس
بن فاکهه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند چون رؤسای قریش
بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کافران بحرب گاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه
در شان ایشان فرستاد که ان الذین بدرستی که آنانکه توفیهم الملائکة جان میستانند از ایشان ملایکه
که اعوان ملک الموت اند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت در ان
وقت فرض بوده و موافقت با کفار ممنوع بود قالوا گفتند ملایکه از روی سرزنش ایشان را که فیم کنتم
در چه چیز بودید انکار دین و یا کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان قالوا کنا گفتند بودیم ما
مستضعفین ضعیفان و عاجزان فی الارض در زمین مکه و کفار غالب بودند قالوا گفتند
فرشتگان تکذیب ایشان را که الم تکن آیا نبود ارض الله زمین خدای واسعة گشاده و بسیار
فتهاجروا فیها که شما هجرت کنید در طرفی دیگر از ان چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند
فاولئک پس آن گروه تارکان هجرت مأویهم جهنم جای ایشان دوزخست وساءت مصیرا و بد باز
گشتی است ایشان را دوزخ و این عقوبه همه تارکان هجرت را مترتبست الا المستضعفین مگر کسانی که بحسب
واقع ضعیف و عاجزند من الرجال از مردان والنساء و زنان والولدان و کودکان لا یستطیعون
حیلة توانایی چاره ساختن ندارند ولا یهتدون سبیلا و نمیشناسند راه مدینه را یا طریق بیرون
آمدن را فاولئک پس آن گروه بیچارگان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم انکه عفو کند از ایشان
لفظ عفو ایما میکند بانکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر ایمن نمی تواند بود وکان الله عفوا
و هست خدای عفو کننده از معذوران غفورا آمرزنده گناهان ایشان ومن یهاجر فی سبیل الله

و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا مواضع بسیار یعنی
آرامگاهها وسعة و فراخی در روزی یا گشادی در اظهار دین و اعلاء کلمه عمرو بن دینار از عکرمه
روایت میکند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیة تهدید ترک
هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن حمزه پسران را گفت که هر چند که من بیمارم
اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه را میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل در مانم
و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل یابد مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارت بدر را انقیاد شده
استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نقل نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ
نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول
با تو این بگفت و در گذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر
و مزد او شامل تر بودی حق تعالی آیة فرستاد که ومن یخرج من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا
الی الله ورسوله در حالتی که هجرت کننده باشد بخدای و رسول یعنی برای ایشان ثم یدرکه الموت
پس دریابد او را مرگ در اثناء طریق و بهجرتگاه نرسد فقد وقع اجره پس بدرستی که ثابت باشد مزد او
علی الله نزدیک خدای وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناه تاخیری که در هجرت کرده رحیما مهربان
در وعده مثوبت او بحسن نیت او واذا ضربتم فی الارض و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم
جناح پس نیست بر شما گناهی ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی دو رکعت
گذارید ان خفتم اگر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنکه شما را بکشند کافران این شرط باعتبار غالب حال
در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالا بی ترس نیز قصر باید کرد ان الکافرین بدرستی که
کافران کانوا لکم هستند مر شما را عدوا مبینا دشمنی آشکارا واذا کنت فیهم و چون باشی تو در
میان ایشان بوقت خوف از اعادی فاقمت لهم الصلوة پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را
لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم طائفة منهم پس باید که بایستند گروهی از ایشان معک با تو و نماز گذارند
و گروهی دیگر روی بروی دشمن بایستند ولیأخذوا اسلحتهم و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند
سلاحها خود را از روی حزم و احتیاط فاذا سجدوا پس چون سجده کنند نماز گذارندگان فلیکونوا پس
باید که باشند آنها که نماز نمیگذارند من ورائکم از پس شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بگذارند

جندب بن ضمره
جندب

لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ و بیایند آن طایفهٔ دیگر لَمْ يُصَلُّوا نماز نگذارده اند و پاس میداشته
فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بگذارند با تو رکعت دیگر وَلْيَأْخُذُوا و باید که بردارند ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آلتی که
بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر
و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُونَ آنرا که غافل شوید
عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سلاحها حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعها خویش چون البسه و سایر رخوت
فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و هر چه دارند ببرند نقلست
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست
کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز فرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف بر کشیدند وقت نماز
پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بودند حضرت رسالت با صحابه باقامت
نماز اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده مینمودند بعد از فراغت اهل اسلام از آن
نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نمیکردیم و بترکتاز شوکت و دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی
از سر کفر آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایة مبالغه بتقدیم
میرسانند فرصت نگاه داشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از ایشان داد انتقام بستانیم
هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیة بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیارست و در کتب فقهی مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
و هیچ گناهی نیست بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران کرداند
اسلحه را أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ یا باشید بیماران و ناتوانان در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا اینکه بنهید أَسْلِحَتَكُمْ
سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و بهر حال فرا گیرید آلات نگاه داشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند
و گفته اند مراقب و بر حذر باشید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ آماده کرده است برای
کافران عَذَابًا مُهِينًا عذاب خوار کننده فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید
از آن فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدای را قِيَامًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَقُعُودًا و در حال نشستن
که تیر می اندازید وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده اید افتاده و گفته اند مراد یاد
کردن خداوندست در همهٔ احوال در زبان للسیر آورده که ذکر بمعنی خوفست یعنی بترسید از خدای قیاما

در وقت تصرف در امور و قعودا و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق وعلی جنوبکم و در زمان
تکیه و منام و شدة الاثخان فانتجه چنین خوف توانند بود شی هر کرا در خوف کم شده هوش او نشود و الا تخافوا کونها
نا نماز را نا بجا نوا کشته در بنی هر که خوف نیست چون کویی سر نیا فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون آرمیدید و از خوف ایمن
شدید فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز
كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مؤمنان كِتَابًا مَوْقُوتًا فرض موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات
آن نتوانیت وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید ضعف منمائید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار
با ایشان این آیه در غزوهٔ حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از جنگ احد بجهت
که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحت متألم بودند حق سبحانه میفرماید که إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید
شما ای مؤمنان که دردمند شدید از جراحتها فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس بدرستی که کافران نیز که کافر بی نیز دردمند
و زخم خورده كَمَا تَأْلَمُونَ همچنانچه شما هستید وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ و شما با وجود الم امید میدارید از خدای
مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا
دانا بضمایر شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنو ظفر شبی نقب در خانهٔ قتاده
بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشت هر راه آرد میریخت تا
بخانهٔ طعمه و طعمه آنرا بخانهٔ یهودی که زید بن السمین میگفتند برد و بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده
بر اثر دقیق بخانهٔ طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده بر همان
سمت که طعمه بخانهٔ یهودی رفته بود پی برد و جهود را بخیانت گرفت نیز گفت دوش طعمه زره را بمن بودیعت
بمن داده و بر آن جمعی گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمهٔ علیهٔ نبوی رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف
رسوایی او نخواستند که طعمه متهم شود و جهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند از جهت
با جهود و رای حضرت رسالت نیز بر آن بود که خیانت بر جهود ثابت کرده و مسلمان را از خیانت مبرا شده همین که
حضرت قصد عتاب جهودی کرد و خواست که بقطع یداو حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که
إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآنرا بِالْحَقِّ براستی محکم و درست لِتَحْكُمَ
بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بآنچه خدای ترا آشنا ساکردانیده و وحی فرستاده و
وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ و مباش برای خیانت کنندگان خَصِيمًا دشمن آنکس که بی گناه هست و در مقام دفع خیانت

مباش از خاینان واستغفر الله و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعذاب یهودی کردی ان الله کان بدرستی
که خدای هست غفورا آمرزنده مرکسی را که آمرزش طلبد رحیما مهربان بروی ولا تجادل و خصومت
مکن عن الذین از قبل آنانکه یختانون انفسهم خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او
در ساخته اند ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست ندارد من کان خوانا هر که را هست بسیار
خیانت کننده یعنی مصر بران اثیما گناهکاری مستغرق در گناه خود یستخفون من الناس شرم میدارند
از مردمان و پنهان میکنند خیانت را ولا یستخفون من الله و شرم نمیدارند از خدای وهو معهم و حال
آنکه خدای با ایشانست و اسرار ضمایر ایشان از وی پنهان نیست پس او سزاوارتر است که از وی شرم دارند
و نمیدارند اذ یبیتون آنهنگام که بشب تدبیر و تغییر میکنند ما لا یرضی آنچیزی را که نمی پسندد خدای
من القول از گفتن در دفع بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاوره میکردند برانکه طعمه سوگند بدروغ بخورد
چه پیغمبر سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد فرمود وکان الله
و هست خدای بما تعملون بدانچه شما میکنید از تقریر محیطا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او
خارج نیست ها انتم هؤلاء شما ایدای گروه بنی ظفر که از حمیة جاهلیة جادلتم عنهم دفع میکنید از خاینان
خیانت را بجدال و خصومت فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی در دنیا فمن یجادل الله پس کیست که خصومت
کند با خدای و دفع خیانت کند عنهم یوم القیمة از ایشان روز قیامت ام من یکون یا کیست که باشد
علیهم وکیلا بر ایشان نگاهبان که نگذارد که ایشانرا عذاب کنند یا حمایه کننده که عذاب از ایشان باز
دارد ومن یعمل سوءا و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود ثم
یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت یجد الله یابد خدای را غفورا آمرزنده گناهان
او رحیما مهربان بفضل خود بروی و درین آیه ترغیب فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار ومن
یکسب اثما و هر که بکند گناهی و خواهد که بی گناهی را بدان تهمت کند فانما یکسبه پس جز این نیست
که میکند آن عمل را علی نفسه بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وکان الله
علیما و هست خدای دانا بسارق درع حکیما حکم کننده در مجازات او بقطع ید ومن یکسب خطیئة
و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود او اثما یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد از وی صادر گردد
ثم یرم به پس تهمت نهد بآن گناه بریئا بی گناهی را چنانچه طعمه بنسبت زید کرد فقد احتمل بهتانا

پس بدرستی که برداشت دروغی که از آن متحیر و مبهوت میشوند بیگناهان واثما مبینا و دیگر حامل شد
گناهی ظاهر را ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بود علیک بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم اعلام
داد ورحمته و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لهمت طائفة
هر اینه قصد کرده بودند گروهی منهم از بنی ظفر ان یضلوک با آنکه برگردانند ترا از حکم راست وما
یضلون و در خطا و ضلالت نمی اندازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشانست
وما یضرونک من شیء و ترا زیان نمیتوانند رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدایی وانزل الله
و فرستاده است خدای علیک الکتاب بر تو قرآنرا والحکمة و بیان احکام آنرا وعلمک و در آموخت
ترا ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور و
گفته اند آن عظمت ربوبیة حق و جلال او و شناخت عبودیة نفس و قصور حال او و دیگر الحقایق میفرماید
که آن علم ما کان و ما سیکونست که حق سبحانه در شب اسری بدانحضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث امت
معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان وما سیکون
وکان فضل الله و هست فضل خدای علیک بر تو بنبوت عظیما بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت
کامله که ترا هست نیست لا خیر نیست نیکویی فی کثیر من نجویهم در بسیاری از راز گفتن ایشان
یعنی قوم طعمه که شب مشاوره کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم مناجاتست یعنی هیچ نیکویی
نیست در ان رازگویان الا من امر مگر آنکس که بفرماید بصدقة بصدقه دادن او معروف یا امر کند
بمعروف و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری
بیچارگان او اصلاح بین الناس یا فرماید باصلاح میان مردمان و دفع کدورت از دلها ایشان ومن یفعل
ذلک و هر که بکند اینها که مذکور شد ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدا فسوف نؤتیه پس
زود باشد که بدهیم او را اجرا عظیما مزدی بزرگ ومن یشاقق الرسول و هر که مخالفت کند با رسول
من بعد ما تبین از پس آنکه ظاهر شد له الهدی مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل
واضحات ویتبع و پیروی کند غیر سبیل المؤمنین غیر آن راه را که مؤمنان بر آنند از اعتقاد و عمل
این آیه در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و آنجا نقب در خانه کسی میزد
دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند بعضی دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی

از اهل مکه درخواست نمودند که این کارد نه که ریخته و پناه بینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را
از مکه اخراج کردند و با تخما تصاص بسوی شام عزیمت نمود در منزلی کاروانرا مشغول ساخته پاره از
متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و قولی آنست که از جهت دزدیدن نشسته بود
کیسه دیناری در کشتی بدزدید بعد از وقوف او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عذاب آخرت
میگوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى واگذاریم او را بدان سرای بآنچه دوست میدارد درین سرای که کفر و ردتست یعنی او را
در دایره کفر و مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتیست
دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستیکه نیامرزد خدای أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا
دُونَ ذَٰلِكَ و بیامرزد آنچه جز شرکست لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد نزول آیه در شان پیری بوده است از
اعراب که بجناب نبوت مآب صلی الله علیه و سلم آمده و بعرض رسانید که یا رسول الله پیر حالم در گناه غرقه شده الا
آنست که خدای را شناخته ام بوی شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات و بی
ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدای را بکریختن عاجز کردانم و حالی آمده ام پشیمان از
گناه و توبه کننده بر درگاه حال من چگونه می بینی خدای بدین آیه مرتبه داد که همه گناهانرا غیر از شرک آمرزش
هست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور
یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند بغیر از حق تعالی
إِلَّا إِنَاثًا مگر مادکانرا بتانرا ماده میگوید بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و
همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر آورده که بتانرا بر صورت زنان ساختندی
و گفته اند مراد از اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدااند وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی پرستند
إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکانرا بعبادت
آنها لَعَنَهُ اللَّهُ براند او را خدای و دور کرده است از رحمت وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ
عِبَادِكَ هر آینه میگیرم از بندگان تو نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس
از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهد بود چنانچه در حدیث آمده وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشانرا گمراه
میکنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و در آرزو می افکنم ایشانرا و می آرایم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول
حیوة یا تاخیر توبه یا انکه بعث و نشر نیست یا دخول جنت یا ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ و میفرمایم ایشانرا

فَلَيُبَتِّكُنَّ پس بشکافند آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشها چهارپایانرا و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکرده اند
اشارتست بآنچه عرب داشته اند از بحیره و سائبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سورة المائده بیاید وَلَآمُرَنَّهُمْ
و هر آینه میفرمایم ایشانرا فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغییر میدهند خَلْقَ اللَّهِ آفرینش خدایرا بصورت یا صفت چون خصی
کردن انسان و تیز ساختن دندان و لوالطم و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد قطع اثر انست یعنی
اسلام باستعمال جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ و هر که فرا گیرد شیطانرا وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ دوستی
بغیر خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستی که زیان کرد خُسْرَانًا مُبِينًا زیانی روشن
چه سرمایه عمر و وقت از دست بداد از سود بی بهره بود یا زیان کرد بفوات بهشت و حصول دوزخ يَعِدُهُمْ
وعده میدهد ایشانرا شیطان بدانچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشانرا بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر
ضررست أُولَٰئِكَ آن گروه که پرستنده بتان و متابع شیطانند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست
وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند از دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کردند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که ایشان در آنجا
جاوید باشند در آن أَبَدًا تاکیدست یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی و
راست کرد سخن خود را حَقًّا راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راست تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا از خدای در
سخن خود ابو صالح روایت میکند که اهل اسلام و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری
آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت
نرود مگر یهود و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتاب شما و ما
بهشت سزاوارتریم آیه آمد لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ آنچه وعده کرد خدای از ثواب یافت نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان
وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ یعنی
هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید به آرزو و هوس بر نیاید یعنی
آب دیده و خون جگر توان در بود وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا و هر که بعمل آرد کار بد را يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن
عاجلا و آجلا این حکم عامست هم عاملانرا آورده اند که چون این آیه فرود آمد صحابه متالم گشتند حدیث

گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این آیه چگونه رستکاری باشد چه هیچکس از کردار بد
خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که نه بیمار میشوی و نه اندوهناک
میکردی و نه بلا بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواجه صلی الله علیه وسلم فرمود که هو ذلک آن جزای اینست و در
تفسیر فرموده که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ین سخن فرمود که ای ابا بکر تو و اصحاب تو و مؤمنان اجزای کناه
در دنیا دهند تا بخدای رسید و شما را هیچ کناهی نبود و دیگران اجزاها ایشان جمع کنند و بعرصات رسانند بدیشان
وحش بصره جزاء الله میکوید عمل سوء شرکت بلیل انکه حق تعالی میفرماید وَلَا يَجِدْ و نمی یابد عامل سوء لَهُ برای
نفس خود مِن دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيًّا دوستداری که مدد بدو رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذابش
برهاند وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس با قوت انکتاب تمام آن نیست
مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَأُولَٰئِكَ
پس آن کروه عمل کنندکان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم میخواند یعنی در آیند
بجنت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان
کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر از جهت دین مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از انکه خالص کردانید نفس خود را لِلَّهِ
برای خدای یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او آینده است بنیکیها و
ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ و پی روی کرد مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ دین ابرهیم را حَنِيفًا در حالتی که ابرهیم با این
پی روی مایلست از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و کرفت خدای إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابرهیم را دوست
یعنی او را برکزید و اختصاص بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست با دوست آورده که در عهد ابرهیم صلی الله علیه
قحط بدید آمد چون همواره مردم از صحای خلیل فایده یافته بودند درین سال پیشتر رجوع نمودند آنچه ابرهیم
داشت بر ایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه بود
تا از انجا طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید کفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر
شده اکرچه الحال ابرهیم این طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانست نمود اما شنیده ام که جهت
فاقه زدکان بدیار انجا کرده اند بکرم عزیزی و سماحت جلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف غلها القصه کندم بدلایان
ابرهیم نداد بهایی نیز نیافتند ضرورت بازکشتند و ایشان را شرم آمد که شتر خالی بشهر در آرند چه بسی کدایان
و بینوایان چشم بدان داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر

جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آوردند ابرهیم صلوات الله علیه ازین حال دلتنک شده روی بمسجد نهاد و
در آن حال ساره خاتون زوجه ابرهیم در خواب بود چون بیدار شد و جوالها را دید خرم و خوش دل شده سر یکی
بکشاد آرد سپیده دید در غایت سپیدی و پاکی که بر عین آمده پاره از آن خمیر کرده نان بخت و بعیال و اطفال و دیگر ایشان
داد چون ابرهیم از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست کفت از نزدیک دوست مصری تو
ابرهیم فرمود که این از نزدیک دوست من است خدای بدین جهت وی را دوست کرفت بزرکان کفته اند شرط خلت
استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال و این مقام ابرهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت
فنای حبیب است در محبوب بقای او بدو و این مقام محمدیست صلی الله علیه وسلم لاجرم بحبیب مسمی کشت و از نجاست
که ذکر خلت بظاهر فرمود وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و ذکر محبت بکنایه باز نمود فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ بیت
عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف ❊ عجب آنست که محبان تو محبوب باشند ❊ خلیل سالک بود و حبیب مجذوب
سلوک نشانه هستی و تفرقاتست و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که إِنِّي
ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لاجرم آنچه نظرگاه خلیل بود که نُرِي إِبْرَاهِيمَ
مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ متر مکاه حبیب کرد اینکه دنی فتدلی بیت خلیل از خیل تا شان سپاهش ❊ مسیح از جا و شان بارگاهش
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدا یراست آنچه در آسمانها بوده وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها باشد پس هر کرا خواهد
از اهل آسمان و زمین بدوستی برکزیند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا بهمه چیزها احاطه کننده
از روی علم و قدرت وَيَسْتَفْتُونَكَ و طلب فتوی میکنند از تو فِي النِّسَاءِ در باب میراث زنان یعنی دختران
ام کحه چنانچه کذشت و اعتراض عیینة بن حصن که دختر و مادر را نصف مال میدهی و ما نمیدهیم مکر کسی را که کار زار
کند و غنیمت بدست آرد قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ بکوی که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فِيهِنَّ در باب
ایشان فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در شان یتیمان که زنانند اللَّاتِي آن زنانی که لَا تُؤْتُونَهُنَّ نمیدهید ایشان را مَا
كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ و رغبت میکنید أَن تَنكِحُوهُنَّ
آنکه بخواهید ایشان را که جمیله باشند و مالها ایشان بخورید وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و دیگر فتوی میدهد قرآن
در باب ضعیفان و بیچارکان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان خود که ایشان را میراث نمیدهید وَأَن تَقُومُوا
و دیگر حکم میکند قرآن با آنکه قیام نمایید لِلْيَتَامَىٰ برای مهم یتیمان و در مهر و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل
و راستی وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از نیکویی در باره یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی

که خدای هست بِهِ عَلِیمًا بآن دانا و بران جزا خواهد داد در اسباب نزول آورده که مردی بر زن خود بهانه
جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا میخواهی
میرو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست ورا طلاق دهد همین گفت که
مرا رها مکن و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیة فرستاد وَإِنِ امْرَأَةٌ واگر زنی خَافَتْ بداند
و دریابد مِن بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوزًا سر باز زدنی از صحبت او أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از مجالست
و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر ایشان أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر
صُلْحًا بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حقوق
خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و آشتی بهترست از خصومت و مفارقت ارباب
سیر برانند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داد و او بر سر راه آنحضرت
بنشست تا وقتی که سید عالم برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بمن بجای سوگند که دیگر
مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه می بخشم
حضرت بوی رجعت فرمود و روز نوبت او در خانه عایشه می بود و این آیه در قصه وی نازل شد
وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ و نزد آورده اند نفسها البخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخیلی و از نیت که هر یک از
زوجین در مساعت و مروت بخل میورزند وَإِن تُحْسِنُوا و اگر نیکویی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوا و
بپرهیزید از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بآنچه میکنید
از احسان و خصومت دانا وَلَن تَسْتَطِيعُوا و نمیتوانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید أَن تَعْدِلُوا
آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن
متعذرست و لهذا حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود
و میگفت خدایا این قسمت در آنچیزیست که من مالک آنم از جهت و نفقه مرا ملامت مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیم
یعنی در دوستی بعضی چنانچه عایشه را از همه ازواج دوستتر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ واگر چه حریص باشید بر رعایت
عدل و قادر نباشید بران فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید تمام میل بآنکه مرغوب بدان است در قسم و نفقه یعنی
میل قلب با میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فَتَذَرُوهَا پس بگذارید آن دیگری را كَالْمُعَلَّقَةِ
مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهردار وَإِن تُصْلِحُوا و اگر بصلاح آرید

آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بتحقیق هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان ماضی رَّحِيمًا مهربان بر توفیق
طاعت در زمان مستقبل وَإِن يَتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از مصاحب و بطلاق يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا
بی نیاز گرداند خدای هر یکی را مِّن سَعَتِهِ از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یک را یا بدلی
پدید آرد وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان حَكِيمًا محکم کار در افعال و احکام
وَلِلَّهِ و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در
زمینهاست از کواین سفلی وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر آینه وصیت کرده ایم و فرموده الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانرا که
داده اند کتاب مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها را نیز که قبل از ایشان بوده اند وَإِيَّاكُمْ
و شما را نیز وصیت بکنیم یعنی پیغمبر مایم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ بآنکه بپرهیزید از شرک وَإِن تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید
فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در
زمینهاست همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و معصیت شما نقصان نمیگردد چنانچه بایمان و طاعت شما مستغنی
نمیشود وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند حَمِيدًا
ستوده در ذات خود اگر حمد او گویند و اگر نگویند وَلِلَّهِ و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها باشد
از ملایکه و ستاره و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از ارکان و موالید جز آن وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
و بسنده است خدای وَكِيلًا کار ساز مهمات بندگان إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد خدای ببرد شما را یعنی فانی گرداند
أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ و بیارد یعنی ایجاد کند دیگران اگر فرمان بردار تر باشند چون این آیه
نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت آنها قوم این اند یعنی پارسیان
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ ذَٰلِكَ بر این ایجاد و اعدام قَدِيرًا توانا مَّن كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که خواهد
بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این سرای همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِندَ اللَّهِ پس
نزدیک خدایست ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پاداش دنیا و آن خسیس است و پاداش آخرت و آن شریف است پس چرا
کسی طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریف تر چیزی باز ماند و اگر باشد خیال کرده داخل تابع خواهد بود چرا که
مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت که غنیمت دنیی در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و
غنیمت دنیی نیز بتبعیه بدو رسد پس توجه اصل باید کرد که فرع خود در پی آنست وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنونده

وتها بصیرا بیننده هم فعلها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان کونوا قوامین باشید ایستادگان
بالقسط بعدل یعنی جهادکنان در اقامت مراسم عدالت شهداء لله وباشید گواهان برای خدا یعنی ادا
شهادت کنید براستی ولو علی انفسکم واگرچه بر نفس شما باشد وگواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در
ذمه اوست ودر تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار وقت یاد رسول الله کی دایر بود بر حقیقت دمن برآن
گواه ومرا بار نمیداد از ادای شهادت الا دروغی با افلاس پدر من این آیه نازل شد که گواهی بازمگیرید اگرچه هم
بر نفس شما باشد او الوالدین یا پدر ومادر والاقربین وخویشان نزدیک ان یکن اگر باشد مشهود علیه
یا هر یک از مشهود له ومشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید وبر
فقیر بجهت افلاس او ترحم منمائید فالله اولی بهما پس خدای سزاوارتر است بتوانگر ودرویش واگر داشتی که
شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان بحکم نفرمودی فلا تتبعوا الهوی پس شما متابعت هوای
نفس مکنید ان تعدلوا برای آنکه میل کنید از حق وان تلووا واگر بپیچانید زبانها خود از گواهی راست
او تعرضوا یا اعراض کنید از ادای آن وبپوشید فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما تعملون
بآنچه شما میکنید از عدل ومیل خبیرا دانا وشما را بران مکافات خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای کسانی
که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند آمنوا بالله ایمان داریم
بتو وبقرآن وبموسی وعزیر وبتوریة وبدیگر پیغمبران کتب چیزی ایمان نداریم ودیگر خطاب با کافران نیز میشاید
مسلمانان را میگوید ای کسانی که ایمان آورده اید بدل مومنان اهل کتاب را میگوید ای ایمان آورده اید بعضی از
کتب ورسل ایمان ثابت [illegible] ای کسانی که ایمان آورده اید بلات وعزی ایمان آرید بالله
بخدای ورسوله وبفرستاده او که محمد است صلی الله علیه وسلم والکتاب الذی نزل وبآن کتابی که خدای فرستاده
علی رسوله برپیغمبر خود یعنی قرآن والکتاب الذی انزل وآن کتابها که فرستاد من قبل پیش از قرآن [illegible]
میگوید ای کسانی که ایمان آورده اید ایمان حقیقت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف وعیان یا ایمان آورده اید
از روی تصدیق ایمان آرید بنظر وتحقیق واز حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین نقشبند قدس سره
منقولست که فرمودند یا ایها الذین آمنوا اشارتست بآنکه دربعض مراتب نفی این وجود مجازی باید کرد و
اثبات واجب الوجود جل ذکره میباید نمود وجودک ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت سید الطایفه جنید
قدس سره منقولست که فرمود که پنجاه سالست که در ایمان آورده ام وهنوز دوام میجویم یعنی محض کناست

بخود مشغول گشتن کفر راه است ... ترا هردم کشد پندار هستی ... سوی ظلمت سرای خود پرستی
نودی که فرزت نفی خویش کن زود ... که جز حق در حقیقت نیست موجود ومن یکفر بالله وهرکه کافر شود بخدای
وملائکته وبفرشتگان او وکتبه وبکتابهای او ورسله وبفرستادگان او والیوم الآخر
وبروز رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصود ودر
نهایت بعد از مقصود ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند بموسی علیه السلام یعنی جهود
ثم کفروا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثم آمنوا پس باز ایمان آوردند وتوبه کردند
ثم کفروا پس کافر شدند بعیسی علیه السلام ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند وزیاده کردند کفر را
بانکار محمد صلی الله علیه وسلم لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا چه اعتبار مرکاه بخاتمه
آنست وخدای دانست که خواتیم امور ایشان بکفر وطغیانست ولا لیهدیهم ونیست که راه نماید ایشانرا سبیلا
راهی که بحق باشد بشر المنافقین بشارت ده منافقانرا بر سبیل تحکم است یا خبر کن بجای بشارت بان
لهم بآنکه ایشانراست عذابا الیما عذابی دردناک الذین ومنافقان آنانند که یتخذون
الکافرین میگیرند کافرانرا اولیاء من دون المؤمنین دوستان بدون مومنان ایبتغون آیا
میطلبند عندهم العزة نزدیک کافران واز دوستی ایشان ارجمندی وقوت فان العزة پس بدرستی
که عزت لله جمیعا مرخدایراست همه وهرکه اورا عزتی رسد از وی رسد واو دوستانرا منشور عزت داده که ولله
العزة ولرسوله وللمؤمنین وقد نزل علیکم وبدرستی که خدای فرستاد بر شما ای مومنان فی الکتاب
در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاده که تا خوض کنندگان ومستهزئان بقرآن نشست ومخالطت نکند
واین آیه اینست که واذا رایت الذین یخوضون الآیة اینجا در مدینه تذکار آن میفرماید ومیگوید
خدای در قرآن فرستاده بود که ان اذا سمعتم بدرستی که چون بشنوید آیات الله آیتهای خدایرا از
قرآن یکفر بها کافر شوند بدان ویستهزأ بها واستهزا کرده شود بآن فلا تقعدوا معهم پس منشینید
با کافران ومستهزئان حتی یخوضوا تا وقتی که خوض کنند وشروع نمایند فی حدیث غیره در سخن غیر استهزاء انکم
اذا بدرستی که باشید آنهنگام که نشست ومخالطت کنید با ایشان مثلهم مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید
بر اعراض از ایشان وارتکاب بر ایشان وبا وجود این راضی اید بصحبت ایشان ان الله جامع المنافقین
بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست والکافرین وناگرویدگان فی جهنم در دوزخ جمیعا همه ایشانرا

الذین یتربصون آنانکه انتظار می برند بکم بشما وقوع نکبتی فان کان لکم پس اکر واقع شد
شما را فتح من الله فتح و نصرتی از نزدیک خدای قالوا کفتند منافقان مر شما را الم نکن معکم
آیا نبودیم باشما و مددکاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید وان کان واکر بود للکافرین نصیب
مر کافرانرا بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنان قالوا کفتند مر کافرانرا الم نستحوذ علیکم نه غالب
و مستولی بودیم بر شما و میتوانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیده ایم ونمنعکم و باز داشتیم شما را یعنی
ممنوع ساختیم من المؤمنین از مومنان بآنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان کفتیم که شکسته دل
شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدای حکم کند میان مومنان
میان شما و منافقان یوم القیمة روز رستخیز که غیر از وی کسی را دعوی حکومت نباشد ولن یجعل الله
و نکرداند خدای و ندهد للکافرین مر کافرانرا علی المؤمنین بر مومنان دستی ان المنافقین بدرستیکه
منافقان یخادعون الله مکر میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام و اخفاء کفر وهو خادعهم و خدای جزا
دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و آنچنانست که در عقبات ایشانرا نوری دهند چنانچه مومنانرا داده اند
و چون قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بکذرند و نور منافقان منطفی کردد تا در
ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند واذا قاموا و چون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی
نماز قاموا کسالی برخیزند کاهلان و کرانجانان چون کسی که انکاری و کراهت دارد اکر کسی
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا دیدی نماز میکزاردند و اکر نه ترک میکردند یراؤن الناس
مینمایند خود را بر مردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مومنانند ولا یذکرون الله و یاد
نمیکنند خدایرا الا قلیلا مکر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان در اینجا وبی
و آن نسبت با ذکر دل اندکست و در قوت القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن کفت
که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دینی و دنیی و هر چه درو ست بغایت اندک و مختصر
و ذکر خدا از همه بزرکترست ولذکر الله اکبر و منافقان ریا میکنند مذبذبین در حالتی
که متحیر اند و مترددانند بین ذلک میان کفر و ایمان لا الی هؤلاء نه با کروه مومنانند
تا ایشانرا باشد هر چه آنرا هست ولا الی هؤلاء و نه باکروه کافرانند تا برایشان باشد هرچه بر آنهاست
ومن یضلل الله و هرکرا خدای کمراه سازد فلن تجد له سبیلا پس تو نیابی مر ورا راهی بحق و صواب

یا ایها الذین آمنوا ای کروه مومنان لا تتخذوا الکافرین مکیرید کافرانرا اولیاء من دون المؤمنین
دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدا دوستی کنند اتریدون آیا میخواهید
ان تجعلوا لله انکه بدهید خدایرا علیکم بر عذاب خود سلطانا مبینا حجتی روشن و آن موالات کافرانست
که موجب عقوبت و خذلانست ان المنافقین بدرستیکه منافقان فی الدرک الاسفل من النار در طبقه
زیرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهة آنکه ایشان بدل کافرند و کفر را با خداع و مکر و
استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقانرا بدوزخ حکم شود و بدرکه اول در آرند
مالک کوید یا نار خذیهم آتش کوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بر کلمه جاری بوده هرچند بمجاز میکفته اند ما در
سوختن ایشان دخل نمیکنیم و بر همین منوال در هر درکه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش
آن درکه کوید حکم ما بر دلست نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارند و چون در دل ایشان جز نشانه شرک
نباشد آتش در ایشان پیچد و ابد الاباد در عذاب بمانند ولن تجد لهم و نیابی تو مر ایشانرا نصیرا یاری
که حمایت نموده ایشانرا از ان درکه بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند بود الا الذین تابوا مکر آنانکه
توبه کنند از نفاق واصلحوا و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان واعتصموا بالله و چنک
در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر واخلصوا دینهم و خالص و پاکیزه کرده اند دین خود را لله برای خدا
یعنی طاعت نکنند مکر برای رضای حق فاولئک پس آن کروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف شدند
مع المؤمنین با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وسوف یؤت الله المؤمنین و زود باشد که
بدهد خدای مومنانرا اجرا عظیما مزدی بزرک و ایشان با ایشان شریک باشند ما یفعل الله بعذابکم چه
میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را ان شکرتم اکر شکر کوئید مر ورا بفرمان برداری وآمنتم
و تصدیق کنید بوحدانیة او از روی تحقیق یا ایمان آرید یا انکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر او وکان الله
شاکرا و هست خدای ثواب دهنده شاکرانرا علیما دانا بحقیقت شکر و ایمان لا یحب الله الجهر دوست نمیدارد
خدای آشکارا کردن را بالسوء من القول بسخنی بد الا من ظلم مکر آشکارا کردن کسی که برو ستم کرده اند
چه او را رواست که نکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید و کفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند
انکس زبان بشکایت کشوده هرجا میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را بر ان شکایت عتاب کردند این آیة
در نصرت او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایزست وکان الله سمیعا و هست خدای شنوا مر سخن مظلوم را

لا یحب الله

علیما دانا بستمکاری ظالم ان تبدوا خیرا اگر آشکارا کنید نیکویی وطاعت را او تخفوه یا پنهان
بجای آرید آنرا او تعفوا یا عفو کنید عن سوء از بدی که شما را بدان مؤاخذه رسد فان الله کان
پس بدرستی که خدای هست عفوا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان قدیرا
توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان در این آیه تحریص مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی
و بانکه رخصت تظلم دادند از سر آن در گذرند ان الذین یکفرون بتحقیق و یقین آنها که کافر میشوند بالله
بخدا و رسله و به پیغمبران او و یریدون ان یفرقوا و میخواهند آنکه جدایی افکنند بین الله و رسله میان خدا و
رسولان او بانکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران و یقولون نؤمن ببعض و گویند که ایمان می آریم
ببعضی از پیغمبران و نکفر ببعض و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند ایمان داریم بموسی و
عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلی الله علیه و سلم و یریدون ان یتخذوا و میخواهند آنکه فرا گیرند بین
ذلک سبیلا میان ایمان و کفر راهی و حال آنست که ایمان بخدای تمام نمیشود مگر بتصدیق رسولان او
اولئک آن گروه که میان ایمان و کفر طریقی میطلبند هم الکافرون ایشان کافرانند حقا بکفر محقق
ثابت یعنی کاملانند بکفر خود و ایشان را مؤمن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان راهست معتبر نی
معتد به نیست و اعتدنا للکافرین و آماده کرده ایم برای کافران عذابا مهینا عذابی که خوار کننده والذین
آمنوا و کسانی که ایمان آوردند بالله بخدای و رسله و بفرستادگان او و لم یفرقوا و جدا نکردند
بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند اولئک آن گروه که مؤمنان حقیقی اند سوف
نؤتیهم نزد باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه غایبه خوانده یعنی خدا بدهد اجورهم مزدهای ایشان را
که وعده داده است و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان رحیما مهربان بتضعیف
حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال
ایشان بجناب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست میگویی که پیغمبری بیکبار کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام
آورد آیه آمد که یسئلک اهل الکتاب سؤال میکنند ترا اهل کتاب یعنی یهود میخواهند ان تنزل علیهم آنکه فرود
آری بر ایشان کتابا من السماء کتاب از آسمان بیکبار چون توریه یا کتابی نوشته بخط سماوی
چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود می آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیاید که نوشته
باشد که تو رسول خدایی پس حق سبحانه تسلیه میفرماید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که از این سؤال ایشان ملول مشو

فقد سألوا موسی بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواسته اند از موسی علیه السلام
اکبر من ذلک بزرگتر از این درخواست در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فقالوا پس گفتند ارنا الله جهرة
بنمای ما را خدا بر اعیان فاخذتهم الصاعقة پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و بسوخت
ایشان را بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سؤال محال که طلب رؤیت است در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا
گرفتند گوساله را بخدایی من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزها موسی علیه السلام
فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند و آتینا موسی و بدادیم موسی را
سلطانا مبینا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید گوساله پرستان را و ایشان فرمان برداری نمودند
ورفعنا فوقهم الطور و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن
پیمان را بعد از قبول بشکنند و قلنا لهم ادخلوا الباب و گفتیم ایشان را بر زبان یوشع علیه السلام که در آیید بدر دروازه
شهر اریحا سجدا در حالتی که سجود کنندگان باشید و ایشان از این حکم ابا کردند و قلنا لهم و گفتیم
ایشان را بر زبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید و از حد در مگذرید فی السبت در روز شنبه
یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان از این امر نیز تجاوز نمودند و اخذنا منهم و فرا گرفتیم از ایشان در هر
یک از این حکمها میثاقا غلیظا پیمانی استوار فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را کردیم با
ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها و کفرهم بآیات الله و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریه یا قرآن و
قتلهم الانبیاء و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق و قولهم قلوبنا غلف و دیگر بگفتار
ایشان که دلهای ما اوعیه علومست یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوستی است
و فهم آنچه محمد صلی الله علیه و سلم میگوید ندارد و نه چنانست که میگویند بل طبع الله علیها بلکه خدای مهر نهاده
بر دلهای ایشان بکفرهم بجهت کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکر
در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فلا یؤمنون پس ایمان نمی آرند الا قلیلا مگر اندکی چون عبد الله سلام
رضی الله عنه و یاران او یا ایمان اندک غیر معتبر و بکفرهم و دیگر عقوبه ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام
و قولهم علی مریم و بگفتن ایشان بر مریم بهتانا عظیما بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بوده و قولهم
و دیگر بگفتن ایشان که انا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح را عیسی بن مریم عیسی پسر مریم را رسول الله فرستاده
خدای این وصف خدایست مر عیسی را نه قول یهود و ما قتلوه و نکشتند او را و ما صلبوه و بر دار نکردند او را

ولكن شبه لهم ولیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در
سورهٔ آل عمران گذشت وإن الذين اختلفوا و بدرستی آنانکه اختلاف کردند فيه در شان عیسی لفي شك منه هر آینه
در گمان و تردداند از قتل او چه در وقتی که مهتر خود را بر آویختند گفتند این عیسی است علیه السلام پس یار ما کجاست
و بعضی گفته اند شبه عیسی همین بود که یهود پیش بود و دیگری بپای دار آمد و مقتول را در نظر آوردند
گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا ما لهم به نیست مر ایشان را بعیسی و قتل او من علم از دانش إلا
اتباع الظن مگر آنکه پی روی گمان میکنند وما قتلوه يقينا و نکشته اند عیسی را بیقین بل رفعه الله إليه بلکه
خدای برداشته است او را و بمحل کرامت برده وكان الله عزيزا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی
و انتقام از یهود حكيما حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت در رفع عیسی علیه السلام وإن من أهل الكتاب
و نیست از اهل کتاب کسی إلا ليؤمنن به مگر آنکه ایمان آرد بعیسی قبل موته پیش از مردن خود و آن در وقت معاینه
بود که ایمان یاس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی علیه السلام پیش از مرگ عیسی و آن وقتی
بود که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد همه اهل کتاب بوی ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بود و او ایشان را باسلام
دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم بر افتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضای کتاب
و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال بر زمین بماند آنگه متوفی شود و مؤمنان بر وی نماز گذارند ويوم القيمة و در روز قیامت يكون
باشد عیسی علیه السلام عليهم شهيدا بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری بانکه او را
ابن الله گفته اند فبظلم من الذين هادوا پس بستمی که واقع شد از آنها که متدین بدین یهودیه اند حرمنا عليهم
حرام کردیم بر ایشان طيبات أحلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل
آن در سورهٔ انعام بیاید وبصدهم عن سبيل الله و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای كثيرا
بسیاری از مردمان یعنی تحریف دادن حکم توریة و نعت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و با مردمان گفتند بلی ایمان
میارید که او پیغمبر موعود نیست وأخذهم الربوا و دیگر گرفتن ایشان ربوا را وقد نهوا عنه و حال آنکه نهی
کرده شده اند از آن بعد در توریة وأكلهم أموال الناس و دیگر بخوردن ایشان مالها مردمان را بالباطل
برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه وأعتدنا و آماده کرده ایم للكافرين منهم برای کافران از بنی اسرائیل
عذابا أليما عذابی مشتمل بر الم بسیار لكن الراسخون في العلم لیکن راسخان علم یعنی آنها که علم
شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند منهم از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحاب او والمؤمنون

و مؤمنان از مهاجر و انصار يؤمنون بما أنزل إليك ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی
قرآن وما أنزل من قبلك و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی کتب الهی والمقيمين الصلوة و ایمان می آرند بگزارندگان
و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان معتبر بوده والمؤتون الزكوة و دهندگان زکوة والمؤمنون
بالله و ایمان آرندگان بخدای واليوم الآخر و روز آخر که قیامت است أولئك آن گروه که مصدق و
معتقد سنؤتيهم زود باشد که بدهیم ایشان را أجرا عظيما مزدی بزرگ که آن دولت رضا و
سعادت لقا باشد إنا أوحينا إليك بدرستی که ما وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و
اول کسی که شرک را نراییم کرد و بدعاء او امت هلاک شدند او بود این سخن جواب اهل کتابست که میگفتند کتابی بیکبار
بیار حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچون نوح است والنبيين من بعده و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح
و شعیب علیهم السلام وأوحينا و وحی کردیم إلى إبراهيم وإسمعيل وإسحق ويعقوب والأسباط و فرزندان یعقوب
وعيسى وأيوب ويونس وهرون وسليمن و تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخل اند بجهت
تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم اول اولو العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان
وآتينا داود و عطا کردیم داود را زبورا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر
اوامر و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلام همان شریعت توریة بوده ورسلا و دیگر فرستادیم رسولانی
که در قرآن قد قصصناهم عليك نام برده ایم و قصهٔ ایشان خوانده ایم بر تو من قبل پیش از این چون نوح
و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان ورسلا لم نقصصهم عليك و رسولان که خبر ایشان بتو
نفرستادیم و نام ایشان ظاهر نکردیم وكلم الله موسى و سخن گفت خدای با موسی تكليما سخن گفتنی بی واسطه
و این نهایت مراتب است و اگر این تکلیم با موسی بر سر کوه طور بود با حضرت پیغمبر ما در غرفهٔ نور بود فأوحى إلى عبده
ما أوحى از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و برین معنی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی صلی الله علیه و سلم اطلاع
نیافت شعر موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدا ش بالای عرش پایهٔ طور محمد است صلی الله علیه و سلم فرستادیم
رسلا پیغمبران را مبشرين مژده دهندگان مر اهل ایمان را ومنذرين و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را
لئلا يكون تا نباشد للناس مردمان را على الله حجة بر خدای حجتی بعد الرسل بعد از فرستادن
رسولان یعنی نگویند ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وكان الله عزيزا و هست خدای غالب
در آنچه خواست از فرستادن رسل حكيما محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امور نبوت و رعایت حکمت فرمود

دراختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسای کفار جمعی بنزد سید مختار علیه الصلوة والتحیة
آمده گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم ما احبار یهود را از دین و آیین تو سؤال کرده ایم و از نبوت و کتاب تو استفسار
نموده ایشان میگویند ما او را نمیشناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست معارض این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت
در آمدند سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند نمیدانیم و هیچ
گواهی ندانیم آیه آمد که ایشان گواهی نمیدهند لکن الله یشهد لیکن خدای گواهی میدهد و تبیین نبوت
تو میکند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآنست و معجزیست روشن و دلالت کند بر
نبوت تو انزله فرو فرستاد قرآن را بعلمه ملتبس بعلم خاص بدو و آن علمست بانزال قرآن بر نظمی که عاجز
آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت والملائکة یشهدون و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو وکفی
بالله شهیدا و بسنده است خدای گواه بران ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بنبوت
تو یعنی یهود وصدوا عن سبیل الله و باز داشتند مردمان را از راه خدای بکتمان نعت محمد صلوات الله و سلامه
علیه و تغییر آن قد ضلوا هر آینه گمراه شدند ضلالا بعیدا گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال
و اضلال جمع کرده اند ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق را وظلموا و ستم کردند بر محمد
صلی الله علیه وسلم بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای
که بیامرزد ایشانرا ولا لیهدیهم و نه راه نماید ایشان طریقا راهی الا طریق جهنم مگر راه دوزخ که چون
بدوزخ رسند باشند خالدین فیها ابدا جاویدان و همیشه ساکن آن وکان ذلک و هست این حکم بخلود
ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر خدای آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول
بدرستی که آمد بشما فرستاده بالحق بسخن درست که آن کلمه شهادتست یا قرآن من ربکم از نزد پروردگار
شما فامنوا پس بگروید بدو خیرا لکم گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وان تکفروا و اگر کافر شوید
فان لله پس بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست پس کفر شما
زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وکان الله و هست خدای علیما دانا باحوال
شما حکیما حکم کننده در باب شما یا اهل الکتاب خطاب با یهود و نصاریست میفرماید که لا تغلوا فی
دینکم غلو مکنید در دین خود جهودانرا میگوید در طرف نقص عیسی غلو منمایید تا حدی که او را ابن الفاحشه
گویید و ترسایانرا میفرماید که در جانب ستایش غالی مشوید بدان مرتبه که او را ابن الله خوانید ولا تقولوا

علی الله و هیچ کدام شما مگویید بر خدای الا الحق مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر
پسران او نیستند انما المسیح عیسی ابن مریم جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم است رسول الله فرستاده خداست
وکلمته و کلمه او گفته اند مراد از کلمه بشارتیست بوقوع ولادتی بی سبب احدی القاها برسانید آن کلمه را
خدای الی مریم بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وروح منه و دیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده از
حق سبحانه بی توسط اسباب فامنوا بالله ورسله پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او خطاب با ترسایانست
خاصه ولا تقولوا ثلثة و مگویید که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که الهه سه اند الله
و عیسی و مریم و برخی بران بودند که الله عبارت از سه چیزست اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم
الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه میفرماید انتهوا باز ایستید از تثلیث
خیرا لکم باز ایستادنی که آن خیر شما باشد انما الله جز این نیست که الله اله واحد خداوندیست یگانه
بذات خود که تعدد را بهیچ وجه از وجوه در وی راه نیست سبحانه بپاکی یاد میکنیم او را پاکی ان یکون له ولد
از آنکه او را فرزند باشد له ما فی السموات وما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق
اویند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وکفی بالله
وکیلا و بسنده است کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغنا حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای
کفایت مهمات والد باید و خدای خود قایم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار و در
خبرست که نصاری نجران گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم
در شان او که شما آنرا عیب برمیدارید گفتند تو میگویی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود
که بندگی خدا عار نباشد و هیچکس آنرا عیب نشمرد موافق قول آنحضرت آیت آمد که لن یستنکف المسیح
ننگ ندارد عیسی و تعظم نورزد ان یکون عبدالله از آنکه بنده باشد مر خدایرا و چون بعضی ملایکه نیز ایشانرا
فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند که ولا الملائکة المقربون و نه از بندگی عار دارند
فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند در معالم آورده که اینها حمله عرش اند و در انوار گفته که کروبیان اند
بر حوالی عرش ومن یستنکف و هر که ننگ دارد عن عبادته از پرستش خدای ویستکبر و سرکشی
کند از آن فسیحشرهم الیه پس زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مکلفانرا بسوی خود جمیعا همه ایشانرا
تا جزا و مکافات بدیشان رساند فاما الذین امنوا وعملوا الصالحات فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل

صالح کرده اند فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشانرا ویزیدهم و بیفزاید بی
جزای ایشان من فضله از فزونی فضل و کرم خود واما الذین استنکفوا واستکبروا واما انکسانی که از پرستش حق استنکاف
واستکبار کرده اند فیعذبهم پس عذاب کند ایشانرا عذابا الیما بعذاب دردناک ولا یجدون لهم و نیابند
مر ایشانرا من دون الله بجز خدای ولیا دوستداری ولا نصیرا ونه یاری و مددکاری یا ایها
الناس ای آدمیان قد جاءکم بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که
آن محمد است صلی الله علیه وسلم با معجزات او یا دین اسلام وانزلنا الیکم و فرستادیم بسوی شما نورا مبینا
نوری ظاهر که قرآنست فاما الذین آمنوا بالله پس آنها که ایمان آوردند بخدای واعتصموا به وچنگ در زنند
بکتاب او یا بنام او ببرند از وسوسه شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که درآرد ایشانرا فی رحمة منه در ثوابی
که از وبازاء ایمان ایشان مقرر شده وفضل و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان ویهدیهم الیه و بنماید
ایشانرا بخود یا بآنچه وعده کرده صراطا مستقیما راهی راست که آن اسلام و طاعتست در دنیا و طریق بهشت
در عقبی از جابر انصاری رضی الله عنه منقولست که من بیمار شدم و سید عالم صلی الله علیه وسلم بعیادت من آمد
گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم مرا خواهرانند و بس مال خود را چگونه
بر ایشان قسمت کنم این آیه نازل شد که یستفتونک طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله قل الله یفتیکم بگوی که
خدای حکم میکند فی الکلالة در میراث کلاله ان امرؤ هلک اگر مردی بمیرد چنان مردی که لیس له ولد
نباشد مر ورا فرزندی یعنی پسری چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نمیکند از درجه وراثت وله اخت
ومر ورا خواهری باشد فلها نصف ما ترک پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال وهو وآن مرد یرثها میراث
میگیرد از خواهر ان لم یکن لها ولد اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مالست آن فرزند خواه
مذکر و خواه مؤنث اما اگر مراد مذکرست چه مؤنث حجب برادر نمیکند فان کانتا اثنتین پس اگر باشند خواهران آن
مرده دو تا فلهما الثلثان پس ایشانرا دو ثلث است مما ترک از آنچه گذاشته است مرد وان کانوا اخوة
و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رجالا ونساء مردان و زنان فللذکر پس مذکر را باشد از میراث
مثل حظ الانثیین مانند بهره دو مؤنث یبین الله بیان میکند خدای احکام میراث را لکم برای شما
ان تضلوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و دولت است برای کراهت آنکه گمراه گردید والله بکل
شیء و خدای بهمه چیزها از مصالح عباد در معاش و معاد علیم داناست سورة المائدة

بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید اوفوا وفا کنید بالعقود بعهدها که با یکدیگر میکنید
بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن احلت لکم حلال کرده شد بر شما بهیمة
الانعام چارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهوی
و نخجیر و گاو کوهی و گور خر یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید الا ما یتلى علیکم مگر آنکه خوانده خواهد شد
بر شما در این سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة لا که غیر محلی الصید نه چنان حلال دارنده باشید صید
وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج و عمره یعنی هر انعام بر شما حلالست مگر آنچه وحشی باشد و آنرا صید کنید
که در حال احرام بر شما حرامست ان الله بدرستی که خدای یحکم حکم کند در حلال و حرام ما یرید آنچه خواهد
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شعائر الله مناسک
حج را یا نشانها دین حق را آورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و از بنی اغاث و بنی بکر بیمامت
و پادشاهی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که بآنکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوات و
اداء زکوه مواظبت نمایند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امراء و امنا باشند که کارها بمشاورت ایشان
بقطع رسانم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم و اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم حضرت بیش از آمدن
او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطم
بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول صلی الله علیه وسلم با اصحاب
بعزم قضا قصد فرموده بودند چون بتنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند حطم کندی را دیدند
شتران بغارت برده بقلادها آراسته برسم هدیه بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند
حضرت فرمود که او هدی تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و این آیه آمد که حرمت شعایر مشکنید
ولا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در وی ولا الهدی ونه هدی را که نامزد کعبه باشد
ولا القلائد ونه خداوندان قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند
از پوست درختها حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند ولا آمین البیت الحرام
ونه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشد یبتغون میطلبند قاصدان حرم فضلا من ربهم صبع

اگر مؤمنانند یا بی ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت و کفار نیز طلبند مگر روزی وَرِضْوَانًا و میطلبند مؤمنان
خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیی و در بیان آورده که رضوان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون
آیید حلال شوید پس شکار کنید اگر خواهید فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار
قریش أَنْ صَدُّوكُمْ برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا
آنکه از حد در گذرید بانتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است
مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند که کافران را بهدی و قلاید امان نیست وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید
یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکویی که متابعت امر است یا پی روی سنت وَالتَّقْوَىٰ و بر پرهیزکاری مخالفت هوا
وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نافرمانی خدای إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبتست بر نافرمانان حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد وَالدَّمُ
خون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک با همه اجزا او از شحم و عظم و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه آواز بر
داشته باشند یعنی یاد کرده باشند بر غیر خدای از نزدیک ذبح او مراد ذبیحه کفارست که بنام لات و عزی و غیر آن
میکشتند وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را خفه میکردند تا
میمرد پس میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده
باشد و مرده و یا در چاهی افتد بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد دیگری و از او مرده وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ
و باقی آنچه خورده باشد او را درنده و مرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او را بعد نعوز زندگی (?)
باشد بدان مقدار که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و دیگر حرام است آنچه ذبح
کرده باشند بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل
جاهلیت تعظیم آن بجای می آوردند و بر آن قربان میکرده و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و بر این تقدیر علی بمعنی
از لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و آن نیز حرامست که طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ
به تیرهای اقداح بباید دانست که عرب را سه تیر بوده بی پر و پیکان که ازلام و اقداح میگفتند چون ایشان را مهمی افتادی
رجوع بآنها کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکعبی که صنم او هبل بوده میسپرده اند بر یکی نوشته بوده که امرنی
ربی و بر دیگری نهانی ربی و سیم که آن را منیح گفتندی از کتابت خالی بودی پس چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی (?)

و هدیه آوردی و او دست در آن خریطه کرده سهم بیرون آوردی اگر نوشته بودی امرنی ربی فی الحال بدان مهم
اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منیح بر آمدی باز رجوع بخریطه نمودی و گفته اند
مراد استقسام جزور است بر انصبا معلوم یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشان را ازلام بسیار بوده
برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ این استقسام بیرون رفتن است از دایره اسلام
زیرا که افتراست بر خدای اگر برب او نهی خواهند یا شرک اگر غیر او را می گویند الْيَوْمَ امروز که روز جمعات و عرفه
يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا نا امید شدند کافران مِنْ دِينِكُمْ از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ
پس مترسید از غلبه ایشان وَاخْشَوْنِ و بترسید از من آیه تمام دیگر روز عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقه
عضبا سوار بود و بعد از نزول این آیه هشتاد و یک روز بزیست الْيَوْمَ امروز أَكْمَلْتُ لَكُمْ کامل گردانیدم برای
شما دِينَكُمْ دین شما را که دیگر احکام او را فرع نسخ نخواهد بود وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ و تمام کردم بر شما نِعْمَتِي نعمت
خود را که حج گزاردید ایمن و مطمئن و هیچ مشرکی با شما حج نگزارد وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ و اختیار کردم برای شما اسلام را دِينًا
دینی پاکیزه تر از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره ماند فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافت طعام و از این محرمات
که مذکور شد بخورد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد یا زیاده از سد رمق
تناول نکند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزگارست مر و را در این کار رَحِيمٌ مهربان بر وی که با کل این مقدار رخصت
داد آورده اند که عدی حاتم و زید الخیل طایی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمدند گفتند یا
رسول الله ما در جایی می باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری همان داری میکنیم و سگان آل ذریح و آل حبیب (?)
جانوران دشتی میگیرند بعضی از آن جمله آنست که ما در می یابیم و پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و بعضی آنست
که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است و حق سبحانه میته را که مردار حرامست حکم این چگونه باشد آیه آمد که يَسْأَلُونَكَ
از تو می پرسند که از مطعم مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده اند بر ایشان قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو حلال کرده شد
بر شما که ستارها پاکیزه که بنام خدا ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر حلالست شکار آنچه تعلیم داده اید مِنَ
الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن مُكَلِّبِينَ
در حالتی که شما معلم و مؤدب اید ایشان را تُعَلِّمُونَهُنَّ می آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از آنچه خدا
شما را آموخته است از طرق تادیب و آن چنانست که اگر شکار رو ندو قتی که شما بفرستند ایشان را و بخوانند او (?)
بازآیند و شکاری را نگاه دارند و از و نخورند فَكُلُوا پس بخورید پاک و حلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آنچه بگیرند

کرجانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما ونخورده اند وبعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط
نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنید نام خدایرا عَلَيْهِ بر آن چیز
که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید وگفته اند بسم الله اللهم اصطد ونا باید گفت
و بسم الله نیز کفایتست وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ
الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حساب است از حلال و حرام سوال خواهد کرد الْيَوْمَ یعنی در روز نزول
این آیه أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد شما را ذبایح بنام خدای وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وطعام آنها
که ایشانرا کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح وغیر آن حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ
حِلٌّ لَهُمْ وطعام شما نیز ایشانرا حلالست در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ
ودیگر حلالست بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از انها که گرویده اند واین بر سبیل اولویه و اگرنه همه
نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ دیگر زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از انها که ایشانرا کتاب داده اند
مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما ومحصنات نزد امام شافعی رحمه الله آزادانند پس امه کتابیه حرام باشد بمذهب او
ونزد امام اعظم رحمه الله عفایفند پس بقول او حرایر و اما از کتابیات ساوی باشند و همه را نکاح توان کرد
إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که شما بنکاح
عفت وصلاح جوئید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه فرا گیرندگان دوستان پنهانی
وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و
حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل شد کردارهای او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ و او در آن سرای مِنَ
الْخَاسِرِينَ از زیانکارانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که
برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئید رویها خود را از منبت شعر راس تا منتهای
ذقن در طول و میان هر دو نرمه گوش در عرض وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ و بشوئید دستها خود را تا مرفقین
و مرفق موصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید سرها خود را امام مالک رحمه الله نظر بظاهر
میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رحمه الله مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رحمه الله میگوید
که مقدار که اسم مسح بروی اطلاق توان کرد کافیست وَأَرْجُلَكُمْ و بشوئید پایها خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا با آن
دو استخوان برون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق وقدم است و بکسر وارجلکم بطریق جر

خوانده است همچنانکه وعذاب یوم عظیم بجر الیم و خفض بنصب خوانده عطف بر وجوهکم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید
جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد
أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای یعنی محدث
بود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنانرا بمباشرت فاحشه فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب بعد از طلب
یا میان آب و شما حایلی باشد از دشمن وسبع که از ان هلاک متیقن باشد یا آب در چاهی بود و آلت استقا
یافته نشود یا بسیر فروشند و شما قیمت آن ندارید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک و هر چیز پاک
که از جنس ارض بود لا خاکستر فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ رویها و دستهاء خود را مِنْهُ از آن خاک
ضربه یکی برای وجه و یکی برای ایدی مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمیخواهد خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم
لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگ فرا گیرد وَلَكِنْ يُرِيدُ و لیکن میخواهد لِيُطَهِّرَكُمْ تا شما را پاک کند
از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوبست وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ و تا تمام گرداند نعمت خود را عَلَيْكُمْ بر شما
بانکه رخصت میکند شما را در تیمم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا باشد که شما شکر گوئید بر نعمتهاء او و صاحب بحر الحقایق
فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج
شماست در رجوع بمقام قرب پس رویها و خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید بآب توبه و استغفار
و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بمانی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی زایل کنید نفسها را
در راه خدای و پایها را از طین طبیعت و مقام با انانیه غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر یعنی
پس پاک سازید نفوس خود را از معاصی و دلها را از دوستی ظاعنان و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از
آلایش بغیر ما سوی و سر السر را از لوث وجود که آلودگی از ان کثیفتر نیست ع وجودک ذنب لا یقاس به ذنب
بیت ای بپندار وجود آلوده خود را پاک پندار ش کی طهارت یابد ان را نمازی میکند وَاذْكُرُوا و یاد کنید
نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدای که انعام کرده عَلَيْكُمْ بر شما باسلام و شرایع آن وَمِيثَاقَهُ و یاد آرید پیمان او را الَّذِي
وَاثَقَكُمْ که پیمان بست بِهِ بآن یعنی عهدی که خدای بسته است با شما در روز الست یا میثاق که در لیلة
العقبه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستید که بر سمع و طاعت بیعت کردید إِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا
شنودیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شده
در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت بجای خود مذکور خواهد شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و در

نعمة وشکستن پیمان او إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بآنچه در سینها مخفی باشد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمرهٔ مؤمنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید قیام کنندگان بحق لِلَّهِ برای خدا شُهَدَاءَ
بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ وبران ندارد شما را یعنی نیارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از
مشرکان عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان ونقض عهد ایشان کنید اعْدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقْرَبُ
لِلتَّقْوَىٰ که عدل نزدیکترست بپرهیزکاری وچون عدل با کفار بمرتبهٔ تقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل
با مؤمنان در چه مقام خواهد بود ع لکن زانکه در ولایت دل ❁ در پیغمبری زند عادل
عدل مشاطهٔ ملک آرای ❁ دین و دولت ز عدل ماند بجای وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای در
ظلم وستمکاری إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای خبردارست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل وظلم وَعَدَ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرده است خدای آنکسانرا که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای ستوده کردند وعده
اینست که لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزشگاه وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ومزدی بزرگ از فضل الله وَالَّذِينَ
كَفَرُوا وآنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وتکذیب کردند قرآنرا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه مصاحب
دوزخ اند آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ غطفان بحرب جمعی از محاربین بنی ثعلبه
توجه نمود وایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند ولشکر اسلام رسیدند
در وقتی که باران باریده بود وحضرت از لشکریان دورتر در پای درختی تکیه فرموده وجامها بر سر درخت
افکنده اعراب مشاهده کردند مهتر خود را گفتند دریاب که محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده ویاران ازوی
دور بوده اند درین محل بر وی دست میتوان یافت غورث با شمشیری کشیده بیامد وگفت من یمنعک الیوم منی
کیست که ترا حمایت کند وشر مرا از تو کفایه کند حضرت فرمود که الله ترا منع کند که مانع وکافی اوست
فی الحال جبرئیل علیه السلم بر سینهٔ غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد وسید صلی الله علیه وسلم آنرا
برداشته بر سر وی رفت وگفت من یمنعک منی آن مرد گفت هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمهٔ شهادت
بگفت وبمیان قوم باز رفته ایشانرا باسلام دعوت کرد واین آیه فرود آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان
اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدایرا که بشما ارزانی فرموده إِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند قومی یعنی
غورث وتابعان او أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ آنکه بگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستها خود را بقتل وغارت
فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ پس خدای باز داشت دستهای ایشانرا عَنْكُمْ از شما ومضرت ایشانرا از شما بگردانید وبعضی

برآنند که نزول آیه در قصهٔ بنی نضیرست که قصد آنحضرت کردند وقتی که بجهت ایشان رفته بود بجهت دیت عامریان
وشرح این قصه در سورهٔ حشر خواهد آمد وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از کفران این نعمتها وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان که رسانندهٔ خیر وبازدارندهٔ شر اوست وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ وهر آینه که فرا گرفت
خدای مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه السلم ومحاربه با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ
عَشَرَ نَقِيبًا دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم شوند بدان
پیمان وصورت این قصه بروجه اختصار چنانست که حق سبحانه وعده داده بود موسی را علیه السلم که ارض مقدس
یعنی ایلیا واریحا یا همهٔ ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد واین مواضع در آن وقت مساکن جباران بود واینها
عمالقه میگفتند مردمان توانا وبلند بودند از بقیهٔ قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند وبمصر بنی اسرائیل را
مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد ودر هر دیهی هزار باغ است وجهاد
کنید با جباران پس موسی علیه السلم دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند وبا
قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند ونقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند
که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند ودرازی قد او سه هزار وسیصد وسی وسه گز بوده وسه هزار سال
عمر داشت وباقی عادیان نیز قدها بلند داشتند ودر تیسیر از هشتصد گز تا هشتاد گز آورده پس نقبا
ایشانرا دیدند وخوش شدند انگور آنجا بود که پنج کس نتوانستی داشت وپنج نفر در یک نیمه از پوست انار ایشان
میگنجیدند نقبا بازگشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکنست که خوف برایشان
مستولی شده بازماندگی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشانرا پنهان دارند تا ایشانرا بر جنگ
این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی وهارون را علیهما السلم از حقیقت حال خبر دادند وده نقیب
بدعهدی کرده با قوم خود صفت جباران بروجهی که دیده بودند در میان آوردند ودو نقیب که یوشع بن نون
از سبط یوسف وکالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد خود باستادند وغلغله در میان بنی اسرائیل افتاد
واضطراب در ایشان پیدا آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللَّهُ وگفت خدای إِنِّي مَعَكُمْ من باشما
بنصرت دادن شما بر دشمنان ودیگر گفت لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ بخدای که اگر بپای دارید نماز را بشرایط آن وَآتَيْتُمُ
الزَّكَاةَ وبدهید زکوة را با باب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وتصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وتعظیم
کنید ایشانرا وتعظیم امر ایشان بجای آرید وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ وقرض دهید خدایرا یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا

حَسَناً بنفقه دادن نیک لَاُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هرآینه دور کنم از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شمارا وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ
و در آرم شما را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان آن جویها فَمَنْ كَفَرَ
پس هر که کافر شود بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از این شرط مؤکد مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ
راه راست را بنی اسرائیل بیعت محمد وفا نکردند و حق بجا نیاوردند فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس بشکستن ایشان
پیمان خود را لَعَنَّاهُمْ براندیم ایشانرا از رحمت خود یا مسخ کرده ایم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا
قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً و گردانیدیم دلها ایشانرا سخت بمثابه که متأثر نشود از مشاهده آیات و استماع تخویفات يُحَرِّفُونَ
الْكَلِمَ میگردانند سخنان توریة را یا نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایگاه آن یعنی
صفت دیگر بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریة را تأویل میسازند بتأویلات فاسده وَنَسُوا حَظّاً و ترک
کردند بهره تمام مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَلَا
تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه هستی تو که مطلع میشوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ بر خیانتی از جهودان إِلَّا قَلِيلاً
مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او فَاعْفُ عَنْهُمْ پس در گذر از
ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بگردان از ایذاء ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند
مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را وَ
مِنَ الَّذِينَ قَالُوا و از آنانکه گفتند إِنَّا نَصَارَىٰ بدرستی که ما ترسایانیم خود را بخود نصاری گفتند نسبت دادند
بدیه نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام در آن می بوده یا آنکه گفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر از ایشان
أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان ازیشان چنانچه از جهودان گرفته بودیم فَنَسُوا حَظّاً پس ایشان نیز ترک کردند بهره را
مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه بدان پند داده شده بودند در انجیل از پی روی فارقلیط که احمد مرسل است علیه السلام
فَأَغْرَيْنَا پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ و بغض
نهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز و آنچنانست که نصاری سه فرقه اند همه دشمن یکدیگر و بعضی
مفسران بر آنند که دشمنی انگیختیم میان جهود و ایشان وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد
خدای ایشانرا بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود يَا أَهْلَ
الْكِتَابِ ای جهودان و ترسایان قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن
میگرداند برای شما كَثِيراً بسیاری مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ از آنچه هستید که آنرا پنهان میدارید مِنَ الْكِتَابِ

از توریة چون نعت محمد صلی الله علیه وسلم و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد علیهما الصلوة والسلام
وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ و در میگذارد از بسیاری مخفیات شما خبر نمیدهد بآنچه هیچ مهمی دینی بدان وابسته نیست و
نقلست که یهودی با آنحضرت گفت که کدام است آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت از او اعراض کرد دوم و سیوم
نوبت مبالغه کرد و حضرت روی از و میگردانید و قصد یهودی آن بود که مناقضه از وی ظاهر شود بترک عفو
چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد و بصدق آنحضرت متیقن شد فی الحال ایمان آورد
قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نُورٌ روشنایی که دفع کند ظلمت ضلالت وَكِتَابٌ
مُبِينٌ و کتاب روشن کننده و بجود روشن گفته اند نور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و در بحر الحقایق
آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمت کده عدم بیرون آورد نور وی
بود که أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ نُورِي بعد از آن عالم را برای ظهور نور او موجود گردانید و در نقد النصوص
فی شرح نقش الفصوص مذکورست که اصل منشأ و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است و آن حقیقة
محمدی و نور احمدیست صلی الله علیه وسلم که صورت حضرت واحدی احدیت جامع جمله کمالات الهی و کیانی و ارفع
میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرتست عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل وی اند و آدم و
آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارت بقوله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم و بقوله آدم و من دونه تحت
لوائی یوم القیمة نظم آنچه اول شد پدید از جیب غیب ٭ بود نور جان او بی هیچ ریب
بعد از آن آن نور مطلق زد علم ٭ گشت عرش و کرسی و لوح و قلم ٭ یک علم از نور پاکش عالمست
یک علم ذریت و آدمست ٭ نور او چون اصل موجودات بود ٭ ذات او چون معطی هر ذات بود
واجب آمد دعوت هر دو جهانش ٭ دعوت ذرات پیدا و نهانش يَهْدِي بِهِ اللّٰهُ راه می نماید خدای بدین
نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آنرا که پی روی خشنودی او میکند سُبُلَ السَّلَامِ بطلب راهها سلامت از عذاب
که آن راه حق است یا سبل دار السلام است که طریق بهشت وَيُخْرِجُهُمْ و بیرون می آرد ایشانرا مِنَ الظُّلُمَاتِ
از تاریکی کفر یا شک یا جهل إِلَى النُّورِ بروشنایی ایمان یا یقین یا علم بِإِذْنِهِ بارادت و توفیق خود وَيَهْدِيهِمْ
و راه می نماید ایشانرا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست که نزدیکترین راههاست بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی
که کافر شدند آنانکه قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ گفتند بدرستی که الله هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح است پسر مریم قایلان این
قول از فرقه نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر مریم خداست ظاهرست چه مادر

اقدام است بر فعل پس ولد حادث باشد و حادث شایان الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر و هیچ
دوست که اصغر اله اکبر باشد قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ بگو پس کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللَّهِ از ارادت خدای
شَيْئًا چیزی یعنی کس مانع نتواند شد إِنْ أَرَادَ اگر خواهد أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکه هلاک کند عیسی بن
مریم وَأُمَّهُ و مادر او وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا آنها که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهورند
و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدای را نشاید وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی
آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق
اوست بلا اصلی و ماده می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه ما بینهما و انشا
میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس است چون والدین یا از مردی بی زن چون حوا
یا از زنی بی مرد چون عیسی وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزها توانا وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى و گفتند
جهودان و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ ما پسران خدائیم او ما را چون پدر است در مهربانی و رافت و ما او را چون
پسران در قرب و منزلت ابرهیم نخعی فرموده که در توریة با ایشان خطاب کرد که یا ابناء احباری ایشان خواندند که
ابناء ابکاری و در کلمات انجیل هست که میروم إِلَى أَبِي وَأَبِيكُمْ ایشان چنین خواندند که إلى ابي و ابيكم وَ
أَحِبَّاؤُهُ و دیگر گفتند که ما دوست داران خدائیم قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بگو پس چرا عذاب میکند شما را
بِذُنُوبِكُمْ بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسرست و در آخرت بسوختن ایشان بدوزخ پس اگر پسر
می بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر پسر را نخواهد و دوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد پس شما نه پسرید
نه دوست بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آفریدگانید مِمَّنْ خَلَقَ از آنها که خدا آفریده است و همچون سایر بنی آدم
بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد خدای هر که را میخواهد و آنها از اهل ایمان اند
وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند هر که را میخواهد و آنها مشرکانند وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست
پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرمودن دران و درین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنها باشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
و بسوی اوست بازگشت همه يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای جهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد
بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکرداند برای شما راه حق را عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از
وحی و فتور از ارسال رسل أَنْ تَقُولُوا تا نگوئید شما مَا جَاءَنَا نیامد بما مِنْ بَشِيرٍ مژده دهنده وَلَا
نَذِيرٍ و نه بیم کننده فَقَدْ جَاءَكُمْ پس آمد بشما بَشِيرٌ بشارت دهنده مومنان بکرامت وَنَذِيرٌ

و ترساننده کافران بعذاب قیامت وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز قادرست اگر خواهد لاحق
پی در پی بفرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی علیهما السلام بود هزار پیغمبر
فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع بارسال رسل راه دهد چنانچه در مدت ششصد سال که میان عیسی
و محمد علیهما الصلوة والسلام بود چهار پیغمبر فرستاد سه از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از عرب و در این
آیه منت می نهد بر بندگان که در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبری بشیر
و نذیر فرستادم بیت تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان ∴ عالم ز رای روشن او نور حق گرفت
وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن چون گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند يَا قَوْمِ
اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای را که فایض است بر شما إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ
أَنْبِيَاءَ چون گردانید در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و در هیچ امت آن مقدار نبی مبعوث
ملوکه نبوده که در بنی اسرائیل وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا و گردانید شما را پادشاهان یعنی فرعونیان بودند حالا
نفس خود پید یا منازل شما وسیع است و در وی آب جاری هست چون منازل ملوک وَآتَاكُمْ و بداد شما را
از من و سلوی و سایه ابر و شکافتن بحر مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا آنچه نداد کسی را مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان زمان
شما يَا قَوْمِ ای گروه من ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آئید بزمین پاک کرده شده که ولایت شامست یا طور
و حوالی آن یا فلسطین و بعضی از اردن و اصح آنست که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ
لَكُمْ آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که ساکن شما باشید بشرط جهاد با جبابره و چون
ایشان از غلبه ترسیده بودند بعضی نقبا خود می گفتند که ما را اسیر کرده باشد بمصر باز میگردیم موسی
علیه السلام گفت وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ و باز مگردید بهمان راه که آمده اید فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ
که اگر چنین کنید و باز گردید زیانزدگان در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقاء رب العباد قَالُوا
يَا مُوسَى ایشان گفتند ای موسی إِنَّ فِيهَا بدرستی که در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی اند
متغلب با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا و ما در نمی آییم در ان زمین
بجهت جنگ حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون آیند ایشان فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون آیند از انجا
بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس ما در آیندگانیم بدان قَالَ رَجُلَانِ گفتند دو
مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ از آنانکه ترسیدند از خدای أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا و انعام کرد خدای بر ایشان بایمان

ثبات بر عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل کفتند ادخلوا علیهم الباب در آیید
بر جباران از باب قریهٔ ایشان ناکهان و ایشان را در دهشت افکنید تنك کیرید و بیچاره کنید فاذا دخلتموه
پس چون در آیید از ان در برین وجه که کفته شد فانکم غالبون پس به درستی که شما غالبید بر ایشان
چه چند تنی دل تن آورانند بی حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلم و
علی الله فتوکلوا و بر خدای توکل کنید درین حرب ان کنتم مؤمنین اکر هستید باور دارندکان مر وعدهٔ
حق را قالوا یا موسی کفتند ای موسی انا لن ندخلها ابدا به درستی که ما هرکز در نمی آییم بدین ولایت ما
داموا فیها مادام که ایشان درین مواضع اند و تو دو کس را تصدیق میکنی و ما ده کس را باور و عیاری
فاذهب پس برو تو و ربك و پروردکار تو فقاتلا پس جنك کنید انا ههنا قاعدون
به درستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خار داشت کردند بخدا و رسول که کفته اند امداد از رب هرون
بوده و رب بمعنی سید است پس هرون را که از و بزرکتر بود سید کفتند و کلمهٔ قالا لا موسی این قولست قال
رب کفت موسی ای پروردکار من انی لا املك الا نفسی من مالك نیستم مکر نفس خود را یعنی و اخی
و برادر خود را فافرق بیننا پس جدایی افکن میان ما و بین القوم الفاسقین و میان این کروه بیرون
شدکان از فرمان قال کفت خدای فانها پس به درستی که ارض مقدسه محرمة علیهم حرام است
بر ایشان نه در آیند در آن و نه مالك شوند بر آن بسبب نافرمانی اربعین سنة چهل سال یتیهون
فی الارض سرکردان و متحیر می روند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال درین مقدار
زمین سرکردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شب همانجا بودندی که ابتدا
از آنجا رحلت کرده بودند نقل است که بعد از چهل سال موسی علیه السلم با بعضی بنی اسرائیل که مانده بودند
برفت و اریحا را بکشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هرون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه
مردند و اولاد ایشان چون از آن تیه برسیدند خدای یوشع را پیغمبری داد و ایشان برو بیعت کردند و
یوشع علیه السلم برفت و ولایت ایلیا و اریحا بکرفت و بنیاد جباران بر انداخت در اخبار آمده که چون
موسی بر قوم دعا کفت و حکم شد که چهل سال سرکردان باشند موسی از آن پشیمان شد و حق سبحانه با وی خطاب
کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرکشتکی ایشان فلا تأس پس تو اندوهناك مباش علی القوم الفاسقین
بر کروه فاسقان و در تبیان کفته که خطابست با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرماید که قوم موسی متمرد کشتند

شدند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار تعزیر موسی علیه السلم بودند واتل علیهم
و بخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل بالحق
خواندنی به درستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا هر بطنی پسری و دختری می آوردی
چون بزرك میشدند آدم جاریهٔ یك بطن را بغلام بطن دیکر میداد انکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در
غایت حسن بود و توأم هابیل لیوذا میکفتند و از چندانی جمالی نداشت چون برسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد
کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نمود و کفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده او بمن اولی است
آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای برین جمله صدور یافته مرا درین چه اختیار قابیل مسلم نداشت و کفت
تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خوبروی تر است بدو میدهی آدم فرمود که اکر سخن مرا باور
نمیکنی هر یك از شما قربان کنید بآنچه می توانید قربانی هر که مقبول کردد اقلیما ازان او باشد حق سبحانه ازین خبر
داد اذ قربا چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هر یك از ایشان قربانا بقربانی خود هابیل کوسفند
دار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوه نهاد و نیت کرد که اکر قربان من مقبول نکردد
ترك اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دستهٔ کندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود
کفت اکر این مقبول شود و اکر نه من دست از خواهر خود باز ندارم فتقبل من احدهما پس قبول کرده شد
قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد و کوسفند را بخورد و
ولم یتقبل من الآخر و مقبول نشد از دیکری که قابیل بود آتش از قربانی او در کذشت و بخوردن او ملتفت
نکشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمد و دود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد قال کفت مر هابیل را
لاقتلنك بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربان تو مقبول شد و از آن من مردود قال کفت هابیل انما
یتقبل الله جز این نیست که قبول میکند خدای من المتقین از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را خالص
ساخته اند لئن بسطت اکر بکشایی و دراز کنی الی یدك بسوی من دست خود را لتقتلنی تا مرا
بکشی ما انا بباسط من باری نیستم دراز کننده یدی الیك دست خود را بسوی تو لاقتلك
تا ترا بکشم انی اخاف الله می ترسم از خدای رب العالمین که پروردکار عالمیانست با آنکه هابیل از
قابیل قوی تر بود با شوکت تر بود اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس کفت انی ارید من میخواهم
ان تبوء آنکه باز کردی یعنی بعقوبت کناه در قتل من باثمی و اثمك و بپاداش کناه تو که آن سبب رد

زیان بوده واین اراده از هابیل بموافق حکم خدای بود فَتَكُونَ پس باشی تو بسبب این دو گناه مِنْ أَصْحَابِ
النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ واینست پاداش ستمکاران که قتل ناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ
پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر ورا نَفْسُهُ نفس او قَتْلَ أَخِيهِ در کشتن برادر و نمی دانست که او را
چون بکشد ابلیس بشکل بشری بر وی متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاد دیگری بر وی
زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده فَقَتَلَهُ پس بکشت
بانکه او را سنگی بر سر وی زد و مغز سر پریشان ساخت فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیان زدگان در دنیا
بانکه بقیه عمر دود و مطرود بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ تنها مر ورا خواهد
بود چنانکه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با او چه باید کرد او را در جانی چند و چهل
روز او را در پشت گرفته بهر طرف میگشت وابن عباس فرموده که یکسال میکشید تا کشته بوی گرفت و سباع و طیور
بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکند بخورند و بسیار بخاک آمد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای
زاغی را يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ واین عمل بسبب
آن بود تا بنماید قابیل را كَيْفَ يُوَارِي چگونه بپوشد سَوْءَةَ أَخِيهِ جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره
کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و در آن حفره نهاد و بخاک بر آن می پاشید تا بپوشید گشت قَالَ يَا وَيْلَتَىٰ
گفت قابیل که وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ در
عمل فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي پس بپوشم تن برادر خود را تا انکه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ
پس گشت از پشیمان شدگان بر آنکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بران بود که پدر و مادر از وی تبرا
کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندایی شنید که کن خائفا ابدا بعد از آن قابیل هر کرا میدید می ترسید
که او را بکشد و آخر بدست پسر نابینا از آن خود کشته شد مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ بسبب این قتل كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي
إِسْرَائِيلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا آنکه هر کس بکشد کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ
بی آنکه او کسی را کشته باشد بعوض قصاص لازم شده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین
یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته
باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمیع یکیست در استجلاب
غضب الهی وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر که سبب بقاء حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک

فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است
از تعرض قتل و ترغیب در حمایت نفوس وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا فرستادگان
ما بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و آیتهای واضح ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری از ایشان بَعْدَ ذَٰلِكَ
بعد از ارسال رسل و انزال الآیات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی تجاوز از حد الحق
یا اسراف در قتل یا در گذشته از حدود او امر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت اختیار کردند و هوای مدینه
با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض رسید حضرت ایشان را بمیان
شتران شیر دار که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روزی در آن موضع بسر برده شیر و بول شتر می آشامیدند
تا مرض ایشان بصحت مبدل شد اتفاق کرده و پانزده شتر خاصه آنحضرت را بالمره بعقب خود نهادند
یسار که مولی رسول بود صلی الله علیه وسلم با چند نفر از عقب ایشان رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند و
آخر یسار را گرفته و دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت این حادثه
وقوع یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و همه را گرفته و دست و گردن بر بسته نزد
آنحضرت آوردند حق تعالی آیه فرستاد که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جز این نیست که هست جزای آنانکه يُحَارِبُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ حرب کنند با دوستان خدای و رسول او وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و بشتابند در زمین فَسَادًا از برای
فساد که قطع طریق و قتل و غارت است أَنْ يُقَتَّلُوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی کشته باشند و مال نبرده
أَوْ يُصَلَّبُوا یا بکشند و بر دار کنند اگر کشته باشند و مال برده أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و
پایها ایشان را مِنْ خِلَافٍ بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته أَوْ يُنْفَوْا
یا بر انند ایشان را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت
اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رحمه الله نفی را بحبس فرود آورده تا ضرر ایشان
در شهری دیگر بمسلمانان نرسد پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل
در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب ساختند ذَٰلِكَ این حدود که مذکور شد لَهُمْ برای ایشان
خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری و رسوائیست در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ
عَظِيمٌ عذابی بزرگ که بجهت بزرگی گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه حق الله است

من قبل ان تقدروا پیش از آنکه شما قادر شوید علیهم بر ایشان پس اگر محاربی مشرك توبه کرد مالك
بن انس میگوید که حدود از وی بیفتد و بهیچ چیزی نتوان گرفت مگر مالی که بعینه نزد او یابند بخداوند باز رد
کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم تواند کرد و قول امام شافعی آنست که قبل القدرة علیه بتوبه حدود الله ساقط
شود نه حقوق آدمیان فاعلموا پس بدانید ان الله آنکه خدای غفور آمرزنده گناهست بتوبه رحیم
مهربانست بر تائبان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة
و بطلبید بوی وسیله یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست
که وسیله کل در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامر است و نواهی و در لطایف قشیری گوید وسیله تجرید اعمالست از ریا
و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس از ملاحظه حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که وسیله عابدان بفضایلست و از آن
عالمان بدلایل و از آن عارفان بترك وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه
نظر کند عابد فکر در دین الیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر برین آیه دارد که اولم ینظروا فی ملکوت
السموات والارض عارف از این کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله
انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله بتو هم تویی اگر کسی ترا بطلب یافت من بی‌خود طلب از تو یافتم مثنوی

این طلب از بی طلب تو داده — گنج احسان بر همه بگشاده — این طلب هم از ایجاد تست — رستن از بیداد یا رب داد تست
این قدر ارشاد تو بخشیده — تا بدین بس عیب ما پوشیده — قطره دانش که بخشیدی ز پیش — متصل گردان بدریاهای خویش

وجاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در راه او با اعداء ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید
بسبب این اعمال که ذکر آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز منوط بسته که بی آن چهار رستگاری حقیقی دست ندهد
اهل البیان که اصابت نموده‌ست در بعض خلفه بنده را از حجب ظلمات شرك خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع
اعمال شرعیه و منشأ اخلاق مرضیاتست و سالك بدان از ظلمت معصیت خلاصی می‌یابد سیم ابتغاء وسیله و آن
فناء ناسوت است در بقاء لاهوت و عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می‌آید چهارم جهاد و آن
اضمحلال انانیه است و اثبات هویه و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد

چون جلوه کند نور شهود از تو بغیب — از ظلمت هستی تو آثار نماند — از چهره وحدت بفکن پرده کثرت — تا در نظرت اندك و بسیار نماند

ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام و ملایکه و عجل
و غیر آن لو ان لهم اگر باشد ایشان را ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه

ومثله معه و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقود و جنس کالا ایشان را باشد
لیفتدوا به تا آنرا فدیه نفس خود کنند من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم قبول کرده
نشود از ایشان و همان عقوبه لازم ایشان باشد ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست در آن روز عذابی دردناك
یریدون میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند ان یخرجوا من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وما هم
بخارجین منها و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش ولهم عذاب مقیم و مر ایشانراست عذابی
دردناك که زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقة مرد دزد و زن دزد را فاقطعوا ایدیهما ببرید
دستهای راست ایشانرا چون اختصاب کنند که ربع دیناری است نزد امام شافعی و ده درم نزد امام اعظم
و سه درم نزد امام مالك و زیادت چنانچه باشد از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق
یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا مسجد و پنهان بردارند جزاء بما کسبا بخدای پاداش میدهد ایشانرا پاداش
دادن آنچه کرده اند و آن ترك حرمت در مال مومن نکالا من الله و عقوبه میکند ایشانرا عقوبتی صادر از
حق تا بیند او شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل والله عزیز و خدای غالبست در حکم خود حکیم دانا
بحکمت آنچه بدان حکم میکند فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی
واصلح و بصلاح آرد کار خود را یا آنکه تراضی خصم کند و عازم باشد بر آنکه با دزدی عود ننماید فان الله
یتوب علیه پس بدرستی که خدای توبه او قبول کند اما قطع ساقط نشود ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده
گناه او را رحیم مهربانست بر وی که در حشر او را رسوا نکند الم تعلم آیا ندانستی خطاب با آنحضرت و مراد
امت اند یعنی دانستید ان الله آنکه خدای له ملك السموات والارض مر وراست پادشاهی آسمانها
و زمینها یعذب من یشاء عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید ویغفر لمن یشاء و می‌آمرزد
هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب
قدیر تواناست یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب تشریف که آنحضرت را ملقب کرد و انبیاء دیگر را
بنام مخاطب ساخت چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابرهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتك یا عیسی بن
مریم ءانت قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلام علیه و علی جمیع الانبیاء رسید او را
بصفتهای کامل خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لا یحزنك الذین ترا اندوهناك نگردانند
کردار آنکسانی که از روی عناد یسارعون فی الکفر میشتابند و خود را می‌افکنند در کفر من الذین قالوا از آنانکه

کفتند آمنّا ایمان آوردیم ما و آن کفتن هست بافواههم بزبانهاء ایشان ولم تؤمن قلوبهم و ایمان
نیاورده است دلهاء ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند ومن الذین
هادوا و بعضی از آنکسان که دین یهودیه دارند سمّاعون شنوندکان قول احبار للکذب برای آنکه دروغ
کویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون رفتند و میکفتند از محمد صلی الله علیه وسلم چنین
شنودیم و نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند سمّاعون لقوم آخرین شنوندکان برای کروهی دیکر که
لم یأتوک نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند
نزول آیه را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم
توریة رجم بود و یهود ملاحظه بزرکی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیکر کفتند که
درکتاب این پیغمبر که نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کس بدیشان فرستید تا حد زانی
محصن از وی بپرسند اکر کوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اکر برجم فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان
با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک
بمجلس حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا
میدهید کفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شده حضرت فرمود که رجم می باید کرد ایشان
ابا کردند و کفتند خدای در توریة فرموده که ایشانرا چهل تازیانه طلا کرده بقیر بزنند تا پشت ایشان سیاه
کردد و روی سیاه کرده و بازکونه بر دراز کوش نشانده کرد منازل بکردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد
که دروغ میکویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریة رجم است نه جلد حضرت فرمود که در
میان مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست یکچشم که او را ابن صوریا کویند کفتند آری
داناتر همه اهل زمین است بتوریة حضرت فرمود که میان ما و شما در حکم توریة او حاکم باشد کفتند آری
بحکم او راضی میباشیم حضرت بحضور او امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که
انت ابن صوریا کفت نعم حضرت صلی الله علیه وسلم کفت میان من و اینها تو حکم باش که داناتر یهودی ابن صوریا
قبول کرد و حضرت سوکند داد او را بآن خدای که توریة را بر موسی نازل کردانید و دریا برای شما شکافت
و شما را از آل فرعون نجات داد که من و سلوی بر شما فرستاد که درکتاب شما حد زانی محصن رجم هست
یا نی ابن صوریا کفت اکر نه ترس آن دارم که توریة مرا بسوزد اکر دروغ کویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی [illegible]

که خدای توریة کفت حضرت صلوات الله وسلامه علیه کفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهار کواه بر زنا
محصن و محصنه کواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا کفت بخدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده
اما علماء ما را ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل بوده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را
رجم کردند نزدیک در مسجد و حق سبحانه از حال ایشان خبر داد که یحرّفون الکلم تغییر میدهند کلمها را یعنی آیه
رجم را من بعد مواضعه بعد از آنکه خدای وضع کرده آنرا در مواضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند یقولون
میکویند یهود خیبر ان اوتیتم هذا اکر دهند شما را این حکم محرّف یعنی محمد به جلد حکم کند فخذوه پس فرا
کیرید آنرا و قبول کنید وان لم تؤتوه و اکر ندهند این و اکر این حکم بشما ندهند و برجم فرماید فاحذروا پس حذر
کنید از قبول آن ومن یرد الله فتنته و هر که خدای خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاک او را فلن تملک پس هرکز
نتوانی آورد و مالک نتوانی شد له برای او من الله شیئا از خدای چیزی در دفع آن نخند اولئک آن کروه
الذین آنانند که در ازل لم یرد الله نخواست خدای ان یطهّر آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قلوبهم
دلهای ایشانرا لهم فی الدنیا خزی مر ایشانراست در دنیی رسوایی بآنکه جزیه دهند یا از مومنان ترسند
ولهم فی الآخرة و مر ایشانراست در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرک که خلود است در دوزخ سمّاعون
للکذب ایشان شنوندکان سخن اند برای دروغ بستن اکّالون للسحت خورندکان حرامند یعنی رشوت
در حکم فان جاؤک پس اکر بیایند بحاکم نزد تو فاحکم بینهم حکم کن میان ایشان او اعرض عنهم
یا روی بکردان از ایشان حق سبحانه مخیّر ساخت آنحضرت را درین آیه میان حکم و اعراض وان تعرض عنهم
و اکر روی بکردانی از ایشان و حکم نکنی فلن یضرّوک شیئا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی وان
حکمت و اکر حکم کنی فاحکم بینهم بالقسط حکم کن میان ایشان براستی و عدل ان الله بدرستی که خدای
یحب المقسطین دوست میدارد عدل کنندکانرا در حکم وکیف یحکّمونک و چکونه حکم میسازند ترا وعندهم
التوریة و حال آنکه توریة نزد ایشانست فیها حکم الله در آن حکم خدای برجم ثم یتولّون پس ایشان
بر میکردند و اعراض میکنند من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وما اولئک بالمؤمنین
و نیستند این کروه باور دارندکان بکتاب خود یا بحکم ترا انّا انزلنا التوریة بدرستی که ما فرستادیم توریة را
فیها هدی در وی راه نمودنیست بحق ونور و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند یحکم بها النبیّون
حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدایرا للذین

هادوا برای آنها که شدند بدین یهودیه والربانیون حکم کرده اند علماء ربانی والاحبار و زاهدان
ایشان نیز برای ایشان بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت توریة
یعنی نگاهداشت آن از تحریف و تضییع وکانوا علیه و بودند بر کتاب شهداء گواهان که بیان آن
کنند بر راستی چنانچه ابن صوریا فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق واخشون
و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید ولا تشتروا و بدل مکنید بآیاتی احکام من ثمنا قلیلا
بهاء اندک که رشوت یا اعتبار و جاه دنیا باشد ومن لم یحکم و آنها که حکم نکنند بما انزل الله بآنچه خدا
زو فرستاده یعنی یهود فاولئک هم الکافرون پس آن گروه ایشان کافرانند وکتبنا علیهم و نوشتیم بر بنی
اسرائیل فیها در توریة ان النفس بالنفس انکه یکتن را بکشند بقصاص یکتن و بنی نضیر بخلاف حکم
خدای عوض یکتن دو تن میکشتند از بنی قریظه والعین بالعین و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم در برون کردن و نابینا
کنند والانف بالانف و بینی به بینی والاذن بالاذن و گوش بگوش والسن بالسن و دندان بدندان
والجروح قصاص و جراحتها را ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آنچیزی که حفظ مساوات ممکن باشد
چون لب و دست و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان
حکم با رش باید کرد فمن تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فهو پس آن تصدق کفارة
له کفارت باشد مر گناه متصدق را کفارت معفو عنه باشد بسقوط قصاص از و و اجر عفو کننده بر
خدای باشد ومن لم یحکم بما انزل الله و آنها که حکم نکردند بآنچه خدای منزل کردانیده و آن جهود آنند که در
عوض یکنفس دو نفس میکشند فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ظالمان که وضع حق
میکنند در غیر موضع آن وقفینا و در آوردیم علی آثارهم بعیسی ابن مریم بر پی پیغمبران عیسی بن مریم را
مصدقا در حالتی که باور دارنده بود لما بین یدیه مر آن چیز را که پیش ازو فرستاده بودیم من التوریة
از کتاب توریة وآتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدی در وی راه نمودنی بتوحید ونور
و روشنی بطریق حق ومصدقا و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لما بین یدیه من التوریة
مر آنچیزی را که پیش ازو بود از توریة وهدی و گردانیدیم او را راهنمای وموعظة للمتقین و پند دهنده
مر پرهیزکاران را ولیحکم اهل الانجیل و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بما انزل الله فیه
بآنچه خدای فرو فرستاده است در وی از احکام در وقتی که منسوخ نشده بود ومن لم یحکم و آنکه حکم

نکند بما انزل الله بآنچه خدای نازل کردانید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فاولئک
هم الفاسقون پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار کنند وانزلنا الیک الکتاب
و فرستادیم بسوی تو قرآن را بالحق بدرستی و راستی مصدقا در حالتی که مطابق است لما بین یدیه
من الکتاب مر آنرا که پیش ازو بوده از جنس کتب منزله ومهیمنا علیه و نگاهبانست بر کتب که محافظت آن میکند
از تغییر یعنی هر چه در کتبها تغییر میدهند از روی او راست میشود یا گواهست مر آن کتب را بصحت فاحکم بینهم پس حکم
کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص این آیة ناسخ حکم تخییرست
که قبل ازین گذشت ولا تتبع اهواءهم و از پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که مایل باشی عما جاءک من الحق
از آنچیزی که بتو آمده است از حکم راست لکل جعلنا منکم مر هر گروهی را از شما ساختیم شرعة شریعتی
ومنهاجا و راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر ع
ولو شاء الله و اگر خواهی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه میساخت شما را یک امت و متفق بر یک ملت
ولکن لیبلوکم و لیکن میخواهد تا بیازماید شما را فیما آتاکم در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر
عصر و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فاستبقوا الخیرات پس شتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع
شرایع است الی الله بخدایست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در
وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون بآنچه هستید که در آن خلاف میکنید از امور دین و شریعت
وان احکم بینهم و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده
بتو سبب نزول آیه آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تدلیس تدبیر کردند که بیایید تا برویم
نزد محمد صلی الله علیه وسلم شاید که او را از راه ببریم و بشبهه و نیرنگ او را فریب دهیم پس بیامدند و گفتند
ای محمد تو دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون متابعت تو کنیم ارازل و افاضل یهود در تصدیق تو
متابعت ما کنند اکنون میان ما و قومی در دعاوی اموال خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اگر قضا چنان کنی که رضای
ما باشد برسالت تو اسلام داریم حق سبحانه رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده
خدای ولا تتبع اهواءهم و پی روی آرزوهای ایشان مکن واحذرهم ان یفتنوک و حذر کن از ایشان از آنکه
ترا بگردانند عن بعض ما انزل الله الیک از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده فان تولوا پس اگر بر گردند
و اعراض کنند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خدای

أن يصيبهم ببعض ذنوبهم آنکه برساند بدیشان عقوبتها برخی از گناهان ایشان در دنیی و باقی در عقبی وإن كثيرا من
الناس لفاسقون و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول آیت یهودان گفتند لا نرضی بحکمک
آیت آمد که أفحكم الجاهلية آیا حکم جاهلیت را يبغون می طلبند در حد زنا و قصاص چون بحکم توریة
و قرآن راضی نمیشوند ومن أحسن من الله و کیست نیکوتر از خدای حكما از جهت حکم لقوم يوقنون
برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عبادة بن صامت
رضی الله عنه با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مخاصمت کردند عبادة گفت مرا از طوایف
یهود دوستانند که در نوایب بعدد و مدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدای و رسول از همه
تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول او بس است عبد الله ابی گفت من از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم
و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفاء منند گزیر ندارم آیت آمد که يا أيها الذين آمنوا ای مؤمن گرویدگان
لا تتخذوا اليهود والنصارى أولياء مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بعضهم أولياء بعض برخی از
ایشان دوستان برخی اند بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما ومن يتولهم منكم و هر که از شما ایشان را
دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فإنه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن
غایة تهدید است در موالاة یهود و نصاری إن الله بدرستی که خدای لا يهدي القوم الظالمين راه ننماید
گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فترى الذين پس بینی قومی را که آنان في قلوبهم مرض
در دلهاء ایشان بیماری نفاقست یعنی ابن ابی و اتباع او يسارعون فيهم می شتابند در دوستی و یاری
جهودان يقولون میگویند نخشى می ترسیم أن تصيبنا دائرة از آنکه برسد ما را از گردش روزگار حوادثی
یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق تعالی این اندیشه ایشان را باطل کرد و فرمود
فعسى الله أن يأتي پس شاید که خدای بیارد بالفتح فتحی را از برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است
یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیما و فدک أو أمر من عنده یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود
بقتل یهود و اجلای ایشان فيصبحوا پس گردند منافقان على ما أسروا في أنفسهم بر آنچه پنهان داشتند در
نفسهای خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم نادمين پشیمان شدگان ويقول الذين
آمنوا و گویند مؤمنان مر یکدیگر را أهؤلاء الذين این گروهند آنانکه أقسموا بالله سوگند میخوردند بخدای
جهد أيمانهم غلیظترین سوگندان خود إنهم لمعكم که ایشان با شما اند امروز پرده ایشان دریده شد و

معلوم گشت که دروغ میگفتند حبطت أعمالهم باطل شد همه عملهاء ایشان فأصبحوا خاسرين پس گشتند
زیانزدگان با فتضاح در دنیی و فوات ثواب در آخرت يا أيها الذين آمنوا ای گروه مؤمنان من يرتد منكم
هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عن دينه از دین خود این آیة اخبار میکند از امور که در غیب بوده قبل از
وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تمام عرب مرتد شدند الا مکه و مدینه
و عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع
شدند و بنبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی یار و مددکار نخواهد
ماند فسوف يأتي الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که يحبهم او دوست میدارد ایشان را
ويحبونه ایشان دوست میدارند او را أذلة على المؤمنين متواضع و متذلل و مهربان باشند بر
مؤمنان أعزة على الكافرين سخت دل و متغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا
یا اشعریان که حضرت بعد از نزول آیه بسوی ابو موسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشارت بمجاهدان روز
قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل و در تیسیر آورده
که ابن عباس و حسن بصری رضی الله عنهما بر آنند که این قوم صدیق است و اصحاب او از مهاجر و انصار که با اهل ردت
جنگ کردند يجاهدون صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند في سبيل الله در راه خدای ولا يخافون
و نترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده ذلك این صفتها که مذکور شد فضل الله
افزونی کرم اوست يؤتيه من يشاء عطا میدهد بهر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار فضل است
بر خلق خود عليم داناست بکسی که استحقاق آن دارد علما را در باب يحبهم ويحبونه سخن بسیار است اهل شرع
میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیی و اعطای حسن ثواب و کرامت بجنات
در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق
با بنده آنست که او را بحضرت قرب نزدیک گرداند و محبت بنده آنکه برای او از غیر او خالص گردد ارباب
حقیقت بر آنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف محدث کلیم
هر گاه که صدمات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق احتشام يحبهم وجود فانی محب را در بوته اضمحلال اندازد
دیگر باره محبوب نفحات الرحمن عنایة يحبونه رسید آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فإن محبة العبد
لله أفناء الناسوتية في بقاء اللاهوتية ومحبة الله للعبد إبقاء اللاهوتية في فناء الناسوتية

در منازل السائرين فرموده كه محبت در بدايات تلذذات بعبادت و فراغت از علاقات اسباب تفرقه و در نهايت
دوستی ذات از برای ذات در حضرت احديت بفنا رسم حدوث در عين ازليت از سمنون محب پرسيدند
كه محبت چيست گفت از محبت حق با بنده می پرسيد يا از محبت بنده با حق در ين ساعت با خضر عليه السلام
بودم و نكته از محبت حق با بنده ميگفت ملائكه ملكوت طاقت آن نداشتند و هم از سمنون منقولست كه يحبهم
در محبت سخنی ميگفت و مرغ نغز كه طاير آشيانه منه بدا و اليه يعود بود در هوای هويت طيران مينمود
مرغ از هوا فرود آمد و منقار بر زمين ميزد تا خون روان شد و آن مرغ در خاك و خون غلطان می بود
تا از لهيب آتش محبت كه افروخته نار الله الموقدة بود بهم بالش بسوخت و جان بداد بيت
بس كه مرغ سحری در غم گلزار بسوخت * جگر لاله بران دل شده زار بسوخت حضرت شيخ قدس الله تعالى
سره در فتوحات آورده كه حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شيخ سمنون داد تا حال محبت دريافته محكوم
سلطان محبت گشت و بجهت موعظه حاضران و تنبيه مدعيان آن صورت بظهور آمد و صاحب لوامع
انار الصحيحا باللمعات وارداته فرموده كه محبت ميل جميل حقيقی است بجمال خودش جمعا و تفصيلا و ان يا
از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذاتست در مرآت ذات بی توسط كائنات بيت معشوق كه بی پرده جمال [illegible]
در ملك ازل لوای خوبی افراخت * نظاره‌گری نبود دونی بهر بهم * هم خود با خود نرد محبت می باخت
و يا از جمع بتفصيل چنانكه آن ذات يگانه در مظاهر بيچون گران شاهد لمعات جمال خود و مطالعه صفات
كمال خود مينمايد بيت جانان كه دم عشق زند با همه كس * كس نزند بدامنش دست هوس * مرآت شود و دست بذات وجود
با صورت خود عشق همی بازد و بس * يا از تفصيل بتفصيل چنانكه اكثر افراد انسانی حكم جمال مطلق را در مرايای
تفاصيل آثاری مشاهده ميكنند و ايشان جمال مقيد را از مقصود كلی دانند و بلذت وصال خرسند بجنت
فراق درد منتكرد بيند بيت ای حسن تو كرده جلوها در پرده * صد عاشق و معشوق پديد آورده * بر بوی تو ليلی دل مجنون برده
و ز شوق تو وامق غم عذرا خورده * و يا از تفصيل بجمع چنانكه بعضی از خواص بخت فكرت از كارخانه آثار و افعال
بيرون برده اند و خرق حجب و استار شئون و صفات كه مبادی افعال و آثار اند كرده متعلق همت و قبله گاه
توجهات ايشان جز ذات متعال صفات رفيع الدرجات امری ديگر نيست بيت بيرون ز حدود كائنات است دلم
برتر ز احاطه جهات است دلم * فارغ ز تقابل و صفات است دلم * مرآت تجليات ذات است دلم * و از ين كلام حقايق
اعلام چنان مفهوم ميشود كه يحبهم از مرتبه ميل است از جمع بتفصيل و يحبونه از مقام ميل از تفصيل بجمع

و حضرت قطب العارفين ناصر الحق والدين عبيد الله قدس الله سره در رساله كبر نام والد بزرگوار خود نوشته اند
كه چون نيك در نگری حضرت حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است بيت
يحبهم و يحبونه چه اقرار است * بزير پرده مگر خويش را خريدار است زيرا كه دوست داشتن صاحب جمال او را
لذاته نيست بلكه از جهت مشاهده خود در رويت پس در حقيقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنت
كامله از تحرير محبت و محبوبيت كه درين آيه است نازل ثابت بتحقيقت قرب فرايض و نوافل پی تواند برد بتائيد
الهی و الله الموفق والكافی آورده اند كه عبد الله سلام با اتباع خود بحضرت نبوت آمد گفت يا رسول الله قوم
و نضير كه خويشان ما اند بسبب مفارقت كيش ايشان و موافقت با اسلام سوگند خورده اند كه با ما در يك جا جمع نشوند
تا ما بر دين اسلام باشيم سخن از ما [illegible] دارند و ما را واسطه بعد منازل از مجالست اصحاب شما محروم مانده‌ايم
حال ما چگونه باشد آيه آمد كه اگر ايشان دشمنی ميكنند انما وليكم الله جز اين نيست كه دوست شما بحقيقت
خدايست و رسوله و فرستاده او والذين امنوا و آنكسانی كه ايمان آورده اند يعنی اصحاب پيغمبر ابن سلام چون
اين آيه بشنيد گفت رضينا بالله و برسوله و بالمؤمنين اولياء پس در صفت مومنان ميكند الذين يقيمون
الصلوة آنانكه بپای ميدارند نماز را و يؤتون الزكوة و ميدهند زكوة را و هم راكعون و حال آنكه ايشان
خشوع و فروتنی دارند در نماز و زكوة خود و گفته اند اين حال مخصوص است به يؤتون الزكوة يعنی زكوة ميدهند
در حال ركوع خود در نماز از غايت حرص كه بر احسان دارند و مسارعتی كه در اداء آن مينمايند و در اكثر
تفاسير مذكورست كه اين آيه در شان امير المؤمنين علی عليه السلام نازل شده و اسباب نزول آن آنكه حضرت مصطفی
صلی الله عليه وسلم از حجره طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در ركوع و جمعی در قيام بودند ديده مبارك آنحضرت
بر سائلی افتاد پرسيد كه هيچكس ترا چيزی داد گفت خاتمی از زر يا نقره بحضرت نمود و گفت اين خاتم بمن داده اند
حضرت پرسيد كه اين عطا كه كرده است درويش اشارت بعلی كرد عليه السلام حضرت صلی الله عليه وسلم فرمود كه در چه حال
بتو داد گفت اعطانی و هو راكع حضرت پيغمبر صلوات الله وسلامه عليه تكبير گفت و اين آيه برخواند و من يتول الله و هر كه
دوست دارد خدا را و رسوله و رسول او را والذين امنوا و آنكه ايمان آورده اند يعنی مهاجر و انصار فان
حزب الله پس بدرستی كه لشكر خدای هم الغالبون ايشان غالب اند خبرست كه رفاعة بن زيد و سويد بن
حارث از يهود كه اظهار اسلام ميكردند با آخر منافق شدند و بعضی صحابه را با ايشان طريق موافقت و مصاحبتی در
ميان بود حق تعالی اين آيه فرستاد كه يا ايها الذين امنوا ای گروه گرويدگان لا تتخذوا الذين اتخذوا

مکیرید آنان را که گرفته اند دینکم دین شما را هزوا ولعبا باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی
میدارند کفر را من الذین اوتوا الکتاب از آنکه کتاب داده اند ایشان را من قبلکم پیش از شما یعنی یهود والکفار
و فرا میگیرند کفار را نیز اولیاء دوستان واتقوا الله و بترسید از خدای بترک مناهی او ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضاء آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند واذا نادیتم و چون
ندا میزنید و مردم را میخوانید الی الصلوة بسوی نماز اتخذوها هزوا ولعبا میگیرند ندادات یا نماز را سخریت
و بازی چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر میگفتند بر طریق استهزا قاموا لا قاموا
صلوا لا صلوا و میخندیدند و در معالم آورده که ترسایی بود در مدینه هرگاه که مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله
او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم او آتشی بخانه وی در آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود
شراره از آن بجست و خانه را با آن جماعت که در وی بودند بسوخت ذلک این استهزا ایشان با اذان بانهم
بآنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید
آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که
تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بآنچه بما فرستاده اند وما انزل الی ابرهیم
واسمعیل الی الآخر الآیة چون نام عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که
نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیة آمد که قل یا اهل الکتاب
مراد یهودند هل تنقمون منا آیا عیب میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید الا ان آمنا
مگر آنرا که ایمان آورده ایم بالله بخدای وما انزل الینا و بآنچه فرستاده اند یعنی قرآن وما انزل من قبل
و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریة و انجیل و سایر کتب وان اکثرکم فاسقون مگر برای آنکه بیشتر
شما فاسقانند قل هل انبئکم بگو آیا خبر دهم شما را بشر من ذلک ببدتر از آنکه گفتید که دین شما بدترین
ادیانست و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آگاه گردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترند مثوبة عند الله
از جهة جزایی که ثابتست ایشان را نزدیک خدای پس بیان میکند که از آن بدتر کیست من لعنه الله آنکه لعنت
کرد خدای او را وغضب علیه و خشم گرفت بر وی و آن یهودند که خدای ایشان را از رحمت خود دور ساخته و بعرض
غضب خود در آورده وجعل منهم القردة و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشان را بدان صورت چنانچه
اصحاب السبت را والخنازیر و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی را وعبد الطاغوت و آنکه بپرستید طاغوت را

مراد گوساله است یا کعب بن اشرف یا آنکس را که در معصیت فرمان برداری او کرده اند اولئک آن ملعونان شر
مکانا بدترند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان ببدترین مکانی باشد واضل و گمراه ترند
عن سواء السبیل از میانه راه راست واذا جاؤکم و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق
قالوا آمنا گویند ایمان داریم همچون شما وقد دخلوا بالکفر و حال آنکه در می آیند بکفر وهم قد خرجوا
به و ایشان بیرون می روند بکفر یعنی با ایشانست در وقت دخول و خروج والله اعلم و خدای داناتر است
بما کانوا یکتمون بآنچه هستند که می پوشند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان وتری کثیرا منهم و بینی بسیاری
از یهود یا منافقان یسارعون فی الاثم شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ والعدوان و در
ظلم یا تجاوز از حد واکلهم السحت و در خوردن ایشان رشوت یا ربوا را لبئس ما کانوا یعملون هرآینه بد
چیزیست که ایشان میکنند لولا ینهاهم الربانیون چرا نهی نکنند ایشانرا علماء ربانی والاحبار و زاهدان
عن قولهم الاثم از گفتن ایشان دروغ را واکلهم السحت و خوردن ایشان رشوت و ربوا را لبئس
ما کانوا یصنعون بد چیزیست آنکه ایشان میسازند یعنی منع ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمدینه یهود را مال بسیار بود و در سعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت
بیثرب هجرت فرمود و ایشان با انکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت
ایشان نقصان پذیرفت زبان فنحاص یهودی بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وقالت الیهود و گفتند
جهودان ید الله مغلولة دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی
بر ما تنگ میسازد غلت ایدیهم بسته باد دستهاء ایشان از خیر ولعنوا بما قالوا و رانده شده اند از رحمت
الهی بگفتن آن سخن واهی بل یداه مبسوطتان بلکه یدا الله گشاده است یعنی جود او بغایت فرو کرم او وافی است ید
صفتیست مر خدایرا از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما را در آن جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت
آن دخل نمودن روا نباشد و در ینابیع آورده که از متشابهاتست و متشابه را بظاهر تفسیر نشاید کردن بلکه معنی وی را
موافق محکم او باید نمود چنانچه درین محل این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه مناوله در اعطا بید واقع
می باشد اینجا که عطا را بدین نسبت میدهد دلیلست بر آنکه عطاء او اکثر من یحصی است ینفق کیف یشاء
نفقه میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضای حکمت ولیزیدن کثیرا منهم و زیاده میگرداند
بسیاری را از یهود ما انزل الیک من ربک آنچه می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طغیانا وکفرا

از مانی و کفر یعنی ایشان ظلمی یکافرند بآنکه قرآن بیخ کفر و طغیانست باستماع آن ایشانرا این دو صفت زیاده
میشود چنانچه از تناول غذایی که صالح است مر اصحا را مرض مریض یعنی افزونی مینهد والقینا بینهم و افکندیم
در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت الی یوم القیامة تا روز قیامت
که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد کلما اوقدوا هر گاه برافروختند نارا للحرب آتشی برای
حرب کردن با رسول صلی الله علیه وسلم اطفاها الله فرو نشاند آن آتش را خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان
افکند که بدیگری تعاون نتوانستند پرداخت ویسعون فی الارض و می شتابند در زمین فسادا برای تباه کاری
که فتنه انگیزند والله لا یحب المفسدین و خدای دوست نمیدارد تباه کارانرا ولو ان اهل الکتاب و اگر چنانچه
اهل کتاب آمنوا ایمان آوردندی بمحمد صلی الله علیه وسلم واتقوا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و
نصرانیت لکفرنا عنهم هر آینه ما دور میکندیم از ایشان سیئاتهم گناهان ایشانرا ولادخلناهم
و در آوردیم شان یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جنات النعیم در بهشتها با ناز و نعمت ولو انهم
و اگر ایشان اقاموا التوراة والانجیل بپا داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما انزل
الیهم و اقامت کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان من ربهم از نزد آفریدگار ایشان که آن قرآنست لاکلوا
من فوقهم هر آینه بخوردندی روزیها از زبر سر خویش ومن تحت ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی
برایشان فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان شدی که از زبر سر بچیدندی و از زیر
پای بر میداشتندی انبیاری که بر زمین ریخته بودی منهم از جهودان امة مقتصدة گروهی اند راست
در داستکار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وکثیر منهم و بسیاری از ایشان ساء ما یعملون بدست آنچه
ایشان میکنند ما انزل الیک تمام آنچه فرو آید بتو من ربک از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش
در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن وان لم تفعل و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فما بلغت رسالته
پس تبلیغ نکرده رسالت او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که برسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز
مبطل نماز است والله یعصمک و خدای نگاه میدارد ترا از شر مردمان و کس را تعلق بر تو دست نخواهد بود ان الله
بدرستی که خدای لا یهدی القوم الکافرین راه ننماید کافرانرا بتسلط بر تو از انس رضی الله عنه منقولست که حضرت
شبها حراست و پاسبانی میکردند چون این آیه نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد
و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قل یا اهل الکتاب بگوی که ای اهل کتاب لستم

یا ایها الرسول بلغ

علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حتی تقیموا التوراة والانجیل تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و
انجیل را یعنی آنچه اصل دینست از آن یا قایم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردنست بمحمد
صلی الله علیه وسلم وما انزل الیکم و تا زمانی که بپای دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود بشما
من ربکم از آفریدگار شما یعنی قرآن ولیزیدن کثیرا منهم و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا
ما انزل الیک من ربک آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی استماع قرآن می افزاید ایشانرا طغیانا وکفرا
بیدادی و ناگرویدگی فلا تاس پس اندوهناک مباش علی القوم الکافرین بر زیادتی کفر و طغیان گروه
کافران ان الذین آمنوا بدرستی که آنها که ایمان آورده اند بزبان والذین هادوا و آنانکه دین یهودی گرفتند
والصابئون والنصاری و صابیان و ترسایان و همچنین من آمن هر که ایمان آرد از ایشان بدل صافی و نیت خالص
بالله والیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین وعمل صالحا و بکند عمل پسندیده فلا خوف علیهم
پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از هیچ عقاب ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب
لقد اخذنا هر آینه ما فرا گرفتیم بزبان پیغمبران میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلی الله علیه
وسلم وارسلنا و فرستادیم الیهم رسلا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام کلما جاءهم رسول
هر گاه آمد بر ایشان رسولی بما لا تهوی انفسهم بآنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه
فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله وسلامه علیهما وفریقا یقتلون و گروهی را
بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وحسبوا و می پنداشتند بنی اسرائیل الا تکون فتنة
آنکه نباشد بلایی و محنتی ایشانرا بقتل و تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند از دیدن راه حق وصموا و کر شدند
از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام ثم تاب الله علیهم پس عرضه کرد خدای توبه را بر ایشان ببعث عیسی
علیه السلام ثم عموا وصموا پس دیگر باره ایشان کور و کر شدند کثیر منهم بسیاری از ایشان بانکار محمد
صلی الله علیه وسلم والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بآنچه ایشان میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان
خواهد رسانید لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قالوا ان الله گفتند
بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم او مسیح پسر مریم است وقال المسیح و گفت مسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله
ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را ربی وربکم که پروردگار و آفریدگار من و شماست یعنی من بنده ام مخلوق
و مربوب مثل شما پس بپرستید خالق را نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را انه من یشرک بالله

بدرستی که هر که شرک آرد بخدای فقد حرم الله علیه الجنة پس بدرستی که خدای حرام کرد بروی بهشت را ومأواه النار
و جای او دوزخ است وما للظالمین من انصار و نیست مر ستمکارانرا که وضع عبادت در غیر موضع او کرده اند هیچ یاری
دهنده در دفع عذاب از ایشان لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی قالوا ان الله
ثالث ثلاثة گفتند که الله یکی از سه الهست معتقد مرقوسیه از نصاری آنست که الوهیت شرکت میان خدا و مریم
و عیسی و هر یک از ینها الهند یعنی خدای یکی از ین سه تن است وما من اله و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب
مستحق عبادت الا اله واحد مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت وان لم ینتهوا
و اگر باز نه ایستند این قوم عما یقولون از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لیمسن الذین کفروا هر آینه برسد
آنانرا که کافر شدند منهم از ترسایان عذاب الیم عذابی که الم او دایم باشد افلا یتوبون آیا رجوع نمیکنند
الی الله بخدای از قول تثلیث ویستغفرونه و آمرزش نمیخواهند از و باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی
باید که توبه و استغفار کنند والله غفور و خدای آمرزگار است تایبانرا رحیم مهربانست بر مستغفران ما المسیح
ابن مریم نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستاده از خدای قد خلت
من قبله الرسل بدرستی که گذشته اند پیش از و فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا
کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصی نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجیب تر
پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیسازد وامه صدیقة و مادر او یعنی مریم
بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات خدای مینمود کما قال الله تعالی وصدقت بکلمات ربها وکتبه کانا یاکلان الطعام
بودند پسر و مادر که طعام میخوردند چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر
ایشان اطلاق نتوان کرد انظر کیف بنگر که چگونه نبین لهم الآیات بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را
ثم انظر پس باز نگر بحال ایشان که انی یؤفکون چگونه در میگردانند ایشانرا از تأمل آن و پذیرفتن حق
قل بگوی ترسایانرا اتعبدون من دون الله آیا می پرستید بعض خدای ما لا یملک لکم آنرا که بذات
خود مالک نیست برای شما ضرا ولا نفعا نه زیان و نه سودی یعنی عیسی علیه السلام تصرف در آن نداشت که مثل خدای
برساند بلایی از بلا و ضرر یا عطا کند سودی از صحت و غنا والله و خدای که معبود بحق است هو السمیع او شنوا
اقوال باطله شما است العلیم دانا بعقاید فاسده شما قل یا اهل الکتاب بگوی که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا
فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی و افراط

نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پیروی مکنید اهواء قوم هواهای قومی را از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا
من قبل گمراه شدند پیش از ین یعنی قبل از بعثت پیغمبر واضلوا کثیرا و بغوا دگر گمراه ساختند بسیاری را وضلوا
و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء السبیل از طریق راست بعد از بعثت آنحضرت
لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان
داود بزبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وعیسی ابن مریم و بر زبان عیسی علیه السلام
نیز که اصحاب مایده را همین گفت ذلک این لعن مر ایشانرا بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون
و بودند که از حد در میگذشتند کانوا لا یتناهون بودند که از حد در میگذشتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی
نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه از فعل زشت که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون بخدای که بد چیزیست
آنچه ایشان میکردند درین آیه تهدید عظیم است آنها را که نهی منکر نمایند با آنچه توانند تری کثیرا منهم
می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یتولون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب
بن اشرف که بعد از غزوه بدر بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریص کرد لبئس ما قدمت هر آینه بد
چیزیست که از پیش فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان و آن چه چیزست ان سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت
خدای بر ایشان وفی العذاب هم خالدون و ایشان جاویدان باشند در عذاب ولو کانوا یؤمنون
و اگر باشند یهود که ایمان آرند بالله بخدای والنبی و بپیغمبر خود وما انزل الیه و آنچه فرستاده شده است
بدان پیغمبر یعنی توریة ما اتخذوهم اولیاء هر آینه نگیرند مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی و حکم توریة آنست که با کفار
دوستی نکنند و می شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی
نکردندی ولکن کثیرا و لیکن بسیاری منهم از یهود یا منافقان فاسقون خارجانند از ایمان
لتجدن اشد الناس هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمان عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا با آنکسان
که گرویده اند الیهود جهودانرا والذین اشرکوا و آنانرا که شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنانرا
جهودان و مشرکانند و بدین سبب بمخالفت شما مواظبت دارند ولتجدن اقربهم و می یابی نزدیکترین ایشان
مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مومنان الذین قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند ما ترسایانیم
چه دلهای ایشان نرم ترست از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمیجویند ذلک آن قرب مودت بان
منهم بسبب آنست که بعضی از ایشان قسیسین دانایان راست گویند ورهبانا و عابدان صومعه نشین اند

الجزء السابع

وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و بسبب آنکه ایشان کردن کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب مودت با
مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب وی اند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم
از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مایل
شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند و بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را
از علماء مملکت خود بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرستاد چون ایشان بآستانه رسالت پناهی رسیدند
آنحضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه شباهت
دارد بآنچه بر عیسی نازل شده و مقصود از علما این اند نصاری ایشانند وَإِذَا سَمِعُوا و چون میشنوند این علما
و عبادی جعفر طیار را از سید مختار صلی الله علیه وسلم مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ آنچه فرستاده شده است بر رسول
تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ می بینی چشمهای ایشان را که از رقت دلها ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ می ریزد اشک را مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ
از آنچه شناختند حق را یَقُولُونَ می گویند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و
بدین پیغمبر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و بنبوت محمد صلعم
یا ما را از امت محمد صلی الله علیه وسلم گردان که گواهان انبیا اند روز قیامت در خبر است که یهود تعنیفان جعفر را سرزنش
کردند که زود ایمان آوردید و متهمات که ما را دعوت میکند تعجیل میکنیم یا اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی
بکسی که او را ندیدی حق سبحانه خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ و چیست ما را که ایمان
نیاریم بخدا وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و آنچه بما آمده از حق یعنی کتاب و پیغمبر وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنست که ما
طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را به بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند
فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ پس جزا داد خدای ایشان را بِمَا قَالُوا بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا منازل آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در آن وَ
ذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ و اینست پاداش نیکوکاران وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ
داشتند آیتهای ما را أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله برای صحابه وصف قیامت میکرد و از اهوال آن روز شمه باز مینمود ده تن اصحاب که
صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع
شده بران اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فرش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند

و گرد زنان نگردند و ترک لذت دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم بر آیند و بر این اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید با ایشان گفت که من مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست
پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمایید و بخسبید که من بر میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار
می نمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در میآیم فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي و این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تُحَرِّمُوا حرام مکنید بر خود طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که
خدای بر شما حلال کرده است وَلَا تَعْتَدُوا و تجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته شما حرام سازید إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد آنان را که از حدود در گذرند وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و بخورید از آنچه
خدای روزی داده است شما را حَلَالًا طَيِّبًا در حالتی که حلال و پاک باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي و بترسید
در تحریم ما احل الله از آن خدای که أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ شما بدو گرویده اید بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله
چه سازیم بسوگندی که خورده ایم آیه آمد که لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ مواخذه نمیکند شما را خدای بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ
در سوگندان شما و لغو بمذهب شافعی رحمه الله آنست که بی قصد بزبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم
رحمه الله آنست که سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست
وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه میکند شما را بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ بدانکه بربندید سوگندها را یعنی معقودات
که بزبان گویید و بدل قصد کنید پس اگر چنین سوگندی بشکنید فَكَفَّارَتُهُ پس کفارت شکستن او إِطْعَامُ
عَشَرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مُدّی بقول امام شافعی رحمه الله و نصف صاعی از گندم یا
صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رحمه الله و صاعی بقول عراقی چهار منست که هشت رطل باشد و بقول حجازی
پنج رطل و ثلثی و مُدّی بقول اهل حجاز رطلی و ثلثی رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل در طلی نیم است و بهر تقدیر
طعام باید داد مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ از میانه آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون أَوْ كِسْوَتُهُمْ
یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز تواند گزارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و
اگر برنی دهد مقنعه نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا کفارت
آزاد کردن بنده ایست و امام شافعی رحمه الله درو ایمان شرط میکند و امام اعظم رحمه الله میگوید که سالم از عیب
می باید خواه مومن و خواه کافر فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد یکی ازین کفارت ثلث فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس کفارت
او روزه سه روز است پی در پی و نزد امام شافعی تتابع شرط نیست ذَٰلِكَ این که مذکور شد كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ

بلغو

بثمن ...

کفارت سوگندان شماست اِذَا حَلَفْتُمْ چون سوگند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوْا اَیْمَانَکُمْ و نگاه دارید سوگندهای
خود را از شکستن یا نگاه دارید سوگند بخوردن كَذٰلِكَ همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ
اٰیٰتِهٖ بیان میکند و روشن میگرداند خدای بر شما نشانهای شرع را لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ شاید که شما شکر
گویید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران برآنند که حق سبحانه در باب خمر چهار آیت نازل کرد اول در مکه وَمِنْ ثَمَرَاتِ
النَّخِیْلِ وَالْاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ سَکَرًا و در آن وقت خمر حلال بوده دوم وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن الجبل در باب
خمر و میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جواب آمد که قُلْ فِیْهِمَا اِثْمٌ کَبِیْرٌ وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ قومی نظر بر اثم کبیر
حمل کردند و بعضی ملاحظه و منافع للناس بدان اشتغال میکردند سیم در مهمانی عبد الرحمن عوف که امام ایشان در
نماز شام بحذف لا آیات خوانده بود آمد که لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُکَارٰی اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما
و نماز حایل باشد لایق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالک رضی الله عنه ضیافتی کرده بود جمعی
از مسلمانان که سعد وقاص رضی الله عنه از ایشان بود بمهمانی آورده و بعد از طعام بشرب خمر اقدام نمودند در
حالت مستی سعد وقاص انشاد شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود فرمود و یکی از مجلسیان سر سعد را شکست مجلس
منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معالی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم عرض کرده فاروق اعظم
زبان نیاز گشاده دست دعا برداشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیة تحریم آمد که یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
ای گروه مؤمنان اِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همه مسکرات در این داخلست وَالْمَیْسِرُ و قمار و این نیز
عامست نرد و کعب و بیضه و غیر آن را وَالْاَنْصَابُ و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت وَالْاَزْلَامُ
و تیرها و قداح رِجْسٌ پلیدست مِّنْ عَمَلِ الشَّیْطٰنِ از وسوسه و تزیین شیطان فَاجْتَنِبُوْهُ پس اجتناب
کنید از این پلید لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ تا باشد که رستگار شوید به این اجتناب اِنَّمَا یُرِیْدُ الشَّیْطٰنُ جز این نیست
که میخواهد شیطان اَنْ یُّوْقِعَ بَیْنَکُمُ آنکه افکند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ دشمنی و خصومت
فِی الْخَمْرِ در خوردن خمر وَالْمَیْسِرِ و در باختن قمار وَیَصُدَّکُمْ و باز دارد شما را عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ
از یاد کردن خدای وَعَنِ الصَّلٰوةِ و از گزاردن نماز فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ پس هستید شما باز ایستادگان استفهام
بمعنی امرست یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیت نازل شد
فاروق گفت انتهینا یا رب در تیسیر آورده که در این آیت ده دلیلست بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت
و قمار حرامست پس این نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و آن سر همه حرامهاست

پس این حرام باشد سیم او را رجس گفت یعنی پلید و هر چه پلیدست حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هر چه
کار شیطان بود حرام باشد پنجم امر کرد که از وی برکنار شوید و هر چه دور بودن از وی فرض است حرام باشد ششم
آنکه رستگاری در اجتناب آن منوط و متعلق ساخت و هر چه رستگاری در اجتناب از وی بود حرامست هفتم
فرمود که سبب دشمنی و خصومتست و هر چه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام باشد هشتم باز دارنده است
از یاد خدا و هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد حرامست نهم سبب منع است از نماز پس بی شک حرام بود دهم فرمود که
باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و از نقد بدانی که در احادیث آمده که تنها
همین کفایتست که مُدْمِنُ الْخَمْرِ کَعَابِدِ الْوَثَنِ یعنی مدمن خمر مانند پرستنده بت ❁ نی نمکی از جگر انگیخته
بر جگر بی نمکان ریخته ❁ بیخبر آن مرد که چیزی چشید ❁ کش قلم بیخبری در کشید وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ و فرمان برید
خدای را در اجتناب از خمر وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر و نهی کند وَاحْذَرُوْا
و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوْا پس بدانید
اَنَّمَا عَلٰی رَسُوْلِنَا آنکه بر رسول ماست الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ رسانیدن روشن پس چون حکم ما بشما رسانید
تولی و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آیة تحریم خمر نازل شد بعضی اصحاب گفتند یا رسول الله حال
برادران ما که شاربان خمر بودند و حالا شرب اجل چشیده اند چون باشد آیة آمد که لَیْسَ عَلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
نیست بر آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای شایسته کرده جُنَاحٌ گناهی فِیْمَا طَعِمُوْا
از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند اثمی نیست
اِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَّاٰمَنُوْا و ثبات ورزند بر ایمان وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بکنند کارها
پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا پس پرهیز نمایند از محرمات وَّاٰمَنُوْا و ایمان آورند بتحریم آن ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت
و مستمر باشند بر تقوی خود وَّاَحْسَنُوْا و کارها نیکو کنند یا احسان ورزند وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ
و خدای دوست میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان
غلبه کرده در میان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بعزم احرام بسته بودند از حرمان شکار متألم
میشدند حق سبحانه آیة فرستاد که یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللّٰهُ ای گروه گرویدگان هر آینه میآزماید خدای
یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بِشَیْءٍ مِّنَ الصَّیْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما چنان صیدی که
تَنَالُهٗۤ اَیْدِیْکُمْ میرسد بآن دستهای شما چون صغار صید وَرِمَاحُکُمْ و نیزهای شما چون کبار صید و این

ابتلا برای آنست لِيَعْلَمَ اللهُ تا ببیند خدای یعنی بداند دوستان او مَنْ يَخَافُهُ آنکس را که از وی می‌ترسد بِالْغَيْبِ
در غیب یعنی هنوز او را نادیده فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بَعْدَ ذٰلِكَ بعد ازین ابتلا فَلَهُ عَذَابٌ
أَلِيمٌ پس مر وی راست عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده‌اید لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ
مکشید شکار را و آن بمذهب امام اعظم رحمه الله حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بود خواه ماکول
اللحم بود و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی و مالک رحمهما الله مراد حیوان بری است که ماکول اللحم بود و نزد
همه مذاهب سگ گزنده و کلاغ مردارخوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس میگوید غیر ازین مستثنیات
هیچ جانور وحشی را بقتل میارید وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه محرم باشید بحج یا بعمره وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ و هر که
بکشد صیدی را از شما مُتَعَمِّدًا بعمد یعنی داند که محرم است و قتل صید بر وی حرام مراد ابو الیسر است رضی الله عنه
که در عام حدیبیه گور خری را بنیزه طعنه کرد و بکشت پس اشارت بدوست و اگر هر محرمی که صیدی بکشد بعمد
یا بخطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس بروی واجبست جزای مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود
و آن فدا مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند يَحْكُمُ بِهِ حکم کند بدان جزا ذَوَا
عَدْلٍ مِنْكُمْ دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام
می‌تواند بود هَدْيًا در حالتی که آن جزای قربانی باشد بَالِغَ الْكَعْبَةِ رسیده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا
بذبح رسد أَوْ كَفَّارَةٌ یا بر وی است کفارت آن قتل طَعَامُ مَسَاكِينَ طعام دادن درویشان أَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ
صِيَامًا یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن لِيَذُوقَ تا بچشد کشنده صید در احرام وَبَالَ
أَمْرِهِ گرانی و سختی کار خود را بالتزام کفارت بباید دانستن که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است
قربان باید کرد و مماثله نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله در خلقت و هیأت است چنانچه مثلا در شتر
مرغ شتری و در گوره خری گاوی و در آهویی گوسفندی و در آهو بره بره‌ای و علی هذا و بقول امام اعظم رحمه الله آن
صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بر درویشان دهد هر مسکینی را
نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از طعام هر مسکینی یکروز روزه دارد و نزد امام شافعی هر درویشی را مدی طعام
باید داد عَفَا اللهُ درگذشت و عفو کرد خدای عَمَّا سَلَفَ از آنچه گذشته است که محرم قتل صید میکرده
در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد بمثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللهُ مِنْهُ پس خدای
انتقام کشد ازو وَاللهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام است بر کسی که اصرار کند

در معصیت أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ حلال کرده شد بر شما شکار دریا اگر محل آید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه
و چاه در ین داخلند وَطَعَامُهُ و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی آنچه آب بکنار افکند مَتَاعًا لَكُمْ برخورداری
شما وَلِلسَّيَّارَةِ و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شد بر شما صَيْدُ
الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که باشید شما احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از خدای الَّذِي
إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آن خدایی که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ
الْحَرَامَ که بیت حرام و خانه محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه اقامت حج
و مناسک بدوست و در دنیا بجهة آنکه ایمنی از نهب و قتل در وست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر گردانید ماه حرام
نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در وسازند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردم در آن از قتل و
غارت ایمن مانند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ و گردانید قربانی و ذوات قلاید را هم سبب قیام کارها یعنی آنها از تعرض
دزد و حرامی مامون و مصون‌اند ذٰلِكَ آنچه گفته شد لِتَعْلَمُوا برای آنست تا بدانید أَنَّ اللهَ آنکه بتحقیق
خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست وَأَنَّ اللهَ و بدرستی
که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمتست
اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ بدانید که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر کسی را که ارتکاب محارم او کند
وَأَنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و بدرستی که خدای آمرزگار و مهربانست بر کسی که از محرمات بپرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ
نیست بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نماند وَاللهُ يَعْلَمُ و خدای
میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان میدارید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت
قُلْ بگو ای محمد لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ مساوی نیست پلید و پاک این حکم عامست در نفی مساوات میان نیک
و بد در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگر چه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث
چه اعتبار بجودت و رداءت دارد نه بقلت و کثرت فَاتَّقُوا اللهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات يَا أُولِي
الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافیه لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید در معالم از ابن عباس رضی الله
عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوالها میکردند یکی میگفت پدر من کیست و
دیگری می‌پرسید که شتر من گم شده کجاست حق تعالی آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده‌اید
لَا تَسْأَلُوا مپرسید عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین

کرده اند شما را وان تسألوا عنها و اگر پرسید از چیزها که اگر پرسید حين ينزل القرآن در وقتی که فرو آید قرآن
تبد لكم آشکار کرده شود برای شما عفا الله عنها عفو کرد خدای از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدای در گذرانید از آن
و بدان تکلیف نکرد بدانکه نزل آورده اند که چون آیه فرضیت حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از او اعراض فرمود و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که اگر گفتمی نعم
هر سال واجب شدی و شما را توانایی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم و این آیه نازل گشت که خدای در گذرانید و بدین سؤال
شما را مؤاخذه نساخت والله غفور و خدای آمرزگارست که عفو میکند حليم بردبارست که بعقوبه تعجیل نمیکند
قد سألها بدرستی که پرسیدند از چیزها قوم من قبلكم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریون
که درخواست مائده کردند ثم اصبحوا بها كافرين پس گشتند بدان از کافران یعنی از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب
نزول عقوبت شد بدیشان پس نیکبخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بفعل فضول اشتغال ننماید و درین
باب گفته اند شعر بگوی آنچه گفتن ضرورت شود ¤ دگر گفتها را فرو بند در ¤ بجای آر فعلی که لازم بود
ز افعال بیحاصل اندر گذر ¤ آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بودند بدین ضلالت
دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحایر و سوائب
از پیش او بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش او را بشکافتندی
و از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره گفتندی
و اگر شخصی را بیماری بودی یا سفری داشتی بجهت شفای بیمار و قدوم مسافر گفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را در حکم
و در همه چیز حکم بحیره داشتندی آنرا سایبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر
انثی بودی بگذاشتندی از آن ماست در میانه رمه سر میدادندی و اگر ذکر بودی گفتندی از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی
و اگر نر و ماده بودی نر را نمیکشتند و میگفتند وصلت اخاها یعنی انثی برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت آنرا وصیله
خواندندی و فحلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نکردند و از
هیچ آب و گیاه منع نمینمودند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اهل
این قبایل سبع برین آیین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرد و آیه آمد
که ما جعل الله تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز من بحيرة از ناقه گوش شکافته ولا
سائبة و نه ناقه بچرا بازگذاشته ولا وصيلة و نه شاتی که برادر پیوسته بود ولا حام و نه حمایت کننده ظهر خود ۝

ولكن الذين كفروا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او يفترون افترا میکنند و می بندند على الله
الكذب بر خدای دروغ را که تحریم بدو نسبت میکنند واكثرهم و بیشتر کافران لا يعقلون و نمیدانند حلال
و حرام را بعد تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند واذا قيل لهم و چون گویند مر ایشان را
که ای مشرکان تعالوا بیایید الى ما انزل الله بانچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام والى الرسول
و بیایید برسول که بیان کند آن حکم است قالوا حسبنا گویند بس است ما را ما وجدنا عليه آباءنا آنچه یافته ایم پدران
خود را بران اولو كان آباؤهم آیا تقلید میکنند اگر چه باشند پدران ایشان که لا يعلمون شيئا نمیدانند چیزی
ولا يهتدون و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نمایی
کرده کار یکی تحقیق انجامد شعر از مقلد تا محقق فرقهاست ¤ این یکی کوهست و آن دیگر صداست ¤ منبع گفتار این سوزی بود
وان مقلد کهنه آموزی بود ¤ [illegible] يا ايها الذين آمنوا
ای گروه گرویدگان عليكم انفسكم بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن لا يضركم زیان نرساند
شما را من ضل هر که گمراه شد آنکس که گمراه شد اذا اهتديتم چون شما راه یافته باشید و جمله اهتدا آنست که نهی منکر کنید
بر حسب طاقت خود و نکویید که ضلال دیگری مر ایشان را زیان ندارد شعر اگر بینی که نابینا و چاه است ¤ اگر خاموش بنشینی گناه است
این آیه وقتی فرود آمد که مؤمنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان مینمودند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه
دارید که اگر ایشان کافرند شما مؤمنان مهتدی را ضرر نیست الى الله مرجعكم جميعا بسوی خداست بازگشت شما همه
فينبئكم پس خبر خواهد داد شما را بما كنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدا
که از انصار بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام
رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخوت مخفی ساخت و مرض وی اشتداد
یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل و ورثه او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت او بجهت تصرف در آوردند
و انای نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در او بکار رفته از میان امتعه وی برداشتند و باقی را بمدینه
آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود یافتند چون انایی که ذکر کرد
در میان آن یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت مصطفی صلوات الله
و سلامه علیه آوردند و این آیه نازل شد که يا ايها الذين آمنوا ای کسانی که گرویده اید آنچه شما را فرموده اند شهادة
بينكم گواهی وصیت است در میان شما اذا حضر چون حاضر شود احدكم الموت یکی را از شما علامات مرگ

پس باید که گواه شوند حین الوصیة بهنگام وصیت اثنان دو تن ذوا عدل خداوندان عدل و انصاف
منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم
منسوخ است و گواهی ذمی با مسلمانان نشنوند بالاجماع ان انتم چون شما ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم
پس برسد بشما مصیبة الموت مرگ رسیدن یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل معنی آنست که چون در سفر بر موت
مشرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت
باشد تحبسونهما باز دارید آن دو تن را که از غیر شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر فیقسمان بالله
پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد که لا نشتری به
ما بدل نمیکنیم این سوگند ثمنا بهایی را که آن مال دنیاست یعنی برای طمع مالی سوگند بدروغ نمیخوریم ولو
کان ذا قربی و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد نمیکنیم ولا نکتم و نمی پوشیم شهادة الله
گواهی خدایرا یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده انا اذا بدرستی که ما آنوقت که بپوشیم گواهی را لمن الآثمین
از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما نقد
مال بدیل نگرفته ایم و این سوگند براستی خوردیم و بفرمود تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن آن اناء که گفتیم را
در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اعتدال بگذشت و ایشان میگفتند ما این
ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرت سید
عالم صلی الله علیه وسلم مرافعه نمودند و این آیه آمد که فان عثر پس اگر اطلاع یافته شد علی انهما استحقا اثما بر آنکه
این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانة فآخران پس دو گواه دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو خاین
من الذین استحق علیهم از قومی آنکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه الاولیان آنانکه
اقلند بوصی در ذکر یا مراد هم اولیاء میت اند و حفص استحق بر صیغه معلوم میخواند و اولیان نیز قرائت است یعنی دو گواه که احق
و اولی اند بشهادت از آن دو گواه زیرا که خویشان میت و شناسا بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان
بالله پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لشهادتنا هر آینه گواهی ما احق من شهادتهما سزاوارتر
و راستتر از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی داده اند و ما اعتدینا و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمیگذریم در این گواهی
انا اذا لمن الظالمین بدرستی که ما آنگاه که چنین کنیم از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند
پس حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای

بعد از صلوة عصر که این اناء حق بدیل بوده و ایشان خیانة کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا اناء را بورثه بدیل دادند
ذلک این حکم که کردیم [illegible] باشد ادنی نزدیکتر است ان یأتوا بآنکه بیارند گواهان بالشهادة بگواهی
علی وجهها بر وجهی که حق آنست او یخافوا و نزدیکتر است بآنکه بترسند ان ترد ایمان از آنکه رد کرده شود
سوگند بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوگندان که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و
سوگند دروغ رسوا شوند واتقوا الله و بترسید از خوردن سوگند دروغ واسمعوا و بشنوید امر خدایرا بسمع
اجابة والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه نمی نماید فاسقانرا که خاینان و گواهان دروغ اند یوم
یجمع الله الرسل یاد کنید روزی را که خدای جمع کرد انبیا پیغمبرانرا فیقول پس گوید مر ایشانرا که ماذا اجبتم
بچه چیز اجابة کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند وقتی که بتوحید ایشانرا دعوت کردید سؤال برای
توبیخ منکرانست یا بجهت ادای شهادت انبیا علیهم السلام بر مؤمنان قالوا گویند پیغمبران لا علم لنا هیچ علم نیست
ما را در جنب علم تو یا هیچ دانش نیست ما را بحقیقت الا آنکه تو آنرا بیاموزی ما را انک انت بدرستی که تو علام
الغیوب داننده نهانهایی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند بزبان و چه در دل پنهان داشتند و چه چیز را اجابة
نمودند و چه چیز را انکار کردند اذ قال الله یا عیسی ابن مریم یاد کن چون گفت خدای عیسی بن مریم را اذکر نعمتی
یاد کن نعمت مرا که افاضه کرده ام علیک و علی والدتک بر تو و بر مادر تو اذ ایدتک یاد آر چون تقویت کردم ترا بروح
القدس بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیاء دین کردی یا احیای موتی و گفته اند روح القدس انجیل است تکلم الناس
سخن میگویی با مردم فی المهد در گهواره و آن معجز تو بود و کهلا و سخن گویی در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولیت
و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست بدین آیه استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام چه اتفاق علماست قبل از
کهولت بآسمان رفته و [illegible] نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و اذ علمتک الکتاب
و یاد کن ای عیسی چون بیاموختم خط والحکمة و فهم چیزها والتوراة والانجیل و معانی و حقایق توریة و انجیل
و اذ تخلق و آنرا که میسازی من الطین از گل کهیئة الطیر مانند هیأت مرغ باذنی بفرمان من و
تبرئ الاکمه و از علت بیرون میآری کور مادرزاد را چشم او روشن میکنی والابرص و پاک میکنی علت پیسی را از بیماری
باذنی بامر من و اذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودانرا عنک از تو که قصد
قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتی که آمدی بدیشان بالبینات بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد فقال الذین
کفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این ابراء و احیا و سایر معجزات که میبینید

[illegible] فتنفخ فیها [illegible]
فتکون طیرا [illegible] باذنی

[illegible] و اذ تخرج الموتی [illegible]
[illegible] باذنی

إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادویی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نماند که این سحرست وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ
و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان را بر زبان پیغمبر خود أَنْ آمِنُوا بِي آنکه ایمان آرید بمن وَبِرَسُولِي
و بفرستادهٔ من عیسی قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آورده ایم وَاشْهَدْ و تو گواه باش بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ بآنکه ما
گردن نهادگانیم فرمان ترا إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام بودند يَا
عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ای عیسی پسر مریم هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ هیچ فرمان توی برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار
تو تا دعا کنی أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا آنرا که فرو فرستد بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان مایده خوانی را گویند که بر وی
طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلام خوان طعام طلبیدند قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ گفت عیسی که بترسید از خدای و مثل این سؤالها
مکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قَالُوا گفتند از روی
تمهید معذرت که ما در قدرت کاملهٔ او شک نداریم ولیکن نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعام
از آن مایده وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا و آرام گیرد دلها ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی شاهد ما باستدلال بجمع
وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هرچه از خدا درخواهید بشما ارزانی دارد وَنَكُونَ
عَلَيْهَا و باشیم بر آن مایده مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست
که چون حواریان طلب مایده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید انگه از خدای بطلبید آنچه میخواهید حواریان
سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدای درخواه تا ما را طعام
دهد و سلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون حواریان سؤال مایده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه
حق تعالی فرمود قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ گفت عیسی بن مریم اللَّهُمَّ ای خداوند ما اللهم کلمهٔ بزرگوارست
ابو رجاء عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که
گفت اللهم خدای را بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب مایده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت رَبَّنَا
ای پروردگار ما أَنْزِلْ عَلَيْنَا فرو فرست بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان تَكُونُ لَنَا عِيدًا که باشد آن خوان
ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لِأَوَّلِنَا مر اهل زمان ما را وَآخِرِنَا و آنانرا که از پس ما آیند یا اول ما و
آخر ما از آن خوان بهره یابند وَآيَةً مِنْكَ و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت
رسالت من وَارْزُقْنَا و روزی کن ما را آن خوان یا توفیق شکر بران وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی
دهندگانی قَالَ اللَّهُ گفت خدای که إِنِّي مُنَزِّلُهَا من فرو فرستنده ام این خوان را عَلَيْكُمْ بر شما جهت اجابة

سؤال شما فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر شود بَعْدُ از بعد نزول مایده مِنْكُمْ از شما فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ پس من او را
عذاب کنم عَذَابًا عذاب کردنی چنانکه لَا أُعَذِّبُهُ آن عذاب نکنم أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ یکی را از عالمیان پس حق تعالی
دعا بر فرستاد و سفرهٔ سرخ در میان ایشان تا بر زمین آمد سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی علیه السلام
بگریه درآمد گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو
ساخت و نماز گزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد و آنرا
بر دو ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از وی میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی او
انواع ترها مگر گندنا و پنج گرده بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر یکی عسل و بر سیم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید
شمعون برخاست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی علیه السلام فرمود که از هیچکدام نیست طعامیست
که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گویید تا نعمت زیادت شود گفتند یا روح الله اگر
درین آیه آیتی دیگر بما نمایی موجب ازدیاد یقین شود عیسی علیه السلام با آن ماهی بریان گفت زنده شو بفرمان خدای تعالی
ماهی فی الحال بجنبش درآمد عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان [illegible]
ترسان شده از آن مایده نخوردند عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و گفت
بخورید که شما را عطاست و دیگرانرا بلاست هزار و سیصد تن از آن طعام خوردند و هیچ چیز بر آن خوان از آنچه بود کم
نشد و هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت پس مایده باسمان رفت و
دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول نمودند بعد از چهل روز غیب شد و منقولست که آمد و روز
همچون ناقهٔ صالح پیوحی رسید که ای عیسی مایدهٔ مرا بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شدند در مایده
شک آوردند و آنرا بجادویی حمل کردند هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت
خوک و بعد از سه روز بمردند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی بن مریم را بعد از رفع او
باسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری أَأَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي
مر مردمانرا که بگیرید مرا وَأُمِّيَ و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای بدون خدا قَالَ سُبْحَانَكَ گفت عیسی پا
کی یاد میکنم ترا از شریک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ آنکه بگویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ
آنچه مرا سزاوار نباشد إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانستی آنرا
تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه در ذات منست وَلَا أَعْلَمُ و من نمیدانم مَا فِي نَفْسِكَ آنچه در ذات تست

یا تو میدانی هر چه من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو پنهان داری إِنَّكَ أَنْتَ بدرستی که تو عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانای
پوشیدهایی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا
بآنکه با ایشان گویم از توحید و تعبد و من گفتم ایشان را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه پرستید خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ
پروردگار من و شما پس من خود را مربوب و مخلوق گفتم و ترا رب و خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال
ایشان شَهِيدًا گواه یا نگاهبان مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس آن هنگام
که مرا فرا گرفتی یعنی رفع کردی باسمان یا بمیرانیدی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگاهبان ایشان و مراقب
احوال و اعمال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیزها شَهِيدٌ گواهی و مطلع بران و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ
اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان بندگان تو اند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض
نرسد در هر چه کند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ
أَنْتَ الْعَزِيزُ پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا در هر چه کنی از عفو و عذاب
قَالَ اللَّهُ گفت خدای مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای تحقق وقوع است که انرکه قیامت قایم شود خدای
گفت هَٰذَا يَوْمُ این روزیست که درین روز يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ سود میرساند راستگویان را صِدْقُهُمْ راستی
که واقع شده از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مر صادقان راست بهشتها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا تاکیدست در خلود یعنی زمان
بودن ایشان نهایت ندارد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود
گشتند ایشان از و بنیل کرامات ذَٰلِكَ این دخول جنان یا حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست
لِلَّهِ مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا فِيهِنَّ و آنچه درونست از صنوف
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها قَدِيرٌ توانا است بقدرتی از ضعف و عجز منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

سورة الأنعام بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها مر خدایراست و جمیع همه ثناها حضرت کبریاست الَّذِي آن خداوندی که بقدرت
کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی وَالْأَرْضَ و بیافرید زمین را بی الت و ماده وَجَعَلَ
الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را در قول بعضی مرادست که کفتنا الله خالق نور است و کفته اند جهل و علم
یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرموده که هدی و ضلالت و از جهت ظلمات را بلفظ جمع آورد که ضلالت متعدد است

و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکیست و در بحر الحقایق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را پیدا کرد
ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلب از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق
ملکی ربانی ثُمَّ پس با این همه دلایل و آیات الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ با پروردگار خود
برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند از توحید بکار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست آنکه که بیافرید شما را
مِنْ طِينٍ از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا و حکم کرد
مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند
بعد از گذشتن آن قیام قیامت باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما شک می آرید در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که
بدو خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست وَهُوَ اللَّهُ و اوست خداوند مطلق و معبود بحق
فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ در آسمانها و در زمینها و همه را جز او خدایی نیست يَعْلَمُ سِرَّكُمْ میداند آنچه پنهانست شما را
یعنی در دل آنچه دارید وَجَهْرَكُمْ و آنچه آشکار شماست یعنی بزبان می آرید وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و میداند آنچه میکنید
از خیر و شر و شما را بران جزا خواهد داد و در فتوحات میفرماید که سِرَّكُمْ اشارتست بنسبت باطنی انسان و جَهْرَكُمْ عبارتست
از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی
و احوال نفسانی اوست و تحقیق آنست که آدمی بصورتیت جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق است و بروح
از عالم امر پس سر او از مرتبه امر بود و جهرش از مرتبه خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان مرآتیست ذات و تعیین
در یکرویش خصایص ربوبیت پیدا و در دیگر رویش نقایص عبودیت هویدا چون بخصایص ربوبیت نگری از همه جهانی
بزرگوارترست و چون نقایص عبودیت شماری از همه کاینات خوارتر و بیمقدارتر ٭ چون در خود از اوصاف تو یابم اثر
حاشا که بود کمتر از من دگری ٭ و انگه که نظر بحال خویشم نظری ٭ در هر دو جهان نباشد از من بتری ٭ حق سبحانه میفرماید
که من سر ترا خصایص شما را در مرتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت میشناسم و دیگر میدانم آنچه شما
میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این دانایی حالک
بران دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بر ذروه استیناس بانعیم روحانی
متصاعد گردد ٭ حیف باشد که عمر انسانی ٭ چون بهایم بخواب و خور گذرد ٭ آدمی میتواند از کوشش ٭ که ز فرشته بفضل درگذرد
وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمی آید بکافران آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود
بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انفلاق حجر و غیر آن إِلَّا كَانُوا مگر هستند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن آیه و معجزه

اعراض کنندگان فقد کذبوا بالحق پس بدرستی که دروغ داشتند قرآنرا لما جاءهم وقتی که آمد بدیشان فسوف یاتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود برایشان انبؤا ما کانوا به خبرها آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بر ایشان یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سدهٔ سنیهٔ خیر الانام علیه افضل الصلوات والسلام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشنست الم یروا آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریت کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بود و قرن هفتاد سالست یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند مکناهم فی الارض جای گروهی را هلاک کردیم که ایشانرا در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا در آن و اهل آن متصرف ساختیم یا ایشانرا عطا کرده بودیم از مکنت ما لم نمکن لکم آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال و استظهار بخدم و حشم وارسلنا السماء و فرستاده بودیم بارانرا علیهم مدرارا بر ایشان پی در پی و هنگامی که محتاج بودند بدان وجعلنا الانهار و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته تجری من تحتهم میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بر آن مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و منازل و بساتین خود می بردند محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و سعت عیش میگذرانیدند فاهلکناهم بذنوبهم پس ایشانرا هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشانرا آن قوت و نعمت وانشأنا و بیرون آوردیم من بعدهم از پس هلاک ایشان قرنا آخرین گروهی دیگر درین آیه کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیهٔ مخزومی بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب یعنی مندرج باشد که تو رسول اویی آیه آمد که ولو نزلنا علیک و اگر بفرستیم بر تو کتابا فی قرطاس نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس ببینند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود لقال الذین کفروا هر آینه خواهند گفت آنها که کافرند ان هذا نیست این چه آورده بما الا سحر مبین مگر جادویی روشن بر همه کس وقالوا و گفتند کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرو نفرستند بر محمد صلی الله علیه وسلم یا با او فرشته که با ما گوید که این پیغمبرست ولو انزلنا ملکا

و اگر ما فرو فرستیم فرشته لقضی الامر هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند اهلاک ایشان لازم بود ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول یک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی فرمود که ولو جعلناه ملکا و اگر ما گردانیم رسول فرشته را لجعلناه رجلا هر آینه گردانیم او را ممثل بصورت مردی چنانچه جبرئیل علیه السلام بصورت دحیهٔ الکلبی متمثل میسازیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری بدیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی مشاهدهٔ ایشان توانند نمود پس ما چون فرشته فرستیم بصورت بشر فرستیم وللبسنا و هر آینه در آن پوشیده گردانیم علیهم بر ایشان ما یلبسون آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم تا از قول کافران غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت ننشیند و میگوید ولقد استهزئ برسل و هر آینه که تکذیب نموده افسوس کرده اند بپیغمبرانی که بوده اند من قبلک پیش از تو فحاق پس فرود آمده است بالذین سخروا بآنکه سخریت کرده اند منهم از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده ما کانوا به جزاء آنچه کرده بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند و آن جزا عذاب نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد قل بگو که اگر عذاب گذشتگانرا مسلم نمیدارید سیروا فی الارض سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثم انظروا پس نگرید بنظر عبرت کیف کان که چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان قل بگو ای محمد صلعم و بپرس از ایشان که لمن ما فی السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و اگر نه قل لله تو بگو که مر خدای راست کتب نوشته خدای علی نفسه الرحمة بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل و جود رحمت را که قبول توبات و عفو از معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت غضبی و میشاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتیست که هر چیز را فرا رسیده و نتیجهٔ آن عطا دادنست بی سابقهٔ سؤال و استدعا و رابطهٔ حاجت و استحقاق چنانچه در مثنوی معنوی وارد است

در عدم ما مستحقان کی بدیم ✲ که برین جان و برین دانش زدیم ✲ ما نبودیم و تقاضا مان نبود ✲ لطف تو ناگفتهٔ ما می شنود

لیجمعنکم بخدای که جمع خواهد کرد خدای شما را الی یوم القیمة در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را

در قبور تا روز قیامت لَا رَیْبَ فِیهِ روزی که در وقوع آن شک نیست الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان
کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیت و عقل سلیم را که سرمایهٔ ایشان بود ضایع ساختند فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ
پس ایشان ایمان نخواهند آورد وَلَهُ و مر خدای راست مَا سَکَنَ آنچه آرام دارد فِی اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ
در شب و روز یعنی وی است مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان آنرا فرا گرفته وَهُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوای آنچه
کافران گویند الْعَلِیمُ دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آیه آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم
ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار رسانیده که پیش گرفتهٔ ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل
چندان مال حاصل کنیم که توانگرتر از جملهٔ خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمایی حق سبحانه فرمود که
هر چه شب و روز بر آن اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال ارزانی دارد که توانگرترین خلق شود
قُلْ أَغَیْرَ اللَّهِ بگو آیا غیر خدای را أَتَّخِذُ وَلِیًّا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا دوست نگیرم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ خدای که پدید آرندهٔ آسمان و زمین است وَهُوَ یُطْعِمُ و او میخوراند خلق را وَلَا یُطْعَمُ و روزی
داده نمیشود یعنی وی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قال الله تعالی مَا أُرِیدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِیدُ
أَنْ یُطْعِمُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِینُ قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ بگو بدرستی که من مأمور شده ام أَنْ
أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ بآنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدای را برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین
وَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و مرا میگویند که مباش از شرک آورندگان قُلْ إِنِّی أَخَافُ بگو بدرستی که من می ترسم
إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی اگر عاصی شوم در پروردگار خود و غیر او را پرستم عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ از عذاب روز بزرگ
که قیامت است مَنْ یُصْرَفْ هر که بگرداند خدای عذاب را حفص بصیغهٔ مجهول میخوانند یعنی هر که بگردانند عذاب را
عَنْهُ از او یَوْمَئِذٍ در آن روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستی که حق بر وی بخشایش فرموده است وَذَلِکَ و این
بخشش خدای الْفَوْزُ الْمُبِینُ رستگاری هویداست وَإِنْ یَمْسَسْکَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو سختی
چون فقر و مرض فَلَا کَاشِفَ لَهُ پس هیچ باز دارنده و برنده نیست آنرا إِلَّا هُوَ مگر او وَإِنْ یَمْسَسْکَ
بِخَیْرٍ و اگر برساند بتو نیکویی چون غنا و صحت فَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ پس او بر همه چیز از اینها قَدِیرٌ تواناست
وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قهر کننده فَوْقَ عِبَادِهِ غالب بر بندگان خود فوقیت نه بمکانست بلکه تصویر استعلا و غلبات
حق است بقدرت و قهر بر همه مخلوقات وَهُوَ الْحَکِیمُ و اوست محکم کار در تدبیر خود الْخَبِیرُ دانا بخفایای احوال
بندگان نقلست که سفهای قریش گفتند ای محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علماء نصاری پرسیدیم

که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند لکن کسی بما نما که گواهی دهد برسالت تو بر حقیقت کتاب
تو آیت آمد که قُلْ بگو در جواب ایشان که أَیُّ شَیْءٍ چه چیز است أَکْبَرُ شَهَادَةً بزرگتر از جهت شهادت
شَهِیدٌ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیقت من و بطلان شما اوست وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْآنُ
و بمن وحی کرده شد این قرآن را لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ تا شما را بیم کنم بقرآن و اگر چه در وی بشارت نیز هست اما اکتفا کرده
باحد الضدین وَمَنْ بَلَغَ و دیگری انذار میکنم هر که را قرآن بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه الله
گفته که هر که را قرآن بدو رسید حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نذیر اوست و از زجاج است که محمد کعب قرظی رحمه الله فرموده که
من بلغه القرآن فکانما رای محمدا صلی الله علیه وسلم أَئِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شما میدهید گواهی میدهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ آنکه با
خدای هستند آلِهَةً أُخْرَی خدایان دیگر یعنی بتان قُلْ لَا أَشْهَدُ بگو که من باری گواهی ندهم بدین قُلْ
إِنَّمَا هُوَ بگو جز این نیست که او إِلَهٌ وَاحِدٌ خدایست یگانه و من بدین وجه گواهی میدهم وَإِنَّنِی بَرِیءٌ و بدرستی
که من بیزارم مِمَّا تُشْرِکُونَ از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام و غیر آن الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ آنانکه
ایشانرا داده ایم کتاب یَعْرِفُونَهُ میشناسند رسول خدا را بحلیه و صفتی که مذکورست در توریة کَمَا یَعْرِفُونَ
أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه میشناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفتی بوشت آورده اند که حضرت فاروق
از عبدالله سلام پرسید که معرفت شما حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم که خدای از آن خبر میدهد که همچون معرفت فرزند است
بر چه وجه میتواند بود ابن سلام رضی الله عنه گفت من برسالت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مستیقن ترم از آنکه بصحت نسب
پسر خویش چه این را از توریة دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند فاروق فرمود که خدای توفیق دهد
ترا ای عبدالله فقد اصبت وصدقت الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیانکار شدند در نفسهای خود از
مشرکان و اهل کتاب فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ ایشان ایمان نمی آرند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَی
از کسی که افترا کند و بربندد عَلَی اللَّهِ کَذِبًا بر خدای دروغ را بآنکه ملائکه دختران و بتان ما را نزد وی
شفیع خواهند بود أَوْ کَذَّبَ بِآیَاتِهِ یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانه نام نهد إِنَّهُ
لَا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعًا و یاد کن روزی
که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم از روی توبیخ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا مر آنانکه شرک آورده اند
أَیْنَ شُرَکَاؤُکُمُ کجایند خدایان شما که شریک خدا میساختید الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنانرا که گمان می بردید که
شما را شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ پس نباشد معذرت ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گویند

والله ربنا بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین که ما نبودیم شرک آورندگان دروغ گویند و بران سوگند
یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهدهٔ کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی به بعضی گویند بیایید
تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه مهر بر دهانهای
ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ میگویند علی
انفسهم بر نفسهای خود بنفی شرک از آن وضل عنهم و گم گشت از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند
که افترا میکردند از شریک منخدای نقلست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی
دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کردند پس نضر بن حارث
که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد صلی الله علیه وسلم میگوید
آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب می جنباند و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه من هم احیاناً بشما
میخوانم این آیه نازل شد که ومنهم و از کفار مکه من یستمع الیک کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو
وقتی که قرآن میخوانی وجعلنا و افکنده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا فهم
نکنند وفی آذانهم و نهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا حق نشنوند وان یروا کل آیة و اگر ببینند هر
معجزه که از تو میطلبند لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان
بغایت رسیده حتی اذا جاؤک تا چون بیایند بتو یجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین
کفروا گویند آنها که کافرند ان هذا نیست این کتاب تو الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان وهم و ایشان
یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمان را از ایمان برسول وینأون عنه و دور میشوند بنفس خود از وی یعنی
از خود ایمان نمی آرند و دیگری را منع میکنند و گفته اند آیه در شان ابو طالبست و معنی آن این که نهی میکنند کفار را
از تعرض رسول بحمایت و خود از دین او دوری میجویند وان یهلکون و هلاک نمیکنند بدین عمل الا انفسهم
مگر نفسهای خود را وما یشعرون و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند ولو تری و اگر ببینی ایشان را
اذ وقفوا علی النار چون باز داشته شده باشند در آتش هر آینه ببینی امری در غایت شناعت و ایشان از مشاهده
کنی که از بیم عذاب فریاد میکنند فقالوا پس میگویند یا لیتنا نرد کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا ولا
نکذب بآیات ربنا و بعد از آن تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را ونکون من المؤمنین و باشیم از جمله باور دارندگان
بل نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیا بروند مؤمن باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این اقرار حید

حالی برای آنست که بدا لهم ظاهر شده است مر ایشان را ما کانوا یخفون آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و
معاصی من قبل پیش از این در دنیا چون نامه ها روز شمار و جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای
رجوع با دنیا دارند ولو ردوا و اگر ایشان را بازگردانند بدنیا لعادوا هر آینه بازگردند لما نهوا عنه بسوی
آنچه نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک و عصیان وانهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ گویانند
در وعدهٔ ایمان و چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند وقالوا و گفتند ان هی
نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما بدنیا وما نحن بمبعوثین و ما نیستیم بر انگیختگان از قبور
ولو تری و اگر ببینی تو اذ وقفوا علی ربهم چون باز دارند کافران را بر حکم خدای در موقف عرض قال گوید
خدای الیس هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشر راست و درست قالوا بلی وربنا گویند بلی بحق پروردگار
ما یعنی اقرار کنند بدو کند قال گوید خدای فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بانچه بودید
که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب
کردند دیدن خدا را یا باور نکردند لقاء ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید
بدیشان قیامت بغتة ناگاهان قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه
تقصیر کردیم فیها در حیات دنیا وهم یحملون و ایشان بردارند اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم
بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد و معالم فرموده که چون مؤمن از
قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبویی و گوید مرا می شناسی مؤمن گوید نی ترا نمیدانم گوید من
عمل صالح توام بیا مرا سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بوده ام و آیه یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا
اشارت بدینست و چون کافر سر از خاک بر آرد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبویی و گوید مرا
میدانی کافر گوید ترا نمیشناسم گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار بوده امروز من بر تو سوار
میشوم و آیه وهم یحملون اوزارهم عبارت از ینست الا ساء ما یزرون بدانید که بد باریست بار گناه که می کشند
وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند الا لعب ولهو مگر بازیی کودکان
و مشغولی دیوانگان وللدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت خیر للذین یتقون بهتر است برای کسانی که پرهیزگاری
میکنند جهت آنکه سرای باقیست و لذتهای او خالص از شوایب آفات و نعمتهای او ایمن از بیم زوال افلا تعقلون
آیا تعقل نمیکنید که از این دو سرا کدام بهتر است آورده اند که اخنس بن شریق و ابو جهل با یکدیگر ملاقات کردند

اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبدالله چه حکم میکنی در دعوی خود کاذب است یا صادق حالا کسی بر ما مطلع
نیست که اگر راستی گوئی باز خواست کند ابو جهل گفت محمد راست گویست و آنچه بما میرساند آسمانیست نه شیطانی
اما اگر بنبوت او اعتراف میکنیم عذری دارد و آن چنانست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرافرازند
از لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد اگر نبوت نیز با ایشان باز گردد اشراف قریش و بقیه
آل لوی یکبارگی محروم می مانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم ما از تو هرگز دروغ
نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیه آمد که قد نعلم بتحقیق ما
میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهگین میگرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فانهم
پس بدرستی که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند ولکن الظالمین
ولیکن ایشان که ستمکارانند بآیات الله یجحدون انکار میکنند آیتهای خدا را از روی عناد پس برای تسلی
آنحضرت میفرماید و لقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده اند رسل من قبلک پیغمبران پیش از تو
فصبروا پس ایشان شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشانرا تکذیب کردند و اوذوا و بر آنکه رنج
بدیشان رسانیدند حتی اتیهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابرانرا
بنصرت و محکم کرده ایم بغلبه مؤمنان بر کافران و لا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات الله مر وعده های
خدایرا و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده و لقد جاءک و هر آینه آمد بتو من نبأ المرسلین از خبر فرستادگان
کار امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا
و رسلی و ان کان کبر و اگر چنانست که گران شد علیک بر تو اعراضهم روی بگردانیدن ایشان
از قبول دین حق فان استطعت پس اگر میتوانی ان تبتغی نفقا فی الارض آنکه بجویی سوراخی در زمین بتوانی تو
آورده اند که از غایت حرص که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایمان قوم بود میخواست که هر معجزه که اقتراح کنند
حق سبحانه ظاهر کرداند تا باشد که بدان مؤمنان در آیند حق سبحانه این آیه فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول
شدی و بر تو بزرگ است می آید پس اگر میتوانی که بدست آری نقبی در زیر زمین و بدان بجا در آیی او سلما فی السماء
یا نردبانی بنهی و بآسمان بر آیی فتأتیهم بآیة پس بیاری آیتی برای ایشان چنان کن و لو شاء الله
و اگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع کردی همه ایشانرا بر هدایت و توفیق ایمان دادی فلا تکونن
پس مباش صورت خطاب متوجه آنحضرت و در معنی امت را میگوید مباشید من الجاهلین از نادانان که بدین

مسئله که کفر و ایمان وابسته خذلان و توفیق منست انما یستجیب الذین جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه
یسمعون میشنوند بسمع قبول که از روی فهم و تأمل اما کافران مانند مرده که اند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از
اموات والموتی یبعثهم الله و مردگان را بر انگیزاند خدای آنگاه بدانند و دانستن سود نکند ثم الیه یرجعون
پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزا و مکافات وقالوا و گفتند رؤسای قریش لولا نزل علیه چرا فرو
نمیفرستند بر محمد آیة من ربه آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم از او قل ان الله قادر بگو بدرستی
که خدا قادرست علی ان ینزل آیة بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولکن اکثرهم لا یعلمون
ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلا و عناست زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ یافته
که چون معجزه طلبند و حق سبحانه ظاهر کرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون
قوم ثمود و اصحاب مایده وما من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین ولا طائر و نه هیچ پرنده
که در هوا یطیر بجناحیه بپرد ببالها و خود این کلمه برای تأکید است چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم و فلان
سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت میباشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه
نیست هیچ جنبنده و پرنده الا امم امثالکم الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مردن و زنده شدن
یا در ادای ثنای الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه غافل و ذاهل نیستند و ان من شیء الا یسبح بحمده ما فرطنا
فی الکتاب فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را بلکه او مشتملست بر جلایل و دقایق امور
علوی و سفلی ثم الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از
بعضی بستانند والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را صم کرانند از شنودن
دلایل ربوبیت و بکم گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان فی الظلمات در تاریکیهای کفر
و جهل و عناد و تقلیدند من یشاء الله یضلله هر کرا خواهد خدای گمراه کرداند یعنی توفیق هدایت از و منقطع
سازد و من یشاء و هر کرا خواهد یجعله گرداند ثابت و نگاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست قل
ارأیتکم بگو ایشانرا که چه می بینید ان اتاکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانچه بکافران
گذشته آمده در دنیا او اتتکم الساعة یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت اغیر الله تدعون
آیا غیر خدا را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی نخوانید غیر او را ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان
که بتان خدایانند بل نه چنانست که بتانرا میخوانید بلکه ایاه تدعون او را میخوانید و تضرع بجز بدکا

ادعی برید فیکشف پس بر دورغ کند از شما در دنیا ما تدعون الیه آنچه او را بکشف آن میخوانید
ان شاء اگر خواهد وتنسون و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید ما تشرکون آنچه شریک
ساخته اید با او یعنی آلهه خود را ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم رسولانرا الی امم باستان ایشان
من قبلک پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فاخذناهم پس گرفتیم ایشانرا بالبأساء
بسختی و تنگی والضراء و بآفتها و بیماریها لعلهم یتضرعون تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست
نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما
زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی ولکن قست
ولیکن سخت شده بود قلوبهم دلهاء ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است وزین لهم الشیطان
و آراسته بود برای ایشان ابلیس ما کانوا یعملون آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند کرده
و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است ثلث مهلکات شح مطاع و هوی
متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی
ولائی که از گریبان هستی او سر برزند سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را از این راه
بچاه ادبار می اندازد و صفت عجب و خودبینی را در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خودبینی از
حق پرستیدن باز میمانند فرد معجب را [illegible] هیچ خودبینی خدای بین نبود [illegible]
خویشتن بین و بت پرست یکیست فلما نسوا پس آنهنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان ما ذکروا به آنچه
پند داده شده بودند بان از بأساء و ضراء فتحنا علیهم بگشادیم بر ایشان ابواب کل شیء درهاء همه چیز را
از نعمت و دولت یعنی چون بلا و محنت پندپذیر نشدند بآسایش و سعت معیشت نیز امتحان کردیم حتی اذا فرحوا
تا وقتی که شاد شدند بما اوتوا بآنچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل در وی بستند و آنرا سبب استیفاء
لذات حسی ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و برسم شکر و لوازم سپاس قیام ننمودند اخذناهم بغتة بگرفتیم
ایشانرا ناگاهان فاذا هم مبلسون پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند نومیدان از نعمت و امیدان فقطع
پس بریده شد دابر القوم الذین ظلموا آخر آن گروه که ستمکار اند یعنی نصرت کردم اولیاء خود را و هلاک
کردم تمامی اعدای خود را والحمد لله رب العالمین و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست بر اهلاک ظالمان و چون
هلاک ظالم از آن روی که سبب خلاصی مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی شگرف است هر آینه مهلک

ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قل ارأیتم بگو چه بینید ان اخذ الله اگر بگیرد خدای سمعکم شنوایی
شما را تا کر شوید وابصارکم و بینایها شما را تا کور گردید وختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهاء شما تا فهم
و هوش در وی نماند من اله غیر الله کدام خدایست غیر الله که بقدرت و کرم خود یأتیکم به بیارد برای شما آنچه
گرفته است انظر نگاه کن و در نگر که ما کیف نصرف الآیات چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی
یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن کنیم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثم هم یصدفون پس کافران اعراض کنند از آن
و حق را انقیاد نکنند قل ارأیتکم بگوای کافران چه بینید و چه کنید ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب
خدای بغتة ناگاهان بی مقدمه که تنبیه کند بران او جهرة یا آشکارا که علامات حلول و نزول آن ظاهر
گردد و گویند بغتة آنست که شب فرود آید و جهره عذابیست که در روز واقع شود بهر تقدیر هل یهلک
هلاک نشوند بدان عذاب الا القوم الظالمون مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وما نرسل المرسلین و نفرستادیم
پیغمبرانرا الا مبشرین مگر بشارت دهندگان اهل ایمانرا ببهشت ومنذرین و بیم کنندگان کافرانرا بدوزخ فمن
آمن پس هر که ایمان آرد واصلح و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست
ایشانرا از عذاب جاودانی ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آنجهانی والذین
کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهاء ما را یمسهم العذاب برسد ایشانرا عذاب بما کانوا یفسقون
بسبب آنکه بودند که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قل لا اقول لکم بگو نمیگویم شما را عندی خزائن الله که نزدیک
منست خزینهاء روزی خدای تا هرچه [illegible] کنم ولا اقول لکم انی ملک و نمیگویم شما را که از جنس
فرشته ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم بلکه من هم چون شما بشرم ان اتبع متابعت نکنم الا ما یوحی الی مگر آنچه را
که وحی کنند بمن قل بگو از روی تمثیل هل یستوی الاعمی آیا یکسان باشد نابینا والبصیر و بینا یعنی
برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم افلا تتفکرون آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد میان حق و
باطل وانذر و بیم کن به بآنچه که بتو وحی میکنند الذین یخافون آنکسانرا که می ترسند از بسیاری
زلل و تقصیر در عمل ان یحشروا از آنکه حشر کنند ایشانرا الی ربهم بسوی خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را
عامست اما اینجا تخصیص کرد به ترسندگان زیرا که دل پندپذیر و گوش نصیحت شنو ایشانراست لیس لهم نیست
ایشانرا من دونه جز خدای ولی دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا ولا شفیع و نه شفیعی که ایشانرا
از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لعلهم یتقون تا باشد که پرهیز نمایند از گناه آورده اند که صنادید قریش

با حضرت رسالت صلی الله علیه گفتند که هر این در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار
و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما از نشست خاسته کنیم و سخنان
در باب دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت فرمود که من رانندهٔ مؤمنان از صحبت خود نیستم گفتند پس مجالست ما با ایشان
عیب و عارست اگر بوقت حضور ما ایشان را اخراج نمائی بعید نمی‌نماید که ما انقیاد مراد تو کنیم نقلست که فاروق رضی الله عنه
فرمود که یا رسول الله چنین میتوان کرد تا ببینیم که مهم رؤسا عرب بچه میکشد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در آنجا
اشراف را قبول کرد و ایشان برین مواضعه وثیقه التماس نمودند پس حضرت بفرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند
و مرتضی علی را علیه السلم امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آرد آیه آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ و مران از
مجلس خود آنان را که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکر او میگویند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه یا
میگذارند نماز بامداد و صلوة عصر يُرِيدُونَ میخواهند بدان دعا و ذکر وَجْهَهُ رضای خدا را و گفته‌اند که وجه
صله است یعنی میخواهند خدا را و بس شیخ یعقوب چرخی قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیه خواند
که يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجهست اول ارادت دنیا محض
کما قال تعالی تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا و نشان آن دو چیزست در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشان
مسلمان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال تعالی وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا و آن نیز دو علامت دارد
در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا دادن و در معاونت و الفت بروی درویشان گشادن سیم ارادت حق محض کما قال
تعالی يُرِيدُونَ وَجْهَهُ و نشان آن پای بر سر کونین نهادنست و از خود و از خلق آزاد گشتن ٭ ار خواهی خط عالم در کش
در بحر فنا غرقه شو و دم در کش مَا عَلَيْكَ نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ
حِسَابِكَ و نیست از حساب عمل تو عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا تو برانی ایشان را پس هیچ
وجه مران فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ که تو باشی از ظالمان اگر برانی وَكَذَٰلِكَ و چنانکه پیش از تو آزمودیم فقرا
برا غنیا همچنان فَتَنَّا آزمودیم بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از اشراف را ببرخی از ضعفا در امر دین و مقدم ساختیم
این ضعیفان را بر اقویای عرب در سبقت بایمان لِيَقُولُوا تا بگویند بزرگان أَهَٰؤُلَاءِ آیا این گروهند که نعمت
ایمان و احسان یا توفیق و هدایت مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ منت نهاد خدای بر ایشان مِنْ بَيْنِنَا از میان ما أَلَيْسَ اللَّهُ
بِأَعْلَمَ آیا نیست خدای داناتر یعنی هست بِالشَّاكِرِينَ بشکر کنندگان بر نعمت اسلام وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ و چون
بیایند بتو آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند بآیتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بگو سلام بر شما باد

مراد همان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود و بعد از آن هر کدام که بخدمت مصطفی صلی الله علیه و سلم
آمدی آنحضرت بسلام بروی پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده‌اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه افضل الصلوات
آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده‌ایم و جرایم بی‌شمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چارهٔ استغفار بر چه وجه
کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان ناامید از عتبهٔ نبوت بازگشتند فی الحال این آیه نازل شد که چون
مؤمنان گناهکار که بجنایت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده‌اند بیایند بر ایشان سلام گوی که بشارتست
بسلامت دینی و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام که كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشته پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود
بخشایش و بخشش را یعنی وعده داد برحمت و صلهٔ که از شائبهٔ خلف مبرا بود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ بدرستی که هر که
بکند از شما سُوءًا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد بعاقبت آن و نداند عقوبتی که بر آن
مترتبست ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند از آن عمل وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود
بآن گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است تائبان را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان امام قشیری قدس سره
فرموده که اگر ملک بر تو زلتی می‌نویسد ملک برای تو برخود رحمت نوشته پس ترا دو کتابت یکی ازلی و یکی وقتی
و معلوم است که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نمیتواند ساخت مضمون این آیه شربت شفاست مر بیماران
گناه را و شفا بشرط پرهیزست یعنی توبه و استغفار ٭ دردمندان گنه را روز و شب ٭ شربتی بهتر ز استغفار نیست
آرزومندان وصل یار را ٭ چاره غیر از نالهای زار نیست وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلایل
توحید و نبوت را همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر
گردد وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون
قریش آنحضرت را بدین آبا دعوت کردند آیه آمد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده‌اند أَنْ
أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستم آنانرا که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ می‌پرستید بدون خدا یعنی بتانرا
کاآرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نمیکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای
شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ و نباشم از جملهٔ
راه یافتگان آورده‌اند که نضر بن الحارث و رؤسای قریش گفتندی محمد صلی الله علیه و سلم چندان بعذاب الهی
تخویف و تهدید مینماید آنچه از عقوبت میترساند بما رسان و پیش ازین ما را مترسان این آیه نازل شد که قُلْ إِنِّي
عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم مِنْ رَبِّي از پروردگار من که آن قرآنست و دعوی ما بحج

عقليه يا آنچه فاصل باشد ميان حق و باطل وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تكذيب ميكنيد آن دليل را مَا عِنْدِي نيست
نزديك من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب مينماييد بدان يعني عذاب إِنِ الْحُكْمُ نيست حكم در تعجيل و تاخير عذاب
إِلَّا لِلَّهِ مگر خدايرا يَقُصُّ الْحَقَّ ميگويد خداي خبرها درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترين كار
گذارانست يا بيان كنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر نزديك من بودي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بدان
شتاب ميكنيد از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هرآينه گذارده شده بودي كار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ميان من و شما يعني شما را هلاك
كرده بودمي ميان ما انقطاع شده بودي وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خداي داناترست بِالظَّالِمِينَ بستمكاران و وقت عذاب
كردن ايشان وَعِنْدَهُ و نزديك اوست مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزينهاي غيب يعني آنچه پوشيده است از خلق چون ثواب
و عقاب و انقضاء آجال و خواتيم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نميداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او پس تعجيل و تاخير عذاب به
حكمت اوست و متعلق بمشيت او و از سيد عالم صلى الله عليه وسلم مرويست كه مفاتح غيب پنج چيزست كه كسي آنرا نداند
مگر خداي بعد از آن اين آيت خواندند كه إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ تا آخر و معنى تحويه در سوره لقمان مذكور
خواهد شد وَيَعْلَمُ و ميداند خداي مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بيابانست از نبات و حيوانات وَالْبَحْرِ و آنچه در
درياست از جواهر و جانوران آبي يا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غيبست وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ
و نيفتد هيچ برگي از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر بداند خداي آنكه چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر وي باقي
ماند و آن برگ كه افتاده از درخت تا زمين چند نوبت برگشت و روي منقلب گشت اين مبالغه است در احاطه
علم حق بجزئيات وَلَا حَبَّةٍ و نيفتد دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاريكي زمين مراد تخمست كه در زمين افتد
وَلَا رَطْبٍ و نه تري وَلَا يَابِسٍ و نه خشكي إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر در كتابي روشن مثبت شده يعني
لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و يابس همين چيزهاست از جسمانيات زيرا كه جسم از صفت رطوبت يا يبوست
خالي نيست و بعضي بر آنند كه رطب اشارت بعالم روحانيات و يابس عبارت از عالم جسمانيات و همه
در لوح رقم ثبت يافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ و اوست خداوندي كه ميخواباند شما را و متوفي ميكرداند
بِاللَّيْلِ بشب توفي گرفتن چيزيست بتمام لاجرم اينجا استعاره كرد توفي را از مرگ براي خواب چه
ميان ايشان مشاركتست در زوال احساس و تميز و امتناع بدان از عمل و يقال النوم اخ الموت اشارت
بدينست وَيَعْلَمُ و ميداند الله مَا جَرَحْتُمْ آنچه كسب كنيد بِالنَّهَارِ در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس برانگيزد شما را
از خواب فِيهِ در روز اطلاق بعث بر تيقظ براي ترشيح است در توفي لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى تا وفي تمام

كرده شود اجل نام برده يعني مرگ برسد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوي اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ
يُنَبِّئُكُمْ پس خبر كند شما را در قيامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوديد كه عمل ميكرديد و خبر كردن بآنست
كه جزا دهد شما را بر كردارهاي شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قاهر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان خود وَيُرْسِلُ
عَلَيْكُمْ و فرو ميفرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان كه نگاهبانند مر اعمال شما را يعني مينويسند عملها را تا روز
قيامت على رؤس الاشهاد بخوانند پس حكمت در ارسال حفظه آنست كه بنده از فضيحت روز رستخيز انديشه نموده
بر ارتكاب معاصي دليري نكند و از نهيب خطاب اقرأ كتابك عملي بجاي آرد كه در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد
نه انديشي از آن روزي كه در وي ؛ جگرها خون و دلها ريش بيني ؛ دهندت نامه اعمال و گويند ؛ بخوان آن كردهاي خويش بيني
كنون گر ميكني كاري در آن كوش ؛ كه اندر نامه نيكي بيش بيني و اين كرام الكاتبين شرح حال بندگان خواهند بود حَتَّى
إِذَا جَاءَ تا وقتي كه بيايد أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ بيكي از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان او بر دارند فرشتگان ما
يعني ملك الموت و اعوان او كه چهارده فرشته اند هفت از ايشان ملائكه رحمت و هفت ديگر ملائكه عذاب پس
چون ملك الموت روح مؤمن قبض كند بفرشتگان رحمت سپارد و چون جان كافر بردارد بملائكه عذاب دهد وَهُمْ
لَا يُفَرِّطُونَ و اين فرشتگان تقصير نكنند و در قبض تاخير ننمايند ثُمَّ رُدُّوا پس باز گردانيده شوند مردمان
بعد از موت إِلَى اللَّهِ بحكم و جزاي خداي مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ آنكه خداوند ايشانست و حقست يعني درست كننده
راست كار أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدانيد كه مر او راست حكم در آن روز كه هيچ حاكمي را مجال حكم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ
و اوست شتاب كننده ترين حساب كنندگان گفته اند كه حق سبحانه بمقدار درخشيدن برقي حساب همه مكلفان
خواهد كرد با وجود كثرت عدد جن و انس و بسياري اعمال ايشان و اين دليل كمال قدرتست قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ
بگو كيست كه ميرهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاريكيها بيابان يعني ظلمت ليل و بخار و غبار وَالْبَحْرِ و از ظلمات
دريا كه تيرگي شب و سحاب و بخارست مراد درماندگي و سختي دشتها و كشتيهاست تَدْعُونَهُ ميخوانيد بنجات دهنده
خود او را تَضَرُّعًا از روي زاري آشكارا وَخُفْيَةً و به پنهاني لَئِنْ أَنْجَانَا و ميگوييد كه اگر نجات دهد خداي
ما را مِنْ هَذِهِ ازين شدت و محنت لَنَكُونَنَّ هرآينه باشيم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از شكر گويندگان بر نعمت قُلِ اللَّهُ
يُنَجِّيكُمْ بگو اي محمد صلى الله عليه وسلم كه خداي نجات ميدهد شما را مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ
و از هر اندوهي و غمي كه باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس آنگه شما باز بشرك رجوع ميكنيد و بعهدي كه كرده ايد وفا
نمي نماييد قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بگو اوست توانا عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنكه فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ

عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر سر قوم لوط بارید أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا عذابی از
زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوقکم ظالمند
و من تحت ارجلکم بندگان و خدمتکاران بد معاش یا من فوقکم بزرگان و من تحتکم صغار ایشان أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا
یا در آمیزد شما را با هم گروه گروه هر گروهی با سودایی و تمنایی و آرزویی و مطلبی بخلاف آن دیگر تا از مخالفت بقتال
انجامد وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ و بچشاند خدای بعضی را از شما بَأْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است
انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم آیتها را بوعد و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ تا باشد
که ایشان بدانند وَكَذَّبَ بِهِ و دروغ میدانند عذاب را یا قرآن را قَوْمُكَ قوم تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ
و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بگو من نیستم بر شما بِوَكِيلٍ نگاهبان که مهم شما را بمن
گذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ مر هر چیزی را از وعد و وعید
وقتیست که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا مر عملی را جزایی وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید آنرا وَإِذَا
رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون ببینی تو آنکسان را که بتکذیب و استهزا يَخُوضُونَ خوض میکنند و گفت و گوی مینمایند
فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما که قرآنست و بران طعن میکنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حَتَّى
يَخُوضُوا تا وقتی که در آیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی دیگر غیر قرآن وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ و اگر فراموش گرداند بر تو
شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب با آنحضرت و مراد امت اند فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بَعْدَ الذِّكْرَىٰ بعد از
یاد کردن سخن خدا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم
سبب نزول این آیه آن بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و تهزی
کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه حکم فرمود که چون ببینید که کفار شروع در تکذیب قرآن کردند برخیزید و با ایشان منشینید
جمعی از اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و تعبد در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته در
مسجد نشینند و همواره سخریت میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمیدانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را از خوض منع
نمیتوانیم کرد آیا آثم باشیم یا نه این آیه فرود آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ و نیست بر آنانکه يَتَّقُونَ پرهیز میکنند از خوض
کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان مِنْ شَيْءٍ وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ و لیکن بر ایشان هست
که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح با اظهار کراهت کنند از اقوال و افعال ایشان
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ باشد که پرهیز کنند از این عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض

کن از آنکه گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر
لهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند با
آن تعنت و استهزا میکنند یا عید خود را که بیقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشان را
بقرآن أَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم کرده نشود بهلاک یا رسوا کرده و یا گرفته نشود نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری
بسبب آنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس که گرفتار شده را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيٌّ
دوستی که مدد تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ
و اگر فدا دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا آن فدا قبول نکنند از او أُولَٰئِكَ
آن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسانند که سپرده شده اند بهلاک که عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از
قبایح افعال لَهُمْ مر ایشان راست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب جوشانیده که درون
ایشان بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذاب دردناک که بیرون ایشان را محترق سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بجهت
آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُلْ بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ آیا می پرستیم بدون
خدای یعنی نمی پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریش وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فرو
گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر وَنُرَدُّ و آیا باز گردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم
و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ بعد از آنکه خدای ما را راه نمود باسلام از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد
ما را از دین حق برگردیم باشد مثل ما كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسی که برده باشند او را دیوان فِي الْأَرْضِ
در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفکنده حَيْرَانَ متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند
لَهُ أَصْحَابٌ مر او را یاران و مصاحبانند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ میخوانند او را إِلَى الْهُدَى بسوی راه
راست و میگویند ائْتِنَا بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن
و باز گشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب میشنود بسر منزل نجات میرسد
و چنین است آنکه هر که مرتد شد شباهت بکسی دارد که غولان و دیوان او را از کاروان برده در بادیه خطرناک سرگردان کرده اند
رفیقان کاروان که مؤمنانند او را براه شارع که منهاج شریعت میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت
میکشد اگر برگردد و خود را بکاروان رساند از زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر رفته بمیرد

قل ان هدى الله بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام هو الهدى اوست دین درست و راه راست وامرنا و
مارا فرموده اند لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین مر پروردگار عالمیانرا وان اقیموا الصلوة و دیگر
فرموده آنکه بپای دارید نماز را واتقوه و بترسید از خدای در همه حال وهو الذی الیه و اوست خداوندی
که بسوی او تحشرون جمع کرده خواهید شد روز قیامت وهو الذی خلق السموات و اوست آنکه بیافرید
آسمانها را والارض و زمین را بالحق برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدت اوست
ویوم یقول و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید که کن باش فیکون
پس باشد آنچیز مراد روز قیامتست تکوین حشر اموات و احیای ایشان قوله الحق سخن او راستست وله
الملک و مر اوراست پادشاهی یوم ینفخ فی الصور در آن روزی که در دمند در صور و آن شاخیست
که در خواهند دمید سه دمیدن و ذکر آن بیاید عالم الغیب اوست یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوتست
والشهادة و دانای شهادت که عالم ملکست وهو الحکیم الخبیر و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خبیر دانا
بانکه بر انگیزد و بر چه وجه حشر کند واذ قال ابرهیم و یاد کن برای اهل مکه قصه ابرهیم علیه السلام که ایشان دعوی
فرزندی او میکنند پس اهل مکه بدو اقتدا نمایند در توحید و قصه او آنست که گفت لابیه آزر مر پدر خود آزر را
و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر لقب اوست و معنی آزر پیر رسیده است و بر هر تقدیر گفت مر ورا که ای پدر
اتتخذ اصناما الهة آیا فرا میگیری بتانرا که خود تراشیده بخدایی انی اریک بدرستی که من می بینم ترا
وقومک و گروهی را که متابع تواند فی ضلال مبین در گمراهی هویدا وکذلک و چنانکه بدو نمودیم
گمراهی قوم او را همچنان نری ابرهیم بنمودیم ابرهیم را ملکوت السموات والارض عجایب و بدایع آسمانها و زمینها
گفته اند ملکوت آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمانها شمس و قمرست و ملکوت زمین شجر و حجر و چون حق سبحانه
ابرهیم را بر صخره بر آورد و آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری بروی منکشف ساخت تا استدلال کند بدان
بر قدرت کامله حق تعالی ولیکون من الموقنین تا باشد از بیگانان یا متیقن بود در علم استدلالی در معالم آورده که
نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلد طلوع نمود که در
شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار شد کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بر آن وجه
کردند که درین سال بولایت بابل مولودی بجهت طالع او که منجمان بقضای مجاری عجب خواهد که هلاک تو و
اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود در مستقر صلب مستودع نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و

شوهران تفرقه کردند و بر هر ده مردی از ایشان یکی را موکل ساخت و آزر را که یکی از محرمان و معتبران نمرود بود شبی با زن او
ادفی بنت نمر پنهان از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد و بامدادش کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک
برحم پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانی که در تفحص
احوال حامله ها بودند چون بر مادر ابرهیم علیه السلام اثر حمل ظاهر نبود انرا بگذاشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا
وقتی که وضع حمل نزدیک رسید ادفی بترسید که اگر پسری زاید ناگاه خبر بکسان نمرود رسد فی الحال ورا بکشند پنهان
از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در ان غار ابرهیم را بزاد و در خرقه پیچیده همانجا گذاشت و در
غار بسنگ استوار کرد و آمد و آزر را که از قصه حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس کاشکان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم
فی الحال بمرد در خاکش دفن کردم و بازگشتم آزر باور کرد و اتفق روز دیگر بغار آمد دید که ابرهیم انگشتان خود را
می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوش وقت شد با شهر مراجعت نمود القصه ابرهیم علیه السلام
چون شیر بجای از پستان عنایت الهی نوشید بروزی چندان می بالید که دیگری در ماهی و بماهی چندان بزرگ
میشد که دیگری در سالی بیت چو ماه نو که با روی دلفروز ن بود از این نورش و زنار روز چون پانزده ماهه
شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال
در غار بود و بر هر تقدیر چون ابرهیم بزرگ شد ادفی با آزر گفت که پسری که آن روز خبر مرگ او بدروغ دادم جوانیست
در غایت خوبرویی و نیکوخویی پس آزر را بغار آورد و ابرهیم را علیه السلام بوی نمود آزر بجمال پسر خوش برآمد و مادر او را
گفت این را از غار بخانه آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و ادفی ابرهیم را علیه السلام از غار بدر آورد و نماز شام
بود و در پایان غار گله‌های اسب و شتر و رمه‌های گوسفند جمع بودند ابرهیم از مادر پرسید که اینها چه چیزیست مادر
وی را خبر داد ابرهیم گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و محالست روزی میدهد مادر را گفت
هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست که آفریدگار او باشد و بپرورد و تربیت او پرورش دهد پروردگار من کیست مادرش
گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابرهیم گفت خدای
نمرود کیست مادرش بانگ برو زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه را
می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابرهیم با مادر بجانب شهر روان شد فلما جن
علیه اللیل چون شب بر وی در آمد و تاریک شد رای کوکبا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری
گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند او را سجده کردند قال گفت ابرهیم هذا ربی

آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام یا آنکه بر زعم آن قوم فلما افل پس آنهنگام که ستاره فرو رفت قال لا
احب الآفلین کفت دوست نیدارم فرو روندکانرا زیرا که زوال و انتقال بر پروردکار عالم روا نباشد پس
شبی دیکر راه برفتند و شب چهاردهم بود طبق سیمین ماه بر کناره خوان سبز فام نمودار کشت فلما رای القمر
پس چون دید ماه را بازغا برآینده و تابنده و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده در افتادند قال هذا ربی
کفت آیا اینست پروردکار من فلما افل پس آن وقت که روی بمغرب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب
میل کرد قال کفت ابرهیم لئن لم یهدنی ربی اکر راه ننماید مرا پروردکار من بمعرفت و شناخت خود
لاکونن هر آینه باشم من من القوم الضالین از کروه کمراهان پس از آنجا در کذشتند نزدیک شهر رسیدند
آفتاب تابان ابتدای طلوع کرده و جمعی سوی جا و شان عزم سجود کردند فلما رای الشمس پس چون دید ابرهیم آفتاب را
بازغة برآینده و جهان را بنور خود آراینده قال هذا ربی کفت اینست که میکویند آفتاب پرستان که پروردکار
منست هذا اکبر این کوکب بزرکتر است در جرم و بیشتر است در روشنایی فلما افلت پس چون نشان زوال و
انتقال بروی ظاهر شد قال یا قوم کفت ای قوم انی بریء من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میکیرید
با خدای انی وجهت وجهی بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم للذی
مر آنکسی را که از محض قدرت فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را حنیفا در حالتی که من مایلم
از همه ادیان بدین توحید وما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آرندکان در تفسیر منهج آورده که چون ابرهیم
علیه السلم بشهر آمد او را ببین نمرود بردند و او مردی که به منظر بود ابرهیم او را بدید بر تخت نشسته و غلامان
ماه منظر و کنیزکان پری پیکر کرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کس است که ما بدیدن او آورده باید کفت
خدای همه است پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت او کیستند کفتند آفریدکان اویند ابرهیم تبسم فرمود و کفت ای مادر
چکونه است که این خدای شما دیکرانرا نخود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابرهیم بسی
مذمت ایشان کردی و پرستندکان ایشانرا دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد وحاجه
قومه و حجت جستند یعنی قوم وی مخاصمه کردند در توحید قال اتحاجونی کفت آیا با من حجت باطل
میکویید فی الله در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید وقد هدان و حال آنکه خدای مرا راه نموده است
بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابرهیم علیه السلم
فرمود ولا اخاف و نمی ترسم ما تشرکون به از آنچه شما شریک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی

ضرر نتوانند رسانید الا ان یشاء مکر آنکه خواهد ربی شیئا پروردکار من چیزیرا از مکاره که بجهت
ایشان بمن رسد وسع ربی رسیده است پروردکار من و احاطه کرده کل شیء همه چیزها را علما
از جهت علم افلا تتذکرون آیا یاد نمیکنید و پند نمیکیرید میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمایید وکیف
اخاف ما اشرکتم و چکونه ترسم از آنکه شما با او انباز کرفته اید ولا تخافون و نمی ترسید شما انکم اشرکتم بالله
از آنکه شریک می آرید بخدای و شریک او میدارید ما لم ینزل آنچیزی را که فرو نفرستاده است خدای به
بشریک کردن او علیکم بر شما سلطانا کتابی و حجتی فای الفریقین پس کدام از این دو کروه موحدان
و مشرکان احق بالامن سزاوارترند بایمن بودن پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اکر هستید که بدانید کز[؟]
کدام باید ترسید که قادرست بر ایصال نفع و ضر آنکه حق سبحانه و تعالی از قول ابرهیم علیه السلم جواب میدهد که سزاوارتر
بایمنی الذین آمنوا آنکسانند که ایمان آوردند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بشرک
اولئک آن کروه لهم الامن مر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ وهم مهتدون و ایشانند راه یافتکان
وتلک و آنچه کذشت از استدلال ابرهیم بر افول کواکب تا اینجا حجتنا حجت و برهان ما بود که الهام وی کردیم
آتیناها ابرهیم دادیم آنرا بابرهیم تا حجت کیرد بدان علی قومه بر قوم خود نرفع درجات بر میداریم
بالها و بلند من نشاء هر کرا خواهیم در علم و حکمت ان ربک بدرستی که پروردکار تو حکیم خداوند
حکمت در برداشتن و فرو کذاشتن بندکان علیم دانا باستحقاق هر کس در رفع و خفض او ووهبنا له
و بخشیدیم مر ابرهیم را اسحق پسر اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است کلا هدینا و هر یکی را ازین هر دو راه
نمودیم ونوحا هدینا من قبل و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابرهیم ومن ذریته و هدایت دادیم از
ذریت نوح علیه السلم بعضی کفته اند از ذریت ابرهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیتها مذکورند از
ذریت ابرهیم علیه السلم نبوده اند و باقی که اند ذریت ابرهیم اند هم از ذریت نوح اند زیرا که ابرهیم از ذریت نوح است باتفاق پس
حق سبحانه میکوید از ذریت نوح راه نمودیم داود داود را که پادشاهانست از اولاد یهودا وسلیمان و پسر او را
عیص
سلیمان وایوب و ایوب را که پسر اموص است از اسباط عیصی بن اسحاق ویوسف و یوسف بن یعقوب را
وموسی وهرون و موسی و برادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وکذلک
و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات نجزی المحسنین جزای دهیم نیکوکارانرا از خود باستحقاق
ایشان وزکریا و دیکر راه نمودیم زکریا را او پسر آذر بن مسلم است از اولاد رحبعم بن سلیمان ویحیی

دیگر یحیی را وَعِیسَیٰ وعیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند
عمران پسر اشیم بن امون است از اولاد سلیمان و از اینجا معلوم میشود که نسب از طرف مادر صحیح است چه عیسی را در ذریت نوح
یا ابرهیم یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادر است نه از پدر پس حسن و حسین را رضی الله عنهما از اولاد رسول صلعم
باید دانست و بنو امیه درین مضایقه میکردند وَإِلْيَاسَ و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر یشی بن فنحاص بن عیزر بن
هارون است و آنکه گفته اند مراد ادریس است دور مینماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ
همه این پیغمبران پسندیده اند وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابرهیم است وَالْيَسَعَ والیسع که پسر اخطوب
و با بن العجوز مشهور وَيُونُسَ و یونس بن متی را وَلُوطًا و لوط را که پسر هاران بود و هاران برادر حضرت ابرهیم است
صلوات الله و سلامه علی نبینا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه را فضیلت دادیم بنبوت عَلَى
الْعَالَمِينَ بر ملایکه و جن و انس وَمِنْ آبَائِهِمْ و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وَذُرِّيَّاتِهِمْ
و برخی را از فرزندان ایشان وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی را از برادران ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را
وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذَلِكَ این دین که
انبیا بدان متدین بودند هُدَى اللَّهِ دین خدایست يَهْدِي بِهِ راه می نماید بدان دین بفضل خود مَنْ يَشَاءُ
وَلَوْ أَشْرَكُوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر آینه باطل گردد و نیست
شود از ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمالست درین آیه تهدید عظیمست
مر مشرکان را أُولَئِكَ آن گروه یعنی انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانند که داده ایم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ
و داده ایم حکمت در فیصل دادن امور وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت
هَؤُلَاءِ این گروه معاندان از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستی که ما برگماشته ایم و مهیا کرده برای
ایمان بدینها قَوْمًا گروهی را که اهل صدق لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و
تابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت بانصار است و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره
ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست بایمان ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه
انبیا آنانند که هَدَى اللَّهُ راه نمود خدای ایشان را بدین خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریق ایشان
اقتدا کن مراد آنچیزیست که بران متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب
آورده که آنچه حق سبحانه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم فرمود که فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ یعنی بسیر انبیا اقتدا کن لیکول

ایشانرا پیروی نمای اشارت بآنکه بر وصف سیرت هر یک مطلع شده اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدا
بپیغمبر پیشان در اصول دین نشاید چه دران تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست
پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات سنیه و خصال مرضیه هرچه با همه ایشان متفرق بوده
نزد او تنها مجتمع است پس از همه افضل و اکمل باشد نظم هرچه بخوبان جهان داده اند قسم تو نیکوتر ازان داده اند
هرچه بنازند بدان دلبران جمله تراست و زیاده تر ازان قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم با کافران که لَا
أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر پیغام رسانیدن از خدای أَجْرًا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از
امت مزد دعوت نطلبیده إِنْ هُوَ نیست این تبلیغ من إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ مگر پندی مر عالمیان را وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ
و تعظیم نکردند جهودان خدای را حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه سزای تعظیم او باشد در کشف الاسرار گوید خدا را شناختند
چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت
الهی سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببالك فهو على خلاف ذلك بیت هرچه آن بر هم نهاده دست عقل و حس و وهم
بر ایش سنگ بطلان اندران انداخته و حضرت حقایق پناهی خلدت ظلاله کاله بالفیض الالهی در شرح رباعیات
فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحانه باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر حق سبحانه
زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است و بردای کبریا مختفی هیچ نسبت نیست میان او و ماسوای او پس شروع در طریق معرفت
او ازین وجه اضاعت بضاعت وقت است ع بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان و امام علامه قدس الله روحه العزیز در
اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال و عبارت از تو محال س کز فهم در خور اثبات تو نیست
دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست و گفته اند معنی آیه اینست که ما وصفوا الله حق صفته آورده اند که مالک بن الصیف
که سر حلقهٔ احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه وسلم آمد آنحضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای
که توریة را بر موسی منزل کرده تو در توریة دیده که خدای دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریة هست
حضرت فرمود که آن حبر تویی پروردهٔ خود پرست تویی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخته است آیه
آمد که اینها خدایرا چنانچه میباید وصف نکردند إِذْ قَالُوا چون گفتند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای
عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع و همچنین صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از
حق سبحانه سلب کردند قُلْ بگو مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي که فرستاد آن کتاب را که جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ آمد بوی موسی
یعنی توریة نُورًا در حالتی که بود روشنایی دهنده وَهُدًى لِلنَّاسِ و راه نماینده مردمان را تَجْعَلُونَهُ
شما گردانیده اید آنرا قَرَاطِيسَ صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده تُبْدُونَهَا آشکارا میکنید آنچه میخواهید

شما کرده اید ایا آنرا وتخفون كثيرا و پنهان میسازید بسیاری را از ان چون نعت مصطفی صلی الله علیه وسلم
و آیه رجم و غیر آن وعلمتم و آموخته شده اید ای اهل اسلام بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم ما لم تعلموا آنچه ندانسته اید
انتم ولا اباؤكم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قل الله بگوی ای محمد که خدای فرستاد و این جواب
آنست که فرستاد توریه را ثم ذرهم پس دست بدار از یهود و بگذار ایشان را تا پیوسته في خوضهم يلعبون در باطل
و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابی الخیر قدس سره در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله و بس وما سواه
هوس وانقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند که قل الله دل با سوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو
گذار شبلی با بعضی از اصحاب خود میگفت علیک بالله ودع ما سواه بیت چون تعزه دولت حاصل ز همه
دل را بگسل سپار و بگسل ز همه وهذا كتاب انزلناه و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم او را مبارك بسیار
نماینده و با برکت مصدق الذي بين يديه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب ولتنذر و تا بیم کنی این کتاب
و حفظ نمایی یعنی تا بیم کنی ام القرى اهل مکه را ومن حولها و هر که گرداگرد مکه است یعنی جمیع اهل شرق
و مغرب را قری جمع قریه باشد و او را از قری که گرفته اند که بمعنی جمع است پس هر جا که مجمعی باشد از شهر و دیه آنرا قریه
توان گفت و مکه را ام القرى گفت بجهة آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قریه است و مجمع
ایشان در وقت حج والذين يؤمنون بالآخرة و آنکسان که ایمان آورده اند با آخرت يؤمنون به ایمان می آرند
بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت و خوف سبب تفکر و تدبر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن
دست دهد وهم و ایشان که بپیغمبر و کتاب میگروند على صلاتهم يحافظون بر نمازهای خود محافظت مینمایند
زیرا که نشان ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت
رسالت را بسبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر بود حضرت رسالت ستمکاری ایشان را شرح داد که
ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افترى از آنکس که افترا کرد و بربست على الله كذبا بر خدای دروغ
و گفت من پیغمبرم او قال یا گفت اوحي الي وحی میکنند بمن ولم يوح اليه شيء و وحی نکرده اند
بوی چیزی مسیلمه باطل و مفتریات برهم می بست و میگفت این وحیهاست که بمن فرود آمده و اسود عنسی نیز
میگفت شخصی بر من ظاهر میشود بر حماری نشسته و سخنان بر من القا میکند ومن قال و کیست ظالمتر از آنکه
گفت سانزل زود باشد که نازل گردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل گردانید و گوینده
این سخن عبدالله بن سعد است که کاتب دیوان نبوی بود روزی که آیه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين

و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه میکرد بعد از آنکه کاتب تمام ثم انشأناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر
زبانش جاری شد که فتبارك الله احسن الخالقين حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت بنویس که همچنین نازل شد عبدالله
در شك افتاد و مرتد گشته گفت اگر محمد صادقست پس بر من وحی فرود می آید و اگر کاذبست من هم گفتم چنانچه او میگوید
ولو ترى و اگر ببینی تو اذ الظالمون چون باشند ظالمان یعنی کافران في غمرات الموت در سکرات
و شدتهای مرگ والملائكة و فرشتگان عذاب باسطوا ايديهم گسترانندگان دستهای خود را برای قبض
روح ایشان و در ینابیع گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند
اخرجوا انفسكم بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و
عنف چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب که میتوانید اليوم امروز که
وقت مردن شماست تا ابد الابدين تجزون جزا داده خواهد شد عذاب الهون بعذاب خوار کننده بما كنتم
تقولون بسبب آنکه بودید که میگفتید على الله غير الحق بر خدای چیزی که نه راست بود وكنتم
عن اياته و بودید که از آیات او تستكبرون گردن کشی میکردید بتعظیم مینمودید در آن تامل و تدبر
نداشتید ولقد جئتمونا و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فرادى تنها نه مال
با شماست نه فرزند نه خدم و حشم نه یار و مددکار كما خلقناكم و آمدید چنانکه شما را آفریده بودیم اول مرة
نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه وتركتم و بگذاشتید ما خولناكم آنچه عطا داده بودیم
شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وراء
ظهوركم از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید وما نرى معكم و نمی بینیم با شما شفعاءكم
شفیعان شما را الذين زعمتم آنانکه گمان می بردید از روی جهالت انهم فيكم شركاء بدرستی
که ایشان در تربیت شما شریکان خدااند لقد تقطع بدرستی که بریده شد بينكم پیوند شما و حفص
بنصب نون خوانده یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت وضل عنكم و گم شد از شما ما كنتم
تزعمون آنچه بودید که گمان می بردید که بتان شفیعان شمااند ان الله بدرستی که خدای فالق
الحب شکافنده تخم تا از وی نبات بروید والنوى و شکافنده دانه است تا نهال از آن بر آید يخرج
الحي بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که نشو و نما حیاتی دارد من الميت از مرده که تخم و دانه است یا
بیرون آرد مرد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل ومخرج الميت و بیرون آرنده

مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذٰلِكُمُ اللّٰهُ این زنده کننده
میراننده الهٰ است فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ پس کجا برگردانیده میشوید ازو فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافنده عمود صبح است
از ظلمت شب یعنی آن را بیرون آورد و روشنایی آورد وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا و گردانید شب را آرامگاه خلق تا از
تعب حرکات روز برآسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت آفتاب و ماه را حُسْبَانًا نشانهای شمار یعنی
ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متیقن گردد ذٰلِكَ این کار که سیر و
دور شمس و قمرست برای حساب تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ تقدیر خداوند است غالب که حکم او بر همه جاریست الْعَلِيمِ
دانا بتدبیر مملکت خود وَهُوَ الَّذِي و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ
بیافرید برای شما ستارهها را لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه بیابید بسبب آنها فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب
در بیابان وَالْبَحْرِ و در دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رجم شیاطین و غیر آن و در
تفسیر گفته که ذکر این منفعت کرد چه درینجا دلیل قدرت ظاهرترست زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت زمین ساخت
با وجود بُعد مسافت میان آسمان و زمین قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانهای
قدرت را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و اوست
آنکس که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است فَمُسْتَقَرٌّ پس شما را مُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ و جای
ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبرست و مستودع دنیا و حقیقت آنست که
هر جا آدمی قرار نگیرد مستودع است چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر اوست
و از جهت آخرت دار القرار گفته اند و محققان را درین آیه اشاراتست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر
آن معزولند بیت قومی که حقایق و معانی گویند ❊ با خلق بکنایت نهانی گویند ❊ اسرار غم عشق تو در طالب هم
هر دم بزبان بی زبانی گویند قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لِقَوْمٍ
يَفْقَهُونَ برای گروهی که فهم کنند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از
جانب آسمان مَاءً آبی فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم بِهِ بآن آب نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ رستنیهای همه
چیزی مجمل ذکر فرمود آنگه مفصل میگوید فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ پس بیرون آوردیم ازین آب خَضِرًا چیزی سبز
یعنی گیاهی که از تخم رستهاست و بیخ و شاخ پیدا کرده است نُخْرِجُ مِنْهُ بیرون می آریم از آن گیاه سبز حَبًّا
مُتَرَاكِبًا دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشه وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون آریم از خرمابنان مِنْ طَلْعِهَا از

شکوفه و غنچه وی قِنْوَانٌ شاخها دَانِيَةٌ بیکدیگر نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وَ
جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ و دیگر بیرون آریم از بوستانها از انگور وَالزَّيْتُونَ و بیرون آوردیم بآب باران درخت زیتون
وَالرُّمَّانَ و درخت انار را مُشْتَبِهًا در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند در برگ وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ
و نه مانند یکدیگر اند در طعم چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین و بعضی ترش شیرین انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ بنگرید بمیوه
هر درختی إِذَا أَثْمَرَ چون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خرد بی مزه وَيَنْعِهِ و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه
شکلی و مزه و نفع و لذت در وی پدید می آید إِنَّ فِي ذٰلِكُمْ بدرستی که درینها که یاد کردیم لَآيَاتٍ نشانهاست
بر وجود قادر حکیم لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند وَجَعَلُوا و ساختند کافران واضح آنست که مراد زنادقه اند
یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لِلّٰهِ برای خدای شُرَكَاءَ الْجِنَّ انبازان دیو را یعنی گفتند
که شیطان شریک خدایست هر چه خیرست خدای می آفریند و او را یزدان میگویند و هر چه شرست شیطان خلق میکند
و او را اهرمن مینامند وَخَلَقَهُمْ و حال آنست که او آفریده است مر این کبرا را نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست
و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند وَخَرَقُوا لَهُ و بر بافتند یعنی کافران برای او بَنِينَ پسران چون عزیر
و عیسی وَبَنَاتٍ و دختران چون ملائکه بِغَيْرِ عِلْمٍ بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند سُبْحَانَهُ
پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند که او را شریک و فرزند هست
بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست بدید آرنده آسمانها و زمینها أَنَّىٰ يَكُونُ از کجا باشد و چگونه بود
لَهُ وَلَدٌ مر او را فرزندی وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از نتیجه هر دو زن بود این چگونه
او را زن باشد که در زناشوهر کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نه
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها داناست و غیر او را این دانایی نیست پس او را مثل نبود و چون کسی مثل و مانند
او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بروی محال بود ذٰلِكُمُ اللّٰهُ خداوند مستحق عبادت اوست رَبُّكُمْ
پروردگار شما لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها
وَكِيلٌ نگاهبانست و متولی امور بندگانست لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نیابد او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ
الْأَبْصَارَ و او در یابد دیدها را این آیه دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شی با احاطه
بودن بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکنست و اگر ادراک را بمعنی رویت دارند تقدیر باید که نه بیند بصرها
او را در دنیا چه رویت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِيفُ و اوست نیکوکار الْخَبِيرُ

بنا برین صفتها موقوفست

دانا باسرار وى در ينابيع گفته كه دست باريك بين نهان دان كسى نه بيند آنچه وى بيند وكسى نداند آنچه وى داند قد
جاءكم بصائر بدرستى كه آمد بشما نشانهاى روشن من ربكم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه پس هر كه
بيند منفعت او مرورا است ومن عمى فعليها وهر كه نابينا شود يعنى نه بيند آن حجتها را ظاهر را پس ضرر آن بر وست
وما انا عليكم ونيستم من بر شما بحفيظ نگاهبان كه محافظت اعمال شما كنم وبران شما را جزا دهم بر من همين تبليغ آ
وحى وكذلك ومثل اين تصريف كه در آيتها گذشته كرديم نصرف الايات ديگر ميگردانيم آيتها قرآن را از حق
برجاى واز وعد بوعيد تا سامعان متنبه شوند وليقولوا وتا گويند اهل مكه كه تو درست خواندى وتعليم
گرفته از ديگرى نعم كفار قريش آن بود كه حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم از جبر ويسار كه دو بنده بودند
از سبى نعم تعليم ميگيرد وميگويد بخداى من وحى ميكند حق سبحانه ميفرمايد كه ما تصريف آيات ميكنيم تا گويند
كه تو از بشرى تعليم گرفته زيرا كه اين نوع كلام معتود هيچ بشر نيست ولنبينه وديگر تصريف براى آنست كه
بيان ميكنيم قرآن را لقوم يعلمون براى گروهى كه ميدانند كه اين كلام خدايست نه گفته كسى در محلى كه كفار عرب
آنحضرت را صلوات الله وسلامه عليه بدين آباء دعوت ميكردند اين آيه نازل شد كه اتبع ما اوحى اليك
پيروى كن آنچه وحى كرده شد بتو من ربك از پروردگار تو يعنى طريقه توحيد وبدانكه لا اله الا هو
هيچ معبودى بسزا نيست مگر او واعرض وروى بگردان عن المشركين از شرك آرندگان وبا قوال ايشان
التفات منماى ولو شاء الله واگر خواستى خداى كه ايشان موحد بودندى ما اشركوا بر شرك نمى آوردند
وما جعلناك ونگردانيده‌ايم ترا عليهم حفيظا برين كافران نگاهبان وما انت ونيستى تو عليهم
بوكيل بر ايشان موكل يعنى كار ايشان بتو بازگذاشته نيست آورده‌اند كه چون آيه انكم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم نازل شد مشركان قريش گفتند اى محمد زبان از دشنام بتان ما بر بند واگرنه
ما خداى ترا كه بصفات كمال ياد ميكنى هجا گوييم آيه آمد كه ولا تسبوا الذين يدعون دشنام مدهيد آنانرا كه
مى پرستند من دون الله بجز خداى وقبايح ايشان ياد مكنيد فيسبوا الله كه ايشان در مقابله ناسزا گويند
خدايرا عدوا بغير علم از روى ظلم وتجاوز از حق بى دانشى يعنى اين عمل كنند از روى نادانى حق سبحانه نهى
كرد از دشنام كسى كه مستحق دشنام است تا در برابر آن سبت واقع نشود كسى كه مستحق سبت نيست كذلك
همچنانكه بياراستيم عمل كفار را در نظر ايشان زينا لكل امة بياراستيم براى هر گروهى عملهم كردار
ايشانرا از نيك وبد در نظر ايشان كل حزب بما لديهم فرحون ثم الى ربهم پس بسوى آفريدگار ايشانست

مرجعهم بازگشت ايشان فينبئهم پس خبر دهد ايشانرا در وقت مكافات بما كانوا يعملون بآنچه بودند كه
عمل ميكردند آورده‌اند كه اكابر قريش با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه عليه گفتند كه اى محمد تو ما را خبر ميدهى كه موسى
عليه السلام عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جارى شد وعيسى عليه السلام مرده را زنده كرد از اين نوع آيتى بما بنماى
تا بتو ايمان آريم حضرت فرمود كه چه ميخواهيد كه كنم گفتند ميخواهيم كه كوه صفا بر ما زر گردد حضرت فرمود كه اگر
اين معجزه بتحقيق پيوندد مرا تصديق خواهيد كرد جمله بر قبول دعوت جمع كردند وبسوگندان غلاظ شداد تأكيد نمودند
كه اگر اين معجزه بنمايى ما در متابعت اهل توحيد متابعت تو كنيم در معالم فرموده كه حضرت بدعا اشتغال نمودى
مقارن آن جبرئيل عليه السلام نزول فرموده پيغام آورد كه من بدعاى تو اين كوه را زر سازم اما سنت من بر آن جارى
شده كه چون از انبيا بر نبوت ايشان نشانى خواهند وآن آيه بظهور رسد اگر از عهده ايمان بيرون نيايند عذاب
استيصال بديشان فرستيم اگر ميخواهى اين معجزه ظاهر سازيم اما عذاب در پى آن خواهد داد اگر خواهى بگذار تا توبه كنند
حضرت ثانى الحال را اختيار فرمود واين آيه آمد كه واقسموا بالله وسوگند خوردند بخداى جهد ايمانهم سخت ترين
سوگندان ايشان لئن جاءتهم آية كه اگر آيد بديشان نشانه از آنچه طلب ميكنند ليؤمنن بها هر آينه
ايمان آرند بدان قل انما الايات بگو جز اين نيست كه آيتها يعنى نشانهاى نبوت كه معجزات است عند الله نزديك
خداست واو بر اظهار آنچه از آن خواهند قادرست وما يشعركم وچه چيز دانا گردانيد شما را اى مؤمنان بآنچه
ان كافران صادر گردد انها اذا جاءت وبدرستى كه معجزها چون بيايد بديشان ومشاهده كنند لا يؤمنون
نخواهند گرويد ونقلب افئدتهم وميگردانيم دلها ايشانرا از تصديق وابصارهم وديدهاى ايشانرا از
ديدن راه حق پس ايمان نمى آرند در آخر كما لم يؤمنوا به همچنانكه ايمان نياوردند بآنچه از آيات ظاهر شد
اول مرة نخستين بار چون شق قمر وغير آن ونذرهم وميگذاريم ايشانرا فى طغيانهم يعمهون تا در
بيراهى خود سرگشته ميروند ولو اننا نزلنا واگر چنانكه ما فرو ميفرستاديم اليهم الملائكة
بسوى اين كافران فرشتگان را چنانكه ميگويند لولا انزل علينا الملائكة وكلمهم الموتى واگر سخن ميگفتند
با ايشان مردگان چنانچه اقتراح ميكنند كه فاتوا بآبائنا وحشرنا عليهم واگر جمع ميكرديم براى ايشان
كل شىء هر چيز را كه در دنيا است قبلا گروه گروه تا گواهى دهند بر وحدت الهى ونبوت رسالت پناهى
ما كانوا ليؤمنوا نبودندى كه ايشان كه ايمان آرند الا ان يشاء الله مگر آنكه خداى خواهد ولكن
اكثرهم وليكن بيشتر كفار يجهلون نميدانند كه اگر همه معجزات بديشان نمايند ايمان نخواهند آورد وكذلك

الجزء الثامن

وچنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا ما کردانیدیم لِكُلِّ نَبِيٍّ برای هر پیغمبری دشمنی شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ
کردن‌کشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمان يُوحِي بَعْضُهُمْ وسوسه
میکنند بعضی ازیشان یعنی شیاطین جن إِلَىٰ بَعْضٍ برای بعضی یعنی شیاطین انس یا وسوسه میکنند و خبر میدهند
بعضی از جن جن را و بعضی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراسته را غُرُورًا از برای فریب وَلَوْ
شَاءَ رَبُّكَ واگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشانرا مَا فَعَلُوهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ
پس بگذار ایشانرا و آن دروغها که بر می‌بافند و ازینجا معلوم شد که وسوسه شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای
زیب ظاهرست وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ و برای آنکه میل کنند بآن أَفْئِدَةُ الَّذِينَ دلها آنکسان که لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
نگروند باخرت وَلِيَرْضَوْهُ برای آنکه پسندند آنرا وَلِيَقْتَرِفُوا و برای آنکه کسب کنند مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ
آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ بگو ای محمد که آیا بغیر خدای أَبْتَغِي حَكَمًا میطلبم کسی را که حکم کند
میان من و شما وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ فرو فرستاد بشما قرآنرا مُفَصَّلًا بیان کرده شده
در حق و باطل وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنکسانی که داده‌ایم ایشانرا کتب چون علما یهود و نصاری يَعْلَمُونَ
میدانند أَنَّهُ مُنَزَّلٌ آنکه قرآن فرو فرستاده شده است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَلَا تَكُونَنَّ
پس مباش مخاطبست اندیا مراد امتست یعنی چون نادر بر حقیقت قرآن ظاهر شد مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان
وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حجت آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صِدْقًا از روی راستی در اخبار
و مواعید وَعَدْلًا از روی عدالت در اقضیه و احکام لَا مُبَدِّلَ هیچ کس نیست تبدیل دهنده لِكَلِمَاتِهِ مر اخبار
و احکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات توریة را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوای گفتار همه الْعَلِيمُ دانا باسرار همه وَإِنْ تُطِعْ و اگر فرمان بری أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ
بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار که بیشتر اند و مکی را بید مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را يُضِلُّوكَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ کمراه کردانندترا از راهی که بخدای میرسد إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند این گروه إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان
خود را و گمان ایشان این بود که پدران ایشان بر حق اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر
خدای در تحلیل مردار و تحریم بحایر و انتساب فرزندی و اتخاذ شریک در عبادت وی إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستی
که آفریدگار تو او داناترست بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از آنچه یاد
کرده اند نام خدای عَلَيْهِ بر وی وقت ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستی که تفصیل کرد خدای و بیان فرمود

برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده اند بر شما بتفصیل در آن آیت که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ و بعضی حرّم فعل معلوم خوانند
یعنی بیان کرد خدای آنچه حرام ساخت بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته إِلَيْهِ بسوی آن از
محرمات که آن نیز حلالست عند الضرورة وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ کمراه میکنند خلق را در
تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خویش بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیل و حجتی برآن إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ اوست داناتر بِالْمُعْتَدِينَ بآنها که از حد در گذشتگانند وَذَرُوا و دست
بازدارید ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهانرا زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا
پنهان و گفته اند نکاح محارم مکنید و بزنا مایل مشوید بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه
بدل عزم آن میکنند و حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی
میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظ نفس است و باطن حظ طلب یا گناه ظاهر میلست بمشتهیات نفس بجوارح و گناه
باطن محبت آن نعمتهاست در دل یا ظاهر آنست که خلق را بران اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدای بود
و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئاتست که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقاید
فاسده و عزایم باطله است و در بحر الحقایق فرموده که همچنانکه انسانرا ظاهریست یعنی بدن جسمانی و باطنی است
یعنی دل و روح گناه را نیز ظاهریست و آن قولی و فعلی باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که آن صفات حیوانیست
و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه میفرماید که ترک کنید افعال الطبع را باستعمال احکام الشرع و دست باز دارید از اخلاق
ذمیمه نفسانی و تخلق باخلاق ملکی و ربانی امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو
ارزانی داشت وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً اینجا میگوید وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ یعنی شکر نعمت
ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطنست در ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران و در ترک گناه
باطن خلاصی قلوبست از عقوبت حرمان ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود
إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر او باطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا
داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار حلال دانستندی
گفتندی ای محمد گوسفندی که می میرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او کشنده و عجبا چیزی که یاران تو میکشند
و سگ و چرغ هلاک میکنند حلال و پاکست و هر چه خدای میکشد حرام و ناپاک ازین سخن وسوسه در خاطر
ضعفاء اهل اسلام افتاد آیه آمد که وَلَا تَأْكُلُوا مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد نکرده اند نام

خدا ابر ذبح او امام احمد رحمه الله حرام داند که متروک التسمیه را خواه بعمد خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی
رحمهما الله بخلاف این میگویند که ذبیحهٔ مسلمانان حلالست اگرچه تسمیه نکرده باشند امام اعظم رحمه الله فرق میکند
میان عمد و نسیان که ترک تسمیه بعمد که حرام است دالاحلال وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ و بدرستی که خوردن او فسق است ه
وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستی که دیوان لَيُوحُونَ وسوسه میکنند إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود از کافران ه
لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت کنند که هرچه خود میکشید میخورید و آنچه خدای کشته است میگذارید وَإِنْ
أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما ای مؤمنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما
مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای بفرمان برداری غیر او شرکست أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده
بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده کردانیدیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و دادیم
مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ می رود با آن نور در میان مردمان
براه راست پس آیا چنین کس باشد یعنی باشد كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیهاست
لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا نیست بیرون آینده از و كَذَٰلِكَ همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مؤمنان زُيِّنَ
لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیه در شان حمزه رضی الله عنه
و ابوجهل نازل شد در وقتی که ابوجهل از روی جهل و جرأت نسبت با حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بی ادبی
کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه در آن روز در شکار بود و شکایت
بی ادبی ابوجهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک شد بر سر آن ناپاک شتافت و کمان بر سر او زد و کلمهٔ شهادت بر زبان
راند پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل و گفته اند در باره عمر بن الخطاب و ابوجهل فرود
آمده که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند آنحضرت دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان
و دعاء آنحضرت در باره فاروق مستجابة استجابت یافت پس صاحب نور عمر است و مقید ظلمات ابوجهل و محققان گفته اند
موت هوای نفس است و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگرست و حیات بشریت دیگر عالمیان
بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت زنده باشند که حیات بشریت بسر آید كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً و اینجاست که المؤمن حی فی الدارین بیت
نمیرد هرکرا جانش تو باشی ٭ خوشا جانی که جانانش تو باشی شاه کرمانی قدس سره این آیه برخواند که أَوَمَن
كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ گفت نشان این حیات سه چیزست از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بر زبان و دل

و بزرگی این معنی را نظم فرموده رباعی بر روی خلایق در صحبت بگشای می باش بکلی متوجه بخدای غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان
تا زنده باشی و بدو شوی دردوای وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه در مکه بزرگان کافر را هستند جَعَلْنَا آفریده ایم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ
در هر دیهی أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان گناهکار آن موضع را یا کردانیدیم در هر دیهی و شهری مجرمان آن مقام را
لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه روسای مکه بر سر چهار راه کسان باز
داشته اند که در موسم هر که بیاید از حال پیغمبر صلی الله علیه وسلم سؤال کند گویند ساحرست و شاعر و کاهن و امثال
آن وَمَا يَمْكُرُونَ و مکر نمیکنند این کافران إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ مگر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان
وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند ایشان که بعضی مکر بصاحبان میرسد ولا یحیق المکر السیء الا باهله آورده اند که
ابوجهل و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان
ما پیغمبریست که بدو وحی می آید راضی نشویم تا بما وحی فرو آید چنانچه برو نازل میشود حق تعالی آیه فرستاد وَإِذَا
جَاءَتْهُمْ آيَةٌ و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان قَالُوا لَن
نُّؤْمِنَ گویند ایمان نمی آریم بدین آیه یا معجزه حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ تا وقتی که بدهند ما را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند
آنچه داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرو آید چنانچه بدیشان فرو می آید
امام ثعلبی گوید مراد از رسل الله حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم چنانچه در آیه يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ مخاطب هم اوست
و این بر سبیل تعظیم باشد در شرح تعرف آورده که تا حق سبحانه شمایل همه انبیا با وی جمع نکرد او را يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ
خطاب نفرمود ع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری در تبیان فرموده که ولید مغیره با حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم گفت که اگر نبوت حق است من از تو بآن سزاوارترم جهت آنکه بسن از تو اکبرم و بمال از تو
بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت و رسالت نیست بفضل و کالت اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناترست حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ
آنجا که می نهد پیغامهای خویش را سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا زود باشد که برسد آنکسان را که مجرم شدند بکفر
صَغَارٌ خواری و رسوایی عِندَ اللَّهِ بنزدیک خدای وَعَذَابٌ شَدِيدٌ و عذاب سخت بِمَا كَانُوا
يَمْكُرُونَ بسبب آنکه بودند که مکر میکردند در حق مؤمنان و بدی سگالیدند در حق ایشان فَمَن يُرِدِ اللَّهُ
پس هرکرا خواهد خدای أَن يَهْدِيَهُ آنکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا کرداند يَشْرَحْ صَدْرَهُ بگشاید دل
او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام وَمَن يُرِدْ و هر کرا خواهد أَن يُضِلَّهُ آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان
بگرداند يَجْعَلْ صَدْرَهُ کرداند دل او را ضَيِّقًا تنگ حَرَجًا سخت بمثابه که سر باز زنند و از سخن حق ابا کند

كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ كويى با لا ميرود فِي السَّمَاءِ در آسمان يعنى ميكريزد از قبول حق وميخواهد كه بآسمان رود واين غايت
تباعدست در كريختن كَذَٰلِكَ همچنانكه تنك ميكرداند دلها ايشانرا يَجْعَلُ اللَّهُ مى كارد خداى الرِّجْسَ
عذاب يا لعنترا عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بر دلها آنانكه نميكروند وتوحيد ا تصديق نميكنند وَهَٰذَا واين
اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ راهيست پسنديده پروردكار تو مُسْتَقِيمًا درحالتى كه راستست ودرو كجى نيست
قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستى كه بيان كرديم آيات قرآنرا لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ براى كروهى كه پند مى پذيرند لَهُمْ
دَارُ السَّلَامِ مرين پندپذيرانراست بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ ذخيره نزديك خداى وَهُوَ وَلِيُّهُمْ واو
ناصر ايشانست دردنيى ومتولى ثواب ايشان درعقبى بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه كردند از تصديق كتاب
وپيغمبر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وياد كن روزى را كه حشر كنيم ايشانرا وحفص يَحْشُرُهُمْ خواند يعنى خداى جمع كند جن و
انسرا جَمِيعًا همه ايشان پس كويد يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ اى كروه ديوان قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستى كه بسيار يافتيد
مِنَ الْإِنْسِ از آدميان كه باغوا تابع خود ساختيد وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ وكويند دوستان شياطين مِنَ
الْإِنْسِ از آدميان يعنى آنها كه فرمان ايشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ اى پروردكار ما برخوردارى يافت
بَعْضُنَا بِبَعْضٍ بعضى از ما ببعضى برخوردارى انس از جن آنست كه ايشانرا بآرزوهاى نفس راه نمودند و
تمتع جن بانس آنكه مطيع ومنقاد ايشان شدند امام ابو منصور ماتريدى رحمه الله فرموده كه استمتاع آنست
كه در معصيت معاون يكديكرند ديوان آدميانرا بكناه ميخوانند وآدميان دعوت ديوانرا اجابت ميكنند و
بَلَغْنَا وديكر ميكويند كه الهى باستمتاع رسيديم أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا بدان وقتى كه براى ما مقرر كرده
بودى مراد بآنكه هنكامست از قبور يعنى مبعوث شديم اكنون حال ما چون خواهد بود قَالَ كويد خداى النَّارُ
مَثْوَاكُمْ آتش است آرامكاه شما خَالِدِينَ فِيهَا درحالتى كه شما جاويد باشيد درين آتش إِلَّا مَا شَاءَ
مكر آنچه خواهد خداى كه شمارا از آتش بزمهرير نقل كند إِنَّ رَبَّكَ بدرستى كه پروردكار تو حَكِيمٌ خداوند
حكمت در آنچه كند با جن وانس عَلِيمٌ داناست باعمال واحوال ايشان وَكَذَٰلِكَ وچنانكه فرو ميكذاريم كفار
جن وانسرا نُوَلِّي مسلط ميكردانيم بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بعضى از ظالمانرا بر بعضى در دنيا يا ميكذاريم
بعضى را برخى مالك دينار رحمه الله فرموده كه در يكى از كتب الهى خوانده ام كه حق سبحانه فرموده كه نيست ميكردانم
دشمنان خود را بدشمنان خود وباز ايشانرا بدوستان خود واشهر آنست كه توليه در آخرت خواهد بود يعنى
ظلمه جن وانسرا باهم كذاريم تا دانند كه هيچ يك نفع بديكرى نميتوانند رسانيد واين صورت واقع ميشود

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه ايشان كسب ميكنند از معاصى ومناهى بار ديكر حق تعالى خطاب كند از روى توبيخ كه
يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ اى كروه ديوان وآدميان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آيا بشما نيامد يعنى آمد رُسُلٌ مِنْكُمْ پيغمبران از شما اكر چه
پيغمبر جز آدميان نبوده اما چون انس را با جن جمع كرد خطاب صحيح است وكفته اند از جنس جن رسل بديشان مبعوث بود
وجمهور برآنند كه رسل جن را نذر كويند وايشان رسل رسولانند بجن همچنانكه هفت نفر از جن پيغام حضرت رسالت
صلى الله عليه وسلم بقوم رسانيدند قال الله تعالى وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ وبرهر تقدير حق سبحانه ميكويد آيا نيامدند بشما
رسولان كه براى دعوت يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند برشما آيَاتِي آيتها وكتاب مرا وَيُنْذِرُونَكُمْ وبيم كنند شمارا
لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا ديدن اين روز كه روز قيامتست قَالُوا كويند در جواب ايشان كه شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا
كواهى ميدهيم بر نفسهاى خود يعنى اعتراف ميكنيم بكفر واستحقاق عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وحال آنست كه
فريفته كرده بود ايشانرا زندكانى دنيا تا از بعث ونشر كردند وچون بعرصه محشر آمدند بكناه خود معترف شدند
وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وكواهى دادند بر نفسهاى خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ آنكه ايشان بودند كافران ذَٰلِكَ
اين فرستادن رسولان أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ براى آنست كه نيست آفريدكار تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاك كننده ساكنان
ديهها وشهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمى كه كنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ وحال آنكه اهل آن شهرها وديهها غافلان باشند
يعنى پيغمبرى بديشان نيامده باشد وايشانرا از خداى خبر نداده بزركان كفته اند كه استيصال هيچ قوم نباشد
الا بعد از تقدم وعيد اكرنه ايشانرا بر حق حجت بودى كه لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ چرا يعنى
نفرستادى تا ما پيروى ميكرديم وَلِكُلٍّ وهر عمل كننده را دَرَجَاتٌ مراتبست در ثواب وعقاب مِمَّا عَمِلُوا
از براى عملها كه كرده اند وَمَا رَبُّكَ ونيست پروردكار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بيخبر از آنچه مردمان ميكنند
وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ وپروردكار تو بى نيازست از عبادت بندكان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت بر ايشان و تكليف
طاعت جهت تكميل ايشانست وكفته اند غنى بى نيازست از طاعت مطيعان وذو الرحمة است بر مجرمان وعاصيان
إِنْ يَشَأْ اكر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را اى عاصيان مكه است وَيَسْتَخْلِفْ وخليفه وجانشين شما سازد
مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ مركرا خواهد از آفريدكان خود كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانكه شمارا پيدا كرد مِنْ
ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ از ذريه قومى ديكر كه پدران شما بودند إِنَّ مَا تُوعَدُونَ بدرستى كه آنچه وعده داده شمارا
از قيامت ومتعلقات او لَآتٍ هرآينه بودنى وآمدنيست بى شك وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ونيستيد شما عاجز كنندكان
مر خداى را در بعث وحشر شما قُلْ بكوى اى محمد يَا قَوْمِ اعْمَلُوا اى قوم من مراد كفار قريش اند عمل كنيد عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ

هر یک بر حالت خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و بردباری فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ تَكُونُ آنکس را که باشد لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ مر ورا عاقبت پسندیده در سرای آخرت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که هم درین زودی بدانید که دنیا بکجا رسد و دولت فلاح کرا رسد ببینید که درویشان شکسته بال را برای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند بیت باش تا گل های آنها را که امروز نند چرخ باش تا گل هی آنها را که امروز نند خارت تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور تا کی از دار الغروری ساختن دار القرار آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی را برای الله و برخی را برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدیشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصه آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی بحال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی برنداشتندی و گفتندی خدای توانگرست بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بر نصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه از این حال خبر میدهد و میفرماید وَجَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر کردانیدند برای خدا مِمَّا ذَرَأَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان نَصِيبًا بهره و برای بتان بهره نهادند پس گفتند هَٰذَا لِلَّهِ این نصیب مر خدایراست بِزَعْمِهِمْ بادعای باطل و گفتار دروغ ایشان وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکا که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخدای و درآن تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیبی که مر خدایراست فَهُوَ يَصِلُ پس آن میرسد إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ به بتان ایشان یعنی بهره را از نصیب خدا بر میدارند و نامزد بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که ایشان میکنند وَكَذَٰلِكَ و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربات زَيَّنَ می آرایند لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان را شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان را در چشم مشرکان لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند

ایشان را یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده کردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشان را یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسمعیل علیه السلم وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ بگذار ایشان را با افترا و دروغی که میگویند وَقَالُوا هَٰذِهِ و گفتند این نصیبه آلهه ما أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان و کشت حرام است لَا يَطْعَمُهَا نچشد و نخورد آنرا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلقا زنان را دخل نمیدادند بِزَعْمِهِمْ بگمان خود بی حجتی و برهانی وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند این چهارپایان اند که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر و سوایب و حوامی وَأَنْعَامٌ و دیگر چهارپایانند که برای قربانی بتان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ یاد نمیکنند خدای را عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بر نام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ و در اینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای که میگفتند اینها خدای فرموده سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که خدای جزا دهد ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب آنچه افترا میکنند وَقَالُوا و گفتند مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره و سایبه از بچگان خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا پاک و حلال مردان ماراست وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر متولد شود وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً و اگر باشد یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند سَيَجْزِيهِمْ زود پاداش دهد خدای وَصْفَهُمْ وصف ایشان را که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان خود را سَفَهًا از روی بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صغر سن با سیری افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بوده یا اگر بزرگ شوند جهاز و مایحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از رکو جهل وَحَرَّمُوا و حرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ آنچه روزی داده است ایشان را خدای یعنی بحایر و سوایب و غیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ و بر بافته اند افترای بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستی که گم شده اند در راه ضلالت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نیستند راه یافتگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که برای شما أَنْشَأَ بیدا کرد جَنَّاتٍ بوستانها از انگور مَعْرُوشَاتٍ برداشته و بر جفت بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و بر زمین افتاده بی جفت گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته باشد وَالنَّخْلَ

و بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمره او حبوب مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالتی
که مختلف است ثمره هر یک از اینها در هیات و کیفیت وَالزَّيْتُونَ و دیگر پیدا کرد انید زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را
مُتَشَابِهًا در حالتی که مانند یکدیگرست برگهای او وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست مزه میوه او بعضی ترش است
و بعضی شیرین و بعضی میان آن و این كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید از میوها هر یک إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و
اگرچه نا رسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درو دین
زرع و بریدن نخل و چیدن میوها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر بدادن اشهر اقوال آنست که مراد ازین
صدقات است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شد و این آیة مکیست و بعضی گفته اند مراد زکوتست و آیة
مدنیست آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه قریب پانصد نخل بود که خرما های آنرا بر نیاورده تصدق کرد تا آنجه
که هیچ نماند آیة آمد که وَلَا تُسْرِفُوا از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی هر چه هست بیکبار تصدق مکنید و حالی
گفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک امام قشیری رحمه الله فرموده که هر چه در حظ نفس
خود نفقه کنی اسرافست و اگر همه یک حبه دانه بود و هر چه برای خدا دهی اسراف نیست اگرچه هزار خزینه بود إِنَّهُ
بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان را وَمِنَ الْأَنْعَامِ و از دست
که بیافرید از چهارپایان حَمُولَةً آنرا که بار کشد چون شتر و گاو وَفَرْشًا و آنرا که بر زمین افکنند از برای
ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار انعام است و فرش صغار آنکه از خردی بر زمین نزدیکست مانند فرش
كُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه شما را روزی داد خدای و حلال کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید
خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ کامهای شیطان را یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بتقلید او إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او
مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ و از چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا
گویند که با جنس خود مزاوجت کند پس کسی زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد
آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فرد اند مر یکی زوج دیگری مِنَ الضَّأْنِ از آنچه پشم دارند و ایشانرا میش
خوانند اثْنَيْنِ دو زوج یکی قوچ و دیگری میش وَمِنَ الْمَعْزِ و از آنکه موی دارند و ایشانرا بز گویند
اثْنَيْنِ دو زوج دیگر نر و ماده قُلْ بگو آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو
ماده را أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرد که مشتملست بر او أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده خواه آنچه در
رحم است ماده باشد و خواه نر نَبِّئُونِي خبر دهید مرا بِعِلْمٍ بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدا

کدام را حرام کرده است إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ
و از شتر دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو نیز همان منوال دو زوج قُلْ بگو آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ
آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام
ساخته که فرا گرفته است آنرا أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمها هر دو ماده أَمْ كُنْتُمْ یا بودید شما شُهَدَاءَ
حاضران و شاهدان کنندگان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا آنهنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم سبب
نزول آیة آن بود که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمد و گفت ای محمد حلال کردی آنچه
پدران ما آنرا حرام کرده است این آیة نازل شد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای ازواج ثمانیه را
برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام میگوئید این تحریم
از قبل ذکورست یا از قبل اناث مالک ساکت شد اگر میگوید تحریم سبب ذکورتست پس جمیع ذکور را باید که حرام بود و اگر
باعتبار انوثتست پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشد و اگر بواسطه اشتمال رحمست برجنین پس همه باید که
حرام باشد چه در رحم یا ذکرست یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نگوئی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم
حضرت این آیه برو خواند فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ظالمتر مِمَّنِ افْتَرَى از آنکس که افترا کند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای
دروغ را و نسبت دهد بدو تحلیل و تحریم اشیا لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه کرد مردمانرا بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش مراد
اکابر ایشان اند که قرار این مهم متعلق بدیشانست یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود و حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم میفرماید که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعاء او برنج بودند إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ظالمانرا که متدین بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیة
شنودند گفتند هم انعام حلال شد پس حرام کدامست آیة آمد که قُلْ بگوای محمد لَا أَجِدُ نمی یابم فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ
در آنچه بمن وحی کرده اند مُحَرَّمًا چیزی حرام کرده شده عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آنرا إِلَّا أَنْ
يَكُونَ مَيْتَةً مگر آنکه باشد آن چیز مردار أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خون ریخته شده را خون نیست که در وقت ذبح
از اوداج منذبح رود یا در زندگی او از آن بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ یا گوشت
خوک و آنچه از و آن نخورد فَإِنَّهُ رِجْسٌ بدرستی که او پلیدست أَوْ فِسْقًا یا کشته شده بفسق و آن چهار
پاییست که أُهِلَّ آواز برداشته شده است لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدا بِهِ بوقت کشتن او یعنی آنچه
بر نام غیر خدا کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره

درمانده شود غیر باغ نه ستمکار بود بر جماعتی مثل خود ولا عاد و نه از حد گذشته در خوردن زیادت
از ضرورت فان ربک غفور پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگارست مؤاخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات
تناول کند رحیم مهربانست که چاره کار او در آن رخصت دهد و علی الذین هادوا و بر آنکسانی که یهود شدند
حرمنا حرام کردیم کل ذی ظفر و هر جانوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند هر چه
منقار و سم دارد درین داخلست در معالم آورده که مراد شتر است و شترمرغ و بط که بر ایشان حرام بوده
و من البقر والغنم و از گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیه‌هایی که در
درون ایشان بود چون گرده پیه و غیر آن الا ما حملت مگر آنچه برداشته بودی ظهورهما پشتهای ایشان
یعنی چسبیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون او الحوایا یا آن چیزی که بودی متعلق بر روده‌های
ایشان او ما اختلط بعظم یا آنچه آمیخته بودی با استخوان چون دنبه و پیه بناگوش و مغز استخوان ذلک
تحریم این چیزها جزیناهم پاداش داده بودیم جهودان را ببغیهم بسبب ظلم ایشان و انا لصادقون
و بدرستی که ما راستگویانیم در خبر دادن از هر چیز فان کذبوک پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد
در خبری که من بتو وحی کرده‌ام فقل پس بگو ربکم پروردگار شما ذو رحمة واسعة خداوند بخشش
بسیارست که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند ولا یرد بأسه و باز داشته
نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمین از گروه مجرمان که مکذب باشند حاصل معنی آنست که اگر امهال هست
اما اهمال نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند درین آیه اعجاز
قرآن ظاهرست که از نا آمده خبر داد بعد از نزول آیه مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما اشرکنا
شرک نمی‌آوردیم ما ولا آباؤنا و نه پدران ما این سخن درستست اما نه بطریق اعتذار میگفتند که
ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که حق شروع مرضی عنده
اینست که ما میکنیم یعنی بمرضی اوست و اگر نه ما شرک نمی‌آوردیم ولا حرمنا من شیء و حرام نمیکردیم هیچ چیز را
یعنی او امر فرموده بتحریم اینها کذلک همچنین این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین من قبلهم تکذیب
کرده اند آنانکه پیش از ایشان بوده اند حتی ذاقوا بأسنا تا آنوقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را
قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ امر معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود فتخرجوه
لنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ان تتبعون شما پیروی نمیکنید در مقالات

خود الا الظن مگر گمان و پندار خود را و ان انتم الا تخرصون و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویید قل
بگو ای محمد که اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدایراست حجتی رسنده بنهایت صحت
فلو شاء پس اگر خواستی لهداکم اجمعین هر آینه نمودی همه شما را قل هلم بگو بیارید شهداءکم گواهان
خود را الذین یشهدون آنانرا که گواهی دهند ان الله حرم که خدای حرام کرده است هذا این محرمات شما را
از انعام و حرث و غیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم تو گواهی مده با ایشان
یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن ولا تتبع و از پی مرو اهواء الذین آرزوها کسانی را که از روی عناد کذبوا
بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتها ما را در حلال و حرام والذین لا یؤمنون و دیگر پیروی مکن آنانرا که نمیگروند
بالآخرة بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وهم بربهم و ایشان به پروردگار خود یعدلون برابر میکنند
بتان را قل تعالوا بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام
کرده است آفریدگار شما بر شما این آیه با دو آیه دیگر که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام او در هیچ شریعتی
منسوخ نبوده و این ده حکمست از امر و نهی و از جمله آن الا تشرکوا آنست که شریک مسازید به شیئا
بخدای چیزی را وبالوالدین و نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی در تاویلات فرموده که توحید
و احسان والدین را در یک سلک انتظام داد بجهت آنکه ایشان سبب قریبند در وجود و تربیت و دو واسطه اند که حق
ایشان را مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخته ولا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را
من املاق از جهت ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را و ایاهم و ایشان را پس
چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب قتل ناحق میشوید ولا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب
مشوید زشتیها و ناپسندیها را و گفته اند فواحش زناست و مقدمات او اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی
و اوباش و بی‌باکان باشکارا بران اقدام نمودندی حق سبحانه و تعالی فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا
باشد از آن وما بطن و آنچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر خمرست و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعلست و ما بطن
نیت ولا تقتلوا النفس التی و مکشید آن نفس را که حرم الله حرام کرده خدای کشتن او را الا بالحق مگر بقصاص
یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این چهار نهی و یک امر وصاکم امر کرد خدای به بنگاه داشت آن
لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست ولا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم
بمال یتیم و در آن تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن

تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن محو بیع بکس مدهید حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بقوت خود یعنی بالغ شود و
اوفوا الکیل تمام بیمایید کیل را در مکیلات والمیزان و ترازو را در موزونات بالقسط بعدل و مساوات
یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه
در وزن زبانه ترازو تا با دو پله چنان برابر باشد که بیک سوی میل نکند حق سبحانه آیه فرستاد که لا نکلف نفسا
ما تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی کم تقصیر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود آن را
عزیمت مراعات بود آن را عفو کنیم واذا قلتم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت و یا گواهی دهید
فاعدلوا پس راستی کنید در آن ولو کان ذا قربی و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه
خداوند خویشی نزدیک وبعهد الله و بعهد خدای که تادیه احکام شرعست یا بنذری که کنید اوفوا وفا نمایید
ذلکم این سه امر و نهی وصکم به وصیت کرد خدای شما را بدان لعلکم تذکرون باشد که شما پند پذیر
شوید وان هذا و بر شما بیان حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید
اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی راه منست مستقیما راه راست تا بهشت فاتبعوه پس متابعت
کنید و پی روی نمایید این راه را ولا تتبعوا السبل و از پی مروید راهها پراکنده و ادیان مختلفه را فتفرق
بکم که آن راهها جدا کرد اند شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع وصکم به
فرموده است خدای بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد الله
مسعود رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله
این راه راست راه خداست پس بکشید خطها از جپ و راست آن خط و فرمود که این راهها ست بر هر راهی از آن دیوی
موکل که میخواند مردمان را بآن پس این آیه خواند که وان هذا صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط متعین
نکرد الا میان بدایتی و نهایتی متعارف اند که بدایه همه از یکیست و نهایه همه بیکیست حضرت شیخ صدر الدین قونوی
در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابتست وانه بکل شیء محیط و آن احاطه وجودی یا علمی الخلاف
اقوال انتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرمود صراط الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض
الا الی الله تصیر الامور رباعیه هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود هر گوشه که رفتیم جا هوی تو بود
گفتیم مگر سوی دگر راهی هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ثم پس بخوان بر ایشان آنکه آتینا
موسی الکتاب دادیم موسی را تورات تماما برای تمامی کرامت و نعمت علی الذی احسن بر کسی که نیکو

قیام نماید باحکام وی وتفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل وهدی ورحمة
و خداوند بخشش و هدایت لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقاء پروردگار خود یا ملاقات جزای او
یؤمنون ایمان آرند وهذا کتاب و این قرآن کتابیست انزلناه که فرستاده ایم او را مبارک
بسیار نفع فاتبعوه پس پی روی کنید او را واتقوا و بپرهیزید از مخالفت او لعلکم ترحمون شاید که بر شما
رحمت کنند بسبب متابعت وی ان تقولوا و فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمره عرب که انما انزل الکتاب
جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی جهود و نصاری وان
کنا عن دراستهم و بدرستی که ما هستیم از قرائت ایشان مر کتاب خود را لغافلین بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان
چه میخوانند تا پیر ایشان نکردیم او تقولوا و برای آنکه نگویید لو انا انزل اگر فرستاده بودندی علینا
الکتاب بر ما کتابی چنانکه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آینه ما بودیم راه یافته تر منهم از ایشان
فقد جاءکم پس بدرستی که آمد شما را بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده
وهدی و راه نمایی که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد ورحمة و بخشایشی مر مؤمنان را و این همه صفت
صفت قرآنست بعضی بینه را بعضی گواهی کند و گفته اند مراد از آن حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه که گواه او
وهدی ورحمة بنزول اوست یعنی خداوند هدایت و رحمت مر اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن
کذب بآیات الله از آنکس که دروغ شمرد آیتها را خود را وصدف عنها و اعراض کرد از آن سنجزی الذین زود باشد
که جزا دهیم آنان را که یصدفون عن آیاتنا بر میگردند از آیات ما سوء العذاب بشدت عذاب یا بعذابی
که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بر میگشتند که اعراض میکردند از قرآن هل ینظرون آیا انتظار
می برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند فرشتگان
بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملایکه بعذاب بر ایشان او یأتی ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب
ایشان او یأتی بعض آیات و مراد ازین آیات علامات قیامت باشد و آن بسیارست و از جمله وقایع عظام خروج دجال
و دابة الارض باشد و نزول عیسی علیه السلام و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب او
یأتی یا آنکه بیاید بعض آیات ربک بعضی از آیات پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از مغرب
و شبی که آفتاب در صبح از مغرب بر آید دراز باشد بعد از آن که آخر استعداد ان و اهل اوراد دریابند که چون از اوراد
فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید پس کسان افتند دیگر باره و رد بار گیرند و چون تمام شود و اثر صبح پدید

نباشد دانسته که کاری عظیم از مخلوقات غیب برعرصه گاه شهادت می آید بتضرع وزاری و توبه و استغفار
مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب بلا نور از غرب بر آید و او را وزری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند
و چون این آیه عظیم ظاهر کردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد بر سبب این لا ینفع سود نکند نفسا
هیچ نفسی را ایمانها ایمان نفسی که لم تکن آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین
و امروز ایمان اورد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکویی یعنی عمل
پسندیده این دلیل کلیست که ایمان مجرد از عمل اعتبار نمیکند و اکر ایمان با عمل معتبر میداند تخصیص میکند
این حکم را بدین روز و بعضی کویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان
بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد امام حسن بصری رحمه الله فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب
از مغرب ایمان داشته باشد اما امرها را فرو کذاشته باشد خیرها کرده چون این آیه معاینه بیند و آنکاه
خیری کند آن خیر پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده که در آن روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول
نیست و مؤید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند قل
بکو ای محمد انتظروا انتظار برید آیها را انا منتظرون که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود
وای بر شما و خوشحال ما ان الذین فرقوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که بعضی
از انبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند وکانوا شیعا و کشتند کروه کروه چون یهود که هفتاد
و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی
یعنی وقت محاربه با ایشان نیست این حکم با آیه سیف منسوخ است و کفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند
و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله
با خدای است اکر خواهد ایشان را عقوبت کند و اکر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را
در قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه میکنند در دنیا من جاء هر که بیاید بالحسنة بنیکویی فله پس مر و راست
عشر امثالها ده باره مانند آن یعنی ده نیکویی امام ماتریدی رحمه الله کفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه
اظهار تفضل است بتضعیف و در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن تا آن
حسنه می تواند آمد حسنه ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق و بعثت رسل و انزال کتب
و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نکیرد بنده نتواند که حسنه

بجای آورد ومن جاء بالسیئة و هر که بیاید بسیئه یعنی عمل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مکر بمانند
آن یعنی یکی بیکی وهم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستمدیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی
عقاب قل بکو مر این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که انني هدانی بدرستی که راه نموده است مرا
ربی پروردکار من الی صراط مستقیم براهی راست دینا قیما یعنی دینی پاینده درست ملة
ابرهیم که آن ملت ابرهیم است علیه السلام حنیفا در حالتی که ابرهیم از دینها بدین اسلام مایل بود وما
کان و نبود ابرهیم علیه السلام من المشرکین از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل ان
صلوتی بکو بدرستی که نماز من ونسکی و قربانی من یا حج من ومحیای و زندکانی من یعنی آنچه من بر آنم
در زندکی ومماتی و آنچه بران میمیرم از ایمان و طاعت لله همه مر خدایراست رب العالمین آفریدکار
عالمیان لا شریک له هیچ انباز نیست مر ورا یعنی من در عبادت کسی را با او شریک نمیکنم چون بت پرستان
و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در حج بوقت تلبیه دیکری را با او یاد نمیکنم بخلاف اهل جاهلیت که میکفتند
لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک و کفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خود است بوجه الله
یعنی هر چه کنم و کویم و دانم همه برای خداست وبذلک امرت و بدین مامور شده ام وانا اول المسلمین
و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در رجوع با دین ایشان این آیه نازل شد که قل اغیر الله بکو آیا بیرون خدای ابغی ربا
طلبم پروردکاری در عبادت او و را شریک سازم وهو رب کل شیء و حال آنکه خدا ایست آفریدکار همه چیز
ما سوای او بربوبیت مخلوق او باشند و هر مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود ولا تکسب کل نفس و کسب نکند
هیچ نفسی از بدیها الا علیها مکر و بال آن بر وی باشد ولید مغیره میکفت ای صنادید عرب متابعت من کنید
و کناهان شما در کردن من حق سبحانه فرمود که ولا تزر وازرة و بر ندارد هیچ بردارنده وزر اخری بار
دیکری را یعنی هر کس عذاب کناه خود خواهد کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردکار شماست مرجعکم
باز کشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم فیه بآنچه بودید در آن تختلفون
اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذی جعلکم
و اوست آنکه کردانید شما را ای آدمیان خلائف الارض خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم خلیفهای کذشته ساخت ورفع بعضکم و برداشت بعضی را از شما فوق بعض

زبر بعضی یکی درجات پایهای بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما
آتیکم در آنچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردگار تو
سریع العقاب زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را وانه لغفور رحیم آمرزنده و مهربانست
بر شاکران و صابران سورة الاعراف بسم الله الرحمن الرحیم

المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور
یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون الاء و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما
دارد و بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افصل منم خدای که میدانم و بیان میکنم یا از هم دانا
و حق از باطل جدا میکردانم و در تاویلات کاشی مذکورست که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از
ذات با صفت علم و میم کنایتست از جامعیت است که آنرا معنی محمد گویند صلی الله علیه و سلم و صاد صورت محمدیست
صلی الله علیه و سلم و تولدا ابن عباس رضی الله عنه که ص جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایمایی بدین معنی میکند و در
حقایق سلمی گوید الف ازلست و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال
هر منفصلی و فی الحقیقة نه اتصال بالحق [illegible] و نه انفصال را اصل نمایشی ه این چه راست این به بون
کاندرون فرع میکنجد اصل ه فی حقایق فی اشارت فی بیان ه فی معانی فی عبارت فی عیان ه برترست از در که عقل و وهم
لاجرم گم گشت در وی فکر و فهم ه چون بکلی ره بکنه او نمی ه هیچکس را جز خموشی روی نیست کتاب انزل
این کتابیست فرو فرستاده شده بسوی تو الیک فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج تنگی
منه از تبلیغ او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که
این کتاب بر تو فرود آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدو کافران را وذکری و تا پند دهی پند دادنی للمؤمنین
مر مؤمنان را اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آنچه بر شما فرستاده اند بشما من ربکم
از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاه داشت اوامر و نواهی او ولا تتبعوا و پیروی مکنید
من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستان را از اصنام اند که کفار ایشانرا دوست میگرفتند یا
شیاطین الجن و الانس که خلق را در گمراهی افکنند قلیلا ما تذکرون اندک پند میگیرید یعنی که متابعت
غیر حق کنید وکم من قریة و بسیار اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار که ما اهلکناها حکم کردیم بهلاک کردن
ایشان فجاءها پس آمد باهل آن شهر و قریه باسنا عذاب ما بیاتا در شب هنگام مانند قوم لوط

علیه السلام اوهم قائلون یا فرود آمد عقوبت بدیشان و بودند ایشان خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب
علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحتند و تصور و توقع عذاب در آن نیست
پس بلیه غیر منتظر صعبتر و بغفلت نزدیکترست چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذترست فما کان پس نبود دعویهم
درخواست ایشان اذ جاءهم وقتی که آمد بدیشان باسنا بلا و عذاب ما الا ان قالوا مگر آنکه گفتند
انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم و اعتراف نمایند بگناه
خود و مظنه ایشان آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و انقطاع تکلیف معاذ
یکی یکی نه پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانکه
رقم ذکر خواهد یافت فلنسئلن پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت الذین ارسل الیهم
آنکسانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این
سوال تعنیف و تعذیب است ولنسئلن المرسلین و هر آینه که بپرسیم فرستاده شدگانرا یعنی پیغمبرانرا از کار
رسالت و تبلیغ احکام او این سوال تشریف و تقریب و گفته اند مراد از زمان برداری انبیا پرسند و انبیا ملائکه از
مهربانی برامم فلنقصن پس هر آینه بخوانیم علیهم بر رسل و امم ایشان کفتار و کردار ایشانرا بعلم
بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند و گفت و شنید ایشان چه بود وما کنا و نبودیم ما غائبین
پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان والوزن و سنجیدن اعمال هر کس یومئذ الحق آن روز یعنی قیامت
درست و بجاست و گفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در آن
نگرند و این صورت برای اظهار معدلت و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که درازی عمود میزان
پنجاه هزار ساله راهست و کفتین و یکی از نورست و یکی از ظلمت حسنات را در کفه نور نهند و سیات را در کفه ظلمت
فمن ثقلت پس هر که گران باشد موازینه اعمال سنجیده او و برین تقدیر موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان
دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و جمع حال که گرانی میزان بطاعت و آثار که میزان ایشان
گران بود فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات ومن خفت و هر که سبک
باشد موازینه عملها وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فاولئک پس آن گروه الذین خسروا
آنانند که زیان کردند انفسهم بهرهای نفسها خود یعنی فطرت اصلیه را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند
بایاتنا بر ذکر کردن آیات ما یظلمون ستم میکردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق ه

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ و بدرستی که ما ممکن کردانیدیم شما را ای آدمیان فِي الْأَرْضِ در زمین بجهت سکنی و زرع و کفته اند خطاب با قریش است یعنی بشما دادیم دستکاه و دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وَجَعَلْنَا لَكُمْ و آفریدیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب زندکانی از مکاسب در تجارات و آنچه سبب صحت معیشت باشد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک شکر میکنید با وجود تخصیص بچنین نعمتها از شما اندکیست که برای شکر کذاری عسپاس داری قیام مینمایید نعمت بسی و شکر کذارنده اندکیست کویند سپاس الهی نه چه کیت

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و هر آینه بتحقیق که بیافریدیم شما را در اصلاب پدران ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما پس تصویر اجساد شما کردیم یا بیافریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا پس کفتیم ما لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا امر فرشتکان را که سجده کنید سجده تعظیم و تحیت لِآدَمَ مر آدم فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملایکه از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ مکر ابلیس که او از راه عجب و حسد لَمْ يَكُنْ نبود مِنَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندکان مر آدم را قَالَ کفت خدای مر ابلیس را مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ از انکه سجده نکنی آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ چون فرمودم ترا بسجده او قَالَ کفت ابلیس أَنَا خَيْرٌ من بهترم مِنْهُ از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از انکه مثل منی را بسجود چون اوی کسی فرماید پس مانع آنست که من از وی بهترم خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش و آن جوهر لطیفست نورانیت وَخَلَقْتَهُ و آفریدی آدم را مِنْ طِينٍ از کل که جسمی کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت غلط خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و آنرا باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت از انست و بنسبت حقیقت که و نفخت فیه من روحی اشارتست بدان در نکریست و دانست که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را نظم

زادمی ابلیس صورت دید و بس غافل از معنی شد آن مردود حس که چرا من خدمت این طین کنم صورتی را من لقب چون دین کنم
نیست صورت چشم را نیکو بمال تا ببینی شعشعه نور جلال وقیاسش نیز بر افضلیت نار از خاک نامستقیم بود

زیرا که آتش خاینست هر چه بدو سپرند نیست کرداند و خاک امینست هر چه بدو سپارند نکاه دارد و امین از خاین بهتر باشد آتش متکبرست و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود خاک نقش پذیرد چنانکه آدم نقش معرفت پذیرفت کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ و آتش نقش بسوزد چنانکه نقش معرفت ابلیس بسوخت نقش عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر مذکورست بیت صورت خاک ار چه دارد تیرکی در تیرکی نیک بنکر که زمعنی صفا اندر صفاست این همان خاکست کاندر وصف او صاحب حکم کفته است که زین ذره جام جهان نما

جستن کوکرد و اعمر عمر ضایع کردنست روی بر خاک سیاه آور که اکسیر کیمیاست قَالَ کفت خدای مر ابلیس را فَاهْبِطْ پس فرود آی مِنْهَا از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بر معصیت او و کفته اند تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلت دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نرسد و روا نباشد ترا أَنْ تَتَكَبَّرَ آنکه کردن کشی کنی فِيهَا در آسمان و تعظیم نمایی بر فرشتکان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندکانست فَاخْرُجْ پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الصَّاغِرِينَ از خوار شدکانی و در ینابیع آورده که بیرون رود از صورت فرشتکی و مباش در میان فرشتکان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قَالَ کفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت نومید کشت أَنْظِرْنِي مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانکیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قَالَ کفت خدای إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت داده کانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی میخواست که نمیرد و حق تعالی درخواست او قبول نکرد و تا نفخه صعقه او را زمان داد چنانچه جای دیکر فرموده که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت داده کانی تا وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه صعقه است یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قَالَ کفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس بسبب آنچه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه بنشینم برای فریفتن فرزندان آدم صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ بر راه تو که آن راستست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را از رفتن بر صراط مستقیم نکذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ پس بیایم بدیشان مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر آخرت وکویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی قبل از دنیا و آنرا در چشم ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و در آیم از راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ و از چپ ایشان یعنی از جهت سیات و آنرا در دل ایشان شیرین کردانم وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که خدایی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان آدم را شَاكِرِينَ شکر کویندکان یعنی کافران باشند که نعم را نشناسند قَالَ کفت خدای مر ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا آسمان مَذْءُومًا در حالتی که نکوهیده باشی و عیب کرده مَدْحُورًا رانده و دور کرده از رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ بخدای که هر که پیروی تو باید مِنْهُمْ از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر کنم دوزخ را مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو وَيَا آدَمُ اسْكُنْ و کفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أَنْتَ وَزَوْجُكَ تو و زوج تو که حواست الْجَنَّةَ

در بهشت فکلا پس بخورید از میوها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر کجا خواهید یا هر چه خواهید
ولا تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس را از درخت که گندم است یا انگور و بخورید از آن که اگر بخورید
فتکونا پس باشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس پس وسوسه کرد لهما الشیطان
مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا کرداند برای ایشان ما وری آنچه پوشیده کرده بودند
عنهما از ایشان من سوآتهما از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمیدیدند و هیچ
یک از آدم و حوا این عورت یکدیگر مشاهده نمیکردند و گفته اند حق سبحانه ایشان را لباسها برای ستر عورت پوشانیده
بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را در معصیت اندازد تا
لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان
بدستیاری مار و طاوس به بهشت در آمده بود و بصورت دیگر بر آمده وقال و گفت مر آدم و حوا را ما نهاکما
باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما آفریدگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این درخت الا ان تکونا
مگر آنکه نکرد شما ملکین دو فرشته در نظر مرتبت یا حسن صورت یا استغنا از غذا او تکونا یا باشید شما
من الخالدین از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود و چون با وجود این وحی
آدم بخوردن آن تامل مینمود ابلیس تدبیری دیگر کرد وقاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت
انی بدرستی که من لکما مر شما را لمن الناصحین از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که از این درخت
بخورید تا غیر آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ خورد بدان سوگند فریفته شد
فدلاهما پس ابلیس نزول داد بدین سوگند ایشان را و از درجه عالیه بمرتبه سافله افکندشان بغرور
بفریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آنهنگام که چشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن
بدت لهما ظاهر شد مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت
ایشان پیدا شد ایشان از این صورت منفعل شدند وطفقا و در ایستادند و قصد کردند برگهای اشجار را
یخصفان می چسبانیدند برگی بر بالای برگی و می نهادند علیهما بر عورات خویش من ورق الجنة
از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بهم بستند تا چون هیأت ازاری شد و عورت خود را بدان
بپوشیدند و از این طرف بدان طرف میگریختند وناداهما ندا کرد ایشان را ربهما آفریدگار ایشان که الم
انهکما نه شما را نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت واقل لکما و نگفته بودم شما را و

تحذیر نکرده بودم که ان الشیطان لکما بدرستی که شیطان هست شما را عدو مبین دشمنی آشکارا و عداوت
او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت
از من می گریزی یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلام گفت بل حیاء منک این گریختن من بجهت حیات است آنگاه بگناه
اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز قالا گفتند ربنا ای پروردگار ما ظلمنا ستم کردیم انفسنا
بر نفسهای خود بدین نافرمانی وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی گناهان ما را وترحمنا و نبخشایشی بر ما
لنکونن هر آینه باشیم من الخاسرین از زیانکاران قال گفت خدای مر آدم و حوا و مار و ابلیس را که
اهبطوا فرود روید بزمین بعضکم برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمن اند آدمی و شیطان و مار
و طاوس همه دشمن یکدیگرند ولکم و مر شما راست فی الارض در زمین مستقر قرارگاهی و آرام جای
ومتاع و برخورداری الی حین تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک و پنداشت که دیگر بهشت
نخواهد رسید قال گفت خدای فیها تحیون در زمین می زیید وفیها تموتون و در زمین می میرید ومنها
تخرجون و از زمین بیرون آورده می شوید برای جزا آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز
بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطاب عام است مر همه فرزندان آدم را میگوید قد انزلنا بدرستی که ما
فرستادیم علیکم بر شما لباسا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب
نازله از آسمان و از این قبیل است وانزل لکم من الانعام پس بیان فایده لباس میکند و میفرماید یواری می پوشد
آن لباس سوآتکم عورات شما را وریشا و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید خود را گفته اند لباس آنست
که عورت را بپوشد و آنچه ما ورای آنست از جامها آن را ریش گویند و در تفسیر امام زاهد رحمه الله فرموده که لباس
آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و گویند ریش اسعد خانهاست ولباس التقوی و پوششی
تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینه و جامهای درشت ذلک خیر آن بهترست از لباسهای نرم
و متکلفه که متجبران می پوشند و گفته اند لباس پرهیز جامهای حربست چون زره و خفتان که وقایه محاربه باشد
از تیغ و تیر و نیزه و نزد محققان لباس التقوی عفت یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقه خیر و در بحر الحقایق
آمده که لباس بر دو گونه است لباس صوری و آن منوط بامر شریعت و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت از
لباس صوری همین بدن بهره مندست که ستر سوآت او می شود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره
دارند و بهره یک چیزی پوشیده میشود و بهره دل از لباس تقوی صدقست در طلب مولی و بدان پوشیده شود

سوات طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوات
تعلق بغیر مولی و نصیب سر از این لباس ریش الانوار شهود لقا و بدان پوشیده شود سوات رویت ما سوی
و بهره خفی از لباس تقوی بقاء اوست بهویت حق و بدو پوشیده گردد سوات هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل
و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجودات منکشف گردد و کشیده آید و سر لمن الملك الیوم بر غرفه وحدت و تنهائی
جلوه نماید ❊ ملک ملک اوست وجود و ملک است ❊ غیر ذاتش کل شیء هالک است ❊ کل شیء ما خلا الله باطل ❊
ان فضل الله غیم هاطل ❊ هالك آمد پیش وجهش هست و نیست ❊ هستی اندر نیستی خود طرفه ایست ❊ ذلك
آن فرو فرستادن لباس من آیات الله از نشانها فضل و رحمت خداست که بدان سوآت آدمیان را بپوشید
و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لعلهم یذكرون تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند
یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننكم الشیطان بر حذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر
نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد كما اخرج چنانچه بیرون آورد ابویكم پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت
ینزع عنهما بر می‌کشید از ایشان لباسهما جامه ایشان را لیریهما تا بنماید بهر یك از ایشان سوآتهما
عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العوره گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او
حذر کنید انه بدرستی که ابلیس یریكم می‌بیند شما را هو و قبیله او و لشکر او من حیث لا ترونهم
از جایی که شما ایشان را نمی‌بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی‌آید و ایشان اجسام شما را
بواسطه غلظت و کثافت می‌بینند پس حذر از چنین دشمن لازم‌تر است انا بدرستی که ما جعلنا الشیاطین
گردانیده‌ایم دیوان را اولیاء دوستان للذین لا یؤمنون مر آنان را که ایمان نمی‌آرند یعنی بواسطه جنسیت و
مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته‌ایم و اذا فعلوا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فاحشة عمل زشت را
چون بت‌پرستی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن و کسی که ایشان را از آن نهی کند قالوا گویند از روی تقلید وجدنا
علیها یافته‌ایم برین عمل زشت آباءنا پدران خود را والله امرنا بها و خدای فرموده است ما را بدان با این
ناخوش بر تقلید اباء انضمام کنند قل بگوی ای محمد ان الله بتحقیق که خدای لا یأمر بالفحشاء نمی‌فرماید
بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که امر می‌کند بمکارم خصال و محاسن خلال
اتقولون آیا می‌گویید شما علی الله بر خدای از راه افترا ما لا تعلمون آنچه نمی‌دانید که او فرموده است
قل بگو امر ربی فرموده آفریدگار من بالقسط بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیهاست

واقیموا وجوهكم و راست کنید رویها خود را بقبله عند كل مسجد نزدیك هر زمان سجودی یا مکان
سجودی و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیك هر مسجدی که باشد
و تأخیر مکنید تا آن جهت که در مساجد خویش گذارید وادعوه و بپرستید خدای را مخلصین در حالتی که پاك
کنندگان باشید له الدین برای خدای طاعت را كما بدأكم همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا تعودون
باز خواهید گشت بوی ثانیا تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاك آفرید باز بخاك عود خواهید کرد
فریقا هدی گروهی را راه نمود بآنکه توفیق داد بایمان و فریقا و گمراه کرد گروهی را بخذلان و چنان کرد که
حق علیهم الضلالة سزاوار گشت بر ایشان بمقتضای قضای سابق یفعل الله ما یشاء انهم بدرستی که این
گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا گرفتند دیوان را اولیاء دوستان خود و فرمان ایشان بردند من
دون الله بیرون خدای و یحسبون انهم و گمان بردند و پنداشتند که ایشان مهتدون راه
یافتگانند و فی نفس الامر نچنانند یا بنی آدم بعضی بر آنند که این خطاب عامست و اکثر مفسران گویند
خاص است بسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی
و بران تجربه یا از ذنوب تفأل نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن چربی مجتنب بوده و باندکی از طعام
قناعت کرده آن را طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما باحیاء این تعظیم و تکریم
سزاوارتریم حق سبحانه ایشان را تحذیر فرمود و گفت خذوا فرا گیرید زینتكم جامهای خود را که بدان آرایش یابید
عند كل مسجد نزدیك هر مسجدی که آنجا طواف میکنید یا نماز میگذارید و مراد این جامه نیکوترین و پاکیزه‌ترین
لباسست که در وقت نماز بپوشند و گفته‌اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری رحمه الله میگوید مراد
زینت سرایرست نه آرایش ظواهر و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورتست برای نماز و بلسان
کشف حضور دلست برای عرض راز و نیاز ❊ وز طاعت بی‌حضور دل ناید هیچ ❊ طالب حق را دل حاضر بود در کار و بس
و كلوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات واشربوا و بیاشامید شیر و سایر
مشروبات ولا تسرفوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شرب و خوردن آن انه بدرستی که
خدای لا یحب المسرفین دوست نمی‌دارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری خورند و در کتاب نور الهدی
آورده که دوبار خوردن در روزی اسرافست و از بعضی سلف نقل میفرماید که اسراف آنست که آدمی هر چه آرزو کند
بخورد و بپوشد و نیز مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بآنکه شراب و طعام در ابیات حقایق سمات سلطان الذ

مذکورست سو خواجه را که از سحر تا شام ـ وارد اندیشه شراب و طعام ـ شکم از خوشدلی و خوش حالی
گاه پر میکند کی خالی ـ فارغ از خلد و ایمن از دوزخ ـ جای و مزبلات با مطبخ ـ شیخ الاسلام خواجه عبدالله
انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که نه
برضای حق سبحانه صرف کنی سو یک جو از آنکه غیر دام داشت ـ پند میداد او را ستان در دیر
کای پسر خیرست در اسراف ـ گفت اسراف نیست اندر خیر قُلْ بگوی مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است
زِينَةَ اللّٰهِ آرایشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع الَّتِي آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ بیرون
آورد لِعِبَادِهِ برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن
چون نقره و خود وَالطَّيِّبَاتِ و دیگر حرام کردست پاکیزها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات ماکل و
مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سایبه و جزان قُلْ هِيَ بگوی این زینت و طیبات
لِلَّذِينَ آمَنُوا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مؤمنانست فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشان شده اند لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود
خَالِصَةً پاکیزه و بی شریک يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كَذَٰلِكَ همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ تفصیل میکنیم نشلفاء احکام دیگر یا دلایل توحید را بیان میسازیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی
که فهم دارند و میدانند قُلْ بگوی ای محمد إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد رَبِّيَ آفریدگار من الْفَوَاحِشَ
گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیمست مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیداست از آن چون کفر وَمَا بَطَنَ و آنچه
پنهانست چون نفاق وَالْإِثْمَ و حرام کرد گناهی را که بر آن جزای مقرر نیست چون صغایر وَالْبَغْيَ و حرام
ساخت ستمکاری باکبر را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و این تاکیدست چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود وَأَنْ تُشْرِكُوا
و دیگر حرام کرد آنرا که شرک آرید بِاللَّهِ بخدای و شریک کیرید در عبادت مَا لَمْ يُنَزِّلْ آن چیزی را که خدای
نفرستاده است بِهِ بپرستش او سُلْطَانًا حجتی و برهانی وَأَنْ تَقُولُوا و آنرا نیز حرام کرده است که
بگویید بدروغ و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه
شدن در طواف بیت الحرام وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی راست أَجَلٌ مدتی که خدای تقدیر کرده است
مر حیات ایشان را و گفته اند هر امتی را غیر مؤمنان وقتی است که در آن عذاب استیصال بدیشان فرود آید فَإِذَا
جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون مدت معدود بر آید لَا يَسْتَأْخِرُونَ

سَاعَةً و پس نیایند از آن اجل ساعتی ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مراد از ساعت مبتنی است وَلَا
يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند بر آن اجل یعنی اجل چون فرو آید از پیش و پس ـ پس و پیش نگذارد دست کمینی يَا بَنِي
آدَمَ گفته اند خطاب با مشرکان عربست إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ چون بیاید بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از شما و این
شما واضح آنست که عام دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیاید فرستادگان بشما از نوع شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ
بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فَمَنِ اتَّقَىٰ پس هر که پرهیزد از شرک و
تکذیب وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه می ترسند
ایمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهر چه امید میدارند برسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا
و آنانکه دروغ شمردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند برد آیات ما أُولَٰئِكَ آن گروه
أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ باقی اند ببقای ابدی
فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ
بانکه گوید فرزند و شریک دارد أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این انکار نبوت نیز هست
أُولَٰئِكَ آن گروه مفتریان و مکذبان يَنَالُهُمْ برسد بدیشان نَصِيبُهُمْ بهرهٔ ایشان مِنَ الْكِتَابِ
از لوح محفوظ یعنی آنچه بعلم تقدیر بر لوح نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بانجزای آنچه نوشته
شده است برای ایشان حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ تا وقتی که بیاید بدیشان رُسُلُنَا فرستادگان ما که ملک الموت
با اعوان او بند يَتَوَفَّوْنَهُمْ فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قَالُوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ
و تقریع أَيْنَ مَا کجا اند آن بتان که پیوسته كُنْتُمْ تَدْعُونَ بودید که میخواندید و می پرستیدید ایشانرا مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قَالُوا گویند کافران که ایشان ضَلُّوا عَنَّا شدند
از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وَشَهِدُوا و گواهی دهند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای
خود أَنَّهُمْ كَانُوا بآنکه ایشان بوده اند كَافِرِينَ ناگرویدگان قَالَ گوید خدای یا یکی از ملایکه بعد قیامت
ایشانرا که ادْخُلُوا در آیید فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در میان امتان که درگذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما
هم بر دین و آیین شما مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند بدو طایفه که حق سبحانه و تعالی
گوید در آیید با هم فِي النَّارِ در آتش دوزخ هر گاه از ایشان جماعتی که پیشتر باشد و اول بار آتش در آیند كُلَّمَا
دَخَلَتْ هر گاه که در آید أُمَّةٌ گروهی بدوزخ لَعَنَتْ أُخْتَهَا لعنت کند گروهی دیگر که هم دین ایشان باشند

دیگری کیش و ملت بشمشیر نجات خواهد جهودان جهودانرا لعنت میکنند ترسایان ترسایانرا و گبران گبرانرا علی
هذه القیاس حَتّٰی اِذَا ادَّارَکُوا تا بیکدیگر رسند فِیهَا جَمِیعًا همه ایشان در آتش قَالَتْ اُخْرٰیهُمْ گویند آنها که تبع
و از پی در آمدگان لِاُولٰیهُمْ برای آنکه پیشوایان بودند یعنی در بارهٔ ایشان گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هٰؤُلَاءِ
این گروه اَضَلُّونَا گمراه کردند ما را فَآتِهِمْ پس بده ایشانرا عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو چندان که ما راست
مِنَ النَّارِ از دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران قَالَ گوید خدای لِکُلٍّ ضِعْفٌ
مر همه را عذاب دو بار هست پیشوایانرا بجهت ضلال و پس روانرا بواسطهٔ کفر و تقلید وَلٰکِنْ لَا تَعْلَمُونَ و لیکن
ایشان نمیدانند و از عذاب یکدیگر خبر ندارند وَقَالَتْ اُولٰیهُمْ و گویند پیشروان لِاُخْرٰیهُمْ مر پی روانرا فَمَا کَانَ
لَکُمْ پس نیست شما را عَلَیْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در
کفر برابریم فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و جرأت
بدیگری میکنید اِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بدرستی و راستی که آنها که بدروغ داشتند بِاٰیٰتِنَا آیتهای ما را از قرآن و دلایل
قدرت وَاسْتَکْبَرُوا و سرکشی کردند عَنْهَا از گرویدن بآن و فرمان برداری آن لَا تُفَتَّحُ گشاده نشود لَهُمْ
برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت برای ایشان اَبْوَابُ السَّمَاءِ درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در
آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زمین هفتم است در برابر آنکه عمل مؤمن بگشایند و آنرا بعلیین
برند که بالای هفتم آسمانست وَلَا یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این مکذبان و مستکبران در بهشت حَتّٰی یَلِجَ
الْجَمَلُ تا وقتی که در آید شتر فِی سَمِّ الْخِیَاطِ در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز
بهشت نرود وَکَذٰلِکَ و مانند این پاداش منکر نَجْزِی الْمُجْرِمِینَ جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافرانرا لَهُمْ مر ایشانرا
باشد مِنْ جَهَنَّمَ از آتش دوزخ مِهَادٌ فراشی که بران نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ و از زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها
باشد هم از ان یعنی زبر و زیر ایشان آتش بود وَکَذٰلِکَ و مثل جزای این گروه نَجْزِی الظَّالِمِینَ پاداش دهیم
جمیع کافرانرا وَالَّذِینَ اٰمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدای وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کردند چون تصدیق برسل
و فرمان برداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیارست و در کتاب تمام آن فوق طاعت بشری است میفرماید لَا نُکَلِّفُ
تکلیف نکنیم و نفرمائیم نَفْسًا هیچ تنی را اِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه تا در باشد بران و تواند بجای آوردن آن
و این جمله معترضه میان مبتدا و خبر مبتداست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه اُولٰئِکَ
آن گروه اَصْحَابُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشت اند هُمْ فِیهَا ایشان در بهشت خَالِدُونَ باقی و دایم اند ۵

وَنَزَعْنَا و بیرون بریم مَا فِی صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان بود مِنْ غِلٍّ از کینه و حسد و آنچه
اسباب عداوت باشد تَجْرِی میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت
و سرور ایشان وَقَالُوا و گویند اهل بهشت بمنازل خود در آیند الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی حمد و ثنا مر آن خدایرا که بفضل
خود هَدٰینَا لِهٰذَا راه نمود ما را بدین مقام یا بعملی که آن منزل جزای آنست وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ و نبودیم ما که بقوت
خود راه می توانستیم یافت لَوْلَا اَنْ هَدٰینَا اللّٰهُ اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکریست که بهشتیان
بر نعمت هدایت ادا کنند زیرا که بی توفیق الٰهی سلوک این طریق میسر نشود و بی بدرقهٔ عنایت نامتناهی هیچ سالک
بمقصد مراد نرسد بیت گر بدرقهٔ لطف تو نبود بدراه ع از راه تو هیچکس نگردد آگاه ع و آنکه که بره رسند و باید رفتن
توفیق رفیق از نشود وا ویلاه لَقَدْ جَاءَتْ دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان
پروردگار ما بِالْحَقِّ براستی و بامداد و ارشاد ایشان راه بتوحید یافتیم وَنُودُوا و ندا کرده شوند اهل
بهشت اَنْ تِلْکُمُ الْجَنَّةُ این آن بهشت است که وعده داده شده بودید اُورِثْتُمُوهَا میراث داده شدید آنرا بِمَا
کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بی
رنج است و دیگر آنکه میراث گفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده است که هیچکس نباشد الا که او را منزلی باشد در بهشت
و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مؤمنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث بمؤمنان رسد در بهشت
وَنَادٰی اَصْحَابُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت اَصْحَابَ النَّارِ اهل دوزخ را و از روی شماتت گویند اَنْ قَدْ وَجَدْنَا
بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبتها حَقًّا راست و درست
فَهَلْ وَجَدْتُّمْ پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّکُمْ آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها حَقًّا
راست و درست قَالُوا نَعَمْ گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فَاَذَّنَ پس آواز دهد
مُؤَذِّنٌ آواز دهنده گویند اسرافیل علیه السلام باشد که ندا کند بَیْنَهُمْ میان بهشتیان و دوزخیان اَنْ
لَعْنَةُ اللّٰهِ بدرستی که لعنت خدای عَلَی الظَّالِمِینَ بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضع
الَّذِینَ یَصُدُّونَ آنکه باز میداشتند مردمانرا عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدای وَیَبْغُونَهَا و می طلبند از برای
راه حق عِوَجًا کجی و نا راستی یعنی عیب می جستند دین خدای وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و ایشان برای آخرت کَافِرُونَ
ناگرویدگان بودند وَبَیْنَهُمَا و میان بهشت و دوزخ حِجَابٌ پرده ایست یا میان اهل بهشت و دوزخ
حاجزیست چون باره شهر که اهل دوزخ بهشت نتوانند دید کما قال تعالی فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ و آن حجاب را

اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و بر اعراف مردان
باشند مشرف بر بهشت و دوزخ يَعْرِفُونَ كُلًّا بشناسند رجال هر اهل بهشت و دوزخ را بِسِيمَاهُمْ
بعلامتها ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف گویند
که ساکنان آن عارفند باحوال فریقین و آنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملایکه بر صورت رجال و بودن
ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه آنجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند
و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله نقل میکند
از ابن عباس رضی الله عنه که اعراف موضع بلندیست از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رضی الله عنهم بر آنجا
باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفید رویی و دشمنان خود را به پژمردگی و سیاه رویی
و گفته اند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی بود یا یکی از پدر و مادر ایشان راضی باشد و یکی نه
یا موحدان باشند مقصر در عمل و برین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق
دخول بهشت وَنَادَوْا و ندا میکنند اصحاب اعراف أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند
اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ تحیت خدای بر شما باد یا خوش حال شما که بسلامت
بدار السلام رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف به بهشت در نیامده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ و ایشان طمع
دارند که در آیند و در آنست که آخرین کسانی که به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه
مذکورست که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان نه در بهشت میکنند و نه در دوزخ
و دخول هیچکدام را رجحی نبود پس چون خلق را بسجده خوانند و آن آخرین تکلیفست روز قیامت اهل اعراف
سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرگاه چشمهای
ایشان را بگردانند در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه فرشتگان را بفرماید تا رویهای ایشان را بگردانند تِلْقَاءَ
أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوا ایشان پناه گیرند و گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما
لَا تَجْعَلْنَا مدار ما را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادَى
أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ مردانی که بشناسند بِسِيمَاهُمْ بعلامات
ایشان از سواد وجه و زرقت عین و آن شناختگان رؤسای کفر باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص
بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت برد و ما را

بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان درویشان ما را بر ما تفضیل نکند قَالُوا
گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ جمع مال میکردید
یا کثرت انصار شما وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع
عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم و
کافران را گویند أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ آیا این گروه آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ
اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرگز بدیشان نرساند بخشایش خود را حال برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب اعراف
ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ
هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد وَلَا أَنْتُمْ و نه شما تَحْزَنُونَ اندوهناک شوید از فوت مطالب
و مقاصد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیأس
پدید آید گویند خدایا ما را خویشاوندانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید
که بهشتیان در دوزخ نگرند خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان
ایشان را بشناسند و بنام بگیرند ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید
وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا
آنرا که بریزید عَلَيْنَا بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ
یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قَالُوا گویند
بهشتیان در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت را
عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران و یکافی الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ عید خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی
و بازیچه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا فنائیست کشنده و
مکاریست بازی دهنده نظم در دیدهٔ اعتبار خوابیست * بر رهگذر اجل سرابیست * مشغول مشو بسرخ و زردش
اندیشه کن از گرم و سردش * سرمایهٔ آفتست زمانه * خود را از فریب او نگهدار فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ
پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند لِقَاءَ
يَوْمِهِمْ هَذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا و چنانچه بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ

انکار میکردند علامات نبوت یا آیات کتب را وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بِكِتَابٍ
فَصَّلْنَاهُ کتابی که بیان کردیم معانی او را مفصل ساختیم هرچه بکار آید در وی عَلَىٰ عِلْمٍ این بیان بر علم کردیم
یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًى و آوردیم این کتاب را راه نماینده وَرَحْمَةً و خداوند بخشش لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند هَلْ يَنظُرُونَ آیا انتظار می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند
إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب و حقیقت او را از وعد و وعید یعنی منتظر اند آنچه خدای وعده کرده است در
کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست میشود یا نی يَوْمَ يَأْتِي روزی که بیاید تَأْوِيلُهُ عاقبت کتاب یعنی
ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب
مفصل را مِن قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی چون بر کافران که بقرآن نگرویدند در آن روز ظاهر کرده صدق
سخن خدای قَدْ جَاءَتْ بدرستی که آمده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی
و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطایی عظیم بود فَهَل لَّنَا پس آیا هستند ما را مِن شُفَعَاءَ درخواست
کنند فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ یا آیا بازگردانیده شویم بدنیا
فَنَعْمَلَ پس تا بکنیم غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و توحید
قائل شویم نه بشرک پس کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیا باز آرند قَدْ خَسِرُوا بدرستی که زیان کردند
أَنفُسَهُمْ در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف بت پرستی شان کردند وَضَلَّ عَنْهُم و گم شد از ایشان مَّا
كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ می گفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای
دی روز بدو دلم امیدی میداشت ❀ امروز برفت و نا امیدم بگذاشت إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که
پروردگار شما اهل التحقیق اللَّهُ خداییست جامع جمیع صفات کمال الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ اوست
آنکه بیافرید آسمانها را وَالْأَرْضَ و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز دنیا چه قبل از خلق
آسمان و زمین روز که مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب او نبوده و در تبیان گوید که در شش روز
از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست نقلا و قول اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت
بر ایجاد آن یک لحظه دلیلست بر اختیار قادر مختار و اشارتیست برعایت تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب
و نکته العجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن موید این سخن است و فی المثنوی المعنوی ❀ گر شیطانت تعجیل و شتاب
خوی رحمانست صبر و احتساب ❀ با تأنی گشت موجود از خدا ❀ تا بشش روز این زمین و چرخها

ورنه قادر بود کو کن فیکون ❀ صد زمین و چرخ آوردی برون ❀ این تأنی از پی تعلیم تست
صبر کن در کار دیر آی و درست ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بر آفرینش عرش یا مستولی شد امر او
بران یا مستولی گشت بران و تخصیص عرش باستیلای حق بر وی بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقات است و حقیقت
آنست که استوی بر عرش صفتی است مر خدای را بلا کیف و لا وصف و این از جمله متشابهات است ما بدان ایمان داریم
و تأویل آن بحق باز میگذاریم يُغْشِي اللَّيْلَ در میکشد خدای شب تاریک را النَّهَارَ در روز درخشان یعنی بپوشید
میگرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این را گفت اکتفا با حد الضدین يَطْلُبُهُ میجوید شب روز را
یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا شتاب کننده و روز نیز بر عقب طالب شب وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه
وَالنُّجُومَ و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که مر خدایراست
آفرینش بدیع وَالْأَمْرُ و فرمان نافذ یا امر وراست هرچه آفریده شده و تصرف در آنها تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای بعظمت
در الوهیت و فردانیت در ربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ آفریدگار همه عالمیان ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار
خود را تَضَرُّعًا بزاری وَخُفْيَةً و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را شناسید و او را پرستید تضرع
نشان احتیاج است و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را دعا امیدیست إِنَّهُ بدرستی که خدای
لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد از حد در گذرندگانرا یعنی آنها که دعای بد کنند در حق ناستحق یا در دعا فریاد
کنند یا بیهوده شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشند چون رتبه انبیا و صعود بر مدارج سما وَلَا تُفْسِدُوا
فِي الْأَرْضِ و فساد مکنید در زمین بکفر یا بظلم بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد اصلاح آن بایمان یا عدل وَادْعُوهُ و بخوانید
خدای را خَوْفًا از بیم عذاب او وَطَمَعًا و با امید ثواب او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستی که رحمت خدای قَرِيبٌ
مِّنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیکست بنیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و
امید همه برحمت بی غایت و فضل بی نهایت اوست در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر طاعتداران بتو نازند
جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند ❀ چه اگر جفا کاردم بتو بس امیدوارم ❀ بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی
وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه يُرْسِلُ الرِّيَاحَ میفرستد بادها چهارگانه را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ
يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از آمدن باران حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ تا چون بردارند بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای
گران بار را گفته اند که باد صبا ابرها را از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباریدن
قطرات در آرد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و برهم تقدیر چون ابرها بردارند سُقْنَاهُ

برانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیاء زمین مرده فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم بِهِ الْمَاءَ بدین ابر آب را
بران زمین فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آریم بِهِ بدان آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوها كَذَٰلِكَ
همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ زنده کنیم و بیرون آریم مردگان را از قبرها و این
را احیاء ارض که نمودار احیای اموات است بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما در یابید و بقیامت
بگروید و بدین صورت بدان معنی استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایستهٔ صلاح
زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می آید رستنی او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدای مشیت او که بیرون می آرد
بآسانی و خوبی وَالَّذِي خَبُثَ و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک لَا يَخْرُجُ بیرون نیاید گیاه او إِلَّا نَكِدًا
مگر اندکی که در او هیچ نفع نباشد این مثلیست که حق سبحانه ایراد فرموده در شان مؤمن و کافر تشبیه کرده است
دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هر گاه که مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل
مؤمن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند بزمین دلش تخم
نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صفت که بکار آید ظهور نیابد زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم عمل ضایع مگردان
كَذَٰلِكَ همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم آیتها را در ضرب امثال در فنون احوال
میکنیم لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجای آرند و در بیان شما اتفکر فرموده بهره
اعتبار بردارند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس را علیه السلام
و نبی که پنجاه ساله بود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بتی می پرستیدند فَقَالَ
پس گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ
إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید إِنِّي أَخَافُ
من می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر ایمان نیارید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ را که یوم طوفانست
یا روز قیامت قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِهِ از قوم او إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی
قَالَ گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من لَيْسَ بِي نیست بمن ضَلَالَةٌ
هیچ گمراهی و دوری از نظر حق و صواب وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ ولیکن من رسولم مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار
عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خویش وَأَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت

میکنم شما را بجهت صلاح شما وَأَعْلَمُ و میدانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدا که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید
قوم نوح علیه السلام عذاب یعنی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند
تعجب کردند نوح علیه السلام گفت أَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت میدارید و عجب می مانید أَنْ جَاءَكُمْ از آنکه بیاید
بشما ذِكْرٌ پیغامی و وحی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از جنس شما
یعنی آدمی هم زبان با شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید
شما از خشم خدای وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ پس دروغ
داشتند قوم نوح علیه السلام او را و نوح دعا کرد بهلاک قوم و بخدای حکم نمود تا کشتی ساخت و با مؤمنان بکشتی
در آمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سلام ماندند چنانچه میفرماید
فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانرا نیز که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی
و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن وَأَغْرَقْنَا و غرقه ساختیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت یا معجزات نوح را علیه السلام بر نبوت إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی
که قوم نوح بودند قَوْمًا عَمِينَ گروه کوران که از نشانهای وحدت نابینا شدند و باقی قصه نوح علیه السلام
در بعضی آیات و سور خواهد آمد وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان در نسب
یعنی خویشاوند ایشان هود را علیه السلام عاد که قبیله را بدو باز خوانند چهارم پدر هود است علیه السلام و عاد پسر
عوص بن ارم بن سام بن نوح است علیه السلام و بر این قول از ابنای عم عاد باشد و قبیله عاد مردم تن آور بلند بالا بوده‌اند
و از ایشان در تمام روی زمین در آن قبیله عظیم تر نبود مردمی بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بت
میگذرانیدند حق تعالی هود را علیه السلام بدیشان فرستاد پس هود علیه السلام بیان قبله آمد و ایشان را بتوحید دعوت
کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را و بیگانگی او قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ
نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب
خدای قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از گروه
او چه بعضی از اشراف قوم و سلطان بودند مرثد بن سعد و تابعان او را ناکافران گفتند ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ
بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قوم را میگذاری و دین محدث می آری وَإِنَّا
لَنَظُنُّكَ و بتحقیق که ما گمان می بریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغگویان در آنچه میگویی قَالَ يَا قَوْمِ

کفت هود علیه السلام کای کروه من لَیْسَ بِی سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل وجهالت وَلٰکِنِّی رَسُولٌ ولیکن من
فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ از فرستادکان آفریدکار عالمیان أُبَلِّغُکُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّی
پیغامهای آفریدکار خود وَأَنَا لَکُمْ ومن شمارا نَاصِحٌ نصیحت کننده ام أَمِینٌ راست کوی وبی خیانت أَوَعَجِبْتُمْ
آیا عجب میدارید أَنْ جَاءَکُمْ آنکه بیاید بشما ذِکْرٌ پندی یا بیانی مِنْ رَبِّکُمْ از نزد پروردکار شما عَلیٰ رَجُلٍ
بر زبان مردی مِنْکُمْ از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید واو شما را داند وسبب فرو آمدن ذکر بر او آنکه لِیُنْذِرَکُمْ
تا شما را بیم کند از عقوبت الهی وَاذْکُرُوا ویاد کنید نعمت خدای را إِذْ جَعَلَکُمْ چون کردانید شما را خُلَفَاءَ
پس نشینان وسکان زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس هلاک قوم نوح علیه السلام
وَزَادَکُمْ فِی الْخَلْقِ وبیفزود شما را در آفرینش شما بَسْطَةً توتی یا زیاده داد شما را بر آفریدکان غلبه کنند
مراد از بسطه طول قامتست که معتدل کوتاه ترین قدهای ایشان شصت کز بوده ودرازترین صد کز فَاذْکُرُوا
پس یاد کنید آلَاءَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ باشد که شما رستکار شوید قَالُوا کفتند آن کروه مر
هود را علیه السلام أَجِئْتَنَا آیا آمدی بما لِنَعْبُدَ اللّٰهَ تا بفرمایی که بپرستیم ما خدای را وَحْدَهُ یکانه ویکتا
وَنَذَرَ ودست بداریم وپرستش فرو کذاریم مَا کَانَ یَعْبُدُ آنچیز را که بودند که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران
از بتان وما هیچ وجه ترک عبادت ایشان نمیکنیم وتو ما را از عذاب می ترسانی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه
ما را بوی وعید میکنی إِنْ کُنْتَ اکر هستی تو مِنَ الصَّادِقِینَ از راستان کویان در نزول عذاب قَالَ کفت
هود علیه السلام قَدْ وَقَعَ بدرستی که واجب شد عَلَیْکُمْ بر شما یا فرود آمد بشما مِنْ رَبِّکُمْ از پروردکار شما
رِجْسٌ وَغَضَبٌ عذابی وخشمی أَتُجَادِلُونَنِی آیا مجادله میکنید با من فِی أَسْمَاءٍ درکار این نامها یعنی این بتان
که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میکفتند که ان ایشان آن بود که باران از ایشان میبارد وبعضی را حافظه
میخواندند بخلق آنکه نکاهبان در سفر ایشانند وهمچنین رازقه وسالمه واین الفاظ اسما بودند بی مسما چه اصنام را
که جمادات بودند قدرت بر اینها نبود پس هود علیه السلام فرمود که شما جدال میکنید در این چیزها که اند وی جمات
سَمَّیْتُمُوهَا أَنْتُمْ شما نام نهاده اید ایشان را وَآبَاؤُکُمْ وپدران شما مَا نَزَّلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدا بِهَا
بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی وبرهانی پس چون حق ظاهر شد وشما بر عناد ومکابره اصرار مینمایید
فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید ومنتظر باشید نزول عذاب را إِنِّی مَعَکُمْ بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ
از منتظرانم مروی است که خدای سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند ودران زمان

هر کاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است وانجا بشته از ریک سرخ نیک بوده که مسلم
ومشرک رجوع بدانجا کردندی وبعد از عرض حاجات طلب مهمات بمطالب فایز شدندی واز نجا وفتح
یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده قیل بن عنز ومرثد بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه رفتند ودر
معاویة بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند وبعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت
طلبیدند وخواستندی که بجهت دعا وطلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود وبهود علیه السلام ایمان
داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مکر اطاعت هود علیه السلام نمایید واز در توبه واستغفار درآیید
تا حق سبحانه از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از معاویه درخواستند تا او را بند کرده نکذاشت که بموضع
دعا رود وقیل با قوم خود بدانجا رفته کفت خدایا این قوم عاد را از باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر آمد یکی
سفید ویکی سرخ ویکی سیاه ومنادی ندا کرد که ای قیل از این سه ابر آنچه میخواهی برای خود وقوم خود اختیار کن قیل
ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر می باشد واز مکه بیرون آمده رو ببلاد خود نهاد چون بوادی مغیث که از
مساکن ایشان بود رسیدند وبشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان خوشدل وشادمان کشته از منازل خویش
بتفرج ابر بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر کویند ودر
هفت شب وهشت روز تمام عادیان را هلاک کرد وهود علیه السلام با قوم خود بسلامت ماندند وتفاصیل این قصه
در اثنای آیات مذکور خواهد شد وحق سبحانه از نجات مومنان وهلاک کافران خبر میدهد فَأَنْجَیْنَاهُ پس نجات
دادیم ما هود را علیه السلام وَالَّذِینَ مَعَهُ وآنانکه با او بودند یعنی در دین تابع او میبودند بِرَحْمَةٍ مِنَّا
وآن رهانیدن بخششی وبخشایشی بود از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا وببریدیم دَابِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بنیاد آنانرا
که تکذیب کردند وتکوییدند بِآیَاتِنَا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشان را استیصال ساختیم واز بیخ وبنیاد برانداختیم
وَمَا کَانُوا ونبودند قوم عاد مُؤْمِنِینَ کروندکان بوحدت معبود ورسالت حضرت هود علیه السلام
وَإِلیٰ ثَمُودَ وفرستادیم بقبیله ثمود واین قبیله دیکر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن
سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد ومساکن ایشان زمینی بود که آنرا حجر میکفتند ما بین ولایت حجاز وشام وایشان
بت می پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان را در نسب که صالح بود علیه السلام وصالح
بپنج پشت بثمود میرسید قَالَ کفت صالح چون برسالت بدیشان آمد یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای کروه من بپرستید خدای را
بی شریک مَا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد غَیْرُهُ بجز وی قوم ثمود بسبب

کثرت عدد و بسیاری مال و توانایی جثه تکذیب صالح علیه السلام کردند و گفتند ما را آیتی بنمای که بدان استدلال
کنیم بر رسالت تو صالح علیه السلام فرمود که چه آیت می طلبید گفتند ما بصحرا بیرون آی که فردا عید است و بتان را زینت
داده بصحرا خواهیم آورد تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درمیخواهیم پس دعاء هر که باجابت
رسد دیگری متابعت او باید کرد برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند
اثر نجاح بظهور نیامد برین خجلت زده و رسوا شده سر ملال در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله
ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد بصحرا افتاده بود و آنرا کاثبه میگفتند گفت ای صالح ازین سنگ برای ما
بیرون آر ناقه مشابه شتر بختی بسیار موی آبستن صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان
راه نیست چنین شتری از سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط
عهد یاد کردند صالح دو رکعت نماز گزارد و بدعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در
حرکت آمد چون شتری که در وقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بران وجه که مدعای قوم بود پدید
آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان دران می نگریستند جندع را توفیق رفیق
شد فی الحال ایمان آورد و باقی اشراف ثمود در بادیه خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار
بیرون کردند نظم کی بنور عنایت رهبری یابد کی ز وادی خذلان بجاده سر گردان کی بوسوسه دیو رفت سوی شقی
کی بی روی می گرفت ملک جان القصه آن شتر در میان آن قوم بماند مدتی در علفزار ایشان بچرید و آب
چاهها بطن را تغب بعومیر سید و صالح بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قد جاءتكم بدرستی که آمد شما را
بينة معجزه روشن من ربكم از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله
این شتر خدایست اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از صخره کاثبه تا باشد
لكم آية مر شما را برهانی بر پیغمبری من فذروها پس بگذارید این ناقه را تأكل تا بخورد گیاه في ارض الله
در زمین خدای و شما را در خوردنها هیچ مونتی نباشد ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی
فيأخذكم که فرا گیرد شما را عذاب اليم عذابی دردناک استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه
باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست در کفر واذكروا و یاد کنید نعمت خدای را
اذ جعلكم چون گردانید شما را خلفاء من بعد عاد وبوأكم في الارض در زمین حجر تتخذون فرا میگیرید
من سهولها از زمینهای نرم قصورا کوشکها برای تابستان وتنحتون الجبال و سوراخ میکنید در کوهها

یعنی میپازید در سنگ بیوتا خانها برای زمستان فاذكروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدای را
از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها ولا تعثوا و در تباهی غایت مجویید في الارض در زمین حجر مفسدين
در حالتی که قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و متعرض مومنان شدند چنانچه میفرماید
قال الملأ گفتند بزرگان الذين استكبروا آنانکه تکبر و سرکشی میکردند من قومه از قوم صالح علیه السلام
للذين استضعفوا مر آنکسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی چاکران لمن آمن مر آنکسانی را که گرویده بودند
منهم از ضعیفان و فقیران أتعلمون آیا شما میدانید ان صالحا مرسل آنرا که صالح فرستاده شده است
از نزد پروردگار او این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا بدرستی که ما بما ارسل به
بآنچیزی که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مؤمنون گرویدگانیم قال الذين استكبروا آنانکه تکبر
سرکشی میکردند از ایمان بخدای و به پیغمبر او انا بدرستی که ما بالذي آمنتم به بآنچیزی که شما گرویده اید بدان
کافرون ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام
آب چاههای ایشان را می آشامید و در روز دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها بچهار پایان ایشان وفا نمیکرد و دیگر
تابستان بظهر وادی میرفت و انعام قوم از وی هراسان شده ببطن وادی میرفتند و زمستان ببطن وادی توجه
مینمود و چهارپایان بظهر وادی میرفتند و ازین جهت ضرر بدیشان میرسید دو زن که ایشان را عنیزه و صدقه
میگفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت بر ایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بران آوردند
که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بر ایشان چنانچه حق سبحانه
و تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را وعتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم
از امتثال فرمان پروردگار خویش وقالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا بما ای صالح بیار
آنچیز را که تعدنا وعید میکنی ما را از عذاب ان كنت اگر هستی تو من المرسلين از فرستادگان براستی
فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فاصبحوا پس
بامداد کردند یعنی گشتند في دارهم در سراهای خویش جاثمين بر روی در افتادگان بر جای مردگان
فتولى عنهم پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند و خدای فرمود که من قوم ثمود را بصیحه
جبرئیل علیه السلام و بزلزله هلاک خواهم کرد وقال و گفت از روی تحسر یا قوم ای گروه من لقد ابلغتكم
بخدای که برسانیدم بشما رسالة ربي پیغام پروردگار من که بادای آن مامور بودم ونصحت لكم و نصیحت

کردم شما را بوقت دعوت وَلٰكِن لَا تُحِبُّونَ ولیکن دوست نمیدارید و پی روی نمیکنید النَّاصِحِينَ نصیحت کنندگان را
کاندرا مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند وَلُوطًا و یاد کن لوط بن هاران
بن آزر بن ناحور را که برادرزادهٔ ابرهیم بود علیهما السلم آورده اند که چون ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه از
بابل متوجه شام شد برادرزادهٔ او یعنی لوط علیه السلم با وی بود و خدای تعالی وی را پیغمبری داد و با اهل مؤتفکات
فرستاد و این پنج شهر بوده است سدوما و آن اعظم مداین بود و دیگر عاموراً و داروما و صابورا و صعوا
و کوینه صعفر و در هر شهری چهار بار صد هزار آدمی بودند لوط علیه السلم بسدوما آمد و خلق را بخدای
دعوت کرد و بیست و اند سال در میان ایشان بود و بخیرات امری نمود و از فواحش نهی میفرمود و یکی از فواحش
ایشان لواطه بود حق سبحانه این امة را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصهٔ لوط را
إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر اهل سدوما را که لوط علیه السلم در میان ایشان بود أَتَأْتُونَ
آیا می آیید الْفَاحِشَةَ بعین عمل زشت یعنی لواطه مَا سَبَقَكُم کسی پیشی نگرفت بر شما بِهَا بدین فاحشه
یعنی پیش از شما این کار نکرده اند مِنْ أَحَدٍ هیچ یک مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان أَئِنَّكُمْ آیا شما و حفص أَنَّكُم
بطریق خبر خوانده اند یعنی بدرستی که شما ای قوم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی
آرزوی مباشرت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بیرون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس بطریق حق نمی آیید بَلْ أَنتُمْ
بلکه هستید قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ گروهی اسراف کنندگان و از حد در گذشتگان وَمَا كَانَ و نبود جَوَابَ
قَوْمِهِ جواب قوم لوط علیه السلم بازاء این کلام إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوما
مر بعضی را أَخْرِجُوهُم بیرون کنید قوم لوط و دختران او را که بوی ایمان آورده اند مِّن قَرْيَتِكُمْ از ده
شما یعنی از سدوما إِنَّهُمْ بدرستی که لوط و متابعان او أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که طلب پاکی می
میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه این جواب از ایشان نپسندید و عذاب بر ایشان
فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید و چون عذاب نازل شد فَأَنجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را علیه السلم
از آن وَأَهْلَهُ و کسان او خود را از اهل بیت و مؤمنان إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که واهله نام داشت
و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار لوط علیه السلم اغرا می نمود كَانَتْ بود آن زن مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی
ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلم اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وَأَمْطَرْنَا و باراندیم
عَلَيْهِم بر کفار قوم لوط علیه السلام مَّطَرًا بارانی چه بارانی یعنی بارانی عجیب و آن سنگ بوده که بر سر قوم

باریدیم فَانظُرْ پس در نگر ای بیننده كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ آخر کار گناهکاران وَإِلَىٰ
مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابرهیم خلیل بود صلوات الرحمن علیه أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر
ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را قَالَ پس گفت يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید
خدای را مَا لَكُم نیست شما را مِّنْ إِلَٰهٍ هیچ معبودی بحق غَيْرُهُ جز وی قَدْ جَاءَتْكُم بدرستی که آمد بشما
بَيِّنَةٌ معجزهٔ روشن مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما در قرآن معجزهٔ شعیب علیه السلم مذکور نیست و در احادیث
نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیا علیهم السلم میکند میگوید که معجزهٔ شعیب علیه السلم
آن بود که چون خواستی که بکوه بلند بر آمدی کوه سر فرود آوردی تا شعیب علیه السلم بآسانی بروی صعود کردی
و هر یک از قوم او را دو مکیال بود و دو میزان بود یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگ خریدندی و بدان خورد فروختندی
و با وجود کم دادن در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلم ایشانرا گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن
بشما مینمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و درست سازید آلهٔ کیل را وَالْمِيزَانَ و آلهٔ وزن را یا در کیل و وزن تمام
کنید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید
و فروخت وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید بکفر و خیانت فِي الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از
اصلاح آن ببعثت انبیا و انزال کتب ذَٰلِكُمْ عمل بانچه میفرمایم خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است شما را إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ
اگر هستید شما گرویدگان و چون قوم شعیب علیه السلم در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها
راه زدندی پس ایشانرا از آنچه از آنجا منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت وَلَا تَقْعُدُوا و منشینید بِكُلِّ
صِرَاطٍ بهر راهی که بجهت احتمال تُوعِدُونَ بترسانید مردمانرا و گفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی
و هر کس خواستی که بملازمت شعیب علیه السلام رود او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها
منشینید که وعید کنید طالبان حق را وَتَصُدُّونَ و باز دارید عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ
آنکس را که ایمان آورده است بِهِ بخدای وَتَبْغُونَهَا و میجویید برای راه خدای عِوَجًا کجی یعنی طلب بطلان
آن کنید وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدای را بر خود إِذْ كُنتُمْ چون بودید قَلِيلًا اندک از جهت
عدد و عُدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای شما را بآنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند
که مدین بن ابرهیم علیه السلام دختر لوط علیه السلم بخواست و خدای ایشانرا فرزند بسیار داد و توالد کرد اند پس
شعیب علیه السلم این نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وَانظُرُوا و بنگرید كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

الجزء التاسع

آخر کار رتبا و کاران ظالم کذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بر چند پس شعیب علیه السلام روی بمؤمنان کرده
کفت وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ و اکر جماعتی که هستند مِّنكُمْ از شما آمَنُوا بِالَّذِي بکرویدند بآن چیزی که براستی أُرْسِلْتُ بِهِ
فرستاده شده ام بآن وَطَائِفَةٌ و کروه دیکر از معاندان لَّمْ يُؤْمِنُوا نکرویدند قومی از مدین بشعیب علیه السلام
ایمان آوردند جمعی دیکر انکار نمودند کفتند دولت و ثروت ما راست مؤمنان را پس حق با ما باشد و اکر حق
با ایشان بودی بایستی که توانکری و وسعت معاش ایشان را بودی شعیب علیه السلام فرمود که اکر چه شما دو کروه
شده اید فَاصْبِرُوا پس شکیبایی کنید حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند خدای بَيْنَنَا میان ما ده
کروه وَهُوَ و خدایست خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بهترین حکم کنندکان که در حکم او میل و مداهنه نیست ٥
قَالَ الْمَلَأُ کفتند بزرکان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه کردن کشی کردند در پرستش خدای مِن قَوْمِهِ از قوم
شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنان را نیز که کرویده اند بیرون میکنیم مَعَكَ با تو مِن قَرْيَتِنَا از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ یا عود
خواهید کرد شما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما کرخت صاحب کشاف آورده که چون کافران کفتند ترا با آنها که بتو ایمان
آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیکر و شعیب علیه السلام هرکز کافر نبود و آن مؤمنان بوده اند پس بر
سبیل تغلیب کفتند یا عود کنید با ملّت ما و لهذا شعیب علیه السلام جواب بر همین وتیره داد قَالَ کفت شعیب
اخبار میکنید ما را بعود أَوَلَوْ كُنَّا و اکر چه باشیم كَارِهِينَ ناخواهان یعنی چکونه در آییم بدین شما
و ما آنرا کاره هیم پس اکر عود کنیم با ملّت شما کوییم مر خدا را شریک هست فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی که
افترا کرده باشیم و بر بسته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی در وسیط آورده که ادعاء قوم شعیب علیه السلام
آن بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بران طریق باشند و بدین سبب آنرا ملّت میکفتند پس شعیب
علیه السلام فرمود که عود با ملّت شما و اعتقاد کردن که این ملّت مأمور بهاست افترا باشد بر خدای إِنْ عُدْنَا
اکر باز کردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز کردند و بیایند فِي مِلَّتِكُم در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ پس از انکه
برهانید ما را خدای مِنْهَا از ملّت شما پس ما مفتریان باشیم وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید و روا نباشد ما را
أَن نَّعُودَ فِيهَا آنکه باز کردیم بملّت کفر إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مکر آنکه خواهد خدای رَبُّنَا آفریدکار ما ارتداد و عود
ما را با آن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا رسنده است پروردکار ما
كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها عِلْمًا از روی دانش و تمیز یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و داناست

بعاقبت کار هر کرا از ایمان بکفر و ارتداد تعلق نکرفت و جز آن و شما در تهدیدی که می نمایید باخراج مؤمنان ما
اضطراب نمیکنیم بلکه عَلَى اللَّهِ بر خدای تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و کار خود با وی کذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی
از معاندان بر تافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرمود کفت رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَيْنَنَا میان ما
وَبَيْنَ قَوْمِنَا و میان قوم ما بِالْحَقِّ براستی وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندکانی وَقَالَ
الْمَلَأُ و کفتند کروهی از اشراف قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند بخدای مِن قَوْمِهِ از قوم شعیب
علیه السلام با کروهی دیکر از مردم خود که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اکر شما متابعت کنید شُعَيْبًا
شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بکذارید إِنَّكُمْ بدرستی که باشید شما إِذًا لَّخَاسِرُونَ آنهنکام از زیان
زدکان که آیین قدیم را کذاشته بدین محدث بکروید و از نروش پیمان بکذرید یا بزرکان کفتند هم با کفار قوم
خود کفتند که اکر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشی است و او شما را از آن
منع میکند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز نکشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا کرفت ایشان را
زلزله و در سوره هود علیه السلام مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما کفته اند که صیحه منکر آمد
که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزلات چه معترض شده که زلزله بی صیاح و مهیج نمی باشد و در خبر آمده
که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فَأَصْبَحُوا پس کشتند فِي دَارِهِمْ
در شهر و منزل خود جَاثِمِينَ بروی در افتادکان یعنی بر زمین افتادند جسدها و بی ارواح
الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا کوییا هرکز نبوده اند فِيهَا
دران شهر الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان
زیان زدکان در دین و دنیا و بعقوبت شوبت و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب
مشاهده کرد از آن بلاد عزم خروج نمود فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روی بکردانید از کافران وَقَالَ يَا قَوْمِ و کفت
از روی تحسر که ای قوم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که برسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردکار
خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و کفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان
بود چنانچه حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام
بعد از اظهار تأسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داد و کفت فَكَيْفَ آسَىٰ پس چکونه اندوه خورم و
غمناک شوم عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم خا

تحسر کرده

و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید میفرماید کفار قریش را و میفرماید وما ارسلنا و نفرستادیم ما
فی قریة در شهری و دیهی من نبی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند الا اخذنا مگر آنکه بگرفتیم
اهلها اهل آن شهر را بالباساء بسختی و تنگی والضراء و برنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که
ایشان زاری کنند و پند پذیرشده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع کردد و چون بلا و زحمت متنبه
نشدند ایشان را بغنا و راحت مبتلا کردیم ثم بدلنا پس بدل کردیم ما مکان السیئة الحسنة بجای بلا
و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت حتی عفوا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم برجال و اتباع
آغاز کفران کردند وقالوا و گفتند این بیمی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار
قد مس بدرستی که رسید اباءنا پدران ما را نیز الضراء والسراء شادی و سختی یعنی در زمان
گذشته گاهی قحط بود و گاهی فراخی وقتی صحت بود و وقتی بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی این نه
بسبب کفر و ایمانست پس ما بر همان طریقه می باشیم که می بودیم چون اینگونه بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند
فاخذناهم پس بگرفتیم ایشان را بغتة ناگاهان یعنی در حالتی که ایمن بودند وهم لا یشعرون
و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب
دیده باشند و نزول آنرا دانسته ولو ان اهل القری و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا
شدند یا اهل مکه و ما حول او امنوا بگرویدندی بخدای واتقوا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت
پیغمبر لفتحنا هر آینه میگشادیم ما علیهم بر ایشان و میدادیم ایشان را برکات برکتها و زیادتیها من
السماء از آسمان بقبول دعوت ایشان یا بارندن باران والارض و از زمین بروا شدن حاجات یا رستن نبات
ولکن کذبوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فاخذناهم پس بگرفتیم ما ایشان را بما کانوا یکسبون
بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی
از مخالفت یا بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت آسمان اشارت بدانست
جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبادات آراست ÷ در زمین و آسمان درهای جود
میگشاید از پی اهل سجود ÷ از زمین پر اطاعت باز کن ÷ بر سمای معرفت پرواز کن ÷ افامن آیا ایمن شدند
اهل القری اهل مکه و حوالی آن بعد از آن بیان که در عذاب کافران کردیم ان یاتیهم باسنا از آنکه بیاید بدیشان
عذاب ما بیاتا در شب وهم نائمون و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید بدیشان

در وقت غفلت ایشان اوامن اهل القری یا ایمن شدند اهل شهرها ان یاتیهم باسنا از آنکه بیاید
بدیشان عذاب ما ضحی در وقت چاشت وهم یلعبون و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف
در مهمات دنیا که بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی
ایمن نتوان بود نه بروز و نه بشب افامنوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مکر الله از ناگاه گرفتن خدای که استعاره
از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند فلا یامن مکر الله پس ایمن نشوند از مکر خدای الا القوم
الخاسرون مگر گروه زیان کاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند اولم یهد آیا بیان نکرد
خدای للذین یرثون الارض برای آنکسانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن من
بعد اهلها پس از هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالتند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای
برای ایشان بیان کرد ان لو نشاء آنرا که اگر خواهیم اصبناهم بگیریم ایشان را بذنوبهم بجزای گناهان
ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را ونطبع و ما مهر می نهیم علی قلوبهم بر دلهای
ایشان فهم لا یسمعون پس ایشان نمیشنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است
آنچه میشنود در می یابد پس گوش دل از استماع سخن حق فایده دارد نه گوش آب و گل ÷ این سخن از گوش دل باید شنود
گوش گل اینجا ندارد هیچ سود ÷ گوش سر با جمله حیوان همدمست ÷ گوش سر مخصوص نسل آدمست ÷ گوش سر چون جانب گوینده آ
گوش سر سست گرانست ÷ پس بجهت تسلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگوید تلک القری
آن شهرها که نسبت بامم منکره داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نقص علیک خوانیم
بر تو من انبائها بعضی از خبرهای آن ولقد جاءتهم و بدرستی که آمدند با اهالی آن رسلهم
پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط علیهم السلم بالبینات بمعجزات روشن یا دلایل واضحه فما
کانوا لیؤمنوا پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسل بما کذبوا من قبل بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن
ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای
ایشان کذلک مانند آن مهر سخت که بر دلها کفار گذشته بود یطبع الله مهر می نهد خدای علی
قلوب الکافرین بر دلهای کافران مراد کفار قریش که خدای دانست که ایمان نیارند وما
وجدنا و نیافتیم ما لاکثرهم مر بیشتر امم مذکوره را من عهد وفای عهدی که در روز میثاق
بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وان وجدنا و بدرستی

کریافتیم اکثرهم بیشتر ایشانرا لفاسقین شکنندگان عهد وپیمان ثم بعثنا پس برانگیختیم وفرستادیم من بعدهم بعد از این پیغمبران موسی موسی بن عمران را بآیاتنا بمعجزاتی که اورا عطا کرده بودیم الی فرعون بسوی فرعون که نام او ابو مره بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بوده چون کسری وقیصر و خاقان وتبع که القاب سلاطین فرس وروم وچین ویمن است وملائه وبسوی اکابر قوم او فظلموا بها پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن آیات ووضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بآن بگروند فانظر پس نگر ببینه بصیرت که بعد از انکار حق کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران که غرقه شدند حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلم چون از مصر فرار نموده در مدین بصحبت شعیب علیه السلم رسید ودختر او صفورا را بعقد در آورده عزم مراجعت بامصر نموده در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت وبمعجزه عصا ویدبیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این در اثنای سور آینده مذکور است حق سبحانه حق فرمود که بمصر رود وفرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان وسرکشی و از دعوی ربوبیت منع نماید موسی علیه السلم بیامد وبعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وقال موسی وگفت موسی علیه السلم یا فرعون انی رسول ای فرعون من فرستاده ام من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو وقوم تو حقیق سزاوارم برسالت یا بآنکه تصدیق من کنی ومستقر ودایم علی ان لا اقول بر آنکه نگویم علی الله برخدای الا الحق مگر سخن راست قد جئتکم بدرستیکه آمده ام بشما ببینة بحجتی روشن من ربکم از نزد پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا وهویدا که بر صحت رسالت من گواه است فارسل معی پس بفرست با من بنی اسرائیل فرزندان یعقوبرا ودست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل بندگی میگرفت وسبب آن بود که چون یعقوب علیه السلم با اولاد واحفاد خود بمصر آمده بودند اقرار گرفتند ونسل ایشان بسیار شد ویعقوب ویوسف علیهما السلم با برادران در گذشتند وملک ریان که فرعون زمان یوسف علیه السلم بود بمرد وپسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت وتعرض ایشان نمیشد چون او بمرد وولید که فرعون زمان موسی علیه السلم بود بر تخت سلطنت نشست وزبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد بنی اسرائیل دعوی اورا قبول نکردند گفت پدر شما بندگان در محزین کسان ما بوده وشما بنده زادگان مایید پس ایشانرا به بندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلم مبعوث شد وگفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل

قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی تو که در دعوی خود جئت بآیة آورده معجزه وحجتی فأت بها پس بیار آنرا ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان بنمای معجزه خود را فالقی عصاه پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فاذا هی پس آنجا عصا بعد از القا ثعبان مبین اژدهایی شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آنکه آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدهایی شد دهن گشاده وفاصله میان لحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاده وفک اعلی بر کنگره قصر فرعون وروی بجانب تخت وی آورد ملازمان با کام بهزیمت رفتند وفرعون نیز بگریخت ودر ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست وپنج هزار آدمی هلاک شد وفرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده اویی که عصای خود را بگیر ومن بتو ایمان می آرم وبنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی علیه السلم ثعبانرا بگرفت همان عصا شد وفرعون باز آمده بر سریر خود نشست وگفت هیچ معجزه دیگر داری موسی علیه السلم گفت آری پس دست راست بگریبان بزیر بغل چپ در آورد ونزع یده وبیرون کشید دست خود را فاذا هی پس آنجا بود دست او بیضاء سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود للناظرین مر نگرندگان ونظاره کنندگانرا آورده اند که موسی علیه السلم مرد گندم گون بود چون دست در گریبان کشیدی وبیرون آوردی نورانیت آن بمثابه بودی که شعاعش بر خود آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی علیه السلم دست خود را بفرعون نمود بعد از آن در گریبان کرد وبیرون آورد بیضا، نورانی که میان آسمان وزمین را روشن ساخت وباز بگریبان برد وبیرون آورد بهمان حالت اول القصه فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را طلبید ودر باب موسی علیه السلم با ایشان مشاورت کرد قال الملاء گفتند بزرگان من قوم فرعون از گروه فرعون ان هذا بدرستی که این موسی لساحر جادوی علیم دانا بفنون سحر وماهر در آن که چوب را اژدها مینماید ودست گندم گون را بید بیضا بیرون می آرد یرید میخواهد این ساحر ان یخرجکم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصر است وحکومت بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت فماذا تأمرون پس شما چه میفرمایید مرا در این باب چیست قالوا گفتند ارجه حبس کن اورا واخاه وبرادر او هارون را یا تاخیر کن مهم ایشانرا وشتاب زدگی منمای وارسل فی المداین وبفرست بشهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشرین گروه فراهم آرندگان وجمع کنندگانرا که ایشان یأتوک بکل ساحر بیارند بتو هر جا ساحری باشد علیم دانا و حاذق در فن خود آورده اند که هیچ قرنی چندان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلم ورؤسای سحره باقصای

مداین صعید بودند و مقصد در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان در فن سحر
مهارتی تمام بود چون فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بر قبر پدر ما بر چنان کرد و
ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتا ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس
آمده اند بی لشکر و سلاح و کار بر وی تنگ آورده و ایشان را عصایی است که چون افکنند اژدهایی میشود که هرچه
پیش او می‌آید میخورد فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید
بپرسید که در وقتی که ایشان در خواب میشوند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادو
نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری ندارد و چون حال برین منوال باشد شما که هیچ کس از
عالمیان را قوت معارضهٔ ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند
و در زاد المسیر آورده که هفتاد هزار بمصر آمدند و بیکجا جمع شدند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجَاءَ
السَّحَرَةُ و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان
بر فرعون افتاد قَالُوا گفتند إِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَأَجْرًا مزدی إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ
ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ
از نزدیکان من که هرگاه خواهید نزد من در آیید آورده که مهتر این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر
که سابور و عادور میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در لباب آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود سمعون نام
چون بمصر آمدند و سابور و عادور واقعهٔ سوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصهٔ خواب و
بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه موسی علیه السلام در خواب اژدها
شد و پاسبانی میکند ایشان را ترددی پیدا آمد و در خاطر خطور کرد و پنهان میداشتند تا وقتی که فرعون
لعین موسی را علیه السلام طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصاها و
رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت خود بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند و هفتاد
هزار ساحر بیکطرف صف برکشیدند و موسی و هارون علیهما السلام بیکجانب بایستادند جادوان بر طریق
ادب پیش آمدند قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو می‌افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ
نَكُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما افکنندگان حبال و عصی خود را قَالَ گفت موسی علیه السلام از روی کرم
و تسامح و تخلقی که انبیا را می‌باشد أَلْقُوا شما بیفکنید فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آنگاه که بیفکندند جادوان آنچه

ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادویی کردند بر چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی مخیل که
حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند مردمان را وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادویی بزرگ
آورده‌اند که رسنهای بزرگ را بجوف تافته و بافته بودند و بسیمی مطلی کرده و چوبها را در از میان تهی ساخته
و اجواف هم را پر سیماب کرده و چون حرارت آفتاب بدانها رسید در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل ماران
بیکدیگر پیچیدند گفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت
آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت آمد چنان نمود که همه میدان پر از مار است وَ
أَوْحَيْنَا و ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی علیه السلام أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای خود را
پس موسی عصا بیفکند اژدهایی شد دهان گشاده فَإِذَا هِيَ پس آنگاه اژدها شده بود عصا تَلْقَفُ
فرو می‌برد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق مینمودند از آن حبل و عصا و دیدن عجب بود
راوی گوید که چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد و روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلقی عظیم در آن
انبوهی هلاک گشتند پس موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصا را معدوم گردانید
فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلام وَبَطَلَ و زایل شد مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه
بودند که عملها میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادوییها ما را باطل
نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان هُنَالِكَ آنجا که موسی علیه السلام غالب شد یا فرعون و قوم او
مغلوب و منکوب گشتند وَانْقَلَبُوا و باز گشتند از آن موضع صَاغِرِينَ خوار شدگان و یا نا امید و عاجز مانده
وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود سَاجِدِينَ سجده کنندگان مر خدای را قَالُوا
آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید
ایشان گفتند تو که باشی رب العالمین رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ پروردگار موسی و هارون است قَالَ فِرْعَوْنُ
گفت فرعون با جادوان آمَنتُم بِهِ آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قَبْلَ أَنْ آذَنَ
پیش از آنکه دستوری دهم لَكُمْ شما را دران إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عمل لَمَكْرٌ تدبیر خفیه است
که شما مَكَرْتُمُوهُ ساخته اید آنرا فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بصحرا یعنی شما با موسی صنع
کرده اید و این حیله ساخته لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون کنید از این شهر أَهْلَهَا اهل آنرا که قبطیانند و این
ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید نتیجهٔ این مقدمه که ترتیب

داده ایذای تهدیدی بود مجمل آنکه تفصیل کرد و گفت لَأُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ دستهاء را شما وَأَرْجُلَكُمْ
و پایها چپ شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ پس بردار
کشم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قَالُوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید
کنی چه دهی که ما بر لقاء مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت إِنَّا به درستی که ما إِلَىٰ رَبِّنَا
بسوی پروردگار خود مُنقَلِبُونَ بازگردندگانیم پس چرا نخواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی مثنوی
تا کجا ما بسته اندر آب و گل ٭ چون رهند از آب و گلها شاد دل ٭ در هوای عشق حق رقصان شوند ٭ همچو قرص بدر بی نقصان شوند
چون نعاب تن برفت از روی صبح ٭ از لقاء روح دارد صد فتوح ٭ میزند جان در جهان آبگون ٭ نعره یا لیت قومی یعلمون
وَمَا تَنقِمُ و نکوهش نمیکنی مِنَّا از ما و عیب نیکی ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه ما بگرویدیم
بِآيَاتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدگار لَمَّا جَاءَتْنَا آنگاه که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلم
پس بدعا نقض بکرد حاشیه و متوجه حق شده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا بریز بر ما و افاضه
کن صَبْرًا شکیبایی در دین بر تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران ما را مسلمانان ثابت قدم بر ایمان
وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند مهتران مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه ملازمان فرعون أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ آیا میگذاری
و دست باز میداری موسی و قوم او را لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر
کرده‌اند وَيَذَرَكَ و پرستش ترا بگذارند وَآلِهَتَكَ و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته‌اند
فرعون خلق را بپرستش خود فرموده و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او بصورت خود بتان ساخته بود
و هر یک را از قوم بتی داده که این را بپرستید تا او شما را بمن نزدیک کرداند و ازین سبب گفت أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ
اینها خدایان خردترند و من خدای بزرگتر القصه اعیان مملکت فرعون او را تحریص و ترغیب کردند بر قتل موسی
و قوم او و اعیان او دانستند که او بر قتل موسی علیه السلم قادر نیست قَالَ گفت سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ زود باشد که بکشیم
پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بگذاریم دختران
ایشان را تا خدمت ما کنند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ و ما بر ایشان قَاهِرُونَ غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید
بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه روی بموسی علیه السلم آوردند بعد از اضطراب ایشان
قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ گفت موسی مرگروه خود را اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا و صبر کنید
بر آنچه بر شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ به درستی که زمین مر خدای راست يُورِثُهَا میراث دهد آنرا مَن يَشَاءُ

هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود درین سخن وعده هلاک قبطیانست و در آمدن ولایت ایشان
بتصرف بنی اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ و عاقبت نیکی یا ظفر و نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست بنی اسرائیل
این کلمات که مشتمل بر بشارت ایشان بود در نیافتند و باز آغاز شکایت فرموده قَالُوا گفتند أُوذِينَا ما را
میرنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند مِن قَبْلِ أَن تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیایی از مدین نیمی از روز
ما را بخدمت خود میفرمودند و نیم دیگر ما را آزاد میکردند وَمِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را
پس از آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را بکار میفرمایند یا پیش ازین ابناء ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان
اشتغال کنند قَالَ گفت موسی علیه السلم از روی تصریح عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما و عسی برای اطماع
یعنی طمع میدارم از خدای أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعونست با قوم او وَيَسْتَخْلِفَكُمْ
و خلیفه کرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدسه فَيَنظُرَ پس بیند
که با خدای بوقت رحمت و راحت و دولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل میکنید چه چیز بجای می آرید از کفر و شکر
و طاعت و معصیت تا شما را بران جزا دهد انکه حق تعالی بعد از هلاک دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند
وَلَقَدْ أَخَذْنَا و هر آینه که ما گرفتیم آلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی خشک سالی وَ
نَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ و بنقصان بعضی از میوهای ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و از
کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمدی بدیشان الْحَسَنَةُ نیکویی از فراخی
و ارزانی قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ میگفتند برای ماست این نیکویی و ما مستحق آنیم وَإِن تُصِبْهُمْ و اگر رسیدی بدیشان
سَيِّئَةٌ بدی چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد میگرفتند بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُ بموسی و آنانکه با وی بودند از
مؤمنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشان بما میرسد أَلَا بدانید إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست
که سبب خیر و شر ایشان عِندَ اللَّهِ نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت
برده‌اند و شامت آن عملها در ایشان رسیده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشترین ایشان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال بواسطه شومی اعمالست وَقَالُوا و گفتند فرعونیان موسی را
علیه السلم مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ هرگاه بیاری یا هر چند بیاری بما مِنْ آيَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزه تست
مثل قحط و نقص ثمرات لِّتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ پس نیستیم ما لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ترا گرویدگان
و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ

بر ایشان الطوفان تا او آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه آنرا چون باران و سیل وَالْجَرَادَ
و فرستادیم ملخ پرنده و ملخ پیاده یا کنه یا شپشه وَالضَّفَادِعَ و بزغ وَالدَّمَ و خون آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ
دلائلی که این اشیا آیتها قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیه یکماه بود و
امداد هر یکی یک هفته فَاسْتَكْبَرُوا پس ایشان کردن کشی کردند از فرمان برداری وَكَانُوا و بودند
قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروه مجرمان یعنی معاندی در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند
وَلَمَّا وَقَعَ و هرگاه که واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد قَالُوا
گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ
عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای تو با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت
کند لَئِنْ كَشَفْتَ اگر باز بری و زایل کردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ هر آینه ما
ایمان آریم و تصدیق کنیم لَكَ مر ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را
تا هر چه خواهی بری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت که بردیم بدعای موسی علیه السلم و دفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان
آن عذاب را و تاخیر کردیم إِلَىٰ أَجَلٍ تا مدتی از زمان که بوی شبه هُمْ بَالِغُوهُ ایشان رسندگانند بدان
تا معذب کردند در آن إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ پس ایشان عهد را میشکستند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانه روز
باران بارید و ظلمت ابرها متراکم در ماندند و آب بخانها قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند
و کودکان را بر بلندیها نشاندند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل با منازل
ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامد القصه بتنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از وی اذن
شدن رفتن بموسی علیه السلام آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون آن
طوفان بدعای موسی علیه السلم مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بشابه نیکو که
هرگز ندیده بودند با کفران نعمت و رز بین ایمان نیاوردند حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات
ایشان را بخورد دیگر باره پناه بموسی علیه السلم آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدای بگروند
حضرت موسی علیه السلم بصحرا آمد و بعصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق
شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق تعالی
ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخورد دیگر باره التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و شرط

ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را متحقق گشته که تو در فنون سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق تعالی
لشکر بزغ را فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند چون کسی سخن گفتی بزغ در دهن
وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد دیگر باره بر عناد و تمرد رفتند و حق تعالی آب
نیل را خون کردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خون ناب می شد و اگر از یک ظرف
خوردندی نسبت بهر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا مرتبه سابعه بجای نیاوردند
فَانْتَقَمْنَا پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم مِنْهُمْ از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرقه ساختیم
ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای قلزم نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند
آیات قدرت ما را وَكَانُوا عَنْهَا و بودند از تامل در آن غَافِلِينَ بیخبران وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ و میراث
دادیم قوم را الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ آنانکه بودند ضعیف و زبون کرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی
اسرائیل را که بدست قبطیان در مانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مَشَارِقَ الْأَرْضِ
جهات شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا و جهات غربی از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا آن زمینی که برکت پیدا
کرده ایم فِيهَا در آن بارزانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم الصلوة و السلم
وَتَمَّتْ و تمام شد و بنفاذ رسید كَلِمَتُ رَبِّكَ وعده پروردگار تو الْحُسْنَىٰ وعده نیکو عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ
برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بِمَا صَبَرُوا و وفای این وعده بسبب آن بود که
صبر کردند بر شداید و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و راست
کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه
بودند که بر افراشته بودند از بناها چون صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم بنی
اسرائیل الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی از قبیله لخم که
در ولایت رقه يَعْكُفُونَ اقامت کردند عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش بتان که مر ایشان را بود چون
بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند قَالُوا گفتند يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسی بساز برای ما إِلَٰهًا
خدای یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنانچه ایشان را خدایان هست که می پرستند
قَالَ إِنَّكُمْ موسی گفت که شما هستید قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و جهل میورزید در دین
که توهم جواز عبادت غیر خدا دارید إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده‌اند

ماهُم فیه یعنی آنچه ایشان در آنند یعنی خدای دین و آیین ایشان را در خواهد شکست و بتان ایشان بر دست ما
پاره پاره خواهند گشت وَبَاطِلٌ و زایل و مضمحل است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند ایشان که میکنند از
عبادت اصنام قَالَ گفت موسی علیه السلم أَغَيْرَ اللَّهِ آیا جز خدای أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا طلب کنم برای شما معبودی
وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او فضل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرمود
وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع فرعون يَسُومُونَكُمْ میچشانیدند
شما را سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ می کشتند پسران شما را وَيَسْتَحْيُونَ و باقی
میگذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود وَفِي ذَٰلِكُمْ و در این رهانیدن بَلَاءٌ
نعمتی بود یا در آن عذاب محنتی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی
علیه السلم وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیاورم بشما از نزدیک حق تعالی که هر چه شما را
باید در آن مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسی
علیه السلم از خدای درخواست که آن کتاب بفرستد حکم شد که سی روز روزه داشت و روز سی و یکم بطول روزه تغیّر
نمود و کراهت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن را بچه مسواکی کرد
و ملایکه گفتند ما از تو بوی مشک میشنیدیم آن را بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جرمانه آن را ده روز دیگر روزه
دارد چنانچه میفرماید وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً
سی شبانه روز از ذی القعده چون مدار حساب شهور عربیه برؤیت هلالست و آن شب مرئی میشود تاریخ از شب
معین میکرد وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ بده دیگر از ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ
وقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً بچهل شبانروز وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی لِأَخِيهِ
هَارُونَ برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِي تو خلیفه من باش فِي قَوْمِي
در میان قوم من وَأَصْلِحْ و بصلاح آر هر کاری که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی
مکن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباه کاران را وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آنگاه که آمد موسی لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما تعیین
و مقرر کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار او یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان
آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی علیه السلم سخن گوید ابر مهیب تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو
گرفت و چون موسی علیه السلم قدم در ظلمت نهاد شیطان را دور از او براندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند

و آسمانها بنظر وی در آوردند ملایکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی
سخن گفت در تیسیر آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد هزار و اصح نود و چهار هزار است
و در کشاف گفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی علیه السلام سخن گفت چون موسی سخن حق شنید و از جام کلام بی ملال
ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که در فردوس اعلاست و چون بهشت جای
مشاهده و لقاست قَالَ گفت موسی علیه السلم رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا
متمکن ساز از رؤیت خود تا بدیدن بینم أَنْظُرْ إِلَيْكَ نظر کنم بسوی تو قَالَ گفت خدای لَنْ تَرَانِي
نتوانی دید مرا در دنیا پس حکم ازلی بران وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده
که ببین فانی مرا نبینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب
موسی علیه السلم رؤیت را دلیل جواز رؤیت است چرا که رؤیت محال بودی موسی علیه السلم این سؤال نکردی چه طلب
مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی علیه السلم در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید
عالی تر بود از آن وقت که گفت أَرِنِي زیرا که این ساعت در صحبت مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود قایم بمراد حق
بودن کاملتر است از قیام بمراد خود ٭ لن ترانی میرسید از طور موسی را جواب ٭ هر چه آن از دوست آید سر بنه کردن بتاب
اگرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری الان کفتم کرای
وَلَٰكِنِ انْظُرْ ولیکن نگاه کن إِلَى الْجَبَلِ بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدینست و وقت تجلی او را تحمل نتوانست
فَإِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر این کوه قرار گیرد مَكَانَهُ در جای خود هنگام تجلی من فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد
که تو نیز ببینی مرا و طاقت دیدن داشته باشی و اگر کوه را قوت دیدار نباشد تو نیز در دنیا از تمنای این کار در گذر
فَلَمَّا تَجَلَّىٰ پس آنگاه که تجلی کرد رَبُّهُ پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید انوار خود را از نور عرش بمقدار سوراخ
سوزنی لِلْجَبَلِ برای آن کوه بعد از آنکه حیات و علم و رؤیت در وی آفریده بود تا نور حق بجلال دیده در عین
المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه از نور خود از زیر هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد در آن ساعت
هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و هر زمین دلم سبزی
پذیرفت و آبها شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت و بتان بر روی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن
تجلی جَعَلَهُ گردانید خدای مر آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در تبیان نقل میکند که کوه بیان عظمت
پاره پاره گشت شش کوه دیگر از وی جدا شد سه کوه که احد و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و

شیر درخاکست بکه خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا و بیفتاد موسی علیه السلام بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و
از غشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ پس آنوقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ
گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست یا پاک میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ
بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سؤالی که بغیر اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من اول کسی ام که ایمان آورده ام بعظمت جلال تو
و با آنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست ع ای که زکنه لطف تو مه بعد پاره * چه عجب از شستکی عاجز بیچاره
عجب تر آنست که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل را محکم و لکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته
در این آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل بنظر رحمت آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر
دل را معمور میسازد بیت دل بپذیرفت آنچه گردون بر نتافت * دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت
پس حق سبحانه و تعالی بجهت تسلی دل موسی علیه السلام تدارک آن الم که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ يَا مُوسَىٰ
گفت ای موسی که ترا منع کردم از رؤیت بجهت صلاح حال و بقاء ذات تو اندوهناک مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ
بدرستی که من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا آدمیان که در زمان تو بوده اند بِرِسَالَاتِي به پیغامهای
من که بخلق برسانی وَبِكَلَامِي و دیگر ترا اختصاص دادم به سخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فراگیر مَا
آتَيْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ و باش از شکر گویندگان بر آن عطا
وَكَتَبْنَا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر از نهر النور نوشت
لَهُ برای موسی علیه السلام فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها که هفت یا نه یا ده بوده و در زنبیل فرو آورده و این
موافق قول اهل کتابست طول هر لوحی دوازده یا ده ذرع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدره بهشت
یا از سنگ سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر وی نوشته
بودند مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد مَّوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا و بیان کردنی
لِّكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی علیه السلام که فراگیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد
تمام و عزم درست وَأْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را تا بصدق عزیمت يَأْخُذُوا فراگیرند بِأَحْسَنِهَا نیکوتر
آنچه در الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود قولی آنست که احسن عزایم بوده
و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و گفته اند که احسن جمع است بین الفرایض و النوافل
سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آن مکان ایشان که در دو

یا شما را بولایت شام در آوردم و منازل قرون ماضیه که از دائره فرمان من بیرون رفته بودند بشما نمایم یا شما را بنمایم
منازل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خلق و ندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان بیت
چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد * تا چه یابان از حادثات دور گردون شد خراب * پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت
چغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب سَأَصْرِفُ زود بود که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهاء من که
قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانرا که تکبر میکنند فِي
الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر بر دلهاء متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذو النون مصری
قدس سره منقولست که خدای عز و جل ابا دارد که گرامی سازد دلهاء مدعیان باطل را بمکنون حکمتهاء قرآنی لاجرم از
دلهاء ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده ع حیفست چنین گنج در آن ویرانه وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند آن
سرکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانی که ما بنماییم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یعنی معجزات آنحضرت یا بدانند
هر پیغامی که فرستیم لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نگروند بدان از جهت ستیز و عناد وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند این
سرکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه نگیرند یعنی
متابعت نکنند وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند سَبِيلَ الْغَيِّ راه بی راهی و گمراهی يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه گیرند و
پی روی کنند ذَٰلِكَ این که دلهای ایشانرا از فهم آیات بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا دروغ شمردند سخنان ما را وَكَانُوا و بودند عَنْهَا از نظر در آن و اعتبار بدان غَافِلِينَ نا آگاهان
و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عنادست نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند وَالَّذِينَ
كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهاء ما که قرآنست یا دلایل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ
شمردند دیدن سرای آخرت را حَبِطَتْ باطل شد و تباه گشت أَعْمَالُهُمْ عملهای که در اینجهان کردند هَلْ
يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا يَعْمَلُونَ عمل میکردند
وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ و فراگرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او مِن بَعْدِهِ از پس رفتن موسی
علیه السلام بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند عِجْلًا گوساله یعنی
بصورت گوساله جَسَدًا بدنی بی روح لَّهُ خُوَارٌ مر ورا آوازی چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل شبی
که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی داریم
و بدان اشتغال مینماییم و پیرایها از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند بپیرایه بعاریت بستدند و

وبعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور کرد
سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد و گفت این پیرایها عاریتست که در دست بنی اسرائیل مانده بیرون باید نهاد و میفروشند
و تصرف در آن بر ایشان حرامست هرون علیه السلام بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را
نگاه دار سامری پیرایها و زر و نقره را در تصرف آورد و زرگری ماهر بود همه را بگداخت و در قالبی ریخت شخصی
بهیات گوساله بساخت اما بی روح بود بعد حیلی کرد که از وی آوازی بر می آمد چون آواز گاو و آورده اند که
سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل علیه السلام دیده بود بر اسبی سوار و از زیر سم اسپش قبضه خاک برگرفته
با خود میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری از ان خاک در دهنش ریخت بخدای آنکه گوساله
زنده گردانید و در بانگ آمد ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید
بسجده در افتادند الم یروا آیا ندیدند و ندانستند انه لا یکلمهم آنکه گوساله با ایشان سخن نمی گوید و
امر و نهی نمیکند ولا یهدیهم سبیلا و نه مینماید ایشانرا راهی که بجایی رسند اتخذوه فرا گرفتند او را بخدایی
وکانوا ظالمین و بودند ستمکاران که وضع عبادت میکردند در غیر موضعش در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکورست
که چه دورست میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند ❀ آنرا که تو ساختی نسازد کارت
بازم تست در دو عالم یارت ولما سقط و آنهنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فی ایدیهم در دستهای
ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی که چیزی بدست خود درآرد و این لفظ در کلام عرب کنایتست
از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند بعد از عبادت او ورأوا و دیدند آنکه ایشان
قد ضلوا بتحقیق گمراه شدند قالوا گفتند از روی ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما ربنا
پروردگار ما بقبول توبه ما ویغفر لنا و اگر نیامرزد مارا لنکونن بخدای که باشیم ما من الخاسرین
از زیانکاران که ثمن و هلاک شدگان ولما رجع موسی و آنهنگام که بازگشت موسی علیه السلام از طور الی قومه
بسوی قوم خود غضبان خشمگین بغایت اسفا اندوهناک یا رنج کننده آورده اند که موسی علیه السلام
در محل مناجات ازین قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناک بازگردیده
تمام بمیان قوم آمد و از نهایت غضب قال گفت بئسما خلفتمونی بد نیابت کردید از من من بعدی
از پس مفارقت من اعجلتم آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل امر ربکم بر فرمان پروردگار خود
و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم والقی الالواح و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را که احکام

الهی بران نوشته بود و آن غضب برای خدای کرد در ینابیع آورده اند که الواح را بیفکند و بعضی برآنند که الواح را
بیفکند و شکسته شد و شش سبع و هرچه بران مکتوب بود باسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع
ماند که هدی و رحمت بود پس موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم روی با هارون کرد واخذ و بگرفت برأس اخیه
موی سر برادر خود را یعنی هرون علیه السلام یجره الیه بطرف خود میکشید او را بطریق معاتبه و از روی تهمت
کان موسی علیه السلام آن بود که مگر هارون علیه السلام در منع ایشان تقصیری نموده قال ابن ام گفت هرون
علیه السلام که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر مادر و پدری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد
کرد پس گفت ان القوم استضعفونی من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند و زبون
گرفتند وکادوا یقتلوننی و نزدیک بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فلا تشمت
پس شادمان مگردان بی الاعداء بمن دشمنان را چنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من ولا
تجعلنی و مگردان مرا مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی مرا در عداد گوساله پرستان میاور قال گفت
موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر
بزرگی کردم یا در آنکه الواح را بیفکندم ولاخی و بیامرز برادر مرا اگر تقصیر کرده باشد در منع ظلمه و
ادخلنا و درآر مارا فی رحمتک در بخشایش خود و کلمة الله در پناه عصمت خود در دنیا و در ریاض جنت خود
در آخرت وانت ارحم الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع
از نظر بخشش تو یافت و بر اهل بخشا انعام کرده ❀ کر بیچارگان انعام کردند ❀ هر جا جویی ز دولت روانت
ز دریای جود تست دام کرده اند ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را
بخدایی سینالهم زود باشد که برسد ایشانرا غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان و آن
خشم همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را وذلة و دیگر برسد ایشانرا خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا که جزیه است یا جلا از دیار ایشان وکذلک و همچنین که پاداش دادیم گوساله پرستانرا نجزی المفترین
جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعانرا والذین و آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها از کبایر و صغایر
یا شرک آوردند ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعدها از پس وقوع آن عملها وامنوا و بگرویدند
یعنی تصدیق کردند بخدای بیگانگی و رسول او به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی امنوا آنست که
تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه کننده را قبول میکند ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها

ازپس توبه لغفورٌ هرآینه آمرزنده است مرگناهان ایشان را رحیمٌ مهربانست برایشان بقبول
توبه ازیشان ولما سکت وچون خاموش شد یعنی ساکن گشت عن موسی الغضب از موسی خشم این تشبیه
کرد غضبی که حامل موسی بود علیه السلام بران فعل بکسی که آمر باشد بچیزی وبران اغرا کند وازسکون او بسکوت
تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله
نطق است وسکون او بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی علیه السلام فرونشست اخذ الالواح فراگرفت بقیه
الواح را که بیفکنده بود وفی نسختها ودر آنچه مکتوب بود دران هدیً راه نمودن بود از گمراهی ورحمةٌ
وبخشایش یعنی پاک شدن از گناه للذین هم برای کسانی که ایشان لربهم مرعقاب پروردگار خود را
یرهبون ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای میترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب
رسید بموسی علیه السلام که جمعی از احبار بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام
با قوم گفت وتبتل کردند واختار موسی وبرگزید موسی علیه السلام قومه از قوم خود سبعین رجلا هفتاد مرد
لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم وقولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای
با موسی سخن نکرده وآنچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی هفتاد کس از بزرگان اولاد
یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند وبران گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود برد وچون بطور رسیدند
ابری بدید آمده میان موسی وایشان حایل شد وموسی علیه السلام بپرده غمام درآمد واخیار قوم بسجده درافتادند
وحق سبحانه با موسی علیه السلام سخن گفت وامر ونهی ووعده ووعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام
بیرون آمد فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم
که خدا را آشکارا ببینیم متعاقب این سخن صاعقه پدید آمد وهمه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شدن آغاز
نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فلما اخذتهم پس آنگاه که بگرفت آن هفتاد تن را الرجفة
صاعقه وبسوختند وقولی آنست که فرو گرفت ایشان را هیبت وهم از هول آن بمردند وگفته اند لرزه بر اندام ایشان
افتاد بمثابه که مفاصل واوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام ترسید که بمیرند ونزد بنی
اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی هلاک میکردی ایشانرا
من قبل پیش از بیرون آمدن از میان قوم وایای ومرا نیز هلاک میکردی بعبادت عجل وبقتل قبطی
اتهلکنا آیا هلاک میکنی ما را بما فعل السفهاء بسبب آنچه کرده اند بیخردان منا از قوم ما یعنی عباد

عجل با جرأت این قوم در طلب رؤیت ان هی نیست این کردار ازیشان الا فتنتک مگر آزمایش وابتلاء
تو مر بندگان را یعنی ایشان را کلام خود شنوانیدی تا طمع در رؤیت کردند وازگوساله آوازی پدید ساختی تا روی
بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب قدس الله تعالی روحه جامعه مذکورست که حق سبحانه موسی را علیه السلام
در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسید واز دعوی دلال برین جرأت اقدام نمود ودلال در مرتبه محبوبی
چنانچه در قوت القلوب فرموده که ومن ادلال المحبین من المستانسین مناجات برخ الاسود الی قوله
یضحکنی کل یوم ثلث ضحکات وحضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست یعنی ادب
گفت وگوی عاشقان در کار رب ۞ جوشش عشقست نی ترک ادب ۞ هرکه کرد از جام حق یکجرعه نوش
نی ادب ماند درو نی عقل وهوش ۞ وهم ازمقام بسطست این سخن موسی علیه السلام که تضل گمراه گردانی
بها بدان فتنه وابتلا من تشاء هرکرا میخواهی که گمراه میشود وتهدی وراه مینمایی هم بدان من
تشاء هرکرا خواهی که راه یابد انت ولینا تویی یار ما ومتولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز ما را
وارحمنا وبخشای بر ما وانت خیر الغافرین وتو بهتر آمرزندگانی واکتب لنا وبنویس برای ما
یعنی ثابت کن یا اعطا ده ما را فی هذه الدنیا درین سرای حسنةً نیکویی که قبول توبه است یا توفیق
طاعت یا روزی حلال وفی الآخرة ودران سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت رؤیت
انا هدنا الیک بدرستیکه ما بازگشتیم بسوی تو قال گفت خدای عذابی عذاب من از صفت انتقام
اصیب به میرسانم او را من اشاء بهرکه میخواهم یعنی کفار ورحمتی وسعت ورحمت من از صفات ذاتست
که رسیده است کل شیء بهمه چیز یعنی شاملست در دنیا مؤمن وکافر را بدادن جان وفرستادن روزی
گفته اند رحمت عاطفت که حق تعالی بخلق از ازل داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی میورزند یا رحمت
تربیتست که حق تعالی بخلق از ازل علی العموم درین رحمت بر همه گشوده وهمه را باتصاف بدین رحمت دعوت
فرموده که وتوبوا الی الله جمیعا ونزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه وامتنانیه گویند
وآن رحمتیست همه را فرا رسیده چنانچه فرموده ورحمتی وسعت کل شیء ونتیجه او عطا دادنست بی سابقه
سؤال سایل ووسیله حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی
ای بداده رایگان صد چشم وگوش ۞ بی ز رشوت بخش کرده عقل وهوش ۞ در عدم ما مستحقان کی بدیم
که برین جان وبرین دانش زدیم ۞ ما نبودیم وتقاضامان نبود ۞ لطف تو ناگفته ما میشنود

دوم رحمت وجوبیه که متقیان نیز خواستند و آن هم از رحمت فائیه نایض شده و استحقاق بندگان مر آن رحمت را
هم نتیجه رحمة امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ازلی فرمود
بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقید جهت آن گویند که مقید
بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فسأكتبها پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را للذين
يتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرک ويؤتون الزكوة و بدهند زکوة مفروضه را والذين هم
برای آنانکه ایشان بآياتنا بآیات منزله ما يؤمنون میگروند قتاده رحمه الله گوید که یهود و نصاری
تمنای این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق سبحانه
رشته امید ایشان را منقطع ساخت آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مؤمنان که رحمت را
برای ایشان می نویسیم الذين آنانند که از روی صدق يتبعون الرسول پی روی میکنند فرستاده
که صفت اوست النبي الأمي پیغمبری نانویسنده و ناخواننده وصف آنحضرت بدین صفت تنبیه است
بر آنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او می تواند بود بیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشأ را ام گویند چنانکه مکه را ام القری
گویند که مبدأ و منشأ همه شهرها و دیههاست و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل موجودات و اول همه مکونات اوست لولاك لما خلقت الافلاك
موید این معنی است بیت تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هرچه موجود شد فرع تست الذي آن پیغمبری که
يجدونه می یابند نام و صفت وی را مكتوبا نوشته عندهم نزدیک ایشان في التوراة در توریة آنجا
که میگوید احمد الضحوك القتال يركب البعير ويلبس الشملة تا آخر والإنجيل آنجا که از قول عیسی علیه السلام
میفرماید اني ذاهب الى ربي وربكم والفارقليط جاء تا آخر يأمرهم میفرماید این پیغمبر ایشان را که
بی روان و بنید بالمعروف بنیکی که توحید است وينهاهم و باز میدارد ایشان را عن المنكر از منکر که
شرکست و گفته اند معروف مکارم اخلاقست یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا
عدم انصاف ويحل لهم و حلال میکرداند برای ایشان الطيبات مطعومات پاکیزه را که بر اهل کتاب
حرام کرده بودند چون بحیره و سایبه و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم ويحرم و حرام میسازد
عليهم الخبائث بر ایشان خورشهاء پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالها نا جبر را چون ربوا و

رشوت ويضع و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان إصرهم بار گران ایشان را یعنی سنگ
میکرداند بر ایشان خود اوضاع شرع را و گویند مراد آنچیزهاست که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام
کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از و صادر شود و قطع المقدار از جامه که نجاست بدو رسید و جز آن و
الأغلال و دیگر سبب میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها التي آنکه بوقت موسی علیه السلام كانت
عليهم بود بر ایشان و آن قتل نفس بوده است در توبه و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن
فالذين آمنوا پس آنکسانی که بگروید به بدین نبی امی از بنی اسرائیل وعزروه و تعظیم کردند او را
ونصروه و یاری دادند او را بر دشمنان واتبعوا و پی روی کردند النور الذي آن نوری را که أنزل
معه فرو فرستاده اند با نبوت او و مراد قرآنست و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو
فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آن باز بآسمان بردند
و نکته در آنکه قرآن را نور گفت بغایت روشنست چه امور دین و دنیا از و مفصل است و هویدا أولئك آنگروه
که ایمان و تعظیم و نصرت و متابعت کردند هم المفلحون ایشان رستگارانند از عذاب و فایزند برحمت و ثواب
قل بگوی ای محمد بر سبیل عموم يا أيها الناس ای مردمان إني رسول الله بدرستی که من فرستاده خدایم
إليكم جميعا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الذي آن خدایی که بتحقیق له مر او راست
ملك السموات والأرض پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لا إله نیست هیچ خدایی إلا هو
مگر او يحيي زنده کرداند ويميت و بمیراند فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدایی که صفت او شنودید
ورسوله و بگروید بفرستاده او النبي الأمي پیغمبر امی الذي يؤمن آن پیغمبری که میگرود بالله
بوحدانیت خدای وكلماته و بسخنان فرستاده او بر انبیا واتبعوه و پی روی کنید این پیغمبر را و فرمان بردار
نمایید لعلكم تهتدون باشد که راه راست یابید ومن قوم موسى و از قوم موسی علیه السلام أمة گروهی هستند
که ایشان يهدون راه می نمایند خلق را بالحق بسبب حقی که با ایشانست وبه و بحق در اصل يعدلون
عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد انبیاء است عبدالله سلام و اصحاب وی اند رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از
حضرت موسی علیه السلام و فوت خلیفه وی یوشع علیه السلام هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا
و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بیزار شده از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم
جدایی افکند حق سبحانه الهی در زیر زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه در رفتن از ما وراء دیار چین بیرون آمدند

و آنجا منزل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم شب معراج ایشان را دیده و ده سوره از قرآن برایشان خوانده
و ایشان بوی ایمان آورده اند و حالا مسلمانند و بقبلهٔ ما نماز میکنند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای
میدارند و این آیه در صفت ایشانست پس حق سبحانه از احوال قوم موسی اخبار میفرماید و میگوید وقطعناهم
و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدل است از اثنتا عشر یعنی ساختیم قوم را
سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان فرزندان یعقوبند امما گروه گروه بدل است از
اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امتان امتان هر سبطی امتی واوحینا الی موسی و وحی کردیم بسوی موسی
علیه السلام اذ استسقاه چون آب خواستند قومه گروه او از وی در تیه بنی اسرائیل چون در تیه حیران و
سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متأذی شده تشنگی برایشان غلبه کرد از موسی علیه السلام طلب آب نمودند وحی
کرد خدای بموسی ان اضرب آنکه بزن بعصاک الحجر بعصای خود آن سنگ را که چون بتیه در می آمدی با تو
بسخن در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی علیه السلام عصا بران سنگ زد
فانبجست پس شکافته شد و گشاده گشت منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم
بدرستی که دانستند کل اناس همه مردمان از هر سبطی مشربهم آبشخور خود را و بآبشخور غیر خود میل نکردند و
ظللنا و سایبان ساختیم علیهم الغمام برایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متأذی نشوند وانزلنا
و فرو فرستادیم علیهم المن برایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین والسلوی و مرغی مشابه سمانی و گفتیم
کلوا بخورید من طیبات ما از پاکیزها آنچیزی که بمحض عنایت رزقناکم روزی دادیم شما را و ذخیره منهید
ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما در ان ذخیره کردن
ولکن کانوا و لیکن بودند که از نافرمانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند واذ قیل لهم
و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل بعد از محاربه جباران و ظفر برایشان که اسکنوا ساکن شوید هذه القریة
درین دیه یعنی اریحا یا ایلیا وکلوا و بخورید منها از نعمتها و حبوب آن حیث شئتم از هر جا که خواهید
وقولوا حطة و بگویید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما از ما وادخلوا الباب و در آیید
بدری از درهای این دیه سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نغفر لکم تا بیامرزیم
شما را خطیئاتکم گناهان شما سنزید المحسنین زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران یعنی زیاده دهیم
ایشان را ثواب درجات فبدل الذین ظلموا پس تغییر و تبدیل دادند آنانکه ستم کردند بر خود منهم از بنی اسرائیل

قولا سخن مأمور به را غیر الذی بغیر آنکه قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حنطة
فیها شعیر و این از روی استهزا بود فارسلنا پس فرستادیم ما علیهم بر تغییر دهندگان رجزا عذابی من
السماء از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را که بغیر
موضع او وضع نمودند واسألهم و بپرس ای محمد یهود را عن القریة از خبر دیه و دریافت آن التی کانت
آن دیهی که بود حاضرة البحر نزدیک دریا و آن دیه ایله بود ما بین مدین و طور بر ساحل بحر طبریه
و گفته اند نام آن قریه مقنا بوده در میان مدین و عینونا و بر هر تقدیر اهل این دیه متشرع بشریعت بودند و از جمله
فرایض برایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید ماهی نکنند و با عمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر
خدای کرده بر زبان حضرت داود علیه السلام ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمه یهود
با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر آن دیه اذ یعدون چون در
گذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مأمور به بودند بدان فی السبت در روز شنبه که آن ترک صید
سمک بوده ایشان خلاف کردند اذ تأتیهم چون می آمدند بدیشان حیتانهم ماهیان ایشان یوم
سبتهم روز شنبه ایشان یعنی روزی که در ان منهی بود شکار ماهی ماهیان می آمدند شرعا ظاهر شده
بر روی آب و سرها برداشته ویوم لا یسبتون و روزی که بسبت عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز مأمور نبودند
چون یکشنبه و بواقی ایام لا تأتیهم نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلایی بود از حضرت عزت مر ایشان را که چون
روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه بگذشتی برفتندی و تا
شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کذلک نبلوهم همچنان بیازماییم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم بما کانوا
بانچه هستند که از جهل یفسقون بیرون میروند از دایرهٔ فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند
صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند و با نواع حیل و تدابیر تمسک جسته در طلب چاره آن کار
بودند آخر الامر رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران بریدند و روز شنبه که زمان
ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حوض راندندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی
و روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شده از ترک تعظیم سبت بگذشتند
و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشان را نهی میفرمودند و جمعی نه نهی کردند و نه ماهی
گرفتند و ایشان فرقهٔ ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد واذ قالت و بپرس از اهل کتاب

خبر آنرا چون کفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ کروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر کروهی را لِمَ تَعِظُونَ
چرا پند میدهید قَوْمًا کروهی را که بی شبه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی
و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که اثر دروغ
قَالُوا کفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذر خواستنیست از ما و حفص معذرةً بنصب خواند یعنی پند
دادن ما برای معذرتست از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردکار شما یعنی امر معروف نهی منکر بر ما واجبست ما ایشانرا
پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند
فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنکام که بکذاشتند فرقه صید کننده مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده میشدند بدان یعنی موعظه قبول
نکردند أَنْجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی و
أَخَذْنَا و بکرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بآنچه
بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ خارج میشدند از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات
یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی پس از نقل آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آنهنکام که کردن
کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آنچه که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا کفتیم ما لَهُمْ مر ایشانرا که
كُونُوا کردید قِرَدَةً بوزنکان خَاسِئِينَ دور شدکان و نا امیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه
از پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری
بر محله خود نشانده راه آمد شد بمساکن ایشان در بستند روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان
بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده هر بوزینه کرد کسان خود کردیده بیکشت و در دیکر در
جامه ایشان می مالید سه روز زنده بودند روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون آکاهی داد
رَبُّكَ آفریدکار تو یا سوکند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانکیزد بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز مَنْ
يَسُومُهُمْ کسی را بچشاند سُوءَ الْعَذَابِ عذاب سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه کفته اند که بخت نصر اول
بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشانرا اسیر کردانیدند و باج میکرفتند تا زمانی که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت
باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبتست مر کافرانرا وَإِنَّهُ و بدرستی که او
لَغَفُورٌ آمرزکارست هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه بکناه نکیرد

وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا جماعتها هیچ ولایتی نیست که در آن
یهودی نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستکانند که بدین موسی علیه السلام متدین شده تغییر حال
ایشان راه نیافت یا مراد آنهاانند که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج بآنحضرت
کرویدند وَمِنْهُمْ و از ایشان هست دُونَ ذَٰلِكَ فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم
ایشانرا بِالْحَسَنَاتِ بنیکیها چون عیش و رخا و صحت وَالسَّيِّئَاتِ و به بدیها چون شدت و فقر و نقصان
نفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز کردند بخدای و از معصیت بطاعت کرایند ایشان از در نعمت شکر می
بایستی کرد بطر و استغنا ظاهر کردند و کفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و در محنت صبر می بایست کرد آغاز
ناشکری کرده کفتند يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ پس بر محک اختبار تمام عیار بیرون نیامدند بیت خوش بود کر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که درو غش باشد فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس درآمد صالحانرا خَلْفٌ پس آیندکان
وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث کرفتند توریه را یعنی بایشان رسید علم آن از پدران يَأْخُذُونَ فرا میکیرند عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ
خواسته و متاع این چیز فروتر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالتند حق تعالی میکوید که در حکم رشوه میکیرند
وَيَقُولُونَ و میکویند سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که ما را بیامرزند ادعای ایشان آن بود که کناه روز ایشان بشب
و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوه را کناه میدانستند وَإِنْ يَأْتِهِمْ و حال آنکه
اکر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیا مثل خواسته دیکر بدو حرص يَأْخُذُوهُ فرا میکیرند
آنرا یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا کرفته نشده است
بر ایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد مذکور در توریه أَنْ لَا يَقُولُوا که نکویند عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ
مکر حق و راست ایشان دروغ کفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت دادند و میدانستند که
دروغ میکویند زیرا که توریه با ایشانست وَدَرَسُوا و خواندند ایشان مَا فِيهِ آنچه در وست و این حکم در وی نیست
وَالدَّارُ الْآخِرَةُ و رستکاری سرای دیکر که عقبی است خَيْرٌ بهترست از عرض دنیا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
مر آنانرا که بپرهیزند از استحلال المحارم و دروغ بر خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب
میخواند یعنی در نمی یابید که نعمت عقبی بهترست از مال دنیا وَالَّذِينَ و آنانکه يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ نکاه میدارند کتاب را
و چنک در آن میزنند مراد مؤمنان اهل کتابند و کتاب دین آیه قرآنست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را
تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتملست بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تا تنبیه بود که نماز ستون دینست و قا

دین موقوف بر اقامت آن خانهٔ دین خویش را چون خدا بی ستون نماز کرد بنای شکی تا ستون بجای بود
خانهٔ دین حق بجای بود انّا بدرستی که ما لا نضیع ضایع نکنیم اجر المصلحین مزد کار بصلاح
آرندگان کردار خود را بلکه بتمام بدیشان رسانیم واذ نتقنا و یاد کن برای یهود زمانی خود چون بکندیم
و برداشتیم الجبل کوه طور را فوقهم برزبر ایشان کانّه ظلّة گوییا که کوه سایه بانیست بر سر ایشان
وظنّوا و دانستند انّه که کوه واقع بهم فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای
ازین خبر داده بود خذوا و گفتیم فرا گیرید ما آتیناکم آنچه دادیم شما را از احکام بقوّة بجد تمام واذکروا
و یاد کنید پیوسته ما فیه آنچه در وی است از اوامر و نواهی لعلکم تتّقون شاید که پرهیزکاری کنید
و از عداد متقیان باشید واذ اخذ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت ربّک پروردگار تو من بنی آدم
از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان ذرّیتهم فرزندان ایشان را واشهدهم و گواه کرد
ایشان را علی انفسهم بر نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت الست بربکم
آیا هستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه ذریهٔ آدم را بیرون آورد
بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا و ذکر آدم علیه السلام نکرد چه همه کس را معلوم است که پدر بشر اوست
و همه از صلب وی بیرون آیند حاکم ابو عبدالله رحمه الله در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریهٔ آدم بنعمان و آن وادی ایست نزدیک بعرفات
و آنرا نعمان سحاب گویند و بنو لحی بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهیا بوده و آن زمینیست
در ولایت هند بعد از خروج آدم علیه السلام بوده از بهشت در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آنند که
بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضایی که بین بهشت هست و عرض آن سی هزار ساله راهست
حق تعالی ذریهٔ آدم را از صلب وی بیرون آورد بر مثال مورچها و خود حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید
و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند شهدنا گواه شدیم ما بر اقرار خود که تو خدای ما
چون ذریه بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبریست که حق سبحانه
و تعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریه گواه شدیم ان تقولوا یوم القیامة تا نگویید روز قیامت
که انّا کنّا بدرستی که بودیم ما عن هذا ازین اقرار غافلین بیخبران او تقولوا یا آنکه نگویید انّما اشرک
بجز این نیست که شرک آوردند آباؤنا پدران ما من قبل پیش از ما وکنّا ذرّیة و بودیم ما فرزندان

من بعدهم از پی ایشان و اقتدا بدیشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را
بما فعل المبطلون بآنچه کردند آن کج روان و بدراهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز
ساختند این سخن ازیشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بر توحید الهی بر هر احدی از ذریه واقع شده پس
تقلید در شرک عذر نشود ای درویش این آیه متذکر عهد الست تا بیخبران سر کوچهٔ غفلت را آشنا سازد و الا
هوشمندان بیدار دل از آن سوال و جواب غافل نیستند بیت الست از ازل همچنانش بگوش
بفریاد قالوا بلی در خروش در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری
گفت چون ندانم که گویی که دی بود شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری روح الله روحه فرمود که درین سخن نقصی
هست صوفی را دی و فردا چه بود آن روز هنوز شب نشده و صوفی در همان روزست روز امروز است [illegible]
کی بود از دی و از فردا نشان * اگر از حق نیست غافل یکنفس * ماضی و مستقبلش حالست و بس
از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غایب از حقایق سوال الست را چگونه جواب دهد پس
مر غالط نعمات نازکت ع هم خود الست گوید و هم خود بلی کند وکذلک و همچنانکه بیان کردیم
امر میثاق را نفصّل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در آن
ولعلّهم یرجعون و شاید ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق واتل و بخوان ای محمد علیهم بر قوم خود
یا بر یهود نبأ الذی خبر آنکه را آتیناه دادیم او را آیاتنا علم بآیتها ما یعنی کتب منزله و آن کس
امیة بن ابی الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث
خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد
امیه از روی حسد بوی کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال تعالی فانسلخ پس بیرون
آمد منها از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشیطان
پس بدو پیوست شیطان یا او را پی روی خود فرمود فکان پس گشت آن داننده آیات من الغاوین
از گمراهان و گفته اند این کس ابو عمر راهب بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بناء
مسجد ضرار است صفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر
انکار کرد و بدو کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم بن باعور بوده از کنعانیان مجاوران که صحف ابرهیم
خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد

جابر رجوع بر بلعم کردند که مستجاب الدعوه بود والتماس نمودند که بر موسی علیه السلم وقوم او دعا کند در اول ابا
کرد ودر آخر باغوای زنان خود فریفته کشته ودشوات قوم قبول کرده بر موسی علیه السلم وقوم او نفرین کرد
حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد وایمان باوی نماند وَلَوْ شِئْنَا واکر میخواستیم ما لَرَفَعْنَاهُ هر آینه برمیداشتیم
اورا بِهَا بسبب آن آیات یعنی باکلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه ودرجات سنیه که منازل
ابرار ومساکن اخیارست وَلَكِنَّهُ ولیکن او بواسطه دناوت همت أَخْلَدَ میل کرد إِلَى الْأَرْضِ بسوی
زمین یعنی بحضیض دناءت وَاتَّبَعَ وپی روی کرد هَوَاهُ آرزوی خود را بقبول رشوت واستماع سخن زنان
فَمَثَلُهُ پس صفت او درخست كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سک است در اخس احوال او إِنْ تَحْمِلْ اکر حمله کنی
عَلَيْهِ بروی وبرانی او را يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ یا بکذاری او را ولی يَلْهَثْ
همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی آنست که راندن وناراندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک
نمیکند بلعم سک صفت نیز همین حال داشت که هیچ وجه از دناءت وخساست خود بر نکشت واو را در خاطر بود
که بنی اسرائیل را دعای بد بمکن منزجر نشد ودر وقتی که متوجه لشکر موسی علیه السلم بود که بر ایشان نفرین کند
در از کوشی که سوار بود باوی بسخن در آمد که ازین راه بازکرد واز سر این عمل بکذر هم سخن نکشت شیخ الاسلام
فرموده که تا بتقدیر انجا در آید وجه ملوک نماید اکر از جانب فضل وند نثار بهرام کبر است اکر جهت انصاف او دین
کرداند واکر از طرف عدل غذر دیم توحید بلعم را بر اندازند باسلاخین لبری ... ازابری از تو جهد در دیر کران
وین راکشی از بکده بسر ملتزم کردانی کیف چون وچرا در کار تو فضل بود آن کی ... زان دو مطلق تو بی هیکلی که خواهی
ذَلِكَ این مثل که کفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن کروه است که از روی جحود واستکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ
میشمردند آیتهای ما را که قرآنست واین کروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این خبر را و
کفته اند مراد از این قوم جهودند که تکذیب آیات توریة کردند در کتمان نعت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم پس میفرماید
که قصه بلعم را با ایشان بخوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان تفکر نمایند وفکر ایشان بآن ادا کند که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بدست
مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان وقیام حجت بر ایشان
وَأَنْفُسَهُمْ وبر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بران میکند که
وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه نماید خدای بمحض فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي

پس او راه یافته وَمَنْ يُضْلِلْ وهر کرا اکر راه نماید بحکم عدل خود فَأُولَئِكَ پس آن کروه کمراهان هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران در هر دو سرا وَلَقَدْ ذَرَأْنَا وبدرستی که بیافریدیم ما لِجَهَنَّمَ برای
دوزخ كَثِيرًا بسیاری مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان وآدمیان که بحکم ازلی بشقاوت ایشان رهاده
شده وبر علم قدیم اصرار ایشان بر کفر ومرتد ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشانرا دلها
که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیکردانند وآن آینه را از
زنکار وغفلت بصیقل تصدیق وانابت پاک نمیسازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ ومر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه
لَا يُبْصِرُونَ بِهَا روی حق نمی بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نکرند وَلَهُمْ آذَانٌ
ومر ایشانرا کوشهاست که بهیچ روی لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق بآن نمیشنوند زیرا که بسمع هوش آیات ومواعظ قرآن
استماع نمیکنند أُولَئِكَ این کروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند ومقصور بر لذات فانی
شمارند كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایانند که همت ایشان جز خورد وخواب نیست وملتفت بنعیم باقی ولذات دائمی
نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این کروه کمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اکر بر وفاق شرع نرانند
وبخلاف امر نیز متصف نیستند أُولَئِكَ آن کروه که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان ودر
غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف مامور یا فرو کذاشته معتمد مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست
وهم جسمانی هم عقل دارد وهم شهوت پس اکر عقل او بر هوی غالب آمد از ملایکه افضل است واکر خود شهوت مغلوب
نفس وهوا شد از بهایم اخس واذل است ودرین معنی کفته اند بیت بهره از ملکت هست ونصیبی از دیو
ترک دیوی کن وبکذر بفضیلت ز ملک وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ومر خدایراست نامهای نیکو فَادْعُوهُ
بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها مراد توحید نامست که خبر من احصاها دخل الجنة در آن باب وارد شده ودر
زاد المسیر آورده که سبب نزول آیه آن بود که مردی در نماز خدایرا باسم الله یاد کرد وباسم رحمن نیز بخواند ابو جهل کفت
محمد صلی الله علیه وسلم واصحاب او میکویند که ما یک خدایرا می پرستیم پس این مرد چرا دو خدایرا میخواند این آیه آمد که
اسماء الهی بسیارست وهمه نیکوست واو را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف کفته که خدایرا صفات نیکوست چون عدل
واحسان وخیر ورحمت وبخشش وامثال آن پس او را بدان اوصاف بستایید وکفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی
ومتصف کردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ وبکذارید ومتابعت آنها را که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند
بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را

یا ابا المکارم و یا ابیض الوجوه میکفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی خوانند و کفته اند الحاد اشتقاق
اسما و بتان از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سیجزون زود باشد که جزا داده
شوند ملحدان ما کانوا یعملون بجزاء آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند
ذکر اهل بهشت میکند و میکوید و ممن خلقنا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت امة کروهی اند که ایشان
یهدون بالحق راه می نمایند بحق و به یعدلون و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تابعان
ایشانند رضوان الله علیهم اجمعین والذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بایاتنا آیتهاء ما را یعنی کفار مکه
یا مستهزان سنستدرجهم زود باشد که بکیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاک نزدیک کردانیم
من حیث لا یعلمون از انجا که ندانند یعنی هر کاه که کناهی میکنند نعمت بر ایشان زیاده میکردانیم تا در طغیان و
عصیان محافظ اند امام قشیری قدس سره کفته که استدراج اعطاء برتست و انسا شکر یعنی نعمت بدیشان میدهیم و سپاس داری
بر دل ایشان فراموش میکردانیم تا مستحق عقوبت شوند و املی لهم و زمان دهم مر ایشانرا مدتی پس بکیریشان
ان کیدی بدرستی که کید من متین محکم است کید عملی را کویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهة آنکه
در ظاهر احسان و باطن خذلانست کید کفت آورده اند که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه صفا بر آمد
یکیک را ذکر قریش را از عذاب خدای میترسانید یکی از ضنادید کفت که این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند
آیت آمد که اولم یتفکروا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه نمی نمایند درین که ما بصاحبهم نیست یار ایشان یعنی محمد را
صلی الله علیه وسلم من جنة از هیچ نوع دیوانکی این همان عاقلست که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میکفتید
بعد از آنکه دعوت حق آشکار کرد چرا دیوانه میخوانید ان هو نیست او الا نذیر مکر بیم کننده از عذاب الهی
مبین پیدا و هویدا بیم کردن او اولم ینظروا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فی ملکوت السموات
در ملکوت تعظیم آسمانها والارض و در ملکوت زمین کفته اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض
بحور و جبال و شجرات وما خلق الله و نکریستند در آنچه آفرید خدای من شیء از هر چیزی تا بدان نظر
کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر کردد وان عسی و دیکر نظر کردند در آنکه شاید ان
یکون آنکه باشد قد اقترب بتحقیق نزدیک رسیده اجلهم مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند
در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح
در جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد بیت زان پیش که اجل فرا رسد تنک ❁ و ایام عنان سپاستاند ز جنک

بر مرکب فکر خویش زین ❁ مردانه درآی در ره دین فبای حدیث پس بکدام سخن بعده یؤمنون
بعد از قرآن ایمان خواهند آورد این مشرکان اکر بقرآن نکروند که او جامع حقایق دین و دنیی و مجمع معانی صورت
و معنی است من یضلل الله هر کرا خدای کمراه کرداند و بقرآن نکرود فلا هادی له پس هیچ راه نماینده نیست که
او را براه آورد ویذرهم و میکذاریم ما کمراهانرا فی طغیانهم در کمراهی ایشان و پیوسته یعمهون
سرکردان و متردد و متحیر میکردند بیت تا کرد ره هدی توفیق رفیق ❁ مطلق راه نیابند و بمنزل نرسند
کروهی از قریش و اصح آنست که یهود کفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اکر پیغمبری که ما میدانیم که کی خواهد بود
و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچکس نمیداند آیت آمد که یسئلونک می پرسند ترا
عن الساعة از ساعة یعنی قیامت ساعت از اسماء غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت بجهت آنست که
ساعت بساعت قایم شود یا حساب خلایق در وی بکم از ساعتی وقوع یابد یا بعد بدان دراز عند خدای یک ساعتی
باشد بر هر تقدیر سوال میکنند که ایان مرسیها کی است بپای کردن و بدیدا آوردن او قل بکو انما علمها
جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عند ربی نزدیک پروردکار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بران
اطلاع نداده لا یجلیها آشکارا نکند مر قیامت را لوقتها در وقت او الا هو مکر او که داناست
بدان ثقلت پوشیده است علم قیامت یا کرانست عظیم است دانستن آن فی السموات والارض در آسمانها
و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمانها از ملایکه و ثقلین بزرکست از جهة هول و هیبت او و یکی با حکمت در
اخفاء او یا ثبت لا تاتیکم نمی آید بشما قیامت الا بغتة مکر ناکهان یسئلونک می پرسند از تو
کویا آنرا برای آنچه که کانک کویا تو حفی مهربانی و دوست میداری عنها سوال از آن و محال اکر تو
تو کار هی از آن سوال چه معنی با آنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قل بکو دیکر باره از روی تاکید و مبالغه انما
علمها جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خدایست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر
مردمان لا یعلمون نمیدانند که آنرا جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه کفتند ای محمد خدای تو
چرا خبر نمیکند ترا بنرخ که کی ارزان و کران میشود تا در آن ارزانی چیزی بخری و در کرانی بفروشی و بر آن سود
کنی آیت آمد که قل لا املک بکوی نمی توانم لنفسی از برای خود نفعا جز نفعی ولا ضرا و نه دفع
مضرتی الا ما شاء الله مکر آنچه خدای خواهد و مرا بدان تعلیم دهد ولو کنت و اکر بودمی من که بی تعلیم
تعلیم حق اعلم الغیب دانستمی غیب را لاستکثرت هر آینه طلب بسیار کردمی من الخیر از مال

ومنفعت وفتح وغنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ ونرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت إِنْ أَنَا
نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای
گروهی که بگروند بمن و بآنچه با منست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست یعنی خدای آنکسی که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ از یکتن که آدم است علیه السلام وَجَعَلَ و بیافرید مِنْهَا از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی
زَوْجَهَا جفت او را که حواست واین آفرینش جهت آن بود که لِيَسْكُنَ تا آرام گیرد آدم علیه السلام إِلَيْهَا بوی
والفت پذیرد باوی فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آنهنگام که پوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد باوی حَمَلَتْ
بارگرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا باری سبك که آن نطفه آدم بود در رحم او در آمده فَمَرَّتْ بِهِ پس میگذشت
آن بار یعنی می آمد و میرفت فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس آنهنگام که گران شد بآن بار که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد
وحوا گران بار گشت دَعَوَا اللَّهَ بخواندند آدم وحوا خدای را رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست وگفتند خدایا
لَئِنْ آتَيْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لَنَكُونَنَّ هرآینه
باشیم مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس داران مر ترا بدان نعمت مجدد قولی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت
مجهولی بر حوا ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه
باشد انگه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت از دهن یا از گوش یا بینی
یعنی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آید حوا بترسید و صورت ماجرا با آدم علیه السلام در میان آورد
آدم نیز اندیشناك شد ابلیس دیگر باره خود را بصورتی دیگر برایشان ظاهر کرده از سبب ملال ایشان پرسید
حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوه ام از خدای درخواهم که این حمل را شکل
شما بشری راست خلقت گرداند و خروج او باسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در
میان ملائکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا آنهنگام که عطا کرد خدای بدیشان
صَالِحًا فرزندی صالح بجسم و تن درست جَعَلَا لَهُ گردانیدند برای خدای شُرَكَاءَ خداوند شرکی
یعنی شریك ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث و بعضی برآنند که آن وقت که
داد حق تعالی اولاد آدم وحوا را فرزند شایسته ایشان غیری را شریك حق ساختند در عبادت چنین شرکاء
بخواند الله بلفظ جمع یعنی اولاد آدم وحوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بران رفته اند که نفس واحده قصی است
از اجداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که خدای او را فرزند داد از جنس او یعنی عربی و قرشی که مات فرزند و زن

و شوهر شرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزندی شایسته دهد بشکرگذاری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار
فرزند داد در تسمیه او شریك پیدا کردند خدای را و عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند
فَتَعَالَى اللَّهُ پس بزرگ است خدای و پاك عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه برای او انباز میگیرند قصی و اولاد او و
بر قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکان را أَيُشْرِكُونَ آیا انباز میگیرند در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا
آنچه بیافرینند چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان
آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و نمیتوانند بتان لَهُمْ برای پرستندگان خود
نَصْرًا یاری دادن در جر منفعت ایشان یا زیادت رسیدن در دفع مضرت از ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ
و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را میشکند یا بالوث و اوساخ آلوده
میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را إِلَى الْهُدَى بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ
پیروی نمیکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشان را و دعوت
کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه شما خاموش باشید این آیه خاص است بقومی از کفره چون ابوجهل و امثال
او که از قبول دعوت محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنها که شما می پرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای و ایشان را آلهه نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند یعنی مملوك و مسخر فرمانند أَمْثَالُكُمْ مثل شما یعنی
ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حقند فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان را چون بخوانید
فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند شما را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راستگویان در آنکه
ایشان آلهه اند چه آلهه بحق آنست که دعا بندگان پرستندگان خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر این
بتان را پایها هست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بدانها چنانچه شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشان را
دستها هست که چیزها را يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند بآن چنانچه شما میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا ایشان را دیدها
هست که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا ببینند بدان چنانچه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا ایشان را گوشها هست
که مسموعات يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و خود معلوم که ایشان را پای و دست و گیرا و چشم
بینا و گوش شنوا نیست و شما راهست پس شما از ایشان فاضلتر باشید و غایة جهل که فاضل مفضول را پرستد
این آیه در اثبات جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
بآلهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که خدا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا

بگو ای محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و باهم یار شوید در عداوت من
ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید با اعتقاد که توانید در ایصال مکاره بمن فَلَا تُنظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید
و بکنید آنچه خواهید که من باتّم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم و اگر هر دو جهان خصم گردند
نترسم چون نگهدارم تو باشی إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یار من و متولی کار من الله است الَّذِي آنکه الهی که
نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان خود است وَهُوَ و خدای يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ دوست دارد
و کار سازد بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنها را که شما میخوانید و می پرستید مِن دُونِهِ بدون خدا
لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند نَصْرَكُمْ یاری داده شما را وَلَا أَنفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنصُرُونَ
یاری کنند بدفع کسر و حطم ایشان وَإِن تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای مؤمنان کافران را إِلَى الْهُدَىٰ بدین راست
لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ و می بینی تو ای محمد ایشان را که بدیدهای ظاهر يَنظُرُونَ إِلَيْكَ
می نگرند بسوی تو و حال آنکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند ترا ببصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس که
ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره پرسید که سر
این سخن چیست سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بر وی حرام شد و حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم این سخن را نگفت و ابولهب و ابوجهل و منافقان می دیدند حضرت شیخ فرمودند که
این حدیث را محمل بر وجه ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشد و در وقت
بایزید نیز چند کس بحال او بینا شده باشند برای دیدن روی تو چشم دیگرم باید که این چشمی که من دارم جمالت را نشاید
خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فراگیر آسان و بدانکه از مردمان و مجوی از ایشان
کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را از گناه کاران درگذر یا فراگیر فضل اموال اغنیا را آنچه بر ایشان
سهل باشد صدقه دادن آن و بر این معنی نزول آیت قبل از وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ و بفرمای دیگرانرا بِالْعُرْفِ
بنیکویی در افعال یا اقوال و گفته اند عرف خصلتیست که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند وَأَعْرِضْ و روی
بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو محمد بغدادی قدس سره فرموده که
نفس جاهلترین جاهلانست و او سزاوار ترست بآنکه از و اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم بعد از نزول این آیت از جبرئیل پرسید که حقیقت این چیست فرمود که پروردگار تو میگوید که بپیوندی
با کسی که از تو ببرد و عطا دهی آنرا که ترا محروم سازد و عفو کنی از کسی که بر تو ستم کند و فی تفسیر کلام اصول احکام

اخلاق همین است حکیم الهی فرموده بیت هر که زهرت دهد بده تو قند و اگر از تو برد بدو پیوند وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ
و هر گاه برانگیزاند و از جای ببرد ترا صورت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مراد امّت اند هر یک از امّت را میگوید
که چون از جای برانگیزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهة دیو نَزْغٌ از جای بردنی و آن در حالت غضب می تواند
بود تا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای
سَمِيعٌ شنونده است آنرا که بزبان گویی عَلِيمٌ داننده است آنرا که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا
بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک یا معاصی یا ترسیدند از حق إِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ
وسوسه مِّنَ الشَّيْطَانِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنند خدای را و از وعید او بیندیشند فَإِذَا هُم
مُّبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه حق را و بدان بینایی آن تسلط او از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند
وَإِخْوَانُهُمْ و برادران کفار که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ میکشند کافران را فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت
در چشم ایشان می آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان
کوتاه نمی کنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم و چون نیاری تو بکافران بِآيَةٍ از قرآن مقارن طلب ایشان قَالُوا گویند
لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتی و بر نگزیدی این آیه را از پیش خود و در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل
تعنت آیتها و قرآنی میطلبیدند چون در نزول آن تأخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و
انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را این آیه نازل شد که قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم
مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ آنچیزی را که وحی کرده میشود بمن مِن رَّبِّي از آفریدگار من و من بافنده و سازنده قرآن
نیستم هَٰذَا این قرآن بَصَائِرُ دلیلها و حجتهاست که بدان حق دین و صواب دریافته شود مِن رَّبِّكُمْ
فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایة و رحمت لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدا و در وسیط در اسباب نزول آورده که جوانی انصاری در عقب رسول
صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد و هر چه آنحضرت قرائت میفرمود او نیز میخواند آیه آمد که وَإِذَا قُرِئَ
الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا پس بشنوید لَهُ مر آنرا وَأَنصِتُوا و خاموش
باشید با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب
استماع قرائت است هر جا خوانند اما عامه علما برانند که در خارج صلوة مستحب است و گفته اند این
انصات است برای خطبه امام در روز جمعه و خطبه مشتمل باشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُر و یاد کن ای محمد

رَبَّكَ پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَخِيفَةً و بترسکاری یعنی بزاری
بامید فضل او و بترسکاری از بیم عدل او وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بخوان او را خواندنی فروتر از آن از بلند
و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ در بامدادها وَالْآصَالِ و شبانگاهها مراد دوام ذکرست یا
آنکه این دو وقت افضل اوقات شبانروزست وَلَا تَكُنْ خطاب بحضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد
امت اند یعنی مباشید مِنَ الْغَافِلِينَ از جمله بیخبران از ذکر خدای آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از
سجده نمودن مر خدای را و تنفر نموده میگفتند أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا حق سبحانه میفرماید که ای محمد
اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان از ملائکه اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ
نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ کردن نمیکشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش
حق وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد وَلَهُ و مر او را خاص يَسْجُدُونَ
سجده میکنند تعریض بمشرکانست و تحریض مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت چهارده موضع است از قرآن و اختلاف
در دو موضع است یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده هست و بمذهب امام اعظم
رحمه الله نیست دوم در سوره صاد بمذهب امام اعظم رحمه الله سجده هست و بمذهب باقی ائمه نی و نزد امام
اعظم رحمه الله سجده تلاوت بر خواننده و شنونده دیگران و غیر ایشان واجبست در حال و اگر فوت شود قضا
لازم است و بمذهب ائمه دیگر سنت است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجده از خصایص ملکی فیض خاص حاصل کرد تا حقیقت
این سجده را دریافته باشد آنجا که اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد بر منصه ظهور جلوه میکند
و رمز فاعنی علی نفسک بکثرة السجود از منزل شهود روی مینماید سجده طاعتیست خاص بل افسریست زیبنده
مفارق اهل اخلاص نظم زینت تو بس کمر بندگی ۞ تاج تو در سجده سپر افکندگی ۞ شرم تو باد اگر بالای بت
سجده طاعت برد آتش پرست ۞ تو کنی از سجده او سرکشی ۞ به که ازین شیوه قدم درکشی ۞ حضرت شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که سری که در وی سجودی نیست سفچه ایست و کفی که در وی جودی نیست کفچه ایست و نعم ما قال بیت
شرف نفس بجود است و کرامت بسجود ۞ هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

سورة الانفال

بسم الله الرحمن الرحیم

يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتها که کفار که برین امت حلال است یعنی در روز

آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان میگفتند که ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند
ما نیز مددکار بودیم چون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار دعوی احراز غنیمت داشتند لاجرم
از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ الْأَنْفَالُ بگو که حکم غنیمتها لِلَّهِ مر خدای راست
وَالرَّسُولِ و فرستاده او را که بامر او قسمت کند بهر که خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت و
منازعت منمایید و بصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر عباده بن الصامت
رضی الله عنه فرموده که این آیه در باب ما اهل بدر فرود آمد که در غنیمت اختلاف کردیم و اخلاق ما از رتبه
اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آنرا برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت فرمود و خلق ما را
خود را بصلاح آوردیم وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در آنچه فرماید
در باب غنایم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
جز این نیست که مؤمنان کامل الَّذِينَ آنانند که إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان
وَجِلَتْ بترسید قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لا یزال و یا از تقصیر اعمال خود
در جنب انعام و افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر ایشان آيَاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن
زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده کرداند آن آیات ایمان ایشان را با آیتهای منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید
در حقایق سلمی مذکورست که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر
ایشان هویدا شود در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر سعه روزنه دل در وی می آید پس
چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت آن قراءت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر
در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل کنند و بر دنیی
و اهل دنیی چه هر کس در تحت سطوات غلبه نورانیت مضمحل و مقهور شد او را پروای ما سوی نمی ماند بلکه غیر حق
بدیده شهود او در نمی آید شعر هر که او در بحر مستغرق شود ۞ فارغ از کشتی و از زورق شود ۞ غرق دریا بجز دریا نه بیند
فرد دریاست بی دوی بدید الَّذِينَ و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ
نفقه میکنند أُولَئِكَ آن گروه که اعمال قلب از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح صلوة و زکوة جمع کرده اند
هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مؤمنان حَقًّا بایمان درست و راست ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هر که منافق

نباشد فهو مؤمن حقا لَهُمْ مر ایشانراست دَرَجَاتٌ مرتبها عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار
ایشان که کرامت و منزلتست یا درجات بهشت وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش مر تقصیرات ایشانرا وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی
بزرگ و صافی باشد از کتاب و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله فرموده که رزق کریم آنست که
مرزوق را از شهود رازق باز ندارد خوش تو ز روزی دو بر روزی و احسان ** از سبب بگذر مسبب بین عیان
از سبب بیرون مه بهر خیر و شر ** نیست ز اسباب چنانکه ای پدر ** اصل بیند دیده چون اکمل بود
فرع بیند دیده چون احول بود ** آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بودند و
ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می نمودند جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه و سلم خبر داد و آنحضرت صورت حال با مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و
اندکی رجال مایل شدند با آنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر
یافته ضمضم غفاری را بجهة استمداد قریش از مکه فرستاد و خود با کاروان از بی راهه بروی بکناره نهاد و
ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در وادی ذفران بود که جبرئیل بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد در میان آن
آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که خبرینت العیر احب الیکم ام النفیر شما مدد کاروان را دوستر میدارید
یا مقاتله کفار را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب ترست سید انام
علیه الصلوة و السلام ازین سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود که
بیائید که بکشتن گاه قوم نظر میکنیم و نشان داد که ابو جهل را در فلان موضع کشند و امیه بن خلف را در فلان
جای و باقی صنادید برین قیاس و از آنچه حضرت فرموده بود یکقدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را
میفرماید که ترا خدای تو موضع بدر که مصارع کفارست خواهد برد كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ چنانکه ترا بیرون
آورد پروردگار تو مِنْ بَيْتِكَ از خانه تو که مدینه است بِالْحَقِّ براستی و صواب وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستی
که گروهی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان لَكَارِهُونَ هر آینه کارهند یعنی بیرون آمدن کراهت طبع بود از زحمت سفر
و بی برگی نه کراهت از طریق مخالفت يُجَادِلُونَكَ جدال میکنند با تو فِي الْحَقِّ در اختیار حق که جهادست
بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ بعد از آنکه روشن شد بر ایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر
خواهند یافت و با وجود آن میرمند كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ گوییا رانده میشوند إِلَى الْمَوْتِ بسوی مرگ

وَهُمْ يَنْظُرُونَ و گوییا ایشان می نگرند باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهة قلت عدد و مدد و کمی
زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد و سیزده نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره
و هشت شمشیر وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ یکی از دو گروه یا
کاروان یا لشکر کافران أَنَّهَا لَكُمْ آن شماراست وَتَوَدُّونَ و شما دوست میدارید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ
الشَّوْكَةِ آنکه غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تَكُونُ لَكُمْ باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان
چهل سوار بیش نیست و این لشکر نهصد و پنجاه مردند پس شما آسان تر را میخواهید وَيُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد
خدای أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت کرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ با آیاتی که در باب محاربه ذات الشوکه فرستاده
یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته وَيَقْطَعَ
و ببرد و بر کند دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنیاد کافرانرا و مستاصل سازد معاندانرا لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین
اسلام را بقتل ایشان و بنصرت دهد پیغمبر خود را وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و زایل کرداند کفر را یا ضعیف سازد امر
مشرکانرا وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگر چه نخواهند و کاره باشند آنرا کافران إِذْ تَسْتَغِيثُونَ و یاد کنید آنرا که
زینهار میخواستید رَبَّكُمْ از پروردگار خود میگفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین ربنا انصرنا على
عدوك و گفته اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دعا کرد که اگر این گروه مؤمنانرا هلاک کنی دیگر کس نباشد
که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای مر شما را أَنِّي مُمِدُّكُمْ بآنکه من مدد کننده ام شما را
بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی یکدیگر در آینده کان مراد ازین الف آنها اند
که مقدمه لشکر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمه الله نقل میکند که بجز این
هزار فرشته دیگر بعد ازان نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شد جهت بشری بوده و
دمیاطی میگوید الف بود بعد از الف تا پنج هزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای این امداد را إِلَّا
بُشْرَى مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ دلهای شما و ترس
قلت و ذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک
خدای نه از ملائکه و غیر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست و دوستان خود را نصرت دهد حَكِيمٌ
راست کارست دشمنانرا مقهور سازد إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ و یاد کنید آنرا نیز که کشید بر شما خواب سبک را
صحابه را در آن شب که روز دیگر التقاء فریقین خواست بود دغدغه عظیم دست داد و جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی

بود که روندرا قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت أمنة برای ایمنی منه
حاصل از نزدیک او و بعد از خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را ایمان نمیباید
گزارد و بعضی محدث اند و بعضی جنب و آب ندارید و پای تا زانو بخاک فرو میرود و کافران در زمین سخت اند
و بر آب قادر و شما میگویید ما دوستان خداییم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل
باران فرو فرستاد چنانچه وینزل و فرو فرستاد علیکم بر شما من السماء از ابر یا از طرف آسمان
ماء آبی لیطهرکم تا پاک کند شما را به بآن آب از احداث و جنابت ویذهب عنکم
و ببرد از شما رجز الشیطان وسوسه شیطان را که میگفت نصرت و جنابت با هم جمع نشوند ولیربط و تا ببندد
علی قلوبکم بر دلهای شما استیواری بلطف حضرت باری ویثبت و برای آنکه ثابت کند به بدان
باران الاقدام قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داد پس قدمگاه مؤمنان
مستحکم شد و در زمین سخت که منزل کفار بود لایی عظیم بدید آمد و گفته‌اند مراد ثبات قدمست در معرکه حرب اذ
یوحی یاد کن ای محمد چون وحی کرد ربک پروردگار تو الی الملائکة بسوی فرشتگان که بامداد مؤمنان
آمده بودند و مضمون وحی آن بود که انی معکم من با شمایم در امداد و اعانت یا ناصر و نگهدار شمایم از شر
دشمن فثبتوا الذین آمنوا پس استوار سازید یعنی دل حمیت مؤمنانرا بتکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران و
اصح آنست که بشارت چه در معالم آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند
و میگفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدا یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر
شماراست پس معنی آیه این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سألقی زود باشد که در افکنم
فی قلوب الذین کفروا در دلها آنانکه حق را بپوشیدند الرعب ترس و بیم را فاضربوا پس بزنید ای
ملائکه کافرانرا فوق الاعناق بر زبر گردنها ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان امام واحدی رحمه الله از
ابن الانباری رحمه الله نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو
میباید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان واضربوا منهم و بزنید از ایشان یعنی ببرید کل بنان
همه انگشتان و گفته‌اند مراد تمام دست و پایست ذلک این ضرب بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان
شاقوا الله مخالفت کردند خدایرا ورسوله و فرستاده او را ومن یشاقق الله ورسوله و هر که خلاف کند
خدای و رسول او را فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر مخالف در دنیا

بگرفتاری و در آخرت بخواری ذلکم اینست عقوبه ای کافران فذوقوه پس بچشید آنرا عاجلا و
ان للکافرین و بدرستی که مر کافرانراست آجلا عذاب النار عذاب آتش دوزخ یا ایها الذین آمنوا
ای آنانکه گرویده اید اذا لقیتم چون برسید الذین کفروا آنانرا که کافرند زحفا انبوه و درهم شده
برای حرب شما فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اوائل
اسلام بوده که یک مؤمن از ده کافر و زیاده نشایستی گریختن و بآیه الآن خفف الله منسوخ شد چنانچه عنقریب
مذکور گردد ومن یولهم و هر که بگرداند بر ایشان یومئذ در آنروز دبره پشت خود را الا متحرفا مگر
برگردنده باشد بر سبیل حیله یا برای کر و فر لقتال مر جنگ را یعنی خود را چنانچه نماید که میگریزد و خصم را
باز پی خود غافل شود پس باز گردد بوی او متحیزا یا پناه جوی باشد الی فئة بسوی گروهی از مسلمانان یعنی
از میمنه بمیسره رود و بر عکس و هر که بغیر این دو وجه پشت بر خصم کند فقد باء پس بدرستی که باز گردد
بغضب من الله بخشمی بزرگ از خدای ومأواه جهنم و باز گشت وی دوزخ باشد وبئس المصیر و بد جای
بازگشتیست دوزخ آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار بیکبار حمله آوردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در عریش آغاز دعا کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان
جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت کفی خاک بردار و بر طرف دشمن افکن آنحضرت کفی خاک و سنگ ریزه برداشت
و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر بیکبار افکند حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمها مشرکان ریخت تا بچشم
مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب کردند و مؤمنان بکار درآمدند هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد
دیگر را اسیر گرفتند پس ازان اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت کشتم و آن میگفت اسیر کردم آیه آمد که فلم
تقتلوهم پس شما نکشتید دشمنانرا بقوت خویش ولکن الله قتلهم و لیکن خدای ایشانرا بکشت باینکه شما را
نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید وما رمیت و نیفکندی تو ای محمد مشت خاک را بر روی ایشان اذ
رمیت چون بیفکندی و افکندن تو بشائبه نبود که در چشم تمام لشکر رود ولکن الله رمی و لیکن خدای بیفکند
آنرا یعنی بچشم همه رسانید اضافه فعل بعبد از راه کسبست و بحق از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه را
نزد صحابه رضی الله عنهم بفناء افعال در سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم
اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مقام بقا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که ولکن الله رمی تا افاده
معنی تفضیل کند در عین جمع نمیکرد النبی محمد صلی الله علیه وسلم بالله لا بنفسه در فتوحات مکیه آورده که

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سبب بود در حکم کنت سمعه و بصره و یده پس از آن سبب بود بحسب حکم باشد
بحسب عین و این کلام در مرتبه قرب نفل و در نفحات الانس منبت روایح انفاس جامعه مذکور است که بر کمال اتحاد
مصطفی صلی الله علیه وسلم استغراق و در حالت فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرت رسالت علیه السلام
مستغرق مقام فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشانه فعل وی بود
حیث و ما رمیت اذ رمیت آن مشت خاک بر چشم دشمن تو نه انداختی خدای انداخت و هم از آن جنس فعل از
داود علیه السلام حاصل آمد فرمود و قتل داود جالوت ای داود جالوت را کشت تا فرق باشد میان مصطفی
علیه السلام و دیگر پیغمبران فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حادث و میان
آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید یعنی بجانب قدیم و منزه از آفات و حوادث. شعر. ما رمیت اذ رمیت گفته حق
کار ما بر کارها دارد سبق. گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست. ما کمان و تیراندازش خداست. تا نشاند هر کسی این پیر نیست
گر تو خواهی آن ترا باید شناخت. و از مثنوی مولوی چنان معلوم میشود که حقیقت و ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب
فرض بوده و این سخنان در جواهر التفسیر بسیط لایق نیست تحریر یافته. ولیبلی المؤمنین کرد خدا و آنچه کرد تا
دین اسلام کرد اند تا عطا دهد مؤمنان را منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطای نیکو که آن نصرت
و غنیمت. در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که بلای حسنی آنست که ایشان را از نفوس
ایشان فانی کرداند و بعد از فنا بحق تعالی خودشان باقی سازد امام قشیری قدس سره گوید بلای حسن آنست که مبتلا
شاهد کند مبتلی را در عین بلا. نظم. چو دانستی که این درد تو از کیست. ز رنج خویشتن بی هش چرا ام
گر او زهرت دهد بهتر ز شکر. ور او زخمت زند بهتر ز مرهم. ان الله سمیع بدرستی که خدا شنوات
استغاثه و دعای شما را شنود. علیم داناست به نیات شما لاجرم دعا را اجابت فرماید. ذلکم اینست که
دیدید. و ان الله و آن نیز هست که خدای موهن سست کننده باطل سازنده است. کید الکافرین
مکر و حیله کافران را آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه با استار حرم متعلق شده گفتند خدایا دو گروه بقوم
داریم نصرت ده از این دو لشکر آنرا که راه یافته تر است و دین او فاضلتر و بجود و ستی و در روز جنگ نیز همین دعا
کردند که اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تحکم و میفرماید ان
تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فقد جاءکم الفتح پس آمد بشما فتح یعنی فتح آمد دین که بر دست ...
و ان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بعد از کفر و معادات رسول فهو خیر

پس آن بهتر است لکم مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم و ان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان
نعد باز گردیم بنصرت ایشان و لن تغنی و دفع نکند عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا چیزی را
از بلا و لو کثرت و اگر چه بسیار باشد آن جماعت و ان الله و بدرستی که خدای مع المؤمنین با مؤمنانست
بنصرت و معونت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدایرا و رسوله
و فرستاده او را و لا تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا جهاد یا از فرمان خدای
یا بمعنی مکردانید از رسول چه مراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و نهی از مخالفت و ذکر
طاعت حق تنبیه است بر آنکه طاعت حق تعالی در طاعت رسول است پس از امر رسول سر متابید و انتم
تسمعون و حال آنست که شما می شنوید که من میگویم او پیغمبرست یا می شنوید مواعظ قرآنرا و لا تکونوا و مباشید
کالذین مانند آنانکه قالوا گفتند سمعنا شنودیم مثل این اهل کتاب یا کفره یا منافقان و هم
و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمیشنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گوییا که نمیشنوند. بیت
کو کری شنوم هر چه گفته سعدی. چه شد که می شنوی چون سخن نمیشنوی. ان شر الدواب بدرستی که
بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدا یعنی در حکم او الصم کرانند از شنودن حق
البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنند که از
خرد که سبب تفضیل ایشان بر سایر حیوانات است روی برتافته اند و بجانب مطابعت طبع و نفس شتافته در بیان
آورده که مراد این قوم نفرند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله
رضی الله عنهما و لو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکویی که استماع بآیات قرآنی
لاسمعهم هر آینه بشنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی و لو اسمعهم و اگر بشنوانیدی
ایشانرا و تصدیق کردندی لتولوا هر آینه برگشتندی از ایمان و هم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند
از قبول حق. نقلست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده کردان قصی بن کلاب را که مرد مبارکی بوده تا بر صدق
تو گواهی دهد حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشانرا بشنوانیدی کلام قصی که هم ایمان نیاوردندی یا ایها الذین
آمنوا ای مؤمنان استجیبوا لله اجابت کنید مر خدایرا و للرسول و مر فرستاده او را اذا
دعاکم چون بخواند شما را رسول لما یحییکم بانچیزی که شما را زنده کرداند یعنی علوم دینیه که حیوة
دل از وست یا عقاید صحیحه یا اعمال فاضله که مورث حیوة ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست

کر اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیوة نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محیی
قلوب مومنانست وَاعْلَمُوا و بدانید اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای يَحُولُ جدا کند بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ
میان مرد و دل او صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایة قرب حق را به بنده و تنبیه برانکه وی سبحانه
مطلع است بر مکنونات دلها و کفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم با
حث است بر مبادرت بتصفیهٔ دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت
و فرصت عمل فوت کردد و کفته اند جدایی افکند میان بنده و مراد یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل
چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را یابند وَلِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ اشارت بدانست و عرفا دل را
کم کنند يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ عبارت از انست در بدایت از دل ناچارست و در نهایت دل حجابست بیاد دست بیت
زین پیش همی بدیم اندر دل خویش ❊ دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش وَاَنَّهُ و آنرا نیز بدانید که
شما اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود وَاتَّقُوا و بپرهیزید
فِتْنَةً از کناهی که اگر برسد عقوبت آن لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْكُمْ خَاصَّةً
از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن بوقت
افتراق کلمات و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ
و بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کسی که ضرر ظلم او متعدی بغیر
او باشد وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ آنرا که شما اندک بودید مُسْتَضْعَفُونَ بیچارکان
فِي الْاَرْضِ در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُونَ می ترسیدید اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ آنکه بربایند
شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند فَاٰوٰيكُمْ پس جای
داد شما را خدای در مدینه وَاَيَّدَكُمْ و تقویت کرد شما را بنصرت بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود یا
بمظاهرت انصار یا بامداد ملائکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از غنایم پاکیزه
که بر امم پیشین حلال نبوده لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها امام ثعلبی رحمه الله
فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می شنیدند و منافقان بران اطلاع یافته خبر بمشرکان
میرسانیدند حق سبحانه آیه فرستاد که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا اللّٰهَ
وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدا و رسول او در اظهار اسرار او و در تولی آنست که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم

ابولبابه را رضی الله عنه بحصار قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده
کفتند محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرو آییم ابولبابه اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی الحال
دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه
وی قبول یافت و این آیه نازل شد که فرمود خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت
وَتَخُونُوا اَمَانَاتِكُمْ و خیانت منمایید در امانتها که میان یکدیگر آرید وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید
که وبال خیانت بسیارست یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوا و بدانید اَنَّمَا اَمْوَالُكُمْ
که مالهای شما وَاَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی
مال و محبت فرزند شما را بر منع و در اثم نیندازد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزند را فتنه
کفت تا از فتنه بیکو رویم و ما پیوسته آن فتنه را زیاده میخواهیم بیت جوان و پیر که در بند مال و فرزندند
نه عاقلند که طفلان نا خرد مندند وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای عِنْدَهُ نزد اوست اَجْرٌ عَظِيمٌ
مزدی بزرک پس طلب آن می نمایید و جمع مال آن ابلهانه منمایید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای کروه باور دارندکان
اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ اکر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ سازد برای شما یعنی بدهد
شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق
و باطل یا جدایی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از عقوبات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان
مشهور کردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و دیکر آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضه کند بر شما باسرار
جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از
سخنان شیخ و متابعان او چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی وقایهٔ خود کرفته باشد در ذات
و صفات و افعال بدل افعال حق فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک کشته بیت
کم شده چون سایه اندر آفتاب ❊ یا چو بوی کل در اجزای کلاب وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و محو کرداند
از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
خداوند فضل بزرکست آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه عزم مدینه فرمودند بغیر از ابوبکر و علی علیه السلام
کسی در خدمت سید عالم نماند قریش ازین حال مترد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخی نجدی
بدان مجمع در آمده در باب پیغمبر صلی الله علیه وسلم استشارت نمود یکی کفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را

مستحکم بر آورد و اندرون آن آب و نان بوی میداده تا بمیرد ابلیس این رای را نپسندید و گفت اگر اهل مدینه اسلام
آورده‌اند میان ایشان روی چشمه انجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را
خلاصی دهند دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد برود ابلیس گفت هر جا میرود مردم
فریفته وی میشوند جمعی را فریب دهد و بیاید با شما قتال کند ابو جهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از
قریش و خلفا ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد بنو هاشم با تمام قبایل
محاربه نتوانند نمود بالضروره بدیه راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابو جهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد
که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام خبر کرد و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه علی را علیه السلام بر فراش
خود بخوابانید و با صدیق بغار رفت و حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را از آن نعمت یاد میدهد و میگوید وإذ يمكر
بك و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الذين كفروا آنانکه کافر بودند ليثبتوك تا حبس کنند ترا أو
يقتلوك یا بکشند بشمشیرهای مختلف أو يخرجوك تا بیرون کنند ترا از مکه ويمكرون و ایشان بدیع
میسگالند ويمكر الله و جزا میدهد خدای ایشانرا بر مکر ایشان والله خير الماكرين و خدای بهترین
جزا دهندگانست مر مکارانرا و جزا آنست که مکر ایشان را بدیشان رد کند و ایشانرا در چاهی که برای دیگران کنده اند افکند
هر که در راه کسی چاهی کند ٭ خویشتن آخر در آن چاه افکند ٭ آورده‌اند که نضر بن حارث که بعلت تجارت ببلاد
فارس آمده قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانها آورده‌ام شیرین تر از
افسانهای که محمد برما میخواند و حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وإذا تتلى چون خوانده شود عليهم
بر نضر و متابعان او آياتنا آیتهای کتاب ما قالوا گویند قد سمعنا بدرستی که شنیدیم این کلام را لو
نشاء اگر خواهیم ما لقلنا هر آینه بگوییم مثل هذا مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه
فرموده بود که فأتوا بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار مکابره و عناد بود که میگفت مثل این
بگوییم و دیگر گفت إن هذا نیست این إلا أساطير الأولين مگر قصهای پیشینیان نوشته‌اند و من نیز
ازین قصص دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که وای بر تو این کلام الله است
و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعایی کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وإذ قالوا اللهم
و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او با او متفق بودند که بار خدایا إن كان هذا اگر هست این قرآن هو الحق
راست و درست و منزل من عندك از نزدیک تو فأمطر علينا پس بباران بر ما حجارة من السماء سنگی از

آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل باراندی أو ائتنا یا بیار بما بعذاب أليم عذابی مولم مهلک غرض ازین
دعا اظهار یقین است ایشان ببطلان قرآن وما كان الله ليعذبهم و نیست خدای که عذاب کند ایشانرا اگرچه
بدعا بطلبند و استعجال میکنند وأنت فيهم و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بران جاری شده که
استیصال نکرده اند قومی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وما كان الله معذبهم و نیست
خدای عذاب کننده ایشان وهم يستغفرون و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند
از مومنان یا بعضی که اگر استغفار کنند و استغفار ایشان بایمانست از مرتضی علی علیه السلام منقولست که در زمین دو
امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و آنچه ماند استغفارست ای عزیز استغفار
مانع ذنب است از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران
گردد فاستغفروني اغفر لكم مثنوی گفت حق گر کار زشت از من مطلب ٭ کار طالب مر غفور را باشد سبب
از پی زهر گناه ار بشنوی ٭ هست استغفار تریاق قوی وما لهم و چیست ایشانرا و چه جای آنست
ألا يعذبهم الله آنکه خدای عذاب نکند ایشانرا وهم يصدون و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و
مومنانرا عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند وما كانوا و نیستند ایشان
أولياءه متولیان امر مسجد و تولی کارها است که میگفتند نحن ولاة الحرم ما پیشکار و صاحب اختیار حرمیم
حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند إن أولياؤه نیستند سزاوار تولیه مسجد حرام
إلا المتقون مگر پرهیزکاران از شرک ولكن أكثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا يعلمون نمیدانند
که ولایت حرم ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وما كان صلاتهم و نیست دعای مشرکان عند البيت
نزدیک خانه خدای إلا مكاء مگر صفیر زدن وتصدية و دست بر دست کوفتن عادت بعضی کفار
آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و قولی آنست که وقتی که حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز
مأمور به باشد فذوقوا العذاب پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسیری است در روز بدر و حرق و زجر
در دوزخ بما كنتم تكفرون بآنچه هستید که کفر میورزید بدین باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه
در غزوه بدر دوازده کس از اشراف عرب متعهد شدند که هر یک از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر یکی از
ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند حق سبحانه میفرماید إن الذين كفروا بدرستی که کافران یعنی

طغیان بود یُنفِقُونَ نفقه میکنند اَموالَهُم خواستهای خود را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند
لِیَصُدُّوا تا باز دارند مردمان را عَن سَبیلِ اللهِ از راه خدای که متابعت رسولست و گفته اند ابو سفیان بعد
از حرب بدر دو هزار عرب مزد گرفت برای جنگ احد سوی لشکری که بجز ایشان آمدند یا اصحاب آن کاروان که
ابو سفیان گریزانید سود بضاعت خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند بحرب احد رفتند و این
آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فَسَیُنفِقُونَها پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ
تَکُونُ پس باشد آن نفقه کنند عَلَیهِم بر ایشان حَسرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و
مقصود حاصل نا شده ثُمَّ یُغلَبُونَ پس مغلوب گردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآنست
که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذینَ کَفَرُوا و آنانکه ثابت باشند بر کفر اِلی جَهَنَّمَ بسوی دوزخ
یُحشَرُونَ رانده شوند لِیَمیزَ اللهُ و این مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا گرداند خدا الخَبیثَ
مِنَ الطَّیِّبِ ناپاک را که کافرست از پاک که مومنست وَیَجعَلَ الخَبیثَ و جمع کند باهم ناپاک را
بَعضَهُ عَلی بَعضٍ برخی را بر برخی فَیَرکُمَهُ جَمیعًا پس برهم چسپاند همه را فَیَجعَلَهُ فی جَهَنَّمَ پس در آرد
همه را در دوزخ اُولئِکَ آن گروه خبیث یا منفقان بد هُمُ الخاسِرُونَ ایشانند زیان کاران در
احوال یا اموال خود قُل لِلَّذینَ کَفَرُوا بگو برای آنهایکه کافرند چون ابو سفیان و اصحاب او اِن یَنتَهُوا
اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول یُغفَر لَهُم بیامرزیده شود مر ایشان را ما قَد سَلَفَ آنچه
گذشته است از گناهان ایشان وَاِن یَعُودُوا و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله پیغمبر فَقَد مَضَت پس
بدرستی که گذشته است سُنَّتُ الاَوَّلینَ سنت الهی در پیشینیان که بپیغمبران لشکر کشیدند و بآخر مستاصل
گشتند کو ایشان همین چشم دارید وَقاتِلُوهُم و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حَتّی لا تَکُونَ تا وقتی
که نباشد فِتنَةٌ شرکی یعنی مشرک نماند از وثنی و اهل کتاب وَیَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ و باشد همه دین خالص
که توحید است یا پرستش لِلّهِ مر خدای را و بس فَاِنِ انتَهَوا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ بایمان یا
بقبول جزیه فَاِنَّ اللهَ پس بتحقیق که خدای بِما یَعمَلُونَ بَصیرٌ بآنچه شما میکنید بیناست و مناسب آن عمل پاداش
خواهد داد وَاِن تَوَلَّوا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند باک مدارید فَاعلَمُوا اَنَّ اللهَ
پس بدانید که خدای مَولیکُم ناصر و مددکار شماست نِعمَ المَولی نیک یاریست خدای که دوستان
خود را ضایع نگذارد وَنِعمَ النَّصیرُ و نیک یاری دهنده ایست مومنان را بر مشرکان غالب سازد

وَاعلَمُوا و بدانید ای مومنان اَنَّما غَنِمتُم که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِن شَیءٍ از هر چه اسم
شی بر آن اطلاق توان کرد فَاَنَّ لِلّهِ پس بدرستی که مر خدایراست خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول را
که بنی هاشم و بنی المطلب اند وَلِذِی القُربی وَالیَتامی و یتیمان مسلمانان که فقیر باشند وَالمَساکینِ و درویشان
محتاج را از اهل اسلام وَابنِ السَّبیلِ و مسافران مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما بر آنند که
ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش منقسم بر پنج قسم شد برای رسول
صلی الله علیه وسلم و چهار طایفه مذکوره معروفست و حالا سهم رسول صلوات الله و سلامه علیه بمصالح مسلمانان صرف
باید کرد یا بامام باید داد یا بسهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم رحمه الله بوفات حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم سهم ایشان و ذی القربی ساقط است و تمام بثلثه باقی صرف کنند و نزد امام مالک رحمه الله تقسیم آن
مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید و ابو العالیه و ربیع رحمهما الله متفرد بدین قول که
خمس غنیمت را شش قسم باید کرد قسمی مر خدایرا و قسمی مر پیغمبر را و چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمی که نامزد
حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر
ایشان در کتب فقهیات است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدای و رسول و طوایف مذکوره است
پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید اِن کُنتُم اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنتُم
بِاللهِ ایمان آورده اید بخدای وَما اَنزَلنا و بآنچه فرو فرستادیم ما از آیات یا ملایکه یا مدد یا فتح و نصرت یا غنیمت
عَلی عَبدِنا بر بنده ما که محمدست صلی الله علیه وسلم یَومَ الفُرقانِ روزی بود که جدا شدن حق از باطل در وی بود یَومَ التَقَی
الجَمعانِ روزی که روی بروی آورده اند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان
در سنه ثانیه از هجرت وَاللهُ و خدای عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزی قَدیرٌ تواناست لاجرم مردم
اندک را بر لشکر بسیار غالب ساخت اِذ اَنتُم یاد کنید آنرا که بودید شما بِالعُدوَةِ الدُّنیا بکناره وادی
نزدیکتر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب نداشتید وَهُم و ایشان یعنی دشمنان
شما بودند بِالعُدوَةِ القُصوی بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب نزدیک بودند وَالرَّکبُ
و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند اَسفَلَ مِنکُم زیرتر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان
در بدر از راه منحرف شده بطریق سفر در عزیمت ساحل نوردند وَلَو تَواعَدتُم و اگر وعده قتال بودی میان شما
و قریش که در وعده قصری بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبر یافتید لَاختَلَفتُم

هر آینه که خلاف میکردید فی المیعاد در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید یعنی بی سلاح و ایشان
بسیار و مسلح وَلٰکِن و لیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی لِیَقضِیَ اللهُ تا حکم کند خدای
یا تمام سازد اَمرًا کاری که آن کانَ مَفعُولًا بود کاین در علم او و سزاوار بود با آنکه کرده شود و آن نصرت
اولیاست و قهر اعدا لِیَهلِکَ و برای آنکه تا هلاک شود مَن هَلَکَ هر که هلاک میشود عَن بَیِّنَةٍ
از حجتی روشن قایم وَیَحیٰی و زنده شود مَن حَیَّ هر که میزید عَن بَیِّنَةٍ از حجتی هویدا و مشهود یعنی واقعه
بدر از آیات عظام است هر که مشاهده نمود اگر میمیرد و اگر میزید او را حجتی و معذرتی نیست یا مراد از
مَن هَلَکَ وَمَن حَیَّ اهل کفر و اسلام اند یعنی صدور کفر و اسلام از سر حجتی واضح است هر که کافر
گردد بطلان او روشنست و هر که با اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر و معین وَاِنَّ اللهَ لَسَمِیعٌ و بدرستی
که خدای شنواست مر اقوال مؤمن و کافر را عَلِیمٌ داناست باحوال ایشان در ترجمه رشیدی مذکورست
که گوهر شب افروز عقل را همچنانچه در حقه سینه دوستان میسازد در دامن دشمنان تردامن نمی نهد
لِیَهلِکَ مَن هَلَکَ عَن بَیِّنَةٍ وَیَحیٰی مَن حَیَّ عَن بَیِّنَةٍ یعنی بارقه نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع
میشود دوستان بدان مهتدی میگردند و اگر از طرف قهر و خذلان استضائه پذیرد سبب اختطاف ابصار
بصایر دشمنان شود یُضِلُّ بِهِ کَثِیرًا وَیَهدِی بِهِ کَثِیرًا ٭ خنک کسی که عقل همراه اوست ٭ هر دو عالم بطوع یار گر اوست
عقل کان رهنمای حیلت نیست ٭ آن نه عقلست کان بعقیدتیست نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
در آن شب که روز آن جنگ بدر واقع بود در واقعه دید که لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود
با آنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مؤمنان بعد از استماع این رؤیا و تعبیر آن بغایت مسرور
و فرحان شدند حق سبحانه تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد اِذ یُرِیکَهُمُ اللهُ آنزمان که مینمود
خدای ایشان را فی مَنَامِکَ در خواب تو قَلِیلًا تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت
مستظهر گشتند وَلَو اَرٰیکَهُم و اگر خدای بتو نمودی ایشان را کَثِیرًا بسیار و تو خبر دادی لَفَشِلتُم
هر آینه بددل میشدید ای اصحاب وَلَتَنَازَعتُم و هر آینه نزاع میکردید فِی الاَمرِ در کار قتال که آیا حرب
کنیم یا فرار نماییم وَلٰکِنَّ اللهَ و لیکن خدای سَلَّمَ بسلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از هزیمت
اعادی اِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از جرأت و بیم و جزع و تسلیم
وَاِذ یُرِیکُمُوهُم و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای دشمنان را بشما اِذِ التَقَیتُم چون ملاقات کردید ٥

فی اَعیُنِکُم در چشمهای شما قَلِیلًا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در
دیدهای مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق رؤیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده اند که
ابن مسعود رضی الله عنه در وقت التقاء صفین با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن کس
گفت که نزدیک بصد نیز باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه مرد بودند وَیُقَلِّلُکُم و اندک گردانید شما را نیز
فی اَعیُنِهِم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حسابی بر نداشتند و تهیه اسباب جنگ کما ینبغی
نکردند نقلست که ابو جهل میگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و بر رسنها بر بندید و چون بحرب
مشغول شدند حق سبحانه مؤمنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یَرَونَهُم مِثلَیهِم رَأیَ العَینِ بدین سبب
دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از آیاتست که بصر اگرچه بینی قلیل را کثیر یا کثیر را
قلیل بیند تا این حد نتواند بود که قریب بهزار تن را صد تن بیند و نزدیک بسیصد نفر را هزار و نهصد عدد
و هر آینه قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رؤیت
لِیَقضِیَ اللهُ اَمرًا تا براند خدای حکمی را که آن کانَ مَفعُولًا هست بودنی در علم او وَاِلَی اللهِ و بسوی
خدای تُرجَعُ الاُمُورُ باز گردانیده شود کارها یا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا ای گروه مؤمنان اِذَا لَقِیتُم چون برسید فِئَةً
گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فَاثبُتُوا پس بایستید در مقاتله ایشان و ثابت باشید وَاذکُرُوا اللهَ
و یاد کنید خدای را کَثِیرًا یاد کردن بسیار بدل و زبان لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ مگر باشید که ظفر یابید بر اعدا
گفته اند مراد از ذکر تکبیرست در وقت حمله بردن یا دعا بر کفار برین وجه که اَللّٰهُمَّ اخذُلهُم اَللّٰهُمَّ اقطَع دابِرَهُم
و درین آیه تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغلی از ذکر خدا باز ندارد شعر تو بهر حالی که باشی روز و شب
یک نفس غافل مباش از ذکر رب ٭ در خوشی ذکر تو شکر نعمتست ٭ در بلاها التجا با حضرتست
وَاَطِیعُوا اللهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکه قتال
وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید فَتَفشَلُوا که از مخالفت بددل شوید وَتَذهَبَ رِیحُکُم و برود دولت و قوت شما
ریح مستعار از دولتست چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن شبیه بادست در هبوب و نفوذ او گفته اند اذا هبت
ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا ببادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و آنرا
ریح النصرة میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا وَاصبِرُوا و شکیبایی کنید در مقاتله اِنَّ اللهَ بدرستی
که خدای مَعَ الصّٰبِرِینَ با صابرانست بحفظ و نصرت وَلَا تَکُونُوا و مباشید کَالَّذِینَ خَرَجُوا مانند آنانکه بیرون آمدند

مِن دِيَارِهِم از سراها و منزلهای خویش بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه‌اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر بگذشت و مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت لا بد است از آنکه به بدر رویم و بشرب خمر اشتغال نماییم تا آوازه لهجت ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند پس خدای مومنان را میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان بعجب بیرون رفتند و ریا میکنند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بآنچه ایشان میکنند مُحِيطٌ عالمست و بر آنها جزا خواهد داد آورده‌اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیم که میان ایشان بود اندیشه‌ناک شده خواستند که بازگردند ابلیس بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود بر آمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید بر عیر و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق موافقت مرعی میدارم پس ابلیس جمعی از شیاطین همراه ایشان روی به بدر آوردند و حق سبحانه از این قصه خبر میدهد ٥ وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کنید آنرا که بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ عملهاء ایشان را در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حقایق سلحی آورده که قوت ایشان را در نظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وَقَالَ و گفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و فریادرس و زنهار دهم شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آنگاه که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ بازگشت شیطان عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر دو پاشنه خود و این عبارتست از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده‌اند که چون روز بدر ملایکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دید روی بفرار نهاد و در آنحال دست او در دست حارث بن هشام بود هشام گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ من بیزارم مِنكُمْ از زنهار شما إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من می‌بینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی‌بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مومنان می‌آیند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من می‌ترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی وَاللَّهُ و خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کسی که از او نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از عزیمت شما وقوف

نیافتم پس هر آینه معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را در صورت سراقه نموده إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آنرا نیز یاد کنید چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم و آنانکه در دلهاء ایشانست مَرَضٌ شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه با مشرکان واضح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بر دولت هجرت سرافراز نشده بودند وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد با ایشان میل بدان نمایند چون بر لشکر حضرت نظر انداختند و در روز بدر شامت آن بدیشان رسید قلت مومنان را مشاهده نموده گفتند غَرَّ بفریفت هَٰؤُلَاءِ این گروه مومنان را دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت و عدم قدرت در برابر چنین لشکری آراسته آمدند الحق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَن يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود را با او گذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون قبض میکردند ارواح آنها که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حق بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و نبیه و منبه ابنا الحجاج السهمی کشته شدند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملایکه بوقت قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویها ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا میگفتند بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان که مقدمه عذاب دوزخست هر آینه میدیدی امر منکر و کار پر هول و دیگر ملایکه میگفتند ذَٰلِكَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِّلْعَبِيدِ بر بندگان که ایشان را بی جرم بگیرد و تعذیب کند و این عین عدلست پس برای تسلیه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه میگوید که عادت مشرکان قریش کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت تابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود و با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده بود یا بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ با قوتست و قدرت شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر منکران و مکذبان ذَٰلِكَ این گرفتن و عقوبت ایشان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تبدیل دهنده ٥

نعمتی که انعام کرده است علی قوم بر گروهی حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند ما بانفسهم
نعمة انعمها آن حال را که در نفسهای ایشانست بحالی بتر از آن یعنی بدتر بدانکه ایشان حال خود را که
بت پرستی و مردم خواری بود بعادات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار
مؤمنان بدتر ساختند وان الله سمیع
و بدرستی که خدای شنواست سخنان ناسزا جام شرکان را علیم داناست بعقاید باطله ایشان دیگر باره برای تاکید بیفزود
که کار قریش در تکذیب تو کداب آل فرعون همچون صنیع قوم فرعونست والذین من قبلهم و آنانکه قبل از ایشان بودند
کذبوا بایات ربهم تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشان را
بذنوبهم بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر به بلا ابتلا ساختیم واغرقنا و غرق
گردانیدیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعون را وکل و هر گروهی از غرقیان قبط و قتیلان قریش
کانوا ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان
بر روی زمین عند الله نزدیک خدای الذین کفروا آنانند که کافر شدند و گفته‌اند مراد معاندان قریش اند
چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و
اضراب ایشان فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی‌آرند دیگر بدترین دواب الذین عاهدت آنانند که
عهد بستی با ایشان منهم از کفار و ایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه با ایشان معاهده
فرموده بود ثم ینقضون پس میشکنند عهدهم عهد خود را فی کل مرة در هر باری که عهد میکنند
در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را صلی الله علیه وسلم یاری ننمایند و زینهار کار را
بسلاح مددکاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم دیگر باره عهد بستند و در حرب خندق با ابوسفیان
اتفاق نموده عهد بشکستند وهم لا یتقون و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی‌ترسند از عقوبت عهد
فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشان را فی الحرب در جنگ فشرد پس پراکنده گردان و متفرق ساز بهم
بسبب قتل ایشان من خلفهم آنانرا که از پس ایشانند از اعدای ایشان یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چنان
از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله تو بترساند لعلهم باشد که آن رمندگان یذکرون
پند گیرند و عبرت پذیرند واما تخافن و اگر بدانی و دریابی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانة
نقض آن عهد را تنها که بر تو روشن شود فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از
قتال با ایشان که من عهد شما را بینداختم تا تو و ایشان باشید علی سواء برابر در علم بنقض عهد ان الله

بدرستی که خدای لا یحب الخائنین دوست نمیدارد خیانت کنندگان را یعنی نمی‌پسندد عمل ایشان را ولا یحسبن
الذین کفروا و مپندار ای محمد آنانرا که کافر شدند که ایشان سبقوا پیشی گرفتند بر عذاب ما مراد گریختگان
بدر یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم لا یعجزون بدرستی که ایشان
عاجز نمیکنند ما را از عذاب خود حفص ولا یحسبن بغیبت خوانده‌اند یعنی باید که کافران نپندارند که ما از تعذیب
ایشان عاجزیم واعدوا و آماده سازید ای مؤمنان لهم برای ناقضان عهد یا سپهر زمان بدر ما استطعتم
آنچه توانید من قوة از ساز و برگ حرب که لشکریان قوت می‌یابند و عقبة بن عامر رضی الله عنه میفرماید که
شنیدیم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی بعضی از علما گفته‌اند تخصیص رمی بذکر بجهت
آنکه تیر و کمان قوی‌ترین سلاحهاست شیخ ابوالقاسم نصرآبادی قدس سره فرموده که درین آیه گفته‌اند قوت رمی است
بلی همچنین باشد اما رمی بر دو گونه بود رمی ظاهر بتیر و کمان و رمی باطن به تیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی
سهام خطوط از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابوعلی دقاق قدس سره فرموده که قوت اعتماد است بر حمایت
حق و واثق بودن بعنایت او که اعتماد بر اسباب و لشکرست بیت گر اعتماد تو بر اسباب و لشکرست و سلاح
مراست بر کرم دوست اعتماد تمام ش و گفته‌اند مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده سازید قلعه‌ها
بجهت دفع کفار و من رباط الخیل و دیگر آماده کنید از اسبان بسته ترهبون تا بترسانید به بدین
استعداد عدو الله دشمن خدای وعدوکم و دشمن خود را که کفار مکه‌اند وآخرین و دیگر بترسانید
باسب و سلاح کافران دیگر را من دونهم جز کافران مکه که لا تعلمونهم شما نمیدانید ایشان را الله یعلمهم
خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا جن و در مدارک آورده که کفره جن چه
صهیل اسب جز ایشان را نمی‌ترساند وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزی که دارید فی سبیل الله
در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسب یوف الیکم تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وانتم لا
تظلمون و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب وان جنحوا و اگر میل کنند مشرکان للسلم
بصلح و استسلام فاجنح لها پس تو هم میل کن بمصالحه وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه
بمکر و حیله صلح انداخته باشند انه هو السمیع بدرستی که خدای شنواست مر اقوال ایشان را العلیم
داناست بدروغ و دلالت آن اگر در مقام مکر باشند ترا آگاه دارد و بدفع مکر ایشان کار دارد چنانچه فرمود وان
یریدوا و اگر خواهند ان یخدعوک آنکه بفریبند ترا بصلح از جنگ خود باز دارند فان حسبک الله پس بدرستی

کی پسنده است ترا خدای هو الذی ایدک اوست آنکه قوت داد ترا بنصره بیاری کردن خود و فرستادن ملایکه
وبالمؤمنین وبهمه مؤمنان و اصح آنست که انصار والف وپیوند افکند بدوستی بین قلوبهم میان دلهای
ایشان یعنی اوس وخزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بوده وهمواره بقتل وغارت هم
اشتغال می‌نمودند حق تعالی ببرکت تو دلهاء ایشانرا با یکدیگر الفت داد لو انفقت اگر خرج میکردی بجهت
اصلاح احوال ایشان ما فی الارض جمیعا هر آنچه در زمین است از مال و متاع ما الفت تالیف نمیدادی و قادر
نبودی بر الفت بین قلوبهم میان دلهاء ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که هم داشتند ولکن الله
ولیکن خدای بحکمت بالغه خود الف بینهم ایقاع الفت کرد میان ایشان انه عزیز بدرستیکه او قادر
وغالبست هرچه خواهد بکند حکیم داناست بحکمت آنچه میکند یا ایها النبی ای پیغمبر حسبک الله
بسنده است ترا خدای ومن اتبعک وآنانکه پی روی تو کرده اند من المؤمنین از گرویدگان این آیه در غزوه
بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و تسلیه خواطر صحابه رضی الله عنهم و گفته اند
سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده بودند چون فاروق شرف اسلام دریافت و عدد
اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که سبب نزول آیه اسلام فاروقست و برین
تقدیر آیه مکی باشد یا ایها النبی ای پیغمبر خبردار کننده حرض المؤمنین تحریض کن مؤمنانرا یعنی برانگیز
و گرم سازا ایشانرا علی القتال بر کارزار کردن با کافران ان یکن منکم اگر باشد از شما عشرون بیست تن
صابرون صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان شرط بمعنی امرست
یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزند و فرار نکنند وان یکن منکم و اگر باشد
از شما مائة صد تن یغلبوا الفا غالب شوند بتایید الهی بر هزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر
شدند و این غالبیت شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند
و روز قیامت را نمی‌شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبائی
مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیه مؤمنان از مقاتله یکی با ده اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه
این آیه را منسوخ گردانید و فرمود الآن اکنون که این حکم بر شما گران آمد ساخت خفف الله سبک کرد
خدای عنکم از شما وعلم و دانست ان فیکم ضعفا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن
فان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائة صابرة صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست

این شرط بمعنی امرست یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وان یکن منکم و اگر بود
از شما الف هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای و یاری او
والله مع الصابرین و خدای با صابرانست باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند ۞ صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید ۞ از چمن صبر رخ متاب که روزی
باغ شود سبز و شاخ گل بر آید ۞ آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم در باب ایشان با کابر صحابه مشورت نمود از قوم مهاجر صدیق فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر
تواند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدا بدهند باشد که روزی بدولت هدایت برسند و بحال احد و صمد
مسلمانان شوند فاروق گفت یا رسول الله ایشان ائمه کفرند همه را بفرمای تا گردن زنند و بجهت الله که حق سبحانه
ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبدالله رواحه رضی الله عنه و اصح آنست که سعد بن معاذ رضی الله عنه
فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بجزای آتش تیغ بسوزانیم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بقول صدیق میل نمود
فدیه مقرر فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که ما کان نسزد و نشاید لنبی ان یکون پیغمبری را که باشد له
اسری مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه که بکشد بسیاری از ایشان فی الارض
در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تریدون میخواهید
شما عرض الدنیا خواسته دنیا که عرضی سریع الزوالست والله و خدای یرید الآخرة میخواهد
برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزالست والله عزیز و خدای غالبست دوستانرا بر دشمنان غلبه دهد
حکیم داناست در آنچه با بندگان کند لولا کتاب اگر نه حکمی و فرمانی من الله از خدای سبق پیشی
گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه ننماید یا اهل بدر را
عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد لمسکم هر آینه رسیدی بشما فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید از فدا عذاب
عظیم عذابی بزرگ در روایت آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب فرو آمدی غیر
فاروق و سعد معاذ رضی الله عنهما از آن نجات نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا
و صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم بدو دست باز کشیدند آیه آمد که فکلوا پس بخورید مما غنمتم از آنچه
غنیمت گرفته اید و فدیه از آن جمله است حلالا طیبا خوردنی حلال و پاک واتقوا الله و بترسید از خدای در
مخالفت امر وی ان الله بدرستیکه خدای غفور آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رحیم

مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عباس
رضی الله عنه را که از جمله اسیران بود باداء فدای نفس خود و دو برادرزاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث
و حلیف او عتبة بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو بخیل استادی دروییش وار در پیش
خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه مال از کجا آرم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که کو آن بدرهای زر
که بوقت خروج از مکه بام فضل دادی و چنین و چنین گفتی عباس گفت ای محمد من این سخن را نهفته گفته
بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی
میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر بداد و آیه آمد که یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ بگو لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ
مر آنکسانرا که در دست شما اند مِنَ الْأَسْرَىٰ از اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ اگر داند خدای و بیند فِي قُلُوبِكُمْ
در دلهای شما خَيْرًا نیکویی از ایمان و اخلاص يُؤْتِكُمْ بدهد شمارا خَيْرًا بهتر مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ از آنچه
از کرفته اند از شما یعنی فدیی که برای فدا داده اید وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شمارا وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای
آمرزنده است کناهی را که در وقت شرک واقع شده مهربانست که شمارا توفیق اسلام داده آورده اند که ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد بدین
وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من به بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم نیز بمن داد
که از همه اموال عرب دوستر میدارم وعده دوم مغفرتست امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید و مرا بیامرزد چه در
وعده کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محالست کریم اید بر نیم اگر نکند وعده را وفا شاید
وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خِيَانَتَكَ خیانه کردن با تو بنقض عهد یا برکشتن از
دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدرستی که خیانه کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین بکفر فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس خدای
توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست تو کرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا ممکن کرداند وَاللَّهُ
عَلِيمٌ و خدای داناست بما اندیشکان حَكِيمٌ حکم کننده بر احوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه
ایمان آورده اند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنها خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند
بِأَمْوَالِهِمْ بمالها خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمود وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خویش که مبارزتها کردند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و ایشان قوم مهاجرند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه جای دادند مهاجر را
وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراد کروه انصارند أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه بعضی

از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند و متولی در میراث در مبدء کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب
هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند
مَا لَكُمْ نیست شمارا مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که
هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی
اگر میان ایشان و کفار معامله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان
إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ مگر بر کروهی مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ عهدی و پیمانی
یعنی نقض عهد و معاهده میکنند وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید از وفای عهد و نقض آن بَصِيرٌ
بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی
دیگرند در مظاهرت و معاونت إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودم از دوستی با یکدیگر و تعاون و تدوستی
تَكُنْ فِتْنَةٌ حاصل شود و چه فتنه فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرک در دین یعنی
اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و هم را یاری نکنند هم ایمان بعضی بشبهه اهل کفر ظهور کند و فسادی و فتنه
ازین بزرکتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و برتر از آن تهدید فرمود دیگر باره از
جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه بکرویدند بخدا و رسول وَ
هَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا و جهاد کردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای وَالَّذِينَ
آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوا و یاری کردند پیغمبر را در قتال
مشرکان أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مؤمنان حَقًّا براستی لَهُمْ مر ایشانراست
مَغْفِرَةٌ آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بی رنج در جنت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان
آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَ
جَاهَدُوا و جهاد کردند مَعَكُمْ با شما یعنی مرد شما شدند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مِنْكُمْ از جمله شما اند
یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوندان خویشها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ
برخی از ایشان أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ سزاوارترند ببعضی در میراث کرفتن فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدای یا در لوح
محفوظ این آیه ناسخ توارث آن جماعتست که بسبب هجرت و نصرت میراث میکرفتند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا

علیم دانا است کسی را بر وی چون و چرا نرسد نظم نی در احکام اوست چون و چرا ¦ نی در افعال او چگونه و چند

سورة التوبة

و این سوره را براءت و فاضحه و مخزیه و مشقشقه و سورة العذاب نیز گویند و ترک تسمیه
در وی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند که صحابه رضی الله عنهم
اختلاف کرده اند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین
گذاشتند و بسم الله ننوشتند بهر دو سوره را قرینتین گفته اند و ترجمه اسباب نزول از تبیان فقیه ابو اللیث رحمه الله
نقل میکند که ثعلب شیخ بعضه از ذی النورین رضی الله عنه روایت کرده اند که کاتب خاتمه یسألونک عن الانفال و
فاتحه براءه و بین الله من بودم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میان این دو سوره املاء تسمیه نفرمود آورده اند
که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سی یا چهل آیه از اول این سوره بصدیق رضی الله عنه داده وا را امیر
حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و بچند روز بعد از رفتن صدیق رضی الله عنه مرتضی علی را علیه السلام طلب فرمود
و بر ناقه عضبا سوار ساخت و از عقب صدیق فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قراءت کند و چون
از این حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل بمن آمده گفت اداء این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی با بو بکر
لاحق شد و در روز ترویه صدیق خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی علیه السلام برخاست
حمد و ثنا بعد از استماع بر اهل موسم خواند براءة این بیزاریست من الله از خدای ورسوله و از فرستاده او
الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان من المشرکین از شرک آورندگان آورده اند که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم با بعضی از مشرکان عرب عهد بسته بود هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد
بشکستند حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش براءت بنفع عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا
و رسول بشکستند حق نیز بزبان خدا نقض عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگوی ایشان را فسیحوا
پس سیر کنید فی الارض در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه اول
روز عید نحر که روز تبلیغ است یا دهم ربیع الآخر قول آنست که آیه در اوایل شوال فرود آمده پس مدت تا آخر
محرم است اما ثعلبی رحمه الله آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن
برخی بیشتر آنانرا که اجل کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار
کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داده تا کار
عهد گفت و اعلموا و بدانید انکم آنکه شما غیر معجزی الله نه آنید که عاجز کنندگان خدا باشید

[illegible]

از عذاب خود هم چنین شما را مهلت داد و ان الله و این را نیز بدانید که خدای مخزی الکافرین رسوا
کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن و اذان و اعلام است و آگاه ساختن من الله و رسوله
از خدای و رسول او الی الناس بسوی عرب یوم الحج الاکبر در روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج
و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق در وی درست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود
با آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کرامت ان الله
آنکه خدای بریء بیزارست من المشرکین از مشرکان و عهود ایشان و رسوله و پیغمبر او نیز بیزار است
فان تبتم پس اگر باز گردید از کفر و عناد فهو پس آن باز گشت خیر لکم بهتر باشد شما را از اقامت بر آن
و ان تولیتم و اگر باز گردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا انکم پس بدانید آنکه شما غیر معجزی الله
نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا با او ستیزید و بشر الذین کفروا و بجای بشارت
بیم کن کافرانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه
که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید الا الذین لیکن آنانکه عاهدتم عهد کردید با
ایشان من المشرکین از شرک آورندگان ثم لم ینقصوکم پس ایشان کم نکردند شیئا چیزی از عهد را
شما یعنی نشکستند پیمان شما را و لم یظاهروا و یاری ندهند و پشتی نکردند علیکم بر قتال شما احدا
یکی را از دشمنان شما فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهدهم عهد ایشانرا الی مدتهم تا مدتی
که مقرر شده با ایشان لیکن ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت مدهید ان الله بدرستیکه خدای یحب
المتقین دوست میدارد متقیانرا و از جمله تقوی وفا بعهد است با تمام شرایط آن شیخ نصر الهدی فرموده که تقوی
چهار نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود و الوفاء بالعهود و القناعة بالموجود و برین وجه ترجمه افتاده است
متقی را بود چهار نشان ۞ حفظ احکام شرع اول آن ۞ ثانیا آنچه دست رس باشد ۞ بر فقیران دهی کشاده بنان
عهد را باد وفا کند پیوند ۞ هر چه باشد بدان شود خرسند ۞ و چون حکم معاهدان مشرکان مبین شد در باب مشرکان
غیر معاهد میفرماید فاذا انسلخ پس چون بگذرد الاشهر الحرم ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه
و تمام محرم و قول آنست که آیه در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکورست و حرم باعتبار
تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم درست یا آنکه حرام بود در این چهار ماه تعرض کفار معاهد بقول آنکه از زمان نزول
سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است اعنی ذی القعده و ذی الحجه

محرم بر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یا
آنکه عهد شما را شکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هرجا که یابید در حل و حرم وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشانرا
باسیری وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید ایشان از طواف مسجد الحرام وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ
مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی بسته گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد و قری فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند
از شرک بایمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة اموال خود را و ازین
هردو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید
از ایشان و راه دهید تا هرجا خواهند روند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناهان
گذشته ایشانرا رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب بحساب بدیشان وَإِنْ أَحَدٌ و اگر یکی مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از مشرکان که تعرض ایشان نمی باید کرد بعد از انقضاء اشهر حرم اسْتَجَارَكَ زینهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ
پس ایمن ساز او را و زینهار ده حَتَّى يَسْمَعَ تا بشنود كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا یعنی قرآنرا ثُمَّ أَبْلِغْهُ پس اگر
اسلام نیارد برسان آنرا مَأْمَنَهُ بجائی که موضع امن اوست و بعد از آن با او مقاتله نمای ذَٰلِكَ این امان
دادن بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده اند
پس امان باید تا بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد
یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ مر مشرکانرا عهدی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ رَسُولِهِ
و نزدیک رسول او بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنانکه عهد بسته اید
با ایشان یعنی بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عهد بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک
مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام که ایشان استقامت ورزند
بر عهد خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکارانرا که بر عهد و پیمان استقامت نمایند كَيْفَ
چگونه باشید بر عهد مشرکان وَإِنْ يَظْهَرُوا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا
فِيكُمْ نگاه ندارند در باب شما إِلًّا خویشاوندی وَلَا ذِمَّةً و نه وفای عهدی يُرْضُونَكُمْ خشنود میگردانند
شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت تا شما را شیرین میکنند وَتَأْبَى و سر
باز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست بیت

دل در خیال غدر و زبان در ادای عذر ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتری از ایشان
فَاسِقُونَ بیرون شدند از فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بازماندن از نقض عهد تحرز نمایند
اشْتَرَوْا بدل کردند و بگرفتند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چیزی اندک بها اندک را در از
متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکانرا طعام دعوت کرده برای منع از اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و
بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از طاعت خدای یا باز داشتند
مردم را از راه حج خانه خدای إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد کاریست که میکنند قیل آنست
که مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شکسته و آیات توریت را باندک چیزی فروخته مردم را از
متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقصان عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی
إِلًّا قرابتی یا سوگندی وَلَا ذِمَّةً و نه عهدی وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ از حد در گذرندگان اند
در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا
الزَّكَاةَ و بدهند زکوة را فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام ایشانرا است
آنچه شما راست و بر ایشانست آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا و اگر بشکنند مشرکان أَيْمَانَهُمْ سوگندان و
پیمانهای خود را مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از آنکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوا و طعن کنند فِي دِينِكُمْ در دین شما
و عیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوا پس بکشید أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را
إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستی که ایشانرا عهد و پیمان نیست در حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی شکست
بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین
أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَكَثُوا با گروهی که بشکنند أَيْمَانَهُمْ پیمانهای که با شما بسته بودند
در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قریش آن بود که خلفاء یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با
یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را که خلفاء ایشان بودند بسلاح و مرکب مدد دادند تا بنی خزاعه که خلفاء رسول
بودند صلوات الله علیه جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهود بنی قریظه اند که در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را
مددکاری کردند وَهَمُّوا و قصد کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ بیرون کردن رسول صلی الله علیه وسلم از مکه
و مشاورت نمودن در دار الندوه چنانچه گذشته شد در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که

رسول را صلی الله علیه وسلم جهت ادای عمره بمکه راه ندهند و قبل از اتمام قواعد این بجهت استخفاف از مکه اش اخراج
کنند و بقول ثانی که مراد یهود چند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنکه ایشان ابتدا
کردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما می ترسید از محاربه و کارزار ایشان فَاللَّهُ أَحَقُّ
پس خدای سزاوارتر است أَنْ تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید از عتاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب ایشان اشتغال کنید
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان بعقوبة الهی در ترک مامور به قَاتِلُوهُمْ کارزار کنید با مشرکان
يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا خدای عذاب کند ایشانرا بِأَيْدِيكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرها مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ
و رسوا سازد شان بمقهوریت و مغلوبیت وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و نصرت دهد شما را بر ایشان وَيَشْفِ و شفا بخشد
صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده
بودند از مشرکان ایذای بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانیدند فرموده بود
ابشروا فان الفرج قریب وَيُذْهِبْ و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلها آنانکه
بواسطهٔ آزار کفار ملول بودند وَيَتُوبُ اللَّهُ و توبه دهد خدای و بازگرداند بفضل خود عَلَى مَنْ يَشَاءُ
بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیه خبر داد از توبهٔ بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه ابو سفیان و عکرمة بن ابی جهل و
سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتوبهٔ بعضی حَكِيمٌ حکم کننده است
بقبول توبه أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مؤمنان که قتل کفار را گذارید و گفته اند خطاب با منافقانست میفرماید
که پنداشتید أَنْ تُتْرَكُوا آنکه شما را بگذارند برین که هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و نه بیند خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا
آنانرا که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه وی وَلَمْ يَتَّخِذُوا و فرا نگیرند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلَا رَسُولِهِ
و بغیر فرستادهٔ او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بجز مؤمنان وَلِيجَةً دوست نهانی که افشای اسرار کنند باوی یعنی
شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده وَاللَّهُ خَبِيرٌ
و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید غرض شما از عملها و ریا اعمال است آورده اند که چون عباس رضی الله عنه
اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما میگویید و از محاسن ما
یاد نمیکنید مرتضی علی رضی الله عنه و علیه السلام فرموده که شما را چه چیز است که آنرا از جملهٔ محاسن توان شمرد عباس رضی الله عنه
فرموده که ما بعمارت مسجد الحرام قیام مینماییم و خانهٔ کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیانرا شربت میدهیم و اسیرانرا از بند می رهانیم
این آیه نازل شد که مَا كَانَ نسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکانرا أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ

مسجدهای خدای را و گفته اند مسجد حرام و بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبلهٔ مساجد است پس کانه که عامر او عامر جمیع مساجد
باشد و مشرکانرا عمارت مساجد روا نیست شَاهِدِينَ در حالتی که گواهان باشند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش
بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه افضل الصلوات و السلام یعنی شما بجمع کردن میان
دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او أُولَئِكَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ تباه و باطل شده
بواسطهٔ شرک أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت مسجد و سقایهٔ حاج وَفِي النَّارِ و در آتش
دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ایشان جاودانند بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کند مَسَاجِدَ اللَّهِ
مسجدهای خدای را مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ آنکس که بگرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا بایمان برسالت
وی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بپای داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ و داده
باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ و نترسیده باشد در امور دین إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای فَعَسَى أُولَئِكَ پس آن
گروه شاید أَنْ يَكُونُوا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از راه یافتگان بطریق نجات و ایراد این کلام بصیغهٔ توقع جهت
قطع طمع مشرکانست یعنی اهتدا آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر است میان لعل و عسی پس حال آنها که
من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود بیت جایی که شیر مردان در معرض عتابند روباه میرانرا آنجا چه تاب باشد
و دیگر منع مؤمنانست از اصرار باعمال خویش و بران اعتماد نمودن هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است شعر
باش غره بعلم و عمل که شد ابلیس — زین سبب راندهٔ درگاه حضرت دور — آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت
زمزم حجاج را نبیذ زبیب و عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن منصب بعباس رضی الله عنه
تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبة بن طلحه حجبی بود روزی این هر دو با مرتضی علی علیه السلام بمقام مفاخرت
در آمده عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات نمودند و علی علیه السلام باسلام و جهاد تفخر می نمود حق سبحانه تصدیق علی
علیه السلام آیه فرستاد أَجَعَلْتُمْ آیا میدارید سِقَايَةَ الْحَاجِّ اهل سقایهٔ حاجیانرا وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
و ارباب عمارت مسجد حرامرا كَمَنْ آمَنَ همچون آنکس که ایمان آورده است بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز
آخر وَجَاهَدَ و جهاد کرده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي راه
نمی نماید بمقصود الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه مشرکانرا که بشرک بر خود ستم کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه بگرویدند
بخدای و بآنچه آمده است از نزدیک خدای وَهَاجَرُوا و هجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند
با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ ببذل کردن مالها خود بر مجاهدان و تهیهٔ اسباب

[illegible]

قتال ایشان وَأَنْفُسِهِمْ و درباختن نفسهای خود در معارک حرب أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه
یعنی بلند مرتبه ترند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای از آنها که سقایهٔ حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند
وَأُولَئِكَ و آن گروه که مستجمع این کمالات اند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان بامانی دو جهانی يُبَشِّرُهُمْ
مژده میدهد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی نامتناهی از پیش خود وَرِضْوَانٍ و بخشنودی
کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ و ببوستانهایی که لَهُمْ فِيهَا مر ایشانرا باشد در آن بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعمتی
دایم بی انقطاع و در تنکیر مبشر به ایمائیست بآنکه زبان تعریف باداء توصیف آن وافی نیست خَالِدِينَ در حالتی که
اینگروه جاوید باشند فِيهَا در آن بوستانها أَبَدًا همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نفرمایند إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که نعم دنیی در جنب آن حقیر باشد و چه
نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان
و جنت برای کافهٔ مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هرچند
گناه عظیم بود رحمت او اعظمست بیت گنه ما بود فزون ز شمار عفوت افزونتر از گناه همه قطرهٔ ز ابر رحمت تو بس است
شستن نامهٔ سیاه همه آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بهجرت اجازت شد بعضی اصحاب
بنشاطی تمام بطرف مدینه مسارعت مینمودند و ترک خان و مان بر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند
ترجیح مینمودند و جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام
التماس میکردند و ایشان از رقت جنسیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت میشد این آیه نازل گشت که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید آبَاءَكُمْ پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ
و برادران خود را أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر برگزینند ایشان
کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما ایشانرا دوست دارد یعنی تعلل
از ایشان بپسندد فَأُولَئِكَ پس آن گروه دوستداران کافران هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را
در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد متخلفان از هجرت
گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خویشیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم اگر
هجرت کنیم بضرورت قطع پیوند و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بی کس و بی مال مانیم آیتی دیگر آمد که
قُلْ بگوی ای محمد مر تارکان هجرت را که إِنْ كَانَ اگر هست آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما

وَإِخْوَانُكُمْ و برادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا
و مالهایی که آنرا کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانیی که می ترسید كَسَادَهَا از ناروایی آن وَمَسَاكِنُ
و مسکنها که از نزاهت تَرْضَوْنَهَا می پسندید آنرا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ دوست تر بری شما یعنی اگر اینها که مذکور شد
بدوستی اختیاری طبیعی دوستتر میدارید مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ
و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم دارید حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ
عقوبت خود را عاجلا و آجلا وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي توفیق هدایت ندهد الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
گروه بیرون روندگان را از حد فرمان در این آیه تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگست و قول بشر ائمهٔ تفسیر آیات
بآنکه این آیه [illegible] ناامیدی استشمام می توان نمود چه اغلب مردم الا ما شاء الله در آن مقام اند که دین
خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوستتر نمیدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز
مردی باید که ابرهیم وار روی از کون بگرداند فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ مال را بهل گیمان و فرزند را
قصد قربان خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد آنکس که ترا شناخت جانرا چکند
فرزند و عیال و خانمان را چکند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده است که لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ
أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی
دمشقی روزی پیش مادر و پدر نشسته قصهٔ قربان کردن اسمعیل علیه السلام از قرآن برایشان میخواند که
ای احمد از پیش ما برخیز و بعد ما را بکار خدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی اکنون جز تو ندارم رفیقی و همدم
نهاد و بعد از آنکه بیست و چهار روز غایب شده بود تصدیهٔ زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای
خود رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر جواب داد که مَنْ عَلَى الْبَابِ قال أَنَا أَحْمَدُ ابنک مادرش گفت پیش از این ما را
فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد و محمود را با ما چه کار نظم ما هرچه داشتیم فدای تو کرده ایم
جانرا اسیر بند هوای تو کرده ایم ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز وینها که کرده ایم برای تو کرده ایم
لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنها بسیار
یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و
حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در موطن روز حنین و آن وادیست میان مکه و طایف که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرموده و آنچنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله

متفق شدند قصد مسلمانان کردند و خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد
متوجه ایشان شد و ایشان چهل هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت لن نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت لشکر
مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسالت پسندیده نبود بسبب این عجب در اول حال
شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را یاد مؤمنان میدهد که شما را یاد دهد روز حنین إذ
أعجبتكم چون بشگفت آورد شما را كثرتكم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنكم پس دفع نکرد از
شما آن کثرت شما شيئا چیزی را از صولت دشمن وضاقت و تنگ شد عليكم الأرض بر شما زمین
آن وادی بما رحبت با فراخی و گشادگی که داشت ثم وليتم پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب
مدبرين در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم جماعتی بماندند علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم و حضرت در آن
روز بر استری سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان بتمامی روی بآنحضرت آوردند ایشان
استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند أنا النبي لا كذب أنا ابن عبد المطلب
و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آنحضرت بمیان دشمن درآید و ازین صورت بر کمال
شجاعت سید عالم صلی الله علیه وسلم استدلال میتوان کرد که در چنان روز بر استری که در معرکه حرب کر و فری نداشت
سوار شده و بی مددکاری متوجه حرب کفار گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس رضی الله عنه
آنحضرت را نگذاشت که بجانب دشمن رود حضرت فرمود که پس اصحاب را باز خوان عباس مرد بلند آواز بود ندا کرد که
یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب سورة البقرة مردم بآواز عباس باز گشتند و
جمعی که مدد ایشان بعد نیز رسید بملازمت حضرت پیوسته پیرامون حمله کافران شدند و حضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود که الآن حمي الوطيس و بتلاوت دعای موسی علیه السلام که در روز غلبه فرعون خوانده بود که اللهم لك الحمد
وإليك المشتكى وأنت المستعان ملهم شده از استر فرود آمد یا همچنان سوار مشت خاک و سنگ ریزه از زمین
برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بطرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا ورب محمد بتقدیر
ربانی هیچکس نبود از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک پر شد و شکست بر دشمن افتاده ظفر مؤمنان کرام
پذیرفت کما قال الله ثم أنزل الله پس فرو فرستاد خدای سكينته رحمت خود را که سبب سکون و آرام
قلوبست على رسوله بر فرستاده خود تا پنهان داعیه حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وعلى

المؤمنين و بر مؤمنان تا بندای عباس رضی الله عنه باز گشتند وأنزل جنودا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لم
تروها نمیدیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و آنها ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علامه بن الکمنی
گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بوده وعذب الذين كفروا
و عذاب کرد خدای آنان را که کافر بودند بآنکه بسیاری از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده
گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار وقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وذلك
و آنچه واقع شد جزاء الكافرين پاداش ناگرویدگانست ثم يتوب الله پس توبه میدهد خدای و فضل میکند من
بعد ذلك از پس این جنگ بتوفیق اسلام على من يشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین
و آنچنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید ثقلین صلی الله علیه وسلم آمده بشرف
اسلام معزز گشتند والله غفور و خدای آمرزنده است گناه توبه کننده را رحيم مهربانست که بعد از توبه
مؤاخذه نکند يا أيها الذين آمنوا ای گروه باور دارندگان إنما المشركون جز این نیست که مشرکان نجس
پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن
عباس رضی الله عنه فرموده که نجس العین اند مانند کلاب فلا يقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام
بمسجد حرام که محیط بیت الحرامست بعد عامهم هذا پس از این سال که سنه براتست و آن سنه نهم بود از هجرت
یا سال حج الوداع که سنه عاشره بوده امام اعظم رحمه الله گفته که مراد منع کفارست از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام
و غیر آن از مساجد و امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد تا بمسجد الحرام و امام شافعی
رحمه الله همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه وإن خفتم و اگر میترسید ای اهل مکه عيلة از درویشی
بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم حج بجهة خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق سبحانه میفرماید که
ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر خوف میترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید فسوف
يغنيكم الله پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را من فضله از فضل و رحمت خود إن شاء اگر خواهد
و انجاز این وعده فرمود بآنکه اهل تباله و جرش که دو بلده بود از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه در بابت
بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخته تا با انواع تجارات بتجارت میرفتند
إن الله عليم بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حكيم حکم کننده است بتحقیق آمال ایشان اگر دری
در بندد دیگری بگشاید بیت گمان مدار اگر ضایعم تو بگذاری / که ضایعم بگذارد مسبب الاسباب ۵ ۵ ۵

بروی من در احیان اگر تو در بند ... دری دیگر گشاید مفتح الابواب بعد از ذکر مقاتله وثنی بمجادله کتابی
امر میکند و میفرماید قاتلوا بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید الذین با آنانکه لا یؤمنون بالله ایمان ندارند
بخدای یعنی یهود که بتثنیه قایلند و نصاری که تثلیث را معتقدند ولا بالیوم الآخر و نمیگروند بروز قیامت یهود
کی یکه در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه
باید نباشد ولا یحرمون و حرام نمیدانند و نمیدارند ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر
ورسوله و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده ۵
ولا یدینون و نمی پذیرند دین الحق دین حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب از آنکه داده شده اند کتاب را
یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حتی
یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه یعنی اخراج جنب هر کس از ایشان مقرر شود بدهند عن ید از دست
خود وهم صاغرون و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نشینند تا وقتی که تسلیم
کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان بسلی فرو کوبند مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیه است با اهل کتاب و
مجوس چون شبهه کتابت ملحق اند با اهل کتاب و امام شافعی رحمه الله گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم
رحمه الله فرموده که از همه مشرکان بگیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ است یا اسلام و امام مالک رحمه الله
گوید از همه کفار بگیرند مگر از مرتد که حکم او قتلست وقالت الیهود و گفتند جهودان عزیر ابن الله
که عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب علیه السلام از
سبط لاوی بچهارده پشت بهارون بن عمران علیه السلام میرسد و مجمل قصه او آنست که چون حق سبحانه بخت نصر را
بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریة میدانست همه را
بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریة میخواند اما چون خورد سال بود از خواندن وی
حسابی نگرفتند و بعد مدتی که از قید ایشان خلاص یافت روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق
در قریه سابق اباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت و چون بحریم یعنی بقوم
آمد تصدیق نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریة امتحان کردند در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکور است که پنج قلم
بر اصابع دست راست وی بستند و به پنج انگشت کتابت توریة میکرد از ظهر القلب تا تمام رسید دیگر باره شمر کردند
که چون کسی که توریة داند نخواند در میان ما نیست چه دانیم که این توریة هست یا نی مردی در میان ایشان گفت که من

از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت نصر توریة را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان
شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن مرد برفتند و توریة را از آن محل برداشته بجمع آوردند و با آنچه عزیر علیه السلام نوشته
بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت تعجب شان گفتند حق سبحانه توریة را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت
مگر سبب آنکه او پسر اوست پس متقدمان یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشأن
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن گفتند وقالت النصاری و گفتند ترسایان المسیح ابن الله عیسی
پسر خداست و این نیز سخن جمعیت از ایشان که وجود فرزند بی وجود پدر مستحیل شمرند یا آنکه ازو ابراء اکمه
و ابرص و احیای موتی مشاهده نموده بر این جرأت اقدام کردند ذلک آنچه مذکور شد قولهم گفتن ایشانست
بافواههم بزبانها ایشان نه که برایشان افترا میکنند یا غیبت میکنند که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد یضاهئون
مشابه میسازند سخن خود را قول الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش از ایشان یعنی بسخن
که گفتند ملائکه دختران خدا اند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را با لات و با عزی میخوانند قاتلهم الله
لعنت کناد خدای بر ایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از حق بسوی باطل استفهام بطریق
تعجب اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم علمای خود را ورهبانهم و عباد خود را اربابا
خدایان من دون الله بجز خدای یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای می باید برد یا
سجده میکنند ایشانرا والمسیح ابن مریم و عیسی پسر مریم را نیز بخدایی میگیرند وما امروا و حال آنکه عیسی
و احبار و رهبان فرموده نشدند یا از اکثر بزرگان ایشان بخدایی مأمور نشستند در همه کتابها الا لیعبدوا مگر
آنکه فرمان برند و پرستند الها واحدا خدای یکی در وحدانیت لا اله هیچ معبودی نیست الا هو
مگر او سبحانه پاکست او عما یشرکون از آنچه با وی انباز میگیرند یریدون میخواهند جهودان و
ترسایان ان یطفئوا آنکه فرو نشانند نور الله نور خدای را که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا حجت
روشن بر تقدیس و تنزیه او از زن و فرزند بافواههم بباد دهنهای خویش یا بتکذیبی که بر زبان میرانند
ویأبی الله و نمیخواهد خدای و نمی پسندد الا ان یتم مگر آنکه تمام کرد نوره دین روشن
خود را باعلاء و اعلام توحید ولو کره الکافرون و اگر چه کاره باشند آنرا کافران عدو و بعضی گفته اند یریدون
انجاحیعون لیطفئوا ویأبی الله الا ان یتم بیت چراغی را که ایزد برفروزد کسی کش پف کند ریشش بسوزد
پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هو الذی اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود ارسل رسوله

لیظهره

فرستاده فرستادهٔ خود را که محمد است صلی الله علیه وسلم بالهدی بقرآن که محض هدایت است ودین الحق وبدین
درست که اسلام است ولیرسان برای آن بود تا ظاهر وغالب کرداند دین خود را علی الدین کله بر همه
دینها ومنسوخ سازد احکام آنرا وآن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام
نماند ولو کره المشرکون واگرچه کراهت دارند مشرکان برین صورت را یا ایها الذین آمنوا ای کسانی
که ایمان آورده اید ان کثیرا بدرستی که بسیاری من الاحبار والرهبان از علما وزهاد یهود ونصاری
لیاکلون هر آینه میخورند اموال الناس مالها مردمانرا بالباطل برشوت در حکم ویصدون
وباز میدارند خلق را عن سبیل الله از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام والذین وآنان
از اهل کتاب وغیر ایشان که از روی حرص وبخل یکنزون الذهب گنج می نهند زر را والفضة ونقره را
ولا ینفقونها ونفقه نمیکنند گنجها را فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده
که ما ادی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة او داده اند گنج نیست یعنی گنجی که بران وعیدی مترتب باشد ووعید
آنست که فبشرهم بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بعذاب الیم بعذابی درد ناک یوم
یحمی روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را علیها بران گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ
فتکوی پس داغ کرده شود بها بدان دینارها ودرمها سوزان جباههم پیشانیهاء ایشان
که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند وجنوبهم وپهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند
وظهورهم وپشتهاء ایشان که بر درویشان کرده اند و گفته اند اشرف اعضا ظاهره این سه عضو اند
که از اشتمال بر اعضاء رئیسه که دماغ ودل وجگر است حرارت بر همه سرایت کند متعقب کردانند بداغ ویگویند
هذا ما کنزتم اینست آنچه گنج نهاده بودید لانفسکم برای منفعت نفسهای خود وامروز سبب مضرت
شما شد فذوقوا پس بچشید ما کنتم تکنزون وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال
بران مترتب نباشد اعمال صالحه است در لطائف امام ظهیر الدین ملا جامی منکی هست که اگر دیگران ذخیره مال
کنند تو ذخیره اعمال کن واگر دیگران کنوز اغراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی ° کیدرم کان دهی بر روی
بهتر از گنجها ندخرت ° زانچه داری تمتعی بردار ° کان دگر روزی کسی دیگر است چون اعیاد و مشعید
اهل کتاب دایر بر ماه قمری وسال شمسی است وسال شمسی سیصد وشصت وپنج روز وربع روزی باشد زیرا
وسال قمری سیصد وپنجاه وچهار روز وکسری پس در هر سال سه ایشان سیزده ماه می باشد وعدد

سنه در حکم خدای دوازده است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد واحکام صوم وحج
وزکوة وعدت وغیر آن بدان مرتبط ساخت ودر بیان عدد آن فرمود ان عدة الشهور بدرستی که شمار
ماهها که پسندیده است عند الله نزدیک خدای اثنا عشر شهرا دوازده ماهست فی کتاب الله
در روزی که در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را یوم خلق السموات والارض در روزی که
بیافرید آسمان وزمین را منها ازین دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته
ذوالقعده وذوالحجه ومحرم ویکی منفرد وآن ماه رجبست ذلک الدین القیم اینست حساب درست
در شمار ماهها فلا تظلموا پس ستم مکنید فیهن درین چهار ماه انفسکم بر نفسهای خود بارتکاب محرمات
ودهلت حرمت این اوقات جمهور علما بر آنند که حرمت قتال درین ماهها منسوخ است ومراد از ظلم مباشرت
معاصی است یا ترک قتال بعد الآن اهل شرک اگرچه در همه شهور ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه
بجهت شرف آنکه درین ماهها مشابه است بکاه وحرم بلد الحرام وقاتلوا المشرکین وکارزار کنید با
مشرکان کافة باهمه ایشان در اشهر حرم وغیر آن کما یقاتلونکم کافة چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند
واعلموا ان الله وبدانید انکه خدای مع المتقین با پرهیزکارانست بنصرت وحفظ آورده اند که طباع اهل
جاهلیه بقتل وغارت مستانس شده بودند ودر ماههای حرام قتال نمیکردند چون سه ماه متصل حرام بود تنگ
آمده گفتند سه ماه پی در پی بجا آوردن غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت ودر موسم ندا کرد که یا معشر
العرب خدای شما درین سال محرم را حلال کردانید وحرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز
سال دیگر منادی زد که خدا درین سال محرم را حرام ساخت وصفر را حلال کرد وگاه بودی که در اثنای محاربات ایشان
ماه حرام در رسیدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از آن واو را حلال داشتندی ودر سالی چهار ماه را حرام میداشتندی
اما اختصاص اشهر حرم را معتبر نداشتندی مجرد عدد را اعتبار کردندی واین عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود که انما
النسیء جزین نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زیادة فی الکفر افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و
تحریم ما احل الله کفری دیگرست که با کفر ایشان انضمام می یابد یضل گمراه میکرداند حفص یضل بصیغه
مجهول میخواند یعنی گمراه کردانیده میشوند به بدین عمل الذین کفروا آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده بر
زیاده یحلونه حلال میدارند نسی را از اشهر حرم عاما در سالی وبجای او ماهی دیگر را حرام میکنند ویحرمونه
وحرام میدارند نسی را عاما در سالی دیگر همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میکذارند عدد را ساله

کہ تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا
که خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان شهور حرم را چهار ماه میدانستند فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند برای
موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته کردانید شد
برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان وَاللَّهُ و خدای
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ توفیق رشاد و هدایت نمی دهد گروه ناگرویدگان را آورده اند که جاهلان عرب در
سالی چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مؤمنان نیز بدین معنی سزاوارترند
که در همه ماهها مسلمانان از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق به زبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار
آزار است و مجازات ضرر رسان اضرار رباعی آزار دل خلق مجوی بی سببی ؎ تا بر نکشند یا ربی نیم شبی
بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن ؎ کان را بشبی برند و این را بتبی ؎ نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی مختل الحال بودند
چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشانرا بجهت
بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و کراهت هوا کراهت طبیعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید مَا لَكُمْ چیست شما را که برای اعلای کلمه دین إِذَا قِيلَ لَكُمْ چون گویند مر شما را که
جنبش تمام انْفِرُوا بیرون روید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و جهاد کنید اثَّاقَلْتُمْ گران جنبیدید
درنگ کنید یعنی مایل شوید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین انزوی کاهلی یا میل کنید بر بوعات ارض و شما را آن أَرَضِيتُمْ
آیا راضی شدید و خرسند گشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت مکنید و دنیا را بر
آخرت مگزینید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برخورداری از زندگانی دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت
نعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی محقر و هیچ عاقل برکثیر را از دست ننهد برای بهره حقیر نظم متاع این جهان فانی و معیوب
نعیم آن جهان باقی و مرغوب ؎ چرا کس دولت باقی گذارد ؎ بنعمتهای باقی سپرد دارد ؎ إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون
نروید بحربی که شما را ازو فرمان شده يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک با آنکه دشمن را بر شما ظفر
دهد یا بسببی از اسباب شما را هلاک کند وَيَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَيْرَكُمْ بقومی غیر شما که فرمان برند
چون اهل یمن و ابناء فارس وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید چیزی او که بی نیاز است از همه یا رسول
او را که در دنیا عصمت اوست وَاللَّهُ و خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از تبدیل و تغییر قَدِيرٌ توانا است ه

إِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه
در ماضی فرو نگذاشت فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتی
که دوم تن بود و نصرت داد إِذْ هُمَا بوقتی که بودند هر دو فِي الْغَارِ در غار ثور و آن غاریست بر اعلی جبل ثور
اطحل در جانب یمین از مکه بسیار نزدیک از ساعات زمانی و در آن وقت که بدان غار رسید و رغبت اهل صحابه از نزول
در آن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق رض بر فاقت وی
بیرون آمد بدان غار توجه نمود و سه شب در آنجا بیتوته فرمود روزی دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمدند پی بدر غار
آوردند و حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه کردند
بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بر در غار تنید کما قیل ع ظَنُّوا الْحَمَامَ وَظَنُّوا الْعَنْكَبُوتَ عَلَى خَيْرِ الْبَرِيَّةِ لَمْ تَنْسُجْ وَلَمْ تَحُمِ
القصه کفار بدر غار رسیدند بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از انام داشت متعرض غار نشدند و صدیق میگفت یا
رسول الله اگر کسی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند خواجه کاینات فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما
و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد إِذْ يَقُولُ چون میگفت پیغمبر لِصَاحِبِهِ مر یار خود را لَا تَحْزَنْ اندوه مخور
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مَعَنَا با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از عادی فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرستاد خدای
سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب آرامش است عَلَيْهِ بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق بجهت آنکه انزعاج و شفقت
بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود و شیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق رضی الله عنه فرموده نظم
خواجه اول که اول یار اوست ؎ ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ اوست ؎ چون سکینه شد ز حق منزل برو
گشت مشکلها عالم حل برو وَأَيَّدَهُ و قوت داد خدای پیغمبر خود را بِجُنُودٍ بلشکرها ملائکه که شما لَمْ
تَرَوْهَا ندیدید ایشانرا یعنی فرشتگان فرستاد تا در غار حراست و حافظت او نمودند یا مراد ملائکه منزل اند در بدر
و احزاب و حنین وَجَعَلَ و گردانید كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا کلمه آنهایی که کافر شدند السُّفْلَى فروتر یعنی
دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار و معطل ساخت وَكَلِمَةُ اللَّهِ و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا
کلمه شهادت هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر و رفیع قدرتر است وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست عزیز کرد اهل توحید را
حَكِيمٌ داناست خوار ساخت اهل شرک مقصود از ایراد قصه غار در اثنا امر بغزو تبوک آنست که اگر شما ای کاهلان
جهاد یاری نکنید پیغمبر من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او بر خاستند

من یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضهٔ قدرت منست وما النصر الا
من عند الله مثنوی یاری از من جو نه از خیل و سپاه ❊ زانکه من کوی زنم بی تیر و شاه ❊ هر کرا یاری کنم برتر شود
هر کرا دور افکنم ابتر شود ❊ انفروا خفافا بیرون روید بغزو تبوک سبکباران وثقالا و گرانباران و مفسران را
در خفاف و ثقال اقوالست حاصلش آنکه مراد سوارانند و پیادگان یا تن درستان و بیماران یا جوانان و پیران
یا درویشان و توانگران یا بی عیالان و متحملان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا مسافران و مخدومان
سلمی رحمه الله میگوید سبکروحان بارتکاب طاعات و گرانان از مباشرت مخالفات امام قشیری رحمه الله میفرماید
که خفاف آنانند که از بند شهود ماسوی آزادانند و ثقال ایشانند که بسته تعلقات متقیدانند در بحر الحقایق
آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت براه سلوک دل رهروند و ثقال سالکانند بر جدیش هدایت متوجه جهة
حقانی شده هر دو طایفه در راه اند اما یکی بیاد کشش میبرد و یکی بپا کوشش راه میبرد آنکه بپای رود در کنجی
عالمی نیز پی کند و آنکه ببال اقبال بپرد بدمی بساط مشاهده ماسوی را طی کند مثنوی مرد عارف چون ان بر بری
در دمی از تخت ملک تا ... برد ❊ میر زاهد هر دمی یکروزه راه ❊ میر عارف بر زمان تا تخت شاه ❊ در اسباب نزول مذکورست
که جمعی بهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارها این جماعت را داعیه تخلف از غزو تبوک میداشتند حق سبحانه عذر
ایشانرا قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که سبکبارانند از بار عیال و آنها که گرانبارند با احمال اثقال وجاهدوا
و جهاد کنید باموالکم بمالهای خود که تهیهٔ زاد و سلاح کنید وانفسکم و بنفسهای خود که مباشر کارزار
گردید فی سبیل الله در راه خدای ذلکم این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم بهترست مر شما را از تخلف
و ترک جهاد ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم مردمانرا بغزو تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع
اطاعت شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفاء مومنانرا گران آمد اما فرمان خدای و رسول را
بر هوای نفس اختیار کردند بر خود سستی اقامت و تخلف طلبیدند و آن منافقان بودند در شان ایشان نازل گشت
لو کان اگر بودی آنچه تو ایشانرا بدان دعوت میکنی عرضا خواسته دنیوی قریبا نزدیک بفرا گرفتن و
سفرا قاصدا و سفری میانه آسان لاتبعوک هر آینه پی روی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت
و لیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله و زود
باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز آیی

متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لو استطعنا اگر توانستیم سفر کردن و استطاعت داشتیمی
لخرجنا هر آینه بیرون می آمدیم معکم با شما و در رعایت موافقت میفرمودیم یهلکون انفسهم
هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میشوند والله یعلم و خدای میداند انهم
بدرستی که ایشان لکاذبون دروغگویانند عفا الله عنک دعاء است حق سبحانه پیغمبر خود را میگوید
عفو کناد خدای از تو و عادت مردم میباشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت پیش از توقع خطابی یعنی چنانچه
شاید یکی ترا کاری فرماید و میگویی که غفر الله لک یا در جواب عاطس حاضری میگویی یرحمک الله و برخی بر آنند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلام بعضی مستاذنانرا اجازت تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد و بدین تعقیب خبر باشد
یعنی درگذراند خدای از تو لم اذنت چرا دستوری دادی و رخصت نشستن لهم مر ایشانرا ...
حیل آمیز ایشانرا شنیدی بایستی که باجازت مبادرت ننمودی حتی یتبین تا وقتی که روشن میشد لک
مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وتعلم الکاذبین و تا بدانستی دروغگویانرا لا
یستأذنک دستوری نمی طلبند از تو الذین یؤمنون آنکسانی که بتحقیق یقین ایمان دارند بالله والیوم
الآخر بخدا و بروز بازپسین ان یجاهدوا آنرا که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسهای خود والله
علیم و خدای داناست بالمتقین بپرهیزکاران از تخلف انما یستأذنک جز این نیست که دستوری
می طلبند از تو در تخلف الذین لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله والیوم الآخر بخدا و روز آخر وارتابت
و در شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فهم فی ریبهم پس
ایشان در شک خود یترددون سرگردان میگردند ولو ارادوا الخروج و اگر خواستندی این منافقان
بیرون آمدن بغزو لاعدوا هر آینه آماده میکردند له برای خروج عدة آن ساز و برگ کردن
سفر یکی را یعنی استطاعت خروج داشتند ولکن کره الله و لیکن کراهت داشت خدای و نپسندید انبعاثهم
برانگیختن ایشانرا در این سفر فثبطهم پس بازداشت ایشانرا و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت وقیل اقعدوا
و گفته شد ایشانرا که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان
گوینده این سخن حضرت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند بجهت تهییج که معسکر در
ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله ابی نیز با جوق منافقان بیرون آمد و در مقابل لشکر نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل
بمنزلی دیگر کوچ کردند او با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید

زبون کنا کرد و جمعی چنین بودی با ما همراهی ننمودی منت دار بیکه از شر ایشان خلاص شدیم و حق سبحانه موافق قول
آنحضرت آیه فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما ما زادوکم نیفزودندی شما را
الا خبالا مکر تباهی و بدی و مکر و غدر ولا اوضعوا و هر آینه دوانیدندی خلالکم در میان شما بسخن چینی
و غمازی و افساد ذات البین یبغونکم الفتنة می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افکندند یا
شما را از جنگ روی گردان می ترسانیدند وفیکم و در میان شما سماعون لهم جاسوسانند از ایشان که
خبر شما بدیشان میرسانند والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران یعنی بمنافقان لقد
ابتغوا الفتنة هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفرق اصحاب و پریشانی امر ترا من قبل پیش از تبوک در
غزوه احد که انبوهی از کشته شدند در حرب خندق که گفتند اهل یثرب لا مقام لکم وقلبوا و بگردانیدند
لک الامور برای تو کارها را یعنی مکر و حیل در ابطال امور تو میکردند حتی جاء الحق تا بیامد نصرت
الهی وظهر و غالب شد امر الله کار خدا بر کار ایشان یا دین تو بر ملتهای باطل وهم کارهون و ایشان
ناخواهان اند نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد که امت ایشان را کرامت و چون ترا اندر حرم قرب خود
از نفیر برده و او طعن در بان غم محزون آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جد بن قیس را گفت هل لک
فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ شاید که بنات اهل روم میل کنی و ایشان را سریها
خوب و کنیزان نیکو گیری جد بن قیس گفت که انصار میدانند که من شعوف بزنان دیدم ترسم که چون زنان بنی الاصفر
ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیه آمد که ومنهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید
ائذن لی دستوری ده مرا تخلف از این غزو ولا تفتنی و مرا در فتنه میفکن الا فی الفتنة بدانکه ایشان
در فتنه سقطوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست وان جهنم و بدرستیکه دوزخ
لمحیطة فرا گیرنده است و احاطه کننده بالکافرین بنا گرویدگان ان تصبک اگر برسد بتو ای محمد در
بعض غزوها حسنة نیکی یعنی ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تسؤهم اندوهگین کند ایشان را از
فرط حسدی که دارند وان تصبک و اگر برسد بتو در بعضی جنگها مصیبة جراحتی و شدتی چنانچه
در احد واقع شد یقولوا گویند از روی خودپرستی قد اخذنا بدرستی که فرا گرفتیم ما امرنا احتیاط
کار خود را من قبل پیش از این یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم ویتولوا و برگردند از مجلسهای خود
وهم فرحون و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قل بگو ای پیغمبر لن یصیبنا نرسد

ما را الا ما کتب الله مگر آنچه نوشته است خدای لنا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و
نصرت و دولت و نکبت هو مولینا او ست یار ما و سازنده کار ما وعلی الله و بر خدا نه بر غیر او فلیتوکل
المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادات و کفایه مهمات و ایمنی از آفات
مخافات قل بگو ای محمد مر ایشان را که هل تربصون بنا آیا چشم میدارید یعنی انتظار نمی برید که بما رسد الا
احدی الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست اگر بکشیم و شهادتست اگر کشته شویم ونحن و ما نتربص
بکم چشم میداریم بشما یکی از دو چیز بد ان یصیبکم الله آنکه برساند خدای بشما بعذاب من عنده
عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید او بایدینا یا برساند عذابی بشما بدستهای
ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فتربصوا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید انا معکم متربصون بدرستی
که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت من اجازت
تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعذرست اما لشکر را بمال خود مدد کاری کنم آیه آمد که قل
بگو در جواب او انفقوا نفقه کنید طوعا خواه بطوع و رغبت او کرها و خواه بکره و نفرت
بهیچ وجه لن یتقبل قبول کرده نخواهد شد منکم از شما انکم کنتم بدرستی که شما هستید
قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول نیست وما منعهم و باز
نداشت ایشان را ان تقبل منهم از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقاتهم نفقهاء ایشان الا
انهم مگر آنکه ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای وبرسوله و بفرستاده وی ولا یاتون
الصلوة و نمی آیند بنماز بجماعت پیغمبر الا وهم کسالی مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز نمی آیند بکاهلی
و کراهت نه بصدق و ارادت ولا ینفقون و نفقه نمیکنند در راه خدای الا وهم کارهون مگر ایشان نا
خواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند
فلا تعجبک پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب با آنحضرتست و مراد امتند مؤمنان اسیر مایه که متعجب گرداند
شما را اموالهم مالها منافقان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد وبالست مر
ایشان را انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای لیعذبهم تا عذاب کند ایشان را بها بدانها
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب
فرزندان وتزهق انفسهم و بیرون رود جانهاء ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وهم کافرون و ایشان

کافران باشند یعنی بر کفر میرند و مال ایشان از دست بگیرد و متنعم نشوند بقیاد ایشان چون مرگ کشد کردن ایشان و
نتوان بستیز و جستجو از ان خرم کنند و ان لحظه که دست اجل از پای فکنند نه مال بفریاد رسد نه فرزند وَيَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدای إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِنْكُمْ
و نیستند ایشان از شما بجهت ابطال کفر وَلَكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ يَفْرَقُونَ گروهی اند که می ترسند از شما
که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان میکنید پس بتقیه اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند
پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها در کوهها یا سردابها أَوْ مُدَّخَلًا
یا سوراخی که در انجا توانند خزید لَوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی میکنند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ
و ایشان میشتابند شتافتنی که منع کسی باز نکردند چون اسب سرکش آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم قسمت غنیمتی میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد
و گمان می برد که عدل میکند آیة آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَنْ يَلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند ترا
فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقها و گفته اند این آیه در شان ابن ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که خوارج
بوده فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظ وافر از غنایم بدیشان
داد او بران طعن کرد یا بطلای غیر خالص که مرتضی علیه السلام از یمن فرستاده بود و حضرت تمام آنرا بچهار کس از
اشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفت اعدل یا رسول الله و حضرت
در جواب وی فرمود که ویلک ان لم اعدل فمن یعدل و آنحضرت صلی الله و سلم درحق او و قوم او مارقین از دین
لقب نهاد و در ینابیع مذکورست که علی علیه السلام را فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود
از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علیه السلام با ایشان قتال کرد
و تفصیل این حکایت در جامع التفاسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت ثعلبه بن حاطب بوده که در قسمت
غنایم طعن میکرد و غرضش جز نفع خود نبوده چنانچه میفرماید فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا
از ان صدقات چند انچه دلخواه ایشان باشد رَضُوا بپسندند آن قسمت را وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا
و اگر داده نشوند از ان بمراد ایشان إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ
أَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان بپسندند مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه داد ایشان را خدای وَرَسُولُهُ و فرستاده
او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند کنند وَقَالُوا و گویند حَسْبُنَا اللَّهُ بس است ما را فضل خدای و

سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده
او نیز عطا کند ما را بیشتر ازین که حالا عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بخدای رَاغِبُونَ
بازگردندگانیم و امیدوارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت و فرح
و دران موجب بخت سلی از ابرهیم ادهم قدس الله سره نقل میکند که هر که بعطا دیر خرسند شد از غم و
ملال باز رست بیت رضا بداده بده و ز جبین گره بگشا ✿ که بر من و تو در اختیار نگشادست
و در همین معنی فرموده است بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی ✿ خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه انحضرت صلی الله علیه و سلم در قسمت غنایم کرده عین صواب
بوده إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر درویشان راست وَالْمَسَاكِينِ
و بیچارگان را نزد امام اعظم رحمه الله میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال
دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال نیز ندارد و نزد امام شافعی رحمه الله بر عکس اینست
وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر مر عمل کنندگان راست بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ
قُلُوبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند اما نیتهای ایشان خالص
نه پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشان را حظ باید ساخت و مولفة قلوب اشراف عرب بودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نظر بر الفت دلها ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشان از غنایم چنین قسمت
کامل داد چون ابو سفیان و عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون سهم مولفة قلوب برای این
اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام باجماع صحابه ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای
صرف کردن است در گشادن گردنها یعنی بندگان از رقبه بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد و در ادای
نجوم کتابت او را از زکوة مدد باید کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض گرفته باشند و در غیر
معصیت صرف کرده وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای باآنکه نفقه کنند بر غازیان نادر
یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط نیز ازین جمله است وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای راه
گذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيضَةً فرض کردنی
مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده است
بقسمت بر وجهی که شایسته باید مسئله حق تعالی چون در قسمت کشاده هر کسی را آنچه میبایست داده نیست واقع اندران قسمت غلط

بنده را بخواهی رضا خواهی بخط آورده اند که جلاس واصحاب وی چون رفاعه وسماک ودیگر منافقان که بظاهر
ایمان آورده بودند وسینه ایشان از کینه سید عالم صلی الله علیه وسلم خالی نبود در خلا آنحضرت را بچیزها
که زبان را حد ادای آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید که اگر بسمع آنحضرت رسد جمع شما رسوا شوید
گفتند محمد صلی الله علیه وسلم گوش شنوا دارد ما هرچه میخواهیم میگوییم وچون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم باور
میکند ونبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی واسرار مسلمانانرا با منافقان در میان نهادی چون او را
منع کردند گفت محمد مردی سخن شنوست ما بنفی واثبات هرچه میگوییم قبول میکند آیه آمد که ومنهم و از
منافقان الذین یؤذون النبی آنانند که می آزارند پیغمبر را ویقولون ومیگویند هو اذن او مرد
خوش شنوست که هرچه با او میگویند استماع میکند قل بگو ایشانرا که او اذن خیر لکم شنونده خیرست
شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میکنید بلکه شنونده وقبول کننده نیکوییهاست
یؤمن بالله تصدیق میکند خدای را در هرچه گفت ومیگوید ویؤمن للمؤمنین وتصدیق میکند
مؤمنان را وسخن ایشان بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان ورحمة و او رحمت للذین آمنوا
مر آنکسانرا که اظهار ایمان کردند منکم از شما یعنی آنست که بقبول شما دانا نیست صدق وکذب شما را میداند
اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد واز روی رحمت بر شما رفق مینماید والذین یؤذون وآنانکه می آزارند
بقول وفعل رسول الله فرستاده خدایرا لهم مر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت
یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای لکم برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لیرضوکم
تا شما را خشنود کرده اند از خود والله ورسوله وخدای ورسول او احق سزاوارترند ان یرضوه
آنکه خشنود سازند منافقان وی را یعنی رسول را چه سخن در ایذاء او رضای رسولست وگفته اند خدای را حق
ضمیر دلالت بر تلازم رضا این دارد یعنی خشنودی خدا وابسته خشنودی رسول اوست پس خدا ورسول را
خشنود باید ساخت ان کانوا مؤمنین اگر هستید مؤمنان چنانچه گمان میبرند الم یعلموا آیا نمیدانند
انه من یحادد الله آنکه هر کس خلاف کند با خدای ورسوله وبا رسول او واز حد در گذرد فان له
پس سزاوارست آنکه باشد مر ورا نار جهنم آتش دوزخ خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در آن ذلک
آن خلود در دوزخ الخزی العظیم رسوایی بزرگست در اسباب نزول قوم مجاهد آورده که منافقان در میان
یکدیگر پیغمبر خدای را سخن آزمای وتردد ای میکنند بفسوس واستهزاء سخنان ادا میکردند وبعضی از ایشان

تمنی بردند که چه بودی که ما را اصلا تازیانه نزدندی واز آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آیه نازل شد که
یحذر المنافقون حذر میکنند منافقان ان تنزل علیهم ازآنکه فرود آمده شود بر مؤمنان سورة سوره
از قرآن تنبئهم که بیاگاهاند آن سوره مؤمنان را وخبر دهد بما فی قلوبهم بآنچه در دل منافقانست
از کفر ونفاق قل استهزءوا بگوی ای محمد ایشانرا که افسوس دارید امر تهدید وتوبیخ است یعنی استهزا بکنید
که جز آن نخواهید یافت وجزا آنست که برای تفضیح شما ان الله بدرستی که خدای مخرج ظاهر کننده است
ما تحذرون آن چیزرا که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق ومساوی که شما راست آورده اند که
در غزوه تبوک ودیعه بن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میرفتند ومیگفتند ببینید
این مرد یعنی محمد را که میخواهد که حصارها وشهرها بگیرد ودر قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن بنور
نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد با عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند وایشان
استفسار نمای که چه میگفتید اگر انکار نمایند بگو که چنین وچنین گفتید عمار رضی الله عنه پیغام برسانید وایشان
پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل وبازی چنانچه دأب کنه رهان باشد میگفتیم آیه آمد
ولئن سألتهم واگر بپرسی ای محمد ایشانرا که چه میگفتید لیقولن هر آینه گویند انما کنا جز این نیست
که بودیم ما که همچون مسافران نخوض خوض میکردیم در هر نوع از سخنان ونلعب وبازی میکردیم در راه
میگفتیم قل بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ ابالله آیا بخدای وآیاته وبسخنان وی ورسوله
وبفرستاده وی کنتم تستهزءون هستید که استهزا میکنید واستهزاء بهانه نشاید لا تعتذروا
عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است قد کفرتم بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای
صلی الله علیه وسلم بعد ایمانکم بعد ازآنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة
منکم از گروهی از شما که توبه کنند وآن مخشی بن حمیر بود از ایشان که توبه کرد واز حق سبحانه درخواست که شرف شهادت
دریابد بعد در حرب یمامه شهید شد نعذب طائفة عذاب کنیم طایفه دیگر را بانهم کانوا بسبب آنکه
هستند مجرمین گناهکاران باصرار بر نفاق المنافقون مردان منافق که سیصد نفر بودند والمنافقات
وزنان منافقه که صد وهفتاد تن بودند بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی اند یکدیگر در
نفاق وشقاق یأمرون میفرمایند بالمنکر بکار زشت که کفرست یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلعم
وینهون وباز میدارند عن المعروف از نیکویی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق ومتابعت حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم وَيَقْبِضُونَ و فرا میگیرند أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را یعنی و می بندند از خیرات
تصدقات یا از رفع برای دعا و مناجات بالا نمی برند که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللَّهَ
ترک کردند فرمان برداری خدای را فَنَسِيَهُمْ پس فرو گذاشت خدای ایشان را و باز داشت فضل خود را
از ایشان إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان
از دایرهٔ ایمان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان منافقه را
وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان را از مرد و زن نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند
در ان هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ و دور کرده است خدای ایشان را
از رحمت خود وَلَهُمْ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ مُقِيمٌ عذاب پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا
عذاب پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است رباعی ای آنکه ز تیره خاکی و بد روزی در باطنت آتش نفاق افروزی
در هر نفست شعلهٔ غم بیشترست میسوز در ان شعله که خوش میسوزی كَالَّذِينَ ای منافقان هستید شما
مانند آنکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی امم ماضیه كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما قُوَّةً
از روی قوت یعنی بدن از شما قوی تر بودند وَأَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا از روی مال و
فرزندان یعنی مال و فرزند ایشان بیش از شما بود فَاسْتَمْتَعُوا پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از
لذتها دنیا و از مال و فرزند بهره بر داشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش
از آرزوهای فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ همچنانکه تمتع گرفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ
به بهرهٔ خویش وَخُضْتُمْ و خوض کردید و شروع نمودید در باطل كَالَّذِي همچون خوضی که گذشتگان خَاضُوا
خوض نمودند بدان نخندند أُولَٰئِكَ آن گروه حَبِطَتْ نابوده شد و تباه گشت أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان
فِي الدُّنْيَا در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد وَالْآخِرَةِ و در آخرت که ثواب بر آن عملها مترتب
نگشت وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان در هر دو جهان أَلَمْ يَأْتِهِمْ آیا نیامد
بدیشان یعنی بمنافقان که بلذت دنیا مغرورند و از تحصیل لذات باقیه محجوب نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر عذاب و
نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح که بطوفان غرق شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد
صرصر هلاک گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که برجفه و صیحه بمردند وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابرهیم که بانواع عذاب
مبتلا شدند و نمرود بنیش پشه زهر هلاک چشید وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ و اهل مدین که قوم شعیب علی نبینا

علیه السلام بودند که بعذاب یوم الظله کشته گشتند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ و اهل دیهای زیر و زبر شده یعنی قوم لوط علیه السلام
که بچه نوع هلاک شدند أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بهمه ایشان فرستادگان ما بِالْبَيِّنَاتِ با حجتها روشن
و نشانها درست فَمَا كَانَ اللَّهُ پس نبود خدای لِيَظْلِمَهُمْ که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب
فرستد وَلَٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند ایشان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ که بر نفسها خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق
عقوبت گشتند وَالْمُؤْمِنُونَ و مردان مؤمن وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان مؤمنه بَعْضُهُمْ برخی أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند بنیکویی که ایمان و فرمان برداریست
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارند از بدی که کفر و گناه است وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و بپای میدارند نماز را
بشرایط آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را بآداب متعلقه بدان وَيُطِيعُونَ اللَّهَ و فرمان می برند خدای را
وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در همه امور أُولَٰئِكَ آن گروه سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ زود باشد که رحمت کند خدای بر
ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست هرچه خواهد کند حَكِيمٌ داناست بوضع هر شیء در موضع او
وَعَدَ اللَّهُ وعده داد خدای الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان و زنان مؤمن را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها
مشتمل بر میوها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاویدانند در ان
وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده داد ایشان را مسکنها پاکیزه و خوش فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتهای پاینده
جنات عدن علم شهریست در بهشت که چشمهٔ تسنیم در ان میباشد یا اعلی درجات بهشت امام ثعلبی میگوید
نهریست در جنت که ... تسنیم در ان می باشد یا اعلی درجات بهشت بوستانها او بر هر دو کنار اوست
وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و خشنودی از نزدیک خدای مؤمنان را أَكْبَرُ بزرگترست از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ
جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات رضای حضرت عزت است و موجب نیل وصال و فوز لقای ذو الجلال اوست
محققان را و عارفان آگاه را در دو کون مطلوبی بجز رضای حضرت الله نیست نظم کی بی تو اراد تو جنت و حور
کی خواهم که از جنت شوم دور ولیکن نخواهم بی تو آن جنت مراد ما همین خشنودی تست
چو تو خشنود گشتی در دو عالم همین مقصود بس و الله اعلم در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه
خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید
گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کردی بما آنچه بهیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق تعالی
گوید آیا بدهم شما را فاضلتر از این عطاها بهشتیان گویند که آن چیز کدام بود که از اینها فاضلتر باشد

خطاب میکند که فردا که آدم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون این حدیث معلوم میشود که نعمی
از رضای الهی فاضل تر نیست ذَٰلِكَ آن خشنودی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اوست فیروزی بزرگ که نعیم دینی در جنب
او محقر بلکه نعیم بهشت باز او مختصر است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر
وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشتی باش بر ایشان
در جهاد و محابا مکن وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت ایشان هم دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتی است
دوزخ آورده اند که بوقت تهیهٔ غزوهٔ تبوک جلاس بن سوید بر دیگران که تخلف از جناب قبا نموده آمده اند
برای تنفیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد صلعم حق باشد ما ازین درازگوشان که سواریم بدتر باشیم پس
زن او مصعب آن سخن را بعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسانید و آنحضرت جلاس را طلبید و بحضور مصعب
از آن مقاله سوال کرد جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام و مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش
آیتی نازل کن که صدق سخن من از آن معلوم گردد حق سبحانه آیة فرستاد که يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند
میخورند بخدای که مطلق مَا قَالُوا نگفته اند آن سخن را وَلَقَدْ قَالُوا و هر آینه که گفتند كَلِمَةَ
الْكُفْرِ کلمهٔ کفر را که طعن زدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین وَكَفَرُوا و کفر را ظاهر
ساختند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا و قصد کردند بِمَا لَمْ يَنَالُوا بآنچه نیافتند
و مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا اجلاء مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه یا آنکه
تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و بپادشاهی بردارند وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند بما رسول و مؤمنان
إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشانرا وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او مِنْ فَضْلِهِ
از تفضل و تکرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلوات الله
وسلامه علیه بدانجا رسید و ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب
عداوت نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و گویند مولی جلاس کشته شده بود و حضرت رسالت صلوات الله
وسلامه علیه فرمود تا دوازده هزار درم بعدادند تا توانگر شد و دو هزار درم زیادت بر دیت از فضل و
کرم رسول بود علیه الصلوة والسلام اینجا تعریض میکند که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فَإِنْ
يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق يَكُ خَيْرًا لَهُمْ باشد آن بازگشت بهتر مر ایشانرا وَإِنْ يَتَوَلَّوْا
و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عذاب کند خدای ایشانرا عَذَابًا أَلِيمًا

عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشانرا
در زمین مِنْ وَلِيٍّ دوستی که دست گیرد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد و منقولست که جلاس
بعد از نزول آیه توبه کرد و از جملهٔ مخلصان امت محسوب آورده اند که ثعلبه انصاری که از زهاد صحابه بود بملازمت
حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه آمد التماس نمود که آنحضرت از خدای تعالی درخواهد تا او را توانگر کرداند
چندانکه حضرت او را پند داد که این مدعا درگذر که سود مند نیست حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه از
خدای درخواست تا او را بیکجا او مال داد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسید حق سبحانه برگوسفندان او
برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشانرا جای نماند روی بادیه آوردند و از اقامت نماز جماعت محروم شدند
جمعه و آدینه نمی توانست آمد بالاخره از آن هم باز ماند و چون عامل صدقات از نزدیک حضرت سید کائنات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات والتسلیمات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال و ادبار آن دامن
گیر او شد فرمان نبوی علیه الصلوة والسلام سرکشی کرده گفت این مگر از ما سیطلبد جزیه است پس زکوة نداد و خبر بعض
رسید صحابه متعجب گشتند و این آیه نازل شد وَمِنْهُمْ و از اهل نفاق مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ کسی هست که با خدای
عهد کرده که لَئِنْ آتَانَا اگر بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر آینه که
صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَلَنَكُونَنَّ و هر آینه که باشیم بتصدق مِنَ الصَّالِحِينَ از جملهٔ نیکان و شایستگان
فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آنهنگام که بداد ایشانرا مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خویش بَخِلُوا بِهِ
بخیلی کردند بآن و حق خدای ندادند وَتَوَلَّوْا و روی برگردانیدند از عهد و پیمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ
و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَأَعْقَبَهُمْ پس از پی درآورد آن بخل و منع زکوة ایشانرا نِفَاقًا
فِي قُلُوبِهِمْ نفاقی متمکن در دلها ایشان که باقی باشد و زائل نگردد إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا روزی که
بر بینند عمل خود یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ بسبب آنکه خلاف کردند با خدای
مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وَبِمَا كَانُوا و بسبب آنکه بودند که دروغ يَكْذِبُونَ
دروغ گفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند مخالفان وعده أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه میداند خدای سِرَّهُمْ
آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است
وَأَنَّ اللَّهَ و آیا نمیدانند که خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ داناست نهانها و پوشیده هاست در این آیه تهدید عظیم است
مکن اندیشهٔ عصیان چو میدانی که میداند ، مبین در روی این و آن چو میدانی که می بیند نقلست که حضرت

پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود و صدیق رضی الله عنه
از دنیا هر چه داشت بیاورد و فاروق رضی الله عنه نصفی از اموال خود تصدق کرد و ذو النورین رضی الله عنه
سیصد شتر بکل جهاز بسته بداد و هزار مثقال طلا نزد پیغمبر آورد و عبد الرحمن عوف رضی الله عنه چهل اوقیه
طلا یا چهار هزار درم صدقه نمود و همچنین از عباس و طلحه و سعد عباده و محمد مسلمه رضی الله عنهم مبلغی مال
آوردند و این همه نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما کرد که
بجهة صدقه باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورده گفت امشب تا صباح
بجهت مردم آب از چاه کشیدم دو صاع خرما اجرت داده اند یکی برای عیال خویش بگذاشته ام و دیگری
آورده ام حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر کردند منافقان
آغاز لمز و غمز کردند گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال بریا دادند و خدای و رسول از صاع ابو عقیل غنی اند
اما او خواست که خود را یاد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند آیه نازل شد که الذین آنانکه یلمزون
المطوعین عیب میکنند و زبون طعنه میکنند گشادگان من المؤمنین از گرویدگان فی الصدقات در اداء صدقات
یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند والذین لا یجدون و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند الا
جهدهم مگر بقدر طاقت و قوت یعنی ابو عقیل را که میگویند خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فیسخرون
منهم پس افسوس میدارند ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان سخر الله منهم جزا دهد خدای
ایشانرا بر سخریه ایشان ولهم و مر ایشانرا باشد عذاب الیم عذابی دردناک برابر سخریه‌ای
که میکنند در نقل آورده اند که پسر عبد الله ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان خالص
بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش
طلبد آن حضرت برای ابن ابی استغفار کرد آیه آمد که استغفر لهم استغفار کن برای ایشان که منافقانند
او لا تستغفر لهم یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند ان
تستغفر لهم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر الله لهم پس نیامرزد
خدای ایشانرا آورده اند که حضرت فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیه آمد که سواء علیهم استغفرت لهم
ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه دیگر بجهت منافقان
استغفار نکرد و از اینجا مبین میشود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذلک آن عدم قبول

استغفار در حق ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای ورسوله
و برسول او والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردانرا
در کفر خویش فرح المخلفون شاد گشتند باز پس ماندگان از غزوه بمقعدهم بنشستن خویشتن
خلاف رسول الله برخلاف رسول خدای وکرهوا و کراهت داشتند بکراهیت عقیدت ان
یجاهدوا آنکه جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالها و نفسها خود فی سبیل الله در راه خدا
بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وقالوا و گفتند مؤمنانرا لا تنفروا بیرون مروید بدین غزو فی الحر
در گرما خود نرفتند و خواستند که مؤمنانرا نیز تنفیر کنند قل بگو ایشانرا که نار جهنم آتش دوزخ
اشد حرا سخت تر است از جهت حرارت بنسبت با اینکه ما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن در آن حرارت
شدند لو کانوا یفقهون اگر باشند که بدانند که مآل ایشان بدان آتش است فلیضحکوا پس باید که
بخندند قلیلا اندکی ولیبکوا کثیرا و باید که بگریند بسیاری خبریست بصیغه امر وارد شده تا
دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و میشاید که خنده
و گریه کنایه از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشانرا غمی باشد بیفرح و اندهی بی سرور
جزاء پاداش دهد خدای ایشانرا پاداش دادنی بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق
و مساوی اخلاق فان رجعک الله پس اگر باز آرد خدای ترا بمدینه الی طائفة منهم بسوی گروهی
از منافقان متخلف فاستأذنوک پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون آمدن بغزوه دیگر
بعد از تبوک فقل لن تخرجوا بگو بیرون نمی آیید خبریست بمعنی نهی یعنی بیرون میایید معی با من ابدا
هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار مکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم بدرستیکه شما رضیتم
خرسند شدید بالقعود بنشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی غزوه تبوک فاقعدوا
پس بنشینید دیگر بار مع الخالفین باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد
کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از هر نامردی این کار نیاید و نامرد بیدرد مبارزت که مجاهدت را نشاید
ای برو همچون زنان رنگی و بویی پیش گیر یا چو مردان اندر آ و گوی در میدان فکن آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در مرض ابن ابی بعیادت او رفت و وی از آن حضرت التماس نمود که پیراهنی عطا فرمای تا کفن
من سازند و بعد از مرگ من حاضر شده بر من نماز گذاری و مرا آمرزش طلبی حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازه وی

حاضر شد خواست که نماز کزارد فاروق رضی الله عنه دامان او را با اضطراب بسیار نمود و مساوی او را باد آن
حضرت میداد و چون عازم شد بنماز بر وی این آیه آمد و بعضی گویند بعد از آنکه نماز کزارده بود نازل شد که وَلَا
تُصَلِّ و نماز مکذار عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچ یک مِّنْهُم مَّاتَ از منافقان که بمیرند أَبَدًا هرگز ابدا ظرف
لا تصل باشد یا صفت الظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیا او برای تعذیب است نه برای تمتع
پس کانه که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود وَلَا تَقُمْ و مایست عَلَىٰ قَبْرِهِ بر سر کور وی
برای دفن و زیارت یا دعا و استغفار إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای
که شرک آوردند وَرَسُولِهِ و بفرستاده وی که فرمان برداری نکردند وَمَاتُوا و بمردند وَهُمْ فَاسِقُونَ
و حال آنکه ایشان بیرون رفتکانند از طریق ایمان وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که ترا تعجب نیارد مراد است لند
و خطاب با آنحضرت یعنی در عجب اندازد شما را أَمْوَالُهُمْ مالهاء منافقان اگرچه بسیارست وَ
أَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با استعداد اند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای أَن
يُعَذِّبَهُم بِهَا انکه عذاب کند ایشان را بدان فِي الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته
در رنج باشند و برای پرورش اولاد و تهیهٔ اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند وَتَزْهَقَ
أَنفُسُهُمْ و بیرون رود روحهاء ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران باشند یعنی بر
کفر ازین جهان بروند و بعضی میگفت اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند با نواع پریشانی و زحمت
و نگاه میدارند با صناف حیله و مشقت و آخر میروند و میگذارند بصد هزار حسرت ه در اول خود خواستی که مال جمع
بی رنج بر خویشتن بگماشت ه بنهاد بهر آن تا بماند بجای ه شب روزی بمیت باشی ه وزین جمله آن مال شکرست
که آخر بحسرت بجا میگذاشت وَإِذَا أُنزِلَتْ و چون فرو فرستاده شود سُورَةٌ سورهٔ از قرآن تمام یا بعضی
چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند بر هر تقدیر چون سوره نازل کردد أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ باینکه ایمان
آرید بخدای وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او اسْتَأْذَنَكَ دستوری جویند
از تو در باز ایستادن أُولُو الطَّوْلِ خداوندان مال و توانائی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا و گویند
ذَرْنَا بگذار ما را و با خود بلشکر مبر نَكُن تا ما باشیم مَّعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان در خانها
رَضُوا خرسند شدند و راضی گشتند بِأَن يَكُونُوا بانکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و پس ماندگان
وَطُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان از نفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان

فهم نمیکنند آنچیز را که در جهاد است از انوار سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لَٰكِنِ الرَّسُولُ
لیکن فرستاده خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند مَعَهُ با او یعنی در خدمت او جَاهَدُوا
جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَأُولَٰئِكَ و آن گروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ مر ایشانراست
نیکوییها هر دو سرا غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَأُولَٰئِكَ و آن قوم هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخته است خدای
برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن آنها آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشندکان اندران ذَٰلِكَ آنست الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ و
فیروزی تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت توجه بغزوهٔ تبوک عذر گویندگان مِنَ الْأَعْرَابِ
از بادیه نشینان یعنی بنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که
اعتذار کردند بآنکه اگر ما بغزا می آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذرها گفتند لِيُؤْذَنَ
لَهُمْ تا دستوری دهند مر ایشانرا در تخلف وَقَعَدَ الَّذِينَ و بنشستند آنانکه كَذَبُوا اللَّهَ دروغ گفتند
با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او در ادعاء ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند
سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی مولم
بقتل در دنیا و حرق در آخرت لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ و نه بر بیماران
و معلولان وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و نه بر آنانکه نیابند مَا يُنفِقُونَ چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب
راه سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی بر این سه طایفه نیست حَرَجٌ گناهی که باز ایستند از غزو إِذَا
نَصَحُوا چون نیک خواهی نمایند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای و رسول او را و نصح اصلاح عملست
با اخلاص نیت مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نیست بر نیکوکاران که ناصحانند مِن سَبِيلٍ هیچ عتابی و ملامتی وَاللَّهُ
غَفُورٌ و خدای آمرزنده است انرا که بعذر از غزو باز ماند رَّحِيمٌ مهربانست که معذور را رخصت قعود
دهد وَلَا عَلَى الَّذِينَ و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از در ماندگی إِذَا مَا أَتَوْكَ چون بیامدند بسوی تو
و درخواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشان را ستور دهی و با خود ببری قُلْتَ گفتی تو که درین وقت
لَا أَجِدُ نمی یابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ چیزی که سوار کنم شما را بران تَوَلَّوا برگشتند از پیش تو وَ
أَعْيُنُهُمْ و چشمهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد از اشک یعنی اشک از دیدهاء ایشان

میریخت خرنًا از روی اندوه الّا یجدوا بجهة آنکه نمی یافتند ما ینفقون آنچه خرج کنند دران سفر و
این قوم را بکاییکی گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمدند گفتند یا رسول الله ما را داعیه
جهادست و پیاده ماندیم مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم فرمود که آنچه میجویید نمی یابم ایشان گریان از پیش پیغمبر بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان رضی الله
عنهم اجمعین ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس حق سبحانه میفرماید که برین نوع مردم اگر تخلف
کنند حرجی و عتابی نیست انّما السّبیل جزین نیست که معاتبت و ملامت علی الّذین بر آنانست که ایشان
یستأذنونك از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وهم اغنیاء و حال آنکه ایشان توانگرانند
و دلاور و مرکب ایشان آماده است رضوا بان یکونوا راضی شدند بآنکه باشند مع الخوالف با زنان و کودکان
وطبع الله و مهر نهاد خدای از خذلان علی قلوبهم بر دلهاء ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند
خاتمت و عاقبت خود را حقیقتی که برین نافرمانی مترتبست ۵ یعتذرون القاء اعتذار خواهند
کرد منافقان الیکم بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف اذا رجعتم چون باز گردید از تبوک
الیهم بسوی ایشان و بمدینه باز آیید قل بگوی ای محمد لا تعتذروا عذر مخواهید بعذر کاذب
برای آنکه ما لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قد نبّأنا الله
بتحقیق خبر داده است ما را خدای من اخبارکم از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بود
وسیری الله و ببیند خدای عملکم کار شما را ورسوله و فرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق
توبه میکنید یا بران ثبات می ورزید ثمّ تردّون پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت الی عالم الغیب
والشّهادة بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر فینبّئکم پس خبر خواهد
داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ و عقاب
خواهد بود سیحلفون بالله زود باشد که سوگند خورند بخدای لکم برای شما اذا انقلبتم چون باز
گردید از سفر الیهم بسوی ایشان و اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد
بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر
خروج قادر نبودیم حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لتعرضوا عنهم یا روی بگردانید
از عتاب و سرزنش ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشان را انّهم رجس

بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و قبیح و ملامت که سبب میل بتوبه و انابت در حق ایشان مفید نیفتد زیرا
که خبث اینها پذیرندهٔ تطهیر نیست ومأویهم جهنّم و جای ایشان دوزخست و عقاب و عتاب ایشان آن
خواهد بود جزاء برای پاداش بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق یحلفون
سوگند میخورند منافقان لکم برای شما لترضوا تا بدان خشنود شوید عنهم از ایشان و از تعرض
شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدای صلی الله
علیه وسلم تخلف نکند و عبدالله بن ابی سرح نیز بحضور فاروق رضی الله عنه بهمین نوع سوگند خورد حق
سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدا فان ترضوا پس اگر
خشنود شوید ای مؤمنان عنهم از منافقان بدروغ گوی فانّ الله پس بدرستی که خدای لا یرضی
خشنود نمیشود عن القوم الفاسقین از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای ایشانرا سودی
ندارد مراد از آیه نهی مؤمنانست که از ایشان راضی نشوند و بعذرهاء باطل ایشان فریفته نگردند الاعراب
بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص
اشدّ کفرا و نفاقا سخت ترند از روی کفر و نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشترست بجهت آنکه متوحش اند
و بخت دل و با اهل علم نشست و خاست نکرده اند واجدر و سزاوارترند الّا یعلموا بآنکه ندانند
حدود ما انزل الله اندازها که خدا فرو فرستاده علی رسوله بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع والله علیم
و خدای داناست باحوال ایشان حکیم حکم کننده از حکمت با مهال ایشان ومن الاعراب و از منافقان
اهل بادیه من یتّخذ کسی هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمار کند ما ینفق آنچه نفقه می نماید و صدقه میدهد
مغرما تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی میشمارد چه بدان امید ثواب ندارد
و بریا و تقیه انفاق میکند ویتربّص و انتظار میبرد بکم الدّوائر بشما گردشهاء روزگار را یعنی آنرا که دولت
اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از انفاق خلاص یابند علیهم دائرة السّوء
بر ایشان باد گردش بد و روزگار ایشان منقلب شواد والله سمیع و خدای شنواست مر آنرا که بزبان می آرند
علیم داناست بآنچه در دل پنهان میدارند ومن الاعراب و از اهل بدو من یؤمن بالله کسان هستند
که میگروند بخدای والیوم الآخر و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبدالله ذی البجادین
و رهط اویند که بجزاء قیامت میگروند ویتّخذ و فرا میگیرند ما ینفق آنچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق

قربات

اسباب قربة عند الله نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقرب
الهی وصلوات الرسول و بدعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقانرا بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد
کقوله اللهم صل علی آل ابی اوفی الا انها بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قربة لهم سبب
نزدیکیست مر ایشانرا ببارگاه عنایت ربانی سیدخلهم الله زود باشد که در آرد خدای ایشانرا فی رحمته
در بهشت خود که محل نزول رحمتست ان الله بدرستی که خدا غفور آمرزنده است مر متصدقانرا رحیم
مهربانست بر متقربان والسابقون الاولون و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامهٔ
مومنان من المهاجرین از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدرند یا آنها که
قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان والانصار و از
انصار یعنی آنها که از ساکنان مدینه اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبهٔ اولی اند یعنی سباق بیعه
واهل عقبهٔ ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبهٔ
ثانیه والذین اتبعوهم و آنانکه متابعت کردند سابقانرا باحسان بایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند
از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمرهٔ تابعانست
رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخل اند ورضوا
عنه و خشنود شدند ایشان از خدای بانچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه واعدلهم و آماده کرد بجهت
مر ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود تحتها الانهار زیر درختان جویها خالدین فیها
جاویدان باشندگان ابدا همیشه تاکید خلودست ذلک الفوز العظیم آنست پیروزی بزرگ و رسیدن
بتمام مراد وممن حولکم و آنانکه گرداگرد شهر شمااند من الاعراب از اهل بادیه منافقون چون اسلم و
اشجع و غفار بعضی از جهینه و مزینه که کلمهٔ شهادت میگویند بنماز و روزه قیام مینمایند ومن اهل
المدینة و از اهل شهر شما نیز مردوا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده علی النفاق بر نفاق یا در منافقی
ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لا تعلمهم نمیدانی ایشانرا یعنی
کفر را در سویدای دل خود پنهان میدارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان
نمیشناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم زود باشد که عذاب
کنیم ایشانرا مرتین دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگر بعذاب قبر یا اخذ زکوة از ایشان و تکلیف جهاد

ثم یردون پس بازگشته شوند در قیامت الی عذاب عظیم بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است بتحقیق
عذاب عظیم بعد ایشانست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقا و رؤیت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و
مشقت هجران بزرگتر نیست مثنوی از فراق تلخ میگویی سخن * هر چه خواهی کن و لیکن این مکن * تلخ تر از هجر تو هیچ نیست
در فراغت غیر پیچاپیچ نیست * زهر اران مرگ تلخ از سوی تو * نیست مانند فراق روی تو * جور دوران و هر آن رنجی که هست
سهلتر از بعد حق و غفلتست * از فراق این خاک شوره بود * ور فراق این آب تیره بود * گر بگویم از فراقت یکشرار
تا قیامت یک بود آن از هزار آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بودند بی عذری تخلف ورزیده بودند
چون از تهدیدات الهی که درباره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد
بسته سوگند خوردند که نگشایند کسی ایشانرا مگر آنکه یا وقتی که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نمود بر عادت معهوده بمسجد آمده دو رکعت نماز ادا فرمود که
چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم بر زبان گهربار گذرانید که من هم
سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتی که امر حق برسد این آیه آمد که وآخرون و قومی دیگر غیر منافقان که نزد همه
اعترفوا بذنوبهم اعتراف کردند بگناهان خود و معترف شدند بدان خلطوا بیامیختند عملا صالحا
کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان در وجود آمده بود وآخر سیئا بعملی دیگر بد
که از تبوک تخلف نمودند عسی الله شاید خدای ان یتوب علیهم آنکه توبهٔ ایشان در پذیرد ان الله
غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر تایبانرا رحیم مهربانست بتفضل بر وی در تاویلات کاشی میگوید
اعتراف بذنب از جهت بقای استعداد است و عدم رسوخ ملکهٔ خطیات و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را
دیدهٔ بصیرت گشاده شده و قبائح گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذایل در طبیعت راسخ
شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آنرا نیک بیند و در غلبهٔ خذلان بماند حکیم سنائی قدس سره فرموده
چون بدی کم کرده را دانی بد * گشت جانت پشیمانی بلد * ور ندانی گناه را که بدست * آن نشان شقاوت ابدیست
القصه بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود تا ایشانرا بگشادند آن آزاد شدگان بشکرانهٔ
نعمت الهی اموال خود را بحضرت نبوت پناه آورده گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از خدمت تو بازماندیم
اینها را قبول کرده در رضای خدای تصدق کن خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که باخذ اموال شما مامور نیستم این آیه
نازل شد که خذ من اموالهم فرا گیر از مالهای ایشان صدقة زکوة فریضه تطهرهم تا پاک گردانی ایشانرا

از گناهان یا از حب مال که مودی بطغیان و عصیانست یا از نجاست بخل وَتُزَكِّيهِم و در زیاده گردانی و نشو و
نماء حسنات ایشانرا بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا کن برای ایشان و آمرزش إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستیکه
دعاهای تو سَكَنٌ لَّهُمْ آرامش بود دلهای ایشانرا وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست دعاهای ترا عَلِيمٌ
داناست باستحقاق ایشان مر آنرا أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند تایبان یا آنها که توبه نمیکنند نمیدانند معلوم
ندارند أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان
خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا وَأَنَّ اللَّهَ و نمیدانند آنرا نیز که خدای
هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه پذیرنده الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کننده وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تایبان یعنی
بعد از قبول توبه استقامت ورزید بر آن یا میگو ای گروه که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید امر تهدیدست
فَسَيَرَى اللَّهُ پس زود باشد که بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را از خیر و شر وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او وَ
الْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان نیز ببینند وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که بازگردانیده شوید بمرگ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُم پس آگاه کند شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه عمل میکردید
و آگاهی مجازات باشد بر آن قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بوده اند و قصهٔ هفت تن
گذشت و سه تن دیگر که کعب بن مالک بود و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خود را نبسته بودند اما پیش
حضرت آمدند بگناه خود معترف شدند و حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست نکند و در شان ایشان
نازل شد که وَآخَرُونَ و دیگران متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده شدگانند و باز داشتگان لِأَمْرِ اللَّهِ برای
فرمان خدا در باب ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بر آن گناه وَإِمَّا يَتُوبُ
عَلَيْهِمْ و یا توبه دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند تردد برای عبادست و اگر نه عند الله تردد نیست وَاللَّهُ
عَلِيمٌ و خدای داناست بر جای ایشان حَكِيمٌ حکم کننده بار رجای ایشان آورده اند که دوازده منافق چون
ثعلبة بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعة بن ثابت و امثال ایشان بسخن ابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج
بود و در علم توریة و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم صلی الله علیه وسلم بر اهل مدینه
میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفتهٔ جمال و کمال وی شدند ابو عامر را میدیدند کسی
پروای او نکرد بیت با دو لب جانبخش تو ای آب حیوة هیچ آید سخن از چشمهٔ حیوان گفتن ابو عامر را از فرط
حسد حرکت آمد بنفی آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بکنار مکه پیوست و در حرب

اُحُد حاضر شد و اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت وی را فاسق نام نهاد و در حرب حنین نیز
حاضر شد و از آنجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود در رفت و مکتوبات که از روم لشکر ساز کرده بجنگ مسلمانان
آیم نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله قبا در محلهٔ خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا باشم
و بعلوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون عازم غزوهٔ تبوک شد بانیان مسجد
آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان و وقت سرما و باران که مسجدی ساخته ایم و التماس میرود
که در آن مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت مهم خود استحکام دهند چنانچه در مثنوی
مسجد و اصحاب مسجد را نواز ❁ تو مهی یا شب دمی با او بساز ❁ تا شود شب از جمالت همچو روز ❁ ای جمالت آفتاب جان فروز
ای دریغا کان سخن از دل بدی ❁ تا مراد آن نفر حاصل شدی القصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جواب
ایشان فرمود که حالا متوجه غزویم تا باز آییم و چون وقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قریب بمدینه است رسید اهل
آن مسجد همان استدعا نمودند جبرئیل علیه السلام این آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند
آن مَسْجِدًا مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مومنان و ستیزهٔ ایشان وَكُفْرًا و برای تقویت کفری که اضمار آن
میکنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مومنان که در مسجد قبا مجتمع میباشند وَ
إِرْصَادًا و برای انتظار لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرد با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او مِن قَبْلُ
پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهبست که در اُحُد و حنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند
میخورند چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا که ما نخواستیم از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَىٰ
مگر خواستن نیکی که نماز نیست و ذکر و توسعه بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ مایست برای نماز فِيهِ در آن مسجد أَبَدًا هرگز لَّمَسْجِدٌ
هر آینه مسجدی که أُسِّسَ بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوَىٰ بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز
نخستین مراد مسجد پیغمبرست و اظهر و اشهر آنکه مسجد قباست در محلهٔ بنی عمرو بن عوف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که بجانب مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمد چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و
آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در آنجا نماز گزارده و در تفسیر الحرمین از ابن
عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هر روز شنبه سواره یا پیاده بمسجد قبا آمدی و
در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره ایست حق سبحانه میفرماید

آن مسجد که اساس او بر تقویست سزاوارترست اَحَقُّ انکه قیام کنی اَنْ تَقُومَ دروا برای نماز فِيهِ

فِيهِ در آن مسجد نوشتن بر تقوی رِجَالٌ مردانند که از پاکیزه طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند اَنْ

يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت خواب

نکنند منقولست که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام عمل

کرحق سبحانه بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از پی در عقب آیم احجار ثلثه را یعنی در استنجا و نزد بعضی

مراد تطهیرست از معاصی و خصال مذمومه وَاللّٰهُ و خدای دوست میدارد پاکی ورزندگان را يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ اَفَمَنْ اَسَّسَ

آیا هر کس که اساس افکند بُنْيَانَهُ بنا دین خود را عَلٰى تَقْوٰى بر پرهیزکاری مِنَ اللّٰهِ از خدای وَرِضْوَانٍ

و طلب خشنودی او خَيْرٌ بهترست اَمْ مَنْ اَسَّسَ یا آنکس که اساس نهد بُنْيَانَهُ بنا دین خود را عَلٰى

شَفَا جُرُفٍ بر کناره رودی که زیر او را سیل تهی کرده و ظاهرش بجای ایستاده باشد هَارٍ شکافته

شده و نزدیک بافتادن و آنچنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون بر آن بنا کنند فَانْهَارَ پس آن زمین

سست گردد و در افتد بِهٖ با بنا یا با بانی آن فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ و این مثلست برای آنها که بنیاد

دین خود بر امور باطله نهند و مآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ وَاللّٰهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ستمکاران را بآنچه مقصود ایشانست لَا يَزَالُ همیشه هست بُنْيَانُهُمُ بنا

ایشان الَّذِيْ بَنَوْا آن بنای که بنیاد نهادند آنرا برای غرض فاسد رِيْبَةً سبب شک و نفاق فِيْ قُلُوْبِهِمْ

در دلها ایشان زیرا که سبب شک و نفاقی که دارند و گفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک

ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان در آید و نماز گذارد و آیه آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت

رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود تا آن مسجد را بکندند و بسوختند و حکم شد که آن موضع مزبله اهل مدینه

شود پس نبی فرمود کانرا برکشیدند مطرح خاشاک و خاکستر کنید حق بجا آنها باید که همیشه باشد خرابی

بنا ایشان را سبب آنکه شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق بد بیست خواهند بود بسبب

این تخریب اِلَّاۤ اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوْبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلها ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند

و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که بتوبه و استغفار

دلالت بر مثل آن نامه وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای دانا است باسباب بنای ایشان که بچه نیت بوده حَكِيْمٌ حکم کننده

بجزای آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن

یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیعت میکردند عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت

یا رسول الله شرط کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را پرستید

و بدو شرک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالها خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین

امر قیام نماییم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل و لا

نستقیل خرید و فروخت سود مند است ما درین بیع سود کردیم هر گز اقاله نخواهیم کرد حق سبحانه از آن بیع و

شری خبر میدهد که اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ از گرویدگان اَنْفُسَهُمْ نفسها

ایشان که مباشر جهاد شوند وَاَمْوَالَهُمْ و مالها ایشان که در راه وی نفقه کنند اثبات مومنان بهشت

بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشترا زیرا که بیع و شرا جای وقوع پذیرد که تا بایع املاک بود و وجه

هر که هست همه از آن حضرتست العبد و ما في يده لمولاه پس این تحریضست در غزو و جهاد یعنی بنده از تو بذل کردن

نفس و مال که از من عطا داده بهشت بی زوال نفس مایه شر و شورست و مال سبب طغیان و غرور این دو متاع

معیوب را دو روزه ما قدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان شعر سنگ بیداد و گوهر بستان خاک زمین میده و زر بستان

از تو فانی خواه حقیر نعمت باکیزه باقی بگیر در کشاف و عین المعانی از آن منقولست که اعرابی بر در مسجد

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگذشت و آنحضرت این آیه میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات

نحو ملکوتی ساخته پرسید که هذا کلام من گفتند هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شرا کی بوده است جواب داد

که در روز میثاق که ذریات را خطاب مستطاب اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح

لا نقیل و لا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع بر هم نزنیم

بلکه نفس و مال خود را در بازیم بیت آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم ❊ اصلا در آن حدیث اقاله نمی رود

عزیزی فرموده است که هر که بنده بخرد و بعیب او دانا باشد اقاله نتواند کرد حق سبحانه ما را خرید و بعیوب ما دانا بود

امید آنست که از درگاه کرم رد نکند ❊ امید که از فضلت مردود نگردم من ❊ چون شد بهمه عیبی لطف تو خریدارم

در نفحات الانس از ابو ذر بوزجانی نقل میکند که نظم تو بعلم ازل مرا دیدی ❊ دیدی آنگه بعیب بخریدی

تو بعلم آن من بعیب آن ❊ رد مکن آنچه خود پسندیدی ❊ و در حقیقت این بیع و شرا و بیان آنکه خود را اشتری

گفت و مال را بایع و نفس و مال را بیکر اختصاص داد و دل را در میان داخل نکرد مذکران و محققان را عبارات

عجیب و اشارات غریبست و بعضی از آن در جواهر التفسیر ثبت تحریر یافته بیت هر که خواهد که زین بر دو بوی

ان لهم الجنة ... [illegible]

و تماشای آن گلستان کند. و بعد از بیان اشتری بیان ما لاجله اشتری میکند و میگوید یُقَاتِلُونَ کارزار
میکنند این مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و طلب رضای او فَيَقْتُلُونَ
پس گاهی میکشند دشمنانرا وَيُقْتَلُونَ و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وَعْدًا عَلَيْهِ وعده داده است
خدای ایشانرا برین بیع و شرا وعده دادنی حَقًّا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ
وَالْقُرْآنِ درین کتابها دلیلست بر آنکه اهل توریة و انجیل مامور بوده اند بقتال وَمَنْ أَوْفَىٰ و کیست
وفا کننده تر بعهد بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللَّهِ از خدای که کریمست و کریم خلف در وعده روا ندارد
فَاسْتَبْشِرُوا پس شادمان باشید بِبَيْعِكُمُ بخرید و فروخت خود الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ آنکه مبایعه کردید
بآن وَذَٰلِكَ و آن بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستگاری بزرگست در عیون الاخبار از امام جعفر صادق رضی الله عنه
نقل میکند که ای مؤمنان نیست ثمن انفس شما الا بهشت پس مفروشید خویش را مگر بآن یعنی خود را بمتاع غرور
دنیی مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودانیست و در مثنوی معنوی آورده شعر خویش را نشناخت مسکین آدمی
از فزونی آمد و شد در کمی شعر خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت التَّائِبُونَ
این مؤمنان باز گردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه بتمامی الْعَابِدُونَ پرستندگان حق تعالی
یا قایم بشرایط خدمت الْحَامِدُونَ ستایندگان حق را بر آنچه بدیشان رسد از نعمت او ضرر یا شناسندگان
نعم الهی در هر لحظه و طرفه السَّائِحُونَ روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از
بادیه نفس و روندگان بشهرستان انس الرَّاكِعُونَ رکوع کنندگان در نماز یا خضوع آرندگان بدرگاه
بی نیاز السَّاجِدُونَ سجده کنندگان در خلوت یا طالبان قرب برفیع الدرجات الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ و باز دارندگان
از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت واو ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثیبات و ابکارا
یا جهت جمع میان امر معروف و نهی منکر یا اشارت واحد بعهد هر یک با دیگری باید که منضم باشد وَالْحَافِظُونَ
و نگاه دارندگان لِحُدُودِ اللَّهِ مر احکام خدایرا و ملی که بدین نگاه داشتنها و امر او را بر جوارح و قلوب و اسرار
و ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مؤمنانرا که بدین صفات موصوفند و وضع مظهر دلیلست بر آنکه ایمان
داعی ایشانست بدین فضایل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت رسول صلعم
بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت داد و درد

استغفار او دستوری خواستم مرا باز داشتند و این آیه آمد که مَا كَانَ صحیح نباشد و روا نبود لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که گرویده اند أَن يَسْتَغْفِرُوا آنکه طلب آمرزش کنند لِلْمُشْرِكِينَ برای شرک آرندگان و گفته اند
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابو طالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نومید شده بود فرمود که آمرزش کنم از برای تو
مادام که مرا نهی نکنند از آن و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد صحابه چون دانستند که آنحضرت بجهت ابو طالب
آمرزش میطلبد گفتند ما چرا برای آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابرهیم صلوات الله وسلامه علیه برای پدر
خود استغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند آیه آمد که روا نیست پیغمبر و مؤمنانرا که برای اهل
شرک آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا و اگر چه باشند آن مشرکان أُولِي قُرْبَىٰ خداوندان قرابت مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
از پس آنکه روشن شد لَهُمْ مر ایشانرا أَنَّهُمْ آنکه ارباب شرک أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخند
وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ و نبود آمرزش خواستن ابرهیم علیه السلم لِأَبِيهِ از برای پدر خود إِلَّا عَن
مَّوْعِدَةٍ مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود مر پدر خود را آنجا
که گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي و در بیاض آورده که وعده داده بود پدر ابرهیم مر ورا که من ایمان آرم پس استغفار وعده
ابرهیم علیه السلم آن بود که من طلب مغفرت کنم برای توفیق که بگروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنگاه که روشن گشت مر
ابرهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلَّهِ که پدر او دشمنست مر خدایرا یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را
که او ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد از وی و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستی که ابرهیم
بسیار آه کننده بود کنایت از رقت قلب و کثرت ترحم او حَلِيمٌ بردبار بود بحدی که پدر میگفت لَأَرْجُمَنَّكَ
و او جواب میداد که سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ ربی در آیه تا الیه تمهید عذر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل النهی استغفار
کرده اند بران مواخذ نخواهند بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه کرداند تا ایشانرا
بگیرد چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ بعد از آنکه راه نمود ایشانرا باسلام حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم تا وقتی که
روشن کرداند بر ایشان مَّا يَتَّقُونَ آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند گفته اند این آیه در شان جمعیست که
که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر سکر از حلال نوشیدند و پیغمبر ما بایکه بریشان انکار ها کرده اند گفت
نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ داناست إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَهُ مر اوراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند
بی مانعی و منازعی يُحْيِي زنده کرداند مردگانرا وَيُمِيتُ و بمیراند زندگانرا وَمَا لَكُم و نیست شمارا ای مؤمنان

مِن دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مِن وَلِيٍّ کار سازی وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددکاری و میشاید که خطاب با کفار
باشد میفرماید که خدا را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاری
نه که عذاب از شما باز دارد لَقَد تَابَ اللّٰهُ بدرستی که توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه باز گشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر
خود بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تبریه ذمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکند از تعلق بذنوب
کما قال لِيَغفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یا بعث است بر توبه یعنی هیچ کس نیست که محتاج نبود بتوبه و استغفار
نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کس را مقامیست که مادون آن نسبت بوی منقصت خواهد بود پس توجه بمادون
کما هیت که از ان توبه لازم باشد و پیش بعضی وانی لَأَستَغفِرُ اللّٰهَ كُلَّ يَومٍ سَبعِينَ مَرَّةً اشارت بانست و نزد
محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق متصور نبوده و پیر سلمی
رحمه الله میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع بمقدمه صحیح پذیرفته و بر هر تقدیر
در پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر وَالمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ و از مهاجران و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند
مر غزوه تبوک را بطبع بنهاد الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانکه پیروی کردند پیغمبر را فِي سَاعَةِ العُسرَةِ در زمان عسرة
و تنگی که تبوک را جیش العسرة میگفتند بجهت انکه عسرة عظیم بود هم در مرکب که ده کس را یک شتر داشتند و هم در
توشه که دو کس روزی یک خرما میخوردند و هم در آب که از بی حلت مرکب شتر را میکشتند و برطوبات احشای
آن تعام آن دهن خویش را تر میساختند و هوا بغایت گرم میگذشت پس حق تعالی صفت میکند که درین زمانه
تنگی تا بعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکردند مِن بَعدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت تَزِيغُ
میل کند از جای برود قُلُوبُ فَرِيقٍ دلهای گروهی مِنهُم از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از
جهاد باز گردند یا متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت ثُمَّ تَابَ عَلَيهِم
پس خدای در گذاشت از آنانکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود إِنَّهُ بِهِم بدرستی که خدای بدیشان
رَءُوفٌ بسیار بخشایندست چون توبه کردند رَحِيمٌ مهربانست بتفضیل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ
خُلِّفُوا و دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف
بحکم الهی بود قبل ازین سبق ذکر یافت که هم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال
بخدمت وی که مردی پیر و ضعیف بود نا مزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَت

تا وقتی که تنگ شد عَلَيهِمُ الأَرضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَت با وجود فراخی وسعت و این کنایه از شدت حیرت
و نهایت پریشانیست وَضَاقَت عَلَيهِم و تنگ شد بر ایشان أَنفُسُهُم دلها ایشان از بسیاری غم و وحشت
بحیثیتی که فرح و انس بدل ایشان راه نبود وَظَنُّوا و دانستند أَن لَا مَلجَأَ آنکه پناهی نیست مِنَ اللّٰهِ از خشم خدای
إِلَّا إِلَيهِ مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيهِم پس چون درماندند و بیچارگی خود دانا
شدند توفیق توبه داد خدای ایشان را لِيَتُوبُوا تا توبه کردند و بحق باز گشتند و مقررست که تا او بحق توفیق ندهد
و در مقام قبول نکشد توبه هیچ تایب درست نیاید رباعی گر لطف تو یاری ننماید ز نخست ❁ هم توبه شکستست و هم پیمان سست
چون توبه بامید پذیرفتن تست ❁ تا تو نپذیری نشود توبه درست القصه بعد از پنجاه روز این آیه فرود آمد
و توبه ایشان پذیرفته گشت إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست قبول کننده توبه از تایبان
الرَّحِيمُ مشفق است برحمت بر ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای و بمثل
این فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و باشید با راست گویان در اقوال خود
چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که مَن صَدَقَ نَجَا
دولت نجات یافتند ❁ از کجی سر افتی بکم و کاستی ❁ از همه غم رستی اگر راستی ❁ راستی خویش نهان کس نکرد
بر سخن راست زیان کس نکرد ❁ و گفته اند این خطاب با اهل کتابست یعنی ای گرویدگان بموسی و عیسی علیهما السلام
بترسید از مخالفت محمد صلی الله علیه وسلم و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و امت بزرگوار وی اند مَا كَانَ
روا نیست و نشاید لِأَهلِ المَدِينَةِ مر اهل مدینه را وَمَن حَولَهُم و آنانکه گرداگرد ایشانند مِنَ
الأَعرَابِ از بادیه نشینان أَن يَتَخَلَّفُوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عَن رَسُولِ اللّٰهِ از حکم رسول خدای
نهی است در صیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت بغزوه
تبوک وَلَا يَرغَبُوا بِأَنفُسِهِم و نه سزد ایشانرا که رغبت کنند بنفسها خود عَن نَفسِهِ از نفس وی یعنی خویشتن
داری کنند و خود را بطرف دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد مرویست که ابو خیثمه انصاری رضی الله عنه
در مدینه مانده بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بگذشت روزی بخانه خود
در آمد آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت زنان وی هر یک در عریشی نشسته بودند آب و فرش و آب
زده و کوزها و آب سرد مهیا ساخته و طعام نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه بر در عریش بایستاد و در زنان نگریست
آن ترتیب ملاحظه نمود گفت روا باشد که رسول خدای صلوات الله وسلامه علیه در بیابان بشدت حرارت

دباد گرم درمانده بود و ابوخیثمه در سایه خنك آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوب روی خوش بوی
معاشرت کند بخدا سوگند که در هیچ عریش نیایم و از آب و طعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق نشوم پس
اشتر زاده برداشت و روی براه آورده در منزل تبوك بعسکر همایون ملحق شد ذٰلِكَ آن وجوب متابعت
و ترك تخلف بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ نرسد ایشانرا تشنگی
وَلَا نَصَبٌ و نه رنجی وَلَا مَخْمَصَةٌ و نه گرسنگی فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَطَئُونَ و نسپرند مَوْطِئًا
مکانی از اماکن کفار بسم اسب یا کف شتر یا بپایها خود سپردنی که آن يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کفار را
وَلَا يَنَالُونَ و نیابند مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت
إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای ایشان بِهِ بآن عَمَلٌ صَالِحٌ کرداری شایسته یعنی بهر یك از اینها
که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید
هفتاد حسنه (در دیوان ایشان) می‌نویسند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ ضایع نمیکند و تباه نمیکند أَجْرَ
الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکارانرا یعنی مجاهدانرا وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نکنند نَفَقَةً صَغِيرَةً نفقهٔ اندك
خرد چون علاقهٔ تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرمایی که بدهند چون ابو عقیل رضی الله عنه وَلَا كَبِيرَةً
و نه نفقهٔ بزرگ چنانچه ذو النورین و عبد الرحمن عوف رضی الله عنهما وَلَا يَقْطَعُونَ و قطع نکنند و سیر نکنند
وَادِيًا هیچ ممر آب و سیل را مراد زمینست یعنی هیچ زمین را قطع نکنند إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود
برای ایشان ثواب آن و آن نوشتن برای چیست لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تا جزا دهد خدای ایشانرا أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
نیکوترین آنرا که در راه حق عمل میکردند و چون احسن را جزا دهند جزاء حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر
اجور تکثیر آن در ینابیع فرموده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت دیگر از هم نیکوتر باشد حق سبحانه آنرا ثوابی
عظیم دهد مخصوص بود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یك را برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او بر نسبت
مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد بیت می بدان شرف اینچنین از آن دارند ❊ که در غزا کمر جهد بر میان دارند
آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد
بر آید همگی عازم حرب شوند آیت آمد که وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ و روا نیست و نشاید مؤمنانرا لِيَنْفِرُوا
که بیرون روند بغزا كَافَّةً همه ایشان چه امر معیشت مختل مینماید فَلَوْلَا نَفَرَ پس چرا بیرون نروند
مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ از هر جمعی کثیر مِنْهُمْ از ایشان مراد قبیله و اهل بلاد است طَائِفَةٌ گروهی اندك بجهاد و باقی

توقف نمایند لِيَتَفَقَّهُوا تا طلب دانش کنند فِي الدِّينِ در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق بن همام مرویست که مراد
اصحاب حدیث اند وَلِيُنْذِرُوا و تا بیم کنند فقها قَوْمَهُمْ گروه خود را إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ چون باز گردند از غزو
بسوی ایشان لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند ازان يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید قَاتِلُوا الَّذِينَ کارزار کنید با آنانکه يَلُونَكُمْ نزدیك شمااند مِنَ
الْكُفَّارِ از ناگرویدگان مثل یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام
بودند و شام قریب بمدینه است و بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیك وَلْيَجِدُوا و باید که بیابند کافران
فِيكُمْ غِلْظَةً در شما درشتی بنسبت خود یعنی خشنی در مقاتله در وقوع قتال یا شدتی و صبری بر
مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست بحفظ
و اعانت و نصرت در فتوحات مذکورست که حق سبحانه مؤمنانرا بقتال کفار اقرب میفرماید و هیچ دشمنی از
نفس اماره کافر نعمت بدتر نیست و نزدیکترین دشمنان بتو اوست أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ
پس قتال او که عبارت از جهاد اکبر است اشتغال اولی و انسب مینماید و الیه اشارة فی المثنوی مثنوی
ای شهان کشتیم ما خصم برون ❊ ماند خصمی زو بتر در اندرون ❊ قد رجعنا من جهاد الاصغریم
این زمان اندر جهاد اکبریم ❊ سهل شیری دان که صفها بشکند ❊ شیر آن را دان که خود را بشکند
وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود سُورَةٌ پاره از قرآن فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ پس از منافقان کسی هست
که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفاء مؤمنان گوید أَيُّكُمْ زَادَتْهُ کیست از شما که بیفزود
او را هٰذِهِ این سوره إِيمَانًا گرویدنی یعنی انکر کدامست که این سوره ایمان او را زیاده کرد فَأَمَّا
الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویده اند براستی فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا پس زیاده کرد این سوره ایشانرا یقین و
ثبات در دین یا چون زیاده شد علم ایشان بواسطه تدبر درین سوره ایمان بدین سوره منضم با ایمان ایشان
بسورهای دیگر وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ و ایشان شادمان میشوند بنزول آن که سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع
حال ایشانست وَأَمَّا الَّذِينَ و اما آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری شك و نفاق و حقد و حسد
و بغض اسلامست فَزَادَتْهُمْ پس زیاده میکند آن سوره ایشانرا رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ شکی مضموم بشك
ایشان یعنی در سورها دیگر شك داشتند پس شك ایشان درین سوره انضمام یافت بدان شك تا بیفزود کفر
ایشان بر کفر وَمَاتُوا و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتی که بمردند وَهُمْ كَافِرُونَ

وایشان کافران بودند اَوَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند این منافقان اَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ آنکه ایشان مبتلا میشوند
باصناف بلیات از مرض وقحط وغیر آن یا نفاق وکذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فِي كُلِّ عَامٍ در هر
سالی مَرَّةً اَوْ مَرَّتَيْنِ یکبار یا دوبار ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ پس توبه نمیکنند از نفاق وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ و نه پند
میگیرند وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ وچون فرود آید سُورَةٌ سورتی از قرآن که دران عیب ایشان مذکور بود نَظَرَ
بَعْضُهُمْ نظر کنند برخی از ایشان اِلَى بَعْضٍ بسوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی
انکار وسخریه بدان سوره یا از راه خشم وسخط باستماع عیب خود یا بغمز عیون ایمایی کنند بفرار از مجلس و
باهم گویند هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ اَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون رویم پس اگر کسی ببیند اقامت
کنند واگر نبیند برخیزند ثُمَّ انْصَرَفُوا پس بازگردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم صَرَفَ اللّٰهُ بگرداند خدای
قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا از فهم قرآن یا از قبول ایمان واصح آنست که این کلام خبرست واحتمال
دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشانرا از خیرها بِاَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند
که در نمی یابند حق را وفهم نمیکنند لَقَدْ جَاءَكُمْ هر آینه بدرستی وراستی که آمد بشما ای آدمیان رَسُولٌ
فرستاده بحکم خدا مِنْ اَنْفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطه نماید وافادت
واستفاده وجه گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در
قراءة شاذه مِنْ اَنْفَسِكُمْ بفتح فا خوانده اند یعنی از فاضلترین وشریفترین شما هم در نسب وهم در حسب عَزِيزٌ
عَلَيْهِ دشوار بود مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید بدان وبعضی بر لفظ عزیز وقف کرده آنرا نعت رسول دانند یعنی
عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ برین فرود آرند که بروست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتنا بآن بر عهده اوست روز قیامت که بشفاعت
تدارک آن خواهند نمود وبدین معنی گفته اند بیت نماند بعصیان کسی در گرو ش که دارد چنین سیدی پیشرو
اگر در فترت از گنه پاک نیست ش چو او عذر خواهست بود باک نیست حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ صفتی دیگرش آنکه حریص
بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان رَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربانست وبخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبری را یکجا بدو
اسم از اسماء خود اختصاص نداده مگر پیغمبر ما را که خود را فرموده که بالناس لرءوف رحیم ودرباره وی گفت بالمؤمنین
رءوف رحیم ویک وجه تفضیل آنحضرت بر انبیاء دیگر علیه وعلیهم الصلوة والسلام اینست فَاِنْ تَوَلَّوْا
پس اگر برگردند منافقان از یاری وهواداری وتخلف نمایند از فرمان برداری فَقُلْ پس تو بگوی

حَسْبِيَ اللّٰهُ بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایه کند ومرا بر شما غالب سازد لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی بحق نیست
مگر وی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر وی توکل کردم وکار خود باوی گذاشتم وَهُوَ واوست رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرشی که قبله دعا ومطاف ملایکه باشد واشارتست بکمال قدرت وحفظ حق تعالی
یعنی آنخدایی که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد وبروایتی سیصد هزار قایمه از هر قایمه تا قایمه سیصد
هزار ساله راه همه آن مملو از حافات وصافات بقدرت کامله نگاه میدارد تا در تسکم مرا از شر منافقان در پناه
آرد که حافظ بندگان وناصر سرافکندگان اوست نظم از دو خواه یاری که یاری اوست بس ش والتجا کن که نیست به از وست
کسی که او آورد در پناه ش چه غم دارد از کینه خواه معالم لطایف واشارات این دو آیه حوالاتست باوراق
جواهر التفسیر والله نعم المولی ونعم النصیر سورة یونس علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓر حروف مقطعه بقول ابن زید رحمه الله اسما سورتند وعلم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام این سورتها
بهرچه خواهد وگفته الر انا الله الرحمن بدین حروف آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب خود صلی الله علیه وسلم
یکی یعنی سوگند میخورم بالای من بر تو در ازل ولطف من با تو در وجود ورافت من بر تو تا ابد جواب قسم چیست
تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ آیتهای قرآن مشتمل بر حکمتست یا محکم که در وی تناقض واختلاف
نیست یا از رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رضی الله عنه فرموده که بر رسالت
نبوت محمدی صلی الله علیه وسلم تا که یافت وحضرت پروردگار عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش
اظهار انکار نموده گفتند عجبست که خدای تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد واز جمله یتیم ابوطالب اختیار کند
حق سبحانه فرمود أَكَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مر مردمانرا عَجَبًا شگفتی أَنْ أَوْحَيْنَا آنکه ما وحی کردیم
اِلَى رَجُلٍ بسوی مردی مِنْهُمْ از جنس ایشان واز قبیله ایشان ومضمون وحی ما چیست أَنْ أَنْذِرِ
النَّاسَ آنکه بیم کن مردمانرا از عقوبت الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچ کس خالی از صفتی نباشد که او را آن باید
ترسید الا ما شاء الله وتخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست
پس فرمود وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا ومژده ده آنانرا که گرویده اند أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست قَدَمَ
صِدْقٍ پیشروی نیک عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد خداوند ایشان یعنی ایمان وطاعت وگفته اند قدم صدق سابقه
ازلیست که حق وعده رات داده در نجات مومنان در دنیا ... که مقام صدق استکه در وی زوال وخلل نیست

با ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملایکه درباره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت
ایشان بخلف میرسد یا اولاد صالح که پیش از ایشان درگذشته یا تقدیم حق بجا از این است و اینجا خبر نحو نحن الآخرون
السابقون از آن خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و در عین المعانی فرموده که
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از تقدیم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بها الی ربکم و مقرر
که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیله برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست که نعم شفیع عاصی
دل برامید آن کرم افتاده گناه قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بایشان و نمودن خوارق
عادات ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوییست آشکارا ان ربکم الله بدرستی که
پروردگار شما الله است الذی آن خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خلق السموات
والارض بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام این عالم اند فی ستة ایام در مقدار شش روز
از ایام دنیا یدبر الامر می سازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بدینها را بر وجهی که
میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده در متعلقات الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری دادن خدای
مر وی را در شفاعت این کلام رد شفاعت اصنام است و اثبات شفاعت ماذون ذلکم الله آن خداوند موصوف
بصفات خلق و تدبیر و استیلا ربکم پروردگار شماست نه غیر او چه غیر او را در این صفتها شرکت نیست
فاعبدوه پس او را بیگانگی پرستید افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان
شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال
او را وعد الله وعده داد شما را خدای وعده دادن حقا راست و درست انه یبدؤ الخلق بدرستی
که خدای در اول بیافریند خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده گرداند دیگر باره و مقصود از ابدا و اعاده ثواب
و عقاب است چنانچه فرمود لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنان را که گرویده اند وعملوا الصالحات و عملها
پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشان را بعدل ایشان یعنی برعایة عدل که در امور فرموده
باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویست و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله وجه
چه ارداف میکند این کلام را بقوله والذین کفروا و آنانکه کافر شدند لهم مر ایشان راست شراب من حمیم
آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعاء ایشان پاره پاره گردد وعذاب الیم و دیگر ایشان را
بود عذاب دردناک که تخفیف نیابد بما کانوا بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول یکفرون کافر میشدند

هو الذی اوست آن خداوندی که بقدرت جعل الشمس گردانید آفتاب را ضیاء خداوند روشنی و
القمر نورا و ماه را خداوند نور و علما بر آنند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض باشد نورست و
در انوار آورده که حق سبحانه درین آیه تنبیه فرموده بانکه آفتاب بذات خود نیرست و قمر بعرض نیر میشود و آن بمقدار مقابله
اوست با شمس چنانچه در علم هیأت مبین شده وقدره و تقدیر کرد برای قمر منازل منزلها، بیست و هشت
کانرا که معاین و مشهورست و قمر قریب بشبا روزی قطع منزلی کند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین و
الحساب شمار سالها و چون سال مشتمل ماهها باشد ذکر ماه نکرد ما خلق الله ذلک نیافرید خدای
آنچه مذکور شد الا بالحق مگر براستی نه ببازی و گویند با بمعنی لام است یعنی مگر برای بیان نفصل الآیات
روشن میکنیم و حفص یفصل خوانده یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی
که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمد شب
و روز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت و ما خلق الله و در آنچه آفریده خدای فی السموات و
الارض در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او
و کمال علم و نفاذ قدرت او لقوم یتقون مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال مآل
و معاد بر اندیشند و از سوء حشر ترسان گردند چه آن اندیشه و خوف باعث بود ایشان را بر تفکر و تدبر ان
الذین بدرستی که آنانکه لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی منکر بعث و آخرتند که محل لقاست
ورضوا و خشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و پسندیدند آنرا واطمأنوا بها و آرام گرفتند
بدان یعنی همت خود بر آن لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند از نعیم جنانی و لذتها جاودانی
غافل شدند یا آنکه در دنیا مساکن گشتند که گویا هرگز ایشان را از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه لحظه
دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت رباعی آنکس که دل از نهاد و فارغ بنشست پنداشت که مهلتی و تأخیری هست
گو خیمه مزن که ریخ نمی باید کند گو رخت منه که بار می باید بست والذین هم و آنانکه ایشان عن آیاتنا
از آیات کتاب ما یا از دلایل ما غافلون ناآگاهان و بیخبرانند اولئک آن گروه که یاد کرده شد مأویهم
النار جای ایشان آتش دوزخ است بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی و کفر و شرک و
نفاق ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته یهدیهم
ربهم راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بایمانهم بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب

ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشانرا راه نماید بسلوک سبیلی که مؤدی بدار الحقایق باشد
تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ میرود از زیر مساکن ایشان جویهای آب فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ در بوستانها
با نعمت دَعْوَاهُمْ خواندن بهشتیان مر خدایرا فِیهَا در بهشت وقتی که آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آنست
که گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ پاکی یاد میکنیم ترا ای بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه
گویند آنچه مشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر کرده وَتَحِیَّتُهُمْ و درود ایشان بر یکدیگر فِیهَا در بهشت یا
درود حق یا تحیة ملایکه بر ایشان سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ آنست
که گویند حمد مر خدایرا رَبِّ الْعَالَمِینَ که پرورنده عالمیانست و گفته اند چون مؤمنان به بهشت در آمده انوار عظمت
و کبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملایکه از حق تحیات بر ایشان
سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات بشارت کردند نظام حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام
نمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتها بهشت خوشتر آید نظم ذوق نام خوش تو عاشق ترا
از بهشت جاودانی خوشترست * گر چه در فردوس نعمتها بسیست * وصل او از هر چه دانی خوشترست در معین المعانی
آورده که یکی از بزرگان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه و سلم اسیری را بسیرت گردانید و آن اسیر بگریخت
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَوْ
یُعَجِّلُ اللَّهُ و اگر تعجیل کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان باجابت دعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَیْرِ چنانچه
شتابند ایشان بسرعت اجابت دعای خیر لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ هر آینه رانده شود بسوی ایشان أَجَلُهُمْ
اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر بد دعاها بد ایشانرا بزودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشانرا استجابت
میکنیم ایشان زود هلاک شوند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که خدایا فرا میگیرم نزدیک تو عهدی
که مرا در آن خلاف نخواهی فرمود بدرستی که من بشرم پس هر مؤمنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا
در باره او دعای خیر گردان و سبب پاکی و صافی از گناهان و وسیله قربتی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو
بعضی مفسران بر آنند که کفار بر سبیل عذاب استعجال مینمودند این آیت آمد که ما در عذابی که ایشان میطلبند تعجیل
نمیکنیم فَنَذَرُ الَّذِینَ پس میگذاریم آنانرا که لَا یَرْجُونَ امید نمیدارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی ببعث نمیگروند
یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشر فِی طُغْیَانِهِمْ در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم
ایشانرا تا در ضلالت یَعْمَهُونَ سرگردان میروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ و چون برسد بآدمی سختی و

یعنی مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبة بن ربیعه در هر تقدیر چون ضرری بوی رسد دَعَانَا بخواند ما را
لِجَنْبِهِ تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از الم رنج أَوْ قَاعِدًا یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده
و فایده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف آلام و مضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون بر داریم و ببریم عَنْهُ
از وی ضُرَّهُ رنج و محنت او را بجهت اخلاص و جد در دعا مَرَّ بگذرد بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا
و دیگر بدان رجوع نکند كَأَنْ لَمْ یَدْعُنَا گوییا که او نخوانده است ما را إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ بدفع کردن رنجی که بوی
رسیده بوده كَذَلِكَ همچنین زُیِّنَ آراسته شده است لِلْمُسْرِفِینَ مر اسراف کنندگانرا که از حد تجاوز نموده اند
مَا كَانُوا آنچه هستند که از استغراق ملاهی و اعراض از نقول و امور و نواهی یَعْمَلُونَ میکنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا
الْقُرُونَ و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها را مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما ای اهل مکه لَمَّا ظَلَمُوا آنگاه که ستم
کردند بتکذیب پیغمبران وَجَاءَتْهُمْ و حال آنکه آمده بودند بدیشان رُسُلُهُمْ رسولان ایشان بِالْبَیِّنَاتِ
بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر وَمَا كَانُوا لِیُؤْمِنُوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک [illegible] نشدندی
و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و در یافتن خذلان الهی مر ایشانرا كَذَلِكَ همچنین که ایشانرا جزا
دادیم باهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از
اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث است
خَلَائِفَ خلیفها گذشتگان فِی الْأَرْضِ در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ پس از قرونی که هلاک شدند لِنَنْظُرَ
تا بنگریم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما كَیْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل خواهید کرد
از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر نظم بر آینه غفلت کو بی
که در وی هر چه کردی بنمایند * اگر کردی نکویی نیک بینی * وگر بد کرده بد پیشت آید در خبرست که بعضی
از کفار قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد
و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه فرمود که وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَیْهِمْ بر مشرکان مکه آیَاتُنَا
آیتهای ما یعنی قرآن بَیِّنَاتٍ در حالتی که واضحات است قَالَ الَّذِینَ گویند آنانکه لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید
ندارند رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
ائْتِ بِقُرْآنٍ بیار قرآنی غَیْرِ هَذَا بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب
و معایب آلهه ما نباشد أَوْ بَدِّلْهُ یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیه عذاب آیه رحمت وضع کن و غرض ایشان

آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان نکند و ایشان ورا الزام کنند حضرت حق فرمود که قُلْ بگو با ایشان
مَا يَكُونُ لِي نمی سزد و روا نیست مرا أَنْ أُبَدِّلَهُ آنکه تبدیل کنم قرآن را مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس
خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآن را تغییر کنم و در آن بزیاده و کم تصرف نمایم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نمیکنم و پیروی نمیکنم
إِلَّا مَا يُوحَى مگر آنچیزی را که وحی کرده شود إِلَيَّ بسوی من از حق تعالی بزیاده و نقصان إِنِّي أَخَافُ
بدرستیکه من می ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم در پروردگار خود بتبدیل قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
عذاب روز بزرگ که روز قیامتست قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ بگو اگر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهُ نخواندمی
آنچه بر من منزل شده است عَلَيْكُمْ بر شما وَلَا أَدْرَاكُمْ و نه نیز شما را دانا کردی خدای بِهِ بقرآن پس از
فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن قرآن و شما را دانا ساخت بعلم آن فَقَدْ لَبِثْتُ و بدرستیکه من
درنگ کردم فِيكُمْ در میان شما عُمُرًا عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی
دران مدتی که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا چرا در نمی یابید
و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نفرموده کلامی بر شما
میخواند که فصحاء عرب از جمال بلاغت آن حیرانند و بلغاء دیوان الادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در
دندان و هر اینه بتامل درین صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه ایراد کلامی چنین از مردی چنان خارق
عادتست پس قرآن معجزه رسالت و وسیله دلالت باشد نظم امی که ناکرده بمعنی نفوذ ون ۞ رانده قلم بر ورق کاف و نون
بی قلم و کاغذ و آب سیاه ۞ معجزه آورده ز وحی اله ۞ بی خط و قرطاس ز علم ازل ۞ مشکل لوح و قلمش گشته حل
مضمون آیه سابق آنست که من افترا نمیکنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآن را کلام من
میدانید فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای
دروغی أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستیکه نجات
نیابند مجرمان یعنی کافران وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بغیر خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ چیزی را
که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات بپرستش
او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و جماد بر ایصال نفع و ضر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که
قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضر او را پرستند وَيَقُولُونَ
و میگویند عبده اصنام هَؤُلَاءِ این بتان شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در

امور دین ما را شفاعت میکنند و از خدای درخواست میکنند و از عذاب برهانند قُلْ بگو أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ
آیا خبر میکنید خدای را بِمَا لَا يَعْلَمُ با چیزی که نمیداند فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در
زمین انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است یعنی شما میگوئید که خدای را شریک هست و اثبات شفاعت بتان
میکنید و خداوند که عالمست بجمیع معلومات این دو معنی نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد
بود و گویند کلمه یعلم صله است و معنی آنکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری
سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ایشان شریک او میدارند وَمَا
كَانَ النَّاسُ و نبودند آدمیان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امت یکانه یعنی متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه السلام
یا بعد از واقعه طوفان که بجز نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت رسل یعنی
بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار نمودند یا عرب بر دین اسمعیل علیه السلام متحد بودند فَاخْتَلَفُوا
پس مخالف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیة اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه‌ای نیست
سَبَقَتْ که پیشی گرفته است مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل و فارق
باشد میان مختلفان و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فِيمَا هُمْ فِيهِ در آنچیزی که
ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی وَ
يَقُولُونَ و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد
صلی الله علیه وسلم آيَةٌ معجزه مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او از معجزاتی که ما میطلبیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط
سما و بواقی آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد فَقُلْ پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها غیب
و علی شبهه إِنَّمَا الْغَيْبُ جز این نیست که علم غیب لِلَّهِ مر خدای راست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه شما
مفسدتی باشد که باز دارد آنها را از نزول فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ
بدرستیکه من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم تا به بینیم که عذاب بشما می آید یا آیتهایی که مطلوب شماست
واقع میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمانرا یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ
پس از بیماریکه مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا لَهُمْ چون دیگری
مر ایشانراست مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و درباره پیغمبر کید نمایند ۞
آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی از آن آن

بلیه نمود بتتبع کلام الهی و قصه حضرت رسالت پناهی مشغول شده بکاید و حیل تسلی جستند حق سبحانه
فرمود که قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا زودتر است از شما در رسانیدن جزاء مکر شما یعنی پیش
از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملایکه حفظه
يَكْتُبُونَ می نویسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما می اندیشید از مکر یعنی از تدبیر خفی شما از فرشتگان ما پوشیده
نیست بر ما کی پنهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقام است هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ سیر میدهد
و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ در خشکی بر مرکب تر چون اسب و شتر وَالْبَحْرِ و در تری بر مرکب
خشک چون کشتی و زورق حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ تا چون باشید فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها بروند
با آنانکه درو نشسته اند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم میوزد این عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی
گویا که این صورت تذکره ایست مر غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند
و کشتی ایشان باد راست که بر اندازه صلاح کشتی می وزد میرود وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده اند بآن باد
جَاءَتْهَا ناگاه آید بآن کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت که دریا را در شور آورد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید بدیشان
موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید وَظَنُّوا و یقین کنند
أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو گرفته است بلاها ایشان را از همه جانب دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را بکشف آن بلا
از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین را یعنی از خوف دین خود را
خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد و گویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر ما را
نجات دهی مِنْ هَٰذِهِ از این احوال و بلایا لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس
دارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون باز رهاند ایشان را از آنچه می ترسند إِذَا هُمْ چون بینی
ایشان يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ستم میکنند در زمین و می شتابند بهمان کارها که بر آن بودند از شرک و فساد
بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحقیست یعنی فساد ایشان بغیر حقست هم باعتقاد ایشان چه میدانند که دران عمل مبطلند يَا أَيُّهَا
النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست که ستم شما عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است
بشما هر که او بغی میکند بشامت آن با خود میکند و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا و خبر او مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
یعنی آنکه ستم و بیداد شما برخورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایدار است لذت آن
زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده مصدر فعل محذوف دانند یعنی بر چند

بر میخورید برخوردنی از زندگانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما مَرْجِعُكُمْ بازگشت شماست در عقبی فَنُنَبِّئُكُمْ
پس خبر کنیم شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبیست که
ما أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم او را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر فَاخْتَلَطَ پس بیامیخت با آن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ
گیاه رستنی از زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غذائیه و ثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ
و از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاهها تر و خشک حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتی که فرا گرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایه
خود را وَازَّيَّنَتْ و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وَظَنَّ أَهْلُهَا و گمان بردند اهل آن
زمین أَنَّهُمْ قَادِرُونَ آنکه ایشان قادرند عَلَيْهَا بر درودن گیاه و چیدن میوه ها آن أَتَاهَا ناگاه آمد بآن زمین
أَمْرُنَا عذاب ما یعنی فرمان ما باجرای آن در رسید لَيْلًا در شب أَوْ نَهَارًا یا روز فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم
آن کشت و زرع را حَصِيدًا شبیه بآنچه درو ده باشند یا از اصل بر کنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ گویا هیچ نبوده بِالْأَمْسِ
دی روز كَذَٰلِكَ همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ جدا میکنیم و روشن بیان میکنیم دلایل
قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکبست حال
دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال بعد از ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی
و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه را صفت صفوت و آخر صفت کدورت مبدا دنیا نیز
نوازش دولت و منتها آن گداز محنت و حسرت ❀ منگر بآنکه روی زمین گل نوبهار ❀ مانند نقش خامه مانی مزخرفست
وقت خزان برگ ریاحین چو بنگری ❀ منصف شوی که لایق بر باد دادنست و گفته اند مثل با آب باران است و مثل آب
جهان و دو وجه شبه مال دنیا باب باران چنان که گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ آن
بآب باران از آن رویست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید
مال دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید ❀ رزق مقسومست و اندازه مقرر کرده
هیچکس بیش از آن حاصل نگردد بجهد ❀ هر چه می آید ز پیش کم به از آن خورسند باش ❀ کانچه خواهی ز آسمان نازل نگردد بجهد
دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود بصفت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی یکجا
پاید رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع از او منقطع یابد مال دنیا نیز تا بسبب انفاق جوانمردان دست بدست
روان گردد پسندیده و مقبول باشد چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند گندیده و مذموم بحد در شود

زمرده مثنوی مال چون آب است تا باشد روان ٭ فیضها یابند ازو ابنای جهان ٭ چند روزی چون کنند یکجا درنگ ٭ گند زوی حاصل و رنگ
زمرده
ودر عشرات حجیبی آورده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش
آدمیان و آرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی
بنی آدم شود مال دنیی چون بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فواید آن بوده
و نزدیک سید اما چون زیاده باشد و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیله تفاخر
برادانی و اقاصی شود ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بیت تو انگری که شدت سوی عجب و نخوت و ناز
خوشست اگر گردد از روزی هزار پیوز و نیاز ٭ و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و
چون بخاربن کلند حدت و شوکت او زیاده کند مال دنیی نیز چون بصالح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال
الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد او را روی بازیاده نهد مثنوی زر محک امتحان آمد از آن
نقد حال هر کسی گردد عیان ٭ چون کریمی را بدست افتد زر ٭ از زرش آسوده گردد کشوری ٭ عام باشد کار سازیهای او
روح بخشد دل نوازیهای او ٭ مفلسی گر را بیاید سوی گنج ٭ خلق را از وی نباشد غیر رنج ٭ و گفته اند که چون آب باران بر یکجا
مستقر نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیی نیز بیکجا قرار ندارد و بایک کس آرام نگیرد بلکه هر روز در
دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را غایتی و نه وفای او را بنیادی نظم
گنج بعافیت درین خاکدان ٭ غور و وفا نیست درین استخوان ٭ کهنه سرائیست بعهد جا کرو ٭ کهنه و اندر گرو نو بنو
و در تیسیر فرموده که حق سبحانه بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل آفات است بلکه برای دعوت میکند که منزل سلامتی از
مخافات است چنانچه فرمود والله یدعوا و خدای میخواند بندگان خود را الی دار السلام بسوی سرای سلامت که
بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام جهت آن گفت که تحیت ملایکه بر اهل آن
یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلامست یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافه بهشت بدان جهت تعظیم خانه
چون اضافه بیت برای تکریم آن در فصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند از سرایی که اول آن بکا و وسطش عنا
و آخرش فناست بسرایی که مبداش عطا و میانش رضا و منتهایش لقاست نظم والله یدعوا آمد آوازی زدهان
زندانیان تحکیم بشنو کوی بر زندان می کنی ٭ شادی مفیا از اسیر در بند و زندان میکشند ٭ تو از چه در زندان نشستی کلید بی کلیدی هست
هر را ببهشت میخواند و یهدی و راه مینماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که منتهی
بدار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت ای عزیز دعوت عامست بدلالت حضرت رسالت پناهی و هدایت

خاص است و عنایت بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخوانند اما تا کرا بر مسند قبول نشاند ع
تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد للذین احسنوا مر آنکسان را که نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند الحسنی
مثوبه حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت وزیادة و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرمایند
حسنی جزا حسنات یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرتست و زیاده خشنودی حضرت در
بهشت مدارک آورده که زیاده محبت حق در قلوب عباد یا آنچه در دنیی عطا کند و در آخرت حساب ننماید و گفته اند سحابی
که بر سر اهل بهشت می بارد هرچه خواهند بر ایشان بیارد و جمهور محققان بر آنند که زیاده لقای حضرت
پروردگار است که بمحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازند ولا یرهق و نپوشد و فرو نگیرد
و پوشیده نگرداند وجوههم رویهای بهشتیان را قتر گردی و غباری ولا ذلة و نه خواری یعنی اثر مذلت
بر بشره ایشان نباشد اولئک آن گروه محسنان اصحاب الجنة اهل بهشتند هم فیها ایشان در بهشت
خالدون جاویدمانندگانند نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیی و
امتعه غرور او که در صدد فنا و زوالست والذین و پاداش آنانکه کسبوا السیئات کسب کردند بدیها را چون شرک
و کفر و نفاق جزاء سیئة پاداش بدیست بمثلها بمانند سیئه که کرده اند نه زیاده بر آن وترهقهم و بپوشد
ایشان را ذلة خواری و رسوایی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم نباشد مر ایشان را من الله
از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد کانما اغشیت گوییا پوشیده
شده است وجوههم رویها ایشان قطعا من اللیل پارها از شب مظلما در حالتی که تاریک بود یعنی
سیاه گردد رویها ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئک آن گروه که کاسبان سیاتند یعنی مشرکان و
منافقان اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم ایشان فیها در آن آتش خالدون جاوید
باشندگانند یعنی هرگز روی رهایی از عذاب نیابند ویوم نحشرهم و بترسان از روزی که حشر کنیم نیکان و
بدان را جمیعا همه ایشان را ثم نقول پس گوییم للذین اشرکوا مر آنان را که شرک آوردند مکانکم
بایستید بر جایهای خود انتم وشرکاؤکم شما و شریکان شما که بدون حق پرستیده اند یعنی بتان بایستید
که با شما چه میکنیم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفار و معبودان ایشان و ببرسیم از کافران که چرا
پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرمودند حق سبحانه بتان را بسخن آرد وقال شرکاؤهم
و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کنتم نبودید شما ایانا تعبدون که ما را پرستنده باشید

بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ در بیان آورده که کافران آغاز جدال
نموده گویند چنین است بلکه شما ما را بپرستش خود امر کردید بتان گویند فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا پس بسنده است خدای
گواه بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما إِن كُنَّا بدرستیکه بودیم ما عَنْ عِبَادَتِكُمْ از پرستش شما لَغَافِلِينَ
بیخبران زیرا که نمیدیدیم و عقل و فهم نداشتیم هُنَالِكَ دران مقام تَبْلُو بیازماید یعنی بیابد و
بچشد كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَا أَسْلَفَتْ جزاء آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا معاینه
بیند وَرُدُّوا و باز گردانیده شوند همه نفسها إِلَى اللَّهِ بسوی ثواب و عقاب خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ
خداوند ایشان بر حقیقت یا متولی امور ایشان براستی وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرده از کافران مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری مینمایند قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ
بگو که کیست که شما را روزی میدهد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که میباراند وَالْأَرْضِ و از زمین که گیاه میرویانید
أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ یا کیست که خداوندی کند گوشها را وَالْأَبْصَارَ و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر آفریند
و از آفتها نگاه دارد وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده
که نطفه است یا دانه وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوانست
یا نبات وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سؤالها
کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس گویند در جواب که این همه
پرستیدی الهست و چون این اقرار بکنند که این حجتست در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فَقُلْ
پس بگوی ای محمد مر ایشان را که بعد از این اقرار آیا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک او میسازند أَفَلَا تَتَّقُونَ
فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ پس آنکه او را این صفتها باشد الهست رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار شما که ثابت ربوبیت او
ثابتی که شک را در ان مدخل نباشد فَمَاذَا پس چه چیز است بَعْدَ الْحَقِّ پس از راستی و بیان حق إِلَّا الضَّلَالُ
مگر گمراهی فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک كَذَٰلِكَ همچنانکه بعد
حق سزاوارست حَقَّتْ سزاوار شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی عَلَى الَّذِينَ
فَسَقُوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود أَنَّهُمْ برای آنانکه ایشان ٥
لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از این شریکان شما یعنی بتان که بشرکت
خدای می پرستند مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند یعنی

زنده کرداند او را بعد از موت و چون کفار ابتدا را مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند
حق سبحانه فرمود که قُلِ اللَّهُ بگوی ای محمد که خدای يَبْدَأُ الْخَلْقَ بآغاز بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده سازد (بیافریند خلق را ٥)
بعد از فنا فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از
بتان شما که شریک نام نهاده اید مَنْ يَهْدِي کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل
یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند إِلَى الْحَقِّ بسوی حق که دین اسلامست قُلِ اللَّهُ بگو خدای يَهْدِي لِلْحَقِّ
راه نماید خلق را به بیان حق أَفَمَنْ يَهْدِي آیا هر که راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوار
ترست که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکسی که راه نیابد بخود إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ مگر آنکه راه نمایند او را
در تفسیر زاهدی آورده که بت پرستان بت را بر چهارپایان می بستند و از جای بجای نقل میکردند پس حق سبحانه
فرمود برابر بود آنکه ترا راه نماید یا کسی که تو او را راه نمایی فَمَا لَكُمْ پس چیست و چه بوده است شما را كَيْفَ
تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید که برابری میدهید کسی را که شما بوی محتاجید با کسی که او بشما محتاجست سبحان
میشمارید قادر و عاجز را حکیم فرموده عجز و قدرت که هر دو ضد اند بد عقل کسی گوید که یکسان اند
عجز بر خلق میدارند بهمت قادر بر کمال حضرت اوست وَمَا يَتَّبِعُ و پیروی نمیکنند أَكْثَرُهُمْ بیشتری
از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستندست بخیالات واهیه و تخیلات
فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستیکه گمان لَا يُغْنِي بی نیاز نکرداند
کسی را مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود گفته اند ظن کفار آن بود
که بتان ایشانرا شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق
شَيْئًا چیزی إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه ایشان میکنند
از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا كَانَ و نیست و نشاید هَٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن با وجود کمال
اعجاز أَنْ يُفْتَرَىٰ آنکه بربافته شود و کسی تواند گفت مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی سزا نیست که این معجز
مفتری بشر بود وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي و لیکن خدای فرستاده او را برای تصدیق آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ
پیش روی او از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و برای بیان
آنچه بر شما نوشته شد از اوامر و نواهی لَا رَيْبَ نیست شکی فِيهِ در وی و نشاید که باشد چه منزلست
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان اما کفار بدین نمیگروند أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند افْتَرَاهُ

بربافته است این کلام را محمد از خود قُلْ بگوی اگر این سخن را بر توان بافت فَأْتُوا پس بیارید شما
بِسُورَةٍ مِثْلِهِ سورتی مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد
دوران اید و اگر بخود معارضه نمیتوانید استعانت نمائید وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت خود در اتیان
سورتی مثل قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان که محمد از خود میسازد بَلْ كَذَّبُوا
کافران یک سورت نیاوردند بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بآنچیزی که کافران نرسیدند
بِعِلْمِهِ بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آن مراد آنست که بعد از سماع قرآن و
قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت برایشان
تَأْوِيلُهُ معنی حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید تا تکذیب کردند آنچه ندانستند در
قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر اینه خواهد آمد
و بعد [illegible] وقوع آن جز ندامت نفع نخواهد کرد بیت پس از دین پشیمان کردی اما پشیمانی ترا سودی ندارد
كَذَٰلِكَ همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اینها فَانْظُرْ پس در نگر و ببین که كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ انتهای کار
ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد درین آیه تسلیهٔ حضرت رسالت
و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است وَمِنْهُمْ و از ایشان که تکذیب میکنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی باشد که
میگرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکند وَمِنْهُمْ
مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان کسی بود که نگرود بدان از فرط جهل و غایت نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو داناتر است
بِالْمُفْسِدِينَ بتباه کاران یعنی معاندان که مصرند بر تکذیب و گفته اند معنی آیه اینست که بعضی از قوم تو ایمان
آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشد که ازین سعادت محروم مانند بر شقاوت کفر بمیرند وَإِنْ
كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از اجابهٔ ایشان نا امید شوی فَقُلْ پس بگو
لِي عَمَلِي مراست جزای کردار من وَلَكُمْ و مر شماراست عَمَلُكُمْ پاداش عمل شما أَنْتُمْ بَرِيئُونَ شما
بیزارید یعنی ذمهٔ شما بریست مِمَّا أَعْمَلُ از آنچه من میکنم شما بعمل من مؤاخذ نخواهید گرد وَأَنَا بَرِيءٌ و من
بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید یعنی ماخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی علما این آیه بآیهٔ السیف
منسوخست وَمِنْهُمْ و از ایشان یعنی انکار و در زاد المسیر گوید یهود مَنْ يَسْتَمِعُونَ کسانی هستند که گوش

فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و آیات احکام شرع می آموزی تا استهزا کنند بآن أَفَأَنْتَ
آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ میشنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی وَلَوْ كَانُوا و اگر چه هستند
کران بوجود کری لَا يَعْقِلُونَ در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریق
تفرس از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتوان کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست
که حال بر چه منوال بود وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ و از ایشان کسی باشد که نظر کند إِلَيْكَ بسوی تو و دلایل نبوت و
نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنانچه فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندید أَفَأَنْتَ
آیا تو تَهْدِي الْعُمْيَ راه مینمایی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان وَلَوْ كَانُوا و اگر چه هستند که با وجود
عدم بصر لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند بدیدهٔ بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن
آنست که نمی بینند و نمی پذیرند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت در یابد چیزی را
که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ظلم نکند بر مردمان
هیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را وَلَٰكِنَّ النَّاسَ ولیکن مردمان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ستم کنند
بر نفسهای خود و حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرت است در ملاهی استعمال نمایند و منافع و فواید آن مدرکات
از ایشان فایت گردد بیت چشم زیبایی دیدن آیات قدرت گوش از پی شنیدن اخبار حکمت هر که حق نه بیند و حق نشنود کسی
کور و کر است و بلکه از آن هم بتر بی وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبه میخواند یعنی خدای جمع کند
کافران را و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر ایشان را کوتاه نماید كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا گویا درنگ نکرده اند
إِلَّا سَاعَةً مگر زمانی اندک مِنَ النَّهَارِ از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیه
استدلال نموده گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی مدت بدین درازی ایشان را ساعتی ننمودی و جواب میگوید
که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامتست که مدت عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید و چون
از قبر برانگیخته شوند يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند گویا که زمان
مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف انقطاع
یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بتحقیق زیان کردند در حظوظ خیرات آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ
تکذیب کردند مر لقا خدا را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند راه یافتگان بایمان
وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنماییم ترا بَعْضَ الَّذِي بعضی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده دادیم کفار را از عذاب و آن

هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا متوفی سازیم ترا قبل از اراءه آن وتبدان که آن حجت
وواقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا وتو نه بینی فَإِلَيْنَا پس بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت
ایشان ثُمَّ اللَّهُ پس خدای بعد از اراءه آن یا پس از توفی تو شَهِيدٌ گواهست عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بر آنچه ایشان
میکنند وفراخور عمل جزا خواهند یافت وَلِكُلِّ أُمَّةٍ ومر هر گروهی را از امم ماضیه رَسُولٌ فرستاده بود که
ایشانرا بحق دعوت میفرمود فَإِذَا جَاءَ پس چون آمد بدیشان رَسُولُهُمْ رسول که مبعوث بود بدیشان و
تکذیب او کردند قُضِيَ بَيْنَهُم حکم کرده شد میان رسول ومکذبان او بِالْقِسْطِ براستی یعنی رسول نجات یافت
واهل تکذیب هلاک شدند وَهُمْ وایشان یعنی رسول ومکذبان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی از
ثواب رسول کم نکنند وبر عذاب مکذبان زیاده از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیه وإما
نُرِيَنَّكَ لآیه کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیه نازل شد که وَيَقُولُونَ ومیگویند کافران
از روی استبعاد واستهزا مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این موعود به وچرا بما فرود نمی آید إِن كُنتُمْ اگر
هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم ومؤمنان که
اهل شرک را تخویف میکردند قُل بگو لَّا أَمْلِكُ مالک نمیشوم لِنَفْسِي برای نفس خود ضَرًّا زیانی را
وَلَا نَفْعًا ونه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری وجر ای نفعی برای خود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد
خدای پس چگونه استعجال کنم در تعجیل ضرر برای شما ونزول عذاب وعقوبت بر شما لِكُلِّ أُمَّةٍ مر گروهی راه
أَجَلٌ وقتیست برای هلاک ایشان إِذَا جَاءَ چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت عذاب ایشان لَا يَسْتَأْخِرُونَ
واپس نیابند از اجل خود سَاعَةً اندک زمانی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ونه پیشی گیرند بر آن هذیان مشرکانست با آنکه
ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید وشامت تکذیب در روزگار شما رسد وبعد از حلول عقوبت
اظهار حسرت وندامت سود ندارد بیت تو بر خود امروز کن آنچه خواهی که فردا هر چند فریاد کنی سود ندارد
قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید ودانستید شما یعنی خبر دهید مرا إِنْ أَتَاكُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهُ
عذاب خدای که بنزول آن تعجیل میکنید بَيَاتًا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب أَوْ نَهَارًا یا در روز
که زمان اشتغال طلب معیشت هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال برین منوالست مَّاذَا چه چیز را
يَسْتَعْجِلُ شتاب میکنید مِنْهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبید الْمُجْرِمُونَ گناهکاران
یعنی مشرکان وحال آنکه همه انواع عذاب ناملایمست در تبیان آورده که چون این آیه نازل شد کفار گفتند

باو رسیده ایم عذاب را وتعجیل میکنیم پس اگر فرود آید بآن ایمان آریم آیه آمد که أَثُمَّ آیا بعد از استعجال إِذَا مَا وَقَعَ
چون واقع شود ومعاینه بینید آمَنتُم بِهِ ایمان آورید بوی پس بگوی ایشانرا آلْآنَ آیا اکنون ایمان می آرید
وَقَدْ كُنتُم وبدرستی که بودید شما که از روی تکذیب واستهزا بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ
شتاب مینمودید ثُمَّ قِيلَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنانرا که ستم کردند بر خود
بشرک وتکذیب که ایمان بآن مقبول نیست ذُوقُوا بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاوید یعنی الم آن جاودانی
بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمیدهند شما را إِلَّا بِمَا كُنتُمْ الا آنچه بودید که همه عمر تَكْسِبُونَ
کسب میکردید از کفر وعصیان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت حضرت بتجارت بمکه رفته
بود چون بحرم رسید وطنطنه دعوت سید عالم صلی الله علیه وسلم شنید بمجلس شریف ایشان آمد وبعد از
استماع قرآن پرسید که ای محمد أجادٌّ أنت أم هازل این دعوی که میکنی بجدست یا بهزل وآن کلام که میخوانی
براستست یا باطل حق سبحانه آیه فرستاد که وَيَسْتَنبِئُونَكَ وخبر می پرسند از تو در باب قرآن وادعا
نبوت أَحَقٌّ هُوَ آیا حقست وراستست این وگفته اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که
حقست یانی جواب آمد که قُلْ بگو إِي وَرَبِّي آری بحق پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که دعوی من یا
قرآن یا بعث یا عذاب موعود حقست ودرست وراست وَمَا أَنتُم ونیستید شما بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان
مر خدایرا از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد بدفع شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ أَنَّ
واگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد مَا فِي الْأَرْضِ
آنچه در زمینست از مال ومتاع لَافْتَدَتْ هر آینه فدا دهد بِهِ بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد
وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ وبپوشند پشیمانی خود را از اتباع وهواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش وملامت
شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب وبر نطق قادر نباشند ودر تاج التفسیر آورده که دریابند
الم حسرت وندامت را در درونها خویش وگفته اند اسرار یعنی اظهارست واین از لغات متضاده باشد یعنی
آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را وَقُضِيَ
بَيْنَهُمْ وحکم کرده شود میان مؤمنان وکافران یا رؤسا وتابع یا ظالمان ومظلومان بِالْقِسْطِ بداد و
راستی وَهُمْ وایشان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند بنقصان ثواب یا افزونی عقاب أَلَا إِنَّ بدانید
آنکه بدرستی لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها وَالْأَرْضِ وآنچه در زمینست پس

بنده‌ای کافر احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب تا در است أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید آنکه وعده خدای در مثوبت و عقوبت حَقٌّ راست و در آن خلاف ممکن نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند بجهت آنکه بدنیی مغرورند و از شناختن عقبی دور نظم

ماند در تنگنای این مجلس ❊ غیر دنیی ندیده دیده حس
چشم دل کو که پرده بر درد ❊ جانب ملک آخرت کردد
مرغ کو در قفس زبون باشد ❊ چه شناسد که باغ چون باشد

هُوَ يُحْيِي اوست که زنده کرداند وَيُمِيتُ و بمیراند وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بعد از بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان ندای عامست قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَشِفَاءٌ و شفائی و دوائی لِمَا فِي الصُّدُورِ مر آنچیزی را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وَهُدًى و راه نمودنی بسوی حق وَرَحْمَةٌ و مهربانی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر مینماید مشتملست بر حکم علمی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میرهاند منطوی بر حکمت نظری و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود نظم

زهی کلام تو مجموع آیات حکمت ❊ زهی پیام تو عین عنایت و رحمت
کشد کلام تو اهل عزم را ❊ ز شوره زار خیالات بگلشن رحمت

و گفته اند قرآن موعظه نفوس است و شفاء صدور و هدی ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدی مر اخص خواص را و رحمت است آن برای همه که بدان رحمت هر یک برتبت خود رسیده اند قُلْ بگوی شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای که قرآنست وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت او که دین اسلامست و گفته اند فضل قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل او کردانید یا فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و در حقایق سلمی رحمه الله آمده که فضل معرفت است و رحمت توفیق دریافت آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که اینجا اشارت میکند بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کس را سرمایه ایست و سرمایه مؤمنان فضل من هر کس را خزانه ایست و خزانه مؤمنان رحمت من

گر شاه را خزانه نهادن بود هوس ❊ درویش را خزانه همین لطف دوست بس

بعضی بر آنند که معنی آیت اینست که بفضل و رحمت من فرود آمد موعظه و شفا فَبِذَلِكَ پس بدین که فرود آمد فَلْيَفْرَحُوا باید که شاد شوند برای آنکه هُوَ خَيْرٌ او بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه جمع میکنند از حطام

دنیی که در معرض زوال و فناست قُلْ بگوی مر مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرستاد خدای لَكُمْ برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی چهارپایان که خوردن آن حلالست فَجَعَلْتُمْ پس شما ساختید و نام نهادید مِنْهُ از آن روزی حَرَامًا وَحَلَالًا حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید که حلالست و بعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا قُلْ بگوی آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ آیا خدای دستوری داد مر شما را در تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ یا بر خدای تَفْتَرُونَ افترا میکنید که میگوئید که الله أمرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ و چیست گمان آنها که يَفْتَرُونَ بر بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که روز مکافاتست در این ابهام تهدیدی بزرگ و وعیدی عظیم است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند رحمتست عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با انزال کتب بر ایشان و ارسال رسل بدیشان وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند این نعمت را وَمَا تَكُونُ و نباشی تو ای محمد فِي شَأْنٍ در کاری از کارهای خود وَمَا تَتْلُو و نخوانی مِنْهُ از آنچه فرستاد خدای مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ و نکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا مگر آنکه هستیم ما عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه یعنی دانا إِذْ تُفِيضُونَ آن وقت که خوض میکردید و در می‌آیید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ و پوشیده نمیشود عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خرد یا مقدار هبا فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان وَلَا أَصْغَرَ و نیست خردتر مِنْ ذَلِكَ از آن ذره وَلَا أَكْبَرَ و نه بزرگتر از آن إِلَّا مگر آنکه مکتوبست فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیه آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و بمکافات افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنان را بکمال مثوبه و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبه پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید أَلَا إِنَّ بدانید بدرستی که أَوْلِيَاءَ اللَّهِ دوستان خدای لَا خَوْفٌ هیچ ترسی نیست عَلَيْهِمْ بر ایشان از رسیدن مکاره و شداید وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کرد خدای باشد و در بحر آورده که مراد از اولیا آنانند که اعداء نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که

عزان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر افروخته نظم
رخش میدان ازل آخته گوی بچوگان ابد باخته معتکفان حرم کبریا شسته ز دل صورت کبر و ریا
راه نوردان شکسته قدم رازکش این نی و بشکسته دم مکنونات اولیاء الله جمعی باشند که با یکدیگر دوستی
برای خدا کنند و موید این قول همین کلام پس که وجبت محبتی للمتحابین فی و این قوم را خوفی نیست در
مواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیام و نزد بعضی اولیا مومنان پرهیزکار اند بدلیل
آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که الذین آمنوا اولیا آنانند که گرویده اند بما جاء من عند الله
وکانوا یتقون و هستند که پرهیزکاری میکنند از محارم الله لهم البشری مر ایشان راست مژدگانی فی
الحیوة الدنیا در زندگانی دنیی یعنی بشارتها که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم در باب ایشان گذشته و بقول
جمعی مراد رویای صالحه است که مومن بیند یا برای مومن بینند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملایکه در وقت
نزع در تبیان گوید که بشری آنست که مومن جای خود در بهشت ببیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که
بشری محبت مردمانست با ایشان و نام نیکو وفی الآخرة و مر ایشان راست مژده هست در آن سرای و آن سلام
ملایکه باشد بر ایشان تسلی نموده که بشارت دنیی وعده لقاست و مژده آخرت تحقیق آن وعده حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی الله بشارت در دنیی شناخت و در عقبی نواخت درین سرای برگ
مجاهده و در آن سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا اندرین جهان ثنای تو برآست
در دولت آن جهان لقای تو بر است لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله مر سخنان خدایرا یعنی در وعده
او خلاف نیست ذلک آن تبشیر موعود به هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ که فهم
هیچکس در دنیا بدو عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد ولا یحزنک و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد ص
قولهم گفتار کفار در انکار ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنان که در خلوات
نزد یکدیگر گویند ان العزة بدرستی که غلبه لله جمیعا همه مر خدایراست دین ترا عزیز خواهد کرد و انبیای ترا یاری
خواهد داد هو السمیع اوست شنوا مر اقوال ایشانرا هر چه بجهت عزا میگویند العلیم دانا باحوال
ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند و فراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد الا ان لله بدانید که بتحقیق مر
خدایراست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملایکه ومن فی الارض و هر که در زمین است از جن و
انس و چون اینها که اشرف ممکناتند همه از آن او باشند در ربقه عبودیه پس هیچکس را از ایشان نرسد که

دعوی کند در ربوبیت و چون عقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن
غایت جهالت و نهایت ضلالت وما یتبع و چه چیز را متابعت میکنند الذین یدعون آنانکه میخوانند و می پرستند
من دون الله شرکاء بجز خدای شریکانرا یا متابعت نمیکنند آنانکه بجز خدایرا می پرستند آنانرا که شرکا میگویند
بر حقیقت زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه ان یتبعون پی روی نمیکنند در عبادت شرکا الا الظن مگر
گمان را یعنی برتبان گمان شرکت حق برده اند وان هم و نیستند ایشان الا یخرصون مگر دروغ میگویند
در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت
نعوت جلالیه او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه میگوید هو الذی اوست آنکه بقدرت
کامله جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب را لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی و از تعب تردد روز
بر آسایید والنهار مبصرا و روز را روشن تا بر انجام مهمات خود قیام نمایید ان فی ذلک بدرستی که در
آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان لآیات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون
مر گروهی را که بشنوند قرآنرا بگوش هوش و در آن تفکر و تدبر نمایند قالوا اتخذ الله گفتند جمعی از یهود و مدیح که فرا
گرفت خدای ولدا فرزندی یعنی ملایکه را فرزندی گرفت سبحانه پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هو الغنی
او بی نیاز است از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگار گذراند
یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری که نام تا بولد اسم و رسمی پیدا کند و مجموع اینها علامات احتیاج است
پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از وی منتفی بود یا گوییم ولد بعضی از والد است پس این صورت مستلزم
ترکیب باشد و هر مرکبی ممکنست و هر ممکنی محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج نابود باشد
بیت بود کمال غنا از صفات ذات او کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج واشارت به بیان غنای حق است
له مر ویراست از روی مالکیت ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات وما فی الارض و آنچه
در زمین است از بدایع سفلیات ان عندکم نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطان حجتی و برهانی بهذا
باین که خدای فرزند فرا گیرد اتقولون آیا میگویید علی الله بر خدای بدروغ و افترا ما لا تعلمون آنچه
نمیدانید قل بگو ای محمد ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند علی الله الکذب
بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافه شریک بوی لا یفلحون رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و
بهشت نرسند متاع مر ایشانراست برخورداری اندک فی الدنیا در دنیی یعنی دو سه روزه مهلت دارند

دستمال فرصتی را بکنند یعنی بکذارند ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما باشد مَرْجِعُهُمْ بازکشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمُ
پس بچشانیم ایشانرا الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذاب سخت یعنی دایم وبی انقطاع بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بکار
پیغمبرما يَكْفُرُونَ کافر میشدند وَاتْلُ وبخوان عَلَيْهِمْ برایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ
خبر نوح پیغمبر علیه السلم إِذْ قَالَ ویاد کن چون کفت لِقَوْمِهِ مر کروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند يَا قَوْمِ
ای کروه من إِنْ كَانَ كَبُرَ اکر هست که بزرک شده وکران کشته عَلَيْكُمْ برشما مَقَامِي اقامت من یا قیام
من بدعوت نص کلام ربانی صحیح است از آنکه حضرت نوح علیه السلم نهصد و پنجاه سال قوم را بالحاح دعوت
کرد وجفا و آزار ایشان را تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسید کفت ای قوم اکر بر شما شاق میکند درنک من
در میان شما وَتَذْكِيرِي وپند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتها روشن بر وحدانیت خدای و تصدیق
نامه و مرا می رنجانید فَعَلَى اللَّهِ پس بر خدای تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا ء
فَأَجْمِعُوا پس کرد آرید و محکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آن یا جمع کنید خداوندان امر را د
رنج سازی قومند وَشُرَكَاءَكُمْ وبخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شریکان حق میدانید و بخصوص آنچه انکه شما
هم بقصد من اتفاق کنید ثُمَّ لَا يَكُنْ پس باید که نباشد أَمْرُكُمْ کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً برشما
پوشیده یعنی ظاهر متوجه من شوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس ادا کنید آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده
شماست وَلَا تُنْظِرُونِ و مرا مهلت مدهید تا خلاص یابید از مشقت مقام و بحث کلام من این سخنان دلیلست
بر آنکه نوح علیه السلم در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و بیخواست کرامت
او بیتیغی بی بوده قوم در طریق متابعت نفس خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول وعی اعراض نمودند
دعوت فرمود فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اکر روی بکردانید یعنی اعراض نمودید فَمَا سَأَلْتُكُمْ پس من
نخواستم از شما برادای رسالت خود مِنْ أَجْرٍ مزدی که باعث اعراض شما از من فوت شده باشد إِنْ أَجْرِيَ نیست
مزد من برادای دعوت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مکر بر خدای و او مرا بران ثواب خواهد داد خواهی شما ایمان آرید و خواهی
اعراض کنید وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از کردن نهادکان مر حکم
خدایرا بی خلاف امر او نکنم و اجر رسالت او از غیر او نجویم فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلم مر ورا یعنی
اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان فَنَجَّيْنَاهُ پس ما نجات دادیم نوح را علیه السلم از غرق شدن
وَمَنْ مَعَهُ و آنانرا نیز که با وی بودند از ذکور و اناث فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ و کردانیدیم اهل کشتی را خلفا

در کشتی

باشندکان در زمین از پس هلاک شدکان وَأَغْرَقْنَا وغرق کردیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانرا که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا
آیتهای ما را که با نوح علیه السلم بود یعنی معجزات او فَانْظُرْ پس در نکرای نکرنده بدیده عبرت و ببین كَيْفَ كَانَ چکونه
بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ عاقبة کار بیم کرده شدکان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلم و درین آیة هم تسلیه حضرت رسالت صلی الله
و سلام علیه دهم و تهدید اهل کفر و ضلالت ثُمَّ بَعَثْنَا پس بر انکیختیم مِنْ بَعْدِهِ از بعد نوح علیه السلم رُسُلًا
فرستادکان إِلَى قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را علیه السلم بقوم عاد و صالح را علیه السلم بقوم
ثمود و ابراهیم را علیه السلم بقوم بابل و شعیب را علیه السلم باصحاب ایکه و اهل مدین فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان ما بایشان
خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزها روشن و دلیلها واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان
پیغمبران فرستاده بدیشان بِمَا كَذَّبُوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی بکرویده بِهِ بآن مِنْ قَبْلُ پیش از بعث
رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعث پس بعد از بعثت برهمان و تیره سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بدانچه
که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی درعهد ایشان كَذَٰلِكَ مثل این مهری که بر دلهاء مکذبان امم ماضیه نهاده
بودیم نَطْبَعُ مهر مینهیم عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ بر دلهاء از حد در کذرندکان در تکذیب یعنی مکذبان قریش و
احزاب ایشان از ین امت ثُمَّ بَعَثْنَا پس بر انکیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این پیغمبران مُوسَىٰ وَهَارُونَ موسی بن عمران
و برادر او هرون را علیهما السلم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ
و اشراف قوم او بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فَاسْتَكْبَرُوا پس کردن کشی
کردند از قبول ایشان و متابعت نمودند وَكَانُوا و بودند ایشان قَوْمًا مُجْرِمِينَ کروهی جرم آرندکان یعنی معتاد
بتکذیب انبیا و تهاون بآیات کبریا فَلَمَّا جَاءَهُمُ پس آنهنکام که آمد بدیشان الْحَقُّ سخن راست و درست
مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلم بدیشان آمد بسخن حق بدیشان القا نمود و معجز بدیشان نمود قَالُوا کفتند
از فرط عناد و تمرد إِنَّ هَٰذَا بدرستی این چه تو آورده و معجزه نام کرده لَسِحْرٌ مُبِينٌ هر آینه جادوییست آشکاره
قَالَ مُوسَىٰ کفت موسی علیه السلم قایلان این قول را أَتَقُولُونَ آیا میکویید شما لِلْحَقِّ مر سخن راست و معجزه روشن را
لَمَّا جَاءَكُمْ آنهنکام که بشما آمد که این سحرست أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحرست این که من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار
یعنی این جادویی نیست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قَالُوا کفتند اشراف قوم
فرعون مر موسی را علیه السلم أَجِئْتَنَا آیا آمدی تو لِتَلْفِتَنَا تا بکردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا از آنچه یافته ایم ما
عَلَيْهِ بر آن چیز آبَاءَنَا پدران خود را مراد عبادت فرعونست یعنی آمدی تا ما را از عبادت فرعون باز داری

وَتَكُونَ وباشد لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ شما هردو برادر را پادشاهی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ ونیستیم
لَكُمَا مر شما هردو را بِمُؤْمِنِينَ از تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ وگفت فرعون جمعی را از ملازمان خود
ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند
وبروجهی که در سورهٔ اعراف گذشت بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ
پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابلهٔ موسی علیه السلام قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت مر ایشان را موسی علیه السلام أَلْقُوا
بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ آنچه شما افکنندگانید آنرا از رسنها وعصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا پس چون بیفکندند جادوان
حبال وعصای خود را وبسبب حرارت هوا حرکت آمد در چشم مردم بشکل مار بنمود قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی
علیه السلام مَا جِئْتُمْ بِهِ آنچه آورده اید شما السِّحْرُ آن جادویست نه آنچه من آورده ام وفرعونیان آنرا
سحر میگفتند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَيُبْطِلُهُ زود باشد که تباه کرداند سحر شما را وناچیز سازد إِنَّ اللَّهَ
لَا يُصْلِحُ بدرستی که خدای بصلاح نیارد وتقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ کار تباه کاران را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ وثابت
گرداند خدای راستی را یعنی آنچه من آورده ام بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش یعنی بحکم وقضای خود یا بوعد
نصرت وغلبه که با من فرموده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ واگرچه کراهت دارند کافران ودشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه
بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند واز خشم وکراهت دشمنان باک ندارد ودر مثنوی معنوی اشارتی بدین معنی هست

مثنوی

حق تعالی ز غم وخشم خصام ٭ کی گذارد ماه را اندر غمام ٭ مه فشاند نور وسگ وع وع کند ٭ سگ ز نور ماه کی مرتع کند
خس خسانه میرود بر روی آب ٭ آب صافی میرود بی اضطراب ٭ مصطفی مه میشکافد نیم شب ٭ ژاژ میخاید ز کینه بولهب
آن مسیحا مرده زنده میکند ٭ وان جهود از خشم سبلت میکند فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام در
مبدأ امر إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام وآن چنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد بنی
اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران وبزرگان اجابت نکردند وبعضی از جوانان بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ با وجود
ترس مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَئِهِمْ وترس از گروه خود یعنی از پدران وروسای قوم مراد آنست که جمعی از بنی
اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه می ترسیدند هم از فرعون وهم از کسان خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ آنکه عذاب کند
فرعون ایشان را یا رجوع کنند با ایشان بفرصت تا باز گرداند ایشان را بکفر وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ وبدرستی که
فرعون متکبر بود وطاغی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وغالب بر اهل آن وَإِنَّهُ وبدرستی که بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ
از حد برندگان در تکبر وسرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد وبنی اسرائیل را بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ

وگفت موسی علیه السلام مر مؤمنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود يَا قَوْمِ ای گروه من إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ
اگر هستید شما که گرویده اید بِاللَّهِ بخدای وبدانسته اید که ایصال منافع ودفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَيْهِ
تَوَكَّلُوا پس بعد توکل کنید وکار خود باو گذارید إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ اگر هستید گردن نهادگان مر احکام قضای او را
در انوار آورده که این از قبیل تعلیق حکم بشرطین نیست چه متعلق بایمان وجوب توکل است ومشروط باسلام حصول
آن ومحققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف ورجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب و
انقطاع از ملاحظهٔ اسباب وگفته اند تعلق دلست بحق تعالی در مطلق ونسیان غیر او یعنی خود را وغیر خود را قوت
وتاثیر اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بشابه میت در پیش غسال مثنوی هرکه در بحر توکل غوطه گشت
همتش از ما سوی الله در گذشت ٭ این توکل گر چه دارد در بجا ٭ فهم چه بحث از پی کجا چون موسی علیه السلام ایشان را
بتوکل فرمود فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم وبلطف او واثق شدیم
وچون دعای متوکل باجابت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا
فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست
ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا وخلاص ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی وبخشش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد مکید ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی
علیه السلام واشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه موسی را علیه السلام فرمود تا در درون خانها ایشان معابد مقرر
کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید وَأَوْحَيْنَا ووحی کردیم ما إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ بموسی
وبرادر او علیهما السلام أَنْ تَبَوَّآ آنکه فرا گیرید جای باز گشت لِقَوْمِكُمَا برای قوم خود بِمِصْرَ در شهر
مصر بُيُوتًا خانها که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای تثنیهٔ ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد وتعیین قبله
آن متعلق است بایشان وبدان محل امام ایشان موسی بود وهرون علیهما السلام وَاجْعَلُوا ودیگر حکم کردیم
که بسازید شما هر دو برادر وقوم شما بُيُوتَكُمْ خانهای خود را که گرفته اید قِبْلَةً سجدها متوجه قبله یعنی
کعبه وموسی علیه السلام نماز بجهت کعبه گزاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپای دارید نماز را در آن مواضع جمع ضمیر بجهت
آنست که اتخاذ مساجد واقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وبشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات
دینی ودرجات عقبی توحید ضمیر مبشر است بآنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعتست وآن موسی بود علیه السلام
وَقَالَ مُوسَىٰ وگفت موسی در دعای خود رَبَّنَا ای آفریدگار ما إِنَّكَ آتَيْتَ بدرستی که دادی تو

فرعون وملأه فرعون وكروه او را زينة چيزى كه بآن آرايش كنند از لباس وپيرايه ومتاع خانه واموالا
ودادۀ ايشان را مالها از نقود وانعام وضياع في الحيوة الدنيا در زندكانى دنيا ابن عباس رضى الله عنهما فرموده
كه از فسطاط مصر تا زمين حبشه كوهها بود كه دران معادن ذهب وفضه وزبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت وفرمان
او درين مواضع روان بود بدين سبب مال بسيار بحوزۀ تصرف قبطيان آمده همه متمول ومتجمل شده وسبب ضلال
واضلال ايشان كشت پس موسى عليه السلام بعد ازانكه در دعا خود كفت اى پروردكار ما فرعون وقوم او را مال
وزينت داده ديكر باره براى الحاح وتضرع تكرار كرد كه ربنا اى آفريدكار ما ايشان را اينها داده ليضلوا
تا كمراه كردانند بندكان ترا عن سبيلك از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند ربنا اطمس اى پروردكار
ما اثر محو فرست على اموالهم بر مالهاء ايشان يعنى صورت آنرا محو كن ومتغير ساز بچيزى ديكر تا شوكت ايشان شكسته
قتاده رحمه الله كفته كه دينار ودرم ايشان همه سنك شد برهمان شكل ونقش كه داشت وسدى رحمه الله فرموده
كه تمامه اموال ايشان از نقود وطعوم واشجار واثمار همه سنك شد واين يكى از آيات تسعه است وديكر موسى عليه السلام
دعا فرموده كه واشدد على قلوبهم وسخت كير بردلهاء ايشان يعنى مهر نه (بر آن) تا سخت شوند (دل) فلا يؤمنوا پس
ايمان نياورند موسى عليه السلم بوحى معلوم فرموده بود كه ايشان نخواهند كرويد لاجرم دعا كرد كه دل ايشان (را)
سخت سازد تا بايمان منشرح نشود وايمان نيارند حتى يروا العذاب الاليم تا ببينند عذاب دردناك (را)
كه آن غرق است در بحر قلزم قال كفت خداى قد اجيبت بدرستى كه اجابت كرده شد دعوتكما دعاى شما
هردو برادر آورده اند كه موسى عليه السلم دعا ميكرد وهرون عليه السلم آمين ميكفت وامين كوينده در دعا شريك است
ازين جهت كفت كه دعاى هردو مستجاب شد فاستقيما پس ثابت باشيد بر دعوت والزام حجت وتعجيل منمائيد كه
مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسيد كويند بعد از چهل سال اثر اين دعا ظاهر شد ولا تتبعان
وپى روى مكنيد بتعجيل سبيل الذين راه آنانرا كه از فرط جهالت لا يعلمون نميدانند كه وعدۀ حق سبحانه
بر وفاى انجاز مقيد بوقت آن ع كارها موقوف وقت آمد كه دارد وقت وچون وقت عذاب آن قوم درآمد
وحى آمد بموسى عليه السلام كه با قوم خود از مصر بيرون رود كه قبطيان را هنكام عذاب آمده موسى عليه السلم با جماعت
بنى اسرائيل متوجه شام شدند وبكنارۀ درياى قلزم رسيده فرعون با لشكر از عقب برسيد بعد ما موسى عليه السلم
دريا شكافته وتفاصيل اين واقعه در سورۀ شعرا ذكر خواهد پذيرفت القصه بنى اسرائيل بسلامت از دريا بكذشتند
چنانچه حق سبحانه ميفرمايد وجاوزنا ببنى اسرائيل وبكذرانيديم فرزندان يعقوب را البحر از درياى

قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پى در آمد ايشان را فرعون وجنوده فرعون ولشكريان او بغيا براى
ستم كردن بر بنى اسرائيل وعدوا واز جهت تعدى بيرون بردن در جفاى ايشان پس چون بكنار دريا رسيدند
واسب فرعون بسوى ماديانى كه جبرئيل عليه السلام سوار بود بدريا در آمد ولشكر متابعت نموده همه خود را در دريا
افكندند وفرعون بهيچ حال نتوانست كه بدنبال او در آيد ازان مركب باز ايستد حتى اذا ادركه الغرق تا چون دريافت
او را غرق شدن ومعاينت كرد هلاك خود شد قال آمنت كفت ايمان آوردم وبكرويدم انه بآنكه لا اله
نيست هيچ معبودى مستحق عبادت الا الذى مكر آن خداى كه بدعوت موسى عليه السلم آمنت به بنوا
اسرائيل كرويده اند بدو بنى اسرائيل وانا من المسلمين ومن از جمله كردن نهادكانم مرحكم او را در معالم التنزيل
آورده كه فرعون معنى واحد را بسه عبارت تكرار كرد از غايت حرص كه بر قبول آن داشت وبجهت فوت وقت
مقبول نشد چه در وقت معاينه كالنى يجوز بعد الا آنكه فرعون اين سخن كفت حق تعالى بجبرئيل عليه السلم وحى
او فرمود كه آلآن آيا ايمان مى آرى اكنون كه اختيار نماند وقد عصيت وحال آنكه تو نافرمانى كردى قبل
پيش ازين در زمان پيغمبرى نشنيدى وكنت وبودى من المفسدين از جمله كمراهان وكمراه كنندكان ه
در مدارك وتبيان وغيران از تفاسير آورده اند كه روزى جبرئيل عليه السلام بديوان مظالم فرعون آمده اين صورت
فتوى بر عرضه كرد كه حكم مير چيست در شان بنده كه نشو ونما در ميان نعمت خواجه خود يافته وتربيت او از ساير مماليك
ممتاز كرده وپس كفران نعمت پيش آورده ودعوى خواجكى آغاز كرده وفرمان مولى خود نبرد فرعون بدست خود در
ذيل فتوى او نوشت كه ميكويد ابو العباس وليد بن مصعب جزاى بنده كه بر سيد خود بيرون آيد وحق نعمت او كافر
كردد آنست كه او را در دريا غرقه سازند جبرئيل عليه السلام آن خط را بوى نمود وكفت هم بفتوى تو با تو عمل كرده اند
فاليوم ننجيك پس امروز بر مى افكنيم ما ببدنك تن ترا از آب يعنى قوم ترا در قعر غرق نه مانند تن ترا بر روى
آب آريم آورده اند كه چون فرعون وقوم او غرق كشتند بنى اسرائيل را در غرقه شد كه فرعون هلاك نشده وحكم مر
كشتيها ساز كرده ولشكر را از دريا بكذرانند واز عقب ما در آيد حق سبحانه فرعون را بر روى دريا آورد وبار هيچ
كه در بر داشت وبدان او را بشناختند تا بنى اسرائيل تن فرعون را بر روى ديده تسلى يافتند واز نيست كه بعضى علما
بدنك را بمعنى درع داشته اند وآمدن آهن بر بالاى آب با آنكه طبع مقتضى رسوب در آب آيتى باشد از آيات
قدرت ربانى ووجه ثانى آورده كه بقيه قوم فرعون كه در مصر بود تا غرقه شدن او را مسلم نداشتند
وكفتند او با قوم خود بجزاير رسيده مرغ وماهى مشغول است حق سبحانه حكم كرد تا دريا فرعون را بكنار د

النجوة مکان المرتفع

افکند تا مصریان به بینند چون دریا او را بر زمین بلند افکند چنانچه هر کس او را دید و از ینجاست که در معنی ننجیك فرموده اند که نلقیك علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم لتكون تا باشی لمن خلفك برای کسی که از پس تو آید آية نشانه که بدو عبرت گیرد و بدانند که مدعی الوهیت معبود نتواند بود از دعوی مالکیت و قاهریت بنگه خود را از غرق شدن در گرداب فنا نرهانید خبر از صیادی انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان چون رساند * عاجزی کو اسیر خواب و خورست * لاف ربوبیت زند چه بیخبرست * اگر در تفرقه غم و زبون باشد صاحب اقتدار چون باشد وان كثيرا و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان عن آياتنا از علامات قدرت ما لغافلون بیخبرانند ایشان از دیدن و فکر کردن و از آن عبرت ولقد بوأنا و بدرستی که ما جای دادیم بنی اسرائيل فرزندان یعقوب علیه السلام بعد از هلاك فرعون و قوم او مبوأ صدق جای پسندیده و شایسته چنانچه از صدق وعده ما سزید و آن ولایت شام بود و بعضی گویند مصر ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطيبات از پاکیزه‌ها و چیزهای لذیذ و بقول بعضی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبرند که ایشان را در یثرب جای دادیم و خرمای تر و خشک بدیشان ارزانی داشت فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان محمد صلی الله علیه وسلم حتى جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و بدان اختلاف کردند بتاویلها یا تا زمانی که عالم شدند بنعوت احمدی و صفات محمدی صلی الله علیه وسلم و بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند که علم قرآنست که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد ان ربك بدرستی که پروردگار تو يقضي بينهم حکم کند میان ایشان يوم القيمة روز رستخیز فيما كانوا در آنچه که بودند که از روی عناد یا جهل فيه يختلفون در آن اختلاف میکردند از حکم توریة یا امر پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه فان كنت پس اگر هستی تو في شك در گمان مما انزلنا اليك از آنچه ما فرستاده ایم بر تو از قصص و احکام فسئل الذين پس بپرس از آنانکه يقرؤن الكتاب میخوانند کتاب را مراد جنس کتابست من قبلك پیش از تو یعنی اهل کتاب چه منزل محققست نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد امتست اند در زاد المسیر آورده که ان بمعنی ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سؤال کن از اهل کتاب لقد جاءك الحق بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست من ربك از آفریدگار تو فلا تكونن پس مباش من الممترين از شک آرندگان ناصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالتست اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت محمد

و محفوظ است از شکوک و شبهات در آنچه بروی منزل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر که ولا تكونن و مباش من الذين كذبوا از کسانی که تکذیب کردند بآيات الله مر آیتهای خدا را که قرآنست فتكون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرين از زیان زدگان ان الذين حقت بدرستی که آنانکه واجب شده است عليهم كلمت ربك قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر بمیرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند که آنست که لاملأن جهنم یا قول او هؤلاء في النار ولا ابالي و بر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لا يؤمنون ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق اراده الله باشد بدان مفقودست مطلقا ایمان نیارند ولو جاءتهم و اگر چه آید بدیشان كل آية هر آیتی که اقتراح میکنند حتى يروا تا ببینند العذاب الاليم عذاب دردناك را که آنگاه مر ایشان را باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت فلولا كانت قرية در تبیان آورده که اکثر نحویان برآنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبود اهل دهی از دیهها عاصیه که بوقت نزول عذاب آمنت ایمان آوردند فنفعها پس سود رسانید اهل آن ده را ايمانها ایمان ایشان در آن وقت الا قوم يونس مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان را لما آمنوا آنگاه که ایمان آوردند كشفنا عنهم برداشتیم و ببردیم از ایشان عذاب الخزي عذاب رسوایی را في الحيوة الدنيا در زندگانی دنیا ومتعناهم و برخوردار گذاشتیم ایشان را الى حين تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر هر تقدیر این معنی که گفته شد استثنای الا قوم یونس متصل بود و نفع ایمان مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیه که فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأوا بأسنا و جمعی برآنند که معنی آیه اینست که چرا اهل قریه ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول وی ایمان آوردند و بدین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بوده که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او ایشان را مدتی بخدای دعوت کرد و ابا نموده و بر امر بخانه بیند آخر بتنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل عليهم نقمتك حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بدیشان فرود آید یونس علیه السلام ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعد نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک از زبان الهی بجای

آورد و آن سموم بصورت ابری سیاه با دودی غلیظ و شرارهای آتش بیامد و گرد مدینهٔ نینوی فرو گرفت اهل شهر
دانستند که یونس علیه السلام راست گفته بود عذاب خود آورده‌اند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را علیه السلام طلب کنید
چندانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلام برفت خدای او که ما را بدو دعوت میکرد با ماست و دانا
و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدو آوریم پس ملک سر و پای برهنه پلاسی در پوشید
و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن و خرد و بزرگ خروش و غوغا در گرفتند و کودکان را از مادر
جدا کردند و بیکبار نیتها خالص ساخته آواز بر داشتند که آمنّا بما جاء به یونس علیه السلام و از اول ذی الحجة تا عاشر
محرم برین نهج می‌نالیدند و بعد از چهل روز بغلغله و فغان و ناله نیاسوده در دستهٔ بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند
چارهٔ ما ساز که بی یاوریم * گر تو برانی بکه رو آوریم * بی طرفیم از همه سو باز نو * جز تو نداریم نوازنده
پیش تو کر بی سر و پا آمدیم * هم بامید تو خدا آمدیم * و قومی میگفتند خداوندا یونس علیه السلام ما را گفته
بود که خدای من گفته که بندگان بجز بیعا آزاد کنید ما بندگان توییم ما را بکرم خود آزاد کن جماعتی دیگر میگفتند
الهنا ما را یونس علیه السلام از قول تو میفرمود که هر که بر شما ستم کند از وی در گذرانید خدایا ما بگناه خود ستم کرده‌ایم
از ما عفو کن برخی دیگر این گونه ادا میکردند که خدایا یونس علیه السلام ما را میگفت که هر روزه کار دین کنند است
که سایلان را محروم مکنید ما سایلان بعفو بدرگاه کرمت آورده‌ایم ما را محروم مکن * ما تهی‌دستان بر آوردیم دست
نعمت فیضی بر بین درست کن کار ما * قاضی حاجات درویشان و محتاجان تویی * پس و اکرم الاکرمین حاجات بسیار رحم
القصه روز چهلم که آدینه بود و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته
شد ظلمات سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایهٔ لطف بر مفارق ایشان افکند یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه
نینوی شد میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقعه مطلع شد ملالی بسیار
بر وی غلبه کرده با خود گفت من ایشان را بعذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل گشت اکنون بدین شهر روم مرا
بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصهٔ رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سورهٔ انبیا و صافات
مذکور خواهد شد ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو لآمن هر آینه ایمان آوردندی من فی الارض
هر که در زمین است کلهم جمیعا همه ایشان آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر ایمان قوم بغایت حریص
بود و چون ایمان نمی‌آوردند غبار ملال بر آیینهٔ دل آنحضرت می‌نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و ایمان خلق را بمشیت
خود باز بسته فرمود که افانت آیا تو تکره الناس اکراه میکنی مردمان را حتی یکونوا مؤمنین تا کردند

گروندگان بی مشیت من این آیه منسوخ است بآیهٔ قتال وما کان لنفس و نشاید و نیست هیچ تن را ان تؤمن
آنکه ایمان آرد الا باذن الله مگر بارادت و توفیق و قضای الهی ویجعل الرجس و میکنیم عذاب را یا خشم یکیم
یا مسلط میکنیم شیطان را و خصمی یا میخذل اند یعنی خدای غضب میکند علی الذین بر آنانکه لا یعقلون تعقل
نمی‌نمایند در حجج و آیات قل انظروا بگوی ای محمد مشرکان را که از تو طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم تدبر یا اعتبار کنید
ببینید بنظر ماذا فی السموات تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت والارض و چه در زمین از بدایع قدرت
تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بدایع علم و حکمت پادشاهی وما تغنی الآیات و دفع نمیکنند این آیتها
والنذر و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عن قوم لا یؤمنون از گروهی که در علم و حکم من ثابت است
که نخواهند گروید فهل ینتظرون پس چشم نمیدارند این مشرکان الا مگر آیامی یعنی وقعهای را مثل ایام
الذین مثل وقایع آنانکه خلوا من قبلهم گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه
مراد نزول عذابست قل فانتظروا بگوی پس انتظار برید عذاب را اگر بشما نازل خواهد شد انی معکم بدرستی
که با شما همدمی من المنتظرین از منتظرانم هلاک شما را ثم ننجی پس ما برهانیم رسلنا پیغمبران
خود را هر گاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد والذین آمنوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان
کذلک همچنین که نجات داده‌ایم رسل و متابعان ایشان را حقا علینا وعدهٔ راست و درست از ما که
بوقت هلاک مشرکان ننج المؤمنین نجات میدهیم گرویدگان را که محمد است صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم
قل بگوی ای محمد یا ایها الناس ای مردمان خطاب با اهل مکه است ان کنتم فی شک اگر هستید در شک
من دینی از صحت دین من بیان میکنم دین خود را برای شما فلا اعبد الذین پس من نمی‌پرستم آنانرا که
تعبدون شما می‌پرستید من دون الله بجز خدای از اصنام و ملائکه ولکن اعبد الله ولیکن پرستش
میکنم خدای را الذی یتوفاکم آن خدایی که می‌میراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدیدیست چه وفات اهل شرک
میعاد عذاب ایشانست وامرت و من مامور شده‌ام ان اکون بآنکه باشم من المؤمنین از گرویدگان
باحکام الهی و اخبار انبیا وان اقم وجهک و دیگر امر کرده‌اند مرا یا وحی فرستاده‌اند بآنکه بپای دار عمل خود را للدین
از برای دین یعنی خالص آنرا حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام ولا تکونن و مباش
من المشرکین از شرک آرندگان این خطاب بسبب غیر حضرت است ولا تدع و مخوان من دون الله بجز
خدای ما لا ینفعک آن چیزی را که سود نکند ترا اگر بخوانی او را ولا یضرک و زیان نرساند بتو اگر نخوانی و

فان فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی اینچنین چیزی را فانک پس بدرستی که تو اذا من الظالمین آنگاه
از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی و ان یمسسک الله بضر و اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا
فقری فلا کاشف له پس هیچ رفع کننده و بازدارنده نیست مر آنرا الا هو مگر او که الله است و ان یردک
بخیر و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فلا راد لفضله پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست
مر آن فضل او را و وضع فضل در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق سبحانه متفضلست باراده خیر بر بندگان بی استحقاق ایشان
یصیب به میرساند فضل خود را من یشاء بآنکه میخواهد من عباده از بندگان خود و هو الغفور و اوست
آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرحیم مهربانست پس بطاعت امید در رحمت او ببندید
قل یا ایها الناس بگو ای مردمان قد جاءکم الحق بدرستی که آمد بشما کلام درست یا پیغمبری راست من ربکم
از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فمن اهتدی پس هر که راه یافت بایمان و متابعت فانما یهتدی پس جز این
نیست که راه می یابد لنفسه برای نفع خود یعنی نفع آن عاید بدوست و من ضل و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب
فانما یضل پس همین است که گمراه میشود علیها بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بدو رسد و ما انا و نیستم من
علیکم بوکیل بر شما نگهبان که امر شما بمن باز باشد دمیاطی فرموده که آیة السیف ناسخ اینست واتبع و پیروی کن ای
محمد ما یوحی الیک آنچیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو باثبات در تبلیغ واصبر و صبر کن بر دعوت و در ایذای که
بتو رسد شکیبائی ورز حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال دشمن و جزیه کتابی
و هو و اوست خیر الحاکمین بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر
سرایر و احتیاج به بینه و گواه ندارد بیت ازتغیّری آسمان سپاسی کبر و زلوح و قلم :. یکی رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سورة هود بسم الله الرحمن الرحیم

الر در احقاق فرموده که حروف مقطعه نسبت با اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و نقلست
این قولست آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سرّ الله فلا تطلبوه و بعضی بر آنند که معنی الر آنست
که انا الله اری منم خدایی که می بینم طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را هر کس را مناسب عمل او جزا دهم پس
این کلمه مشتملست بر وعد و وعید کتاب این کتابیست صفت اینکه احکمت استوار کرده شده است آیاته
آیتهای او بحجج و دلایل یا منتظم گشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثم فصلت
پس جدا کرده شده است بسوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است در وی آنچه بندگان بدان محتاجند یعنی مبین شده است

من لدن حکیم از نزد یک حکم کننده یا حکمت بخشنده خبیر دانا بهمه چیزها الا تعبدوا برای آن تا نپرستید
الا الله مگر خدای را اننی لکم بدرستی که من مر شما را منه از وی یعنی از سوی وی نذیر بیم کننده ام بعقوبت
بر شرک و طغیان و بشیر و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان و ان استغفروا و دیگر احکام و تفصیل
آیات برای آنست تا آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثم توبوا الیه پس توبه کنید
بحضرت او از معاصی در زمان آینده یمتعکم تا برخورداری دهد شما را متاعا حسنا برخورداری نیکو یعنی عمر
دراز و روزی چاره تا مردم از شما منتفع کردند یا شما از زندگانی خود در ایمنی و تندرستی الی اجل مسمی تا وقت
نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن رضاست بانچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه
روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکورست که برخورداری نیکو آنست که حاجات مردمان
بر دست وی گذارده شود و یؤت و تا بدهد خدای کل ذی فضل هر خداوند فضلی را در دین فضله
ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات
فاضل باشد از سیئات او و حضرت جامی قدس سره گفته ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل ثبت شده
باشد و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید ع . آنرا که بداد ندازو باز نگیرند و ان تولوا
و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فانی پس بدرستی که من اخاف علیکم
می ترسم بر شما عذاب یوم کبیر از عذاب روز بزرگ که روز قیامتست و در تیسیر گوید روز بدر گفته اند
روز شدت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا آمده که مرده و مردار میخوردند الی الله بسوی
مجازات خداست مرجعکم بازگشت شما و هو علی کل شیء و او بر همه چیزها از اعاده و اثابت و تعذیب
قدیر تواناست آورده اند که جمعی مشرکان بجهت آنکه عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میورزیدند
و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده ها فرو گذاریم
و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراهم گیریم در عداوت محمد صلی الله علیه وسلم کسی چگونه بر آن اطلاع یابد
حضرت حق سبحانه آیت فرستاد که الا انهم بدانید که ایشان یعنی کافران یثنون صدورهم فراهم میگیرند سینهای
خود را بر عداوت حبیب من تا دوتا میکردانند آنرا دوتا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن آنچه در دل
یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میکنند لیستخفوا تا پنهان دارند منه از خدای الا حین بدانید که
آنهنگام که ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهای خود را بر فراش خود جای کنند یعلم

الجزء الثاني عشر

خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان میکنند در سینها و ما یعلنون و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبان
ضمیر و علانیه ایشان بنسبت علم وی یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور باسراری که
در سینهاست و گفته اند ذات الصدور دلها اند یعنی حق سبحانه مضمرات آنرا میداند بیت ای که در دل نهان کنی سر ره
آگه دل او همی داند در اسباب نزول آورده که این آیه در شان اخنس بن شریق نازل شد که مردی سخنگوی شیرین
زبان بود بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدی و سخنان خوش آینده ادا کردی و لاف هواداری و یکجهتی
زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بود درونش تیره و بیرونش روشن حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیه
آشکارا کرد تا کسی بصفات ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه بارست
درونش تیره و بیرونش نقش و نگارست بیت صورت ظاهر ندارد اعتبار ❊ باطنی باید مبرا از غبار
و ما من دابة و نیست هیچ جنبنده فی الارض در زمین مراد جمیع حیوانات اند الا علی الله مگر بر خداست
رزقها روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خداست یا بمعنی الی
یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند و یعلم و میداند خدای مستقرها
قرارگاه حیوانات در حین حیات و مستودعها و آرامگاه ایشان بعد از وفات صاحب کشاف آورده است که مستقر
مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع ایشان مذکور و مسطورست کل فی کتاب مبین در کتاب
روشن یعنی لوح محفوظ و هو الذی و اوست آنکه خلق السموات و الارض بیافرید آسمانها و زمین را فی ستة
ایام در شش روز از ایام دنیی که اولش یکشنبه و آخرش آدینه بوده و کان عرشه علی الماء و بود پیش
از آفرینش ارض و سما عرش او بر آب در بعضی تفاسیر آورده که حق سبحانه در مبدأ آفرینش یاقوت سبز بیافرید و آب را
بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیمست مر اهل
تفکر را از عباد حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی معامله
آزماینده کند تا ظاهر شود که ایکم احسن عملا کدام شما نیکوترست از روی عمل یعنی شکر کدام بیشترست بر نعمت تا تصدیق
که کاملترست در قدرت عرش بر آب و وقوف آب بر باد و لئن قلت و اگر گویی تو ای محمد قوم خود را انکم مبعوثون
بدرستی که شما بر انگیخته شدگانید من بعد الموت از پس مرگ لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنان که کافر شدند
ان هذا نیست این سخن که در باب بعث میگویید الا سحر مبین مگر مانند سحر آشکارا در فریب و بطلان و لئن اخرنا
و اگر تاخیر کنیم عنهم العذاب از ایشان عذاب را که وعده داده ایم الی امة معدودة تا هنگام شمرده شده یعنی

وقتی معلوم لیقولن هر آینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع
الا یوم یاتیهم بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز بدرست لیس مصروفا نباشد آن
عذاب باز داشته عنهم از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان منع کرده نشود و سیوطی
فرموده که این عذاب قتل جبرئیل است مر مستهزیان را چنانچه مضمون انا کفیناک المستهزئین از آن خبر میدهد
و در سوق جمله مذکور خواهد شد و حاق بهم و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل
بجهت تحقق وقوعست یعنی گویا که فرود آمده است بجهت ایشان را ما کانوا آنچه بودند که از روی جهل به
یستهزءون بدان استهزا میکردند بوقوع آن استعجال مینمودند و لئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم
یعنی بدهیم آدمی را منا رحمة از نزد ما نعمتی که دریابد لذت آنرا ثم نزعناها پس باز ستانیم آنرا منه
از وی انه لیؤس بدرستی که او نا امیدست بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما کفور ناسپاس است در
نعمت گذشته و لئن اذقناه و اگر بچشانیم او را نعماء نیکویی و غنا بعد ضراء مسته بعد سختی که بوی رسیده
باشد چون بیماری و فقر لیقولن هر آینه گوید ذهب السیئات برفت بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بد
می آمد و در رسید عنی از من انه بدرستی که انسان لفرح شادمانست بنعمت و مغرور بآن فخور نازنده
و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از ادا شکر نعمت و قیام بحق آن الا الذین مگر آنانکه صبروا
شکیبایی نمودند بر محنت و بلا و عملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت
و رخا اولئک لهم آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوفند مر ایشانراست مغفرة آمرزش گناهان و اجر
کبیر و مزد بزرگ که اقل آن بهشتست شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی هست که هر نعیم بهشتی در جنب آن
محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا بیت ما را بهشت بهر لقای تو در خورست ❊ بی پرتو جمال تو جنت محقرست
آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات
میکردند و با کلام کریم و کتاب قدیم بطریق تهاون و استهزا سلوک مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که
چرا گنجی بوی نازل نشد یا ملکی بتصدیق او نفرستادند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از عدم قبول دعوت و استهزا
و سخریه ایشان تنگ دل میشد حق سبحانه برای تبلیغ آنحضرت در ادای رسالت و عدم مبالات بر انکار ایشان آیه
فرستاد که فلعلک تارک پس شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی رحمه الله میگوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی
ترک مکن بعض ما یوحی برخی از آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست

الحقه ایشان وَضَآئِقٌ و تنگ است بِهٖ باظهار آن صَدْرُكَ سینهٔ تو اَنْ يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا
اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ كَنْزٌ بر وی گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند اَوْ
جَآءَ مَعَهٗ یا چرا نیامد با او مَلَكٌ فرشته بجهت گواهی بر نبوت او و تو بسبب این مقالات از ادای رسالت باز
نمانی اِنَّمَا اَنْتَ جز این نیست که تو نَذِيرٌ بیم کننده پس ترا انذار است و بس و تو در آن تقصیر نمی‌نمایی چرا از
رد و انکار ایشان تنگدل باید شد بیت در شب تاریک مه را بر سما کی شد ز از سگان و عوعو ایشان چه باک وَاللّٰهُ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها وَكِيلٌ نگاهبان است یا کارساز آنکه کار را بدو گذارند و نگاه دار آنکه خود را بدو
سپارد پس توکل بر وی کن و از گفت و شنود هر حسود و عنود باک مدار اَمْ يَقُولُوْنَ بلکه میگویند که قرآن افْتَرٰهُ
محمد بر بسته و بافته آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود میسازد قُلْ فَاْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ
ده سوره مِّثْلِهٖ مثل قرآن در بیان و حسن نظم مُفْتَرَيٰتٍ بر بافته از نزد خود یعنی بزعم شما آنست که قرآن
از خود بر بسته و بر بافت و بعزم این گمان محمد بر بسته که من از خود میسازم شما فصحاء عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید
بر انشاء مثل این کلامی بلکه شما از من قادرترید بجهت وقوف شما بر قصص و اخبار و تعود شما بر انشاء اشعار ۵
وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ
اگر هستید راستگویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد
فاتوا بسورة من مثله و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر فَاِنْ لَّمْ يَسْتَجِيْبُوْا پس اگر اجابت نکنند لَكُمْ
مر شما را در آنچه طلب کنند از ایشان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته‌اند مراد مؤمنانند
که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر و میگفتند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مفتری میگویید شما با مفتر
او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فَاعْلَمُوْٓا پس بدانید اَنَّمَآ اُنْزِلَ که آنچه
فرستاده شد بِعِلْمِ اللّٰهِ بعلم خدای است یعنی ملتبس است بعلمی که خاصهٔ اوست و آن علمیست بمصالح عباد و آنچه ایشان را
بکار آید در معاش و معاد وَاَنْ لَّآ اِلٰهَ و بدانید که نیست معبودی بسزا اِلَّا هُوَ مگر او که عالمست بآنچه غیر او
نداند و قادرست بر آنچه غیر او نتواند فَهَلْ اَنْتُمْ پس هستید شما مُّسْلِمُوْنَ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر
است یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما متحقق شد مَنْ كَانَ هر که باشد که از دنیا و تمت يُرِيْدُ
الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا وَزِيْنَتَهَا و آرایش آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل
دنیا یا یهود و نصاری و عدد نقل آورده که عامست جمیع مردمان را که هر که از ایشان باحسان و اعمال بر خود دنیا خواهد

نُوَفِّ اِلَيْهِمْ تمام بازگذاریم بدیشان اَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان را فِيْهَا در دنیا از صحت
و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيْهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُوْنَ کاسته نشوند یعنی از مزد
ایشان چیزی کم نکنند اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را فِي الْاٰخِرَةِ در آن
سرای دیگر اِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفاء مزدی که بر صور اعمال ایشان مترتب بوده نموده‌اند
و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت مانده وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوْا
آنچه کرده‌اند فِيْهَا در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده‌اند وَ
بٰطِلٌ و ناچیز است فی نفس الامر مَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن اَفَمَنْ
كَانَ آیا هر که باشد عَلٰى بَيِّنَةٍ بر برهانی مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب
وَيَتْلُوْهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِّنْهُ گواهی از خدای که بعضی آن گواهی
دهد و آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند گفته‌اند صاحب بینه مؤمنان
اهل کتابند یا هر مؤمنی مخلص و شاهد پیغمبرست و گفته‌اند صاحب بینه پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و تابع آن
شاهدی که آن جبرئیلست علیه السلام یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهما یا صورت
آنحضرت که هر که بدیده انصاف در روی نکو نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره او مشاهده نمودی بیت
ای مبسج سعادت ز جبین تو هویدا ٭ آن جبین چه جبینست تقدس و تعالی بعضی بر آنند که بینه قرآنست وَيَتْلُوْهُ
بمعنی یقرؤه و شاهد جبرئیل علیه السلام یا لسان حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه یا اعجاز و نظم او و اکثر علما
بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل است و در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق و بشارت و اگر چه
قبل از نزول او نازل شده وَمِنْ قَبْلِهٖ و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده كِتٰبُ مُوْسٰٓى کتاب موسی یعنی توریت چه
او نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق مر قرآن را اِمَامًا در حالتی که توریت
پیشوا بوده مر اهل دین را وَّرَحْمَةً و سبب بخشایش بر منزل علیهم اُولٰٓئِكَ آن گروه که صاحب بینه‌اند
يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ میگروند بقرآن وَمَنْ يَّكْفُرْ بِهٖ و هر که کافر شود بقرآن مِنَ الْاَحْزَابِ از گروهی چند که اهل
مکه‌اند و ایشانکه حزب ایشان در عداوت پیغمبر فَالنَّارُ مَوْعِدُهٗ پس آتش دوزخ وعده‌گاه اوست و لا محاله
بآن رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِيْ مِرْيَةٍ در گمان مِّنْهُ ازین موعد اِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه این وعده
درست و راستست مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُوْنَ

نمیکروند بآن و تصدیق نمیکند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از انکس که بر بندد
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او أُولَٰئِكَ آن گروه مفتریان
يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و بخواهند
گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که
هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه آنانند که از روی عناد كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار خویش با تخاذ
ولد و شریک أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانید که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکاران است یعنی کافران و مراد
از لعنت دوری باشد از درگاه و تربیت صفت ظالمان میکند و میگوید الَّذِينَ يَصُدُّونَ باز میدارند
مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دین او وَيَبْغُونَهَا و وصف میکنند راه خدا را عِوَجًا
بکجی و انحراف از راستی وَهُمْ و ایشان بِالْآخِرَةِ بدان سرای هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند تکرار
ضمیر جهت تاکید کفر ایشانست باخرت أُولَٰئِكَ آن گروه کافران لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ عاجز
کنندگان مر خدا را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ و نیست مر ایشان را مِنْ
دُونِ اللَّهِ جز خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه يُضَاعَفُ
افزوده شود لَهُمُ الْعَذَابُ برای ایشان عذاب یعنی دو باره معذب کرده نه بجهت ضلال و اضلال
مَا كَانُوا نبودند که در دنیا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن
آن کر بودند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ و نبودند که ببینندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ آن گروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان
ایشان بدیشان باز گردد وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از
شفاعت بتان در درخواست ملایکه لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ بی شک و شبهه ایشان فِي الْآخِرَةِ در آن سرای
هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیان کارتر از همه زیان کاران چه پرستش بتان را بر پرستش خدای خریده اند و متاع
دنی فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است ❊ ای دین را بدنیی دادن از دون همتست
زانکه دنیی جملگی نجست و دین آسایش است ❊ نعمت دنیی چه پاینده و باقی دهی ❊ اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده عملهای شایسته از ادای
فرایض و تعبد بنوافل وَأَخْبَتُوا و آرام گرفته اند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر و برا

برای او از ماسوی منقطع شده اند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آنان ملازمان بهشتند هُمْ فِيهَا آنان در بوستان
جنان خَالِدُونَ دایم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت دو گروه که مؤمن اند و کافر كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ مانند
کور و کر اند وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ و مانند بینا و شنوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا برابرند این دو فریق مَثَلًا در
صفت و شبه یعنی برابر نیستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید بدین مثلها و تامل نمی نمایید دانست تشبیه کرده
کافرانرا بنابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را و بنا شنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه
مؤمن بسمیع و بصیر جهت آنست که حال مؤمنان در سمع و بصر بضد احوال کافران است در بحر الحقایق فرموده
که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق
بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل
شنود و از آن حذر نماید بحقیقت بصیر کسیست که دیده بصیرتش بکحل ودیعت بصر جلا یافته باشد و سمیع کسی که گوش
هوشش بگوشواره فهم سمع آراسته باشد هر که بخدای بیند جز از خدای نبیند هم که بخدا شنود جز از خدا نشنود
گوش کو بی بانگ بود در سر جای ❊ او بجز نشنود الا از خدا ❊ وان دیده که زو نور بفر داده ❊ هر دم بود آینه دوست عیان
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستیکه فرستادیم نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را علیه السلام بسوی قوم او پس گفت مر ایشانرا
إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من مر شمارا نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه
خلاص را بیان میکنم یا ندیم أَنْ لَا تَعْبُدُوا باآنکه نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که پرستش وی نمایید إِنِّي
أَخَافُ من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزی که دردناکست عذاب دردناک و صفت
یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع الم درو فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف و رؤسا الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح علیه السلام مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر بشری
مانند ما یعنی مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت بر ما واجب کردانند طاعت ترا نمی بینیم
ایشان هیکل بشریت دیدند و از درک حقایق ایشان غافل ماندند مثنوی هم سری با انبیا برداشتند
انبیا را همچو خود پنداشتند ❊ گفته اینک ما بشر ایشان بشر ❊ ما و ایشان بسته خوابیم و خورد ❊ این ندانستند ایشان از عمی
در میان فرقی بود بی منتها ❊ هر دو گون زنبور خوردند از یک محل ❊ زین یکی شد نیش و زان دیگر عسل ❊ هر دو گون آهو گیا خوردند و آب
زان یکی شد خون و زین دیگر مشک ناب ❊ آن دو نی خوردند از یک آبخورد ❊ آن یکی خالی و دیگر پر شکر ❊ صد هزاران این چنین اشباه بین
فرقشان هفتاد ساله راه بین وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ نمی بینیم که ترا متابعت کرده باشند إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه هُمْ

أراذلنا ایشان فرودان و فرومایکان ما اند بادی الرأی در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آورده اند بی تفکری و تاملی
یا اتباع ان تو اراذل اند بادی الرأی یعنی هر که در ایشان نکرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وما نری
لکم و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا علینا من فضل بر ما از فزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد
بل نظنکم بلکه کمان می بریم شما را کاذبین دروغ کویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو
قال کفت نوح علیه السلم یا قوم أرأیتم ای کروه من مرا خبر دهید إن کنت علی بینة اکر من باشم بر حجتی
هویدا من ربی از نزد پروردکار من که بر صحت دعوی من کواهی دهد وآتانی و بدهد خدای مرا رحمة
من عنده بخشایشی از نزدیک خود که نبوتست فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و
تشدید میم خواند یعنی پوشیده کردانند آن حجت را بر شما بسلب معرفة آن و منع علم شما از آن أنلزمکموها آیا شما
بدلیل آن یا الزام کنیم شما را قبول آن و کفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را براهتدا بدان وأنتم
لها کارهون و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و نا خواهان کانید تا ده حمزه فرموده که اکر نوح علیه السلم
توانستی الزام کردی اما نزد علم اختیار در تخضیض پروردکار رست آنجا حجة ملسا و کرار الله اعنایت بفضل او کرا انما
کی را بخوانی را مقبول است شکی را بانی که محذوف کای ب و نیک امر ترا ماندند اند ب تسلیم بحکمت سر افکنده اند
یا قوم ای کروه من لا أسألکم نمی خواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت کلک تیز مالکی دست مالا خوا
که مزد کار من باشد تا بر شما کران آید اکر ادا کنید یا بر اعجب بد اکر ادا کنید إن أجری نیست مزد من إلا علی الله
مکر بر خدای آورده اند که اشراف قوم میکفتند ای نوح اراذل و ادنی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم
نوح علیه السلم در جواب میفرمود وما أنا و نیستم من بطارد الذین آمنوا راننده آنها که کرویده اند إنهم
بدرستی که ایشان ملاقوا ربهم ملاقات کنندکانند جزاء پروردکار خود را و بقرب او فایز خواهند بود پس چکونه
برانم ایشان را ولکنی أراکم و لیکن می بینم شما را قوما تجهلون کروهی که نمیدانید قدر یاران را ویا قوم و ای کروه من
من ینصرنی کیست که مرا یاری دهد و منع کند من الله از عذاب خدای إن طردتهم اکر برانم ایشان را أفلا
تذکرون آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینمایید که فقد این همه صفت ایشان بیکی و حال آنکه ایشان
بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالفت تو اند نوح علیه السلم فرمود ولا أقول لکم و نمی کویم شما را البته
عندی خزائن الله نزدیک من خزینهاء علم خداوندست ولا أعلم الغیب و نمیدانم غیب را از بواطن مردمان خبر دهم
ولا أقول و نمیکویم إنی ملک بدرستی که من فرشته ام تا شما کویید که ما أنت إلا بشر مثلنا ولا أقول

ولا أقول نمیکویم للذین تزدری مر آنان را که بخواری در ایشان می نکرید أعینکم چشمهاء شما بجهت فقر ایشان و اراذل
میکویید لن یؤتیهم الله که نخواهد داد خدای ایشان را خیرا نیکویی چه آنچه حق سبحانه در آخرت برای ایشان
آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده الله أعلم خدای داناترست بما فی أنفسهم بآنچه در نفسهاء ایشانست
از صدق و اخلاص و اکر من حکم بارذالت ایشان کنم در ظاهر إنی إذا بدرستی که من آنکاه باشم لمن الظالمین
از ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهرست قالوا کفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی
فأکثرت جدالنا پس بسیار کردانیدی جدال را با ما و وعده دراز در کشیدی فأتنا بما تعدنا پس بیار
آنچه ما را وعده دادی از عذاب إن کنت اکر هستی تو من الصادقین از راست کویان در وعید خود قال
کفت نوح علیه السلم إنما جز این نیست که یأتیکم به الله بیارد بشما خدای عذاب را إن شاء اکر خواهد
عاجلا یا آجلا وما أنتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندکان خدا را از تعذیب بانکه بستیزید یا بکریزید ولا
ینفعکم و سود نمیدارد شما را نصحی نصیحت کردن من إن أردت اکر خواهم أن أنصح لکم آنکه نصیحت
کنم مر شما را إن کان الله یرید اکر هست خدای که میخواهد أن یغویکم آنکه شما را کمراه سازد در کلام قدیم تاخیر
هست تقدیرش اینکه اکر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند هو ربکم
اوست آفریدکار شما و متصرف در شما بر وفق ارادت وإلیه ترجعون و بسوی او باز کردانیده خواهید شد بعد از ممات
و جزا خواهید یافت أم یقولون بلکه کفتند افتراه بر خدا فرو نوح علیه السلم وحی را از پیش خود ما نوح را علیه السلم
کفتیم قل إن افتریته بکو اکر افترا کردم وحی را فعلی إجرامی پس بر منست وبال کناه کردن من وأنا بریء
و من بیزارم مما تجرمون از آنچه شما کناه میکنید و اسناد افترا بمن مینمایید وأوحی و وحی کرده شد إلی
نوح بسوی نوح علیه السلم أنه لن یؤمن آنکه ایمان نخواهد آورد من قومک از کروه تو إلا من قد
آمن مکر آنکس که ایمان آورده فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که
میکنند از تکذیب و ایذا و چون نهایت دعوت از ایشان منقطع کشت زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح
میان اجتهاد در بند واصنع الفلک و بساز کشتی را بأعیننا بنکاه داشت ما یا با عین ملایکه که مدد کار
و متوکل تو اند ووحینا و بوحی کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که نوح علیه السلم نمیدانست
که کشتی چکونه سازد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من فی الذین ظلموا
در باره آنان که ستم کردند یعنی از من مخواه دفع عذاب از ایشان إنهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدکانند

یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی طلبید فرمان در رسید که آن درخت ساج
بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز
متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح علیه السلام ابا کردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال نمود ويصنع
الفلك و بود که میساخت کشتی را وكلما مر عليه و هر گاه که بگذشتندی بروی ملأ من قومه گروهی مهتران
از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بروی که چه میسازد در بیابانی بی آب میساخت و گفتندی کشتی میسازی تا آب کو
و دیگر طعنه زدندی که با پیغمبری بودی و با آخر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح علیه السلام گفتی اگر سخریه کنید
با ما فانا نسخر منکم پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما كما تسخرون همچنانچه شما افسوس میکنید فسوف
تعلمون پس زود بدانید من يأتيه آنکس را که بیاید بدو عذاب يخزيه عذابی که او را رسوا کرداند در
دنیی که آن غرقست ويحل عليه و فرود آید بدو عذاب مقيم عذابی دایم در آخرت که حرقت پس نوح علیه السلام
کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سیصد ذرع و گفته اند هزار و دویست و عرض او پنجاه ذرع و گفته اند ششصد
و ارتفاع او سی ذرع و گفته اند سی و سه غیر از اینها نیز گفته اند و آنرا بر سه طبقه مرتب ساخت و بقیر مطلی کردانید
و بحکم الهی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم را در سفلی و آدمیان را با اطعمه
و اغذیه در وسطی جای مقرر فرمود و بتهیه اسباب اتمام این مهام مشغول بود حتى اذا جاء تا وقتی که آمد
امرنا عذاب ما یا امر ما بعذاب وفار التنور و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا
در آن نان پختی و میراث بنوح علیه السلام رسیده بود و نشانه عذاب آن که آب از آن تنور بر جوشد پس چون امارت عذاب
پدید آمد قلنا احمل گفتیم نوح را علیه السلام که بردار فيها در کشتی من كل زوجين از هر دو جفت از
حیوانات یعنی آنها که جفتی میکنند اثنين دو تا نر و ماده و حفص بتنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت
بکشتی بر واهلك و کسان خود را نیز بکشتی در آر الا من سبق مگر آنرا که پیشی گرفته است عليه القول
بمقوله ما یعنی حکم بهلاک وی و مراد کنعانست و واعله که پسر و زن نوح بودند علیه السلام ومن آمن بردار
در کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده وما آمن و ایمان نیاورده بودند و متابعت نکرده معه با نوح علیه السلام
الا قليل مگر اندکی از مردمان که نعجه مسلمه او بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد
دو تن مرد غیر ایشان که مجموع هشتاد و نه تن بودند و با نوح علیه السلام هشتاد تن پس نوح علیه السلام ایشانرا
بنزدیک کشتی آورد و هر یک را جای که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید از زمین آب عذاب جوشیدن گرفت

و از آسمان آب بلا فرود آمدن گرفت وقال و گفت حضرت نوح علیه السلام با قوم اركبوا فيها سوار شوید در کشتی
در حالتی که گویید بسم الله یعنی نام خدای بر مجريها در وقت راندن کشتی ومرسيها و هنگام
باز داشتن آن و گفته اند بنام خدایست رفتن و ایستادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود
بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه السلام
ایشانرا علت این وجه تسمیه داد و گفت ان ربي بدرستی که پروردگار من لغفور آمرزنده مؤمنانست
رحيم مهربانست بر ایشان که از بلای طوفان نجات میدهد وهي و کشتی تجري بهم می برد ایشانرا
في موج در میان موجها که از عظمت بود كالجبال مانند کوهها ونادى و آواز داد نوح ابنه نوح
مر پسر خود کنعان را و گویند نام او یام بوده وكان في معزل و حال آنکه بود بر کرانه از کشتی و پدر را و اسلام را [illegible]
پس از فرط شفقت گفت يا بني اركب ای پسرک من سوار شو در کشتی معنا با ما تا ایمن باشی ولا تكن
و مباش مع الكافرين با کافران که غرق کردی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران اندر کیش
ایشان متفق بودی قال گفت در جواب پدر ساوي زود باشد که باز گردم و پناه برم الى جبل بسوی
کوهی که از غایت رفعت يعصمني من الماء نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب قال گفت نوح علیه السلام لا عاصم
اليوم نگاه دارنده نیست امروز که منع کند باز دارد چیزی من امر الله از عذاب خدای الا من رحم
مگر آنکس که می بخشد یعنی خدای و گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق و عیشة راضیه یعنی هیچ کس ممنوع
نیست از عذاب مگر کسی که خدای برو بخشد در اثنای این تکلم میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت و
حال و حایل شد بينهما الموج میان پدر و پسر موج طوفان فكان من المغرقين پس گشت از جمله
غرق شدگان القصه نوح علیه السلام از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضعیست بجزیره در کشتی نشست
ماه رجب و کشتی تمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید
وقيل و گفته شد یعنی حق سبحانه گفت يا ارض ابلعي ای زمین فرو بر ماءك آب خود را که بیرون داده
ويا سماء اقلعي و ای آسمان باز گیر آب که فرو گذاشته وغيض الماء و کم کرده شد آب بدو زمین و
قضي الامر و گزارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار واستوت
و قرار گرفت کشتی على الجودي بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه
تمام بود وقيل و گفتند بعدا دوری و هلاکت باد للقوم الظالمين مر گروه ستمکارانرا یعنی

بل آغاز کرد

یعنی دافق بمعنی مدفوق است

کافران را چون نوح علیه السلم با قوم از کشتی بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت
شد این آیه در غایت فصاحت و نهایت بلاغت است چنانچه در مفتاح و کشاف و دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در
وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و دُر بیان نظم غریب و اسلوب عجیب و نکتها دلایرا در هر کلمه و حرف
مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخن و دیگر سعت ایراد آن ندارد دعوی الاعجاز
بعد تلفیق و دقایق این حال اعطاء الله این محل از جواهر التفسیر بوده و من الله التوفیق بغوص البحر من طلب اللآلی
کو بر طلبی رو بسوی دریا کن وَنَادَىٰ نُوحٌ و بخواند نوح علیه السلم رَّبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ رَبِّ پس گفت
ای آفریدگار من إِنَّ ابْنِي بدرستیکه پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل منست و تو وعده فرموده بودی که اهل مرا نجات
دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستیکه وعده تو راستست وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو حکم
کننده ترین حکم کنندگانی در حکمت و در عین چیست امام ماتریدی قدس سره در تاویلات آورده که نوح علیه السلم
از کفر پسر خبر نداشت اگر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده که وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون
این سوال فرمود قَالَ گفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستیکه پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از
اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستیکه ای خداوند عملیست غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس
از من مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآنچیز دانش یعنی چیزی که چون بپرسی آنرا ندانی
مپرس آنچیزی که ترا با آن علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستیکه من پند میدهم ترا
و منع میکنم أَن تَكُونَ از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بسوال غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلم ای
پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستیکه من پناه میگیرم بتو جهد آنی أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي
آنچه نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ بآنچیز دانائی یعنی جواز سوال آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نبخشائی
بر من أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ
مِّنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیت از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ و زیادتیها عَلَيْكَ بر تو یعنی در
نسل تو یا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو و حکایت که اهل کشتی غیر نوح علیه السلم و سه پسر او را عقب
نماند تمام نسب اهل عالم بدین سه پسر منتهی شد سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام
پدر هنود وَعَلَىٰ أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِّمَّن مَّعَكَ از آنها که با تو اند یا از آنها که ناشی شوند
از جمعی که با تو اند یعنی مؤمنان وَأُمَمٌ از آنها که با تو اند امتی چند یعنی باشی خواهند شد که سَنُمَتِّعُهُمْ

وَأُمَمٌ

نعود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و وسعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُم پس برسد ایشانرا
مِّنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک در آخرت مراد کفار اند و در وسیط از قرطبی رحمه الله نقل میکند
که هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخلست درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبوده
الا که دخل دارد درین تمتع و عذاب تِلْكَ آن قصه که مذکور شد مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیبست که ما
بواسطه جبرئیل نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی آنرا
أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ نه قوم تو که قریش اند مِن قَبْلِ هَٰذَا پیش ازین وقت فَاصْبِرْ پس شکیبائی
کن بر ایذاء قوم و مشقت تبلیغ همچنانچه نوح علیه السلم صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستیکه عاقبت نیکی لِلْمُتَّقِينَ
مر پرهیزکارانراست در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات عالی بهر تقدیر قدس سره فرموده که صبر کلیدیست کیمیا
و شکیبائی علاج خستگیهاست نتیجه شکیبائی ظفر است و کار بی صبر از هم رونق بدترست صبرست کلید گنج مقصود
بی صبر در مراد کم شود کر صبر کنی مراد یابی و زیان بی در آفتی از شتابی وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بقوم
عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهت نسبت چنانچه در سوره اعراف گذشت قَالَ
گفت هود علیه السلم يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست
شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او شما مرا او را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنتُمْ نیستید إِلَّا مُفْتَرُونَ مگر افترا
کنندگان بر خدای باعتقاد شرکا يَا قَوْمِ ای قوم من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ
رسالت أَجْرًا مزدی و معقرست که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت آنکه تهمت
خلوص نصیحت چه دعوت و تحت نتیجه دهد و موعظه آن زمان فایده رساند که بطامع فاسد آلوده نباشد
طمع بند و فتر و حکمت بشوی طمع بکسل و هرچه خواهی بگوی لاجرم پیغمبران مزد و منت از قوم نخواستند
چنانچه هود علیه السلم فرمود إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى الَّذِي مگر بر آنکس که بمحض قدرت
فَطَرَنِي بیافرید مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را بکار نمی فرمایید تا محق را از مبطل و حق را
از باطل تمیز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود را علیه السلم قبول نکردند و حق تعالی تا آن سه سال
باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشانرا عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز
داشتند برای زراعت باران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلم فرمود وَيَا قَوْمِ
اسْتَغْفِرُوا ای گروه من استغفار کنید آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا پس

بازگردید الیه بعد از عبادت غیر او یرسل السماء تا بفرستد از آسمان علیکم بر سر زروعات شما مدرارا
باران پیوسته ویزدکم و بیفزاید و یاری کند قوة الی قوتکم قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را
تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید و لا تتولوا و بر مگردید از من و اعراض منمایید
از پیغام الهی مجرمین در حالتی که مصر باشید بر گناهان قالوا گفتند یا هود ما جئتنا ببینة ای هود
نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود علیه السلام معجزات بدیشان نموده بود اما
آنرا در حساب نیاورده و انکار نموده گفتند و ما نحن و نیستیم ما بتارکی آلهتنا ترک کنندگان عبادت
خدای خود را عن قولک از سخن تو که گویی یک خدای را پرستید و ما نحن لک و نیستیم ما ترا بمؤمنین
گرویدگان ان نقول نمیگوییم ما در شان تو الا اعتراک مگر آنکه رسانیده اند بتو بعض آلهتنا
برخی از خدایان ما بسوء رنجی و گزندی و علتی و گویند مراد جنونست عاد این گفتند که چون تو
دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقلست از تو شنوده میشود
قال گفت هود علیه السلام انی بدرستی که من اشهد الله گواه میسازم خدای را واشهدوا و شما نیز گواه
باشید انی بریء بر آنکه من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید من دونه بدون خدا
یعنی در عبادت او دیگری را شریک میسازید فکیدونی پس اجتماع کنید بر کید بستن من جمیعا همه
شما یعنی شما و خدایان شما در هلاک من اتفاق نمایید ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید هر چه خواهید
در قصد من بکنید که باک ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و این از جمله معجزات
هود بود علیه السلام که تن تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که
بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در هلاک من سعی نمایید و ایشان
با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل بیت
تو خدا را شو اگر جمله دریست جهان ۞ بخدا گر سر مویی ز تو مدت تر گردد و چون هود علی نبینا و علیه السلام
بکرم الهی وثوقی تمام داشت گفت انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای ربی و ربکم
که پروردگار منست و شما و مهم خود را بوی بازگذاشتم ما من دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آخذ مگر
خدای فراگیرنده است بناصیتها بموی پیشانی او یعنی مالک اوست و قادر و غالب بر او و اخذ بناصیه تمثیل
مالکیت و قدرت و تصرفست ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی صراط مستقیم آنست که منتهی

بحق باشد نه بغیر او کما قال و ان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص قدس سره جامعه مذکورست در باب
احدیت افعال و بیان لااثرلت و مثبت آنست که آن ذات متعالیه که فی الحقیقة مصدر جمیع افعال و مؤثر در تمام
منفعلاتست بحکم تربیت هر یکی بحسب قابلیات بسوی حضرت خود میکشاند بیت ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم ع کش کشانست میکشد کانا الیه راجعون ۞ و این مقوله است قول قایل
چون همه راه اوست از چپ و راست ۞ تو بهر ره که میروی وراست ۞ چون از و بود ابتدا همه
هم بدو باشد انتها همه فان تولوا پس اگر بگردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت
باشید فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما ما ارسلت به آنچیزی که فرستاده شده ام
بآن الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت کردم و چون قبول نکردید حق سبحانه شما را هلاک
کند و یستخلف و جانشین شما کرداند ربی آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را بغیر شما و لا تضرونه شیئا
و زیان نتوانید رسانید او را هیچ چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق ان ربی بدرستی که پروردگار
من علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگهبانست یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات
آنها از و فایت نمیشود و چون کار قوم هود علیه السلام بدین سخنان منتظم نشد بحکم ربانی بعذاب ایشان
نافذ گشت و لما جاء امرنا و آنهنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را
و الذین آمنوا و آنکسانی که گرویده بودند معه با او و ایشان چهار هزار بودند که همراه با هود برهانیدیم
برحمة منا ببخشش و بخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان و نجیناهم و برهانیدیم
ایشان را من عذاب غلیظ از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان در آمده و از دبر بیرون شده
اعضای ایشان را پاره پاره میساخت و تلک عاد و آن عادست یعنی اثرها که در دیار احقاف بینید
آثار قبیله عادست جحدوا انکار کردند کافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود و عصوا
رسله و عاصی شدند در پیغمبران او کان العصیان بیک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست و اتبعوا و پیروی
کردند امر کل جبار فرمان هر گردنکش عنید ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشان را بحق
دعوت میکرد و مطیع گشتند آنان را که ایشان را بکفر و ضلال میخواندند و اتبعوا و از پی در آمده شدند فی
هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت تا که بعد ازو هلاک گشتند و یوم القیمة و در روز قیامت نیز لعنت
در پی ایشانست الا ان عادا بدانید که قوم عاد کفروا ربهم نگرویدند به پروردگار خود الا بعدا

أَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است لِعَادٍ مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند یعنی گفته اند دوری باد من
عاد را یعنی هلاکت بعد عاد هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقاب قَوْمِ
هُودٍ عطف بیان عاد است یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود علیه السلام بدیشان
مبعوث گشته عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ ۝
فرستادیم بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را که در اخوت نسبی است قَالَ گفت
صالح علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای قوم بپرستید خدای را بیگانگی او بگروید مَا لَكُمْ نیست شما را
مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ معبودی بجز وی هُوَ أَنْشَأَكُمْ او بیافرید شما را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی آدم را که پدر
شماست و مواد نطفها را که نسل و از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ و زندگانی
بقا داد شما را فِيهَا در زمین در مدارک آورده که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده
یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل از سنگ ساختید و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید
فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید از وی یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید
بپرستش او از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ بدرستی که آفریدگار من نزدیک است با بندگان برحمت مُجِيبٌ
اجابت کننده دعا بندگانست بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی
فِينَا در میان ما مَرْجُوًّا امیدوار یعنی نشانه رشد و صلاح در جبین حال تو میدیدیم قَبْلَ هَٰذَا
پیش از اینکه دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا مالک یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما
متدین شوی حالا ازین سخن که میگویی ناامید گشتیم أَتَنْهَانَا آیا منع مینمایی ما را أَنْ نَعْبُدَ
از آنکه میپرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنرا که بودند پدران ما که می پرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ و بتحقیق که
ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا از آنچه تو میخوانی ما را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام
مُرِيبٍ شکی در تهمت افکننده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را شوریده
میگرداند قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح علیه السلام که ای گروه أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا و فرض کنید که من إِنْ كُنْتُ
اگر باشم عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ و داده باشد مرا از نزد
خود رَحْمَةً پیغمبری فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ
عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس شما را بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت

میکنید و با من مجادله مینمایید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی افزایید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز زیان کاری نسبت دادن
شما مرا زیادتی بجز زیان بنسبت کردن بر
یعنی نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند و چنانچه خود در سوره اعراف
ثبت ترقیم یافت بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز
کرد وَيَا قَوْمِ و گفت ای قوم هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این ناقه ایست که خدای خلق کرده لَكُمْ برای شما آيَةً
در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین
خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او بر شما راست وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر
بدی قصد او کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ عذاب نزدیک یعنی متعاقب آزار معذب گردید
و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سوره قمر بیاید و بعد از عقر بچه او ببالای
کوهی بر آمده سه بانگ کرد صالح علیه السلام بدان وقت در میان قوم نبود چون بیامد حال را واقف گردید فَقَالَ
تَمَتَّعُوا پس گفت شما برخورید و بهره گیرید از حیات فِي دَارِكُمْ در سراهای خود ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز که چهارشنبه
و پنجشنبه و آدینه است و روز شنبه بشما عذاب فرود آید ذَٰلِكَ وَعْدٌ این وعده ایست غَيْرُ مَكْذُوبٍ نه دروغ
آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردید و شنبه عذاب
نازل شد فَلَمَّا جَاءَ پس آنهنگام که آمد أَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا نجات دادیم
صالح را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانکه با او بودند از مومنان بِرَحْمَةٍ مِنَّا بفضل و بخشش از نزدیک ما
نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنان را از آن بلا برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و از رسوائی
آن روز یعنی شاید که مراد روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر
نجات مومنان الْعَزِيزُ غالب بر دشمنان بهلاک ایشان وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند
بر خود بکفر الصَّيْحَةُ فریاد عظیم مراد صیحه جبرئیل است علیه السلام و در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که
حنوط داشتند در خانها خود ساکن شده قبرها کندند و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد
و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بصورت اصلی خود با ششصد پر
بر آسمان پرها خود نشر کرده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالها سبز و دندانها سفید و براق و پیشانی
با جلادت و نورانی و رخسارها افروخته و موی سر وی مانند رنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید ثمود آن حال را
مشاهده و روی بمساکن نهاده بقبور در آمدند جبرئیل علیه السلام نعره زد که مُوتُوا عَلَيْكُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ بیکبار همه مردند

وزلزله در خانها افتاد و سقفها بدیشان فرود آمد فأصبحوا پس گشتند في ديارهم در سرایها خود
جاثمين مردگان و بر زمین چسپیدگان كأن لم يغنوا گویا که هرگز نبوده اند فيها در آن سرایها
در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنها که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و
جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که ابو رغال کیست حضرت
فرمود که پدر قبیله ثقیف ألا إن ثمود بدانید بدرستی که ثمود كفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را
ألا بعدا بدانید که دوری است از رحمت من لثمود مر قوم ثمود را ولقد جاءت و هر آینه بتحقیق آمدند
رسلنا فرستادگان ما از ملایکه که یازده یا دوازده یا هشت یا هفت بودند دمیاطی گوید سه فرشته یعنی
جبرئیل و میکاییل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إبراهيم بسوی
ابرهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه السلام بالبشرى بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام
در حقایق سلمی مذکور است که بشارت بود بعلم خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت
که واتخذ الله إبراهيم خليلا در آخر بعلم خلت بشارت داد و از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقایق آورده که آن مژده بود
بظهور حضرت سید انبیا از صلب وی و آنکه او خاتم پیغمبران و صاحب لوای حمد است و چه بشارت در [illegible]
این تواند بود که پدری را چنین پسری باشد ❀ خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر ❀ ما باش از آن صدف که چنین پرورد گهر
آبا ازو بکرم و ابنا بدو عزیزند ❀ صلوا علیه مع الشمس و القمر و دمیاطی آورده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط
علیه السلام آمده بود و اسرافیل علیه السلام ببشارت ولد مر ابرهیم را علیه السلام و میکاییل علیه السلام بمحافظت لوط
علیه السلام و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون بخانه خلیل آمدند قالوا سلاما گفتند سلام
میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابرهیم که جواب من سلام است بر شما ابرهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند
ایشان را در مهمانخانه نشاند فما لبث پس درنگ نکرد أن جاء تا آنکه آورد بعجل حنيذ گوساله
بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فلما رأى پس
آنهنگام که دید ابرهیم علیه السلام أيديهم دستهای ایشان را که مطلقا لا تصل إليه نمیرسد بدان گوساله یعنی
دست بطعام نمیکنند نكرهم انکار کرد ایشان را یعنی منکر شمرد وأوجس و در دل آورد منهم
خيفة از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون ایشان از
طعام وی نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرری بوی رسانند چون فرشتگان احساس نمودند از وی

قالوا گفتند ای ابرهیم لا تخف مترس إنا أرسلنا ما فرشتگانیم فرستاده شده إلى قوم لوط بسوی قوم
لوط علیه السلام تا ایشان را عذاب کنیم وامرأته و زن ابرهیم علیه السلام ساره بنت هاران قائمة ایستاده بود در
پس پرده و سخن ملایکه استماع مینمود یا بخدمت بر سر مهمانان ایستادگی داشت چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته
و از کبر یعنی موی پوشیده همین که سخن فرشتگان شنود فضحكت پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهة
زوال خوف ابرهیم علیه السلام بود یا برای هلاک اهل فساد و گویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم
لوط علیه السلام با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعجب بود از تمثل ملک بصورت بشر یا شگفتی می ماند از خوف
ابرهیم علیه السلام از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فبشرناها پس بشارت
دادیم او را بزبان ملایکه بإسحاق بوجود فرزندی اسحق نام ومن وراء إسحاق يعقوب و از پس اسحق یعقوب تخصیص
بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشترست و دیگر آنکه ابرهیم علیه السلام از هاجر پسری
داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالت يا ويلتى گفت ای عجبا
أألد آیا من بزایم وأنا عجوز و حال آنکه من پیر زنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وهذا
بعلي و این شوهر من شيخا در حالتی که پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله إن هذا
بدرستی که این خبری که میگویند لشيء عجيب چیزی عجیب است استبعاد وی از راه عادت بوده از روی قدرت
قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را أتعجبين آیا شگفت میداری من أمر الله از کار خدای هیچ عجیب نیست که
از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد بیت قدرتی را که بر کمال بود ❀ کی چنینها ازو محال بود
رحمت الله بخشایش خدای وبركاته و برکتهای یعنی زیادتی خیرات او عليكم أهل البيت بر شما ای اهل بیت
مستحقان نبوت آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابرهیم صلوات الله علیه از ساره در وجود
پیدا شدند إنه بدرستی که خدای حميد ستوده است باعطای نعم مجيد بزرگوار است باظهار کرم
فلما ذهب پس آن وقت که برفت عن إبراهيم الروع از ابرهیم علیه السلام ترسی و فزعی که داشت وجاءته
البشرى و آمد بوی بشارت اولاد يجادلنا در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان في قوم لوط در شان
قوم لوط علیه السلام آورده اند که ملایکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد مومن باشد گفتند نی فرمود که
اگر نود باشد گفتند نه هلاک نکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و بعد از پنج پس یکی ملایکه گفتند در دهی که یک مومن
باشد ما هلاک ایشان نکنیم ابرهیم فرمود که إن فيها لوطا که لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان فرمودند

کما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ بدرستی که ابرهیم بردبار بود تعجیل نکردی
در انتقام از بدکاران أَوَّاهٌ آه کننده و تلهف خورنده بر آدمیان مُنِيبٌ رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این
صفتها دلالت دارد بر آنکه سبب مجادله ابرهیم با ملائکه رقت قلب و غلبه ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم
در توقف افتد شاید که توبه کنند ملایکه گفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ ای ابرهیم روی بگردان و درگذر عَنْ هَٰذَا
ازین جدال إِنَّهُ قَدْ جَاءَ بدرستی که آمده است أَمْرُ رَبِّكَ فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ
و بدرستی که آینده است بدیشان عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ عذاب باز ناکردنی بجدال و دعا پس ملایکه ابرهیم را علیه السلم
وداع فرموده روی بموتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود و در هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن چون بنزدیک سدوم
رسیدند لوط علیه السلم در زراعتی بود نگاه کردند دیدند که وی در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند وَلَمَّا
جَاءَتْ رُسُلُنَا و آن هنگام که آمدند فرشتگان ما لُوطًا بسوی لوط علیه السلم سِيءَ بِهِمْ اندوهگین شد بدیشان
وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنگ دل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه بسبب آنکه ایشان را دید با رویهای خوب
و صورتها دلکش از بدفعلی قوم اندیشید وَقَالَ و گفت هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ این روزی سخت است بر من
آورده اند که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط علیه السلم چهار نوبت بر بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید
لوط مهمانان را دید گفت بشما نرسیده است حال اهل این شهر و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط را علیه السلم
شرم آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند جبرئیل میکائیل را علیهما السلم اشارت فرمود که اینک یک
شهادت پس لوط علیه السلم با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر
درآمدند دیگر باره اعادت نمود و چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادات اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان
لوط را علیه السلم دیدند و خبر بدیگران رسید یا زن لوط علیه السلم کافره بود قوم را خبر کرد روی بدر خانه لوط علیه السلام
نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند بلوط علیه السلم قوم او يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ بشتاب دوانیده شده بسوی او وَمِنْ قَبْلُ و پیش
ازین وقت نیز كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملها بد میکردند از لواطه و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجالس و برای آمدند
استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط علیه السلم رسیدند و طلب مهمانان کردند قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای
گروه من هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي اینک دختران من ایشان را بخواهید هُنَّ ایشان أَطْهَرُ لَكُمْ پاکیزه‌ترند شما را
تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا در شریعت وی تزویج مؤمنات بکافران روا بوده است که حضرت لوط علیه السلام
از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد بنات نساء ایشان بوده چه هر نبیی پدر

امت خود است از حیثیت تربیت و رحمت یعنی زنان را بخواهید که شما را حلال اند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای تعالی در
فواحش وَلَا تُخْزُونِ و مرا رسوا مکنید فِي ضَيْفِي در شأن مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ
رَشِيدٌ مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملها بد باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط بدرستی که تو
میدانی که مَا لَنَا نیست ما را فِي بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بتحقیق
تو میدانی مَا نُرِيدُ آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه قَالَ گفت لوط علیه السلم در جواب ایشان لَوْ أَنَّ لِي
بِكُمْ قُوَّةً کاشکی مرا باشد بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم أَوْ آوِي یا پناه
گیرم و باز گردم إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحاح
وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که رَحِمَ اللَّهُ أَخِي لُوطًا يَأْوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ یعنی بخدای پناه
گرفت و حق بجانب او را یعنی جا دیگر ملجا نمانده که جز درگاه او نیست ○ آنکه نزد تو تکیه گاه همه است ○ از همه آفاق پناه همه است
هر که دل در حمایتش بست ○ از غم هر دو کون وارسته است آورده اند که لوط علیه السلم در خانه فرو بسته بود و از پس
در با ایشان مجادله میکرد ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه درآیند لوط علیه السلم بغایت مضطرب و قَالُوا يَا لُوطُ
اندوهناک شد ملایکه او را بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند گفتند ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان
پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده‌ایم دل قوی دار که ایشان لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ نرسند با ضرر و ایذا تو یعنی
ضرر ایشان بتو نرسد تا قوم از میان بیرون نروند و ما را با ایشان گذار پس جبرئیل علیه السلم پیش ایشان باز شد و پر خود را
بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلم بیرون دویدند میگفتند الحذر که مهمانان لوط ساحر
اند پس جبرئیل علیه السلم فرمود که فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ پاره از شب یعنی از گذشتن بخشی از
شب وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که التفات نکند و واپس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما کسی همراه خود را ببر إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر
زن خود را که او کافره است إِنَّهُ مُصِيبُهَا بدرستی که رسنده است او را مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسد بدیشان یعنی عذاب
چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلم از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل
علیه السلم گفت إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلم فرمود که هنوز تا صبح بسیار
وقت است جبرئیل علیه السلم گفت أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس
آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را علیه السلم فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان زد و همه را
برداشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بعد قدرت کامله

جعلنا کردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنکون ساختیم وامطرنا و بارانیدیم
علیها بران شهرها بعد از سرنکون شدن آن حجارة سنک من سجیل از کل متحجر سجیل معرب سنک کلست
و آن کلی باشد بآتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهیست در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است که نام جهنم
باشد یعنی از سنکها که برای ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنکها بود منضود بر هم نهاده یا پی در پی
مسومة نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا به بیاض و حمرت و بنام آنکس که بدو مهر کرده
بود بعضی از آنها سفید بود و نقطها سیاه و برخی سیاه و بر و نقطهای سفید یا نام هر کس که بدو باران میشد
بران نوشته بود یا آماده کشته عند ربک در خزاین پروردکار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده
که سنکی کلان او برابر خمی بود و خرد او مساوی سیبی قول آنست که سنک بر جماعتی بارید از ان قوم که در ده یا بر
خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود سنکی متوجه بام وی بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان
بحرم مکه در آمده و تا چهل روز آن سنک که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد همین که از حرم بیرون رفت بروی
آمد و هلاک شد وما هی و نیست آن سنک عذاب من الظالمین ببعید از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق
آن هست که بر ایشان سنک بارد شعر چو ظالم از ستمکر تنک دارد عجب نبود که بر وی سنک بارد
بکار از سنک در خورد سخت بیاید چو ظالم را ببینی سنک بردار و کفته اند ضمیر هی راجع بقریاتست که اینک
منکب یعنی دیار قوم لوط علیه السلم از ستمکاران مکه دور نیست در راه شام اسفار بران دیار میکنند پس اولی
آنکه بنظر اعتبار بدان نکرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود با ایمان و احسان باصلاح آورند والی
مدین و فرستادیم باولاد مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را علیه السلم قال یا قوم اعبدوا الله
کفت ای قوم بپرستید خدای یکانه را ما لکم نیست مر شما را من اله غیره هیچ خدایی بجز وی ولا
تنقصوا المکیال و مکاهید یعنی کم مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات والمیزان و ترازو را در سنجیدن موزونات
انی اریکم بخیر بدرستی که می بینم شما را با توانکری و نعمت یعنی در رسانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را
بخیانت بلکه مردم منعم و توانکر باید همه حق کذار باشد که مردم را از مال خود بهره مند سازند نه آنکه از حقوق
ایشان باز کیرند وانی و بدرستی که من اخاف علیکم می ترسم بر شما با این خیانت که دارید عذاب یوم محیط
عذاب روزی که در آید توصیف یوم باحاطه که صفت عذابست بجهت وقوع آنست در وی یعنی در آن روز
عذابی که در شما را فرو کیرد که هیچ کس را رهایی نیابد مراد عذاب قیامتست یا عذاب استیصال چون بنی

کردانید تنقیص کیل و وزن هرچه میخرید بمیزان اغش آنچیزی باز میکرفتند و اطراف درم و دینار را می بریدند دان
باب میکوید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مر مردمان اشیاءهم چیزهای ایشان یعنی بهای هرچه میخرید یا
قراضه که از دینار و درم می برید ولا تعثوا و غایة تباهی مجویید فی الارض در زمین بالخود مفسدین
در حالتی که تباه کاران باشید بقیت الله آنچه خدای باقی کذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خیر لکم
بهترست شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید ان کنتم مؤمنین اکر هستید باور دارندکان مر قول مرا وما انا
علیکم و من نیستم بر شما بحفیظ نکاه بان که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم
پیغام رسانند و نصیحت کننده بر من رسانیدنست و بس بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میکویم
تو خواه از سخنم پند کیر و خواه ملال آورده اند که انبیا علیهم السلم بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب
بود چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را بحرب نفرمودند و شعیب علیه السلم از انجمله بود
که رخصت حرب نداشت قوم را همه روزه موعظه میکفت و خود همه شب نماز میکذارد قالوا یا شعیب کفتند
قوم او که ای شعیب اصلوتک تأمرک آیا نمازهای تو میفرماید ترا ان نترک بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یعبد
اباؤنا آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان او ان نفعل یا دست بداریم آنچه میکنیم فی اموالنا
در مالهای خود ما نشاء آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز کرفتن ثمن یا قطع اطراف درم و دینار
انک لانت الحلیم بدرستی که تو بردباری الرشید و راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی تهکم میکفتند
مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد میکفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی
چرا این سخنان میکویی قال یا قوم کفت شعیب علیه السلم که ای کروه من ارایتم چون می بینید و چه میکویید
ان کنت علی بینة اکر باشم من بر بصیرتی و حجتی من ربی از نزد پروردکار خود ورزقنی و روزی
داده باشد مرا منه از نزدیک خود رزقا حسنا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت
بخس و تطفیف تا من ادوات کمال و تکمیل از ان حاصل داشته باشم و سعادات روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که
من دعوی او بخیانت کنم وما ارید ان اخالفکم و نمیخواهم من که مخالفت کنم شما را میل کنم الی ما انهاکم عنه
بسوی آنچیزی که شما را از ان نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هر چه باز
میدارم خود نیز باز می ایستم ان ارید نمیخواهم الا الاصلاح مکر بصلاح آوردن کارها شما ما استطعت
مادام که توانم وما توفیقی و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن به مرتبه صواب و صلاح الا بالله

مان قوم با وجود خیانت در کیل و وزن میم

مکن بهدایت و معونت خدای عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ بروی توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجزانند وَإِلَیْهِ
أُنِیبُ و بسوی او باز میگردم در هر چه نیت میکنم وَیَا قَوْمِ ای گروه من لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شما را بران ندارد
شِقَاقِی دشمنی من و ستیزه کاری با من أَنْ یُصِیبَکُمْ که برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند آنکه برسید
قَوْمَ نُوحٍ که گروه نوح را علیه السلام از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود را علیه السلام از باد صرصر أَوْ قَوْمَ
صَالِحٍ یا گروه صالح را علیه السلام از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیستند گروه لوط علیه السلام مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ
از شما دور یعنی در مکان و زمان شما نزدیک‌اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید وَ
اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ پس رجوع کنید بعبادت
او از پرستش غیر إِنَّ رَبِّی بدرستی که پروردگار من رَحِیمٌ بخشنده بر مستغفرانست وَدُودٌ
دوستدار تایبانست و ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را دوست
دارند قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را برین وجه آورده که دوست
دارنده نیکی به خلق و دوست داشته حق یعنی او نیکی را دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و در نفس
الحقیقه دوستی ایشان نوع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت است از
غیر او ثابت نیست پس خود را دوست میدارد و این بانکته چند در آیه یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ بر نظر عارف
جلوه نموده والله الملهم از غیرت حقایقه صفیا ولعیا ای چنین تو داده بپیغامبر اغیار عیبی ه در عشق تو کرد با عاشقان تعبیر
کز نیک نظر کند کسی غیر تو نیست ه در رتبه محبی و محبوبی قَالُوا یَا شُعَیْبُ گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ فهم نمیکنیم
کَثِیرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم
تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و الا چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیا بود و
دیگر گفتند وَإِنَّا لَنَرَاکَ و ما می‌بینیم ترا فِینَا در میان ما ضَعِیفًا بی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر
وَلَوْلَا رَهْطُکَ و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لَرَجَمْنَاکَ هر آینه ترا
سنگسار میکردیم وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا هجو
رجم باشد قَالَ یَا قَوْمِ گفت شعیب علیه السلام ای گروه من أَرَهْطِی آیا عشیره قوم من أَعَزُّ عَلَیْکُمْ
عزیزترند بر شما و دوست‌ترند نزد شما مِنَ اللَّهِ از خدای وَاتَّخَذْتُمُوهُ و گرفته‌اید شما امر خدای را وَرَاءَکُمْ
از پس پشت خود ظِهْرِیًّا همچو متروک فراموش شده یعنی حق تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار را

پس پشت می‌افکنید إِنَّ رَبِّی بدرستی که آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید مُحِیطٌ آگاهست بر وجهی
که هیچ چیز بروی پوشیده نیست و بران شما را مجازات خواهد فرمود وَیَا قَوْمِ اعْمَلُوا و ای گروه من عمل کنید عَلَى
مَکَانَتِکُمْ بر حالها خود که دارید از شرک و بخس إِنِّی عَامِلٌ که من نیز عمل کننده‌ام در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُونَ
زود باشد که بدانید مَنْ یَأْتِیهِ آنکس را که بیاید بوی عَذَابٌ یُخْزِیهِ عذابی که رسوا کند او را یا بفضیحت تمام
هلاک کند وَمَنْ هُوَ کَاذِبٌ و آنکس که دروغ گویست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما ه
وَارْتَقِبُوا و انتظار برید آنرا که من بگویم إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا
و آنگاه که آمد عذاب ما نَجَّیْنَا شُعَیْبًا نجات دادیم شعیب را علیه السلام وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان را که ایمان
آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشایش از فضل ما وَأَخَذَتِ الَّذِینَ ظَلَمُوا و بگرفت آنان را که کافر بودند بانگ
الصَّیْحَةُ آواز جبرئیل علیه السلام که بر ایشان گفت موتوا جمیعا فَأَصْبَحُوا فِی دِیَارِهِمْ پس گشتند در سرایها خود
جَاثِمِینَ مردگان و بر زمین افتادگان کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا گوییا که هرگز اقامت ننموده‌اند فِیهَا در آن دیار
أَلَا بُعْدًا لِمَدْیَنَ بدانید که هلاکت قوم مدین را و دوری از رحمت کَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ همچنانچه
هلاک شدند و ملعون گشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود جهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود و در تیسیر
آورده که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیهما السلام
اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم ه
مُوسَى بِآیَاتِنَا موسی را با معجزات که نشانها صحت نبوت او بودند وَسُلْطَانٍ مُبِینٍ و حجتی ظاهر و واضح
که آن عصا بود و افراد عصا بذکر جهت وضوح اوست إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و گروه اشراف
از قوم او فَاتَّبَعُوا پس پیروی کردند آن گروه أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی
علیه السلام وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون بِرَشِیدٍ بر نهج رشد و صواب و چون امروز متابعت او کردند
فردا نیز تابع او باشند یَقْدُمُ قَوْمَهُ پیش روی کند فرعون قوم خود را یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز فَأَوْرَدَهُمُ
النَّارَ پس در آرد ایشان را بدوزخ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بد مکانیست در آمده شده یعنی آتش دوزخ چه
مورود که آبشخورست برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش مورود ضدیت بر ضد آن وَأُتْبِعُوا و از پی در آورده
شدند فرعون و قوم او فِی هَذِهِ لَعْنَةً درین سرای لعنت را وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ و روز قیامت نیز لعنت در پی
ایشانست بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطاییست داده شده بدیشان یعنی لعنت در دو جهان ذَلِکَ این خبر

ل
سازد
٣

من انباء القری از اخبار دیهها هلاک شده که نقصه علیک قصه آن بر تو میخوانیم منها بعضی از آنها
قائم باقیست یا آبادان چون کشت دروده و کهنه اند قایم آنست که اثر آن دیه میشود چون دیار عاد و ثمود و
حصید آنکه آثار او باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام وما ظلمناهم وستم نکردیم بر اهل این دیهها با هلاک
ایشان ولکن ظلموا ولیکن ایشان ستم کردند انفسهم بر نفسها خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فما
اغنت پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عنهم از ایشان آلهتهم التی آن خدایان که
از روی جهل یدعون بودند که میخواندند یعنی می پرستیدند من دون الله بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند
از ایشان من شیء هیچ چیزی لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وما
زادوهم و نیفزودند ایشانرا بتان غیر تتبیب جز زیانکاری و هلاک وکذلک و مانند این گرفتن
اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیهها را وهی ظالمة و حال آنکه اهل
آنها ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک و سخت دشوار گرفتنی که بر
روی خلاصی و راه رهایی نیست شعر کسی که خرمن ظلمش دهد دم ٭ چراغ عیش مظلومان بمیرد ٭ نمی ترسید از آن کایزد تعالی
اگر چه دیر گیرد سخت گیرد ان فی ذلک بدرستی که در این چه یاد کردیم از قصص لآیة هر آینه عبرتیست لمن
خاف هر کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای ذلک روز قیامت یوم روزیست
مجموع له الناس جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وذلک و آن روز یوم
مشهود روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وما نؤخره و باز پس نمیداریم آن روز را الا لاجل
معدود مگر برای گذشتن مدتی شمرده یعنی تا وقت وی در نرسد قایم نگردد یوم یأت روزی که بیاید آن روز
مشهود لا تکلم نفس سخن نگوید هیچ کس سخنی که او را نفع رساند الا باذنه مگر بدستوری خدای و این در
موقف خاص باشد چه مواقف بسیار باشد که در وی اجازت سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم
فیعتذرون فمنهم پس از اهل موقف شقی بدبخت باشد که بمقتضی وعید دوزخ جای او بود وسعید
و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت مأوای او بود در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت
پنج چیزست نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشان شقاوت هم پنج سختی دل و خشکی
دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیایی شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه درین سوره دو کار عظیم
بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دلها از رؤیت آن بکنار آمده و دیگر حکم ازلی که بسعادت و شقاوت

حصید ... قایم ... تتبیب ...

خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سورة
هود نظم آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار ٭ وان یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین ٭ عدل او میراند آن سوی اصحاب الشمال
فضل او میخواند این نزد اصحاب الیمین فاما الذین شقوا فاما آنانکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخ اند
لهم فیها مر ایشانراست در آن آتش زفیر فریاد سخت وشهیق و ناله زار زفیر صوت شدید را
گویند و استعمال او در مبدأ صوت حمارست و شهیق صوت ضعیف بود و در آخر نهیق مستعمل باشد تشبیه میکند فریاد
اشقیا را بانکر اصوات و این بدبختان با این ناله و افغان خالدین فیها جاودان باشند در آتش ما دامت
السموات والارض همیشه تا آسمانها و زمینها بجایست این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید و تخلید است
پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص دال بر تابید دوام اهل النار و انقطاع دوام
ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود الا
ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر
غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبتست و یکی از آنها آنست که باتش عذاب کنند پس استثنا از خلود
باشد بعذاب نار نه از خلود در دوزخ ان ربک بدرستی که آفریدگار تو فعال لما یرید کننده است چیزی را
که خواهد از انواع تعذیب واما الذین سعدوا واما آنانکه نیکبخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشتند خالدین
فیها جاودان در آن ما دامت السموات والارض ما دام که باشد آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم
یوم تبدل الارض والسموات زمین و آسمانی بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره در
فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت صورت ایشان و گفته اند در ادوق و تحتا است چه عرب هر چه بالای
سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس ما دام که تحت و فوق باشد سعدا در بهشت باشند الا
ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم جنان بمعالی رساند به زیادت از آن که آن رضوان و رؤیت
رضوان یا بمعنی که آن از اذی نکرده که عالم است بجمیع معلومات وگفته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید
این قولست و تتمه این باب در سوره توبه در تفسیر ورضوان من الله اکبر سمت ذکر یافته و باید دانست که علما تفسیر درین
استثنا سخن بسیار گفته اند و ... آورده که استثناء لا یفعله و در معالم آورده که خدای بدینا استثنا داد تا
بندگان در مکر او آلام آورده شود شرط ایجابکه در اول مقرر شد باقی نمی ماند والله الحق الا له الحکم والیه ترجعون
عطاء عطا داده ایشانرا اعطا دادنی غیر مجذوذ نا منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایه فلا تک پس مباش

فِي مِرْيَةٍ در گمان مخاطب حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم و حقیقة خطاب راجع با امت میفرماید که پس مباش
مِمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت است موجب هلاکت یعنی شک مکنید در آنکه
آن عبادت گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند
اهل شرک بباطل إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر بر وجهی که می پرستیدند آبَاؤُهُم مِّن قَبْلُ پدران ایشان پیش از این یعنی
بباطل وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستی که ما تمام رساننده ایم بدیشان نَصِيبَهُمْ بهره ایشان را از عذاب غَيْرَ مَنقُوصٍ
در حالتی که آن نصیب ناکاسته باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة فَاخْتُلِفَ
فِيهِ پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند و بعضی کافر شدند همچنین اختلاف
قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنیست پیشی گرفته مِن رَّبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان
لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال هلاک گشتی و محق از آن
نجات یافتی وَإِنَّهُمْ و بدرستی که کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ هر آینه در گمان اند مِّنْهُ از قرآن مُرِيبٍ که ایشان را در
ریبت افکند یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کند وَإِنَّ كُلًّا و بدرستی که هر یک از مختلفان لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ
از لمّا انکه هر آینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو أَعْمَالَهُمْ جزاء عملهای ایشان را بعضی ان را لما خفیف
سیلانه تعالی بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر خدای تعالی جزاء اعمال او بروجهی که بایست بدو رساند صاحب بحار فرموده
که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه که وان کلا لما بعثوا لیوفینهم و چون اعراب
این کلام خالی از اشکالی نیست اینجا مقدار بسط مناسب نمود و این وجه بتقدیر تشدید لما بود اگر مخفف خوانند صاحب
کشاف فرموده که لام لما موطیه قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه و ما زایده و تقدیر چنین باشد که وان
کلهم لیوفینهم إِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرٌ داناست و چیزی از وی فوت
نشود تا توفیه جزا او نکرد بیت هر کار بنده دانا اوست ❁ بمکافات هم توانا اوست فَاسْتَقِمْ پس تو
مستقیم باش كَمَا أُمِرْتَ همچنانچه فرموده شدی وَمَن تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم شوند آنهایی که مستقیم کردند
آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند باتو استقامت آنست که مستقیم باشند بر امر و نهی امام قشیری رحمه الله
فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق انحراف نکند تا بمنزل وصال رسد و در حقایق سلمی مذکور است که از جرجانی قدس
سره نقل میکنند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضل رحمه الله فرموده که آن چیز که بود وی
همه نیکوییها نیکو شود و نبود وی همه زشتها زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را بشنید و گفته

که وی بسیار نیکو گفته است دلیلش فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است گفت استقامت ابو علی
شنوی رحمه الله فرموده که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم گفتم شیبک در سوره هود چه چیز است فرمود
که فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ای عزیز هر که اقدام مستقیم نباشد رنجش ضایع است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته که استقامت
آنست که سر خود را از ماسوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رحمه الله در صفت اهل استقامت فرموده که
نظم کسی را دانم اهل استقامت ❁ که باشد بر سپهر کوی کامت ❁ ز اوصاف طبیعت پاک کرده ❁ باطلاق هویت عالی پرده
تمام از گرد تن دامن فشانده ❁ بر فرقت سایه و خورشید مانده وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بدرستی که خدای بآنچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست وَلَا تَرْكَنُوا و میل مکنید إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بسوی آنانکه
ستم کردند یعنی مداهنه منمایید با ایشان یا در زمان ایشان صبر یا معاونت مکنید ایشان را بر بیدادها ایشان یا فرمان
ثوری رحمه الله فرموده که هر که قلمی برای ظالم بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد
تا بنویسند در ظلم ایشان شریک بود و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاکت مشرف بود
او را آب توان داد فرمود که نی گفتند اگر آب نه دهند بمیرد فرمود که دع یموت ع آنچنان میزند که آن مرده به
پس حق سبحانه از وظیفه دهنده زجر که میل بظالم مکنید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ که پس شما را برساید یعنی بشما رسد آتش دوزخ وَ
مَا لَكُم و نیست شما را مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان که عذاب از شما باز دارند ثُمَّ لَا
تُنصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را طَرَفَيِ النَّهَارِ در دو طرف روز وَ
زُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ و در ساعتها از شب نماز طرف اول نماز بامداد است و نماز طرف آخر ظهر و عصر و نماز زلفا من اللیل
مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه رضی الله عنه خرما میفروخت زنی صاحب جمال که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای
خوبتر در خانه است چون زن بخانه در آمد عمرو او را بقبیل بود و فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه
علیه صلی الله آمد و کرد این کرد آن حال که گذشت بعرض رسانید آیت آمد که إِنَّ الْحَسَنَاتِ بدرستی که نیکوییها یعنی نمازها
پنجگانه يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بر میبرند محو کنند بدیها را که صغایر باشند حضرت از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی
گفت آری حضرت فرمود که همی کفاره آن نماز کفارت این گناه است گفتند یا رسول الله این حال مر او راست خاص گفت
نی بر عموم مردم است و بنیاد این قول در حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارت گناهیست که میان ایشان واقع شده
باشد چون از کبایر اجتناب نمایند و سلمی رحمه الله درین آیت فرموده که انوار طاعات ظلم معاصی را محو میسازند و در کم
آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من اللیل ظلمات اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده دفع میکنند

و بعضی بر آنند که حسنات کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذلک
این فرمان و این وعده ذکری للذاکرین پند است مر یاد کنندگان را واصبر وصبر کن بر اتیان اوامر و اجتناب
از نواهی فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نکرداند اجر المحسنین اجر نیکوکاران را عدول
از ضمیر اشارت بآنست که شکیبایی از احسانست فلولا کان پس چرا نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنها
که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان عقل و رای که از روی عقل ایشان ینهون باز داشتندی مفسدان را عن
الفساد فی الارض از تباه کاری در زمین تا عذاب نفرودی بدیشان الا قلیلا لیکن اندکی بودند ممن انجینا
از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات منهم از گذشتگان که ایشان نهی میکردند واتبع الذین ظلموا و پیروی
کردند آنانکه کافر بودند ما اترفوا فیه آنچیزی که متنعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوها نفس کرده و تمام اهتمام
بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده از ما ورای آن اعراض نمودند وکانوا مجرمین و بودند کافران و
ما کان ربک و نبوده است پروردگار تو لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک و
اهلها مصلحون و حال آنکه آن موضع بصلاح آنکه ایشان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک تنها تا فساد و ظلم
بآن منضم نکردد و از اینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک واگر خواستی پروردگار تو
لجعل الناس هر آینه کردانیدی مردمان را امة واحدة یک گروه یعنی بر یک دین و بر یک آیین ولا یزالون
و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس الا من رحم ربک
مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر وی و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مخالف اند
در سنتی یکی توانگرست و یکی درویش مگر آنکه خدای وی را قناعت دهد ولذلک و از برای این اختلاف
خلقهم آفریده است خدای مردمانرا یا برای رحمت آفریده ایشانرا وتمت و تمام شد کلمة ربک
سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملائکه گفت و آن اینست که لاملان هر آینه پر سازم جهنم دوزخ را من
الجنة والناس از عاصیان دیوان و آدمیان اجمعین همه ایشان وکلا نقص و هر خبری میخوانیم
علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغمبران و آن خبر چیست ما نثبت به آنچه ثابت میکردانیم
و بر جای میداریم بآن فؤادک دل ترا یعنی غایت اخبار رسل آنست که دل تو بدان اسباب یقینیت بیفزاید و بر
ادای رسالت ثبات نمایی و بر ایذاء کفار شکیبا باشی وجاءک و آمده است بتو فی هذه الحق درین سوره
آنچه درست و راستست در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است والا حق در همه سور قرآنی هست یعنی

این خبرها راستست وموعظة و پند است وذکری و یاد کرد للمؤمنین مر گرویدگان را وقل و بگوی ای محمد
للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آورند اعملوا عمل بکنید علی مکانتکم بر حالاتی که بر آن متمکنید
انا عاملون بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حالت که داریم وانتظروا و چشم دارید بما انقلاب
زمانرا انا منتظرون بدرستی که ما نیز منتظرانیم بنزول عذاب را بشما ولله و مر خدا راست غیب
السموات والارض علم آنچه غایب است از آسمانها و زمینها والیه و بسوی او یرجع الامر کله باز گردد و
حفص یرجع بمجهول خوانده یعنی باز گردانیده شود همه کارها فاعبده پس پرستش کن مر او را که مرجع همه است
وتوکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بمجرد کفاد [reading uncertain]
بی اعتبار بود وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما تعملون بیخبر از آنچه بندگان میکنند و حفص
بخطاب یعنی انتم خواند مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکند که فاتحه توریة آیة اولی [end of line uncertain]
انعامست و خاتمه آن آیة آخر سوره هود علیه السلام والحمد لله اولا و آخرا سورة یوسف علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست لا یعلم تاویله الا الله و گفته اند مواد
ترکیب اسماء حسناست که کسی داند چنانچه از الر و حم و نون الرحمن حاصل میشود یا مختصرات از اسماء الهی
چنانچه الف الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفات او چنانچه الف آلاء او و لام لطف و را رحمت
گوییا قسم یاد میکند بدین وجه که بافراد من بر بوبیت و بلطف من با عارفان لطایف احدیت و برحمت من بر کافه
بریت جواب قسم چیست تلک این آیات آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب بیناست یعنی سوره که ظاهر
اعجاز آنست یا هویداست معانی او یا مر انرا روشن کننده است قصه را که یهود سوال کرده بودند در بعضی آمده که
علماء یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد صلی الله علیه وسلم سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام
بمصر چه بوده این سوره نازل شد انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم کتاب را اما در این سوره است قرآنا
عربیا قرآنی تازی بعضی از قرآنرا قرآن گفته یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد
که شما فهم کنید بمعانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود و چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نحن
نقص ما میخوانیم علیک بر تو احسن القصص بهترین قصه که خوانده شود در معالم گوید بهترین
جهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها در عین المعانی آورده که این قصه از قصهای حسن است جمیع

نیز از آدمیان احسن بوده و در تیسیر اعجب القصص کی یصاحب الحقایق فرموده که احسن است بسبب آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال الانسان لکن تاویل کنند یوسف دل را به برادران و یعقوب را بروح و لیحل را بنفس و قوی و حواس را ببرادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را باحوال الانسان تطبیق داده و چون درین ترجمه اختصار مرعیست بجمیع اخبار و علامات این قصه و تاویلات او با نکات و دقایقی که در هر آیه گفته اند بجای خود تفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا مینماید آورده اند که بعضی اصحاب رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیه نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعض از آن در پی بعضی باشد یا خبری میدهیم ترا بهترین خبری بما اوحینا بوحی کردن ما الیک بسوی تو هذا القرآن این سوره معروف را و ان کنت و بدرستی که بودی تو من قبله پیش از نزول این سوره لمن الغافلین از نا آگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است اذ قال یوسف یاد کن وقتی که گفت یوسف علیه السلم لابیه مر پدر خود را یعقوب علیه السلم که یوسف علیه السلم در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر در خواب بود ناگاه سل سیما از خواب در آمد یعقوب علیه السلام گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یا ابت ای پدر بخواب عجب دیدم انی رایت بدرستی که دیدم در خواب احد عشر کوکبا یازده ستاره والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوه بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم رایتهم دیدم ایشان را لی ساجدین مرا سجده میکنندگان یعقوب علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشانست با یعقوب علیه السلم و زن جدا او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشان تعظیم و تکریم او بجای آورند و فکر فرمود که اگر برادران این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف دارند هر آینه قصد کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت لا تقصص مخوان و بیان مکن رویاک خواب خود را علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا لک که حیله کنند برای اهلاک تو کیدا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان ان الشیطان بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است للانسان مر آدمی را عدو مبین دشمنیست آشکارا که او را بر مکر و کید میدارد و کذلک و همچنانکه ترا برگزید بدین چنین خوابی که دلیل شرف و منزلت تو است بر اخوان یجتبیک ربک برگزیند ترا پروردگار تو بعد از این بفرمان فرمایی و پادشاهی و یعلمک و بیاموزد ترا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا آیات و دلایل مضمون کتب منزله و یتم نعمته و تمام خواهد کرد نعمت خود را علیک بر تو و علی آل

یعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو بنبوت که ایشان را پیغمبر میکرداند یا بر نسل یعقوب علیه السلام که انبیا از وی بیرون آرد کما اتمها همچنانچه تمام کرد نعمت خود را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش از این وقت یا پیش از تو مراد جد و پدر جد یعنی ابراهیم و اسحق بر ابراهیم علیه السلام با خراج یعقوب و اسباط از صلب وی ان ربک بدرستی که پروردگار تو علیم داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد حکیم استوار کارست و درست کردار که بکند آنچه باید لقد کان بتحقیق که هست فی یوسف در قصه یوسف علیه السلام و اخوته و در حکایت برادران او آیات نشانها قدرت یا دلایل حکمت للسائلین مر پرسندگان را و غیر ایشان را یوسف علیه السلام را یازده برادر بوده یکی را بنیامین و آن برادر اعیانی بوده و شش دیگر علاتی که پسران خاله یوسف نیز بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریت بودند و دان و نفتالی و جاد و آشر آورده اند که چون یوسف علیه السلام خواب مذکور را بپدر تقریر کرد یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت فرمود و بلحاظ و اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان برادران او شنودند و غمازی شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیگر لیوسف و اخوه هر آینه یوسف و برادر او بنیامین احب الی ابینا دوست تر اند بسوی پدر ما منا از ما و نحن عصبة و حال آنکه ما جماعتی توانا و کارگذاریم و ایشان خرد سال و بی کفایت پس اینست که ما را دوست تر داشته و چون دو عاجز ضعیف را برده و فتوی اختیار کرده ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین در خطای آشکاراست یعنی این اختیار از راه صواب دور است در دین کار رخنا واقع شده در تیسیر آورده که چون شیطان از ایشان این کلمات استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت اقتلوا یوسف بکشید یوسف او گفتند که دیدن این سخن روان بود گفت او را بکشید او اطرحوه یا بیفکنید ارضا بزمین دور از عمارات یا موضعی که در آن سباع باشند یعنی او را غایب کنید یخل لکم تا خالی ماند برای شما وجه ابیکم روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما کند و بتمامی بر شما اقبال کند و تکونوا و باشید من بعده پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قوما صالحین گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید ابلیس است که ناشکیبان را بادیه آرزو را از روی تسویف میگوید ع امروز گنه کنید و فردا توبه آخر تامل نمی نمایند که عمر فردا را عمر وادمی باید بعمر اعتماد نیست بیت کار امروز بفردا مگذاری زنهار که چو فردا برسد نوبت کار دگر است

قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل بی
گناهان عظیم است وَأَلْقُوهُ و بیفکنید او را فِی غَیابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه یَلْتَقِطْهُ تا فرا گیرد او را بَعْضُ
السَّیّارَةِ بعضی از رهگذریان که بدانجا رسند و ببرندش بجای دیگر و شما از وی باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن
اوست بدین وجه میسر می‌آید إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ اگر هستید شما کار کنندگان بمشورت من پس همه برین امر متفق
شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده بیت سنبل سپر تاب باز کرده
گل دست بدور آغاز کرده سیراب سبزه نوخیز از لؤلؤ تر زمرد انگیز چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی
تا تفرج و تماشا بکند یعقوب علیه السلام فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خموشم
و روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بی خار غم هجر گرفتار باشم شعر حریفان در بهار عیش خرم من ز درد و غم
فرزندان یعقوب علیه السلام در بامداد پیش یوسف علیه السلام آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی در میان آوردند
که موسم گل و سبزه و زینت غنچه است که دیگر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف علیه السلام را تماشا شنیدن تمام
بار کرد متوجه شده با برادران پیش پدر آمد و التماس اجازت نمود مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید بیت
زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد کز بوستان باد سحر خوش میرسد پیغام را یعقوب علیه السلام در فکر دور و دراز
افتاد قالُوا گفتند برادران یوسف علیه السلام یا أَبانا ای پدر ما ما لَکَ لا تَأْمَنّا چیست ترا که امین نمیداری ما را
عَلی یُوسُفَ بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او وَإِنّا لَهُ و حال آنکه ما مر وی را لَناصِحُونَ نیکخواهانیم و
غمخوار مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنا بفرست او را با ما غَداً فردا بجانب صحرا یَرْتَعْ تا در صحرا روزی بعیش میوها
و نقلها خورد وَیَلْعَبْ و بازی کند به تیر انداختن و مسابقت دوانیدن وَإِنّا لَهُ و بدرستی که ما مر وی را لَحافِظُونَ
نگاهبانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قالَ گفت یعقوب علیه السلام إِنِّی لَیَحْزُنُنِی بدرستی که مرا اندوهگین دارد
أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده وی کم
وَأَخافُ و دیگر میترسم أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ از آنکه او را بخورد گرگ چه بلاد زمین کنعان بسیار گرگ داشتی بیابید
تا داگر گرگی قصد وی کند وَأَنْتُمْ و شما عَنْهُ غافِلُونَ از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلت اهتمام
در محافظت او نظم زان بترسم که از او غافل نشینید بغفلت صورت حالش نپسندید درین دیر بیرون دشت خطر انگیز
کمین کرده گرگی بود دندان تیز قالُوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لَئِنْ أَکَلَهُ الذِّئْبُ بخدای که اگر بخورد او را
گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما گروهی توانا قوی هیکلیم که هر یک از ما باده شیر در محاربه مقاومت میتوانند کرد

إِنّا إِذاً لَخاسِرُونَ بدرستی که ما آن وقت که برادر را بگرگ دهیم زیانکاران باشیم پس چون یعقوب
علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف علیه السلام بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید بر الم هجران نهاده
و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و موی شانه زدند و جامها خوش بپوشانیدند و پیرهن ابراهیم
صلوات الرحمن علیه که جبرئیل علیه السلام از بهشت آورده بود بوقت القا در آتش بر وی پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب
علیه السلام رسیده چون تعویذی بر بازویش بست و مشایعت فرزندان تا شجرة الوداع که در دروازه کنعان بود بیرون آمد و
یوسف علیه السلام را در کنار گرفت گریه کنان آغاز وداع کرد بیت روز وداع گریه در خورد و مجمع طوفان اشک گریبان دریده
یوسف علیه السلام که پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و گلزار دامن مروارید خوشاب بالای
مرثیه عشق آغاز کرد ع اشک از نرگس فرو بارید و گل را آب داد و گفتند ای پدر عجب که هیچ زبان حال یعقوب
علیه السلام مضمون این قصیده بسمع آن نور بصر رسانید بیت میان بزم تو نوبت به بزم اشک بدامن میرود که بگیر
ای یوسف از رفتن تو رایحه اندوهی عظیم بمشام دل من میرسد نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری
لا تَنْسانِی فَإِنِّی لا أَنْساکَ مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد ع فراموشی نه شرط دوستانست
پس فرزندان را در باب محافظت یوسف علیه السلام مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند
یعقوب علیه السلام در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزند زار چند میگریست بیت منم نشسته و روان ز چشم ناشسته
دل از تصور دوری چو بید لرزانست و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ
پس آن هنگام که برادران بردند یوسف را کردند با او آنچه کردند و عصایای پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین
زدند و آغاز طعن و طنز نموده میگفتند ای صاحب رؤیای کاذب بگو تا بیایند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست
ما برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را چه شد که این حال بر کنعان بر اندیشید و بکودکی و ضعف حال من رحم آرید
یاری دهید که زاد و دور گشته‌ام بیت رحمی کنید که غم او زاره نده ام القصه بعضی او التفات نانموده طپانچه بر
روی وی میزدند و در خاک خواری که سنه و نفسش بر روی میکشیدند تا هلاک نزدیک رسید یهودا آن صورت مشاهده
نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در هلاکش نیارید که با من عهد کرده اید که قصد قتل
او ننمایید غضب ایشان تسکین یافته از سر کشتن او درگذشتند وَأَجْمَعُوا و رای خود را محکم ساختند أَنْ یَجْعَلُوهُ
بآنکه بیفکنند او را فِی غَیابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود بر سر زمین کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین
اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق داشت یا زیاده پس یوسف را بر سر چاه آوردند و پیراهن از تن

در هر یکی از ایشان بیزدو دستش بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند پس پیراهن او بسنگی که بر سر چاه
بود در آویخت پیراهن از تنش بر کشیدند و چون بمیان آن چاه رسید رسن ببریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطایر
آشیان سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل علیه السلم پیش از آنکه یوسف علیه السلم بتک چاه رسد بوی رسید و او را
باجنحه معدلت خود گرفته بر بالای صخره که در تک چاه بود بنشانید و از طعام و شراب بهشت بوی داده پیراهن خلیل که
تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل یا الهام دادیم
او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم و برادران را بحاجتمندی نزدیک تو آریم
لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی ایشان را بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا باین کار که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و یا آنکه در زمان بیان این صورت دست داد که بخود متاع
آمدند او را نشناختند فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ اما چون یوسف علیه السلم در چاه افتاد و برادران باز گشتند بسر رمه رفتند
و بزغاله کشته پیراهن یوسف را آلوده ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند نزد پدر خود عِشَاءً شبانگاه و بدروغ
يَبْكُونَ میگریستند یعقوب علیه السلم آواز گریه فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه
میشود و یوسف من کجاست که او را نمی بینم قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما رفتیم بصحرا و پیشی
میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر انداختن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را تنها عِندَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت
و بار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ و نیستی تو باور دارنده لَّنَا ما را یعنی سخن ما را باور
نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ و اگرچه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که بنسبت ما داری ما را
دروغ گوی می پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا و آمدند عَلَىٰ قَمِيصِهِ
بر پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را بخون بزغاله آلوده ساخته بدروغ
یعقوب علیه السلم که پیراهن خون آلود دید دانست که هلاک یوسف علیه السلم در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن
درست بود و هیچ عیبی نیافت گفت عجب گرگی بوده که یوسف علیه السلم را خورده و تعرض پیراهنش نکرده پس از روی عتاب قَالَ
گفت با فرزندان که نه چنین است که شما میگویید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنفُسُكُمْ نفسهای شما و
آسان ساخته أَمْرًا کاری عجیب را که از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبایی که با آن شکایت
نباشد بخلق وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدایست یاری خواسته شده یعنی یاری از وی میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه
شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف علیه السلم در آن چاه بود صباح روز چهارم مژده

نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی بنزدیک چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا
پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشد بکاروان متعلق بود و آن شخص
وارد آن کاروان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس بچاه فرو گذاشت دلو خود را
دعوه رسید بیوسف علیه السلم که در دلو نشین ع ای یوسف خیز که رخت از بن چاه آمد · یوسف علیه السلم در دلو نشست
در معالم آورده که دیوارهای چاه بزاری علیه السلم بگریستند و مالک دلو کشید دلو حیران بماند چه دلو را
بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ گفت يَا بُشْرَىٰ ای مژده و شادمانی و گفته اند
بشری نام صاحب او بود او را برای اعانت طلبید و گفت هَٰذَا غُلَامٌ این پسریست که دلو را گران ساخته پس بمددکاری او
یوسف را از چاه بر آوردند نظم چو آن ماه جهان آرا بر آمد ز جانش بانگ یا بشری بر آمد بشارت کز چنین تاریک جایی
بر آمد بس جهان افروز ماهی وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود
یعنی پنهان ساختند امر او را از کاروانیان و بکاروانیان گفتند که اهل این آب بما داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گویند
ضمیر اسروه راجع ببرادران است یعنی برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند بنده ماست و آنچنان بود که از حال یوسف
خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ
آنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب علیه السلم از پدر و برادر یا کاروانیان از اخفاء امر یوسف علیه السلم آورده اند که چون برادران
یوسف طلب یوسف با مالک گفتند آنچه ما میگوییم اگر خلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف علیه السلم خاموش ایستاد
و ایشان با مالک گفتند این بنده گریز پایست و نافرمان و دل بخدمت ندارد او را میفروشیم بیا از ما بخر و با خود ببر
دیگر بار از ما دعوی مکنید و خبر او مشنویم مالک گفت من نقدی که داشته ام بضاعت خریده ام و با من درمی چند باقی مانده
گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیارست اما ما با تو میسازیم بهر چه داری پس دست یوسف علیه السلم بدست مالک دادند
وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ بهای اندک بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ درهمی چند شمرده شده عادت اهل
آن روزگار چنان بود که ما دون چهل درم را میشمردند و ما فوق آن را وزن میکردند مالک درمها خود را بشمرد هفده
عدد بود و بروایتی هر برادری دو درم برداشتند و درم دهم بیهودا آوردند که بهیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوا
و بودند فِيهِ در یوسف علیه السلم مِنَ الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان یعنی بی رغبتی استغنا داشتند یا کاروانیان در
خریدن او بی رغبت بودند بجهت آنکه گمان بردند که از مالی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ملک ریان بود
با دلیل علیتی بود و زمام امور ملک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیز گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان مدین

بمصر آمدند کاشکان عزیز بر راه کاروان آمد و یوسف را دید و از لمعه جمال او آشفته و حیران باز گشت خبر بعزیز مصر بردند
واو زنی داشت راعیل نام یا فکا و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در الف نیز
و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز خبر یوسف علیه السلم شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بخانه من آور در روز دیگر
مالک یوسف را آراسته ساخته ببازار آورد و بعضی آن جمال شیرین شور از مصریان بر آمد آراسته آن یار ببازار در آمد
زاری و فغان از در و دیوار بر آمد خریداران بن بزید در آمدند هر کس در بها چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که
همسنگ او نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز نقدهم خریدا بر جمله نهاد بیت خریداران دیگر لب ببستند
بزانوی ناامیدی نشستند عزیز بها بداد و یوسف را بخانه آورد وقال الذی اشتریه وگفت آنکس که خرید یوسف را
من مصر لامرأته مر زن خود را یعنی زلیخا اکرمی مثویه گرامی دار جای این غلام را که ایستادنگاه اوست نیکو
تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترامست یعنی این غلام را نیکو دار عسی ان ینفعنا شاید که
سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سر انجام مصالح روزگار ما او نتخذه یا فرا گیریم او را ولدا فرزندی
کویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهرست وکذلک و همچنانکه محبت
یوسف در دل عزیز جای دادیم مکنا لیوسف جای متمکن دادیم یوسف را و ممکن ساختیم فی الارض در زمین مصر تا
تصرف کند در ان ولنعلمه و تا بیاموزیم او را من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی والله غالب
و خدای غالبست علی امره بر کار خود هیچکس چیزی را از ان رد نتواند کرد و در چیزی از ان منازعت نتواند نمود
یا غالبست بر امر یوسف علیه السلم که برادران او بد خواهی بودند و خدای او را خواستی و مانع نشد الا آنچه خدای خواست
ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که زمام امور بقبضه قدرت و مشیت اوست
ولما بلغ و آن هنگام که یوسف برسید اشده بقوت خود بهژده سالگی یا بیست سالگی و گویند میان سی و چهل
آتیناه دادیم او را حکما حکمی که نبوتست یا حکمت و ان علمی بود منوی بعمل وعلما و دیگر دادیم او را دانشی
در دین وکذلک و مانند این نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا آورده اند که چون یوسف علیه السلم
بخانه عزیز در آمد سلطان عشقش رخت بخانه زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما برد نظم
زلیخا چون بروی [illegible] بکشاد * بیکباره [illegible] افتاد * ز حسن صورت و لطف شمایل * اسیرش شد بصد دل [illegible]
بعد از انکه عشق بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان آورد وراودته و در خواست
یوسف را التی هو فی بیتها آن زنی که یوسف بخانه او بود یعنی زلیخا مراد خود کرد یوسف را عن نفسه

از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلم و ببست درها را وقالت وگفت هیت لک بشتاب و
پیش آی که من تمام ترا ام یوسف که این حال دید قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی انه ربی بدرستی
که خدای پروردگار منست احسن مثوای نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک ایکاه قرب یا عزیز مهتر منست و مرا
نیکو داشت من فرمود پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نکنم انه بدرستی
که لا یفلح الظالمون رستگار نیستند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران چه
زنا بلیترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند بیت زنی بخلت که در روز قیامت
چو افتد بر زناکاران غرامت * جزای آن جفاکیشان نویسند * مرا سر دفتر ایشان نویسند ولقد
همت به و بدرستیکه قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف وهم بها و قصد کرد یوسف علیه السلم بدفع او بطریق زد
لولا ان رای اگر نه آن بودی که بدید یوسف برهان ربه برهان پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطت او کردی و آن
برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا باشد
پس یوسف علیه السلم بعون نبوت و مدد فتوت در ان حال خود را نگاه داشت کذلک همچنین او را ثابت داشتیم
لنصرف تا بگردانیم عنه السوء از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز والفحشاء و عمل زشت یعنی زنا
انه بدرستیکه او من عبادنا المخلصین از بندگان خالص کرده ماست یعنی پاک کرده شده از هر نا شایست
و نابایست آورده اند که یوسف علیه السلم از زلیخا فرار کرد بهر دری که میرسید بحکم غیب ابواب گشاده میشد زلیخا از عقب
او میدوید واستبقا الباب و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در دی
زد باز پس کشید وقدت و بدرید در کشیدن قمیصه پیراهن یوسف را من دبر از قفا والفیا و یافتند
سیدها شوهر زن یعنی عزیز را لدا الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید
دانست که صورتی واقع شده که هر دو آشفته اند پیش از انکه بتفحص مشغول کردد زلیخا پیش دستی نمود و حیله بسخن
در آمد قالت گفت ما جزاء من اراد چیست جزای کسی که خواهد باهلک سوءا بکسان تو بدی مرادش نفس خود
در این سخن خواسته که ابراء ذمه خود کند از گناه و چنان فرا نماید که جرم یوسف است پس گفت مکافات کسی که بحرم تو
قصد کند چیزی نتواند بود الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست او عذاب
الیم یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف این سخن شنید که بزندان و عقوبت تهدید
میکند قال گفت او در خواست کرد مرا عن نفسی از نفس من یعنی تن بوی در ندادم و از وی بگریختم عزیز گفت

راستی این سخن بچه دانیم و هیچکس ازین واقعه خبر دارد یوسف گفت دران خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود که ابن
اوست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چه گوید سخن که یوسف علیه السلام فرمود
که خدای من قادرست بر آنکه او را بسخن در آرد در لطایف ستین آورده که عزیز ازان کودک پرسید که تو چه میگویی
بقدرت ربانی بسخن در آمد و گفت یوسف راست میگوید حق تعالی ازین قصه خبر داد درین کلمات که وَشَهِدَ
و گواهی داد شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا گواهی از کسان زلیخا گفته اند پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت که ای عزیز
إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست گریبان پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست
میگوید وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیلست بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده
و او خودکام گریبان وا از پیش دریده شده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شده
فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راستگویانست چه این حال دلالت بر آن دارد
که یوسف از وی میگریخته و او در پی درآمده دامن او بخود کشیده که پیراهنش دریده فَلَمَّا رَأَى پس آنهنگام که بدید
عزیز قَمِيصَهُ پیراهن یوسف که قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده از پس بود روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ إِنَّهُ
گفت بدرستی که این کار مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید شما عَظِيمٌ
بزرگست نعوذ در دلها می آویزد و در دل تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ
ای یوسف در گذر و اعراض کن عَنْ هَذَا ازین مهم و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا آمرزش طلب لِذَنْبِكِ
از برای گناه خود در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غریبست و تو او را بیازردی إِنَّكِ كُنْتِ بدرستی که
بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ از گنه کاران تذکیر برای تغلیب آورده اند اگرچه عزیز این قصه را تسکین داد
اما سخن عشق نهان کی ماند شمه ازین سخن در السنه و افواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند
در آینه عشق داغهای ملامت درکار است نه سودای سلامت بیت ما زدیم آتش بکنج سلامت ۞ خوشا سرایی و کوی ملامت
غم عشق از ملامت تازه گردد ۞ وزین غوغا بلند آوازه گردد وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروه زنان در کشاف آورده که پنج
زن بودند از زنان خواص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندانبان و صاحب دواب که با یکدیگر گفتند
فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر یعنی که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان این که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا
تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی میخواسته است از وی که کام او بر دهد قَدْ
شَغَفَهَا بدرستی که بشکافته است غلاف دل او حُبًّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بدرون دل وی در آمده

إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا که خطای بوش که با وجود شوهری مانند عزیز
شیفته و فریفته بنده زرخرید گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخن که در خفیه میگفتند
أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعا آن نمود که بدعوت وی حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و آن
پنج زن ملامت گوی در میان ایشان بودند چون بمنزل وی در آمدند هر یک را اعزاز بجای آورد وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ و آماده کرد
برای ایشان مُتَّكَأً تکیه گاهی از بالشها لطیف و مهیا کرد انواع طعامی پاکیزه یا بساخت مجلس طعام چه در خبر است که
ایشان تکیه زده طعام میخوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی را ازین زنان سِكِّينًا کاردی تا ترنج
بریده تناول نمایند نزدیک یوسف آمد بجام مرصع در پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ
و گفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ برین زنان یوسف علیه السلام ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را بیرون آورد
ز خلوتخانه آن گنج سفته ۞ برون آمد چو گلزار شگفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آنهنگام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ
بزرگ داشتند او را و در جمال بیکبار همه شیفته دیدار او گشته از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ و ببریدند أَيْدِيَهُنَّ
دستها خود را بجای ترنج بآن حس نشناختند و در حقایق مذکورست که حق سبحانه بدین آیه مدعیان محبت را سرزنش میکند که
مخلوقی در رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع نمیکند شما در شهود تجلی جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا
متألم نشوید بیت گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد ۞ بیداد تو بسیار فراموش توان کرد القصه زنان مصری
از بیخودی بخود آمده زبان آفرین بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین
مخلوقی مَا هَذَا بَشَرًا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمیباشد ۞ ز نسل آدم خاکی نزاده
کاد قبیله روحانیان حور نژادی إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمال
معهود بدین زیبایی و کمالی بدین غایت و عصمت درین مرتبه جز از خواص ملکیه نیست ۞ چو دیدندش که جز والا گهر نیست
برآمد بانگ ازیشان کین بشر نیست ۞ نه چون آدم ز آب و گل سرشتست ۞ ز بالا آمده قدسی فرشتست صاحب وسیط باسناد
خود از جابر انصاری رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد
و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت داده ام و کسوت حسن ترا
از نور عرش تقریر کرده ام و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده
شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت ۞ از حسن روی یوسف دستی بریده است ۞ در پای لعل او سرها بریده باشد
از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل میکنند در صفت جمال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که لوامی زلیخا لو رأین جبینه

لاشک فی القطع القلب علی الیدین زنان مصر بهنگام جلوهٔ یوسف ۞ ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند
تو ترست که دل پاره پاره میگردد ۞ اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی
ایشان مشاهده میکرد قالت گفت فذلکن الذی این آنکس است که شما لمتننی فیه ملامت کردید مرا
در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بوده ولقد راودته وبدرستی که من مراوده کردم او را عن نفسه
از نفس او بعمد خواستم که آرزوی من بدهد فاستعصم پس خویش را نگاه داشت و سر بمن در نیاورد ولئن
لم یفعل و اگر چنانچه نکند ما آمره آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لیسجنن هر آینه بزندان کرده شود
ولیکونا و باشد من الصاغرین از خوار شدگان یعنی داخل در زندان و بیباکان یوسف که این سخن شنید دید
از آن مجلس بر تافت و زنان در عقب وی بیرون رفته در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یک جدا جدا او را
بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان بتنگ آمده قال رب گفت ای پروردگار من السجن احب
الی زندان دوستتر است بمن مما یدعوننی الیه از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت
زلیخا یا میل بایشان بیت عجب در مانده ام در کار ایشان ۞ و از زندان به از دیدار ایشان والا تصرف
و اگر نگردانی عنی از من کیدهن مکر و فریب ایشانرا یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری اصب الیهن میل کنم
بسوی ایشان یعنی اجابة کنم ایشانرا واکن من الجاهلین و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فاستجاب له
پس اجابة کرد مر دعای او را ربه آفریدگار او فصرف عنه پس بگردانید از وی کیدهن مکر ایشانرا
انه هو السمیع بدرستی که او شنوانست مر دعای کسی را که بدو پناه برد العلیم داناست بحال کسی که از همه در وی
گریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان باز
داری شاید بسبب ریاضت رام گردد و مقید راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد بیت
چو کوره سپارند زر ناب را و گرم ۞ بود زان کوره گرد آهن نرم زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد
و گفت این غلام عبری بنام کشته ام و طمع مرا از خدمت او نومیدی پیدا آمده صلاح آنست که او را در زندان افکنی
تا مردم گمان برند که او گناهکارست و من از ملامت باز رهم عزیز را این سخن معقول افتاده حکم کرد که بزندانش برند
ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشانرا و در دل افتاد من بعد ما راوا الایات از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد
برائت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان
قرار یافت که برای صلاح لیسجننه هر آینه در زندان کنند او را حتی حین تا هنگامی که مقتضی باشد پس یوسف را

بزندان آوردند و زندانرا بدان سرو قامت گل رخسار رشک گلستان کردند نظم چو آن دل زنده در زندان در آمد
بجسم مرده گویی جان در آمد ۞ در آن محنت سرا افتاد جوشی ۞ بر آمد زان گرفتاران خروشی ودخل
و در آمدند معه السجن با او بزندان فتیان دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک که وی را گفتندی
و دیگری طباخ او که مجلث خواندندی ملک بدیشان گمانی برده بود که او را زهر میدهند حکم بزندان کرد اتفاقا با یوسف بزندان در آمدند
و یوسف علیه السلام در زندان همیشه تفحص حال زندانیان کردی و خوابهای ایشانرا تعبیر فرمودی این دو زندانی نیز خوابها دیدند
و گویند ساقی و طباخ خوابی یا مطلقا هر دو خوابی بر باد بسته یوسف علیه السلام را امتحان کردند قال احدهما گفت
یکی از ایشان یعنی ساقی انی ارانی بدرستی که من می بینم خود را که در خواب که در باغی یک اصل تاک دید و سه خوشه
انگور رسیده و کاسه ملک بدست من اعصر خمرا می فشارم در وی انگور را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است
وقال الآخر و گفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی من می بینم خود را که در مطبخ ملک احمل بر میدارم
فوق راسی بر زبر سر خود خبزا نانرا و آن سه سفره نانست تاکل الطیر میخورند مرغان منه
از آن وحی نمایند نبئنا خبر ده ما را بتاویله بتعبیر دو خواب انا نراک بدرستی که ما ترا می بینیم
من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکویی کن با ما بتاویل خوابهای ما یوسف علیه السلام نخواست
که تعبیر خواب ایشان بزودی از آنکه دیدن مکروهی متوجه بود بر یکی پس از جواب ایشان اعراض فرمود
قال گفت لا یاتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه خوردنی که روزی داده شود بعنی الا نبأتکما مگر خبر
دهم شما را بتاویله بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و چون آن طعام را قبل ان یاتیکما پیش از آنکه بیاید بشما
یعنی اخبار کنم شما را از غیبها ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلام فرمود که
این معجزه است نه عرافت و کهانت ذلکما این که گفتم مما علمنی ربی از آن چیزیست که بیاموخت مرا آفریدگار
من بالهام و وحی انی ترکت برای آنکه من فرو گذاشته ام ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی را که نمیگروند بالله
بخدای وهم و ایشان بالآخرة بسرای آخرت هم کافرون ایشان ناگروندگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر
ایشانست بآخرت واتبعت و پی روی کرده ام ملة آبائی کیش پدران خود را ابراهیم واسحق ویعقوب اظهار کرد
از اهل بیت نبوتست جهت آنکه رغبت بوده باستماع کلام وی ما کان نیست و نشاید لنا ما را که
پیغمبرانیم ان نشرک آنکه انباز گیریم بالله من شیء بخدای چیزی را بلکه او را پرستیم بیگانگی ذلک این توحید
من فضل الله از فضل خدایست علینا بر ما که بوحی ما را آگاهی داده وعلی الناس و از فضل اوست

برسایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان
آمده اند لَا یَشْکُرُونَ سپاس داری نمیکنند آن فضل وموهبت را یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان
ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر ونقره وآهن وچوب وسنگ یا اعلی واوسط
وادنی خَیْرٌ بهترست أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ یا خدای که یکانه ویکتاست در ذات وصفات الْقَهَّارُ غالب بر همه
مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستید شما مِنْ دُونِهِ بغیر خدای إِلَّا أَسْمَاءً مگر نامها یعنی چند جسم را که بی حجت وبرهانی
سَمَّیْتُمُوهَا نام نهاده اید آنرا أَنْتُمْ وَآبَاؤُکُمْ شما وپدران شما مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فرونفرستاده است خدای
بِهَا بپرستش آنها مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چند
بی مسما إِنِ الْحُکْمُ نیست حکم بعبادت إِلَّا لِلّٰهِ مگر خدای را که مستحق پرستش است أَمَرَ فرمان داد بزبان
پیغمبران بر خلق را أَلَّا تَعْبُدُوا که مپرستید إِلَّا إِیَّاهُ مگر او را ذٰلِکَ اینست الدِّینُ الْقَیِّمُ دین حق وطریق
درست وراست وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند راه حق را ودر بادیه جهالت سرگردان
میشوند یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان أَمَّا أَحَدُکُمَا اما یکی از شما که ساقی ملکست سه روز دیگر خلاص یابد
فَیَسْقِی رَبَّهُ پس باشد ساقی تربیت کننده خود را خَمْرًا شراب چنانچه پیشتر می بود وَأَمَّا الْآخَرُ واما آن دیگر
که طباخ است فَیُصْلَبُ پس برآویخته شود بر دار معلق او را بگذارند تا متفسخ کردد فَتَأْکُلُ الطَّیْرُ
پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَأْسِهِ از کله وی ایشان یا یکی از ایشان کفت دروغ کفتیم وهیچ خواب ندیده
بودیم یوسف علیه السلام فرمود قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی حکم کرده شد ومحکم ساخته کشته کار آن خواب که شما فِیهِ
تَسْتَفْتِیَانِ در آن از من طلب تاویل کردید وخلاف آنچه من کفتم نخواهد بود وَقَالَ وکفت یوسف علیه السلام
لِلَّذِی ظَنَّ مر آنکس را که دانست أَنَّهُ نَاجٍ آنکه او رستنی است مِنْهُمَا از آن هر دو یعنی ساقی را کفت که
اذْکُرْنِی یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّکَ نزدیک مربی خود یعنی حال بیکناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهد
که بیت اندران زندان غریبی ز عدل شاه دوران بی نصیبی چنین شخصی که منسوب بجور است کرامت این از طریق عدل دور است
آورده اند که چون سه روز برآمد ملک فرستاد وطباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند وساقی که صفت
امانت او تحقیق یافته همان منصب خویشتن بدو باز دادند اما چون او برتبه تقرب رسید از ساغر جاه ودولت سرخوش
کردید از زندان واهل آن غافل فَأَنْسَاهُ الشَّیْطَانُ پس فراموش کردانید بر وی شیطان ذِکْرَ رَبِّهِ یاد کردن
یوسف از نزدیک مربی خود فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف علیه السلام در زندان بِضْعَ سِنِینَ چندسال

١

بضع عددیست مبهم میان سه ونه کویند یوسف علیه السلام بعد از این واقعه هفت سال در زندان بود ومشهور آنست که از اول
تا آخر دوازده سال در زندان ماند در معالم التنزیل از حسن بصری قدس سره نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان
در آمد یوسف علیه السلام او را بشناخت وکفت یا اخا المرسلین چه سبب که میبینم ترا در میان کناهکاران جبرئیل فرمود یا طاهر
الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند ومیکوید شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی میدانی وبدو استشفاع
میکنی بعزت وجلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف علیه السلام کفت درین حال از من راضی هست یا نی کفت
آری از تو خشنودست یوسف علیه السلام کفت إِذًا لَا أُبَالِی اکنون که او راضی است من هیچ باک ندارم در مثنوی معنوی ع
پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین کرچه تقصیر آمد از عبد وکتا ما تو یاری خواهی از رکتا
اما چون مدت محنت بسر آمد ملک ریان خوابی عجیب دید وبامداد تمامی حکما وندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِکُ وکفت
ملک إِنِّی أَرَیٰ بدرستی که من بخواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ هفت کاو فربه که از نهر یابس برون آمدند
و پس از آن یَأْکُلُهُنَّ بخوردند وفرو بردند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت کاو لاغر ودر شکمهای ایشان هیچ زیاده
نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ ودیدیم هفت خوشه خُضْرٍ سبز وتر وتازه که دانهای ایشان منعقد شده بود
وَأُخَرَ وهفت خوشه دیگر دیدیم یَابِسَاتٍ خشک یعنی رسیده وبدر آمده پس این خوشهای خشک بر آن
خوشهای سبز پیچیدند ودر حال ذبر کردند ایشان را بپوشیدند یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ ای کروه کاهنان ومعبران واشراف
قوم أَفْتُونِی فتوی دهید یعنی جواب کویید مرا فِی رُؤْیَایَ در تعبیر خواب من إِنْ کُنْتُمْ اکر هستید شما که از روی
دانش لِلرُّؤْیَا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر میکنید قَالُوا کفتند حکما واهل علم که مخاطب وی بودند أَضْغَاثُ
أَحْلَامٍ این خوابها شوریده است وَمَا نَحْنُ ونیستیم ما بِتَأْوِیلِ الْأَحْلَامِ بتعبیر این نوع خوابها بِعَالِمِینَ
دانایان چه ما تعبیر منامات صادقه میکوییم واین از قبیل منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متحیر کشته ودر
دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که کشاید وراه تعبیر این واقعه که بمن نماید ع یارب این خواب پریشانم که تعبیر کند
ساقی که ملک را متفکر ومتغیر دید حال یوسفش یاد آمد وَقَالَ الَّذِی وکفت آنکس که نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از آن
بندهٔ زندانی وَادَّکَرَ ویاد کرد از قول یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور ودراز أَنَا
أُنَبِّئُکُمْ من خبر دهم شما را بِتَأْوِیلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که
علم تعبیر نیکو داند ملک ازین خبر شادمان کشت حکم فرمود که زود خبر بیار ساقی سوار شده بزندان آمد وکفت یُوسُفُ
ای یوسف أَیُّهَا الصِّدِّیقُ ای نیک نیک راست کوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِی سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت

کاو فربه که یأکلهن بخورند ایشانرا سبع عجاف هفت کاو لاغر وسبع سنبلات خضر و در هفت
خوشهٔ سبز واخر یابسات و هفت خوشهٔ دیگر خشک که بر ایشان بپیچند خشک سازند همه حکما درین حیران اند تو
جواب کوی لعلی ارجع تا باشد که باز کردم بجواب تمام الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او
لعلهم یعلمون شاید که ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند قال گفت یوسف
که شما تزرعون کشت کنید سبع سنین هفت سال که بقرات سمان اشارت بدیشانست دأبا زراعتی بر عادت
مستمر خود فما حصدتم پس آنچه بدروید از غلات فذروه بگذارید آنرا فی سنبله در خوشهٔ او یعنی حبوب را
پاک مکنید تا از شپش و آفات ایمن باشد و غلات را بخوشه ذخیره کنید الا قلیلا مگر اندکی یعنی بقدر حاجت
مما تأکلون از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثم یأتی پس بیاید من بعد ذلک پس از این سالها سبع
شداد هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از ایشانست یأکلن بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که دران زمان
باشند ما قدمتم آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده لهن برای آن سالها الا قلیلا مگر اندکی
مما تحصنون از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثم یأتی پس بیاید من بعد ذلک از پس این سالها
قحط عام فیه سالی که درو یغاث الناس فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده وفیه و درین سال
یعصرون بیفشرند آنچه فشردنی باشد مثل انکور و کنجد و زیت ما شالآن و این کنایت از کثرت ثمارت و نعمت
اشارت بعضی بشیر از پستان گاو که میعصرند این عبارت از فراخ سالیست و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام
کرد ساقی باز گشته بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخنان را بر وجهی که شنیده بود تقریر نمود ملک را پسندیده
افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود بطلبش فرستاد وقال الملک و گفت ملک ائتونی به
بیارید بمن یوسف را فلما جاءه الرسول پس آن وقت که آمد بوی فرستادهٔ ملک قال ارجع گفت باز گرد الی ربک
بسوی مهتر خود فاسأله پس بپرس اورا یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید ما بال النسوة اللاتی که چه
بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قطعن ایدیهن ببریدند دستهای خود ان ربی بدرستیکه آفریدگار من بکیدهن
بمکر زنان و فریب ایشان علیم داناست یوسف علیه السلام خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا کردد تا کسی را بدو
مجال تهمت نماند این سخن بملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و سخن یوسف علیه السلام رسانید ملک بفرمود تا آن زنانرا
جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق تهمت قال گفت با ایشان ما خطبکن چه بود حال شما اذ
راودتن یوسف چون طلب میکردید یوسف را عن نفسه از نفس وی یعنی کام دل از وی بجستید قلن گفتند

آن زنان حاش لله پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ما علمنا ندانستیم
علیه من سوء بر یوسف هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف
اقرار کرد قالت امرأت العزیز گفت زن عزیز یعنی زلیخا الآن اکنون حصحص الحق پیدا شد و هویدا شد آنچه
درست و راستست انا راودته من جستم یوسف را عن نفسه از نفس او و آرزوی وصال او کردم وانه
و بدرستیکه او لمن الصادقین از راستانست که یافت آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی نظم بجرم خویش کرد اقرار مطلق
بر آمد زو صدای حصحص الحق ❀ بگفتا نیست یوسف را گناهی ❀ منم در عشق او گم کرده راهی ❀ نخست او را بوصل خویش خواندم
چو کام من نداد از پیش راندم ❀ ملک بیوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشانرا
عقوبت کنم یوسف علیه السلام فرمود که غرض من عقوبت فرمودن نبود ذلک این درخواست از برای آن کردم لیعلم
تا بداند عزیز انی لم اخنه آنکه من خیانت نکردم او را بالغیب در غیبت وی و حرمت تربیت وی نگاه داشتم
وان الله و دیگر تا معلوم کند که خدای لا یهدی راه ننماید یعنی بصلاح نیارد و بانجاح نگذارد کید الخائنین
مکر خیانت کنندگانرا پس یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیهٔ نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم
بلکه شکر گزاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگرچه حفظ ربانی حمایت ننماید معلوم است که از نفس
غدار چه نوع کار آید این کلمات از پی در آورد ❀ وما ابرئ نفسی و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس
من از میل بآرزوها مبرا و معراست ان النفس لامارة بدرستیکه نفس فرماینده است بالسوء ببدی یعنی بمعصیت
الا ما رحم ربی لیکن آنرا که بخشد پروردگار من از زیان نفس در امان آید ان ربی بدرستیکه آفریدگار
من غفور آمرزنده است تقصیری اگر بفعل نیاید رحیم مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون
با ملک سخنان یوسف باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت گشت وقال الملک و گفت ملک مصر ائتونی
به بیارید یوسف را نزد من استخلصه لنفسی تا خاص گردانم او را برای خود و مهمات بوی فرمایم در تیر آورده
که ملک هفتاد حاجب با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هرچه تمامتر یوسف را از
زندان ببارگاه آوردند و در خبر است که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس
بودند خروش بر آوردند یوسف علیه السلام ایشانرا دلنوازی فرموده دعا کرد اللهم عطف علیهم قلوب الاخیار ولا تعم
علیهم الاخبار و چون نزدیک ملک رسید اورا احترام تمام نموده استقبال فرمود ❀ ز ترتیب مقدمش چون شه خبر یافت
باستقبال او چون بخت بشتافت ❀ کشیدش در کنار خویشتن تنگ ❀ چو چرخ در کلرخ و شمشاد گلرنگ

الجزء الثالث عشر

بپهلوی خودش بر تخت بنشاند و بپرسشها خوشتر با وی سخن راند فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آنگاه که ملک با وی سخن گفت و
از تعبیر خواب خود جواب دلپذیر شنید قَالَ گفت ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا
نزدیک ما مَكِينٌ با جاه و قدری أَمِينٌ مؤتمن بر همه چیزها هر چه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری
با من بگوی قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف که گردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهاء زمین مصر یعنی مرا
بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من نگاه دارنده‌ام چیزی را که
ضایع نکنم عَلِيمٌ دانایم بمصالح ملک و هر چه سازم خالی از صلاحی نباشد یا نگاه دارنده حسابم و دانا بلغتها هر که با من
سخن گوید آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست و در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تاجی از زر
مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف علیه السلام مقرر کرده تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدها خزاین بوی سپرده زمام اختیار
مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را معزول نموده مهمات وی نیز بعهده یوسف کرد اندک زمانی عزیز در گذشت
و ملک با التماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را از وی دو پسر داد منشا و افرایم و تفاصیل
این حالات حواله بجواهر التفسیر است وَكَذَٰلِكَ و همچنین که ملک را بر وی مهربان ساختیم مَكَّنَّا جای دادیم
لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم یوسف را بحکومت يَتَبَوَّأُ تا بود که جای
میگرفت مِنْهَا از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ بر مرد اشت حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که میخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا
میرسانیم بنعمت خود از نعیم دینی و دنیوی صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ هر کرا میخواهیم وَلَا نُضِيعُ و ضایع
و باطل نمیگردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران را وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَيْرٌ
بهتر است لِّلَّذِينَ آمَنُوا مر آنها را که گرویدند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون
یوسف علیه السلام که با احسان و تقوی از قعر چاه بتخت جاه رسید بیت بی رنج و محنتی کسی قدر یافت
کز او جانب صبر و تقوی شتافت القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی از پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت
اشتغال نمودند و انبارها فراوان بنا نمود هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد
و باقی را با خوشه ضبط میساخت تا سالها قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر بدر
یوسف آمدند سال اول نقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه و در سیم بغلام و کنیز و در
چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم هم خط بندگی باز دادند یوسف علیه السلام
صورت حال بملک عرض کرد ملک گفت همه بندگان تو اند و اختیار بدست تست یوسف علیه السلام بخشش ملک همه را آزاد کرد و

اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت در این آن بود که مصریان یوسف را
بوقت خرید و فروخت در صورت بندگان دیده بودند نقد بیت آنکه هر یک بطوق بندگی او مقر گردند تا کسی یاد نیاورد
او سخن بی ادبانه نرسد آورده اند که اثر قحط بزمین کنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد گفتند ای پدر
در شهر مصر ملکیست که قحط زدگان را می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل بلطف او ایشان میسازد بیت
ز احسانش آسوده برنا و پیر ز و گشته خوشدل غریب و فقیر بخششش ز ابر بهاران فزون صفاتش کمال از نهایت برون
اگر فرمایی برویم و طعامی بجهت مسکنان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود و بن یامین را جهت خدمت
خود باز گرفت ده فرزند دیگر هر یک با شتری و بضاعتی که داشتند روی براه آوردند و یک شتر بجهت بن یامین با
بضاعت همراه بردند وَجَاءَ و آمدند إِخْوَةُ يُوسُفَ برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف علیه السلام فَدَخَلُوا
عَلَيْهِ پس در آمدند بر وی و رسم خدمت بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ پس شناخت یوسف ایشان را در نظر اول
وَهُمْ لَهُ و ایشان مر وی را مُنكِرُونَ ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از انقطاع
ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف علیه السلام ایشان را پرسید
که شما چه کسانید که جاسوسان مانید گفتند ای ملک معاذالله ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله گفت پدر شما چند
فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ بخورد و یکی را پدر برای خدمت خود نگاه داشت و ما ده تن
بملازمت آمده‌ایم یوسف علیه السلام فرمود که اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند مردم مصر ما را نمیدانند یوسف گفت یکی
از شما اینجا باشد تا بروید آن برادر را بیارید حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد
وی بایستاد و یوسف علیه السلام فرمود تا بضاعات ایشان بستدند و عوض آن گندم بدیشان داد فَلَمَّا جَهَّزَهُم
بِجَهَازِهِمْ و آنگاه که بساخت یوسف کار ایشان هر یک را یک شتر بار داد گفتند شتر و دیگر جهت برادر ما که
در خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلام گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِي
گفت یوسف که بیارید بمن بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی نه اعیانی أَلَا تَرَوْنَ
آیا نمی‌بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آنرا که من تمام میدهم پیمانه را و حق کسی را نمیکنیم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ و من بهترین
فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر
نیارید بمن آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِندِي پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک
مشوید بمن و در ولایت من میایید قَالُوا گفتند سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ زود باشد که طلب نماییم از پدر و جهد کنیم در آن

وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و بدرستی که ما کنندگانیم آن چیز را که بگوییم وَقَالَ وگفت یوسف علیه السلم لِفِتْيَانِهِ
مر غلامانی را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید بارهای ایشان را که بهای گندم آورده اند
و آن ادیمی و کفشی چند بود یوسف علیه السلم نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتها ایشان را درج
کنید فِي رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان تعهد کرد دانست که دیانت ایشان اقتضاء آن خواهد کرد که آن بضاعتها
چون ثمن گندم بوده باز آرند از این جهت گفت لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که ایشان بشناسند بضاعات خود را
إِذَا انْقَلَبُوا چون باز گردند إِلَى أَهْلِهِمْ بسوی کسان خود و بار بگشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که
باز گردند و برادر مرا بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه السلم إِلَى أَبِيهِمْ بسوی
پدر خود قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر
حکم کرد که دیگر طعام بر ما نپیمایند اگر بن یامین را نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ
تا فرا گیریم کیل از برای خود و برای او وَإِنَّا لَهُ و بتحقیق ما مر او را لَحَافِظُونَ نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی
بدو قَالَ گفت یعقوب که ای فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ آیا شما را امین دارم عَلَيْهِ برو إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ مگر
همچنانکه امین ساختم شما را عَلَى أَخِيهِ بر برادر او مِنْ قَبْلُ پیش از این که گفتید فَاللَّهُ خَيْرٌ پس خدای بهترست
حِفْظًا از جهت نگاه داشتن و حفص حافظا خواند یعنی او بهتر در نگاه دارنده است پس توکل برو
میکنم و کار خود بدو میگذارم وَهُوَ و او أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ بخشاینده ترین بخشایندگانست شاید که بمحافظت
وی بر من بخشاید و بمصیبت دو فرزند مرا مبتلا نسازد وَلَمَّا فَتَحُوا و آنهنگام که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای
خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف
رُدَّتْ إِلَيْهِمْ باز گردانیده بودند بر ایشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مَا نَبْغِي چه چیز میطلبیم از احسان او
دلیل اینکه هَذِهِ بِضَاعَتُنَا اینست بضاعت ما که [illegible] بضاعت بما از روی بخشش رُدَّتْ إِلَيْنَا باز گردانیده اند بما
پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگهبانی کنیم
برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ و زیادت بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن شتری یعنی شتر واری بجهت
برادر زیادت بیاریم ذَلِكَ این یک شتروار كَيْلٌ يَسِيرٌ پیمودنی اندکست و ملک بدان [illegible] مضایقه نخواهد
کرد قَالَ گفت یعقوب علیه السلم لَنْ أُرْسِلَهُ نمی فرستم بن یامین را مَعَكُمْ با شما حَتَّى تُؤْتُونِ تا که بدهید مرا
مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ پیمان موکد بنام خدای در [illegible] آورده که او را بشما [illegible] سوگند خورید بحق محمد صلی الله

علیه و سلم خاتم النبیین و سید المرسلین لَتَأْتُنَّنِي بِهِ که بیارید بن یامین را بمن إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه بگرد شما
در آورده شود غلبه عدو هلاک کرده یا ایشان تحمل نموده بمنزلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سوگند خوردند
که در مهم بن یامین قصور نکنند فَلَمَّا آتَوْهُ پس چون دادند پدر را مَوْثِقَهُمْ پیمان محکم خود قَالَ اللَّهُ گفت
یعقوب علیه السلام که خدای عَلَى مَا نَقُولُ بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وَكِيلٌ نگاهبان و گواه و مطلع است
وَقَالَ و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت يَا بَنِيَّ ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوا در میایید در شهر مصر
مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ از یک در یعنی همه برادران بهم از یک دروازه بشهر در میایید تا ناگاه چشم بد دشمنان رسد چون شما را
با این جمال و هیأت و شوکت و ابهت ببینند وَادْخُلُوا و در آیید هر جوقی مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ از درهای
پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود در لطایف آورده که یعقوب علیه السلم در اول امر پدری پیدا کرد و در آخر عجز
بندگی آشکارا کرد که گفت وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم مِنَ اللَّهِ از قضای خدای
مِنْ شَيْءٍ چیزی را اگر خواهند دفع قدر نمیکند [illegible] تدبیر تا [illegible] تقدیر بیت [illegible] کم قضا میگوید
بیرون ز کفایت تو کاری دگر است إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم و فرمان إِلَّا لِلَّهِ مگر مر خدای را هر چه خواهد
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ برو توکل کردم من وَعَلَيْهِ و برو فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که توکل کنند توکل کنندگان
که کفایت مهم نتیجه توکل است بعد و من یتوکل علی الله فهو حسبه وَلَمَّا دَخَلُوا و آنهنگام که در آمدند اولاد یعقوب
علیه السلام مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشان را أَبُوهُمْ پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه مَا كَانَ
يُغْنِي نبود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رای یعقوب علیه السلام مِنَ اللَّهِ از قضا خدا که در باره ایشان واقع
بود مِنْ شَيْءٍ چیزی را بلکه تهمت دزدی بر بن یامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب
علیه السلم مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب فایده نداد إِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ
در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد که در آن وقت قَضَاهَا ظاهر کرد آن را و وصیت کرد بآن وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ
و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و میدانست لِمَا عَلَّمْنَاهُ مر آنچیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی
و الدلیل که گفت و ما اغنی عنکم وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند سر قدر را
یا جاهلند بآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نمیتواند کرد شعر تدبیر کند بنده و تقدیر نداند ❁ تدبیر خداوند بتدبیر نماند
وَلَمَّا دَخَلُوا و آن وقت که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلم عَلَى يُوسُفَ بر یوسف و بار گاه او رسیدند یوسف
علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب فروگذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی

که برادر خود را بیارید او را از پدر درخواست کرده ایم و بجهد و پیمان آورده ایم یوسف علیه السلام فرمود دانستم
بنشینید ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان بنهادند پس یوسف
گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادرند بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان نشستند و بن یامین
تنها ماند بگریه درآمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف علیه السلام بفرمود تا گلاب بر روی وی زدند چون
بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودید که هر کس با برادر عینی
خود بر یک خوان نشینند مرا برادری پدر و مادری بود که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود گفتم اگر او بودی با من
بر یک خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق این خیال بی طاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف گفت
بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان وی را برداشتند و در پس پرده آوردند
و او را نیز طلبید و بدین بهانه آوی الیه جای داد بسوی خود اخاه برادر خود را یوسف نقاب بسته
دست بطعام دراز کرد چون بن یامین را نظر بر دست یوسف افتاد بگریست یوسف پرسید که باز این چه گریه است
گفت ای ملک چه مانندست این دست تو بدست برادر من یوسف همین که یوسف این کلمه شنید طاقتش نرسید
نقاب از چهره برداشت و بن یامین را گفت انی انا اخوک بدرستی که منم برادر تو فلا تبتئس
پس اندوهناک مباش بما کانوا یعملون بآنچه کردند برادران در حق ما بن یامین چون روی یوسف علیه السلام
بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت و با خود آمد دست در گردن یوسف افکند و بزبان حال گفت بیت
این چه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب ، خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب ، آنگه دست در دامن
یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر بشان تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم
غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا بامری شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بن یامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف
فرمود که بازند برادران رفت و برای رحلت دار بن یامین بسته اند تا باز ندارم از پس پرده بیرون آمد حکم شد که کار
سازی کنعانیان کنند فلما جهزهم بجهازهم پس آنگاه که کار سازی کرد ایشان را جعل السقایة بنهاد سقا
و آن مشربه بود از نقره یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب از آن خوردی و درین وقت بجهت عزت غلات
طعام آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف علیه السلام بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کرد فی رحل اخیه در بار برادر او
بارها دیگران را کیل کردند ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفتند براه در آمدند جمعی ملازمان
یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کرد ندا کننده که ایتها العیر ای کاروانیان

انکم لسارقون بدرستی که شما دزدانید یعنی که یوسف را از پدر بدزدیدید و گفته اند منادی کنند این سخن را نه
بزبان یوسف گفته القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب علیه السلام رسید قالوا گفتند واقبلوا علیهم و روی آوردند
بانجه که شما ماذا تفقدون چه چیز گم کرده اید که می جویید قالوا نفقد گفتند میجوییم صواع الملک مشربه ملک
که پیمانه غله بود و لمن جاء به و برای هر کس که بیارد آنرا حمل بعیر شتر وار طعام مقرر است وانا به و من که
منادی کننده ام بآن زعیم کفیلم و پایندان قالوا تالله گفتند بخدای لقد علمتم که شما میدانید که ما متاع
امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید دیگرت اول چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران
بر بسته ایم تا از زرع کسان نخورند ما جئنا نیامده ایم ما از کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض
در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم وما کنا و نبوده ایم و نیستیم ما سارقین دزدان و دزدی
کار ما نیست قالوا فما جزاؤه گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان ان کنتم کاذبین اگر شما باشید دروغ گویان
در برائت ذمه خود یعنی شما میگویید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود
قالوا جزاؤه گفتند جزای سرقه سارق من وجد فی رحله کسی است که آن رخت کم یافت شود دزدیده در بار او فهو
جزاؤه پس هم اوست جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما کذلک همچنین نجزی الظالمین
پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را باز گردانیدند بمصر آوردند و بر درگاه باز داشتند فبدأ
پس آغاز کرد مؤذن و گفته اند یوسف علیه السلام باوعیتهم ببارها و الفاء ایشان قبل وعاء اخیه پیش از بار برادر
او برای نفی تهمت ثم استخرجها پس بیرون آورد سقایه را از بار برادر او کذلک همچنین کدنا لیوسف
تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بن یامین کشادند ما کان
نبود یوسف یعنی شایسته سزاوار نبود او را لیأخذ اخاه که فرا گیرد برادر خود را فی دین الملک در کیش
ملک مصر چه حکم ملک در باب سرقه ضرب و تغریم بود نه استرقاق پس نگرفتی یوسف برادر خود را الا ان
یشاء الله مگر بخواست خدای و بدستوری او نرفع درجات بر میداریم از روی درجه بعلم و حکمت
من نشاء هر کرا میخواهیم وفوق کل ذی علم علیم و زبر هر خداوند دانشی دانایی است درجه بلندتر لکن یوسف علیه السلام
فرمود که این چه علت که از شما صادر شد می گفتید که ما پیغمبرزادگانیم قالوا ان یسرق گفتند اگر دزدی کند بن یامین
چه عجب فقد سرق پس بدرستی که دزدی کرده است اخ له برادر اعیانی که او را بوده من قبل پیش از این
یعنی یوسف در ملازمت آورده که در خانه یعقوب علیه السلام ماکیانی بود سائلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف

آن مرغ را بسیار داد برادران او طلبندی تهمت کردند او را دیگر نیز بهمت فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ پس پنهان داشت
یوسف آن مقالها را فِي نَفْسِهِ در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا و ظاهر نکرد آن را لَهُمْ برایشان قَالَ گفت با خود که
أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا شما بدترید از جهة منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیدید جدا کردید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای
داناترست بِمَا تَصِفُونَ بآنچه شما صفت میکنید پس یوسف بن یامین را بایکان خود سپرد و برادران در آن مجلس
اینچنانچه سخن گفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موی بهای تن وی سر از جامه بیرون کرد گفت
ای ملک برادر ما را بگذار یا که فریادی کنم که هر حامله در این شهرست از هول آن بار بنهد یوسف علیه السلام دید که روبیل
در غضب است پسر خرد خود را گفت برو دست بر پشت وی نه و آنچه نه دست وی بروبیل رسید شعله غضب وی
انطفا یافته روی ببرادران کرد که شما مس کردید گفتند نه فرمود که بخدای که درین بلاد تخمی از یعقوب هست چه
هرگاه که یکی را از ایشان خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر باره
در غضب شد آهنگ تخت یوسف علیه السلام کرد یوسف نقاب برتافت از تخت فرود آمد و او را بدید و بر سر دست آورده
بازبر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بقوت خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد
خدایی که بالا دست آفرید زبردست هر زبردست آفرید ایشان دیدند که مهم بغدا نیش نمیرود در زاری
درآمده قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز إِنَّ لَهُ بدرستی که بن یامین را أَبًا پدریست شَيْخًا كَبِيرًا
پیری بزرگسال و معظم و قدر بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انس و الفت داد فَخُذْ أَحَدَنَا پس فرا گیر یکی را از
ما به بندگی مَكَانَهُ بجای او بعوض او إِنَّا نَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران
بنسبت ما پس احسان خود را باتمام رسان فما الاحسان الا بالاتمام قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ یوسف گفت پناه میگیرم
بخدای پناه گرفتنی أَن نَّأْخُذَ از آنکه بگیریم إِلَّا مَن وَجَدْنَا مگر آن را که یافتیم مَتَاعَنَا عِندَهُ متاع خود را نزدیک
او اگر بجای او دیگری را بگیریم إِنَّا إِذًا باشیم ما آنگاه لَّظَالِمُونَ ستمکاران در مذهب شما فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا
پس آن وقت که نومید شدند مِنْهُ از یوسف و دانستند که برادر را بدیشان نمیدهد خَلَصُوا نَجِيًّا بایکدیگر تنها شدند
رازگویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قَالَ كَبِيرُهُمْ گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا
أَلَمْ تَعْلَمُوا آیا نمیدانید شما أَنَّ أَبَاكُمْ آنکه پدر شما قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم بتحقیق فرا گرفت بر شما مَّوْثِقًا عهدی
پیمانی مِّنَ اللَّهِ از خدای یعنی بدستی عهد در محافظت بن یامین و شما سوگند خوردید بمحمد آخر الزمان صلی الله
علیه و سلم که شما در شأن وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُّمْ و پیش از این تقصیر کردید

فِي يُوسُفَ در شأن یوسف فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی از این شهر بیرون نیایم حَتَّىٰ
يَأْذَنَ تا آنگه که دستوری دهد لِي مرا أَبِي پدر من أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ یا خدای حکم کند لِي
برای من برجوع باید یا بتخلیص برادر وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم کند و میل
و مداهنه در حکم او نیست ارْجِعُوا شما باز گردید إِلَىٰ أَبِيكُمْ بسوی پدر خود فَقُولُوا يَا أَبَانَا پس بگوئید
ای پدر ما إِنَّ ابْنَكَ بدرستی که پسر تو بن یامین سَرَقَ دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَا و ما گواهی نمیدهیم إِلَّا
بِمَا عَلِمْنَا مگر بآنچه میدانیم که صواع ملک از بار او بیرون آمد وَمَا كُنَّا و نیستیم ما لِلْغَيْبِ مر باطن حال را
حَافِظِينَ نگاهدارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع برو تهمت کردند و صاع
در بار او نهادند یا خود او مباشر این امر بود وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس از اهل آن دهی که كُنَّا فِيهَا بودیم در وی یعنی
مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي و از کاروان نیز سوال کن که ما أَقْبَلْنَا فِيهَا روی
نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعان بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بدرستی که ما راستگویانیم فرزندان یعقوب علیه السلام بحکم روبیل یا یهودا یعنی بکنعان باز آمدند بخدمت پدر آمده
آنچه برادر گفته بود تمام عرض رسانیدند قَالَ گفت یعقوب علیه السلام بَلْ سَوَّلَتْ بلکه بیاراسته است لَكُمْ
برای شما أَنفُسُكُمْ نفسهای شما أَمْرًا کاری که خواسته اید یعنی باهم قرار داده و اگر نه ملک مصر چه میداند که جزای
سارق استرقاق است فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس بر منست شکیبایی نیکو عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي شاید خدای بیارد بِهِمْ جَمِيعًا
همه ایشان را یعنی یوسف و بن یامین و آن برادر دیگر را که در مصر هست إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی که او داناست
بحال من الْحَكِيمُ راستکارست در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه برتافت از ایشان فرمود
وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ و روی بگردانید از فرزندان وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ و گفت ای اندوه من عَلَىٰ يُوسُفَ بر فراق یوسف
صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب علیه السلام و حزن او
بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف علیه السلام جبرئیل فرمود که برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت سوال کرد که او را چه مقدار
مزد داد گفت مزد صد شهید آری هیچکس را آتش مفارقت برابر یعقوب علیه السلام نسوخت چهل سال و بقولی
هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارک وی
خمیدگی گرفت وَابْيَضَّتْ و سفید شد عَيْنَاهُ هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ پس او پر بود
از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ و لا در غلام نمیکرد بیت دردیست درین سینه که گفتن نتوانم

وین طرف کران نیز هیچ نتوانم اما چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیدند اضطراب پدر را مشاهده نمودند قالوا
گفتند تالله تفتؤا بخدای که همیشه باشی که بنالی و زاری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتی که
بیمار شوی بیماری مشرف بر موت او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت ای فرزندان
انما اشکوا جز این نیست که شکایت میکنم بثی و حزنی غم و اندوه خود را الی الله بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا
که کس بی کسان و چاره کر بیچارکان اوست بیت حاجتی را اکر از تو بجویم ٭ با کسی کر با تو میکویم ٭ راز کویم بخلق خوار شوم
با تو کویم بزرکوار شوم در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام کفت انما اشکوا بثی و حزنی الی الله حق سبحانه
وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اکر یوسف و بن یامین مرده بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشان را زنده
ساختمی و باز رسانیدمی و ازین مژده بود که یعقوب علیه السلام کفت و اعلم و میدانم من الله از وحی خدای ما لا
تعلمون آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن وی بمن و رسیدن مژده وی بمن که یعنی ملک الموت علیه السلام
بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام سوکند بروی داد که روح یوسف را قبض کرده کفت نی یعقوب بدان امیدوار شد
کفت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف و اخیه از حال یوسف و برادر او
و لا تیأسوا و ناامید مباشید من روح الله از رحمت و فرج خدای الا القوم الکافرون مکر کروه ناکرویدکان
پس یعقوب علیه السلام نامه نوشت بدین وجه که از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحق ذبیح الله ابن ابرهیم خلیل الله بسوی ملک مصر
اما بعد ما آن اهل بیتیم که بلا را موکل ما کردانیده اند جدم ابرهیم را دست و پای بربسته در آتش نمرود افکندند
وحق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوسترین
همه فرزندان بمن برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلود بمن آورده کفتند او را کرک بخورد من در فراق وی چندان
کریستم که چشم سفید شد بعد از آن برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم تو او را بدزدی کرفته و نکاه داشته
و ما از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی بزاید اکر این فرزند را بمن فرستی فبها و الا بر تو دعایی کنم که اثر آن بر فرزندان
هفتمین تو برسد والسلام نامه بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر با ایشان ترتیب نموده ایشان را
بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمدند برادری که با ایشان بود ملاقات کردند و باتفاق روی بدرکاه یوسف نهادند فلما
دخلوا پس آنکاه که در آمدند برادران یوسف علیه السلام علیه برو قالوا کفتند یا ایها العزیز
ای عزیز مسنا رسید بما و اهلنا الضر و کسان ما را سختی و بینوایی و کرسنکی و جئنا ببضاعة
و آورده ایم بضاعتی مزجاة اندک و بی اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما کیل را و تصدق علینا

[illegible]

تصدق کن برما بقبول بضاعت ما یا زیاده از بهای متاع ما ان الله بدرستی که خدای یجزی المتصدقین
پاداش دهد نیکویی آنان را که از روی تفضل تصدق مینمایند آنکه نامه یعقوب علیه السلام بر کوشه تخت نهادند یوسف
علیه السلام چون نامه را بخواند کریه بروی غلبه کرد و عنان تمالک از دست رفته قال کفت ای برادران هل
علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف و اخیه با یوسف و برادر او بر سبیل اجمال کفت نه از روی
تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهرست و با بن یامین آن بود که او را خوار و بی اعتبار میداشتند تا بمرتبه که با
هیچ یک سخن نمیکفتند الا از روی عجز و مذلت پس یوسف فرمود که آیا دانسته اید قبح آنرا که با یوسف و برادر او
کرده اید و آیا از آن توبه فرموده اید اذ انتم جاهلون در آن وقت شما نادانان بودید یعنی نورسیده و شوخ
یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس یوسف علیه السلام این سخن را از روی ناصحی کفت
نه بر وجه معاتبت آنکه نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بر آن شکل و شمایل افتاد قالوا کفتند
ائنک لانت یوسف استفهام تقریرست یعنی البته تویی یوسف که این جمال و کمال دیکری نخواهد بود بیت
که دارد از همه خوبان رخی چنین که تو داری ٭ تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری قال کفت انا
یوسف و هذا اخی من یوسفم و این برادر من بن یامین است قد من الله بدرستی که منت نهاد خدای علینا
بر ما بسلامت و کرامت انه من یتق بدرستی که هر که بترسد از خدای و یصبر و صبر کند بر طاعت یا از معصیت
فان الله پس بتحقیق خدای لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر
تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را بشناختند روی بخجلت آورده خواستند
که پای یوسف را ببوسند یوسف علیه السلام از تخت فرود آمد و ایشان را در کنار کرفت قالوا تالله کفتند بخدای سوکند که
بحسن صورت و کمال سیرت لقد آثرک الله هر آینه برکزید ترا خدای علینا بر ما و ان کنا و بدرستی که هستیم ما
لخاطئین کناهکاران بدان عملها که کرده ایم قال کفت یوسف در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنشی نیست
علیکم الیوم بر شما امروز و نه من دیکر هرکز کناه شما بروی شما نیارم یغفر الله لکم بیامرزد خدای مر شما را که
اعتراف کردید بکناه و هو ارحم الراحمین و او بخشاینده ترین بخشایندکانست بیت ای بسوز دل جهان کناه
بشکل برشید درون سیاه ٭ بر آمده بتخت شاهی ده ٭ بر مانده کان برحم خوانی دید ٭ پس چون بنواختش برادران
دل برادران را بآن نواخت بکاه پدر دل نکران پرداخت و کفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیل
بود که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده و در وی بعد بسته بود که آنرا بکنعان فرستند نمود که ببرید فالقوه پس بیفکنید

آنرا علی وجه ابی بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز گردد بینا یعنی چشمش بحال اول باز گردد واتونی و بیایید
بمن باهلکم اجمعین شما بهمه کسان خود از احفاد و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلود
پیش پدر من برده ام این پیراهن بمن ده تا من ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند یوسف علیه السلام پیراهن
بوی داد و اسباب بجهت پدر و متعلقان مهیا ساخته به برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمد و همراه برادران
متوجه کنعان گشت ولما فصلت العیر و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر بفضای صحرا
رسید باد صبا از حق سبحانه دستوری خواست بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید قال ابوهم گفت پدر
ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او انی لاجد بدرستی که من می یابم ریح یوسف بوی یوسف را لولا
ان تفندون اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده و بس بخرافت رسیده قالوا تالله انک
گفتند آنها که بخدا که تو هنوز لفی ضلالک القدیم در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر
او و توقع ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد سال فلما ان جاء البشیر پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا
آورده اند که یهودا با برادران نه ایستاد و سر و پای برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمد
القاه بیفکند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی پدر فارتد بصیرا پس گشت بینا و با احفاد خود قال
گفت الم اقل لکم نگفتم شما را انی اعلم آنکه من میدانم من الله از الهام خدای ما لا تعلمون
آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود و پیوستگی میان من و او پس مهینه را مژده هر که دید ایشان پیوسته بود از
ذکر حیوانات متوجه مصر شدند و برادران دیگر بسینه و در دست و پای پدر افتاده قالوا گفتند یا ابانا ای پدر ما
استغفر لنا آمرزش طلب برای ما از خدای ذنوبنا گناهان ما را انا کنا بدرستی که هستیم ما خاطئین
گنه کاران قال گفت یعقوب علیه السلام سوف استغفر لکم زود باشد که آمرزش خواهم برای شما ربی
از پروردگار خود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده تا یا نست بمحو ذنوب الرحیم مهربانست بر بندگان
بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعوتست یا خواست که بداند آنکه یوسف علیه السلام از ایشان
عفو کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب برخاست بنماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و
یوسف علیه السلام در قفای خود بداشت و برادران را در عقب او آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه
اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام نزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان و تمامی اشراف مصر و با لشکری
آراسته باستقبال پدر بیرون آمد و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج آن کوکبه و آراستگی میکرد

جبرئیل علیه السلام فرود آمد و یعقوب را علیه السلام گفت از این لشکر و تجمل عجب میداری بالا نگر که جنود ملک از زمین تا فلک
بفوج آمده بشادی تو بتسبیح و سرور تو چنانچه در حزن تو بتمامی اندوه تو محزون و در بکاء تو بکا بودند پس یوسف چون پدر را دید
از مرکب فرود آمد خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند در خبر است که یعقوب نیز پیاده شد و چون
چشمش بجمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها بگردن یکدیگر درآورده از
شادی میگریستند نظم چه خوش حالیست روی دوست دیدن ⁂ پس از عمری بیکدیگر رسیدن ⁂ شراب خوشدلی را نوش کردن
بشادی دست در آغوش کردن ⁂ بکام دل زمانی آرمیدن ⁂ بهم گفتن سخن و ز هم شنیدن ⁂ ز دو بر حال هجر آغاز کردن
زمانی در غم باز کردن پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف
در آنجا نزول فرمود فلما دخلوا پس آن هنگام که درآمدند علی یوسف بر یوسف در آن منزل آوی الیه جای داد
بسوی خود ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر بار و پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و
برادران را کنار اتی نشر کرد وقال ادخلوا مصر و گفت در آیید بمصر ان شاء الله آمنین اگر خواهد خدای در حالتی
که ایمنان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا استثنا داخلست در امن نه در دخول و چون بمصر درآمدند ایشان را در دار
نزل خود فرود آورد ورفع ابویه و بر داشت پدر و خاله را یعنی بر بالا برد علی العرش بر تخت خود وخروا
و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران له مر او را سجدا در حالتی که سجده کنان بودند و تحیت و
تعظیم ایشان در آن زمان بسجده بوده یوسف که آن حال مشاهده نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود وقال و گفت
یا ابت ای پدر من هذا این سجده کردن شما مرا تاویل رءیای تعبیر خواب منست که دیدم من قبل پیش
از این در ایام صبا قد جعلها بدرستی که گردانید آنرا ربی پروردگار من حقا راست وقد احسن بی
و بدرستی که نیکویی کرده است بمن آن پروردگار من اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان ذکر
چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وجاء بکم و آورد شما را من البدو از بادیه و آن موضعی بود از زمین
فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلام آنجا نشسته و آن نزدیک کنعان بود یوسف علیه السلام جهت شکر نعمت ذکر
کرد حق سبحانه مرا از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم من بعد ان
از پس آنکه نزغ الشیطان افساد کرد شیطان و مخالفت افکند بینی میان من وبین اخوتی و میان
برادران من ان ربی بدرستی که آفریدگار من لطیف رساننده نیکیست لما یشاء بهر که خواهد
انه هو العلیم بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات الحکیم محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطف

آورده که چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب علیه السلام وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر
یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید که میگوید ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا سه روز دیگر را
نزد من آیی یوسف از خواب درآمد و برادران را طلبید و وصیتها کرد و یهودا را ولیعهد ساخت و فرزندان را بوی
سپرد و بطریق مناجات گفت رب ای پروردگار من قد آتیتنی بدرستی که دادی مرا من الملک پادشاهی
و مملکتداری وعلمتنی و بیاموختی مرا من تأویل الاحادیث از تعبیر خوابها فاطر السموات
والارض ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها انت ولیی تو یار من و متولی کار منی فی الدنیا
والآخرة درین سرا و در آن سرا توفنی بمیران مرا مسلما در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مسلمان
بمیران والحقنی و در رسان مرا بالصالحین به پدران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز
از واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی قدس سره در قصه یوسف و زلیخا که لباس
نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات آن درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف را علیه السلام برین نمط
ذکر میفرماید نظم بگفت جبریل حاضر داشت سیبی ⁂ که باغ خلد از آن میداشت زیبی ⁂ چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد
روان آن سیب را بوئید و جان داد ⁂ بلی زان نکهت باغ بقا یافت ⁂ از آن نکهت بسوی باغ بشتافت
ذلک آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف من انباء الغیب از خبرها غیب که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز نوحیه
الیک وحی میکنیم آنرا بتو وما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم آنهنگام
که جمع کردند رایها و خود را بر افکندن یوسف بچاه وهم یمکرون و ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف علیهما
و چون تو آنجا نبودی و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیلی روشن است بر آنکه
بوحی الهی دانسته وما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان ولو حرصت و اگرچه حرص بری و رغبت کنی بر ایمان ایشان بمؤمنین
گرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد وما تسئلهم و نمیخواهی از ایشان علیه بر تبلیغ و ادا و
احکام یا بر خواندن قصص قرآنی من اجر مزدی چنانچه حسد کاران میخواهند ان هو نیست قرآن الا ذکر
مگر پندی از خدای للعالمین مر عالمیان را نه تنها مشرکان مکه را که معجزه تو دعوی میکردانند وکاین من آیة
و بسا نشانها از قدرت و دلایل بر وجود صانع و حکمت و وحدت فی السموات والارض در آسمانها و زمینها که
آن معاندان یمرون علیها میگذرند بر آن وهم عنها و ایشان از آن آیتها معرضون روی گردانانند که
نظر در آن فکرت کنند و از آن عبرت گیرند وما یؤمن اکثرهم و نگروند بیشترین ایشان بالله بخدای

الا وهم مشرکون مگر ایشان شرک آرندگان باشند که بنده مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و اینچه دل آوردند
که الملائکة بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح ابن الله
افامنوا آیا ایمن شدند مشرکان ان تأتیهم از آنکه بیاید بدیشان غاشیة عقوبتی پوشنده یعنی فرو گیرنده
ایشان را من عذاب الله از عذاب خدای او تأتیهم الساعة یا بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان
وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قل بگوی ای محمد هذه این دعوت
بتوحید سبیلی راه منست و برین راه ثابتم ادعوا الی الله میخوانم خلق را بخدای علی بصیرة بر بیان
هویدا و حجتی روشن انا من تاکید ضمیر مستتر است در ادعو و من اتبعنی و میخواند بخدای هر که پیروی
کرده است و سبحان الله و پاکست خدای از شریکی که شما او را اثبات وصف میکنید وما انا و نیستم من من
المشرکین از شرک آرندگان امام زاهد آورده که کافران گفتند خدای از فرشتگان هست نه چرا آدمی را به رسالت
فرستاد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وما ارسلنا و نفرستادیم ما من قبلک پیش از تو بر
الا رجالا مگر مردانی که یوحی الیهم وحی فرستاده شد بدیشان حفص نخعی میگوید یعنی ما وحی فرستادیم
بسوی ایشان من اهل القری از اهل شهرها و دیهها در وسیط از امام حسن بصری رحمه الله نقل میکند
که حق سبحانه هرگز پیغمبری بخلق نفرستاد از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت
میکرد گفته اند اصحت نبیتنا انثی نطوف بها ⁂ وکم نزل الانبیاء اهل ذکرانا افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند کافران
فی الارض در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود عبور نمیکنند یعنی باید که بکنند فینظروا پس ببینند بنظر
عبرت کیف کان که چگونه بود عاقبة الذین آخر کار آنان از منکران و مکذبان که بودند من قبلهم پیش
ازیشان پس پند برداشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند ولدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت
و نعمت او خیر بهترست از لذات فانیه دنیا للذین اتقوا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی
افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید یعنی اندیشه نمیکنید تا بدانید که آن بهترست بیت چه نسبت جاودانی با گذرنده
چه ماند کلبه تیره بگلشنهای سلطانی پس باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را
مهلت دادیم حتی اذا استیأس الرسل تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وظنوا و گمان بردند بگروندگان
انهم بدرستی که ایشان قد کذبوا بدرستی که مکذوب شدند یعنی گمان بردند که اهل ایمان با ایشان دروغ گفتند یا
کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جاءهم نصرنا آمد به پیغمبران یاری کرد ما

یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَن نَّشَاءُ هرکرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و تابعان او
وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَأْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید
لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف علیه السلام و برادران او
عِبْرَةٌ اعتبار و عبرت و پندی لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رحمه الله از امام جعفر صادق
رضی الله عنه نقل میکند که مراد از الباب اسرار است پس عبارات قصه‌ها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در آینهٔ دل
بعقل ایشان روی نماید بیت دل دریابد اسرار معانی که روشن شد بنور جاودانی مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا
يُفْتَرَىٰ سخنی که بربافته باشد وَلَٰكِن ولیکن هست تَصْدِيقَ الَّذِي تصدیق آنچیزی که بوده بَيْنَ يَدَيْهِ
پیش از وی از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان همه چیزها که
محتاج الیه باشد در دین و دنیا وَهُدًى و راه نماینده است مر ما کان را وَرَحْمَةً و بخشودنست لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت مصطفی صلی الله علیه وسلم و علی آله وصحبه اجمعین سورة الرعد

بسم الله الرحمن الرحیم

المر حروف مقطعه مختصرانند از کلمات که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در المر گفته اند که الف آلاء اوست
و لام لطف جمیع بندها و میم ملک بی زوال و را رأفت بر کافه و قولی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسماء الهی دارند
و برخی بر افعال او چنانچه المر یعنی انا الله اعلم واری تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیات قرآنست وَالَّذِي أُنزِلَ
و آنچه فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راستست چنانکه
مردان در آن و بدان عمل کن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بدان جهت
عدم تفکر در معانی آن اللَّهُ خدای الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ آنست که برداشت آسمانها یعنی بیافرید برداشته
بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونی که بران قایم باشد تَرَوْنَهَا می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند
برداشت آسمان را بی ستونی که شما بینید پس لازم می آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست و آن قدرتست که
آسمانها بدان مرفوع می باشد و بعضی از اهل السلوک آورده که باری تعالی سقف عالی و سطوح مرتفعه سموات را بر وجهی
که ادراک توانید نمود برافراشت و چشمها که مشاهده توانید نمود بلند برداشت یعنی ستون هست اما مخفیست
و قایم موجودست ولیکن غیر مخلوقست و آن علاقهٔ قدرت الهی است که بالعدل قامت السما آسمان و زمین بعدل بپا
حق نشانی از غیر عمل قدرت که ناشد ستون خیمه بجای که بود خیمه بی ستون برپای ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد

عَلَى الْعَرْشِ آفرینش عرش یا استیلا شد بعد یا قصد او بنفاذ حکم یا عرش ملک با شرعا و قصد نمود با آن بحفظ
و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را بجهت مصالح عباد بآنچه خواست از حرکات ایشان بر یک
سنن كُلٌّ يَجْرِي هر یک ازین دو حرکت میکند لِأَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده شده یعنی مدت معین که دور خود را تمام
سازند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام الساعة يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر میکند خدای
کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماته يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکند آیتها را یعنی آنها را
یعنی مفصل میسازد امر و نهی یا احداث دلایل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُم شاید که شما بِلِقَاءِ
رَبِّكُمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بدین جزا که خواهد داد در قیامت تُوقِنُونَ بی گمان گردید و
دانید که هر که قادرست بر آفرینش این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و اوست
آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا مستقر حیوان باشد وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آن
رَوَاسِيَ کوهها محکم پای برجای که میخ زمین بود وَأَنْهَارًا و پیدا کرد در زمین جویها آب روان وَمِن كُلِّ
الثَّمَرَاتِ و از همه میوه‌ها جَعَلَ فِيهَا بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف سرخ و سفید و
خرد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بوستانی و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو
داب العرب فی کلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می پوشاند و در میکشاند شب را بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن
بوده تاریک میشود و اینجا در میتوان یافت که تغشیهٔ روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن بوده تاریک
میشود از تیرگی روشن گردد انعمت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین آثار قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ
هر آینه نشانهاست لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند که تکون این اشیا و
تخصیص هر یک بچیزی دلیلست بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ و در زمین قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ پاره‌ها
پیوسته بیکدیگر این نیز از دلایل قدرتست که قطعها زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایستهٔ زراعتست
و برخی شوره ناقابل تربیت و ریگ آمیز و قطعه سنگستان وَجَنَّاتٌ و دیگر در زمین بوستانهاست
مِّنْ أَعْنَابٍ از انگور بسیار وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و خرمابنان صِنْوَانٌ چند شاخ از یک
اصل جسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته يُسْقَىٰ
بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده میشوند این همه اشجار و نوع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را
از آن عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در میوه بحسب شکل و لون و مزه و طعم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

بدرستی که درین چه ذکر کرده شد لآیات دلالتها واضحاتست لقوم یعقلون مر قومی را که تعقل کنند و
تامل نمایند که اختلاف میوها بر انجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا بارادت قادر مختار و
در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف والوان واشکال وهیات واصوات واخلاق با وجود آنکه
پدر همه یکی است و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار وانوار واسرار و هر دلی را صفتی و هر صفتی
نتیجه دلی باشد موصوف بانکار واستکبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و باز دلی بود که آرمیده بذکر
پروردگار که وتطمئن قلوبهم بذکر الله ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا وان تعجب و اگر عجب
میداری ای محمد از ناگرویدن کافران بدلایل صحت فعجب قولهم پس شگفتست قول ایشان یعنی جای آنست
که تعجب شوند از سخن ایشان که میگویند أئذا کنا آیا آنوقت که ما باشیم ترابا خاک یعنی بعد از مرگ ما خاک
شویم أئنا آیا ما لفی خلق جدید باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده کردانند و محل تعجب آنست که ایشان
خدای را خالق آسمان و زمین میدانستند و هیچ فکر نمیکردند که هر که بر ابتدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند
بود بیت آنکه مبدا ساختن کارش بود ✿ زندگی دادن چه دشوارش بود أولئک الذین آن گروه آنند
که ایشان کفروا بربهم نگرویدند بپروردگار خود بجهت ناگرویدن بقدرت او بر حشر و نشر واولئک
الاغلال و آن گروه اند که غلها فی اعناقهم در گردنها ایشانست یعنی مقیدند باغلال ضلاله
ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد
واولئک و آن گروه اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون
جاوید مانند در خبر است که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزاء حق سبحانه فرمود
ویستعجلونک و طلب تعجیل میکنند از تو بالسیئة بعقوبتی که خدای ایشان را مقدر کرده قبل الحسنة
پیش از عافیة حق سبحانه عذاب استیصال را از این امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت را صلی الله علیه
تاخیر نموده و با قیامت افکنده آنکه تاخیر حسنت و آن استیصال سیئة و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند
قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند وقد خلت و حال آنکه گذشته است
من قبلهم المثلات پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجف و ایشان دانسته اند پس چرا بدان
اعتبار نمیگیرند برای خود مثل آن میطلبند وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند
آمرزشست للناس برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای بیامرزد ایشان را

علی ظلمهم با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرایم زمان کفرست وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو
لشدید العقاب سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند ذو مغفرت بر مومن بتوبه و استغفار
و سخت عقوبتست بر کافران با انکار و استکبار و محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیتست نیز باید که آمرزنده
تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش
هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی هر کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی ✿ زحق می ترس تا غافل نگردی
مشو نومید تا بد دل نگردی ویقول الذین کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود
علیه بر محمد آیة من ربه نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیاء عیسی علیهما السلم
انما انت منذر جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغت و لیس ترا در اظهار آیات
چه اختیار ولکل قوم و مر هر گروهی را هاد راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی در صورت
آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلم و طب در وقت عیسی علیه السلم پس معجز موسی و عیسی که شما میطلبید
اختصاص بزمان ایشان داشت و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه من قرآنست فاتوا بسورة من مثله الله
یعلم خدای میداند ما تحمل آنچه بر میدارد کل انثی هر زنی از فرزند نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت
دانا و نادان و جز آن وما تغیض الارحام و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودک که تمام خلقت
بیرون نیاید وما تزداد و آنچه زیاده کند در رحم تا اعضای زاید و گفته اند مراد از زیاده و کم عدد ولدست
چه رحم مشتمل میباشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد امام اعظم رحمه الله و در انوار از امام
شافعی رحمه الله نقل میکند که درین نفس پنج بطن بزاد در هر بطن پنج فرزند و الله قادر علی ما یشاء یا مراد مدت حمل است
و اقل آن بالاتفاق شش ماهست و اکثر نزدیک امام اعظم رحمه الله دو سال و نزد امام شافعی رحمه الله چهار سال و پیش امام مالک
رحمه الله پنج سال وکل شیء و هر چیزی عنده نزدیک او بمقدار باندازه ایست که از آن کم و زیاده نشود عالم
الغیب اوست داننده پوشیدها از حس والشهادة و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الکبیر بزرگ المتعال برتر
از همه سواء منکم یکسانست از شما در پیش علم او من اسر القول هر که بپوشد سخنی را در نفس خود ومن
جهر به و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری ومن هو مستخف و هر که طلب اخفا میکند یعنی میپوشد عمل خود را باللیل
بشب وسارب و هر که ظاهر است و آشکارا میکند عمل خود را بالنهار بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سر و
علانیة بر وی پوشیده نیست له مر خدای راست معقبات ملائکه که در پی یکدیگر می آیند بی آنکه پوشیده و آشکارا میکنند قول و فعل

خود را فرشتگانند در پی او قال و افعال او روز و شب من بین یدیه از پیش روی او و من خلفه و از پس او یحفظونه
نگاه میدارند او را من امر الله بفرمان خدای و آنچه از وی صادر میشود می نویسند و ایشان را برره و کرام الکاتبین
گویند چنانچه بیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز نوبه و شب واضح واشهر آنست که ده ملک اند بروز نوبت و
گفته اند که خدای تعالی فرشتگان را گماشته تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره و در زاد کعب احبار نقل میکند که اگر
خدای ملایکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی اندرین زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم یعنی مر خدایرا فرشتگانند که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و
اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و بعض تعریض بقصه ایشان رقم تذکر خواهد آمد ان الله بدرستی که خدای لا یغیر
تغییر نکند ما بقوم آنچه بگروهی باشد از نعمت و عافیت حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند ما بانفسهم
آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله سلبی که بی تغییر دهند باشد از ذکر او و تغییر دهند
دلها از برحضور و مادام که دلها او راست دارند و غفلت نورزند آثار فیض بایشان متصل گردد کرت سرات
نگاه دار سررشته تا نکند او را و اذا اراد الله و چون خواهد خدای بقوم سوءا بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک
فلا مرد له پس باز گردانیدن نیست مر آنرا یعنی کس نتواند که آنرا رد کند از خود یا دیگری و ما لهم و نیست آن قوم را
من دونه بجز خدای من وال کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند هو الذی اوست آنکه یریکم
البرق بشما نماید برق را و آن لمعانیست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و او نشانه باران باشد پس خدای برق را
مینماید خوفا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند و طمعا و برای طمع مقیم و کسی که بباران محتاج
باشند و ینشئ و برمی دارد در هوا السحاب الثقال ابرها که بآب گران بارند و یسبح الرعد و تسبیح میگوید
رعد بحمده ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را بالتحمید مقترن میسازد و رعد ملکیست که سحاب را میراند و برق تازیانه
اوست در حقایق سلمی از ابن عباس رحمه الله نقل میکند که رعد صعقه فرشتگانست و برق آه پر سوز ملائکه ایشان
و الملائکه و تسبیح میکنند مجموع فرشتگان یا انها که اعوان رعدند من خیفته از ترس خدای و یرسل الصواعق
و میفرستد صاعقها را از ابر فیصیب بها پس میرساند آنرا من یشاء هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد چنین
اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت که بدیدن محمد صلی الله
علیه و سلم میرویم و چون من او را بسخن مشغول کرده باشم تو از عقب وی در آی و شمشیری بر مفصل وی زن چون بمجلس درآمدند
عامر آنحضرت را بسخن مشغول کرد اربد بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد برویم و لشکر پیاده و سوار آورده

بر سر تو آرم این بگفت و با اربد برون آمد حضرت فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت بجا
نیاوردی اربد گفت هر گاه که اراده تیغ زدن کردم تو در میان من و او حایل شدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و اربد
بسوخت و عامر نیز در راه ببیت زنی سلولیه فرود آمد و گویند یهودی بجناب نبوت آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو
از چه چیز است از مروارید یا یاقوت یا زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیه
فرستاد که صاعقه بهر کس که خواهد فرستد و کافران و هم یجادلون و ایشان جدال میکنند فی الله در حق خدای که او از چه چیز است
یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدایرا بدان وصف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت و هو شدید
المحال و خدای سخت عقوبتست بر مجادلان له مر خدایراست دعوة الحق خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است
یا مر او راست سزاوار آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوت مجاب یعنی چون بخوانند او اجابت کند و الذین یدعون
و آنانرا که میخوانند من دونه بجز وی یعنی بتان که مشرکان میخوانند لا یستجیبون لهم اجابت نمیکنند مر ایشانرا
بشیء بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر همچون اجابت کسی که بگشاده مرد و کف خود را الی الماء بسوی
آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و با او دلوی و رسنی نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری
و دعا آب را می طلبد لیبلغ فاه تا برسد بدهن او و ما هو و نیست آب ببالغه رساننده بدهن او یعنی
که آب جمادست و دانا نیست بخواندن و مقدور نه او را بر اجابت او و بخلاف طبع نیست آنکه از مرکز بمحیط حرکت کند و اصنام
نیز بنسبت داعیان خود همین حال دارند و ما دعاء الکافرین و نیست خواندن کافران مر بتانرا الا فی ضلال
مگر در گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع بودن و لله یسجد و مر خدایرا سجده کند من فی السموات هر که در آسمانهاست
و الارض و هر که در زمین است طوعا از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند که در آسانی و دشواری فرمان
برند و سجده کنند و کرها و از روی کراهت و ناخواهندگی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده
میکنند و ظلالهم و سجده میکند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدایرا بتبعیت اشخاص بالغدو بامداد بسوی مغرب
و الآصال و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجده
دوم است از سجدات قرآن و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجده الظلال
و سجود العالم گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدایرا درین خبر و سجده آرد و در باب دوم از سفر الحادی عشر آورده
که اساس این عالم یکی آنست که هیچ موجودی نیست الا آنکه او را سایه ایست و آن سایه ساجدست مر حق را و قایم است بعبادت
او و بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل ایمانست او با ظل خود در این سجده یکی اند و اگر بخلاف

ظل او در آن طاعت زایب بنا باد است حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازلی ایمان در زمین
دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت خاصیت آنکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعهٔ نفس و زمان ایشان افشانده بیت
بران زمین که نسیمی ز بی نیازی نیست ٭ برین حرم مهندسی به نوازیست قُلْ بگوای محمد مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قول ایشان
قُلِ اللّٰهُ بگو خدایست چه ایشانرا جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشانرا قُلْ
أَفَاتَّخَذْتُمْ بگو آیا فرا میگیرید مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز از وی معبودان که ایشانرا دوست دارید یعنی چون میدانید که
آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و میگیرید دوستان که ایشان لَا يَمْلِكُونَ غیر اندی
مالک نیستند لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا و نه زیانی یعنی برای خود جز نفعی
نمیتوانند بدفع ضرری از خود قادر نیستند پس چون بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از وی باز
توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ بگو آیا برابر میباشد نابینا که عابد صنم است وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستنده
خداست أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ یا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ و روشنی توحید و معرفت
أَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ یا آیا کافران ساختند برای خدا شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازان که بیافریدند كَخَلْقِهِ مانند آفرینش
خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفرینش عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ندانستند که آفرینش خدای کدام است و آفرینش
شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکان نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند تا بر ایشان مشتبه شود و
گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او هست قُلِ اللّٰهُ بگو خدای
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وَهُوَ
الْوَاحِدُ و اوست یگانه در الوهیت الْقَهَّارُ غالب بر همه چیزها أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب
یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس برفت رودخانها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازهٔ خود یعنی هر
وادی بقدر خود و بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا اندازه که خدای مقدر کرده که آن سود رساند و زیان
نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کف بلند را یعنی بر زبر آورد وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی
از آنچه در کوره نهاده می افروزند و حفص بغیبت خواند یعنی مردمان می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ بر وی در آتش یعنی
میگدازند از فلزات چون نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا برای
اوانی و آلات محاربه و ادوات تجارت زَبَدٌ کفی است مِثْلُهُ مثل آن کف که بر روی آب است كَذَٰلِكَ همچنین

که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللّٰهُ مثل میزند خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ حق را و باطل را تشبیه میکند حق را در افاده و ثبات
بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرو آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعهٔ مختلفه محتاج الیه باشد و تشبیه باطل را در قلت
نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما کف که روی آب و خبث بالای فلز فَيَذْهَبُ
جُفَاءً برود دور انداخته که مطروح و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز
گداخته بی غش فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند كَذَٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ
میزند خدای مثلها برای تعقل و تأمل بندگان درین آیه علما تنزیل و ارباب تأویل را لطایف بسیار است بعضی بر آنند که
مراد از آب قرآنست که حیات دلهای اهل ایمانست و اودیه دلها آنکه فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبد هواجس
نفسانی و وساوس شیطانی است و آب صافی منتفع بر بعضی حوالست اکر کسی را غیر اطلاع بر بعضی از حقایق این آیه باشد
یمکن که در مطالعه همین محل از جواهر التفسیر بدانند یعنی فایز تواند شد انشاء الله تعالی لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنانرا که اجابت نمودند
لِرَبِّهِمُ مر فرمان پروردگار خود را الْحُسْنَىٰ پاداش نیکوست یا دار حسنی که بهشت باشد وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا
و آنانکه اجابت نکردند لَهُ مر خدای را لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشانرا مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است جَمِيعًا
همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ و مانند اینها هم دیگر مَعَهُ با آن باشد یعنی اگر آنقدر که تقوم و قیمت
دنیا هست با آن اضافه کنند هم در تصرف کافران باشد روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب
برهند أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست سُوءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی حساب که حسنات ایشان
قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جایگاهیست
دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ آیا کسی که میداند أَنَّمَا أُنْزِلَ آنکه هر چه فرو فرستاده اند إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ
از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راستست یعنی حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ همچون کسیست که
نابینا باشد بدلها که انکار قرآن کند یعنی ابو جهل لعنه الله إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن أُولُو
الْأَلْبَابِ خداوندان عقلها یعنی خالص شده از معارضهٔ وهم الَّذِينَ يُوفُونَ آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللّٰهِ بپیمان
خدا که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند آن پیمانرا وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه پیوند میکنند
مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ آنچه امر کرده است خدای بآن أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل
بعدم جدایی میان ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و می ترسند از عذاب پروردگار وَيَخَافُونَ و خوف میکنند سُوءَ
الْحِسَابِ از سختی حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او یا بر جهاد ۵

ابتغاء وجه ربهم از برای طلب رضای پروردگار خویش وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز مفروض را
وَأَنفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بر ایشان سِرًّا
پنهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا وَيَدْرَءُونَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ بنیکویی بدی را یعنی در عوض بدی نیکویی
کردند گفته اند سفاهت را بحلم مقابله میکنند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را
بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة تمحها و بعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی
واقع شد عفو کردند در برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببرید در پیوستند نظم
کم مباش از درخت سایه فکن ... هر که سنگت زند ثمر بخشش ... از صدف یاد گیر نکتهٔ حلم ... و آنکه برد سرت گهر بخشش
أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوفند لَهُمْ مر ایشان راست عُقْبَى الدَّارِ سرانجامی نیکو یعنی جزاء اعمال
دار دنیا در عاقبت و آن چه چیز است جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانها پاینده که همیشه در وی باشند يَدْخُلُونَهَا در آیند
در آن وَمَن صَلَحَ و در آید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ
و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم و فرشتگان در آیند بر ایشان مِّن
كُلِّ بَابٍ از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که بمقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد
ایشان آیند و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُم بشارت بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب آنچه
صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوستترین صفتیست نزد خدای چنانچه در
اخبار آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی که آنجا فقرا از همه مقبولترند
نِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیک است سرانجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِينَ يَنقُضُونَ و آنان که می شکنند
عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدا را مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن آن باعتراف و قبول وَيَقْطَعُونَ و آنانکه میبرند
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه خدای فرموده است بآنچیز أَن يُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و
کتابها وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی أُولَٰئِكَ آن گروه
لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشان راست دوری از رحمت وَلَهُمْ و مر ایشان راست سُوءُ الدَّارِ بدی عاقبت در دنیا و آخرت
اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده میگرداند روزی را لِمَن يَشَاءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد
بر کسی که اراده میکند وَفَرِحُوا و شاد شدند اهل مکه بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع او بدیشان
دادند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این سرای فِي الْآخِرَةِ در جنب آن سرای إِلَّا مَتَاعٌ مگر بهرهٔ زود [illegible]

اندک متاعی از آن متعه که دوامی و بقایی ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافرند لَوْلَا أُنزِلَ
چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قُلْ إِنَّ اللَّهَ
بگو ای محمد که خدای يُضِلُّ مَن يَشَاءُ گمراه میکند هر کرا خواهد مراد آنها آنکه اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات
یا اگر خواهد با وجود شهود هزار آیت گمراه سازد وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه نماید بسوی خود یعنی بمشاهدهٔ آیت مَنْ أَنَابَ
هر که باز گردد بوی و آنچه لایق کسانند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدای وَتَطْمَئِنُّ و آرام می یابد قُلُوبُهُم
دلهای ایشان بِذِكْرِ اللَّهِ بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دلهای ایشان بتوحید
او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزات است و در فصول ابن عیینه رحمه الله نقل میکند که مراد
از ذکر حضرت رسالت است صلوات الله و سلامه علیه که دلهای مؤمنان بدان آرام دارد أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که بذکر
خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام می یابد دلهای مؤمنان مجاهد فرموده که مراد اصحاب رسولند صلی الله علیه وسلم و رضی
عنهم سلمی رحمه الله در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرامش
دل علماء ربانی بحقایق اسماء حسنی است و دل محققان آرام نیابد الا بمشاهدهٔ لقا و هو المقصد الاقصی الَّذِينَ آمَنُوا
آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته طُوبَىٰ لَهُمْ زندگانی خوش است ایشان را وَحُسْنُ
مَآبٍ و نیکویی بازگشت طوبی بشارت بشادی و خرمی و دولت و نعم و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت است
بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عالی که بیخ آن در منزل حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و در
هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از آن نبود و دو چشمهٔ سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد كَذَٰلِكَ همچنانکه
رسل پیش از تو فرستادیم أَرْسَلْنَاكَ ترا فرستادیم فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که گذشته است مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ
پیش از ایشان امتان دیگر لِّتَتْلُوَ تا بخوانی عَلَيْهِمُ بر ایشان الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آنچیز را که وحی
کرده ایم بتو یعنی قرآن وَهُمْ يَكْفُرُونَ و حال آنکه ایشان کافر میشوند بِالرَّحْمَٰنِ بخدایی که رحمن نام اوست مراد مشرکان
مکه اند که چون ایشان را گفتند سجده کنید رحمن را قالوا وما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
مرتضی علی را علیه السلام فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت ما ندانیم رحمن قُلْ هُوَ
رَبِّي بگو رحمن آفریدگار منست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او عَلَيْهِ بر وی نه غیر او
تَوَكَّلْتُ توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن وَإِلَيْهِ مَتَابِ و بسوی اوست بازگشت من آورده اند
که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوههای اطراف مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد

ودیگر زمین بشکافت تا چشمها و جویها پدید آید و بنداعت کنیم قصی بن کلاب را زنده کردان با پدران ما تا در آیا
تا با ما سخن گویند آیة آمد وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا و اگر کتابی بودی که درین عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ رانده شدی بوی
کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی بوی زمین چون
بروخواندندی أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى یا بسخن آوردندی از برکت تلاوت او مردگان را هر آینه این قرآن بودی که بغایت
در اعجاز و نهایت در تذکیر و انذار بَلْ نه چنانست که کافران میگویند بقرآن تنها یا بفرمان تو باید که
اینها واقع شود لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز هر گاه که خواهد این آیتها ظاهر
گرداند أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا نا امید نشدند آنها که گرویده اند یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی
مقترحان آیات یا آنا نکه دانسته اند أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خدای خواهد لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه
راه نماید همه مردمانرا صاحب کشاف گفته که یاس در لغة نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مؤمنان که هدایت
بمشیت باز بسته اند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه آنانکه کافر شدند تُصِيبُهُمْ برسد ایشانرا بِمَا صَنَعُوا
بسبب آنچه کردند از تکذیب و عناد قَارِعَةٌ عذابی کوبنده و داهیه انبیا در کنده أَوْ تَحُلُّ یا فرود
آید تو که محمدی قَرِيبًا بموضع نزدیک مِنْ دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که
بشآمت تکذیب آنحضرت پیوسته در بلا بودندی و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان
غارت کردندی پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بر ایشان خواهد رسید حَتَّى يَأْتِيَ تا وقتی که بیاید وَعْدُ اللَّهِ
وعده خدای که موت است یا قیامت یا فتح مکه إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند
وعده را پس برای تسلیه آنحضرت میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که استهزا کرده اند بِرُسُلٍ به پیغمبران
مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو چنانکه این قوم میکنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که نگرویدند
و مدتی بگذاشتم در راحت و تن آسانی ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعقوبة فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود
عِقَابِ عقوبه کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم و تهویلست أَفَمَنْ هُوَ آیا هر کسی که او باشد قَائِمٌ
عَلَى كُلِّ نَفْسٍ نگاهبان بر هر نفسی یا پاداش دهنده بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابر است
با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاه دارنده و سازنده کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست
یعنی بتان وَجَعَلُوا و میسازند کافران لِلَّهِ مر خدایرا شُرَكَاءَ انبازان یعنی اصنام که می پرستید
قُلْ سَمُّوهُمْ بگو نام نهید و وصف کنید این شرکارا باسما و اوصافی که لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت

عبادت دارند یا نی مراد آنست که حق را بحی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک
ازین اسما بر اصنام نمیتوان کرد بلکه خبر میدهید خدایرا بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچه نمیداند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی شریک
خود در الوهیت نفی علم از برای نفی معلوم است أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ یا نام مینهید بتانرا بظاهر سخن یعنی
بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه کافر شدند
مَكْرُهُمْ کید و کذب ایشانرا وَصُدُّوا و باز داشته شده اند عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و دین درست
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که فرو گذارد خدای او را در ضلالت فکند فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست او را توفیق دهنده که راه
نماید لَهُمْ مر کافرانراست عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصائب
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَشَقُّ سخت ترست و دشوارتر بر ایشان وَمَا لَهُمْ و نیست ایشانرا
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ نگاه دارنده که نگذارد تا معذب شوند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي از آنچه
بر تو خوانده ایم صفت آن بهشتیست که فردای قیامت وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی گرویدند
تَجْرِي میرود پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها أُكُلُهَا
میوه آن بوستان دَائِمٌ همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوها دنیی وَظِلُّهَا و همچنین سایه او
منسوخ نگردد چنانچه سایهای دنیی بلکه ممدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان امروز در ظل حمایت اند (در ظل رعایت اند و فردا در)
و عارفان بدینی عقبی در ظل عنایت که پیوسته ظلیل است بیت سایه دولت او در دو جهان حاصل شد ای خوش آن بنده که این
تِلْكَ آن بهشت موصوف عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا مآل کار و منتهی کار آنانست که پرهیزکاری کردند وَعُقْبَى
الْكَافِرِينَ و عاقبت مهم کافران النَّارُ آتش دوزخست وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانرا که عطا کردیم
کتاب مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند
و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت يَفْرَحُونَ شاد میشوند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده میشود بتو
از قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ و از لشکرها کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حیی بن اخطب و کنانة ابن الربیع و اتباع
ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری مَنْ يُنْكِرُ کسی هست که انکار کند بَعْضَهُ بعضی از
آنرا که مخالف شریعت ایشانست قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بگو مر ایشانرا که جز این نیست که من مامور شده ام أَنْ
أَعْبُدَ اللَّهَ بآنکه پرستم خدایرا بیگانگی وَلَا أُشْرِكَ بِهِ و شریک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید عزیر و مسیح را بخدایی
گرفتید إِلَيْهِ بخدای نه بغیر او أَدْعُو میخوانم خلق را وَإِلَيْهِ مَآبِ و بسوی اوست بازگشت من

وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیاء گذشته بزبان امم ایشان أَنزَلْنَاهُ فرستادیم بتو قرآنرا
حُكْمًا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدو راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عَرَبِيًّا مترجم بلغت عرب تا ایشانرا
فهم و حفظ وی آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی أَهْوَاءَهُم آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت
میکنند یا امانی جهودانرا که ترا برجوع بقبلهٔ خود میخوانند بَعْدَ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش
یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبلهٔ یهود اگر پی روی ایشان شوی مَا لَكَ نیست ترا
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِن وَلِيٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَلَا وَاقٍ و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد
آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و میگفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروفست
و همه او بازدواج و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بهم نسا باز داشتی
آیة آمد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم
مر ایشانرا أَزْوَاجًا زنان وَذُرِّيَّةً و فرزندان وَمَا كَانَ و نباشد و نشاید لِرَسُولٍ مر فرستاده را یعنی
در وسع او نباشد أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزه که از وی اقتراح کنند إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بامر خدای یا
بتقدیر او جواب مشرکانست که بحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبر بخود معجزه نتواند آورد مگر خدای
خواهد بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لِكُلِّ أَجَلٍ مر هر وقتی را كِتَابٌ حکمیست نوشته شده که
چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا مر اجلی را از آجال خلایق کتابیست نزدیک خدای که هیچ کس بر آن اجل خلق
اطلاع ندارد يَمْحُو اللَّهُ محو میکند خدای مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد بحکم وَيُثْبِتُ و اثبات میکند آنچه میخواهد
بحکمت وَعِندَهُ و نزدیک اوست أُمُّ الْكِتَابِ اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاینی نباشد الا آنکه در وی نوشته
بود روی گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا چون حفظه هر
آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بعد عرض ساختن حق سبحانه قولی
و فعلی که ثواب و عقاب بران متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیئات تایب را محو نماید و بدل آن
حسنات ثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکمی دیگر اثبات فرماید یا محو کند تاریکی
و نوبت جاهلی را اثبات کند یا مرد یکی و ضعف پیری را علما و دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که تغیر
بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیوة و رزق و اجل در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتاب
غیر ام الکتاب محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغیر ام الکتاب را نیابد علی بن ابی طالب رضی الله عنه از حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر او هیچکس بدان نظر نمیکند
و هر چه خواهد از آن محو کند و هر چه خواهد در وی ثبت کند در فصل نموده که محو کند رقوم انکار از الواح ابرار و اثبات
کند بجای آن رموز اسرار و سلمی از محمد رازی رحمهما الله نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از
شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف
یأس میسترد و اخلاص می نهد شک می برد و یقین می آرد بخل محو میکند و جود ثابت میکند حرص بر میدارد و قناعت
می آرد حسد می سترد و شفقت می نهد و از دل اختیار می برد و تسلیم می نهد تفرقه محو میکند و جمع اثبات میکند از لوح
دل رسوم انسانیت میسترد و نعوت ربانیت می نهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات
حقوق ربانی یا شهود خلق می برد و شهود حق می آرد از آن بنده میکاهد و از آن خود می افزاید تا آنچنانچه باول خود
بود بآخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو
و اثبات را و اضافت برداشت آن من میکاست و آن تو می افزود تا بآخر همان شد که باول بود رباعیه
محنت همه در نهاد آب و گل ما • پیدا از دل و گل چه بود آن حاصل ما • در عالم غیب خانه داشته ایم • رفتیم بدان خانه که منزلگه ما
وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمایم ترا بَعْضَ الَّذِي برخی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کافرانرا از عذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ
یا ترا بمیرانیم پیش از آن فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکامست و بس
وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و پاداش ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ
بدرستیکه ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار نَنقُصُهَا میکاهانیم پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کرانهای آن
یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بحوزهٔ تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند این سخن راجع بیهودست حق سبحانه فرموده
که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم میکند
بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد بلاد اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و باز پس
گرداننده نیست لِحُكْمِهِ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و او زود حساب یعنی بزودی حساب کند ایشانرا
در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و بدرستیکه مکر کردند
آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدایراست
یعنی نزدیک اوست جزاء همه مکرها ایشان میداند يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر
و جزاء آن آماده میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردای قیامت

ل میبازد

لمن عقبى الدار هرکرا باشد عاقبت پسندیده دران سرای ویقول الذین کفروا ومیکویند آنانکه نکرویدند
از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو که محمدی لست مرسلا نیستی فرستاده از پیش خدای بنبوت ودعوت قل
کفی بالله بکو بس خدای بسنده کواهست شهیدا کواه بینی وبینکم میان من وشما بآنکه من پیغمبرم ومن
عنده علم الکتاب ودیکر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ وآن جبرئیل است که وحی از لوح فرو
میکیرد یا علم قرآن وآن مؤمنانند وبعد [?] زاد المسیر آورده که علی مرتضی رضی الله عنه یا علم توریت وآن عبد الله سلام
واصحاب او رضی الله عنهم

سورة ابرهیم بسم الله الرحمن الرحیم

در شرح تاویلات از امام تربیعی رحمه الله منقولست که حروف مقطعه بدلالت مر تصدیق مؤمن وتکذیب کافر را از
خدای بندکان را بهر چه خواهد امتحان کنند مؤمن بر آنند که این حروف اسامی قرآنند وبدین وجه قرآن کفت که
الر یعنی قرآن کتاب انزلناه کتابیست که فرستادیم آنرا الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری
مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن من الظلمات از تاریکیها کفر یا نفاق یا شک یا بدعت الی النور
بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت باذن ربهم بتوفیق وتیسیر پروردکار ایشان امام قشیری رحمه الله کفته
که از ظلمات تدبیر بنور شهود تقدیر ودیکری کوید از ظلمات خلقیه بنور تجلی صفت ربوبیت وصاحب تاویلات فرموده
که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال واستار صفات بنور وحدت ذات وحقیقت آنست که
خلق برابر پندار هستی نیست چون زنکار این تیرکی از آینه دل بصیقل نفی خاطر وتجرید از مشاغل زدوده کردد نور هستی
حق سبحانه بر [?] پرتو افکند وسالک از [?] واز مزاحمت غیر او باز رهاند تا از بخودش شعور ماند ونه از عدم
شعور بخودش نیز داند رباعی یارب مددی که از خودی خود برهم در مستی وا ز بیخودی خود برهم در پستی خود مرا ز خود بیخود کن
تا از خودی وبیخودی خود برهم وکفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است ونور اصناف هدایت را شامل یعنی
بدعوت قرآن مردمانرا از کمراهی برهانی وبراه راست برسانی واز بنیت که میکوید الی صراط العزیز بیرون آری
ایشانرا از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب الحمید ستوده وآن راه دین اسلام است پس در صفت
عزیز حمید میفرماید الله الذی معبود بحق آنکه له مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانها است از موجودات
وما فی الارض وآنچه در زمین است از مبدعات وویل للکافرین ودرغ ومشقت مر ناکرویدکانرا از قرآن
من عذاب شدید از عذابی سخت که بدیشان رسد الذین کافران آنانند که از غایت بیجهات یستحبون الحیوة
الدنیا دوست میدارند وبرمیکزینند زندکانی دنیا را علی الاخرة بران سرای ویصدون وباز میدارند

مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان بپیغمبر وقرآن ویبغونها عوجا ومیطلبند برای راه
حق عوجا کجی یعنی میکویند این راه کج است ویا منزلا مقصود ضمیر [?] اولئک آن کروه که بدین صفتها موصوفند
فی ضلال بعید در کمراهی اند دور از حق بعد فی الحقیقة صفت ضالست ووصف ضلال بعاد بقبیل اسناد مجاز
در زاد المسیر آورده که قریش میکفتند چه حالت که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده وکتابی که بمحمد می آید عربیست
آیت آمد که وما ارسلنا ونفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری الا بلسان قومه مکر بلسان قوم او یعنی
کروهی که او از ایشان بوده ودر میان ایشان زاده ومبعوث بدیشان شده چه پیغمبر را اول دعوت بنزدیکان
خود باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاده لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان
اوامر ونواهی را وایشان فهم کنند وبعضی کفته اند که معنی این نیست که بدین نهج یابیم وکفته ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم وجمیع کتب بلغت عرب منزل شده وجبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وجمیع کتب بلغت عرب منزل
شده وجبرئیل علیه السلام با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند آنرا بلغت قوم ایشان ودر لباب میکوید نفرستادیم هیچ پیغمبری
مکر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود [?] فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان ودر جواب کسی که کوید پیغمبری که
مبعوث باهم مختلفات بایستی که بر وی کتب متعدده بالسنه ایشان فرود آمدی کفته اند که اختلاف السنه مؤدی باختلاف
کلمات است واضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ ومعانی آن وکه بزبان ایشانست وحرمان از علوم منشعبه از آن پس نزول آن
بیک لغت محض فضیلت وعین حکمت فیضل الله پس کمراه کرده اند خدای من یشاء هرکرا خواهد یعنی فرو کذارد
تا کمراه شود ویهدی من یشاء وراه نماید هرکرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وهو العزیز واوست غالب در حکم
خود الحکیم راست کار که اضلال وهدایت او بر وجه حکمت ولقد ارسلنا موسی وهر آینه ما فرستادیم موسی را
بایاتنا بدلایل قدرت ما یا معجزات روشن چون عصا ویـد بیضا وکفتیم ان اخرج آنکه بیرون آر قومک
کروه خود را که بنی اسرائیل اند من الظلمات از تاریکیها جهالت وشبهت الی النور بروشنی علم ویقین
یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنایی ایمان وذکرهم وپند ده ایشانرا بایام الله
بروزها که حق سبحانه عذاب کرده کافران کذشته را در آن یا یاد ده بنی اسرائیل را روزهایی که در آن کرفتار بودند
بدست فرعونیان ان فی ذلک بدرستی که در این چه یاد کردیم لایات هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی
لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلا شکور وشکر کننده را بر آلا واذ قال موسی ویاد کن آنرا که کفت
موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل را یا قوم اذکروا ای کروه من یاد کنید نعمة الله

نعمتهاء خدا را که انعام فرموده عَلَیْکُمْ بر شما إِذْ أَنْجَاکُمْ چون برهانید شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون
یَسُومُونَکُمْ میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و ببندگی کردن و کارهاء
سخت میفرمودند وَیُذَبِّحُونَ و میکشتند أَبْنَاءَکُمْ پسران شما را که بمنجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری
متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد وَیَسْتَحْیُونَ و زنده میگذاشتند نِسَاءَکُمْ دختران شما را تا خدمت
زنان ایشان کنند وَفِی ذَٰلِکُمْ و در آن محنت و شدت بَلَاءٌ آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّکُمْ از آفریدگار شما
یا در آن نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِیمٌ بزرگ وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد
و آگاه گردانید شما را رَبُّکُمْ پروردگار شما لَئِنْ شَکَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعما من لَأَزِیدَنَّکُمْ هر آینه افزون کنم
بر شما نعمت را وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ و اگر ناسپاسی نمایید بدان إِنَّ عَذَابِی بدرستی که عذاب من لَشَدِیدٌ سخت است بر
ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و تنوع عقوبت در عقبی شیخ الاسلام ابو عبد الرحمن سلمی
از ابو علی جوزجانی قدس الله روحهما نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم آنرا بایمان و اگر سپاسداری
کنید بر ایمان افزون کنم باحسان و اگر بران شکر گویید زیاده سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام
وصلت و اگر آنرا شکر گویید بالانس بمجمع قربت و بشکران نعمت دائم بخلوتگاه انس و مشاهدت و از این کلام
حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی بمعارج تصاعد بر درجات است و فی المثنوی المعنوی مثنوی
شکر نعمت نعمت افزون کند * کفر زین بر شکر کفش چون کند [?] * شکر باشد دفع علتهای دل * سود دارد شاکر از سود دل [?]
وَقَالَ مُوسَیٰ و گفت موسی علیه السلام که ای گروه من إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَنْ فِی
الْأَرْضِ جَمِیعًا و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ پس بدرستی که خدای بی نیاز است
از عبادت و شکر شما حَمِیدٌ ستوده است بی ستایش خلق ذرات مخلوقات بنعمت ان لطف الله و السنه جمیع اشیا
بتسبیح و تحمید او جاری بیت ذکر تسبیحش جمله موجودات گویا * شمع او را از روی شوق جویا أَلَمْ یَأْتِکُمْ آیا نیامد بشما
تتمه کلام موسی علیه السلام است یا ابتداء خطابیست از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نَبَأُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام
وَعَادٍ و قبیله عاد وَثَمُودَ و قوم ثمود وَالَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ و آنانکه بعد از ایشان بودند لَا یَعْلَمُهُمْ نمیداند
عدد ایشان را از بسیاری إِلَّا اللَّهُ مگر خدای در تبیان فرموده که خدای بسیار امم را از عرب و عجم را هلاک کرده
و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که

میان عدنان و ابراهیم صلوات الرحمن علیه سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر نداده الا حق سبحانه جَاءَتْهُمْ
آمده بودند پیشینیان را رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَیِّنَاتِ بحجتهاء روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فَرَدُّوا
أَیْدِیَهُمْ پس بازگردانیدند دستهای خود را فِی أَفْوَاهِهِمْ در دهنها خود یعنی ایشان دستها خود را بدندان گزیدند
از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید و گفته اند ایدی خود را بر
افواه رسل نهادند که سخن مگویید وَقَالُوا إِنَّا کَفَرْنَا و گفتند ما انکار کردیم بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآن چیزی که شما فرستاده شده اید
بآن بر زعم خود وَإِنَّا لَفِی شَکٍّ و بدرستی که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَنَا از آنچه میخوانید ما را إِلَیْهِ بسوی آن از توحید
و ایمان مُرِیبٍ شکی بتهمت افکنده یعنی بآنچه شک رسولان را متهم میداشتند باغراض فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ
گفتند رسولان ایشان که شما را بخدای دعوت میکنیم أَفِی اللَّهِ شَکٌّ آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه از
کثرت دلایل بر وجود او شک را مجال نمی ماند فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدایی که آفریننده آسمانها و زمینها است
یَدْعُوکُمْ میخواند شما را بایمان لِیَغْفِرَ لَکُمْ تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان محو گرداند
مِنْ ذُنُوبِکُمْ بعضی گناهان شما را یعنی آنکه قبل الایمان بوده وَیُؤَخِّرَکُمْ و تا باز پس دارد و عذاب نکند بمهلت
دهد شما را إِلَیٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده شده که آخر اعمار شما بود قَالُوا گفتند ایشان در جواب رسولان
إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر آدمی مثل ما در صورت و هیات و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس
چرا شما مخصوصید بنبوت از میان ما تُرِیدُونَ میخواهید أَنْ تَصُدُّونَا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری
عَمَّا کَانَ یَعْبُدُ از آنچه بودند که می پرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از اصنام فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ پس بیارید بحجتی
مُبِینٍ روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق فضیلت نبوت و مزیت رسالت گویا که ایشان معجزه که میدیدند
اعتبار نمی نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان إِنْ نَحْنُ نیستیم ما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت
در جنسیت مسلم میداریم وَلَٰکِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای یَمُنُّ منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت عَلَیٰ مَنْ یَشَاءُ
بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَمَا کَانَ لَنَا و نیست ما را و نمیتوانیم أَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطَانٍ آنکه
بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدای و بمشیت او یعنی ما از پیش خود بی خواست
خدای کار نمیتوانیم کرد و هیچ نمیتوانیم ساخت بیت ناتوانی و عجز لازم ماست * قدرت و اختیار از آن خداست
کار ما را بکرم راست کند * او تواناست هرچه خواست کند وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که

الا نتوكل دراين

توکل کنند که ایشان وَمَا لَنَا وچیست مارا یعنی چه عذر داریم که توکل نکنیم عَلَى اللَّهِ برخدای وَقَدْ هَدَانَا وحال آنکه
راه نموده مارا سُبُلَنَا براههای راست یعنی راهی که بدان میشناسیم اورا ومیدانیم که ازمه امور بدست قدرت اوست
وَلَنَصْبِرَنَّ وبخدای که صبر خواهیم کرد عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا بر آنچه ایذا میرسانید مارا بتکذیب ومخالفت وَعَلَى اللَّهِ وبر خدا
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که ثابت باشد توکل متوکلان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه کافر شدند لِرُسُلِهِمْ
مر پیغمبران خودرا لَنُخْرِجَنَّكُمْ هر آینه بیرون کنیم شمارا مِنْ أَرْضِنَا از زمین ودیار خود أَوْ لَتَعُودُنَّ یا آنکه عود
کنید یعنی موافقت نمایید باما فِي مِلَّتِنَا درکیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم فَأَوْحَىٰ
إِلَيْهِمْ پس وحی کرد به پیغمبران رَبُّهُمْ پروردگار ایشان وسوگند یاد فرمود که لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ هر آینه هلاک
کردانیم ستمکاران یعنی کافرانرا وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ وساکن سازیم شمارا در زمین ایشان مِنْ بَعْدِهِمْ پس از
هلاکت ایشان ذَٰلِكَ این امر متعین وعده راست لِمَنْ خَافَ برای کسی که بترسد مَقَامِي از ایستادن
در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت اورا در موقفی که من حکم میکنم بر بندگان باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ وبرای کسی که
ترسان کردد از وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا وطلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت
دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود واعادی یا انبیا وامم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما باطل است عذاب بروفرود
آید خدای حکم فرمود وانبیا ومؤمنان نجات یافتند وَخَابَ ونومید ماند وبی بهره کشت از خلاص كُلُّ جَبَّارٍ
هر گردنکشی عَنِيدٍ ستیزه کننده با حق ومعرض از طاعت مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ از پیش او دوزخ است یعنی در روز
حشر رجوع او بدان خواهد بود تجه گرا وراه درآن افکند وَيُسْقَىٰ وبیاشامانند مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ از آبی مخلوط
بازیم وزرداب که از تن دوزخیان چکد که گوییا آبیست مثل صدید يَتَجَرَّعُهُ بتکلف ورنج تمام جرعه جرعه میخورد آنرا
وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ ونمیتواند که بکلو فرو برد از تلخی وگندگی وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ ومی آید بروی آلام وشداید
مرگ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جایی یا از هر جایی از اعضای او تا آنکه از بیخ موبها ومیان انگشتها وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ
ونیست او مرده یعنی مردنی تا او بیاساید در عین المعانی آورده که روح او در حلقوم او مانده باشد نه بیرون آید
تا او بمیرد ونه بتن بازگردد تا زنده باشد بلکه بحکم لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ میان مردگی وزندگی میگذراند وَمِنْ
وَرَائِهِ ودر پیش اوست با وجود چنین سختی عَذَابٌ غَلِيظٌ عذابی سخت یعنی از آن بدتر وآن خلود است در دوزخ
مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ بآفریدکار خود صفت
آن اینست که أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ همچو خاکستریست که سخت بکذرد بِهِ الرِّيحُ بدو باد

فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزی که سخت باشد باد از عصوف اشتداد بادست وبعد زمان وصف کردن غایت مبالغه باشد
ملخص معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر مینماید چون صله رحم وآزاد کردن بندگان واکرام مهمان وامثال آن
مانند توده خاکستریست که باد سخت بران وزد وبهوا برده بر اطراف پراکنده سازد وهیچکس بر جمع آن قادر نبود واز آن
نفع نگیرد همچنین در روز قیامت لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوا از آنچه کرده اند در دنیا عَلَىٰ شَيْءٍ
بر هیچ چیز چه همه حبط شده باشد وهبا منثورا گشته ومطلقا اثری از ثواب آن پیدا نی ذَٰلِكَ آن پندار ایشان که
ما نیکیی کرده ایم هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ او گمراهی دورست یعنی در غایت بعد است از راه حق أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای
بیننده یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها وزمین را بِالْحَقِّ بر وجهی
که حق آنست در آفرینش إِنْ يَشَأْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شمارا ای اهل مکه ومعدوم گرداند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ
وبیارد آفرینش نو بجای شما که در کفر وتکذیب مثل شما نباشد وَمَا ذَٰلِكَ ونیست اعدام وایجاد عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ
برخدای بیچیم که قادر است بالذات وقدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات
یکسانست بِعَزِيزٍ کار دشوار که آسان نبود پس قدرت جملکی یکسان بود وَبَرَزُوا وظاهر شدند یا باد
بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است وکرنه مراد آنست که ظاهر شوند وبیرون آیند از قبرها لِلَّهِ برای خدای
محاسبه جَمِيعًا همه مرکان از کفار ومؤمنان فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع
وسفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که تکبر کرده اند از رؤسا واشراف قوم یعنی آنانکه پی روی کفر کرده باشند
گویند إِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما لَكُمْ تَبَعًا مر شمارا پیروان در تکذیب رسل واعراض از فرمان ایشان فَهَلْ
أَنْتُمْ پس هیچ هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی را
یعنی ما در آن عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای دفع کنید وبردارید از ما قَالُوا گویند
آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدای بنمودی مارا طریق نجات از عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ
هر آینه ما نیز شمارا راه مینمودیم بدان اما طریق خلاصی مسدودست وشفاعت ما برین درکاه مردود ایشان نا امید
شده گویند بیایید تا بتضرع وزاری بخروشیم وجزع کنیم شاید که دری بر ما بگشایند وراه خلاصی بما نمایند پس پانصد سال خروش
کنند وسودی ندارد گویند بیایید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند
مژده نجات نرسد گویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَجَزِعْنَا بجزع وشیون وجزع نماییم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم
یعنی انجح هیچ فایده نمیدهد مَا لَنَا نیست مارا مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی وپناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ

آیا ندیدی و نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه بَدَّلُوا تبدیل کردند نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا شکر نعمت خدا را بکفر
یعنی بموضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان
مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را ساکن حرم خود ساخته
و ابواب رزق بر ایشان گشاده بنعمت وجود با وجود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مشرف ساخته و ایشان تکذیب
کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط در ماندند خوار و بی مقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مخذول
شدند و از فاروق و مرتضی رضی الله عنهما منقولست که مراد از این قوم دو قبیله بودند که فاجرترین قبایل قریش بودند
یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرو آوردند قوم خود یعنی اتباع و اشیاع خود را
دَارَ الْبَوَارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند
بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد قرارگاهیست جهنم وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا و فرا گرفتند برای خدا مانندها یعنی
در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که الهه نام نهادند لِيُضِلُّوا تا گمراه کردانند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ
از راه خدای که طریقت توحید است قُلْ تَمَتَّعُوا بگو بر خورید از آرزوها خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان که
هدایت یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ پس بدرستی که بازگشت شما إِلَى النَّارِ
با آتش دوزخ است قُلْ بگو ای محمد یعنی امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند بدین
وجه که نماز گذارید و نفقه کنید يُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا ایشان بامر تو نماز گذارند وَيُنْفِقُوا و نفقه دهند
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا داده ایم با ایشان سِرًّا نفقه کردنی پنهان مراد تطوعست وَعَلَانِيَةً
و نفقه آشکارا مراد زکوتست چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز
گذارند و زکوة دهند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ روزی که در وی خرید و فروخت نباشد
تا مقصر بخرد چیزی که بدان تدارک تقصیر تواند وَلَا خِلَالٌ و در آن روز دوستی نیز نبود که از دوستان طلب
نفع توانند کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اللَّهُ خدای الَّذِي
خَلَقَ آنست که بیافرید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان
مَاءً آبی مراد بارانست فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بدان آب مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوها رِزْقًا لَكُمْ روزی
برای شما که بدان روزگار بگذرانید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام ساخت برای شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ
تا میرود در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان او هر جا که میخواهید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر کرد مر شما را جویها آب

یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کردانید برای انتفاع و استضائت شما
آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ در حالتیکه مستمرند در سیر خود یا مجد و مجتهد در سیر آن و انارت خود میکوشند
فتور و قصور در آن ندارند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام کردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میشوند
یکی برای نوم و راحت و دیگری برای کسب و معیشت وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ از هر چه خواستید
و از هر چه نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر
خواهید که شماره کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدا را که بفضل و کرم بشما داده لَا تُحْصُوهَا شمار نتوانید کرد از غایت
طاقت احصاء آن نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد از این نعمت حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم که سفیر بزرگتر
و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت
از حیز تصور و تخیل بیرونست و از اندازه تفکر و تامل افزونست بیت بر ذروه معارج قدر رفیع تو
نی عقل راه یابد و نی فهم پی برد إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَظَلُومٌ ستمکاریست كَفَّارٌ ناسپاس
ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافلست و کفران میورزد که بحقیقی منعم جاهلست یا ظلومست که در محنت
جزع میکند و شکایت می نماید کفارست که در نعمت بخل میورزد و ذخیره میکند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون گفت
ابراهیم علیه السلام در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من گردان هَذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا
ایمن از مخاوف و مکاره وَاجْنُبْنِي و دور گردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان مرا أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ از آنکه
بپرستیم بتان را ابن عیینه رحمه الله فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بت
نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود که آنرا دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجر است پس ما هر جا حجری
نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این قول غریبست و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل علیه السلام بوده اند و
بت پرستی ایشان مشهورست رَبِّ إِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ كَثِيرًا گمراه کردند
بسیار را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پی روی کند مرا در
دین من فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نافرمانی کند مرا در مادون
شرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که تو آمرزنده رَحِيمٌ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی
بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنِّي أَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن کردانیدم
مِنْ ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود مراد اسمعیلست علیه السلام که بعد از [illegible] او را با هاجر در زمین

سفیر آنرا گویند که پیغام بدیگر رساند

شام ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشك آمد و ابرهیم را علیه السلم فرمود که دل من تحمل نمیخواهد که هاجر
و پسر او را ببری بموضعی که درو آب و آبادانی نباشد خلیل متامل شد و جبرئیل علیه السلم وحی آورد که هرچه ساره
میگوید چنان کن پس ابرهیم علیه السلم بر براق نشست و هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندك زمانی از شام بزمین
حرم آمد و در وادی مکه ایشانرا بجای بی رفیق بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم بِوَادٍ
غَيْرِ ذِي زَرْعٍ بروادی خانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در وی کشت توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ
الْمُحَرَّمِ نزدیك خانه تو که حرام کرده شده است در وی صید و قتال یا احرام است تهاون او و تعرض بوی مراد
موضع خانه ضراحت است که در زمانی که آدم علی نبینا و علیه السلم بوده و اکنون بوقت دعاء ابرهیم صلوات الرحمن علیه
خانه نبوده پس تکرار نداء فرمود که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشانرا درین مسکن ساکن کرده‌ایم لِيُقِيمُوا
الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند فَاجْعَلْ پس گردان أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ دلهاء
بعضی از مردمانرا که بکشش محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابد بسوی ایشان حق سبحانه دعاء آنحضرت را مستجاب
فرمود بعد از رفتن خلیل باندك زمانی چشمهٔ زمزم بکف جبرئیل یا باثر قدم اسمعیل پدید آمد و قبیلهٔ جرهم
آنجا داعیهٔ اقامت فرمودند و بعد ازین شوق مردم بدانجانب در تزایدست محققان برآنند که اگر من تبعیضیه در
من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترك و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه‌وار سوختهٔ شعلهٔ
آن جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد ٭ گر دل ببرد حلال باشد ٭ وانکس که بران جمال [illegible]
عاشق نشود وبال باشد و دیگر حضرت ابرهیم علیه السلم دعا فرمود که وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل این بلد را
مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوه‌ها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتها ترا این دعا نیز بشرف اجابت
پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا میشود و در تفسیر ثعلبی آورده که انواع منکورست
که فواکه ربیعی و صیفی و خریفی و شتوی در یك روز بمکه توان یافت و چون تکرار نداء در دعا دلیل تضرع و نیازست
دیگر باره فرمود که رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستیکه تو میدانی مَا نُخْفِي آنچه نهان میکنیم
وَمَا نُعْلِنُ و آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکار ما میدانی وَمَا يَخْفَى و پوشیده نیست عَلَى اللَّهِ
مِنْ شَيْءٍ بر خدای هیچ چیز فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم
ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست بیت آنچه پیدا و آنچه پنهانست ٭ همه با دانش تو یکسانست
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ستایش و سپاس آن خدایرا که بمحض فضل خود وَهَبَ لِي بخشید و عطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ

بر سبیل شکر و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بمن بخشید دو پسر إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
اسمعیل را در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی إِنَّ رَبِّي
بدرستیکه پروردگار من لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده و اجابت کنندهٔ دعاست درین کلمات اشارتست بآنکه فرزندانرا بدعا
از خدا خواسته رَبِّ اجْعَلْنِي ای آفریننده من مرا گردان مُقِيمَ الصَّلَاةِ بپای دارندهٔ نماز وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و
فرزندان مرا نیز محافظت نماز ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که همیشه از اولاد ابرهیم علیه السلم جمعی بر فطرت بوده‌اند
و خواهند بود تا قیامت رَبَّنَا ای پروردگار ما کرم نمای وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ و قبول کن یعنی اجابت دعاء مرا رَبَّنَا
اغْفِرْ لِي ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند بود دعاء غفران مر ایشانرا
قبل از نهی بوده و بعضی بر آنند که ایمان ایشان ندانسته و بعضی گفته‌اند که مراد از والدین آدم است و حوا علیهما السلام
وَلِلْمُؤْمِنِينَ و بیامرز مؤمنانرا بعموم که بتو آیند بیومن يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ روزی که قایم شود حساب
خلایق و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد مؤمنان امت محمد صلی الله علیه و سلم وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ
و مپندار ای محمد خدایرا غَافِلًا بیخبر عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش برآنچه
دانسته از عقابی که مستحق ایشانست چه آن بی شبهه بدیشان خواهد رسید حاصل آنکه در امثال این ترکیب
دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت است و مراد غیر او إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تاخیر میکند عذاب
ایشانرا لِيَوْمٍ تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود فِيهِ الْأَبْصَارُ در آن روز دیدها از مشاهدهٔ اهوال
مُهْطِعِينَ در حالتی که خداوندان این دیدها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل علیه السلم که ایشانرا بعرصهٔ
محشر خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ برداشتگان سرها خود را بالا لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ باز نمیگردد بدیشان
طَرْفُهُمْ چشمها ایشان یعنی خیره بود و بازمانده بروجهی که نتوانند بخود نگریستن وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ
و دلها ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطهٔ فرط دهشت و حیرت وَأَنْذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمانرا
یعنی اهل مکه را بترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگست یا روز
قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرك و تکذیب رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخِّرْنَا
باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدتی نزدیك
نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکس را که بتو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پی روی کنیم
فرستادگان ترا أَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه أَقْسَمْتُمْ

من قبل سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود ما لکم من زوال نباشد شما را
هیچ زوالی بر آنکه میگفتید ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وسکنتم و ساکن بودید
شما فی مساکن الذین در مسکنها آنان ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسها خود بکفر چون عاد و ثمود
وتبین لکم و ظاهر شد مر شما را کیف فعلنا بهم چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید در
منازل ایشان آثار نزول عذاب وضربنا لکم الامثال و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وقد
مکروا مکرهم و بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود وعند الله و نزدیک
خدای است مکرهم جزای مکر ایشان وان کان مکرهم و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی بهول ساخته
و پرداخته لتزول تا از جای برود منه الجبال از آن مکر کوههای جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم یعنی کافران حیلها انگیختند بچیزی که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیات زایل گردانند
و این محالست بیت سست باد مکر ایشان گر پای کی تواند کوه را بردن زجای در معالم از مرتضی علی رضی الله
تعالی عنه نقل میکند که این آیه در قصه نمرود جبار است که چون سلامتی ابرهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ
خدای دارد ابرهیم که او را رهانید از آتش من خواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند آسمان
بغایت مرتفع است و بدو رفتن با شما میسر نشود نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی ساختند بر رفت سه سال بغایت
بلند و چون بر آنجا برفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن
آن در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت القصه چون آن صرح از پای در آمد و خلق بسیار هلاک شدند
نمرود خشم گرفت و گفت بر آسمان روم و با خدای ابرهیم که ستاره مرا بیفکنده جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش
داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و یکی تحتانی در وی راست کرده بر چهار
طرف او چهار نیزه که زیر و بالا واقع نشد تعبیه نمود بر کرکسان آنچند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر
نیزه کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل بالا کرده جانب مردار پرواز
نمودند و صندوق را که نمرود با یکی در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی گشاده
نگاه کرد آسمان را همان حال دید که بر زمین میدید یعنی خود را گفت تا در تحتانی بگشاد و گفت بنگر تا چه می بینی
انکس نگاه کرد و جواب داد که غیر آب چیزی نمی بینم بعد از یک شبانروزی دیگر که باب فوقانی بگشاد حال همان بود که
روز سابق مشاهده نموده بود و بعضی گویند که باب تحتانی بگشود بجز دود تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود

برسید و نیزه‌ها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب از آنجه
کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند فلا تحسبن الله پس مپندار خدای را
مخلف وعده خلاف کننده وعده رسله مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده آنجا که
انا لننصر رسلنا و لاغلبن انا ورسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت
ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است ذو انتقام خداوند انتقام است یعنی خواهد کشید اولیا از اعدا
یوم تبدل الارض در روزی که بدل کرده شود زمین غیر الارض بزمینی دیگر والسموات و آسمانها
متبدل گردد بآسمانی دیگر در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویه جبال است و انهار و اشجار و تبدیل سما تکویر شمس و تناثر
ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ و از مرتضی علی علیه السلام نقل کرده اند
که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانها را بآسمانی از زر و بقول ابن مسعود رضی الله عنه که روز قیامت باید زمینی
از نقره پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند و موید این حدیث وبرزوا و ظاهر شوند مردمان از گورها خود لله
الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده وتری المجرمین و ببینی گناهکاران یعنی مشرکان را یومئذ
در آن روز مقرنین با هم بسته و جمع کرده بجهت مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که بوی
ار بوده فی الاصفاد در بندها یا غلها سرابیلهم پیرهنها ایشان من قطران از قطران است و آن چیزی
باشد سیاه و گویند صمغ ابهل است که می پزند و بر شتر گرگین طلا میکنند بحدت خود جرب را بسوزاند و قطران جلود
دوزخیان اندایند تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش در ایشان معذب گردند
و گفته اند تفاوت میان قطرات دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوتست میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران
بر ایشان اندایند وتغشی وجوههم النار و فرو گیرد و بپوشد رویها ایشان را آتش یعنی در آن پیچد لیجزی الله
متعلق است ببرزوا یعنی برآیند از قبرها تا جزا دهد خدای کل نفس هر تنی را ما کسبت جزای آنچه کرده است
ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب است هر بنده را از آنکه حساب یکی او را از حساب دیگری
باز ندارد هذا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظ بلاغ للناس کفایت است مر مردمان را تا پند داده
شوند بآن ولینذروا به و بیم کرده شوند بآن ولیعلموا و تا بدانند بتامل در دلایل قدرت که در وی مذکور
انما هو آنکه اوست اله واحد خدای یکتا ولیذکر و هر آینه باید که پند گیرند اولوا الالباب
خداوندان خرد و باز ایستادن از مناهی و قیام کنند باوامر الهی

سورة الحجر

الجزو الرابع عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی بر آنند که سخن گفتن در آن باب سلوک سبیل جرات است در ینابیع آورده که فاروق رضی الله عنه از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر درین سخن کنم متکلف باشم و خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرمود که بگو وما انا من المتکلفین بعضی گویند که هر حرفی اشارت باسمیست چنانچه در الر الف اشارتست باسم الله ولام باسم جبرئیل ورا باسم رسول یعنی این کلام را از خدای بواسطه جبرئیل برسول فرستاد تلک این آیتها که می آید ایات الکتاب آیتها سورتهاست وقران مبین و آیتهاء قرآن روشن یا پیدا کننده حق را از باطل و گفته اند کتاب و قرآن یکیست اما بدان نام مذکور شده که هر یکی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهة تعظیمست ربما ای بسا وقت که دوست دارند آنانکه کافر شدند و آرزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی مسلمان و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مومنان یا نزدیک حلول مرگ کفار بر ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که عصاة موحدان از دوزخ بیرون آرند و دوزخیان بدیشان نگرند و دانند که خروج ازان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذرهم بگذار ایشان را امر تهوین و تحقیرست یعنی کار ایشان در چه حسابند دست از ایشان بدار تا در دنیا یاکلوا بخورند ویتمتعوا و برخورداری یابند از ملاذ و منافع آن ویلههم الامل و مشغول کند ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند خلت عاقبت کردار و گفتار خود را وما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل دیهی را الا ولها مگر آنکه مر هلاک ایشان را کتاب معلوم زمان معین بوده نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی بود ما تسبق پیشی نکند من امة هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را وما یستاخرون و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک نشدند نه پیش از وقت معهود و نه بعد از اجل مقرر وقالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذی نزل ای آنکه که فرو آمده است علیه الذکر بر وی قرآن انک لمجنون بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد جنس میخوانی این کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت بجنون با هم راست نیاید لوما تاتینا و دیگر گفتند چرا نمی آری بالملائکة فرشتگان را بگواهی برسالت خود ان کنت اگر هستی من الصادقین از راستگویان در دعوی یعنی اگر راست میگویی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگوید که ما ننزل الملائکة فرود آمدن فرشتگان و ملائکه حفص بصیغه متکلم ونصب ملائکه میخواند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را الا بالحق مگر بوجهی

بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم لوط جبرئیل را علیه السلام در صورت صحیح دیدند یا بوقت مرگ چنانچه همه کس بینند وما کانوا اذا و نباشند آنگاه که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم منظرین از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستیم قرآن را که یاد کرد مومنانست یا ذکر یعنی شرف شما یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست وانا له و ما مر و را لحافظون نگهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتوانند که در وی چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهبان اوییم از نظر و تخلل بعد یا نگهداریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر علیه است بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی نگهبان اوییم از معرض اعادی نظم

اگر جمله جهانم خصم گردد ❊ نترسم چون نگهدارم تو باشی
زشادی در همه عالم نگنجم ❊ اگر یک لحظه غمخوار من تو باشی

ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرو فرستادیم پیغمبران من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروههای پیشینیان وما یاتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا به مگر بودند که از روی عناد بدان پیغمبر یستهزءون استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند مراد تسلیه حضرت پیغمبرست صلعم یعنی از میان انبیا علیهم السلام تو مخصوص نیستی با ایذای قوم بلکه همه ایشان بدین بلا مبتلا بودند کذلک همچنانکه در آوردیم استهزای انبیا را در دلها مکذبان پیشین نسلکه در می آریم همان را فی قلوب المجرمین در دلها کافران زمان تو لا یؤمنون به ایمان نمی آرند بقرآن وقد خلت و بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شد بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند و در نزول ملائکه بجهة گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که ولو فتحنا علیهم و اگر بگشاییم برین مقترحان بابا من السماء دری از آسمان فظلوا پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فیه یعرجون در آن در بالا میروند و از آن در بزیر می آیند لقالوا هر آینه از غایت عناد و تشکیک دعوی کنند انما سکرت جز این نیست که بربسته اند ابصارنا چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا روند و عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج صورت ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادویی کرده شدگانیم یعنی محمد ما را جادویی کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات میگفتند ویقولوا سحر مستمر ولقد جعلنا و بدرستی که ما بیافریدیم و پیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمان برجهای دوازده گانه را بهیات و صفات و خواص مختلف یکدیگر وزیناها و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمان به نیرین و سایر کواکب للناظرین برای نگرندگان که

بعبرت دزدان نکنند و بران بر قدرت بدیع استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا و نگاه داشتیم آسمان را مِن كُلِّ شَيْطَانٍ
از هر دیوی رَجِيمٍ رانده شده تا نتوانند که بران صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن
هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد سخن سمع یعنی آنچه از فرشتگان بشنوند فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را
و بدو رسد و بسوزدش شِهَابٌ مُبِينٌ ستاره روشن درخشان از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که
از زمان آدم علیه السلام تا وقت عیسی بن مریم علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه که اخبار لوح محفوظ را
در میان خود سخنان می ربودند و بر زمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد شد
ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه و علی آله افضل الصلوة المصلین
دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت بیت
می برآمد و باز دیو زیرک بشکست ÷ کلی شکفت و سیاهی خار آخر شد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز
کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ در زمین کوهها سر افراخته پای بر جای وَ
أَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِن كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر
بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت بی علت یا آنچه وزن کنند و بپیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی
برویانیدیم از زمین چیزها نیکو مشتمل بر منافع کلا از انجا اند مروجات وَجَعَلْنَا لَكُمْ و بساختیم برای شما
فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش بوست از مطاعم و ملابس وَمَن لَّسْتُمْ و هم
برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما لَهُ بِرَازِقِينَ مر ورا روزی دهندگان یعنی خدم و ممالیک و گفته اند انعام و
مراکب وَإِن مِّن شَيْءٍ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد إِلَّا عِندَنَا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت
ما خَزَائِنُهُ خزینهای وی یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار تشبیه
کرده است مقدورات خود را باشیا معروفه کرده و اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ و فرو
نمیفرستیم آنرا إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده که نکم از ان شاید و نه زیاده بران باید وَأَرْسَلْنَا
الرِّيَاحَ و فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستنان را یعنی بردارندگان ابرها یا آبستن کنندگان درختهارا
بمیوه فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم از آسمان مَاءً آبی که آن باران است فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس
بخورانیدیم شما را از آن آب و تصرف دادیم در ان وَمَا أَنتُمْ و نیستید شما لَهُ مر آن آب فرو فرستاده را بِخَازِنِينَ
نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ماتریدی رحمة الله علیه در تاویلات فرموده که

نیستید شما مر خدا را خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست تا آنچه شما در خزینه نهید هم از آن اوست وَ
إِنَّا لَنَحْنُ و بدرستی که ما نُحْيِي زنده میگردانیم اجسام قالب را با ایجاد حیات در ان وَنُمِيتُ و می میرانیم
اجسام حیوانات را بازالة الحیات از ان در لطایف امام قشیری قدس سره مذکورست که زندگی میدهیم دلها را بانوار
مشاهدت و می میرانیم نفوس را دور نان بمجاهدت یا زنده میسازیم بمواصلت طاعات و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات
صاحب بحر الحقایق رحمه الله تعالی روحه فرموده که احیا قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان
مینمائیم بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی بعد از
فنا خلایق چه میراث چیزی باکی ماند که بعد از فنا یعنی مردن دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند حق سبحانه
موصوفست بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان را مِنكُمْ از شما در اسلام
وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بدرستی که میدانیم واپس ماندگان را از ان یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما
که آدمیانید یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده
از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته و میدانیم است محمد را صلی الله علیه و سلم یا
آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخرست از ینها در اسباب نزول آورده که زنی
جمیله در عقب حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم نماز میگذارد و در صفوف تا بعضی از جماعتیان در صفهای پیش
میرفتند تا او را نه بینند و جمعی از پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق تعالی فرمود
که متقدم و متاخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو
هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را بجزای هر یک بدو رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که
او درست کارست عَلِيمٌ دانای نهان و آشکارا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم انسان
یعنی آدم را علیه السلام مِن صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بر وی زنند آواز کند مِّنْ حَمَإٍ و آن گلی که این
بوده از گل سیاه مَّسْنُونٍ بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد
صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم را علیه السلام از خاک آفرید بران وجه که آب بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی
بگذاشت تا حما گشت پس آنرا تصویر کرد و مسنون بمعنی مصورست انگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال
رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و جان که پدر پریانست بیافریدیم او را مِن قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِن
نَّارِ السَّمُومِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید یعنی از زبانه آتش تکوین میکرد ابن مسعود

رضی الله عنه فرموده که همچو مدتی جنهیت از حضا دجنو لدنیم که جان از آن آفریده شده وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ
و یاد کن آنرا که گفت پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین إِنِّي خَالِقٌ من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را
مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشك که آواز کند مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای مصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم
صورت و هیأت او را وَنَفَخْتُ فِيهِ و در دمم در وی مِنْ رُوحِي از روحی که آفریده منست و او را بدان
زنده کرده فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر او را سَاجِدِينَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند
فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان بتمام إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَىٰ سر باز زد و سرکشی کرد
أَنْ يَكُونَ از آنکه باشد مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان یعنی سجده نمیکنم مثل سجده کردن فرشتگان قَالَ
گفت خدای يَا إِبْلِيسُ که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا و غرض تو چه بود أَلَّا تَكُونَ در آنکه نباشی
مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ
مر آدمی را که آفریدی مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشك مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای سیاه بو گرفته یعنی او را از اخس
عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش است پس معانی لطیف چرا زمان بر جسمانی کثیف را
ابلیس نظر بظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین
خرابه مدفونست نظم گنجیست درین خانه که در کون نگنجد این گنج خراب از پی آن گنج نهادند بیت فی الجمله مکی در جهانی
سلطان زمین است و سلیمان زمانست گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم که فَاخْرُجْ پس
بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه کرامت فَإِنَّكَ
رَجِيمٌ پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که بر تست دوری
و راندگی إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذاب
بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده مرا
إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از
بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد قَالَ گفت خدای فَإِنَّكَ پس بدرستی که هستی تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ
از مهلت دادگان إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنا خلق بنفخه اولی که نفخه
صعقه است گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان این
دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود قَالَ رَبِّ

گفت ابلیس که ای پروردگار من بِمَا أَغْوَيْتَنِي سوگند میخورم باغوای تو مرا لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ که هر آینه
بیارایم برای آدمیان گناه را فِي الْأَرْضِ در زمین دنیی که دار غرورست در مدارك آورده که ابلیس دو نوبت
سوگند یاد کرده برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ و یکی بصفت فعل که بما اغویتنی فقها
فرق کرده اند میان این هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت
یمین است و سوگند بصفات فعل چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف
باشد هر چه بعرف مردمان آنرا سوگند توان گفت یمین است و الا لا و بعضی بر آنند که با در فبما اغویتنی با سببیه
یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و همه ایشان را گمراه
دارم إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِينَ خالص شدگان از شوایب شرك جلی
و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثر نباشد قَالَ گفت خدای هَٰذَا این اخلاص در ایمان صِرَاطٌ
راهیست که حقست عَلَيَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِيمٌ راست یعنی کجی ندارد و قومی بر آنند که
گویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان من یعنی
مخلصان لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان توی و تسلطی در اغوا و اضلال إِلَّا مَنِ
اتَّبَعَكَ مگر آنکس که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان تو برو مسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ
و بدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه ایشانست یعنی تابعان تو أَجْمَعِينَ همه ایشان لَهَا
مر دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت درست لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از گمراهان جُزْءٌ
مَقْسُومٌ بهره ایست قسمت کرده شده جهنم جای گنهکارانست از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه
ماوی جهودانست سعیر از آن صابیانست سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درك اسفل گویند
از منافقانست امام ابو منصور رحمه الله تعالی در تأویلات فرموده که مراد از این طبقات چون مومنان
در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا طبقه نباشد پس طبقه اول نامزد دهریه است دوم از آن ثنویه است سیم مشرکان
عربست سیم از آن براهمه که مطلقا منکر رسالتند چهارم از آن یهود پنجم از آن نصاری ششم از آن مجوس هفتم از آن
منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بطلاع حرمان هفت درست حرص و شره و حقد و حسد و غضب
و شهوت و کبر و در ترجمه کشف مذکور شده که دوزخ را هفت در از آنست که اعضای هفتگانه آدمی که چشم و
گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است هفت در بدان گشوده اند هر عضوی را از آن بابی مورد طریقی

کردانید بیت هست در دوزخ درین تو ساخته نفسان در وزید بهین که در دوست تفضل او فزون در هر صفت حکم الله
إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکنندکان از پیروی ابلیس فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها اند و چشمها
یعنی در باغها که در آن چشمهای روان بود از شیر و خمر و جز آن ادْخُلُوهَا کویند فرشتکان متقیانرا که در آیید
بدین بوستانها بِسَلَامٍ آمِنِينَ مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدا در حالتی که ایمن باشید اند و الا وَ
نَزَعْنَا و بیرون کشیم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا
با هم داشته باشند از مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه منقولست که امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم
و کوینه صفت حسد از ایشان نزع کند تا بر درجات و مراتب یکدیکر رشک نبرند إِخْوَانًا در آیید به بهشت
در حالتی که برادران باشید یکدیکر را یعنی در مهربانی و دوستداری عَلَىٰ سُرُرٍ نشسته بر تختها اند زده
بکلل جواهر مُتَقَابِلِينَ رویها بیکدیکر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیکر نه بینند چه هرجا میروند روی
بدان میکنند تختها ایشان نیز میرود و میکردد پس در جمیع احوال روی بیکدیکر بینند لَا يَمَسُّهُمْ نمیرسد
ایشانرا فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی و مشقتی چه آن سرای تنعم و راحتست وَمَا هُمْ مِنْهَا و نیستند
ایشان از بهشت بِمُخْرَجِينَ بیرون کرده شدکان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید که میخندیدند فرمود که
ما لی اریکم تضحکون چیست که شما را خندان می بینم رایحه عتابی ازین سخن استشمام نمودند و آنحضرت در کذشت
و هنوز بحجره نارسیده باز کشت و کفت جبرئیل علیه السلام بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندکان مرا نا امید میسازی
نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندکان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ بانکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ
بخشنده ام بر کسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي و بانکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرفست
هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذابیست دردناک محققان کفته اند در توصیف ذات بمغفرت و رحمت دون
تعذیب و عقوبت ترجیح وعد لطفست و تاکید صفت عفو نظم کرچه جرم از عدد بیش است
سبقت رحمتی از آن بیش است چه عجب کر عذاب ننماید برکزیدکان ببخشاید وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده
بندکان مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابرهیم علیه السلام یعنی آن سه فرشته است یا هشت یا ده یا زده که
ببشارت ابرهیم و هلاک قوم لوط علیهما السلام بر وی نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بروی
فَقَالُوا سَلَامًا پس کفتند سلام میکنیم برتو سلام کردنی قَالَ کفت ابرهیم علیه السلام إِنَّا مِنْكُمْ بدرستی که

ما از شما وَجِلُونَ میترسیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا آنکه ما حضری نمی خوردند
فرشتکان این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ کفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما ترا مژده میدهیم بِغُلَامٍ
بغلامی بپسری اسحق نام عَلِيمٍ دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي
کفت آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ بعد از آنکه رسیده است مرا الْكِبَرُ بزرک سالی تعجب شد
بعد از آنکه پیر بزرک سال را پسر بچه وجه باشد یعنی باز جوان کردد یا بر همان پیری که هست این صورت وجود
کیرد فَبِمَ پس بچه نوع و چکونه تُبَشِّرُونَ مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ کفتند مژده دادیم ترا
بِالْحَقِّ براستی و درستی بی شک و شبهه فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ از نا امیدان یعنی بدین
مژده امیدوار باش که آنکه قادرست بر خلق بشر بی ابوین هر آینه تواناست بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوز عاقر
قَالَ کفت ابرهیم علیه السلام که من نا امید نیستم از رحمت پروردکار وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که نا امید شود مِنْ رَحْمَةِ
رَبِّهِ از بخشش پروردکار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مکر کمراهان که طریق معرفت نشناخته اند و سعت رحمت و
کمال علم و قدرت را ندانسته و چون ابرهیم علیه السلام فرشتکان بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت
یک بشارت حاجت نبوده در ضمن آمدن ایشان مهم دیکر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ کفت چیست کار شما
أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادکان و بکجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا کفتند بدرستی که ما را فرستاده اند إِلَىٰ
قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی کروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشانرا هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل لوط
یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهندکانیم ایشانرا أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ
مکر زن او را قَدَّرْنَا إِنَّهَا قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ از باز ماندکان باشد در
شهرستانها برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص فوائد بود
فَلَمَّا جَاءَ پس آنهنکام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانواده لوط الْمُرْسَلُونَ فرشتکان فرستاده شده
قَالَ کفت لوط علیه السلام إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ کروه بیکانکانید یعنی نمیشناسم شما را
قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ کفتند ما بیکانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا بآنچیزی که بودند قوم تو که از روی جهل
و عناد در آنچیز شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشانرا وعده داده بودی و ایشان شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ
بِالْحَقِّ و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حقست وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست کویانیم در این
خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را بشب بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ در پاره که از شب بکذرد

وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشانرا در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد
مِنكُمْ أَحَدٌ یکی از شما یعنی از شما یکی باز پس ننگرد تا هول عذاب را نبیند وَامْضُوا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ
آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا بمصر یا صغر که شهرستان نجات است و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا
و حکم کردیم یا ما وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ
بدرستی که بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده و برکنده مُصْبِحِينَ در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر
مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند و خبرست که زن لوط علیه السلم مهمانان نیکوروی را خبر بقوم
فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر سدوم بدر خانهٔ لوط علیه السلم يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند
یکدیگر را بدان مهمانان طمع فساد داشتند با ایشان قَالَ گفت لوط علیه السلم إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی
که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از
خدای در ارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا
ما ترا نهی نکردیم عَنِ الْعَالَمِينَ از ضیافت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قَالَ
هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه نبی امت را بمنزلهٔ پدرست یا بنات خود را
گفت بشما دهم بشرط اسلام إِن كُنتُمْ اگر هستید شما فَاعِلِينَ کنندگان آنچه را که من میگویم لَعَمْرُكَ
بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستی که بدکرداران قوم لوط لَفِي سَكْرَتِهِمْ که در گمراهی خود يَعْمَهُونَ سرگردان
میشدند یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهر چه خواهد از مخلوقات
قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسد که جز بخدای سوگند خورد در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که
خدای تعالی هیچکس گرامی تر از پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات محمد صلوات الله
و سلامه علیه زیرا که حیات وی حیات حق بود و او بر بساط قرب در قبضهٔ حق بود نظم چون نبی از هستی خود سر بتافت
رق پاکش از لعمرک تاج یافت ۞ داشت از حق زندگی در پیکرش ۞ شد لعمرک حلیهٔ آن زندگی ۞ آورده اند
که لوط علیه السلم اهل خود را بیرون برد و جبرئیل علیه السلم وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّيْحَةُ پس فرو گرفت ایشانرا بانگ هایل مهلک مُشْرِقِينَ در حالتی که داخل بودند در وقت شروق
شمس و برداشت جبرئیل علیه السلم شهرهای ایشانرا و نزدیک آسمان برده نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا
پس ما گردانیدیم زبر آن شهرها را سَافِلَهَا زیر آن یعنی زیر و زبر کردیم وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم

بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن بلاد حِجَارَةً سنگی مِّن سِجِّيلٍ از گل محکم شده
یا سنگی بر آن نوشته نام هر کس که نامزد او بوده إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را
لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت لِّلْمُتَوَسِّمِينَ مر خداوندان فراست را که بنیکی در نگرند
و حقیقت اشیا را بسمات او بشناسند و این صفت مومنانست چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن
فانه ینظر بنور الله آورده اند که خواجه بزرگوار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن
میگفتند ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه بنشست و بعد از زمانی
برخاست و گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله سر این حدیث
چیست خواجه قدس سره فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آوری جوان گفت نعوذ بالله که مرا
زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمودند خادم خرقه از سر جوان برکشید زناری پیدا آمد جوان فی الحال زنار
ببرید و ایمان آورد حضرت خواجه فرمودند که ای یاران بیایید تا بموافقت این نو عهد که زنار ظاهر برید ما نیز
زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان بر آمد و همه بقدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند مثنوی
توبه چون باشد پشیمان آمدن ۞ بر در حق نو مسلمان آمدن ۞ عام را توبه ز کار بد بود ۞ خاص را توبه ز دید خود بود
وَإِنَّهَا و بدرستی که شهرستانهای موتفکه لَبِسَبِيلٍ بر راهی دایم مُّقِيمٍ دایم السلوک است یعنی بر
راهیست که قافلها میروند و آثار آن می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه یاد کردیم لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ
هر آینه نشانه ایست گرویدگان را بر قدرت ربانی وَإِن كَانَ و بدرستی که أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ اصحاب ایکه
یعنی قوم شعیب علیه السلم لَظَالِمِينَ ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم رفته را گویند و بلاد
ایشانرا باعتبار آنکه در میان بیشها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلم با اهل مدین و با اهل ایکه مبعوث
بود اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود علیه السلم گذشت و اصحاب ایکه نیز
نافرمانی کردند فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة چنانکه در سورهٔ شعرا مذکور
خواهد شد وَإِنَّهُمَا و بدرستی که سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ بر راه روشن و هویدا است
که مردم سیر میکنند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب نمودند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی
ثمود الْمُرْسَلِينَ فرستادگان یعنی صالح را علیه السلم و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسلست وَ
آتَيْنَاهُمْ و دادیم ما ثمود را آيَاتِنَا آیتها کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده و چون منزل بر صالح

علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران آیاتنا را بر معجزات حمل کرده‌اند خروج ناقه از سنگ معجزه ایست مشتمل بر
بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظم او نبوده وزادن بعد از خروج وبسیاری شیر که همه ثمود را کافی
بوده وبر سر چاه آمدن آب در روز نوبت او وخوردن تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها بثمود
دادیم فکانوا پس بودند عنها ازان آیات معرضین روی کردانندکان وکانوا ینحتون وبودند که
می بریدند ومی تراشیدند من الجبال از کوهها بیوتا خانها آمنین در حالتی که ایمن بودند از انهدام
ونقب زدن دزدان ودران یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشان را از عذاب ودران ایمن خواهند
بود فأخذتهم الصیحة پس فرو گرفت ایشان را صیحه عذاب مصبحین در حالتی که درآینده‌گان بودند بصباح
یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در سوره هود علیه السلام گذشت فما
أغنی عنهم پس دفع نکرد ازیشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب میکردند از اموال وامتعه یا آنچه
میکردند از بنای بیوت وما خلقنا السموات والارض ونیافریدیم آسمان وزمین را وما بینهما وآنچه
میان ایشانست الا بالحق مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وان الساعة وبدرستی که
قیامت هرآینه آینده است وخدای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فاصفح الصفح الجمیل پس درگذر
درگذشتنی نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را ودر صدد مکافات مباش بعضی برآنند که این حکم بآیة السیف
منسوخ است ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو الخلاق اوست آفریننده خلایق واخلاق العلیم
دانا باهل وفاق ونفاق در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اذرعات هفت کاروان
دید ازان بنی قریظه وبنی نضیر که انواع طیب وجواهر وامتعه وجامهای فاخر بار داشتند ودیگر آورده که هفت
کاروان قریش در یک روز در مکه آمدند با مطاعم بسیار وملابس بیشمار وبر همه تقدیر بخاطر صحابه رضی الله عنهم
گذشت اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدا نفقه میکردیم وصاحب تیسیر فرموده که در خاطر مبارک
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطور فرمود که مؤمنان گرسنه وبرهنه‌اند ومشرکان این همه مال داشته اند
ولقد آتیناک وبدرستی که ما دادیم ترا سبعا من المثانی هفت آیه از ثنائی که قرآنست واین هفت آیه بهتر
ازان هفت قافله مراد هفت آیه فاتحه است وگفته‌اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که سبع طوال گویند یا
حوامیم سبعه که عرایس قرآنند وقرآن را مثانی گفته بجهة آنکه احکام وقصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته والقرآن
العظیم ودیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ وثواب قرائت او بسیارست وعطف قرآن

بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لا تمدن مکش وباز مکن
عینیک هر دو چشم خود را الی ما متعنا بسوی آن چیزی که ما برخوردار گردانیدیم به بآنچیز ازواجا
اصنافا منهم ازکفار یعنی از روی رغبت نظر مکن یعنی بآنچه اصناف کفره را از یهود ونصاری ومجوس وعبدة اصنام
داده‌ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر وخوار وقلیل وبی اعتبارست بنسبت آنکه بتو ارزانی داشته‌ایم از نعما وکمالات
پیش دریای قدر وحرمت تو * نه محیط فلک حبابی نیست * داری از سلطنت که در نظرت * ملک کونین در حسابی نیست
ولا تحزن واندوهگین مشو علیهم بر یاران خود به بینوایی ودرویشی واخفض جناحک وفرو گیر بال خود را
یعنی تواضع کن للمؤمنین مر مؤمنان را ورفق نمای با ایشان ودر کشف الاسرار آورده که خفض جناح کنایت از
خوشخویی ونیکو سیرتیست که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای آنحضرت راست نیامده نظم ذات ترا وصف نکو خوییست
خوی تو سرمایه نکوییست * روز ازل دوخته حکم قدیم * بر قد تو خلعت خلق عظیم وقل وبگوی انی
أنا النذیر بدرستی که من بیم کننده‌ام المبین هویدا یعنی ببیان وبرهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان
نیاورید عذاب بشما فرستم کما انزلنا مثل آن عذابی که فرستادیم علی المقتسمین بر بخش کنندگان الذین
جعلوا القرآن آنانکه ساختند قرآن را عضین پاره پاره یعنی بخش کردند وبعضی چندین صفت بآن نسبت کردند بعضی سحر
وشعر وکهانت ومفتری واساطیر الاولین ودر عین المعانی آورده که یکی میگفت که سوره بقره ازان منست دیگری گفت
میگرفت دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد واین همه از روی استهزا بود وگویند مقتسمان دوازده تن بودند که
معین در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم تنفیر داده گویند ساحر وشاعر وکاهنست وقرآن را بدان وجهها که گذشت ذکر کنند فوربک پس بحق
پروردگار تو لنسئلنهم اجمعین که هرآینه همه ایشان را سؤال خواهیم کرد عما کانوا یعملون از آنچه بودند
که میکردند از تقسیم وتکذیب نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود
تا سه سال بگذشت جبرئیل آمد واین آیه آورد که فاصدع بما تؤمر پس آشکارا کن وبظاهر قیام نمای بآنچه ترا فرموده اند
از اوامر ونواهی واعرض وروی بگردان عن المشرکین از مشرکان والتفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن
از اشراف قریش در ایذا وآزار رسول عالم بسیار کوشیدندی وهر وقت که دیدندی بفسوس واستهزا پیش آمدندی نوعی
آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن درآمدند بدستور معهود بخنده گفتند بطوف حرم
مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره

بکف پای عاص بن وایل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر یک از ایشان
بانواع بلاها هلاک شدند ولید بیکان تیری که اثنا گذشت و پیکان در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر سر زیر نکرد
تا ان جامه باز کند آن پیکان ساق او را مجروح ساخت و در آن شریانی از آن بریده گشت و بدین زخم رفت و خاری در کف
پای عاص خلید پایش ورم کرد و بر آن بمرد و از بینی حارث قیح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را
بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا گشت از غضب سر بر زمین میزد تا جانش بدر آمد
و آیة نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ
مَعَ اللَّهِ آنانکه میسازند و شریک میکنند با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر باطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و بر پیشند مکافات کردار خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستی که ما میدانیم أَنَّكَ يَضِيقُ
صَدْرُكَ آنکه تنگ میشود سینهٔ تو بِمَا يَقُولُونَ بآنچه کافران میگویند از شرکت خدای و طعن قرآن و استهزا بتو
یعنی دشوار می آید ترا گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگوی
سبحان الله و بحمده وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ و باش از نماز کنندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از سنگدلی
تو آگاهیم و از آنچه بتو میرسد از غصهٔ بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل بنماز در آی که میدان مشاهده است و با شاهد
دوست بلا کشیدن آسان شود یکی از پیران طریقت گفت که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد او را
پرسیدم که ای جوانمرد آن همه زخم خوردی و ننالیدی گفت آری ای شیخ معشوقم در برابر بود و میدید که
مرا برای او میزدند بنظارهٔ او بالم زخم شعور نداشتم * تیغ میزن و بگذار تا میبینم * نظاره میکنم آن چهرهٔ نگارین را
وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار خود را حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین
موت است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت را فرو مگذار و دست از پرستش بر مدار

سورة النحل

بسم الله الرحمن الرحيم

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس طلب آن مکنید
بشتاب تا وقت آید آورده اند که معاندان تعجیل مینمودند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا بدان وعید
میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیا این آیة آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگویی واقع
شود شریکان حق که بتانند ما را از آن خلاص خواهند داد حق سبحانه فرمود که سُبْحَانَهُ پاک است خدای وَتَعَالَىٰ عَمَّا
يُشْرِكُونَ و برتر است از آنکه انباز میکنند یعنی برتر است از آنچه او را شریک باشد که دفع مراد او کند یعنی منع عذاب

تا اندکه يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو میفرستد فرشتگان را بِالرُّوحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوبست یا ملائکه با روح
میفرستد و گفته اند روح قومی اند از مقربان درگاه الوهیت در تبیان میگوید هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح با او است و
رقیب بود چنانچه بر آدمیان حفظه می باشند و بر هر تقدیر فرو آمدن ملائکه باشد مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای عَلَىٰ
مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان که استحقاق نبوت او را ثابت بود و بزبان ملائکه بانبیا گوییم
أَنْ أَنْذِرُوا آنکه اعلام کنید و بترسانید خلق را آگاه سازید أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا آنکه نیست خدای مستحق عبادت
مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه ام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید بیت
مرا بندگی کن که دارا منم * تو از بندگانی و مولا منم خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را
بِالْحَقِّ بحکم درست و راست یا بحکمت یا بجهت بیان حق تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ برتر است خدای و برتر که از آنچه
انباز میکنند برای وی خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جمادیست بیحس و فهم و
سیالی که وضع و شکل نپذیرد پس او را فهم و نطق داد فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدل کننده ایست
آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف است که استخوان آدمی
کهنه و سست شده را بحضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آورد و گفت من یحیی العظام وهی رمیم حق سبحانه این
آیه فرستاد که در اول جمادی بوده و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند بابداء بر
اعاده که هر که بر آن قادر بود هر آینه برین نیز قدرت دارد وَالْأَنْعَامَ و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند
خَلَقَهَا لَكُمْ بیافریدیم برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعدست یعنی شما را فِيهَا دِفْءٌ در ایشان پوششی
گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی که سرما باز دارد وَمَنَافِعُ و دیگر منافعها در ایشان منفعتهاست از نتاج و شیر
و کرایه و رکوب و تجارت و جز آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و بچه یا میخورید از ایشان
آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بری و بحری یا غیر معتد به است وَلَكُمْ فِيهَا و شما را
در این چهارپایان جَمَالٌ زینت و آرایش است یعنی در راهای خانهٔ شما و در وقت دیدن انعام زینت می یابید حِينَ
تُرِيحُونَ هنگامی که باز می آیند از چرا بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِينَ تَسْرَحُونَ و وقتی که بیرون میبرید از منزلگاه
خود یعنی بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ و برمیدارند بارهای گران یا ابدان شما را إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بشهری
که نباشید شما رسنده بدان با بارهای گران یا پیاده إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مگر برنج و سختی که بدنهای شما رسد
اهل مکه را یکی یکی با امتعهٔ تجارت خود بهیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را

نعمت انعام فرموده إِنَّ رَبَّكُمْ بتحقیق پروردگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست بنعمت دادن با بقاء حرمت رَحِيمٌ
بخشاینده است که بیافرید چهارپایان را تا این کار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ و بیافرید اسبان را وَالْبِغَالَ و استران را
وَالْحَمِيرَ و خران را لِتَرْكَبُوهَا تا بر نشینید آنها را وَزِينَةً و آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش
کردنی وَيَخْلُقُ و بیافریند چیزها اینها را آفرید مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچیزها که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور
و جانوران آبی و گفته اند مراد نعیم بهشت است یا ملایکه حافات و صافات یا مخلوقات ماورای قاف در کتاب آورده
که سکوت از تفسیر آنچیز بجهت میزبایکه ما لا تعلمون اولیات وَعَلَى اللَّهِ و بر خدایست یعنی او دادست
قَصْدُ السَّبِيلِ بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر وست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه
بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مرو دادست راه حق یعنی دین اسلام وَمِنْهَا و هست بعضی از راهها که خلقان
روند جَائِرٌ کج منحرف از مقصد یعنی ملل کفر یا اهل و بدع وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای که راه نماید لَهَدَاكُمْ
أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه شما را و توفیق دادی ساختی همه سایران بقصد السبیل سپرندی هُوَ الَّذِي
أَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین مَاءً
آبی لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ شما را از وی آشامیدنی وَمِنْهُ شَجَرٌ و از بن باران باشد درخت یعنی گیاه هست که در
زمین روینده نباتی که او را ساق باشد فِيهِ در آن نبات رسته تُسِيمُونَ میچرانید چهارپایان خود را يُنْبِتُ
میرویانیم ما خصیب یا بیخ الله یعنی میرویاند خدای لَكُمْ برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد حبوب غلات است که
کزراعت میکنند وَالزَّيْتُونَ و درخت زیتون را وَالنَّخِيلَ و خرما بنان را وَالْأَعْنَابَ و تاکها را وَمِنْ
كُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از همه میوها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت إِنَّ
فِي ذَلِكَ بدرستی که درین رویانیدن حبوب و اشجار لَآيَةً هر آینه دلیلیست روشن بر قدرت و حکمت الهی
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و تأمل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد و آب در وی نفوذ کرده متعین
کردد و اعلای منشق گشته ساق از وی رها تصاعد یابد اسفل او بکافته بیخ از وی در زمین منتشر شود و بر نمو
و نما ساعت بساعت زیاده میکردد تا وقتی که ازهار و انوار و میوه بران پدید آید هر میوه را شکلی و لونی و بوئی
دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تعالی و تقدس نظم
روضه باغ بخش جهان آفرید ۞ باغچه کون و مکان آفرید ۞ کرد ز هر شاخ و گل و برگ و بار ۞ جلوه او نقش دگر آشکار
وَسَخَّرَ لَكُمُ و رام کردانید برای انتفاع شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یکی برای آسایش و دیگر برای آسایش

وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را بجهت انضاج فواکه و تولد اشیا و معرفت حساب سنین و شهور وَالنُّجُومُ و
ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بر همه شما را نفع میرسانند در حالتی که هستند مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان
بامر خدای که پروردگار همه است إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درینها لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست و دلیلهاست
بر وحدانیت صانع حکیم لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند در احوال این آیات که خالی از غرابتی نیست بتفکر فرموده
و درین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد وَمَا ذَرَأَ و دیگر رام کردانید آنچیزی که آفریده است لَكُمْ برای
نفع شما فِي الْأَرْضِ در زمین از هرچه بدو محتاجید یعنی شما را میسر ساخت نفع کردن بدانها از مطاعم و مشارب
و ملابس و مراکب و مناکح مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتی که مختلف است هیات و اشکال و اصناف آن إِنَّ فِي ذَلِكَ
بدرستی که درین مخلوقات لَآيَةً هر آینه دلالتیست و نشانه ایست بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ مر گروهی را که
یاد کنند و اوست آنکه سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانید دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه در و صید کنید
لِتَأْكُلُوا تا بخورید مِنْهُ از وی لَحْمًا طَرِيًّا گوشت تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر غوص مینمایید در و
تا بیرون آرید مِنْهُ از وی حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا پیرایه که می پوشید یعنی استخراج میکنید آنچه از وی پیرایه میسازید
چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما و چون تزیین نسا برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَ
تَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را مَوَاخِرَ رونده و شکافنده آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا
و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجویید بکوشید در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از سودا که سبب تجارت وَ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شکر گویید خدا را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیم است که مصالح
بسیار منافع ساخت صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفرید چون قلزم و عمان و
محیط و جز آن و برای عبور بران کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای
حرص و شغل و غم و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل
بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای
حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید در آید از
دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا بلکه خود آن ده مهلکه تفرقه اند و هیچ خود
در مرتبه جمع نظم در حباب خودی قلم در کش ۞ در ره بیخودی علم برکش ۞ تا بجاروب لا ز روی راه
کی رسی در حریم الا الله وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ و بیافرید و بنهاد در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند برای آنکه أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ

تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را بنگرداند در خبر است که حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی
آب متحرک بود و بیقرار بود ملایکه گفتند این بساط مقر هیچکس نمیتواند بود حق تعالی بر روی کوهها بیافرید تا قرار گرفت
در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته را [illegible] بیافرید
بیافرید بعد فرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بکرانه پای او برجای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بیارامد
وَأَنْهَارًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر
پدید کرد هم در زمین راهها از موضعی بموضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود
وَعَلَامَاتٍ و دیگر پدید کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون
ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعرین و سماکین و جدی و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ ایشان یعنی قریش در خشکی
و دریا راه می یابند اگر چه اهتدا بنجوم همه مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء والصيف
بآنکه راه دانستن از همه مردم بهتر میشناختند أَفَمَنْ يَخْلُقُ آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد
كَمَنْ لَا يَخْلُقُ باشد همچون کسی که نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان بغیر خدای می پرستیدند چون عیسی و عزیر
و ملایکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک حق ساختن کمال غایت عناد و نهایت
جهلست أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را وَإِنْ تَعُدُّوا
و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمردن
آنرا و چون از شماره نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است
اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند رَحِيمٌ مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت از شما باز نمیگیرد وَاللَّهُ يَعْلَمُ
و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان دارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِينَ
يَدْعُونَ و آنان از آلهه باطله که میخوانند کفار مکه و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ
شَيْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده
شده اند هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان نه
خدایانند أَمْوَاتٌ و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگان یعنی بسان جمادات نمیشنوند
و نمی بینند و نمیگویند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عابدان ایشان
پس چون وقت بعث خود و غیر خود ندانند چگونه خالق توانند بود پرستندگان خود را و معبود باید که بخشنده کان

خود دانا بود و بر ایصال اجزا بر ایشان توانا [illegible] که روز قیامت بنان را [illegible] تا ارواح تا از عین خود
[illegible] إِلَٰهُكُمْ خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یکتا و یگانه ذات فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکسان که نمیگروند
بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است و [illegible] را
ناپذیرنده وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا کردن نکشی میکنند از قبول ایمان
لَا جَرَمَ هرآینه راست و درست است أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه خدای میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از
مکر بر رسول خدای وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمه یعنی إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ
الْمُسْتَكْبِرِينَ دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون
گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله پرسند از رؤسا و اشراف که مَاذَا أَنْزَلَ چه چیز فرستاد رَبُّكُمْ پروردگار
شما بر محمد صلی الله علیه وسلم این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی
باستهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است قَالُوا گفتند أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ آن فرستاده شده که سرگذشتها
پیشینیانست هیچ فرستاده و آنچه او میخواند اساطیر اولینست کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند حق تعالی فرمود
که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا تا بردارند أَوْزَارَهُمْ بار گناهان خود را كَامِلَةً تمام يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بردارند بعضی نیز از گناهان آنانکه يُضِلُّونَهُمْ گمراه ساختند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ
بی دانشی با اعتقاد که حضرت ضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید تمام و هم حصه از عقوبت قومی که گمراه
[illegible] ایشان گمراه کرده اند أَلَا سَاءَ بدانید که بد باریست مَا يَزِرُونَ آن باری که ایشان میکشند
قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بقصد تکذیب انبیا فَأَتَى اللَّهُ
پس بیامد فرمان خدای بُنْيَانَهُمْ بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی بنای ایشان صادر شد
مِنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس و عمدی که بنا برآن موضع بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَيْهِمُ السَّقْفُ بر ایشان سقف
خانها مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی [illegible] بدیشان فرود آمد پس دیوارها و این اشارتست [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بعضی برانند که مراد ازین بنای صرح نمرودست که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار گز بود
[illegible] و عرض آن [illegible] بود که تصعد [illegible] باسمان کند [illegible] بر خدای ابراهیم صلی الله علی نبینا وعلیه مطلع شده
[illegible] قتاله نماید بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند در تفسیر
ثعلبی آورده که سر آن بنا را در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و [illegible] پیدا آمد [illegible]

یعنی بهم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثر نام داشت ببابل اینست محمد جریر طبری بجز انه
آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بوده چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی
بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگر ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس
حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم که پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم
وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ و بیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از جایی که ندانستند یا از جهتی که متوقع نبودند
دمیاطی آورده که مراد ازین عذاب پشه ضعیف است که بر لشکر مسلط شد در لباب فرموده که خدای تعالی نمرود را
مبتلا گردانید به پشه که در بینی او رفت و در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال در اینجا ماند و
درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فرید الدین عطار رحمه الله در کتاب
منطق الطیر آورده که نیم پشه بر سر دشمن گماشت ‹ و ز بیم او چار صد سالش بداشت ‹ چون نمی کشد ضعیفی را بمد
سبلت خصم قوی را برکند ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا کند ایشان را یا عذاب کند
باتش چنانچه در دنیا معذب گردانید یا فساد صرح و استیلای لشکر بعوضه وَيَقُولُ و گوید خدای در آن روز
أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجایند انبازان من یعنی آنها که گمان می بردید که شریکان منند الَّذِينَ كُنْتُمْ آنانکه
بودید شما که از روی ستیزه تُشَاقُّونَ خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فِيهِمْ در شان ایشان
قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملایکه یا دانایان
که خلق را بتوحید خوانده اند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستیکه خواری و رسوایی درین روز وَالسُّوءَ
و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافرانست الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فرا گیرند فرشتگان
ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکاران اند بر نفسها خود بکفر
و چون مرگ را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق
یا گردن نهادند و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوءٍ هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و
معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید بَلَى یعنی کافر بودید و معصیت کردید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی
که خدای داناست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بودید که عمل میکردید و بر آن شما را پاداش خواهد داد و
پاداش آنست که گویند فَادْخُلُوا پس در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ یا بدرکات که آماده است
برای شما خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشید در آن فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس هر آینه

بد مقامی و بد آرامگاهیست متکبران را جهنم آورده اند که احیای عرب در موسم کسان می فرستادند بمکه تا خبر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار می پرسید که بر محمد چه چیز فرو می آید میگفتند
افسانها گذشتگان چنانچه گذشت وَقِيلَ و چون گفتند لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی
مومنان مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گفتند فرستاد نیکویی مراد قرآنست که جامع
جمیع خیرات و مستجمع مجموع حسنات و برکات است و نیکیهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ازو ناشی
لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که نیکویی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله فِي هَذِهِ
الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةٌ مکافات نیکوست از عصمت خون و مال و حرمت و فتح و نصرت وَلَدَارُ
الْآخِرَةِ و ثواب ایشان در سرای دیگر خَيْرٌ بهتر است ازین وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ نیکو سراییست مر
پرهیزکاران را بهشت و گفته اند نیک سراییست دنیا که در وی توشه راه آخرت میتوان کرد و نکته الدنیا مزرعة
الاخرة مؤید این قولست بزرگان گفته اند که یومک حصاد غدک نظم بکوش امروز تا تخمی بپاشی
که فردا بر جوی تا در نباشی ‹ گر اینجا کشت کردن را نورزی ‹ در آن خرمن بنیم ارزن نیرزی جَنَّاتُ عَدْنٍ
سرای متقیان بوستان اقامت که در وی تحیات يَدْخُلُونَهَا در آیند بدان تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر منازل آن بوستان جویها لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع
مشتهیات در جواب کسی که گوید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آنگاه آرزو
که در بهشت غبطه و حسد که موجب بی تمناها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه داشته باشند راضی
خواهند بود كَذَلِكَ مثل این جزا يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ پاداش میدهد خدای متقیان را الَّذِينَ آنانکه
تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بمیرانند ایشانرا فرشتگان بامر خدای طَيِّبِينَ در حالتیکه پاک باشند از شوایب شرک و عصیان
خوش وقت باشند بانکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا از روی تعظیم يَقُولُونَ گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلام خدا
بر شما می شاید که سلام فرشتگان باشد و بعد از سلام گویند که فردا که مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید
در بهشت که برای شما آماده است بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات
هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنکه بیایند
بدیشان فرشتگان بقبض ارواح أَوْ يَأْتِيَ یا بیاید أَمْرُ رَبِّكَ فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان
كَذَلِكَ مانند شرک و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِينَ کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان

وبدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و بریشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان وَلَٰكِن
كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند فَأَصَابَهُمْ
پس رسید ایشانرا بحکم عدل سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِم و فرود آمد بدیشان
یعنی فرو گرفت ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وَ
قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و گفتند آنانکه شرک آوردند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ
نمی پرستیدیم بجز خدای مِن شَيْءٍ هیچ چیز نَّحْنُ ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام
نمیکردیم مِن دُونِهِ بی حکم خدای مِن شَيْءٍ هیچ چیزرا از بحیره و سایبه و غیر آن مشرکان این سخن را از
روی استهزا گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین ابو الفضل رحمه الله گفته که اگر کفار این سخن را
از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشانرا بدان عیب نکردی كَذَٰلِكَ مانند کردار
اهل مکه فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام
فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن پیدا
و پیدا کننده طریق حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر آینه فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی رَّسُولًا
پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستاده ایم و فرموده ایم همه را تا با قوم گویند أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که پرستید
خدایرا وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ و پرهیز کنید و باز ایستید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بجز
خدای پرستند فَمِنْهُم پس از ایشان مَّنْ هَدَى اللَّهُ کس بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد
وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ و از ایشان کس بود که واجب شد عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ بر وی گمراهی بسبب خذلان الهی (کردند)
فَسِيرُوا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانظُرُوا پس بنگرید که چگونه بود
عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت در آن
نگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند إِن تَحْرِصْ اگر
حرص کنی و حرص ورزی ای محمد عَلَىٰ هُدَاهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
لَا يَهْدِي راه نمی نماید آنرا که میخواهد گمراهی او وَمَا لَهُم و نیست گمراهانرا مِّن نَّاصِرِينَ هیچکس از (مَن يُضِلُّ)
یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمانان بر کافری دینی بود بتقاضای آن رفت
در اثنای کلام گفت بدان خدای که بعد از مرگ لقای او امیدوارم کافر گفت تو امید داری که بعد از مرگ

زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ و شداد که در کیش او معتبر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد
از مرگ زنده نشود آیه آمد که وَأَقْسَمُوا و سوگند خوردند بِاللَّهِ بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان
یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لَا يَبْعَثُ اللَّهُ برنینگیزد خدای مَن يَمُوتُ آنرا که بمیرد بَلَىٰ
ایجابست بعد از نفی یعنی برانگیزد ایشانرا وعده کرده است خدای وَعْدًا وعده کردنی عَلَيْهِ که بروی است
وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند لِيُبَيِّنَ حق تعالی برمی انگیزد ایشانرا تا بیان کند لَهُمُ برای ایشان الَّذِي يَخْتَلِفُونَ آنچیزی را
که اختلاف میکنند فِيهِ در آن از امور بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند
أَنَّهُمْ كَانُوا آنرا که بودند كَاذِبِينَ دروغگویان در انکار قیامت إِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ
مر چیزیرا إِذَا أَرَدْنَاهُ چون خواهیم آفریدن او را أَن نَّقُولَ آنست که گوییم لَهُ كُن مر چیزیرا که بباش
فَيَكُونُ پس باشد ملخص سخن آنست که تکوین ما مر اشیا را متوقف بر ماده و مدت نیست پس کسی که ابتدا بی سبق
ماده قادر باشد بر ابدا چیزی هر آینه قدرت او از اعاده آن شی با وجود ماده در نخواهد ماند نظم
آنکه پیش از وجود جان بخشد ٭ هم تواند که بعد از آن بخشد ٭ چون در آورد از عدم بوجود ٭ چه عجب باز اگر کند موجود
الَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه بریدند از اوطان خود فِي اللَّهِ در گذاردن حق خدای و برای رضای او
مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنها اند از اصحاب رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش
بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشانرا فِي الدُّنْيَا
درین سرای حَسَنَةً شهری نیکو یعنی مدینه معظم علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت مر ایشانرا أَكْبَرُ بزرگترست از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد
آورده اند که فاروق اعظم رضی الله عنه هر گاه که یکی از مهاجرانرا عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا بدین برکت دهد
هذا ما وعدك الله في الدنيا وما ادخر لك في الآخرة افضل لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کفار که بدانند که
خدای مهاجرانرا در هر دو سرای مزد میدهد هر آینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر
مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الَّذِينَ صَبَرُوا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت
وطن و آزار کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار خود را بوعده تفویض
مینمایند آورده اند که قریش گفتند که خدای از آن بزرگترست که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگانرا ایشان

کرده اند خلق را بعد دعوت کنند رد قول ایشان این آیه آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما برسالت مِن قَبْلِكَ پیش
از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملایکه نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده میشد و حفص
بصیغه متکلم میخواند یعنی وحی فرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فر
ستد نه ملک را فَاسْأَلُوا پس بپرسید أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب یعنی علما ایشان را إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر شما
هستید که نمیدانید تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده بامر و فرستاده گشته بِالْبَيِّنَاتِ
با معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و کتابها نوشته وَأَنزَلْنَا و فرو فرستادیم إِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن را که سبب یاد
کرد خداوند است سبحانه و تعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن و هویدا کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است
در ذکر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُونَ تفکر کنند در آن و
دانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرهای بد یعنی
برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که نسبت با پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم مکر کرده اند میفرماید
که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند أَن يَخْسِفَ اللَّهُ از آنکه فرو برد خدای بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در
زمین چنانچه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُونَ از انجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا از آنچه بگیرد ایشان را
فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در
جامه خواب از دوستی بدستی فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدای را از عقوبت خود أَوْ
يَأْخُذَهُمْ یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلَىٰ تَخَوُّفٍ بر ترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند
از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده و در حین همان ترس عذاب بدیشان فرو آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار
شما لَرَءُوفٌ مهربانست که بردباری میکند با بندگان رَّحِيمٌ بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است خدای مِن شَيْءٍ از چیزی که او را
شخص است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایهای او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از همه جانب
سُجَّدًا سجده کنندگان لِّلَّهِ مر خدای را وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع و در
تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران مر او را سجده نکنند چه زیان که سایهای ایشان مر او را خضوع و خشوع
میکنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدای را سجده میکند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ

و آنچه در زمین است مِن دَابَّةٍ از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده میکنند فرشتگان و تخصیص ایشان با آنکه
در علویات داخل اند جهت تعظیم ایشانست یا بسبب طاعت در سجده و موید این قول آنکه میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او و صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهت بر
زمین است برای پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست و این آیه
سجده است باید که درین سجده سیم است از سجدهای قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی و
ادنی خوانده که در مقام ذلت خوف حق را سجده میکنند پس بنده باید که درین محل باین دو صفت موسوم گشته خود را در
زمره ساجدان که خدا یش دهد يَخَافُونَ می ترسند ملایکه رَبَّهُم از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد مِّن فَوْقِهِمْ
از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و میکنند بطوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر
وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدا را اثنین برای تاکید است
إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت
شرکت بر نتابد چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و تعلق بوجود هیچ شیئی از اشیا
بلکه اشیا از و ظاهر بود و وجود اشیا قایم باشد بیت از همه در صفات و ذات جدا لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ آمد ابدا
فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس از من بترسید التفاتست از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدای راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمان و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست
طاعت وَاصِبًا لازم و واجب یا دین پسندیده مر او راست باقی و ثابت یا او راست جزای دایم و غیر منقطع یعنی
ثواب مطیع و عقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بغیر خدای از کسی دیگر تَتَّقُونَ می ترسید و حال آنکه ضار و نافع
غیر او نیست وَمَا بِكُم و آنچه بشما رسیده است مِّن نِّعْمَةٍ از نعمتها از خلعت چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللَّهِ
پس از خدایست ثُمَّ إِذَا پس چون مَسَّكُمُ الضُّرُّ برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ
پس بسوی او نالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید ثُمَّ إِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ بردارد آن سختی را از آن
عَنكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم همی گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بخداوند خود شرک آرند
و کفران برآرند که شرک اینجا ملاحظه اسبابست یعنی از سبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و دفع بلا بسببی
باز بندند لِيَكْفُرُوا تا کفران ورزند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه ایشان را دادیم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوا
پس برخوردار شوید تهدید است یعنی ای کافر نعمتان دو سه روزی کام خود برانید از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را این سخن تهدید اهل کفر است ویجعلون و میکنند کافران یعنی مقرر
میسازند لما لا یعلمون برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود نمیدانند از شفاعت
اصنام تعیین میکنند بجهت ایشان نصیبا بهره مما رزقناهم از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان
چنانچه فرمود وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیة و بیان این کلام را در سوره انعام گذشت
تالله لتسألن سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عما کنتم تفترون از آنچیزی که هستید
که افترا میکنید و دروغ برمی‌بندید که بتان خدایانند و ما نصیب زروع و انعام بدیشان تقرب میکنیم ویجعلون
و میگویند و میسازند لله البنات مر خدای را دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند و بنی
ملیح آن بودکه حق تعالی با جن مصاهرت کرده و ملائکه متولد شدند سبحانه پاکست خدای از قول ایشان که بگویند
خدای دختران دارد ولهم ما یشتهون و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند بدان ناز کنند یعنی پسران واذا
بشر و چون خبر داده شود احدهم یکی از ایشان بالانثی بولادت دختر یعنی چون یکی را از کفار خبر
دهند که ترا دختری متولد شد ظل وجهه گردد روی او مسودا سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان
قوم وهو کظیم و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده یتواری پنهان شود خود را بپوشد من
القوم از گروه آشنایان و خویشان من سوء ما بشر به از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده باشند بآن یعنی
از قوم خود پنهان دارد که مرا دختر زادند و در تفکر افتد که ایمسکه آیا نگاه دارد آن مولود را علی هون
برخورداری و ذلت ام یدسه یا بپوشد او را فی التراب در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو مضر برخواری
میکردند الا ساء بدانید که بدست ما یحکمون آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که در روی حرمت ندارد بخدا
نسبت میدهند للذین لا یؤمنون مر آنان را که نمیگروند بالاخرة بسرای عقبی مثل السوء صفت بدست یعنی
حاجت بفرزند و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن ولله المثل الاعلی و مر خدای راست صفت بلند
یعنی بی نیازی و غنای مطلق و وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وهو العزیز و او غالبست و قادر بر هلاک کفار
الحکیم حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم ولو یؤاخذ الله الناس و اگر بگیرد خدای مردمان یعنی کفار را
بظلمهم بستم یعنی بکفر ایشان ما ترک علیها نگذارد بر روی زمین من دابة هیچ جنبنده بشومی کفر
ولکن یؤخرهم ولکن باز پس دارد ایشان را و مهلت دهد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده برای موت یا
عذاب ایشان فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت معدود ایشان برای عقوبت یا مرگ لا یستأخرون ساعة

پس نپایند ساعتی از آن و پس نمانند ولا یستقدمون و پیشی نگیرند ساعتی بدان بلکه بمیرند و معذب شوند همان
لحظه که وقت رسیده ویجعلون و حکم میکنند لله مر خدای را یعنی برای او ما یکرهون آنچه نمیخواهند برای
خود یعنی دختران یا شریک در مهتری و سرداری وتصف و بیان میکنند السنتهم الکذب زبانهای ایشان
دروغ را یعنی میگویند ان لهم الحسنی آنکه ایشان راست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند که اگر رجوع
ما با خدا باشد ما را نزدیک او مرتبه نیک خواهد بود ان لی عنده للحسنی چنانچه میفرماید که دروغ میگویند
لا جرم حقا چنین است که فردای قیامت ان لهم النار بدرستی که باشد ایشان را آتش دوزخ وانهم مفرطون
بتحقیق که ایشان متروکان و مهجورانند در آتش بجا اعتبار الله بعد از مذمت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت
تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید تالله لقد ارسلنا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران را الی
امم بسوی امتانی که بودند من قبلک پیش از تو فزین پس بیاراست لهم الشیطان برای ایشان دیو
سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان تا تکذیب کردند فهو پس شیطان ولیهم الیوم دوست
ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند بهمان نوع می آید در چشم ایشان عملهای زشت را تا
تکذیب تو میکنند ولهم و مر ایشان راست یعنی ابلیس و ایشان را فردا عذاب الیم عذابی دردناک وما انزلنا
و نفرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را الا لتبین مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی لهم برای ایشان
الذی اختلفوا آنچیزی که اختلاف کردند فیه در آن از امور توحید و احوال معاد وهدی و رهنمای
کتاب را الا برای ایمان ورحمة و بخشایش لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند بآن والله انزل
و خدای فرستاد من السماء از آسمان ماء آب فاحیا به الارض پس زنده کردانید بدان زمین را
مردگی او یعنی فرستاد از آسمان ترکه سبب حیات نباتست پس زنده کردانید بعد آنکه مرده بود ان
فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد لایة هرآینه نشانه ایست آشکارا لقوم یسمعون مر گروهی را
که بشنوند بشنیدن تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وان لکم و بدرستی که مر شماراست فی الانعام در وجود
چارپایان لعبرة دلالتی که بآن عبرت گیرید از جهل بعلم نسقیکم مما می آشامانیم شما را فی بطونه
بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست من بین فرث ودم از میان سرگین و خون لبنا
شیری خالصا پاکیزه از آلودگی دم و بوی فرث سائغا گوارنده للشاربین مر آشامندگان را ابن عباس رضی الله
فرموده که چون بهیمه علف بخورد و در شکم او پخته گردد سه طبقه شود بعضی ثفل و فرث است و اوسط او

ابن داعلى او دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از ممر خود بیرون می آید صاحب انوار زبده
کرما ابن عباس رضی الله عنه آنست که اوسط او ماده لبن است و اعلی ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش متمکن نمیشوند
بلکه خلاصه اشیاء ماکوله که بعضی از هضم یافته اند جگر جذب میکند منفعل آنرا که فرث است میگذارد و آن کبد بر آن
هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش میکند بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم در وی ودیعت
نهاده پس اگر حیوان حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای وی افزاید از جهت استیلاء برودت و رطوبت بر امزجه اناث
و آن خلط زاید برای جنین به رحم میرود و چون متولد شد آن زاید یا بعضی از وی به پستان میریزد و بجهت آن گوشت پستان
غددی سفید است آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی از عجایب
که خارج از خاشاک یا علف سبز است جمع او با آن صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است
بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی نظم بیت از خون سپید شیر سفید آورد برون ۞ وز خارهای خشک گل تر کند پدید
و در قوت القلوب آورده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از وصفین فرث و دم باشد نعمت تمام نبود
و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود که اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از
خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفیست و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی در ریا
نظر بر مردمان است و در هوا بر غرض خود و هر یک عمل خالی از آن آلودگی نیست نظم طاعت آلوده نیاید بکار
مشک بجگر سوده نیاید بکار ۞ هرچه نه زآلودگی آن تا دیک ۞ پیش نظر ها نبود تابناک ومن ثمرات النخيل
و من ثمرات است از میوه های خرما بنان والاعناب و تاکهای انگور تتخذون منه آنچه میگیرید از آن سكرا
مست کننده آیه قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ است که از خرما و مویز گیرند و از مفسران ابو عبیده رحمه الله
فرموده که سکر سرکه است بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید ورزقا حسنا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب
ان في ذلك بدرستی که در دین میوه های تر و خشک و فواید ایشان لآية هر آینه دلیلی روشن بر توانایی
باری تعالی لقوم يعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و نظر با اسرار در آن نکرند واوحى ربك و الهام فرستاد
پروردگار تو الى النحل بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی آنرا که فراگیرید من
الجبال از شکاف کوهها بيوتا خانها مسدس متساوی الاضلاع بی صنعت پرگار و قسمت ومن الشجر
و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و بیشه جای کنید یعنی که مالکی و صاحبی نداشته باشید ومما
یعرشون و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کندو و غیر او ثم كلي پس بخورید

من كل الثمرات از همه میوه ها که خواهید تلخ و یا شیرین مراد انوار و ازهارست فاسلكي پس بروید سبل ربك
راههای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذللا در حالتی که منقاد باشید و ملهم شده مر
امر او را و چون زنبوران امر الهی بکار بستند از شکوفها و گلها بچرند در درون ایشان مستحیل گردد بشیرینی شیرینها آنرا قی
کنند برای ذخیره زمستان و آیت کوچ بدان جاز میگوید یخرج بیرون می آید من بطونها از شکمهای ایشان بطریق
لعاب شراب آشامیدنی یعنی عسل مختلف الوانه خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبوران جوانست
و زرد از آن میانه هاست و سرخ که از آن پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان عسل بسبب اختلاف
فصلست فيه در آن شراب شفاء للناس شفاست مر مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا اختلاط با غیر خود
چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبود قتاده رضی الله عنه فرموده که مردی بملازمت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله برادر من بعلة الدار شکم خود فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که شربت
عسل بادش سودی نداشت دیگر باره بداد و همچنان حالت او دست داد دو نوبت سیم یا چهارم فرمود که اذهب و اسقه
عسلا صدق الله وکذب بطن اخیک و در این نوبت بدان شربت شفای کلی یافت و گفته اند ضمیر راجع بقرآنست که در وی
شفای دلهاست چنانچه جای دیگر فرموده که وننزل من القرآن ما هو شفاء و از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست
که علیکم بالشفائین القرآن والعسل آری عسل شفای آلام ظاهرست و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی مرضهای قالب
زایل کرد اند و این دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوا
آن از قرآن حاصلست و مخفی نماند باشد قلبی و تعالی بی تلاوت قرآن مر آنرا شفای عاجل کامل بیت رنج اگر بسیار شد کی غم خوریم
چون شفای جان بیمار تو ایم ان في ذلك بدرستی که در امر نحل و عسل لآية هر آینه حجتی باشد بعظمت و قدرت
ربانی لقوم يتفكرون مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و در آیتها ایشان چو
نکریدا لالا ان الهام بکار آیی در ما که چنین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاد اقتضادی داد که هر گز انداء زمان
نخریفتی با مانی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند و تلخ شیرا و گلها بر نحو زبید و طاعتی که هر کجا
منود خلاف نکنند و میتوانند که فرسنگها بروند و باز با وطن خود رجوع نمایند با طارق که هر گز بر قرار و دولت نشیند و
الان تعجیز در صناعی که اکر همه بنایان عالم جمع شوند همچون خانها مسدس ایشان ساختن نتوانند پس همچنانکه از
عسل ایشان شفای آلام ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل است دست دهد مثنوی
تکرر و ارایک با یکمی کند ۞ کام جان را چون عسل شیرین کند ۞ شربت تکرار بکام جان رسد ۞ چاشنی او بمغز تا دامه

والله خلقكم وخدای بیافرید شما را واز عدم بوجود آورد ثم يتوفيكم پس بمیراند شما را وبدیگر بار شما را بعدم از
برد ومنكم وازشما من يرد کسی هست که رد کرده شود الى ارذل العمر بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن
پیری وخرافت که هفتاد وپنج یا نود است یا هشتاد لكي لا يعلم تا نداند آن پیر خرف بعد علم بعد از دانستن
شيئا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان ومیاطی فرموده که مراد کفارند چه مسلمانان را زیادت نکند طول
عمر الا کرامت وعقل ان الله بدرستی که خدای عليم داناست وجهل بر دانایی او طاری نشود قدير توانا
وعجز بتوانایی او راه نیابد والله فضل وخدای افزونی داد بعضكم برخی از شما را على بعض بر برخی دیگر
في الرزق در روزی یعنی در مال یعنی یکی توانگر شد ویکی درویش یکی بهتری یافت دیگری چاکری فما الذين
فضلوا پس نیستند آنانکه فزونی یافته اند در مال یعنی آنها که بسبب مال بهتر وتوانگر ومالک رقاب جمعی از
ممالیک شده اند نیستند برادي رزقهم باز گردانندهٔ مال خود را یعنی دهنده وبخشنده على ما ملكت ايمانهم
بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان نمیدهند که اگر مالکان
مملوکان را در مالهای خود شریک سازند فهم فيه سواء پس باشند غلام ومولی در مال الهی یکسان در تیسیر فرموده
که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک حق سبحانه میفرماید که شما
تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند در الو[هیت]
افبنعمة الله آیا بنعمت خدای يجحدون انکار میکنند وحفص بغیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند چون
ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد والله جعل وخدای
بیافرید لكم برای شما من انفسكم از جنس شما ازواجا زنان که با ایشان آرام گیرید وجعل لكم
و آفرید برای شما من ازواجكم از زنان شما بنين پسران وحفدة ودختران یا اولاد اولاد یا دامادان
یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند ورزقكم وروزی داد شما را من الطيبات از پاکیزه ها و
لذیذها افبالباطل آیا بیهوده يؤمنون میگروند این مشرکان وبنعمت الله وبنعمت خدای هم
يكفرون ایشان نمیگروند باطل عقیده ایست که بتان دارند از تحقق اعانت وشفاعت ونعمت پرستش
حقیقت بیگانگی یا باطل آن چیزیست که حرام کردند از بحیره وسائبه ونعمت آنچه خدای بر ایشان حلال کرده یا
گفته اند باطل شیطانست وایشان بدو میگروند ونعمت حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم وبدو ایمان
نمی آرند ويعبدون ومی پرستند من دون الله بجز خدای ما لا يملك لهم آنچه را که مالک

نیست یعنی ندارد برای ایشان رزقا روزی دادن من السموات از آسمانها یعنی باران والارض واز زمین
یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمی توانند روزی دادن شيئا چیزی را به
پرستندگان از مطر ونبات ولا يستطيعون وهرگز نیز نتوانند که روزی دهند ومقررست که پرستش اینها خلاف
عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است وهیچ نعمتی از آفریدن وروزی دادن نیست واین دو صفت خدایرا ثابت است لاصنام
فلا تضربوا پس مزنید یعنی مسازید لله الامثال برای خدای مثلها بر آنچه که قیاس کنید بتان را برو وشرکت
دهید با او من له المثل الاعلى لا تضرب له الامثال ان الله يعلم بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را وانتم
لا تعلمون وشما نمیدانید واگر دانید بر اشراک جرات نکنید یا شما برای مثل مزنید که او میداند که چگونه مثل
باید زد وشما ندانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود ومعبودان باطل ایشان اول فرمود ضرب الله مثلا
بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی وآن اینست عبدا مملوكا بندهٔ زر خرید غیر مکاتب غیر ماذون که او لا يقدر
توانایی ندارد على شيء بر هیچ چیز از نفع وضر ومن رزقناه وآنکه روزی دادیم او را منا از نزدیک ما
رزقا حسنا روزی نیکو یعنی بسیار وبی مزاحم که در وی تصرف تواند کرد فهو پس این مرزوق ينفق
منه نفقه میکند از آن روزی سرا وجهرا پنهان وآشکارا یعنی هر نوع میخواهد خرج میکند واز کسی
نمیترسد هل يستوون آیا برابرند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان با اقتدار پس چگونه
مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر باشند پس بتان که عاجز محض اند با شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود
با تو بنور لایزالی ۞ از شرک وشریک هر دو عالی ۞ آن بنده که عاجز است ومحتاج ۞ کی راه برد بصاحب تاج
ما للتراب ورب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی رحمه الله
در آمدم وی را دیدم که این آیه میخواند ومیگریست ونعره میزد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ این
چه حالت فرمود که یازده سالست که ورد من اینجا رسیده است واز اینجا نمیتوانم گذشت آری حدوث
در قدم نتواند رسید وممکن با کنه واجب نتواند داد ۞ نیست با بحر چون زند پهلو ۞ قطره با بحر چون کند دعوی
وگفته اند این ضرب المثل برای مؤمن موحد وکافر مخذول است ومراد از مؤمن ابوبکر صدیق رضی الله عنه واز کافر
ابوجهل الحمد لله همه ثنا وستایش مر خدایرا که مولی عام نعمتهاست بل اكثرهم بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه
ایشان لا يعلمون نمیدانند منعم را وبغیر او اضافه می نمایند پس مثلی دیگر بیان میکند وضرب الله
مثلا وآورد خدای مثل رجلين دو مرد که احدهما ابكم یکی از ایشان گنگ است وبی شبهه گنگ

مادرزاد کر باشد نشنود و نه گوید لا یقدر قدرت ندارد علی شیء بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر وهو کل
و با این همه گرانست علی مولاه بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر رعایت حال او در مانده اینما یوجهه
هر جا که فرستد او را و متوجه گرداند بسمتی لا یأت بخیر باز نیاید بنیکویی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند
از ما فی الضمیر خبر تواند داد و نه جائیکه گوینده در تواند یافت هل یستوی هو آیا برابر باشد این ابکم ومن
یأمر و کسی که میفرماید بالعدل براستی یعنی سخن گوینده باشد بالکفایه تمام و رشیدی کامل و مهمی درست کار
میکند بعدل و عدل صفتیست جامع جمیع فضایل و مکارم را وهو و او در نفس خود علی صراط مستقیم
بر راهی راست و سیرتی درست و طریقه پسندیده که بهر مطلبی توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چنانچه
ابکم با حاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان را باعتبار ربانیت مساوات با حضرت پروردگار نباشد گفته اند
این مثل نیز برای مؤمن و کافرست مؤمن حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه و کافر ابی بن خلف یا مؤمن عثمان ذو النورین
و کافر اسید بن ابی العیص که مولی وی بود و عثمان رضی الله عنه او را باسلام دلالت میکرد و اسید او را از انفاق فی
سبیل الله منع میکرد آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند این آمد که ولله
و مر خدایراست غیب السموات والارض دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او میداند و بس آنچه پوشیده است از آن
و شما را محسوس نمیشود یا مراد مطر و نباتست وما امر الساعة و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای
موتی در آن در سرعت و سهولت الا کلمح البصر مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلی حدقه باسفل آن
و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در آسانی و سرعت از آن
که شما دیده برهم نهید او هو بلکه آن اقرب نزدیکترست چه لمح بصر دو مرتبه است وضع جفن و رفع آن و ایقاع
قیامت یا احیا موتی بی مهلت و وقوع آن در نصف زمان این حرکت ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء
بر همه چیز از بعث و حشر قدیر تواناست یعنی تواند احیا خلایق دفعه چنانچه قادرست بر احیا ایشان بر سبیل
تدریج پس از ابتدا ظهور ایشان خبر داد تا از مبدأ بر معاد استدلال کنند و فرمود که والله اخرجکم و خدای
بیرون آورد شما را من بطون امهاتکم از شکمهای مادران شما لا تعلمون شیئا نمیدانستید هیچ چیز را
از جلب منافع بخود و دفع مکاره از خود وجعل لکم السمع و داد مر شما را گوش والابصار و چشمها
والافئدة و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید و بدلهای مشارکات و
مباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در آن اکتساب

علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع و ابصارست بشما ارزانی داشت و
آلات علمی که قلوب است که میزان استفادات شما اند بر سبیل تعقل متمکن ساخت لعلکم تشکرون شاید که شکر گوئید این
نعمتها الم یروا آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی الی الطیر بسوی مرغان تا بر چند ایشان
مسخرات رام شدگان برای پریدن فی جو السماء در هوا میان ارض و سما ما یمسکهن نگاه نمیدارد
ایشان را در آن هوا الا الله مگر خدای و اگرنه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوطست ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر
طیر برای طیران لآیات نشانهاست لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان منتفع اند بدان چه
تفکر کنند در آنکه حق سبحانه مرغانرا بر وضعی آفریده که طیران می توانند نمود و هوا را بر نهجی مخلوق ساخته که پریدن
ایشان در آن ممکنست و ایشانرا نگاه میدارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس باید این تفکرات در هوای معرفت پرواز
نموده خود را با آشیان کرامت تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة برسانند و دیگر از این خانه قرارت کشد
سوی سرا پرده زیارت کشد والله جعل و خدای بساخت لکم برای شما من بیوتکم از خانهای شما که مبنی
از سنگ و خشت و چوب باشد سکنا آرامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن توانید بود وجعل لکم و ساخت
مر شما را من جلود الانعام از پوست چهارپایان بیوتا خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما تستخفونها
سبک می یابید آنرا بر داشتن و با خود بردن یوم ظعنکم وقت سفر و رحلت شما ویوم اقامتکم و بوقت اقامت
یعنی نزول ومن اصوافها و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد واوبارها و پشمهای نرم که
شتر را بود واشعارها و موهایی که بز را بود اثاثا رختها از پوشیدنی و گستردنی ومتاعا و برخورداری
از خرید و فروخت آن الی حین تا هنگامی که آنها بر قرار بود و از آن نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده اید والله
جعل لکم و خدای پیدا کرد برای راحت شما مما خلق از آنچه بیافرید از درخت و کوه و بنا و ابر ظلالا سایها
تا بدان از تاب آفتاب پناه برید وجعل لکم و ساخت برای شما من الجبال از کوهها اکنانا پوششها
یعنی غارها و نقبها که در آن سکون می کنید وجعل لکم کرد برای شما سرابیل پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون
جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که آن لباس تقیکم الحر باز دارد از شما ضرر گرما و ذکر سرما نکرد اکتفاء
بذکر الضد یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وسرابیل و دیگر بساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن
که آن تقیکم نگاه دارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان بأسکم در کارزار شما کذلک
همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد یتم نعمته تمام میکرداند نعمت و نیکویی خود را علیکم بر شما لعلکم تسلمون

باشند که شما اسلام آرید یا انقیاد حکم او کنید پس فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ
پس جز این نیست که بر تو الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن پیغام است آشکارا چون پیغام به ایشان رسانیدی اعراض
ایشان ترا زیان نکند يَعْرِفُونَ میشناسند مشرکان نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدای که شمرده شد بر ایشان معترفند که اینها
ازوست ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او داده بشفاعت بتان یا در وقت
سختی میشناسند و در حال آسانی منکر میشوند یا بزبان عارفند و بدل منکر میشاید که نعمت الله نبوت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم آنرا بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و بیشتر ایشان
یعنی همه ایشان غیر جاهلین و صبیان ناگرویدگانند وَيَوْمَ نَبْعَثُ و بترسان ایشانرا از روزی که برانگیزیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ
از میان هر گروهی شَهِيدًا گواهی برایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امتست ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس دستوری نه دهند
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند در عذرخواهی یا در رجوع بدنیا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه ایشان مطالب شوند
باسترضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدای را یعنی عمل کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف
نیست و در تأویلات امام ماتریدی رحمه الله آورده که ایشانرا دستوری عتاب ندهند و اگر عتاب خواهند از ایشان نپذیرند
وَإِذَا رَأَى و چون ببینند آن سرای الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و دیدن آن ایشانرا بدوزخ فرود آرند
و از ما التماس تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ
و نه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشانرا مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند وَإِذَا رَأَى و چون ببینند
روز قیامت الَّذِينَ أَشْرَكُوا آنانکه شرک آوردند شُرَكَاءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان که ایشان شریک خدای
میگفتند قَالُوا رَبَّنَا گویند مشرکان که ای پروردگار ما هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این گروه‌اند شرکاء ما الَّذِينَ
كُنَّا نَدْعُو آنانکه بودیم ما که ایشانرا می پرستیدیم مِنْ دُونِكَ بعض تو و فرمان ایشان میشنودیم در
کفر فَأَلْقَوْا پس بیفکنند بتان إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای تعالی بتان را گویا کرداند تا ندا
ایشانرا جواب دهند و گویند إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که شما دروغ گویانید هر که ما شما را نفرموده‌ایم به پرستش خود یا
شما ما را نمی پرستیدید بلکه هواهای خود را پرستش میکردید و دیگر جایان گویند که نصاری و یهود مثل مسیح عیسی و عزیر
و ملائکه را علیهم السلام در بهشت چندند فرقی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینانرا می پرستیدیم با امر ایشان
برآیند و پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگویید ایشان شرمنده و منفعل گردند و حجت بر ایشان لازم شود
اندیشه دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ و بیفکنند بخدای يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی خواهند که از

در صلح در آیند معترف شوند بگناه کرده خود به حکم خدای یا اسلام آرند و هیچ کلام نفع ندهد چون کار از دست رفته باشد
وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرده از ایشان یعنی باطل و زائل شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از
شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان شناعت بینند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند
بخدای وَصَدُّوا و بازداشتند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی
صلوات الله و سلامه علیه زِدْنَاهُمْ بیفزاییم ایشانرا عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بر عذابی بِمَا كَانُوا
بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام يُفْسِدُونَ تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست و یکی
برای منع دیگری از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثه بر ایشان
گماشته ایشان از آنکه گزیدن ایشان خواهند که در میان آتش پنهان شوند و در ماند المسیر گفته که پنج جوی از
روی گداخته بطرف ایشان روان کرده و بسه جوی از آن معذب شوند و در مقدار ساعات شبی از شبها و [illegible]
دو جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهای این جهان و گویند زیادتی عذاب زمهریر باشد وَيَوْمَ
نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد روزی که برانگیزیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِيدًا عَلَيْهِمْ گواهی
بر کردار و گفتار ایشان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان
وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ گواه برین گروه یعنی بر امت تو بر تصدیق مؤمنان و تکذیب
مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ بیانی تمام
برای همه چیزها از امور دینی بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات در
احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآنست چه در آن مأمور
بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و وصیت کرده است ما را به اجماع و تهدید بر ترک آن وَيَتَّبِعْ
غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ و فرموده بعبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ٥
پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وَهُدًى و راه نمودن بحق وَرَحْمَةً و بخشایشی بر همه اگر بعمل کنند ٥
وَبُشْرَىٰ و مژدگانی بهشت لِلْمُسْلِمِينَ مر مسلمانان را خاصه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستی
که خدای میفرماید براستی یعنی توسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل
و تشریک و قائل شدن بکسب که متوسطست میان جبر و قدر و خواه در عمل چون تعبد بادای فرایض که
متوسطست میان بطالت و ترهب و خواه در اخلاق چون جود که متوسطست میان بخل و تبذیر

و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور **و الاحسان** و میفرماید بنیکویی در طاعات یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودای الاحسان ان تعبد الله کانک تراه ازان خبر میدهد **و ایتاء ذی القربی** و امر میکند بعطا دادن خویشان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدو محتاج باشند **و ینهی عن الفحشاء** و باز میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواط و جز آن **والمنکر** و از فعلی که انکار کنند بر مباشران آن اجرا قوت غضبیت در غیر موقع چون قتل نفس و نهب اموال **والبغی** و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا و استیلا بر بنی نوع و تجبر و تکبر بر ایشان **یعظکم** پند میدهد خدای شما را بامر و نهی **لعلکم تذکرون** شاید که شما پند گیرید این آیتیست جامع خیر و شر هیچ خیری نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات او و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او از جهت انکه موعظه ایست جامعه جمیع خطبا بعد جمعه در آخر هر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رضی الله عنه منقولست که گفت که من در بدایت حال اسلام نیاورده مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک آنحضرت بودم و این آیه نازل شد هر شبهه که داشتم زایل شد و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیه بر ولید بن مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و ما هو بقول البشر و ابو جهل بعد از استماع این آیه گفت بدرستی که خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید فعد لنا الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکماء ایشان بود همین آیتست و علما اند در بیان این با مورات و منهیات سخن بسیار است گویند عدل کلمه شهادتست یا خلع انداد یا طاعت در هر وجه یا انصاف یا اداء فرایض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل و انعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا اداء نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادات یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست دارد و کاره شمردن برای غیر آنچه بر خود کاره دارد و بر نفس خود شمارد **و ایتاء ذی القربی** صله رحم است و نیکویی کردن بدیشان بانچه فاضل باشد از معیشت و اگر درویش است و فضل عیش ندارد یاری دهد ایشانرا در مهمات بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمیتواند دعا کند برای ایشان و فحشاء زنات یا آنچه پوشیده کنند از عملهاء زشت یا بخل یا آنچه شریعت یا افراط در کارها یا آنچه در شرع حدی بر وی مترتبست یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرکست یا آنچه عقل او را منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه پیدا

دعوی من عند الله منفرد بود یا آنچه خدای را بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلمست یا کبر یا تعظم و تطاول بی سببی یا تجسس عیب بر مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مومنان یا تجاوز از حق بباطل در لطایف التفسیر در تفسیر این آیه آورده که استقامت و سالک بر سه چیز مامور است و اضطراب بر سه چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمره و نتیجه دارد ثمره عدل نصرت و احسان و مدحت و فایده صله رحم انس و الفت اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیاست و منکر برانگیختن اعداد حاصل نهی محروم ماندن از متمنی در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحیدست و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر است و فرستادن صلوات بر وی و ایتاء ذی القربی محبت اهل البیت و دعاء صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در وسیط گفته که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در ذات النایه کرد مکر آنچه صفت عدل بر ان صادق آید و نشاید گفت مکر آنچه اسم احسان بر وی دلالت بود و سلمی و قدس سره در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتانست و هر زشتی که در افعال باشد عبد ربه الحقایق فرموده که عدل آنست که هرچه حق تعالی داده از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اعمال همه در طلب حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم است و احسان آنکه هر نوع نیکویی که توانی قولا و فعلا با خلق بجای آری و ایتاء ذی القربی آنکه بنزدیکان نیکی کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس تست ابدا از مهالک هوا باز داری و فحشا چیزیست که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت بر وی مترتب بود و بغی سوء صفات نفسانیست و آثار او بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درست آید بدینها که بحکم اعدا عدوک بترین دشمنان نفس تست **نظم** این سگ نفس شوم بدکاره کرسم آغوش تست همواره بدترین قاصدیست جان ترا میخورد مغز استخوان ترا چند از آن کو ترا بند و بست محکمش بند کن که دشمن تست و باقی وجوه و حقایق و نکات و دقایق این آیه در جواهر التفسیر توان یافت **و اوفوا** و وفا کنید **بعهد الله** به پیمان خدای **اذا عاهدتم** چون عهد بستید مراد عهد السنست یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول آیه در شان جمعی است که با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مکه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بدین آیه ایشانرا بر نهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد وفا کنید **و لا تنقضوا الایمان** و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را **بعد توکیدها** پس از استواری آنها بسوگند **و قد جعلتم الله** و حال آنکه ساخته اید حضرت خدای را **علیکم کفیلا** گواه **ان الله یعلم** بدرستی که خدای میداند **ما تفعلون** آنچه میکنید از نقض عهد و پیمانهای خود **و لا تکونوا** و مباشید **کالتی نقضت** مانند آن زنی که بشکافت و باز کشاد **غزلها** ریسمان را

خود را مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا یعنی از استحکام آن در حالتی که رسنهای تاب داده است یعنی محکم دوتی آورده‌اند که در
عرب زنی بود نام او ریطه یا رابطه دیاطی که بخطیه نام داشت و ملقب بود بحمقا یا جعرا با جمعی از کنیزان
بود تا آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خود می رشت و کنیزان را رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میگفت
تا آن رسنهای رشته تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد پیوسته عادت او این بود حق سبحانه تشبیه میفرمود
شکستن عهد را به پاره کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن خام رسن تاب خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که
سررشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکنند تا بحکم أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ جزای وفا بیابند بیت
گرت هواست که دلدار نگسلد پیوند ٭ نگاهدار سر رشته تا نگهدارد تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ میگیرید عهدهای سوگند
خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانت و غرور و مکر از میان شما أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ بسبب آنکه باشد گروهی یعنی کفار هِيَ
أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ ایشان زیادت از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش را از مسلمانان
بیشتر و مال ایشان را وافرتر دیدید میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ جز این نیست که خدای تعالی آزمایش میکند
شما را بوفای عهد تا مردمان معلوم شوند که جانب اعتصام در حبل وفا که میزنند بعهد خدای و بیعت پیغمبر که وفا میکند
وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ و هر آینه پیدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مَا كُنْتُمْ فِيهِ آنچه هستید که در آن
تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ هر آینه گردانیدی
شما را أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَلَكِنْ يُضِلُّ و لیکن فرو میگذارد در ضلالت مَنْ يَشَاءُ هر کرا
خواهد وَيَهْدِي و راه می نماید بتوفیق مَنْ يَشَاءُ هر کرا اراده کند وَلَتُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده
خواهید شد در محشر عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از آنچه بودید که عمل کردید وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را
دَخَلًا عذر و مکر بَيْنَكُمْ میان یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ که بلغزد قدم از شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوتِهَا بعد از
استوای آن وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید اندوه و رنج در دنیی بِمَا صَدَدْتُمْ بسبب آنکه باز ایستادید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای یعنی از وفا بعهد وَلَكُمْ و مر شما راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ تهدید عظیمست مر نقض کنندگان
اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر گردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید
ما برین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی فرمود وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ و مخرید و بدل مکنید عهد خدا را و بیعت پیغمبر او را
ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک یعنی بچیزی حقیر از مال دنیی که قریش شما را وعده میدهند إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ بدرستی
که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از نعیم دنیی و ثواب آخرت هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده میکنند

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیوی سپری شود و منقضی گردد وَمَا عِنْدَ اللَّهِ
بَاقٍ همیشه است بماند یکی از لوازم در شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبارست
یکی من حیث الحقیقه و آن عبارت از ظهور نور حق در صور و مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند اعتبار دوم من حیث
التشخص والتعین از این حیثیت که اشیا را امکن میگویند و حکم فنا دارند و جمیع نقایص موجودات ممکنه از این وجه منسوب
میدانند نظم اندرو صورت نماید غیر دوست ٭ چون نظر کردی بمعنی جمله اوست ٭ زان یکی ما عندکم ینفد شنو ٭ جز یکی ما عنده باق مشو
ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانیست و ما عند الله باق اشارت باعتبار اول نظم ای بوصفت بیان ما همه هیچ
همه آن تو و آن ما همه هیچ ٭ هر چه بیند خیال ما همه نقش ٭ هر چه گوید زبان ما همه هیچ وَلَنَجْزِيَنَّ و هر آینه جزا دهیم
الَّذِينَ صَبَرُوا آنانکه صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبایی نمودند بر عهد و پیمان پیغمبر
یعنی اهل بیعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر بینوایی صبر نمودند و از عهد بر نگشتند بدهیم أَجْرَهُمْ مزد ایشان که نعیم بهشت
یا ثواب مضاعف بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا بنیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص يَعْمَلُونَ عمل میکردند امام زاهد رحمه الله
فرموده که یکی را از ایشان بصد طاعت بود از یک جنس چون نماز و روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر
باشد مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند عمل شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد چه عمل بی ایمان
بود استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ پس هر آینه زندگانی دهیم او را در دنیی حَيَاةً طَيِّبَةً زندگانی خوش یعنی روزی
حلال یا زندگانی دایم تا ماکول و ملابس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعتست یا قناعت بکفاف یا عمل
صالح یا رضا بقضا و بعضی گفته اند که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود چه زندگی در دنیی بی شوب تنغیص و تغیر نیست محققان
بر آنند که حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدای و صحبت مقام با خدای و وثوق بضمان خدای و
اعراض از ما سوای خدای و در حقایق سلمی مذکورست که استغنا بالله عما سوی الله مصرع چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ و دهیم ایشان را مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بنیکوترین کاری که کردند فَإِذَا
قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس خواهی که بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از دیو رانده یعنی بگوی أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار
جماهیر روایت کردن الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر استعاذه قبل القراءة بقول جمهور امر استحباب و
اختیار جمعی آنکه برای دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم تنها فرض بوده بوقت قراءت و اقتدا است بعد بر سبیل سنت و مباحث استعاذه در دیباچه تفسیر

ستوفی آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستی که نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه
گرویده‌اند چه ایشان پناه میگیرند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در دفع وسواس او يَتَوَكَّلُونَ توکل مینمایند
إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند و مطاوعت او را
قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِهِ بسبب شیطان مُشْرِكُونَ شرک آرندگانند بخدای آورده‌اند که
کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند محمد با یاران خود سخریه میکند امروز ایشانرا کاری میفرماید و فردا دیگر
از آن نهی مینماید غالب آنست که افترا میکند بر خدای و از نزد خود میگوید آیه آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا و چون
بدل کنیم آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آیتی ناسخ را بجای آیتی منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه فرو
میفرستد از ناسخ بجهة حکمت و مصلحت قَالُوا گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدا
و از خود سخن میگویی بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ
و اثبات احکام را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ایشانرا که فرو آورده او را یعنی قرآنرا رُوحُ الْقُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیل است
علیه السلم مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثابت دهد آنانرا
که ایمان آورده‌اند و اعتقاد ایشانرا راسخ سازد بآنکه این کلام حقست یعنی چون ناسخ داشتند رعایت صلاح
و حکمت او را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیگر نزول قرآن برای هدایتست وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و بشارتست
مر مسلمانانرا ببهشت در خبر است که غلامی رومی بود مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی و گویند دو غلام بودند جبر و یسار
که شمشیرها صیقل زدندی و اهل کتاب بودندی پیوسته توریة و انجیل خواندندی و چون حضرت سید عالم صلی الله
تعالی علیه وسلم بر ایشان بگذشتی استماع قرات ایشان فرمودی و گفته‌اند غلام را عایش نام بود یا یعیش و غلام
یا عنبس یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی چون شنید پیش حضرت پیغمبر آمدی صلی الله علیه وسلم و قرآن تعلیم گرفتی
قریش گفتند محمد از این غلام می‌آموزد و با ما میگوید آیه آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ
آنانرا که ایشان میگویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را می‌آموزد بشری یعنی جبر یا ابو فکیهه لِسَانُ الَّذِي زبان آنکه
میگرایند یعنی نسبت میدهند يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم او را میگویند که آن بنده معلم اوست أَعْجَمِيٌّ غیر عربیست
یعنی فصاحت ندارد وَهَٰذَا و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبان عربی روشنست که شما با وجود کمال فصاحت
و نهایت قوت بر انشاء عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید پس چگونه آنکه می‌آموزد عجمی شکسته زبان مر آنحضرت را تلقین کلامی که
بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ

بآیتها و کتاب خدای و تصدیق نمیکنند که من عند الله است لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه نمی‌نماید خدای ایشانرا بنجات یا بجنت
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک در آخرت بجهة کفر ایشان و نسبت افترا بر حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر می‌بافند دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه
نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیات خدای یعنی قرآن و میگویند بر بافته محمد است صلی الله علیه وسلم وَأُولَٰئِكَ و آن گروه
مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشان دروغ گویانند که میگویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست
در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بآزار اطلاع ایشان بایذا و آزار درویشان صحابه که
حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشانرا
در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیدند بر جفای قوم شکیبایی نمودند تا حدی که
والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه‌ای که رضای قوم بود گفت
خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده اندیشه‌ای پیدا شد حضرت فرمود که
نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن شده
که بگفت و گوی هر هرزه گویی تفاوت نپذیرد عمار رضی الله عنه گریه کنان بجناب نبوت آمد و آنحضرت صلی الله تعالی علیه
وسلم بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چه شده ان عادوا لك فعد لهم اگر باز نکردند بتو باکراه
تو باز گرد بدیشان بهمان کلمه و حق سبحانه این آیه فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ هر که کافر شد بخدای مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ
پس ایمان خویش و مرتد گردد چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب الهی باشد إِلَّا
مَنْ أُكْرِهَ مگر کسی را که اکراه کرده شود وَقَلْبُهُ و دل او مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آرامیده باشد و عقیده او تغییر
نکرده چون عمار رضی الله عنه وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ و لیکن هر کس که بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا بکفر سینه او یعنی آنها که بکفر خوش
بر آیند و بدان اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس بر ایشانست غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ و مر ایشانراست
عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذَٰلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشانرا بِأَنَّهُمُ
اسْتَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ
بر نعیم آخرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بجهت آنست که خدای لَا يَهْدِي نمی‌نماید راه الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
گروه ناگرویدگانرا یعنی مرتدانرا بآنچه موجب ثبات بر ایمان باشد أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ آنانند
که مهر نهاد خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا آیتی در نیابند وَسَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن

حق نشنوند وابصارهم و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق نبینند واولئك و آن گروه هم الغافلون
ایشان غافلان و بیخبرانند لا جرم انهم و درین هیچ شبهه نیست که ایشان في الاخرة در سرای دیگر هم
الخاسرون ایشانند زیانکاران که سرمایهٔ عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند و مفلس
در بازار قیامت جز دست تهی و دلی پر حسرت و ندامت نخواهد بود نظم قیامت که بازار مینو نهند
منازل باعمال نیکو دهند بضاعت بچندانکه آری بری وگر مفلسی شرمساری بری که بازار چندانکه آکنده‌تر
تهی دست را دل پراکنده‌تر ثم ان ربك پس بدرستی که پروردگار تو للذين هاجروا مر آنانرا که هجرت
کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رضی الله عنهم من بعد ما فتنوا از پس آنکه عذاب
کشیده بودند و از کفار ایذا تمام یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند وصبروا و شکیبایی نمودند بر جهاد
ان ربك بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور هر آینه آمرزنده است
عفو کند از ایشان گناهان گذشته رحيم مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده يوم تاتي
یاد کن روزی را که بیاید كل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل جدال کند عن نفسها از نفس خود یعنی ملامت
کند خود را مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کسی حجت کند و مجادله نماید
در خلاص نفس خود و گوید نفسی نفسی وتوفى كل نفس و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزای آنچه
کرده است وهم لا يظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی
قرية كانت دیهی که بود آمنة ایمن از قتل و اسر و قصد جبابره مطمئنة آرمیده و اهل او
آسوده ياتيها می آید بدان ده رزقها روزی اهل وی یعنی قوت ایشان رغدا فراخ و بسیار من
كل مكان از هر جایی یعنی از اطراف و جوانب آن فكفرت پس کافر شدند یعنی اهل او کفران ورزیدند
بانعم الله بنعمتهای خدای و شکر نکردند فاذاقها الله پس بچشانید خدای اهل آنرا لباس الجوع
والخوف پوشش گرسنگی و ترس بما كانوا يصنعون بآنچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است
ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را برای چیزی که گرو فراگیرد و بپوشد یعنی حق تعالی چنان کرد که
دریافتند ضرر جوع و خوف که بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رضی الله عنه فرموده که این مثل برای اهل مکه است که
ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند همین که بعث نبی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم
کافر شدند خدای مبدل گردانید فراخی ایشانرا بقحط تا هفت سال در جدب و خشک سالی ماندند از غایت

جزع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آنحضرت بود که اللهم اشدد وطأتك على مضر وابعث عليهم سنين
کسنی یوسف و دیگر ایمنی ایشانرا بدل کرد بخوف یعنی ترس سلطان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل
اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند ولقد جاءهم و بدرستی که آمد بدیشان رسول منهم پیغمبری از ایشان یعنی
محمد صلی الله علیه و سلم فكذبوه پس تکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس
وهم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکاران اند بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده اند که قریش کسی بحضرت سید کاینات
صلی الله تعالی علیه و سلم فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان چیست که از قحط بمردن نزدیک‌اند
حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند و آیت آمد که فكلوا پس بخورید ای زنان و کودکان مکه مما
رزقكم الله از آنچه روزی داد خدای شما را بر دست فرستادگان پیغمبر حلالا طيبا بی شبهت و پاک و
گویند خطاب با مؤمنانست ایشانرا امر میفرماید که حلال خورید واشكروا و سپاس داری کنید نعمت الله
نعمت خدایرا ان كنتم اياه اگر هستید که خدایرا تعبدون می پرستید یا فرمان می برید انما حرم
جز این نیست که خدای حرام کرد عليكم الميتة بر شما مردار والدم و خون روان ولحم الخنزير و گوشت خوک
و آنچه از آن توان خورد وما اهل و آنچه آواز برآورده شود لغير الله از برای غیر خدای به بدان
در وقت ذبح آن یعنی نام بتان بگویند فمن اضطر پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی ازین محرمات
غير باغ نه طالب لذت ولا عاد و نخورنده بالای کفاف فان الله پس بدرستی که خدای غفور
آمرزنده است گناهان مضطر را که وصف میکند رحيم مهربانست در رخصت اکل ولا تقولوا و مگویید
لما تصف السنتكم برای آنچیزی که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود بگویید الكذب
دروغ را یعنی هر چه بر زبان شما گذرد از دروغ میگویید و آن دروغ میگویید که اینست آنکه گفتند هذا
حلال این حلالست یعنی آنچه در شکم بحیره و سایبه باشد حلالست بر مردان ما وهذا حرام و این حرامست
یعنی هر آنکه مذکور شد ناروا است بر زنان ما میگویید که این حلال و این حرامست لتفتروا تا افترا کنید على الله
الكذب بر خدای دروغ را بدرستی که آنانکه افترا کردند ان الذين يفترون على الله الكذب بدرستی که آنانکه افترا
کنند بر خدای دروغ را لا يفلحون رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع قليل آنچه برای او افترا
میکنند برخورداری اندک است زود منقطع گردد در دنیا ولهم و مر ایشانراست عذاب اليم عذاب مؤلم یعنی
دایم باشد در آخرت وعلى الذين هادوا و بر آنانکه در دین یهود درآمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا عليك

آنچه خواندیم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی سورهٔ انعام وهو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الایه وما ظلمناهم وستم نکردیم بریشان بتحریم آن ولکن کانوا ولیکن بودند که بواسطهٔ کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین مر آنکسانی را عملوا السوء بجهالة که عملها بد کردند یعنی گناه کردند از روی جهل ثم تابوا پس توبه کردند من بعد ذلک بعد از آن عمل بد که کاهست واصلحوا و بصلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم که خلیل جلیل است صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلیه کان امة بود امتی یعنی جامع کمالات وفضایل بود که یافت نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد جامع ترکیب ذات تربیت مجموعهٔ آثار کمالات گویند پیش از القای وحی در آتش بر روی زمین غیر از وی مؤمنی نبود پس او تنها امتی بود قانتا لله فرمان بردار مر خدای را قایم بامر او حنیفا مایل از ادیان باطله بدین حق ولم یک ونبود من المشرکین از شرک آرندگان چنانکه زعم قریش است شاکرا و بود سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدای را اجتباه برگزید خدای او را بنبوت وهداه و راه نمود او را در دعوت بخدای الی صراط مستقیم بر راه راست که طریق توحید است وآتیناه و دادیم او را فی الدنیا حسنة در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت در دلها خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از نسل اوست یا آن صلوات که برد مقرون بصلوات سید علیه السلام است اللهم صل علی محمد وعلی آله کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وانه وبدرستی که ابراهیم فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از شایستگانست مر درجات عالیه را امام ماتریدی رحمه الله فرموده که حسنه که او را دادیم در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم بتو ان اتبع آنکه پیروی کنی در توحید ملة ابراهیم حنیفا ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت بحق یعنی چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از دیگری ومجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت میفرمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک که سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم را علیهما السلام بسبب آنکه بعد از او مبعوث شد نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم انا اکرم الاولین والآخرین علی الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا افضل واکمل است و نصیب او در فضیلت از جمیع

اصفیا اجمل واشمل بیت تو اصلی و باقی طفیل تواند * تو شاهی و مجموع خیل تواند وما کان ونبود ابرهیم علیه السلام من المشرکین از جملهٔ شرک آورندگان تعریض کفار قریش است که میگفتند که کیش پدر خود ابرهیم دایم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را علی نبینا وعلیه السلام که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از اشتغال بمهمات بر طرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیار سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه در آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتداء آفرینش کرده خداوند تعالی بشآمت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدید عظیم فرمود چنانچه میگوید انما جعل السبت جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیه علی الذین اختلفوا فیه بر آنانکه اختلاف کردند در روز تعظیم سبت آن بود که در آن کسب نکنند و هیچ مهم مشغول نشوند و آن روز عید یکی نه جز پرستش حق نمایند واین تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان و در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علی نبینا علیه السلام یکی را دید روز شنبه که متاع برداشته بجایی میبرد بفرمود تا گردنش بزدند و نعش او در محلی بیفکنند تا زاغان مردار خوار چهل روز از اجزای احشای او میخوردند وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لیحکم هر آینه حکم خواهد کرد بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آنچیزی که بودند که از سرکشی و جهل فیه یختلفون در آن اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت در تبیان فرموده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند که خدای عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند پس خدای برای ما را راه نموده فلنا الیوم والیهود غدا والنصاری بعد غد ادع بخوان ای محمد خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار خود بالحکمة بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت وشبهه را زایل کند والموعظة الحسنة و پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وجادلهم و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن براهی که او نیکوتر است یعنی برفق و خوش خویی و ترتیب مقدمات ظاهره و گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمهٔ کشف آورده که طرق ثلثه دعوت اشارت است بمناهج ثلثه وصول یعنی حقیقت و طریقت و شریعت و بحکم بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آنکه بود که حصول آن بواسطهٔ رسل باشد و طریقت رعایت ادبست در طریق سلوک و بعد ملاحظه دعوت انسب

مفتوح گشته اند ابواب حکمت و آن موهبت جزیلی بی وساطت جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارتست از ادراک امری که خلق را
در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب بحکمت بود حقیقت مناسبت دعوت و باب موعظه حسنه و تخصیص آن
بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب و نیکویی و محافظت جانب رفق و خوشخویی است و لی میسما بدیم
باب مجادله بالتی هی احسن و آن مخصوص براه شریعت که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال
و حرام است و تبیین و توضیح آن بشواهد براهین محتاج و بحجج دلایل مستغنی و از این کلام حقایق نظام
کمال سید انام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار است
قدس سره **نظم** نور او چون اصل موجودات بود ❊ ذات او زان مطلع هر ذات بود ❊ واجب آمد دعوت هر دو جهانش
دعوت ذرات پیدا و نهانش **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی که پروردگار تو **هُوَ أَعْلَمُ** اوست داناتر **بِمَنْ ضَلَّ**
بآنکس که گمراه شد **عَنْ سَبِيلِهِ** از راه حق که اسلام است **وَهُوَ أَعْلَمُ** و اوست داناتر **بِالْمُهْتَدِينَ** براه
یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت بلاغ احکام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد
حرب احد سید الشهدا حمزه را رضی الله عنه مثله کرده بدید بغایت محزون گشت و فرمود بخدای که اگر
ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض او حق سبحانه آیت فرستاد که **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ**
و اگر عقوبت کنید پاداش کسی را که شما را عقوبت کرده است **فَعَاقِبُوا** پس عقوبت کنید **بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ** بمانند
آنکه عقوبت کرده شده اید **بِهِ** بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد
تن را **وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ** و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید **لَهُوَ** هر آینه آن صبر **خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ**
بهتر است مر صابران را از انتقام وضع مظهر بجای مضمر جهت ثنای خدای بر ایشان بر آنکه صابر اند
آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرموده کفارت یمین کرد **وَاصْبِرْ**
و شکیبا شو در ایذا و رنجها که بتو رسید **وَمَا صَبْرُكَ** و نیست شکیبایی تو **إِلَّا بِاللَّهِ** مگر بتوفیق و عون خدای
وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوه ناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو **وَلَا تَكُ** و مباش
فِي ضَيْقٍ در تنگدلی **مِمَّا يَمْكُرُونَ** از آنچه میکنند از بدی **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای بنصرت و
معونت **مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا** با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت **وَالَّذِينَ هُمْ** و با آنکسانی
که ایشان **مُحْسِنُونَ** نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدای
و احسان عبارت از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفتست **نظم**

ز احسان خاطر مردم شود شاد ❊ بتقوی خانه دین گردد آباد ❊ بسوی این صفتها گر شتابی ❊ رضای خلق و خالق هر دو یابی

سورة بنی اسرائیل

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَ الَّذِي پاکی و بی عیبی آنراست که بجهت کرامت **أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ** برد بنده خود را که محمد است صلی الله علیه
وسلم **لَيْلًا** شبی یعنی بعضی از شب **مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی که در مکه بود
هم مسجد بود **إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى** بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس **الَّذِي بَارَكْنَا** آن مسجدی که برکت
کردیم **حَوْلَهُ** بر گرد اگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او مهبط وحی و متعبد انبیا ساختیم و هم برکت دنیی
مخصوص کردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی و ارزانی پس برد انجا محمد را بردیم صلی الله علیه وسلم
لِنُرِيَهُ تا بنماییم او را **مِنْ آيَاتِنَا** از دلایل ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود
و انبیا را دید و وقوف بر مقامات ایشان در اندک زمانی حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما
بر آنند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول است یا رمضان یا شوال
یا ربیع الآخر و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده
منکران کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب بحد تواتر ثابت گشته و
هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد **نظم** شاه معراج نبی را فرست ❊ آنکه منکر نیست بدین کافر است
دست کی سلطنت این وصال ❊ نیست بپا مردی خیل خیال ❊ عقل چه داند چه مقامیست این ❊ عشق شناسد که چه دولتیست این
و معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد مقدس بوده و در بیداری واقع شده و آنانکه در بین قصه
نقل جسد را مانع دانند ضعیف جانب بدعت عنه منکر قدرت ❊ اگر رشتن زنها رجانی ❊ سیر عروج بتن آسان بود
و در آن شب جبرئیل با جوقی از ملایکه آمدند و آنحضرت را از حجره ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام برده و بعد از شق
صدر و غسل قلبش براق سوار ساخته و باندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده **نظم** شبی رخ تافته زین دیر فانی
بخلوت در سرای ام هانی ❊ رسیدش جبرئیل از بیت معمور ❊ براق برق سیر آورده از نور ❊ قوی پشت و گران سیر و سبکخیز
رانده از دو بین وقت شدن تیز ❊ و در روایت صحیح آنست که حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم در بیت المقدس انبیا و
ملایکه را دید و ایشان را امامت کرده آنگاه بمعراج بر آمد بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم و در دوم
عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم علیهم السلام
دید و بر ایشان سلام کرده جواب به تبجیل و اکرام شنید و بعد سدرة المنتهی بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمة نظر کرد

درآمد و جبرئیل بر دیک حجاب از مرافقت وی باز ایستاد و گفت لو دنوت انملة لاحترقت بیت
چنان گرم در تیر قربت براند ٭ که در سدره جبرئیل از وی باز ماند ٭ و از آنجا تنها حجاب نور و ظلمة قطع کرده بمحلی رسید
که براق نیز از رفتار در ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هر لحظه از حضرت ادن منی میشنید و در
هر نوبه آنحضرت را ترقی دیگر دست میداد تا قدم بر مسند دنی نهاد از آنجا بر منظره تدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص
فکان قاب قوسین او ادنی درآمد اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود نظم کلام بی مدد بی نقل شنید
خدا را بی جهت دید ٭ بدید آنچه از حد دیدن برون دید ٭ مپرس از کیفیت که چون دید ٭ و بنقل صحیح ثابت شده
که آنحضرت ثنای الهی بکلمات التحیات لله والصلوات والطیبات بجای آورده باکرام السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین بیت چو کرده وعدهای لطف در گوش ٭ نکرده امت خود را فراموش و در حین سیر
بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات او بنظر وی درآوردند و هدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و
بر بیت المقدس باز آمده متوجه مکه شد و کاروانها قریش را دیده و مدت این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بوده
راه زاهد از وی برون رفته ٭ پی نتوان برد که چون برده ٭ عقل درین وادیه حاشا کند ٭ عشق نه حاشا که تماشا کند
آورده اند که چون بامداد همین شب قصه معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده
نشانها از بیت المقدس پرسیدند آن مسجد پیش نظر وی مشتمل گشت از هرچه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانهای
خود خبر جستند بصریح با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب اغراق در این قصه حجت
آنحضرت را بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت به چند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر کرد اِنَّهُ بدرستی
که خدای هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب الْبَصِیرُ بینا باحوال مؤمنان در تصدیق یا
سمیع و بصیر یعنی سمیع و بصیر است یعنی شنوانید محمد را صلی الله علیه وسلم کلام خود و بنمود او را آیات قدرت بر دوام
خود بعضی ضمیر را عاید بآنحضرت دارند در نفحات مذکور است که بدرستی که محمد صلی الله علیه وسلم شنوا بود مر آن
چیزی را که خطاب کردیم و بینا بود مر آنچیزی را که بوی نمودیم در عرایس الحقایق آورده که بنمودیم او را از آیات که
مخصوص است بجلال و جمال ما انه هو السمیع بسمعنا والبصیر ببصرنا نظم چه در کنیت بی نشانی رسید
چه گویم که آنجا چه دید و شنید ٭ ورق را در نوشتیم و کم شد سبق ٭ شنیدن بحق بود و دیدن بحق در مرآة الصفا
فی معجزات المصطفی قصه معراج بر سبیل اختصار آورده ایم و نکات و دقایق بحقایق عروج و نزول وا داده

بر اثبات او و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بسط الخطاب مطوی ساخته رجوع نموده شد بتفسیر
والله علیم خبیر وَآتَیْنَا و دادیم ما مُوسَى الْكِتَابَ موسی را علیه السلام تورات وَجَعَلْنَاهُ و ساختیم کتاب
یا موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده فرزندان یعقوب را علیه السلام و گفتیم مر ایشانرا أَلَّا تَتَّخِذُوا
انکه فرا مگیرید مِنْ دُونِي بجز من وَكِيلًا پروردگاری که مهم خود بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ذریه
انکسی که برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلام مراد سام است که ابرهیم علیه السلام جد بنی اسرائیل
از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بجا آرید إِنَّهُ بدرستی که
نوح كَانَ بود عَبْدًا شَكُورًا بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب
و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیب است مر ذریه را باقتدا بوی در شکر نعمت الهی که موجب مزید است لئن شکرتم
لازیدنکم وَقَضَيْنَا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ
در توریه و بیان کردیم کبخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هرآینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید فِي الْأَرْضِ در زمین
شام مَرَّتَيْنِ دو بار افساد اول آن ایشان مخالفت احکام توریه بوده و ناشنیدن امر ارمیا علیه السلام که پیغمبر ایشان بود
و افساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی علیهما السلام حق سبحانه ایشانرا خبر داد که شما افساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ
و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود بر آفریدگار
خود فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقاب افساد اول از آن هر دو بَعَثْنَا بر انگیزیم و
مسلط کنیم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا بندگان که مارا هستند اضافه خلق است نه اضافه مدح چه مراد بخت
نصر است بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا بخاریب یا دخیرع الفری پس صفت آنها میکوید که أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ
خداوندان کارزار سخت دسیاطی گفته که مهیب باشند آوازهای ایشان چون رعد و چشمهای ایشان چون برق
فَجَاسُوا پس درآیند خِلَالَ الدِّيَارِ میان سراها ایشان برای قتل و غارت و اسیر وَكَانَ
و هست این حکم وَعْدًا مَفْعُولًا وعده کرده شده یعنی لابدست از آن که بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس باز گردانیم
لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده اند و مقهور و مغلوب سازید
ایشانرا وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَبَنِينَ و بزیادتی پسران وَجَعَلْنَاكُمْ
و سازیم شما را أَكْثَرَ بیشتر از پیشتر نَفِيرًا از روی عدد یعنی زیاده سازیم آنچه پیشتر بود چنانچه مجتمع شده
توانید با خصمان مقاومت کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نیکویی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکویی کرده باشید با نفسهای خود

چه ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ و اگر بدی کنید فَلَهَا پس وبال آن نیز شما را باشد و عبد [illegible] در سه ارک از مرتضی علی ع
نقل میکنند که من هرگز با کسی نیکوئی نکردم و بدی نیز بکسی نرسانیدم پس این آیه خواندند یعنی هر چه کسی میکند بخود میکند
بیت در جهان گر نیک و گر بد کرده ام ⁂ هر چه کردم جمله با خود کرده ام فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ پس چون
بیاید وعدهٔ عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم و بین الافسادین دویست و ده سال بود و حق سبحانه میفرماید که چون موعد
عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما یعنی ططیوس رومی و قوم او را بر انگیزیم لِيَسُوءُوا تا آن فرستادن و
بر انگیختن بد سازند وُجُوهَكُمْ رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشرهٔ شما پیدا کنند و حفص لیسوء بجمع خوانده
تا آن قوم رویهای شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند به بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانچه در آمدند
دروی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنانچه نوبت اول قوم بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر ططیوس نیز
در آیند وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بر آن تَتْبِيرًا هلاک کردنی و در
قصه خلاف بسیار است و هر مفسری نقلی کرده بعد سید ایراد نموده نقل اصح و اشهر که در مختار القصص و غیر آن
از کتبی که در اخبار انبیا علیهم السلام نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه
رسید از سلیمان علیه السلام و او بر ضعیف حال و مزاج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند
اول سنجاریب ملک موصل با میر و متعاقب او سلمان پادشاه آذربیجان برسید و هر دو تا دار شهر بیت المقدس بوده
با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بتموج در آمد
سپیداوان سپه درهم فکندند ⁂ صلائی که عالم فکندند ⁂ ز پیکان عالی [illegible] گرفت ⁂ ز خون روی زمین لاله گرفت
تا بسطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره
پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکری که دار هم تیغ زن و نیزه گذار در بیت المقدس جمع شدند
و چون در تسخیر سلطنت شرکت بود با ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرایی و نبرد آزمایی قیام و اهتمام نمودند بیت
در افتادند بهم چون شیر غران ⁂ بگرز و نیزه و شمشیر بران ⁂ بخاصیت اللهم اشغل الظالمین بالظالمین
واخرجنا من بینهم سالمین عاملین آغاز کردند و ناگاه بخت غبار ادبار بر دیدهٔ آن خاکساران پاشیده هر یک را
غنیمت دانسته و دل را بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند ⁂ نه جای قرار و نه راه ستیز ⁂ نهادند ناکام رو در گریز
اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل در آمد و چون پنج لشکر عظیم دست تصرف در آوردند بحکم إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ
أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ سر تجبر از گریبان عصیان بر آورده و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریة را [illegible]

نهادند

[illegible]

روز [illegible] از سود [illegible]

نهادند هر چند ارمیا پیغمبر علیه السلم ایشانرا پند داد و گفت آنانچه در توریه مسطور شده این افساد اولست بکنید و خود را
در معرض سخط الهی میاندازید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنجاریب بود بعد از فوت او بحکم وصیت ملک
بوی رسید بر ایشان گماشت تا با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرده توریت را بسوخت و هفتاد
هزار از بنی اسرائیل اسیر برده گرفت این عقوبت اول بود بعد از آن کورش عهد باخود آورده و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال
نمود ایشان ولی باز آمدند دیگر باره بنی اسرائیل خوشوقت شده اموال و اولاد ایشان بسیار شد یحیی معصوم را علیه السلم
بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلم کردند عقوبت دوم در رسید ططیوس نصرانی بر ایشان ظفر کرده دیگر باره مسجد
خراب کرد و رختهای ایشانرا بغارت برد حق سبحانه در توریه بعد از وعدهٔ این دو عقوبت با ایشان گفته بود عَسَىٰ
رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است أَنْ يَرْحَمَكُمْ آنکه رحمت کند بر شما و باز
شما را منعم سازد وَإِنْ عُدْتُمْ و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم ما نوبت سیم بعقوبت دیگر وَجَعَلْنَا
جَهَنَّمَ و گردانیم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان حَصِيرًا زندانی که در آنجا باز داشته شوند
و بخروج تا در بنا شد و بنی اسرائیل نوبت سیم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم و بقتل و جلا
و جزیه و خواری معاقب گشتند إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَهْدِي راه می نماید لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ براهی که
آن راست تر است و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد قرآن مر گرویدگان را
الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنانرا که میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ بآنکه ایشانراست أَجْرًا كَبِيرًا مزدی
بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ و هم بشارت میدهد مؤمنانرا بآنکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ
برای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان
را دو بشارت است ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدای میخواند در وقت
غضب بِالشَّرِّ بدی بر نفس و اهل و مال خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او بنیکویی مراد نضر بن حارث است
که عذاب را از خدای تعالی بدعا میخواست که وَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی
عَجُولًا شتاب کننده در دعا تا نزد و عاقبت آن با تعجیل دارد و در انقلاب از حالی بحالی نه در تأمل دارد و نه
در صبر [illegible] در کارها شکیبائی ورزد ما وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت که
دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق عز ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ آیتی که شب است
یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی که روز است مُبْصِرَةً روشن

که درو هم چیزی ببینید لتبتغوا تا طلب کنید در روشنائی فضلاً من ربکم افزونی در معیشت از پروردگار خود
وگفته اند آیة بمعنا آفتاب و آیة شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماهست از بدایة تا محاق در لباب از ابن
عباس رضی الله عنه نقل میکند که پیش ازین ماه و آفتاب در نور مشابه بیکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود
حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا پر خود بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی
آیه بدین تقدیر آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما روز از پی اکتساب معایش خود روید
ولتعلموا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عدد السنین شمار سالها والحساب و حساب
آجال و مواسم و امثال آن وکل شیء و هر چیزی که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فصلناه بیان کردیم
در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساختیم تفصیلا بیان کردنی وکل انسان و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر
الزمناه الزام کرده ایم او را طائره عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده ایم از نیک و بد عمل او را لازم ساخته ایم
فی عنقه در گردن او یعنی وی را تا چاره نیست از آن و آن ملازم اوست چنانچه طوق لازم حلق است و در زاد المسیر
از مجاهد رحمه الله نقل میکند که هر مولودی را کاغذیست در گردن او آویخته و در آنجا نوشته که شقی ام سعید بعضی
بر آنند که اعراب به پریدن مرغ از دست راست یا چپ تفأل میکردند از آنجانب یمن و شئامت میگرفته اند از طرف
شمال را بشامت نسبت میداده اند پس اینجا استعاره کرده است طائر را با آنچه سبب خیر یا شر بود در عین المعانی آورده
که طائر آن کتابت که روز قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه که عهده او در گردن اوست ونخرج له
و بیرون آریم برای هر آدمی یوم القیمة روز رستخیز کتابا نوشته که صحیفه عمل اوست یلقیه منشورا بیند
آن کتاب را گشاده در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند و چون مبعوث شود باز
گشاده بدست وی دهند و گویند اقرأ کتابک بخوان نامه نوشته اعمال خود را و در آنروز همه را دانا خوانا
خواهند بود خطاب بهر یک خواهد رسید که نامه را خود را بخوان کفی بنفسک الیوم علیک پس است نفس تو
امروز بر تو حسیبا شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوعی پاداشی عمر بن الخطاب رضی الله عنه
فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر از نیک و بد که چه ساخته و چون فرصت
داری در تدارک احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود. الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل
در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت که امروز هر چه بر دم گویی و هر چه از ایشان شنوی و
هر عملی که کنی نماز شام با من بگوی و حرکات و سکنات خویش همه بر من عرضه کن آن پسر نماز شام بگفتی

تمام یکروزه کردار خود با پدر باز گفت پدر روزی دیگر همین حال از پسر خود در خواست پسر گفت ای پدر هر چه
خواهی از من بخواه و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر فرمود که من درین کار ترا ازین دادم تا بیدار
و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یکروزه حساب دادن با پدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی
چون باز خواهی داد نظم تو نمیدانی حساب صبح و شام پس حساب عمر چون گویی تمام شعر زین عملها نه بر نهج صواب
پست خود شرمندگی وقت حساب من اهتدی هر که راه یابد بر راه راست رود فانما یهتدی پس جز این نیست
که راه می یابد لنفسه برای نفس خود یعنی راه یافتن او او را نجات خواهد داد و بس ومن ضل و هر که
گمراه باشد فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود یعنی گمراهی او را بهلاک خواهد کرد
و بس ولا تزر و بر ندارد وازرة هیچ نفس بردارنده وزر اخری گناه نفس دیگر ولید بن مغیره
کافران میگفت که متابعت من کنید و من گناهان شما را بردارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهند داشت
نه بار دیگری وما کنا معذبین و نیستیم ما عذاب کننده قومی حتی نبعث تا وقتی که بر انگیزیم و بفرستیم
رسولا فرستاده بر ایشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان ثابت گردد واذا اردنا و چون خواهیم
ان نهلک قریة آنکه هلاک گردانیم اهل شهری و دیهی را امرنا بسیار گردانیم مترفیها متنعمان آن را یعنی
یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بر زبان رسولی که مبعوث بدیشانست ففسقوا
پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند فیها در آن شهر فحق پس واجب شود علیها القول
بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبة شوند فدمرناها تدمیرا پس از
بنیاد بر کنیم ایشان را و سازیم ساختنی ایشان را خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی وکم اهلکنا و چه بسیار هلاک
کرده ایم من القرون از اهل قرنها من بعد نوح از پس وفات نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان
و قرن صد و بیست سالست یا چهل یا هشتاد یا صد که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد وکفی بربک و بسنده
است پروردگار تو بذنوب عباده بگناه بندگان خود خبیرا دانا است که ذنوب پنهان ایشان را داند بصیرا
بینا که خطیات آشکارای ایشان را ببیند آورده اند که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند
و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص جهاد حق سبحانه فرمود که من کان هر که باشد که اندوه خاست
همت یرید العاجلة خواهد این جهان شتابنده یعنی نعمت و لذت او را عجلنا بشتابانیم له
برای او فیها در دنیا ما نشاء آنچه ما خواهیم از نعمتها لمن نرید از برای آنکه ما خواهیم

دنیا ثم جعلنا پس آماده کنیم له جهنم برای او دوزخ را در آخرت یصلیها در آید بدو دوزخ مذموما
نکوهیده مدحورا رانده شده از رحمت خدای ومن اراد الآخرة وهر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وسعی لها
وبشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سعیها آنچه سعی باشد وهو مؤمن وحال آنکه
او مؤمن باشد ایمان خالی از شایبهٔ شرک فاولئک پس آن گروه که جامع شروط ثلثه است یعنی طلب وسعی وایمان
کان سعیهم هست شتافتن ایشان مشکورا مقبول وپسندیده نزدیک خدای کلا هر یکی را از این
دو گروه که طالبان دنیا وجویندگان عقبی اند نمد امداد کنیم وعطا دهیم هؤلاء آن گروه را بمقدار کفایه
وآن گروه را بمقدار همت یعنی هیچ کدام را محروم نگذاریم بلکه مدد کنیم من عطاء ربک از عطاء پروردگار تو وما
کان عطاء ربک ونیست عطاء پروردگار تو محظورا منع کرده وباز داشته از مؤمن وکافر بلکه میدهد در سرای
دنیا بکافر همچنین در دنیا انظر بنگر بدیدهٔ اعتبار که از روی حکمت کیف فضلنا چگونه افزونی داده ایم
بعضهم علی بعض بعضی آدمیان را بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را وسعت است در آن وبعضی را تنگی
داده ایم برخی را که طالب آخرت اند بتوفیق بر برخی که جوینده دنیا اند وللآخرة وهر آینه آن سرای اکبر درجات
بزرگتر است از روی درجات واکبر وبزرگتر تفضیلا از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است که
تفاوت بهشت بدرجات واز درجه تا درجه برتر از ما بین زمین وآسمان مسافت باشد وتفاوت دوزخ بدرکات
دارد که تا درکی برتر ازو همین مقدار بعد خواهد بود لا تجعل قرار مکن ای آدمی مع الله با خدای الها آخر
خدای دیگر فتقعد که بنشینی در دوزخ جاویدان مذموما نکوهیده یعنی موصوف بمر مخذولا فرو
گذاشته یعنی محروم از همه نیکویها وقضی ربک وحکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان الا تعبدوا آنکه
مپرستید الا ایاه مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایه تعظیم است ونشاید الا کسی را که در غایه عظمت
باشد وبالوالدین ودیگر آنکه نیکویی کنید با پدر ومادر احسانا نیکویی کردنی بعد از عبادت خود با احسان
والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریب اند در وجود تربیت اولاد اما یبلغن اگر برسد عندک
الکبر نزدیک تو بزرگسالی وپیری احدهما یکی از ایشان او کلاهما یا هر دو ایشان بر سن پیری
شوند ومحتاج خدمت تو گردند فلا تقل پس مگوی لهما اف مر ایشان را اف ضجرت که چون کسی از چیزی
بتنگ آید بر زبان گردد یا بناپاکی آلوده شود این کلمه گوید حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشان را مگو یعنی
از ایشان بتنگ میاید صحبت ایشان را کراهت مشمرید ولا تنهرهما وبانگ بر ایشان مزن وسخن ایشان را رد مکنید بازمده

وقل لهما

وقل لهما وبگوی مر ایشان را قولا کریما سخنی نیکو از روی ادب وحرمت یعنی ایشان را بنام مخوان وگفته اند با
ایشان چنان سخن گوی که بندهٔ گناه کار عاجز با خواجهٔ خشمناک درشت خوی گوید واخفض لهما وفرو گیر برای
ایشان جناح الذل بال تذلل وتواضع را یعنی با ایشان بزرگی وتکبر مکن بلکه ملایمت وتلطف پیش آر من الرحمة
از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دی روز محتاج ایشان بوده در تربیت وایشان امروز محتاج تو اند در حمایت
وتقویت وقل رب ارحمهما وبگوی ای پروردگار ببخشای بر ایشان کما ربیانی همچنانکه بپروردند مرا
صغیرا در حالی که خرد بودم وحقیقت دعاء رحمت از ولد در حق والدین آنست که اگر مؤمن نبوده اند ایشان را
بهشت رسان واگر کافر بوده اند رهنمای باسلام وایمان وخوشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته است من رضی عنه
والداه فانا عنه راض سوای حقوق ایشان که والحق عقوق پیش نباید رفت نظم اگر تست پاره زبان اوست
قطره از چشمهٔ حیوان اوست آب از دو دیده نهال تر است شیر از خورده لبان تر است زو چو بشیرست نفوت بود
خوردن خورانی چه مروت بود ربکم اعلم پروردگار شما دانا تر است بما فی نفوسکم بانچه در نفسهای شماست
از بر والدین وعقوق ایشان ان تکونوا صالحین اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان بمادر وپدر فانه
کان بدرستی که خدای هست للاوابین مر توبه آرندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او غفورا
آمرزنده وآت ذا القربی وبده خداوند خویشی را حقه آنچه حق اوست از نفقه وحسن معیشت با او امام
اعظم رحمه الله فرموده که حق اقارب آنست که اگر درویش ومحتاج باشند بر ایشان نفقه کنی وگفته مراد بذی القربی
اقارب حضرت رسول اند علیه وآله السلام وحق ایشان اعطای خمس است بر ایشان از انچه حق سبحانه مقرر فرموده ودر
تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام علی بن الحسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت
آری فرمود که در سورهٔ بنی اسرائیل خوانده که وآت ذا القربی حقه جواب داد که خوانده ام گفت پس شما اهل آن قرابتید
که خدای امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود که آری ما اهل آن قرابتیم والمسکین وبده درویش را وابن
السبیل وراه گذری را حق ایشان از زکوة ولا تبذر واسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه
نشاید تبذیرا پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده که برابر کوه احد در وجه خیر خرج کند اسراف
نباشد واگر جوی یا حبه در باطل صرف نماید اسراف باشد ان المبذرین بدرستی که اسراف کنندگان کانوا
هستند اخوان الشیاطین برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت واتلاف اموال عرب هر گاه التزام عادت
نیک کند ومتابعت امور ایشان نماید گویند هو اخوهم آورده اند که کفار اموال خود را بر ریا وسمعه خرج میکردند وجهت

یعنی همسران شیطانند حق تعالی ایشانرا نکوهش میکند که در تضییع اموال امثال دیوانند وکان
الشیطان وهست دیو لربه مر پروردگار خود را کفورا منکر یعنی جاحد نعمت او پس بایدکه کسی او را
فرمان نبرد در خبر است که بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقرا صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی
از اوقات از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم و آزرم
از ایشان اعراض نمودی آیه آمد که واما تعرضن عنهم اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة
برای انتظار روزی که من ربک ترجوها از نزدیک پروردگار خود امید میداری آنرا فقل لهم پس بگوی
ایشانرا قولا میسورا سخن نرم یا دعا کن برای روزی ایشان با آسانی کشیدن بار فقر یا وعده ده ایشانرا بنیکویی
آورده اند که بعد از نزول آیت چون از آنحضرت چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی که یرزقنا الله و ایاکم
در اسباب نزول آمده که مسلمانی با یهودی گرو بستند و خوبی مزهن آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از سیحی سخی تر
جهت آزمایش دختر خود را بجانب نبوت مآب فرستاد دختر آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیراهنی مطلبد زنی
کز زمان تا زمان بر سر لی ساختی دیگر باز آی دختر بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهن میطلبد که در بر تست
حضرت بحجره در آمد و پیراهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه نشست بلال قامت کشید یاران منتظر خروج
آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیه نازل شد که ولا تجعل یدک و مساز دست خود را
مغلولة الی عنقک بربسته بگردن خود تا بر بسط او قادر نباشی بر بستن کنایتست از امساک ولا
تبسطها و مگشای دست را کل البسط همه گشادن بسط یعنی عبارتست از عطا و کل البسط اشارت
باسراف یعنی اسراف مکن فتقعد که بنشینی ملوما ملامت کرده شده محسورا درمانده و محتاج حق تعالی
باعتدال صفت مخاصمه ها ید نظر فین او که تفریط و تبذیر ست منع میکند و در مجمع البحرین آورده در معنی قطعه
این آیه آمده بند از امساک دست گزین + کز خصلتیست نکو میده پیش اهل بها + مکن بجانب اسراف نیز چندان میل
که هر چه هست بیکدم بدهی کنی زدست رها + چو در میانه این هر دو راه چند آنی + تفاوتست که از آفتاب تا بسها
پس اختیار وسط راست در جمیع امور + بدان دلیل که خیر الامور اوسطها ان ربک بدرستی که پروردگار تو
یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که خواهد ویقدر و تنگ میسازد بر هر که
ارادت او تعلق گیرد این بسط و قبض از محض حکمتست و کس را بروی اعتراض نرسد انه کان بدرستی که
هست بعباده بمصالح بندگان خود خبیرا بصیرا دانا و بینا ولا تقتلوا و مکشید اولادکم فرزندان

خود را خشیة املاق از ترس درویشی نحن نرزقهم ما روزی میدهیم ایشانرا وایاکم و شما را هم
پس غم روزی ایشان مخورید که هر کرا جان دهد نان دهد ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان کان
خطأ هست خطایی کبیرا بزرگ زیرا چه مشتملست بر قطع تناسل و انقطاع نوع ولا تقربوا الزنی
و نزدیک مشوید بزنا و کردن آن مکردید انه بدرستی که زنا کان فاحشة هست عملی زشت وساء سبیلا
و بد راهیست در تفسیر زاهدی آورده که راه مغان و گبرانست ولا تقتلوا و مکشید النفس التی
آن نفسی را که حرم الله حرام کرده است خدای قتل او و آن اهل ایمانند و ذمی و معاهد که ایشانرا نشاید
کشتن الا بالحق مگر بحکم راستی یعنی قصاص بر او لازم آید یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان ومن قتل
و هر که کشته شود مظلوما در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فقد جعلنا پس بدرستی
که ما دادیم لولیه مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست سلطانا تسلطی و قوتی که قصاص
کند از قاتل یا دیت بستاند فلا یسرف پس باید که ولی اسراف نکند فی القتل در کشتن اگر قصاص بر وی لازم
شد یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل را نکشتی
بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه ازان نهی فرمود که ولی غیر قاتل را نکشد انه بدرستی که ولی
کان منصورا هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امرا و حکام او ولا تقربوا و نزدیک مشوید
مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید الا بالتی مگر بآن طریقه که خصلتیست که آن هی احسن
آن بهتر و نیکوترست یعنی معامله کنید که اصل مال برای وی بماند و نفع آن بوجه معاش او رسد و
التزام نمایید حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بغایت قوت یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد بر وی ظاهر شد
واوفوا و وفا کنید بالعهد بعهدی که بستست خدای با شما از تکالیف شرعیه یا پیمانی که با یکدیگر
می بندید ان العهد بدرستی که صاحب پیمان کان مسئولا هست سؤال کرده شده یعنی او را از نقض آن
تا بین آن خواهند پرسید سلمی رحمه الله آورده آورده که خدای را عهدهاست بر جوارح آدمی ملازمت ادای
بر نفس او بادای فرایض و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او بآنکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او بآنکه
شاهد ماسوی نگردد و از هر عهدی خواهند پرسید ع تا کسی از عهده این عهد چون آید برون ه
واوفوا الکیل و تمام پیمایید کیل را اذا کلتم چون پیمایید برای دیگری وزنوا و بسنجید بالقسطاس
المستقیم بترازوی راست یکسان ذلک این تمام پیمودن و راست سنجیدن خیر بهترست شما را از دنیا

وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از جهت عاقبة وَلَا تَقْفُ و از پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ آنچیزی که نیست ترا بِهِ
عِلْمٌ بآن چیز دانایی یعنی بتقلید مکن ازین چیزی تا ندانی مکوی دانستم تا نه بینی مکوی دیدم تا نشنوی
مکوی شنیدم محمد بن الحنفیه رضی الله عنه در معنی آیة فرموده که گواهی بدروغ مده إِنَّ السَّمْعَ بدرستی که گوش و
الْبَصَرَ و چشم وَالْفُؤَادَ و دل كُلُّ أُولَئِكَ هر یک ازینها كَانَ عَنْهُ باشد از نفس خود مَسْئُولًا
پرسیده شده یعنی ازیشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده است یا از سمع سؤال کنند که چه شنیدی
و چرا شنیدی و چشم را کویند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی وَلَا
تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا رفتن خداوندان تکبر یعنی بخرام چنانکه متکبران خرامند إِنَّكَ
بدرستی که تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی شکافت زمین را بپای در روی کشیدن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و نرسی بکوهها
طُولًا از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین را نتواند درید و با کوهها همسری نتواند نمود او را تکبر و تعظم چرا باید
بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک ٭ پس ای بنده افتادگی کن چو خاک كُلُّ ذَلِكَ همه اینها که شمرده شد
یعنی اوامر و نواهی که از الآیة لا تجعل مع الله الها آخر تا اینجا مذکور شد و آن یازده امر و چهارده نهی است
و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده كَانَ سَيِّئُهُ هست بدی او
یعنی آنچه منهی عنه است از آن عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا نزدیک پروردگار تو پسندیده نیست ذَلِكَ آنچه مذکور شد
از احکام مِمَّا أَوْحَى از آنچیزیست که وحی کرد إِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی که
شناخت حق است لذاته و دانستن خیر للعمل به وَلَا تَجْعَلْ و فرا مگیر مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر
این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکامست و لهذا در مفتتح و مختتم این امور نهی فرموده از شرک در
اول نتیجه که در دنیا بر آن مرتب باشد ذکر کرد فتقعد مذموما مخذولا و در آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد
در عقبی یاد کرد که فَتُلْقَى اکر شرک آری پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتی که ملامت
کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَدْحُورًا در حالتی که رانده شده باشی و دور مانده
از رحمت خدای و بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکة بنات الله و میکوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ
آیا برگزید شما را پروردکار شما بِالْبَنِينَ به پسران وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا
از فرشتکان دختران این خلاف آنست که عادت شما بر آن جاری شده که از دختران ننگ میدارید و به پسران مینازید
إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که شما میکویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرک که اضافه ولد میکنید بحق سبحانه و نفس

خود را تفضیل میدهید که بحسب نسبت بخود مکرم را بدو نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که کردانیدیم و
مکرر ساختیم برا خود را از وعد فِي هَذَا الْقُرْآنِ در چند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا دریابند و پند پذیر
شوند وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمی فزاید ایشان را تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مکر رمیدن و از حق دور شدن قُلْ
بکوی ای محمد لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اکر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ همچنانکه شما ای مشرکان
میکویید و حفص بغیبت میخواند یعنی چنانچه کافران میکویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه آن خدایان طلب
کردندی إِلَى ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش یا مالک الملک سَبِيلًا راهی که بدفع او مشغول شدندی
چنانکه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه آیتها بیعیبی که هش ایشان میفرستد اکر ایشان خدا بودندی یا شریک خدای بودندی
بایستی که راه منازعت جستندی و عیب و عجز را از خود نفی کردندی سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى
و برترست عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان میکویند عُلُوًّا كَبِيرًا برتری بزرک و در تیسیر نقل میکند که یکی از
خباب بن ارت رضی الله عنه که معجز حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در دست مبارک وی تسبیح کفت خدا را چنانچه
شنیدند و از روی تعجب کفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میکوید آیة نازل شد تُسَبِّحُ تسبیح
میکوید لَهُ مر خدا را السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در ایشان
از ملائکه و جن و انس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مکر تسبیح میکوید خدا را ملتبس
بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح
کویند زندکان از اهل زمین و آسمان بزبان مقال و باقی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکند بامکان و
حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این تنزیهات مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح وی اند
وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ و لیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشان را چه شما را نظر صحیح و عقل صافی
که بآن فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند
بر غفلت شما غَفُورًا آمرزنده مر هر که بحق خدای ایمان آرد در حقایق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکند
که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میکویند اما آنرا نشنود و فهم نکند مکر عالم ربانی و کوش دل او کشاده بود
و فهم ما قال هذا نظم بذکرش هرچه بینی در خروشست ٭ ولی داند درین معنی که کوشست ٭ نه بلبل بر کلش تسبیح خوانست
که هر خاری بتسبیحش زبانیست ٭ در فتوحات مذکورست که اکر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان الحال
کویند پس در آیة ولکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد و در باب ثالث عشر از سفر ثانی فرموده که ما بکوش خود

شنیدیم کسنگی بزبان حال ذکر ملک تعالی میگفت و با ما خطابی کرد چون مخاطبهٔ عارفان و سخنان دا لمود که هر که
آنرا دریابد بعدد بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات از زبانیت ملکوتی که تسبیح و حمد حضرت شهادت
اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بدانست بهمین زبان خاص و همه سخنان در خوشاب از تعبیر
جواهر مطالع قرآن بود والتوفیق من المنان للعبود آورده اند که ابوجهل و احزاب او قصد آن کردند که حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در وقت قرائت قرآن ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت را از چشم ایشان بپوشید و این آیه فرستاد که
وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون میخوانی قرآن را جَعَلْنَا بَيْنَكَ میسازیم و میگردانیم میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ و میان آنانکه نمیگروند بدان سرای حِجَابًا پرده مَسْتُورًا پوشیده از حس ایشان تا رنج و آزاری
بتو نرسانند که زینت حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بعد از سورهٔ تبت سنگی برداشته بطلب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمد
خولت کبر آن حضرت نبود او را در خانهٔ ابوبکر رضی الله عنه نشان دادند بیامد حضرت آنجا نشسته بود و قرآن میخواند
جمیل صدیق را گفت صاحب تو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام کشم ابوبکر رضی الله عنه گفت او شاعر نیست که زبان بهجای
کسی بگشاید پس گفت فی جیدها حبل من مسد چیست و او چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت صلعم
صدیق را فرمود که از وی بپرس که درین خانه غیر از تو کسی را می بینی صدیق رضی الله عنه گفت ای ام جمیل درین خانه غیر
از من کسی را می بینی گفت با من استهزا میکنی بخدای کعبه که نمی بینم بجز ابن ابی قحافه را پس باز گشت و این آیه نازل شد که
ما تو را بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم وَجَعَلْنَا و میکنیم یعنی می افکنیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای
ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند قرآنرا و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن
وَفِي آذَانِهِمْ و مینهیم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجز است از حیثیت
لفظ و معنی از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشانرا از فهم معنی و ادراک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ
و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ آفریدگار خود را در قرآن وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بگردند
کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُورًا در حالتی که رمندگان باشند از استماع توحید چه دل غافل ایشان
آنرا کراهت داشت که ایشانرا با الله خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ و بتو که گوش فرا میدارند
بوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتی که ایشان راز گوینده اند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر و شعر
و در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت که محمد چه میگوید ابوسفیان گفت من بعضی از سخنان وی را داستم
ابوجهل گفت مجنون است ابولهب گفت کاهن است حویطب گفت شاعر است بعد ازین آیه در شان این جماعت ده

إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما إِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت
نمیکنید و از پی نمیروید إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش را پریشان یا مسحور
بمعنی ساحر باشد چون ساتر بمعنی آتی انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ بزدند برای تو مثلها و ترا
تمثیل و توصیف کردند بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر فَضَلُّوا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
سَبِيلًا پس نمیتوانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا الی نبی یا بدانند طعن تو بر وجهی که موجه باشد بلکه در کار خود
گشته اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض میگویند کاهی شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و
زمانی بمجنون میخوانند و آن زوال عقلست وَقَالُوا و گفتند کافران که منکر بعث اند أَإِذَا كُنَّا آیا هنگامی
که شویم ما بعد از مرگ بمرور ایام و دوران عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای خورد ریزه شده
أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگان شویم خَلْقًا جَدِيدًا آفرینش نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک
مخلوق تازه چون شود قُلْ كُونُوا بگو که دیدید شما امر تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید بعد خود حِجَارَةً
سنگ أَوْ حَدِيدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا آفرینشی از آن چیزها که بزرگت و رفعتی دارد فِي صُدُورِكُمْ
در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هر چه از قیود حیات بعید است البته حق سبحانه شما را بمیرانند زنده کرداند
فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد بحال زندگی
قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را توانست جان داد در
بدایه هم تواند جان داد در نهایه فَسَيُنْغِضُونَ پس زود بود که حرکت دهند إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب
تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود بجنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند وَ
يَقُولُونَ و گویند مَتَىٰ هُوَ کی خواهد بود این بعث و حشر قُلْ بگو عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ شاید که باشد قَرِيبًا
نزدیک چه هر چه آینده است او نزدیک تواند گفت بعث شما واقع خواهد شد يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزی
بخواند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخهٔ اخیر بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما اجابت کنید
خدای را و اسرافیل را بِحَمْدِهِ در حالتی که قایل باشید بستایش حق در خبر آمده است که خلایق از قبور بر آمده خاک
از سرها می افشانند و میگویند سبحانك اللهم وبحمدك ای حامد من یعنی معنی آیه چنین بود که خدای شما را
بخواند و امر او را اجابت کنید او را وَتَظُنُّونَ و گمان برید از هول قیامت که در گور خود إِنْ لَبِثْتُمْ
درنگ نکردید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه ببینند درنگ خود را در دنیا اندک شمرند نسبت

بآن پس بایدکه خردمند کاه امروز نیز حیات دنیی را در جنب زندگی عقبی لذت شمرد و این اندک فانی را در کار آن
بسیار باقی صرف کند تا در آخر وقت بعذاب حسرت و ندامت در نماند • بدنیی توانی که عقبی خری • بخر جان من ورنه حسرت خوری
کسی کوی دولت ز میدان نبرد • که با خود نصیبی بعقبی نبرد • آورده اند که مشرکان مکه در ایذای صحابه قولا و فعلا
تقصیر نمیکردند مومنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم رسانیده بجدال و قتال
ایشان دستور طلبیدند آنحضرت فرمود که امر حق سبحانه درباره ایشان بدینها نفرموده آیه آمد که وَقُلْ
لِعِبَادِي و بگو مر بندگان من یعنی مومنان را که با کافران يَقُولُوا الَّتِي بگویند آن کلمه را که هِيَ أَحْسَنُ
آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه عادت کنند که یَهدیکم الله در تبیان آورده
که یکی عمر را رضی الله عنه دشنام داد و او نیز خواست که در مقابله ستم کند حق تعالی این آیه فرستاد که
بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر بمعروف و نهی از منکر و محققان بر آنند که کلمه نیکوتر
آنست که کسی را یاد نکنند مگر بنیکیی و اگر درشتی کنند برابر او بنرمی سخن گویند إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که
دیو يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی میافکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی بازای درشتی موجب ستیز و عناد
گردد و آن صورت بازدیاد هول و فساد کشد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستی که شیطان هست لِلْإِنْسَانِ
مر آدمی را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا که هرگز صلاح ایشان نجوید بلکه نهلاک او نیکو شد رَبُّكُمْ پروردگار
شما أَعْلَمُ بِكُمْ داناتر است بحال شما و مخاطب مومنانند ایشان را میگوید إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خدا
بخشد بر شما که انجد کافران برهاند أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ یا اگر خواهد عذاب کند شما را بتسلط کفار بر شما
و گفته اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال یا اقامت بر گناه و بعضی خطاب با کافرانست میفرماید که
اگر خواهد بخشد بر شما و عذاب دنیی را در تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیی عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب
دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا که محمدی عَلَيْهِمْ بر کافران
وَكِيلًا نگاهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری یا پایندانی که ایمان ایشان را ضمان شوی و اگر خطاب با مومنانست
معنی آیه این باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذه نخواهی شد بکردار
ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و آفریدگار تو داناترست بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنکه که در آسمان و زمین است
یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و همدانا فرمود که قریش استبعاد میکردند که چرا
یتیم ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم باحوال آنها

و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت بر گزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و بدرستی که افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ
بعضی پیغمبران را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری
اتباع چنانچه ابرهیم را بخلت و موسی را بمکالمت و محمد را صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بمعراج رویت و شفاعت
وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم داود را زَبُورًا کتاب نعمت پس شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی او و زبور
صد و پنجاه سوره است که در وی احکام حلال و حرام محدود و فرایض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظه و صفات
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و ستایش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت چه در آنجا
مسطور است که انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم و در آیه وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ اشارتی بدین معنی هست نظم
ای وصف تو در کتاب موسی • وی نعت تو در زبور داود • مقصود تویی ز آفرینش • باقی بطفیل تست موجود
آورده اند که قریش بغلا مبتلا شدند و حق سبحانه بجهة الزام ایشان این آیه فرستاد قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگوی
ای محمد با کافران که بخوانید آنان را که گمان بردید که ایشان خدایانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند
فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمیتوانند تغییر دادن آنرا یا بردن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملائکه
و خزاعه جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان بکفر باقی ماندند آیه آمد که أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ
آن گروه از ملایکه و جن آنانکه میخوانند کافران ایشان را و می پرستند يَبْتَغُونَ ایشان میجویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ
الْوَسِيلَةَ بپروردگار خود دستاویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ
هر کدام نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربانند درگاه اند از ملایکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس
غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بدانحضرت آرد ملخص سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود بحق اند وَ
يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امیدوار اند بخشش او را وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و می ترسند از عذاب او إِنَّ
عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب آفریدگار تو كَانَ هست مَحْذُورًا سزاوار آنکه از وی حذر کنند و
چون معلوم شد که ایشان در امید و بیم اند همچون سایر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد وَإِنْ
مِنْ قَرْيَةٍ و نیست هیچ دیهی و شهری إِلَّا نَحْنُ مگر آنکه مُهْلِكُوهَا هلاک کننده اهل آنیم بمرگ و قت
قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و جز آن عَذَابًا شَدِيدًا
عذابی سخت یعنی اگر مومن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب كَانَ ذَٰلِكَ هست این حکم فِي الْكِتَابِ
در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم معجزها طلبیدند

از انجمله آنکه کوه صفا را از زر خالص سازد و جبال مکه را دور کند تا زمین گشاده و صالح زراعت شود و جویها
روان سازند تا باغ و بوستان شود حق تعالی این آیه بدیشان بفرستاد و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نداشت
ما را أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند
بِهَا بآیات مقترحه خویش الْأَوَّلُونَ پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران
ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشان را استیصال گردانیدیم پس اگر اکنون این امت میطلبند از معجزات
بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل
حکم کرده ایم که ایشان را استیصال نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهند آورد وَآتَيْنَا و بدادیم
ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَةً پیدا و هویدا یعنی از جمله اهلاک امم بسبب تکذیب
ایشانست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند و خدای ایشان را از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا پس کافر
شدند بِهَا بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ و نمیفرستیم ما بِالْآيَاتِ
بمعجزات مقترحه إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای ترسیدن بحذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول
بکفر ملح باشند هر آینه مستاصل شوند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم و ترا وعده کردیم که اندوه مخور
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک
خواهد گردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی بجهة تحقق وقوع است وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم الرُّؤْيَا الَّتِي
أَرَيْنَاكَ که آن خواب را بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ مگر فتنه آدمیان یعنی سبب آزمایش مراد بدین رؤیا
عام حدیبیه است که حضرت صلی الله علیه و سلم در خواب دیده بود که عمره گذارد و بخانه را طواف نمود و سعی
و حلق بجای آورد و صحابه را تبجح فرمودند و در آن سال عمره میسر نشد منافقان زبان طعن دراز کردند که
این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آنکه تعبیر واقع در سنه آتیه بظهور رسد و قومی اعتقاد دین قوی
تر گردانند بجهة آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشند و در
مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی سبب فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت صلوات الله و سلامه علیه
در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او بر آیند و آنجا بر میجستند همچون بوزینه و فتنه آن بود که در
ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیة دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو
دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان

آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را فِي الْقُرْآنِ
در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است
متعجب شدند ابو جهل گفت که محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که از و درخت میروید این
بغایت عجیب است و عجب ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا
و هیچ فکر نمیکردند که اگر در آتش درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش ودیعت نهد چه عجب که
درخت در آتش ودیعت نهد برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت میکند و
احشاء شتر مرغ را بقوت خود بر خوردن جمرات از سوختن نگاه میدارد قادر است بر انبات شجره در دوزخ و درخت زقوم
شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست یا ملعونه بمعنی مکروه و مبغوض
باشد چون طعام ملعون ای ضار مکروه و بعضی تاویل کرده اند این شجره را با بوجهل یا حکم ابن عاص که پدر بنی امیه است
و ابن الحجر گفته که آن شجره مهجور دین است وَنُخَوِّفُهُمْ و می ترسانیم کافران را بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و
امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا مگر سرکشی بزرگ یعنی کذا
کاری که بی تمیز از حد تجاوز نشده و چون این تکبر ایشان از عجب و وسوسه ابلیس است از استکبار متعاقب
این آیه خبر داد که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ
مر آدم را بجهة تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای
گفت چرا سجده نکردی قَالَ أَأَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر آنکس را که آفریدی طِينًا
از گل پس خدای بر وی لعنت کرد و از درگاه قرب براند قَالَ گفت ابلیس دیگر باره أَرَأَيْتَكَ خبر ده مرا که
هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ این را که گرامی کردی و فضل دادی او را عَلَيَّ بر من چرا فضل دادی و او را از خاک
و من از آتش لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر واپس داری مرا و مرا تاخیر کنی إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ
هر آینه از بیخ بر کنم ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را باغوا و چنان کنم که بعذاب مستاصل شوند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی
که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای برو اگر بعد از اهانت
را ابعاد یعنی او را برانداز درگاه قرب و گفت در جهنم خود رو فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که ترا متابعت کند و
زمان تو برد مِنْهُمْ از ذریه آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستی که دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست
یعنی ان تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و همه متابعان ترا جزا دهم جَزَاءً مَوْفُورًا

جزای تمام یعنی عذابی بر دوام وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر که را توانی لغزانید
مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ بآواز خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است
امام زاهد رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خداوند سبحانه از
دهان بیرون آید آواز شیطانست وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و برانگیزان بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و
پیادگان خود را یعنی دیوان که معاونت توانند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان وَ
شَارِكْهُمْ و شرکت کن با ایشان فِي الْأَمْوَالِ در مالها ایشان تا از حرام جمع کنند یا بربا دهند یا
در معصیت صرف نمایند وَالْأَوْلَادِ و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد
الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشان را بمواعید باطله چون شفاعت بتان و یا
تاخیر توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد شیطان
ایشان را إِلَّا غُرُورًا مگر فریب یعنی خطا را در صورت صواب می آراید إِنَّ عِبَادِي بدرستی که
بندگان خالص من که بحکم هؤلاء في الجنة برای بهشت آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ
بر اغوای ایشان سُلْطَانٌ تسلط و قدرت همه کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری رحمه الله
فرموده که بنده حق آنکس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید چو در بند چیزی جز خدا گرفتاری
تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی وَكَفَى بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو وَكِيلًا نگهدار بندگان
خود از اضلال ابلیس رَبُّكُمُ الَّذِي پروردگار شما اوست که بقدرت کامله يُزْجِي میراند و روان
میگرداند لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را فِي الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوا تا بجویید مِنْ فَضْلِهِ از فضل
او یعنی روزی خویش و گویند فضل سود تجارتست که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا بدست نیاید
إِنَّهُ كَانَ بدرستی که اوست بِكُمْ رَحِيمًا بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میگرداند
و اسباب ما یحتاج شما مهیا میگرداند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن
فِي الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود و برود از خاطرهای شما مَنْ تَدْعُونَ و هر که او را میخوانید یعنی میپرستید
إِلَّا إِيَّاهُ مگر او که خداوند یگانه و یکتاست که در آن محل جز او را نمیخوانید و نجات جز از حضرت او
نمیخواهید فَلَمَّا نَجَّاكُمْ پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان
أَعْرَضْتُمْ برگشتید از توحید و باز روی به پرستش بتان آوردید وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی میکند

كَفُورًا ناسپاس مر نعمت خداوند خود را أَفَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید
از آنکه أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ بکرانه از زمین یعنی آنکه قادرست بر آنکه شما را
در آب غرق برد تواناست بر آنکه در خاک نهان کند أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ یا فرو فرستد بر شما حَاصِبًا بادی که سنگ
بر شما افکند یعنی قادرست که شما را سنگباران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ پس نیابید برای خود وَكِيلًا نگهداری
که شما را محافظت کند أَمْ أَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید أَنْ يُعِيدَكُمْ آنرا که باز گرداند شما را و در آرد فِيهِ در دریا
تَارَةً أُخْرَى بار دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگرباره در کشتی نشینید فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ پس فرو
فرستد بر شما قَاصِفًا شکننده مِنَ الرِّيحِ از باد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند فَيُغْرِقَكُمْ
پس غرق کرد اند شما را بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ پس نیابید شما برای خویش عَلَيْنَا
بر ما بِهِ بآن غرق کردن تَبِيعًا از پی درآینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا
و هر آینه گرامی کردیم بَنِي آدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ و برداشتیم ایشان را یعنی سوار کردانیدیم فِي الْبَرِّ
در بیابان بچهارپایان وَالْبَحْرِ و در دریا بکشتیها وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ
از طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنَاهُمْ و افزونی دادیم ایشان را عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم
تَفْضِيلًا افزونی دادنی تمام اما در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیارست و در عین ترجمه بقول
جامع اکتفا میرود صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامات انسان دو قسمت جسمانی و روحانی
جسمانی تمام ایشان را باشد از مؤمن و کافر و آن تخمیر طینت ایشانست بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت
و مزاج و ترتیب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحیه و ذوائب و تمیز و عقل و
افهام بنطق و اشارت و خط و دلالت یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعت و روحانی دو قسمت
عامه و خاصه اما آنچه عامست مؤمن و کافر در آن شریکند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از اصلاب آدم و
استماع قول أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و زایانیدن بر فطرت و ارسال رسل بدیشان
و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و
دلایل و معجزات برای ایشان از کرامات و روحانیه خاصه آنست که انبیا و اولیا و مؤمنان بدان گرامی
ساخته اند از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و کمال و اخلاق و آداب و سیر الی
الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت

وکراماتی که در حصر نیاید محمد کعب رحمه الله گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمد رسول الله از ایشانست
ای شرف دوده آدم بتو ٭ روشنی دیده عالم بتو ٭ کیست درین خانه که خیل تو نیست ٭ کیست برین خوان که طفیل تو نیست
از تو صدای الست آمده ٭ نیست بهمانی تو ست آمده ٭ در حقایق سلمی آمده که کرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و
توحید برداشتیم ایشان را دیدبه و قلب و گفته اند برآنست که ظهور دارد از نعوت و صفات و بعد آنچه
مستورست از حقایق ذات در تاویلات کاشی آورده که بر عالم اجساد بود و بعد عالم ارواح و برداشتن
ایشان در هر دو ترکیب ایشانست از هر دو و روزی دادیم ایشان را از طیبات علوم و معارف و تفضیل
ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات با آنکه ایشان را بعیب ایشان بینا سازد و مستثنی جنس ملایکه اند یا
خواص ایشان و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث دور و درازست آنچه جمهور اهل سنت برآنند
آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملایکه و رسل ملایکه افضل اند از اولیای بنی آدم و اولیاء بنی
آدم شریفترند از اولیای ملایکه و صلحاء اهل اسلام را فضلست بر عوام ملایکه و عوام ملایکه بهترند از
فساق مؤمنان امام قشیری قدس سره فرموده که مراد از بنی آدم مؤمنانند چه کفار را بنص وَمَن يُهِنِ اللّٰهُ
فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مؤمنان بدانست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهدت بیارا
و باطن ایشان را بتوفیق مشاهدت منور ساخت و چنانچه کافه مؤمنان را تکریم عام ارزانی داشته امت
محمد را صلی الله علیه و سلم بتکریم خاص اختصاص داد از جمله مرتبه رضا که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که یحبهم
و یحبونه و تشریف ذکر فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله این آیه دلیل فضیلت و جامعیت انسانست که هم مخلوقات
مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی همه اوست و بس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات تفهیم توان کرد نظم
آمد آئینه جمله کون ولی ٭ هیچو آئینه نکرده جلی ٭ ننمودند رو بوجه کمال ٭ صورت ذو الجلال والافضال
مظهری گشت کلی و جامع ٭ سرّ ذات و صفات را بجمیع ٭ زانکه بود این تفرق عددی ٭ مانع از سر جامع احدی
گشت آدم جلای این مرآت ٭ شد عیان ذات او بجمله صفات ٭ شد تفاصیل کون را مجمل ٭ بر مثال تعین اول
بوی این دایره مکمل شد ٭ آخرین نقطه عین اول شد يَوْمَ نَدْعُوا یاد کن روزی که بخوانیم كُلَّ أُنَاسٍ
هر گروهی را از مردمان بِإِمَامِهِمْ به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بوده چنانچه گویند
یا امت موسی یا امت عیسی یا کتابی که بدیشان منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل القرآن و یا اهل
الانجیل یا مقتدائی که در مذهب متابعت نموده باشند چنانچه ازند یا حنفی یا شافعی یا بدین و ملت باز خوانند

چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی و گفته اند امام جمع ام است فردا خلق را بمادران باز خوانند بجهت کرامت عیسی علیه السلم
و اظهار شرف حسن و حسین رضی الله عنهما یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضی علی علیه السلم نقل میکند
که در اثر ورد هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و سنت پیغمبر ایشان قول آنست که تعلق انساب بریده گردد و نسبت
اعمال بماند پس هر گروهی را بکتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب کذا فَمَنْ أُوتِيَ پس هر کرا داده
كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشته عمل او بدست راست او فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ میخوانند کتاب خود را
از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در آن عملهای نیکو می بینند وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم بریشان نشود در
مزد خود فَتِيلًا بمقدار فتیله ای که میان دو انگشت باشد یعنی قصوری نباشد در پاداش ایشان بکم چیزی
و این آیه دلیل دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن در ماند وَمَن
كَانَ و هر که هست فِي هَٰذِهِ درین دنیا أَعْمَىٰ نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نبیند فَهُوَ فِي
الْآخِرَةِ پس او در آخرت أَعْمَىٰ نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا و گمراه تر از نابینا نیز
بجهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب
هر که اینجا روی تو بر نبیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم
تا وقتی که یکسال ما را بت پرستی بگذاری و زمین طایف را که آرامگاه ماست چون حرم مکه محترم گردانی و ما را
در نماز از رکوع و سجود معاف داری و اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است آیه
آمد که وَإِن كَادُوا و بدرستیکه خواستند ثقیف لَيَفْتِنُونَكَ که بگردانند ترا عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا
از آنچه وحی کرده ایم إِلَيْكَ بتو لِتَفْتَرِيَ تا افترا کنی و بربندی عَلَيْنَا غَيْرَهُ بر ما جز آنچه
وحی کرده ایم یعنی بگوئی که خدای مرا فرموده وَإِذًا لَّاتَّخَذُوكَ و آنگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خَلِيلًا
دوست و گفته اند که قریش با آنحضرت گفتند که نمیگذاریم ترا که استیلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگرچه
بر انگشت باشد آنحضرت را صلی الله تعالی علیه و سلم از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که
چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من از آن بیزارم این آیه فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی
بدو سه سخن کیرند وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنست که ترا اثبات دادیم بر راستی بمدد عصمت خود لَقَدْ كِدتَّ
تَرْكَنُ بدرستی که نزدیک بود که میل کنی إِلَيْهِمْ بسوی آرزوی ایشان شَيْئًا قَلِيلًا میل کردنی اندک
و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند معنی آیه اینست که تو در صدد میل بودی که ما ترا

ثابت نمی‌کردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تصریح است بآنکه میل نزدیک نشد پس میل کجا بوده باشد در تبیان گفته که آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم معصوم بود اما برای تخویف امت تا میل بعض مشرکان نکنند این آیه آمد که إِذًا لَأَذَقْنَاكَ آنگاه که میل بیکردی هر آینه بچشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَيَاةِ عذاب زندگی یعنی در دنیا وَضِعْفَ الْمَمَاتِ وعذاب مرگ یعنی در آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو لَكَ برای خود عَلَيْنَا بر دفع عذاب نَصِيرًا یاری که بسبب وازان باز رهی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمود که اللهم لا تكلني إلى نفسي طرفة عين بيت الهی برده خود وا رها را دمی با نفس ما مگذار ما را — آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی بحدی افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت این آیه نازل شد که وَإِنْ كَادُوا و بدرستی که خواستند اهل مکه لَيَسْتَفِزُّونَكَ تا ترا بلغزانند بدشمنی مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا ترا بیرون کنند ازان وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ و آنگاه که چنان شود درنگ نکنند خِلَافَكَ پس از رفتن تو إِلَّا قَلِيلًا مگر زمانی اندک و آنچنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد گفتند ای ابو القاسم مقام انبیا پیشین زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت عزم شام مصمم فرمود و این آیه فرود آمد که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت فتح خیبر کرد اندک زمانی را قبایل یهود بقتل و جلا معذب شدند پس بدین قول آیت مدنی باشد و بقول اول مکی پس میفرماید که سنت نهاده ایم ما سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک امت است بتکذیب پیغمبران وَلَا تَجِدُ و نیابی تو لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا مر سنت ما را تغییری و تبدیلی أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز بامداد را نماز را قرآن گفت برای آنکه قرائت قرآن در ان فرض است إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستی که نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا هست دیده شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل و نهار و فرشتگان شب او را مشاهده میکنند و دفتر دیوان اعمال ثبت مینمایند و ملائکه روز او را میبینند افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند وَمِنَ اللَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ بِهِ پس بیدار شو به بقرآن یعنی بنماز

نَافِلَةً لَكَ زیادتی ترا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید و البته چنین بود که برانگیزاند خدای تو ترا مَقَامًا مَحْمُودًا در مقامی پسندیده یعنی مقامی که قایم در وی ستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در ان مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و لوای برهمه شرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه وی را روز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از فاروق رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک کرداند مرا خدای و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث اینست که یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش و معیت را همان معنی میگویند که عندیت را در ان آیه که إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ یعنی مر اکانت نه مکان و منزلت نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بمعنی نیست که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون برهان صفت که پیش از آفرینش عرش بود چه ازلا و ابدا قایم بذات خود است پس نشاندن مصطفی صلی الله علیه وسلم بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خود یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت است در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامی است از عرش که پیغمبر را بدو کرامی کنند و قولی آنست که مقام محمود لواء الحمد است که لوای حمد بدست آنحضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه السلام و خواه غیر او الا که در تحت لوای او باشند بیت نی همین زیر لوای دولتش یابیم و بس آدم و من دونه تحت لوای مصطفی است صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که مختص است بمقامات و آن خاصه حضرت محمد است صلی الله علیه وسلم و باب شفاعت درین مقام کشاده میشود در بحر الحقایق فرموده که محمود اعمالست و قیام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحق بر نفس خود بلسان اشارت مقام محمود است بیت ای ذات تو در دو کون مقصود وجود نام تو محمد و مقامت محمود وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای پروردگار من أَدْخِلْنِي در آر مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده و بی ملامت وَأَخْرِجْنِي و بیرون آر از وی مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا در آر بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بحجت فتح و بیرون آر ازو بسوی حنین یا در آر به بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر بعبء نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت وَاجْعَلْ لِي و بده مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود سُلْطَانًا نَصِيرًا حجتی یاری دهنده و قولی غالب کننده وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ و بگو آمد حق دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هرکجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی کردد ع دیو بگریزد ازان قوم که قرآن خوانند إِنَّ الْبَاطِلَ بدرستی که باطل كَانَ زَهُوقًا

هستی ثابت شده و باطل چیزیست که امام قشیری فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب
تأویلات برآنست که حق وجود ثابت واجب عز شانه که ازلی ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوالست
و چون اشعهٔ لمعات وجود حقانی ظاهر گردد و چون نگهی در جنب آن متلاشی و مضمحل شود نظم
همه هر چه هستند از آن کمترند که با هستیش نام هستی برند چو سلطان عزت علم برکشد جهان سر بجیب عدم درکشد
وننزل و فرو میفرستیم بتو من القرآن از قرآن ما هو آنچیزی که او شفاء شفاست مر امراض دلها را چون
فاتحه و آیات شفا یا شفاست هر چیزی که مجهول و مشتبه را واضح و آنست که مر داء بیان را شفا دارند یعنی همه قرآن شفاست
از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی ورحمة و بخشایش است للمؤمنین مر مؤمنانرا که بدو نفع میگیرند
ولا یزید الظالمین و نمی افزاید قرآن ستمکارانرا الا خسارا مگر زیانکاری و هلاک که تکذیب میکنند
و بدو عمل نمیکنند واذا انعمنا و چون انعام کنیم علی الانسان بر آدمی بصحت و توانگری و امثال آن اعرض
روی بگرداند از یاد ما و از شکر ما و گفته اند که چون حق تعالی نعمت دهد او را بانزال کتاب و ارسال رسول و غیر آن
از نعمتها ظاهر و باطن اعراض کند ونأی بجانبه و بنفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از
طریق حق بطرفی رود واذا مسه الشر و چون برسد بدو بیماری و فقر و تنگی کان یؤسا باشد نا امید از
روح الهی یعنی جاهل را در نعمت پادشاهی و عواقب نباشد بجرم نشناختن آن نه در نعمت شکر کند و در محنت بامید
فرج صبر نماید قل کل بگو که هر کس یعمل عمل میکند علی شاکلته بر طریقه که مشاکل حال او باشد از
خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مؤمن در نعمت سپاس دارد و در ضرا
شکیبائی و گفته اند شاکله طبیعت یا عادت یا سنت یا دین یا مقالت یا نیت حالت و معنی همه نزدیک است و از
کلمه هر کس آن کند که ازو سزد مصرع هر کس آن کند کزو شاید از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوارتر
فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیه از رجا چه چیز است گفت از بنده جفا و خطا آید و از خدای کریمی
او شایسته عطا است از شاکله بنده عصیان آید مصرع از من گنه آمد و ز تو کرم آید از تو کرم آید و ز ما خطا فربکم پس
پروردگار شما اعلم داناتر است بمن هو بدانکه او اهدی سبیلا راه یافته تر است و بصواب نزدیکتر
یا بکسیکه حجت بین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه
فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند
باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ما صفات پیغمبر عرب را دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است ما از تخمان شما را بحضرت

احوال آن نبی استعلام میتوان کرد شما بجهت آزمایش از وی بپرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان کهف
زمان پیشین که شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سوالرا جواب دهد یا هیچکدام را جواب ندهد بدانید که
او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر است ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از انحضرت سوال
نمودند آن دو سوالرا جواب آمد و در قصه روح این آیه نازل شد که ویسألونک و می پرسند ترا عن
الروح از کیفیت روح که بدن انسان بدان زنده است قل الروح من امر ربی بگو که روح از امر پروردگار
منست یعنی از مبدعات که بامر کن کاین شده بی ماده و او از آن جمله اوست که مخصوص است بعلم خدای عز و جل سبحانه
بود دانائیست وما اوتیتم و داده نشده اید شما من العلم از دانش الا قلیلا مگر اندکی نسبت با علم
خدای شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرموده که این اندک که خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریتی
نزدیک ما و بسیاری از آن نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد ولئن شئنا
و اگر خواهیم ما لنذهبن بالذی هر آینه ببریم آنچیزی که از قرآن اوحینا الیک وحی کرده ایم بتو یعنی
از صدورها و مصاحف محو کنیم ثم لا تجد پس نیابی تو لک برای خود به بآن یعنی بیافتن بعد از بردن آن
علینا وکیلا بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند و بر سینه ها و مصحفها باز آرد الا رحمة لیکن رحمتیست من ربک
از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند ان فضله کان بدرستیکه فضل او هست علیک کبیرا
بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده
و در میان امت تو باقی میگذارد قل بگو ای محمد لئن اجتمعت الانس اگر جمع شوند آدمیان والجن
و پریان که تو مبعوث بدیشانی و اتفاق کنند علی ان یأتوا بر آنکه بیارند بمثل هذا القرآن بمانند این قرآن
یعنی بیارند مثل او را در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لا یأتون بمثله نیارند مانند
او را در بعضی صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمده
که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفت
ولو کان بعضهم و اگرچه باشند بعضی از ایشان لبعض ظهیرا مر بعضی را هم پشت و مددکار ولقد
صرفنا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادت تقریر و بیان را للناس برای مردمان فی
هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر نوعی وصفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار
و ذکر جنت و نار و مانند آن فابی اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند الا کفورا

مکر اسبابی بلکه آنکار حوالت آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ
شهری از بلاد ما تنگ عیش‌تر و کم آب‌تر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینهای قابل زراعت پدید گردد
و جویها چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا ملائکه برای صدق دعوی تو فرستد و ترا
کوشکها از زر و نقره بدهد تا از درویشی باز رهی و بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال
این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این آیتها درخواستند و عبدالله بن
امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی بنهی بر آسمان روی و من در تو مینگرم و نسخه بیاری بنام من که بنا
که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه این آیه فرستاد که
وَقَالُوا و گفتند متعنتان قریش لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم ترا حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی
برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه يَنْبُوعًا چشمه آبی که هرگز کم نگردد أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ
بوستانی مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بر این درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان کرده
جویهای آب خِلَالَهَا در میان آن بوستان تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا تا وقتی که بفکنی آسمان را
كَمَا زَعَمْتَ همچنانکه تو دعوی میکردی و نُسقط علیهم کسفا عَلَيْنَا كِسَفًا بر سر ما پاره پاره
أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدای را وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتگان را قَبِيلًا در مقابله یعنی عیان بما نمای یا بیاری ایشانرا
بگواهی بر رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد ترا بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ خانه از زر که در آنجا بنشینی أَوْ تَرْقَى
فِي السَّمَاءِ یا بر روی بر آسمان وَلَنْ نُؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر بر آمدن ترا بر آسمان حَتَّى تُنَزِّلَ
تا وقتی که فرود آری عَلَيْنَا بر ما كِتَابًا نَقْرَؤُهُ کتابی که بخوانیم آنرا بعد از آن تصدیق تو نوشته باشد
قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بگو پاکست پروردگار من از آنکه بروی تحکم کنند یا از آنکه کسی با او در قدرت شریک بود و منزه است
و شما آنچه از من مطلبید بعجز وی که کسی بر آن قادر نیست هَلْ كُنْتُ آیا هستم من إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی
رَسُولًا فرستاده شده همچو سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان
بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مر سخنان ایشانرا بجمله
تفصیل جواب در آیات متفرقات کما سبق قوله وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ و قوله وَلَوْ أَنْزَلْنَا
ملكا و قوله وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمان یعنی اهل مکه را أَنْ
يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان آوردند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد علیه السلام

إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند أَبَعَثَ اللَّهُ آیا برانگیخت خدای بَشَرًا رَسُولًا آدمی را رسول یعنی
این سخن منع کرد ایشانرا از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب الفت است
و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید چون کافران
میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق سبحانه رد شبهه ایشان را امر فرمود که قُلْ لَوْ كَانَ
بگو اگر بودندی بجای آدمیان فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی يَمْشُونَ میرفتند بر
قدمها خود مُطْمَئِنِّينَ در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ هر آینه میفرستادیم
بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَلَكًا رَسُولًا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بایشان میفرستادیم
تا با هم مجتمع توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است چون ملکه زمین آدمیانند پس
رسول ایشان نیز آدمی باید مثلهم و بشر فرمود خود را شکلهم تا بجنس انس گیرند و کم کردند کم
آنکه خیست عجایب جاذبیت جاذب جنسیت بر طالبیت در باب آورده که کافران گفتند که
رسالت ترا کیست گواه آیه آمد که قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بگو بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما
و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت چه معجزه بر زبان حال ناطقست بانکه محمد صلی الله علیه
رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجری قولست بر صدق دعوی او إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست بِعِبَادِهِ
ببندگان خود خَبِيرًا دانا که احوال پوشیده ایشانرا میداند بَصِيرًا بینا که اعمال آشکارای ایشان را
میبیند وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ
پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد فَلَنْ
تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو مر گمراهانرا أَوْلِيَاءَ دوستان که نصرت کنند ایشانرا مِنْ دُونِهِ بجز خدای
وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم ایشانرا يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان بحد
صحیحین از روایات انس بن مالک رضی الله عنه وارد است که از حضرت پیغمبر پرسیدند که چگونه روند بر رویهای
خود فرمود که آنکه ایشانرا می برد بر قدمهای ایشان قادرست که ببرد بر رویهای ایشان اما آنکه ایشان
پرهیز میکنند بر رویهای خود از هر بلندی و خاری عُمْيًا و حشر کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نبینند آنچه
ایشانرا بیان روشن کرده چه در دنیا مشاهده آیات بتعمد ترک میکردند وَبُكْمًا و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان
مقبول افتد زیرا که در دنیا سخن حق نمیگفتند وَصُمًّا و کران یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند بجهت آنکه

در دین عالم استماع سخن مینمودند مأواهم جهنم جای ایشان دوزخست كلما خبت هرگاه که ساکن شود زبانه
دوزخ یعنی چون آتش دوزخ گوشت و پوست ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانهٔ آتش فرو نشیند
چنانچه آتش یعنی پس از سوختن هیمه زدناهم بیفزاییم ما برای ایشان سعيرا آتش سوزان یا برافروزیم
آتش را بانکه جلود و لحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بچسبد ذلك آن عذاب جزاؤهم پاداش
ایشانست بأنهم كفروا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بآياتنا بدلالتهای واضحه بر صدق پیغمبر صلی الله علیه
یا بآیات قرآن وقالوا و گفتند أإذا كنا عظاما آیا آن وقت که گردیم ما استخوانها ورفاتا و خاکهای ریزه
شده أإنا لمبعوثون آیا ما برانگیختگان باشیم خلقا جديدا آفرینش نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند
در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشانرا تازه سازند تا عذاب بکشند أولم يروا آیا نمی
بینند و نمیدانند أن الله الذي آنرا که آن خدایی که بقدرت خلق السماوات والأرض بیافرید آسمانها
و زمین را با آن عظم و بسطت بی ماده قادر توانا است على أن يخلق بر آنکه بیافریند مثلهم ایشانرا
دیگر بار بمثل تعبیر از نفس شیء کند چنانچه مثلك لا تفعل کذا ای انت پس میفرماید که اگر کسی از چیزی چیزی آفریند
قادرست که باز آفرینش نو آفرینش کهنه را باز آرد وجعل لهم و بدرستی که خدای مقرر کرده است برای فنای
ایشان أجلا وقتی که لا ريب فيه هیچ شک نیست در آن و آن زمان مرگست یا بعث یا اعاده ایشان اجلی
نهاده که قیامتست فأبى الظالمون پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق إلا كفورا
مگر انکار حشر و بعث را قل بگو ای محمد کافرانرا لو أنتم تملكون اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خزائن
رحمة ربي خزینهای دولت و نعمت پروردگار مرا که بخلقان میدهد إذا لأمسكتم انگاه هر آینه باز ایستید
و بخل ورزید خشية الإنفاق از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که
اگر یکی از آفریدگان مالک خزاین نعم ربانی شود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن او خواهد ترسید
و خدای در وجه جود از این دو چیز منزه است وكان الإنسان و هست آدمی قتورا بخیل جمع کننده
ولقد آتينا و بدرستی که ما دادیم موسی را تسع آيات بينات نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن
عصا بود و ید بیضا و سنون و نقص ثمرات و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمراتست و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق
بحر و انفجار آب از حجر و نتق طور بر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و انحلال عقده از زبان وی و فرو بردن عصا
حبال و عصی سحره را و مثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

از تسع آیات پرسیدند و ایشان جواب دادند که شرک میارید و خون بناحق مکشید و زنا و سرقه و اکل ربوا و سعایه و سحر
و قذف محصنات و روز باشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عامست که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر
زمرد که خاصه شما که یهودیانید که در روز شنبه از حد فرمان در مگذرید فاسأل بني إسرائيل پس بپرس ای
محمد از بنی اسرائیل یعنی از علماء ایشان همین آیات را تا مسلمان قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سؤال کن از ایشان إذ
جاءهم چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون فقال له فرعون پس گفت مر موسی را
علیه السلام فرعون إني لأظنك يا موسى بدرستی که من گمان برم ترا ای موسی مسحورا جادو کرده
و عقل تو مختلط شده قال گفت موسی علیه السلام لقد علمت بدرستی که تو دانسته بدل خود اگرچه بزبان تلفظ
نمیکنی که بی شبهه ما أنزل هؤلاء نفرستاد این آیات تسعه را إلا رب السماوات والأرض مگر آفریدگار
آسمانها و زمینها بصائر آیتهای روشن هر یک دلیلی بر نبوت من وإني لأظنك يا فرعون و من یقین
میدانم ترا ای فرعون مثبورا هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فأراد پس خواست فرعون أن
يستفزهم آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را من الأرض از زمین مصر فأغرقناه پس
غرقه گردانیدیم او را ومن معه جميعا و هر که با او بود بتمامی وقلنا من بعده و گفتیم پس از غرق شدن فرعون
لبني إسرائيل مر فرزندان یعقوب را علیه السلام که شما اسكنوا الأرض ساکن شوید در زمینی که
ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند فإذا جاء پس چون بیاید وعد الآخرة وعدهٔ سرای دیگر یعنی قیامت
نزد جئنا بكم بیاریم ایشانرا و شما را بعرصه گاه لفيفا جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما بتمیز
سعدا از اشقیا وبالحق و بدرستی أنزلناه فرو فرستادیم قرآنرا وبالحق و براستی نزل فرود آمد
و در تبیان آمده که با بمعنی مع است و مراد از حق محمدست صلی الله تعالی علیه و سلم یعنی و مع محمد صلی الله علیه و سلم نزل
در مدارك آورده که محمد بن سماك رحمه الله بیمار شد تاروره او بطبیب ترسایی بردیم در راه مردی نیکو روی خوش بوی جامه پاک
پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دوست خدا از دشمن خدا استعانة
میکنید بازگردید بابن سماك بگوی که دست خود بر موضع وجع نه و بگوی وبالحق أنزلناه وبالحق نزل
و آن شخص از ما غایب شد باز گشتیم و قصه بوی شیخ بیان نمودیم دست بر آن موضع نهاده این کلمات بگفت و فی الحال
شفا یافت و گفتند آن شخص خضر بود علیه السلام بیت ز آثار حکمت و ابیات این ٭ کار طبیبان الهیات این
وما أرسلناك و نفرستادیم ترا که محمدی إلا مبشرا مگر مژده دهنده مطیعانرا بثواب ونذيرا و بیم کننده

عاصیانرا بعقاب علی رحمه الله فرموده که مژده دهند آنرا که از ما روی بگردانیدیم کسانی آنرا که روی بما آوردیعنی
بیکارانرا بشارت دهند بنعمت رحمت و کمال عفو ما و روی بدرگاه آرند نیکوکارانرا انذار کنند از شر هیبت و جلال
قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و پراکنده فرستادیم قرآنرا یعنی آیه آیه و سوره سوره
لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی آنرا بر مردمان عَلَى مُكْثٍ بر طریق درنگ و مهلت چه آن برای حفظ آسانتر
و بفهم نزدیکتر وَنَزَّلْنَاهُ و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث تَنْزِيلًا و فرستادنی در مدت بیست سال
قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو مردمانرا که ایمان آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان
شما بود در کمال وی چیزی نیفزاید و از عدم ایمان شما بوی هیچ نقصان نرسد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه
أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند حقیقت
وحی شناخته و امارت نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری
یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ورقة بن نوفل و احزاب ایشان إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ چون خوانده شود
قرآن بر ایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویها سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان برای تعظیم
امر خدا یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه و سلم و انزال القرآن وَ
يَقُولُونَ و گویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ كَانَ بدرستی که
هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده آفریدگار ما لَمَفْعُولًا کرده شده یعنی واقع است لامحاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ
و بیفتند بر رویها خود یعنی در سجود ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد در زمین ملاقی شود
ذقن است گفته اند سجود اول برای شکر بود و این سجود بجهت تاثر از مواعظ قرآنی لاجرم درین سجود فرمود که
يَبْكُونَ بگریند وَيَزِيدُهُمْ و زیاده کند سماع قرآن ایشانرا خُشُوعًا فروتنی و تضرع این سجده هفتمست
از سجدات تلاوت قرآن و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و فرموده که بحقیقت این سجود التجلی
زیرا که خشوع از نقوش تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و
خشوع نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادت خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بر این تقدیر این سجود تجلی بود
و ساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید ما تجلی الله لشیء الا خشع
له ۞ نور تجلی از قدم ۞ بر حدوث افتد فرو ریزد درهم ۞ پس خضوع انجا ز آثار تجلی است ۞ وان بلندی بود حق جل ...
آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند محمد ما را از پرستیدن

دو خدا منع میکند و خود دو خدا را میخواند این آیه آمد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگو بخوانید خدا را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ
یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ را بر ذات واحد اطلاق میکنند و مقصود هر دو یک ذاتست و بعضی گویند که
اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتند که خدای در توریة ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد
میکنی این آیه نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام را بخوانید نیکوست و بدان
خوانندگان باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ پس مر ورا است نامهای نیکو یعنی دال بر صفات جلال و بر صفتهای جمال
بر صفتهای اکرام ابن جبیر رضی الله عنه فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قراءت بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که
در صلوة تو بیت در مسجد الحرام قراءت کردی اهل شرک بلغو و لهو و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت
در غلط افتاده ترک قراءت کند حق سبحانه فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قراءت نماز خود را یعنی
بلند مخوان تا مشرکان استماع نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز فرو مدار بآن تا حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز
میگذارند وَابْتَغِ و طلب بَيْنَ ذَٰلِكَ میان جهر و مخافته سَبِيلًا راهی میانه چه اقتصاد در همه امور
محبوبست آورده اند که صدیق رضی الله عنه قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجات
من میداند و فاروق رضی الله عنه بلند میخواند و میفرمود که شیطانرا میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت
صلی الله تعالی علیه و سلم بعد از نزول این آیه ابوبکر را فرمود که قدری آواز بلند تر کن و عمر را امر کرد که قدری آواز خود
پست تر کن و در مدارک میگوید که معنی آیه اینست که جهر مکن در همه نمازها و اخفات مکن در همه و میان این هر دو راهی پدید
کن بنوع در صلوة یومیه اخفات و در لیلیه جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگوی ستایش و ثنا مر خدا را الَّذِي
لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا آنکه فرا نگرفت فرزندی رد یهود و نصاری و بنو مدلج است که حق را فرزند اثبات میکردند
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نیست مر ورا شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی رد مشرکانست که بتانرا شریک حق
میکنند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نیست مر ورا وَلِيٌّ دوستی مِنَ الذُّلِّ از جهة مذلتی که داشته باشد تا بسبب
دوستی عزیز گردد علم الهدی رحمه الله فرموده که حق سبحانه دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست
گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَكْبِيرًا تعظیم کردنی
یعنی او را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان ۞ ذکرها عاجزست از اوصافش ۞ عقلها هرزه میزند لافش
عقل عقلست و جان جانست او ۞ آن که زان برترست آنست او ۞ و گفته اند بعضی کبره آنست که بگوی الله اکبر
نقلست از فاروق رضی الله عنه نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است از دنیا و هرچه در وست آیة آخر

این سوره آیة العرش گویند و هر کودکی که از بنی عبد المطلب به سخن در آمدی حضرت پیغمبر صلی الله علیه
این آیه بوی آموختی سورة الکهف بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد ثنا و ستایش لله مر خدای را الذی انزل آنکه فرو فرستاد علی عبده بر بنده خود یعنی محمد
صلی الله علیه وسلم الکتاب قرآن را ترتب استحقاق حمد بر انزال القرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمت
های منّت است که بر بندگان ارزانی داشته ولم یجعل و ننهاد له در وی عوجا چیزی از کجی یا اختلاف
لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق یا اخلال و کوژی در انشا و ادا قیّما راست یعنی معتدل که جمعیت افراط و صفت
تفریط یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد و در تأویلات آورده که ضمیر له راجع است بعبد یعنی آنکه
ننهاد بنده خود را میلی بغیر خود و کردانید او را مستقیم در جمیع احوال لینذر تا بیم کند محمد صلی الله علیه وسلم
یا قرآن مر کافران را بأسا شدیدا بعذابی سخت که استیصال یا عقوبت در دوزخ نه عذابی صادر شده من لدنه
از نزدیک خدای که معز او است ویبشر المؤمنین تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مرگروندگان را الذین
یعملون الصالحات آنانکه میکنند کارهای پسندیده ان لهم باینکه مر ایشان راست اجرا حسنا مزدی نیکو
یعنی پاداش پسندیده و تمام ماکثین در حالتی که مقیم باشند فیه در آن اجر ابدا همیشه بی انقطاع
و انتقال سلمی در تبیین آورده که عمل صالح آنست که جز برای خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود
وینذر الذین و بیم کند آنانرا که از روی جهل قالوا اتخذ الله گفتند فرا گرفت خدای ولدا فرزندی و
قایلان یهودند و نصاری و بعضی مشرکان ما لهم نیست ایشانرا به بفرزند یا باین سخنی که میگویند من
علم هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب و تقلید این قول میکنند ولا لآبائهم و نه دانش بود مر پدران ایشانرا
که … میکنند کبرت کلمة بزرک کلمات آن کلمه تقلید … تخرج بیرون می آید من
افواههم از دهنهای ایشان … کلمه باطل … استعظام ذکر نموده که مشتمل است بر
تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث ان یقولون نمیگویند الا کذبا مگر دروغی
بزرک دروغیست که نزدیک است که بسبب آن آسمان و زمین بشکافند که هما انجا میرود تکاد السموات
یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از استماع این کلمه غمناک شد و امیدی که بایمان ایشان میداشت بانقطاع
نزدیک رسید حق سبحانه برای تسلی او این آیت فرو فرستاد که فلعلک پس مگر تو باخع نفسک کشنده

نفس خود را علی آثارهم بعد از برکشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان تو یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم
بر دل بجهل منه ان لم یؤمنوا اگر ایمان نیاورند بهذا الحدیث باین سخن یعنی قرآن و بر پی کفر و عصیان
ایشان خود را هلاک مساز اسفا از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب انا جعلنا بدرستیکه ما کردانیدیم
ما علی الارض آنچیز را که بر زمینست در معادن و نبات و حیوانات زینة لها آرایش مر اهل زمین را یا
محققان بر آنند که ما بمعنی من است و مراد انبیا اند یا علما یا حفظ قرآن که زینة زمین ایشانند و جمعی گویند
زمین برجال الصالحات از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته اند و روی زمین بطلعت ایشان منور است
چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری و گفته اند مراد از ما علی الارض شهوات محرمات است که حق سبحانه
فرمود که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لنبلوهم تا بیازماییم ایشانرا یعنی
معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که ایهم احسن کدام از ایشان نیکوترست عملا از جهت عمل یعنی
کیست که آن محرمات را ترک کند وانا لجاعلون و بدرستیکه ما سازندگانیم ما علیها آنچیزی را که بر روی زمینست
از کوه و درخت و بناها صعیدا جرزا زمینی هامون خشک بی گیاه یعنی بآخرت این عمارتها را خراب خواهیم
ساخت پس دل برو منهید و بزینت ناپاینده وی فریفته مشوید نظم جهان از رنگ و بو سازد …
ولی نزدیک ارباب بصیرت … نه رنگ دلکش را اعتباریست … نه بوی دلفریبش را …
آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال در آموختند که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بپرسید یکی
میگفتند که قصه جوانان بس عجیبست عجب از روی که جواب آن را داد حق سبحانه این آیه فرستاد که ام حسبت
چنانست که میگویند آیا می پنداری تو ان اصحاب الکهف والرقیم آنکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال
در خواب ماندند کانوا بودند من آیاتنا از دلایل قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهرست چندان عجب
و غریب نیست مراد از کهف غاریست جیرم نام واقع در کوه بناخلوس نزدیک شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده
و رقیم نام قریه ایشانست یا وادی که کوه بناخلوس در آنجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجری که اسماء اصحاب
کهف را بر آن رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوهی از
باران پناه بغاری برده اند و سنکی بر در غار فرود آمده پوشیده کشته هر یک توسل بعملی خیری کرده چون توفیق …
در مخالفت هوای نفس و بر والدین از حق سبحانه نجات خواسته اند و آن سنک از در غار دور شده خلاص یافته اند
و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیارست و در این ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس

در زمان تجبر مالك لعم بشهر افسوس رسید و انجا مذبحی برای بتان که معبودان او بودند ساخت اهل شهر را
تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاص یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیده خوبروی
از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق سبحانه درخواست نمودند که ایشان را از فتنه
جبار ایمن سازد القصه هم ایشان بعرض دقیانوس رسید باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بطریق
توحید صحیح ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی و حلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع
کردند و گفت شما جوانید بعد از دو سال شما را دو سه روزی مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در
قبول سنت یا در رد آن پس از آن شهر متوجه موضعی دیگر شد جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب
مهم خود با یکدیگر مشاورت نمودند بعلی هم بر فرار قرار یافت هر یك از خانه پدر قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشته
روی بکوهی که نزدیك شهر بود آوردند در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان در آمده در مرافقت و موافقت
سك شبان نیز بر عقب ایشان دویدن آغاز کرد و چندانچه منع کردند ممتنع نشد خدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح
گفت از من مترسید که من دوستان خدای را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیك
کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت پس باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه
اندوز ایشان بغار برین خبر میدهد اذ اوی الفتیة یاد کن چون باز گشت کردند جوانان و منضم شدند
الی الکهف بغار جیرم فقالوا پس گفتند ربنا اتنا ای پروردگار ما بده ما را من لدنك از نزدیك
خود رحمة بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو وهیئ لنا و مهیا ساز برای ما من امرنا از کار ما که
مفارقت کفار است رشدا راستی و نیکویی و صواب فضربنا پس نهادیم ما علی اذانهم بر گوشهای ایشان
حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فی الکهف در غار سنین عددا سالها ذات عدد یعنی شمرده
ثم بعثناهم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لنعلم تا ببینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یا تا بدانند
بندگان ما که درین قصه ای الحزبین کدام از دو گروه سال اهل کتاب یا از مؤمن و کافر یا متقدمین و متأخرین
و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام از ایشان احصی شمار آگاه دارنده ترست لما لبثوا امدا اندازه مدتی که
ایشان درنك کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شمار که راست ترست
نحن نقص ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم علیك بر تو ای محمد نبأهم خبر ایشان را بالحق براستی
انهم فتیة بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق آمنوا بربهم ایمان آورده اند بپروردگار

خویش وزدناهم و بیفزودیم ایشان را هدی راه نمونی یعنی ثبات و یقین وربطنا و بر بستیم علی
قلوبهم بر دلها ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرات ارزانی داشتیم در
رد سخن بر دقیانوس اذ قاموا بایستادند در پیش وی وقتی که ایشان را بپرستش بتان دعوت کرد فقالوا پس گفتند
ربنا پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست لن ندعوا نخواهیم پرستید
من دونه بجز وی الها معبودی لقد قلنا بخدای که گفته باشیم اذا آنهنگام که دیگری را بپرستیم
شططا سخن خطا و دروغ هؤلاء قومنا این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس اتخذوا
فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز وی الهة خدایان دیگر که بر باطلند لولا یأتون
چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بسلطان بین حجتی روشن و
برهانی ظاهر یعنی دقیانوس و عبده او مردمان را تکلیف بت پرستی میکنند بی حجت و برهان فمن اظلم پس کیست
ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی که نسبت شرك کند بوی
و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معاودت ایشان را مهلت داد و ایشان فرار نمودند یملیخا که مهتر ایشان بود در
اثنای طریق با ایشان گفت واذ اعتزلتموهم و چون یکسو شدید از اهل شرك و دوری جستید از ایشان وما
یعبدون و از آنچه می پرستند الا الله مگر خدای ایشان خدا را معبود میدانستند بنا بر آن در عبادت
شرك میساختند یملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان بر کرانه شدید فأووا الی الکهف پس
باز گشت کنید بسوی غار و در وی جای گیرید ینشر تا بگستراند لکم ربکم برای شما آفریدگار شما و بیاراید
بر شما من رحمته از بخشایش خود در دو سرای ویهیئ لکم و بسازد برای شما من امرکم از کار شما مرفقا
آنچیزی که بدان نفع گیرید در دین و در دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه بر آمدند شبان و سك شبان ایشان را
بغار در آوردند و چون بدر غار در آمدند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت همچنانچه بخفتند دقیانوس بعد از دو سه روزی
بافسوس باز آمد احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت آبای ایشان را باحضار ایشان تکلیف نمود گفتند
ای ملك سالی اموال ما برده بدین کوه متحصن شده اند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در غار نگریده یافت
بفرمود که بنا کنند فرمود که در غار بسنك بر آرید تا هم در بجا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دو مومن از مقربان
دقیانوس احوال جوانان را بر لوحی از سنك نقش نموده در دیوار غار وضع کردند با امید آنکه شاید بعد از مدتی کسی بانجا
رسد و از احوال ایشان خبر دار گردد غار ایشان در طرف جنوب کوه تیالوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب

بر دو جانب او می تافت و عفونت او را تحلیل کرده هوا را با اعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را کهنه نگرداند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَتَرَى الشَّمْسَ و بینی تو ای بیننده آفتاب را إِذَا طَلَعَت چون طلوع کند تَزَاوَرُ میل کند عَن كَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بسوی راست آید چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده وَإِذَا غَرَبَت و چون غروب کند تَقْرِضُهُمْ ببرد از ایشان و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ گردد وَهُمْ و ایشان فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثی که روح هوا بدیشان میرسد و از تعفن غار ایمن اند ذَٰلِكَ این خبر ایشان مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از دلایل قدرت خدایست مَن يَهْدِ اللَّهُ هر کرا خدای راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَمَن يُضْلِلْ و هر کرا فرو گذارد فَلَن تَجِدَ لَهُ پس تو نیابی او را وَلِيًّا مُرْشِدًا دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ و پنداری تو ایشان را أَيْقَاظًا بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار رجولیت داران طریقت است چون بظاهر ایشان نگری بینی که جلوه کنند در میدان اعمال و چون سر ایشان دریابی بینی که آرام گرفته‌اند در بوستان لطف و جلال باطن مست و بظاهر هشیار بصورت بکار و بمعنی در کار ظاهری با این آن در سیاحت باطنی از جمله وارد است ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانیدند تا زمین گوشت اجساد ایشان نخورد و میگویند در هر سالی روز عاشورا میگردانیدند پس بر هر تقدیر تقلیب ایشان ثابت که قال الله تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ و میگردانیم ایشان را یعنی ملایکه بامر ما میگردانند ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بجانب چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ گسترانیده است ذِرَاعَيْهِ دستهای خود را بِالْوَصِيدِ به پیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگ زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا ابلق عدد زاد المسیر آورده که سرش سرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر یا قطمیر یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زبان یا صهبا در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که هر که نام ایشان روزی بر حضرت نوح علیه السلام ده و وقت ستانکرده ضرری بوی نرسد و هم که این کلمات که وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی بایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بگردانی مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس و بیم یعنی دل تو از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است

و مویهای ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم موحش اند صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و مراد غیر وی ... چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی باد اجل بنای حیاتش در هم فکند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال او متلاشی گشت بیت دمی چند بشمرد و ناچیز شد زانجمله یکی نیز ... شد و بعد از آن چند ملک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح رسید نامش تندروس و گویند تندروسیس و او مرد مؤمن و خدای ترس بود اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاده و منکران شدند هر چند ملک ایشان را پند داد سود نداشت حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر جسد بدیشان نماید اصحاب کهف را بیدار کرد چنانچه گفت وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثْنَاهُمْ برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغیر یافته بود و نه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشان را نگاه داشتیم بحکمت و بحفظ ازلی داشتیم بقدرت لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سؤال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قَالَ قَائِلٌ گفت گوینده مِنْهُمْ از ایشان یعنی مکسلمینا که بزرگ تر ایشان بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کرده اید درین غار مقصود آن بود که تا مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار در آمده بودند چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت دیدند قَالُوا لَبِثْنَا گفتند درنگ کردیم اینجا يَوْمًا روزی کردی یعنی در خواب شده باشیم أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روزی کرده یعنی روز خفته باشیم پس چون ناخن خود دیدند و مویها ... دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بآنچه درنگ کرده اید فَابْعَثُوا پس بفرستید أَحَدَكُم یکی را از میان خود بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ بدین درمی که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنظُرْ پس باید که فرستاده در نگرد أَيُّهَا تا کدام از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه تر از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که ذبیحه ایشان را پیدا کند فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِنْهُ پس بیارد بشما خوردنی از آن طعام پاکیزه وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ و خبردار نگرداند بِكُمْ أَحَدًا بشما یکی را از اهل شهر إِنَّهُمْ بدرستی که ملاء این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند إِن يَظْهَرُوا اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ یا باز گردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش خویش

وَلَن تُفْلِحُوا إِذًا و دستکاری نیابید آنوقت که بدان دین درآیید و روی نجات نه بینید أَبَدًا همیشه یعنی
پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل ایشان بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید
آثار متغیر دید چون بشهر درآمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد
آخر الامر بدکان خبازی آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند نانبا زری دید منقش بنام دقیانوس
خیال بست که گنجی یافته آن زر را بازاری دیگر نمود و بیکلحظه این خبر در بازار منتشر شد بشحنه رسید یملیخا را طلبید
تهدید عظیم نمود طلب باقی زرها کرد یملیخا گفت من گنجی نیافته ام دی روز این زر از خانه پدر برداشته ام امروز
بازار آورده ام نام پدرش پرسیدند چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانست و ویرا تکذیب نمودند از غایت دهشت
گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از من آگاهی دارد مردم آغاز استهزاء کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد
که مرده است تو ما را بافسوس میگیری یملیخا گفت شما با من سخریه میکنید دی روز ما جماعتی از وی گریخته بکوهی رفتیم
و امروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی نمیدانم القصه او را نزد ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک
با جمعی مقربان و اشراف بلده روی بغار آوردند و یملیخا در آمده یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک
برسید و آن لوح که بر دیوار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان را معلوم کرد و با قوم بغار درآمده ایشان را دید
با رویهای تازه و جامها نو متحیر شد بر ایشان سلام کرد جواب دادند و حق سبحانه از این حال اخبار فرموده که وَكَذَٰلِكَ
و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع کردانیدیم تندروس و قوم ایشان را بر ایشان لِيَعْلَمُوا
تا بدانند أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ که وعده خدای به بعث و حشر راست و درست چه خواب و بیداری ایشان بموت
و بعث مشابهتی تمام دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر بدانند آنکه قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست درو
پس حق سبحانه اطلاع داد بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ چون نزاع میکردند اهل آن زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر
أَمْرَهُمْ امر دین خود را بعضی میگفتند حشر ارواح مجرده را خواهد بود و بعضی قایل بودند بحشر روح و جسد
با یکدیگر پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چه خداوندی که توفی انفس ایشان
کرده سیصد و نه سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاه دارد و ماسک اجزای ابدان ایشان بود دیگر باره رد
ارواح با آن شوی بر قدرت کار او دشوار نیست و عجز را بآن قدرت هیچ کار نیست آورده اند که چون آن ملک را وداع
کردند در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آرزو کرد آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی

دید اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت فرمود که چگونه فرستم گفت
برنشین فرمایم جبرئیل گفت ردای مبارک خود را بگستران صدیق و فاروق و مرتضی و ابوذر را رضی الله عنهم بگوی تا
هر یک بر طرفی نشینند و باد را که مسخر سلیمان بود علیه السلام بطلب که خدای او را مطیع تو کردانیده و بفرمای
تا ایشان را برداشته بدان غار برد حضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیده سنگی برداشتند سگ ایشان روشنی
دید بانگ درگرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز نهاد و برای اشارت کرد که درآیید
ایشان درآمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح باجساد ایشان باز آورد تا برخاستند
و جواب سلام باز دادند صحابه رضی الله عنهم گفتند نبی الله محمد بن عبد الله شما را سلام رسانیده ایشان گفتند علی
محمد رسول الله الصلوة والسلام پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام ایشان قبول کردند و حضرت پیغمبر را سلام
رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج مهدی از اهل محمد صلی الله تعالی علیه وسلم زنده شوند و
مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم او این
حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم پس گفتند بنا کنید بر ایشان بُنْيَانًا
دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند یا بلانی بنا موضع ایشان را بشناسند رَّبُّهُمْ پروردگار ایشان
أَعْلَمُ بِهِمْ داناترست بکار ایشان از جمعی که منازعت مینمایند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا گفتند آنانکه
غالب شدند عَلَىٰ أَمْرِهِمْ بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قایل بودند گفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم
زاینکیهم بر ایشان مَّسْجِدًا مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند یهود یا
یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثَلَاثَةٌ سه تن بودند رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ چهارم ایشان سگ ایشان وَ
يَقُولُونَ و گویند نسطوریه از ترسایان خَمْسَةٌ پنج تن اند سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ششم ایشان سگ ایشان
میگویند این سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختن بپوشیدگی یعنی گفتاری که به پندار یا اختراع خود میگویند
وَيَقُولُونَ و میگویند مسلمانان باخبار رسول صلی الله تعالی علیه وسلم سَبْعَةٌ ایشان هفت اند وَثَامِنُهُمْ
كَلْبُهُمْ و هشتم ایشان سگ ایشان قُل رَّبِّي بگو آفریدگار من أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم داناترست بشمار
ایشان مَّا يَعْلَمُهُمْ نمیدانند عدد ایشان را إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از آدمیان که پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و
اصحاب رضی الله عنهم ابن عباس رضی الله عنه فرموده که انا من ذلک القلیل و از مرتضی علی منقولست که اصحاب کهف
هفت تن بودند و اسماء ایشان اینست یملیخا مکسلمینا مشلینا مرنوش دبرنوش شاذنوش و اسم راعی مرطونس

واسم کلب قطمیر و روایاتی دیگر در اسامی ایشان هست آنچه فی الجمله صحتی دارد اینست از عبدالله عمر رضی الله عنهما نقل میکند
که چون آتش در موضعی افتد این اسما بر کاغذی نوشته در آنجا افکنند فی الحال فرو میرد   اهل تأویل را در باب
اصحاب کهف سخن بسیارست بعضی گویند این قصه نمودار احوال ابدال سبعه است که هفتم ایشان قطب اعظم است بوجود باجود ایشان
قایمست و کهف خلوتگاه ایشان بود و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارتست بروح و قلب و عقل نظری و عملی و
قوت حسیه و سرحی که تعلق بکهف بدن دارند و مقابل نفس اماره است و حواله توضیح این بجواهر التفسیر
میرود فَلَا تُمَارِ پس تو جدال مکن ای محمد فِيهِمْ در شان اصحاب کهف با اهل کتاب جدال مکنید إِلَّا مِرَاءً
ظَاهِرًا مگر جدالی ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله بر ایشان خوان آنچه در قرآنست و بر تجهیل ایشان
اشتغال منمای وَلَا تَسْتَفْتِ و طلب فتوی مکن یعنی مپرس فِيهِمْ در شان ایشان مِنْهُمْ از اهل کتاب أَحَدًا
یکی را ه آورده اند که چون سؤالات ثلثه مذکوره را از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند فرمود
که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله پانزده روز یا چهل روز وحی فرو نیامد و قریش طعن آغاز کردند و
قریش طعن آغاز کرده غبار ملال بر مرآت دل بی غل آنحضرت نشست حق سبحانه این آیه فرستاد که وَلَا تَقُولَنَّ
و مگوی لِشَيْءٍ مر چیزی و کاری که قصد داری إِنِّي فَاعِلٌ بدرستی که من کننده ام ذَٰلِكَ آنرا غَدًا فردا
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای یعنی بگوی که اگر خدای خواهد وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن مشیت
پروردگار خود را إِذَا نَسِيتَ چون استثنا فراموش کرده باشی چه حقیقت ذکر فنا ذاکرست در مذکور حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور خبر عیان
کردد و عیان از بیان در گذرد و بیلکه ✱ ز بیان در گذر اینجا ز عیان ✱ ز بی نام و نشان نام و نشان ✱ ذکر و ذاکر محو گردد تا
مذکور ماند والسلام وَقُلْ عَسَىٰ و بگو شاید أَنْ يَهْدِيَنِ آنکه دلالت کند مرا رَبِّي آفریدگار من لِأَقْرَبَ
بآنچیزی که نزدیکترست مِنْ هَٰذَا از نشان اصحاب کهف که پرسیدند رَشَدًا از راه صواب و چون صحابه جهت آ
لابدست [illegible] بزرگتر چیزی از قصه اصحاب کهف و آن اخبار انبیاء امم سابقه بود و انبا از نوازل
و حوادث آتیه وَلَبِثُوا و درنگ کردند آن جوانمردان فِي كَهْفِهِمْ در غار خود وقتی که در خواب بودند
ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ سیصد سال وَازْدَادُوا تِسْعًا و زیاده کردند بر آن نه سال دیگر در کتاب
آورده که سیصد سال شمسی بوده و نه سال بران افزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت بین السنتین در
هر سالی قریب یازده روزست و بتحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد

و در خبرست که ترسایان گفتند که ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ بگو خدای
أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا داناترست بمقداری که درنگ کردند لَهُ مر او راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پوشیدهای
آسمان و زمین یعنی احوال مخفیات آن أَبْصِرْ بِهِ چه بیناست خدای بهر موجودی وَأَسْمِعْ و چه شنواست
بهر مسموعی مَا لَهُمْ نیست مر اهل آسمان و زمین را مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی امور
ایشان باشد وَلَا يُشْرِكُ و انباز نمیکند خدای فِي حُكْمِهِ در فرمان قضای خود أَحَدًا یکی را از موجودات
علوی و سفلی وَاتْلُ و بخوان مَا أُوحِيَ آنچه وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ
از کتاب پروردگار تو که قرآنست لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر کننده نیست لِكَلِمَاتِهِ مر سخنان او را که در شان اصحاب
زر و فرستاده وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از اغنیای
کرم بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفتند این پشمینه پوشان بی قدر را چون سلمان و صهیب و عمار و خباب رضی الله عنهم که
بوی خرقهای ایشان ما را استاذی دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیه نازل شد که وَاصْبِرْ
نَفْسَكَ و باز دار نفس خود را و شکیبایی کن مَعَ الَّذِينَ با آنانکه يَدْعُونَ رَبَّهُمْ می پرستند پروردگار
خود را با آنانکه می پرستند پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد
و شبانگاه مراد طرفی النهارست یا صلوة فجر و عصر یا جامع اوقات یعنی شب و روز بپرستش حق مشغولند يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ میخواهند رضای او را یا او را میطلبند و جز ای غیر او نمی بینند و نزد بعضی این آیه مدنیست و سبب نزول
آن بوده که جمعی از مؤلفة القلوب چون عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف
عربیم با سلمان و ابوذر و فقراء مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشانرا دور سازی ما نزدیک تو آمده بتعلیم
احکام شرع قیام نمائیم آیت آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای رضای خدا بپرستش او
میگذرانند وَلَا تَعْدُ و باید که در نگذرد عَيْنَاكَ عَنْهُمْ چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار و
بغیر ایشان التفات مکن تُرِيدُ میخواهی زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا یعنی بباید دانست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هرگز بدنیا و زینت او میل نبوده بلکه معنی آیه اینست که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیاست
هر مایل بدنیا از فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشد وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مَنْ أَغْفَلْنَا آنرا که غافل کردانیده ایم
قَلْبَهُ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کرد ما و آنکس امیه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرت را
نزد فقرا اسیر میخوند حق سبحانه فرمود که دل او را غافل کرده ایم وَاتَّبَعَ و او پیروی کرده است هَوَاهُ

آرزوی نفس خود را وَكَانَ أَمْرُهُ و هست کار او فُرُطًا تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندم و هلاکت
وَقُلِ و بگو مر ایشان را که آورده ام یعنی قرآن الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ پیغام راست و سخن درست است از آفریدگار شما فَمَن
شَاءَ پس هر که خواهد که ایمان فَلْيُؤْمِن پس باید که بگرود وَمَن شَاءَ و هر که خواهد اگر و بیت فَلْيَكْفُر
کی بکرو امام زاهد آورده که امر تهدید و تقلیه است نه امر اجازت و اباحت و ابن عباس رضی الله عنه فرموده
که امر بمعنی اخبار است یعنی هر کرا خدا خواهد که ایمان آرد هر آینه ایمان آرد و هر کرا خواهد که کافر شود بی شک
کافر گردد وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر مبرا و از صفت تبدیل
معزا است بیت هر کرا خواهی بخوان و هر کرا خواهی بران * حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست إِنَّا أَعْتَدْنَا
بدرستی که آماده کرده ایم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران یعنی کافران نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ آتشی که محیط بود
بکافران سُرَادِقُهَا سراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه هست که سرادق نار چهار
دیوار است غلظ هر یک از آن چهل ساله راه که گرد کافران در آمده وَإِن يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی
يُغَاثُوا بِمَاءٍ فریاد رسیده شوند بآبی كَالْمُهْلِ مانند دردی زیت یا مس گداخته پیش دهان ایشان برند
يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویها را از فرط حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست مهل وَسَاءَتْ
و بد است آتش مُرْتَفَقًا جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه ایمان آورده اند بخدای و کتاب و رسول او
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق که ما ضایع نگردانیم أَجْرَ مَنْ
أَحْسَنَ عَمَلًا مزد آنکه نیکوترست از روی کردار أُولَئِكَ آن گروه مؤمنان و پسندیدگان لَهُمْ مر ایشانراست
جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانها اقامت یعنی بهشتها که در آن مقیم باشند تَجْرِي میرود مِن تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر منازل ایشان با امر ایشان جویها يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا در آن بوستانها
مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها ساخته شده مِن ذَهَبٍ از زر در تفسیر ابن جبیر رحمه الله تعالی که
که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت وَيَلْبَسُونَ و بپوشند
ثِيَابًا جامها خُضْرًا سبز مِّن سُندُسٍ از دیباها نازک وَإِسْتَبْرَقٍ و دیباهای سطبر
فراخور آرزوی هر یک مُّتَّكِئِينَ تکیه زدگان باشند فِيهَا در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه
عادت متنعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ نیک پاداشیست بهشت و نعیم آن وَحَسُنَتْ و نیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا
تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا و پیدا کن برای مؤمنان و کافران مثلی و آن

مثل کات رَّجُلَيْنِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مؤمن بود و دیگری
قطروس یا فطرس و او کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان رسید هر یک چهار هزار تصرف کردند و کافر بدان
ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مؤمن همه را در وجه خیر صرف کرد حتی بجمله از مال خالی ماند ایشان خبر میدهد که
جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا دادیم مر یکی از ایشان یعنی قطروس را جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ أَعْنَابٍ از تاکهای انگور
وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف گردانیدیم آن را بجز ما بنان یعنی درختان خرما گرد اگرد او در آوردیم وَجَعَلْنَا
بَيْنَهُمَا و پیدا کردیم میان آن دو باغ زَرْعًا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد كِلْتَا
الْجَنَّتَيْنِ هر یک از آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بدادی بر و محصول خود را بتمامی وَلَمْ تَظْلِم و ستم نکرد و یعنی
کم نساختی مِّنْهُ شَيْئًا از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص و هیچ میوه
آن باغها ناتمام آمدی وَفَجَّرْنَا و روان کردیم خِلَالَهُمَا نَهَرًا میان آن بوستانها جوی آب تا شرب آن دایم
باشد وَكَانَ لَهُ و بود مر کافر را ثَمَرٌ همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوهها دیگر داشت و اختصاص آنها
بذکر جهت غالبیت بوده آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع ببرادر نموده از وی در معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس
گفت زر من و تو برابر بود من از آن همه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا اشکسته و پریشان حالی
یهودا گفت ای برادر تو بدان مال این باغ دنیوی خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرا ساختی و من در جنت خانه
گرفتم تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزان جمع کردی و من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس او را
ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فَقَالَ
پس گفت قطروس لِصَاحِبِهِ مر یار خود را یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و او مجادله میکرد با وی و سخن
باز میگردانید یعنی این میگفت و آن جواب میداد کافر گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنكَ من بیشترم از تو مَالًا از جهت مال
وَأَعَزُّ نَفَرًا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در آمد بباغ خود
وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ و حال آنکه ستمکننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت آنکه فانی شود و بسر آید و نابود
قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِ
گردد این بوستان من أَبَدًا هرگز یا مظنه من نیست که این دنیا سپری شود وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان
نمیبرم قیامت را قَائِمَةً آینده وَلَئِن رُّدِدتُّ و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو إِلَىٰ رَبِّي بسوی پروردگار
من چنانکه تو میگویی و مرا بر انگیزند لَأَجِدَنَّ بخدای که بیابم خَيْرًا مِّنْهَا بهتر از این بوستانها مُنقَلَبًا
جای باز گشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که نزد او بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده قَالَ لَهُ

کفت مر قطروس را صاحبه یار یهود وهو یحاوره وحال آنکه او مجادله میکرد با او اکفرت آیا کافر شدی
بانکار بعث و تردد در آن بالذی خلقک بآنکه بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل مادهٔ تست یا خود مادهٔ اصل ترا
من تراب از خاک ثم من نطفة پس از نطفه که مادهٔ نزدیکست ثم سویک رجلا پس ترا راست کرد مردی
درست اندام لکنا لیکن من میکویم هو الله اوست خداوند بحق ربی پروردکار و آفریدکار من
از خاک و نطفه ولا اشرک و انباز نمیکردانم بربی احدا بخداوند خود هیچکس را ولولا اذ دخلت چرا چون در آمدی
جنتک ببوستان خود قلت ما شاء الله نکفتی که آنچه خدای خواهد چنان شود یعنی انکه کفتی هرکز زوال
بدین باغ نرسد بایستی کفتی که خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی کرداند چرا نکفتی لا قوة الا بالله نیست قوت
هیچکس را مگر بخدای یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و حالی که انچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده
بمدد کاری لطف حضرت باریست ان ترن انا اگر می بینی مرا اقل منک کمتر از تو مالا وولدا از جهت
مال و فرزند فعسی ربی ان یؤتین پس شاید که بدهد مرا پروردکار من بوستانی خیرا من جنتک
بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من ویرسل و فرو فرستد علیها بر بوستان تو
بسبب کفر تو حسبانا صاعقها یعنی عذاب سخت من السماء از آسمان فتصبح پس کردد بوستان تو صعیدا
زمین هامون زلقا بی کیاه که پای برو بلغزد او یصبح یا کردد ماؤها آب آن بوستان غورا فرو
رفته در زمین فلن تستطیع پس نتوانی تو له مر آن آب بزمین فرو رفته را طلبا جستن یعنی طلب
آب بعد مر تو بود پس امنی و بجوی باز آوردن خود چکونه توانی بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مومن را
کردانید و عذاب هلاک و استیصال بدان باغ فرستاد واحیط و فرا کرفته شد بعذاب الهی بثمره بمیوهٔ باغ
کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن و خراب کشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود فاصبح پس بامداد کرد قطروس
و آن حال را مشاهده نمود یقلب میکردانید کفیه هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد
و پشیمانی میخورد علی ما انفق بر آنچیزی که خرج کرده بود فیها در عمارت آن وهی وحال آنکه بناهای
آن باغ خاویة افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شد و جدران بر روی
افتاد یا چنانکه بسته بودند بیغنا آنکاه تاکها بروی فرود آمد و بر هر تقدیر چون قطروس مشاهدهٔ آن
عذاب میکرد دست بر دست میزد ویقول و میکفت یا لیتنی کاشکی من لم اشرک انباز نمیکرفتم
و شریک نمیساختم بربی احدا بپروردکار خود دیکری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمیشد

ولم تکن له و نبود مر ورا فئة ینصرونه کروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او من
دون الله بجز خدای که او بر آن قادر بود او را نصرت نکرد وما کان و نبود قطروس منتصرا یاری
دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای هنالک هنالک آنجا یعنی آن وقت نزول نقمت یا در روز
قیامت یا بمعنی جزا الولایة لله نصرت دادن و یاری کردن مر خدایراست و بس الحق خدای
راست کوی درست هو خیر او بهترست ثوابا از جهت پاداش مر آنرا که بدو امید دارد و
خیر عقبا و بهترست جهت عاقبت مر بندهٔ ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بهترست از عاقبت طاعت
غیر او صاحب ولایات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مومن و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل اند
بر اعناب شهوات و نخل مستلذات و زرع متمتعات بهیمه و در بولقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد در موضع
بیان او جواهر التفسیر واضرب لهم و بیان کن برای جهانیان مثل الحیوة الدنیا مثل زندکانی
ایشان در این جهان کماء انزلناه من السماء مانند کیاه رسته از آبیکه فرو فرستادیم آنرا از سحاب یا از جانب سما
فاختلط پس بیامیخت به بآن آب نبات الارض آن کیاه رسته از زمین و قوت کرفت و نشو و نما
خود بکمال رسانید یعنی بنفع تمام خرم شد فاصبح پس بامداد کرد یعنی بعد دیکر کشت آن کیاه تازه
زیبا هشیما خشک کشته و در هم شکسته بمثابه که از خشکی و شکستکی تذروه الریاح پراکنده میکرد آنرا
بادها از جا برمیکند و بهر طرف می برند وکان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیز از انشا
و افنا مقتدرا توانا تشبیه کردن زندکانی دنیا را بکیاهی که از آب باران سبز شود و با اندک زمانی بکمال رسد
و رونق آن در آید که از وی نفع کیرند ناکاه آب ازو منقطع کردد و خشک شود بی فایده بماند همچنین آدمی در زندکی
تازکی دارد و خوش برآید همچنین که ناکاه از عنوان بپایان رسد بمقتضی اجل در کذرد نهال او را بصرصر
نا خشک سازد و خرمنها آنرا آنکه بباد نیستی بر دهد بیت بار عمر بسی و لغریب در کمین است
دل چه سود که دارد و خزان مرکس از پی رؤسای عرب بمال و فرزند تفخر و مباهات میکردند و پیغمبر را صلی الله
علیه و سلم بانکه درویش است و پسر ندارد حق سبحانه فرمود که المال والبنون مال و پسران زینة الحیوة
الدنیا آرایش زندکانی دنیا اند نه زاد عقبی و توشهٔ معاد چه باندک زمانی عرضهٔ تلف و هدف زوال
خواهد شد والباقیات الصالحات و کارها شایسته پاینده که ثمرهٔ آن ابد الآباد پاینده ماند خیر عند
ربک بهترست نزدیک پروردکار تو ثوابا از جهت پاداش وخیر املا و بهترست از جهت امید یعنی

صاحب آن اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه در آخرت می‌یابد و بعضی علما بر آنند که باقیات صالحات نمازهای
پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه ط لا اله الا الله واستغفر الله وصلی الله علی محمد وآله وسلم یا سخنان خوش که سبب
فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا بنات صالحات که بحکم کن ستراً من النار سبب
خلاص والدین باشند امام قشیری قدس سره فرموده که باقیات صالحات آن عملست که مشوب بطمع و غرض نباشد
بلکه خالصاً لوجه الله بود تا نتیجه آن ابداً بسمت بقا موسوم تواند بود نعیم قدس سره فرموده که خلوص عمل بآنست که رؤیت
از وی منقطع شود یعنی عمل را از خود نبینی و فضل الهی دانی ويوم نسير الجبال و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از
بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وترى الارض و ببینی زمین را بارزة ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان
هم بر روی زمین آمده وحشرناهم و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فلم نغادر پس نگذاریم منهم
احدا از ایشان یکی را حشر ناکرده وعرضوا و عرض کرده شوند على ربك بر حساب آفریدگار تو صفا
ایستاده صف کشیده حق سبحانه فرماید لقد جئتمونا هر آینه آمدید بما برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال
و منال كما خلقناكم همچنانکه آفریده بودیم شما را اول مرة اول بار که هیچ چیز نداشتید بل زعمتم بلکه گمان
بردید و پنداشتید الن نجعل لكم آنکه نسازیم ما برای شما موعدا وقتی برای ایجاز وعده یا مکانی
که موعود بود برای محاسبه این خطاب مخصوص برای منکران بعثست ووضع الكتاب و نهاده شود نامه‌های
اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان فترى المجرمين پس ببینی گناهکاران را مشفقين
ترسان و اعراض کنندگان مما فيه از آنچیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و نافرمانی کرده باشند یعنی چون
بران مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد ويقولون و گویند يا ويلتنا وای بر ما مال هذا
الكتاب چه بوده است این نامه را که مطلقا لا يغادر فرو نگذاشته صغيرة ولا كبيرة گناه خرد و بزرگ
الا احصاها مگر شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته ووجدوا ما عملوا و بیابند آنچه کرده اند
حاضرا در پیش آمده ولا يظلم ربك و ستم نکند پروردگار تو احدا بر کسی بنقصان حسنات او یا زیادتی
سیئه او واذ قلنا و یاد کن آنرا که گفتیم للملائكة اسجدوا مر فرشتگان را که سجده کنید لآدم مر آدم را
فسجدوا پس سجده کردند الا ابليس مگر ابلیس كان بود من الجن از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن
گروهی اند از ملایکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملایکه مخلوق‌اند از نور و قول اول

احادیث چه در همین آیه اولاد و ذریه اثبات میکند و ملایکه را ذریه نیست و دلیلی دیگر آنست که میگوید ففسق
پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردگار خود تا برای سببیت است یعنی عاصی شد بسبب آنکه در
اصل جنی بود افتتخذونه آیا فرا میگیرید شیطان را وذريته و فرزندان او را اولياء دوستان
من دوني بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان برداری میکنید و در من عاصی میشوید وهم و حال
آنکه ابلیس و ذریه او لكم عدو مر شما را دشمنانند بئس للظالمين بیست ستمکاران را ابلیس و ذریه او بدلا
بدل از خداوند که عبید ذریه بمعنی اتباع است و تسمیه ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر بر آنند که او را ذریه
هست و در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را بر اندازه طول چپ او زوجه او را که آن نلم دارد بیافرید و
او را بشمار در کهای بیابان فرزندانند و از اولاد او یکی مره است که کنیت بدو یافته و دیگر لاقیس و ولهان جد
حبین النفاس آورده که لاقیس موسوس طهارتست و ولهان موسوس صلوة و بعضی بر عکس گفته اند و باتفاق زنبور
از اولاد او و صاحب اسواقست که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب زناست و مسوط
آراجیف است و داسم با خورندگان طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و مدهش بکار علامات
که ایشان را بر هوای مختلف میدارد و بعضی گفته اند ثبر از اولاد او ست و صاحب مصیبت که بجزع و فزع و روی
سیاه کردن و گریبان پاره کردن و بویل و ثبور را گفتن میفرماید ما اشهدتهم حاضر نکرده ایم شیطان و اولاد
او را خلق السموات والارض بوقت آفرینش آسمانها و زمین تا با ایشان مشاورت کنیم یا مددکاری طلبیم ولا
خلق انفسهم و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتضاد جستی که تا آن بود که چون بر علوم غیبی اطلاع ندارند دعوی
نمیکنند آنرا و میگویند ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند [illegible] ایشانرا چاکرانند و از آفرینش نفسهای خود
بیخبرند پس چگونه ایشانرا در عبادت انباز من میگیرند وما كنت و نیستم من متخذ المضلين فرا گیرنده
گمراه کنندگانرا که ابلیس و ذریه اویند عضدا یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت محتاج نیستم از یار و مدد
گار ويوم يقول و یاد کن آنروز را که گوید خدای یا فرشته بامر او مر مشرکانرا که برای شفاعت خود یا بجهت دفع
عذاب از خود نادوا بخوانید باواز بلند شركائي الذين زعمتم شریکان مرا آنانکه گمان بردید که ایشان
انباز منند اضافت شرکا بر زعم ایشانست بجهت توبیخ و تقریع نیز میشاید فدعوهم پس بخوانند کافران انباز
و استعانت کنند فلم يستجيبوا پس اجابت نکنند لهم مر ایشانرا و بفریاد ایشان نرسند وجعلنا بينهم
و گردانیم میان کفار و [illegible] ایشان موبقا جای هلاکی یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشان

که مهلکی عظیم باشد همه ایشان را در آن معذب سازیم و از عبد الله بن عمر رضی الله عنه منقولست که موبق وادی‌ست
عمیق در جهنم که بدان جدا کند میان اهل لا اله الا الله و ماسوی وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ و ببینند مشرکان
النَّارَ آتش دوزخ را بالمعاینه از چهل سالها راه فَظَنُّوا أَنَّهُمْ پس یقین دانند که ایشان مُوَاقِعُوهَا در افتادگان
بآن وَلَمْ يَجِدُوا و نیابند عَنْهَا از آن آتش مَصْرِفًا مکانی که باز گردند بدان یا گریزگاه . نیابند جهة آنکه از
همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم فِي
هَذَا الْقُرْآنِ درین قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امم گذشته
که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی گوید ✦ حق تعالی بمحض فضل عظیم
در کتاب کریم و علم قدیم ✦ آنچه مرحله را بکار آید ✦ گفته است آنچنانکه می باید وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی
أَكْثَرَ شَيْءٍ بیشتر از هر چیزی که خدا آفریده است جَدَلًا از روی خصومت بباطل یعنی از همه مخلوقات جدل کننده
ترست و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال
مینمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت
أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است صلی الله
علیه وسلم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و منع نمود ایشانرا از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از
آفریدگار خود بعد از ایمان بدو إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ مگر وقت آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک
کردن پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ و یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی با روی و مستاصل کرده
یعنی در روز بدر وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستیم ما فرستادگان را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده دهندگان اهل
ایمان را بثواب ابدی وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان مشرکان را بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مجادله میکنند
آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ بر بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و چرا چنین میکنند لِيُدْحِضُوا
تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند بِهِ الْحَقَّ بآن جدال حق را که قرآنست یا دین قویم محمدی صلی الله تعالی
علیه وسلم وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وَمَا أُنْذِرُوا و آنچیز را نیز که بیم کرده شده اند
از تبعات عذاب یعنی قرآن و کنایات اخروی را که گفتند هُزُوًا افسوس کرده شده آن را تا بجای تمسخر
وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار
او که قرآنست فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ عاقبت

عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده است از کفر و معاصی خود و تفکر نمیکند در عواقب آن
إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما نهادیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند
آنرا وَفِي آذَانِهِمْ و در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماع است وَإِنْ
تَدْعُهُمْ و اگر خوانی تو ایشانرا إِلَى الْهُدَى بآنچه سبب هدایتست یعنی ایمان و قرآن فَلَنْ يَهْتَدُوا پس راه نیابند
إِذًا آنگاه که دعوت کنی بدعوت تو براه نیایند أَبَدًا هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان
متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُورُ و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشش لَوْ
يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا اگر بگیرد خدای ایشانرا یعنی کافرانرا بآنچه میکنند از گناهان که شرکت و تکذیب پیغمبر و قرآن
لَعَجَّلَ هر آینه بشتاباند لَهُمُ الْعَذَابَ برای ایشان عذاب را در دنیا بَلْ لَهُمْ بلکه عذاب مشرکان را هست
مَوْعِدٌ وعده یا زمان وعده که روز بدرست یا قیامت که چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا نیابند مِنْ دُونِهِ بجز خدا
مَوْئِلًا پناهی و گریزگاهی وَتِلْكَ الْقُرَى و آن دیههای که قصه ایشان بر تو خواندیم یعنی حجر و احقاف و موتفکات
أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوا آنهنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا
و معین گردانیدیم لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاک ایشان مَوْعِدًا وقتی معلوم که چون برسید از آن پیش و پس نیفتاد
پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و فساد دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط
شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده نظم نیکبخت آنکسی بود که دلش ✦ آنچه نیکی بود در دست بپذیرد
دیگر از آنچه پند داده شود ✦ او از آن پند بهره برگیرد ه آورده اند که موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از هلاک فرعون
بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که فغان از مستمعان برآمد و همه در اداء آن کلمات و تامل در معانی خطاب
شاغل شدند یکی از عظماء قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام فرمود که نمیدانم
در علم از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد
که مارا در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا نزد او یعنی با خود ماهی
بریان همراه ببر که او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام تهیه فرمود و روی براه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَى
یاد کن ای محمد چون گفت موسی لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون را که بطلب خضر علیه السلام
لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّى أَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ بمجمع بحرین که مکان اوست و او ملتقی بحر فارس و
روم بوده و گویند آن موضع از افریقیات و در نزد طنجه مغرب بوده و در بند شیروان نیز گفته اند و القصه موسی

فرمود که سلام میروم تا برسم بمجمع البحرین اَوْ اَمْضِیَ حُقُبًا یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی هیچ وجه
ترک این سفر نمیکنم تا او را نیابم ع دست از طلب ندارم تا کام من برآید ای یوشع تو با من موافقت مینمایی در
طلب این بنده صالح یوشع فرمود که آری با تو موافقتم و در قفای تو متابعت مینمایم خوشست آوارگی ور راکه همراهی منست
پس یوشع توشه چندان و ماهی بریان برداشت و باتفاق موسی علیه السلام روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آنگاه که رسیدند
مَجْمَعَ بَیْنِهِمَا بمجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره بر کنار چشمه بود نشستند و موسی علیه السلام در خواب رفت
یوشع بدان چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بر آن ماهی چکید فی الحال زنده شد و روی بدریا نهاد و یوشع متحیر
گشت و موسی از خواب در آمد تفقد حال یوشع و ماهی ننموده روی براه نهادند و از غایت تعجیل نَسِیَا حُوتَهُمَا
فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِی الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سردابی
که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بالای او چون طاق مرتفع میایستاد و زمین خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا
پس چون در گذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی علیه السلام لِفَتَاهُ مر جوان خود یعنی یوشع را که وقت
چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت ما تا بخوریم که گرسنه شدیم و دمی بیاساییم لَقَدْ لَقِینَا هر آینه
دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا درین سفر که کردیم نَصَبًا رنج و محنتی چون یوشع سفره پیش آورد قصه ماهی یادش آمد قَالَ
أَرَأَیْتَ گفت او دیدی یعنی خبر داری إِذْ أَوَیْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ چون جای گرفتیم بان صخره بر کنار چشمه
فَإِنِّی پس بدرستی که من نَسِیتُ الْحُوتَ فراموش کردم ماهی را یعنی قصه او را که با تو بگویم وَمَا أَنْسَانِیهُ و فراموش
نکرد بر من ذکر او را إِلَّا الشَّیْطَانُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْکُرَهُ از آنکه یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ
و گرفت ماهی راه خود را فِی الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راه عجب که هر جا میرفت راه فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز
خشک میگشت قَالَ گفت موسی علیه السلام ذٰلِکَ آن قصه ماهیست مَا کُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم که میطلبیدیم
چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی ترا راه خواهد نمود بانکه میطلبیم فَارْتَدَّا پس بازگشتند عَلَى
آثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود قَصَصًا از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود
راهی دیدند گشاده و خشک بدان در آمدند فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده از بندگان ما که خضر
علیه السلام آتَیْنَاهُ دادیم او را رَحْمَةً بخششی مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما که آن ولایت و نبوت یعنی که او
پیغمبر دانند اما اولو العزم بر مذهب آنها که نبوت او را قائل نیستند وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا از نزدیک
علمی که خلق را بدان وقوفی نباشد الا بتعلیم ما در حقایق سلمی آورده که ذو النون مصری قدس سره فرموده که علم لدنی

آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمیست که حاصل شود بی واسطه کسب و تعلیم حرف صاحب
کشف الاسرار فرموده که دانسته این علم محقق است از یافته عین کوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل
میکند که با جمعی دانشمندان میگفتند أَخَذْتُمْ عِلْمَکُمْ مَیِّتًا عَنْ مَیِّتٍ وَأَخَذْنَا عِلْمَنَا عَنِ الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ مثنوی
گلشنی کز نقل روید یکدمست ∴ گلشنی کز عقل روید خرمست ∴ گلشنی کز گل دمد گردد تباه ∴ گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه
علم چون بر دل زند یاری شود ∴ علم چون بر گل زند ماری بود ∴ آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند گلیم
کرده و جامه خود در سر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد خضر جامه از روی دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسیام
بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب کسی که گوید که پیغمبر صاحب شریعت چگونه از
کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول میباید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده از اصول و فروع دین و هیچ
مانع نیست که باشد تعلم آن منافی نبوت نیست نگفته که أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْیَاکُمْ مؤید این قولست قَالَ لَهُ مُوسَى گفت
موسی مر خضر را علیه السلام هَلْ أَتَّبِعُکَ آیا پی روی کنم ترا عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ بر شرط آنکه بیاموزی مرا مِمَّا
عُلِّمْتَ از آنچه بتو آموخته اند رُشْدًا علمی که سبب رشد باشد یعنی اصابت خیر قَالَ إِنَّکَ گفت خضر بدرستی که تو
لَنْ تَسْتَطِیعَ نتوانی مَعِیَ صَبْرًا با من شکیبایی کردن موسی علیه السلام گفت چرا صبر تمام نکنم گفت بجهت آنکه تو پیغمبری
و حکم تو بر ظاهر است شاید که از من عملی صادر شود که ظاهر آن منکر و ناشایست نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و برای آن صبر
کردن نتوانی وَکَیْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بر آنچیزی که احاطه نکرده بِهِ بآنچیز خُبْرًا از روی
دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد قَالَ سَتَجِدُنِی گفت موسی علیه السلام زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللهُ اگر
خواهد خدای صَابِرًا صبر کننده بر آنچه از تو بینم وَلَا أَعْصِی و نافرمانی نکنم لَکَ أَمْرًا مر ترا در هیچ کاری قَالَ
گفت خضر که ای موسی فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی پس اگر پی روی میکنی مرا فَلَا تَسْأَلْنِی پس مپرس مرا عَنْ شَیْءٍ
از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن ندانی یعنی استکشاف مکن حَتَّى أُحْدِثَ لَکَ تا من نو سازم برای تو
مِنْهُ ذِکْرًا از آنچیز بیانی که تو در یابی موسی علیه السلام قبول فرمود و هر دو بهم روی براه آوردند و یوشع بر عقب
ایشان میرفت فَانْطَلَقَا پس رفتند بساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب در آن نمودند
ملاحان او را راضی نشدند و در آخر خضر را شناخته بتعظیم تمام بکشتی در آوردند حَتَّى إِذَا رَکِبَا تا چون نشستند
فِی السَّفِینَةِ در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را قَالَ
أَخَرَقْتَهَا گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا تا غرق کردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب خلل

الجزء السادس عشر

آب در آن در آید و موجب غرق شدن سفینه لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَيْئًا إِمْرًا چیزی شگفت و شنیع
و بر دل گران قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ گفت خضر که آیا نگفتم که لَنْ تَسْتَطِيعَ نمیتوانی مَعِيَ صَبْرًا با من صبر کردن قَالَ
گفت موسی که آن سخن از خاطر من رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِي مواخذه مکن مرا بِمَا نَسِيتُ بآنچه فراموش کردم وَلَا
تُرْهِقْنِي و در مرسان مرا مِنْ أَمْرِي از کار من عُسْرًا دشواری یعنی بر من سخت فرا مگیر و با من بدین مقدار
مضایقه مکن فَانْطَلَقَا پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند
پسری زیبا روی بلند قامت خط بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوشنود یا خیسور نام پدر او سلامن یا کازیر و نام
مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا تا چون
بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را
بذبح یا خناق کرد قَالَ أَقَتَلْتَ گفت موسی آیا بکشتی نَفْسًا زَكِيَّةً نفسی پاکی را بِغَيْرِ نَفْسٍ بغیر نفسی که او کشته
باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس او را چگونه بکشتی لَقَدْ جِئْتَ هر آینه آوردی شَيْئًا نُكْرًا چیزی
ناپسندیده را قَالَ أَلَمْ أَقُلْ گفت خضر علیه السلام آیا من نگفتم لَكَ إِنَّكَ مر ترا در اول مصاحبت که تو لَنْ
تَسْتَطِيعَ قوت نداری و نتوانی مَعِيَ با من در بعطای من صَبْرًا شکیبایی ورزیدن قَالَ گفت موسی
علیه السلام إِنْ سَأَلْتُكَ اگر سؤال کنم ترا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بَعْدَهَا پس از این
کرت فَلَا تُصَاحِبْنِي پس مصاحبت مکن قَدْ بَلَغْتَ بدرستی که رسیدی مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا از نزدیک من
بعذری یعنی چون سه بار با تو مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی در حدیث آمده که خدای رحمت کند
برادرم موسی که از شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر اینه چیزها
شگفت دیدی فَانْطَلَقَا پس در گذشتند و رفتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا تا چون آمدند أَهْلَ قَرْيَةٍ با اهل دیهی که
انطاکیه بود یا ابله بصره یا باجروان از ارمینیه یا برقه از نعم یا بربر زمین و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه
در بستندی و برای هیچکس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلام بدان دیه رسیده خواستند که به
در آیند کسی دروازه نگشود اسْتَطْعَمَا طلب طعام کردند أَهْلَهَا اهل آن دیه را و گفتند اینجا غریب رسیدیم و
گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندهید باری طعامی بجهت ما بفرستید فَأَبَوْا پس سر باز زدند اهل آن
قریه أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بر بیرون دیه بودند و بامداد روی براه نهادند
فَوَجَدَا پس یافتند فِيهَا در نواحی دیه جِدَارًا دیواری مایل شده بیکطرف يُرِيدُ میخواست دیوار

أَنْ يَنْقَضَّ انکه بیفتد و در کیفیت انکه ارادت دیوار مجازیست یعنی نزدیک بود با فتادن فَأَقَامَهُ پس خضر
راست کرد او را با آنکه اساسش را بشکست و کلا استحکام داد قَالَ گفت موسی علیه السلام که اهل این دیه ما را جای
ندادند و طعام نیز نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشانرا عمارت کردی لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی لَاتَّخَذْتَ
هر آینه فرا میگرفتی عَلَيْهِ بر تعمیر این دیوار أَجْرًا مزدی قَالَ هَٰذَا خضر گفت این فِرَاقُ بَيْنِي وَ
بَيْنِكَ جدایی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر دیگر بار از چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید
سَأُنَبِّئُكَ زود باشد که آگاه سازم ترا بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ یعنی آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بر آن شکیبا
بودن و آنچه تو بظاهر انکار کردی أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ اما کشتی بود مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج
بیمار و عاجز بر جا مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهة تحصیل معیشت يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ کار میکنند در دریا فَأَرَدْتُ
پس خواستم بحکم خدای أَنْ أَعِيبَهَا آنکه او را معیوب سازم و عیبناک کنم وَكَانَ و حال آنکه بود
وَرَاءَهُمْ در پیش راه ایشان مَلِكٌ پادشاهی که او را جلندی گویند يَأْخُذُ میگیرد
كُلَّ سَفِينَةٍ هر کشتی درستی که می بیند غَصْبًا بغصب یعنی از کشتی بانان باز میستاند من آن کشتی را
معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند بیت که خضر در بحر کشتی را شکست
صد درستی در شکست خضر هست وَأَمَّا الْغُلَامُ و اما پسر کشته فَكَانَ أَبَوَاهُ بودند پدر
و مادر او مُؤْمِنَيْنِ گرویدگان فَخَشِينَا پس دانستیم ما یا ترسیدیم أَنْ يُرْهِقَهُمَا آنکه در رساند
بایشان طُغْيَانًا بی باکی وَكُفْرًا و کفران نعمت را یعنی شاید که بافسق و کفر او در سازند از روی محبت پسری
که والدین را بوده هست و آن در ساختن موجب کفر و طغیان باشد فَأَرَدْنَا پس خواستیم ما أَنْ
يُبْدِلَهُمَا آنکه بدل دهد ایشانرا رَبُّهُمَا پروردگار ایشان خَيْرًا مِنْهُ فرزندی بهتر از وی
زَكَاةً از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ذمیمه مزکی باشد وَأَقْرَبَ رُحْمًا
و نزدیکتر از جهة بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد
و پیغمبری او را بعقد خود در آورد هفتاد پیغمبر از نسل او پیدا آمدند مثنوی آن پسر را که خضر ببرید حلق
سر آنرا در نیابد عام خلق ٭ انکه جان بخشد اگر بکشد رواست ٭ نایب است و دست او دست خداست
بر مداواتها که آن یاری بود ٭ بس خرابیها که معماری بود وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ و اما دیواری که هست لِغُلَامَيْنِ
يَتِيمَيْنِ برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مراد قریه

خرابیها ل

مذکوره است وکان تحته وهست در زیر دیوار کنز لهما کنجی برای ایشان واکر دیوار بیفتادی آن کنج
ظاهر شدی ومردمان برداشتندی وکان ابوهما وبود پدر ایشان صالحا مردی شایسته نام او کاشح و
کفته اند میان ایشان وپدر صالح ایشان هفت پدر دیکر بوده خدای تعالی ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت
نمود فاراد ربک پس خواست آفریدکار تو ان یبلغا آنکه برسند بیتیمان اشدهما بقوت وکمال رشد
خود ویستخرجا وبیرون آرند کنزهما کنج خود را رحمة بخشش من ربک از پروردکار تو وما
فعلته ونکردیم آنچه تو دیدی عن امری از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم کاو خواست که کنج بمستحقان
رسد آورده اند که آن کنج بود از زر ونقره وکویند کتب علمی بود واشهر آنست که لوحی بود از زر بر وی نقش شده که
بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان آرد بقضا وقدر چکونه اندوهکین شود وشکفت
میدارم از انکه کرویده است بروزی حق چرا خود را در تعب افکند وعجبست از کسی که تصدیق مرک کند چرا شادمان
کردد واندو شکفت از شخصی که ایمان ندارد بحساب قیامت برای چه غفلت ورزد وعجب از انکه دنیا دید وتقلبات و
انقلاب احوال با بابا بعد ازین چرا دل درو بندد ولا اله الا الله محمد رسول الله ذلک اینست تاویل ما لم تستطع
علیه صبرا حقیقت آنچه نتوانستی بران صبر کردن آورده اند که موسی وخضر علیهما السلم یکدیکر را وداع کردند
وهریک روی بمنزل خود آوردند محققان را درین قصه بسی نکات واسرارست خصوصا صاحب عرایس الحقایق
بیان دقایق آداب مرید صادق واشفاق پیر محقق بعبارتی خوش وتقریری دلکش آورده وبعضی ازان در جواهر
التفسیر بازتوان یافت ویسئلونک وی پرسند ترا مشرکان بامتحان یهود عن ذی القرنین از ذو القرنین
که پادشاه شرق وغرب بود وبدین جهة ذو القرنین کفتند که بکرانهای مشرق ومغرب طواف کرد یا در زمان او دو
قرن از مردم درکذشتند یا تاج او دو شاخ داشت یا بدست وی دو کتاب حرب میسر شده یا کریم الطرفین بوده یا میان علم
ظاهر وباطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو کیسوی بافته از دو جانب سر واشهر آنست که این اسکندر
رومیست ودر نبوت او خلاف کرده اند قل بکوای محمد ساتلوا علیکم زود باشد که بخوانم بر شما منه ذکرا
از وچیزی وبیانی انا مکنا له بدرستی که ما متمکن کردانیدیم یعنی دست رس دادیم مر او را باستیلا
فی الارض در زمین واتیناه وعطا کردیم او را من کل شیء از هر چیزی که خلق بدو محتاج بودند
یا از جنس سلاطین بکار آید در تسخیر شهرها ومحاربه با اعدا یاد دادیم او را از هر چیزی که بیخواست سببا
دست آویزی که بدان سبب او بچیزی میسر شد آورده اند که حق سبحانه نور وظلمت را مسخر او کردانید ودر زاد در رکاب

که سحاب را بفرمان او کرد تا ابر وسوار شده هرجا که میخواست میرفت روزی از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخته
با زنکیان حرب کرده وبر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فاتبع سببا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب توانند
رفت ویا کسبی تو سل جستن میرفت حتی اذا بلغ تا چون رسید مغرب الشمس بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت
عمارت در جانب مغرب وجدها یافت آفتاب را که در رای العین فرو میرود فی عین حامیة در چشمه آب کرم و
حفص حمئة میخوانند یعنی چشمه آب ملکند لای آمیز ووجد عندها ویافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غرب
قوما کروهی را که ناسک کویند وایشان قومی بودند بت پرست سبز چشم سرخ موی تنا ور باهیبت لباس ایشاه
پوست حیوانات وطعام ایشان کوشت وحوش وجانوران آبی قلنا یا ذا القرنین کفتیم ما که ای ذو القرنین این
قول اکر او نبی بوده باشد بوحی است واکر نبی نبوده بالهام یا بر زبان پیغمبر زمان او وبر هر تقدیر حق تعالی فرمود که
اما ان تعذب یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اکر ایمان نیارند واما ان تتخذ ویا آنکه فرا میکیری
فیهم حسنا در باب ایشان نیکیی اکر بکروند قال کفت ذو القرنین اما من ظلم اما کسی که
ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فسوف نعذبه پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی بمیرانیم که با منت بکشیم
او را واین عذاب دنیاست ثم یرد پس باز کشته شود الی ربه بسوی جزای پروردکار خود در قیامت
فیعذبه پس عذاب کند خدای او را عذابا نکرا عذابی سخت ومنکر که مثل او معهود نباشد واما من امن
واما هر که بکرود وعمل صالحا وعملی کند شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فله پس مر ورا است در هر دو
سرا جزاء الحسنی پاداش نیکی وسنقول له وزود باشد که بکوییم مر ورا من امرنا یعنی از آنچه فرماییم
یسرا کاری آسان غیر خارج از طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک کماشت تا بکوش ودهان ایشان
در آمد وزینها رخواسته بوی ایمان آوردند ثم اتبع سببا پس دیکر باره از پی در آمد سببی را که بمشرق توانند
رفت وقوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرده وعسکر ظلمت را از عقب بداشت وبجانب جنوب
مرحله منزل قوم هاویل را که در نظر این بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد
حتی اذا بلغ تا چون برسید مطلع الشمس بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدا عمارتست از جانب
شرق وجدها یافت آفتاب را که هر بامداد تطلع بر می آید وشعاع او می افکند علی قوم بر کروهی که
لم نجعل نکردانیده بودیم وپیدا نکرده لهم برای ایشان من دونها از دون آفتاب در وقت طلوع
سترا پوششی از لباس دنیا که میان ایشان وآفتاب حایل باشد چه ایشان را پوشش نبود ودر زمین ایشان

بنا نکاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع
پذیرفتی از سمت راس ایشان دور کشتی از زیر زمین بیرون آمدندی ماهی کرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی
و ایشان قوم منسک بودند کذلک همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان است امر ایشان که بیان کردیم
و بجانب قطر این روان شد بقومی رسید که ایشان تاویل خوانند با ایشان همان سلوک نمود که با قوم تاویل
وقد احطنا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بما لدیه بانچه نزدیک او بود خبرا از روی آکاهی یعنی لشکرها
و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بر وی جمع شده بود بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثم اتبع پس اسکندر
از پی در ایکند سببا راهی و طریقی دیگر یا از مشرق بشمال حتی اذا بلغ تا چون برسید بمنقطع ارض
ترک بین السدین میان دو کوه که از پس آنها یاجوج و ماجوج است وجد من دونهما یافت در پیش آن
دو کوه قوما کروهی با صیاقهای عجیب و شکلهای غریب لا یکادون نزدیک نبودند از کمی فطنت که یفقهون
قولا دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قالوا یا ذا القرنین کفتند یعنی
مترجم ایشان کفت ای ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج بدرستی که یاجوج و ماجوج مفسدون تباهی کنندکانند
فی الارض در زمین ما هر کاه که از پس این کوهها بیرون آیند از کیاه آنچه سبز یابند بخورند و آنچه خشک باشد
با خود ببرند و تمام انعام ما را میکشند و میخورند و اکر چهارپا نیابند آدمی را بعوض آن بکار میبرند و ایشان دو
قبیله اند از اولاد یافث ابن نوح علیه السلام و در بعضی تفاسیر آورده که آدم را علیه السلام احتلام افتاد منی او
بخاک آلوده شد علی نبینا و علیه السلام ازان خاک آلوده هنا نکشت حق تعالی این دو قوم را ازان خاک آلوده
بمنی ابو البشر پیدا ... و بقول کسی که کوید انبیا علیهم السلام محتلم نمیشوند این قول ضعیفست و در اشکال و احوال
ایشان اختلاف کرده اند و از مرتضی علی علیه السلام آمده است که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبریست و قامت بعضی
بغایت بلند و در حدیث آمده که صنفی از ایشان برمثال شجره ارزند که آن درختیست در ولایت شام طول او صد
و بیست کز و صنفی را طول و عرض مساویست و صنفی آنانند که از یک کوش فراش سازند و از دیکری لحاف سازند و در
صفت ایشان کفته اند ❀ بکوتاه چشمی همه جیفه جوی ❀ بکوش دراز از خران برده کوی ❀ نه شرمی و نه بینشی و نه آواز
دراز چشم کوتاه و کوش دراز ❀ بهنکام خفتن بخسبند سیر ❀ یکی کوش بالا و دیکر بزیر ❀ بشکل بر شکل جن ابر وشان
کشان ریش تا زیر زانو نیاز ❀ برون آمده شکلشان چون کراز ❀ شکم پهن و پا خورد و کردن دراز ❀ چو یوزیکان آمده در وجود
رخ زرد و روی سرخ و دیکر کبود ❀ ندارند جز خواب و خور هیچ کار ❀ نمیرد یکی تا نزاید هزار ❀ القصه از کروه با اسکندر

کفتند ما از این قوم بتنک آمده ایم فهل نجعل پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم لک برای تو و بیرون آریم از میان
على ان تجعل بيننا وبينهم
مالها خرجا مزدی بر شرط آنکه بکنی میان ما و میان ایشان بحیوه سدا بندی که منع کند ایشان را از بیرون
آمدن قال کفت اسکندر ما مکنی آنچه دست بر داده مرا فیه در آن ربی آفریدکار من خیر
بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فاعینونی پس مرا یاری دهید بقوة بتوانایی یعنی بمردان توانا
یا چیزی که بآن قوت یابم در این کار اجعل تا بکنم بینکم و بینهم میان شما و ایشان ردما حجابی سخت که بعضی
ازان بر بعضی مرکب باشد آتونی بیارید برای من زبر الحدید قطعهای آهن منقولست که فرمود تا خشتها از آهن
ساختند بیت بفارغ دلی جا بجان زدند ❀ همه روز و شب خشت آهن زدند ❀ آنکاه حکم کرد که میان دو کوه را که
چهار هزار قدم بود در شصت و پنج ذرع عرض بکندند تا باب رسید پس در ته زمین و در روی آب پل ساختند از سنک
خارا نهادند و خشتهای آهنین بر بالای او فرش کردند حتی اذا ساوی تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت
بین الصدفین میان هر دو کوه بفرمود تا هیمه بسیاری ببالای آن بخته و دمها بر جوانب او ترتیب کردند
قال انفخوا کفت مر عمله را که بدمید در این آهنها حتی اذا جعله تا چون کردانید آن خشتهای آهن را نارا
مانند آتش قال آتونی کفت بیارید افرغ علیه تا بریزم بر بالای این آهن کرم شده قطرا روی کداخته
بر روی فرشی که انکیخته اند ❀ بر او روی حل کرده میریختند ❀ و بر بن کوه دیواری صد و پنجاه کز در ارتفاع
بر آمد مانند کوهی یکپاره و هموار و مطلا فما اسطاعوا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج ان یظهروه که بر آیند
بر وی بر ان سد بسبب ارتفاع و املاس وما استطاعوا و نتوانستند له نقبا مر او را سوراخ کردن بواسطه
ثخن و صلابت آن قال کفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هذا این سد و اقتدار بر اتمام آن رحمة
بخششیست من ربی از پروردکار من بر آنها که می ترسیدند از فتنه یاجوج و ماجوج فاذا جاء پس
چون بیاید وعد ربی وعده آفریدکار من بخروج یاجوج و ماجوج جعله کرداند این سد را دکاء
زمینی هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد و کان وعد ربی و هست وعده پروردکار من حقا
درست و راست خروج این کروه از مار و دال الست یکی از علامات قیامت و حد آخر سوره انبیا ذکر آن خواهد
آمد و ترکنا بعضهم و میکذاریم ایشان یاجوج و ماجوج را یومئذ آنروز یعنی روز خروج که از زحام بکدیکر
یموج فی بعض اضطراب میکنند و داخل شوند بهم یکدیکر و کفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن از کمال
حیرت و اضطراب در هم آمیزند و نفخ فی الصور و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فجمعناهم پس جمع کنیم

هر خلق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصهٔ محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ ظاهر کردانیم دوزخ را يَوْمَئِذٍ
آن روز لِلْكَافِرِينَ برای کافران عَرْضًا ظاهر کردانیدنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول در آن جهت زجر
و تهویل باشد الَّذِينَ آنکه کافرانی که از فرط غفلت كَانَتْ هست أَعْيُنُهُمْ چشمهای دل ایشان فِي غِطَاءٍ
در پوششی عَنْ ذِكْرِي از یاد من یعنی از مشاهدهٔ آیاتی که بآن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان
وَكَانُوا و هستند کافران که بجهت ناشنوایی سخن حق لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند سَمْعًا شنودن کلام من
یا محجوبی مانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا شعر چون تو قرآن خوانی ای صدر امم ٭ گوششان از پرده سازم اصم
چشمشان از نیش زخم چشم بند ٭ تا نه بینند و کلامت نشنوند أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می پندارند آنانکه کافر شدند
أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام مِنْ دُونِي بجز من أَوْلِيَاءَ
دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنست که آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا بخدایی ایشان را
نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکارست یعنی اتخاذ ایشان ایشان را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را
إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستی که آماده ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای کافران نُزُلًا منزل و مأوی
یا نزلی که برای مهمان آرند و در بعضی تهکم است و تنبیه بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او بمنزلهٔ
چیزی باشد قُلْ بگوی ای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بزیانکارترین مردمان از روی
کردارها الَّذِينَ ضَلَّ آنانند که گم شده و ضایع گشته سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای نیکو فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم میگذرانند
و بسبب کفر آن همه عملهای باطلست و ثوابی بر آن مترتب نیست و گفته اند مراد از این طایفه خوارج اند یا ارباب بدعت
جمعی که عمل بریا کنند و سمعه و اشهر آنست که انکار صلهٔ رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع میشد حق سبحانه ببطلان
آنها حکم کرده و فرموده که وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ آنکه ایشان نیکویی میکنند
صُنْعًا کار را أُولَئِكَ آن گروه که ذکر کرده شدند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
آیتهای پروردگار خود که قرآنست یا بدلایل توحید وَلِقَائِهِ و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در آن وقت رؤیت میسر
خواهد شد اهل آنرا فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو مینمود و برای آن جزای خیر
نخواهند یافت فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا

ترازویی که بدان بسنجند آن عملها را چه همه حبط شده و نابود گشته یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقدار و
اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتذل خواهند بود ذَلِكَ آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و خست
قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان دوزخ است بِمَا كَفَرُوا بسبب آنچه کافر شدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي
و فرا گرفتند آیتهای مرا که کتابها اند وَرُسُلِي و فرستادگان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر استهزاء
کردند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای
پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشان را در حکم خدای جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی
بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک باشد نُزُلًا پیشکشی در بیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود
آفرید و هر روز از نعمتهای دینی پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید که ازدادی طیبا و حسنا لأولیائی یعنی
افزون ساز حسن و جمال و تمام نیکویی که خود را برای دوستان من و بهمچنین منزلی را از برای دوستان میگوید تعبیر از آن
که ایشان را عطاها شد که نعیم فردوس در جنب آن مختصری و ماحضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقای
نعمت فردوس را بهر او بهار روی دوست ٭ قیمت هر کس بقدر همت والای اوست ٭ و گویند فردوس ارفع درجات جنات
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ و قیل آنست که اسمی از اسماء جنات
که اهل ایمان در آنجا فرود آیند خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاودان باشند در آن لَا يَبْغُونَ نجویند عَنْهَا
از آن بهشتها حِوَلًا بدلی یا نطلبند از تحویل بمکان دیگر زیرا که هر مطالب ایشان در آن مهیا باشد قُلْ
لَوْ كَانَ الْبَحْرُ بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل ارض است مِدَادًا سیاهی لِكَلِمَاتِ رَبِّي برای
نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا
زیرا که جهت هر جسمی متناهی باشد پس او به نهایت رسد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ پیش از آنکه بسر رسد و تمام شود كَلِمَاتُ رَبِّي
علم آن دیگر جهت آنکه غیر متناهی است پس مداد متناهی بکلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ و اگر
بیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا مدد آن مداد و بر آن افزاییم گویند این آیه وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانان را
گفتند که در کلام خود میخوانید که وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس
علم شما بسیار باشد و دیگر بار میخوانید وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا جمع میان این دو سخن چگونه توان کرد حق سبحانه
در این آیه فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد هرچند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم می تواند بود مثنوی
علمها از بحر علمش قطره ٭ او چو خورشید است اینها ذره ٭ گر کسی در علم صد لقمان بود ٭ پیش علم کاملش نادان بود

قل بگو ای محمد انما انا بشر بجز این نیست که من آدمیم مثلکم مانند شما و دعوی احاطه بکلیات الهی نمیکنیم این
مقدار هست که بواسطه جبرئیل یوحی الی وحی کرده میشود بمن انما الهکم جز این نیست که معبود شما
اله واحد معبود یکتاست بی شریک فمن کان یرجوا پس هر که امید میدارد لقاء ربه دیدار پروردگار خود
در بهشت یا هر که میترسد از رسیدن بجزای کشتن بعد بعد از بروز رستخیز فلیعمل پس باید که بکند عملا صالحا
کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای و در عرائس الحقائق آورده که عمل صالح متابعت پیغمبرست و سلوک منهاج سنت او
بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت و بباطن که بریدنست از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت از
مشاهده ماسوی بر بستن و جز بشهود حضرت مولی نا کشودن کما قال ما زاغ البصر و ما طغی **بیت**
روی از همه بر تافتم و سوی تو کردم * چشم از همه بر بستم و دیدار تو دیدم آورده اند که جندب بن زهیر عامری
رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی
بران مطلع شد خوشدل میکردم حضرت فرمود که خدای عملی که غیری دران شریک باشد قبول نمیکند حق سبحانه
تصدیق سخن پیغمبر خود را فرستاد که ولا یشرک و باید که عمل صالح را در شرک نیارد و انباز نسازد بعبادة ربه
در پرستش پروردگار خود احدا یکی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغرست و تباه کننده عمل نعوذ
بالله من الریا و نعتصم به من وقوع الزلل تحریرا فی شهر رمضان المعظم سنه ثلث و ثلاثین و تسعمایه

تم

حسبي وحدي
من الكتب التي وقفها الفقير
الى الله تعالى ذي المواهب
محمد المدعو بين الصدور براغب
١١٧٥ وكفى عبده

بسم الله الرحمن الرحيم كهيعص در مواهب صوفیه آورده
از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره مذکور است که حضرت رسالت پناه صلوات الله
وسلامه علیه سه صورت داشت یکی بشری که فرمود تعالی إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ دوم ملکی چنانچه فرمود لست کاحدکم ابیت عند ربی
سیم حقی کما قال لی مع الله وقت لا ... و ازین روشنتر من رآنی فقد رأی الحق و حق سبحانه و تعالی با او در هر صورتی
سخن بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند
کهیعص و لغوا نزو در صورت حقی کلامی مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی بیت در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق
زانسوی حرف و نقط حکایات دیگرست [illegible] سا در حق سبحانه حبیب او علیه الصلوة والسلام
و کهیعص ازان جملات و گفته [illegible] علیه السلام منقولست که در بعضی
ادعیه میخوانده یا کهیعص [illegible] و ما اشارت باسم هادی و
چون مبدا هیچیک از اسما [illegible] و درباب آورده که
یا من یجیر ولا یجار علیه و عین [illegible] باشد و ما بعد او مرتب
بر و عنوان این سوره ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ [illegible] عَبْدَهُ زَكَرِيَّا بنده خود زکریا بن
آذن او ادانا ولاد رحیم بن سلیمان بن داود [illegible] پیغمبر [illegible] و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب
قربان پس قصه وی بخوان و یاد کن إِذْ نَادَى رَبَّهُ چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس
بعد از تقرب بقربان نِدَاءً خَفِيًّا خواندنی پنهان که آن باخلاص اقرب بود یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود
چه شرم میداشت که در نود و نه سالگی یا در صد و بیست سال فرزندی طلب میکند یا پیری آواز او ضعیف
ساخته هرچند بلند میگفت کس نمیشنید و ندای او این بود که از روی نیاز قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من

إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ بدرستی که سست شده است استخوان که ستون خانهٔ بدنست مِنِّي از من و چون استخوان که
صلب‌ترین اجزاست سست شده باشد سایر اجزاء بدن بطریق اولی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ و سفید شده است سر من
شَيْبًا سفید شدنی و گفته اند تشبیه کرده شیب را در سفیدی بآتش و فروغ گرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن و
درخشنده شد سر من از پیری وَلَمْ أَكُنْ و نبوده ام بِدُعَائِكَ رَبِّ بخواندن تو ای آفریدگار من شَقِيًّا
بی بهره و نا امید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیدهٔ و من بدان خو کرده ام وَإِنِّي و بدرستی که من
خِفْتُ الْمَوَالِيَ می‌ترسم از بنی اعمام خود که ایشان در دهم حبورت و اقامت دین تهاون ورزند و خلافت من در ذات
من نیکی بجای نیاورند مِنْ وَرَائِي پس از مرگ من پس مرا خلفی می‌باید وَكَانَتِ امْرَأَتِي و حال آنکه زن من هست
عَاقِرًا نازاینده و در سن نود و هشت سالگی فَهَبْ لِي پس ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود وَلِيًّا
فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق يَرِثُنِي میراث برد امامت و حبورت از من وَيَرِثُ مِنْ
آلِ يَعْقُوبَ و میراث گیرد از علم و حکمت آل یعقوب بن اسحق علیهما السلم یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر
مریم بوده وَاجْعَلْهُ رَبِّ و گردان فرزند مرا ای آفریدگار من رَضِيًّا شایسته و پسندیده که تو از قول و فعل او
راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع بسیار نمود که ندای کرم ربانی از روی وعده باجابت دعای او گفت يَا
زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بِغُلَامٍ به پسری اسْمُهُ يَحْيَى نام او یحیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ
نیافریدیم مر او را مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا پیش از وی همنامی در زاد المسیر آورده که وجه فضیلت ازان رعیت که پیش از وی
کسی مسمی بدین اسم نبوده چه بسیار آدمی بدین وجه یافت شود که پیش از وی همنام نبوده باشد بلکه فضیلت آنست که حق سبحانه
وتعالی بخود تولی تسمیه او نموده بپدر و مادر حواله نکرده امام ثعلبی آورده که ذکر قبل ازان فرمود که بعد و کسی بظهور خواهد
آورد که او را بچنین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سامی او را از نام همایون فرجام خود مشتق سازد و شاهد این سخن اسم الجلاله
ذو العرش محمود و هذا محمد صلی الله علیه وسلم بیت ای خواجه که عاقبت کار راست ؛ محمود از آن شدست که نام محمدست
و گویند سمی بمعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریده ایم زیرا که هرگز عصیان و قصد عصیان از و بظهور نرسید قَالَ رَبِّ
گفت زکریا که ای خداوند من أَنَّى يَكُونُ چگونه باشد لِي مرا غُلَامٌ پسر وَكَانَتِ امْرَأَتِي و هست زن من
عَاقِرًا نازاینده وَقَدْ بَلَغْتُ و بدرستی که رسیده ام مِنَ الْكِبَرِ از بزرگی سالی عِتِيًّا به نهایت
و نحافت و ضعف اعصاب و قوای این سخن تعجبا استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی ما را چون خواهی ساخت ایام در
پیری ایست و در حالت خواهی از رحمت قَالَ گفت فرشته از من خدای تعالی که ای زکریا كَذَلِكَ همچنین است که تو گفتی از

پیری وضعف اما **قال ربک** گفت خدای تو **هو** اینکار که آفریدن فرزندانست درین سن ازین دو شخص
علی هین بر قدرت من آسانست **وقد خلقتک** وبدرستی که بیافریدیم ترا **من قبل** پیش از یحیی **ولم تک**
شیئا ونبودی چیزی یعنی معدوم بودی ترا موجود کردانیدیم پس من که ترا از عدم بوجود آوردم قادرم برانکه
فرزندان دهم پیر زکریا علیه السلم ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد کرفت یا مدتی دیکر
خواهد رسید **قال** گفت **رب اجعل لی** ای پروردکار من کردان برای من یعنی بنمای مرا **ایة** علامتی که بدان
قرب وقوع این واقعه معلوم کردد **قال** گفت خدای مر زکریا را علیه السلم **ایتک** نشانه تو **الا تکلم الناس**
آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان **ثلث لیال** سه شبانروز وآن **سویا** بی دردی یعنی بهم پیوسته یا آنکه در
نباشی بر تکلم در حالتی که سوی الخلق وتن درست باشی آورده اند که هم دران اوقات زبان او در دهان برزد شد
بوجهی که تحریک آن بحال نماند **فخرج** پس بیرون آمد **علی قومه** بر کروه خود صباح آن روز که در شب آن
اشتباع زوجه زکریا حامله شده بود **من المحراب** از مصلی خود **فاوحی الیهم** پس اشارت کرد بدیشان **ان**
سبحوا آنکه نماز کذارید یا تسبیح کویید خدای خود را **بکرة** بامداد **وعشیا** وشبانکاه القصه
سه روز برین منوال کذشت پس بحال خود آمد ویحیی علیه السلم بعد از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس
پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت مینمود تا وقتی که وحی بدو فرود آمد از حق سبحانه وتعالی خطاب
رسید که **یا یحیی خذ الکتاب** ای یحیی فرا کیر کتاب توریت را **بقوة** بجد وجهد یا بقوة دل **وآتیناه الحکم**
وما دادیم یحیی را حکمت وفهم توریت **صبیا** در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان
محله روزی در سه سالکی او کفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا ما برای بازی آفریده نشده ایم درین
سخن پند عظیم است بیخبران بازیچه کاه غفلت را که عمر عزیز را بازی میکذرانند وبدام فریب انما الحیوة الدنیا
لعب ولهو مقید ومشغوف میمانند **نظم** عمر بازیچه بسر میبری ✤ بازی از اندازه بدر میبری
بکذر بازی که جهان بازکشی ✤ طفل نه چند ببازی خوشی **وحنانا** ودیکر دادیم یحیی را رحمتی ومهربانی ورقت قلبی
من لدنا از نزدیک ما **وزکوة** وطهارت از کناه یا ستایش نزدیک خلق **وکان تقیا** وبود
ترسکار یا فرمان بردار یا مجتنب از لوث جرایم واوزار **وبرا بوالدیه** ونیکوکار بپدر ومادر یا فرمان برنده
وخدمت کننده مر ایشان را **ولم یکن جبارا** ونبود سرکش یعنی عاق ونافرمان مر والدین را **عصیا** ونبود
عاصی مر امر پروردکار خود را **وسلام علیه** وسلام از ما بر یحیی علیه السلم **یوم ولد** روزی که متولد شد

وروزی که برانکیخ **ویوم یبعث حیا** وروزی که می میرد **ویوم یموت** یعنی کشته شد ه ه ه ه
ته شود زنده یعنی در آخرت بکویند مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از غمز شیطان ووقتی که وفات کرد از عذاب قبر
وروز قیامت از هول رستخیز وتصور خوف وبکاء یحیی علی نبینا وعلیه السلم در غایت اشتهار است **واذکر** ویاد کن
فی الکتاب در قرآن **مریم** قصه مریم بنت عمران را او پیوسته در مسجد مقدس بودی بوقت حیض بخانه خاله
رفتی بعد از طهر بمسجد باز آمدی وقتی در خانه خاله بود بغسل احتیاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند وحق سبحانه
وتعالی از ان خبر میدهد **اذ انتبذت** چون دور شد مریم وبا کناره رفت **من اهلها** از اهل خود یعنی خاله و
شوهر او **مکانا شرقیا** در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و
آن موضعی بود آفتاب روی **فاتخذت** پس فرا کرفت **من دونهم** از پیش ایشان **حجابا** پرده که مانع باشد از
دیدن وبعد از انکه غسل کرده بود وجامه پوشید **فارسلنا** پس فرستادیم ما **الیها** بسوی او **روحنا**
روح مارا که جبرئیل است اضافه روح بخود جهت تشریف وتخصیص اوست **فتمثل لها** پس متمثل شد جبرئیل برای
مریم **بشرا سویا** آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در مغتسل خود مرد بیکانه دید
قالت انی گفت بدرستی که من **اعوذ بالرحمن** پناه میکیرم بخدای بسیار بخشش **منک** از شر تو **ان**
کنت تقیا اکر هستی تو پرهیزکار در غایت مبالغت در عفاف یعنی اکر تو متقی ومتورعی من از تو پرهیز میکنم
وپناه بحق میبرم نکیف که چنین نباشی وکفته اند تقی نام شریری بوده که در ان زمان متعرض زنان میشد ومریم
قصه او استماع نموده بود کمان برد که مکر اوست یعنی بجای پناه برد اما چون جبرئیل علیه السلام اضطراب مریم
مشاهده فرمود **قال انما انا** گفت جز این نیست که من **رسول ربک** فرستاده خداوند توام که بدینجا
مرا فرستاده **لاهب لک** تا بخشم ترا بفرمان او **غلاما زکیا** پسری پاک وستوده **قالت** گفت مریم
انی یکون چگونه بود **لی غلام** مرا پسری **ولم یمسسنی** وحال آنکه مس نکرده است **بشر** آدمی یعنی
هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده **ولم اک** ونبودم **بغیا** زناکار تا از وجه زنا بچه بود **قال**
کذلک گفت جبرئیل علیه السلم که چنین است که تو میکویی هیچکس بنکاح وسفاح ترا مس نکرده اما **قال ربک**
گفت پروردکار تو **هو** اینکار که اعطاء ولدست بی پدر **علی هین** بر من آسانست ما ترا پسری میدهیم تا
استدلال کنی بدان بر قدرت ما **ولنجعله** وتا کردانیم اورا **ایة للناس** علامتی برای مردمان که بکمال
دلالت قدرت ما ادراک نمایند **ورحمة منا** وتا کردانیم اورا سبب بخششی از ما برای آنانکه بوی کروند **وکان**

و هست خلق او نبی بود امراً مقضیاً کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل
علیه السلام نزدیک وی آمد و بدمید در آستین یا گریبان یا دهان او فحملته پس مریم بار گرفت در همان دم یعنی
علیه السلام فانتبذت پس بیرون شد و دور گشت به یعنی با وی که در بطن او بود مکاناً قصیاً مکانی
دور از شهر ایلیا گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور بود از ایلیا و بعد از نه
ماه وضع حمل واقع شد گویند حمل و وضع در یک ساعت بوده و در ولادت نه ساعت فرموده و مقاتل گوید یک ساعت
خلق بود و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع و بعضی گفته‌اند چون وضع حمل نزدیک رسید مریم درخت خرمای خشک
شده دید شاخهای او بریده و تنه مانده فاجاءها المخاض پس آورد او را درد زادن الی جذع النخلة
بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود بدو باز نهاد قالت گفت یا لیتنی مت کاشکی من بمردمی قبل هذا
پیش ازین صورت وکنت و بودمی نسیاً منسیاً چیزی باز گذاشته فراموش شده یعنی هیچکس مرا نداندستی
و از من حساب نداشتی حالا همه احبار بیت المقدس مرا می‌شناسند که دختر ایشانم و در کنف زکریا علیه السلام
بوده‌ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوی نکرده‌ام اکنون فرزندی می‌زایم و از خجالت این حال ندانم چگونه خود
بدعکاری دعوی نکنم محنت زده‌ام چه خود نمی‌بینم من فناداها پس آواز داد مریم را من تحتها آنکه در
زیر او بود یعنی در شکم او بود مراد عیسی است علیه السلام که با او سخن گفت و ندا فرمود الا تحزنی آنکه اندوهگین
مباش و غمناک مشو لیکن بعضی من تحتها میخوانند یعنی یحیی علیه السلام اند زیر او یا فرشته اند زیر درخت خرما آواز
داد که غم مخور قد جعل ربک بدرستی که بیافرید یعنی پیدا کرد آفریدگار تو تحتک در زیر قدم تو سریاً
جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی وهزی و بجنبان و میل ده الیک بجذع النخلة بسوی خود تنه
درخت خرمای خشک شده را تساقط تا فرو ریزد و بیفکند علیک بر تو رطباً جنیاً خرمای تر
و تازه فکلی پس بخور از رطب واشربی و بیاشام از آب وقری عیناً و روشن ساز چشم را بفرزند یا
خوشدل شو بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسب با حال تو دارد چه آنکه قادرست بر اظهار خرما از
درخت یابس قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی مباشرت پدر پس حق سبحانه و تعالی ملایکه فرستاد تا بگرد مریم
در آمدند چون عیسی علیه السلام متولد شد و او را در خرقه بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و
ندا رسید که فاما ترین پس اگر به بینی من البشر احداً از آدمیان یکی را که از تو پرسد که این فرزند از کجا
فقولی پس تو بگوی انی نذرت بدرستی که من نذر کرده‌ام للرحمن صوماً برای خدا روزه و در روزه ایشان

ترک طعام و کلام بود فلن اکلم الیوم پس سخن نخواهم گفت امروز انسیاً با هیچ آدمی الا که با ملایکه سخن میکنم و با
حق مناجات میکنم و باینمقدار سخن بجهت اخبار نذر بوده یا باشارت این سخن میگویم خبر داده آورده که چون اهل مجلس
مریم را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا و هر کس میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیده‌ام
او بطلب رفتند مریم چون ایشان را بدید عیسی را علیه السلام برداشته متوجه ایشان شد فاتت به پس آورد مریم
عیسی را علیه السلام قومها بقوم خود تحمله برداشته او را همینکه چشم آن گروه بروی افتاد قالوا یا مریم گفتند
ای مریم لقد جئت بدرستی که آوردی شیئاً فریاً چیزی شگفت یا زشت که در میان اهل بیت تو مثل این
واقع نشده یا اخت هرون ای خواهر هارون گویند او را برادری هارون نام بوده یا هارون مرد صالح بوده در بنی
اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بود که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل هارون در زهادت
یا مانند او در فجور ما کان نبود ابوک امرأ سوء پدر تو مرد بد بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار بود
وما کانت و نبود امک مادر تو حنه بنت فاقود بغیاً زناکار و فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزند
بی پدر از کجا آوردی فاشارت الیه پس مریم اشارت کرد بعیسی علیه السلام که با او سخن گویید و جواب از وی شنوید
قالوا گفتند کیف نکلم چگونه سخن گوییم من کان با آنکه هست فی المهد صبیاً در گهواره و بعضی در حجر گهواره
کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند عیسی علیه السلام پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنود
از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قال گفت انی عبد الله بدرستی که من بنده خدایم آتانی الکتاب داده است
مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد و ثعلبی آورده که تعلیم داده است مرا توریة در شکم مادر و
جعلنی نبیاً و گردانید مرا پیغمبر گویند در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وجعلنی و ساخت مرا
مبارکاً با برکت و نفع اینما کنت هر جا باشم واوصانی و امر کرد مرا بالصلوة باقامت نماز والزکوة
و دادن زکوة مادمت حیاً مادام که باشم زنده وبراً و گردانید مرا نیکوکار بوالدتی بمادر من و مهربان برو
ولم یجعلنی و نگردانید مرا جباراً گردنکشی متعظم که از خلق تکبر کنم و از ایشان بر نجانم شقیاً بدبختی که فرمان
او نبرم والسلام علی و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی علیه السلام یوم ولدت روزی که بزادم ویوم اموت
و روزی که بمیرم ویوم ابعث حیاً و روزی که برانگیخته شوم زنده ذلک عیسی ابن مریم آنکه ذکر او گذشت عیسی بن
مریم است نه آنکه نصاری او را وصف میکنند قول الحق میگوییم گفتن درست و راست الذی آنکه
جهودان فیه یمترون در آن شک دارند یعنی قصه عیسی که حمل بر چیزها ناشایست میکنند یا ترسایان در او

جدال نموده وجمعی اورا خدا وبعضی پسر خدا میدانند ماکان نیست ونشاید لله مرخدایرا ان یتخذ
من ولد انکه فراکیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید وحق سبحانه وتعالی از جنسیت منزه است سبحانه
پاکست از اتخاذ ولد اذا قضی امرا چون حکم کند وخواهد کاری را ابراز دهد یعنی اراده احداث شی نماید فانما
یقول پس جز این نیست که کوید له کن مر آن شی را که باش فیکون پس باشد بی درنک وان الله وبدرستی که
خدای ربی وربکم پروردکار من وشماست فاعبدوه پس اورا پرستید وبعبادت غیر او مشغول مشوید
هذا اینست صراط مستقیم راهی راست که بمنزل جنت رساند فاختلف الاحزاب پس اختلاف کردند
جماعتها من بینهم میان یکدیکر یعنی یهود ونصاری درباب عیسی علیه السلام جهودان طریق تفریط کرفتند و
ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان سه فرقه کشتند نسطوریه عیسی را ابن الله کفتند
ویعقوبیه الله خواندند وملکانیه ثالث ثلثه قایل شدند فویل للذین کفروا پس وای مر آنانرا که کافر شدند من مشهد
یوم عظیم از حاضر شدن در روز بزرک که قیامت است یا از مشاهده اهوال آن روز اسمع بهم چه شنوا
باشند کافران وابصر وچه بینا یوم یاتوننا در آن روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشانرا دیدن وشنودن
یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را وبدان متیقن کردند اما نفع ندهد وکویند این سخن بر طریق تهدیدست یعنی
در آن روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را وچه بینا بعقوبات باهوال لکن الظالمون لیکن ستمکاران الیوم
امروز فی ضلال مبین در کمراهی هویدا اند وانذرهم وبیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را یوم الحسرة
از روز حسرت که بدان متحسر باشند که چرا بد کردیم ونیکان حسرت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم اذ قضی الامر
چون کار ساخته شود وحساب پرداخته کردد وحکم شود که فریق فی الجنة وفریق فی السعیر اینچنین روزی
در پیش است وهم فی غفلة وایشان در غفلت وبیخبری اند از آن وهم لا یؤمنون وایشان نمیکروند
باخرت ومتعلقات آن انا نحن بدرستی که ما نرث الارض میراث بریم زمین را ومن علیها وهرکه بر روی
زمین است یعنی همه فانی کردند وما باقی باشیم والینا وبسوی ما یرجعون باز کردانیده شوند بعد از
مرک شوند در کشف الاسرار آورده که اشارت ببقاء احدیت وفناء خلقیت یعنی چون اطلال ورسوم کون را آتش
بی نیازی در زند وغبار از دامن قدرت بیفشانند وبجام اعدام بر همه کس صبوحی کنند ندای کبریا در رسد که لمن
الملک الیوم وچون ماسوی الله معدوم باشند جلال احدیت وجمال صمدیت عزت تعزی وکمال بسوحی پاسخ
دهد که لله الواحد القهار بیت هر طرف قهر چو از کمین همه رزنید خرمن خاشاک تعین همه را باد برد هرچه عوض مکانی چو

سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد واذکر ویاد کن برای قوم خود فی الکتاب ابراهیم در قرآن قصه ابرهیم علیه السلام
که همه ملل بفضل او مقر ومعترفند ومشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکنند پس از توحید او خبر ده ایشانرا انه
بدرستی که او کان صدیقا بود راستکوینده ومبالغه کننده در آن یا راست کار یا راست کفتار نبیا پیغمبری
خبر دهنده یا بلند مقدار اذ قال لابیه یاد کن او را که کفت مر پدر خود آزر بت تراش را یا ابت ای پدر من لم
تعبد چرا می پرستی ما لا یسمع آنرا که نمیشنود دعا ونیاز ترا ولا یبصر ونمی بیند خضوع وخشوع که
نسبت بو میکنی ولا یغنی عنک ودفع نمیکند از تو شیئا چیزی را از مکاره یا نفع نمیرساند ترا در دفع مضار
وجذب منافع یا ابت انی قد جاءنی ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یاتک
آنچه نیامده بتو فاتبعنی پس پیروی من کن اهدک تا بنمایم ترا صراطا سویا راه راست درست که سالک
خود را زود بمقصود رساند یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست دیو را وفرمان او مبر در نافرمانی خدای
ان الشیطان کان بدرستی که شیطان هست للرحمن عصیا مر خدایرا فرمان نابرنده واز جمله عصیان او
آنکه آدم را سجده نکرد یا ابت انی اخاف ای پدر من می ترسم ان یمسک آنکه برسد بتو عذاب من الرحمن
عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطانرا وچون عذاب الهی بتو رسد فتکون پس باشی للشیطان ولیا مر شیطانرا
دوست یعنی قرین در لعنت وهمنشین در عذاب قال کفت پدر ابرهیم مرورا اراغب انت آیا روی کرداننده
تو عن الهتی یا ابراهیم از پرستش خدایان من ای ابرهیم وترک کننده ایشان لئن لم تنته اکر باز نایستی
از مخالفت یا از کفتن عیب ومذمت ایشان لارجمنک هرآینه ترا دشنام دهم یا سنکسار کنم واهجرنی ودور باش
از من ملیا زمانی دراز تا از حضرت ومعرفت سر ایمن مانی قال سلام علیک کفت ابرهیم که سلام بر تو یعنی
میروم ووداع میکنم وکفته اند مقابله کرد تهدید وملام او را بسلام تا شاید که متاثر کردد وبایمان در آید ودر اخبار
مذکورست که چون ابرهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد پدرش کفت که انده مخور ملول مباش که تو نیک خدایی داری ترا فرو
نخواهد کذاشت ابرهیم علی نبینا علیه الصلوة والسلام بایمان او امیدوار شده بر وی سلام کفت وفرمود که ساستغفر
لک زود باشد که آمرزش خواهم برای تو ربی از پروردکار خود استغفار برای کفار است تا توفیق
او سبحانه وتعالی بر ایمان ایشان که سبب مغفرت همان میتواند بود انه کان بدرستی که خدای من بی حفیا
بمن مهربانست ومرا باجابت دعا وعده داده واعتزلکم وکناره میکنم از شما مراد آزر است واشال او از بت پرستان
بکزید که دعوی میکنم ازین شما وما تدعون واز چیزی که میخوانید ومی پرستید من دون الله بجز خدای یعنی بتان

وَادْعُوا رَبِّي و میخوانم خداوند خود را و می پرستم بیگانگی عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ شاید آنکه نباشم بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن
پروردگار خود شَقِيًّا نا امید و بی بهره و تنبیهست بدانکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع امید می شوید
که از حق سبحانه و تعالی بهره تمام کیرم بیت حاجت ز کسی خواه که محتاج نباشد بی بهره مکرداند از انعام عمیم در بحر الجود
فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابرهیم علیه السلام از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در طلب آن جا سیر میزد
تا پیری برد و بتخانه تعلق بعض ها ندکرفت باز ببابل آمد و مدتی بتان آنجا را زکرد و درین نوبت بتان را بشکست و آتش نمرودی
برو سرد شد و با ساره و لوط علیه السلام عزیمت شام نمود حق سبحانه و تعالی از ین هجرت خبر داد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس
آنگاه که دور شد ابرهیم از بت پرستان و بکذاشت ایشان را وَمَا يَعْبُدُونَ و آنرا نیز که می پرستیدند مِن دُونِ اللَّهِ
بجز خدای وَهَبْنَا لَهُ بخشیدیم مر او را از ساره یعنی إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ فرزندی و پس از و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر
کردانیدیم نَبِيًّا پیغمبر وَوَهَبْنَا لَهُم و بخشیدیم مر ایشان را مِّن رَّحْمَتِنَا از بخشش خود کفته اند مراد از رحمت
اموال و اولادست که بدیشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را لِسَانَ صِدْقٍ سخن کفتنی مشتمل
بر صدق یا ذکر نیکو عَلِيًّا بلند در میان مردمان اشارت باجابت دعاء ابرهیمست صلوات الله علی نبینا و علیه که
وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ و یاد کن در قرآن مُوسَىٰ قصه موسی را علیه السلام إِنَّهُ
بدرستی که او كَانَ مُخْلَصًا بود پاک کرده شده از ادناس نقایص وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده از نزد حق
نَبِيًّا خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است آن کفته اند که خدای او
او را فرستاد پس او خلق را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را مِن جَانِبِ الطُّورِ از جانب کوه طور الْأَيْمَنِ از راست
وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک کردانیدیم او را بپایگاه قرب نَجِيًّا در حالتی که راز کوینده بود با ما و آنکه نجی را بمعنی مرتفع
داشته میکوید موسی را علی نبینا و علیه السلام از آسمانی باسمانی و از حجابی بر حجابی دیکر ارتفاع میداد تا صریر قلم که توریة بدان
نوشته میشد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که در میان حق سبحانه و تعالی و موسی هفتاد حجاب بود صاحب کشف الاسرار
میکوید که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام دو مقام بود یکی کشش اشارت بر بعضی و لما جاء موسی عبارت از کشش و
وقربناه نجیا سالک تا در عین کشش است خطر دارد چون کشش در رسید خطرها باو کار نیست یعنی در سلوک شوبه
هست و جذبه محض حقیقت بیت آخود روی بجا سلی چون او کشید واصل شد رفتن بپا بردن بپا این بسیار بانت
وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم موسی را و عطا کردیم مِن رَّحْمَتِنَا از بخشش و مهربانی خود أَخَاهُ هَارُونَ یاری کردن برادر
او هارون را بی انه حقیقت بود نَبِيًّا در حالتیکه پیغمبر بود وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن إِسْمَاعِيلَ

قصه اسمعیل را إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده بخلق
نَبِيًّا خبر دهنده از حق آورده اند که کسی را وعده داد که من درین مکانم تا تو بیایی سه شبانروز بیک محل اقامت
کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت چشم کرا زین پایه وفا کیرت آن نه وفا بلکه فریب و دست
نیست بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق و وفا خوبتر پس دیکر باره در صفت اسمعیل میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ و بود که
میفرمود أَهْلَهُ کسان خود را و کفته اند امت خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیست وَالزَّكَاةِ
و بزکوة که اکمل عبادات مالیات وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ و بود نزد پروردکار خود مَرْضِيًّا پسندیده بجهت استقامت
اقوال و افعال وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن إِدْرِيسَ قصه ادریس را که پسر شیث و جد پدر نوح علیه السلام
نام او اخنوخ بود و بجهت دراست علوم بادریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن کفت و خیاطه کرد
وی بود و سی صحیفه برو نازل شده و در جامع الاصول آورده که ادریس صد سال قبل از وفات آدم علیهما السلام متولد شد
إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ بود صِدِّيقًا راست کوینده با خلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ
و بر داشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا بمکان بلند که شرف نبوتست و درجه قرب یا او را ببهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه
در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ادریس را علی نبینا و علیه السلام در آسمان رابع ملاقات
کرد و در رفع ادریس اخبار متنوعه هست ابن عباس رضی الله عنه فرموده که روزی ادریس را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتابست از حرارتش او باحتراق نزدیک
شده ام تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب بر وی سبک کردان و او را از تاب حرارت آفتاب در
سایه عنایت خود محفوظ دار بیت از تاب آفتاب حوادث چه غم بود آنرا که سایبان عنایت پناه اوست
حق سبحانه و تعالی دعای وی مستجاب کردانید و روز دیکر آن فرشته که حامل آفتابست خود را سبکبار یافت و تاثیری از حرارت
او فهم نکرد سبب آنرا از حضرت عزت استدعا نمود خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا نموده من اجابت کردم فرشته
استجازت نمود بزیارت ادریس علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بزمین آمد و بالتماس ادریس او را بر پر خود نشانیده
بآسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانید و باستدعاء ادریس علی نبینا و علیه السلام کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک
الموت بپرسید و عزرائیل در دیوان اعمار نکاه کرد و معلوم کرد حکم الهی در باب این کس که تو میکویی آنست که حالی نزدیک
مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روحش بشکرستان
قدس پرواز کرده و در روایتی آنست که ملک الموت از کثرت طاعات ادریس علی نبینا و علیه السلام مشتاق دیدار وی شد و باذن

حق سبحانه وتعالی بزمین آمدن وی را دریافت و بامر الهی با التماس ادریس جانش برداشت و باز حق سبحانه وتعالی جان بوی داد
عزرائیل او را بآسمان برد و در دوزخ بدو نمود و ازانجا ببهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اولئک آن گروه انبیا که
مذکور شدند از زکریا تا ادریس علیهم السلم الذین انعم الله آنانند که انعام کرد خدای علیهم بریشان با نواع
نعم دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه من النبیین از پیغمبران بیان موصولست یعنی آنانکه
پیغمبرانند من ذریة آدم از فرزندان آدم که ادریس است و باقی ایشان و ممن حملنا و از ذریه آنها که برداشتیم
ایشانرا در کشتی مع نوح با نوح علیه السلم و آنها غیر ادریس اند و من ذریة ابرهیم و از فرزندان ابرهیم علیه السلم
و اسرائیل و از ذریه یعقوب علیه السلام و ممن هدینا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق و اجتبینا و برگزیدیم
ایشانرا از میان مردمان بنبوت اذا تتلی علیهم چون خوانده شد بریشان آیات الرحمن آیتهای خدای که
منزلست بریشان خروا بروی درافتادند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند خدایرا و بکیا و گریندگان سجده
از خوف وی که گریه را باستماع و تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و بگریید و اگر
نتوانید خود را بتکلف بر گریه دارید صالح مری رحمه الله علیه فرموده که در خواب قرآن بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام دوست مهیج شوقست و چون آتش شوق در کانون دل برافروخته
گردد از دیده آب خون ریختن گیرد اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مثنوی
ای دریغا اشک من دریا بدی ❊ تا نثار دلبر زیبا بدی ❊ اشک کو از بهر او بارند خلق ❊ گوهرست و اشک پندارند خلق
حضرت شیخ قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می‌یابد بسجود انعام علم گفته و گریه که متفرع بر وی
است اگر گریه فرح و سرور میدانند چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و نعمت و موجب بهجت و مسرت پس نتیجه او طرب
نه اندوه و تعب فخلف من بعدهم پس در رسیدند از پس ایشان خلف فرزندان بد که از فرط غفلت اضاعوا
الصلوة فروگذاشتند نماز را یعنی ترک کردند و اتبعوا الشهوات و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع
معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فسوف یلقون پس زود باشد که بینند غیا جزای گمراهی و تباهکاری یا
عذاب و زیان و گفته‌اند غی چاهیست در دوزخ که اهل آن چاه بخدا پناه جویند و بقول بعضی وادیست در جهنم
آتش او تیزتر و عذاب او سخت‌تر که بی‌نمازان و متابعان آرزوها بدانجا برند الا من تاب مگر آنکه بازگشت
از معصیتها و آمن و ایمان آورد بدل و زبان و عمل صالحا و کرد کردارهای شایسته فاولئک پس آن گروه
تایب مؤمن یدخلون الجنة درآورده شوند ببهشت و لا یظلمون و ستم برایشان نشود شیئا در چیزی از پاداش

خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند و آنچه بهشت باشد که ایشانرا درآرند جنات عدن بوستانهای اقامت التی وعد
الرحمن آنها که وعده داده است خدای آن عباده بندگان خود را بالغیب بپوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داد
بهشت و آن از ایشان غایب یا ایشان از آن غایبند و چون وعده هست از غیب باید نه عیان انه کان بدرستی که
هست وعده ماتیا وعده خدای یعنی موعود او که بهشتست آمدنی یعنی مؤمن بدان رسیدنی لا یسمعون نشنوند
بهشتیان فیها در آن بهشتها لغوا سخنی بیهوده و تباه الا سلاما لیکن شنوند سلام از خدای یا از ملائکه
یا از یکدیگر و لهم و مر ایشانراست رزقهم روزی ایشان از نعم بهشتی فیها در جنت بکرة بامداد و عشیا
و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز ایشانرا نعمتها بخشند چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت میخورند
یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و
نهار شناسند در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار برفع
حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان
تلک الجنة آن بهشت که ذکر کردیم التی نورث آنست که میراث میدهیم من عبادنا از بندگان ما من
کان تقیا هر کرا پرهیزکار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صلوات الله علیه از اصحاب کهف و ذو القرنین
و روح سؤال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب دهم و انشاء الله نگفت پانزده روز یا دوازده یا چهل روز جبرئیل علیه
السلام نیامد و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از نزول او گفت دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل جواب داد و حکایت
نزول اعداد قرآن این آیه و ما نتنزل و فرود نمی‌آییم ما فرشتگان الا بامر ربک مگر بفرمان و دستوری پروردگار
تو له مر او راست ما بین ایدینا آنچه در پیش ماست از کارها آینده و ما خلفنا و آنچه از پس گذاشتیم یعنی
امور گذشته و ما بین ذلک و آنچه در میان ما کان و ما سیکون هست یعنی در حال یا مرور است حکم در ابتدا و آخر
و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ماست و ما کان و نیست و نبوده و نخواهد بود ربک نسیا پروردگار
تو فراموش کار یعنی از حال تو آگاه هست هر گاه خواهد ما را بتو فرستد رب السموات و الارض اوست آفریدگار آسمانها
و زمین و آنچه در میان ایشانست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی ایشان نشاید که فراموشکار بود فاعبده
پس او را پرستش کن و اصطبر و شکیبا باش لعبادته بر پرستش او یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر
عبادت خود ثابت باش و بابطاء وحی دلتنگ مشو هل تعلم آیا میدانی له سمیا مر خدایرا مانندی که مر ورا
الله توان گفت یا همنامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام برده باشد یکی از آثار سطوت الهی آن بوده که هیچ کس از اهل شرک

معبود خود را اخلاص کنند بلکه الله میگفتند عزت احدیه و غیرت الوهیت این اسم را از تصرف کفار در زبان و قسم ایشان
بدان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان در نعمت و محنت و سرا و ضرا بذکر آن نام نامی جاری کرداند **نظم**
الله الله چه طرفه نامست این * حرز دل و ورد جان تمامست این * پر بود ز درد صاحب معنی * حسبی الله که او است ورد خود
وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ و میگوید انسان یعنی در میان ایشان میگوید یا ابی بن خلف استهزا و ریشخند میکند
و بطریق استبعاد میگوید **أَإِذَا مَا مِتُّ** آیا چون بمیرم من **لَسَوْفَ أُخْرَجُ** هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک
حَيًّا زنده یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق سبحانه در جواب او میفرماید که **أَوَلَا
يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ** آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی **أَنَّا خَلَقْنَاهُ** آنرا که بیافریدیم او را **مِنْ قَبْلُ** پیش ازین
وَلَمْ يَكُ و نبود **شَيْئًا** چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که متذکر گردد اینمعنی را که ایجاد معدوم شگفت تر
از جمع مواد بعد از تفرق آن **فَوَرَبِّكَ** پس بحق پروردگار تو که بوقت قیام قیامت **لَنَحْشُرَنَّهُمْ** هر آینه حشر کنیم
ایشانرا یعنی کافرانرا **وَالشَّيَاطِينَ** با دیوان یعنی با قرنا از شیاطین که در دنیا داشته باشد هر یکی را با قرین او در
سلسله مقید سازند **ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ** پس حاضر کردانیم ایشانرا **حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا** گرداگرد دوزخ بر زانو در آمده از
هول حساب و احضار ایشان بر حوالی دوزخ جهت آنست تا سعدا بدانند که از چه بلیه خلاصی یافته اند سرور ایشان
بیفزاید و اشقیا که خود را نزد دوزخ به بینند ملال ایشان زیاده گردد **ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ** پس بیرون آریم بسختی **مِنْ
كُلِّ شِيعَةٍ** از هر گروهی **أَيُّهُمْ** هر کدام باشد از ایشان **أَشَدُّ** سخت تر و بیشتر **عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا** بر خدای از
جهت سرکشی و جرأت یعنی اول از هر امتی آنرا که کافرتر و فاجرتر باشد جدا کنیم **ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ** پس ما دانا تریم **بِالَّذِينَ
هُمْ** بآنکه ایشان **أَوْلَىٰ** سزاوار ترند **بِهَا** بآتش دوزخ **صِلِيًّا** از جهت در آمدن یعنی میدانیم که کیست
سزای آنکه اول در آتش افکند **وَإِن مِّنكُمْ** و نیست از شما ای آدمیان هیچکس **إِلَّا وَارِدُهَا** مگر رسنده و گذرنده بر
دوزخ اما چون مؤمنان بر و گذرند آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از بعضی سؤال کنند
که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا پس چه حال بوده که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند قد
وَرَدْتُمُوهَا وَهِيَ خَامِدَةٌ بدرستی که شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود چه پیغمبر
قدس سره فرموده که بیت مؤمن نفس چو داند بر آتش بخواند * سوزش در و نماند گردد چو نور روشن **كَانَ**
هست و ورود بر دوزخ **عَلَىٰ رَبِّكَ** بر پروردگار تو **حَتْمًا** جزمی و قطعی **مَّقْضِيًّا** کار حکم کرده شده
بران یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد بود و در ان خلاف نیست و جمعی بر آنند که ورود بمعنی دخول است چه جابر

بن عبد الله رضی الله عنهما از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده که ورود دخول است و هیچ بر و فاجری نباشد الا که
بدوزخ در آید اما آتش بر مؤمنان سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابرهیم علیه السلم و مؤید این قول است آنکه حق سبحانه و تعالی
میفرماید **ثُمَّ نُنَجِّي** پس نجات دهیم **الَّذِينَ اتَّقَوا** آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ **وَنَذَرُ
الظَّالِمِينَ** و بگذاریم ستمکارانرا **فِيهَا** در آتش **جِثِيًّا** بر زانو در آمدگان **وَإِذَا تُتْلَىٰ** و چون خوانده شود
عَلَيْهِمْ بر مشرکان **آيَاتُنَا** آیتهای ما **بَيِّنَاتٍ** هویدا و روشن معانی آن یا دلایل یا اعجازش **قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا**
گویند آنانکه نگرویدند از تضاد پیغمبریش **لِلَّذِينَ آمَنُوا** مر آنانرا که گرویدند یعنی توانگران درویشانرا گویند **أَيُّ
الْفَرِيقَيْنِ** کدام از این دو گروه مؤمن و کافر **خَيْرٌ** بهترند **مَّقَامًا** از جهت مکان و موضع یعنی منازل و
نزهات و هم اسباب معیشت در و آماده و شما را که شما ایست معین و توشه مهیا نه از انجه بهتر مقام حسن حال و سعت
معیشت است ملخص کلام آنکه مشرکان مؤمنانرا میگفتند از ما دو گروه کدام خوشحال ترند **وَأَحْسَنُ نَدِيًّا** و نیکو تر از
جهت مجلس یعنی آراسته تر چه در مجمع ما همه صنادید و اشراف عرب اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه و تعالی بنا بر
افتخار و مباهات ایشانرا در هم شکسته میفرماید که **وَكَمْ أَهْلَكْنَا** و چند هلاک کردیم **قَبْلَهُم** پیش از مشرکان عرب
مِّن قَرْنٍ گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد بحسب واقع بودند **هُمْ** ایشان از کفار عرب **أَحْسَنُ أَثَاثًا**
نیکو تر از جهت استعر بیت که آرایش منازل بدان باشد **وَرِئْيًا** و نیکو تر از ایشان در هیات و منظر آن مال و جمال هلاکت
از ایشان دفع کرده و نه آن جمال عذاب را از ایشان باز داشت * بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن * کان را بشبی برند و این را بتبی
قُلْ بگوی مر ایشانرا که مال و منال مغرور و مستظهر ند که غره مشو بدینها زیرا که **مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ** هر که هست
در گمراهی و دوری از راه حق **فَلْيَمْدُدْ** پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند **لَهُ الرَّحْمَٰنُ**
مر ورا خدای و باز میکشد عمر او را **مَدًّا** باز کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی در پی بدو میرساند **حَتَّىٰ
إِذَا رَأَوْا** تا وقتی که ببینند **مَا يُوعَدُونَ** آنچه بیم کرده شده اند بدان **إِمَّا الْعَذَابَ** یا عذاب در دنیا بقتل و
اسیر **وَإِمَّا السَّاعَةَ** و یا روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال **فَسَيَعْلَمُونَ** پس بدانند **مَنْ هُوَ شَرٌّ**
آنرا که بدترست از این دو گروه **مَّكَانًا** از جهت مکان چه جای مؤمنان درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات
نیران **وَأَضْعَفُ** و بدانند که ضعیف ترست **جُندًا** از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان
انصار ای تعالی و ملایکه و انبیا مددکاری رسد و مشرکان را اطلقا یاری و هوادار نباشد وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ
وَيَزِيدُ اللَّهُ و می افزاید خدای در دنیا **الَّذِينَ اهْتَدَوْا** آنانرا که راه یافته اند بطلب **هُدًى** راه نمودن

یعنی کردیم اندر آنچه از قرآن نازل شده حق سبحانه وتعالی هدایت ایشان را بتصدیق هر چه دیگر منزل میشود زیاده میکند
وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ وعملهای شایسته باقی از صلوات خمس یا کلمات اربعه وغیر آن مر ایشان را خَيْرٌ بهترست
عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا وبهترست از جهت بازگشت یعنی اگر کافر
در دنیا جاه ومالست در آخرت وبال ونکال خواهد بود اما مؤمن در دنیا هم هدایت دارد وهم حمایت ودر آخرت
هم ثواب خواهد داشت وهم حسن المآب بیت بی سپر فراز ونام آورند بعقبی کامران وکامکارند آورده اند
که خباب بن ارت رضی الله عنه بر عاص بن وائل سهمی دینی بود روزی ورا باداء آن تقاضا میکرد وا گفت دلم
ترا با ندهم تا بمحمد صلی الله علیه وسلم کافر نشوی خباب رضی الله عنه گفت لا والله کافر نشوم بدانحضرت نه زنده ونه مرده
ونه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آن روزی که مبعوث شوی بیا ومرا خود گشتان که اگر آنچه میگویی حقست
من آنجا از تو افضل خواهم بود ومال وفرزند من بیشتر حق سبحانه وتعالی آیت فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی
او را که کافر شد بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل وحدت وَقَالَ وگفت یعنی عاص که بخدای که فردای
قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا مال وفرزند را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع
شده ولوح محفوظ را مطالعه کرده واین سخن از آنجا میگوید أَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا
نزدیک خدای عهدی وپیمانی برین صورت كَلَّا نه چنانست که میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم
یعنی نگاه داریم مَا يَقُولُ آنچه میگوید تا بران او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم که بنویسند وَنَمُدُّ لَهُ ودراز کنیم
برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا درازکشیدنی یعنی دراز کنیم وپیوسته گردانیم عذاب او را بدین وجه که عذاب
بربالای عذاب برو رسانیم وَنَرِثُهُ ومیراث گیریم یعنی باز ستانیم ازو مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن
خواهند داد یعنی مال وفرزند وَيَأْتِينَا وبیاید بما وقت مرگ یا در روز رستخیز فَرْدًا تنها نه مال رفیق او ونه
فرزند قرین او وَاتَّخَذُوا وفرا گرفتند مشرکان قریش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان چون اصنام
وملایکه لِيَكُونُوا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا مر ایشان را عزت وارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز
گردند نزدیک خدای كَلَّا نه چنانست که ظن میکنند سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند
آلهه ایشان را معترف نباشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یا کافران چون باهوال قیامت دانا گردند منکر
شوند پرستش تان را وَيَكُونُونَ وباشند عَلَيْهِمْ بر معبودان خود ضِدًّا دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان
أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی وندانستی أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ آنکه فرستادیم دیوان را عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی

بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین ورفیق ایشان گردانیدیم تَؤُزُّهُمْ میجنبانند ایشان را أَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند
ایشان را بر معاصی واز جای می برند بتسویلات ووساوس فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب بر ایشان یعنی بعذاب
ایشان تعجیل منمای إِنَّمَا نَعُدُّ جز این نیست که میشماریم لَهُمْ برای ایشان ایام آجال ایشان را عَدًّا شمردنی
که در آن غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده يَوْمَ یاد کن روزی که نَحْشُرُ
الْمُتَّقِينَ فراهم آریم پرهیزکاران را وجمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا درحالتی که
سواران باشند بر ناقها ببهشت یعنی ایشان را سواره ببهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می برند امام قشیری
قدس سره فرموده که بعضی بر نجایب طاعات وعبادات باشند وبعضی بر مراکب همم ونیات آنانکه بر مرکب طاعت باشند
بهشت جویانند ایشان را بروضه جنان برند وآنانکه بر نجایب همت باشند خدای طلبانند ایشان را بقرب رحمن خوانند
جان نجوی بکرشت ورحمن جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در نزع بود درویشی در پیش
او ایستاده دعا میکرد که خدایا برو رحمت کن وبهشت او را کرامت کن بانگ بر زد که ای غافل سی سالست که بهشت را با تمام
زینت وحور وقصور بر من جلوه میدهند ومن گوشه چشم همت برو نیفکنده ام اکنون بیکبار قرب میرسد رحمت خود
آورده وبرای من بهشت درخواست میکنی بیت باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا بی جمالش نزهت جنت چه کار آید مرا
وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ وبرانیم کافران را إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند وِرْدًا تشنگان یا پیادگان
یا تنها ماندگان لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند ونیابند شفیع وهیچ در نخواست هیچ شفیعی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ
مگر کسی که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزدیک خدای عَهْدًا پیمانی برای شفاعت وآن پیمان توحیدست وعمل صالح
یا کسی نتوانند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد وَقَالُوا وگفتند کافران یعنی یهود ونصاری
واعراب جهال که اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ فرا گرفته خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملایکه وعیسی وعزیر علیهم السلام بگوی
مر ایشان را لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که آوردید شَيْئًا إِدًّا چیزی زشت یعنی سخن ناخوش وبی ادبانه تَكَادُ
السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمانها يَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت این سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ
وبازشکافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ وبیفتد کوهها هَدًّا وبشکند شکستنی یعنی پاره پاره گردد أَنْ دَعَوْا
از آنکه خواندند لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای را وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ اینکه فرا گیرد وَلَدًا فرزندی چه اتخاذ ولد
مقتضی مجانست زیرا که ولد از جنس والد باید وحق سبحانه وتعالی از مجانست منزه است یا بقای خلف یا احتیاج
بمعاونت والالتذاذ والفت با ایشان واستظهار وتزیین بدیشان إِنْ نیست كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

هر که در آسمان و زمین است إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عَبْدًا در حالتی که بنده باشد
لَقَدْ أَحْصَاهُمْ بدرستی که همه را دانسته است و بایشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزه علم و قدرت او بیرون نیستند
وَعَدَّهُمْ و شمرده است اشخاص و انفاس ایشان را عَدًّا شمردنی وَكُلُّهُمْ و همه ایشان آتِيهِ آینده‌اند
بوی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها بی اتباع و انصار إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده سَيَجْعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ برای ایشان
خدای وُدًّا دوستی در دلها یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن در حدیث
آمده که چون حق سبحانه و تعالی بنده را دوست دارد جبرئیل را گوید که من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار
جبرئیل او را دوست گیرد و منادی کند در میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم او را دوست دارید
پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان نیز او را دوست گیرند فَإِنَّمَا
يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان کردانیدیم قرآن را بآنکه منزل ساختیم بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی بلغت
عرب یا خواندن آن بر زبان تو آسان کرده‌ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ الْمُتَّقِينَ بدان پرهیزکاران را
که از شرک اجتناب نموده‌اند وَتُنْذِرَ بِهِ و بیم کنی بآن قَوْمًا لُدًّا گروه ستیزه کار را لدد سخت خصومت را
وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانی یعنی در هر قرنی
قومی را از مشرکان بهلاک رسانیدیم هَلْ تُحِسُّ هیچ می یابی و می بینی مِنْهُمْ از آن هلاک شدگان مِنْ أَحَدٍ
یکی را أَوْ تَسْمَعُ یا میشنوی لَهُمْ مر ایشان را رِكْزًا آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بدیشان فرود
آمد مستأصل شدند نه از ایشان شخصی باقی که کسی بیند نه آوازی بجای که کسی بشنود بلکه بنکال قهر الهی را
هیچکدام در ساحت دهر را بدست فنا در دام خمول و نسیان انداخته كَأَنْ لَمْ يُخْلَقُوا وَلَمْ يَكُونُوا نظم
کو اثر از سروران تاجبخش ٭ کو نشان از خسروان تاجدار ٭ سوخت دیهیم شهان کامجوی ٭ خاک شد تخت ملوک کامکار

سورة طه بسم الله الرحمن الرحیم

طه در حقیقت حروف مبادی سور اختلاف بسیار است و در طه بعضی این حرف مقطع دانند و
گویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی برآنند که اسمیست از اسماء
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چنانچه مزمل و مدثر پس منادی باشد حرف ندا از و محذوف یا اشارت
بدو اسم آنحضرت که طالب و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی

بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل از دوستی غیر حق و هدایت او بغیر حق در معانی سلمی آورده که طا اشارتست بآنکه
طی کرده شد نقوش اکوان از صفحه سر محمدی صلی الله علیه وسلم و ها رمزیست از آنکه هدایت یافت بقرب مکون سرمدی
بقول بعضی این دو حرف مقسم بها اند و هر یک اشارتست بچیزی در تبیان گوید قسم بطول و هدایت الهی است
یا بطیبت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناهی و در تیسیر از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که طا
سوگندست بطهارت اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم کقوله ویطهرکم تطهیرا و بقولی بطوبی و هاویه
که اشارتست بجنت و نار باشد و در زاد المسیر آورده که طا طیبات است و ها مکر و بدین دو حرف محترم قسم یاد میکند
یا طا طلب غایبانست و ها هرب کافران یا طلب اهل جنانست و هوان ارباب نیران قومی بر آنند که این لفظ از حروف
مقطعه نیست بلکه موضوع است بازاء یا رجل بلغت عک یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل ان السفاهة طاها فی
خلایقکم و دیگری گفت هتفت بطاها فی القتال فلم یجب و بدین قول منادی حضرت رسول الله شد و بعضی
تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج مجموع چهارده باشد و غالب آنست که ماه را مرتبه بدریت در چهاردهم
حاصل شود پس در ضمن این خطاب مندرجست که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم
و بدریت اشارتست بکمال مرتبه جامعیه آنحضرت کما لا یخفی علی العرفاء نظم تا چونکه کامل شود او نور بود ٭ زانکه او مرآت نور خور بود
کاه ماه بدری و گرشاه بدر ٭ صدر تو مشروح و کار تست شرح صدر ٭ در شب تیرگی و لغزش ضلال ٭ از رخت روشن شود انوار جلال
یکی بر آنکه طاها در اصل طاها بود که همزه را حذف کرده‌اند و طا امرست از وطی یطا و ها کنایتست از ارض کنایت
غیر مذکور در بدایت حال که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بتهجد بر خاستی بر یک قدم ایستادی و بدین سبب پای
مبارکش ورم کردی و این سوره نازل شد و امر فرمود که طاها یعنی بهر دو قدم خود زمین را بسپر یعنی که هر دو
پای بر زمین نه و گویند بعضی از ابو جهل و احزاب او حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم گفتند که ترک دین ما خود را
در رنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم فرود نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد
آمده که طه ای مردی که هیچکس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده مَا أَنْزَلْنَا نفرستادیم ما عَلَيْكَ
الْقُرْآنَ بر تو قرآن را لِتَشْقَىٰ تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطه قیام دراز تا الم ورم بپای مبارکت
رسد إِلَّا تَذْكِرَةً لیکن فرستادیم او را بر تو جهت پند دادن لِمَنْ يَخْشَىٰ مر آنکسی را که بترسد تخصیص خاشی
بآنکه تذکیر خاص است جهت انتفاع اوست باو تَنْزِيلًا فرو فرستاده شده فرو فرستادنی مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ
از آنکسی که بیافرید زمین وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى و آسمانها بلند را الرَّحْمَٰنُ اوست بسیار بخشش عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ

بر عرش مستولی شد مراد او از استیلا استیلای بر عرش با آنکه حق سبحانه و تعالی بر همه موجودات مستولیست جهت
آن تواند بود که اعظم مخلوقاتست در تاویلات ماتریدی مذکورست که عرش یعنی ملک ایزد حق سبحانه و تعالی
بر ملک خود مستولی و غالبست در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره در این آیه بر عرش وقف میکرده
میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له شیخ الاسلام قدس سره فرموده که استوی خداوند
بر عرش در قرآنست و ما بدین ایمانست تاویل انجهم که تاویل در این باب طغیانست بظاهر قبول کنیم و باطن
تسلیم نعم که این اعتقاد سنیانست اما میدانم که محتاج مکانست عرش بدو نازنده اوست که اوست بر
داننده و نگهدارنده عرش **مثنوی** ز بیکان ره یافت بوی خرد زان ✿ سر نهان دارد خبر زونی عیان
این همه مخلوق حکم داورست ✿ خالق عالم ز عالم برترست **له ما فی السموات** مرو راست آنچه در آسمانهاست
از مبدعات علویه **و ما فی الارض** و آنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه **و ما بینهما** و آنچه میان هر دو
باشد از اصناف ملایکه و طبقات ناری و هوایی **و ما تحت الثری** و آنچه در زیر طبقه ترابیست از زمین که
طبقه زیرترست از طبقات ارض و آن موضعیست که صخره صما بر بالای اوست در تیسیر و غیر آن از تفاسیر بروایة
وهب بن منبه مذکورست که هفت زمین بر دوش فرشته ایست و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ
گاویست از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی از حوض کوثر و ماهی ثابت بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن
ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری پیش نرسد و علم ثری الی
حق سبحانه و تعالی اند **و ان تجهر بالقول** و اگر آشکارا کنی سخن را **فانه** پس بدرستی که او **یعلم السر**
میداند پوشیده را **و اخفی** و آنچه پوشیده ترست از پوشیده که پندار آنست که با کسی گویند و اخفی آنکه
در دل خود پنهان دارد **الله** اوست خداوند بحق **لا اله الا هو** نیست معبودی سزای پرستش مگر او
له الاسماء الحسنی مرو راست نامها نیکو باصفهاء پسندیده **و هل اتیک** و آمده است بتو **حدیث**
موسی خبر موسی بن عمران قصه او دانسته تا در صبر بر مکاره بدو اقتدا کنی **اذ رای** و یاد کن چون
دید موسی **نارا** آتشی یاد در اخبار آمده که چون موسی از شعیب علیهما السلام دستوری طلبید که بمصر رود و
مادر و برادر خود را ببیند شعیب علیه السلام اجازت داده اهل و را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم
و برف می بارید ایشان راه گم کرده بنزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب را علیه السلام که حامله
بود درد وضع حمل پدید آمده با آتش محتاج شد موسی علیه السلام چندانچه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد

آگاه از دور آتشی دید **فقال** پس گفت **لاهله امکثوا** مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید درین
موضع که **انی آنست** بدرستی که من دیدم **نارا** آتشی **لعلی آتیکم** شاید بیارم برای شما **منها بقبس**
از آن آتش شعله در سر چوب یا در گرفته یا جمره خود از آن یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم **او اجد**
یا شاید که بیابم **علی النار** بر سر آن آتش **هدی** راه نمایی که ما را بشارع رساند پس کسان خود را بگذاشت و
تنها بجانب آتش روان شد **فلما اتیها** پس آنهنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درخت سبز که عناب
یا دیج بوده بر او زرده و در حوالی آتش هیچ کس نه نمیر شعاع از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه **نودی**
یا موسی ندا کرده شد که ای موسی **انی انا ربک** بدرستی که منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است
یعنی شک مکن و متیقن شو بآنکه من آفریدگار توام **فاخلع** پس بیرون کن و بیفکن از پای خود **نعلیک** نعلین
خود را گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده و ظاهر آنکه حق
سبحانه بخلع آن فرموده تا قدم موسی علی نبینا و علیه السلام تراب مقدس را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و
محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون
بشر حافی قدس سره و غیر او پای برهنه سیر میفرموده اند ✿ کیفی که زمین آسمان طالب اوست ✿ چون در نگری بر سر یاران وارد
و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن امام قشیری رحمه الله فرموده که فکر دنیی و آخرت
از دل بیرون کن یعنی در مقام تفرید قدم بر کونین نه **انک** بدرستی که تو **بالواد المقدس طوی** بوادی
پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست **و انا اخترتک** و من برگزیدم ترا برای نبوت **فاستمع** پس گوش فرا دار
لما یوحی مر آنچیز را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدامست **اننی انا الله** بدرستی که منم خدای **لا اله**
الا انا نیست خدایی بجز من **فاعبدنی** پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که مستتبع
علم اوست و امر بعبادت که کمال عمل است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که **و اقم الصلوة** و بپای دار
نماز را **لذکری** برای آنکه مرا یاد کنی در آن یا من ترا بثنا یاد کنم **ان الساعة** بدرستی که ساعت رستخیز **آتیة**
آینده است **اکاد اخفیها** میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا چه تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد
باشد و کاد اخفا بمعنی سلب خفا دارند یعنی آنست که نزدیک شد که ظاهر کردم آنرا **لتجزی** متعلقست بآتیه یعنی قیامت
بیشک آینده است تا پاداش داده شود **کل نفس** هر تنی **بما تسعی** بآنچه میشتابد باعمال او میکند **فلا**
یصدنک پس باید که ترا باز ندارد **عنها** از ایمان بقیامت **من لا یؤمن** آنکه نمیگرود **بها** بوقوع

آن و اتبع علی بعده کرده است هویه آرزوی نفس خود این پس بعد این کن انداز مرو فتردی ک
هلاک شوی خطاب با موسی علیه السلام است و مراد امت او بنداما م علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله برآنند که
از اینجا که وانا اخترتك تا اینجا خطاب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و برین تقدیر مراد امت وی باشد القصه چون
موسی علی نبینا و علیه السلام نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که وما تلك و آن چه
چیزست بیمینك یا موسی بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت استیناس وی و دفع هیبت از وی سخن گفت و پرسید
که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب بینی قال گفت موسی علیه السلام هی عصای
این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخ بود و در زیر او سنان نشانده و
اشرطی بود یا بعرا آدم علی نبینا و علیه السلام میراث بشعیب رسیده بود و از وی بموسی رسید القصه جواب داد و جهت
تعداد نعم بیان آن بر آن افزود و گفت اتوکؤا تکیه میکنم علیها بر آن عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر
تعب میباشم و میچرانم واهش و فرو میریزم برگ از درخت بها بدان عصا علی غنمی بر گوسفندان خود ولی
فیها و مراد در آن عصا مآرب اخری کارهای دیگر هست آورده اند که در راه با موسی علیه السلام سخن گفتی و انیس
و همدم او بودی و اگر قصد با دشمن و بحرب کردی و چون در خواب بودی در محافظت نمودی و بسر چاهی که رسیدی
ته او حبل و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی علی نبینا و
علیه السلام بودی بر وی پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی اینجا گفت که مرا با او کارهاست
قال گفت خدای القها یا موسی بیفکن او را ای موسی فالقیها پس بیفکند آن را از دست خود فی الحال
آوازی عظیم بگوش وی رسید باز نگریست فاذا هی پس آنجا آن عصا حیة ماری بود تسعی میشتافت بهر جا
آورده اند که اول ماری بود بزرگی شیبی عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بچهار قایمه سطبر گویا
رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او چهل یا هشتاد ذرع بود و در دهان او دندانها بزرگ و دو چشمش چون برق
میدرخشید بسنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی چون موسی علیه السلام
دید اندیشه ترسان شد روی بگریز نهاد قال خذها گفت خدای تعالی که بگیر او را ولا تخف و مترس از وی سنعیدها
زود باز گردانیم و ببریم او را سیرتها الاولی بهیات نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب الهی
بموسی رسید دعوی با اژدها بدان شد دست خود در دهان او کرد و بحقیقت او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه در
دست وی دل موسی قرار گرفت دیگر بار ندا آمد که واضمم یدك ضم کن و ببر دست خود را الی جناحك بسوی پهلوی خود

[illegible]

در زیر بغل تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید درخشان من غیر سوء بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد
بلکه سفیدی درخشنده و با شعاع بود مانند برق آیة اخری نشانه دیگر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لنریك چنین
کردیم تا بنماییم ترا من آیاتنا الکبری بعضی از نشانهای بزرگ خود را اذهب برو بدین دو معجزه الی فرعون بسوی
فرعون و دعوت کن او را به پرستش من انه طغی بدرستی که او از حد در گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت
موسی علی نبینا و علیه السلام مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت
توانم کرد پس از خدای تعالی تقویت طلبید آغاز دعا کرد و از روی نیاز قال گفت رب اشرح لی ای پروردگار من
گشاده گردان برای من صدری سینه مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا متحمل و بردبار ساز تا از هر سخنی
تنگدل نشوم ویسر لی و آسان کن برای من امری کار مرا که تبلیغ رسالتست واحلل و بگشای عقدة
گره را من لسانی از زبان من یفقهوا قولی تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که فرعون روزی موسی را علیه السلام بر
کنار داشت موسی دست بریش مرصع او دراز کرد و تقدیری از آن بگرفت و برکند فرعون بخشم گرفت بقتل او حکم کرد و
آسیه خاتون عذر خواهی آغاز کرد فرمود که این کودک جوهری درخشان دیده بدان ستیز نشده اگر جمر آتش بنهم دست
بدان خواهد رسانید پس طشتی آتش و طشتی پر از یاقوت پیش موسی آوردند جبرئیل دست وی را گرفته بسوی جمرات آتش
برداشته در دهن نهاد زبانش بسوخت و گرهی بر آن بماند ... مفهوم نمیشد اینجا در خواست کرد تا آن عقده منحل
کرده و دیگر گفت واجعل لی و گردان برای من یعنی مقرر کن وزیرا یاری دهنده یا بار بردارنده من اهلی
از کسان من هرون اخی هرون برادر مرا اشدد به محکم کن بوی ازری پشت مرا واشرکه و انباز
کن او را فی امری در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کی نسبحك تا ترا بپاکی یاد کنیم یا برای تو
نماز گذاریم کثیرا بسیار ونذکرك کثیرا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنای بسیار انك بدرستی که تو کنت
هستی بنا باحوال ما بصیرا بینا یا توانایی بانچه صلاح ما در آنست قال قد اوتیت گفت خدای بتحقیق
داده شدی سؤلك یا موسی مطلوب و مسئول خود را ای موسی یعنی هر چه خواستی بتو دادیم ولقد مننا
و بدرستی که منت نهاده ایم علیك بر تو نعمت داده ایم ترا مرة اخری در وقتی دیگر اذ اوحینا چون وحی
کردیم الی امك بسوی مادر تو ما یوحی آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتی که ترا
زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و بکار تو در مانده شد ما ملهم ساختیم او را بزبان ملکی بر
وجه نبوت بلکه پیغام کردیم ان اقذفیه انکه بیفکن موسی را فی التابوت در صندوق بعد از انکه پنبه در وی نهاده

باشی و سر آنرا بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید
بیفکند دریا صورتش امر است و معنیش خبر یعنی دریا او را بیافکند بِالسَّاحِلِ بکناره يَأْخُذْهُ تا فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِي
دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که او راست یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه در عداوت است آورده اند
که مادر موسی بامر الهی موسی را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند جویی از آن دریا بخانه فرعون میرفت صندوق
از آن جوی بباغ فرعون در آمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و
باز کردند کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد بیت ماه زیباست ولی روی تو زیباتر ازوست چشم نرگس چه نکوست چشم تو رعناتر ازوست
قتاده رحمه الله فرموده که در چشمهای موسی علی نبینا و علیه السلام ملاحتی بود که هر کاو را دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون
که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ و افکندیم بر تو مَحَبَّةً
دوستی که این مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتیم تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ تا پرورده شوی
عَلَى عَيْنِي بر دیدن من یعنی بعلم و رعایت من در حضرت که فرعون و آسیه او را بفرزندی برداشتند و بتربیت
و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایها در دهن موسی علیه السلام شیر دادند نگرفت مادر موسی دختر خود مریم را گفته
بود که بر کنار نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را بباغ انداخت
و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمیستاند خود را پیش آسیه افکند إِذْ تَمْشِي یاد کن چون میرفت
أُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُولُ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را ای حاضران عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل
این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت کجاست چنین کسی با نواع احسان تمام مریم بیرون آمد فی الحال مادر او را بیاورد
و موسی لب بر کنار وی نهادند فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیدیم ترا إِلَى أُمِّكَ بسوی مادر تو بوعده وفا کردیم كَيْ
تا شاید روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نکردد بفراق تو وَقَتَلْتَ
نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی قبطی که اسرائیلی بتو استغاثه کرد او بجهت فرعونیان دانستند و قصد تو کردند بجهت قصاص
فَنَجَّيْنَاكَ پس ما برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن او کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا فُتُونًا
آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت موسی و قتل قبطی و هجرت
بمدین در سوره قصص مشروح می آید فَلَبِثْتَ پس درنک کردی سِنِينَ سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان
اهل مدین و آن هجده یا بیست و هشت سالست ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى بر اندازه که
مقدر کرده بودم ای موسی و اینجا با تو سخن کفتم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا بر گزیدم و خاص ساختم لِنَفْسِي برای محبت

خود یعنی ترا دوست کرفتم اذْهَبْ أَنْتَ برو تو وَأَخُوكَ و برادر تو بِآيَاتِي بمعجزهای من وَلَا تَنِيَا
و سستی مکنید فِي ذِكْرِي در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت اذْهَبَا بروید هر دو إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی
فرعون إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او در عصیان از حد در گذشته است فَقُولَا لَهُ پس سخن گویید با او قَوْلًا لَيِّنًا
سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمایید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت مثل هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى مبادا که اگر
درشتی نمایید بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند او را بکنیه خوانید چون
ابو العباس و بعضی ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بر هر تقدیر عنف مکنید لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید او پند گیرد بکلام شما
أَوْ يَخْشَى یا بترسد از عذاب خدا تذکره بهره محققانست و خشیه حصه متوهمان پس موسی علی نبینا و علیه السلام از مدین بجانب
مصر شد و با اهل خود در شب تیره آورده که کمان موسی علیه السلام شب انتظار برچند را دیدند و روز دیگر از وی
خبر نیافتند در آن صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین انجا رسیدند و صفورا را بشناختند پیش پدرش بردند و
بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود وحی آمد که حق آمد بهرون علیه السلام
که باستقبال برادر بر او سینه روان شد پس در اثنای طریق ملاقات نمودند موسی علیه السلام شرح احوال تمامی باو گفت
و بیان آنکه باتفاق پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت نمود هرون علیه السلام گفت ای برادر سوکند و حقیق
فرعون از آنچه تو دیدی زیاده شده و بادنی سببی حکم بقتل و قطع و صلب میکند موسی علیه السلام اندیشناک شد و هر دو
برادر باتفاق قَالَا رَبَّنَا گفتند ای آفریدگار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما می ترسیم أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه فرعون
پیش گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو نماییم أَوْ أَنْ يَطْغَى یا آنکه زیاده کند طغیان خود را
و نسبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه گوید قَالَ گفت خدای که ای موسی و هرون لَا تَخَافَا مترسید از
از سطوت طغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی که من با شمایم بحفظ و نصرت أَسْمَعُ می شنوم دعای شما یا آنچه او گوید
بنسبت من وَأَرَى و می بینم آنچه کند با شما یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری بشما رساند
فَأْتِيَاهُ پس بروید باو فَقُولَا پس بگویید إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ ما دو فرستاده پروردگار توییم فَأَرْسِلْ مَعَنَا
پس بفرست با ما بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن آبای ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ
و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و کرفتن مقاطعه و قتل اولاد قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بدرستی که آورده ایم نشانی
یعنی معجزه مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو وَالسَّلَامُ سلامتی یعنی خزنه بهشت عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى بر کسیکه متابعت
کند هدی را ایمان کند و راه راست رود یا سلامت هر دو سرا مر او راست إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که وحی

کرده اند بما یعنی پروردکار ما حکم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ بآنکه عذاب دنیوی و آخرت عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ بران کسی است که
تکذیب کند آنرا که آورده ایم وَتَوَلَّىٰ و پشت بران کند و از ان اعراض نماید پس موسی و هرون علی نبینا و علیهما السلام
بحکم الهی بدر بارگاه فرعون آمدند بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد و گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا
بعبادت او میخوانیم و آن کلمات که حق سبحانه تلقین کرده بود ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَن رَّبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ
پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا بپرستش او دعوت میکنید نکته در آنکه موسی را بتخصیص کرد با آنکه خطاب
با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی عقده هست و سخن او نیک مفهوم نمیشود خواست که او را نزد
حضار مجلس انفعال دهد و از ان حال عقده خبر نداشت پس موسی بزبان فصیح قَالَ گفت رَبُّنَا الَّذِي
پروردگار ما آنکس است که از محض رحمت أَعْطَىٰ داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از انواع مخلوقات خَلْقَهُ
صورتی که او و شکلی که لایق حال او و یا داد هر یکی را از خلایق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بآنست
ثُمَّ هَدَىٰ پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا کردانید بکیفیت انتفاع از ان یا هر حیوانی را نوع جنس داد نظیر او در
خلق و صورت و در ازدواج و امتزاج بدو بنمود و گفته اند خلقه مفعول اولست و تقدیر کلام این که داد آفریدگان خود را
هر چیزی که بدان محتاجند و چون مقصود بیان معطی بوده است تقدیم کرد فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا
قوم او بعبادت چنین خدایی میل کنند سخن را بجایی دیگر کشانید جهة تحیر موسی علیه السلام قَالَ گفت فرعون
فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ پس چیست حال اهل قرنهای گذشته چون قوم نوح و عاد و ثمود که این خدا را نپرستیدند
این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت قَالَ گفت موسی عِلْمُهَا علم حال ایشان و مآل آن کار
عِندَ رَبِّي نزدیک آفریدگار منست فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ نوشته شده لَّا يَضِلُّ خطا نمیکند و فرو نمیگذارد
رَبِّي پروردگار من هیچ چیزی را وَلَا يَنسَى و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیطاست و من بنده ام مثل شما نمیدانم
مگر آنچه مرا از ان خبر دهد و گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود و گفت چیست حال گذشتگان که بر نمیگردند
نمیشوند موسی علی نبینا و علیه السلام جواب داد که آن بجز خدای من کسی دیگر نمیداند و باز بسر همان سخن اول رفت که وصف
حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الَّذِي جَعَلَ آنست که کردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا
فراشی گسترده که بر ان می نشینید و مسکن میسازید وَسَلَكَ لَكُمْ و روش کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا
راهها تا بران راه از زمینی بزمینی میروید و بمصالح خود قیام مینمایید وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان
مَاءً آبی که بارانست فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت

و حکمت یعنی کسی را با جزا در اخراج میسر نیست ما بیرون می آریم بآب باران أَزْوَاجًا اصناف گوناگون مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ
از رستنیها پراکنده که لون و رایحه هر یک مخالف آن دیگر است با وجود اتحاد آب و زمین كُلُوا پس گفتیم بخورید
از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردن را شاید از ثمار و حبوب وَارْعَوْا و بچرانید أَنْعَامَكُمْ چهارپایان خود را
در چراگاهها از گیاهها که خوردن شما را نشاید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه
دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لِّأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع
باطل و ارتکاب قبایح مِنْهَا از زمین خَلَقْنَاكُمْ آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک
زمین است در تبیان آورده که حق جل ذکره فرشته میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری برمیدارد
در نطفه که ماده وجود اوست میریزد و آنکس از ترکیب نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میکردد چنانچه
حق فرموده شما را از زمین آفریدیم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و در زمین باز بریم بعد از مرگ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ
و از زمین بیرون آریم تَارَةً أُخْرَىٰ بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی راست بیت بلاکت در آرد خداوند پاک
دگر ره برون آرد از زیر خاک ٭ بران حال کایی بخاک اندرون ٭ بران گونه از خاک آیی برون ٭ اگر پاک در خاک گیری مقام
برایی ز و پاک و پاکیزه نام پس فرعون تحدی معجزه طلبید و حضرت موسی علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت
همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسع معجزه بعد از معجزه میدید و منکر میشد چنانچه حق سبحانه فرموده وَلَقَدْ
أَرَيْنَاهُ و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزها که بموسی علیه السلام داده بودیم فَكَذَّبَ
پس بدروغ نسبت داد موسی را وَأَبَىٰ و سر باز زد از آنکه ایمان آرد و فرمان برداری کند از روی عناد قَالَ گفت
أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ
بجادویی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را متمکن سازی
و پادشاهی کنی بر ایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر آینه بیاریم ما برای تو جادویی مِّثْلِهِ مانند جادویی تو و بان با تو
معارضه کنیم تا مردمان بدانند که پیغمبر نیستی جادوگری فَاجْعَلْ پس مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود
مَوْعِدًا وعده بجهت معارضه چنان وعده که بهیچ وجه لَّا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آنرا نَحْنُ وَلَا أَنتَ نه ما و نه تو چون
روز برسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو بآن یا مکانی مستوی یعنی هموار که در وی
پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ گفت موسی علیه السلام مَوْعِدُكُمْ زمان وعده شما يَوْمُ
الزِّينَةِ روز آرایش قبطیانست و آن روز عیدی بود مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و

تماشا کردندی یا روز نوروز بوده یا عاشورا وأن يحشر الناس و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضحى در چاشتگاه
که روشن ترست از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع آدمیانست بوقت چاشت حضرت موسی آن روز را تعیین کرد تا ظهور
حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف اکناف عالم برسد فتولى فرعون پس برگشت
فرعون از مجلس و عداوت در آمد جهت جمع کردن سحره را ولی در همه مکان فرستاد فجمع كيده پس جمع کرد آن
چیزها که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات سحر ثم أتى پس آمد بوعده گاه با ساحران قال لهم موسى گفت موسی مر
جادوان را چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم ويلكم وای شما لا تفتروا افترا مکنید و مبندید على الله كذبا
بر خدای دروغ که آیات او را سحر گویید یعنی خواهید که با او معارضه کنید یا دروغ بر خدای بندید بشرکت دیگری با او فيسحتكم
که مستأصل کرداند و از بیخ بر کند شما را بعذاب بعذابی که نازل کرداند بر شما وقد خاب و بدرستی که بی بهره و نومید
ماند من افترى هر که افترا کرد بر خدای فتنازعوا پس گفت و شنود کردند جادوان أمرهم در کار خود بينهم
میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام و گفتند این سخن نیست سخن ساحران بلکه مانند وأسروا النجوى و پنهان داشتند
راز گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او می باید کرد آورده اند که فرعون از
غرضی که ایشان با یکدیگر یعنی میکردند پرسید که ای سحره چه میکویید ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند إن
هذان بدرستی که این هر دو لساحران جادوانند يريدان میخواهند أن يخرجاكم آنکه بیرون کنند شما را
من أرضكم از زمین شما بسحرهما بجادوی خود و مملکت مصر را در تصرف آرند ويذهبا و ببرند بطريقتكم
المثلى مذهب شما را که افضل مذاهبست و دین خود را اظهار کنند یا ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی دل
ایشان را از شما بگردانند و بسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان اختلافست کویند اسم ان است و نون
خشم نخشیده در همه حال اعراب بالف می باشد و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذا
مبتدا چنانچه ان و صاحبها حفص که ان بتخفیف میخواند او را نافیه میدارد و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان
الا ساحران القصه چون فرعون از سحره شنید که موسی و هرون علیهما السلام ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان
دارند از مصر بر آشفت و گفت فأجمعوا كيدكم پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات
ثم ائتوا صفا پس بیایید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب
شوید وقد أفلح اليوم بدرستی که فیروزی یافت و بمطلب خود رسید امروز من استعلى هر که برتر آمد در
سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف کشیدند و موسی و هرون علیهما السلام در برابر ایشان بایستاد

سحر بقولی سیصد خروار رسن و چوب میان تهی کرده و پر زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب قالوا يا موسى
گفتند ای موسی إما أن تلقي یا آنکه تو بیفکنی عصای خود را وإما أن نكون و یا آنکه ما باشیم أول من ألقى
نخست کسی که بیفکند موسی علی نبینا و علیه السلام از روی مقابله ادب با ادب یا از وجه بی اعتباری کار ایشان و بی حسابی
قال بل ألقوا گفت بلکه شما بیفکنید ایشان جادوییها خود را بیفکندند و بسبب حرارت هوا زیبق در
اضطراب آمد فإذا حبالهم وعصيهم پس آنگاه رسنها و عصاهای ایشان يخيل إليه نموده شد بموسی من
سحرهم از جادویی و کید ایشان که گویی أنها تسعى بدرستی که آن میرود و میشتابد فأوجس پس دریافت
في نفسه در دل خود خيفة موسى خوفی موسی از آنکه نظارگیان میان سحر و معجز فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند
پیش از القاء عصا چون این وهم بر موسی طاری شد قلنا گفتیم ما لا تخف از آنچه ترا در وهم انداخته که امر حق
از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت إنك أنت الأعلى بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان
وألق و بیفکن ما في يمينك آنچه در دست راست تست تحقیر عصا میکند یعنی ببسیاری عصا و رسن ایشان
التفات منما و آن چوب که در دست تست بیفکن تلقف تا فرو برد ما صنعوا آنچه ساخته اند كيد ساحر
فریب جادوست ولا يفلح الساحر و رستگاری نیابد ساحر و فیروزی نشود حيث أتى هر جا باشد و بهر جا
رود حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی الحال اژدهای عظیم شد و دهن خود گشاده تمام ادوات
جادوان را فرو برد و مردم از ترس وی بگریز آوردند موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که
آن غیبت زیرا که سحری سحری دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزه موسی است فألقي السحرة پس در افکنده
شدند یعنی بی تامل بی اختیار ایشان را در روی افکند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را از روی صدق
قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب هارون وموسى به پروردگار هرون و موسی تقدیم هرون جهت رعایت فواصل
و ملاحظه رؤس الآیات فرعون که این صورت مشاهده کرد قال آمنتم گفت آیا ایمان آورده اید محض لفظ
خواند بر سبیل اخبار یعنی شما بگرویدید و تصدیق کردید له موسی را قبل أن آذن پیش از آنکه دستوری دهم
لكم مر شما را در ایمان که بدو بگروید إنه بدرستی که موسی لكبيركم هر آینه بزرگ شماست الذي
علمكم السحر آنکه بیاموخت شما را جادویی یعنی استاد و معلم و بهتر جادوان است شما با هم ساخته اید میخواهید که
ملک را بر اندازید فلأقطعن پس هر آینه ببرم أيديكم وأرجلكم دستها و پایهای شما را من خلاف
مخالف یکدیگر یعنی یکی را از راست و یکی را از چپ ولأصلبنكم و بر آویزم شما را في جذوع النخل بر تنهای

درخت خرما که درازترین درختانست تا هر کس شما را بیند عبرت گیرد وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا و تا بدانید که کدام از ما
یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده ایید أَشَدُّ عَذَابًا سخت تر است از روی عذاب وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از جهة عقاب
ساحران چون جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند و از انوار ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده
فرموده که جز عرا از کف ساقی * هر چه فانیست کرده ایم رها * دامن از ذکر غیر افشانده * لیس فی الدار غیره خوانده
لاجرم در جواب فرعون قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ گفتند ما ترا نگزینیم و اختیار نکنیم عَلَىٰ مَا جَاءَنَا بر آنچه بیامد ما را
مِنَ الْبَيِّنَاتِ از معجزات واضحات و کرامتها که در حین سجده بهشت و نعیم آنرا بدیشان نموده بودند پس گفتند
ما همت نمی‌گماریم بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدایی که ما را آفرید فَاقْضِ
پس بکن مَا أَنتَ قَاضٍ هرچه هستی کننده آن یعنی هرچه خواهی با ما بکن که ما پروای آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي
جز این نیست که حکم کنی هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیی یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم پیش جاریست
هر چه خواهی میکنی در آخرت که بهترست و پاینده‌تر از حکم معزولی و هم خود مشغول خواهی بود بیت
امروز بجور هر چه خواهی میکن * فردا بتو نیز هر چه خواهند کنند إِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما گرویدیم بِرَبِّنَا
بپروردگار ما لِيَغْفِرَ لَنَا تا بیامرزد ما را خَطَايَانَا گناهان ما از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا و بیامرزد
آنچه اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بر آنچه مِنَ السِّحْرِ از آموختن جادویی آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه
میکرد یا خواندن او ایشانرا اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراهست و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا
که در جمیع ادیان با اکراه مؤاخذه بوده اند و این مؤاخذه از امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم برداشته شد
وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای بهترست از روی پاداش وَأَبْقَىٰ و پاینده‌تر از جهت ثواب تو ما را بکفر بر زدی میدهی
که انقطاع بران نعارد و خدای بر ایمان اجری عطا میکند که زوال گرد آن نگردد إِنَّهُ مَن يَأْتِ بدرستی که
هر کس آید بتو رَبَّهُ بنزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر میرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس بدرستی که مر ورا ست
دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد بزندگانی که خوشی کند از آن
وَمَن يَأْتِهِ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ بتحقیق کرده کارهای شایسته
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ مر ایشانراست درجهای بلند که آن درجها
جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت تَجْرِي میرود پیوسته مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها
خَالِدِينَ در حالتی که آن گروه جاویدان باشند فِيهَا در آن بوستانها وَذَٰلِكَ و این ثواب جَزَاءُ مَن

تَزَكَّىٰ پاداش کسی است که پاک شد از دنس کفر و ارجاس عصیان یا مطهر بود یا بطاعات و اعمال خیر تا اینجا کلام
سحره است چون قصه ایشان بشرح لائق در سوره اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات
اقتصار نمود وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و هر آینه ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بموسی علیه السلام یعنی وقتی که فرعون از رؤیت معجزات
متأثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي که ببر شب بندگان مرا از مصر و چون
بکنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند باک مدار فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فرا گیر برای ایشان طَرِيقًا راهی یعنی عصا
زده که بزن عصا را تا سازیم برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا خشک که در وی آب و لای نبود لَّا تَخَافُ
نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را دریابند وَلَا تَخْشَىٰ و نترسی از غرقه شدن که شما را
سلامت بگذرانیم پس بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار شدند اما در خانهٔ هر کسی از ایشان
مصیبتی عظیم افتاده که بجهت دفن مردگان در ماندند دیگر لشکرها جمع شدند فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ
بِجُنُودِهِ فرعون با لشکر خود بکنار دریا رسید و موسی با قوم خود گذشته بود فرعونیان نیز در آمدند فَغَشِيَهُم
پس دریافت ایشانرا مِّنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مسند الیه است یعنی موجهای دریا
ایشانرا گرفت که آن نه رسید که لفظی باداء معنی وضع توان کرد وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون قَوْمَهُ گروه
خود را در دین وَمَا هَدَىٰ و راه ننمود ایشانرا اهداء فرعون تکلم است چه او میگفت وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ
و گفته اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود را نیز نجات نیافت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب
قَدْ أَنجَيْنَاكُم بدرستی که برهانیدیم شما را مِّنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون و فرعونیان بودند وَ
وَاعَدْنَاكُمْ و وعده دادیم پیغمبر شما را بجهة انزال توریه برای شما جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ جانب راست کوه
طور وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ بر شما ترنجبین وَالسَّلْوَىٰ و مرغ بریان وقتی که در تیه
سرگردان بودید و گفتیم كُلُوا بخورید مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزها و حلالها که شما را روزی کرده ایم
وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید فِيهِ در آنچه یعنی ستم مکنید و هر یک از حصه خود بگیرید یا ذخیره منهید برای
روزی دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت مفقودست بیت شکر منعم واجب آمد در خرد
ور نه بگشاید در خشم ابد و گفته اند الا وقت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فَيَحِلَّ پس فرود
آید عَلَيْكُمْ غَضَبِي بر شما خشم من وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرود آید بوی غَضَبِي خشم من فَقَدْ هَوَىٰ
پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام لِّمَن تَابَ

مرا نکو نکه توبه کرد از شرک وَآمَنَ وایمان آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا وبکرد عمل نیکو یعنی فرایضها
ادا نمود ثُمَّ اهْتَدَى پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود
یا طریق اهل سنت وجماعت رفت بیت راه سنت واگر خواهی صراط مستقیم ❊ کز پس راهی بود سوی رضای ذو المنن
هر مژه در چشم وی همچون سنان تیز باد ❊ کز سنان زندگی خواهد ز ما بی سنن آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک
فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای ما قوانین شریعتی وقواعد احکام آن مبین ومعین سازد موسی
علی نبینا وعلیه السلام درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد وخطاب رسید که با جمعی از اشراف قوم اسرائیل
بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهم موسی علیه السلام هرون را بجای خود بگذاشت وبا جمع قوم که
هفتاد تن بودند متوجه طور شده وقوم را وعده کرد که چهل روز دیگر باز آیم وکتاب بیارم وچون بنزدیک طور
رسید قوم را بگذاشت واز غایت اشتیاق که بکلام وپیام الهی داشت زود تر بالای کوه بر آمد خطاب رب العزت
در رسید که وَمَا أَعْجَلَكَ وچه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی وپیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى از گروه خود
ای موسی قَالَ هُمْ أُولَاءِ گفت موسی که ایشان گروه مردان اینک می آیند عَلَى أَثَرِي بر پی من وساعت بساعت برسند
وَعَجِلْتُ وبشتافتم إِلَيْكَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضَى تا خشنود گردی از من چه شتاب [illegible]
موجب رضای امر است یعنی پیش آمدن من از قوم نه جهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قَالَ فَإِنَّا
گفت خدای که پس بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا وبیازمودیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِكَ
از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ وگمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی
بود منسوب بقبیله سامره از عظما بنی اسرائیل وگویند از کرمان بود یا از باجرما ونه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله
پرستان بود و او را موسی بن ظفر گفتندی واصح آنست که از بنی اسرائیل است ودر وقتی که فرعون ابنای ایشان را می کشت
او متولد شد ومادرش بعد از تولد او را بکنار نیل در جزیره بیفکند وحق سبحانه جبرئیل را علیه السلام امر فرموده تا او
پرورش دهد وماکول ومشروب وی مهیا کرد تا بدین سبب او جبرئیل را بشناخت ودر روز غرق شدن فرعونیان از
سم اسب وی قبضه خاک بر داشته ومحافظت نموده درین وقت که موسی علیه السلام بطور رفت سامری نزد هرون علیه السلام
آمده گفت قوم پیرایه که از قبطیان عاریت گرفته ایم بامانت ومال ایشان تصرف کرده روا نیست ومی خواهم که بنی اسرائیل
آنرا بیغرض نعمیر وتسحکم زبانی تا هرچه جمع کنند بسوزند هرون علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند ودر حفره
ریخته آتش در آن زدند وسامری زرگری چالاک بود همین که آن زرها بگداخت وبحالی ساخته بود آن را انداخته

دران تابوت بخت نصر بشکل گوساله چیزی بیرون آمده وقولی آنکه آن خاک زیر سم اسب جبرئیل علیه السلام که فرس الحیاة میگفتند
در درون وی ریخت فی الحال از زر گوشت وپوست بر وی پیدا شد با آواز در آمد ومیگویند زنده نشد لیکن بهمان
وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چار دانک از قوم بنی اسرائیل او را سجده کردند حق سبحانه وتعالی موسی را علیه السلام خبر داد که
قوم بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَى پس بازگشت موسی علی نبینا وعلیه السلام از مناجات خود بعد
از آنکه چهل روز گذشت با الواح تورات إِلَى قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا
اندهگین از عمل ایشان وچون بمیان قوم رسید بانگ نعره ایشان شنید که گرد گوساله دف میزنند ورقص میکردند تعنیف
آغاز کرد وانواع ملامت قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ ایا وعده نداد شما را آفریدگار شما وَعْدًا
حَسَنًا وعده راست ونیکو که توریة بشما دهد ومن با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ ایا دراز شده
عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من که من چهل روز وعده کرده بودم وبهمان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ یا
خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای شما بعبادت عجل فَأَخْلَفْتُمْ
پس خلاف کردید مَوْعِدِي عهد مرا یا وعده مرا که کرده بودید بر ثبات بر ایمان وقیام بر اوامر من قَالُوا گفتند
گوساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم وعده ترا بِمَلْكِنَا بقوت واختیار خود وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا
ولیکن بر داشته بودیم وحفص حُمِّلنا خوانده مجهول از باب تفعیل یعنی تحمل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا
برداشتیم أَوْزَارًا بارها مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ از پیرایه گروه قبط که عاریت گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا
پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هرون فَكَذَلِكَ پس همچنانکه افکنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ سامری نیز آنچه با او بود
در آتش افکند فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ کالبد
از زر که مر او را بانگ گوساله بود فَقَالُوا پس گفتند سامری وتابعان او هَذَا إِلَهُكُمْ این گوساله خدای شماست
وَإِلَهُ مُوسَى وخدای موسی فَنَسِيَ پس فراموش کرد موسی خدا را بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده عجل است فنسی
قول حق سبحانه وتعالی است یعنی ترک کرد سامری آنچه بر وی بود از ثبات بر ایمان أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند و
نمیدانند گوساله پرستان أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمیگرداند گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخنی یعنی هر چند
او را میخوانند جواب نمیدهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ونمی تواند برای ایشان ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا ونه سودی
یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان وسود بکسی وچنین چیزی که داعی خود را جواب ندهد وبر انتفاع واضرار ایشان
قادر نبود چگونه آنرا پرستید وَلَقَدْ قَالَ وبدرستی که گفت لَهُمْ هَارُونُ مر ایشان را هرون علیه السلام مِنْ قَبْلُ

پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی موعظه که یا قوم ای گروه من انما فتنتم به جز این نیست که مبتلا شدید
بگوساله یعنی بپرستش او و ان ربکم الرحمن و بدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار بخشاینده است فاتبعونی
پس پیروی کنید مرا در عبادت او و اطیعوا امری و گردن نهید فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قالوا لن نبرح
گفتند ما پیوسته باشیم علیه عاکفین بر پرستش گوساله مجاور او مقیمان حتی یرجع تا وقتی که باز گردد الینا
موسی بسوی ما موسی از طور و ببینیم که پرستش میکنیم آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت
یا نی پس چون موسی علیه السلام باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت دیگر آنکه روی برادر آورد و از غایت غضب
موی پیشانی او بدستی و محاسن او بدستی گرفته سوی خود میکشید از روی عتاب قال یا هرون گفت ای هرون
ما منعک چه چیز باز داشت ترا اذ رأیتهم ضلوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه
متابعت من کنی در غضب برای خدای و حمایت دین یا آنکه از پی من در آیی و خود را بمن رسانی افعصیت امری آیا
سرکشیدی از فرمان من قال گفت هرون علیه السلام از روی استعطاف یا ابن ام ای پسر مادر من اگرچه برادر
پدر و مادری بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل یعنی مهربانی گفت لا تأخذ فرا مگیر بلحیتی محاسن مرا و لا
برأسی و نه موی سر مرا انی خشیت بدرستی که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی
تو آیم ان تقول آنکه تو گویی فرقت بین بنی اسرائیل جدایی انداختی میان بنی اسرائیل و لم ترقب و نگاه نداشتی
قولی سخن مرا که گفته بودم و اصلح چه اصلاح نگاه داشت جماعت و مدارا ایشان با موسی علی نبینا و علیه السلام این
عذر مسلم داشت و روی بسامری آورده قال فما خطبک یا سامری گفت چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این
که کردی قال بصرت گفت سامری که بینا شدم بما لم یبصروا به با چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل بآن چیز یعنی جبرئیل
علیه السلام دیدم و بشناختم فقبضت پس فرا گرفتم قبضة مشتی خاک من اثر الرسول از نشان سم اسب رسول یعنی
جبرئیل علیه السلام مراد آنست که خاک زیر سم اسب وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم ٥
فنبذتها پس در افکندم آنرا در دهن گوساله تا زنده شد و باواز آمد و کذلک و همچنین که گفتم سولت
بیاراست برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را نفسی نفس من در این باب مذکورست که موسی علیه السلام قصد قتل
سامری کرد وحی آمد بجانب حق تعالی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر وی غالبست چون از نخل وی خلق را منفعت
بود نفع حیات از او دریغ نتوان داشت و سر و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود نظم
هر نهالی که برگ دارد و بر باد از آب حیات تازه و تر وانچه بی میوه باشد و بی بر بهر کردن تنور را باید

قال گفت سامری اگر چنین است فعل تو منع کردند فاذهب پس برو از میان ما فان لک پس بدرستی
که هست ترا از عقوبة فی الحیوة در زندگانی ان تقول آنکه گویی هر کرا از دیدن آید لا مساس مساس مکن مرا و دور
شو چه مقرر شده که هر که نزدیک شد بوی و او را یا او با هر دو تب گیرد پس مردمان از وی متنفر شدند و تنها چون وحشیان در
صحراها میگشت هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری در این
زمان نیز همان حال دارند القصه موسی علی نبینا و علیه السلام سامری را حکم کرد برفتن و گفتن لا مساس و فرمود که این عقوبت دنیا
و ان لک و بدرستی که مر عذاب ترا است موعدا وعده آخرت که بهیچ وجه لن تخلفه خلاف نکند با تو در آن بلکه بوفا
رساند و انظر و نگاه کن الی الهک الذی بآن معبودی که تو ظلت علیه بودی پیوسته بر پرستش او عاکفا
مقیم لنحرقنه هر آینه بسوزانیم او را باتش و این تاویل کسی است که گوید آن عجل با گوشت و پوست بود یا بسوهان او را براده
سازیم و این بر آن قول است که جسدی بود بی حیات ثم لننسفنه پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده او را فی الیم
در دریا نسفا پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزی که او را توان سوخت و سوهان ساخت صفت الوهیت بر او اطلاق
کردن عین جهالت و محض ضلالت انما الهکم جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادت الله الذی آن خدایست
لا اله الا هو نیست معبودی فی الحقیقة بجز وی وسع فرا رسیده است کل شیء بهمه چیزها علما
از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیاء نه قالبی که بادا اگر هنر زنده باشد مثل است در غباوة
و نادانی پس موسی علیه السلام فرمود تا آن عجل را بسوختند و خاکسترش در دریا بریختند ع با دست موسی چه زند سحر سامری
کذلک همچنانکه این قصه موسی بر تو خواندیم نقص علیک میخوانیم بر تو ای محمد من انباء از خبرها ما قد سبق
آنچه بتحقیق گذشته است یعنی از امور سابقه در قرون ماضیه ترا خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو باشد و تنبیه و تذکیر مستبصران
است و قد اتیناک و بدرستی که داده ایم ترا من لدنا از نزدیک خود ذکرا یادکردی که موجب شرف باشد یعنی
نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار من اعرض هر که روی بگرداند عنه از این ذکر که نبوت تست یا قرآن
فانه پس بدرستی که آن معرض یحمل بر دارد یوم القیمة روز رستخیز وزرا بار بزرگ که کفرست ٥
خالدین فیه در حالتی که جاوید باشند در آن عقوبت یعنی در جزای آن جمع خالدین و توحید اعرض حملست بر معنی
لفظ و ساء لهم و بدست ایشان را یوم القیمة حملا روز قیامت بار ایشان که کفر و تکذیب است یوم
ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور در صور یعنی اسرافیل علیه السلام در صور در دمد و نحشر المجرمین
حشر کنیم ما کافران را یعنی اخبار که شرک آورده اند یومئذ زرقا در آن روز کبود چشمان و در خبر است که زرق

وسواد چشم وچه علامت دوزخیان خواهد بود وکفته اند حشر کنیم ایشانرا تشنکان یا کوران چه حال چشم در عاکبود
میشود واز غایت تشنکی نیز بزرق میکند وچون حشر کنیم ایشانرا يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ پنهان وآهسته میکویند با
یکدیکر إِن لَّبِثْتُمْ درنک نکردید در کورها إِلَّا عَشْرًا مکر ده شبانه روز یا در دنیا ایشان اعتقاد بیش نبود دید
یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوتاه شمرند مدت دنیا را نَّحْنُ ما که خداوندیم أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ داناتریم
بآنچه ایشان میکویند إِذْ يَقُولُ چون کوید أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً تمامتر ایشان از روی عقل إِن لَّبِثْتُمْ درنک نکردید
در قبر یا دنیا إِلَّا يَوْمًا مکر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا یا قبر مقدار یکشبانروز بیش نبوده کفته اند که
هول قیامت بر ایشان فراموش کرداند زمان بودن ایشانرا در دنیا وقبر یا بنسبت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند
خصوصا عمری که بجهالت وضلالت صرف شده باشد ع عمری که بدان سان کذرد کوتاه به ۵ آورده اند که مشرکان از ثقیف
یا یکی از ثقیف از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت وعظمت در قیامت چکونه خواهد
بود آیه آمد که وَيَسْأَلُونَكَ ومی پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوهها یعنی مال کار حال آن فَقُلْ پس بکوی تا خبر
در جواب ایشان که بقدرت يَنسِفُهَا پراکنده سازد آنرا رَبِّي آفریدکار من نَسْفًا پراکندن ساختنی همانا
لباب آورده که بر کند آنرا از بیخ پس اجزای آنرا ریزه کرداند چون ریک پس باد بر آن بوزد تا آنرا متفرق سازد ودر
تبیان کفته که کوهها را از اماکن ایشان بر دارد ودر دریاها افکند فَيَذَرُهَا پس بکذارد قرارکاه ایشان یعنی
زمین را قَاعًا خالی صَفْصَفًا هموار لَّا تَرَىٰ فِيهَا نبینی در آن عِوَجًا پستی ومغاره وَلَا أَمْتًا ونه بلندی
وپشته يَوْمَئِذٍ در آنروز يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پی روی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی مدعوی نتوانند که
عدول کنند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مؤمنان برغبت وکافران بکراهت وکفته آتشی بیاید ومشرکان را
بر انکند بمحشر وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ وپست شود آوازها لِلرَّحْمَٰنِ برای بخشاینده خدای یا از عظمت وهیبت وی
فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آنروز إِلَّا هَمْسًا مکر آواز نرم یعنی صورت اقدام ایشان در رفتن بمحشر يَوْمَئِذٍ
آنروز لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد درخواست کی کسی را إِلَّا مَنْ أَذِنَ مکر آنرا که دستوری دهد لَهُ
الرَّحْمَٰنُ در شفاعت او را خدای وَرَضِيَ لَهُ وپسندد برای وی قَوْلًا سخن شفیع را يَعْلَمُ میداند
خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش آمدنیست از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه از پی ایشانست از کار دنیا
وَلَا يُحِيطُونَ واحاطه نمیتوانند کرد جمیع عالمیان بِهِ بذات خدای عِلْمًا از جهت دانش یعنی ذات الهی
معلوم نکردد زیرا که مقتضای او عدم علم است بلکه حقیقت علم احاطه است بمعلوم وکشف او بر جلیه از غیره

پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات مقتضی عدم احاطه است بل ممتنع باشد چه زوال ذاتیات وقلب حقایق روا
نیست وعدم احاطه علم بدو نه از قصور نسبت علیت ونقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی وبی نهایت ویست نظم
کما دریابد او را عقل چالاک ✿ که برون رفت از سرحد ادراک ✿ تماشا میکن اسما وصفاتش ✿ که آکه نیست کس از کنه ذاتش
وَعَنَتِ الْوُجُوهُ وخوار وفروتن شوند اصحاب روهها یعنی بعد حشر همه مردمان ذلیل وخاضع باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ
مر خدای زنده پاینده را همچو اسیران در دست امیران وکویند مراد مجرمان ومشرکانند وَقَدْ خَابَ وبیدستی کرد وبی بهره
ماند ونومید کشت مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که بر داشت ظلم را یعنی بار شرک بر کرفته بموقف حشر آید وَمَن يَعْمَلْ وهر که بکند
مِنَ الصَّالِحَاتِ بعضی از کارهای ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنکه او مؤمن باشد چه صحت طاعات وقبول خیرات
ایمان شرطست لاجرم هر مؤمنی که عمل نیکو کند پس نترسد در آنروز ظُلْمًا از ستم وبیداد که زیادتی سیئات
وَلَا هَضْمًا ونه از کسر وشکست که نقصان حسناتست یعنی نه از حسنات مؤمن چیزی کم کنند ونه بر سیئات
وی افزایند وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه فرستادیم این آیات متضمنه بر وعید را أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتاب را
قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآن بلغت تازی وَصَرَّفْنَا ومکرر کردانیدیم فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ در وی از آیات وعید چون
ذکر طوفان وصیحه وخسف ومسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند مشرکان وبترسند از آنکه مثل آنها ۵
بدیشان فرو نیاید أَوْ يُحْدِثُ یا تجدید کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا مر ایشانرا پندی چون استماع وی کنند ۵
فَتَعَالَى اللَّهُ پس برترست خدای از صفات مخلوقان یا برترست از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان
الْمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات وصفات خود یا سزاوار باوصاف کمال وهو الکبیر
آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شدی آیتی بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواندی آنحضرت قبل
از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل قراءت میفرمود آیه آمد که وَلَا تَعْجَلْ
وشتاب منمای بِالْقُرْآنِ بقرائت قرآن مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰ پیش از آنکه ادا کرده شود إِلَيْكَ وَحْيُهُ بتو وحی آن
ماوردی فرموده که سوال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید وکفته اند مجمل آنرا مرسان بخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرو
آید در تلخیص از قول امام حسن بصری رحمه الله آورده که مردی زن خود را طپانچه زد زن بپیش حضرت پیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه آمد وقصاص طلبید آنحضرت خواست که قصاص حکم کند این آیه فرود آمد وحضرت
در آن حکم متوقف شد تا آیه الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ نازل شد پس معنی آیه آنست که حکم مکن بقرآن مکر
بعد از نزول آن وَقُل رَّبِّ وبکوی ای پروردکار من زِدْنِي عِلْمًا بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و

فلا يخاف

معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بمن مرا علمی بعد از علم در لطایف قشیری مذکورست
که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام زیادتی علم طلبید او را حواله بخضر علیه السلام کردند یعنی طلب پیغمبر ما را دعاء
زیادت علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب أَدَّبَنِي رَبِّي بسبق وَقُلْ رَبِّ
زِدْنِي عِلْمًا خوانده باشد هر آینه در درس گاه وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ نکته فَعَلِمْتُ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ بگوش
هوش مستفیدان حقایق اشیا تواند رسانید شعر علمها انبیا و اولیا در دلش خشنده چون شمس الضحی عالمی کامور از دریس
علم او بس کامل مطلق بود وَلَقَدْ عَهِدْنَا و بدرستی که ما وحی فرستادیم إِلَىٰ آدَمَ بسوی آدم صفی مِنْ قَبْلُ
پیش ازین زمان و فرمودیم او را که بشجره منهیه نکرده و از آن نخورد فَنَسِيَ پس فراموش کرد آن امر را وَلَمْ
نَجِدْ لَهُ و نیافتیم مر او را عَزْمًا عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد صورت از و سمت صدور یافت یا نبود او را
صبری بر آن منهی وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر ملائکه را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را
سجده تحیت و کرامت فَسَجَدُوا پس همه سجده کردند إِلَّا إِبْلِيسَ مگر دیو دور مانده از رحمت أَبَىٰ سر
باز زد از سجده فَقُلْنَا پس گفتیم يَا آدَمُ إِنَّ هَٰذَا ای آدم بدرستی که این دیو عَدُوٌّ لَكَ دشمنیست مر ترا
وَلِزَوْجِكَ و مر جفت ترا که حواست فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا پس باید بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود
مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت فَتَشْقَىٰ که تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین
اسباب معاش مهیا باید کرد إِنَّ لَكَ بدرستی که تراست در بهشت أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا آنکه گرسنه نشوی
در وی که نعمتها آماده است وَلَا تَعْرَىٰ و برهنه نمیکردی که از ملبوسات آنچه باید هست وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ
و بدرستی که تو تشنه نشوی فِيهَا در وی که عیون و انهار دایم است وَلَا تَضْحَىٰ و در آفتاب نمی باشی که ظل
بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ پس وسوسه کرد بوی
شیطان پس از آنکه به بهشت در آمد و حوا را دید و وسوسه را به وی رسانید و حوا با آدم باز گفت و آدم از مرض اسیر سان
شد با ابلیس که بصورت پیری خود را بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرض طلبید
قَالَ يَا آدَمُ گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلدست هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا
عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود
یعنی زوال بدان نرسد آدم گفت آری دلالت کن مرا آن ابلیس راه نمون شد آدم و حوا را علیهما السلام بشجره منهیه
فَأَكَلَا مِنْهَا پس بخوردند از آن درخت فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان

یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند بر می چسبانیدند عَلَيْهِمَا
بر عورات خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت وَعَصَىٰ آدَمُ و خلاف کرد آدم رَبَّهُ امر پروردگار
خود را بخوردن درخت فَغَوَىٰ پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی بود بعد از آن بتوبه و استغفار
قیام نمود و حضرت رسالت را صلوات الله علیه بشفاعت آورد ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس بر گزید او را خدای او فَتَابَ
عَلَيْهِ وَهَدَىٰ و قبول کرد توبه او را و راه نمود او را بر ثبات بر توبه قَالَ اهْبِطَا گفت خدای مر آدم و حوا را که فرود آیید
مِنْهَا جَمِيعًا از بهشت همه با هم بَعْضُكُمْ برخی از اولاد شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا
واقع است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت هر دو ظاهرست فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر
بیاید بشما دعوتی که در زمین باشید مِنِّي از نزدیک من هُدًى راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی
کتاب و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ پس هر که پی روی کند آن هدای مرا فَلَا يَضِلُّ پس گمراه نشود در دنیا وَلَا
يَشْقَىٰ و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود وَمَنْ أَعْرَضَ و هر که روی بر تابد عَنْ
ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کرد منست یا اعراض کند از کتاب من فَإِنَّ لَهُ پس بتحقیق مر او راست مَعِيشَةً
ضَنكًا زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حلال فتور یا بعمل بد مبتلا کرده یا قناعت از و بستانند و
بدام حرص در ماند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبرست یا زقوم دوزخ وَنَحْشُرُهُ و حشر کنیم آن معرض را يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتها را قَالَ رَبِّ گوید ای
پروردگار من لِمَ چرا حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ حشر کردی مرا نابینا وَقَدْ كُنْتُ و بدرستی که بودم بَصِيرًا بینا در وقتی
که سر از قبر بر آوردم قَالَ گوید حق سبحانه كَذَٰلِكَ کار همچنین است که دانستی أَتَتْكَ آيَاتُنَا آمد بتو آیتهای
کتاب ما یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِيتَهَا پس تو چشم بر هم نهادی از آن و ترک کردی آنرا وَ
كَذَٰلِكَ الْيَوْمَ و همچنین ترک کردن تو آنرا الْيَوْمَ تُنْسَىٰ امروز ترک کرده شوی و بمانی در عذاب وَكَذَٰلِكَ و
همچنانکه جزا دادیم مر آنکه روی گردانید از کتاب ما نَجْزِي پاداش میدهیم مَنْ أَسْرَفَ آنرا که از حد در گذشت یعنی
شرک آورده وَلَمْ يُؤْمِنْ و نگروید بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَشَدُّ سخت ترست از تنگی عیش این سرای وَأَبْقَىٰ و پاینده ترست
که انقطاع ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را طریق اعتبار بر ایشان روشن ناساخته آنکه
كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب قرنها گذشته چون قوم

عاد و ثمود **يَمْشُونَ** میروند بوقت تجارت **فِي مَسَاكِنِهِمْ** در مسکنهاء ایشان چون احقاف و دیار حجر و مؤتفکه
هلاک و عذاب می بینند **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که دران هلاک **لَآيَاتٍ** هر آینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها
بر عذاب اهل انکار **لِأُولِي النُّهَىٰ** مرخداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلها ایی که نهی کند ارباب خود را از تغافل
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه ایست **سَبَقَتْ** پیش رفته و پیشی گرفته **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار تو که عذاب منکران را
باخرت افکند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد **لَكَانَ** هر آینه بودی عذاب ایشان **لِزَامًا** لازم ایشان را
که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی که مستاصل ساختی **وَأَجَلٌ مُسَمًّى** و وقتی نام برده شده عطفست بر کلمت
یعنی اگر نه وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی بودی بهمه کافران نازل شدی آنچه بر عاد و ثمود نازل شد **فَاصْبِرْ**
پس شکیبا باش ای محمد **عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ** بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی
در رسد و این صبر بآیة السیف منسوخست **وَسَبِّحْ** و نماز گذار **بِحَمْدِ رَبِّكَ** نماز مقترن بحمد پروردگار تو
یعنی نماز گذار بوقتی که حمد گوئی خدای را بر توفیق و هدایة **قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ** پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد
وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و پیش از غروب شمس یعنی نماز دیگر **وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ** و در بعضی از ساعتهاء شب **فَسَبِّحْ**
نماز گذار یعنی مغرب و عشا **وَأَطْرَافَ النَّهَارِ** و در طرفهاء روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوالست
بآن طرف آخر نصف اولست از نهار و طرف اول نصف آخر و جمع او بجهت امن التباس یا باعتبار
نصفین پس درین وقتها ادا کن نماز را **لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ** شاید البته چنین است که خشنود گردانیده شوی و خشنود
بر ثنا فاعل یعنی اند یعنی خشنود شوی و خشنودی در احقاق التکرامتی باشد که خدای و را عطا دهد و آن
شفاعت امتست و نکته **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ** تقویت این قول میکند ای همه خشنود و تو نیز جان همه
ایشان همه آن تو و تو آن همه خشنودی تو جست خدا و تو نجس خشنود ذکر نعیم ان همه ابو رافع رضی الله عنه
نقل میکند که مهمانی بنزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و در خانه چیزی که بدان اصلاح شان مهمان توان کرد نبود حضرت
خادم را بنزدیک یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله میگوید که مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و نیست
نزدیک خود آنچه بدان شرایط ضیافت تقدیم افتد اینقدر آرد بما بفروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت
بمسد بها فرستیم من پیغام یهودی رسانیدم و او گفت نمیفروشم و معامله نمیکنم مگر آنکه چیزی در گرو من نهند
من با حضرت مراجعت نمودم و صورت حال باز نمودم فرمود که والله انی لامین فی السماء و امین فی الارض اگر با من
معامله کردی هر آینه حق او ادا کردی پس زره خود بمن داد تا نزد او گرو نهادم و این آیت جهت تسلیه دل

مبارک وی نازل شد **وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ** و باز مکش نظر چشمها خود را یعنی منگر **إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا** بسوی آنچیزی
که برخوردار کردانیدیم **بِهِ** بدان چیز **أَزْوَاجًا مِنْهُمْ** صنفی را از کفره چون و ثنیه و کتابی داده ایم ایشان را **ﻩ**
زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیی که مال و منالست **لِنَفْتِنَهُمْ** تا بیازمایم ایشان را **فِيهِ** در ان
یا آنرا فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم در عقوبات ایشان را بسبب آن **وَرِزْقُ رَبِّكَ** و روزی دادن پروردگار
تو ترا بعد بر و نفیا آنچه روزی داده ترا از نبوت و هدایت **خَيْرٌ** بهترست از مال ظاهر فانی بی اعتبار ایشان
وَأَبْقَىٰ و پاینده تر در کشف الاسرار آورده که زهره در لغت شکوفه است حق سبحانه دنیی را شکوفه خواند زیرا
که ترو تازگی او دو سه روز بیش نیست اندک فرصتی را پژمرده گردد و نیست شود **نظم** ال الجهان بباغ شکوفه ایست
کاو را بجلوه دل بر باید ز اهل حال ✤ یکهفته بگذرد که فرو ریزد از درخت ✤ بر خاک ره شود چو خس و خار پایمال
اهل کمال در دل خود جا چرا دهند ✤ آنرا که دم بدم نه پی است الت زوال **وَأْمُرْ أَهْلَكَ** و امر کن کسان خود را
بِالصَّلَاةِ بنماز **وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا** و صبر کن بران یعنی مداومت نمای **لَا نَسْأَلُكَ** نمیخواهیم ترا **رِزْقًا**
روزی دادن یعنی نمیکنیم که خود و کسان خود را روزی ده **نَحْنُ نَرْزُقُكَ** ما روزی میدهیم ترا و ایشانرا
پس برای نماز و تهیه اسباب نیاز فارغ بال باش **وَالْعَاقِبَةُ** و سر انجام پسندیده **لِلتَّقْوَىٰ** مر خداوندان
تقوی راست در تبیان از ابن سلام رضی الله عنه نقل میکند که چون سختی بعضی از اهالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم
رسیدی ایشان را بنماز فرمودی و این آیة خواندی **وَقَالُوا** و گفتند مشرکان مکه **لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ** چرا نمی آرد
برای ما آیتی **مِنْ رَبِّهِ** از پروردگار خود یعنی چرا آنچه ما میطلبیم معجزه ظاهر نمیگرداند **أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ** آیا نیامد
بایشان **بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ** چرا آنچه در کتابها پیشین است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا و هلاک
قومی بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة و
انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه و سلم و بشارت بقدوم او و حقیقت آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق
الزام کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرآنست و فرمود که آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر نقاوه و زبده
آنچه در کتب سماویه بوده و آورنده آن امی است که از صحف دانشمندان نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحاء
عرب از اتیان بمثل سوره از آن عاجزند با وجود چنین معجزه واضح آیتی دیگر طلبیدن عین عناد و انکارست **ﻩ**
وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ و اگر هلاک کردیمی کفار مکه را **بِعَذَابٍ** بعذابی از نزدیک ما بسبب کفر ایشان **مِنْ**
قَبْلِهِ پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و سلم یا قبل از نزول قرآن **لَقَالُوا رَبَّنَا** هر آینه گفتندی ای پروردگار ما

لولا ارسلت چرا نفرستادی الینا رسولا بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فنتبع
آیاتک پس ما پی روی میکردیم آیتها ترا که با وی میفرستادی من قبل ان نذل پیش از آنکه خوار شویم
در دنیا بقتل و سبی ونخزی و رسوا کردیم در عقبات بدخول در آتش پس ما قطع حجت ایشان را پیغمبر و قرآن
فرستادیم و ایشان نکرویدند قل کل بکو هر یک از ما و شما منتظرست مآل حال دیکری را یعنی شما نکبت ما را چشم
میدارید و ما عقوبت شما را فتربصوا پس انتظار برید و مترصد باشید فستعلمون پس زود باشد که بدانید
یعنی در عقبات معلوم کردد که بحقیقت من اصحاب الصراط السوی کیانند خداوندان راه راست ومن اهتدی
و کیست راه یافته یعنی مراد حضرت پیغمبرست صلی الله تعالی علیه وسلم که هم راه یافته و هم راه نماینده نظم
راه دان و راه بین و راهبر ◦ در حقیقت نیست جز خیر البشر ◦

سورة الانبیاء

بسم الله الرحمن الرحیم

اقترب نزدیک آمد للناس مر مردمان را حسابهم وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت و کفته اند
مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه و پاداش ایشان که قتل و کرفتاری روز بدرست وهم
فی غفلة و ایشان در بیخبری از حساب یا مواخذه معرضون اعراض کنندکان از تفکر در آن یا معرض اند
از طریق توبه و انتباه ما یاتیهم نیاید بر ایشان هیچ پندی من ربهم از نزدیک پروردکار ایشان محدث نو فرستاده
و بتجدید منزل شده الا استمعوه مکر بشنوند آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهم یلعبون و حال آنکه بازی کنند
بدان و استهزا نمایند بآن میشنوند آن ذکر را لاهیة قلوبهم دلها ایشان مشغول بچیزی دیکر یعنی غافلند
تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن سلمی از ابوبکر وراق قدس سره نقل میکنند که قلب لاهی دلیست مشغول
باموال دنیا و غافل از اهوال عقبی واسروا النجوی و پوشیده میدارند کافران راز کفتن خود را الذین ظلموا
کفتند آنانکه ستم کردند بر نفس خود بشرک و معصیت هل هذا آیا هست اینکه شما را دعوت میکند یعنی محمد صلی
الله علیه وسلم الا بشر مثلکم مکر آدمی مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او برسالت لایق نه
بایک فرشته باشد افتاتون السحر آیا می روید شما بجادویی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از کلام الهی بر ایشان میخواند سحرست وانتم تبصرون و شما می بینید که او آدمیست
مثل ما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که بهم در هم شکند حق سبحانه پیغمبر خود را از این مشاوره خبر داد و فرمود
در جواب ایشان قل بکو و حفص قال میخوانند یعنی پیغمبر در جواب کافران کفت که ربی پروردکار من

یعلم القول میداند کفتن هر کوینده فی السماء والارض در آسمان و در زمین اکرچه کویند و اکر پس وهو السمیع
و او شنواست کفتار کفار را العلیم داناست باسرار و ضمایر ایشان بل قالوا اضراب است از آنچه کفتند قرآن سحرست
بلکه کفتند اضغاث احلام سخنانست چون خواب پریشان یعنی پراکنده از هر جایی و آن نیز نیست بل افتراه
بلکه بربسته است از خود و افترا کرده بر خدای و آنچنان نیز هست بل هو شاعر بلکه او شاعرست کلام شعری میکوید
در خیال سامعی افکند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل که ایشان در کار حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم متحیر و
مضطرب کشته کاهی او را ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخوانند و میکفتند اکر چنین
که ما میکوییم نیست فلیاتنا بایة پس باید که بیارد برای ما معجزی کما ارسل الاولون همچنان معجزی که
فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود که ما آمنت
نکرویده بودند بآیات ظاهره بعد الاقتراح قبلهم پیش از ایشان من قریة اهلکناها هیچ اهل شهری که هلاک
کردیم ایشان را یعنی امم کذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و با نکار و تکذیب هلاک شدند
افهم آیا ایشان دیده که یومنون ایمان آرند اکر آن آیتها بیاریم یعنی نیارند بواسطه آنکه عناد ایشان بیشتر
تر از مشرکان کذشته وما ارسلنا و نفرستادیم من قبلک پیش از تو پیغمبری الا رجالا نوحی مکر مردانی
که وحی فرستاده شده حفص نوحی میخوانند یعنی وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان و امم بیجستند آماده و
استفاده وحی کیرد فاسئلوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند اهل الذکر از اهل کتاب که اخبار
انبیا دانا نشند ان کنتم لا تعلمون اکر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را
چکونه خورد و خواب بود وما جعلناهم و ما نساختیم پیغمبران را جسدا خداوندان جسدی که آن لا یاکلون
الطعام نخورند خوردنی وما کانوا و نبودند خالدین باقی در دنیا ثم صدقناهم الوعد
پس راست کردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالب شدن موحدان و مغلوبیت مشرکان
فانجیناهم پس نجات دادیم انبیا را ومن نشاء و هر کرا خواستیم از مومنان یا کسانی که در بقای ایشان حکمتی
بود واهلکنا المسرفین و هلاک کردیم کزافکاران را لقد انزلنا هر آینه فرستادیم الیکم بسوی شما ای کروه
قریش کتابا فیه کتابی که در وست ذکرکم شرف و نام و آوازه شما یا پند و موعظه شما افلا تعقلون
آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما را بران دارد که بدو بکروید این آیت اهل قرآن را تشریف تمام و تکریم لا کلام است
و خبر اشراف امتی حملة القرآن موید و موکد این اجلال و اکرام نظم اهل قرآن اند اهل الله و بس

اندیشان که رسید بهر بوالهوسی ❊ اهل باشد جنس جنس این کلام ❊ نیست جز مرغی که بر پرد ز دام ❊ هر که اندر دام نفس ماند پای
اهل شیطانست نی اهل خدا ❊ آورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که حضور یا حاضورا گفتندی حضرت حق
پیغمبری بدیشان فرستاد و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب خدایی بخت نصر را بر ایشان بگماشت تا شمشیر
در ایشان نهاد ندایی از آسمان بیامد که یا لثارات الانبیا یعنی ای قصاصات پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد ایشان
نادم شدند و ندامت در آن وقت نفعی نکرده بتمامی هلاک گشتند که قال الله تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم شکستیم
مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ دیهی که بود ظَالِمَةً ستمکاره یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهر و دیهی را که بسبب شرک
بود ستمکاره یعنی ستمکاره وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم بَعْدَهَا پس از هلاک اهل آن موضع قَوْمًا آخَرِينَ
گروه از دیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان تواناست بر هلاک
پس آمدکان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آنهنگام که اهل آن ده یعنی حضور یافتند بَأْسَنَا عذاب ما را و مشاهده
کردند حشم لشکر بخت نصر کرد ایشان فرو گرفته اند إِذَا هُمْ آنجا ایشان مِنْهَا از آن ده يَرْكُضُونَ هزیمت
میکردند و شتابان میرفتند چهارپایان خود را پس ملایکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوا مروید و پای مجنبانید و
از عذاب خدای میگریزید وَارْجِعُوا و باز گردید إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ بسوی آنچیزی که تنعم شدید فِيهِ از آن
وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آیید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل
حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاص را وجهی نیافتند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا
بدرستی که بودیم ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ
دَعْوَاهُمْ آن خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که کردانیدیم ایشان را حَصِيدًا
گیاه درود یعنی چنانچه گیاه را بداس درود ایشان را بشمشیر درود و ساختیم ایشان را خَامِدِينَ مردگان و افسرده
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان دو ایشانست لَاعِبِينَ
در حالتی که بازی کننده بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اهل بینش و تذکره ارباب دانش منقش
کردانیدیم بانواع بدایع و غرایب و باصناف صنایع و عجایب ❊ بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش ❊ درج ذرهٔ نیست که در وی عبرتی
وَلَوْ أَرَدْنَا اگر خواستیم أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم لَهْوًا چیزی که بآن بازی کنند و برؤیت آن مستانس شوند چون
زن و فرزند لَاتَّخَذْنَاهُ هر آینه فرا میگرفتیم مِنْ لَدُنَّا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهی که لایق
حضرت ما بودی فرا میگرفتیم إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ اگر می بودیم کننده این کار بَلْ اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه

از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو فرا نگیریم بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفکنیم حق را که جدت عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل یعنی لهو
و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهُ پس فرو شکند او را فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو
شده باشد و نابود کشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست ویل که کلمهٔ حسرت و ندامت یا شما راست شدت عذاب مِمَّا
تَصِفُونَ از آنچه صفت میکنید خدای را بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهُ و مر او راست مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ هر چه در آسمانهاست از روحانیات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمینست از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان
و زمین مخلوق و مملوک وی اند وَمَنْ عِنْدَهُ و کسانی که نزدیک وی اند یعنی ملایکه از دایشان را از اهل آسمان بجهت
تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را می پرستید لَا يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمیکنند عَنْ
عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و هیچ ملال نمیشوند و از عبادت انقطاع نمی جویند يُسَبِّحُونَ تنزیه
میکنند حق را یا نماز میکنند و ستایش مینمایند اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میگذرانند
لَا يَفْتُرُونَ سست و ضعیف نمیشوند أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً یا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل را مِنَ الْأَرْضِ
از زمین یعنی خدایانی که از اجزاء زمینی صنع اند چون نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایان که فرا گرفته اند که
از قدرت هُمْ يُنْشِرُونَ ایشان زنده کنند مردگان را از تجهیل مشرکان میکند یعنی شما بتان را الهه میگویید و الوهیت لازم الوهیت
اقتدار است بر ممکنات و میدانید که ایشان را قدرت نیست و با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید ❊
لَوْ كَانَ اگر باشد فِيهِمَا در آسمان و زمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امور آنها کنند إِلَّا اللَّهُ بجز خدای
لَفَسَدَتَا هر آینه تباه شود آسمان و زمین و کار دو عالم در هم شکند چه اگر آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت
بر یک مقدور طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند پس به نظام یکی باید جز حضرت
اله نشاید نظم در دو جهان قادر یکتا و بسی ❊ جمله ضعیف اند و توانا وی ❊ چون همه تاب یک بر الحق زند ❊ جز تو کر ید دگر انا الحق
فَسُبْحَانَ اللَّهِ تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار عرش است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف
میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه میکند بجهت عظمت وی
و تفرد بالهیت یا بسبب آنکه هر چه کند عین حکمت و صوابست وَهُمْ يُسْأَلُونَ و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه
میکنند بجهت آنکه مملوک اند و مملوک را ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالک باز دهند أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا
گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان را و ماموراند باتخاذ آن قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ
دلیل اتخاذ آلهه بعد از ابطال عقلی و نقلی هَٰذَا اینک ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کردن کسانی که با منند است یعنی قرآن

وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي و اینست یاد کرد آنانکه پیش از من بوده‌اند یعنی توریة و انجیل و سایر کتب سماویه در آنها نگرید و از لفظها
که با نهاد انا الله بر سید که در هیچ نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا
يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند حق را و میان حق و باطل تمیز نمیتوانند کرد فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنندگانند
از ایمان بخدای و متابعت رسول او وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده
إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ مگر وحی کرده شد بوی و بخطاب نحن خواند یعنی ما وحی کردیم بوی أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ آنکه نیست خدای بحق
إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ و گفتند فرا گرفت خدای بسیار بخشاینده
وَلَدًا فرزندان از ملایکه سُبْحَانَهُ پاکست او و منزه از نیت بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملایکه بندگانند مُكْرَمُونَ
گرامی داشتگان و نواختگان لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند بخدای بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری سخن نکنند
مراد از این سخن قطع طمع کافرانست از شفاعت ملایکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ
و ایشان بفرمان خدای يَعْمَلُونَ کار میکنند يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش از این
کرده‌اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس از این کنند وَلَا يَشْفَعُونَ و درخواست نمیکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مگر مر کسی را که
خدای پسندد شفاعت او را یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را
که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ و ایشان از ترس و عقوبت الهی مُشْفِقُونَ لرزانند
یا از هیبت و عظمت او ترسانند وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید از ملایکه یا سایر مخلوقات که إِنِّي إِلَٰهٌ بدرستی که من خدایم
مِنْ دُونِهِ بجز وی فَذَٰلِكَ پس آن قایل نَجْزِيهِ پاداش دهیم او را جَهَنَّمَ دوزخ كَذَٰلِكَ همچنین که مدعی
ربوبیت را جزا میدهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش خواهیم داد ستمکارانرا بر پرستش ایشان أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا
آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه کافر شدند أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها و زمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته
یعنی مجتمع مراد آنست که حقیقة متحد بودند فَفَتَقْنَاهُمَا پس از هم گشادیم ایشانرا از یکدیگر بتنوع و تمییز یا آسمانها یکی
بود او را بتحریکات مختلف چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین نوع کردیم
یا ارض و سما بیکدیگر ملتصق بودند یعنی بر هم چسبیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را بمیان در آوردیم و [illegible] از هم جدا
ساختیم در زاد المسیر فرموده که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش دیگر بیرون آوردیم
تا هفت طبقه گشت و گفته آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود از وی گیاه نمی رست ما آنرا بباران و
این را بگیاه گشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و بیافریدیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ چیزی که زنده است یعنی

حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست و احتیاج ایشان بآب و انتفاع از آن برهمه کس ظاهرست یا از
نطفه آدمی یعنی آب را سبب حصول زنده ساختیم و کل برای اغلبست اینجا نه بجهت عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا نمی گروند مشرکان با وجود
این آیات واضحه و علامات لایحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و خلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ
تا نجنبد زمین و میل نکند بدانها در میان ایشان وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا
سُبُلًا راهها گشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ
و گردانیدیم آسمانرا سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از انحلال تا وقت معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ
در هوا بی علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانها مانند آسمان که دلالت آن بر وجود صانع و
وحدت و کمال قدرت او در غایة ظهورست مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بقدرت
کامله خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب تیره را تا در وی آرام یابند و روز روشن را تا در وی بجهت کسب معیشت تصرف
نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را كُلٌّ هر یک از ایشان فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در چرخ آشنا
میکنند یعنی بر سطح فلک میشتابند چون شناوری آشنا در بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت
شب و روز قبض و بسط عارفانست گاهی بلجه قبض گرفته تا سلطان جلال دمار از نهاد وی بر آرد و گاهی بر بساط
بسط نشانده تا نسیم جمال او را از خود فانی کند و آفتاب نشانه صاحب توحیدست بحکم تمکین در حضور
شهود آراسته نفزاید و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و قمر نشانه اهل تلوینست که گاه در کاهش بود و گاه در
فزایش زمانی بظهور و غیبت برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی بروز رموز جامعیت بمرتبه بدریه رسد که یاد در
کلام حقایق انجام حضرت امیر قاسم انوار قدس سره اشارت بدین معنی هست نظم زبیم سوز مجانست زمو باریکتر گردم
چو در وصل یاد آرم شوم در حال از آن فربه ✿ بحضرت چون تجلی روح افزا ✿ چون بدی برتابی زمن گردم هلاک محض
دردی سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم ✿ تو آفتابی من چو بی گرد تو گردم روز و شب ✿ که در محاق افتم زتو گه شمع نور افشان شوم
آورده که معاندان بآنکه رسالت را نروی غایت و ضلالت میکنند نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ انتظار آن میبریم که گرد
حوادث بر کشد و پایان کار محمدی را استیصال ساخته او را در ربط هلاک اندازد حق سبحانه و تعالی تسلیه آنحضرت را میفرماید
وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما نداده‌ایم مر آدمی را مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو پاینده بودنی أَفَإِنْ مِتَّ آیا اگر تو بمیری
فَهُمُ الْخَالِدُونَ پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود و دائم از مرگ رهایی خواهند یافت نی كُلُّ نَفْسٍ
هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگست هر که قدم از دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاد بضرورت

شربت ناخوشگوار مرگ خواهند چشید لباس ممات و فوات خواهد پوشید ع هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود وَنَبْلُوكُم
و محنت آزمایم شما را بِالشَّرِّ ببدی یعنی بلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و بنیکوی یعنی بعطاها و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی
مصدرست از غیر لفظ معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا صبر
در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر شود وَإِلَيْنَا و بسوی ما تُرْجَعُونَ بازگردیده خواهید شد و
بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابوجهل
از میان طرح بکرد آنکه بخندید و گفت ای بنی عبد مناف این آیه آمد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و چون
ببینند ترا آنانکه کافر شده اند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مسخره یعنی کسی که او را استهزا کنند مراد
آنست که ایشان ترا باستهزا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این کس است که پیوسته يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ
یاد میکند خدایان شما را ببدی و مذمت وَهُمْ و حال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ بیاد کردن خدای و
او را بیکی داشتن یا بقرآن یا بنام رحمن هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا اولی تر ایشانند
خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب غایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال و قلت تأنی
در امور گویا که مخلوق از شتابست و از جمله شتابکاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث که تعجیل عذاب
میکرد حق سبحانه فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را آيَاتِي نشانهای عقوبت فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس شتاب
مکنید بر آنچه سابق آن. گفته اند مراد از انسان آدم است علیه السلام و تعجیل او آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد نگاه
کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیکست گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب غایب گردد وَيَقُولُونَ
و میگویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده عذاب یا وعده قیامت با ما بگویید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید
صَادِقِينَ راست گویان خطاب بحضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و صحابه او رضی الله عنهم حق سبحانه باز از گفتار ایشان
خبر میدهد که لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانستندی آنانکه کافرانند حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی که باز ندارند یعنی باز نتوانند
داشت عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ را وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که
احاطه کرده باشد بدیشان وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب ازیشان
باز دارد دنیا بند جواب شرط محذوفست تقدیرش چنین که اگر کافران بدانستندی این را تعجیل نکنندی بوقوع آن یا دانستندی
صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِمْ بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغْتَةً ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ
پس مبهوت و متحیر کرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن او را از آن از خود وَلَا هُمْ

يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نکردند یعنی در ایشان بنظر دلداری
ایشان نکرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل
آنحضرت را از حال انبیاء گذشته و استهزای معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزایان جناب رسالت پناه را
میکند که ایشان استهزا کردند فَحَاقَ پس احاطه کردند بِالَّذِينَ سَخِرُوا بانکه سخریه کردند مِنْهُمْ از پیغمبران یعنی
آنکه با انبیا مسخره نمودند بدیشان رسید مَا كَانُوا بِهِ جزا آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند یعنی
کافرانی نیز که با تو این سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگوی ای محمد با مستهزیان که مَنْ يَكْلَؤُكُمْ که
نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ
بلکه ایشان عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از مواعظ آن مُعْرِضُونَ روی بگردانندگانند که
هرگز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبت الهی که ترسند و نگاه دارنده را بجا شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشانرا
خدایانند که ایشانرا توانایی تَمْنَعُهُمْ باز دارند ایشان مِنْ دُونِنَا بجز ما از عذابی اگر باشد از نزدیک ما
گفته اند درین آیه تقدیم و تاخیر هست تقدیرش این که أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ مِنْ دُونِنَا تَمْنَعُهُمْ پس بیان ضعف آلهه ایشان
میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بتان که بزعم ایشان الهه اند نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ یاری دادن نفسهای
خود را یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبدهٔ
خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بمدد بکری مِنَّا از عذاب ما
يُصْحَبُونَ نگاه داشته و تیمار داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه ما برخورداری دادیم هَٰؤُلَاءِ آن گروه مکیان را بعیش
دنیا یعنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشانرا حَتَّىٰ طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان مدت
زندگانی بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دم بدم بنای عیش در هم خواهد شکست
و اساس عمر منهدم خواهد شد بیت مغرور مشو که دم بدم دست اجل ه برهم زند این بنا که افراشته أَفَلَا يَرَوْنَ
آیا نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنرا که می آییم یعنی می آید فرمان ما بر زمین ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا کم کاه
بکنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی میگشاییم آنرا بر مسلمانان آهسته و قطعه قطعه میگیرند و منزل بمنزل تصرف در می آرند
أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ آیا ایشانند غلبه کنندگان بر پیغمبر و مومنان قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بگو جز این نیست که بیم کنم شما را
بِالْوَحْيِ بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی نه از قبل خود سخن میکنم و شما را بیم دادن من تاثیر نمیشود وَلَا يَسْمَعُ
الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمیشنوند کران خواندن را إِذَا مَا يُنْذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافرانی اند در عدم انتفاع بدانچه

میشوند تشبیه میکند بکران که چیزی مسموع ایشان نمیشود ولئن مستهم واگر برسد بکفره نفحة اندکی
من عذاب ربک از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را بآن بیم میکنی خواه عذاب در وقت شوند و از غایت اضطرار
و حیرت لیقولن هر آینه کویند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستم
کنندکان بر خود بشرک و تکذیب ونضع الموازین القسط و وضع کنیم ترازوها را دوات العدل را لیوم القیمة
برای جزاء روز رستخیز صاحب لباب و بعضی مفسران بر آنند که میزان عبارت از عدلست یعنی وضع موازین تمثیل است از
برای محافظت حساب و مکافات اعمال براستی و جمهور بر آنند که میزان جسمیست که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازو
که بدان می سنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا بنسبت با
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم یا انکه اعمال هر یکی از مکلفان را بدان میسنجند پس برای هر یکی میزان باشد جمعیة
او باضافه یا جمعیات و بعضی بر آنند که عمل هر کسی را میزانی خاص است بحکم عمل او بسنجند فلا تظلم نفس پس ستم
نشود نفسی شیئا چیزی یا ضرر خود یعنی از نیک و بد هیچ عملی ناسنجیده نگذارند وان کان واگر باشد عمل
مثقال حبة هم سنک دانه من خردل از سپندانه که اصغر حباتست اتینا بها بیاریم آنرا و در
ترازو حاضر سازیم وکفی بنا حاسبین و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندکان را چه کمال علم و جمال عدل ما راست
ولقد اتینا و بدرستی که دادیم ما موسی وهرون الفرقان موسی و هرون را کتابی که جدا کننده میان
حق و باطل یا نصرت بر اعادی یا شکافتن دریا وضیاء و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن
بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند وذکرا للمتقین و پندی مر پرهیزکاران را الذین یخشون آنانکه میترسند
ربهم از عذاب پروردگار خود بالغیب پوشیده یعنی خدای را نادیده از وی ترسند و عذاب نادیده
نکرده از ان بیم دارند یا ترسکارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند باشکارا در موضح از ابن عباس رضی الله عنه نقل
میکند که هر کرا ایمان آرد بوحدانیت خدای و بکرویدن بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسنده
از خدای بغیب وهم و ایشان من الساعة از اهوال قیامت مشفقون ترسکارانند وهذا واین
قرآن ذکر مبارک پندیست بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلی الله علیه و سلم انزلناه فرو فرستادیم او را
و از خود دیر نیافت افانتم آیا شما له منکرون مر قرآن را انکار کنندکانید ولقد اتینا و هر آینه دادیم
ابراهیم رشده مر ابراهیم را راه یافتن او یعنی صلاح من قبل پیش از موسی و هرون یا قبل از محمد صلی الله علیه و سلم
یا پیش از نبوت او یا توفیق شناخت دادیم وکنا به عالمین و بودیم باستحقاق او مر عطاها را دانا پیش از بلوغ

او را ارشاد فرمودیم اذ قال یاد کن چون کفت لابیه مر پدر خود آزر را وقومه و مر کروه خود یعنی اهل بابل را
ما هذه التماثیل التی چیست این شکلها و صورتها که پیوسته انتم لها شما بر آن یعنی بر پرستش آن عاکفون
مجاور شده اید و آن هفتاد و دو صورت بوده و در تیسیر کوید نود بت بوده و بزرکتر همه را از زر ساخته بودند و دو کوهر
شاهوار در جای چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بود بر هیات سباع و طیور و بهایم و انسان
و بتان بعضی تماثیل صورتهای کواکب بوده و بر هر تقدیر ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست
که می پرستید قالوا وجدنا کفتند یافتیم ما اباءنا پدران خود را لها عابدین مر آنها را پرستندکان ما نیز
تقلید ایشان کردیم قال کفت ابراهیم علیه السلام لقد کنتم انتم بخدایی که بودید شما وآباؤکم و پدران شما
فی ضلال مبین در کمراهی روشن و خطاء آشکارا قالوا کفتند نمرودیان از روی تعجب اجئتنا بالحق آیا
آوردی بما این سخن را براستی و جد ام انت یا تویی من اللاعبین از بازی کنندکان که بسبیل ملاعبه و
مطایبه سخن میکویی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آباء خود قال کفت ابراهیم علیه السلام بل نیستم بازی
کننده ربکم آفریدکار شما رب السموات والارض آفریدکار آسمان و زمین است الذی فطرهن آنکه او
آفریدکار من و شماست من الشاهدین از کواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت میکنم و آورده اند که نمرودیان
عیدی داشتند که در ان روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در باز کشتن به بتخانه در آمدندی و بتان را
بیاراسته بر نهادندی آنکه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آوردندی و بخانهای خود باز کشتندی چون ابراهیم
علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود کفتند فردا عید ماست بیرون آی تا ببینی که دین و آیین ما چه
نیکوست ابراهیم علیه السلام بلا و نعم جواب ایشان نکفت و در روز دیکر که بیرون رفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری
بر آورد فقال انی سقیم ایشان دست از وی باز داشتند و برفتند ابراهیم علیه السلام پنهان از ایشان فرمود که وتالله
و بخدای سوکند که من لاکیدن هر آینه تدبیر کنم و چیزی نمایم تا بشکنم اصنامکم بتان شما را بعد ان تولوا
بعد از آنکه روی بکردانید از ایشان یعنی بعید بعیدگاه روید باشید مدبرین پشت بر ایشان کنندکان یعنی وقتی که بتان
بکذارید و بتماشاکاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را شنید و با کس نکفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل تبری
بر داشت به بتخانه در آمد فجعلهم پس کردانید بتان را بزخم تبر جذاذا پاره پاره الا کبیرا لهم
مکر بزرکی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرکتر را نشکست بلکه تبر را بر کردن او نهاده بیرون آمد لعلهم الیه
شاید که قوم نمرود بآن بت بزرکتر یرجعون باز کردند یعنی رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان کیست

چرا ایشان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابرهیم علیه السلام ازین عمل تبکیت قوم بود و کفته‌اند
ضمیر الیه راجع با برهیم است یعنی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بوی کنند و او عجز بتان را بحجت بر ایشان ثابت کند
القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه درآمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قالوا من فعل کفتند که
کرده است هذا این عمل بالهتنا با خدایان ما و ایشان را درهم شکسته است انه بدرستی که او لمن الظالمین
هر آینه از ستمکارانست بر آنکه چرا ایشان را تعظیم میبایست کرد او اهانت کرده و یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را
در ورطهٔ هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند انکس که کلمات تالله
لاکیدن اصنامکم از ابرهیم علیه السلام شنیده بود یا دیگری کفت و این سخن در حال بامرا نمرود رسید قالوا
کفتند با نمرود که از قوم شنیدیم که ایشان میکفتند سمعنا فتی شنودیم ما انجوانی که بیدی یذکرهم یاد میکرد
بتان را یقال له ابرهیم میکفتند مر او را ابرهیم یعنی نام او ابرهیم است قالوا کفتند نمرود و امرا او فاتوا به
پس بیارید او را علی اعین الناس بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردمان او را ببینند لعلهم یشهدون
شاید که کواهی دهند که اینست که بتان را نکوهش میکند پس ابرهیم را کرفته پیش نمرود حاضر کردند قالوا کفتند
آیا تو ءانت فعلت هذا کردهٔ این ملکه می بینیم از کسر و قطع بالهتنا یا ابرهیم بخدایان ما ای ابرهیم قال کفت من
نکرده ام بل فعله بلکه کرده است این را کبیرهم هذا این بزرک ایشان از نوع خشم بر ایشان که با وجود من
چرا ایشان را پرستند فسئلوهم پس بپرسید شما از ایشان که کی شکسته است شما را ان کانوا ینطقون اکر هستند
که سخن کویند فرجعوا الی انفسهم پس بازکشتند با عقول خود یا با یکدیکر فقالوا پس کفتند بعضی با بعضی انکم
انتم الظالمون بدرستی که ستمکارانید بپرستش چیزی که نشنود و نکوید ثم نکسوا پس نکونسار کرده شدند علی
رءوسهم بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و کفتند لقد علمت بدرستی که تو دانستهٔ که
ما هؤلاء ینطقون این بتان سخن نکویند چرا امر میکنی که از ایشان بپرسیم پس با عتراف نمودند بعجز و ظلم خود
قال کفت ابرهیم افتعبدون آیا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای ما لا ینفعکم شیئا چیزی که سود نرساند
بشما چیزی که او را بپرستید و لا یضرکم و زیان نکند شما را اکر ترک پرستش او کنید اف لکم زشتی و ناخوشی
مر شما را و لما تعبدون و مر انچیزها که می پرستید من دون الله بجز خدای افلا تعقلون آیا در نمی‌یابید قبح
عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از معاجه بمشاوره نقل کردند قالوا حرقوه کفتند بسوزید او را که عقوبت
آتش اهولست و انصروا الهتکم و یاری کنید خدایان خود را با انتقام کشیدن ازوی ان کنتم اکر

هستید فاعلین کنندکان نصرت یعنی یاری دهندکان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیرهٔ در پیش کوهی بنا کردند
ارتفاع دیوار آن شصت کز و قریب بیکماه هیزم جمع کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر هیمه ریخته آتش دران زدند
ابرهیم را صلوات الله علی نبینا و علیه غل بر کردن و بند بر پای و دست نهاده از بالای منجنیق با تش افکندند جبرئیل علیه السلام
در هوا بوی رسید و کفت هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم و لیکن نه بتو جبرئیل
کفت هر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت خواستن نیست چون توکل خلیل بر خدای و انقطاع او از ما سوی الله
درست بود قلنا یا نار کفتیم ما که ای آتش کونی باش بردا و سلاما علی ابرهیم خنک سرد و سلامت
با برهیم ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که اکر نکفتی سرد با سلامت شدی کین بودی که ابرهیم از سرما بمیردی و
ارادوا و خواستند نمرودیان به کیدا با برهیم کیدی در سوختن او فجعلناهم الاخسرین پس ما
کردانیدیم ایشان را زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقت قول ابرهیم و بطلان ضلال ایشان ه
آورده اند که چون ابرهیم خلیل صلوات الله بمیان آتش نمرود فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بحوالی کل و
نرکس بدمید و چشمهٔ آب شیرین بدید آمد و هفت روز در حظیرهٔ آتش بماند و نمرود از بالای صرح دید که ابرهیم
در بوستان خوش و کلستانی بغایت دلکش نشسته و با ملک الظل سخن میکوید و بر کرد اکرد ایشان آتش شعله میزند
نمرود آواز داد که ای ابرهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرک خدائیست و من برای او قربان
کنم ابرهیم علیه السلام فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود
چهار هزار کاو قربان کرد و ترک ایذای ابرهیم کرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی با آتشیست
که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعلهٔ شوق محبت بیت آتش دارد دل من آتش دارد ه و ان آتش از دل من آتش دارد
خلیل نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که از سوز شهود عشق آه کند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که
ای آتش شهود سرد شو بر آتش نمرودی و بسلامت باش بر ابرهیم چه ما حکم کرده ایم که دران آتش بمعجزهٔ خلیل بوستانی ظاهر
کنیم اکر تو سلطنت خود بنا نمرودی بر افروخته شود بوستان پیدا و معجزه هویدا نکردد و اکر ابرهیم بسلامت تابش
از شعلهٔ نار الله الموقدة بسوزد و قاعدهٔ دعوت تیره افتد و ازینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز
بر وی غالب نبود بیت عشق آن شعله است کو چون بر فروخت ه هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت و نجیناه
و نجات دادیم ابرهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود و لوطا و برادر زاده او لوط بن هاران را و رسانیدیم
ایشان را الی الارض التی بارکنا با آن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فیها للعالمین دران جهانیان را

یعنی ولایت شام پر برکت تمام بعث انبیا بود علیهم السلام دران ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی آورده اند که ابرهیم
علی نبینا و علیه السلام بفلسطین نزول فرموده و لوط علیه السلام بموتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانروزه بود
وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابرهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری اِسْحٰقَ نام او وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم
او را یعقوب زیادتی بر سوال او یعنی اگرچه او پسری طلبیده بود او را پسری بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر یک را
گردانیدیم صَالِحِينَ نیکان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نمایند
بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکیها یعنی اعمال صالحه
که خلق را بدان ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز
و زکوة از خیرات جهت تفضیلست وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را عَابِدِينَ پرستندگان باخلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ
و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و
ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بود آن ده که میکرد
یعنی اهل آن میکردند عملهاء ناپاک و آن شش ده بود از موتفکات که اهل آن بلواطت اشتغال مینمودند و دزدی
میزدند ما ایشان را هلاک کردیم إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد فَاسِقِينَ
بیرون رفتگان از دایره فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و درآوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت
داخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمتست إِنَّهُ بدرستیکه لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از نیکان و شایستگانست
و قصه لوط علی نبینا و علیه السلام قبل ازین بتفصیل گذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَى چون ندا کرد
پروردگار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از ابرهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا
پس اجابت کردیم لَهُ مر دعای او را فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را از فرزندان
و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ
بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهاء ما را إِنَّهُمْ
بدرستیکه قوم نوح علی نبینا و علیه السلام كَانُوا بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد یعنی کافر بودند تا چه کفر بهرهٔ
بدیهات فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق گردانیدیم همه ایشان را وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصه داود بن ایشا و
پسر او سلیمان را علیهما السلام إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت آورده اند که چون داود
علیه السلام در محکمه نشستی سلیمان علی نبینا و علیه السلام بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از خصم وی در حکم

یعنی ابرهیم و لوط
و اسحق و یعقوب ع

استفسار کردی بعینه دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی دیگری گوسفند دار و او را یوحنا خواندندی
ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من یوحنا شبانه رمه خود را بچرانید بکشتزار من در آمده اند و تمام خورده فرزند آنست که
بوستان و کشت بود و خوشهاء انگور را خورده و تلف کرده داود حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده [illegible]
داود علیه السلام حکم برین منوال بوده چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه مر سلیمان را علیه السلام معلوم شد بمحکمه درآمد
و بسن یازده سالگی و بابا یزید فرمود که اگر حکمی جز این بودی اصلح و الرفق بودی داود علیه السلام گفت چه نوع توان کرد
سلیمان جواب داد که گوسفندها را تسلیم ایلیا باید کرد تا انتفاع گیرد بشیر و بنفع و پشم و موی و باغ یا زرع را بیوحنا
باید داد تا خدمت نماید و بدان مرتبه رساند که بوده چون خوشها انگور پدید آید یا کشت بر سد تسلیم ایلیا کند و
گوسفندان خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود برین منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که
قصه داود و سلیمان را علیهما السلام برین قوم خواند وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ إِذْ نَفَشَتْ چون بشب
رفته بود فِيهِ در آن کشت یا در بوستان غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفند گروهی وَكُنَّا و بودیم ما لِحُكْمِهِمْ
مر حکم حاکم را بر متحاکمین شَاهِدِينَ داننده یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند
فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند
بصاحب باغ دهند تا انتفاع گیرد و بدان تلافی نقصان کار خود کند و باغ را صاحب گوسفند غمخوارگی نماید
بمرتبه نخستین باز رساند تا دیگر از وی غافل نگردد حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود
علیه السلام صادر گشته و خدای وحی کرده بسلیمان علیه السلام بنصی که ناسخ آن حکم شده و داود علیه السلام
بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک را از پدر و پسر دادیم حُكْمًا
حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا و دانش باموردین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود
کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدای را باتفاق وی و بیان فرموده که بران منوال که ذکر از داود علیه السلام
میشنودند از کوهها نیز شنوده میشد و این معجزه آنحضرت بود وَالطَّيْرَ و مسخر گردانیدیم مر داود را مرغان
را در تسبیح با وی موافقت مینمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کننده امثال اینها را و در قدرت ما بدیع
نیست اگرچه نزد شما عجیبست صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته اند یعنی هر جا داود علیه السلام
رفتی کوهها با وی روان شدی در نفحات آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس ضرورت باشد
حمل تسبیح بر سیر جمعی بر آنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بر آن تقدیر چون جمله اشیا بهمان زبان

تسبیح الهی ناطق اند پس وجه اختصاص بداود علیه السلام چه تواند بود مومن موقن باید که اعتقاد کند برین جمع
که کوهها و مرغان بموافقت داود علی نبینا و علیه السلام بر وجه تسبیح میکفتند که هم سامعان را ترکیب حروف و
کلمات آن مفهوم میشد و اینمعنی از قدرت الهی غریب نیست نظم هر کجا قدرتش علم افراخت
از غرایب هر انچه غربت بساخت ۞ قدرتی را که نیست نقصانش ۞ کاره جمله سهل آسانش وَعَلَّمْنَاهُ
و بیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نکاه داریم ما و حفظ [illegible] تا
بیخ اندیعنی تا نکاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ
پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس کوینده کان برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر کویید
خدای را برچنین لباسی وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت و تند
و زیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمان را بر داشتی و بروزی یکماهه راه ببردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ و بود که میرفت بفرمان
سلیمان یعنی بمشیت او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بدان زمینی که برکت کرده ایم فِيهَا در آن زمین یعنی بولایت شام در
تخصیص آورده که در شام شهری بوده تدمر نام که دیوان برای سلیمان علی نبینا و علیه السلام ساخته بودند صباح از بلخ بر
آمدی و باز نماز شام باد وی را بدانجا آوردی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در
اصطخر فارس کردی و شبانگاه در کابل بودی و بعضی دیگر از کابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی و شام در
تدمر باز آمدی وَكُنَّا و هستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیز دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر
سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانی که غواصی کنند در دریاها لَهُ برای او جهت استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ
و بکنند عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ عملی دیگر بغیر غواصی مثل بناهای و سایر صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را
حَافِظِينَ نکهدارندکان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را و پسر آموص بن رازح بن روم بن عیص
بن اسحق بن ابرهیم علیه السلام بود حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده و ولایت بثنیه از شام داده
شب و روز بطاعت کذرانیدی و در اسم خیرات کام [illegible] بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بر وی حسد برده با حق سبحانه
مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت و وسعت معیشت مال بسیار و فرزندان بزرکوار دارد اکر او را بانواع امور
و اولاد مبتلا سازی نعمت از ره تو بر کرده و بطریق کفران نعمت پیش آید حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میکویی
بنده ایست پسندیده اکر هزار بار دیکرش مبتلا کنم بر محل ابتلا بتمام عیار خواهد بود بیت
چنان در عشق یک رویم که کر تیغ زد و در سر ۞ بروز امتحان باشم چو شمع استاده پا برجا در بسیاری از تفاسیر

آورده اند که ابلیس درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط کردان تا حقیقت حال او ظاهر کردد حق تعالی ابلیس را بر
ظاهر وی تسلط داد و لعین دیوان را بر کماشت تا با هلاک آن اشتغال نمودند و در احقاق آورده که برین سخن در کتاب و سنت
دلیلی نیست بلکه اخبار صحیحه که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق سبحانه اقسام محن بروی کماشت پس افواج
بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متلاطم کشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند و کوسفندان بسیل در کرداب فنا
نابود شدند و کشت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شده
متعفن کشت و دیدان در وی پیدا کشتند و مومنان مرتد شدند و او را از ده و منزل که بیرون میکردند زن او رحمة دختر
افرایم بن یوسف یا ماخیر دختر میشا بن یوسف علیه السلام در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز
و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هجده یا سیزده سال نیز کفته اند و حق سبحانه برای تسلیه دل مبارک حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و تعلیم ثبات بر شکیبایی حال او را ذکر کرده و فرمود که یاد کن قصه ایوب را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند
پروردکار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ بانکه مرا رسیده رنج و سختی وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بخشاینده ترین بخشایندکانی
مذکران میکویند که حق سبحانه درباره ایوب علی نبینا و علیه السلام فرمود که إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا و چکونه أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ
شکایت آمیز است چه شکایت از رنج نشان بی صبری است جواب برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطان رنجی عظیم در
جان او آمد که مرا ابجه کن تا از [illegible] بیرون آیم ایوب علیه السلام با حق سبحانه از غیر روی شکایت کرده از رنج خویش
در عرایس تمیدی آورده که جمعی از اتباع که بوی ایمان آورده بودند کفتند که در دو خیری بودی دین بلا مبتلا کشتی این شماتت
دل مبارک او را بهم بر هم ساخت و این سخن بر زبان راند یا چنان ضعیف شد که بر خیز نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود
بدین سخن تکلم فرمود یا [illegible] کرمان [illegible] دل [illegible] روی کردند و این در عرض [illegible] تحت حبیب [illegible] ایشان ترک سجده
و این کلمه کفت از نیش از غایت بیچارکی کرمی خورد را بوزخمت [illegible] قوت خرید و ایوب برین حال مطلع شده آواز إِنِّي مَسَّنِيَ
الضُّرُّ برکشید و در حقایق سلمی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که چهل روز وحی نیامد این شکایت بجهت آن کرده
کفته اند از کرمان که در تن وی بود یکی بر روی زمین افتاد و برخاسته کرم مسکین را [illegible] ایوب باز بجای او نهاد و کفت
این کار باختیار واقع شد چنان که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد و کویند هر بیماری که بواسطه ملکی و بشری
از درکاه کبریا این خطاب مستطاب بوی بکنند رسیدی که ای بیمار ما [illegible] ایوب بدین [illegible] پرسش [illegible] بیماران [illegible]
و آن بیماری خوش بود شعر کر بر سر بیمار خود آیی بعیادت ۞ صد سال امید تو بیمار توان بود و در بحر [illegible] کفته که
[illegible] این خطاب [illegible] زود [illegible] که کفت أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ [illegible] کجا [illegible] بود [illegible]

آورده‌اند که چون شیطان ایوب را از رنج جسمانی مسنی البلا تا بروحانیتش نارسید جمال ابتلی شد کمال عنایت در بلا بدید لاجرم زبان بشرح
مسنی الضر گفت و لسان معاتبتش بنداء وانت ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است که این سخن
نه بر جای اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت منقول است که جبرئیل علیه السلام بوی آمد و گفت
چرا خاموش نشسته‌ای گفت چکنم مگر صبر جبرئیل فرمود که بلایا در خزاین حق بسیار است و طاقت بیاری از حق عافیت خواه ایوب
علیه السلام این سخن گفت فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای ویرا فکشفنا پس ببردیم ما به من ضر آنچه ویرا بود
از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سوره ص خواهد آمد و آتیناه و عطا کردیم او را اهله فرزندان وی
که باعیان ایشان زنده کردانیدیم ومثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر بشیر بکیر بن
عباس فرموده که اولاد و اموال و مواشی ویرا مضاعف بوی دادند و بروی ابر باسعید فرستاد تا ملخ زرین بروی بارید و
اضعاف آورده که شبانروز دو حالی ویرا باید رحمة من عندنا این کارها بسبب ایوب کردیم برای ایصال
رحمت و انعامی از نزدیک ما بوی وذکری للعابدین و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند
چنانچه او یافت مثنوی هر که او در راه حق صابر بود ٭ بر مراد خویشتن قادر بود ٭ صبر باید تا شود مکشوف حج
زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج واسمعیل وادریس و یاد کن اسمعیل و ادریس را وذا الکفل و خداوند نصیب
که الیاس است یا یوشع یا زکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره‌مند بود و گفته‌اند کفل بمعنی ضعف است
یعنی عمل او دو برابر عمل انبیای زمان او بود و کفل بمعنی ضمانت نیز هست و در تبیان آورده که الیسع از الیاس علیهما السلام
متکفل شد با مردی بقیام نماید بعد ذهاب وی و بدین جهت ذو الکفل لقب یافت و امام محیی السنه رحمه الله و صاحب
تبیان آورده‌اند که یسع را گفتیم که تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که با پیمان شود آنرا که شب نماز کند و هر
روز روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد پادشاهی خود بوی تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر
این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اکفلک بهذا پیغمبر ملک بوی تسلیم کرد و او
بعهد وفا نمود خلعت پیغمبری یافت و حق سبحانه و تعالی او را ذو الکفل خواند کل همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس
و ذو الکفل‌اند من الصابرین از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شداید زمان اسمعیل بر اقامت بمکه که
وادی غیر ذی زرع بود صبر نمود و ادریس بر روزگار دراز بر بلای قوم صبر کرد تا بعد ایمان نیاوردند و ذو الکفل
شکیبایی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وادخلناهم و در آوردیم ایشانرا فی رحمتنا در بخشش ما در
نبوت یا نعمت آخرت انهم بدرستی که ایشان من الصالحین از شایستگان و فرمان برندگان‌اند وذا النون

را یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را اذ ذهب چون برفت مغاضبا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند
و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چرا که امر الهی برفتن او صادر نشده بود که ایشانرا وعده عذاب
داده بود چون میعاد رسید عذاب بدیشان نمی‌آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست از میان ایشان بیرون رفت
فظن پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان می‌برد ان لن نقدر علیه آنکه تنگ نخواهیم گرفت
بروی او رفتن را پس ما او را بحر در آوردیم و در شکم ماهی بزندان فنادی پس ندا کرد فی الظلمات در تاریکیها
یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی شب [illegible] ان لا اله الا انت باینکه نیست هیچ معبودی بحق
سبحانک پاکی ترا از آنکه در چیزی عاجز شوی انی کنت بدرستی که من هستم من الظالمین از ستمکاران
بر نفس خود بمهاجرت مبادرت کردم در [illegible] از حضرت سید مختار صلی الله علیه و سلم نقل میکنند که هیچ مکروبی خدا را
بدین دعا نخواند الا که اجابت کند وی را فاستجبنا پس ما اجابت کردیم له مر دعای یونس را ونجیناه و برهانیدیم
او را من الغم از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا ٥
وکذلک و همچنانکه او را از غم نجات دادیم [illegible] ننجی المؤمنین می‌رهانیم و نجات میدهیم گرویدگان را
قصه ماهی و دریا در سوره صافات بتفصیل می‌آید وزکریا و یاد کن زکریا را آنگاه اذ نادی ربه چون
بخواند پروردگار خود را و گفت رب لا تذرنی ای آفریدگار من مگذار مرا فردا تنها یعنی بی فرزندی که از من
میراث برد وانت خیر الوارثین و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باکی ندارم فاستجبنا له پس ما اجابت
کردیم مر دعا او را ووهبنا له یحیی و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بعد از وی شد معالم دین واصلحنا له و صلاح
آوردیم برای او زوجه زن او ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر او و گفته‌اند او را خوی بدی بود نیکو گردانیدیم برای
زکریا بعد از آنکه سیء الخلق بود انهم بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند کانوا یسارعون بودند که می‌شتافتند
فی الخیرات در نیکیها ویدعوننا و میخوانند ما را رغبا از روی رغبت بثواب ورهبا از جهت ترس
از عقاب وکانوا لنا و بودند مر ما را خاشعین فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند نیاز برای
دل یعقوب شاید که کشف الاسرار آورده که هر که نیاز ببرد توانگرش سازد و هر که ناز ببرد کند عزیزش گرداند بیان نیاز
وکانوا لنا خاشعین نشان نازش من بلی و [illegible] معبودی ٭ گدای بیکسم ام لیک وقت نیاز ٭ کند ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم
والتی احصنت و یاد کن آن زنی را که نگاهداشت فرجها فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است رضی الله عنها
که خود را پاکیزه داشت و دست هیچ کس بدامن عصمت او نرسید فنفخنا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا بدمید

فیها در پیرهن او یا در دهن او من روحنا از نوح که بامر ماست محصل یعنی انکه جاری کردانیدیم در وی روح
مسیح را وجعلناها کردانیدیم قصه وی وابنها و خبر پسر وی عیسی را آیة حجتی و علامتی للعالمین
مر عالمیان را یعنی چون تامل کنند بریشان روشن شود که ظهور پسر بی پدر از بتول عذرا معجزی دلالت بر کمال قدرت
صانع حکیم جل ذکره دارد ان هذه امتکم بدرستی که ملت توحید دین اسلام که واجبست شما را استقامت بران امة
واحدة ملتیست یکانه اختلاف نیست در ان بلکه همه انبیا بران بوده اند و در اصل توحید همه متفق اند وانا ربکم
و من آفریدکار شمایم فاعبدون پس مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا و ببریدند امم ماضیه امرهم بینهم کار
دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری کردند کل همه این فرقها الینا
راجعون بما بازگردندگانند و ما ایشان را از اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فمن یعمل هر که بکند من
الصالحات اعمال پسندیده وهو مؤمن و حال آنکه او گرویده باشد بخدای و رسول فلا کفران پس ناسپاسی
نیست لسعیه مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار او را وانا له و ما مر سعی او را کاتبون نویسندگانیم
یعنی اثبات کننده در صحیفه عمل او و مراد آنست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود چه مزد کار نیکوان ضایع نباشد ان
لا یضیع الله فی الذین اجر المحسنین وحرام علی قریة و ممتنع است بر اهل دیهی که اهلکناها هلاک کردیم
ایشان را انهم لا یرجعون انکه ایشان باز گردند بدنیا یعنی محالست بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع نمایند بحشر
برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قیل لا قلت شهرتست که ایشان لا یرجع بدین عالم نباشند و در تبعید معذب
باشند حتی اذا فتحت تا وقتی که کشاده شود یاجوج وماجوج سد یاجوج و ماجوج یعنی تا قیام قیامت که فتح سد
یاجوج و ماجوج علامت آنست وهم و یاجوج و ماجوج من کل حدب از هر بلندی ینسلون میشتابند و میدوند
تا همه عالم را فرا گیرند و آب همه دریاها تمام بیاشامند و آن خشک کنند و هر چه یابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد
ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست عیسی علی نبینا و علیه السلام خروج یاجوج و
ماجوج باشد و کشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی علیه السلام با مؤمنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد
شده که بعضی تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیایید تا بکشیم هر که بر آسمانست پس
تیرها بطرف آسمان اندازند خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی علیه السلام و اصحاب او دشوار شود دعا کند و حق سبحانه
بیکبار همه را هلاک کند واقترب الوعد الحق و نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامتست فاذا هی
پس آنجا قصه آنست که باشد شاخصة خیره و باز مانده از هول و حیرت ابصار الذین کفروا دیدها

آنانکه نگرویدند و ایشان میگویند یا ویلنا ای وای بر ما قد کنا بدرستی که بودیم ما در دنیا فی غفلة
در بیخبری من هذا ازین روز و ازین حال بل کنا بلکه بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود که
سخن پیغمبران نشنیدیم انکم بدرستی که شما ای مشرکان وما تعبدون و آنچه می پرستید من دون الله بجز خدا
از بتان و دیوان حصب جهنم آتش انگیز دوزخید انتم لها شما با بتان بر دوزخ واردون که درآیندگانید
در روضه آورده اند که در تبیان گفته که حکمت در ادخال بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستانست چه بتان را آتش
افروخته تر کردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تنغیص ایشانست چه آنها را پرستیدند که حالا با ایشان در آتش اند
لو کان هؤلاء اگر بودندی این بتان آلهة خدایان چنانچه گمان می برند ما وردوها در نیامدندی
بدوزخ چه خدای معذب باشد نه معذب وکل و همه بتان و بت پرستان فیها در دوزخ خالدون
جاوید مانندگانند که ایشان را از ان رهایی و خلاصی نیست لهم مر ایشانراست فیها در دوزخ زفیر
ناله زار وهم فیها و ایشان در آتش لا یسمعون نمیشنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون
آیه انکم وما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشانرا پریشان
دید گفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد تو خصمک ورب الکعبة تو میگویی که
هر چه ما دون الله می پرستند همه در دوزخ خواهند بود حالانکه عزیر و عیسی معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند ملائکه
که معبودان هم حصب جهنم باشند که بتان ملتزم باشند آیه آمد که ان الذین سبقت بدرستی که آنانکه پیشی گرفته است
لهم برای ایشان منا الحسنی از ما سابقه نیکی که سعادتست و توفیق طاعت یا بشارت بجنت و آن عیسی و عزیر
و ملائکه اند علیهم السلام اولئک آن گروه بسابقه عنایت مخصوص شده عنها مبعدون از دوزخ دور کرده
شدگان اند صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت در نهایت است هر که در ازل کشته نهال
درم زعنایت بر وی بر عیان لا یسمعون نمیشنوند آن دور شدگان از دوزخ حسیسها آواز آتش را
بجهت انکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل السافلین است وهم فیما اشتهت و ایشان در آنچه آرزو
برد انفسهم دلهای ایشان خالدون جاویدانند یعنی مشتهیات خود را دایم می یابند لا یحزنهم
الفزع الاکبر اندوهگین نمیکرداند ایشانرا فزع اکبر یعنی وقتی که گویند لا بشری یومئذ للمجرمین چه ایشان آنکلمه
شنید یا وقتی که گویند فامتازوا الیوم و ایشان ملول نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند
شد گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبش املح بر بلندی بداریم و بکشند و این ندا بر آید که

يا اهل النار خلود و لا موت و يا اهل الجنة خلود و لا موت دوزخيان فزع كنند و بهشتيان با فرح كذنا
وَتَتَلَقّٰيهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ و پيش آيند ايشانرا فرشتكان وقت بيرون آمدن انقبور ميكويند هٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي
اين آن روزيست كه در دنيا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بوديد كه بدين وعده داده ميشديد يعنى اينست روز ثواب و كرامت
شما عابدانرا كويند اين دو جزاى شماست عاشقانرا خطاب رسد كه اين روز تماشاى شماست نظم
نيكمردانرا نعيم اندر نعيم ❊ عشقبازانرا لقا اندر لقا ❊ حظ آنها وصال حور عين ❊ بهرة اينها جمال كبريا
يَوْمَ نَطْوِي السَّمَآءَ ياد كن روزيرا كه طى كنيم و در هم پيچيم آسمانرا كَطَيِّ السِّجِلِّ همچو پيچيدن طومار لِلْكِتَابِ
براى كتابت و حفص بجمع ميخوانند يعنى همچون طى كردن سجل بر نوشتها را و سجل نام كاتب حضرت پيغمبرست صلى الله
عليه و سلم و كويند ملكيست كه چون كرام الكاتبين نامهء اعمال ويرا بسپارند در هم پيچد كَمَا بَدَأْنَآ همچنانچه آغاز
كرديم اَوَّلَ خَلْقٍ نخست آفرينش را بى ماده و مددى نُعِيدُهُ بازكردانيم آنرا كه آفريده ايم اعاده مثل ابدا
باشد در ايجاد از عدم و هر دو نزد قدرت آسانست وَعْدًا وعده داديم باعاده وعده وفا دنى عَلَيْنَا برماست
وفا كردن بدان اِنَّا كُنَّا فَاعِلِيْنَ بدرستيكه ما كننده ايم بى شبهه يعنى چنانچه از اول بوجود آورديم براى معرفت
ديكبار موجود خواهيم ساخت براى مكافات وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستيكه نوشتيم ما فِي الزَّبُوْرِ در كتاب
داود عليه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توريه يعنى بعد از آنكه در توريه نوشته بوديم در زبور نيز ثبت كرديم اَنَّ
الْاَرْضَ آنكه زمين بهشت يَرِثُهَا ميراث كيرند آنرا عِبَادِيَ الصَّالِحُوْنَ بندكان شايستهء من يعنى امت محمد
صلى الله عليه و سلم و كفته اند عامهء مؤمنان اِنَّ فِي هٰذَا بدرستيكه درين كه ياد كرديم از اخبار و مواعظ و مواعيد
لَبَلٰغًا هر آينه كفايتست لِقَوْمٍ عٰبِدِيْنَ مر كروه پرستندكانرا مراد است حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم
كه خبر و موعظهء قرآن ايشانرا پسنده است در رسيدن بمطلوب وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ و نفرستاديم ترا اى محمد اِلَّا رَحْمَةً
مكر بخشايشى لِّلْعٰلَمِيْنَ مر عالميانرا حضرت پيغمبر صلى الله عليه و سلم رحمتست مر مؤمنانرا كه بدو راه يافتند
اِنَّمَا اَنَا رَحْمَةٌ مُّهْدَاةٌ و رحمت مر كافرانرا كه بسبب وى از عذاب استيصال ايمن بودند مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ
وَاَنْتَ فِيْهِمْ در كشف الاسرار آورده كه از نعمت وى بود كه انتهاء درجهء مقام فراموش نكرد اكر در مكهء معظمه
بود و اكر در مدينهء زاهره اكر در مسجد مكرم بود و اكر در حجرهء طاهره همچنين بذروهء عرش و مقام قاب قوسين ياد
نمود كه السلام علينا و على عباد الله الصالحين فردا در مقام محمود بساط شفاعت كسترده كويد امتى امتى نظم
عاصيان پركنند در دامن آخر زمان ❊ دست در دامان تو دارند و جان در آستين ❊ تا اميد از حضرت با نصرت تو بشنوند

چون تو ميى در مرد و عالم رحمة للعالمين قُلْ بكو اى محمد مر كافرانرا اِنَّمَا يُوْحٰىٓ اِلَيَّ جز اين نيست كه وحى فرستاده
ميشود بسوى من اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ آنكه جز اين نيست كه خداى شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خداى يكانه است و يكتا فَهَلْ
اَنْتُمْ پس آيا هستيد شما مُّسْلِمُوْنَ كردن نهادكان مقتضى وحى را فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اكر بر كردند از توحيد
فَقُلْ اٰذَنْتُكُمْ پس بكو آكاه كردم شمارا عَلٰى سَوَآءٍ برسويت يعنى من و شما در علم بآنچه اعلام كردم برابريم
در موضح آورده كه اعلام كردم شمارا آنچه بمن وحى كرده اند و بر شما روشن شده و مؤمن و كافر در علم بدين مساوى
شدند وَاِنْ اَدْرِيْٓ و نميدانم من اَقَرِيْبٌ آيا نزديكست اَمْ بَعِيْدٌ يا دورست مَّا تُوْعَدُوْنَ آنچه وعده
داده شده ايد بدان از حشر يا غلبهء مسلمانان اِنَّهٗ بدرستيكه خداى تعالى يَعْلَمُ الْجَهْرَ ميداند آشكارا مِنَ
الْقَوْلِ از سخن كافران در طعن اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُوْنَ و ميداند آنچه مى پوشيد از حسد بر حضرت پيغمبر
صلى الله عليه و سلم و حقد بر مسلمانان وَاِنْ اَدْرِيْ و نميدانم لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ شايدكه تاخير آن موعود يا دير رسيدن
مكافات اعمال شما بشما آزمايشى باشد لَّكُمْ مر شمارا يعنى بطريق استدراج در تاخير مى اندازد وَمَتَاعٌ
و شايد برخوردارى بود شمارا اِلٰى حِيْنٍ تا هنكامى كه اجل مقدر برسد قٰلَ رَبِّ احْكُمْ بكو اى آفريدكار من حكم كن
و حفص قال ميخوانند يعنى كفت پيغمبر صلى الله عليه و سلم كه اى پروردكار من حكم فرماى ميان و اهل مكه بِالْحَقِّ براستى
وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ و پروردكار ما بسيار رحمت بر آفريدكان خود الْمُسْتَعَانُ يارى خواسته شده يعنى يارى از وى خواهند
عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ بر آنچه شما صفت ميكنيد و ميكوييد عذاب موعود اكر حق است چرا بما فرو نمى آيد يا رايت اسلام
در هم نكون نسار خواهد شد يعنى شما سخنان ناسزا ميكوييد و ما از خداى بر ردّ آن يارى ميخواهيم و اميدوارى
معونه از حضرت او داريم بيت مرا و خويشى زدركاه پادشاهى خواه ❊ كه هيچكس نشود نا اميد ازان دركاه ❊ سُوْرَةُ الْحَجِّ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ اى مردمان خطاب با عامهء مكلفانست ميكويد اتَّقُوْا رَبَّكُمْ بترسيد از عذاب پروردكار
خود اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستيكه جنبانيدن قيامت مر زمين را شَيْءٌ عَظِيْمٌ چيزى بزرك و پر هولست اسناد
تحريك بساعت مجازيست و اين زلزله از علامات قيامت باشد قبل از طلوع شمس از مغرب و قوع يابد و در تنا الحيه
آورده كه قبل از نفخهء اولى زمين متزلزل شود و ندايى از آسمان برسد كه يا ايها الناس اتى امر الله فزعى عظيم در خلايق
پيدا آيد در طبقات افكنيم زلزلة الساعة شيء عظيم يَوْمَ تَرَوْنَهَا در روزيكه ببينيد آن زلزله را تَذْهَلُ
غافل شود و فراموش كند از هيبت آن كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شير دهنده عَمَّآ اَرْضَعَتْ از آن فرزندكه ويرا شير ميدهد

با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وَتَضَعُ و بنهد كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی
باردار حَمْلَهَا فرزند خود را وَتَرَى النَّاسَ و ببینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز سُكَارَىٰ مستان یعنی
مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از
خوف و حیرت سکر نباشد و اگرچه در ذهاب العقل مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ
شَدِيدٌ و لیکن عذاب خدای سخت است از هول آن مدهوش نمایند وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن يُجَادِلُ
کسی هست که جدال کند فِي اللَّهِ در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
یا بحث کند در قدرت حق تعالی چون ابی بن خلف که انکار میکنند احیای عظام رمیم و حشر را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی و بی برهانی
و حجتی وَيَتَّبِعُ و پیروی کنند بجادله یا در عامه احوال خود كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ هر دیوی سرکش گمراه کرده
كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده است بران دیو بر لوح محفوظ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ انکه هر کس او را دوست دارد و متابعت
کند فَأَنَّهُ پس آن دیو يُضِلُّهُ گمراه کرداند تابع خود را وَيَهْدِيهِ و راه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ
بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران کار دارد که مکافات آن دوزخ بود و در احقاق فرموده که تعبیر
علیه بجمله است یعنی حکم کرده خدای بران جدل کننده که هر که پیروی دیو کند بدوزخ رسد يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان گویند خطاب با کفار است منکران حشر را میگوید إِن كُنتُمْ اگر هستید شما فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ
در شک از برانگیختن خلق و میگوئید اعاده ممکن و معقول نیست آخر نظر کنید در اول حال خود فَإِنَّا پس بدرستی
که ما خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ آفریدیم پدر شما را از خاک و شما فرع اویید ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ پس آفریدیم شما را از منی ثُمَّ
مِنْ عَلَقَةٍ پس از منی از خون بسته ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ پس از نطفه گوشت بمقدار انکه بخایید مُّخَلَّقَةٍ تمام
خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که در بعضی اجزاء وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر
مصوره در وسیط آورده که این معنی در سقطات است که یکی بیفتد بعضی او مصور و یکی تمام صورت یافته محصل کلام
آنست که شما را منتقل ساختیم از حال بحالی لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما ابتداء آفرینش شما تا استدلال کنید
از مبدا بر معاد و تامل نمایید که هرچه قابل تغیر و تکون است بار دیگر قبول آن می تواند کرد وَنُقِرُّ و قرار میدهیم
فِي الْأَرْحَامِ در رحمها مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم که وا دهیم یعنی جنینی سقط نشود بدو در رحم ماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى
تا وقتی نام برده که زمان وضع است ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت
ضعف با امور خود قیام نتوانید نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوا پس کنیم شما را تا برسید أَشُدَّكُمْ بکمال قوت و جمال فهم و خرد

که میان سی و چهل سالگیست وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ و از شما کسی باشد که متوفی گردد نزدیک بلوغ اشد یا قبل از آن وَمِنكُم
مَّن يُرَدُّ و بعضی باز کرد که رده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ فروترین زندگانی که سن خرافت است لِكَيْلَا يَعْلَمَ
تا نداند مِن بَعْدِ عِلْمٍ پس از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی عاقل کودکی باز گردد و هرچه دانسته باشد فراموش کند و
مرد آدمی از نهایت ببدایت اشارتیست بانکه قدرت کامله عاجز نیست از اعاده چنانچه از ابتدا نداشته پس دیگر باره
جهت استدلال بر بعث میفرماید که وَتَرَى الْأَرْضَ و می بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً خشک و بی رونق چون مرده
فَإِذَا أَنزَلْنَا پس چون ما فرو فرستیم از ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ بران زمین آب باران را اهْتَزَّتْ جنبش کند از آمیختن
گیاه وَرَبَتْ و بیفزاید و بردمد وَأَنبَتَتْ و برویاند مِن كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نباتات بَهِيجٍ تازه و تر
نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را بآبی زنده سازد تواناست بر انکه اجزاء موتی را جمع ساخته بهمان حالی که
بوده اند باز برد نظم اگر بی دانه نهال افراخت ❊ دانه را هم بنخل تواند ساخت ❊ کرد نابوده را بقدرت بود
و عجب کردن بوده وجود ذَٰلِكَ آنچه گذشته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه
و احیاء زمین بعد از موت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود و مستحق صفات کمالست
وَأَنَّهُ بجهت آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده میکرداند مرده گان را چنانکه نطفه مرده و زمین خشک شده زنده و تازه
ساخت وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و برای آنست که او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است و
نسبت او بهمه مقدورات متساویست پس چون مشاهده قدرت بر احیاء بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار
بر احیاء همه اموات وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ و ایراد این دلایل برای آنست تا بدانند که قیامت آینده است لَّا رَيْبَ
هیچ شک نیست فِيهَا در آمدن او وَأَنَّ اللَّهَ و بدانند آن نیز که خدای يَبْعَثُ بر انگیزد مَن فِي
الْقُبُورِ کسانی را که در گورها اند بمقتضا وعده خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان
مَن يُجَادِلُ کسی هست که از روی ستیزه جدال کند فِي اللَّهِ در کلام خدای یا قدرت او و تکرار برای تاکید ست
یا مراد بمجادله اول رؤسای کفار اند چون نضر و ابی و اخزاب ایشان و از ثانی تبعه و مقلدان که هر یک از ایشان نیز
طرح جدال می افکنند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی که بدیهه داده باشند وَلَا هُدًى و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتَابٍ
مُّنِيرٍ و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله بی سندی از استدلال یا وحی الهی کرده
صرف جهالتست محض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که پیچنده دامن خودست و این کنایت باشد
از تکبر چه متکبر دامن از همه در میپیچد پس این مقلد متکبر جدال میکند لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه

کرده اند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر ویرا است در دنیا خِزْيٌ رسوایی
بقتل چنانچه در بدر بود وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده
وگوییم ذَٰلِكَ این خزی و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده
از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندگان
خود ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمده بشرف اسلام دریافتند پس
هر کرا از ایشان مرض عارض شدی و زنش پسری بزادی و اسب او کره خوب آوردی و مواشی او نتاج نیکو دادی گفتی اسلام
نیکو دینیست و مرا بسبب قبول او نیکیها پیش آمد دل او باسلام آرمیده شدی و اگر قضیه بر عکس آمدی از دین برگشتی گفتی
اسلام بر من میمون نیست آیه نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که پرستد خدای را
عَلَىٰ حَرْفٍ بر انحراف و اضطراب یا بر طرفی یعنی بر کناره ایستاده در کار دین خود غیر متمکن و ماوی فهموده کرده
نعمت دون محنت فَإِنْ أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَيْرٌ نیکویی چون صحت و غنا اطْمَأَنَّ بِهِ آرام گیرد بدین و
ثابت شود بران بسبب آنچیز وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ برگردد عَلَىٰ
وَجْهِهِ بر روی خود یعنی از جهتی که آمده بازگردد مراد آنست که مرتد گردد و از دین اسلام دست باز دارد
نقلست که یکی از یهود ایمان آورده و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت من
دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب داد که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیه فرود
آمد که هر که از دین برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا که بمراد خود نرسید وَالْآخِرَةَ و زیان دارد در آخرت
که عملها او نابود شد ذَٰلِكَ زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آنست زیان هویدا چه بر همه عقلا
ظاهر است که زیانی از آن عظیم تر نیست بیت نه مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین ・ نه لامو صدق و نه از یقین
در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین ・ البته زیانی نبود بدتر ازین يَدْعُو میخواند یعنی پرستد مرتد یا مشرک
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَضُرُّهُ آنچیزی که ضرر نرساند اگر نپرستد او را وَمَا لَا يَنْفَعُهُ و سود ندهد
ویرا اگر پرستش کند ذَٰلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آنست گمراهی دور از مقصد يَدْعُو می پرستد
لَمَنْ ضَرُّهُ آنرا که ضرر پرستیدن او که قتل دنیوی و عذاب آخرتست أَقْرَبُ نزدیک ترست مِنْ نَفْعِهِ از سود وی
که قتل دنیوی و عذاب آخرتست نفع شفاعت و توسل بحضرت عزت لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ هر آینه بد یاریست بت وَ
لَبِئْسَ الْعَشِيرُ و بد مصاحبی و آمیزکاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در آورد

آنانرا که تصدیق خدا و رسول کردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهاء شایسته بجای آوردند جَنَّاتٍ تَجْرِي در
بستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها و غایت نزهت باغ و بوستان بآب روانست إِنَّ اللَّهَ
يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که گروهی از
غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید محمد را نصرت نرسد و دوستی که میان ما و یهود هست منقطع گشته
مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که مَنْ كَانَ يَظُنُّ هر که باشد که گمان برد أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ
که نصرت ندهد خدای پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلاء کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی وَالْآخِرَةِ و در
آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که فرو گذارد رسنی إِلَى السَّمَاءِ بسقف
خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در حلق خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا
رسن در گردن افکند و خفه شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن زده قطع مسافت کند تا
بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم جهد تمام نماید فَلْيَنْظُرْ پس در نگرد و بنظر تامل که با وجود
این کلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا می برد كَيْدُهُ فعل حیلت آمیز مَا يَغِيظُ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر
و سلطنت او انکه شاید متصور نشود وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم اینکار را و روشن گردانیدیم أَنْزَلْنَاهُ
فرو فرستادیم قرآن را آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهاء روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد وَأَنَّ اللَّهَ و برای
آنکه خدای يَهْدِي راه نماید ببیان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَنْ يُرِيدُ هر کرا خواهد إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بتحقیق آنانکه گرویدند وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهودی شدند وَالصَّابِئِينَ و ستاره پرستان
وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالْمَجُوسَ و گبران وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنانکه شرک آوردند یعنی عبده اصنام
إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بدرستی که خدای جدا کند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز بحکم محکم
قضاء مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها شَهِيدٌ
گواهست و از حال همه آگاه أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی یعنی نمیدانی أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ سجده میکنند مر ورا مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست ملائکه بسجده طوع و باقی بسجده تسخیر وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینست
مومنان بسجده طاعت و دیگران بسجده خضوع و ذلت وَالشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه
بنقصان و افول وَالنُّجُومُ و ستارگان برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن
وَالشَّجَرُ و درختها بسایه وَالدَّوَابُّ و چهارپایان بعجایب ترکیب وَكَثِيرٌ و بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان

سجده کنند و انچه طاعت وَكَثِيرٌ و بسیاری از ایشان که اباکرده اند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حکم شده است
بر ایشان بعذاب در لطایف فرموده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چرا که کسی از روی استهزا پیش کسی
پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نمیشمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و
تکریم است و همه ذرات عالم مر خدایرا خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال مثنوی
در نگر تا بینی از مه تا بماهی شود جمله ذرات جهان از درجود این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و در
فتوحات این را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیا غیر آدمیانرا تعیین نکرده پس بنده باید که مبادرت
نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده واقترابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ و هر که
را خوار کرداند خدای بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فَمَا لَهُ پس نیست او را مِنْ مُكْرِمٍ هیچ گرامی
کننده و نوازنده و عزیز سازنده بسعادت یا هدایت یا توفیق یا وصول بهشت إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای بکند
مَا يَشَاءُ آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم
و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوارتریم از شما مؤمنان جواب دادند که ما بپیغمبر خود و پیغمبر شما الصدیق میکنیم و
بکتاب خود و بکتاب شما ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را میشناسید از روی حسد بدان نمیگروید پس حجة بطرف
ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه آیة فرستاد که هَذَانِ خَصْمَانِ این دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوا جنگ کردند
و جدال نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود و از ابوذر غفاری رضی الله عنه منقولست که سوگند میخورد بخدای
که این آیه در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید و از طرف
مؤمنان حمزه و علی و عبیده رضی الله عنهم و در تبیان از مرتضی علی علیه السلام نقل کرده که نزلت الآیة فینا و فی مبارزتنا الکفار یوم
بدر و در وسیط آورده که نزد جمهور مفسران مراد ازین دو خصم منکره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه خصم اند و مؤمنان
علی حده گروه خصم دیگر و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای جنگ کنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند
قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده شود برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ جامها از آتش که جسد ایشانرا فرو گیرد
چون احاطه جامه بتن يُصَبُّ ریخته میشود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از زبر سرها ایشان یعنی بر یزند بر سر ایشان
الْحَمِيمُ آب گرم که از غایت حرارت يُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمها ایشان باشد از
امعا و احشا وَالْجُلُودُ و بگدازد پوستها ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَلَهُمْ
و مر تعذیب ایشانرا مَقَامِعُ گرزها باشد در دست زبانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه که خواهند

أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غمی که ایشانرا در یافته باشد أُعِيدُوا باز گردانیده شوند بآن
گرزها فِيهَا در دوزخ یعنی چون بکناره دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان بزنند و باز میگردانند
و ایشانرا میگویند وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ
آمَنُوا در آرد آنانرا که گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملها شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن و قصور آن جویها يُحَلَّوْنَ آراسته کرده شوند و پیرایه بندند ایشانرا فِيهَا
در بهشت مِنْ أَسَاوِرَ بعضی از دستوانها مِنْ ذَهَبٍ از زر وَلُؤْلُؤًا و بیارایندشان بمروارید وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا
و جامها که پوشند ایشان در بهشت حَرِيرٌ ابریشم خالص است در حدیث آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشد آنرا
در آخرت مراد مردانند که لبس حریر بر ایشان حرام است وَهُدُوا و راه نموده شده اند مؤمنان إِلَى الطَّيِّبِ
مِنَ الْقَوْلِ بپاکیزه از قول یعنی بسخن پاک راه نمایند ایشانرا در آخرت و آن چنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد
گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا و چون ببهشت در آیند بر زبان رانند که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ و چون در
منازل خود قرار گیرند گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند و
نشنوند لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا و اکثر مفسران برانند که ایشان راه نموده اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمه شهادت
است یا استغفار و سلمی رحمه الله آورده که قول طیب ذکر اوقات یا نصیحت اخوان و کلمه ارشاد مریدانست یا دعا مؤمنان
از بهر وقت و منکر در لطایف قشیری منقولست که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقرون بود
برضاء حضرت الهی و در کشف الاسرار آورده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل
تستری رحمه الله فرموده که در دنیا کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدیم و هیچ حجاب صعبتر از دعوی ندانستم مثنوی
بر آیا دست این راه نیاز ترک نازش گیر و با این ره بساز رو بترک دعوی و دعوت بکوش راه حق از کبر و از نخوت مجو
وَهُدُوا و راه یافته شدند اهل ایمان إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز میدارند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای
یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام یعنی الا تشمراد و دو نحیه است که پیغمبر و اصحاب
از طواف خانه و مسجد باز داشتند الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجدی که ساختیم او را لِلنَّاسِ برای همه مردمان و مخصوص نیست
به بعضی دون بعضی سَوَاءً یکسانست الْعَاكِفُ فِيهِ مقیم در او وَالْبَادِ و آینده یعنی غریب که شهری در فضاء
مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه مساوی اند یاد و تقید یاد و این بودن در و بر بین قول مراد از مسجد نفس او باشد

این مذهب امام شافعیست رحمه الله و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل رحمهما الله مراد از مسجد حرم است و در مسکن مکه
و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت
اخراج نکنند و از فاروق رضی الله عنه منقولست که در موسم منادی فرمودی که درهای سراها مکه در نبندند تا آینده
هر جا خواهند فرود آیند وَمَن يُرِدْ فِيهِ و هر که خواهد در حرم بِإِلْحَادٍ میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند
کردن اندیشه بات بِظُلْمٍ بستمکاری نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک و الحاد در حرم
بقولی استحلال حرام است و گفته اند آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم و در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علما بر آنند
که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عقابست هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد سیئه بر وی نویسند اگر نی
الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آرد آنرا خطیه بر وی می نویسند ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که اگر
کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی
رحمه الله فرموده که چون مکه محترم مخصوصست بتضاعف حسنات چه نماز یکرکعت با چندین نماز در غیر او برابر
پس جزای سیئات در وی کلی تر است از سایر مواضع خبر إنّ که در اول آیه گفت محذوفست تقدیرش آنکه ایشان هلاک
شوند یا زیان کار گشتند وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن چون معین و مبین کردانیدیم لِإِبْرَاهِيمَ برای ابراهیم خلیل مَكَانَ
الْبَيْتِ جای خانه کعبه را در وقت ساختن بآنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بر آن مقدار که زمین خانه بود
یا بادی بر انگیختیم تا بدان اندازه زمین را برفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی أَن لَّا تُشْرِكْ آنکه شرک میاور
و انباز مگیر بِي شَيْئًا بمن چیزی که من از شریک مقدسم و منزهم وَطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک کن خانه مرا از بتان و
چیزهای ناشایست لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان کرد او که اهل آفاق اند وَالْقَائِمِينَ و برای ایستادگان یعنی
مقیمان بلد و گفته اند برای بپا ایستادگان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را
از اقذار و انجاس پاک ساز تا در وی طواف کنند و نماز گذارند این قول اهل علم است اما بزبان اشارت میفرماید
که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن و غیری را بر در او مدار که پیمانه شراب محبت ماست لقوله
أَلَا إِنَّ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ أَوَانِيَ وَأَحَبُّ الْأَوَانِي إِلَى اللَّهِ أَصْفَاهَا حکم آمد بداود علی نبینا و علیه السلام که برای من خانه
پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود گفت وَأَيُّ بَيْتٍ يَسَعُكَ کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که دل بنده
مومن داود علیه السلام فرمود که او را چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد بیت
خوش آن آتش که در دل بر فروزد * بجز حق هر چه پیش آید بسوزد
چون ابراهیم فرمود که آواز بکجا رسد خطاب رسید که

تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل در مقام کوه ابو قبیس بر خاست و ندا کرد که ای مردمان خدای حج خانه خود بر شما فرض ساخت
بشما ادا بدان یعنی اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات ذریات رسانید همه را در اصلاب و ارحام تا وی شنوانید و هر که در علم
او بود که حج گزارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود و قصه تاذین خلیل اینست که حق سبحانه فرمود که
وَأَذِّن و ندا در ده ای ابراهیم فِي النَّاسِ در میان مردمان و بخوان ایشان را بِالْحَجِّ بحج خانه خدای و در عین
المعانی گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم میفرماید که خبر ده مردمان را از حج يَأْتُوكَ تا بیایند
بتو مردمان رِجَالًا پیادگان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ سواران بر هر شتری لاغر شده از رنج سفر که بجهت تمام يَأْتِينَ
بیایند آن شتران مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سواره و پیاده بحج خواهند آمد لِّيَشْهَدُوا
تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتها که مر ایشان راست یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
و یاد کنند نام خدا را یعنی لبیک گویند فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و
قول فقها آنست که نام خدای بر برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا مِّن
بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانیست که بنام خدای کشند کفار بنام بت قربان
میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق سبحانه فرمود مومنان را که بنام من قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از
گوشت آن این امر اباحتست و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصانی صاحب قربان را
خوردن آن جایز نباشد وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از قربانی درمانده محنت کشیده محتاج تنگدست
ثُمَّ لْيَقْضُوا تا بگذارند عطفست بر یذکروا یعنی بحج می آیند تا خدای را یاد کنند و قضا نمایند وسخ و تلوث را
بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و تعاطی و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ و تا وفا کنند بنذرهای
خود از نیکیها وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکنست یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه
آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که معبد اول اینست مراد خانه کعبه است ذَٰلِكَ آنچه گفته شد
از اعمال و احکام حج دین خداست وَمَن يُعَظِّمْ و هر که بزرگ دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدا را که هتک حرمت
آن روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشت خَيْرٌ لَّهُ بهترست مر وی را عِندَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت
پاداش وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شده لَكُمُ الْأَنْعَامُ مر شما را چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مگر آنچه خوانده شده
عَلَيْكُمْ بر شما تحریم آن که مردارست و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس یکسو شوید از پلیدی
مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که عین پلیدند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اعتقاد شرکست

تنبیه [illegible]

یا کامی دیگر یا قولی که بزبان آید و دل او با آن نی بود حُنَفَاءَ در حالتی که مخلص باشید لِلَّهِ مر خدای را بدین او که اسلام است
غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک آرندگان بوی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس همچنانست که گویا
در افتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بر روی زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در ربایند او را مرغان مردار خوار
از روی زمین و اجزاء و اعضاء او را متفرق و متمزق میسازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا بیرون افکند او را باد از موضع منیع
فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جای دور که دیده رس ... این کلمات از تشبیهات مرکباتست یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض
کفر افتد هواء نفس او را پریشان و پامال سازند یا باد وسوسه شیطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود و
ملخص کلام هلاکت مشرکانست ذَٰلِكَ آنست که ذکر کرده شد از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ وَمَن يُعَظِّمْ
شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهاء خدای که مناسک حج است یا هدایا یا آنست که فربه باشد و عجیب و گران بها فَإِنَّهَا پس بدرستی
که بزرگ داشت آن مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ از تقوی دلهاست یعنی از افعال متقیانست تقوی قلوب و تقوی دلها
ترسکاری بود از سوختن غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيهَا مر شما را در انعام مَنَافِعُ سودهاست از شیر و پشم
و موی و سواری و بار کردن و نه و زاد إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده که زمان نحر است ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای نحر
یا وجوب نحر آن منتهی شود إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانه بزرگوار وَلِكُلِّ أُمَّةٍ
و مر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنسَكًا دادیم قربانی یعنی ذبیحه قربانی لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
تا یاد کنند نام خدایرا عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم بر ذبح آنچه داد مر ایشانرا مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بهیمه چهارپایان یعنی هر
امتی را مشروع کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما فَإِلَٰهُكُمْ پس خدای شما و خدای ایشان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یک خدایست
فَلَهُ أَسْلِمُوا پس مر او را گردن نهید و قربان را از شرک آمیز مسازید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و بشارت ده ای محمد فروتنان
یعنی کسانی را که شکسته دلانرا برحمت بی منتها و علی رحمه الله فرموده که مژده ده مشتاقانرا بسعادت لقا که هیچ مژده ای
فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الَّذِينَ آنانکه إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای
نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهاء ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار عظمت سبحانی
میخواهند که خود را پروانه وار بشعله شمع جمال بسوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه معتدی حضرت قدیم بر دوزند
دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد ❊ از آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد ❊ پس ایجاح مطلوب بمژده ده ایشانرا
وَالصَّابِرِينَ و دیگر صبر کنندگان را عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ بر آنچه بایشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ
و بپای دارندگان نماز را ادا کنندگان در اوقات آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا داده ایم ایشانرا يُنفِقُونَ

نفقه میکنند در وجوه و صرف مینمایند بمصارف پسندیده وَالْبُدْنَ و شتران و گاوان که برای هدی رانده اید
جَعَلْنَاهَا لَكُم ساختیم آنها یعنی کشتن آنها مر شما را مِّن شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهاء دین خدای لَكُمْ شما را فِيهَا خَيْرٌ
در آنها نیکویست از منافع دینیه و دنیویه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ پس یاد کنید نام خدایرا عَلَيْهَا بر کشتن آن
صَوَافَّ در حالتی که بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده ذبح کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند
الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک والیک فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون بیفتد بر زمین
جُنُوبُهَا پهلوها، منبجهان و روح از ایشان بیرون رود فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشتهاء ایشان و این خوردن
سنت وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را وَالْمُعْتَرَّ و سوال کننده و خواهنده را
در دلایل التیسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشانرا سَخَّرْنَاهَا
رام گردانیدیم مر ایشانرا با وجود قوت و عظم جثه لَكُمْ برای شما تا میکشید و میبندید و میکشید لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ شاید شما سپاس داری کنید مر خدایرا بر نعمتها او آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانی خود را بر
دیوار کعبه می مالیدند و آنرا سبب تقرب می پنداشتند در زمان اسلام مؤمنان نیز همان قاعده سابقه را عادت کردنی
دیوار محترم کعبه معظم داشتند حق جلاله از آن نهی کرد و فرمود لَن يَنَالَ اللَّهَ نمیرسد بخدای لُحُومُهَا گوشتهای آنها
که صدقه میدهید وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونهاء ایشان که بوقت قربان میریزید وَلَٰكِن يَنَالُهُ و لیکن میرسد بمحل قبول
وی التَّقْوَىٰ مِنكُمْ آنچه مصاحبت با او پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوندست و تقرب بوی بقربان پسندیده
كَذَٰلِكَ همچنانچه یاد کرده شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد انعام را برای شما لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا تکبیر گویند نزدیک
ذبح ایشان یعنی یاد کنید خدایرا عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا و کیفیت تقرب بدان
وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و بشارت ده نیکوکارانرا به بهشت یا بقبول طاعات إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستی که خدای باز
دارد غائله مشرکان و فتنه ایشانرا عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشانرا بر کافران
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین خیانت
كَفُورٍ ناسپاس بر نعمت او که بعض انعام انعام بدیشان میدهد و بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده
که کفار مکه بدست و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند و هر ساعت از صحابه سر شکسته و دست بریده بحضرت نبوت آمده
شکایت میکردند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم چون هجرت بمدینه
واقع شد این تنازع در رسید و اول آیتی که در آن باب نازل شد این بود که أُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن

لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مر آنانرا که خواهند کار زار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند در جفای
دشمنان بسیار کشیده و حفص بفتح تا میخواند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال
کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند لَقَدِيرٌ هر آینه تواناست
الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شدند مِن دِيَارِهِم از سرایها خود که بمکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستحق
اخراج نبودند بحقیقت چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی إِلَّا أَن يَقُولُوا مگر آنکه میگفتند
رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدایست و بیگانگی او اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدای بودی
مردمانرا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ بعضی را ببعضی یعنی بغلبه مؤمنان بر کافران لَّهُدِّمَتْ هر آینه ویران کرده شدی بسبب
کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعهای رهبانان وَبِيَعٌ و کلیساهای ترسایان وَصَلَوَاتٌ و کنشتهای
جهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدها مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده میشود در آن مساجد و کنشتها اند
در جمیع بقاع مذکور اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای بسیار وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ و براستی که یاری دهد خدای مَن يَنصُرُهُ
کسی که دین او را یاری میدهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بحقیق خدای تعالی تواناست بر نصرت مؤمنان عَزِيزٌ غالبست بر
همه کس و بر همه چیز هر کرا خواهد غلبه دهد خدای در این آیه وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت و بدان وفا کرد که ایشانرا
بر دیار قیاصره و اکاسره برایشان ارزانی فرمود چه یکبار در صفت ماذونان بقتال میفرماید الَّذِينَ ایشان آنانکه
که بر جمله ایشان إِن مَّكَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم ایشانرا فِي الْأَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند أَقَامُوا
الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند بنیکویی یعنی آنچه شرع و عرف آنرا احسن کنند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ و باز دارند
از زشتی یعنی آنچه اهل علم و عقل آنرا قبیح شمرند وَلِلَّهِ و مر خدایراست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نهایت کارها یعنی سر انجام
همه امور آن باشد که او خواهد بیت این دولت و مال و جاه که میخواهد ___ و ان کامش باغ و حوض و جو میخواهد
ازحق همه کس حال نکو میخواهد ___ آنست سرانجام که او میخواهد وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش
مخور و تکذیب قوم مخصوص بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ پیش از ایشان قَوْمُ
نُوحٍ گروه ابراهیم نوح مر نوح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه
ابراهیم مر و را وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط لوط را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ و اهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ و تکذیب کرده شد موسی
یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادیم لِلْكَافِرِينَ

مر کافران را تا وقتی که آجال مقدر در آمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتیم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر و
صیحه و لشکر بعوض و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ناپسندیدن
من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختم بمحنت و زندگی را بهلاک و عمارت بخرابی فَكَأَيِّن
مِّن قَرْيَةٍ پس چند دیه و شهر که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم آنرا با هلاک اهل آن وَهِيَ و حال آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ
ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِيَ خَاوِيَةٌ پس آن دیه افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفها خود یعنی اول
سقف بناها آن بیفتاده پس دیوارها بر آن فرود آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و چند چاه دست باز داشته که اهل آن آب
هلاک شده اند و کسی نیست که بعمارت آن پردازد وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ و چند کوشک بلند یا گچ کاری کرده که آنرا از ساکنان خالی
کردیم در اکثر تفاسیر معتبره هست که این چاه در پایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه و در این باب آورده
که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که او را شداد گویند و صاحب آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علی نبینا و علیه السلام
با چهار هزار کس از مؤمنان بدین بادیه آمد و در بعضی از منازل او آیت موت بر وی ظاهر شد و آنرا حضرموت نام نهادند
و صحابه او جلاس بن سوید یا جلاس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و بعد از وفات او بنخاریب ابن سواده دادند و بر سر این
چاه که بئر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهادند و
از دین باز گشتند و بعد از حنظله بن صفوان که پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشانرا هلاک کرده
چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیر مسلمان غضب کرده خواست که
او را بکشد و وزیر بگریخت با هر آن کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت و چند چاه
میکند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده موضعی جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی در غایت
صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیت در مزه چون شکر و شیر و شاخ نبات ___ در خوشی همچو آب حیات
ایشان آن چاه را گشاده ساخته از پایان تا بالا بخشتها زر و نقره بر آوردند و به پرستش پروردگار مشغول گشتند
بعد از مدتی تمادی شیطان بصورت عجوزه صاحب سحر آمده زنان را اضلال کرد و بر آنکه بعد از شوهران بسحی اشتغال
کنند دیگر باره بشکل پری بر ایشان ظاهر شده مردان را بدعوی افلاج از ایشان بر ایشان بهایم فریفت و چون
این دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق سبحانه حنظلة بن صفوان را به پیغمبری بدیشان فرستاد و بر وی تکذیب کردند
آب ایشان غایر شد بعد از وعده ایمان پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد هم قرار نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت
سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بر ایشان میفرستم ایشان قصر مشید را بنا کردند و بخشتها

بیان آیت

زر و نقره و بیاقوت و جواهر مرصع ساختند و بعد از انقضاء زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها و بستند
و جبرئیل علیه السلام فرو آمده ایشانرا با کوشک بزمین فرو برد چاه ایشان مانده است و دود سیاه منتن بر می آید
و دران نواحی الله هلاک شدگان میشوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند و سیر نکردند قوم تو و سیر نمیکنند فِي الْأَرْضِ
در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد ایشانرا
قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ دلهایی که تعقل کنند بِهَا بآنچیزی که بسبب استبصار یا موجب اعتبار باشد أَوْ آذَانٌ
يَسْمَعُونَ یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند بِهَا بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشانرا فَإِنَّهَا پس قصه
آنست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ نابینا نمیشود دیدها جز یعنی در مشاعر ایشان خللی نیست همه چیزی می بینند وَلَكِنْ
تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي ولیکن نابینا میشود از مشاهده اعتبار آن دلها که هست فِي الصُّدُورِ در سینها
یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند مثنوی
چشم بگشا به بین بی انتظار ... هر طرف آیات قدرت آشکار ... چشم سر جز پوست خود چیزی ندید ... چشم سر در مغز هر چیزی رسید
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و بشتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و احزاب او یعنی تعجیل مینمایند
بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ و خلاف نخواهد کرد خدای وَعْدَهُ وعده خود را که در
انزال عذاب ایشان فرموده وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستی که روزی از روزهای شما عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو
كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سالست مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه میشمرید یعنی نزدیک خدای یک روز و هزار سال برابر است
زیرا که حکم زمان برو جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزدیک او یکسانست هر گاه که خواهد عذاب
فرستد پس استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد بیت ... آید ز سر وعده بهر کار که هست ... هر چند کنی جهد بجایی نرسد
وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چند عدد از دیهها یعنی اهالی آن که بمحض رحمت مهلت دادیم أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادیم اهل آنرا بتأخیر
عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه آن قریه یعنی مردم در و ستمکار بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و نمی
کردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس بگرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ و بسوی منست بازگشت
در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای آدمیان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ جز این نیست که من شما را
نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم میکنم فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بآنچه
گفتم یعنی بدان واجبست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند طاعتها و نیکیها لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش
گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو در حال یعنی رزق بی رنج و منت یا بهشت در آخرت وَالَّذِينَ

سَعَوْا و آنانکه بشتافتند فِي آيَاتِنَا در رد و ابطال آیتهای ما یعنی قرآن مُعَاجِزِينَ در حالتی
که پیشی گیرندگانند بر ما بگمان خود یعنی خواهند که از ما در گذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَئِكَ
آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند در بعضی تفاسیر قصه القاء شیطان در امنیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تأویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد
و منتخب الاحباب منتت از اجال مؤلف الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت آورده اند
که چون سوره والنجم نازل شد سید عالم صلی الله علیه وسلم آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها
توقف میفرمود تا مردم تلقی نموده یاد گیرند پس بطریق معهود بعد از تلاوت آیه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى وَمَنَاةَ
الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى متوقف شد و شیطان در آن میان بجای فرصت بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی
وان شفاعتهن لترتجى حاصل معنی آنکه بزرگان ... یا مرغان بلند پروازند و امید بشفاعت ایشان میتوان داشت
کفار باستماع این کلمات خوشدل شده پنداشتند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواند و بتان ایشانرا ستایش کرده
لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با مؤمنان سجده کردند کفار اهل شرک نیز اتفاق نمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمده
صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و دل مبارک پیغمبر از آن بسیار اندوهناک شد و حق تعالی جهت تسلیه خاطر سید
عالم صلی الله علیه وسلم آیه فرستاد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو مِنْ
رَسُولٍ هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ و نه نبی و فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت و نبی تابع او در آن
شرع چون لوط که بشریعت ابرهیم دعوت میکرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیهم السلام یا رسول داعی است
بشریعت خاص و نبی عامست و شامل هر دو یا بعد یکی از آنکه مقرر شرع سابق باشد پس نبی عامترست از رسول و
گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه با کتابی که منزل باشد بر وی و نبی که غیر رسول بود آنست که کتاب بر وی نازل نبود
و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بوی آید و نبی آنکه آگاه شود یا ملهم گردد یا در خواب بیند و بر هر تقدیر
میفرماید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّى مگر چون تلاوت کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ آنچیز را که القا
میکند شیطان فِي أُمْنِيَّتِهِ نزدیک تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما شیطان کلمات او را
بعضی گویند بعضی را گمان آن شد که آنحضرت این کلمات میخواند و جمعی گمان بردند که آن از تلاوت پیغمبرست فَيَنْسَخُ اللَّهُ پس
زایل و باطل کرداند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ پس ثابت
کند خدای آيَاتِهِ آیتهای خود را که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و خدای داناست باحوال مردمان حکم کننده

بحق برایشان لیجعل والقا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا کرداند خدای ما یلقی الشیطان آنچیز را که القا
میکند شیطان فتنة ازمایشی وابتلایی للذین فی قلوبهم مر آنانرا که در دلهای ایشان مرض بیماری
شك و تردد است یعنی منافقان والقاسیة قلوبهم و مر آنانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که
منافق و مشرك از القای شیطان در شك و حیرت افتند وان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه
وضع مظهر بموضع مضمر حکت بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفره واهل نفاق لفی شقاق بعید هر آینه در خلاف دور
دراز و در ستیزه و عنادی پی پایانند ولیعلم الذین و دیگر القا برای آنست تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده
علم را یعنی اهل دانش بدانند انه الحق آنکه قرآن حق است من ربك نازل از پروردگار تو و شیطانرا مجال
تصرف در آن نیست فیؤمنوا به پس ایمان آرند بقرآن فتخبت پس نرم شود له برای قرآن قلوبهم
دلهای ایشان و احکام آنرا قبول کنند وان الله و بتحقیق خدای لهادی الذین آمنوا راه نماینده است
آنانرا که گرویده اند الی صراط مستقیم بسوی راه راست یعنی هرچه بر مومنان مشکل کرد حق سبحانه ایشانرا
راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا بمقصود رسند ولا یزال الذین کفروا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند
فی مریة منه در شك از قرآن یا از رسول یا از القاء شیطانی چه کفار میگفتند چه شد محمد را صلی الله علیه و سلم
که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شك اند حتی تأتیهم الساعة تا وقتی که بیاید بدیشان
قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان اشراط ساعت بغتة ناگهان او یأتیهم یا بیاید بدیشان
عذاب یوم عقیم عذاب روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدر گفته اند روز عقیم روز قیامت است که
بعد از وی روزی نخواهد بود الملك پادشاهی و فرمان دهی یومئذ لله آن روز مر خدایراست بی منازع و شریك
یعنی امروز ملوك و سلاطین را دعوی سلطنت و مالك داری هست در آن روز که تکبر از میان متجبران بکشایند
و تاج تجبر از سر خردان بربایند دعویها منقطع و کلاه هارا قطع کرده ما الملك رخت تخیلات و تصورات موهومه
در قعر دریای عدم افکند و رسوم ترهات و تکبرات سلاطین را بصدمت لمن الملك درهم شکند همه را عجز و قصور
و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد یحکم حکم کند بی شرکت کسی بینهم میان بندگان از مومن و کافر فالذین آمنوا پس
گرویدند وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند فی جنات النعیم در بهشتهای نازاند نعیم بیرنج و محنت والذین
و آنانکه نگرویدند و کذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را فاولئك پس آن گروه لهم مر ایشانراست
عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده والذین هاجروا و آنانکه هجرت کردند و از یار و دیار خود ببریدند فی

سبیل الله در طاعت خدای و از برای طلب رضای حق ثم قتلوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین
او ماتوا یا بمردند شربت شهادت ناچشیده لیرزقنهم الله هر آینه روزی دهد خدای ایشانرا رزقا
حسنا روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبی رسد در تحصیل آن و نه علق بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد
در آن آورده اند که بعضی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله ما با جمعی برادران دینی بجهاد
میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص می یابند اگر ما بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد
این آیه فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه را رزق حسن خواهیم داد وان الله و بدرستی که خدای
لهو خیر الرازقین هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد لیدخلنهم هر آینه درآرد
ایشانرا به بهشت مدخلا یرضونه در آوردنی که به پسندند آنرا یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم
تمام بهشت درآرد و بدهد ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وان الله لعلیم و بدرستی که
خدای داناست باحوال ایشان و اعادی ایشان حلیم بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نکند در تبیان آورده
که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب نموده گفتند
صبر کنید تا ماه محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند و این آیه
از آن خبر میدهد ذلك آنست حکم الله که گفته شد در باب مومن و کافر ومن عاقب و هرکه عقوبت کند یعنی با
مشرکان مقاتله نماید بمثل ما عوقب به بمانند آنکه با او عقوبت یعنی قتال کرده اند جزا را برای ازدواج عقوبت میگوید
ثم بغی پس ستم کرده شود علیه بر وی یعنی معاودت کند با عقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است
لینصرنه الله هر آینه نصرت دهد خدای او را ان الله بتحقیق خدای لعفو عفو کننده است غفور
آمرزنده مر منتقم را و فرموده است با آنکه عفو از انتقام بهتر است ولمن صبر وغفر ان ذلك لمن عزم الامور صاحب
موضح میفرماید که حکم آیه در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح ساختند و او در برابر جارح خود را مجروح کرد آنکه
دیگر باره بازاله این جرح بجروح اول اعاده جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذلك آن نصرت مظلوم را
ان الله بسبب آنست که خدای قادرست بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب کرداند از جمله آنکه یولج اللیل
در می آرد شب را فی النهار در روز و ساعات او را از این یا ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد و یولج النهار
و در می آرد روز را فی اللیل در شب و ساعتها او را زیاده میسازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد و
ان الله و بسبب آنست که خدای سمیع شنوا است قول معاقب را بصیر بیناست باحوال منتقم ذلك آن وصف که حق را

بکمال قدرت کرده شد بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در نفس خود واجب بذات خود وَأَنَّ
مَا يَدْعُونَ بجهت آنکه آنچه شما می‌پرستید حقیقت یا میخوانید یعنی آنچه میخوانند و می‌پرستند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای
هُوَ الْبَاطِلُ اوست باطل و معدوم در حد ذات خود در احقاق آورده است که اوست موجود بذات خود و دیگران
اگرچه موجودند وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود چون دعاوی باطله
و بدین سبب حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم فرموده که اصدق بیت قالته العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل
مثنوی این دو بی اوصاف دیدار حولست ~ ورنه اول آخر آخر اولست ~ کل شیء ما خلا الله باطل
ان فضل الله نعیم باطل ~ ملک ملک اوست او خود مالکست ~ غیر ذاتش کل شیء هالکست وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب
آنکه خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر از همه اشیا الْكَبِيرُ بزرگتر از نسبت شریک و همتا أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی
استفهام تقریرست یعنی دانسته أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان
مَاءً آبی فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی
پیوسته هست بسبب آن آب مُخْضَرَّةً سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَطِيفٌ
لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشانرا از آن روزی دهد خَبِيرٌ داناست بحال رزق و مرزوق
لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر اوراست آنچه در آسمانها باشد وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها باشد خلق و ملکا همه اوراست
وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ الْغَنِيُّ هرآینه اوست بی‌نیاز در ذات خود از همه اشیا الْحَمِيدُ ستوده و ستاینده
یا سزاوار ستایش بصفات و افعال خود أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا ندانستی یعنی دانسته که خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام کرد برای شما
مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان وَالْفُلْكَ و مسخر کرد برای
شما کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ و نگاه میدارد خدای آسمانرا أَنْ
تَقَعَ از آنکه بیفتد عَلَى الْأَرْضِ بر زمین إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق سبحانه افتادن او خواهد
بیفتد إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ بتحقیق خدای بمردمان لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربان و بخشاینده است که اسباب منافع برای ایشان
کشوده و انواع مضار از ایشان دفع فرموده وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ و اوست آنکسی که زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید
مرده ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را چون اجل برسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده گرداند شما را در قیامت إِنَّ الْإِنْسَانَ
بدرستی که آدمی لَكَفُورٌ هرآینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد لِكُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی
از اهل ملل جَعَلْنَا مَنْسَكًا معین ساختیم دینی و شریعتی که نامزد ما هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان پذیرنده آن دینند

فَلَا يُنَازِعُنَّكَ پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو فِي الْأَمْرِ در کار دین چرا که دین تو از آن ظاهرترست
که تصور نزاع در آن توان کرد ~ در نور آفتاب چه جای تأمل است وَادْعُ و بخوان مردمانرا إِلَى رَبِّكَ بتوحید
و عبادت او بیکار خود إِنَّكَ بدرستی که تو لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ هر آینه بر راه راستی وَإِنْ جَادَلُوكَ و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند چنانکه
حق ظاهر شده و حجت لازم گشته فَقُلِ اللَّهُ پس بگو خدای أَعْلَمُ داناترست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عناد و جدال
و بر آن شما را جزا خواهد داد و عده ... که این آیه بآیه سیف منسوخ است اللَّهُ يَحْكُمُ خدای حکم کند بَيْنَكُمْ
میان مؤمنان از شما و کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ در آنچه هستید شما که در و تَخْتَلِفُونَ اختلاف
میکنید در امر دین و حکم چنان باشد که مؤمن را بدرجات ثواب برآرد و مشرک را در درکات عقاب افکند أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی
یعنی دانسته أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ میداند آنچه در آسمانست از عجایب علویات وَالْأَرْضِ و آنچه
در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز برو پوشیده نیست إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که همه آنچه در سما و ارض باشد ثبت شده
فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ و آن نزدیک اوست إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که علم بهمه اشیا عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای
آسانست چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسانست وَيَعْبُدُونَ و می‌پرستند کفار مکه مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَمْ
يُنَزِّلْ آنچه را که نفرستاده خدای بِهِ به پرستش او سُلْطَانًا حجتی و برهانی وَمَا لَيْسَ لَهُمْ و عبادت میکنند
چیزی که نیست مر ایشانرا بِهِ عِلْمٌ بآنچیز دانشی یعنی علم استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهل و تقلید میکنند
وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مشرکانرا مِنْ نَصِيرٍ هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود
عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که آن آیتها روشن باشند و هویدا بحجج تا تفصیل
حلال و حرام تَعْرِفُ میشناسی فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا در رویهای آنانکه کافر شده‌اند الْمُنْكَرَ انکار را
یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت در رویهای ایشان به بینی از فرط عناد و لجاج که با حق دارند يَكَادُونَ
يَسْطُونَ نزدیک باشند که بگیرند از غایت خشم یا بگشایند دستها بِالَّذِينَ بر دن آنانکه يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ میخوانند
برایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بگو آیا شما را خبر کنم بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكُمْ ببدتر از آنکه بجواهید تبالیاید
از آن النَّارُ آن آتش دوزخ است که بخشم و مکروه تر است از خشم و سطوت شما وَعَدَهَا اللَّهُ وعده داده است
بآن آتش خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافر شده‌اند و عده بر ان وجه است که ایشانرا در وی جای دهد وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ و بد موضع بازگشتی است آتش يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است مثلی برای عبده
کفار در اصنام را و بیان کرده شده در سورهٔ عنکبوت برینوجه که مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ

الحلوه بترك الطلب

اتخذت بتا فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش وجدان تامل کنید إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنرا که
میخوانند از بتان وآن سیصد وشصت بت که می‌پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَنْ يَخْلُقُوا نیافرینند ذُبَابًا
مگسی را باوجود صغر جثه وَلَوِ اجْتَمَعُوا واگرچه اجتماع کنند واتفاق نمایند لَهُ برای آفریدن او وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ
واگر برباید مگس از ایشان شَيْئًا چیزی را از طیب وعسل که بتان آلوده اند لَا يَسْتَنْقِذُوهُ نمیتوانند رهانید یعنی باز
نمیتوانند ستد آنچه را مِنْهُ از مگس رسم ایشان آن بود که بتان را بعسل وخلوق می‌اندودند ودرها بتخانه بر ایشان می‌بستند
مگسان از روزن درآمده آنها را میخوردند بعد از چند روز که اثر طیب وعسل بر آن بتان نبود شادی میشدند که الهه
آنها را خورده اند حق تعالی از عجز وضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادرند ونه بر دفع ایشان از خود ضَعُفَ
الطَّالِبُ وسست شد جوینده یعنی بت که نتواند ستد آنچه مگس از وی ربوده وَالْمَطْلُوبُ وسست شد مطلوب یعنی مگس
که خواهند از وی استرداد کنند یا سست وعابد پرستنده وپرستیده یعنی مشرک وصنم شعر عاجزان که عاجز از ابداع اند
چون فه کاری زهم شرمنده اند عجز وامکان لازم یکدیگر اند پس همه خلقان زهم عاجزترند وقوت از حوادث وقوت حق
آن او منزهست وآن خلق پوست آورده اند که مالک بن ضیف وکعب بن اشرف باجمعی دیگر از یهود گفتند خدای تعالی عالم
بشش روز آفرید ومانده شد پس روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیة فرستاد که مَا قَدَرُوا اللَّهَ نشناختند
یهود خدای را حَقَّ قَدْرِهِ سزای شناختن او یا تعظیم نمودند او را حق تعظیم که زیرا وتعب را بدو نسبت دادند وقولی
که آیة در شان مشرکانست میفرماید که ایشان خدای را چنانچه باید ندانستند که بدو شرک آوردند وجمادات را الهه نام
نهادند محققان بر آنند که چنانچه اهل شرک از بحق المعرفه او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقه بمعرفت او راه نبردند زیرا که
دورباش وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد ودبغیب هویت خود هیچ راه برو راه تمام راه نمی‌دهد
شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که لا یعرف قدره الا هو حق قدر او جز او نداند وبستر معرفت او جز او بی نبرد
میان او وماسوی او هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توان کرد ومعرفت بی مناسبت از قبیل محالات
ما للتراب ورب الارباب چه نسبت خاک را با حضرت پاک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَقَوِيٌّ هر آینه تواناست
بر خلق اشیا عَزِيزٌ غالب است بر همه چیزها اللَّهُ يَصْطَفِي خدای برمیگزیند مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان رُسُلًا
فرستادگان که واسطه باشند میان وحی پیغمبران وحی برسانند وَمِنَ النَّاسِ ومیگزیند از آدمیان پیغمبران را
خلق را دعوت کنند بوی إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بحقیق که خدای شنواست مقاله پیغمبر را در وقت تبلیغ بَصِيرٌ بیناست
امت او در رد وقبول دعوت يَعْلَمُ میداند مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشانست یعنی عملها که کرده اند وما

خَلْفَهُمْ وآنچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ وبسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده
میشود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع وسجود کنید در نماز در اول اسلام
در نماز همین قیام وقعود بوده بدین آیة رکوع وسجود داخل شد وگویند معنی آیة آنست که نماز کنید تعبیر کرد از صلوة برکوع
وسجود که دو رکن اعظم‌اند ازان وهذا امام اعظم وامام مالک رحمهما الله درین آیة سجده نمیکنند چه ذکر رکوع وسجود
با هم بایمای میکند بانکه مراد نماز است وامام شافعی وامام احمد رحمهما الله سجده میکنند میگویند ظاهر امر بسجود هست
ودر حدیث نیز آمده که فضلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقراهما این سجده مختلف فیه است وبمذهب امام شافعی
رحمه الله سجده هفتم باشد از سجدات قرآن وحضرت شیخ قدس سره این را سجده الفلاح گفته ونقل خبر را که بعد از این مذکور
میگردد حمل میکند بر مبادرت بسجود وَاعْبُدُوا وبپرستید رَبَّكُمْ آفریدگار خود را وَافْعَلُوا الْخَيْرَ وبکنید
نیکی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یا بمقصود ومطلوب رسید وَ
جَاهِدُوا وجهاد کنید فِي اللَّهِ در راه خدا وبرای حَقَّ جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بطاعت صافی
ونیت خالص جهاد دوست یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک وبغی ودیگر با اعادی باطن چون نفس وهوا چنانچه حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله بعد از رجوع از غزوه تبوک فرموده رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر مثنوی
ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند از وخصمی بتر در اندرون کشتن این کار عقل وهوش نیست شیر باطن سخره خرگوش نیست
با نیت که امام قشیری رحمه الله فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده نفس باز نه ایستد زیرا که از وی ایمن
نتوان بود وبروی اعتماد نمیتوان کرد واعدی عدوک نفسک اشارت بدینست هُوَ اجْتَبَاكُمْ او که خداوند است
برگزید شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ وننهاد ومقرر نکرد عَلَيْكُمْ بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ
تنگی یعنی بر شما ننهاد تنگی در احکام دین وتکلیف ما لا یطاق نکرد وبوقت ضرورت ومرض وسفر رخصت داد پیروی کنید
مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ کیش پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بودند
تغلیب کرد ایشان را بر همه امت یا آنکه او پدر پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم وآنحضرت پدر امتست پس در حکم پدر باشد هُوَ
خدای سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ نام نهاد شما را مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله وَفِي هَٰذَا ودر قرآن نیز
یا ابراهیم علیه السلام تسمیه کرده شما را ومسلمان خواند در زمان خود ودرین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در
قرآن مذکورست وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ پس ملازم دین او باشید لِيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلعم
روز قیامت شَهِيدًا عَلَيْكُمْ گواه برای شما بتبلیغ دعوت ومتابعت ملت خلیل وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ وتا باشید شما

کاهان علی الناس بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بدیشان فاقیموا الصلوة پس بکذارید نماز
بجهت تعظیم امر خدا وآتوا الزکوة وبدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدا واعتصموا بالله وچنک در زنید بفضل
خدای در مجامع امور خود اعتماد بدو کنید ویا بمعنی آنکه طلبید ایمان بکتاب وسنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده
که اعتصام بحبل الله وقوف است بر خدا وامر ونواهی واعتصام بالله خلو دل است از ما سوی حضرت الهی هو مولیکم
اوست یاری دهنده کان ومتولی کارهای شما در ماندکان فنعم المولی پس نیکو یاری رسانیده ونعم النصیر ونیکو مددکاری یاری دهنده
بپوشد بهر کاری که کاهلی بخشد یا بمعنی آنکه یاری دهنده هر کاری از وطلب کرده اصلا کاری عاجز نشود
از یاری خلق بکذر ای مرد خدا یاری طلب از آنجا کرد از روی دعا کار تو تو اندر کرد باز دعوت دست تو تو اندر بکیر در دعا

سورة المؤمنون

بسم الله الرحمن الرحیم

قد افلح المؤمنون بدرستی که رستکار شدند وبمقصود خود رسیدند مؤمنان الذین هم آنانکه ایشان فی صلاتهم
در نماز خود خاشعون ترسکاران اند چشم بر سجده کاه نهاده وبدل بدرکاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد نظر بموضع سجود کماشت
در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده کاه باید نهاد مکر بمکه معظمه که در خانه مکرم باید نکریست وکفته اند که خشوع
آنست که مصلی نداند که بر راست وچپ او کیست واسطی قدس سره فرموده که خشوع ادای عبادت است بقا فی القلب وملاحظه
اغراض واعراض ودر بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکند وعین را از التفات بجهت
راست منع کند ودست راست بر چپ نهد قرائت ادا کند وحضور بود ودر باطن آنکه خاطر را از هواجس منع کند وبر
مراقبه حق باشد ودر بحر شهود مستغرق کشته از شعله آثار ظهور انوار جلال وجمال بکدازد محققی فرموده است [illegible]
کردن نماز آن از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بحق بباید با برکت نظم یار بیزار است از تو تا توی
اول از خود خویش را بیزار کن کر ز تو یک ذره باقی مانده است خرقه وتسبیح باز نار کن خویش ترک هر دو عالم کیر در
ذره مندیش وچون عطار کن والذین هم وآنانکه ایشان عن اللغو از سخن باطل وکردار ناشایست معرضون روی کردانندکان
اعراض کنندکانند امام قشیری رحمه الله فرموده که هر چه برای غیر خدایست حشو است وآنچه از خدا باز دارد سهو است و بنده
را از آن حظی باشد لهو است وآنچه از خدا نبود لغو است وحقیقت آنست که لغو چیزی است که بیند از افعال الله [illegible]
نیاید والذین هم وآنانکه ایشان للزکوة مر زکوة واجب را از مال خود فاعلون اداکنندکانند وبعضی کفته اند که زکوة
فطر را یا صدقات تطوع را والذین هم لفروجهم مکر از زنان خود او ما ملکت یا از آنکه مالک شده است

حافظون الا علی ازواجهم

ایمانهم دستهاء ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند فانهم پس بدرستی که نکاه دارندکان فروج غیر ملومین
ملامت کرده نیستند بر آنان ایشان بشرط آنکه در حیض ونفاس وروزه واحرام نباشند ودر غیر مأتی بهیچ روی نشاید
فمن ابتغی پس هرکه جوید برای مباشرت وراء ذلک غیر زنان وکنیزان خود فاولئک پس آن کروه جوینده کان
هم العادون ایشان ستمکنندکانند از حلال بحرام یا کاملند در ستمکاری وانکه استمنا میکنند هم ازین کروه است
والذین هم وآنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانات
ودایع خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز وروزه وغسل جنابت وعهدهم ومر عهدها که با حق وخلق بندند
راعون رعایت کنندکانند یعنی بنکاهداشت آن قیام مینمایند والذین هم وآنانکه ایشان علی صلواتهم بر نمازهای
خویش یحافظون محافظت میکنند یعنی بران مداومت نموده بشرایط وآداب آن در اوقات ادا میفرمایند ذکر
صلوة در مبدأ ومنتهای این اوصاف که موجب فلاح مؤمنانست اشارتست بتعظیم شان نماز اولئک آن کروه
مؤمنان که جامع این شش صفتند هم الوارثون ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان
کرد الذین آنانکه از روی استحقاق یرثون الفردوس میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت وکویند
منازلی که کفار را در بهشت میراث کیرند چه هر یک از مؤمنان وکافران را در بهشت ودوزخ منزلیست منازل مؤمنان از
دوزخ اضافت منازل کفار کنند ومنزلهاء ایشان از بهشت بر منازل مؤمنان افزایند ودر زاد المسیر آورده که بهشت منظر
کفار نمایند ومقامها ایشان اکر ایمان آوردندی بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیادت کردد بیت
طراز دور در جانان بدان ماند که کافر را بهشت از دور بنمایند که آن سوزی دکر باشد هم ایشان که وارثان
فردوس اند فیها در بهشت خالدون جاوید مانندکانند ولقد خلقنا الانسان وبدرستی که ما آفریدیم
آدم را من سلالة از خلاصه نقاوه بیرون کشیده شده من طین از کل یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون
آمده از کل که آدم است علی الخاتم وعلیه الصلوة والسلام ثم جعلناه نطفة پس کردانیدیم نسل اورا یعنی آفریدیم
در تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای کرفته فی قرار مکین در قرارکاه استوار یعنی رحم چهل روز
اورا سفید نکاه داشتیم ثم خلقنا النطفة پس کردانیدیم نطفه سفید را علقة پاره خون سرخ بسته چهل روز
خلقنا العلقة پس ساختیم آن خون را مضغة اندازه کوشت که بیکبار بخایند کوشتی پاره بی استخوان چهل روز
دیکر فخلقنا المضغة پس ساختیم آن کوشت را عظاما استخوانها باآنکه محکم کردانیدیم آنرا بعد از سه اربعین
فکسونا العظام پس پوشانیدیم استخوانها را لحما کوشتی یعنی برویانیدیم کوشت بعد از آن عروق و

اعصاب و اوتار و عضلات برو ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ پس بیافریدیم او را خَلْقًا آخَرَ آفرینشی دیگر در بطن ام یعنی روح
در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه پستان برو بگشادیم و از بعد
رضاع بطعام رسانیدیم بغذاها که او را تربیت نمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کردیم
و بر مراتب شباب و کهولت و شیخوخت بگذرانیدیم فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگ است خدای أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکوترین
ترکاران که انست ای عزیز حق سبحانه و تعالی عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین بیافرید و ذات
مقدس خود را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان فرموده نفرموده و این دلیل تفضیل و تکریم ایشانست بیت
بر ورق تو لطف خدا این حسن که تحریر کرد وفي المثنوي المعنوي مثنوی ای رخ چون زهره ات شمس الضحی
ای گدای رنگ تو گلگونها : تاج کرمناست بر فرق سرت : طوق فضلناست آویز برت : هیچ کرمنا شنید این آدمی
که شنید این آدمی پرغمان : احسن التقویم در والتین بخوان : که گرامی گوهرست ای جان : که بگویم قیمت آن ممتنع
من بسوزم هم بسوزد مستمع : بعضی از اهل عرفان گویند که چون درین آیه احوال بنی آدم و ترقی او از مقامی بمقامی بیان فرمود
و دانست که او از زبانی که بادای مراسم حمد و ثنایی که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب
او نیابت نموده گفت فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ثُمَّ إِنَّكُم پس شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنچه ذکر کردیم از
آفرینش شما لَمَيِّتُونَ هر آینه مردگانید یعنی مآل حال شما بر آن خواهد کشید شراب فنا از دست ساقی اجل بخواهید
ثُمَّ إِنَّكُمْ پس به درستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات وَلَقَدْ
خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و به درستی که آفریدیم زبر سر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان طبقه بالای طبقه یا هر طبقه از آن
راهی از راههای فرشتگان وَمَا كُنَّا و نیستیم ما عَنِ الْخَلْقِ ازین مخلوق که آسمانست غَافِلِينَ بیخبر که او را فرو
مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نگاه میداریم یا از جمیع آفریدگان غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شرک ایشان
مطلعیم وَأَنزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم
فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که حق سبحانه
پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر
بلخ است و فرات و دجله که نهرهای عراق اند و نیل که نهر مصرست و آنها را در کوهها جای داده و بعد مصلحت جمعی
خلق جاری میگرداند اینست که میفرماید که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا و بدرستی که ما عَلَىٰ
ذَهَابٍ بِهِ بر بردن آن آب و زایل ساختن لَقَادِرُونَ توانایم چنانچه در آخر الزمان ناپدید کنیم

که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل علیه السلام بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابرهیم و تابوت سکینه و انهار
همه را باسمان برد و بعد از آن بر روی زمین هیچ خیر و برکتی نماند فَأَنشَأْنَا پس بیافریدیم لَكُم برای شما بسبب
این آب جَنَّاتٍ بوستانها مِّن نَّخِيلٍ از خرما بنان وَأَعْنَابٍ و از تاکستان تخصیص این دو درخت جهت اختصاص
اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگورست و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر میباشد لَّكُمْ فِيهَا
ثمار در آن بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوهها بسیارست غیر تر و عنب وَمِنْهَا و از آن بوستانها یعنی از ثمار
و نوع آن تَأْكُلُونَ میخورید یا ما لابد معیشت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم برای شما
درختی که بیرون می آید مِن طُورِ سَيْنَاءَ از کوه سینا که جبل موسی است علیه السلام میان مصر و ایله و گویند اول
درختی که بعد از طوفان برستاد این درخت بود یعنی زیتون تَنبُتُ بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ و نان
خورشی لِّلْآكِلِينَ مر خورندگان را یعنی درخت زیتون میروید بچیزی که جامع است دهنیت و صبغیت را هم بدان روغن
چراغ توان افروخت و هم از آن نان خورش توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ و به درستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان
یعنی ابل و بقر و غنم لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار کنید در قدرت الهی استدلال نمایید نُّسْقِيكُم می آشامانیم شما را
مِّمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ
سودها بسیار که بعضی را سوار میشوید و بر بعضی بار میکنید و از بعضی نتاج میستانید و از پشم و موی ایشان بهره
میگیرید وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول مینمایید یا از ایشان بسبب ایشان روزی
میخورید وَعَلَيْهَا و بر آنها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در تری تُحْمَلُونَ بر داشته
میشوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی میبرند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو
نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه
من خدای را پرستش کنید مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا
تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا
پس گفتند گروهی بزرگان آنانکه نگرویدند مِن قَوْمِهِ از گروه وی مر دیگران را از عوام خلق یعنی چون کار بر
قوم اضطرار بدین و دعوت نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مایل دیدند ایشان را منفر نموده گفتند مَا هَٰذَا
نیست این کس که میخواند بتوحید إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُكُمْ مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن
يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ میخواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ بر شما و مهتر گردد و شما را محکوم و متبع خود سازد ٥

ولو شاء الله واگر خدای خواستی که رسولی بر بنی آدم فرستد لانزل ملائکة هر آینه فرو فرستادی فرشتگان
تا میان رسل او متمیز بودی ما سمعنا بهذا ما نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدای تواند بود یعنی
فی آبائنا الاولین در میان پدران ما که گذشته بوده اند این سخن را از فرط عناد میگفتند یا میان ادریس و
نبینا علیه الصلوة والسلام میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغمبر
بود ان هو نیست نوح الا رجل به جنة مگر مردی که در وی دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر را
رسالت نتواند فتربصوا به پس انتظار برید و بر او چشم دارید حتی حین تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که
زمانی بمیرد و از وی باز رهیم یا از جنون باهوش آید و گفتن این سخنان نمودن کار خود گیرد قال گفت نوح
علیه السلام یعنی بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که رب انصرنی ای پروردگار من یاری ده
مرا و انتقام من بکش از ایشان بما کذبون بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فاوحینا الیه پس وحی کردیم بنوح ان
اصنع الفلک آنکه بساز کشتی را باعیننا بنگاه داشت ما یعنی ترا محافظت نماییم که خطا نکنی ووحینا
و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه سازی فاذا جاء پس چون بیاید امرنا فرمان ما بسوار شدن بر
کشتی یا نازل شود عذاب ما وفار التنور و بجوشد تنور یعنی تنوری که زن نوح نان می پخت از میان آتش آب بر آید
فاسلک فیها پس در آر در کشتی من کل زوجین از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگرند اثنین دو تا
یعنی نری و ماده و در تیسیر که در کشتی در نیاورد مگر آنها را که می زایند یا بیضه می نهند واهلک و دیگر در آر در
کشتی کسان خود را از اهل بیت و مومنان الا من سبق مگر آنرا که پیشی گرفته است علیه القول یعنی قول الله یعنی
هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ منهم از کسان تو مراد کنعان پسر تو و زن او بود ولا تخاطبنی و خطاب
مکن با من یعنی دعا مفرمای فی الذین ظلموا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک انهم مغرقون بدرستی
که ایشان غرق شدگانند بی شک فاذا استویت انت پس چون بوقت ظهور عذاب بر آمدی تو ومن معک
و هر کس که با تست علی الفلک بر کشتی و درست نشستی فقل الحمد لله پس بگوی که همه ستایشها مر خدای را
الذی نجینا آنکه نجات داد ما را من القوم الظالمین از جفای ستمکاران یعنی مشرکان وقل و بگو در
وقت نشستن در کشتی رب انزلنی ای پروردگار من فرود آر مرا منزلا مبارکا بمنزلی با برکت که سبب
نجات مومنانست و حفص منزلا بضم میم و فتح زا میخوانند مصدر میمی میداند یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی
وانت وتو خیر المنزلین بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارکه قولی آنست که امر بدین دعا در وقت

خروج از کشتی بوده و اشهر آنست که بوقت دخول و خروج این خبر بوده سلمی از ابن عطا آورده که
منزل مبارک آن منزل است که در او از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب انجا بر بی بدان
نازل باشد هر که بجای برقرار و از رجال پیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزونتر بیت در منزلی که روزی یاری رسید ما
بازار خاکش داریم مرحبا ان فی ذلک بدرستی که در قصه نوح علیه السلام و آنچه با قوم او کرده شد لآیات
هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را وان کنا و بدرستی که بودیم ما لمبتلین آزماینده مران قوم را و ابتلاء
رسانند بلایی بزرگ یا امتحان کنندهٔ بندگان بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر کرده ثم انشانا
پس بیافریدیم من بعدهم از پس قوم نوح قرنا آخرین گروه دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فارسلنا فیهم
پس فرستادیم در میان ایشان رسولا منهم پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم مراد
قوم را بزبان رسول ایشان ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدای را ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ
خدایی که استحقاق پرستش داشته باشد بجز وی افلا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی بپرهیزید
از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وقال الملأ و گفتند گروهی بزرگان من قومه از قوم آن پیغمبر
الذین کفروا آنانکه کافر بودند وکذبوا بلقاء الآخرة و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی بعث و حشر
ایمان نیاوردند واترفناهم و نعمت داده بودیم ایشان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بکثرت اموال
و اولاد یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که ما هذا
نیست این الا بشر مثلکم مگر آدمی مانند شما یاکل میخورد مما تاکلون منه از آنچه شما میخورید ویشرب و می آشامد مما
تشربون از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاجست مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه
بودی نخوردی و نیاشامیدی ولئن اطعتم و اگر فرمان برید در اوامر و نواهی بشرا مثلکم آدمی را که
مثل شماست انکم اذا بدرستی که شما آنگاه لخاسرون زیان زدگانید که خود را مانند او متبوع مثل
خودی میسازید ایعدکم آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر انکم اذا متم بدرستی آنکه شما چون بمیرید و کهنه
شوید وکنتم ترابا و باشید خاکی وعظاما و استخوانی چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی انکم بدرستی
که شما مخرجون بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان هیهات هیهات چه دور است چه دور است
لما توعدون آنچه وعده داده میشوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد ان هی نیست زندگی الا حیاتنا الدنیا
مگر زندگی ما در دنیا نموت می میریم ونحیا و زنده میشویم یعنی از ما یکی میمیرد و دیگری میزاید وما نحن و نیستیم ما

بمبعوثین برانگیختگان و زنده شدگان بعد از مرگ إن هو نیست هود یا صالح علیهما السلام إلّا رجلٌ افترى
مگر مردی که بر می‌بندد على الله كذبا بر خدای دروغی یعنی میگوید مرا فرستاده است و شما را بعد از مرگ زنده
خواهند کرد وما نحن له و نیستیم ما مر او را بمؤمنین گروندگان در آنچه خبر میدهد قال گفت پیغمبر
بعد از استماع این قول و یأس از ایمان قوم رب انصرنی ای خدای من مرا یاری کن بغالب شدن بر ایشان و مغلوب
کردن بعذاب بما كذبون بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند قال گفت خدای عما قلیل از زمانی قلیل یعنی اندک
وقتی لیصبحن بگردند کافران و مکذبان نادمین پشیمان از تکذیب خود فأخذتهم الصيحة پس گرفت ایشان را
صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت و بمردند جمعی که این قوم ثمود گفته اند دلیل
ایشان اینست که عذاب صیحه بر ثمود رسیده و آنانکه گویند قوم عاد بوده میگویند در سوره اعراف و هود و شعرا بعد
قصه نوح علیه السلام قصه عاد آورده اینجا نیز بهمان ترتیب مراعات و بر این تقدیر عذابی بود که بسبب آن استیصال شدند
صیحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بالحق بحکم قضا یا بوعد صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب
فجعلناهم پس گردانیدیم ایشان را غثاء چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس
خاشه که سیل باطراف افکند و سیاه و کهنه گردد فبعدا پس دوری باد از رحمت خدای للقوم الظالمین مر گروه
ستمکاران را ثم انشأنا پس پیدا کردیم من بعدهم پس از ایشان قرونا آخرین قرنها دیگر را یعنی بیافریدیم اهل
قرنها را چون قوم لوط و شعیب علیهما السلام ما تسبق پیشی نتواند گرفت من امة هیچ گروهی اجلها بر وقتی
که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وما یستأخرون و نه باز پس مانند از آن ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا
فرستادگان خود را تترى پی در پی یعنی بعقب یکدیگر کلما جاء امة هرگاه آمد بگروهی رسولها پیغمبر
که کذبوه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و بتقلید
و لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فاتبعنا پس از پی در آوردیم بعضهم بعضا
بعضی بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچکدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم وجعلناهم
و ساختیم ایشان را احادیث سخنان یعنی عبرت خلق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند و بدان متنبه شوند
خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم افسانه وار میگویند و اگر سخن نیکو از ایشان بماندی بهتر
بودی که گفته اند تعیش و تبقى عنك احدوثة فاجهد بان تحسن احدوثتك و در ترجمه آن فرموده
پس از تو این سخن چون فسانه خواهد ماند دان کوش که نیکو بماند افسانه فبعدا پس دوری باد از رحمت حق

لقوم لا یؤمنون مر گروهی را که نمی‌گروند بانبیا و تصدیق ایشان نمیکنند ثم ارسلنا موسى پس فرستادیم موسی را واخاه
هارون و برادر او هارون را بآیاتنا بنشانه‌ها و پیغامهای ما وسلطان مبین و حجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص
کرد او را بحجت اگر چه از معجزات موسی علی نبینا و علیه السلام آن بود چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادوییها و شکافتن دریا و
روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی و برادر او را علی نبینا و علیهما السلام بمعجزات تسع فرستادیم الی فرعون
وملائه بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما برسانیدند فاستکبروا پس گردنکشی کردند و بر تافتند از ایمان و
متابعت پیغمبران وکانوا قوما عالین و بودند گروهی گردن کش و زبر مردمان بتعدی و غلبه فقالوا انؤمن پس گفتند آیا
ایمان آوریم یعنی نیاوریم و تصدیق نکنیم لبشرین مثلنا مر دو آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریه وقومهما
و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لنا عابدون مر ما را پرستندگانند یعنی در فرمان ما چون بندگان مر خواجگان را
و در بعضی تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند و او بت می پرستید یک بار فكذبوهما پس تکذیب
کردند فرعون و قوم او موسی و هارون را فكانوا پس گشتند بسبب آن تکذیب من المهلکین از هلاک شدگان یعنی غرق شدند
در بحر قلزم ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسى الكتاب موسی را توریه بعد از هلاک فرعون و قوم او لعلهم
تا بوکه بنی اسرائیل ببرکت آن یهتدون راه یابند باحکام شریعت وجعلنا ابن مریم و ساختیم عیسی پسر مریم
یعنی عیسی وامه و مادر او را آیة حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال بر آنکه در مهد سخن گفت و
مادر او بی آنکه مسی بشری بجان پسر بزاد وآویناهما و جای دادیم مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار کردند و باز آوردیم
إلى ربوة بسوی بلندی از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و در آن موضعی بود ذات قرار خداوند قرار
یعنی مستقری که بر آن آرام توان گرفت ومعین و خداوند آب ظاهر جاری در کشاف از ابوهریره رضی الله عنه نقل میکند که
ملازم گیرید این رمله فلسطین را که ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده و آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن متان
دوازده سال در آن ده مقیم بودند و طعام عیسی علیه السلام از بهای ریسمانی بود که مادر او می رشت و میفروخت یا ایها
الرسل خطابست با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید که کلوا من الطیبات بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال واعملوا
صالحا و بکنید کار شایسته و در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که نتیجه آنست حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم است و عمل بر هم چنین تخم پاکیزه بر ... در نتائج آورده که هر غذایی که شرع آنرا حلال ...
هم علامت استقامت شرع که بر آن رفت ... که آنرا تناول نماید اثر علامت حکم شرع با آن ...
... انفس ایشان اعضا پیدا آید ... عبادت ... تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله اشارت ...

و هرچه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا و اگر هم یک لقمه
همراه برود و حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار ظلمات و عصیان بظهور و ارتکاب مناهی و مباشرت
اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا الطیبا صاحب روضة الاحباب فرموده مثنوی
دست و دل از زمزم و کوثر بشوی ٭ آب از سر چشمه تقوی بجوی ٭ لقمه که در اصل نبود آن حلال ٭ زو نخیزد مرد الا در ضلال
قطره باران تو چون صاف نیست ٭ گوهر دریای تو شفاف نیست ٭ گفته اند یا ایها الرسل خطابیست با جمیع انبیا نه در یک زمان
چه ایشان در از منه مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت
این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و الله اعلم و جمع بلفظ جمع آن خواندند که
سید همراست و ذات معالی او جامع فضایل و کمالاتی که با همه بوده و مجمع الرحمن پیدا للطالبین ع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
و در موضع فرموده که خطاب با آنحضرت نیز ما را یک است تعالی همتی خود را با یکی که حلال خورید و عمل صالح کنید انی بدرستی که
من بما تعملون آنچه شما میکنید علیم دانا ام وان هذه امتکم و بدرستی که اینست ملت شما ای پیغمبران امة واحدة ملتی
یگانه در عقاید و اصول شرایع یا جماعت شما ای امت محمد جماعتی متحد متفق بر ایمان و توحید وانا ربکم من آفریدگار
شمام فاتقون پس بترسید از من در مخالفت کلمه فتقطعوا پس ببریدند و ساختند اهل کتاب امرهم بینهم
کار دین خود را در میان یکدیگر زبرا پارها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند کل حزب هر گروهی از ایشان
بما لدیهم بآنچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادان و نازانند و اعتقاد کرده که حق آنست فذرهم پس
بگذار ای محمد کافران مکه را فی غمرتهم در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حتی حین تا هنگامی که کشته شوند یا
بمیرند ایحسبون آیا می پندارند مشرکان که انما نمدهم آنچه عطا میدهیم ایشان را و مدد میکنیم به بآنچه من
مال و بنین از مال و پسران نسارع لهم میشتابیم برای ایشان بآنچه فی الخیرات در نیکیها یعنی گمان میبرند که
امداد ما ایشان را بمال و فرزندان مسارعت از ما برای ایشان در نیکوئی و نعم الا ایشان را استحقاق آن هست کما بد
آن با ایشان نیکوئی کنیم بل نه چنین است که می پندارند بلکه لا یشعرون نمیدانند که این امداد استدراجست نه
مسارعت در خیر ان الذین بدرستی آنانکه ایشان من خشیة ربهم از عذاب آفریدگار خود مشفقون ترسانند
عذاب الخشیة گفت چه آن سببیت والذین هم و آنانکه ایشان بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا
دلایل قدرت یؤمنون میگروند والذین هم و آنانکه ایشان بربهم بخداوند خود لا یشرکون شریک نمی آرند
نه شرک جلی و نه شرک خفی والذین یؤتون و آنانکه میدهند ما آتوا آنچه میدهند از صدقات و زکوات و قربات

بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وقلوبهم وجلة و دلهای ایشان ترسانست که ناگاه خیرات ایشان مردود گردد و میدانند
انهم آنکه ایشان الی ربهم راجعون بپروردگار خود باز گردندکانند اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوفند یسارعون
میشتابند فی الخیرات در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله تعالی فآتیهم الله ثواب الدنیا
وهم لها و ایشان بسوی خیرات سابقون پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مردمان بوقوع طاعت یا بحصول ثواب بهشت
ولا نکلف نفسا و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را الا وسعها مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت ولدینا کتاب و نزد
ماکتابیست یعنی لوح محفوظ که ینطق بالحق سخن گوید براستی نه بر خلاف واقع در و نوشته نیست یا نزد ماست نامه اعمال که هر
آنکه می دهد ... که داد هر کس وهم و ایشان که عاملانند لا یظلمون ستم بدیشان نخواهند شد بافزونی عقاب و نقصان
ثواب بل قلوبهم بلکه دلهای کفره فی غمرة در غفلت و حیرتست من هذا از این سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه
یا از قرآن ولهم اعمال و مر ایشان راست عملها ناپاک و خطاها من دون ذلک بجز این خطایی که ذکر رفت یعنی شرک وارداد
آنست که غیر از شرک است کارها دیگر هست که هم لها عاملون ایشان مر آنرا عاملانند کنند کار آن بسبب قضا و لا راد لقضائه
و ایشان در این غفلت و معصیت باشند حتی اذا اخذنا تا وقتی که بگیریم مترفیهم متنعمان ایشان را بالعذاب
بعذاب جوع یا قتل اذا هم یجأرون آنگاه ایشان فریاد کنند و استغاثه کنند و ما گوییم لا تجأروا الیوم فریاد مکنید
امروز و طمع فریادرسی مکنید انکم منا بدرستی که شما از جهت ما لا تنصرون یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما
منع نخواهید گشت قد کانت آیاتی بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن که هر وقت تتلی علیکم خوانده میشود
بر شما فکنتم پس هستید از شنیدن آن علی اعقابکم بر پاشنهای خود تنکصون باز میگردید یعنی بقهقری
رجوع میکنید و کلام من نمیشنوید مستکبرین در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظم مینمایید به بحرم مکه
میگویید ما اهل حرمیم یا مستکبرید بتکذیب قرآن سامرا حدیث کنندگان در شب تهجرون هذیان میگویید یا
میگویید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی آن افسانه میگویید یعنی ... نمیکنید افلم یدبروا القول
آیا تدبر نمیکنند در قرآن تا با عجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حقست ام جاءهم یا آمد بدیشان از کتاب
و رسول ما لم یأت آنچه نیامده بود آباءهم الاولین به پدران پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر
نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابرهیم علی نبینا و علیهما السلام بپدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را صلی الله علیه وسلم برای
ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر آباؤهم ام لم یعرفوا آیا نشناختند رسولهم
پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و نیکوخوئی و کمال علم با وجود عدم تعلم فهم له پس ایشان مر او را

منکرون منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آنست که نمیشناسند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را انکار کنند و گویند
بیگانه ایست با حقیقت حال او نا غافلانیم ام یقولون یا میگویند به جنة در وی دیوانگیست که از سخن او حساب ندارند
بل نه چنینست که ایشان میگویند جاءهم آمده محمد بدیشان بالحق بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که
قرآنست واکثرهم و بیشتر کافران للحق کارهون مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست تقیید اکثر برای
که بعضی کفار از ترک تبع مردم نمیگرویدند نه از کراهت حق ولو اتبع الحق و اگر پیروی کردی حق سبحانه اهواءهم
آرزوهای کافرانرا در وجود طلب شریک یعنی اگر بفرض خدایان متعدد بودندی لفسدت السموات والارض هر آینه تباه
و نا چیز شدندی آسمان و زمین ومن فیهن و هر که در آسمان و زمین است از ملایکه و انس و جن و جز آن چنانچه در
آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی
یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهل آن تباه و هلاک شدندی بل اتیناهم
بذکرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست یا دین عزت و صیت و شرف ایشان در آنست فهم عن
ذکرهم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشانست در دنیا و آخرت آنست معرضون روی گردانندگانند
ام تسألهم یا آنکه تو میخواهی از ایشان برادای رسالت خرجا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند بر رسالت
فخراج ربک پس مزد پروردگار تو که روزی و ثواب عقبی است خیر بهتر است از مزد ایشان وهو و خدای خیر
الرازقین بهترین روزی رسانانست وانک لتدعوهم و بدرستیکه تو میخوانی ایشانرا بمزدی الی صراط مستقیم
براهی راست که دین اسلامست وان الذین لا یؤمنون و بدرستیکه آنانکه نمیگروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت و
متعلقات آن عن الصراط از آن راه راست لناکبون کردن کشانند و میل کنندگان به بیابان گمراهی ولو
رحمناهم و اگر ببخشاییم بر ایشان وکشفنا و برداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است من ضر از سختی
یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده للجوا هر آینه ستیزه کنند فی طغیانهم در سرکشی خود یعمهون سرگشته مردد
و متردد میباشند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب ثابت خواهند بود بیت
بستیزه نکشد کار دیو و دد ستیزه را دشمنی با خود است آورده اند که چون مضره قحط بنهایت رسیده و اهل
مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمد با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت نه تو گمان می بری که
رحمة للعالمینی اهل مکه بر زحمت دعا تو در ماندند پدرانرا بشمشیر بکشتی و فرزندانرا بآتش گرسنگی بسوختی حق سبحانه
فرستاد که ولقد اخذناهم بدرستیکه ما گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قحط و سختی فما استکانوا

پس فروتنی نکردند لربهم مر پروردگار خود را وما یتضرعون و تضرع و زاری نمودند بلکه همچنان بر سرکشی و
انکار باقی ایستادند حتی اذا فتحنا تا چون بگشادیم علیهم بر ایشان بابا دری ذا عذاب شدید خداوند عذاب
سخت که آن جوع است و شدت او از قتل و اسیر بیشترست اذا هم ناگاه ایشان فیه در آن عذاب مبلسون
نا امیدان و متحیر ماندگان و اندوهگنان و سرکرده انقطاع امید که اغنیای ایشان از توقع عاطفت و رحمتی نمایند وهو
الذی انشأ لکم و اوست آنکه بیافرید و پیدا کرد لکم السمع برای شما گوشها تا میشنوید بدان شنودنیها والابصار
و دیدها تا میبینید بآن دیدنیها والافئدة و دلها تا تفکر میکنید بآن و استدلال مینمایید بآن
مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما قلیلا ما تشکرون اندکی را شکر میکنید یعنی هیچ جهد در شکر
گذاری آن نیست که استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد وهو الذی ذرأکم
و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فی الارض در زمین والیه تحشرون و بسوی او جمع کرده خواهید شد
روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وهو الذی یحیی و اوست آنکه زنده میگرداند ویمیت و می میراند وله
اختلاف اللیل والنهار و مر او راست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان
هر یکی دیگری را افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید که قدرت شامل ما کاینات را از عدم بوجود آورده و بعضی از آنها را
چه عجب اگر بعد از مردن زنده خواهیم ساخت چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل نکردند بل قالوا بلکه گفتند یعنی
تکذیب مثل ما قال الاولون مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قالوا گفتند ءاذا متنا آیا چون بمیریم
وکنا ترابا و باشیم خاک وعظاما و استخوانی خالی گشته ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگان شویم استفهام
بر سبیل انکارست و تکرار آن برای تاکید آنست یعنی چون خاک گردیم حشر و بعث بما راه نیابد لقد وعدنا نحن هر آینه
وعده داده شدیم ما وآباؤنا و پدران ما هذا این بعث را من قبل پیش از آمدن محمد یعنی ما را و پدران
ما را بوعده حشر و نشر تخویف کردند و این وعده راست نشد ان هذا نیست این قول الا اساطیر الاولین
مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند و گذاشته قل بگوی ای محمد مر منکران را که بگویید
لمن الارض مر کراست زمین ومن فیها و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب
دهید مرا ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید سیقولون زود باشد که بگویند در جواب که زمین و آنچه در
وی است لله مر خدا راست مشرکان مکه معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین و اهل وی حق سبحانه است پس چون ترا چنین
جواب دهند قل افلا تذکرون بگو آیا پند نمیگیرید و در نمییابید که کسی که قادر باشد بر آفرینش اهل زمین [illegible]

از ایجاد و اعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بگو دیگرباره که مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای
هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل و هیات غریب وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ که
اعظم مخلوقات سَیَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمانها رفیع و عرش عظیم لِلّٰهِ مر خدایراست و رب همه
اوست قُلْ اَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک بنسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او او را شریک می سازید
قُلْ مَنْ بِیَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ پادشاهی همه چیز
و در موضح گوید مضرت و منفعت اشیا یا خزائن آن وَهُوَ یُجِیرُ و او زینهار دهد هر کرا خواهد و برساند و نگاه دارد
و ایمن کرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا یُجَارُ عَلَیْهِ و زینهار داده نشود بر وی یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب
او ایمن کرداند و در پناه آورد و زینهار کرد جواب گویند اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید سَیَقُولُونَ
زود بود که گویند این صفات که گفتی لِلّٰهِ مر خدایراست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست قُلْ فَاَنّٰی تُسْحَرُونَ
بگو پس از کجا فریفته میشوید و چگونه از راه حق بر میگردید و با وجود ظهور براهین توحید و تظاهر دلایل بر وحدت
ملک مجید طریق حق را کذاشته بکجا میروید نظم ای که بی تفسیر هوا میروی + راه نه اینست خطا میروی
راه روان زان ره دیگر روند + پس تو بدین راه چرا میروی + منزل مقصود در آن جانبست + پس تو ازین سوی کجا میروی
بَلْ اَتَیْنٰاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از وعدهٔ حشر و نشر وَاِنَّهُمْ لَکٰاذِبُونَ و بدرستیکه ایشان
دروغ گویانند در انکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ
فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی وَمَا کَانَ مَعَهُ و نیست با او مِنْ اِلٰهٍ هیچ خدایی که در الوهیت شریک او بود چه اگر
او را شریکی باشد در خدایی و خدای باید که آفریننده بود پس هر اینه شریک او را مخلوقی چند باشد اِذًا آنگاه
لَذَهَبَ کُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببرد هر خدایی که آفریده بود و بدان مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید
که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس
ثابت شد که با او هیچ خدایی نیست وحده لا شریک له و دیگر اگر با او خدایی بودی و چنانچه گفته شد مخلوق خود
جدا کردی و ملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه احوال
ملوک دنیا معلوم است وَلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ برخی از
برخی و باجماع و استقرا معلوم شد که این تجاذب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحٰانَ اللّٰهِ پاکست خدای
عَمّٰا یَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عٰالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهٰادَةِ اوست دانای

پوشیده و آشکارا فَتَعٰالٰی پس بلند قدر و برترست عَمّٰا یُشْرِکُونَ از آنچه شریک میکنند برای او پس در لحوق حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم از نزول عذاب بمشرکان خبر میدهد و میفرماید که قُلْ بگو ای محمد بطریق دعا رَبِّ
اِمّٰا تُرِیَنِّی ای پروردگار من اگر بنمایی مرا و بی شبهه بنمایی مٰا یُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند کافران از
عذاب در دنیا یا آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِی ای آفریدگار من پس مگردان مرا فِی الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ در گروه ستمکاران یعنی
در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم می تواند که بدیگران
نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرکست وَاِنّٰا و بدرستیکه ما که خداوندیم عَلٰی اَنْ نُرِیَکَ بر آنکه بنماییم ترا مٰا نَعِدُهُمْ
آنچه وعده دادیم ایشانرا از عقوبت لَقٰادِرُونَ هر آینه توانائیم اما تاخیری که در آن میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان
یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد اِدْفَعْ بِالَّتِی دفع کن بخصلتی که بهترین خصال هِیَ اَحْسَنُ آن نیکوترست السَّیِّئَةَ
بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید میگوید دفع کن با آنچه نیکوترست
بدی را یعنی بعفو و رحمت از سر کار مجرمان در گذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا دفع کن بجمل سفاهت ایشانرا بحلم خود
یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعات یا دفع کن شرک مشرکانرا بکلمهٔ توحید یا نهی از منکر را بامر معروف امام
قشیری رحمه الله فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس ببشارت قلب یا ظلمت خلایق بنور حقایق یا حظوظ نفس را
بحقوق خدای یا ظلمت تیه حوادث بانوار القدم سلوک در طریق معرفت قدم نظم چو طی گشت تیه حوادث از آنجا
بکش قدم رهروان بیک حمله محمل + در آن قلزم نور شو غوطه زن + ز روشنی ز خویشتن ظل ظلال + یکی خوان یکی دان یکی گوی یکی
پری الله واحد و رو باطل نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمٰا یَصِفُونَ با آنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا آنچه در
صفت ما میگویند از اتخاذ اولاد و شرکا وَقُلْ رَبِّ و بگو ای پروردگار من اَعُوذُ بِکَ پناه می برم بتو مِنْ
هَمَزٰاتِ الشَّیٰاطِینِ از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت اند و از انداختن ایشان مردمانرا بغرب و
غرور در مهالک و مهاوی وَاَعُوذُ بِکَ رَبِّ و پناه می آرم بتو ای آفریدگار من اَنْ یَحْضُرُونِ از آنکه حاضر شوند نزد
من بوقت صلوة یا قرآن یا وقت موت یا آنکه گرد من گردند در همه احوال یا آنکه مرا بدی رسانند حَتّٰی اِذٰا جٰاءَ متعلق
به یصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا ببدی وصف میکنند تا وقتی که بیاید اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشانرا مرگ و
بجای خود دانا کرد در ترک را معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند قٰالَ گوید از روی حسرت رَبِّ
ارْجِعُونِ ای آفریدگار من باز گردان مرا بدنیا صیغهٔ جمع برای تعظیم مخاطبست امام ثعلبی با جمعی از مفسران
بر آنند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست اول بکلمهٔ رب استغاثه می نمایند بخدای و بکلمهٔ ارجعون رجوع می نمایند

بلا دیگه که باز گردانید مرا لعلی اعمل صالحا شاید من بکنم عمل شایسته فیما ترکت در آنچه بگذاشتم
کا ایمانست یعنی ایمان آرم و در آن عمل صالح کنم کلا ردست از طلب رجعت یعنی چنان نیست که او را باز گردانند انها
بدرستیکه آن درخواست او کلمة سخنیست که بواسطه غلبه حسرت بر هو قائلها او گوینده آنست ومن
ورائهم و از پیش مشرکان برزخ مانعیست میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در وی خواهند بود الی یوم
یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند از آن فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور در صور یعنی نفخه ثانیه
یا ثالثه که نفخه احیاست و قیامت قایم گردد فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ در آن روز
یعنی علاقه نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را بر کس خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه یا نسبی
که امروز بآن مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه در آن روز نسب صحیح باید نسب صحیح ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و لا یتساءلون و نپرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد بجهت مشغولی بحال خود و این [illegible]
از محاسبه باشد و بعد از آن حال یکدیگر می پرسند قال تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فمن ثقلت
پس هر که گران آید موازینه ترازوهای او باعمال صالحه چون مؤمنان فاولئک پس آن گروه هم المفلحون
ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات و من خفت و هر که سبک باشد موازینه میزانها
او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فاولئک الذین خسروا پس آن گروه آنانند که زیان
کردند انفسهم در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بردادند و استعدادات حصول کمال را بطلب
آرزوها نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان فی جهنم در دوزخ خالدون جاوید مانند
تلفح میسوزد وجوههم النار رویها ایشان را آتش و هم فیها و ایشان در آتش کالحون
ترش رویانند یا از شدت احتراق زشت رویانند و ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم در تفسیر این آیه روایت میکند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس بر جهد یعنی بالا رود لب
او تا برسد بمیان سر و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف و در موضح آورده که مسافت میان شفتین [illegible]
دوزخی بود پس حق سبحانه گوید ایشان را الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم
خوانده میشد بر شما فکنتم بها پس بودید که بر آن تکذبون تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید
قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا غالب شد بر ما شقوتنا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما
نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد کارهای ما موجب شقاوت بر ما و کنا قوما

دیدیم که یعنی ضالین گمراهان از طریق حق ربنا اخرجنا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را منها از آتش دوزخ
[illegible] حال و بدنیا کار بخود کنیم فان عدنا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانا ظالمون پس بدرستیکه ما ستمکاران
باشیم بر نفس خود آنگه که دوزخیان گوید این باشد قال گوید خدای اخسئوا خاموش باشید فیها در دوزخ
ولا تکلمون و سخن مگویید با من در خروج یا دفع عذاب که شما را بیرون نمی برم یا عذاب از شما بر نمیدارم انه
کان فریق بدرستیکه بود گروهی من عبادی از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و صهیب
و امثال ایشان رضی الله عنهم که پیوسته یقولون ربنا میگفتند ای آفریدگار ما آمنا گرویده ایم بحق فاغفر
لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و بخشش بر ما و انت خیر الراحمین و تو بهترین بخشندگانی فاتخذتموهم پس
فرا گرفتید شما آن درویشان را سخریا مسخره یعنی کسی که با او مسخره کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان
استهزا میکردید حتی انسوکم تا وقتی که فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان
فراموش ساخت بر شما ذکری یاد کردن مرا وکنتم منهم و بودید شما که از ایشان تضحکون میخندید از روی
کبر و تعظم خود و تحقیر و تذلیل ایشان انی بدرستیکه من جزیتهم الیوم جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا
آنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما انهم هم الفائزون بدرستیکه ایشانند رسیدگان بمراد خود یعنی جزای
صبر ایشان فوز است بمطلوب ایشان قال گوید خدای یا فرشته بامر او مر کافران را کم لبثتم چند درنگ
کردید فی الارض در زمین که از آن از روی غفلت مطول الامل میگفتید ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی
نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ داشتید عدد سنین شمار سالها یعنی چند سال درنگ
در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر قالوا گویند لبثنا یوما درنگ کردیم روزی او بعض یوم یا پاره
روز کوتاه شمرند مدت لبث خود بنسبت بخلود دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند که چند مدت
بوده اند در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما پیش از این نمیدانیم فاسئل العادین پس بپرس ای
پرسنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از ملائکه که حفظه اعمال و انفاس ما بوده اند قال گوید خدای
ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی باضافت با ایام آخرت لو انکم اگر بدرستیکه شما
کنتم تعلمون هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندکیست افحسبتم آیا می پنداشتید شما از
ره غفلت انما خلقناکم که ما شما را آفریده ایم عبثا بیهوده یا از برای بازی و انکم الینا و گمان بردید که
شما بسوی ما لا ترجعون باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده ام و مکافات

که از شما متغرق کرده ام در لطایف قشیری مذکورست که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد و خدای مارا
برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابوبکر واسطی فرموده که روزی این آیه میخواند فرمود که فی نفی خلق را
بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود از مصنوعات وی بصفات کمالیه او را ابر بندد کفر از
شما را ببازی نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محبت آفریده ام چه در ازل متقررست بود که آن گوهر تابان از صدف
جنس انس بیرون آید پس اصل صلصلت و شما همه زحیده * منت زده و چار که پرده ایند * خاص بی بوکب او ساخته
اوست شوادمیان جمله خیل اصل وی و جمله عالم طفیل در بحر الحقایق آورده که شما را برای آن آفریدیم تا بر من سود کنید
نه جهت آنکه من بر شما سودی کنم و گویند ملایکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن گنج محبت
باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند آدم هر اشیا را برای شما آفریده ام و شما را برای خود کنت کنزا مخفیا
اینجا ظهور تمام دارد کما اشار الیه المولوی قدس الله سره شعر * ای ظهور تو بکلی نور نور * گنج مخفی از تو آمد در ظهور *
گنج مخفی بد ز پری چاک کرد * خاک را تابان تر از افلاک کرد * گنج مخفی بد ز پری جوش کرد * خاک را سلطان اطلس پوش کرد *
خویش نشناخت مسکین آدمی * از فزونی آمد و شد در کمی * خویشتن را آدمی ارزان فروخت * بود اطلس خویش بر دلق دوخت *
ای غلامت عقل و تدبیرات و هش * تو چرا اینی خویش ارزان فروش * فتعالی الله پس برترست خدای و بزرگتر از آنکه بعبث
بیافریند الملک الحق پس برترست پادشاه بسزا لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او
رب العرش الکریم آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که از وی خیرات و برکات نازل میشود ومن یدع و هرکه
بخواند یعنی بپرستد مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر که لا برهان هیچ حجتی نیست له مر پرستنده را
به بپرستش آن فانما حسابه پس جز این نیست که حساب عمل انکس و مکافات کردار او عند ربه نزدیک
پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد انه لا یفلح الکافرون بدرستیکه فلاح نیابند
و رستگار نشوند کافران وقل رب اغفر و بگوی ای آفریدگار من بیامرز مرا امت مرا وارحم و ببخشای بر
ایشان برحمت واسعه خود وانت خیر الراحمین و تو بهتر رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح
و آخر آن گنجیست از گنجهای الهی

سورة النور

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة این سوره ایست که از عالم قدس انزلناها فرو فرستادیم آن را بسلطان جبرئیل وفرضناها و فرض کردیم
احکامی که در وی است وانزلنا فیها و فرو فرستادیم در وی آیات بینات آیتها روشن از حدود و احکام لعلکم
تذکرون شاید شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله حکمها اینست الزانیة والزانی زن و مرد

زنا کننده چون غیر محصن باشند فاجلدوا پس بزنید ای ایمه و حکام کل واحد هر یکی را منهما از ایشان
مائة جلدة صد تازیانه این حکم خاص است بانانکه محصن نباشند چه محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرایط
احصان حریت و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رحمه الله اسلام شرط نمیکند
و غیر محصن را اگر آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلاء میفرماید و امام مالک و امام احمد رحمهما الله در نفی بکر با امام
شافعی رحمه الله متفق اند چه حدیثی درین باب وارد شده که ما تر جلد و تغریب عام و صاحب کشاف فرموده که
تغریب عام نزد امام اعظم رحمه الله بهمین آیه منسوخ ولا تأخذکم و فرا نگیرد شما را بهما بایندو زنا کننده
رأفة مهربانی فی دین الله در فرمان برداری خدای بخشایند بر ایشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت
منمایید ان کنتم تؤمنون اگر هستید که گرویده اید بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت چه ایمان
بخدای اقتضای جد و جهد میکند در اقامت حدود او ولیشهد و باید که حاضر شوند عذابهما در وقت
عذاب آن دو وقت یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طائفة من المؤمنین گروهی از مؤمنان تا تشهیر ایشان
حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بامثال آن عمل بقول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله چهار کس
که بعدد شهود زنا اند که نزد بعضی و بقول امامیه دیگر یک کس کفایتست و قتاده نیز گفته اند و در اسباب نزول از ابن
عباس رضی الله عنهما مرویست که ام مهزول که یکی از اصحاب رایات بود و در بیت مواخیر نشسته تقبل میکرد که هرکه او را بخواهد او را نفقه
نکرد با تمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع خام نان خود پخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت
آنکه مسلمانی بدنام نشود آیه فرستاد که الزانی مرد زنا کننده لا ینکح نکاح نکند الا زانیة مگر زن زنا
کننده را یا مشرکه را آنچه غالب آنست که ما بین بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود والزانیة و زن پلیدکار
لا ینکحها در نکاح نیارد او را الا زان مگر پلیدکار او مشرک یا مشرک آرنده چه جنسیت علت ضم است
و شاکلت سبب الفت بیت هر کس مناسب گوهر خود گرفت یار * بلبل باغ رفت و زغن سوی خار زار
در تبیان آورده که بغایا از یهود یا مشرکان مدینه در بیت مواخیر نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی نصب
کردندی و مردم را بخود دعوت نموده اجرت گرفتندی ضعفه مهاجرین که مسکنی و عشیرتی نداشتند و از تنگدستی پریشان
حال بیکدیگر انیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده و کرایه نفقه از ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیت تعاش
کنند حق سبحانه منع کرد و فرمود که وحرم و حرام کرده شد ذلک تزوج بزوانی علی المؤمنین بر
گروندگان و گویند آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیه وانکحوا الایامی منسوخ شده والذین یرمون المحصنات

وآنانکه رمی کنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین داخلست و احصان اینجا بحریت و بلوغ و عقل و
اسلام و عفت از زنا آنانکه رمی کنند زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثم لم یأتوا
پس نیایند نزدیک حکام باربعة شهداء بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان بیارند بر اثبات آنچه
رمی کرده اند بدان فاجلدوهم پس بزنید ایشانرا ثمانین جلدة هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف
بزنا که غیر محصن باید تعزیرست نه حد و حد قذف از حد زنا و حد شرب اخفست زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شده
چنانچه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رضی الله عنهم و سبب حد قذف محتملست مر صدق را ولا تقبلوا
لهم و قبول مکنید از ایشان که قذف کردند و گواه نیاوردند و تازیانه خوردند شهادة گواهی در هیچ حکمی ابدا
همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا وقت توبه واولئک و آن گروه قاذفان هم الفاسقون ایشان فاسقانند یعنی
بفسق ایشان حکم کرده شرع است الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند من بعد ذلک از پس این قذف دیگر قذف
نکنند واصلحوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت
بمذهب امام اعظم و امام مالک رحمهما الله مؤبد باشد و نزد امام شافعی و احمد رحمهما الله رد شهادت و تفسیق هر دو
باطل میشود فان الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده گناه بندگانست رحیم مهربان بر گروه توبه
کنندگان آورده اند که بعد از نزول این آیة عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله شاید مردی از ما بیگانه را
در خانه خود بیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بی
گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنید و اسم فسق و رد شهادت بر سری این حال چگونه باشد حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که ای عاصم خدای تعالی چنین حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسید گفت ای عاصم شریک بن
سحما را بر شکم زن خود خفته دیدم عاصم گفت والله مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس باز گشت صورت حال عرض سید
صلی الله علیه وسلم رسانید حضرت خوله را طلبیده از وی پرسید انکار کرد و آیة لعان نازل شد که والذین یرمون و آنانکه
ببندند بزنا ازواجهم زنان خود را ولم یکن لهم شهداء و نباشد ایشانرا گواهان الا انفسهم مگر
نفسها ایشان فشهادة احدهم پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان اربع شهادات بالله چهار گواهی
بخدای مضمون آنکه انه بدرستی که او یعنی شوهر لمن الصادقین از راست گویانست در نسبت زنا بدان زن و
گواهی مؤکد بسی کند بجای یکی از شهود است والخامسة و گواهی پنجم ان لعنت الله علیه آنکه لعنت خدای بر وی ان
کان من الکاذبین اگر باشد از دروغ گویان در آن رمی لعان مرد بدین گونه است که چهار نوبه گوید گواهی میدهم

بخدای که من از راست گویم در آنچه رمی کردم این زن را بدان و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی
کردم مر این زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان زن و مرد
تفریق کنند و فرقت طلاق بقول امام اعظم رحمه الله و فرقت فسخ بقول امام شافعی رحمه الله و حد زنا بر زن ثابت گردد بقول
امام شافعی رحمه الله اگر نکول کند از لعان و بمذهب امام اعظم رحمه الله او را حبس کنند ویدرؤا و دفع کند و باز دارد
عنها العذاب از آن زن حبس یا حد را ان تشهد آنکه گواهی دهد اربع شهادات بالله بچهار گواهی بخدای
مضمون آنکه انه بدرستی که شوهر لمن الکاذبین از دروغ گویانست در آنچه رمی کرد مرا بآن والخامسة و گواهی
پنجم ان غضب الله آنکه خشم خدای بر من علیها بر آن زن ان کان من الصادقین اگر باشد مرد از راست گویان
در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که این مرد دروغ گویست در آنچه مرا بدان رمی کرده و
نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در صحیح آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند
نزدیک ذکر لعنت و غضب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمین گفت و قوم در آن اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر
هلال بن امیه را ذکر کرده اند ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیکم بر شما ورحمته و
بخشایش او وان الله و آنکه خدای تواب قبول کننده توبه است حکیم حکم کننده در حدود احکام هر آینه شما را
فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل و رحمت بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک شدید مستوجب
یا اگر نه فضل فرمودی باقامت او امر و نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه
خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه نا امیدی سرگردان میشدید پس شما را بمدد توفیق بر منزل نجات رسانید
گر توبه مددکار کسی نبودی * او را که پی خدم کرم راه نمودی * ور توبه نبودی که در فیض گشودی * زنگ غم از آینه عاصی که زدودی
بعد از این آیتها در باب تهمت افک و براءت دختر عایشه صدیقه رضی الله عنها و آن حکایتی در صحاح وارد شده و طریق ادب
اقتضای آن میکند که بساط اطناب در این جز نیست آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت
که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدیقه در آن سفر همراه بود و در بعضی منازل بضرورت از هودج بیرون آمده عقدی
از جزع ظفار گم کرد و بطلب آن از منزلگاه دورتر افتاد در آن حین خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کردند
کوچ فرمودند و عایشه رضی الله عنها باز آمده منزل را خالی دید همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از عقب لشکر آمده بود رسید و صدیقه بر شتر او سوار شد بعسکر همایون ملحق شد ابن ابی او را بر شتر صفوان

دیدند سخنی که نه لایق حرم محترم سید عالم باشد بر زبان خباثت نشان راندند و چون بمدینه رسیدند این خبر بعرض حضرت رسید
و عایشه بیمار شده بود و ازین معنی خبر نداشت اما از آنحضرت عدم التفاتی دریافت اجازت طلبید بخانه پدر آمد و آنجا
بصورت حال اطلاع یافته مرضش بعلت ازدیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود چشم ز گریه بر سر آب روز و شب
جانم ز ناله در تب و تاب روز و شب و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بتفحص احوال عایشه رضی الله عنها توجه فرموده از
امهات مؤمنات و اکابر صحابه تفتیش مینمود و همه بطهارت ذیل او شهادت میکردند روزی آنحضرت بخانه
صدیق در آمده عایشه را گفت ای فلانه دیده و بهره ای عایشه اگر گناهی کرده بخدای باز گرد و آمرزش طلب عایشه از ابوین در
خواست که جواب آنحضرت گویند ایشان در صدد نیامدند و عایشه از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده اند
و من هرچه میگویم کسی باور نمیکند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان بیت
صبری کنیم تا کرم او چه میکند با این دل شکسته غم او چه میکند مقارن این حال اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شده آیات
برائت نازل گشت ان الذین جاؤا بالافک بدرستی آنانکه آوردند دروغ بزرگ را در شان عایشه رضی الله عنها عصبة منکم
گروهی اند از شما و آن چهار تن بودند عبدالله ابی و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق
و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب رضی الله عنها لا تحسبوه مپندارید آن دروغ را شرا لکم بدی از برای
شما مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و عایشه و صفوان میفرماید که آن دروغ را بنسبت خود مپندارید بل هو
خیر لکم بلکه آن بهتر است مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در برائت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شما بر همه
کس ظاهر گشت و وعیدی که در باره دروغ گویان وقوع یافت لکل امرئ منهم مر هر یکی را ازین سخنگویان باشد ما اکتسب
جزاء آن چیزیست که کسب کرده من الاثم از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بوده اند و بعضی سخنان ناخوش
گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده والذی تولی و آنکسی که فرا گرفت کبره معظم آن سخن و شنیع تر آنرا منهم از ایشان
مراد ابن ابی است لعنه الله له عذاب عظیم مر او راست عذابی بزرگ یا در آخرت یا در دنیا با آنکه حد قذف خورده
مطرود و مخذول گشت و گویند حسان بوده که باخر عمر نابینا شد یا مسطح که دستها او شل گشته ولولا اذ سمعتموه
چرا آنگاه که شنودید این سخن را ظن المؤمنون والمؤمنات گمان بردند مردان و زنان گرویده بانفسهم بهم دینان
خویش خیرا نیکوئی چنانچه بنفسها خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت و وضع مظهر بجای مضمر بالذات در توبیخ
بانکه ایمان مقتضی گمان نیکست باهل ایمان یعنی بایستی که مؤمنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه و
صفوان وقالوا و گفتندی چنانکه مردی متیقن که بر حال مطلع باشد گوید هذا این سخن افک مبین دروغی

زشت و تهمتی بجانب ازواج پیغمبر زیرا که ایشان سیادت از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لولا جاؤا چرا نیاوردند
علیه بر این سخن باربعة شهداء چهار گواه که گواهی دهند آنچه بر ایشان قذف میکنند بدان فاذ لم یاتوا بالشهداء
پس اگر نیاوردند گواهان چهارگانه فاولئک پس آن گروه عندالله نزدیک خدای یعنی در حکم او هم الکاذبون
ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر محکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی
زیرا که این صورت بر ازواج انبیا ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند ولولا فضل الله و اگر نه افزونی
که خدای بودی علیکم بر شما ورحمته و مهربانی او فی الدنیا در دنیا بتوفیق توبه والآخرة و در آخرت
بعفو و مغفرت لمسکم هر آینه برسیدی شما را فیما افضتم فیه در آنچیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه
رضی الله عنها عذاب عظیم عذاب بزرگ که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی شما را آن عذاب برسیدی
اذ تلقونه آنگاه که فرا میگرفتید آن سخن را بالسنتکم بزبانها خود که بعضی از بعضی می پرسیدید وتقولون
بافواهکم و میگفتید بدهنها خود ما لیس لکم به علم آنچیز را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید
وتحسبونه و می پنداشتید این چیزی را که گفته اید هینا سهل و آسان که هیچ تبعه بر آن مترتب نباشد وهو عندالله
و حال آنکه آن سخن نزدیک خدای عظیم بزرگست و عقوبت بسیار بر آن مترتب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت
و تکذیب قرآن و استخفاف بمنصب رسالت در احادیث مذکور است که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما با وی
گفت شنیدی سخنی که مردم در باب عایشه میگویند ابو ایوب گفت شنیده ام و آن دروغست چه تو نسبت بمن این عمل روا
میداری ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت والله که عایشه بهتر از تست پس نسبت پیغمبر این عمل که روا دارد این بهتان عظیم است
حق سبحانه فرموده که ولولا اذ سمعتموه و چرا نه چون شنیدید این سخن را قلتم میگفتید یعنی چون این سخن استماع
کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب انصاری رضی الله عنه ما یکون لنا نمی سزد ما را و نمی رسد ان نتکلم آنکه سخن گوییم
بهذا بدین قول سبحانک پاکست خدای از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هذا این کلام بهتان عظیم
افترائی بزرگست بر یاوه منافقان یعظکم الله پند میدهد شما را خدای ان تعودوا از آنکه باز گردید لمثله
ابدا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن
در باره مسلمانان خصوصا امهات مؤمنات ویبین الله و بیان میکند و روشن میگرداند خدای لکم الآیات
برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا بپذیرید و از طریقه ادب انحراف نورزید والله علیم و خدای دانا است
بطهارت ذیل عایشه حکیم حکم کننده ببرائت ذمه او از عیب و عار نظم تا گریبان دامنش پاک از لوث خطا

و زخرفت عیب جو آلوده از سر تا پا و چه زیبا گفته است ✿ گر ارسد گر کند عیب آن بیاب ✿ که هیچ قطره که بر برگ گل ...

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِينَ
آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده‌اند میخواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذاب دردناک
فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد قذف و غیر آن وَالْآخِرَةِ و در آن سرای بآتش وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند سر آنچه خوض
کرده‌اند در آن وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آنرا نمیدانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی بر ... عَلَيْكُمْ
بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بمهربانی و پرورندگاری وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ و آنکه خدای مهربانست براءت ذمه متقذف
ظاهر کرد اند رَحِيمٌ بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف در نکنند اندهر آینه عقوبت کلی بشما از و رسیدی يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده‌اید لَا تَتَّبِعُوا پی‌روی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ کامهای ابلیس یعنی راه مده
انید را بمعصیت یا وسوسه او را در قذف عایشه وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و هر که پی‌روی کند گامهای او را متابعت
کند فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که میفرماید دیو را بِالْفَحْشَاءِ بکاری که زشت در عرف عقل وَالْمُنْكَرِ و بعملی که
ناپسندیست در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه کرم الهی بودی عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدی که کفارت
گناهست وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بتطهیر شما مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا تا آخر عمر از
دنس این عیب جویی و بدگویی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي و لیکن خدای پاک سازد بتبعیت توبه مَنْ يَشَاءُ هر کرا
خواهد وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست بمقالات مردمان عَلِيمٌ دانا بنیتها. ایشان گویند که صدیق رضی
سوگند خورده بود که بر خاله خود یعنی مسطح که یکی از شاکیان بافک او بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکویی ننماید حق سبحانه
آیه فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ خداوندان فضل در دین مِنْكُمْ از شما وَالسَّعَةِ
و خداوندان سعت و توانایی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق است رضی الله عنه حق بجلال از نبوده که چنان مردم را
که چنین سوگند نخورند أَنْ يُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشاوندانرا وَالْمَسَاكِينَ و درویشان
و محتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و مهاجران در راه خدای و مسطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر وَلْيَعْفُوا
و باید که عفو کنند جریمه که از ایشان صادر شده وَلْيَصْفَحُوا و درگذرانند از انتقام و اغماض فرمایند أَلَا
تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آنرا که خدای بیامرزد شما را پس شما نیز از گناه دیگران در
گذرید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رَحِيمٌ مهربان بر اصحاب جرایم دائم
شما نیز متخلق باخلاق حق شوید علما ازین آیه استدلال بر فضل صدیق کرده‌اند صاحب لباب فرموده و در مجمع

ن الفضل المطلق له و حکیم سنایی قدس سره درین باب فرموده نظم بو چندان کرامت و فضل نعمتش ✿ که اولوا الفضل خواندش حق فضلش
صورت و سیرتش همه جان بود ✿ زان ز چشم عوام پنهان بود ✿ روز و شب یار و ماه در تکریم ✿ ثانی اثنین اذ هما فی الغار
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ رمی میکنند زنان محصنه را الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنچه قذف میکنند
ایشانرا بدان الْمُؤْمِنَاتِ که همه یکان بخدا و رسول مراد از ازواج پیغمبر است صلی الله علیه و سلم در وسیط گوید خاصه
عایشه مراد است و گفته‌اند در شان همه مهاجرات و بعضی عام میدانند و بر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند
لُعِنُوا دور کرده شده‌اند فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم
ملعون و مردودند و در آن سرای مبغوض و مطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ و مر ایشانراست عذابی عَظِيمٌ بزرگ بجهت
گناه بزرگ و آن عذاب ایشانرا بود يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ در روزی که گواهی دهد بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ
زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ و گواهی دهد دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُمْ
و پایها ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که کسب کردند از جرایم و مآثم يَوْمَئِذٍ آن روز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ
تمام بدهد خدای ایشانرا دِينَهُمُ الْحَقَّ جزایی که سزاوار است بدیشان وَيَعْلَمُونَ و بدانند در آن روز
أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا
بر عقاب و ثواب الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته و ناپاک لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکانراست یعنی از ایشان ظاهر
کرد و بدان متکلم شوند وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان نیز شایسته‌اند مر سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان
مایلست از خبث خباثت وَالطَّيِّبَاتُ و کلمات پاکیزه لِلطَّيِّبِينَ مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان برآید
کند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ و پاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را ✿ کل اناء يترشح بما فيه ✿ ع
از کوزه همان برون تراود که در وست ✿ و گفته‌اند زنان ناپاک برای مردمان ناپاک‌اند و مردان پاک مایل ایشان
... یعنی پاک که در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که پاکیزه‌ترین موجودات است حرمی پاکیزه چون عایشه
صدیقه رضی الله عنها است چه جنسیت سبب الفت و صحبت است و الیه اشار فی المثنوی المعنوی ✿ ذره کاندر همه ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهرباست ✿ ناریان مر ناریان را جاذبند ✿ نوریان مر نوریان را طالبند ✿ اهل باطل باطلان را میکشند
اهل حق را اهل حق هم سر خوشند ✿ طیبات آمد ز بهر طیبین ✿ للخبیثین الخبیثات است این ✿ در فضایل و خصایص حضرت
صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها در رساله مرآة الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم بدین مختصر آیات
اختصار نموده أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عایشه رضی الله عنها و صفوان رضی الله عنه

۲۹۲

مُبَرَّؤُونَ بیزار کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند ارباب افک منصب رسالت از آن
عالی‌ترست که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه و از اولیای حق
او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی
نیکو یعنی بی رنج و بسیار یا پاینده از نعیم بهشت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول او لَا
تَدْخُلُوا در میایید بُيُوتًا بخانها غَيْرَ بُيُوتِكُمْ جز خانهای خود که دران ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه
میایید حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که خبر کنید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا و سلام کنید عَلَى أَهْلِهَا بر اهل آن
و در روایة آمده است که بگوید السلام علیکم ادخل امام ثعلبی آورده که زنی از انصاریه بجناب نبوت آمده
بموقف عرض رسانید که ما در خانها خود بر صفتی می باشیم که نمیخواهیم که هیچکس ما را بران حال ببیند و ناگاه یکی از
کسان ما بخانه در می آید ما را بوجهی که شاید می بیند حق سبحانه این آیه فرستاد و حکم شد که بخانها کسان بی دستوری
در میایید ذَلِكُمْ آن استعلام و استیذان خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید و گفته اند
کسی که بر عیال خود در آید باید که بکلمه یا آوازی یا تنحنحی اعلام کند تا اهل آن خانه بستر عورات و دفع مکروه
اقدام نمایند و این حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِيهَا در خانها غیر
خود أَحَدًا یکی را که دستوری خواهید فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میایید دران حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری
دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت مردم است
إِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا و اگر گویند شما را بعد از استیذان که باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید و بجهت توقف و الحاح
مکنید و بر در خانه منشینید که آن مضرت صاحب بیت است هُوَ أَزْكَى لَكُمْ آن باز گشتن پاکتر و پسندیده‌ترست
مر شما را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ و خدای بآنچه شما میکنید از استیجازه و ابرام داناست و بران مکافات خواهد
داد بعد از نزول این آیه ابوبکر صدیق رضی الله عنه عرضه رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل نجد
اتفاق می افتد که در خانات و رباط بساط اقامت بگسترند و چون کسی دران مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این
آیه فرود آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَدْخُلُوا از آنکه در آیید بی دستوری بُيُوتًا غَيْرَ
مَسْكُونَةٍ در خانها که مسکون نیست یعنی کسی در وی اقامت نمیکند بلکه می آیند و میروند چون کاروانسرای و امثال
فِيهَا دران خانها غیر مسکونه مَتَاعٌ بهره و برخورداری و منفعت است لَكُمْ شما را که از سرما و گرما بدان پناه میجوید
و در خوت و امتعه شما دران محفوظ میماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید [illegible]

وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه می پوشید از نیت دخول در خانها بفساد قُلْ بگوی ای محمد لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مر مردان
گرویده را که فرا گیرند و بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است در ذخیرة الملوک
آورده که تیزترین یکی شیطان در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکن اند تا چیزی
بدیشان نمیرسد بادراک آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده حاسه ایست که از دور و نزدیک ابتدا بدام صید میکند
این همه آفت که بتن میرسد ・ از نظر تو بدل میرسد ・ دیده فرو پوش چو در در صدف ・ تا نشوی تیر بلا را هدف
در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که گفت بپوشند دیده سرها از محارم و دیده دلها از ما سوی الله وَيَحْفَظُوا
و نگاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از ستره ناظر که ذَلِكَ آن پوشیده
چشم و محافظت چشم أَزْكَى پاکیزه‌تر است و سودمندتر لَهُمْ مر ایشانرا در دین و آخرت إِنَّ اللَّهَ
خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات
و آثام وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگوی مر زنان گرویده را که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای
خود را و ننگرند بمردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا وَلَا يُبْدِينَ و
ظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنگها بجز آن إِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنچه ظاهر شود مِنْهَا
از آن زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در چشم و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت
مواضع آنست پس سخن بر وجه مبالغه باشد وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلَى
جُيُوبِهِنَّ بر گریبانها خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینه ایشان پوشیده
ماند وَلَا يُبْدِينَ و آشکارا نکنند زِينَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع
تاج و دستوانه و گردن بند و خلخالست إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزین برای ایشانست أَوْ
آبَائِهِنَّ یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم
آبا دارند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش و پسر پسر هرچند باشد درین داخلست أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهر
خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنرا أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود
که حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان
مؤبد نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار
آورده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ننمایند که شاید که ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند

شد کرده اَوْ نِسَائِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمؤمنات نمایند و در تبیان آورده که
یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست
زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنایی برانداخته و عفایف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب
باید نمود و بعضی برآنند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد اَوْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده‌اند
آنرا دستهای ایشان یعنی پرهیز بنده زنان از آنانکه ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مؤمنه و خواه کافره
و با آنکه ایشان در نساء داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امه غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه
بندگان زنند از اما و عبید و قول آنست که غلام اگر عفیف باشد نظر او بر زن شایبه الابتلاء بود و احتمال آورده
که ابن المسیب رحمه الله فرموده است که مغرور نکرداند شما را الفاظ اَوْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُنَّ که در آن امامت
نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بوی مگر بعضی از مواضع زینت وی
اَوِ التَّابِعِیْنَ یا پی روندگان غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما
یعنی آنها که بجهت طلب خوردنی بخانها می آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی در غلبه شهوت نیست ایشان را چون پیر
سالخورده و عنین یا ابلهانی که مطلق از مباشرت خبری ندارند و همت ایشان جز مقصور بر طعام نیست اکثر ائمه
حنفی برآنند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آرزوی مباشرت هست
اگر چه توانایی بر آن نیست اَوِ الطِّفْلِ الَّذِیْنَ یا اطفال آنانکه لَمْ یَظْهَرُوْا مطلع نیستند عَلٰی عَوْرَاتِ النِّسَاءِ
بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بی خبرند یا اگر قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ
و بحد شهوت نرسیده‌اند وَلَا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ و نزنند زنان پایها خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن
لِیُعْلَمَ تا دانسته شود مَا یُخْفِیْنَ آنچه پنهان میدارند مِنْ زِیْنَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخالست یعنی
آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب میل مردان بدیشان نشود وَتُوْبُوْا اِلَی اللّٰهِ و باز گردید بخدا
جَمِیْعًا همه شما اَیُّهَ الْمُؤْمِنُوْنَ ای گرویدگان لَعَلَّکُمْ شاید شما تُفْلِحُوْنَ رستگار شوید توبه فرموده
چه هیچ کس از خطره و هیچ کس خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج ترکسی بتوبه آنست که خود را محتاج
توبه نداند و در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی
ای گنه کاران شما توبه کنید موجب رسوایی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امید هست که در عقبی نیز
رسوا نکند ۞ چو رسوا نکردی بچندین خطا ۞ درین عالم پیش شاه و گدا ۞ در آن عالم هم بر خاص و عام ۞ بیامرز و رسوا مکن والسلام

وَاَنْکِحُوا الْاَیَامٰی و بنکاح در آرید بی زنان و بی شوهران را مِنْکُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا سازید
و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آرید وَالصّٰلِحِیْنَ مِنْ عِبَادِکُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان از بندگان
خود وَاِمَائِکُمْ و کنیزان خود تخصیص صالحان بجهت اهتمام است بشان ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزوج در کرد
عفت بمانند اِنْ یَکُوْنُوْا اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اما فُقَرَآءَ درویشان و تنگدستان یُغْنِهِمُ اللّٰهُ
غنی کند ایشان را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل وَاللّٰهُ وَاسِعٌ
و خدای فراخ بخشایش است سعت معیشت او دهد عَلِیْمٌ داناست باستحقاق فقر و بسط بساط روزی و کند
وَلْیَسْتَعْفِفِ الَّذِیْنَ و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه لَا یَجِدُوْنَ نمی یابند نِکَاحًا اسباب نکاح
از مهر و نفقه حَتّٰی یُغْنِیَهُمُ اللّٰهُ تا وقتی که توانگر کرداند خدای ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود و بیابند آنچه
بدان کدخدایی توانند شد وَالَّذِیْنَ و آنانکه یَبْتَغُوْنَ الْکِتٰبَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ از آنچه
مالک آنند ایمانهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فَکَاتِبُوْهُمْ پس مکاتب سازید ایشان را امر استحباب
و مکاتبه آنست که خواجه بنده خود را گوید ترا مکاتب کردانیدم بر فلان مقدار مال پس چون بنده آن مال ادا کند آزاد
شود آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از مولی مکاتبت طلبید این آیه نازل شد و حق سبحانه فرمود که اگر
غلام یا کنیز از شما مکاتبت طلبد ایشان را مکاتب سازید اِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانستید فِیْهِمْ خَیْرًا در ایشان نیکی یعنی صلاح
و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر اداء مال یا آنکه نجم کتابت را از مردم سوال نکنند چه آن پس مکروه است که
بنده بگدایی مال کتابت بازدهد بنده از آن سلمان رضی الله عنه مکاتبه طلبید سلمان فرمود که مالی داری گفت نی
گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از وسخ و اوساخ مردم بچشانی من هرگز ترا مکاتب
نسازم وَاٰتُوْهُمْ و بدهید بندگان مکاتب را مِنْ مَالِ اللّٰهِ بعضی از مال خدای الَّذِیْ اٰتٰکُمْ که بشما داده
حویطب صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیه بیست دینار ببخشید امام شافعی و امام
احمد رحمهما الله میگویند وَاٰتُوْهُمْ خطاب است با موالی و واجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام
احمد رضی الله عنه ربع مال مقرر میکند و امام شافعی رحمه الله بقدر التفویض برای خواجه میفرماید و امام اعظم و امام
مالک رحمهما الله ایتا را مستحب نه واجب میدانند و میفرمایند که خطاب وَاٰتُوْهُمْ راجع بجماعه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را
و زکوة بوی دهند تا مال کتابت ادا کند که کردن خود از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خبر را نقل
در قبه میکویند ما ان عتقه عتق رقبه بدو و میتوان گذشت ۞ بشنو از من که ای زنده دل ۞ وز پس مرکم بنکی یاد کن

کو بلطف آزاده را بنده بسازد ❁ که با چنان بنده آزاد کن ❁ آورده‌اند که عبدالله ابی شش کنیزک جمیله داشت
ایشان را بر زنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از آنها با یکدیگر گفتند کار یکه
که ما میکنیم خیریت خود بسیار کردیم و اگر شریست وقت آمد که ترک کنیم پس بجناب نبوت آمده صورت حال باز
عرض رسانیدند و آیه آمد وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلیدکاری
إِنْ أَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا باز ایستادن و پرهیزکاری و اگر نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای
واقعه حال است نه منع پس حق سبحانه میگوید شما اکراه میکنید لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال
زندگانی دنیوی را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان در تبیان آورده که زانی بودی که صد شتر برای فرزند
از زنا بها داشت بدادی وَمَنْ يُكْرِههُّنَّ و هر که اکراه کند کنیزکان را بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا
مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشان را غَفُورٌ آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزکان را که
رَحِيمٌ مهربان بر ایشان و وزر و وبال آن نیست بر کردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق
فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتها روشن و توضیح یافته مخصص یکدیگر یعنی آنرا یعنی
روشن کننده حلال حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از آنانکه
گذشته‌اند مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی قصه عجیب مانند قصه ایشان و آن قصه عایشه است رضی الله عنها که
مانندگی دارد بقصه مریم رضی الله عنها در وقوع تهمت و بقصه یوسف علیه السلام در برائت ذمت وَمَوْعِظَةً
و فرستادیم پند دهنده آیتها لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشانست بمواعظ
و نصایح قرآن اللَّهُ خدای نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نور آسمانهاست و زمینهاست نور نامیست از نامهای
حق سبحانه امام زاهد رحمه الله فرموده که خدا را نور توان گفت ولی بپارسی روشنی نشاید گفت چه روشنی صفت
مخلوق آفریدگار از اینها منزهست و باید دانست که نور متعارف کیفیتی که باصره اولا ادراک آن بتوسط
او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او
باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست و چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضافی چاره نباشد
و از آنست که صاحب کشاف میگوید که ذُو نُورِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست خداوند نور آسمان و زمین یا نور که
آن هرچه از اجزای عالم هستی در منازل بلندی و مغاک پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض دست
در ظلمت عدم همه بودیم چو چیز ❁ نور وجود بسر مشهود از تو یافتیم ❁ یا بجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گفت چون منور

پس مضمون کلام این بود که مُنَوِّرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ روشن کننده سماست بملایکه مقربین و نور دهنده زمین بانبیا
و مرسلین یا روشنی بخش آینه دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید در تیسیر آورده که آراینده آسمان
و زمینست و آنکه امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای و در لطایف
مؤید این قولست آنکه امام نسفی رحمه الله در بیان آرایش ارض و سما میگوید بیارایست سما را بصوامع قدس که اماکن
طاعات ملایکه کرام است و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس و قمر و ستارگان
و زمین را بانبیا و علما و مؤمنان یا سما را بتسبیح مسبحان و تقدیس مقدسان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان
یا سما را به بیت معمور و زمین را بکعبه و اقز التنور و دیگر گفته‌اند مُدَبِّرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ سوراها آسمان و زمین بر نوعی که
شایسته و بایسته ساخته بتدبیر اوست مدبر امور را که برای او کار کند و بتدبیر او مهم سازد نور القوم و نور البلد کما
الشاعر ❁ و نور البلاد [illegible] بن محلم و بر این تقدیر اوست که کار همه آسمانیان و زمینیان سازد مجموع را بعطیه
كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ بیت از نعمت نعمای احسان تو هر جا بهر کس ❁ کل حزب فرحونند ز بی لطف عمیم
در تبیان آورده که مَثَلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دوایر سپهر برین
و مرکز زمین واقعست دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ
و در وجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که هَادِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلِ
الْأَرْضِ رهنمای آسمان و زمینست که بهدایت او بهشتی خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند
در لطایف از خواجه ابو سهل اناری رحمه الله نقل میکند که سرور اهل السماوات والارض یکی
ملال و غم و ظلمت سبب حزن و وحشت و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنایی رسد فرح و بهجت و نشاط
و مسرت او بیفزاید اینجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهیست بیت
چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم ❁ چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو ❁ بعضی از علما گویند نور آنست
که روشن کرد آنچه پنهانست تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق سبحانه بیان کرده است از برای ما
آنچه در معاش و معاد بکار آید ما بدو بدان راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب الحقایق رحمه الله آورده
که در زمان ظلمت هیچ کس پاک از ناپاک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و قبیح از صبیح باز نداند و چون تاب نور
ظهور نموده خیل ظلام روی بانهزام آورند وجودات و کیفیات ظاهر گردد و صفو از کدر و عرض از جوهر متمیز
شود و هر که انسانیه داند که استفاده این دانش و تمیز بنور کرده اما ادراک نور متحیر باشد چه داند که

عالم از نور مملو است و او مخفی ظاهر بدلالات و باطن بالذات پس حق سبحانه که ما بعد دولت ادراک اینها ایم
و بمرتبه تمیز اشیا رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حقست که همه
موجودات بدو ظاهر شده‌اند و از همه مخفی و حضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح رباعیات فرموده که هر چه ادراک
کنی او هست مدرک شود اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنان ادراک الوان
و اشکال بواسطه ضیاست که محیطست بآنها و شرطست در رؤیت و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک
ضیا میشود و بغیبت ضیا معلوم میگردد که و لغا انها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی حقیقی
که محیطست بضیا و الوان و اشکال و بیننده و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه اوست و ادراک شی بی ادراک
او محالست اگر چه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور اوست که اگر این نور نیز چون ضیا غایب
شدی ظاهر گشتی که در رؤیت ادراک موجودات امری دیگر که نور وجود حق است سبحانه نیز مدرک بوده رباعی
هستی که بذات خود هویداست چو نور ؛ ذرات مکونات از و یافته ظهور ؛ هر چیز که از فروغ او مانده دور ؛ در ظلمت نیستی بماند مستور
و در رساله حق الیقین آورده که هستی خدای پیداتر از همه هستیهاست زیرا که او بخود پیداست و پیدایی سایر
هستیها بدوست الله نور السموات والارض همه اشیا بی هستی عدم محض است و مبدأ ادراک همه هستی آن
هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هر چه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود اگر چه از ادراک این ادراک
غافل باشی و از شدت ظهور مخفی ماند ؛ ای همه عالم بنور روت پیدا ؛ کجا او گردد از عالم هویدا ؛ زهی نادان که او خورشید تابان
بنور شمع جوید در بیابان ؛ مثل نوره صفت نوری که منسوب بدوست کمشکوة مانند روزنه ایست در دیوار
که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فیها مصباح در آن طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة
انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله مشعل باشد در انبوبه المصباح آن
چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلی از آبگینه الزجاجة آن آبگینه از غایت صفا و لطافت کانها
کوکب گویا ستاره ایست دری درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که در وست
توقد افروخته شده است در ابتدا من شجرة مبارکة از روغن درخت با برکت بسیار نفع زیتونة
که آن زیتونست در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر بوده‌اند که دعا خواندند از آنجمله ابرهیم خلیل علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام لا شرقیة نه در جانب شرقست از معموره چون ملک عدیار چین و ختا و لا غربیة
و نه در طرف غرب از آن چون طنجه و طرطوس و ولایت قیروان بلکه منبت او التی و جبال و ولایت شام

با او پیوسته در آفتاب تا طلوع کرده و منه مدام در سایه یاسین او خام بماند بلکه هم اندر غایت آفتاب بهره مندست
و هم از حمایت و وقایه سایر عطو خطا حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیا آورده اند پس اینا شجاد
این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر و اطلاق توان کرد یکاد زیتها نزدیکست که روغن آن درخت یضیء
روشنی دهد بنفس خود ولو لم تمسسه و اگر چه نرسیده باشد بوی نار آتشی یعنی در درخشندگی و براقی
بمثابه ایست که بی آتش روشنائی بخشد نور علی نور روشنی افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوارست
یهدی الله راه مینماید خدای لنوره بنور معرفت خود من یشاء هر کرا بخواهد و یضرب الله الامثال
و میزند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان میکند للناس برای مردم تا زود دریابند و
مقصود سخن برایشان هویدا گردد والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و جمیع
جلیات و خفیات علیم داناست ؛ علما را در باب این مثل سخن بسیارست علامة العلما امام فخر الدین رازی قدس سره
در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق سبحانه تشبیه کرده سینه مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل
زجاجه در مشکوة و ایمانرا بچراغی افروخته در قندیل یعنی قندیل با بگرکی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که از تاب
آفتاب خوف و ظلال نوال رجا بهره دارد و نزدیکست که فیض کلمه ای اگر بر زبان مؤمن نکند عالم را منور گرداند اقرار
آن بر زبان جاری شد مقصد جان با آن یار گشت نمود از نور علی نور بظهور رسید هم از کلام امام است طیب الله ثراه
که نور ایمانرا بچراغی تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد همچنین در هر دل که ایمن باشد
شیطان لعین بوی نبود یا آنکه بچراغ داخل خانه روشن شود و از روزنها خانه پرتوی بر خارج افتد و آنرا نیز روشنی
بخشد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن کرده اندر از آنجا شعاع معرفت بر روزنها حواس افتاده انوار طاعات بر
اعضا و جوارح پیدا آید سیماهم فی وجوههم ؛ سیمای مرکز از دل او میدهد خبر ؛ و تشبیه فرموده دل مؤمن را بآبگینه تا
آن ابله ظالم دل جفا شکنند که آبگینه شکسته هرگز با صد بر دو تحمی که دل شکسته زند مرهم پذیر نیست بیت
چون آبگینه این دل مجروح نازکم ؛ هر چند بیشتر شکنی تیزتر شود ؛ و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهیست یعنی چراغ
معرفت در زجاجه دل عارف در مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمدی صلی الله علیه
که شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکمه بمرتبه علم او فرا گرفته عارف آن اسرار را تعلیم سید ابرار برو نور علی نور معلوم توان کرد
و از آنست که آن نور قرآنست قلب مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که نه مخلوقست و نه مخلوق
نزدیکست که هنوز قرآن ناخوانده دلایل حجج او بر همگنان واضح شود پس چون بزبان قراءت کند نور علی نور باشد در

نوح از الواح آورده که آن نور محمدیست مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیتونه ابرهیم که نه یهودی بود نه نصرانی چه یهود بر مغرب
قبله ساخته اند و نه شرقی چه نصاری روی بمشرق آورده اند و مصباح حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یا مشکوة ابرهیم
و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت پیغمبر و شجره نبوت که نه کذبت و نه هزل یا مشکوة سینه منشرح آن حضرت و
زجاجه دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و
تفریط بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صاحب ... عبارت از انوار ... در عین المعانی فرموده
که نور محبت حبیب از نور خلت خلیل نور علی نور است ؎ پر نور و پر نور است مشهور ؎ از اینجا فهم کن نور علی نور
و باقی نکات متعلقه بآیة النور در جواهر التفسیر ... مذکورست و مسطور و الی الله تصیر الامور فی بیوت
اذن الله تسبیح گوید خدایرا در خانها که دستوری داد خدای و امر کرد ان ترفع آنکه برداشته شود
قدرا و بتعظیم یعنی آنرا رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند یا برداشته شود ... آوازها یا برداشته شود ... حاجتها
درآن بیوت و یذکر و یاد کرده شود فیها اسمه درآن خانها نام او و مراد از بیوت مساجدست که اشرف اماکن
و ارفع مساکن از جمیع بقاع آنست و در آنجا بذکر و نماز و اشتغال ... و از سخن دنیوی و کلام مالایعنی محترز باید بود
انبیا علیهم السلام یا بیوت مدینه یا حجرات مطهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع
ابرهیم القواعد و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظم
که بسعی خلیل و مدد اسمعیل تمام شده است و بیت المقدس که رفع و تکمیل آن در ایام خلافت داود و اتمام آن بر دست
سلیمان علیهما السلام اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
بوده یسبح تسبیح گفته شود یا نماز گذارند له مر خدایرا فیها در آن بیوت بالغدو والاصال بامداد و
شبانگاه رجال ... مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم مشغول نمیسازد
و باز نمیدارد ایشان را تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سود باشد ولا بیع و نه فروختن آنها
یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشانرا مانع نبود عن ذکر الله از یاد کرد خدای واقام الصلوة و از بپای
داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة محققان بر آنند که چون بیع و شری که اعظم اشغال دنیویست ایشانرا
از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلقست و باطن ایشان ... حق
اشنا ... درحقیقت این روش خواجگان ماوراء النهر آورده اند که ملا حسین که والد ... بوده از حضرت
قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین محمد نقشبند قدس سره پرسید که طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد نه

که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق ؎ از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ؎ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان
آنچه حق سبحانه میفرماید لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقامست و حضرت حقایق پناهی
قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند ؎ ... سر رشته دولت ای برادر بکف آر ؎ وین عمر گرامی بخسارت مگذار
دایم همه جا با همه کس در همه کار ؎ میدار نهفته چشم دل جانب یار ؎ یخافون می ترسند این مردان با وجود چنین توجه
و استغراق یوما تتقلب از روزی که بگردد فیه القلوب در آن روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت آرامش
و اضطراب متغیر شود والابصار و بگردد دیدها و از هر طرف میگردد تا بر بیند که نامه از کجا بدو میآید لیجزیهم الله
متعلق است بیخافون یعنی می ترسند تا جزا دهد خدای ایشانرا بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوتر جزاء آنچه کرده اند
یعنی بهشت موعود و یزیدهم و زیاده کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی وراء جزاء موعود ایشانرا
عطاها کرامت میفرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد والله یرزق و خدای روزی میدهد در جنت
من یشاء هر کرا میخواهد بغیر حساب بیحساب یعنی بران روزی حساب نکند یا زیاده از آن دهد در عقبی که
بحیز شمار درآید والذین کفروا و آنانکه بپوشیدند حق را و نگرویدند بدان اعمالهم عملهاء ایشان که در صورت
نیکو نماید چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن کسراب مانند سرابیست بقیعة بزمین هموار
سراب آنست که شعاع آفتاب در نیمروز بر زمین مستوی افتد لمعان آن درخشنده در نظر آید چون آبی متواج یحسبه
الظمان پندارد آنرا تشنه ماء آبی صافی روی بوی آرد حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که در وی توهم
آب کرده لم یجده شیئا نیابد آن مظنون متصور خود را چیزی و وجد الله و بیابد عقاب خدایرا عنده
نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کننده خود یابد فوفیه پس تمام بدهد خدای او را حسابه جزای کردار
او بروجهی که حساب اقتضا کرده باشد والله و خدای سریع الحساب زود حسابست حساب یکی او را از
حساب دیگری باز ندارد تشبیه کرده اعمال کافران بر آب ... تشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده
تشنگی زیاده میشود کافران از امید پاداش اعمال خود چون نیابند حسرت و خیبت افزون میگردد او کظلمات
یا کردار ایشان باشد چون تاریکیها ... فی بحر لجی در دریای عمیق که دم بدم یغشیه موج می پوشد آنرا
موج من فوقه موج از بالای آن موج موج دیگر من فوقه از زبر موج ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را
بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج
اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست خود را که اقرب اعضاء مرئیه اوست

بچشم لم يكد يراها نزديك نيست كه ببيند آنرا بيان تاكيد شدت ظلمات يعنى دست را نيز نبيند و نزديك نيست
كه ببيند ومن لم يجعل الله وهر كه ندارد و مقرر و مقدر نكرد خداى له نورا مر ورا روشنى در وقت قسمت ازل
فما له من نور پس نيست مر ورا هيچ نورى اين تمثيلى ديگرست مر عملها كفار را ظلمات اعمال تيره ايشانست و بحر لجى دل ايشان
آنجه دل او را مى پوشد از جهل و شرك و سحاب مهر خذلان بران پس كردار و گفتار و اعتقاد ظلمتست و مدخل و مخرج ظلمت
و مرجع او در روز قيامت هم بظلمت پس عكس مومن كه او نور على نور است اين را باشد ظلمات بعضها فوق بعض
مومنان از ترك كى بود و آمدند لاجرم نور على نور آمدند كافران تاريكى را اكر تست حال كافر ظلمات اندر ظلمت
الم تر آيا نديدى و ندانستى ان الله آنكه خداى يسبح له تسبيح ميكند يعنى بپاكى ياد ميكند يا
با دلالات حال من في السموات والارض هر كه در آسمانها و زمينهاست والطير صافات و مرغان نيز تسبيح
ميكنند او را در حالتى كه بال گشاده باشند در هوا و صف كشيده تخصيص طير از آنست كه او ميان زمين و آسمانست يا
دلايل صنع در وى ظاهرترست چه اجرام ثقيله را كه اصلا با بالمره كه بدهد اعطاء و تشكيل بسيط و قدرت و وقوف در هوا
و الهام بسط بجناح بقبض صف كشيدن يا انكه بجناح سفت قبض بر نهجت برهانيست قاطع بر كمال صانع كل
هريك از اهل آسمان و زمين يا مرغان يا مجموع قد علم بدرستى كه دانسته است صلاته دعاء خود وتسبيحه
و تنزيه خود را يا دعا و تسبيح خداى يا خداى دانسته نماز ايشان و اعمال ايشان را والله عليم و خداى داناست بما يفعلون
بانچه ميكنند همه از طاعت و عبادت ولله و خداى راست ملك السموات والارض پادشاهى آسمانها و زمينها چه
خالق و فاطر آنها اوست والى الله المصير و بسوى خداست بازگشت همه الم تر ان الله آيا نمى بينى كه
خداى يزجى سحابا ميراند ابرها را بحسب آنكه ميخواهد قطعه قطعه ثم يؤلف بينه پس تاليف ميكند در ميان آن
يعنى منضم ميسازد بعضى از آن را با بعضى ثم يجعله ركاما پس ميكرداند آنرا و در هم رسته و بر هم بسته فترى
الودق پس مى بينى باران را يخرج من خلاله بيرون مى آيد از ميان آن وينزل من السماء و فرو ميفرستد از ابر
من جبال فيها از كوهها كه در وست يعنى از قطعها ابر بزرگ كه مشابه كوهها اند در عظمت من برد از تگرگ كه
كاينست در آن مفعول محذوف است تقديرش چنين كه ميفرستد از تگرگى كه در ابرست تگرگ را و گفته اند اينجا سماء آسمان
نه ابر و در آسمان كوههاست از تگرگ چنانچه در زمين كوههاست از سنگ و حق سبحانه و تعالى از آن تگرگ نازل ميسازد
فيصيب به پس ميرساند آن تگرگ را من يشاء بكشت و زرع و باغ هر كه ميخواهد ويصرفه و باز ميدارد
عن من يشاء از ميوه و محصول هر كه ميخواهد يكاد سنا برقه نزديكست كه روشنى برق آن ابر يذهب

بالابصار ببرد و بينيها را و برباييد از فرط روشنى و اين قوى ترين دليليست بر كمال قدرت كه شعله آتش از ميان آب
آبدار بيرون مى آرد يقلب الله ميكرداند خداى الليل والنهار شب و روز را بر فتن و آمدن يا با نكه يكى را
با نقصان يكى زياده ديگرى يا متغير ساختن احوال ايشان را بحرارت و برودت يا بنور و ظلمت ان في ذلك بدرستى
كه در انچه مذكور شد لعبرة هر آينه دلالتى و اعتباريست لاولي الابصار مر خداوندان بصر و بصيرت را
والله خلق و خداى بيافريد كل دابة هر جنبنده كه در زمينهاست من ماء از آب كه جزء ماده اوست يا از
آب مخصوص يعنى نطفه و اين بر سبيل تغليب بود چه بعضى حيوانات از نطفه مخلوق نيستند در تبيان از ابن عباس
نقل ميكند كه حق سبحانه جوهرى بيافريد و بنظر هيبت بر وى نگريد بگداخت و آب گشت بعضى از آنرا تغليب نمود آتش شد
و جن بيافريد پس بجوهر آتش تغليب كرد باد و آن ملايكه را خلق ساخت پس تغليب نمود مقدارى را بجانب آن و ازان
آدم ساخت و ساير حيوانات را خلق كرد و اصل همه آبست فمنهم پس از اين جنبندگان من يمشي هست آنچه
ميرود على بطنه بر شكم خود چون مار و ماهى و ساير هوام ومنهم من يمشي و از ايشان هست كه ميرود
على رجلين بر دو پاى چون آدمى و مرغ ومنهم من يمشي و از ايشان هست كه مشى ميكند على اربع بر چهار
پاى چون وحوش و نعم و سبع تقديم كرده آنرا كه در قدرت ابلغ است و آن ماشى باشد بحالت مشى پس آنكه بر دو پاى
رود انكه چهار قايمه دارد و از حيوانات انكه زياده از چهار پاى دارد اعتماد او بر قوايم اربع بيش نيست يخلق الله
مى آفريند خداى ما يشاء هر چه ميخواهد از آنچه ذكر كرد و از آنچه ياد نفرمود با اختلاف صور و اعضا و هيات
و حركات و قوى و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حديقه فرموده نظم او دست قادر بر هر چه خواهد و خواست
هر چه خواهد كند كه حكم او راست نقش بند برون كلها اوست نقش ساز درون دلها او ان الله بدرستيكه
خداى على كل شيء بر آفريدن همه چيزها قدير تواناست پس هر چه خواهد بيافريند لقد انزلنا بخداى
كه فرو فرستاديم آيات مبينات آيتها روشن كرده و هويدا والله يهدي و خداى راه مينمايد من يشاء
هر كرا خواهد بسبب تفكر در آن الى صراط مستقيم براهى راست و درست كه طريق بهشتست آورده اند كه ميان بشر
منافق و يهودى خصومت افتاد يهودى گفت بيا تا محاكمه بمحمد بريم و منافق گفت مرافعه بكعب بن اشرف كنيم
حق سبحانه آيه فرستاد كه ويقولون و ميگويند منافقان كه آمنا بالله گرويده ايم بخداى وبالرسول و
بفرستاده او واطعنا و فرمان بردارى كرده ايم هر دو را ثم يتولى پس بر ميگردند فريق منهم
گروهى از ايشان از امتناع مينمايند از قبول حكم من بعد ذلك از پس اقرار بايمان و اطاعت وما اولئك

ونیستند آن گروه بالمؤمنین گرویدگان مخلص و ثابت بر ایمان و گویند میان مرتضی علی علیه السلام و مغیره
بن وائل مخاصمه بود در آب و زمینی چند لیکن علی علیه السلام خواست که او را نزد رسول صلی الله علیه وسلم برد مغیره
نشد و گفت برای تو حکم خواهد کرد که عم زاده اوست حق تعالی آیه فرستاد که او را نه ایمانست و فرمان برداری میکند
و از حکم خدا و رسول بهیچ چند روی میتابند و اذا دعوا و چون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای و
رسوله و بحکم رسول او لیحکم تا حکم کند پیغمبر براستی بینهم میان ایشان اذا فریق آنگاه گروهی
منهم از ایشان که بشبهت یا بغیره معرضون اعراض کنند که انداز حکم علی علیه و ان یکن و اگر باشد لهم
الحق مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود یأتوا الیه بیایند بسوی پیغمبر مذعنین فرمان برندگان
و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان
خواهد بود سر باز زنند از ان افی قلوبهم آیا در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی کفر و میل بظلم
ام ارتابوا یا در شک افتادند در باب پیغمبر و از و تهمتی مشاهده کردند که اعتماد و راستی نماند ام یخافون یا میترسند
ان یحیف الله اینکه حیف کند خدای در تنزل احکامی و جور نماید علیهم بر ایشان و رسوله و میل کند
رسول او در حکومت بل نه چنین است که پیغمبر محل تهمت باشد که پیغمبر محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کنند
بلکه اولئک آن گروه هم الظالمون ایشان ستمکارانند بر خصوم یا بر نفسها خود بسبب ابا و امتناع از حکم
خدا و رسول انما کان جز این نیست که هست قول المؤمنین گفتار گرویدگان اذا دعوا چون خوانده شوند
الی الله بکتاب خدای و رسوله و بسوی پیغمبر او لیحکم بینهم تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات ان
یقولوا آنکه گویند سمعنا شنیدیم قول ترا و اطعنا و فرمان بردیم امر ترا هرچه حکم کنی در میان ما حکمی
و اولئک و آنانکه چنین گویند هم المفلحون ایشانند رستگاران از ورطات سخط ربانی و رسندگان
بدرجات رضای سبحانی و من یطع الله و هر که فرمان برد خدا را در فرایض و رسوله و فرستاده او را
در سنن یا در هرچه فرماید و یخش الله و بترسد از عقاب خدای بر گناهان گذشته و یتقه و بپرهیزد
از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فاولئک پس آن گروه هم الفائزون ایشانند فیروز یافتگان
بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که علم بدان کافی باشد و محتاج بآیات دیگر نشود علما
نشان بدین آیه اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیت و تقوی متصور نیست
اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی * و نیک عمل از رضای مولی جوئی و اقسموا و سوگند خوردند منافقان بالله

بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه لئن امرتهم
اگر فرمایی ایشان را به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لیخرجن هر آینه بیرون آیند و لحظه توقف ننمایند
قل لا تقسموا بگو قسم یاد مکنید و سوگند بدروغ مخورید طاعة معروفة مطلوب از شما فرمان برداریست
شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگندی دروغ بر طاعت نفاق ان الله خبیر بدرستیکه خدای داناست
بما تعملون بآنچه شما میکنید از نفاق و جز آن قل بگو اطیعوا الله فرمان برید خدای را و اطیعوا الرسول
اطاعت کنید رسول را بصفای طویت فان تولوا پس اگر روی بگردانید ای مردمان فانما علیه جز این نیست که
بر پیغمبر است صلی الله علیه وسلم ما حمل آنچه بروی حمل کرده اند از تبلیغ احکام و علیکم و بر شماست ما حملتم
آنچه بار کرده شده اند از انقیاد و امتثال و ان تطیعوه و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تهتدوا راه یابید
براستی و ما علی الرسول و نیست بر فرستاده بحق الا البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا دعوت واضح
و پیغمبر من آنچه بروی بوده بجای آورده و آنچه کار و بار شماست مانده وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدا
آنان را که گرویدند منکم از شما و عملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اکثر مهاجرین اند
که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربت
ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میگفتند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود
میفرستادند
داشتندی و روزگاری بهول و هراس میگذاشتندی روزی یکی میگفت آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن
بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیه نازل گشت و حق سبحانه وعده داد و سوگند خورد که
لیستخلفنهم هر آینه ایشان را خلیفه کرداند فی الارض در زمین کفار از عرب و عجم کما استخلف الذین
همچنانچه خلیفه کردانیده شدند و حفص استخلف بفعل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلیفه کردانید خدای آنان را که بودند من
قبلهم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در ان چنانچه ملوک در ملک
خود میکنند و اندک فرصتی در زمان مؤمنان و خاتم دیه جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت
و امیدست که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تسخیر ملازمان سید شرع
نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی در آید نظم دم بدم میست کال دولت غلامان او * عرصه روی زمین سر بسر خواهد گرفت
شاهباز همتش چون برکشد بال قدر * از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت * این آیه دلیل اعجاز از آنست که حجت
صحت نبوت و برهان خلافت خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین دیگر فرمود و لیمکنن و هر آینه با قوت

وتمکین نماید لَهُمْ برای ایشان دِينَهُمُ دین ایشانرا الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ آن دینی که پسندیده است مر
ایشانرا یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب کرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و بدل دهد ایشانرا مِنْ بَعْدِ
خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از اعادی أَمْنًا ایمنی از ایشان يَعْبُدُونَنِي بپرستند مرا در زمان خلافت لَا
يُشْرِكُونَ شریک نسازند بِي شَيْئًا با من چیزی را یعنی اختیار بعجاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ
كَفَرَ و هر که کفران ورزد بدین نعمت بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از ارزانی شدن وعده فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه کافر نعمتان
هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان کاملانند در فسق ثعلبی رحمه الله آورده که قتله ذو النورین رضی الله عنه اول جمعی بودند
کزان این نعمت ببریدند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز مفروض را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجب
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را صلی الله علیه و سلم هرچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید
لَا تَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که بگرویدند مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن
فِي الْأَرْضِ در زمین یا پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند که بهیچ جا از پیشی کیرند عذاب او را از خود فوت کنند
وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان دوزخست وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست آتش در اسباب نزول آورده‌اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز طلب فاروق فرستاده
مدلج بی اجازت در آمد و عمر رضی الله عنه خفته بود جامه از بعضی اعضای او دور شده و تولی آنکه بیدار بوده
بارنجه خود ملاحظه میفرمود از آمدن غلام کراهتی تمام بدل عمر راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که
حق سبحانه نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم ما در مثل این ساعت بی دستوری در خانهٔ ما در نیایند تا بر امور
مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد این آیه نازل شده بود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه
کرویدگان لِيَسْتَأْذِنْكُمُ باید که دستوری طلبند از شما الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ آنانکه مالک ایشانست دستهای
شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از غلام و کنیزک وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنان نیز از کودکان که نرسیده‌اند
بلوغ مِنْكُمْ از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانهای شما
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت در شبانروزی مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که وقت از خواب برخیزید و
خلوت پیرون کرده میخواهند که لباس صحبت پوشد وَحِينَ تَضَعُونَ و یکبار هنگامی که می نهید ثِيَابَكُمْ جامهای خود
مِنَ الظَّهِيرَةِ بیان حین است یعنی آن وقت نیم روزست وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و یکبار پس از نماز خفتن
که وقت تجرد است از لباس و در آمدن بمضاجع ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ نگاه دارید این سه وقت عورت

که بر شما راست لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَيْهِمْ و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی در بی
دستوری ستدن بَعْدَهُنَّ بعد از این سه وقت طَوَّافُونَ بندگان طواف کنندگانند یعنی در آیندگان عَلَيْكُمْ
بر شما برای خدمت پس هر بار نمی توانند که دستوری طلبند بَعْضُكُمْ می آیند بعضی از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی
یعنی ممالیک بر ملاک كَذَٰلِكَ مانند این روشن کردن يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن و بیان میکند خدای لَكُمُ
الْآيَاتِ برای شما دلایل احکام شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح عباد حَكِيمٌ حکم کننده برعایت
مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیه منسوخست و نقلست که بعضی حکم ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این
آیه سخن میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم در تهاون میورزند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ و چون
برسند اطفال مِنْكُمُ الْحُلُمَ از شما بخواب دیدن یعنی بحلم مراد آنست که بالغ کردند و احتلام روش [illegible] بلیلیت
ببلوغ فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ همچنانکه دستوری میطلبند
آنانکه بالغ شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سایر مردان دارند در استیذان كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان
کردن حکم را يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکرد از خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما آیتهای خود را وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست باحوال شما حَكِيمٌ حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم در آخر دو آیه متعاقب جهت مبالغه
و تاکیدست وَالْقَوَاعِدُ و نشستگان در خانها و باز ماندگان مِنَ النِّسَاءِ از زنان اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ آنانکه
امید ندارند نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری و عجز فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ پس نیست بر ایشان
جُنَاحٌ گناهی و وبالی أَنْ يَضَعْنَ از آنکه بنهند ثِيَابَهُنَّ جامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه
می پوشند غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع
چادر اظهار سر و کردن و کوش و موی نباشد و ایشانرا آن وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ و آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خَيْرٌ
لَهُنَّ بهترست ایشانرا و دورتر از تهمت وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مقالات ایشانرا و دعوه تهمت
مردان عَلِيمٌ داناست بمقصود از مقالات ایشان امام واحدی رحمه الله آورده که تن درستان صحابه با مریض و
اعمی مواکله نکردندی یا این جماعة از هم کاسگی ارباب صحت محترز بودندی از بیم آنکه شاید که طباع سلیم را از ایشان نفرت
آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بجنگ رفتندی کلیدها خانه و انبار بدست ارباب عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت
از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز میکردند یا آنکه کسی ایشانرا بطعام
که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریب وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمیکردند حق سبحانه آیه فرستاد که

لیس علی الاعمی نیست بر نابینا حرج بزه وتنگی ولا علی الاعرج ونه بر لنگ حرج وبالی ولا علی المریض
حرج ونه بر بیمار گناهی ولا علی انفسکم ونه بر نفسهای شما دننی ان تاکلوا اگر بخورید شما واهل بیت
من بیوتکم از طعام خانهای خود که اهل وعیال شما در آنند مخانها فرزندان نیز درین داخلست بحکم این حدیث
که انت ومالک لابیک وخبر صحیح آنست که پاکتر چیزی که خورد مرد از کسب اوست وان ولده من کسبه
او بیوت آبائکم یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم
یا خانهای برادران خود او بیوت اخواتکم یا خانهای خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران پدران
خود او بیوت عماتکم یا خانهای خواهران پدران خود او بیوت اخوالکم یا خانهای برادران مادران خود
او بیوت خالاتکم یا خانهای خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهایی که مالک شدید شما کلیدهای آنرا
از نقود وامتعه واطعمه این خطاب بوکلا وخازنانست وکویند خانها بندکانست چه خانه اولاد وعبید وضیاع
صاحب بیت دکر طعام شرطست او صدیقکم یا خانها دوستان خود در آن نیز رضای دوست باید حقیقت
آنست که اگر دوستی حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیفزاید شیخ موصلی رحمه الله بخانه دوستی آمد واو حاضر
نبود کیسه او از جاریه طلبید دو درم برداشت وباقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید وصورت واقعه
از جاریه شنید بشکرانه آن انبساط کنیزک را آزاد کرد وبنواخت دنکار رستان آورده که ❊ شبی گفتم جهان فرسوده
که بود آسوده در کنج رباطی ❊ زند تنها چه خوشتر در جهان گفت ❊ میان دوستان رسم انبساطی ❊ ودر عوارف المعارف مذکور است
که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک واو جواب گوید که کم یعنی چند میخواهی آن دوستی نشاید یعنی باید که هرچه دارد در
میان آرد وازو استغنا نچند چون بکند در چه دوستی جانی بهتر است از مال الانی ودرین باب گفته اند شعر
ای دوست بروبر چه داری ❊ یاری بکر وهیچ مفروش ❊ ولله در من قال ❊ یاران بجان مضایقه با هم نمی
کنند آخر کسی بمال جدایی چرا کند ❊ بسیار جهد وجهد بجا می کرد با کسی ❊ خود را ادامی بغش شناکند ❊ شرطست بعد از فتن یار آن
کز بر عهد محبت وفا کند ❊ در معالم آورده که سبب نزول آیة تحریم صحابه بود از نوع کلها اهل طایفه عمل را بعنی که با یک نان
بینی بنیت دوستی کلها بامر ایشان از شما حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن
حرام دانستندی واز صبح تا شام خان نهاده طلب مهمان کردندی وچون تنها از شب بگذشتی ومهمان نرسیدی
آنگاه چیزی خوردندی یا در باب جمعی از انصار که شفقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی ودر
بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیه آمد لیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی

ان تاکلوا اگر بخورید طعام را جمیعا باهم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده فاذا دخلتم پس چون در آیید
بیوتا بخانها که مذکور شد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فسلموا علی انفسکم پس سلام کویید بر هم دینان
خود المؤمنون کنفس واحدة ودر خانهای خود بر اهالی خود ودر مساجد نیز سلام کنید وگفته اند اگر مسجد یا خانه خالی
بود گوید السلام علینا من ربنا وعلی عباد الله الصالحین ودر هر تقدیر سلام باید کرد تحیة سلام کردنی من عند الله
ثابت ومشروع از نزدیک خدای مبارکة بسیار خیر وبا برکت طیبة پاک که نفس مستمع بدان خوش شود
کذلک همچنانچه بیان سلام فرمود یبین الله بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما آیتها احکام خود را
لعلکم تعقلون شاید تعقل کنید در آن بحقیقت طلب را دریابید انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان کامل الذین
آمنوا بالله آنانند که گرویدند بخدای ورسوله وبرسول او از صمیم دل واذا کانوا وچون باشند
معه با رسول وی صلی الله علیه وسلم علی امر جامع برکاری جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان مجتمع باشند
چون جمعات واعیاد وحروب ومشاورات ونماز استسقا لم یذهبوا نروند از نزدیک وی حتی یستأذنوه
تا وقتی که دستوری طلبند از وی وتشریف اذن ارزانی فرماید ان الذین یستأذنونک بدرستی آنانکه دستوری
طلبند از تو اولئک الذین آنگروه آنانند که از روی صدق یؤمنون میگروند بالله ورسوله بخدا ورسول
او وتصدیق مینمایند تعریض بجمعی منافقانست که در غزوه تبوک بتخلف از جهاد دستوری میجستند ودر باب ایشان
نازل شده که انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله الآیة فاذا استأذنوک پس چون طلب اذن کنند این
مؤمنان مخلص از تو لبعض شأنهم برای اصلاح واتمام بعضی از کارها خود فأذن پس دستوری ده لمن
شئت مر هر که خواهی منهم از ایشان که عذر واضح دارند واستغفر وبا وجود اجازت طلب آمرزش کن
لهم الله برای ایشان از خدای چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست وگویا که بخروج
از جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده ذلات تقصیرات بندگان است
رحیم مهربانست بر تخفیف تکلیف از ایشان لا تجعلوا مدارید ومدانید دعاء الرسول خواندن رسول
را بینکم میان خود کدعاء بعضکم همچو خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید
خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه بادرت بامر او واجبست
ولازم ومراجعت بغیر اذن او حرام ونا روا یا دعا او را بر شما یا برای شما چون دعا یکدیگر مدانید که آن دعایی
مستجاب ومقبول حضرت رب الارباب یا نداکردن شما وخواندن مر رسول را باید که چون مناداة یکدیگر نباشد

که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه گوئید یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت حق هم انبیا را بنام ایشان
خطاب کرده و حبیب خود را بندای کرامت نبی یاد کرده است یا آدم با پدر انبیا خطاب ٭ یا ایها النبی خطاب محمد است
آورده که چون آنحضرت خطبه خواندی منافقان بنگریستندی یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی و آیه شد
قد یعلم الله الذین بتحقیق میداند خدای آنانرا که از روی کراهت یتسللون میروند از اندک اندک منکم از میان
شما لواذا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون
مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عن امره از فرمان خدای ان تصیبهم از آنکه برسد بایشان فتنة
آزمایشی از حق که کراهیت یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا ردیق شیخ
قدس سره فرموده که فتنه محنتی دلست و متلاشی شدن او بمعرفت الهی او یصیبهم یا برسد ایشانرا عذاب الیم
عذابی دردناک در آخرت الا ان لله بدانید بدرستی که مر خدای راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و
زمینهاست یعنی همه ملک ویند و مالک همه اوست زیرا که خالق همه است قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه
آنچه شما ای مکلفان بر آنید از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت و یوم یرجعون و میداند
روزی که باز گردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه
کرده اند از عملها و بعبر بران مکافات کند والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست و هیچ چیز بروی
مخفی نماند بیت انکس که بیافرید پیدا و نهان ٭ چون نشناسد نهان و پیدا بجهان سورة الفرقان

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران در لفظ تبارک گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از و
واین اشارت بکارسازی و بنده نوازی حقست دوم آنکه بزرگوار و برترست و این بیان صفت مهتری و نشان عزت
الله ابدی اوست سیم آنکه دایم و ثابت و آن عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لا یزال الذی آنکه نزل
الفرقان فرو فرستاد قرآنرا که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام علی عبده بر بنده خود یعنی
محمد صلی الله علیه وسلم لیکون تا باشد بنده او للعالمین مر آدمیان و پریانرا نذیرا بیم کننده از عذاب الهی
یا باشد قرآن اهل فرقه را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی الذی له آنکه مر او راست ملک
السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی منفرد است بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در آن
ولم یتخذ و فرا نگرفت خدای ولدا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است ولم یکن له و نبـ

فرو نبود شریک فی الملک انباز در پادشاهی چنانچه ثنویه و وثنیه گویند یعنی او را نیست پادشاهی بی فرزندی که قائم
مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوص
بهیات مختلفه و اشکال متنوعه فقدره پس اندازه کرد آن چیز را تقدیرا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت
برای خصایص و افعالی که از وی میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم واتخذوا و فرا گرفتند کفار من
دونه بجز خدای انبازی که دار الهة لا یخلقون خدایان که نیافرینند شیئا چیزی را و قادر نباشند بر
خلق هیچ چیز وهم یخلقون و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاجست در وجود بخالقی
و محتاج خدایی را نشاید پس شان که عبده ایشان ایشانرا می تراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند
چگونه سزای پرستش باشد ولا یملکون و با وجود مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت ندارند لانفسهم
برای نفسهای خود ضرا بازداشتن ضرری ولا نفعا و نه جذب نفعی یعنی نه سودی بخود میتوانند
رسانید و نه زیانی از خود باز میتوانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید ولا یملکون و نمیتوانند
آلهه باطله و قادر نیستند موتا بر میرانیدن کسی ولا حیوة و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر ابقاء حیات او ولا
نشورا و نه بر بعث و حشر او ثانیا و خدای محیی و ممیت و باعث باید وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند
ان هذا نیست این فرقان که محمد بما آورده الا افک افتریه مگر دروغی که خود بر بافته است آنرا واعانه
و یاری داده اند او را علیه بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس و فکیهه
رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بروی میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فقد جاءو پس بدرستی که آمده اند
این قوم ظلما و زورا بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان وی و بر این تقدیر این بقیه کلام کفار باشد و اصح
آنست که این سخن حضرت خداوندست میفرماید که کفار دین که میگویند قرآن دروغست و بهمه قومی بر بافته میشود
آمدند بشرک و ستم و بهتان وقالوا و دیگر گفتند کلام وی اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست
که در کتابها نوشته اند اکتتبها می نویسانید آنرا چه خود نمیتواند نوشت فهی پس آن نوشتها تملی
علیه املا کرده میشود بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه یعنی دو طرف روز یا شب و روز تا آنها را بر وی میخوانند
یاد بگیرد چه خود نمی تواند خواند چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید این تحات قل بگو رد سخن ایشانرا که
انزله الذی فرستاده است قرآنرا آنکه بی شبهه یعلم السر میداند پوشیده را فی السموات والارض
در آسمان و زمین بدان دلیل که این کلام مشتملست بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر

اگر همه فصحای شما از اتیان بمثل آن عاجزند و چنین کلام جز از نزد عالم نشاید إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ
غَفُورًا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان می پوشد رَحِيمًا مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل
نمیکند وَقَالُوا و گفتند صنادید قریش چون ابو جهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ
چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است این کس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر يَأْكُلُ
الطَّعَامَ میخورد خوردنی وَيَمْشِي و میرود برای طلب معیشت چون دیگران فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها
اگر دعوی او درست باید که حال او مخالف دیگران باشد ایشان بسبب توقف در مرتبه محسوسات از حال
آنحضرت غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان با مور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت
نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد مثنوی
جنس باید تا در آمیزد بجنس ٭ انس گیرد جن با جن انس پس القصه مشرکان گفتند اگر نیست که او ملک بود
و اگر ملک نیست لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو نفرستادند إِلَيْهِ مَلَكٌ بسوی او فرشته فَيَكُونَ مَعَهُ تا باشد
با وی نَذِيرًا بیم کننده و یاری دهنده در انذار أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ یا آنکه افکنده شود بوی كَنْزٌ گنجی از آسمان
تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود أَوْ تَكُونُ لَهُ یا باشد مر او را جَنَّةٌ يَأْكُلُ
مِنْهَا بوستانی که بخورد از میوه محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وَقَالَ الظَّالِمُونَ و گفتند ظالمان
وضع مظهر در موضع ضمیر جهت حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران دیگر یعنی که مؤمنان را گفتند إِنْ تَتَّبِعُونَ
پی روی نمیکنید شما إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و عقلش پوشیده
شده و در تفسیر آورده که مسحور را بمعنی ساحر میدانند یعنی متابعت جادویی میکنند که شما را فریب میدهد انْظُرْ
در نگر ای محمد بدیده بصیرت تا ببینی که معاندان كَيْفَ ضَرَبُوا چگونه زدند لَكَ الْأَمْثَالَ برای تو مثلها
یعنی گفتند سخنها ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بصفت عجزی و محلی علیه بستودند فَضَلُّوا پس گمراه
شدند از طریقی که موصلست بمعرفت انبیا و تمیز ایشان از ماسوی فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس توانایی ندارند
و نمی یابند راهی بحجت و برهان بر آنچه میگویند تَبَارَكَ الَّذِي بزرگوارست آنکه بمحض فضل إِنْ شَاءَ
اگر خواهد جَعَلَ بسازد و ببخشد لَكَ ترا در دنیا خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ بهتر از گنج و بوستانی که ایشان
میگویند آنچه باشد جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها
وَيَجْعَلْ لَكَ و بدهد ترا در آن بوستانها قُصُورًا کوشکها و قلعها و مسکنها رفیع در اسباب ...

که چون مالداران قریش حضرت رسالت را صلی الله و سلام علیه بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که از آینده بهشت است
جنانست با این آیه نازل شد و طبقی از نور پیش آنحضرت نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزاین دنیا
آنرا بدست تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نامزد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد حضرت فرمود
که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست تر میدارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت أَصَبْتَ
أَصَابَ اللَّهُ بِكَ نشانه علو همت آنحضرت همینست که با وجود تنگدستی و احتیاج کرده چشم التفات بر خزاین دنیوی
نمیفکند آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظر بماسوی الله نگشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و
بدایع عرصه جبروت التفات نفرمود تا عبارت از آن این آمد که مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ٭ ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ
نهاد چشم خود را مهر مازاغ ٭ نظر چون بر گرفت از نقش کونین ٭ قدم زد در حریم قاب قوسین بَلْ نه فقر و احتیاج
و مانع کفار است از ایمان بتو بلکه كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذیب میکنند قیامت را و داعی ایشان با انکار نبوت تکذیب
ساعتست وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ برای کسی که تکذیب ساعت کند سَعِيرًا آتشی
افروخته و گویند سعیر نامیست از نامهای دوزخ إِذَا رَأَتْهُمْ چون به بیند ایشانرا یعنی منکران قیامت را آتش
دوزخ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جایی دور که صد سال و بقولی پانصد سال راه بعد بود میان ایشان سَمِعُوا لَهَا
شنوند مر آتش را تَغَيُّظًا آواز جوشیدن از خشم وَزَفِيرًا و بانگی چنانچه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن
بعضی بر آنند که این دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزد یک ... مشروط به بنیت نیست
ممکنست که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که به بیند و خشم گیرد و بغرد وَإِذَا أُلْقُوا و چون در انداخته شوند
مشرکان مِنْهَا از دوزخ مَكَانًا ضَيِّقًا در جایی تنگ که موجب زیادتی کرب باشد در تفسیر آورده که جهنم بر
کافران چنان تنگ باشد که آهن بر نیزه و ایشانرا در چنین مکانی تنگ افکنند مُقَرَّنِينَ مقرون کرده دستهای
ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک با قرین او از جن بسلسله آتشین بهمدیگر باز بسته دَعَوْا بخوانند بر خود
هُنَالِكَ در آن مقام ثُبُورًا هلاک یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی گوید که
آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند
ابلیس است حله از آتش در وی پوشند و او آنرا بر پیشانی نهد و از پی میکشد و ذریه او از عقب او فریاد یا ثبوراه بر
کشیده میروند حق سبحانه فرماید که لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ مخوانید امروز ثُبُورًا وَاحِدًا یک ثبور وَادْعُوا و
بخوانید ثُبُورًا كَثِيرًا ثبورهای بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب

خواهد بود و هر نوعی بلا بواسطه شدت ثبوری واقع خواهد شد قُلْ بگو آنان را که بنفرین ثبور میکنند
أَذٰلِكَ آیا کنج و بوستان دنیا خَيْرٌ بهتر است أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشت جاویدی که وُعِدَ الْمُتَّقُونَ
وعده داده شده اند پرهیزکاران بدخول در آن كَانَتْ هست در علم خدای لَهُمْ مر متقیان را آن بهشت
جَزَاءً پاداش بر اعمال ایشان وَمَصِيرًا و بازگشتی که بجمیع بیان نمایند در آخرت لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست
در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان نه چه ضعفا مؤمنان با آرزوی اعلی
از مرتبه کمل نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود جویند یابند خَالِدِينَ در حالتی که جاوید باشند
در بهشت كَانَ هست دخول و خلود ایشان در جنت عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو وَعْدًا وعده مَسْئُولًا
خواسته شده یعنی سزاوار آنکه از خدای درخواهند یا مؤمنان درخواسته اند که رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا یا
ملائکه برای ایشان درخواست میکنند که رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن
روزی که حشر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی خدای حشر کند مشرکان را وَمَا يَعْبُدُونَ و آنرا نیز که می پرستند مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای خواسته همه معبودان از ذوی العقول وغیر آن و گفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشان
بسخن آرد و مخاطب سازد فَيَقُولُ پس گوید أَأَنْتُمْ آیا شما أَضْلَلْتُمْ گمراه کردید عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ بندگان
مرا این گروه أَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ گم کردند راه را باضلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد
نصیح قَالُوا گویند بتان سُبْحَانَكَ پاکی تو و ما ترا بپاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه مَا كَانَ
يَنْبَغِي لَنَا نیست ما را و نسزد و نه لایق باشد أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم کسی که ما را پرستد مِنْ دُونِكَ
بجز تو یعنی نپرستند ملحق بجز آنکه الها که عبادت ترا دست بدارند و ما را پرستند نرسد ما را که بگیریم ایشان را
مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ ولیکن تو ایشان را برخوردار گردانیدی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را
باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ تا فراموش کردند آنچه انبیا ایشان را
دعوت میفرمودند وَكَانُوا و بودند در حکم ازلی قَوْمًا بُورًا گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت
عزت عز شانه بت پرستان را مخاطب ساخته گوید فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شما را
بِمَا تَقُولُونَ بآنچه میگویید که ایشان شریک خدا اند و ایشان مرا از شریک منزه دانستند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس
نمیتوانند معبودان شما صَرْفًا بگردانیدن عذاب از شما وَلَا نَصْرًا و نه یاری کردن شما را بنجات و حفص بتا
میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب را از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن

الجزء التاسع عشر

وَمَنْ يَظْلِمْ و هر که ستم کند یعنی شرک آرد مِنْكُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيرًا
عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در آن وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو کسی را مِنَ
الْمُرْسَلِينَ از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مگر پیغمبرانی که ایشان لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ هر اینه بخوردند خوردنی وَيَمْشُونَ و میروند
فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَعْضَكُمْ برخی از شما را لِبَعْضٍ
برای برخی دیگر فِتْنَةً آزمایش همچنان که آزمایش فقرا با اغنیا و پیغمبران با امم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی به بصیر
خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان در و چاره نباشد و ما بدان می آزمائیم
ایشان را تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابوجهل و ولید و امثال ایشان هر گاه بلال
و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم تا همچون ایشان چیزی باشیم
حق سبحانه این آیه فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته میفرماید که ما بیازمائیم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف
أَتَصْبِرُونَ آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع می نمایید وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو بَصِيرًا بینا بصبر
کننده و جزع نماینده وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنان که لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث
اند یا نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که گفتند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ
بما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم باشکارا پروردگار ما را تا با ما سخن گوید
بتصدیق و اتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا بخدای که بزرگی کردند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود یعنی تعظیم
ورزیدند و جرأت نمودند در این تحکم وَعَتَوْا و در گذشتند از اندازه عُتُوًّا كَبِيرًا در گذشتنی بزرگ
که بعد از مشاهده معجزات اقتراح رؤیت ملائکه و لقای خدای کردند و ایشان اندوهناک شوند يَوْمَ يَرَوْنَ
الْمَلَائِكَةَ روزی که ببینند فرشتگان را و آن در وقت مرگ باشد یا روز حشر لَا بُشْرَىٰ هیچ مژده نیست يَوْمَئِذٍ
آن روز لِلْمُجْرِمِينَ مر کافران را اهل مکه دو چیز طلبیدند لقای ملائکه و دیدار خدای حق سبحانه خبر داد که ملائکه را
بینند و وعید لا بشری بشنوند وَيَقُولُونَ و گویند ملائکه مر ایشان را که لقاء خدا بر شما حِجْرًا مَحْجُورًا حرام و
باز داشته شده است و گویند این قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای
از لقای ایشان در زاد آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی که از و ترسیدندی میگفتند حِجْرًا مَحْجُورًا
تا از شر او ایمن میشدند اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرتبه اهوال قیامت خلاصی خواهند
یافت وَقَدِمْنَا و قصد کنیم إِلَىٰ مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کردار که در صورت

نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمان داری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن فجعلناه
پس کردانیم آن عملها را هباء منثورا مانند ذرها در هوا یا غبار متفرق یا خاکستری بباد برداده یعنی حبط سازیم عملهای
ایشانرا زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشانرا نبود اصحاب الجنة مجاوران بهشت یومئذ آن روز
یعنی قیامت خیر مستقرا بهتر باشند روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت بر از منازل کافران که در دنیا
داشتند واحسن مقیلا ونیکوتر است از جهت مکان استراحت مراد از مقیل استراحتست زیرا که در بهشت خواب
نباشد ویوم تشقق السماء بشکافد آسمانها بالغمام بسبب ابری سفید که بالای هفت طبقهٔ آسمانست و غلظ او
برابر هفت سماوات است و کران ترسانند هر آسمانها حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها
افکند و هر آسمانی که برسد آن آسمان شکافته شود فرشتگان از آنجا بزمین نزل فرو فرستاده شوند تا روی زمین پر
مملو گردد و در روضه آورده که ملائکه هفت صف گرد عالم در آیند و گویند بالمعنی ص است یعنی آسمان بشکافد غمام
ودور شود تا غمام فرود آید و این آن غمامست که حق سبحانه فرموده که ظلل من الغمام و در عین آورده که این آن غمامست
که ظلله بنی اسرائیل بوده در تیه الملک پادشاهی یومئذ در آن روز الحق ثابت للرحمن مر خدای
بخشاینده را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند وکان و باشد آن روز یوما علی الکافرین روزی
بر کافران عسیرا دشوار از شدت اهوال ویوم و یاد کن روزی را که از فرط حسرت یعض الظالم بخاید
ظالم علی یدیه بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد دست را چنانچه متحیران میکنند مراد از جنس ظالم است
گفته اند عقبة بن ابی معیط از سفری باز آمده مردمان را ضیافت میکرد و سبب جلال حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم
طلبیده بود آنحضرت فرمود که تا کلمهٔ شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن ابی بن خلف که با
عقبه دوستی داشت رسید بنزد وی آمد و گفت مگر از دین برگشته که سخن محمد میشنوی و کلمه میگوئی گفت نی اما او در منزل
که مهمان طعام من نا خورده بیرون میرود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بروی نینداری عقبه بنزد حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم آمد و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود و آب دهن حواله روی مبارک وی کرد در ترجمه
نزول آورده که آب دهن او و شعلهٔ جانسوز گشت و بدان حضرت نرسید بروی باز گردید و هر دو کرانهٔ روی او
بسوخت و تا زنده بود آن داغها بر سیمای او اعصار حضرت گفت ای عقبه ترا بیرون مکه نبینم مگر که سر ترا بشمشیر برداریم
و در غزوهٔ بدر بحکم حضرت رسالت پناهی قتل او صادر شد و بر دست مرتضی علی علیه السلام کشته گشت ابی بن خلف
در شان هر دو فرود آمد مضمون آنکه آن ظالم روز قیامت بسیار بخاید سر انگشت ندامت صاحب اتحاف آورده

که چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق و حق سبحانه دیگر باره دست وی را برویاند و دیگر بخاید و خبر نباید در
یقول میگوید یا لیتنی اتخذت کاشکی فرا میگرفتم مع الرسول با پیغمبر سبیلا راهی که بدو فرا گرفته که راه
نجات است یا ویلتی ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نگرفتمی فلانا فلان یعنی ابی را خلیلا
دوست دار و دولت خویش ساختم لقد اضلنی بدرستی که گمراه کرد مرا و بازداشت عن الذکر از یاد کردن خدای یعنی کلمهٔ شهادت
یا موعظهٔ پیغمبر بعد اذ جاءنی پس از آنکه آمده بود بمن وکان الشیطان و هست دیو و دانند همه یعنی دوست گمراه
کننده که شیطان کار او این است للانسان مر آدمی را خذولا فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را
بمخالفت خدا و رسول و چون بخدام هلاک افتادند فرو میگذارد و نفع نمیرساند بلکه از و تبرا میکند وقال
الرسول گفت رسول یعنی محمد صلی الله علیه و سلم در دنیا یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار من ان قومی اتخذوا
بدرستیکه قوم من گرفتند و ساختند هذا القرآن این قرآنرا مهجورا متروک منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدان ایمان
نیاورند و از استماع او اعراض میکنند وکذلک و همچنین که این گروه را دشمن تو کرده ایم جعلنا لکل نبی کرده ایم
و مقرر ساختیم مر هر پیغمبری را عدوا من المجرمین دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم و فرعون مر موسی را و ایشان
صبر کردند تو نیز صبر فرمای وکفی بربک و بسنده است پروردگار تو هادیا راه نماینده ترا بطریق شکیبایی
ونصیرا و یاری دهنده بر دشمنان وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان
عرب لولا نزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه القرآن بر محمد قرآن جملة واحدة جمله یکبار یعنی بیکبار چنانچه
تورات و انجیل کذلک همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت ثابت کردانیم و قوت دهیم به باتصال وحی در
هر وقتی فؤادک دل ترا تا بتعریف وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن سازیم ورتلناه و بر تو خوانیم قرآنرا بعضی از پی
بعضی ترتیلا خواندنی بمهلت و تأنی بی انقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشت چه اعجاز قرآن
بآنست که پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود و عیسی علیهم
السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خوانده و نویسنده بودند و آنحضرت امی بود اگر کتاب او بیکبار نازل
شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع مزید میشد سبب زیادتی غیظ در معنی آن و دیگر آنکه
... هر آیه ... تحدی میشود و اعجاز قرآن ... انتظام میگشت و دیگر نزول جبرئیل علیه السلام آنا فآنا موجب
تسلی خاطر آنحضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متأخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو
در آیتی واحد نشاید دیگر آنکه قرآن مشتمل بر اسؤله و اجوبه در عقب سؤال آید ولا یأتونک بمثل و نمی آرند

مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخنی نمی‌گویند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مگر آریم برای تو
جوابی راست و درست که برهان ساطع قول ایشان را رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و می‌آریم آنچه نیکوترست از روی
بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویها خود یعنی روی بر زمین
نهاده میروند إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه شَرٌّ مَّكَانًا بدترند از روی مکان یعنی مکان
ایشان بدترست از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعنه میزدند که أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا و
أَحْسَنُ نَدِيًّا وَأَضَلُّ سَبِيلًا و گم‌تر و ناصواب‌ترند از جهت راه چه راه ایشان منتهی بآتش دوزخست وَلَقَدْ
آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را علیه السلام توریة بعد از غرقه شدن فرعون وَجَعَلْنَا و
گردانیدیم پیش از آن مَعَهُ با او أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هرون را وَزِيرًا یار و مددکار در دعوت و
اعلاء کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم بروید إِلَى الْقَوْمِ بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اهل او الَّذِينَ كَذَّبُوا
آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهاء ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان ابا و
استکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را و نیست گردانیدیم تَدْمِيرًا هلاک کردنی بالغرق در دریای
قلزم وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح را علیه السلم لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آنهنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح را علیه السلم
و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهم السلم یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبری تکذیب همه پیغمبرانست
یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند أَغْرَقْنَاهُمْ غرقه ساختیم ایشان را بطوفان عذاب وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم
ایشان را لِلنَّاسِ برای مردمان آيَةً نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظَّالِمِينَ
برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَعَادًا و هلاک گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلم وَثَمُودَ
و گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلم وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب رس را و رس نام چاهیست بیمامه یا بآذربیجان یا
بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده از آن بنی اسد یا همان اخدودست
که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بوده بر زمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بودند
پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب
رسید یا جمعی بت‌پرستان بودند که شعیب علی نبینا و علیه السلم بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند و روزی بر حوالی چاه
که داشتند مجتمع شده بایذای شعیب علیه السلم مشغول بودند که ناگاه آن چاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و
مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که بجز صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده می‌پرستیدند پیغمبری

از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه
افکند و از و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بئر معطله بودند چنانچه قصه ایشان گذشت و اصح آنست که
اصحاب حنظلة بن صفوان اند علی نبینا و علیه السلم و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشان را مبتلا کرد بمرغی دراز
گردن که اجنحه او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی بر کوهی که او را دمخ یا فتح گفتندی مقام داشت
با مرغان کودکان خرد ایشان را در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و تا بدین
کی روزی دختری نزدیک رسیده ببلوغ از میان ایشان بربود ما ایشان شکایت پیش پیغمبر آوردند و شرط کردند که اگر شر
او کفایت کند ایمان آرند پیغمبر دعا نمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعاء پیغمبر باجابت رسید و آن
مرغ غایب شد بعد دیگر از او اثر و خبر پیدا نیامد جز نام از و نشانی نماند و در چیزها نایاب بدو مثل زدندی که قیل بیت
مسخ شد هر دو قت و معدوم شد و ما ۞ و ز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا و صاحب لطائف ازین نشانی عشق بیرون حیه شاهد میکند
عشق که در دو کون مکانم پدید نیست ۞ عنقاء مغربم که نشانم پدید نیست ۞ القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد
زیاده شدند حنظله را شهید کردند و حق تعالی فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وَقُرُونًا و اهل قرنها را که بودند بَيْنَ
ذَٰلِكَ میان این جماعت یاد شده و اهل رس كَثِيرًا قرنها بسیار که جز خدای کسی ایشان را نداند وَكُلًّا و هر یک
از ایشان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصها پیشینیان با ایشان و خبر کردیم
ایشان را و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران و چون نشنیدند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا و
هر یک را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا نیست کردیم نیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي
أُمْطِرَتْ بر آن دیهی که باران آمد بر وی مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگباران مراد از آن دیه سدوم است که مهتر
آن بلاد مؤتفکات بود و لوط علی نبینا و علیه السلام در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ باران نمود بر اهل
آن و کفار قریش بر آن دیار میگذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که در سفر خود يَرَوْنَهَا میدیدندی آنرا تا بیمناک گشتندی
و از آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه آنست که ندیدند بلکه هستند که از بعث کفر لَا يَرْجُونَ امید
نمیدارند نُشُورًا برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می‌بینند ترا إِن يَتَّخِذُونَكَ فرا
نمیگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مسخره یعنی کسی که با او استهزا کنند و از روی تهکم میگویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این کس آنست
که او را بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر إِن كَادَ بدرستی که نزدیک بود که او بسخن دلکش
و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلایل بر مدعی خود لَيُضِلُّنَا که گمراه کند و باز دارد ما را عَنْ آلِهَتِنَا از

پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم عَلَيْهَا بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب
ایشان فرمود وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آنگاه که ببینند عذاب را که فرود آید
از اهل ایمان و ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا کیست گمراه‌تر ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده‌اند که مشرکان
سنگی را که بخدایی می‌پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخی خوب‌تر به‌ازان می‌دیدند معبود خود را گذاشته بپرستش
آن می‌پرداختند حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ هوای خود را
خدای خود یعنی آنکه هوای خود را می‌پرستد تقدیم مفعول ثانی از جهت کثرت اهتمامست بدان صاحب تاویلات
که هر که بغیر خدا چیزی دوست دارد و بدو بازماند او را می‌پرستد در حقیقت هوای خود را می‌پرستد زیرا که هوای او
او را بر محبت غیر خدا میل داد و سبب چیست قدس سره در بحر الحقایق آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند
ابلیس و دنیا نیز بهم پیوستند و همچنانکه از امتزاج آدم با یکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان با هوا هم متولد شد
و در مهد طبیعت از جوش اخلاط اربعه تربیت یافت جمله اوصاف ذمیمه که بازار دین را رواج و رونق از ایشان
است هوا مدعی یا بند رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور می‌یابد بیت
غباری که خیزد میان ره اوست ؛ چگویم که هر یوسفی را چه اوست قوت غلبه او تا حدیست که نکته للهوی
افطلد عبد فی الارض در شان او وارد شد و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ
کویی که اصل همه هواهاست و الهه باطلهم فرع او و بند از نجاست که مخالفت هوا سبب وصول بحضرت الله اولی است بیت
بهر هوا مکن از پیر رحمت ؛ ترک هوا قوت پیغمبریست أَفَأَنْتَ تَكُونُ آیا می‌باشی تو عَلَيْهِ بر آنکس که
هوا را خدای خود ساخته وَكِيلًا نگاهبانی که او را ازان منع کنی این کلمه منسوخ است بآیه قتال أَمْ تَحْسَبُ بلکه گمان
می‌بری أَنَّ أَكْثَرَهُمْ آنکه بسیاری از مشرکان يَسْمَعُونَ می‌شنوند بگوش هوش أَوْ يَعْقِلُونَ یا تعقل می‌کنند دلایل
مر دلایل توحید را یا بعضی کثرت تا فهم معانی ما فیها کنند ایمان خواستند آورد خارج اند إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا
كَالْأَنْعَامِ مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در ادله قدرت ملک علام بَلْ هُمْ
بلکه ایشان أَضَلُّ سَبِيلًا گمراه‌ترند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و ایشان از عبادت پروردگار
ابا مینمایند و دیگر چهارپایان آنچه نافع ایشانست بدان رو می‌آرند و از آنچه ایشان را ضرر رساند مجتنب اند و مشرکان ایمان را
که اعظم منافع است بیکبارگی ترک کنند و در سیئات که موجب اشد مضارست سعی می‌نمایند أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی و نظر نمیکنی
إِلَىٰ رَبِّكَ بصنع پروردگار خود که از محض قدرت كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از طلوع صبح

بیکبارگی

تا بر آمدن آفتاب و زمان ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض بود و بصر است و شعاع
شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و در دانندگان محل هر دو مشقت است و لهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود وَلَوْ
شَاءَ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُ هر آینه کردانیدی آن سایه را سَاكِنًا ثابت و آرام یافته بر یک منوال
ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس کردانیدیم آفتاب را عَلَيْهِ بر شناختن سایه دَلِيلًا راه‌نمایی چه سایه جز بآفتاب شناخته
نشود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس فرا گرفتیم سایه را إِلَيْنَا بسوی خود قَبْضًا يَسِيرًا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک
شعاع شمس را بجمله ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که
بسایه باز بسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظلمت است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بلیل و معنی آنست
که خدای در شب بسط سایه زمین کرده عالم را تاریک ساخت و آنرا دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل
شناخت او کردانید که تتبین الاشیاء باضدادها و اوقات روز را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل را که شمس است
قبض کرد بافول تا باز شب در آمد و این دو زمان را جهت آرامش و آسایش خلق معین کردانید و در عین المعانی آورده
که مد ظل اشارت بزمان فترت که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس نور اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة
والسلام از افق اکرام طالع کشت اکر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت ماندی بروشنی آگاهی نرسیدندی
کر خورشید جمال یار کشتی رهنمون ؛ از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون صاحب کشف الاسرار کوید این آیه
از انواع مظاهر معجزه مصطفی است صلوات الله و سلامه علیه و بنزدیک اهل تحقیق اشارتست بتربیت و کرامت و بعضی آیات
معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه
درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود کردانید چندانکه همه لشکر اسلام در آن سایه
بیاسودند و این آیه نازل شد تعنتشان خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را علی نبینا
و علیه السلام بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که تو مرا می‌بینی و بدین سر کری
دیکر چه خواهی بیت وقت میان که یارش در بر ؛ با آنکه دو چشم انتظارش بر در و از حقایق سلمی چنان مفهوم
میشود که مد ظل بسط ظلال انوار عصمت بر حضرت رسالت و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل
آن و قبض اشارت بسقوط رسوم و وسایط و در لمعات مذکورست که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت
محب بسلا بر ده سایه خود بر صحرای ظهور کشید آنکاه محب را گفت ع آخر نظری بسوی ما می‌کن
أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ در ظهر مدا دام از بینی ؛ کز خانه بکد خدای ماند همه چیز قل کل یعمل علی شاکلته

واعتبار نکنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود ولو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب احدیت
ما از مطلع عزت بتابد از سایه اثری نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتاب شود ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا
در بر گیرد بیت روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت * نتوان یافت سایه با آن همه خوشی دقایق حقایق این
بسیار است مطالعه بعضی از آن بجواهر التفسیر بود و من الله المعونة والمدد وهو الذی جعل و اوست آنکه
کرد ساخت لکم اللیل برای شما شب را لباسا پوششی تا در وی آرام میگیرید والنوم سباتا و خواب را
راحتی تا ابدان آسایش یابید وجعل النهار و گردانید روز را نشورا برای برخاستن و در طلب
معیشت پراکنده شدن و گفته اند نوم شبیه موت است و نشور که بر انگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث
اموات بعد از مرگ و در حکم لقمان علیه السلام مذکور است که کما تنام فتوقظ کذلک یموت و تنشر وهو الذی ارسل
الریاح و اوست آنکه فرستاد بادها را بشرا بشارت دهندگان بین یدی رحمته پیش از
نزول رحمت که باران است یعنی وزیدن ایشان دلالت میکند بر وقوع مطر و باران آن وانزلنا و
فرو فرستادیم من السماء از ابر یا آسمان ماء طهورا آبی پاک پاک کننده لنحیی به تا زنده کنیم بآن آب
بلدة میتا شهری مرده را یعنی موضعی که در وی خشک سالی بوده یا مکانی که در زمستان خشک و افسرده گشته
ونسقیه و بیاشامانیم آن آب مما خلقنا از آنچه آفریده ایم انعاما چهارپایان را واناسی
کثیرا و مردمان فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری و مداین را انهار و منابع هست که بدان از آشامیدن
آب باران مستغنی اند ولقد صرفناه و بدرستی که مکرر گردانیدیم باران را بینهم میان مردمان در
بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفتهای متفاوت بعضی بر سبیل طل و برخی بوابل یا تکرار کردیم سخن
و باران را در قرآن لیذکروا تا یاد کنند قدرت ما را تفکر کنند در آن نعمت و شکر بجای آرند فابی
اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند الا کفورا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را ولو
شئنا و اگر میخواستیم لبعثنا هر آینه بر می انگیختیم فی کل قریة در هر دیهی و مجتمعی نذیرا پیغمبری
بیم کننده اما بجهت تعظیم شأن تو و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه مردمان تا روز قیامت مبعوث
ساختیم فلا تطع الکافرین پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند وجاهدهم و جهاد کن با ایشان
به بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جهادا کبیرا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار وهو
الذی و اوست آنکه بحکمت شامله مرج البحرین بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاحق هم ساخت

بی آنکه بهم آمیزند هذا عذب فرات این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وهذا ملح اجاج و این دیگر شور تلخی
کننده یعنی بحر فارس و عمان وجعل بینهما و بساخت میان این دو دریا برزخا حاجزی و مانعی از
قدرت خود وحجرا محجورا و حدی معین یا گردانید حرام و ناروا که یکی بر دیگری غلبه کند و در لباب که این عذب
فرات دجله و فرات بزرگ است چون نیل و سیحون و دجله و جیحون و ملح اجاج سایر دریاها و برزخ میان اینها بیابانها
و شهرها که واقع است محققان بر آنند که بحرین خوف و رجاست که در دل مؤمن هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که
لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی است وهو الذی خلق و اوست
آنکه بیافرید من الماء بشرا از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن جزئیت از
ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فجعله پس گردانید او را نسبا وصهرا خداوند نژاد و پیوند یعنی انسان
دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت با ایشان وجود گیرد و گویند نسب آنست که نکاح
او روا نبود و صهر آنکه مناکحه او حلال باشد وکان ربک و هست آفریدگار تو قدیرا توانا بر آفریدن
بنین و بنات ویعبدون و می پرستند مشرکان من دون الله بجز خدای ما لا ینفعهم آنچه ایشان را نفع
نرساند چون پرستش او کنند ولا یضرهم و زیان نکند اگر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر
خدای وکان الکافر و هست ناگرویده علی ربه بر نافرمانی پروردگار خود ظهیرا هم پشت شیطان و
معاون او وما ارسلناک و نفرستادیم ترا بکافه خلق الا مبشرا مگر مژده دهنده مؤمنان الهی ونذیرا
بیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قل ما اسئلکم بگو نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت من اجر
هیچ مزدی الا من شاء مگر ایمان کسی که خواهد ان یتخذ آنکه فرا گیرد الی ربه بسوی رضا و قرب پروردگار
خود سبیلا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مؤمنانست زیرا که مرا بدان عند الله اجری مقرر است و ثواب شامل
که پیغمبر را برابر عبادت و طاعات امت او ثواب خواهد بود وتوکل و توکل کن در استیفای اجر خود علی الحی الذی
بر آن زنده که هرگز لا یموت نمیرد متوکل بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع و بی بهره ماند وسبح بحمده
و بپاکی یاد کن خدای را از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی بر عطایا و نعمت کامله وکفی به و بسنده است
خدای بذنوب عباده بگناهان پوشیده و آشکارا بندگان خود خبیرا دانا و مطلع بر آنها الذی آن خدای
که ساخت و بیافرید خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را وما بینهما و آنچه در میان ایشانست
از کائنات و سایر فی ستة ایام در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد امر او علی العرش

بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقات الرحمن اوست بزرگ بخشایش فاسئل به پس بپرس از ذات و صفات او
خبیرا دانایی را یا سائلا لکن از خلق و استوی کسی را که دانا بود بآن و اذا قیل و چون گفته شود لهم اسجدوا
مر مشرکان را که سجده کنید للرحمن مر خدای بخشاینده را قالوا و ما الرحمن گویند کیست رحمن یعنی اسمیست که
مستحق او را نمیشناسیم چه کافران رضی اسم رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن
نمیدانیم أنسجد آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لما تأمرنا مر آنچیزی را که میفرمایی ما را بسجده او و زادهم و زیاده
میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او مر کافران را نفورا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق این سجده هفتم است سجده
بقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات این سجده را سجده نفور و انکار میگوید و میفرماید که
چون مؤمن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این را سجده امتیاز نیز توان گفت تبارک
الذی بزرگست آن خدای که بقدرت کامله جعل فی السماء بیافرید در آسمان بروجا برجها دوازده گانه
یا قصرهایی که حقیقت آن جز خدای نداند و جعل فیها و بیافرید در آسمان یا در برج سراجا چراغی را که آن
و قمرا منیرا و ماهی درخشان یا روشنی بخشنده را و هو الذی و اوست آنکسی که بحکمت تام جعل اللیل و النهار
گردانید شب و روز را خلفة خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا خلفا یکدیگر در
ذهاب و مجیء گردانید دلیلیست لمن أراد مر آنکسی را که خواهد أن یذکر آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنع
فطرت را در ایجاد لیل و نهار أو أراد شکورا یا خواهد سپاسداری و شکرگذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب
شب و روز از آن جملست و عباد الرحمن بندگان پرستندگان خدای بزرگ بخشاینده اضافت برای تخصیص و تفضیل
در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عبادت نیز خواص اند که او دیدند این بندگان
الذین یمشون آنانند که میروند علی الارض بر روی زمین هونا از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا بر
بردباران و نیکوکاران و اذا خاطبهم الجاهلون و چون خطاب کنند بدیشان نادانان و سخن بد ادبانه در افکنند
قالوا گویند ایشان در جواب سلاما قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از مأثم مراد
ترک سفاهت و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کما قال الشیخ الرومی نظم اگر گویند زراقی و سالوسی
بگو هستم دو صد چندان و میرو وگر از خشم دشنام دهد کس دعا کن خوشدل و خندان و میرو و چون از معامله
ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیه دیگر خبر میدهد که و الذین
یبیتون و آنانند که شب بروز می آرند لربهم برای پروردگار خود سجدا سجده کنندگان در بعضی

و قیاما و بر پای ایستادگان در وقتی دیگر مراد سجود و قیام نماز است و الذین و ایشان آنانند که با وجود
اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع و خضوع شب یقولون میگویند از روی ترسکاری که ربنا اصرف
ای پروردگار ما بگردان عنا از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را إن عذابها بدرستیکه عذاب دوزخ کان
غراما هست دایم و لازم یعنی جاوید إنها بتحقیق دوزخ ساءت مستقرا بد آرامگاهیست و
مقاما و بد جای بودنی و الذین اذا انفقوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند لم یسرفوا اسراف ننمودند
و از حد نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند و لم یقتروا و تنگ نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی
حق را از مستحق باز نداشتند و کان و بود انفاق ایشان بین ذلک میان اسراف و اقتار قواما راست ایستادنی
یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند بیت وسط را گیر هرگز از کف
که خیر الامور آمد اوساطها آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالتمآب آمده گفتند ای محمد ما شرک آورده ایم
و خون بناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صادر شده اگر این خدای که تو ما را بپرستش او میخوانی از سر این گناهان در
میگذرد ما مستعد آنیم که ایمان آریم این آیه آمد که و الذین لا یدعون و عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مع الله
با خدای حق الها آخر خدای دیگر را و لا یقتلون النفس التی و نکشند آن نفسی را که حرم الله حرام کرده است
خدای قتل آن نفس یعنی نفس مؤمن و معاهد إلا بالحق مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردت و زنا و قتل ناحق
و سعی در زمین بفساد و لا یزنون و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه گناه اند و در صحیحین از ابن مسعود رضی الله
عنه آورده اند که از رسول خدای پرسیدیم که کدام گناه بزرگتر است فرمود که آنکه همتا گیری خدای را و حال آنکه او ترا
بیافریده گفتم پس دیگر کدام گناه فرمود که آنکه فرزند خود را بکشی از بیم آنکه با تو طعام نخورد گفتم پس دیگر کدام گناه گفت
آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس تصدیق قول پیغمبر را صلی الله علیه و سلم این آیه آمد که بندگان پسندیده شرک نیارند
و قتل بناحق و زنا نکنند و من یفعل و هر که بکند ذلک آنچه مذکور شد از کبایر یلق برسد أثاما
جزای بزه کاری خود که آنرا اثام و وادیست در دوزخ که زناکاران و ادران عقوبت خواهند کرد یا چیزیست
که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا آثام و غی دو چاه اند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر
یضاعف دو تو کرده شود له العذاب مر کننده این کارها را عذاب یوم القیمة روز رستخیز و یخلد
و جاوید ماند فیه در عذاب مهانا در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد إلا من تاب مگر آنکسی که توبه
کند از شرک و آمن و بگرود بخدا و رسول و عمل عملا صالحا و بکند کرداری شایسته یعنی ارکان

اسلام عمل نمایند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل میکند خدای سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ گناهان ایشان را بنیکیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت یا توفیق دهد او را باضداد اعمال ما سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت مبدل سازد سیئه را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان توبه‌کاران رَحِيمًا مهربان بر ایشان با ثبات ثواب در دل ایشان وَمَن تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر غیر اینها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل ستوده یعنی تدارک مافات نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستی که او باز میگردد إِلَى اللَّهِ بثواب خدای مَتَابًا بازگشتنی یا رجوع میکند یعنی رجوع پسندیده وَالَّذِينَ بندگان حق آنانند که لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا ببازیگاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا و چون بگذرند بِاللَّغْوِ بچیزی ناپسند مَرُّوا كِرَامًا بگذرند بردباران و پرهیزکاران یا نهی کنندگان از آن وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا و آنانند که چون پند داده شوند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا بر روی در نیفتادند بر آن یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند اسرار آن را وَعُمْيَانًا و نه کوران که نبینند انوار آن را بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آن را دیدند حاصل آنکه آیات الهی تغافل نورزیدند وَالَّذِينَ يَقُولُونَ و آنانند که میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما ببخش ما را مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا و فرزندان ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسی که روشن شود دیدها بدیشان ما از اولاد صالح که چون مؤمن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل او شاد و چشم او روشن گردد وَاجْعَلْنَا و گردان ما را لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم أُولَٰئِكَ آن گروه که مذکور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلندترین موضعی در آن و گفته اند غرفه اسمی از اسماء بهشت است و در فصول عبدالوهاب آورده که کوشکهاست بر چهار قایمه نهاده از زبرجد و لؤلؤ و مرجان و اینچنین منازل بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر مشقت دینی و ایذاء کفار یعنی ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر اداء فرایض وَيُلَقَّوْنَ و به پیش ایشان بیایند و حفص يَلْقَوْنَ خواند بتشدید و بر صیغه مجهول یعنی عطا داده شوند فِيهَا در بهشت تَحِيَّةً زندگانی باقی وَسَلَامًا و سلامتی از آفات یا دعاء زندگی و سلامت شوند یا ملائکه بر ایشان

تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند و سلام از خدای شنوند خَالِدِينَ در حالتی که جاوید باشند فِيهَا در غرفه یا بهشت حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهیست بهشت وَمُقَامًا و جای بودنی قُلْ بگو ای محمد مر مکیان را مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه شرف انسان بشناخت و عبادتست فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستی که شما تکذیب کردید مرا و تقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ يَكُونُ پس زود باشد تکذیب شما لِزَامًا ملازم شما که ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را بدوزخ رساند و اینجا نیز ملازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدرست

سورة الشعراء

بسم الله الرحمن الرحيم

طسٓمٓ در معالم از قتاده رحمه الله نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند و هذا در اغلب بعد از ین حروف ذکر قرآن می‌آید و گویند اسمیست از اسماء الهی یا بحرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر و سامع و مجید و گفته اند مشیرست بطوبی و سدره و محمد صلی الله علیه و سلم و در بحر آورده که طا اشارتست بطیران مرغان همای همت که طایرند بالله و سین عبارتست از سیر روندگان بطریق معرفت که سایرند الی الله و میم ایمائی میکند بمشی سالکان سبل عبودیت که میروند فی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان و سیر متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف که اسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عز ازلی و سناء جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم آنکه تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهاء کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد و چون قریش اینچنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک وی شاق آمد و حق سبحانه جهت تسلیه دل مقدس وی آیه فرستاد که لَعَلَّكَ مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ هلاک کننده و کشنده نفس خود را أَلَّا يَكُونُوا بآنکه نمیشوند ایشان مُؤْمِنِينَ گرویدگان بقرآن إِن نَّشَأْ اگر ما خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِم فرو فرستیم بر ایشان مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان آيَةً نشانه از آیات قیامت یا بلیه از بلاها قاهره و قاسره فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهاء ایشان یعنی گردن‌کشان و بزرگان از ایشان شوند لَهَا مر آن آیت را خَاضِعِينَ فروتنان و انقیاد کنندگان وَمَا يَأْتِيهِم و نمی آید بدیشان مِّن ذِكْرٍ هیچ موعظه مِّنَ الرَّحْمَٰنِ از خدای بخشاینده مُحْدَثٍ نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری إِلَّا كَانُوا مگر آنکه

باشند عَنْهُ مُعْرِضِينَ ازان روی گردانندگان فَقَدْ كَذَّبُوا پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را و بر نگذ
خود مصر بدند فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا روز بدر أَنْبَاءُ مَا كَانُوا
بِهِ خبرها آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند یا و در نمیداشتند و بعد از اتیان آن
اخبار پشیمانی نفع ندهد بیت امروز بدان مصلحت خویش که فردا دانی و پشیمان شوی و سود ندارد
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند مکذبان و نگاه نمیکنند إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت كَمْ أَنْبَتْنَا
چند برویانیدیم فِيهَا در وی بعضی از هر گونه گیاهی مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاه كَرِيمٍ نیکو و
پسندیده و بسیار نفع إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین رویانیدن لَآيَةً هر آینه دلالتیست بر کمال قدرت
حکمت رویاننده وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مُؤْمِنِينَ گرویدگان با وجود
مشاهده چنین علامتها وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و توانا
بانتقام از کافران الرَّحِيمُ مهربان ببسط عطا برای مومنان وَإِذْ نَادَىٰ و یاد کن آنرا که ندا کرد رَبُّكَ
مُوسَىٰ پروردگار تو موسی را أَنِ ائْتِ بانکه بیا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ بگروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی
گروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بگوی ایشانرا أَلَا يَتَّقُونَ آیا نمی ترسند از عذاب
الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قَالَ رَبِّ گفت موسی که ای پروردگار إِنِّي أَخَافُ بدرستی که
من می ترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ از آنکه مرا تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي و تنگ شود دل
از انفعال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ و نگشاید لِسَانِي زبان من و عقده که دارد زیاده گردد این سخن قبل از زوال حبسه
بوده و پیش از دعا دیگران آن فَأَرْسِلْ پس بفرست جبرئیل را إِلَىٰ هَارُونَ بسوی هرون برادر من تا مددکار
من گردد در رسالت تا با ما باشد او نزد فرعونیان روم وَلَهُمْ عَلَيَّ و مر ایشانرا بر من ذَنْبٌ دعوی گناهیست
مراد قتل قبطیست در زعم ایشان گناه میگویند فَأَخَافُ پس میترسم أَنْ يَقْتُلُونِ آنکه مرا بکشند بعوض قبطی
پیش از ادای رسالت قَالَ گفت خدای كَلَّا باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابند فَاذْهَبَا
پس بروید تو و برادر تو بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی معجزات که دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد إِنَّا مَعَكُمْ
بدرستی که ما با شماییم مُسْتَمِعُونَ شنونده آنچیزرا که میان شما و فرعونیان رود یعنی هر چه شما و ایشان گویید
بر ما پوشیده نیست فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بیایید بفرعون فَقُولَا پس بگویید إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ما رسول
پروردگار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ مضمون رسالت آنکه بفرست مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ با ما بنی اسرائیل را یعنی دست ازیشان

بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبا و اجداد ایشان بوده پس موسی علی نبینا و علیه السلام بر زبان منه علم با برادر بدرگاه فرعون
آمد و بعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد بچون فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان قَالَ گفت ای
موسی أَلَمْ نُرَبِّكَ نه ترا پرورده ایم فِينَا در میان خویش وَلِيدًا در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت
وَلَبِثْتَ و درنگ کردی فِينَا در منزلهای ما مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ سالها از عمر خود یعنی بیست سال یا کذا
وَفَعَلْتَ و کردی فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ آن کردنی که کردی یعنی فاتون قبطی را که خباز من بود بکشتی وَ
أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قصد قتل یکی از خواص من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا گفت موسی علیه السلام
کردم آن کردنی إِذًا آن هنگام وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آنکس
کشته گردد فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بگریختم از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ آن هنگام که ترسیدم که مرا بکشید و بدین نعم
فَوَهَبَ لِي پس بخشید مرا پروردگار من بوقت رجوع از مدین حُكْمًا علم و فهم یا نبوت وَجَعَلَنِي و گردانید مرا
مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان خود یعنی داخل کرد در زمره پیغمبران که بخلق فرستاده وَتِلْكَ نِعْمَةٌ و آن نعمتی که
تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت می نهی آن بر من أَنْ عَبَّدْتَ آنست که بنده کردی بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را
و مرا بفرزندی برداشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدرست تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت مینهی آنست که
بنی اسرائیل را بنده گرفتی یعنی اگر تو ایشانرا تعبید نکردی مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت میکردند
و بتو محتاج نمیشدم و چون فرعون شنیده بود که موسی گفت که إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ اصل سخن را بگردانید و از نعمت
امتنان قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ و چیست پروردگار عالمیان و چه چیزست سوال از ماهیت
کرد قَالَ گفت موسی در جواب او رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
میان ایشانست إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُوقِنِينَ بیگمانان در تحقیق صفات حق موسی علی نبینا و علیه السلام
اعراض نمود از جواب ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلایل حکمت و آثار قدرت او قَالَ گفت فرعون لِمَنْ
حَوْلَهُ مر آنانرا که گرداگرد او بودند از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند که زیورها بسته و بر کرسیها از زر نشسته
أَلَا تَسْتَمِعُونَ آیا نمیشنوید جواب این مرد که من از حقیقت پروردگار او می پرسم او از افعال او خبر میدهد قَالَ
گفت موسی دیگر باره رَبُّكُمْ خدای من آفریدگار شماست وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران پیشین شما
عدول کرد از اظهر آیات بانظر باوضح آن بر شما قَالَ گفت فرعون مر قوم خود را إِنَّ رَسُولَكُمُ بدرستی
که فرستاده شما بر سبیل سخریه او را رسول خواند الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ آنکسی که فرستاده اند بشما لَمَجْنُونٌ

هرآینه دیوانه است که جواب مطابق سؤال نمیدهد قال گفت موسی رب المشرق والمغرب پروردگار عالم آفریدگار
مشرق ومغرب وما بینهما وآنچه میان مشارق ومغارب باشد ان کنتم تعقلون اگر هستید شما که فهم کنید
ودریابید که جواب سؤال شما جز این وجه نمیتواند بود یعنی اگر هیچکس را از حقیقت حق جل‌جلاله آگاهی ممکن نیست هرچه
در عقل وفهم ووهم وحواس وقیاس گنجد ذات خداوند جل‌جلاله از آن منزه ومقدس است چه این همه محدثانند ومحدث
ادراک محدث نتواند کرد نظم اگر او از حدث برآرد دم چه شناسد که چیست سر قدم علم را سوی حضرتش ره ن
عقل نیز از کنهش آگه نیست قال گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند لئن اتخذت اگر فرا گیری ای موسی الها
غیری معبودی بجز من لاجعلنک هرآینه گردانم ترا من المسجونین از زندانیان آورده‌اند که مجموع فرعون از
قتل بدتر بودی چه کسی را که زندانی فرمودی تا در حفرهٔ عمیق میانداختندی که در آنجا هیچ نمیدیدی ونمیشنیدی وبیرون
نمی‌آوردندی الا مرده موسی علیه السلام چون ذکر حبس شنید قال گفت اولو جئتک آیا این کنی با من واگر بیارم ترا
بشیء مبین بچیزی روشن یعنی بیارم معجزهٔ هویدا قال فأت به گفت فرعون که بیار آنچیز را ان کنت اگر
هستی من الصادقین از راستگویان در دعوی خود فالقی عصاه پس بینداخت موسی عصای خود را فاذا
هی پس آنجا عصا پس از افکندن ثعبان مبین اژدهایی بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود وفرعون
از مشاهدهٔ او بترسید ومردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست وپنج هزار کس
کشته شدند ونزع وبیرون آورد یده دست خود را از گریبان بعد از آنکه گندم گون بود وفرو برده بگریبان آورده در
بود فاذا هی پس آنجا دست او بیضاء سفید ودرخشنده بود للناظرین مر نظر کنندگان را گفته‌اند که شعاع
دست مبارک موسی علی نبینا وعلیه السلام بمثابهٔ نور آفتاب بود دیدها را خیره ساختی قال گفت فرعون للملأ حوله
مر اشراف قوم را که گرداگرد او بودند ان هذا بدرستی که این مرد لساحر علیم جادوییست دانا فرعون بترسید
که کسان وی بموسی علیه السلام ایمان آورند حیله انگیخت وگفت این جادوییست که در فن سحر مهارتی تمام دارد یرید
ان یخرجکم میخواهد که بیرون کند شما را من ارضکم از زمین شما یعنی دیار مصر بسحره بجادویی خود
فماذا تأمرون پس چه میفرمایید مرا شما در کار او معجزهٔ موسی او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت
با قوم افکند تا از مرتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی علیه السلام مدد طلبید
قالوا ارجه گفتند حبس کن او را واخاه وبرادر او را یا در توقف افکن ودر قتل ایشان شتاب مکن چه
از ظهور کذب ایشان تمام مردمان نیندیشند وابعث وبرانگیز وبفرست فی المدائن در شهرهای مملکت

خود

خود حاشرین جمع کنندگان یعنی الجیان رعان کن بهر شهری یأتوک بکل سحار تا بیارند هر جانیک جادوی
علیم دانا وسرآمده در فن سحر فرعون کسان بطلب جادوان فرستاد فجمع السحرة پس جمع کرده شدند جادوان
لمیقات یوم برای هنگام روزی معلوم دانسته شده ووعده داده که یوم الزینة بود وقیل وگفته شد
بعون فرعون گفت للناس مر مردمان یعنی اهل مصر را هل انتم آیا هستید شما مجتمعون فراهم آیندگان یعنی
فراهم آیید وجمع شوید لعلنا شاید ما همه باتفاق نتبع السحرة پی روی کنیم جادوانرا یعنی متابعت در دفع موسی
بسر داشیان باشیم یا پی روی دین ایشان کنیم ان کانوا اگر باشند هم الغالبین ایشان غلبه کنندگان بر موسی
وهرون علیهما السلام فلما جاء السحرة پس آنهنگام که آمدند جادوان نزدیک فرعون ایشان را بار داد ودلجویی کرد
بسیار کرد ایشان گستاخ شده قالوا لفرعون گفتند مر فرعون را ائن لنا آیا ما را باشد لاجرا مزدی از
نزدیک تو ان کنا اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر خصمان تو قال گفت فرعون نعم
آری مزد باشد شما را وانکم اذا وبدرستی که باشید شما آنوقت لمن المقربین از جملهٔ نزدیک شدگان بمن یعنی
اول کسی که بر من درآید وآخر کسی که بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادویها خود را
بمیدان معین آوردند وبوقت معلوم در برابر حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام صف برکشیده گفتند ای موسی آیا تو
می‌افکنی جادویی خود را یا ما بیفکنیم قال لهم موسی گفت موسی علیه السلام مر ایشان را القوا بیفکنید ما
انتم ملقون آنچه شما افکنندگانید مر آنرا فالقوا پس بیفکندند حبالهم وعصیهم رسنهای وعصاهای بجیوه
سیماب ساخته بودند که هفتاد هزار رسن وهفتاد هزار عصا بود وقالوا وگفتند بعد از آنکه رسنها وعصاها
بحرارت آفتاب در حرکت آمد واز مردمان نفیر برخاست بعزة فرعون ببزرگی وقوت وغالبیهٔ فرعون انا
لنحن الغالبون بدرستی که ما غلبه کنندگانیم بر موسی وهرون فالقی موسی پس بیفکند موسی بامر الهی
عصاه عصای خود را فی الحال اژدها گشت فاذا هی پس آنجا عصا اژدها شده تلقف فرو می‌برد ما
یأفکون آنچه تزویر میکردند وبصورت مار تخیل مینمودند فالقی السحرة پس بی‌اختیار افکنده شدند ساحران
ساجدین سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا بثعبان نه از قبیل سحر است واز روی صدق قالوا
آمنا گفتند گرویدیم برب العالمین بپروردگار عالمیان پس توضیح کردند که رب موسی وهرون
آفریدگار موسی وهرون تا دفع ربوبیت فرعون کنند وچون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبید قال
آمنتم گفت آیا تصدیق کردید وحفص آمنتم بطریق خبر خوانده یعنی گرویدید له مر موسی را قبل

آن آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم لکم شما را در ایمان بوی انه لکبیرکم بدرستی که او مهتر شماست
الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادویی و با یکدیگر اتفاق کردهاید در هلاک من و فساد ملک فلسوف
تعلمون پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لاقطعن
هر آینه ببرم ایدیکم وارجلکم دستهای و پایهای شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی یا قطع
ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید ولاصلبنکم اجمعین و هر آینه بر دار کنم همه شما را تا دیگر
مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان آورده که لا ضیر هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما از تهدید
تو و ما از مرگ نمی ترسیم انا الی ربنا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود منقلبون باز گردندگانیم
انا نطمع بدرستی که ما طمع میداریم ان یغفر آنکه بپوشد لنا ربنا برای ما پروردگار ما و عفو کند
خطایانا گناهان ما را ان کنا برای آنکه ما بودیم از اهل این محفل اول المومنین اول کسی که ایمان
بخدای آورده. آنکه فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشان را از دارها بلند کردند
و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشت منازل قرب و مقامات انس
ایشان را بنظر وی در آورد تا تسلی یافت مثنوی جادوان کان دست و پا در باختند * در فضای قرب منزل ساختند
گر برفت آن دست و پا بر جای آن * دست از حق یافت جادو دان * تا بدان پرها بپرواز آمدند * در هوای عرش شهباز آمدند
پس موسی علیه السلام بعد از ین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدیشان مینمود
و ایشان بر عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلام
با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال واوحینا و وحی کردیم ما الی موسی بسوی موسی ان اسر بعبادی آنکه ببر بشب
بندگان من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست انکم متبعون بدرستی که شما از پی در آمده شوید
یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را زجر بکنند ایشان را غرقه سازیم در بحار آورده که موسی علی نبینا
و علیه السلام بنی اسرائیل را بفرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان بر بهانه آنکه عیدی نزدیک است میخواهیم که
خود را لباس بیارائیم عاریت کردند و بعضی فرمود که فلان شب تهیه نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع
شوند ایشان برین صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد راه در وا بر ایشان مشتبه گشت بعلوم
فرمودند که یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر
بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی بر مدفن یوسف علیه السلام اطلاع نبود موسی علیه السلام خود ندا میزد که هر کرا

بر صندوق یوسف علیه السلام مطلع کرداند هر مرادی که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه مسنه بشرط آنکه زن موسی باشد
در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتی که قمر بوسط السما
رسیده بهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل
بتهیه اسباب عید در خانها خود اقامت نموده اند و روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند در خانه
هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرده و بتعزیه او مشغول شدند و در ین روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فارسل
فرعون پس فرستاد فرعون فی المداین در شهرستانها که بپای تخت نزدیک بود حاشرین جمع کنندگان
لشکر را و گفت ان هولاء بدرستی که گروه بنی اسرائیل لشرذمة قلیلون گروهی اندکند و حال آنکه عدد کارزاری
بنی اسرائیل که در سن از بیست گذشته و بشصت نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بود و عدد مجموع قوم از زنان
و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار بود و کسری اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرده و گفت
اینان گروهی بسیار نه و ایشان اندک اند وانهم و ایشان لنا مارا لغائظون بخشم آرندگانند چه از ما
گریخته اند با پیرایهای قوم ما را برده وانا لجمیع و ما همه یعنی لشکرها حاذرون سلاح دارانیم و دانندگان
رسم حرب تعریض است بآنکه قوم موسی نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند فاخرجناهم پس بیرون آوردیم
فرعونیان را یعنی داعیه خروج در ایشان بدید آوردیم تا بیرون آمدند من جنات از بوستانها وعیون
و از چشمه سارها وکنوز و از گنجهای نقد نعمتها ومقام کریم و از منزلهای نیکو کذلک همچنین کردیم
با ایشان واورثناها و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و مجلسهای ایشان بنی اسرائیل مر فرزندان
یعقوب را چه قولی آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه املاک قبط را بحیطه تصرف آوردند و صحیح
آنست که در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلام بر ممالک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند
القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین فرمود و ششصد
هزار سوار را بمیسره نامزد نمود و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بیشمار در قلب قرار گرفت
یک لشکر سراپا غرق جوشن * شده در موج چون دریای آهن * چو چشم دلبران پر کین و خونریز * بقصد خون مردم تیغها تیز
فاتبعوهم پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را مشرقین قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بر آن سمت
رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب بر بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان
لشکر موسی علیه السلام بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فلما

ترآء الجمعان پس آنگاه که دیدند هر دو گروه مر یکدیگر را قال اصحاب موسی گفتند یاران موسی انا لمدرکون
هر آینه دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را درخواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قال گفت موسی
علیه السلام کلا نه چنین است ایشان شما را نیابند ان معی بدرستی که با منست یاری و مددکاری ربی
پروردگار من سیهدین زود راه نماید مرا درین حیرت بطریق نجات پدید آرد و محققان گفته‌اند که موسی
علیه السلم در کلام خود معیت را مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در قول خود که ان الله
معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مریدیست و حبیب
حق بخود نظر کرد و این رتبه مرادیست بدانکه هر چه کلیم کند آن کند که مراد هر چه گوید چنان کنند این یکی روی [illegible]
وان دگر را روی از خود در روی اوست آورده‌اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسید [illegible]
از غبار میان فریقین پدید آورد چنانچه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت توقف کنید تا آفتاب ارتفاع
یابد غبار از میان برخیزد و ما بر ایشان تدعیم کنیم که مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب
تواند گریخت ع بکار روی که ز هر سو گریزگاه ندارد اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانید که موسی علیه السلام
وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکنیه بخوان و بعد حکم کن چنانچه فرموده فاوحینا پس ما وحی کردیم
الی موسی بسوی موسی ان اضرب آنکه بزن بعصاک البحر بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بر
دریا آمد عصا بروی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فانفلق پس بود کل فرق هر پاره جدا شده از
کالطود العظیم همچون کوهی بزرگ و فی الحال باد بر تل دریا وزید و حل و خشک شد و هر سبطی از راهی
بدریا در آمدند و ازلفنا و جمع کردیم ثم الاخرین آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای
قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سفها قوم
فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده هامان بطریق تسارع باوی گفت تو
خود میدانی که این صورت بدعا موسی واقع است زنهار بدریا در نیایی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان
بتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا در افکند و فرعون بر اسپ نری تند سوار بود
بوی مادیان شنید و عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان هم فوج فوج از عقب
بدریا در آمدند و میکائیل علیه السلم بر عقب آن لشکر می آمد و ایشان را می راند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم
الهی در رسید که دریا بحال خود باز رود بیکبار آبها بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل

عبره کرده بر کناره دریا قرار گرفتند کما قال تعالی و انجینا موسی و نجات دادیم موسی را و من معه و هر که با وی بود
اجمعین همه ایشان را ثم اغرقنا الاخرین پس غرق کردانیدیم دیگران را ان فی ذلک بدرستی که در نجات موسی
و قوم او و هلاک فرعون و حزب او لایة هر آینه علامتیست روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی و ما
کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم فرعون مؤمنین گرویدگان چه از تمامی قبط غیر آسیه که مؤمن آل فرعون بود
کسی ایمان نیاورد و او با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود و ان ربک و بدرستی که آفریدگار تو
لهو العزیز اوست غالب و کسی را قدرت تغلب بر وی نیست الرحیم مهربانست عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت
واتل و بخوان علیهم بر مشرکان عرب نبا ابرهیم خبر ابرهیم که ایشان بدو نسبت درست میکنند و
بفرزندی او مفتخر و مستظهرند اذ قال یاد کن آنرا که گفت ابرهیم لابیه مر پدر خود آذر را و قومه و
قوم خود یعنی اهل بابل را و از ایشان پرسید که ما تعبدون چیست آنچه می پرستید قالوا نعبد گفتند می پرستیم
اصناما بتان را فنظل پس همیشه می باشیم لها مر آنرا عاکفین مجاور و ملازم بر عبادت مر ایشان را که از طلا
ساخته بودند از انواع فلزات بر صورت مختلفه و بر عبادت آن مداومت میکردند قال گفت ابرهیم که آیا
شما هل یسمعونکم آیا میشنوند خواندن شما را اذ تدعون وقتی که بخوانید ایشانرا و خوانید ایشان را الحاح
میکنید او ینفعونکم یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشان میکنید و روزی میدهند او یضرون یا زیان
میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان را نکوهش نمایید قوم ابرهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
متحیر گشتند که او را بلیغ جوابی دهند بهانه تقلید پیش آوردند قالوا بل وجدنا گفتند نی از ایشان آنچه گفتی در
نیافته ایم اما یافته ایم اباءنا پدران خود را که ایشان کذلک یفعلون همچنین میکردند یعنی
ایشان پرستش مینمودند و بران مقیم بودند قال گفت ابرهیم افرایتم آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید
که بهر حال ما کنتم تعبدون آنچه هستید که می پرستید آنرا انتم شما و اباؤکم الاقدمون و پدران
دیرینه شما نیز پرستیده‌اند فانهم پس بدرستی که آن معبودان عدو لی دشمنانند مرا یعنی شما را که
پرستندگان ایشانید نصیحت کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت از تصریح انفع است و
دشمنی مر جماد را خود ظاهر نیست چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آنست که من
دشمنم مر ایشانرا چه هر که دشمن دارند او نیز دشمنست پس دشمنی خود را بلباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف
و معادی ایشانم الا رب العالمین لیکن دوست من پروردگار عالمیانست الذی خلقنی آنکه مرا بیافرید

وازعدم بوجود آورد فهو يهدين پس او راه مینماید مرا براستی در قول وفعل یا بیاوزید مرا برای اقامت حق وراه
مینماید بدعوت خلق والذي هو وآنکه او يطعمني میخوراند مرا اغذیه که قوام اجزاء بدن من بآنست ويسقين
ومی آشاماند شرابیکه موجب تسکین عطش وسبب ترطیب اعضای منست در عین الحیاة آورده که مراد طعام لقمت
وشراب زلفت صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت که دلها بآن زنده بود وشراب طهور تجلی بصفت ربوبیت
که ارواح بآن تازه باشد در کشف الاسرار ذو النون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفتست
واین شراب شراب محبت واین بیت خوانده اند نظم شرب المحبة خير الشراب ۞ وكل شراب سواه سراب ودر نحو
کلمات محققان بشمه از اسرار کلام حقایق نظام ابيت عند ربي فيطعمني ويسقيني بی عیتان برده ترا بر اوراده دم
ترا پیاله مدام از شراب یسقینی ۞ مرا تو قبله دینی ازان سبب گفتم ۞ بر دهان که لکم دینکم ولی دین وإذا مرضت
وچون بیمار شوم فهو يشفين پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که چون بیمار
شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی رحمه الله فرموده که مرض برؤیه اغیارست وشفا بمشاهده انوار ودر لطا
ید بحر آورده که بیماری بتعلقات کونیاست وشفا بقطع تعلق وآن وابسته بجذبه عنایت که چون دل
سالک از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشربت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند بیت
چه گویمت که چه خوب آمدی مسیح صفت ۞ بیک نفس همه دردمرا دوا کرده والذي يميتني وآنکه بمیراند مرا
در دنیا بوقت انقضاء اجل ثم يحيين پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه ومجازات امام ثعلبی گفته
که بمیراند بعدل وزنده کند بفضل وگفته اند اماته بمعصیت واحیا بطاعت یا اماته بجهالت واحیا بعقل
یا اماته بطمع واحیا بورع یا اماته بفراقت واحیا بتلاق در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من وزنده
گرداند بخود ونزد بعضی محققان اماته واحیا بغیبت وحضورست یا بغفلت وذکر یا باستتار وتجلی وصاحب
بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریه وزنده سازد باخلاق روحانیه یا بمیراند از سمات روحانیه وزنده
گرداند بصفات ربانیه وحقیقت آنست که بمیراند مرا از انانیه من وزنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی
عبارت ازانست بیت بجویم عمر فانی را توئی عمر عزیز من ۞ نخواهم جان پرغم را توئی جانم بجان تو والذي
أطمع وآنکسی که طمع میدارم أن يغفر لي آنکه بیامرزد مرا خطيئتي گناه مرا يوم الدين روز جزا
اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت جهت کسر نفس است وتعلیم امت ودر تخلیص آورده که مراد خطای امت
محمدست صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعای غفران آن نموده رب هب لي

من بخش مرا او عطاکن حكما کمالی در علم تا بآن مستعد خلافت حق وریاست خلق گردم وألحقني ودر رسان
مرا بسبب توفیق کمال در عمل بالصالحين بشایستگان راه وبرگزیدگان درگاه واجعل لي وگردان از برای من
لسان صدق زبانی راست یعنی ثنائی نیکو في الآخرين در میان پسینیان یعنی جاری کن ثنا ونیک نامی
وآوازه من بر زبان کسانی که پس از من آیند واین دعا بعز اجابت رسید جمیع امم از یهود ونصاری واهل
اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند وگفته اند مراد از لسان صدق قوم مصادقت ومعنی آیة اینست ظاهر کن
برای تجدید اصل دین من راستگویی در آخرین امتان ومراد حضرت رسالت پناهست صلی الله علیه وسلم واجعلني
وگردان مرا من ورثة جنة النعيم از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها دار که در منازل بهشت نزول
میکنند واغفر لأبي وبیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزیش کن تا آمرزیده شود إنه بدرستی که كان
من الضالين هست از گمراهان ولا تخزني ورسوا مساز مرا يوم يبعثون روزیکه برانگیخته شوند مردمان
از قبرها این دعا نیز تعلیم امتانست والا انبیا از خواری ورسوایی نباشند يوم لا ينفع روزیکه سود
نکند وبکار نیاید مال خواسته ولا بنون ونه پسران هیچ احدی را إلا من أتى الله مگر کسی که بیاید
بقلب سليم بدل خالص از کفر ومعصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد وفرزندان را براه حق
ارشاد نموده وهر آینه آن مال وفرزند او را نفع رسانند وگفته سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله
الا الله محمد رسول الله وقولی آنست که دل سلیم از حب دنیا وگویند از حسد وخیانت ودر تیسیر گوید از بغض آل
واولاد واصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم امام قشیری رحمه الله فرموده که قلب آنست که خالی باشد از غیر خدا
سلمی رحمه الله فرموده که در روشنائی دینی بخشد ونه مطامع عجیبی خالی باشد از بدعت ومطمئن بسنت واز
سید الطائفه قدس سره منقولست که سلیم مار گزیده بود ومار گزیده را پیوسته قلق واضطرابست پس بزبان معنی
بیان میکند که دل سلیم دلیست مدام در مقام جزع وتضرع ومداری از خوف قطیعت یا از شوق حولت نظم
ز شوق وصل منی نالم وگر دستم دهد روزی ۞ ز بیم هجر میگریم که تا گر در کمین باشد ۞ مدام از گریه خونین وسوز دل که چندین
دانستی که حال عاشقان زان چنین باشد وأزلفت الجنة ونزدیک گردانیده شود بهشت للمتقين
برای پرهیزکاران تا از موقف آنرا به بینند وشاهد منازل خود مسرور شوند وبرزت الجحيم وظاهر
ساخته شود دوزخ للغاوين برای گمراهان تا دران نگرند ومقامات خود را ببینند وغم والم ایشان بیفزاید
وقيل لهم ومیگویند ایشانرا یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که أينما كنتم بکجا اند آنچه

بودیکه پیوسته تعبدون می‌پرستید آنرا من دون الله بجز خدای یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار
بودید هل ینصرونکم هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما او ینتصرون یا نگاه میدارند خود را از حلول
عقوبت بدیشان فکبکبوا پس بروی در افکنده شوند فیها در دوزخ هم ایشان والغاوون و گمراهان
یعنی پرستندگان ایشان وجنود ابلیس و بدوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی تابعان وی از جن و انس
اجمعون همه ایشان قالوا گویند کافران وهم فیها وحال آنکه ایشان در دوزخ یختصمون دشمنی
بایکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان با بتان میگویند تالله ان کنا بخدای که ما بودیم
لفی ضلال مبین در گمراهی پیدا و هویدا اذ نسویکم وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت
برب العالمین با پروردگار عالمیان وما اضلنا و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند الا المجرمون
مگر بدان و بدکرداران از مهتران ما یا از دیوان فما لنا پس نیست ما را اکنون من شافعین هیچکس از شفاعت
کنندگان چنانچه مومنان راهست ولا صدیق و نه دوستی حمیم مهربان و باشفقت و در رقت القلوب آورده
که حمیم در اصل همیم بوده که هاء را بحا بدل کرده اند جهت تخفیف و همیم ماخوذ است از اهتمام یعنی یاری که در امور اهتمام
کند و معنی آنست که کافران و مشرکان دوستی بجای آرند که دشمنی خواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین
آنکه کافران از روی تحسر گویند فلو ان لنا پس کاشکی بودی ما را کرة بازگشتنی بدنیا فنکون تا می‌بودیم
من المؤمنین از باوردارندگان و گرویدگان ان فی ذلک بدرستی که در خبر ابرهیم و احتجاج او با قوم
لآیة هر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم ابرهیم مؤمنین
گروندگان چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز
اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او بر دو جهد نکرد الرحیم بخشاینده که توبه بندگان رد نکند و بی حجج
بر ایشان عذاب نفرستد کذبت تکذیب کردند قوم نوح المرسلین گروه نوح فرستادگان را نوح علیه
از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم نوح برادر
ایشان نوح مراد اخوت نسبی است الا تتقون آیا نمی‌ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید انی بدرستی
که من لکم مر شما را رسول امین فرستاده ام با امانت فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بت پرستید
واطیعون و فرمان برید مرا در قبول ایمان وما اسئلکم و نمیخواهم از شما علیه بر ادای رسالت من اجر
هیچ مزدی ان اجری نیست اجر رسالت الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان فاتقوا الله

پس بترسید از عقوبت خدای واطیعون و فرمان برداری من کنید تکرار امر بتقوی و اطاعت جهت تاکید است
چه قوم نوح علی نبینا وعلیه السلام بغایت سخت دل و بی آزرم بودند قالوا گفتند در جواب نوح علیه السلام انؤمن
لک آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا واتبعک الارذلون و حال آنکه پی روی تو کرده اند سفلگان و بی قدران
و ایشان بظاهر متابع اند و بباطن مخالف قال گفت نوح علیه السلام وما علمی و نیست دانش من برسنده
بما کانوا یعملون بانچه هستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاهر است ایشان عمل مومنان میکنند اما نمیدانم که از روی
اخلاص است یا بطریق نفاق ان حسابهم نیست حساب باطنهای ایشان الا علی ربی مگر بر پروردگار
من که مطلع است بر آن لو تشعرون اگر دانید که عالم الغیب اوست و پس دانید که سخن راست میگویم پس قوم نوح گفتند
این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیاییم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام گفت وما انا و نیستم من بطارد
المؤمنین راننده مومنان ان انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده مبین آشکارا یعنی مبعوث شده ام
بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قالوا گفتند کافران لئن لم تنته اگر باز نه ایستی ای نوح از تبلیغ
میگویی یعنی از دعوت و انذار لتکونن هر آینه باشی من المرجومین از راندگان یا کشته شدگان بسنگ
قال گفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و نومیدی از ایمان قوم رب ای پروردگار من ان قومی
بدرستی که گروه من کذبون تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فافتح پس حکم کن بینی وبینهم
میان من و ایشان فتحا حکم کردنی ونجنی و باز رهان مرا از قصد ایشان ومن معی و هر که با منست
من المؤمنین از گرویدگان فانجیناه پس نجات دادیم او را ومن معه و هر که با او بود فی الفلک المشحون
در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات ثم اغرقنا پس غرقه ساختیم بعد الباقین پس از
رهانیدن او دیگران را از قوم او ان فی ذلک بدرستی که در صبر او بر ایذای قوم او لآیة هر آینه
دلالتیست بر آنکه صبر موجب ظفر است نظم کار تو از صبر نکوتر شود هر که شکیبا است مظفر شود وما
کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام مؤمنین گروندگان بخدای و پیغمبر او بلکه از امت او
هشتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وان ربک و بدرستی که خداوند لهو العزیز اوست
توانا بر عقوبت بکافران الرحیم مهربان بر تاخیر عذاب از ایشان بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و
احتجاج بر ایشان کذبت بدروغ داشتند عاد المرسلین قوم عاد فرستادگان را از هر که یک پیغمبر را
منکر شود همه را منکر شده باشد اذ قال لهم یاد کن آنکه گفت مر ایشان را اخوهم هود برادر نسبی ایشان

هود علیه السلم الا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی خایف نمیشوید انی لکم بدرستی که من
شما را رسول امین فرستاده امینم که وحی و رسالت فاتقوا الله پس بترسید از خدای و ترک مخالفت او
کنید و اطیعون و فرمان برید مرا در آنچه شما را بدان دعوت میکنم وما اسئلکم علیه و نمی طلبم از
شما بر خواندن خود من اجر مزدی از رساله و متاع دنیی ان اجری نیست پاداش من الا علی رب
العالمین مگر بر آفریدگار عالمیان اتبنون آیا بنا میکنید بکل ریع بهر موضعی بلند آیة علامتی
برای تماشای آینده و رونده تعبثون بازی میکنید بآن بنا یعنی بنایی میسازید بعدوان ساکن نمیشوید یکی
که عبث است و گویند بر سر راهها خانها میساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی
یا مراد کبوتر خانهاست و تتخذون و فرا میگیرید مصانع حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیع
لعلکم تخلدون گوییا که جاوید خواهید بود در دنیا و اذا بطشتم و چون سخت میگیرید و حمله میبرید بطشتم
میگیرید بعنی جبارین در حالتی که متکبرانید و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان یا چون انتقام میکشید
انتقام ستمکارانه میکشید فاتقوا الله پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که نه لایق شماست بگذرید و
اطیعون و مرا در این چه پیغمبرایم فرمان برید که سود شما در اینست واتقوا الذی امدکم و بترسید از آن
خدایی که مددکاری کرد شما را بما تعلمون بآنچه میشناسید از انواع نعمتها امدکم بانعام امداد کرد
شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان انتفاع میکنید و بنین و به پسران تا در همه حال
یاری دهند کار شما را و جنات و ببوستانها که از میوه آن منتفع میشوید و عیون و بچشمها و آب که همیشه
و نشو و نمای زرع بدان باتمام رسد انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما اگر بر شرک ثابت باشید
عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ که روز هبوب صرصر است یا روز قیامت قالوا گفتند عادیان در
جواب هود علی نبینا و علیه السلم سواء علینا یکسانست بر ما اوعظت یا پند دهی ما را ام لم تکن
من الواعظین از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود از دست ندهیم ان هذا نیست این کار که ما بر آنیم
از بت پرستی و تجبر و عمارت بناها منتفع الا خلق الاولین مگر عادت پیشینیان از ما وما نحن و نیستیم
بمعذبین عذاب کرده شدگان بر عادتها فکذبوه پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلم فاهلکناهم
پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر ان فی ذلک بدرستی که در هلاک قوم عاد لآیة نشانه ایست دلالت
کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبة کشد وما کان و نبودند اکثرهم بیشتر قوم عاد مؤمنین گرویدگان

چه اندکی از آن قبیله با هود علیه السلام در خط بودند و باقی در معرض سخط و ان ربک و بتحقیق پروردگار تو
لهو العزیز اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد الرحیم مهربانست که مؤمنان را از مهلکه عقوبت
بیرون آرد کذبت بدروغ نسبت دادند ثمود المرسلین قبیله ثمود فرستادگان خدای یعنی صالح و انبیا
سابق را علی نبینا و علیهم السلم اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم برادر ایشان از جهت قرابة
صالح صالح بن عبید علیه السلم الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب خدای که بروی شرک می آرید انی لکم
رسول بدرستی که من برای شما فرستاده ام امین مشهور بامانت و راستی فاتقوا الله پس بترسید
حذر کنید از عذاب خدای و اطیعون و فرمان برید مرا در امر و نهی وما اسئلکم و نمی طلبم شما را علیه
بر نصیحتی که میکنم من اجر هیچ جزایی که بمن دهید و من بدان متهم شوم ان اجری نیست مکافات الا
علی رب العالمین مگر بر خداوند عالمیان اتترکون آیا گذاشته خواهید شد یعنی شما را نخواهند گذاشت
فیما هاهنا در آنچه هست اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن آمنین ایمن از آفات و سالم از فنا
فی جنات در بوستانها و عیون و چاهها چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وزروع و کشتها
ونخل و درختهای خرما طلعها که شکوفه درختان وی هضیم نازک و نرم و لطیف و تنحتون
و می تراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین در حالتی که ماهرید در تراشیدن
سنگها فاتقوا الله پس بترسید از خدای و امداد و وعده را از دریش مگیرید و اطیعون و فرمان برید مرا در
احکام و لا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین فرمان کافرانی که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر الذین
یفسدون آنانکه تباهی میکنند فی الارض در زمین حجر و لا یصلحون و باصلاح نمی آرند کار خود در افراد
تن اند که قصد هلاک صالح علیه السلم کردند و قصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد قالوا گفتند قوم ثمود در
جواب صالح علی نبینا و علیه السلم انما انت جز این نیست که تو از جادو بیکرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادو کرده
اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه صالح علیه
از حقیقت حال او محجوب شده نمیدانستند که انسان ورای صورت چیزی دیگر هست نظم چند صورت بینی ای صورت پرست
جان بی معنیت از صورت نرست * در گذر از صورت و معنی گزین * زانکه مقصود از صدف باشد گهر * و چون قوم ثمود
وابسته صورت بودند صالح را علیه السلم بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل مایی بشری دعوی رسالت چرا
میکنی و چون ترک تغیر کردی و دیدند دعوی صحیح فات بآیة پس بیار نشانه از خوارق عادت ان کنت

اگر هستی من الصادقین از راستگویان در دعوی خویش صالح علیه السلام فرمود که شما چه مطلب دارید ایشان
اقتراح کردند که از این سنگ معین ناقه بدین هیأت بیرون آید چون مدعای ایشان حاصل شد قال گفت صالح
علیه السلام هذه ناقة این ناقه آیت که شما طلبیدید لها شرب مر او راست نصیبی از آب ولکم و مر شما را
شرب یوم معلوم آبشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز آب از آن اوست و روزی از آن شما و در نوبت وی
مزاحم وی مشوید ولا تمسوها بسوء و دست مکنید بوی ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید که اگر چنین
کنید فیأخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذابست در و
فعقروها پس پی کردند ناقه را فأصبحوا نادمین پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فأخذهم العذاب
پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه ان فی ذلک بدرستی که در این قصه نازل شده بثمود لآیة دلالتیست
بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وما کان ونبودند اکثرهم مؤمنین بیشتر قوم
ثمود گرویدگان آمده اند که از هر قبائل ثمود چهار هزار کس ایمان آورده بودند بس وان ربک وبدرستی که آفریدگار
تو لهو العزیز اوست غالب که مغلوب نشود الرحیم مهربان که بی استحقاق عذاب نکند کذبت قوم لوط
تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل مؤتفکات المرسلین پیغمبران را چون ابرهیم ولوط علیهما السلام اذ قال
لهم چون گفت مر ایشان را اخوهم لوط برادر ایشان لوط علی نبینا وعلیه السلام از جهت اخوت شفقت
الا تتقون آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای انی بتحقیق من لکم برای شما رسول امین رسولی
امینم در نصیحت یعنی نیکخواه شماام فاتقوا الله پس بترسید از خدای در ترک نصیحت من واطیعون و فرمان برید
مرا در قبول موعظت وما اسئلکم علیه و نمیطلبم شما را بر پند دهی که میدهم من اجر هیچ مزدی تا بر شما گران آید
ان اجری نیست ثواب من الا مگر علی رب العالمین بر تربیت کننده عالمیان أتأتون الذکران آیا
می آیید بمردان من العالمین از ما عدای خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وتذرون و میگذارید
و دست باز میدارید ما خلق آنرا که آفریده است لکم ربکم برای شما پروردگار شما من ازواجکم از زنان شما
بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی از حد درگذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قالوا
گفتند قوم لوط علیه السلام در جواب وی لئن لم تنته یا لوط اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن
لتکونن هرآینه باشی من المخرجین از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل مؤتفکه ببدترین حالتی [illegible]
از دیار خود بیرون کردندی قال انی گفت لوط که بتحقیق لعملکم مر عمل شما را من القالین از دشمنان

بغایت دشمن پس بعد از تقیم کردانیدن آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من باز رهان مرا واهلی
و کسان مرا مما یعملون از شآمت آنچه میکنند فنجیناه پس نجات دادیم اورا واهله واهل ویرا اجمعین
همه ایشان اهل لوط علیه السلام زن بود و دو دختر و دوه اما دوی بودند همه رهایی یافتند الا عجوزا مگر پیرزنی
یعنی زن لوط علیه السلام که داخل بود فی الغابرین در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط علیه السلام
بیرون نیامد و گفت مرا میخواهم آنچه بقوم میرسد ثم دمرنا الآخرین پس هلاک کردیم دیگرانرا وامطرنا علیهم
و بباریدیم بر ایشان مطرا بارانی که سنگ بوده یا کبریت و آتش فساء پس بدست مطر المنذرین باران
بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لآیة نشانه ایست بر عقوبت
[illegible] وما کان اکثرهم ونبودند اکثر آن قوم مؤمنین گرویدگان که جز دو دختر لوط علیه السلام بقولی صحیح
و دوه اما دوی بقولی بعضی حضرت لوط علی نبینا وعلیه السلام دیگر بودند وان ربک وبدرستی که آفریدگار تو
لهو العزیز اوست عزیزی که هرکز خوار نشود الرحیم مهربانی که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کذب
بدروغ داشتند اصحاب الایکة المرسلین یاران ایکه پیغمبران را وایکه بیشه بوده بقرب مدین و دران بیشه اشجار
ثمار بسیار بدستیابی آورده که اصحاب ایکه قوم جدا بودند و جماعه دیگر داشتند شعیب [illegible] حق سبحانه شعیب را
علی نبینا وعلیه السلام بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود اذ قال یاد کن چون گفت لهم شعیب
مر ایشان را شعیب که ای قوم الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بعذر ان می آید انی لکم بدرستی که من
شما را رسول فرستاده ام امین بامانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم فاتقوا الله پس بپرهیزید
کفر و تکذیب و بترسید از خدای واطیعون و فرمان برید مرا در ترک مناهی وما اسئلکم و نمیخواهم شما را
علیه بر تبلیغ وحی من اجر پاداشی ان اجری نیست جزای من الا علی رب العالمین مگر بر آفریننده
عالمیان اوفوا الکیل تمام بپیمایید پیمانه را ولا تکونوا و مباشید من المخسرین از کاهندگان و زیان
رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم بمیزان راست ولا تبخسوا الناس
و کم مکنید مردمانرا اشیاءهم چیزها از حقوق ایشان ولا تعثوا و غایة تباهی مجویید فی الارض
در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مفسدین در حالتی که قصد فساد دارید واتقوا الذی و حذر کنید
از عقوبت آنکسی که بقدرت خلقکم بیافرید شما را والجبلة الاولین و گروه پیشینیانرا قالوا گفتند اهل
ایکه انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشانرا مرة بعد مرة

جادوی کرده اند تا حدی که اثر عقل از ایشان محو شده یا از آفریدگانی که ایشان را سحر باشد یعنی بیان شش اند و محتاج
بطعام و شراب وما انت ونیستی تو الا بشر مگر آدمی مثلنا مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز
بر ما فضل یافته و دعوی رسالت از کجا آورده وان نظنك وبدرستی که ما گمان می بریم ترا لمن الکاذبین
از دروغ گویان در دعوی خود فاسقط پس فرود آر یعنی بفرست بدعای خود اگر تو راست میگوئی علینا بر ما
کسفا من السماء پاره از آسمان که در و عذابی باشد ان کنت اگر هستی من الصادقین از راست گویان
که بر ما عذابی فرود خواهد آمد قال گفت شعیب علیه السلام ربی اعلم پروردگار من داناتر است بما تعملون
بآنچه میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد بشما
رساند و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود نظم سلسله روزه ظالم مبین ÷ فتنه بر مین دم بدرشش در کمین
اول حالش همه عیشت و ناز ÷ و آخر کارش همه سوز و گداز آورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام در انکار و تکذیب
افراط نمودند حق سبحانه هفت شبانروز حرارتی سخت برایشان گماشت بمثابه که آب چاهها و چشمهای ایشان بجوش آمد
و نفسها ایشان فرو گرفت و بسبب خانها در آمدند حرارت زیاده شد بعضی به بیشه ها دویدند و بعضی در پای درختی
افتاده انگار ماهی بخته میشدند که ناگاه ابری سیاه در هوا پیدا آمد و نسیمی خنک از وی وزیدن گرفت اصحاب ایکه
خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایه این ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان در زیر
ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمده همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرموده فکذبوه پس تکذیب کردند
شعیب را علیه السلام فاخذهم پس فرو گرفت ایشان را عذاب یوم الظلة عذاب روز ظله و ظله در لغت عرب سایبان
و آن ابر سیاه بشکل سایبان بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه
فرمان داد تا از جای خود برخاست و چون سایبانی در هوا بایستاد و در زیر آن آب و خنکی پدید آمد ایشان
پناه بزیر آن بردند آتش بر ایشان فرود آمده همه را هلاک کرد انه بدرستی که عذاب روز ظله کان بود
عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ ان فی ذلك بتحقیق که درین عذاب که انرا بر ایشان آتش بوزان
بیرون آمد لآیة هر آینه نشانیست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وما کان ونبودند اکثرهم مؤمنین
بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان نه مردم ایشانند چه روایتیست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام گرویده
بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند وان ربك وبدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز
غالبست در انتقام از اعداء ایشان الرحیم مهربان با انبیا و اتباع ایشان این آخر قصص هفت پیغمبر

بر سبیل اختصار برای تسلیه دل مبارک سید مختار صلی الله علیه وسلم درین سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش
نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب شدند و ایشان نیز بر تکذیب پیغمبری کردن معذب شوند
ایشان را نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وانه وبدرستی که قرآن لتنزیل رب العالمین فرو فرستاده
پروردگار عالمیانست نزل فرو فرستاد خدای به بقرآن الروح الامین جبرئیل را علی قلبك بر دل
تو یعنی جبرئیل علیه السلام تلقین کرد ترا او تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و حفص بتخفیف نزل و رفع حا
و نون الروح الامین خوانده یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس در دل تو جای آن شد و این
مثابت آنست که گویا بر دل تو فرود آورده لتکون تا باشی من المنذرین از بیم کنندگان مر خلق را بلسان
عربی مبین بزبان عربی هویدا و منذران بلسان عرب هود و صالح و شعیب و اسمعیل بوده اند علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام وانه وبدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لفی زبر الاولین
در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار
بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشان را که در آن کشف فی تبلکه حجت میدانستند حق سبحانه فرمود که اولم یکن
آیا نیست لهم مشرکان قریش را آیة نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم ان یعلمه آنکه بدانند
قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بنعت او علماء بنی اسرائیل دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سالفه گذشته اند و شمار ایشان
دلالت بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست ولو نزلناه و اگر ما فرو فرستادیم قرآن را علی بعض الاعجمین بر برخی
از آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب فقرأه پس بخواندی آن اعجمی قرآن را علیهم بر ایشان بلغت ایشان و این
دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام عربی که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند ماکانوا به نبودندی
ایشان بدان قرآن منزل مؤمنین ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب ازین قرآن عاجزند یا اگر قرآن را بر
اعجمی بلغت غیر عربی منزل میساختیم کافران میگفتند که ما فهم نمیکنیم معنی آن در نمی یابیم کذلك همچنین سلکناه
در آوردیم انکار و عناد را فی قلوب المجرمین در دلهای مشرکان مکه لا یؤمنون به نمیگروند بقرآن حتی
یروا تا وقتی که ببینند العذاب الالیم عذابی دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت
فیأتیهم پس بیاید آن عذاب بدیشان بغتة ناگاهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند وقت
آمدن آنرا فیقولوا پس گویند هل نحن منظرون آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت
دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم افبعذابنا آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب میکنند و میگویند امطر علینا

بجاره وغافلنا بجا تعبنا وحال آنکه در وقت رؤیة عذاب مهلت میطلبند أفرأيت آیا دیدی و دانستی
که ما إن متعناهم اگر برخورداری دهیم ایشانرا سنين سالها و زندگانی بخشیم ثم جاءهم پس
بیاید بدیشان ما كانوا يوعدون آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب ما أغنى دفع نکند عنهم از ایشان
عذاب را ما كانوا يمتعون آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیوی و نعیم آن دافع عذاب
و مانع عقاب نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری رحمه الله بوده
او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیة برخواند که ما أغنى عنهم ما كانوا يمتعون میمون
گفت لقد وعظت وابلغت پند دادی و سخن را تمام کردی نظم جهان ای برادر نماند بکس ** که از دل بامید قرار و شکیب
نکرد با بجاکس نکرد با بیرش ** یعنی پی باش اندر زهیر ** که آندم که مرگ اندر آید ز راه ** نه مالت کند دستگیری نه جاه
وما أهلكنا و هلاک نکردیم من قرية اهل هیچ دیهی را إلا لها مگر آنکه اهالی آنرا منذرون بیم کنندگان
بودند ذكرى از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانیدند
و چون تصدیق ننمودند بعد در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبة گشتند وما كنا و نیستیم ما ظالمين ستمکاران
که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش می گفتند دیوی که رئی نام دارد بر محمد می آید و قرآن بر وی میخواند
حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وما تنزلت و فرود نیاوردند به الشياطين قرآنرا دیوان وما
ينبغي و نشاید و روا نبود لهم مر ایشانرا فرود آوردن قرآن وما يستطيعون و نمی توانند و قادر نیستند
بر آنچه شهب و ملایکه ایشانرا از رفتن آسمان مانع اند إنهم بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام
ملایکه لمعزولون دور کرده شدگانند و کناره رفتگان فلا تدع پس مخوان مخاطب آنحضرتست و مراد
غیر او یعنی ای از اتباع تو ای سالک یعنی مخوان و مپرست مع الله با خدای بحق إلها آخر خدای دیگر فتكون
پس باشی من المعذبين از عذاب کرده شدگان وأنذر و بیم کن خطاب خاص است بآنحضرت پیغمبر علیه السلام
از عذاب خدای عشيرتك الأقربين خویشان نزدیکتر خود را آنحضرت بعد از نزول این آیه بکوه صفا بر آمد
لبیک یا ازیشان ندا کرد و چون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سواران اند مرا تصدیق میکنید
آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق شدند
و ابولهب آنروز [illegible] بر زبان [illegible] واخفض و فرو گیر جناحك بال خود را یعنی مهربانی و نرمی و اکرام کن
لمن اتبعك مر آنرا که پی روی تو کرده است من المؤمنين از گرویدگان فإن عصوك پس اگر نافرمانی کنند

بران چه

تو و متابعت ننمایند فقل إني پس بگوی که من بريء بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید یا از آن مؤاخذه
نخواهند کرد وتوكل و توکل کن در کفایت مهمات خود على العزيز بر خداوند غالب که قادرست بر قهر اعدا
الرحيم مهربان که توفیقات بر نصرت اولیا الذي يراك آنکه می بیند ترا حين تقوم آنهنگام که برمیخیزی بنماز
تهجد و تنها میگذاری وتقلبك و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن في الساجدين در میان نماز گذارندگان
بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان میکنی إنه بدرستی که خدای هو السميع اوست شنوا بقول تو
العليم دانا بنیت تو هل أنبئكم آیا خبر کنم شما را ای مکیان على من بر آنکه از مردمان تنزل الشياطين فرود
آیند دیوان قبل ازین ذکر فرموده که روا نباشد فرود آمدن شیاطین بر محمد صلی الله علیه وسلم بجهت عدم تناسب و
تجانس اینجا بیان میفرماید که تنزل فرود می آیند دیوان على كل أفاك بر هر دروغ گویی أثيم بزه کاری مثل
کاهنان که ایشان يلقون السمع فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر
دروغها با آن اضافه میکنند وأكثرهم كاذبون و بیشتر ایشان دروغ گویانند و در انوار فرموده که بعضی اکثر را
بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوفند والشعراء و شاعران مشرکان چون ابن زبعری و هبیره
و مسافع و امیه ثقفی يتبعهم الغاوون پی روی ایشان میکنند سفیهان عرب یعنی رواة ایشان در تیسیر امام
علم الهدی رحمه الله نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته
میخواندند این آیه در شان ایشان نازل شد ألم تر أنهم آیا نمی بینی که ایشان في كل واد در هر وادی از فنون
کلام يهيمون سرگردان میشوند چون تشبیب و غزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح نامستحق و
هجو بالادبی و افراط در مدح و ذم و امثال آن وأنهم و آنکه ایشان يقولون میگویند ما لا يفعلون آنچه
نمیکنند یعنی بعضی نکرده بر خود گواهی میدهند و بیغامها [illegible] بیکی در سلک نظم میکشند اگر کسی تفحص اشعار
اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین معنی مطلع شود در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیة حسان و ابن رواحه
و جمعی از شعراء صحابه رضی الله عنهم بجناب نبوت پناه آمده بوقت عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم
و ابن رواحه گفت [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود و
شعری که شما در شان کفار میگویید بر ایشان سخت ترست از تیر و این آیة نازل شد که إلا الذين آمنوا شعرا
مگر شاعران [illegible] مگر آنها که ایمان آوردند وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند
یعنی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ستایش فرمودند و بهجو [illegible] کفار اشتغال نمودند وذكروا الله و یاد

کردند خدا را در اشعار خود كَثِيرًا بسیاری یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید و تحریض بر طاعت و
تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس از آنکه ستم رسیده بودند به هجا یعنی
هجو ایشان را بر ایشان رد کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک
خطابی بنام حق تو بیرون در دیباچه دیوان اول آورده اند که هر چند حکیم جل ذکره در آیه کریمه وَالشُّعَرَاءُ
يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ شعرا را که سیاحان بحر شعر اند جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن ایشان انداخته که در غرقاب
چند غطا یعنی غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان را به
صلاح و صدق ایمان در نعمت امان إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نشسته اند و بوسیله یاد بان و
ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته بیت شاعر ار اگرچه غاوی خواند در قرآن خدای
هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بر نفس
و افترا و نسبت پیغمبر بشعر که بعد از موت أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان
آتش خواهد بود

سورة النمل بسم الله الرحمن الرحيم

طس در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلام است پس دلالت
ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارت بطهارت
قدس الهی و سین بسناء عزت نامتناهی یا طلب روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ما سوی الله تِلْكَ این سوره
آيَاتُ الْقُرْآنِ آیتهای قرآنست وَكِتَابٍ مُبِينٍ و آیتهای کتابی روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر
قرآن عطف احدی الصفتین است بر دیگری و قرآن بجهت آن گفت که مجموع است و کتاب باعتبار آنکه مکتوبست ٥
هُدًى این کتاب راه نماینده است وَبُشْرَى و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را الَّذِينَ آنانکه
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة مال
خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هُمْ ایشان يُوقِنُونَ بی گمان میشوند و تکرار
ضمیر اشارت باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ
بسرای عقبی زَيَّنَّا لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان أَعْمَالَهُمْ عملهای زشت ایشان را یعنی شهوات طبع و محبوب
نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فهم ایشان آورده که در نهاد ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کار های زشت را نیز
می پسندد و این حکم ختم و طبع دارد فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود أُولَئِكَ آنان که

الَّذِينَ لَهُمْ آنانند که مر ایشانراست سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذاب بد در دنیا چون قتل و اسیر در
روز بدر وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و ایشان در سرای دیگر هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیان کارتر بسبب فوت مثوبت و استحقاق
عقوبت وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل که می آید
بتو مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک خداوند درست کار عَلِيمٍ دانا إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت مُوسَى لِأَهْلِهِ
موسی بن عمران مر کسانی را که با او بودند در وقتی که توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زن را مخاض پدید آمده
علیکم بسر ماده یافته إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی افروخته زود باشد که بیارم مِنْهَا بِخَبَرٍ
از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه بپرسم أَوْ آتِيكُمْ یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ
قَبَسٍ شعله آتش فرا گرفته لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ شاید که شما گرم شوید بآن فَلَمَّا جَاءَهَا پس آنهنگام که آمد موسی
علیه السلام بنزدیک آن آتش نوری دید بی احراق افروخته از درخت سبز و گوینده آتشی بی دود و محرق چون سایر آتشها
دیده بتقدیر چون موسی آنجا رسید نُودِيَ ندا کرده شد أَنْ بُورِكَ بآن برکت داده باد مَنْ فِي النَّارِ
هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که
گرداگرد آتش است یعنی ملائکه وَسُبْحَانَ اللَّهِ و بگوی پاکست خدای رَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان از
تشبیه آورده اند که چون موسی این ندا شنید گفت نداکننده کیست باز ندا آمد که يَا مُوسَى إِنَّهُ ای موسی بدرستی که
ندا کننده أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ منم خدای غالب الْحَكِيمُ حکم کننده بصواب وَأَلْقِ عَصَاكَ و بیفکن عصای
خود را موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فَلَمَّا رَآهَا پس چون
موسی دید عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب و هر طرف میرود كَأَنَّهَا جَانٌّ گوییا ماریست باریک تیز رو
و در اول حال چون ماران خرد می بوده و در آخر اژدها میشده و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله آورده که در وادی
مقدس جان بود و نزد فرعون ثعبان شد و بهر وجه چون موسی آن صورت مشاهده نمود وَلَّى روی
بگردانید مُدْبِرًا در حالتی که گریزان بود از خوف آن وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت باری دیگر ندا رسید که يَا
مُوسَى لَا تَخَفْ ای موسی مترس از تغییر إِنِّي لَا يَخَافُ بدرستی که من نترسند لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ نزدیک من
فرستادگان یعنی ایشانرا نزد من بدی عاقبت نیست تا از آن بترسند و بایمنی رسید ستمکاران را إِلَّا
مَنْ ظَلَمَ مگر کسی که ستم کند ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا پس بدل کند و بجای آرد نیکویی بَعْدَ سُوءٍ بعد از بدی یعنی
توبه کند بعد از گناه فَإِنِّي غَفُورٌ پس بدرستی که آمرزنده ام تائبان را رَحِيمٌ مهربانم بر ایشان وَأَدْخِلْ يَدَكَ

ودنا آورد دست خودرا فی جیبك در کریبان پیرهن خود پیراهن حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام آستین نداشت
پس حکم شد که دست در کریبان کن تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید ودرخشنده من غیر سوء بی عیب
یعنی سفیدی او از آفت برص مبرا باشد پس موسی علیه السلام دست در کریبان برد ودرخشان و نورانی بیرون
آورد ندا رسید که این دو آیت را ظاهر کن فی تسع آیات در جمله نه آیت که معجزات تست ببر برسالت الی فرعون
وقومه بسوی فرعون وقوم او آیاتنا دلایل قدرت ما وبراهین رسالت موسی مبصرة روشن
هویدا قالوا کفتند فرعونیان هذا سحر مبین این جادوییست روشن یعنی هم کردانکه این سحرست وجحدوا
بها ومنکر شدند مران معجزهارا واستیقنتها ویکمان بودند بدان انفسهم دلهای ایشان یعنی
بیقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوندست ومعجزیست وانکار میکردند ظلما از روی ستمکاری
وعلوا وبزرکی وسرکشی فانظر کیف کان پس ببین که چکونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران
که در دنیا در آب غرق شدند ودر عقبی بآتش خواهند سوخت همه حالت مفسدان آنست سرانجام اهل فساد آتش
ولقد آتینا وبدرستی که ما دادیم داود داود بن ایشا وسلیمان وپسر او سلیمان را علما دانشی از
احکام شرایع ما وردی کفته که علم کیمیا وقالا وکفتند بعد از اعطاء علم الحمد لله الذی ستایش وثنا
آن خدایرا که بسبب دانش فضلنا افزونی داد مارا علی کثیر بر بسیاری من عباده المؤمنین از بندکان
کرویده خود وورث سلیمان ومیراث کرفت سلیمان داود از داود نبوت یا علم را کفته اند ملک را بکه
قایم مقام او باشد وعت پسران دیکر کویند داود علی نبینا وعلیه السلام نوزده پسر بود همه بر یك داعیه ملك داشتند
حق تعالی نامه مهر کرده از آسمان فرستاد ودر وی چند مسئله یاد کرد وفرمود که هر کدام از اولاد تو این مسایل را جواب
دهد بعد از تو وارث ملك باشد داود علیه السلام فرزندان را جمع کرده واحبار واشراف را حاضر کرد انید مسئلها بر فرزندان
عرض فرمود که بکویید نزدیکترین چیزها کدامست ودورترین اشیا چیست وکدام است انکه بدیعانی پیشترست چیست
انکه وحشت انکیزترست وکدام اند دو قایم ودو مختلف ودو دشمن وکدام کارست که آخر آن ستوده
کدام امرست که عاقبت آن نکوهیده است اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز آمدند وسلیمان علیه السلام فرمود
که اکر اجازت باشد من جواب بکویم داود علیه السلام ویراد ستوری داد وسلیمان کفت اقرب اشیا بادمی آخرت
وابعد اشیا آنچه میکذرد از دنیا وانس اشیا جسد انسانست بارواح واوحش اشیا بدن خالی از روح
ارض وسما اند ومختلفان لیل ونهار ومتباغضان موت وحیات وکاری که آخرش محمودست حلم در وقت خشم

کاری که عاقبتش مذمومست حدت در وقت غضب وچون جواب مسایل موافق کتاب منزل بود کابر بنی اسرائیل
هم بفضل وکمال سلیمان علیه السلام معترف شدند وداود ملك بوی تسلیم کرد ودیکر روز وفات فرمود سلیمان بر تخت
نشست وقال وکفت یا ایها الناس ای مردمان علمنا آموخته شدیم ما منطق الطیر کفتار
مرغان را هر جماعتی را که بنی نوع ایشان از ان فهم معانی واغراض میکنند انچه سلیمان علیه السلام آموختند آن بود که
فهم میکنند مرغان از یکدیکر آورده اند که روزی سلیمان علی نبینا وعلیه السلام بلبلی دید بر شاخی نشسته سر ودم
میجنبانید وصدایی میکرد اصحاب خودرا کفت میدانید که این بلبل چه میکوید کفتند الله ورسوله اعلم سلیمان
فرمود که میکوید من امروز نیم خرما خورده ام خاك بر سر دنیا ونا خته آواز کرد فرمود که میکوید کاشکی این خلایق
مخلوق نشدندی وهم از سلیمان علیه السلام منقولست که ورشان میکوید بزایید برای مردن وبنا کنید برای خراب
شدن وطاوس میکوید هرچه بکنی مکافات بیابی وهدهد میکوید هر که رحم نکند بر وی رحم نکنند وخطاف میکوید نیکی
از پیش فرستید تا نزدیك خدا بیابید وحمامه میکوید سبحان ربی الاعلی ملأ سمائه وارضه وقطا میکوید هر که
خاموش کند بسلامت ماند وطوطی میکوید وای بر کسی که مطلوب ومقصود وی دنیا باشد وباز میکوید سبحان
ربی العظیم وبحمده وصرد میکوید استغفار کنید ای کناهکاران وحدا میکوید کل شیء هالك الا وجهه وهدهد
دستان میکوید سبحان الله الخلاق الدایم وغراب نفرین میکند بر عشار ودر وسیط باسناد خود نقل میکند
از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که چکاوك در صفیر خود میکوید خدایا از تو قوت روز بروز میخواهم یا رازق
ودراج میکوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان علیه السلام بود از انبیا
فرمود که منطق الطیر بما در آموختند واوتینا وداده شدیم یعنی مارا اعطا کردند من کل شیء از هر چیزی که
بدان محتاج بودیم ان هذا بدرستی که این عطا لهو الفضل المبین اوست افزونی آشکارا که بر همه کس
خوبیست آورده اند که سلیمان علیه السلام تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده در موضح آورده که بر یمین تخت
او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس وبر یسار آن دویست هزار دیکر برای اشراف جن وبر جانب راست سلیمان
علیه السلام سی وپنج نهاده بودی واحبار ادمیان بران نشستندی وبر چپ او بهمین عدد منبرها بودی واحبار
جنیان بران قرار کرفتندی ومرغان بر زبر سر او پر در پر بافتندی واحبار سخن حق کفتندی وجن وانس بر کرسیها
استماع کردندی وسلیمان بر بالای تخت بودی وحشر لسلیمن وجمع کرده شد برای سلیمان جنوده لشکرهای او
من الجن از دیوان والانس وادمیان والطیر ومرغان فهم پس ایشان یوزعون رانده

شدندی بوقت سیر او با باز داشته بودندی تا همه درهم پیوندند امام ثعلبی در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت
عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر معین خود پیش و پس
نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بوده بیست و پنج فرسخ برای انس
جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیر و مانند آن برای وحش و بجهت وی بساطی بافته بودندی یک فرسخ
در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی و اشراف و اکابر کرسیها گرد بر گرد تخت بودندی نشسته
و باد آن بساط را برداشته بیکروزه یکماهه راه ببردی روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند حتی
اذا اتوا تا وقتی که بیامدند علی واد النمل بر وادی نمل یعنی از زبر آن وادی که در جنب طایف است در آمدند
قالت نملة گفت مورچه لنک که آنرا منذره یا طاخیه یا ملاضه یا حرمی نام بود و دو بال داشت و در کشف نیز
آورده که برابر خروسی بود در بزرگی و در عمدة السیر بعضی نیز گفته و در لطائف سائری که لنک و امیر مورچکان آن وادی
بود چون لشکر سلیمان را علیه السلام دید به بلندی بر آمد و گفت یا ایها النمل ای مورچکان ادخلوا در آیید
مساکنکم در مسکنهای خود لا یحطمنکم تا بیکدیگر درهم نشکنند شما را سلیمن وجنوده سلیمان و
لشکرهای او مراد از شکستن شکستن مورچکانست از توقف بجهتی که عرض تلف شوند وهم و لشکریان سلیمان
لا یشعرون ندانند که شما اینجا اید آورده اند که باد این سخن را از نیم میل راه بسمع سلیمان علی نبینا و
علیه السلام رسانید فتبسم پس تبسم کرد ضاحکا در حالتی که متعجب بود من قولها از گفتار آن مور
و گویند شادمان و خرم بود باد آنکه مقالة نمل آورده اند که او را طلبید گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند
گفت دانستم اما من مهتر این قومم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بود نه چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب
داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که نظر بر بدبه و کوکبه تو کنند و بنظاره لشکر تو مشغول شده
از ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت ترا پسندند آرزوی دنیی در دل ایشان پدید آید
دنیی بعضی نیز حقیقت در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت من چهار هزار
سرهنگ دارم زیر دستم هر یکی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار است گفت چرا لشکر خود را بیرون
نیاری جواب داد که پادشاه ما را روی زمین میداد نه اختیار نکردیم و بزیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای جای ما را
نداند گفت ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگو گفت باد را مرکب ما ساخته اند نمله تعجب نموده
گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هرچه ترا داده اند از مملکت دنیی چون باد است در آمدن و نپاید و درین معنی گفته اند

بر باد رفتی سحرگاه و شام ❊ سریر سلیمان علیه السلام ❊ باخر ندیدی که بر باد رفت ❊ خنک آنکه با دانش و داد رفت
سلیمان بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک علام آورد و قال و گفت رب اوزعنی ای پروردگار من مرا الهام
ده ان اشکر بانکه شکر گویم نعمتک التی آن نعمت ترا که بخشیده انعمت علی انعام کردی بر من و علی
والدی و بر مادر و پدر من محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم راجع بمن بود و ان اعمل صالحا و بانکه بکنم کردار
شایسته که بفضل خود ترضه بپسندی آنرا و ادخلنی و در آر مرا برحمتک ببخشایش خود فی عبادک
الصالحین در میان بندگان ستوده خود بهشت در بحر الحقایق تشبیه کرده وادی نمل الهوای نفس حریص بر دنیی
دنیا منذره بنفس لوامه و سلیمان بقلب و مساکن را بجوایح خمس و از تامل درین قصه بر سالک مخفی دارد که زبان مرغان هوا که
نفس بیشناسد ظاهر است بیت چون ندیدی دمی سلیمان را ❊ تو چه دانی زبان مرغان را ❊ آورده اند که در همین سفر
بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود و دلیل لشکر برای هدهد بودی او را
طلب کردند و نیافتند گفته اند سلیمان علیه السلام بر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طیور پدید آمد و آفتاب بر وی افتاد
نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت تفحص در کرد و تفقد الطیر و باز جست مرغان را هدهد در میان نبود فقال
پس گفت ما لی چیست مرا که در خیل طیور لا اری الهدهد نمی بینم هدهد را آیا چشم من بر وی نمی افتد ام کان
یا هست من الغائبین از غایب شدگان از این جمع لاعذبنه هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت
عذابا شدیدا عذابی سخت که پرهای او را برکنم و او را در آفتاب افکنم یا میان او و جفت او جدایی افکنم یا
با ابناء جنس او در قفس محبوس سازم یا از خدمت خود دورش برانم او لاذبحنه یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان او
لیاتینی یا بیاید بمن بسلطان مبین بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فمکث پس درنگ کرد هدهد
غیر بعید زمانی نه دیر و دور و باز آمد سلیمان علیه السلام با او معاتبه آغاز نهاد فقال پس گفت هدهد احطت
مشاهده کردم و رسیدم بما لم تحط به بآن چیزی که تو مشاهده نکرده و بدان نرسیده و جئتک و آمدم بتو
من سبا از شهری که مآرب گویند بنبا یقین بخبر محقق یعنی از سبا خبری بتو آورده ام و خبر آنست که در
مواجهه هدهد سیم که از آن ولایت بود و با من عظمت پادشاه خود و خوبی های آن دیار تقریر کرد من بمشاهده آن
رفتم و دیدم سلیمان علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیت او چیست هدهد گفت انی
وجدت امراة بدرستی که من یافتم زنی بلقیس نام که از روی اقتدار تملکهم پادشاهی میکند اهل سبا را
واوتیت و داده شده است آن زن را من کل شیء از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید ولها و مر آن زن را

عَرْشٌ عَظِيمٌ یعنی بزرگ که نسبت با او یا با تختها سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در سی گز با هشتاد گز بالا
عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدْتُهَا یافتم آن زن را وَقَوْمَهَا و گروه او را که او در
جمله يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ سجده میکنند مر آفتاب را و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَزَيَّنَ و بیاراسته است
لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارها ایشان را از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ
پس بازداشته است دیو سرکش ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست فَهُمْ پس ایشان لَا يَهْتَدُونَ راه نمی یابند
بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز میدارد أَلَّا يَسْجُدُوا تا سجده نکنند لِلَّهِ مر خدای را الَّذِي
آن خدایی که بتوانایی يُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون می آرد پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
یعنی قطرات امطار از آسمان ظاهر میگرداند و نباتات را از زمین اخراج میکند وَيَعْلَمُ و میداند مَا يُخْفُونَ
آنچه نهان دارند آن یکان در دلها خود وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا سازند بر زبانها خویش و حفص در قرائت
نقل بخطاب میخواند یعنی آنچه شما نهان و آشکارا کنید اللَّهُ خدای بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست
مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ آفریدگار عرش عظیمست آن عرش که محیط است بکرسی که کرسی احاطه کرده آسمانها و
زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود ع چه نسبت سها را با آفتاب رخشان
این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول شافعی رحمهما الله و در فتوحات این را سجده سرخی میگوید موضع
سجود مختلف فیه است بعضی روایات و ما یعلنون سجده میکنند و بعضی از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند و
چون هدهد سخن خویش را بتمام رسانید قَالَ گفت سلیمان علیه السلام سَنَنْظُرُ زود باشد که در نگریم و تأمل
کنیم که درین سخن أَصَدَقْتَ آیا راست گفتی أَمْ كُنْتَ یا بودی مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان پس
سلیمان نامه نوشت و گفت اذْهَبْ بِكِتَابِي هَٰذَا ببر این نوشته مرا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان ثُمَّ
تَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن فَانْظُرْ پس بهبین که ایشان
مَاذَا يَرْجِعُونَ بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع با یکدیگر رجوع میکنند سخن را چه جواب
میدهند ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل پادشاه شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بود ند او را
وصلت افتاد با غار عجمی و در عین للطائف کتابه بنت شیصبان را بخواست و بلقیس از وی متولد شد و بعد
از پدر ملک او گرفت و خویشان مادر او از جن مددکاری کردند و برای او تخت بزرگ ساختند و دین
خود آفتاب پرستیدی چون خبر او بسلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید نامه نوشت و مهر فرمود بهدهد

داد تا بایشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در مجمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند
بر زبر تخت پرواز آمد و مردمان در وی می نگریستند نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه
خود بر پشت تکیه داشت و درها فروبسته بود هدهد از روزنه درآمد و نامه را بر سینه وی افکند بلقیس بر جست
و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه در دست بیرون آمد و متوجه
ایشان شده قَالَتْ گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستیکه افکنده شده است بسوی من
كِتَابٌ كَرِيمٌ نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بود یا بسبب آنکه آورنده آن
مرغ بود و این امر غریب از شان آن یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری رحمه الله فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که
مع ملک نبود بلکه دعوت بمالک الملک بود و گفته اند چون مضمون نامه نام خداوند تعالی بود پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد
ای نام تو بهترین سرآغاز ❊ بی نام تو نامه کی کنم باز ❊ آرایش نامهات نامت ❊ و آسایش سینها کلامت
القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که إِنَّهُ بدرستیکه این کتاب
مِنْ سُلَيْمَانَ از نزدیک سلیمانست وَإِنَّهُ و بدرستیکه مضمون او اینست که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ بر من بزرگی مکنید و گردن مکشید وَأْتُونِي و بیایید بمن مُسْلِمِينَ گردن نهادگان و
زنان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد
حال بر ایشان بگردید و مضطرب و سراسیمه گشتند قَالَتْ گفت بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان و
ارکان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یکی بر ده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشان را جمع کرده و رنجید
که أَفْتُونِي فتوی دهید مرا فِي أَمْرِي در کار من آنچه صلاح و صواب باشد با من بگویید مَا كُنْتُ نیستم
من قَاطِعَةً أَمْرًا برنده و فیصل دهنده کاری را حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ تا نزد من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت
شما کاری نکنم قَالُوا گفتند ارکان نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ و خداوندان
کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم حدت هم لشکر و هم شجاعت وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ و کار مفوض بتست و رای رای تو
فَانْظُرِي پس در نگر و ببین مَاذَا تَأْمُرِينَ تا چه میفرمایی از مقاتله و مصالحه بیت اگر جنگ خواهی برداریم
دل دشمن را ابر دو آوریم ❊ ور صلح جویی ترا بنده ایم ❊ بتسلیم حکمت سر افکنده ایم ❊ چون از ایشان دریافت که میل
مقاتله دارند نپسندید و گفت مرا مصلحت جنگ نیست چه کار حرب در روی دارد اگر ایشان غالب آیند چنانچه معلوم
ما و ضرر ملک میشود که قال الله تعالی قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ بدرستیکه پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً

چون در آیند بدیهی و شهری که بقهر بگیرند افسدوها تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وجعلوا و گردانند اعزة
اهلها عزیزان آن دیه را اذلة خوار و بی‌مقدار یعنی غارت کنند و اسیر گیرند وکذلک یفعلون و همچنین میکنند
تاکید قول اوست وانی مرسلة و بدرستی که من فرستنده‌ام الیهم بسوی سلیمان و قوم او بهدیة هدیه
که متضمن صلاح است فناظرة نگرنده‌ام که از آنجا بچه چیز بم یرجع المرسلون باز میگردند فرستادگان اگر قبول
مرا قبول کند ملکست و الا پیغمبر و بتحفه‌ای آورده که پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانید و پانصد کنیز را زی غلامان
و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکلل بنفایس یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه دروی دری ناسفته و مهره جزع
کج سفته فرستاد و منذر بن عمرو را با یکی دیگر از اشراف قوم برفتن مقرر کرد و فرمود که ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم
غضب در تو نگرد بترسی که او پادشاهست و اگر بتازه رویی و خوش‌خویی با تو سخن گوید بدانکه پیغمبر ست دلیلی دیگر
بر نبوت او آنست که میان غلامان و جواری تمیز کند و در ناسفته را سوراخ سازد و مهره کج سفته را رشته کشد
ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان علیه السلام بفرمود تا دیوان خشتها از زر
ساختند و میدانی را که هفت فرسنگ طول او بود بدان خشتها فرش انداختند و در دور میدان منظرها بر کشیدند و برین
میدان بنا کنند و هر ایشان از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جدا جدا صف بر کشیدند و مهمانان در
هی پرده پرده بایستند بیت باطمطراق دیده فلک در هزار قرن * مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود * منذر که
میدان رسیدن و آن فرش و اساس و آرایش دید از هدایای خویش شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام
رسیدن آنحضرت باروی تازه تبسم کرده وی پرسش کرد و فرمود که حقه را بیار که دروی دری ناسفته و مهره جزع کج سفته
پس حقه را باز نمود و در را در حال سوراخ کرد و حقه را حکم کرد تا رشته در دهان گرفته بر سوراخ بگذشت و دو سر رشته
کشید و آب طلبید و غلامان و جواری را فرمود که از غبار راه روی بشویند بدان آب بر داشته فی الحال روی شستن
کرد و غلامان آب از دستی بدستی دیگر ریختند بدین نمط میان ایشان امتیاز نمود و هدیه ایشان را رد کرد چنانچه
حق سبحانه فرمود فلما جاء سلیمان پس آنکه که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورد قال اتمدونن گفت
آیا مدد میدهید مرا بمال بخواسته و حال آنکه مال من از همه بیشترست فما آتانی الله پس آنچه عطا
کرده مرا خدای از ملک و نبوت و علم خیر مما آتاکم بهترست از آنچه بشما داده از متاع دنیا بل انتم بلکه شما
بهدیتکم تفرحون بهدیه خود شاد میشوید یعنی شمائید نه ما زیرا که جز جهان دنیا مطمح نظر همت شما نیست بیت
اگر پرواز کند جانب علوی چو هما * دنیی اندر نظر همت او مرداریست * ارجع ای رسول باز گرد الیهم

بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند اگر نیایند فلنأتینهم بجنود پس هر آینه بیاییم بدیشان لشکرها که از غایت
کثرت و قوت لا قبل لهم طاقت مقاومت نباشد ایشان را بها با آن لشکرها ولنخرجنهم و هر آینه
بیرون کنیم ایشان را منها از بلده سبا اذلة در حالتی که بی‌حرمت و بی‌عزت باشند وهم صاغرون
و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران منذر باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرده تخت خود را در خانه
ضبط ساخت و نگهبانان بر آن گماشت و در خانه قفل کرده کلید برداشت و با لشکر متوجه پایه سریر سلیمان شد
دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را بپسندد بکمال الحسن و جمال العقل البته بازدواج او میل کند
و او سلیمانی پسر آید پریان اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید مصلحت آنست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا عیب او در دل
سلیمان نشسته بوی توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقع عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام
دارد و کلام او از منهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حمارست انگشت نزد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد
تا و را خواست که عقل او را آزمایش کند قال یا ایها الملأ گفت ای گروه بزرگان ایکم کدام شما یأتینی بعرشها
می آرد تخت بلقیس را قبل ان یأتونی پیش از آنکه بیایند بمن مسلمین مسلمانان چه هر گاه مسلمان آیند گرفتن
تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض آن بود که آنرا تغییر دهد و از وی پرسد که سریر تو هست یا نی و بجواب آن بر عقل او
وقوف یابد قال عفریت گفت دیوی پلید ملخوش من الجن از قوم جن نام او ذکوان یا صخر انا آتیک به
من بیارم بتو آنرا قبل ان تقوم پیش از آنکه برخیزی من مقامک از مقام خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان علیه السلام
نصف النهار در مجلس حکم نشستی وانی علیه و بدرستی که من بر حمل آن تخت لقوی توانایم امین و سیم
بر جواهر او یعنی دزدی و خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام گفت که زودتر ازین خواهم قال الذی عنده
گفت کسی که نزدیک او بود علم دانشی من الکتاب از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم
دانست و اکثر خضر بوده علیه السلام یا ضبه که ابو القبیلات و جمعی تیر آورده که بنو ضبه این ادعا دارند که من عنده
علم الکتاب و گفته اند حضرت سلیمان بود علیه السلام یا مردی مستجاب الدعوه که او را ملیخا گفتندی یا
ذو النون یا اسطوم یا ملکی که مؤید سلیمان بود یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبرئیل علیه السلام و برای تقدیر
کری از ملائکه با شعر اد از کتاب لوح محفوظ و اشهر آنست که آصف برخیا وزیر سلیمان بود گفت انا آتیک به
من بیارم تخت بلقیس را بتو قبل ان یرتد پیش از آنکه باز گردد الیک بسوی تو طرفک چشم تو یعنی چون
در چیزی نگری تا چشم از آن برداری من تخت را حاضر کنم سلیمان دستوری داد و او بسجده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم

کہ بیری اهیاشرا هیگا باشد و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال والاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در
موضع خود بزمین فرو رفت و طرفة العینی پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد و در وسیط فرموده که حق سبحانه انجا
او را اعلام کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود فلما رآه پس آنگه که سلیمان دید آن تخت مستقرا عنده قرار گرفته
نزدیک او قال هذا گفت این کرامت من فضل ربی از فضل آفریدگار منست لیبلونی تا بیازماید مرا که
مثل این امور ءاشکر آیا شکر میکنم ام اکفر یا ناسپاسی پیش می آرم ومن شکر و هر که سپاس داری
کند نعمت خدای را فانما یشکر پس جزین نیست که سپاس میدارد لنفسه از برای نفس خود چه شکر سبب
دوام نعمت و سبب مزید آنست ومن کفر و هر که کفران ورزد فان ربی پس بدرستی که پروردگار من غنی بی نیاز
از شکر گذاری ناسپاسان کریم کرم کننده است با نعام بر مستحقان قال نکروا گفت سلیمان علیه السلام که بگردانید
لها برای بلقیس عرشها تخت او را یعنی هیات و شکل او را تغییر دهید بران وجه که اعلی او را اسفل آن نهید و مقدم او
مؤخر سازید یا جواهر را تبدیل کنید اخضر بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم ما که بعد
از سوال او اتهتدی آیا راه می یابد و میشناسد تخت خود را ام تکون یا باشد من الذین لا یهتدون
از آنانکه راه نمی یابند بچیزها و نمیشناسند فلما جاءت پس آنگه که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش تخت
سلیمان نهاده بود قیل گفتند او را اهکذا آیا اینچنین است عرشک تخت تو قالت گفت کانه هو
گوییا که این آنست جزم نگفت که هیچ جهت انکه احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل او بود بس
گفت واوتینا العلم و داده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان من قبلها پیش از این معجزه
وکنا مسلمین و هستیم ما گردن نهادگان حکم ویرا وصدها و باز داشت خدای بلقیس را بعد توفیق ما
کانت تعبد از آنچیزی که بود که می پرستید آنرا من دون الله بجز خدای یعنی آفتاب انها کانت بدرستی
که بلقیس بود من قوم کافرین از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام جهت امتحان پای وی
فرموده بود تا قصری بنا کردند و بر صحن زمین آنرا از آبگینهٔ سفید صافی ساخته و در زیر آن آب درآورده و ماهیان
در انجا افکنده چنانچه صحن آن خانه همه آب مینمود پس سریر سلیمان در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون به
کوشک رسید قیل لها گفتند ویرا ادخلی الصرح در آی در ساحت این قصر فلما رأته پس چون
بدید زمین قصر را حسبته لجة پنداشت آنرا آب بسیاری وکشفت و بر کشید دامن جامه عن ساقیها
از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان دید که پای او بپای آدمیان می ماند قالت گفت بلقیس رب

انه بدرستی که آنچه تو آب می پنداری صرح ممرد عرصه ایست ساده و هموار من قواریر از آبگینه
قالت رب گفت بلقیس که ای آفریدگار من انی ظلمت بدرستی که من ستم کردم نفسی بر نفس خود بپرستش
آفتاب واسلمت و اسلام آوردم مع سلیمان با سلیمان یعنی بر دست او و تسلیم شدم لله مر خدای را رب
العالمین پروردگار عالمیان و در تزویج سلیمان علیه السلام بلقیس را و ما کان روی سخن بسیار گفته اند و در جواهر
تفصیل آنها مذکور است صاحب تاویلات فرموده که چه مانند است هدهد بقوت متفکره و سبا بمدینهٔ جسد و سلیمان
بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بفهم درست
بیت آنکس کز شهر آشناییست داند که متاع ما کجاییست ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم الی ثمود
بسوی قبیلهٔ ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را ان اعبدوا الله بانکه بپرستید خدای را فاذا هم پس آنگاه
ایشان فریقان دو گروه شدند مؤمن و کافر یختصمون و بجنگ و خصومت در آمدند با یکدیگر و مخاصمهٔ
ایشان در سورهٔ اعراف مرقوم ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند بیار ای صالح آنچه ما را وعید
میکردی از عقوبات قال یا قوم گفت صالح که ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید بعذاب
قبل الحسنة پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید ایمان آورده انکه ثمود میگفتند که چون عذاب ببینیم انگاه توبه کنیم
صالح علیه السلام فرمود که لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید یا ایمان و توبه از خدای آمرزش نمی طلبید
لعلکم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرود نیاید قالوا اطیرنا بک گفتند فال بد گرفتیم ترا
وبمن معک و بهرکه با تست از مؤمنان که او ترا اجابت کرده شد این محنت بما آورده و جدایی در میان ما
افتاده قال طائرکم گفت صالح که فال شما از خیر و شر عند الله نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوب است
نزدیک خدای بحکم ازلی بجهت من متبدل نگردد قسم نیک و بد خلق در ازل رفت بگفت و گوی خلایق کم و افزون نشد
بل انتم قوم تفتنون بلکه شما گروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب نعمت و نکبت و محنتی و بلا
وکان فی المدینة و بودند در شهری که صالح علیه السلام می بود از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف قوم
در ایشان از جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر که گویند نام او مهرج بوده مباشر عقر ناقه بودند یفسدون
تباهی میکردند بکفر و معاصی فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افساد
داشتند خالی از صلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله
و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی با هم سوگند کنند لنبیتنه هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح

واهله دیگر کسان او و میکشیم ویرا ثم لنقولن پس میگوییم لوليه ولی خون ویرا یعنی اگر از ما پرسند
که صالح را که کشته است گوییم ما شهدنا حاضر نبودیم ما مهلك اهله هلاك کردن کسان او و اورا و حفص بکسر
لام خوانند یعنی در موضع هلاك ایشان نبودیم وانا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم ومكروا مكرا و مکر
کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح را بکشیم و منکر دم او باشیم که نکرده ایم و خبر نداریم ومكرنا مكرا
و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر بدیشان رسانیدیم بانکه مکر ایشان را سبب هلاك ایشان ساختیم وهم
لا يشعرون و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بان آورده اند که صالح علیه السلام مسجدی داشت در غاری
و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان نه تن گفتند که وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگرست ما پیش از آن کار صالح را بسازیم
پس اول شب بان غار درآمدند و در کمین نشستند تا چون صالح درآید بکشندش ناگاه سنگی بریشان فرو غلطید و
در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاك شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل علیه السلام بمردند فانظر
كيف كان پس بنگر که چگونه بود عاقبة مكرهم سرانجام مکر ایشان انا دمرناهم و بنگر که ما هلاك
کردیم این نه تن را در غار وقومهم و باقی قوم ایشانرا اجمعين همه بصیحه فتلك بيوتهم پس آنست
خانها ایشان در زمین حجر که می بینید آنرا خاوية در حالتی که خالی و خرابست بما ظلموا بسبب آنکه ستم کردند
یعنی شرك آوردند ان في ذلك بدرستی که در آنچه باز نمودیم لاية هر آینه عبرتیست لقوم يعلمون
مر گروهی را که دانند و متعظ شوند وانجينا الذين امنوا و برهانیدیم آنانرا که گرویدند بصالح وكانوا
يتقون و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان نجات یافتند ولوطا و یاد کن لوط را
علیه السلام اذ قال چون گفت لقومه مر قوم خود را اتاتون الفاحشة آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطه
وانتم و حال آنکه شما تبصرون میدانید زشتی آنرا یا می بینید یکدیگر که مباشرت آنرا یعنی بر طریق علانیه
میکنید و آن افحش است ائنكم آیا شما لتاتون الرجال می آیید بمردان شهوة از روی شهوت من
دون النساء بجز زنان که برای شهوت مخلوقند بل انتم بلکه شما قوم تجهلون گروهی مردمی اید که نمیدانید
عاقبت فعل خود را فما كان پس نبود جواب قومه جواب قوم لوط الا ان قالوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر
اخرجوا آل لوط بیرون کنید کسان لوط را با لوط من قريتكم از دیه خود که سدوم است انهم بدرستی که
ایشان اناس يتطهرون مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاك میدانند و ما را پلید میخوانند فانجيناه
پس نجات دادیم لوط را واهله و کسان او را یعنی دختران او را الا امراته لکن زن او را قضا کردیم بودن او را من
قدرناها

الجزء العشرون

الغابرين از باقی ماندگان در عذاب وامطرنا و بارانیدیم عليهم بریشان بعد از زیر و زبر شدن
مؤتفکات مطرا بارانی از سنگ فساء پس بد بارانیست مطر المنذرين باران بیم کرده شدگان که تصدیق
بیم کنندگان نکردند قل الحمد لله گفتیم لوط را علیه السلام که بگو ستایش مر خدایراست بر هلاك کفره وسلام على
عباده و سلام بر بندگان او الذين اصطفى آنانکه برگزیده است ایشانرا بعصمت و نگاه داشت از فواحش و نجات
داده از عقوبت و قول اصح آنست که مامور بحمد حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که چون حق سبحانه درین سوره قصها که
دالست بر کمال قدرت چون قصه موسی و بر اختصاص رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان و مشتملست بر هلاك
اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط علی نبینا و علیهما السلام بوی فرستاد و وقوف بر آن نعمتی بزرگست
بر وی بر آن حمد الهی امر کرد و بسلام بر بندگان گزیده که انبیا اند یا صحابه کبار آنحضرت رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامه
مؤمنان و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم است از غش علایق و سر ایشان خالیست از فکر خلایق امروز
سلام بواسطه شنوند و فردا سلام بی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحيم نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت
از تو شود خاص بتشریف سلامت لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت آلله آیا خدای
بحق خير بهترست اما يشركون یا آنکه انباز میگیرند مشرکان یا شریکان عاجز که میگیرند بهتر اند امن خلق
السموات والارض یا آنکه بقدرت بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند وانزل لكم و
فرستاد برای شما من السماء از آسمان یا ابر ماء آبی فانبتنا پس رویانیدیم به بدان آب عدول از
غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعلست بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم بآب باران حدائق بوستانها
دیواربست ذات بهجة خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا ما كان لكم نیست و نمی سزد شما را ان
تنبتوا آنکه برویانید شجرها درختان آن بوستانها را ءاله آیا هست یعنی نیست معبودی
مع الله با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متفردست بخلق و تکوین بل هم بلکه مشرکان
قوم يعدلون گروهی اند که میل کنند از راه توحید یا شرك می آرند بخدای و او را عدیل اثبات میکنند امن
جعل الارض آیا عدیل ایشان بهترست یا کسی که کرد زمین را قرارا قرارگاه آدمیان و حیوانات وجعل
خلالها و پیدا کرد در میانها و زمین انهارا جویها و آب وجعل لها و بیافرید برای استحکام زمین ره
رواسي کوهها بلند که درو معادن متکون کرد و از حضیض آن چشمها مترشح شود وجعل و کرد بين البحرين
میان دو دریای عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم حاجزا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند ءاله آیا هست

خدای یعنی نیست **مع الله** با الله که در آفرینش اشیا همراه او باشد **بل اکثرهم** بلکه بیشتر اهل شرک **لا یعلمون** نمیدانند توحید حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک قایلند و یا شریک ناتوان ایشان بهترست **امن یجیب المضطر** یا کسی که اجابت کند فرومانده را **اذا دعاه** چون بخواند او را مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند مضطر کسی است که دل از هستی خود بر داشته باشد چون غریق بحر یا گم شده در دریا یا بیابانی بی پایان یا بیماری نا امید از صحت شیخ داود دیمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعاء مضطر باز بسته است زیرا که نیاز بیشتر باشد حق سبحانه نیاز بیچارگان دوست میدارد * آن نیاز مریمی بود است و درد * که چنان طفلی سخن آغاز کرد * هر کجا دردی دوا آنجا رود * هر کجا فقری نوا آنجا رود * پیش حق یک ناله از روی نیاز * به که عمری بی نیاز اندر نماز * پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق سبحانه اجابة فرماید **ویکشف السوء** و بر دارد بدی را یعنی دفع کند از آنچه او را بلا آید **ویجعلکم** آیا بهترست یا آن خدای که گرداند شما را **خلفاء الارض** خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد یعنی زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آرد **ءاله مع الله** آیا خدایی دیگر با خدای که در این کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید **قلیلا ما تذکرون** اندکی پند می پذیرید یا خدای را یاد میکنید و گفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمیکنید خدای را و پرستش بتان میکنید یا ایشان بهتر **امن یهدیکم** یا کسی که راه مینماید شما را **فی ظلمات البر والبحر** در تاریکیها بیابان و دریا **ومن یرسل الریاح** و کسی که میفرستد بادها را **بشرا** مژده دهندگان **بین یدی رحمته** پیش از رحمت او که باران است **ءاله مع الله** آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود **تعالی الله** برترست خدای و برتر **عما یشرکون** از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس است از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنانکه شرح بهتر باشد **امن یبدؤا الخلق** یا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آرد **ثم یعیده** پس باز آرد او بعد از آنکه معدوم گشته باشد یعنی بر انگیزد در قیامت **ومن یرزقکم** و آنکه روزی دهد شما را **من السماء** از آسمان باران **والارض** و از زمین نبات یا باسباب سماوی و ارضی شما را روزی بخشد **ءاله** آیا خدای هست **مع الله** شریک با خدای که این کارها تواند کرد **قل هاتوا** بگو بیارید **برهانکم** حجت خود را بر آنکه کسی با الله برینها قدرت دارد **ان کنتم** اگر هستید شما **صادقین** راست گویان در آنکه الهی دیگر هست چه قدرت از لوازم الوهیت و آن غیر حق را ثابت نیست **قل** بگوای محمد **لا یعلم** نمیدانند **من فی السموات**

والارض هر که در آسمان و زمین است **الغیب** نا آمده و پوشیده را **الا الله** لیکن خدای میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص بوست علم شامل نیز بوی اختصاص دارد **وما یشعرون** و نمیدانند مشرکان **ایان یبعثون** که کدام وقت برانگیخته خواهند شد **بل ادارک** بل بمعنی هل است و در لباب گوید بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسید و کامل نشد **علمهم** دانش ایشان **فی الاخرة** در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی **بل هم** بلکه ایشان **فی شک** در شک اند **منها** از وقوع آن **بل هم منها عمون** بلکه ایشان از آخرت نابینایانند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده است **وقال الذین کفروا** و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینایی دیده بصیرت **ءاذا کنا** آیا چون گردیم ما **ترابا** خاک **وآباؤنا** و پدران ما نیز خاک شوند **ائنا لمخرجون** آیا ما بیرون آورده گانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا و در آمدگان بصحن حیات **لقد وعدنا** بدرستی که وعده داده شدیم **هذا** این حشر و نشر را **نحن وآباؤنا** ما و پدران ما **من قبل** پیش از وعده محمد یعنی همه انبیا این وعده دادند و بتحقیق نه انجامید **ان هذا** نیست این وعده **الا اساطیر الاولین** مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانهای بی وجود و سخنان بی حقیقت **قل سیروا** بگو بروید **فی الارض** در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات **فانظروا کیف کان** پس بنگرید که چگونه بود **عاقبة المجرمین** سر انجام گناهکاران **ولا تحزن** و اندوهناک مشو ای محمد **علیهم** بر تکذیب و اعراض مشرکان **ولا تکن** و مباش **فی ضیق** در تنگدلی **مما یمکرون** از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و متکفل نگاهداشت توام * غم مخور زانرو که غمخوارت منم * وز همه بد نگهدارت منم * از تو گر اعدا بر آرند روی * این جهان و آن جهان یارت منم * **ویقولون** و میگویند کافران **متی هذا الوعد** کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود **ان کنتم** اگر هستید شما **صادقین** راست گویان خطاب به پیغمبر و اصحاب اوست که پیوسته کفار را تحذیر مینمودند **قل عسی ان یکون** بگو شاید که باشد بحکم الهی **ردف لکم** پیوند بشما و از پی در آید شما را **بعض الذی** برخی از آنچه **تستعجلون** شتاب میکنید نزول و حلول آنرا و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلا **وان ربک** و بدرستی که پروردگار تو **لذو فضل** خداوند فضل و رحمت **علی الناس** بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بر معاصی **ولکن اکثرهم** و لیکن بیشتر ایشان **لا یشکرون** سپاس داری نمیکنند در نعمت تاخیر عذاب و نمیشناسند **وان ربک** و بتحقیق آن پروردگار تو **لیعلم** هر آینه میداند **ما تکن** آنچه پوشیده شد **صدورهم** دلها، کفار از حقد و حسد بر تو

وَمَا يُعْلِنُونَ وآنچه آشكارا ميكنند از تكذيب وعداوت تو وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ ونيست هيچ پوشيده از حوادث
ونوازل فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان وزمين إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر نوشته است در كتابى روشن يعنى لوح محفوظ
إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ بدرستى كه اين قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ ميخواند بر بنى اسرائيل يعنى بيان ميكند
براى ايشان أَكْثَرَ الَّذِي بيشتر آنچيزى كه از جهالت هُمْ فِيهِ ايشان در آنچيز يَخْتَلِفُونَ اختلاف ميكنند
بخلاف يكديگر سخن ميگويند چون تشبيه يهود وتنزيه نصارى واحوال معاد جسمانى وروحانى وصفات بهشت
ودوزخ وقصه عزير وعيسى على نبينا وعليهما السلام وَإِنَّهُ وبدرستى كه قرآن لَهُدًى رهنمونيست وَرَحْمَةٌ
وبخشايشى لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرويدگان را چه ايشان منتفع اند بدان إِنَّ رَبَّكَ بدرستى كه خداوند تو يَقْضِي
بَيْنَهُمْ داورى كند ميان اهل اختلاف از بنى اسرائيل بِحُكْمِهِ بحكم راست ودرست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست
غالب كه حكم او را رد نتوان كرد الْعَلِيمُ واوست دانا بحقيقت آنچه حكم ميكند فَتَوَكَّلْ پس توكل كن عَلَى اللَّهِ
بر خداى واز دشمنى معاندان باك مدار إِنَّكَ بدرستى كه تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ بر راستى روشنى يعنى راه تو
وكار تو درستست إِنَّكَ بتحقيق تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نميتوانى شنوانيد مردگان را يعنى مرده دلان كه
فهم سخن تو نميتوانند كرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ ونميتوانى شنوانيد كران را وا نخواندن إِذَا وَلَّوْا چون بر گردند
مُدْبِرِينَ پشت بر كرده انكان يعنى ايشان را گوش دل كرانست واز استماع قرآن اعراض ميكنند وروى بر گردانيده اند پس
مشابه كران باشند در ناشنيدن خصوصا كرى كه بر گردد وپشت بداعى خود كند دران محل اسماع او مشكلتر است
در رمز واشارت را نيز نبيند تا فهم كند وَمَا أَنْتَ ونيستى تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماينده كوران عَنْ
ضَلَالَتِهِمْ از گمراهى ايشان چه هدايت حاصل نشود الا بچشم بصيرت وايشان ندارند إِنْ تُسْمِعُ نشنوانى
تو إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر كسى را كه بگرويد بِآيَاتِنَا بسخنان ما يعنى فهم كلام تو نكنند الا گرويدگان فَهُمْ مُسْلِمُونَ
پس ايشان گردن نهادگان فرمانند يعنى مخلصان ومختصان عالم ايقانند نظم گوش باطن نهاده بر فرمان
ديده دل گشاده بر عرفان * زنده از نغمهاى گلشن قدس * معتكف در فضاى معنى انس * برده اندر مضايق لا شىء
بر قل الله ثم ذرهم پى وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ وچون واقع شود قول يعنى واجب گردد عذاب وسخط رب الارباب
عَلَيْهِمْ بر آدميان وقتى كه دست از امر معروف ونهى منكر باز دارند أَخْرَجْنَا بيرون آريم لَهُمْ براى ايشان
دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمين تُكَلِّمُهُمْ سخن گويد با ايشان أَنَّ النَّاسَ انكه مردمان كَانُوا هستند كه
بِآيَاتِنَا بسخنان ما از وعد ووعيد وحشر ونشر يا بآيات قدرت ودلايل حكمت ما لَا يُوقِنُونَ يقين نمى آوردند يعنى

دران متيقن نيستند بايد دانست كه خروج دابة الارض نشانه ايست از علامات قيامت صاحب معتمد آورده كه چون زوال دينى
نزديك رسد حق سبحانه دابه از زمين بيرون آرد چنانچه ناقه صالح را على نبينا وعليه السلام از سنگ بيرون آورد وآن
دابه گويا باشد ودر حديث آمده كه خروج دابه وطلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر كدام پيش بود آن ديگرى
عقبش ظاهر گردد واز كتب بعضى ائمه چنان معلوم ميشود كه اول اشراط ساعت اول آيات سماوى طلوع شمس بود از مغرب
واول آيات ارضى خروج دابه واو جانوريست طولش شصت گز وچهار قايمه دارد وداراى زغب باشد ودو بال دارد ودو
تيز روى هيچ هاربى از وى فوت نشود وهيچ طالب او را در نيابد روى چون روى مردم بود اما در غايت زشتى گويند
ودر تيسير از ابن الزبير رضى الله عنهما نقل كرده كه سر او شبيه سر گاو باشد ودر عين المعانى آورده كه چشم او چون چشم خوك
باشد وگوش او چون گوش فيل وشاخ او مانند شاخ گاو كوهى ولون او مثل لون پلنگ وگردن چون گردن شتر مرغ و
سينه او چون سينه شير وپهلويش چون پهلوى پلنگ ودمش چون دنبه غوچ وقوايمش چون قوايم شتر بيرون آيد
از كوه صفا يا ميان صفا ومروه يا از كوه اجياد يا وادى از وادى تهامه يا بحر سدوم ودر حديث آمده كه از اعظم مساجد
يعنى مسجد الحرام بيرون آيد ودر كتاب علامات الساعه آورده كه از ركن خانه كعبه بدر آيد يعنى [illegible] ومانند آفتاب
سير ميكند وبلند ميشود بعد از سه روز ثلث او بيرون آيد وبعضى بر آنند كه جز سر وگردن او از زمين بيرون نيايد و
نزد اشهر آنست كه تمام او بيرون آيد وعصاى موسى وخاتم سليمان عليهما السلام با او بود روى مؤمنان بعصاى موسى
مس كند سفيد گردد وخاتم سليمان عليه السلام بر ميان دو چشم كافران مالد روى ايشان سياه شود وكسى نماند در گيتى
مگر سفيد روى وسياه روى ومردم يكديگر را بنام لقب نخوانند بلكه سفيد روى را گويند اى بهشتى وسياه را گويند
اى دوزخى واز اينست كه بعضى معنى اين تركيب چنين گفته اند كه چون واقع شود قول ما بتميز مؤمنان از كافران بيرون آريم
دابة الارض والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ وياد كن روزى را كه حشر كنيم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتى فَوْجًا گروهى كه روسا
واشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها كه تكذيب ميكنند بِآيَاتِنَا بآيات كلام ما يا بدلايل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ
پس ايشان باز داشته ميشوند تا اراذل واسافل قوم بديشان رسند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا چون بيايند بمحشرگاه قَالَ
أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي گويد خداى آيا بدروغ داشتيد آيتهاى مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا واحاطه نكرديد بِهَا بدان
آيتها عِلْمًا از جهت دانش يعنى در آن تامل نكرديد وبكنه آن نرسيديد أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه چيز بود كه شما
بدان ميكرديد يعنى چه كار كرديد بعد از آنكه بخدا ورسول ايمان نياورديد وَوَقَعَ الْقَوْلُ وواقع شود قول يعنى
فرود آيد عذاب عَلَيْهِمْ بر ايشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم كردند يعنى تكذيب نمودند فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس

ایشان سخن نگویند بعضی خواهی جهت مشغولی بعقوبات نامست أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر
أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما کردانیدیم شب را لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند درو بخواب و استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا
و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت بروجهی مخصوص
لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق کنند یعنی آنکه قادرست بر ابدال
روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در میان ابدان موتی و خواب و بیداری نیز که در روز
و شب واقع است استدلال میتوان کرد بر مردگی و زندگی وَيَوْمَ يُنْفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ
در صور فَفَزِعَ پس بترسند از هول و هیبت آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر
در زمینهاست ایراد فزع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسان خواهند شد اهل
آسمان و زمین إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس که خواهد خدای یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ است یا
چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام یا موسی علیه السلام که او را در طور صعقه بوده دیگری
کوید که آن دلیل است علیه السلام وَكُلٌّ و همه مردمان أَتَوْهُ آیندکانند بموقف و حفص اتوه میخوانند بصیغه جمع
ماضی و بعضی مستقبل دانند یعنی همه بیایند بعرصه گاه دَاخِرِينَ خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی کوهها را در آن
روز تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً بر جای ایستاده وَهِيَ و حال آنکه آن جبال تَمُرُّ میرود و میکذرد
مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بیک سمت واحد حرکت کنند
حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق برسم
رسوم واقف اند و خلق از حرکات باطن ایشان که بیکدم هزار عالم طی کنند خبر ندارند نظم تو بینی این پایها را بر زمین
ناکه بر دل میرود عاشق یقین اندرو منزل نه کوتاه و دراز دل چه داند کوست مست دلنواز آن دراز و کوتاه اوصاف
رفتن ارواح دیگر دان تنست دست و پای نی و تا قدم آنچنان که تاخت جانها از عدم صُنْعَ اللَّهِ بکرد خدای
الَّذِي أَتْقَنَ آن خدایی که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ آفرینش همه چیزها را و بیاراست بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ
بدرستی که او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ بآنچه شما میکنید مَنْ جَاءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ بنیکویی فَلَهُ خَيْرٌ پس مر او را
جزاییست بهتر مِنْهَا ازان زیرا که فانی میدهد و باقی میستاند و یکی را ده بستاند یعنی یا بمعنی اگر چه کلمه شهادت
برمروی خیری حاصلست ازان کلمه وَهُمْ و نیکویی کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی
قیامت آمِنُونَ ایمن اند وَمَنْ جَاءَ و هر که بیاید بِالسَّيِّئَةِ ببدی که آن شرکت فَكُبَّتْ پس نگون کرده شود

وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند
آیا جزا داده شوید یعنی جزا ندادند شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر بآنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ میکردید إِنَّمَا
أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام من أَنْ أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را
که مکه است الَّذِي آن خداوندی که بجهت حرمت حَرَّمَهَا احرام کرد این بلده را تا خارهای او را نبرند و حشیش
او را نچرند و صید او را نرمانند وَلَهُ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها یعنی خلق و ملک
وی اند وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از ایستادگان بر ملت اسلام
وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قراءت او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف کردد فَمَنِ اهْتَدَىٰ
پس هر که راه یابد بسبب متابعت درین اوامر فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می‌یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود
یعنی منافع آن بوی باز میکردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بجهت مخالفت درین امور فَقُلْ پس بگوی ای محمد إِنَّمَا
أَنَا جز این نیست که من مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگانم و بر من جز ابلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بمن نمی‌رسد
وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ثنا و ستایش مر خدای را بر نعمت نبوت یا بر آنچه عطا کرد از علم نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ
زود باشد که بنماید شما را آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که
واقعه بدر است و در آخرت که عذاب ابدیست فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید آن آیتها را لیکن آن شناختن در آن محل
شما را نفع نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب
خواند یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان یا شما بنا بر حکمتیست که مر او را معلوم است بس بیت
مرد آوردی و بردی پیش و پس ... حکمت آن را نداند جز تو کس

سورة القصص

بسم الله الرحمن الرحيم

طسم امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را بسبب محافظت قرآن کرد لهذا از تطرق تهمت زیاده و نقصان
در مشار الیه و در آیه و انا له لحافظون این حروف است امام قشیری رحمه الله آورده که طا اشارتست بطهارت نفوس
عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت
اسرار موحدان از شهود غیر خدا سلمی روح الله روحه گوید سین سر زیست از حق با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات
و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم ایمایست بمنت خالق بر کافه خلایق بکفایات مهمات بر قدر حاجات
در مامات و کفته حروف ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه جوابش این که تِلْكَ این سوره یا این آیات

تلك آيات الكتاب المبين آيتها كتاب روشن پيدا روشن كننده طريق احسن نتلوا ميخوانيم يعني ميخوانيم بفرمان
جبرئيل عليك بر تو من نبإ موسى وفرعون بعضي از خبر موسى وفرعون بالحق براستي لقوم يؤمنون براي
گروهي كه تصديق ميكنند ان فرعون بدرستيكه فرعون علا برتري جست وتكبر وتجبر كرد في الارض
در زمين مصر وجعل وگردانيد اهلها اهل مصر را از قبطيان وسبطيان شيعا گروه گروه وهر گروه را
بكاري نامزد كرد يستضعف زبون ميكرد وبيچاره ميساخت طائفة منهم گروهي را از ايشان يعني بني
يذبح ابناءهم ميكشت پسران ايشانرا كه كاهنان گفته بودند كه پسري در بني اسرائيل بزايد كه ملك ترا سبب
زوال رسد بكشتن آورده كه نود هزار از پسران بني اسرائيل بكشتند ويستحيي وزنده ميگذاشت نساءهم
زنان ايشانرا براي خدمت خواتين قبط انه كان بدرستيكه فرعون بود من المفسدين از تباه كاران كه جز
ميديدند بقتل اولاد پيغمبران وآزادگانرا به بندگي ميگرفت ونريد وميخواستيم ان نمن آنكه منت نهيم على
الذين استضعفوا بر آنانكه زبون گرفته شده بودند وبيچاره گشته في الارض در زمين مصر ونواحي آن يعني بني
اسرائيل بآنكه برهانيم ايشانرا از بلا وشدت فرعون ونجعلهم وسازيم ايشانرا ائمة پيشوايان در امر
دين وخوانندگان بخير وصلاح ونجعلهم الوارثين وگردانيم ايشانرا وارثان اموال واسعه واملاك فرعونيان
ونمكن لهم وجاي دهيم مر ايشانرا في الارض در زمين مصر وشام ونري وبنمائيم فرعون
وهامان فرعون ووزير او هامان وجنودهما ولشكرهاي ايشانرا چون زوال ملك وهلاك ايشان بر دست
دشمنان ديدند اين صورت وقتي كه در درياي علامات غرق شدند مشاهده كردند بني اسرائيل الفرج كه ان
بر ساحل دريا بنظر در آوردند ودانستند كه بسبب ظلم وتعدي مغلوب ومقهور شدند ومظلومان وبيچارگان بمراد
رسيدند غالب وسرافراز گشتند وسر يوم المظلوم على الظالم اشد من يوم الظالم على المظلوم اشكارا شد نظم
اي ستمكار بر زيردستان روا [illegible] گر توانائي ظلم اكنون بجاي [illegible] ليكن بپاي تو كين جانب بنمايد كند امروز [illegible]
آورده اند كه فرعون بعد از مصر موكل ساخت بر حوامل بني اسرائيل وجمعي ديگر از خبر ايشان موكل كرد تا اينكه هر
كه پسر زايد في الحال بكشند قابله كه بر مادر موسى عليه السلام موكل بود در حين وضع حمل حاضر شد وموسى را عليه السلام
فرا گرفت ودر روي او نگريست والاجمال او گشت ومحبتي عظيم از آن مولود در دل او پديد آمد گفت اي زن
كمين ستر ترا فاش نكنم ومنكر تو نگردم كه آن بچه دختر آمد بر او [illegible] اما شرط آنست كه فرزند را از چشم
اقارب وهمسايگان [illegible] چند مادر موسى سه ماه پسر را در نهان داشت وقتي آنست كه بعد از ولادت مي

موكلان خود را در ان خانه افكندند وخواهر موسى او را برداشته در تنوري كه براي نان پختن آتش كرده بودند افكند
وآن گروه بچه را نديده از آن خانه بيرون رفتند ومادر بر سر تنور آمده ديد كه آتش گل وريحان شده وموسى عليه السلام
با آن بازي ميكند القصه او را مخفي پرورش ميداد وپيوسته ترسان وهراسان مي بود بجهت آنكه فرعونيان
زيادت از پيشتر بتفحص وتجسس مشغول شدند درين وقت الهام الهي بوي رسيد چنانچه ميفرمايد واوحينا
ووحي كرديم يعني الهام داديم وعلم الهدى قدس سره فرموده است كه شايد ملكي فرستاده باشد از ملائكه
يا غير آن الى ام موسى بسوي مادر موسى كه از اولاد لاوي بن يعقوب بود على نبينا وعليه السلام نام او يوخابذ
در او كه اسم ودر تيسير [illegible] گفته بيا مثناة تحتانيه در اول وبجهت تقدير الهام داديم او را
ان ارضعيه آنكه شير ده وپرورش ده او را فاذا خفت پس چون بترسي عليه بر وي كه فهم كني كه مردم
دانستند وقصد او خواهند كرد فالقيه پس بيفكن او را في اليم در دريا مراد آب نيل است يعني بعد از آنكه
او را در صندوقي نهاده باشي در آب نيل افكن ولا تخافي ومترس كه او ضايع نخواهد شد ولا تحزني واندوه
مبر در فراق او انا بدرستيكه ما رادوه باز گردانندگان اوييم اليك بسوي تو در اندك زماني بر
وجهي كه دلخواه تو باشد وجاعلوه وگردانندگان اوييم من المرسلين از فرستادگان يعني او را شرف
نبوت ارزاني خواهيم داشت وچون مادر موسى عليه السلام دريافت كه فرعونيان در تجسس وتفحص ابناي بني اسرائيل
مبالغه دارند بنجاري رفت كه آشناي عمران بود كه صندوقي پنج شبر در پنج شبر تراشيد وآن نجار حزقيل
مؤمن آل فرعون بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام كرد بمادر موسى تسليم نمود در خاطرش گذشت كه او كودكي
دارد وميخواهد كه در صندوق كند وبگريزاند نزد يكي از كاشته فرعون آمده خواست كه نزد فرعون رود وغمازي
كند چشمش نابينا شد دانست كه آن مولودي كه كاهنان نشان داده اند اينست في الحال [illegible] بعد ايمان آورد
ومؤمن آل فرعون اوست ومادر موسى صندوق بقير اندوده موسى را در وي خوابانيد وسر صندوق هم
بقير محكم ساخته در رود نيل افكند وفرعون را دختري بود بعلت برص مبتلا شده اهل كهانت گفته بودند
كه فلان روز در رود نيل انساني خرد سال يافته شود واين علت بآب دهن او زايل گردد در آن روز معين فرعون
وزن ودختر ومحرمان ومعتبران بكنار رود نيل آمدند انتظار انسان متوقع مي بردند كه ناگاه آن صندوق بر روي آب
نمودار شد فرعون ملازمانرا امر كرد كه آنرا بگيرند وبيارند فالتقطه پس فرا گرفتند موسى را آل فرعون
كسان فرعون ليكون لهم تا گردد با ايشان عاقبت فرعونيانرا عدوا دشمني مر مردمانرا كه بسبب وي غرق شوند

وَحَزَنًا واندوه بزرگ مر زنانرا که ایشانرا برده گیرد یعنی عاقبت علو و حزن کرده ایشانرا اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی
که فرعون وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا وهامان و لشکرهای ایشان هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ بودند خطاکاران در هر چه آوردند
که چون سرآبیت کناره موسی را دید محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این مولود باید
از قتل جسته باشد که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت که من از منجمان شنوده ام که در ولایت شب ازانچه بیرون
می ترسیدیم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بدارد و بگذار تا دختر خود را بوی معالجه کنیم پس قدری ازان آب دهن
بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت ع آمد طبیب و بی دیگری علاج یافت وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ
و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که او عمه موسی بود
علیه السلام و بر هر تقدیر گفت با فرعون که قُرَّتُ عَيْنٍ این کودک روشنی چشمست لِي مرا وَلَكَ و ترا که بسبب
او که فرزند ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را لفظ جمع برای تعظیمست عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا شاید که سود دهد
ما را که امارات یمن و علامات برکت بر جبین مبین او لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فراگیریم او را وَلَدًا فرزندی که
اهلیت آن دارد فرعون او را بآسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت وَهُمْ و حال آنکه ایشان یعنی فرعون
و قوم او لَا يَشْعُرُونَ نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَأَصْبَحَ و گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر
موسی فَارِغًا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و بیقرار شد إِن كَادَتْ
بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ آشکارا کند قصه موسی را و گوید این فرزند منست مکشید و گوید
آنست که چون شنید که او را بفرزندی برداشتند دل او فارغ شد از غم ماتم و نزدیک شد که از فرط شادی
ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا اگر نه آن بودی که ما بند نهادیم عَلَىٰ قَلْبِهَا بر دل او یعنی بستیم
محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان
مر وعده ما را و هر آینه ظاهر کردی سر پسر خود را وَقَالَتْ و گفت مادر موسی علیه السلام لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم
را و گفته اند که نام او کلثم بود و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قُصِّيهِ بر پی کودک رو
خود برو و از وی خبر گیر کلثم بدرگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَن جُنُبٍ از دور
که آسیه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانستند که او خواهر ویست وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم ما عَلَيْهِ
الْمَرَاضِعَ بر موسی شیر دایگان را مِن قَبْلُ پیش از آمدن خواهر آورده اند که هشت شبانروز موسی شیر
نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی علی نبینا و علیه السلام انگشت سبابه خود را میمکید و شیر

بیرون آمدی میخورد چون کلثم دانست که آسیه برای او مضطرب است فَقَالَتْ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم
شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه که از روی شفقت يَكْفُلُونَهُ در پذیرند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ
و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر او را نیکوخواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان
این کلمه شنید گفت این دایه کیست که او میگوید که این از کلثم خانواده است کلثم دریافت گفت من بعضی گفتم که وَهُمْ لِلْمَلِكِ نَاصِحُونَ
یعنی نیکوخواه فرزند شاه اند پس کودک را بپرداداری داده گفتند برو و اینکس را بیار که گفتی کلثم برفت و مادر را بیاورد
بدان حال نیز که در کنار فرعون بود هر چند دایه می آوردند و موسی پستان ایشان نمیگرفت موسی دهن از همه تافت و شیر
نمی‌خست چون او را بکنار مادر نهادند بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشت پستانش فراگرفت بیت
بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید از یار آشنا سخن آشنا شنید فرعون گفت تو کیستی که این طفل بپستان تو میل کرد گفت
من زنی ام خوشبوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت پاکست و شیرینست هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون
بزیر تا اجرت او مقرر کردند و موسی را بوی سپرد و گفت بخانه خود ببر و هفته یکروز پیش ما آر مادر موسی او را
گرفته شادمان و خوشدل بمعنی بخانه خود نهاد و وعده الهی راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس بازگردانیدیم
موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک
نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعده خدای حَقٌّ راستست وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ بدانکه نمی‌دانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آنهنگام که رسید موسی أَشُدَّهُ بغایت قوت خود و
الجمالی که از سی سالگیست تا چهل سالگی وَاسْتَوَىٰ و راست شد بکمال رسید عقل او در آن سن مراد از این چهل سالگیست
یعنی چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش در دین وَكَذَٰلِكَ و مانند
این که موسی و مادر او را کردیم از لطف و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکارانرا ذکر ایتاء نبوت در اثنای این
قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و در آمد
موسی علیه السلام بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا بلده حابین بر دو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر
و در تفسیر نقاش گفته که باسکندریه و قول اول اشهرست که در آمد بمصر عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع
بود مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بکار خود مشغول بودند و گفته اند وقت قیلوله
بود فَوَجَدَ پس یافت فِيهَا در آن شهر رَجُلَيْنِ دو مرد که ایشان خصومت میکردند هَٰذَا آن یکی يَقْتَتِلَانِ
مِن شِيعَتِهِ از پیروان یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند هَٰذَا و آن یکی دیگر مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان

او یعنی از قبطیان او بود یعنی فلیتون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیلی را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی علیه السلام
انجا رسید فاستغاثه پس فریاد خواست بموسی الذی من شیعته انکس که از گروه او بود وهذا بر آنکس که او
من عدوه از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت دست از وی
قبطی سخن موسی را رد کرد فوکزه موسی پس مشت زد او را موسی فقضی علیه پس بکشت او را و گفته اند حکم کرد خدای
بر او بمرگ پس بمرد و موسی علیه السلام بعد از کشتن او قال هذا گفت این کار من عمل الشیطان از عمل کیست که شیطان
او را اغوا کرده عمل او شد انه بدرستی که شیطان عدو دشمنیست مضل گمراه کننده مبین هویدا
او و چون پیغمبران از فرمان خدای تعالی بقصد معصوم اند و ذنب ایشان نباشد الا از طریق سهو و آن بنسبت بمرتبه
ذنبی باشد پس حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات قال رب گفت ای پروردگار من انی ظلمت نفسی بدرستی که من
ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر بدان فاغفر لی پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزید خدای وی را
باستغفار وی انه هو الغفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر بندگان را الرحیم مهربانست بدیشان قال
رب گفت ای آفریدگار من سوگند میخورم بما انعمت علی بانچه انعام کردی بر من بمغفرت و غیر آن که توبه میکنم فلن
اکون پس نباشم هرگز ظهیرا هم پشت و یار مر بزهکاران یعنی مظاهرت نکنم که موجب باشد بجرمی و جنایتی همچو المجرمين
معاونت سبطی که مودی شد بقتل قبطی فاصبح پس بامداد کرد موسی فی المدینة در آن شهر خائفا ترسان و
هراسان یترقب انتظار میبرد و متوصد میبود که دم بدم کسی ور طلبد قصاص جوید فاذا پس ناگاه الذی
استنصره آنکس که طلب یاری میکرد از و بالامس دی روز یستصرخه باز فریاد میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیگر
قال له موسی گفت موسی مر آن بنی اسرائیلی را انک لغوی بدرستی که تو مردی گمراهی مبین پیداست گمراهی تو یعنی دی
سبب قتل کسی شدی فلما ان اراد پس آنهنگام که خواست موسی علیه السلام ان یبطش بالذی که بگیرد آنکس را که او
هو عدو لهما دشمن موسی و اسرائیلی بود و از سر او دفع کند سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند قال یا موسی
گفت ای موسی اترید آیا میخواهی ان تقتلنی که بکشی مرا کما قتلت همچنانکه بکشتی نفسا بالامس نفسی
دی روز ان ترید نمیخواهی الا ان تکون مگر آنکه باشی جبارا گردنکشی نامهربان بر وجه قتل و خونریزی
فی الارض در زمین مصر وما ترید ان تکون و نمیخواهی که باشی من المصلحین از اصلاح کنندگان میان مردم
این سخن شنیده است که قاتل قبطی خباز موسی گشت خبر بفرعون رسانیدند و ارکان دولت مشاورت کردند و بر قتل
موسی قرار گرفت خربیل که مومن آل فرعون بود از آن حال آگاه شد متوجه موسی علیه السلام شد وجاء رجل و آمد

مردی یعنی خربیل من اقصا المدینة از دورتر جایی از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کناره شهر بود یسعی شتاب
میکرد تا بموسی رسید قال یا موسی گفت ای موسی ان الملا بدرستی که اشراف قوم یأتمرون مشاورت میکنند و
تدبیر میکنند بک بسبب تو لیقتلوک تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فاخرج پس بیرون رو ازین شهر
انی بدرستی که من لک مر ترا من الناصحین از نیکوخواهان و مهربانانم فخرج پس بیرون رفت در همان
زمان بی زاد و راحله و رفیق منها از آن شهر خائفا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود یترقب انتظار میکرد
که کسی از پی او در آید قال رب گفت ای پروردگار من نجنی نجات ده مرا و باز رهان من القوم الظالمین
از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در وضع آورده که جبرئیل آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و او را
براه آورد موسی قدم در آن صوب نهاد ولما توجه و آنهنگام که متوجه شد تلقاء مدین بسوی مدین و آن مدینه
بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابرهیم خلیل بوده صلوات الله وسلامه علیه و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است
موسی علیه السلام راه نمیدانست قال گفت عسی ربی شاید خدای من ان یهدینی آنکه راه نماید مرا سواء
السبیل راه راست تا مدین پس موسی علیه السلام هشت شبانروز میرفت و برگ گیاه میخورد و نان نداشت سلمی رحمه الله فرموده
که نفس ناحیه مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت ذوالمنن بود و سالک بیدا مدینه بهمراهی شوق لقای محبوب
من یار من شد روی در شهر عدم کردم خوش آنکس که آنرا که همراهی چنین باشد ولما ورد و آنهنگام که برسید
ماء مدین بآب مدین و آن چاهی بود که بر کناره شهر وجد علیه یافت بر سر آن آب امة من الناس
گروهی را از مردمان که انجا جمع شده یسقون آب میدهند مواشی خود را ووجد و یافت من دونهم از
نزد ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان امرأتین دو زن را تذودان که میرانند گوسفندان خود را تا بمردم
دیگران مخلوط نشوند از انجا که شفقت ذاتی انبیای باشد فرا پیش رفت و بطریق لطف قال گفت ما خطبکما
چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قالتا
گفتند لا نسقی ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حتی یصدر الرعاء تا وقتی که باز گردانند شبانان رمهای
خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما باغنام خود دهیم زیرا که ما مرد کاری نداریم وابونا و پدر ما
شیخ کبیر پیری کهن سال بزرگ حالت غیبت اندکه بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران برادر
زاده شعیب علیه السلام بودند که او ایشان را کفالت کردی و اشهر آنست که دختران شعیب بودند بزرگی صفورا نام داشت و خردتر
صفرا یا صفوریا چون موسی علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد گفت این عجوز کار ایشان را انتظار

میدهید اول اغنام ایشان سیراب کنید آنرو دختران خود انوعند ایشان از روی تحکم گفتند ما ایشان را آب
نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب ده موسی علیه السلام فرا پیش آمد آنجا را نظر بر میان انبوه بر روی چاه افتاده بزرگ
و بر اطراف مرفقه بنظاره بایستادند موسی علیه السلام بیامد دلوی که ده تن میکشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز
طعام نخورده بود بکشید و گوسفندان ایشان را سیراب کرد و گفته اند بر چاهی دیگر رفت و سنگی که چهل تن بر گرفتندی
از سر چاه تنها برداشت و دلوی که چهل تن کشیدندی تنها آب کشید فَسَقَى پس آب داد لَهُمَا برای ایشان
مواشی ایشان را و ایشان برفتند ثُمَّ تَوَلَّى پس باز گشت إِلَى الظِّلِّ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ
پس گفت ای خداوند من مِنْ خَيْرٍ از نیکوی یعنی خوردنی کم بیش هرچه باشد فَقِيرٌ محتاجم یا من برای آنچه
فرستادی بمن از نیکی بیا که سد کافی باشد تغیر شدم در دنیا و معیشت و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم
با تو بسازم که مرا فقر خوشست که هیچ ندارم چو تو دارم همه هست اما چون دختران شعیب دربن بعد
زودتر بخانه باز آمدند پدر از سبب زودی معاودت پرسید قصه بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود
و او را بیارد فَجَاءَتْهُ پس آمد بسوی موسی علیه السلام إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو دختر و آن صفورا بود تَمْشِي
میرفت عَلَى اسْتِحْيَاءٍ بطریق شرم داشتن چنانچه ابکار میروند قَالَتْ إِنَّ أَبِي گفت بدرستی که پدر من يَدْعُوكَ
میخواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا أَجْرَ مَا سَقَيْتَ مزد آنکه آب دادی اغنام ما را لَنَا برای ما موسی علی
نبینا و علیه السلام بجهت زیارت شعیب علیه السلام و تقریب آشنایی او دعوت اجابت فرمود نه برای طمع مزد و در راه که میرفتند
بادی آمد و جامه صفورا از بعضی اعضای او برداشت میشد موسی علیه السلام فرمود که تو از عقب من آی و مرا براه
دلالت میکن فَلَمَّا جَاءَهُ پس آنگاه که آمد موسی نزدیک شعیب علیهما السلام وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند
بر وی و بازگفت قصه خود را شعیب گفت که او از اهل بیت نبوتست قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رهایی
یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را برین ولایت دست نیست پس شعیب
تا طعامی حاضر کردند و موسی علیه السلام از خوردن آن امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا عوض نمیکنیم چه
انعام برای خدا کردیم نه برای جزا شعیب علیه السلام فرمود که این طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل
ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم خلاق و سیر ما در حضرت رسیده مروت اقتضاء آن میکند که رد نکنی کرمهای
عن میزبان قبول کند موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قَالَتْ إِحْدَاهُمَا گفت یکی
از آن دو دختر و آن صفورا بود يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من بمزد گیر موسی را برای شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ

[illegible]

بدرستی که بهترین کسی که بمزد گیری الْقَوِيُّ الْأَمِينُ مرد توانا و امین است تعریض است بآنکه موسی را
قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو قوت و امانت او از کجا معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو
و صورت مرافقت و امر کردن بآنکه از عقب وی رود باز گفت و شعیب بر آن حال اطلاع یافته قَالَ گفت إِنِّي أُرِيدُ
من میخواهم أَنْ أُنْكِحَكَ آنکه بزنی بتو دهم إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی را ازین دو دختر هرکدام را خواهی عَلَى
أَنْ تَأْجُرَنِي بر آنکه اجارت دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثَمَانِيَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده
که در شرایع سابقه مهر دختران مر پدران را بوده و ایشان میگرفته اند و در شریعت ما منسوخ شد بدین حکم که وَآتُوا النِّسَاءَ
صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً و آنکه جز منافع مهر تواند بود مذهب عسن نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی رحمهما الله و کشاف آورده
معنی آیه اینست که مرا آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو نه صداق دختر بر آنست که هشت سال شبانی من کنی
فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ پس آن از نزدیک تست یعنی بطریق
تفضل کرده باشی و شرط کم بجای آورده وَمَا أُرِيدُ و نمیخواهم أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ آنکه رنج نهم بر تو بالزام اتمام ده
سال یا بمناقشه در مراعات اوقات و استیفاء اعمال یعنی ترا کار نمیفرمایم بوجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی یعنی ده
سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای مِنَ الصَّالِحِينَ از نیکوکاران و شایستگان در
حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت قَالَ ذَلِكَ گفت موسی علیه السلام که این عهد بَيْنِي وَبَيْنَكَ
میان من و میان تو قایم است که هیچ کدام خلاف نکنیم أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ هرکدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سالست
قَضَيْتُ بگذارم و بپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ پس تعدی و افزون جستن نیست ترا عَلَيَّ بر من یعنی اهل
مرا ازین باز نباید داشت وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ و خدای بر آنچه میگوییم و شرط میکنیم وَكِيلٌ گواهست یا بر آنچه گفت
و شنید میرود کار ساز و ساز و امانت یعنی کار خود را بوی می سپاریم تا بتوفیق او از عهده عهد بیرون آییم بیت
گر لطف تو یاری نماید ز نخست هم عهد شکسته راست و هم پیمان چست فَلَمَّا قَضَى پس آنگاه که بگذارد مُوسَى
الْأَجَلَ موسی مدت خود را در خدمت که اقصی الاجلین باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر
مصاحب شعیب بود و بعد بیست سالگی با اجازت شعیب علیه السلام متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد
وَسَارَ بِأَهْلِهِ و ببرد کسان خود را در شبی سرد تاریک که راه گم کرده بود و زن او وضع حمل نزدیک رسیده
و اغنام از برف و باد و دمه متفرق شده و از نعقدحه آتش آنَسَ بدید مِنْ جَانِبِ الطُّورِ از طرف کوه طور نَارًا آتشی
قَالَ گفت موسی لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر کسان خود را که درنگ کنید درهمین مکان که إِنِّي بدرستی که من آنَسْتُ نَارًا

دیدم آتشی را لعلّی آتیکم شاید که بیارم برای شما منها بخبر از آن آتش یعنی از نزد کسانی که بر سر آن آتش‌اند
خبری که راه از کدام طرفست أو جذوة من النار یا پاره بیارم از آن آتش لعلکم تصطلون شاید که شما خود را گرم سازید
بدان فلما أتاها پس چون آمد بدان آتش نودی ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند من شاطئ الواد الأیمن
از کناره رود آن کناره که بر راست موسی بود و آن ندا رسید فی البقعة المبارکة در جایگاه برکت داده شده
من الشجرة از درخت سمره یا عوسج یا عناب أن یا موسی انکه ای موسی إنی أنا الله بدرستی که منم خدای رب العالمین
پروردگار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتشی سفید بی دود دید و بلبل وار نکریست شعلهٔ آتش شوق
معبود مشاهده نموده از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد بیت از آن آتشی روشن شد
ایقدر دانم که همچون شمع میکاهم ذکر موسی علیه السلام از ندای انی یا موسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در
درخت بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انّی انا رب العالمین و دیگر وأن ألق عصاک و آنکه
بیفکن عصای خود را موسی عصا بیفکند مار عظیم شد فلما رآها پس آنهنگام که دید عصا را که بسرعت تهتز
حرکت میکند کأنها جان گوییا که او ماریست جهنده که در خفت و سرعت آنرا ماری کویند ولّی برگشت مدبرا پشت
کنان از خوف ولم یعقب و بازنگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسید که یا موسی
أقبل ای موسی پیش آی ولا تخف و مترس از این مار إنک بدرستی که تو من الآمنین از امان یافتگانی
اسلک یدک در آر دست خود را فی جیبک در گریبان جامهٔ خود تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید درخشنده
من غیر سوء بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و متنفر نباشد چون برص واضمم إلیک و جمع کن بسوی خویش
جناحک بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را من الرهب از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ
دار چنانکه مردم ترسناک کنند فذانک پس این دو یعنی عصا و ید بیضا برهانان دو حجت و دلالت‌اند من
ربک از پروردگار تو بر رسالت تو فرستاده شده‌اند این دو معجزه إلی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه او إنهم
بدرستی که ایشان کانوا قوما هستند گروهی فاسقین بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان قال رب گفت
موسی که ای آفریدگار من إنی قتلت بدرستی که من کشته‌ام منهم نفسا از قبطیان کسی را فأخاف پس میترسم
أن یقتلون از آنکه بکشند مرا بقصاص وأخی هارون و برادر من هارون هو أفصح او فصیح‌ترست منی
از من لسانا از جهت زبان اوری و سخن گذاری فأرسله پس بفرست او را معی با من ردءا یار و
مددکار یصدقنی تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و تزییف شبهتها و اقبیح کند از من کلام مرا إنی أخاف

بدرستی که من می‌ترسم أن یکذبون انکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند قال
گفت خدای سنشد عضدک زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی بیغمبرانیم نیروی تو بأخیک ببرادر تو و
نجعل لکما و بدهیم مر شما را سلطانا غلبه و تسلطی بر اعادی فلا یصلون پس نرسند ایشان إلیکما بشما
یعنی بر شما استیلا نیابند و دست غلبهٔ ایشان بشما نرسد بآیاتنا أنتما ومن اتبعکما الغالبون و هر که پیروی کند شما را غلبه
کنندگانید نه مغلوب شوندگان زیرا که ولایت آیات ما عالیست و امداد و اعانت ما مر انبیا را مستولی‌تر و متوالی والله الغالب
بالتعالی فلما جاءهم موسی بآیاتنا پس آنهنگام که آورد بدیشان موسی آیتهای مارا یعنی معجزها بینات روشن و هویدا
قالوا گفتند فرعونیان ما هذا نیست این إلا سحر مگر جادویی مفتری بربافته و ساخته او که دیگری مثل
این نکرده و ما ندیده‌ایم وما سمعنا و نشنوده‌ایم بهذا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فی آبائنا
الأولین در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و آبا ایشان ساحر بسیار
بود وقال موسی و گفت موسی ربی أعلم پروردگار من داناتر است بمن جاء بالهدی بکسی که آمد براه نمودن
از انبیا من عنده از نزد او یعنی و مرا فرستاده و میداند که من محقم و شما مبطلید ومن تکون له و داناست
بکسی که باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از
نیران و دخول در جنان إنه بتحقیق کار آنست که پیروز نشوند لا یفلح الظالمون فیروز نشوند ستمکاران بحسن
عاقبت وقال فرعون و گفت فرعون یا أیها الملأ ای گروه بزرگان ما علمت ندانسته‌ام من لکم مر شما را
من إله غیری هیچ خدایی که او را پرستید و تعظیم کنید جز من و موسی میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست
فأوقد لی پس بر افروز آتشی از برای من یا هامان علی الطین ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنا او را
استحکام بود آورده‌اند که اول کسی که پختن خشت نهاد فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته بساز فاجعل لی
پس بساز برای من صرحا کوشکی بلند که مرو را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لعلی أطلع شاید
دیده ور شوم إلی إله موسى بسوی خدای موسی یعنی برو مطلع گردم و ببینم که چنان هست که موسی میگوید و
إنی و بدرستی که من لأظنه گمان میبرم موسی را من الکاذبین از دروغ گویان فرعون تصور کرده
بود که حق سبحانه جسم و جسمانیست و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی وی ممکنست و بدین معنی ندانسته بود که
بی مکان را زمین مکان چه کند * آسمان کر بر آسمان چه کند * مکان ره برد بر وی نه زمان * زبیان زو خبر دهد نه عیان
صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد و رای مزدوران و بطبخ آجر و پختن گچ و آهک و تراشیدن

جون رفیع بنا امر نمود و بنائی بر آورد رفیع و محکم که هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی نساخته بود بیت
چنان بلند بنائی که عقل نتوانست کمند فکر فکندن بکوشهٔ بامش در تفسیر آورده که چون بنا باتمام رسید فرعون
ببالای آن بر آمد و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمانها از بالای صرح همچنان
دید که از روی زمین میدید مشغول گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر خون آلوده باز گردید فرعون
گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا پر خود بر آن صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه
بر لشکرگاه فرعون فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعهٔ دیگر در دریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچ
از استادان و مزدوران زنده نماندند فرعون با وجود این حال متنبه نشد و غرور او روی باز دیاد نهاد و
واستکبر و گردن کشی کردند هو وجنوده فرعون و لشکرهای او فی الارض در زمین مصر بغیر
الحق بی استحقاق و سزاواری وظنوا و گمان بردند انهم که ایشان الینا بسوی مکافات ما لا یرجعون
باز گردیده نخواهند شد به بعث و نشور فاخذناه پس گرفتیم او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم
پس در افکندیم ایشانرا فی الیم در دریای طبریه تا غرق شدند فانظر کیف کان پس در نگر ای محمد چگونه
بود عاقبة الظالمین سر انجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان وجعلناهم
و گردانیدیم ایشانرا درین جهان ائمة پیشوایان ضلالت تا با ضلال خود مردمانرا یدعون میخوانند الی
النار بسوی آتش یعنی بعملهایی که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت ویوم القیمة و روز رستخیز لا
ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت واتبعناهم و از پی
در آوردیم ایشانرا یعنی بدیشان پیوند دادیم فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت را تا ملائکه و مؤمنان بر
ایشان لعن میکنند ویوم القیمة و در روز قیامت هم ایشان من المقبوحین از زشت رویان یا راندگان اند
ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را توریة من بعد ما از پس آنکه اهلکنا القرون الاولی
هلاک کردیم اهل قرنها نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علی نبینا و علیهم السلام بصائر دیدها
که آن کتاب حکمها و پیغامهای روشن بود یا نورها که دیدهٔ بصیرت بگشاید للناس مر بنی اسرائیل را وهدی
و راه نماینده باحکام شرع ورحمة و بخشایشی برای متابعان و عاملان بآن لعلهم شاید ایشان یتذکرون
پند پذیرند وما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب الغربی بطرف وادی غربی از ناحیهٔ طور و طور در جهت غرب
بوده از مقام موسی علیه السلام یعنی قریب بکوه طور حاضر نبودی اذ قضینا چون بگذاردیم الی موسی الامر بسوی موسی

وحی را وما کنت و نبودی تو من الشاهدین از گواهان بر ارسال او بسوی فرعونیان ولکنا و لیکن
ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما انشانا بیافریدیم پس از موسی قرونا قرنها مختلف که میان تو
کردی فتطاول پس دراز شد علیهم العمر برایشان زندگانی یعنی مدتها و بر اهل این قرنها گذشت و خبرها
از صواب منحرف شد و علوم روی باندراس نهاد و پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم و همه عقلا دانند
که اخبار از مثل این اخبار جز بوحی [illegible] نتوان بود وما کنت ثاویا و نبودی تو مقیم فی اهل مدین در میان
اهل مدین که پیوسته بجهت تعلم تتلوا بخوانی علیهم برایشان آیاتنا آیتهای ما را در قصهٔ موسی و شعیب
چنانچه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصهها را تعلیم گیری ولکنا و لیکن کنا
مرسلین هستیم فرستندهٔ تو و خبر کننده ترا ازین قصهها وما کنت بجانب الطور و نبودی تو حاضر بطرف طور
سینا اذ نادینا چون ندا کردیم موسی را و توریة بوی دادیم و در تفسیر ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا
کرد امت حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم و بنا بر آن در کشف الاسرار فرموده که موسی علی نبینا و علیه السلام که فضائل و نعوت
بیان صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و خلال ستوده موصوف و مزین اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب
رسید که ایشان امت احمد نجیب من موسی آرزو برد که ایشانرا ببیند حق سبحانه گفت که اکنون زمان ظهور ایشان نیست
اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند و
چون موسی علیه السلام آواز ایشان بشنید انس خواست که نعمت باز کرد ندا فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید
و بیامرزیدم قبل از آنکه آمرزش طلبید زهی نعمت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت و قرآن
بدین وجه مژده یافته اند بیت تو لطف کرده و دادی بما هر چه بهتر است وزین بهتر از مراتب که او نیز آن ماست
بحر این چنین تشریفی مرامت را بواسطهٔ حضرت رسالت منقبت صلوات الله و سلامه علیه لاجرم با او میگوید که تو در
طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندم ولکن و لیکن ترا خبر دادیم رحمة از جهت بخشش که واقع است بر تو
من ربک از آفریدگار تو و ترا این قصهها در آموختیم لتنذر تا بیم کنی قوما ما آتیهم گروهی را که نیامده است
بدیشان من نذیر هیچ بیم کنندهٔ من قبلک پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آنحضرت علیهما الصلوة
والسلام بود و اگر چه اسمعیل علیه السلام بعرب فرستاده بود و از آن مدت متمادی گذشته بود درین زمان آنحضرت را
فرستاد لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند ولولا ان تصیبهم و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی
مصیبة عقوبتی رسنده بما قدمت بسبب آنچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان یعنی بعملهای ایشان

از شرک ظلم و معصیت فیقولوا پس گویند در وقت حلول عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا
نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فنتبع آیاتک پس ما متابعت کردیمی آیتهای
ترا تصدیق رسول تو نمودیمی ونکون من المؤمنین و بودیمی از گروندگان بتو و رسول تو جواب لولا اول محذوفست
یعنی اگر نه آنست که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبری نیامد مارا بحق دعوت نکرد هر آینه در عذاب بر ایشان
میفرستادیم آورده‌اند که رهط قریش در باب پیغمبر صلی الله علیه وسلم از یهود سؤال کردند و ایشان به نبوت وی اقرار نموده
نعت و صفت آنحضرت از تورات خواندند مشرکان انکار تورات نیز نموده گفتند اگر او پیغمبر است چرا آن معجزها که موسی داشت
وی ندارد آیت آمد که فلما پس آنگاه که جاءهم الحق آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راستگوی یعنی
محمد صلی الله علیه وسلم با پیغام درست یعنی قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند لولا اوتی چرا داده نشد
محمد صلی الله علیه وسلم مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده شد بموسی علیه السلام از معجزات یعنی چرا محمد را ید بیضا
و عصا نداده‌اند اولم یکفروا آیا کافر نشدند یعنی شدند ابنا جنس ایشان از مشرکان قبط بما اوتی موسی بآنچه داده شد
موسی را من قبل پیش ازین از آیات تسع قالوا گفتند قبطیان سحران دو جادو اند یعنی موسی و هارون
تظاهرا هم پشت شدند باظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر اند یعنی تورات و
قرآن وقالوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل بدرستی که ما بهریک ازین دو سحر یا جمیع معجزات و کتب انبیا
کافرون ناگرویدگانیم قل فأتوا بگو پس بیارید بکتاب من عند الله کتابی از نزدیک خدای که باشد هو آن
اهدی راه‌نماینده‌تر منهما ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شد تا من اتبعه پی روی کنم آنرا ان کنتم
صادقین اگر هستید براستگویان که تورات و قرآن سحرست فان لم یستجیبوا پس اگر اجابت نکنند لک ترا و کتاب
نیارند فاعلم انما پس بدان که جز این نیست که ایشان یتبعون پی روی میکنند اهواءهم آرزوهای خود را در
حجتی ومن اضل و کیست گمراه‌تر ممن اتبع از آنکسی که پی روی کند هواه هوای خود را بغیر هدی بی هدی
و بیانی و بصیرتی من الله از نزدیک خدای ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی‌نماید بمنزل نیک
القوم الظالمین گروه ستمکاران را که تابع هوای نفس خودند ولقد وصلنا و بتحقیق پیوند دادیم و در پی هم
لهم القول برای ایشان سخن را یعنی از پی هم در آوردیم دعوت بحجت و مواعظ را یا وعید و قصص را با امثال
و نصایح و عبر یا قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی از پی سورتی لعلهم یتذکرون تا باشد که ایشان پند
پذیر گردند و دعوت را قبول کرده بعد بگروند الذین آتیناهم الکتاب آنانرا که دادیم یعنی تورات من قبله پیش از آن

هم به ایشان بقرآن یؤمنون میگروند بقول اصح مراد سی مرد اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب رضی الله
عنهم و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد چهل ترسا از اهل حبش و شام باشد که در مکه بملازمت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آمده ایمان آورده‌اند چه این سوره مکیست و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند این آیه
مدنیست واذا یتلی و چون خوانده شود قرآن علیهم برایشان قالوا گویند آمنا به ایمان آورده‌ایم بوی
دانسته که کلام خداست انا کنا بدرستی که ما بودیم من قبله پیش از نزول وی مسلمین گردن نهادگان
و مخلصان بجهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته اولئک آن گروه از اهل کتاب
یؤتون اجرهم مزد داده شوند مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریة
و انجیل و ایمان بقرآن ویدرؤن و دفع میکنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را که در سخن آورده
که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و احزاب او ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب میگفتند که خدای شما را توفیق دهد
و راه نماید تا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب ایشان و آنان بنرمی جواب میدادند بسخن نیکو
سنت ایشان میکنند که دفع میکنند بنیکی بدی را قول سفها را ومما رزقناهم و از آنچه داده‌ایم ایشانرا ینفقون
نفقه میکنند در راه ما واذا سمعوا اللغو و چون میشنوند سخن بیهوده را یعنی ستم و تعریض منافقان کفار اعرضوا
عنه اعراض مینمایند از آن و متعرض ایشان نمیشوند وقالوا و میگویند لغو گویندگانرا لنا اعمالنا
مرا است کردارهای ما از حلم و صفح ولکم اعمالکم و مر شما راست اعمال شما از سفاهت و لغو یا مارا دین ما و شمارا دین شما
سلام علیکم سلامت شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نمیکنیم و گفته‌اند سلام تودیع و متارکت
نعتیست یعنی ترک شما کردیم لا نبتغی الجاهلین نمیجوییم صحبت جاهلان و تخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت با اشرار
موجب بدنامی دینی و دنیوی جامع عقبی است بیت از بدان بگریز و با نیکان نشین * یار بد زهری بود بی انگبین
آورده‌اند که آنحضرت بر ایمان عم خود ابوطالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمده گفت ای عم من این کلمه
لا اله الا الله یاد کن تا حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابوطالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو
راستگویی اگر سرزنش پیرزنان قریش نبودی که ابوطالب از مرگ بترسید و کلمه گفت من بگفتمی این کلمه دل ترا شاد کردمی
آیت آمد که انک بدرستی که تو ای محمد لا تهدی قادر نیستی که راه نمایی بایمان من احببت آنرا که دوست
داری هدایت او ولکن الله ولیکن خدای یهدی من یشاء راه مینماید بایمان هر کرا خواهد وهو اعلم
و او داناترست بالمهتدین براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت‌اند یا آنها که حکم ازلی بهدایت ایشان صادر شده

چه اصل در هدایت حکم ازلیست و هدایت لم یزلی بیت هدایت هر کرا داد از بدایت بده همراه باشد تا نهایت
آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق و سخن تو راستست
آنچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت
عرب می ترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را با قلت انصار طاقت مقاومت ایشان
نباشد این آیت نازل شد که وقالوا و گفتند بعضی از کفار که ان نتبع الهدی اگر پیروی کنیم طریق رشد را معک
با تو یعنی ایمان آریم بتو نتخطف ربوده شویم من ارضنا از زمین ما یعنی عرب ما را از زمین دیار بیرون
کنند اولم نمکن آیا ما جای نداده ایم لهم مر ایشان را حرما آمنا حرمی با ایمنی که کس بر ایشان دست ندارد
یجبی کشیده میشود الیه بسوی این حرم ثمرات کل شیء میوهاء هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و از هر
انواع ناحیتی بدانجا آورند یعنی دادیم ایشان را در بیابانی وادی غیر ذی زرع رزقا روزی دادنی من لدنا
از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشان را ایمن و مطمئن و مرفه ساختیم اگر ایمان دارند چگونه
ایشان را از خوف تخطف در امان نیارم ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند این نکته را در
نمی یابند وکم اهلکنا و بسی که هلاک کردیم من قریة از اهل دیهی که بنا فرمانی بطرت کافر شدند معیشتها
در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه شده اند و ما آن طاغیان را هلاک کردیم فتلک
پس آنست مساکنهم مسکنهای خالی و خراب لم تسکن ننشسته در آن من بعدهم از پس هلاک ایشان الا
قلیلا مگر اندکی از مسکنها یعنی کسی که روزی یا بعضی از روزی آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند بیت
در خانه دنیی چو نشستی بر خیز کین خانه بیان خوشت کاینده و رونده وکنا نحن الوارثین و هستیم ما وارث
آن مسکن بعد از اهالی آن یعنی مائیم باقی بعد از فنای همه وما کان ربک و نیست پروردگار تو مهلک القری
هلاک کننده اهالی دیهها حتی یبعث تا وقتی که بر انگیزد فی امها در معظم آن دیه یا در اصل آن بلاد
یعنی چون اهل سواد اعظم زیرک تر و با فهم تر باشند لاجرم آنجا بر انگیزد رسولا فرستاده محکم یتلوا علیهم
بخواند بر ایشان آیاتنا آیتهاء ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وما کنا مهلکی القری و نیستیم ما هلاک
کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت الا واهلها ظالمون مگر که اهالی آن ستمکاران باشند بتکذیب
رسل و انکار حق وما اوتیتم و آنچه داده شد بشما من شیء از چیزی که اسباب دنیوی باشد فمتاع الحیوة
الدنیا پس آن برخورداریست در زندگانی این جهان وزینتها و آرایش این سرای که در مدت حیوة بی عا

و شبهات را افتخار کنید وما عند الله و آنچه نزدیک خدایست از ثواب آن جهانی و نعمتهاء جاودانی خیر هو
بهترست فی نفسه هر چه لذت آن خالص است از کدورات محنت و مشقت وابقی پاینده تر افلا تعقلون آیا
در نمی یابید و فهم نمیکنید که بدل میکنید باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب بیت حیف باشد لعل و زر دادن بجنگ
پس گرفتن در برابر خاک و سنگ در خبرست که امیر المؤمنین علی و حمزه رضی الله عنهما با ابو جهل معارضه بسیار کردند
در باب دین و گفته اند عمار یاسر با ولید بن مغیره مجادله فرمود این آیه نازل شد که افمن وعدناه آیا کسی که وعده کردیم او را
بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا وعدا حسنا وعده نیکو که در آن خلاف متصور نیست فهو لاقیه
پس آن کس در یابنده آن موعود است بی شبهت یعنی علی علیه السلام و حمزه یا عمار رضی الله عنهم چنین کس باشد کمن متعناه
مانند کسی که برخورداری دادیم او را متاع الحیوة الدنیا از متاع زندگانی دنیی که مخلوطست آمیخته محنت و
در نش بودی بنکبت و مالش در صدد نفاد وجاهش بر شرف انتقاد ثم هو پس آن کس یوم القیمة روز
رستخیز من المحضرین از حاضر کرده شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابو جهل است یا ولید
بن مغیره ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافران را فیقول پس گوید این شرکاءی
کجااند شریکان من الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان می بردید که شریک منند قال الذین حق گویند آنانکه
واجب شد علیهم القول بر ایشان سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه لاملان جهنم و آنان رؤسا ضلالت
باشند یا دیوان که گویند ربنا ای آفریدگار ما هؤلاء الذین این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که ما
اغوینا گمراه کردیم ایشان را و بشرک خواندیم اجابت کردند اغویناهم گمراه کردیم ایشان را کما غوینا همچنانکه خود
گمراه تبرانا اکنون بیزاری کردیم الیک بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کردند ما از کفر
ما کانوا نبودند ایشان که فی الواقع ایانا یعبدون ما را می پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند
وقیل ادعوا و گویند کافران را که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی آنان را که شریک ما میساختید
از بتان و دیوان تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ایشان را باستدعای نصرت فلم یستجیبوا پس اجابت
نکنند لهم مر ایشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت ورأوا العذاب و به بینند عذاب را تابعان و متبوعان
لو انهم و تمنا برند که کاشکی ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب را از خود دفع کردندی
یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که ندا کند حق سبحانه
اهل تکذیب را فیقول پس گوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را دعوت کردند بحق

فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء بریشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند بجهة
یومئذ دران روز ونداند که چه گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب کنیم
بجهت انکه سایل ومسئول همه فرومانده باشند یا از غایت دهشت وحیرت پروای پرسش نکنند فاما من تاب
اما انکس که توبه کند از شرک وآمن وبگرود بخدای ورسول وعمل صالحا وبکند عملی شایسته فعسی
ان یکون پس شاید بلکه باید که باشد من المفلحین از رستکاران بوقت سوال از جواب فرو نمانند ورستکار شود
باجابت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باز رسته است * وز بی رضای محمد نفیس * ره رستکاری بجهت بی
آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کرد بایستی که چنین منصب عالی بزرگی از
اهل مکه وطایف رسیدی لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که
وربک وپروردگار تو یخلق می آفریند ما یشاء آنچه میخواهد بی موجب مانعی ویختار وبرمیگزیند هر کرا میخواهد
برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم برگزید ما کان نیست ونباشد لهم الخیرة مر کافران را
چون ولید مغیره وسایر طاغیان اختیاری دران یعنی ایشانرا نرسد ونسزد که برای نبوت کسی را گزینند چه زمام
اختیار در قبضه اقتدار قادر مختارست هر کرا خواهد برگزیند هر کرا خواهد رد کند سبحان الله پاکی مر
خدایراست از انکه کسی را بالای اختیار او اختیاری بود وتعالی وبرترست خدای عما یشرکون از انچه
شرک می آرند بت پرستان وشریک میگیرند وربک وآفریدگار تو یعلم میداند ما تکن صدورهم
سینها ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر وکینه مومنان وما یعلنون ومیداند آنچه آشکارا
میسازند از طعن در نبوت وتکذیب قرآن وهو الله واوست خدای مستحق پرستش لا اله هیچ معبودی نیست
الا هو مگر او وله الحمد مر اوراست ستایش فی الاولی والآخرة درین سرای ودران سرای چه مولی نعم
دنیوی واخروی اوست وله الحکم ومر وراست کارگذاری والیه ترجعون وبوی باز گردیده خواهید شد در
روز نشور قل بگو ای محمد ارایتم چون می بینید ان جعل الله اگر کرداند خدای علیکم الیل
بر شما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت بانکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق
غایر حرکت دهد من اله کیست خدای غیر الله بجز خدای حق که از روی قدرت یاتیکم بضیاء بیارد
برای شما روشنی یعنی روز روشن که دران بطلب معایش اشتغال کنید افلا تسمعون آیا نمی شنوید شنیدنی
بگوش تدبر واعتبار قل ارایتم بگو چه بینید ان جعل الله اگر سازد خدای علیکم النهار بر شما روز

سرمدا باقی وپاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت بانکه آفتاب را بر وسط السما بدارد یا بر بالای فوق
الارض حرکت دهد من اله غیر الله کیست خدای بجز الله که از راه رحمت یاتیکم بلیل تسکنون بیارد برای شما
شبی که آرام گیرید فیه در وی از متاعب اشتغال واعمال استراحت کنید افلا تبصرون آیا نمی بینید آثار قدرت را
بدیده تفکر واستبصار ومن رحمته واز بخشایش او جعل بیافرید لکم الیل والنهار برای شما شب وروز را
لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب ولتبتغوا وتا بجویید در روز من فضله از روزی خدای که
بفضل خود مقرر کرده ولعلکم تشکرون وشاید که شما سپاس داری کنید خدایرا بر نعمت روز وشب چرخ را دو رنگ
شبانروزی دهد * شب بر درد آورد روزی دهد * خلوت شب بهر آن تا جان ریش * راز دل گوید بر جانان خویش
روز از بهر غوغای عوام * تا بدیشان نکارد کار نظام ویوم ینادیهم ویاد کن روزی را که ندا کند خدای مر بت
پرستانرا تکرار این ندا تقریع بعد از تقریع فیقول پس گوید این کجایند شرکای انباز من الذین
آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان بردید که شریک منند ودروغ میگفتید ونزعنا وبیرون آریم من کل
امة از هر گروهی شهیدا گواهی بر گفتار وکردار ایشان یعنی پیغمبران را بگواهی آریم فقلنا هاتوا پس گوییم
امتانرا که بیارید برهانکم حجتی که دارید بر شرک وتکذیب فعلموا ان الحق لله وضل عنهم وگم کرد از ایشان
ما کانوا یفترون آنچه بودند که بر می بافتند از بتان باطل یا امید شفاعت که به بتان میداشتند ان قارون بدرستی
که قارون کان من قوم موسی بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید پسر عم موسی بوده وگفته اند خواهرزاده موسی
بود واصح آنست که پسر عم موسی بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهث است وپدر موسی عمران بن قاهث وقاهث از
اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام بود وقارون را از غایت خوبی صورت وزیبایی طلعت منور خواندندی ودر
قرات توریة اقرا بنی اسرائیل بود ویکی از ضبطین مختار اوست ودر زمان فقر با احتیاج مردی متواضع ومتخلق بود همین که
توانگر شد بی بنهاد حالش متغیر گشت فبغی پس ستم کرد وافزونی جست علیهم بر قوم موسی علیه السلام وخواست
که مردم تحت حکم وی باشند وآتیناه وعطا کردیم ما اورا من الکنوز از گنجها یعنی مالها که گرد کرده ما ان
مفاتحه آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لتنوء هر آینه گرانی میکرد بالعصبة بگروهی مردمان
اولی القوة خداوندان توانایی عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل وامام فراکفته که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدها
گران وی میکشیدند ودر کتاب مذکور است که شصت استر مفاتیح خزاین او میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بوده وهیچ
مفتاح از اصبع زیاده نبودی واز پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد وامام ثعلبی گفته مراد از مفاتح اموال

مالست وآنها چهار صد هزار و چهل هزار انبان بود از زر و نقره إِذْ قَالَ لَهُ یاد کن چون گفتند مر قارون را
قَوْمُهُ گروه او یعنی مؤمنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال دنیا إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا که مبغوض حق است بیت دنیا پی چیست سراسر
افکنده هزار کشته در هر قدمی گر نعمت شود گرای شادی نکند ور فوت شود دریغ زو نخوری وَابْتَغِ و طلب
کن تتمه کلام اصحاب است که قارون را گفتند یعنی و بجوی فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ در آنچه عطا کرده است ترا خدای
الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آخرت
بیت نی تو اسفی که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت خوری وَلَا تَنْسَ و فراموش مکن نَصِيبَكَ بهره خود
مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفن خواهد بود و بس پس ازان حال برانه
و بمال و منال غره مشو بیت گر ملک تو شام تا بخور است ور همه روم تا ختن خواهد بود آخر روز که زین جهان گذری گرم(?)
همراه تو چند گز کفن خواهد بود و گفته اند فراموش مکن بهره خود را یعنی آن مقدار از مال که ترا کفایه باشد بستان
وَأَحْسِنْ و نیکویی نما با بندگان خدای كَمَا همچنانکه أَحْسَنَ اللَّهُ نیکویی کرده است خدای و نعمت داده
إِلَيْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوی تباه کاری به بیداد گری و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمیدارد افساد کنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظم کنند قَالَ گفت
قارون در جواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جزین نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند عَلَىٰ عِلْمٍ
عِنْدِي بدانشی که نزدیک منست یعنی علم توریه چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت و دهقنت و سایر مکاسب
یا دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام و آنرا برداشته و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام
بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داد أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریة خوانده
و از مورخان شنیده أَنَّ اللَّهَ که خدای قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهِ پیش از قارون
مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها مَنْ هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنْهُ سخت تر بوده از قارون قُوَّةً از روی
توانایی وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر از وی جمع مال ملخص سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطش و کثرت مال مغرور
کرده با وجود آنکه میداند که از وی قوی تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس از وعید ما نمی ترسید(?) وَلَا يُسْأَلُ
و پرسیده نخواهند شد عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشانرا بسیمای ایشان
خواهند شناخت يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ یا ایشانرا سؤال استعلام نخواهد بود چه حق تعالی مطلع است بر ایشان

معاتب نباشد زیرا که بحساب بدوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ پس بیرون آمد قارون روز شنبه عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم
خود فِي زِينَتِهِ با آرایش خود بر استر سفید که زین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس بهمین صفت
با وی سوار شده و در کشاف گفته هزار تن که همه جامه معصفر داشتند با وی بر نشستند و مردم پیش ازان رنگ
معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند با استران سفید با زین زرین و جامها ارغوانی
و سر زینهای سفید چون قارون بدین دبدبه میان قوم در آمد قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند يَا لَيْتَ لَنَا ای قوم کاشکی بودی ما را از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ
قَارُونُ مانند آنچه داده اند قارون را إِنَّهُ بدرستی که او لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ خداوند بهره بزرگست از دنیا وَقَالَ
الَّذِينَ و گفتند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشانرا علم باحوال آخرت یا دانا بودند بمکر کنامی تعریف(?)
زکات چون یوشع و اصحاب او وَيْلَكُمْ وای بر شما ای دنیا طلبان ثَوَابُ اللَّهِ پاداش در آخرت خَيْرٌ بهتر است از
مالها دنیا لِمَنْ آمَنَ مر کسی را که بگرود بخدا و پیغمبر وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کردار ستوده وَلَا يُلَقَّاهَا و تلقین
نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داد إِلَّا الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا
بر طاعت یا از معصیت شکیبا باشند و گفته اند توفیق نو هند مباشرت اعمال صالحه مگر صابرانرا مثنوی
اهل صبر از جمله عالم برترند صابران از اوج گردون بگذرند هر که کارد تخم صبر اندر جهان بدرود محصول عیش آن جهان
آورده اند که قارون را بر موسی و هرون علی نبینا و علیه السلام حسد و حقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی گفت که ترا رسالت
بردی و منصب حبورت بهرون رسید من بی منصبی چند صبر کنم القصه دایم در ایذای موسی علیه السلام بود تا وقتی که حکم
زکوة نازل شد و بانکه عشر یا ربع مالی بایستی داد موسی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار زکوة دهد قارون
حساب کرد مبلغی عظیم بر آمد بخل و خست سر راه بر و گرفت جمعی از بنی اسرائیل را طلبید و گفت هرچه موسی گفت فرمان
بردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مایی چه میفرمایی گفت میخواهم که او را رسوا کنم تا دیگری
سخن وی نشنود پس بی ناجوره(?) را که در شتری میآورد که نام او سبرا بود طلبید و دو همیان زر داد و مقرر کرد که فردا انجمن
خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی علیه السلام در اثنای اوامر و نواهی میفرمود که هر که
دزدی کند دستش ببریم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون برخاست که اگر
هم تو باشی گفت اگر هم من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که تو با فلانه زن زنا کرده موسی فرمود معاذالله
او را حاضر کنید سبرا بمحفل آمد و موسی گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدایی که دریا شکافته و توریة فرو فرستاده

کرد است بکوی زن داهیت الهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون در خریطه زر بر شوت بمن داده تا در باره تو
افترا کنم و من با وجود کنه کاریها ببدد در بیچاره خود چگونه پسندم که بر تو تهمت کنم و اینک آن در همیان بمهر
قارون با منست بنی اسرائیل مهر قارون دیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی علی نبینا و علیه السلام روی بخدای
نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردم هر چه خواهی می کن گفت ای قوم من بقارون
مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست بر جای قرار گیرد و هر که با منست کناره رود کافر بنی اسرائیل
محفل کناره کرفتند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی با زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پاهای ایشان را
فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجایی نرسید و موسی علیه السلام میگفت خذیهم القصه تا زانو
و میان و گردن فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمام فرو برد و در کتب
تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی علی نبینا و علیه السلام خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند
ایشان را نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون
سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بر زمین فرو رود و کنوز و امتعه او تصرف نماید موسی علی نبینا
و علیه السلام درخواست نمود حق سبحانه سرای و گنج خانهای او نیز بزمین فرو برد چنانچه میفرماید فخسفنا پس فرو بردیم
به و بداره الارض قارون و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون بمقدار قامت خود
با خانه و مال بزمین فرو میرود و تا نفخ صور بپایان ارض سفلی خواهد رسید بیت گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز
خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست فما کان له پس نبود مر قارون را من فئة هیچ گروهی یاران که دفع کنند از او
ینصرونه یاری کنند او را من دون الله بجز خدای و ما کان و نبود من المنتصرین از منع کنندگان عذاب
از خود یعنی نه کسی عذاب الهی را از وی باز داشت و نه خود توانست باز داشتن واصبح الذین تمنوا و بامداد کردند آنها که آرزو
میبردند مکانه منزلت و جاه او را بالامس دی روز یعنی آنها که آرزو برندگان گشتند بعد از خسف و یکدیگر را
بصلاح یقولون میگفتند هر یک با دیگری ویکان الله ویک بمعنی ویلک باشد و اعلم مضمرست یعنی وای بر تو
بدانکه خدای یبسط الرزق گشاده میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده از بندگان خود
نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بل بمحض ارادت و یقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند
بلکه بمقتضای مشیت لولا ان من الله اگر نه آن بودی که خدای منت نهاد علینا بر ما و بما ندادی آنچه
متمنای ما بود لخسف بنا هر آینه بزمین فرو برده بودی ما را و حفص فعل معلوم خواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی

ویکانه کلمه ندم است و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که مجموع ویکان بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی
نیافتی و ندیدی انه لا یفلح الکافرون رستگاری نمی یابند از عذاب کافران یا کافران نعمت یا تکذیب کنندگان
تلک الدار الآخرة آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت است نجعلها میسازیم آنرا للذین برای
آنها که ایشان لا یریدون نمیخواهند علوا برتری و تکبر فی الارض در زمین بااهل آن ولا فسادا و نه تباهکاری
و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست والعاقبة و سرانجام نیکو للمتقین مر پرهیزکارانراست صاحب
تحریر کرده که سرای نضارت جمال حق است از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از الواث صفات نفسانیه که در نفوس بشریه
غالب باشند چون نفوس زاغه و جابره و فساد نجویند یعنی نظر را از غیر حضرت برداشته التفات بهیچ کون و هیچ
چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملوک باز گذارند تا بملکیت و مالکیت هر تصرف که در کون و مکان
خواهد کند و ایشان را بجان و زبان اعتراض نبود ع هر چه خواهی کن که ملک تراست من جاء بالحسنة هر که بیارد خصلتی
نیکو یا معرفت توحید یا انی طاعتی باخلاص فله پس مر او راست خیر نیکویی منها از آن خصلت یعنی طاعت یا
معرفت یا هر که بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتری از آن در آخرت ومن جاء بالسیئة و هر که بیارد بدی چون شرک
و تکذیب فلا یجزی الذین پس جزا داده نشوند آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها را الا ما کانوا یعملون مگر مثل
آنچیزی که بوده اند در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیت دلیلست بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیئه بمثل
آن و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تهجین حال بدکارانست بتکرار اسناد سیئه بدیشان و فایده این صورت انزجار
عقلاء از ارتکاب سیئات بیت هر چه در شرع و عقل بد باشد نکند هر که باخرد باشد آورده اند که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارک حضرت ظاهر گشت
جبرئیل علیه السلام بدین آیت فرود آمد که ان الذی فرض بدرستی که آنکه فرض کرده است علیک القرآن بر تو تبلیغ قرآن
یا عمل بدان لرادک هر آینه باز کرداننده تست الی معاد بجای باز گشت یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بوده و
نزد بعضی معاد جنت و در تأویلات کاشی آورده که معاد فنای ذاتست در احدیه ذات و بقا بالله در مقام جمع و جمع
صفات و بر سالک متصل بنهایت رسد بدا و الیه یعود نقش میگردد مثنوی چون از و بدایت و آنرا الیه بدا
هم بر و باید که باشد انتها نورهایی را که کرد از حق طلوع جمله را هم سوی او باشد رجوع قل بگو ای محمد
ربی پروردگار من اعلم داناترست من جاء بالهدی بکسی که آورده او راست یا توحید یا قرآن و آنانی
ومن هو و با کسی که او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست چون منکران من فما کنت ترجوا و نبودی تو که

امید داشته باشی أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما فرستادیم بتو کتاب را إِلَّا رَحْمَةً
مگر بجهت بخشایشی مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو بر تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش ظَهِيرًا هم پشت و یار لِلْكَافِرِينَ مر
ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشانرا اجابت مکن وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید که از آن باز ندارند ترا عَنْ
آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدا و عمل کردن بدان بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ پس از آنکه فرود آمده است بتو وَادْعُ
بخوان خلق را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی عبادت پروردگار خود وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آرندگان وَلَا تَدْعُ
و مخوان مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر زیرا که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدایی سزاوار خواندن مگر او
از خطاب در این آیات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در ملحقات آنست که غایت خطاب آنحضرت قطع طمع مشرکان
از موافقت دین با ایشان كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ هر چیزی فانیست إِلَّا وَجْهَهُ مگر ذات حق سبحانه
مگر آنچه بآن وجه او طلبند لَهُ الْحُكْمُ مر او راست فرمان وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گشته خواهید شد برای مکافات
نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس اندر وی حقیقت ما سوای او فانی باشد صاحب
کشف الاسرار در تفسیر این آیت از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که از کس تو و ذره از تو بکس و هر
تو بتو پرهم تو یکی و بس الا کل شیء ما خلا الله باطل علایق منقطع است و عوایق مرتفع رسوم باطل و اسباب منفسخ
حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یگانه بخود باقی در شرح عوارف مذکورست که نکته بیان این تا معلوم شود که وجود
همه اشیا در وجود او مستهلک است و حال مشاهده این حال فرط در حق محیی آنست یوم تبعثه بعید او بی قریب
با وجود تو ز من نیاید که منم

سورة العنكبوت بسم الله الرحمن الرحيم

الم حروف مقطعه جهت تعجیز خلقست یاد اند که کسی را بحقایق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کاملی از کنه
این کلام آگاهی نه ع خرد عاجز و فهم در وی گمست و در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارتست باسم الله
و لام بلطیف و میم بمجید یعنی منم الله ستم نمی بطاعت من آن لطیف منم اخلاص در عبادت فرو مگذار مجید منم
بر یکی دیگران مسلم مدار أَحَسِبَ النَّاسُ آیا پنداشتند مردمان أَنْ يُتْرَكُوا آنکه فرو گذاشته شوند أَنْ يَقُولُوا
بآنکه گویند آمَنَّا ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول الله اشهد دست از ایشان باز دارند وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ
و حال آنکه ایشان آزموده نشوند با مر و نواهی یا ابتلا نکردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشانرا بهجرت
اسباب آورده که آیه در شان جمعی مسلمانانست که در مکه بودند و ایشانرا هجرت از دیار و جا قرار دشوار می آمد
از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در میان کفار باشید تمام نیست بعضی بی نیت هجرت بیرون

و بمشرکان گذاشته ایشانرا باز بر گردانیدند حق سبحانه جهت تسلیه ایشان فرستاده که تصور نمی باید کرد که بی کشاکش
بلا دعوی ولا درست بود بیت عاشقانرا در دل بسیار می باید کشید ٭ جور یار و طعنه اغیار می باید کشید
و اهم آنست که مهجع مولی عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گذشته که پیش رو شهیدان اهل توحید بود مادر و پدر از فوت مهجع بسیار جزع
مینمودند حق سبحانه آیه فرستاد که بمجرد قول الایمان بی ابتلاء و امتحان کاری از پیش نمیرود وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که ما
امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانرا که پیش از این مؤمنان بودند یعنی بر صورت در همه امم واقع
بوده و نقد دعوی هر یک را بمحک بلا آزموده اند فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر میگرداند خدای الَّذِينَ صَدَقُوا آنانرا
که راست گفتند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و متمیز میسازد دروغ گویانرا در دین یا بنماید هر گروه را بخلق
یا جزا میدهد ایشانرا بآنچه میدانند از صدق و کذب ایشان نظم در محبت هر که او دعوی کند ٭ صد هزاران امتحان بر وی نهند
گر بود صادق کشد بار جفا ٭ ور بود کاذب گریزد از بلا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه می پندارند آنانکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
میکنند بدیها چون کفر و معاصی أَنْ يَسْبِقُونَا آنکه پیشی گیرند بر ما و مارا عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان
سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست آنکه میکنند در فتوحات مذکورست که آیا می پندارند کسانی که بدی کنند که بر مغفرت
و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که من
نه باشد بیت گر گنه تو از عدد بیش است ٭ سبقت رحمتی از آن پیش است مَنْ كَانَ يَرْجُو هر که باشد که
امید دارد لِقَاءَ اللَّهِ لقای خدای را در بهشت یا وصول بثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از رستخیز و عرض او بر خدا
گو آماده باش فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ پس بدرستی که وقتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا جزا لَآتٍ هر آینه آینده است
وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا گفتار بندگانرا الْعَلِيمُ دانا بضمایر و اسرار ایشان وَمَنْ جَاهَدَ و هر که جهاد کند
با کفار یا هوای نفس غدار فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ پس جز این نیست که جهاد میکند لِنَفْسِهِ برای خود چه ثواب آن عاید
بدوست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَغَنِيٌّ هر آینه بی نیاز است عَنِ الْعَالَمِينَ از طاعات و مجاهدات عالمیان و
تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشانست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
کارهای نیکو لَنُكَفِّرَنَّ هر آینه محو کنیم عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشانرا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ هر آینه پاداش
دهیم ایشانرا أَحْسَنَ الَّذِي نیکوتر عملی را آنکه كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که میکردند یعنی توحید که بهترین عملهای ایشانست
جزا دهیم و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس تا پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بیشتر از عمل

ایشان یکی داده وزیاده تا هفتصد برابر که ایشان محتاجند ومن بی نیاز ع رسم باشد که غنی چیزی ببخشد
آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد
که از آفتاب بسایه نروم واز هیچ بدان مائده نعمتهای سعد ابد تناول نکنم تا از دین محمد که اختیار کرده بیزار شود
سعد صورت حال را بعرض رسالت پناه رسانید صلی الله علیه وسلم واین آیه نازل شد که وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ و امر کردیم
آدمی را بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا به پدر و مادر او نیکویی یعنی فعلی که عین خوبی باشد وَإِن جَاهَدَاكَ واگر کوشش نمایند والدین
وجهد بجا آرند با تو لِتُشْرِكَ بِي تا شریک آری بمن وانباز گیری مَا لَيْسَ آنچیز را که نیست لَكَ بِهِ ترا بالوهیت
او عِلْمٌ دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من
چیزی که الوهیت ثابت نیست چیزی را فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست
إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ بسوی مجازات منست بازگشت شما از مومن و مشرک و بار و عاق فَأُنَبِّئُكُم پس آگاه کنم شمارا
وقت جزا دادن بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که میکنید وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته بعد از فساد لَنُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه داخل کردانیم ایشانرا فِي الصَّالِحِينَ
در زمره شایستگان یا در آریم در مدخل ایشان که بهشتست وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن يَقُولُ کسی هست
که میگوید آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فَإِذَا أُوذِيَ
پس چون ایذا کرده شود فِي اللَّهِ در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جَعَلَ کرداند یعنی
دارد و شمارد فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و عذاب مردمانرا كَعَذَابِ اللَّهِ مانند عذاب خدای یعنی ترک ایمان کنند از خوف
عذاب خلق چنانچه ترک کفر میبایست کرد از خوف عذاب خدای وَلَئِن جَاءَ واگر بیاید نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ یاری از نزد
پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا مَعَكُمْ هستیم در دین با شما
پس مارا در غنیمت شریک سازید أَوَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَعْلَمَ داناتر از همه دانایان بِمَا فِي صُدُورِ
الْعَالَمِينَ بآنچه در دلها عالمیانست از صفای اخلاص وکدورت نفاق وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ و هر آینه ببیند خدای الَّذِينَ
آمَنُوا آنانرا که گرویده اند بصدق وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ و ببیند منافقانرا یعنی ایشانرا در دنیا تمیز خواهد ساخت
بابتلا و امتحان در بلا چه بمحنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانچه باتش عیار زر و نقره پیدا کردد نظم
بشکل و هیات انسان زره مرو زنهار * توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد * اگر ز پاک بود از بلا بجز ابهت
وگر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد * در لباب آمده که ابوسفیان وامیة بن خلف فاروق و خباب را رضی الله عنهما

کنند که از دین محمد روی بتابید و طریقه قدیم پدرهای خود را مگذارید و اگر در اقامت بر دین آبا گناهی باشد
ما آنرا برداریم و شمارا در روز باز پرس بآن گناه نگیرند حق سبحانه فرمود که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند
لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنرا که تصدیق کردند اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا پیروی کنید راه مارا یعنی تابع کیش پدران ما باشید
وَلْنَحْمِلْ و باید که برداریم خَطَايَاكُمْ گناهان شمارا اگر ثمرتی دارد یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطاهای شما
برداریم وَمَا هُم و حال آنکه نیستند که قرآن بِحَامِلِينَ برداشتگان مِنْ خَطَايَاهُم از گناهان مومنان
مِّن شَيْءٍ هیچ چیز إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند در سخن خود که میگویند بار خطای
مومنان برداریم و ایشان بر حمل آن از اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت گرانی بارگناه خود و بارگناه آنان نیز
که بسبب ایشان گمراه شده اند کما قال سبحانه وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ و هر آینه برخواهند داشت در قیامت بارهای گران
گناهان خود را وَأَثْقَالًا و بارهای گران دیگر را مَعَ أَثْقَالِهِمْ با بارهای گران خود یعنی و نتیجه ضلال آنان که گمراه
ساخته اند اضافه آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناهان گمراهان کم گردد وَلَيُسْأَلُنَّ و
هر آینه سوال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ از انچه هستند
که می بافتند از اباطیل و حیلی که سبب ضلال خلق میشود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ
نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد فِيهِمْ در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق أَلْفَ
سَنَةٍ هزار سال إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مگر پنجاه سال روایت آنست که نوح علی نبینا و علیه السلام چهل ساله مبعوث
شد و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدای تعالی دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احقاق از
وهب رحمه الله نقل میکند که عمر نوح علیه السلام هزار و چهار صد سال بوده و صاحب عین المعانی آورده که سیصد و
هفتاد ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت
علیه السلام بوقت قبض روح از وی پرسید که ای دراز ترین پیغمبران با چندین عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند
خانه که دو در داشته باشد از یکی درآیند و از دیگری بیرون روند رباعی گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد
آخر بردی چنان که فرمان باشد * در بودن دنیی و برون رفتن او * یک روز و هزار سال یکسان باشد
ایراد قصه نوح علیه السلام جهت تسلیه سید انامست صلی الله علیه وسلم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید
مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید همچنان دعوت میفرمود و کسی
نمیگروید فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ پس فرو گرفت قوم او را طوفان عذاب وَهُمْ ظَالِمُونَ و ایشان ستمکاران بودند بکفر

فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مؤمنان و هرچه
در سفینه بود از انواع جانوران وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم کشتی را یا واقعهٔ قوم نوح را آيَةً دلالتی و
عبرتی لِلْعَالَمِينَ برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وَإِبْرَاهِيمَ و یاد کن ابرهیم را إِذْ قَالَ
چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را از اهل بابل اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقاب او
ذَٰلِكُمْ این عبادت و ترس خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از دین و آیینی که دارید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید
که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
أَوْثَانًا بتان را وَتَخْلُقُونَ و بر می بافند إِفْكًا دروغی که او را خدا نام میکنید إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ
بدرستی آنان را که پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَمْلِكُونَ نمی توانند و قدرت ندارند که روزی دهند
لَكُمْ شما را رِزْقًا روزی را اندک فَابْتَغُوا پس بجویید عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ نزدیک خدای روزی را که او
تواناست بر ایصال آن بهمه مقدوران وَاعْبُدُوهُ و او را بپرستید بیگانگی وَاشْكُرُوا و شکر گویید لَهُ مر او را
شکر گویید نعمت عاجله و صید نعمت آجله است إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بسوی او باز گردانیده خواهید شد تا اینجا سخن ابرهیم
بود صلی الله وسلام علی نبینا و علیه آنگه حق تهدید میکند قریش را و میفرماید وَإِنْ تُكَذِّبُوا و اگر تکذیب کنید
ای اهل مکه پیغمبر را فَقَدْ كَذَّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را أُمَمٌ جماعتها مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان مر پیغمبران را ضرری نرسید بلکه ضرر
آن بدان لاحق شد که مستحق عقوبت دینی و اخروی شدند پس از تکذیب شما نیز چیزی مرا چه زیان وَمَا عَلَى
الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر پیغام رسانیدن آشکارا و پیغمبر رسانیده و بیم و امید
دعوت کرد و از عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینید
و حقیقت بعث بینی اند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ آشکارا میکرداند خدا
آفرینش را از نیست هست میکند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز ایشان را بعد از موت باز گرداند بحیات إِنَّ ذَٰلِكَ
بدرستی که ابدا و اعاده عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسان است قُلْ بگو ای محمد مر منکران را که از راه تفکر
و استدلال سِيرُوا بروید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا كَيْفَ پس بنگرید که چگونه بَدَأَ الْخَلْقَ بیافرید
خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و احوال ثُمَّ اللَّهُ پس خدای يُنْشِئُ ظاهر گرداند النَّشْأَةَ
الْآخِرَةَ آفرینش دیگر را مقتضی سخن آنست که چون بدیدید و دانستید که خالق هم در ابتدا قادر است هم در

شود بر شما در اعادت و بضرورت دانند که آنکه مبدی خلایقست می تواند که معید ایشان باشد إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از بدء و اعاده قَدِيرٌ تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذات
اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر نشأه اولی قادرست هر آینه از نشأه اخری عاجز
نخواهد بود يُعَذِّبُ عذاب کند مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد عذاب او وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ و ببخشد بر هر که خواهد
بخشش او وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ بحکم او باز گردیده خواهید در بعضی تفاسیر گفته اند عذاب کند بخذلان و ببخشاید
بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدلست و رحمتش از راه فضل هر که را خواهد با وی عدل
کند و از پیش براند و آنرا که خواهد با وی فضل نماید و بلطف خویش بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی
و گر خوانی ز روی فضل خوانی ش مرا با راندن و خواندن چه کارست اگر خوانی و گر رانی تو دانی
در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خوییست و رحمت بخوش خلقی و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیاست و بترک آن
یا بحرص و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقهٔ خاطر و جمعیت دل امام قشیری قدس سره فرموده که
عذاب آنست که بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود ع تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما
وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای مردمان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب بخود فِي الْأَرْضِ
در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید در زمین متواری شوید نتوانید وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان
یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نیستید و گفته اند مراد آنست که و نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز
کردن خدای وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که نگاه دارد
وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که بجهد دفع آن در آید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای
خدای یعنی بکتب او یا بدلایل وحدت وَلِقَائِهِ و بلقای یعنی بسرای آخرت و بعث أُولَٰئِكَ آن گروه
يَئِسُوا نا امید شدند مِنْ رَحْمَتِي از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر
بماضی جهت تحقق وقوعست وَأُولَٰئِكَ و آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی
دایم بسبب کفر ایشان پس بعد از این معترضات باز ذکر قصهٔ ابرهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام میکند و میفرماید
فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم ابرهیم علیه الصلوة والسلام بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد
از برهان إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقْتُلُوهُ بکشید او را أَوْ حَرِّقُوهُ یا بسوزید
اتفاق نمودند بر سوختن او و او را در آتش انداختند فَأَنْجَاهُ اللَّهُ پس برهانید او را خدای مِنَ النَّارِ از حر

آتش و آتش را بر وی سرد و سلامت کردانید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین رهانیدن لَآيَاتٍ نشانها و قدرتست از
جمود آتش و ترک احراق و نشو و رستن کل و ریحان از آن لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهی که میکروند چه ایشان بحقیقت
از آن و تامل در آن نفع میکیرند وَقَالَ و کفت ابرهیم علیه السلام إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ جز این نیست که فرا کرفتید مِن
دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را بخدایی مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ برای دوستی میان شما یعنی تا شما بت پرستان
بیکدیکر بپیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمایید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیا یعنی تا در دنیا باشد
آن دوستی ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامت يَكْفُرُ کافر شود و بیزاری کند و منکر کردد بَعْضُكُم بعضی از
شما که متبوعانند بِبَعْضٍ مر بعضی را که اتباعاند وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان و
ارذال بَعْضًا مر برخی را که پیشروان و اشرافند وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و بازکشت همه شما دوزخست وَمَا لَكُم
و نیست شما را در آن روز مِّن نَّاصِرِينَ یاران و مددکاران که خلاصی ابدید از ایشان از آتش و چون
حضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام بسلامت از آتش بیرون آمد فَآمَنَ پس بکروید و تصدیق کرد لَهُ لُوطٌ مر وی را
لوط علیه السلام که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود وَقَالَ و کفت ابرهیم مر علی ساره و لکه دختر عم
وی بود و بوی ایمان آورده إِنِّي مُهَاجِرٌ بدرستی که من هجرت کننده ام از میان قوم إِلَىٰ رَبِّي بآنجا که امر پروردکار
منست إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستی که او غالبست مرا مغلوب دشمنان نسازد الْحَكِيمُ داناست بحکمت کار
من ببرد از دیر پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران رفتند و از آنجا بولایت
شام در آمده ابرهیم بفلسطین نزول نمود و لوط بمؤتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابرهیم علیه السلام در وقت
هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای اسمعیل را علیه السلام بوی داد از هاجر کنیزک ساره و
چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده یا صد و بیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید چنانچه
میفرماید وَوَهَبْنَا لَهُ و ما بخشیدیم مر وی را در سن پیری إِسْحَاقَ فرزندی اسحق وَيَعْقُوبَ و نبیره یعقوب
وَجَعَلْنَا و نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسمعیل و بنی اسرائیل وَالْكِتَابَ
و کتابها را یعنی توریة و انجیل و زبور و فرقان وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ و دادیم او را مزد هجرت او فِي الدُّنْيَا در دنیا
برای آنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیم یا ذریه طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب در ایشان
کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم
بروی تا آخر دهر ما و ردی کی بمرقد او ورد نیز بقا ضیافت اوست یعنی همچنانچه در جمال حیات در

وی بسلاط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و خاص و عام از آن مایده پر فایده بهره مند وَإِنَّهُ و بدرستی
که او فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستکان و پسندیدکانست وَلُوطًا لوط را
علیه السلام چون کفت لِقَوْمِهِ مر کروه خود را از اهل مؤتفکات أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ می آیید
بدان کار زشت و حفص إِنَّكُمْ میخواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری که بغایت
زشتست و بسبب قباحت آن مَا سَبَقَكُم پیشی نکرفته بر شما بِهَا بآن فاحشه مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی مِّنَ
الْعَالَمِينَ از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه از این عمل متنفرست و نفوس پاکیزه این کار را مکروه أَئِنَّكُمْ
لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما می آیید بمردان بطریق مباشرت وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ و می برید راه را بر رهکذریان
یعنی مال ایشان میکیرید و ایشانرا میکشید یا غریبانرا بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردم آمد شد
باز کرده اند و راه بند شده وَتَأْتُونَ و می آیید فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ در مجلس خود بفعلها زشت یعنی کارها میکنید
که عقل و عرف آنرا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح بفحش و صفیر زدن و سنک ریزه بانکشت بر یکدیکر
افکندن و مهوها انکاکان که هر بر راه کذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر و مسخرکی با بستان
و با ایشان آن فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم وی مر سخن وی را إِلَّا أَن قَالُوا مکر آنکه کفتند
ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بیار عذاب خدای را بما إِن كُنتَ اکر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راستکویان در آنکه
این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بشما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اکر راست میکویی
که خدایی هست و تو پیغمبر وییی پس بکو تا عذاب فرستد بما چون لوط علیه السلام از ایشان نومید شد قَالَ کفت
از روی مناجات رَبِّ انصُرْنِي خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بر کروه تباه کاران وَلَمَّا
جَاءَتْ آنهنکام که آمدند رُسُلُنَا فرستادکان ما یعنی ملائکه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ بسوی ابرهیم بجهت
بشارت فرزند قَالُوا کفتند إِنَّا مُهْلِكُو بدرستی که ما هلاک کنندکانیم أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این دیه
سدوم را که تکذیب خواهرزاده تو میکنند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستی که اهل این دیه كَانُوا ظَالِمِينَ هستند ستمکاران
بکفر و انواع منکرات قَالَ کفت ابرهیم علیه السلام إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستی که در آن دیه لوطست و او از ظالمان نیست
قَالُوا کفتند ملائکه نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَن فِيهَا بهر کسی که در وی هست از مؤمن و کافر و ما از حال لوط عالم
غافل نیستیم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه او را رهایی خواهیم داد وَأَهْلَهُ و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مکر زن
او را که او كَانَتْ باشد مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندکان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم کذاشت او را از میان قوم

بمعنی بعد با اهل خود و هم کمان وی بمعنی زوجه مکر زن او را که او در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود
وَلَمَّا أَن جَاءَتْ و آنگاه که آمدند رُسُلُنَا لُوطًا فرستادگان ما بسوی لوط سِيءَ بِهِمْ اندوهناک
شد بدیشان وَضَاقَ و تنگ شد بِهِمْ بسبب ایشان ذَرْعًا از جهت دل یعنی تنگدل گشت که نباید که
قوم او بدیشان بنجی بد رجوع کنند اینکه ایشان متعرض غریبان شوند فرشتگان اثر ملال بر جبین مبارک لوط مشاهده
کرده او را تسلی دادند وَقَالُوا لَا تَخَفْ و گفتند مترس وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مدار إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستی که ما رهاننده
توایم وَأَهْلَكَ و کسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن ترا که او كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ باشد از باز پس ماندگان و
هلاک شدگان إِنَّا مُنزِلُونَ بدرستی که ما فرود آرندگانیم عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل این دیه رِجْزًا
عذابی مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنگباران بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که پیوسته يَفْسُقُونَ فسق میکردند
پس بحکم خدای لوط با اهل خود خلاص یافت و کفار مؤتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان
گشت چنانچه میفرماید وَلَقَد تَّرَكْنَا و بدرستی که ما بگذاشتیم مِنْهَا از آن قریه آيَةً بَيِّنَةً نشانه روشن
لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشانست یا احجار که بعضی
در آن زمین میتوان یافت یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا
برادر ایشان در نسب شعیب را فَقَالَ پس گفت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدا را وَارْجُوا الْيَوْمَ
الْآخِرَ و امیدوار باشید ثواب روز باز پسین را یعنی عمل کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت
روز قیامت وَلَا تَعْثَوْا و مشتابید بتباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ
در حالتی که قاصد فساد باشید فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند شعیب را علیه السلام و از فساد ممتنع نشدند
فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بگرفت ایشان را زلزله سخت یا صیحه جبرئیل علیه السلام که دلها بدان در تزلزل افتاد
فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سرای اهل خود جَاثِمِينَ بر زانو در آمدگان و مردگان وَعَادًا وَثَمُودَ
و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاکت ایشان را وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم و بدرستی که روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را
مِّن مَّسَاكِنِهِمْ از منزلهای ایشان بحجاز و یمن که بر آن میگذرید و آثار عذاب معاینه می‌بینید وَزَيَّنَ و بیاراست
لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارها از کفر و تکذیب فَصَدَّهُمْ پس باز داشت
ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست که انبیا ایشان را بدان میخواندند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند بینایان
یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدین بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و با رای بین بودند که

خود و حق پیغمبر ایشان را بعقل پنداشتند وَقَارُونَ و یاد کن قارون را وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و فرعون و
هامان را وَلَقَدْ جَاءَهُم مُّوسَىٰ و بدرستی که آمد بدیشان موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزها روشن و
معجزهاء هویدا فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و تعظیم ورزیدند وَمَا كَانُوا و نبودند
سَابِقِينَ پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای بدیشان رسید فَكُلًّا پس هر یکی از ایشان را که یاد کرده شد
أَخَذْنَا گرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنبِهِ بگناه ایشان فَمِنْهُم پس بعضی از ایشان مَّنْ أَرْسَلْنَا کسی بود که فرستادیم
عَلَيْهِ حَاصِبًا بر وی بادی سخت که در وی سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط وَمِنْهُم و بعضی از ایشان مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ
کسی بود که غرقه ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعونیان وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و نبود خدای که ستم کند
بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلَٰكِن كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بجهل و عناد أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند مَثَلُ ای که حکم شرع را در وی حکمی
را باطل میبردی میشکنی چون توکردی بد بدی یابی جزا بین بیا جمله خود میشکنی الَّذِينَ اتَّخَذُوا
صفت آنانکه فرا گرفتند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ مانند عنکبوتست
که برای خود اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا گیرد خانه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ و بدرستی که سست‌ترین خانها لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ
خانه عنکبوتست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کافران که دانا
چیزی با هر آینه بدانند که این مثلیست از برای ایشان یعنی چنانچه خانه عنکبوتست و بی اعتبارست و هیچ چیز را نشاید
دین ایشان نیز خوار و بی اعتبارست و از آن هیچ نگشاید صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند بر خود می تند
زندانی برای نفس خود میسازد و قید بر دست و پای خود می‌نهد پس خانه او محبس اوست آنانکه بغیر خدا اولیا
گیرند یعنی پرستش هوا و طبیعی و متابعت شیطان میکنند بلا شک از اطلال و دو ... و بال معتکف روی خلاصی نیابند
و عاقبت در مهلکه نیران و درکه بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی جولهای نفس را در بی اعتباری
بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل بیت از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است رشته دام هوا چون تار عنکبوت
إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا يَدْعُونَ آنچه میخوانید یعنی می‌پرستید مِن دُونِهِ بجز وی مِن شَيْءٍ
از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کوکب وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست در ملک خود شریک ندارد الْحَكِيمُ محکم
کارست حکمت عقوبت مشرکان را تأخیر میکند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ میزنیم و بیان میکنیم
برای مردمان وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی‌یابد معنی و فایده آنرا إِلَّا الْعَالِمُونَ مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق

کسی بود که گرفت او را صیحه یعنی ثمود و بعضی از ایشان کسی بود که فرو بردیم او را بزمین یعنی قارون وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ

چیزها خَلَقَ اللّٰهُ بیافرید خدای تعالی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق
نه برای باطل و بازی اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در آفرینش لَاٰیَةً نشانه ایست روشن بادیده ارباب اعتبار
لِلْمُؤْمِنِینَ مر گرویدگان را اُتْلُ بخوان مَا اُوحِیَ اِلَیْکَ آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الْکِتَابِ از قرآن
وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و برپای دار نماز را اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستی که نماز تَنْهٰی باز میدارد عَنِ الْفَحْشَاءِ از کاری که
نزد عقل زشت بود وَالْمُنْکَرِ و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب ایستادگی میباشد از معاصی چه مداومت بر
موجب دوام ذکر و مورث کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از آنکه باز دارد آورده اند که جوانی انصاری ملازم
جماعت بوده با حضرت صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب نمیشد چون حکایت حال وی
عرض رسانیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ان صلوته ستنهاه زود باشد که نماز او ویرا از آن باز دارد اندک
زمانی او توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد و در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که باز ندارد نماز او ویرا از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از
حضرت حق سبحانه تعالی الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از نفس و تن و دل و سر و روح و خفی
نمازیست باز دارنده نماز تن ناهیست از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانعست از رذایل و علایق و اخلاق ذمیمه
و هیات مظلمه و نماز دل باز دارد ظهور و فضول و غفلات را و صلوة سر منع نماید التفات بما سوی حضرت
و صلوة روح نهی کند از استقرار بر لحظات اغیار و صلوة خفی بگذارد اندیشه ما سوی الله را از شهود ثنیته و ظهور انا
یعنی بمظاهر گردد که از روی حقیقت جز یکی نیست نقد این عالم ع با زمین و بعالم بی فروکش وَلَذِکْرُ اللّٰهِ
و هر آینه ذکر خدای اَکْبَرُ بزرگترست از ذکر همه چیزها یا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگتر
از آنکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگترست از آنکه ذکر دیگری با او معارضه کند و بقول بعضی که گویند مراد از ذکر نماز
معنی این باشد که نماز بزرگترست از سایر طاعات یا از آن بزرگترست که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر بی
گذارد محققان بر آنند که ذکر خدای بنده را بزرگترست از ذکر بنده خدای را چه ذکر بنده آمیخته است باغراض و ذکر
خدای صافیست از کدورات علل و اغراض یا ذکر بنده حادثست فانی بعد شش هر که ذکر خدای باقیست زوال بدو
نیابد شیخ ذوالنون قدس سره فرموده که ذکر او مر دل شما را بهترست از آنچه شما او را یاد کنی مگر بعد از آنکه او را
کند سلمی رحمة الله فرموده که ذکر او مر دل شما را بهترست از ذکر شما در همه وقت او را در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید
ابوالخیر روح الله روحه نقل میفرماید که ذکر خدای تو بزرگترست زانچه تو ورا یاد کنی و ترا یاد کند ذکر او

ذکر تو پدید آید ذکر او کجا بود بیت
تو یاد کنی خدای را در خور خود ٭ او یاد کند ترا ولی در خور خویش وَاللّٰهُ یَعْلَمُ
و خدای داناست مَا تَصْنَعُونَ آنچه میکنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوا
و پیکار مکنید و جدال منمایید اَهْلَ الْکِتَابِ با اهل کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند
اِلَّا بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن نیکوترست یعنی خشونت ایشان را بنرمی مقابله کنید و غضب ایشان را
بحلم اِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند ظالمان از
اهل کتاب آنها اند که اثبات ولد میکنند مر خدایرا جل جلاله وَقُولُوا و بگویید با ایشان که تصدیق تمام اٰمَنَّا ایمان
آورده ایم بِالَّذِی اُنْزِلَ بآنچیزی که فرو فرستاده شده است اِلَیْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَاُنْزِلَ اِلَیْکُمْ
و بآنچه فرستاده اند بشما یعنی توریة و زبور و انجیل وَاِلٰهُنَا و خدای ما وَاِلٰهُکُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکیست
وَنَحْنُ لَهُ و ما مر او را مُسْلِمُونَ گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار
و رهبان وَکَذٰلِکَ و همچنانچه فرو فرستادیم بر انبیا کتب خود را اَنْزَلْنَا فرو فرستادیم اِلَیْکَ الْکِتَابَ
بسوی تو قرآن کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِینَ پس آنانکه اٰتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ داده ایم ایشانرا
علم کتاب متقدم چون ابن سلام و اصحاب رضی الله عنهم یُؤْمِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن که بعضی بودند چون قیس
بن ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و اضراب ایشان وَمِنْ هٰؤُلَاءِ و از این گروه عرب مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ کسیست که میگرود
بقرآن یا بمحمد وَمَا یَجْحَدُ بِاٰیَاتِنَا و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را اِلَّا الْکَافِرُونَ مگر کافران از یهود چون
کعب بن الاشرف و معاندان عرب چون ابوجهل و مانند وی وَمَا کُنْتَ و نبودی که تَتْلُوا بخوانی مِنْ قَبْلِهِ
پیش از قرآن مِنْ کِتَابٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهُ و نمی نوشتی کتابی را بِیَمِینِکَ بدست راست خود
تاکید است در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط ننوشته که اگر چنانچه خواننده و نویسنده می بودی
اِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ آنگاه در شک افتادندی تباه کاران کج زبان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون
میخواند چون می نویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده و بهم آمیخته اند یا جهودان در شک افتادندی که
در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر زمان امی باشد و این کس قاری و کاتبست و در تیسیر آورده که خط و قراءت
فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم آن فضل معجزه آنحضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد و دلالت او شک
و شبهت نماند حق جل جلاله در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشت تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه در مصنف
خویش از طریق عون عبدالله نقل میکند که ما مات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن

نیست زیرا که در این آیه نفی کتابت را مقید ساخته بزمان قبل از نزول قرآن و مذهب آنکه وی را امی دانند اولی و اقرب
بصواب است ع بعلم گر نرسید انگشت ٭ بر دل لوح و قلم انگشت ٭ از سواد خط از دیده بست ٭ بکمالش نرسید هیچ شکست
بود او نور و خط تیره و ظلم ٭ نشود نور و ظلم جمع بهم ٭ بَلْ هُوَ بلکه قرآن آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ آیتهاء روشنست فِی صُدُورِ
الَّذِینَ در سینهٔ آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی مؤمنان اهل کتاب یا صحابهٔ کرام که آنرا یاد میکنند
تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصهٔ امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق
میخواندند نقلست که هو راجع است بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی محمد و کار دهاء او در علم با آنکه امی است
آیتهاء روشنست مر آنانرا که دانا اند بکتب الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت رسالت پناهی وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا
و منکر نشوند مر آیتهاء ما را که محمد است و قرآن إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر کاملان در ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح
دلایل اعجاز وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَیْهِ بر محمد آیَاتٌ نشانها مِنْ رَبِّهِ
از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقهٔ صالح و عصای موسی و مائدهٔ عیسی علی نبینا و علیهم السلام قُلْ إِنَّمَا الْآیَاتُ
بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست هر گاه که خواهد بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار
آن بمقتضای حکمت است نه باختیار من وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِیرٌ مُبِینٌ بیم کننده ام آشکارا یعنی بیم
میکنم بلغتی که شما در یابید أَوَلَمْ یَکْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشانرا حجتی و معجزهٔ واضح أَنَّا أَنْزَلْنَا آنکه ما فرستادیم
عَلَیْکَ الْکِتَابَ بر تو قرآنرا که پیوسته یُتْلَىٰ عَلَیْهِمْ خوانده میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردم اند
و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تحدی کرده در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان لشکر
میکشند و مال و جان در میبازند و معارضهٔ آن نمی پردازند معجز بودن ترا زینجا باید شناخت نقلست که جمعی بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آورده و میگفتند که میخواهیم که علم خود را بآن افزونی
حضرت فرمود که همین گمراهی بس قومی را که از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده
این آیت نازل شد که آیا کفایت نیست ایشانرا قرآن که بر ایشان میخوانند إِنَّ فِی ذَٰلِکَ بدرستی که درین کتاب لَرَحْمَةً
هر آینه بخشش است و نعمتی بزرگ مر کسی را که متابعت او کند وَذِکْرَىٰ و پندی و نصیحتی است لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ مر گروهی را
که تصدیق کنند قُلْ کَفَىٰ بِاللَّهِ بگو بسنده است خدای بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ میان من و شما شَهِیدًا گواه بر صدق من
چه مرا تصدیق میکند بمعجزات یَعْلَمُ میداند مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینست پس حال
من و شما بر وی مخفی نخواهد بود وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهودیه و نصرانیه یا

آوردند بمعبودان باطل وَکَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر شدند بخدای بحق أُولَٰئِکَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان
کاران که بدل کردند کفر را با ایمان وَیَسْتَعْجِلُونَکَ و شتاب میکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون
نضر بن حارث و امثال او وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی لَجَاءَهُمُ
الْعَذَابُ هر آینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود وَلَیَأْتِیَنَّهُمْ و بی شک خواهد آمد آن عذاب بدیشان
بَغْتَةً ناگاهان در دنیا یا وقت مرگ یا در آخرت وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آنرا یَسْتَعْجِلُونَکَ
بِالْعَذَابِ طلب تعجیل میکنند ترا بنزول عذاب وَإِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ لَمُحِیطَةٌ بِالْکَافِرِینَ فرا گرفته است
و احاطه کرده بکافران یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیطست بدیشان یا فاعل بمعنی مستقبل بود
یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان یَوْمَ یَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ روزی که در آید عذاب بدیشان مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرهای
ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پایهای ایشان وَیَقُولُ و گوید خدای یا فرشته بامر وی مر دوزخیانرا که
ذُوقُوا بچشید مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جزای آنچه بودید که میکردید در دنیا از عمل بد و عقوبت از جزاست هر چه آنجا
کشته اید اینجا بدروید بیت تو تخم بیفشان که چون بدروی ٭ بمحصول خود شاد و خرم شوی ع آورده اند که
جمعی مؤمنان در مکه اقامت کرده از جهت قطع نژاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند
و بترس و هراس خدای میپرستیدند حق سبحانه این آیه فرستاد که یَا عِبَادِیَ ای بندگان من الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه
گرویده اید از اهل شرک بیکسو روید و صحبت مؤمنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمی توانید کرد إِنَّ
أَرْضِی بدرستی که زمین من وَاسِعَةٌ گشاده است هجرت کنید از منزل خوف بموضع امن فَإِیَّایَ پس مرا فَاعْبُدُونِ
پرستش نمایید خالصا و از اینجا گفته اند نظم سفر کن چو جایت نه خوش بود ٭ که زین جای رفتن بدان تنگ نیست
بتنگ کرد دیگر برا جایگاه ٭ خدای جهان را جهان تنگ نیست ٭ و اگر از ضعیفی اهل و عیال پا بسته بلد شده اید
روزی مفارقت ضروری خواهد بود کُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشندهٔ مرگست و مرگ شما را از هم جدا
و مهجور خواهد گردانید ثُمَّ إِلَیْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهند شد و حفص بخطاب میخواند یعنی
شما باز گردانیده خواهید شد بجزای ما بدار الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبهٔ امان یعنی آستانهٔ پیغمبر آخر الزمان
باید آورد وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه بگرویدند بخدا و پیغمبر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند عملهای نیکو یعنی ادای فرایض
و سنن لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه فرود آریم ایشانرا مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا بمنزلها بلند و غرفهاء ارجمند
تَجْرِی میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن غرفها جویها خَالِدِینَ در حالتیکه جاوید باشند فِیهَا

دران غرفها یا در بهشت نعم اجر العاملین نیک مزدیست مر عمل کنندگان خیر را بهشت الذین صبروا
آنانکه شکیبایی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت از اوطان وعلی ربهم و بر پروردگار خود نه بر غیر او
یتوکلون توکل میکنند کار خود بدو میسپارند مؤمنان مکه این آیت را شنیده عزم هجرت بمدینه نمودند و بعضی
دیگر دست حادثه بسته بلادی که ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیه آمد که وکاین من دابة
و بسا از جنبندگان که هیچ وجه لا تحمل بر نمیدارد رزقها روزی خود را یعنی طاقت و قوت بر داشتن ندارد و
ذخیره نمیکند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمیست و موش و مور و گفته اند عقعق ذخیره میکند و فراموش کند
و در کشاف از بعضی نقل میکند که بلبل دیدم که خوردنی در زیر بالها خود پنهان میکرد القصه جانوران بسیار اند
از دواب و طیور و وحش و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و محاصل رزق خود نشوند الله یرزقها
خدای روزی میدهد ایشانرا وایاکم و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید
مست فیض کرم ذو الجلال ٭ مشرب ارزاق پر آب زلال ٭ شاه و گدا روزی از و میخورند ٭ مور و ملخ قسمت از و می برند
وهو السمیع و اوست شنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم العلیم دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد
ولئن سالتهم و اگر بپرسی مر اهل مکه را که من خلق السموات والارض وسخر الشمس والقمر
که بیافرید آسمانها و زمینها را لیقولن الله هر آینه گویند خدای چه این مسئله در عقول ایشان قرار گرفته که
انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون میدانند که خالق ارض و سما اوست فانی یؤفکون پس کجا
برگردانیده میشوند از توحید یعنی چرا عدول از راه حق بر میتابند و بسلوک سبیل باطل میشتابند الله یبسط
الرزق خدای میگستراند و فراخ میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر کس که میخواهد من عباده از
بندگان خود ویقدر و تنگ میسازد له مر آنرا که میخواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور چه تقدیر آنست بر ان
نکته اند موسع و مقتر علیه یکیست یعنی هر کرا که خواهد گاهی فراخ کرداند و گاهی تنگ سازد ان الله
بدرستی که خدای بکل شیء بهر چیزی از قبض و بسط علیم داناست و مصالح بندگان بر وی مخفی نیست
ولئن سالتهم و اگر بپرسی از مشرکان عرب که من نزل که فرو فرستاد من السماء از ابر یا آسمان ماء
آبی فاحیا پس زنده کرد و تازه ساخت به الارض بآن آب زمین را من بعد موتها از پس مردگی وی
لیقولن الله هر آینه میگویند خدای یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست و با وجود این بعض
مخلوقات او را با او در عبادت شریک میسازند قل الحمد لله بگو شکر و سپاس مر خدای را که از ین ضلال

رستانیدن مرا نگاه داشت بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون در نمی یابند سخن متناقض میگویند از آنکه اقرار دارند
بخالقیت او و مخلوق را شریک او میدانند وما هذه الحیوة الدنیا و نیست این زندگانی دنیا الا لهو
مگر مشغولی و بیکاری ولعب و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکانی ماند که یکجا جمع آیند و ساعتی
بدان مبتهج کردند و اندک زمانی را ملول و ملال گشته متفرق شوند چه زیبا گفته بیت بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر
بی عقل مردمان که بدان بسته شده وان الدار الاخرة و بدرستی که سرای دیگر لهی الحیوان اوست سرای حیوة ابدی
یعنی زندگانی جاویدی در و خواهد بود لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای
جاویدانی فاذا رکبوا پس چون نشینند کافران فی الفلک در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند
دعوا الله بخوانند خدای را مخلصین در حالتی که خالص کنندگان باشند له الدین برای خدا دین خود را
یعنی ظاهر باشند بصورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدای را در کشف آن شدت پناه بوی برند و بس
فلما نجاهم پس آنهنگام که نجات دهد خدای ایشانرا از بحر و بیرون آرد بسلامت الی البر بسوی دشت
اذا هم انگاه ایشان یشرکون شرک آرند یعنی باز کردند بعادت خویش لیکفروا تا کافر شوند بما
آتیناهم بدانچه دادیم ایشانرا از نعمت نجات ولیتمتعوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا
بخورند از زندگانی این جهان فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت اولم
یروا آیا نمی بینند اهل مکه و ندانسته اند انا جعلنا انکه ما کردانیدیم شهر ایشانرا حرما امنا حرمی با ایمنی
یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت ویتخطف الناس و حال انکه ربوده میشوند مردمان من حولهم از گرداگرد
بلاد ایشان یعنی مردمانرا میکشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و کس متعرض ایشان نمیگردد افبالباطل آیا بباطل که بتانند
و شیاطین یؤمنون میگروند وبنعمة الله و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکنست در حرم و ایمنی از خوف
یکفرون کافر میشوند دلیل کفران نعمت شرک ایشانست ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی
که بربندد و بسازد علی الله کذبا بر خدای دروغی که گمان برد که او را شریکی هست او کذب بالحق یا تکذیب
کند قرآن یا رسول را لما جاءه آنهنگامی که بیاید بوی الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در
دوزخ مثوی جایگاه اقامت للکافرین برای کافران والذین جاهدوا و آنانکه کوشش نمایند
فینا در کار ما و اقامت دین ما لنهدینهم هر آینه راه نماییم ایشانرا سبلنا براههای خود وان الله
بدرستی که خدای لمع المحسنین با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت ایراد مجاهده کرد بطریق

اطلاق نام آن تواند باشد جهاد ظاهر و باطن را آنکه جهاد کند در راه ما با دشمنان دین و با نفس و هوا بنمایم
ایشان را راه وصول بدولت لقا شیخ سهل تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمایم او را
سبل جنت امام قشیری رحمه الله گفته آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان را بمشاهدات
شیخ ابو بکر واسطی رحمه الله میفرماید که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در بحر آورده که هر که
کوشش نماید در طلب ما بنمایم او را راه دریافت ما الامر علی عکس که ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی
از کلمات نیز آورده اند انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود فاطلبنی تجدنی سورة الروم

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ابو النجا رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حروف مقطعه ابنیه هر حرفی اشارت
بصفتی که حق ابدان ثنا کرده چنانچه الف از نیکو کاییست انا الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند
الف اشارت باسم الله است و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد صلی الله علیه وسلم یعنی بواسطه جبرئیل وحی فرستاد
بمحمد صلوات الله وسلامه علیه غلبت الروم مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند
فی ادنی الارض نزدیکترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا کسکر یا
میان اذرعات و بصری و آنچنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان که دو امیر وی بودند با لشکر گران
فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم بعد از هجرت بعثت پیغمبر این خبر
بمکه رسید کافران شادمان شدند از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان
امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفأل میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه این آیه فرستاد و بیان کرد که
و هم و رومیان من بعد غلبهم از پس مغلوب شدن ایشان سیغلبون زود باشد که غالب شوند
فی بضع سنین در اندک سال که میان سه و نه باشد صدیق رضی الله عنه بعد از نزول آیه مشرکان را گفت چشم شما
روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است
و ما با تو گروی بندیم پس برده شتر جوان و مدت سه سال گرو بستند صدیق رضی الله عنه صورت حال بعرض
سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلث و تسع است گرو در مال العدد زیادت کن
ابو بکر رضی الله عنه باز گشت قبانه سال بر صد شتر اهنگ کردند و ضمانت از یکدیگر بستند بعد بعد از
بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و صدیق

مد شتر را از ابی بن خلف و از ضمان وی بعد از ولتش بستد و حضرت فرمود که صدقه ده القصه این آیه اخبار
از امور کاینه در مستقبل دان از جمله اقسام اعجاز قرآنست لله الامر مر خدای راست حکم در زمان من قبل
پیش از غلبه فارس بر روم و من بعد و پس از غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذست و همه
کارها در قبضه اختیار اوست در کشف الاسرار گفته که قبل ازلست و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی اوراست که خداوند ازلی
و ابدیست و یومئذ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند یفرح المؤمنون شاد خواهند شد مؤمنان
بنصر الله بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه درین صورت انعقاد تفأل ظهور
صدق اخبار مؤمنان و بر عکس و از یاد یقین صحابه و گفته اند فرح بآنست که بعضی اهل دین بر بعضی غلبه کردند
و بعضی را بعضی ساختند و آنچنان بود که چون شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم مستولی گشتند پرویز بر شهریار
از اغراض بر هم شد و برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند و هر دو بصورت حال واقف شدند
کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسایی اختیار نمودند سپهدار لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب
ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند ینصر یاری میدهد خدای من یشاء هر کرا میخواهد و هو العزیز
و او غالبست انتقام کشنده الرحیم مهربانست علی جهه جمعی را جمعی وعد الله وعده کرد خدای غلبه
روم یا فرح مؤمنان وعده کردنی لا یخلف الله خلاف نمیکند خدای وعده وعده خود را چه دروغ بروی
ممتنع است بلکه راست میسازد و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند صحت
وعد او را یعلمون میدانند ظاهرا چیزهای آشکارا من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیی یعنی مالک
متاع و جاه و دولت و دنیا یا اسباب معایش و تجارات و دیم و بسیط که بیه از نیمهان و زراعت کردن و اجرا
انهار و قنوات که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا میدانند و هم و ایشان عن الاخرة از امور آخرت که غایت
مقصود آنست هم غافلون ایشان غافلان و بیخبران اند تکریر ضمیر جهت تاکیدست او لم یتفکروا آیا تفکر نمیکنند
فی انفسهم در نفسها خویش که مرایای ممکنات است یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان یافت
اجرا دیگر را بنفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابدا اخود بر اعادا استدلال کنند ما خلق الله نیافریده خدای السموات
و الارض آسمانها و زمین را و ما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین است الا بالحق مگر برای حق یعنی
از برای عقاب یا بحق یعنی بحکمت بلحظ آنکه آفرینش ارض و سما نه برای بازیست بلکه آفرینش جهان استدلال برای توحید
و اجل مسمی و برای وقت نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت رسد که او روز قیامت است و ان کثیرا و بدرستی

بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی کفره بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بدیدار پروردگار ایشان یعنی بروز رستخیز که وقت لقاست لَكَافِرُونَ ناگرویدگان و کافراند أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بمصالح خادع نمود بوقت تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بر بینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ عاقبت آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم گذشته كَانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ مِنْهُمْ سختتر از اهل مکه قُوَّةً از روی توانایی چون عادیان و امثال ایشان وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بگردانیدند زمین را بجهت زراعت و حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب وَعَمَرُوهَا و عمارت کردند زمین را أَكْثَرَ بیشتر مِمَّا عَمَرُوهَا از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر یافتند در دنیا بیشتر از اهل قریش وَجَاءَتْهُمْ و آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ با آیتها روشن یا معجزها هویدا و ایشان بدان نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار و دود از کار ایشان بر آورد فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نیست خدای که ظلم کند بر ایشان که بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند وَلَكِنْ كَانُوا ولیکن بودند که بموجبات عقوبات أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسها خود ستم میکردند ثُمَّ كَانَ پس هست عَاقِبَةَ الَّذِينَ سر انجام آنانکه أَسَاءُوا بد کردند یعنی کافر شدند السُّوأَى نتیجه بدتر که عقوبت و عذابست و گفته اند سوأى اسم دوزخست چنانکه حسنى اسم بهشتست یعنی دوزخ عاقبت مشرکان باشد أَنْ كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای یعنی باور نداشتند و آنرا بابصیرت نگرفتند بدلایل قدرت وَكَانُوا بِهَا و بودند که بدان آیتها يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خدای می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ پس دیگر باره زنده میکرداند و بر می انگیزاند بعد از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی جزا و حکم او تُرْجَعُونَ بازگردانیده میشوید و حفص بتا یعنی بطریق خطاب وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند مشرکان خاموشی کسی که منقطع باشد از حجت وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد مر ایشانرا مِنْ شُرَكَائِهِمْ از انبازان ایشان یعنی خدایان که شریک نام نهاده بودند چون ملایکه و اصنام شُفَعَاءُ درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که اینها ما شفیع خواهند بود در حشر و فردا از شفاعت ایشان محروم و نا امید مانند وَكَانُوا و بودند کافران بِشُرَكَائِهِمْ بدان انبازان كَافِرِينَ ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید گردند از ایشان بیزار شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم گردد ساعت رستخیز يَوْمَئِذٍ آن هنگام يَتَفَرَّقُونَ پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی بعضی باعلی علیین و آن گروهی در اسفل السافلین یکی بر درجه وصلت

در کوی وقت آن بر سریر محبت این در حصیر محنت آن انواع ثواب و این را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاقی نازان و برخی در آتش فراق گدازان نظم یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد حسرت • یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنانکه آمَنُوا گرویده باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر انهار و ازهار يُحْبَرُونَ شادمان کردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صحایف وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشانرا بحلی و حلل بیارایند و احقاق کنند که مسموع سازند در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشانرا و هیچ لذت برابر آن سماع نباشد در خبرست که ابکار بهشت تغنی کنند باصواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعیم جنت بود از ابو الدرداء رضی پرسیدند که مغنیات بهشت بچه چیز تغنی کنند فرمود که بالتسبیح یحیی بن معاذ الرازی قدس سره پرسیدند که از انوا کدام دوستر داری گفت که مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند فی مقعد صدق عند مليك مقتدر در زمان آمد باد که بان نغمه دلپذیر بصوت شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان ای موسی تو تورات را تلاوت کن ای عیسی بقرات انجیل مشغول شو ای اسرافیل قرآن آغاز کن ای درخت طوبی تو آواز لا اله الا الله تسبیح ما بگشای امام ثعلبی از ابن عباس نقل میکند که هیچ کس خوش آوازتر از اسرافیل نیست چون آغاز تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل یعنی آنکه شریفترین لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و اینجا گفته اند آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادیست که درماندگان بیابان تیرگی فزای دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد مثنوی مومنان گویند که آثار بهشت • نغز گردانید هر آواز زشت • ما همه اجزای آدم بوده ایم • در بهشت آن لحنها بشنوده ایم • گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی • یاد مان آید از آنها اندکی • پس نی و چنگ و رباب و مانند آن • جزوکی ماند از آن آوازها • عاشقان کین نغمها را بشنوند • جزو گیرد ارغند سوی کل روند وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده باشند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کرده مر آیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل قدرت را وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و لقای آن سرای یعنی حشر و نشر را فَأُولَئِكَ پس آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب حاضر کرده شدگانند فَسُبْحَانَ اللَّهِ مصدریست بمعنی امر یعنی تسبیح گویید خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز گذارید حِينَ تُمْسُونَ هنگامی که بشبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتنست وَحِينَ تُصْبِحُونَ و هنگامی که بامداد در آیید مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر اوراست ستایش فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی هر که

در آسمانها و زمینهاست حمد او میگویید **وَعَشِيًّا** و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر **وَحِينَ**
تُظْهِرُونَ و هنگامی که در آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح بمعنی صوت پس انضمام
بصلوة جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکر شد بنمازهای اخفائیه مناسب
مینماید **يُخْرِجُ الْحَيَّ** بیرون می آرد خدای زنده را **مِنَ الْمَيِّتِ** از مرده چون نطفه از دانه و سنبله از حبه و
از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل **وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ** و بیرون می آرد مرده
مِنَ الْحَيِّ از زنده بعکس آنها که مذکور شد **وَيُحْيِي الْأَرْضَ** و زنده میگرداند زمین را بگیاه **بَعْدَ مَوْتِهَا** بعد از
افسردگی و پژمردگی آن **وَكَذَلِكَ** و مانند این اخراج **تُخْرَجُونَ** بیرون آورده خواهید شد از قبور **وَمِنْ**
و از نشانهای قدرت خدای **أَنْ خَلَقَكُمْ** آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم را علیه السلام **مِنْ تُرَابٍ** از خاک **ثُمَّ إِذَا**
أَنْتُمْ پس اکنون شما **بَشَرٌ** مردمانید **تَنْتَشِرُونَ** پراکنده میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت
وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات توانایی او **أَنْ خَلَقَ** آنست که بیافرید **لَكُمْ** برای شما **مِنْ أَنْفُسِكُمْ** هم از شما یعنی از جنس شما
أَزْوَاجًا زنان **لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا** تا میل کنید بسبب جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب الفت است
و مخالفت واسطه مفاخرت **نظم** بجنس خود کند هر جنس آهنگ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ بجنس غیر خود ار میل
فرشته با فرشته انس با انس **وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ** و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما **مَوَدَّةً** دوستی **وَرَحْمَةً**
و مهربانی در صحیح آورده که مودت بجهت تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خرد سالان و رحمت بر
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آفرینش ازواج شاکله و مشابه مردان در بشریه **لَآيَاتٍ** هر آینه دلالتهاست **لِقَوْمٍ**
يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در حکمت این صورت مطلع شوند **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از دلالتهای قدرت او
خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفرینش آسمانها و زمینهاست **وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ** و مخالفت زبانهای شما از عربی و ترکی
و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصل تمام زبانها مختلف هفتاد و دو است نوزده در اولاد
سام است و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث **وَأَلْوَانِكُمْ** و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی
و سرخی و سیاهی و زردی یا در تشکیلات اعضا و هیئات و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز بشبه آدمی دیگر
نیست حتی توأمان که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود **إِنَّ فِي**
ذَلِكَ بدرستی که در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند **لَآيَاتٍ** نشانهاست بر قدرت
و حکمت **لِلْعَالِمِينَ** مر همه عالمیان را یعنی بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمتی

مندرج است چه اگر برین وجه نبودی اشتباه میان اشخاص مشکل بودی و بسیار از مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام
خوانده یعنی این دلالات مر دانایانراست که در ان نظر کنند و بغور آن برسند **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از علامات قدرت کامله
او **مَنَامُكُمْ** خواب کردن شماست **بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** بشب و روز جهت استراحت قوی نفسانی و تقویت قوی طبیعی
وَابْتِغَاؤُكُمْ و جستن شما روزی را **مِنْ فَضْلِهِ** از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص
بشب است و ابتغا بروز و در آیه تقدیم و تأخیری هست بحسب معنی **إِنَّ فِي ذَلِكَ** بدرستی که در خواب شب و معیشت روز
لَآيَاتٍ دلالتها و عبرتهاست **لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ** برای گروهی که بشنوند بگوش هوش **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از نشانهای
حکمت او **يُرِيكُمُ الْبَرْقَ** آنست که مینماید بشما برق را **خَوْفًا** برای ترسانیدن مسافر از صاعقه **وَطَمَعًا** و در
طمع افکندن مقیم برای باران **وَيُنَزِّلُ** و فرو میفرستد **مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** از جهت آسمان یا از ابر آبی را **فَيُحْيِي** پس
زنده میگرداند **بِهِ الْأَرْضَ** بدان آب زمین را تا از و گیاه تر و تازه میروید **بَعْدَ مَوْتِهَا** پس از افسردگی و پژمردگی
آن **إِنَّ فِي ذَلِكَ** بدرستی که در برق و باران **لَآيَاتٍ** علامتهاست بر قدرت الهی **لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** مر گروهی را که
تعقل کنند تکون حادثات تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صانع در هر حادثه **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از نشانهای توانایی
او **أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ** آنست که می ایستد آسمان بی ستون **وَالْأَرْضُ** و زمین بر روی آب **بِأَمْرِهِ** بفرمان او یعنی
نگاه داشت او مر ایشانرا **ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ** پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره **دَعْوَةً** خواندنی بدین نوع
که ایها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید **مِنَ الْأَرْضِ** از زمین **إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ** بیرون آیید از قبرها
نزد خروج خلق از قبر و نیز یکی از آیات قدرت اوست **وَلَهُ** و مر اوراست **مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** هر که در
آسمانها و زمینهاست همه مخلوق و مملوک و معبود وی اند **كُلٌّ لَهُ** همه مر او را **قَانِتُونَ** فرمان بردارانند در صورت حکم
بعث و نشور و دیگر احوال از حکم او تمرد نمیتوانند ورزید **وَهُوَ** و اوست **الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ** آنکه اول بار بیافریند
خلق را آنگه بمیراند **ثُمَّ يُعِيدُهُ** پس باز زنده کند ایشانرا **وَهُوَ** و باز آوردن **أَهْوَنُ عَلَيْهِ** آسانست بر خدای
بنسبت با نخست آفرینش یا اعاده باعتقاد شما آسانترست از ابتدا پس چون ابتدا را اقرار دارید اعاده را چرا انکار میکنید
و ابدا و اعاده نزد قدرت یکسانست **وَلَهُ** چون قدرت او منزه از نقصانست **لَهُ** آوردن خلق و بردنش یکسانست
نسبت بدو تر چه دشوار بود **لَهُ** در قدرت بر کمال او آسانست **وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى** و مر او راست صفت برتر و صف
بیکتایی چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات **فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** در آسمانها و زمینها
وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالبی که عاجز نشود از ابدا ممکن و اعاده او **الْحَكِيمُ** دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت

باشد ضرب بیان میکند خدای لکم برای شما مثلا من انفسکم مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما هل لکم آیا
هست شما را ای آزادان من ما ملکت ایمانکم از مملوکان شما که ملك یمین اند من شرکاء هیچ انبازان فی ما رزقناکم در آنچه
داده ایم شما را از اموال و اسباب فانتم پس شما و ایشان فیه در آنچیز سواء یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف
میکنید در مال و ملك خود ایشان نیز توانند تخافونهم میترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند کخیفتکم
مثل ترسیدن شما آزادان انفسکم از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد ملخص سخن آنست که آیا راضی باشید که
بندگان را در مال و ملك خود شریك سازید تا در تصرف در آن و تسلط بر آن مساوی باشید و از استبداد ایشان
ترسان شوید در عین المعانی و بعضی دیگر از تفاسیر هست که چون حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم این آیه
بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لا یکون ابدا حاشا هرگز نتواند بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که شما بندگان
خود را در مال خود شریك نمیسازید پس چگونه آن چیزها را که بنده خدا اند در ملك او شریك میسازید نظم
خلق چون بندگان سر در پیش ٭ مانده در حکم خالق خویش ٭ جمله هم بنده اند و هم بندی ٭ نرسد بنده را خداوندی
کذلك مانند این تفصیل نفصل الآیات تفصیل میکنیم و بیان میسازیم دلایل وحدت را لقوم یعقلون
برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال بکار برند اما جاهلان و ستمکاران از حقیقت این سخن بیخبر اند بل اتبع
الذین بلکه پیروی میکنند آنانکه ظلموا ستم کردند بر خود بشرك اهواءهم آرزوهای خود را بغیر علم
بی دانشی فمن یهدی پس کیست که راه نماید من اضل الله آنرا که فروگذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد
وما لهم و نیستند مشرکان گمراه را من ناصرین یاران نصرت دهندگان که از عذاب دوزخشان خلاصی دهند
فاقم وجهك پس راست دار ای محمد روی خود را للدین برای عبادت خدای یا خالص گردان عمل خویش
حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و ذات خود را یکی کرده بر این وجه اقامت کنید و پیروی کنید
فطرت الله دین خدای را التی آن فطرتی که بحکمت فطر الناس بیافرید مردمان را علیها برای آن و گویند
مراد از فطرت شناختن صانعست و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شد پس پیغمبر باید که ملازم آن عهد شود
که بران منظور شده اید لا تبدیل نهی است در صورت نفی یعنی بدل مکنید لخلق الله مر خلق خدای را یعنی
دینی را که خدای خلق را بران آفریده و میثاق از ایشان فرا گرفت ذلك آنست الدین القیم کیش راست و
مستقیم ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج و
عدم تدبر منیبین حالست از ضمیر فاقم یعنی ای محمد روی آر با امت خود در حالتی که بازگردندگان باشید الیه

بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق و منیب او را گویند که او را
جز حق بجانب مرجعی نباشد بیت تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم ٭ کرم تو در نپذیری کجا روم چکنم واتقوه
و بترسید از او واقیموا الصلاة و بپای دارید نماز را ولا تکونوا و مباشید من المشرکین از شرك آرندگان
بترك نماز متعمدا خطاب با امتست در تیسیر از شیخ محمد اسلم طوسی رحمه الله نقل میکند که حدیثی بمن رسید که هر چه
از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنید پس این حدیث را که من ترك الصلاة متعمدا
فقد کفر خواستم که با آیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که واقیموا الصلاة ولا تکونوا
من المشرکین من الذین و مباشید از آنانکه فرقوا دینهم جدا کردند یعنی پراکنده ساختند دین خود را و
کانوا شیعا و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستید و یکی ملك و یکی ستاره
یا یهود و نصاری که هر یك چندین فرقه شدند یا خوارج و ابوامامه رضی الله عنه در این خبری مرفوع است یا اهل
بدعت کل حزب هر گروهی بما لدیهم بآنچه نزدیك ایشانست از دین فرحون شادمانند گمان ایشان آنکه
حق با ایشانست مثنوی هر کسی را در خور مقدار خویش ٭ هست نوعی خوشدلی در کار خویش ٭ میکند اثبات خویش و نفی غیر
چه امام صومعه چه پیر دیر واذا مس الناس و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را ضر سختی یا بیماری یا فقر گفته اند
عامست همه آدمیان را که چون بسختی درمانند دعوا بخوانند بزاری ربهم پروردگار خود را منیبین
الیه بازگشتگان بسوی حق ثم اذا اذاقهم پس چون بچشاند بعد از آن ایشانرا خدای منه از نزدیك
خود رحمة آسانی یا صحتی یا توانگری و از آن شدت باز رهند اذا فریق منهم آنگاه گروهی از ایشان بربهم
یشرکون بپروردگار خود شرك آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عملی کنند لیکفروا تا کافر شوند
بما آتیناهم بآنچه عطا کردیم ایشانرا از نعمت عافیت فتمتعوا امر تهدید است یعنی ای کافران برخورید و
بهره از نعمتهای دنیوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود که عقوبت اخروی باشد ام انزلنا
آیا فرستاده ایم ما علیهم بر کافران سلطانا کتابی و حجتی یا رسولی خود سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد
فهو پس آن رسول یا ملك یتکلم سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بما کانوا به یشرکون
بآنچیزی که بآن شرك می آرند یعنی دلیل بود بر اشراك ایشان واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مشرکانرا رحمة
نعمتی از صحت و وسعت و مانند آن فرحوا بها شادمان شوند بدان وان تصبهم و اگر برسد بدیشان سیئة
زحمتی از مرض و قحط و امثال آن بما قدمت ایدیهم بآنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی چون بلا رسد

بشارت کردارها بد کرده اند اذا هم یقنطون آنگاه ایشان نا امید میشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میکنند
در نعمت و نه صبر دارند در محنت اولم یروا آیا ندانسته اند ان الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میگرداند
نعمت و مال لمن یشاء برای هر که میخواهد و یقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد ان فی ذلک بدرستی که در این
قبض و بسط لایات هر آینه دلالت عبرت لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط
و شکر گویند در سرا و صبر نمایند در ضرا که بنای کار مؤمن و اساس ایمان بر این دو صفت فآت پس بده ای محمد ذا القربی
خداوندان قرابت از بنی هاشم حقه حق او را از غنیمت و فیء و گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت
و هم اهل ایمان در این داخل اند میفرماید که بدهید حق خویشان را یعنی صله رحم کنید باحسان و انعام و تغییر اکرام
و امام اعظم رحمه الله بوجوب نفقه ذوی الارحام بدین آیت استدلال میکند والمسکین و بدهید حق محتاج عاجز
وابن السبیل و راه گذریان را از آنچه مقرر شده یعنی وظایف زکات ذلک این ایتاء حقوق خیر بهتر
از امساک للذین یریدون برای کسانی که میخواهند وجه الله لقای خدای را یا رضاء او میجویند یا مراد
وجه تقرب بحق سبحانه نه جهتی دیگر از اعواض و اغراض واولئک و آن گروه منفقان هم المفلحون ایشان
رستگاران و فیروزی یابندگان وما آتیتم و آنچه میدهید من ربا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات
لیربوا تا بیفزاید مال شما فی اموال الناس از مالها مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از آن
توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فلا یربوا پس زیاده نمیشود آن مال عند الله نزدیک خدای و برکت
بر نمیخیزد یا آنچه میدهید زیاده حرام در معاملات یعنی سود زر تا زیاده شود در مال سودخوارگان پدید آید چنان
نمیشود و برکت در آن نمیماند وما آتیتم من زکوة و آنچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که در آن داد
تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدای فاولئک پس آن گروه که زکوة و صدقه لوجه الله دهند برای مثوبت
هم المضعفون ایشانند خداوندان افزونی شده یا بندگان افزونی که یکی ده یا زیاده یابند الله خدای
بحق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را و شما نه چیزی ثم رزقکم پس روزی داد و میدهد شما را مادام که
زنده اید ثم یمیتکم پس بمیراند شما را وقت انقضاء آجال شما ثم یحییکم پس زنده کند شما را و برانگیزد
هل من شرکائکم آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتانی که بزعم شما شریک خدا اند هست من یفعل
کسی که بکند من ذلکم از این خلق و رزق و اماته و احیا من شیء هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش کنند
و چون از هیچکدام این کار نیاید پس ایشان را شریک گفتن نشاید سبحانه پاکست خدای تعالی وتعالی و برتر

عما یشرکون از آنچه شرک می آرند بوی ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بخشک سال
و مردن دواب و خطر لصوص والبحر و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن سفن بما کسبت بسبب آنچه کرده است
ایدی الناس دستها آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما بر آنند که مراد از فساد نا آمدن باران است
چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و صدف در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون
الله منقطع کرد جانوران آبی نابینا شدند و گویند بر آن بود که تا بیک هابیل را کشت و فساد ظاهر گشت جلندی کشتیها
غصب کرد و نزد بعضی مراد از فساد یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان باهلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم
نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر اسباب فساد دنیوی آدمیان کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشان را
بعض الذی عملوا برخی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلهم شاید ایشان بچشیدن
این بعض یرجعون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر
قلب و شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که هر که بجز دل اعتبار مراقب فاسد کرد ظاهر شد فساد در بر نفس او
و امام قشیری رحمه الله آورده که فساد بر نفس با ارتکاب محظورات است و فساد بحر دل با اخلاق ذمیمه و توقف بر رسوم
و عادات در حقایق و علم منکوست که بر لسان علما ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق فساد لسان علما تاویلات فاسده
باشد و فساد لسان عرفا ابتداعی و اطلاق آنها و نادیده نشانها میدهند روشنایی ابدان کی میدهند از برای مشتری در حجت
مدت شان نادیده گوید برجاء قل سیروا بگو مشرکان را که بروید فی الارض در زمین ام خالیه فانظروا کیف
کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة الذین سر انجام آنانکه من قبل پیش از ایشان بودند کان اکثرهم
بودند بیشتر ایشان یعنی همه هلاک شدند مشرکین شرک آرندگان فاقم پس راست کن وجهک همگی خود را
للدین القیم برای کیش راست یا روی آن بجهت دین درست من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد
روزیکه بازگردانیدن نیست له مر او را من الله از نزدیک خدای یعنی که خدای آنرا باز نگرداند بحالت نباشد
و روزی بیاید از خدای که کس نتواند که باز گرداند یومئذ یصدعون آن روز که جدا شوند مردمان از یکدیگر بعضی
در روند فریق فی الجنة و فریق فی السعیر من کفر هر که کافر شود فعلیه پس بر وست کفره جزای کفر او که آتش
جاویدست ومن عمل صالحا و هر که بکند کاری ستوده فلانفسهم پس برای نفسهای خود یمهدون
میگسترند یعنی جایگاه راست میکنند در بهشت و ترقی بندگان در وی نفایات واقع است لیجزی تا خدای جزا دهد
الذین آمنوا آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارها شایسته من فضله از بخشش خود ذکر

جزای کافران نکرد جهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ دوست نمیدارد
کافران را تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدای
أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ آنست که میفرستد بادها یعنی شمال و صبا و جنوب را مُبَشِّرَاتٍ مژده دهندگان تا بعز باد شمال
وَلِيُذِيقَكُمْ و تا بچشاند شما را مِنْ رَحْمَتِهِ از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ
و تا بجریان آید بسبب بادها برود کشتیها در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا و تا بجویید درجات دریا
مِنْ فَضْلِهِ روزی که خدای محض فضل بسید هد وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر گویید برین نعمتها
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو ای محمد رُسُلًا فرستادگان از آدم میان
إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان ما با اقوام خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزها روشن یا
احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و بعضی کافر شدند فَانْتَقَمْنَا پس ما انتقام
کشیدیم مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا از آنانکه کافر شدند و ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند
وَكَانَ حَقًّا و هست سزاوار عَلَيْنَا بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ یاری دادن مؤمنان چه ایشان مستحق نصر
اللَّهُ خداوند یعنی الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ آنستکه میفرستد بادها را فَتُثِيرُ سَحَابًا پس برانگیزاند ابر را
ابر را بهوا برانند فَيَبْسُطُهُ پس خدای بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم کاهی که خواهد فِي السَّمَاءِ
آسمان كَيْفَ يَشَاءُ چنانچه خواهد روند یا ایستاده وَيَجْعَلُهُ و گرداند آنرا کاهی كِسَفًا پاره پاره
در علو فَتَرَى الْوَدْقَ پس تو می بینی باران را که بحکم الهی يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ خِلَالِهِ از میان ابر
و تحکم مرتکم و متصلات وهم در وقتی که منقطع و متفرق است فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای باران را
مَنْ يَشَاءُ در علاقه و بلاد هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود إِذَا هُمْ آنگاه ایشان يَسْتَبْشِرُونَ
شادمان و خوشدل میشوند وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ پیش از آنکه فرو فرستاده شود
بر ایشان باران مِنْ قَبْلِهِ پیش از ظهور سحاب لَمُبْلِسِينَ ناامیدان از باران فَانْظُرْ پس در نگر إِلَىٰ
آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بنشانه رحمت خدای یعنی باثر مطر نیکو ببینی که كَيْفَ چگونه خدای باران اثر يُحْيِي
الْأَرْضَ زنده میگرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن
و خفض جمیع یعنی بعض بین آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشید إِنَّ ذَٰلِكَ
بدرستی آنکه قادرست بر احیاء زمین بعد از موت آن لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هر آینه زنده کننده مردگانست چه حیا

ارض

ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از قوی نباتی و احیای موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و
غیرها وَهُوَ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست چه قدرت او نسبت بجمیع ممکنات یکسانست
در حقایق آورده که اثر رحمت در ظاهر بارانست که زندگی گل بدانست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست
و در بحر فرموده که آثار رحمت نشانه بهار است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد
که منظر نظر حق است و در مثنوی معنوی حکایتی مناسب این مبحث ایراد فرموده شعر صوفیی در باغ از بهر کشاد
صوفیانه روی بر زانو نهاد ؛ پس فرو رفت او بخود اندر نغول ؛ شد ملول از صورت خوابش فضول ؛ که چه خسپی آخر اندر رز نگر
این درختان بین و آثار خضر ؛ امر حق بشنو که گفتست انظروا ؛ سوی این آثار رحمت آر رو ؛ گفت آثارش دلست ای بوالهوس
آن برون آثار آثارست و بس ؛ باغها و میوها اندر دلست ؛ عکس لطف آن برین آب و گلست ؛ چون حیات از حق بگیری ای روی
پس غنی گردی ز گل در دل روی وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا و اگر بفرستیم ما رِيحًا بادی که موجب باشد بهلاک چون دبور که ریح عذاب
و بر مزروعات ایشان وزد فَرَأَوْهُ پس ببینند کشتها مُصْفَرًّا زرد شده بعد از سبزی و بهلاک نزدیک
چنانچه از نفع نتوان گرفت لَظَلُّوا هر آینه باشند مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ پس از زردی زرع که کافر شوند بنعمتها که گذشته
بنابرینکه الحاح کردندی و از رحمت او ناامید شدندی ای محمد کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان تو قبول تو
قبول نمایند فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ یعنی نمیتوانی شنوانید مردگانرا و کفار حکم ایشان دارند زیرا
که دل ایشان مرده است وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ و نمیتوانی شنوانید کرانرا الدُّعَاءَ خواندن إِذَا وَلَّوْا چون برگردند
خواننده مُدْبِرِينَ گریزندگان از متکلم و قید تولیه و ادبار برای تاکید حکم است و استحاله اسماع یعنی اصم مقبل اگرچه نمیشنود
اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارات سر و دست چیزی درمی یابد اما کری که پشت بر متکلم دارد از آن مقدار در
یافتن نیز محرومست وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوردلان عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان
یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی مشرکانرا إِنْ تُسْمِعُ نمیشنوانی مواعظ و نصایح قرآنرا إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر
آنرا که گرویده است بِآيَاتِنَا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان ایشانرا بر آن میدارد که لفظ قرآن را فرا گیرند و در
معنی آن تدبر نمایند فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را اللَّهُ خدای مطلق الَّذِي
خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ از پس سستی طفولیت قُوَّةً توانایی یعنی جوانی بخشید ثُمَّ جَعَلَ
پدید آورد مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت شباب ضَعْفًا وَشَيْبَةً سستی و پیری يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد
از ضعف و قوت و جوانی و پیری وَهُوَ الْعَلِيمُ و او داناست باحوال بندگان الْقَدِيرُ توانا بر تغیر صفات ایشان

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ وروزی که قایم شود قیامت وآن در ساعت آخر باشد از ساعات دنیا يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ
سوگند خورند کافران مضمون آنکه مَا لَبِثُوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبور غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی وهم برین
دانند که ایشان دروغ میگویند كَذَٰلِكَ مثل این برگشتن از راستی در آخرت كَانُوا هستند در دنیا که
حشر ونشر يُؤْفَكُونَ برگردانیده میشود از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و در آن
سرای وَقَالَ الَّذِينَ وبعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده اند ایشانرا
دانش وَالْإِيمَانَ وگرویدن یعنی مؤمنان وعلما از ملایکه وانس گویند چرا دروغ میگویید لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستیکه
درنگ کردید در دنیا یعنی مکث شما مذکورست ومسطور فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت
وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یا در علم الهی یا در قضای او یا در آنچه بر شما نوشته که زمانی مکث شما باشد
وشما باعتقاد در دنیا یا در قبر بوده اید إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس این روز
برانگیختن که انکار میکردید وَلَٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ ولیکن بودید شما که از فرط جهل وعدم تفکر لَا تَعْلَمُونَ نمیدانستید
که بعث حقست یعنی کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند یعنی واجازت نیابند فَيَوْمَئِذٍ
پس آن روز لَا يَنفَعُ سود نکند الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر مَعْذِرَتُهُمْ عذر خواهی ایشان
وَلَا هُمْ ونه ایشان يُسْتَعْتَبُونَ خوانده شوند بچیزی که از الله عتاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای
خدای کنید چه اگر خلق ایشان راضی نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا وهر آینه بیان کردیم لِلنَّاسِ برای مردمان فِي
هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید وحشر وصدق رسول وَلَئِن
جِئْتَهُم بِآيَةٍ واگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران ومعاندان معجزه که مطلبند لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
هر آینه گویند آنانکه نگرویدند از فرط عناد وغایت تمرد وفساد إِنْ أَنتُمْ نیستید شما یعنی پیغمبر ومؤمنان إِلَّا
مُبْطِلُونَ مگر بیاورندگان دروغ که این سحر باطل است كَذَٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مینهد خدای
عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ بر دلهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند ودر طلب دانش نیستند فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن
ای محمد بر آزار ایشان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستیکه وعده خدای بنصرت تو واعلاء کلمه وغالب شدن دین تو
حَقٌّ راستست ومخلفی بدان وفا خواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ وترا بر سبکساری ندارند آنانکه
لَا يُوقِنُونَ بی گمان نمیشوند در امر معاد یا ترا بر آن نیارند که تعجیل کنی در دعاء عذاب بر ایشان که آن وقت
معین بابدست وچون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد کمدارید وقت کار ما را که هر کاری بوقتی

سورة لقمان — بسم الله الرحمن الرحيم

الٓمٓ حروف مقطعه مبادی سور ومفاتح کنوز عبر بود در الم گفته اند الف اشارتست بالا ولام بلطف ومیم بمجد یعنی
الله متصف بجمیع صفات الکمال ومنعم بالغفران والاحسان تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای قرآنست الْحَكِيمِ
خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که در وی تناقض نیست یا حاکم که بحلال وحرام حکم کند هُدًى راه نماینده
وَرَحْمَةً وبخشش نماینده لِّلْمُحْسِنِينَ مر نیکوکارانرا الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نمازهای
مفروضه را وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ومیدهند زکوة واجبه را وَهُم وایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ يُوقِنُونَ
ایشان بی گمانند یعنی بعث وجزا را تصدیق میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوفند عَلَىٰ هُدًى بر راه
راستند مِّن رَّبِّهِمْ از آفریدگار خود وَأُولَٰئِكَ وآن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران وپیروزی یافتگان
آورده اند که نضر بن حارث بتجارت جانب فارس رفته بود وقصه رستم واسفندیار خریده ودر مجامع قریش بمو
بسامع ایشان میرسانید که همه شیفته وفریفته میشدند واعلان میزد که اگر محمد از قصه عاد وثمود حدیث عظیم میگوید
سلیمان وداود خبر میدهد من از سعت ممالک ووفور لذت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه آیت فرستاد که وَ
مِنَ النَّاسِ واز مردمان مَن يَشْتَرِي کسی هست که میخرد لَهْوَ الْحَدِيثِ سخن بازی وگفته اند سخن بیهوده
ومشغول کننده یعنی اختیار میکند افسانه بی اعتبار را لِيُضِلَّ تا گمراه سازد مردمانرا عَن سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای یعنی از دین او یا باز دارد از استماع وقرائت قرآن بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وبرهانی وَيَتَّخِذَهَا وفرا
گیرد راه خدای را هُزُوًا افسوس وسخریه أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست عذابی
مُّهِينٌ خوار کننده که سبب وقرات دردنیی وعذاب دوزخ در عقبی وگفته اند آیه در شان لهیات که
جاریات مغنیه خریده بودی ومردم را باستماع اصوات والحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتی وَإِذَا
تُتْلَىٰ وچون خوانده شود عَلَيْهِ بر آنکس که لهو حدیث را خریده وبرگزیده آيَاتُنَا آیتهای کلام ما وَلَّىٰ
روی بگرداند مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردن کش وبا تکبر بود یعنی التفات بآن نکند كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا گوییا
که هرگز نشنیده كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گوییا در هر دو گوش او وَقْرًا گرانیست فَبَشِّرْهُ پس اعلام کن او را
بجای بشارت بیم ده بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویدند بخدای
ورسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای صالح یعنی شایسته لَهُمْ مر ایشانراست جَنَّاتُ النَّعِيمِ
بهشتهای با نعمت وناز یا نعمتهای بهشت خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در آن وَعْدَ اللَّهِ

حقًّا وعده کرده است خدای وعده کردنی درست و راست وَهُوَ الْعَزِيزُ و او خداوند غالبست که هیچ کس
او را از وفا بوعده مانع نشود الْحَكِيمُ راست کار که هرچه کند بر طریق حکمت بود نه در وعده او نقض و خلف
نه در کار او هیچ لاف و گزاف خَلَقَ السَّمٰوَاتِ بیافرید آسمانها را بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونی تَرَوْنَهَا می بینید شما آنرا
برداشته وَأَلْقَىٰ و بنهاد فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی پیدا کرد در او رَوَاسِيَ کوهها بلند پایدار أَنْ تَمِيدَ
بِكُمْ تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی و بجبال راسیات
آرام یافت در منبع از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا بر جای بایستاد از جمله کوه
قاف و ابو قبیس و جودی و لبنان و سینین و ثبیر و طور سینا و غیر آن وَبَثَّ و پراکنده کرد فِيهَا
در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم التفات بتکلم جهت اختصاص فعلست بما
یعنی غیر ما نفرستد و ما فرستیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر آسمان مَاءً آبی که بارانست فَأَنْبَتْنَا پس رویانیم فِيهَا
در زمین بدان آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاهی كَرِيمٍ نیکو و بسیار منفعت هٰذَا این که مذکور شد
از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللَّهِ آفریده خدای است فَأَرُونِي پس بنمایید بمن که در عالم
مَاذَا خَلَقَ چه چیز آفریدند الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ آنانکه بعبودیت فرو گرفته اند مراد بتان اند که کفار ایشانرا شریک
حق گفتندی حق سبحانه میفرماید که این همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدام است بَلِ الظَّالِمُونَ
بلکه مشرکان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شریک میدهند
هر که بت آفریده و بنده است ❋ بنده در بند آفریننده است ❋ بر کجا بنده که در بند است ❋ لایق شرکت خداوند
آورده اند که قصه لقمان حکیم و عصای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و در عرب در مهمی که رجوع بدیشان
کردندی از حکمتها لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود که وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق
که دادیم لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ لقمان بن باعورا را حکمت که قول صایب و فعل کامل است یا شناخت توحید و نفی
شرک و در حقایق گفته که اقامت ادله عقلیه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافه دلایل سمعیه
با آن علما را در نبوت لقمان اختلافست سدی و عکرمه و شعبی رحمهم الله بر آنند که پیغمبر بود و مراد از حکمت در این
نبوتست و او خواهرزاده ایوب علی نبینا و علیه السلام یا پسر خاله او بوده و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن
تارح است و تارح پدر ابرهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بود امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیت او
ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام متولد شد و تا عهد یونس

عرب است و بعضی گویند هزار سال زیست و اکثر علما بر آنند که پیغمبر نبود بلکه حکیم بود گویند غلام کسی بوده و شبانی
میکرد یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بود و در میان بنی اسرائیل قضا پرسیدی و بقول امام مجاهد از بندگان نوبه
بوده و مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانه وی در آمدند و بر وی سلام کردند
جواب داد و ایشانرا ندید گفتند ای لقمان ما فرستادگان پروردگار توییم ترا خلیفه زمین میسازیم تا حکم کنی
میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از فرمان او بدین کار رغبتی و طاعت قبول میکنم و امید
میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مخیر ساخته اند عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم ملایکه را
این سخن شگفت آمد و حق سبحانه قول او را بپسندید و حکمت بر وی افاضه کرد بمثابه که هر یک کلمه حکمت از وی منقول است
که هر کلمه بعالمی ارزد روزی یکی از عظماء بنی اسرائیل بر وی بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع کلمات
حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاه نیستی که شبانی رمه فلان میکردی گفت هستم
پرسید که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک ما لا یعنی
کردن در تفسیر ثعلبی از حکم لقمان می آورد که روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد که میوه بیارند
غلامان میوه ها را در راه بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان
میوه خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت بآنکه ما را
گرم بخورانی و در صحرا بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون آید خاین او است و شیخ معنوی قدس سره
در مثنوی این حکایت آورده و دو سه بیت که مشتمل بر نکته است اینجا ثبت افتاد شعر گفت ساقی خواجه را از آب حمیم
مر غلامان را بخورد آن ندیم ❋ بعد از آن میراندشان در دشتها ❋ می دویدند آن نفرها زیر و بالا ❋ در قی افتادند ایشان از عنا
آب می آورد از ایشان میوه ها ❋ چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف ❋ می بر آمد از درونش آب صاف ❋ حکمت لقمان چو این داند نمود
پس چه باشد حکمت رب الودود ❋ چون سقوا ماء حمیما قطعت ❋ جملة الاستار مما افظعت ❋ یوم تبلى السرائر کلها
بان منکم کامن لا یشتهى ❋ هر چه پنهان باشد پیدا شود ❋ هر که او خاین بود رسوا شود ❋ در لباب آورده که روزی داود
علی نبینا و علیه السلام از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی یدی غیری ما تقبضین نفسی و عدالت
داود درین سخن تفکر نموده نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات تامات ایشان در بحر الجواهر التفسیر
قرآن یافت القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ که شکر گوی خدای را بر
نعمت حکمت وَمَنْ يَشْكُرْ و هر که شکر گوید فَإِنَّمَا يَشْكُرُ جز این نیست که شکر میگوید لِنَفْسِهِ برای خود چه نفع

شکر که دوام نعمت و استحقاق مزیدت بدو میرسد وَمَنْ كَفَرَ و هر که ناسپاسی کند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
غَنِيٌّ بی نیازست از شکر کسی حَمِيدٌ سزاوار حمدست و اگر چه هیچ کس نگوید یا محمودست که همه کاینات بلسان حال
و قال حامد حضرت وی اند وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ و یاد کن چون گفت لقمان لِابْنِهِ مر پسر خود انعم را و گفته اند نام او
یا ماثان یا اشکم یا مشکم بوده وَهُوَ و لقمان يَعِظُهُ پند میداد او را و میگفت يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر
شفقت و مرحمت لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شرک میاور بخدای إِنَّ الشِّرْكَ بدرستی که شرک آوردن لَظُلْمٌ عَظِيمٌ
هر آینه ستمی بزرگست چه تسویه میکند مخلوق را بخالق وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم
بِوَالِدَيْهِ بنیکویی پدر و مادر او را از موجبات نیکویی یکی آنست که حَمَلَتْهُ برداشت فرزند را أُمُّهُ مادر
او چند وقت و سستی می شد در حال او وَهْنًا سستی شدنی عَلَىٰ وَهْنٍ بر سستی شدنی یعنی ضعف بالای ضعف
وَفِصَالُهُ و بازگرفتن او را از شیر فِي عَامَيْنِ در گذشتن دو سال و در این مدت او را شیر داده و دیگر وصیت
کردیم آدمی را أَنِ اشْكُرْ لِي بآنکه شکر گوی مرا وَلِوَالِدَيْكَ و مر پدر و مادر خود را إِلَيَّ الْمَصِيرُ بسوی حکم منست
بازگشت هم در بشکر و شرک ایشان را جزا خواهیم داد وَإِنْ جَاهَدَاكَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر با تو عَلَىٰ
أَنْ تُشْرِكَ بِي بر آنکه شرک آری بمن و شریک گیری مَا لَيْسَ لَكَ آنچیزی که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ باستحقاق
شرکت او دانشی فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشان را وَصَاحِبْهُمَا و مصاحبت کن با ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا
دنیا مَعْرُوفًا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع و مقتضای کرم بود وَاتَّبِعْ و پیروی کن در دین سَبِيلَ
مَنْ أَنَابَ راه کسی را که گشته است إِلَيَّ بمن بتوحید و اخلاص که آن محمدست صلی الله علیه وسلم یا صدیق اکبر رضی الله عنه
ثُمَّ إِلَيَّ پس بسوی مجازات منست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَأُنَبِّئُكُمْ پس آگاه می خواهم داد شما را بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که میکنید از خیر و شر نزول این آیه در شان سعد وقاص است چنانچه در سوره عنکبوت
و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان بمناسبت نهی است از شرک در بعضی تفاسیر آورده اند که مادر سعد سه روز نان و آب
نخورد تا دهن او را بعود بشکافتند و آب در دهان ریختند سعد میگفت اگر او را هفتاد روح باشد یک یک از تن بر
یعنی بفرض که هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام بر نمیگردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهد که فرزند خود را گفت
يَا بُنَيَّ ای پسرک من إِنَّهَا بدرستی که آن فعل یعنی کردار که آدمی را باشد از خیر و شر إِنْ تَكُ اگر باشد در
خردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حبوبست فَتَكُنْ پس باشد آن فِي صَخْرَةٍ
در زیر صخره سبز که سماک گویند و آن در زیر هفتم زمین است أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ یا آن عمل در آسمانها باشد و در جهت

وسعت آن یا در بالای سماوات أَوْ فِي الْأَرْضِ یا در زمین در مکان پنهان يَأْتِ بِهَا اللَّهُ بیارد خدای آنرا و حاضر
کند اندر میزان حساب کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بدرستی که خدای باریک دانست و علم او بهر خفی احاطه کند خَبِيرٌ داناست
بمکان هر چیزی يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کامل شود وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمای
بنیکویی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و
منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود وَاصْبِرْ و شکیبایی کن عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ بر آنچیزی که بتو رسد از شداید خصوصا
در امر و نهی إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه فرموده شد مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از واجبات امورست یعنی از آنچه خدای قطع
کرده است قطعی ایجابی وَلَا تُصَعِّرْ و بگردان خَدَّكَ روی خود را لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی بوجه تکبر روی
بمردم متاب بلکه اقبال کن برایشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا برای نازش و افسوس
و خودکامی یعنی بخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ
هر خرامنده که چون متکبران رود فَخُورٍ نازش کننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ
و میانه باش در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطو که زود رفتن علامت خفت و سبکساریست و دیر رفتن
نشانه عجب و بزرگواری بلکه میانه رو باش و بطریق تواضع قدم میزن وَاغْضُضْ و فرو دار و کم کن مِنْ صَوْتِكَ
از آواز خود یعنی فریاد کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گوی مباش إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ بدرستی که زشت ترین
آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ آواز خرانست یعنی در بلند تعلع صوت فضیلتی نیست چه صوت حمار با وجود رفعت آن مکروه
طباع و موجب وحشت اسماعست و در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیه رد کرد
بر ایشان نعرهای ایشان را و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آواز نرم را دوست داشتی و جهر صوت را مکروه بودی و در لطایف
ملکوتست که نعرهای بندگان مرا چون ندایی مناجات کنند آوازها خود را بحرا بانند که من می شنوم و آنچه در دل
پنهانست میدانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت او
تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثلست در کراهیت سفیان ثوری رحمه الله فرموده که فریاد هر حیوانی
تسبیح است الا حمار که صیحه او از دیدن شیطانست و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان
الرجیم فانه رای شیطانا و در دفع ما فیها از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در
غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجهت اجرای شهوت یا جنگ با دراز گوش دیگر و صدایی که از غلبه صفات بهیمی و سبعی
زاید زشت ترین صداها باشد و از اینجا معلوم می شود که ندایی که از صاحب اخلاق روحانی و ملکی آید خوبترین نداها

خواهد بود بیت نغمهای عاشقان برنگشت * استماع نغمه ایشان نوشت أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی‌بینید ای مردمان
أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت برای نفع شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه تا از
روشنی ایشان بهره‌مند میشوید و ستارگان تا بدیشان راه می‌برید وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و دریا
و دریا حیوانات و نباتات و معادن تا از آن انتفاع دارید وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً
نعمتها آشکارا و پوشیده یعنی آنچه بیش شناسید و آنچه نشناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمة بجمع خوانده
نعمت ظاهر و باطن ... بسیارست صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر گفته اند و آنچه
مشهورست نعمت ظاهر نصرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و باطن امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوی
خلقت یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویه اعضا و معرفه ملائکه اعلی یا حفظ قرآن و فهم
یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب نافع و دفع مضر
یا لقای ابرار و صفای اخلاق یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین ساوجی فرموده که نعمت العلیا فی نفس بخاری گفته که نعمت
ظاهر انصاف گدایان دادنست و نعمت باطن انصاف گدایی دادنست و باقی وجوه علما در جواهر التفسیر
ثبت است و ... حالیه ... بیت گوش کن ... سوی آن بحر برد * کان در دریای بی صدف ... وَمِنَ النَّاسِ
و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کس هست که جدال کند و خصومت ورزد فِي اللَّهِ در کار خدای یعنی نضر بن حارث که
میگفت افسانه پیشینیانست و در عین آورده که یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسید که خدای تعالی از چه
في الحال ... صاعقه گرفت و این آیت آمد که کس بود که مجادله کند در ذات حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى و بی
از نزدیک خدای وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتاب روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرموده وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون
گویند مر ایشانرا که بصدق اتَّبِعُوا پی روی کنید مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچیزرا که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن
و بدان بگروید قَالُوا گویند بَلْ نَتَّبِعُ نمیگرویم بدان و متابعت نمیکنیم آنرا بلکه پی روی میکنیم مَا وَجَدْنَا
آنچیزی که یافتیم عَلَيْهِ بران آبَاءَنَا پدران خود را یعنی سلوک طریق آبا میکنیم أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ آیا که
بود شیطان که وسواس و هواجس يَدْعُوهُمْ بخواند ایشانرا إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان
پی روی کنند او را و از تقلید در نگذرند وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر که خالص سازد دین یا عمل خود یا باخلاص توجه کند
بدرگاه خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستی دست زده باشد بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَى بدست آویز محکم که کلمه شهادتست یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله والبغض فی الله و اشهر ... طریقه

سنت و جماعت وَإِلَى اللَّهِ و بحضرت خداوندست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ بازگشت همه کارها یعنی اهل امور را که
خلایق اند بازگشت بوی خواهد بود وَمَنْ كَفَرَ و هر که نگرود و چنگ در عروه وثقی نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که
اندوهگین نسازد ترا كُفْرُهُ ناگرویدن او إِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس آگاه
گردانند خدای ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از خیر و شر نُمَتِّعُهُمْ برخورداری دهیم ایشانرا بنعمت و سرور قَلِيلًا
زمانی اندک که نعمت انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشانرا بیچارگی یعنی الجا بیابند إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوی
عذاب سخت و گران که هرگز سبک نشود وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مر کافرانرا که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها
و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای چه دلایل مانع از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشن است قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
بگوی ای محمد سپاس مر خدایرا که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند که بدین اقرار ملزم میشوند لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه
مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق عبادت نبود إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستیکه خدای اوست بی نیاز از عبادات
خود پیش از خلق اشیا الْحَمِيدُ ستوده در صفات خود قبل از خلق احیا یا غنیست از ستایش کنندگان و ستوده است
بستایش ایشان بیت ای غنی در ذات خود از ما سوی خویشتن * خود تو میگویی بخود حمد و ثنای خویشتن * در اول
سوره الکهف گذشت که یهودان اعتراض کردند بر قرآن که جایی میگوید شما را بحکمت خیر بسیار دادیم و جایی میفرماید که
وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و آیه آمد که قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا الآیه در این سوره نیز برای تاکید آن خبر میفرماید که
وَلَوْ أَنَّ و اگر آنکه بودی مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمینست مِنْ شَجَرَةٍ از درختها أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ و دریا
دریای محیط با سعت خود مداد شدی يَمُدُّهُ مدد دادی محیط را مِنْ بَعْدِهِ از پس فنای آب او سَبْعَةُ أَبْحُرٍ
هفت دریای دیگر مانند او و بدان قلمها و بدان آبها مداد شده کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ بآخر نرسیدی و بپایان
نیامدی كَلِمَاتُ اللَّهِ علم الهی و عجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده و آفریند یا ... حکم و فرمانها
و ... که در دارین بر بندگان افاضه میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهیست و آنچه مذکور شد نامتناهی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
بدرستیکه خدای غالبست در حکم و فرمان بی نهایت خود حَكِيمٌ داناست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ
نیست آفریدن شما ای اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ و نه برانگیختن شما بعد از مرگ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و
برانگیختن یکتن چه حق سبحانه در خلق اشیا بآلات و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم

ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که یکبار بدمد خلایق زنده گردند همه بیک
دعوت او هم خلایق از گورها بیرون آیند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ خدای شنوا است همه مسموعات را بَصِيرٌ بیناست همه
مبصرات را هر آینه بقدرت چنین کسی عجز را راه نیست ﴿٢﴾ قدرت بی عجز مر ادی بکس ﴿٢﴾ قدرت بی عجز تو داری و بس
أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روز روشن
بعضی از وقت که شب در لیس وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل میکرداند روشنایی روز را فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب
زمانی که روز بلند آید یا در مقادیر ایشان کم و زیاده میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع
خلقند كُلٌّ يَجْرِي هر یک از نیرین میرود در فلک خود إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که روز قیامتست و جرین
ایشان منقطع کردد وَأَنَّ اللَّهَ و ندانستی آنرا که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید خَبِيرٌ داناست و کردار
میشناسد ذَٰلِكَ این صفت علم و شمول قدرت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ او ستثابت در ذات خود
واجب در وجود خویش وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و آنچه شما میخوانید در حفص بغیبت میخوانند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و میپرستند
مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ بجز خدای باطل و بیهوده و ناحق است وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست
برتر یعنی غالب بر همه الْكَبِيرُ بزرگست که از وی بزرگتری نیست أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی أَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِي
فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَتِ اللَّهِ بمنت و احسان او که آنرا بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای دفع
او میفرستد لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آيَاتِهِ بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و بر بعضی از عجایب
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در امر کشتی و دریا لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر شمول قدرت و کمال حکمت و وفور
نعمت لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلای او شَكُورٍ شکر گوینده بر نعمای او وَإِذَا غَشِيَهُمْ و چون فرو گیرد
بپوشد اهل کشتی را و اندر ایشان در آید مَوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا در بزرگی مانند سایبانها یا مثل کوهها
ابرها دَعَوُا اللَّهَ میخوانند خدای را مُخْلِصِينَ در حالتیکه پاک کنندگانند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین خود را چه
خوف شدید آفت هوا و تقلید را که مانع فطرت نه زایل کرد انیده باشد و ایشانرا بمقام فطرت اصلی باز برده
فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آنگاه که برهانید ایشانرا بمقام فطرت اصلی باز برده پس آنگاه که برهانید ایشانرا
و برهانید از بلات إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُقْتَصِدٌ عدل یعنی راستند بر طریق حق
و بعضی مایل اند از راستی یعنی مؤمنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان رجا بر و منکرند وَمَا
يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و انکار نکند نشانها و قدرت ما را إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ مگر هر غدر کننده عهد شکننده

اسپاس مر نعم پروردگار را يَا أَيُّهَا النَّاسُ ندای عامست یعنی ای همه مردمان اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت
پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها وَاخْشَوْا و بترسید يَوْمًا لَا يَجْزِي از روزی که دفع نکند عذاب را
و باز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ پدر از پسر خویش وَلَا مَوْلُودٌ و نه فرزندی هُوَ جَازٍ او باز دارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ
از پدر خود شَيْئًا چیزی را از عذاب گفته اند این خبر خاص است بکفار چه اولاد و آبا مؤمن بعضی بعضی را شفاعت
کنند إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستیکه وعده خدا بثواب و عقاب حَقٌّ راستست و در آن خلاف نخواهد بود فَلَا
تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی متاعهای او بفریب و زینتهای او
زینت نشوید وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را بِاللَّهِ بعفو و کرم خدای یا مهلت دادن او الْغَرُورُ
شیطان فریبنده یعنی شما را بامداد وعده باز ندارد و بر عصیان دلیر که چنانکه گفته اند ﴿نظم﴾ امروز گنه کنید و فردا توبه
شما را که مغرور نشوید که عفو فردا لعمر فردا می باید و کسی پذیرفتار آن نیست ﴿نظم﴾ کار امروز بفردا مگذاری زنهار
روز چون یافته کار کن و عذر میار ﴿ع﴾ آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب رسالت که ماه آب
بلادت بوده آمده گفت ای محمد ساعت قیامت کی ظهور خواهد کرد و من تخمی در زمین پاشیده ام از افاضت عبارات
تمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصحیح آن از افکار ذکور یا اناث بر چه وجه است یقین می دانم
که عمل من در این روز چه بوده فردا بکدام شغل اشتغال اهتمام داشت و مولد خود را میدانم که کجاست مدفن من
در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه آیه فرستاد که این پنج علم در خزانه مشیت آفریدگار است و کلید
اطلاع بر آن بدست هیچ آدمی نداده اند إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ
دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ و فرو میفرستد باران را در زمان و مکانی که مقدر و مقرر کرده وَيَعْلَمُ
و میداند مَا فِي الْأَرْحَامِ آنچه در رحمهاست از نر و ماده تمام و ناقص وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ و نمیداند هیچ نفسی
نیکوکار و بدکار که چه چیز کسب کند غَدًا فردا از خیر و شر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی که او بِأَيِّ
أَرْضٍ بکدام زمین تَمُوتُ بمیرد و در کدام وقت إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خداداناست بغیبها و چون خواهد
آشکارا کند خَبِيرٌ آگاه از غیبها و چون خواهد بپرده کرم بپوشد

سورة السجدة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم مرتضی علی علیه السلام فرموده که هر کتاب خدا را خلاصه بود و خلاصه قرآن حروف مقطعاتست و در
حجت
الم گفته اند که الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته شود و آن اوسط مخارج

و میرها از شغل کرینید و آن آخر مخارج است و این سخن اشارتست بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر
اقوال و افعال خود بکه حق سبحانه شناس باشد تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيهِ
هیچ شک نیست در وی یعنی منزلت بی شبهه مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه که این
از نزدیک خداست أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ یا میگویند بر بافته است آنرا محمد از پیش خود بَلْ نه چنین است که میگویند
بلکه هُوَ الْحَقُّ قرآن سخن راست و درست است فرو کرده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی
انعقاب الهی قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ قومی را که در زمان تو اند و نیامده است بایشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ
قَبْلِكَ پیش از تو مراد زمان فترت و اسمعیل علی نبینا و علیه السلام نذیر بوده اهل زمان خود را و تو نذیر
قوم خودی لَعَلَّهُمْ شاید ایشان به بیم کردن تو يَهْتَدُونَ راه یابند که من خواهم اللَّهُ خداوند حق
الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا آنست که بیافرید آسمانها و زمین را و آنچه در میان آنهاست فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَى پس مستولی شد حکم او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که
اعظم مخلوقاتست پس بعد بگویید و از راه او مکذب شید که در دنیا و عقبی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ دُونِهِ
بجز وی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که یاری کند وَلَا شَفِيعٍ و نه هیچ درخواست کننده که مددکاری نماید أَفَلَا
تَتَذَكَّرُونَ آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی يُدَبِّرُ الْأَمْرَ میسازد کار دنیا یعنی حکم
میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکلست بران مِنَ السَّمَاءِ از آسمان إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین پس ملک آید
و آن کار بجای می آرد ثُمَّ يَعْرُجُ پس عروج کند إِلَيْهِ بسوی آسمان فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ
اندازه او أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه شما شماره میکنید یعنی فرشته فرو می آید از آسمان و بالا میرود
و در مدتی که اگر آدمی بود و آنکه جز بهزار سال میسر نشود زیرا که از زمین تا آسمان پانصد ساله راهست پس مدت
عروج و نزول هزار ساله بود ذَلِكَ آن خداوند که تدبیر امر میکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داناست بنهان
و پیدا است یعنی از امور دنیوی و آخرتی یا عالم است بآنچه بود و باشد و خواهد بود الْعَزِيزُ غالبست در نقمت
الرَّحِيمُ مهربان بر بندگان در نعمت الَّذِي أَحْسَنَ او آنکسیست که نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هر چیزی را که
بیافرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو بمقتضی حکمت ❀ کرد زآنچه در جهان شاید ❀ کرده آنچنانکه میباید
از تو روشن گرفت کار زمین ❀ کرد تو آفرین کار زمین ❀ نقش زیبا بلوح خاک آراست ❀ دل دانا و جان بینا بخشید
وَبَدَأَ و آغاز کرد خَلْقَ الْإِنْسَانِ آفرینش آدم علی نبینا و علیه السلام مِنْ طِينٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس گردانید

نَسْلَهُ فرزندان او را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه بیرون آورده از صلب مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آب ضعیف خوار
یعنی نطفه ثُمَّ سَوَّاهُ پس راست کرد قالب آدم وَنَفَخَ فِيهِ و در دمید در وی مِنْ رُوحِهِ از روح خویش این اضافه
تکریم و تشریفست و اظهار آنکه وی مخلوقی شریفست وَجَعَلَ و بساخت لَكُمُ برای شما السَّمْعَ گوش تا می شنوید
وَالْأَبْصَارَ و دیدها تا می بینید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا در می یابید قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک سپاس داری میکنید
بر چنین نعمتها وَقَالُوا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و امثال او أَإِذَا ضَلَلْنَا آیا چون گم شویم
فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی خاک شویم و با زمین آمیخته گردیم چنانچه خاک اعضای ما از خاک زمین متمیز
نشود أَإِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهیم بود این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون خاک
شویم آفریدن نو بما تعلق نخواهد گرفت بَلْ هُمْ نه چنانست که میگویند بلکه ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار
خود كَافِرُونَ ناگرویدگان اند یعنی بآخرت که سرای لقاست ایمان ندارند قُلْ بگو ای محمد منکران
بعث را که روز بعد يَتَوَفَّاكُمْ فرا گیرد روح شما را مَلَكُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که عزرائیلست علیه السلام
الَّذِي وُكِّلَ آنکس که موکل کرده و برگماشته شده است بِكُمْ بقبض ارواح شما ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار
خود تُرْجَعُونَ بازگردانیده شوید برای حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل را اعوان اند و جواب
دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرمایند امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که ملک الموت را دو
زیر کشیدن روی بر کافر ظاهر گردد و روح او قبض کند و رویی دارد از ظلمت که بدان روح منافق قبض کند
و رویی دارد مشابه روی آدمیان که بدان ارواح مؤمنان توفیه کند و رویی دارد از نور که بدان ارواح
انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان و ملائکه رحمت و عذاب اند و عجب است آدمی که با وجود چنین حریفی در
کمین چگونه لاف آسایش میزند بیت آسوده کی بود کسی کز صدمت اجل ❀ کس را اندازه اندیشه میکند وَلَوْ تَرَى
و اگر ببینی ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان در روز حشر نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ فکنندگان باشند سرها
خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افکنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود در موقف
عرض هر آینه ببینی کاری برهول و در آن حال میگویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما أَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده
بودی وَسَمِعْنَا و شنودیم از تو تصدیق پیغمبران یا هول رستخیز دیدیم و آواز صور شنودیم فَارْجِعْنَا
پس بازگردان ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کار شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ بدرستی که ما بی گمانیم بسرای عقبی
زیرا که مشاهده کرده ایم و ما را شبهه نماند انکه حق سبحانه گوید وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَآتَيْنَا

هر آینه میدادیم در دنیا کُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را هُدٰیهَا آنچه راه یافتی بآن یعنی ایمان و عمل صالح وَلٰکِنْ
حَقَّ الْقَوْلُ و لیکن ثابت شده است این حکم مِنِّیْ از من که لَاَمْلَئَنَّ هر آینه پر میسازم جَهَنَّمَ دوزخ
مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از کفار دیو و آدمی اَجْمَعِیْنَ همه ایشان فَذُوْقُوْا پس بچشید شما عذاب را بِمَا
نَسِیْتُمْ بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لِقَاۤءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا دیدن این روز یعنی ایمان نیاوردید
بلقاء این روز اِنَّا نَسِیْنٰکُمْ بدرستیکه ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب وَذُوْقُوْا و بچشید
عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی را بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بآنچه بودید که عمل میکردید اِنَّمَا یُؤْمِنُ جز این نیست که میگروند
بِاٰیٰتِنَا بآیتها و کلام ما الَّذِیْنَ اِذَا ذُکِّرُوْا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوْا بر روی
در افتند سُجَّدًا سجده کنندگان وَسَبَّحُوْا و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریای او
نباشد تسبیحی مقرون بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند
بستایشها موافق یاد در سجود گویند سبحان الله و بحمده وَهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُوْنَ و ایشان سرکشی نکنند از ایمان و طاعت
و سجود این سجده لازم است بقول امام اعظم و دوم بقول امام شافعی رحمهما الله و حضرت شیخ قدس سره این
سجده تذکر گفته و ساجد باید که متذکر شود آنچیز را که از آن غافل شده و تصدیق کند دلالات وجود واحد که
آن دلالتها در اشیا موجودست ففی کل شیء له آیة نظم همه ذرات از سما تا بماهی * بوحدانیتش دارد گواهی
همه اجزای کون از مغز تا پوست * چو وا بینی دلیل وحدت اوست آورده اند که منازل بعضی انصار رضی الله
عنهم از مسجد سید ابرار صلی الله علیه وسلم دور بود چون نماز شام را با خواجه انام بجماعت ادا کردندی همچنان تا بوقت
عشا در مسجد توقف نموده نماز گزاردندی و بمنزلها خود نرفتندی تا دولت ادای نماز خفتن بجماعت آن حضرت
صلوات الله وسلامه علیه دریابندی حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که تَتَجَافٰی دور میشود جُنُوْبُهُمْ پهلوهای
ایشان عَنِ الْمَضَاجِعِ از خوابگاهها یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا از بیم خشم او وَ
طَمَعًا و بامید خشنودی او ابو الدردا رضی الله عنه فرموده که آیه در شان جمعیت که نماز عشا و صبح را
بجماعت گذارند گفته اند در شان متهجدان و شب خیزان که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر
ببالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب تار با حضرت
خدا مناجات کنند از سهیل یا بن یمنی یعنی ادیبه قانی قدس سره منقولست که در شبی میگفت هذه لیلة الرکوع
و بیک رکوع بسر میبرد و در شبی دیگر میفرمود که هذه لیلة التهجد و بیک سجده بصبح میرسانید گفت ای

چون طاقت طاعت داری که شبها ببیداری بر آری حال بیکاری کنی کجا شبی دراز که شکرانه و ابدیکشب
بودی تا بیک سجده باخر بردی و در آن سجده نالها و زاریکرد و یا رب یا رب بشمار کردی بیت بنیم شب که همه مست خواب خوش باشند
من و خیال تو و نالهای درد آلود وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را یُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند و جمعی
خیر یعنی شب بدرگاه ما دادکدایی و روز بدرگاه ما دادکدایان میدهند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ پس نمیداند هیچ نفسی نه
ملک مقرب و نه نبی مرسل مَا اُخْفِیَ آنچه نهان داشته شده است لَهُمْ برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع
مِنْ قُرَّةِ اَعْیُنٍ از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث آمده که اعددت لعبادی
الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان بر آنند که انبساط کرد آن نعمت
مخفی محض نکو بینید پس فلا تعلم نفس ولا خطر علی قلب بشر دعوی میکند بر انکه دعوی دریافت آن لایق نیست و
ایشان جزا داده میشوند جَزَاۤءً جزا دادنی بِمَا کَانُوْا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت و صدق طویت یَعْمَلُوْنَ
عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عمل نهان کردند جزا نیز پنهانست تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی
نیز بر مکافات ایشان پی نبرد رباعی روزی که روم همره جانان بچمن * نی لاله و گل بینم و نی سرو و سمن * رازی که میان من و او گفته شود
من دانم و او داند و او داند و من * آورده اند که ولید بن عقبه با شیر خدا مرتضی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی
سنان من از سنان تو تیزتر است و زبان من از زبان تو تیزتر علی فرمود که خاموش باش ای فاسق ترا با من چه زهره و شان
رسیده برای مجادلات حق سبحانه تصدیق علی علیه السلام آیه فرستاد اَفَمَنْ کَانَ آیا آنکس که هست مُؤْمِنًا گرویده
بخدا و رسول یعنی علی باشد کَمَنْ کَانَ مانند کسی که هست فَاسِقًا بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید
لَا یَسْتَوُوْنَ برابر نیستند در شرف و رتبت و در جزا و ثواب اَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اما آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ و عمل صالح کرده اند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست جَنّٰتُ الْمَأْوٰی بوستانها که ماوی حقیقی است و
نزد جنة المأوی بهشتیست بیمین عرش و ماوای ارواح مومنان شهدا است نُزُلًا در حالتی که پیشکشی باشد یعنی
ما حضری که برای مهمان آرند و نعم کلیه پس از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ بسبب آنچه
بودند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت شدند وَاَمَّا الَّذِیْنَ فَسَقُوْا و اما آنانکه بیرون رفتند از دین
فَمَأْوٰهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنة المأوی که منزل مؤمنان باشد ایشانرا در
آتش ماوی دهند کُلَّمَا هرگاه اَرَادُوْا اَنْ یَّخْرُجُوْا خواهند که بیرون آیند مِنْهَا از آتش اُعِیْدُوْا
بازگردانیده شوند فِیْهَا در آتش آورده اند که آتش بوقت جوشش ایشانرا بالا افکند تا نزدیک درها

دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزهای گران آتشین ایشان را میزنند و بقعر جهنم می افکنند وقیل لهم
و گویند مر ایشان را بجهة اهانة که ذوقوا بچشید عذاب النار عذاب آتش الذی کنتم به آن عذابی که
بودید که بآن تکذبون تکذیب میکردید و باور نمی داشتید ولنذیقنهم و هر آینه ما بچشانیم اهل مکه را
من العذاب الادنی از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل و اسیریست یا قحط دون العذاب الاکبر
فرود از عذاب بزرگتر که خلود است در آتش لعلهم شاید ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان یرجعون
بازگردند از شرک براه حق و از کفر توبه کنند در مضمح آورده که عذاب خردتر جمع حطام است و بزرگتر کسب آخرت
و در ترجمه ادنی عذاب قبرست و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلانست و اکبر نزاد
و در لباب التفسیر نقل کرده که ادنی غلای اسعارست و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند خواری
دنیی و نکوهش عقبی یا افتادن در دنیا و دوری یا افتادن از درگاه قرب و بعید در ماندن از وصال او عذاب نه
آتش سوز فراق از هر عذابی بزرگتر است ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود
بآیات ربه بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثم اعرض عنها پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن
انا من المجرمین منتقمون بدرستی که ما از مشرکان انتقام کشندگانیم بهلاک و عذاب ولقد آتینا و
بتحقیق ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة چنانچه دادیم ترا قرآن فلا تکن فی مریة پس مباش در شک
من لقائه از دیدن موسی در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم
که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی را علیه السلام خواهی دید اینجا تاکید آن وعده میکند که شک مکن در ملاقات او
و در وقتی که آنحضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دیدید بوقت عروج و هم بوقت نزول وجعلناه و
گردانیدیم کتاب منزل بر موسی علیه السلام هدی لبنی اسرائیل راه نماینده مر بنی اسرائیل را وجعلنا منهم و
گردانیدیم از بنی اسرائیل ائمة یهدون پیشوایان که راه نمایند خلق را باحکام توریة بامرنا بفرمان ما
لما صبروا آنهنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد قوم یا بر ارتکاب طاعات یا از معاصی وکانوا و
بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بر صحت دعوی تو دلیل اند یوقنون بیگمان بودند ان ربک بدرستی که پروردگار تو
هو یفصل او حکم کند بینهم میان مردمان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچیز که
بودند که در آن یختلفون اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کند محق را از مبطل و هر کسی را
مناسب او جزا دهد اولم یهد آیا راه ننمود و بیان نکرد لهم برای اهل مکه آن عقوبتها که بمکذبان رسید

کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود یمشون
میروند ایشان فی مساکنهم در مسکنهای ایشان ویران میکنند بنگرند در سفرها خود ان فی ذلک بدرستی که
درین اهلاک ما قرون ماضیه را لآیات هر آینه عبرتهاست مر اهل آینده را افلا یسمعون آیا نمی شنوند این سخنان
یعنی بگوش فهم استماع نمیکنند اولم یروا آیا نمی بینند و غافلانند انا نسوق الماء آنرا که ما میرانیم یعنی باران و
سیل میفرستیم الی الارض الجرز بر زمین خالی از گیاه و گفته اند اسم موضعیست در ولایت یمن که آب جوی بیابان نمی رسد
تنها جانه مگر بحکم ما آب بدان زمین خشک میرسانیم فنخرج پس بیرون می آریم از وی به بآب زرعا کشت زاری
که الله را دو غلات و اشجارست تأکل منه میخورند از آن زرع انعامهم چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت
وانفسهم و میخورند ایشان تخم و دانه و میوه افلا یبصرون آیا نمی بینند آثار این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت
و دانند که آنکه قادرست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیاء مردم بعد از موت ویقولون و میگویند
کفار مکه متی هذا الفتح کی باشد این فتح که مؤمنان میگویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی
استهزاء با صحابه گفتند این فتحی که وعده میدادید که خواهد بود در وجود بنمائید ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان در وعده خود قل بگو ای محمد یوم الفتح روز فتح بعد یا فتح مکه لا ینفع الذین کفروا سود نخواهد داد
آنها را که کافر شدند ایمانهم گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشان را فایده ندارد
زیرا که ایمان باس بود ولاهم ینظرون و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف
افتد فاعرض پس روی بگردان بطریق اهانت عنهم از ایشان تا مدتی معلوم یعنی تا نزول آیة السیف وانتظر
و منتظر باش نصرت الهی را انهم منتظرون بدرستی که ایشان نیز منتظر اند آنرا که غلبه کنند بر تو و حق سبحانه
ترا غالب گردانید بر ایشان الحق یعلو ولا یعلی منتظر باش الطاف الهی را که شود ط وعده تو هر لحظه بر افراخته
ترا مانع کی بود هر روزی ط کار احباب تو از روز دگر پاخته تر

سورة الاحزاب

بسم الله الرحمن الرحیم

در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از نقض احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی ابن ابی
نزول کردند و روز دیگر با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم امان طلبیده استدعا نمودند
که ما ربات و مناة را باز گذارد و بگوید که از درگاه مقام شفاعت هست ما نیز ترا بگذاریم تا بخدمت خدای خود
مشغول باشی این سخن بر آن حضرت شاق آمده روی مبارک در هم کشید ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس گفتند یا رسول الله

مخوف اشراف عرب بلند مکن که صلاح کلی در ضمن آنست فاروق رضی الله عنه حمیت اسلام و صلابت دین دریافته
قصد قتل کرد فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم کفت ای عمر من ایشانرا بجان امان داده ام و نقض عهد روا نیست
و آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر اتق الله دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد ولا
تطع الکافرین و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه والمنافقین و منافقان مدینه را چون
ابن ابی و معتب بن قشیر ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بمقاصد ایشان حکیما حکم
بوفا بعهد واتبع و پی روی کن ما یوحی الیک آنچیز را که وحی کرده میشود بتو من ربک از پروردگار
تو چون نهی از اطاعت ایشان ان الله بدرستی که خدای کان هست بما تعملون بآنچه میکنید خبیرا
دانا وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی کار بخود باوی کذار وکفی بالله و بسنده است خدای وکیلا
کارساز و مهم کذار و نکهبان و کفایت کننده مهمات بیت چون ز روی لطف عنایت کند * جمله مهمات کفایت کند
آورده اند که ابو معمر حمید بن معمر الفهری مردی لبیب و ادیب بود و بارها کفتی که مرا دو دلست که یکی از آن فهم میکنم زیاده
از آنکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند روزی که از بدر کریخته بمکه میرفت یکی از نعلین
در دست و دیکری در پا ابو سفیان بوی رسید خبر قوم پرسید کفت بعضی مقتول شدند و بعضی منهزم ابو سفیان
کفت نعلین تو چه حالست کفت یکی در پایست و دیکری در دست ابو معمر و ندکریست و بر این حال اطلاع یافته کفت
ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغکوی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و در این باب آیة
آمد که ما جعل الله نیافرید خدای لرجل مر مردی را من قلبین دو دل فی جوفه در درون او زیرا که دل
معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نشاید زیرا که روح حیوانی یکیست و در ندا آورده که منافقان
میکفتند آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه و نبرو که دروغ میکویند حق تعالی همچنانکه
دو دل نیافرید وما جعل و نساخت ازواجکم زنان شمارا اللائی تظاهرون منهن آنانرا که اظهار میکنید
از ایشان امهاتکم مادران شما یعنی زنی را که میکویید انت علی کظهر امی مادر شما نساخت زیرا که اجتماع
زوجیت و امومة که یکی مقتضی مخدومیت و دیکری مستدعی خادمیة است در یک تن از قبیل محالاتست
وما جعل و نکردانید خدای ادعیاءکم پسرخواندکان شمارا ابناءکم پسران حقیقی شما چه بنوت فرع
اصلی و دعوت صوری عارضی است پس با یکدیکر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بود و پسرخوانده چون فرزند
اصلی میراث بردی حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک تن نمی باشد زوجیة و امومة در یک

زنند و پسرخواندکی در یکتن جمع نمیشود زوجیة و امومة در یک زن و فرزند و پسرخواندکی در یکتن جمع نمیشود
ذلکم این که مظاهره را مطلقه و دعی را ابن میخوانید قولکم بافواهکم سخنیست که بزبان خویش میکویید حقیقتی
ندارد والله و خدای یقول الحق میکوید سخن راست که مطابق واقع است وهو یهدی السبیل
و او راه مینماید بطریق حق این آیة برای زید بن حارثه رضی الله عنه نازل شد که مردم او را زید بن محمد کفتندی و
حال آنکه او مملوک خدیجه رضی الله عنها بود خدیجه او را بآنحضرت بخشید و آنحضرت او را آزاد کرده چون فرزندان
پرورش میداد و مردم پسر آنحضرت میکفتند حق سبحانه فرمود که ادعوهم بخوانید فرزندانرا و نسبت دهید
لآبائهم بپدران ایشان هو این خواندن اقسط راست ترست عند الله نزدیک خدای در صحیح
بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست که نمیکفتیم الا زید بن محمد تا این آیة آمد و ما او را زید بن حارثه کفتیم
فان لم تعلموا پس اکر ندانید آباءهم پدران ایشانرا که نسبت دهید بآنها فاخوانکم پس ایشان برادران
شمااند در دین اسلام پس یکی بدیکری یا اخی کوید ومولیکم و دوستان شمااند در خطاب کویید یا مولای ولیس
علیکم و نیست بر شما جناح کناهی فیما اخطاتم به در آنچیزی که خطا کردید بآن چون کفتن زید بن محمد
ولکن ما تعمدت و لیکن کناه هست در آنچه قصد کند قلوبکم دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او
وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده آنرا که خطا کند رحیما مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند
النبی اولی پیغمبر سزاوارترست بالمؤمنین بکرویدکان من انفسهم از نفسهای ایشان در همه کارها چه
هرچه فرماید عین صلاح بنده و محض فلاح اوست بخلاف نفس که اوامر او سبب شقاوت و موجب غوایتست پس باید
که آنحضرت دوستتر باشد به بنده از نفس او و در حدیث صحیح آمده که نکرود هیچ یک از شما و مؤمن نباشد تا باشم
من دوستتر بوی از پدر و فرزند و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بغزوه تبوک عزیمت
فرمود مسلمانانرا بخروج امر کرد بعضی کفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم این آیة آمد که اولیتست پیغمبر از نفسهای ایشان
پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازمتر شناسند و در عین المعانی آورده که محبت او بمنزله لازمترست از محبت با خود یا
با دیکران مثنوی آشنا را در دو عالم اوست دوست * دوستی دیکران بر بوی اوست * دوستی بر اصل باید کرد و بس
از برهرچه دارد دوست کس * اصل دار و فرع کو هر کز مباش * تن بجان و جان بکرای خواجه تاش وازواجه و زنان
او امهاتهم مادران مومنانند یعنی از جهة تحریم و از روی تعظیم چه رؤیت ایشان در طلبند و نسبت و وراثت نداشتند
و در مصحف ابی وقرائت ابن مسعود رضی الله عنهما چنین بوده که وهو اب لهم وازواجه امهاتهم مراد شفقت

تمام و دحت لا کلام است و چون تندر صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میکردند از انحق تعالی نسخ آن
حکم را میفرماید که وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوارترند ببرخی در توارث
فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاد از قرآن یعنی آیه مواریث حکم کرد که اولوا الارحام احق اند بمیراث
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان یعنی انصار وَالْمُهَاجِرِينَ و از مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را با یکدیگر برادری
داد إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید در نزدیک خود إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود مَعْرُوفًا نیکویی یا وصیت
کنید برای هر که دوست میدارید كَانَ هست ذَٰلِكَ آنچه ذکر کرده شد از اولویت بمیراث و توارث ذوی الارحام
فِي الْكِتَابِ در قرآن یا لوح مَسْطُورًا نوشته شده و ثابت گشته وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن آنرا که فراگرفتیم مِنَ
النَّبِيِّينَ از پیغمبران مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان را بر آنکه خدای را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را
تصدیق کنند و امت را نصیحت نمایند یا هر یک بشارت دهند به پیغمبری که بعد از وی خواهد بود و این میثاق از پیغمبران در روز
الست گرفتند وَمِنْكَ و گرفتیم از تو نیز که محمدی وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ تخصیص ذکر این پیغمبران برای
آنست که اولوا العزم بودند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است وَأَخَذْنَا و گرفتیم مِنْهُمْ از پیغمبران مِيثَاقًا
غَلِيظًا پیمان محکم موکد بسوگند لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سوال کند خدای راست گویان را یعنی پیغمبران را عَنْ
صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخن که با قوم گفته اند یا از تصدیق قوم مر ایشان را وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای
لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را بر بدل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدای را که انعام فرمود عَلَيْكُمْ بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ چون آمد بشما جُنُودٌ لشکرها
یعنی قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب به ده هزار کس فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا بادی در
باد صبا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ با نچه
شما میکنید بَصِيرًا بینا در این آیات بیان غزوه احزاب و آن قصه اجمالا آنچنان بوده که بعد از اجلاء بنی النضیر
حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند و با ابو سفیان و اتباع او بر مقاتله حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عهد بستند و
از قریش و احابیش ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید با سه هزار کس بیرون
نهضت فرمود و معسکر ها بر زدند در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در باب مقابله اعادی که بعدد
و بسلاح آراسته بودند سلمان رضی الله عنه از وضع خندق که در بلاد عجم می باشد سخن بموقع عرض رسانید در ان
حضرت آنرا تشریف قبول ارزانی داشته زمین بر صحابه قسمت کرده و بحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال

نموده حضرت نیز بخود مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک و یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم
ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجره بر زبان معجز نشان میراند در حال کندن در خندق سنگی در غایت صلابت پدید آمد
که تیشه مبتدیان بر وی کار نمیکرد آنحضرت را خبر کردند نزدیک سنگ آمده تیشه بدست مبارک گرفت و بسم الله
گویان بر آن سنگ زده دو دانگ از وی شکست و نوری مانند برق از وی بجست و در آن روشنی نظر سید انام بر قصرهای
شام افتاد گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم که ضربه بر آن سنگ زد دو دانگ دیگر شکسته شد و نوری دیگر
ظاهر گشت قصور یمن بنظر آنحضرت در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند سیم بار تمام
سنگ را درهم شکست بنوری که از وی درخشان شد کوشکهای کسری بر آنحضرت عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک
بقبضه اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه او هنوز از ترس دشمن خندق میکند و فتح
فارس و شام و یمن وعده میکند القصه بعد از آنکه مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف
و عیینه بن حصن با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زبر وادی که جهت شرقی مدینه است در آمدند و ابو سفیان با
جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربیست ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عهد
بسته بودند باغوای حیی بن اخطب عهد شکسته مدد کار کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان دل
ضعفاء اسلام از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود إِذْ جَاءُوكُمْ یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها مِنْ فَوْقِكُمْ
از زبر شما یعنی اعلای وادی وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ و چون کج شد
دیدها یعنی احداق و خیره شد از خوف وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش از شدت روع منتفخ
میگردد و قلب بارتفاع او تا بحنجره میرسد وَتَظُنُّونَ و گمان می بردید بِاللَّهِ الظُّنُونَا بخدای انواع گمانها مخلصان را گمان
آنکه حق سبحانه دین خود را غالب کرده اند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تا بحرب احزاب نیاورده
مستاصل کردند هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ آنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند
وَزُلْزِلُوا و جنبانیده شدند زِلْزَالًا شَدِيدًا جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بمثابه که بعد دلان عزم سفر
این المفر نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار الفرار تکرار مینمودند بیت آرام ز دل برفت و دل از جای
هوش از سر رفت و قوت از پای وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون ابن قشیر وَالَّذِينَ
و آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وعده نداد ما را خدای
وَرَسُولُهُ و پیغمبر فرستاده او در فتح شام و یمن إِلَّا غُرُورًا مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد وَإِذْ

قالت ولقد ياد كنيد كه كفتند طائفة منهم كروهى از منافقان چون اوس بن قيظى و ابو عرابه و ابن ابى
يا أهل يثرب اى اهل يثرب يثرب نام زمينيست كه مدينه طيبه و طيبه طاهره در ناحيتى از وى واقع شده و بعضى
كه مدينه را يثرب كويند القصه اين منافقان مردم مدينه را كفتند لا مقام لكم جاى بودن نيست شما را در
لشكرگاه محمد يا ايستادن اينجا هيچ وجه ندارد فارجعوا پس باز كرديد بمنزلهاء خود كه در مدينه داريد يا آنكه
بر دين اسلام وجهى ندارد رجعت كنيد بدين پدران وا و ولايت دشمن باز دهيد ويستأذن و دستورى
جوع ميطلبند فريق كروهى منهم النبي ازيشان پيغمبر را يعنى بنو حارثه و بنو سلمه يقولون ميكويند
إن بيوتنا بدرستيكه خانهاء ما در مدينه عورة خاليست و استحكامى ندارد ما را اجازت ده تا برويم
و آنرا نكاه داريم تا دشمن برو شبيخون نكند وما هي بعورة و حال آنكه خانهاء ايشان خالى و با خلل نيست بلكه
استحكامى تمام دارد إن يريدون نميخواهند بدين رفتن إلا فرارا مكر كريختن از جنك ولو دخلت
و اكر در آمده شود مدينه يعنى لشكرها در آيند بمدينه عليهم بر منافقان و هجوم كنند من أقطارها از جوانب آن
يعنى بيكبار بمدينه در آيند و كرد اكرد ايشان فرو كيرند ثم سئلوا الفتنة پس خواسته شوند فتنه را يعنى ايشان را
دعوت كنند بشرك يا مقاتله مسلمانان لآتوها هر آينه بدهند فتنه را يعنى اجابت كنند يعنى ايشان را
وما تلبثوا درنك نكنند بها باجابت فتنه إلا يسيرا مكر اندكى تا مرتد شوند يا محاربه كنند با
اسلام ولقد كانوا و بدرستيكه بودند بنو حارثه و بنو سلمه كه از روى انابت عاهدوا الله عهد كردند با
خداى من قبل پيش ازين يعنى در روز احد عهد كرده بودند كه هركز لا يولون الأدبار پشتها بر نكردند
در كارزارها وكان عهد الله و هست عهد خداى مسؤولا پرسيده شده يعنى سوال خواهند كرد از
بر نقض آن و عقاب آنرا جزا خواهند قل بكوى اى محمد كه بيچ وجه لن ينفعكم الفرار سود نميدارد كريختن إن
فررتم اكر بكريزيد من الموت از مرك أو القتل يا از كشتن چه لا بد است هر شخصى را از موت يا قتل در
وقتى معين كه حكم قضا بدان نافذ كردد وإذا و آنكاه كه بكريزيد يعنى اكر فرار نفع كند هم شما را زياده
لا تمتعون برخورده نخواهيد شد إلا قليلا مكر زمانى اندك يعنى آخر شربت فنا نوشيدنيست هر
ولت پوشيدنى بيت كس مى نند قدم اندرين سراى كون و فساد كه بازوى براه عدم نمى آرد قل بكو
من ذا الذي يعصمكم كيست آنكه نكاه دارد شما را من الله از عذاب خداى إن أراد اكر خواهد خداى بكم
سوءا بشما بدى و هزيمتى أو أراد بكم رحمة يا خواهد بشما نعمتى و نصرتى آن كيست كه منع كند آنرا ولا يجدون

و نمى يابند مردمان لهم براى خويش من دون الله بجز خداى وليا دوستى كه نفع رساند ولا نصيرا
و نه يارى كه ضرر باز دارد در زاد المسير آورده كه مردى از لشكرگاه پيغمبر صلى الله عليه وسلم بمدينه رفت و برادر
اعيانى خود را ديد اسباب طرب آماده ساخته و نبيذ و نقل پيش خود نهاده كفت اى برادر تو اينجا در طرب كذرانى
و حضرت پيغمبر ميان نيزه و شمشير جولان كند برادر جواب داد كه تو بيا و بنشين كه ترا و اصحاب ترا بلا فرو كرفته و محمد هركز
ازين ورطه بلا بيرون نيايد آن مرد باز كشت و كفت بروم و آنحضرت را از مقالات تو اخبار كنم چون بنزديك
حضرت رسيد جبرئيل عليه السلام بيشتر پيشى كرفته آية آورده بود كه قد يعلم الله بدرستيكه ميداند خداى المعوقين
باز دارندكانرا از نصرت رسول منكم از كروه شما والقائلين لإخوانهم و كويندكان مر برادران خود را كه هلم إلينا
بيائيد بسوى ما و كفته اند منافقان مسلمانان را تخويف ميكردند با بو سفيان يا جهود منافقان ايكه خود را در
معرض تلف ميفكنيد و يارى محمد بكذاريد منافقان سخن يهود را بقبول تلقى شده از جنك بهتر ميكردند چنانچه ميفرمايد
ولا يأتون البأس و نمى آيند منافقان بكارزار كفار إلا قليلا مكر آمدنى اندك يكار زارى قليل از روى ريا و
أشحة در حالتيكه بخيلانند بمعاونت يا نفقه عليكم بر شما يا نميخواهند كه ظفر و غنيمت شما را باشد فإذا جاء
الخوف پس چون بيايد ترس دشمن رأيتهم بينى ايشانرا كه از نهايت بد دلى ينظرون إليك مينكرند بسوى تو
تدور أعينهم ميكردد چشمهاء ايشان در حدقه ايشان بچپ و راست كالذي يغشى عليه مانند كسى
كه پوشيده باشد بروى يعنى غشى آورده باشد و بيهوش شده من الموت از سكرات مرك فإذا ذهب الخوف
پس چون برود ترسناكى سلقوكم برنجانند شما را و سخنها سخت كويند بألسنة حداد بزبانها تيز يعنى تيز زبانى
كنند أشحة در حالتيكه بخيلند على الخير بر غنيمت يعنى بوقت قسمت غنايم مجادله و مناقشه كنند أولئك
آن كروه لم يؤمنوا نكرويده اند فأحبط الله پس باطل كردانيد خداى أعمالهم كردارهاء
ايشان وكان ذلك و هست آن ابطال على الله بر خداى يسيرا آسان يحسبون الأحزاب ميكنند
پندارند احزاب يعنى لشكرها كفار را كه ايشان لم يذهبوا باز نكشته اند يعنى ترس و بد دلى منافقان بمثابت
كه با وجود آنكه مشركان بهزيمت رفته باشند هنوز مى پندارند كه كرد اكرد مدينه فرو كرفته و بجنك ايستاده
وإن يأت الأحزاب و اكر بيايند اين لشكرها نوبت ديكر يودوا دوست ميدارند منافقان لو أنهم
و تمنا ميكنند كه ايشان بادون صحرا نشينان باشند في الأعراب در ميان عرب باديه نشين يعنى از بد دلى
ميخواهند كه در مدينه نباشند بلكه در باديه ساكن شوند يسألون مى پرسند آينده و رونده را عن

انبائکم از خبرهای شما و دشمنان آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان ولو کانوا و اگر باشند فیکم
در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله دست دهد با اعدا ما قاتلوا کارزار نکنند الا قلیلا مگر اندکی لقد
کان بدرستی که هست لکم مر شما را ای ترسندگان و بددلان فی رسول الله در افعال پیغمبر خدای اسوة
حسنة اقتدا پسندیده یعنی متابعت او کنید و چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شدائد محن صبر میکند
شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکوست لمن کان یرجو الله مر آنکس را که هست که امید
دارد ثواب خدای و لقای اعلا والیوم الآخر و نعیم روز بازپسین وذکر الله و مر آنکس را که یاد کرد خدای را کثیرا
بسیار بعضی از مفسران در موضح آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که
با اجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را بود بر ایشان ولما رای المؤمنون و آنگاه که بدیدند مؤمنان
الاحزاب لشکرها را روز خندق که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند قالوا گفتند هذا اینست ما وعدنا الله
آنچه وعده داده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم ورسوله و آنچه
فرموده بود رسول او که سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وصدق الله ورسوله و راست گفت خدای و پیغمبر
وما زادهم و نیفزود دیدن احزاب مر مؤمنان را الا ایمانا مگر باور داشتن مواعید الهی را وتسلیما و گردن
نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را که بسعادت دو سرا در آن تسلیم مندرج است بیت هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او
می نویسد بخت طغرای شرف بر نام او آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و
طلحه و انس بن نضر رضی الله عنهم و غیر ایشان که چون در حربگاهی ملازم حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
باشند ثبات قدم ورزند و کمر مقاتله بر بندند تا شربت شهادت بچشند و آرام نگیرند حق سبحانه در صفت ایشان
میفرماید من المؤمنین از گروه گروندگان رجال صدقوا مردانی اند که راست کردند ما عاهدوا الله آنچیزی که
عهد بستند با خدای علیه بر آنچیز که ثبات بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فمنهم من قضی پس
از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نحبه نذر خود را و کارزار کرد تا شهید شد چون حمزه و مصعب و
انس رضی الله عنهم ومنهم من ینتظر و گروهی هست از ایشان که انتظار می برد چون عثمان و طلحه رضی الله عنهما
وما بدلوا و تغییر ندادند عهد را تبدیلا تغییر دادنی و نحو خود را مبدل نساختند لیجزی الله تا جزا دهد
خدای الصادقین راستگویان یعنی وفا کنندگان را بصدقهم براستی یعنی بوفای ایشان ویعذب
المنافقین و تا عذاب کند منافقان را ان شاء اگر خواهد که بر نفاق بمیرند او یتوب یا باز گردد برتو

توبه علیهم بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد ان الله کان بدرستی که هست خدای غفورا آمرزنده آنکه توبه
کند رحیما مهربان مر کسی را که بر توبه میرد در اخبار آمده که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه
توقف کردند و در روزها بکنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبیخون کردندی حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم سوار شده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال فرمودی روزی عمرو عبدود که شجاع عرب بود
و او را با هزار مرد مقابل کردندی و با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار از خندق عبره کرده پیش آمدند و مبارز
طلبیدند و عمرو بر دست مرتضی علی علیه السلام کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار میکردند و علی میان او بدو نیم زد
دل کافران بشکست و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعا
بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمدد کاری فرستاد بیت
ز صبا بیست میان نصرت ترا شد دیری چراغ را که کند یاد یاوری جان ارز درآن لشکر افکند و آتشهای ایشان را
کشتن گرفت و ملایکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می بریدند و میخها میکندند و باد آنها را می افکند ایشان
در ساعت روی بهزیمت نهادند و بی دغدغه فالی المفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت بیت
بی دو سر نیزه و آمد شد شمشیر آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد ورد الله و باز گردانید خدای از مدینه
الذین کفروا آنانرا که کافر شدند یعنی احزاب بغیظهم با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لم ینالوا
نیافتند خیرا غنیمتی و ظفری وکفی الله وکفایت کرد خدای المؤمنین القتال مؤمنانرا جنگ کردن
بسبب باد صبا و ملایکه وکان الله و هست خدای قویا توانا بر احداث هر چه خواهد عزیزا غالب بر همه
اشیا بعد از فراغ کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام
ایشانرا پانزده شبانروز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شده بر حکم سعد فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان
ایشانرا بکشند و زنان و کودکان ایشانرا برده گیرند و اموال ایشان بر مسلمانان قسمت کنند حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سبحانه از این واقعه خبر میدهد که
وانزل الذین و فرود آورد خدای آنانرا که ظاهروهم یاری دادند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند من اهل الکتاب از اهل
توریه یعنی یهود قریظه را فرود آورد من صیاصیهم از قلعهای ایشان وقذف و افکند فی قلوبهم الرعب
در دلهای ایشان ترس را از پیغمبر و لشکر او فریقا تقتلون گروهی را میکشید یعنی مردان کشند وتاسرون
فریقا و برده میگیرید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشانرا واورثکم و میراث داد شما را ارضهم

زمین ایشان یعنی مزارع و حدایق وَدِيَارَهُمْ و سرایهای ایشان یعنی حصون و قلاع وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای
ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و بشما داد زمینی را که شما نرفته اید بدان یا اما الآن بنی
قریظه یا دیار عجم یا ممالک فارس و گفته اند هر زمینی که بحوزهٔ اهل اسلام درآید تا قیامت درین داخل است
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز قَدِيرًا توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن برای
ملازمان سید عباد بیت ز لشکر عزم تو رایت ظفر سر بر افراخت ٭ لاجرم هر نفس اقلیم دگر میگیرد ازواج سید
برآنند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلی الله علیه و سلم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که
یکماه با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوه زیاده از معهود میطلبیدند چون بر دیوانی
در حق حضرت و امثال آن بچیزها طمع میکردند که در تصرف آن حضرت نبود و اسباب دیگر هم در کتب سیر مذکور است
و بر هر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال نموده و بعلیه در حجره که خزانه او بود تشریف فرمود بعد از بیست و نه
که آن ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیه تخییر فرود آورد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ
بگو مر زنان خود را إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستید شما که میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی تنعم در آن
وَزِينَتَهَا و آرایش او را چون ثیاب فاخره و پیرایها بتکلف فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ پس بیایید که بدهم شما را متعهٔ طلاق
چنانچه مطلقه را دهند سوی الهم وَأُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا رها کردن برغبت از روی
کراهت وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای را وَرَسُولَهُ و خشنودی رسول وی را
وَالدَّارَ الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای أَعَدَّ آماده کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ
مر زنان نیکوکار را مِنْكُنَّ از شما یعنی آنها را که اختیار رضای او کنند أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که زخارف
دنیا در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی از ازواج طاهرات که خدای و رسول را اختیار نمود
عایشه صدیقه بود رضی الله عنها و بعد از آن بقیه يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ هر که بیاید از شما
بِفَاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده مُبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی فاحشه ظاهر
و هویدا که نافرمانی رسول است يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو کرده شود مر وی را عذاب ضِعْفَيْنِ دو برابر آنکه
زنان دیگر را باشد چه گناه از ایشان زشت تر است وَكَانَ ذَلِكَ و هست این تضعیف عذاب عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
بر خدای آسان ٭ وَمَنْ يَقْنُتْ و هر که مداومت کند بر طاعت مِنْكُنَّ از شما که ازواج پیغمبرید فرمان برد
لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری پسندیده و شایسته نُؤْتِهَا بدهیم او را

الجزء الثانی والعشرون

أَجْرَهَا مزد او مَرَّتَيْنِ دو بار یکبار برای طاعت خدای و یکبار برای خشنودی پیغمبر وَأَعْتَدْنَا لَهَا
و آماده ساختیم برای آن زن رِزْقًا كَرِيمًا روزی نیکو در بهشت زیاده بر مزد او يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان
پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ مانند یکی از زنان است چه شما را فضل بسیار است بر سایر نسوان إِنِ
اتَّقَيْتُنَّ اگر می ترسید از خدای و فرمان می برید فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی و فروتنی مکنید بِالْقَوْلِ در سخن گفتن
چون با کسی سخن گویید فَيَطْمَعَ الَّذِي که از آن طمع کند در شما آنکس که فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ در دل او بیماریست یعنی نفاق
یا دوستی فجور وَقُلْنَ و بگویید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخن نیکو و پسندیده و دور از ریبه وَقَرْنَ و آرام گیرید
فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى چون اظهار زنان
در ایام جاهلیت نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند و آن از زمان ادریس بوده تا وقت نوح علی نبینا و علیهما الصلوة
والسلام و اصح آنست که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بوده که زنان لباسها بمروارید پوشیده خود را
بر مردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان عیسی و محمد علیهما الصلوة والسلام و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که
تبرجی مکنید چون تبرج اهل جاهلیت اولی وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را که اصل طاعت بدنیه است
وَآتِينَ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیست وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان برید خدای را در فرایض
وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در سنن إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از
شما گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ ای اهل بیت پیغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاک کند شما را از معاصی تَطْهِيرًا پاک کردنی
صاحب کشاف فرموده که این آیه دلیلست بر آنکه ازواج نبی از اهل بیت وی اند بدر وعیطا از عکرمه نقل میکنند که
مراد از اهل بیت ازواج اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب چه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
در میان ایشان بوده و در بنات دلیل آورده که ترک عادت مر ازواج و اولاد او در احقاق از امام ابو منصور ماتریدی
همین نقل میکند و صاحب تحفه فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عایشه و ام سلمه
و ابو سعید خدری و انس بن مالک رضی الله عنهم نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین
و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها نقل فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خانهٔ من بر گلیمی که بر فراش وی افکنده بود
نشسته بود فاطمه رضی الله عنها درآمد و جهت پدر هریسه یا کشکی آورده حضرت فرمود که ای فاطمه علی و فرزندانت را بخوان
تا برین خوان با هم کاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه و سلم فضلهٔ آن بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها
اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه گردان این آیه نازل شد من سر خود در زیر گلیم کردم که یا رسول الله

من از اهل بیت تو ام فرمود که انک علی خیر و این بخت است که آل عبا بر پنج تن اطلاق میکنند آل العباء رسول الله
وابنته والمرتضی ثم سبطاه و اذا جمعوا فعدد تیر و بعضی دیگر از تفاسیر نقل میکنند از انس بن مالک رضی الله عنه
که پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه وقت نماز بامداد بدر خانه فاطمه رضی الله عنها بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن و یاد کنید ای زنان پیغمبر ما یتلی آنچه خوانده
میشود بر شما فی بیوتکن در خانهاء شما من آیات الله از آیات کلام الله والحکمة و از سخنان پیغمبر که
محض حکمت این آیت حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث ان الله کان بدرستیکه خدای هست لطیفا
نیکوکار بر شما خبیرا دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول این آیات درباره ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمان
گفتند بار خدایا برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این آیه فرستاد که ان المسلمین بدرستیکه مردان که منقاد حکم
خدااند والمسلمات و زنان فرمان برنده والمؤمنین والمؤمنات و باور دارندگان از رجال و نسا والقانتین
والقانتات و ثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان و زنان والصادقین والصادقات و راست
گویان در قول و عمل از ذکور و اناث والصابرین والصابرات و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها
از هر دو فریق والخاشعین والخاشعات و تواضع کنندگان از مردان و زنان والمتصدقین والمتصدقات
و صدقه دهندگان از هر دو طایفه والصائمین والصائمات و روزه داران برای خدا فرضا یا نفلا از
رجال و نسا والحافظین فروجهم والحافظات و مردان و زنان نگاه دارنده فرجها خود را از حرام والذاکرین الله
کثیرا و مردان ذکر گوینده مر خدای را بسیار والذاکرات و زنان یاد کننده و اعد الله آماده
کرده است خدای لهم مر ایشان را از ذکور و اناث مغفرة آمرزش گناهان واجرا عظیما و مزد بزرگ
بر طاعات ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را رضی الله عنها برای زید حارثه
خواستگاری فرمود و زینب بگمان آنکه برای خود میخواهد آن خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بوده
اباکرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر بود گفت چرا من زن آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله نیز در ین
اباء با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیه فرستاد که وما کان لمؤمن و نرسد و نشاید هیچ مرد گروینده را یعنی
عبدالله بن جحش را ولا مؤمنة و نه هیچ زن گرویده را یعنی زینب اذا قضی الله ورسوله چون حکم کند خدا
و رسول او امرا کاری را یعنی نکاح زینب بزید ان یکون لهم الخیرة آنکه باشد مر ایشان را اختیاری
یعنی برگزینند من امرهم از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و
رسول سازند ومن یعص الله ورسوله و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای و

رسول او را یا از حکم کتاب و سنت بگذرد فقد ضل پس بدرستیکه گمراه شود ضلالا مبینا گمراهی پیدا چه اگر
خلاف از روی اعتقاد کند کافر است بعد از نزول آیه زینب و برادرش راضی شدند و عقد وجود گرفت و حق تعالی به پیغمبر
اعلام کرده بود که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد
بنابر آنکه چند نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت پیغمبر مانع میشد کما قال الله تعالی واذ تقول و یاد کن آنرا که میگفتی
للذی انعم الله مر آنکس را که انعام کرده است خدای علیه بر وی باسلام و بتوفیق خدمت و متابعت تو وانعمت
علیه و تو انعام کرده بر وی به پروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی گفتی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا
و رسولست که امسک علیک نگاه دار برای خود زوجک زن خود را یعنی زینب واتق الله و بترس
از خدای در نگاه داشتن او و مضر اطلاق مشو وتخفی فی نفسک و پنهان میکردی در نفس خود ما الله مبدیه
آنچه خدای پیدا کننده آنست یعنی آنکه زینب داخل ازواج طاهرات خواهد بود وتخشی الناس و میترسی
از سرزنش مردم که گویند زن پسر را خواست والله و خدای احق ان تخشیه سزاوارتر است که از وی ترسی در آنچه
باید ترسید و معروفست که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله ترسکارترین خلق بود زیرا که خوف و خشیت بنسبت علم است
انما یخشی الله من عباده العلماء پس حکم انا اعلمکم بالله از همه عالمیان اخشی بوده خوف و خشیت نتیجه علم است
هر کرا علم بیش خشیت بیش هر کرا خوف شد رفیق رهش باشد از جمله رهروان در پیش آورده اند که زید زینب را
طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت حضرت رسالت هم زید را فرستاد تا خواستگاری کند زینب را برای وی
زید بیامد و قصه بعرض زینب رسانید زینب از غلبه شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گذارد و گفت
خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند اگر من شایسته آنم مرا بوی ده فی الحال دعای او مستجاب شد و آیه آمد که فلما
قضی زید پس آنهنگام که برسید زید منها از زینب وطرا بحاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد از آن
طلاق زینب بود چون مراد خود از وی یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زوجناکها ما او را بتو دادیم لکیلا
یکون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج بر مؤمنان تنگی و بزه و بالی فی ازواج ادعیائهم در خواستن
زنان پسر خواندگان خود را اذا قضوا منهن وطرا چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد
وکان امر الله و هست کاری که خدای خواهد مفعولا بودنی بی شبه چنانچه مهر زینب رضی الله عنها سید
عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیه بخانه زینب آمد بی دستوری و زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه
حضرت فرمود که الله المزوج وجبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر

و متولی تزویج شما اولیاء شما بودند ما کانَ نیست عَلَی النَّبیِّ بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ وزری و وبالی فیما
فَرَضَ اللّهُ لَهُ در آنچه تقدیر کرده است خدای برای او و این صورت مخصوص او نیست بلکه سُنَّةَ اللّهِ
سنت خدای سنتی فی الَّذینَ خَلَوا در آن کسانی که گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از محمد مراد انبیاء دیگرند که خدای نفی
حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کردانید برایشان وَکانَ اَمْرُ اللّهِ و هست کار خدای قَدَرًا مَقْدُورًا حکمی کرده
شده پس صفت آنان میکند که گذشته اند از پیغمبران و میگوید الَّذینَ یُبَلِّغُونَ آنانکه بودند که میرسانیدند رِسالاتِ
اللّهِ پیغامهای خدای را با امتان خود وَیَخْشَوْنَهُ و می ترسیدند ازو وَلا یَخْشَوْنَ اَحَدًا و نمی ترسیدند از
هیچکس اِلَّا اللّهَ مگر از خدای وَکَفی بِاللّهِ و بسنده است خدای کافی ترسندگان یا شمار کننده
و چون شما را بدست اوست باید که ترس غیر از وی باشد بعد از واقعه زینب رضی الله عنها زبان طعن بی دینان دراز
که این مرد میگفت که زنان پسران بر شما حرام است و خود میخواهد زن پسر خوانده بود در حکم شرع پسر اصلی
میدانستند حق سبحانه آیه فرستاد که ما کانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد صلی الله علیه و سلم اَبا اَحَدٍ پدر هیچ یک
مِنْ رِجالِکُمْ از مردان شما اگرچه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیدند پس او در نفس
الحقیقة پدر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد وَلکِنْ رَسُولَ اللّهِ و لیکن او فرستاده خدا
وَخاتَمَ النَّبِیّینَ و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبران را بدو ختم کردند و خاتم بمعنی آخر نیز هست
یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور همچنانچه اول ایشان بوده بظهور نور وَکانَ اللّهُ و هست خدای بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمًا
بهمه چیزها دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود و در عین المعانی آورده که صحیح هر کتابی
بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را بمهر گفت تا دانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نتوان
کردن کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونی و شرف و بزرگواری که مهر راست شرف جمله انبیا نیز بدانحضرت است و شاهد هر کتاب
مهر اوست پس شاهد همه در محکم آیات او خواهد بود وَجِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهیدًا و چون کتاب را مهر کردند کتاب در
باقی شد چون نبوت بدانحضرت سمت اختتام یافت در نبوت بسته گشت و هیچکس از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص نبوده
بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی نظم بهر این خاتم شدست او که بجود مثل او نی بود و نی خواهند بود
چونکه در صنعت برد استاد دست نی تو گویی ختم صنعت بر تست یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
اذْکُرُوا اللّهَ یاد کنید خدای را ذِکْرًا کَثیرًا یاد کردن بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و
تحمید و تکبیر و تمجید وَسَبِّحُوهُ و تسبیح گوییدش و یا نماز گذارید برای وی بُکْرَةً وَاَصیلًا بامداد و شبانگاه

چنانکه صبح و شام اشتغال از روی ادا سلطنت نیز هست و نزدیک که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر بزبان
ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقررست
که مَنْ اَحَبَّ شَیْئًا اَکْثَرَ ذِکْرَهُ نشان دوستی ذکر فراوانست دوستی نکند او که زبان از ذکر دوست یاد از ذکر او خالی ماند
و هیچ مکان نیم ز فکرت خالی نه در هیچ زمان نیم ز ذکرت خالی هُوَ الَّذی یُصَلّی اوست خدای که درود
میدهد یعنی رحمت میکند عَلَیْکُمْ بر شما وَمَلائِکَتُهُ و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان
شما را و این درود خدا و ملایکه بر شما لِیُخْرِجَکُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُماتِ از تاریکیها
اِلَی النُّورِ بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت بر خروج چه در وقت صلوات خدا و ملایکه بر ایشان
ایشان در ظلمات نبودند و گفته اند مراد اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر
بنور تقدیر و در بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت وَکانَ و هست خدای بِالْمُؤْمِنینَ
رَحیمًا بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملایکه را بآمرزش خواستن ایشان میفرماید تَحِیَّتُهُمْ
تحیت مومنان از خدای یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ روزی که ببینند او را سَلامٌ سلامست که مخبر باشد بسلامتی از هر آفتی
و مخافتی و گفته ضمیر عاید است بملک الموت که کنایه غیر مذکور یعنی روزی که ببینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید وَاَعَدَّ
و آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان اَجْرًا کَریمًا مزدی بزرگوار که بهشت
و نعیم آن یا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر برای کرامتست اِنّا اَرْسَلْناکَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شاهِدًا
گواه بر تصدیق و تکذیب امت وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده بجنت ما وَنَذیرًا و بیم کننده از عقوبت ما وَ
داعِیًا و خواننده اِلَی اللّهِ بپرستش خدای و اقرار بتوحید او بِاِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او
وَسِراجًا مُنیرًا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست یعنی تالی آن و در آیات بامرات آورده که حق سبحانه
پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمات را محو میکند وجود آنحضرت نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان ناپدید ساخت
چراغی روشن از نور خدایی جهان را داد از ظلمت رهایی دیگر هر چه در خانه گم شود بنور چراغ باز توان
یافت حقایقی که بر مردم پوشیده بود بنور این چراغ بمقتبسان انوار معرفت روشن گشت نظم
ازو یافت جان آشنایی و زو چشم جان را روشنائی در گنج معانی برگشاد و زان صاحبدلان را ملا داد
دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و راحت و دزد را واسطه خجلت و عقوبت آنحضرت نیز دوستان را وسیله سلامت
و منکران را موجب حسرت و ندامت و منیرا تاکید ست یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشد

و کاهها افروخته دو تا ابد تا آخر روشنی چراغها بیادی معمور شوند و هیچکس نور ترا منطمس نتواند ساخت
يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ دیگر چراغها شب فروغ دهند به روز و تو شب ظلمت دنیا
بنور دعوت روشن ساختی و روز قیامت نیز به پرتو شفاعت روشن خواهی ساخت ❀ شد بنیر رخش چراغ روز
شب ما گشت از التفات شب روز ❀ باز فردا چراغی افروزد ❀ که از آن جرم عاصیان سوزد ❀ و در کشف الاسرار آورده
که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند که وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن چراغ آسمانست
و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ دین آن چراغ منازل فلکست و این چراغ محافل ملک
آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از
خواب عدم برخاسته بعرصه گاه وجود آمده اند نظم از ظلمت عدم راه کی بردی برون ❀ گر نشدی نور تو شمع درون
و اشارت بهمین معنی فرموده است ❀ ز اقلیم عدم کی آمدی پیش رو آدم ❀ چراغی بود در دستش هم از نور تو خشتین
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده مؤمنان را بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای فَضْلًا كَبِيرًا
بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگترین عطایی و شریفترین جزاییست وَلَا تُطِعِ
الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ و فرمان مبر کافران و منافقان را یعنی بر نافرمانی ایشان ثابت باش وَدَعْ و بگذار
و دست بدار أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان کفایت کنم
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای در دفع ایشان وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا کارساز و مهم پرداز یا نگاهدارنده
باهتمام مرعی نصرت و غالب کننده ترا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ چون
نکاح کنید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید امام
رحمه الله فرماید که مس کنایت از مباشرتست و نزد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست شما را
عَلَيْهِنَّ بر این مطلقات مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا هیچ عدتی که شمارند ایام آنرا فَمَتِّعُوهُنَّ پس برخوردار سازید
ایشان را بچیزی که مهر فرض کرده اند مر آن مطلقه را نصف مهر لازمست و متعه مندوبست نزدیک امام اعظم
رحمه الله و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی نباشد متعه واجبست بقدر مال و یسار وَسَرِّحُوهُنَّ و بگذارید
ایشان را سَرَاحًا جَمِيلًا بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را بر ایشان و
ضرر بدیشان مرسانید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر إِنَّا أَحْلَلْنَا بدرستی که ما حلال کرده ایم لَكَ برای تو
أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي آتَيْتَ آنها که دادی أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را نقد یا حلال اعطا

مهر جهت ایثار طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ و حلال ساخته ایم بر تو آنچه مالک شده است
دست تو یعنی مملوکات ترا مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ از آنچه باز گردانیده است خدای عَلَيْكَ بر تو از غنایم مشرکان چون
صفیه و ریحانه و امثال ایشان وَبَنَاتِ عَمِّكَ و دختران عم تو وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ و دختران عمهای تو از اولاد
عبد المطلب وَبَنَاتِ خَالِكَ و دختران خال تو وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره
اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ آنانکه از مذکورات که هجرت کردند با تو و محتملست که قید احلال مذکورات
بهجرت در حق آنحضرت باشد خاصه و نقلست از ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول خدای خطبه کرد و بدین آیه بر تو حرام
شدم زیرا که هجرت نکرده بودم و مؤید این قولست وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً و زنی مؤمنه إِنْ وَهَبَتْ اگر ببخشد نَفْسَهَا
لِلنَّبِيِّ نفس خود مر پیغمبر را إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد پیغمبر أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا آنکه در نکاح آورد او را
خَالِصَةً خالص کرده شده احلال او خالص شدنی لَكَ مر ترا مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مؤمنان یعنی از
مخصوصات آنحضرتست که زنی بمجرد هبه بی مهر نکاح توان کرد امام اعظم رحمه الله فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد
میشود اما مهر لازمست و در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه
که ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در تبیان گفته که ام سهل از
بنی اسد و اگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است و در رمضان سال سیم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم
بوده و در ربیع الآخر از سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد در نیافته
قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ آنچه فرض کرده ایم بر امتان از شرایط عقد فِي أَزْوَاجِهِمْ
در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حره وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در داشتن
مملوکات ایشان یعنی توسعه امر در آن و ما حلال کرده ایم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لِكَيْلَا يَكُونَ تا نباشد عَلَيْكَ
بر تو حَرَجٌ تنگی وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده مر چیزی که تحرز از آن متعذر است رَحِيمًا
مهربان بتوسعه جایی که مظنه حرج باشد تُرْجِي باز پس داری مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خویش
وَتُؤْوِي و جای دهی إِلَيْكَ بسوی خود یعنی با خود داری مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی از ایشان در وسیط آورده
که وجوب قسم بدین آیه از آنحضرت ساقط شده و در زاد المسیر آورده که میان همه ازواج غیر از سوده رضی الله عنها که
نوبه خود بعایشه رضی الله عنها بخشیده بود رعایت قسم میفرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را
یعنی سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه رضی الله عنهن و رعایت قسم میکرد میان ایشان هر کرا میخواست برو جهی

که میخواست و چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب را رضی الله عنهن وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر که را خواهی
که باز طلبی و دلجویی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که بکرانه رفته از ایشان و اجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هیچ
گناهی و تنگی نیست بر تو ذَلِكَ آن معزولات را باز طلبی و دور شدگان را نزدیک خوانی أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ نزدیکتر است
بانکه روشن شود أَعْيُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ و خشنود باشند
بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنچه دهی ایشانرا همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از الجا و ایوا و تقریب و تبعید بفرمان خداست
ملول نمیشوند و کرده ترا می‌پسندند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بضمایر بندگان حَلِيمًا بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لَا يَحِلُّ
حلال نیستند لَكَ النِّسَاءُ مر ترا از زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه که در عقد تو اند چه نه تسعه در حق آنحضرت چون
اربعه است در حق امت وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه بدل کنی بِهِنَّ بدیشان مِنْ أَزْوَاجٍ از زنان
دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا حُسْنُهُنَّ
خوبی ایشان إِلَّا استثنا از نسا است یعنی حلال نیستند بر تو زنان پس از این نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ
يَمِينُكَ آنچه مالک آن شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک تو گردد وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها رَقِيبًا نگاهبان و کسی که از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست و مرتبه
حق را دانا و بینا دانستن است و در نهان و آشکارا با دب حرمت زیستن نظم چو دانستی که حق دانا و بینا است
نهان و آشکارا خویش کن راست آورده‌اند که چون حضرت پیغمبر زینب را رضی الله عنها بحکم باری تعالی قبول فرمود ولیمه
ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوتی مستوفی داد و چون طعام خورده شد بعضی مشغول گشتند و زینب در گوشه
خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر میخواست که مردم بروند آنحضرت از مجلس برخاست و اکثر صحابه برفتند
کرمانند همچنان سخن میگفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار بسیار که
خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو گذاشت
و آیه حجاب نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده‌اید بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا در میایید بُيُوتَ النَّبِيِّ
بخانهای پیغمبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند إِلَى طَعَامٍ بخوردن طعام و
آنگاه که در آیید غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید إِنَاهُ رسیدن طعام را جمعی بودند
که وقت نگاه میداشتند و چون در مطبخ اشد و طعام میپخت می آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین نکنید

وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ و لیکن چون خوانده شوید فَادْخُلُوا پس در آیید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید
فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید و مکث نکنید وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ و منشینید آرام گرفتگان لِحَدِيثٍ برای سخن
یکدیگر إِنَّ ذَلِكُمْ بدرستی که درنگ شما بعد از طعام و استیناس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که میرنجاند
پیغمبر را فَيَسْتَحْيِي پس شرم میدارد مِنْكُمْ از شما که گوید بیرون روید وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي و خدای شرم نمیدارد
مِنَ الْحَقِّ از گفتن راست وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ و چون خواهید زنان پیغمبر را مَتَاعًا چیزی از امتعه خانه که بدان
نفع گیرند فَاسْأَلُوهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده ذَلِكُمْ آن سؤال از وراء حجاب
أَطْهَرُ پاکیزه‌ترست و پاکنده‌تر لِقُلُوبِكُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوبِهِنَّ و دلهای ایشانرا از خواطر
شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول آیه حجاب روایات دیگر هست وَمَا كَانَ و نیز سزد و نشاید
لَكُمْ مر شما را أَنْ تُؤْذُوا آنکه برنجانید رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا را و بکنید آنچه وی آنرا کاره باشد وَلَا
أَنْ تَنْكِحُوا و نشاید شما را آنکه نکاح کنید أَزْوَاجَهُ زنان او را که مدخول بها باشند مِنْ بَعْدِهِ از پس
وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شما اند و مادر بر فرزند حرام است پس مخواهید
ایشانرا أَبَدًا هرگز إِنَّ ذَلِكُمْ بدرستی که ایذاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نکاح ازواج او رضی الله عنهن
كَانَ عِنْدَ اللَّهِ هست نزدیک خدای عَظِيمًا گناهی بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در حیات او
و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او در اداء حق تعظیم یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و
لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتدال او دوخته اند بیت قبای سلطنت هر دو کون تشریفیست
که جز بقامت اقبال او نیامد راست آورده‌اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات رسد من
عایشه را بخواهم و دیگری را در خاطر گذشته بود و بر زبان نیاورده آیه آمد که إِنْ تُبْدُوا اگر آشکارا کنید شَيْئًا
چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مؤمنان و بر زبان بیارید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز از سر و علانیه دانا و بر آن شما را جزا خواهد داد در خبر است که بعد از نزول آیه حجاب
حکم شد که زنان پرده نشین شوند اقربا سؤال کردند که ما را نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد باز این
آیه نازل شد که لَا جُنَاحَ هیچ گناهی نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِي آبَائِهِنَّ در نمودن روی به پدران خویش
وَلَا أَبْنَائِهِنَّ و نه به پسران ایشان وَلَا إِخْوَانِهِنَّ و نه برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ و نه به پسران
برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ و نه به پسران خواهران ایشان وَلَا نِسَائِهِنَّ و نه بزنان ایشان

یعنی مومنات وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ و نه بآنچه مالک است آن را دستهاء ایشان یعنی غلامان و کنیزان و اصح آنست
که کنیزان و شمهٔ از این مبحث در سورهٔ نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید یعنی ای امر و زجر
که ای زنان در پس حجاب قرار گیرید وَاتَّقِينَ اللَّهَ و بترسید از خدای و پردهٔ شرم از پیش بر مدارید إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه چیزی از افعال و اقوال شما شَهِيدًا گواه و از هرچه در
خاطر و باطن کنند دانا گواه شو دیده بپوشید ز نامحرمان در شو پیا زنده و هم کاین در پس زانوی حیا دو
خوش نشینید بصبر و قرار ای عزیز چون از محاوری آیتها گذشته التزام شرایط تعظیم و حفظ جناب کریم سید عالم
صلی الله علیه و سلم مفهوم میشد ارداف کرد آنها بآیتی که مشیرست بکمال عنایت حق سبحانه به آنحضرت و فرمود که
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای درود گوید وَمَلَائِكَتَهُ و فرشتگان او يُصَلُّونَ درود میفرستند عَلَى النَّبِيِّ
بر پیغمبر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که بخدا و رسول گرویده اید صَلُّوا عَلَيْهِ صلوات گویید برو وَسَلِّمُوا
و سلام گویید برو تَسْلِيمًا سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی صلوات از حق سبحانه رحمت
و از غیر او طلب رحمت و نزد جمهور معنی اللهم صل علی محمد آنست که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلاء
دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شأن امت و تضعیف
ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافهٔ انبیا و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله و الملائکة و
الناس اجمعین و جمهور علما بر آنند که صلوات بر آنحضرت درین آیه محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار
واجبست امام مالک رحمه الله گوید در همه عمر یک نوبت واجبست و زیاده بر آن مندوب و مستحب و در بعضی مواضع
استحباب مؤکدست یکی در نماز بعد از تشهد اول و مذهب امام شافعی در تشهد اخیر واجبست و بمذهب امام
اعظم سنت و ائمهٔ ما رحمهم الله در صلوات بوقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی الاختلاف
بعضی بر آنند که در هر نوبتی درود گفتن واجب بود و جمعی گویند که در یک مجلس یک نوبت واجبست
و بس و فتوی بر آنست که نام آنحضرت در مجلسی هر چند تکرار یابد یک نوبت درود واجبست و باقی سنت و در
کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده و امام نواوی رحمه الله فرموده که افضل آنست که جمع نماید
میان طرق احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده بتمام بیارید برین وجه که اللهم صل
علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
و بارک علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم فی العالمین

انک حمید مجید و فضائل صلوات و اوقات آن و شرایط و آداب او بیان رعایت باید نمود رحمه الله بعطاء العزیز
تحفة الصلوات است یا سید الانام درود بجناب تو ... درود و ثنا است هم حال صبح و شام نزدیک تو بحکم تحیتهم
در دست ما هیچ وسیلتی الی السلام إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُؤْذُونَ اللَّهَ میرنجانند خدای را یعنی ارتکاب
میکنند آنچه نزد خدای مکروهست از شرک و نسبت زن و فرزند و کفران کلمات او وَرَسُولَهُ و میرنجانند
پیغمبر او را تا آنکه ساحر و شاعر میگویند و بعد از آنکه رباعیه مبارکش میرسانند لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرد از آن است
خدای ایشان را از رحمت خود فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در سرای دنیا و آخرت وَأَعَدَّ و آماده کرده است لَهُمْ برای
ایشان در عقبی عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه میرنجانند مردان
مومن را چون صفوان سهمی رضی الله عنه وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان گرویده را چون عایشه صدیقه رضی الله عنها
بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بجز آنکه کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند فَقَدِ احْتَمَلُوا پس هر آینه برمیدارند
موذیان بُهْتَانًا دروغی بزرگ را وَإِثْمًا مُبِينًا و گناهی هویدا را یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق
عذاب گناه ظاهر میشوند و گفته اند این آیه در شأن منافقان فرود آمده که بکلمات ناملایم مرتضی علی را علیه السلام
میرنجانیدند و نیز در شأن آن گروهی که عمر فاروق رضی الله عنه کنیزکی آراسته را که بیک کاری داشت ملامت
کرد بلکه ادب فرموده منزجر ساخت کنیزک شکایت بخانهٔ خود برده آنجا ادب سخنان شنیع شانه با فاروق
گفت و این آیه در باب او نازل گشت و گویند در شأن زانیانست که مشیها بر سر راه نشستندی و دست تعدی بر
کنیزان رسانیدندی و مقصد ایشان بودی که در آن وقت علامت حرایر آن بود که در راه سر پوشیده رفتندی و جواری
سر برهنه بودندی و چون آن بدکاران از سر پوشیدگان تحاشی مینمودند لاجرم آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر
قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را وَبَنَاتِكَ و مر دختران خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ و زنان مومنان را
که وقت بیرون رفتن از خانه يُدْنِينَ نزدیک گردانند و فرو گذارند عَلَيْهِنَّ بر رویها و بدنهای خویش
مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ چادرهای خود را یعنی روی و اندام را بدان بپوشند ذَٰلِكَ آن پوشیدن سر و روی أَدْنَىٰ
نزدیکترست أَنْ يُعْرَفْنَ بآنکه ایشان را بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی فَلَا يُؤْذَيْنَ پس ایذا
کرده نشوند یعنی تعرض نکنند ایشان را وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناه گذشته را چون توبه
کنند رَحِيمًا مهربان که مصالح بندگان با ایشان بیان میکند لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ اگر باز نایستند منافقان
از نفاق خود وَالَّذِينَ و آنکه بر مرض نشو نما آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماریست یعنی

یعنی ایشان از قصد زنا و میل فواحش والمرجفون و اگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرها
بدروغ افکنند فی المدینة در مدینه از شکر اهل اسلام و معایب جهاد لنغرینک بهم هر اینه برانگیز
کائیم و بر ایشان مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک پس همسایگی نکنند با تو فیها
در مدینه الا قلیلا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند ملعونین رانده کان بودند
اینما ثقفوا هر کجا یافته شوند اخذوا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشان را و قتلوا و کشته کردند یعنی
بکشند ایشان را تقتیلا کشتنی بزاری و خواری سنة الله سنت نهاده است خدای سنتی فی الذین
خلوا در آنانکه گذشته اند من قبل پیش از ایشان یعنی مقرر کرده اند در امم ماضیه که انبیا بقتل منافقان
حکم کنند و لن تجد و نیابی تو لسنة الله مر سنت خدای را تبدیلا بدل کردنی و تغییر دادنی یسئلک الناس
می پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزا عن الساعة از ساعت رستخیز قل بگو انما علمها جز این
نیست که دانستن وقت قیامت عند الله نزدیک خدایست و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بران اطلاع
نداده و ما یدریک و هیچ چیز ترا دانا کرد بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لعل الساعة شاید آمدن آن
تکون قریبا باشد نزدیک ان الله بدرستی که خدای لعن الکافرین براند ناگرویدگان را یعنی منکران حشر
بعث را و دور ساخت از رحمت خود و اعد لهم و آماده کرد برای عذاب ایشان سعیرا آتشی افروخته
خالدین فیها در حالی که جاودان باشند در آن ابدا تاکیدست یعنی همیشه در آتش معذب مانند لا یجدون
نیابند ولیا دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ و لا نصیرا و نه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد
یوم تقلب یاد کن روزی که گردانیده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش از جهتی بجهتی یعنی
ایشان را بر پشت خوابانند گاهی بر روی در افکنند یقولون و ایشان میگویند یا لیتنا کاشکی ما اطعنا
فرمان می بردیم خدای را و اطعنا الرسولا و فرمان برداری میکردیم پیغمبر را و قالوا ربنا و گویند اتباع و ارذل
قوم که ای پروردگار ما انا اطعنا بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خود را و کبراءنا
و بزرگان و پیشوایان را فاضلونا السبیلا پس گم کردند ما را راه یعنی ما را از راه ببردند و بافسون و
افسانه فریب دادند ربنا ای پروردگار ما آتهم بده ایشان را ضعفین دو برابر من العذاب از عذاب
که بما دادی زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل والعنهم و بران ایشان را لعنا کبیرا راندنی بزرگ که با آن خلاص
نباشد و مقرر است که هر لحظه بجانب برانده دیگری نتواند که بخواند بیت هر کرا قهر تو راند که تواند خواند

وانکه را لطف تو خواند تواند راندن یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تکونوا مباشید
کالذین مانند آنانکه آذوا موسی برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر محمد را مرنجانید و او را بزنا نسبت دادند و
تهمت ازان در قصه قارون گذشت فبرأه الله پس پاک گردانید او را خدای مما قالوا از آنچه گفتند و زنی را
که رشوت داده بودند تا دعوی می کرد اظهار کند پاکی وی باعتراف زن و یا وقتی که با هارون علیه السلام بکوه طور رفتند
هارون آنجا وفات کرد گفتند تو بردی حسد بردی و کشتی و حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آورده
میان قوم بنهادند و معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای تعالی او را زنده کرد تا به براءة ذمت برادر اقرار کرد یا
یکفتند که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی که جامه بر سنگی نهاده بود و بآب در آمده آن سنگ با جامه روان شد
میان قوم در آمد و موسی علیه السلام برهنه از پی او میدوید و بنی اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست وکان
دیدند موسی عند الله موسی نزدیک خدای وجیها با جاه و قربت یا معتبر یا مستجاب الدعوة یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله ای گروه گرویدگان بترسید از خدای در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذای رسول او
و قولوا و بگویید قولا سدیدا سخن راست و درست و استوار درباره مومنان مراد نهی است از ضد آن یعنی
دروغ مگویید و ناراستی مکنید در سخن چون حدیث افک و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است
یا سخنی که بآن رضای خدای طلبند و قول جامع درین باب آنست که قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب و صواب
بود نه خطا و جد بود نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گویید یصلح تا باصلاح آرد خدای لکم
برای شما اعمالکم کردارهای شما را یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد و یغفر لکم و بیامرزد
برای شما ذنوبکم گناهان شما را و من یطع الله و هر که فرمان برد خدای را و رسوله و پیغمبر او را در آنچه
فرماید فقد فاز پس بدرستی که بمقصد برسد بخیر و بمراد خود فیروزی یابد فوزا عظیما فیروزی
بزرگ انا عرضنا الامانة بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعت یا حدود شرع در موضع فرموده
کنماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانات مردم و نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت
و بر هر تقدیر عرض کرد آنرا علی السموات والارض بر آسمانها و زمین والجبال و کوهها بشرط ثواب و عقاب و حکم
فهم در ایشان آفریده بود فابین پس سر باز زدند ان یحملنها از آنکه بردارند امانت را واشفقن منها
و بترسیدند از آن و گفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عقاب یا مراد
اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرض کرد و ابا کردند از تحمل آن

نازورا مخالفت وحملها الانسان وبرداشت آنرا آدمی باضعف بنیت وناتوانی انه کان بدرستی که هست انسان
ظلوما ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او با عجز خود قبول کرد جهولا
نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبة خیانة اگر واقع شود وعرض امانة کرد لیعذب الله تا عذاب کند خدای
المنافقین والمنافقات مردان وزنان منافق را بتضییع امانة والمشرکین والمشرکات وعذاب کند مردان وزنان
مشرک را بخیانة در امانة ویتوب الله وباز گردد خدای برحمت علی المؤمنین والمؤمنات بر مردان وزنان گرویده
بجهت حفظ امانة وکان الله وهست خدای غفورا آمرزنده تائبان رحیما مهربان بر ایشان علمای
عرفا را درین آیة سخن بسیار است واز آنجمله شمه ایراد کرده میشود جمعی معنی آیه بران فرود آورده اند که عظمت
شان امانة بمرتبه ایست که اگر عرض کنند برین اجرام عظام وایشان را شعور وادراک باشد از حمل آن ابا کنند و
که حق سبحانه این اجرام را ادراک شعور داده بر ایشان عرض کرد عرض تخییر وایشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت
وانسان قبول کرده از آنکه همت نه از روی قوت بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید ✿ قرعه فال بنام من دیوانه زدند
امام قشیری قدس سره فرموده است که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر امانة لذت عرض ثقل امانة را برو
فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایة فرمود که برداشتن از تو ونگاه داشتن از من چون تو بطوع
بار ما برداشتی من هم از میان همه ترا برداشتم وحملناهم فی البر والبحر بیت راه او را بدان توان پیمود
بار او را بدان توان برداشت صاحب انوار فرموده که میشاید که مراد با امانت عقل وتکلیف باشد وچون سموات
وجبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیة خود قبول کرد زیرا که ظلومست بواسطه استیلای قوت غضبی
وجهول بجهة غلبه شهوی ونتیجه عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاه داشته بر طریقه اعتدال ثابت دارد ومعظم
مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی وبهیمی اند پس ظلومی وجهولی علت حمل باشد وگفته اند
از شان انسانست ظلم وجهل کردن وجمعی بران مانند یا خود این دو صفت از شان آدمیانست اما چون حامل
امانة شدند بعضی ترک ظلم وجهل کردند وجمعی بران ماندند یا خود این دو صفت از نوع انسانست
حامل امانت شده به اعتبار اغلب افراد ودر الحاق آورده که ظلوم وجهولست نزد خلق نه نزدیک حق ودر تفسیر
خواجه پارسا قدس سره مذکورست که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان وزمین وجبال ابا کردند
بجهت عدم استعداد وچون انسان را استعداد حمل آن بود بی مضایقه ومبالغه قبول نمود وازو ظلومست
کرد او نیست کند ذات خود را در هویة مطلقه وجهولست که غیر حق را نمیشناسد وبحقیقة لا اله الا الله قول

در فتوحات فرموده که امانت اتصافست باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض کردند وانسان قبول کرد وظلوم
بود که بر نفس ناشی وجهولست یعنی عالم زیرا که نهایة علم باقرار اعترافست بجهل وعجز از معرفة العجز عن الادراک
ادراک وحضرت قاسم انوار قدس سره در بعضی از نصایح خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده وگفته که
ظلم بجهل ضد عدل است وجهل ضد علم است اما بمعنی اذا جاوز الشیء حده انعکس ضده اینجا جلوه دارد ظلوم وجهول صیغه
مبالغات ومحرک این دو صفت از حد تجاوز کردند همانا به ضد خود مبدل خواهند گشت در روح الارواح
میگوید که ظلوما جهولا اینجا مدح است نه ذم آدم علیه السلام بار همت برداشت فوق الطاقه بود که نفس ظلم کردی
بنفس خود ندانستی که بار گرانست گفت از غیرت جاهل بودم ازانه ظلومی وجهولی اورد عالم افتاده عالمیان از
سر این غافل ودر لوامع آورده که آن بالعجبی که عشق را در عالم بشریه است در ممالک ملکیه نیست عشق لطایفه در
خورند که صفت اتجعل فیها من یفسد فیها سرمایه بازار ایشانست وبیت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزگار ایشانست
عاشق با صلاح و بدنامی خوشست ✿ عاشقانرا سوز وناکامی خوشست ✿ آفتاب امانة که از برج عرض الوهیة
تافت آسمان گفت مرا وصف رفعتم ثابتست زمین فریاد برکشید که مرا نعت بسط واقعست صدا از کوه برآمد
که مرا اثبات قدم حاصلست ما تحمل این بار نتوانیم نشاید که آفتی بما بار خورد وازین صفتها از ما بستانند آدم خاکی
گفت مرا چیست که از من بستانند عرضه جانرا پیش آمد وباری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفت نعرهٔ هل من مزید زدن
آغاز کرد ای خالق دلیران هم قوت از کجا آورده زبان حال او میگفت که بار گران بود یار مهربان وان کشید بیت
آن بار که از بردن آن عرش ابا کرد ✿ با قوت تو حامل آن بار توان شد ✿ القصه خلعت حمل امانت جز بر قامت
با استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفة بر نام نامی او نوشته اند راست نیامد وچون کاری بدین
عظمت ومهمی بدین نهمت تمام نداد شد بجهة دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند سپند دانه
انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکندند ع تا کور شود هر آنکه نتواند دید سورة سبا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله همه سپاسها وستایشها مر خدایراست الذی له آنخدایی که مرو راست ما فی السموات آنچه در
آسمانهاست از وسایط جلایل نعم وما فی الارض وآنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود وکرم وله الحمد
ومرو راست ستایش فی الاخرة در دار سرای آخرت نه از روی تکلیف بلکه از روی سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی
هدانا لهذا والحمد لله الذی صدقنا وعده والحمد لله الذی احلنا دار المقامة وگفته اند مجموع اهل آخرت

فصل

حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وهو الحکیم و اوست کاردان
الخبیر دانا باحوال بندگان یعلم میداند ما یلج آنچه فرو رود فی الارض در زمین چون آب
باران وما یخرج و آنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات یا داناست بآنچه در زمین باشد چون کنوز
و دفاین و اموات و آنچه بر روی زمین آید چون حیوان و عیون و غلات وما ینزل و میداند آنچه فرود آید
من السماء از آسمان چون ملائکه و کتب و مقادیر ارزاق و امطار وما یعرج و آنچه بالا میرود فیها
در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره و در غرایب التفسیر
آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در شب معراج
صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او هیچ شیء نیست آنچه فرو می آید بر دلها از اولیا از واردات مکشوفات
و آنچه بالا میرود از انفاس اصفیا در همه اوقات یا آنچه فرو می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم متوجه دلها
گشته هر جا که بوی آشنایی آید بدانجا نزول میکند ان لربکم فی ایام دهرکم الا فتعرضوا لها و آنچه بالا میرود
نالهای بانات و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوتخانه سینه ایشان روی ببارگاه رحمت پناه آرد فی الحال رقم قبول
بر روی کشند که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین نظم غلغل تسبیح شیخ ارجمند مقبول نیک آه درد آلود رندان از قبول دیگرست
وهو الرحیم و اوست مهربان در انعام نعمت الغفور پوشنده گناهان ببرده رحمت وقال الذین کفروا
و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا که لا تاتینا الساعة نمی آید بما قیامت قل بگو بلی
نه آنست که شما میگویید بیاید وربی بحق پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورد
که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بر زودی لتاتینکم
بیاید بشما قیامت عالم الغیب صفت پروردگار است یعنی داننده پوشیدهاست لا یعزب دور نشود
عنه از علم او یا پوشیده نگردد از وی مثقال ذرة همسنگ مورچه خرد یا بوزن ذرهٔ از ذرات هوا
فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمینها ولا اصغر و نیست خردتر من ذلک از مثقال
ذره ولا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مگر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ
و جمیع اینها را در لوح نبشته کرده لیجزی الذین آمنوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات
و کرده اند عملهای شایسته اولئک آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش
خطیات ورزق کریم و روزی بزرگوار یعنی بی تعب و طلب والذین سعوا و آنانکه بشتافتند فی آیاتنا

در رد آیتهای ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند معاجزین عناد کنندگان یا کوشندگان در تعجیز مردم از آن یا
بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه لهم عذاب مر ایشانراست
عذاب من رجز الیم از سخت ترین عذاب الم رساننده ویری الذین و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای
آنست تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم والمراد اصحاب پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم
یا مؤمنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الذی انزل آنچیزی را که فرو فرستاده
شده است الیک بسوی تو من ربک از آفریدگار تو یعنی قرآنرا هو الحق راست و درست و
یهدی و راه نماید یعنی آن راه نماید الی صراط العزیز براه خداوند غالب الحمید ستوده بر نعم تعالی
وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شده اند یعنی از منکران بعث بعضی بعضی را هل ندلکم آیا دلالت
کنیم شما را علی رجل ینبئکم بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد صلی الله علیه وسلم که میگوید اذا مزقتم
چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند اجزای شما را کل ممزق هر پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه
ریزه گردد در خاک انکم بدرستی که شما لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت
کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد افتری علی الله آیا می بندد بر خدای کذبا دروغی متعمدا
ام به جنة یا بدو جنونی هست که میگوید چیزی که نمیداند بل الذین نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه
لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بدان سرای فی العذاب در عذابند بدان جهان والضلال البعید
بدر گمراهی دور از صواب بدین جهان و صفت ضلال به بعد از قبیل اسناد مجازیست چه بعد صفت ضالست
افلم یروا آیا نمی بینند و نمینگرند کافران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشانست وما خلفهم
و آنچه از پس ایشانست من السماء والارض از آسمان و از زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشانرا و ایشان
متحیر و محصورند میان آسمان و زمین ان نشا اگر خواهیم نخسف بهم الارض فرو بریم ایشانرا بزمین
او نسقط یا فرو افکنیم علیهم بر ایشان کسفا من السماء قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای
ما را ان فی ذلک بدرستی که در نظر بآسمان و زمین یا در تامل با قتدار بر خسف و اسقاط لآیة هر آینه
دلالتی و عبرتیست لکل عبد منیب مر هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر مینمایند در دلایل
قدرت و مخایل حکمت ولقد آتینا داود و هر آینه دادیم ما داود را منا از نزدیک ما فضلا
زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بوده یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق یا رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشش

برعجز و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم بانکه جز بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عین آورده که مراد حسن
صوت است هرگاه که داود علی نبینا و علیه السلام بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از صحراها بخود بر
آمده استماع آواز دلنواز وی کردندی و طیور از نغمات جانفزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین انداختندی
زحرت دلکشش مانند زهره گشتی * دل از ذوق بی اندازه گشتی * سپهر چنگ پشت ارغنون ساز * از آن پرحال ترنم آواز
و بعضی گفته اند فضل آنست که بعد از این میگوید یا جبال گفتیم ما که ای کوهها اوبی باز گردانید آواز خود را
معه با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با او هرجا که رود هرگاه که خواهد و این
معجزه داود بود علیه السلام که هرگاه خواستی کوه با او روان شدی والطیر و مسخر کردیم و مرغان را تا در
ذکر با او موافق بودندی آورده اند که چون داود علی نبینا و علیه السلام تسبیح گفتی کوهها بصدا در آمدندی و
مرغان بر زبر سر وی صف کشیده با الحان دلربا آمد در وجد و بسا آنکه از مستمعان آن نغمات قالب تهی
کردی * مطرب من نغمه پرداز * زین قفس مرغ روح آید پرواز * روزی فرشته بزیارت داود علیه السلام آمد
و گفت تو پیغمبر خدایی و خلیفه او ولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود از خدای تعالی طلبید امر شد که زره
کند و آن را بروی آسان گردانید چنانچه میفرماید والنا له الحدید و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و بطریق
چنانچه در دست او بمثابه موم بودی و در وی هر تصرف که خواستی کردی و فرمان دادیم ان اعمل بانکه بساز
سابغات زرهها فراخ دامن کشاده وقدر و اندازه نگاه دار فی السرد در بافتن آن یعنی حلقها به بند
درهم افکن تا وضع آن متناسب افتد و تغییر نیابد که هر روز زرهی تمام کردی و بشش هزار درم بفروختی
چهار هزار ان تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب گوید چون وفات کرد هزار زره در خزانه او
بود واعملوا و دیگر گفتیم که ای داود تو با اهل بیت خود عمل کنید صالحا عمل شایسته یعنی خالی از اغراض انی
بدرستی که من بما تعملون بانچه میکنید بصیر بینا ام و پاداش آن با شما خواهم داد ولسلیمن الریح
و مسخر کرده شد مر سلیمان را باد غدوها شهر رفتن او بامداد یک ماهه راه ورواحها شهر و شبانگاه
نیز مسیره شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا
بیتوته نمودی واسلنا و جاری کردیم له برای او عین القطر چشمه مس گداخته را تا از معدن
آمدی چون آب روان و آن در زمین یمن بود از زمین بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن هر چه
میخواستند میساختند ومن الجن و رام کرده شد مر وی را از دیوان من یعمل کسی که کار کردی بین یدیه

پیش وی باذن ربه بفرمان پروردگار او و مسخر کردیم که ومن یزغ هر که بگردد و مایل شود منهم از
دیوان و سرکشی کند عن امرنا از فرمان ما و طاعت سلیمان نذقه بچشانیم او را من عذاب السعیر از
عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست داشت مقرر شده بود که موکل باشد
بر دیوان و هر که از فرمان سلیمان علی نبینا و علیه السلام سرکشیدی آن تازیانه آتش بر وی زدی تا او را بسوزد یعملون
میکردند له برای سلیمان ما یشاء آنچه میخواست من محاریب از غرفها خوش و منظرها دلکش در
وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بر جهت بر بالا بر رفت و گویند محاریب اینجا موضع حرب است چون قلعها و بندها
حصارها از جمله دیوان برای سلیمان علیه السلام در ولایت یمن حصنها عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون و
هنده و صنیده و ظفوم و غمدان و امثال آن وتماثیل و میساختند تمثالها و صورتها ملائکه و انبیا علیهم
السلام بر وضعی که در زمان عبادت بوده اند تا مردمان او را مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و
در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند و در صحن
بیت محاربه با اعدا ارواح در ایشان میدمید تا در قتال قوی و صلب شدند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند
در زیر تخت او و همچنین دو کرکس انجه بر بالای تخت چون سلیمان خواستی که بر بالای تخت بر آید آن دو شیر بازوها
خود را بر افراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالها خود بر او سایه کردندی
وجفان و میکردند برای وی از کاسهای چوبین و غیر آن کالجواب مانند حوضها بزرگ وقدور راسیات
و دیگها استاده بر سرپایها چون کوهها با لوند دوازده هزار طباخ بوده که در آن دیگها طعام پختندی و هنوز
در بعضی از ولایات شام دیگها چنین از سنگ تراشیده موجود است اعملوا و گفتیم عمل خیر کنید آل داود
ای آل داود شکرا برای سپاس داری چنین نعمتها ثابت بنانی قدس سره فرموده که آل داود علی نبینا و
علیهم السلام ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در ساعتی یکی از ایشان قائم بود بشکر الهی و عبادت پادشاهی
وقلیل و اندکی من عبادی الشکور از بندگان من سپاس دار و شکور آن را گویند که بدل و زبان و جوارح
اکثر اوقات مراسم شکرگذاری ادا کند و با وجود چنین استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق
شکر نعمتی است مستدعی شکر دیگر و از اینجا گفته اند الشکور من یعجز عن الشکر شعر حق شکر حق نداند هیچکس
حیرت آمد حاصل دانا و بس * آن بزرگی گفت با حق در نهان * کای پدید آرنده هر دو جهان * ای منزه از زن و فرزند و جفت
کی توانم شکر نعمتهات گفت * پیک حضرت داد از ایزد پیام * گفت از توان بود شکرم تمام * چون در این راه این قدر بشناختی

شکر نعمتهای ایزد تعالی آورده‌اند که بنای بیت المقدس را داود علیه السلام آغاز کرد و سلیمان علیه السلام در اتمام آن
سعیهای بلیغ بجای آورد هنوز بکار اتمام بود که متقاضی اجل بسلیمان علیه السلام در آمد و طلب ودیعت روح
سلیمان کرد آنحضرت وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بعصای من تکیه دهید تا جن از عمل خود باز
نمانند و عمارت مسجد را تمام کنند چون سلیمان علیه السلام در گذشت بشنیدند و بر همان کار مداومت نمودند و او را بر عصا تکیه داده
دیوان از دور در وی می‌نگریستند و او را زنده می‌پنداشتند و بهمان کار که نام زد ایشان بود قیام می‌نمودند تا بعد از یکسال
اسفل عصای او را دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاده همگان را موت او معلوم شد و دیوان در حال از کار
در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی فلما قضينا پس آنگاه که قضا کردیم عليه الموت
بر سلیمان مرگ او را مرده بر عصا تکیه داده ما دلهم دلالت نکرد دیوان را على موته بر مرگ او الا
دابة الارض مگر چوب خواره که از زمین بر آمده تأكل میخورد منسأته عصای او را فلما خر پس
آنگاه که بیفتاد سلیمان تبينت الجن دانستند دیوان ان لو كانوا آنکه اگر بودندی که البته يعلمون
الغيب دانستندی غیب را چنانچه گمان میبردند که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید
که اگر ایشان بغیب دانا بودندی ما لبثوا درنگ نمیکردندی فی العذاب المهين در عذاب خوار کننده یعنی
تکالیف شاقه که ایشان را در آن کار دست بود لقد كان بدرستیکه بود لسبإ مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب
بن قحطان را فی مسكنهم در مسکنهای ایشان آية علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او
دو نقل آورده‌اند که فرزندان سبا در حوالی مآرب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن
منزل هفت فرسخ و شرب ایشان در اعلی وادی بود از چشمه در پایان کوهی که هر وقتی که فاضل آب از ولایت
شهر آب ایشان ضم شدی خرابی کردی از بلقیس که والیه ولایت ایشان بود در خواست کردند تا سدی بست در
دهان دو کوه تا آبها اصلا ونالها آنجا جمع میشدند بست بر آن سد نقبی کرد تا اول نقب اعلی که آب آید
و آب بمزروعات خود برند و چون کمتر شد وسطی و باخر سفلی و ایشان بر یمین و یسار منازل خود باغهای
مشتمل بر درختان میوه دار که قال تعالی جنتان آنجا که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود عن يمين
وشمال از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بود اما از تقارب اشجار همه یک باغ
یک باغ مینمود كلوا گفت پیغمبر ایشان مر ایشان را که بخورید من رزق ربكم از روزی پروردگار خود
کثرت میوه ایشان بمثابه بود که کسی زنبیلی بر سر نهادی و در زیر درختان بگذشتی آن ظرف پر میوه شدی

بی آنکه بدست باز کردندی پس پیغمبر گفت ازین نعمتها بخورید واشكروا له و شکر گوئید مر خدا را بلدة طيبة
این شهر که شما را داد یعنی میبد شهری پاکیزه است هوای تن درست و آبی شیرین و خاکی پاک بیت
شهری چو بهشت از نکوئی ❊ چون باغ ارم بتازه روئی در آنجا پشه و کیک و کژدم نبودی و شپش در جامهای
بیگانه غریبی که آنجا رسیدی شپشها در جامها بمردی ورب غفور و پروردگار روزی دهنده و از شما
جمیله آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک فاعرضوا پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکر
گذاری نمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر بدیشان آمد و همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی
ذی الاذعار بن حیشان بعد از بعثت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند
حق سبحانه موشهای دشتی در زیر آب ایشان بیدا آورد و بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شبی که همه در خواب
بودند بند شکسته شده و سیل در آمده منازل و حدایق ایشان معمور گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک
شدند چنانچه خبر میدهد که چون اعراض کردند سیل العرم سیلی صعب و گفته‌اند عرم بند آبست یا نام وادی که آب از
آنجا آمد یا نام موش دشتی که بند را سوراخ کرد وبدلناهم و بدل دادیم ایشان را بجنتيهم بباغهای ایشان جنتين
دو باغ ذواتى اكل خمط خداوندان میوهای تلخ واثل و شوره گز و چنین گفته‌اند بطرفا و شیء
وشيء و چیزی من سدر از کنار قليل اندک یعنی در آن شوره زارها اندکی میوه کنار دادیم تا یاد کنند
از آن میوها فوت شده ذلك این عذاب جزيناهم پاداش دادیم ایشان را بما كفروا بسبب آنکه کفران
نعمت ورزیدند و برسل کافر شدند وهل نجازى و آیا عقاب کرده شد الا الكفور مگر ناسپاس و حفص و حمزه
خوانند نجازى فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب باشد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاس را جزا عام است مؤمن و کافر را
و مجازات خاصه کفارست آورده‌اند که بقایای سبا نزد پیغمبر خود آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را و دیگر
اگر نعمتها ارزانی فرماید سپاس نگاه داریم و عبادت بجای آریم که هیچ قوم نکرده باشد حق سبحانه دیگر باره نعمت بر ایشان
گسترد چنانکه وجعلنا و گردانیدیم بينهم میان سبا وبين القرى التي و میان آن دیهها که بکرم
خود باركنا برکت داده ایم فيها در آن از ولایت شام چون فلسطین و اردن و ایلیا قرى
ظاهرة دیهها معمور آشکارا متصل یکدیگر در عین الحال که پیدا از مآرب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار
و هفتصد دیه بود آمد وقدرنا و تقدیر کردیم فيها السير در آن دیهها رفتن مردم را با مقادیر مراحل
بنا نکردیم و گفتیم سيروا بروید فيها در این دیهها ليالى واياما شبها و روزها آمنين امان

یکان از دشمن و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بقیه سبا آغاز تجارت کردند
از یمن بشام میرفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی و توانگران بر درویشان حسد آمد که میان ما و ایشان
در رفتن هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه را همچنان میرود که سواره و توانگر فقالوا پس گفتند اغنیای ایشان
ربنا ای پروردگار ما باعد دوری افکن بین اسفارنا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن
از منزلها منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وظلموا انفسهم و ستم کردند بر دین و بر نفس خود
و ما آن دیهها را خراب کردیم فجعلناهم پس گردانیدیم اهل سبا را احادیث سخنان یعنی از ایشان عجب
بگفتیم که از آبادانی خرابی بدل کردند ومزقناهم و پراکنده ساختیم ایشان را کل ممزق همه پراکنده ساختن
تا یکی از ایشان در مآرب نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و خزاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار به یثرب و
خذام بتهامه و ازد بعمان و این مثل ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا ان فی ذلک بدرستی که در [illegible]
لآیات هر آینه عبرتهاست لکل صبار مر هر صبر کننده را بر محنتها شکور سپاس گوینده را بر نعمتها
در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فراغ بال میگذرانیدند بسبب بی صبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت
رسید بدیشان آنچه رسید بیت ای روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میگزم
ولقد صدق و بدرستی که راست یافت علیهم بر اهل سبا و جمیع آنکه برهم کافران ابلیس ظنه گمان
خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و
ایشان را گمراه کنم گمان او در باره اهل غوایت راست شد فاتبعوه پس پیروی او کردند در شرک و معصیت
الا فریقا من المؤمنین مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند و ما کان و نبود له مر ابلیس را علیهم
بر آنانکه گمان او در ایشان محقق شد من سلطان تسلطی و استیلایی الا لنعلم مگر برای آنکه جدا کنیم من
یؤمن کسی را که میگرود بالآخرة بدان سرای ممن هو از آنکس که او منها فی شک از آخرت در شک است
یا تا بیابند اولیای ما اهل ایمان مدارج ثواب را و ربک و آفریدگار تو علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگاهبان
قل بگوی ای محمد مر خلق را ادعوا الذین زعمتم بخوانید آنانرا که گمان برده اید ایشان را خدایان من دونه
بجز خدای یعنی ملائکه را که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جلب منافع و دفع مکاره هیچ مددی یابید یعنی
ایشان را چون در آن بیکار اختیاری و اقتداری نیست یا هم کافران را بگوی که بخوانید الهه خود را تا هیچ اجابة میکنند
شما را و چگونه اجابة کنند که مطلقا لا یملکون مالک نیستند ایشان مثقال ذرة هم سنگ مورچه را از خیر و

فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین و ما لهم و نیست بتان یا فرشتگان را فیهما در آسمان
و زمین من شرک هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن و ما له و نیست خدای را منهم از ملائکه و
اصنام در تقدیر و تدبیر من ظهیر هیچ یاری و مددکاری و لا تنفع الشفاعة و سود نکند شفاعت کس
عنده نزدیک خدای یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که در خواست ایشان نفع
ندهد الا لمن اذن مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای له برای او شفاعت کردن یا او ماذون باشد بدر خواست
نمودن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له و در ترس و فزع کنند اند تا از حضرت چه فرمان رسد و این
انتظار می برند حتی اذا فزع تا چون بر دارند فزع را عن قلوبهم از دلهای ایشان در دستوری شفاعت دهند قالوا
گویند بعضی از ایشان بعضی را که ماذا قال چه چیز گفت ربکم پروردگار شما در باب شفاعت قالوا الحق
گویند سخن راست و درست گفت و آن بود که مومنان را شفاعت کنند نه مشرکان را وهو العلی الکبیر و خدای
برتر است و بزرگوارتر از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قل من یرزقکم بگو که روزی میدهد شما را
من السموات از آسمانها باران والارض و از زمین نبات قل الله و هم خود بگو که روزی دهد خدای چه
آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران از خوف الزام بزبان نگویند بدل معترفند وانا و دیگر بگوی با ایشان
که ما مومنان که روزی دهنده را یکی گوییم و پرستش کنیم او ایاکم یا شما مشرکان که جمادی که در مراتب امکانیه فرود
تر از او نیست با واجب الوجود شریک میسازید لعلی هدی بر راه راستیم او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا قل
لا تسئلون بگوی پرسیده نخواهید شد شما عما اجرمنا از آنچه ما میکنیم از بدی ولا نسئل و ما پرسیده
نخواهیم شد عما تعملون از آنچه شما میکنید بلکه هر کس را از عمل او سوال خواهند کرد و مناسب او جزا خواهند داد
قل یجمع بگو جمع کند بیننا میان ما ربنا پروردگار ما روز قیامت ثم یفتح پس حکم کند بیننا
بالحق میان ما براستی و محق را ببوستان وصال فرستد و مبطل را بزندان وبال و هو الفتاح و اوست
حکم کننده در قضایای مشکله العلیم دانا بچگونگی حکم قل بگو ارونی الذین بنمایید بمن آنانرا که الحقتم
برسانید به بخدای شرکاء انبازان یعنی بنمایید تا بکدام صفت ایشان را شریک حق میسازید در عبادت
کلا این انبازی درست نیست بل هو الله العزیز بلکه اوست خدای غالب بر همه کسی که با او دم شرکت نتواند زد
الحکیم دانا باحکام صواب موصوف بحکمت بالغه هیچ کس را با او رتبه شرکت نه نظم وحده لا شریک در صفتش
دم الفرد اصل معرفتش شرک را سوی وحدتش ره نی عقل از کنه ذاتش آگه نی هست در راه کبریائی جلال

شرکت نه این و شریک محال وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة مگر فرستادنی تام و شامل
للناس مر همه مردمان را از احمر و اسود یا نفرستادیم مگر جامع خلایق و این از خصایص افضلیت آنحضرت است که مبعوث
بود بهمه افراد آدمیان و جنیان و غیر و هیچکس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده نظم ترا داد منشور سعادت
وزان پس نوع انسان آفریدند پری را جمله در خیل تو کردند پس آنگاه پیغمبران آفریدند و گفته اند هاء کافة
برای مبالغات چون علامه و شایر یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمان را از شرک بشیرا مژده دهنده
بفضل کسی را که بتوحید اقرار کند ونذیرا بیم کننده بعذاب آنکه بر شرک اصرار کند ولکن اکثر الناس ولیکن
بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند فضایل و کمالات ترا و جهل ایشان را بر مخالفت میدارد ویقولون
و میگویند از فرط جهالت که متی کی باشد هذا الوعد این وعده عذاب یا قیام قیامت ان کنتم اگر
هستید شما یعنی رسولان و مؤمنان صادقین راست گویان قل لکم بگو شما را میعاد یوم وعده
روزیست که چون برسد لا تستأخرون باز پس نیایید عنه از آن روز ساعة مقداری اندک زمانی
ولا تستقدمون و پیشی نگیرید خبران آورده اند که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند
ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم و او پیغمبر بحق است ابو جهل و امثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم
و این آیه نازل شد وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را که ما لن نؤمن ایمان نیاریم
بهذا القرآن بدین قرآن که بر محمد فرو می آید ولا بالذی و نه بدان کتاب نیز که فرود آمده بین یدیه پیش
ولو تری و اگر ببینی اذ الظالمون چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون بازداشتگان باشند
عند ربهم نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف حساب هر آینه به بینی امری صعب و کاری پر هول یرجع بعضهم
باز میگردانند برخی از ایشان الی بعض القول بسوی برخی دیگر سخن را یعنی محاوره میکنند و سخن برهم میگردانند
یقول الذین استضعفوا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی اتباعان و پس روان للذین استکبروا
مر آنان را که سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان لولا انتم اگر نمی بودید شما یعنی اضلال و اغوای شما
لکنا مؤمنین هر آینه می بودیم ما گرویدگان اما شما ما را اکراه کردید و ما را از ایمان بازداشتید قال الذین
استکبروا میگویند آنانکه گردن کشی کرده بودند للذین استضعفوا مر آنان را که در دنیا زبون و عاجز
گرفته بودند انحن آیا ما صددناکم بازداشتیم شما را عن الهدی از قبول هدایت بعد اذ جاءکم
پس از آنکه آمد بشما بل کنتم بلکه شما بودید بنفس خود مجرمین گناهکاران و شرک آرندگان وقال الذین

استضعفوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بوده اند للذین استکبروا مر آنانرا که از قبول حق سر میکشیدند
بل نه چنین است که ما بخود کافر شدیم بلکه مکر اللیل والنهار مکر شما در روز و شب باز داشتن ما بود از ایمان
اذ تأمروننا چون میفرمودید ما را ان نکفر بالله بآنکه کافر شویم بخدای ونجعل و فرا گیریم له اندادا
مر او را همتایان واسروا الندامة و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند از عمل خود و پنهان دارند پشیمانی
از یکدیگر تا بر زبان سرزنش دیگران نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانند و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر کردند پشیمانی
لما رأوا العذاب آنهنگام که ببینند عذاب را وجعلنا الاغلال و ما بکنیم غلها را فی اعناق الذین
کفروا در گردن آنانکه نگرویدند از اتباع و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهت تحقیق وقوعست و وضع
مظهر بجای مضمر اشعاریست بموجب اغلال ایشان هل یجزون آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند الا ما کانوا
یعملون مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میگوید وما ارسلنا و
نفرستادیم فی قریة در هیچ دیهی و شهری من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری الا قال مگر آنکه گفتند
مترفوها متنعمان و متکبران آن دیه مر آن پیغمبر را انا بدرستی که ما بما ارسلتم به بآنچه فرستاده شده اید بآن
یعنی بتمام خود کافرون ناگرویدگان و منکرانیم وقالوا نحن و دیگر گفتند که ما اکثر اموالا واولادا
بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزند ما بیش از شماست پس ما بعرض رسالت سزاوارتریم از شما
وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت
گرامی کرده پس محنت نخواهد ساخت قل ان ربی بگو بدرستی که پروردگار من یبسط الرزق گشاده
میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت و ویقدر
و تنگ میکرداند بر هر که میخواهد بحکمت خود نه بجهت مذلت او ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا
یعلمون نمیدانند و گمان می برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که اندوی استدراج
بود وما اموالکم و نیست مالها که بشما داده ایم ولا اولادکم و نه فرزندان که بشما ارزانی داشتیم بالتی
تقربکم بآن خصلتی که نزدیک کردانند شما را عندنا زلفی نزدیک کردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد
و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیکردانند الا من آمن مگر کسی را که بگرود وعمل صالحا
و بکند عملی که صالح و قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و
در صلاح ترتیب نماید فاولئک پس آن گروه لهم مر ایشانراست جزاء الضعف پاداش دو چندی

زیاده بر زیاده یکی داده و بیشتر آن هستند فما عملوا جهت آنچه کردند از نیکیها وهم فی الغرفات و ایشان
در غرفها بهشت آمنون ایمن‌اند از مکاره و آفات و شدائد و مخافات والذین یسعون و آنانکه سعی
و کوشش مینمایند فی آیاتنا در رد آیتهای ما یعنی قرآن و بران زبان طعن میگشایند معاجزین در حالتی
که گمان میبرند که ما را عاجز توانند ساخت از آنکه مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان اولئک
آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب دوزخ حاضر کرده شدگانند قل ان ربی بگو بدرستی که آفریدگار
من یبسط الرزق گشاده میسازد روزی لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده از بندگان
و مطیع خود محض رحمت ویقدر و تنگ میکند له از برای او بر وجه حکمت وما انفقتم و آنچه نفقه
میکنید من شیء از چیزی که شما است در راه خدای فهو پس خدای یخلفه عوض میدهد آنرا
دنیا یا ذخیره می‌نهد برای او در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول کنند
یکی میگوید اللهم اعط منفقا خلفا خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند که اللهم اعط ممسکا تلفا
خدایا مال ممسک را عرضه تلف ساز … در راه حق آن موجب عز و شرف گردد …
وهو و خدای خیر الرازقین بهترین روزی دهندگانست یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد
در ایصال رزق و روزیان حقیقی او است ویوم یحشرهم جمیعا و یاد کن روزی که جمع کنیم همه را
انخزاعه ثم نقول پس گوییم بحضور در هر دو لفظ بیاء میخوانند یعنی خدای همه را حشر کند و گوید للملائکة
فرشتگانرا اهؤلاء ایاکم آیا این گروه اند که شما را کانوا یعبدون بودند که می‌پرستیدند و این سوال
جهت تقریع مشرکان و قطع طمع ایشانست از شفاعت ملایکه قالوا گویند فرشتگان سبحانک پاکی تراست
از آنکه غیر ترا پرستند انت ولینا تویی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی مقصر میدانیم
بجز معبودیت خود دوست نداریم یا تویی دوست ما من دونهم بجز ایشان یعنی ما و ایشان هیچ دوستی نیست
حاشا که ما به پرستش ایشان رضا داده باشیم بل کانوا بلکه بودند که از جهل و غوایت یعبدون الجن می‌پرستیدند
دیوان را یعنی فرمان ایشان می‌بردند در پرستش ملائکه یا متمثل میشدند بصورتها و متوجه میشدند
ایشان می‌افکندند که اینها ملایکه‌اند اکثرهم بیشتر آدمیان بهم بدیشان مؤمنون گرویدگانند یعنی
متابعت ایشان میکنند فالیوم پس امروز که همه حکمها مر خدایراست لا یملک مالک نمیشود بعضکم
بعضی از شما لبعض برای بعضی نفعا سودی را ولا ضرا و نه زیانی را یعنی معبود باطل را برای عابد

خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست ونقول و گوییم للذین ظلموا مر آنکسانرا که ستم کردند
بوضع عبادت در غیر موضع آن ذوقوا عذاب النار بچشید آتش التی کنتم بها آن آتشی که بودید بدان
تکذبون تکذیب میکردید و دروغ می‌پنداشتید واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران
آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات آیتها روشن قالوا گویند ما هذا نیست این کس یعنی محمد
الا رجل یرید مگر مردی که میخواهد ان یصدکم آنکه باز دارد شما را عما کان از آنچیزی که بودند که همیشه
یعبد آباؤکم می‌پرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعای او آنست که شما را از بت‌پرستی منع کند و بدین دینی
که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد وقالوا و گفتند ما هذا نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن الا
افک مگر دروغی مفتری بر بافته و بخدای اضافه کرده وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند
از کفار مکه للحق مر پیغام حق را لما جاءهم آنهنگام که بدیشان آمد یعنی قرآن ان هذا نیست این
الا سحر مبین مگر سحری آشکارا ایشان این سخن انکار میکنند وما آتیناهم و حال آنکه نداده‌ایم ایشانرا
من کتب از کتابهای فرو فرستاده که همواره یدرسونها بخوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن
وما ارسلنا الیهم و نفرستادیم بسوی ایشان قبلک پیش از تو یعنی در زمان فترت من نذیر هیچ
بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وکذب الذین من قبلهم و تکذیب
کردند انبیا را آنانکه پیش از ایشان بودند وما بلغوا و حال آنکه نرسیده‌اند اهل مکه معشار ما آتیناهم
بده یک آنچه ما داده بودیم ایشانرا از فرط قوت و طول عمر و کثرت مال یا نداده بودیم پیشینیانرا عشر آنچه اهل
زمان ترا داده‌ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات فکذبوا رسلی پس تکذیب کردند پیشینیان
پیغامبرانرا فکیف کان پس چگونه نکیر انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و عذاب کردن پس
باید که قوم تو تنبیه گیرند از مثل این حالات قل انما اعظکم بگو جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم
بواحدة بیک چیز ان تقوموا و آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم لله برای خدا و
برای کشف حق مثنی دو دو تا با یکدیگر مشاورت کنید وفرادی و یک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود
ثم تتفکروا پس تفکر کنید در امر محمد و از مبدا حال او تا این غایت اطوار او را در نظر آرید تا بدانید که
البته ما بصاحبکم نیست این یار شما را من جنة هیچ دیوانگی که او را بدعوی رسالت باعث باشد بلکه بینا است
کمال عقل او و همان کافیست بر صدق قول او ان هو نیست او الا نذیر لکم مگر بیم کننده مر شما را

بین یدی عذاب شدید پیش از وقوع عذابی سخت که عذاب آخرتست قل ما سألتکم بگو آنچه میطلبیدم از شما
من اجر از مزد بر ادای رسالت فهو لکم پس آن مر شما را یعنی هر مزدی که برای رسالت میخواستم بشما بخشیدم
مراد نفی حالست یعنی هیچ اجری نمیخواهم ان اجری نیست مزد دعوت من الا علی الله مگر بر خدای و هو
علی کل شیء شهید و او بر همه چیزها گواهست قل ان ربی بگو بدرستی که پروردگار من یقذف
بالحق می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بهر که خواهد یا حق راست و درست را منتشر میسازد در آفاق
مراد افشای دین اسلام و اظهار احکام آنست علام الغیوب اوست دانای پوشیدها و هیچ چیز بر وی مخفی نیست
قل جاء الحق بگو آمد حق راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر و ما یبدئ الباطل و نمی آفرید
باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را و ما یعید و باز نمیگرداند آنرا یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قل ان ضللت بگو اگر
بفرض گمراه شوم چنانکه کافران میگویند فانما اضل پس جز این نیست که گمراه شوم علی نفسی بر نفس خود یعنی
وبال آن بر منست و ان اهتدیت و اگر براه راست روم فبما یوحی پس بسبب آنست که وحی میفرستد الی
ربی بسوی من پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته بعنایت اوست انه بدرستی که خدای سمیع شنوای
دعاء بندگانرا قریب نزدیکست باستدعای نیازمندان و لو تری و اگر ببینی کافرانرا اذ فزعوا چون ترسان
شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر یعنی امری عجیب یا هول فلا فوت پس نباشد هیچ فوتی یعنی گریختن
و پناه بجستن از دادن عذاب ایشان فوت نشود و اخذوا و گرفته شوند من مکان قریب از جای نزدیک یعنی از
روی زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیه در شأن سفیانی
و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کنند لشکری از شام بجهت تخریب کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا
و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آنست که از تحت اقدام خود ماخوذ گردند
و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که ناجیهٔ جهنی گویند روی او بقفا گشته خبر
بسفیانی رساند و قالوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمنا به ایمان
بخدای یا به پیغمبر یا بحشر مارا باز گردانید یعنی و انی لهم التناوش و از کجا باشد ایشانرا باز گرفتن و حصول
مطلوب یعنی اندفاع آن بمعنی تناولست یعنی از کجا بود ایشانرا فرا گرفتن ایمان من مکان بعید از جایی دور که
عالم آخرتست و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک باس آخرت مشهود شد پس ایمان سود نکند و قد کفروا
و حال آنکه کافر شده بودند به بخدای یا رسول او یا بعث من قبل پیش از این که در حیز تکلیف بودند و

و یقذفون و می افکنند بالغیب بپوشیدگی سخنان لا یعنی یعنی بگمان خود سخنان میگفتند و بر قرآن و
رسول طعن میکردند من مکان بعید از جایی دور یعنی دور بود تمام از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند
و حیل و حائل کرده شد بینهم میان ایشان و بین ما یشتهون و میان آنچه آرزو میبردند از قبول ایمان و
رجعت بدنیا کما فعل همچنانکه کرده شد همین عمل باشیاعهم باشباه ایشان از کافران گذشته من قبل
پیش از این یعنی ایمان با مثال ایشان بر قبول نکردند انهم بدرستی که ایشان کانوا بودند فی شک مریب
در گمانی بتهمت افکننده و مضطرب سازنده

سورة الفاطر بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد ستایشی که شاید و ثنایی که سزا بود لله مر خدایرا که منعم و لایق ثنا و ستایش است فاطر السموات
و الارض نو سازنده و پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها جاعل الملائکة گردانندهٔ فرشتگان رسلا رسولان
یعنی فرستد ایشانرا برسالت بانبیا علیهم السلام و گویند رسالت ایشان که پیغمبران رسانند بوحی و باولیا بالهام و بمؤمنان
برؤیای صادقه پس صفت فرشتگان میکند اولی اجنحة خداوندان بالها مثنی دو دو برای طیران و ثلاث
سه سه و رباع و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده بر این وجه در خبر آمده که
جبرئیل علیه السلام ششصد بال دارد یزید زیاده میکند خدای فی الخلق در آفرینش خود ما یشاء آنچه میخواهد
یعنی در اجنحهٔ ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده شود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا بعقل و تمیز
چون فصاحت و علم و کرم یا جسمانیه چون حسن صوت و ملاحت عینین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلها
خلق امام قشیری رحمه الله فرموده که علو همت یا رضا بتقدیر یا شوق بر تجرید و قرب در صحابی تسلی آورده که ترک صنع آن
در اشراف و سخاوت در اغنیا و تعفف در فقرا و تصدق در مؤمنان و شوق در محبان ان الله بدرستی که خدای
علی کل شیء بر همه چیز از رسالت ملک و زیاده در خلق قدیر توانا است ما یفتح الله آنچه بگشاید للناس
برای مردمان و فرستد بدیشان من رحمة از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فلا ممسک
پس گیرنده نیست لها مر آنرا و ما یمسک و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فلا مرسل پس هیچ فرستنده
نیست له مر آنرا من بعده پس از باز گرفتن آن و هو العزیز و او غالبست در باز گرفتن الحکیم صواب کار در
فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم بر آنند که این آیه اشارتست بفتوح مؤمنان و اهل عرفانست و فتوح
آنرا گویند که این آیه اشارتست بفتوح مؤمنان و اهل عرفانست که از غیب ناجسته ناخواسته آید و آن دو قسم است
یکی مواهب صوریه چون رزق نا کسته دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنیست نا آموخته با شریعت موافق نا شنیده

بادلها آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه این علم نا آموخته کاه دلها غرقه و گاه سوخته نظم
دست لطفش نسخه علم و حکم شست بی قلم بر صفحه دل از قدم علم المی را که از کتب بود نی بلکه از تلقین خاص رب بود
یا ایها الناس اذکروا ای مردمان یاد کنید نعمت الله نعمتهای خدای را که انعام فرموده است علیکم بر شما
از ارسال رسل و ادرار رزق هل من خالق آیا هست هیچ آفریننده غیر الله یرزقکم بجز خدای که روزی دهد
شما را من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین بگیاه لا اله الا هو هیچ معبودی نیست الا وی پس که
فانی تؤفکون پس کجا گردانیده میشوید از توحید وان یکذبوک و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فقد کذبت
پس بدرستی که گرده شدند رسل فرستادگان من قبلک پیش از تو مر ایشان صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان تکذیب بجه
در شکیبایی والی الله و بسوی خدای ترجع الامور بازگردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشان را بر تکذیب
جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستی که وعده خدا در حشر و جزا حق
راست و در وی خلف نباشد فلا تغرنکم پس باید که بازی ندهد شما را و فریب ندهد الحیوة الدنیا زندگانی
دنیا تا از آخرت فراموش کنید ولا یغرنکم و باید که فریفته نکند شما را بالله بکرم خدای الغرور شیطان
فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افکند و اگرچه این ممکنست اما مشابه تناول
زهرست بامید دفع طبیعت مر آنرا یا معاودت با آن بزرگان فرموده اند که یکی از منصوبات ابلیس تسویف در توبه
یعنی توبه بفردا دادن تا تأخیر عمل افکند که فرصت باقیست عشرت نقد از دست مده بیت امشب بهمه شب بازی و شاد باش
فردا روز شود توبه کن و زاهد باش عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و غافل نکند الفرصة تمر مر السحاب فانها نکرده
عذر با فردا افکندی عمر فردا را که دید ان الشیطان لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو دشمنست بعداوت
قدیمی میراثی فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید شما هم او را دشمن و از وی تحرز نموده در مجامع احوال بر وی اعتماد منمایید
از بهر آنکه بر مسیبند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت آنچه آرزو می بود متابع هوای نفس مشوید بلکه
کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل دنیا
حزبه گروه خود یعنی پیروان فرمان بردار را لیکونوا تا باشند در آخرت با او من اصحاب السعیر
از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر شدند و دعوت شیطان را اجابت کردند لهم
مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت در آخرت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت نمودند
وعملوا الصالحات و کردند عملهای خالص پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانرا آمرزشیست از بهر کارشان

واجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب بالغ در بهشت افمن زین آیا کسی که آراسته شد له برای او سوء
عمله زشتی عمل او فراه پس دید آن عمل زشت را حسنا نیکو باشد چون کسی که تمیز کند حسن را از قبیح و
هر یک را ببیند بصفتی که واقع باشد در بصائر آمده که مراد ابو جهل است یا عاص بن وایل و سوء عمل ایشان عناد و
مکابره با سید عالم صلی الله علیه یا اخراج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فان الله پس بدرستی که خدای یضل
فرو گذارد و گمراه کرداند من یشاء هر کرا خواهد فلا تذهب نفسک پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود
علیهم بر گمراهی ایشان حسرات برای حسرتها متعلقه بتحزنی و تاسفها و گوناگون کردار بر فعلهای
ناخوش ایشان که هر یک از آن مقتضی حسرتیست یعنی غم مخور بر ایشان و جان در سر کار ایشان مکن ان الله
بدرستی که خدای علیم داناست بما یصنعون بآنچه میکنند بر آن ایشان را جزا خواهد داد والله خدای
حق الذی ارسل الریاح آنست که فرستاد بادها را یعنی شمال و قبول و جنوب فتثیر پس برانگیزند
ایشان سحابا ابر را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمت فسقناه
پس برانیم آنرا بر العدول بتکلم جهت اختصاص فعلست یعنی ما او تانیم و ببرکه برانیم الی بلد میت بزمینی مرده و
افسرده یعنی با حیاء آن فاحیینا پس زنده کردانیدیم به الارض بآبی که از ابر نازل شد زمین را بعد موتها
پس از مردگی و افسردگی او کذلک النشور همچنین است زنده کردن یعنی احیاء موات برانگیختن اموات در صحت
مقدوریه یکسانست من کان هر که باشد که برای خود یرید العزة خواهد ارجمندی که طلب عزت از پرستش
خلق کن فلله العزة جمیعا پس مر خدای راست همه عزتها و بعزت او رسول و مؤمنان متعززند ولله العزة
ولرسوله وللمؤمنین عزت در ملازمت اوست و مذلت در مخالفت بیت عزیزی که هر کز درش سر بتافت
بهر در که شد هیچ عزت نیافت الیه بسوی رضای او یا بدرکاه قبول او یصعد الکلم الطیب بالا میرود
سخنان پاک یا صحفها یعنی که آنها در وی مکتوبست یا صعود میکند والعمل الصالح و عمل شایسته یرفعه بر میدارد
آن را و بعمل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم الطیب دعاست و عمل صالح صدقه
ساکین و صدقه طالب اجابت دعاست بصدقات است یا کلم دعاء ایشانست و عمل آمین جماعتیان یا کلم تکبیر غزاست
و عمل شمشیر زدن یا کلم استغفارست و عمل ندم و دیگر همه صور بردارنده کلم عملست بعضی ضمیر را عمل را در یرفعه
عاید بکلم طیب دارند که قول لا اله الا الله است و گویند توحید بردارد عمل را چه قبول اعمال بتوحیدست و یکی وجه
دیگر آنست که خدای بردارد عمل صالح را یعنی قدر و مرتبه او را رفیع سازد و مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز

بنیت آن نیت وکاری که ریا بآن آمیخته باشد از همه چیز خوارتر وبیمقدارتر است کر هیچ اخلاص در وی نیست
از وی درکسی چون تو محروم نیست زر قلب آلوده بی نیت زری را که خالص بود درست والذین آنانکه
یمکرون السیئات پنهان میسازند ومیکنند مکرها ابد یعنی مکرها قریش است نسبت با حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم وآنچه در دار الندوه اندیشیدند درباره ایشان از حبس وقتل واخراج چنانچه در سوره انفال
گذشت لهم مر ایشانرا یعنی ماکران راست عذاب شدید عذابی در آخرت ومکر اولئک ومکر آن گروه هو
یبور کاسد شود واز پیش نرود والله خلقکم وخدای بیافرید شما را یعنی پدر شما را من تراب از خاک
ثم من نطفة پس شما را از نطفه ثم جعلکم پس گردانید شما را ازواجا صنفها مردان وزنان که مزاوجه کنید
وما تحمل من انثی وبار بر نگیرد هیچ زنی نه فرزند هیچ نفی ولا تضع ونهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید الا بعلمه
مگر بدانش خدای یعنی حمل ووضع ومدت وزمان هر یک معلوم اوست وما یعمر وزندگانی داده نشود
من معمر هیچ دراز عمری ولا ینقص وکم کرده نشود من عمره از عمر معمری دیگر یعنی که بعمر معمر اول نرسد
مراد آنست که نیست زیادت عمر ونقصان او الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی وکوتاهی زندگانی
مقرر ومقدر شده ان ذلک بدرستیکه تقدیر طول وقصر عمر علی الله یسیر بر خدای آسانست وما
یستوی البحران ومساوی نیست دو دریا هذا عذب آن آب شیرین فرات گوارنده سائغ گوارنده
شرابه آشامیدن وی وهذا وآن دیگر ملح آب شور اجاج بتلخی گراینده ومن کل
واز هر یک ازین دو دریا تاکلون میخورید لحما طریا گوشت تازه یعنی ماهی وتستخرجون وبیرون آرید
از دریای شور خاصه حلیة پیرایه از لؤلؤ ومرجان تلبسونها می پوشید یعنی می پوشند زنان شما
بدانند که این ضرب المثل مؤمن وکافرست که مساوات میان ایشان صورت نه بندد چه یکی را حلاوت ایمان وعین
عذب عرفانست ودیگری از مرارت عصیان بحر اجاج کفر وطغیان بیت آن آب حیاتست آمد واین نفس زر
این عین خطا باشد وآن محض صوابست وتری الفلک ومی بینی کشتیها را فیه در هر یک ازان دو دریا
مواخر شکافندگان آب وروندگان بران لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش خدای یعنی سود
در تجارت ولعلکم وشاید شما تشکرون سپاس گویید خدای را بر چنان نعمتی یولج اللیل در می آرد
شب را فی النهار در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان روز زیاده میکردد از زمان شب
وآن در دو ربیع بهر صیفست ویولج النهار ودر می آرد یعنی داخل میکرداند از زمان روز را فی اللیل در شب

یعنی از ساعات روز در شب افزاید وآن در دو ربیع خریفی وشتویست وسخر الشمس والقمر ورام کرد آفتاب وماه را
یعنی مسخر فرمان خود ساخت کل یجری هر یک ازین دو میرود لاجل مسمی برای وقت نام برده یعنی تا زمان معلوم
که دور خود تمام کند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند ذلکم الله آن خدایی که خالق وفاعل این اشیاست
ربکم آفریدگار ومعبود کار شماست له الملک مر اوراست پادشاهی والذین تدعون وآنانرا که میخوانید
ومی پرستید من دونه بجز وی ما یملکون مالک نمیشوند من قطمیر پوست خسته خرما را پس مالک علی الاطلاق
ومعبود باستحقاق اوست ان تدعوهم اگر بخوانید آنانرا که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفع
ودفع ضرری لا یسمعوا واگر بر سبیل فرض بشنوند ما استجابوا لکم اجابت نکنند شما را ومراد شما ندهند زیرا
که قادر نیستند بر ایصال منافع ودفع مکاره ویوم القیمة ودر روز رستخیز یکفرون بشرککم کافر شوند
بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند ببطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را وگویند ما کنتم
ایانا تعبدون ولا ینبئک وخبر نکند ترا از حقیقت کار وصاحب خبر کننده مثل خبیر مانند دانا
بحقیقت امور که آن خداوندست سبحانه وتعالی صاحب لباب آورده که اضافه مثل بخدای جایز نیست پس این مثلیت
در کلام عرب شایع گشته واستعمال کنند در اخبار غیری که سخن او در نفس مرء معتمد علیه وموثوق به باشد یا ایها
الناس ای مردمان انتم الفقراء شما محتاجانید الی الله بخدای یعنی بر رحمت او وآمرزش او وخشنودی
او وبهشت او والله وخدای هو الغنی او بی نیازست بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات
الحمید ستوده شده بر نعمت عام وفضل شامل وبباید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاج بفاعل اند انتم
الفقراء اشارت بآنست وحق سبحانه بحسب کمال ذاتی از وجود عالم وعالمیان مستغنیست والله هو الغنی
عبارت از آنست وچون ظهور کمال اسمائی موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس ایجاد اگر نعمتی کبری مستحق
حمدست وثنا کلمه الحمید بدان ایمائی مینماید وازینجا بحث یعنی قیل که رباعی حتی کرد ودیگر اوصاف عیان
واجب شد که ممکن آید بیان شد ورنه بکمال ذاتی از آدمیان فردست وغنی چنانچه خود کرد بیان ان یشأ
اگر خواهد خدای یذهبکم ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند ویأت بخلق وبیارد آفریدگان جدید
نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا بیارد خلقی که کسی ندیده وشنیده بود وما ذلک ونیست بردن شما
وآوردن دیگران علی الله بر خدای بعزیز دشوار ولا تزر وبر ندارد وازرة نفسی گناهکار وزر
اخری بار گناه نفسی دیگر وان تدع واگر بخواند مثقلة نفسی گرانبار از گناه دیگری را الی حملها بسوی برداشتن

بعضی از گناهان وی لا یحمل برداشته نشود منه شیء از گناه او چیزی یعنی هیچ چیز از گناه داعی
ولو کان واگرچه باشد ذا قربی خداوند خویشی یعنی هرچند که کاری خویشان و کسان خود را بخوانند و دعا
کنند که چیزی از خطیات او بردارند هیچکس اجابت نکنند زیرا که هر یکی بخود در مانده باشند انما تنذر الذین جز این
نیست که تو ای محمد بیم کنی آنان را که یخشون ربهم می ترسند از پروردگار خود بالغیب بی نشیدگی یعنی در خلوتها
اثر خشیت بر ایشان ظاهر است نزد صحبتها یا عذاب او از ایشان پوشیده است و می ترسند از آن نادیده آنرا و
اقاموا الصلوة و بپای داشته اند نماز تخصیص ترسندگان و نماز گذارندگان بانذار جهت آنست که ایشان
منتفع اند ومن تزکی و هر که پاکیزه بود از معاصی فانما یتزکی پس جز این نیست که پاکیزه بود لنفسه برای
نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است والی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه پس پاکی کار ابرار که
ایشان جز او نخواهد وما یستوی الاعمی و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه والبصیر و بینا یعنی مؤمن
یا عالم یا راه یافته ولا الظلمات و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطلها یا معصیت ولا النور و نه روشنی
یعنی حق یا طاعت ولا الظل و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت ولا الحرور و نه حرارت یعنی
عقاب یا دوزخ یا شدت وما یستوی الاحیاء و مساوی نیستند زندگان ولا الاموات و نه مردگان یعنی مؤمنان
مساوات نیست با کافران ان الله یسمع بدرستی که خدای میشنواند و تفهیم میکند من یشاء هر کرا میخواهد
بتوفیق و هدایت وما انت و نیستی تو بمسمع شنواننده سخن من فی القبور آنانرا که در گورها اند ذکر این تشبیه
ترشیح تمثیل کفارست باموات ان انت نیستی تو الا نذیر مگر پیغمبر بیم کننده و بر تو همین بلاغ و انذارست
و بر نیست بر پیغمبران الا البلاغ انا ارسلناک بدرستی که فرستادیم ترا بالحق بدین حق که اسلامست بشیرا
مژده دهنده بمثوبت ونذیرا و بیم کننده از عقوبت وان من امة و نبود هیچ گروهی از امم سابقه الا خلا مگر آنکه
گذشت فیها در میان ایشان نذیر پیغمبری بیم کننده یا دانائی آگهی دهنده وان یکذبوک و اگر تکذیب
کنند ترا معاندان قریش عجب مدار فقد کذب الذین پس بدرستی که تکذیب کرده اند آنانکه من قبلهم
پیش از ایشان بوده اند پیغمبران خود را جاءتهم آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بدیشان
بالبینات بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وبالزبر و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس
و ابرهیم علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلم وبالکتاب المنیر و بکتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام
چون توریة و انجیل ثم اخذت الذین کفروا پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که بگرویدند فکیف کان

پس چگونه بود نکیر انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب الم تر ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای انزل من السماء ماء
میفرستد از آسمان یا ابر آبی فاخرجنا پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعلست یعنی ما توانیم که بیرون
آریم به بدان آب ثمرات از همه میوها مختلفا الوانها در حالتی که مختلفست رنگهای آن یعنی گونا گونست
اجناس یا اصناف آن و گویند مراد اشکال و هیآت آنست ومن الجبال و از انچه ما آفریده ایم از کوهها جدد
راهها مختلفة الالوانست و در تفسیر مقدسی آورده که خطوط ملونه بیض سفیدها وحمر مختلف الوانها
و سرخها که گونا گونست رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی ازان فروتر وغرابیب سود
و سیاههای بغایت سیاه ومن الناس و از آدمیان والدواب و از جنبندگان والانعام و از چهارپایان
مختلف هست آنچه بود گونا گون الوانه رنگهای او کذلک مانند اختلاف الوان ثمار و جبال و هر که تدبر کند
قدرت خدای را بر آفریدن اشیا و عالم شود بحق یا بهر چیزی از خدای بحالی چگونه از خدای ترسد انما یخشی الله
جز این نیست که می ترسند از خدای من عباده العلماء از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانستن حق
و علم بصفات و افعال او پس هر که دانا تر او ترسنده تر بود لاجرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازینجا فرموده که انی
اخشاکم بالله ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست در انتقام کشیدن از کسی که نترسد ازو غفور
آمرزنده است مر ترسکاران را ان الذین یتلون بدرستی آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند کتاب الله کتاب
خدای را که قرآنست واقاموا الصلوة و بپای داشته اند نماز را با آداب و شرایط آن وانفقوا و نفقه کرده اند
در راه ما مما رزقناهم از آنچه روزی داده ایم ایشانرا سرا پنهان از خوف آنکه ریا آمیخته نگردد وعلانیة
و آشکارا بطمع آنکه بسبب رغبت دیگران کردد بتصدق یا سرّ در سنتی بوده و علانیه در مفروضه یرجون امید
میدارند بدین عملها تجارة لن تبور بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدان نرسد بلکه در روز بازار قیامت
متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد باین عملها کرده اند لیوفیهم تا تمام کرداند خدای یعنی بتمامی بدیشان رساند
اجورهم مزدها کردار ایشان ویزیدهم و زیاده کرداند حسنات ایشانرا من فضله از بخشش خود یعنی بیفزاید
بر مزد ایشان و ایشانرا رتبه شفاعت دهد در باب آورده که شفاعت ایشان قبول کنند در باره جمعی که واجب شده
باشد ایشانرا آتش انه بدرستی که خدای غفور آمرزنده است گناهکارانرا شکور مزد دهنده مر اهل
طاعت را والذی اوحینا و آنچه وحی کرده ایم ما الیک بسوی تو من الکتاب از قرآن هو الحق
او راست و درست مصدقا موافق لما بین یدیه مر آنچیزی را که پیش از و بوده از کتب یعنی مطابق عقاید

واصول الحکام آنهاست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِعِبَادِهِ بر بندگان خود لَخَبِیرٌ داناست ضمایر ایشانرا
بَصِیرٌ بیناست ظواهر ایشانرا می بیند احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بر و پوشیده نیست
آنکه فرمود که ثُمَّ اَوْرَثْنَا ما کالیها متقدم بر ایم سالف فرستادیم پس میراث دادیم اَلْکِتٰبَ قرآنرا یعنی الحکم کرده
آنرا اعطا دهیم اَلَّذِیْنَ اصْطَفَیْنَا آنانرا که برگزیدیم ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جهت و جهدی
بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسید یا همچنانکه بیگانه را در میراث دخل نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند
در سهام ورثه از میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام برد
اینجا نیز همچنین اهل قرآن متفاوت اند هر کس بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شد
زین بزم کسی جرعه طلب کرده و کسی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی از بندگان ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ ستمکارست بر نفس خود
بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ و برخی از ایشان میانه رو اند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و
از ایشان سَابِقٌۢ بِالْخَیْرٰتِ پیشی گیرنده بنیکیها که پیوسته عمل نماید باحکام قرآن بِاِذْنِ اللّٰهِ بدرستی خدای و توفیق
و بفرمان او ذٰلِکَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیْرُ او دست بخشایش بزرگ فاروق اعظم رضی الله عنه
نقل میکند که از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنودیم که درین آیه فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است و مقتصد
ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این سه طایفه را
تفسیر فرمود و گفت سابق آنها اند که بی حساب به بهشت روند و مقتصد آنانکه حساب با ایشان سبک کنند و ظالم
آنانکه مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه برحمت تلافی حال ایشان کند ذوالنورین رضی الله عنه فرمود
که سابق ما اهل جهاد اند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که
بجماعت حاضر نشوند و نه دولت جماعت یابند امام ابوالليث رحمه الله آورده که سابق آنست که قبل الهجرة ایمان آورده و
مقتصد آنکه بعد الهجرة و قبل الفتح مکه گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایرهٔ اسلام در آمده اهل تفسیر
تکلم در باب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمه چند اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی که در
قرآن مذکورست یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبدالله تستری قدس سره گفته اند که آنان جاهل
و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و طالب عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم
ذنوب و تایب یا علیه عقابیت به بقیه از روی آن کس یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد

آنکه معاد او بر معاش چربد یا پرستنده بر عادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده و تحقیقه یا جزع کننده
نزد بلا و صبور در بلا و متلذذ یا نده از بلا یا آکل حرام و مایل بشبهت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول
بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تایب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه
هر دو برابر باشد و آنکه حسنات او بر سیئات راجح بود یا آنکه ظاهر او به از باطن بود و آنکه سر و علانیه او
ساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستانند و ندهند و آنکه هم ستانند هم دهند و آنکه دهند
و نستانند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جز بقدر قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس
سره فرموده که این سه گروه اهل بخل و جود و ایثار اند یا طالبان نجات و درجات و مناجات در حقایق سلمی آورده که
نظر ظالم بخود و نظر مقتصد بآخرت و نظر سابق بحق صاحب فتحات رضی الله عنه میگوید ظالم آنست که پیوسته
در خواب غفلت باشد و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود در لطایف گفته که ظالم از نعمت
بمنعم نگرد و مقتصد از منعم بنعمت و سابق از منعم بمنعم یعنی باشاهده منعم در سازد و از نعمت نپردازد بیت
نعم هر دو جهان میکند بر ما عرض ❊ دل از میانه تمنا ندارد الا دوست حق سبحانه هیچ امت را از امم سالفه این
نواخت نکرد و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صحیفه حال همه کشید و ابتدا بظالم کرد تا اثم زده نگردند
و برحمت بی غایت امیدوار باشند بیت نیاید از من آلوده طاعت خالص ❊ ولی برحمت و فضلت امید واری هست
و گفته اند تقدیم ظالم اندوی فضلست و تاخیرش از راه عدالت و حق سبحانه فضل را از عدل دوستتر دارد و تاخیر
سابق بجهت آنست تا بثواب که دخول جنات اقرب باشد یا بجهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد
که عجب آتشیست که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته شود شعر ای پسر عجب آتش عجبست
کز پی ارتفاع و هیبت ❊ هر کجا شعله از و افروخت ❊ هر چه از علم و زهد دید بسوخت جَنّٰتُ عَدْنٍ
بوستانها اقامت یَدْخُلُوْنَهَا در آیند این سه گروه در آن یُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِیْهَا در آن
بهشتها مِنْ اَسَاوِرَ از دستینها که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَّلُؤْلُؤًا و از مروارید صافی و در
عین المعانی آورده که دستینه از زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشت چنانچه تاج
بپادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ و پوشش این گروه فِیْهَا حَرِیْرٌ در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی
رشته وی بافته کسی نبود وَقَالُوا و گویند این جمع چون از خطره دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند اَلْحَمْدُ
ستایش و ثنا مر خدایرا لِلّٰهِ الَّذِیْٓ اَذْهَبَ آن خدایی که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از درد

داشتیم بعضی گفته‌اند که از زمان مدفع کردانید و گفته‌اند مراد همه غم دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس یا ضرر جوع
و عطش یا خوف سلطان یا دغدغهٔ تجارت و سعی تنخص إِنَّ رَبَّنَا بدرستی که آفریدگار ما لَغَفُورٌ آمرزنده
گناهکارانست شَكُورٌ جزا دهندهٔ سپاس‌دارانست الَّذِي أَحَلَّنَا آن خدایی که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ
بسرای اقامت که جنتست و از وی انتقال بموضع دیگر نخواهد بود مِن فَضْلِهِ از بخشش و کرم خود بی‌عملی ما
لَا يَمَسُّنَا نمیرسد ما را فِيهَا در سرای اقامت نَصَبٌ رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا
بوده وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا و نمیرسد ما را در آنجا لُغُوبٌ ماندگی و ملالی چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه عیش
و حضور و فرح و سرورست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بخدا و رسول لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشانراست
آتش دوزخ لَا يُقْضَىٰ حکم کرده نشود عَلَيْهِمْ بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فَيَمُوتُوا تا بمیرند و از عذاب
باز رهند وَلَا يُخَفَّفُ و تخفیف کرده نشود عَنْهُم از ایشان مِّنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش
فرو نشیند زیاده کنند احراق و التهاب او را كَذَٰلِكَ مثل این پاداش نَجْزِي جزا میدهیم كُلَّ كَفُورٍ هر ناسپاسی
که در کفر و کفران بنهایت رسیده وَهُمْ و ایشان یعنی کافران يَصْطَرِخُونَ فریاد میخواهند فِيهَا در دوزخ و
میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخْرِجْنَا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عمل پسندیده غَيْرَ
الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب آن معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا
شایسته نبوده حق سبحانه فرماید که أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم آیا ما زندگانی ندادیم و عمر دراز نداشتیم شما را مَا يَتَذَكَّرُ
آن مقدار که پند گیرد فِيهِ در آن عمر مَن تَذَكَّرَ هر که خواهد که پند گیرد و آن عمر بیست که مکلف در وی متمکن باشد
از تفکر و تذکر و گفته‌اند ما بین بیست و شصت و ... هفتاد است که آخر زمان تذکر باشد و نیز که
بعد از آن زمان مهلت منقضی شد یعنی آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ و آمد
بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان كَفَىٰ بِالْمَوْتِ وَاعِظًا ماوردی گوید نذیر
کار اولیا پیک ملک الموت گفته‌اند و اکثر علما برآنند که مراد از نذیر شیب است چه زمان شیب فرو نشاننده سعی
حیاتست و موسم پیری نذیر فنا و آینده ذات نظم تو به پیری چو رسیدی ... دل شود از خوشی ...
... در آید شکست لرزه کند پای رستی چو دست موی سفید از اجل آرد پیام پشت خم از مرگ رساند سلام
در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند بفریاد آیند و گویند خدایا ما را بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم
تا مدت دنیا از ابتدا تا آخر انقطاع فریاد کنند آنگاه حق سبحانه جواب دهد که نه زندگانی دادم شما را و نذیر فرستادم

که پند گیرید کار نکردید و نذیر را ندیدید خدای میفرماید که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را فَمَا لِلظَّالِمِينَ
پس نیست ستمکاران یعنی مشرکان را مِن نَّصِيرٍ هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ داننده پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد
بود إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بچیزی که مضمرست در سینه‌ها هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ اوست آنکه
گردانید شما را خَلَائِفَ خلیفها فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و منافع تصرف
در زمین بعضی اقتدار شما باز داد و این نعمتی بزرگست فَمَن كَفَرَ پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را و کافر شود بمنعم
فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ پس بروست جزای کفر او وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و نمی‌افزاید مر کافرانرا كُفْرُهُمْ ناگرویدن ایشان
عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان إِلَّا مَقْتًا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی
که سبب غضب جاودانی همان تواند بود وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و افزون نکند کافرانرا كُفْرُهُمْ کفر و شرک
ایشان إِلَّا خَسَارًا مگر زیان در آخرت قُلْ بگوی ای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید شُرَكَاءَكُمُ انبازان خود را
الَّذِينَ تَدْعُونَ آنانکه یعنی انبیا ایشان را می‌پرستید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَرُونِي بنمایید و خبر کنید مرا
که این شرکا مَاذَا خَلَقُوا چه چیز آفریده‌اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و آنچه در دعوی ربوبیت أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ
یا هست ایشان را انبازی فِي السَّمَاوَاتِ در آفرینش آسمانها أَمْ آتَيْنَاهُمْ یا داده‌ایم ایشانرا كِتَابًا
کتابی ناطق بآنکه ما شریک گرفته‌ایم فَهُمْ پس ایشان عَلَىٰ بَيِّنَتٍ بر حجتها روشن باشند مِّنْهُ از آن کتاب
بَلْ نه چنین است بلکه إِن يَعِدُ الظَّالِمُونَ وعده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُم برخی از ایشان که رؤسا و اشراف‌اند
بَعْضًا برخی دیگر را که اراذل و اتباع‌اند بشفاعت بتان إِلَّا غُرُورًا مگر فریفتنی و مکر إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نگاه میدارد آسمان و زمین را أَن تَزُولَا برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود
چه ممکن لابد زوالست ابقا را محتاج بنگاه دارنده آورده‌اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علی نبینا و علیهما السلام
فرزندی حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من تعهد نگاه
میدارم ایشانرا تا زوال نپذیرند یعنی از جای خود نروند وَلَئِن زَالَتَا و اگر زایل شوند إِنْ أَمْسَكَهُمَا نگاه ندارد ایشانرا
مِنْ أَحَدٍ هیچ یک مِّن بَعْدِهِ پس از زوال و بجای نیارد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست حَلِيمًا بردبار
که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند غَفُورًا آمرزنده کسی را که از این قول رجوع کرد و بوحدانیت وی قایل شود
نکنند که ایشان بدان صفت اوست بیت خدایی که معبودست و واحد بگوید کی چه که مولودست و والد

کنی را باشد کفو و مانند ـ و نسبت نشاید کرد و فرزندان رؤسای قریش شنوده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل
خود کرده اند با یکدیگر میگفتند که لعن الله الیهود والنصاری چه دو طایفه بودند که تکذیب پیغمبران خود نمودند
بخدای که اگر پیغمبری بما آید هر آینه ما از ایشان راه یافته تر بوده متصلیان و متابعان تر خواهیم بود حق سبحانه و تعالی خبر داد که
وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود که لَئِن جَاءَهُمْ اگر آید
بدیشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده لَيَكُونُنَّ هر آینه باشند أَهْدَىٰ راه یافته تر مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ از یکی از امتان
گذشته چون یهود و نصاری یعنی غیر ایشان فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنهنگام که آمد بدیشان نَذِيرٌ بیم کننده یعنی حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم مَّا زَادَهُمْ زیاد نکرد آمدن او مر ایشان را إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن یعنی دور شدند
اسْتِكْبَارًا و بتفرعن ایشان منکر کردن کشی از فرمان الهی فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَكْرَ السَّيِّئِ و از مکر کردند
مکری بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ و باز نگردد مکر بد إِلَّا بِأَهْلِهِ مگر
باهل وی یعنی مکر ماکر بوی احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد
در باره خود مشاهده نماید و ابن یمین را درین باب قطعه ایست این بیت از آنجا نظم هر باب بکن ز روی حسد
دام نهند و کورند و تزویر بافتند ـ رغما لانفسهم همه نیکی من رسید ـ و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند فَهَلْ يَنظُرُونَ
پس آیا انتظار می برند مکذبان و ماکران یعنی نمی برند و چشم نمیدارند إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ مگر سنت الهی را در پیشینیان
که عذاب اهل تکذیب و عقوبت مکر است فَلَن تَجِدَ پس نیابی لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا مر سنت خدای را تبدیلی یعنی عذاب را
بثواب بدل نتوان کرد وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ و نیابی مر سنت خدای را تَحْوِيلًا تحویلی یعنی از مکذبان و ماکران بدیگری
حواله نتوان ساخت أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فِي الْأَرْضِ در زمین فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا ببینند
در راه شام و یمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود وَكَانُوا
و بودند ایشان أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از مکیان قُوَّةً از روی توانایی و با وجود آن از عذاب رهایی نیافتند
و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقیست وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ و نیست خدای که عاجز گرداند او را مِن شَيْءٍ هیچ چیز
فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین پس هر چه خواهد کند و کسی بر حکم او پیشی نگیرد
إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست عَلِيمًا دانا باحوال همه اشیا قَدِيرًا توانا بر تصرف در آنها وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ و اگر
مواخذه کردی خدای النَّاسَ مردمانرا بِمَا كَسَبُوا بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت مَا تَرَكَ نگذاشتی
عَلَىٰ ظَهْرِهَا بر پشت زمین مِن دَابَّةٍ هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات اند که

عاصی یعنی آدم هلاک میشوند چنانچه در زمان حضرت نوح علیه السلام که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند
مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشانرا بگناه عاصیان بگیرند همه نابود میشوند وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن
باز پس میدارد ایشانرا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان هلاک ایشانست فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ
وقت هلاک ایشان فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای كَانَ بِعِبَادِهِ هست به بندگان خود بَصِيرًا بینا و میداند که مستحق عذاب
کیست و لایق خلاص یعنی کدام است و هر یکی را فراخور حال او پاداش دهد رباعی ای آنکه لوامع رضا بنوازد
وین ابواب غضب بگدازد ـ کس را بقضا و قدرش کاری نیست ـ آنست صلاح خلق که سازد سوره یس

بسم الله الرحمن الرحیم

یس در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه سریست از خزانه غیب که حضرت حبیب خود را صلی الله علیه وسلم
بران اطلاع داده بعد از آن جبرئیل بیان نازل شده و جز خدا و رسول کسی را بدان وقوف ندارد و بعضی علما اند یس که گفتند
که اسم قرآنست و در حقایق فرموده که نامیست از نامهای الهی و گویند اسم سوره است و در حدیث آنست که حق تعالی قرائت کرد یس
قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تا ایمانیان قول میکند در تفسیر ماوردی آورده که از هفت نام حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم که در قرآن مذکور شده یکی یس است و انکار اهل بیت را آل یس میگویند یعنی میکند دیگر
یا ایها امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارتست بیوم میثاق و سین عبارتست از سر او با احباب اهل
در بحر الحقایق آورده که قسم است به یمن نبوت حبیب و سر ... و بعضی بر آنند که معنی او یا انسانست بلغت طی
و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت ندا بر شطری از اختصار نموده اند چنانچه در ایمن الله گویند و حقیقت آنست
که کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه قد قلت لها قفی فقالت قاف یعنی وقفت پس میشاید که حرف سین
اشارت بکلمه باشد و آن بقولی کلمه انسانست و مخاطب بانسانیه حضرت مصطفی باشد صلوات الله وسلامه
علیه که صفت کمال انسانیه آن حضرت ثابتست و میشاید که آن کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث
انا سید ولد آدم تفسیر این حرف بود و دیگر باید دانست که از میان حروف سین را سویه اعتدالی هست
که میان زبر و بینات او توافق و تساویست و هیچ حرفی دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیست که
علامت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع با اختصاص دارد نظم ترا است مرتبه اعتدال در همه جا
که در خصایص توحید اعدل از همه ـ تمکنت ترا در مقام جمع الجمع ـ بدین فضیلت مخصوص افضل از همه و از نحوی
کمالات سابقه روایح ریاحین قلب القرآن یاسین استشمام میتوان نمود نظم خدا ایت شکری ادا ... یاسین

پس انگه قلب آن لشکر یاسین — در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک نقل میکند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که لکل شیء قلب وقلب القرآن یس وهر که یس بخواند بنویسند برای وی ثواب ده بار قرآن
واین سوره را معمه گویند که تمام میکرداند بر خواننده خود نیکویی هر دو سرای ودافعه خوانند که دفع کند از وی هر بلا
وقاضیه نیز نامند که روا کند همه حاجتها او را آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه
فرمود که یس ای سید والقرآن الحکیم بحق قرآن محکم یا حکم کننده یعنی یا خداوند بحکمت که انک بدرستی که تو
بی شک وشبهه لمن المرسلین از فرستادگان بسوی خلق از آن فرستادگان که بودند علی صراط مستقیم
بر راهی راست که توحید است یا تو فرستاده شده بر طریقی یا استقامت که راهیست موصل بمقصد تنزیل العزیز
قرآن فرو فرستاده خدای غالب است وحفص بنصب لام خواند یعنی فرو فرستاد فرو فرستادن خداوند قوی …
خود تو را از فرستاده شدگانی لتنذر تا بیم کنی وبترسانی از عذاب ربانی قوما ما انذر گروهی را که بیم کرده نشد
آباؤهم پدران نزدیک ایشان بسبب دوری ودیری زمان فترت یا بیم کنی ایشان را بانچه بیم کرده شد اند بدان
دور ایشان در زمان اسمعیل علیه السلام فهم غافلون پس ایشان بیخبرانند لقد حق القول بدرستی که درست
قول بعذاب علی اکثرهم بر بیشتر کافران یعنی کلمه لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین فهم لا یؤمنون
پس ایشان نمیگروند مراد آنانند که خدای میداند که ایشان بر کفر میرند یا بر شرک کشته شوند چون ابو جهل و
احزاب او انا جعلنا بدرستی که ما کردیم فی اعناقهم اغلالا در گردن ایشان غلها فهی پس آن غلها پیوسته
شده الی الاذقان بزنخدانها ایشان ونمیگذارد که سرها بجنبانند فهم مقمحون پس ایشان سر در هوا
ماندگانند وچشم بر هم نهادگان تمثیل کرده مشرکان را بچیزی که غلها بر گردن داشته باشند آورده اند که ابوجهل سوگند
خورده که اگر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در نماز بیند سرش را بشکند روزی دید که آنحضرت نماز میگزارد سنگی
برداشت ونزدیک وی آمد وچون دست بالا برد تا سنگ بر وی زند دست او در گردن او چسبید وسنگ بر
او چسبید دیگر … نماند واین آیه آمد که ما ایشان را باز داشتیم چنانچه مغلولان … از دادن
گویند که قوم بنی مخزوم … بسیار دست … کردن او … کرده اند … که من بروم وبدین سنگ
محمد را بکشم چون نزدیک آنحضرت رسید نابینا شد واین آیه آمد که وجعلنا وما کردیم من بین ایدیهم در پیش
روی ایشان سدا دیواری وحجابی ومن خلفهم سدا واز پس ایشان پرده ومانعی فاغشیناهم پس
بپوشانیدیم چشمهای ایشان را فهم لا یبصرون پس ایشان نمی بینند محققان گویند که سد پیش طول امل است

وسد عقب غفلت از جنایات گذشته وهر که او را دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده باشد از نظر
در دلایل قدرت ونه بیند راه فلاح وهدایت وسواء علیهم ویکسانست بر ایشان ءانذرتهم بیم کنی ایشان را
ام لم تنذرهم یا بیم نکنی لا یؤمنون نمیگروند ایشان که علم قدیم بقتل وموت ایشان بر کفر حکم کرده انما تنذر
جز این نیست که تو بیم کاهانی آگاهانیدنی که فایده بر آن مترتب باشد من اتبع الذکر کسی که پیروی قرآن کند و
مواعظ او بسمع قبول شنود وخشی الرحمن وبترسد از خدای بالغیب بپوشیدگی یعنی در نهان از دیده
در نظر خلقان یا از حق ترسد از آنچه غایبست یعنی امور اخروی فبشره پس مژده ده آن ترسنده را بمغفرة
آمرزش گناهان گذشته واجر کریم ومزد بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه
گفتند یا رسول الله خانهاء ما از مسجد دورست اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیه آمد که انا نحن
بدرستی که ما نحیی الموتی زنده کردانیم مردگان را به بعث یا دلها مرده را بهدایت ونکتب وبنویسیم ما قدموا
آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه وطالحه وآثارهم وبنویسیم پیها یعنی نشانها واقدام ایشان را
که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات ایشان مکتوبست حسنات ایشان خواهد بود وبهر قدمی … از عمل ایشان
بر صحیفه احوال ایشان کشیده خواهد شد وکل شیء وهمه چیزها را احصیناه نگاه داشته یا بیان کردیم
فی امام مبین در دفتری که پیشوای روشنست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیه حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار اقدام شما می نویسند ودر صحیحین
مذکورست که بزرگترین مردمان در مزد صلوة کسیست که دورتر باشد راه آمدن او بمسجد وبعضی گفته اند که
آثار اعمالست از آنکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل
ومسجد ورباط یا سیئه چون اشاعه باطل وتاسیس ظلم حق سبحانه وتعالی میفرماید تا همه را می نویسند وبقدر
مکافات مناسب هر اثری جزا خواهد داد نظم از مکافات جزا غافل مشو — گندم از گندم بروید جو ز جو
یعنی گفته پر معنی است کای برادر آنچه کاری بدروی واضرب لهم وبیان کن برای اهل مکه مثلا اصحاب
القریة مثلی مثل اهل انطاکیه اذ جاءها المرسلون وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت
عیسی علی نبینا وعلیه السلام قبل از رفع یا شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری که یحیی و
یونان گفتندی یا تاروس وماروس یا بقولی گفته که صادق وصدوق بودند بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت
کنند ایشان نزدیک شهر رسیده پیری دیدند که گوسفندان میچرانید بروی سلام کردند پرسید که چه کسانید گفتند

رسولان عیسی ایم خلق را از بادیهٔ ضلالت بمنزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید
گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند من بیمار است و
اطبا از علاج او عاجز اند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بسر بالین وی آمده دعا کردند صحت
کامل یافت بیت قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی ÷ بیک نفس دل بیمار را دوا کردی پیر ایمان آورد
او حبیب نجار است که صاحب یس گویند و بششصد سال قبل از زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوی گرویده بود یکی از
سابقات القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد بیمار بسیار از برکت ایشان بصحت رسیدند ملک
شهر که در معالم التنزیل گوید نام او انطیخس بود و بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت
ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیة الهی بود مطلع شده ایشان را بزندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمد
با خواص ملک آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و حق سبحانه از این قصه خبر میدهد اذ
ارسلنا یاد کنید چون فرستادیم ما الیهم اثنین بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی یحیی یا شمعون فرستادند
بامر ما فکذبوهما پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان باز داشتند فعززنا پس ما غالب
گردانیدیم ایشان را و حفص بتشدید میخواند یعنی قوت دادیم بثالث بسیم فرستاده که بقول اصح شمعون است
یا سلوم یا بولس فقالوا پس گفتند این فرستادگان با اهل انطاکیه انا الیکم بدرستی که ما بسوی شما
مرسلون فرستاده شدگانیم از نزد عیسی علیه السلام یا از پیش خلیفهٔ وی قالوا گفتند مردم آن شهر که ما انتم
نیستید شما الا بشر مگر آدمی مثلنا مانند ما در اکثر صفات بشریه پس چه مزیت شما را بر سالت اختصاص
داده و ما انزل الرحمن و نفرستاده است خدای من شیء هیچ چیز از وحی و رسالت ان انتم نیستید شما
الا تکذبون مگر که دروغ میگویید در دعوی رسالت قالوا ربنا گفتند پیغمبران که خدای ما یعلم انا
میداند که بدرستی که ما الیکم لمرسلون بسوی شما فرستادگانیم و ما علینا و نیست بر ما الا البلاغ المبین
مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود آید
قالوا انا تطیرنا گفتند که ما فال بد گرفتیم بکم با آمدن شما که تا بدین بلد آمده اید باران نباریده و هم مزروعات
ما نخلت شده لئن لم تنتهوا اگر باز نه ایستید از دعوت خود لنرجمنکم هر آینه شما را سنگسار کنیم و لیمسنکم
و برسد شما را منا از ما عذاب الیم عذابی دردناک قالوا طائرکم گفتند پیغمبران که فال بد شما معکم
با شماست یعنی سبب آن شما عقاید فاسده و اعمال باطلهٔ شماست ائن ذکرتم آیا اگر پند داده میشوید فال بد میگیرید

و بسبب آن تهدید میکنید بل انتم قوم مسرفون بلکه شما گروهی گذرانندگان و از حد درگذشتگانید آورده اند که شمعون
با ملک بخلوتی آمدی و خدا را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او پرستش بت میکند ملک بروی اعتماد تمام کرده بی
مشاورت او هیچ مهم اقدام نکردی روزی شمعون پرسید که ای ملک شنوده ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب
ایشان چیست ملک گفت ایشان دعوی میکنند که غیر از خدای ما خدایی دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود که یکبار ایشان را
حاضر گردانند که گفتار ایشان عجبست ملک امر کرد تا ایشان را آوردند و چون شمعون را دیدند خوشدل شدند دیگر بار
شمعون گفت شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفریدگار زمین و آسمانست شمعون گفت خدای شما چه میسازد گفتند آنچه
خواهد میکند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینایی حاضر کردند فرمود که خدای خود را بگویید تا این را بینا
سازد ایشان دعا کردند فی الحال بینا شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار بکنند
ملک آهسته گفت ای شمعون میدانی که ایشان نمی بینند و نمیشنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره
گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میکند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما هم
بوی میگرویم پس دختر ملک را که ستی از مرض صرعی برآمده بود مرده هفت روزه را زنده کردند و ملک با قومی ایمان
آوردند و برخی دیگر قصد پیغمبران و مؤمنان کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذاء اهل ایمان اند از مزرعه
خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وجاء و آمد من اقصا المدینة از دورترین جایی از آن شهر رجل
مردی یعنی حبیب نجار یسعی بود که میشتافت تا برسید قال یا قوم گفت ای گروه من اتبعوا المرسلین پیروی
کنید فرستادگان را اتبعوا من لا یسئلکم پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت
وهم مهتدون و ایشان راه یافتگانند بخیر هر دو سرا ۵ وما لی و چیست مرا که از روی صدق لا اعبد
الذی فطرنی نپرستم آنکسی را که بیافریده مرا و از عدم بوجود آورد والیه و بسوی حکم جزای او ترجعون
باز گردانیده خواهید شد و عنایات اضافهٔ فطرت بخود اظهار شکر است و اضافهٔ بعث بکافران مبالغه در تهدید
ء اتخذ آیا فرا گیرم من دونه بجز خدای آلهة خدایان دیگر یعنی بتان ان یردن الرحمن اگر
خواهد خدای مهربان مرا بضر بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رسد لا تغن عنی کفایت نکنند از من شفاعتهم
شیئا درخواست ایشان چیزی را از آن یعنی ایشان از من بلا دفع نکنند و لا ینقذون و نرهانند مرا از آن خلاص
نکنند پس اگر من آنرا که توانایی ندارد بر نفع و ضر بپرستم و عبادت آنکه قادرست بر رسانیدن نفع و رهانیدن از
ضرر ترک نمایم انی اذا بدرستی که من آنگاه لفی ضلال مبین در گمراهی آشکارا باشم چون قوم این سخن از وی شنیدند

تصدیق وی کردند و اورا بر پیغمبران آورده گفت إِنِّي آمَنتُ بدرستی که من بگرویدم بِرَبِّكُمْ بآفریدگار شما
فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا تا مرا فردا بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان اورا سنگ میزدند
تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قیل آنست که اورا بکشتند و خدای اورا زنده کردانید و به بهشت برد و امام
حسن بصری رحمه الله برانست که چون تصدیق وی کردند حق جل جلاله اورا بآسمان برد از روی کرامت قِيلَ گفته
مر اورا ای حبیب ادْخُلِ الْجَنَّةَ درآی در بهشت پس چون به بهشت درآمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي گفت کاشکی قوم من
يَعْلَمُونَ دانا شوندی بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بآنچه بیامرزید مرا پروردگار من وَجَعَلَنِي و کردانید مرا مِنَ الْمُكْرَمِينَ
از نواختگان باکرام و قول آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته گشت یا بآسمان رفت وَمَا أَنزَلْنَا و نفرستادیم
ما عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم حبیب مِن بَعْدِهِ پس از کشتن یا رفع او مِن جُندٍ هیچ لشکری مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان برای
هلاک کافران وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ و نیستیم ما فرو فرستنده لشکری برای هلاک قومی یعنی کفار را آن خوارتر بودند
ترند که هلاک ایشان لشکری باید و انزال لشکر ملایکه در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلوات الله
وسلامه علیه نه آنکه لشکر کفار در دفع او درمانده باشند إِن كَانَتْ نبود عقوبت اهل انطاکیه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر
یک فریاد که جبرئیل علیه السلام بر در باروی شهر ایشان کرد و صیحه زد فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان خَامِدُونَ
فرومردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرومردند چون آتشی که بیکبار منطفی شود يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا
بر بندگان مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که باو يَسْتَهْزِئُونَ استهزا کردند
أَلَمْ يَرَوْا آیا اندیشه نکردند و ندانستند که ما كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُم پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُونِ از اهل
روزگار أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ و مشاهده نکردند که هلاک شدگان بسوی ایشان لَا يَرْجِعُونَ باز نمیگردند یعنی دیگر
معاودت نمیکنند وَإِن كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَّمَّا جَمِيعٌ مگر همه جمع شده لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزد ما حاضر شدگان
روز قیامت برای پاداش یعنی آنان را که هلاک کرده ایم از پیشینیان با این مخالفان و اینها که باز مانده هم در عرصه گاه محشر
بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار کفار خود جزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار
خواهند شد و در محبس حرمان و ضیق خذلان محبوس ابدی و مسجون سرمدی خواهند گشت و از نعمت جاودانی محروم بود
وَآيَةٌ و نشانه از نشانهای قدرت ما لَّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه
ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده کردیم آنرا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا و بیرون آوردیم از وی دانه درودنی از حبوب
غاذیات فَمِنْهُ پس از آن دانه يَأْكُلُونَ میخورند وَجَعَلْنَا و آفریدیم فِيهَا در زمین جَنَّاتٍ بستانها

الجزء الثالث والعشرون

مِّن نَّخِيلٍ از انواع خرمابنان وَأَعْنَابٍ و اصناف تاکستان وَفَجَّرْنَا و روان کردیم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ در زمین
از چشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِن ثَمَرِهِ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ و از آنچه کرده است أَيْدِيهِمْ دستهای
شما آن عمل نکرده است بلکه محض قدرت آفریده شده أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیکنند باز ادای این نعمتها و منعم را پرستش
نمی نمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت
و بیرون آوردیم از آن حب طاعت تا ارواح از آن غذا می یابند و ساختیم بوستانها از نخیل و اعناب اشواق و چشمهای
حکمت در وی روان کردیم تا از ثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات
و خیرات آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس میبایدداشت برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که
لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ بیت گر شکر کنی زیاده گردد نعمت ور دل برده غم بر نکهت پس زود برسی بمنزل مقصود
زین شکر اگر نلغزد قدمت سُبْحَانَ الَّذِي پاکست آنکه بقدرت کامله خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا بیافرید همه صنفها
و نوعها مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین چون نبات و اشجار وَمِنْ أَنفُسِهِمْ و از نفسهای ایشان یعنی
بشر چون ذکر و انثی وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه نمیدانند از اقسام خلایق وَآيَةٌ لَّهُمُ اللَّيْلُ و علامتی دیگر ایشان را
بقدرت ما شب است که از روی حکمت نَسْلَخُ در میکشیم و دور میکنیم مِنْهُ النَّهَارَ از وی روز را فَإِذَا هُم
پس آنگاه ایشان مُّظْلِمُونَ درآیندگانند بتاریکی وَالشَّمْسُ تَجْرِي و آیه دیگر آفتابست که میرود لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا
بقرارگاهی که او راست و در صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش است و بعضی گفته اند مراد از مستقر مجری
سیر اوست که دوره او بدان منتهی شود ذَٰلِكَ آن رفتن او بمستقر خود تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ تقدیر خداوندیست
غالب بقدرت خود بر هر مقدوری الْعَلِيمِ دانا بهر معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ و ماه را تقدیر و مقرر کردیم یعنی
سیر او را مَنَازِلَ در منزلها بیست و هشتگانه از بروج اثنا عشر که حصه هر برجی از منازل دو منزل و ثلث
باشد هر روز و شبی منزلی قطع کند و در منازل اجتماعیه نور او محاق افزاید و در منازل استقبالیه کاهد و میل
بانحنا و تقویس میکند حَتَّىٰ عَادَ تا وقتی که گردد كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ مانند چوب شاخ بیخ از خرمابنان کهنه
شده باشد و کج گشته بشکل هلال لَا الشَّمْسُ نه آفتاب يَنبَغِي لَهَا سزد مر او را و شاید أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه
دریابد قمر را در مکان او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب در سرعت
چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود بگردد و خلل بتکون نبات و تعیش حیوان رسد وَلَا اللَّيْلُ و نه شب
سَابِقُ النَّهَارِ پیشی گیرنده است بر روز یا تفوق کند بر غلبه کند یعنی همه اوقات شب کند بلکه متعاقب اوست

وکفته اند مراد بشب وروز آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب و مراد آنست که چنانچه شمس از روی سرعت قمر را ند
نمی یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمیکیرد وَكُلٌّ وهمه کواکب از نیرین وجز آن فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک
بشنا میروند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ ونشانه دیکر مر ایشانرا أَنَّا حَمَلْنَا آنست که ما بر داشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ
پدران ایشانرا یعنی نشانیدیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علیه السلام
وکفته مراد ذریة اولاد اند یعنی چون فرزندان خورد اقوت سفر نیست بهمه خشکی برای ایشان کشتی مسخر کرد
وَخَلَقْنَا لَهُمْ وبیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ مانند کشتی مَا يَرْكَبُونَ آنچه سواری میکنند بران چون
بجمل شتر و امثال آن وکفته اند مراد شتر است که کشتی بیابانند وَإِنْ نَشَأْ واکر خواهیم که نُغْرِقْهُمْ غرقه سازیم
اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ پس هیچ فریاد رسی نیست مر ایشانرا که از غرق شدن نکاه دارد وَلَا هُمْ ونه ایشان
يُنْقَذُونَ رها کرده شوند از مرک إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا مکر آنچه بخشیم بر ایشان بخشیدنی از نزدیک ما وَ
مَتَاعًا وبرخورداری دهیم ایشانرا برخورداری حادثی إِلَىٰ حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ
وچون کفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافرانرا که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که پیش از شما بامم مکذبه رسید
وَمَا خَلْفَكُمْ واز عذابی که در عقب شماست یعنی بدان آخرت ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید بر شما بخشایند
اعراض نمایند و در مکابره و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ ونیامد بر ایشان مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ
از آیتها پروردکار ایشان یعنی قرآن یا از دلائل وحدت إِلَّا كَانُوا مکر باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن روی
کردانندکان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون کویند مر ایشانرا که بر درویشان و محتاجان أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه داده است شما را حق تعالی خدای قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا کویند آنانکه نکرویدند بصانع یعنی
معطله عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که کرویده اند یعنی کافران از روی تحکم با مؤمنان کویند أَنُطْعِمُ آیا طعام
دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اکر خدای خواستی أَطْعَمَهُ طعام دادی او را یعنی خدای که بزعم شما قادرست بر
اطعام خلق بایستی که ایشانرا طعام دهد چون او طعام نداد ما نیز نمیدهیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مؤمنان
إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مکر در کمراهی هویدا که مارا بمخالفت مشیت میفرمایید واین سخن از ایشان خطا بود زیرا
انکه خدای بعضی مردم را توانکر ساخته و بعضی را درویش کردانیده و بجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال
خدا فقرا را بهره مند کردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که بالفاظ فرموده کذاشتن محض خطا و
عین جهالت است نظم … خدا بتو انکر … کرد … تا کار او بپا … از دو فارغ کند دلش … انده … اکر نشر منت …

…زد او رندامت و اندوه حاصلش وَيَقُولُونَ وکویند کافران مَتَىٰ کی است هَٰذَا الْوَعْدُ این موعود شما یعنی
قیام قیامت و هنکام رستخیز إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راستکویان مَا يَنْظُرُونَ انتظار نمی برند ایشان
إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ مکر یک فریاد که بکیرد ایشانرا یعنی نفخه صعقه که بعد از فزع است در یابد ایشانرا
وَهُمْ يَخِصِّمُونَ وحال آنکه ایشان دران وقت در سودا و معامله بجدال و خصومت مشغول باشند و همه دنیی
میان … که بیکبار اسرافیل علیه السلام بصور در دمد و همه خلق بجای بمیرند الا ما شاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
پس نتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن بحاضران وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ ونه بسوی اهل ایشان که غایب باشند
يَرْجِعُونَ باز کردند یعنی بحال از بازار بخانه رفتن نتوانسته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ وبعد از چهل سال
بدمند در صور دیکر باره فَإِذَا هُمْ پس انکاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از کورها بیرون آمده إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی
يَنْسِلُونَ پروردکار خود بشتابند و در میان چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانکیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا کویند
ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانکیخت یعنی بیدار کرد مارا مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابکاه ما ملائکه جواب دهند که
هَٰذَا این است مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ آنچه وعده کرده بود خدای از بعث و نشر شما میکفتید متی هذا الوعد وَصَدَقَ
الْمُرْسَلُونَ وراست کفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه کفتند اما شما باور نکردید إِنْ كَانَتْ نبود این
واقعه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مکر یک نفخه که نفخه اخیره است یعنی بمجرد نفخه زنده شدند فَإِذَا هُمْ پس انکاه ایشان
جَمِيعٌ همه ایشان لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر کردکانند فَالْيَوْمَ پس امروز لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ
ستم کرده نشود هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند نه بعقوبتی زیاده
از استحقاق در مانند وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مکر آنچه بر اکر
بودید که میکردید از خیر و شر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت الْيَوْمَ امروز فِي شُغُلٍ در کار
باشند فَاكِهُونَ شادان و نازان و میوه خواران و لذت کنندکان و آن کار افتضاض ابکارست یا سماع
یا زیارت یکدیکر یا دیدن مهمانی خدای بودن یا مشغولی باشد از مراد بهم دوزخیان و انواع تعذیبات
ایشان یا خدای مشغول کرداند ایشانرا بچیزی که فراموش کنند انکه ایشان کرد در دوزخ باشند چه یاد کرد
ایشان موجب تنغیص عیش است در بحر الحقایق کوید کمی از اصحاب جنت طالبان بهشتند که منقطع ایشان
نعیم جنات بوده حق سبحانه ایشانرا بنعم مشغول کرداند و این حال اکرچه نسبت با دوزخیان از اجلال احوال است
نسبت با طالبان حق بغایت فرومیه مینماید و از اینجا است اکثر اهل الجنة البله پس توان برد کوید این آیه نزدیکی

خواندند شهقه زد و بیهوش شد و چون باخود آمد گفت بیچارگان اگر دانندی که از شغل شدند فی الحال
در غصه هلاک می افتند در کشف الاسرار از شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره نقل میکند که شغل
بنعمت بهشت از آن عامه مؤمنانست اما مقربان حضرت بمطالعه شهود و ملاحظه نور تجلی از نعیم جنت
روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید وبی تو بجای بهشتم خوانند صحرای بهشت بر دلم تنگ آید
هم ایشان یعنی اصحاب الجنة وازواجهم و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور العین فی ظلال در سایه
قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور علی الارائک بر تختها آراسته متکئون تکیه زدگان باشند
و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لهم فیها مر ایشان راست در بهشت فاکهة میوه یعنی انواع ثمره ولهم و
مر ایشان راست ما یدعون آنچه خواهند و آرزو برند در لطائف از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که هرچه بهشتی
اندیشد از طعام و شراب بی آنکه بزبان آرد در پیش خود حاضر بیند و مر ایشان را باشد سلام سلام یعنی تحیتی
قولا خطابی بی واسطه من رب رحیم از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما نقل
میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد
و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة بیت سلام دوست شنیدن سعادتست
بوصل یار رسیدن فضیلتست و کرامت وامتازوا الیوم و جدا شوید امروز ایها المجرمون ای مشرکان
از مؤمنان و ای منافقان از مخلصان که شما ابن زندان دشمنان میرانید و ایشان را بستان دوستان
الم اعهد الیکم آیا عهد نکرده ام با شما و نفرموده ام شما را یا بنی آدم ای فرزندان آدم ان لا تعبدوا
الشیطان اگر نه پرستید شیطان را یعنی فرمان را بفرموده شیطان انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین
دشمنیست آشکارا بعداوت با پدر شما بر همه کس ظاهرست وان اعبدونی و نه عهد کرده ام که مرا پرستید که دو
شما را هذا این پرستش من صراط مستقیم راهی راستست ببهشت ولقد اضل و بدرستی که گمراه کرد شیطان
منکم از شما ای آدمیان جبلا کثیرا خلقی بسیار را افلم تکونوا تعقلون آیا نیستید شما که تعقل کنید خود
در دام فریب و نیفکنید هذه جهنم این دوزخست التی آن دوزخی که در دنیا کنتم توعدون بودید که
وعده کرده میشدید بدان اصلوها الیوم در آئید بدو امروز بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید که می پوشیدید
حق را و تصدیق انبیا نمیکردید الیوم نختم امروز مهر نهیم علی افواههم بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که
شرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم وتکلمنا و سخن گویند با ما ایدیهم دستهای

ایشان وتشهد ارجلهم و گواهی دهند پایهای ایشان بما کانوا بانچه بودند که در دنیا یکسبون کسب میکردند
در کشف الاسرار آورده که چنانکه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی میدهد اعضا اولیا بر طاعات ایشان
اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار آورده اند که حق سبحانه بنده مؤمن را خطاب کند که چه آورده او شرم
دارد که عبادات و خیرات خود بر شمارد حق سبحانه اعضای وی را بسخن آورد تا هر یک اعمال خود را باز گویند یکی
اسلکا گواهی دهند بر تسبیحات که کرده ناقص مسئولات مستنطقات ولو نشاء و اگر خواهیم در دنیا
لطمسنا هر آینه ناپدید کنیم و نیست محو کنیم علی اعینهم بر چشمهای ایشان فاستبقوا الصراط پس پیشی
گیرند راهی که در سلوک آن معتادند فانی یبصرون پس چگونه بینند آنرا ولو نشاء لمسخناهم و اگر خواهیم
مسخ کنیم ایشان را و صورتهای ایشان را متغیر سازیم علی مکانتهم بر جایهای ایشان تا همانجا افسرده شوند
فما استطاعوا پس نتوانند و قادر نباشند مضیا بر رفتن از پیش ولا یرجعون و باز نگردند و نتوانند
باز گشتن از عقب یا بصورت قبل باز نروند ومن نعمره و هر که را عمر دراز دهیم ننکسه برگردانیم او را
فی الخلق در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم و جوانی او را به پیری افلا یعقلون آیا در نمی یابند که
هر که بر تنکیس خلق قادرست بر طمس و مسخ نیز قادر تواند بود نزد قدرت کارها دشوار نیست کفار مکه
میگفتند که محمد شاعرست حق سبحانه و تعالی رد قول ایشان را فرو فرستاد که وما علمناه الشعر و نیاموختیم محمد را شعری
وما ینبغی له و نشاید مر او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بلند؟ قوی در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و
فصاحت بیان از قوت نظامیت؟ که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هر کلام
که آن حضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارکش بر وجهی که از سمت نظم انحراف داشتی جاری شدی چنانچه
لینوبه؟ فرمود کفی بالاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله قائل گفته کفی الشیب
والاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان نهجی که نوبت اولی خوانده بود تکرار فرمود ابوبکر فرمود که اشهد انک رسول الله
وما علمناه الشعر وما ینبغی لک و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن
عبدالمطلب بی تکلف و قصد بوده ان هو نیست آنچه ما بدو آموختیم الا ذکر مگر پندی و ارشادی
وقرآن مبین و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستادیم لینذر تا بیم
کند قرآن یا محمد بدان من کان حیا هر که را باشد زنده یعنی عاقل و فاهم چه غافل و جاهل بمثابه مرده است
یا آنرا که مؤمنست فی علم الله چه حیات ابدی و بقای سرمدی با ایمانست و تخصیص انذار بوی جهت

استغاثه است بدان وَيَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب میشود کلمه عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان که قرآنرا قبول نمیکنند
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند و نمیدانند ایشان أَنَّا خَلَقْنَا آنرا که ما آفریده‌ایم لَهُمْ برای ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا
از آنچه کردیم ما و ساختیم بی واسطه و شرکت و ممکن یعنی متفرد بوده‌ایم بآفرینش آن میان مردمان مثلیست که هر که
کاری تنها کند گوید من این مهم بدست خود ساخته‌ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که
ما آفریدیم برای ایشان بی‌مددی شارکی غیری أَنْعَامًا چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند فَهُمْ لَهَا پس ایشان
مر آنرا مَالِكُونَ ضبط کنندگانند بتصرف در آرند وَذَلَّلْنَاهَا و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را لَهُمْ برای
ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس بعضی از آن مرکوب ایشانست که بران سواری کنند چون شتر وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ و از آنها بعضی است
که میخورند چون گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشانرا در چهارپایان مَنَافِعُ سودهاست از پشم و موی و پوست
وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها از شیر أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمی‌کنند نعمت خدا را که انعام آفرید که رام گردانیده
منافع بزرگ که از هر آیات بدیشان میرساند وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً
خدایان لَعَلَّهُمْ تا شاید ایشان يُنْصَرُونَ یاری کرده شوند بمدد ایشان در حال آنست که آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ
نمی‌توانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشانرا زیرا که جماداند و ایشانرا شعور و قدرت نیست وَهُمْ و بت‌پرستان
لَهُمْ مر بتانرا جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند
که با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که ترا اندوهناک نگرداند قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت
الحی بجانب میکنند از اتخاذ اولاد و شرکا و در باره تو میگویند از نسبت بسحر و شعر إِنَّا نَعْلَمُ بدرستی که ما میدانیم مَا
يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد
ایشانرا بران با آشکارا و نهان هرچه گفتی و کردی جزا دهد بتو دلمایی آشکارا و نهان آورده اند که عاص بن وایل
یا ابوجهل و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالید بمجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
آورد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزاء متفرق و اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر
باره زنده گرداند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که آفریدگار این را بقیامت برانگیزد و ترا زنده گرداند و بدوزخ
برد و این آیت نازل شد که أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ آیا نمی‌بیند و نمیداند ابی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که ما بیافریدیم اورا مِنْ نُطْفَةٍ
از آب منی و آنرا علقه ساختیم و همچنین مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شد و بیرون آمد و از طفولیت ببزرگی
رسید و بسخن گویی و دلیری شد فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدال کننده ایست هویدا بمقام جدال در آمد

وَضَرَبَ و بزد لَنَا مَثَلًا برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد و استخوان کهنه را در دست مالید و خاک ساخته
بر باد داد وَنَسِيَ خَلْقَهُ و فراموش کرد آفرینش ما مر ورا قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ گفت کیست که زنده گرداند استخوانها را
وَهِيَ رَمِيمٌ و حال آنکه بوده و تباه گشته باشد بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قُلْ بگو ای محمد يُحْيِيهَا
الَّذِي زنده گرداند آنرا کسی که بقدرت بیکمال أَنْشَأَهَا بیافرید آنرا أَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار و از عدم بوجود
آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفریدها عَلِيمٌ داناست تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزاء اشخاص را در حالت
تفرق و تبدد میشناسد و بر جمع و انضمام آن قادر است الَّذِي جَعَلَ آن خدایی که آفرید و پیدا کرد لَكُمْ برای شما
مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا آتشی فَإِذَا أَنْتُمْ پس آنجا شما مِنْهُ از آن درخت تُوقِدُونَ
می‌افروزید آتش را و در اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار میمالند
آتش بر میجهد حق سبحانه فرمود که آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در وی آثار ضدیت متضاده با هم
اند هر آینه قادر است بر اعاده طراوت بچیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده أَوَلَيْسَ آیا نیست الَّذِي
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی اجرام ایشان بِقَادِرٍ توانا عَلَى أَنْ يَخْلُقَ
بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان با اجسام صغیره و اجرام حقیره بَلَى آری هست قادر بران وَهُوَ
الْخَلَّاقُ و اوست آفریننده بسیار خلق الْعَلِيمُ دانا بکیفیت احوال مخلوقات إِنَّمَا أَمْرُهُ جز این نیست که شان او
إِذَا أَرَادَ چون خواهد شَيْئًا آفریدن چیزی أَنْ يَقُولَ آنست که گوید لَهُ مر ورا که بحکم من كُنْ باش
فَيَكُونُ پس باشد نزد بعضی تمثیل است مر تاثیر قدرت را در مراد الله بامر مطاع مر مطیع را در حصول مامور به
بی امتناع و نزاع در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ قدرت در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد
نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتیست که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد نظم
و نیست کاف و نون نظر ایر صنع او * و زه قاف تا بقاف بران حرف کشیده ان فَسُبْحَانَ الَّذِي پس پاکی و
بی‌عیبی آنکسی راست که بی شبهه بِيَدِهِ بدست اقتدار اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزها وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و بدو بازگردیده خواهید شد برای مکافات اعمال و عده وعده دوستانست و وعید دشمنان که انابر انا اشد
العقابست و انا مرا طوبی لهم و حسن ماب

سورة الصافات

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالصَّافَّاتِ بحق فرشتگان صف برکشیده در مقام عبودیت صَفًّا صف برکشیدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس رانندگان

یعنی شیاطین را از استراق سمع زَجْرًا راندنی فَالتَّالِيَاتِ پس خوانندگان ذِكْرًا وحی خدای را بر انبیا ع
سبحانه سوگند یاد میکند بملائکه در صف ایستاده میان هوا تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که
صفها بجهاد بر کشند یا بمؤمنان که در صف جماعت بایستند یا بعلما که در صف اول بصفت افاضت قایم باشند یا
بمرغان که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات اند
که پیوسته بتسبیح و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزاة اند زجر ایشان راندن اسبان باشد یا طرد دشمنان و
تلاوت ایشان ادای تکبیر و تهلیل و اگر مؤمنانند بانوار خدمت زاجر دیوانند و در اثنای نماز تالی قرآن و اگر
اهل علمند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر مرغانند بگفتن ذکر خدا
انواع آفات را از خود میرانند صاحب ولایت فرموده که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که در مواقف
مشاهده صف بر کشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند و انواع ذکر لسانی یا قلبی یا
سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال میفرمایند و در بحر الحقایق آورده که صافات ارواح انبیا اند و زاجرات الخلفا
ربانی که زاجرند عوام را از مناهی و خواص را از غیبت طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره
که بحکم مَنْ اَحَبَّ شَيْئًا اَكْثَرَ ذِكْرَهُ همواره یاد حق سبحانه کنند انند رباعی ای یاد تو ام مونس جان در همه حال
بی ذکر تو آرام دلم هست محال ۰ جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز ۰ جز نام محمد تو نخوانم مه و سال آورده اند که
کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد همه خدایان را با یک خدای آورده است حق سبحانه درین آیات قسم یاد کرده که
إِنَّ إِلَٰهَكُمْ بدرستی که خدای شما در ذات خود لَوَاحِدٌ یکی یگانه و یکتا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها
و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و پروردگار آنچه میان ایشانست وَرَبُّ الْمَشَارِقِ و آفریننده مشرقها کواکب که هر
کوکبی را مشرقیست که از انجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتابست که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور نماید و مغارب
او نیز مختلفست هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین
إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین اقربست بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ
بآراستن ما ستارگان را و حفص باضافه خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده مراد
اشکال مختلفه ایشانست چون هیأت ثریا و بنات النعش و جبار و غیر آن از اشکال چهل و هشتگانه که در سمت
و شمال و جنوب یافت وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از برای دفع هر دیو مَارِدٍ
سرکش و نافرمان برو لَا يَسَّمَّعُونَ نمیشنوند یعنی طاقت شنودن و کوشش فرا دادن ندارند إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى

بسوی تحتانی که بلند تر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح و با یکدیگر میگویند وَيُقْذَفُونَ
و انداخته میشوند یعنی بریشان می افکنند شهب را یا رانده میشوند مِنْ كُلِّ جَانِبٍ از هر طرفی که صعود بر آسمان
میکنند دُحُورًا راندنی وَلَهُمْ و مر دیوانراست عَذَابٌ وَاصِبٌ عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا
و ایشانرا قوت استماع کلام ملائکه نیست إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسی که در رباید بیک ربودن یعنی بدزدد
سخنی از فرشته فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ کوکبی روشن یا آتشی سوزنده و مرجوم را ساداتی
سازد یا بسوزد و ایشان برجوم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاشد که منکران
بعث و حشر بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش اندوی تصلف و تکلف علم بساها می افروختند
حق سبحانه آیه فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از مشرکان مکه که از آفریدگان أَهُمْ أَشَدُّ آیا ایشان سخت ترند
خَلْقًا از روی آفرینش أَمْ مَنْ خَلَقْنَا یا آنکه ما آفریده ایم از ملائکه و آسمان و زمین و کواکب و مشارق
و مغارب إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما آفریدیم پدر ایشانرا مِنْ طِينٍ لَازِبٍ از گل چسپنده پس ماده اصلی ایشان
گلست و آن حاصل شود از انضمام جز مائی با اجزاء ارضی و مراد ازین کلام اثبات معادست و رد استحاله ایشان
مر آنچه که استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است ماده باقیست و قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعلست
کسی که بر خلق این اشیاء که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا و اعاده حیات در ان قادر خواهد بود چه
قدرت صفت ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات یکسان بود بر هر گاه که خورشید قدرت از
مشرق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه در آیند کانک علم سعی آمده ایم
در معالم آورده که کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنان بود که هر که قرآن بشنیدی بگرویدی مشرکان شنیدند و بآن
استهزا کردند پیغمبر ازین حالت متعجب شد آیت آمد که بَلْ برای قطع کلام اولست و در زاد المسیر یعنی دع داشته
یعنی بگذار کلام کفار را و درست بیاد عَجِبْتَ شگفت داشتی تو از تکذیب ایشان بقرآن وَيَسْخَرُونَ و
ایشان سخریه میکنند با آن یا بتعجب تو یعنی که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان افسوس میدارند
بتعجب تو وَإِذَا ذُكِّرُوا و دأب ایشان آنست که چون پند داده شوند بچیزی لَا يَذْكُرُونَ یاد نکنند آنرا و
بدان منتفع نشوند وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند آيَةً معجزه که دلیل صدق تو است چون انشقاق قمر
يَسْتَسْخِرُونَ یکدیگر را بسخریه میخوانند وَقَالُوا إِنْ هَٰذَا و گویند نیست این که ما دیدیم إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ
مگر جادویی هویدا أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانها

بی گوشت و پوست أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ و پدران نخستین
قُلْ بگو ای محمد نَعَمْ آری برانگیخته شوید با پدران وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه شما خوار و بیمقدار باشید
و هرگاه که قیامت در آید فَإِنَّمَا هِيَ پس جز آن نیست که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک راندن بود یعنی یک نفخه که
در دمند فَإِذَا هُمْ پس آنجا ایشان زنده شده و از قبر بر آمده يَنْظُرُونَ مینگرند وَقَالُوا و میگویند
يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما هَذَا يَوْمُ الدِّينِ اینست روز پاداش که ما را وعده میدادند ملایکه گویند آری هذا
يَوْمُ الْفَصْلِ اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن روزی که بودید شما که
تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس حق سبحانه فرمان رسد بملایکه که احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا
جمع کنید و بهم آرید آنانرا که ستم کردند بر خویشتن بشرک وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه ایشانرا یعنی بت پرست را
با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان یا زنان ایشانرا که
کافر بوده اند و گفته اند مراد از ظلم ستمکارانند بر خلق بجور و بر خود بگناه و حشر آنست که ایشانرا در موقف بدارند
با امثال ایشان چنانچه زانی با زانی و خمار با خمار یا با اعوان ایشان از ملازمان و سرهنگان بر ظلم
در قوت القلوب آورده که یکی از عبدالله مبارک قدس سره پرسید که من خیاطم و احیانا برای ظلمه جامه میدوزم
آیا که از اعوان ایشان باشم ابن مبارک گفت تو حکم اعوان نیستی بلکه از ظلمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن و رشته
بتو میفروشند بیت ای ظالم مباش که نشوی خوار روز حشر از شماره ایشان واضح آنست که این خطاب
بملایکه میگوید حشر کنید ایشانرا وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ و آنچیزها که بودند که پرستش میکردند مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او و این عامیست اختصاص یافته بآیه إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ
مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ فَاهْدُوهُمْ پس بخوانید ظالم و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید
إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ براه دوزخ وَقِفُوهُمْ و چون نزدیک بدوزخ آیند باز دارید ایشانرا در موقف یا بر صراط
إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقاید و اعمال ایشان
خواهند پرسید بجهت زیادتی توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ چیست شما را که یاری
نمیدهید یکدیگر را در حبس موقف و خلاص نمیکنید ایشان جواب ندهند و حق سبحانه گوید یا ملایکه که یاری
یکدیگر را نصرت ندهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهادگانند و عاجزند و منقاد
شدگان وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و در موقف روی آرند بعضی از ایشان عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر یعنی رؤسا و

ضعفاء ایشان يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر می پرسند که این چه حالت که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند یکدیگر را
قَالُوا گویند اتباع مر رؤسای قوم را که إِنَّكُمْ بدرستی که شما كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در می آمدید بما عَنِ
الْيَمِينِ از روی نصیحت و نیکخواهی و یمن بزعم شما یا از قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین
حق اینست که ما شما را بدان میخوانیم قَالُوا گویند رؤسا در جواب ایشان نه چنین است بَلْ لَمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما
مُؤْمِنِينَ گرویدگان یعنی شما بر ضلالت بودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وَمَا كَانَ و نبود لَنَا ما را
عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بر شما هیچ قوتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كُنْتُمْ بلکه
بودید شما بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از اندازه در گذشتگان فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب شد بر همه ما
قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که کلمة العذاب است إِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را
درین روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ ما شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ما بودیم گمراهان خواستیم
که شما نیز مثل ما باشید و در مثلست که خرمن سوخته خرمن سوخته طلبد بیت من سوختم و خواهم که تو هم سوخته شوی
همچون من سوخته از دست شوی حق سبحانه و تعالی فرمود فَإِنَّهُمْ پس بتحقیق تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ آن روز
فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در کشیدن عذاب انبازان و باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إِنَّا كَذَلِكَ بدرستی
که ما همچنین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ میکنیم با مشرکان إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ هستند که چون
ایشانرا گویند که بگویید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمه توحید بر زبان رانید يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی مینمایند از گفتن
آن یا تکبر میورزند بر داعی خود وَيَقُولُونَ و میگویند أَئِنَّا آیا ما لَتَارِكُو آلِهَتِنَا ترک کنندگانیم عبادت
خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت
رسالت را صلی الله علیه و سلم بشعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءَ نه چنین است
که ایشان میگویند بلکه آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ براستی و درستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ و تصدیق کرد پیغمبرانرا
که پیش از وی بوده اند إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای کافران لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ هر آینه چشندگانید مر عذاب
دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نخواهید شد إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
مگر جزای آنچیزها که هستید که عمل کنید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک کرده شدگان از آلایش
شرک و شرک جزای ایشان مضاعف خواهد بود أُولَئِكَ آن گروه بندگان مخلص لَهُمْ مر ایشانراست رِزْقٌ
مَعْلُومٌ روزی دانسته شده یعنی طعام و نوشیدنی یا معلوم است خصایص او از دوام و بقا و لذت فَوَاكِهُ

و آن رزق میوه‌هاست از هر گونه تر و خشک وَهُم مُّكْرَمُونَ و ایشان نواختگان اند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها
با نعمت و ناز عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختها آراسته مُّتَقَابِلِينَ روی در روی یکدیگر آرمیده با هم شاد و خرم باشند
يُطَافُ گردانیده میشود عَلَيْهِم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بِكَأْسٍ جامی پر
مِّن مَّعِينٍ از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری از چشمها بَيْضَاءَ خمر سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لَذَّةٍ
بالذت و خوشخوار لِّلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را لَا فِيهَا نیست در آن شراب غَوْلٌ آفتی و علتی که بر خمر دنیا
مترتبست چون فساد و ذهاب عقل و صداع و جز آن وَلَا هُمْ عَنْهَا و نه اهل بهشتیان که از آن شراب يُنزَفُونَ
مست شوند و خرد و فهم ایشان زایل شود وَعِندَهُمْ و نزدیک ایشانست یعنی در منازل ایشان قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ
کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عِينٌ فراخ چشمان كَأَنَّهُنَّ گوییا ایشان
بَيْضٌ مَّكْنُونٌ بیضهای پوشیده اند تشبیه میکند حور را از در صلابت و پاکی و خوشی رنگ به بیضه نعامه چه شتر
مرغ بیضه را به پر خویش پوشد تا غبار بران ننشیند و بیضه ایشان سفیدی باشد مختلط بزردی صفرتی
و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بوده فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آورند برخی از بهشتیان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی
دیگر يَتَسَاءَلُونَ می پرسند از احوال دینی و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ قَائِلٌ گوید گوینده مِّنْهُمْ
از اهل بهشت مر یاران خود را که إِنِّي بدرستی که من بودمی که در دنیا بودم كَانَ لِي بود مرا قَرِينٌ یاری و
همنشینی که منکر بعث بعد معاد آنکه میگفت اینان آن دو برادرند که در سورة الکهف ذکر ایشان هست یهودا نام
و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود فطروس که در دنیا مرا سرزنش کنان يَقُولُ میگفت أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ آیا
تو از آنهایی که باور دارندگانی مر حشر را أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانها که
أَإِنَّا لَمَدِينُونَ آیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قَالَ گوید آن بهشتی مر اهل بهشت را
که هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ آیا شما دیده ور دانید یعنی می بینید اهل دوزخ را مرا دانست که ببینید دوزخیان را تا حال
برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه و بچه نوع عذاب مبتلا شد بهشتیان گویند تو او را نیک بشناسی تو نگر
بدوزخ فَاطَّلَعَ پس فرو نگرد بهشتی فَرَآهُ پس بیند فطروس را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ در میانه دوزخ قَالَ
گوید بهشتی با او که ای فطروس تَاللَّهِ إِن كِدتَّ بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه اضلال لَتُرْدِينِ
هلاک کردی مرا بوسوسه و از راه ببری وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق
راه نمود و از فتنه تو نگاه داشت لَكُنتُ هر آینه بودمی مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر کنندگان با تو در دوزخ

پس هوده با فرشتگان گوید چنانچه برادر او شنود أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی نه
کجاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ مگر مردن نخستین در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم
ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نشوید گویند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این نعمت
و خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستگاری بزرگست لِمِثْلِ هَٰذَا از برای مثل این نعمتها
فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال و صدد انتقالست
ز بار کشی بار نگاری بارست در کار کشی برای باری بارست در روی بخاک راه خواهی لیلست بر خاک ره طرف سواری
که حق سبحانه میگوید أَذَٰلِكَ آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خَيْرٌ بهتر است نُّزُلًا از روی نزل
پیشکش أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم و آن درختیست در علا تهامه که برگها خرد دارد و میوه آن بغایت
سخت و تلخ است حق سبحانه درختی را که میوه آن نزل دوزخیان باشد که بدیشان خورانند بدین اسم مسمی
گردانید و فرمود که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که ما گردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً محنت و عذاب
لِّلظَّالِمِينَ مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان چون از کم شنیدند که زقوم
درختیست در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و ندانستند که آنکه قادرست بر خلق
حیوانات آتشی چون سمندر تواناست بر تعذیب شجر در آتش و حفظ آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری
صنادید قریش را گفت محمد صلی الله علیه وسلم ما را می ترساند بزقوم و آن بلغت بربر و افریقیه مسکه و خرما را گویند ابو جهل
بخانه رفت و کنیزک را بفرمود تا مسکه و خرما آورده گفت تَزَقَّمُوا یعنی زقوم دهمار کنیزک زبده و خرما آورد
ابو جهل گفت که این زقومیست که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیه فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان
گمان میبرند إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ بدرستی که آن درختیست که بیرون آید فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در قعر دوزخ و شاخها
آن بلند شده بسایر درکات میرسد طَلْعُهَا خوشه آن درخت كَأَنَّهُ گوییا او رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ
سرهای دیوانست یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین مارها اند قبیح پر هولست و گفته اند سنگهای سیاه
بود در حوالی مکه که رؤس الشیاطین میگفتند فَإِنَّهُمْ پس دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا خورندگانند از آن درخت
فَمَالِئُونَ پس پر کننده اند از آن شکمها از غایت جوع یا بخورانند ایشان را باکراه ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستی
که دوزخیان را عَلَيْهَا بر خوردن آن لَشَوْبًا آمیختنی است مِّنْ حَمِيمٍ از آب گرم چنانکه امعا را پاره
کند یعنی چون زقوم خورند آب حمیم بر بالای آن بدیشان دهند تا با زقوم آمیخته گردد ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس

بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم لَإِلَى الْجَحِيمِ بسوی دوزخست و آنجا پیش کش و
ما حضر بوده إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ گمراهان فَهُمْ
عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیها و اثر ایشان يُهْرَعُونَ میشتابند یعنی تقلید ایشان میکنند وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستی
که گمراه شدند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم فِيهِمْ در میان ایشان مُنْذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را
از عذاب ما بترسانیدند و ایشان قبول نکردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ آخر
کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای
پاک کرده شدگان که بانذار منتفع گشتند وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ و بتحقیق بخواند ما را نوح و هلاک قوم در
خواست و ما اجابت کردیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را
مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرقست یا آزار قوم وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ و ساختیم فرزندان او را
هُمُ الْبَاقِينَ ایشان را باقیان از جهت تناسل و بقا چه در خبرست که اهل سفینه غیر سام و حام و یافث
ایشان کس نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث پدر ترک و خزر و
سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ بر نوح ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ
در میان پسینیان یعنی امت محمد یا آنرا بگذاشتیم که امتان آخرین میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ سلام بر نوح
فِي الْعَالَمِينَ در میان عالمیان قولی آنست که این ابتداء کلامیست و خدای سلام میگوید بر نوح علیه السلام و
میفرماید که إِنَّا كَذَٰلِكَ ما همچنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ
بدرستی که نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ماست ثُمَّ پس از دعای نوح أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ غرقه
کردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ و بدرستی که از پی روان نوح لَإِبْرَاهِيمَ
یعنی در اصول شرع و طریق توحید پی روان او بود و در لباب التفاسیر رحمه الله نقل میکند که ضمیر عائد بمحمد است
صلی الله علیه و سلم که اگر چه غیر مذکور و ابرهیم صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه السلام اگر چه بصورت سابق بوده
اما بمعنی متابع اوست زیرا که همچون پی روان بفضل وی معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کرده
که رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ الآیه بیت پیش از تو آمده بسی انبیا و تو گرچه آخر آمدی همه را پیشوا تو
إِذْ جَاءَ رَبَّهُ یاد کن که ابرهیم آمد پروردگار خود را بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا

یا فارغ از محبت اغیار یعنی معنی نهاده به درگاه عزت باید از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع وا پرداخته
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ و یاد کن که گفت ابرهیم مر پدر خود را آزر و گروه خود را مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیزست که
می پرستید أَئِفْكًا آیا از روی دروغ آلِهَةً خدایان را دُونَ اللَّهِ جز خدای تُرِيدُونَ میخواهید
فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش او که مستحق
عبادتست او را ترک نموده غیر او را می پرستید قوم حق ابرهیم را این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون
خواهیم شد ما و طعامهای پزیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا باز گردیم بر بتخانه در آئیم برسم تبرک آن
اطعمه را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیأت و اشکال ایشان را
مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در نخواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت
گریه که چه از عاشقی بمجوری تو زروی بیم ندیده معذوری ابرهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام جواب
نداد و روز دیگر پدر و یاران وی گفتند که ای ابرهیم بیا تا برویم فَنَظَرَ پس در نگریست نَظْرَةً نگریستنی
فِي النُّجُومِ در ستارگان و مواقع و اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم در وی بود
نگریست و چون قوم او علم نجوم می ورزیدند هم از علم ایشان با ایشان سخن نمود فَقَالَ پس گفت إِنِّي سَقِيمٌ
من بیمارم یعنی استدلال میکنم که مرا طاعون در خواهد یافت آن گروه از طاعت بدبردند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ
پس برگشتند از او مُدْبِرِينَ روی گردانندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض معدیه است ناگاه بدیشان
سرایت نکند و چون قوم ابرهیم را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت روی به بتخانه نهاد فَرَاغَ پس پنهان باز
گشت إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان بتان دید آراسته و خوانها طعام در پیش ایشان نهاده فَقَالَ
پس گفت از روی استهزا أَلَا تَأْكُلُونَ آیا نمیخورید این طعامها و چون جوابی نشنید از روی تهکم دیگر
باره گفت مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ چیست شما را که سخن نمیگوئید و مرا جواب نمیدهید فَرَاغَ عَلَيْهِمْ پس پنهان
در آمد بر ایشان و میزد بتان را ضَرْبًا زدنی بِالْيَمِينِ بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند که خورده بود
که تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ القصه ابرهیم علی نبینا و علیه السلام بتان را پاره پاره کرد چنانچه در
سوره انبیا گذشت و نمرودیان از عیدگاه به بتخانه در آمده و صورت حال مشاهده کرده دانستند که کار ابرهیم است
فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس روی آوردند بسوی او يَزِفُّونَ شتاب میکردند تا او را گرفته نزد نمرود آوردند و
بعد از مباحثه بسیار که شمه از آن سبق ذکر یافته قَالَ گفت ابرهیم أَتَعْبُدُونَ آیا می پرستید مَا تَنْحِتُونَ

آنچه می تراشید از سنگ و چوب بدست خود وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ و خدای آفریده است شما را وَمَا تَعْمَلُونَ و آنچه شما میکنید بدستها خود و درین آیه دلیل هست بر آنکه افعال بندگان مخلوق حضرت پروردگار است چون ابرهیم علیه السلام ایشان را الزام کرد قَالُوا ابْنُوا کفتند نمرود و خواص او که بنا کنید لَهُ برای سوختن ابرهیم بُنْيَانًا بنایی و از هیزم پر ساخته آتش در آن زنید فَأَلْقُوهُ پس در افکنید او را فِي الْجَحِيمِ در آتش سوزان فَأَرَادُوا پس خواستند نمرودیان بِهِ با برهیم كَيْدًا داستانی و فتنه که او را بسوزند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس ما کردانیدیم ایشان را زیرتر و خوارتر چه آتش ایشان را بر وی کلستان ساختیم و آن برهانی روشن شد بر حقیقت او و بطلان ایشان وَقَالَ و کفت ابرهیم چون از آتش بسلامت بیرون آمد إِنِّي ذَاهِبٌ بدرستی که من رونده ام إِلَىٰ رَبِّي بجایی که پروردکار من فرموده یعنی بزمین شام سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دینی و آخرت پس ابرهیم علیه السلام روی بشام نهاد و در آن راه هاجر بدست سارة خاتون افتاد و آنرا با برهیم بخشید و چون هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد که رَبِّ هَبْ لِي ای پروردکار من بخش مرا فرزندی مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستکان و درستکاران که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم او را بِغُلَامٍ حَلِيمٍ بفرزندی بردبار یعنی چون بلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل را علیه السلام از هاجر بوی ارزانی داشت بحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت وقتی ابرهیم از شام بدیدن پسر آمده بود سر شب در خواب دید که فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که ابرهیم اسمعیل را همراه داشت و روی بمنا نهاد فَلَمَّا بَلَغَ پس چون برسید ابرهیم مَعَهُ السَّعْيَ با پسر خود بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و کفته اند مراد سعی بکوه منا قَالَ کفت ابرهیم يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر شفقت إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من می بینم سه شب فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی میاید در خواب می بینم که فرزند را ذبح کن فَانْظُرْ پس در نکر با دیدن کار مَاذَا تَرَىٰ چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند قَالَ کفت اسمعیل يَا أَبَتِ افْعَلْ ای پدر بکن مَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده شده بدان سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندکان بر ذبح یا بر حکم قضا فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آن هنکام که کردن نهادند خدای را ابرهیم بفدای پسر و پسر بفدای سر واقع شد آنچه واقع شد وَتَلَّهُ و بیفکند ابرهیم پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد با التماس او و در معالم آورده که چون ابرهیم قصد ذبح اسمعیل

علیهما السلام فرمود اسمعیل کفت ای پدر دست و پای من محکم بر بند تا اضطراب نکنم چه بوقت اضطراب شاید که جامه مبارک تو خون آلود کردد و من بدین بی ادبی بدنام شوم اگر خونم بریزی غم ندارم بیت

اگر خونم بریزی غم ندارم ز آن همی ترسم * که ناکه دامن پاکت شود از خونم آلوده

دیکر چون باز روی سلام من بمادر دلفکار من برسان و پیراهن مرا ببر تا بدان او را تسلی باشد سیم روی مرا بر خاک نه تا در وقت تیغ راندن نکاه نظرت بروی من نیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیری و تقصیری رود ابرهیم بدان طریق دست و پای پسر بر بست و کارد بر حلق وی نهاد حق بجاره صفحه مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل پدید آورد تا کارد از بریدن باز داشت و کفته اند حلق او می برید و باز درست میشد پس حق تعالی میفرماید که ما عمل ابرهیم را پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم او را أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ آنکه ای ابرهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستی که راست کردی خوابی که دیده بودی در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را میکشت اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت بست و وقوع یافت إِنَّا بدرستی که ما كَذَٰلِكَ همچنین نجزی از شدت نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این کار لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ آزمایشی هویدا که آن مخلص از غیر او متمیز کردد وَفَدَيْنَاهُ و فدا دادیم اسمعیل را بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بکشتنی بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخ دار بوده که چهل سال در مراتع بهشت چرا نموده و کویند آن کبشی بوده که هابیل قربان کرد و خدای پذیرفت یا کوسفندی بود که از کوه ثبیر فرود آمده پیش ابرهیم بایستاد و اشهر آنست که جبرئیل علیه السلام از آسمان آورد و قصه قربان با توابع و ضمایم آن بشرح حکایت و بسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور میکردد وَتَرَكْنَا و باقی کذاشتیم عَلَيْهِ بر ابرهیم ثنایی نیز فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت آخر زمان یا آنرا باقی کردانیدیم که مردمان کویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بر ابرهیم یا ما سلام میکوییم برو كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که ابرهیم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندکان ما است از کرویدکان وَبَشَّرْنَاهُ و مژده دادیم او را بعد از اسمعیل بِإِسْحَاقَ بفرزندی اسحق نام نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ پیغمبری از درستکاران وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ و برکت دادیم بر ابرهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر پسر او اسحق که از صلب انبیاء بنی اسرائیل و غیر آن چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا و از فرزندان ایشان مُحْسِنٌ نیکوکار است وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و ستمکار است بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِينٌ آشکارا ستم او یعنی از نسل ایشان هم کزیدکان نیکوکار باشند هم ناکزیدکان ستمکار وَلَقَدْ مَنَنَّا و هر آینه منت نهادیم عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی و هرون بنعمت

نجات ونجیناهما وبرهانیدیم ایشانرا وقومهما وگروه ایشان یعنی بنی اسرائیلرا من الکرب العظیم
از اندوه بزرگ یعنی تعب قبطیان وایذا وآزار ایشان ونصرناهم ویاری دادیم هر دو را با قوم ایشان ٥
فکانوا پس بودند هم الغالبین ایشان غلبه کنندگان بر اعادی وآتیناهما ودادیم موسی وهرون را
الکتاب المستبین کتابی پیدا وهویدا وهدیناهما وراه نمودیم هر دو را الصراط المستقیم راهی راست رساننده
بمقصود وترکنا علیهما وباقی گذاشتیم بر هر دو ثنایی نیکو فی الآخرین در میان امتان بازپسین یا انچه باقی
گذاشتیم این بود که میگویند سلام علی موسی وهرون سلام بر موسی وهرون یا ما میگوییم که سلام بر هر دو انا کذلک
بدرستی که ما همچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا انهما بدرستی که موسی وهرون من عبادنا
المؤمنین از بندگان گرویده اند وان الیاس وبدرستی که الیاس بن یاسین یا الیاس بن بشر بن فنحاص بن العیزار
بن هرون علیه السلام لمن المرسلین از جمله فرستادگانست بدعوت خلق اذ قال یاد کن آنرا که گفت
لقومه مر گروه خودرا الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی اتدعون آیا می پرستید بعلا بعل را بعل
وآن بتی بود بیست گز بالای او وچهار روی داشت وبک نام زنیست در شام وچون بعل در وی بود او را بعلبک
گفتند بدین اسم مشهور شد القصه الیاس گفت میخوانید بعل را وتذرون ومیگذارید احسن الخالقین عبادت
نیکوترین آفرینندگان را مراد از خالقین مصورانند الله خدای ربکم پروردگار شماست ورب
آبائکم الاولین وپروردگار پدران پیشین شما پس او را پرستید وبعد شرک میارید حق سبحانه الیاس را
با اهل بعلبک فرستاد وایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بود ودر آخر باغوای زن خود از بت پرست
شد والیاس علی نبینا وعلیه السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند والیاس رجوع نموده چاره مقالات
خلل خود درخواستند الیاس فرمود که ایمان می آورید بیگانگی حق اقرار کردند ایشان تن در ندادند والیاس گفت
اگر میخواهید که بطلان کیش شما وحقیقت دین من بر شما هویدا گردد بیایید تا من خدای خود را بخوانم وشما
بتان خود را هر کدام اجابت کنند سزاوار پرستش باشد ایشان برین رضا داده بتخود را بیاراستند وستایش بسیار
کردند وباران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد والیاس دعا فرموده فی الحال باران آمد وقوم او در انکار افزودند ٥
فکذبوه پس تکذیب کردند او را فانهم پس بدرستی که ایشان لمحضرون هر آینه حاضر کرده شدگانند در
عذاب همه قوم تکذیب کردند الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان از شایبه شرک و
نفاق آورده اند که الیاس ملول شد از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد

زبان رسید که در فلان روز بفلان موضع برو هر چه بر تو ظاهر گردد بران سوار شو الیاس در زمان معین بدان
موضع رفت وصورت شیری با اسبی از آتش پیش وی آمد بران سوار شد والیسع را خلیفه خود ساخت وحق سبحانه
وتعالی او را پر عطا داده شهوت طعام وشراب ازو قطع فرمود واز وی ملکی کرد وبا فرشتگان پرواز آمد ودر صفت او
گفته اند که هم انسیست وهم ملکی هم ارضی وهم سماوی واو موکلست بر بیابانها چنانچه خضر بر دریاها ودر عرفات
با یکدیگر ملاقات مینمایند ودر رمضان بام دربیت المقدس افطار مینمایند جمعی از صلحا ایشانرا می بینند
وترکنا علیه وباقی گذاشتیم که گویند سلام علی ال یاسین سلام بر قوم الیاس وگفته اند الیاسین هم نام اوست
چنانچه میکال ومیکائیل وسینا وسینین انا کذلک بدرستی که همچنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکارانرا
انه بدرستی که الیاس من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ماست ایمان بمعنی جامع جمیع کمالات صوری
ومعنوی ولهذا نام بندگی تشریف خاص است برای اهل الاختصاص نظم اگر بنده خویش خوانی مرا
ز ملکت جاودانی برآید شهانی که با بخت فرخنده اند همه بندگان ترا بنده اند وان لوطا لمن
المرسلین وبدرستی که لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است اذ نجیناه یاد کن چون نجات دادیم
او را واهله اجمعین وهمه اهل بیت او را الا عجوزا مگر پیرزنی که زن او بود چه او قرار گرفت فی الغابرین
در بازماندگان بعذاب وبا لوط همراهی نکرد ثم دمرنا الآخرین پس هلاک کردیم دیگرانرا از قوم وی وعد باد
ایشانرا زیر وزبر ساختیم وانکم لتمرون وبدرستی که شما ای گروه قریش میگذرید علیهم بر منازل ایشان
وقتی که بتجارت بشام میروید مصبحین در حالتی که داخلید در صباح وباللیل وبشب یعنی بر منازل ایشان
گذر میکنید روز وشب افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید واندیشه نمینمایید که عاقبت مکذبان جز هلاک نیست
وان یونس وبدرستی که یونس بن متی لمن المرسلین از جمله فرستادگانست او را حق سبحانه با اهل نینوی
از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سوره یونس گذشت قوم تکذیب او کردند ووعده عذاب طلبیدند واز میان قوم
بیرون رفت وبعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند وعذاب مرتفع شد یونس علیه السلام ازین
حال خبر یافت واو وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را بکذب نسبت دهند روی
بجانب دریا نهاد اذ ابق یاد کن آنرا که گریخت یونس از مردم خود الی الفلک المشحون بسوی کشتی که مملو بود از
مردم ومتاع آورده اند که چون یونس بکنار دریا رسید دید که تجار کشتی بر آب افکنده سوار میشدند یونس نیز با ایشان
بکشتی درآمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بنده گریخته درین کشتی هست کشتی نمیرود یونس گفت

فی الآخرین

که بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزادمردی و صلاحیت از بشره تو لایح است
یونس مبالغه کرد که گریخته منم و عادت آن قوم چنان بود که بنده گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان شد
چون یونس سخن در آن باب بسیار گفت جهت اطناب رسانید و قوم نمی شنیدند قرار بر آن بود که قرعه زنیم فساهم پس قرعه
زد با اهل کشتی سه نوبت فکان من المدحضین پس گشت یونس از قرعه باختگان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی
برآمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که بدریا در افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخر دریا
باشد تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد ملاحان او را بطرف دیگر بردند ماهی آنجا پدید آمد یونس گلیم در سر کشید
و خود را در بحر افکند فالتقمه الحوت پس فرو برد او را ماهی وهو ملیم و او ملامت کننده بود نفس خود را
که چرا از قوم گریختی فرمان رسید بدان ماهی که من او را طعمه تو نساختم بلکه دهن ترا زندان او گردانیده ام
باید که ترکیب اجزای او نریزی ماهی در نگاه داشتن او همان حال که مادر را با فرزند باشد رعایت می نمود و سر از آب بر
آورده میرفت و یونس در دهن وی نفس میزد سه روز یا هفت روز بعضی گفته اند که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی
هفت دریا بگشت حق سبحانه گوشت و پوست او را صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس علی نبینا و علیه السلام عجایب
و غرایب بحر را مشاهده کرد پیوسته بذکر حق اشتغال داشت فلولا انه پس اگر نه آنست که یونس کان من
المسبحین بود از گویندگان در شکم ماهی و میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
یا اگر نه آنست که او پیش از آنکه بشکم ماهی رود از ذاکران و نمازگذارندگان بود للبث هر آینه درنگ کردی
فی بطنه در شکم حوت الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر و نماز او را در رسید
زود خلاص دادیم فنبذناه پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون برآورد و بیفکند
بالعراء بر زمینی هامون یعنی صحرایی که در وی درخت و گیاه و بنا نبود و او را در چنین جایی بیفکند وهو سقیم
و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وانبتنا و برویانیدیم علیه
بر وی بر سر او شجرة من یقطین درختی که بر کدو تا برگهای خود او را سایه کرد و در تبیان التفسیر آورده که خاصیت
یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد چون حق سبحانه وی را بدرخت یقطین بپوشید از آفت ذباب حمایت یافت
ایمن شد و بز کوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهن یونس می نهاد تا وقتی که پوست وی محکم شد و قوت
وی بقرار اصل رفت وارسلناه و فرستادیم او را دیگر باره الی مائة الف بسوی صدهزار مردم او یزیدون
و زیاده سی هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی

بیرون آمدند فآمنوا پس گرویدند بیونس یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فمتعناهم پس برخورداری
دادیم ایشان را الی حین تا هنگام اجل ایشان و بعد از آنکه منقضی اجل باسترداد ودیعت روح متوجه
گردد نبعد انقضا ابطال منع او میسر است و نه تبدیل اسوال دفع او متصور رباعی روزی که اجل رسد کند ستیز
ز بهر هلاک بر کشد خنجر تیز نی وقت جدل بود نه هنگام حیل نی روی مقاومت نه یارای گریز فاستفتهم
پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملایکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت سؤال کن ا
لربک البنات آیا مر پروردگار ترا دختران اند ولهم البنون و مر ایشان راست پسران ام خلقنا الملائکة
یا آنکه ما آفریده ایم فرشتگان را اناثا زنان وهم شاهدون و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشان را
الا انهم بدانکه ایشان من افکهم از دروغ و افترای خود لیقولون میگویند ولد الله بزاد خدای یعنی
برای او بزادند وانهم و بدرستی که ایشان در انتساب ولد بخدای لکاذبون هر آینه دروغ گویانند
اصطفی البنات آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طبع شما اند علی البنین بر پسران که ماده افتخار
و استظهار ایشان اند ما لکم چیست شما را در قسمت کیف تحکمون چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدا
آنرا که برای خود نمی پسندید افلا تذکرون آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد
از جنس مولود می باید و مثل او میشاید و حضرت رب العزة از مثل و شبه مقدس است ام لکم یا مر شماراست
درین سخن که ملایکه بنات الله اند سلطان مبین حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن
فأتوا بکتابکم پس بیارید آن کتاب منزل را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند
که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و بعضی از سروران ایشان اختیار فرموده و ملایکه از آنها
متولد شده اند یا مجوس بر آن بودند که خدای و شیطان برادر اند حق سبحانه میفرماید که وجعلوا و ساختند
بینه میان خدای وبین الجنة و میان پری که دیو از ایشانست نسبا خویشی و نسبتی ولقد علمت
الجنة و بدرستی که میدانند دیوان و پریان که رعایت انهم ایشان یعنی قایلان این سخن یا هم
ایشان لمحضرون حاضر کرده شدگان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن ملایکه اند چه هر چه از دیده
پوشیده باشد عرب آنرا جن خوانند و ایشان یعنی کافران میان حق سبحانه و ایشان نسب ساختند یعنی گفتند دختران
وی اند و ملایکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید
ایشان جواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سوره سبا سبق ذکر یافت سبحان الله پاکست

خدای عما یصفون از انچه صفت میکند کافران یعنی نسبت قرابت وولادت بوی و بنزدیک ایشان از معانی
کفار و اشرار و همه ایشان خدا برا بدین نوع وصف میکنند الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین
پاک شدگان از الوث شکوک و شبهات که ایشان بنزاهت ستایش او مینمایند فانکم پس بتحقیق شما ای کافران
وما تعبدون وانچه می پرستید از بتان ما انتم نیستید همه شما علیه بر انچه می پرستید بفاتنین گمراه
کنندگان و تباه سازندگان الا من هو مگر انکس را که او صال الجحیم در آینده بدوزخ یعنی علم ازلی
تعلق گرفته بر انکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملایکه پرست بودند ذکر اعتراف ملایکه
بعبودیت میکند که ایشان میگویند وما منا و نیست از ما هیچکس الا له مگر انکه مر او راست مقام معلوم
مقامی در خدمت و عبادت دانسته شده و مقرر گشته که از ان تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابو بکر وراق قدس سره
فرموده که مراد منزلت چون خوف و رجا و محبت و رضا که مر ایشان از مقربان حظایر ملکوت و معتکفان صوامع جبروت
در مقامی از ان متمکن اند وانا لنحن الصافون بدرستی که ما صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت
وانا لنحن المسبحون و بدرستی که ما تسبیح گوینده گانیم مر خداوند را و تنزیه کننده از هرچه لایق ذات مقدس وی
نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر و مومنانست که میگویند هر یک از ما نزد او مقامی معلوم داریم در بهشت
در صف ایستادگانیم بنماز و تسبیح گویندگان مر خدایرا و تاکید است این جمله بان و لام و توسیط فصل دلیل
بر مواظبت طاعت و دوام ذکر وی شاید تصور نمود خواجه جنبت سید انام علیه الصلوة والسلام و سایر اهل ایمان
از اصحاب عظام علیهم رضوان العلام وان کانوا و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل از بعثت لیقولون
میگفتند لو ان عندنا اگر بودی نزدیک ما ذکرا یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت بودی من الاولین
از کتب پیشینیان یعنی کتابها الهی که پیش بودی و حکم بر ما نازل شدی لكنا هر آینه می بودیم ما عباد الله
المخلصین بندگان خدای پاک شده از لوث شرک و کفر و آنکه کتاب که بایشان آمد که ابی که اشرف کتب الهی است
فکفروا به پس کافر شدند بوی فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبه بحکم
ولقد سبقت و هر آینه پیشی گرفته است کلمتنا سخن ما یعنی وعده نصرت کرده ایم لعبادنا المرسلین
برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغمبران و حکم این وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال کتب الله لاغلبن انا ورسلی
انهم بدرستی که پیغمبران لهم المنصورون هر آینه ایشانند یاری کرده شدگان وان جندنا و بدرستی که لشکر ما
یعنی تابعان انبیا لهم الغالبون هر آینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبه بعاقبت

برایشان بر سبیل استمرار فتول عنهم پس روی بگردان ای محمد از ایشان حتی حین تا هنگام امر بقتال
یا زمان وعده نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه وابصرهم و ببین حال ایشان را در ان روز فسوف
یبصرون پس زود باشد که به بینند ایشان در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو رتبت ترا آورده اند که چون این وعید
نزول یبصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود آیة آمد که افبعذابنا آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب
میکنند وقت نزول آنرا می پرسند فاذا نزل پس چون فرود آید آن عذاب بساحتهم به پیشگاه منزل ایشان
فساء صباح المنذرین پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب قتل و غارت بسیار
بود هر لشکر که قصد قبیله داشتندی شب هم شب طی نموده وقت سحر که زمان خواب گرانست بمحل ایشان در آمدندی
و دست بقتل و غارت و اسیر و تاراج بر گشاده قوم را مستاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در
صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادند هرچند در وقت دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی درین
آیه تشبیه کرده عذاب را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد و بد غارتی بر ایشان واقع خواهد شد که آن
عذاب استیصالست و مرویست که در ان صباح که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بزمین خیبر رسید و قلاع و حصون
ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه وتعالی
دیگر باره جهت تاکید میفرماید که وتول و دیگر باره روی بگردان ای محمد و اعراض کن عنهم از ایشان حتی
حین تا وقتی که آیة السیف نازل شود وابصر و ببین عذابی که بدیشان فرود آید فسوف یبصرون
پس زود بود که به بینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سبحان ربك پاکست پروردگار تو رب العزة
خداوند غلبه و قوت عما یصفون از انچه وصف میکنند مشرکان وسلام على المرسلين و سلام بر
فرستادگان والحمد لله و همه ستایش مر خدایرا رب العالمين که پرورنده کار عالمیانست درین
آیه بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید داده و امام محیی السنة رحمه الله در معالم التنزیل باسناد خود از
امیر المومنین علی علیه السلام نقل میکند که هر که دوست میدارد که بر وی پیمایند مزد و ثواب وی به پیمانه بزرگتر باید
که آخر کلام او از مجلس او این آیه باشد سورة ص بسم الله الرحمن الرحيم
ص ابن عباس و قرطبی رحمهما الله برانند که حرف مقطعه جهت تسکیت کفارست که هر وقت که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در نماز و غیر آن قران بجهر تلاوت فرمودی ایشان اندر عنادی صفیر زدندی و دست
کوفتندی تا آنحضرت در غلط افتد حق سبحانه و تعالی این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل

متفکر شدند از تغلیظ باز می مانند و در این حروف بخصوص گفته اند که نام خدایست یا اسم قرآن یا علم
یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارتست بصدق الله یا صدق محمد و در احقاق فرموده که اسم محمد
مرتضی علی علیه السلام فرموده که نام بحریست که عرش خدای بر وی است یا دریاییست که حق تعالی بدان مرده ها را زنده کند
امام قشیری رحمه الله آورده که قسم یاد میکند بصفای محبت و سلمی گفته که بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که
بصورت محمدیه صلی الله علیه وسلم و در بحر الحقایق گوید قسم است بصاد صمدیه او در ازل و بصاد صبوریه او
ابد و بصاد صانعیت او بینهما وَالْقُرْآنِ و بحق قرآن ذِی الذِّکْرِ خداوند شرف و عظمت و شهرت یا مشتمل
بذکر ما یحتاج الیه جواب قسم اینکه کار نه آنست که کفار پنداشتند بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شده اند
قریش فِی عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول حق وَشِقَاقٍ و در مخالفت خدای و عداوت رسول کَمْ أَهْلَکْنَا
چندی که هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل یک قرن یعنی امم گذشته بجهت سرکشی
و شقاق ایشان فَنَادَوْا پس ندا کردند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشان را بفریاد رسد وَلَاتَ حِینَ مَنَاصٍ
و نیست آن هنگام هنگام رجوع بگریزگاه در معالم فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون بدیشان کار دشوار
نازل شدی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه خبر میدهد که هنگام حلول عذاب در بدر مناص طلبی
خواهند کرد و آنجا جای گریختن نخواهد بود وَعَجِبُوا و شگفت داشتند کافران أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان
مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان وَقَالَ الْکَافِرُونَ
پس گفتند ناگرویدگان هَذَا این بیم کننده سَاحِرٌ جادوییست در آنچه از خوارق عادات بما می نماید کَذَّابٌ
دروغ گوییست در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن بخدای چه تیره رایی که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر اشتباه
نکند و چه بی بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد نظم کسی طالع آفتاب یقین ...
دیده خفاش بیکرده از وی نور زنده ۞ از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر ۞ تیرگی شب هنوز از دیده ...
آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رضی الله عنهما اشراف قریش از سر اضطراب نزد ابوطالب آمده گفتند ای عبد
تو بزرگتر و مهتر مایی آمده ایم تا میان ما و برادرزاده خود حکم فرمایی که یک یک از سفها قوم ما را میفریبد و دین
محدث و آیین مجدد خود را بر ایشان جلوه میدهد سنگ تفرقه در مجمع ما افکنده است و نزدیک بدان رسید
که دست تدارک از اطفاء این نایره عاجز آید ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم طلبیده گفت ای محمد قوم
تو آمده اند و ایشان از تو متوقع آنند که بیکبارگی از طریق انحراف ورزند و در تمنای ایشان تامل نمایی حضرت فرمود

که ای عشیره قریش و مطلب شما از من چه چیز است گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب آلهه ما فرو گذاری تا ما نیز
متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من از شما یک کلمه میطلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا مالک عرب گردید و عجم
شود و کار عجم که در زمان ... شما بر بندند گفتند آن کلمه کدام است سید صلی الله علیه وسلم فرمود که لا اله الا الله
یکبار اشراف قریش از آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا گردانید محمد خدایان را إِلَهًا وَاحِدًا
خدای یگانه و یکتا إِنَّ هَذَا بدرستی که یگانگی خدای لَشَیْءٌ عُجَابٌ چیزیست نیک شگفت چه سیصد و شصت
بت که ما داریم کار یک شهر ما نتوانستند کرد یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد وَانْطَلَقَ
الْمَلَأُ و بشتاب برفتند از خانه ابوطالب بزرگان قوم مِنْهُمْ از جماعت قریش و یکدیگر را میگفتند که
أَنِ امْشُوا اگر بروید وَاصْبِرُوا و شکیبایی ورزید عَلَى آلِهَتِکُمْ بر پرستش خدایان خود إِنَّ هَذَا
بدرستی که مخالفت محمد با ما لَشَیْءٌ یُرَادُ چیزیست که خواسته اند ما را از حوادث زمان و از وقوع آن چاره
نیست یا ارتفاع و استعلا که متقاضی محمد است چیزیست که خواسته میشود یعنی هر کس میخواهد که مترفع و مستعلی بود مَا
سَمِعْنَا بِهَذَا نشنوده ایم این که او میگوید از توحید خدای فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ در ملت بازپسین که در
یافته ایم پدران خود را بدان یا در ملت عیسی علیه السلام که آخرین ملل است چه ایشان بتثلیث قایلند نه بتوحید
إِنْ هَذَا نیست این توحید که او میگوید إِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بر بافتنی از نزد خود یعنی دروغیست که خود بر می بافد
أَأُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ آیا فرو فرستاده اند بروی قرآن را مِنْ بَیْنِنَا از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص
باشد بوحی و بزرگان قوم از آن محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند بَلْ هُمْ بلکه ایشان
فِی شَکٍّ در گمانند مِنْ ذِکْرِی از وحی من بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا بلکه هنوز نچشیده اند عَذَابِ عذاب مرا و چون
بچشند شک ایشان زایل گردد و بدانند که هرچه پیغمبر بطریق وحی ادا کرده حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب ایشان
تصدیق خواهند کرد و فایده نخواهد داد أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّکَ خزینهای نعمت
پروردگار تو الْعَزِیزِ پیروزکار غالب که مغلوب نگردد الْوَهَّابِ بخشنده که هرچه بخشد بمستحق آن
بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا بعضی بمقتضای رای خود دهند بلکه عطیه ایست
از حضرت عزت که بفضل خود از آن خود دهد بهر که خواهد شعر چون ز مال سبحان لکی هرچه خواهی هر کرا خواهی ده
دیگرانرا این تصرف که روا است شعر اختیار این تصرف مر ترا است أَمْ لَهُمْ یا مر ایشانراست مُلْکُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست و اگر ایشان راست این ملک فَلْیَرْتَقُوا

پس باید که بالا روند فی الاسباب در سببها که بدان بر آسمان روند در لباب آورده که اسباب آنست که مرد را
در وقت صعود بر فلک احتیاج خود بدان اعتماد نموده طیران میکند ملخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمانها
و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بر روند بر آسمان و بر عرش فرا که بمعیت پیر امور عالم اشتغال
کنند و هر چه خواهند میکرد اند و بهر که خواهند بدهند و این سخن غایة تهکم است جند ما ایشان
لشکری اند و چه لشکری هنالک آنجا اشارت است بمصارع ایشان در بدر مهزوم لشکری شکسته
من الاحزاب از گروهها که لشکر میکشیدند و با رسول جنگ میکردند و این یکی از دلایل اعجاز قرآن است که خدای
خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر قریش مقتول و مهزوم خواهند شد و چنان بود کذبت قبلهم
تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح که گروه نوح بودند علیه السلام و عاد و قوم عاد هود را علیه السلام
و فرعون و فرعون موسی را علیه السلم ذو الاوتاد خداوند میخها صفت فرعونست و مراد ملک ثابت
تشبیه کرده ملک او را بخیمه که اطناب آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد بمیخها میخ است که مؤمنان را بدان
تعذیب مینمود و ثمود و تکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلام در نکت و عیون آورده که تکذیب قوم صالح
علیه السلم مر او را در وقت دعوت ثانی بود چه اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند و چون وی
وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه باز او را زنده کرد و بدیشان فرستاد و دین توبه نشناختند و برهان
طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند
و قوم لوط و گروه لوط مر او را علیه السلام و اصحاب الایکة و اهل بیشه شعیب را علیه السلام اولئک الاحزاب
آن گروه احزابها مکذبان و جند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد ان کل نبود هیچ یک از ایشان
الا کذب الرسل مگر که تکذیب کردند فرستادگان را فحق عقاب پس سزاوار شد عقوبة من بر ایشان
و فرود آمد عذاب من بدیشان و ما ینظر و نمی نگرند و انتظار نمی برند هؤلاء این گروه از قوم تو الا
صیحة واحدة مگر یک صیحه را که نفخه اولی است و همه بدان بمیرند ما لها نیست این صیحه را من فواق
هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آنرا رد کند و باز گرداند و قالوا ربنا و گفتند معاندان قریش چون نضر
بن حارث و احزاب او که ای پروردگار ما عجل لنا بشتاب ده ما را قطنا بهره ما را از عذابی که محمد
ما را بدان وعید میکند یا از نعیم بهشت یا بده ما صحیفه اعمال ما تا در آن نگریم قبل یوم الحساب پیش از
روز شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ملول میشد

حق سبحانه فرمود که اصبر شکیبائی کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند این حکم منسوخست بآیة السیف
واذکر عبدنا داود و یاد کن بنده ما داود را علیه السلام ذا الاید خداوند قوت در دین یا در حرب یا در
ملکداری و گفته اند در عبادت چنین که از شبها نیمی طاعت میگذرانید و روزی بروزه میداشت و روزی افطار
میکرد انه اواب بدرستیکه او بازگردنده بود بما انا سخرنا الجبال بدرستیکه ما رام کردیم کوهها را با داود
علیه السلام هر جا که میخواست میرفتند معه یسبحن با او تسبیح میکردند بالعشی بشبانگاه والاشراق
و بوقت بر آمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگرچه بر عقلها پوشیده است از
قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از شواهد
قدرتست یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران آب از وی میچکید ساعتی توقف نموده بتامل در آن نگریست
سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی خدا چندین سالست تا مرا آفریده اند و از بیم سیاست [illegible] میگریم آن
ولی مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعا او بعز اجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ رسید
آن ولی بعد از مدتی دیگر بار بآنجا رسید همان سنگ را دید که افزون از اول بیشتر قطرها میریخت فرمود که ای سنگ
چون ایمن شدی این گریه از چیست جواب داد که اول میگریستم از خوف عقوبة و حالا میگریم از شادی امن و سلامت
ما را بر این درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده که در سر گریه دو وقعه دلدادنم از گریه ام
یا از آن بیت از سنگ گریه بین که کان ترشح است و ز کوه ناله پرس که پیدا ازکان صدا است والطیر
و مسخر کردیم مرغان را در هوا محشورة جمع کرده شده نزد وی صف زده بالای سر وی کل هر یک
از کوهها و مرغان له مر داود را اواب مطیع بودند یا باز گردانندگان آواز خود را با وی بتسبیح وشددنا
و محکم کردیم ملکه پادشاهی وی را بدعا مظلومان یا بوزرا نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلم از رعیت
یا القاء رعب وی در دلها اعادی یا بیافتن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه
هر شبی سی و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که استحکام ملک او بدان بود
که حق سبحانه از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود علیه السلام بایستاد از خصمین هر کدام
برحق بودندی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر را از خسران تا در نبودی و آتیناه الحکمة و دادیم داود را
حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وفصل الخطاب و کلامی پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه ادراک نماید یا سخن
میانه بی اشباع مملّ و اختصار مخل مرتضی علی علیه السلام فصل الخطاب را چنین تفسیر فرموده که البینة علی المدعی

والیمین علی من انکر یعنی تمیز کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود و باید دانست که در قصهٔ داود علی
نبینا و علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیارست و بعضی مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع
و عقل از قبول آن ابا کند و آنچه بتحقیق اقرب مینماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که
با وی عقد کنند و اولیاء زن او اوریا با وی خویشی افتاد و بوی نزدیک بودند حضرت داود علیه السلام خطبه فرمود
میل او بود زن بود و او را نیز بخواست و نزد السیر آورده که عتاب الهی با وی برای آن بود که بعد از خطبهٔ اوریا وی
خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجهست که **وهل اتاک** و آیا آمد بتو **نبؤا الخصم** خبر کردهی که خصم
کردند در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند و با هم یک جمعی
ملائکه بودند حضرت داود علیه السلام روزها را قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم
و روزی وعظ گفتی و روزی بخاصهٔ مهمات خاصهٔ خود اشتغال نمودی روز عبادت بالا خانه بر آمدی و پاسبانان
بر حوالی آن ایستاده مردم را از در آمدن بروی منع کردی ملائکه آن روز بصورت انسان بخانهٔ داود علیه السلام
آمدند روز عبادت خانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید **اذ تسوروا المحراب** یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفه
اذ دخلوا چون در آمدند **علی داود** بر داود علیه السلام و ایشان را دید **ففزع** پس ترسید **منهم**
از ایشان چه بی اجازت او بالای غرفه در آمدند **قالوا لا تخف** گفتند مترس ای داود **خصمان** ماییم دو
گروه خصم یکدیگر **بغی بعضنا** ستم کرده است یکی از ما **علی بعض** بر برخی **فاحکم بیننا** پس حکم کن میان
ما **بالحق** براستی **ولا تشطط** و جور مکن در حکم خود **واهدنا** و راه نمای ما را **الی سواء الصراط**
براه میانه که آن عدالت و راستی است داود علیه السلام فرمود که سخن گویید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرد
با داود گفت **ان هذا** بدرستیکه این مرد **اخی** برادر منست در دین و صحبت **له تسع وتسعون**
نعجة مر او راست نود و نه میش است **ولی** و مرا **نعجة واحدة** یک میش **فقال** پس گفت **اکفلنیها**
آن نصیب مرا کن و تملیک من کن **وعزنی** و غلبه کرد بر من **فی الخطاب** در سخن گفتن و نکات که
تعلق بحکم دارد **قال** گفت داود علیه السلام که اگر حال این برینگونه است **لقد ظلمک** بخدای که ستم کرده است
بر تو **بسؤال نعجتک** بخواستن میش تو جمع کردن آن **الی نعاجه** با میشهای خود **وان کثیرا** و
بدرستیکه بسیاری **من الخلطاء** از شرکا که مالها بهم خلط میکنند **لیبغی** هر آینه ستم میکنند
بعضهم علی بعض برخی از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود میطلبند **الا الذین آمنوا** مگر آنها که گرویدند

وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای ستوده **وقلیل ما هم** و اندکی اند ایشان در میان شریکان چون
داود علیه السلام این سخن گفت ایشان برخاستند و از نظر وی غایب شدند داود علیه السلام در تامل افتاد **و**
ظن داود و گمان برد داود **انما فتناه** انکه ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه گردد او در یافت
فاستغفر پس طلب آمرزش کرد **ربه** از پروردگار خود **وخر راکعا** و بیفتاد در حالتیکه سجده کننده
بود **واناب** و بازگشت بخدای این سجده نزد امام اعظم رحمه الله سجدهٔ عزیمت و میکویند بتلاوت وی
سجده باید کرد در نماز و در غیر نماز و نزد امام شافعی رحمه الله از عزایم نیست و از امام رحمه الله علیه در این سجده
دو روایت است و این سجده دهم است بقول امام اعظم رحمه الله و در فتوحات مکیه این السجدة الانابة گفته و فرموده
که نیعا لها سجدة الشکر یعنی حضرت لا قوارها داود علیه السلام سجدها شکرا **فغفرنا** پس بیامرزیدیم **له**
مر داود را **ذلک** آنچه از و استغفار کرده بود **وان له** و بدرستیکه مر او را **عندنا** نزدیک ما **لزلفی**
قربت بعد المغفرت **وحسن مآب** و نیکویی بازگشت در بهشت و گفتیم مر او را که **یا داود انا جعلناک** ای
داود ما ترا کردانیدیم **خلیفة فی الارض** خلیفه در زمین یعنی رتبهٔ خلافت در روی زمین بتو ارزانی
داشتیم یا ترا خلیفهٔ انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم **فاحکم بین الناس** پس حکم کن میان مردمان **بالحق** براستی
ولا تتبع الهوی و پی روی مکن هوای نفس و آرزوها را **فیضلک** که گمراه کرداند هوا ترا **عن**
سبیل الله از راه خدای **ان الذین** بدرستیکه آنانکه **یضلون** گمراه میشوند و دور میمانند **عن**
سبیل الله از راه خدای یعنی از دلایلی که برای حق نصب کرده است **لهم** مر ایشان راست **عذاب شدید**
عذابی سخت **بما نسوا** بسبب آنکه فراموش کرده اند **یوم الحساب** روز شمار را یعنی برای آن روز کاری نساخته اند
در فواید السلوک آورده که بنگر پادشاهی چه صعبکار است و شهر یاری چه کار دشواری که حضرت داود علی نبینا
و علیه السلام باکمال درجهٔ نبوت و جلال مرتبهٔ رسالت بحمل اعباء چنین امری مامور گردید بخطاب الهی چنین
خطابی مخاطب میشود که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم بر طریق معدلت و نصفت کن
و دامن عهد بر فرق صد لشکر انصاف غبار ای و پای سجادهٔ حق ز بر طریق عدالت باطل و متابعت هوای نفس بر
متابعت مراد حق بر خود اختیار مکن که ترا از سالک راه حق ما گمراه کرد اند و در سلسلة الذهب میفرماید **نظم**
نص قرآن بشنو که حق فرمود ❊ در مقام خطاب با داود ❊ که ترا از آن خلیفگی دادیم ❊ سوی خلق جهان فرستادیم
تا که ملک را ز عدل آرایی ❊ حکم رانی بعدل و دانایی ❊ هر که را نی ز عدل دستورست ❊ از مقام خلیفگی دورست

انگیرد سپستم زدو بستی * عقل چون خواند ش خلیفهٔ حق وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم ما آسمان و زمین را
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ارض و سماءست بَاطِلًا آفریدن باطل یعنی اینها را بعبث نیافریده ایم بلکه برای
آنکه استدلال کنند بدان بر قدرت کامله و حکمت شامله ذَٰلِكَ آنکه آفریدن اشیا لاحکمت باشد
ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا کمان آنانست که کافر شدند و بسر آفرینش پی نبردند فَوَيْلٌ پس وای لِّلَّذِينَ كَفَرُوا
مر آنانرا که نگرویدند و بدین نوع کمان بردند مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مؤمنانرا
گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد آیة آمد که أَمْ نَجْعَلُ آیا نجعل
الَّذِينَ آمَنُوا میکردانیم آنانرا که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای ستوده کردند در جزا و عطا كَالْمُفْسِدِينَ
فِي الْأَرْضِ مانند تباه کاران در زمین یعنی کافران أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ یا میکردانیم پرهیزکارانرا
كَالْفُجَّارِ مانند بدکاران و نابکاران یعنی نمیکردانیم كِتَابٌ این کتابیست یعنی قرآن أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم
إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده و بسیار خیر لِّيَدَّبَّرُوا تا اندیشه کنند آيَاتِهِ در آیتهای آن
کتاب و تفکر نمایند در حقایق و معانی آن وَلِيَتَذَكَّرَ و تا پند پذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول
صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و بخشیدیم مر داود را علیه السلام سُلَيْمَانَ یعنی فرزندی که آن سلیمانست علیه السلام
نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده بود بخدای در همه احوال
که سلیمان علی نبینا و علیه السلام با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسب از ایشان گرفت
داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب گرفته و میراث بسلیمان رسیده و در معالم که
دریایی بودند و پرداشتند و دیوان از بحر برای سلیمان آورده بودند و بر هر تقدیر سلیمان علیه السلام خواست
ایشانرا تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شد و سلیمان بسبب آن از وردی که در آخر روز داشت
باز ماند و هم را قربان کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید إِذْ عُرِضَ یاد کن چون عرض کرده شدند عَلَيْهِ
علی نبینا و علیه السلام بِالْعَشِيِّ با خر روز الصَّافِنَاتُ اسبان ایستاده بر سه پای و بر کناره سم از پای
چهارم و این صفت پسندیده است در اسب الْجِيَادُ اسبان تیز رو و بنظاره آن مشغول شد تا ورد وی
فوت گشت فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ پس گفت بدرستی که بگزیدم حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال اسپان یعنی اسبان
که بازماندم عَن ذِكْرِ رَبِّي از یاد پروردگار خود یعنی وردی که در طرف آخر روز داشتم حَتَّىٰ تَوَارَتْ
تا وقتی که پوشیده شد آفتاب بِالْحِجَابِ بپرده شب و گفته حجاب کوهی سبزست محیط بکره زمین رُدُّوهَا

بازگردانید اسبانرا عَلَيَّ بر من و چون بازگردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و میسود شمشیر را
مَسْحًا سودنی بِالسُّوقِ بساقها اسبان یعنی پی میکرد ایشانرا وَالْأَعْنَاقِ و بگردنهای ایشان یعنی می برید
سرهای ایشانرا و در آن زمان گوشت اسب حلال بود و آنرا در راه خدای برای قربان ذبح میکردند و بعضی
علما برآنند که مراد از ذکر نمازیست که از سلیمان بسبب مطالعهٔ اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان
علیه السلام باذن خدای ملایکه را که موکل بودند بر آفتاب گفت رُدُّوهَا عَلَيَّ بازگردانید آفتاب را برای من حق
سبحانه فرموده تا آفتاب را بازگردانیدند و بموضع وقت عصر آوردند تا وی آنرا ادا کرد و آنکه آفتاب
بدعاء پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صهبا خیبر بعد از غروب بازگشت و بجای عصر آمد تا علی رضی الله عنه نماز
گزارد نزد محدثان مشهورست و امام طحاوی رحمه الله در شرح آثار خویش فرموده که روات این حدیث
ثقات اند و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از
علامات نبوتست * کرد و عرش گرفته گریبان آفتاب * بالا کشیده از ره مغرب بآسمان * که قرص مه را بسر کرد خوان
بپیش دو نیم کرده بیک ضربت بنان * آورده اند که حق سبحانه سلیمانرا علیه السلام پسری ارزانی
فرمود جماعت دیوان ترسیدند که او نیز چون پدر ایشانرا بحرزهٔ تسخیر درآورد اجتماع نموده بر قتل او
اتفاق کردند سلیمان علیه السلام خبر یافته او را بسحاب سپرد تا بر ضاع او قیام نماید حذر از ایشان
با قضا و آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام افکندند چنانچه حق سبحانه خبر داد که
وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ بدرستی که ما آزموده ایم و در فتنه افکندیم سلیمانرا وَأَلْقَيْنَا و انداختیم عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ
بر تخت او جَسَدًا پسر او را جسدی بی روح سلیمان علیه السلام از آنچه کرده بود نادم ثُمَّ أَنَابَ پس بازگشت
بخدای و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر غیر خدای نباید کرد و در لباب آورده که سلیمان علیه السلام بیمار شد
بنا بر کمال غایت ضعف بدنی بی روح بیتی بود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات ملک خلل نپذیرد پس بازگشت بصحت
و مشهور آنست که بواسطهٔ ترک انشاء الله انگشتری مملکت وی بدست صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان علیه السلام
نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان علیه السلام آمد و بمملکت بازگشت و از روی نیاز بدعا اشتغال نمود قَالَ گفت
رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا از آنچه از من صادر شد وَهَبْ لِي و ببخش مرا مُلْكًا لَّا يَنبَغِي
پادشاهی که نسزد و نشاید لِأَحَدٍ مر یکی را مِّن بَعْدِي پس از من تا چنین ملکی معجزهٔ من بود یا کسی از من سلب نتواند
کرد چون صخر جنی و دیگر فرموده که مرا ملکی مخصوص تا دیگری هوس طلب وی نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک

بدان عظمت جز بقوت نبوت انتظام نتوان یافت إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ بدرستی که تو بخشنده هرچه خواهی
بهرکه خواهی دهی امام قشیری رحمه الله گفته که سلیمان علیه السلام باعلام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم الله درین التفات نخواهد فرمود بجهة آن بدین دعا جارت نمود و از بیت که صاحب فتوحات قدس سره آورده
که مراد سلیمان علیه السلام آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نبود هرچه بالقوه حضرت رسالت را
صلی الله علیه وسلم آن ملک حاصل بوده چنانچه در صحیحین مذکورست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
عفریتی ناگاه بمن درآمد تا نماز من برمن قطع کند خدای مرا قوت داد و ممکن گردانید از وی تا او را بگرفتم و خواستم
که بر ستونی از ستونهای مسجد بربندم تا شما در وی نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان را علیه السلام که وهب لی
مُلكًا لا ينبغي لأحدٍ من بعدي او را رها کردم تا بی بهره و نا امید باز گشت فَسَخَّرْنَا پس رام کردانیدیم لَهُ
الرِّيحَ مر سلیمان را باد تا از زمان وی میبرد تَجْرِي و برود بِأَمْرِهِ بفرمان او رُخَاءً نرم و خوش حَيْثُ أَصَابَ
هر جا قصد کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر دیوان را كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کننده در بر تا برای وی عمارتها
سازند وَغَوَّاصٍ و غوص نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ و رام ساختیم مر دیوان
دیگر مُقَرَّنِينَ باهم بسته فِي الْأَصْفَادِ در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عمله بودند برای وی کار کردندی
و جمعی را که مرده بودندی در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم وی را که هَٰذَا این چنین ملکی بود داده
عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ پس منت نه بهر که خواهی و او را از آن محظوظ کردان أَوْ أَمْسِكْ یا باز
دار عطا خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب در منت و امساک یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت
تست و بران محاسب نخواهی بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که سلیمان را عِندَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ قربتیست بعینها
او یاد در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملک عظیم که در دنیا داشت وَحُسْنَ مَآبٍ و روی
نیکویی باز گشت یعنی درجات جنات وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ و یاد کن بنده ما ایوب را إِذْ نَادَىٰ چون بخواند رَبَّهُ
آفریدگار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ مس میکند شیطان یعنی میرساند بمن رنج وَعَذَابٍ و الم و آنچنان بود
که ابلیس شماتت میکرد مر ایوب را علی نبینا و علیه السلام و سرزنش مینمود که چه کردی که حق سبحانه فواید نعم
تو باز گرفت و شدائد الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون
کردند و بر بعضی از وجوه شکایت ایوب علیه السلام در سوره انبیا مذکور شده القصه حق سبحانه دعاء او را اجابت
فرمود جبرئیل را علیه السلام بنزد وی فرستاد جبرئیل بیامد و گفت ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را

بر زمین ایوب بفرمان وی عمل نمود پای مبارک بر زمین زده دو چشمه از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم و
یکی سرد جبرئیل فرمود که هَٰذَا مُغْتَسَلٌ این چشمه گرم جای غسل کردن تست یا آبیست که بدان غسل کند و این چشمه دیگر
بَارِدٌ وَشَرَابٌ آب سردست و آشامیدنی پس ایوب علیه السلام در آن چشمه گرم غسل فرمود جمیع امراض ظاهر
از وی محو شد و از آن چشمه سرد بیاشامید علل باطنی تمام زایل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی
و بوقت غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را یعنی باز عطا کردیم أَهْلَهُ کسان او را یعنی فرزندان
وی را زنده کردیم وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر آن شدند که بودند رَحْمَةً مِّنَّا
برای بخششی که فایض شد از ما وَذِكْرَىٰ و برای پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را تا در بلاها
انتظار فرج کشند بصبر و پناه بحق سبحانه برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است اصبرن فالصبر مفتاح الفرج
کلید صبر کسی را که باشد اندر دست * هر آینه در گنج مراد بگشاید * پیام تو محب باز صبر نماید * که دم بدم بحرا ز پرده روی نماید
آورده اند که در زمان مرض ایوب علیه السلام زن او رحمه بمهمی رفته بود و دیر ماند ایوب سوگند خورد که او را
صد چوب بزند چون تباشیر صبح صحت از افق رحمت طلوع نمود و ایوب علیه السلام بحالت تندرستی و جوانی باز آمد
خواست تا سوگند خود را است کرداند خطاب رسید که وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا دسته از
چوب از خرما از خاشاک خشک شده که عدد صد باشد فَاضْرِب بِّهِ پس بزن زوجه خود را بدان دسته یکبار
وَلَا تَحْنَثْ و حانث مشو در سوگند خود إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را صَابِرًا شکیبا در آنچه
بنفس و مال و عیال وی رسید نِّعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که رجوع کننده است
بدرگاه ما بکلیة خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا و یاد کن بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهیم خلیل الرحمن را وَإِسْحَاقَ
و پسر وی اسحق را وَيَعْقُوبَ و نبیره وی یعقوب را أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها وَالْأَبْصَارِ و دیدها
مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرده بدست از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف که
اقوی مبادی آن ابصارست یا مراد از ایدی قوت در طاعت و از ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بدرستی
که ما خالص کردانیدیم ایشان را بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوب معایب یا نعمتی خالص از لوث شوائب که آن
ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرتست چه مطمح نظر انبیا جز فوز بلقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت
میسر شود وَإِنَّهُمْ و بدرستی که این پیغمبران عِندَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از جمله برگزیدگان
و نیکانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن اسمعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود علیه السلام

و با خر خلعت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند ذو الکفل را که بشر بن ایوب بوده و صد پیغمبر را که از قتل
یکی بخشید کفیل شده و در تبیان فرموده که او پسر ایوبست علیه السلام و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام و
خدای او را ذو الکفل نام نهاد و بعضی او را الیسع دانند که از الیاس علیه السلام متکفل شد که با مردم قیام نماید
و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه این نام بردگان بودند
مِنَ الْأَخْيَارِ از گزیدگان خلق هَذَا این خبر انبیا ذِكْرٌ سبب یاد کردست ترا که محمدی و قوم ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ
و بدرستی که مر پرهیزگاران را لَحُسْنَ مَآبٍ نیکو بازگشتیست و بازگشت نیکو کدام آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانها
اقامت مُفَتَّحَةً در حالتی که گشاده باشد لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستانها مُتَّكِئِينَ
و ایشان تکیه زدگان بر تختها فِيهَا در آن باغها چنانچه متنعمان برای راحت يَدْعُونَ فِيهَا میخوانند و
میخواهند در آن بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ میوه بسیار را چه تفکه برای تلذذ است و تغذی بجهت تحلل و
آنجا تحلل نباشد پس از مطاعم بفواکه بسنده کنند وَشَرَابٍ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِنْدَهُمْ
و نزدیک ایشان باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند أَتْرَابٌ هم زادان
یعنی همه ایشان در یک سن رسیده اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند بمجموع سی و سه ساله و بعضی
برانند که مراد از اتراب آنست که همه زنان متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود در آن تا طمع
بفاضل کشد و از مفضول منغص گردد هَذَا گویند ملائکه بهشتیان را که اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده
شده بودید بآن لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و سرور گویند إِنَّ هَذَا بدرستی
که این چه ما میبینیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت ذو المنن بما ارزانی داشته مَا لَهُ
نیست این را مِنْ نَفَادٍ هیچ کمی و انقطاعی هَذَا اینست آنچه بهشتیان را باشد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ و بدرستی که
مر نافرمانان یعنی کافران راست لَشَرَّ مَآبٍ بدی بازگشت یعنی بازگشت بد کدام آن جَهَنَّمَ دوزخ يَصْلَوْنَهَا
در آیند در آن فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاهیست دوزخ هَذَا عذاب اینست فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که
بچشند او را حَمِيمٌ آن آب گرم است در غایت حرارت که چون بنزدیک لب رسد بسوزد ابروی و چون بخورند
روده ها پاره شود وَغَسَّاقٌ و زردابی که دوزخیان را بر وحدت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند
غساق چیزی گنده را گویند بلغت ترک مراد اینجا ریمیست که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان
سیلان میکند آنرا جمع کرده بدیشان میخورانند وَآخَرُ و ایشان را عذاب دیگرست مِنْ شَكْلِهِ مثل این عذاب

که مذکور شد أَزْوَاجٌ نوعها یعنی این عذاب گونا گونست اما متشابه یکدیگرند در تعذیب و ایلام آورده اند
که چون رؤسا و کفار بدوزخ در آیند تبعه ایشان را نیز با ایشان در آرند و ملائکه رؤسا را گویند هَذَا فَوْجٌ این
گروه مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ در آمدگانند در دوزخ برنج و سختی با شما ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا باد
ایشان را إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان صَالُو النَّارِ در آمدگانند بآتش بشومی عملهای خود چنانچه ما در آمدیم
مرحبا کلمه ایست که برای اکرام میهمان میگویند رؤسا تابعان خود را نفرین کنند به لا مرحبا و چون تابعان
از متبوعان این سخن شنوند قَالُوا گویند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد شما را و شما بدین
نفرین سزاوارترید أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فرا پیش داشتید موجبات عذاب را لَنَا برای ما که ما را اغوا کردید
تا بسبب ضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرارگاهیست دوزخ انگاه تابعان دیگر باره قَالُوا
رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که فرا پیش داشت برای ما هَذَا این کفر و ضلالت را و ما را
از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذاب دو باره فِي النَّارِ در آتش یعنی اعتقاد
عذاب که دارد او را دو چندان کن و گفته اند حیات و عقارب دوزخ را بر ایشان گمارد وَقَالُوا و گویند صنادید
قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که ما لَا نَرَى نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانی را که بودیم که میشمردیم
ایشان را در دنیا مِنَ الْأَشْرَارِ از بدان و مردودان در موضح آورده که کفار قریش چون در دوزخ نگرند و فقرا
مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نبینند گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا استفهام برای تقریرست یعنی
ما ایشان را فرا گرفتیم سخریه بهم و با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشان را بدوزخ در نیاورده اند أَمْ زَاغَتْ
یا در آورده اند و میل کرده است عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ از ایشان چشمها ما یعنی نمی بینیم ایشان را در آثار آمده که حق سبحانه
آن گروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که
آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راستست و آنست تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جنگ و جدال
کردن اهل دوزخ و ماجرای ایشان قُلْ بگو مشرکان مکه را إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مُنْذِرٌ بیم کننده
و ترساننده از عذاب خدای وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ خدای سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ مگر خدای یگانه
که ذات او شرکت نپذیرد و کثرت را بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ قهر کننده که بنای آمال را بقهر لطف
آنجا که رقم شکند یا شرکت ستم و کثرت بی اعتبار که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف بصحرای
تلاشی سازد و غیرتش غیر در جهان نگذاشت و حدتش سم این و آن بر داشت کم شود جمله ظلمت پندار

نزد انوار واحد القهار رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشان
الْعَزِیْزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ
بگو آنچه گفتم بشما و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نَبَؤٌا عَظِیْمٌ خبری بزرگست اَنْتُمْ شما عَنْهُ از او مُعْرِضُوْنَ
روی گردانندگانید از غایت غفلت یا نبوت من شانی بزرگ دارد و شما از ان اعراض مینمایید آخر در نگرید
که اگر من نه نبی بودمی و وحی بمن نیامدی مَا کَانَ لِیَ نبود مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَاِ الْاَعْلٰی بگروه
برتر یعنی ملایکه اِذْ یَخْتَصِمُوْنَ آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم علیه السلام که اَتَجْعَلُ فِیْهَا الایه پس
بر نبوت من دلیلی ازین روشن تر نیست که قصه آدم و ملایکه بیان میکنیم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکورست
بی مطالعه کتابی و بی استماع از استادی اِنْ یُوْحٰی وحی کرده نمیشود اِلَیَّ بسوی من اِلَّا اَنَّمَا اَنَا مگر
آنکه جز این نیست که من نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب اِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن
چون گفت پروردگار تو لِلْمَلٰٓئِکَةِ اِنِّیْ مر فرشتگان را که من خَالِقٌ آفریننده ام بَشَرًا آدمی را
مِنْ طِیْنٍ از گل مراد آدمست علی نبینا و علیه السلام فَاِذَا سَوَّیْتُهٗ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را
بخوبتر شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِیْهِ و بدمم در وی مِنْ رُّوْحِیْ از روح خود حق سبحانه روح را تشریف و تکریم ساخت
بشرف اضافه جهت نظافت او و ملخص سخن آنست که چون روح بقالب وی در دمم و زنده گردد فَقَعُوْا لَهٗ پس
بروید و بیفتید برای وی سٰجِدِیْنَ سجده کنندگان از جهت تکریم و تبجیل او فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِکَةُ پس سجده کردند
فرشتگان کُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ همه ایشان بتمام مر آدم را بعد از نفخ روح در وی اِلَّآ اِبْلِیْسَ مگر ابلیس که سجده نکرد
اِسْتَکْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَکَانَ و گشت بدان نافرمانی مِنَ الْکٰفِرِیْنَ از ناگرویدگان
قَالَ یٰٓاِبْلِیْسُ گفت حق سبحانه که ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا اَنْ تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی
لِمَا خَلَقْتُ مر آنچیز را که بیافریدم بِیَدَیَّ بدو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم است
بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود او را آفریدم بی توسط مادر و پدر و انوار آورده که ذکر یدین جهت
بر مزید قدرت در آفرینش آدم و در بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و ید نعمت و در فتوحات فرمود
که قدرت و نعمت شاملست همه موجودات را پس بدین تاویل آدم را هیچ شرفی ثابت نشود پس لابدست
در یدین معنی باشد که دلالت کند بر تشریف و تکرم آدم علیه السلام پس حمل بر صفتین نمی بود و تشبیه که آدم جامع
صفتست مناسب نماید و در بحر الحقایق میگوید که مراد صفتین لطف و قهرست چه این دو صفت بر جمیع

صفات الهی مشتمل‌اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف یا قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و بعضی جمالیه
تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه ملک مظهر
لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است و بدین جامعیت قابلیت مسجودیت داشت و در بیان معنی
که نظم آمد آینه جمله کون ولی * هیچ او آیینه نکرد جلی * گشت آدم جلای این مرآت * شد عیان ذات او بجمله صفات
مظهری گشت کلی و جامع * هر ذات و صفات از او لامع * القصه حضرت عزت با ابلیس گفت چرا سجده نکردی
مخلوق بیدین مرا اَسْتَکْبَرْتَ آیا تکبر کردی بی استحقاق آن اَمْ کُنْتَ یا هستی مِنَ الْعَالِیْنَ از برتران که
استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قَالَ گفت اَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ من بهترم از ان مخلوق
بر وجه خیریت را بیان میکند که خَلَقْتَنِیْ بیافریدی مرا مِنْ نَّارٍ از آتش و او را لطافت و نورانیت است وَ
خَلَقْتَهٗ مِنْ طِیْنٍ و او را از خاک آفریدی در غایت کثافت و تیرگیست و درین قیاس خطا کرده و شمه از ان در
سوره اعراف مذکورست در کشف الاسرار فرموده که آتش سبب فرقت بود و خاک وسیله وصلت از آتش گشتن
و از خاک پیوستن آدم که خاکی بود بپیوست ثم اجتبیه یافت ابلیس که از آتش بود بگسست فبما لعن و بعده
فاهبط منها مردود گشت بعزتی شنیده با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر این خاک نبی پاک نبودی ای
بی تقدیس من ترا بانگ بر بودند که اگر خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیدها ظاهر نگشتی
اگر خاک نبودی بوی مهر از که شنودی و آشنای قرب لم یزل که بودی رباعی ای خاک چه خوش طینت قابل داری
کلهای لطیفت که در گل داری * در مخزن کنت کنزی هر نقد که بود * تسلیم تو کرده اند در دل داری قَالَ گفت حق تعالی
مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملکیه فَاِنَّكَ
پس بدرستی که تو رَجِیْمٌ رانده از رحمت و دور شده از رتبه کرامت وَاِنَّ عَلَیْكَ و بدرستی که بر تست
لَعْنَتِیْ راندن و خشم من اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ تا روز جزا قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من فَاَنْظِرْنِیْ
پس مرا مهلت ده چون براندی اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود
که شربت مرگ نچشد قَالَ فَاِنَّكَ گفت خدای که بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ از مهلت داده شدگانی اِلٰی
یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ تا روزی که در وقت معلومست یعنی زمان نفخه اولی که همه کس بمیرند قَالَ فَبِعِزَّتِكَ
گفت ابلیس که بعزت و قهر تو سوگند که بهر چه توانم لَاُغْوِیَنَّهُمْ هر آینه گمراه کردانم اولاد آدم را
اَجْمَعِیْنَ همه ایشان اِلَّا عِبَادَكَ مگر بندگان تو مِنْهُمُ الْمُخْلَصِیْنَ از ایشان پاک شدگان از الواث

شرك وعصيان قال گفت خداى فالحقّ پس راستى ودرستى از منست والحقّ اقول ودرست راست ميگويم لأملأنّ جهنّم هرآينه پر سازم دوزخ را منك وممّن تبعك واز اتباع كه پى روى تو كنند منهم از آدميان وديوان اجمعين همه ايشان قل بگواى محمد ما اسئلكم نميخواهم شما را عليه بر تبليغ وحى واداء رسالت من اجر هيچ مزدى وما انا ونيستم من من المتكلّفين از تكلّف كنندگان يعنى از جمعى كه بتصنّع از خود چيزى ظاهر كنند كه ندارند صاحب كشاف آورده كه در خبرست كه متكلّف را سه علامت باشد يكى آنكه نزاع كند با كسى كه برتر از ويست دوم خواهد كه فرا گيرد آنچه يافتن آن نه مقدور اوست سيم گويد چيزى كه نداند ان هو نيست قرآن الّا ذكر مگر پندى للعالمين مر طالبان از جن وانس ولتعلمنّ نبأه وزود باشد كه بدانيد خبر قرآنرا يعنى آنچه درويست از وعد ووعيد يا بدانيد خبر محمد را بصدق وحقيت او معلوم كنيد بعد حين بعد از هنگامى كه آن حين موتست يا روز قيامت يا وقت ظهور اسلام

سورة الزمر

بسم الله الرحمن الرحيم

تنزيل الكتاب فرو فرستادن قرآن بر محمد صلى الله عليه وسلم من الله از خدايست العزيز خداوند غالب در تقدير الحكيم دانا در تدبير انّا انزلنا بدرستى كه فرو فرستاديم اليك الكتاب بسوى تو كتاب كه قرآنست بالحقّ براستى يا براى بيان واثبات حق فاعبد الله پس بپرست خدايرا مخلصا درحالتى كه پاك كننده باشى له الدّين براى وى پرستش خود را مخاطب حضرتست ومراد امت كه مامورند بانكه طاعت خود را از شرك وريا خالص دارند الا لله الدّين الخالص بدانيد كه مر خدايراست پرستش پاك از شرك يعنى او سزاوار آنست كه طاعت او خالص باشد زيرا كه متفردست بصفات الوهيت والّذين اتّخذوا وآنانكه گرفتند من دونه بجز خداى اولياء دوستان يعنى خدايان كه بسيار دوست ميدارند ايشانرا عام است از ملائكه واصنام وغير آن وميگويند ما نعبدهم نمى پرستيم ايشانرا الّا ليقرّبونا مگر براى آنكه ما را نزديك گردانند الى الله بخداى زلفى نزديك گردانيدنى يعنى درخواست كنند ما را تا بشفاعت ايشان منزلتى نزد وى يابيم انّ الله يحكم بدرستى كه خداى حكم كند بينهم ميان ايشان ومتقيان فيما هم فيه در آنچيزى كه ايشان در آن يختلفون اختلاف ميكنند از معبودان يعنى امروز يكى ملائكه را پرستش ميكند چون بنى مليح وبعضى چون يهود ونصارى وهمچنين شمس ونجوم وعجل وشجر وحجر وجن وآتش را مى پرستند وهر يك را ادعا آنكه معبود او حق است وباقى باطل پس حق سبحانه وتعالى روز قيامت ميان ايشان حكم كند وبطلان هر يك ظاهر گرداند

انّ الله لا يهدى بتحقيق كه خداى توفيق هدايت ندهد من هو كاذب آنكس را كه او دروغ گويست وميگويد كه آلهه شفاعت خواهند كرد كفّار ناسپاس كه منعم حقيقى را انكار مينمايند لو اراد الله اگر خواستى خداى ان يتّخذ ولدا آنكه فرا گيرد فرزندى چنانچه ايشان گمان مى برند لاصطفى هرآينه اختيار كردى ممّا يخلق از آنچه مى آفريند ما يشاء آنچه خواستى از اعزّ اشياء از اخص واز آنكه كه بوى نسبت نه از انقص كه بنات اند اما مخلوق مماثل خالق نيست وميان والد ومولود مجانست شرطست پس او را فرزند نبود سبحانه پاكست مر ويرا از اتخاذ ولد هو الله الواحد اوست خداى يگانه ووحدت ذاتيه او منافى مماثلتست با ماسوى القهّار قهر كننده ودرهم شكننده توهمات وتصورات اهل شرك خلق السّموات والارض بيافريد آسمانها وزمين را بالحقّ براستى نه بباطل وبازى بلكه در آفرينش هر يك از آن صد هزار آثار قدرت واطوار حكمت تعبيه است تا ديده وران از روى اعتبار ارقام معرفت آفريدگار بر صفحات آن دلايل مطالعه نمايند نوشته است بر اوراق آسمان وزمين خطى كه فاعتبروا يا اولى الابصار يكوّر اللّيل در مى آرد شب را على النّهار بر روز وبپرده ظلمت آن نور اين را مى پوشد ويكوّر النّهار ودر مى آرد روز را على اللّيل بر شب وبشعله روشنى آن تاريكى اين را محو ميسازد يا در مى افزايد از شب بر روز واز روز بر شب وسخّر الشّمس والقمر ورام كرد آفتاب وماه را تا سير ميكنند بفرمان او كلّ يجرى هر يك از ايشان ميرود لاجل مسمّى تا زمان نام برده كه منتهى دورست درسير هر روزه وهر ماهه وهر ساله يا تا وقت انقطاع سير او يعنى در قيامت الا هو العزيز بدانيد كه خداى تعالى غالب بر همه چيزها وجميع مكونات مغلوب ومقهور ويند الغفّار آمرزنده كه سلب اين نعمتها نميكند از آدميان با وجود وقوع شرك ومعصيت از ايشان خلقكم بيافريد شما را اى فرزندان آدم من نفس واحدة از تنى تنها كه آدمست ثمّ پس خبر كرد شما را كه جعل منها بيافريد از وى يعنى از جنس او يا از استخوان پهلوى چپ او زوجها زن او را يعنى حوا وگفته اند اوّل اخراج ذرّيه كرد از ظهر او پس حوّا را بيافريد وانزل لكم وابداع وايجاد كرد براى شما من الانعام از چهارپايان ثمانية ازواج هشت صنف نر وماده از شتر وگاو وميش وبز تا از ايشان نفع ميگيريد صاحب كتاب آورده كه انعام را از بهشت بزمين فرستاد يخلقكم مى آفريند شما را فى بطون امّهاتكم در شكمهاى مادران شما خلقا من بعد خلق آفرينشى پس از آفرينشى يعنى نطفه را علقه ميسازد وآنرا مضغه وآنگه عظم عارى پس استخوانرا بپوشد بلحم پس جسد مستوى فى ظلمات ثلث در سه تاريكى كه ظلمت مشيمه است وظلمت رحم وظلمت بطن ذلكم الله

انکه این فعلها میکند خدایست ربکم آفریدکار شما له الملک مر ویراست پادشاهی مطلق که زوال و فنا بدان
راه نیابد لا اله الا هو نیست معبود بسزا مکر او فانی تصرفون پس کجا بر کردانیده میشوید از عبادت حق با وجود
این دلیلها و روشن ان تکفروا اکر کافر شوید ای اهل مکه فان الله غنی عنکم پس بدرستی که خدای بی نیازست از
از ایمان و پرستش شما ولا یرضی و نمی پسندد و نمی فرماید لعباده الکفر مر بندکان خود را بکفر و عدم رضای
او بکفر نه برای ضرریست که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد جهت تضرر آن بر بنده وان تشکروا و اکر سپاس داری
کنید بر نعمت توحید یا شکر کنید بر نعمت دعوت محمد یرضه لکم بپسندد آنرا مر شما را زیرا که سبب فلاح شماست
ولا تزر و بر ندارد وازرة نفسی بردارنده وزر اخری باری کناه نفس دیکر را بلکه هر یک بردارنده وزر
خود باشند ثم الی ربکم پس بسوی پروردکار شماست مرجعکم بازکشت شما فینبئکم پس خبر دهد شما را
بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید و اخبار از ان بمحاسبه و مجازاة باشد انه بدرستی که او علیم
دانا است بذات الصدور بانچه در سینهاست از نیات و عزایم واذا مس الانسان و چون برسد کافر را که عتبة بن
ربیعه است یا ابو حذیفة بن مغیره ضر سختی چون مرض و فقر و بلا دعا ربه بخواند پروردکار خود را
منیبا الیه بازکردنده بسوی وی و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی ثم
اذا خوله پس چون بدهد خدای او را نعمة منه نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد نسی فراموش
کند ما کان یدعوا آنچیزیرا که بود که میخواند خدا را الیه بکشف و دفع آن من قبل پیش از ین نعمت یعنی آنچیز
فراموش کند یا بعد از رفع سختی بدارد دعا و زاری خود را وجعل لله و کردانید برای خدای اندادا همتایان
یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت لیضل تا کمراه کرداند مردمان را عن سبیله از راه خدای که اسلام است
قل بکوی ای محمد مر آن کافر را که تمتع بکفرک برخوردار باش بکفر خود قلیلا اندک زمانی در دنیا امر
تهدیدیست یعنی از متمتعات بهر چه خواهی اشتغال کن انک بدرستی که تو من اصحاب النار از اهل دوزخی
لذتهای دنیا در جنب شدت عذاب دوزخ بغایت محقرست پس میفرماید که آیا این کافر بهترست امن هو یا انکه
او قانت فرمان بردارست چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد الله مسعود و اشهر آنست که ذو النورین
رضی الله عنهم و بر هر تقدیر قانت یعنی ایستاده بوظایف بندکی و مواظبت بر مراسم سرافکندکی اناء اللیل در ساعات
شب ساجدا سجده کننده مر خدای را وقائما و ایستاده در نماز یحذر الاخرة می ترسد از عذاب آن
سرای ویرجوا و امید میدارد رحمة ربه بخشش آفریدکار خود را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام

طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی کرد کعبه خوف طوف میکند و ساعتی بسوی کعبه
رجا سیر مینماید و مرغ ایمان جز ببین دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وزن خوف المؤمن
و رجاؤه لاعتدلا بیت کرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ✽ ور کنه کاری ز فیض رحمتش دل بر مدار
نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس ✽ باش پس خوشدل که لطف اوست افزون از شمار قل بکوی ای محمد
هل یستوی آیا برابر باشند الذین یعلمون آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل والذین لا یعلمون
و آنانکه ندانند یکانکی حق را چون اصحاب رذایل انما یتذکر جز این نیست که پندپذیر میشوند بدلایل قدرت من
اولوا الالباب خداوندان خردهای خالص از آلودکی وهم قل یا عباد بکوی ای بندکان من الذین آمنوا
آنانکه کرویده اید اتقوا ربکم بترسید از پروردکار خود و بپرهیزید و علامت تقوی اینکه ارتکاب طاعت و اجتناب
از معصیت للذین احسنوا مر آنانراست که نیکویی کردند بکفتار کلمه شهادت فی هذه الدنیا در ین دنیا حسنة
مثوبة نیکو در آخرت که بهشت یا آنانراست که احسان نمودند بالتزام طاعات در ین دنیا پاداش نیکو که آن
صحت و عافیت یا آنرا که متصف شدند باخلاق الهی رسوخ دولت و تدارک روی و ثناء جمیل در ین جهان
یا آنانرا که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه ایست در ین دنیا که شهود انوار تجلیات جمالیست و چون بعضی
بعض علما این آیة در شان مهاجران حبشه است چون جعفر بن ابی طالب و اصحاب او رضی الله عنهم پس احسان را
بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنها را که هجرت کردند راحت از اعدا و نجات از بلاء ایشان وارض الله و زمین
خدای برای هجرت واسعة کشاده است مر کسی را که اراده هجرت کند انما یوفی جز این نیست که تمام داده میشود
الصابرون صبر کنندکان بر مفارقت اوطان یا کربت غربت یا بر مشقت عبادات یا بر تحمل اذیات اجرهم مزد خود را
بغیر حساب بی شمار یعنی در مرتبه که در شمار نیاید و حساب بحساب آنرا احاطه بدان عاجز باشد و در معالم
کرده که روز قیامت بلاکشان صابر را بعرصات حاضر آورند برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند
بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدها ایشانرا بحساب و کار ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا بالی و سختی
مبتلا نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشانرا بمقراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل بلا در یک
سلک آمدندی مثنوی تو مبین رنجوری غمدیدکان ✽ کاندران رنجند آن بکزیدکان ✽ هر کرا از زخمها غم بیشتر
لطف یارش داده مرهم بیشتر ✽ آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم کفتند تا چه بر آن میدارد
که هدایت کنی دینی و آیینی بلکه مخالف روش مانند آخر در نکر که پدر و جد و سادات و قوم خود که هم عبادت

لات وعزی میکردند تقلید پیمان کیش دداری و بنا سازی آیة آمد که قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو ای محمد که من مأمور شده ام
أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بآنکه پرستم خدای را مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی من مأمور باشم در دعای
بتوحید وَأُمِرْتُ و مأمور شده ام لِأَنْ أَكُونَ بآنکه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول گردن نهادگان از این امت
زیرا که من پیش رو ایشانم در دنیا و آخرت قُلْ بگو دیگر باره إِنِّي أَخَافُ بدرستی که می ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي
اگر عاصی شوم در پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی که بزرگ است اهوال
او و بسیار است اهوال او قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بگو خدای را پرستش میکنم مُخْلِصًا پاک کننده لَهُ برای او دِينِي
کیش خود را از شرک یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ پس بپرستید شما آنچه خواهید مِنْ
دُونِهِ بجز خدای امر تهدیدیست و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیة السیف منسوخ شده آورده اند
که مشرکان بعد از استماع این جواب گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیة نازل شد
قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ بگو بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسها خود که
گمراه گشتند وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان برد خدای و رسول را به بهشت
در آید منزل و اهل او بوی دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و اهل و منزل او بدیگری دهند که مطیع
باشد پس کافران روز قیامت زیان کرده از نفس و منزل و اهل أَلَا ذَٰلِكَ بدانید که آن هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آن
زیان هویداست که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند لَهُمْ مر آن زیان کاران راست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان
ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ سایبانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از فرود ایشان نیز سایبانهاست جهت دیگر که در درک زیر
ایشانند و مقرر است که درک زیرین از همه مر منافقانراست و اینجا مراد ... اطلاق ... بر
و ذکر ظلل بطریق مجاز ... باشد در کلام ذَٰلِكَ آن عذاب که مذکور شد يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ می ترساند خدای بدان
عِبَادَهُ بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشان را بدان مبتلا کند چون شرک يَا عِبَادِ ای بندگان
من فَاتَّقُونِ پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی
بوحدانیت آفریدگار اقرار کرده بودند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نفیل رضی الله عنهم سبحانه
در شان ایشان میفرماید وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا و آنکسان که پرهیز کردند و بیکسو شدند الطَّاغُوتَ از شیطان
یا بتان یا کهنه یعنی از هر چه بغیر خدای پرستند ایشان بر طرف شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا از آنکه پرستند آنرا

وَأَنَابُوا و باز گشتند إِلَى اللَّهِ بفرمان خدای تمامی و روی دل بخدای آوردند لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشانرا
مژده در دنیا بر زبان ملائکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاودان در اسباب نزول
آورده که چون صدیق رضی الله عنه بدولت تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سرافراز شد شش تن از عشره
مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعید بن زید و سعد وقاص و عبد الرحمن عوف رضی الله عنهم با او ملاقات
کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سخنانی که او فرمود رایحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند و در
باره ایشان نازل شد که فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِينَ آنانکه يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ میشنوند گفتار
ابی بکر را رضی الله عنه فَيَتَّبِعُونَ پس پی روی مینمایند أَحْسَنَهُ نیکوتر آنرا مراد از احسن نیکوست چه قول او
همه حسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع احسن آن عمومی دارد از قول قرآن و احسن او محکم باشد دون
منسوخ و عزیمت دون رخصت و در لطائف آورده که در قرآن مقاطع اعلی مدارج اولیاست ایشان متابعت
احسن مینمایند که مثلا طریقه موسی است علی نبینا وعلیه السلام دون سیرت فرعون وعلی هذا و در لباب گفته که مراد
از قول اهل ملل است و احسن همه اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنانست که در مجالس و محافل کنند اهل دل
متابعت احسن آن اقوال میکنند در انشاء الله که خذ ما صفا ودع ما کدر تو کلی کسی چون بشنوی در وی آنکه تمام
سانست بر دار و در وی ... که اسلام و در بحر الحقائق فرموده که قول اعم است از سخن خدای و ملک و انسان
و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل گوید و شیطان بمعاصی خواند و نفس بآرزوها ترغیب کند و ملک بطاعت
دعوت نماید و حضرت عزت بحضرت خود خواند که وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را
که خطاب رب الارباب است و از زبان رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده از پی روی کنند أُولَٰئِكَ آن گروه
که متابع سخنان نیکوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ آنانند که راه نمود خدای ایشانرا بمنزل مقصود وَأُولَٰئِكَ هُمْ و آن گروه
ایشانند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقل صافی از شوائب اوهام و خیال از عادی عادات أَفَمَنْ حَقَّ آیا آنکه
که واجب شد عَلَيْهِ برو كَلِمَةُ الْعَذَابِ کلمه وعید که مشیرست بعذاب چون لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ و فعوه لا ابالی
ولا ابالی اشد چون کسی که واجب نشده باشد بروی این کلمه أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد تُنْقِذُ میرهانی مَنْ فِي النَّارِ
آنرا که در دوزخ باشد یعنی باستیلای کفر او را مؤمن سازی و از عذاب باز رهانی و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده
که مراد ابوجهل و ابو لهب است لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار
خویش و با ایمان و طاعات متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ مر ایشانراست منزلها بلند در بهشت مِنْ فَوْقِهَا از زبر

آن غرفه‌ها غُرَفٌ غرفه‌ها دیگر بلندتر مَبْنِيَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که بر زمین بنا کنند
تَجْرِي میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن غرفه‌ها جویها بهشت وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده
کردنی لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ خلاف نکند خدای وعده خود را أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای أَنزَلَ
مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی یعنی باران فَسَلَكَهُ پس درآورد آن آب را يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ
در چشمها که در زمین است و در کاریزها ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می‌آرد بدان آب زَرْعًا کشت زاری مُّخْتَلِفًا
أَلْوَانُهُ مختلف رنگها او چون اخضر و احمر و جز آن یا جدا جدا اجناس او چون گندم و جو و کنجد و امثال آن
ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک میشود آن زرع بعد از سبزی فَتَرَاهُ پس می‌بینی او را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از
تازگی و سبزی ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس میکند الله تعالی آن را حُطَامًا ریزه ریزه و در هم شکسته إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی
که در انزال باران و اخراج کیاه لَذِكْرَىٰ هر آینه یادکردنیست لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را یاد دادن
پند است مر خردمندان را که تشبیه نمایند حال دنیی را بدان کشت زار تازه و بدان اعتماد ننمایند که اندک زمانی
از آن طراوت و رعنائی [illegible] شده [illegible] ۞ بود مال دنیی چو آن سبزه زار
که سبز و تازه بینی بفصل بهار ۞ چو بر وی فتد تند باد خزان ۞ نه برگ و نه سبزی نیابی از آن أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ
آیا کسی که گشاده کرده است خدای صَدْرَهُ سینه او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام و انقیاد فرمان سلطان علام و
متابعت سید انام علیه الصلوة والسلام باشد چون کسی که سینه او از قبول حق تنگ است فَهُوَ پس آن گشاده سینه
عَلَىٰ نُورٍ بر روشنی معرفت مِّن رَّبِّهِ از پروردگار خود یابی یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده که این
آیة در شان علی و حمزه است رضی الله عنهما که حق سبحانه دل ایشان را بنور معرفت روشن گردانید پس در باب ابولهب
و فرزندان او گفت فَوَيْلٌ پس شدت عذاب لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مر سخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض
کننده است مِّن ذِكْرِ اللَّهِ از یاد خدای ایشان اند أُولَٰئِكَ آن گروه غافلان و سنگدلان فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
در گمراهی آشکارا یعنی ضلالت ایشان بر همه کس که ادراک فهمی دارد ظاهر است از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
مرویست که علامت شرح صدر گشادگی دل از گشت بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار
الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیی و ساخته کردن برای مرگ پیش از نزول آن [illegible] یعنی [illegible] دوست
نشان آن دلی کز فیض اسلامست نورانی ۞ توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی ۞ ز دنیی روی گردانید [illegible] گردانید نشانه
که چون مرگ او را آید خوش توان مردن بآسانی ۞ آورده اند که صحابه کرام از حضرت سید انام صلی الله علیه و سلم

در خوی صنم است علو ذکر او حدیث ما چه شود که برای ما سخن گوید و کام طوطیان ارواح مستمعان را
بحدیثی از لب شکربار شیرین گرداند ۞ سرمایه حیات ابد اهل ذوق را ۞ در یک حکایت از لب شکرفشان
آید که اللَّهُ نَزَّلَ خدای فرستاد أَحْسَنَ الْحَدِيثِ نیکوترین سخنی را که هست كِتَابًا مُّتَشَابِهًا کتابی مانند یکدیگر
یعنی قرآن که بعضی ازو مشابه بعضیست در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا بعضی از آن مصدق بعضی دیگر
و در آن تناقض و اختلاف نیست مَّثَانِيَ دوباره و مکرر کرده یعنی مشتمل بر مزدوجات چون امر و نهی و وعد
و وعید و ذکر رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر تَقْشَعِرُّ مِنْهُ میلرزد از و یعنی از خوف وعیدی
که در وست جُلُودُ الَّذِينَ پوستهای تنهای آنانکه يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ می‌ترسند از پروردگار خود ثُمَّ تَلِينُ پس نرم
میشود و آرام میگیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستها و دلهای ایشان إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت
و امام قشیری قدس سره فرموده که میلرزد از هیبت الهی و ساکن میشود از انس پادشاهی و گفته اند لرزه و آرام با آثار
قبض و بسط دست دهد یا باب استتار و تجلی و در کشف الاسرار آورده که تقشعر جلودهم صفت مبتدیان راه است
و تلین جلودهم و قلوبهم سمت راسخان لطف الله ذَٰلِكَ آن کتاب که قرآنست هُدَى اللَّهِ راه نمودن خدایست
یعنی ارشادیست مر خلق را از خدای يَهْدِي راه مینماید بِهِ بوی مَن يَشَاءُ هر که را خواهد وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ
و هر که را فرو گذارد خدای هر آینه در وادی ضلالت اندازد فَمَا لَهُ پس نیست مر ورا مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده
که از سرگردانی خلاصی دهد أَفَمَن يَتَّقِي آیا کسی که بپرهیزد بِوَجْهِهِ بروی خود سُوءَ الْعَذَابِ از بدی
شدت عذاب یعنی زبانه آتش يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در [illegible]
در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد ازین جمله آنست که او را بسوی دوزخ برند دستها بر گردن بسته و او بروی خود
خواهد که از آتش بپرهیزد وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ و گویند مر ستمکاران را ذُوقُوا بچشید مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ وبال
آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از
کفار مکه پیغمبران خود را فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که نمیدانستند
و توقع نداشتند فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ پس بچشانید ایشان را خدای الْخِزْيَ خواری و رسوایی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا بقتل و سبی و اجلا و مسخ و خسف وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب سرای دیگر که برای
ایشان آماده شده أَكْبَرُ بزرگترست از عذاب دنیی چه آن دایم و غیر منقطع خواهد بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز رهانند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستی که بیان

[library stamp]

الجزء الرابع والعشرون

کردیم للناس برای آدمیان یا بجهت اهل مکه فی هذا القرآن درین کتاب که قرآنست من کل مثل از هر مثلی
که بکار آید در امر دین لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند بآن و قرآن فرستادیم قرآنا عربیا قرآنی
بلغت عرب غیر ذی عوج نه خداوند کجی یعنی بی عیب و بی خلل و بی تناقض و فقیه ابو اللیث رحمه الله باسناد
خود از ابن عباس رضی الله عنه آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل کردانید لعلهم یتقون شاید ایشان
بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلا مثلی برای مشرک
و موحد و آن مثل کلیست رجلا فیه شرکاء مردی که در وی انبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه
در وی شریک باشند متشاکسون شریکان بدخوی ناسازکار و هر یک او را بکاری فرمایند و هیچ کدام بالام
نتوانند رسانید و هیچ یک از وی راضی نباشند ورجلا سلما و مردی بازرسته و مسلم شده از انبازان لرجل
برای مردی بازرسته و مسلم شده از انبازان یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی بدان منازعت نکند
و هر آینه این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود تواند ساخت هل یستویان آیا برابر
باشند آن دو بنده مثلا از روی مانندگی و بی شک نباشد چه یکی بتنازع خواجگان درمانده باشد و هم
از ... و دیگری از تجاذب شرکا سالم بود و خداوند را خشنود اول مثل مشرکست که دل خود را بعبادت
هر یک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر است و ثانی مثل موحدست که نپرستد
و دوست ندارد غیر خدا را و بجز او امید ندارد ع یکی را بنده کن چو یکدل داری بل اکثرهم بلکه بیشتر
مردمان لا یعلمون نمیدانند ... الاطلاق آورده اند که کفار میگفتند نتربص به ریب المنون
چشم میداریم که محمد بمیرد و ما از وی باز رهیم حق سبحانه فرمود که انک بدرستی که تو ای محمد میت مرده خواهی
شد وانهم و بدرستی که مشرکان میتون مردگانند یعنی نیز بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را
با آنکه خود از مرگ ایمن نیستند عین جهالت ثم انکم پس بدرستی که شما ای مومنان با کافران یوم القیمة
روز رستخیز عند ربکم نزدیک آفریدگار خود تختصمون خصومت کنید در امر دین و حجت شما بلیغ باشد
بر ایشان و گفته اند مراد اختصام عامست که بعضی مردمان با بعض مخاصمه کنند در قضایای دنیوی هر کس حق
خود برسند ☆ فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ گوید علی الله بر خدای و او را
بزن و فرزند و شریک نسبت دهد وکذب بالصدق و دروغ شمرد سخن راست را که قرآنست اذ جاءه چون بیامد
بوی و گفته اند مراد ذی الصدقاتست یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم چون بوی آید تکذیب کند الیس آیا نیست

یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین منزل و مقام ناگرویدگان را والذی جاء و آنکه آمد
بالصدق بسخن راست وصدق به و آنرا راست شمرد آنکس اولئک آن گروه هم المتقون ایشان پرهیزکارانند
آینده جبرئیلست که قرآن بیاورد و مصدق محمد صلی الله علیه وسلم که تصدیق نمود و بقولی تلقی فرمود و گوینده
پیغمبرست و مصدق ابو بکر صدیق رضی الله عنه و گفته اند همه مومنان مصدقانند لهم مر ایشانراست ما یشاءون
آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ذلک آنست جزاء المحسنین
پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لیکفر الله تا محو کند و بپوشد عنهم
از ایشان اسوأ الذی عملوا بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوأ از برای مبالغه است یعنی هرگاه که آنرا محو کند
غیر آن بپوشید اولی ویجزیهم و پاداش دهد ایشانرا اجرهم مزد ایشان باحسن الذی بنیکوترین آنچه
کانوا یعملون بودند که عمل میکردند که آن ایمانست و گفته اند احسن اعمال ایشانرا اجر نهاده دهند و مزد باقی
عملها ایشان بران دستور عطا فرمایند الیس الله بکاف آیا نیست خدای کفایت کننده عبده بنده خود
بر محمد را صلی الله علیه وسلم معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنانرا از وی و نصرت خواهد داد ویرا بر
مشرکان و غالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم معایبه
الهه باطله کافران میگفت ایشان گفتند چنین مگوی مبادا که خدایان ما ترا بخبر رسانند و حال تو تباه گردانند
حق سبحانه فرمود که ویخوفونک و میترسانند مشرکان ترا بالذین بآنکه میپرستند من دونه بجز خدای
ومن یضلل الله و هر که را گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بانچه جمادیست لا ینفع ولا یضر فما له پس
نیست آن گمراه را من هاد هیچ راه نماینده که براه آرد ومن یهد الله و هر که را راه نماید خدای تا جز او
نپرستد فما له پس نیست آن راه یافته را من مضل هیچ گمراه کننده که از راه بیفکند الیس الله بعزیز
آیا نیست یعنی هست خدای غلبه کننده بر دشمنان ذی انتقام خداوند کینه ستان از کافران ولئن سألتهم
و اگر تو بپرسی از مشرکان مکه من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن الله
هر آینه گویند خدای چه برهان واضح و دلیل لایح هست بر تفرد او بخالقیة قل بگو افرأیتم آیا چون
میبینید ما تدعون آنرا که میخوانید من دون الله بجز خدای یعنی بتانرا که میپرستید ان ارادنی الله
اگر خواهد خدای بمن بضر سختی و محنتی هل هن آیا هستند آن بتان کاشفات ضره دفع
کنندگان ضرر او یعنی آنکه خدای بمن خواسته او ارادنی برحمة یا اگر خدای اراده کند بمن راحتی و منفعتی هل هن

[library stamp]

آیا باشند آنان مُمْسِکَاتُ رَحْمَتِهِ بازدارندگان مرآن نعمت را مقاتل رحمه الله گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از ایشان این سؤال کرد و ساکت شدند حق سبحانه فرمود که قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ بگو بسنده است مرا خدای در رسانیدن
خیر و باز داشتن شر عَلَيْهِ بر وی نه بر غیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل میکنند توکل کنندگان که کار خود بوی باز
میگذارند ع تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگو ای قوم من عمل کنید عَلَى
مَكَانَتِكُمْ بر آن حالها که دارید که از دعوی توکل إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من هم عاملم بر حالتی که دارم فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را که از ما و شما بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را خوار
گرداند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید بدو عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی همیشه و پیوسته خزی یکی دلیل غلبه آن دیگری به
وحق سبحانه رسوا کرد دشمنان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مؤمنان کشته
گشتند و گروهی قید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند ع این سر بباد داده وان دگر بدست تباه إِنَّا أَنْزَلْنَا
بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو کتاب را که قرآنست لِلنَّاسِ برای همه مردمان بِالْحَقِّ
بسبب این حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فَمَنِ اهْتَدَى پس هرکه راه یابد بقرآن یعنی
عمل کند بآنچه در وست فَلِنَفْسِهِ پس مر ورا است فایده آن وَمَنْ ضَلَّ و هرکه گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض
نماید فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر خود یعنی وبال آن بروست وَمَا أَنْتَ و نیستی تو
عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ بر ایشان نگاهبان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار ایشان هدی
بر ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای قبض میکند نفسها را حِينَ مَوْتِهَا هنگام مرگ
ایشان وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرو میگیرد نفسهایی که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب او امام محیی السنه قدس سره
در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک
مرگ و بزوال او نفس حیات زوال یابد بعد الحاق از ابن جبیر رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند
میان ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر آشنایی ایشان میدهند فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد در
عالم آن نفسی را که قبل از این قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضا کرده است بر وی مرگ را وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى و میفرستد دیگر
نفوس را که از آن زندگانست بابدان ایشان إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که اجل ایشان برسد و نزد جمهور
مفسران امساک و ارسال مر نفوس راست که در خواب قبض کرده باشد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در توفی نفوس
نگاه داشتن و باز فرستادن لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر

و بعث لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند در اماتت که مشابه نوم است و احیا که مماثل است به یقظه
و در دلالتیه مذکورست که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میروی بمیری و چنانچه بیدار میشوی بر انگیخته شوی
کافران درین تأمل نمی نمایند أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای شُفَعَاءَ شفیعان که ایشان
از خدای درخواست کنند قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا بگو آیا شفاعت کنند اگرچه باشند که هیچ گونه لَا يَمْلِكُونَ مالک
نشوند شَيْئًا چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند وَلَا يَعْقِلُونَ و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت
میکنند از جمادات حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ بگو مر خدایراست شفاعت
جَمِيعًا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی دستوری او کسی شفاعت نکند لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر وراست پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی او تُرْجَعُونَ بازگردانیده خواهید شد
وَإِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ و چون یاد کرده شود خدای وَحْدَهُ یگانه یعنی که الهه ایشان را با وی نگویند چنانچه گویند
لا اله الا الله اشْمَأَزَّتْ بر رمد و نفرت گیرد قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند
بِالْآخِرَةِ بدیگر سرای مِنْ دُونِهِ بجز خدای إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ آنگاه ایشان تازه روی و خوشحال
شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل اما کار مؤمن بر عکس اینست از یاد خدا شادمان و بذکر ما سوی غمگین
است شنوم دل از فرح زنده شود فال من از اقبال تو فرخنده شود ور غیر تو هر جا سخن آید بمیان خاطر بهزار غم پراکنده شود
قُلِ اللّٰهُمَّ بگو بار خدایا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای آفریننده آسمانها و زمینها عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
داننده پوشیده و آشکارا أَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در آخرت فِي مَا كَانُوا
فِيهِ در آنچه هستند که در وی يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند از امر دین وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و اگر باشد مر
آنانرا که کافر شدند مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مالها جَمِيعًا همه آن وَمِثْلَهُ و مانند آن همه مالها
مَعَهُ با آن لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا خود را باز خرند مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ
از شدت عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشانرا مِنَ اللّٰهِ از خدای مَا لَمْ
يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ آنچه نبودند که پنداشتندی یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان بمرتبه
قرب یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار شدند ورای پنداشت ایشان چیزی بدیشان رسید یکی از
مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که میترسم چیزی ظاهر گردد که آنرا
در حساب نپنداشتم و از سفیان ثوری قدس سره منقولست که چون این آیه خواندی گفتی ویل لاهل الریا

پنداشت مرائی که عملهاش نکوست ؛ مغزی که بود غلاف نه کار ردّ دوست ؛ چون پرده ز روی کار برداشته گشت ؛ بر خلق عیان شد که همه بود پوست
وَبَدَا لَهُمْ و آشکارا شود مر ایشان را سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا عذاب بدیها که کرده اند وَحَاقَ بِهِمْ و بگردد در ایشان
مَا كَانُوا بِهِ جزاء آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت
پناهی فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ پس چون برسد کافر را که عتبه یا ابو جهل یا غیر اوست یعنی جامع داشته اند مر هر کافر را
کافری را بر مس ضُرٌّ سختی و فقیری دَعَانَا میخواند ما را و دفع آن از ما در میخواهد ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ
پس چون ما عطا دادیم او را نِعْمَةً بخششی یعنی مالی و ثروتی مِنَّا از نزدیک ما بطریق تفضیل نه باستحقاق
او قَالَ میگوید إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که بمن داده اند این مال را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی بوجوه کسب
و تحصیل آنرا دانستیم و بکیاست و کفایت من حاصل شد یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم بَلْ نه چنین
که میگوید هِيَ فِتْنَةٌ آزمایشیست مر وی تا ظاهر گردد که شاکرست یا کافر وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتری
از ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند قَدْ قَالَهَا بدرستی که گفتند این کلمه را الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان
بودند یعنی قارون گفت إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي و قوم او پسندیدند فَمَا أَغْنَىٰ پس باز نداشت عَنْهُمْ
از ایشان عذاب مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب کردند از مال و متاع دنیی فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشان را
سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وبال و بدیها که کرده بودند و با مالها بزمین فرو رفتند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا و آنانکه ستم
کردند و ناسپاسی نمودند مِنْ هَٰؤُلَاءِ این گروه مشرکان که در عصر تواند سَيُصِيبُهُمْ زود باشد که برسد بدیشان
سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا پاداش بدیها که کرده اند وَمَا هُمْ و نیستند ایشان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان ما را از
تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما أَوَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانستند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ
گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد نه برای رفعت و قدر او بلکه بمحض مشیت وَ
يَقْدِرُ و تنگ میگرداند بر هر که میخواهد نه برای خواری و بیمقداری او بلکه از روی حکمت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی
که بسط و قبض روزی لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی
که میگروند بخدای روزی دهنده و میدانند که هرچه دهند بهر که دهند مصلحت کلی در ضمن آنست نظم
هرچه باید بهر کرمی شاید ؛ تو دهی آنچنانکه می باید ؛ تو شناسی صلاح کار همه ؛ که تویی آفریدگار همه
در معالم مذکورست که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملاهی
بکلیه هوای نفس بر روی روزگار خود گشوده بحضرت رسالتپناه علیه صلوات الله عرض کردند که آنچه ما را

بدان دعوت میکنی نیکوست و ما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده میشود یا نی آیت
آمد که قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا بگو ای بندگان من آنکه اسراف کرده اند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود
یعنی افراط نموده اند در گناهان و از حد برده اند لَا تَقْنَطُوا نومید مشوید مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ از بخشش
خدای این آیه امیدوارترین آیتیست در قرآن و در خبر آمده که دوست نمیدارم که دنیی و ما فیها مرا باشد بعوض
این آیه چه این آیه از دنیی و هرچه در دنیی باشد بهترست در معالم آورده که ابن مسعود رضی الله عنه بمسجدی
در آمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نومید میگردانی مردمان را
مگر نخوانده ای آنرا که میفرماید قُلْ يَا عِبَادِيَ الآیه در فصول آورده که تمام ترجیه در سه چیزست اول لطف خطاب
که فرمود یا عبادی و نگفت ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطأوا سیم تنبیه
بر اسباب که فرمود لَا تَقْنَطُوا نهی است و هرچه حق سبحانه ازان نهی فرموده لازم است ازان باز ایستادن پس
تحاشی بهیچ وجه روا نیست ؛ نومید مشو که نا امیدی کفرست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا
بیامرزد گناهان همه آنرا و اگرچه بسیار باشد بغیر شرک که آمرزیده نشود بعضی علما گویند غفران ذنوب مشروط
بتوبه است و این قید بخلاف ظاهرست و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت یزید رضی الله عنها که
گفت شنودم از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ان الله یغفر الذنوب و لا یبالی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ
الْغَفُورُ اوست آمرزنده گناهان الرَّحِيمُ مهربان بر بندگان حقایق این آیت و وجوه تأکیدات او در بحر العلوم
التفسیر بسطی لایق سمت تحریر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیان از شربت راحت جز بدین دار الشفا
حاصل نشود و سرگردانان بیابان نفس و هوا را راه طریق نجات جز بهدایت این آیه میسر نگردد نظم
نداریم هیچ جز توشه راه ؛ بجز لا تقنطوا من رحمة الله ؛ تو فرمودی که نومیدی میارید ؛ ز من لطف و عنایت چشم دارید
بدین معنی بسی امید داریم ؛ ببخش زانکه بس امیدواریم ؛ امید دردمندانرا روا کن ؛ دل امیدوارانرا دوا کن
وَأَنِيبُوا و باز گردید بطاعت إِلَىٰ رَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَأَسْلِمُوا لَهُ و گردن نهید امر ویرا یا اخلاص ورزید
در توحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس
در دفع عذاب شما را نصرت ندهد وَاتَّبِعُوا و پیروی نمایید أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ نیکوترین آنچیزی که فرستاده
شده است إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ بشما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را نه
منسوخ را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبة یا مرگ بطریق

واعراض وَتَعَالَىٰ وبرترست عَمَّا يُشْرِكُونَ ازانچه شریک میآرند و شریک وی میسازند وَنُفِخَ ودمیده
شود فِي الصُّورِ درصور نوبت اول کی بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند واین را نفخه صعق گویند که چون دردمند
فَصَعِقَ پس بیهوش شوند واصح آنست که بمیرد مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هرکه در آسمانها است وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وهرکه
در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدای خواهد که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنه بهشت و دوزخ ثُمَّ نُفِخَ
پس دمیده شود فِيهِ درصور أُخْرَىٰ نوبه دیگر واین نفخه بعث خوانند وبدین نفخه همه مردگان زنده شوند
فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان قِيَامٌ بپا ایستادگان باشند برکناره گور خود يَنْظُرُونَ مینگرند از هرطرف
چون مبهوتان یا انتظار می برند که با ایشان چه کنند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وروشن گردد عرصه زمین محشر بِنُورِ رَبِّهَا
بنور پروردگار آن یعنی بنوری که خدای در آن بیافریند وگفته اند مراد روشنی عدالت که حقوق خلق و خدای را
بیان ظاهر کرده وظلم مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ ونهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست
وحساب اعمال وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وآورده شود پیغمبران برای دعوت ابلاغ برامت وَالشُّهَدَاءِ وگواهان برای حجت دعوی
ایشان مراد امت محمد صلی الله علیه وسلم وگفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند رفیق پیغمبران بجهت شرف ایشان
وَقُضِيَ وحکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان بندگان بِالْحَقِّ براستی وعدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستم دیده
نشوند بنقصان ثواب یا فزونی عقاب وَوُفِّيَتْ وتمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هرنفسی را مَا عَمِلَتْ جزاء
آنچه کرده است وَهُوَ وخدای أَعْلَمُ داناترست بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه آفریدگان میکنند وجزا مناسب
آن خواهد داد وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا ورانده شوند آنانکه نگرویدند بالزامی سخت إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ
زُمَرًا گروه گروه بعضی در پی بعضی حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ گشاده شود أَبْوَابُهَا
درها و هفتگانه آن برای درآمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ وگوینده ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ
بطریق سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامدند بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ رسولان از جنس شما که بحکم حق بجانب يَتْلُونَ
عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بوده وَيُنْذِرُونَكُمْ وبیم کنند
شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از دیدن این روز شما قَالُوا گویند کافران بَلَىٰ آری بما آمدند و ما نابذیرفتیم
وَلَٰكِنْ حَقَّتْ ولیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای یعنی حکم او بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان
قِيلَ ادْخُلُوا گفته شود ایشان را که درآیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بوده
در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بدا آرامگاه متکبران از دوزخ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا ورانده شوند آنانکه

که بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود رانده شوند با لطف وملایمت یعنی ملایکه شتاب کنند ایشان را در بردن
إِلَى الْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا گروه گروه بر تفاوت مراتب ایشان سوار اهل بهشت بطریق از دواج است یا
مراکب ایشان ابر آنکه چه متقیان را سواره به بهشت خواهند برد حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بهشت بعد از
تمام و دولت لا کلام فایز گردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وگشاده باشد درها آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار
نکشند وَقَالَ لَهُمْ وگوینده ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود بر شما یا سلامتی لازمی
لازم حال شما طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام وازمرتضی علی کرم الله وجهه
منقولست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون می آید پس در یک چشمه
غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود واز دیگری بیاشامند باطن ایشان منور ومطهر گردد در این محل ملایکه گویند
پاک شدید بظاهر وباطن فَادْخُلُوهَا پس درآیید بهشت خَالِدِينَ جاوید ماندگان در آن وَقَالُوا وگویند
مومنان چون به بهشت درآیند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثناها وستایشها مر خدایرا الَّذِي صَدَقَنَا آنکه راست کرد با ما
وَعْدَهُ وعده خود را بثواب وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ ومیراث داد ما را زمین بهشت را انتقال تمکن نَتَبَوَّأُ جای
میگیریم مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هرجا که میخواهیم فَنِعْمَ پس نیکوست أَجْرُ الْعَامِلِينَ مزد کارکنندگان یعنی
ثواب فرمان برندگان وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ وببینی ای محمد فرشتگان را یعنی وقتی که در مقعد صدق ودر قرب الهی وهم طرف
بنگری بینی ملایکه را حَافِّينَ فرو گرفتگان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجای آن يُسَبِّحُونَ
تسبیح میگویند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله وبحمده بتسبیح نفی
نازل میکنند از ذات الهی وبحمد اثبات صفات سزا میکنند او را وَقُضِيَ وحکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان خلق
بِالْحَقِّ براستی یعنی هرکس را بمقام او فرود آرند وَقِيلَ وگفته شود یعنی ملایکه یا مومنان گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ سپاس وستایش مر خدایرا که آفریدگار عالمیانست همچنانچه در ابتدای خلق آسمان و زمین ستایش
خود فرمود که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش هم
ستایش کرد تا دانند که در فاتحه وخاتمه مستحق حمد وثنا اوست **بیت** در خورد ستایش نبود غیر تو کس
هر جا که ثنایست ترا زیبد و بس

سورة المؤمن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سوره اولست از حوامیم ودر تفسیر امام ابو اللیث باسناد مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود
که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند و حسن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بمن داده اند طه وطواسین وحوامیم از الواح موسی علیه السلام و در
معالم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که چون در آل حم میافتم گوییا که افتاده ام در بوستانها که بر
نرم و اقع شده و تعجب دارد میکنم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم و بعضی
از صحابه و تابعین آل حم را عرایس القرآن و دیباج القرآن میگفته اند حم حروف مقطعه بعضی علما
علم مقسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام عرب تعبیر میکنند ببعضی از تمام پس اینجا حا اشارت
بکلام حقست که خط رد و منع بر آن کشیده نشود و میم ایمائیست بملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن
نیاید جواب قسم آنکه تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن من الله از خدایست العزیز خدای غالب
که قادرست بر تنزیل العلیم دانا بانچه فرستد بر هر کس بقدر هر وقت غافر الذنب آمرزنده گناه هر کسی
که بصدق دل گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وقابل التوب وپذیرنده توبه او از گفتن این کلمه شدید
العقاب سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن ذی الطول خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری
لا اله الا هو هیچ خدای نیست که مستحق پرستش باشد مگر او الیه المصیر بسوی اوست بازگشت همه بندگان
برای مجازات ایشان ما یجادل جدال نکنند و طعن نزنند فی آیات الله در آیتها و کتاب خدای بعد از آنکه تنزیل
آن محقق شد الا الذین کفروا مگر آنان که پوشیده اند حق را فلا یغررک پس باید که فریب ندهد ترا تقلبهم
گردیدن کافران فی البلاد در شهرها شام و یمن برای تجارت یعنی بر آمد در مایه که ایشان را مهلتی و فرصتی
هست که بر زودی عاقبت کار و خاتمت روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید کذبت قبلهم تکذیب
کردند پیش از قوم تو قوم نوح قوم نوح علیه السلام مر ورا والاحزاب و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه
بمعوی رسل میکشیدند من بعدهم از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وهمت کل امة
و قصد کردند هر یک گروهی ازینها برسولهم به پیغمبران فرستاده شده بدیشان لیأخذوه تا بگیرند او را
و هر ایذا که خواهند بوی رسانند وجادلوا و خصومت کردند با پیغمبران خود بالباطل بسخنان بیهوده
لیدحضوا تا زایل گردانند و ناچیز کنند به الحق باطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود
فأخذتهم پس من گرفتم ایشان را و هلاک کردم بمکافات آن فکیف کان پس چگونه بود عقاب عقوبت من
ایشان را وکذلک و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان از امم ماضیه حقت واجب شده است کلمت
ربک حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب علی الذین کفروا بر آنها که کافر شدند از قوم تو انهم بسبب

آنکه ایشان اصحاب النار ملازمان دوزخ اند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اکثر قوم از
عبادت حق روی بگردانیده اند با آنکه بملائکه عبادت سوی غیر رسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده او بسیارند از خواص
مخلوقات و از جمله ایشان الذین یحملون العرش آنانکه بر میدارند عرش را و حمله عرش هشت ملکند اند در کتاب
آورده که حق سبحانه فرشتگان را بسیر بالای الحجب و شمال از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکند ومن
حوله وآنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که طواف آن میکنند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در
میان گرفته یسبحون تسبیح میگویند تسبیحی مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی خدای را ذکر کنند
بجامع ثنا از صفات جلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله عرش هشت اند چهار میگویند
سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد
علی عفوک بعد قدرتک و گوییا که ایشان نسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند ویؤمنون به
و میگروند به پروردگار خود ویستغفرون و آمرزش میخواهند از خدای للذین آمنوا برای آنانکه
گرویده اند و میگویند ربنا ای آفریدگار ما وسعت فرا رسیده کل شیء بهمه چیزها رحمة وعلما
از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است فاغفر پس بیامرز للذین تابوا آنانرا
که توبه کرده اند و بحق بازگشته واتبعوا و پیروی نموده اند سبیلک راه ترا که دین اسلام است وقهم
نگاه دار ایشان را عذاب الجحیم از عذاب آتش ربنا ای پروردگار ما لطف کن وادخلهم و در آر
ایشان را یعنی روان دین یا همرایشان را جنات عدن در بوستانهای اقامت التی آن بوستانها که
بمحض فضل وعدتهم وعده داده ایشان را ومن صلح و در آر ایشان را من آبائهم از پدران ایشان و
ذریاتهم و فرزندان ایشان تا سبب او ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد انک انت العزیز بدرستی که
تو غالبی و از هیچ مقصود عاجز نشوی الحکیم دانایی هر چه کنی از حکمت خالی نبود وقهم السیئات
و باز دار از ایشان بدیها یعنی معاصی را ردیف ومن تق السیئات و هر که باز داری از عقوبتها او را یومئذ امروز
درین جهان فقد رحمته پس بدرستی که بخشیدی بوی در آخرت وذلک و آن نگاه داشتن هو الفوز
العظیم آن فیروزی بزرگست چه هر صاحب دولت که امروز در پناه عصمت الهیست فردا در سایه رحمت نامتناهی
خواهد بود و بعضی از ابن گفته اند که امروز کسی که در اری پناه فردا بمقام قرب نخشی و از آنکه بهشت خواهد برد
فردا چگونه کنند تا روا آمده ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند ینادون ندا کرده شوند بزبان فرشتگان

یعنی بوقتی که کفار بدوزخ درآیند با نفسها خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در
زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملایکه ایشانرا ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللّٰهِ هرآینه دشمنی خدا مر شما را بزرگ
اَكْبَرُ بزرگتر است مِنْ مَقْتِكُمْ از دشمنی شما اَنْفُسَكُمْ مر نفسها شما را و خدا شما را دشمن داشت اِذْ تُدْعَوْنَ
چون خوانده میشوید اِلَى الْاِيمَانِ بسوی گرویدگان بخدا و رسول فَتَكْفُرُونَ پس شما کافر میشدید و گرویدن
قَالُوا رَبَّنَا گویند کافران که ای پروردگار ما اَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ
و زنده کردانیدی دو بار اماتة اولی بوقت انقضا اجلست در دنیا و احیا اول در قبر و اماتة ثانیه هم در قبر
و احیا ثانی در بعث و در تبیان گفته که ذریه آدم را که از ظهر او بیرون آورده میثاق از ایشان فرا گرفت بمیرانید
اماتة نخستین آنست و در رحم که نطفه بود زنده کردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده کردانید و بر هر تقدیر
کافران بر اماتة و احیا اقرار کنند و گویند فَاعْتَرَفْنَا پس ما اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان ما که انکار بعث کرده
بودیم فَهَلْ اِلٰى خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یعنی طریقه که بر آن
سلوک کنیم از دوزخ بجهیم و ببهشت برسیم مراد ایشان قبول ایمان و توبه است فرشتگان ایشانرا نا امید ساخته
گویند ذٰلِكُمْ آنچه شما در آنید از حبس ابد بِاَنَّهُ بسبب آنست که در دنیا اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ چون میخواندند خدا را
وَحْدَهُ بیگانه و یکتا كَفَرْتُمْ کافر میشدید بیگانگی او و میگفتید اَجَعَلَ الْاٰلِهَةَ اِلٰهًا وَاحِدًا وَاِنْ يُشْرَكْ بِهِ و چون
شرک می آوردند بدو یعنی شرکا برای او اضافت میکردند تُؤْمِنُوا میگرویدید بشرکا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ پس کار و کنارش
مر خدا راست الْعَلِيِّ خدای برتر از آنکه بدو شرک آرند الْكَبِيرِ بزرگوارتر از آنکه غیری را با او مساوی
هُوَ الَّذِي اوست آن خدای که بکمال قدرت يُرِيكُمْ مینماید شما را اٰيَاتِهِ نشانهاء دال بر وحدت
خود وَيُنَزِّلُ لَكُمْ و فرو میفرستد برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از آسمان اسباب روزی چون باران
بتدبیر آنچه سبب روزی باشد وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها اِلَّا مَنْ يُنِيبُ مگر کسی که
باز گردد بخدا یعنی از معصیت بازگشته روی بطاعت آرد فَادْعُوا اللّٰهَ پس بپرستید خدا را مُخْلِصِينَ
در حالتی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او طاعت خود را از شرک و ریا وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
و اگرچه کراهت دارند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافرند و شما بر آن نعمت شاکرید
میان شما منافرتست و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز در نزد
شما مکروه و مبغوض است رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اوست بردارنده درجها بندگان هم در دنیا هم در عقبی در

دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتباین مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجه آدم را بصفوت
برداشت و نوح را بدعوت و ابرهیم را بخلت و موسی را بقربت و عیسی را بزهادت و محمد را صلوات الله و سلامه
علیه و علی جمیع الانبیا بشفاعت سلمی فرموده که درجه هر که خواهد بر دارد بمعرفت و شناخت حقایق و در بحر
آورده که بر دارنده درجات محبانست بفنا از غیبت و بقا بمحبوبیت عزیزی فرموده است که لا یوجد البقا الا
بالفنا تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی
بر خویش دو تا کر بقا می خواهی / کز دار و بقا در دی خرابات
ز حال خویش فانی شو درین ره ای عطار / که باقی ره عشاق فانی الذاتست
ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش است
یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطانت يُلْقِي الرُّوحَ می افکند وحی را مِنْ اَمْرِهِ بفرمان خود یا
میفرستد جبریل را علیه السلام عَلٰى مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی تبه نبوت
عطا میکند بهر که میخواهد لِيُنْذِرَ تا بیم کند آنکه وحی بدو آمده مر مردمان را يَوْمَ التَّلَاقِ از روز یکدیگر را
دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان و زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و
معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را يَوْمَ هُمْ روزی که ایشان یعنی
عباد بَارِزُونَ آشکارا باشند از قبرها بر آمده لَا يَخْفٰى پوشیده نشود عَلَى اللّٰهِ بر خدای مِنْهُمْ از
اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شَيْءٌ چیزی بلکه همه را داند بر وفق عمل جزا دهد و
منادی ندا کند که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر کراست پادشاهی و حکم گذاری امروز پس همه بندگان باتفاق یکدیگر
جواب دهند که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ مر خدایراست که یکتاست در حکم الْقَهَّارِ شکننده منازعان و مدعیان
ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیة الهی درین جواب با مومنان موافق باشند
اَلْيَوْمَ امروز تُجْزٰى پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر کسی را بِمَا كَسَبَتْ جزاء آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ
ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه کسی بگیرند و نه نیکی را پاداش بدی
دهند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمارست بوقت حساب او را شانی از شانی باز ندارد
در وسیط آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای تعالی گوید من پادشاه جزا دهنده ام نشاید
هیچ بهشتی را که ببهشت در آید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا آنرا قصاص کنم
پس این آیه خواند که اَلْيَوْمَ تُجْزٰى تا آخر رباعیه
در وعده المظلم حالی عجبست / در زدین ظلم را وبالی عجبست
از ظلم بپرهیز که در روز جزا / لا ظلم الیوم گوشمالی عجبست
وَاَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافران را و بترسان يَوْمَ الْآزِفَةِ

از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید و هر چه آینده باشد نزدیک است برسیدن اذ القلوب
بترسان ایشانرا چون دلها ایشان لدی الحناجر نزدیک حلقها ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن
خود میل خروج نموده بحلقها آیند و هم آنجا بمانند نه باز گردند تا صاحب ایشان بیاساید و نه بر آیند
تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند کاظمین غمگنان و از غم پر بر آمدگان ما للظالمین نیست مر
ستمکاران یعنی کافران را در آن روز من حمیم هیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند
ولا شفیع یطاع و نه درخواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد یعلم
میداند خدای خائنة الاعین خیانت چشمها را یعنی نظر بآنچه حرام است یا غمز کردن بمعایب مردم یا کذب در نظر
و صاحب رعیة امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمها محبان آنست که در اوقات مناجات خواب را بر
آن گذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب در آید چشم او بخواب رود
و من نام عنی نام عنه وصالیا مثنوی خواب را با دیده عاشق چه کار چشم او چون شمع باشد اشکبار چشمها عاشقان از خواب
یکنفس آن چشمها بی آب نیست وما تخفی الصدور و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرایر مردم را
میشناسد والله یقضی و خدای حکم میکند بالحق براستی در جزا محسن و مسی والذین یدعون و آنانرا که
می پرستند مشرکان من دونه بدون خدای لا یقضون حکم نمیکنند ایشان بشیء بچیزی زیرا که اگر چه
ایشانرا قدرت بران نیست و اگر چه حیوانند مخلوق و مملوکند نیست حکم و فرمان نیست ان الله بدرستی که
خدای حق هو السمیع اوست شنوای گفتار بندگان البصیر بینا بکردار ایشان اولم یسیروا آیا سیر
نمیکنند و سفر نمینمایند مشرکان مکه فی الارض در زمین یمن و شام برای تجارت فینظروا کیف کان پس ببینند
که چگونه بود عاقبة الذین کانوا سر انجام کار آنها که بودند من قبلهم پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد
و ثمود و ارباب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجارت قریش است کانوا بودند پیشینیان اشد منهم ایشان
سخت‌تر از اینان قوة از جهت نیرو و توانایی و قدرت و تمکن وآثارا و بیشتر از جهت نشانهای ایشان فی الارض
در زمین دیار ایشان چون قلعها و بلند شهرها و بزرگ فاخذهم الله پس بگرفت ایشانرا خدای و عقوبت
کرد بذنوبهم بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وما کان لهم و نبود مر ایشانرا من الله از عذاب خدای
من واق هیچ نگاه دارنده که دفع کند آنرا از ایشان ذلک این گرفتن بانهم کانت تاتیهم بسبب آن بود که
آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بحجتها روشن و معجزها هویدا فکفروا پس کافر شدند

بدان و انکار کردند آنرا فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشانرا و معاقب گردانید انه قوی بدرستی که
خدای تواناست و متمکن در هر چه خواهد شدید العقاب سخت عقوبت بر اهل شرک ولقد ارسلنا موسی
بدرستی که ما فرستادیم موسی را علیه السلام بایاتنا بمعجزات ما که نه آیات بود وسلطان مبین و حجتی هویدا
گفته اند مراد عصاست و افراد او بذکر از جهت تفخیم و تعظیم است یا آیات دعوت حق و سلطان مبین معجزات یعنی
بدعوت و حجت فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد
وهامان و بهامان که وزیر او بود وقارون و بقارون که مقرب و مشیر او بود و او ایشانرا بحق دعوت
نموده اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند فقالوا پس گفتند ساحر این جادو است که خارق
عادات بما مینماید از نوع سحر کذاب دروغ گوی است در آنکه میگوید بخدای جهت و من رسول اویم فلما
جاءهم بالحق پس چون آمد بدیشان پیغمبر براستی و درستی من عندنا از نزدیک ما قالوا اقتلوا گفتند بکشید
ابناء الذین آمنوا معه پسران آنانرا که گرویده اند با موسی علیه السلام فرعونیان قبل از ولادت موسی
علیه السلام فرزندان بنی اسرائیل را میکشتند بعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون موسی علیه السلام
با ایشان دعوی نبوت کرد باظهار او فرعون گفت پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلها ایشان شکسته شود موسی را
یاری ندهند واستحیوا نساءهم و زنده بگذارید دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کردند
وما کید الکافرین و نیست مکر کافران بقتل انبیا و مؤمنان الا فی ضلال مگر در ضایع و بیهوده
یعنی از پیش نرود و وبال آن هم بدیشان باز گردد پس فرعون در باره موسی علیه السلام با خواص خود مشورت کرده
گفت او را می باید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد برگشته خود و از آن خلل بتو رسد یا آنکه مردم گویند فرعون
با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحران طلبیم تا با او معارضه شوند فرعون را این
سخن معقول افتاد و میدانست که او پیغمبرست از قتل او میترسید اما نزد قوم اظهار تجلد کرده وقال فرعون ذرونی
و گفت فرعون بگذارید مرا تا بخواری اقتل موسی بکشم موسی را ولیدع ربه و گو او بخواند خدای خود را تا او را
من از وی باز دارد انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان یبدل دینکم از آنکه او متغیر سازد کیش شما را و از
عبادت من باز دارد او ان یظهر یا آنکه آشکارا کرد بسبب دعوت فی الارض الفساد در زمین مصر
تباهی و مکر وهی حفص بضم یاء و کسر هاء و نصب دال میخوانند یعنی موسی ظاهر کرداند در بلاد شما فساد را و از خیانت
من باز دارد یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وقال موسی و گفت موسی مر قوم خود را چون این خبر

بوی رسید إِنِّي عُذْتُ بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردگار من و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از هر سر گردن کشی که بسبب تعظم لَا يُؤْمِنُ نمیگرود بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار فرعون را نام نبرد و بعضی ذکر کرده که نا... او و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی حزبیل یا شمعان که متقی بود که بطریق جزم يَكْتُمُ می‌پوشید از فرعون و اتباع او إِيمَانَهُ گرویدن خود را گفته‌اند صد سال بود که ایمان داشت و می‌پوشید چون خبر قصد فرعون بموسی رسید گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را أَنْ يَقُولَ برای آنکه میگوید رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار من خداست وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَإِنْ يَكُ و اگر او باشد كَاذِبًا دروغ گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر وی باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راست گوی يُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی بلای عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیاست عاجلاً بشما رسد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدای راه نمی‌نماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد در گذرنده است در ریختن خون کودکان بی گناه كَذَّابٌ دروغ گوینده است در دعوی خدائی يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهی امروز ظَاهِرِينَ در حالتی که غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ جَاءَنَا اگر بیاید بما پس قصد موسی مکنید و دست از وی باز دارید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر آن مؤمن را که از قتل موسی نهی میکرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند مَا أُرِيكُمْ نمی‌نمایم شما را إِلَّا مَا أَرَى مگر آنچه می‌بینم یعنی بشما نمایم راه صواب در کشتن آن و دیده بودم صلاح در آن وَمَا أَهْدِيكُمْ و نمی‌نمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ مگر راه راستی خبر کرد که این سخن استماع نمود دیگر باره عرق عصبیتش در حرکت آمد بحر ایمان جوشیدن آغاز کرده بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکه ایمان آورده بود يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ ای گروه من بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روز آن لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشانست آنگه تفصیل میکند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند حال گروه نوح علیه السلام که بغرق

هلاک شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر مستأصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بیک صیحه مردند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند پس شما هم ظلم مکنید تا معذب نگردید وَيَا قَوْمِ إِنِّي و ای گروه بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می‌ترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را میخوانند باستغاثه و هیچکس بفریاد کسی نرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ وَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ وَلَا مَوْتَ یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیکبختی شد که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبختی گشت که هرگز نیکبختی نیابد يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب بسوی دوزخ مُدْبِرِينَ بازگشتگان از آنجا بسوی دوزخ مَا لَكُمْ نباشد شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده که تواند در پناه گرفتن وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا خدای فرو گذارد در ضلالت فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیهما السلام مِنْ قَبْلُ پیش از موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتها، هویدا گفته‌اند فرعون موسی همان فرعون زمان یوسف بود و یوسف اسپی قیمتی او را که بمرد بمعاونت زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف علی نبینا و علیه السلام درگذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی علیه السلام عمر یافت پس مؤمن گفت که یوسف علیه السلام پیش از این آمد بشما بمعجزات روشن که احیاء فرس بوده و شهادت طفل بر برائت او و بعضی گفته‌اند فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بود و خدای یوسف بن ابرهیم بن یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود و معجزات بر ایشان عرضه داد و ایمان نگرویدند پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس همواره بودید فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه آورده بود بشما از امر دین حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ تا آنگاه که او درگذشت قُلْتُمْ گفتید لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ برنخواهد انگیخت خدای مِنْ بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد تا سخن آنکه و او را نیز رد کنیم كَذَٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ خدای گمراه سازد در بوادی طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر کرا که او از حد تجاوز کننده است در کفر مُرْتَابٌ شک دارنده در آنچه بمعجزه ثابت شود پس در صفت اهل اسراف و ارتیاب میگوید الَّذِينَ يُجَادِلُونَ

آنانکه جدال میکنند با انبیا فی آیات الله در ابطال آیتها خدای بغیر سلطان اتاهم بی حجتی
و برهانی که بدیشان آمده باشد کبر بزرگست جدال ایشان مقتا از جهت بغض عند الله نزدیک
خدای وعند الذین آمنوا و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشانرا و
مؤمنان نیز دشمن آنند کذلک همچنین یطبع الله مهر مینهد خدای علی کل قلب متکبر بر دل هر
شخصی متکبر که سرکشد از فرمان برداری جبار خودکامه که خود را از دیگران برتر داند و دارد بر مردم
مواعظ خربیل فرعون اندیشه کرد که تا کاه سخن او در مستمعان اثر نکند و نیز خود را بطلب و خود راه
مردم را بچیزی دیگر مشغول گرداند وقال فرعون و گفت فرعون یا هامان ابن لی ای هامان بنا کن برای من
صرحا بنای افراشته لعلی شاید ابلغ الاسباب برسم بدین راهها را اسباب السموات در
آسمانها یا راهها از آسمانی با آسمانها فاطلع پس در بینم و در شوم یعنی بنگرم الی اله موسی بسوی خدای موسی
یا اشراف کردم بر احوال او وانی لاظنه و بدرستی که من گمان می برم موسی را کاذبا دروغ گوی در دعوی
رسالت یا در آنکه او را خدایی هست که آفریدگار آسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کرد چند وموسی علیه السلام بنا
وحی آمد که اندوه مکن مشعبه بین که من با آن چکنم پس حق سبحانه آنرا بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره
قصص گذشت وکذلک و همچنان زین لفرعون آرایش داده شد برای فرعون سوء عمله بدی کردار
وصد و بازداشته شد عن السبیل از راه راست و طریق صواب وما کید فرعون و نبود مکر فرعون
در ساختن صرح و تلبیس بر قوم الا فی تباب مگر در تباهی و نیستی وقال الذی آمن و گفت
آنکسی که گرویده بود یعنی خربیل یا قوم اتبعون ای قوم پیروی کنید مرا اهدکم تا بنمایم شما را سبیل
الرشاد راه راستی و هدایت یا قوم ای گروه من انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که این زندگانی
دنیا متاع برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او اندک فرصتی را در نوردند و نامه
معاشرتش را رقم ابطال در کشند قطعه باغ دهر که پر تازه رنگ و خوش بویست مباش غره که رنج خزان
زمان زمان بچه باد نکبت واد وبار چه رنگ و بوی که نشانی زاغ نگذارد وان الآخرة و بدرستی که سرای
دیگر هی دار القرار اوست سرای آرام که او را انتقال و از انتقال متصور نیست من عمل سیئة
هر که بکند کردار بد فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند آن او را این بحکم عدل الهی است
ومن عمل صالحا و هر که بکند کردار شایسته من ذکر او انثی از زن و مرد وهو مؤمن و حال آنکه او مؤمن باشد

به اصل و شرط قبول عمل ایمانست فاولئک پس آن گروه شایسته کاران یدخلون الجنة در آورده شوند
بهشت و حفص یدخلون بصیغه معلوم خوانده یعنی بهشت در آیند یرزقون فیها روزی داده شوند
در آن از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذه و مشارب خوشگوار بغیر حساب بیشمار یعنی با مزاحمت عمل بلکه بسیاری
از آن زیاده و این از روی فضل نامتناهیست آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند که ایمان آورده زبان
ملامت بگشادند که تو شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری می آری خربیل تکرار میکرد از
روی تنبیه تا شاید که از خواب غفلت بیدار و از مستی نکرت هشیار شوند پس گفت ویا قوم و ای گروه من
ما لی ادعوکم این چیست که مرا رسید و چونست که میخوانم شما را الی النجوة بسوی رهایی یافتن از عذاب خدای
ایمان بدو و متابعت پیغمبر او وتدعوننی و شما میخوانید مرا الی النار بسوی عملی که بدان مستوجب آتش
شوم یعنی عبادت فرعون تدعوننی میخوانید مرا بدین خود لاکفر بالله تا کافر شوم بخدای واشرک به
برای آنکه شریک گردانم بوی ما لیس لی آنچیزی که نیست مرا به بربوبیت او علم دانشی مراد
از نفی علم نفی معلومست یعنی من غیر از وی خدایی نمیدانم پس چگونه او را شریک سازم وانا ادعوکم
و حال آنکه من میخوانم شما را الی العزیز بخداوندی که غالبست یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الغفار آمرزنده
وحی کنندگان مؤمنان لا جرم هر آینه انما تدعوننی الیه آنچه شما میخوانید مرا یعنی پرستش او لیس له دعوة
نیست مر او را دعوتی با جابت رسیده یعنی سخنی بیهوده است و اعتباری ندارد فی الدنیا درین سرای ولا
فی الآخرة و نه در آن سرای وان مردنا و بدرستی که بازگشت ما الی الله بسوی حضرت و مارا جزا
خواهد داد وان المسرفین و بدرستی که گزافکاران و از حد بیرون شدگان در ضلال و طغیان هم
اصحاب النار ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان روی آغاز تهدید میکردند و قصد قتل او نمودند او گفت
فستذکرون پس زودی یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد آرید شما را [illegible] نصیحتی کنم
میکنم شما را ما اقول لکم راستی آنچه میگفتم شما را وافوض و باز میگذارم امری کار خود را الی الله
بخدای و بر وی توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد ان الله بحقیقت خدای بصیر بیناست بالعباد با بود
بندگان خود آورده اند که فرعون بفرمود تا او را بکشند و وی گریخته روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق تعالی
لشکر سباع را برانگیخت تا بگرد وی در آمدند آغاز پاسبانی کردند و نتیجه تفویض بزودی در وی رسید
کشنده را آورده اند که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیابند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند و

نماز روی و نکهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نماز آوردی و نکهبانی سباع را تماشا هم کردند
و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نکردد و حق سبحانه از آن حال خبر باز
میدهد که فوقیه الله پس نکاه داشت او را خدای سیئات ما مکروا از بدیها آنچه اندیشیده بودند در باب
وی وحاق بآل فرعون و فرو گرفت بر کسان فرعون که بقصد او رفته بودند سوء العذاب بدی عذاب
که قتل است و گفته اند مراد با آل فرعون همه قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشانست و بعضی بر آنند
که سوء العذاب آتشیست چه بدل از آن آورده که النار فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یعرضون
عرض کرده میشوند علیها بر آتش دوزخ غدوا وعشیا بامداد و شبانگاه در معین الحقایق فرموده که جای
بودن ایشان را در دوزخ بدیشان مینمایند و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ارواح فرعونیان در درون
مرغان سیاهست و صبح و شام آتش را بر ایشان عرض میکنند تا قیامت ویوم تقوم الساعة و در روزی که
قایم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید فرشتگان را ایشان را گویند ادخلوا آل فرعون در آرید
کسان فرعون اشد العذاب در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است و حفص بفتح همزه و کسر خا خوانده یعنی
خدای امر کند ملائکه را که در آرید فرعونیان را بعذاب سخت از آنچه در آن بودند واذ یتحاجون و یاد کن چون بکار
مخاصمه کنند دوزخیان فی النار در آتش فیقول الضعفاء پس گویند بیچارگان و زبونان قوم للذین
استکبروا مر آنان را که سرکش و معظم بودند یعنی تابعان مر متبوعان را گویند انا بدرستی که ما کنا لکم
بودیم مر شما را تبعا پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب یعنی سبب
دخول ما در دوزخ شما شدید فهل انتم پس آیا هستید شما مغنون دفع کنندگان عنا از ما نصیبا
من النار بهره از آتش قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند که چه جای این سخنست انا کل فیها
بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفع بودی از نفس خود باز داشتیم
ان الله بدرستی که خدای قد حکم بتحقیق حکم کرده است بین العباد میان بندگان و هر یک را
بجایی که در خور او ست فرستاده وقال الذین و گویند آنانکه فی النار در آتش بعد از آنکه نومید شوند
از یکدیگر لخزنة جهنم مر خازنان دوزخ را که برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یخفف
عنا تا تخفیف کند و بردارد از ما یوما بمقدار روزی از روزهای دنیا من العذاب از
عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قالوا گویند خزنه جهنم ایشان را که در دنیا اولم تک تأتیکم آیا نبود که آمد

بشما رسلکم پیغمبران فرستاده بشما بالبینات بحجتهای هویدا و شما را بخدا دعوت کردند قالوا بلی
گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قالوا گویند خازنان که چون حال برین منوالست فادعوا پس شما
بخوانید خدای را بتخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و
باجابت نرسد وما دعاء الکافرین و نیست دعای ناگرویدگان الا فی ضلال مگر در بطلان و ضایع شدن و
باجابت نرسیدن انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا پیغمبران خود را والذین آمنوا و آنانکه
گرویده اند فی الحیاة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای نصرت میکنیم باهلاک دشمنان و نجات
ایشان یا ما بعد از آنکه کشته کردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بانتقام یحیی علی نبینا و علیه السلام هفتاد
هزار کشته شدند ویوم یقوم الاشهاد و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت
شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و ملایکه و امت مصطفی صلی الله علیه و سلم یوم لا ینفع الظالمین
روزی که سود نکند ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطله است و محل قبول نیست و
لهم اللعنة و مر ایشانراست دوری از رحمت خدای ولهم سوء الدار و مر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم
ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم موسی الهدی موسی بن عمران را معجزات یا آنچه بدان راه یافته شوند
از معجزات و صحف و شرایع واورثنا و میراث دادیم بنی اسرائیل الکتاب بنی اسرائیل را توریت یعنی
باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را هدی راه نماینده وذکری و پند دهنده لاولی الالباب
مر خداوندان عقول سلیمه را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله بدرستی که وعده
خدای بنصرت انبیا و هلاک اعدا حق راست و درستست و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال
موسی و فرعون واستغفر و طلب آمرزش نمای لذنبک برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی
در تنبیه آورده که مقصود ازین امر آنست که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تعبد نماید بخدای با استغفار جهت زیادتی
درجه و تا سنتی شود بعد از وی امت را و حضرت رسالت صلوات الله و سلامه روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار
میفرموده اند و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب مر گناهان امت را که بحضرت تو امیدوارند بیت
گر ز گناهی نکوی ؛ حرفی ز برای نکوی ؛ یعنی که بعذرخواهی ؛ از عاصیان پر [illegible] ؛ نزدیک خدا کنی شفاعت
در باب انی از شریعت وسبح و تسبیح کوی بحمد ربک پیوسته بستایش پروردگار خود بالعشی والابکار
بشبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده آورده اند که کفار در باب قرآن و بعث مجادله میکردند که

قرآن یعنی خدانیت و بعث محالست حق سبحانه آیة فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ بدرستی آنانکه جدال کنند
فِي آيَاتِ اللَّهِ در بطلان آیتهای خدای و در دفع آن کوشند بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشانرا
از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله عقل إِنْ فِي صُدُورِهِمْ نیست در سینهای ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر کبری
از نعوت حق یا ارادت سروری و حکومت یا عظمتی موهوم که هرگز مَا هُمْ نیستند ایشان بِبَالِغِيهِ رسنده
بدان فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که شنواست اقوال ایشانرا الْبَصِيرُ
بیناست بافعال ایشان لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر آینه آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرگترست نزد شما
مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بسطت آن اولا بی
اصل و ماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر از مردمان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که این آفریدن آسانست قول بعضی مفسران آنست که جدال کنندگان یهود بودند که گفتند
پیغمبر را که تو صاحب ما نیستی بلکه او بود مسیح بن داود است یعنی دجال که سلطنت او بخشکی و بحر بالغ شود
و جوییهای آب با او روان باشند و پادشاهی با ما گردد و او آیتی است از آیتهای خدای حق سبحانه این آیه نازل کرد
که آنانکه منازعت میکنند در باب دجال و او را آیة الله میدانند در دلهای ایشان کبریست یعنی هوای حکومت و سلطنت
که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنه دجال و دیگری میگفتند که جثه او را عظمتست از جثه
آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگترست و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی
از مخلوقات منست و میباید دانست که او آدمی ایست از آدمیان دیگر بقد بلندتر و جثه بزرگتر و یک چشم است
و ظهور یکی از علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم امارات ظهور وی بیان کرده که مردم سه سال
پیش از خروج وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز گیرد و زمین از آنچه
رویدی ثلثی نگاه دارد و در سال دوم دو ثلث باز گیرند و سال سیم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه
پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله و با
وی بهشتی بود و دوزخی و بهشت وی دوزخ باشد و دیوان با وی باشند که متمثل شوند بصور آدمیان پس یکی را گوید که بدید
و مادرترا زنده کردانم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت ابوین او متشکل شوند و او را
گویند ای فرزند متابعت وی کن که او خدای تست الغصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که ملائکه آنجا
پاسبانی کنند و چون کار بر مؤمنان تنگ آید حق سبحانه عیسی را علی نبینا و علیه السلام از آسمان فرو فرستد

تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند بتمامی مستاصل کردند و شمهٔ از نزول عیسی علیه السلام در سورهٔ
زخرف مذکور خواهد شد وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و یکسان نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده وَلَا الْمُسِيءُ و نه
بدکار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مؤمن و کافر متساوی نباشند در عقبی
یکی سالک درجات بود و یکی مقیم درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی پند پذیرند و چون ثابت شد که محسن و مسی
برابر نیستند ثواب و عقاب در دنیا دار تکلیف نزد اهل حجا پس لابد است از سرای دیگر که در آن پاداش یابند
و آن در قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است لَا رَيْبَ
فِيهَا شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر
آدمیان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وَقَالَ رَبُّكُمُ
و گفت پروردگار شما ادْعُونِي بخوانید مرا أَسْتَجِبْ لَكُمْ اجابت کنم شما را یعنی مرا پرستید تا ثواب دهم
اکثر علما درین آیه دعا را بر عبادت فرود آورده اند و مؤید اینست آنچه خدا میگوید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ
آنانکه سرکشی نمایند عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود در آورده شوند بدوزخ و حفص
بصیغه معلوم خوانده یعنی بدوزخ در آیند دَاخِرِينَ بیچارگان و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است
یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سؤالست یعنی بخواهید
تا بدهم که خزانه رحمت ما لامالست و کرم من بخشنده اما کو آن گدای که دست نیاز پیش آورد که نقد مرادش در
کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سؤال گشاد که رقعه حاجتش را بتوقیع اجابت موشح نساختم بیت
بر آستان ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست برویش هزار در نگشود وگفته اند دعا بمعنی ثناست و استجابه
بمعنی ثوابست یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدا را
بخواند بوقت رجوع و اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم بیت گر تو بر گنی بپذیرم از روی کرم
و آنکه بسر جرمهات در گذرم اللَّهُ خدای بحق الَّذِي جَعَلَ آنست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما
شب را تیره و بمزاج بارد لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در وی بجهت ضعف حرکات سکون حواس وَالنَّهَارَ
و بیافرید روز را مُبْصِرًا روشن کننده و بمزاج حار تا به بینند چیزها را و حرکت شما در کسب معاش قوی شود
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش بزرگ و بسیارست عَلَى النَّاسِ بر آدمیان

بآفریدن لیل ونهار وبا بخلق ورزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس ومال بدانست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه این کارها کند خدا است رَبُّكُمْ پروردگار شما خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس چگونه وبچه وجه برگردانیده میشوید از عبادات او بعبادت غیر او كَذَٰلِكَ همچنانکه بر گردانیده شدند این قوم يُؤْفَكُ الَّذِينَ برگردانیده میشوند آنانکه كَانُوا هستند از روی عناد بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ آیتهای خدا را انکار میکنند واز پذیرفتن آن باز می ایستند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خدایی که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را قَرَارًا موضع آرام تا بروی میروید ومی نشینید وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وگردانید آسمان را بنای برداشته وبرافراشته وَصَوَّرَكُمْ وبنگاشت شما را ای آدمیان فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست ورویهای شما پاکیزه واعضای شما متناسب آفرید وَرَزَقَكُمْ وروزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ وممتاز گردانید روزی شما را از روزی حیوانات ودر بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسان در آنست که او مرآت جهان نماست همه حقایق علوی وسفلی مجموع دقایق صوری ومعنوی با اجامع است وانوار معرفت ذات وآثار شناخت صفات از آئینه حقیقت جامع او لامع. بیت: ای صورت تو آینه سر وجود ٭ روشن ز رخت پرتو انوار شهود ٭ مجموعه هر دو کونی از غیب وشهود در مملکت صورت ومعنی موجود ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه چنین تصویری کرد خدایست رَبُّكُمْ آفریدگار شما فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس برترست خدای وبزرگوارتر رَبُّ الْعَالَمِينَ پرورنده عالمیان از جن وانس وجز آن هُوَ الْحَيُّ اوست زنده یعنی منفرد بحیات ازلی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادْعُوهُ پس پرستید او را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا وبگویید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ همه ستایشها وسپاسها مر خدایراست که پروردگار عالمیانست قُلْ بگوی ای محمد مر مشرکان را که میگویند بدین آبا واجداد خود دست در زن شو إِنِّي نُهِيتُ بدرستی که نهی کرده شده ام أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستم آنانرا که تَدْعُونَ می پرستید شما مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ آنهنگام که آمده است بمن حجج وآیات مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من وَأُمِرْتُ وفرموده شده ام أَنْ أُسْلِمَ بآنکه گردن نهم وانقیاد کنم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر آفریدگار جهانیانرا هُوَ الَّذِي اوست آنکه خَلَقَكُمْ بیافرید پدر شما آدم را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را ای فرزندان وی مِنْ

نُطْفَةٍ از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون می آرد هر یک شما را از رحم مادر طِفْلًا کودکی ثُمَّ پس باقی میدارد شما را لِتَبْلُغُوا تا برسید أَشُدَّكُمْ بنهایت قوت خود که منتهای شبابست ثُمَّ پس از این درجه بالا می برد لِتَكُونُوا شُيُوخًا تا گردید پیران وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ واز شما کسی باشد که بمیرانیده شود مِنْ قَبْلُ پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخت وَلِتَبْلُغُوا وبقا میدهد شما را تا برسید أَجَلًا مُسَمًّى بمدتی نام برده شده که وقت موتست وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وشاید شما تعقل کنید دلائل آفرینش خود وانتقال از درجه بدرجه هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُحْيِي زنده کند الله وَيُمِيتُ وبمیراند فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا پس چون خواهد وحکم کند کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که بگوید لَهُ كُنْ مر آن مراد را که بباش فَيَكُونُ پس بباشد بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی وصرف قدرتی وکلفتی نیست. نظم: قول او را که عیب وعلت نیست ٭ متوقف بهیچ آلت نیست ٭ زخم زلفش که کاف وطره نون ٭ مرزبان شکل آورد بیرون أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه يُجَادِلُونَ جدال ونزاع میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در رد آیتهای خدای یعنی بجحج قرآن منکرند أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ چگونه وچون برگردانیده میشوند از تصدیق بدان الَّذِينَ كَذَّبُوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند ونگرویدند بِالْكِتَابِ بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَبِمَا أَرْسَلْنَا وبآنچه فرستاده ایم بِهِ بآنچه رُسُلَنَا پیغمبران خود را از کلام وشرایع فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت تکذیب وانکار را إِذِ الْأَغْلَالُ آنگاه که غلها وآتشین باشد فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان وَالسَّلَاسِلُ وزنجیرها نیز در پای ایشان بود يُسْحَبُونَ کشیده میشوند بدان زنجیرها فِي الْحَمِيمِ در آبی جوشان که در نهایت حرارت بود ثُمَّ فِي النَّارِ در آتش يُسْجَرُونَ غرقه وبریان سازند ایشانرا یعنی بانواع عذاب از آتش وآب معذب کنند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ پس گویند مر ایشانرا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ کجا اند آنها که بدیشان ایمان میگرفتید ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ از فرود خدای قَالُوا گویند دوزخیان که آن شرکا ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما یعنی نمی یابیم ایشانرا وما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا بگذاشتند بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو بلکه نبودیم که میخواندیم وپرستش میکردیم مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا شَيْئًا چیزیرا یعنی بر ما روشن شد که چیزی نبود که ایشانرا که عبادت میکردیم هیچ نبوده اند وما ایشانرا چیزی می پنداشتیم كَذَٰلِكَ همچنانکه عقل ایشان کم شد يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ گمراه فرو میگذارد خدای کافرانرا تا راه نمی برند بچیزی که از آن منتفع شوند در آخرت ذَٰلِكُمْ پس ایشانرا گویند این خذلان شما امروز در عقبی بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ بسبب آنست که بودید شما که شادی

میکردید یعنی شادی میکردید فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی که حق نبود یعنی بشرک و
طغیان وبما کنتم تمرحون و بجهت آنکه بودید شما که می نازیدید و تکبر میکردید ادخلوا درآیید ابواب
جهنم بدرهای دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدری که درآیید خالدین فیها
جاوید ماندگان در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهیست گردن کشان را دوزخ فاصبر
پس شکیبایی کن ای محمد بر ایذای قوم ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت اولیا و هلاک اعدا حق
درست و راستست بی شک واقع خواهد شد فاما نرینک پس اگر بنماییم بتو بعض الذی نعدهم برخی
از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل و اسر و جز آن او نتوفینک یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب
فالینا یرجعون پس بسوی ما باز گردیده خواهند شد و در قیامت جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ
وجه ایشان از ما فوت نخواهند گذاشت و حق سبحانه و تعالی در دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرت سید ابرار
صلی الله علیه و سلم نمود چون قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود نظم
دوستانت در دو عالم شاد و خرم می زیند ۰ دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا آورده اند که کفار
مکه از روی جدال اقتراح آیات تکثیر میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و تصاعد بر آسمان
و حضور ایشان و غیر آن بعضی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق تعالی آیه فرستاد که ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستاده ایم
رسلا من قبلک پیغمبران را پیش از تو منهم بعضی از ایشان من قصصنا علیک آنها اند که خوانده ایم قصه
ایشان بر تو که آن بیست و پنج پیغمبرند ومنهم من لم نقصص و بعضی از ایشان آنانند که قصه ایشان نخوانده ایم
علیک بر تو ما نام ایشان دانسته چون الیسع و غیر او و بعضی آنست که نام ایشان دانسته و قصه ایشان
شنیده جمعی بر آنند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و
مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان
با نسابها و اسامی شرط نیست وما کان لرسول و نبود هیچ پیغمبری را و ممکن نیست ان یاتی بآیة که بیارد معجزه
کمترین الا باذن الله مگر بدستوری خدای و بحکم و فرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح
معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن او بجا مرهون مصلحت در وقوع آن معجزه فاذا جاء امر الله
پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات قضی حکم کرده شود بالحق
براستی یعنی میان مبطلان معذب گردند و مومن و محق نجات یابد وخسر و زیان کنند هنالک المبطلون

آنجا نماز استان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبند الله خدای
بحق الذی جعل لکم الانعام آنست که بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند لترکبوا تا
سوار میشوید منها بعضی را از آن چون ابل ومنها تاکلون و بعضی را از آن میخورید چون غنم و برخی آنند
که قابلیت رکوب و اکل دارند چون بقر ولکم و مر شما راست فیها در انعام منافع منفعت بسیار چون
شیر و پشم و جز آن ولتبلغوا و تا برسید علیها بمسافرت بر آن یعنی بر برخی از آن حاجة
فی صدورکم بحاجتی که در دلهای شماست از سود و معامله وعلیها و بر شتران در خشکی وعلی
الفلک و بر کشتیها در دریا تحملون برداشته میشوید ویریکم و می نماید خدای شما را آیاته نشانها
قدرت خود فای آیات الله پس کدام آیه را از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از
غیب تنکرون انکار میکنید افلم یسیروا آیا سیر نکردند فی الارض در زمین عاد و ثمود فینظروا کیف
کان تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند کانوا بودند
از امم پیشین اکثر منهم بیشتر از ایشان از روی عدد واشد قوة و سخت تر از روی توانایی وآثارا
فی الارض و افزونتر از جهت نشانها و ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فما اغنی پس دفع نکرد
عذاب را عنهم از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب جاه فلما
جاءتهم پس آنهنگام که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بمعجزات و دلالات
فرحوا شاد شدند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود من العلم از دانش بزعم ایشان یعنی جهلی که
آن را علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهها بود باعتبار ایشانست و گفته اند مراد علم مکاسب
تجاراتست یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده با انبیا و آیات ایشان استهزا میکردند
لاجرم حق سبحانه ایشان را هلاک ساخت وحاق بهم ۰ احاطه کرد بایشان ما کانوا به یستهزءون
جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فلما راوا پس آنهنگام که بدیدند باسنا سختی عذاب ما را در دنیا
قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدا بیکتایی وی وکفرنا و کافر شدیم بما کنا به مشرکین
بانچه بودیم بآن شریک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشان را
ایمانهم گرویدن ایشان لما راوا باسنا آنهنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب
تکلیف مرتفع میشود و ایمان در زمان تکلیف معتبر است نه در وقت باس سنت الله سنت نهاد خدای

سنت نهاد الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است فِي عِبَادِهِ در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان نزد بأس
بهیچ وجه مقبول نیست وَخَسِرَ و زیان کار شدند هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ در آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان
بدان وقت ظاهر شد واگرچه همه عمر در خسران بودند

سُورَةُ السَّجْدَةِ

بسم الله الرحمن الرحيم

حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفیست و هر کس را استخراج آن قادر نیست و گفته‌اند اینجا اشارتست
بحکمت و میم بمنت یعنی حق سبحانه را منتیست بر مؤمنان به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارتست
بسری که میان حق تعالی و حبیب او هست و هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد چه حا و میم دو حرفند در وسط
اسم رحمن همین دو حرفند در وسط اسم محمد نیز آمده پس بسر حرفین در اسمین قسم یاد میکند که این قرآن تَنْزِيلٌ
فرو فرستاده شده است مِنَ الرَّحْمَنِ از خداوند بخشاینده بنعمت هدایت نفوس عوالم الرَّحِيمِ مهربان بر عالمیان و
خواص و از اضافه تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی وابسته بقرآنست
و این آیه فرو فرستاده كِتَابٌ فُصِّلَتْ کتابیست پیدا کرده شده آيَاتُهُ آیتهای وی و بیین کرده با امر و نهی
و وعد و وعید قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنیست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند یا
او تفصیل یافته است لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول او من عند الله است
بَشِيرًا مژده دهنده مرآنانرا که بوی عمل کنند وَنَذِيرًا و بیم کننده آنهارا که بدو نگروند فَأَعْرَضَ پس روی بر تافتند
از قبول او أَكْثَرُهُمْ بیشتر مشرکان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمیشنوند بسمع قبول یعنی نمی‌پذیرند وَقَالُوا
و گفتند اهل شرک که همواره قُلُوبُنَا دلهای ما فِي أَكِنَّةٍ در پوششهاست مِمَّا تَدْعُونَا از فهم آنچیزی که میخوانی
ما را إِلَيْهِ بآن یعنی قرآن را در نمی‌یابیم وَفِي آذَانِنَا و در گوشهای ما وَقْرٌ گرانیست آنچه میخوانی نمی‌شنویم
وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ میان ما و تو حِجَابٌ پرده‌ایست که جمال نبوت ترا نمی‌بینیم یا حاجزیست که ما را از گرویدن
بتو منع میکند و در وسیط آورده که ابو جهل جامه را میان خود و رسول صلی الله علیه وسلم پرده ساخته
گفت ترا از آن جانب و ما از این طرف فَاعْمَلْ پس عمل کن بر دین خود إِنَّنَا عَامِلُونَ که ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش
خود یا آنچه میتوانی در حق ما بکن که ما نیز با آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد ماوردی فرموده که تو کار کن برای
آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم قُلْ بگو إِنَّمَا جز این نیست که من بَشَرٌ آدمیم مِثْلُكُمْ مانند
شما یعنی از جنس بشرم نه ملک و نه جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را عجب آید و گوش
که سمع را از وی کراهت و طبع را نفرت باشد بلکه يُوحَى إِلَيَّ وحی کرده میشود بسوی من أَنَّمَا إِلَهُكُمْ جز این

نیست که خدای شما إِلَهٌ وَاحِدٌ خدائیست یگانه فَاسْتَقِيمُوا پس توجه کنید إِلَيْهِ بسوی او بتوحید
و طاعت و بران مقیم باشید وَاسْتَغْفِرُوهُ و از وی آمرزش جویید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید در صحیح
آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهراً و باطناً یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد
و چون بمرتبه استقامت رسید استغفار کنید از رؤیت آن که رؤیت عمل گناهی بزرگست و خطایی عظیم است
وَوَيْلٌ و سختی عذاب لِلْمُشْرِكِينَ مر شرک آرندگان راست الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ نمیدهند
زکوة را یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة انفس است متکلم نمیشوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک
پاک نمیسازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند و وجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب
انسانست و بذل او مر نفس را سختتر باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتیست به بخل ایشان و عدم
شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته‌اند هر توانگر که او را سخا نبود چون تنیست که جان
ندارد یا چون درختی که بر ندهد بیت منعم ممسک شجری بی برست سرو و نخل نی بی برست بخل که سرمایه ناکامیست
در دو جهان موجب بدنامیست وَهُمْ و مشرکان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ كَافِرُونَ ایشان کافرند
و بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات آن سرای را باور ندارند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشان راست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته
یا غیر محسوب در معالم فرموده که آیه در شان بیماران و عاجزان و ناتوانانست که در حال ضعف و عجز از ادای
عبادت باز مانند حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته‌اند بدیشان میدهند پس غیر ممنون
یعنی غیر مقطوع باشد عبدالله عمر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنده چون
بر طریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که بوی موکل است گوید بنویس برای وی مانند
عمل او وقتی که رهایی داشت از بند مرض تا وقتی که او را باز رها کنم یا بحضرت خود برم قُلْ أَئِنَّكُمْ بگو آیا شما
لَتَكْفُرُونَ کافر میشوید و نمیگروید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بآنکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در
دو روز امام ابو اللیث رحمه الله آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در دوشنبه بگسترانید وَتَجْعَلُونَ لَهُ
و میسازید برای وی بزبان أَنْدَادًا همتایان ذَلِكَ آن خداوندی که زمین را بیافرید رَبُّ الْعَالَمِينَ
پروردگار عالمیانست وَجَعَلَ و بیافرید فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ کوهها بلند پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زبر
زمین تا ناظران در وی نگریسته بهره اعتبار بردارند وَبَارَكَ فِيهَا و برکت کرد در کوهها بآنکه درو منافع

و معادن آفرید یا برکت داد زمین را باشجار و زروع و انعام و اثمار وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین
أَقْوَاتَهَا روزیها اهل زمین را یعنی برای هر موضعی از زمین روزی معتاد چون گندم و جو و برنج و خرما
و نوره و گوشت و امثال آن که هر یک از اینها غالب اقوات هر بلد است و تقدیر این روزیها کرد فِي أَرْبَعَةِ
أَيَّامٍ در تتمه چهار روز سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی ست
یعنی جواب سایلان بی زیاده و نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ با آفریدن آسمان
وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه او دخان بود یعنی بخار آب شبیه دخان در زاد المسیر گفته که چون حق سبحانه
آب را بیافرید باد را برو گماشت تا او را در شورش آورد و از وی بخار عظیم مرتفع شد و حق سبحانه آسمان از آن
آفرید و در عین المعانی آورده که حق سبحانه جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست بگداخت
و روان شد آتش را برو مسلط کرد تا بجوش آمد کفی و بخاری از وی پیدا گشت از آن کف زمین و از آن بخار
آسمان آفریده شد نظم کفی را منبسط سازد که این فرش بساط … بخاری را برافرازد که این سقف برین …
از آن سقف معلق حسن تصویرش بود روشن … برین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا فَقَالَ پس گفت خدای
بعد از آفریدن آسمان لَهَا مر او را وَلِلْأَرْضِ و مر زمین را که هر دو ائْتِيَا بیایید با آنچه شما را فرمایم
طَوْعًا از روی فرمان برداری أَوْ كَرْهًا یا از سر ناخواهش و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از
آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرت است نه اثبات طواعیت و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را
گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف و آثار خود را
بیرون آر قَالَتَا گفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم ما بهر چه فرمودی طَائِعِينَ فرمان برداران
آورده اند که اول موضع کعبه معظمه زادها الله شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او
از اجزای آسمان بود تعیین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انام گشت و چون آسمان آفریده شد از ابتدا [illegible]
فَقَضَاهُنَّ پس بپرداخت از آن سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان و تمام ساخت امور آن را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز
پنجشنبه و جمعه وَأَوْحَىٰ و وحی کرد فِي كُلِّ سَمَاءٍ بهر آسمانی أَمْرَهَا فرمان آن را یعنی با اهل آن الهام کرد
که عبادت بچه وجه کنند یا مقرر کرد شان هر فلکی و آنچه از آن آید وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم
آسمان نزدیکتر را بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارگان که چون چراغ رخشان و درخشان باشند وَحِفْظًا
و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از آفات که داعیه استراق سمع کنند ذَٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از

بدایع آفرینش تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ آرایش و اندازه کردن خداوند غالب است که در ملک خود بقدرت هر چه خواهد
کند الْعَلِيمِ دانا که هر چه سازد از روی حکمت سازد فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی برگردانند کافران مکه یعنی
اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس بگوی که بیم کردم شما را و بترسانیدم صَاعِقَةً
از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بوده وَثَمُودَ
و عذاب قوم ثمود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام تخصیص این دو قوم بجهت آنست که قریش در رحلة الشتاء و
الصیف بر مواضع این دو گروه گذشته آثار عذاب مشاهده میکرده اند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شده
إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتی که آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح علیهما السلام مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
از پیش رویهای ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان بر نفی و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند
دعوت کردند أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را قَالُوا گفتند کافران در جواب ایشان
لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خدای خواستی که رسول فرستادی لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرستادی فرشتگان
بجای شما فَإِنَّا پس بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچیزی که فرستاده شده آید بآن بزعم خود كَافِرُونَ
کافریم چه شما مانند آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا مانده اند
شاهد معنی ایشان غافل بوده اند شعر چند صورت بینی ای صورت پرست … هر که معنی دید از صورت برست … دیده صورت پرستی را ببند
آن سوی از نور معنی بهره مند … آنکه تفصیل قصه میکند و میگوید فَأَمَّا عَادٌ اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا
بزرگی کردند و گردن کشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند
بر هود علی نبینا و علیه السلام ایشان را تهدید کرد بعذاب ایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند وَقَالُوا
و گفتند مَنْ أَشَدُّ مِنَّا کیست سخت تر از ما قُوَّةً از جهت توانایی عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم
جسیم و طویل بودند و … کوه بضرب دست بکندندی أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغرور شدگان
بنظر خود أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای الَّذِي خَلَقَهُمْ آن خدایی که بیافریده است ایشان را هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ
او سخت تر است و بسیار تر است از ایشان قُوَّةً از روی قوت یعنی توانایی دارد بر چیزی که غیر او را آن توانایی
نیست وَكَانُوا و بودند قوم عاد که از روی تعصب بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای ما منکر شدند با آنکه دانستند که
حقست فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا باد سرد با آواز مهیب فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ
در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر روز چهارشنبه دیگر که هشت روز

وهفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِنُذِیقَهُمْ تا بچشانیم ایشان را عَذَابَ الْخِزْیِ عذاب رسوائی
وخواری فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی همه را استیصال سازیم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ وهر آینه عذاب
آن سرای أَخْزَیٰ سخت تر است از روی رسوائی وَهُمْ لَا یُنْصَرُونَ وایشان یاری داده نشوند در دفع
بدفع عذاب از ایشان وَأَمَّا ثَمُودُ واما گروه ثمود فَهَدَیْنَاهُمْ پس ایشان را دلالت کردیم بر راه راست یا راه
خیر و شر بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَیٰ پس برگزیدند واختیار کردند نابینائی یعنی جهل وضلالت کفر را
عَلَی الْهُدَیٰ بر علم وهدایة وایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشان را صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقه
عذاب خوار کننده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام ایشان را هلاک کرد بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که
کسب کردند از تکذیب صالح علی نبینا وعلیه السلام وعقر ناقه وَنَجَّیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وبرهانیدیم از آن صاعقه
آنان را که گرویده بودند بصالح وَکَانُوا یَتَّقُونَ وبودند که پرهیز میکردند از شرک وَیَوْمَ یُحْشَرُ ویاد کن
آن روز را که حشر کرده شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدای إِلَی النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را
فَهُمْ یُوزَعُونَ پس رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگه همه را بدوزخ رانند
حَتَّیٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا تا وقتی که بیایند بآتش شَهِدَ عَلَیْهِمْ گواهی دهد بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان
وَأَبْصَارُهُمْ ودیدهای ایشان بآنچه دیده باشند وَجُلُودُهُمْ وپوستها یعنی جوارح ایشان واول عضوی
که از ایشان تکلم کند ران چپ وکف دست راست بود وگفته اند فرج ایشان گواهی دهند بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بآنچه
که عمل میکردند وَقَالُوا وگویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اندامها خود را لِمَ شَهِدْتُمْ
چرا گواهی دادید عَلَیْنَا بر ما که برای شما دفع میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قَالُوا گویند اعضای
ایشان که ما را سرزنش مکنید که باختیار خود نطق نکرده ایم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی بسخن آورد ما را آن خدائی
بقدرت کامله أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ بسخن آورده است هر چیزی را که سخن گوید وَهُوَ وحال آنکه او خَلَقَکُمْ بیافرید
شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار از عدم بوجود آورد وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ وبسوی او باز گردانیده خواهید شد
برای جزا وَمَا کُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ ونبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی نمانید أَنْ یَشْهَدَ از آنکه گواهی دهد
عَلَیْکُمْ بر شما سَمْعُکُمْ گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُکُمْ ونه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان دارید و
نتوانستید که از ان بر دید که اجزای شما گواهی دهند وَلَٰکِنْ ظَنَنْتُمْ ولیکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا یَعْلَمُ آن
که خدای نداند کَثِیرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه میکنید در زاد المسیر فرموده که کفار میگفتند هر چه نهان

وَلَا جُلُودُکُمْ

میکنیم خدای میداند و آنچه نهان از ما صادر میشود بدان دانا نیست وَذَٰلِکُمْ و آن ظن شما ظَنُّکُمُ الَّذِی
آن ظنی که در دنیا ظَنَنْتُمْ گمان می بردید بِرَبِّکُمْ بخدای شما که اعمال نهانی ما را نمیداند أَرْدَاکُمْ هلاک
کرد شما را در آخرت فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِینَ پس گشتید از زیان زدگان فَإِنْ یَصْبِرُوا پس اگر کفار شکیبائی نمایند
واگر جزع کنند فَالنَّارُ پس آتش دوزخ مَثْوًی قرارگاهیست لَهُمْ مر ایشان را وَإِنْ یَسْتَعْتِبُوا واگر
خشنودی حق بجا جویند فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِینَ از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی
وَقَیَّضْنَا وبرانگیختیم لَهُمْ برای مشرکان قُرَنَاءَ وهمنشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم فَزَیَّنُوا
پس بیاراستند لَهُمْ برای ایشان مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ آنچه در پیش ایشانست از امور اخروی و وعد
و وعید تا آنرا منکر شدند وَحَقَّ وواجب گشت عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِی أُمَمٍ
قَدْ خَلَتْ یا امتان دیگر که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که
همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذبه را استحقاق عذاب بود اینها نیز سزاوار عذابند در
کشف الاسرار آورده که چون بنده خیری خواهد او را قرینی نیکو همنشین صالح کرامت کند تا در طاعت
معین وی باشد و چون به بنده بدی خواهد او را رفیقی بد و مصاحبی فاجر پیدا کند تا بر مخالفت حق تحریص
نماید چنانچه شیاطین را همنشین کافران ساختند و مستحق عذاب گشتند إِنَّهُمْ بدرستیکه کافران کَانُوا
هستند خَاسِرِینَ زیانکاران در هر دو جهان نظم ز نور معرفت امروز مفلس زید و آخرت فردا تهی دست
آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد را بشنوید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش
دهید که غلط کند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها
برداشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زنان دست بر هم کوفتندی و شعرها و ناخوش خواندندی آیه
نازل شد که وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنان که کافر شدند یعنی مشرکان عرب هر یک دیگری را گفتند لَا تَسْمَعُوا
مشنوید و گوش منهید لِهَٰذَا الْقُرْآنِ مر این قرآن را که میخواند وَالْغَوْا فِیهِ و سخنان لغو
حشو در افکنید یا فریاد کنید در پیش روی او لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ شاید شما غلبه کنید بر تلاوت او و
او از خواندن باز ایستد فَلَنُذِیقَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا پس بچشانیم آنان را که کافر شدند مراد این گروه قایلانند یا
عامه کافرانرا عَذَابًا شَدِیدًا عذابی سخت یعنی بسیار دردناک وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشان را
بدتر پاداشی أَسْوَأَ الَّذِی کَانُوا بر بدترین کاری که بودند که اندر وی جهل و عصیان یَعْمَلُونَ میکردند

ذلك آن عقوبت بدترین جزاء أعداء الله پاداش دشمنان خدایست النار یعنی آتش عطف بیانست از
جزاء لهم مر کفار راست فیها در آن آتش دار الخلد سرای جاوید یعنی مقیم مقام ایشان باشد
جزاء پاداش داده شوند پاداش دادنی بما کانوا بسبب آنچه بودند که همواره بآیاتنا بآیات کلام ما یجحدون
انکار میکردند وقال الذین کفروا و گویند آنانکه کافر شدند وقتی که در آتش باشند ربنا ای پروردگار ما
أرنا الذین بنما بما آن دو کس را که در ره دینی أضلانا گمراه کردند ما را من الجن والانس از دیوان و آدمیان
یعنی ابلیس که نافرمانی کرد و قابیل که خون ناحق ریخت این دو کس را بما نمای نجعلهما تا در آریم ایشانرا
تحت أقدامنا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لیکونا من الاسفلین تا گردند از فروتران یعنی
در درک زیرین شوند یا از همه فرودان فروتر باشند ان الذین قالوا بدرستی آنانکه گفتند ربنا الله پروردگار ما
الله است ثم استقاموا پس بران بایستادند یعنی صدیق رضی الله عنه گفت شرک نیاوردند فاروق رضی الله
عنه فرموده که بر امر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند ذو النورین رضی الله عنه تفسیر کرد که عملها را خالص
و پاکیزه ساختند مرتضی علی علیه السلام توجیه فرموده که فرایض ادا نمودند و قول شیخ حسن بصری رضی الله عنه آنست
که ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیی فانی اعراض کردند و بسرای باقی
راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت از توحید اقرارست ثم استقاموا اشارت
بتوحید معرفت توحید اقرار آنست که الله را یکتا گویی و توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی یعنی از جهت
بوحدت او بینا گردی با آنکه در عالم توحید جهت نیست نظم بی جهت میکن خدا ایجان بی ... بی تنگی زبیان ابن عم
آتشی از شب وحدت برفروخت ◦ غیر او هر چه پیش آمد بسوخت تتنزل فرود آیند علیهم الملائکة
بر ایشان یعنی بر مؤمنان مستقیم فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در محشر با آنکه ایشانرا
گویند ألا تخافوا مترسید از آنچه که در پیش دارید از امور اخروی که بر شما خواهد گذشت ولا
تحزنوا و اندوه مبرید بر آنچه بگذاشته اید از اهل و عیال که حق سبحانه کار ایشانرا بخوبی خواهد ساخت
وأبشروا و شاد شوید بالجنة التی بآن بهشتی که در دنیا کنتم توعدون بودید که بآن وعده داده میشدید
بر زبان پیغمبر نحن أولیاؤکم ما دوستان شما بودیم فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا شما را از آفات
نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت مینمودیم و معاونت میکردیم وفی الآخرة و
دوستان شماییم درین سرای بتکریم و تعظیم و در خواست یعنی مدد دادن در شفاعت هر که خواهید

ولکم و شما راست فیها در آخرت ما تشتهی أنفسکم آنچه آرزو کند و خواهش نفسهای شما از لذاید
یا از کرامات ولکم فیها و شما راست در عقبی ما تدعون آنچه خواهید نزلا روزی مهیا شده
من غفور از خدای آمرزنده رحیم مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشارتست بآنکه آنچه متمنای اهل
استقامتست نسبت بآنچه ایشانرا عطا خواهند کرد چون ماحضریست نسبت بمائده کلیه که بجهت ضیافت
ترتیب کنند و اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامتست چه در روش طریقت درجه از آن عالی
ترنیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سرست از ما سوی الله یعنی باید
که غیر حق را در خلوتخانه سر خود راه ندهد و اغیار را در حریم منزل یار نگذارد ◦ امروز مراد دل احرار بیکجهد
کاندر حرم سلطان اغیار نگنجد ومن أحسن و کیست نیکوتر قولا از جهت سخن ممن دعا از آنکسی که
بخواند خلق را الی الله بپرستش خدای وعمل صالحا و بکند کار شایسته وقال و گوید انّنی بدرستی
که من من المسلمین از گردن نهادگانم حکم خدایرا آیه در شان حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که خلق را
بخدا دعوت کرد امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که مراد علما اند که معلم دین بمردم آموزانند و عمل صالح
ایشان آنست که هر چه دانند بدان کار کنند یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و
عمل صالح ایشان صبر و تحملست بر آنچه بدیشان رسد از مکاره و گفته اند همه ائمه و مشایخ درین آیه داخلند
و عایشه رضی الله عنها فرموده که نمی بینم این آیه را الا در شان مؤذنان صاحب عین المعانی آورده که چون
بلال رضی الله عنه بانگ نماز آغاز کردی جهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و بنماز میخوانند و سخنان بیهوده بر
زبان ایشان گذشتی این آیه نازل شد بر تقدیری که مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که میان
اذان و اقامت دو رکعت نماز بگذارند ولا تستوی الحسنة ولا السیئة و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات
و مکافات یعنی توحید و شرک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجاتست و دیگری سبب هبوط در درکات
و گفته اند حسنه رفق است و سیئه عنف یا مراد علم و جهالتست و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی
مذکور شد که حسنه دعوت رسالتست صلی الله علیه وسلم و سیئه دشمنی ایشان ادفع دفع کن سیئه را بالتی
بآنچه که خوی و نفس را هی أحسن آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن
و از لغو بتغافل در گذر فاذا الذی پس چون چنین کنی آنکس که باشد بینک وبینه میان تو و او عداوة
دشمنی همانا دوست گردد کأنه گویا او ولیّ حمیم دوستی کار ساز بود و خویشی مهربان در لطف

الامام اعظم رحمه الله نقل میکنند که چون از کسی بمن میرسانند که مرا بدی میگوید پس در شان او سخن نیکو میگویم
تا وقتی که خبر میرسد بم از آنکه او هم نیکی من میگوید وَمَا يُلَقَّاهَا و نمیدهند این خصلت که مقابله بدیست به نیکی إِلَّا
الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا يُلَقَّاهَا و عطا نکنند این صفت و عادت
إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند بهره بزرگ را یعنی آنرا که بهره مندی تمام دارد از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر
یا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشت وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو نَزْغٌ
وسوسه بجا می یعنی اگر وسوسه شیطانی خواهد که بنای این صفت که مذکور شد در هم شکند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ
پس پناه جوی از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا مر استعاذه ترا الْعَلِيمُ دانا
بر نیت تو وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت الهی اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ شب و روز که متعاقب یکدیگرند روز
بجهت آرایش و شب از برای آسایش وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و دیگر آفتاب و ماه که بسیر مقدر و اندازه معین
میروند و نمی آیند لَا تَسْجُدُوا سجده مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را که ایشان مخلوقند مانند
شما وَاسْجُدُوا و سجده آرید لِلَّهِ مر خدایرا الَّذِي خَلَقَهُنَّ آن خدایی که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که ادعای یگانگی إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ مر ورا می پرستید پس بجز وی را بتخصیص عبادات آن سجده
خالق را باید نه مخلوق را امام شافعی رحمه الله درین محل سجده میکند تا سجده مقترن امر باشد و این روایت
مرویست از عبد الله مسعود رضی الله عنه فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدایرا از آن تیز
فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنانکه نزدیک پروردگار تو اند از فرشتگان يُسَبِّحُونَ لَهُ نماز میگذارند برای او یا تسبیح
میگویند مر ورا و میستایند بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ
و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش امام اعظم رحمه الله اینجا سجده میکند چه سخن
اینجا تمام شده و این روایة ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهما و این سجده یازدهم است باتفاق علما از سجدات
قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجده را سجده اجتهاد گفته و در زبده که اگر در آخر آیه اول سجده کند
سجده شرط باشد چه مقارنت بعد التلا ان کنتم ایاه تعبدون اگر بعد از آیه دوم بسجود رود سجده نماز
و ثبت بوجه مقرونست بدین کلمات که وهم لا یسأمون وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت او أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ
آنست که تو بینی زمین را خَاشِعَةً فرو مرده و خشک شده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم عَلَيْهَا الْمَاءَ
بر آن زمین آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش در آید بجهت رستن نباتات وَرَبَتْ و بر دمد و افزون کرد دیگا

إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا بدرستی که آن زمین مرده را زنده گردانید لَمُحْيِي الْمَوْتَى هر آینه زنده کننده مردگانست
إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که او بر همه چیزها از احیا و اماتت قَدِيرٌ تواناست و قدرت او نسبت بهمه معلومات
یکیست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يُلْحِدُونَ میل میکنند و از نهج استقامت منحرف میشوند فِي آيَاتِنَا در
آیتهای کتاب ما یعنی در دلالت طعن مینمایند یا تاویل باطل میکنند یا نظر بی صواب میکرده اند لَا يَخْفَوْنَ
پوشیده نمیشوند عَلَيْنَا بر ما یعنی همه را میدانیم و جزای طعن و الحاد بدیشان میرسانیم أَفَمَنْ يُلْقَى
فِي النَّارِ آیا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابو جهل است یعنی او که قابل سخن باشد
خَيْرٌ بهترست أَمْ مَنْ يَأْتِي یا کسی که بیاید آمِنًا ایمن از دوزخ يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که
آن حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و گفته اند حمزه رضی الله عنه یا عثمان یا عمار رضوان الله علیهم اجمعین
اعْمَلُوا امر تهدیدیست کفار را میگوید بکنید مَا شِئْتُمْ هرچه میخواهید إِنَّهُ بدرستی که خدای
بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و بدان جزا خواهد داد حیله و مکر را که خدا میداند
نه خوشی بیاورد که معامل بیناست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بِالذِّكْرِ بقرآن که بهترین
یاد کردنیست لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان ایشان معاندان و ستیزه کارانند وَإِنَّهُ و بدرستی
که قرآن لَكِتَابٌ عَزِيزٌ هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری
قدس سره فرموده که قرآن عزیزست زیرا که کلام رب عزیزست که ملک عزیز برسول عزیز آورده بر امت عزیز
یا آنکه نامه دوستست بنزدیک دوست او نامه دوست نزد دوستان عزیز باشد بیت زنام و نامه تو یافتیم عز و کرامت
هزار جان گرامی فدای نامه و نامت لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نیاید بدان کتاب هیچ باطلی مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی
وَلَا مِنْ خَلْفِهِ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطل بوی متطرق نشود یا زیاده و نقصان بوی راه نیابد
یا در اخبار او از گذشته و آینده دروغ و خلف نشود تَنْزِيلٌ او فرستاده شده است مِنْ حَكِيمٍ از خدای
دانا حَمِيدٍ ستوده مَا يُقَالُ لَكَ نمیگویند ترا ای محمد کفار قوم تو إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ مگر آنچه گفته شده است
یعنی کفار گفته اند لِلرُّسُلِ مر فرستادگانرا مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب
خود را که این سخنان کفار را نه تنها از تو میگویند که پیش از تو هر پیغمبری که بود منکران قوم با او همین گفته اند
کما با تو میگویند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است
مر انبیا و تابعان ایشان را وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ و خداوند عقوبت دردناکست مر مشرکان و مکذبان را آورده اند

که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد یا چرا بعضی از عربی نبود و بعضی عجمی تا هر دو قوم از آن بهره
برند این آیه آمد که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ و اگر ما میفرستادیم این کتاب را قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا بغیر لغت عرب لَقَالُوا
هر آینه میگفتند کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا پیدا و هویدا نکردند آيَاتُهُ آیتهای کتاب را بزبانی
که ما فهم کنیم ءَأَعْجَمِيٌّ آیا کلام عجمی وَعَرَبِيٌّ و مخاطب عربی قُلْ هُوَ بگوی این کتاب لِلَّذِينَ آمَنُوا
مر آنانرا که گرویده‌اند هُدًى راه نماینده است بحق وَشِفَاءٌ و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه
وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و آنانکه نمیگروند بدان فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهاء ایشان گرانیست یعنی تصامم میکنند
و بگوش هوش نمیشنوند وَهُوَ و آن کتاب عَلَيْهِمْ عَمًى بر ایشان پوشیدگیست تا جلوه جمال آنرا نبینند
أُولَئِكَ آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کر و کورند يُنَادَوْنَ ندا کرده میشوند مِنْ مَكَانٍ
بَعِيدٍ از جایی دور یعنی مثل ایشان چون کسیست که او را از مسافت دور و دراز بخوانند سخن را
چندانکه آواز او شنود پس او را از آن چه نفع رسد بیت ندای اقبال میگوید که ای غافلان
ما بسی نزدیک نزدیکیم شما بس دور دور وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة فَاخْتُلِفَ فِيهِ
پس اختلاف کردند در آن همچنانچه در قرآن یعنی بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ
و اگر نه کلمه بودی که پیش گرفته است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی وعده قیامت و فصل خصومت در روز
محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لَقُضِيَ هر آینه حکم کرده شدی بَيْنَهُمْ میان اهل تکذیب و مستاصل
شدندی وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه یهود یا مشرکان عرب لَفِي شَكٍّ در گمانند مِنْهُ از توریة یا قرآن مُرِيبٍ
که ایشانرا باضطراب آورنده مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کار نیکو و شایسته فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست یعنی
نفع آن بوی رسد وَمَنْ أَسَاءَ و هر که بد کند فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن باو بازگردد وَمَا رَبُّكَ
بِظَلَّامٍ و نیست آفریدگار تو ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگانرا که فرا گیرد بی عمل یا مکافات نفرماید ۞
إِلَيْهِ بسوی خداوند يُرَدُّ بازگردانیده شود عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت یعنی چون از آن سوال کنند علم آن
حواله بحضرت وی باید کرد که کسی جز او نداند وَمَا تَخْرُجُ و بیرون نیاید مِنْ ثَمَرَاتٍ هیچ میوه مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافها
خود وَمَا تَحْمِلُ و بار نگیرد مِنْ أُنْثَى هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود را
إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را داند علم ثمار و نتاج نیز خاص اوست وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و روزی که
که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ گوید أَيْنَ شُرَكَائِي کجایند انبازان من بزعم شما قَالُوا آذَنَّاكَ گویند

الجزء الخامس والعشرون

خدایا شنوانیدیم ترا و گفتیم مَا مِنَّا نیست از ما مِنْ شَهِيدٍ هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان
تبرا کرده‌ایم وَضَلَّ و گم شود عَنْهُمْ از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند که می پرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش
از قیامت یعنی بتان که در دنیا پرستیدندی در آن روز نه چنند یا از ایشان مدد نیابند وَظَنُّوا و یقین دانند
که از عذاب و عقوبت مَا لَهُمْ نیست ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ ملول نمیشود کافر
مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیکی درین جهان چون نعمت و صحت و امثال آن وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد او را
بدی چون تنگدستی و بیماری فَيَئُوسٌ پس نومیدست از راحت آن یاس و قنوط صفت کافران و کم اهانت
وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم آن کافر را رَحْمَةً مِنَّا بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری مِنْ
بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ از پس سختی که برو رسیده باشد لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید هَذَا این خیر و عافیت لِي
برای منست و من مستحق آنم یا دایم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمی برم قیامت را
قَائِمَةً برخاسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعثست وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر بازگردانیده شوم إِلَى رَبِّي
بسوی پروردگار من یعنی اگر بر وجهی که مسلمانان توهم کرده‌اند قیامت قایم شود و مرا برانگیزند إِنَّ لِي
بدرستیکه مراست عِنْدَهُ نزدیک خدای لَلْحُسْنَى آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من بر نعمت و کرامت ثابت است
خواه در دنیا و خواه در عقبی ع زهی تصور باطل زهی خیال محال ۞ امام ثعلبی رحمه الله از حسن بن محمد بن
علی بن ابی طالب رضی الله عنهم نقل میکند که کافر دو تمنای عجب یکی در دنیا که میگوید در قیامت نعیم بهشت
مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا و هیچکدام ازین دو تمنی وجود نخواهد گرفت
فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس خبر کنیم آنانرا که نگرویدند بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده‌اند از کفر و تکذیب و اخبار بتعذیب خواهد
بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذابی درشت و بزرگ و بر ایشان رسد عکس
آنچه اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و در عافیت بگشاییم عَلَى الْإِنْسَانِ
بر کافر أَعْرَضَ روی بگرداند از شکر وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور شود بخود از راه حق یا خود را بر کبر فرو کشد
از سپاسداری وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد او را بلا و محنت فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعاء بزرگ
و بسیار است تشبیه کرده دعاء بزرگ را بچیزی که پهنا دارد جهت سعت و کثرت آن قُلْ بگوی ای محمد أَرَأَيْتُمْ
خبر دهید مرا که فی نفس الامر إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ و شما کافر
شده‌اید بدان بی تامل در آن مَنْ أَضَلُّ کیست گمراه‌تر مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافی باشد

و دور از خدای یعنی که باشد از شما که راه ترکه پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار و افتادند وضع موصل بجای
صله شرح حال و تعلیل از بهر ضلال ایشانست در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مذکورست که ابوجهل مر حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم گفت آیتی بما نما و آنحضرت ماه را دو نیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد ماه را سحر کرد
شما باطراف و جوانب مکه فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق مشاهده
کرده اند آیه احدیست و اگر نه سحری محمد است پس رسل بهر طرف فرستادند و همه کس از نفعیان خبر داد ابوجهل
هذا سحر مستمر این جادوییست بهمه آفاق رسید حضرت عزت آیه فرستاد که سنریهم زود باشد که بنماییم
ایشان را یعنی کفار قریش را آیاتنا نشانها و قدرت خود که یکی از آن شق قمرست فی الآفاق در کارها جهان
وفی انفسهم و در نفسهای ایشان یعنی مکه حتی یتبین لهم تا روشن شود مر ایشان را انه الحق انکه رسول
حقست اولم یکف بربك آیا بسنده نیست پروردگار تو انه انکه او علی کل شیء بر همه چیزی شهید گواه
یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو کفایتست بعضی بر آنند که دلایل آفاقی اخبار
آنحضرت بود از حوادث آتیه و وقایع کاینه چون فتح روم و یمن و فارس و آیات انفس آنچه میان اهل مکه
واقع شد از قحط و خوف و قتل و هزیمت در معالم آورده که آفاقی وقایع امم ماضیست که ایشان اخبار
و انفسی واقعه روز بدر و در فصول از محمد بن کعب رحمه الله نقل کرده که آفاقی غلبه دین اسلام است بر قبایل
مهدی و انفسی آنچه بوقت پیغمبر علیه السلام بود از فتح مکه و وروده و فرود اعراب و جمعی ضمیر را عاید با آدمیان
یعنی بنماییم مر همه را از دلایل آفاقی که همه بینا نند و آیات انفسی که هلالند ابدانست یا در آفاق اختلاف
و امکنه و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجایب مصنوعات از آسمان و زمین و ستارگان
اشجار و انهار و اثمار و جز آن و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع که در نفس انسان مودعست و در احقاق
که آفاق عالم کبیرست و انفس عالم صغیر و هر چه از دلایل در عالم کبیرهست نمودار آن در عالم صغیرهست و
انك جرم صغیر وفیك انطوی العالم الاکبر جمیع آنچه در عالمست مفصلا در نشاه انسان مندرجست
پس انسان عالم صغیر مجملست از روی صورت و عالم آفاق کبیر مفصل اما از روی مرتبه انسان عالم کبیر
و عالم آفاق صغیر رباعیه ای آنکه تراست ملك سکندر و جم از حرص مباش در پی نیم درم عالم همه در تست ولیکن
پنداشته تو خویش را در عالم و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه از حقایق این
ملك قادر در تفسیر جواهر هست هر که خواهد بیابد الا انهم بدانید که کافران فی مریة در شك

من لقاء ربهم از لقای پروردگار خود بعث و جزا الا انه بدانید که او بکل شیء بهمه چیزها محیط
فراگیرنده است بعلم و قدرت جمل و تفاصیل اشیا دانند و هر چه خواهد که در ملك خود بکند تواند قطعه

علم بی جهل و قدرت بی عجز — خاص مر حضرت الهیات
آنچه باید در انفس و آفاق — کند از حکم پادشاهی ذات

سورة الشوری

بسم الله الرحمن الرحیم

حم عسق حروف مقطعه اشارت بکاین و حوادث و فتن و وقایع است ثعلبی از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند
که مرتضی علی علیه السلام فتنها را میشناخت از حم عسق گفته اند حا حرب است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف
قذف و حدیثی نوع هست که بعد از نزول این حروف اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین علیه افضل
الصلوة و اکمل التحیات ظاهر بوده و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزهایی که بامت من نازل
خواهد شد پس ذکر قذف و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی علی نبینا و علیه السلام
قول آنست که حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیرست یا اشارت بصفت حلم و مجد و سنا و علم
و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمائیست بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم ارزانی داشته حا حوض مورود است یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت را از آن سیراب گردانند و میم ملک
ممدود او که از شرق تا مغرب بتصرف امت در آید و عین عز موجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه و تعالی
او بوده و سین سنای مشهود او که مرتبه هیچکس برفعت رتبه وی نرسد و قاف مقام محمود او و در شب معراج
که درجه او ادنی است و در روز قیامت که شفاعت کبری ... مقام تو محمود و نامت محمد بدین سان بمقامی نامی کرد
کذلك مثل آنچه درین سوره است از معانی یوحی الیك وحی میکند بتو پیوسته والی الذین من قبلك و وحی
کرده است بآنانکه پیش از تو بوده اند از رسل الله العزیز خدای غالب که هیچکس از انزال وحی او را باز نتوان
داشت الحکیم دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است بر و له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانها
از مخازن علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است از کون سفلیات وهو العلی
و اوست برتر که رفعت شان او راست العظیم بزرگ که عظمت و سلطان مر او راست تکاد السموات
نزدیکست آسمانها که از عظمت او یتفطرن بشکافند من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی نخست آسمان بلند تر
بشکافد پس از آن یك یك منشق گردند در کشاف آورده که این حالت از ظهور کبریا و جلال اعظم و ابهت
چه بالای آسمان اعلی عرش است و کرسی و صفوف ملایکه پس ابتدای انفطار را از اعلا دلیل بزرگیست بر آثار

عظمت پروردگار وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و فرشتگان یعنی حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند ذات خدای را مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ تحمید پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میکنند چه یکی نفی ناسزاست و یکی اثبات سزا وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش میطلبند از خدای لِمَنْ فِي الْأَرْضِ برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان أَلَا إِنَّ اللَّهَ بدانید بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده مر گناه بندگان را الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان بقبول توبه و از سیاس غفران و رحمت اوست که ملایکه را باستغفار کنندگان فرموده وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی شرکا و انداد که بدو یعنی ایشان را پرستش میکنند اللَّهُ حَفِيظٌ خدای نگهبانست عَلَيْهِمْ بر اقوال و اعمال و احوال ایشان تا بر آنها جزا خواهد داد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِيلٍ کماشته تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوتست و تبلیغ احکام شریعت وَكَذَٰلِكَ و همچنان وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند لِتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مادر شهرها که مکه است وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرد اگرد آن باشد یعنی جمیع اهل بلاد را و معروفست که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند وَتُنْذِرَ و بیم کنی مردمانرا يَوْمَ الْجَمْعِ بروز جمع یعنی قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع او و او را روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا جمع کند ارواح را با اشباح یا عمال را با اعمال یا هر کس را با مثل او و بعد از جمع دیگر باره ایشانرا متفرق سازند فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ گروهی را به بهشت برند که مؤمنان و موحدانند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکانند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر آینه کردانیدی همه خلایق را أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکتا بر راه هدایه یا در طریق ضلالت وَلَٰكِنْ يُدْخِلُ ولیکن در می آرد مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد بر اهتمام و توفیق عبادت فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظَّالِمُونَ و ستمکاران یعنی سرکردانان بیابان غوایت و مخذولان از اهل کفر و نفاق مَا لَهُمْ نیست مر ایشانرا مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان کردد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفتند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان مانند اصنام و لاف دوستی ایشان میزنند فَاللَّهُ پس خدایست هُوَ الْوَلِيُّ اوست دوستی که دوستانرا دستگیری کند وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ و او زنده کرداند مردگانرا بقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست و اصنام ایشانرا از توانایی بهره نیست اوست قادر بحکم کن فیکون

نیز او جمله عاجزند و زبون ✻ عجز را سوی قدرتش ره نیست ✻ عقل ازین کارخانه آگه نیست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فِيهِ در آنچیز با کافران مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُكْمُهُ پس حکم آن مفوضست إِلَى اللَّهِ بخدای و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذَٰلِكُمُ آنکسی که حکم بحق صفت اوست اللَّهُ خدای بحقست رَبِّي پروردگار و آفریدگار منست عَلَيْهِ بر وی نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کرده استدیم کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نموده وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز میگردم در همه احوال که فی الحقیقه بنده را جز او مرجع و مآلی نیست فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریننده و بدید آرنده آسمانها و زمینها جَعَلَ لَكُمْ بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان وَمِنَ الْأَنْعَامِ و خلق کرد از چهارپایان أَزْوَاجًا صنفها کونا کون يَذْرَؤُكُمْ بسیار میکرداند شما را فِيهِ در تزاوج و تناسل یا درین وجه از خلقت لَيْسَ نیست كَمِثْلِهِ مانند او شَيْءٌ چیزی لفظ مثل در کلام عرب زایدی باشد مثل قوله تعالی فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ یا مثل بمعنی ذاتست چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و درین آیه نشاید مثل را بر حقیقت گذاشتن چه موهم باشد به تناقض که اثبات مثل و نفی آنست نظم ذات ترا صورت و پیوند نیست ✻ تو بکس و کس بتو مانند نیست جل الالهین ان الذی حقیقة له الکل لا تضربه الامثال وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست مجموع مسموعات را الْبَصِيرُ بیناست بهمه مبصرات لَهُ مر او راست مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدها خزاین آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه آسمان خزینه مطرست و گنجینه زمین نبات يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت وَيَقْدِرُ و تنک میسازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت إِنَّهُ بدرستی که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از دقایق استحقاق قبض و بسط عَلِيمٌ داناست شَرَعَ بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای لَكُمْ برای شما مِنَ الدِّينِ از طاعت و عبادت و اصل توحید مَا وَصَّىٰ آنچه فرموده بود بِهِ بدان چیز نُوحًا نوح بن لمک را علیه السلام وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچیزی که وحی کردیم إِلَيْكَ بتو یعنی اصل مشترک از دین که میان نوح و تو بوده وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ و آنچه امر کرده بودیم بدان إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ این پیغمبران از اصول دین أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بانچه تصدیق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید و طاعتست چه در فروع شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح

عباد كَبُرَ بزرگ است وگران ودشوار عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر شرك آرندگان مَا تَدْعُوهُمْ آنچه ميخوانی
ايشانرا إِلَيْهِ بسوی آن از توحيد ونفی شرك اللَّهُ يَجْتَبِي خدای ميكشد وجمع ميكند إِلَيْهِ بسوی آنچه تو
ميخوانی يا بدين درست وراه راست مَنْ يَشَاءُ هركرا ميخواهد يا ميگزيند برای دوستی خود يا بجهت رسالت
آنرا كه اراده كند وَيَهْدِي وراه مينمايد بتوفيق وارشاد إِلَيْهِ بدين حق مَنْ يُنِيبُ هركرا بازگردد يعنی روی
آرد بسوی وی يعنی هركرا نصيحت اعراض كند واو را خواهد حق سبحانه راه راست بنمايد ۞ بيت
نخست ای طالبی از جمله بگذر رو بدو آور كز آنحضرت ندا آيد كه ای سرگشته راه اينك وَمَا تَفَرَّقُوا وپراكنده
نشوند امم گذشته چون عاد وثمود واصحاب ايكه وجز آن يعنی بگشتند از دين إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
از پس آنكه آمد بديشان دانش از اخبار پيغمبران يا از دين برنگشتند يهود ونصاری مگر بعد از آنكه دانستند
پيغمبر را از آيات توريت وانجيل يا بعد از علم بآنكه تفرق ضلال محض است بَغْيًا واين برگشتن از روی ستمكاری
وحسد ميان ايشان بود كه واقع است بَيْنَهُمْ ميان ايشان يا برای طلب جاه وزياست يا سبب حسدی كه بر پيغمبر صلی الله عليه
وسلم داشتند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واگر نه كلمه بودی كه پيشی گرفته است يعنی وعده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تو در مهلت دادن ايشان إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده كه آخر عمر است يا روز قيامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
هرآينه حكم كرده شدی ميان ايشان بعذاب مبطل وخلاص محق وَإِنَّ الَّذِينَ وبدرستی آنانكه أُورِثُوا الْكِتَابَ
داده شده اند كتاب يعنی قرآن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ايشان گذشته مراد كافران زمان آنحضرت صلی الله عليه
كه قرآن بديشان داده شد يا ايشان لَفِي شَكٍّ هرآينه در شك اند مِنْهُ از دين يا از قرآن يا از پيغمبر صلی الله
عليه وسلم مُرِيبٍ شكی در تهمت افكننده فَلِذَلِكَ پس برای اين تفرق كه از ايشان واقع شده فَادْعُ بخوان
خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ ومستقيم باش بر دعوت كَمَا أُمِرْتَ همچنانكه فرموده شده
در تبيان آورده كه وليد بن مغيره با آنحضرت صلی الله عليه وسلم گفت از دين ودعوی كه داری رجوع كن تا من نيمی
از اموال خود بتو دهم وشيبة بن ربيعه وعده كرد كه اگر بازآيی بدين پدران باز آيی دختر خود در عقد تو آرم
اين آيت نازل شد كه بر دعوت خود مقيم وبر دين وملت مستقيم باش وَلَا تَتَّبِعْ وپيروی مكن أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهای باطله ايشانرا وَقُلْ آمَنْتُ وبگو گرويده ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه فرو فرستاده است خدای مِنْ كِتَابٍ
از كتاب برمن وبر انبياء پيش از من يعنی بجميع كتب منزله ايمان دارم وحق سبحانه در همه كتابها بتوحيد حكم
كرده است وَأُمِرْتُ ومرا فرموده شده ام لِأَعْدِلَ بآنكه عدل كنم وتسويه نگاه دارم بَيْنَكُمُ ميان شما

يعنی اشراف وارذال را بحق خوانم ودر تبليغ شرايع وحكومت ميل نكنم اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای آفريدگار ما
وشماست لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست جزای كردارهای ما وَلَكُمْ وشما راست أَعْمَالُكُمْ پاداش اعمال شما
لَا حُجَّةَ هيچ خصومتی نيست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ميان ما وشما يعنی حق ظاهر واحتجاج را مجال نمانده واگر كسی خلاف
كند از روی عناد وستمكاری خواهد بود اللَّهُ يَجْمَعُ خدای جمع كند بَيْنَنَا ميان ما بقيامت
وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ وبسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی حكم عدم احتجاج منسوخ است وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ
وآنان از كفار كه خصومت كنند وجدال ميورزند فِي اللَّهِ در دين خدای عز وجل مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ از پس
آنكه اجابت كرده اند لَهُ مر قول خدای را يعنی در روز ميثاق اقرار آورده اند به ربوبيت يا مراد يهودند كه سخن
خدای را اجابت نمودند در توريت وبمصطفی صلی الله عليه وسلم ايمان آوردند يا آنانكه مجادله ميكنند پس از آنكه
خدای اجابت كرد دعای رسول خود را باظهار معجزات ودلالت كنند بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ايشان
باطلست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزديك پروردگار ايشان چه بعد از ظهور آيات بر ايشان حجت خصمان عناد محض است
وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وبر ايشانست خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دين وَلَهُمْ ومر ايشانراست بر كفر
ايشان عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت كه آن آتش دوزخ باشد اللَّهُ خدای بحق الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ آنكه
كه فرو فرستاد كتاب از آسمان بِالْحَقِّ براستی ودرستی وَالْمِيزَانَ وفرو فرستاد ترازو كه موزونات را
بآن بسنجند تا در بارهٔ خرنده وفروشنده ستم نرود محققان بر آنند كه مراد از ميزان عدالت در معاملات و
از عدل وراستی بميزان كنايه كرد كه آلت عدالت است وانزال عبارت باشد از فرموده بدان ودر عين المعانی
آورده كه مراد از ميزان محمد است صلی الله عليه وسلم كه قانون عدل بدو ونمودی ميآيد وانزال او ارسال اوست وَمَا
يُدْرِيكَ وچه چيز دانا كرد ترا وچه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شايد كه وقت قيام قيامت قَرِيبٌ نزديك
بود امام زاهد فرموده كه لعل از برای تحقيق است يعنی البته ساعتی كه در آن قيامت قايم شود نزديكست
يَسْتَعْجِلُ شتاب ميكند بِهَا بساعت يعنی بآمدن آن الَّذِينَ آنانكه لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا نميگروند بآن يعنی
استعجال از روی استهزا وتكذيب است يا ميخواهند كه پيغمبر صلی الله عليه وسلم وقتی معين كند تا آن وقت بيايد
بقيامت نيايد ايشانرا برو حجت بود وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانكه گرويده اند بخدای ورسول او مُشْفِقُونَ
ترسانند مِنْهَا از قيامت چه نميدانند كه خدای با ايشان چه كند ومحاسبه ومجازاه بر چه وجه بود وَ
يَعْلَمُونَ وميدانند أَنَّهَا الْحَقُّ آنكه آمدن ساعت راست است أَلَا إِنَّ الَّذِينَ بدانيد كه بتحقيق آنانكه

يُمارُونَ خصومت و جدال مینمایند فِي السّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِي ضَلالٍ بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب اللّهُ لَطِيفٌ خدای داناست یا نیکوکار بِعِبادِهِ بر بندگان خود در نفحات آورده که لطیف چهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری قدس سره فرموده که از لطف اوست که پوشنده از کفایة بد هر چه کنند از قوت کار نفرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی با آن برابر که بندگان را بخود اضافه فرمود سیم باریک دان و دوربین خفیات امور داند و اسرار بعد عبیر و پوشیده نماند چهارم پوشیده کار که کسی سر قضا و قدر او راه نبرد و در کار او چه و چون دخل ندارد کسی ز چون و چرا دم نمی اندزد که نقش بند حوادث ورای چرا و چگونه چرا دست بسته قدرت زخون ملائکه چون نیز با بیال تعناست در موضح آورده که لطیف آنست که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود و حکمت باهرش مشتمل بر عواید منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف بچندین وجه آورده که نعمت بقدر خود داد و شکر بقدر بنده خواست درین آیه نکات بسیار و فواید بیشمار است و حواله اطلاع بر بعضی از آن بمطالعه جواهر التفسیر میرود يَرْزُقُ روزی میدهد بلطف خود مَنْ يَشاءُ هر کرا میخواهد که روزی دهد وَهُوَ الْقَوِيُّ و اوست توانا در لطف و رحمت الْعَزِيزُ غالب در حکم و اراده است مَنْ كانَ يُرِيدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت خیر آن سرای یا پاداش آنرا نَزِدْ لَهُ بیفزاییم مر او را فِي حَرْثِهِ در زرع خیر یا در ثواب آخرت آن جهان بلفظ حرث خبر داد جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه می افزاید تا یکی از آن بسیار میشود همچنین عمل مومن بعد از عمل نزد خدای افزون میگردد تا حدی که یکدانه برابر کوه احد شود وَمَنْ كانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد بکردار خود حَرْثَ الدُّنْيا نیکی دنیا و سعی کند در جمع متاع آن نُؤْتِهِ مِنْها بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وَما لَهُ و نیست مر او را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیا خواهند یعنی یا منافقان که در غزوها با مومنان اتفاق مینمودند و غرض ایشان غنیمت بودی و بس پس درین آیه رمز کرد که هرکه دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیادت از زیادت نیز یابد بیت دنیا طلبی بهره دنیات دهند عقبی طلبی هر دو جهانت دهند أَمْ نه چنانست که کافران تصور کرده اند لَهُمْ شُرَكاءُ یا ایشانرا انبازانند یعنی مر ایشانرا دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند در دل ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش جاهلیة ما لَمْ يَأْذَنْ آنچه دستوری نداده است و نفرموده بِهِ اللّهُ بدان خدای

هیچ کس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن وَلَوْلا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مومن یا میان مشرکان و شرکا هم اینجا ای بجزا یافته بودندی اما وعده فصل میان ایشان قیامت است وَإِنَّ الظّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ مر ایشانراست در دوزخ عَذابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که دایم و بی انقطاع بود تَرَى الظّالِمِينَ ببینی مشرکان در قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان مِمّا كَسَبُوا از جزای آنچه ایشان کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال ایشان واقِعٌ بِهِمْ رسنده است بدیشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملها ستوده کردند فِي رَوْضاتِ الْجَنّاتِ در مرغزارها بهشتها اند یعنی خوشترین بقعها و نزهترین آن لَهُمْ مر ایشانراست در بهشت ما يَشاؤُنَ آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذلِكَ آنچه مذکور شد از کرامات بهشتیان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بان بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایة حقیر و فرومایه است ذلِكَ آن ثوابی که خبر داد الَّذِي يُبَشِّرُ اللّهُ آنست که مژده میدهد خدای بدان عِبادَهُ بندگان خود را الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ و کارها شایسته کرده و تعمیم خبر باین کلمتها جهت ازدیاد سرور مومنانست و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیة اجتهاد نمایند و بوظایف عبادت بیفزایند بیت کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی که جز ابر چه نکوتر نکو کار دهند کار اگر نیت را در طمع اجره مزد و ربا ندازه کردار دهند امام ثعلبی از قتاده رحمه الله نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند هیچ در یافته اید که محمد صلی الله علیه وسلم بر عملی که مباشر آنست از دعوت و ابلاغ مزدی میخواهد این آیه آمد که قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ بگو نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر رسانیدن پیغام أَجْراً مزدی و هیچ پیغمبری از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اخیار آمده گفتند تو پسر خواهر مایی و در دلالت دین رهبر مایی و می بینیم که اخراجات تو بسیار است و مداخل کم اگر فرمایی هدیه از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخادم عتبه علیه سپاریم تا در حوایج صرف کنند و خاطر عاطر را از آن فراغتی دست دهد این آیه نازل شد که بگو من بر تبلیغ احکام از کسی مزدی طمع ندارم إِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن

دوستی مطلبم فِی الْقُرْبٰی در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجهت قرابتی که با ایشان دارم
وچون بصله رحم افتخار میکنند مرا با هیچ بطنی از قریش نیست الا که در وی قرابتی هست پس باید که مرا ایذا ندهند
بدشمنان و با من دشمنی نکنند یعنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است و گفته اند مراد بوده است [illegible] است در
دروغی القربی یعنی من مزد رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارید و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است
که صحابه بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کیانند فرمود که علی و فاطمه
و دو پسر ایشان مراد حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین و نزد ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم بنو هاشم اند و بنو المطلب که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است
بخدای باعمال صالحه وَمَنْ يَقْتَرِفْ وهر که کسب کند حَسَنَةً نیکوی یعنی طاعتی و در بعضی المعنی آورده که حسنه
اینجا محبت اهل بیت است که هر که آن را باشد نَزِدْ لَهُ زیاده کنیم مر او را فِيهَا در آن حسنه یعنی برای آن حسنه
حُسْنًا نیکویی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است
مر گنهکاران را شَكُورٌ پذیرنده طاعت فرمان برداران أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ بلکه میگویند کافران که
بر می بافد محمد و بر می بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ بدعوت نبوت یا بنزول قرآن فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ
پس اگر خواهد خدای يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر
نهد بر دل تو بصبر و شکیبایی تا اذی و جفای ایشان متضرر نگردی و در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله نقل
است نقل میکند که مهر شوق ازلی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر نکنی و از اجابه و ابای خلق
فارغ گردی وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو میکند خدای بحق ونا راستی را وَيُحِقُّ الْحَقَّ و آشکارا میکند راستی
بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس منع آن نتواند کرد إِنَّهُ بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ داناست بهر چه در دلهاست یعنی راستی تو و مخطیان ایشان بر او مخفی نیست در [illegible]
از ابن عباس رضی الله عنه روایت فرموده که بعد از نزول آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا در خاطر گروهی خطور
کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از وی زمام ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل ع
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خبر داد از [illegible] آن جمع بدین آیه و حضرت رسول با ایشان گفت گفتند یا رسول الله
گواهی میدهیم که تو راست گویی و ما از این اندیشه توبه کردیم آیه آمد که وَهُوَ الَّذِي او است آنکسی که بحکم خود يَقْبَلُ
التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی چون بد [illegible] بازگردند و از گناهی ندامت ورزند

آن بازگشت را درپذیرد وَيَعْفُو و عفو میکند عَنِ السَّيِّئَاتِ از بدیها ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را
از ایشان در گذراند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه کنید بعد از نیکی و بدی و حفص تا میخواند یعنی
خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا و اجابت کند خدای درخواست آنانکه گرویده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده وَيَزِيدُهُمْ و زیاده گرداند مسؤل ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از فضل
خود یعنی بدهد ایشان را آنچه جرأت خواستن آن نداشته باشند از رؤیت و سلام وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان
لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشان راست عذابی سخت که دل حجاب و الم عقابت و هیچ عقاب بدتر از مذلت
حجاب نیست [illegible] جز که بندگی در حجاب حرمانش اصحاب صحیفه رضی الله عنهم
[illegible] روزی در خاطر ایشان گذشت که کاشکی ما توانگر شویم و مال خود بفلان
و فلان خیر صرف کنیم آیه آمد که وَلَوْ و اگر بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ بگشادی خدای روزی را لِعِبَادِهِ برای
بندگان خود و بر ایشان فراخ گردانیدی لَبَغَوْا هر آینه ستم کردندی فِي الْأَرْضِ در زمین و باستیلا
و استعلا بر بعضی آمدندی یا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی و این در غالبست چه ذو النورین و عبد الرحمن
عوف رضی الله عنهما مالدارترین مردم بودند و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته اند مال
دنیا مشابه باران است که بر تمام زمین بارد و از هر قطعه از آن گیاهی دیگر روید باران که در لطافت طبعش خلاف
نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم خس پس چون اغلب طباع خلق بجانب هوا و هوس مایلست و پرورش صفات
سبعی و بهیمی بر ایشان غالب و مال دنیا در این ابواب قوی ترین اسبابست پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق
فراخ کردی اکثر یاغی و باغی میشدند آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود وَلَٰكِنْ يُنَزِّلُ و لیکن فرو فرستد روزی
بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد برای آنکه مصلحت میداند إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستی که او به بندگان خود
خَبِيرٌ داناست و باحوال ایشان بَصِيرٌ بینا یعنی می بیند و میداند که هر کسی را چه باید و چند باید که
وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و او است آنکسی که فرو فرستد باران را مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا پس از آنکه نومید شوند از آمدن
آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و بپراکند رحمت خود یعنی باران را منتشر گرداند در کوه و بیابان وَهُوَ الْوَلِيُّ و او دوست دار
مؤمنان و سازنده کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الْحَمِيدُ ستوده بهمه زبانها یا
ستاینده سپاس داران وَمِنْ آيَاتِهِ و از دلائل قدرت و نشانها فطرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریدن آسمانها و زمینهاست وَمَا بَثَّ و آفریدن آنچه پراکنده کرد فِيهِمَا در آسمان و زمین مِنْ دَابَّةٍ

از جنبندکان چون ملایکه و جن و انس و سایر حیوانات وَهُوَ و او یعنی خدای عَلَىٰ جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان
در عرصهٔ محشر إِذَا يَشَاءُ هرگاه خواهد قَدِيرٌ تواناست و متمکن از آن و غیر عاجز در آن وَمَا أَصَابَكُمْ
و هرچه بشما میرسد ای مؤمنان مِنْ مُصِيبَةٍ از مصیبت و آفتی بمال یا تن یا اهل و عیال فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ
پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی بشآمت معاصیست و هرچند بمقتضای منت اما عقوبتیکه دادن
شماست وَيَعْفُو و عفو میکند و در میگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان و اگر بهر گناهی بلایی بشما رسیدی
زیادتی اجر خواهد بود امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که مرتضی علی علیه السلام فرموده که امیدوارترین
آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرستاد این آیتست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسد
و از بسیاری عفو میکنم و وی از آن کریمترست که گناهی که یکبار عفو کرده باشد دیگر باره عقوبت کند بران در عقبی
وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای کافران بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان خدای را از نفاذ امر یا از عذاب کردن مستحق
فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کار سازد در دنیا
وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب باز دارد در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ و از نشانهای توانایی او کشتیهای روانست
فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن
گرداند بادی را که سبب رفتن کشتیست و چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ پس گردند کشتیها رَوَاكِدَ
ایستادگان عَلَىٰ ظَهْرِهِ بر پشت آب و اهل کشتی در گرداب اضطراب افتند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در
تسخیر ریاح و اجراء سفاین لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ هر صبر کننده را در کشتی شَكُورٍ
سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بِمَا
كَسَبُوا بسبب آنچه کردند از معاصی وَيَعْفُ و در میگذراند عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان اهل کشتی
که ایشان نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص دهد مؤمنانرا و اگر خواهد هلاک کند
کافرانرا تا انتقام کشیده باشد از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ و تا بدانند آنها که خصومت میکنند فِي آيَاتِنَا
در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا مَا لَهُمْ نیست ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه
داده شده اید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع میگیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست
از ثواب آخرت و نعیم بهشت خَيْرٌ بهترست وَأَبْقَىٰ و پاینده تر لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنکسانی که گرویده اند

وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر آفریدگار خود توکل میکنند وَالَّذِينَ و برای آنانکه يَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند
و بایکسو میروند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا و چون
خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی و زیانی و مکروهی که بدیشان رسانند هُمْ يَغْفِرُونَ ایشان در میگذرانند
آنرا و عفو میکنند در لباب آورده که آیه در شان فاروق اعظم است رضی الله عنه که او را یکی دشنام میداد
و چون در خشم میشد فرو میخورد و تعرض با آن نمیکرد و در تبیان فرموده که در بارهٔ ابو بکر صدیقست
رضی الله عنه که او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند و ستم رسانیدند و او حلم میورزید و متعرض کسی
نمیگشت بیت مستغرق کار خود چنانم که دگر ÷ پروای ملامت گر بیکارم نیست وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا و برای
آنانکه لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را مراد انصارند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا بایمان خواند
فی الحال بطوع و رغبت قبول نمودند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط و ارکان
در اوقات آن وَأَمْرُهُمْ و کار ایشان شُورَىٰ با مشورتست بَيْنَهُمْ میان ایشان یعنی هر کار که
کنند بصوابدید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال يُنْفِقُونَ نفقه
میکنند در راه خدای وَالَّذِينَ و برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد ایشانرا ستمی از کافران هُمْ
يَنْتَصِرُونَ ایشان از دشمن انصاف خود بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتصار از کفار
فرض است و جهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کرداری بد سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداریست
مانند آن لفظ سیئه در ثانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلامست چنانچه فَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا
فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی وَأَصْلَحَ و باصلاح
آورد میان خود و ظالم خود را فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خدایست و عدهٔ مبهم دلالت بر شروع عظم موعود
دارد در تبیان از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی
دارد گو برخیز و بیشان برنخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه نظم عفو از کنار میرست اهل فتوت
بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست ÷ بگذر ز جرم خصم و کرم کن که گفته اند ÷ در عفو لذتیست که در انتقام نیست
إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نمیدارد ستمکارانرا یعنی کسانی که ابتدا کنند بستم
یا در انتقام از حد در گذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هر که کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از آنکه بر وستم کرده باشد
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه کینه کشندگان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی بعتاب و ملامت

یا ایشان را آگاهی نیست انما السبیل جز این نیست که معاتبه و معاقبه علی الذین بر کسانیست که ابتدا
یظلمون الناس ستم کردند بر مردمان ویبغون فی الارض و افزونی جویند و از حد در گذرند در
زمین بغیر الحق بحق و بحجتی اولئک آن گروه موصوف بظلم و بغی لهم مر ایشان راست عذاب الیم
عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ ولمن صبر و هر که شکیبایی کند بر آزار مردمان وغفر و در گذرد از
از ظلم ایشان و انتقام نکند ان ذلک بدرستی که این صبر و غفران لمن عزم الامور از بهترین کارها
امام ثعلبی رحمه الله گوید از کارها مردان مردیست و هر کسی با قوت این نباشد که جفا کشد و عفا کند بیت
تفا خوریم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن ومن یضلل الله و هر کرا فرو گذارد
خدای فما له پس نیست مر او را من ولی هیچ دوستی که کارسازی کند من بعده پس از فرو گذاشتن خدای
مر او را وتری الظالمین و بینی تو کافران را لما راوا العذاب آنگاه که ببینند عذاب را یعنی روز قیامت
یقولون گویند هل الی مرد آیا هست بسوی باز گشتن بدنیا من سبیل هیچ راهی یا چاره تا برویم و تدارک
ما فات کنیم وتریهم و بینی کافران را در آن روز یعرضون عرض کرده میشوند علیها بر آتش دوزخ کنایه غیر
مذکور است جهت وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود خاشعین در حالتی که فروتنان
باشند و حقیران من الذل از خواری و رسوایی ینظرون مینگرند بسوی آتش من طرف خفی از
نگریستن پنهان یعنی بگوشه چشم بدوزخ مینگرند گاهی بلا که و گاهی بدیرش و گاهی بدوزخ جمعی بر آنند که مراد
از طرف خفی چشم دلست چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینا
در دنیا حالات مختلفه فهم میکند وقال الذین آمنوا و چون ایشان را برین حال ببینند گویند آنکسانی که ایمان آورده
یعنی چون زیان کاری ایشان ببینند گویند ان الخاسرین بدرستی که زیان کاران الذین خسروا آنانند که زیان
کردند انفسهم در نفسهای خویش واهلیهم و در کسان خود یوم القیمة روز رستخیز زیان در نفسها آن است
که آنرا بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی آنکه دوزخی اند یا آنکه ایشان را
از ایمان باز داشتند واگر بهشتی اند با آنکه از دیدار ایشان محروم ماندند الا ان الظالمین بدانید بدرستی که
ستمکاران یعنی مشرکان فی عذاب مقیم در عذاب پیوسته یعنی باقی و بی انقطاع وما کان لهم
و نباشد مر ایشان را من اولیاء هیچ دوستان و مددکاران که بوقت عذاب ینصرونهم یاری کنند
ایشان را من دون الله بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان باز دارد غیر خدای تعالی و خدای عذاب

از ایشان باز ندارد ومن یضلل الله و هر کرا گمراه سازد خدای فما له من سبیل پس نیست او را راهی بنجات
بنجات استجیبوا اجابت کنید لربکم مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنچه امر کرده از ایمان
و توحید من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که باز گردانیدن نیست مر او را من الله
از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمیشود ما لکم نیست شما را من ملجا هیچ پناه
دیگری گاهی یومئذ آن روز وما لکم و نیست شما را من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای
خود را منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز بر آن
گواهی دهد فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ربانی فما ارسلناک پس ما
نفرستادیم ترا علیهم بر ایشان حفیظا نگاهبانی که اعمال بد ایشان را نگاه داری ان علیک نیست بر تو
الا البلاغ مگر رسانیدن احکام و تو رسانیدی وانا و بدرستی که ما اذا اذقنا الانسان چون بچشانیم
کافر را یعنی بدهیم منا از نزدیک خود رحمة صحت و توانگری فرح بها خوش شود بدان و شادی
کند وان تصبهم و اگر برسد ایشان را سیئة بدی چون مرض و فقر و محنت بما قدمت ایدیهم
بانچه پیش فرستاده است دستهاء ایشان از اعمال ناشایسته فان الانسان پس بدرستی که انسان یعنی
کافر کفور سخت ناسپاس است و ناگرونده و میشاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان
آنند که نعمت را فراموش کنند و محنت بزرگ شمرند و امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که کفران نعمت
آنست که ترک شکر کند لله مر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها یخلق
ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد یهب می بخشد لمن یشاء هر کرا خواهد اناثا دختران بی پسران
چون لوط علیه السلام ویهب لمن یشاء و می بخشد هر کرا اراده کند الذکور پسران بی دختران چون ابرهیم
علیه السلام او یزوجهم یا جفت گرداند ایشان را ذکرانا واناثا پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر
چون حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم اینجا بمشیت باز بست چنانکه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که
آنجا که دختر دهد شاید که الدین را داعیه پسر باشد و یا پسر دهد شاید ایشان را آرزوی دختر بود پس بمشیت
خود باز بست یعنی هر چه میخواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد پدر و مادر را مشیتی نماند که نفی آن باید کرد
ویجعل و میکند الله من یشاء هر کرا خواهد عقیما بی فرزند چون یحیی علیه السلام انه علیم بدرستی
که خدای داناست بآنچه میدهد قدیر توانا بر آنچه میسازد دانایی او از جهل مقدس و مبرا و توانایی

او از عجز منزه و مبرا بیت علم او برطرف از شایبهٔ جهل و فتور قدرتش پاک ز آلایش نقصان و قصور
آورده اند که یهود سید عالم را صلی الله علیه وسلم گفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیگوید و در تو
نگری چنانچه با موسی علیه السلام سخن میگفت و موسی او را میدید حضرت فرمودند که موسی سخن حق می شنید لیکن
او را نمیدید آیه آمد که وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مردمی را أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ انکه سخن گوید خدای با وی
مواجهه در دنیا و انکس وی را ببیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامیست خفی
که بسرعت دریابند بطریق الهام در منام أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی از وراء حجاب یعنی آدمی در حجاب
بود چنانچه با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و او در پس حجاب بود در موضح آورده که خدای با پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم سخن گفت از وراء حجابین یعنی حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه میان دو حجاب بود که
سخن خدای شنید حجابی از زمرد سبز و حجابی از مروارید سفید و مسیره میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود
أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا فرستد خدای رسولی را که انکس از ملائکه فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ پس وحی کند رسول بامر
خدای تعالی مَا يَشَاءُ آنچه خواهد خدای إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستی که خدای برترست از صفات مخلوق و دانا
در ایصال وحی حَكِيمٌ داناست بتکلم با بشر از روی حکمت بر وجهی که باید وَكَذَلِكَ و همچنانکه وحی کردیم
به پیغمبران پیش از تو أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآن را مِنْ أَمْرِنَا بفرمان ما قرآن را روح گفت
زیرا که دلها بوی زنده گردد چنانچه تنها بروح حیات می یابد مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی قبل الوحی
مَا الْكِتَابُ که چه چیز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت
معلوم تو نبود وَلَا الْإِيمَانُ و ندانستی دعوت کردن بایمان یا شرایع ایمان نه معالم آن عالم نبودی یا نمیشناختی
اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس ایمان آورده وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ و لیکن ما گردانیدیم کتاب را یا ایمان را
نُورًا نَهْدِي بِهِ روشنایی که راه نماییم بدان مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی چون آنرا
قبول کنند بطریق دین راه یابند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و بدرستی که تو بوحی ما میخوانی مردمانرا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
براهی راست دعوت از تو عامست مر خلق را و هدایت از من خاصست هر کرا خواهم و صراط مستقیم دین اسلام
یا راهی که طالب را بمنزل مقصود رساند صِرَاطِ اللَّهِ و آن راه خدایست الَّذِي لَهُ آنخدایی که مر او راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست أَلَا إِلَى اللَّهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيرُ الْأُمُورُ
باز گردد کارها خلایق در آخرت و نزد محققان باز گشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت او

و بارتفاع حجب وسائط شاهد اینمعنی دست دهد نظم صورت کثرت حجب وحدت شد غیبت ما نور حضور
دیده دل باز کن و ببین سر الی الله تصیر الامور

سورة الزخرف

بسم الله الرحمن الرحیم

حم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلامست تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند و قول ثعلبی که در لغت
ندوا است تا بیاید این سخن میکند آنجا که فرموده که حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الا پس اینجا حا و میم
تنبیه میکند بر استماع کلام عظیم در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بحیات حقست و میم بملک او
تم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال خود وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ و بقرآن روشن و هویدا بدلائل
اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکارا رساننده طریق هدایت جواب قسم چیست إِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستی که
ما فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآن بلغت عرب لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما که تازی زبانید تَعْقِلُونَ
دریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را صلی الله علیه وسلم بآنچه مشاهده میکنید از آثار فصاحت
رسالت و اطوار بلاغت در آیات وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن فِي أُمِّ الْكِتَابِ در اصل همه کتب سماوی یعنی
در لوح محفوظ که ایمنست از تغییر لَدَيْنَا نزدیک ما لَعَلِيٌّ هر آینه بزرگوارست حَكِيمٌ محکم کرده شده
که در وی تناقض نیست یا ناخیسته که رقم نسخ بر وی کشیده نشود أَفَنَضْرِبُ آیا باز زنیم یعنی باز داریم
عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآن را صَفْحًا باز داشتنی إِنْ كُنْتُمْ بانکه هستید قَوْمًا مُسْرِفِينَ گروهی شرک آرندگان
یعنی آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمایید ما وحی خود باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم
فرستاد الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شما قرآن را با آسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود باشد
تنی که بدان بگروند و باحکام آن عمل کنند وَكَمْ أَرْسَلْنَا و چه بسیار فرستاده ایم مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ
پیغمبر در میان پیشینیان که مسرف و مشرک بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد وَمَا يَأْتِيهِمْ
و نیامد بکفار گذشته مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده از نزد ما إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر آنکه بودند معاندان قوم او
که با او يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می نمودند چنانچه جاهلان قریش نسبت بتو میکنند فَأَهْلَكْنَا پس هلاک
کردیم بسبب استهزا أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت ترین ایشان را بَطْشًا از جهت قوت یعنی قوی تر ایشان را هلاک
کردیم بشدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَمَضَى و گذشته است بقرآن بچندین موضع مَثَلُ
الْأَوَّلِينَ وصف و خبر و قصهٔ پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم درینجا

دعوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت وَلَئِن سَأَلْتَهُم واگر بپرسی تو قوم خود را
که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ بیافرید آنرا
خداوند غالب در حکم و فرمان الْعَلِيمُ دانا باحوال بندگان چه این آفرینش کار عاجز و جاهل نتواند بود
درین آیه اخبار میکند از غایت جهل ایشان که مقرند بآفریننده قوی دانا و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه
در صفت خود میفرماید که الَّذِي جَعَلَ خدای آنست که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا برای شما زمین را بساطی
گسترده تا قرارگاه شما باشد وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما فِيهَا سُبُلًا در زمین راهها
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بسلوک بران طرق سوی بلاد و دیاری که خواهید وَالَّذِي نَزَّلَ
و دیگر آن خدایست که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً بِقَدَرٍ آبی باندازه حاجت و مصلحت یعنی نه بسیار
که سبب غرقه شدن باشد چون طوفان نوح علیه السلام و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت نکند فَأَنْشَرْنَا بِهِ
پس زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه. التفات
بتکلم جهت اختصاص و بیت بدین فعل كَذَٰلِكَ مانند این زنده کردن تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد
از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و آن خدایی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات
كُلَّهَا همه آنرا بی یاری و مددکاری وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ و از
چهار پایان مَا تَرْكَبُونَ آنچه سوار شوید بران در خشکی و تری لِتَسْتَوُوا تا راست شوید عَلَىٰ ظُهُورِهِ
بر پشتهای آن در سواری ثُمَّ تَذْكُرُوا پس یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ
عَلَيْهِ چون راست شدید بروی وَتَقُولُوا و بگویید سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ پاک آن خدایی که رام کردانید
و زیر دست ساخت لَنَا برای ما هَٰذَا این کشتی و این جانور را تا بعد رکوب بر ایشان قطع بحر و بر
میکنیم وَمَا كُنَّا لَهُ و ما نبودیم مر این مرکوب را بقوت خود مُقْرِنِينَ ضبط کنندگان و فرمان بردار سازندگان
وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا که ما بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُونَ بازگردندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه
گویند و آخر مرکبی از مراکب دنیا آنست بیت خوش دار عنان کشیده رو کاخر کار * بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت
در خبر آمده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک در رکاب کردی گفتی بسم الله
و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ
مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ در صحیح فرموده که راکب باید که کلمه الحمد بگوید صاحب کشف الاسرار آورده

که حسین بن علی رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب نشست و آیه سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا تا آخر بخواند ایشان
فرمودند که آیا شما را بدین امر فرموده اند اَن تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ بانکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را
سواری اشارتست بانکه از حمد غافل نباید شد وَجَعَلُوا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند لَهُ مر
خدای را مِنْ عِبَادِهِ از بندگان او یعنی ملایکه جُزْءًا نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران اویند و فی
تعجیب از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت حضرت و علم او برای او اثبات ولد میکنند و نمیدانند که
ولادت از صفات اجسامست و او خالق همه جسمهاست إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که کافر لَكَفُورٌ مُبِينٌ
ناسپاسیست آشکارا کفران او که نسبت ولد میکند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که
بنات را اضافه بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفت
خدای برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنَاتٍ دختران را که اخس و انقص اند وَأَصْفَاكُمْ و شما را
برگزید و خاص کرد بِالْبَنِينَ به پسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد
از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای میکنند بنجی
ملیح بِمَا ضَرَبَ بآنچیزی که میسازد لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا برای خدای بخشاینده شبه و مانند یعنی دختر که
از اسناد بحق مینماید و فی الحقیقه آن وصف مر خدای را بمثل و مانند چه ولد لابد است که مماثل والد
باشد پس ایشان دختران را برای خدا ضرب المثل میسازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد
ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت غم و اندوه وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر است از کرب و
فزع یعنی غم بدل فرو میخورد پس چون دختر را برای خود نمی پسندید بخدای چون روا میدارید أَوَمَنْ يُنَشَّأُ آیا
انکه بالد و بزرگ شود و حفص يُنَشَّؤُا خواند بصیغه مجهول از تنشیه یعنی آیا کسی که پرورده گردد
فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او را قوت حرب و میدان داری نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ
و او در وقت مجادله و سخن گذاری غَيْرُ مُبِينٍ نه آشکارا کننده حجت باشد عرب را بشجاعت و فصاحت
فخر بودی و در اغلب زنان این دو حلیه عاطل می باشند حق سبحانه فرموده که آیا کسی که اینچنین باشد
خدای او را بفرزندی میگیرد و دیگر نهایت جهل ایشان را بیان میفرماید که وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ و نام نهادند
فرشتگان را الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشانند عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ بندگان خدای إِنَاثًا دختران یعنی ملایکه را
که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ آیا حاضر

اند

بوده اند و بعد از آن زهین خدای مر ایشان را که شاهد کرده باشند صفت انوثت در ایشان در معالم آمده
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه اناث اند گفتند ز پدران
شنوده ایم و گواهی میدهیم که آباء ما دروغ گوی نبوده اند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که
نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند در قیامت از آن وَقَالُوا و گفتند
قوم بنو ملیح از خزاعه لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم ما ملائکه را و این سخن را
از روی مجادله میگفتند نه از روی اعتقاد چه اعتقاد بغلبهٔ مشیت حق بر مشیت عباد از ایمان است اما
حق سبحانه فرمود که مَا لَهُمْ نیست ایشان را بِذَلِكَ بآنچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن
نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را حجت میسازند در تضییع زمان الهی إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا
يَخْرُصُونَ مگر آنکه دروغ میگویند و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تعبیر کرده است
بر ما پرستش ایشان و بدان راضی شده پس ما را بران عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه
بکفر هیچ کافر راضی نیست أَمْ آتَيْنَاهُمْ نه چنین است که ایشان میگویند آیا داده ایم ایشان را كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ
کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان فَهُمْ پس ایشان بِهِ بدان کتاب مُسْتَمْسِكُونَ چنگ
در زنندگان اند و بدان احتجاج نمایندگان و مقرر است که ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجت نقلی
سازند و بطلان عقل نیز حجتی ندارد بَلْ قَالُوا بلکه میگویند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستی که ما یافته ایم پدران
خود را عَلَى أُمَّةٍ بر طریقه و سیرتی وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ و ما بر پیها ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانیم
یعنی مستند ایشان تقلید پدران نادانست وَكَذَلِكَ و همچنین مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو
فِي قَرْيَةٍ در دیهی و مجمعی مِنْ نَذِيرٍ هیچ پیغمبر بیم کننده که ایشان را بعذاب تخویف نمود و از شرک بتوحید
دعوت فرمود إِلَّا قَالَ مگر گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و توانگران و سرداران آن دیه که إِنَّا وَجَدْنَا بدرستی
که ما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَى أُمَّةٍ بر کیشی و آیینی وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ و ما بر عقب ایشان
اقتدا کنندگانیم بدیشان قَالَ بگوی ای محمد و حفص قال خوانده یعنی گفت آن پیغمبر که أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا
متابعت پدران جاهل خود میکنید و اگرچه آورده ام برای شما بِأَهْدَى دینی آراسته مِمَّا وَجَدْتُمْ از آنچه
یافته اید عَلَيْهِ بران دین آبَاءَكُمْ پدران خود را ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که گاه از محض
عنا قَالُوا گفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ ما بدانچه که شما فرستاده شده اید بدان كَافِرُونَ کافریم

بر آن شامت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشید شوی خلق را تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر تقلید باد
گرچه عقلش سوی بالا میرود مرغ تقلیدش بپستی می پرد فَانْتَقَمْنَا پس ما انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از آن
مقلدان معاند باستیصال ایشان فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام
کار تکذیب کنندگان در این سخن تسلیهٔ آنحضرت است صلی الله علیه وسلم پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنید
باری تقلید ابرهیم علیه السلام کنید که اشرف آباء شماست وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کنید آنرا که گفت ابرهیم بعد از
بیرون آمدن از غار لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مر پدر و قوم خود را چون دید که بتی می پرستیدند إِنَّنِي بَرَاءٌ بدرستی
که من بیزارم مِمَّا تَعْبُدُونَ از آنچه شما می پرستید آنرا إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي لیکن آنکسی که بیافرید مرا فَإِنَّهُ
سَيَهْدِينِ پس بدرستی که او مرا ثابت دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا و ساخت ابرهیم علیه السلام کلمهٔ توحید را
كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمهٔ پاینده فِي عَقِبِهِ در ذریهٔ خود و از نیست که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام موحدی بوده و کسی که خلق را بتوحید خواند و گفته اند که مراد از عقب
ابرهیم آل محمد است صلی الله علیه وسلم یا امت مرحومهٔ وی و بعضی بر آنند که خدای کلمهٔ توحید را باقی گذاشت
در نسل ابرهیم لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا باشد که کافران از شرک باز گردند و بدین وی در آیند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه
برخوردار دادم هَؤُلَاءِ این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبر اند صلی الله علیه وسلم وَآبَاءَهُمْ و پدران
ایشان را بعمر دراز و نعمت بی اندازه حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام
وَرَسُولٌ مُبِينٌ و پیغمبری آشکارا بدلایل و معجزات یا بیان کننده توحید بحجج و آیات وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ
و آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکر گذاری این نعمت فرمان بردار کردندی ایشان
در انکار افزوده اند قَالُوا هَذَا گفتند این که آورده یعنی قرآن سِحْرٌ جادوییست وَإِنَّا بِهِ و بدرستی که
ما بدو كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله است وَقَالُوا و دیگر گفتند لَوْلَا نُزِّلَ
چرا فرستاده نشد هَذَا الْقُرْآنُ این قرآن اگر از پیش خداست عَلَى رَجُلٍ بر مردی مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ از یکی از
دو دیه که مکه و طایفست عَظِيمٍ مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه
یا اخنس بن شریق و از طایف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل [illegible] کفار آن بود که رسالت
منصبی بزرگست بایستی که بزرگی داده شدی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیویه و نفاذ امر
بکثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبهٔ عالیه است و استحقاق آن بتجلی باشد بفضائل نفسانیه

وکمالات قدسیه واین همه اختصاص باین بفضل خاص ازحضرت واهب العطایاست تا دوست ایشان کی شود
لاجرم حق سبحانه درجواب ایشان فرمود که اهم یقسمون آیا ایشان بخش میکنند رحمة ربك رحمت
پروردکار ترا که نبوتست یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست تا بر هرکه خواهند در نبوت
بکشایند نحن قسمنا ما بخش کرده ایم بینهم میان ایشان معیشتهم معیشت ایشانرا یعنی آنچه بدان
زندکانی کنند فی الحیوة الدنیا در حیات دنیوی و ایشان از تدبیر آن و تغییر آن عاجزند پس اینجا در امریست
که اعلی مراتب انسانیه است دخل میتوانند ورفعنا و برداشته ایم بعضهم برخی از ایشانرا یعنی
آدمیانرا فوق بعض زبر بعضی درجات درجها در دنیا یکی توانکرست و دیکری درویش یاد
در حریت که یکی آزادست و دیکری بنده یا در فضایل که یکی فاضلست و یکی مفضول و در حقایق سلمی آورده که
تفاوت درجات باخلاق حسنات خوی هر کس نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا
کردیم لیتخذ بعضهم تا فرا کیرند بعضی آدمیان بعضا بعضی دیکر را سخریا کار کنندۀ یعنی جمعی را
کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته کردد یکی بمال معاون دیکری باشد و یکی بعمل
مساعدت دیکری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود ورحمة ربك و بخشش پروردکار
تو یعنی نبوت خیر بهترست مما یجمعون از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرکی
میدانند ولولا ان یکون الناس و اکر نه آنست که کشتندی آدمیان امة واحدة یک کروه مجتمع بر رجوع
یا بر اختیار دنیی بر آخرت لجعلنا هر آینه میکردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که میکرود بخدای
لبیوتهم مر خانهای ایشانرا سقفا من فضة سقفها از نقره ومعارج و نردبانها که بدان علیها بر
آن خانها یظهرون بر آیند و خود را بنمایند ولبیوتهم و میساختیم مر خانهای ایشانرا ابوابا
درها وسررا علیها یتکئون و تختهایی که بر آن تکیه کنند همه از نقره و درین آیه اشارتست بحقارت دنیا یعنی
دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اکر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه
اکثر طباع بمحبت دنیی مجبولست و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف
کفر و ناسپاسی کردندی و اکر نه من سقف خانها و نردبانها و درها و خانه و تختها کافران همه از نقره
کردمی وزخرفا و با وجود اینها ایشانرا طلا هم دادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساختندی وان
کل ذلک و نیست همه آنچه یاد کرده شد لما متاع الحیوة الدنیا مکر برخورداری در زندکانی این سرای

یعنی در صدد زوال و انتقالست والآخرة و نعمت آخرت و کفته اند بهشت عند ربك نزد پروردکار
تو یعنی در حکم او للمتقین مر پرهیزکارانرا است که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز نموده اند یا از
مستلذات فانی و متمتعات این جهان اجتناب نموده رباعیه هر کس که رخ از متاع دنیی برتافت
واندر طلب دولت باقی بشتافت * انجا که کمال همتش بر در سید * وانچیز که مقصود دلش بود بیافت ومن یعش
و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عن ذکر الرحمن از یاد کرد خدای یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و
از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد نقیض بکماریم له برو شیطانا دیوی فهو
بر آن دیو له قرین مر ورا همنشین و دمساز و مصاحب و همراز بود در دنیی و پیوسته با غوا و وسوسه
او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس سره با یکی از دوستان حق دوستی داشت
تنی در مسجدی نشسته بودند جمعی کفت ای شیخ این مردم را چکونه می بینی کفت بعضی را بخواب و بعضی را
در خواب کفت آنچه در سرهاء ایشانست می بینم که بر سرهای ایشان چیزها دیدم که بر سر هر کسی غرابی
بنشسته بال بچشم فرو کذاشته و بعضی بکاهی فرو میکنارد و کاهی بالا میبرد کفتم این چیست کفت نخوانده
ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطین اند بر سرهاء ایشان نشسته
بر هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته نظم دریغ و درد که با نفس قرین شده ایم * وزین معامله با دیو همنشین شده ایم
بار کاه ملک بوده ایم رشک ملک * ز جور نفس چنا پس اینچنین شده ایم وانهم و بدرستیکه دیوان لیصدونهم
هر آینه باز میدارند قرینان خود را عن السبیل از راه حق ویحسبون و می پندارند کفار بنی آدم انهم
مهتدون آنکه ایشان بسبب متابعت شیاطین راه یافتکانند یا پندار ایشان آنست که دیوان اهل هدایت
در دین پنداشته باشند حتی اذا جاءنا تا وقتی که بیایند بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد
بخوانند یعنی بیاید معرض و قراءت بکر اظهرست چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بحشر
آرند و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل فرموده که چون کافر را بر انکیزند
بحشرکاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیی آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند تا وقتی که بدوزخ
رسند القصه چون بعرصه محشر آیند قال کوید عاشی مر شیطانرا یا لیت بینی و بینك ای کاشکی میان من
و تو بودی بعد المشرقین دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در موضع آورده که
مراد مشرق صیف و مشرق شتاست و میان این دو مشرق نیز بعد بسیارست غرض آنکه کافر دید که یکاش

یعنی چشم پوشید
۴۳

قد از من و من از تو دور بودمی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو بس کو بید با ایشان کو بید وَلَنْ
يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود ندهد دهد شما را در آخرت این آرزو تمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ چون ظلم کرده اید بر نفسها
خود در دنیا أَنَّكُمْ برای آنکه شما هستید فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در
عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید بعضی گفته اند سود ندهد شما را آنکه شریک باشید
یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
با یمان قوم دلبستگی تمام داشت و چندانچه بشرایط دعوت بیشتر اقامت مینمود عناد و انکار ایشان
افزونتر بود حق سبحانه آیة فرستاد که أَفَأَنْتَ ایا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ توانی که بشنوانی کران را
یعنی آنانرا که گوش دل کرانست سخن حق توانی شنوانید أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ یا توت آن داری که راه نمایی کوران
یعنی کوردلان از طریق حق توانی نمود وَمَنْ كَانَ و آنرا که هست فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا یعنی تو
قادر نیستی بر هدایة گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ما ببریم ترا با وجود رحمت خود
پیش از آنکه عذاب ایشان بتو نمایم دل خوش دار فَإِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستیکه ما از ایشان مُنْتَقِمُونَ انتقام
کشنده ایم بعذاب أَوْ نُرِيَنَّكَ یا اگر بنمایم بتو الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده داده ایم ایشان را از عذاب
فَإِنَّا عَلَيْهِمْ پس بتحقیق که ما بر عذاب ایشان مُقْتَدِرُونَ توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند
شد در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ درزن بِالَّذِي أُوحِيَ بآنچیزی که وحی
کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو از آیات و احکام إِنَّكَ بدرستیکه تو عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راهی راستی
که زود بر و بمنزل توان رسید وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَذِكْرٌ لَكَ هر آینه شرفیست و عزتیست ترا و
لِقَوْمِكَ و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن
بلغت ایشانست و خصوصیتی هست مر قریش را که تو از ایشانی و عز اخص مر بنی هاشم راست از ایشان و گفته اند
مراد از ین قوم امتست وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود باشد که پرسیده شوید از ین نعمت و قیام بپاس داری
وَاسْأَلْ و بپرس ای محمد مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ کسانی را که پیش از تو فرستاده ایم یعنی احوال ایشان
استفسار کن مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما که ملایکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که أَجَعَلْنَا آیا
فرموده ایم ما مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ بجز خدای آلِهَةً يُعْبَدُونَ خدایان پرستیده شوند یعنی هرگز حکم
کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملتی از ملل ایشان پرستش کسی بغیر خدای مقرر بوده مراد از ین کلام

استشهادست باجماع انبیا بر توحید در معالم فرموده که شب اسری رسل را برای حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و علیهم جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت در مضمون سخن شک نیاورد و
نپرسید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل علیهما السلام پرسید که
سید عالم صلی الله علیه و سلم این سوال کرد از انبیا جبرئیل فرمود که یقین او از آن کاملتر و ایمان او از آن محکمتر
که این سوال کند بیت نکه در کشف دارد و استقلال ٭ کی توجه کند باستدلال وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى
و هر آینه ما فرستادیم موسی را علیه السلام بِآيَاتِنَا با معجزات که علامات روشن بود بر نبوت او
إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و گروه او فَقَالَ پس گفت موسی علی نبینا و علیه السلام مر ایشانرا
إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آنهنگام
که آورد موسی بدیشان نشانهاء ما چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن إِذَا هُمْ همان وقت
ایشان مِنْهَا يَضْحَكُونَ از آن میخندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزا مینمودند در اول مشاهده بی
تامل در آن وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمینمودیم ایشان را هیچ معجزه إِلَّا هِيَ مگر آنکه او أَكْبَرُ بزرگتر بود مِنْ
أُخْتِهَا از آن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل
بود بر آن دیگری مراد وصف همه است ببزرگی وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد
و قمل و جز آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که برگردند از کفر باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند چون
عذاب را معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَقَالُوا و گفتند موسی علیه السلام را يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ
ای مرد جادو یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صفتی پسندیده بود یا
معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موسی را علی نبینا و علیه السلام بدین نام میخوانده اند
در ین وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر ادْعُ لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ
بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راهست عِنْدَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون
خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میگرداند در کشف عذاب از ما او را بخوان إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی
که ما راه یابندگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آنهنگام که ببردیم
عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب را بدعای موسی علیه السلام إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همان زمان ایشان بشکستند
عهد را و فرعون از اجابة دعای موسی علیه السلام مترددشد که مبادا مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد

چون جمع شدند به بلندی برآمد وَنَادَى فِرْعَوْنُ وندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان
قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان واندوی عظمت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من یعنی قبطیان
أَلَيْسَ لِي آیا نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ مملکت مصر از اسکندریه تا سرحد شام وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ واین
جویهای آب نیل تَجْرِي مِن تَحْتِي میرود از زیر قصر من آب نیل سیصد وشصت جوی منقسم بوده وچهار
جوی بزرگ آنکه نهر الملك ونهر طولون ونهر دمیاط ونهر تنیس در باغ او میرفته واز زیر قصرهای
او میگذشته پس او بدین جویها فخر کرد وگفت در بوستانهای من میرود أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید شما
عظمت وحشمت مرا وموسی اینها ندارد أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم مِّنْ هَذَا الَّذِي ازین کسی که در
ملک من هُوَ مَهِينٌ او خوار وبیمقدارست وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ونمیتواند که روشن گرداند سخن را یعنی
مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه بدعای کلیم عقدة
من لسانی آن گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم بپوشید چه مردم پیش از رسالت او را بآن وجه دیده
بدانسته بودند فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا نیفکنده اند برو أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ دستوانها از زر زیرا که
آن زمان چنان بود که هرکرا مهتری وپیشوایی میدادند دستوانه طلا در دست وطوق زر در گردن وی میکردند
فرعون گفت اگر موسی راست میگوید که بسیادت وریاست قوم نامزد شده چرا خدای او را دستوانه زرین
نداده أَوْ جَاءَ یا چرا نیامده است مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ پیوستگان بهم برای یاری وی
هواداری وی چه هر ملکی که ایلچی میفرستد بجای جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکند تا خیل وی
بسیار گردد وهمه در همه حال ممد ومعین وی باشند پس این چگونه باشد که خدای مردی درویش بیکس
از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قَوْمَهُ گروه خود را یعنی
این فریب در ایشان اثر کرد فَأَطَاعُوهُ پس فرمان وی بردند وبکلی دل از متابعت موسی علیه السلام إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که ایشان یعنی فرعونیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفته از دایرهٔ بندگی خدا وفرمان
برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال وجاه فانی اعتقاد کرده موسی را علی نبینا وعلیه السلام بنظر
حقارت دیدند وندانستند بیت فرعون وعذاب ابد وریش رصیع * موسی وکلیم اللهی وشبانی
فَلَمَّا آسَفُونَا پس چون در غضب کردند ما را بافراط در مکابره واسراف در کبایر یا بخشم آوردند رسول
ما را انتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس همه ایشان را غرقه ساختیم در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ

سَلَفًا پس گردانیدیم ایشانرا پیش روی کافرانی که بعد از ایشان آیند یعنی متقدم مشرکان آینده ساختیم ایشانرا
تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ وگردانیدیم ایشانرا پندی وعبرتی برای
پسینیان که در مقام اعتبار باشند پس ملاحظهٔ قصهٔ عجیبهٔ ایشان معتبر را در اغلب احوال کفایت است واز جمله
آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او وامثال او را بآب غرقه ساختند تا آیتی بغیر ایشان برسید * در سرداری که باشدت سرداری
در سر ببر آن روی که در سر داری * در اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با صنادید قریش گفت
که هیچ خیر نیست در آنچیز که او را بیرون خدای می پرستند جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایانست من دون الله
وتو گمان میبری که او بندهٔ صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد وقریش ازین سخن فریاد بر کشیدند گمان بردند که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم ملزم شد آیت آمد که وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا وچون زده شد به پسر مریم مثلی إِذَا قَوْمُكَ
آنگاه قوم تو مِنْهُ يَصِدُّونَ ازان مثل فزع کنند وآواز بلند بر دارند قولی در سبب نزول آیت آنست که گفتند عیسی
مخلوقست ومعبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا شبهه میکردند که چون روایست که
عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند واصح آنست که بعد از نزول آیت إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ
مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ابن زبعری گفت که عیسی را نیز بیرون خدای پرستیده اند هرگاه که عیسی در آتش باشد
ما وخدایان ما نیز باشیم ومؤدای این قولست آنچه میفرماید وَقَالُوا وگفتند مشرکان أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ آیا
خدایان ما بهترند أَمْ هُوَ یا عیسی هرگاه که او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشید مَا ضَرَبُوهُ ونزدند
آن مثل را لَكَ برای تو إِلَّا جَدَلًا مگر برای جدل وخصومت نه برای تمیز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه
ایشان در همه امور گروهی اند خَصِمُونَ خصومت گران ولجاج کنندگان إِنْ هُوَ نیست عیسی إِلَّا عَبْدٌ
أَنْعَمْنَا مگر بنده که منت نهاده ایم عَلَيْهِ برو به نبوت ورسالت وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا وگردانیدیم او را
آیتی وامری عجیب لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست در غرابت چون
مثل سایر وَلَوْ نَشَاءُ واگر خواهیم ما لَجَعَلْنَا هر آینه سازیم مِنكُم بدل از شما مَّلَائِكَةً فرشتگان را
یعنی شما را هلاک کنیم وبدل شما ملائکه آریم که ایشان يَخْلُفُونَ فِي الْأَرْضِ در زمین از پی در آیند شما را وَ
إِنَّهُ وبدرستی که عیسی لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ علامت رستاخیز را یعنی بعد از نزدیک آمدن قیامت را چه یکی
از علامات قیامت نزول عیسی است علیه السلام که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک منارهٔ
بیضا در طرف شرقی دمشق دو جامهٔ رنگین پوشیده وهر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته

نهاده و دخان مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از روی ریزان کرده و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید روان شود نفس وی بهر کافری که رسد بمیرد و هر جا چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان کرده و در باب لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد و آنکه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی علی نبینا و علیه السلام نشان قرب قیامت فَلَا تَمْتَرُنَّ پس شک مکنید و جدال منمائید بِهَا با آمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید شرع رسول مرا هَٰذَا اینست صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست که کس بی رو گمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما راست عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ و آنگاه که آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتها روشن یا آیات انجیل یا معجزه و احکام قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده ام بشما بِالْحِكْمَةِ بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و روشن کردانم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ همه آنچه اختلاف میکنید فِيهِ در آن از امور دین یا احکام تورات فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای که بحکم او پیغمبرم هُوَ رَبِّي او آفریدگار منست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید بیگانگی هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست بی کجی و انحراف فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس مختلف شدند فرقها مِنْ بَيْنِهِمْ از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکائیه و مرقوسیه و شمعونیه فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای بر آنان که ستم کردند از این احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناکست عذاب وی هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند از احزاب یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا الْأَخِلَّاءُ دوستان يَوْمَئِذٍ در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت باهم دشمن شوند که وَيَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا و مؤمنان که محبت ایشان برای خدا بوده دوستی ایشان باقی باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند در تأویلات کاشفی مذکورست که خلت چهار نوع می باشد خلت تامه حقیقیه که سبب دو جهانیست و آن مستند بود بر تناسب ارواح متعارف آنچنان چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با

با یکدیگر دوم محبت قلبیه و استناد این بر تناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا با ابرار با هم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان بمشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا نه در آخرت و ثمره فواید و نتایج صوری و معنویست سیم محبت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار مصالح و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسیات پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی وجود نگیرد و غرض منغایره بحصول پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم دوستی کان بغرض آمیز شد * دوستی دشمنی انگیز شد * هر که از بهر غرضی گشت یار کان آن است چو خورشید بود تابناک يَا عِبَادِ منادی در آن روز ندا کند مر متقیان را که خدای میفرماید ای بندگان من لَا خَوْفٌ ترسی طاری نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما امروز از لقاء مکاره وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا بندگان آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام وَكَانُوا مُسْلِمِينَ و بودند گردن نهادگان فرمان خدای را آنگه منادی گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید به بهشت أَنْتُمْ شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان مؤمنه شما تُحْبَرُونَ شاد کردانیده شده یا گرامی داشته یا آرایش یافته يُطَافُ عَلَيْهِمْ بگردانند بر بندگان بهشت در آمده بِصِحَافٍ کاسها مِنْ ذَهَبٍ از زر در آن انواع طعام وَأَكْوَابٍ و کوزها بی دست و بی گوشه پر از اصناف شراب وَفِيهَا و در آن بهشت بود ایشان را مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ آنچه آرزو کند نفسها او بدان خوش بر آید وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و از آن لذت یابند در وسیط آورده که بدین کلمه اخبار کرده از جمله نعیم بهشت چه ریاض جان یا نصیب نفس است یا بهره عین و بعضی فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز میتواند بود جمعی که غشاوه اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا لمعان انوار جمال اکرم بیشتر ... بکم بر ایشان پوشیده مانده با ایشان بگوی که وتلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن که اهل شوق را لذت جز بمشاهده جمال محبوب متصور نیست بیت پرده از پیش بر انداز که مشتاقان را لذت دیده جز از دیدن دیدار تو نیست امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار فراخور اشتیاق عاشق است هر چند شوق بیشتر لذت دیدار فزونتر بود و از ذو النون مصری رحمه الله نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است هر که را دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده تر بود و در خبر آمده که ای داود

برای مطیعان و کفایة من بحجت متوکلان و زیادت من نصیب شاکران و انس من بهرهٔ طالبان و رحمت من
الان معتاذان و مغفرت من برای تائبان و من خاصهٔ مشتاقانم الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا
الیهم اشد شوقا نظم دلم از شوق تو خونست و مذاقم جو نست درون شوق جمالت ز بیان بیرون
در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد دل شوریدهٔ من بین که چه روز افزونست انکه برای تمامی لذت
بهشتیان میفرماید که وانتم فیها و شما در بهشت خالدون جاوید باشند کاتمیه کمال نعمت دنیا
که او را وهم زوال نباشد وتلک الجنة التی آن بهشتی که امروز اورثتموها میراث داده شد آنرا آن بهشت
موعودست که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما را میراث دادیم بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید
در دنیا از انواع خیرات و طاعات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص است و باستحقاق بدست آید لکم فیها
مر شما راست در جنت فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تاکلون از آنها میخورید پیوسته در معالم فرموده
که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر که فی الحال مثل آن از همان درخت بروید
ان المجرمین بدرستی که کافران فی جهنم خالدون در عذاب دوزخ اند جاوید مانندگان لا یفتر عنهم
سست نکنند و سبک نکردانند از ایشان عذاب را وهم فیه و ایشان در عذاب مبلسون نا امید اند
از راحت و نجات و از رفع عقوبات وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بدیشان بعین عذاب کردن ولکن کانوا
و لیکن بودند هم الظالمین ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن
ونادوا یا مالک و چون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک درخواه از خدا لیقض
علینا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را ربک پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال
گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای
انکم ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ نخواهید مرد و نه عذاب بر شما سبک خواهد
گشت پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لقد جئناکم بالحق بدرستی که ما آوردیم بشما یعنی
فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغمبران ولکن اکثرکم و لیکن بیشترین شما للحق کارهون مر سخن حق
ناخواهان بودید و بعضی پسند نکردید ام ابرموا بلکه محکم کردند کافران و ساختند امرا کاری در دفع حق
و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبران فانا مبرمون پس بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات
ایشان یعنی در ابطال کید کفار و نصرت انبیا ام یحسبون یا می پندارند ماکران کفار انا لا نسمع که

نمیشنویم سرهم سخن نهانی که در دل خود میگویند ونجویهم و آنچه برازبان یکدیگر پنهان مشورت میکنند
بلی آری میشنویم آنرا ورسلنا و فرستادگان ما که حفظه اند لدیهم نزدیک ایشان اند و موکل
بر ایشان یکتبون می نویسند آنرا بفرمان ما و بعد از آنکه نهانیهای ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما
که خداوندیم چگونه پوشیده ماند قل بگوای محمد ان کان للرحمن اگر باشد مر خدای را ولد فرزندی
چنانکه گمان می برند فانا اول العابدین پس من اول پرستندگانم مر خدای را بیگانگی با بایستی که من دانم چون
بیایم که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا میکنید صاحب کشاف در معنی این آیه گفته که اگر خدای را فرزند
بودی برهان و حجتی بوجودش ثابت شدی پس اول تعظیم کنندگان بودمی مر او را یعنی من که پیوسته تعظیم خدای میکنم
اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که
روزی نضر بن حارث لعنه الله با اصحاب الانکار خود نشسته بود و اغلب از صنادید عرب نزد وی بودند در
آیتی از قرآن خوض کرده آغاز استهزا کرد ولید مغیره در آن وقت میل با اسلام بود و پیوسته ستایش قرآن
میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که نمیگوید محمد الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید
لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافه میکنم که الملائکة بنات الله این سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله
رسید و آنحضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام این آیه فرود آورد و نضر پیش ولید آمده این آیه برخواند
و گفت خدای محمد مرا تصدیق کرده درین آیه که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای
احمق خدای محمد ترا تکذیب کرده نه یکه ان بمعنی نفی است و میگوید نیست و نبوده مر خدای را فرزندی انکه فرموده
که بگو که من اول موحدانم سبحان پاکست و بی عیب رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها
رب العرش خداوند عرش عما یصفون از انچه وصف میکنند کافران او را یعنی ولد میگویند فذرهم
پس بگذار ایشان را یخوضوا تا سعی میکنند در باطل ویلعبوا و بازی میکنند در دنیا حتی یلاقوا تا وقتی
که ببینند یومهم الذی یوعدون روزی که وعده داده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وهو الذی
او است خداوندی که باستحقاق فی السماء اله در آسمان معبود ملائکه است و در زمین معبود پرستندگان
از جن و انس وهو الحکیم و او است استوارکار در تدبیر خلق العلیم دانا بمصالح ایشان وتبارک
الذی له و بزرگوارست آنکه مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان و زمین وما بینهما
و آنچه میان زمین و آسمانست یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روانست وعنده و نزدیک او ست

علم الساعة دانستن ساعتی که قیامت دران قایم شود والیه ترجعون و بسوی او بازگردانیده شوند همه
خلایق دران روز ولا یملک الذین و دران روز مالک نباشند آنانکه یدعون می پرستند کافران ایشان را
من دونه بغیر خدای الشفاعة درخواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملائکه و جن و انس و اصنام که
مشرکان بشفاعت ایشان امیدوارند [illegible] نتوانند شفاعت کردن الا من شهد مگر کسی که گواهی داده باشد
بالحق براستی چون ملائکه و عیسی و عزیر علیهم السلام که ایشان را رتبه شفاعت هست چه ایشان شهادت
بحق ادا کرده اند و ایشان شفاعت نخواهند کرد الا مومنان که را ولئن سألتهم و اگر تو بپرسی عابدان
یا معبودان را که من خلقهم که بیافرید ایشان را لیقولن الله هر آینه میگویند الله چه از فرط ظهور آن انکار بر او
نتوانستند کرد فانی یؤفکون پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وقیله و نزد
خدا است دانستن قول رسول صلی الله علیه وسلم آنجا که گفت یا رب ای پروردگار من ان هؤلاء بدرستی
این گروه یعنی معاندان قریش قوم گروهی اند که اندروی عناد و مکابره لا یؤمنون نمیگروند فاصفح پس
اعراض کن عنهم از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وقل سلام و بگو تسلیم و متارکه
از شما تسلیم منت این حکم باآیه قتال منسوخ است فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود
که عذاب فرود آید بدنیا بروز بدر و در عقبی بدخول در نار

سورة الدخان

بسم الله الرحمن الرحیم

حم امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه
جمیع احکام و قصص که در سوره مصدر بحروف مقطعه مجتمع است دران حروف جمع کرده مجملا و چون آنرا
نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت پس برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده و گفته اند آن حروف
اشارتست بکلمات چنانچه در حم گفته اند که حمیت الحقین حمایت کردم دوستان خود را از توجه بما سوی و
گوینده معنی او آنست که حم ای قضی کاری ساخته شد و مهمی پرداخته گشت والکتاب المبین سوگند بکتاب روشن
که قرآنست که محض کرم انا انزلناه بدرستی که فرو فرستادیم او را فی لیلة مبارکة در شبی بزرگ و با برکت که
شب قدرست و کلام برکت برابر انکه در آن شب کتاب کریم که سبب مناصب دینی و دنیوی به واسطه بیان صوری
و معنویست از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشت انا کنا بدرستی که هستیم ما منذرین
بیم کننده بانزال قرآن درین شب و جمعی برانند که لیلة مبارکة شب براتست و آن شب نیمه شعبان باشد برکات

در نزول ملائکه و اجابت دعوت و فصل اقضیه و تقسیم ایشان فیها درین شب یفرق جدا کرده و فیصل
داده شود کل امر حکیم هر امری که حکم کرده شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات از لیالی فاضله است
که بدین امة داده اند و در حدیث آمده که درین شب بیامرزند از گناهکاران بعدد موی که بر گوسفندان بنی کلب
و درین شب آب زمزم زیاده شود و صاحب کشاف آورده که در خبر است که هر که درین شب صد رکعت نماز بگذارد حق تعالی
صد فرشته فرستد تا باوی باشند سی ملک او را بشارت دهند به بهشت و سی فرشته دیگر او را ایمن میسازند از
عذاب دوزخ و سی عدد دیگر از ایشان آفات دنیوی از وی باز میدارند و ده ملک دیگر مکاید شیطان دفع میکنند از
وی و درین شب وظایف نعم بر بندگان قسمت میکنند امرا فرمودیم فرمودنی بتفصیل قضایا درین شب
من عندنا از نزدیک ما مرسلین فرستنده تر اکه محمدی رحمة من ربک بخشایشی از پروردگار تو بر خلق
چنانچه جای دیگر فرموده وما ارسلناک الا رحمة للعالمین مثنوی ده عالم بخشش بخشایش است؛ ملوی از بخشش ما است
زا همچون در مدیح خویش گفت انما انا رحمة مهداة گفته است یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود
یا ملائکه را درین شب بسلام مومنان انه هو السمیع بدرستی که خدا شنواست جمیع سخن بندگان را العلیم دانا است
بهمه نیتهای ایشان رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان آنهاست پس بدانید
ای آفریدگان ان کنتم موقنین اگر هستید شما بیگمان یعنی طلب کنندگان یقین لا اله الا هو هیچ معبودی مستحق
پرستش نیست مگر او یحیی زنده میگرداند و یمیت و می میراند یعنی اوست موجد موت و حیات ربکم اوست
پروردگار شما ورب آبائکم الاولین و پروردگار پدران نخستین شما بل هم کافران بدین سخن موقن نیستند بلکه
ایشان فی شک در شکند از قرآن یلعبون بازی و استهزا میکنند با آن فارتقب پس تو منتظر باش
برای ایشان یوم تأتی السماء روزی که بیاید آسمان بدخان مبین بدودی آشکارا و عرب شر غالب را دخان
گویند پس مراد عذابیست که نازل گردد بدیشان یا در عین المعانی آورده که مراد غباریست که در روز فتح مکه مرتفع شد
چنانچه هوا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجاعت و شدت
بریشان مستولی شد تا مردار را با استخوان میخوردند و دخان عبارتست از تیرگی چشم است از جوع چه هر گرسنه از
ضعف بصر میان خود و آسمان بهیات دخان چیزی میدید و در تبیان فرموده که اگر در سال قحط بسبب خشکسالی
غباری تیره از زمین برانگیخته میشود بشکل دود و لهذا سال القحط سنة الغبرا میگویند و وجه تسمیه عام الرماد
همینست و قول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده

که کند کرا الدخان والدجال و آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب يَغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمان را و چهره
بر دارد مؤمنان را از وی مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و هراسیمه سازد ملائکه ایشان را گویند
هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ این است عذاب دردناکی که حق سبحانه وعده کرده بود ایشان زاری کنان گویند رَبَّنَا اكْشِفْ
عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را إِنَّا مُؤْمِنُونَ بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب
یعنی چون این بلا منکشف گردد ایمان می آریم حق سبحانه میفرماید که أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى از کجا باشد مر ایشان را پند گرفتن
بدین مقدار عذاب وَقَدْ جَاءَهُمْ و بحال آنکه آمد بدیشان رَسُولٌ مُبِينٌ فرستادۀ آشکارا کنندۀ معجزات و
ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت بدو کردند یعنی اعراض نمودند عَنْهُ از ایمان بدو و
قَالُوا مُعَلَّمٌ و گفتند او آموخته شده است یعنی جبر و یسار قرآن بدو آموزند مَجْنُونٌ دیوانه است و دماغ
او مختلط شده با وجود این همه چون وعدۀ ایمان میدهند إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ بدرستی که ما بردارندۀ عذابیم
از ایشان قَلِيلًا زمانی اندک یعنی قحط را بدعای پیغمبر تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فایده نرسد إِنَّكُمْ
عَائِدُونَ بدرستی که شما بازگردیدگانید بکفر آورده اند که ابو سفیان بوقت قحط با جمعی از قریش بمدینه آمده بود
بخدا و رحم سوگند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم دادند و آنحضرت دعا فرموده بلای قحط منقطع شد و ایشان همچنان
بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز
دخان مرتفع شود و ایشان بازگردند بهمان حال که داشته باشند از شرک و فسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى
یاد کن روزی که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدر است که
حق سبحانه وعید میکند مشرکان را که در آن روز بگیریم شما را بعقوبتی عظیم از قتل و اسر إِنَّا مُنْتَقِمُونَ بدرستی که ما
انتقام کشنده ایم در آن روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ
گروه قبط را از مادر زمان فرعون وَجَاءَهُمْ و آمد بدیشان رَسُولٌ كَرِيمٌ پیغمبر بزرگوار در حسب و نسب یعنی
موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ بآنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و بفرستید با من
عِبَادَ اللَّهِ بندگان خدا را یعنی بنی اسرائیل را إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام امین
بر وحی و متهم نیستم در تبلیغ احکام خلق وَأَنْ لَا تَعْلُوا و دیگر آمده ام بآنکه سرکشی نکنید و کبر میارید عَلَى اللَّهِ
بخدای با اهانت وحی او نمایید إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ بدرستی که من آرنده ام بشما حجتی مُبِينٍ بر صدق مدعای
خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزردن موسی علی نبینا و علیه السلام کردند فرمود که وَإِنِّي عُذْتُ

و بدرستی که من پناه بردم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بآفریدگار خود و آفریدگار شما أَنْ تَرْجُمُونِ از آنکه مرا سنگسار کنید
یا بکشید یا دشنام دهید و دعوی که دارم منت وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي و اگر باور نمیدارید مرا و نمیگروید بمن
فَاعْتَزِلُونِ پس کرانه کنید از من و میازارید مرا ع مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان ایشان سخن آنحضرت
بر آن کرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را أَنَّ هَؤُلَاءِ بآنکه
این گروه قبط قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهی اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مشرکانند حق تعالی دعای
او اجابت کرد و گفت فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس ببر شب بندگان مرا از مصر إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از
پی در آمده شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او را خبر شود از پی شما در آیند و بلب دریا رسیده باشید
و عصا بر دریا زنی شکافته شود و راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرد وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن
و آرمیده بر همان وجه که راهها در وی ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا بر دریا مزن تا با حال خود رود و بگذارش تا
قبطیان بروی در آیند و مترس إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ گروهی غرق شدگانند یعنی
همه اندر دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان بتمام غرق شدند كَمْ تَرَكُوا چه بسیار بگذاشتند مِنْ جَنَّاتٍ
بوستانهای پر درخت وَعُيُونٍ و چشمهای آب روان وَزُرُوعٍ و کشتهای رسیده وَمَقَامٍ كَرِيمٍ
و منزلهای نیکو آراسته وَنَعْمَةٍ كَانُوا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فِيهَا در آن نعمت فَاكِهِينَ
متنعمان و شادی کنان كَذَلِكَ کار ما با مکذبان همچنین است وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل
و مواضع ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ بگروهی دیگر از فرمان یعنی بنی اسرائیل فَمَا بَكَتْ پس نگریست عَلَيْهِمُ
السَّمَاءُ بر ایشان آسمان وَالْأَرْضُ و نه زمین یعنی از هلاک ایشان کسی را حسرت نبود و در معالم فرموده
که چون مؤمنی بمیرد چهل صباح آسمان و زمین بر وی بگریند و از انس رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده که هیچ بنده نباشد الا که وی را بر آسمان دو در بود دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که
عمل او از آنجا بالا رود پس چون بنده وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند بر وی بگریند
عطا رحمه الله میگوید گریۀ آسمان سرخی اطراف اوست و در معالم آورده که چون حسین بن علی علیهما السلام شهید شد
آسمان بر وی بگریست و گریۀ او آن بود که اطراف افق سرخ شد و در این باب گفته اند نظم این سرخی شفق که بینی هر
صبح و شام خون شهیدان کربلاست ٭ گر چرخ خون ببارد از این غصه در خورست ٭ دریغا که خون نگرید از این ماجرا دریغا
و گفته اند که گریۀ آسمان و زمین همچو گریۀ آدمیانست و بعضی بر آنند که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل حزن

برحمت و اسف همچون گریه کردن دلالت بر عدم [illegible] و بر هر تقدیر چون فرعونیان را عملی بآسمان رود نبود
و بر روی زمین هم کاری نیکو نکرده‌اند آسمان و زمین بر ایشان نگریست وَمَا كَانُوا و نبودند مُنظَرِينَ مهلت داده
از وقتی بوقتی دیگر وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و هر آینه برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذاب خوار
کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعبد در عمل شاق و مانع مِن فِرْعَوْنَ از فرعون إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا بدرستی
که بود او سرکشنده خود را بلند ساخته مِنَ الْمُسْرِفِينَ از کافرانکه متجاوزند از حد ایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بدرستی
که برگزیدیم مومنان بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند بآنکه برگزینیم
ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُم و دادیم مر ایشان را مِنَ الْآيَاتِ از نشانهای
قدرت مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی إِنَّ هَٰؤُلَاءِ
بدرستیکه این گروه یعنی کفار قریش لَيَقُولُونَ میگویند إِنْ هِيَ نیست عاقبت کار و خاتمه حال إِلَّا
مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ مگر مردن نخستین در دنیا و بعد از و حیوتی نیست وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُنشَرِينَ زنده
شدگان دیگر یکبار بعد از مرگ فَأْتُوا بِآبَائِنَا پس بیارید پدران ما را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست
گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که نه هر چه جایز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم
بود وجود و ظهور آن بهر وقت که دیگری خواهد پس چون وعده بعث در آخرتست اگر در دنیا واقع نشود
کسی را بر وی تحکم نرسد أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ
با عدت و انبعث و در غایت کثرت وَالَّذِينَ و آنان نیز که بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود
و جز ان چون نکردیم أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه بودند ایشان مُجْرِمِينَ
گناهکاران و منکران بعث و حشر و از فحوی اخبار و آثار چنان مفهوم میشود که ملکی بود از حمیر که کنیه او ابو
کرب و نام او اسعد بن ملکیکرب با لشکر و تبع بسیار از مشرق تا مغرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند را بنو
اشهر او ساخت و در روایتی از ابن عباس رضی الله عنه هست که او پیغمبر بوده و در حدیث آمده است که نمیدانم که تبع
پیغمبر بوده یا غیر پیغمبر و از عائشه رضی الله عنها منقولست که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است
حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را و در معالم التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او
بقصد اهالی آنجا لشکر کشید و دو حبر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی آمدند
و گفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر زمانست و تعریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند و او

سر قتل و غارت اهل مدینه درگذشت و آتش پرست بود بر دست آن دو حبر مسلمان گشت و با جمعی از اهل کتاب
متوجه یمن شد نفری چند از هذیل بسر راه آمده و گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در وی گنجیست از نقره و یواقیت
و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصه گنج
و خانه با احبار در میان آورد گفتند مدعای ایشان آنست که تو هلاک شوی [illegible] بروی زمین هیچکس قصد آن
خانه نکند مگر که هلاک شود ترا آنجا باید رفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا
بیمن توجه فرمود قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمیسازیم تبع دلایل خدای
پرستی بر ایشان خواند ایشان در عناد افزوده گفتند ما با آتش امتحان میکنیم و آتشی بود در دامن کوهی از کوههای
یمن که چون دو کس را با یکدیگر دعوی بودی بدان آتش در آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه
احبار با مصاحف خود با آتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان در آمده بتمامی بسوختند
و نزد ارباب سیر [illegible] بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بشامول
یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد برساند و الا باولاد خود وصیت نماید که بعرض رسانند تا بعد از زیارت
یکی از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود رضی الله عنه و آن نامه را بوقت عرض رسانید بحضرت رسول
صلی الله علیه وسلم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از رقاشی رحمه الله نقل است که ابو کرب اسعد
حمیری از تبابعه ایمان آورد به پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قبل از بعث آنحضرت بهفتصد سال و در درج الدرر
آورده که بین تبع هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعث بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست لَاعِبِينَ بازی کنان
یعنی بحکمت آفریدیم نه ببازی بلکه همه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و از حکمت نسزد که آدمیان را
معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریده ایم اهل ارض و سماء را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای
حق که آن مثوبت بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم
فکرت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که فعل حکیم بحق بود إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز جدا شدن حق از باطل یا
جدایی میان مومن و کافر و مطیع و عاصی مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ هنگام جمع شدن همه آدمیانست يَوْمَ لَا
يُغْنِي روزیکه دفع نکند مَوْلًى عَن مَوْلًى از دوست و خویش خود شَيْئًا چیزی را از عذاب یا سود نرساند
کسی را بهیچ چیزی وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و نباشند دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر إِلَّا مَن رَحِمَ اللَّهُ

و لیکن کسی که خدای برو بخشوده باشد یعنی مؤمنان ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ
بدرستی که خدای او غالبست کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد الرَّحِيمُ مهربانست با هر که رحمت کند اورا
رتبهٔ شفاعت دهد إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ بدرستی که درخت زقوم یعنی آن طَعَامُ الْأَثِيمِ خوردنی بزه کار است یعنی
ابو جهل و این زقوم را چون بخورند كَالْمُهْلِ مانند مس و روی گداخته يَغْلِي فِي الْبُطُونِ بجوشد در شکمها
جوشیدنی كَغَلْيِ الْحَمِيمِ مانند جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشان را و بگدازد امعا و احشا
پس حق سبحانه زبانیه را گوید خُذُوهُ بگیرید این گناهکار را فَاعْتِلُوهُ پس بکشید بقهر و عنف إِلَىٰ سَوَاءِ
الْجَحِيمِ بمیانهٔ دوزخ ثُمَّ صُبُّوا آنگاه بریزید فَوْقَ رَأْسِهِ بر زبر سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ از عذاب آب گرم
چون بدن او بدین آب معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذبست و بگوییدش بر وجه تهکم ذُقْ بچش و
بکش این عذاب را إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو ارجمندی نزدیک قوم خود الْكَرِيمُ بزرگوار بزعم خود ابو جهل
میگفت من اعز و اکرم اهل وادی ام و در بطحا از من عزیزتر و بزرگتر نیست در آن روز حق سبحانه فرماید که او را گویند
عذاب بکش که دعوی میکردی که عزیزی و کریمی إِنَّ هَٰذَا این عذاب مَا كُنتُم بِهِ آنست که بودید شما که بآن تَمْتَرُونَ
شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدید إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران فِي مَقَامٍ أَمِينٍ در جایگاه
ایمن باشند یعنی مقامی که در او آفات و مخافات نبود فِي جَنَّاتٍ در بوستانها وَعُيُونٍ و در چشمها
يَلْبَسُونَ می پوشند مِن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ از حریرهای نازک و سطبر مُّتَقَابِلِينَ در حالتی که متقابل نشسته
در مجالس یکدیگر را بهم دوستان باشند و در تفسیر سورابادی آورده که این مقابله روز مهمانی باشد در
دار الجلال که حق سبحانه همه مؤمنان را بر سر یک خوان نشاند و همه رویها بیکدیگر همی بینند كَذَٰلِكَ همچنین بود
حال ایشان بی تغییری و تبدیلی وَزَوَّجْنَاهُم و زن دهیم ایشان را بِحُورٍ بزنان سفید روی عِينٍ
گشاده چشم و اختلافست در آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا حور العین بهشت يَدْعُونَ فِيهَا میخواهند در
بهشت بِكُلِّ فَاكِهَةٍ هر میوه که آرزو میکنند آمِنِينَ در حالتی که ایمن اند از ضرر یا انقطاع آن لَا يَذُوقُونَ
نچشند فِيهَا الْمَوْتَ در آخرت مرگ را إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ مگر همان پیشین که در دنیا چشیده و چون معهود نزد
مردمان آنست که هر زندگی را مرگی در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست وَوَقَاهُمْ و نگاه میدارد
حق سبحانه بهشتیان را و از ایشان دفع میکند عَذَابَ الْجَحِيمِ عذاب دوزخ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ از روی فضل و
کرمی که لایق است از آفریدگار تو ذَٰلِكَ آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست

رستگاری بزرگ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را و فرو فرستادیم بِلِسَانِكَ بلغت تو
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که قوم تو فهم کنند و بدان پند گیرند و ایشان خود متذکر نشدند فَارْتَقِبْ پس چشم دار
چیزی را که بدیشان فرود آید إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود اما از آن
تو نصرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی دوستان را مردم فتحی تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه
تابیان را وعده حسن المآب ٭ منکر از هیبت ذوقوا العذاب

سورة الجاثية

بسم الله الرحمن الرحیم

حم حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند چنانچه حا اشارت بحی و حفیظ و میم کنایت از ملک و مجید و در
لطایف آورده که حا حکمت ازلیت و میم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرود آمدن قرآن
مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از نزدیک خدایست بر همه غالب الْحَكِيمِ دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ
بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابته وَالْأَرْضِ و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لَآيَاتٍ
لِّلْمُؤْمِنِينَ نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع وَفِي خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما از نطفه و
گردانیدن آن از حالی بحالی وَمَا يَبُثُّ و در آنچه پراکنده میسازد در زمین مِن دَابَّةٍ از جنبندگان با اختلاف
صور و اشکال ایشان آيَاتٌ علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذی الجلال لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ
مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطهٔ استدلال تصدیق کنند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ و در آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان یا ابر مِن رِّزْقٍ از سبب روزی یعنی باران که سبب روزیست فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بآن مطر
زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از خشکی و پژمردگی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها با اختلاف جهات و تفاوت
احوال آيَاتٌ هر آینه دلالتهاست روشن و حجتهای کامل بر کمال قدرت الهی لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند
تِلْكَ این دلیلها آيَاتُ اللَّهِ دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآنست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم
بر تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ بعد از حدیث خدای که قرآنست وَآيَاتِهِ
و دلایل قدرت او يُؤْمِنُونَ می گروند حفص بیا میخواند یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند وَيْلٌ سختی
عذاب لِّكُلِّ أَفَّاكٍ مر هر دروغ گوییرا أَثِيمٍ بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که او يَسْمَعُ میشنود آيَاتِ اللَّهِ
آیتهای خدای را که تُتْلَىٰ عَلَيْهِ خوانده میشود بر او ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی اقامت مینماید بر کفر خود ٥

مستکبرا در حالتی که گردن کشانست از ایمان بدان کان لم یسمعها گوییا که نشنیده است آنرا یعنی چون قبول
نکرده و بدان منتفع نشده گوییا استماع نموده فبشره پس خبر داده او را بعذاب الیم بعذاب دردناک در
دوزخ این سخن بطریق تهکمیست واذا علم و چون بشنود من آیاتنا از آیتها کتاب ما شیئا چیزی یعنی چون
بوی رسد یعنی بداند که از قرآنست اتخذها هزوا فرا گیرد آنرا استهزا یعنی بآن افسوس کند و بصورتی باز نماید
که از حق و صواب دور باشد اولئک آن گروه مستهزیان لهم مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده
من ورائهم از پیش روی ایشان جهنم دوزخست چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ
مآل ایشان بدوزخ خواهد بود ولا یغنی عنهم و دفع نکند از ایشان ما کسبوا آنچه کسب کردند از مال و اولاد
شیئا چیزی را از عذاب خدای ولا ما اتخذوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند من دون الله
بجز خدای اولیاء دوستان و معبودان ولهم و مر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ که شدت آن
از حد متجاوز باشد هذا این قرآن هدی راه نماینده است والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بآیات ربهم
بآیتهای پروردگار ایشان که قرآنست یا دلایل قدرت و حکمت او لهم عذاب مر ایشانراست عذابی من رجز الیم
درشت ترین عذابی الم رساننده الله خدای بحق الذی سخر آنست که رام کرد لکم البحر مر شما را دریا یعنی
او را هموار گردانید تا چیزها تحمل ما مانند چوبها بر بالای آن بایستد و گفته اند تسخیر او آنست که منع نمیکند
غوص در وی و سیر بر وی لتجری الفلک تا میرود کشتیها فیه در وی بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا
طلب میکنید من فضله از فضل خدای انواع فایدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی ولعلکم تشکرون
و تا شاید که شکر گویید خدای را برین نعمتها وسخر لکم و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای شما ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر وما فی الارض و آنچه در زمینست از کوه و دریا و شجر و جز آن جمیعا
همه اینها منه از نعمت نازل شده او ان فی ذلک بدرستیکه در تسخیر این اشیا لآیات هر آینه نشانهاست
بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق او
که بر صحایف مبدعات ظاهرست و از صحایف مکونات باهر * در جمله جهان ز مغز تا پوست * هر ذره گواه قدرت او
آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه دشنام داد و از آنجا که سطوت عمری بود خواست که او را
بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که قل بگوی ای محمد للذین آمنوا مر آنکسانرا که گرویده اند که در گذرانید و عفو کنید
یغفروا تا عفو نمایند للذین لا یرجون مر آنانرا که نمی ترسند ایام الله از روزها هلاک و عذاب که

از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اعماس پس معنی آیه آنست که در گذرانید از قومی که تامل نمیکنند
در روزها هلاک کافران و نمی ترسند از آن لیجزی تا پاداش دهد خدای قوما گروهی را بما کانوا یکسبون
بانچه هستند که کسب میکنند از اسائه و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رحمه الله نقل میکند که ما در پیش فاروق
نشسته بودیم قاری این آیت بخواند عمر رضی الله عنه فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیه قصه جهجاه
غفاری و سنان جهنی است و شمه از آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد و بر این تقدیر آیه را مدنی باید
گفت چه سوره باتفاق مکیست و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکورست که بعد از نزول آیه من ذا الذی یقرض الله
فنحاص یهودی بر سبیل طنز میگفت که خدای محمد محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق رضی الله عنه رسید
بر جست و شمشیر کشیده روی بجست و جوی او نهاد ناگاه جاییکه بتعلقش رساند جبرئیل علیه السلام این آیه باز آورد
و رسول خدای صلی الله علیه و سلم بطلب عمر فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده
و آیه بر وی خواند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر اثر
غضب در روی من نه بینند و در مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنند نظم
چو بینی زلت از خلق در گذاری * ترا زیبد طریق بردباری * اگر چه دامنت را میدرد خار * تو گل باش و دهان پر خنده میدار
و گفته اند این حکم بآیه القتال منسوخست من عمل هر که بکند صالحا کاری شایسته فلنفسه پس مر
نفس او راست ثواب آن عمل ومن اساء و هر که کاری بد کند فعلیها پس بر وست وزر و وبال آن ثم الی ربکم
پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار ولقد آتینا
بتحقیق دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را توریه والحکم و حکم کردن در دین والنبوة و پیغمبری
یعنی بعضی را پیغمبری ختیم از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده اند که در بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان
عیسی علی نبینا و علیهما السلام ورزقناهم و روزی دادیم ایشانرا من الطیبات از چیزهای پاکیزه حلال و
گفته اند مراد من و سلوی است وفضلناهم و تفضیل دادیم ایشانرا علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان
وآتیناهم و عطا کردیم ایشانرا بینات دلیلها روشن من الامر از کار دین و ملت یا معجزها و
پیدا یا آیتها و یاد در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فما اختلفوا
پس اختلاف نکردند در کار او الا مگر من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد بدیشان دانش حقیقت
حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن پیغمبرست که در توریه مذکور شده و امر او را بپوشیدند

بغیا بینهم از روی عداوت وحسدی که در میان ایشان هست ان ربک بدرستی که آفریدگار تو یقضی
بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که در وی یختلفون
اختلاف میکردند یعنی در کلمات بینه در توریة که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات
ثم جعلناک پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعة بر راهی روشن من الامر
از کار دین فاتبعها پس متابعت کن آن شریعت را و بپیشوای خود ساز تا بعد از آن عمل نمای ولا تتبع اهواء الذین
ومتابعت مکن آرزوهای آنانکه لا یعلمون نمیدانند حقیقت توحید را یعنی رئیسان قریش که ترا میگویند بدین
پدران باز گرد انهم لن یغنوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عنک از تو من الله شیئا از عذاب خدای
چیزی را اگر خواهد یعنی وان الظالمین وبتحقیق ستمکاران بعضهم اولیاء بعض بعض ایشان دوستان بعضی
دیگرند و دوستی ایشان یکدیگر را بسبب مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوی
ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن والله و خدای ولی المتقین دوست پرهیزکاران است وهم ایشان را
دوست دار هذا این متابعت شریعت بصائر للناس بینائیهاست مر مردمان را یعنی چیزها روشن کننده دلهای
بینندگان حق را وهدی و راهنمونی است از ضلالت ورحمة و بخششی از خدای لقوم یوقنون مر گروهی را
که گمان شوند یعنی از بادیه گمان گذشته طالب منزل یقین باشند و بمعلم آورده که نفری از مشرکان مکه مؤمنان را
گفتند که آنچه شما در باب بعث و حشر میگوئید اگر راست باشد حال ما بعالمی دیگر بهتر از آنجا نیز از شما بما
افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم آیة آمد که ام حسب بلکه پنداشتند الذین
اجترحوا السیئات آنانکه کسب کردند بدیها را چون کفر و معصیت ان نجعلهم آنکه گردانیم ایشان را
آخرت کالذین آمنوا مانند آنها که گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته یعنی مشرکان
در کرامت چون مؤمنان نخواهند بود سواء یکسانست محیاهم زندگانی آدمیان ومماتهم و مرگ
ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که با ایمان میرد با ایمان برخیزد خواهد شد و هر که بر کفر میرد بر کفر مبعوث
خواهد گشت ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان میکنند و نتیجه شرک و توحید برابر میدانند و
نیست یکسان لالای زهر آمیز با آب حیات وخلق الله السموات والارض و بیافرید خدای آسمان و زمین را
بالحق براستی و بعدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد
ولتجزی و دیگر برای آنکه پاداش داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت بآنچه کسب کرده باشد از خیر و شر

وهم و ایشان یعنی عمل کنندگان لا یظلمون ستم بر ایشان نشود یعنی ثواب اخیار را اندک نیاید و عقاب اشرار
در توقع نیاید بلکه هر کس را بقدر عمل او جزا دهند افرایت آیا چون می‌بینی من اتخذ آنرا که فرا گرفت الهه
هواه خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی رود و فرمان برد چنانچه فرمان خدای می باید
برد یا آنکه معبود خود را بآرزوی خود گیرد یعنی بتی میپرستد چون بهتر از آن نیکوتر بیند آنرا بگذارد و این را
بخدایی بردارد واضله الله و چون می‌بینی آنرا که گمراه ساخت و فروگذاشت خدای او را علی علم بر دانش
که حضرت او راهست بعاقبت انکس وختم علی سمعه و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وقلبه و بر دل او
تا تعقل آیات حق نکند وجعل علی بصره و نهاد بر چشم او غشاوة پوششی تا بنظر اعتبار نگرد و جواب
شرط آنست که چنین کس را چگونه هدایت باشد فمن یهدیه پس کیست که راه نماید کسی را من بعد الله از پس فرو
گذاشتن خدای مر او را افلا تذکرون آیا پند نمی‌گیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید وقالوا و گفتند منکران
بعث ما هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی دنیا که ما در اوئیم نموت ونحیا می میریم و زنده
میشویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی میزایند و احتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند
ونزد ایشان آنست که هر که می میرد روح او بجسدی دیگر تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد
و دیگر بار باز آید و از شاه مکی نقل است که بزعم ایشان پیغمبرت نقل کرده اند که گفته من خود را ده هزار و هفتصد قالب
دیده‌ام و هم مشرکان گفتند وما یهلکنا و هلاک نمیکند ما را الا الدهر مگر مرور زمان و کهنگی و پیری
وما لهم و نیست کافران را بذلک بآنکه نسبت هلاک بدهر کار میکنند من علم هیچ دانشی چه مقلب دهور
و مصرف آن حضرت عزت است تعالی شانه و دهر را در هیچ کار اختیاری نیست نظم دهر ترا در پی سامی ترا
مکر ز دید و نشانی ترا دور زمان کار نسازد ز خود چرخ فلک سر نفرازد ز خود این همه فرمان ترا بنده اند
در ره امر تو شتابنده اند ان هم نیستند ایشان الا یظنون مگر که گمان می‌برند و بمجرد تقلید تمسک
بدلیلی سخن میگویند واذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات
در حالتی که روشن و واضح الدلالة باشند در باب بعث و نشر مثل قل یحییها الذی انشاها اول مرة
و مانند آن الذی احیاها لمحیی الموتی ما کان حجتهم نباشد برهان ایشان الا ان قالوا ائتوا مگر آنکه گویند
بیارید بآبائنا پدران ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در زنده کردن خلق بعد از
مرگ بروز رستخیز و این سخن از جهل و عناد میگفتند چه احیاء موتی موقتست بوقت خاصی بر وجهی که مقتضای

حکمت پس اکر بوقت امتزاج وجوهِ نکنیم دحمل بعجز نباید کرد قُلِ اللّٰهُ یُحْیِیکُمْ بکو که خدا زنده میکرداند شمارا
در رحم مادران ثُمَّ یُمِیتُکُمْ پس میمیراند در دنیا ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ پس جمع کند در قبور اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز
رستخیز لَا رَیْبَ فِیهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ
نمیدانند از قلت افکار و قصور انظار وَلِلّٰهِ ومر خدایراست مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و
زمینها وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت یَوْمَئِذٍ در آنروز یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان
کنند تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ بازکردند وَتَرٰی و ببینی در آن روز کُلَّ اُمَّةٍ جَاثِیَةً هر
کروهی را بزانو در آمده کفته اند جثو خاصه کنایت واضح اکه عام دارند چه هر کس از هیبت آنروز بزانو در آید
کُلُّ اُمَّةٍ هر کروهی تُدْعٰی خوانده شوند اِلٰی کِتٰبِهَا بنوشتها ایشان یعنی بصحایف اعمال و ایشانرا
کویند اَلْیَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید هٰذَا کِتٰبُنَا
اینست کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم یَنْطِقُ سخن کوید یعنی روشن سازد
عَلَیْکُمْ بر شما عملهای شمارا بِالْحَقِّ براستی بی زیاده و نقصان اِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستیکه ما نسخه کرفتیم
مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر اعمال الانسان باسمان برند حق سبحانه
ثابت سازد در آن نسخه هرچه ثوابی یا عقابی بر آن مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو کرداند و کفته اند استنساخ
از لوح محفوظست که مال احوال نسخ اعمال بنی آدم بملایکه می سپارند فَاَمَّا الَّذِینَ اما آنانکه اٰمَنُوا کرویدند
بخدا و آنچه از نزدیک اوست وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند عملهای شایسته فَیُدْخِلُهُمْ پس در آرد ایشانرا
پروردکار ایشان فِی رَحْمَتِهٖ در رحمت خود که از جمله آن بهشتست ذٰلِکَ این ادخال در رحمت هُوَ الْفَوْزُ
الْمُبِینُ آنست رستکاری آشکارا وَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نکرویدند ایشانرا کویند اَفَلَمْ تَکُنْ اٰیٰتِی
آیا نبود که آیات من تُتْلٰی عَلَیْکُمْ خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتها و کتب من بر شما میخواندند
فَاسْتَکْبَرْتُمْ پس شما تکبر کردید یعنی از ایمان بدان ابا نمودید وَکُنْتُمْ و بودید قَوْمًا مُجْرِمِینَ کروهی مرتکب
آثم کاران وَاِذَا قِیلَ و چون کفته میشد نزدیک شما که ای قوم اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ بدرستیکه وعده خدا
بحشر و حساب و ثواب و عقاب راستست وَالسَّاعَةُ لَا رَیْبَ فِیهَا و قیامت هیچ شک نیست در آن قُلْتُمْ
مَا نَدْرِی میکفتید ما نمیدانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیزست قیامت اِنْ نَظُنُّ کمان نمی بریم بقیام ساعت
اِلَّا ظَنًّا مکر کمانی از شما یعنی کمان ما آنست که شما نیز کمان دارید بقیامت و یقینی نیست شمارا در آن

وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ و ما نیستیم بی کمانان در آن یعنی ما را یقینی نیست در قیام قیامت وَبَدَا و ظاهر شد
لَهُمْ مر ایشانرا در آخرت سَیِّاٰتُ مَا عَمِلُوا پاداش بدیها که کرده اند در دنیا وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آید بدیشان
مَا کَانُوا بِهٖ عذاب آنچه بودند که بدان یَسْتَهْزِءُونَ افسوس میداشتند از عقوبات قیامت وَقِیلَ الْیَوْمَ
و کویند مر ایشانرا که امروز نَنْسٰیکُمْ فرو میکذاریم شمارا در آتش بنوعی که فرو میکذارند و دست باز میدارند
چیزی فراموش شده را کَمَا نَسِیتُمْ همچنانچه شما نیز دست باز داشتید و بغفلت فرو کذاشتید لِقَاءَ یَوْمِکُمْ
هٰذَا دیدن این روز شمارا و ساختکی نکردید برای وی وَمَاْوٰیکُمُ النَّارُ و جایکاه شما آتش است وَمَا لَکُمْ
و نیست شمارا مِنْ نّٰصِرِینَ یاران و مددکاران که خلاصی دهند شمارا از آتش ذٰلِکُمْ فرود آمدن عذاب
بشما بِاَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنست که شما فرا کرفتید اٰیٰتِ اللّٰهِ آیتها و کتاب خدای و دلایل قدرت اورا
هُزُوًا مسخره یعنی افسوس میکردید بآن و تفکر نمی نمودید در آن وَغَرَّتْکُمُ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا و فریفته بود
شمارا زندکانی دنیا و بحیات ظاهر مغرور شده از حیات جاودانی غافل مانده بودید فَالْیَوْمَ پس امروز لَا یُخْرَجُونَ
بیرون آورده نخواهند شد مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ و نه از ایشان طلب خشنودی
کنند از ایشان یعنی ایشانرا نکویند که عذر خواهی کنید تا از شما خشنود شوند چه نخشنودی حق از ایشان بغا
دوزخست فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ پس مر خدایراست همه ثناها و ستایشها رَبِّ السَّمٰوٰتِ آفریدکار آسمانها وَ
رَبِّ الْاَرْضِ و آفریدکار زمین رَبِّ الْعٰلَمِینَ پرورنده و تربیت کننده عالمیان وَلَهُ الْکِبْرِیَاءُ و مر او راست
بزرکواری و عظمت و فرمان کذاری و آثار آن ظاهرست فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمان و زمین وَهُوَ
الْعَزِیزُ و اوست غالب بر همه خلق الْحَکِیمُ دانا در همه کار ۵ ۵ ۵ سورة الاحقاف

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

حٰمٓ امام قشیری قدس سره فرموده که حا اشارت بحلم الهیست و میم کاملی از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحلم
کامل و مجد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا که ایمان آرد و در لطایف هیضمی مذکورست که حا حمایت اهل
توحید باشد و میم مرضاة حق از ایشان مع الزهد که آن عبارتست از نظر الی وجه اللّٰه الحمید تَنْزِیلُ الْکِتٰبِ
فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیزِ از خدای قوی غالبست الْحَکِیمِ حکم کننده یا صواب کار
در کردار و کفتار مَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ نیافریدیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان
ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات اِلَّا بِالْحَقِّ مکر براستی بر وجهی که مقتضای حکمت

الجزء السادس والعشرون

وحد الست وَأَجَلٍ مُسَمًّى و نیافریدیم اینها را مگر باندازهٔ زمانی نام برده که هر یک را آخر مدت بقا بود
یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامتست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بآخرت هر اینه عَمَّا
أُنْذِرُوا از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر مُعْرِضُونَ روی گردانیدگانند دران
فکر کنند و نه وقوع آنرا تسلیم دارند قُلْ بگو ای محمد مر کافران را که شما أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا تَدْعُونَ
از آنچه می‌پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای چون ملایکه و اصنام و جن و جز آن أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا
بنمایید بمن که چه آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و اجزاء آن أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ یا مر ایشانراست شرکتی
فِي السَّمَاوَاتِ در آفرینش آسمانها و چون ظاهرست که معبودان شما عاجزند و ایشانرا در زمین و آسمان
تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک میسازید ائْتُونِي بِكِتَابٍ بیارید بمن کتابی که بشما آمده
باشد مِنْ قَبْلِ هَذَا پیش از آمدن قرآن که دلالت فرموده باشد شما را بشرک أَوْ أَثَارَةٍ یا بیارید بقیه
از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در دعوی خود و چون مشرکان درین حجت فرو ماندند حق سبحانه در باب
گمراهی ایشان فرمود که وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنْ يَدْعُو از کسی که بخواند و بپرستد مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ آنرا که اجابت نکند دعاء او را إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز یعنی اگر مشرک
معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر استجابت از و ظاهر نخواهد شد وَهُمْ و بتان عَنْ
دُعَائِهِمْ از خواندن بت پرستان ایشان را غَافِلُونَ بیخبرانند و چون نمیشنوند دعاء ایشانرا پس چگونه
اجابت کنند بدبختی کسی که از عبادت خداوند شنونده اجابت کننده دست بازدارد و روی بتوجه بجماد
نابینا و ناشنوا آرد بیت بی بهره کسی که چشمهٔ آب حیات بگذارد و روی نهد بسوی ظلمات وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ
و چون حشر کرده شوند آدمیان كَانُوا باشند معبودان باطل لَهُمْ مر عابدان خود را أَعْدَاءً دشمنان
بر خلاف آنچه گمان می‌بردند بدیشان از شفاعت و مددکاری وَكَانُوا و باشند معبودان بِعِبَادَتِهِمْ
بپرستش عابدان مر ایشانرا كَافِرِينَ ناگروندگان یا عابدان باشند بپرستش معبودان را منکر یعنی بتان
گویند ایشان ما را نپرستیدند کما قال تعالی رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود
عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتها و کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که ظاهر باشد دلالات اعجاز آن قَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویده اند لِلْحَقِّ مر این سخن حق را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان

هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ این سحریست جادویی آشکارا أَمْ يَقُولُونَ بلکه بهمین بسنده نمیکنند که آنرا سحر خوانند
میگویند افْتَرَاهُ بر بسته است محمد قرآنرا بر خدای و از خود گفته قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بر بافته باشم
بر فرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر اینه بران عقوبتی عظیم متفرع شود فَلَا تَمْلِكُونَ پس شما
و غیر شما مالک نتوانید بود لِي برای من مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بدفع چیزی
از عذاب اگر خدای بمن خواسته باشد پس من چگونه جرات کنم و باستظهار کدام مددکار این کار را سازم
هُوَ أَعْلَمُ خدای داناترست بِمَا تُفِيضُونَ بآنچه شما خوض میکنید فِيهِ در آن یعنی طعن میزنید
بقرآن و سحر و مفتری میگویید كَفَى بِهِ شَهِيدًا بسنده است خدای گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما
برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار و افساد وَهُوَ الْغَفُورُ و او
آمرزنده است کسی را که از شرک توبه کند الرَّحِيمُ مهربانست بر کسی که در ایمان راسخ باشد قُلْ مَا كُنْتُ بگو
ای محمد که من نیستم بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ نو در آمده از پیغمبر یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش
از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا انکار می‌کنید وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ و نمیدانم که چه خواهند کرد بِي
بمن از رحلت و محنت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم وَلَا بِكُمْ و نمیدانم که بشما چه کنند از خسف و
قذف و نتیجه و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیه مشرکان شادمان شده گفتند کار ما
و کار محمد نزد خدای یکیست او علاقه بر خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله بودی البته خدای
او را خبر کردی که با او چه خواهند کرد آیهٔ آمد که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ و در اسباب نزول
مذکورست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در و آب و درخت و
نخلستان بود و صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشدل گشتند و چون تعبیر آن زود واقع نمیشد و آزار مشرکان نیز
ایشانرا از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال مینمودند این آیه نازل شد که بگو نمیدانم که مرا و شما را
هجرت خواهند فرمود یا نی إِنْ أَتَّبِعُ پیروی نمیکنم إِلَّا مَا يُوحَى مگر آنچیزی که وحی کرده میشود إِلَيَّ بسوی
من و آنچه در خواب دیدم که گذشت وَمَا أَنَا و نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب خدای مُبِينٌ آشکارا بیم
کردن سیوطی از حسن نقل نموده که نسخ اول آیه بآیه لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ است یعنی خبر داده شد که متأخر من ذات الفتح رباعیه
ان نازل شده ... از من جز این ... سرگشته بر خواه ... فادری ما یفعل
بی بگوی محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا إِنْ كَانَ اگر باشد این قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وَكَفَرْتُمْ بِهِ

و شما کافر شدید بدان **وَشَهِدَ** و گواهی داده است **شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ** گواهی از بنی اسرائیل یعنی از احبار
ایشان چون عبدالله سلام و گفته اند یامین بن یامین رضی الله عنهما **عَلَىٰ مِثْلِهِ** بر قرآن که از نزد یک
خداست **فَآمَنَ** پس ایمان آورده است بآن از مسروق رحمه الله منقولست که این شاهد ابن سلام است
و نه غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بوده و ال حم بمکه فرود آمده بلکه آیه در محاجه است
که میان رسول صلی الله علیه و سلم و قریش واقع بوده و شاهد موسی کلیم الله است علی نبینا و علیه السلام و مثل
قرآن توریة و معنی آیه این که اگر قرآن از نزد خدای بودی و شما بدان نگرویدید و موسی علیه السلام گواهی داده بر
توریة که او نیز از نزد یک خداست و بقرآن ایمان آورده **وَاسْتَكْبَرْتُمْ** و شما گردن کشی کرده اید و بدان نگرویدید نه که
شما ستمکاران باشید بر خود در بن کار **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** راه نمی نماید
گروه ستمکاران بتشخیص نفس خود و در بادیه خذلان فرو میگذارد آورده اند که چون قبایل جهینه و مزینه و
اسلم و غفار ایمان آوردند **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گفتند کافران چون بنی عامر و امثال ایشان **لِلَّذِينَ آمَنُوا**
برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و احزاب ایشان **لَوْ كَانَ خَيْرًا** اگر ایمان خیری بودی و وجه راستی و
درستی داشتی **مَا سَبَقُونَا** پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی **إِلَيْهِ** بسوی او و ذا قبایل بلکه ما
در آن سابق بودیمی چه رتبه ما از ایشان بزرگتر است و مزیت و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن السلام
و اصحاب او رضی الله عنهم گفتند که اگر آنچه محمد آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه
دانش ما بیش از ایشانست **وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا** و چون راه نیافتند کفار یا یهود **بِهِ** بقرآن یا بآنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
آورده **فَسَيَقُولُونَ** پس میگویند **هَٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ** این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این میگفتند **وَمِنْ
قَبْلِهِ** و حال آنکه پیش از قرآن **كِتَابُ مُوسَىٰ** کتاب موسی علیه السلام یعنی توریة بود و که را بستیم ما آنرا **إِمَامًا**
پیشوای اهل دین **وَرَحْمَةً** و سبب رحمت باورداران کان **وَهَٰذَا كِتَابٌ** و این قرآن کتابیست **مُصَدِّقٌ** تصدیق
کننده مر توریة یا جمیع کتب منزله را **لِسَانًا عَرَبِيًّا** بزبانی تازی **لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا** تا بیم کند آنانرا که ستم
کردند بر نفس خود بکفر و معصیت **وَبُشْرَىٰ** و قرآن مژده دهنده است **لِلْمُحْسِنِينَ** مر نیکوکاران را بر رضوان الهی
إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی آنانکه گفتند **رَبُّنَا اللَّهُ** آفریدگار ما خداست **ثُمَّ اسْتَقَامُوا** پس بپای ایستادند بر آن و
عدول نکردند از آن یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است و استقامت که منتهی عملست در بحر الحقایق
فرموده که استقامت و رزیدند بجوارح بتعهد ارکان شریعت و بنفوس بتادب بآداب طریقت و بقلوب
بتصفیه از تعلقات و بارواح بتحلیه از انوار صفات و بسر بمحض توحید و تجلی بر فنا از غیر حق و بقا بحق
و کمال استقامت اینست و نباید دانست که بی همراهی استقامت وصول بمنزل کمال نکرده پس باطل و تخیلات
بنایه محال کرامت نیابد مگر از استقامت **فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** پس هیچ ترس نیست بر مؤمنان مستقیم از رسیدن
مکروهی بدیشان در آن جهان **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی در بن
أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** ملازمان بهشتند **خَالِدِينَ
فِيهَا** جاوید بودگان در آن و پاداش داده شوند **جَزَاءً** پاداش دادنی **بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** بآنچه
بدان که عمل میکردند **وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ** و فرمودیم آدمی را **بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا** بپدر و مادر او نیکویی کردن **حَمَلَتْهُ
أُمُّهُ** برداشته است آدمی را مادر او **كُرْهًا** برنج و سختی **وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا** و بنهاده یعنی بزاده است
او را بمشقت و سختی **وَحَمْلُهُ** و مدت حمل او **وَفِصَالُهُ** و زمان از شیر باز کردن او **ثَلَاثُونَ شَهْرًا**
سی ماه اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد از ینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان
رضاع حولین کاملین است **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ** تا وقتی که برسید آدمی **أَشُدَّهُ** بکمال خود که سی و سه سال گفته است
و گفته از هجده تا چهل **وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً** و برسید بچهل سال که اکثر مفسران برانند که این آیه خاص است
با میر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سال تمام شیر خورده و هجده سال
بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید و آنحضرت بیست ساله بود و در حضر و سفر رفیق و قرین وی بود
و چون سال مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بچهل رسید مبعوث گشت و صدیق رضی الله عنه سی و هشت
ساله بود و بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد **قَالَ رَبِّ** گفت ای پروردگار من **أَوْزِعْنِي** الهام ده
مرا و توفیق بخش **أَنْ أَشْكُرَ** تا شکر کنیم **نِعْمَتَكَ الَّتِي** آن نعمتی را که بکرم عمیم **أَنْعَمْتَ عَلَيَّ** انعام کرده بر من
که نعمت اسلام است **وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ** و نعمتی را که بپدر و مادر من داده که حیوتست و تربیت و نعمت اسلام
نیز گفته اند چه از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادر ش هر دو بشرف اسلام رسیده باشند غیر صدیق
رضی الله عنه نیست **وَأَنْ أَعْمَلَ** و دیگر الهام ده که عمل کنم **صَالِحًا تَرْضَاهُ** عملی ستوده که تو پسندی آنرا و
از آن خشنود باشی حق سبحانه این دعای وی مستجاب کردانید و توفیق داد تا نه بنده را که برای دین
عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و از آن جمله بلال حبشی است رضی الله عنه **وَأَصْلِحْ لِي** و دیگر دعا کرد
برای اولاد خود بدین وجه که و به صلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان **فِي ذُرِّيَّتِي** در فرزندان من

من این دعا نیز بشرف استجابت رسید دخترش عایشه رضی الله عنها بشرف زفاف حضرت امیر رسول
صلی الله علیه وسلم مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر او ابو عتیق نیز بدولت خدمت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سرافرازی یافت در وسیط آورده که از صحابه چهار مسلمان که جمع پدر و پسر و نبیره و
پسر نبیره باشند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق رضی الله
عنهم و بنی قبایل بزرگ از اولاد صدیق رضی الله عنه در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته
إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ بدرستی که من بازگشتم بحضرت تو از هرچه رضای تو در آن نیست وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ
و من از گردن نهادگانم مر فرمان ترا أُولَٰئِكَ آن گروه که با مادر و پدر نیکی کرده اند و شکر نعمت بجای آورده
الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ قبول کرده شود عَنْهُمْ از ایشان أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین آنچه کرده اند در حکم ...
آورده و قول آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان را قبول یابد وَنَتَجَاوَزُ و در گذرانیده
شود عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ از گناهان ایشان حفص و حمزه و کسائی نتقبل بنون مفتوح خوانده اند و بنصب احسن یعنی ما قبول
کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم سیئات ایشان معدود باشند فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ در میان اهل بهشت
وَعْدَ الصِّدْقِ وعده داد خدای وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الَّذِي كَانُوا آن وعده که بودند
در دنیا يُوعَدُونَ وعده داده شده بآن و آن وعده درین آیت که وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات
جنات ... وَالَّذِي قَالَ و آنکس که گفت لِوَالِدَيْهِ مر مادر و پدر خود را وقتی که او را بایمان بآخرت میخواندند
أُفٍّ لَكُمَا کراهت و ننگ مر شما را أَتَعِدَانِنِي آیا وعده میدهید مرا أَنْ أُخْرَجَ اینکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی
مرا بعد از مرگ بر انگیزند ... از قبر برآورند وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ و بدرستی که بگذشتند قرنها بسیار مِنْ قَبْلِي پیش
از من و یکی باز نیامده اند وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ و پدر و مادر او استغاثه میکردند بخدای و میگفتند وَيْلَكَ وای
بر تو آمِنْ ایمان آر بقیامت إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای در بعث و حشر حَقٌّ راست فَيَقُولُ پس میگوید
میگفت مَا هَٰذَا نیست اینکه شما مرا بدان میخوانید إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب
که نوشته اند جمعی گویند این آیه در شان عبد الرحمن ابی بکر رضی الله عنه نازل شده و عایشه این قول را منکر است و صحیح
آنست که در باب کافری که در والدین عاق بوده فرود آمده أُولَٰئِكَ آن گروه عاق منکر الَّذِينَ حَقَّ آنانند که ثابت
شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان کلمه عذاب و باشند فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با گروهی چند از کفار که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیو و آدمی إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان و آنان كَانُوا هستند خَاسِرِينَ زیانکاران

نقل از اسلام وی
ص

وَلِكُلٍّ و هر یک را ازین دو فریق دَرَجَاتٌ پایها و منزلهاست مِمَّا عَمِلُوا از جزای آنچه عمل کرده اند پایهای
اهل خیر بجانب علو و پایهای ارباب شر بطرف سفل وَلِيُوَفِّيَهُمْ و چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مر ایشان را
أَعْمَالَهُمْ جزاء عملهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و در عقاب
بزیادت وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ در
موضح آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و مواقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید
و ایشان را گویند أَذْهَبْتُمْ برده اید و بخورده اید طَيِّبَاتِكُمْ چیزهای لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری یافتید بِهَا بآن لذتها یعنی استیفای لذات کردید و هیچ برای
آخرت نگذاشتید فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ پس امروز جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ عذاب خواری و رسوایی را
بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی کبر میورزیدید
بباطل و بناحق وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید پای از دایره امر بیرون می بردید و سر
برخط فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازه شرع بیرون ننهند نظم
ای از حد و شرع برون می نهی قدم خود را اسیر نفس و هوا میکنی مکن بی حبل شرع نیست خلاصی ز چاه
این رشته را ز دست رها میکنی مکن وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ و یاد کن برادر عاد یعنی پیغمبری که از قبیله عاد بود مراد
حضرت هود است علی نبینا و علیه السلام پیغمبر ما یک حال او و قوم او را با معاندان قریش بگو إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ چون
بیم کرد قوم خود را از عذاب خدای برسانید بِالْأَحْقَافِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت
بولایت یمن و گویند میان عمان و مهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِنْ بَيْنِ
يَدَيْهِ پیش از هود علیه السلام وَمِنْ خَلْفِهِ و پس او نیز آمدند یعنی نخست پیغمبری بود بخلق پیش از هود و پس از وی
نیز انبیا بودند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را
که مستحق پرستش اوست إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ برشما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ
در جواب هود قَالُوا گفتند عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا آیا آمدی بما لِتَأْفِكَنَا تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا
از پرستش خدایان ما بتهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب إِنْ كُنْتَ
اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در وعده خود قَالَ گفت هود علی نبینا و علیه السلام که شتاب میکنید در
طلب عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که علم بوقت نزول آن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست و مراد ان ... نیست

وَأُبَلِّغُكُمْ و بشما میرسانم مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده ام بآن و بیرون غیر از رسانیدن نیست وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن من می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل مینمائید در سورهٔ اعراف گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته باران طلبیدند و سه ابر پیدا شد و منادی ندا کرد که یکی ازینها اختیار کنید و ایشان ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا دیار ایشان فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که دیدند آنچیز را که موعود بود از عذاب عَارِضًا ابر پهن شده در آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان قَالُوا گفتند هَذَا عَارِضٌ این ابریست مُمْطِرُنَا باران دهندهٔ ما را هود علی نبینا و علیه السلام فرمود که بَلْ هُوَ این نه ابر باران دهنده است بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید بدو رِيحٌ این باد دبور است فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ که در وست عذابی دردناک و آن بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ هلاک میکند و نابود میسازد كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را از نفس و اموال و انعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود پس آن باد بیامد در غایت تندی و سرکشی و [illegible] ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن بماندند پس باد ریگ از ایشان دور کرد و ایشانرا بدریا افکند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لَا يُرَى دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاههای ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند كَذَلِكَ همچنانچه ایشانرا جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ گروه کافران و مکذبان وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستی که ما ممکن گردانیدیم قوم عاد فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در آنچیزی که ممکن نساختیم شما را ای کافران قریش فِيهِ در آنچیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشانرا سَمْعًا گوشی تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها تا ببینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا دریابند ایشان بگوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلایل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدای تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی را از عذاب خدای إِذْ كَانُوا چون بودند که از غلبهٔ تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند آیتهای خدای را و معجزات پیغمبر را وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بدیشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که هلاک کرده ایم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرداگرد شما بوده مِنَ الْقُرَى از دیهها چون حجر و مؤتفکه وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشانرا الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای قُرْبَانًا از برای تقرب بخدای آلِهَةً خدایان یعنی بتان که ایشان از بخدایی گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشانرا در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوا بلکه غایب شدند عَنْهُمْ از حضرت بتان وَذَلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدایی برای قربت خدای إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و آنچه هستند که بر می بافند و نسبت میدهند الوهیة را بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر بر تافتند ع روی از تو هر که تافت دگر آب رو نیافت ارباب سیر و آثار آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد و شب بنماز تهجد میگزارد و قرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین یمن میرفتند آنجا رسیدند آواز قراءت شنودند و خود را بحضرت نبوی رسانیدند حق سبحانه از آن خبر میدهد وَإِذْ صَرَفْنَا یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم إِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ گروهی را از جن و ایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیرهٔ موصل و اسامی ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصر ناصر دس مس ارد ابیان احقم و گویند نه عدد بوده اند و زوبعه از ایشان بوده و او پسر ابلیس است و ده و دوازده نیز گفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن بودند از بنی اقیش و بر هر تقدیر يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ میشنودند قرآن را و گوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آنهنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلی الله علیه و سلم قَالُوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب أَنْصِتُوا خاموش باشید تا بشنوید در تعاقب هست که از غایت حرص استماع قرآن بر زبر یکدیگر می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گذارده شد قراءت و با تمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت و چیزها پرسیدند و رسول صلی الله علیه و سلم ایشانرا برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان وَلَّوْا باز گشتند إِلَى قَوْمِهِمْ بسوی قوم خود مُنْذِرِينَ بیم کنندگان و خوانندگان باسلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که ما شنیدیم کتابی را از نزدیک خدای أُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْ بَعْدِ مُوسَى پس از کتاب موسی مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیزی را که پیش از وی بوده از کتب یا موافق با آنها گویند آن جنیان یهود بوده اند و از نزول انجیل خبر نداشته اند یا اعتبار نمیکرده اند آنرا چنانچه معتقد یهود است از آنجهت گفتند که انزال من بعد موسی يَهْدِي راه مینماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه درست و راستست از عقاید وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ و براه راست یعنی رساننده بمقصد يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما

اجابت کنید داعی الله خواننده خدای یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم وآمنوا به وایمان آرید بوی و تصدیق
کنید اخبار او را یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شما که مظالم نباشد و
گفته اند همه گناهان را ویجرکم و برهاند شما را من عذاب الیم از عذاب دردناک ومن لا یجب و هر که
اجابت نکند داعی الله خواننده را بخدا که حضرت مصطفی است صلوات الله وسلامه علیه فلیس بمعجز
پس نیست عاجز کننده فی الارض در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بوی نازل خواهد شد
و او عاجز نتواند ساخت خدای را از تعذیب خود ولیس له و نیست مر او را من دونه اولیاء بجز خدای دوستان
و مددکاران اولئک آن گروه اجابة ناکنندگان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر هر
کس واضح باشد علما را در حکم مؤمنان جن اختلافست بعضی بر آنند که ثواب ایشان همین نجاتست از آتش
چنانچه فرمود ویجرکم من عذاب الیم از سفیان ثوری رحمه الله منقولست که ثواب جن آنست که از آتش رهند
پس ایشان را خاک سازند بر مثال بهایم و امام اعظم رحمه الله بدین رفته و امام مالک رحمه الله با جمعی بر آنند
که ایشان را بر احسان ثواب بهشت چنانچه بر اسائة عقاب خواهد بود و از ضحاک رحمه الله منقولست که ایشان
بهشت در آیند و از امام نقاش رحمه الله پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرموده که حق تعالی
ایشان را تسبیح و تذکیر الهام دهد که از آن چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتها در بهشت و در معالم آورده
از ضمرة بن حبیب رحمه الله پرسیدند که مؤمنان جن را ثواب هست فرمود که آری و آیه لم یطمثهن انس قبلهم
ولا جان آن بخواند و گفت الانسیات للانس والجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن عبد العزیز رحمه الله نقل کرده
که مؤمنان جن گرداگرد بهشت در ربضها و رحبها خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرموده که اظهر
آنست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند والله اعلم اولم یروا آیا نمی بینند و نمی دانند منکران بعث
ان الله الذی آنکه آن خدای که بقدرت بی عجز خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین را ولم یعی
و مانده نشد و عجز نرسید او را بخلقهن با آفریدن آنها بقادر توانا است علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده
کند مردگان را چه قدرت ثابتست و نقص و انقطاع بوی راه نیابد محصل معنی آیة آنست که آیا خدای باقدرت غنی
کامل ازلی و ابدی بر احیاء موتی قادرست بلی آری هست انه علی کل شیء قدیر بدرستی که بر همه چیزها
قدیر توانا است بی عجز و تعب ویوم یعرض و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الذین کفروا آنها که کافر شدند
علی النار بر آتش یعنی آتش را بر ایشان عرض کنند و این قلبست که بر خلاف مقتضی ظاهر ارتکاب آن بالغه و تاکید

ایراد میکنند بر ایشان که بینا الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق براستی و شما باور نمیکردید قالوا بلی
گویند آری حقست پس سوگند خورند که وربنا به پروردگار ما که این راست بوده قال گوید خدای یا خازن
دوزخ ایشان را که فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بودید که کافر میشدید
بآیات و سخن پیغمبران باور نمیداشتید فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم کما صبر همچنانچه صبر کردند
اولوا العزم خداوندان ثبات و جد من الرسل از پیغمبران و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام
مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معاداة معاندان و مجادلات طاعنان و آزار و ایذای منکران شکیبا
بودند و ایشان نوح اند و ابرهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و امام محی السنة رحمه الله گفته که
اولو العزم اند که بر تخصیص بهم ذکر یافته اند در دو موضع یکی آنکه در اخذ میثاق که و اذ اخذنا من النبیین
میثاقهم و منک و من نوح لآیه دوم در موضع شرع که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا لآیه و همان اصحاب
شرایع اند با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و قولی آنست که ایشان نجباء رسل اند هجده تن که در سورة انعام نام ایشان هست
و پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم امر شد که فبهداهم اقتده و در تنزیل التیسیر آورده که همه پیغمبران اولوا العزم اند الا آدم
و یونس و سلیمان علیهم السلام و گفته اند غیر یونس و پس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت و حضرت
عزت پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم فرمود که ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که
شکیبایی ورز ولا تستعجل و طلب شتاب مکن لهم برای کفار قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل
خواهد شد کانهم یوم یرون گوییا ایشان روزی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند از عذاب
بینی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة
من نهار مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برزخ از هیبت عقوبات دوزخ بلاغ آنچه
گفته شد درین سوره از مواعظ کفایتست فهل یهلک پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل
شود یعنی نخواهند شد الا القوم الفاسقون مگر گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان

سورة محمد صلی الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الذین کفروا آنانکه کافر شدند وصدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع کردند
از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل و نضر و عتبه با مطعمان بدر و ایشان دوازده تن بودند
از صنادید عرب اضل باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشان را که از مکارم میشمردند چون صلهٔ رحم و فک

وحفظ جوار و حسن جنبات والذین آمنوا وآنانکه گرویدند وعملوا الصالحات وکردند کارهای
شایسته چون اطعام طعام و صله رحم وآمنوا وآنانکه گرویدند بما نزل بآنچه فرستاده شده است علی ارحام
علی محمد بر پیغمبر ایشان ستوده شده یعنی قرآن وهو الحق وقرآن راست و درست یا همه صاحب حق و حقیقت
آمده من ربهم از پروردگار ایشان بدیشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه وسلم کفر در گذرانید
خدای و بپوشید عنهم از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان واصلح و بصلاح آرد بالهم حال ایشان را
در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذلک آن اضلال و اصلاح بان الذین کفروا بآنست
که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل در پی رفتند باطل یعنی شیطان را وان الذین آمنوا و آنانکه گرویدند
اتبعوا الحق پیروی کردند حق را که قرآنست آمده بدیشان من ربهم از آفریدگار ایشان کذلک همچنین
یضرب الله بیان میکند خدای للناس برای مردمان امثالهم مثلهای ایشان را یعنی احوال فریقین را
ظاهر میگرداند فاذا لقیتم پس هرگاه که ببینید ای مؤمنان الذین کفروا آنانرا که کافر شدند بوقت محاربه
فضرب الرقاب پس بزنید گردن ایشان را زدنی حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسیار بکشید ایشان را فشدوا
الوثاق پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری و ببندید محکم تا نگریزند فاما منا بعد پس بعد
از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض واما فداء و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حتی
تضع الحرب تا بنهند اهل حرب اوزارها سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند
و آن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من با دجال است امام شافعی
و امام احمد رحمهما الله بر آنند که امام مخیرست میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بمال یا با اسیران مسلمانان و امام
اعظم رحمه الله میفرماید که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل متعین است یا استرقاق
ذلک اینست کار نگاه دارید این کار را ولو یشاء الله و اگر خواهد خدای لانتصر منهم هر آینه انتقام کشد
از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید ولکن و لیکن امر کرد بجهاد لیبلوا تا بیازماید بعضکم ببعض بعضی
از شما را ببعضی یعنی معامله آزماینده کند تا مؤمن را بکافر مبتلا کند تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و
کافر بمؤمن آزمایش دهد تا کشته شوند یا از کفر باز ایستند والذین قاتلوا و آنانکه کارزار کنند فی
سبیل الله در راه خدای و بحفظ قتلوا یعنی آنانکه کشته شوند فلن یضل پس خدای باطل و ضایع نکند
اعمالهم کردارهای ایشان را سیهدیهم زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب

و در آخرت بدرجات فوز و ثواب ویصلح بالهم و بصلاح آرد کارهای ایشان را ویدخلهم الجنة و در آرد
ایشان را ببهشت عرفها لهم و بلند صفتی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند
بدان یا منازل ایشان قبل از دخول بدیشان نموده یا خوشبوی ساخته باشد جهت تزویج ایشان بهشت را
یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ای آنانکه ایمان آورده اید بخدا و رسول اگر یاری کنید خدا را ینصرکم یاری کند
شما را تا بر اعدا مظفر گردید ویثبت اقدامکم و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید
والذین کفروا و آنانکه نگرویدند فتعسا لهم خواری و نگونساری و هلاکت باد ایشان و درشتی و نابودی
مر ایشان راست واضل و گم و نابود سازد خدای اعمالهم عملهای ایشان را ذلک این خواری و بطلان
عمل ایشان را بانهم بسبب آنست که ایشان کرهوا کراهت داشتند و ناخواهان بودند ما انزل الله
آنچیزی که خدای فرو فرستاده است بر پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم از امر بتوحید و قیام باحکام شرع فاحبط
پس باطل و ضایع گردانید خدای اعمالهم عملها کردارهای ایشان را که از آن نیکی داشتند چون عمارت
مسجد الحرام و طواف خانه و مهمانداری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان افلم یسیروا آیا سیر نکردند
کافران عرب استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فی الارض در زمین مراد بلاد ثمود و عاد است ف
ینظروا کیف کان پس بنگرند که چگونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم عاقبت کار و سر انجام حال آنانکه
پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دمر الله هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد
علیهم بر ایشان وللکافرین و مر کافران را امثالها مانند آن عقوبات خواهد بود تهدید
کفار مکه است ذلک آنچه یاد کرده شد از عقاب دشمنان و نصرت دوستان بان الله بسبب آنست که
خدای مولی الذین آمنوا دوست آنانست که ایمان آوردند پس ایشان را یاری میکند وان الکافرین و بسبب
آنکه ناگرویدگان لا مولی لهم هیچ دوستی نیست ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند ان الله بدرستی که
خدای بفضل خود یدخل الذین آمنوا در می آرد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند
کارهای نیکو بی ریا و غرض جنات تجری بوستانهایی که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان
آن جویها والذین کفروا و آنانکه کافر شدند یتمتعون برخورداری می یابند بمتاع دنیا و
یاکلون و میخورند کما تاکل الانعام همچنانچه میخورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروف شده
خوردن و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی جهت قوام بدن و تقویه قوای نفس طعام خورد

ونظر او بر آنکه بدن تحمل طاعت داشته وقت تهاء نفسانی در استیلا که بعد ریت بر آنجمله ومعاون بود
نه آنکه عمر خود را طفیل خوردن شناسد ودر مرعی ذرهم یأکلوا ویتمتعوا مانند چهارپایان جز
خوردن وخواب مطمح نظرش نباشد ونعم ما قیل خوردن برای زیستن وذکر کردنست تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست
والنار وآتش دوزخ مثوی مقام وآرامگاه هست لهم مر کافران وکأین من قریة وچندی از
اهل دیهها که بر حال هی اشد قوة سخت‌تر بودند از روی قوت من قریتک از اهل دیه تو التی
اخرجتک آن دیهی که بیرون کردند اهل آن دیه ترا یعنی مکه اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آن دیهها
فلا ناصر پس هیچ یاری دهنده نبود لهم مر ایشان را که در وقت هلاک بفریاد رسد افمن کان آیا کسی که
باشد علی بینة بر حجتی روشن من ربه از آفریدگار او چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومؤمنان کمن زین
باشد مانند کسی که آراسته اند یعنی شیطان یا نفس او آرایش داده است برای او سوء عمله بدی کردار او باز
از شرک ومعصیت واتبعوا وپی روی کرده اند اهواءهم آرزوها خود را چون ابو جهل ومشرکان
مثل الجنة آنچه آنچه بر تو میخوانیم صفت بهشت التی وعد المتقون آن بهشتی که وعده داده شده اند
بان پرهیزکاران فیها در آن بهشت انهار من ماء غیر آسن جویهاست از آبی غیر متغیر یعنی بوی ورنگ وطعم
او وتبه کردنده از حال خود مانند آبها دنیا که تغیر پذیر باشند وانهار من لبن وجویهاست از شیر که
لم یتغیر طعمه نگشته است طعم او از صفت عذوبت یعنی تیز وترش نشده است بطول زمان وانهار من
خمر لذة وجویهاست از خمر خوشگوار با لذات للشاربین مر آشامندگان را که مطرب ناورد خماری نی وانهار
وجویهاست من عسل مصفی از شهد صافی نه صافی کرده با آتش بلکه مصفا آفریده شده از موم وفضلات
ولهم ومر متقیان راست فیها در بهشت با وجود این اشربه من کل الثمرات از همه میوه‌ها که خواهند در
لون صافی ودر طعم لذیذ وبوی خوش ومغفرة ومر ایشان راست پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار
ایشان یعنی پوشیده شده ذنوب ایشان نه بران معاقب کنند ونه بدان معاتبه نمایند ارباب اشارات گفته اند
که چنانچه الفاظ الله در زمین بهشت بر شجره طوبی روانست چهار جوی نیز در زمین دل عارف
زیر شجره اصلها ثابت وفرعها فی السماء جاریست از قلب آب انابت واز ینبوع صدق لبن صفوت واز
خمخانه سر خمر محبت واز مجری روح عسل مودت وفی المثنوی المعنوی مثنوی آب صبرت جوی آب خلد
جوی شیر خلد مهر تست ومرد ذوق طاعت گشت جوی انگبین مستی وشوق تو جوی خمر بین در بعد الحقائق

در فرموده که آب اشارت بحیات دلست ولبن بفطرت اصلیه که بخوصة هوا وتقاضا بدعت متغیر نگشته
وخمر جوشش محبت الهی وعسل بصفای حلاوت تقرب وثمرات عبادات از مکاشفات ومغفرت غفران ذنب وجود
وجودک ذنب لا یقاس به ذنب بیت پندار وجود گناهیست عظیم لطفی کن واین گنه ز ما در گذران
بعد از ذکر نعمتهای بوستان بهشت از حال بختگان زندان دوزخ خبر میدهد ومیفرماید که آیا هر که در
چنین نعمتی باشد کمن هو خالد مانند کسی که او جاوید است فی النار در آتش دوزخ وسقوا وچشانیده
شوند بجای شربت بهشتیان ماء حمیما آبی در غایت گرمی فقطع پس پاره پاره میکند آن آب امعاءهم
رودهای ایشان را آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطبه خواندی منافقان را عیب کردی جمعی از اهل
نفاق بیرون آمدن از مسجد بطریق استهزا از علماء صحابه پرسیدندی که این مرد حالی چه بگفت حق سبحانه از حال
ایشان اخبار میفرماید که ومنهم وبعضی از ایشان یعنی منافقان من یستمع آنها اند که گوش فرا میدارند الیک
بسوی خطبه تو در روز جمعه وغیر آن حتی اذا خرجوا تا چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو قالوا
گویند للذین اوتوا العلم مر آنان را که دانش داده اند از اصحاب چون عبد الله مسعود وابی الدرداء وامثال ایشان
رضی الله عنهم واز ابن عباس رضی الله منقولست که من هم از انهام که منافقان از ایشان می پرسیدند که ماذا
قال چه گفت پیغمبر آنفا اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را واین بر وجه سخریه میکنند اولئک الذین
آن گروه آنانند که بحکم ازل طبع الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان بنفاق وشک
واتبعوا ودر پی رفته اند اهواءهم هواهای نفس خود را وبجهت آن تهاون میکنند بکلام سید انام علیه
الصلوة والسلام والذین اهتدوا وآنانکه راه یافته اند یعنی مؤمنان زادهم زیاده میکند استماع سخن
پیغمبر ایشان را هدی بصیرت ویقین وآتاهم تقواهم ودهد ایشان را آنچه مدد کند در از دیاد تقوی و
دوام بران فهل ینظرون پس آیا انتظار می برند منافقان وکافران یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت را
ان تأتیهم بغتة که بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس بدرستی که آمده وظاهر شده اشراطها علامتهای
آن چون مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانشقاق قمر فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشان را اذا جاءتهم چون بیاید
قیامت بدیشان ذکراهم پند گرفتن ایشان وتوبه کردن یعنی چون قیامت بیاید تذکر واتعاظ هیچ فایده ندهد
فاعلم انه لا اله الا الله یعنی چون سعادت سعیدان وشقاوت مشرکان ومنافقان دانستی پس ثابت باش
بر دانش که دال است بر وحدانیة وذاتیه که معبودی نیست الا خدای وحدت حقایق حلی آینده که چون حالی را گوید

اعلم مراد بآن ذکر است یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضح آورده که بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که
گوید لا اله الا الله واستغفر و آمرزش طلب لذنبك برای ذنب خود در معالم زبوده که آنحضرت مامور شد
باستغفار با آنکه مغفورست تا امت در وی سنت وی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب
کن از خدای تا ترا از گناهان نگاه دارد وللمؤمنين والمؤمنات و آمرزش طلب برای مؤمنان و زنان مؤمنه دا
در این اکرامیست از خدای در باره این امت که پیغمبر ایشانرا باستغفار گناهان ایشان امر کرده و از امام علامه
نجم الدین رحمه الله منقولست که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف امر الهی از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم متصور نیست پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از آن کریم ترست که حبیب خود را
فرماید که از من چیزی طلب چون طلبد بوی عطا نکند پس معلوم میشود که امت را دولت آمرزش شامل بود نظم
هر کرا چون تو پیشوا باشد ... نا امید از خدا چرا باشد ... چون ترا هست شفاعت کبری ... ای شده بر تمام امت حامی
ایشان با گناه کار رها ... بود از خدا امیدوار رها والله يعلم و خدای میداند متقلبكم جای رفتن و گردیدن
شما در دنیا ومثواكم و آرامگاه و موضع قرار شما در عقبی یا میداند هر جا میروید در روز و هر جا میباشید در
شب ويقول الذين آمنوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند و با نظر میکنند از جهت حرص که بر جهاد دارند لولا
نزلت سورة چرا فرو فرستاده نمیشود سوره در باب قتال کفار فاذا انزلت سورة محكمة پس چون فرو فرستاده
شود سوره از قرآن روشن که در آن متشابهی نبود وذكر و یاد کرده شود فيها القتال در آن سوره
امر بقتال و جهاد رأيت الذين بینی آنها که هست في قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری شك یا نفاق ي
نگرند در دین ینظرون اليك مینگرند بسوی تو نظر المغشي عليه نظر کسی که فرو آمده باشد بروی بیهوشی من الموت
از غم و اندوه مرگ یعنی ترسان و متحیر و غمناك میشوند فاولى لهم پس وای بر ایشان یا نزدیك مرگ ایشانراست
طاعة کار ایشان فرمان برداریست وقول معروف و سخن نیکو مثل سمعنا و اطعنا فاذا عزم الامر پس چون
لازم شود امر قتال و عزم کردند اصحاب بجهاد ایشان خلاف ورزیده با زنان در خانها نشستند فلو
صدقوا الله پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لكان هر آینه آن راستی بودی خيرا
لهم بهتر مر ایشانرا فهل عسيتم پس آیا شاید و متوقع هست از شما ای منافقان ان توليتم اگر [illegible]
امور مردمان یعنی حاکم خلق شاید ان تفسدوا اگر فساد کنید في الارض در زمین و بسبب جاه و تجبر [illegible]
از شما واقع گردد وتقطعوا و ببرید ارحامكم رحمهای خود را از روی تکبر و تعظم یا از شما ای آیا اگر اعراض کنید

از قرآن و روی بگردانید از فرمان که باسر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفك دماء و
امثال آن اولئك آن گروه که مفسد و معرض اند الذين لعنهم الله راند است خدای ایشانرا و دور کرده از
رحمت خود فاصمهم پس ایشانرا کر گردانیده تا سخن حق نشنوند واعمى ابصارهم و کور ساخته دیدهای
ایشانرا تا دلایل عبرت و قدرت نه بینند افلا يتدبرون القرآن آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر
تا از نافرمانی باز ایستند ام على قلوب بلکه بر دلها ایشانست اقفالها قفلها آن یعنی چیزی که دلها را
بمنزله قفلها باشد مر دلها را و آن ختم و طبع الهیست بران بيت در که خدا بست بروی عباد
هیچ کلیدش نتواند گشاد ... در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در توریة
خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت معلوم کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میگفتند و از ظهور او
خبر میدادند چون سید عالم صلی الله علیه وسلم مبعوث شد بمدینه آمد ایشان بر گشتند از وی و خدای تعالی آیت
فرستاد که ان الذين ارتدوا بدرستیکه آنانکه بر گشتند على ادبارهم بر ادبار خود یعنی پس بار شدند کافر
گشتند بمحمد صلی الله علیه وسلم من بعد ما تبين از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدى مر ایشانرا ایمان آن نبوت
آنحضرت و بدلایل واضحه دانسته بودند الشيطان دیو لعین سول لهم آسان کرده و بیاراسته برای
ایشان انکار و عناد را واملى لهم و خدای مهلت داد ایشانرا و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه
بیفزایند ذلك این اهمال بانهم قالوا بسبب آنست که گفتند جهودان للذين كرهوا مر آنانرا که کراهت داشتند
ما نزل الله از آنچه خدای فرستاد از قرآن و احکام دین یعنی منافقان مراد آنست که جهود مر اهل نفاق را گفتند
به نهانی سنطيعكم زود باشد که فرمان بریم شما را في بعض الامر در بعضی کارها یعنی مدد کاری کنیم اگر
با پیغمبر حرب کنید والله يعلم و خدای میداند اسرارهم پنهانهای ایشانرا فكيف پس چگونه باشد
حال ایشان اذا توفتهم الملائكة چون قبض کنند جانهای ایشانرا فرشتگان يضربون میزنند وجوههم بر
رویهای ایشان که از حق گردانیده اند وادبارهم و بر پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند ذلك قبض
ارواح ایشان بدین وصف بانهم اتبعوا بسبب آنست که ایشان متابعت کردند ما اسخط الله آنچیزی را که
بخشم آورد خدایرا یعنی موجب غضب او گردد چون کتمان امر محمد صلی الله علیه وسلم و معاونت منافقان و مشرکان و
كرهوا و بسبب آنست که نخواستند و کاره بودند رضوانه خشنودی خدای یعنی عملی که سبب رضای وی
باشد چون اظهار نعت پیغمبر و اقرار بدو و فرمان برداری او فاحبط پس باطل کرد خدای اعمالهم عملهای

ایشان را ام حسب الذین بلکه پنداشتند آنانکه فی قلوبهم مرض در دلها ایشان نفاقست یعنی منافقان
تصور کردند ان لن یخرج الله آنرا که ظاهر نکرداند خدای اضغانهم کینها ایشان را که پوشیده ساخته اند
در دل از پیغمبر و مؤمنان ولو نشاء و اگر ما خواهیم لأریناکهم بنماییم بتو ایشان را فلعرفتهم بسیماهم
بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان ولتعرفنهم و هر آینه بشناسی ایشان را فی لحن القول در
گردانیدن سخن از صواب بجهت تعریض و توریه والله یعلم و خدای میداند اعمالکم کردارهای
شما و مناسب آن جزا خواهد داد و انس بن مالک رضی الله عنه فرموده که بعد از نزول این آیه هیچ
منافقی نبود که نه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را بشناخت بسیما و بعضی در تفسیر مطلع و عین المعانی
از انس رضی الله عنه نقل کرده اند که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد
که برخاستند بر جبهه هر کس نوشته بود که هذا منافق ولنبلونکم و خدای می آزماید شما را بامر جهاد
و سایر تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان میکند حتی نعلم المجاهدین تا بداند مجاهدان را یعنی ظاهر
گرداند بخلق که جهاد کنندگان کیانند منکم از شما والصابرین و صبر کنندگان بر مشقت حرب
ونبلو و تا بیازماییم اخبارکم خبرهای شما را که میگویید در ایمان یعنی تا صدق و کذب آن بر همه
آشکارا شود و حفص در افعال ثلثه بنون میخواند یعنی ما می آزماییم تا بدانیم و بیازماییم خبرهای ایشان
ان الذین کفروا بدرستی آنانکه نگرویدند یعنی یهود قریظه و نضیر وصدوا و باز داشتند قوم خود را
عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلامست وشاقوا الرسول و مخالفت کردند با رسول
من بعد ما تبین لهم الهدی از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده مر ایشان را راه حق بدلایل
توریة خوانده و دانسته بودند لن یضروا الله زیان نتوانند رسانید خدای را شیئا چیزی یعنی
از کفر و صد ایشان اثر ضرری بدین خدای و به پیغمبر او نرسد بلکه شر آن آتش بدیشان عاید گردد
وسیحبط اعمالهم و زود باشد که حبط سازد خدای ثواب اعمال ایشان را یعنی عبادتها که میکنند
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند
واطیعوا الرسول و فرمان برداری رسول او کنید در آنچه فرماید ولا تبطلوا اعمالکم و باطل و
بیهوده مسازید عملها خود را بریا و سمعه یا بعجب که کردار معجب مردود و مذمومست نظم
در هر عملی که عجب ره یافت ✿ رویش ز ره قبول برتافت ✿ ای گشته بکار خویش مغرور

وز درگه قرب مانده مهجور ✿ تا چند ز عجب و خودنمایی ✿ وز دیدن منی و مایی
عجب مشو از طریق تلبیس ✿ کز عجب بجه نماند ابلیس ان الذین کفروا بدرستی آنانکه نگرویدند
یعنی قوم قریش وصدوا و منع کردند مردم را عن سبیل الله از سلوک راه حق ثم ماتوا پس بمردند یعنی
کشته گشتند در بدر وهم کفار و حال آنکه ناگرویدگان بودند فلن یغفر الله پس هرگز نیامرزد
خدای لهم مر ایشان را نزول آیه در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و شامل است هر کرا کافر
میرد فلا تهنوا پس سستی مکنید ای مؤمنان وتدعوا الی السلم و مخوانید کافران را بصلح یعنی طلب صلح
مکنید از ایشان که نشانه ضعف و مذلت شما بود وانتم الاعلون و حال آنست که شما برترانید یعنی غالبان
والله معکم و خدای با شماست بنصرت و عون ولن یترکم و ضایع نکند خدای و کم نکرداند اعمالکم
از ثواب کردارها شما انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب بازیست ناپایدار
ولهو و مشغولی بی اعتبار وان تؤمنوا و اگر بگروید بخدا و رسول وتتقوا و بپرهیزید از معصیت و
نفاق یؤتکم اجورکم بدهد مزدهای شما را در آخرت ولا یسئلکم و نخواهد خدای بر مزد دادن شما
اموالکم مالهای شما را یا جمیع مالها یعنی همه مال شما را بلکه با نفاق اندکی از آن حکم کرده که عشر و نصف
عشر و ربع عشر است ان یسئلکموها اگر بخواهد از شما مالها شما را فیحفکم پس مبالغه کند در خواستن یعنی که
همه را نفقه کنید تبخلوا شما بخیلی میکنید بدان و نمیدهید و بجهت شدت بخل و طیب نفس ویخرج و ظاهر گرداند
خدای بدان خواستن از شما یا بخل شما اضغانکم کینها و کدورتها شما را ها انتم شما هؤلاء ای گروه
مخاطبان تدعون خوانده شده اید و فرموده شد لتنفقوا برای آنکه نفقه کنید فی سبیل الله در
راه خدای یعنی زکوة دهید یا آنکه باسباب جهاد مصروف سازید فمنکم پس از شما هست من یبخل کسی که
بخیلی کند بزکوة یا بنفقه غزو ومن یبخل و هر که بخیلی ورزد بآنچه بر وی واجبست از انفاق فانما یبخل پس
جز این نیست که بخل می ورزد عن نفسه بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد والله الغنی و خدای
بی نیازست از صدقات و نفقات شما وانتم الفقراء و شما محتاجانید بآنچه نزدیک اوست از نعمتها
و فواید کرامات پس امر و نهی بهیه بجهة عوض داده و عوض بستانید چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود و شما بر ادای
و مقاصد خود ظفر یابید وان تتولوا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اعراض
کنید از اسلام و قبول احکام یستبدل بدل کند قوما غیرکم گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی

دیگر بیاورد ثُمَّ لَا یَکُونُوا پس نباشند آن قوم أَمْثَالَکُمْ مانند شما الکه فرمان بردار تر باشند و پرهیزکار تر و از
بی کنند و بی جنخ الذین و آنست که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سوال کردند که اینها کدام گروه اند
و سلمان رضی الله عنه در پهلوی آنحضرت نشسته بود دست مبارک را بر ران سلمان زد و گفت هذا و قومه
و در خبر آمده که اگر دین مرتفع شود تا ثریا فرا گیرند آن را مردان از پارسیان و در لباب آورده که ابو الدرداء رضی الله عنه
بعد از قرائت این آیه میگفت ابشروا یا بنی فروخ مراد پارسیانند سُورَةُ الْفَتْحِ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بصحت رسیده که در سال ششم از هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در واقعه دید که با بعضی از اصحاب بزیارت
کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره گذارد یاران بعد از استماع آن رؤیا پنداشتند که تعبیرش همدران
سال بظهور خواهد آمد و سید عالم صلی الله علیه و سلم بکار سازی مشغول شد و روز دوشنبه غره ذو القعده
این سال از مدینه بیرون رفته احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتباع
کردند و خبر توجه آنحضرت بمشرکان مکه رسید بر منع آن سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده
در بلدح لشکرگاه بر زدند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون در اراضی حدیبیه فرود آمد و از جانب کفار عروة بن
مسعود ثقفی بنزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند و بعد از آن حلیس کنانی
که مهتر احابیش بود هم بیامد و معلوم کرد که آنحضرت داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش بحمیت
جاهلیه قرار ایستاده بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب او بمکه درآیند و
پیغمبر عثمان را رضی الله عنه نزد ایشان فرستاده و ایشان او را باز گرفتند و خبر قتل او رسید و بیعت
الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را
فرستادند و میان آنحضرت و اهل مکه صلح واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد القصه کفار از
استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند و میان آنحضرت و اهل مکه صلح واقع شد بر آنکه
که ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نبود و نهان و آشکارا یکدیگر را نخلفاء یکدیگر را نرنجانند
نرسانند و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگذارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از آن
صلح ملول شدند و آنحضرت هم آنجا در حدیبیه بفرمود تا سرهای ایشان را بتراشیدند و بعضی تقصیر
قربان فرمود و برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در حرم بکشتند و بر فقرا و مساکین انجا قسمت

کردند و از صحابه نیز حلق و تقصیر واقع شد و هدی خود را قربان کردند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس از روز
در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که
امشب سوره بر من نازل شده که دوست تر میدارم از آنچه آفتاب بر آن طالع میشود پس سوره فتح را بر یاران خواند
و ایشان را تهنیه گفت و اصحاب نیز وی را مبارک باد کفتند إِنَّا فَتَحْنَا بدرستی که ما حکم کردیم لَکَ از برای تو فَتْحًا
مُبِینًا حکمی پیدا و هویدا که آن مصالحات با قریش و از حضرت پرسیده اند که آیا فتح هم در جواب فرموده که نعم و سر فتح
نفس الامر آن صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند سر گذارش با کفار
مجادله کردند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بود از نیست که بعضی
مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بگشادیم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است و
گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای آمرزش طلب لِیَغْفِرَ تا بیامرزد لَکَ اللهُ مر ترا خدای
مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از وحی مِنْ ذَنْبِکَ از آنچه موجب عتاب تو تواند بود وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه باز آمد
بر از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیه و بعد از آن امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که گناه گذشته ذنب
آدم و حوا است و آینده جرایم امت یعنی بیامرزید گناه آدم و حوا را ببرکت او و محو آرد گناه امت را بشفاعت
او سلمی رحمه الله فرموده که ذنب آدم را بوی اضافه کرد چه در ذلت در صلب وی بود و گناه امت را بوی اسناد
نمود چه او پیشرو و کار ساز ایشانست وَیُتِمَّ و دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند نِعْمَتَهُ نعمت خود را عَلَیْکَ
بر تو بفتح بلاد یا باعلاء دین یا بانضمام نبوت با ملک یا بقبول شفاعت وَیَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا و بنماید ترا
راه راست یعنی ثابت دارد بر آن وَیَنْصُرَکَ اللهُ و یاری کند ترا خدای نَصْرًا عَزِیزًا یاری کردنی که در وی عزت
و غلبه باشد یعنی تو را آن نصرت قاهر و غالب قوی و چون در صلح حدیبیه صحابه خالی از دغدغه و تردد نبودند
حق سبحانه فرموده که هُوَ الَّذِی اوست آنکه أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فرو فرستاد آرامش و سکون فِی قُلُوبِ
الْمُؤْمِنِینَ در دلهای گرویدگان لِیَزْدَادُوا تا زیادت کنند إِیمَانًا گرویدنی مَعَ إِیمَانِهِمْ با گرویدن ایشان
یعنی بیفزایند یقین خود را بیقین دیگری یا ایمانی که با اصل دین داشتند از وحی سازند آن را ایمان بفروع شرع
وَلِلّٰهِ و مر خدا راست جُنُودُ السَّمَاوَاتِ لشکرهای آسمانها از ملائکه وَالْأَرْضِ و جنود زمین از مؤمنان مجاهد
بر اهل اعیان جهاد کنید به نصرت الهی واثق باشید که هر که لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کون
سپاه وی باشد اولیاء خود را در وقت غزا با اعدای خود فرو نگذارد نظم نصرت از و طلب که بمیدان قدرتش

هر قوم پهلوانی و هر پیشه صنعتی وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بمصالح خلق حَكِيمًا صواب کار
در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه بدلها فرو فرستاد لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان و زنان
گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیدت جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر
منازل یا در تحت اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید مانند در وی پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه بروضه
رضوان در آیند وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این وعده مر ایشانرا عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او فَوْزًا
عَظِيمًا رستکاری بزرگ یعنی فوزی عظیم از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز کردند
وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ
وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان و زنان مشرک را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ کمان برندکان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ کمان بد
یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان کمان می بردند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بحدیبیه میرود
کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند گشت پس حضرت رسالت صلی الله
و سلامه علیه سالم و غانم بمدینه باز آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ برین کمان برندکانست دَائِرَةُ السَّوْءِ
گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند گشت وَغَضِبَ اللَّهُ و خشم گرفت خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان وَ
لَعَنَهُمْ و براند ایشانرا از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده کرد برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا
و بد بازگشتیست دوزخ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در
آسمانها و زمینهاست همه مملوک و مسخر وی اند چنانچه لشکریان مر پادشاه خود را تکرار این سخن بجهت وعد
مؤمنانست تا بنصرت الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقانست تا از تعذیب بر ایشان خایف گردند
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَزِيزًا غالب در فرمان خود حَكِيمًا دانا در آنچه فرماید إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی
که فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر اقوال و افعال امت تو وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده آنانرا که سکینه بر دلها
ایشان نازل شده وَنَذِيرًا و بیم کننده مر آنانرا که کمان بد برده اند پس فایده فرستادن و بیم و بشارت
لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ برای آنست که تصدیق کنید مر خدایرا وَرَسُولِهِ و مر فرستادهٔ او را وَتُعَزِّرُوهُ و تقویت دهید
دین او را وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان او را وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکی یاد کنید او را یا نماز گزارید برای وی
بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه عاید بحضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجای آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حقست چه با مر او وقوع می یابد در

تعظیم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تعظیم الهی است و هر که بار آورد که شرایط تعظیم او کما ینبغی بجا آرد
و هر چیز تعظیم ترک سازد و نیست و بکمال احتشامات هیچ عقل آگاه نیست إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستی
که آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود بر بیعت
او نیست و برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوانست و ذکر آن بیاید سلمی رحمه الله فرموده که این سخن در مقام
جمع است و حق سبحانه مرتبهٔ جمع را برای هیچکس بالتصریح نکرد الا برای انکه اخص و اشرف موجوداتست و از
همین مقام است که من یطع الرسول فقد اطاع الله يَدُ اللَّهِ قوت خدای بوفا کردن وعدهٔ خود در ثواب
آخرت یا در نصرت پیغمبر خود فَوْقَ أَيْدِيهِمْ زبر قوتهای ایشانست در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر و
در معالم آورده که صحابه رضی الله عنه وقت بیعت دست پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگرفتند
و ید الله زبر دستهای ایشان بود در مبایعه فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند عهد را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ جز این نیست
که میشکند عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر آن بغیر او نرسد و بس و در منح آورده که سه چیز راجع با اهل
آن میشود یکی مکر لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ دوم ستم إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ سیم
نقض عهد فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ و در باب عهد و پیمان گفته اند
پیمان شکن کور هر که پیمان بشکست · از پای در افتاد و برون رفت ز دست · آنرا که درست بود پیمان الست · نشکست بهیچ حال در عهد درست
وَمَنْ أَوْفَىٰ و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ بآنچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللَّهَ با خدای فَسَيُؤْتِيهِ پس زود باشد
بدهد خدای مر او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشتست آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
چون متوجه مکه شد بنیت عمره بعضی اعراب چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع فرستاد که درین سفر مرافقت
و موافقت کنید ایشان از محاربه ترسیدند و تعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که چون
بمدینه رسی سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند ترا باز پس ماندکان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان
یعنی قبایل که مذکور شد عذر آرند که شَغَلَتْنَا مشغول کرد ما را أَمْوَالُنَا مالهای ما که غمخواری نداشت و ضایع
میشد وَأَهْلُونَا و زنان و فرزندان ما که از غیبت ما بی نوا و بی برگ مانده اند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس طلب آمرزش کن برای
ما برین تخلف که کردیم و در مرافقت موافقت ننمودیم يَقُولُونَ میگویند بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبانهای خود مَا لَيْسَ
آنچه نیست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان میگویند و دل ایشان از آن خبر
نیست قُلْ بگو در جواب ایشان فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما مِنَ اللَّهِ از حکم

خدای شیئا چیزی را ان اراد اگر خواهد خدای بکم ضرا بشما قهری و هزیمتی و قتلی و خللی در بدن
و اهل یا عقوبتی بر تخلف او اراد بکم یا اگر خواهد بشما نفعا سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشتن
اموال و اهالی بل کان الله بلکه هست خدای بما تعملون بآنچه شما میکنید خبیرا دانا و میداند که قصد شما
از تخلف چه بوده شما مشغولی بمال و فرزند نداشتید بل ظننتم بلکه گمان می بردید ان لن ینقلب الرسول
انکه باز نگردد پیغمبر و المؤمنون و رجعت نکنند مؤمنان الی اهلیهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا هرگز بلکه
مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل کردانند و زین ذلک و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست این خیال
پیغمبر و اصحاب او را مستمکن شد فی قلوبکم در دلها شما و ظننتم و گمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدا
باطل شود و ملت اسلام برافتد و کنتم و گشتید شما بدین گمان قوما بورا گروهی هلاک شدگان بسبب
فساد عقیدت و بدی نیت و من لم یؤمن بالله و هر که نگروید بخدای و رسوله و بفرستاده او و بدل تصدیق
حکم خدای و رسول نکند فانا اعتدنا پس بدرستیکه ما آماده کردیم للکافرین مر کافران را سعیرا
آتشی افروخته و لله ملک السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها زمام امور ممالک علوی
و سفلی در قبضه قدرت اوست یغفر می آمرزد گناه بزرگ لمن یشاء هر کرا میخواهد و یعذب و عذاب
میکند بگناه خود من یشاء هر کرا اراده میکند و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان
رحیما مهربان بر ایشان سیقول المخلفون زود باشد که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایل
یعنی همان اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم انگاه که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها مراد مغانم خیبرست
لتاخذوها تا فرا گیرید آنرا که ذرونا بگذارید ما را تا پی روی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه بازگشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه نموده و حکم شد که
هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم حرب شد جماعت مخلفان
گفتند بگذارید ما را تا متابعت و موافقت کنیم با شما و بخیبر آییم یریدون میخواهند مخلفان ان یبدلوا انکه بدل
دهند کلام الله سخن خدای یعنی حکم الله که فرموده که غیر اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگو
پی روی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون نیایید کذلکم قال الله همچنین
گفته است خدای من قبل پیش از رفتن شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که
ایشان گویند خدای بدین حکم نکرده بل تحسدوننا بلکه شما حسد می برید بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم

تتبعکم

در جنیات که مخلفان میگویند بل کانوا لا یفقهون بلکه هستند که در نمی یابند الا قلیلا مگر اندکی چیزی را قل
للمخلفین بگو مر پس ماندگان را من الاعراب از اهل بادیه ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم
بسوی گروهی اولی باس شدید خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از تابعان مسیلمه کذاب یا قبایل
عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا هوازن و غطفان در حیات آنحضرت که بوادی حنین
حرب کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند ملخص آیه آنکه شما را بجنگ مردم محارب مبارز خواهند خواند
که شما تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان او یسلمون یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد بوند
حکم ایشان قتلست یا اسلام و اگر غیر ایشان اند قتال است یا جزیه و بر آن تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد فان
تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شماست بقتال آن گروه یؤتکم الله بدهد شما را خدای اجرا
حسنا مزدی نیکو که غنیمت در دنیا و جنت در عقبی و ان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید
کما تولیتم همچنانچه اعراض کردید من قبل پیش ازین از سفر حدیبیه یعذبکم عذاب کند خدای شما را
عذابا الیما عذابی دردناک و چون مخلفان را این هم وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند
که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد تخلف میکنیم تا مال الحال ما بچه انجامد آیه آمد که لیس علی الاعمی نیست
بر نابینا حرج گناهی اگر حرب نرود و لا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج بزه اگر از جهاد تخلف کند و لا
علی المریض و نه بر بیمار حرج تنگی و اثمی اگر با مجاهدان موافقت نکند چه اینها معذورند و من یطع الله
و هر که فرمان برد خدای را و رسوله و فرستاده او را در جهاد و غیر آن یدخله جنات در آرد خدای
او را ببهشتها آنچنان بوستانها که میرود تجری میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن بهشتیان جویها و من
یتول و هر که اعراض کند از فرمان خدا و رسول یعذبه عذاب کند او را خدای عذابا الیما عذابی که درد آن
منقطع نگردد و الم آن منقضی نشود و آن حرمانست چه مخالفت امر خدا از دولت لقا محجوب و بنافرمانی رسول
از سعادت شفاعت محروم خواهند ماند نعوذ بالله من الحرمان بیت مسوز از آتش مجرو میم که هیچ عذاب
زدی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بحدیبیه نزول فرمود
خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده و داعیه حرب ندارد اهل مکه
خراش را از در آمدن و سخن گفتن منع کردند آنحضرت ثانیا ذو النورین را رضی الله عنه فرستاد و او را در مکه نگاه
داشتند و آوازه قتل او در افتاد پیغمبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را طلبید و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست تن بودند

و بیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود
در کشاف آورده که حضرت در زیر شجرهٔ سمره قرار گرفت و شاخی از آن بر پشت مبارک فرو آمد عبدالله بن مغفل رضی الله
عنه میگوید من قایم بودم بر زبر سر آنحضرت آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت
کردند بر آنکه نگریزند و بر آنکه مطلقا نگریزند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که شما امروز بهترین اهل زمینید
در معالم از جابر رضی الله عنه نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجره
بیعت کرده اند و این را بیعة الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خشنود شد لقد رضی الله عن المؤمنین از گروندگان
صحابه اذ یبایعونک وقتی که بیعت کردند با تو تحت الشجرة در زیر درخت سمره فعلم ما فی قلوبهم پس
میداند آنچه در دلها ایشانست از اخلاص و وفا و صدق و صفا فانزل السکینة پس فرو فرستاد آرامش
علیهم بر ایشان واثابهم و پاداش داد ایشانرا فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبرست یا مکه یا هجر
ومغانم کثیرة و دیگر جزا داد مر ایشانرا از فضل خود غنیمتها بسیار یعنی از خیبر یاخذونها فرا گیرند آنرا
از زر و نقود و ضیاع و عقار وکان الله و هست خدای عزیزا غالب و غلبه دهنده دوستان حکیما
حکم کننده بغلبهٔ دشمنان وعدکم الله وعده کرده است شما را ای امت مغانم کثیرة غنیمتها بسیار در
بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم تاخذونها فرا میگیرید آنرا تا قیامت فعجل پس تعجیل نمود
لکم مر شما را هذه این غنیمت خیبر وکف و باز داشت و کوتاه کرد ایدی الناس دستها مردمان یعنی
اهل خیبر و حلفا ایشان که بنی اسد و غطفان بودند عنکم از شما تا حلفا یهود ترسیدند بجنگ نیامدند
و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سالم ماندید ولتکون و تا باشد آن غنیمت آیة للمؤمنین نشانه
مومنان را بر راستی قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعدهٔ غنایم ویهدیکم و براه آرد
بنماید شما را صراطا مستقیما راهی راست که منبع توکلست و مستوثق بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن کار بلطف
لم یزلی ارباب سیر رحمهم الله بر آنند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از سفر حدیبیه مراجعت نمود بحکم وعده
واثابهم فتحا قریبا کارسازی حرب خیبریان فرمود و با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمده متوجه
خیبر شد و از منزل صهبا براه رجیع روان شده شبی بود که از وادی حرضه بپای قلعهای خیبریان در آمد
و ایشان بیخبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع روی بجانب مزارع خود داشتند که
ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله محمد والخمیس و روی بحصارهای خود نهادند و آنحضرت

[illegible]

فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری
شده دل بر قتال بنهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته و بعد از آن حصار
شق مفتوح گشت و در مغازی محمد اسحق رحمة الله علیه مذکورست که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند
پس نطاة و شق را و بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و بجنگ بسیار گرفته شد و آنقدر
امتعه و اطعمه بسیار بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصرهٔ حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت را
صلی الله علیه وسلم در آن وقت صداعی طاری شد و بنفس خود سواری نمیتوانست فرمود و قلعه بغایت محکم بود
و آنجا حرب فراوان وقوع یافت و بالاخره بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و در آن قلعه مرحب
خیبری را کشت و در آهنین آن حصار بر کنده سپر خود ساخت و یهود زینهار خواستند و غنایم بسیار
بدست صحابه افتاد و گنج ابی الحقیق باز یافتند و آنجا حضرت را زهر دادند و بره زهر آلود با وی بسخن آمد
که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند نظم زخوان معجز او گر نواله طلبی حدیث بره بریان شنو که آخر
واخری و وعده کرد خدای شما را غنیمتها دیگر یا فتح شهرها دیگر که هنوز لم تقدروا قادر نشده اید
علیها بران و نمیدانید آنرا قد احاط الله بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بها بآن مراد غنایم هوازن
یا مداین فارس و روم و شام مجاهد میگوید هر فتحی که تا قیامت برین امت دست دهد درین داخلست
وکان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیزها از فتح مداین و اعطاء غنایم قدیرا توانا ولو
قاتلکم و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الذین کفروا آنانکه کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی
لولوا الادبار هر آینه برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثم لا یجدون پس نیافتندی
ولیا کارسازی که ایشانرا نگاه دارد ولا نصیرا و نه یاری که ایشانرا مددکاری نماید سنة الله
سنت نهاده است خدای سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است من قبل پیش ازین در امتان
دیگر که همیشه انبیا بر ایشان غالب بوده اند ولن تجد و نیابی تو لسنة الله مر سنت خدایرا تبدیلا تغیری
هر چه در ازل مقرر شده لاجرم آنچنان خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن
نخواهد کشید نظم تغییر بحکم ازلی راه نیابد تبدیل بفرمان قضا کار ندارد در دایرهٔ امر کم و بیش نگنجد
با سر قدر چون و چرا کار ندارد آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غلبه کرده ایشانرا بگرفتند
آنحضرت ایشانرا آزاد کرد و آیه نازل شد که وهو الذی و اوست خدای که از شما کف ایدیهم

بازداشت دستهای کفار مکه را عَنكُمْ از شما تا صلح کردند وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و کوتاه کرد دستهای شما را از ایشان
بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت
عَلَيْهِمْ مراد آن هشتاد سوارند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از مقاتله با کفار
برای فرمان رسول خدای و آنکه دست میدارید و میگذارید بجهت تعظیم خانهٔ خدای بَصِيرًا بینا و
شما را بران جزا خواهد داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه کافر شدند وَصَدُّوكُمْ و بازداشتند شما را
عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند آنانیز که برای قربان آورده بودید مَعْكُوفًا
در حالتی که بازداشته شده بود أَن يَبْلُغَ از آنکه برسد مَحِلَّهُ بجای او که مکان نحرست یعنی منا
خلاصهٔ معنی آنست که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال
استیصال هستند لیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت گروهی که در مکه هستند
وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ و اگر نبودی مردان گرویده وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما
لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ ایشان را ندانسته اید و آن هفتاد و دو زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه
که اگر نبودی ایشان در مکه و شما ایشان را نمیدانید باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلطند أَن تَطَئُوهُمْ
بدل است از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مؤمنان هستند و نه آن بودی که ایشان را در اثناء قتال بکوبید
یعنی هلاک سازید فَتُصِيبَكُم پس برسید شما را مِّنْهُم از جهت هلاک ایشان مَّعَرَّةٌ مکروهی
یعنی غمی و اندوهی بقتل مؤمنان یا تاوانی چون کفارت و دیه بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطؤهم یعنی بکشید
ایشان را بی آنکه دانید هر آینه ما دست شما از ایشان کوتاه نمیکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه
نگاه داشت ایشان و این برای آنست لِّيُدْخِلَ اللَّهُ تا داخل کرد اند خدای فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود مَن يَشَاءُ
هر که را خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات و گفته اند دین اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدندی آن
مؤمنان از کافران و در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند
از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مؤلم موجع در دنیا بقتل و سبی إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد چون
کردند و در آوردند آنانکه نگرویده اند فِي قُلُوبِهِمُ در دلها خود الْحَمِيَّةَ تعصب و تکبر و غیرت را حَمِيَّةَ
الْجَاهِلِيَّةِ حمیة جاهلیة که بنده را از فرمان برداری باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد را با یاران او
در مکه نمیگذاریم چه ایشان در بدر و احد پدران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی که در میان ما

در نیایند چون ایشان پیش آوردند فَأَنزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ آرام و وقار خود را
عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستادهٔ خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شدند و معاهده
نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و نخواستند
که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید که وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشت خدای مؤمنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ
بر کلمهٔ تقوی که کلمهٔ شهادتست با بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله که بکتابت
آن رضا ندادند وَكَانُوا و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا و
هستند اهل آن و اولی بدان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز دانا بعد از رجوع از
حدیبیه بعضی از صحابه گفتند تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه و سلم راست نشد و ما طواف خانه نکردیم و حلق
و تقصیر بجای نیاوردیم آیه آمد که لَّقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هر آینه که راست کرد خدای و محقق ساخت رَسُولَهُ
برای فرستادهٔ خود الرُّؤْيَا آن خواب که دیده بود بِالْحَقِّ براستی و لیکن بنا بر حکمتی درین سال تاخیر کرد
در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر آینه در آیید شما بمسجد الحرام إِن شَاءَ اللَّهُ چون خواسته است
خدای و گفته اند استثنا حکایت قول پیغمبر است صلی الله علیه و سلم که در وقت تعبیر رویا فرموده که بمسجد الحرام
در آیید ان شاء الله آمِنِينَ در محلی که ایمن باشید از اعادی مُحَلِّقِينَ تراشندگان رُءُوسَكُمْ سرهای
خود را وَمُقَصِّرِينَ و چینندگان موی از سر یعنی بعضی بتراشید و بعضی بچینید لَا تَخَافُونَ نترسید
از هیچکس فَعَلِمَ پس داند خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه شما ندانستید از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت
برای شما یعنی مقرر گردانید مِن دُونِ ذَٰلِكَ پیش از این یعنی قبل از دخول در مسجد حرام بجهت عمره قضا فَتْحًا
قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبرست تا دل مؤمنان از اندوه تاخیر عمره خالی شود با آن فتح شادمان گردد
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ او است آن خدای که فرستاد رَسُولَهُ رسول خود را که محمد است بِالْهُدَىٰ براه نمودن خلق یا
بیان کردن احکام وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند دین را عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ بر همه دینها یعنی تا اگر دینی حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود بر اندازد و گفته اند هیچ
اهل دینی نباشد الا مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی باشد علی نبینا و علیه السلام
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید محمد بن عبد الله [illegible]
... که ما میگوییم مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ محمد فرستادهٔ خدایست یعنی وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی اند از

مومنان اشداء سخت دل و غلیظ القلب علی الکفار بر کافران رحماء مهربانان و مشفقان بینهم
میان یکدیگر تریهم می بینی ایشانرا رکعا رکوع آورندگان سجدا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات
مشغول اند بنماز در موضح فرموده که این مناقب جمع است همه صحابه را رضی الله عنهم اما درین الفاظ ایمات
باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیقست رضی الله عنه که در بیعت و
معیت و رفاقت در دار و غار مخصوص بود اشداء علی الکفار وصف فاروقست رضی الله عنه
که در نهایت شدت و غلظت بود او با اهل شرک و نفاق هم علما را اتفاقست رحماء بینهم نعت ذی النورین
رضی الله عنه که رأفت و حیا و دلنوازی و وفای وی مشهور و معروف و نزد خاص و عام خلایق بدان صفات
موسومست و موصوف رکعا سجدا شرح حال مرتضی علیست رضی الله عنه که اکثر اوقات
آنات او بوظایف طاعات و عبادات میگذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت وی بسماع
خادمان عتبه علیه اش میرسید یبتغون میطلبند این بزرگان فضلا من الله فضلی از خدای یعنی بزرگ
ثواب را نعیم بهشت و رضوانا و خشنودی حضرت او طلب میکنند سیماهم علامتهای ایشان فی وجوههم
در رویهای ایشان ظاهر بود من اثر السجود از اثر سجود کردن در لباب میگوید که اثر نماز در جبین ایشان
لایح بود چه روی نمازگذاران در نظر اهل دل چون خورشید تابنده است من کثر صلوته باللیل
حسن وجهه بالنهار در نفحات مذکورست که چون ارواح ببرکت قرب الهی صافی شوند انوار موافقت به
اشباح ظاهر گردد بیت در رویش نگاه چه حاجت که عاشقست رنگ رخش ز دور ببین و بدانکه است
ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست فی التوریة در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان
بدین صفت در توریة مذکورند ومثلهم فی الانجیل و صفت ایشانست در انجیل یعنی همین نعت در کتاب عیسی
علیه السلام نیز مسطورند یا صفت ایشان در انجیل کزرع مانند کشتیست که در اول حال اخرج شطأه
بیرون آورد شاخک خود را یعنی تیغ زند یک شاخ بیرون آید فآزره پس قوی کرد آنرا آن یک شاخ را
فاستغلظ پس سطبر شود فاستوی علی سوقه پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود و گیاهی ضعیف
و بآخر درختی گردد یعجب الزراع بشگفت آرد مزارعانرا قوت و سطبری و راستی وی و این مثلیست مثل
حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم و یاران وی رضی الله عنهم که باول دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند بر آمد
قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود لیغیظ تا خشم گیرند بهم الکفار بیاران پیغمبر

کافران امام قشیری رحمه الله فرموده که این آیه در شان اصحابست پس هر که بر ایشان خشم گیرد و با ایشان دشمنی
دارد در اهل کفار خواهد بود وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات
و کرده اند کارهای ستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشانرا وعده فرموده مغفرة آمرزش گناه واجرا عظیما
و مزد بزرگ سورة الحجرات

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تقدموا پیش مبرید اقوال خود را بین یدی الله ورسوله
پیش از قول خدای و رسول او یعنی سخن مگویید پیش از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن گوید یا تعجیل مکنید در
امر و نهی پیش از وی یا در معنی تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر که او بدان داناترست واتقوا الله
و بترسید از خدای در تقدیم بر وی در قولی و فعلی ان الله سمیع بدرستی که خدا شنواست مر اقوال شما را
علیم داناست بافعال شما یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم
آوازها خود را فوق صوت النبی بالای آواز پیغمبر ایشانرا تعلیم رسم ادب میدهد یعنی چون سخن گوید
آواز خود را بلندتر از آواز او بر مدارید ولا تجهروا و آشکارا مسازید له بالقول برای او سخن را یعنی او را
بلند ندا مکنید کجهر بعضکم همچون آشکارا خواندن بعض شما لبعض مر بعضی را بلکه آواز خود نرم
سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیه مخوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید
بلکه بیا نبی الله و یا رسول الله خطاب کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل نشود عملها شما بسبب این جرأت
وانتم لا تشعرون و شما ندانید که عملها شما حبط شد بترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب
رد عن الباب نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد بیت نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز
که گفته اند طریقت تمام آدابست آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود و پیوسته
با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سخن گفتی چون این آیه نازل شد در خانه بنشست و بگریه و زاری مشغول
شد خبر بآنحضرت رسید او را طلبید و گفت چیست حال تو ثابت گفت یا رسول الله در گوش من گرانی
هست و من در مجلس شما بآواز بلند سخن میگفتم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم فرمود که تو نه چنینی بلکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی
ثابت گفت خشنود شدم بدین بشارت هرگز آواز در حضور شما بر ندارم آیه آمد که ان الذین یغضون
بدرستی آنانکه فرو میدارند اصواتهم آوازها خود را عند رسول الله نزدیک رسول خدای

وآزرم سخن میگویند أولئک آن گروه الذین امتحن الله آنانند که امتحان کرده است خدای قلوبهم
دلها ایشانرا للتقوی برای قبول تقوی در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است خدای تعالی دلها
ایشانرا و آزمودن بمعنی پاک کردنست همچنانچه زر را در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص
بماند گویند این زر آزموده است شعر در کوره امتحان کرم بگدازی منت دارم که بی غشم میسازی
لهم مر این گروه پاکیزه دلانراست مغفرة آمرزش گناهان واجر عظیم و مزد بزرگ بی کران آورده اند
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم سریه فرستاد بحی از احیاء بنی العنبر و آن سریه اسیری چند از ایشان بمدینه آوردند
قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود
بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم استراحت فرموده بود چند ایشان بر در یک یک حجره
از حجرات طاهره میرفتند و نعره میزدند که ای محمد بیرون آی تا اسیران ما بسپاری آخر حضرت بیدار شد
و بیرون آمد یکی از ایشانرا حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیرانرا فدا گیرد و نصفی را آزاد کند حضرت
همچنان کرد و آیه آمد که ان الذین ینادونک بدرستی که آنانکه ندا میکنند ترا من وراء الحجرات از بیرون حجره
یا از پس آن اکثرهم بیشتر ایشان یعقلون ذهن انسانیه ندارند و مراعات ادب نمی نمایند و نمیدانند
ولو انهم و اگر ایشان صبروا صبر کردندی حتی تخرج تا بیرون آیی تو الیهم بسوی ایشان لکان
هرآینه بودی خیرا لهم بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیرانرا آزاد میکردی والله غفور و خدای آمرزنده است
کسی را که توبه کند از بی ادبی رحیم مهربان است با اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب
جاذب رحمت و حرمت جالب نعمت است نظم سرمایه ادب بکف آور که این متاع آنرا که هست سود ابد آید از کف
آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات
ایشان فرا گیرد و میان ولید و ایشان در جاهلیة خوفی واقع بوده چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت
دیرینه گذشته طرح محبت جدید انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند
او پنداشت که بمقاتله وی آمده اند رجوع کرده نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق
مرتد شده قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد
و فرمود که در کار ایشان احتیاط تمام بجای آورد و تعجیل ننماید خالد برفت و کسی بمیان ایشان روان کرد تا
تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و جماعت میکنند و شعار اسلام از ایشان ظاهر

است برگشت با خالد گفت و خالد بعرض حضرت رسانید و آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان ان جاءکم
اگر آید بشما فاسق دروغگوی بیرون رفته از فرمان خدای بنبإ بخبری یعنی خبری بیارد موحش که
موجب تألم خواطر باشد فتبینوا پس تفحص کنید و نیکو در پی روید ان تصیبوا تا نرسانید مکروهی قوما
بگروهی بجهالة بنادانی یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند
فتصبحوا پس گردید علی ما فعلتم بر آنچه کرده باشید نادمین پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید
در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد واعلموا ان فیکم و بدانید که در میان
شماست رسول الله فرستاده خدای تعظیم او اقتضاء آن میکند که سخن بعد از تفحص بحضرت او عرض کنید
لو یطیعکم اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود پیغمبر و برای شما کار کند فی کثیر من الامر
در بسیاری از کارها لعنتم هرآینه برنج افتید و هلاک شوید ولکن الله و لیکن خدای حبب
دوست گردانیده است الیکم الایمان بشما ایمان و توحید را وزینه و بیاراسته است آنرا فی قلوبکم
در دلها شما بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وکره و دشمن ساخته و مکروه گردانیده است
الیکم الکفر بسوی شما پوشیدن حق را والفسوق و بیرون رفتن از راه راست والعصیان و نافرمانی
کردن أولئک آن گروه که تحقیق اخبار کنند هم الراشدون ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن
تزیین ایمان و تکریه کفر فضلا برای فضیلت من الله از خدای یعنی فضلی خواسته ونعمة و
نعمتی از حضرت او والله علیم و خدا داناست بصدق و کذب مخبر آن حکیم محکم کار است در امور
بندگان و آن حکمتها اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنها می زاید [illegible]
هر سخنان شبهه آمیز مگو وان راست که هست فتنه انگیز مگو خامش کن اگر چاره نداری ز سخن شوخی مکن و تند و شورش مگو
آورده اند که میان عبدالله بن رواحه رضی الله عنه و ابن ابی بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مجادله رفت
و بدان انجامید که از قوم هر یک جماعتی مدد آمدند و بهم از شتم و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه
آیه فرستاد که وان طائفتان و اگر دو گروه من المؤمنین از گرویدگان اقتتلوا کارزار کنند با یکدیگر
فاصلحوا پس اصلاح کنید بینهما میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشانرا بحکم خدای فان بغت
پس اگر ستم کند و افزونی جوید احدیهما یکی از آن دو طایفه علی الاخری بر آن دیگری و از صلح عدول نماید
و بفرمان خدای راضی نشود فقاتلوا التی تبغی پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکند حتی تفیء تا باز گردد

الی امر الله بحکم خدای و کردن کیرند فان فاءت پس اگر بازگردند آن طایفه یاغی براه حق و ترک ستم نموده
احکام شرع را منقاد شوند فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل براستی یعنی میل مکنید
بیک طایفه و از راه حق تجاوز منمایید واقسطوا و داد کنید در همه کارها ان الله بدرستی که خدای
یحب المقسطین دوست میدارد عدل کنندگان را که در قول و فعل رعایت قانون عدالت کنند چه مدار کار دنیا
و دین بر عدالت نظم عدل اکسیریست جان افزای عمل بیش طرازیست ملک آرای شعر عدل کن زانکه در ولایت دل
در پیغمبری زند عادل انما المؤمنون اخوة جز این نیست که مؤمنان برادرانند یکدیگر را در دین چه منتسب
باصلی واحدند که آن ایمانست فاصلحوا پس صلح آرید بین اخویکم میان برادران شما هرگاه که خلافی و
شقاقی واقع شود تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمع که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا
مراد اینجا اوس و خزرج باشد که ایشان دو برادر بوده اند واتقوا الله و بترسید از عذاب الهی در
مخالفت فرمان او لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت کرده شوید نقلست که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند
ببعضی از صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب رضی الله عنهم حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا یسخر باید که افسوس نکنند و استخفاف ننمایند قوم
گروهی از شما من قوم از گروهی دیگر عسی ان یکونوا شاید که باشند آنانکه افسوس کرده شدند خیرا منهم بهتر
از افسوس کنندگان و بعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن بهودیه عیب کردند حق سبحانه فرمود که ولا نساء
و نشاید که زنان استهزا کنند من نساء از زنان عسی ان یکن شاید باشند آنها که استهزا کرده شده
خیرا منهن بهتر از استهزا کنندگان و ثابت بن قیس رضی الله عنه عیب یکی از اصحاب کرد آیت نازل آمد که
ولا تلمزوا و عیب مکنید انفسکم نفسهای خود یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان بمثابه نفس واحدند
هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد ع عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز و انس بن مالک انصاری
رضی الله عنهما گفت یا ابن الیهودی در جواب فرمود که یا یهودی خدای تعالی حکم کرد که ولا
تنابزوا و مخوانید یکدیگر را بالالقاب بلقبهاء ناخوش چنانچه جهود یا ترسا که مسلمان شده باشد او را
بیهودیه و نصرانیه ملقب سازند یا مؤمنی را فاسق و منافق خوانند بئس الاسم الفسوق بد نامیست که
یاد کردن بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن بعد الایمان بعد از در آمدن در ایمان و من لم یتب و هر که توبه
نکند از این منهیات فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود که او را در معرض

سخط الهی و عقاب پادشاهی می آرند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اجتنبوا بپرهیزید و بگذارید
کثیرا من الظن بسیاری را از گمانها ان بعض الظن بدرستی که بعضی از گمان اثم بزه است و گناه بدان
مترتب میشود و بباید دانست که گمان چهار قسمت اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و بمؤمنان و در
خبر آمده که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بد است بخدای و بمؤمنان و آنست محل اثم
سیم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح
و آن ظنست در امور دنیا و مهمات معیشت و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام مهام است
و از قبیل حزم شمرده اند که قیل بیت بد نفس مباش و بدگمان باش مدام و ز فتنه و مکر در امان باش آورده اند
که دو تن از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی سفر سلمان را رضی الله عنه نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستادند
ادامی یا طعامی طلبیدند و حضرت با اسامه رضی الله عنه حواله کرد و اسامه فرمود که نزد من هیچ خوردنی نیست
سلمان رضی الله عنه باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه
سمیحه رود آب خشک شود بعد از آن در تجسس افتاده اند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشت یا با ما
بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسول آمدند صلی الله علیه و سلم فرمود که چیست این سرخی گوشت که در میان
دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت فرمود که گوشت خوردن نمیگویم گوشت آدمی
میگویم و این آیه نازل شد که گمان بد مبرید ولا تجسسوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید
و تجسس کردید ولا یغتب بعضکم و باید غیبت نکند بعضی از شما بعضا بعضی دیگر را چنانچه در باره سلمان
کردید و غیبت آنست که غایبانه کسی سخنی گوید که اگر بمواجهه با او گوید آنرا کاره بود پس تمثیلی میفرماید برای زشتی
غیبت برین وجه که ایحب آیا دوست میدارد احدکم یکی از شما ان یاکل آنرا که بخورد لحم اخیه گوشت
برادر خود را میتا در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما از آن نفرت نماید فکرهتموه پس مکروه داشتید
آنرا و نخوریدش همچنانچه اکل گوشت مرده را کاره هستید باید که غیبت را کاره باشید رباعی آنکس که برای عیب افراخته است
از گوشت مردگان غذا ساخته است و آنکس که بعیب خلق پرداخته است ز آنست که عیب خویش نشناخته است
واتقوا الله و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن ان الله تواب بدرستی که خدای پذیرنده توبه است
از جمعی که تایب شوند از غیبت کردن رحیم مهربانست بر آنانکه باز ایستند از غیبت گفتن آورده اند که روز
فتح مکه جمعی از طلقا دیدند که بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام زاده الله تعظیما باذان مشغول بود در غیبت وی

افتاد ویکی از نخالی ایشان آن بود که آیا محمد هیچکس دیگر نیافته که بانگ کوید بجز این کلاغ سیاه ودرنسب
او قدح کردند آیه آمد که یا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ بدرستی که ما آفریدیم شما را مِنْ ذَكَرٍ
وَأُنْثَىٰ از مردی وزنی که آدم وحوا اند چون همه از یک پدر و مادرید پس بنسبی فخر کردن و در نسب دیگر
طعنه زدن هیچ وجهی ندارد النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التِّمْثَالِ أَكْفَاءُ ه ابوهم آدم والام حواء قطعه
نسب آدمیانی که تفاخر ورزند ه از ره دانش و انصاف چه دور افتادند ه زنسب فخر کنی بر دگری ه چو که دا اصل زیک آدم زادند
وانکه کسی بقبایل وعمایر می نازد بباید که داند که نسب شعوب وبطون برای تعارفست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا و کردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتها عظیم منسوب باصلی واحد وَقَبَائِلَ وقبیلها
شعوب لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز کردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز میشوند
چنانچه زید تمیمی از زید قرشی و بباید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه شعبیست
مشتمل بر چند قبیله یکی از آن کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عماره ایست از کنانه
وبعد از عمایر بطونست چون لوی که بطنیست از قریش وبعد از آن افخاذ است چون هاشم که فخذیست از لوی و
عشایر چون عباس از هاشم وبعد از آن فصیله باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس و کفته اند شعوب
از قحطان باشد وقبایل از عدنان و قولی آنست که شعوب از عجم است وقبایل از عرب و بر هر تقدیر إِنَّ أَكْرَمَكُمْ
بدرستی که بزرکوارترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای أَتْقَاكُمْ پرهیزکارترین شماست چه بتقوی
نفوس برتبه کمال حاصل کردد و هر که بتقوی پیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر الشرف بالعلم والادب
لا بالاصل والنسب بیت بادب باش تا بزرک شوی ه که بزرکی نتیجه ادبست إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که
خدای داناست باصل ونسب شما خَبِيرٌ آگاه از علم وادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمدند
اظهار کلمه شهادت میکردند ومیکفتند یا رسول الله تمام عرب تنها نزد تو آمدند وما با اهل وعیال آمدیم و غرض
اعراب با تو قتال کردند و ما بخانمان کشیدیم والقصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بایمان خود حق
سبحانه فرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ کفتند اهل بادیه از اسد وغطفان که ما آمَنَّا ایمان آورده ایم و کرویدیم قُلْ
لَمْ تُؤْمِنُوا بکو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار بزبانست با تصدیق دل شما را اقرار هست و تصدیق نی پس مکویید
که ایمان آورده ایم وَلَٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا ولیکن بکویید که اسلام آورده ایم مراد باسلام لغویست که عبارتست
از انقیاد باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ و در نیامده است ایمان فِي قُلُوبِكُمْ

در دلهاء شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ واکر فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ
و فرستاده او را باخلاص و از سر نفاق بکذرید لَا يَلِتْكُمْ کم نکرداند خدای مِنْ أَعْمَالِكُمْ از مزد کارهاء
شما شَيْئًا چیزی یعنی بل بتمام و کمال بشما رساند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است کناهی را که
از مطیعان صادر شده باشد رَحِيمٌ مهربانست بتوفیه اجور ایشان إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که کرویدکان
حقیقی الَّذِينَ آمَنُوا آنانند که ایمان آورده اند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او بخلوص دل و صفای نیت
ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وَجَاهَدُوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد
کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وَأَنْفُسِهِمْ وبنفسها
خود که مباشر حرب کفار شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای أُولَٰئِكَ آن کروه مؤمنان مجاهد
هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راست کویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیه همان کروه آمده سوکند خوردند
که ما مؤمن صادقیم آیه آمد که قُلْ بکو ایشان را أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید خدای را بِدِينِكُمْ بکیش خود یعنی بدروغ
سوکند میخورید بایمان وَاللَّهُ يَعْلَمُ و حال آنست که خدای میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از
کاینات علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حوادث سفلی وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه
چیزها عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز بروی پوشیده نشود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست يَمُنُّونَ عَلَيْكَ
منت می نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بانکه اسلام آورده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا بکو منت منهید عَلَيَّ بر من
إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللَّهُ بلکه خدای يَمُنُّ منت نهد عَلَيْكُمْ بر شما أَنْ هَدَاكُمْ بانکه راه نموده است
شما را لِلْإِيمَانِ بایمان إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما صَادِقِينَ راست کویان در دعوی ایمان إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
بدرستی که خدای میداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَاللَّهُ بَصِيرٌ
و خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق سورة ق

بسم الله الرحمن الرحیم

ق حروف مقطعه جهة فرقست میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رحمه الله فرموده که این حروف
بجای تشبیب است مر نظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی
می آید منثورست نه منظوم پس در ایراد این حروف رد جماعتیست که قرآن را شعر میکفتند و در تعیین حروف بعضی
کفته اند نامیست از نامهای خدای یا نام قرآنست یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قابض و قدوس و قوی و قیوم

یا اشارت است بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل بانچه مامور شدهٔ امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که
معنی قاف آنست که الله قایم بالقسط و گویند قاف نام کوهیست محیط بکرهٔ زمین که حق سبحانه آنرا از زبرجد
سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که سر و نحن اقرب در وی موجود
ازان خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان
مبعوث خواهند شد و کافران ببعث نگرویدند بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ ازانکه آمد بدیشان
مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در
موضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تسجیل حال ایشانست بکفر هَذَا این برگزیدن محمد برای رسالت
شَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی شگفت است و کاریست عجب و دیگری گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون ما بمیریم وَكُنَّا
و گردیم خاک بار العالم الحیات باز خواهند گردانید و روح ما با جسد جمع خواهد کرد ذَلِكَ این رد ما
بحیات رَجْعٌ بَعِيدٌ بازگشتنی دور است از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشان گفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستی
که ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم کرده اند زمین مِنْهُمْ از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ
ایشان وَعِنْدَنَا و نزدیک ما كِتَابٌ حَفِيظٌ کتابیست نگاه دارنده مر تفاصیل اشیا را پس آنچه از ایشان
خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته ایست محفوظ از اندراس و تغیر مشتمل بر عدد و اسماء ایشان آنرا
فراموش نمیکنیم پس اعادهٔ ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بَلْ كَذَّبُوا
بلکه تکذیب کرده اند و نگرویده بِالْحَقِّ بقرآن راست و درست یا بمحمد صلی الله علیه وسلم لَمَّا جَاءَهُمْ آنگاه
که آمد بدیشان و معجزه نمود و حجت الزام کرد فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ پس ایشانند که آمد بدیشان معجزه
پس ایشان در کار شوریده اند یعنی بهم برآمده و با اضطراب آورنده در شان قرآن گاهی آنرا سحر میگویند
و گاهی شعر و گاهی افسانه و در بارهٔ پیغمبر گاهی او را مجنون میخوانند و وقتی کاهن و وقتی مفتری أَفَلَمْ
يَنْظُرُوا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر إِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع است فَوْقَهُمْ زبر ایشان
که بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم آنرا طبقه بر زبر طبقه وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم آنرا بستارگان
وَمَا لَهَا و نیست آنرا مِنْ فُرُوجٍ هیچ شکافها و رخنها پس آفرینش چیزی بدین عظمت بزرگی بی رخنه و علتی
و عیبی دلیلست بر کمال علم و قدرت و نهایت دانش و حکمت وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیده ایم و
گسترده بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا و افکنده ایم در وی رَوَاسِيَ کوهها بلند استوار بر جای وَأَنْبَتْنَا

فِيهَا و برویانیده ایم در وی یعنی زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر گونه نباتی بَهِيجٍ نیکو و آراسته و بهجت
زاینده و این همه کردیم تَبْصِرَةً از برای بینایی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وَذِكْرَى و از
برای یاد کردن و پند گرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده باز گردنده را بخدای وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم
منفعت
مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از جانب آسمان مَاءً مُبَارَكًا آبی بسیار نفع فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان
آب جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وَحَبَّ الْحَصِيدِ و دیگر رسته گردانیدیم بدان آب دانه زرع
که از شان آنست که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ و برویانیدیم درختان
خرما بلند و بزرگ لَهَا مر آن خرمابنان را طَلْعٌ نَضِيدٌ غلاف و خرما در هم رسته مراد بسیاری طلع
یا بسیاری میوه درو و این همه برویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ برای روزی بندگان را وَأَحْيَيْنَا بِهِ و زنده
گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا زمینی مرده و افسرده را پس همچنانکه زمینی پژمرده را حیات بخشیدیم
كَذَلِكَ الْخُرُوجُ همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصهٔ محشر حاضر شدن و گر
کسی تامل کند در احیای دانه که مانند مرده در خاک مدفونست و ظهور او بعد از انعدام و نیست که
بنشو است انحیات اموات پی توان برد قطعه کدام دانه فرو شد که بر نیامد ز نو چرا بدانه انسانت این گمان باشد
فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد پس برای تسلی مبارک آن حضرت
صلی الله علیه وسلم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید که
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند
نوح را علیه السلام وَعَادٌ و قوم عاد هود را علیه السلام وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلام
وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع حمیری را و در سورهٔ دخان شمه از حکایت وی گذشت و اخبار بواقی انبیا مذکوره
مر اینت در محل خود مسطور شده كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ پس لازم شد
و فرود آمد بر ایشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب أَفَعَيِينَا آیا ما عاجز شده ایم و درمانده
بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول و خلق نا ازو درمانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند باینکه حق تعالی
مبدع خلقست در اول پس میفرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش جمیع این مادهٔ موجودی چرا توانا نبود بر
اعادهٔ ایشان بجمع موات و رد حیات با آن و بی شبهه ما بران قدرت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران
فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند بسبب وسواس شیطانی مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفریدن نو یعنی بعث و حشر

وَأَصْحَابُ الرَّسِّ و اهل رس یعنی [illegible] قوم حنظلة بن صفوان علیه السلام
[illegible] صالح علیه السلام

غافلت عادت می پسند در خلق جدید محققان را نکتها نازک و سخنان دقیق لطیف هست و بعضی در
تفسیر این آیه انجا هم التفسیر اطلاع توان یافت وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ آنچیزی که وسوسه میکند
بآن نَفْسُهُ نفس او از اندیشهای بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ بانسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ
جان وی یعنی و این نزدیکی بعلم و قدرتست نه بمکان و مسافت ماوردی فرموده که حبل الورید رگیست
متصل بدل و علم خدای ببنده نزدیکترست از علم دل وی و گفته اند ما داناتریم بحال وی از کسی که نزدیک
باشد از حبل الورید یعنی صاحب بحر الحقایق فرموده که حبل الورید اقرب اجزاء نفس انسانیست بوی پس دید
نحن اعلم بیست یعنی بانکه حق سبحانه از آن قرب بنده اقربست پس چنانچه انسان هرگاه خود را طلبد یابد
حق را نیز هرگاه جوید بیابد وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ و در زبور آمده است که الا من طلبنی
وجدنی مثنوی نحن اقرب گفت و من حبل الورید * تو فکندی تیر فکرت را بعید * ای کمان و تیرها برساخته
صید نزدیک و تو دور انداخته * و باید دانست که قرب حق بیچون و چگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جان
که پیوسته است بتن در نمی توان یافت قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد
و هم در مثنوی معنوی مذکورست مثنوی قرب بیچونست جانت را بتو * قرب حق را چون بدانی ای عمو
قرب نی بالا و پستی رفتنست * قرب حق از حبس هستی رستنست * در کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق
آنست که فرموده واقترب و در احادیث قدسیه واقع است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب
اهل ایمانست بتصدیق و اهل احسانست بتحقیق یعنی بمقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب
حق ببنده دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم و قدرت وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ دیگر خواص درگاه را بتخصیص
بر و شواهد لطف وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ اهل دل قرب دوم طلبند با انجمن نسیم عنایت بر ترجیح بخشد حقیقی
تا از آب و گلش باز برد از هستی موهوم به بنده میکاهد و هستی اصل زیاده ظهور میکند تا آنجا که در اول
خود بود در آخر هم خود باشد اینجا علایق منقطع گردد و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی
اشارات متناهی و عبارات منتفی و حق یکتا بوحدانیت نظم موج بحر لمن الملک برآید ناگاه
غرق گردد در آن بحر چه درویش و چه شاه * خرمن هستی موهوم جهان سوز آنند * آتش عشق که فی دار بماند دیار
إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و اعمال مکلفان را و می نویسند عَنِ الْيَمِينِ
از طرف راست همنشینی وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ و از جانب چپ همنشینی یعنی این دو ملک مقرب بر راست و چپ

بنده نشسته نگهبان وی باشند مَا يَلْفِظُ بیرون نمی افکند از دهن خود مِنْ قَوْلٍ هیچ سخنی یعنی متکلم نشود
بچیزی إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او رَقِيبٌ نگهبانی بوده عَتِيدٌ آماده فی الحال بنویسد در لباب فرموده
که در حکمت اهلی مذکورست که عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک او بر دندانهای پیش و نشسته اند زبان او قلم
ایشانست و آب دهان او مداد ایشان چگونه در ما لا یعنی سخن گوید و بحال الکم میگوید بسیار میگوید و در
حدیث آمده که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه نظم الحی زحرف زر میکنی * صرف گفتار کن از میکنی
حیلیست زبان زیر کام * تیغ پسندیده بود در نیام ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند و نیک و بد را بعید
کتابت در سجل آرند تا ناگاه برسد وَجَاءَتْ و بیاید سَكْرَةُ الْمَوْتِ بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ با امر خدای که درست
و راستست و گوینده را ذَٰلِكَ این مرگست مَا كُنْتَ مِنْهُ آنچه بودی تو که از و تَحِيدُ میگریختی و می ترسیدی
از او و انکار میداشتی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردمان زنده شده
از قبرها برآیند و ملائکه میگویند ذَٰلِكَ این دمیدنست يَوْمُ الْوَعِيدِ روز وعید یعنی که همه خلقان را بدان وعید کرده
بمی ترسانیدند وَجَاءَتْ و می آید در آن روز بعرصه محشر كُلُّ نَفْسٍ هر کسی مَعَهَا سَائِقٌ با او راننده یعنی فرشته
که او را بمحشر میراند وَشَهِيدٌ و با او گواهی که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم فرشته باشد
یا جوارح او از اهل قدرت میرسد پیش شاهد انکار متصور نه و بهر کسی از حق خطاب میرسد که لَقَدْ كُنْتَ
بدرستیکه بودی تو بدنیا فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَٰذَا ازین روز فَكَشَفْنَا پس برداشتیم عَنْكَ از دید
تو غِطَاءَكَ پوشش جهل و غفلت ترا تا هر چه شنوده بودی معاینه ببینی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو
امروز بسبب کشف حجاب حَدِيدٌ تیزست و گفته اند بینایی تو امروز از آنجا معلوم یعنی آنچه بر تو پوشیده
بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وَقَالَ و گوید قَرِينُهُ همنشین او یعنی ملکی
که بر وی گماشته بوده هَٰذَا اینست مَا لَدَيَّ آنچه نزدیک منست عَتِيدٌ حاضرست یعنی دفتر اعمال وی پس خطاب
رسد بسائق و شهید که أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر کافر ستیزه کرده که بود
مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند آیه در شان ولید مغیره است
مر ادا زخیره دیا ملامت و او منع میکرد اولاد و اقربا خود را از مسلمانی و بصفت کفر و عناد نیز موصوف
بود صفتی دیگرش مُعْتَدٍ در گذرنده از حد عهد الهی مُرِيبٍ شک آرنده در وحدانیت الَّذِي جَعَلَ آنکه گردانید
یعنی شریک ساخت مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَأَلْقِيَاهُ پس بیفکنید او را فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ

در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را بدوزخ افکند گوید الهی که این دیو بر من سلطه
بود و مرا اکراه کرد آن دیو بالحاضر بیان انکار کند قال قرینه گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی
بوده ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته من بی راه نکردم او را و در باره او از حد درنگذرانیدم ولکن
کان و لیکن بود او فی ضلال بعید در گمراهی دور و دیوانه از ان باز نگشت قال گوید حق سبحانه لا
تختصموا مخاصمت مکنید لدی نزدیک من که هیچ فایده برین خصومت مترتب نیست و قد قدمت و بدرستی
که پیش فرستادم الیکم بالوعید بشما وعید خود را در کتب خود و بر السنه رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نماند و هیچ
عذری از شما مسموع نیست ما یبدل القول تغیر داده نشود سخن لدی نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که
کرده ام تبدیل بدان راه نیابد و ما انا بظلام و من نیستم ستم کننده للعبید بر بندگان که بی استحقاق ایشان
عذاب کنم یوم نقول یاد کن روزی را که گوییم خدای و حفص بنون میخواند یعنی گوییم ما لجهنم
مر دوزخ را هل امتلأت پر شدی یعنی من وعده کرده ام که ترا پر سازم از کفار از انس و جن پر شدی یا نی خدای
این گوید و تقول و گوید دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیادتی هست این استفهام است بمعنی سؤال یعنی
زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافر بوی میفرستد تا پر شود و فی الحدیث که حتی یضع الجبار قدمه فیها فتقول
قط قط مثنوی این قدم حق را بود کو را کشد غیر حق خود که کمان او کشد و امام زاهد و بعضی دیگر از محققان
بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی که من پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست و ازلفت الجنة و نزدیک
کرده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران غیر بعید تاکید است یعنی بهشت بدیشان نزدیک
بود نه دور و این پیش از ان باشد که ایشان ببهشت رسند او بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم
هر یک بنظر وی در آرند تا لذتش بیفزاید پس گویند هذا اینست ما توعدون آنچه وعده داده شده بود
در دنیا این را آماده کرده ایم لکل اواب برای هر بازگردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت
یا بازگشته از خلق بحق حفیظ نگاهدارنده حدود شرع یا رعایت کننده امر و نهی که نفس را نگهدارند از
از معصیت یا محافظت کننده عهد ازلی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق غافل و ذاهل
نباشد نظم اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت ازین پاس ترا یک پند بس در هر دو عالم
که بر ناید ز جانت بی خدا دم من خشی الرحمن هر که بترسد از خدای بالغیب به پنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود
از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد و جاء بقلب منیب و بیارد دل بازگشته بحق یعنی

اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از متابعت نفس پس این کس و امثال او را گویند ادخلوها درآیید
بهشت بسلام با یمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتگان ذلک این روز یوم الخلود
روز بقاء جاویدیست یعنی درین روز مرگ نباشد لهم مر اهل بهشت راست ما یشاؤن آنچه خواهند
از انواع نعمتها و اصناف لذتها فیها در بهشت و لدینا و نزدیک ما مزید زیاده هست از آنچه میخواهند
و اکثر بر آنند که مراد از مزید رؤیت است و کم اهلکنا و بسا کافر که هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان
یعنی از قوم تو من قرن از اهل قرنی که بحسب واقع هم اشد ایشان سخت تر بودند منهم از کفار
مکه بطشا از روی قوت چون عاد و ثمود فنقبوا پس راه بریدند فی البلاد در شهرها یعنی رفتند
بتجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هل من محیص هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی
از مرگ یا پناهی از قضای خدا یعنی که حکم فنا نافذ شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد ان فی ذلک بدرستی که
در آنچه مذکور شد درین سوره لذکری هر آینه پندی و یاد کردیست لمن کان له مر کسی را که باشد مر او را
قلب دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی بیدار کننده از خواب غفلت سلمی رحمة الله از شبلی قدس سره
نقل میفرماید که موعظه قرآن را دلی باید حاضر با خدای که طرفة العینی غافل نشود او القی السمع یا کسی که
القای سمع یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار و هو شهید و او حاضر باشد بوقت استماع یا فهم معانی
آن تواند کرد در لباب آورده که صاحب تیسیر میفرماید و شهید یعنی من اهل کتاب که گواهی داد بر نعت محمد
صلی الله علیه و سلم شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القاء سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گوییا
از پیغمبر میشنود پس درین بالاتر رود و چنان داند که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس الله سره
فرموده که این سخن تمام است و بعد در قرآن گواهی هست و آن لفظ شهید است و شهید آنرا گویند که حاضر
باشد آنرا گویند که شنوده را از خبر دهد نه چه غایب از خبر میشنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق
رضی الله عنه منقولست که تکرار میکردم قرآن را تا وقتی که از متکلم آن میشنودم و لقد خلقنا السموات والارض
و بدرستی که ما آفریدیم آسمانها و زمینها را و ما بینهما و آنچه میان ایشانست فی ستة ایام در شش روز
از یکشنبه تا شنبه و ما مسنا و نرسید ما را در آفرینش آنها من لغوب هیچ رنجی و ماندگی ردست قول یهود
که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که روزی مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از استماع این قول
متغیر شد و این آیه آمد که فاصبر پس شکیبایی کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن منکران در انکار

بعث یا بر هرچه درباره تو از ایشان صادر گردد چون نسبت سحر و شعر و جنون یا بر آنچه در حق من میگویند
از اتخاذ شریک و ولد وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ بامر پروردگار تو قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از
بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن وی که نماز پیشین و دیگر است
وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ
و نماز کن از پس سجدها امام زاهد از مرتضی علی علیه السلام نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت بعد از
نماز شام و گفته اند وتر است بعد از نماز عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و گوش فرا دار ندا را يَوْمَ
يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل علیه السلام مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک بآسمان
یعنی صخره بیت المقدس که از همه روی زمین هجده میل نزدیکتر است بآسمان و گفته اند مکان قریب بدان معنی
که آواز او بهمه جا برسد و از هیچ موضعی دور نبود در خبر است که اسرافیل بر بالای صخره انگشت در گوش کند
و گوید ای استخوانهای ریزه و ای گوشتهای از هم ریخته و ای مویهای پریشان شده خدای میفرماید که جمع شوید
برای قضا و جزا يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بِالْحَقِّ بتحقیق که
حقست یعنی بعث که میگویند شنوندگان ذٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون آمدنست از قبور
إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي زنده میکنیم مردمان را یعنی نطفه را حیات میدهیم وَنُمِيتُ و میمیرانیم ایشانرا
در دنیا وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب برانگیزانیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ
بیاد آر روزی را که بشکافد زمین و دور شود عَنْهُمْ از آدمیان یعنی مردمان پس بیرون آیند از قبرها
سِرَاعًا شتابندگان بسوی ندا کننده ذٰلِكَ این احیاء ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنیست
عَلَيْنَا يَسِيرٌ بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و
افترا در حق من و بهتان میکنند درباره تو وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ بر ایشان متسلطی که بقهر و
جبر ایشانرا بر ایمان داری فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ کسی که میترسد از وعید
من چه پند نگیرند بدان الا خداترسکاران

سورة الذاريات بسم الله الرحمن الرحيم

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه قسم یاد میکند ببراکنده کنندگان یعنی بادها که براکنند خاک و غیر آنرا براکندنی
و دانه را از جاء بجا کنند یا ملائکه که براکنند کان بادها الله فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس بردارندگان بارگران یعنی
ابرها که بار باران گران باشد یا ملائکه که ابرها بجا رانند فَالْجَارِيَاتِ پس روندگان يُسْرًا رفتنی بآسانی

یعنی کشتیها یا کواکب که در سیر از خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان
که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بدیشانست و گفته اند مراد چهار فرشته مقربند که هر یکی بمهمی نامزد
شده اند جبرئیل بوحی و میکائیل برحمت و عزرائیل بموت و اسرافیل بنفخ حق سبحانه بدین اشیاء عجیبه و اشخاص
بزرگوار قسم یاد میکند جواب آنکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شد بدان از حشر و نشر
و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ هر آینه راستست و درستست و در آن هیچ خلاف نیست وَإِنَّ الدِّينَ و بدرستی که
جزا و حساب لَوَاقِعٌ هر آینه بودنیست بی شک و شبهه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ سوگند باسمانی که خداوند
طرق است یا استحکام است یا زینت تمام یا با صورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب
که سیر ایشانست در تبیان از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای اهل مکه لَفِي
قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در گفتار مختلفید نسبت با پیغمبر یعنی گاه شاعرش میگویید و وقتی ساحر و زمانی
کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در قرآن مختلفست او را سحر میخوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین
يُؤْفَكُ گردانیده شود عَنْهُ از ایمان بمحمد یا از قرآن مَنْ أُفِكَ آنکس که گردانیده شده است در علم خدای و
حکم قضا و قدر از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدای هست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر او از مخرج
و قضا محزون و جگر ما خونست تا حکم ازل در حق هر کس چه نیست قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنت کرده شده اند
دروغگویان که اصحاب قول مختلف مراد از ایشان مقتسمانند که بوقت ورود قوافل بر عقبات مکه بنشستند
و هر یک مردم را از حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بنوعی دیگر باز گفتندی و مردمانرا از صحبت
وی باز داشتندی حق تعالی ایشانرا لعنت کرد و فرمود که الَّذِينَ هُمْ دروغگویان آنانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ
در جهالت و ظلمات غفلت سَاهُونَ غافلانند از امر الهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ می پرسند از پیغمبر و مؤمنان که کی
خواهد بود يَوْمُ الدِّينِ روز جزا که خدای شما حق کند یاد کرده وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ و این سخن از روی تکذیب و
استهزا میگفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است يَوْمَ هُمْ روزی که کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ
سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنه دوزخ ایشانرا گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را هٰذَا
این الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آنچه بودید شما در دنیا که بآن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکردید و میگفتید متی هذا الوعد
إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند وَعُيُونٍ
و چشمها روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری آخِذِينَ پذیرندگان و فرا گیرندگان

ما آتاهم ربهم آنچیز را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال
إنهم كانوا بدرستی که ایشان بودند قبل ذلك پیش از دخول بهشت محسنين نیکوکاران و فرمان
برداران كانوا قليلا من الليل بودند که در اندکی از شب ما يهجعون خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت
مشغول شدندی انس رضی الله عنه فرموده که میان مغرب و عشا بتطوع نماز گذاردندی و از ابن عباس
رضی الله عنهما منقولست که کم شبی بر ایشان گذشتی که آغاز گذاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن و
اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نفرمودندی و وقت آنرا دراز کشیدندی وبالأسحار و بودند
که بسحرها هم يستغفرون ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعه
صبح ظاهر شدی استغفار کردندی بر آنچه که گویا شب همه شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند و این دلیل
آنست که بعمل خود معجب نبوده اند و طاعات خود را چنان انگاشته اند بیت طاعت ناقص من موجب غفران نشود
راضیم گر همه وقت عصیان نشود وفي أموالهم و در مالهای ایشان حق نصیبی بهره و بخش للسائل
مر خواهنده را والمحروم و مر بی بهره را از محروم مستحق باشد که از کس چیزی نخواهد و مردم گمان برند که
او توانگرست و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع او را نقصان رسیده یا فقیری که بدختران
مبتلا بود یا مملوکی که خداوندان او را نفقه ندهد و بر هر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند
خواهنده و ناخواهنده را وفي الأرض و در زمین آيات نشانهاست بر اثبات کمال ایزد تعالی
للموقنين مر بی گمانان را بعضی از آن آیات بر روی زمین معادنست که انواع جواهر از آن استخراج کنند
و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و
در نفس زمین و اختلاف اجزاء او در کیفیات و خواص و منافع وفي أنفسكم و نشانهاست در نفسهای
شما أفلا تبصرون آیا نمی بینید استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامات کمال صنع در ذات
خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نبود الا که نمونه در نهاد شما باشد و با وجود آن متفرد اید بهیآت
حسن و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش و تمکن از افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع
کمالات متنوعه و در حقایق سلمی مذکورست که هر که این آیتها در نفس خود نه بیند و در صحیفه وجود خویش
آثار قدرت مطالعه ننماید حظ خود را بدان ضایع کرده باشد و از زندگانی هیچ بهره نیابد نظم
نظری بسوی خود کن که تو جان دلربایی مفکن بخاک خود را که تو از بلند جایی تو بچشم خود نهانی تو کمال ...

چو رزاق از صدف برون آید و از بلند جایی وفي السماء رزقكم و در آسمانست روزی شما یعنی اسباب
رزق که باران است یا آنچه قسمت یافته از روزی شما مکتوبست بر لوح و در تبیان گفته که لوح در آسمان هفتم است
وما توعدون و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم
باشد نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والأرض پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که إنه لحق بدرستی
آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راست مثل ما أنكم تنطقون مانند آنکه شما سخن میگویید یعنی
همچنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست در روزی دادن من هل أتاك بدرستی که آمد
بتو حديث ضيف إبراهيم سخن مهمانان ابرهیم علیه السلام و آن یازده فرشته بودند با هلاک قوم لوط علی نبینا
و علیه السلام فرو آمده و در تبیان آورده که چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
علیهم السلام المكرمين مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک ابرهیم علی نبینا و علیه السلام
که بنفس خود قیام نمود بخدمت ایشان إذ دخلوا چون در آمدند مهمانان عليه بر ابرهیم علیه السلام
فقالوا پس گفتند سلام کردیم بتو سلاما سلام کردنی قال گفت ابرهیم سلام بر شما و شما
قوم منكرون گروهید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت مرا
بگویید که چه کسانید ایشان گفتند مهمانانیم فراغ پس بازگشت ابرهیم إلى أهله بسوی اهل خود بر وجهی
که ایشان ندانستند که کجا میرود فجاء بعجل سمين پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فقربه پس نزدیک
گردانید آنرا إليهم بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند قال ألا تأكلون گفت
آیا نمیخورید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم فأوجس پس در خاطر گرفت منهم از ایشان خيفة
ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد از آنکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند چه دزدان رسم کرده که اگر کسی
دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابرهیم علیه السلام اثر خوف مشاهده کردند قالوا
لا تخف گفتند مترس که ما فرستادگان خداییم ابرهیم فرمود که چرا پیشتر خبر نکردید تا من این گوساله
نمیکشتم و از ما در خجلت نمیکردید جبرئیل علیه السلام پر مبارک بدان گوساله بریان مالید زنده شد و بر جست
و بیکبارگی بجانب مادر نهاد ساره رضی الله عنها در پس در ایستاده و این حال مشاهده مینمود و
ابرهیم علیه السلام از آن صورت متعجب بود فرشتگان دیگر باره آغاز کردند وبشروه و بشارت دادند
مر او را بغلام عليم بپسری دانا یعنی بتولد پسری اسحق نام از ساره که چون ببلوغ رسد عالم بود فأقبلت امرأته

پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره و در ایستاد فی صرة در فریاد و میگفت اللیا اللیا و این
کلمه بود در لغت ایشان که در وقت تعاظم امور بر زبان راندندی فصكت پس طپانچه زد وجهها
بروی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وقالت وگفت آیا بزایم عجوز عقيم پیرزنی نازاینده
قالوا كذلك گفتند فرشتگان که همچنین که بشارت دادیم قال ربك گفته است پروردگار تو و ما از
قول او خبر دادیم انه هو الحكيم بدرستی که او حکم کننده است یعنی امور را العليم داناست بعقیمی تو
پس که محکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو قال پس کسی که بکار تو دانا بود و بر اتمام آن هم توانا بود
بجز در کشش روی سوی کسی فما خطبكم مراد دل خود از دو جوی و بس چون ابرهیم صلوات الرحمن علی نبینا و
علیه السلام دانست که اینها فرشتگان اند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جهت کاری عظیم خواهد بود
قال گفت فما خطبكم پس چیست کار بزرگ شما ايها المرسلون ای فرستاده شدگان قالوا
گفتند انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم الى قوم مجرمين بهلاک کردن گروهی گناهکاران یعنی
کافران شهر که با همان گناه است و ما آمده ایم لنرسل تا فرستیم عليهم بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زیر
و زبر کردن شهر ایشان حجارة من طين سنگی از گل یعنی از خاک سنگ شده بپختن مانند آجر
مسومة نشان کرده شده عند ربك نزدیک پروردگار تو للمسرفين برای از حد بیرون
برندگان در کفر و بیحیایی آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطی سیاه و سفید یا نام کسی بر سنگی نوشته
که بدان هلاک شود و این سنگها بدیشان باریده شد بعد از هلاک ایشان و صبح آفت که آن بر جمعی فرود آمد
از ایشان که در آن شهر نبودند و همه بدان سنگباران هلاک شدند و چون ابرهیم علیه السلام معلوم کرد
که بچه کار میروند جدال کرد در هلاک قوم لوط دل بسیار کرد جهت برادر زاده ملائکه گفتند آیا حال او در آن
چگونه کنند ملائکه گفتند که غم مخور که لوط و دختران او نجات خواهند یافت فاخرجنا پس ما بیرون خواهیم
آورد من كان فيها هر که باشد در دیههای مؤتفکه من المؤمنين از گروندگان فما وجدنا پس ما نخواهیم
یافت فيها در آن قریه غير بيت من المسلمين غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است علیه السلام و دو دختر
و گفته اند که کس از آن قوم لوط ایمان آورده بودند در مدت بیست سال وتركنا و بگذاریم فيها در آن
دیهها آية علامتی از عذاب للذين برای عبرت آنانکه يخافون العذاب الاليم بترسند از عذاب
دردناک و آن علامت آبهای سیاه و تغلیب بار قوم لوط است وفي موسى و در قصه موسی نیز آیتیست

الجزء السابع والعشرون

ترسندگانرا اذ ارسلنا چون فرستادیم او را الى فرعون بسوی فرعون بسلطان مبين بحجتی روشن چون
ید بیضا و عصا فتولى پس برگشت فرعون بركنه بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود بآن از حشم
و لشکر اعراض کرد از ایمان وقال ساحر و گفت موسی جادو است بچشم بندی خوارق عادات مینماید
او مجنون و دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی علیه السلام
دلیل کمال جهل اوست چه او را بدو چیز متضاد طعن زد و معترفست که سحر را عقلی تمام و ذهنی دراک و
حذاقتی در فن بایستی و دیوانگی دلیل زوال عقلست و کمال عقل و زوال آن ضدانند پس چون فرعون بر
از موسی و بر وطعن زد و قوم وی با وجود آنها متفق بودند فاخذناه پس گرفتیم او را بغضب خود
وجنوده و لشکر او را فنبذناهم پس بیفکندیم ایشان را في اليم در دریا یعنی غرقه ساختیم وهو و فرعون
مليم مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی و بر وطعن زدم و بدین سبب
گفت آمنت انه لا اله وفي عاد و در اهلاک قوم عاد نیز پندی عبرتیست مر اهل اعتبار را اذ ارسلنا
چون فرستادیم عليهم الريح العقيم بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی که آبستن نکند درختان را و
بر ندارد ابر را ما تذر نگذاشت آن باد من شيء اتت هیچ چیز را که بگذشت عليه بر آن الا جعلته
مگر که گردانید آنچیز را كالرميم مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده وفي ثمود و در قصه قوم
ثمود نیز آیتیست مر خایفان را اذ قيل لهم چون گفته شد ایشان را بعد از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه
تمتعوا برخوردار شوید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمر حتى حين تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز
خواهد بود فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان آفریدگار خود و به تدارک حال مشغول نگشتند
فاخذتهم الصاعقة پس گرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وهم ينظرون و ایشان انتظار
میبردند مر او را از عذاب صیحه جبرئیلست علیه السلام چنانچه مره گذشت فما استطاعوا پس نتوانستند
من قيام برخاستن که تابیت از عجز ایشان یعنی قادر نتوانستند بر قیام که برخیزند و از عذاب بگریزند
اما متانت آن نداشتند که قیام نمایند یا اصلاح حال خود و در دفع عذاب بکوشند وما كانوا منتصرين و نبودند
انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب وقوم نوح و هلاک کردیم قوم نوح را
من قبل پیش از قوم عاد و ثمود انهم كانوا بدرستیکه ایشان بودند قوما فاسقين گروهی
بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان والسماء بنيناها و آسمان را بنا کردیم بايد

بقوت الوهیت وگفته اند بقدرتی که بر آفرینش آن داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ وما توانایانیم بر بنا و آن را
کشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه کشاده ساختیم آسمان را وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و بگستردیم
زمین را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ پس نیک گسترانندگانیم ما وَمِن كُلِّ شَيْءٍ و از هر چیزی از اجناس موجودات خَلَقْنَا
زَوْجَيْنِ بیافریدیم دو نوع که یکی زوج دیگریست یا بحسب شکل چون نر و ماده یا بجهت تضاد چون نور
و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سما
و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و شتا و صیف و جن و انس و از صفات علم و فهم و جبن و شجاعت
و جود و بخل و مانند اینست حق و باطل و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و حلو و مر و سقم و صحت
و غنی و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و علم و جهل لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما پند
پذیر شوید و دانید که وحدانیة و فردانیة صفت منست زیرا که تعدد و انقسام نیست نظم
ذات او از قسمت و تعدد پاک • وحدت او منزه است از اشراک • از قدم دم مزن که او فردست • کی بود بهر فرد در خور
احدیت و شمار از و معزول • صمدیت دنیا از و مخذول فَفِرُّوا پس بگریزید و رجوع کنید از کفر خود
إِلَى اللَّهِ بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت بطاعت او و از شیخ سهل تستری
منقولست که بگریزید از ما سوی وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که بگریخته اید
از حق بسبب تعلق دنیا بگریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری رحمه الله راجع با آنست که از وصف خود
بصفت حق گریزید بلکه از خود گریزید و بالحق قرار گیرید بیت هیچ کس در تو نیاویخت که از خود نگریخت
هیچ کس با تو نپیوست که از خود نگسیخت إِنِّي لَكُم بدرستی که من مر شما را مِّنْهُ از عذاب خدای نَذِيرٌ مُّبِينٌ
بیم کننده ام آشکارا بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد وَلَا تَجْعَلُوا و مگیرید و مپرستید مَعَ اللَّهِ
با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ معبودی دیگر إِنِّي لَكُم بدرستی که من شما را مِّنْهُ از خدای در عبادت غیر
نَذِيرٌ ترساننده ام مُّبِينٌ هویدا و پیدا كَذَٰلِكَ همچنانکه قوم تو ترا بجنون نسبت میکنند مَا أَتَى الَّذِينَ
نیامد آنانکه بودند مِن قَبْلِهِم پیش از کفار مکه مِّن رَّسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر گفتند که او سَاحِرٌ
جادوییست أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه اگر معجزه بدیشان نمودی عمل او را بسحر خواندندی و اگر از بعث و حشر خبر دادی
قول او را بسخن اهل جنون تشبیه کردندی أَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر پسینیان را
بدین تا همه همین گفتند یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند نافرمان و از حد برون

نبرید

کروهی

طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از مکافات ایشان تا وقتی که مأمور
شوی بقتال فَمَا أَنتَ پس نیستی تو بِمَلُومٍ ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض ایشان در معالم آورده
که چون این آیة نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ملول و صحابه غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد
و نزول عذاب نزدیک رسید باز آیة آمد که وَذَكِّرْ و پند ده و تذکیر و موعظه فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ
پس بدرستی که پند دادن تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ سود میرساند مؤمنان را یعنی بعناد کافران وجحود ایشان دست
از تربیت مؤمنان باز مدار و همچنان بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار و منافع بیشمارست
در فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا اسماعان را سود مند بود اول نعمت خدای
تعالی بیاد مردم دهد تا شکرگذاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در آن شکیبایی ورزند سیم
عقوبة گناهان برشمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطان بیان فرماید تا
از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا بر ایشان روشن کرد تا دل در وی نبندند ششم مرگ را
پیوسته یاد کند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار گوید تا کار آن روز بسازند هشتم درکات
دوزخ و انواع عقوبتهاء آن را بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهاء آن را برشمارد
تا ایشان را رغبت کند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از عظمت و کبریا و هیبت الهی سخن راند تا از
وی بترسند و گاهی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار باشند پس هر موعظه که مشتمل
برین خاصیت سبب منفعت مؤمنانست وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ و نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان
إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشان را مگر که امر کنم بعبادت و همه را بدان امر کردیم وَمَا
أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ و مجاهد گفته که نیافریدیم ایشان را مگر تا مرا بشناسند و همه او را می شناسند
با بشر این که بعضی فرمان نمی برند و برخی در عبادت شرک میگیرند دقایق این آیة و حقایق اشارات آن بجواهر التفسیر
مَا أُرِيدُ نمیخواهم مِنْهُم از آفریدگان مِّن رِّزْقٍ هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ و نمیخواهم که مرا طعام دهند
بلکه رزق و اطعام صفت منست و بس إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده نه غیر او
ذُو الْقُوَّةِ خداوند توانایی الْمَتِينُ استوار در قدرت خود در ترجمه کشف در معنی قوی و متین
آمده که قدرت قاهره اش دلیل قوت باهره است و شدت قوتش حجت متانت قدرت شدت نه در کار رسانیدن
متانتش را فتوری و نه در روزی دادن توانایی قدرتش را قصوری نظم … ساز روزی بر وجهی که شاید

شوند

حواله

بسازد کار ما تو همی کرباید • بروزی بی نوایان نوا زد • برحمت یکبار کار ما سازد وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا
و بدرستی که مر آنانرا است که ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ
مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدان رسیده فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ
پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَيْلٌ پس وای لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ از عذاب
روز ایشان الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که بودند که وعده داده شده اند بآن که روز قیامت است یا روز بدر

سورة الطور بسم الله الرحمن الرحيم

وَالطُّورِ سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی علیه السلام بران کلام حق سبحانه وتعالی استماع کرده
که بینه مراد مطلق کوه هست که از اوتاد ارض اند و منابع منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتابی نوشته شده
فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه گشاده گردد بوقت خواندن مراد بدین کتاب قرآنست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته
شده و بدین تقدیر رق منشور مجاز بود چه لوح اندر رق است یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا و علیه السلام که
در وقت کتابت بران صریر قلم می شنید یا کتابه توریة که در آن نعت حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم مسطور
بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه وتعالی برای ملایکه نوشته که علم ما کان و ما یکون در آنجا معین است وَالْبَيْتِ
الْمَعْمُورِ و بخانه آبادان یعنی کعبه معموری او بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا صراح که مقابل
خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملایکه است مر آنرا وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند
بسقف بلند بر داشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرتست یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند
بدریای پر بر آمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن دریا جهان صالح بر قبور خواهد بارید
بعد از نفخه اولی تا مردمان بنفخه ثانیه از آن بر آیند یا بحر مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که
کلیم قلب بران با حق سبحانه وتعالی مناجات میکند و کتاب مسطور ایمانست که در رق منشور قلب بقلم رحمانی
نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر عارفانست که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته و
سقف مرفوع روح رفیع القدرست که سقف خانه دلست و بحر مسجور دل ایست بآتش محبت افروخته جواب قسم
چیست إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هر اینه بود نیست و فرود آمدنی مَا لَهُ نیست
مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ در روزی که بگردد
آسمان مَوْرًا گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشکافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا بهم روان شوند کوهها یعنی گردند

در هوا چون هبا سَيْرًا رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان را
بدانکه سخن خدا و رسول را بدروغ بر داشتند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن باقوال
باطله که استهزاء بقرآنست و تکذیب نبی و انکار بعث يَلْعَبُونَ بازی میکنند یعنی از تکالیف آن سینما یند از روی
غفلت و نقصان چه هو و چه میگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسید از روزی که می افکنند کافرانرا یعنی میکشند بعنف و قهر
إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی آوردن اند که دستها کفار بر گردنهای ایشان بندند
و پیشانیهای ایشانرا بر پشت پای ایشان باز چسبانند و بدوزخ افکنند و گویند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن
آتش است که در دنیا كُنْتُمْ بِهَا بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب می کردید و باور نمیداشتید و وحی پیغمبر را
عرضه نمیداشتید أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحر است این که می بینید أَمْ أَنْتُمْ یا شما لَا تُبْصِرُونَ نمی بینید آنچنانچه
در دنیا میگفتید که ما را چشم بندی کرده اند اصْلَوْهَا در آیید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن
أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر مکنید و جزع نمایید سَوَاءٌ یکسانست عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر یعنی در هر حال
و بحال کرید ... وابدا معذب خواهید بود إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ بآنچه که بودید که عمل میکردید در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي
جَنَّاتٍ در بهشتها اند چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها و چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمانان و
لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ بدانچه عطا داده است ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ
از عذاب دوزخ و خزنه بهشت پیوسته ایشانرا میگویند كُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَاشْرَبُوا
و بیاشامید از شرابها و می خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی تخمه و تنغیص و این پاداش است
مر شمارا بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ عمل میکردید امام زاهد رحمه الله فرموده که هر چند بعد
کردار نیک است اما اصل فضل الهیست و اگر نه پیداست که منزلت بندگان را از عمل چه حاصل نظم ندارد و فعل من آن زور بار
که با عدل تو کر دو همه ترازو • بفضل خویش فضلی کن مرا باید • بعمل خود مکن با فعل من کار مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان
نشینان در بهشت تکیه زده باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر تختها بافته بزر یا بعضی ببعضی پیوسته وَزَوَّجْنَاهُمْ
و جفت کردانیدیم ایشانرا بِحُورٍ بزنان سفید روی عِينٍ گشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند
بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی در آمدند ایشانرا ذُرِّيَّتُهُمْ فرزندان خورد ایشان بِإِيمَانٍ در ایمان
یعنی ایمان آبا یا ایمان ذریه در روز میثاق أَلْحَقْنَا دریافتیم بِهِمْ بدیشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان

ایشان را در درجه بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه ذریة نیز
مانند آن بلند کرداند تا چشم پدران بدیشان روشن کردد وما التناهم وکم نکنیم پدرانرا بسبب این
من عملهم از ثواب کردار ایشان من شیء هیچ چیز یعنی فرزندانرا بدرجه آبا رسانیم بی انکه نقصان بثواب
ایشان رسد بلکه بفضل وکرم خود اولاد را لاحق درجه ابا کند دارد شیخ الاسلام حسین بن موزی از استاد خود
احمد بن ابی علی خرجی رحمه الله نقل میکند که ایمان وعمل مرد بهشت را علت نیست ووصول بهشت ودرجات وی
جز بر ایمان وعمل نیست وعمل بی ایمان وعمل جز بفضل لم یزل نیست بیت در فضل خدا بند دل خویش
تا فضل نباشد نشود کار تمام کل امرئ هر مردی عاقل بالغ مکلف بما کسب بانچه کرده باشد رهین
در کرو هست روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود وازان رهایی ندارد وبعمل دیگری مواخذ
وزن مکلفه نیز همین حکم دارد وامددناهم بفاکهة ومدد فرستادیم ایشانرا یعنی زیاده بر آنچه داده ایم ایشانرا
میدهیم میوه هر نوع که خواهند ولحم مما یشتهون وگوشت از آنچه آرزو برند یتنازعون با یکدیگر داد وستد
کنند فیها در بهشت یعنی بهم دهند وازهم بستانند کاسا کاسه مملو از خمر بهشت وامعجان که
کاس خمرست تسمیة الشی باسم محله یعنی جام را بنوشانند خمری که لا لغو فیها هیچ سخن بیهوده نباشد در
یعنی در اثنای شرب آن لغوی نکویند ومخاصم کنند ولا تاثیم ونه بزه مند کردن یعنی فعلی از ایشان صادر
نشود که موجب اثم باشند ویطوف وطواف کنند علیهم بر کرد ایشان برای خدمت غلمان لهم
که ایشانرا هست بر شکل پسران آفریده شده کانهم کوییا ایشان در صفا ولطافت لؤلؤ مکنون مروارید
پوشیده اند در صدف که دست کسی بدیشان نرسیده وباد تغییر هر کس بدیشان نورزیده ودر معالم
قتاده نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب ودر تبیان آورده که ذکر اولاد
مشرکان غلمان اهل جنتند واناث ایشان جواری حور عین واولاد مؤمنان با پدران خود برهمان حسب
باشند که در دنیا بوده اند واین نقلی غریب است واقبل وروی آرند بعضهم بعضی از بهشتیان داد
میکنند علی بعض بر بعضی دیگر یتساءلون می پرسند احوال واعمال ایشان قالوا انا کنا میکویند
ایشان که بدرستی که ما بودیم قبل پیش ازین فی اهلنا در میان اهل یعنی بودیم در دنیا مشفقین
ترسندکان از عذاب خدای یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از نا فرجامی کار وخاتمت حال

پس منت خدای را از فضل خویش علینا بر ما برحمت یا توفیق عصمت ووقانا ونکاه داشت ما را
عذاب السموم از عذاب آتشی که همچو سموم در مسام نفوذ کند وگویند سموم نام جهنم است انا بدرستیکه ما
کنا بودیم من قبل ندعوه پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدای را ومیخواندیم اورا وبقایه از دوزخ
میطلبیدیم پس دعای اجابت کرد ما را انه بدرستیکه او هو البر اوست نیکوکار به بندکان الرحیم مهربان
بر ایشان آورده اند که جماعت معتمان بر عقبات مکه حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم نزد قبایل عرب
بکهانت وجنون وشعر وسحر منسوب میساختند وآنحضرت اندوهناک میشد آیة آمد که فذکر پس پند ده
ای محمد بقرآن اهل مکه را وثابت باش براه ومحن مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو بنعمة ربک
بانعام پروردکار خود یعنی بحمد الله ونعمته بکاهن کاهنی که خبر دهد از غیب بی تنزل وحی ولا
مجنون ونه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته ام یقولون بلکه میکویند شاعر او
شاعرست نتربص به انتظار میبریم بوی ریب المنون حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم
که بمیرد چنانچه شعرا دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود میرد وپیری
نرسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم بدرستیکه من با شما من المتربصین از منتظرانم
یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک منید ام تامرهم یا میفرماید ایشانرا احلامهم
عقلهای ایشان بهذا باین تناقض که ترا کاهن میکویند وکهانت را فطانت لازم است ومجنون میخوانند
وجنون با فطنت جمع نشود وبشعر نسبت میدهند وشاعر را کلامی متسق مخیل باید وآن با جنون میسر
نمیکردد پس این سخنان نه بمقتضای عقلست ام هم قوم بلکه ایشان کروهی اند طاغون از حد
در گذشتکان در مکابره وعناد ام یقولون بلکه میکویند تقوله بر بافته است قرآنرا از خود گفته و
چنان نیست که ایشان گفته اند بل لا یؤمنون بلکه ایشان از استکبار وحسد نمیکروند فلیاتوا
پس کو بیارند بحدیث سخنی مثله مانند قرآن ان کانوا صادقین اگر هستند راستگویان در آنکه قرآن را
از خود توان ساخت یعنی اگر قرآن بر بافتنی است پس ایشان که فصحا وبلغاء عربند کو مانند او حدیثی انشا
کنید ام خلقوا آیا آفریده شده اند ایشان من غیر شیء بی چیزی یعنی بی پدر ومادر یعنی مراد
آنست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده اند نه جمادند که تعقل امور نکنند وبعضی معنی آیه
برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق شده بی خالقی ومحالست که محدثی بی محدث باشد

أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یا آنکه ایشان آفرینندگانند مر خود را این نیز ظاهر البطلانست که معدوم چه وجود تواند
داد چیزی را أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ آیا ایشان آفریده اند آسمانها را وَالْأَرْضَ و زمین را نه چنین است بَل لَا يُوقِنُونَ
بلکه ایشان بیقین نمی آیند و بر گمان کار میکنند أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَبِّكَ خزینهای
افضال پروردگار تو یعنی خزاین فضل از نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا بدانند که لایق منصب نبوت کیست
أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ آیا ایشان سرکشانند و غالبانند و مسلط شدگان که هرچه خواهند بکنند أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشانراست
سُلَّمٌ نردبانی که بدان بر آسمان روند يَسْتَمِعُونَ فِيهِ می شنوند در وی کلام ملائکه و آنچه از غیب بر ایشان وحی کرده
میشود اگر چنین است فَلْيَأْتِ پس باید که بیارد مُسْتَمِعُهُمْ شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده
بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ حجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ آیا مر خدایراست دختران
وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شما راست پسران درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست و غیر هم گذشته أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا
میخواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی تا تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از
التزام آن تاوان مُثْقَلُونَ گرانبار شوند و دعوت ترا بر نتابند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشانست
آنچه در ان مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می نویسند از آنکه خبر پیغمبر در وقت
بعث باطلست یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و نه چنین نیست أَمْ يُرِيدُونَ بلکه میخواهند كَيْدًا مکری
و قصدی در باره تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از قتل و حبس
و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی بزهای آن مکر
آن کید بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر أَمْ لَهُمْ آیا ایشانراست إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی
بجز خدای تعالی که عذابی که مکافات مکر ایشانست از ایشان باز دارد سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدایراست عَمَّا
يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آرند بوی یا شریک میگیرند برای وی قطعه بر ذیل عزتش نشیند غبار شرک
با وحدتش کسی دم شرکت چسان زند * هر طرح کافکند بوصفش خیال وهم * دست کمال غیرتش در ان زند
معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم که فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ
پاره از آسمان بر سر ما فرود آر اگر در دعوی عذاب راستی گویی حق سبحانه فرمود که وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند
كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان سَاقِطًا فرو آینده بر سر ایشان يَقُولُوا گویند از فرط عناد و محض
استکبار که نه قطعه آسمانست بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست در هم بسته و بر هم چسبیده یعنی با آنکه آثار

عذاب بر سر ایشان بینند هم از کفر باز نمی ایستند فَذَرْهُمْ پس دست بدار ایشانرا یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز
بقتال مأمور نیستی و مکافات ایشانرا بگذار حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ببینند معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ
آن روز خود را که در ان يُصْعَقُونَ هلاک کرده شوند یا بیهوش کرده شوند از نفخه اولی يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی
که نفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا هُمْ
يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری منع نکند از ایشان عذاب را و مراد از چنین روزی
روز قیامتست و بعضی گویند روز بدر وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی که مر آنانراست که کافر شدند عَذَابًا
دُونَ ذَٰلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبرست یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و بقحط هفت ساله
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر کفار لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را وَاصْبِرْ پس شکیبایی کن لِحُكْمِ رَبِّكَ
مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن و مشقت کشیدن تو از ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستی
که تو بِأَعْيُنِنَا در نگاه داشت مایی و ما می بینیم ترا و محافظت تو مینماییم وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ
رَبِّكَ بفرمان آفریدگار خود حِينَ تَقُومُ وقتی که برخیزی از خواب یا بگویی سبحانك اللهم و بحمدك
یا زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگویی سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ
إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ در خبر هست که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند کفارت
باشد مر لغوی و سهوی را که در ان مجلس واقع شده باشد وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز
گذار برای او که عبادت در شب از ریا دورترست و بر نفس سخت تر وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گذار در عقب
برگشتن نجوم بعد از غیبوبت و خفاء ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر و صاحب
موضح و جمعی بر آنند که مراد نماز صبح است

سورة النجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد گمراه شد از دین
پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود وَالنَّجْمِ بحق ستاره إِذَا هَوَىٰ چون طلوع کند یا غروب نماید مراد
هر ستاره اند که راهنمای مسافران اند در بر و بحر یا کوکبی که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله و سلامه
علیه بزمین نزدیک آمد یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع و نزد بعضی نجم ثریاست و زهره
یا زحل و گفته اند مراد نجوم قرآنند و هوی بمعنی نزل یعنی فرود آید آیات قرآن چون فرود آید و بقول جمعی
نجم گیاهیست که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که مراد ستاره

وجود محمدیت صلی الله علیه وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در این باب گویند که مراد همان حضرت چون
بالا رفت بمعراج چه از هوی هر دو یعنی اختر میتوان کرد و نزد محققان هوی کند یاد کرده بتان دل محمد
صلی الله علیه وسلم که بر غلات توحید منقطع شد از ماسوی جواب قسم این که ما ضل گمراه نشد صاحبکم
صاحب شما یعنی محمد و تسمیه صاحب جهت آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ماسوی بود بصحبت که از ان جهت دعوت
ایشان وما غوی و خطا نکرد در معتقد هیچ باطلی نشد وما ینطق و سخن نمیگوید عن الهوی از هوای نفس خود
یا آرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمیکند و حاصل معنی آنست که نطق و بقرآن از هوای او نیست ان هو نیست
آنچه بدان ناطق میشود الا وحی یوحی مگر وحیی که فرستاده میشود بوی علمه یعنی بیاموزانید وی را
این وحی و آورد بوی شدید القوی فرشته سخت باقوت یعنی جبرئیل علیه السلام و از قوت آن بود که شهرستان
لوط را علیه السلام قطع کرده ببال خود برگرفت و با آسمان نزدیک رسانید و ببانگ صیحه او قوم ثمود بیکبار مردند
ذو مرة خداوند صورت نیکو فاستوی پس راست بایستاد جبرئیل بر آنچه مامور بود بآن یعنی مستقیم شد
در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود وهو و او بالافق الاعلی بکناره بلندتر بود از آسمان یعنی
نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید هیچکس جبرئیل را بدان صورت ملکی او ندیده غیر حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم و او دو نوبت دید یکی دفعه اول که او را بر هیأت اصلی دید بیهوش شد و چون باخود آمد جبرئیل را
یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد
ثم دنی پس نزدیک آمد جبرئیل بپیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه او را دیده و بیهوش شده بود فتدلی
پس فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فکان پس بود مسافه میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وسلم قاب
قوسین مقدار دو کمان او ادنی بلکه نزدیکتر از آن فاوحی پس وحی کرد جبرئیل و نظام ساخت
الی عبده بسوی بنده خدا که محمد است ما اوحی آنچه وحی کرد خدای یعنی گفت با جبرئیل علیه السلام ب
بقول جمعی بعضی از ضمایر راجع بحقست و بعضی بپیغمبر بدین نوع که ثم دنا پس نزدیک شد محمد صلی الله علیه وسلم
بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمکان و منزل فتدلی پس فرود تنزل کرد
یعنی بسجده خدمت که آورد خدای را چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت
افزود و در سجده وعده قرب نیز هست که واقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین
او ادنی کنایت از تاکید قربت و تقریر محبت و بواسطه تقریب بافهام در صورت تمثیل موحی شد ج

عادت عظماء عرب آن بوده که چون تاکید عهدی و توثیق عقدی خواستندی که نقض بدان راه نیابد
هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار قبضتین را گرفته و بیکبار کشیده
باتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت بآن معنی بودی که موافقت کلی میان ما پدید آمد
و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا و سخط یکی همین رضا و سخط آن دیگر است پس گویا
در این آیه بافادت آن معنی مومی شده که محبت و قربت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با حق سبحانه بمثابه تاکید یافته که مقبول (?)
وی مقبول خلق نیست مردود مصطفی مردود درگاه خداست علی هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارت
بمکان نفس مقدس اوست و تدلی بمنزل دل مطهر او فکان قاب قوسین بمقام روح مطهر او او ادنی بمرتبه
سر منور او نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه مشاهده
شیخ ابو الحسن نوری علیه الرحمه پرسیدند از معنی این آیه جواب داد که جایی که جبرئیل در آنجا نگنجد نوری کیست که
از آن سخن تواند گفت نظم غیر برون رفته و در حجاب پرده او بسته تو نور ذات تیر کی است [illegible] گشت
پر کی چه تنها آن نور گشت کیست که زان پرده شود پرده در زمزمه کو که از ان پرده باز فاوحی پس وحی کرد خدای
الی عبده بسوی بنده خود آنچه وحی کرد بعضی علما گفته‌اند اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و بعضی گویند
آنچه از آن وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در آن باب روایات بسیار وارد
شده و در تفسیر جواهر ببسطی تمام یافته آید جابر وجه اختصاص مورد آن که مضمون وحی این بود که اگرچه انت
که دوست میدارم معاتبه امتک و الا اساءة بمحاجبه ایشان حتی بکرم و انکه حق سبحانه فرمود که ای محمد انا
ذات کذا سوی فلک خلقت لاجلک انکه امت تو طاعت می بجای می آرند و عصیان نیز میورزند طاعت
ایشان برضای تست و معصیت از ایشان بقضای من پس آنچه برضای تست از ایشان صادر شود اگرچه اندک بود با
قصور بود قبول کنم زیرا که کریم و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا
که رحیم ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد صلی الله علیه وسلم ما رأی در آنچه دید ای بعین یقین بقول اول جبرئیل را
علیه السلام بقول ثانی حق سبحانه و تعالی و اکثر صحابه بر اینند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خدای را در شب معراج
دید در معالم آورده که جمعی بر آنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل وی نهاد تا برینه دل مشاهده نمود بیت
کاسر مردی بی عقل رشید خداوند جهان را بی جهت دید در آن دیدن که حیرت حاصل بود دلش در چشم و چشمش در دل بود
افتمارونه آیا جدال میکنید با محمد علی ما یری بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس

بخبر کار روان خود پرسیدند وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که دید محمد جبرئیل را بصورت اصلی او نَزْلَةً أُخْرَىٰ یکبار دیگر عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختیست که علم خلایق بدان منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و بیش نمیگذرد و منتهی شهود معنی آنست که خدای تعالی دیدنی بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدره بود و نقلست از ابن عباس رضی الله عنهما که معنی آیت آنست که فرموده پیغمبر خدای را بدیده دل در شب معراج دو بار دیده در معالم آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن شب عروج مکرر بوده برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رؤیت ثانیه در بعضی عروجات بوده باشد عِندَهَا نزدیک سدره است جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ بهشتی که آرامگاه متقیان یا مأوای ارواح شهیدانست و پیغمبر دید جبرئیل را یا خدای را إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ آنهنگام که میپوشید سدره را مَا يَغْشَىٰ آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع شده بودند بران درخت بر هر برگی ملکی بوده و گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانها و از زرین یا پوشش از نور کبریا بود مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد چشم محمد یعنی عجب است از نکریست وَمَا طَغَىٰ و در نگذشت از حدی که مقرر بود نکریستن و در درین آیه ستایش آنحضرت بحسن ادب معلوم است که در آن شب بر تمام النقاب بر هیچ ذره از ذرات کاینات ننگریست

در دیده کشید کحل مازاغ ... نی زاغ نگاه کرد و نی باغ ... سیر ام براق عرش پرواز ... تا جلوه نماز و پرده راز
پس پرده نرفش ... پرده ... آنچه دل ... لَقَدْ رَأَىٰ بخدای که دید محمد شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ از آیات قدرت آفریدگار بزرگتر یعنی نشانهاء بزرگترا چون جبرئیل با ششصد پر که هر یکی از شرق تا غرب و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملائکه و ملکوت أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ خبر دهید مرا که لات و عزی وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ و منات سیم دیگر ... اینها که خدای کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را یا قریش را بنخله و عزی درختی که غطفان آنرا ... و منات صخره که هذیل و خزاعه کرده آن طوف ... سعادت ... الله ... کنار آن بوده ... و این جنیات یا ملائکه بنات الله ... أَلَكُمُ الذَّكَرُ آیا شما را فرزند نر باشد وَلَهُ الْأُنثَىٰ و مر خدای را ماده تِلْكَ این قسمت إِذًا آنهنگام که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ قسمتی بود نارواست ... که چیزی را که ننگ دارید بخدای نسبت دهید إِنْ هِيَ نیستند این بتان باعتبار الوهیت إِلَّا أَسْمَاءٌ مگر نامهای چند که بدان سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید ایشانرا أَنتُمْ شما وَآبَاؤُكُم و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام اله بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت بی نصیب ...

هیچ حجت مَّا أَنزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای بِهَا بعبادت ایشان مِن سُلْطَانٍ هیچ حجتی که چنگ دران زده بر خصم مسلط شوید إِن يَتَّبِعُونَ پی روی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان إِلَّا الظَّنَّ مگر شک و گمان را یعنی توهم آنکه کرده اند که عمل ایشان حقست وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ و متابعت نمی نمایند مگر آنچه میخواهد نفسها ایشان یعنی آرزوی طبع را تابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر نفس ایشان وَلَقَدْ جَاءَهُم و هر آینه آمد بدیشان مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایتند أَمْ لِلْإِنسَانِ آیا هست مر انسان یعنی کافر را مَا تَمَنَّىٰ آنچه آرزو بود از شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان و فلان نداد فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ پس مر خدایراست ملک آخرت وَالْأُولَىٰ و ملک دنیا هرچه خواهد بهر که خواهد دهد و کسی را بروی حکم نرسد وَكَم مِّن مَّلَكٍ و بسیاری از فرشتگان فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها که کافران امید دارند بر شفاعت ایشان لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَيْئًا چیزیرا إِلَّا مگر مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لِمَن يَشَاءُ برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان شفاعت کنند برای هر که اراده کند از مردمان که کیسان او را شفاعت کنند وَيَرْضَىٰ و پسندد خدای آنکس را برای شفیع شدن یا شفیع گشتن إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ هر آینه نام می نهند فرشتگان را تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ نام نهادن ماده گان یعنی میگویند بنات الله وَمَا لَهُم و نیست ایشانرا بِهِ بآنچه ایشان را اناث میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی إِن يَتَّبِعُونَ در پی نمیروند بدین گفتار إِلَّا الظَّنَّ مگر گمانرا وَإِنَّ الظَّنَّ و بدرستی که گمان لَا يُغْنِي سود نمیدارد مِنَ الْحَقِّ از بحر حق شَيْئًا چیزیرا یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتباری نباشد فَأَعْرِضْ پس روی بگردان عَن مَّن تَوَلَّىٰ از آنکه روی میگرداند عَن ذِكْرِنَا از ذکر ما که قرآنست وَلَمْ يُرِدْ و نمیخواهد بعمل خود إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا را ذَٰلِكَ این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُم غایة رسیدن ایشانست مِّنَ الْعِلْمِ از دانش و از آن تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن موقوفست و بعضی علما حکم اعراض را بآیه قتال منسوخ دانند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَن ضَلَّ بکسی که گمراه شود عَن سَبِيلِهِ از راه او که دین اسلامست وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست بِمَنِ اهْتَدَىٰ بکسی که راه یافته پس هر یک را جزا فراخور او خواهد داد وَلِلَّهِ و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است و قادر بر جزای ایشان

پس قیامت خواهد آمد لِيَجْزِيَ تا جزا دهد الَّذِينَ أَسَاءُوا آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند بِمَا عَمِلُوا بعقوبة
آنچه کردند یعنی باتش دوزخ وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا و پاداش دهد آنانرا که نیکویی کردند و بتوحید قایل
شدند بِالْحُسْنَى بپاداش نیکو که بهشت است الَّذِينَ محسنان آنانند که ایشان يَجْتَنِبُونَ پرهیز کنند یا
یکسو شوند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبیرها گناه یعنی گناهان کبیره واکه در ان باب وعید وارد شده یا بران حدی
مقرر گشته وَالْفَوَاحِشَ و فاحشهای بزرگ را یعنی تا بخصیصه لغش کبایر و اکبر فواحش است إِلَّا اللَّمَمَ لیکن
اگر کسی بکند آنچه اندک و خورد باشد از گناه یا بر خاطر او گذرد و از وقت بفعل نیاید او مغفور است إِنَّ رَبَّكَ
بتحقیق آفریدگار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا رسد همه گناهان را نظم
گر بار گناه ما گرانست ۞ بحر کرم تو بی کرانست ۞ ما را گنه از حد برونست ۞ عفو تو ز جرم ما فزونست
هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ خدای دانا ترست باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ چون بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش کرد
مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از خاک و پدر شما را آفرید دانست احوال و اقوال و افعال شما را وَإِذْ أَنْتُمْ و
آنوقت نیز که شما أَجِنَّةٌ خردان بودید فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت
شما فَلَا تُزَكُّوا پس ستایش مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را ببی گناهی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف
در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی او صدیقیست حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنید
فرمود که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که شقی است یا سعید این آیت نازل شد که
دانا ترست باحوال شما در مبدا خلقت و وقتی که کودکان خرد بید در شکم مادر پس خود را مستایید و قولی
آنست که بعضی مردم میگفتند که نماز و روزه ما و حج ما آیت آمد که ستایش مکنید خود را هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنِ اتَّقَى بکسی که تقوی ورزد و عمل مخلص بود آورده اند که ولید مغیره در پی حضرت رسالت صلی الله علیه
میرفت و استماع کلام وی میفرمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران میگذاری و ایشان را بضلالت
نسبت میدهی جواب داد که چکنم از عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت اینمقدار از مال بمن ده من عذاب
متوجه تو شود بردارم و ولید شرط کرد و بعض از ان مال بداد و باقی را منع کرد و آیت آمد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا
دیدی انکس را که از پی دین حق تَوَلَّى روی بگردانید وَأَعْطَى قَلِيلًا و بداد اندکی از مال خود برای دفع
تحمل عذاب از خود وَأَكْدَى و باز داشت باقی را پس جهل و بخل را یکبار جمع کرد أَعِنْدَهُ آیا نزدیک او است
عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزها پوشیده فَهُوَ يَرَى پس او می بیند یعنی میداند که صاحب عذاب او خواهد

داشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ یا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى بانچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة وَإِبْرَاهِيمَ
الَّذِي وَفَّى و در صحف ابرهیم آنکس که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و عهد بخدای یا وفا کرد بعهد طاعت
اسلام که دو چیزست یعنی آیه آنست که آیا ولید خبر ندارد بانچه در صحف ابرهیم و موسی است و آن که آن است
أَلَّا تَزِرُ انکه بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفسی دیگر پس او چگونه بار خود بدیگری
حواله میکند وَأَنْ لَيْسَ و دیگر انکه نیست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را إِلَّا مَا سَعَى مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را
بگناه دیگری نمیگیرند بثواب دیگری نیز شاد نمیگردانند و در تبیان گفته که این منسوخ است چه در سوره طور گفته
شد که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکند وَأَنَّ سَعْيَهُ و انکه سعی خود را یعنی عملی که در ان سعی نموده باشد
سَوْفَ يُرَى زود باشد که بر بینند در میزان عمل در روز قیامت ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداش دهند مر ورا
الْجَزَاءَ الْأَوْفَى پاداش تمام إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ وَأَنَّ و انکه إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى بسوی پروردگار
تست نهایة همه خلایق و رجوع ایشان وَأَنَّهُ و انکه خدای هُوَ أَضْحَكَ او بخندانید وَأَبْكَى و او میگریانید یعنی
شاد و غمگین میگرداند یا بخندانید اهل بهشت را در بهشت و میگریانید دوزخیان را در دوزخ یا زمین بنبات خندان
و ابر باران گریان میسازد و نزد بعضی خنده و گریه بوصل و هجرانست یا بطاعت و معصیت یا باقبال و رجوع و
اعراض وَأَنَّهُ و انکه خدای هُوَ أَمَاتَ او میمیراند وَأَحْيَا و زنده میسازد یعنی قادر بر احیا و
اماته اوست و پیران میمیراند بوقت اجل در دنیا و زنده میسازد در قبر یا او است سازنده اسباب موت و حیات
و گفته اند مرده میسازد کافر را بنکرات و زنده میکند مومن را بمعرفت و بقول بعضی اماتت و احیا بجهل و
علمست یا ببخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس یا باستتار و تجلی امام قشیری رحمه الله
فرموده که میمیراند نفوس زاهدانرا بآثار مجاهدات و زنده کرد اند قلوب عارفانرا بانوار مشاهدات یا هر کرا
بمرتبه فنا فی الله رسانید جرعه از سلسبیل بقا باو چشانید نظم هر کرا از بود او فانی کند ۞ پر ز گوهرهای روحانی کند
کشتگان را شربت حیوان دهد ۞ بعد کشتن جان جاویدان دهد وَأَنَّهُ و انکه در صحف ابرهیم و موسی است علیهما السلام
انکه خدای خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی
إِذَا تُمْنَى وقتی که ریخته شود در رحم و آدم و حوا و عیسی علیهم السلام ازین مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ و انکه بر
خداست النَّشْأَةَ الْأُخْرَى آفرینش دیگر که بعث است در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى و انکه اوست انکه توانگر کند
بمال نقد وَأَقْنَى و سرمایه دهد با نعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان وَأَنَّهُ و آنکه

خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرىٰ اوست آفریدکار شعری شعریان دو کوکبند یکی را غمیصا کویند و او شعری شامیه
و دیگر عبور و او یمانیه است و مراد ازین شعری اوست و ابی کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما صلی الله علیه
و سلم بوده او را می پرستید و با قریش در عبادت اوثان مخالفت میکرده و قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند
بجهت خلاف با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد نخستین را که امت هود بودند
علی نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان که بنو لقیم میگفتند در وقت هلاک عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان
ظهور کردند و ایشان را عاد اخری کویند وَثَمُودَ و هلاک کرد قوم ثمود را فَمَا أَبْقَىٰ پس باقی نگذاشت از ایشان
کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند هم
ایشان أَظْلَمَ ستمکارتر وَأَطْغَىٰ و از حد بیرون رونده‌تر در شرک و طغیان چه نوح را علیه السلام بسیار
برنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط را أَهْوَىٰ
بیفکند بعد از آنکه جبرئیل علیه السلام برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد فَغَشَّاهَا پس بپوشانید آن شهر را مَا
غَشَّىٰ آنچه بپوشانید یعنی سنگها نشان دار که بر آن باریدند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام از نعمتهای آفریدکار
خود تَتَمَارَىٰ شک می آری و جدال میکنی مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی و نعمتی که در تعدید آن هست
آنست که بجهت آنکه در وی پندست مر اهل اعتبار را و انتقام انبیا از اعادی در ضمن آن هست و آن موجب
تسلیهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و سبب تقویهٔ دل مؤمنانست هَٰذَا این پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه وسلم نَذِيرٌ
پیغمبریست بیم کننده مِنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ از جنس پیغمبران نخستین همچنان که ایشان بیم دادند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ
نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست بقرب وقوع لَيْسَ لَهَا نیست مر او را یعنی وقت رسیدن
او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ نیک ظاهر کننده أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ آیا ازین سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ
شگفت میدارید وَتَضْحَكُونَ و میخندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ و نمیگریید از خوف وعیدی که در وی است
وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ و شما بازی کنندگانید یا غافلان یا غنی کنندگان که عادت در وقت قرائت قرآن سرودی میکردند تا
مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا پس سجده کنید لِلَّهِ مر خدای را وَاعْبُدُوا و او را پرستید الحمد
بالطول در معالم آورده که اول سوره که فرود آمد و در وی سجده بود این سوره است و حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم بعد از خواندن این آیه سجده کرد و مؤمن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند این سجده دوازدهم است
از سجدات قرآن و در فتوحات این را سجده عبادت گفته که امر الهی بدانست و سکت مقترنست بعبد جز سالکان

طریقت عبادت و عبودیت پیر منزل این سجده نزد ...

سُورَةُ الْقَمَرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه وسلم معجزه طلبیدند و آنحضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد بر وجهی که
حرا در میان دو حلقهٔ قمر دیدند و در معالم و تبیان مذکورست که شق قمر دو بار واقع شد بمکه و این سوره
فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک آمد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد ماه و از علامات قیامت انشقاق
قمرست و برین وجه در کتب سابقه مذکور بوده و امام زاهد رضی الله عنه آورده که شبی ابوجهل و جهودی
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیدند و ابوجهل گفت ای محمد آیتی بمن نمای و الا سر تو بشمشیر بر میدارم
آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل تعجب در آن نگریست تا چه چیز خواهد که وقوع آن متعذر باشد
جهودی گفت او ساحرست اولیکن بگوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق میشود و ساحر را در آسمان تصرف
نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف و آنحضرت انگشت سبابه بر آورد و اشارت فرمود
ماه را که بشکاف فی الحال بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر بر جانب دیگر رفت باز گفت
بگوی تا ملتئم شود اشارت کرد هر دو نیم بهم پیوستند بیت شق گشت ماه چارده بر لوح سبز چرخ
چون خامه زیر تیغ بنان او یهودی ایمان آورد و ابوجهل گفت چشم ما را بسحر بسته است و قمر را
شق ننموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سؤال کنیم تا ایشان دیده اند یا نی چون
از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم با وجود این نگرویدند و
گفت جادوییست و بغایت قویست چنانچه حق سبحانه فرمود وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند کافران آيَةً نشانهٔ
از آثار قدرت ما در اظهار معجزهٔ پیغمبر که دلیل صدق مدعای او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان
بدان یا روی بگردانند از تأمل در آن وَيَقُولُوا و گویند سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ این جادوییست دایم و رونده از زمین
تا آسمان وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا و پی روی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را یعنی
آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ أَمْرٍ و هر کاری که مقدر شده بدیشان
خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستی که آمد باهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ خبرها پیشینیان یا انبیا و
امور اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در آن باز داشتن بود از مناهی و منع از عزت و سرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ
و آن حکمتی تمام است رسیده بدرجه کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشان را و سود نمی سازند بیم کنندگان

یعنی پیغمبر و مواعظ قرآنی که آید بدیشان یکی پس از دیگری فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان تا وقت
امر بقتال و منتظر باش جزای ایشان را یوم یدع الداع در آن روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام ایشان را
الی شیء نکر بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامتست خشعا ابصارهم فراهم رفته چشمهای ایشان از
هول یخرجون بیرون آیند من الاجداث از قبرها کانهم گویا ایشان جراد منتشر ملخ پراکنده اند
یعنی در بسیاری و پراکندگی بهم بر می آیند و از هر طرف حیران و سرگردان میروند مهطعین شتاب کنندگان
الی الداع بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز او می آید میشتابند یقول الکافرون میگویند ناگرویدگان
هذا یوم عسر این روزیست دشوار و سخت بر ما کذبت قبلهم تکذیب کرد پیش از قوم تو قوم نوح گروه نوح
بعث و قیامت فکذبوا عبدنا پس دروغ داشتند بنده ما نوح را وقالوا مجنون و گفتند او دیوانه است
وازدجر و باز داشته شد از دعوت خلق یعنی هرگاه که ایشان را بتوحید خواندی او را ایذا کردندی و تهدید
نمودندی و سنگ بر وی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فدعا پس بخواند نوح ربه از کار
خود را انی مغلوب بانکه مغلوب قوم خود شدم و مقاومت نتوانم کرد با ایشان فانتصر پس تو انتقام کش
برای من از ایشان ففتحنا پس بگشادیم برای عذاب ایشان ابواب السماء درهای آسمان را از طرف نجره
بماء منهمر بآبی ریزان که چهل شبانروز از آسمان میریخت بر دوام و در این مدت منقطع نگشت و
فجرنا الارض و بگشادیم در زمین عیونا چشمها تا از وی نیز آب برآمد فالتقی الماء پس ملاقی
شد آب آسمان با آب زمین علی امر قد قدر بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاک کردن بطوفان و
حملناه و برداشتیم نوح را علیه السلام با هر که بوی ایمان داشت یعنی سوار کردانیدیم ایشان را علی ذات
الواح بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختها و پهناها و دسر و خداوند میخها و مسمارها که کشتی را
بدان بند کنند تجری میرفت آن کشتی باعیننا بنگاهداشت ما جزاء برای پاداش و این طوفان
واقع شد لمن کان کفر برای کسی که منکر وی بودند یعنی ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی
نوح علیه السلام ولقد ترکناها و بدرستی که ما بگذاشتیم این قصه را آیة نشانه در میان مردمان یا کشتی
نوح را در زمین تردی از جزیره علامتی و عبرتی و در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیدند الله
فهل من مدکر پس هیچ پندگیرنده هست که از آن عبرت گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عقوبت
من در وقتی که همه را بطوفان مبتلا کردم ونذر و بیم کردن من قوم را بتبلیغ نوح علیه السلام ولقد یسرنا

القرآن و هر آینه که ما آسان کردانیدیم قرآن را للذکر برای یاد کردن احوال گذشته فهل من مدکر
پس هیچ موعظه شنونده هست که بدان پند گیرد کذبت عاد تکذیب کردند گروه عاد هود را علیه السلام
فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر ونذر و ترسانیدن من ایشان را
از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان ریحا صرصرا بادی
سخت با آواز هولناک فی یوم نحس در روز شوم مستمر استحکام یافته شآمت او تا آن روز چهارشنبه
آخرین بود از ماه تنزع الناس میکند آن باد مردمان را کانهم گویا ایشان اعجاز نخل تنه های درخت خرما اند
منقعر برکنده شده از بیخ و بر زمین فتاده این خود عذاب دنیاوی بود فکیف کان عذابی پس چگونه باشد عذاب
من مر ایشان را در آخرت ونذر و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ام ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما
آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم للذکر برای پند گرفتن فهل من مدکر پس هیچ پندگیرنده هست
کذبت ثمود تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام بالنذر به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان را
فقالوا پس گفتند ابشرا منا آیا آدمی را از جنس ما واحدا که هیچ تبع و خدم ندارد نتبعه پیروی
کنیم ما او را هیچ فضلی نیست او را بر ما انا اذا بدرستی که ما آنگاه که متابعت او کنیم باشیم لفی ضلال در گمراهی
وسعر و در جنون ءالقی آیا القا کرده الله علیه الذکر بر وی وحی را من بیننا از میان ما یعنی از همه ما
او را بنزول وحی اختصاص داده اند بل هو نه چنین است بلکه او کذاب دروغ گوییست اشر خود
پسند و ستیزه که میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سیعلمون غدا زود باشد که بدانند فردا که عذاب
بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که من الکذاب الاشر کیست دروغگوی با ستیزه چون ثمود تکذیب
کردند صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آرد انا مرسلوا الناقة بدرستی که ما بیرون آرنده
ناقه ایم فتنة لهم برای امتحان مر ایشان را تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم
فارتقبهم نگاهبان ایشان باش و ببین که با ناقه چه میکنند واصطبر و شکیبایی ورز بر آزار قوم و
نبئهم و آگاه گردان ایشان را ان الماء بآنکه آب چاه قسمة بینهم بخش کرده شده است میان ایشان و
ناقه روزی تعلق بایشان و انعام ایشان دارد و روزی خاص از آن ناقه کل شرب هر نصیبی از آب محتضر حاضر
کرده شده است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحبش و در نوبت خود بهره بردارد فنادوا پس
بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فتعاطی پس گرفت شمشیر خود را

و بر سر راه ناقه در کمین نشست فعقر پس پی کردند ناقه را و محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق
و سبب آن بعضی مذکور شد صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از
دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب بازگشت اول
بمصدع رسید عصا و تیری بیفکند که پاهای ناقه را بر هم دوخت قدار نیز از کمینگاه بیرون آمد و بشمشیر ناقه را
پی کرد و چون از پای درآمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنو بر آمد
بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت و گویند او نیز کشته گشت و بعد از سه روز عذاب بثمود نازل شد فکیف کان
پس چگونه بود عذابی عذاب من مر قوم ثمود را ونذر و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام انا ارسلنا
بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل علیه السلام فکانوا
پس گشتند از هول آن آواز کهشیم المحتظر مانند گیاهی در هم شکسته که سازنده جای گوسفندان آن را بر هم
نهاده باشد و درین ریزه شده ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را للذکر برای یاد
کردن یا بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده هست مر آن را کذبت قوم لوط تکذیب کردند
قوم لوط علیه السلام مر لوط را بالنذر به بیم کردن و پند دادن وی مر ایشان را انا ارسلنا علیهم بدرستی که
فرستادیم بر ایشان حاصبا بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط و
دختران او را نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب بسحر بسحری که عذاب واقع میشد نعمة من عندنا
بانعامی از نزدیک ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او نجزی پاداش میدهیم بنعمت و رحمت
من شکر هر که سپاس دارد نعمتهای ما که ارسال رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آرد ولقد انذرهم و بدرستی
که ترسانیده بود لوط قوم خود را بطشتنا از گرفتن ما بعذاب و هلاک فتماروا پس شک آوردند
بالنذر بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند ولقد راودوه و بدرستی که طلبیدند لوط را عن ضیفه
از مهمانان وی یعنی گفتند ایشان را بما تسلیم کن و لوط علی نبینا و علیه السلام از آن ابا میکرد و ایشان را پند
میداد ایشان در خانه شکسته درآمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشان را و با روی ایشان
هموار کردیم و در خبر است که جبرئیل علیه السلام پر خود بر چشمهای ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم ایشان را
بزبان ملایکه فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا ونذر و آنچه بیم میکرد لوط شما را از آن ولقد
صبحهم و بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط بکرة در اول روز یعنی بوقت صبح آمد بدیشان عذاب

مستقر عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک کرد و گفتیم بدیشان که فذوقوا عذابی
پس بچشید و بکشید عقوبت مرا ونذر و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم میکردند شما را ولقد یسرنا
القرآن و هر آینه سهل و آسان گردانیدیم قرآن را بهمه حرفی باتان را للذکر برای فهم معانی آن و دانستن
اخبار گذشتگان فهل من مدکر پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستی که
آمد آل فرعون النذر بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هرون علی نبینا و علیهما السلام یا آیتها که
موسی علیه السلام قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیه بود کذبوا تکذیب کردند بآیاتنا کلها بهمه آن آیتها و بدان
نگرویدند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بعذاب غرق اخذ عزیز گرفتن غالبی که مغلوب نگردد و درگرفتن مقتدر
توانا بر هلاک مشرکان اکفارکم آیا کافران شما ای گروه عرب خیر قوی‌تر و سخت‌ترند من اولئکم
ازین گروه مکذبان که بر شمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت و حدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند
با آنکه عذاب فرا رسید ایشان را پس چرا فرا نرسد ام لکم یا آنکه شما راست براءة فی الزبر براتی در کتابهای سماوی
یعنی براتی نوشته شده بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود ام یقولون نحن یا میگویند کفار عرب که ما
جمیع منتصر گروهی جمع شده ایم اراده کننده یکدیگر را منع کننده بلا از یکدیگر سیهزم الجمع زود باشد
که هزیمت کرده شود جمع ایشان ویولون الدبر و برگردانند پشتها ایشان از حرب یعنی همه پشت
برگردانند و صعر که قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیه یکی از دلایل نبوت و
اعجاز قرآنست فاروق اعظم رضی الله عنه میفرماید که چون این آیه فرود آمد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود که این را نمیدانم که چیست تا گاه در روز بدر دیدیم که آنحضرت زره می پوشید و میگفت سیهزم الجمع
دانستم که معنی آیه چه بوده و همین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده نیست بل الساعة بلکه روز قیامت
موعدهم وعده گاه عذاب کلی ایشانست والساعة و عذاب قیامت ادهی سخت‌تر و با هول‌تر وامر
تلخ‌تر و ناخوش‌تر از عذاب دنیا ان المجرمین بدرستی که مشرکان فی ضلال در گمراهی اند از راه حق در
دنیا وسعر و در عنا و مشقت یا آتش سوزان در آخرت یوم یسحبون روزی که کشیده شوند فی
النار در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر رویهای ایشان میکشند بدوزخ می افکند
و میگویند ذوقوا بچشید مس سقر سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن را انا کل شیء خلقناه
بدرستی که ما همه چیز را آفریده ایم بقدر باندازه مقرر و مرتب بمقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدر

و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر و سمت تبدیل دور است
قضی الله امرا وجف القلم بیت سپرد بر خط لوح ازلی دار خموشی • کز هرچه قلم رفت قلم در کشید
وما امرنا و نیست فرمودن ما مر چیزی را که تکوین آن خواهیم الا واحدة مگر کلمه واحده که آن کن است یا
امر ما بقیام قیامت مگر یک فعل کلمح بالبصر چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم تا یک
بیک چشم زدن بیاییم ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم اشیاعکم اشباه و امثال شما را از کافران در
زمانها گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فهل من مدکر پس هست هیچ پندگیرنده که از حال ایشان عبرت
بردارد وکل شیء فعلوه و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته فی الزبر مکتوبست در لوح محفوظ زبر کتابها را
گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود مراد از زبر ایشان نوشته است در نامهای
ایشان که بدست حفظه است وکل صغیر وکبیر و هر خردی و بزرگی از اقوال و افعال که از اولین و آخرین صادر
شده و خواهد شد مستطر نوشته شده است و بران پاداش خواهند یافت ان المتقین بدرستی که
پرهیزکاران و ترسکاران فی جنات در بوستانها اند روز قیامت ونهر و در جویها و چشمها یعنی
بوستانهای مشتمل بر انهار و بقولی بعضی نهر روشنی و گشادگیست یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند
و در وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند بعد دیگر مشغول باشند فی مقعد صدق در مکان
پسندیده که در وی لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که حق سبحانه آن مکان
بصدق وصف کرده پس ننشینند در وی مگر اهل صدق ... فرموده که آن مکانیست که حق تعالی راست کرده
دران وعده که با اولیا کرده و دوستان دران مقام باشند عند ملیک نزدیک پادشاهی مقتدر توانا
بر همه چیز صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که مقعد صدق مقام وحدت ذاتیه است که در ...
تحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمه عند قرب تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا دران سرای
اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه امروز درین سرا بخصوص بوده که ابیت عند
و بچون رتبه که فردا خواص بدان نازند امروز فنای ادنای وی بوده پس ازان ابتدا اعلای فردای او که نشان دهد
بیت ای محرم سر لایزالی • مرآت جمال ذی الجلالی • مهمان ابیت عند ربی • ماجد الانام
از قرب حضرت الهی • هیچ بمثابه که خواهی • فی لی که حادثش نشسته • در هر صله خود بکنجید ه
کم گشته بود عبارت آنجا • بلکه نرسد اشارت آنجا ه

سورة الرحمن

بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
کفار را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی‌شناسیم این سوره نازل شد گفته اند اهل مکه طعنه میزدند که فلان
و فلان قرآن بمحمد می‌آموزند این سوره فرو آمد که الرحمن خداوند بسیار بخشش که رحمت او همه چیز را فرا رسید
علم القرآن بیاموخت قرآن را بر حبیب خود بواسطه جبرئیل یا یعنی آسان گردانید مر او را آموختن و دیگران را
آموختن خلق الانسان بیافرید بخدائی جنس آدمیان را علمه البیان بیاموخت ایشان را تعبیر کردن ما
فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را و علم کرد اسما را بوی آموخت یا بوجود آورد محمد را صلی الله علیه وسلم
و بیاموزانید وی را بیان آنچه بوده است و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین والآخرین از ان
خبر میدهد والشمس آفتاب والقمر و ماه میروند بحسبان بحساب معلوم یعنی بروجهی که حق سبحانه
مقرر فرموده سیر ایشان در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود والنجم و گیاهی
که آنرا ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون از بقول والشجر و گیاهی که آنرا ساق باشد و بر آن
تمام بود یعنی درخت یسجدان فرمان میبرند خدا را بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از
اهل تکلیف یا سجود ایشان سایه ایشانست و گفته اند مراد بسجود ایشان و تو فهم نمیکنی چنانچه تسبیح
ایشان کما قال تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم والسماء رفعها و برداشت رحمان آسمان را بالای زمین
یا بقصد ... ووضع المیزان و بیافرید یا فرود آورد ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن
الا تطغوا برای آنکه از حد در نگذرید فی المیزان در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز مکنید
و براستی معامله نمایید واقیموا الوزن و بپای دارید سنجیدن را بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید
ولا تخسروا المیزان و کم مکنید میزان را یعنی کم مسنجید ... تاکید امر ترازو بجهت آنست که روز
وضع میزان قیامت شرمنده نشوند نظم هر جو و هر حبه که بازوی تو • کم کند از کیل و ترازوی تو
هست یکایک همه بر جای خویش • روز جزا جمله بیارند پیش • با تو نمایند ... • کم ده و بیش ...
والارض وضعها و زمین را بگسترد یا بنهاد بر سطح آب للانام برای آدمیان تا بر وی قرار گیرند فیها در
زمین فاکهة انواع میوه است والنخل و خرمابنان ذات الاکمام خداوندان غلاف و غیر خرما که
خرمابن اکمام که منشأ شکوفه در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بجهت تفضیل است و شاهد که بر
انسان را ... چنانچه در جواهر التفسیر بیان شده والحب و در زمین دانهاست ذو العصف خداوند

برگ خشک مراد از دانه آنچیزیست که از آن قوت میسازند چون گندم وجو وجز آن وعصف کاهیست
که از دانه از وجدا میشود والریحان ریحانست یعنی سبزه غم که بوی میکنند مراد آنست که در زمین شما را
نعمتها داده ام بعضی خوردنی وبعضی بوی کردنی فبای آلاء ربکما پس ای آدمیان وپریان بکدام از نعمتهای
آفریدگار خود که مذکور شد تکذبان تکذیب میکنید وانکار مینمایید که از وی نیست سی ویکجا درین سوره این
کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتملست بر ذکر نعم الهی پس بعد ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده
تا سامعان وقاریان متنبه شوند بر کثرت نعم وگفته اند تکرار برای دفع غفلتست وتاکید حجت وتذکیر نعمت
ودر صحیح حاکم رحمه الله از جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این سوره را تا آخر
بر ما خواند بعد از آن فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر بودند از شما در رد جواب
ومن هیچ بار نخواندم فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتندی لا بشیء من نعمک ربنا
نکذب فلک الحمد یعنی بهیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ثنا وستایش
خلق الانسان بیافرید آدم را که پدر انسانست من صلصال از گل خشک کالفخار مانند سفال پخته که در
بروی نفخ آواز کند وخلق الجان وبیافرید جان را که پدر جنانست من مارج از زبانه صافی بی دود
من نار از آتش وگویند مارج از آتش آنست که زبانه سرخ وزرد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی
وتیزی آتش ودر باب پنجم از سفر ثانی فتوحات مذکورست که مارج آتشیست ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل
گویند پس گویند جان مخلوقست از دو عنصر آتش وهوا وآدم آفریده شده از دو عنصر خاک وآب وچون
آب وخاک بهم ممتزج شوند آنرا طین گویند وچون هوا وآتش مختلط کردند آنرا مارج خوانند وچنانچه
تناسل در بشر بالقاء آبست در رحم تناسل در جن بالقاء هواست در رحم انثی ومیان آفرینش جان وآدم
مدت شصت هزار سال بوده فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل ومارج
آفرید وخلعت حیات ارزانی داشت تکذبان انکار میکنید رب المشرقین آفریدگار دو مشرق یکی
مشرق تابستان آفتاب ودیگری مشرق زمستان ورب المغربین وآفریدگار دو مغرب صیفی وشتوی همچنین را
ودر اختلاف مشرقین ومغربین انواع فوایدست از اختلاف فصول وحدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه تغیر
آنها بموجب طلب معیشت وغیر آن بسبب آسایش وراحت فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود
تکذبان جحود میورزید ومنکر آن می شوید مرج البحرین راه داد دو دریا را یکی خوش وشیرین ودیگری شور

فرمود

وتلخ تا با هم او یلتقیان بیکدیگر رسند وآن بحر فارس وروم است که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بینهما
میان هر دو دریا برزخ مانعی وحاجزی وپرده ایست از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن
لا یبغیان از وی بغی نمیجویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از حدی که مقرر شده
تجاوز نمی نمایند تا آنکه میان ایشانست غرق نگردد واگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف شود ومنافع بسیار بر
دو بحر متفرعست فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیاتست تکذبان انکار
میکنید یخرج بیرون می آید منهما اللؤلؤ ازین دو دریا یا از بحر مالح مروارید کلان والمرجان ومروارید
ریزه یا این جوهر سرخ که ازان آرایش کنید واز خرید وفروخت آن فواید یابید واین نعم ظاهر واست فبای
آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تکذبان تکذیب مینمایید وگفته اند مراد بحر آسمان و
بحر زمین است که هر سالی متلاقی میشوند وبرزخ حاجز است که منع میکند دریای آسمانرا از نزول ودریای زمین را
از صعود واز دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید وازان لالی منعقد میگردد
وامام قشیری رحمه الله فرموده که بحرین خوف ورجاست یا قبض وبسط یا انس وهیبت وبرزخ قدرت حق
ولؤلؤ احوال صافیه ومرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحر خوف ورجا عامه مسلمانانرا
وازانکه در زهد وورع بیرون آید وبحر قبض وبسط خواص مؤمنانراست وازان جواهر فقر ووجد برآید
وبحر انس وهیبت انبیا وصدیقانراست وازانکه در فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید بیت
غرق بحر فنا که در بقا یابی ÷ ورگرت غوطه خوری این گهر کجا یابی وله الجوار المنشآت ومر خدا یراست
راندن کشتیها بر رونده وحفص بفتح شین خواند یعنی نو بر فتن آورده فی البحر در دریا کالاعلام
مانند کوهها در بلندی وبزرگی واز دیدن کشتی وروان کردن آن در دریا جهت منافع بندگانست از قطع
مسافت بسیار در زمان اندک ووقوع تجارات ومعاملات واین نعمتهای عظیمست فبای آلاء ربکما پس
بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش تکذبان منکر میشوید کل من علیها هر کس که بر زمین است از ذوی العقول
فان هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند ویبقی وباقی ماند وجه ربک ذات پروردگار تو ذو الجلال
خداوند بزرگی وعظمت والاکرام وخداوند گرامی ساختن بفضل عام وکرم تام هر کرا مستحق آن باشد فبای
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید وکار بسازید
ما را آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بحضرت کنید وبر غیر او اعتماد ننمایید تکذبان تکذیب میکنید ه

يَسْأَلُهُ يعنى خواهند از وى يعنى ميطلبند از وى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر كه در آسمانها و زمين است
حاجتهاى خود را چه همه بدو محتاج اند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر وقت هُوَ فِي شَأْنٍ او در شانى است
و پرداختن كاريست داعى را دعا اجابت كند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگين را شاد
گرداند و بيمار را صحيح سازد و قومى را بر تبه دارد و گروهى را بايام رزد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاى
پروردگار خود از تعجيل اسئله و اجابت دعا و آمرزش گناه تُكَذِّبَانِ انكار ميكنيد ابن عيينه رحمه الله
فرموده كه سراسر روزگار نزديك خداى دو روزست يكروز مدت دنيى و شان او درين روز امرست
و نهى و اعطا و منع و خلق و رزق و اماتت و احيا و اعزاز و اذلال و دوم روز مدت آخرت و شان او در آن روز
حسابست و عقاب و جزا و سؤال و معاقبه و مثابات و نزد محققان يوم بمعنى آنست در بحر الحقايق آورده
كه مراد تجلى حقست در هر آنى بحسب متجلى له و مناسب استعداد او و تجليات را نهايت نيست نظم
كل يوم هو فى شأن چه نشانست و چه شان يعنى اوصاف كمال تو شمار و پايان نيست هر جلوه چنين ترا غايت و پايان
هر زمان جلوه ديگرش و از هر دم عيان سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد كه ما حساب كنيم شما را و فراغ اينجا بمعنى قصد
و مجازاتست نه فراغى كه بعد از شغل باشد اين كلام بر سبيل تهديدست و وعيد چنانچه كسى شاد كسى را كويد
باش تا بر تو بپردازم و حال آنكه كوينده هيچ كار نميكند مراد تخويف سامعست اينجا نيز از روى وعيد كويد
قصد حساب شما خواهيم كرد أَيُّهَ الثَّقَلَانِ اى دو گروه بزرگ يعنى انس و جن عرب هر چيز بزرگ را كه
قيمتى بود آن را ثقل كويند إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ و كفته اند ثقلين كرانبارند بجهت وجود آن تكليف
كرانبارند يا بار كناه در مانند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاى آفريدگار شما كه تهديدست بعقاب
تا از اعمال بد منزجر شويد و تعريف بخطاب تا بكرم حق استغفار باشيد تُكَذِّبَانِ تكذيب ميكنيد يَا
مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ اى گروه پريان و آدميان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانيد أَنْ تَنْفُذُوا كه بيرون رويد مِنْ
أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از كنارهاى آسمان و زمين بگريزيد از قضاء من يا از نزول عذاب فَانْفُذُوا
پس بيرون رويد نميتوانيد شد لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را اين قوت نيست بلكه مرجع و
مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره نداريد و كفته اند در روز قيامت ملائكه گرداگرد اهل محشر صف كشند
و منادى ندا كند كه اى آدميان و پريان اين عرصه محشرست اگر توانيد كه بيرون رويد برويد اما نميتوانيد رفت
مگر بحجت و برهان و شما را آن نيست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاى آفريدگار شما كه اخبار كرد

كه شما عاجزيد در دنيى و فرو مانده در آخرت نادانيد كه در هر دو سرا جز او يار و مددكار نيست و روى
توجه بدرگاه او آريد تُكَذِّبَانِ جحود مى ورزيد يُرْسَلُ فرستاده شود عَلَيْكُمَا بر هر كه عاصى و مشرك باشد
از شما شُوَاظٌ زبانه خالص مِنْ نَارٍ از آتش وَنُحَاسٌ و دود سياه يعنى يك نوبت زبانه آتش فرستند
و يكرت دود و كفته اند نحاس روى كداخته است كه بر سرهاى ايشان فرو ريزند فَلَا تَنْتَصِرَانِ پس نصرت
نتوانيد كرد مر يكديگر را و منع نتوانيد كرد عذاب را از هم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاى پروردگار
خود كه بيم كرد شما را بشواظ و نحاس تا باز ايستيد از نافرمانى و به پرستش و طاعت اشتغال نماييد تُكَذِّبَانِ تكذيب
مينماييد فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون بشكافد آسمان براى نزول ملائكه فَكَانَتْ پس كردد وَرْدَةً
سرخ يعنى برنگ گل كَالدِّهَانِ مانند اديم احمر يا مانند روغن زيت كه هر ساعت بلونى ديگر نمايد فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعم آفريدگار خويش كه خبر كرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن
اهوال روى بما آوريد تُكَذِّبَانِ تكذيب ميكنيد فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُسْأَلُ پرسيده نشود عَنْ
ذَنْبِهِ از گناه او إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ آدمى و نه پرى يعنى از ايشان سؤال استعلام نكنند كه چها كرديد بلكه
سؤال توبيخ باشد كه چرا كرديد يا آنكه كافران را بعلامت بشناسند حاجت سؤال نباشد يا بوقت خروج از
قبور از ايشان نپرسند و آنچه حق سبحانه فرموده كه لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ در موقف حساب خواهد بود
كه ازيشان سؤال كنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاى پروردگار شما كه از اهوال آن روز خبر داد تا در
ايمان و تقوى ثابت و راسخ باشيد كه سبب نجات همانست تُكَذِّبَانِ تكذيب مى ورزيد يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ
شناخته شوند كافران بِسِيمَاهُمْ بعلامت ايشان كه سياهى روى و كبودى چشم است يا آثار غم و اندوه
در بشره ايشان فَيُؤْخَذُ پس كرفته شوند بِالنَّوَاصِي بموى پيشانى يكبار وَالْأَقْدَامِ و بقدمها يكبار يعنى
بعضى پيشانى ايشان كيرند و بدوزخ كشند و بعضى پايهاى ايشان كيرند و سرنگون بدوزخ افكنند
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاى آفريدگار خويش كه خبر داد شما را از كرفتن و در دوزخ افكندن كفار
تا از كفر بپرهيزيد تُكَذِّبَانِ انكار ميكنيد و بعد از انداختن مشركان بدوزخ ملائكه ايشان را كويند هَذِهِ
جَهَنَّمُ الَّتِي اين آن دوزخست كه از روى عناد يُكَذِّبُ تكذيب ميكردند بِهَا الْمُجْرِمُونَ بآن مشركان و
او را منكر بودند يَطُوفُونَ طواف ميكنند دوزخيان بَيْنَهَا ميان دوزخ وَبَيْنَ حَمِيمٍ و ميان آبى گرم
آنٍ كه بغايت رسيده يعنى هر گاه از آتش استغاثه كنند ايشان را فريادرسى كنند بدان ميان چنين آب

اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می‌باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده و با ایمان
متصف شده از آن نجات یابید تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهِ
از ایستادن پیش خدای جَنَّتَانِ دو بهشت یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید
او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خایف انس را بود و یکی خایف جن را در
موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را در میان بهشت که هر یکی از ایشان صد ساله راه طول و عرض داشته
باشد و در میان هر باغ نهرها خوش و حوران در لکن محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف
الهیت و دیگری برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه خایفت و دیگری برای خدم و متعلقان فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از این نعمتهای پروردگار شما که بهشتها مهیا دهد برای اهل طاعت و ترک معصیت
تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید ذَوَاتَا أَفْنَانٍ دو بوستان خداوندان شاخها یعنی درآن درختهای بسیار
باشد هر یکی مشتمل بر اغصان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها مشتمل
بر اشجار و اثمار به بنده عطا میفرمایید تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِمَا درین دو باغ عَيْنَانِ دو چشمه
تَجْرِيَانِ میروند هر جا که بهشتی خواهد در اعالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم
آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین
چشمها برای راحت و لذت شما روان میکند تُكَذِّبَانِ جحود می‌ورزید فِيهِمَا درین دو جنت مِن
كُلِّ فَاكِهَةٍ از هر میوه زَوْجَانِ دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده
و نشنیده باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که اصناف ثمرات و فواکه به بنده عطا
میفرمایید تُكَذِّبَانِ منکر میشوید مُتَّكِئِينَ تکیه‌زنندگان درین بهشتها تکیه کننده باشند عَلَىٰ فُرُشٍ
بَطَائِنُهَا بر فرشهایی که آستر آن مِنْ إِسْتَبْرَقٍ از دیبا محکم باشد از زیر یکی پرسیدند که بطاین آن دیبا
ظهایر آن از چه باشد جواب داد که از نور و دیگری گفته است که ظهایر آن داخلست درین آیه که فَلَا
تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُم وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ و میوه درختان این دو بهشت دَانٍ نزدیکست که دست قایم بوی رسد
و مضطجع بدان رسد گفته‌اند کسی که تکیه دارد و میوه آرزو کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد
بدهن وی رساند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختها و فرشهای پادشاهانه

و میوه‌های لذیذ لطیف دهد تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِنَّ در قصور و منازل این دو بهشت
قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران
لَمْ يَطْمِثْهُنَّ نسوده باشند ایشان را إِنْسٌ آدمیان قَبْلَهُمْ پیش از ازدواج ایشان در بهشت وَلَا
جَانٌّ و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقررند دست آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه
برای جن مقدر شده اند جنی نیز در ایشان تصرف نکرده بود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آفریدگار
شما که حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و باور نمیدارید كَأَنَّهُنَّ
گوییا که هستند آن حوران الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ یاقوت صافی و مروارید ریزه پاکیزه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس
بکدام از نعمتهای پروردگار شما که حوران بدین صفا و پاکیزگی برای شما آفریده تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید
و باور نمیدارید هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ آیا جزای نیکویی کردن در عمل باشد إِلَّا الْإِحْسَانُ مگر نیکویی کردن
در ثواب یا جزاء هر که گوید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ و عمل کند باوامر مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ نیست مگر بهشت و حاصل آیه
آنست که جزای نیکی نیکیست پس جزا دهند طاعت را درجات و مکافات شکر را بزیاده و تقوی را بفرج
و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیی را بامن آخرتی
خدمت را بنعمت و در بحر الحقایق فرموده که جزا و فنا فی الله الا به بقا بالله مثنوی هر که در راه محبت شد فنا
یافت از بحر لقا در بقا   هر کرا شمشیر شوقش سر برید   میوه ذوق از درخت وصل چید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزاء آن مقرر فرمود تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار
مینمایید وَمِنْ دُونِهِمَا و بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فرودتر از ایشان جَنَّتَانِ دو بوستان دیگر
گفته‌اند دو بوستان اول از زر است برای سابقان و دیگر بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد بندگان میکند تُكَذِّبَانِ منکر
میشوید مُدْهَامَّتَانِ دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاهی زننده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانها سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنی چشم است تُكَذِّبَانِ
انکار میکنید فِيهِمَا درین دو بهشت عَيْنَانِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتَانِ جوشنده آب یعنی چند انکه
بر دارند دیگر بجوشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریننده شما که دو چشمه بسیار آب بشما
میدهد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فِيهِمَا فَاكِهَةٌ درین دو بهشت میوه بسیار بود وَنَخْلٌ و خرمابنان

وَرُمَّانٌ واشجار انار تخصیص خرما و انار از میوهها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و غذا و
انار میوه است و دوا فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهاء پروردگار شما که چنین میوهها به بندگان ارزانی
میدارد تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِنَّ درین چهار جنت خَيْرَاتٌ حِسَانٌ زنان برگزیده باشند نیکو روی
یعنی حسن و خلق ایشان بحسن و خلق آراسته باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهاء او که یکی از نعمتهای خویش
که شما را حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید حُورٌ مَقْصُورَاتٌ حوران پنهان شده
فِي الْخِيَامِ در خیمها که از در مجوف و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله
خانه بود آراسته برای داماد و عروس فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهاء پروردگار خود که چنین ازواج
طیبه به بهشتیان میدهد تُكَذِّبَانِ منکر میگردید لَمْ يَطْمِثْهُنَّ نسوده است مر ایشانرا إِنْسٌ هیچ آدمی
قَبْلَهُمْ پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند وَلَا جَانٌّ و نه جنیان نیز دست بدیشان رسانیده اند
بلکه همه بکر اند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهاء خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد اهل ایمان میکند
تُكَذِّبَانِ انکار میکنید مُتَّكِئِينَ اصحاب الیمین تکیه زنندگان باشند عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشها یا بالشهای
سبز وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ و بساطهای قیمتی در غایت نیکویی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهاء پروردگار
شما و این کرامتها که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ بزرگست نام پروردگار
تو از حیثیه اطلاق آن اسم بروی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و از ینجا مجملی
از عظمت ذات نشان نداده نمیتوان داد بیت بر لب بحری چنین و ما مانده ایم خشک لب هم بسته تشنه
ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ در ترجمۀ کشف معنی این اسم بدین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات آنچه
اثبات آن مستلزم کمال است ذات بی مثال او را ثابت است و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدس
او از آن منزه و مبراست و اکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات قهر است و اکرام عبادت از صفات
لطف پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد جمیع صفات الهی را و از ینست که او را اسم اعظم گفته اند و خبر
الظوا بیاذا الجلال والاکرام مؤید این قولست سورة الواقعة بسم الله الرحمن الرحيم
إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا نیست در وقع
شدن و آمدن او كَاذِبَةٌ دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از وی خبر میدهد
صادق است و آن روز خَافِضَةٌ فرو برنده است قومی را باسفل سافلین از روی عدل رَافِعَةٌ بردارنده گروهی

با علی علیین یا زنده و نصل یا خاکیس اعدا و اهل شقاق و نفاق و رافع اولیا از اولیاء با اخلاص و وفاق یا
فرو میبرد آنانرا که در دنیا خود را مرتفع میداشتند و بر می آرد جمعی را که در دنیا عالم فروتنی کردند إِذَا
رُجَّتِ الْأَرْضُ یاد کن چون جنبانیده شود زمین رَجًّا جنبانیدنی بحیران وجه که هر چه بر وی است بیندم
کرده وَبُسَّتِ الْجِبَالُ و پراکنده شود کوهها بَسًّا پراکندنی یا شکسته و پاره پاره گردد فَكَانَتْ پس باشد
هَبَاءً غباری که دیده میشود بشعاع آفتاب وقتی که از روزنه در افتد مُنْبَثًّا پراکنده و منتشر
کننده وَكُنْتُمْ و باشید شما ای مکلفان در آن وقت أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در
سه مرتبه فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس اصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکند
ایشانرا چنانچه گویی فلان قوم بزرگانند چه بزرگانند و گویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب
یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریه از صلب آدم ایشان بر راست وی بوده اند یا نامه اعمال در آن روز
بدست راست ایشان دهند یا بهشت روند و آن بر یمین عرش است و گفته اند یمنیت بمعنی یمن و برکت یعنی
ایشان میمون و مبارک قدم اند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ و اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ چه اند یاران دست
چپ و ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامها عمل بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ
میبرند و دوزخ بر چپ عرش است و گفته اند مشأمه را از شوم گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند وَالسَّابِقُونَ
و پیشی گیرندگان بر همه اقوام یا پیشی روندگان به بهشت السَّابِقُونَ پیشی گیرندگانند با ایمان چون مؤمن آل فرعون
و حبیب نجار و صدیق و مرتضی رضی الله عنهما یا آنانکه بر دو قبله نماز گذارده اند با پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا اهل
قرآن یا پیشروان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اولی أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه اند نزدیک کرده
شدگان برحمت و کرامت فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستان مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی
بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیاء گذشته وَقَلِيلٌ و اندکی مِنَ الْآخِرِينَ از پسینیان یعنی امت محمد صلی الله
علیه وسلم مضمون معنی آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت در بیان آورده که مراد جماعتی اند
که انبیا را معاینه دیدند و بخدمت ایشان رسیده بدیشان گرویده تمام اتشان ایشان زیرا که امت متابع
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه خبر نبوی انا اکثر الناس تابعا یوم القیامة از آن خبر میدهد
در حدیث بریده رضی الله عنه مذکور است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از ین امت و چهل از
سایر امم و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند عَلَى سُرُرٍ بر تختها مَوْضُونَةٍ بافته بزر مشبک

بلد و یاقوت و زمرد مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان عَلَيْهَا بران تختها مُتَقَابِلِينَ برابر یکدیگر یعنی روی
با روی تا بدیدار هم مستانس و مسرور باشند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ میگردند بر ایشان برای خدمت
وِلْدَانٌ کودکان مُخَلَّدُونَ جاوید مانندگان بر هیأت کودکی چه خدمت خردان زیباتر است از خدمت
کبار و گویند آراستگان بگوشوارها، ترتیب و این کودکان اخدام آخرتیه باشند برای خدمت بهشتیان
و از سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و
بر ایشان طواف میکنند بِأَكْوَابٍ بکوزها وَأَبَارِيقَ و ابریقها وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ و جامها از شرابی که روان
در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال لَا يُصَدَّعُونَ درد سر نکشند عَنْهَا از آن شراب یعنی آن می را
خمار نباشد وَلَا يُنْزِفُونَ و نه بی عقل و بیهوش شوند از آن وَفَاكِهَةٍ و دیگر بر ایشان میگردند بمیوها مِمَّا
يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و بگوشت مرغان که الطف لحوم است مِمَّا
يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُورٌ و بر ما بقلد [illegible]
جنت طواف مینمایند از برای خدمت زنان سفید روی عِينٌ گشاده چشمان اند در صفا و لطافت كَأَمْثَالِ
اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ همچو مروارید پوشیده در صدف که غبار برو ننشسته باشد و دست اغیار
بدو نرسیده بلمس جَزَاءً پاداش دهیم ایشان را پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند
در دنیا لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده یا باطل و فریاد یا سوگند دروغ
وَلَا تَأْثِيمًا و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا لیکن میشنوند سخنی که
آن کلام است سَلَامًا سَلَامًا تکرار این لفظ دلیل است که اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند وَ
أَصْحَابُ الْيَمِينِ و اصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ و چه اند اصحاب دست راست یعنی چه بزرگ و مکرم
و ایشان باشند فِي سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَخْضُودٍ بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان
نظر بوج افکندند و آن وادی است از طائف مشتمل بر درختها، سدر گفتند چه بودی که ما را
این بودی این آیه آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ و درخت موز بود میوه های آن
بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه کشیده یعنی پیوسته که
زایل نشود و مراد از ظل راحت است وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو میریزد بر بوستانهای
دیگر وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوه بسیار لَا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوه های

دنیا که بی بهار بدست نیاید وَفُرُشٍ و گسترده ها مَرْفُوعَةٍ برداشته شده بعضی بالای بعض و بقولی یعنی
فرش کنایت از زنان و مرفوع یعنی بر تخت بلند نشانده إِنَّا بدرستی که ما أَنْشَأْنَاهُنَّ بیافریدیم ابتداء
بی سبب ولادت زنان دنیا را إِنْشَاءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آنست که زنان را
جوان سازیم بیک سن فَجَعَلْنَاهُنَّ پس گردانیم ایشان را أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج
نزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوستان و عاشقان شوهران خود باشند یا با غنج و ناز
یا شیرین سخن أَتْرَابًا همزادان هم سن و سال و شوهران نیز بهمین ترتیب یعنی هم سن و در تبیان آورده که
صبیه را که بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن اگر شوهر
نداشته باشد در دنیا بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود
چون امرأة فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی باشد باز بدو دارند و اگر زیادت
از یک زوج داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان انشا کنیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ
برای اصحاب دست راست و کسی یا سائلی می پرسد که کیانند اصحاب الیمین پیغمبر ما بگوید ایشان ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ
گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیه وَقَلِيلٌ
مِنَ الْآخِرِينَ فرود آمد فاروق رضی الله عنه گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما
نجات نیابد مگر اندکی این آیه آمد که وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آیه بر وی خواند و عمر
رضی الله عنه فرمود که رَضِينَا عَنْ رَبِّنَا و پیغمبر صلی الله و سلامه علیه گفت از آدم تا من یک ثلثه است و از من
تا قیامت یک ثلثه و در حدیث آمده که ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب گذشت که اهل بهشت
صد و بیست صف باشند و هشتاد از آن امت من خواهند بود و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعت
آنحضرت در دوزخ جاوید نخواهد ماند بیت نماند بزندان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر
وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بیمقدارند
و در دوزخ باشند فِي سَمُومٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند
وَحَمِيمٍ و آبی گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان
اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرما زدگان در دنیا آب طلبند و چون در حمیم افتند حرارت آن بیشتر
متاذی گردند پس پناه برند بسایه و از آن سایه خبر میدهد که وَظِلٍّ و سایه مِنْ يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم

وکویند یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان بسایهٔ آن پناه می برند لا بارد خنک نیست مانند سایهای
دیکر ولا کریم ونه سود رساننده و راحت بخشنده و این عذابها ایشانرا بجهت آنست انهم کانوا
بدرستی که ایشان بوده اند قبل ذلک پیش ازین در دنیا مترفین بناز و نعمت پرورده شدکان
و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وکانوا یصرون و بودند که اصرار می نمودند علی
الحنث العظیم بر کناه بزرک که شرکست یعنی بر آن اقامت میکردند یا سوکند دروغ میخوردند بر آنکه
حشر نخواهد بود وکانوا یقولون و بودند که میکفتند ائذا متنا آیا وقتی که بمیریم وکنا ترابا و کردیم
خاک وعظاما و استخوانها بی کوشت و پوست ءانا لمبعوثون آیا ما بر انکیخته کانیم از قبرها و زنده
شدکان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار اوآباؤنا الاولون آیا پدران و پیشین
ما نیز مبعوث شوند قل بکوای محمد در جواب ایشان که ان الاولین بدرستی که پیشینان از آبای شما و
غیر آن والآخرین و پسینیان از شما و غیر شما لمجموعون هر آینه جمع کرده شدکانند الی میقات
یوم معلوم برای وقتی که مقرر شده از روز معلوم که قیامت است یا مجموع اند در قبرها برای میقات
حشر کردن معلوم است یا همه محشور شوندکان بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم است
نزد خدا ثم انکم پس بدرستی که شما ایها الضالون ای کمراهان از راه حق المکذبون تکذیب
کنندکان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه و امثال ایشانست میکوید که شما فردا لآکلون هر آینه
خورندکانید من شجر از درختی من زقوم که آن زقوم است یعنی شما از زقوم کنید و از آن درخت خورند
فمالئون پس پر کنندکان باشید منها البطون از میوه آن درخت شکمها فشاربون پس آشامندکان
علیه بر بالای زقوم من الحمیم از آب کرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان کمارند تا پر سازند
شکمها از زقوم پس تشنکی بر ایشان غلبه کند انکه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند
فشاربون پس آشامندکانید آنرا شرب الهیم مانند آشامیدن شتران تشنکی زده و هیم آب یابند
یا مثل زمین ریکستان که هر چند آب خورد اثر آن بر وی پیدا نیاید یعنی دوزخیان چندانکه حمیم آشامند
تشنکی ایشان تسکین نیابد هذا این ماکول و مشروب نزلهم پیشکش ایشانست یوم الدین در روز
جزا همچو ما حضری که برای مهمان آرند و بعد ازین در دوزخ انواع ماکول و مشارب خواهد بود ایشانرا
که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید نحن خلقناکم ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید

فلولا تصدقون پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در انتها چه بر همه اهل خرد ظاهر است که هر که بر ابدا
توانا است بر اعاده نیز قادر خواهد بود افرأیتم خبر دهید ما تمنون از آبی که میریزند در رحم زنان
ءانتم تخلقونه آیا شما می آفرینید کودک را از آن ام نحن الخالقون یا مائیم آفرینندکان آن و شما متعهدید بانکه
خالق نیم چه شما بیان وجه و بیان نوع که فرزند است طلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیت حق ارادت
من می آید نحن قدرنا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بینکم الموت میان شما مرک را و مقرر ساختیم
زمان موت هر کس را وما نحن بمسبوقین و نیستیم ما پیشی کرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند کرفت و
از وی که مقدور شده نتواند کریخت و ما این مرک تقدیر کردیم علی ان نبدل برای آنکه تبدیل کنیم از شما
امثالکم کسان دیکر که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیکران بیاریم وننشئکم و بیافرینیم دیکر باره شما را
فیما لا تعلمون در صورتی و هیاتی که نمیدانید آنرا یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مؤمنان را در
بهترین هیاتی ولقد علمتم و بدرستی که دانسته اید شما النشأة الاولى آفرینش نخستین را که نطفه بودید
و علقه شدید تا آخر و بدان هم اقرار دارید فلولا تذکرون پس چرا یاد نمیکنید و تنبیه نمی یابید بر نشاه اخری
چه هر که بر آن قادرست از این عاجز نتواند بود نظم اکنما از ظلمت نابود میکشد تا بجلوه کاه وجود
باز دیکر از سموم هلاک زردی پوشیم زیر پرده خاک هم تواند ام از کن فیکون کار داد از کوشت لحد برون
افرأیتم اخبار نمائید ما تحرثون از آنچه کشت میکنید و تخمی در زمین می افکنید ءانتم تزرعونه آیا
شما میرویانید آن تخم را ام نحن الزارعون یا ما رویاننده ایم حرث فعل عبد است و زرع فعل خدای و در خبر
آمده که نکوئید زرعت ولیکن کوئید حرثت چه شق ارض و القاء بذر در و از بنده است و رویانیدن
از حق سبحانه لو نشاء اکر خواهیم لجعلناه هر آینه کردانیم آنچه را کشته اید حطاما کیاهی درهم شکسته
بی ثمر بس سپید یا کیاهی بی دانه فظلتم تفکهون پس همه روز باشید از آن تعجب کنندکان ماننده اید
از آن آنکه تعجب شوید یا از جمله سعی خود پشیمان کردیده میکوئید ءانا لمغرمون آیا ما تاوان زدکانیم
و حظ ناتمام خواهند بطریق خبر یعنی بدرستی که ما غرامت یافتکانیم بل نحن محرومون بلکه ما بی بهرکانیم از روزی
افرأیتم خبر باز دهید الماء الذی تشربون از آبی که می آشامید برای تسکین عطش و زندکانی شما بو
باز بسته است ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آنرا من المزن از ابر سفید ام نحن المنزلون یا ما
فرو فرستادیم آبی شیرین لطیف لو نشاء جعلناه اکر خواهیم کردانیم آن آب را اجاجا تلخ و شور و نفع از وی

منقطع سازیم فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شکر نمیکنید خدایرا برین نعمت أَفَرَأَيْتُمُ اخبار کنید النَّارَ
الَّتِي تُورُونَ از آتشی که بیرون می آرید ءَأَنْتُمْ آیا شما أَنْشَأْتُمْ بیافریدید شَجَرَتَهَا درخت
آتش را که آن مرخ و عفار است أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ یا ما آفریننده ایم اهل بوادی شاخی از شجر مرخ
که منکر میگویند بر شاخی از درخت عفار که انثی یعنی ماده است میسایند حق سبحانه از میان این دو شاخ
تر که آب از آن میچکد آتشی بیرون آرد نَحْنُ جَعَلْنَاهَا ما کردانیم آتش را تَذْكِرَةً یاد کردنی که چون
ببینند آتش دوزخ یاد کنند یا آنرا تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هرکه قادرست بر احداث
آتش از درخت سبز و تر با وجود ما بین در یکه بکیفیتی ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن
هیکل انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن وَمَتَاعًا و ما ساختیم آتش را برخوردار یعنی سبب نفع
لِلْمُقْوِينَ مر مسافرانرا و مقیمانرا اکتفا کرد بذکر احدی الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر
فَسَبِّحْ پس تسبیح کوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تو اورا پاکی یاد کن فَلَا أُقْسِمُ
پس سوکند یاد میکنم بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ بمواقع نجوم قرآن یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط
آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوالست و بر زوال اثر استدلال
توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن و در عین آورده
مراد مساجد صحابه و مقابر ایشانست که مشبه اند بنجوم کما قال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم
یا منازل نجوم که بروج آسمانست کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا ازمان نجوم که مامور برجم
شیاطین شدند و آن وقت مولد پیغمبر بوده صلی الله علیه وسلم و هنگام بعثت او و امام زاهد رحمه الله
فرموده که مراد نجوم قرآنست و موقع آن دل مقدس پیغمبر صلی الله علیه وسلم هرچند دل مطهر او یکی بود
اما نجوم قرآنی بسیار بود [illegible] و قراءة امام حمزه و امام کسائی رحمهما الله که موقع خوانند
مؤید این قولست و نزول قرآن بر قلب مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده
وَإِنَّهُ و بدرستی که آنچه خدای بدان سوکند خورد لَقَسَمٌ سوکندیست لَوْ تَعْلَمُونَ اگر دانید عَظِيمٌ
بزرگ و معتبر جواب قسم چیست إِنَّهُ بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر شما میخواند لَقُرْآنٌ
كَرِيمٌ هر آینه قرآنیست بزرگ و بسیار نفع چه مشتملست بر اصول علومی که در باب مصالح معاش و
معاد بکار آید یا کرامیست نزد خدای و ملایکه و مؤمنان یا حافظ و قاری او معزز و مکرم است در

قرآن نوشته شده است فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ در کتاب پوشیده یعنی نگاه داشته شده نزدیک خدای
یعنی در لوح محفوظ لَا يَمَسُّهُ نساید لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه دروست إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
مگر پاکیزه کان یعنی ملایکه که مطهرند از کدورات و اوصاف ردیه کلبی رحمه الله گوید که مراد سفره اند
کرام بررة و بعضی ضمیر لا یمسه را بقرآن دانند و مراد مصحف یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از
احداث ظاهر آیت نفی است و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث باید که مس مصحف نکنند فقهاء مالکی و
شافعی رحمهم الله محدث و جنب و حایض را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن و جنابله گویند محدث را
و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن و حایض را نه و نزد امام اعظم رحمه الله نشاید محدث و جنب و حایض
و نفسا را مس مصحف مگر با غلافی منفصل از وی و در نوادر مس کو درست که جنب و حایض را بمعقول امام ابو یوسف
رحمه الله جایزست کتابت قرآن وقتیکه لوح بر زمین بود نه بکار رو و نزد امام محمد رحمه الله بهیچ وجه روا
نیست و بعضی مس را حمل بر قراءت کرده اند و از ابن عمر رضی الله عنه منقولست که دوست تر نزد من آنست که قرآن نخواند
کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رحمه الله فرموده که مراد از تطهیر طهارت توحیدست یعنی باید که غیر موحد
کسی قرآن نخواند و ابن عباس رضی الله عنهما نهی میکرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قراءت قرآن
و محققان گفته اند که مراد از مس اعتقادست یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر پاکیزه دلان که مؤمنانند یا عمل
قرآن یعنی نگاه داشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم
بدان یعنی تفسیر و تاویل آن ندانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد و چنین تقریر فرموده که پاکی سر
نبخشد مایه علامات حکیم سنائی رحمه الله فرموده بیت جمال حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد
که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسی که
پاکیزه کرده از لوث توهم غیریت و بر نسبت علم شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای
حق و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد و مشهود در مشهدی مثنوی چون تجلی کرد اوصاف قدیم
پس بسوزد وصف حادث را کلیم تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار
عالمیان أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ آیا باین سخن که قرآنست أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ شما ای اهل مکه ناگرویدگانید یا مداهنه
کنندگان یا منکران وَتَجْعَلُونَ و میسازید رِزْقَكُمْ روزی یعنی بهره خود را از قرآن أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ
آنکه تکذیب کنید مرو را یا میکرم اندیشه شکر روزی خود آنرا که نسبت باران بانوا کنید و این تکذیب سخن خداست

فلولا پس چرا نه اذا بلغت الحلقوم چون برسد روح بحنجره کلی در وقت مرگ وانتم حینئذ و شما
آنهنگام تنظرون می نگرید بمیت ونحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بدان محتضر منکم از شما ولکن لا
تبصرون ولیکن شما نمی بینید و نمیدانید وان قرب بعلم و قدرت و رؤیت است فلولا ان کنتم پس چرا
اگر هستید شما غیر مدینین غیر جزا داده شدگان در قیامت ترجعونها باز گردانید روح را بجسد
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان مخلص آیت آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راستی میگوئید
پس چرا باز نمیگردانید روح را بتن وقتی که بحلق رسیده فاما ان کان پس اگر باشد متوفی من المقربین
از گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فروح پس مر او راست راحت یا رحمت یا امانی
خلوص از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت وریحان و روزی جاوید اغذیه یا بوی خوش
یا تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد وجنة نعیم و دیگر او راست بوستان پر نعمت و
اما ان کان اما اگر باشد آن وفات کرده من اصحاب الیمین از اصحاب دست راست فسلام لک پس سلام
ترا ای کسی که هستی من اصحاب الیمین از اصحاب یمین و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران
تواند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از هر آفتها واما ان کان و اما اگر
باشد مرده من المکذبین از تکذیب کنندگان مر خدا و رسول را الضالین گمراهان از طریق حق
فنزل پس بهره او پیشکش در قبر من حمیم از آب گرم کرده در دوزخ یا در وادی آتش دوزخ وتصلیة جحیم
و در آوردن یعنی در قیامت در آتش سوزان ان هذا بدرستی که آنچه گفته شد در شان این سه گروه
لهو حق الیقین هر آینه آن حق یقین است یعنی راست و درست بی گمان فسبح پس تسبیح
کوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی [illegible] کی او را
بزرگ نام نخست [illegible] عظمت و کبریای او [illegible] یا نماز کن بذکر پروردگار که عظیم تر
آنست که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه
فرمود که اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحدید بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله نماز گزارد و پرستش کرد مر خدای را ما فی السموات والارض هر که در آسمانها است از ملائکه و هر
در زمینها است از مؤمنان و اشهر آنست که تسبیح گفت مر خدای را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از نجوم
و ستارگان و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمینست از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد

نزدیک صح

فی کل ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال تعالی وظلالهم بالغدو والآصال
وهو العزیز و خدای غالبست در هر چه خواهد الحکیم دانا بهر چه فرماید له ملک السموات والارض
مر او راست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آنست و متصرف در آن یحیی زنده میکرداند ویمیت
و میمیراند در دنیا وهو علی کل شیء و او بر همه چیز از اماته و احیا قدیر توانا است هو الاول او پیش
پیش از همه اشیای پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلیست که اولیت او را بدایت نیست والآخر و پس از فنای
همه موجودات یعنی باقی ابدیست که آخریت او را نهایت نیست نظم اول او اول بی ابتدا آخر او آخر بی انتها
بود و بود و اینچه [illegible] باشد و این نیز باشد کرد والظاهر آشکارا بوجود او بکثرت دلایل
والباطن و پنهان بحقیقت ذات او از تعقل و ادراک اقوال مفسران و مذکران و محققان در بیان این آیه از حد
تعداد تجاوز کرده و بشرح تمام و بسط الکلام در جواهر التفسیر ثبت یافته اینجا بر نقل مختصری [illegible]
صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند
اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد
و احفاد سیم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون ذکور
و زنان [illegible] اعتماد بر اینها ممکن [illegible] که اول منم تا از عدم
آوردم آخر منم باز گشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو بخوبتر وجهی بیاراستم باطن منم [illegible]
در دل تو ودیعت نهادم نظم اول و آخر تویی [illegible] ظاهر باطن [illegible] اول بی انتقال
ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم در بحر الحقایق آورده که اولیت در عین آخریة و آخریت در عین اولیة
و بر همین مثال ظاهریت در عین باطنیة و باطنیت در عین ظاهریة شیخ ابو سعید خراز را قدس سره
پرسیدند که خدای را بچه شناختی گفت بانکه میان اضداد جمع کرده پس این آیه خواند یعنی چه موجود
که تصور نیست جمع اضداد الا از حیثیة واحده و اعتبار واحد در آن [illegible] نظم اولی و منم در اول آخری
باطنی و منم در آن دم ظاهری تو محیطی بر همه اندر صفات و ز همه پاکی و مستغنی بذات وهو بکل شیء و او
بهمه چیزها علیم داناست اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن بنسبت ذاتش یکسان ۵
هو الذی خلق السموات والارض او است آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله
فی ستة ایام در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی

آخر بی ارتحال

ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بتدبیر عرش و ما جزاء امور متعلقه بدو بروفق ارادت
میداند ما یلج آنچه درآید فی الارض در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات
وما یخرج منها و میداند آنچه بیرون آید از زمین چون نبات و معدنیات و دفاین کنوز و تمامی
موتی در آخرت وما ینزل و میداند آنچه فرود آید من السماء از آسمان چون باران و برف و تگرگ
و ملائکه و احکام وما یعرج و آنچه بالا رود و در آید فیها در آسمان چون اعمال و دعوات و ملائکه
که عملهای بندگان می نویسند وهو معکم و خدای با شماست بعلم و قدرت عمومًا و بفضل و رحمت خصوصًا
این ما کنتم هر جا شما باشید یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما منفک نشود و این معیت بعقل
مفهوم نگردد بلکه ذوق آن یکشف دریابند بیت این معیت می نگنجد در بیان نی زبان دارد خبر زو نی مکان
والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید بصیر بیناست و بران جزا خواهد داد له ملک السموات والارض
مر او راست حکم کنندگی و فرمان روایی در آسمانها و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق
با بدا دارد و ثانی با عادت چنانچه میفرماید والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردد
شود عواقب کارها یولج اللیل درآرد شب را فی النهار در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید
ویولج النهار و درآرد روز را فی اللیل در شب یعنی از زمان روز در شب افزاید زیاده کند
باختلاف فصول وهو علیم و او دانا است بذات الصدور بآنچه در دلها پوشیده است آمنوا بگروید
ای کافران بالله بخدای و ای ایکان دانید ورسوله و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه وسلم و تصدیق
وانفقوا و نفقه نمایید و ببخشید مما جعلکم از مالهایی که داده است خدای شما را مستخلفین
خلفاء که تصرف کنندگان فیه در آن یعنی از مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان
بشما رسیده در آن خلفا باید لکنید فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول منکم از شما
وانفقوا و نفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر خیرات لهم مر ایشانراست اجر کبیر
مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که جنت و نعیم آنست وما لکم لا تؤمنون و چیست شما را که نمیگروید بالله
بخدای و بوحدانیت او معترف نمیشوید والرسول و حال آنکه پیغمبر که فرستاده اوست یدعوکم میخواند
شما را بحجت و برهان لتؤمنوا بربکم تا ایمان آرید بآفریدگار خویش وقد اخذ و بدرستی که فرا گرفت
خدای میثاقکم پیمان شما را در روز الست بر اقرار بربوبیت و نفی شرک ان کنتم اگر هستید شما

مؤمنین باور دارندگان مر آن میثاق را هو الذی ینزل اوست آن خدای آنکه فرو فرستد علی عبده بر بنده خود
که محمد است صلی الله علیه وسلم آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون
آرد خدای شما را بقرآن یا از جهل بعلم یا از ضلال بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از
ظلمات حجاب بنور تجلی وان الله و بدرستی که خدای بکم بشما لرؤف مهربانست که قرآن میفرستد رحیم
بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید وما لکم و چیست شما را و چه فایده می بینید و چه عذر
دارید الا تنفقوا در آنکه نفقه نکنید مالها خود را فی سبیل الله در راه خدای ولله و حال آنکه
مر خدای راست میراث السموات والارض میراث آسمانها و زمین یعنی هرچه در آسمان و زمینست بعد از فنای
اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر او راست و لیکن خلق در ان تصرف میکنند و با خر دست تصرف
دیگران کوتاه شده بمجانه باز گردد و درین کلام ترغیب بنفقه کردن چون دانستید که این اموال در دست
شما باقی نخواهد ماند باری بفرمان خدای ادران نگاه دارید و برای خود ازان ذخیره آخرت بردارید
لا یستوی برابر نیست منکم از شما ای مؤمنان من انفق هر که نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه
که اهل اسلام بی برگ و نوا اند وقاتل و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول با کمی که انفاق نماید
داعیه قتال دارد بعد از فتح چه در ان وقت مال بسیار خواهد بود و چندان با نفاق و مقاتله احتیاج
نخواهد افتاد اولئک آن گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح اعظم بزرگترند درجة از روی درجه
و مرتبه من الذین انفقوا از آنانکه نفقه کنند من بعد پس از فتح وقاتلوا و کارزار نمایند وکلا و همه را
که نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس از ان وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای بهشت اما درجات
ایشان متفاوت باشد والله و خدای بما تعملون بآنچه میکنید از نفقه و قتال با اخلاص یا ریا خبیر
داناست اکثر مفسران بر آنند که این آیه در شان ابو بکر صدیق است رضی الله عنه که اول کسی که ایمان آورده و
نفقه کرد و با کفار مخاصمت نمود او بود و اشارت بدینمعنی در صفت وی کرده اند نظم صاحب قدم مقام تجرید
سر دفتر جماعه اهل توحید در جمع مقربان سابق حقا که جزا او نبود صادق من ذا الذی کیست آنکسی
که او یقرض الله که وام دهد خدایرا یعنی نفقه کند مال خود را بامید عوض چه طلب عوض با آن ماند که قرض
میدهد قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس و با خلاص فیضاعفه تا زیادت کند خدای آن
قرض او را له برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وله و مر او راست اجر کریم مزد کرامی که

بهشت يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ یاد کن روزی را که ببینی مردان گرویده وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان مؤمنه را بر صراط
گذرانند يَسْعَى میرود شتابان نُورُهُمْ روشنی توحید ایشان بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان تا ایشانرا
میکند وَبِأَيْمَانِهِمْ و از جانبهای راست ایشان تا ایشانرا ببهشت راه نمونی میکند و از ابن مسعود
رضی الله عنه منقولست که نور هر کس بر قدر عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد تا عدن و از آن دیگری برابری کوه
دیگی با عتقاد نخلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را ببیند باری هیچ مؤمن بی نور نباشد
گویند فرشتگان مر ایشانرا که بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ مژدهٔ شما امروز جَنَّاتٌ دخولست امروز در بوستانها که
پیوسته تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل و اشجار آن جویها باشید شما خَالِدِينَ فِيهَا جاوید
در آن ذَٰلِكَ و این بشری بجنت جاویدی هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست چه از اهوال قیامت
نجات یابند و بحلال میرسند و بدیدار ملک تعالی میرسند ع هزار جان مقدس فدای دیدارش
ابی امامه رضی الله عنه روایتست که مؤمنان را بر صراط نور دهند که از فرو منافق را نیز روشنی بگذارند و
مؤمنان هرگاه که روی باز پس میکنند هم صراط روشن میگردد پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و
بدیشان نرسند کما قال تعالى يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان
منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی از اهل نور التماس کنند که شما انْظُرُونَا نظر کنید بما نَقْتَبِسْ
تا بگیریم روشنی مِنْ نُورِكُمْ از نور شما چون بما نگرید قِيلَ ارْجِعُوا گفته شود یعنی گویند مؤمنان یا ملائکه
مر منافقانرا که باز گردید وَرَاءَكُمْ باز پس خویش یعنی بدنیا روید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجویید روشنی را که
در محشر کسب نور نتوان کرد و از دنیا باخود باید آورد بیت کار اینجا کن که تشویشست در محشر بسی
آب از اینجا بر که در دریا بجز شور و شر است منافقان نیم آنمعنی نکرده بقصد آنکه نور در عقب ایشانست
روی باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند بَيْنَهُمْ میان منافقان و مؤمنان
بِسُورٍ دیواری بزرگ چون باره شهری لَهُ بَابٌ مر او را دری باشد که مؤمنان بدان بهشت در آیند
بَاطِنُهُ باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان در وی میروند فِيهِ الرَّحْمَةُ در وی رحمت بود زیرا که بهشت
وَظَاهِرُهُ و ظاهر سور یعنی خارج او مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ از پیش آنکه طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که
نزدیک دوزخست اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نبینند باز متوجه مؤمنان شوند دیده
بینند میان خود و ایشان حاجز شده از آن در نگرند مؤمنانرا مشاهده نمایند که خرامان متوجه

ریاض جنان اند يُنَادُونَهُمْ بخوانند ایشانرا بزاری و گویند ای مؤمنان أَلَمْ نَكُنْ آیا نبودیم ما مَعَكُمْ
باشما در دنیا بجماعت شما نماز میگزاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم قَالُوا بَلَىٰ گویند مؤمنان که بلی بظاهر
با ما بودید وَلَٰكِنَّكُمْ ولیکن شما فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ در فتنه افگندید نفسها خود را بسبب نفاق و لذت معاصی
چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وَتَرَبَّصْتُمْ و تاخیر کردید در توبه وَارْتَبْتُمْ و شک آوردید در نبوت
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و بفریفت شما را آرزوهای شما یعنی امل دراز و وعده دراز پیش
گرفتید حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتی که بیامد فرمان خدای بقبض روح شما وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ و فریب داد شما را
بخدای الْغَرُورُ شیطانی فریبنده یا دنیای ناپاینده فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته نشود مِنْكُمْ
از شما ای منافقان فِدْيَةٌ چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نگیرند فدا نیز از
آنانکه نگرویدند مَأْوَاكُمُ النَّارُ جای شما و ایشان آتش دوزخ بود هِيَ آتش مَوْلَاكُمْ سزاوار تربیت شما
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست آتش آورده اند که مؤمنان در مکه با فقر و فاقه بمحنت تمام تن در عنا
تهیه میکردند بعد از هجرت که مال بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظایف
عبادات ظاهر گشت آیه آمد که أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند أَنْ تَخْشَعَ
قُلُوبُهُمْ آنکه ترسنده و نرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ اللَّهِ برای یاد کرد خدای وَمَا نَزَلَ و برای آنچه
فرو فرستاد خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام خود و قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان اصحاب بسیار شد و این آیه
نازل گشت یا اصحاب التماس موعظه کردند و این کلام فرود آمد جمعی گویند نزول آیه در شان منافقانست
میفرماید که وقت نیامد آنهارا که ایمان آورده اند بزبان که دل ایشان ترسکار گردد و اخلاص را شعار و دثار
خود سازند وَلَا يَكُونُوا و مباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند
مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشانرا توریت و انجیل دادند فَطَالَ پس
دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل دور پیش گرفتند فَقَسَتْ پس سخت شد
قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و در دل ان خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ خارجند
از دین خود و تارک احکام کتاب خود اند از حد قسوت و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت و نشانه
نرمی دل توجه بطاعت نظم دلی کز نور معنی نیست روشن ز هر انش دل که آن سنگست و آهن ز دلی کز گرد غفلت زنگ
از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد اعْلَمُوا بدانید ای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يُحْيِي الْأَرْضَ زنده

میگرداند زمین را بعد موتها پس از مردگی وافسردگی آن وبهمان منوال زنده خواهد ساخت اموات را
قد بینا بدرستی که روشن کردیم لکم الآیات برای شما نشانها وقدرت را لعلکم تعقلون شاید
که شما عقول خود را در استدلال بکار برید ان المصدقین بدرستی که مردان باور دارنده والمصدقات
وزنان تصدیق کننده که قول خدا ورسول را راست دانستند وحفص تشدید میخواند یعنی مردان و
زنان صدقه دهنده واقرضوا الله وحال آنکه وام داده اند خدای را قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی از
طیب اموال یضاعف زیاده کردانیده شود لهم برای ایشان مزد ایشان از ده تا هفتصد وزیاده ولهم
ومر ایشان راست اجر کریم مزدی کرامی وپاداش بزرکوار یعنی بهشت والذین آمنوا وآنانکه کرویده اند بالله
ورسله بخدای وفرستادکان او وشک نیاورده در اخبار واحکام ایشان اولئک آن کروه هم
الصدیقون ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست کویان والشهداء وکواهانند روز قیامت عند ربهم
نزدیک پروردکار خود بر انبیا وامم ایشان وبقول بعضی والشهداء را مبتدا دانند ومعنی آیه آنست که آنها که
شهید شده اند در راه حق نزدیک وی اند در درجات قرب لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان که
وعده کردیم ونورهم وروشنی که روز حشر با ایشان بود والذین کفروا وآنانکه بپوشیدند حق را وانکار نمودند
وتغییر کردند وکذبوا بآیاتنا وتکذیب نمودند آیتها مارا که بر محمد صلی الله علیه وسلم فرو فرستاده ایم
اولئک آن کروه اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ اند اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة
الدنیا آنرا که زندکانی این سرای لعب بازیچه است ولهو وبیهوده ورنج کشیدن در طلب متاع
چون تعب کودکانست در بازیچها بی حاصل بازیچه ایست طفل فریب بتبع دیو بی عقل مردمان که بدو مبتلا شده
وزینة ودیکر آرایشیست در مطاعم خوشکوار وملابس نیکو ومنازل دلکش ومراکب راهوار وتفاخر بینکم
ومفاخرت کردن میان یکدیکر بنسب عالی یا بجاه تمام وتکاثر فی الاموال ومباهات بر بسیاری مالها
والاولاد وکثرت فرزندان وبدانید که اندک زمانی آن بازی برطرف شود ولهو وفرح بغم وترح مبدل
کردد وآرایشها از هم فرو ریزد وتفاخر وتکاثر چون شرار آتش ناپدید شود پس مثل اینها در سرعت زوال
وانتقال کمثل غیث همچو بارانیست که بر زمین تشنه بارد وتخمها که در وی است نمو دهد برویاند وتمام کرداند پس
اندر غایت خوبی اعجب الکفار بشکفت آرد مزارعان را نباته آنچه رسته باشد از باران ثم یهیج
آنکه خشک کردد بسبب آفات سماوی یا ارضی فتراه مصفرا پس بینی آن کیاه را زرد شده بعد از سبزی

ثم یکون حطاما پس کردد بعد از زردی حطاما درهم شکسته وکوفته وریزه ریزه شده وفی
الآخرة ودر آن سرای عذاب شدید عذابیست سخت مر دشمنان خدای را که عمر در طلب دنیا کذرانیده
از حق فراموش کردند ومغفرة وآمرزش است من الله از خدای ورضوان وخشنودی مر دوستان
خود را که در بهجت وخوشی مولی ترک هر دو سرای کردند رباعی ای طالب دنیا تو بنی مغروری وی مایل عقبی تو بکی زنوری
ولی که بنی میل بهر دو عالم دوری تو طالب نوری که عین النوری وما الحیوة الدنیا ونیست زندکانی دنیا الا
متاع الغرور مکر متاعی که فریبنده باقی نماند واین متاع غرور نسبت بکسیست که دنیا را دست افزار تحصیل
نعیم اخروی نسازد ودر بند لذات نفس وهوا بکار آن سرای نپردازد اما اکر صاحب دولتی مدد توفیق
رفیق بود وکار شده باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید وازمن لهی ربانی بهره برد ادر نسبت وی
متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح مثنوی مال را کز بهر حق باشی حمول
نعم مال الصالح کفتش رسول سابقوا پیشی کیرید وبشتابید الی مغفرة بسوی موجبات آمرزش واقع
من ربکم از پروردکار شما وموجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرایض یا روزه یا صدقه یا
جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت وسلمی رحمه الله کفته که وسیله مغفرت حضرت رسالت منقبت
صلی الله علیه وسلم پس حق سبحانه میفرماید که شتاب نمایید بمتابعت او که سبب آمرزشست وجنة عرضها
وپیشی کیرید در رفتن ببهشتی که پهناء آن کعرض السماء والارض مانند عرض آسمان وزمین بشرطی که هر دو را
صحایف رقیقه سازند وبیکدیکر وصل کنند اعدت آماده کرده شده است اینچنین بهشت للذین آمنوا
بالله برای کسانی که کرویده اند بخدای ورسله وبفرستادکان او ذلک آن کرویدن یعنی توفیق آن
فضل الله افضل خدایست وکرم او یؤتیه میدهد بعنایت خود من یشاء هر کرا میخواهد والله
ذو الفضل العظیم وخدای خداوند فضل بزرکست بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق ایمان وهم در آخرت
بمغفرت ورضوان ما اصاب نرسید ونخواهد رسید من مصیبة هیچ رسنده از غم وانواع مصائب
فی الارض در زمین چون قحط وکرانی ونقصان مال وزرع وجز آن ولا فی انفسکم ونه در نفسها شما
چون بیماری وضعف وفقر وموت واولاد وغیر آن الا فی کتاب مکر آنکه نوشته شده است در لوح
محفوظ من قبل ان نبرأها پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبة را یا زمین را یا نفسها را ان ذلک بدرستی
که ثبت مقدرات بر لوح با وجود بسیاری آن علی الله یسیر بر خدای آسانست در ازل ابن حکم زد

وا زروی یافته جهت آنکه در لوح بر قرار کرده و دانسته که احکام ازلی مندفع نمیگردد میگوید که اینها را
نوشته ام لکیلا تأسوا تا شما اندوهگین نشوید یعنی غم نخورید علی ما فاتکم بر آنچه فوت شد از شما از
نعمت و عافیت و صحت ولا تفرحوا و شادمان نگردید بما آتاکم بآنچه داد شما را از مال و متاع
دنیا و اخبار است بمعنی نهی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور مشوید که آنرا قراری نیست
نه این را اعتباری بیت گر دهد دهر کرا ای شادی مکنند ور فوت شود نیز مرنج و بعینی و از مرتضی علی
علیه السلام منقولست که هر که بدین آیه کار کند هر آینه فرا گیرد زهد را بهر دو طرف آن یعنی زاهد تمام
باشد و چه زیبا گفته اند شعر حال دنیا رو شد مشو شاد از آن ور فوت شود مشو غمناک از آن چون نیست پسندیده بکن
تا دنیی و دین شود آباد از آن والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل مختال هر متکبری را
که بنعمت دنیی بر دیگری تطاول کند فخور نازنده یعنی فخر کننده بدان بر اکفا و اقران پس صفت
ایشان میکند و میفرماید الذین یبخلون مختال و فخور آنانند که با وجود دنیی دارند و جمع اسباب
آن بخل کنند و مال خود را در راه خدا صرف ننمایند ویأمرون الناس و با وجود بخل خود امر کنند
مردمان را بالبخل به بخیلی کردن در تبیان آورده که بقول جمعی مراد از این یهودانند که بخل کردند به
نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و از آن بی شدند و دیگر
نیز بکتمان آن فرمودند ومن یتول و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلی الله علیه
وسلم فإن الله پس بدرستی که خدای هو الغنی اوست بی نیاز از وی و از انفاق او الحمید ستوده در
ذات و صفات که اعراض و تولی اعداء دین او را ضرر نکند لقد أرسلنا بدرستی که فرستادیم رسلنا
فرستادگان خود یعنی ملایکه را به پیغمبران بالبینات بحجتهای روشن که معجزات است با شریعتها و واضح
وأنزلنا و فرو فرستادیم معهم الکتاب با ایشان کتابی که متضمن مصالح دینی و دنیوی باشد
والمیزان و منزل کردانیدیم با ایشان ترازو را لیقوم الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط بعدل
یعنی تا تسویه حقوق کنند با آن در میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا
و علیه السلام بوده و گفته اند مراد از انزال اسباب اوست و امر بساختن آن وأنزلنا الحدید و فرستادیم آهن را
با آدم علیه السلام ماوردی فرموده که آدم علیه السلام چون از بهشت بدنیا آمد سه قطعه از آهن با وی
همراه بود انبر و پتک و سندان در معالم آورده که خدای تعالی چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد

آب و آتش و نمک و آهن فیه در آهن بأس شدید کارزار سخت یعنی آلتهایی که در کارزار
بکار آید از و سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه
برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن ومنافع للناس و در آهن است سودها مر مردمان را
چه قوام صناعات و حرفها از آهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن در و دخلی ندارد و نفع کلی آنست
که کفار از تیغ شمشیر سلطانان هراسانند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن پس حق سبحانه آهن فرستاد
تا اعداء دین منزجر کردند و ترازو فرستاد تا معاملات و وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل
کردانید تا حق از باطل متمیز شود ولیعلم الله و تا ببیند خدای من ینصره آنکس را که یاری دین او میکند
ورسله و نصرت میدهد فرستادگان او را با استعمال اسلحه در جهاد کفار مراد مومنانند که یاری دهند
پیغمبر را بالغیب بپوشیده یعنی وقتی که پیغمبر حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مددکاری میکردند و در غیبت یار و هوادار نبودند إن الله قوی بدرستی که خدای توانا است بر اهلاک
دشمنان عزیز غالبست بر همه بحکم و فرمان ولقد أرسلنا و بتحقیق ما فرستادیم نوحا نوح نجی را
تابیل وإبراهیم و ابرهیم خلیل را بنمرودیان وجعلنا و ودیعت نهادیم فی ذریتهما النبوة در فرزندان
ایشان پیغمبری را والکتاب و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فمنهم پس بعضی از آنها
که بدیشان آمدند مهتد راه یافتگانند یعنی ایمان آورده بکتاب نبی وکثیر منهم و بسیاری از ایشان
فاسقون بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویده بکتاب و رسل ثم قفینا پس از پی در آوردیم
علی آثارهم بر عقب نوح و ابرهیم و امم ایشان برسلنا بفرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود
و صالح را علیهم السلام و پس از ابرهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را علیهم السلام وقفینا و از پی
در آوردیم این رسل را و تمام کردیم انبیاء بنی اسرائیل را بعیسی ابن مریم بعیسی پسر مریم علیه السلام وآتیناه
الإنجیل و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل وجعلنا و افکندیم فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای آنانکه پی
روی کردند عیسی را رأفة مهربانی ورحمة و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی مخلص او را
بر یکدیگر مشفق و مهربان کردانیدیم ورهبانیة و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیت را و از پیش خود
ابتدعوها نو در آوردند آن را ما کتبناها ما فرض نکرده بودیم آن را علیهم بر ایشان و لیکن آن بوده که
بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی چون دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند جمعی بر همان

خود هم

دین ماند از میان ایشان بکوهها برون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتها عظیم از ترک مطعم و مشرب
و لباس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن بطلب خشنودی خدا آنرا
پیش گرفتند فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَايَتِهَا چنانچه سزاوار نگاه داشت آن
بود بلکه بتثلیث قایل گشتند و قرآن و محمد را صلی الله علیه وسلم منکر شدند و اندکی ایشان از منهج متابعت
مسیح انحراف ننمودند حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم دریافتند و بدولت اسلام شرف متابعت سید
انام سرافراز شدند و حق سبحانه درباره ایشان میفرماید که فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنانرا که گرویدند
مِنْهُمْ از جماعه رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم أَجْرَهُمْ مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت
بیشمار است وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ترسایان فَاسِقُونَ بیرون آمدگانند از دایره ایمان پس اهل کتاب
میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید بر رسولان گذشته اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای
وَآمِنُوا و بگروید بِرَسُولِهِ بفرستاده او یعنی محمد صلی الله علیه وسلم يُؤْتِكُمْ تا بدهد شما را كِفْلَيْنِ
دو بهره مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم و یکی ایمان بسایر انبیا وَيَجْعَلْ لَكُمْ
و بدهد و مقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ
و بیامرزد مر شما را گناهان شما وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مؤمنان را رَحِيمٌ مهربان بریشان ٥
آورده اند که با امید و بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان بر گرویدگان
حسد بردند آیه نازل شد که خدای ایشان را دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ
الْكِتَابِ تا بدانند اهل کتاب که بحبیب من نگرویدند أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستی که قادر نیستند و توانایی نیابند
عَلَى شَيْءٍ بچیزی مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدای یعنی از فزونی ثواب و جزا وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت
خداست يُؤْتِيهِ عطا کند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگ
یعنی نعمتی عام که خواص و عوام را فرا رسیده ٭ فیض کرم رسانده از شرق بغرب ٭ خوان نعم نهاده از مأمن تا
هستند پیش و کم زنوال تو بهره مند ٭ دارند نیک و بد ز عطای تو اعتراف

سورة المجادلة

الجزء الثامن والعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه میل کرد بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود خوله از آن امتناع
کرد و اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار میگویند و در جاهلیت طلاق بوده خو

بجناب نبوت آمده درین باب استفسار فرمود و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که تو
بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد حضرت گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی
خوله از جهت کثرت اطفال و خردی ایشان و مفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شده دیگر بار
سخن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم بازگردانید و همان جواب شنید روی نیاز باسمان کرد و گفت اللهم إني أشكو
إليك في الحال آیه آمد که قَدْ سَمِعَ اللَّهُ بتحقیق شنود خدای قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ سخن آن زن را که جدال
میکرد با تو فِي زَوْجِهَا در کار شوهر خود وَتَشْتَكِي و ناله کرد و شکایت خود بر داشت إِلَى اللَّهِ بخدای
وَاللَّهُ يَسْمَعُ و خدای میشنود تَحَاوُرَكُمَا پاسخ دادن و سخن بازگردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی که بر وی
حرام شدی و او میگفت مرا طلاق نداده إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنواست اقوال مردمان را بَصِيرٌ
بیناست باحوال ایشان الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ آنانکه ظهار کنند مِنْكُمْ از شما مردان مِنْ نِسَائِهِمْ از
زنان خود و گویند که تو بر من چون پشت مادر منی مَا هُنَّ نیستند آن زنان ایشان أُمَّهَاتِهِمْ
مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران ایشان في
الحقیقة إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ مگر آن زنان که بزادند ایشانرا و ازواج نبی صلی الله علیه وسلم و مرضعات حکم
مادر دارند وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مردان لَيَقُولُونَ میگویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ ناشناخته سخنی و ناداشت
وَزُورًا و دروغی چه هرگز زوجه مادر نباشد وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ و بدرستی که خدای عفو کننده است مر
گناهان توبه کنندگان را ازین قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشانرا بایجاب کفارت و ظهار تشبیه زوجه است
یا آنچه تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه جزوی شایع از و بعضوی که حرام باشد نظر بر مرد بدان از اعضا
محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید تو بر من چون ظهر مادر منی یا سر تو یا نصف تو چون ظهر یا
بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله منی و علی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود وَالَّذِينَ
يُظَاهِرُونَ و آنانکه مظاهره کنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود ثُمَّ يَعُودُونَ پس بازگردند لِمَا قَالُوا بنقض
آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی او بمذهب امام اعظم رحمه الله یا امساک کنند او را بر زوجیت در
عقب ظهار و اگرچه لحظه باشد با امکان طلاق و این قول امام شافعی است رحمه الله یا وطی کنند بمذهب
امام مالک رحمه الله و نزدیک وی عود بعد بوطی باشد و پس بر هر تقدیر کفارت باید داد و بیان کفارت
اینست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بوطی او یا نگاه دارد بر زوجیت یا وطی کند فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر وی ست

آزاد کردن بندهٔ خواه مؤمنه وخواه ذمیه وخواه خرد وخواه بزرگ بقول امام اعظم رحمه الله وامام شافعی
رحمه الله کوید رقبهٔ مؤمنه آزاد باید کرد مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه مظاهر ومظاهر عنها مس کنند
یکدیکر را وتمتع کیرند از هم وبعضی بر آنند که مس کنایه از جماعست وجماع مظاهر عنها حرام بود قبل از
کفارت ذَٰلِكُمْ این حکم بکفارت که مامور شدید بدان تُوعَظُونَ بِهِ پند داده میشوید بآن تا باز ایستید
از تلفظ بچنین الفاظ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بدانچه شما میکنید خَبِيرٌ داناست وبر وی پوشیده
نمی ماند فَمَن لَّمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده یا بندهٔ دارد وبخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست
وبنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه واین قول امام شافعیست وامام مالک رحمه الله الزام اعتاق بنده
میکند ونزد امام اعظم رحمه الله اکر بنده دارد آزادی باید کرد هر چند بخدمت او محتاج بود فلا کر
بنده دارد وبنفقه محتاج است فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بروست روزهٔ دو ماه پی در پی که در
میان آن افطار نکند بی عذری واکر افطار کند روزه باز کیرد واکر عذر دارد در آن خلافست واین روزه
باید مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا پیش از آنکه بیکدیکر رسند بمباشرت فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه
داشتن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بروست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از کندم ویک صاع
از سایر حبوب غاذیه وبمذهب امام شافعی رحمه الله مدی از طعام باید داد ذَٰلِكَ این بیان تعلیم
شد واین احکام مقرر کشت لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ تا تصدیق کنید خدای وَرَسُولِهِ وپیغمبر ویرا بقبول اوامر
ونواهی واین حکمها وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ حدهاء خداست که از آن درنتوان کذشت وَلِلْكَافِرِينَ ومر کافرانرا
که زبان قبول نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی درد ناکست در آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ مخالفت ودشمنی میکنند با خدای ورسول او یعنی از حدود او در میکذرند وتجاوز مینمایند كُبِتُوا
خوار ونکونسار کرده شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنانکه ذلیل ورسوا شدند آنانکه مِن قَبْلِهِمْ پیش از
ایشان بودند از کفار کذشته وَقَدْ أَنزَلْنَا وبتحقیق فرستادیم ما آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهاء روشن یعنی
قرآن ومعجزها دلالت کننده بر صدق حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وَلِلْكَافِرِينَ ومر کافرانرا است چنین
عذاب در آخرت عَذَابٌ مُّهِينٌ چنین عذاب در آخرت يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ یاد کن روزی که بر انکیزد حق سبحانه
ایشانرا از قبور جَمِيعًا همه ایشانرا یکی غیر مبعوث نماند فَيُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا
بآنچه کرده باشند أَحْصَاهُ اللَّهُ نکاه داشته باشد خدای عمل ایشانرا وَنَسُوهُ وایشان فراموش کرده

باشند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیزها از اعمال واقوال واحوال بندکان شَهِيدٌ کواهست
ومناسب آن مکافات خواهد بود وکسی که کواهی او دارد رد نتوان کرد بیت حاکم ز حکم دم نزند کر کواه نیست
حاکم که خود کواه بود قصه مشکلست در کشاف آورده که روزی ربیعة بن عمرو وحبیب برادر او وصفوان
بن امیه حدیث میکردند یکی کفت آیا خدای میداند آنچه ما میکوییم دیکری کفت بعضی را داند وبعضی را
نداند ثالث کفت اکر بعضی را میداند همه را نیز میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیة آمد که أَلَمْ تَرَ
أَنَّ اللَّهَ آیا نمیدانی آنرا که خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ میداند آنچه در آسمانهاست از ملائکه ونجوم
وارواح وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین است از معادن ونباتات وحیوانات مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ
نباشد از سه تن راز کوینده باهم إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مکر که خدای چهارم ایشانست بعلم یعنی چهار میکرداند
ایشانرا از حیثیة آنکه رفیق ایشانست واطلاع دارد بر سخن ایشان وَلَا خَمْسَةٍ ونه پنج راز کوی باشند
إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مکر او ششم ایشانست بدانش وبینش یعنی ایشانرا شش ساخته وَلَا أَدْنَىٰ ونه کمتر
باشند مِن ذَٰلِكَ از این عدد وَلَا أَكْثَرَ ونه بیشتر از پنج تن إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مکر او با ایشانست در علم أَيْنَ
مَا كَانُوا هر جا باشند در اقطار سموات یا در زوایاء زمین چه علم او باشیا قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه
تفاوت کند مثنوی این معیت در نیابد عقل وهوش زین معیت دم مزن بنشین خموش قرب حق با بنده دورست از قیاس
برترست پس خود منه آنرا اساس ثُمَّ يُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح
وتشهیر ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای بر همه چیز از کفتارها وکردارها
عَلِيمٌ داناست ونسبت علم او با همه معلومات یکسانست حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل
زمین را وعلم بمخفیات امور برابر وجه احاطه کند که بجلیات آن بیت نهان وآشکارا هر دو یکسانست بر علمت
این را زود تر مینه آنرا دیرتر دانی در تفسیر امام زاهد رحمه الله آورده که جهودان ومنافقانرا عادت بود
که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم سریه فرستادی وخبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مؤمنان یا نزدیک
ایشان بنشستندی وبا یکدیکر راز کفتندی وبکوشه چشم بدانها که دل ان سریه کرو داشتند نکاه کردندی ورمزی
نیز در میان آوردندی مؤمنانرا کمان افتادی که مکر آن لشکر را کاری افتاده بغایة اندوهناک شدندی که
این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید ایشانرا از آن نهی کرد دو سه روزی اجابة کردند دیکر بار بر
همان منوال تناجی نمودن آغاز نهادند آیة آمد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی ونمی نکری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه

نُهُوا بازداشته شدند عَنِ النَّجْوَى از راز گفتن با یکدیگر یعنی نهی کردند ثُمَّ یَعُودُونَ پس باز میگردند لِمَا
نُهُوا عَنْهُ بدانچیزی که نهی کرده شده بودند وَیَتَنَاجَوْنَ و راز میگویند از روی ستیزه بِالْإِثْمِ بآنچه ایشا[ن]
آثم میسازد از غیبت مؤمنان وَالْعُدْوَانِ و بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان وَ
مَعْصِیَتِ الرَّسُولِ و نافرمانی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و باز نا داشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم آمدند گفتند السام علیک حضرت فرمود که وعلیکم عایشه رضی الله بشنید گفت السام علیکم
ولعنکم الله وغضب الله علیکم آنحضرت فرمود که آهسته باش ای عایشه و نرم خویی کن عایشه رضی الله عنها گفت
که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت صلی الله علیه وسلم گفت مگر تو نشنیدی که چه گفتم رد کردم سخن
ایشان بر ایشان و سخن کلام من در باب ایشان مستجاب است نه از آن ایشان درباره من پس حق سبحانه آیه فرستاد
وَإِذَا جَاءُوكَ و چون بیایند جهودان بسوی تو حَیَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ یُحَیِّكَ بآنچیزی که تحیت
نگفته ترا بِهِ اللَّهُ بآن خدای یعنی خدای تو نگفت وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِینَ اصْطَفَى و ایشان میگویند السام
عَلَیْكَ و سام بلغت یهود مرگ است یا قتل شمشیر وَیَقُولُونَ و میگویند یهود فِی أَنْفُسِهِمْ در میان یکدیگر
لَوْلَا یُعَذِّبُنَا اللَّهُ چرا عذاب نمیکند خدای ما را بِمَا نَقُولُ بآنچه میگوییم نسبت با پیغمبر او یعنی اگر وی نبی بودی
بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشان را دوزخ
برای عذاب یَصْلَوْنَهَا در آیند بدان فَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد جایگاهیست دوزخ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
ای گرویدگان إِذَا تَنَاجَیْتُمْ چون راز گویید با یکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز مگویید بِالْإِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ
و به بیداد وَمَعْصِیَتِ الرَّسُولِ و بنافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میکنند وَتَنَاجَوْا و راز گویید
بِالْبِرِّ بنیکوکرداری وَالتَّقْوَى و بپرهیزکاری و ترسکاری وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در
کارها که میکنید الَّذِی آن خدایی که شما إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردها
جزا خواهد داد إِنَّمَا النَّجْوَى جز این نیست که راز گفتن بگناه و عدوان مِنَ الشَّیْطَانِ از وسوسه شیطان
که در چشم می آرد و بر آن میدارد لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا تا اندوهگین گرداند مؤمنان را وَلَیْسَ و نیست شیطان یا
تناجی او بِضَارِّهِمْ شَیْئًا ضرر رساننده مؤمنان بچیزی إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری خدای یعنی بمشیت
و قضای وی وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان در همه خود
با حق گذارند و از راز گفتن جهود و منافق حسابی بر ندارند که کید ایشان را مقداری و اعتباری نیست

اعتباری نیست بیت ذکر بجا سخن خصم تند گوی گوی که اهل محلها را از آن حسابی نیست جمعی از اهل بدر
منهم بمجلس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمدند و بعضی از اصحاب که در حضرت پیغمبر فرو گرفته بودند بدیشان سلام
کرده بر پای ایستادند و کسی ایشان را جای نداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که قم یا فلان و یا فلان و یا فلان
ایشان برخاستند و جای با اهل بدر بگذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت و شکایت کردند آیه
آمد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید إِذَا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا چون گفته شود شما را که جای فراخ
کنید فِی الْمَجَالِسِ در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و غزات فَافْسَحُوا پس جای گشاده کنید بر مردم یَفْسَحِ
اللَّهُ تا گشاده کند خدای لَکُمْ مر شما را در قبر یا در بهشت منزلها با سعت یعنی چنانچه شما منزل فراخ
کرده اید بار از تضایق و تزاحم وَإِذَا قِیلَ انْشُزُوا و چون گفته شود فَانْشُزُوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی
در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می نشستند و چون یکی از ایشان را مهمی بیرون طلبیدندی نخواستی
که برخیزد این آیه نازل شد و در تفسیر ماوردی مذکور است که چون گویند برخیزید بنماز جمعه یعنی بنماز در دهند
بشتابید یَرْفَعِ اللَّهُ تا بردارد خدای تعالی درجها در بهشت الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ آنان را که گرویده اند از شما
وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ و بر میدارد آنان را که داده شده اند علم با ایمان دَرَجَاتٍ درجهای بالای درجات مؤمنان
که بی علم باشند زیرا که مؤمن عالم افضل است از مؤمن بی علم در کشف الاسرار از ابن مسعود رضی الله عنه
روایت میکند که امیر علی را رحمه الله در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمالست تا بدان تقرب
کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیدیم و از آن گذشته درجه اندوهناکان این خواب موافق آیت
و علما دین را مرتبه بلند است هم در دنیا بمرتبه شرف و وراثت انبیا علیهم السلام و هم در عقبی بفضل
و قدر و مرافقت با اصفیا از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که مؤمن عالم را بر دارند درجها بالای
غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیزرو باشد شصت سال و در حدیث ابی داود درجه
مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب مطلع [illegible]
هم العلماء ابناء الکرام و نعم قال قطعه رفعت آدمی بعلم بود هر کرا علم بیش رفعت بیش قیمت هر کسی باندازه
سازد از خود بعلم قیمت خویش وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید خَبِیرٌ داناست درین محل
بم نیاید وعده و وعید هست آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و راز بسیار میگفتند و چیزها از هر نوع می پرسیدند تا بمهم بدان مرتبه رسید که آنحضرت بتنگ آمد

این آیة نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز گویید با
رسول فقدموا پس پیش فرستید یعنی بدهید بین یدی نجواکم پیش از راز گفتن خود صدقة صدقه
بمستحقان ذلکم این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهترست مر شما را زیرا که طاعتیست
واطهر و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کردد فان لم تجدوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فان الله
غفور پس خدای آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رحیم مهربانست
بنده را تکلیف ما لا یطاق ننماید در خبرست که این منع ده شبانروز برداشت و مرتضی علی علیه السلام
دیناری زر بود آنرا باده درم کرد و هر روز یکدرم صدقه دادی و با رسول صلی الله علیه وسلم راز گفتی
چیزی پرسیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد رحمه الله فرموده که حکم نازل شد و جز
علی علیه السلام کسی بدان کار نکرد و این از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یکساعت از روز بیش
نبود و علی کرم الله وجهه در آن ساعت این کار کرد پس آیة آمد که أأشفقتم آیا بترسیدید و دشوار
آمد شما را ان تقدموا آنکه پیش بدهید بین یدی نجواکم صدقات پیش از راز گفتن خود صدقه فاذ لم
تفعلوا پس چون بکردید این کار را وتاب الله علیکم و بازگشت خدای بشما بقبول یعنی درگذرانید
از شما فاقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز فرضیه را وآتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را واطیعوا الله
ورسوله و فرمان برید خدای و رسول او را در همه حال که ایمان از آن تازه گردد والله خبیر
و خدای داناست بما تعملون بآنچه شما میکنید در خبرست که عبدالله بن نبتل منافقی بود با رسول الله
خدای صلی الله علیه وسلم نشست و خیانت کردی و سخنان آنحضرت با یهود گفتی روزی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از اصحاب آنجا بودند فرمود که حالی در آید بر شما مردی
که دل او دل سرکش متکبر بود و بنظر شیطان نظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت فرمود که تو ما را با
چرا دشنام میدهی و فلان و فلان از اصحاب تو ابن نبتل سوگند خورد و یاران خود را آورد تا سوگند خوردند
که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیة آمد که الم تر آیا نمی نگری الی الذین تولوا بسوی آنان یعنی منافقان
که دوست گرفتند قوما غضب الله گروهی را که خشم گرفته است خدای علیهم بر ایشان یعنی یهود ما هم
نیستند منافقان منکم از شما که مؤمنانید ولا منهم و نه از ایشان که جهودانند ویحلفون و سوگند
میخورند علی الکذب بدروغ بدعوی اسلام و احترام سید انام وهم یعلمون و ایشان میدانند که

دروغ میگویند اعد الله لهم آماده کرده است خدای برای ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا
بخواری و رسوایی و در آخرت بآتش دوزخ انهم بدرستیکه ایشان ساء بدست ما کانوا یعملون
آنچه هستند که میکنند و بران اصرار مینمایند اتخذوا فرا گرفتند ایمانهم سوگندهائی که میخوردند
جنة سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان در امان ماند فصدوا پس باز داشتند مردمان را
بعلت اغوای خود عن سبیل الله از راه خدای بفتنه انگیزی و سخن چینی یا ایشانرا بدل میبازند
تا از جهاد متقاعد کردند فلهم پس مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده لن تغنی دفع نکند
عنهم از ایشان روز قیامت اموالهم خواستهای ایشان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله
شیئا از عذاب خدای چیزی را اولئک و گروه منافقان اصحاب النار ملازمان دوزخند هم
ایشان در آن فیها خالدون جاوید مانندگان اند منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه درکه ایشان
از مشرکان زیرتر خواهند بود و عذاب ایشان سختتر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای
همه منافقانرا از قبور ایشان فیحلفون له پس سوگند خورند برای خدای بر اسلام و اخلاص خود کما
یحلفون لکم همچنانچه سوگند میخورند برای شما ویحسبون و آرزو می پندارند انهم آنکه ایشان علی
شیء بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند میخورند بخدای میپندارند که الا انهم بدانید بدرستی
که ایشان هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان بغایتی رسید که با دانای نهان و آشکار
نیز دروغ میگویند استحوذ مستولی شد و غلبه کرد علیهم الشیطان بر ایشان دیو و بوسواس میل داد
ایشانرا بمعاصی فانسیهم پس فراموش کردانید بر ایشان ذکر الله یاد کرد خدای تا نه بدل یاد کنند
و نه بزبان اولئک آن گروه فراموشکاران حزب الشیطان لشکر دیو اند و تابع او الا ان حزب
الشیطان بدانید بدرستیکه سپاه دیو هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که نعیم ابدی از دست
دادند و در عذاب مخلد افتادند ان الذین بدرستی آنانکه یحادون الله ورسوله خلاف کنند
خدای و رسول او را اولئک آن گروه مخالفان فی الاذلین در جماعت خوارترانند و بلا ایشان یعنی
در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتار شوند و بعقبی رسوا و سیاه روی و بجا اعتبار کتب الله نوشت خدای
در لوح محفوظ و حکم کرد که بهمه حال لاغلبن انا هر آینه غالب شوم من انا ورسلی و فرستادگان من
و غلبه بهمه حال اگر مأمور بحرب بند بقهر و زجر اعادیست و اگر مأمور بحرب نیستند بدلیل و حجت ان الله

قوی بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیا عزیز غالبست در حکم که خواهد و کسی
بر منع او قادر نباشد بیت حکمی که آن ز بارگاه کبریا بود کس را درین مجال تصرف کجا بود حق سبحانه بعد از ذکر
این منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی
نکنند واگر چند قرابت قریبه باشد چنانچه فرمود لا تجد قوما یؤمنون نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که
میکردند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین که ایشان یوادون مودت ورزند و دوست
دارند من حاد الله ورسوله هر کرا خلاف کند با خدا و رسول ولو کانوا آباءهم پدران ایشان چون
ابو عبیدهٔ جراح رضی الله عنه که پدر خود عبد الله جراح را در روز احد بکشت او ابناءهم یا پسران
ایشان چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه که روز بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم صدیق را نگذاشت که بحرب وی رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب
بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان چون فاروق
رضی الله عنه که در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون مرتضی علی و حمزه و ابو عبیده
رضی الله عنهم که اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید را در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه
که با دشمنان خدا دوستی نکنند کتب نوشته است خدای یعنی ثابت کرده فی قلوبهم الایمان در دلهای
ایشان ایمان را یا جمع کرده است آنرا با لوازم آن از اخلاص و استقامت وایدهم و تقویت کرده آ(ست)
ایشان را بروح برحمتی و نصرتی یا نور هدایتی منه از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را
بجبرئیل یا بقرآن ویدخلهم و در آرد ایشان را روز حشر جنات تجری در بهشتی که جریان دارد
من تحتها از زیر درختان آن الانهار جویها از آب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها جاوید بودگان
در آن رضی الله خشنود شد خدای عنهم از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند ورضوا عنه خشنود
شدند ایشان عنه از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی اولئک حزب الله آن گروه
لشکر خدای ناصران دین وی اند الا ان حزب الله بدانید که سپاه خدای هم المفلحون ایشان
رستکارانند امام ثعلبی از جرجانی رحمهما الله نقل میکند و جرجانی از مشایخ خود شنیده که داود
علی نبینا وعلیه السلام از حق سبحانه پرسید که حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم
والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی وحول عرشی هر که چشم او از محارم فرو بسته بود و د(ست)

او یعنی مؤمنان کافران و منافقان را دوست ندارند ولو کانوا و اگر چه باشند آن کافران [illegible]

ایمان آزاد از خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ماسوی الله پاکیزه کرده اند از جمله حزب الله ا(ند)
و در این باب گفته اند نظم از هر چه ناروا است بربند دیده را وز هر چه ناپسند بود دست باز دار
لوح از غبار و کرد تعلق بشوی پاک تا باشدت بحلقهٔ اهل قبول بار ۞

سورة الحشر

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح تسبیح کرد و بپاکی ستایش کرد لله مر خدای را که مستحق ثناست ما فی السموات وما
فی الارض آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینها وهو العزیز و او غالب کننده است بر همه در حکم و فرمان
الحکیم صواب کار روایت کرده اند آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در سال چهارم از
هجرت با جمعی از خواص اصحاب بجهت دیهٔ دو عامری که در عهد پیغمبر بودند و عمرو بن امیه ضمری
رضی الله عنه ایشان را کشته بود بجمع از یهود بنی النضیر رفت و در وقتی که پشت بدیوار خانهٔ ایشان
نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آن حضرت افکنند و فی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر عالم را صلی الله
علیه وسلم خبر دار کردانید و آن حضرت بمدینه باز آمده کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد
از دیار و مسکن بیرون روید و ده روز ایشان را امان داد ایشان بتهیه اشتغال کردند ابن ابی پیش ایشان
فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من با قوم خود و دو هزار کس معاونت شما یهود
بنمایم آن منافق مغرور شده پای کشیدند و خبر بآن حضرت رسید با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز
ایشان را محاصره کرده و ایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس و بیم که خدای در دل ایشان افکند و چون
جلا قبول کردند حضرت فرمود که بشرط آنکه اسلحهٔ خود بگذارید و ما عدای آن از اموال که دواب شما بر تواند
گرفت با خود ببرید برین وجه قرار یافت و حق سبحانه آیة فرستاد که هو الذی اوست آنخدای که از روی
اذلال اخرج الذین کفروا بیرون کرد آنان را که کافر گردیدند من اهل الکتاب از اهل توریة یعنی بنی النضیر را
من دیارهم از سراها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لاول الحشر در اول رانده شدن ایشان از جزیرهٔ
عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردمان بشام هست چه در آخر الزمان آتشی از
جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قائم گردد و حشر دوم است و چون بنی نضیر قبل از
سایر مردمان بشام محشور شدند پس خروج ایشان در اول حشر باشد ما ظننتم شما گمان نداشتید
ای مؤمنان ان یخرجوا آنکه بیرون روند بنو نضیر از مدینه بجهت بسیاری مرد و مدد و شجاعت و شوکت

فَظَنُّوا أَنَّهُمْ وگمان بردند آنکه ایشان را مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده و بازدارنده است حصارهای
استوار ایشان مِنَ اللّٰهِ از فرو آمدن قضاء خدا بر ایشان فَأَتَاهُمُ اللّٰهُ پس بیامد بدیشان عذاب خدای
مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از آنجا که گمان نبردند وَقَذَفَ و بیفکند خدای فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلها
ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد يُخْرِبُونَ خراب میکنند بُيُوتَهُمْ خانهای
خود را بِأَيْدِيهِمْ بدستهاء خود وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهاء مؤمنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای
ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس گاه که بدست خود خراب کردند در غیرت که بود چون دل بر
جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان افتد خانها را میکندند و هر چه ایشان را خوش
می‌آمد از درها و چوبها و سنگها و تراشیده از نجال آن بر کنده یعنی احتیاج که با خود ببرند پس ششصد
شتر بار کرده خود را بیاراستند و اظهار جلادت نموده دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه
گذشتند و بعضی بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ پس عبرت گیرید ای
خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللّٰهُ و اگر
آن نیست که خدای نوشته است در لوح و حکم کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از خان و مان
لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب میکرد ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرای بکشتن و برده گرفتن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
و مر ایشان راست با وجود جلا در آن سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ ذَٰلِكَ این عذابها مر ایشان را
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای و رسول او و مخالفت فرمان ورزیدند
وَمَنْ يُشَاقِّ اللّٰهَ و هر که دشمنی دارد خدا را فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت
مرویست مثال اول را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشان را قطع کنند غیر از عجوه و عبد
سلام و ابولیلی مازنی رضی الله عنهما بانان امیم ما موی کشتند اما ابولیلی اجود انواع تمر را می‌برید و میگفت
شود که دشمنان دین را شکنم و عبد الرحمن آنرا بر پای میکرد میگفت میدانم که خدای تعالی این نخیل را بدست
مسلمانان باز دهد پس آنچه بهترست برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیة فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ آنچه بریدید
مِنْ لِينَةٍ از خرمابنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بگذاشتید آنرا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا ایستاده بر اصلهاء خود
فَبِإِذْنِ اللّٰهِ پس بامر خداست و به پسندیده برای آنکه تا شما را یاری دهد وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و برای
آنکه خوار گرداند جهودان را که بیرون نکشند از دایرهٔ ایمان آورده اند که چون بنی نضیر جلا اختیار کردند

بنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموع فیء شد یعنی
تمام خاصهٔ پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم پس آن حضرت از اسلحه هر چیز بهر کس خواست بداد و عقارات را بعضی
بمردم بخشید و اکثر روایات بالظاهر آنست که آنرا بخمس نساخت و امام اعظم رحمه الله بدین رفته و حق سبحانه درین
باب میفرماید که وَمَا أَفَاءَ اللّٰهُ و آنچه باز گردانید خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود مِنْهُمْ از مال و ملک
ایشان یعنی غنیمت بود از آنکه داشت فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختید عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسبی
وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع شد که شما را کلفتی رسیده
باشد و شما بحرب و کارزار این حصار را فتح نکردید وَلَٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای بحضرت خود يُسَلِّطُ رُسُلَهُ
مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای
بر همه چیزها از غالبیة پیغمبران و مغلوبیة دشمنان قَدِيرٌ توانا است گاهی بسبب ظاهر چون قتال و کشش
جدال ایشان را غلبه میدهد و گاهی بسببی پنهان چون القاء ترس و بیم در دل ایشان مَا أَفَاءَ اللّٰهُ
آنچه باز میگرداند خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال و املاک اهل دیهها و
شهرها که بحرب گرفته نشود فَلِلّٰهِ پس مر خدای راست وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خداوند
قرابة را بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَالْيَتَامَىٰ و مر یتیمان محتاج را وَالْمَسَاكِينِ و درویشان را وَ
ابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریان را که بی مال باشند علما برآنند که فیء خاصهٔ پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم و قسمت
آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقهٔ سنه اهل و عیال از آن جدا فرموده اند و باقی بر جمعی
که حق بوده قسمت مینموده و بعد از وفات ایشان بعضی علما حمل بر ظاهر آیة کرده به شش بخش منقسم سازند
و سهمی که نام حق سبحانه است بعمارت کعبه و سایر مساجد صرف کنند جمعی گویند نام خدای عز و جل ذکر وی برای
تعظیم است و آنرا به پنج قسمت کنند و در سهم رسول صلی الله علیه وسلم اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف
آن امام است و نزد بعضی مصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در دستگیری و سلاح مجاهدان بکار
باید برد در معالم آورده که اهل جاهلیه چون غنیمت گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی
نیز برای خود تحفه اختیار کردی و آنرا صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگری قوم در قسمت آن
بر درویشان حیف کردندی جمعی از نقصاء اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله
شما نیز صفی و ربع غنیمت را برداریمی بگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر کرد آیة و قسمت

آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی پدید کردیم کی لا یکون تا نباشد فی آن فی دولة
گردان دست بدست بین الاغنیاء میان توانگران منکم از شما که زیاده از حق خود بردارند و بفقرا اندک
دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیة بوده و ما آتیکم الرسول و آنچه بدهد شما را پیغمبر از
فی و غنیمت فخذوه پس فرا گیرید آنرا که حق شماست و ما نهیکم عنه و آنچه نهی کند شما را از آن از
غلول فانتهوا پس باز ایستید از آن و محققان بر آنند که حکم این کلمات عام است و معنی وی آنکه هرچه
امر فرماید پیغمبر بدان آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هرچه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی او حجت است
هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطه هلاک افتد بیت
هر کس که شد متابع امر تو ره نجات یافت و انکو خلاف امر تو ورزید ره هلک یافت و اتقوا الله و بترسید از عذاب
خدای در مخالفت رسول او ان الله بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است مر مخالفان
فرمان پیغمبر را للفقراء المهاجرین و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل است و درویشان
هجرت کننده الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شده اند من دیارهم از سراهای ایشان که در مکه
داشتند و اموالهم و دور کرده اند از مالهای خود یبتغون میطلبند فضلا من الله بخشش
از خداوند خود و رضوانا و خشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبود
بلکه طالب رحمت و رضای حق بودند یعنی بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال نمودند و ینصرون الله
و یاری میکنند دین خدای را بنفس و مال خود و رسوله و نصرت مینمایند پیغمبر او را بیاری و خودداری
اولئک آن گروه مهاجران هم الصادقون ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل والذین
و دیگر برای آنانکه تبوؤا الدار جای گرفتند در سرای هجرت و الایمان و دوست داشتند ایمان را یعنی مدینه
تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آنرا ایمان نام
نهاده پس معنی این باشد که آنها که اقامت نمودند در مدینه من قبلهم پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند
که در دیار خود ایمان آورده بودند بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مسجدها
ساختند یحبون دوست میدارند من هاجر الیهم هر کرا هجرت کند بسوی دیار ایشان
و او را جای دهند و مال خود بدو ایثار نمایند ولا یجدون و نیابند فی صدورهم در دلها
حاجة حسدی و حقدی و دغدغه مما اوتوا از آنچه عطا داده شده ایشان را یعنی آنچه حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و سلم انصار را طلبید و ذکر اعانه و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده
بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان هم شما تقسیم کنم و طایفه مهاجر
بر قرار سابق در مسکن شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال را خاصه بمهاجران دهیم و ایشان از منازل
شما بیرون آمده بکفایة امور معیشت خود مشغول شوند سعدین رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله حکم
ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت فرمایی و ایشان همچنان در خانها ما باشند که روشنایی و برکت
در منازل ما از ایشانست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید
که و یؤثرون و ایثار میکنند و تقدیم مینمایند مهاجران را علی انفسهم بر نفسهای خویش یعنی از خود
باز میگیرند و بدیشان میدهند و لو کان بهم و اگرچه هست ایشان را خصاصة حاجه بآنچه ایثار
مینمایند در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه آوردند
آنرا بدرویشی دیگر که از وی محتاج‌تر بود فرستاد و او بدیگری ایثار نمود همچنین بهفت تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند
و این آیه در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما بر آنند که از آن شش خصلت که جود مشتمل است
بر آن صفت ایثار افضلست و اکمل ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن بیند از خود
باز گیرد و بوی بخشد نظم کریم کامل از آن شناسیم اندرین دوران ۵ که گر نانی بیابد از آسیای چرخ گردانش
ز استغنای همت با وجود فقر و بی برگی ۵ ز خود وا گیرد و بسپارد بنانی بی نوا نانش و من یوق و هر که
نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق فاولئک
پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران یا پیروزی یابندگان بثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در عقبی
والذین جاءوا و آنانکه آمدند و بیایند من بعدهم پس از مهاجر و انصار مراد تابعان صحابه‌اند تا روز قیامت
یقولون میگویند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز ما را ولاخواننا و مر برادران ما را که در دین
الذین سبقونا بالایمان آنانکه پیشی گرفتند بر ما با ایمان ولا تجعل و مگردان فی قلوبنا در دلهای ما
غلا کینه و حسدی و خیانتی للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر صلعم
ربنا ای آفریدگار ما انک رؤف بدرستی که تو مهربانی دعای ما را مستجاب کن رحیم بخشنده
ما را برحمت خود در زمره سابقان داخل گردان گفته‌اند هر کرا کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از
اهل این آیه نیست صاحب انوار آورده که حق سبحانه مؤمنان را بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین

که موصوف باشند بدانکه دل او پاک طینت پس هر که برین صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد أَلَمْ تَرَ
آیا نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر
میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و اخوان ایشان که به بنی نضیر پیغام فرستادند که ما باشما موافقیم
و در حربی که با محمد میکنند معاونت تمام خواهیم نمود و اتفاق ما باشما تا حدیست که اگر او بر شما غالب شود
و شما را ازین دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت موافقت میکنیم این آیه آمد که ای محمد در حال منافقان نگر
که ایشان يَقُولُونَ میگویند لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود یعنی اشباه و امثال خود را که اخوة الکفر اند
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة که قوم بنی نضیر اند لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده
شوید از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون آییم ما مَعَكُمْ باشما از روی دوستی و مصاحبت وَلَا
نُطِيعُ و فرمان نبریم فِيكُمْ در باب شما و از کار شما أَحَدًا یکی را که مهاجرت با هیچکس از مسلمانان در خلاف شما
اطاعت نکنیم أَبَدًا همیشه وَإِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ
هر آینه ما یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ
لَئِنْ أُخْرِجُوا و اگر کارزار کنند جلاء ایشان لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ با ایشان موافقت نیکنند وَلَئِنْ
قُوتِلُوا و اگر کارزار کنند با ایشان لَا يَنْصُرُونَهُمْ منافقان یاری ندهند ایشان را وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ
و اگر بفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه برپس باز گردند یعنی هزیمت روند ثُمَّ
لَا يُنْصَرُونَ پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شوند
ایشان چگونه منصور گردند لَأَنْتُمْ هر آینه شما که مؤمنانید أَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید از جهت ترس فِي
صُدُورِهِمْ در دلهای ایشان مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدا ذَلِكَ
آن خوف و خشیت از شما مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند
عظمت خدا یا اجل سلطانه و اگر نه بایستی که از و ترسند لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نیکنند باشما جَمِيعًا
همه ایشان یعنی جهودان و منافقان إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در دیهها استوار کرده بخندق و برج
و باره أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان را قوت آنکه روی بروی با شما محاربه
توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بد دلی ایشانست بلکه بَأْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان
یکدیگر چون حرب میکنند شَدِيدٌ سخت است اما مرتجاع که باخدا و رسول حرب کنند بد دل و ترسان گردد

پس ایشان بسبب ترسی که خدا در دلهای ایشان افکنده طاقت مقاتله در یک لحظه و مقابله ندارند
تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا و پنداری یهود و منافقان را مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى و حال
آنست که دلهای ایشان پراکنده و پریشانست زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذَلِكَ
آن وصفها بد که ایشان راهست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل
نمیکنند و در نمی یابند آنچه را که صلاح ایشان در آنست پس مثل جهود كَمَثَلِ الَّذِينَ همچو مثل آنانست که
بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمانی نزدیک ذَاقُوا بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبت
کار خود یعنی ضرر معصیت و مراد بنی قینقاع اند که ایشان را اجلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرضه
هلاک گشتند وَلَهُمْ و مر ایشان راست با وجود خواری دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت
و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعده نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همچو مثل شیطانست
إِذْ قَالَ چون گفت لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام فَلَمَّا كَفَرَ
پس چون بران ثبات ورزید و نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ
مِنْكَ من بیزارم از تو إِنِّي بدرستی که من أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ می ترسم از خدای پروردگار عالمیان
مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابو جهل و در آن وقت که ابو جهل به بدر متوجه بود و از قبیله کنانه بیم
داشت ابلیس بصورت سراقه که از بنی کنانه بود بر آمد و گفت ای ابو الحکم مترس که من یار توام چون
بدر رسیدند و ابلیس دید که ملائکه مدد اهل اسلام نازل می شوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و
در سوره انفال این قصه مذکور شده و بعضی برانند که شیطان ابیض است پسر ابلیس و انسان برصیصا
راهب و ابیض او را بکفر داشت و در آخر بیزاری کرد و نوع این حکایت بر سبیل اجمال آنست که برصیصا
هفتاد سال خدای را عبادت کرد و دیوان بدرگاه او عاجز شدند ابیض هم اغوا و اضلال او بر ذمه خود گرفت پس
بصورت آدمی در صومعه او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او
گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چند جهت شفای مرض و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمد دختری را
تخنیق کرد و باز بصورت طبیب ظاهر گشت اهل او را گفت که علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست او را
بصومعه برصیصا آوردند و وی بدعا شیطان دست از و باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض
مردمان را بابتلای او مشغول میساخت و برصیصا ارشاد مینمود و بکلمات او میگذاشت تا دختر ملکی را

متعرض شد و او را بصومعه زاهد آورد تن در دعا کرد و ابیض او را بگذاشت و نیز زاهد را وسوسه کرد تا با او
بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادران آن دختر را از آن مطلع ساخت و زاهد را گرفته
بردار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را ظاهر ساخت و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد
سجده کرد و ابیض از وی بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد از آن همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار شد
[illegible]شو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه‌ها پی بریده اند فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس
هست عاقبت کار آن شیطان و انسان أَنَّهُمَا آنکه ایشان هر دو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند
جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافرانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید اتَّقُوا اللَّهَ بترسید
از عذاب خدای عز و جل و باز گردید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ و باید که بنگرد هر نفسی و به بیند مَا قَدَّمَتْ آنچیزی که
پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعات کرده شکر گذاری نماید و در
زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عقاب
الهی تکریر امر بتقوی برای تاکید است یا اول در اداء واجبات بقرینه اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم
بدلیل آنکه میگوید إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستیکه خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید و در کشف
الاسرار فرموده که اول اشارتست باصل تقوی و دوم بتقوی خواص و آن اجتناب بود از هر چه ما
دون حق است و این اجتناب بود از هر چه مادون حقست بیت اصل تقوی که زاد این راه است
ترک مجموع ما سوی الله است وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا اللَّهَ
بگذاشتن امر خدایرا چون یهود و منافقان و اهل شرک فَأَنْسَاهُمْ پس خدای فراموش کردانید بر ایشان
أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته اند توفیق بر ایشان در بست و سهل بن
عبدالله قدس سره فرموده که بوقت گناه از خدای فراموش کردند خدای نیز توبه بر ایشان فراموش کرد
أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان از راه فرمان برداری لَا يَسْتَوِي برابر نیستند
نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند وَأَصْحَابُ
الْجَنَّةِ و اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اهلیت جنت حاصل کردند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران
بهشت یعنی ساکنان او هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم
مقیم پیوسته لَوْ أَنْزَلْنَا اگر میفرستادیم ما هَذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلَى جَبَلٍ بر کوهی و آن کوه را

تمیز و ادراک میدادیم لَرَأَيْتَهُ هر آینه میدیدی او را خَاشِعًا ترسنده و فرمان برنده مُتَصَدِّعًا
شکافته و از هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای و از هیبت و عیدی که در وی هست یعنی کوه با بزرگی
و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی و کردن نهادی و دلهای سنگین کافران از آن متأثر نمیشود ع
این دل سنگین تو کیذره سوهان کرفت وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها نَضْرِبُهَا بیان میکنیم لِلنَّاسِ
برای تنبیه مؤمنان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که اندیشه کنند در آن و بهره بردارند از آن هُوَ اللَّهُ آنکه قرآن
فرو فرستاده خدایست الَّذِي آن خدایی که لَا إِلَٰهَ نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا هُوَ مگر او عَالِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم معدوم و موجود یا بحیوة و موت یا برزق و
اجل یا بدنیی و آخرت یا بآنچه هست و آنچه خواهد بود هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست بزرگ بخشش که رحمت عام
سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرَّحِيمُ بسیار بخشایش که رحمت خاصه او بمؤمنان رسد در
آخرت بعفو و غفران و رؤیت و رضوان هُوَ اللَّهُ اوست خدای الَّذِي آن خدایی که هیچ چیز لَا إِلَٰهَ
نیست خدایی سزای پرستش إِلَّا هُوَ مگر وی الْمَلِكُ پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج منتفی
و کمال صفاتش با استغنای مطلق مقرون الْقُدُّوسُ پاک از شوایب نقص و معایب و منزه از تطرق
آفات و نقایص السَّلَامُ سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل الْمُؤْمِنُ ایمنی کننده مؤمنان
از عقوبت نیران یا داعی خلق با یمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان الْمُهَيْمِنُ گواه راست بر
هر چه خلق کنند یا نگهبان اشیا یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حاکم کننده بحق و گفته اند این اسمیست از اسماء الهی
که تاویل آن غیر خدای نداند الْعَزِيزُ غالب در حکم یا بخشنده عزت الْجَبَّارُ بزرگوار یا شکننده کامها
یا باصلاح آرنده کارها و در هم شکسته الْمُتَكَبِّرُ مستحق کبریا و عظمت سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا
يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میسازند باوی چه واجب الوجود شرک قبول نکند هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ اوست
خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت الْبَارِئُ آفریدگار یعنی ظاهر
کننده اعیان و آورنده از عدم بوجود الْمُصَوِّرُ بخشنده صورت بمخلوقات لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
مر او راست نامها نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد يُسَبِّحُ لَهُ بپاکی یاد میکنند مر او را
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه هستند در آسمانها و زمین و از نقایص منزه و مقدس میدانند وَهُوَ
الْعَزِيزُ و اوست عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور نگردد الْحَكِيمُ صواب کار در کردار و گفتار خود

که هرچه گوید و کند بر وجه حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جبرئیل را از
اسم اعظم پرسید جواب داد که علیک بآخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب شنید در تاویلات نجمی آمده که
اسما حفظ بنده از قهر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید و صلی الله علی سیدنا محمد وآله سورة الممتحنة

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سال هشتم از هجرت که بطرف فتح عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رضی الله
عنه مکتوبی بقریش نوشته ازان عزم اعلام نمود و جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر نمود علی و زبیر و مقداد
رضی الله عنهم حکم شد تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب را از ساره که مولاة ابی عمرو بن الصیفی بود بستده بخدمت
آوردند حضرت حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه برین داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مومنم بخدا و
رسول و از دین اسلام برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل
و ولد و مال من نماید بخلاف سایر مهاجران که اقربا دارند خواستم که مرا حقی بر ایشان ثابت گردد تا بلا
آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت و فاروق رضی الله عنه در غضب
شد و گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت ای عمر او از غازیان که
از اهل بدر است و حق سبحانه بر طالبان بدر نظر داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم الکاین آیة نازل شد
"یا ایها الذین آمنوا" ای کسانی که گرویده اید "لا تتخذوا" فرا مگیرید "عدوی وعدوکم" دشمنان مرا و اعادی
خود را "اولیاء" دوستان "تلقون" میفرستید طلب القا میکنید "الیهم" بسوی دشمنان من و شما اخبار
حبیب مرا "بالمودة" بسبب دوستی که دارید یا طرح صحبتی که می افکنید "وقد کفروا" و حال آنست که دشمنان کافر شده اند
"بما جاءکم" بآنچیزی که آمده است بشما "من الحق" از سخن راست که قرآنست یا کار درست که دین اسلام است
یا رسول درست که پیغمبر است "یخرجون الرسول" بیرون میکنند پیغمبر را از مکه "وایاکم" و شما را نیز اخراج میکنند
"ان تؤمنوا" برای آنکه شما میگروید "بالله ربکم" بخدای که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما
بیرون میکنند پس ایشانرا بدوستی مگیرید "ان کنتم خرجتم" اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنها خود
"جهادا فی سبیلی" از بهر جهاد در راه من "وابتغاء مرضاتی" و برای طلب خشنودی من "تسرون
الیهم" راز میگوئید یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید "بالمودة" بدوستی در لباس نصیحت "وانا اعلم"
و من داناترم از شما "بما اخفیتم" بآنچه پنهان میکنید از دوستی اعدا "وما اعلنتم" و بآنچه ظاهر میسازید

از اعدا "ومن یفعله" و هرکه بکند این کار یعنی فرا گیرد "منکم" از ایشان دوستان یا القا خبر کند بدیشان
"فقد ضل" پس بدرستی که گم کرده است "سواء السبیل" راه راست را "ان یثقفوکم" اگر بیابند شما را کفار مکه
یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یافته شما را اسیر سازند "یکونوا" باشند "لکم اعداء" مر شما را دشمنان
یعنی القا محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا کنند "ویبسطوا الیکم" و بکشایند بسوی شما "ایدیهم"
دستهاء خود را بزدن و کشتن "والسنتهم" و بکشایند زبانها خود را بشما "بالسوء" ببدی یعنی دشنام
و فحش "وودوا لو تکفرون" و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند "لن تنفعکم"
سود نخواهند داشت شما را "ارحامکم" خویشان شما "ولا اولادکم" و نه فرزندان شما یعنی امر به موالات
مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند میکنید و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما "یوم القیامة"
روز رستخیز "یفصل" جدا کند خدای در آن روز "بینکم" میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافرانرا بدوزخ
فرستد و مومنانرا به بهشت برد "والله بما تعملون" و خدای بآنچه شما میکنید از دوستی و دشمنی
"بصیر" بیناست و بران جزا خواهد داد "قد کانت" بدرستی که هست "لکم" مر شما را ای مومنان "اسوة
حسنة" سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد "فی ابراهیم" در سخنان ابرهیم علیه السلام "والذین معه" و آنانکه
با وی بوده اند از اهل ایمان "اذ قالوا لقومهم" یاد کنید چون ابرهیم و مومنان قوم او گفتند که قوم خود را
از مشرکان که از ما دوستی مجوئید "انا برآء" بدرستی که ما بیزاریم "منکم" از شما که بت پرستید "ومما
تعبدون" و دیگر بیزاری میکنیم ازانچه می پرستید "من دون الله" بجز خدای "کفرنا بکم" کافر شدیم
بدین شما یا بمعبود شما "وبدا" و آشکارا شد "بیننا وبینکم" میان ما و شما "العداوة" دشمنی بدل
"والبغضاء" و دشمنی بدست یعنی محاربه "ابدا" همیشه یعنی پیوسته دشمنی قایم خواهد بود میان ما
بست وجل "حتی تؤمنوا" تا وقتی که ایمان آرید "بالله وحده" بخدای یکتا و یگانه یعنی یگانگی و بگروید
حق سبحانه پند میدهد مومنانرا که در تبرا از اهل شرک اقتدا بابرهیم کنید "الا قول ابراهیم" مگر در آن
سخن ابرهیم که گفته "لابیه" مر پدر خود را که بوعده استغفار که با تو کرده ام در بوعده ایمان که تو با من کرده
"لاستغفرن لک" هرآینه آمرزش خواهم خواست برای تو "وما املک" و مالک نیستم ای پدر "لک" برای
تو یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو "من الله" از عذاب خدای "من شیء" هیچ چیز اگر بخدای نگرود خلاصه
سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش

برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد و چون خلیل جلیل و اصحاب او بیزاری کردند از
قوم گفتند ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم
خالق نمودیم والیک انبنا و بسوی تو بازگشتیم والیک المصیر و بتست بازگشت هم در آخرت و قولی
آنست که این دعا تتمه قول ابرهیم علیه السلام نیست بلکه حق سبحانه مؤمنان این امت را بعد از نهی موالاة
کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگویید خدایا از ایشان بریدیم نظم
سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم ٭ از همه بازآمدیم و با تو نشستیم ٭ هر چه نه پیوند یار بود بریدیم
هر چه نه پیمان دوست بود شکستیم ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مگردان ما را فتنة محل ترح
للذین کفروا عذاب کن واغفر لنا و بیامرز ما را ربنا ای پروردگار ما انک انت العزیز
بدرستی که تو غالبی و محکم پس شر ایشان دفع کن الحکیم دانایی در کار خود پس ما را بیامرز لقد کان
بدرستی که هست لکم مر شما را فیهم در ابرهیم علیه السلام و قوم او اسوة حسنة خصلتی نیکو
که پی روی کنید آن تکرار برای تاکیدست در اقتدا بابرهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام یا در اول لفظ
برا قوال و در ثانی بافعال و این اقتدا هست لمن کان یرجوا الله مر کسی را که باشد که امید دارد رضای
خدا یا والیوم الآخر و پاداش روز قیامت را یا بترسد از خدای و عذاب باز پسین فان الله هو الغنی پس
بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی دین او را چه خود ناصر دین خودست الحمید
ستوده است بستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیه مؤمنان قطع خویشی کردند از کسان خود که مشرک
بودند حق سبحانه وعده فرمود که عسی الله ان یجعل شاید آنکه خدای پیدا کند بینکم میان شما
و بین الذین و میان آنانکه عادیتم دشمن داشتید منهم از کفار مکه مودة دوستی و یاری و
آنچنان بود که ابو سفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم
بوده اند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد والله قدیر و خدای تواناست
بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که موالاة کرده با ایشان قبل
از نهی رحیم مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه
در باره ایشان فرمود که لا ینهٰکم الله نهی نمیکند خدای شما را ای مؤمنان عن الذین از آنکه ایشان

لم یقاتلوکم کارزار نکرده اند با شما فی الدین در کار دین و ملت ولم یخرجوکم و بیرون نکردند
شما را من دیارکم از سراها و منزلها شما زیرا که در مقاتله و اخراج شما دخل نمودند یا مراد از زنان
و کودکانند ایشان را در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست میفرماید که خدای باز نمیدارد شما را ان تبروهم
از آنکه نیکویی کنید با ایشان وتقسطوا الیهم و از آنکه صلة کنید یا بفرستید قسطی و بهره برای ایشان
ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدای دوست دارد عدل کنندگان را انما ینهٰکم الله جز این نیست که حق
نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین خدای واخرجوکم
و بیرون کردند شما را من دیارکم از سراهاء شما وظاهروا و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی
علی اخراجکم بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی در صدد حرب آمدند و برخی که سعی اخراج
کردند و جمعی که یار ساعیان بودند باز میدارد خدای شما را ان تولوهم از آنکه دوستی کنید با ایشان ومن
یتولهم و هر که دوست دارد ایشان را فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشان
ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای باید و با دوستان خدا میشاید که
از دوستی دیگران هیچ نگشاید بیت بگسل ز دوستان دغا باز حیله ور ٭ یاری طلب که طالب نقش وفا بود
آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود
آنحضرت او را بکفار باز فرستد و از مسلمانانی که از مدینه روی بر تافته جانب مکه شتابند قریش و را
باز نگردانند هنوز آنحضرت در حدیبیه بود که جماعتی مؤمنات از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه
اسلمیه و در عقب شوهر او مسافر مخزومی برسید و گفت شرط صلح بین منجر بوده که هر که از ما بتو آید
ردکنی جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روایتیست که مردان
مشرکان باز دهید و این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا جاءکم المؤمنات
چون بیایند بشما زنان گرویده مهاجرات هجرت کنندگان از دار کفر بدار ایمان فامتحنوهن پس بیازمایید
ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب
آمدن نشده و هیچ غرض از اغراض دنیوی باز بسته نیست بلکه خاص برای خدای و رسول و دین
بدین اسلام آمده اند الله اعلم خدای داناترست بایمانهن بگرویدن ایشان که مطلع است بر
سرایر ضمایر اما چون حکم شرع بر ظاهرست ایشان را سوگند دهید فان علمتموهن مؤمنات پس اگر

دانستید ایشان را بغلبه ظن که مؤمنه اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را الی الکفار بسوی
شوهران کافر ایشان لا هن نه ایشان یعنی این زنان حل لهم حلال اند مر این کافران را و لا هم
و نه آن کافران یحلون لهن حلال میشوند مر این زنان را چه تباین دارین حل ایشان نمیکند است میان ایشان
و آتوهم و بدهید شوهران ایشان را ما انفقوا آنچه خرج زن کرده باشند از کابین بدرستی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر بعد داده بود گرفته باز گشت و آیة آمد که
و لا جناح علیکم هیچ بزه و اثمی نیست بر شما ان تنکحوهن آنکه بخواهید این زنان مهاجره را اذا
آتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مزدها یعنی مهرها ایشان را پس فاروق رضی الله عنه
او را بخواست و دیگر آیة آمد که و لا تمسکوا و چنگ در مزنید بعصم الکوافر بعصمتها یعنی عقدها
زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره
در نکاح داشتند طلاق دادند حکم شد که و اسألوا و بجویید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران ما
انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او بری و لیسألوا و باید که بجویند کافران از شما ما انفقوا آنچه
خرج کرده اند از مهر ازواج مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان مؤمن و کافره
و میان کافر و مؤمنه پس هر یک باید که رد کنند مهری را که بصاحبه خود داده اند ذلکم آنچه ذکر کرده شد
حکم الله فرمان خدایست یحکم حکم میکند خدای بآن بینکم میان شما و الله علیم و خدای
داناست بمصالح شما حکیم حکم کننده بآنچه محض حکمتست بعد از نزول آیة مؤمنات ادای مهور
مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند آیة آمد که و ان فاتکم
و اگر فوت شود از مؤمنان از شما شیء من ازواجکم یکی از زنان شما الی الکفار بسوی کفار یعنی
بدار الحرب پیوندند و مهر او بدست شما نیاید فعاقبتم پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت
شما را ظفر بود و مال بدست آید فآتوا الذین ذهبت پس بدهید آنان را که رفته اند ازواجهم زنان
ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مثل ما انفقوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن در معالم
از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که شش تن از زنان مؤمنان مهاجر مرتد شده بنزد کفار رفتند
و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مهر ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد و اتقوا الله و بترسید
از عذاب خدای الذی انتم آنخدایی که شما به مؤمنون بدو گرویدگانید حکم این آیة تا بقای

عهد باقی بود چون مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلی الله
علیه وسلم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعه میل کردند آیة آمد که یا ایها النبی ای خبر کننده
ای بلند قدر اذا جاءک المؤمنات چون بیایند بتو زنان گرویده یعنی به نیت گرویدن یبایعنک
بیعت کنند با تو علی ان لا یشرکن بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بالله شیئا با خدای چیزی را
و لا یسرقن و دزدی نکنند و لا یزنین و زنا نکنند و لا یقتلن و نکشند اولادهن فرزندان
خود را چنانچه زنان در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را نیفکنند و لا یأتین
و نیایند ببهتان ببهتان که از روی جهل یفترینه بر بافته اند آنرا بین ایدیهن و ارجلهن میان
دستها و پایهای خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند و بدروغ بر شوهر نبندند و در دست و پای خود
آورده می پرورند و لا یعصینک و عاصی نشوند ترا فی معروف در آنچه بفرمایی از نیکی که ترک نوحه
کردنست و روی خراشیدن و موی بریدن و چون بدین شروط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن
ایشان عایشه رضی الله عنها فرموده که بیعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با زنان بسخن بود و دست آنحضرت
دست هیچ زن را نسود و قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو می بردند بعد از آنکه آنحضرت دست مبارک خود
در آن آب می برد و گفته اند امیمه خواهر خدیجه رضی الله عنها فرموده تا بیعت زنان فرا گرفت و استغفر
لهن الله و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای ان الله غفور بتحقیق خدای آمرزنده
گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند رحیم مهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده
که مردم میگویند رحمت موقوفست بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود من میگویم ایمان
موقوفست برحمت یعنی تا رحمت خدا ایمان نبخشد کس بدولت ایمان نرسد ع توفیق عزیز است بر کسی ننهند
بعضی درویشان مسلمانان بجهت جر منفعت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان میگفتند
آیة آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتولوا دوستی مکنید قوما غضب الله علیهم با گروهی
که خشم گرفت خدای بر ایشان قد یئسوا هر آینه که نومید شده اند یعنی یهود من الآخرة از ثواب
آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را هیچ نوع حظی از ثواب
اخروی نخواهد بود لاجرم نا امید شده اند کما یئس الکفار همچنانکه نا امید شده اند کافران
من اصحاب القبور از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدین دنیا یا هود نا امیدند از ثواب عقبی

همچو کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده سورة الصف

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله پاک و بی عیب گفت مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است از سفلیات وهو العزیز و او غالبست که حکم او هیچ وجه مردود نگردد الحکیم درستکار که خلل با فعال او راه نیابد سیاقی آورده که اصحاب کرام رضی الله عنهم گفتند ایا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفرهٔ نیران رهاند و بروضهٔ جنان و تحفهٔ روح و ریحان رساند حق سبحانه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة الآیه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای قوم آمد آنچه میجستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رهایی بخشد و باعلی علیین فرود آرد ایمان و جهاد صحابه از موت کراهت داشتند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لم تقولون چرا میگویید آنچیزی را که نمیکنید کبر بزرگست مقتا از روی خشم عند الله نزدیک خدای ان تقولوا آنکه بگویید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد و نزد بعضی علما آیه عامست و شامل بعضی هم سخن گویند و نکنند درین عتاب داخلست و آن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شب معراج دید که لبهاء چنین کسان بمقراض آتشین می بریدند نظم از من بگوی عالم تفسیر گوی را کر در عمل نکوشی نادان مفسری بی بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ان الله بدرستی که خدای یحب الذین یقاتلون دوست دارد آنان را که کارزار کنند فی سبیله در راه وی صفا صف زده در برابر خصم کانهم گویا ایشان در استحکام بنیان مرصوص بناها اند که بارزیر کاییت از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب و بیکدیگر بازچسپیدن واذ قال موسی و یاد کن آنرا که گفت موسی لقومه مرگروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یا قوم ای قوم من لم تؤذوننی چرا میرنجانید مرا بنا شنیدن فرمان من وقد تعلمون و براستی میدانید انی رسول الله اینکه من فرستادهٔ خدایم الیکم بسوی شما بر رسالت خود معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که معزز و مکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان برهان جهالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام نشنودند فلما زاغوا پس آنهنگام که بکشتند

مالا تفعلون

بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام ازاغ الله بگردانید خدای قلوبهم دلها ایشان را از صفت یقین و بموقع شک ساخت والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان واذ قال و یاد کن آنرا نیز که گفت عیسی بن مریم عیسی پسر مریم مر قوم خود را که یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب انی رسول الله بدرستی که من فرستادهٔ خدایم الیکم بسوی شما بحجت و برهان مصدقا در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی مر آنچیزی که پیش منست من التوریة از کتاب توریة یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست ومبشرا و مژده دهنده ام برسول یاتی بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل من بعدی از پس زمان من اسمه احمد نام او احمد یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام بدین وجهست که انی ذاهب الی ربی والفارقلیط الجائی و معنی فارقلیط احمد است در تبیان آورده که اسم آنحضرت بزبان سیحیات و معنی آنکه فرستد خدای بشما او را بعد از مسیح فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بالبینات بمعجزات روشن چون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص قالوا گفتند بنی اسرائیل هذا اینکه او بما مینماید سحر مبین جادوییست آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که سحر میکند ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بربندد علی الله الکذب بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهاء او را سحر داند بعضی علما بر آنند که نضر بن حارث گفت روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیه آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد یعنی شفاعت بتان در بارهٔ کفار وهو یدعی و حال آنکه آن مفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را میخواند الی الاسلام بسوی دین اسلام که مشتمل بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دینی و عقبی والله لا یهدی و خدای راه نماید بر ستمکاری القوم الظالمین گروه ستمکاران را در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرو نیامد کعب بن اشرف گفت مژده شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو نشانید و کار او با تمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالتمآب رسید و غبار ملال بر آئینهٔ دل مبارک آنحضرت نشست جبرئیل علیه السلام بجهت رفع آن آیه آورد که یریدون میخواهند جهود لیطفئوا تا فرو نشانند نور الله نور خدای را بافواههم بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان بیهوده والله متم و خدای تمام کننده

نُورِهِ نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کراهت
دارند کافران از اتمام آن و کراهت ایشان اثری نیست در اطفاء چراغ صدق و صواب همچنان اراده
خفاش که غیر مؤثر است در نابودن آفتاب نظم شب پرک نخواهد که بود آفتاب تا به چشمه در نور
دست قدرت هر صباحی شمع مهر بر فروزد کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خدای
که فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَىٰ بچیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن وَدِينِ الْحَقِّ و بکیش راست
که ملت حنیفیه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیشها و ملتها بوقت نزول
عیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگرچه کاره اند مشرکان اظهار
دین محمدی را که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ
أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنجِيكُم بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب
دردناک پس بیان تجارت میکند که تُؤْمِنُونَ خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت
بر ایمانی که دارید بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستاده او وَتُجَاهِدُونَ و جهاد نمایید با کافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ بمالها خود که زاد و راحله و سلاح مجاهدان خرید وَأَنفُسِكُمْ و بنفسهای
خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است شما را
از معاملات دیگر إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی فرموده که اصل
در این تجارت آنست که غیر خود را بهیچ وجه [illegible] در نفحات از ابی عبد الله البسری قدس سره نقل میکند
که پدرم روزی بمن آمد و گفت [illegible] سرمایه من بود از خانه بیرون می آوردم بنقد و
[illegible] سرمایه من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه بدو تست والله که بدو
ترا هیچ نیست در دنیی و آخرت غیر الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بود که پیوسته هم
خود در باختی شادی به نیافتن و [illegible] سود و سرمایه در بازار شوق لقا نظم ای چند بازار خودی بت شوی
[illegible] که از جام فنا مست شوی سود تو همان بس که تهی دست شوی از مایه و سود دو جهان فرد شوی
پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای شما را ذُنُوبَكُمْ گناهان در دنیی وَيُدْخِلْكُمْ
و در آرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بیوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها وَ
مَسَاكِنَ طَيِّبَةً و بمسکنها پاکیزه که واقع باشد فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانها و جای بودن که دار اقامت

ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری است بزرگ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا و دیگر
شما راست نعمتی دیگر در دنیی که آنرا دوست میدارید نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ نصرتی از خدای بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيبٌ
و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحید است و
فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب فتح باب دولت مترقی از مقامات نفس و غنایم این فتح
معارف یقینیه باشد هم مؤمنان را درین مرتبه شرکت کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای محمد مر مؤمنان را
بنصرت در دنیی و بجنت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیله
عقبه ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عامست یعنی جمیع مؤمنان را میفرماید که كُونُوا
باشید أَنصَارَ اللَّهِ نصرت کنندگان دین خدای و رسول او تقدیر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن
از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی بن مریم مر حواریان را
که خواص او بودند در دین او بر همه کس سبقت داشتند مَنْ أَنصَارِي کیستند یاران و نصرت کنندگان
من توجه نموده با من إِلَى اللَّهِ بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای قَالَ
الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان که دعوت راه نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ مائیم ناصران دین خدای و فی الواقع نصرت
کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند فَآمَنَت پس ایمان
آوردند بسبب دعوت ایشان طَّائِفَةٌ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی از بنی اسرائیل بعیسی و او را بنده و رسول خدا
دانستند وَكَفَرَت طَّائِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدای گفتند و چون حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مبعوث شد موافق همان مؤمنان گفت عیسی عبد الله و رسوله آنگروه تقویت یافتند و حق بجا نمود
فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب کردانیدیم آنانرا که گرویدند بعیسی و رسالت و عبودیت او عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ
بر دشمنان ایشان که قایل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس گشتند مؤمنان ظَاهِرِينَ غلبه کنندگان بر کافران و

سورة الجمعة بسم الله الرحمن الرحيم

يُسَبِّحُ بپاکی یاد میکند و تنزیه مینماید لِلَّهِ مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع
علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از کاینات سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که سلطنت او دایم و بی زوال
الْقُدُّوسِ پاک از وصمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيزِ ارجمندی که شان نداری الْحَكِيمِ حکم کننده که راستی
بجای آرد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آنکسی که برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان

خواننده و نویسنده نبودند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی امی از ایشان تا تهمت دور باشد
و کفته اند که آنحضرت بجهت آنست که در کتب متقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیا امی باشد و از جمله در کتاب
شعیا علیه السلام مذکورست که انی ابعث امیا فی الامیین واختم به النبیین و در شان آنحضرت نکته
اینجا به بیت اختصار میرود نظم یتیم ام الکتاب پرورش ٭ لقب امی خدا زان کردش ٭ لوح تعلیم ناکرفته ببر
همه را سپر لوح داده خبرش ٭ بر خط او دست انس و جان زد ٭ که نخواند بیت خطا زان چه خط پس صفت امی
میکند که يَتْلُوا عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتها کلام خدا را با آنکه امی است مثل ایشان وَيُزَكِّيهِمْ
و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رداءت اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشان را
قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند این گروه که حالا از آن خوانان و پاکان و
دانا شدند مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت محمد لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین
جاهلیه وَآخَرِينَ و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مِنْهُمْ از مؤمنان که ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ
نرسیده اند بایشان که سابقان اند تا لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از معالم بایراد حدیث صحیح متفق علیه
معلوم میشود که اینها عجم اند و اصح اقوال آنست که هر که باسلام درآمده و در می آید بعد از وفات حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم همه درین آخرین داخلند وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالبست در امر بعثت هر کرا خواهد برسالت
رساند الْحَكِيمُ خداوند حکمت در اختیار هر پیغمبری برای هر امتی ذَلِكَ این نبوت و بعثت فَضْلُ اللَّهِ
افزونی خدایست يُؤْتِيهِ میدهد آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند
فضل بزرکست که نعم دینی و آخرت در جنب آن محتقر و مختصر نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه تحمیل
کرده شدند توریة را یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریة را بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس برنداشتند آن را بلکه
بمجرد خواندن توریة قناعت نموده بدانچه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ همچو مثل درازگوش است که
بردارد أَسْفَارًا کتابها از علم یعنی رنج میکشد در حمل آن و از آن نفعی ندارد همچو یهود که توریة میخوانند
بدان منتفع نمیشوند مثنوی کفت ایزد یحمل اسفاره ٭ بار باشد علم کان نبود ز هو ٭ علمهای اهل دل حمالشان ٭
علمهای اهل تن احمالشان ٭ علم چون بر دل زند یاری بود ٭ علم چون بر کل زند باری بود ٭ چون بدل خوانی ز حق کیری سبق
چون بکل خوانی سیه سازی ورق ٭ بِئْسَ بد مثلیست که زده شد مَثَلُ الْقَوْمِ مثل گروه یهود الَّذِينَ كَذَّبُوا
آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ حجتها خدا را که دلیل اند بر نبوت محمد وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه

ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند
که نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ و لا غیر نبیند که لن یدخل الجنة الا من كان هودا قُلْ بگوای محمد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا ای گروهی که دین یهودیت دارید إِنْ زَعَمْتُمْ اگر گمان برید أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ آنکه شما
دوستانید مر خدایرا مِنْ دُونِ النَّاسِ بی مردمان از عرب و عجم که کرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس
آرزو برید مرک را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستکویان در آنکه شما اید دوستان خدای تا برسید
بکرامتی که حق بجا برای دوستان خود مقرر فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا و حال آنست که یهود تمنا نکنند
مرک را هرکز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملها که کرده اند
چون تحریف احکام توریة و تغییر نعت و صفت مصطفی صلی الله علیه وسلم و میدانند که بعد از مرک بدان کردار
معذب خواهند شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران بر نفس خود قُلْ بگوای
محمد بایهود إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي بدرستی آن مرک که تَفِرُّونَ مِنْهُ میکریزید از وی و تمنا نمی برید و از
توقع آن کراهت میدارید فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بکیرد شما را و شربت آن
بچشید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز کردانیده شوید إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای آشکارا و نهان فَيُنَبِّئُكُمْ
پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب کردار جزا یابید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید باحکام شرع إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ چون ندا در داده شود برای نماز مِنْ
يَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس بشتابید إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کرد خدای که نماز است و خطبه یعنی
رغبت کنید بدان و سعی نمایید در آن وَذَرُوا الْبَيْعَ و بکذارید خرید و فروخت را و قول صحیح بمذهب امام اعظم
رحمه الله آنست که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اولست در روز آدینه که موذن متعدد باشند
ذَلِكُمْ آن سعی و ترک بیع خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن
بهترست از سود فانی دنیوی إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید ضرر و خطر میکنید میان خیر
و شر فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ پس چون کذارده شد نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید فِي الْأَرْضِ
در زمین برای تجارت و تصرف در حوائج خود امر اباحت یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات
خود روید وَابْتَغُوا و بجوئید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدای یعنی روزی خود مراد همه اسباب معاش است
و کفته اند انتشار در زمین سجد است جهة رفتن بمجلس علما و مذکران و بقولی مراد عیادت بیماران است

وحضور جنازه و زیارت مؤمنان و طلب علم و آنچه بدین ماند چه جستن بیان فضل الهی بدینها توان بود
وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را كَثِيرًا بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید و همین
بر قت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که رستگار شوید بخیر دو سرای مسیکه ذکر حق موجب جمعیت ظاهر
و باطن و سبب نجات دینی و آخرتیست بیت از ذکر خدا مباش یکدم غافل کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل
ذکر حق است که اهل شوق را در همه وقت آسایش جان باشد و آرامش دل آورده اند که روزی حضرت
رسول خطبه میخواندند ناگاه کاروان دحیة الکلبی رضی الله عنه از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان
وقت در مدینه تنگی بود و کاروان بعلامت رسیدن طبل شادی زدندی آواز طبل باسماع حاضران مجلس
رسید بجهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از آن
خلفاء راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین کسی نماند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر همه رفتید
در پی یکدیگر وادی مطلق در مسجد نمی بود این وادی آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن همین حال
این آیه تنزیل الجلال یافت که وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند تِجَارَةً بازرگانی یعنی کاروانی بازرگانی را
أَوْ لَهْوًا یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان می زنند انْفَضُّوا متفرق گردند از مجلس و بشتابند إِلَيْهَا
بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بر یکدیگر بخریدن طعام وَتَرَكُوكَ و بگذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر
قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ بگوی که آنچه نزدیک خدایست از ثواب نماز و استماع خطبه و ملازمت مجلس پیغمبر صلی الله
علیه وسلم خَيْرٌ بهترست و سود مندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه نفع
مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست
یعنی آنکه وسایط ایصال رزق اند نیز که وقت باشد که بخیلی کنند و شاید نیز که مصلحت ندانند نقلست که یکی
از خلفا بهلول بغداد را گفت بیا تا روزی هر روزه ترا مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد
که چنین میکردم اگر ترا چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کی باید سیم معلوم
نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق منست این همه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و دیگر آنکه
که بر من خشم گیری و آن وظیفه از من باز گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز نمیدارد نظم
خدایی که او ساخت از نیست هست بعصیان در رزق بر کس نبست ازو خواه روزی که بخشنده اوست
بر آرنده کار هر بنده اوست سورة المنافقین بسم الله الرحمن الرحیم

در حال بیجا ان هجرت که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر سر چاهی میان
سنان بن وبر جهنی که حلیف بنی عمرو بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه غفاری که اجیر فاروق بود رضی الله
عنه منازعت شد و هم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قایم گردد ابن ابی منافق در آن محل گفت
نشاید گفت بجز آنکه مهاجران را هیچ مرسید تا از مدینه بیرون روند و از هم پراکنده شوند دیگر آنکه چون بمدینه
باز گردیم آنکه عزیزترست بیرون خواهد کرد آنرا که خوارترست و زید بن ارقم در مجلس
نامی حضرت خیر الانام آمد و ازین صورت اخبار نمود و آنحضرت را غضب فرمود جهت تسکین فتنه در کرگاه
رفتن بکوچ کردن امر نمودند و اسید بن حضیر رضی الله عنه سبب پرسید و مضمون حال معلوم فرموده در
تسلیه خاطر عاطر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر با بن ابی رسید بخدمت آنحضرت
آمد و در نفی آن خبر سوگندان خورد و مردم زبان ملامت کشاده زید بن ارقم را رضی الله عنه بخبر دروغ متهم
ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید که إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ چون بیایند
نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او قَالُوا نَشْهَدُ گویند گواهی میدهیم که إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ بدرستی
که تو فرستاده خدایی یعنی منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ و خدای میداند
که تو فرستاده اویی وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ و خدای گواهی میدهد که منافقان لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند
در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل معتقد
رسالت تست دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد برسالت تو
و خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ فرا گرفتند منافقان سوگندهای خود را جُنَّةً
سپری یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی ایمن باشند فَصَدُّوا پس باز میدارند مردم را بالقاء شبهات
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
سَاءَ بد عملیست مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذَلِكَ
این حکم ببدی اعمال ایشان بِأَنَّهُمْ آمَنُوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند
بدل یا گفتند بظاهر با مؤمنان که ما از شماییم و در خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فَطُبِعَ
پس مهر نهاده شد عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان
که اقرار است بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو هیأت و شیرین سخن و فصیح بود

وجمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند و چون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدندی آنحضرت
شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان آیه آمد که وإذا رأيتهم و چون ببینی منافقان را تعجبك
بشگفت آرد ترا أجسامهم جسمهای ایشان از تری و تازگی وإن يقولوا و چون سخن گویند تسمع
لقولهم گوش کنی تو سخن ایشان را و سوگند ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر
كأنهم گوییا ایشان خشب چوبهای خشک شده اند مسندة بدیوار باز نهاده یعنی اشباح
خالی از علم و نظر يحسبون می پندارند و گمان می برند كل صيحة هر فریادی را که برآید و هر آواز
که در مدینه بر کشند که آن صیحه و صدا واقع است عليهم بر ایشان یعنی بددلی و بدگمانی و ترس ایشان
بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر و مومنان ظاهر شده و درپی
خواهند شد هم العدو ایشانند دشمنان تو و همه مومنان را فاحذرهم پس حذر کن از مکر و غائله
ایشان و بر ایشان ایمن مباش قاتلهم الله هلاک کرداناد خدای ایشان را یا لعنت کناد بر ایشان أنى
يؤفكون چگونه برگردانیده میشوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن
ابی وی را گفتند که این آیتها در باره تو نازل شد برو نزدیک رسول خدای صلی الله علیه وسلم تا برای
آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم تکلیف کردید که زکوة مال
بده دادم همین مانده است که محمد را سجده می باید کرد آیه آمد که وإذا قيل لهم تعالوا و چون گویند مر
منافقان را که بیایید باعتذار يستغفر لكم تا آمرزش طلبد برای شما رسول الله فرستاده خدای
لووا بپیچند رءوسهم سرهای خود را یعنی روی بگردانند گردن بر پیچند چنانچه کسی از مکروهی
روی بتابد ورأيتهم يصدون و ببینی تو ایشان را که اعراض میکنند از رفتن بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وهم مستكبرون و ایشان گردن کشانند سواء عليهم یکسانست بر ایشان أستغفرت لهم آمرزش خواهی
ایشان را أم لم تستغفر لهم یا آمرزش نخواهی برای ایشان لن يغفر الله لهم خدای نیامرزد ایشان را
بجهت رسوخ ایشان در نفاق إن الله بدرستی که خدای لا يهدي القوم الفاسقين راه ننماید
گروه بیرون رفتگان را از دایره صلاح هم الذين يقولون ایشان آنانند که میگویند مر انصار را که شما
لا تنفقوا نفقه مکنید على من عند رسول الله بر کسانی که نزدیک رسول خدایند از فقرا و مهاجرین
حتى ينفضوا تا متفرق گردند غلامان بنزد خواجگان روند و پسران به پدران پیوندند منافقان

انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند ولله و حال آنکه مر خدایراست خزائن السموات والأرض
خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد
ولكن المنافقين و لیکن منافقان لا يفقهون نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است آدمیان
خواجه چه ارد که روزی او دهد ۞ لاجرم برین و آن منت نهند ۞ زان سببها او یکی شد پس اگر
گم شود هستند اسباب دگر ۞ حکم روزی بر سببها می نهد ۞ بی سببها نیز روزی میدهد
يقولون میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لئن رجعنا اگر باز گردیم ما ازین سفر إلى المدينة
بسوی مدینه ليخرجن الأعز هر آینه بیرون کند عزیزتر منها الأذل از مدینه خوارتر را مرادش
از اعز نفس اخس وی بود و غرضش از آن لفظ دیگر اشرف و اکرم مخلوقات علیه افضل الصلوات والتسلیمات
ولله العزة و مر خدایراست عزت قدرت و ربوبیت ولرسوله و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت
وللمؤمنين و مر گرویدگان را عزت ایمان و طاعت ولكن المنافقين و لیکن منافقان حقیقت عزت را لا
يعلمون نمیدانند نقلست که چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که هم
عبدالله نام داشت و مومن مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش رسید شتر او را بخوابانید و پای
بر دست شتر نهاد و گفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه درآیی تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ترا اذن فرماید
و بدانکه اذل توئی و اعز اوست چون موکب حضرت رسالت منقبت برسید بران حال اطلاع یافته ابن ابی را
اجازت در آمدن داد يا أيها الذين آمنوا ای گروه مومنان لا تلهكم مشغول نگرداند شما را أموالكم
خواستهای شما ولا أولادكم و نه فرزندان شما عن ذكر الله از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان
آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیوی و مجموع نعم آخرت بروی
عرضه کنند بنظر قبول در هیچکدام ننگرد بیت چشم دل از نعیم دو عالم ببسته ایم ۞ مقصود ما ز دنیی و عقبی توئی و بس
ومن يفعل ذلك و هر کس بکند آن کار را یعنی بمال و فرزند از حق باز ماند فأولئك پس آن گروه هم
الخاسرون ایشان زیانکارانند که بحقیر فانی باز مانند از عظیم باقی وأنفقوا و نفقه کنید یعنی حقوق
واجبه اخراج نمایید مما رزقناكم از آنچه روزی داده ایم شما را و ذخیره آخرت سازید من قبل أن يأتي
پیش از آنکه بیاید أحدكم الموت بیکی از شما اسباب مرگ فيقول رب پس گوید آنکس که ای آفریدگار من
لولا أخرتني چرا باز پس نیفکنی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت مرا إلى أجل قريب تا زمانی نزدیک

فاصدّق پس تا صدقه کنم و زکوة ادا نمایم واکن من الصالحین و باشم از نیک مردان و شایستگان
ولن یؤخّر الله و خدای باز پس نیفکند نفساً هیچکس را از مرگ اذا جاء چون بیاید و برسد اجلها
وقت رفتن وی یعنی چون عمر بآخر رسید چیزی بران نیفزایند و ازان کم نکنند والله خبیر و خدای
داناست بما تعملون بآنچه میکنند آدمیان و حفص بخطاب میخوانند یعنی بآنچه همه شما میکنید از خیر و شر
سورة التغابن بسم الله الرحمن الرحیم
یسبّح بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید لله مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از
روحانیات و ما فی الارض و آنچه در زمینست از جسمانیات له الملک مر او راست پادشاهی که ارض و سما
و ما بینهما بیافرید و له الحمد و مر او راست ستایش بر نعمت آفرینش و هو علی کل شیء و او بر همه چیزها
تواناست هو الذی خلقکم او آنکس است که بیافرید شما را ای آدمیان فمنکم پس بعضی از شما کافر
کافر است بخالق اوچون دهریان و طبیعیان و منکم مؤمن و بعضی از شما باور دارنده است او را
و او را چون اهل اسلام و ایمان والله و خدای بما تعملون بصیر بآنچه میکنید بیناست و معامله باینده
بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی یعنی
بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلایل وحدانیة الله وحق بدان ظاهر میشود و صوّرکم و بنگاشت
شما را فاحسن صورکم پس نیکو کرد صورتهای شما را بامتداد قامت و اعتدال خلقت امام قشیری رحمه الله
که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن را محلی کردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن
آنست که او را بصنوف اوصاف کاینات آراسته کردانید و بخلاصه خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشید
تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری
بدرون تست مصری که تویی شکرستانش ✽ چه غمست اگر ز بیرون مدد شکر نداری ✽ شده غلام صورت بمثال بت پرستان
تو چو یوسفی ولیکن بسوی خود نظر نداری ✽ بخدا جمال خود را چو در آینه ببینی ✽ بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری
والیه المصیر و بسوی او است بازگشت همه یعلم میداند بعلم کامل ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
اصناف مکونات والارض و آنچه در زمینست از انواع مخترعات و یعلم ما تسرّون و میداند آنچه می پوشید
آنرا و ما تعلنون و آنچه آشکارا میکنید والله علیم و خدای داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست
از خواطر و افکار الم یاتکم آیا نیامد بشما ای اهل مکه نبؤا الذین کفروا خبر آنانکه کافر شدند من قبل

پیش از شما چون قوم نوح و اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فذاقوا پس بچشیدند وبال امرهم عقوبة
کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظلة ولهم و مر ایشانراست
در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این عقاب و عذاب مر ایشانرا بانه کانت تاتیهم
بسبب آنست که بودند که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بدیشان بالبینات بحجتهای روشن
و معجزهای هویدا فقالوا پس ایشان گفتند ابشر آدمیان مثل ما یهدوننا راه مینمایند ما را تعجب
کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فکفروا پس کافر شدند برسل وتولّوا و روی بگردانیدند از
تدبر در بینات که با ایشان بود پس خدای ایشانرا هلاک کرد واستغنی الله و بی نیازی جست خدای از ایمان خلق
والله غنی و خدای بی نیاز است از عبادت آفریدگان حمید ستوده بی ستایش حامدان زعم الذین کفروا
کمان بردند آنانکه کافر شدند ان لن یبعثوا از آنکه بر انگیخته نخواهند شد قل بلی بگو آری بر انگیخته خواهید شد
وربی لتبعثنّ سوگند بپروردگار من که هر آینه شما مبعوث کردید در قیامت ثم لتنبّؤنّ پس خبر داده شوید
بما عملتم بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وذلک و بر انگیختن و جزا دادن علی الله یسیر
بر خدای سهل آسانست فامنوا بالله پس ایمان آرید و بگروید بخدای ورسوله و بفرستاده او محمد
والنور الذی انزلنا و بآن روشنی که فرستادیم بر محمد صلی الله علیه و سلم علیه مراد آنست و آنرا نور گفت که ظاهر
در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از اقرار
و انکار خبیر داناست یوم یجمعکم یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شما را لیوم الجمع برای آنچه
در روز جمع است از حساب و جزا قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند
یا انبیا و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا اهل بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملایکه و جن و انس
ذلک آن روز یوم التغابن روز زیان شدنست یعنی چون مؤمن مقام کافر در بهشت بمیراث گیرد و کافر را
در دوزخ بمقام کافر دارند غبن ظاهر شود و گفتار حاکم آنکه زیان کار نه کفته الا کافر بنی خود بر بهشت ایمان
مؤمن زیان خود دریابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستن هر کس سود خود طلبد و زیان دیگری ومن
یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای و یعمل صالحا و بکند کاری شایسته یکفّر بپوشد خدای عنه سیاته
از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید و یدخله و در آرد او را جنات تجری ببوستانها که میرود من تحتها
الانهار در زیر قصور یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا تا کی است

درخلود ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن رستکاری بزرکست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه
نکرویدند بوحدانیت وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای مارا که قرآنست یا معجزاترا که بر دست پیغمبر ظاهر
کردیم أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن کروه ملازمان دوزخ اند خَالِدِينَ فِيهَا باقی مانندکان دران یعنی همیشه و
بِئْسَ الْمَصِيرُ و بدجای بازکشتیست دوزخ مَا أَصَابَ نرسد هیچکس مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ مصیبتی از شدت
و مرض و مرک اهل و ولد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مکر بقضای خدای یعنی علم وی بهمه محیطست و اکر خواهد آن کس را
ازان سالم دارد اما برای صلاح حال بندکان و امتحان ایشان بصبر و ازدیاد ثواب و تطهیر از کناه مصیبت
بایشان میرساند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که تصدیق میکند خدایرا و میداند که مصیبت بارادت و مشیت اوست
يَهْدِ قَلْبَهُ راه می یابد دل او بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا از مراد اوست بجان قبول میکند و در
وقوع آن اضطراب نمینماید بزرکان کفته اند که بلا آیینه جمال مبتلی است پس آیینه را بجهت مشاهده جمال
دوست باید داشت شعر هرچه از دوست میرسد نیکوست کر همه در پای پر آتش بود زخم کز دوست میرسد
کو بریز از سینه من جوی خون وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست جا بر و شاکی را میداند
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدایرا در فرض وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و طاعت کنید رسول را در سنت فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ
پس اکر روی بکردانید از طاعت پیغمبر او را چه زیان فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس جز نیست که بر فرستاده ما الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ رسانیدن است پیدا و هویدا و تبلیغ رسالت کرد و آشکارا وظیفه ابلاغ بجای آورد اللَّهُ خدای
اوست مستحق عبادت لَا إِلٰهَ هیچ معبودی بحق نیست إِلَّا هُوَ مکر او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای در هر کار
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کارها بحق واکذارند و در
کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
جمعی از مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت مدینه داشتند اما زنان و فرزندان از ایشان بتضرع و زاری و ناله دیکر
و بیقراری ایشانرا منع کردند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وا ماندند بود حق تعالی
باز ایشانرا فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستی که بعضی از زنان
شما وَأَوْلَادِكُمْ و فرزندان شما که مانع می شوند از هجرت عَدُوًّا لَكُمْ دشمنانند مر شمارا فَاحْذَرُوهُمْ پس
از ایشان حذر کنید و بکریه و ناله ایشان فریفته مشوید ترک هجرت منمایید این آیت بدیشان رسید هجرت
کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک را در احکام دین فقیه و کامل و دانای فاضل شده قصد

عقوبت زن و فرزند کردند که ما بجهت ایشان از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب نفقه از ایشان باز
کرفتند و مراسم رحمت فرو کذاشتند حق سبحانه فرمود که وَإِنْ تَعْفُوا و اکر عفو کنید از ان جرایم که کرده اند
وَتَصْفَحُوا و در کذرانید وَتَغْفِرُوا و بپوشید آنرا و عفو ایشان ببدیرید فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که
خدای غَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده و مهربانست با شما همان معامله کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما
وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایش اند تا ظاهر کردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند
و کدام دل در مال و علاقه بسته از محبت الهی کرانه میکیرید وَاللَّهُ و خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست
أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرک مر کسی را که محبت او مر خدا و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیه ناسخ آیتست
که فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ در کشف الاسرار آورده که در یک آیه اشارتست بواجب و در دیکری بواجب حق
واجب امر بیامد و واجب حق را رقم نسخ بر کشید زیرا که حق سبحانه بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا بفردوس
رسد اما بی عفو داخل نتواند شد و اکر او را بواجب حق بکیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله انجا یکرنکه دارد
ز بی نیازی من و استغنا نکرت خواه مطرب باش و خواهی نوحه کر وَاسْمَعُوا و بشنوید سخن خدایرا وَ
أَطِيعُوا و فرمان برید او را وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید خَيْرًا بهتر را یعنی هرچه نیکوتر بود در
راه حق بدهید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود چه فایده آن بوی میرسد وَمَنْ يُوقَ و هر که نکاه داشته
شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی حق خدایرا امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولٰئِكَ پس آن کروه
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستکارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اکر قرض دهید
خدایرا یعنی صرف کنید مال را در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرض مقرون باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس
يُضَاعِفْهُ زیاده کرداند خدای آنرا که داده اید لَكُمْ برای شما یکی را ده تا هفتصد تا هزار و چهار صد تا
بی حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد کناهان شمارا که پیش ازین بوده باشد از امساک و ترک انفاق وَاللَّهُ
شَكُورٌ و خدای جزا دهنده سپاس دارانست عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد حَلِيمٌ بردبار
بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داناست نهان و آشکارا است میداند آنچه
ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِيزُ غالبست انتقام تواند کشید
از کسی که صدقه او خالص نبود الْحَكِيمُ حکم کننده بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند سورة الطلاق

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما زن خود را در حال حیض طلاق داد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد درین باب آیه آمد که یا ایها النبی
ای پیغمبر بگو امت خود را که شما اذا طلقتم النساء چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن یکه صغیره
و آیسه و حامله نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن در عدت یعنی در طهری بی جماع که شمار توان
کرد آنرا از عدت و این طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آنست که در
حیض یا طهری که در ان مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن
در ان محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی رحمه الله اعتبار ندارد و نزد امام اعظم
و امام مالک رحمهما الله معتبرست پس اگر در طهری بی مباشرت سه طلاق دهد بمذهب امام شافعی رحمه
سنی است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت ما کل طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت و احصوا
العدة و شمار کنید ای مردان عدت زنان که ایشان از ضبط عاجزند یا از احصای آن غافل و اتقوا الله
ربکم و بترسید از خدای که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق لا تخرجوهن بیرون
مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که بوقت زنا شوهری بوده اند تا وقتی که عدت منقضی
کردد ولا یخرجن و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید الا ان یاتین مگر آنکه
بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشتی هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خواند یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده
حال زنان بود در بدکاری مراد معصیتی است که در وحدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را
بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند و در ان حال اخراج ایشان حلالست
چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان و تلک و این حکمها که مذکور شد حدود الله اندازها، خدا
که مقرر فرموده و من یتعد و هر که در گذرد حدود الله از حدهای خدای فقد ظلم نفسه پس بدرستی که ستم
کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لا تدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند مطلقه
لعل الله یحدث شاید خدای نو کرداند بعد ذلک پس از ین طلاق امرا کاری را یعنی شاید مرد را
پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی بدید آرد تا رجوع نماید فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهن
بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجوع کنید با ایشان و

امساک نمایید بمعروف بنیکویی که حسن معاشرت و لطف موافقت و دیگر باره طلاق ندهید جهت اضرار
بدیشان او فارقوهن یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بمعروف بنیکی یعنی آنچه حق طلاقست از متعه و
صداق ادا کنید و اشهدوا و گواه کیرید ذوی عدل دو خداوند عقل را منکم از شما مسلمانان که فاسق نباشند
برجعت و این امر ندبست و امام شافعی کوید واجبست و اقیموا الشهادة و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت
حاجت لله برای طلب ثواب و رضای خدای ذلکم این اشهاد و اقامت شهادت یوعظ به پند
داده میشود بدو من کان یؤمن هر که هست که میگرود بالله بخدای و بآنچه وی فرموده والیوم الاخر و بروز
رستخیز و هرچه بدو متعلقست و من یتق الله و هر که بترسد از خدای و مرتکب مناهی نشود یجعل گرداند
و بپدید آرد خدای له برای او مخرجا بیرون شدی یعنی خلاصی یابد از اندوه دنیا و آخرت یا هر که
بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال و یرزقه و روزی دهد وی را من حیث
لا یحتسب از انجا که کمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطر ش نکذرد مشوی از سبب یکدر و روزی طالب
صدا روزی بسپا ذبی سبب حق نمایی نجست رزق حلال که نباشد در کمان و در خیال سبب نزول
آیه آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کرفتند و وی نزدیک پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت
یا رسول الله پسرم با سر کفار گرفتار شد و مادر وی جزع بسیار میکند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده
و بر انچه سد رمقی تواند بود قدرت نیست آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا
باش و تو و مادرش بسیار بگویید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بتعلیم پیغمبر
صلی الله علیه وسلم عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند
ایشان را از الله بسلامت بمدینه آمد و این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد و من یتوکل
و هر که توکل کند علی الله برخدای و کار خود بوی بگذارد فهو حسبه پس خدای بسنده است او را
در کفایه مهم ان الله بدرستی که خدای بالغ امره رساننده است کار خود را بهر جا خواهد یعنی آنچه
مراد حق سبحانه باشد از وی فوت نشود قد جعل الله بدرستی که گردانیده است خدای و پیدا کرده لکل شیء
برای هر چیزی از فقر و غنا قدرا اندازه که از ان در نگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابو ذر
غفاری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا
فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایة باشد پس آیه و من یتق الله یجعل له برخواند و چند نوبت اعاده

زبود و بنای این آیة بر تقوی و توکلست تقوی تحفه بوستان قربتست و اوست که معیت خبر دهد که إِنَّ اللَّهَ
مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و توکل رایحه گلزار کفایتست و از بوی ریحان محبت دمد که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ
و لاجرم بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد و سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی توکل مرکب را
و تقوی توشه رونده در عتقی که حکم عدة مطلقات فرود آمد که يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ صحابه
پرسیدند که عده زنان که حایض نشوند چیست آیة آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و آن زنان که نومید گشته
باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشک افتاده اید
در حکم ایشان یعنی نمیدانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عده ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماهست وَاللَّائِي
لَمْ يَحِضْنَ و عده آنانکه حایض نشده اند از صغر سن همچنین بسه شهر مقررست وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان
بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ مدت ایشان زمان عدة ایشان أَنْ يَضَعْنَ آنست که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود
مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و رعایت حقوق احکام وی کند
يَجْعَلْ پیدا کرداند خدای لَهُ مران متقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را بر وی سهل
سازد ذَلِكَ این چه گفته شد أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ حکم خدایست که فرستاده آنرا از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بپرهیزد از عقاب خدای و فرمان او برد يُكَفِّرْ عَنْهُ بپوشد خدای از وی سَيِّئَاتِهِ بدیها
وی را یعنی عفو کند وَيُعْظِمْ و بزرگ سازد لَهُ برای او أَجْرًا مزد او یعنی او را مزد زیاده دهد أَسْكِنُوهُنَّ
ساکن کردانید زنان طلاق داده را مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ آنجا که شما ساکن شده اید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع خود و طاقت خود
یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانایی خویش سازید وَلَا تُضَارُّوهُنَّ و رنج مرسانید مطلقات را در مسکن و
نفقه لِتُضَيِّقُوا برای آنکه تنگ کردانید عَلَيْهِنَّ بر ایشان مساکن ایشان بقدر طاقت و توانایی خویش
سازید و رنج مرسانید مطلقات را در مسکن و نفقه برای آنکه تنگ کردانید
بر ایشان مساکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشان را وَإِنْ كُنَّ و اگر باشند طلاق داده کان أُولَاتِ حَمْلٍ
خداوندان بار یعنی حامله باشد فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان حَتَّى يَضَعْنَ تا وقتی که بنهند حَمْلَهُنَّ
بار خود را و از عدت بیرون آیند فَإِنْ أَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح لَكُمْ
مر فرزندان شما را فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مزدهاء ایشان بر شیر دادن وَأْتَمِرُوا و مشورت
کنید بَيْنَكُمْ میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ بنیکویی در باب رضاع و اجرت آن وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ

یا کر دشوار کنید و مضایقه نمایید ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت ابا کند یا زن
شیر ندهد فَسَتُرْضِعُ پس شیر دادن خواهد لَهُ برای فرزند أُخْرَى زنی دیگر یعنی مرضعه دیگر اورا
برای رضیع خود و مادر را باکراه و اجبار نفرماید لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی
و توانگری مِنْ سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانایی خویش بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ و هر که تنگ
کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگدست است فَلْيُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّا
آتَاهُ اللَّهُ از آنچه خدای داده است او را لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند خدای نَفْسًا هیچ نفسی را إِلَّا مَا
آتَاهَا مگر آنچه بوی عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که
پدید آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری و تنگدستی يُسْرًا آسانی و توانگری وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا
از اهل دیهی که از روی جهل و عناد عَتَتْ سر باز زدند و اعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار
خویش وَرُسُلِهِ و از سخن پیغمبران او فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حِسَابًا
شَدِيدًا حسابی سخت که در وی استقصا و مناقشه باشد وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب کنیم ایشان را در دنیا عَذَابًا
نُكْرًا عذابی زشت و یا هولی عذاب کنیم ایشان را در دوزخ بعد از حساب فَذَاقَتْ پس بچشیدند اهل آن
وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا و بود عاقبت امر ایشان خُسْرًا زیان کاری و کدام زیان
از آن بدتر که از جنت جاویدی و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم در مانند أَعَدَّ اللَّهُ آماده
کرده خدای لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در هر دو سرا فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب
خدای يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اید قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ بتحقیق فرستاده است
خدای إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بشما پندی یا شرفی که قرآنست و فرستاده بشما رَسُولًا فرستاده که محمد است قرآن را شرف
گفت زیرا که شرف دینی و کرامت عقبی وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته ذکر قرآنست و فرستاده جبرئیل
علیه السلام و بقولی رسول بدلست از ذکر و ذکر همان رسولست یعنی ذا ذکر و اشهر آنست که سخن بر ذکر اتمام شده
و رسولا منصوبست بفعل محذوف تقدیرش این که متابعت کنید رسولی را که پیوسته يَتْلُو میخواند عَلَيْكُمْ بر شما
آيَاتِ اللَّهِ آیتهای قرآن را مُبَيِّنَاتٍ روشن کرده شده و محقق کرده اند یعنی روشن حق بجا از ذکر در
رسول فرستاد لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا تا بیرون آرد یا قرآن یا رسول آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم

وَمَن یُؤمِن بِاللّه و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند ویرا وَیَعمَل صالِحًا و بکند کار ستوده و پاک
یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض یُدخِلهُ درآرد او را خدای جَنّاتٍ تَجری بوستانها که
جریان دارد مِن تَحتِهَا الأنهارُ از زیر ساکن آن جویها خالِدینَ جاوید باشندگان فیها در
بهشت أبَدًا همیشه بی زوال و انتقال قَد أحسَنَ اللّهُ بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در
بهشت لَهُ برای آن مؤمنان عامل رِزقًا روزی و چه روزی اللّهُ خدای یعنی الَّذی خَلَقَ
آنست که بیافرید سَبعَ سَمٰواتٍ هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی وَمِنَ الأرضِ و بیافرید از زمین مِثلَهُنَّ
مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلهن را حمل بر عدد کرده اند و یعنی زمین را نیز هفت آفرید
یَتَنَزَّلُ الأمرُ فرود می آید فرمان خدای و قضای او بَینَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی از دست
حکم او در آسمان و زمین دارد در هر طبقه از طبقات ارض و سما امر ست خالقی و همه را بیافرید لِتَعلَموا
أنَّ اللّهَ تا بدانید انکه خدای عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ بر آفریدن همه چیزها قَدیرٌ تواناست وَأنَّ اللّهَ و در نما
خود را بر هم جاری ساخت تا معلوم کنید انکه خدای قَد أحاطَ بدرستی که فرا رسنده است بِکُلِّ شَیءٍ عِلمًا
بهمه چیز از روی علم یعنی قدرت و علم او محیطست بهمه اشیا و از موجودات علمی و عینی هیچ چیز از دایره علم
و قدرت وی خارج نیست رباع فرست زیر قدرتش کن فیکون با انس و [illegible] در غیب و شهادت ذره
از دایره قدرت علمش بیرون

سورة التحریم بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شربت عسل دوست داشتی و وقتی زینب رضی الله عنها مقداری عسل از جای
و هر گاه آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بخانه وی آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت را در خانه
وی بجهت آن توقفی بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه رضی الله عنهما
اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما در آید
گوییم از تو بوی مغافیر میشنویم و مغفور صمغ درختیست که عرفط خوانند و ابخره کریه دارد و حضرت
بوی خوش را دوست میداشت و از روایح ناخوش محترز می بود پس آنحضرت روزی شربت آشامیده نزد هر
کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما رایحه مغفور می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما
در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند جَرَسَت نَحلُهُ العُرفُطَ گفتند زنبور آن عسل از شکوفه عرفط
چریده بوده امام زاهد رحمه الله آورده که چون این صورت مکرر واقع شد حضرت فرمود که حرمت

العسل عَلیٰ نَفسی فَوَاللّهِ لا آکُلُهُ أبَدًا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کسی ویرا از آن عسل نیارد آیه آمد که
یا أیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی ما أحَلَّ اللّهُ آنچه حلال کرده است خدای لَکَ مر ترا یعنی
عسل و در روایت اشهر آنست که در روز نوبت حفصه رضی الله عنها در خانه وی با جازت آنحضرت بدیدن پدر
رفته بود ماریه قبطیه را طلبید و بخدمت خود سرافراز گردانید حفصه بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد و حضرت
فرمود که راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که این سخن نزد تو امانتست
باید که با کسی نگویی او قبول کرد و چون حضرت از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن را با عایشه در میان
نهاد و مژده داد که بار عایت قبطیه خلاصی یافتیم و چون آنحضرت بخانه عایشه آمد این حکایت بکنایه و رمزی باز گفت
تا این سوره نازل شد که چرا حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوری تَبتَغی مطلبی
بدین تحریم مَرضاتَ أزواجِکَ خشنودی زنان خود وَاللّهُ غَفورٌ و خدای آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا
رَحیمٌ مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد قَد فَرَضَ اللّهُ بدرستی که مقرر گردانیده خدای و بیان کرده لَکُم
برای شما تَحِلَّةَ أیمانِکُم فروگشادن سوگندهای شما را یعنی آنچه سوگند به بند بکفارت توان گشاد و بیان
آن در سوره مایده است وَاللّهُ مَولاکُم و خدای دوست شماست و متولی کار شما میسازد برای شما هر چه صلاح
شما در آنست وَهُوَ العَلیمُ و او داناست بمصالح بندگان الحَکیمُ صواب کار در هر چه کند نسبت بایشان
وَإذ أسَرَّ النَّبِیُّ و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان ساخت إلیٰ بَعضِ أزواجِهِ بسوی بعضی از
زنان خود یعنی حفصه حَدیثًا سخنی راز که تحریم ماریه است یا عسل یا ذکر خلافت شیخین رضی الله عنهما بعد از آنکه
با حفصه پیغمبر گفته بود و او با عایشه آشکارا کرد فَلَمّا نَبَّأَت پس آنهنگام که خبر کرد حفصه عایشه را بِهِ بآن سخن
وَأظهَرَهُ اللّهُ و آشکارا گردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت عَلَیهِ بر اظهار آن سخن از حفصه عَرَّفَ
شناسا گردانید پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را و خبر داد بَعضَهُ بعضی از آن یعنی فلان سخن با تو گفتم و تو
این قدر از آن ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماریه وَأعرَضَ و اعراض کرد رسول صلی الله علیه وسلم عَن بَعضٍ از بعضی
دیگر یعنی خلافت شیخین مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم استقصا نفرمود اندر وی کرم و با آنکه
حفصه هم سخنان سر آنحضرت را اظهار کرده بود تمام با روی وی نیاورد فَلَمّا نَبَّأَها پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حفصه را بِهِ بآنچه خدای او را بر آن اطلاع داده بود قالَت گفت حفصه مَن أنبَأَكَ هٰذا
که خبر داد ترا باینکه من راز ترا آشکارا کردم قالَ گفت رسول صلی الله علیه وسلم نَبَّأَنِیَ العَلیمُ خبر داد مرا خدای دانا

دانا بخفیات مختار الخبیر خبردار از مکنونات سرایر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و برگردید
الی الله بخدای و دل آزار دل مبارک آنحضرت هم پشت نشوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستی
که بگشته است دلهاء شما از صواب که محافظت سر پیغمبر نمیکنید وان تظاهرا واگر هم پشت شوید علیه بر آزردن
دل مبارک وی فان الله پس بدرستی که خدای هو مولیه او یار و مددکار پیغمبر است و یرا نصرت کند وجبریل
وجبرئیل یعنی او مددکاری بجای آرد وصالح المؤمنین و شایستگان از مؤمنان اتباع و اعوان وی اند
مراد هم صحابه اند یعنی ابی صدیق و فاروق رضی الله عنهما که پدر عایشه و حفصه اند معاون آنحضرت که رضای
او بر رضای فرزندان خود ایثار کنند و مجاهد گفته که صالح المؤمنین مرتضی علیست علیه السلام والملائکة و همی
فرشتگان آسمان و زمین بعد ذلک با وجود اینکه خدا و جبرئیل و صحابه یار اویند ظهیر مددکار و معاون
هم پشت اند در یاری وی عسی ربه شاید پروردگار او ان طلقکن اگر او طلاق دهد شما را تزویج
انو اجبت یعنی اگر بفرض طلاق دهد شاید ان یبدله آنکه بدل دهد خدای ازواجا خیرا منکن زنان
بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون چه خدای میدانست که طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان
میکند که مسلمات اقرار کنندگان بوحدانیت یاد کردن بخشندگان بامر مؤمنات باور دارندگان با احکام
آرندگان قانتات نمازکنندگان یا فرمان برداران تائبات بازگشتگان از گناه یا رجوع کنندگان بدرگاه
الله عابدات پرستندگان یا خضوع کنندگان سائحات هجرت کنند یا روزه داران ثیبات شوهر دیده
وابکارا و دختران بکر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ثیب آسیه زن فرعونست و بکر مریم مادر عیسی
که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازدواج حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درآرد
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید نفسها خود را بترک معاصی واهلیکم و
اهالی و فرزندان خود را بموعظه و نصیحت نارا وقودها الناس از آتشی که آتش انگیز وی مردمان باشند
یعنی کفار جن وانس والحجارة و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار می پرستند
یا گنجهاء زر و سیم احجار و جهان که اصل و منشاء آن سنگست نظم زر و سیم چه سنگ زر و سیم
اندرین سنگها منه امید ولی زین سنگ سخت بامید که زین سنگیش راحت افزاید دل از این سنگ اگر نه بری
سپر حسرت بسی بسنگ نهی علیها بر آن آتش ملائکة فرشتگانند یعنی موکلند بروی زبانیه غلاظ
درشت سخنان شداد سخت کاران و توانایان که دوزخیان را با ایشان قوت ستیز و زجه ایشان مجال

که نباشد لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدا را ما امرهم در آنچه فرماید ایشان را یعنی بر شوت
زبینه نشوند تا مخالفت امر او بکنند و یفعلون و میکنند ما یؤمرون آنچه فرموده میشوند بدان و در
تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت است بنعیم جنان پس چون زبانیه
کافران را بکنار دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه فرماید با ایشان که
یا ایها الذین کفروا ای کسانی که کافر شدید لا تعتذروا الیوم عذر مگوئید امروز که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد
داد انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آنچیز را که در دنیا بودید که عمل میکردید
یا ایها الذین آمنوا ای آنها که گرویده اید توبوا الی الله بازگردید بخدای توبة نصوحا بازگشتی خالص
یعنی توبه کنید و یا سرگناه مرویست معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت
چنانچه شیر عود نمیکند به پستان حسن بصری رحمه الله گفته که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه
گذشته دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده مثنوی توبه چون باشد پشیمان آمدن بر در حق توبه پشیمان آمدن
نیستی از سر گرفتن با نیاز با حقیقت روی کردن از مجاز عسی ربکم پروردگار شما چون توبه کنید شاید
ان یکفر عنکم آنکه درگذراند از شما سیئاتکم گناهان شما را و یدخلکم جنات و درآرد شما را ببوستانها که
بوستان تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان و قصور آن جویها و درآوردن کی باشد یوم لا
یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در باره
عاصیان مردود سازد والذین آمنوا معه و رسوا نسازد آنان را نیز هم که ایمان آورده اند با وی یعنی درخواست
ایشان نیز در باره یاران ایشان قبول کند نورهم و نور ایشان یعنی نوری که خدای بمؤمنان عطا کرده یسعی
میشتابد و میرود بین ایدیهم در پیش ایشان وبایمانهم و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و
در آن حال که نور منافقان فرو میرد یقولون ربنا گویند مؤمنان که ای آفریدگار ما اتمم لنا تمام کن برای ما
نورنا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم واغفر لنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه
پاک کن انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز از اتمام انوار و مغفرت اوزار قدیر توانایی یا ایها
النبی ای پیغمبر بلند قدر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان
بوعید واغلظ و درشتی بکار بر علیهم بر ایشان یعنی بر هر دو گروه و مأویهم و مقام و بازگشت کافران
و منافقان که ایمان نیارند و مخلص نشوند جهنم دوزخست وبئس المصیر و بد جایی بازگشتست دوزخ

ضرب الله مثلاً بیان کرد خدای مثلی للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند امرأت نوح و آن
مثل زن نوح است علیه السلام که واعله نام داشت وامرأت لوط و زن لوط علیه السلام که واهله گفتندی کانتا
بودند این دو زن تحت عبدین در زیر حکم دو بنده من عبادنا از بندگان ما صالحین شایستگان فخانتاهما
پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق زن نوح علی نبینا و علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن
لوط علی نبینا علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی فلم یغنیا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عنهما
از این دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را زن نوح علیه السلام غرق شد بطوفان و بر سر زن لوط
علیه السلام سنگ بارید وقیل ادخلا النار و گفته خواهد شد روز قیامت واهله و واعله را که در آیید
بدوزخ مع الداخلین با در آیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل آنست که کفار معاقب میشوند و نسبتی که میان
ایشان و پیغمبر هست با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی للذین آمنوا
برای آنانکه گرویده اند امرأت فرعون مثل زن فرعون یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت
رب ابن لی ای آفریدگار من بنا کن برای من عندک نزدیک خود بیتا خانه فی الجنة در بهشت
در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چهارمیخ کرده در آفتاب بینداختند
حق سبحانه ملائکه را بفرمود تا بر وی در آمده ببالها خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگی بزرگ
آوردند حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت ونجنی و برهان مرا
من فرعون از نفس خبیث فرعون وعمله و از کردار او یعنی از عذاب که مرا میکند ونجنی من القوم الظالمین و نجات
ده مرا از گروه ظالمان که قبطیان اند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی
برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند که روح نداشت و در اکثر
تفاسیر هست که حق سبحانه وی را باسمان برد بجسد وی تعالا در بهشت و حاصل این مثل آنست که با وجود
ایمان اتصالی او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد و مثل زد خدای برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سایر مومنات ومریم ابنت عمران و مریم دختر عمران را التی احصنت آن زنی که نگاه داشت فرجها دامن
خود را از حرام و فواحش فنفخنا پس دمیدیم فیه در گریبان جامه او من روحنا از روحی که از خود
بودیم وصدقت و باور داشت مریم و گرویده بکلمات ربها بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزل بر انبیاء
انجیل یا وعدها که جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورد که لاهب لک غلاما زکیا وکتبه و کتب خدای

یعنی انجیل یا بآنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و حفص بجمع میخوانند و مراد عام
کتب الهیست وکانت و بود مریم من القانتین از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادات و تذکیر
برای تغلیب است و اشعار بآنکه طاعت مریم که از طاعت مردان کامل بوده و در خبر آمده که از مردان بسیار بکمال
رسیده اند و از زنان کامل نشده اند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون ۞

سورة الملک

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام الذی بیده الملک آنکه بدست قدرت اوست پادشاهی و
تصرف در امور ملک یعنی هرچه خواهد کند وهو علی کل شیء و او بر هر چیزها که خواهد قدیر
تواناست الذی خلق الموت آن خدای او نیست که بیافرید مرگ را والحیوة و زندگانی را مراد موت آدمیان در
دنیی و حیات ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفرید بر صورت کبشی املح و او بر هیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را
خلق کرد بر صورت مادیانی ابلق و او بر هیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد دار موت و حیات یعنی
دنیی و آخرت را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در
دار تکلیف ایکم کدام از شما احسن نیکوتر است عملا از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است و در خبر
آمده که کدام نیکوتر است از جهت عقل و پرهیزکارتر از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام
یاد کننده تر است مرگ را و ترسان تر از آن و کار سازنده تر برای او وهو العزیز و خدای غالب است در ملک خود ترسندگان را
ایمن سازد الغفور آمرزنده است خطیات ایشان را بپوشد الذی خلق آن خدایی که بیافرید سبع سموات
هفت آسمان طباقا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در معالم آورده که آسمان دنیی موجی است محکم شده و دوم
مرمریست سفید و سیم آهنیست چهارم روئینه است و گفته اند پنجم نقره است ششم زرست هفتم یاقوت سرخ
ما تری نمی بینی تو ای بیننده فی خلق الرحمن در آفریدن خدای آسمانها من تفاوت هیچ خللی یا اختلافی و
تناسبی یعنی عیبی و اعوجاجی فارجع البصر پس دیگر باره بگردان دیده را کرتین کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی بینی
یعنی که بیک نگریستن معلوم نکردی تکرار کن نگریستن را ینقلب باز گردد الیک البصر بسوی تو چشم تو
خاسئا دور مانده از یافتن عیب وهو حسیر و او مانده بود از نگریستن یا پشیمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه
هیچ خللی نکرد عیبی نمی یابد ولقد زینا و بدرستی که بیاراستیم السماء الدنیا آسمان نزدیک را یعنی سماء
که نزدیکتر است بزمین آراسته ایم بمصابیح بچراغها یعنی بستارگان که شبها چون چراغ درخشانند

وجعلناها وکردانیم ستارکانرا رجوما للشیاطین راندکان مر دیوانرا یعنی که بجهت استراق سمع قصد
آسمان کنند واعتدنا و آماده ساخته ایم لهم برای دیوان بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا
عذاب السعیر عذاب آتش افروخته در عقبی وللذین کفروا ومر آنانراست که کافر شدند از دیوان و غیر
ایشان بربهم بآفریدکار ایشان عذاب جهنم عذاب دوزخ وبئس المصیر و بد جایی بازکشتست دوزخ
اذا القوا چون در افکنده شوند کافران فیها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ شهیقا آوازی
مانند آواز دراز کوش که انکر الاصوات است یعنی چون کفار را بدوزخ در آرند دوزخ بفریاد آید وهی تفور
واو میجوشد ایشانرا بر می آرد و فرو می برد چنانچه کوشت در دیک جوشان تکاد تمیز نزدیکست که پاره
پاره شود دوزخ من الغیظ از خشم کافران کلما القی هر کاه در افکنده شوند فیها در دوزخ فوج
کروهی از اهل شرک سألهم سوال کنند ایشانرا خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان
الم یأتکم آیا نیامد بشما نذیر بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از بیم عذاب
بترساند قالوا بلی کویند آری قد جاءنا بدرستی که آمد بما نذیر پیغمبری بیم کننده فکذبنا پس ما
تکذیب کردیم قول ویرا وقلنا وکفتیم مر فرستادکانرا که بهیچ وجه ما نزل الله فرو نفرستاده است خدا
من شیء هیچ چیز از آنچه شما میکویید از وعد و وعید و امر و نهی و دیکر کفتیم ان انتم نیستید شما
ای رسولان الا فی ضلال کبیر مکر در خطایی بزرک که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنید
وقالوا و کویند کافران که در دوزخ لو کنا نسمع اکر می بودیم ما که بشنویم سخن پیغمبران بحث و
تفتیش چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود او نعقل یا تعقل
میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر مینمودیم در حکمت که از افواه ایشان معاینه میشود ما کنا
نمی بودیم امروز فی اصحاب السعیر در عداد اهل دوزخ فاعترفوا پس اقرار کنند و معترف شوند بذنبهم بکناه
خویش و در این وقت اعتراف سود ندارد فسحقا پس دوری باد از رحمت مر لاصحاب السعیر مر اهل
دوزخ را ان الذین یخشون بدرستی که آنانکه میترسند ربهم از عذاب پروردکار خود بالغیب بیرون نیکه
یعنی آنکاه خوف را از خلق بپوشند و بخلوتها ناله و کریه کنند و در بعضی تفاسیر که مراد از غیب دل
پوشیده است از خلق و پیدا بر خدای یعنی بدل ترسکار باشند لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش کناهان
واجر کبیر ومزد بزرک که بهشت است و کفته اند یعنی از شداید مکاره یعنی مرد ترسنده کان

از هر چه می ترسند نظم لا تخافوا مژده ترسنده آمد بشنو که همی ترسد مبارک بنده آمد خوف و خشیت خاص ایمان بود
هر که او را نیست کی ترسان بود ترسکاری رستکاری آورد هر که درد آرد عوض درمان برد آورده اند که کفار قریش
بسهولت عیش مغرور و مشغول کشته در باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخنان کفتندی و چون چند نوبت جبرئیل
قرآن پرده از سعی کفار ایشان بر داشته بود با یکدیکر تبهیر کردند و رای ایشان بران قرار کرفت که دیکر
سخن محمد آهسته کوییم تا خدای وی نشنود و او را از آن آکاه نکرد و این آیه آمد که واسروا و پنهان سازید
قولکم سخن کفتن خود را در باره پیغمبر او اجهروا به یا آشکارا کنید مر آنرا یعنی هر دو نزدیک او یکسانست
انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینه هاست قبل از آنکه بر زبان کذرد پس کسی که بر ضمایر
واقفست اکر تعبیر زبان بر کنند یا بجهر یا بپوشیده نخواهد بود الا یعلم آیا نداند آنچه در دلهاست من
خلق آنکس که بیافرید دلها را وهو اللطیف و او داناست بدقایق اشیا و حقایق آن الخبیر آکاه از ظواهر
موجودات و دقایق آن هو الذی جعل اوست خداوندی که کردانید لکم الارض برای فایده شما زمین را ذلولا
رام و منقاد تا آسان باشد سیر شما بران فامشوا پس بروید فی مناکبها در اطراف و جوانب زمین و
کلوا و بخورید من رزقه از روزی خدا که برای شما مقرر و معین کرده و الیه النشور و بسوی او
بازکشت شما پس شکر کذاری و سپاسداری بجای آرید ءأمنتم آیا ایمن شدید ای کافران من فی السماء
از آنکس که در آسمانست بزعم شما یعنی حق سبحانه یا از ملک موکل بر عذاب که جبرئیل است علیه السلام ملخص سخن
اکر ایمن شدید این ان یخسف بکم الارض از آنکه خدای یا جبرئیل علیه السلام بفرمان عظیم الشان وی فرو
برد شما را بزمین فاذا هی پس آنکاه زمین پس از فرو رفتن شما بوی تمور میکردد و اضطراب کاری شما را
زیر و زبر میکند ام امنتم یا ایمن شدید من فی السماء از آنکس که در آسمانست عرش او یعنی خدای یا مقام
او یعنی جبرئیل ان یرسل آنکه فرو فرستد علیکم بر شما حاصبا سنکریزه چنانچه بر قوم لوط علیه السلام
فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهده عذاب که کیف نذیر چکونه بود بیم کردن من و آن دانستن شما را
سود نکند ولقد کذب الذین و بدرستی که تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این
زمان یعنی مکذبان الامم الماضیة و بشامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چکونه بود بر ایشان نکیر
تغییر من یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب اولم یروا آیا نمیدانند و نمی نکرند الی الطیر بسوی مرغان
فوقهم زبر سر ایشان در هوا صافات صف زده بر کشیده میکشایند بالها خود را ویقبضن و فراهم

میکنند بعد از بسط مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشانرا در هوا بخلاف طبع یا در حالت قبض و بسط
نگاه نمیدارد ایشانرا در هوا بخلاف طبع یا در حالت قبض و بسط ایچ إِلَّا الرَّحْمَٰنُ مگر خدای بزرگ بخشایش
که هریک از انواع طیوررا شکلی و هیاتی و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا
مهیا ساخته إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه خدای بهمه چیزها بَصِيرٌ بیناست أَمَّنْ آیا کیست که
توان گفت که هَٰذَا الَّذِي این آنکس است که از روی حمایت هُوَ جُندٌ او سپه کارسازست و قاید لشکر لَّكُمْ
مر شمارا يَنصُرُكُم یاری میدهد مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز خدای از عذاب و خشم وی إِنِ الْكَافِرُونَ نیستند
ناگرویدگان إِلَّا فِي غُرُورٍ مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرو نخواهد آمد أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي آیا
کیست که اشارت توان کرد بدو که این آنکس است که بمحض عنایت يَرْزُقُكُمْ روزی میدهد شمارا إِنْ أَمْسَكَ
اگر بازگیرد خدای رِزْقَهُ روزی خود از شما بامساک مطر یا ابطال اسبابی که حصول و وصول رزق به
وسایط و وسایل آنست یعنی اگر خدای وظیفه رزق از شما بازدارد آن کیست که شمارا روزی تواند داد و کفار
میدانند که خالق و رازق اوست و کفر ایشان نه از جهل است بَل لَّجُّوا بلکه ستیزه کردند و در رفتند فِي عُتُوٍّ
در عناد و سرکشی وَنُفُورٍ و رمیدن از حق و نفرت از راستی أَفَمَن يَمْشِي آیا کسی که میرود مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ
سر زر و افکنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود و پس و پیش و راست و چپ خود نمی بیند أَهْدَىٰ راه یافته
ترست أَمَّن يَمْشِي یا آنکسی که میرود سَوِيًّا راست ایستاده و همه اطراف خود را مشاهده میکند در زمین
او در واقع است عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر راهی راست رساننده بمقصد و مقصود این تشبیه برای کافرانست که راه
که در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مؤمن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک
نموده و وقت بیان الحال از روی یقین ؎ با دیدهٔ بینا رو اندر ره دین * تا چند دو چشم بسته بر دست کسی
هر گوشه همی رود بظن و تخمین قُلْ بگو مشرکانرا که خدایی که شمارا بدو دعوت میکنم هُوَ الَّذِي اوست آنکس
که بقدرت أَنشَأَكُمْ بیافرید شمارا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و پیدا کرد شمارا شنوایی تا سخنان حق شنوید وَالْأَبْصَارَ
و دیدها تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا در معانی کلمات الهی
و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمایید شما بسیار بشنوید و می بینید و لیکن قَلِيلًا مَّا
تَشْكُرُونَ اندک شکر میگویید این نعمتهارا قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ بگو خدای آن خدایست که بعد از
آفرینش شمارا پراکنده ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و دامی و کاری داد تا

تعیش کنید و فرمان برداری نمایید وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او باز گردیده خواهید شد تا جزای کردار
و گفتار خود بیابید وَيَقُولُونَ و میگویند مشرکان مر پیغمبر و یارانش را مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این وعده
حشر و یافتن جزا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که إِنَّمَا
الْعِلْمُ جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِندَ اللَّهِ نزدیک خداست و غیر او بران اطلاع
ندارد وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ بیم کننده ام مُّبِينٌ آشکارا یعنی آمدن قیامت شمارا بیم
میکنم اما بزمان آمدن او دانا نیستم فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آن هنگام که ببینند موعود را که قیامتست زُلْفَةً
نزدیک بخود سِيئَتْ بد کرده و زشت شود وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و
اندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد وَقِيلَ و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشانرا گویند هَٰذَا الَّذِي
كُنتُم این آنست که بودید شما که پیوسته بِهِ تَدَّعُونَ بوی تمنا میکردید و در طلب او استعجال مینمودید
امام زاهد رحمة الله فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکردند و آرزوی هلاک
وی میداشتند حق سبحانه حبیب خود را صلوات الله و سلامه علیه فرمود که قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر کنید مرا إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ
اگر هلاک کرداند خدای مرا وَمَن مَّعِيَ و آنانرا که با من اند از مومنان أَوْ رَحِمَنَا یا بخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر
افکند فَمَن يُجِيرُ الْكَافِرِينَ پس کیست آنکه امان دهد کافرانرا مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شمارا
سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست
بر انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده دهد قُلْ بگو آنکه ایمان بدو سبب نجاتست هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست خدای
بسیار بخشایش آمَنَّا بِهِ گرویده ایم بوی وَعَلَيْهِ و بروی نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و کار خود بدو
باز گذاشته فَسَتَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که مَنْ هُوَ
کیست از ما و شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویداست قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر دهید مرا إِنْ أَصْبَحَ اگر
گردد مَاؤُكُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بئر میمون حضرمی غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دست و دلو
بدان نرسد فَمَن پس کیست آنکه يَأْتِيكُم بِمَاءٍ بیارد برای شما آبی مَّعِينٍ جاری یا ظاهر چنانچه هر کس ببیند
در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیه باید گفت که اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ؎ در تفسیر زاهدی مذکورست که زندیقی
شنید که معلمی شاگرد خودرا تلقین میکرد که فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ او جواب داد که بالمعول و المعین یعنی بتیشه
و مدد کاران متین آب را باز آرند شب اندر نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک آب چشم تو غایر شد بگوی

تا بمعول و معین باز آرند و فی المثنوی المعنوی شعر فلسفی منطقی بیشمان · میگذشت از سوی کتب آن زمان
چونکه بشنید آیه او از ناپسند · گفت آریم آب را ما بر بلند · ما بزخم بیل و تیزی تبر · آب را آریم از پستی زبر
شب بخفت و دید او یک شیرمرد · زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد · گفت زین چشمه چشم ای شقی · با تبر نوری بر آر از صادقی
و از بر جست و دو چشمش کور دید · نور فایض از دو چشمش ناپدید

سورة ن

بسم الله الرحمن الرحیم

ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و قول بعضی آنست که غایة مطالب این آیت از شمار آن توان دانست اما هر کسی بدان نرسد و نبود بعضی از آن تکرار گفتند و برخی فرو گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آن را مفاتیح اسما الهی دانند چنانچه در حرف ن گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گوید که آخر است از حروف الرحمن و گویند اسم سوره است یا لوح از نور یا نام نهریست در بهشت یا قسم است بنصرت حق سبحانه مؤمنان را و اشهر آنست که ن اسم ماهیست و مراد از آن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را لیوثا گویند یا بهموت و در وسیط باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که وی گفت شنودم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که اول چیزی که خدا بیافرید و تعالی قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم از آن دوات نوشت آنچه بود و هست و باشد و بعضی تفسیر حق سبحانه سوگند یاد کرد بدوات **وَالْقَلَمِ** و بقلم اعلی که از نور است و طول آن ما بین السماء و الارض و گویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیار است **وَمَا يَسْطُرُونَ** و دیگر سوگند خورد بآنچه می نویسند حفظه از احکام وحی یا آنچه ایشان از خرما یابند و تبیان آن ابن عصیم نقل فرموده که نون دوات است و قلم زبان **وَمَا يَسْطُرُونَ** آنچه حفظه بر بندها می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورد جواب قسم اینست که **مَا أَنْتَ** نیستی تو ای محمد **بِنِعْمَةِ رَبِّكَ** بنگاهداشت پروردگار خود **بِمَجْنُونٍ** دیوانه در جواب مغیره است که آنحضرت را میگفت **يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ** و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارتست بعلم اجمالی مندمج در احدیت ذاتیه جمعیه و قلم مشیرست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی که این در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیت و بآنچه قلم کریم از آن دوات قدیم نوشت یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جواب این که تو بمعنی و ذوق خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند اسرار ازلی و ابدی **وَإِنَّ لَكَ** و بدرستی که ترا **لَأَجْرًا** مزدی و ثوابیست بر کشیدن بار رسالت **غَيْرَ مَمْنُونٍ** منت نا نهاده یعنی حق تعالی بی واسطه کسی که از او منت باید داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد **وَإِنَّكَ** و بدرستی که تو **لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ** بر دینی بزرگ که اسلامست یا بر خوی بزرگ که بتحمل آن کسی را نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کسی را توانائی آن نیست و گفته اند مراد آداب قرآنست که حق سبحانه بوی ارزانی داشته بود از عایشه رضی الله عنها سوال کردند از خلق رسول صلی الله علیه و سلم و چگونگی آن فرمود که خلق آنحضرت قرآن بود و فی سلسلة الذهب **نظم** بود هم بحر کرامت هم کان الله · کو هر شرکان خلقه القرآن · وصف خلقی که قرآنست · خلق را نعت او چه امکانست · محمد حکیم ترمذی قدس سره فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی نبوده چه او مشیت خود را دست باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رحمه الله گفته که نه از بلا متفرق شد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمه از حقایق اخلاق آنحضرت در رساله مرآت الصفا فی صفات المصطفی مذکور شد و در جواهر التفسیر نیز مبسوط است **فَسَتُبْصِرُ** پس زود باشد که ببینی ای محمد **وَيُبْصِرُونَ** و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدانوقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد که **بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ** بکدامست از شما فتنه و بلا در کلام که هست از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تویی یا ایشان **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی که آفریدگار تو **هُوَ أَعْلَمُ** او داناتر بود **بِمَنْ ضَلَّ** ... **بِالْمُهْتَدِينَ** براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنانند **فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ** پس فرمان مبر تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبا دعوت مینمایند **وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ** دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و نرمی نکنی بر شرک **فَيُدْهِنُونَ** تا ایشان نیز چرب نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند **وَلَا تُطِعْ** و فرمان برداری منما **كُلَّ حَلَّافٍ** هر سوگند خواره را بدروغ که ابو جهلست یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و نصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی **مَهِينٍ** سست رای یا خوار و بمقدار **هَمَّازٍ** عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در معایب ایشان **مَشَّاءٍ** رونده **بِنَمِيمٍ** بسخن چینی میان مردمان یا غمز کننده **مَنَّاعٍ** بازدارنده **لِلْخَيْرِ** مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان **مُعْتَدٍ** ستم کننده از حد در گذرنده **أَثِيمٍ** بسیار گناه یا بزه کار **عُتُلٍّ** سخت روی درشت خوی **بَعْدَ ذَلِكَ** پس از این عیبها **زَنِيمٍ** حرام زاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر امام زاهد مذکورست که چون رسول صلی الله علیه و سلم این آیه را در انجمن قریش بر ولید خواند بهر عیبی که رسید در خود باز یافت مگر حرامزادگی با خود گفت من سید قریشم و پدرم مغیره مردی معروفست و میدانم که محمد دروغ نگوید

چگونه این همه را بر سر آدم شمشیر کشیده نزد مادر آمد والقصه بتهدید بسیار از وی اقرار کشید که پدر تو
در قصه زنان جرات نداشت و او را برادر زادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده مرا در شك آمد غلام فلان را
بمزد گرفتم و نطفه زن با وی حیله لیلی بوش بر صدق قول آن زن شدت خصومت و لیدست و ستیزه او با آنحضرت
و دلیل بر آن گفته‌اند بیت جرم و گناه مدعی از فعل مادر است * کو را غذای مادر او خاك پا اگر د أن كان ذا آیا
برای آنکه هست و خداوند مال هم نخواند بر طریق خبر یعنی بجهت آنکه او هست ذا مال خداوند مال و بنين
و خداوند پسران چنین کس را فرمان مبری إذا تتلى چون خوانده شود عليه بروی آياتنا آیتهای ما
قال أساطير الأولين گوید اینها افسانهای پیشینیانست سنسمه زود باشد که علامت کنیم بداغ
على الخرطوم بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او را آشکارا کنیم که نتواند پوشانید و در دنیا او را آمد که
نشنید بینی او را تیغی بدید و اثر آن باقی ماند إنا بلوناهم بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال
نعمت كما بلونا همچنانچه آزموده بودیم أصحاب الجنة اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده‌اند که در دو فرسنگی
صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود و در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت
میفکندی و هر میوه که داس و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی بدیشان
دادی و ده یك از حاصل نیز بر ایشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران گفتند مال اندکست و عیال
بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد صباحی که درویشان بی‌خبر باشند برویم همه میوه
إذ أقسموا و برین سوگند خوردند مالکان باغ که پنهان از فقرا ليصرمنها ببرند میوه‌ها آنرا مصبحين در حالتی که داخل
باشند در وقت صباح یعنی بامدادگاه پس چنین سوگند خوردند ولا يستثنون و استثنا نکردند یعنی نگفتند
ان شاء الله در شبی که این نیت کردند خفتند قضای الهی نازل شد فطاف عليها پس آمد بران باغ طائف
بلای طواف کننده من ربك از امر پروردگار تو وهم نائمون و ایشان یعنی پسران خفتگان بودند فأصبحت
پس گشت باغ ایشان آن بلا كالصريم مانند باغی که میوه او چیده و بریده باشند بر وجهی که هیچ باقی نماند ایشان
ازین حال غافل از خواب در آمدند فتنادوا پس ندا کردند یکدیگر را مصبحين در آمدگان در صباح یعنی بوقت صبح
بخواندند همدیگر را و گفتند أن اغدوا آنکه بامداد بیرون آیید على حرثكم بسوی درودن کشت خود یعنی ثمار
کشت اید إن كنتم اگر هستید شما صارمين برندگان میوه آن باغ مشتمل بوده بر خرمایان بس اسبها
برداشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس برفتند بجانب باغ وهم يتخافتون و ایشان سخن نرم و آهسته

میگفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن أن لا يدخلنها اليوم آنکه باید که در نیاید امروز عليكم بر شما یعنی
در باغ شما مسكين درویشی تا بهره نگیرد و از نصیب ما کم نگردد وغدوا و بامداد برفتند على حرد بر قصد
منع مساکین قادرين توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فلما رأوها پس آنهنگام که دیدند
باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قالوا گفتند با یکدیگر که إنا لضالون بدرستی که ما گم کرده‌ایم راه باغ خود را
چه باغ ما دی روز پر میوه بود و این باغ از میوه هیچ نیست بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند نشانهای در
و دیوار که آن باغ ایشانست گفتند بل نحن ما راه گم نکرده‌ایم بلکه ما محرومون بی‌بهرگانیم از میوه و
عقوبت این باغ بجهت فقر او ترك استثنا قال أوسطهم گفت فاضلتر ایشان از روی عقل یا بزرگتر
بسن یا صایب‌تر برای که ألم أقل لكم آیا نگفتم مر شما را دی روز لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید خدای را
بزرگی و نمیگویید که ان شاء الله قالوا گفتند سبحان ربنا پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا بر ما
ستم کرده باشد إنا كنا بدرستی که بودیم ما ظالمين ستمکاران بر خود بمنع درویشان فأقبل بعضهم
پس روی آوردند بعضی از ایشان على بعض بر بعضی دیگر يتلاومون ملامت میکردند این آن را میگفت
تو چنین اندیشیدی و آن عذر می‌آورد که تو هم بدین راضی بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند و از روی
نیاز قالوا گفتند يا ويلنا ای وای بر ما إنا كنا بدرستی که هستیم ما طاغين از حد برگذرندگان در
آنکه کار را بی استثنا کردیم و درویشان را محروم ساختیم عسى ربنا شاید پروردگار ما یعنی از کرم او امید داریم
أن يبدلنا آنکه بدل دهد ما را خيرا منها بهتری از آن باغ إنا إلى ربنا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود
راغبون رغبت کنندگانیم بعد از توبه و طلب عفو حق سبحانه بر ایشان ببخشود و باغی پر انگور حیوان نام
بدیشان ارزانی فرمود و ثعلبی آورده که خبر داد مرا کسی که در آن باغ خوشه انگور دیدیم برابر مردی سیاه
بر پا ایستاده محققان گفته‌اند هر که ببلایی مبتلا گردد و مال و منال او عرضه تلف شود و او تامل نماید
و داند که باستحقاق او بوی نازل شد پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند بهتر و خوشتر از آنچه
از وی بازستده باشند بوی دهند چنانچه بوستان حیوان بعوض باغ ضروان و بپر دو عوض قرتین تمام انتفاعی
خبر میدهد آنجا که میفرماید که نظم ای که از غم شکسته و سر گشته مکن غم که این زمان کرده ضد غم شهد صافی اندر آن
عرض داد وصل و ماتم کرد كذلك العذاب همچنین است عذاب کردن خدای در دنیا ولعذاب الآخرة
و هر آینه عذاب آن سرای أكبر بزرگتر است ازین چه این عذاب زوال یابد و آن ابد الآبدین باقی ماند لو كانوا

يعلمون اگر باشند مردمان که بدانند هر آينه از موجبات عذاب بپرهيزند إن للمتقين بدرستی که
مر پرهيزکاران راست عند ربهم نزديک آفريدگار ايشان يعنی در آخرت يا در جوار قدس جنات النعيم بهشتهای
بوستانها و ناز و نعمت کافران گفتند که جنت و نعمت که مسلمانان ميگويند موجود نيست و اگر فرضا باشد مارا بيشتر
خواهند داد و چنانچه در دنيا از مسلمانان خوش حال تريم در عقبی نيز بهمان حال خواهد بود حق سبحانه رد
سخن ايشان را می فرمايد که أفنجعل المسلمين آيا ما خواهيم گردانيد مسلمانان را كالمجرمين مانند گناهکاران
در حصول نجات و وصول درجات ما لكم چيست مر شما را ای کافران كيف تحكمون چگونه حکم ميکنيد
بتسويت يا تفضيل اهل شرک بر اهل توحيد التفات از روی تعجب و استبعاد است أم لكم آيا مر شما را
كتاب نوشته نازل شده از آسمان که شما فيه در آن کتاب تدرسون ميخوانيد اين را که کفار در جزا
نيز مثل مسلمانان باشند إن لكم فيه بدرستی که شما راست در آن کتاب لما تخيرون آنچه خواهيد
بر گزينيد و آن را تعيين نماييد أم لكم أيمان يا مر شما راست عهدها و پيمانها موکد بسوگند علينا بر ما که
خداونديم بالغة رسيده بنهايت تاکيد و ثابت شده إلى يوم القيامة تا روز رستخيز إن لكم انکه مر شما را
در آن عهد لما تحكمون آنچه حکم ميکنيد برای خود از خير و کرامت آن سرای سلهم بپرس ای محمد مر کافران را
أيهم کدام شما بذلك باين حکم زعيم پاينده است که در آخرت از عهده بيرون آيد أم لهم آيا ايشان را
شركاء انبازانند درين قول يا هستند مر ايشان را کسانی که شريک ميپندارند فليأتوا پس گو بيايند
بشركائهم بشريکان خود يعنی ايشان را بيارند بمدد خود إن كانوا صادقين اگر هستند راست گويان در آنکه
جنات نعيم بديشان خواهد رسيد يوم يكشف ياد کنيد روزی که برداشته شود پرده عن ساق
از کار پر هول و امر صعب و سختی يا برهنه کرده و نموده شود ساق عرش يا تجلی کند حق سبحانه ويدعون
و خوانده شوند مردمان إلى السجود بسجده کردن مر خدای را در لباب از ابو موسی اشعری رضی الله عنه نقل
کرده که حضرت پيغمبر صلی الله عليه وسلم فرمود که حق سبحانه در آن روز نوری عظيم نمايد و خلق بسجده در افتند
و در معالم از ابی سعيد خدری رضی الله عنه روايت کرده که حضرت رسول صلی الله عليه وسلم فرمود که کشف کند
پروردگار ما از ساق خود و سجده کنند هر مؤمنی و مؤمنه و باقی مانند آنانکه در دنيا سجده برای سمعه
کرده باشند پس چون مرايی خواهد که سجده کند پشت او يکپاره گردد و نتواند و در خبر است که پشت کافر و منافق
چون سروی گاو يک مهره شود فلا يستطيعون پس نتوانند سجده کردن خاشعة أبصارهم فرو دن بود

چشمهای ايشان يعنی خداوندان ابصار سر در پيش افکنده و شرمنده باشند ترهقهم فرو گيرد ايشان را ذلة
خواری و نکونساری وقد كانوا و بدرستی که بودند در دنيا که يدعون خوانده ميشدند إلى السجود
بسجده کردن مر خدای را وهم سالمون و ايشان تن درست بودند و قادر بر آن چون فرصت فوت کردند درين روز
بجز حسرت و ندامت بهره ندارد نظم ره فرصت از دست اگر بايدت که گوی سعادت ز ميدان بری که فرصت عزيز است و چون فوت شد
بسی دست حسرت بدندان بری فذرني پس بگذار مرا ومن يكذب و آنرا که تکذيب ميکند بهذا الحديث باين
سخن که قرآنست يا حديث بعث و حشر درين آيه تسليه حضرت رسول است صلی الله عليه وسلم و تهديد مکذبان سنستدرجهم
نزديک بود که بگيريم ايشان را درجه درجه يعنی عذاب بديشان نزديک گردانيم پايه پايه من حيث لا يعلمون از انجا که
ايشان ندانند يعنی هر بار که خطايی کنند ايشان را عطايی دهيم و ايشان را تفضل پندارند وأملي لهم و مهلت
دهم ايشان را در دنيا تا غره شوند انگاه بگيريم إن كيدي متين بدرستی که عقوبت من محکمست بهيچ چيز دفع نشود و
گرفتن من سخت کس را طاقت آن نباشد أم تسألهم آيا ميطلبی ايشان را أجرا مزدی بر دعوت و ارشاد فهم
پس ايشان من مغرم از تاوان زدگی يعنی از غرامت آن اجر مثقلون گرانبارانند بدانسبب از تو بگردانند
أم عندهم الغيب يا نزديک ايشانست لوح محفوظ که مغيبات در آنست فهم يكتبون پس ايشان می نويسند
از آنجا آنچه حکم ميکنند در تسويه مؤمن و کافر فاصبر پس شکيبا باش لحكم ربك مر حکم پروردگار خود را بر
تبليغ وحی و تحمل آزار کفار ولا تكن و مباش در دلتنگی و شتابزدگی كصاحب الحوت مانند صاحب
ماهی يعنی يونس عليه السلام که صبر نکرد بر اذای قوم و بی فرمان از ميان ايشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت إذ
نادى ياد کن وقتی که بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت
من الظالمين وهو مكظوم و او پر بر آمده بود از خشم و اندوه لولا أن تداركه اگر نه آنست که دريافت او را
نعمة من ربه رحمتی از نزد پروردگار او بقبول توبه لنبذ هر آينه افکنده شدی بالعراء بصحرای خالی
گياه وهو مذموم و او ملامت کرده شده بودی فاجتباه پس برگزيد او را ربه آفريدگار او بنبوت و رسالت
و القاء وحی بدو فجعله پس گردانيد او را من الصالحين از شايستگان يعنی پيغمبران گفته اند اين آيه وقتی فرود
آمد که آنحضرت صلی الله عليه وسلم ميخواست که بر ثقيف دعای بد کند حق سبحانه فرمود که صبر کن و آن دعا در توقف دار
ذکر رها بصبر نيکی شود شعر کارها از صبر گردد دلپسند حزم آن کز صبر باشد بهره مند چون در افتادی بگرداب حرج
صبر کن و الصبر مفتاح الفرج آورده اند که نظاران قريش از قبيله بنی اسد جمعی بحسد و چشم بد شهره داشتند

اختیار کرده بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بی توجه جمال سید عالم را بآسیب عین الکمال از شاخ عالم محو سازند
حق سبحانه برای عصمت وی از چشم بد این آیه فرستاد که وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستی که نزدیک بود که
آنانکه کافر شدند لَيُزْلِقُونَكَ هر آینه بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهای خویش
لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آنهنگام که شنیدند قرآن که میخواندی وَيَقُولُونَ و میگفتند إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ بدرستی که این
دیوکرفته است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد وَمَا هُوَ و نیست آن که نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی
لِّلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه وسلم مگر شرف عالمیان بیت ای شرف جملهٔ عالم بتو
روشنی دیدهٔ آدم بتو امام حسن بصری رحمة الله فرموده که دوای چشم زخم نیست مگر این آیة سورة الحاقة

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَاقَّةُ حالتی که حقست وقوع آن یا ساعتی که سزاوارست ترسیدن از آن مَا الْحَاقَّةُ چه حالتی است و چه
ساعتی وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کردانید ترا که مَا الْحَاقَّةُ چه چیزست ساعتی که در وی واقع شود مکافات عملها
مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسماء اوست كَذَّبَتْ تکذیب کردند ثَمُودُ وَعَادٌ قبیلهٔ ثمود و عاد بِالْقَارِعَةِ
بروز قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردمانست فَأَمَّا ثَمُودُ اما قبیلهٔ ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاک شدند بِالطَّاغِيَةِ
بسبب طغیان خود یا بجهت فرقهٔ طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحهٔ از حد
درکذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام وَأَمَّا عَادٌ و قبیلهٔ عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاک
کشتند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ بباد سخت سرد عَاتِيَةٍ از حد درکذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خازنان و در خبر
که ذره ای از باد و قطره ای از آب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم نوح و هود علیهما السلام
که آب و باد طغیان کردند و خزنه از تمکین نمودند و در تفاسیر هست که ملایکه باد بود را ضبط نتوانستند کردن
خدای سَخَّرَهَا مسخر کرد آن باد را عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز
از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حُسُومًا روزها و شبها متوالی یا شوم بر عاد یا
فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو ببینی یعنی قوم عاد را اگر حاضر بودی فِيهَا در آن اوقات صَرْعَىٰ مردگان افتاده
كَأَنَّهُمْ کویا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ بیخهای درخت خرما اند خَاوِيَةٍ بر زمین افتاده بیمایه
شده و کاواک کشته فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم پس هیچ می بینی مر ایشان را مِّن بَاقِيَةٍ کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند
و یکی از ایشان نماند نظم مقررست که بر وند در زمانه بسی شهان تخت نشین خسروان شاه نشان چو عاصفات قضا از مهب

شدند خاک و زنان خاک نیز نیست نشان وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَن قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش از وی بودند
وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دیههای منقلبه یعنی قوم لوط علی نبینا و علیه السلام بِالْخَاطِئَةِ بکناه یعنی شرک فَعَصَوْا
پس نافرمانی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستادهٔ پروردکار خود را فَأَخَذَهُمْ پس کرفت خدای ایشان را أَخْذَةً
رَّابِيَةً کرفتنی سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم إِنَّا بدرستی که ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ آنهنگام که طغیان کرد آب یعنی از
حد در کذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ برداشتیم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی دونده بر آب یعنی سفینهٔ
نوح علیه السلام لِنَجْعَلَهَا تا کردانیم آن کشتی را لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرتی در نجات مومنان
و هلاک کافران وَتَعِيَهَا و نکاه دارد این پند را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ کوشی نکاه دارنده که نفع کیرد بدانچه شنود
و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مر علی را علیه السلام کفت که من از خدای درخواستم که کرداند اذن
واعیه کوش ترا ای علی پس علی علیه السلام کفت پس از آن هیچ چیز را فراموش نکردم مثنوی کرچه ناصح را بود صد داعیه
پند را اذنی بباید واعیه کر نبودی کوشهای غیب کیر وحی ناوردی ز کردون یک بشیر فَإِذَا نُفِخَ پس چون
دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن که نفخهٔ صعقه است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ و برداشته شود
زمین وَالْجِبَالُ و کوهها از اماکن خود بمحض قدرت کامله یا بتوسط زلزله یا بادهای سخت فَدُكَّتَا پس درهم
شکسته شوند زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی و مانند هبا کردند فَيَوْمَئِذٍ پس آنهنگام وَقَعَتِ
الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قایم کردد وَانشَقَّتِ السَّمَاءُ و بشکافد آسمان از طرف مجره
فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری وَالْمَلَكُ
و فرشتکان عَلَىٰ أَرْجَائِهَا بر کنارهای آسمان باشند تا امر در رسد و فرود آیند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ
رَبِّكَ عرش پروردکار ترا فَوْقَهُمْ بر زبر ملایکه که بر ارجاء آسمانند يَوْمَئِذٍ آن روز ثَمَانِيَةٌ هشت
ملک و امروز حاملان عرش چهارند و بعضی آورده که در آن روز حملهٔ عرش هشت باشند بر صورت بزکوهی و
سمهای ایشان تا زانوهای ایشان مسافت آن مقدار بود که از آسمانی تا آسمانی و کفته اند هشت صنف از ملایکه بر دارند
کاینات اند ایشان را الا خدای يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز عرض کرده شوید جمیعی از برای محاسبه لَا تَخْفَىٰ پنهان
نماند بر خدای مِنكُمْ از کارها و کفتار شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما
مطلع است پس عرض و حساب برای اطلاع است بران بلکه برای عدالت و افشای احوال بر خلایق فَأَمَّا
مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشتهٔ عمل او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَيَقُولُ پس کوید

از روی سرور هاؤم اقرؤا بیایید بخوانید کتابیه کتاب مرا که در وی هیچ عملی نیست که مرا از اظهار
آن شرم دارم و در تبیان آورده که این کتابی دیگرست بغیر کتاب الاعمال که نوشته در وی بشارت جنت آ
و بس چه کتاب حفظه میان بنده و خداوندست و کسی آن را نبیند و نخواند پس صاحب آن کتاب میگوید انی
ظننت بدرستی که من بیقین دانستم انی ملاق که من بیننده ام حسابیه حساب خود را یعنی دانستم
که مرا حساب خواهند کرد آن را آماده شدم فهو پس آنکس فی عیشة راضیة در زندگانی باشد پسندیده
صافی از کدورت و مقرون بحرمت و حشمت فی جنة عالیة در بهشتی بلند قطوفها میوهای آن دانیة
نزدیک که دست قایم و قاعد و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشان را گوید کلوا بخورید از میوها و
اشربوا و بیاشامید از شربتها هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بما اسلفتم بسبب آنچه عمل کردید
فی الایام الخالیة در روزهای گذشته یعنی در دنیا یا بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهای گرم و اما
من اوتی و اما آنکس که بدهند کتابه بشماله نامه او را بدست چپ او و بی بها خویش چنید فیقول
پس گوید از روی ندامت یا لیتنی لم اوت ای کاشکی داده نشدمی یعنی نمیدادی کتابیه کتاب اعمال من
ندیدمی تا بر ملا رسوا نشدمی و لم ادر و کاشکی ندانستمی امروز ما حسابیه چیست حساب من چه حاصل
نیست مرا آن بجز عذاب و شدت یا لیتها کاش مرگ که بدان مرده بودم در دنیا کانت القاضیة بودی مرا که
نفنای ابد تا بعد از آن زنده نشدمی ما اغنی دفع نکرد عنی از من عذاب را مالیه آنچه مرا بود از مال
و تبع هلک عنی گم گشت از من سلطانیه تسلط من بر مردم و زبان گذاری یا حجتی که در دنیا چنگ در آن
زده بودم پس خطاب در رسد بزبانیه را که خذوه بگیرید این کس را فغلوه در غل کشید و بیاویزید دست او بگردن
او بندید ثم الجحیم پس در آتش بزرگ صلوه در آرید او را ثم فی سلسلة پس آنگاه در زنجیری از
آتش ذرعها گزان سبعون ذراعا هفتاد گز بذراع ملک که هر ذراعی هفتاد باع است هر باعی از کوفه تا
مکه فاسلکوه پس در آرید او را در آن یعنی حلقها و پیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار رحمه الله گفت
که اگر هر آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست و گر حلقه از آن بر کوههای عالم نهند چون
ارزیز بگدازد انه بدرستی که این کس کان لا یؤمن بود که ایمان نمی آورد بالله العظیم بخدای بزرگوار
و لا یحض و برنمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش
فلیس پس نیست له الیوم مر او را امروز هاهنا حمیم اینجا خویشی که حمایت کند و لا طعام و نیست او را

خوردنی الا من غسلین مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و ریم که از تنها ایشان میرود لا یاکله
نخورند غسلین را الا الخاطئون مگر گناهکاران و سرهنگان شرکت فلا پس نه چنانست که کافران میگویند
قرآن بافته و ساخته محمد است اقسم سوگند میخورم بما تبصرون بآنچه می بینید از مشهودات وما لا تبصرون
و آنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمینست یا باجسام و ارواح یا بانس و جن یا بکعبه
و بیت المعمور یا ببر و بحر یا بتبلیغ محمد و نزول جبرئیل یا با آثار رسالت حبیب من و انوار ولایت او جواب قسم
انه بدرستی که قرآن لقول رسول هر آینه خواندن رسولیست کریم بزرگوار نزد خدای که محمد است صلی الله
علیه وسلم و گفته اند جبرئیل علیه السلام وما هو و نیست قرآن بقول شاعر سخن شاعر چنانچه ابو جهل میگوید قلیلا
ما تؤمنون اندکی تصدیق میکنید مراد عدم تصدیقات وما هو بقول کاهن و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبة
بن ابی معیط گمان می برد قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید یعنی متذکر نمیشوید تنزیل قرآن فرو فرستاده است
من رب العالمین از پروردگار عالمیان ولو تقول و اگر افترا کند محمد چنانچه بزعم شماست و بدروغ ببندد
علینا بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنان را لاخذنا هر آینه بگیریم ما منه بالیمین از و قوت و توانایی
ثم لقطعنا پس ببریم منه الوتین از وی رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فما منکم پس نیست از شما من احد
هیچکس یعنی نیست هیچ از شما عنه حاجزین از و دفع کننده آن هلاک را وانه و بدرستی که قرآن لتذکرة
هر آینه پندیست للمتقین مر پرهیزگاران را چه ایشان بدان منتفع اند وانا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم که
ان منکم که بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگانند قرآن را وانه و بدرستی که قرآن لحسرة هر آینه
سبب حسرتست علی الکافرین مر کافران را روز قیامت که ثواب اهل قرآن را مشاهده کنند وانه و بتحقیق که
قرآن لحق الیقین درستی بی گمان یعنی یقینیست که از نزد حق سبحانه منزل شده فسبح پس تسبیح کوی
باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و بثناها بزرگ یاد کن

سورة المعارج

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حقست و آنچه میگوید از نزدیک
تست پس تو سنگ باران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیه آمد که سال سائل درخواست خواهنده بعذاب
واقع عذابی که بودنیست للکافرین برای کافران که قتل بدرست در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل
ابو جهل بود که گفت فاسقط علینا کسفا و قولی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست و استعجال نمود

بعذاب ایشان و بر هر تقدیر لَیْسَ لَهُ نیست مر آن عذاب را دَافِعٌ دفع کننده که باز دارد آن را مِنَ اللهِ
از جهت خدای چه اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نگردد پس وصف الله میکند که ذِی
الْمَعَارِجِ خداوند درجها بلند است یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعد که برای
صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ بالا میروند فرشتگان وَالرُّوحُ و جبرئیل یا نوعی که اعظم اند
از ملایکه إِلَيْهِ امر خدا یعنی بموضعی که خدای فرماید فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازه او
خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالها دنیی یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند از دنیی تا آنجا که عروج
ملایکه است و ایشان بیک روز سیر میکنند او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد
روز قیامت است که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد
بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان آن مواقف در جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات
آورده که هر اسمی را از اسماء الهی روزیست خاص که تعلق بوی دارد و در قرآن دو روز از آنها مذکور است
یوم الرب که هزار سالست و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سالست و بیان ایام اسما و سنین ابدیه و مراتب
در مطاوی این اوراق نگنجد ع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن بر تکذیب منکران
صَبْرًا جَمِيلًا شکیبایی کردن نیکو یعنی بی قلق و تجزع و شکایت إِنَّهُمْ بدرستی که کافران يَرَوْنَهُ می بینند
روز قیامت را بَعِيدًا دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که
فلان کار دور است یعنی محال می نماید وَنَرَاهُ و ما می بینیم قیامت را قَرِيبًا نزدیک بوقوع يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ
روزی که گردد آسمان كَالْمُهْلِ مانند فلزی گداخته یا مانند دردی زیت یعنی فلک بگدازد وَتَكُونُ الْجِبَالُ
و گردد کوهها كَالْعِهْنِ مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و بریزد وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ و نپرسد
خویشی هیچ خویشی حَمِيمًا از کار خویش خود یعنی هر کس را از کرد او سؤال کنند يُبَصَّرُونَهُمْ بینا کرده شوند
ایشان بخویشان خود یعنی هر کسی خویش خود را بشناسد و باحوال او بینا کرده شود ولیکن بحال ایشان نپردازد
و داند که هر یک بعمل خود مؤاخذ اند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد و آرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي اگر فدا دهد مِنْ
عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقند
نزد وی تا ایشان عذاب کشند و وی خلاص یابد وَصَاحِبَتِهِ و فدا دهد زن خود را که یار و همراه او بوده وَ
أَخِيهِ و برادر خود را که هم پشت و مددکار او است وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را که جای داده اند

او را در دنیی نزد خود یعنی پناه گاه وی بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است
جَمِيعًا همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا بدهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا
نی رهد از عذاب إِنَّهَا بدرستی که آتش بعضی که مجرم از آن فدا امید دهد لَظَىٰ زبانه آتش خالص
نَزَّاعَةً کشنده است لِلشَّوَىٰ مر دست و پای مشرکان یا پوست سر ایشان را از صد ساله و دویست ساله
راه یعنی زبانه میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند تَدْعُو میخواند آتش یعنی میکشد
یا زبانیه میخوانند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را که پشت بر حق کرده است
وَتَوَلَّىٰ و روی بگردانیده از فرمان الهی وَجَمَعَ و گرد کرده است مال دنیی را فَأَوْعَىٰ پس در باردان کرده و نگاه
داشته و حق خدای ادا نکرده إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی خُلِقَ آفریده شد هَلُوعًا حریص بر جمع
مال فانی و بخیل از اداء حقوق ربانی در لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف
که هر روز هفت صحرا خالی میکند یعنی هر چه حشایش آنرا میخورد و آب هفت دریا را می آشامد و در کمال سرما
مینالد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه آدمی را در حریصی و اندیشه روزی
بدین دابه تشبیه میکند نظم یا فوری یا که بجز آدمیست معده چو پر شد سبب بی غمیست آدمیست آنکه ز سیری بمرد
بر سر سیری غم روزی خورد خورده سه عمر چه پیش چه کم روزی هر روزه زخوان کرم وز ره حرص المش سخان
[illegible] غمی نیست فکر [illegible] إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را چیزی بد مانند فقر و مرض جَزُوعًا جزع کننده و فریاد
زننده وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد او را نیکویی مثل صحت و توانگری مَنُوعًا منع کننده نفس خود را از طاعت
و مال را از نفقه در راه حق و همه آدمیان بر این خلق مخلوق شده اند إِلَّا الْمُصَلِّينَ مگر نمازگزارندگان
الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَائِمُونَ پیوستگانند یعنی هیچ شغلی از آن باز
نمانند و گفته اند در وقت ادای صلوة ساکن اند چپ و راست التفات نمی نمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنانکه
در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیست دانسته شده مثل زکوة مقرره و صدقات موظفه لِلسَّائِلِ برای
درویش خواهنده وَالْمَحْرُومِ و برای محتاجی که نخواهد وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ
بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغالست بطاعت و عبادت وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ
رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خویش مُشْفِقُونَ ترسانند و علامات ترس الهی اجتناب از ملاهی و مناهی
إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ مأمون نیست یعنی از آن ایمن نتوان بود

که البته بعاصیان خواهد رسید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ
نگاه دارندگانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنانکه مالک شده است أَيْمَانُهُمْ
دستهاء ایشان ایشان را یعنی کنیزکان که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان
غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ فرج نسبت بزنان و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که
طلب کند نکحی وَرَاءَ ذَٰلِكَ جز این که گفته شد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْعَادُونَ ایشان از حد در
گذرندگانند و وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمنا بالید نیز داخل عدوانست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه
ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهاء خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را رَاعُونَ رعایت کنندگانند خواه
امانت حق و خلق و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که همه نگاه داشتنی است و ملاحظه امانت گذاری و
وفاداری بعهد از ان فرو نگذاشتنی نظم اگر سه پایه از آتش امانت ... خرد گذار قانون امانت
بر عهدی که می بندی وفا کن ... رسوم حق گذاری را ادا کن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ
بگواهی خود قَائِمُونَ ایستادگانند یا اقامت شهادت میکنند در آنچه از حقوق عباد اداء آن و حفظ شهادت
جمع صیغه از جهت تنوع اقسام آن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُونَ
محافظت میکنند یعنی با آداب و شرایط آن قیام مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این ایات
دلیل فضل و شرف این عبادتست بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل
أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوفند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند روز قیامت مُكْرَمُونَ
گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد از نزول این آیه مشرکان گرد اگرد حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم حلقه زدند و باستهزا گفتند اگر اصحاب محمد طمع میدارند بوستانها عقبی را ما
طمع داریم که پیش از ایشان یابیم آیه آمد که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست و چه بوده است مر آنانرا که نگرویدند
و از این صفتها که مذکور شد بی بهره ماندند قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابندگانند عَنِ الْيَمِينِ
از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ عِزِينَ گروه گروه حلقه زدگان أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ
امْرِئٍ هر مردی مِنْهُمْ از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود بلند منان جَنَّةَ نَعِيمٍ در بوستان
با نعمت یعنی مشرکان را دعا عیب آنکه بی تعدا یمان ایشان را در جهان بالیاد روضات جنات در آرد هند كَلَّا
نه چنین است و کافر را در بهشت راه نیست إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما آفریده ایم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ

از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آنرا هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورات
صافی نگردد و باخلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فَلَا پس نه چنانست که
کفار میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد در سالی که هر روز از
نقطه دیگر طلوع مینماید وَالْمَغَارِبِ و بخداوند مغربها که آفتابرا هست و هر روز بنقطه دیگر غروب
میکند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشانرا محل شروق و غروب از دایره افق
نقطه دیگرست و بر همه تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی که ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ
بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکانرا هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از ایشان و
فرمان بردارتر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده
امری کنیم و مغلوب نتوان ساخت در اظهار آن فَذَرْهُمْ پس بدار ایشانرا يَخُوضُوا تا شروع کنند در
باطلها وَيَلْعَبُوا و ببازی مشغول شوند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را
الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که وعده داده اند که بدو رسد یا قیامت حکم این آیه بآیه قتال نسخ یافته يَوْمَ
يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا شتابندگان باجابت دعوت
اسرافیل كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی بر پای کرده يُوفِضُونَ می شتابند چنانچه سپاه
پراکنده که علم خود قایم بینند و بجانب وی شتابکان روند خَاشِعَةً فروتن و ذلیل أَبْصَارُهُمْ
دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیده سر در پیش افکنده تَرْهَقُهُمْ بپوشد ایشانرا یعنی فرو گیرد ذِلَّةٌ
خواری و نگونساری ذَٰلِكَ اینست الْيَوْمُ الَّذِي آن روز که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که بدان ایشان
وعده کرده میشدند

سورة نوح علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح را علیه السلام إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او از آل قابیل أَنْ أَنْذِرْ
بآنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را و بترسان مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بر ایشان عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب آخرت قَالَ گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ
بدرستی که من شما را بیم کننده ام مُبِينٌ آشکارا بیم که رسانم پیغام بشما أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه پرستید
خدایرا بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او وَأَطِيعُونِ و فرمان
برید مرا در هرچه فرمایم و نهی کنم يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما

که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد شما را از عقوبات و مهلکات یعنی
زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که مدت زندگانی منقضی شود إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی
که مدتی که خدای تعیین کرده إِذَا جَاءَ چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر نموده لَا يُؤَخَّرُ باز پس
افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود و بلای روزی که اجل در آید از پس و پیش نیست که مهلت [illegible] یک
[illegible] نرسد در ان دم از پی کسیت بر باد شود جمله بود او تو لَوْ كُنتُمْ اگر هستند شما که بفکر و نظر
تَعْلَمُونَ بدانید چیزی را پس این را بدانید که در اجل تاخیر و اهمال نیست القصه نوح علیه السلام بفرمان
الهی نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان از سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار و ایذای او تقصیر
از خود راضی نبودند تا وقتی که نوح علیه السلام بتنگ آمد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ
قَوْمِي بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لَيْلًا وَنَهَارًا شب و روز یعنی پیوسته
دعوت کردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشان را دُعَائِي خواندن و دعا کردن من إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن
و رمیدن از ایمان و طاعت وَإِنِّي و بدرستی که من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هرگاه بخواندم ایشان را بتوحید
و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا تو بیامرزی ایشان را بسبب قبول آن جَعَلُوا در آوردند أَصَابِعَهُمْ انگشتان
خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود و هکذا سامع را از استماع دعوت بربستند وَاسْتَغْشَوْا و بسر
در کشیدند ثِيَابَهُمْ جامهای خود را تا مرا نه بینند وَأَصَرُّوا و ایستادند بر کفر و معصیت وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی
کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا سرکشی کردن بزرگ ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار
دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشان را جِهَارًا آشکارا در محافل ایشان ثُمَّ إِنِّي پس بتحقیق که من أَعْلَنتُ لَهُمْ
آشکارا کردم مر بعضی ایشان را یعنی با آشکارا آواز بر داشتم و تکرار کردم دعوت را وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ و پنهان
گفتم مر بعضی دیگر از ایشان را إِسْرَارًا راز گفتنی یعنی هر چه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در
مجالس و خلوات سر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون بتهاری تو باران از ایشان باز گرفت و زنان
ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از
پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندگان
و چون شما توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ بفرستد ابر را عَلَيْكُم بر شما مِدْرَارًا بارنده پی در پی وَيُمْدِدْكُم
و مدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ بمالها وَبَنِينَ و پسران یعنی بسیار کرد اندازه اموال و اولاد شما را وَيَجْعَل لَّكُمْ

و بدهد مر شما را جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر میوه وَيَجْعَل لَّكُمْ
و بدهد مر شما را محفوظ و جاری کرداند برای شما أَنْهَارًا جویها آب مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ چیست شما را که امید ندارید
یعنی نمی‌شناسید لِلَّهِ مر خدا را وَقَارًا عظمتی و بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمیکنید بزرگی او را
تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت او نمی‌ترسید وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه بیافریده است شما را
أَطْوَارًا گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا اطوار نطفه بعلقه برده و از انجا بمضغه تا آخر و این دلیلست
بر قدرت کامل و حکمت شامل أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ آیا نمی‌بینید که چگونه خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه بالای طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ و کردانید ماه را فِيهِنَّ در یکی از ایشان نُورًا
روشنی بدر بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی میتابد در آسمانها چنانچه در زمین
میتابد و آنها را روشن میسازد وَجَعَلَ الشَّمْسَ و کردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغ اهل زمین تا چنانچه
چراغ ظلمت را از خانه دور میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصه زمین محو میکرداند و حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم بجهت آن چراغ گفت که نور وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل کردانید نظم
چراغ چشم و چشم و چراغ جان رسول است که شمع ملتست پرتو احکام او رخشان [illegible] دین ظلمت سرا گر نی چراغ افروختی عرش
یا کری را خلاصی بودی از تاریکی طغیان وَاللَّهُ أَنبَتَكُم و خدای بر آیانید شما را یعنی بظهور آورد پدر شما آدم را
مِّنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی پرستاد آدم از خاک نَبَاتًا رستنی و چون پدر شما را از خاک آفرید پس ما هم از
خاک مخلوق باشیم ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز خواهد برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد
وَيُخْرِجُكُمْ و بیرون آرد شما را از قبر إِخْرَاجًا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَاللَّهُ جَعَلَ و خدا
کردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را بِسَاطًا مانند فرش گسترده که آسانی در وی رفتن میتوانید
لِّتَسْلُكُوا تا سیر کنید مِنْهَا از زمین سُبُلًا فِجَاجًا براههای کشاده بعد از تعیین مواعظ و نصایح علوم
قوم نوح علیه السلام متامل نشدند و خواص و ضعفاء ایشان را اضلال و اغوا میکردند تا از آنچه بودند بدتر
و جفا کار تر گشته در عصیان و عناد افزوده‌اند قَالَ نُوحٌ گفت نوح علیه السلام بعد از مشاهده این حال
رَّبِّ إِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی قوم من عَصَوْنِي عاصی شدند در من وَاتَّبَعُوا
و پی روی کردند مَن لَّمْ يَزِدْهُ آن را که زیاده نکردم مرو را مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال او و فرزندان او إِلَّا خَسَارًا مگر
زیانکاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند وَ
مَكَرُوا و مکر کردند بزرگان قوم مَكْرًا كُبَّارًا مکری بزرگ که مشغله و ادنی را بحیله جانب خود

کشیده و برایذای من تحریص کردند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ وگفتند دست باز مدارید آلِهَتَكُمْ از عبادت خدایان
خود وَلَا تَذَرُنَّ ومگذارید وَدًّا بت ود را وآن صنمی بود بر صورت مردی میساخت وَلَا سُوَاعًا ونه سواع
وآن بصورت زنی بوده وَلَا يَغُوثَ ونه یغوث را وآن بصورت شیری بوده وَيَعُوقَ ونه یعوق را وآن بصورت
اسبی بوده وَنَسْرًا ونه نسر را وآن بر صورت کرکسی بوده واشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است
که میان آدم ونوح علیهما السلام بودند ومردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند بعد از مرگ ایشان بصورت
ایشان از چوب وسنگ پیکرها ساختند وتعظیم آن می نمودند وبمرور زمان بپرستش آن مشغول گشتند و
بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتانرا بیرون آورد وعرب را به پرستش ایشان فرمود وود را قبیله کلب داشتند
در دومة الجندل وسواع در قبیله هذیل بود بر ساحل بحر ویغوث را مذحج وبنی غطیف یعنی مراد اختیار
کردند ویعوق در میان همدان افتاد ونسر یعنی را اهل حمیر بودند آل ذی الکلاع العقصر نوح علی نبینا وعلیه السلام
با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا
وبحال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم یا این بتان كَثِيرًا بسیاری را از ضعفه ونادانی وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ
ومیفزای بار خدایا ستمکارانرا إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاک وعذاب مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از برای گناهان قوم
نوح أُغْرِقُوا غرقه شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شدند بآتش یعنی در قبر وگفته اند در جحیم
فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ پس نیافتند برای خود از آنها که خدایی کردند بدیشان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَنْصَارًا یاران
که عذاب طوفان از ایشان باز دارد آورده اند که حق سبحانه حضرت نوحرا علیه السلام خبر داد که دیگر از قوم تو
کسی ایمان نخواهد آورد واز ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات
کرد وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ وگفت ای آفریدگار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مگذار بر روی زمین مِنَ الْكَافِرِينَ
از کافران دَيَّارًا دور کننده یعنی کسی که آید ورود مراد هلاک عام است یعنی هیچ کافر را زنده مگذار
إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ بدرستی که اگر تو بگذاری ایشانرا يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که
مؤمنانرا اضلال نمایند وَلَا يَلِدُوا ونزایند إِلَّا فَاجِرًا مگر فجور کننده كَفَّارًا ناسپاسی یعنی چون بالغ
شوند فاجر وغادر باشند رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ ومر پدر ومادر مرا والد
نوح علیه السلام لمک بن متوشلخ بود ومادرش با شهر اقوال شمخا بنت انوش وهر دو مؤمن بوده اند لاجرم دعا
نمود که ایشانرا بیامرز وَلِمَنْ دَخَلَ ومر کسی که در آید بَيْتِيَ خانه ومنزل یا کشتی یا مسجد من مُؤْمِنًا در حالتی

که مؤمن بود وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وبیامرز مردان وزنان گرویده را که باشند تا قیامت وگفته اند مراد این
امت مرحومه اند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که همچنانچه دعای نوح علیه السلام در باره کافران
مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسید ودیگر دعا فرمود که وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ ومیفزای
ستمکارانرا یعنی کافرانرا إِلَّا تَبَارًا مگر هلاکی یعنی

سُورَةُ الْجِنِّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبل ازین مذکور شد که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله رسیده بودند استماع
قرآن نموده ایمان آوردند ماوردی گوید که آنحضرت سوره اقرا میخواند وایشان نه تن بودند یا هفت تن
سه از اهل حران وچهار از نصیبین وصاحب کشاف آورده که از شیصبان بودند وایشان اعظم واکبر قبایل
جن اند وعامه لشکر ابلیس ازیشانست وآن گروه که ایمان آورده نزدیک یاران قوم خود رفتند انواع سخنان گفتند
وحق سبحانه درین سوره ازان خبر داد که قُلْ بگو ای محمد أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شد بمن أَنَّهُ اسْتَمَعَ که شنیدند
قرآن را در بطن نخله نَفَرٌ گروهی که از ده کمتر واز سه بیشتر بودند مِنَ الْجِنِّ از گروه جن فَقَالُوا پس گفتند
چون بمیان قوم خود رفتند که ای قوم إِنَّا سَمِعْنَا بدرستی که ما شنودیم قُرْآنًا عَجَبًا قرآنی شگفت
یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند وکسی بر انشاء مثل آن قدرت ندارد يَهْدِي راه مینماید إِلَى الرُّشْدِ
براستی وصواب وصلاح دین ودنیا فَآمَنَّا پس گرویدیم بِهِ بآن وَلَنْ نُشْرِكَ وهرگز شرک نیاریم ونباز
نگیریم بِرَبِّنَا أَحَدًا بپروردگار ما یکی را از اصنام وامثال غیر آن چنانچه پیشتر شرک می آوردیم وَأَنَّهُ
تَعَالَى وبدرستی که بزرگست جَدُّ رَبِّنَا ملک آفریدگار ما یا برتر است عظمت وجلال او از نسبت با
مخلوقات مَا اتَّخَذَ فرا نگرفت صَاحِبَةً زنی چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند وَلَا وَلَدًا ونه فرزندی چنانچه
یهود ونصاری اعتقاد کنند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ وبدرستی که هست که میگوید سَفِيهُنَا جاهل ونادان یعنی
ابلیس عَلَى اللَّهِ بر خدای شَطَطًا سخنی دور که نسبت صاحبه وولادت بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا وما پنداشتیم
أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ آنکه نگویند آدمیان وَالْجِنُّ وجنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی لاجرم همچو
سفیه ما میگفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغی بر خدای بسته وَأَنَّهُ كَانَ وبدرستی
که بودند رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ مردان از آدمیان که در بعضی امکنه يَعُوذُونَ پناه گرفتندی بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ
بمردان از جنیان وآنچنان بود که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه می برم بسید این وادی از
شر سفهاء قوم او واعتقاد او آن بود که بدان استعاذه آن شب سالم ومامون بماند واهل مکه در وطن

هالیه گفتندی اعوذ بحذیفة بن بدر من جن هذا الوادی فزادوهم پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را
بسبب این استعاذه رهقا کبر وسرکشی وجهل تا گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند
وانهم وبدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند کما ظننتم همچنانچه شما گمان برده اید
ای جن ان لن یبعث الله انکه برانگیزد خدای احدا یکی را از مردگان برای حساب وجزا وانا لمسنا السماء
بدرستی که ما مس کردیم آسمان را وبرای استراق سمع بالا رفتیم وخواستیم که بوی رسیدیم فوجدناها پس یافتیم
آسمان را ملئت پر کرده شده حرسا شدیدا از پاسبانان قوی توانا یعنی محکم یعنی ملائکه که بمنع جن نامزد شده اند
وشهبا واز ستارگان درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین گشته وانا کنا نقعد وبدرستی
که بودیم که مینشستیم منها از آسمان مقاعد در نشستگاهها للسمع برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل
از بعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آسمان میرفتیم ودر مقاعد خالی از حرس وشهب می‌نشستیم فمن یستمع الان
پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون یجد می یابد له برای خود شهابا ستاره روشن آتش بار
رصدا آگاه دارنده ومترصد ایستاده یعنی برای سوختن وانا لا ندری وبدرستی که ما نمیدانیم اشر ارید
آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان باز داشت ما از آن بمن فی الارض بکسانی که در زمین
اند آدمیان ام اراد بهم یا خواسته است بدیشان ربهم رشدا خیری وصلاحی وانا منا الصالحون وبدرستی
که از جنس ما شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار سابق در خیر ومنا دون ذلک واز ما فروتر این
هستند یعنی میانه روان کنا طرائق قددا وما هستیم خداوندان طریقها ومذهبهای متفرقه ومختلفه
در معالم از اخفش بصری رحمه الله نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه
ومرجیه ورفضه وغیر ایشان در میان جن نیز هستند وانا ظننا وبدرستی که ما دانستیم ان لن
نعجز الله انکه عاجز نتوانیم ساخت خدای را هر جا باشیم فی الارض در زمین یعنی که بهر جا کاری خواهد ما
او را بدان عاجز نمیسازیم ولن نعجزه هربا از وی که بگریزیم باطراف آفاق یا بخلفی که قاف وانا وبدرستی که ما
لما سمعنا الهدی آنهنگام که شنودیم قرآن را که سبب هدایت عالمیانست آمنا به گرویدیم بوی یا
بآنکه که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومعروفست که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که از نوع جن را دعوت او فرا رسیده است وخوان تبلیغ او در نظر خاص
وعام کشیده شده داخل اند در دعوت او جن وانس تا قیامت [illegible] اوست سلطان وجلیل ادم

اوست شاهنشاه وخیل او هم فمن یؤمن پس هر که بگرود بربه بآفریدگار خود فلا یخاف پس او نترسد
بخسا از نقصان در جزای او ولا رهقا ونه از ستم بر وی رونهادن از سپردن عیب بد وانا منا المسلمون
وبدرستی که از جن نوع ما مسلمانانند وازما بیدادگرانند بر خود که شرک آورده ونه فرمان حق بردند فمن
اسلم پس هر که گردن نهاد امر خدای را همچنانکه ما کرده ایم فاولئک پس آن گروه گردن نهادگان تحروا
قصد کرده اند رشدا راه راست را یعنی از راه بمقصد خواهند رسید واما القاسطون واما ستمکاران
فکانوا پس باشند لجهنم مر آتش دوزخ را حطبا هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار انسی
افروخته میشود وان لو استقاموا ودیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شدندی اهل مکه علی الطریقة بر راه
راست یعنی ایمان آرند لاسقیناهم هر آینه بدهیم ایشان را ماء غدقا آب بسیار بعد از قحط وتنگسالی
یعنی روزی برایشان فراخ کردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم
یعنی که جن وانس مستقیم باشند بر اسلام ایشان را بعت معیشت سال فراخ کردانیم لنفتنهم تا بیازماییم ایشان را
فیه در آن فراخ کانی که بوظایف شکر چگونه قیام نمایند ومن یعرض وهر که اعراض کند عن ذکر ربه
از یاد کردن نعمت پروردگار خود وسپاس داری نکند یسلکه در آرد او را خدای عذابا صعدا در عذابی
سخت که فوق وتحت در نیشود وان المساجد ودیگر وحی بمن آمده که مسجدها لله مر خدایراست خلق
بود فلا تدعوا پس مخوانید در آن مع الله با خدای احدا یکی را چنانچه یهود ونصاری در کنایس وصوامع
خود عزیر ومسیح را علیهما السلام بالوهیة یاد میکنند وچنانچه مشرکان در حول البیت الحرام میگویند لبیک
لا شریک لک الا شریکا هو لک گفته اند مراد اینجا مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین
لقوله صلی الله علیه وسلم جعلت لی الارض مسجدا پس در هیچ بقعه با یاد خدای یاد دیگری نیکو نباشد بیت
در ابجز از یاد خدا شاد مکن [illegible] با یاد وی از کسی ذکر یاد مکن وانه لما قام وبدرستی که آنهنگام که برخاست
عبد الله بنده خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در بطن نخله یدعوه یعنی خدا را عبادت میکند ودر جن
قراءت او میشنیدند کادوا یکونون نزدیک بود که باشند علیه لبدا بر وی جمع شدگان از غایت ازدحام
ودر آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله گفته نکتها بسیار است ودر آثار آمده که آنحضرت را هیچ نام از این خوشتر نه
نیامدی چه بشرط عبادت ومعبودت وعبودیت بر وجهی که آنحضرت قیام نموده هیچکس را قوت اقامت بدان نبوده
لاجرم در وقت عروج آنحضرت بمنازل ملکی باین نام مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده وهنگام تقرب

قرآن از معارج فلکی ورا بهمین نام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده نظم آن بنده و شاه بنده کی
کز جمله بندگان گزین اوست * دا وند زبند کیش راهی * کان راه ندید هیچ شاهی * کفار مکه حضرت را
صلی الله علیه وسلم گفتند عجب کاری پیش گرفته و در بزرگ مهلکه شروع نموده از این مهم برگرد و از این امر
رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیه آمد که قل بگو مشرکان که بهر حال انما ادعوا جز این نیست که میخوانم
یعنی میپرستم ربی پروردگار خود را ولا اشرک به و انباز نمیکنیم بعبادت او احدا یکی را قل انی لا املک
بگو بدرستی که من مالک نیستم لکم برای شما ضرا دفع ضرری را ولا رشدا و نه رسانیدن خیری و صلاح
یعنی من بنده ام و کار بنده پرستش پروردگارست قل انی بگو بدرستی که من لن یجیرنی زنهار ندهد و در
پناه نگیرد مرا من الله از عذاب خدای احد یکی یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد عذابی کسی مرا اجابت نتواند
کرد و لن اجد و نیابم هرگز من دونه بجز وی ملتحدا پناهی که بعوی بدان آرم الا بلاغا لیکن رسانیدن
بشما رسانیدنی که کفایت شما را من الله از نزد خدای و رسالاته و بر سانم پیغامهای فرستاده وی
ومن یعص الله و هر که نافرمانی کند خدای را در پرستش او و رسوله و فرستاده او را در امر و نهی فان له
پس بدرستی که مر او راست نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاویدان باشند دران ابدا همیشه
بی خلاصی از آن و امروز کافران ترا ضعیف میپندارند و بر تو تعاصی میشوند حتی اذا راوا تا وقتی که ببینند
ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعه بدر یا در آخرت فسیعلمون پس زود بدانند
چون عذاب موعود به بینند که از گروه مومن و کافر من اضعف کیست ضعیف تر ناصرا از جهت یار
و اقل عددا و کیست کمتر از روی عدد معلوم شود که ناصر که قوی تر است و بیشتر یار که ضعیف تر است
و کمتر کفار بعد از استماع این آیه گفتند آیا این موعود کی خواهد آمد آیه آمد که قل بگو آنچه وعده
کرده راست و درست لیکن آن بر من مخفیست ان ادری نمیدانم اقریب آیا نزدیکست ما توعدون
آنچه وعده داده شده اید از عذاب ام یجعل له ربی یا مقرر کرده است خدای من مر او را امدا زمانی
دور عالم الغیب اوست داننده پوشیدها فلا یظهر پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند علی غیبه
بر غیبی که مخصوص است بعلم او احدا یکی را الا من ارتضی مگر آنرا که پسندد من رسول از فرستادگان
خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی بود مراد ازین رسول محمدست صلی الله علیه وسلم
فانه یسلک پس بدرستی که در می آرد خدای یعنی میسازد من بین یدیه از پیش بعنی آن رسول را

پسندیده ومن خلفه و از عقب وی رصدا نگهبانان از ملائکه که وی را پاس میدارند لیعلم تا بداند
ان قد ابلغوا آنکه برسانیدند جبرئیل و ملایکه که بوقت نزول وحی با وی می باشند رسالات ربهم فرستادهای
پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل واحاط و فرا گرفته است علم خدای و شامل شده بما لدیهم بآنچه نزدیک
رسل و ملایکه است واحصی و شمرده است کل شیء همه چیزیرا عددا از روی عدد تا انکه قطرهای
باران و ریگهای بیابان و امثال آن مراد کمال علمست و احاطه آن بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا
از دایره علم او خارج نیست بیت هرچه دانستنیست در دو جهان * نیست از علم شاملش پنهان

سورة المزمل

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مبدا بعثت نماز گذاردی و بگلیمی خود را پوشیده داشتی و از
خدیجه رضی الله عنها منقولست که آن مثل چادر شبی بوده چهارده ذرع نصفی بر بالای ما بودی و نیمی بر رسول
صلی الله علیه وسلم پوشیدی و بعضی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد که یا ایها المزمل ای گلیم در خود
پیچیده و گفته اند زمل بمعنی حمل است یعنی ای بردارنده بار نبوت قم اللیل برخیز شب یعنی نماز کن الا قلیلا
مگر اندکی از شب قیام لیل در مبدا اسلام فرض بوده و میان مقادیر ثلث مخیر بوده اند چنانچه حق سبحانه فرموده
که شب نماز برخیز مگر اندکی که آن نصفه نیمه شبست او انقص یا کم کن منه از نیمه شب قلیلا اندکی
تا بثلث باز آید و از این کمتر نشاید او زد زیاده کن علیه بر نیمه شب تا بثلثان رسد و غایه این باشد ورتل
القرآن و بیان ساز و شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت ترتیلا روشن کردنی چنانچه
سامع شمار آن تواند کرد و از مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوف و ادا حروف
انا سنلقی بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و فرو فرستیم علیک بر تو قولا ثقیلا سخنی گران
یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و
وعید و حلال و حرام و محکم و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و ثقیل دلان بر منافقان یا گران
باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اثنا صور وحی بود که آن صور مثل آواز درای
صدایی شنودی یا از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج میشود
و از ینجهت دران حال ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة والسلام میرسید چنانچه از عایشه رضی الله عنها
منقولست که در روزی که سرما بغایت سرد بودی میدیدیم که وحی بوی فرود می آمد و از جبین مبینش قطرات

عرق میچکید و در حین نزول وحی بر انحضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای
شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و بدین محل وی کلام
ع بار تکلیف بعضی چون بر فرو زدت و در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود مفصلست کما قال تعالی
کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورت اجمال دارد چه مصدق و مطابق همه است که
و مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع
امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشیدن چنین بار بجز صاحب جامعیت نباشد نظم
حمل چنین بار بمقدار تست — کار کسی نیست که این کار شد — کس نتواند زدن این پنجه نفس — قوت این کار تو داری و بس
ان ناشئة اللیل بدرستی که ساعات یا عبادتی که ناشی شود بشب یا قیام شب هی اشد وطأ آن سختتر
از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاقست یا پیشترست از روی فراغت دل چه
در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب
عبادت توانند شد بیت خاموش شد عالم بشب چه باشی در طلب — زیرا که بانگ و عربده تشویش خلوت میکند
و اقوم قیلا و راستترست از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در وی بصوابتر است که دل فارغ باشد
و زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند میان مغرب و عشا
یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عایشه رضی الله عنها ناشئه آن باشد که از خواب برخیزد ان لك بدرستی که مر ترا
فی النهار در روز سبحا طویلا آمد شد دراز است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان
پس در شبها توجه بادای تهجد اولی و اذکر اسم ربك و یاد کن نام پروردگار خود را و باسماء حسنی او را
بخوان و تبتل و ببر و منقطع شو از خلق و توجه کن الیه بسوی او بعبادت تبتیلا بریدنی کامل یعنی
نفس خود را از اندیشه ماسوی الله مجرد سازد و بکلی روی بدو آرد بیت دل در او بند و ز غیرش بگسل
هر چه جز اوست برون کن از دل رب المشرق والمغرب بدلست از ربك یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که
خداوند مشرق و مغرب است لا اله هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت الا هو مگر وی فاتخذه پس
فرا گیر او را وکیلا کارساز خود و مهمات با او گذار واصبر و صبر کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند کفار
و مکذبان از خرافات و هذیانات واهجرهم و ببر از ایشان هجرا جمیلا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام
مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم آیه قتال منسوخست وذرنی والمکذبین و بگذار مرا با مکذبان ارباب

خداوندان نعمت یعنی کار رؤسای قریش با من گذار ومهلهم و مهلت ده ایشان را قلیلا مهلتی اندک
یعنی اندک زمانی مکافات دهیم ایشان را بر تکذیب امام زاهد رحمه الله آورده که میان نزول این آیه و جنگ
بدر و هلاک سرداران عرب نبود مگر اندک وقتی ان لدینا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای
دشمنان دین انکالا بندهای گران که بدان مقید شوند وجحیما و آتش سوزنده افروخته که در آن بسوزند
وطعاما ذا غصة و خوردنی با صفت در گلو گرفتن یعنی در حلق گیرنده چون ضریع و زقوم وعذابا الیما
عذابی دردناک غیر از اینها که کنه آن را نشناسد مگر خدای در لباب آورده که بعد از نزول این آیه حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بیهوش بیفتاد و این وعدها راست شود یوم ترجف الارض روزی که بلرزه در آید زمین
والجبال و بجنبد کوهها وکانت الجبال و گردند کوهها با عظمت کثیبا تلهای ریگ مهیلا
پراکنده یعنی کوهها سخت چون ریگ روان شود از هیبت آن روز انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم
الیکم بسوی شما ای اهل مکه رسولا پیغمبری یعنی محمد صلی الله علیه وسلم شاهدا علیکم گواه بر اقوال و افعال
شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن کما ارسلنا همچنانچه فرستادیم
الی فرعون رسولا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی علیه السلام فعصی پس عاصی شد فرعون الرسول فرعون
دران پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فاخذناه پس گرفتیم او را اخذا وبیلا گرفتنی سخت یعنی باب غرق کردیم
و اندر آب با آتش بردیم تهدید کفار قریش در این آیه مندرج است فکیف تتقون پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان
نفسهای خود را ان کفرتم اگر بمانید بر کفر خود یوما از عذاب روزی که هول آن یجعل الولدان
گرداند کودکان را شیبا پیران یعنی موی سر ایشان سفید سازد مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری
اندوه آدمی را زود پیر گرداند و میشاید که مبالغه باشد در درازی آن روز السماء منفطر به آسمان شکافته
شده باشد به بسختی و هیبت آن روز کان وعده هست وعده خدای بحدوث این وقایع و وقوع این
حوادث مفعولا بودنی ان هذه بدرستی که این آیتها تذکرة پند و عبرتست فمن شاء پس هر که خواهد
اتخذ فرا گیرد الی ربه بقرب آفریدگار خود سبیلا راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول
قم اللیل الا قلیلا حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم شبها برخاستندی و چون مقادیر
نصف و کم و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز گذاردندی
بحدی که قدم مبارک آنحضرت ورم کرد و زحمت بر جسدها و نفس غالب شد و منکران نزول ان ربك یعلم

فی تهجد را افکند حق سبحانه بعد از یک سال آن بار گران از دوش ایشان برداشت و این آیه فرستاد که إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَعْلَمُ میداند أَنَّكَ تَقُومُ انکه تو بر میخیزی در شب برای نماز أَدْنَى
کمتر مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ از چهار دانگ شب وَنِصْفَهُ و نماز میگذاری نیمه شب وَثُلُثَهُ و سیکی از وی
وَطَائِفَةٌ و بر میخیزند بهمین منوال گروهی مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ از آنان که با تو اند از اصحاب تو وَاللَّهُ
و خدای يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن و علم او
محیطست بقیام تو هر شب بدین مقدارها عَلِمَ داند خدای أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ انکه طاقت ندارید تقدیر
اوقات را نگاه نمیتوانید داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک
قیام مقدر فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مراد آنست که بگذارید
آنچه میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ داند خدای انکه باشند مِنْكُمْ از شما مَرْضَى
بیماران وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ و دیگران که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ میطلبند مِنْ
فَضْلِ اللَّهِ از فضل و کرم خدای یعنی تجارت مینمایند و بوجه حلال کسب میکنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ
و دیگران کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تهجد و مجاهدان را رنج
رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه
میسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز و این امر بطریق ندب و استحبابست و در مقداری که خواندن آن
مندوب باشد اختلاف کرده اند از آن سه آیتست یا صد یا دویست یا ختمی در ماهی و در حدیث عبد الله
عمر رضی الله عنه هست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وی را فرمود که قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا
رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زودتر می توانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب باز گفت مرا
قوت زیاده هست فرمود که بخوان در هفت روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم رحمه الله باسناد خود
از انس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیه بخواند
او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیه تلاوت کند از فرمان برداران نویسند و اگر دویست آیه بخواند
قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر بقراءت پانصد آیه اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری
از مزد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ
و قرض دهید خدای را قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو اشارتست بانفاقات مستحبه در طریق خیر و یا دادن جزیی

بسیار ادای آن وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه پیش فرستید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ
بیابید آنرا عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای هُوَ خَيْرًا او بهتر وَأَعْظَمَ و بزرگتر أَجْرًا از روی مزد یعنی
ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده و هفتصد و از آن نیز بیشتر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از
خدای در همه احوال إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است بندگان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان

سورة المدثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

جابر بن عبد الله رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که در زمان فترت وحی براهی
میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی
نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیأت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه
باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال
عم نواله وحی فرستاد که يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در پوشیده و گفته اند مراد دثار نبوتست یعنی ای
بار رسالت در بر فکنده قُمْ برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای باداء مهام نبوت فَأَنْذِرْ پس
بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستند وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن
وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامها خود را پاک ساز از الواث پاکی نگاه کن بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی
باشد بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی علیه السلام فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی و انقی و ابقی
و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابی الحسن علی الشاذلی
قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثيابك عن
الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد حق تعالی
خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است
خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام هر که خدای را دوست دارد برو
آسان شود هر چیزی و هر که خدای را بشناسد در نظر او خرد نماید هر چیزی و هر که خدای را بیگانگی
بداند بوی شرک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدای ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف
بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رحمه الله
گوید اینجا دانستم معنی قول خدای را که وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ نظم در تو پوشید لطف یزدانی

خلعتی از صفات روحانی ؛ و ارش از لوث خشم و شهوت دور ؛ تا پاکیزگی شوی مشهور وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ از هم
گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش وَلَا تَمْنُنْ و عطا مده تَسْتَكْثِرُ تا بیشتر بستانی یا منت
منه بر خدای بعمل خود تا آنرا بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز بادای رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی
از ایشان وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت موارد قضا برای خدا صابر
باش فَإِذَا نُقِرَ پس چون دمیده شود فِي النَّاقُورِ در صور یعنی نفخهٔ ثانیه فَذَلِكَ پس آن دمیدن يَوْمَئِذٍ
در آن روز يَوْمٌ عَسِيرٌ نشانهٔ روز دشوار است عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان غَيْرُ يَسِيرٍ نه آسان بر ایشان
اگرچه هول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه بکرم دشواریها از مؤمنان بردارد و با کافران
بماند و در حساب با ایشان مناقشه کند و روی ایشان سیاه کرده نامهای اعمال بر سمت چپ ایشان دهد
آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فواتح سورهٔ حم مؤمن شنیده بمیان قوم
آمد و گفت بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مر او را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ
سخن نباشد و بر وی طراوت و تازگیست که هیچ حدیث را نبود اعلای این شجرهٔ اقبال مثمر ثمرات سعادت گشته
و اسفل این شجرهٔ طیبه بعروق فضایل محکم علی سمت استحکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد
و از بلندی و پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل او را بانواع
سخنان و حمیت جاهلیه آورد تا قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید بغایت ملول
گشت و حق سبحانه آیه فرستاد که ذَرْنِي بگذار مرا وَمَنْ خَلَقْتُ و آنکه آفریدم او را وَحِيدًا تنها بی مال و ولد
در انصاف عامان و تمام آنست که او را ولید الوحید لقب کنند یعنی یگانهٔ ایشان وَجَعَلْتُ لَهُ و دادم مر او را مَالًا
مَمْدُودًا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طایف شتر و اسب
و گوسفند بسیار داشت و باتین و استعر و عبید و اماء او در شمار نمی آمد وَبَنِينَ شُهُودًا و دادم او را پسران
حاضر با او در مکه یعنی برای اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودند و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی
آورده اند که او را ده پسر بود و از آنجمله خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم ایمان آوردند وَمَهَّدْتُ و بگستردم
لَهُ برای او بساط جاه و ریاست تَمْهِيدًا گستردنی تا بریحانهٔ قریش لقب یافت ما با لختیم کار دها او را
ساختی تمام ثُمَّ يَطْمَعُ پس طمع میدارد أَنْ أَزِيدَ آنکه زیاده کنم عطیات خود را در دنیا و عقبی كَلَّا نکنم
چنین و نفع خود را بر وی افزون نسازم إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست لِآيَاتِنَا مر آیتها و کلام ما را

عَنِيدًا منکر و در آن ستیزه کننده و بحرمت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیه
مال و جاهش روی بنقصان نهاد و فرزندانش از وی برگشتند و بعضی بمردند تا در محتاج در رسید و هلاک شد
سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم او را صَعُودًا بصعود و آن کوهیست از آتش که هفتاد سال بر بالای او
رسد و فی الحال که بر زبر او رسد باز بزیر افتد و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را بصعود بر صعود و آن سنگ خارا
سیاه در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را بسلاسل زنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب گرزها
آتشین میزنند تا بر آنجا میرود وعید عظیم ولید جزاست إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستی که او فکر کرد که چه طعن زند بر قرآن
وَقَدَّرَ و اندازه با خود راست کرد که چه گوید قبل از این سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد و چون قریش او را ملامت
کردند گفت شما محمد را مجنون میگویید و بیقین میدانید که عقل او کاملست و دیوانه را بر وحدت نیست و خیال کنید
که او کاهنست و امارت کهانت از نظام نمیشود و کاذبش میدید که کذابست هرگز بکذب متهم نبوده و میپندارید
که شاعرست و سخن او بشعر نمی ماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید
فکر کرد و با خود خیالی بست ثُمَّ قُتِلَ پس لعنت کرده باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد كَيْفَ
قَدَّرَ چگونه اندازه گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیگر ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش کرد که چیزی
طعن نیافت در آن یاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نگریست و روی ترش وَبَسَرَ و پیشانی در هم کشید بطریق
کراهت یا بخندید ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی برگردانید از حق یا از پیغمبر وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت او
فَقَالَ پس گفت إِنْ هَذَا نیست این که محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر جادویی که تعلیم گرفته شود از سحره
إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه و جبر و یسار سَأُصْلِيهِ زود باشد که
در افکنم ولید را سَقَرَ در درکهٔ پنجم از دوزخ که نامش سقرست وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز ترا دانا کرد که چیست
سقر لَا تُبْقِي آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزد
و با حق سبحانه نو سازند اجزاء او را وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد دیگر باره تا نسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه
کننده لِلْبَشَرِ مر پوست کافر را عَلَيْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل
در تبیان از براء بن عازب رضی الله عنه روایه کرده که گروهی از یهود سوال کردند مر حضرت پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم از خزنهٔ دوزخ آنحضرت دو بار باصابع یدین اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را امساک
کرد و این آیه تصدیق قول آنحضرت نازل شد و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق نقل توریة است و در

تخصیص این عدد مفسران و متکلمان تکلفات کرده اند از جمله آنکه تسعه اکثر آحادست و عشره اول عشرات
پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل و اقل کثیر و باقی وجوه در جواهر التفسیر مذکورست در اخبار آمده
که بعد از نزول این آیه ابو جهل گفت ای معشر قریش زبانیه نوزده بیش نیستند آیا ده تن از ما یکی از ایشانرا
دفع نتوانند کرد ابو الاشدین کلدة الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را بشکم شما دو
باقی را کفایت کنید و در روایتی آنست که گفت من در پیش شما بروم بر صراط و ده را بدست راست و نه را بچپ
دفع کنم و بگذریم بسلامت و ببهشت در آییم آیه آمد که وَمَا جَعَلْنَا و ما نکردانیده ایم أَصْحَابَ النَّارِ خازنان
دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی ترین خلقند در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالک
با او همچنین تا اند چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان چون حصارها بلند مستحکم و
آتش از دهان ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد یکی از ایشان
بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر کوشه از دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه برای دفع کلام است
یعنی میکوید که من همه را کفایت میکنم و ندید آنکه ایشان آدمی نه اند بلکه فرشتگان اند و تمام آدمیان طاقت
یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ و نساخته ایم شماره ایشان را که نوزده است إِلَّا فِتْنَةً
مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند
که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ و تا بیکمان شوند آنانکه أُوتُوا
الْكِتَابَ داده شده اند کتاب چه قرآن یابند که مصدق توریة است وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و تا بیفزاید
آنانرا که کرویده اند إِيمَانًا کرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیارند
آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده شده اند بتوریة وَالْمُؤْمِنُونَ و کرویدکان از اهل اسلام در این عدد وَلِيَقُولَ
الَّذِينَ و تا بکویند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق است وَ
الْكَافِرُونَ و بکویند ناکرویدکان مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای بِهَذَا مَثَلًا بدین عدد که
غریبست مثل شده كَذَلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت فرو میکذارد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَيَهْدِي و راه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد آورده اند که ابو جهل کفت ای معشر قریش حال محمد
نوزده یار بیش ندارد حق سبحانه فرمود که وَمَا يَعْلَمُ و نمیداند جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردکار
ترا از ملائکه که ممد و معاون پیغمبر اویند إِلَّا هُوَ مگر هو که عالمست بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست سقر

یا عدد خزنه یا این سوره إِلَّا ذِكْرَى مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا نه چنین است که کسی انکار سقر
تواند کرد وَالْقَمَرِ و سوکند بماه که معرفت اوقات و آجال بوی باز بسته اند وَاللَّيْلِ و بحرمت شب إِذْ أَدْبَرَ
چون بیاید از عقب روز و حفص إِذْ أَدْبَرَ خوانده اند و ادبر بصیغه ماضی از ادبار یعنی چون برود از پس روز
وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و سوکند بصبح چون روشن کرداند عالم را إِنَّهَا بدرستی که درکه سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ
یکی از درکات بزرک دوزخ است نَذِيرًا کردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند و در لباب آورده که حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم میفرماید که قم نذیرا برخیز بیم کننده لِلْبَشَرِ مر آدمیانرا تا بتو پند کیرند و از کار
بپرهیزند لِمَنْ شَاءَ بدل است از بشر یعنی تو نذیری یا بقول اول دوزخ نذیرست مر آنکس را که خواهد مِنْكُمْ از شما
أَنْ يَتَقَدَّمَ آنکه پیش رود بخیر و طاعت أَوْ يَتَأَخَّرَ یا باز پس ایستد از شر و معصیت یعنی هر طوایف را
پند دهنده است كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کرده است از کردار خود رَهِينَةٌ در کروست یعنی
در دوزخ کرفتارست و محبوس بدان إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ مگر اصحاب دست راست و کفته اند اهل یمین اینجا
اطفال مؤمنانند یا ملائکه فِي جَنَّاتٍ در بوستانها یعنی در بهشت بغرفها باشند ناظر در دوزخ و
يَتَسَاءَلُونَ می پرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان و میکویند مَا سَلَكَكُمْ چه چیز آورد شما را فِي
سَقَرَ در دوزخ قَالُوا ایشان کویند در جواب لَمْ نَكُ نبودیم ما در دنیا مِنَ الْمُصَلِّينَ از نماز کذارندکان
یعنی بفرضیه آن اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَكُ و نبودیم که بمال زکوة نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ طعام دهیم درویشانرا
وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم که شروع میکردیم در شان محمد و غیبت وی مشغول میشدیم مَعَ الْخَائِضِينَ
با شروع کنندکان در آن وَكُنَّا نُكَذِّبُ و بودیم که تکذیب میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و باور نمیداشتیم
حَتَّى تا وقتی که أَتَانَا الْيَقِينُ آمد بما مرک و مقدمات او و بر همان حال مردیم فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود
نکند ایشانرا شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعت همه شفیعان بتقدیری که ایشانرا شفاعت کنند و آن خود
محالست فَمَا لَهُمْ پس چیست ایشانرا که پیوسته عَنِ التَّذْكِرَةِ از قرآن یا مواعظ آن مُعْرِضِينَ در حالتی
که اعراض کنندکانند كَأَنَّهُمْ کوییا ایشان حُمُرٌ خران وحشی اند مُسْتَنْفِرَةٌ رمیدکان که کریخته
باشند مِنْ قَسْوَرَةٍ از شیر یا از صیاد یا ریسمان دام یا مردم تیر انداز یا از آوازهای مختلف یعنی چنانچه
کوره خران از اینها میکریزند ایشان از استماع قرآن میکریزند زیرا که کوش سخن شنو و دل پند پذیر ندارند کما اشار
الیه فی المثنوی مثنوی از کجا این قوم و پیغام از کجا ❁ از جمادی جان کجا باشد رجا ❁ فهم را الکن کوته نظر

مدخیال بود دراز آه درنگر ❊ راز جز با رازدان انباز نیست ❊ راز اندر گوش منکر راز نیست ❊ از کلبی منقول است
که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بامداد آن صحیفه یافتی گناه او و کفارت
آن در وی نوشته برای ما مثل آن چیزی بیار یا گفتند بتو ایمان نیاریم تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از
آسمان و در وی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس باید که متابعت کنی محمد را آیة آمد که ایشان
گریزانند از استماع کلام ما و نمیگروند بدان بل یرید بلکه میخواهند کل امرئ هر مردی منهم از ایشان
ان یؤتی انکه داده شود صحفا نامها منشرة سرگشاده و بی مهر و در آن نوشته که ای فلان پیروی کن
محمد را کلا نه دهند ایشان را این صحیفها که بدیشان نگروند پس اعراض ایشان نه برای امتناع ایتاء صحیفه است
بل لا یخافون الآخرة بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت کلا حقا که نیست انکه ایشان در باب
قرآن میگویند که سحر است یا قول بشر انه بدرستی که قرآن تذکرة پندیست و یادکرد فمن شاء پس هر که خواهد
ذکره پند گیرد بدو وما یذکرون و یاد نکنند و پند نگیرند الا ان یشاء الله مگر بانکه خدای خواهد
که یاد کنند هو اهل التقوی اوست سزاوار انکه از او ترسند واهل المغفرة و سزاوار آمرزیدن ترسندگان

سورة القیمة بسم الله الرحمن الرحیم

لا اقسم لاء نافیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر اینه سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز
ولا اقسم والبته سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیه است که نفس عصاة را
ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفسی که خود را ملامت کند پیوسته در تقصیرات و اگرچه اجتهاد او بسیار بوده در
عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لایم است مر نفس اماره را جواب قسم انکه شما برانگیخته خواهید شد آورده اند
که عدی بن ربیعه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت فرمود که اگر
آن روز را معاینه ببینم باور نکنم آیا این استخوانها متفرقه باهم مجتمع شود آیة آمد که ایحسب الانسان آیا می پندارد
آدمی یعنی عدی الن نجمع انکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای پراکنده او را مراد نفس ویست
که عظام قالب آنست بلی آری جمع کنیم پس باید که داند ما را قادرین توانا علی ان نسوی بر انکه راست کنیم
بنانه سرهای انگشتان او را یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا با استخوانهای
بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لیفجر انکه دروغ گوید امامه آنچه
او را در پیش است از بعث و حساب یسئل می پرسد باستهزا ایان کی خواهد بود یوم القیمة روز

رستخیز فاذا برق البصر پس چون خیره شود چشم وخسف القمر وجمع الشمس والقمر
جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را بایکدیگر مجتمع ساخته در دریا افکنند یقول الانسان میگوید
آدمی یعنی کافر مکذب یومئذ در آن روز این المفر کجاست جای گریختن کلا نیست مفری لا وزر پناه
گاهی نباشد کافر را الی ربک بسوی پروردگار تست یعنی بحکم او یومئذ المستقر در آن روز قرارگاه خلق
یعنی بمشیت خود هر کس را در بهشت و در دوزخ مقرر کند ینبؤا الانسان خبر کرده شود آدمی یومئذ
در آن روز بما قدم بانچه پیش فرستاده است از اعمال واخر و بانچه باز پس داشته است از اموال
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بجرات و مال از پس بگذاری بحسرت گناه بتوبه نیست کن
تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند بیت گر فرستی ز پیش به باشد ❊ که بحسرت ز پس نگاه داری
بل الانسان بلکه آدمی علی نفسه بر نفس خود بصیرة خداوند بصیرت یعنی بیناست بعالم خود و گواه است
بر افعال و اقوال خود ولو القی و اگرچه القا کند معاذیره عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر انگیزد
بدانچه معذور است در دفع آن چاره اندیشد همی گوید که کاش نخواهد بود و عذرها و دروغین چه جای
با علم خود را نخواهد دانست بیت چه چندین عذر انگیزی و چندین حیله سازی ❊ چو میدانم که میدانی و میدانی که میدانم
ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که چون جبرئیل علیه السلام وحی برسید انام صلی الله علیه وسلم خواندی آنحضرت
بزبان با وی میخواندی تا فراموش نکند آیة آمد که لا تحرک مجنبان به بقرآن لسانک زبان خود را پیش از
اتمام وحی لتعجل تا تعجیل کنی به بحفظ یا باخذ وی ان علینا بدرستی که بر ماست جمعه گرد آوردن
آن در دل تو تا یاد گیری وقرآنه و بر ماست اثبات قرائة آن بر زبان تو فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آنرا
بزبان جبرئیل علیه السلام بر تو فاتبع پیروی کن قرآنه خواندن او را و تامل در معانی وی ثم ان علینا
پس بدرستی که بر ماست بیانه روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو کلا نه چنانست ای آدمیان که
گمان برده اید در امر عقبی بل تحبون العاجلة بلکه دوست میدارید شما دنیای شتابنده را وتذرون
الآخرة و فرو میگذارید آخرت پاینده را و کار بر عکس میباید وجوه روها یومئذ در آن روز
که قیامتست ناضرة تابان باشد یعنی وجوه انبیا و اولیای مومنان الی ربها بخداوند خود ناظرة
نگرنده از رویت عیان بی حجاب ابن عمر رضی الله عنهما گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که فروترین
اهل بهشت انکس است که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتکاران خود تا هزار ساله راه آنها را ببیند

وگرامی ترین تر خدای کسیست که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیة حجة
که وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ آورده اند که اورا دعای این بادا این کلمات اللهم انی اسئلک
النظر الی وجهک الکریم شعر هر کس بهشت آرزو چه دارد و عاشق جز آرزوی همین دیدار ندارد
وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها آن روز بَاسِرَةٌ ترش و تاریک باشند یعنی رویهای منافقان و مشرکان تَظُنُّ
گمان می بری تو ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی یقین بشناسد أَن يُفْعَلَ اگر رسیده خواهد
شد بِهَا بدو فَاقِرَةٌ بلایی و رنجی که مهرها پشت بشکند که آیتست از نزول عذاب عظیم بعضی گویند آن
حجابست از رویة رب الارباب ع که از فراق بر آید جان بلا بینیست كَلَّا نه چنانست که دل بر دنیا ن
نهاده و از آخرت غافل توان شد إِذَا بَلَغَتِ چون برسد روح التَّرَاقِيَ باستخوانهای سینه و گردن وَقِيلَ
وگفته شود یعنی کسان محتضر یا ملائکه گویند مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده و شفاعت دهنده وَظَنَّ
ویقین کند محتضر أَنَّهُ الْفِرَاقُ که آنچه برو نازل شده سبب جداییست از دنیا و ملاذات آن وَالْتَفَّتِ السَّاقُ
و بپیچد ساق محتضر بِالسَّاقِ بساق او یعنی پایهای او از هول مرگ بهم بپیچد و حرکت دیدن نماند یا جمع
شود شدت موت بشدت آخرت إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی جزای پروردگار تو يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ آن روز
بازگشت باشد هم کس را اغلب مفسران بر آنند که ابوجهل لعین را شدت عداوت با سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم واقع بود و در شان او نازل شد که فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآنرا یا صدقه نداد از آنچه
واجب مال وی بود وَلَا صَلَّىٰ و پی روی نمود پیغمبر را یا نماز نگذارد برای خدای وَلَٰكِن كَذَّبَ ولیکن تکذیب
کرد نبی را وَتَوَلَّىٰ و برگشت از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ پس بازگشت إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ میخرامید
از روی اختیار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب و تولی أَوْلَىٰ لَكَ سزاوارست مر ترا ای ا[بو]
جهل هر کی بخت فَأَوْلَىٰ پس سزاوارست ترا عذاب الیم در قبر ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ پس نیک سزاست ترا هول قیا[مت]
فَأَوْلَىٰ پس بغایة سزاست ترا خلود دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیة حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم ابوجهل را در بطحا دید جامه اش بگرفت گفت أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ابوجهل گفت مرا می ترسانی ای محمد
و نزد بعضی علما اولی بمعنی ویلست حق سبحانه چهار کرت برای تاکید ابوجهل را گفته که وای بر تو أَيَحْسَبُ
الْإِنسَانُ آیا می پندارد انسان أَن يُتْرَكَ آنکه فرو گذاشته شود سُدًى مهمل و معطل و ضایع که بی
مکلف و بعقبی مبعوث نگردد أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آیا نبوده است آدمی قطره آبی مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ از منی ریخته

شده در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس بوده است خونی بسته فَخَلَقَ پس بخلق بیافرید اجزا و اعضای او را
فَسَوَّىٰ پس راست کرد صورت او و روح در و دمید فَجَعَلَ مِنْهُ پس گردانید از منی الزَّوْجَيْنِ صنفین
الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ نر و ماده أَلَيْسَ ذَٰلِكَ آیا نیست آنکه چنین آفرید بِقَادِرٍ توانا عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ
بر آنکه زنده کرداند مردگان را و در خبر آمده که در آخر این سوره باید گفت بلی و بروایتی دیگر سبحانک اللهم بلی
و شیخ ماوردی میگفت بلی سبحان ربی الاعلی سورة الدهر بسم الله الرحمن الرحیم
هَلْ أَتَىٰ آیا آمد استفهام تقریریست یعنی بدرستی که آمد عَلَى الْإِنسَانِ بر آدم علیه السلام حِينٌ
هنگامی مِّنَ الدَّهْرِ از زمان که در آن لَمْ يَكُن نبود شَيْئًا مَّذْكُورًا چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال
میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی و کسی بانسانیة او را یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و نمیدانستند
که نام او چیست و فایده خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آینه میسازد که مظهر
اشعه مفاتح الغیب باشد و اقصی مراتب ظهور مرتبه خلافت کبری را شاید و عین معقولات و منتهای غایات
او بود و همه نهانها بوجود او بجا و آشکارا شود مثنوی شه ظهورا و بکلی پر نور شد کنج مخفی از وی آمد در ظهور
کنج مخفی بد ز پری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد کنج مخفی بد ز پری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد
إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را که اولاد ویند مِن نُّطْفَةٍ از آبی اندک که منی است و چون
مرد یا زنی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیة لاجرم نطفه را با آنکه مفردست بجمع صفت کرد
و فرمود که أَمْشَاجٍ آمیختها یا مراد آنست که منی مرد سفید ستبر و منی زن زرد تنک بود در رحم و بعد از
اجتماع سبز میشوند یا امشاج بمعنی اطوارست یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر
انسانرا خلق کردیم و نَّبْتَلِيهِ می آزماییم او را فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیده ایم او را سَمِيعًا شنوا بَصِيرًا
بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلایل و استماع آیات إِنَّا بدرستی که ما هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ نمودیم او را راه
راست بنصب دلایل عقلی و تنزیل الآیات تا باشد إِمَّا شَاكِرًا یا سپاس دارنده یا مومن سعید وَإِمَّا كَفُورًا
یا ناسپاس یعنی کافر شقی إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای کافران سَلَاسِلَ
زنجیرها که بدان ایشانرا بدوزخ کشند وَأَغْلَالًا و غلها که بر گردن ایشان نهند وَسَعِيرًا و آتشی افروخته
که در وی پیوسته بسوزند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران یعنی مومنان صادق فرمان بر يَشْرَبُونَ
بیاشامند در آخرت مِن كَأْسٍ كَانَ از جامی خمری که باشد مِزَاجُهَا كَافُورًا آمیختگی از کافور یعنی آبرا کافور

بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوش بوی کردد و کفته اند آبیست در بهشت خوشبوی و معنی کافورش
مشابهت او با کافور او بدین نام خواندند و بنا بر این قول است انکه بدل از کافور آورده کم عَیْنًا کافور
چشمه ایست یَشْرَبُ بِهَا میآشامند بها از آن عِبَادُ اللَّهِ بندکان خدای یُفَجِّرُونَهَا میرانند آن چشمه را
هر جا میخواهند تَفْجِیرًا راندنی آسان جمهور مفسران برآنند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم بخانه علی رضی الله عنه درآمد حسن و حسین رضی الله عنهما بیمار دید علی و فاطمه را رضی الله عنهما
کفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر کردند که سه روز روزه دارند چون حق تعالی سبطین
رضی الله عنهما شفا بخشید ایشان روزه کرفتند و مقداری جو قرض کرفته یا بمزد کار رسته و آرد کرده نان
بپختند و در نماز شام که خواستند افطار کنند مسکینی بدر خانه آمده آواز داد که یا اهل بیت النبوة مسکینی ام
از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید الحق بخانه شما بالا زحمایید بهشت پس همه علی علیه السلام نصیب خود
بدان مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و بآب خالص روزه کشاده شب کذرانیدند و دیکر روز روزه
کرفتند بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمامی طعامی که بود با یشان ایثار فرمودند و شب سیم اسیری
بوقت ایشان رسید و خورد نیها بدو دادند حق سبحانه این آیات فرستاد که یُوفُونَ وفا مینمایند
بِالنَّذْرِ بنذری که در طاعت کنند وَیَخَافُونَ ومیترسند یَوْمًا کَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی
یعنی محنت و شدت او مُسْتَطِیرًا فاش و آشکارا و رسیده بهمه وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میدهند خوردنی
عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی خدای یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاجند بدان طعام و آن را دوست میدارند
ایثار مینمایند و میخورانند مِسْکِینًا درویش بی مایه را وَیَتِیمًا و خوردسال بی پدر را وَأَسِیرًا و اسیری
که از کفار کرفته اند و در خبر هست که چون اسیری بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آوردندی او را بیکی از
مسلمانان سپردی تا او را مبارک بر اسیری خودشان و قرابیا بید بکوی احسن الیه و بعضی علما بر آنند که مسجون
از اهل قبله آنانند که در حق او بحبس کرده باشند و مملوک از عبید و اما و عمرو تبرکا حکم اسیری دارند یعنی
ایشان احسان باینه فرمودند و این مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال میکویند إِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ جز این نیست که
میخورانیم شما را این طعامها لِوَجْهِ اللَّهِ برای طلب رضا و لقای خدای لَا نُرِیدُ نمیخواهیم مِنْکُمْ جَزَاءً از شما
پاداش و مکافات وَلَا شُکُورًا ونه سپاسی و آنکه عجیب در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن آنقدر
بکاهد نقلی از حد بی صید و منت منه که واندر بمنت دهی آن بخود مده که منت و مزدی که در احسان

وقت جزا موجب نقصان بود إِنَّا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم مِنْ رَبِّنَا از آفریدکار ما یَوْمًا عَبُوسًا
از عذاب روزی ترش یعنی روزی که روها در وی ترش کردد از شدت اهوال قَمْطَرِیرًا روزی سخت و کربت
از امام حسن بصری رحمه الله پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است نام روز قیامت و سخت
تر است از نام خود فَوَقَاهُمُ اللَّهُ پس نکاه دارد خدای ایشان را شَرَّ ذَٰلِکَ الْیَوْمِ از بدی و رنج و هول آن روز
وَلَقَّاهُمْ و پیش آرد ایشان را نَضْرَةً تازکی و خوبروی وَسُرُورًا و شادی و فرح در دل وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا
بسبب آنچه صبر کردند بر طاعت از معصیت یا بر ایثار طعام جَنَّةً بوستانی که از میوه آن خورند وَحَرِیرًا
و جامها ابریشم بهشتی که بپوشند مُتَّکِئِینَ فِیهَا عَلَى الْأَرَائِکِ در حالتی که تکیه زده باشند لَا یَرَوْنَ فِیهَا
نبینند در بهشت شَمْسًا آفتاب را یعنی حرارت نیابند وَلَا زَمْهَرِیرًا و نه سرما را داد آنست که هوای
بهشت معتدل بود و در زمستان و تابستان نباشد تا از شدت حر و برد شکایتی کردندی وَدَانِیَةً و
پاداش دهد ایشان را بهشتی دیکر که نزدیک بود عَلَیْهِمْ بدیشان ظِلَالُهَا سایه درختان آن وَذُلِّلَتْ و
رام کرده شده باشد قُطُوفُهَا میوه های آن تَذْلِیلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوه ها و کسی چیدن را
منع نکند وَیُطَافُ عَلَیْهِم و کردانیده شود بر ایشان بِآنِیَةٍ مِنْ فِضَّةٍ جامها خرد از سیم وَأَکْوَابٍ کَانَتْ و جامها
بزرک که باشد قَوَارِیرَا مانند آبکینها قَوَارِیرَ مِنْ فِضَّةٍ آبکینها از سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشند در
صفای آبکینه که از خارج داخل آنرا توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور
سیرابی بهشتیان تَقْدِیرًا اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله او جامی دهند که بدان سیراب شود
بدان ظرف زیاده و نقصان نبود وَیُسْقَوْنَ و آشامیده شوند فِیهَا در بهشت کَأْسًا کَانَ خمری که باشد
مِزَاجُهَا زَنْجَبِیلًا آمیزش آن زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل و اهل بهشت طرب آرند و لذت بخشد ایشان را
عَیْنًا فِیهَا و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت تُسَمَّىٰ سَلْسَبِیلًا نام نهاده شده سلسبیل و آن منقاد بود
و روان هر جا بهشتی خواهد نقل کند برد و کویند آسان در حلق فرو رود بکوارد وَیَطُوفُ عَلَیْهِمْ و طواف
کند بر ایشان وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران که شواره دار باشد و بیمانند بر حالت طفولیت إِذَا رَأَیْتَهُمْ چون ببینی ایشان را
حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفای لون و درخشندکی چهره ایشان را لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا مروارید پاشانده شده
از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کس بدان نرسیده است و در رونق و آبداری آن تصوری پیدا
نشده وَإِذَا رَأَیْتَ و چون بنکری و نظر کنی ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت رَأَیْتَ نَعِیمًا ببینی نعمتها که در وصف

نگرید وَمُلْكًا كَبِيرًا و ملکی بزرگ که زوال نپذیرد او نیابد و در خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت
نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهای ممالک خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آنرا آخر آنرا
ببیند بقولی ملک کبیر نفاذ مشیت است که هرچه خواهند میسر گردد یا استیذان ملایکه بوقت در آمدن
برایشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دارست و ملک
کبیر مشاهده دیدار ... دیدار بهیچ کار ننماید ... زاهدان فردوس بجویند و ما دیدار دوست
عَالِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثِيَابُ سُندُسٍ جامها دیبا نازک خُضْرٌ سبز
وَإِسْتَبْرَقٌ و دیباها محکم وَحُلُّوا و پیرایه بسته شوند أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ بدستوانها از نقره و این مخالف
آن نیست که يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ چه جمع و معاقبه ممکنست وَسَقَاهُمْ و بیاشاماند ایشانرا
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا طَهُورًا شرابی پاک از ادناس و ادجاس یا پاک کننده و از غل و غش
و مقاتل گوید طهور چشمه ایست بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی بد
نماند و گفته اند پاک کند دل را از میل بما سوی الله تا التذاذ یابد بلقاء او باقی ماند ببقاء او فی البقاء
اللقاء تمام العطاء و باید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
مذکور آن در سوره کوثر خواهد آمد و چهار جوی دیگر از آن متقیانست آب شیر و خمر و عسل و شمه از
صفات آنها در سوره محمد صلی الله علیه وسلم رقم زدگی بیان شده و دو چشمه از آن اهل خشیه است
فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ و دو چشمه از آن اصحاب یمین است فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ و این چهار چشمه در
سوره الرحمن جل ذکره آمده و دیگر شراب رحیق از آن ابرارست و چشمه تسنیم از آن مقربان و این هر دو در
سوره مطففین مذکور شد و دو چشمه از آن اهل حبست کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب
طهور نیز از آن ایشانست و محققان آنرا شراب شهود گویند که زنگ دل ... بلوامع انوار قدم
ساخته پذیرای عکس نقوش ازل و ابد گرداند و وقت و حال او را چنان بصافی سازد که مطلقا اعداد اشتیه
و شوایب غیریت در شارع وحدت نماند و رنگ دوگانگی مبدل گرداند جام و مدام را یکرنگ سازد بیت
همه جامست و نیست گویی می ه یا مدامست و نیست گویی جام ... گفته است که اگر ... نشینان دار القرار
برابر آن حبور و سرور شراب طهور خواهند چشانید امروز باده فروشان میخانه افضاله بنقد ... نصیب
تمام داده اند نظم ... بنی جمله ابرار ... زحال لا یزالی ... تن چو سایه بر زمین جان ...

در بهشت عدن تجری تحتها الانهار است پس ابرار را گویند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این کرامتها كَانَ هست
لَكُمْ جَزَاءً مر شما را پاداش کردار شما وَكَانَ سَعْيُكُم و هست شتافتن شما در خیر مَّشْكُورًا پسندیده
و لایق مکافات إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را تَنزِيلًا فرو
فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی بعد از آیتی بمقتضای حکمت فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ
رَبِّكَ بر حکم پروردگار خود در آنچه فرموده از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان
تو وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مِنْهُمْ از ایشان آثِمًا گناه کاری را که ترا باثم خواند چون عتبه که گفت از
دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم أَوْ كَفُورًا و ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید که
گفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را بُكْرَةً بامداد
وَأَصِيلًا و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهُ سجود
کن مرورا یعنی نماز گذار و بعضی گفته اند بکره وقت نماز بامداد است و اصیل نماز پیشین و وقت ظهر و عصر را
و بعضی از شب مراد مغرب و عشاست پس معنی چنین باشد که پنج نماز مداومت نمای وَسَبِّحْهُ و نماز گذار
برای خدای لَيْلًا طَوِيلًا شب دراز یعنی بتهجد اشتغال نمای إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه یعنی
کفار مکه يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده یعنی دنیا را وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ و میگذارند
یعنی انداخته اند از پس پشت يَوْمًا ثَقِيلًا روزی گران که قیامت است بر ... برای او عمل نمیکنند
نَّحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما بیافریدیم ایشانرا از آب نطفه وَشَدَدْنَا و محکم کردیم أَسْرَهُمْ آفرینش ایشانرا یعنی
مفاصل ایشانرا باعصاب بر هم بستیم وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم بَدَّلْنَا بدل کنیم ایشانرا أَمْثَالَهُمْ
امثال ایشان در خلقت تَبْدِيلًا بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم و در نشاه ثانیه بمانند همین صورت
و هیأت باز آریم یا ایشانرا بمیرانیم و بدل کنیم غیر ایشانرا از بندگان فرمان بردار إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این سوره
تَذْكِرَةٌ پندی عظیم و موعظتی است یا معامله اهل البیت رضی الله عنهم در دیدن ایشان عبرتیست مومنانرا
تا مثل آنها عمل کنند و مثل این جزاها بهره یابند فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد که فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ
بر رب آفریدگار خود سَبِيلًا راهی بخیر و طاعت که بدو رساند وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما هیچ راهی إِلَّا
أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدای خواهد خواهش شما را إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا
باستعداد و استحقاق هر کس حَكِيمًا حکیم که نخواهد چیزی مگر بمقتضای حکمت يُدْخِلُ در آرد

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ هر كرا خواهد فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود بهدايت وتوفيق يا در بهشت بفضل وكرم خود وَالظَّالِمِينَ وستمكاران يعني مشركانرا أَعَدَّ لَهُمْ آماده كرده است براى ايشان عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناك دايم

سورة المرسلات

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا بنيكويى يعنى بامر ونهى يا آيات قرآن فرستاده شده بمحمد بنيكويى يا ببادها وپيوسته شده پى در پى فَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بملايكه كه سخت روند عَصْفًا سخت رفتنى در امتثال امر الهى يا آيات كلام كه برندگان وحى كنندگان احكامند يعنى ناسخ شرايع واديان متقدمه يا بادها جهنده بسختى جهت قوى وَالنَّاشِرَاتِ وسوگند بفرشتگان كه نشر كنند شرايع وكتب را يعنى ظاهر كنند نَشْرًا ظاهر كردنى يا آيتهاء قرآن كه آثار هدايت را منتشر سازد براى خاص وعام يا بادها نرم جهنده جهت راحت جمعى فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملايكه كه جدا كنند حق وباطل را از يكديگر فَرْقًا جدا كردنى يا آيات قرآنى كه جدا كردانند خير را از شر يا برياح كه پراكنده سازند ابرها را فَالْمُلْقِيَاتِ پس بفرشتگان افكنندگان به پيغمبران ذِكْرًا وحى را يا آيات كلام كه القا ذكر حق كنند در ميان عالميان يا بادها كه سبب تذكير باشند بجهت مشاهده صنع ايشان وجهت استدلال بدان بر قدرت وى والقاء ذكر عُذْرًا براى عذر محقانست أَوْ نُذْرًا ويجهت بيم كردن مبطلان وجواب قسم اين باشد كه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز اين نيست كه آنچه وعده داده شده ايد بدان از آمدن قيامت وما يتعلق بها لَوَاقِعٌ هر آينه بودنيست فَإِذَا النُّجُومُ پس آنگاه كه ستارگان طُمِسَتْ محو كرده شوند يعنى نور ايشانرا ببرند وَإِذَا السَّمَاءُ وآنگاه كه آسمان فُرِجَتْ شكافته كردد وَإِذَا الْجِبَالُ وآنگاه كه كوهها نُسِفَتْ پراكنده شود از اماكن خود وَإِذَا الرُّسُلُ وآنگاه كه پيغمبران أُقِّتَتْ جمع كرده شوند بميقات كه مقرر شده باشد در آن بگواهى دادن بر امتان پس گويند كه لِأَيِّ يَوْمٍ براى كدام روز أُجِّلَتْ واپس داشته شده بود اين چيزها يعنى طمس نجوم وشق آسمان وقلع جبال پس جواب گويند كه لِيَوْمِ الْفَصْلِ براى روز جدا كردن كار مردمست وجدا كردن ميان مومن وكافر ومطيع وعاصى باشد در مكافات يا روز حكم كردن ميان خلق وَمَا أَدْرَاكَ وچه چيز دانا كرد ترا يعنى تو چه دانى مَا يَوْمُ الْفَصْلِ چيست روز فصل چه كنه امر آن نتوان دانست وَيْلٌ واى يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر آنانرا كه تكذيب آن روز كنند أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آيا هلاك نكرديم پيشينيانرا چون قوم نوح وعاد وثمود ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ

پس از آن كه مانند ايشان اند چون كفار مكه كَذَلِكَ مثل اين كار نَفْعَلُ ميكنيم بِالْمُجْرِمِينَ بهمه گناهكاران وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ مكروهى بزرگ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تكذيب كنندگانرا اين وعيد را أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ آيا نيافريديم شما را مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آبى خوار يعنى نطفه فَجَعَلْنَاهُ پس نگاه داشتيم آنرا فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارگاه استوار كه رحم است إِلَى قَدَرٍ تا مقدارى مَعْلُومٍ دانسته شده كه زمان ولادت است فَقَدَرْنَا پس توانا بوديم بر آفرينش شما فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس نيك توانايانيم ما وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ بزرگترين بديها آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر جاحدان وانكار كنندگانرا اين قدرت را أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آيا نگردانيديم ما زمين را كِفَاتًا پوشنده وجمع كننده أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا مر زندگان ومردگانرا يعنى احيا بر روى خود دارد واموات را در درون خود در آرد وَجَعَلْنَا وبيافريديم فِيهَا در زمين رَوَاسِيَ كوههاء استوار وپاى برجاى شَامِخَاتٍ بلند برافراز وَأَسْقَيْنَاكُمْ وبياشامانيديم شما را مَاءً فُرَاتًا آبى شيرين بسبب آفريدن عيون ومنابع در زمين وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وادى جهنم در آن روز يا تحسر لِلْمُكَذِّبِينَ مر تكذيب كنندگانراست كه با امثال اين نعمتها اعتراف نكنند وگويند در آن روز كفار را انْطَلِقُوا برويد إِلَى مَا بسوى آنچه كُنْتُمْ بِهِ بوديد كه بدان تُكَذِّبُونَ تكذيب ميكرديد يعنى آتش دوزخ وعذاب آن انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ برويد بسوى سايه ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ خداوند سه شاخ لَا ظَلِيلٍ نه سايه خنك ودايم كه در وى راحت باشد وَلَا يُغْنِي ودفع نكند از دوزخى مِنَ اللَّهَبِ از حرارت زبانه آتش چيزى ومراد سايه دود دوزخ است كه از بزرگى وبسيارى متفرق ميشود بشعبها وهر شعبه بطرفى ميرود ودر معالم آورده كه زبانه از دوزخ بيرون آيد وازو سه شعبه منشعب گردد يكى نور وآن بر سر مومنان بايستد ويكى دخان وآن بر فرق منافقان متوقف گردد ويكى زبانه خالص وآن بالاى كافران بايستد ودر انوار آورده كه هر سه شعبه دخان جهنم باشد يكى بر فرق كافر قرار گيرد وديگرى بر يمين وديگرى بر شمال او وموردى بدين عذاب قوت واهمه است در دماغ وغضبيه بر يمين قلب وشهويه بر يسار او ومركب خواهد كه فرمايد از آن دخان كه ظل بمن نجوم اشارت بدانست ايمن كردد امروز بنور عقل متمسك شده [illegible] صفت بهيمى وسبعى بايد گذاشت نظم زنار يكى خشم وشهوت حذر كن كه از دود آن چشم دل تيره [illegible] غضب چون كرد آيد رو عقل بيرون شد [illegible] چون شود خيره وجان خيره كردد إِنَّهَا بدرستى كه دوزخ تَرْمِي بِشَرَرٍ مى افكند [illegible] شرارها [illegible] كَالْقَصْرِ مانند كوشكى عظيم كَأَنَّهُ گوييا كه آن شرارها جِمَالَتٌ صُفْرٌ شتران زردند [illegible] آتش وبعضى گويند صفر يعنى سود است چون آتش دوزخ سياه است شرارش

او نیز سیاه باشد و تشبیه شرار بقصر جهت عظمت و بشتران زرد یا سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و
اختلاط و سرعت حرکت ویل شقت بسیار یومئذ آن روز للمکذبین مر دروغ زنانراست که صفت دوزخ
و شرار آنرا باور ندارند هذا این روز یوم لا ینطقون روزیست که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف
یا ناطق نشوند بحجت بر خدای و لا یؤذن لهم و دستوری ندهند ایشانرا فیعتذرون تا عذر خواهی کنند
عذر نیز سود ندارد ویل کرب و اندوه یومئذ للمکذبین آن روز مر آنانراست که تکذیب کنند این خبرها را
هذا یوم الفصل این روز جدا کردنست میان محق و مبطل جمعناکم جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت
و الاولین و پیشینیان که تکذیب رسل گذشته کردند فان کان پس اگر هست لکم کید مر شما را کیدی
و حیله چنانچه در دنیا جهت مؤمنان بکار می بردید فکیدون پس پیش برید با من و تتمه بیست ایشان را و اظهار
آثار عجز ایشان یعنی حیله با خدای پیش نرود و بمکر و دستان عذاب از خود دفع نتوانستند کرد ؎ نظم
بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود نیاز باید و اخلاص و انابت توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان از این معامله غافل مشو
ویل یومئذ غم و غصه آن روز للمکذبین مر مکذبانراست که بعیان عذاب بینند ان المتقین بدرستی که پرهیز
کاران از شرک و عصیان فی ظلال در سایه درختان بهشت باشند و عیون و بر کنار چشمهای آب و فواکه
و در میان میوها مما یشتهون از آنچه آرزو کنند و ملایکه ایشانرا میگویند کلوا بخورید ازین ثمرات
و اشربوا و بیاشامید ازین آبها هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید
که عمل میکردید در دنیا انا کذلک بدرستی که ما چنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکارانرا ویل جلب
قدح و ندم یومئذ آن روز للمکذبین مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی نمیگروند کلوا بخورید ای مکذبان
نعیم فانی دنیا را و تمتعوا و برخوردار شوید قلیلا زمانی اندکی انکم مجرمون بدرستی که شما مشرکانید
و عاقبت ایشان عذاب الیم است ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین مر مکذبانرا از عذاب الیم و اذا قیل لهم
ارکعوا و چون گفته شود مر ایشانرا که نماز گذارید لا یرکعون نگذارند نماز را و مراد آنست که مسلمان شوید
چه رکنی اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است ویل نفرین یومئذ آن روز للمکذبین مر دروغ زنانرا
که بشرف اسلام مشرف نشدند فبای حدیث پس بکدام سخن بعده پس از قرآن یؤمنون میگروند که قرآن کریم
که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه و در خبر آمده که بعد از خواندن این آیه باید گفت امنا بالله

الجزء الثلاثون

سورة النبأ بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت بیم کرد کفار در نبوت
آنحضرت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از ان یکدیگر را می پرسیدند یا از پیغمبر و مؤمنان پرسش میکردند
چنانچه حق سبحانه فرمود عم یتساءلون از چه چیز می پرسند کافران عن النبإ العظیم از خبر بزرگ یعنی
قرآن الذی هم آن خبری که ایشان فیه در آن خبر مختلفون اختلاف کنندگانند یعنی او را بسحر یا شعر
یا کهانت نسبت میدهند و مختلق و مفتری و اساطیر میگویند و بعضی نبإ عظیم نبوت آنحضرتست که میگویند آیا
او پیغمبر هست یا نی و مسلم هست یا شاعر یا مجنون و بعضی بر آنند که آن خبر بعث است و در آن مختلف بودند جمعی
میگفتند قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله و برخی مطلق آنرا
منکر بودند ان هی الا حیاتنا الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع آن بل هم فی شک منها کلا
سیعلمون حقا که بدانند دلیل ننوع که آنچه در آن اختلاف میکردند حق است ثم کلا سیعلمون پس نه چنین است
بدانکه بدانند روز قیامت بطلان قول و خبث عقیده خود را الم نجعل الارض آیا ما نساختیم زمین را
مهادا فراشی گسترده تا قرارگاه شما باشد و الجبال و نکردانیدیم کوهها را اوتادا میخها زمین
تا بدانها استوار باشد و خلقناکم و بیافریدیم شما را ازواجا انواع گونه نر و ماده تا نسل شما باقی ماند
یا انواع کرده ایم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت و جعلنا و گردانیده ایم نومکم
خواب شما را سباتا راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای حیوانیه بر آسایند
و ماندگی ایشان زایل گردد و جعلنا اللیل و ساختیم شب را لباسا پوششی تا بظلمت همه چیزها بپوشاند
صاحب فتوحات قدس سره آورده که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت
خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخورداری یابند حضرت شیخ کمال
قدس سره فرموده که شب پرده روی نیکان دلاهست و روز بازار بیابانان کاهست اللیل للعاشقین ستر
یا لیت اوقاتها تدوم حبیب چون در دل شب خیال او دیده منست من بنده شب که روز بازار منست
و جعلنا النهار و گردانیده ایم روز را معاشا وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جنبش و حرکت کنید
و بنینا و بنا کرده ایم فوقکم زبر شما سبعا شدادا هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در وی هیچ
رخنه که نشانه خلل و زوال باشد نیست و جعلنا و بیافریدیم در آسمان سراجا چراغی وهاجا افروخته
و تابان یعنی آفتاب و انزلنا و فرو فرستادیم من المعصرات از ابرها فشارنده باران ماء آب

ثجاجا ریزان لنخرج تا بیرون آریم به بدان آب حبا دانه که قوت را شاید چون گندم و جو ونباتا
ورستنی که علف را شاید چون گیاه و کیاه وگفته اند بیرون آریم از دیا دانه‌ها واز زمین گیاه وجنات ودرختان
وبوستانها الفافا درهم پیچیده یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک ان یوم الفصل و بدرستی که روز حکم کذا فی
یعنی روز رستخیز کان هست در حکم خدای میقاتا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق ومجازات ایشان
یوم ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور در صور نفخه ثانیه فتاتون پس بیایید شما افواجا گروه
گروه از قبرهای خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبی رحمه الله آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از
افواج پرسیدند خبر بود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بر صورت بوزینگان و بعضی بر هیات وبعضی گنگان وکران صح
خوکان و برخی نگونساران که ایشان را بر رویها بدوزخ میکشند و بعضی نابینایان و بعضی بخایند زبانها
خود را آن بر سینهاء ایشان افتاده باشد وریم از دهنهاء ایشان سیلان میکند و اهل محشر را از ان
کراهت باشد وبعضی دست و پای بریده باشند و بعضی از تنهاء آتشین آویخته و بعضی از نتنی باشند
بدتر از مردار و بعضی را جبها پوشیده باشند از قطران چسپیده بپوستهاء ایشان اما بوزینگان سخن چینان
باشند وخوکان حرام خواران ونگونساران خورندگان ربوا وکوران جور کنندگان در حکم وگنگان و کران
آنها که باعمال خود معجب بوده اند وزبان خایندگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و
پای بریدگان رنجانندگان همسایگان و آویختگان از دار نمامان وسعایت کنندگان بسلاطین و آنها که بغایت گنده‌اند
تابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای و پوشیدگان بلباس قطران اهل تکبر و نازش وفتحت السماء
وشکافته شود آسمان در آن روز فکانت پس باشد از بسیاری شکاف ابوابا درها یعنی خانه و نزد درها
از کثرت فرجها گویی که تمام او در است وسیرت الجبال و رانده شوند کوهها در هوا فکانت سرابا پس باشد
مثل سراب یعنی نمایشی که داشته باشند اما بسبب تفتت اجزا حقیقت جبلیه باقی نماند ان جهنم
بدرستی که دوزخ کانت باشد مرصادا گذرگاه خلق یعنی هر دو را بر وی گذر باید کرد یا کمینگاه که زبانیه دوزخ
مترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران وازیشان نتوانند گریخت یا موضع رصدی که خزنه دوزخ انتظار
کفار میبرند و خزنه بهشت نگاهبانی مومنان میکنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند
واین جهنم باشد للطاغین مر کافرانرا که از حد در گذشته اند مآبا بازگشت یعنی آرامجای و قرارگاه
لابثین فیها درنگ کنندگان در آن احقابا روزگارها و دیرها در دوزخ ازینجا [illegible] میکند

که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه است هر حقبه هفتاد خریف هر خریف هفتصد سال و
هر سال سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال در موضح آورده که مراد آن نیست که برای عذاب کافران تعیین
مدت کرده باشند بلکه معنی آنست که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی در می آید تا ابد الابدین لا یذوقون
نمیچشند فیها در دوزخ یعنی نمی یابند بردا خنکی هوا یعنی چیزی که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ
از ایشان باز دارد وگفته اند برد خواب است یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند ولا شرابا
ونمی آشامند شرابی الا حمیما مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد
وچون بخورند امعا واحشا پاره پاره شود وغساقا وریم از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکها از سر
حسرت می بارند یا زمهریر که بدان معذب کردند جزاء پاداش داده میشوند پاداشی وفاقا موافق کردار
خود انهم کانوا بدرستی که ایشان لا یرجون بودند که نمی ترسیدند حسابا از حساب آخرت یا امیدوار
نبودند بثواب آن سرای وکذبوا وتکذیب میکردند بایاتنا بآیتهای ما که انبیا بدیشان نمودند کذابا
تکذیب کردنی وکل شیء وهر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت غیر آن احصیناه شمرده ایم
آنرا یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم کتابا نوشتنی خواهیم گفت مشرکانرا که فذوقوا پس بچشید
عذاب دوزخ فلن نزیدکم پس نمی افزاییم شما را همیشه الا عذابا مگر عذابی بر بالای عذابی و در خبر
آمده که این آیه سخت ترین آیات قرآنست بر دوزخیان ان للمتقین بدرستی که پرهیزگارانراست مفازا
رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن حدائق باغهاست و دیگر درختان میوه دار واعنابا
و درختان انگور تخصیص تفضیلست وکواعب و ایشانراست دختران نار پستان اترابا همه همزادان
در تفسیر زاهدی آورده که ایشان ده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود وکاسا دهاقا
جامها دهاقا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لا یسمعون نمیشنوند متقیان فیها در بهشت لغوا
سخنان بیهوده و باطل ولا کذابا ونه دروغی وگفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن دروغ و عبث
بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف وجدال بود جزاء جزا داده ایشانرا جزا
دادنی من ربک از پروردگار تو بمقتضی وعده خود عطاء وعطا کرده ایشانرا از فضل خویش عطایی
حسابا وافی وکافی یعنی پسندیده یا بر حسب اعمال ایشان رب السموات والارض آفریدگار آسمان و
زمین وما بینهما وآنچه میان ایشانست الرحمن بزرگ بخشایش لا یملکون مالک نباشند اهل آسمان و

زمین منه ازخدای خطابا سخن کفتن یعنی قادر نباشند بر انکه باوی سخن کویند مکر بدستوری
یا برانک خطاب کنند با خدای واعتراض نمایند بر ثواب وعقاب او زیراکه همه مملوك اند ومملوك مالك
نتواند بود یوم یقوم الروح روزیکه بایستد روح والملائكة صفا وبایستند فرشتکان صف زده کان و
روح ملکی است موکل بر ارواح ودر معالم کفته که مخلوقی از وی بزرکتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد
وتمامی ملائکه باکثرت عدد وعظمت جثه صفی باشد ودر بزرکی برابر همه باشد ودر بعضی تفاسیر از ابن مسعود
روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است وهر روز دوازده هزار تسبیح میکوید واز هر تسبیحی ملکی
میکردد وکفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان ونه از ایشان فردا ایشان صفی بایستند وملائکه صفی
کویند روح جبرئیلست علیه السلام که با فرشتکان صف برکشند لا یتکلمون سخن نکویند در باب شفاعت
الا من اذن مکر کسی که دستوری دهد له الرحمن مر ورا خدای که شفاعت کند یا شفاعت نکنند مکر کسی
خدای اذن کند در شفاعت او وقال وکفته باشد او در دنیا صوابا کلمه توحید یعنی جز مؤمن را شفاعت
نکنند ذلك الیوم الحق آن روز روزیست بودن ان البته خواهد بود فمن شاء اتخذ پس هر کس که خواهد
فرا کیرد الی ربه بسوی ثواب پروردکار خود مابا بازکشتی بایمان وطاعت انا انذرناکم بدرستی که
ما بیم کردیم شما را وبترسانیدیم عذابا قریبا از عذابی نزدیک که عذاب آخرتست وقرب او بجهت تحقق
اوست یوم ینظر المرء روزیکه بنکرد آدمی ما قدمت یداه آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او
یعنی باز یابد کردار خود را از خیر وشر ویقول الکافر وکوید کافر در آن روز یا لیتنی ای کاش
من کنت ترابا بودمی خاك یعنی هرکز آفریده نشدمی یا امروز خاك بودمی وعمر ازین نکردمی وکفته اند
بعد از حشر وحوش که ایشان را خاك سازند کافر این تمنا کند وقولی آنست که مراد از کافر ابلیس است که او
عیب میکرد که از خاك آفریده شده وخود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون درآن روز کرامت آدم وفرزندان
مؤمن او مشاهده نماید وعذاب وشدت خود را ببیند آرزو برد که کاشکی من از خاك بودمی ونسبت بآدم
داشتی ای درویش این همه دبدبه وطنطنه که خاکیان راهست هیچ طبقه از طبقات مخلوقات را نیست نظم
خاکرا خوار دید ابلیس خسیس * کرد انکار آن ز خود بینی * ما ز غافل ز نور باطن او * شد اکر زبر کامن او
هر کجا کوهری است در دل خاك * این صدا داده اند در افلاك * که بجز خاك نیست مظهر کل * خاك شو خاك تا بروید کل

سورة النازعات بسم الله الرحمن الرحیم

والنازعات سوکند بکشندکان غرقا بقوت وشدت یعنی ملائکه که جانهاء کافران بسختی نزع کنند
والناشطات وبفرشتکان بیرون برنده ارواح مؤمنان را نشطا بیرون بردنی بنرمی والسابحات
سبحا وبملائکه شناه کننده شنا کردنی یعنی آمد شد نماینده در رفتن وشتافتن در آن چنانچه اهل
سباحت فالسابقات سبقا پس بفرشتکان پیشی کیرنده بر هم پیشی کرفتنی در فرمان برداری فالمدبرات پس
سوکند بملائکه که تدبیر کننده اند امرا کار دنیا یعنی جبرئیل که موکلست بر ریاح وجنود واسرافیل که نازلست با مور
اقضیه واقدار ومیکائیل که باران وکیاه تعلق بدوست وعزرائیل که قبض ارواح شان اوست وکفته اند که
مقسم به نجوم اند که شتابان میروند از شرق بغرب ودر رفتن از بعضی بر بعضی وسباحت میکنند در فلك
وبر هم پیشی میکیرند در سیر ومدبر اند امری که بدیشان بازبسته است باذن الله چون اختلاف فصول یا
اسبان غزات اند که عنان کشیده روند از دار اسلام بسیج نمایند در رفتن وسبقت کنند در صف جهاد
یا بر ایشان کار فتح وظفر یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات ونشاط کنان بعالم قدس رفته
ارتقا وسباحت نمایند بتحصیل کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده مکمل ومدبر امور ارشاد کردند و
مقدر جواب قسم آنست که شما مبعوث ومحاسب خواهید شد یوم ترجف الراجفة یاد کن آن روز را که
بجنبد جنبنده یعنی بلرزند کوه وزمین از هیبت آن کما قال یوم ترجف الارض والجبال وآن وقت
نفخه اولی بود که همه بلرزند وتنکان از هول بمیرند تتبعها الرادفة از پی درآید آنرا از پس درآینده
یعنی نفخه ثانیه که خلق زنده شوند قلوب یومئذ دلها آن روز واجفة ترسان ولرزان بود
ابصارها دیدها خداوندان دلها خاشعة وخوار ماندیده باشد یقولون میکویند منکران
بعث امروز در دنیا که ائنا لمردودون آیا ما باز کردیده شدکانیم فی الحافرة بحالت اولی یعنی آیا ما را
بعد از مرک بهمان حیات که داشتیم رد خواهند کرد ءاذا کنا آیا چون کردیم ما عظاما نخرة
استخوانها کهنه ونزدیك بخاك شدن ما را مبعوث کردانند قالوا پس کفتند از روی استهزا
که اکر چنین باشد تلك اذا آن بازکشتن انکاه کرة خاسرة بازکشتی باشد با زیان یعنی اکر ما را
رجوع باشد بحشر پس ما زیان کاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار
میکیرید امر قیامت را فانما هی پس جز این نیست که آن زجرة واحدة یک فریادیست یعنی یک دمیدن
اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فاذا هم پس انکاه ایشان بالساهرة بر روی زمین سفید هموار

باشند یعنی بر زمین محشور آیند بعد از آنکه در زیر زمین بوده باشند و گفته‌اند ساهره نام زمینیست نزدیک
بیت المقدس در حوالی جبال اریحا که محشر آنجا بود و خدای آنرا کشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند
زمین ساهره را خدای بیافریند از نقره خام مطلی عرض آن چهل برابر زمین دنیا باشد هَلْ أَتَاكَ
آیا آمد بتو یعنی آمد حَدِيثُ مُوسَىٰ سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر یابی از وعد
مؤمنان و وعید کافران إِذْ نَادَاهُ یاد کن چون بخواند موسی را رَبُّهُ پروردگار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ
بوادی پاکیزه یعنی طُوًى آن وادیست یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شد یا دو بار ندا کرده
شد که اذْهَبْ برو برسالت إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستیکه او از حد در گذشته است
در تکبر فَقُلْ پس بگوی مرورا که ای طاغی هَلْ لَكَ هیچ هست ترا میلی و رغبتی إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ بسوی
آنکه پاک شوی از کفر و عصیان وَأَهْدِيَكَ و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا إِلَىٰ رَبِّكَ بشناخت آفریدگار خود
فَتَخْشَىٰ پس بترسی از عقاب او و تحذیر نمای از سرکشی و تا زمان موسی علی نبینا و علیه السلام بحکم خدای
نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید فَأَرَاهُ پس بنمود او را موسی علیه السلام الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ
معجزه بزرگتر که قلب عصا بود بحیه فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد فرعون موسی را وَعَصَىٰ و عاصی شد در خدای
یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این از نزد خدای نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت بر
موسی کرد یعنی روی از وی بگردانید يَسْعَىٰ میشتافت بابطال امر او و گفته‌اند بترسید از اژدها و پشت
گردانیده میشتافت در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد قوم خود را فَنَادَىٰ پس ندا کرد همه ایشان را بنفس خود
فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام که بر صورت منند همه خدایانند
و من از همه برترم امام قشیری قدس سره در لطایف آورده که ابلیس این سخن شنید و گفت مرا طاقت این
کلام نیست من دعوی خیریت کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کار او بکجا رسد
فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس گرفت او را خدای نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت آخرت که سوختن است وَالْأُولَىٰ و بعقوبت
دنیی که غرق شدنست یا بنکال دو کلمه او را مؤاخذه ساخت کلمه اول این سخن و کلمه آخر آنکه گفت مَا عَلِمْتُ لَكُمْ
مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي و میان این دو کلمه چهل سال بود شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس الله روحه فرمود
که وقتی که مرا حالی کرم بود بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی
یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالتست که فرعون انا ربکم گفت و منصور انا الحق هر دو

یک دعوی کردند و روح حسین منصور در علیین است و از آن فرعون در سجین بسر من ندا رسید که فرعون بخود بینی
در افتاد همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد در میان فرق بسیار است مثنوی
گفت فرعونی انا الحق گشت پست ٭ گفت منصوری انا الحق و برست ٭ این انا را رحمة الله ای محب ٭ وان انا را لعنة الله در عقب
زانکه آن سنگ سیه بود این عقیق ٭ آن عدو نور بود و این عشیق ٭ آن انا هو بود در سر ای فضول ٭ نه ز رای اتحاد و از حلول
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در گرفتن فرعون لَعِبْرَةً هر آینه پندیست و اعتباری لِمَنْ يَخْشَىٰ مر کسی را که از ایشان
او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر برخط امر نهد أَأَنْتُمْ آیا شما ای منکران بعث أَشَدُّ
سخت‌تر و دشوارترید خَلْقًا از روی آفرینش أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان با آن همه عظمت بَنَاهَا بنا کرد بر
زبر شما رَفَعَ برداشت سَمْكَهَا سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوَّاهَا
پس آنرا راست کرد بی فتور و فطوری وَأَغْطَشَ و تاریک گردانید لَيْلَهَا شب آنرا وَأَخْرَجَ و بیرون آورد
ضُحَاهَا روز آنرا اضافه روز و شب بآسمان جهت آنست که حدوث آنرا سبب اوست امام زاهد رحمه الله
فرموده که روز و شب دنیی بآسمان پیدا گردد بسبب آفرینش آفتاب و ماه برو وَالْأَرْضَ و زمین را بَعْدَ ذَٰلِكَ
بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علما بر آنند که آفرینش زمین پیش از خلق
آسمانهاست و گستردن او بعد از آن أَخْرَجَ مِنْهَا بیرون آورد از زمین گسترده مَاءَهَا آب او را بتفجیر
منابع و چشمه وَمَرْعَاهَا و بیرون آورد گیاه زارها و چراگاهها او را وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوهها را محکم و
پایدار ساخت و دحو زمین و اثبات کوهها و انفجار آبها و ظهور چراگاهها مَتَاعًا لَكُمْ از برای برخورداری
شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهارپایان شما را فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ پس چون بیاید بلیه بزرگتر و با
مولیه که از همه بلایا در سختی سخت‌تر باشد و آن ساعتیست که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را
ببهشت رسانند جواب اذا محذوفست تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ روزی که
یاد آرد انسان مَا سَعَىٰ آنچه سعی کرده باشد در عمل آن یعنی همه را نوشته بدست او دهند تا بخواند وَبُرِّزَتِ
الْجَحِيمُ و ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَنْ يَرَىٰ مر کسی را که ببیند یعنی آشکارا شود بر وجهی که هر که اهل رؤیت باشد
بیند فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ پس اما هر که از حد برده باشد و تکبر ورزیده وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزیده زندگانی دنیی را یعنی
از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده و کار او ساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستیکه دوزخ هِيَ الْمَأْوَىٰ او جای آرام اوست
وَأَمَّا مَنْ خَافَ اما هر کس که ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن خود نزد پروردگار یعنی در موقف حساب

و عرض و نهی النفس و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را عن الهوی از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناروا
فان الجنة پس بدرستی که بهشت هی المأوی آن آرام جای اوست و بعضی گفته‌اند که آیه در شان کسیست که قصد
معصیتی کند در خلوت و بران قادر بود خلاف نفس نموده از خدای تعالی بترسد و از آن عمل دست باز دارد نظم
گر نفس نفیس نیز ران تست ئ کفش بیاور که بهشت آن تست ئ نفس که شد بر نفسی چو سگی ئ هر که خلافش نفس نفیس زد بهشت
یسئلونک می پرسند ترا ای محمد عن الساعة از رستخیز و میگویند ایان مرسیها کی باشد اقامت آن و وقت
زمان بیاید فیم انت در چه چیزی تو من ذکریها از یاد کردن آن عائشه رضی الله عنها فرموده که حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم میخواست که آن وقت را از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی
یعنی علم آن حق تو نیست نه تنها تا تا نبرسی الی ربک منتهیها نزد پروردگار تست منتهای علم قیامت یعنی کسی
خبر ندهد چه اطلاع بران خاصه حضرت اوست انما انت منذر جز این نیست که تو بیم کننده من یخشیها
هر که را بترسد از قیامت کانهم گویا کفار مکه یوم یرونها روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن می ترسند
لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا قبر الا عشیة مگر شبانگاهی او ضحیها یا چاشت
که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که بوده اند
در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی سورة عبس بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه بمجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنحضرت بدعوت صنادید
قریش مشغول بود ابن ام مکتوم بجهت عمی آن حال را ندانست سخن بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم قطع کرد
آنحضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارکش ترش کرد و از و اعراض نمود جبرئیل علیه السلام آیه آورد که
عبس ترش کرد روی خود را و تولی و روی بگردانید ان جاءه الاعمی بانکه آمد بسوی او نابینا یعنی
عبدالله و ذکر اعمی اشارتست بعذر او در قطع کلام بر حضرت علیه الصلوة و السلام و ما یدریک و چه چیز
ترا دانا کرد اند لعله شاید ابن ام مکتوم یزکی پاک شود از آثام او یذکر و پند گیرد فتنفعه
الذکری پس سود دارد او را پند دادن تو اما من استغنی اما آنکس که توانگری دارد یا بی نیازی کند
از ایمان فانت پس تو له برای او تصدی روی می آوری یعنی بر وی اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان او
و ما علیک و نیست بر تو و بد و بالی الا یزکی در آنکه آن مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است
بس و اما من جاءک و اما آنکه می آید بسوی تو یسعی میشتابد در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم و هو یخشی

و او می ترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فانت عنه پس تو از و تلهی مشغول میشوی
منقولست که جبرئیل علیه السلام این آیه میخواند بشره مبارک آنحضرت متغیر میشد و بلب آورده که
یکساعت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شد و شتابه که میرفت و راه را نمیدید و نزدیک
بود که روی مبارکش دیوارها مکر داشت فرمان امام زاهد رحمه الله فرموده که سید عالم صلی الله علیه و سلم از
عقب عبدالله رفت و او را باز گردانید و بمسجد باز آورد و ردا خود بگسترانید و وی را بران نشاند و بعد از آن
هرگاه وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه کرد وقتی که بغزوی
برفت و باید دانست که این صورت از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خطا نبود چه وی بحکم اجتهاد این عمل بجا
آورد و کراهت او از سوء ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بروی قطع کرد کلا انها حقا که این آیه قرآنی تذکرة
پندست مر خلق را فمن شاء پس هر کس که خواهد ذکره یاد کند او را و بدان متعظ گردد و این آیتها ثبت کرده
شده است فی صحف در صحیفها مکرمة گرامی کرده شده نزد خدای مرفوعة برداشته و بلند قدر
مطهرة پاکیزه از همه عیبها بایدی سفرة در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ
کنند کرام بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و مهربانان بر مؤمنان که استغفار میکنند مر ایشان را
بررة نیکان قتل الانسان لعنت باد انسان یعنی کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبة بن ابی لهبست
که اول ایمان داشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با آخر دختر آن حضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی
و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک
وقتی گذشت که شیر سر او را بر کند و حدیث ابن حسان ثابت رضی الله عنه قصیده دارد و القصه حق سبحانه
او را لعنت کرده میگوید ما اکفره چه کافرترین خلقست هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی من ای شیء از چه چیز
خلقه بیافرید او را فقدره پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیات در بطن مادر ثم السبیل
یسره پس راه بیرون آمدن آسان کردانید او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید ثم اماته
پس بمیرانید او را بوقت انتها عمر او فاقبره پس بخاک در آورد او را تا همچون مردار بر سر راهها نیفکند
ثم اذا شاء انشره پس چون خواهد خدای زنده کرداند او را وقت نشور از بسته بمشیت او
کلا لما یقض حقا که نگذارد انسان ما امره آنچه خدای فرموده او را یعنی کافر بعهد
میثاق وفا ننموده [illegible] امر ایمان و طاعت را که بر ذمه نهاده [illegible] آدمیان [illegible] هیچ آدمی از

عهد و ادای حقوق اوامر الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتواند آمد نظم بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد فلینظر الانسان پس باید که
نظر کند انسان الی طعامه بخوردنی خود بچشم عبرت و به بیند که بچه وجه احداث کرده میشود انا
صببنا الماء بانکه ما بریختیم آب را از ابر صبا ریختنی ثم شققنا الارض پس بشکافتیم زمین را شقا
شکافتنی فانبتنا پس برویانیدیم فیها در زمین حبا دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر
و امثال آن وعنبا و تاک انگور وقضبا و سپست وزیتونا و درخت زیتون ونخلا و خرمابنان
وحدائق غلبا و باغها دیوار بست بزرگ درخت یعنی اشجار او متکاثف و بسیار وفاکهة و میوه
تر وابا و میوها خشک یا چراگاه این همه کردیم متاعا لکم برای برخورداری شما ولانعامکم و
برای تمتع چهارپایان شما فاذا جاءت الصاخة پس چون بیاید آواز کر کننده یعنی صیحه که همه کر بشنوند که
مراد نفخه ثانیه است جواب اذا آنکه ببینید اهوال و شدائد بسیار یوم یفر المرء روزی که بگریزد
مرد من اخیه از برادر خود با وجود موانست و مهربانی وامه و از مادر خود با کثرت حقوق که او را
وابیه و از پدر خود با وفور شفقت و عاطفت که او بخود داشته وصاحبته و از زن خود با آنکه مونس
روزگار او بوده وبنیه و از فرزندان بلخیال الاستظهار بدیشان لکل امرئ مرهر مردی را منهم از اهل
قیامت یومئذ آن روز شان یغنیه کار بست که مشغول میدارد او را از اهتمام دیگران و در این باب مثنوی
شیخ فرید الدین عطار قدس سره میفرماید مثنوی کشتی آورد در دریا شکست تخته زان جمله بر بالا نشست
گربه و موشی بران تخته بماند کار شان با یکدگر تخته بماند نی ز گربه موش را روی گریز نی بموش آن گربه را چنگال تیز
هر دو شان از هول دریا بی عجب در تحیر باز مانده خشک لب در قیامت نیز این غوغا بود یعنی آنجا نی تو و نی او بود
وجوه رویها باشد یومئذ آن روز مسفرة تابان و درخشان ضاحکة خندان مستبشرة
فرحناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول به روضه جنان ووجوه یومئذ و رویها باشد آن روز
علیها غبرة بر او غبار و تیرگی ترهقها فرو گیرد آنرا قترة تاریکی و سیاهی اولئک آن گروه که روی
سیاه و گرفته و گرد آلود دارند هم الکفرة ایشان ناگرویدگانند الفجرة دروغ گویان و نابکاران

سورة الکورت بسم الله الرحمن الرحیم

ابن عمر رضی الله عنهما از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نقل کرده که هر که دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت

یعنی چون معاینه بیند احوال آنروز پس باید که بخواند اذا الشمس کورت اذا الشمس چون آفتاب
کورت در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بسط آفاق زایل کرده در مراد آنست که بی نور شود واذا
النجوم انکدرت و انگاه که ستارگان تیره گردند مراد آنست که بی نور شوند واذا الجبال سیرت و انگاه
که کوهها از اماکن خود منخلع شده روان شوند در هوا چون هبا واذا العشار و چون ناقهای ده ماهه از
حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است عطلت فرو گذاشته شود یعنی
کسی بایشان پروای رعی و مراعات او نماند واذا الوحوش و انگاه که جانوران وحشی حشرت جمع کرده شوند
و با یکدیگر مختلط شده متعادیان از مجال اضرار یکدیگر باز باشند واذا البحار و انگاه که دریاها را سجرت
آمیخته کرده اند تلخ با شیرین تا همه یک دریا شود یا خشک سازند یا گرم کنند و بتفسانند و در فتوحات
مذکور است که عبد الله عمر رضی الله عنهما هرگاه که دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا واذا النفوس و انگاه
که نفسها را زوجت جفت کرده اند یعنی هر کس را با شکل او چنانچه صالح را با صالح و طالح را با طالح یا
نفوس مومنان را با حور عین جفت کرده اند و کافران با شیاطین یا ارواح را با ابدان واذا الموؤدة
و انگاه که دختران زنده در خاک کرده سئلت پرسیده شود یعنی از کار روی تغلیظ را سوال کنند که بای
ذنب بکدام گناه قتلت کشته شده است عادت اکثر عرب آن بود که دختران از خوف درویشی یا
از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سوال کنند تا لحاظ آنست که از وی
پرسند که چرا کشته شدی و غایت این سوال آنکه که در جواب دهد که مرا بی جرمی کشتند تا قاتل وی مخذول
گردد واذا الصحف و انگاه که نامها اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند نشرت باز گشاده شود
واذا السماء و انگاه که آسمان کشطت بر کنده شود و در هم بشکند واذا الجحیم و انگاه که دوزخ سعرت
افروخته کرده یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از پیشتر واذا الجنة و انگاه که بهشت ازلفت نزدیک
کرده شود ببوستان خدای علمت نفس بداند هر نفسی ما احضرت آنچه حاضر ساخته باشد از
اعمال خیر و شر و تا آدمی این دوازده حال که مذکور شد شش در زمین دنیی و شش در زمین محشر مشاهده
نکند نداند که چه کرده است و انگاه که بداند و بیند که با هر خیری کرامتی و عطاییست و با هر شری ملامتی و عنایی
بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر شدم و آن حسرت و اندوه هیچ فایده
نرهد و امروز فرصت غنیمت شمار که فردا ندامت نیاید بکار بکوش ای توانا که فردا برسی که دیگر نتوانی بی غم خوری

فلا اقسم پس سوگند میخورم بالخنس بستارگان پنهان شونده در روز الجوار الکنس روندگا
در مغارب خویش در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و
عطارد و خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس کاو کوهیست و کنس
اهوست واللیل و سوگند بشب اذا عسعس انگاه که پیش آید و هوا را تاریک کرداند یا بازپس رود و
ظلمت زایل شود این کلمه از اضداد است والصبح و سوگند بصبح اذا تنفس انگاه که دم زند یعنی طلوع کند
و تنفس او مبداء طلوع اوست جواب قسم حیث انه بدرستیکه قرآن لقول رسول هر آینه خواندن فرستاده
کریم بزرگست نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلم و در تبیان آورده که مراد محمدست صلی الله علیه وسلم و بنا
اول ذی قوة صفت جبرئیل باشد یعنی خداوند قوت بود در تبلیغ موتفکات و صیحه ثمود عند
ذی العرش نزدیک خداوند عرش مکین با جاه و منزلت مطاع فرمان برده شده در میان ملا
یعنی هرچه گوید فرمان برند ثم در آسمانها امین با امانت در وحی کندی اما اگر رسول کریم محمد
باشد صلی الله علیه وسلم پس صاحب قوت در طاعت و نزدیک حضرت خداوند تعالی و مکانت و
مطاع یعنی مستجاب الدعوه و امین بر اسرار غیب وما صاحبکم و نیست صاحب شما یعنی محمد صلی الله
وسلم علیه بمجنون دیوانه چنانچه گمان میبرید ولقد رآه و بدرستیکه دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت
اصلی او بالافق المبین بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وما هو و نیست پیغمبر علی الغیب بر خبرهای
پوشیده و آنچه بوحی بوی رسد بضنین بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشد وما هو و نیست
قرآن بقول شیطان سخن دیو رجیم رانده بشهب فاین تذهبون پس کجا میروید یعنی بدین راستی
و درستی چرا از و اعراض میکنید ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین مر عالمیانرا
یا نیست محمد صلی الله علیه وسلم مگر شرف اهل عالم لمن شاء بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظه است
مر کسی را که خواهد منکم از شما ان یستقیم انکه مستقیم شود در راه خدای یعنی روی بحق کند در اسباب
نزول آورده که ابو جهل که این آیه شنید گفت چون این کار بما راست و وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم
مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیه آمد که وما تشاؤن و نخواهید شما استقامت و هدایت را
الا ان یشاء الله مگر انکه خواهد خدای رب العالمین پروردگار عالمیان شیخ ابوبکر واسطی
قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی ترا در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر

بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس تو چه داری و بکدام فعل مینازی
و حال آنکه ترا هیچ نیست بیت زینسان که همه بهیچ در هیچ * چه پاپیچ بهیچ پیچ در هیچ

سورة الانفطار

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا السماء انفطرت انگاه که آسمان شکافته شود واذا الکواکب انتثرت و انگاه که کواکب فرو ریزد
در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور در آویخته اند و آن سلاسل
بدست ملایکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست بیفتد و کواکب بر زمین ریزد واذا البحار
و انگاه که دریاها فجرت روان کرده شود یعنی بعضی را در بعضی کشایند و همه یک دریا گردد واذا
القبور و انگاه که گورها بعثرت زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونات و از
اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند علمت نفس بداند هر نفسی ما قدمت آنچه از پیش
فرستاده از عمل خیر یا معاصی واخرت و آنچه باز پس گذاشته از ترک طاعت یا گفته اند از سنتی که
کرده است باول عمر و آخر عمر انکه خطاب میکند یا ایها الانسان ای آدمی ما غرک چه چیز ترا بفریفت که کافر
شدی بربک الکریم بخداوند بزرگ خود که بدید فریبنده او دشمن مسلط بود یعنی شیطان یا جهل او
یا متابعت هوی یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیه در شان ابی الاشدین است که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم را بزد و عقوبت بدو نرسید اینجا میگوید چه چیز ترا غره کردانید تا از عذاب خدای ایمن شدی و او را
مهمال الهی مغرور شده بود جمعی از علما برانند که این خطاب عامست همه آدمیانرا معنی انکه ای آدمی چه چیز ترا
مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رحمة الله علیه فرموده که اگر خدای
از من این سوال کند گویم غرنی کرمک و در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ای اسم کریم
درین محل از همه اسماء که یاد کرده جهت تلقین است بنده را که بگوید فریفته شدم بکریمی تو ۵ ۵ ۵ مثنوی
چون تو ادعم گفته لا تقنطوا * پس چرا ترسم ز عصیان خطا * چون تو هر اشکسته را سازی درست * پس خطاها را بر امید عفو تست
الذی خلقک آنخدایی که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فسویک پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فعدلک
پس کردانید ترا از خلقه غیر تو از نقصانات و متمیز ساخت بخلقی دیگر که مفارق خلقت ایشانست فی ای
صورة ما شاء در هر صورتی که خواست رکبک ترکیب کرد ترا در هم بست کلا نیست چنانچه گمان
میبرید که قیامت نباشد بل تکذبون بلکه شما تکذیب میکنید بالدین بروز جزا از روی عناد وان

عَلَيْكُمْ بدرستی که بر شما یعنی کردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ نگاه بانند تعالی که كِرَامًا بزرگان نزد
خدای كَاتِبِينَ نویسندگان یعنی اند افعال و اقوال شما را يَعْلَمُونَ میدانند مَا تَفْعَلُونَ آنچه
میکنید از نیک و بد از روی دانش می نویسند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران و فرمان برداران
لَفِي نَعِيمٍ در بهشتند وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستی که دروغ گویان و منکران حشر لَفِي جَحِيمٍ در دوزخ
يَصْلَوْنَهَا در آیند يَوْمَ الدِّينِ روز حساب یعنی قیامت وَمَا هُمْ و نیستند فجار عَنْهَا از دوزخ
بِغَائِبِينَ گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه
دانی تو که مَا يَوْمُ الدِّينِ چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم شان آن روز است یعنی که آن را کم
دریابد يَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزی که مالک نشود نَفْسٌ هیچ نفسی لِنَفْسٍ برای هیچ نفسی شَيْئًا
چیزی را از منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی بکسی رساند وَالْأَمْرُ و حکم
و فرمان يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ آن روز مر خدای راست شفاعت دهد آن را که خواهد در حق آنکه خواهد

سُورَةُ الْمُطَفِّفِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شد در اثنای راه این سوره نازل شد که وَيْلٌ وای
لِلْمُطَفِّفِينَ مر کاهندگان را در کیل و وزن گویند در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت
یکی که بزرگتر بود بخریدی و به یکی که خوردتر بود بفروختی حق سبحانه در شان او فرستاد که الَّذِينَ آنانکه
إِذَا اكْتَالُوا چون می ستانند به پیمانه عَلَى النَّاسِ از مردمان برای خود يَسْتَوْفُونَ تمام میستانند
وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون می پیمایند برای ایشان أَوْ وَزَنُوهُمْ یا می سنجند حقوق ایشان را و چون سنجند برای ایشان
يُخْسِرُونَ میکاهند و زیان بدیشان میرسانند در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت
کند فردا او را بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند کل منهما و آتزن
می سنجد یعنی موزون بیت تو کم ... و پیش ستان بگاه وزن ... روزی بود که از کم و بیش خبر کنند
أَلَا يَظُنُّ آیا نمی دانند و یقین ندارند أُولَئِكَ آن گروه پیش ستانان کم فروش أَنَّهُمْ آنرا که ایشان
مَبْعُوثُونَ برانگیختگانند لِيَوْمٍ عَظِيمٍ مر روزی بزرگ را يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ روزی که بپای ایستند مردمان
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر حکم آفریدگار عالمیان را یعنی از پای بنشینند تا فرمان رسد و آن در مقام هیبة باشد که هر

عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ
حقا که نامه اعمال کافران لَفِي سِجِّينٍ در سجین بود و آن صخره ایست مجوف بر زیر دوزخ پوشیده جان کافران
و نامه اعمال ایشان در آن برد از کعب الاحبار رحمه الله مرویست که کتاب فاجران بآسمان برند از قبول آن ابا
کند بزمین باز آرد و قبول ننماید بزیر هفتم زمین برند در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست بنهند وَمَا
أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ و چه دانی که چیست سجین یعنی جای با هول و هیبتست و کتاب فجار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست نوشته
و علامت کرده بعلامتی که هر که ببیند داند که در آن خیر نیست وَيْلٌ کلمه ایست جامع همه بدیها را یعنی عذاب و عقاب
و شدت و محنت يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ آن روز مر مکذبان راست الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ آنانکه تکذیب کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ
مر روز جزا را و باور نداشته اند وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ و تکذیب نکند آن روز را إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ مگر هر ستمکاری
از حد در گذشته أَثِيمٍ بزه کار یعنی بدباک إِذَا تُتْلَى چون خوانده شود عَلَيْهِ آيَاتُنَا بروی آیتهای کلام ما
قَالَ گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینیانست كَلَّا نه چنانست
که میگوید بَلْ رَانَ بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشانیده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یا زنگار نشسته
بر آن نهاده مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که میکردند از آثام و معاصی یعنی شآمت سیئات دلهای ایشان را زنگ
خورده و بی حاصل شده و در خبر آمده است که هر گاه بنده گناهی کند نقطه سیاه در دل وی پدید آید تا بجائی
رسد که همه دل او سیاه گردد كَلَّا إِنَّهُمْ حقا که ایشان عَنْ رَبِّهِمْ از کرامت و رحمت واسع اوست که از دیدار
پروردگار خود يَوْمَئِذٍ آن روز لَمَحْجُوبُونَ در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و محجوب و محروم
محجوب شوند از امام مالک رحمه الله معنی این آیه پرسیدند فرمود که حق تعالی محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار
وی نه بینند و تجلی کند بر اولیای خود تا لقای وی بر بینند امام شافعی رحمه الله فرموده که محجوبی در شان کفار
وارد شده دلالت میکند بر آنکه مؤمنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که انکار
دوست و دشمن فرق نماند نظم ... بهشت ... بی دیدن میزبان چه باشد چون دوست و دشمن ...
بر خوان بی میزبان چه باشد ثُمَّ إِنَّهُمْ پس بدرستی که تکذیب کنندگان لَصَالُو الْجَحِيمِ در آیندگانند بقعر دوزخ
ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را گویند هَذَا این عذاب الَّذِي كُنْتُمْ آن عذابست که
بودید شما که بدان بِهِ تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ حقا و بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران

لفی علیین در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قایمه یمنی بود از عرش و گفته اند
سدرة المنتهی است وما ادریک و چه دانا ساخت ترا تا بدانی که ما علیون چه چیز است علیین یعنی محلیست
بلند و با مکانت و کتابی ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور و مرسوم بعلامتی که هرکه مشاهده کند داند
که در وی همه خیر است یشهده المقربون حاضر میشوند آن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی
باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و بعد قیامت بران گواهی خواهند داد ان الابرار بدرستی
که نیکان و پاکان لفی نعیم در بهشت علی الارائک بر تختها آراسته ینظرون می نگرند بچیزها که آن
شادمان و فرحناک میکردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده مینمایند
تعرف بشناسی تو ای نگرنده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی نعمتها و بهجت
و طراوت لذتها آن یسقون آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامانند من رحیق از شرابی خالص
سفید خوشبوی مختوم مهر کرده آنی از او ختامه مهر او بجای گل مسک مشک است و گفته اند ختم
آشامیدن او برایحه مشک است و مهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن
بردارند وفی ذلک و در این شراب فلیتنافس المتنافسون باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عمل
بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد ومزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم از آب چشمه تسنیم است
و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش ببهشت میریزد
و آن اشرف اشربه اهل بهشت عینا یشرب اعنی چشمه که می آشامند بها المقربون از آن چشمه
نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج با برار میدهند صاحب انوار
فرموده که چون مقربان مشغول بجانب حق شده اند یعنی محبت حق با محبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان
صرف است و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد شعر تا شراب عیش میخواهیم بی دردی غم
صاف نوشان دیگر و دردی نوشان دیگرند ¤ در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص
از کدورات خمار کونین و اوانی مختومه وی قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مسک محبت و تسنیم اعلی
مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند تا کسی بر بساط قرب بمجلس
انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه از این شراب ناب نچشد بوی از سر این سخن بمشام جان نرسد
پیمانه ذوق دو جهان مستی عشق ¤ آنها که از این می بچشیده خبر دارند آورده اند که جمعی

و پیش هرگاه فقرا اصحابه را چون عمار و خباب و بلال و صهیب و امثال ایشان بدیدندی با ایشان بسخریه
و استهزا کردندی آیة آمد ان الذین اجرموا بدرستی آنانکه شرک آورده اند کانوا من الذین امنوا
هستند که ایمان آورده اند یضحکون میخندند واذا مروا بهم و چون بگذرند بمؤمنان یتغامزون
غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند بجهت استهزا و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی
علیه السلام با فوجی از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کردند
طریق استهزا پیش گرفتند و نزد یاران خود رفته گفتند امروز ما اصلع را دیدیم یعنی علی
علیه السلام را و بر وی سخن بسیار بخندیدیم و هنوز علی بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم نرسیده بود که این آیتها
فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مؤمنان میخندند و بچشم و ابرو غمز میکنند واذا انقلبوا و چون
باز میگردند الی اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا فکهین باز میگردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند
واذا رأوهم و چون می بینند کافران و منافقان مؤمنان را قالوا میگویند با یکدیگر ان هؤلاء
بدرستی که این گروه که متابع محمد اند لضالون هر آینه گمراهانند وما ارسلوا و حال آنکه فرو فرستاده نشدند
اهل کفر و نفاق علیهم بر مؤمنان حافظین نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فالیوم
پس روز قیامت الذین امنوا آنانکه گرویده اند من الکفار از حال کافران یضحکون میخندند علی
الارائک بر تختها آراسته بجاهها ینظرون می نگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب و در
سلاسل و اغلال چگونه مقیدند در آثار آمده که در بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند بیایید بهشت
ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در بر روی ایشان
دربندند و ایشان مغموم و مهموم بدوزخ باز گردند و مؤمنان ازین حال خندان شوند هل ثوب الکفار
آیا جزا داده شدند کافران ما کانوا یفعلون آن عملها که بودند در دنیا که میکردند از سخریه و استهزا یعنی
برای مؤمنان دشمنان ایشان را پاداش دادیم تا بعوض خنده کافران بر ایشان امروز بخندند بر حال پریشان
ایشان

سورة الانشقاق

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا السماء انشقت آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه واذنت و بشنود و فرمان برد لربها
مر معبود که آفریدگار خود راست وحقت و سزاوار شد است آسمان بانقیاد امر خدای واذا الارض و آنگاه که زمین
مدت کشیده شود یعنی کوهها و دریاها را از میان بردارند و اودیه را هموار کنند والقت و بیرون افکند

وَمَا فِيهَا و آنچه در درون ویست از گنجها و اموات وَتَخَلَّتْ و خالی شد از همه وَأَذِنَتْ و فرمان برد
لِرَبِّهَا مر حکم او هیچکار خود را وَحُقَّتْ و او را سزاوار باشد استماع حکم ربانی جواب اِذَا آنست که
بیند انسان ثواب و عقاب را يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی إِنَّكَ كَادِحٌ بدرستی که تو کار کننده برنج و سعی نماینده
إِلَىٰ رَبِّكَ برای جزای پروردگار خود كَدْحًا کار کردنی بجد و جهد فَمُلَاقِيهِ پس تو ملاقات کننده
عمل خودی یعنی پاداش آن را فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته اعمال او بِيَمِينِهِ بدست
راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان بی مناقشه
وَيَنْقَلِبُ و باز گردد إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی بگروه مؤمنان یا بقبیله خود از اهل اسلام
بزنان خود از حور العین مَسْرُورًا شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ
و اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نامه کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدست چپ او و آنچنان بود که
دست راست او را بر گردن او بندند و دست چپ او را بر پس پشت و از آن طرف نامه در دست وی
نهند و چنین کس فَسَوْفَ يَدْعُو زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثُبُورًا هلاکت را یا گوید وا ثبوراه
و این کلمه هم طلب هلاکت وَيَصْلَىٰ و در آید سَعِيرًا بآتش افروخته إِنَّهُ كَانَ بدرستی که این کس بود
فِي أَهْلِهِ در میان کسان خود در دنیا مَسْرُورًا شادان و نازان بمال فانی و جاه ناپاینده إِنَّهُ ظَنَّ
بدرستی که او گمان برده است أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد بخدای یعنی او را بعث و حشر نبود بَلَىٰ آری
او را بازگشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بدرستی که خدای وی هست بِهِ باعمال او بَصِيرًا بینا پس او را
فرو نخواهد گذاشت بلکه محشر خواهد آورد و جزای سزای او بدو خواهد رسانید فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند
میخورم بِالشَّفَقِ بشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبت
آن علامت وقت عشاست بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد و صاحبین رحمهم الله اما امام
اعظم رحمه الله فرموده که آن بیاضیست که بر عقب آن حمره بنماید و جمعی برآنند که بیاض اصلا غایب
نمیشود بلکه مترددست از افقی با افقی وَاللَّيْلِ و سوگند بشب وَمَا وَسَقَ و آنچه گرد و پوشد یعنی قسم
بهرچه تاریکی شب آنرا فرو پوشد وَالْقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که کامل گردد و بمرتبه بدریه
رسد لَتَرْكَبُنَّ که هر آینه شما بر رسید و ملاقی شوید طَبَقًا حالی را عَنْ طَبَقٍ بعد از حالی که مطابق وی
در شدت مراد مرگ است و شداید قیامت و مواطن اهوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر

زاهدی آورده که مراد تحویل بنی آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و
خلق آخر و جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ پس چیست
آدمیان را که با وجود این حالها لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بخدای و بروز آخر وَإِذَا قُرِئَ و چون خوانده
میشود عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمیکنند برای تلاوت بعضی علما اینجا سجده کنند
و جمعی در آخر سوره و ابو هریره رضی الله عنه هم اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم صلی الله علیه و سلم
سجده کرده ام این سجده سیزدهم از سجدات قرآنست و صاحب فتوحات این را سجده جمع گفته که بعد از استماع
قرآنست و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده نا کردن کفار نه از جهت قصور دلیل و
انقطاع حجتست بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شدند يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبر نمی نمایند
در آیات آن وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يُوعُونَ بآنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر و می پوشند
از کینه مؤمنان فَبَشِّرْهُمْ پس خبر کن ایشان را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست
مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاستنی و نا بریده و منت نانهاده

سُورَةُ الْبُرُوجِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند بآسمان خداوند برجها مراد بروج اثنی عشرست یا شان انجم یا در ها سموات
وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ و سوگند بگواه که الله است همه را می بیند
و میداند وَمَشْهُودٍ و سوگند بگواهی داده بر وی که بنده است و بقولی شاهد پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم و مشهود
امت اوی یا شاهد ماست و وی الله و مشهود امم دیگر یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و
مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر
و ذبح کنندگان یا جمعه و نمازگزارندگان در وی یا آدم علیه السلام و ذریه او یا عیسی علیه السلام و امت او یا ایام
و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بر همه تقدیر جواب قسم اینست که قُتِلَ بدرستی که هلاک شدند و ملعون گشتند
أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذونواس یعنی در زمان
او ساحری بود کاهن و مشعبد که مدار ملک بر وجود وی بود چون بسن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که من
پیر شده ام و معنی کلی بتقوای من راه یافته نظم دیده از زمر شعاع تیره شود • گوش وقت سماع خیره شود

زبان او را مجال گویایی نه تن خسته را توانایی صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپارید
تا آنچه دانسته‌ام بوی آموزم و بعد از من خلیفه باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده
افتاد و غلامان نشان که مستعد داشت پسری بوی سپرده ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت
روزی آن پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندید و بدین
راهب متدین شده خدای پرست گشت روزها ببهانه آنکه از ساحر تعلیم میگیرد بیامدی و با
راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل مستجاب الدعوه گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون
آمده بخانه میرفت اژدهایی بر سر راه آمده بود و ممر بر مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بود
آن جوان پیش آمد و باسم خداوند دست بر پشت اژدها مالید و گفت اژدها برگرد و بمنزل خود باز رو
و اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد وقتی شیری بر سر راه آمد و جوان سخنی در گوش وی گفت
و او نیز از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای او مرادات حاصل میشد حاجب
ملک نابینا شده بود نزد وی آمده استدعا فرمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و بت را پوشیده داری
چشم ترا روشن سازم حاجب گفت چنین کنم جوان او را کلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم وی
روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد ملک از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای
مرا صحت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب جواب داد که الذی لا اله الا هو ملک بطریق
حیله گفت این تلقین از که داری تا من بدهم نیز بگرویم حاجب از شفقتی که بر اسلام ملک داشت
قصه جوان در میان آورد ملک او را طلبید و بر عقیده او اطلاع یافت و چندانچه جد و جهد
نمودند جوان برنگشت و حکم کرد که او را ببرند و یا غرقه سازند جمعی وی را بلب بحر بردند و او دعا
کرد همه غرقه شدند و او بسلامت باز گشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر کوهی برند و
بپایان اندازند چون بسر کوه رسیدند دعا فرمود بادی برآمد و موکلان را از کوه در افکند بعد
بماند ملک بفرمود تا در آتش افکنند القصه دیگران بسوختند و او را ضرری نرسید پس از دار در
آویختند و تیر باران کردند تیر بوی کار نکرد جوان گفت ای ملک بمکر و حیله با خدایی که این همه آثار قدرت
از وی مشاهده کردی **نظم** مبدع هر چیز که بود و هست ⁂ مخترع هر چه وجودیست هست ملک عناد ورزید
گفت نخواهم الا قتل تو جوان گفت اگر مراد اینست تیری بر کمان نه و بگو بنام خدای این غلام

بیفکن تا بمن آید ملک چنین کرد و تیر بر مقتل آمد جوان شربت شهادت چشید و حاضران
بجمع همه یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب شده بفرمود تا چند جا زمین را گو کنند
و در هر گوی آتش برافروختند و بر کناره گوها نشسته هر کرا می آوردند می پرسیدند که بخدا گرویده بود
میسوختند حق سبحانه ایشانرا میگوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها در زمین النار ذات
الوقود خداوندان آتش با هیمه یعنی افروخته بهیمه اذ هم چون ایشان بودند علیها بر کناره
آتش قعود نشستگان وهم و ملک و اصحاب او علی ما یفعلون بر آنچه میکنند بالمؤمنین بگرویدگان
شهود حاضران و مشاهده کنندگان وما نقموا وانکار نکردند اصحاب اخدود منهم از مؤمنان
چیزی را الا ان یؤمنوا مگر آنکه ایشان میگرویدند بالله العزیز بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید
الحمید ستوده که برحمت او امید باید بود الذی له آنخداوندی که مر او راست ملک السموات
والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال
مؤمن و کافر شهید گواهست ان الذین بدرستی آنانکه فتنوا المؤمنین والمؤمنات در فتنه افکندند مردان
و زنان گرویده را یعنی عذاب کردند بآتش ثم لم یتوبوا پس باز نگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند
فلهم پس مر ایشانراست عذاب جهنم عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق و مر ایشانراست عذاب آتش
سوزان آورده اند که همان آتش از اخدود ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را
بسوخت ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه بگرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهاء شایسته لهم
مر ایشانراست جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویها
ذلک الفوز الکبیر آنست رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خرد و مختصر است ان بطش
ربک بدرستی که گرفتن آفریدگار تو لشدید سخت است آنرا که بعذاب بکفر گرفت هرگز وی را نجات نیست
انه بدرستی که خدای هو یبدئ او آشکارا کند بطش خود را بر کافران در دنیا ویعید و باز گرداند
همان در آخرت بدیشان و این نشانه عدلست وهو الغفور و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند الودود
دوست مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضل است بعدل یکی را ردی نابود سازد و بفضل بنوازد و بر افروزد
فضل او دلنواز مغفوران ⁂ عدل او سینه سوز جباران ذو العرش خداوند عرش یا مالک ملک المجید
بزرگوار در ذات و صفات فعال لما یرید کننده آنچه خواهد هل اتاک آیا آمد بتو حدیث الجنود

يعني لشكرها يعني براي تسلي تو بتو فرستاديم حديث جنود كفره كه برانبيا بيرون آمدند فِرْعَوْنَ
فرعون وقوم او وَثَمُودَ وقبيله ثمود آنكه اين سخنان منزل شده ومنكران قبول نكردند بَلِ الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانكه نكرويدند فِي تَكْذِيبٍ در باور نداشتن اند وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ وخداي از وراي
ايشان مُحِيطٌ عالمست بديشان يعني قدرت او برايشان مشتملست وازو فوت نتوانند شد وچنانچه
نيست كه كمان برند در حق قرآن كه سحر وشعر وكهانتست بَلْ هُوَ بلكه او قُرْآنٌ مَجِيدٌ قرآني شريف وبزرگست
نوشته شده فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در لوحي كه محفوظست از تغيير وتحريف در معالم آورده كه لوح از يك دانه درّ
سفيدست طولش از آسمان تا زمين وعرضش از مشرق تا مغرب وكنارهاء او ياقوتست واو در كنار فرشته
بريمين عرش سُورَةُ الطَّارِقِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
آورده اند كه شبي رسول صلى الله عليه وسلم نشسته بود با عم خود ابوطالب ناگاه ستاره بدرخشيد وشعاعي
عظيم از وي ظاهر شد ابوطالب بترسيد وگفت اين چه چيزست حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود كه اين
ستاره ايست كه ديوان را از آسمان ميرانند ونشانه ايست از قدرت الهي في الحال جبرئيل نازل شد بدين سوره
وَالسَّمَاءِ سوگند بحق آسمان وَالطَّارِقِ وكوكب پيدا شونده بشب وَمَا أَدْرَاكَ وچه چيز ترا دانا كرد وداني
مَا الطَّارِقُ چيست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره درخشنده فروزان چون شعله آتش جواب قسم چيست إِنْ
كُلُّ نَفْسٍ نيست هيچ نفسي لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ الا كه بر وي رقيبيست نگهبان كه قول وعمل او را نگاه ميدارد
واحصي مينمايد فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس بايد كه نظر كند آدمي يعني كسي كه منكر بعث وحشرست بايد كه در نگرد كه
در اصل ايجاد مِمَّ خُلِقَ از چه چيز آفريده شد خُلِقَ مِنْ مَاءٍ مخلوق گشته است از آبي دَافِقٍ ريخته شده در
رحم يَخْرُجُ آبي كه بيرون مي آيد مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ از ميان پشت مردان وَالتَّرَائِبِ واستخوانهاء سينه زنان
إِنَّهُ بدرستي كه خداي عَلَى رَجْعِهِ بر باز گردانيدن آن آب بصلبي كه از آن بيرون آمده لَقَادِرٌ توانا است
يا بر بعث واعاده انسان بعد از موت قادرست يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ روزي كه آشكارا كرده شود نهانيها يعني
ظاهر كنند مخفيات ضماير را تا طيب آن از خبيث متميز گردد يا فرايض اعمال را عرض كنند چون روزه وغسل جنابت
ودعوي كه كسي بران اطلاع ندارد وآدمي بجا آن قايل بوده ونكرده يا پرده بر داشته از كردارها پنهان ورسوايي
رسوايي بران مترتب گردد بيت كر پرده زروي كارها بردارند آن كيست كه رسواي دو عالم نشود
ودر آن وقت كه پوشيدها پيدا شود فَمَا لَهُ پس نيست انسان را مِنْ قُوَّةٍ هيچ توانايي در نفس او تا عذاب

از خود باز دارد وَلَا نَاصِرٍ ونه ياري كه بمدد كاري او بلا مندفع ومرتفع كردد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ سوگند
بآسمان با باران وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ وبزمين با شكافي كه از آن نبات وآب بيرون آيد إِنَّهُ بدرستي كه قرآن
لَقَوْلٌ فَصْلٌ هر آينه سخنيست درست ونيست يا جدا كننده ميان حق وباطل وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ونيست
او بازي وباطل وفسوس وسخريه إِنَّهُمْ بدرستي كه معاندان قريش يَكِيدُونَ كَيْدًا مكر ميكنند مكر كردني
در دار الندوه جهت پيغمبر من اين خبر بسبق نزولست بر فعل يعني حق سبحانه خبر داد كه كفار اين مكر خواهند
كرد وَأَكِيدُ كَيْدًا وجزا ميدهم مكر ايشان را باستدراج جزائي مناسب آن فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ پس مهلت ده
كافران را يعني تعجيل مكن در طلب هلاك ايشان أَمْهِلْهُمْ فرو گذار ايشان را رُوَيْدًا اندك زماني يعني زود
هلاك خواهند شد حكم امهال منسوخست بآيه قتال سُورَةُ الْأَعْلَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزيه كن نام پروردگار خود را كه برترست از الحاد در آن واطلاق بر غير حق سبحانه
وگويند اسم صله است ومعني آنكه بپاكي بستاي آفريدگار خود را واز هر صفتي كه نشايد او را تنزيه كن يا
بگوي سبحان ربي الاعلى ودر خبرست كه چون اين آيه نازل شد حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرمود كه
اجعلوها في سجودكم الَّذِي خَلَقَ آن خدايي كه بيافريد همه چيزها را فَسَوَّى وراست كرد خلق هريك را
بانكه عطا فرمود آنچه او را دركار بود يا بيافريد همه چيز آدمي را وراست كرد اعضا واجزاي او را بر وفق حكمت
وَالَّذِي قَدَّرَ وآن خدايي كه تقدير كرد چيزها را فَهَدَى پس راه نمود بطريق اكتساب آن يا مقدر ساخت منافع را
وهدايت فرمود باستخراج آنها يا مقرر كرد مدت مكث مولود در رحم مادر وراه نمود به بيرون آمدن وَالَّذِي
أَخْرَجَ الْمَرْعَى وآن خداوندي كه بيرون آورد از زمين گياه چراگاه را يعني برويانيد چيزي كه چهارپايان بخورند
فَجَعَلَهُ پس ساخت آن گياه رسته را بعد از سبزي او غُثَاءً خشك وپژمرده أَحْوَى سياه وتيره محققان
از مضمون آيه فهم كرده اند كه چراگاه متمتعات دنيا اگرچه اول تازه وسيراب وسبز وخرم نمايد اما اندك مدتي
بسبب باد خزان حوادث تيره وبي طراوت خواهد بود قطعه اگرچه خرم وتازه است گلشن دنيا
دلي شكسته باد خزان نمي ارزد بكرده خور وقرص قمر نجاي مرو كه خوان چرخ بيك تاي نان سنجي ارزد
آورده اند كه جبرئيل عليه السلام بآيتي نازل شدي وبخواندي حضرت رسول صلى الله عليه وسلم هم از خواندن آغاز
نمودي وهنوز جبرئيل بآخر نارسيده آنحضرت اول آن تلاوت كردي بسبب آنكه مبادا فراموش كند حق سبحانه آيه
فرستاد كه سَنُقْرِئُكَ زود باشد كه برتو خوانيم يعني جبرئيل بامر ما بر تو خواند فَلَا تَنْسَى پس تو فراموش نكني آن را

از قوت حفظی که بتو ارزانی داشته ایم با آنکه تو امّی تا حفظ این همه سور و آیات نشانهٔ دیگر باشد بر رسالت
تو درین آیه بشارتست مر آنحضرت را که هر چه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد إلا ما شاء الله مگر آنچه خدا خواهد
که فراموش کنی بران وجه که تلاوت آن منسوخ کرده و حق سبحانه از مصحف و صدور محو کند إنه يعلم الجهر
بدرستی که خدا میداند آشکارا از احوال خلق وما يخفى و آنچه پنهانست از اطوار ایشان ونيسرك و آسان
کردانیم و توفیق دهیم ترا لليسرى برای سلوک طریقهٔ آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان
فذكر پس پند ده بقرآن إن نفعت الذكرى بدرستی که سود کند پند دادن مؤمنان را و گفته اند اگر سود
کند و اگر نکند یعنی تو پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود نظر بر آنچه شرط بلاغت است
تو خواه از سخن پند گیرد و خواه ملال سيذكر زود باشد که پند پذیرد من يخشى کسی که بترسد از خدای
ويتجنبها الأشقى و دوری کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که فاسق که شقی است الذي يصلى آنکه
النار الكبرى درآید بآتش بزرگتر یعنی آتش درکهٔ جهنم که آن از آتش درکات دیگر تیزتر بود و سوزنده‌تر
و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیی جزویست از هفتاد جزو از آتش جهنم و گفته اند نار کبری درکهٔ
سفلی است که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائدهٔ عیسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقهٔ علیا
که جای گناهکاران امت مصطفی است صلی الله علیه وسلم ثم لا يموت پس آن بدبخت ترین نمیرد فيها در آن
نار کبری تا بیاساید ولا يحيى و نه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد قد أفلح بدرستی که رستکاری
یافت من تزكى آنکه پاک شد از کفر و معصیت وذكر اسم ربه و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان
فصلى پس نماز گذارد که نشانهٔ اسلام است یا رستکار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه
ادا کرد یا کسی که زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گذارد بل تؤثرون بلکه شما بر میگزینید الحياة
الدنيا زندگانی دنیی را خطاب با اهل شقاوت که بدنیی مشغول شده کار آخرت نمیسازند والآخرة
خير و آخرت بهترست وأبقى و پاینده‌تر إن هذا بدرستی که این سخن لفي الصحف الأولى در صحیفهای
پیشینه است یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده صحف إبراهيم در صحیفهای ابراهیم علیه السلام که
وموسى و در صحف موسی یعنی الواح

سورة الغاشية

بسم الله الرحمن الرحيم

هل أتاك بدرستی که آمد بتو حديث الغاشية خبر پوشنده که قیامتست و او بپوشد خلایق را باهوال
یعنی هیبت او همه کس را فرو گیرد وجوه يومئذ رویها آن روز خاشعة ترسناک بود و خوار یعنی اهل

آن روزها ذلیل باشند و بی مقدار عاملة عمل کننده ناصبة رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان
عمل کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلها و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات
دوزخ تصلى درآورده شوند نارا حامية در آتش بنهایت گرم رسیده و حفص بفتح تا خواند یعنی
درآیند بدان آتش تسقى آشامیده شوند یعنی بوقت غلبهٔ عطش بیاشامانند ایشانرا من عين آنية
از چشمهٔ آب بغایت گرم و گفته اند از آن روز که آتش آفریده شد این آب را میجوشانند ليس لهم نیست مر دوزخیان را
طعام خوردنی إلا من ضريع مگر ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد شبرق گویند و چهارپایان
خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجرهٔ ناریه بود بشکل آن آورده اند
که ابوجهل چون آیه شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیه آمد که لا يسمن فربه
نکند ضریع دوزخ کسی را ولا يغني و دفع نمیکند من جوع گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو کار
و هیچ کدام دست نمیدهد وجوه يومئذ رویها در آن روز ناعمة تازه باشد از نعمت بر و پیدا یعنی ارباب وجوه
متنعم و مرفه باشند لسعيها مر عمل خود را راضية پسند کننده یعنی پسند نکار را که کرده باشند
و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آنرا ببینند في جنة عالية در بهشت بلند قدر باشند لا تسمع نشنوند
خداوندان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فيها در آن بهشت عالی لاغية بیهوده چه کلام بهشتیان
همه ذکر و حکمت باشد فيها در آن عالی جنت عين جارية چشمهٔ روان بود که آب منقطع نگردد فيها
سرر در آنجا تختها مرفوعة بلند برداشته اصل آن از زر مکلل بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته
که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین آید و چون بر وی قرار گیرد باز مرتفع
گردد بموضع خود باز رود وأكواب و در آن جنت کوزها باشد بی دسته و توله موضوعة نهاده پیش بهشتیان
ونمارق و بالشها مصفوفة نهاده بر هم دیگر وزرابي و فرشها نهاده مبثوثة گسترده امام زاهد
آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنیدند با یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقع است پس
بلال و خباب و امثال ایشان را که از افتادن وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و بی فرصت تا
از آن بلندی فرود آیند آیه آمد که أفلا ينظرون آیا نمی نگرند ایشان إلى الإبل بسوی شتر که بقدرت ما
كيف خلقت چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی بر شتر سخن کودکی میشود تا بر وی برآید
پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند خلق شتر دالست بر کمال قدرت

وحسن تدبیر چه بزرگست بارگران برتابد و منقادست هرکس را فرمان برد وقانع است از همه گیاهها بچرد و
متحملست در تشنگی شکیبایی ورزد و بدین جهت که بیابان بی آب قطع کند و هرچه مطلوبست از حیوان مثل
نسل وحمل و شیر و لحم و رکوب همه ازو حاصلست پیر رومی قدس سره فرموده نظم بر خوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی
یکره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی ؛ در خار خوری قانع در بارکشی راضی ؛ این وصف اگر جویی در اهل صفا بینی
درتبیان آورده که مخاطب عربند و اکثر ایشان اهل بریة باشند و مال ایشان شترست و هر طرف که بینگرند
جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید که والی السماء آیا نمی نگرند باسمان که بحکم ما
کیف رفعت چگونه برداشته شده است بی ستون والی الجبال و آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما
کیف نصبت چگونه نهاده شده است بزمین و مستحکم گشته والی الارض کیف سطحت و نمی نگرند بزمین
که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فذکر پس پند گوی ایشانرا بعد از نظر در دلایل قدرت
انما انت مذکر جزین نیست که تو پند دهنده لست علیهم نیستی تو بر ایشان بمصیطر مسلط تا اکراه کنی
برایمان و آیه قتال این را نسخ کرده الا من تولی لیکن هر که روی گرداند بعد از تذکیر وکفر و نگرود حق
بپوشد فیعذبه الله پس عذاب کند خدای او را العذاب الاکبر عذاب بزرگ یعنی عذاب آخرت چه در دنیا
بقحط و قتل و اسر معذب بودند ان الینا بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزای ما ایابهم بازگشت ایشان
ثم ان علینا پس بتحقیق بر ماست حسابهم شمار ایشان ٥ ٥

سورة الفجر

بسم الله الرحمن الرحیم

والفجر سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح که آرام جان بیدلانست و بتقلیلی
روز اول محرمست که سال ازو منفجر شد یا اول ذی الحجة که لیالی عشر مقترن بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینست
یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز حاجیان در آنست یا سفیده دم روز عید یا اول روز قیامت در
تبیان گوید اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و گفته اند انفجار میاه از
عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علی نبینا و علیه السلام یا انفجار آب از حجر موسی علی نبینا و علیه السلام
یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان ولیال عشر و سوگند بده شبهای
ذی الحجة که عرفه در آنست یا دهه اول محرم که عاشورا از آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه در وست
یا دهه میانه شعبان که شب برات از وست والشفع والوتر و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع تضاد صفات خلق

چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی
چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق است که و من کل
شیء خلقنا زوجین و وتر خالق که قل هو الله احد و بقولی جمعی جفت و طاق عناصرند و افلاک یا بروج
و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه و مسجد
اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام واللیل اذا یسر و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در
عین المعانی فرموده که شب مزدلفه و اصح آنست که عام گیرند هل فی ذلک آیا هست درین سوگند که یاد
کردم قسم سوگندی بسنده لذی حجر مر خداوند عقل و لوازم را تا اعتبار کنند و دانند که سوگند
محقق و مؤکد جوابش اینکه عذاب خواهم کرد مکذبانرا الم تر کیف فعل آیا نه بینی و ندانستی که چه کرد
ربک پروردگار تو بعاد بقوم عاد ارم یعنی ارم ابن عاد اولیرا عاد ارم میگفته اند و ارم نام
جد ایشانست چه عاد پسر عوص بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح علیه السلام و گفته اند ارم نام بلده
ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عاد یا ارا صفت میکند که ذات العماد خداوندان ستونها
بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها التی لم یخلق آن قبیله که آفریده نشد مثلها مانند ایشان در درازی قد
و بزرگی جسد فی البلاد در شهرها یا شهر آنست که ارم نام بلده عادیانست و ذات العماد صفت آنست
یعنی شهر ارم خداوند بناهای بزرگست چنان بنایی که مثل آن در همه بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل
اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلب شتری گم شده در صحاری عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید
که باره محکم داشت و در حوالی آن قصور بسیار بود عبدالله بامید آنکه کسی را ببیند و احوال اشتر خود پرسد
بدر حصار آمد دری دید بیرون و مصراعش کلا بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد چون بشهر
در آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونها از زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و دیگری از نقره
درختها بر همین و تیره و بجای سنگ ریزه مرواریدها انبار ریخته و در حوالی هر قصری آبها روان
بر روی لؤلؤ و مرجان و در خانها بسیار تنها آن از زر و عنبر کهها از زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت
هذه الجنة التی وعد بها المتقون ع این چه منزل چه بهشت این چه مقامست اینجا پس قدری
از آن جواهر برداشت و بر پشت بسته بیمن باز آمد مردمان آن که هر یا ز دست او بدیدند حمل بر
گنج کرده قصه در زبانها افتاد تا خبری که حال او معاویه که در آنوقت حاکم شام بود انها کردند معاویه

وی را طلبید و تمام حکایت او از اول تا آخر استماع نمود پس او را در مجلس نشانید و کعب الاحبار را طلبید
پرسید که در دنیا شهری هست که بنای او از زر و نقره باشد و درختان او کلا بجواهر کعب گفت آری شهری
که حق سبحانه و تعالی در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد **بیت** شهری چو بهشت از نکویی
چون قصر فلک بتاز و رویی و آنرا شداد عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده است و هفتصد سال عمر داشت
هر چه در عالم زری و جوهری بوده همه را جمع کرده و صد قهرمان با امر یکی هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را ساختند
در سیصد سال باتمام رسید ده سال بتهیه راه اشتغال نموده امرا و ملوک عالم را جمع کرده و از دار السلطنه خود
بتماشای آن شهر متوجه شد یک شبه راه میان وی و آن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه
بر ایشان زد و همه مردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و شنیده ام که در زمان تو مردی کوتاه قد
بالای سرخ رنگ سبز چشم که بر ابروی او خالی و بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بدانجا رسد پس
باز نگریست و ابن قلابه را دید گفت هو والله ذلک الرجل **وثمود** و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود
الذین جابوا الصخر آنانکه می بریدند کوهها را برای ماوای خود **بالواد** بوادی القری **وفرعون** و چه کرد
بفرعون **ذی الاوتاد** خداوند ملک قوی و لشکر بسیار یا صاحب اوتاد که نزد او بدان بازی میکردند یا بطریق
چار میخ تعذیب مینمودند **الذین** آنان از این سه گروه که بجهل و غوایه **طغوا** از حد بیرون گذشتند
فی البلاد در شهرها که حاکم بودند **فاکثروا** پس بسیار گردانیدند **فیها الفساد** در آن شهرها تباهی
که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری بر خلق **فصب** پس بریخت **علیهم** بر ایشان **ربک** آفریدگار
تو **سوط عذاب** نوعی از عذاب چون عرب ضرب تازیانه را سخت ترین عذابها میدانستند هر نوع از
عذاب را بنسبت سوط میکنند حق سبحانه و تعالی در کلام ایشان عذابها خود را سوط گفت و کشف الدین
کلمه اشعار است بآنکه عذاب دنیا ایشان را بنسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر
ان ربک بدرستی که پروردگار تو **لبالمرصاد** خداوند کمینگاه هست یعنی چنانچه فوت نشود چیزی
از آنکه در کمینگاه رصاد نشسته و مترصد گذرندگان است هیچ چیز فوت نمیشود از حق سبحانه چه همه را می
بیند و میشنود و بر وی پوشیده نیست هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد یعلم السر واخفی ضعف حضرت
او مست (?) **فاما الانسان** اما آدمی یعنی ابی بن خلف **اذا ما ابتلیه** چون مبتلا کند او را **ربه**
پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکو حالی **فاکرمه** پس گرامی کندش بجاه و اقتدار **ونعمه**

نعمت دهدش و معیشت بروی فراخ گرداند و با آسانی کار او بسازد **فیقول** پس گوید **ربی اکرمن** پروردگار
من مرا بزرگ داشت و باس این کرامتها فرمود **واما اذا ما ابتلیه** واما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی
فقدر پس تنگ سازد **علیه رزقه** بر وی روزی او را **فیقول ربی** پس گوید آفریدگار من **اهانن** خوار
کرد مرا که فر کرامت خود را بتوانگری میداند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه
آسایش در درویشی بیحد و آرامش درویشان فزون از عدّت است **بیت** ای دل اگر ز دیده تحقیق بنگری
درویشی اختیار کنی بر توانگری **کلا** نه چنانست که گمان برده اید ای کافران بلکه کرامت بطاعت است و
مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بدانید که من شما را نه بفقر و تنگدستی اهانت میکنم
بل لا تکرمون الیتیم بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید **ولا تحاضون** و تحریص
نمیکنید یکدیگر را **علی طعام المسکین** بر دادن طعام بدرویش **وتاکلون التراث** و میخورید مال میراث **اکلا**
لما خوردنی سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و
بهره ایشان را میخورید **وتحبون المال** و دوست میدارید مال را **حبا جما** دوستی فراوان با حرص و شره
کلا اذا دکت الارض حقا که چون شکسته شود زمین **دکا دکا** شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره
گردد **وجاء ربک** و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود **والملک** و بیایند فرشتگان
بر صحرای محشر **صفا صفا** صفی از پس صفی بحسب منازل و مراتب خود و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مذکور است
که اهل هر آسمانی علیحده صفی باشند **وجیء یومئذ بجهنم** و آورده شود آن روز جهنم در خبر است که هفتاد هزار
زمام باشد دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده میکشند و دوزخ از خشم کافران بجوش
آمده شعله ها بر صحرا اندازند و برجستن بر عرش بیایند و در آن محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول
و هیبت بزانو درآید و همه میگویند یا رب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم میفرماید یا رب امتی و جهنم
میگوید ملکی مالک یا محمد ترا با من و مرا با تو چه کار حق سبحانه و تعالی مرا بر تو حرام گردانیده است **یومئذ**
آن روز **یتذکر الانسان** یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و لکن شود از قبایح اعمال خویش **وانی** و کجا باشد
له الذکری مرو را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد نه عقبی و چون بنده بیند که پند
گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت **یقول** گوید **یا لیتنی** کاشکی من **قدمت** پیش فرستادمی عمل خیر **لحیاتی**
برای زندگانی من در این عالم **فیومئذ** پس آن روز **لا یعذب** عذاب نکند کسی را **عذابه** مثل عذاب خدای **احد**

هیچ یک از مردمان وَلَا یُوثِقُ و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچ کس را وَثَاقَهُ مانند بند کردن خدای أَحَدٌ
هیچ کس یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی در روز قیامت زیرا که فرمان همه او را باشد و بس
و گوید خدای در وقت نزدیک مرگ مؤمن که یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی
در نعمت و صبر نمودی در محنت ارْجِعِي باز گرد از دنیا إِلَىٰ رَبِّكِ بسوی موعد پروردگار خود رَاضِيَةً
در حالتی که پسند کننده آنچه بتو داده اند مَرْضِيَّةً پسندیده نزدیک خدای و چون بعث قیامت شود
گوید فَادْخُلِي پس در آی فِي عِبَادِي در زمره بندگان شایسته من وَادْخُلِي جَنَّتِي و در آی در بهشت من
با زمره مقربان

سورة البلد بسم الله الرحمن الرحیم

لَا أُقْسِمُ سوگند میخورم بِهَٰذَا الْبَلَدِ بدین شهر یعنی مکه وَأَنتَ حِلٌّ و حال آنکه تو فرود آمده بِهَٰذَا
الْبَلَدِ بدین شهر یا آنکه مکه موضع امن و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم با وی مقید
علی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در وی تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است نظم ای که بر زمین قدوم
وی مرده راز مقدم پاک تو صد صفا نظم ز نور طلعت تو یافته فروغ شرف یثرب ز خاک پای تو یا رونق
و گفته اند تو حلالی بدین شهر که یعنی هرچه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام است یکساعت روز
حلال بود و این وعده است بفتح مکه و قتل بعضی در روز فتح و از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل وَوَالِدٍ و سوگند
به پدر یعنی آدم یا ابرهیم علیهما السلام وَمَا وَلَدَ و آنچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه وسلم
و گفته اند والد محمد است صلوات الله وسلامه علیه وما ولد امت او حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و امت
او جواب قسم اینست لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ بدرستی که آفریدیم آدمی را فِي كَبَدٍ در رنجی و رنج یعنی آنچه بعد از
رضاع و فطام و معاش و حیات و موت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاشدین را در غایت قوت و او
بود که ادیمی در زیر پای نهادی و ده تن تا او را بکشیدندی ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی
و او دعوی کردی که کسی را بر من دست نیست و پیوسته پیغمبر را صلی الله علیه وسلم جفا کردی حق سبحانه فرمود
أَيَحْسَبُ آیا می پندارد ابو الاشدین أَن لَّن يَقْدِرَ اگر قادر نشود عَلَيْهِ أَحَدٌ بر وی کسی که از وی انتقام
من بکشد يَقُولُ أَهْلَكْتُ میگوید که ضایع کردم در عداوت پیغمبر مَالًا لُّبَدًا مال بسیار چه رشوت بمردمان
تا پیغمبر را بیازارند أَيَحْسَبُ آیا می پندارد أَن لَّمْ يَرَهُ اگر ندیده است او را أَحَدٌ یکی در وقت نفقه کردن
او تا از وی سؤال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای ویرا دیده و بران نفقه مجازاة خواهد فرمود أَلَمْ نَجْعَل

آیا نداديم ويرا عَيْنَيْنِ دو چشم که بدان می بیند وَلِسَانًا و زبانی که بدان سخن میگوید وَشَفَتَيْنِ و دو لب که دهن
او را می پوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونة وی مینمایند وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و نمودیم ویرا راه دو پستان تا
بعد از ولادت در ان چنین بر شیر خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل و بانزال کتاب
و ارسال رسول فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مثلست
تشبیه کرده مجاهده را با نفس و شیطان برفتن کسی که بتعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا
مالی که در عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانی تو که مَا الْعَقَبَةُ
چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بران فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن گردنی از بند بندگی یعنی مددگاری کردن در
فک مکاتب أَوْ إِطْعَامٌ یا خورانیدن طعام فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزی با گرسنگی یعنی در وقتی که طعام بدشوار
یابند و بخورانند يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را که خداوند قرابه باشد یعنی با مطعم خویشی دارد أَوْ مِسْكِينًا یا مسکینی
را ذَا مَتْرَبَةٍ خداوند خاک بود یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایتست از احتیاج و درویشی و
درماندگی و همچنین کسی عیال مند یا وام دار یا بیمار یا بی خانمان یا غریبی دور از دیار ثُمَّ كَانَ و باشد
این آزاد کننده و طعام دهنده مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات مشروط بشرط ایمانست
وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالصَّبْرِ بشکیبایی بر طاعت یا از معصیت یا از ضرر دین الهی
بر انواع مشقت وَتَوَاصَوْا و وصیت نموده اند بِالْمَرْحَمَةِ بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای أُولَٰئِكَ
آنگروه مؤمنان صابر مهربان أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ اصحاب دست راستند که از جانب یمین عرش ببهشت روند یا
خداوند یمین و برکت اند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی بدلایل نصب کرده
بر حق از کتاب و حجت هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان از جانب چپ عرش بدوزخ برند
یا ایشان اهل شامت و نکبت اند عَلَيْهِمْ بر ایشانست دوزخ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ آتشی پوشیده یعنی سر آن در
که در ان معذب باشند بطبقی بپوشند و مضبوط سازند که نه روحی بدان درآید و نه دودی از ان بیرون رود

سورة الشمس بسم الله الرحمن الرحیم

وَالشَّمْسِ سوگند بآفتاب وَضُحَاهَا و تابش وی چون بلند گردد بموضع چاشت رسد وَالْقَمَرِ و بماه إِذَا
تَلَاهَا چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از ان غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد بلیلة البدر
وَالنَّهَارِ و سوگند بروز إِذَا جَلَّاهَا چون روشن کند زمین را یا بر نماید نهان تاریکی را وَاللَّيْلِ و بشب إِذَا

إِذَا يَغْشَاهَا چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی ضوء اورا وَالسَّمَاءِ وسوگند باسمان وَمَا بَنَاهَا وکسی که
اورا گسترده است وَنَفْسٍ وسوگند بنفس آدم علیه السلام وَمَا سَوَّاهَا وکسی که تسویهٔ اعضاء او نموده است
فَأَلْهَمَهَا پس الهام داده واعلام نموده مران نفس را فُجُورَهَا دروغ وناپاکی او وَتَقْوَاهَا وپرهیزکاری ونیکوکاری
ودرمان بردباری او را یعنی بیان کرده وتعلیم داده وروشن ساخته جواب سوگند چیست قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که
رستگار شد مَنْ زَكَّاهَا هرکه پاک کرد نفس خود را از الدناس رذایل یا نشو ونما داد او را بانواع واجناس فضایل
وَقَدْ خَابَ وبدرستی که بی بهره ماند مَنْ دَسَّاهَا هرکه گم کرد نفس خود را یعنی وجهالت یا کم ساخت تدنیس
او را بمعصیت وضلالت وابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نزدیک
تلاوت این آیه فرمودی که اللهم آت نفسی تقواها وزکها انت خیر من زکاها انت ولیها ومولیها
محققان برانند که تزکیهٔ نفس موجب تصفیهٔ دلست هرگاه که نفس از شوب هوا مزکی شود فی الحال دل از
لوث تعلقها سوی مصفا گردد نظم تا نفس بیراز منت نشود ❊ دل آینهٔ نور الهی نشود كَذَّبَتْ تکذیب کردند
ثَمُودُ قبیلهٔ ثمود بِطَغْوَاهَا بسبب طغیان خود مر صالح را علیه السلام إِذِ انْبَعَثَ بوقتی که برخاست أَشْقَاهَا
بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود باجمعی بعقر ناقه وقصد آن فَقَالَ لَهُمْ پس گفت مر ایشان را رَسُولُ
اللَّهِ فرستادهٔ خدای یعنی صالح علیه السلام نَاقَةَ اللَّهِ دست بدارید ناقهٔ خدای را وَسُقْيَاهَا وگذارید مر
شرب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبهٔ خود تا عذاب بشما فرود نیاید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند صالح را
علیه السلام در نزول عذاب فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ پس هلاک بیکبارگی فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ بسبب گناه ایشان فَسَوَّاهَا پس یکسان کرد اندمدمه را برهمه از صغار
وکبار ایشان برد وَلَا يَخَافُ ونترسد خدای عُقْبَاهَا عاقبت هلاک را یعنی همه را هلاک کرد ونترسید
از تبعهٔ آن چه کس را بر و دست نیست وتبعات را بر وراه نی ۞ ۞ ۞ سُورَةُ اللَّيْلِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ وسوگند بروز إِذَا تَجَلَّى چون
آشکارا شود وظلمت شب را زایل کرد اند وَمَا خَلَقَ وسوگند بکسی که بیافرید الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر وماده یعنی
آدم وحوا را علیهما السلام یا مذکر ومؤنث را از جمیع حیوانات جواب قسم اینست که إِنَّ سَعْيَكُمْ
بدرستی که جزای شما در کردارها لَشَتَّى هر اینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی

ثواب وکرامت وجمعی را عقاب وملامت پس بیان اعمال مختلفه وپاداش آن میکند ومیفرماید فَأَمَّا مَنْ
أَعْطَى پس آما هرکه بداد مال خود را در راه خدای وَاتَّقَى وپرهیز کرد از شرک وکبایر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى
وتصدیق نمود کلمهٔ نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعدهٔ عوض را که وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ
فَهُوَ يُخْلِفُهُ اغلب مفسران برانند که این سوره بعضی در شان سیرت ابو بکر رضی الله عنه وبرخی در صفت
امیة بن خلف یا ابو جهل فرود آمده در کشف الاسرار آورده است که در بیان دو کس است یکی اتقی که
چشم بعضی تابانست از نیات است یعنی ابو بکر رضی الله عنه ویکی اشقی که پیشوای زندیقانست از اهل
ضلالت یعنی ابو جهل ودر فاتحهٔ سوره که شب وروز قسم یاد میکند اشارتیست بظلمت یکی ونورانیت
دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را انکار چنین نبود که ابو جهل اشقی را ودر روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت
ظاهر نشد که ابو بکر تقی را نظم سر روشن دلان صدیق اعظم ❊ که شد اقلیم تصدیقش مسلم ❊ زمهر شرروز دین روشنایی
بروال الیقین آشنایی ❊ آورده اند که امیة بن خلف بلال را رضی الله عنه که بندهٔ او بود بانواع آزارها
عذاب میکرد تا از دین برگردد وهر زمان آتش محبت بلالی در باطن او افروخته تر بود ۞ بیت
آنجا که منتهای کمال ارادتست ❊ هر چند جور بیش محبت زیادتست روزی صدیق دید که امیه وی را بر خاک
گرم افکنده بود وسنگها تفسیده بر سینه وی نهاده واو درین حال احد احد میگفت ابو بکر رضی الله
عنه دل بر وی بسوخت وگفت ای امیه وای بر تو این دوست خدا را چند عذاب کنی امیه گفت ای ابا بکر
اگر دلت بر وی میسوزد از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم بنسطاس رومی وآن غلامی بود از آن
صدیق وده هزار دینار داشت وصدیق او را گفته که اگر ایمان آری آن مال که تو داری بتو بخشم
نسطاس مسلمان نمیشد ودل صدیق از و ملول بود چون این کار را از امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را بتمام
استعداد او بداد وبلال را بستاد ودر فی الحال باسید ثواب اخروی آزاد کرد وحق سبحانه این سوره فرستاد
واز سیرت صدیق خبر داد ودمی که هرکه مال را نفقه کرد وپاداش آن را تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ پس زود
باشد که آسان گردانیم وی را لِلْيُسْرَى برای طریقهٔ نیکو که سبب آسانی وراحت باشد یعنی عملی که او را ببهشت
رساند که پیروی درویش در دست وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ واما کسی که بخل کرده بمال خود یا بگفتن کلمهٔ توحید وَاسْتَغْنَى
وبی نیاز دید خود را از ثواب خدای وبدین سبب وجات آن رغبت نمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى وتکذیب
کرد خصلت نیکوتر را که ندیدنست بدین اسلام یا وعدهٔ خوب را باور نداشت فَسَنُيَسِّرُهُ پس مهیا گردانیم مر دوا

للعسری برای صفتی که مؤدی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وما یغنی ودفع نمیکند عنه از وی عذاب را ماله مال او که بدو بخل کرد اذا تردی چون بمیرد یا بر دوزخ آید یعنی سنگید در قبر یا در قعر دوزخ ان علینا بدرستی که بر ماست للهدی بیان کردن حق و باطل و وعد و وعید وان لنا و بدرستی که ما راست للاخرة آن سرای عقبی والاولی و این سرای پیشین که دنیاست و چون مالک هر دو ملک ماییم هر چه خواهیم بهر که خواهیم عطا فرماییم فانذرتکم پس بیم میکنیم شما را ای اهل مکه نارا تلظی بآتشی که زبانه زند لا یصلیها نیاید در وی بطریق لزوم و دوام الا الاشقی مگر بدبخت ترین یعنی امیه یا ابو جهل الذی کذب آنکس که تکذیب کرد پیغمبر را وتولی و روی بگردانید از ایمان و طاعت وسیجنبها و زود بود که دور کرده شود از آن آتش الاتقی پرهیزکارتر یعنی ابو بکر الذی یؤتی آنکه میدهد ماله مال خود را یتزکی میجوید پاک و نیکامی کافران گفتند که بلال را حقی داشت در ذمهٔ ابو بکر که او را بخرید و آزاد کرد حق سبحانه رد سخن ایشان از مود که وما لاحد و نبود هیچکس را عنده نزدیک ابو بکر من نعمة تجزی منتی که مکافات کرده شود الا ابتغاء وجه ربه الاعلی لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگترست ولسوف یرضی و وعده باشد که خشنود گردد و برسد بثوابی که موعود اوست

سورة الضحی بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که چند روز جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیامد و تنزیل وحی واقع نشد کافران زبان بطعن بکشادند که خدای محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان را فرستاد والضحی سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته و نور وی ظاهر گشته و گفته اند ضحی آن وقت است که خدای در آن وقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحره فرعون در آن وقت خدای را سجده کردند و بعضی مراد رب الضحی است یا صلوة الضحی واللیل اذا سجی و سوگند بشب آنگاه که تاریک شود یا اشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری رحمه الله فرموده که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته مراد از روز و شب کشف و حجابست که نشانه نسیم لطف و سموم قهر بود و علامات انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست بروشنی روی مصطفی و کنایت از گیسوی وی بیت والضحی رمزی ز روی همچو ماه مصطفی معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی است حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند ما ودعک فرو نگذاشت ترا ربک پروردگار تو وما قلی و دشمن نگرفت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که حضرت رسول را

صلی الله علیه وسلم بشارت دادند بفتحی که امت او را در دنیا خواهد بود و اکثر بلاد بحوزهٔ تسخیر ایشان در خواهد آمد آنحضرت بدان مژده مسرور گشت و آیه آمد که وللآخرة و سرای دیگر یعنی کرامت که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصر است در بهشت از مروارید و خاک آن از مشک اذفر و در هر کوشکی از خدم و حور و نعم ما ینبغی و آنچه لایق آن بود خیر بهترست لک مر ترا من الاولی از کرامات نخستین که فتح بلادست یا نهایت امر تو بهترست از بدایت چه ساعت بساعت بر درجهٔ رفعت متصاعد و بمدد روز کمال مرتبت ولسوف یعطیک و زود باشد که عطا دهد ترا ربک آفریدگار تو مرتبهٔ شفاعت در بارهٔ گناهکار امت فترضی پس تو خشنود شوی چندان عطا ارزانی دارد که تو گویی بس است و من راضی شدم امام محمد باقر رضی الله عنه در کوفه میفرموده که ای اهل عراق شما میگویید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل البیت بر آنیم که امیدوارتر آیة ولسوف یعطیک ربک فترضی است بحضرت چه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم

نماند بدوزخ کسی در گرو * که دارد چنین سیدی پیشرو * عطای شفاعت چنان فرخ دهند * که امت تمامی ز دوزخ رهند

در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که بپروردگار خود را پرسیدم و دوست میدارم آنرا که نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان و فلان را این و آن عطا فرمودی حق سبحانه گفت ای محمد الم یجدک آیا نیافت پروردگار تو ترا یتیما کودکی بی پدر فآوی پس جای داد ترا در کنف کفالت جد و عم تو و در بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت در صدف نبوت جای داد

پس که غواص کرم در بحر ذات بی قدم * غوطه زد تا کف آورد چنین در یتیم

یا دید ترا که همکانه که بکمال قابلیت انجمن کاینات منفرد بودی و بقطع علاقهٔ نسبت از ما سوی متوحد پس متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع کمال خاص تست ووجدک و یافت ترا خدای تو ضالا راه کم کرده بود در دره های مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد فهدی پس راه نمود ترا یا آنکه جدت را بر تو رسانید یا در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستاد تا زمام شتر گرفته براه آورد یا راه نیافته بودی بعلم احکام ترا بآن راه نمود در حقایق سلمی رحمه الله مذکورست که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید ووجدک و یافت ترا عائلا درویش و عیالدار فاغنی پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه یا بآنکه بتجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی

در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی کرد انبیا بمکاشفه انوار جلال خود

فَاَمَّا الْیَتِیمَ پس اما یتیم را فَلَا تَقْهَرْ قهر مکن و قدر ایشان بشناس که شربت یتیمی چشیده

وَاَمَّا السَّائِلَ و اما سایل را فَلَا تَنْهَرْ بانگ برمزن و محروم مساز که درد بینوایی و تنگدستی کشیده

وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ و اما بنعمت پروردگار خود که نبوتست فَحَدِّثْ حدیث کن یعنی احکام آن را بخلق رسان

که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره آورده که نعم چیزیست که محبوب بالذات

منعم در اغلب مشکور می باشد پس حق سبحانه حبیب خود را صلی الله علیه و سلم فرمود که از نعم من سخن گوی

که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهت تحدث نعمت

من خلق را دوست من میکردانی و من ایشان را دوست میدارم ۵ ۵ ۵ سورة الانشراح

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ آیا ما کشاده نکرده ایم برای تو صَدْرَكَ سینه ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غم

در وی کنجد یا آیا دل ترا کنجایش ندادیم که هر چه از اسرار وحی برتو وارد شود قبول تواند کرد و کفته اند

شرح صدر اشارتست بانچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چنان

معلوم شده که شق صدر آنحضرت متعدد بود یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اولی که

حلیمه مرضعه آنحضرت وی را برده بود یا دنوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم نوبت دیگر

این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد و از بالای

سینه تا ناف من بشکافت و میکاییل طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق حلق مرا بدان آب بشست

و جبرئیل دل مرا بیرون آورده بشکافت و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آورده

و دل مرا از آن پر ساخته باز بجای او نهادند و نقلی هست که بخاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت

لذت آن را هنوز در عروق و مفاصل می یابم شعر دلم خزانه اسرار بود و دست قضا در ش ببست و کلیدش بدلستان داد

وَوَضَعْنَا و برکرفتیم عَنْكَ از تو وِزْرَكَ بار کران ترا الَّذِي اَنْقَضَ آن بار کران ساخت ظَهْرَكَ

پشت ترا که اندوه بانکه بتی کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آنحضرت و کفته اند مراد کناهی است

که بدان کرانبار بوده آن را بر کرفتیم و شفاعت ترا در باره ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا و بر داشتیم

لَكَ برای اظهار قدر تو ذِكْرَكَ ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت یا بانکه نام ترا قرین نام خود

ساختیم با اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم

و دیکران را امر کردیم بدرود دادن بر تو ذوالنون مصری قدس سره فرمود که رفعت ذکر اشارتست بانکه همه

انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند و طایر همت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد نظم سیمرغ بیچ پس از انبیا رفت

آنجا که تو با اکرامت بر سیدی هر یک بقدر خویش بجایی رسیده اند آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده

ای محمد صبر کن فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ پس بدرستیکه با دشواری در دنیا یُسْرًا آسانیست در آخرت اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ

بدرستیکه با دشواری که در مکه هست یُسْرًا آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که با عسری که در مکه

اشدید بیت در بهشت فَاِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فَانْصَبْ پس رنج کش در مراسم

عبادت یا چون از نماز فارغ کردی جهد کن در دعا یا چون از کزارش احکام فراغت یابی با ستغفار و ورد

ات مشغول شو در صفر نامه از فتوحات می آورد که شیخ ما ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل این آیه

فرموده که چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده حق وَاِلَىٰ رَبِّكَ و بدعای

پروردکار خود فَارْغَبْ رغبت کن در هر وقت و هر چه خواهی از و خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح

مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بر درکاه قرب مقبولست و دعوات طیبات تو در محل قبول نظم

ز مقصود کون و مکان بودنت خدا میدهد آنچه مقصودتست ۵ سورة التین

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالتِّینِ سوکند بانجیر وَالزَّیْتُونِ و بزیتون در انوار آورده که تخصیص این میوه جهت آنست که انجیر

میوه پاکست و بی تفاله غذای لطیف سریع الهضم و دوایی شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر

کلیتین دافع ریک مثانه مفتح سده جکر و سپرز مسمن بدن و در خبر آمده که بواسیر را قطع کند و نقرس را

نافع دهد و زیتون میوه است و نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع و کفته اند مراد از انجیر و زیتون

منبت ایشانست و آن دو کوهست در ارض مقدسه یکی طور زیتا و یکی طور تینا که هر یک معبد یکی از انبیا

بود یا مسجد دمشق و بیت المقدس و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ایلیا

و در تبیان کفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم یاد میکند وَطُورِ سِینِینَ و بحق کند

بطور سینا یعنی جبری که محل مناجات حضرت موسی کلیم الله بود وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِینِ قسم بدین شهر امان دهنده یعنی

مکه که مولد مبارک سید عالم است صلی الله علیه و سلم و در بحر الحقایق آورده که بزبان اشارت قسم است بشجره تین

قلبیه که ثمره علوم دینیه است و تجو تیو نیز ممبارک‌ست که روشنی بخش مصابیح دلست و طور سینین
روح معانی که تجلی الٰهی محل‌است و بلد امین خفی که محل امن و امانت از هجوم آفات تعلقات اکوان وجواب
قسم اینست که **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ** بدرستی که ما آفریدیم آدمی را **فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** در نیکوترین کاشتنی یعنی مختص
کردانیدیم از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات
یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم و اکمل و محل اجتماع اسما تا قامل امانة الٰهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود **ثُمَّ**
رَدَدْنَاهُ پس باز کردانیدیم او را **أَسْفَلَ سَافِلِينَ** بزیرترینِ همه فروتران یعنی عالم الطبیعت تا از نهم کردانیم
وی آثار ظهور و اطوار شعور و اشعار را و چون دقایق حقایق این آیة در جواهر التفسیر بسطی دلپذیر تمام
تحریر یافته اطلاع بران حواله بمطالعه آنست و کفته اند معنی آیة آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورت
و او را باز بردیم بحسن جزائت کارذل عمرست و دلش هیچ کار نتوان کرد و کسی را بدان سن هیچ مزدی نباشد
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مکر آنان که بکرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند عملها شایسته و بایسته **فَلَهُمْ** پس مر ایشانراست
أَجْرٌ مزدی **غَيْرُ مَمْنُونٍ** نابریده و کم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان می نوشتند
در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نیکنند بهمان دستور مزد ایشان ثابتست **فَمَا يُكَذِّبُكَ** پس چه چیز ترا بر تکذیب
میدارد ای منکر بعث **بَعْدُ** پس از ظهور دلایل تا منکر میشوی **بِالدِّينِ** بروز جزا و حساب **أَلَيْسَ اللَّهُ**
آیا نیست خدای **بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ** محکم‌کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمده که هر که بخواند الیس الله
باحکم الحاکمین بایدکه بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین **سورة العلق**

بسم الله الرحمن الرحیم

جمهور علما برآنند که اول چیزی که از قرآن نازل شده پنج آیتست از اوایل این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال
آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غار حرا تکیه داشت یا بر بالای کوهی ایستاده بود ناکاه جبرئیل علیه السلام بروی
ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدایی بدین امت انکه بکفت بخوان فرمود که ما انا بقاری
دیکر بار بکفت و پیغمبر همچنان بکذاشت پس کفت اقرا باسم ربک الذی خلق و تعلیم آنست که جبرئیل علیه السلام اندکی
پیخود نامه از حریر بهشت که بجواهر و یاقوت منسوج بود بیرون آورده نزد آن سرور انداخت و کفت بخوان فرمود که
من خواننده نیستم و درین نامه نیز چیزی نوشته نمی‌بینم جبرئیل او را بخود ضم کرد و پیغمبر چنانچه نزدیک
بود که بیهوش کردد تا سه نوبت این صورت واقع شد انکه وی را کذاشته این آیات بخواند **اقْرَأْ** بخوان ای

در وقتی که افتتاح کنی باشی **بِاسْمِ رَبِّكَ** بنام پروردگار خود **الَّذِي خَلَقَ** آن خدایی که بیافرید همه چیزها
یا خلق کرد آدم را از خاک **خَلَقَ الْإِنْسَانَ** بیافرید آدمیانرا **مِنْ عَلَقٍ** از خونها بسته **اقْرَأْ** بخوان و تکرار
مبالغه است **وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ** و پروردگار تو بزرگترین بزرگانست از همه بزرگان و کرم او زیاده از کرم همه کریمان **الَّذِي**
عَلَّمَ آن خدایی که بیاموزانید نوشتن **بِالْقَلَمِ** بقلم تا علم را بخط قید کنند و بعد ازانرا بنامه آکاهی دهند
در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبینا و علیه السلام کتابة داد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت
ادریس بود علیه السلام **عَلَّمَ الْإِنْسَانَ** بیاموخت خدای آدمی را **مَا لَمْ يَعْلَمْ** آنچه نمیدانست یا محمد را صلی الله
علیه وسلم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا بود **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ** حقا و بدرستی که آدمی یعنی ابوجهل
لَيَطْغَىٰ هرآینه از حد می‌برد و کردنکشی میکند **أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ** بانکه می‌بیند خود را که بی نیاز شد
یعنی توانکر و چرا کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق فرو کذارد **إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ** بدرستی که بسوی آفریدکار
تست **الرُّجْعَىٰ** بازکشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال **أَرَأَيْتَ** توانکری نه بمالست نزد اهل کمال
کمال انسان بکورت و بعد از ان اعمال، آورده اند که ابوجهل میکفت اکر ببینم محمد را در سجده هرآینه بسپرم
کردن او را بقدم خود روزی آنحضرت نماز میکزارد او را خبر کردند بشتاب بجانب آنحضرت روان شد
بعد تا رسید بازکشت رنکش متغیر و رفته ولرزه بر اعضا افتاده کفتند ترا چه رسید کفت میان من و
محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهایی دهن باز کرده و مرغان پر در زیر بافته این خبر بحضرت رسید فرمود
که اکر نزدیک من آمدی ملائکه بر بودی عضو عضو او را و این آیة آمد که **أَرَأَيْتَ** آیا می‌بینی **الَّذِي**
يَنْهَىٰ آنکه باز میدارد **عَبْدًا** بنده کامل را که محمدست صلی الله علیه وسلم **إِذَا صَلَّىٰ** وقتی که نماز میکزارد
أَرَأَيْتَ آیا می‌بینی **إِنْ كَانَ** اکر باشد بنده منهی از نماز **عَلَى الْهُدَىٰ** بر راه راست **أَوْ أَمَرَ** یا فرماید خلق را
بِالتَّقْوَىٰ به پرهیزکاری و را باز توان داشت ازان **أَرَأَيْتَ** تکرار جهت تاکیدست آیا می‌بینی **إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ**
اکر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقا و روی بکرداند از ایمان و برکردد از طریق فرمان برداری
که مستحق چه نوع باشد از عذاب **أَلَمْ يَعْلَمْ** آیا ندانسته است ابوجهل یعنی داناست **بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ** بانکه از
روی تحقیق خدای می‌بیند قصد او را بزرگان کفته اند که کلمه بان الله یری هم وعده مندرج است و هم وعید
ای زاهد پرستش نمای که ترا می‌بیند ای فاسق توبه کن که ترا می‌بیند ای مرایی خلاص ورز که ترا می‌بیند
ای در خلوت قصد کناه کرده هش دار که ترا می‌بیند درویشی بعد از انکه توبه کرده بود و پیوسته میکریست

کفتند چند میکریی خدای عفوست کفت آری هرچند عفو کند خجلت آنرا که میدیدی چکونه از خود دفع کنم
کیرم که تو از سر کنه در کذری زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم آورده اند که نوبتی دیکر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نماز میکذارد ابوجهل برسید و کفت ای محمد نه ترا نهی کرده ام از نماز آنحضرت او را تهدید
داد و وعیدها فرمود ابوجهل کفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من از اهل وادی بزرکترست و اهل مجلس
من بیشتر آیه نازل شد که كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ حقا که اکر ابوجهل باز نه ایستد از ایذای محمد صلی الله علیه وسلم ۵
لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ بکیریم او را بموی پیشانی و بعذاب کشیمش نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ پیشانی دروغ کوی خَاطِئَةٍ
خطا کار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازیست و مراد صاحب ناصیه است فَلْيَدْعُ کو بخواند
ابوجهل نَادِيَهُ اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود باشد که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او
بجهنم كَلَّا نه آنست سخن که او کوید لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش
وَاسْجُدْ و سجده کن بر دوام خدا را وَاقْتَرِب و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده
بپروردکار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهاردهم است در فتوحات این سجده طلب قرب
سُورَةُ الْقَدْرِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد
کرد اصحاب متعجب شدند کفتند ما با این عمرها کوتاه بچنین دولت چکونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره
فرستاد که إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را کنایه غیر مذکور دلالت بر قدر رفعت شهرت او میکند
یعنی از بزرکی شرف مستغنی است از تصریح با آنکه دیکر انزال آنرا بخود اسناد فرمود در نفی ...
چنانچه کفت فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی ابتداء نزول آن در آن شب بوده یا تمام قرآن در آن شب از لوح
محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت العزة بسفره سپرده اند تا روح الامین در مدت بیست و سه سال آیه
و سوره سوره بحسب مصالح بنبی آورده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا دانا کردانید تا بدانی که مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست
شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که درو طاعت کند عزیز و مشرف کردد یا عملی که درو واقع شود
نزدیک خدای با قدر بود و کفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی درو تفصیل کنند هر کاری مشتمل بر حکمت که
نقض را بدو راه نباشد یا بمعنی تنکی است که زمین در آن شب بر ملایکه تنک شود از بسیاری ایشان که
بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر بهترست مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی اسرائیلی در آن جهاد کرده

مرکبی یا که دریابد و بطاعت برونآرد و شب قدر بقول امام اعظم رحمه الله دایرست در سال و حضرت
شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آنرا در شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان
یافته ام و اغلب علما برانند که در ماه رمضانست و در دهه اخیر در شبهای وتر امید وارترست اصحاب
امام شافعی رحمة الله شب بیست و یکم و بیست و سیم را احیا کنند و حنفیه رحمهم الله شب بیست و هفتم را و عدد
حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات این سوره بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را
تایید میکند و حکمت در اخفاء شب قدر تعظیم همه شبهاست و اجتهاد در عبادت آن بیت ای خواجه که جوی شب نشانی
هر شب شب قدرست اکر قدر بدانی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند فرشتکان بزمین یا باسمان دنیا وَالرُّوحُ و جبرئیل
با ایشان فِيهَا درین شب و قول آنست که با ملایکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان
که روح کویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بموافقت ملایکه و در تفسیر حضرت خواجه
پارسا قدس سره مذکورست که روح پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرود آید و در بصایر آورده که جبرئیل علیه السلام با
فرشتکانی که ایشان را باز سنیان طبقه آسمان ... فرو آیند و تخالفا مؤمنان در روند و جبرئیل
علیه السلام مؤمنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل علیه السلام اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم
بود و برای شرف این شب است که ملایکه و روح بزمین آیند بِإِذْنِ رَبِّهِم بفرمان پروردکار ایشان مِّن كُلِّ
أَمْرٍ از بهر کار بزرک که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت سَلَامٌ سلامتست
از همه آفات هِيَ شب قدر حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سفیده صبح اسرار علما و عرفا درین سوره بسیارست
و در جواهر شمه از آن مذکور والله اعلم بحقایق الامور ۵ ۵ ۵ ۵ ۵
سُورَةُ الْبَيِّنَةِ
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة یعنی یهود و نصاری
وَالْمُشْرِكِينَ و از مشرکان عرب مُنفَكِّينَ باز ایستادکان از کفر حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنکاه که
آمد بدیشان حجتی روشن رَسُولٌ مِّنَ اللهِ فرستاده از خدای که محمد صلی الله علیه وسلم یَتْلُو میخواند بر
ایشان صُحُفًا مُّطَهَّرَةً صحیفهها پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آنرا صحف کفت برای تعظیم یا آنکه
جامع اسرار جمیع صحف است فِيهَا در آن صحیفهها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ نوشتهها راست و درست یعنی احکام
و مواعظ مقصود ازین آیه آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آیین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم

آذربکار

بیا مد با یشانرا بایمان خواند و بعضی بمدد توفیق بدولت ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ و متفرق نشدند یعنی
اختلاف نکردند در شان محمد صلی الله علیه وسلم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانکه داده شده اند کتاب را إِلَّا مگر
مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَةُ پیغمبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند
بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و بعضی کافر شدند وَمَا أُمِرُوا
و امر کرده نشده اند اهل کتاب إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مگر آنکه پرستش کنند خدا را مُخْلِصِينَ پاک کنندگان
لَهُ الدِّينَ برای خدا کیش خود را یعنی از شرک و الحاد پاکیزه حُنَفَاءَ میل کنندگان از عقاید باطله
بدین اسلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر مامورند بآنکه بگزارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ
و بدهند زکوة واجب را بمحل وی وَذَٰلِكَ و آنچه مامور شده اند بدان دِينُ الْقَيِّمَةِ دین ملت درست
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَ
الْمُشْرِكِينَ و از مشرکان یعنی بت پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ باشند بروز قیامت خَالِدِينَ
فِيهَا جاویدان در آن أُولَٰئِكَ آن گروه هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشان بدترین همه آفریدگانند إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پاک ستوده أُولَٰئِكَ هُمْ آن گروه ایشانند
خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بهترین همه آفریدگان جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان که خیر الخلیقه اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار
ایشان جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانها اقامت تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها چه بوستان
بی آب روان نشاید خَالِدِينَ پایندگانند ایشان فِيهَا دران بهشتها أَبَدًا همیشه تاکید خلود است
رَضِيَ اللَّهُ خشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان و طاعتها ایشان پذیرد وَرَضُوا و خشنود باشند
ایشان عَنْهُ از خدای بدادن ثواب بیحساب بدیشان و ایشانرا منتهای مرادات و غایة الغایات یعنی
دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد برسانیدن ثبوتش بتوارد و هر کس از تو مراد طلبی و مقصود ما ز دنیی و عقبی تویی
ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از جنت و رضوان لِمَنْ خَشِيَ برای آنکسانست که بترسد رَبَّهُ از عقوبت پروردگار
و بموجبات مثوبات اشتغال نماید سورة الزلزال بسم الله الرحمن الرحيم
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ چون جنبانیده شود زمین زِلْزَالَهَا جنبانیدنی که مقدر است نزدیک نفخه اولی
یا ثانیه و بدان در هم شکسته شود وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ و بیرون آرد زمین أَثْقَالَهَا بارهای گران خود را که
اجساد اموات و دفاین و کنوز است یعنی براندازد از درون خود و بیرون افکند وَقَالَ الْإِنْسَانُ و گوید

انسان یعنی کافر و گفته اند عامست یعنی هر آدمیان بعد از مشاهده این حال گویند مَا لَهَا چیست زمین را که
پوشیدهای خویش آشکارا میکند يَوْمَئِذٍ آن روز تُحَدِّثُ سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای
ویرا بسخن آرد تا بگوید أَخْبَارَهَا خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملهایی که
بروی صادر شده است از اعمال بِأَنَّ رَبَّكَ بسبب آنکه پروردگار تو أَوْحَىٰ لَهَا امر کرده بود و دستوری داده
که خبر ده از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده يَوْمَئِذٍ آن روز يَصْدُرُ النَّاسُ باز گردند مردمان از موقف حساب
أَشْتَاتًا پراکندگان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ لِيُرَوْا تا نموده شوند
أَعْمَالَهُمْ جزای کردارها خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سائل را باندکی چیزی
و میگفت این اندک چیزی بسیار نخیر باید کرد تا بر آن مزد دهند و دیگری گناه خود در اندک میدانست میگفت
مارا بر نظر و خطرهای خرد مواخذه نخواهد بود بلکه بکبایر عذاب خواهند کرد حق سبحانه و تعالی در شان این دو کس
فرستاد که فَمَنْ يَعْمَلْ پس هر که عمل کند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خرد خَيْرًا نیکی يَرَهُ به بیند پاداش
آنرا وَمَن يَعْمَلْ و هر که بکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ بوزن نمله صغیره شَرًّا بدی يَرَهُ بیاید مکافات آنرا ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیی خیری و شری مگر خدای بنماید عمل ویرا
بوی در قیامت اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات ویرا مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیئات معذب
سازد ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن اینست و پیغمبر صلی الله علیه وسلم از افراد و گنجی
در ضمن المعانی آورده که صعصعة بن ناجیه رضی الله عنه که جد فرزدق بود نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت
بر تو فرود آمده آیتی بر من بخوان آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت بروی خواند گفت حسبی حسبی همین بسند آیت
چون کسی دانست که در ان عرض اکبری از ذره و حبه و نقیر و قطمیر نخواهند پرسید و هیچکس فرو گذاشته نخواهد
برد هر آینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت و گفته اند حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خواهد ساخت
حساب کار خود امروز کن که فرصت است ز تیر و شیر بکار آنجا است حاصل تو اگر بعهد نکویی کنی بر و خوش باش
ورت بعهد بدی نیست وای بر دل تو سورة العاديات بسم الله الرحمن الرحيم
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیله از کنانه فرستاد و فرمود که
فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آیید ایشان همچنان کردند و در باز آمدن
بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه بلیه

هلاک شده‌اند و کسی که خبر ایشان برساند نماند این سخن بمؤمنان رسید اندوهناک شدند حق تعالی بجهة
خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که والعادیات سوگند باسبان دونده
که بوقت دویدن نفس زنند ضبحا نفس زدنی یعنی آوازی که نه صهیل بود فالموریات پس بسوگند آتش‌انگیزان
از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم و سنگ زیر سم آتش زنند قدحا آتش زدنی فالمغیرات پس قسم بغارت
کنندگان صبحا در وقت صبح مراد رکابان ایشانند فأثرن پس برانگیختند آن اسبان به بوقت صبح
دم نقعا غباری در کارزار آن قبیله فوسطن پس میان درآمدند به بدان وقت جمعا گروهی را
از دشمنان دین ان الانسان بدرستی که انسان مراد ابن ابی منافقست با جمع خود کارزاری نهاد در میان
مردم یا کفر کند یا مطلق انسان لربه مر پروردگار خود را لکنود ناسپاسی است و گوینده آیه
در شان ابو حباحب است امام ابو اللیث رحمة الله آورده که سه نفر از عرب در یک عصر بکرم بودند
هر یک در صفتی اشعث در طمع و ابو حباحب در بخل و حاتم در سخاوت بجهة الله قسم یاد میکند که ابو حباحب
بخیلست و لندلد بخیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت یاد نیارد و در حدیث ابی امامه
رضی الله عنه هست که کنود آنست که تنها خورد و عطا ندهد بنده را و بزند و انه و بدرستی که خدا
علی ذلک بر بخل و کفران او لشهید هر آینه گواهست بجهت ظهور اثر آن از وی و انه و بدرستی که
ایشان لحب الخیر برای دوستی مال لشدید سختست یعنی بخیل و بغایت رسیده شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که اگر مال را دوست میداری تا باز بتو دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل
تو نهند نظم ای برادر [illegible] زر زری منفعت ای کریم بر نهادن [illegible]
افلا یعلم آیا نمیداند انسان که اذا بعثر چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود ما فی القبور آنچه
در گورهاست یعنی اموات وحصل و حاضر کرده شود ما فی الصدور آنچه در سینه‌هاست یعنی ایمان
و خیر و شر آن تا منتج نمایند جواب اذا اینست که خدا پاداش خواهد داد ان ربهم بدرستی که آفریدگار
ایشان بهم باعمال و اقوال ایشان یومئذ آن روز لخبیر داناست و بر جزا دادن توانا

سورة القارعة بسم الله الرحمن الرحیم

القارعة روز کوبنده ما القارعة چیست کوبنده وما ادراک و چه چیز ترا دانا کرد ای پیغامبر که ما القارعة
چیست کوبنده مراد روز قیامتست که بکوبد دلها را بهول و هیبت یوم یکون الناس روزی که باشند

مردمان از شدت رستخیز کالفراش المبثوث مانند پروانه پراکنده یا چون غوغای ملخ که بهم برمی‌آیند
و پایمال و پریشان حال میشوند وتکون الجبال و گردد کوهها از هول این روز کالعهن مانند پشم رنگین
المنفوش زده شده بکمان ندافی یعنی کوهها در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا مشابه پشم رنگین زده باشند
چه رنگ پشم را سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد فاما من ثقلت پس اما هر که گران
موازینه ترازوها و عملها او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود فهو پس او فی عیشة در
زندگانی باشد راضیة پسندیده و اما من خفت و اما آنکه سبک بود موازینه ترازوهای کردار او با آنکه
حسنه ندارد یا راجحست سیئات او فامه پس جای او هاویة مغاکی که باشد زیر ته دوزخها
وما ادراک و چه دانا کرد ترا که ماهیه چیست هاویه نار حامیة آتشی بغایت رسیده در سوزش

سورة التکاثر بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله و مردم بنی عبد مناف بیشتر آمدند
بنی سهم گفتند که بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شدند ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون برین نوع شمردند
قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسه خانه واده و حق سبحانه این سوره فرستاد که الهیکم التکاثر مشغول کرد شما را
تفاخر کردن به بسیاری قوم حتی زرتم المقابر تا حدی که آمدید بگورستانها و مردگان را شماره کردید و گفته اند معنی
آیه اینست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق امور معیشت گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر
کلا نه چنین باید که همت عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل که بوی فرا رسید عذر گفتن
سود ندارد نظم روزی که اجل کند شبیخون ٭ والبته باید از جهان رفت بیرون ٭ کر دل نبود اسیر دنیی ٭ آسان رود آن جهان درون
سوف تعلمون زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرگ ثم کلا سوف تعلمون پس حقا که
بشناسید خطای رای خود را بوقت نشور کلا نه چنان باید که بزن و مرد مباهات کنید لو تعلمون
اگر بدانید که چه در پیش دارید علم الیقین دانستنی درست بی گمان هر آینه شما را باز دارد از تفاخر و تکاثر
لترون الجحیم بخدای که بخواهید دید دوزخ را قبل از دور وقتی که بعرصات می‌آورند ثم لترونها پس
هر آینه بخواهید دید آن را عین الیقین دیدنی بچشم بی‌شک وقتی که بوی درآیید ثم لتسئلن پس هر آینه
پرسیده شوید یومئذ آن روز بوقت محاسبه عن النعیم از نعمتها که بدان مشغول شدید از عبادت و تنها
خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز دارد و گفته اند مخاطب کفارند و اصح آنست که اعم دارند هم

هم کرد از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و رطب یا سایه
خنک یا لذت نوم یا اعتدال الخلق یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ چه در خبر
آمده که دو نعمتست که بیشتر از مردمان در ان مغبون شوند و قدر آن نمی شناسند صحت و فراغت و در عین المعانی
آورده که نعیم محمدست صلی الله علیه وسلم و همه را از دعوت و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید بیت
چه نعمتیست بزرگ از خدا که بر ثقلین ⁘ سپاس داری این نعمتست فرض العین ⁘ سورة العصر

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که ابو الاشدین مر صدیق را رضی الله عنه گفت زیان کردی ای ابابکر که دین پدران بگذاشتی
از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیانکار نباشد انکه سخن خدا و رسول را بشنود و عمل خیر
آورد بلکه زیانکار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد که
والعصر سوگند بخدای روزگار یا بروزگار که مشتملست بر اعاجیب یا بنماز عصر یا بعصر پیغمبری
یا بعصر تو ای محمد که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم ان الانسان بدرستی که ابو الاشدین یا ابو جهل
یا همه آدمیان لفی خسر هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار ⁘ مده به بیهوده نقد عمر عزیز
که بس زیان کنی و مرترا ندارد سود ⁘ پس همه مشرکان یا ضایع کنندگان عمر در زیان کاری اند الا الذین آمنوا
مگر آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کردارهای پسندیده کرده وتواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را
بالحق بعمل راست و درست که اقامتست بر طریق حق یا بقبول صحیح که قرآنست وتواصوا بالصبر و وصیت
کردند بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند لفی خسر کنایتست از حال ابو جهل و آمنوا
ایمای میکند بصفت صدیق وعملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق وتواصوا بالحق خبر
از کردار ذی النورین وتواصوا بالصبر نشانه استاد سیرت مرتضی رضوان الله علیهم اجمعین سورة الهمزة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول صلی الله میگفت در حضور و علی الغیب آنحضرت میکرد حق سبحانه
در باب ایشان فرستاد که ویل لکل همزة وای مر عیب کننده لمزة غیبت کننده را یا کسی که طعنه زند
بدو و بدست و چشم اشارت کند الذی جمع آنکه جمع کرد مالا مالی را وعدده و شمرد آنرا یا
آنرا که داشت یحسب ان ماله می پندارد انکه مال جمع کرد اخلده او را جاوید خواهد ساخت در دنیا

کلا نه چنانست که وی می پندارد لینبذن هر آینه انداخته شود فی الحطمة در حطمه و آن نام درکه ایست
که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد وما ادراک و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که ما الحطمة
چیست حطمه نار الله الموقدة آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای آنرا برافروخته و هر چه حق برافروزد
دیگری نتواند که فرو نشاند التی تطلع آن آتشی که برآید و غالب شود علی الافئدة بر دلها و بیان آن درکات
و تخصیص این آتش بدلها از جهت آنست که دل محل عقاید ناشایسته و منشا اخلاق ناپسندیده است انها
بدرستی که آن آتش یعنی مکان آن علیهم بر کافران موصدة فرو بسته شده است فی عمد ممددة بستونها
دراز یعنی در آن درکه در بسته اند و ستونها بران زده و محکم ساخته که هرگز نتوانند گشاد و این اشارتست ببقا
و خلود ایشان در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بیلاء یا ابد آتشی عجبست حسین منصور قدس
سره فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از معدن
انا الحق بیرون جست و دو دمان سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوز ما خبر دهد بیت
ای چشم بیا تا من و تو زار بگریم ⁘ کاحوال دل سوخته هم سوخته داند سورة الفیل

بسم الله الرحمن الرحیم

در کتب سیر بنقل ثقات معتبر مذکورست که ابرهة صباح که از قبل نجاشی رحمة الله والی یمن بود در موسم حج دید
که مردمان از اطراف و جوانب متوجه میشوند معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق [illegible]
در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از
رخام ملون کلیسایی بساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوایف خلق را
در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبایی چاره نداشتند
یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی آن بیت را بحدث آلوده ساخت
و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه از این حال متأثر گشته
لشکری جمع کرد و با فیلان قوی هیکل مهیب بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و پیل محمودی که بعظمت جثه
مشابه کوه پاره بود بیت بهیکل قوی است چون کوه قاف ⁘ چو شیر عرین جا کند اندر مصاف باخود برده و با
حوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کردند و گاوان مکه بکوهها متحصن شدند و ابرهه از اول روز یک لشکر
بر نشاند و پیلان را بر انگیخته روی بکعبه نهاد پیل محمودی روی اندر نیارد شهر بگردانید و متوجه لشکرگاه شد و

هرچند پیل بانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض او از خانه
پیش نمی رفتند ابرهه درین حال فرو مانده و جماعه قریش از جبال النظر برگماشته که آیا حال ابرهه بچه منجر شود
کنند که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهاء سبز پدید آمدند و حمله آورده بران
لشکر سنگباران کردند و یکنفس قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال تعالی الم تر کیف آیا ندانستی
که چگونه فعل ربک کرد پروردگار تو باصحاب الفیل بخداوندان فیل یعنی ابرهه و لشکریان او الم یجعل
آیا نساخت و نیکند کیدهم مکر ایشان را که قصد تخریب کعبه داشتند فی تضلیل در تباهی و بطلان
وارسل و فرستاد علیهم برایشان از طرف ساحل دریای هند طیرا ابابیل مرغان گروه گروه منقارها
ایشان چون منقارها مرغ و پنجها ایشان چون پنجها سگ و سرها ایشان چون سر سبع و گویند
مرغان سبز بودند با منقارهاء زرد ترمیهم می افکندند آن لشکر را بحجارة من سجیل بسنگی از سنگ گل
یعنی گلی سنگ شده فجعلهم پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها کعصف چون برگ کاه ماکول
خورده شده یعنی خورده در زمین افتاده و نابود کرده کنایت از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی
سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجها بر هر عضوی که از بدن کافری رسیدی از جانب دیگر بیرون رفتی و
بر هر سنگی نام یکی از آن سنگدلان که نیت خرابی خانه داشتند نوشته بود ابرهه تنها هزیمت رفته خود را
پیش نجاشی انداخت و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم و برای هلاک او مقرر بود در
منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال
بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین سوار را هلاک ساختند
ابرهه درین حال النظر بران مرغ افتاده گفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی
که داشت برویش افکند و هم در نظر نجاشی هلاک شد و این صورت آیة عبرتی بر صحیفه دل نجاشی
منقش گشت بیت نوشت خامه تقدیر بر جریده دهر ⁂ خطی که فاعتبروا یا اولی الابصار سورة قریش

بسم الله الرحمن الرحیم

امام زاهد آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشان را
اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که
نسب او بنضر منتهی میشود قریشی است و بعضی از علما و انساب بر آنند که قریش لقب فهر بن مالک است

که نبیره نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت برایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت بمانید
و متعجب شوید لایلاف قریش برای پیوستن قریش بیکدیگر ایلافهم پیوستن ایشان رحلة الشتاء
در سفر زمستان والصیف و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجبست که من
ایشان را این حرمت و نعمت داده ام و ایشان از پرستش بتان مشغول شده اند فلیعبدوا پس باید که بپرستند
رب هذا البیت خداوند این خانه معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست الذی اطعمهم آنخدای
که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد من جوع از گرسنگی وآمنهم و ایمن کرد ایشان را بجهت
این حرم محترم من خوف از ترس آنکه در حوالی مکه اند و یکدیگر را میکشند و غارت میکنند ۵

سورة الماعون بسم الله الرحمن الرحیم

مفسران بر آنند که اول این سوره در شان کافر است و نصف اخیر در بیان منافقان آورده که ابوجهل
تکذیب قیامت کردی و هر گاه صبی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعام و کسوه از مال خود بر زدی و براندی
و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که ارایت آیا دیدی و دانستی الذی یکذب
آنکس را که تکذیب میکند بالدین بروز جزا و با وعید را رد یعنی ابوجهل فذلک الذی پس او آنکسیست که
بعنف و ستم یدع الیتیم دفع میکند یتیم را و میراند و گفته اند ابو سفین یا ولید شتری کشته بودی
بخش میکرد یتیمی از نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه و تعالی مذمت او میکند که میزند یتیم را ولا
یحض و تحریص نمیکند و ترغیب نمی نماید اهل خود را علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش
و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید بلکه از احسان منع میکند نظم چون ز کرم سفله بود در کران
منع کند از کرم دیگران ⁂ سفله نخواهد دگری را بکام ⁂ خس نگذارد دگری را بجام ⁂ پس در شان منافقان گوید
فویل پس سختی عذاب للمصلین برای نماز گذارندگان ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب او الذین هم
آنانکه ایشان عن صلاتهم از نماز خود ساهون بیخبرانند و غفلت ورزندگان یعنی از آن حسابی
نگیرند و جز بحضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت
رسند بشرائط و آداب میگذارند بیت کلید در دوزخست آن نماز ⁂ که در چشم مردم گذاری دراز الذین هم
یراءون آنانکه ایشان ریا میکنند در کارها خود بامید ثنای مردم ویمنعون الماعون و باز میدارند
مال زکوة را یعنی نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بدان یکدیگر را معونت کنند

چون دیک وکاسه وتبر ودلو وقولی آنست که مراد از ماعون سه چیزست که منع آن نشاید آب و آتش و نمک

سورة الکوثر

بسم الله الرحمن الرحیم

در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر صلی الله علیه وسلم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم سخن کفتند حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه بیرون رفت وعاص بمسجد درآمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میکفتی کفت با این ابتر وعادت عرب آن بوده که هر که او را پسر نبودی ابتر کفتندی یعنی ازو عقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آنحضرت طاهر نام که از خدیجه داشت درکذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید دل مبارکش اندوهناک کشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت وتسلی خاطر مبارکش فرستاد که انا اعطیناک ما دادیم عطا ترا الکوثر بسیار این لفظ فوعل است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار یا فرزند بسیار و علم و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امت و کفته کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و مشهور واشهر آنست که کوثر جویست در بهشت و در حدیث معراج آمده که بالای آسمان هفتم جویی دیدم و بر لب جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی کوثرست که حق سبحانه بتو عطا فرموده و در معالم التنزیل از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نقل کرده که کوثر جویست در بهشت کنارها او از زرست و مجرای او بر در و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفیدتر از برف و حدیثی دیکر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیر مدت یکماهست آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزها او مانند ستارکان آسمان هر که ازان حوض آب خورد هرکز تشنه نشود صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرتست بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که ازان سیراب شد ابدا از تشنکی جهل ایمنست و این نعمت خاصه حضرت رسالتست و اکمل اولیای امت او فصل پس نماز کذار لربک برای پروردکار خود خالص از برای رضای او وانحر و شتران قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و کفته اند مراد نماز عیدست و قربانی کردن ان شانئک بدرستی که دشمن تو یعنی عاص هو الابتر اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و عقبه اما ترا ذریه بسیار و حسن صیت واشتهار و آثار فضل بیشمار تا قیامت

باقی خواهد بود بیت آثار قدر تو باشد متصل تا حشر خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل

سورة الکافرون

بسم الله الرحمن الرحیم

کروهی از قریش چون ابو جهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن ... بزبان عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آریم پیغام بدانحضرت رسید و مقارن حال جبرئیل علیه السلام نازل شد این سوره فرود آورد که قل بکو یا ایها الکافرون ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شد و خدای میدانست که ایشان ایمان نیارند لاجرم کفت با ایشان بکوی لا اعبد نخواهم پرستید ما تعبدون آنچه شما می پرستید ولا انتم و نیستید شما عابدون پرستندکان در حال ما اعبد آنرا که من می پرستم ولا انا عابد و نیستم من پرستنده در حال ما عبدتم آنچه شما پرستش میکنید ولا انتم و نباشید شما عابدون پرستندکان در استقبال ما اعبد آنرا که من پرستش میکنم لکم دینکم مر شما راست کیش شما که بران معتقدانید و دست بازنخواهید داشت ولی دین و مرا دین و آیین من که بران و نخواهم کذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست و این آیت بآیة السیف منسوخ شد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر و صعب تر از این سوره زیرا که توحید محضست و ثواب خواندن او برابر ثواب قراءت ربعی از قرآن باشد

سورة النصر

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا جاء چون بیاید نصر الله یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا والفتح و فتح مکه ترا و فتح بسیار بلدان انت ترا ورأیت الناس یدخلون یعنی مردمان را که در می آیند فی دین الله در دین خدای که اسلامست افواجا کروه کروه و در سال التنزل این سوره تابع وفود بود چون بنی اسد و قرائن و بنی مره و بنی البکا و کنانه و بنی هلال و بلی و بجیلت و معاذیم و غیر ایشان از اغنا و اطراف بخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام مشرف میشدند فسبح پس تنزیه کن خدای را متلبس بحمد ربک بستایش پروردکار تو یا بکوی سبحان الله وبحمده از عایشه رضی الله عنها منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز کذاردی الا که کفتی سبحانک اللهم اغفرلی و کفته اند نماز کن بامر خدای واستغفره و آمرزش طلب از وی یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل و کفته اند استغفار کن برای کناهان امت خود انه کان بدرستی که خدای هست توابا قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما بر آنند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بوده و درین سوره خبر وفات رسولست صلی الله علیه وسلم و در وقتی

کو نازل شد و پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه بر خواند عباس رضی الله عنه بگریست و چون آنحضرت پرسید که چرا میگریی
عباس جواب داد که خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و سید عالم صلی الله علیه وسلم
بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و آخر سوره که بتمام فرود آمده اینست و صحابه این را سوره تودیع
میگفتند و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول خدای صلی الله علیه وسلم فاطمه را رضی الله عنها
طلبید و گفت ای دختر خبر وفات من دادند یعنی [illegible]
فاطمه بگریست و آنحضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از اهل من که بمن رسی ۵ سورة اللهب

بسم الله الرحمن الرحیم

چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت بکوه صفا بر آمد ندا کرد که یا صباحاه رؤسای قریش نزد وی
جمع آمدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم با آنکه در پای این کوه جمعی آمده اند بداعیه آنکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل
و غارت بگشایند مرا در آن تصدیق میکنید یا نی گفتند چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود
که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابو لهب برخاست و گفت هلاکت باد ترا مارا برای این خواندی و در روایتی هست
که بدو دست سنگی برداشت که بران حضرت افکند در همان حال حق سبحانه وتعالی فرستاد که تبت هلاک شد یا باد
یدا ابی لهب هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشت خواست که بر حبیب من زند ابو لهب عم رسول بود
و عبد العزی نام داشت و بواسطه بسیاری معادات او با رسول صلی الله علیه وسلم این نفرین واقع شد و بعضی
آیه برین وجه گفته اند که نا چیز باد دنیا و آخرت او وتب و هلاک شد نا چیز گشت خبریست بعد از دعا
آورده اند که ابو لهب این سخن شنید و گفت اگر آنچه برادر زاده من میگوید حقست مال و فرزند فدا کنم و خلاص
رد قول او را آیه آمد که ما اغنی دفع نکند عنه از وی خاصیت این نفرین را ماله خواسته او وما کسب
و آنچه کسب کرده است یعنی عتبه یا مراد مکسوبات اوست از ارباح تجارات و منافع معاملات سیصلی زود
باشد که در آید نارا ذات لهب باتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وامرأته و زن او ام جمیل
بنت حرب خواهر ابو سفین نیز با او در آید حمالة الحطب بردارنده هیمه و کشنده هیزم و آنچنان بوده که ام
جمیل در همسایگی رسول صلی الله علیه وسلم خانه داشت روزها پشتها خار و دستها خسک جمع کردی و در شب
آوردی و بر سر راه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آنحضرت که بنماز بیرون
آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی این چه نوع همسایگیست که با من میکنید بیت

میرکشند و در و توخار و ما بمه ؛ چون گل شکفته بود رخ و لبستان تو ؛ و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی
که آتش خصومت میان دو کس بمجاز فروزد نظم میان دو کس جنگ چون آتشست ؛ سخن چین بدبخت هیزم کش است
کند این و آن خوش دگر باره دل ؛ وی اندر میان خاکسار و خجل ؛ میان دو کس آتش افروختن ؛ نه عقلست و خود در میان سوختن
و ام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که بجهت معادات رسول صلی الله علیه وسلم بارگاه مردم بد گفتی
و گویند بغفلت لامروی هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عربست روزی پشته هیزم در پشت
داشت مانده شده بود هیزم در گردن آن ام بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را در پی پشت
او از سنگ فرو کرد وانید بر سن در گردنش ماند خفه شد و بدوزخ رفت حق سبحانه خبر داد که فی جیدها
در گردن او حبل رسنی من مسد از لیف خرما که هیزم بدان بربسته بود و گویند مراد سلسله حدید
دوزخست که روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند ۵ سورة الاخلاص

بسم الله الرحمن الرحیم

جمعی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدایی را که بپرستش او دعوت میکنی و در معالم آورده که جهودان
گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آریم چه در تورات صفت او را دانسته و دیده ایم بگو چه
چیزست و چه میخورد و می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که قل بگوی ای محمد
کرا تکیه از قوم می رسید هو الله اوست خدای احد یگانه متوحد بذات و متفرد بصفات الله الصمد
خدایی که بی نیاز است از همه و همه بدو پناه و نیاز مندان نخورد و نیاشامد چه این آیت که فانی نشود ماوردی
آورده که هر چه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه نقل کرده که صمد آنست که عقلها
از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند بیت کالش روی هر اندیشه بربست ؛ خود را پشت از ین اندیشه بشکست
لم یلد نزاد کسی را رد جهودست که گفتند عزیر پسر اوست ولم یولد و نزاده نشد از کسی رد نصاریست که گفتند
عیسی خدا است ولم یکن و نیست و نبوده له مر ورا کفوا همتا احد هیچکس رد مجوس و مشرکان عربست
که گفتند او را کفو هست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که شرکت دایرست بر عدد و تقلب و علت و معلول و
شکل و ضد حق سبحانه و تعالی نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود که هو الله احد و نفی تقلب و نقص فرمود بالله الصمد
و علت و معلول را نفی ساخت بلم یلد ولم یولد و اشکال و اضداد را منع کرده بود لم یکن له کفوا احد
و از ینجاست که اول سوره اخلاص میگویند محققان گفته اند توحید بنفی وجود متماثلات در ماهیت و شکل در دعوی

یا متأخر باشد در رتبه بمشابه معلول مثل ولد یا متقدم در بان بمنزلهٔ علت مثل والد و یا معیت دارد بمشابهٔ معادل
مثل کفو پس تمهید قاعدهٔ توحید که بقول هو الله احد تقدیم یافت بر لم یلد که مقتضی نفی صنف دوم میکند و لم
یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سیم است تمام شد و امام جلال الدین ساوجی رحمه الله فرمود
که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که هست اما او را نام و صفت نیست مذهب ثنویان آنست
که شریک دارد مشبهه را اعتقاد آنست که بخلق ماند یهود و ترسا گویند او را فرزند هست معتقد مغان
آنست که کفو دارد چون بندهٔ مؤمن گفت هو از تعطیل بیزار شد چون گفت الله از کفار فلاسفه بیزار گشت
چون گفت احد از روش ثنویه برائت نمود و چون بر زبان راند که الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد چون
لم یلد و لم یولد گفت از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان بیزاری
نمود و بعضی گفته اند که اسرار از کلمهٔ هو بهره گیرد و ارواح از ذکر الله ارتیاح یابد دلها از نور احد
محظوظ شود عقول از سر الله الصمد نصیب یابد نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منتفع گردد شخص از
معنی و لم یکن له کفوا احد بهره ور شود و گفته اند که کلمهٔ هو قسم والهانست لفظ الله بهرهٔ دانش ورانست
نام احد حظ محبانست کلمهٔ الله الصمد نصیب جانفشانست الفاظ لم یلد و لم یولد قسط عاقلانست و کلمهٔ
لم یکن له کفوا احد از عامهٔ مؤمنانست هر که بسر هو رسید والهست هر که الله را دانست عالمست
و هر که احدیت دریابد محبست هر که صمدیت بشناسد عارفست هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقلست هر که
و لم یکن له کفوا احد تصدیق نماید مؤمنست و هر که این معانی را جمع کند موحد خالصست و شمه از

سورة الفلق

بسم الله الرحمن الرحیم
این سوره در تفسیر جواهر از ثوبان یافت
آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول صلی الله علیه و سلم مشغول بود دختران لبید بن اعصم از وی بعضی از
بسیار معتادی از مشاطه راس آنحضرت و دندانه چند از مشط وی بستدند و بنام آنحضرت سحر
کرده در چاه ذروان بزیر سنگی نهادند جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد و پیغمبر علیه الصلوة و السلام علی رضی الله
فرستاد تا آن رسن را بیاورد یازده گره زده بود حق سبحانه معوذتین را فرستاد یازده آیه و جبرئیل که فرا
فرمود هر آیتی عقده از آن رسن بگشود و عقبة بن عامر رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
روایت کرده که ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الفلق بآفریدگار
صبح و گفته اند فلق چیزیست که شکافته شود چون حب و نوی جهت رستن نبات و مانند شکافتن زمین جهت بیرون

آمدن آب یا زندانیست در دوزخ و بر هر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت من شر ما خلق از بدی آنچه آفرید از
از موذیات از جن و سباع و بهایم و هوام و من شر غاسق و از شر شب تاریک اذا وقب چون در آید ظلمت او
بر همه چیزها یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون بر آید یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام
و طلوع آن وقت قلت امراض و الام و من شر النفاثات و از شر دمندگان یعنی زنان که کلمات سحر میگویند و میدمند
فی العقد در گرهها مراد دختران لبید اند و من شر حاسد و از بدی حسد اذا حسد چون ظاهر کند حسد
خود را بمقتضای آن عمل نماید چه اگر پوشیده ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یهود اند که بر حضرت سید ما
صلی الله علیه و سلم حسد داشتند و ختم کرده شد این سوره را بحسد که بدترین صفتی است ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که اگر در عالم از شر حسد بدتر بودی ختم این سوره بر آن کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد
ابلیس بود بر آدم علیه السلام و نخست گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل نظم حسد آتشی دان که چون بر فروخت
حسود لعین را همان لحظه سوخت * گرفتم بصورت مه و پرن شوی * حسد کی گذارد که حق بین شوی

سورة الناس

بسم الله الرحمن الرحیم
قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس بپروردگار آدمیان ملک الناس پادشاه مردمان اله الناس
معبود انسان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده الخناس نهان شونده وقتی که یاد خدا کنند عادت
شیطان آنست که چون بنده خدای را یاد کند وی بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید الذی
یوسوس آنکه وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان من الجنة و الناس از جنیان و
آدمیان یعنی شیاطین الجن و الانس و در لباب آورده که درین سوره پنج لفظ ناس واقع شده و معنی او مکرر
نیست مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دلالت بر آن و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل
باشد بر آن و بثالث پیران و اسم اله که مبنی است از طاعت و عبادت مناسب آن و برابع صالحان که
وسواس مولع است باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف او بر معوذ منه دلالت میکند بر آن و
محققان بر آنند که عدد پنج که مراتب کلیه که آن را حضرات خوانند منحصر در وست دلالت بر نهایت و تمامی دارد
بدین جهت او را دائر گویند و دوران او اشارت بآنست که هر چند او را در نفس او ضرب میکند و حاصل را باز
در و ضرب نماید الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را بنماید چون پنج
پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا پس خلاصهٔ مکونات که انسانست حروف پیکر بدیع منظرش پنج عضوی منتهی

راس و بیت در جلین و اطراف هر یک از آنها با زیر پنج انتها یافته و در بین در جلین با عداد اصابع ظاهر بیت
و در ناس که بحروف علوی علامة بیشتر دارد در ظاهر شرعی خمسه ظاهری و باطنش به پنج حس دیگر آراسته شده و
موید این قولست آنکه در معوذه ثانیه که در سور قرآنی بدو منتهی میگردد پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و در
عدد اسرار پنجه نهایة مندرجست و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر بتحریر پیوسته والله علیم قدیر
و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتامش بحرف سین سری عزیز است چه این دو حرف بس باشد و عرب گوید
بسک ای حسبک پس معنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما اعطینا لک بین الحرفین و از نوادر
اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت پارسی همان معنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم سنائی قدس سره
اشارتی بدین معنی نموده آنجا که فرموده ❁ اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین ❁ یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس
حسبنا الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله المنتهی فله الحمد فی الآخرة والاولی والصلوة و
السلام علی حبیبه محمد المصطفی وعلی آله مفاتیح اسرار العلی واصحابه مصابیح انوار التقی والسلام
علی من اتبع الهدی بعون عنایت الهی و مدد روحانیة حضرت رسالت پناهی تفسیر مواهب علیه بنام نجیب
حبیب امیر کبیر عالم کبیر مظهر آثار خیر و احسان مطرح انظار علم و عرفان المؤید بالفتح والنصرة والملقب [illegible]
نظام دولت و ملت علیشیر الکبیر [illegible] که بود خورشید رخشان از ضمیر مرآت منیرش وجود مشرف کتاب رحمه الله آیتی آمد
که مظهر فضل و جود و لطف و احسانست تفسیرش جعل الله رایات دولته علی ذری الدوام منصوبة و رایات حشمته
علی صحایف الایام مکتوبة باتمام رسید و فرزند ارجمند لا زال قدره علیا و قلبه صفیا در تاریخ اتمام آن بر
انشا فرموده و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نمود و هو هذا رباعیه ❁ با خامه که این نامه اقبال نوشت
و انجام سخن با بن الفال نوشت ❁ گفتم مه و سال روز تاریخ نویس ❁ فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت

و قد وقع الفراغ من تحریره فی شهر محرم الحرام سنة اربع و ثلثین و تسعمائه
من الهجرة النبویة علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
و علی آله و اصحابه اجمعین ❁ تحریرا علی ید اضعف
عباد الله عزیز الله بن عبد الله غفر الله
له و لجمیع المؤمنین و المؤمنات
و المسلمین والمسلمات

حسبی الله وحده
من الکتب التی وقفها الفقیر
الی الله ربه ذی المواهب
محمد المدعو بین الصدور بابا عنه
۱۲۷۵ وکفی عنه